توتیای الوند نباتست ... خشکندان ...

کمکل ... تخم ...

... دارد

5/19

بحر کاهو تخم کتیرا حب ... فلفل حریف تخم ... حب ... شیر ...

زلف ... اذاراقی ... حب ... ورد ...

122

888

237

[illegible]

توتیای الوند نباتست درو ابدار خشکیدن کتی طبیع
کمل بزرنگ نیش ببلیت تخم گشنیز جسم سوخته و حوت ...
سوزش هم دارد

5,49

بجم کاهو تخم کسه حب الاس فلفل حرمل تخم رقس حب رکن بهدانه دانه تر هند ... نبات
زلف الطیب اذیر اقو ... حب بندند ... شربتی رجب ... نافع باد

۱۲۲

888

237

انیسون ۱ زرناه قرنفل
کبابه حب ... فلفل

العلم عند الله

فهرس مخزن الادوية

• آغاز چهاپهٔ مخزن الادویه بتاریخ ۲۳ شهر ربیع الاول •
• سنه ۱۲۵۹ هجری قدسی حسب فرمان واجب الاذعان •
• جناب حاجی حرمین شریفین • عالیجاه • رفیع •
• جایگاه • عالی تبار • ملك التجار • حاجی •
• آقا کربلائی • محمد خان صاحب لازال •
• اقباله وحشمته • باهتمام وتصحیح •
• فقیر حقیر احمد کبیر غفرالله •
• له ولجمیع المؤمنین •
• کردید •

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اظهر آثار قدرته بايجاد الموجودات بلا مواد * وابرز اطوار بدائع صنائعه باحداث الكائنات بلا استعداد * وخلق جواهر المجردات والماديات المفردات الاصليات والمركبات الفرعيات * وقسمها بالاجناس والانواع والاشخاص الكليات والجزئيات * وخص كل واحد منها بمنافع وافعال * والبسها بصور والوان واوصاف واشكال * لانتفاع العباد * وعمارة البلاد * والصلوة والسلام على حبيب القلوب الذاكرة الخاشعة * وطبيب النفوس الساهية اللاهية * الباعث لايجاد البرية * ومنجي الخليقة من ورطة الغواية * وهادي الضلالة بالدعوة الى طريق الرشاد والهداية * الى لقاء رب العباد * في يوم التناد * سيد العرب والعجم * المبعوث على كافة الامم * محمد المصطفى الذي اصطفاه الله على الانبياء بالرسالة العظمى * والشفاعة الكبرى * وعلى وليه وابن عمه وخليفته من بعده واولاده وذريته الاحد عشر الذين نزل في شانهم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا * اما بعد * بعرض اخوان الصفا * وخلان الوفا * ميرساند اين ذرهٔ بیمقدار * الراجي الى رحمة ربه الغفار * ابن سيد السند محمد هادي العقيلي العلوي محمد حسين غفر الله ذنوبهما وستر عيوبهما كه چون اكثر آبا واجداد واقرباي اين عاصي هيچمدان طبيب ومزاول علم وعمل بودند واين جاهل نيز از عنفوان شباب بخدمت والد ماجد قدس سره وجناب مستغنى الالقاب پير ومرشد حقيقي سمي حبيب الله ووليه المنتسب اليهما بالنسبة الحسينية اعني مير محمد علي الحسيني مد ظله العالي حاضر ميبود وگاه گاهي بخاطر فاتر خطور مينمود كه اگر در فنون خمسهٔ طب كتابي جمع وتاليف ميشد كه جامع جميع مسائل ومطالب وحاوي اقوال ماتقدم وماتاخر وكتب متداوله ميبود هر آينه بر طلاب اين فن ومزاولين علم وعمل كار آسان ميگرديد واز تعب ورنج جمع وحمل كتب متعدده آرام مييافتند ليكن بسبب بي بضاعتي وفروماندگي علم وعمل وعدم حصول تجربه وغيرها از موانع در معرض تعويق مي افتاد تا آنكه در سنه يكهزار ويكصد وهشتاد وسه هجري على مهاجرها وآله الف الف التحية والسلام اتفاق شروع بجمع وتاليف كتابي در امراض مختصه از سر تا قدم افتاد واز ان قدري تا آخر امراض الراس بزبان عربي نوشته شد وبسبب عروض بعض عوارض وموانع از ان باز ماند ودر سنه يكهزار ويكصد وهشتاد وپنج بحكم واجب الاذعان آنجناب ادام الله افاداته وافاضاته متوجه جمع وتاليف قرابادينى گرديد بزبان فارسي بدين نسق كه بعض ادويه كه اصل وعمود وجزو اعظم اند در اكثر تراكيب اولا بقيد اسامي وبيان طبيعت وافعال ومنافع وخواص ومقدار شربت ومضار واصلاح ودفع آن وبدل وغيرها آنچه متعلق بدانست ذكر نمايد ودر ذيل هريك آن تراكيب موسومه بدان ادويه در بين جابجا مركباتي كه هريك باسمي خاص موسوم اند بدون قيد اسم دوا براى آنكه جامع وتام باشد مجموع بترتيب حروف تهجي جهت سهولت

اخذ وتلقي در ضمن كتب وابواب وفصول وبعد اتمام آن بحمد الله وحسن توفيقه باز حسب الامر آنجناب سامي مد ظله العالي متوجه جمع وتاليف كتابي در ادويهٔ مفرده گرديد ايضا بترتيب حروف تهجي از الف تا ياء در ضمن ابواب وفصول ملتقط از كتب معتبرهٔ متداوله مانند قانون شيخ الرئيس وادويهٔ قلبيه او وجامع المالبقي مشهور بابن بيطار وتذكرهٔ شيخ يوسف بغدادي موسوم بمالا يسع للطبيب جهله معروف بجامع بغدادي وتذكرهٔ شيخ داود انطاكي موسوم بتذكرهٔ اولى الالباب وارشاد شيخ اسمعيل بن هبة الله وترجمهٔ تذكرهٔ ابوريحان بيروني مشهور بصيدنه واختيارات بديعي حاجي زين الدين عطار وتحفة المؤمنين حكيم مير محمد مؤمن تنكابني وقدري از مفردات نواب حكيم معتمد الملوك سيد علوي خان قدس سره وغيرها از كتب يونانيه وعربيه وفارسيه واز دستور الاطباء موسوم باختيارات قاسمي حكيم محمد قاسم ملقب بهندوشاه مشهور بفرشته ومجربات افضلي حكيم مير محمد افضل وچند كتاب ديگر از ادويهٔ هنديه وحواشي كه حكيم مير عبد الحميد بر تحفه نوشته در ادويهٔ هنديه وآنچه از زبان معجز بيان جناب ارشاد مآبي مد ظله السامي واز ثقه معتمد شنيده ومؤلف خود ديده وماهيت وخواص آنرا دريافته وبتجربه رسانيده بدين نحو كه اولا اسم دوا را بقيد اعراب وبعضي لغات وارده در ان ذكر نمايد پس ماهيت وطبيعت وافعال ومنافع وخواص آن بالعموم والاجمال پس بالخصوص والتفصيل ودر اكثر مراعات بترتيب امراض مختصه از فرق تا قدم نموده پس غير مختصه وخواص متعلقه بدان پس بيان مضار واصلاح ودفع آن پس مقدار شربت وبدل آنرا ونيز اشاره بمركباتي كه آن دوا اصل وعمود است در ان ودر قرابادين مجمع الجوامع ذكر يافته ونيز ايمائي بادويهٔ مجهولة الماهية كرده شود دوا اصل ومعتمد در مفردات اقوال صاحبان كتابي را شناسند كه آن دوا مخصوص ببلاد ايشان بوده يعني در بلاد ايشان بهم رسيده وبانواع آن واكثر جزو خود ديده وشناخته ماهيت وكيفيت وافعال وخواص آنرا بتجربه رسانيده ونوشته اند نه آنچه در بلاد ديگر وخود نديده وبمحض تقليد واستماع بي تحقيق نوشته اند وبراى آن كتاب مقدمه وخاتمه قرار داد واسامي مختلفهٔ ادويه را چنانچه صاحبان كتب مذكوره در بين جابجا ذكر نموده اند مذكور نكرد بلكه در آخر كتاب در خاتمه در ضمن ابواب وفصول آورد ونيز جهت اتمام آن وآنكه در احتياج بادويهٔ مركبه رجوع بكتاب ديگر ننمايند براى آن قراباديني بترتيب حروف تهجي ذكر نمود وكتاب را بدو مقاله منقسم ساخت * مقاله اول * در ادويهٔ مفرده كه تذكره نامند * مقالهٔ دوم * در ادويهٔ مركبه كه قرابادين خوانند مسمى بمخزن الادويه وتذكرهٔ اولى النهى كرد اميد توقع از ناظران منصف آنكه هرجا سهو وخطائي مشاهده نمايند بعد تامل وتعمق بليغ بقلم اصلاح مزين سازند ودر مقام خرده گيري در نيايند ونواقص وضائع نگذارند جزاهم الله عني خير الجزاء لاحول ولاقوة الا بالله منه المبدا واليه المنتهى * مقدمه * در بيان امورى چند كه اطلاع بر آنها پيش از شروع در مطلوب ضروريست در ضمن چهارده فصل * فصل اول * در بيان دوا وغذا ودواء الخاصية ومركب القوى وغذا دوائي ودواى سمي ومسهل ومليّن واقسام هريك بالاجمال * فصل دوم * در بيان مركب القوى وذوالخاصية وتاثير هريك از انها از غذا وزهرى وسمي * فصل سوم * در بيان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها * فصل چهارم * در بيان طرق معرفت امزجهٔ ادويه واغذيه بتجربه وقياس * فصل پنجم * در بيان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهيت وخواص ادويه واسامي كسانيكه متوجه تحقيق وجمع وتاليف ادويه شده اند بالاختصار * فصل ششم در بيان طريقهٔ اخذ ادويه وحفظ وحضانت آنها * فصل هفتم * در بيان اعمار بعض ادويهٔ مفرده وزمان بقاى قوت آنها * فصل هشتم * در بيان اداب طعام خوردن وآب

نوشیدن و اطعمهٔ که جمع آنها باهم مناسب نیست * فصل نهم * در دستورات احراق بعض ادویه و تحمیص
وتشویه وتقلیه وتدبیر وغسل وآشامیدن چوب چینی وعشبه وشجرة النبي وغیرها واتخاذ وصنائع بعض ادویه و احکام هریك
* فصل دهم * دربیان معرفت بعض افعال ادویهٔ مفرده وخواص آنها * فصل یازدهم *
دربیان بعض اصطلاحات طبیه * فصل دوازدهم * دربیان بعض اوزان طبیه وهندیه وفارسیه
* فصل سیزدهم * دربیان بعض امور متعلقه بنجوم * فصل چهاردهم * دربیان اسناد طب

* فصل اول * دربیان دوا وغذا وذوالخاصیة ومرکب القوی وفادزهر وسم ودوای مسهل وملین
واقسام هریک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره ازکمال لطافت خبرت واحکام حکمت ونهایت رحمت ورافت مواد
ادویه را بیشتر ازمواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است ازبرای دفع امراض واعلال از اغذیه
ودیگر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال شبانروزی طبیعی وعادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض وموانع چند و
ازعدم مراعات قوانین کلیه وقواعد ستهٔ ضروریهٔ مقرره در حفظ صحت وتجاوز از حد لائق اکثر منحرف ازمزاج اصلي
وصحت ذاتي میگردد که مسمی بمرض است ومحتاج میشود بدفع ورد آن بسوی مزاج اصلي خود بمعین ومعاون ازخارج
مرطبیعت مدبره وآن دوا است وازبرای هرعلتي بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله که ما خلق الله داء
الا خلق له معین دواء حق سبحانه تعالی وعزشانه برای هرمرض واحد دوای بسیار آفریده بعلل ومنافعی که خود
تقدس وتعالی میداند وآنچه اطباء ومجربین درخواص ومنافع ادویه ومضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قبیل قطرهٔ
است ازدریا بلکه ازانهم کمتر بحکم آیهٔ کریمه قل لوکان البحر مدادا لکلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربي
ولوجئنا بمثله مددا بظن وقیاس وتخمین ومراد از معین وارد در حدیث شریف بعفتاد عدد معین نیست بلکه کثرت
است وبدانکه ازجملهٔ منافع مذکوره درتعدد ادویه وتفنن آنها تحصیل یکی آن باشد که مثلا اگر دوائی یافت نشود ویا
یافت شود وطبع را ازان نفرت باشد بدوای دیگر که یافت شود وبدان رغبت باشد ویا نفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند
وهمچنین غذا ودیگر آنکه مثلا اول چون دوائی را خوردند ونفع ازان یافتند بسا است که ثانیا ازان بسبب تکرار
استعمال وعادت وتبدل حالات مزاج نفعی معتد به حاصل نمیگردد آنرا تغییر وتبدیل بدوای دیگر نمایند وهمچنین در غذا
واین در امراض مفرده است واما در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه ان شاء الله تعالی بیان آن
خواهد آمد * وبدانکه * دوا یا مفرد است یا مرکب ومفرد البته از موالید ثلثه است که نبات وحیوان وجماد باشند ویا مرکب
مؤلف ازینها بخلاف غذا که لامحاله نباتي ویا حیواني ویا مرکب ازین هردو است زیراکه جماد اصلا صلاحیت غذائیت
انسان ندارد کما لا یخفی وایضا دوا وهمچنین غذا هریك ماده وکیفیتی وصورتی دارند ماده وصورت هردو جوهر اند و
کیفیت عرض وعرض یا عارض صورت است وآن حرارت وبرودت است که ازکیفیات فاعله اند ویا عارض ماده وآن
رطوبت ویبوست است که ازکیفیات منفعله اند وتاثیر دوا هم بکیفیت وهم بصورت یعنی صورت نوعیه وهم بخاصیت است
مفردا ومرکبا اما بکیفیت در اکثر مواد وبدانکه غلبه وتاثیر یا بواحد ازان امور ثلثه است بتنهائی ویا بدو ویا بهرسه اما
کیفیت هرچند قلیل باشد واثر آن غیر بین در همه حال با آن هردو شریك است ومفارقت ندارد بخلاف آن هردو که
ملازم کیفیت نیستند مثلا در دوای مطلق قوی وغالب وزائد کیفیت است ودر دیگر مغلوب وضعیف ودر ذوالخاصیة

صورت غالب وبرهمین نسبت درغذای دوائی وغذای ذوالخاصیة وغیرها ولهذا اشاره بدین معنی آنرا مصدر بذکر نموده
غذای دوائي ودوای غذائي ودوای فادزهری ودوای سمي واما اینها مبدا مثل وذوالخاصیة یا موافق ومقوی مبقي وحافظ
مزاج اصلي وحرارت غریزی وقوی است ویا مخالف ومفسد وفاني کنندهٔ آنها واولی را فادزهر وتریاق وثاني را سم نامند وتولید
غذا از ماده است وچون این مقدمات بالاجمال معلوم کردید پس بباید دانست که آنچه وارد بدن میگردد خالي ازان نیست
که تاثیر آن یا بماده فقط است وآنرا غذای مطلق نامند ویا بکیفیت فقط وآنرا دوای مطلق گویند ویا بماده وکیفیت هردو وآنرا
غذای دوائي ویا بکیفیت وماده هردو وآنرا دوای غذائي ویا بصورت فقط وآنرا ذوالخاصیة گویند واین یا موافق ودافع مضار
است ویا مخالف واحداث کنندهٔ مضرت وفساد وهریك ازینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهارنوع
بود یا بصورت فقط است وآنرا فادزهر ویا بماده وصورت وآنرا غذای فادزهری ویا بکیفیت وصورت هردو وآنرا دوای فادزهری
ویا بهرسه از ماده وکیفیت وصورت وآنرا غذای دوای فادزهری گویند واما آنچه تاثیر آن بمخالفت ومضادت باشد نیز بر
چند نوع است یا بصورت فقط است وآنرا سم مطلق نامند ویا بکیفیت وصورت هردو واین نیز بمراتب است اگر در کمال قوت
است آنرا دوای سمي گویند واگر در کمال قوت نیست آن نیز بردو نوع است یا با آن قوت مسهله است وآن نیز برسه نوع است
یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت وکیفیت است باهم وآنرا دوای مسهل ذوالخاصیة نامند واما متوسط
را تاثیر بکیفیت وصورت است واین را دوای مسهل گویند واما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت وماده وصورت هرسه است و
لیکن همه ضعیف وناقص خصوص صورت است واین را دوای ملین خوانند وتفصیل این اجمال آنکه * غذای مطلق *
آنست که تاثیر وتاثر آن دربدن بماده فقط باشد نه بکیفیت وصورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد وتاثیر دران نماید
بتوسط کیفیتي که لازم آنست وبدن ازان متاثر ومتغیر نشود واز مزاج اصلي خود نگردد بلکه دران تصرف نموده یا بالقوه
آنرا بفعل آورده متغیر ومتبدل از صورت غذائي بصورت خلطي گرداند ومستعد اینکه بگردد جزء عضو وبرا قطار ثلثهٔ آن
بیفزاید وفائض گردد بران صورت عضوی از مبدأ فیاض جل شانه باستعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف وزردهٔ تخم
مرغ نیم برشت ویا بعید مانند گندم وسائر حبوب وبقول وغیرها وکیفیت حاصله ازان خلط منافي وغالب برکیفیت اصلي بدن
واعضا نباشد * دوای مطلق * آنست که تاثیر آن دربدن بکیفیت فقط باشد وماده آن قابلیت غذائیت وجزء بدن
شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد وحرارت غریزی دران تصرف نماید متاثر ومتغیر نگردد بلکه ثانیا
او تصرف در بدن نماید وآنرا متاثر ومتغیر بکیفیت خود سازد از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست مفردا یا مرکبا مانند
فلفل وزنجبیل ونیلوفر وکافور وبزر رازیانه وامثال اینها * وغذای دوائی * آنست که تاثیر آن دربدن بماده وکیفیت
هردو باشد بدین نحو با غلبهٔ ماده که بعد تاثیر وتاثر ازان خلطي حاصل گردد که جزء بدن تواند شد وبا آن اندك کیفیت ومزاجی
باشد غالب برکیفیت ومزاج اصلي بدن وتغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس وماء الشعیر وخیار
بادرنك وکدو وهندوانه وخربزه وانگور وبقلة الحمقاء واسفاناخ وبابونه وشبت وشلغم وزردك وچقندر وکلم وماش وعدس و
نخود ولوبیا ونحوها * دوای غذائی * آنست که تاثیر آن دربدن بکیفیت وماده هردو باشد با غلبهٔ کیفیت وبدن را متغیر
سازد به تغییر مائي وثانیا بدن دران تصرف نماید وازان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت وجزء بدن شدن و
بصفات صورت عضوی شدن داشته باشد با کیفیتي غالب بربدن مانند کندنا ونعناع وبرگ کاسني وعنب الثعلب وسیر وپیاز و

توت و آلو و اکثر میوه‌ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها * و بدانکه * ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریق و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس و نیز هریک از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیهٔ مفرده را صفات منحصر است در هژده قسم بدین نحو که غذا یا صالح الکیموس است و یا فاسد الکیموس و اول آنست که متولد شود از آن خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد از آن هر دو منقسم میشود به سه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز به سه قسم دیگر کثیر الغذاء و قلیل الغذاء و متوسط بینهما کثیر الغذاء آنست که از آن خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذاء بعکس آن و متوسط بینهما متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغذیه هژده میشود بضرب سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد از آن هر دو یا جید است مانند آب گوشت جوزهٔ مرغ و بیضهٔ مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر الغذا است مانند زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذا است مانند ماء بقول چنانچه در این جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا برشته و گوشت کبک و شراب	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم پاکیزهٔ جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذاء مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذاء مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند پنیر تازهٔ غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت بچهٔ گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذاء مانند گوشت بچهٔ شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند ماهی خشک کرده

* دوای ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهرهٔ حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف و دقیق خفی مانند جذب مغناطیس و کهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر

از آن بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مغناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان با هم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد * و بدانکه * دوای ذوالخاصیة اگر تاثیر آن موافق است آنرا فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آن است که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است و در این امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد * و غذای ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نمایند * و دوای ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت را از جهت احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید * و غذا و دوای ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن و تفریح و سرور می آورد * و سم مطلق * آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی بلا مهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهرهٔ افعی و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی الفور مهلک اند * و دوای سمی * آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیر سیاه * غذای سمی * آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بد متور مسطور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمیباشند و بلادر را بعضی غذای سمی گفته اند * غذای دوای سمی * آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سایر لحوم سمیه و گیاهای سمی * دوای مسهل ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و بآن نیز قوت مسهله بود در کمال قوت و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در اقصی و سطوح و عروق و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را بتبخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را بتحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم مینماید و همچنین سائر ادویهٔ مسهلهٔ قویه مانند ماذریون و دند و خربق و غیرها * و دوای مسهل * آنست که تاثیر آن با آن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنای مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال با ورد احمر یعنی سنا با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات بروغن بادام کافی است * و دوای ملین * آنست که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات موجودهٔ حاضره در معده و امعا و حوالی آنها گشته دفع گرداند و یا آن قوت نفاذ چندان نباشد مانند فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت

دیگر مرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج باشد که اصلاحی
اند مانند فلوس خیارشنبر که باید بروغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نمود و شوربرای رفع تشبث وچسپیدن آن بسطح
امعا و احداث قرحه و سحج و زحیر و یا نبستن محتاج باشد مانند ترنجبین و شیرخشت و سائر ملینات مذکوره

* فصل دوم * در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیة و تاثیر هر یک از اینها * بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر
است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبدأ و سبب موجب افعال و ظهور آثارها است در مواضع لائقه * مرتبه اول * افعال محسوسه
ادویه است بسبب کیفیت متشابههٔ حاصله از مبدأ فیاض جل اسمه برایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و
این را مزاج اولی نامند * مرتبهٔ دوم * افعال محسوسهٔ حاصله از امزجهٔ ثانویهٔ اشیاء صاحب امزجهٔ ثانویه است
در ملاقی خود که آن از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزائی که هر یک را کیفیتی
و مزاجی اولی مختلفة الاثر است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی
حاصل میشود و اثر این غیر آثار آن اجزا است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی
باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفردهٔ او است آن مرکب را
متوافقة القوة گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آنرا متضادة القوة نامند و طبیعت باذن خالقها
هر یک را در مکان لائق استعمال مینماید اگر او را عائقی و مانعی نباشد * مرتبهٔ سوم * از لوازم مرتبهٔ اول و ثانی است
بواسطهٔ افعال صورت نوعیه و بالخاصیة عبارت از آن است مانند حجرالیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی اوست
و تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست و تلطیف اخلاط
دماغیه میکند بصورت نوعیهٔ خود مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود

* و بدانکه * بنابر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل اند به بقای صور عنصریه در مرکبات باید که مراتب قوتها چهار
باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعلهٔ متباعده میباشد و تاثیر آن مرتبهٔ
است از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثریست غیر آن مانند طین که مرکب است از مائیت و دهنیت و حجریت و تاثیر
آن مرتبهٔ ثانوی مرتبهٔ دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر
متفاعله مرکبات را مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آنست که تو تا بقدر فواعل باشند و الا رابع مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ
اجزای غیر متفاعلهٔ غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ ترکیبی ظاهر نیست * و بدانکه * بعضی از مرکبات ناقصه بی
صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط با آب و گلی که مرکب است از آب و هوا و مثل آن که مولف است از آب و آتش * و بدانکه *
هرچه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است یا غیر محکم الترکیب و تفصیل این بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و تفاصیل باقیه بالاجمال این است * اما مرکب القوی * پس آن دوائی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از چند چیز
که هر یک را بر سر خود مزاجی خاص باشد متباین دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج
تامی نیافته باشد که بعد ورود در بدن و تاثیر و تاثر از آن از هم متمایز نتوانند گشت و تاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود
در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیری واحدات کیفیتی خاص مینمایند و منشای آثار متخالفهٔ متضاد میگردند
بعضی بزودی و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل ان شاء الله تعالی

بعد ازین خواهد آمد مانند حجرالتیس و جدوار و چوب چینی و وردا حمر و ماه ورد و اکثر ادویهٔ فادزهریه و تریاقیه و کل
ادویهٔ باهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوزبوا و زراوند مدحرج و طویل و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و رین
چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیهٔ آن می باشد لهذا بزودی آنرا کرم میخورد و تباه میکرداند
و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی
بعضی از آن بتحلیل رود و جرم آنرا منشق سازد و بعضی بتعفین صورت کرمی یافته جوهر آنرا بخورد و در رفته رفته تمام آنرا فانی
کرداند * و اما ذوالخاصیة * پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثانوی را نامند و رای کیفیات اولی از
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال
اینها و افعال و آثار ثوالث را نیز نامند مانند تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اگر بموافقت و مناسبت
مزاج و ارواح و حیوة باشد آنرا فادزهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم مناسبت باشد آنرا سم گویند که ضد افعال و
آثار تریاق از آن ظاهر گردد * و ببیان دیگر * آنکه ذوالخاصیة چیزیرا نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که
آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که
بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیری و رای تاثیر دیگری مینمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در آن تاثیر متحد
اند مانند جذب مغناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجرالتیس و حجرالحیه و جدوار و
حب الغار و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویهٔ فادزهریهٔ تریاقیهٔ مفرده و مرکبه که دفع سموم حاره و
بارده و امراض متضاده موثر اند خواه بموافقت و مناسبت مانند فادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که
ذوالخاصیة دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقة مرجع ما بالکیفیة و مرکب القوی و ذوالخاصیة و ما بالطبع عند
التحقیق و التدقیق قریب بهم بلکه یک امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب
الا آنکه تاثیر ما بالکیفیة ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی از آن زیاده و متکثر و تاثیر ذوالخاصیة از آن بیشتر و
بالاجمال و تاثیر ما بالطبع از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است * و بدانکه * تاثیر بعضی ادویه
که بطریق تعلیق و اخذ آن بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانهٔ یکی
از آنها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هرچند قواعد طبیه و تاثیرات طبیعت
را چندان در آنها دخلی نیست و لیکن از تاثیرات نفس و توصیفات آن بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم لکل اهل
و آنکه کتاب نیز خالی از آنها نباشد جابجا بعضی از این قبیل خواص مذکور میگردد * و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس بدانکه
تاثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و میل
سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مصادق خود که حرارت غریزیه
و قوی و ارواح باشد و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب
سم از آنها بهمان جهت * بدانکه چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه باهم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد
وحدانی و طبیعت مدبرهٔ بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند قبض و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا بمجرد
ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهد میگردد که در حین ضعف و گرسنگی بمجرد ورود

دوای مقوی و یا غذای صالح خصوصاً لطیف دفعةً تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر را حدث غذا تقویت بدن را دفعةً واحدةً بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفهٔ آن بواسطهٔ رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعةً بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت مدبرهٔ حامیهٔ بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام نفوذ آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن را که ذخیره دارد زیاده بصرف آورده موجب تقویت بدن شود والله اعلم * **و اما در تریاق الافاعی** * و آنچه در ان لحوم افاعی است شاید با امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و از ین جهت است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب ان باید که اذیت باو نرسد و زخمی و لاغر نکرده و در هنگام کمال قوت آنرا بغضب در آورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیکضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعةً منفصل گردند و سمیت مطلقا در بدن آن مراجعت ننماید زیرا که اگر سمیت در ان بماند هرچند اندک باشد بدان سبب ضرر میرساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب سمیت نیز بمناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات و ادهان را بزودی بسوی خود و این امری است بین و محسوس و لهذا آزموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی نمایند و لطائف و جواهر را از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعی را بخمر عنبی مینمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد از ان عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر آنست که بول و براز نیز بدستور متغیر بدبو میباشد پس صحت می یابد * **فائده** * بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویهٔ مفردهٔ مطبوعهٔ حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس و گاو کوهی و میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویهٔ نباتیهٔ مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویهٔ مرکبهٔ مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته اند اولی و انسب مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جائز و مستعمل است والله اعلم * **و اما تاثیر سم** * با مور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و گریزانها هرباً عن الضد بسوی مبدأ و ینبوع خود که قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها در ان بانقباض مجاری و اغشیه و لهذا در ان حین رنگ بشره و ماثر بدن زرد و در رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت میگردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان اذابهٔ رطوبات و فانی نمودن آنها است و دبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آب را رنگین میگردانند و متغیر میسازد و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات ارواح لطیفهٔ اعضا است که قوام حیوة و صحت مزاج بدان است و دبیب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و بسته میسازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرات و تریاقات بر عکس آن است و دبیب آنها مانند رسیدن ترشحها است برنگ زعفران و معصفر که بزودی آن را فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آن را * **و اما تاثیر سائر ادویه** *

از مسهله و غیرها با اکثر امور مذکوره نسبت اجرام آنها است با خلاط فاسدهٔ قریبه بمعده و امعا و نیز برسانیدن طبیعت مدبرهٔ بدن قوی و لطائف آنها را با عضای بعیده و ضیقة المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن با هم و جزء بجزء رسیدن اجزای لطیفه و تاثیر دوا تا بعضو مخصوص و مرض خاص خاصة آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نحو یکه باشد از قبض و جمع و بالتفریق و ارخا و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم *

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها * بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج با هم مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات بسیطهٔ متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و با هم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکند و صورت وحدانی بهم رسانند که از هم متمایز گردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت از ینها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست باشد منفعله و هر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد از ینها با دیگری هم نسبت بما فوق خود و هم نسبت بما تحت خود مناسبت و مشابهت دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنها است بایکدیگر و تاثر و تاثیر و ظهور آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب و آمیزش و تاثیر و تاثر متصور نبودی و کرهٔ اثیر که کرهٔ آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب است و کرهٔ خاک باعتبار کثافت و ثقل پائین همه و مرکز کل است و دو کرهٔ دیگر در بین و اما افعال هر یک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افنا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت ترطیب و تلیین و تملیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی بآن میسنجند انحراف امزجه را معتدل عرفی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبة نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهت میل و توجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع و قاسر و غلبه و زیادتی هر یک مانع و قاسر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است و پس و آن احر از ما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی است و اینجا ایرادی وارد است و آن

این است مثلا اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر غالب بر شی مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بر آن شی حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر از ما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث گرمی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آن است که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس است در هر یک از انها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از ان بروز و ظهور مینماید مثلا اگر در ان ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از ان خواهد بود و همچنین آنچه در ان یک کیفیت غالب است که مفرد باشد و عنصر غالب است مثلا در احر ما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هردو که رطوبت و یبوست باشند تام فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هردو مرتفع میگردد پس باقی نمیماند مگر دو جزو حار از ان هردو پس آن شی ممتزج احر ما ینبغی خواهد بود و هرچند حرارت بسیار با لعرض احداث یبس مینماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خود ولیکن آن یبس در جنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند بر دو ارطب و ایبس ما ینبغی را کما لا یخفی * و بدانکه * کیفیت عبارت از هیئت مستقرهٔ مجتمعة الاجزاء در جسم است که تصور ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم * و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها * پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک گردد و حرارت غریزی او در ان تاثیر نماید و کیفیت کامنهٔ بالقوه آنرا بروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالب و زائد بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند والاخارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب و زائد ننماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجهٔ اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زائد نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسرحد ضرر و فساد نرسد آنرا درجهٔ ثانیه نامند و اگر با آن بسرحد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد ولیکن مهلک نباشد آنرا درجهٔ ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و بسرحد هلاکت رساند و مهلک باشد آنرا درجهٔ رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا باین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اعضیه مانند مغز و زهره و جاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فرجات مواقی و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هرچه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از ان نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل اعضیه کرده مفقود الاثر میگردد و یا اثری از ان باقی میماند اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از ان نمیتواند نمود درجهٔ اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز مینماید درجهٔ دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر مینماید درجهٔ سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجهٔ چهارم نامند که نهایت تاثیر است بدانکه * هر یک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه

بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از ان زیاده و در آخر از همه زیاده و درجهٔ رابعه در هر مرتبه از کیفیات را در طول حد کند اند و آن شی را سمی مکر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول اثنای آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات کیفیات چند ان اصلی قاعدهٔ کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی * فائده * بدانکه مقرر است نزد حکما که شی حار رطب تجاوز نمیکند حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود بر ان مقدار افنای میسازد رطوبت آنرا پس برای این است که نمی باشد دوائی گرم در درجهٔ دوم و سوم در اکثر مگر یابس و هر چیز که حار در درجهٔ سوم و چهارم باشد البته یابس است در ان درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیهٔ خود است که خاصیت مینامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویهٔ فادزهریهٔ قویه گرم و خشک است و یا سرد و خشک میباشد همچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هر یک از فاعلتین که حرارت و برودت باشند با یبوست بسیار و قوی میباشد و با رطوبت اندک و ضعیف * و نیز * مزاج را بقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اول اصلی طبعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبهٔ بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیگری و دوم ثانوی صناعی حادث از تراکیب ادویهٔ مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیت اول اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اول اصلی و دوم فرعی صناعی و نیز هر یک بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام الترکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و با هم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحد یکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفهٔ آنرا از کثیفه جدا و متفرق نتوانند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده ام اوائکه معتدل باشد و یا غیر معتدل لهذا از ان صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر فلزات منطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بمراتب میباشد بعضی از ان را تفریق اجزا از هم بسیار سهل میباشد مانند کوکرد و نمک و بعضی را بدشواری و بعضی دیگر آنکه ناقص الترکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند تیمون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حارهٔ قلیلهٔ خفیفهٔ لطیفهٔ فاعلهٔ مفتحهٔ آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام باردهٔ غلیظهٔ کثیرهٔ مسددهٔ ثقیلهٔ کثیفهٔ آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه بانها مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از مادهٔ ارضی کثیف قابض از طبخ در آب جدا میگردد و در آب می آید و باقی میماند مادهٔ ارضیه قابضهٔ آنها و لهذا آشامیدن مرقهٔ آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و مقرح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیک جا ساکن و مستقر میمانند و رطوبت بورقیهٔ حارهٔ جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی مینماید و لهذا اصحاب انضاج و تقرح میگردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره

بدن آنرا دائم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و صورت آنرا برقرار نمیدارد لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشند و در خارج از حرارت ناریه یا آب و از رطوبت بورقیهٔ جالیه و حرارت آنها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که معطی معده مملو و آغشته ببلاغم و رطوبات میباشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در آنها تاثیر نمود و کسر حدت آنها میشود و لهذا تاثیر نمیتوانند نمود و اگر محرور المزاج باشد که در معدهٔ او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح میگردد و همچنین مرد و اغذیهٔ حار حاده که در بلدان باردهٔ رطبه صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبهٔ بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت موافق آمد با امزجهٔ ایشان و ادویه و اغذیهٔ باردهٔ رطبه که در بلدان حارهٔ حاده صاحبان امزجهٔ حارهٔ حاده دمویه و صفراویه تناول مینمایند و از آن منتفع میگردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشانرا و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیار مینماید و تفسیر آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصا مخلوط با هم جهت آنکه جرم آن سرد و مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزیه در آن آن جزو لطیف محلل بتحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا بتحلیل می برند اورام صلبهٔ بارده را مانند خنازیر را و اورام حاره را نیز و با آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفهٔ آنها از کثیفه جدا نمیگردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضادة الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست بیاشامند بسبب لب لعابی بارد خود تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از آن ظاهر گردد چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته متفرح میگردند و لهذا در خارج چون کوبیدهٔ آنرا بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و تفتیح و انفجار آنها میگردد و ناکوبیدهٔ درست آن باعث انضاج و رخاوت است والله اعلم * و اما مرکبات صناعی * مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویهٔ فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار و جنطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی وذوالخاصیة ایمانی بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم *

فصل چهارم

* در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان نمود * اول * آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب مادام که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر میگردد و احداث برودت میکند و همچنین هوا و سائر اشیای بسیطهٔ مفرده و مرکبه * دوم * آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح زیانکاری شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در

امراض مختلفهٔ متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند که آن دوا یا آن غذا متکیف است بآن کیفیت که از آن ظاهر گشته * سوم * آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت توانند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آید از مقاومت با ضد خود و در آن تاثیر تام نمیتواند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار برا و مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آنرا معلوم نماید هم به تنهائی و هم با معین و مبدرق * چهارم * آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر میشود آن دوا را قوی دانند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویهٔ قویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویهٔ مخدرهٔ دیگر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت مینمایند و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح باخماد حار غریزی و تجمید و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولا از آن ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویهٔ کثیرة الحرارة حادهٔ محترقه که اولا اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی مینمایند و ثانیا بسبب سوختن و بسرحد رمادیت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض مینمایند * پنجم * آنکه باید که استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آنرا اگر دائمی و یا اکثری است آنرا ذاتی و بالذات دانند و الا عارضی و بالعرض * ششم * آنکه باید که حکم کند بر دوا بقیاس بابدان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان و بس و در سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بفرس یک اوقیه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر حشایش و ادویهٔ سمیهٔ حارهٔ شدیدة الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوریست که آنرا زرزور گویند و خربق که غذای جانوریست که آنرا سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آنرا موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف آن فادزهر تکون مییابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند * و بدانکه * چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم استاد ابقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد بجهت آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتالهٔ مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند و لهذا اطبای ماتقدم وصیت نموده اند که دوائی که ارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشد باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و با حتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن در طبیعت یابند البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیواناتیکه امزجهٔ آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویهٔ سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق با و بدهند

واکر مکرر چنین کنند بهتر است پس با نسان بتدریج از مقدار کم بزیاده روند و یا آنکه اولا با شخاص قوی البنیه قایمة الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون وافیونیات و امثال آن و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران ودرجهٔ کیفیت وخاصیت وقدر شربت انرا معلوم نمایند ونیز بباید دانست که طریق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه وخواص ومنافع آنها بعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه با نحای دیکر نیز یافته اند اولا بالاجمال وثانیا بالتفصیل

* واز انجمله * یکی اتفاق است مثلا شخصی صاحب مرض وعارضه بجای وارد شود ویا آنکه از برای او دوای وغذای آورند واو وآورند؛ آن نداند که کیفیت آنرا وبخورد وباعث شفا وصحت او کردد پس آن شخص خود ویا آورنده ویا حکما واطبا متفطن کشته در تجسس وتفحص وامتحان آن در آیند وکیفیت وخواص ومقدار شربت آنرا معلوم نمایند

* دوم * میل وخواهش طبیعت است بر تناول دوای ویا غذای که کیفیت آنرا ندانند بتقریب ویا بدون تقریب وآنرا بیابد شامل وبخورد باعث شفا وصحت او کردد مانند میل وخواهش ورغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده مملح وخریدن از ملخ فروش وخوردن وشفا یافتن او ازان که در ماذریون ذکر آن مذکور شد وخوردن مجذوم مایوس العلاج شیرقی کردهٔ افعی بی اطلاع وشفا یافتن وبعد ازان پی بردن اطبا بآن وحکایت آن مشهور است ودر بیان بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت

* سوم * آنکه بها کراه ویا باجبار شخصی از راه عداوت بدیکری چیزی بخوراند که مضر ومهلک باشد بقصد هلاکت آن وآن شخص خورنده اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد وهمان چیز دفع علت او کردد مانند خورانیدن زرنیخ وسم الفار وبیش بصاحبان امراض باردهٔ رطبه وسوداویهٔ محترقه ازضیق النفس وسرفهٔ کهنه وجذام وغیرها

* چهارم * آنکه بسبب قحط سالی وغلا ویا سیر وسیاحت وغیرها اتفاقا دوای یا غذای بخورد که کاهی ندیده ونخورده باشد از قبیل اوراق کیاهها وکلها وثمرها وبیخها وآن باعث شفا وصحت وتقویت وفربهی او کردد چنانچه در کیفیت بی اطلاع بر بیخ چینی وچای ختائی کفته اند واز این قبیل است اطلاع بر مومیائی وفادزهر وهر یک بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شد وبعد ازان پی بحقیقت وکیفیت وکمیت آن بردند وامتحان کردند

* هفتم * از وجوه تجربه آنست که باشاره وارشاد انبیا واولیا علیهم الصلوة والسلام باشد که ایشان بالهام واطلاع وامر حق عزشانه فرموده باشند

* هشتم * آنکه بالهام والقا در قلب باشد نزد احتیاج وابتلا وتحیر درماندگی باشد مثلا شخصی درامری ومرضی فرود رماند ونداند که چه تدبیر باید کرد وچه باید خورد ازدوا ویا ازغذا ویا خورانیدن بدیکری ناکاه دران حال دردل او درد هند که فلان تدبیر باید نمود ویا فلان دوا ویا فلان غذا را مفردا ویا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود وچون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر کردد ویا آنکه درمنام حال بخواب رود ودرخواب بیند تدبیر آنرا وچون بیدار شود وبعمل آورد همچنان بود که دیده پس در تفحص ودریافت آن افتد چنانچه این دو وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تهتهی در ذکر بدو ظهور اطبا وترکیب تریاق فاروق وپیدایش فادزهر ومادزهر وموميائی در قرابادین مذکور شد

* نهم * آنکه از مشاهده وعمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل وعز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جانوس از طائر آموخت چنانچه در حرف الحا در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت ومشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک وکم نور میشود وبعد انقضای ایام زمستان وکسر سورت سردی هوا که

بیرون آید رفته کیاه رازیانه را میخورد وبرچشم خود میمالد چشم او بدستور روشن ونورانی میکردد وکویند که باز چون در جوف خود دردی یابد طائری راکه بیونانی دیقوس مینامند صید کرده جکر آنرا میخورد

* حکایت * کویند که میمونی را مار کزیده واو مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برک خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند وآن بدل آنرا می انداخت تا آنکه شفا یافت وازین دریافتند که آب برک خروع تریاق سموم است وهمچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند وازانها حکما واطبا انتقال نموده بانسان وبتکرار استعمال کیفیات وخواص ومنافع چند دریافت نموده در کتب خود ضبط کرده اند والله اعلم

* واما طریق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه بقیاس پس باید دانست که قیاس از امری بامری دیکر پی بردن وعلت وسبب امری را دلیل بر امر دیکر نمودن وحکم کردن است که او نیز چنین است وآن بچند وجه است ازان جمله سرعت استحاله وبطوء آن وسرعت جمود وبطوء آن وطعم ورائحه ولون است اما در یافت سرعت استحاله وبطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش کردد مثلا یعنی چون در آتش اندازند اکر زود کرم یا مستحیل بدان کردد کرم خواهد بود نسبت بانچه دیرتر کرم ومستحیل بدان کردد بشرط آنکه جرم آن هردو مساوی باشند در تخلخل وتکاثف ورخاوت وصلابت ورقت وغلظت وغیرها که اکر مختلف باشند حکم نتوان کرد بران زیرا که آنچه متخلخل ورخو باشد زود مستحیل میکردد باختلاف اضداد اینها وصبر بر این قیاس سرعت جمود وبطوء آن است یعنی باید که درامور مذکوره باهم متساوی باشند ودرصورت تساوی آنچه زودتر از برودت متاثر کردد ومنجمد شود بارد است وآنچه دیرتر بسرا تب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل واذابة واحراق حرارت است وفاعل انعقاد وانجماد وقبض وجمع وتکثیف برودت ودران تاثیر هر یک که قویتر وباعث شدت ظهور بقا وثبات آن باشد یابس است والا رطب جهت آنکه احدی الفاعلین را بایبوست عمل قویتر است وبارطوبت ضعیف تر یعنی هر چه قوی الحرارة ویا قوی البرودة است ویا شدید العلاقة والتکاثف یابس است مانند احجار وآنچه بر خلاف اینها است رطب والله اعلم بحقائق الامور

* اما طعم * که اقوی کل ادله وجمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقراء نه است حرافت ومرارت وملوحت وحموضت وعفوصت وقبوضت ودسومت وحلاوت وتفاهت که مسیح لیز نامند بفتح میم وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وخای معجمه وبعضی تفاهت را شامل طعوم نکردانیده واصول طعوم را هشت کفته وما سوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند ویا خفی غیر محسوس ومرکبات راحد وحصر نیست واختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد وقوی وامزجه وفواعل اینها است زیرا که کفته اند خالی ازان نیست که جوهر حامل شی ذی طعم یا لطیف است ویا کثیف ارضی ویا متوسط میان آن هردو وقوت مزاج آن یا حار است ویا بارد ویا معتدل در میان آن هردو وجوهر لطیف اکر حار است حریف میکردد واکر بارد است حامض واکر متوسط در حرارت وبرودت است دسم وجوهر کثیف ارضی اکر حار است مر واکر بارد است عفص واکر متوسط در حرارت وبرودت است حلو وجوهر متوسط در لطافت وکثافت اکر حار است مالح واکر بارد است قابض واکر معتدل است تفه ومسیخ

* وببیان * دیکر آنکه خالی ازان نیست که مواد که عبارت از قوابل ومحال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما وفواعل یا حرارت اند یا برودت یا کثیف معتدل بینهما وحاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه مرکاه تاثیر در مادهٔ لطیف نماید احداث حرافت مینماید وانرا حریف میکردانند ودر مادهٔ کثیف احداث مرارت وآنرا مر میسازد ودر مادهٔ معتدله احداث ملوحت مینماید وانرا مالح میسازد وبرودت قویه هرکاه تاثیر نماید در مادهٔ لطیف احداث حموضت مینماید وانرا حامض میکرداند ودر مادهٔ کثیف

عفوصت وآنرا عفص میسازد ودر مادهٔ متوسطه قبوضت وآنرا قابض میکرداند وحرارت معتدله چون تاثیر در مادهٔ لطیف نماید احداث دسومت مینماید وشیء را دسم میکرداند ودر مادهٔ کثیف احداث حلاوت وآنرا حلو مینماید ودر مادهٔ معتدله احداث تفاهت وآنرا تفه میسازد پس حرافت آخر طعوم مفردهٔ اشیای حاره است وبعد ازان مرارت وبعد ازان ملوحت وحموضت ابرد طعوم مفردهٔ اشیای بارده است وبعد ازان عفوصت وبعد ازان قبوضت ودسومت معتدل ترین انواع اشیای معتدله است وبعد ازان حلاوت وبعد ازان تفاهت واین جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل ومواد است

فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوة معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مائل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

واکثر این مراتب در اکثر اشیا بخصوص حلوه آنها بین وظاهر میکردد مثلا اکر بر مادهٔ آنها رطوبت ولطافت غالب باشد مانند انکور وانبه وامثال این هر دو که هر ابتدا تفه پس قابض میباشند باعتبار کثافت مادهٔ وعدم تاثیر حرارت در انها کماینبغی وبعد ازان که اندک لطافتی یافتند وحرارت در انها اندک زیاده تاثیر نمود عفص مائل بحموضت میکردند ورفته رفته حموضت می افزاید وعفوصت میکاهد وچون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند وآهسته آهسته حلاوت می افزاید وحموضت میکاهد تا آنکه شیرین میکردند واکر رطوبت در آنها بسیار ووافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجهٔ اصلیه ناقص کردد وحرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض میکردند واکر مادهٔ آنها چندان لطافت نداشته باشد وحرارت غریبه قوی باشد میکردانند آنها را حریف ویا مر ودر انبه این مراتب واکثر طعوم مشاهد شده ودر بعض آن طعم شبت ونانخواه ورازیانه وکافور وغیرها نیز دریافت شده وهم برین قیاس اشاره بکر باختلاف مواد وفواعل ویا اندک تفاوت تاثیر وتاثر آنها متفاوت ومختلف میکردند چنانچه ذکر یافت * بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند ولیکن در شدت وضعف واختلاف مادهٔ وتاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت مادهٔ ظهور وتاثیر فاعل زیاده ظاهر است ودر مر کمتر ونیز مر ومالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است ودر ملح ولهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لائق تاثیر نماید لطافت ورطوبت آنرا فانی سازد ومادهٔ آنرا کثیف کرداند آنرا مر نیز میکرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام وهمچنین قابض با عفص وعفص با حامض وحامض با تفه مشارک اند وظهور آثار وافعال هریک نیز بهمان نسبت بمراتب میباشد والله اعلم

* واما حریف * بکسر حاء وراء مهملتین ودوم ازان هر دو مشدد وسکون یای مثناة تحتانیه وفاء که بفارسی تیز وتند نامند آن است که در حین چشیدن زبان را بکزد واجزای آن در زبان نفوذ کند * وازافعال آن جلا وخراشیدن سطح جلد وغوص دران وتفتیح وترقیق وتلطیف وتقطیع وتحلیل وتنقیه وتعفین وتسخین واحراق است بسبب شدت کرمی ولطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل وخردل ومرچه تیز ودر انچه تیزی باشد بمراتب خود * واما مر * بضم میم وتشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند وغوص دران نماید وسطح آنرا خشن سازد وطبیعت را ازان کراهت ونفرت بود وطبیعت را بر میزند * وازافعال آن جلا وتلطیف وترقیق وتقطیع وتخشین وتجفیف وتسخین ومنع

تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت وارضیتی که در جوهر آن است ودر سائر افعال ضعیفتر از حریف است الا در تجفیف ومنع تعفین که زیاده ازان است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند مرمکی وصبر ومرچه تلخ ودر انچه تلخی است نیز بمراتب خود * واما مالح * که بمعنی شور است آن است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون کزیدن وجلا دهد سطح آنرا * وازافعال آن تفتیح وتلطیف وتحلیل وجلا وتقطیع وتغسیل ومنع عفونت وتسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود ودر سائر افعال قریب بمر است واز آن ضعیف تر مانند املاح وانچه دران ملوحت باشد نیز بمراتب خود * واما حامض * وحموضت که بمعنی ترش وترشی است آن است که سطح زبان را اندک بکزد ونفوذ دران نماید وآب در دهان آید حتی از تصور آن * وازافعال آن تلطیف وتقطیع وتخفیف وارخاء وتفتیح مجاری وجلا واحداث برودت ورطوبت است بسبب برودت ومائیت ولطافت جوهر خود مانند سرکه وآب لیمو وآب میوهای ترش وآب ماست وآنچه دران ترشی است نیز بمراتب خود * واما عفص * بفتح عین مهمله وکسر فاء وصاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است که اجزای زبان را برهم کشد وجمع وخشن وکثیف وصلب سازد * وازافعال آن تکثیف وتصلیب وعصر وردع وتخشین وتبرید است بسبب برودت وارضیت وکثافت جوهر خود مانند مازو وجفت بلوط وآنچه دران عفوصت وزمختی باشد نیز بمراتب خود * واما قابض * که بمعنی کیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد وچندان خشن نسازد که عفص میسازد * وازافعال آن تغلیظ وتکثیف وقبض وتجفیف وتقویت اشتها وحبس اسهال وتبرید است بسبب برودت وارضیت جوهر خود ودر سائر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند فوفل وآنچه دران قبوضت باشد نیز بمراتب خود * واما دسم * بفتح دال مهمله وکسر سین مهمله ومیم ودسومت که بمعنی چرب وچربی است آن است که سطح زبان را ملایم ومنبسط ومستوی سازد * وازافعال آن ترطیب وتلیین وارخاء وازلاق وانضاج واستحاله بخلط غالب وتسخین قلیل است بسبب لطافت وهوائیت ومائیت جوهر خود مانند ادهان واسمان واشیای دهنی چرب * واما حلو * بضم حای مهمله وسکون لام وواو وحلاوت که بمعنی شیرین وشیرینی است آن است که سطح زبان را نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد وطبیعت مدرکهٔ بدن آنرا دوست دارد وقوت جاذبهٔ کبد آنرا بزودی بخود جذب نماید ومشتاق بدان باشد * وازافعال آن جلا وارخاء وانضاج وتلیین وترقیق واغذیه واستحاله بخلط غالب وخون وتسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت ولطافت جوهر خود مانند شکر وعسل ودوشاب انکور وتوت وخرما وانجیر وانبه وبالجمله آنچه دران شیرینی وشیرین باشد واما حلو قوی الحلاوة شدید الاسخان پس آن درشت کنندهٔ سطح زبان ومعطش است مانند شکر سرخ وبعضی انواع عسل حاد وکهنه بجوش آمده * واما تفه * بفتح تای مثناة فوقانیه وکسر فاء وهاء که مسیخ نیز نامند بفتح میم وکسر سین مهمله ویای مثناة تحتانیه وخای معجمه وتفاهت که بمعنی بیمزه وبیمزکی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد ومرغوب طبیعت نباشد وازافعال آن تسکین حرارت وعطش ورفع خشونت وقبوضت وامثال اینها است اکر با رطوبت باشد * وبدانکه شدت وحدت طعم دلالت بر حرارت میکند واعتدال وملایمت آن دلالت بر اعتدال وخشونت وقبوضت وعفوصت بر برودت وحرارت وملایمت وتلیین بر رطوبت وبرهمین قیاس ونسبت واز ترکیب آنها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را وکاه است که شیء مرکب ازدو چیز که یکی بارد وبی طعم ودیگری حار وبا طعم باشد بارد بود بواسطهٔ غلبهٔ جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار وفعل آن

برودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تأثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین
شیٔ را مرکب القوی مینامند و امثال آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل
نمایند البته طعم آن را تلخ میسازد و اما مزاج آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی
را منحرف کرداند و مزاج آن را متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است هرچند در مثال
مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب مینماید وگاه مجتمع
میگردند دو طعم در جرم شیٔ واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و این را بشع و بشاعت مینامند و مانند
مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق میگویند و مانند مرارت و حرافت
در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی انبا رشیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت
و قبوضت در بعض میوه ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این
مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالحقائق کلها * **و اما رائحه** *
که جمع آن روایح است که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امور بر کیفیت و مزاج شیٔ ذی الرائحه یعنی بحس بوئیدن
بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج آن را زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو
ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین ولیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا که بسیار
واقع میشود که رائحهٔ چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد
و کیفیت شان ورای آن باشد و بدانکه در کیفیت استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و
مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته اند ابخرهٔ لطیف آنها است که جدا گشته و مختلط بهوا شده بحس شامه میرسد
و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها سخیف متخلخل
باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخرهٔ لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و
حس ادراک کردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشند که اجزای صغیره و یا ابخرهٔ
لطیفه از آنها جدا گشته بشامه رسد خالی از رائحه میباشند مانند احجاریکه در عمارات و بیوت و غیرها بکار میبرند
و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برائحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه روایح منقسم
میشوند بسه قسم اول باعتبار چیزیکه مقارن آنها است از طعوم در اکثر امور نام برده میشوند این روائح بنام آن طعوم
بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز و فلان میوه
بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال با آنها است
دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته میشود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب
است مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده
میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت مادهٔ آنها در اکثر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت
است مانند حلتیت منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت
مادهٔ آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تأثیر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته میشود فلان رائحه مسکن حرارت

و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کنندهٔ دماغ
است مانند مشک و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و
لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحهٔ حارهٔ حادهٔ موافقهٔ ملایمه دلالت بر حرارت
و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحهٔ قویهٔ کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحهٔ ملایمه مسکنهٔ حرارت
و نفس و مفرحهٔ قلب و روح و مرطبه دماغ و منومهٔ بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده
میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم * **و اما لون** * که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار
ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال
باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه
در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه
میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام نارس یابس بی آب که چون سردی
بسیار با آنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در آن هر دو بعکس این است یعنی میگرداند شیٔ
رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هرگاه
که اصناف نوع واحد از دوای خاص مثلا مختلف شوند در رنگ که بعضی مائل ببیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت
و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل ببیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است
و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفرت نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل
بسواد از همه زیاده و در یبوست مائل ببیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از
همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید
و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشند بسیار گرم و مائل بسفیدی میباشد گرمیش از آن هر دو کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه
حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و انبه و خربزهٔ زرد و نباتی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و الوان دیگر چون
مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان
مرکب از آن هر دو اند * **و بدانکه** * گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و
سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل
سواد و حدت رائحه که افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش
و مضطرب است و اکثریست نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر ده مثقال
افربیون باین حیثیت که یکی گردند آن هر دو شیٔ واحد و محسوس گردد اجزاء افربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی
بهم رساند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که
با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و
جندبیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحهٔ هریک از آن
هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال

بامور خمسه به تنهائي بدون تائيد بتجربه وتكرار وتكثار استعمال ناقص وناتمام است وحكم بالجزم نميتوان نمود بانها بغلبهٔ كيفيتي از كيفيات اربعه ويقين بمعني ظن غالب حاصل نميگردد زيرا كه ميتواند بود كه شي ممتزج مركب بارد باشد ويا حار وطعم ورائحه ولون آن هريك جدا جدا دلالت برخلاف آن نمايند واز حيثيت اجتماعي برخلاف آنها جهت آنكه ممكن است كه تركيب آن از اجزاء مختلفه باشد وجزوي طعم ويا رائحه ولون قوي وغالب بر ديگر اجزا باشد ودر ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در تراكيب افيونيه ويا قطرانيه ويا زراونديه ويا كافوريه رائحه افيون وكافور ولون افيون وقطران كه سواد ولون زراوند كه زرد است مشاهد وظاهر ميگردد وهمچنين روائح والوان وطعوم نيز واما افيون وكافور كه لون آن هردو بقولي دلالت بر برودت دارند وحدت رائحه وطعم آن هردو دلالت برحرارت وبقولي لون افيون نيز دلالت برحرارت ميكند چنانچه ذكر يافت ولهذا منشأ توهم بعضي گشته وآن هردو را حار دانسته اند وميتوان توفيق وجمع بين القولين بدين طريق نمود كه آن هردو از جملهٔ ادويهٔ مركبة القوي اند كه در آنها دو جزو غالب است يكي لطيف حار كه حامل رائحه وباعث حدت وانفعال حرارت گشته وديگري كثيف ارضي بارد كه موجب لون وحدت وانفعال برودت شده وبعد ورود در بدن جزو لطيف حار آن بسبب فعل وانفعال با طبيعت اثر خود ننموده بزودي بتحليل ميرود وزائل ميگردد وباقي ميماند جزو كثيف ارضي بارد آن مدتمديد وانفعال برودت از آن صادر ميگردد * وبدانكه * الوان شش نوع ميباشند ابيض واحمر واصفر واخضر واسود وازرق وهريك را صفتي خاص است مانند يقق وقاني وفاقع وناصع وغربيب وحالك نيز وواضح كه آن لون را بدان صفت در حالت كمال خود اتصاف نموده ميگويند ابيض يقق يعني سفيد در كمال سفيدي وهمچنين ميگويند احمر قاني واصفر فاقع واخضر ناصع واسود غربيب ويا اسود حالك وازرق واضح وادلهٔ هريك از امور مذكوره بتفصيل در شروح قانون وكتب مبسوطه ورسائل اين فن مذكور است وچون اينجا گنجايش ذكر آنها نبود بدين مقدار اكتفا نمود واما استدلال مأخوذ از انفعال دوا چنان است كه آنچه در آن تفتيح وقبض باشد حار ويابس است يا برودت يعني مركب القوي است با غلبهٔ حرارت وآنچه در آن تحليل ولزوجت بود در آن ناريت ورطوبت غالب است وآنچه قوت آن بسيار لطيف وخفيف باشد ويا قابل كوبيدن نباشد مانند سقمونيا ويا قابل شستن نباشد مانند كاسني دليل آن است كه جزو حار ناري آن بسيار قليل ولطيف است وجزو ارضي بارد كثيف آن بسيار وبرهمين قياس استدلال بر احوال ديگر بايد نمود والله اعلم بحقائق الامور كما هي لانه فاعلها وخالقها جل شانه

* فصل * پنجم در بيان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهيت وخواص ادويه

مخفي نماند كه چون اكثر ادويه بسبب اماكن وبلدان وفصول اربعه وخشكي وتري وتازگي وكهنگي وخامي وكال رسيدگي وامثال اينها مختلف الصور والماهيت ميباشند پس هرگاه شخصي مثلاً در بلدي دون بلدي ويا در فصلي دون فصلي ويا در حين تازگي ويا در زمان خشكي ويا در وقت خامي ونارسي ويا در هنگام پختگي ورسيدگي وامثال اينها دوائي را مثلا مشاهده نمايد وبحسب ادراك خود بيان ماهيت از شكل ورنگ وطعم ورائحه وغيرها اينها از آن نمايد وديگري در غير آن بلد واوقات واحوال ديگر ملاحظه نمايد وماهيت وطبيعت ومنافع ومضار آنرا موافق محسوس خود ذكر نمايد وهمچنين پس احوال مذكوره هريك لا محاله مخالف يكديگر خواهند بود واحاطه برجميع احوال مراتب هرچيز مقدور شخص واحد نيست وهمچنين هريك خاصيت ونفع وضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذكر خواهند نمود وظاهر است كه امور مذكوره منحصر در آن نيست وبحسب اوضاع فلكي وتغيرات آنها اختلاف در امزجه وخواص ادويه واقع ميشود وباعث اشتباه در

ماهيت وقوت وخاصيت اكثر ادويهٔ اين امور مذكوره است والله اعلم * بدانكه * آنچه از كتب متقدمين ظاهر ميگردد اول كسيكه متوجه تحقيق وجمع وتاليف ادويه گرديده ديسقوريدوس يوناني بود كه بعضي مردم اورا لقمان حكيم ميدانند واو كتابي مسمي بمقالات سته در بيان حشايش تاليف كرده پس فولس حكيم است واو ادويه را جمع نموده پس اندروماخس اصغر واو ترياق اكبر را جمع وتركيب نموده پس جالينوس ملقب براس البغل كه منافع ادويهٔ مفرده را ذكر نموده ليكن متعرض بدل ومصلح وساير احوال آنها نگشته اول كسيكه متوجه ترجمه ونقل از سرياني بيوناني شد ديدروس نصاري بابلي است واو زياده از ترجمه ديگر چيزي بيان نكرده پس اسحق بن حنين نيشاپوري از سرياني بعربي نقل كرده با زيادتي افادات وترجمهٔ او مسمي بمنقولات اسحق گشته وحنين والد او اغذيه را از ادويه جدا كرده پس نجاشعه در آن باب تاليفات بسيار كرده اند واول كسيكه از اهل اسلام متوجه تاليف آن شده محمد بن احمد بن زكريا است كه كتاب كامل الادويه وكتاب شامل تحرير نموده پس شيخ الرئيس ابوعلي ابن سينا پس ابن اشعث پس ابوحنيفه دينوري پس شريف پس يحيي بن جزله صاحب منهاج پس جرجيس بن يوحنا پس صائغ پس امين الدوله پس ابن تلميذ صاحب مغني پس ابوريحان بيروني صاحب تذكرهٔ سويدي پس مترجم آن پس شيخ ابن بيطار پس حاجي زين الدين عطار صاحب اختيارات بديعي پس شيخ يوسف بغدادي مؤلف ما لا يسع للطبيب جهله مشهور بجامع بغدادي پس شيخ داود انطاكي مصري مؤلف تذكرهٔ اولي الالباب پس حكيم علي گيلاني شارح قانون او بسطي در ادويه داده پس حكيم مير محمد مؤمن تنكابني صاحب تحفة المؤمنين او نيز بسطي داده پس نواب معتمد الملوك حكيم سيد علوي خان قدس سره وليكن از مؤلفات ايشان آنچه محرر گرديده اكثر منتشر وناتمام است وديگر كسي بطول وبسط شايد متوجه نشده وابن جزله وانطاكي هر دو مفردات ومركبات را درهم ذكر نموده اند ودر ادويهٔ هنديه بهتر از دستور الاطباء موسوم باختيارات قاسمي حكيم مير محمد قاسم ملقب بهندوشاه مشهور بفرشته ومجربات افضلي حكيم مير محمد افضل نيست وليكن اين هردو وديگران نيز از اطباي هند هيچيك متوجه بيان ماهيت نشده اند وطبيعت وافعال وخواص را هم خوب بيان ننموده اند وبعضي ادويه هنديه را كه حكيم مير عبد الحميد برحاشيهٔ تحفه نوشته مبسوط تر وبهتر است والله اعلم

* فصل * ششم در بيان طريقهٔ اخذ ادويه وحفظ وحصانت آنها

اما بالاجمال پس بدانكه اولي واليق آنست كه ادويهٔ قويه ومخصوصه هر بلد ومكان كه در آنجا قويتر وبهتر مي شوند از بلدان واماكن ديگر از همانجا در زمان وفصل لائق ونهايت ادراك نشو ونما وكمال نضج ورسيدگي آن اخذ والتقاط نمايند مانند آنكه اطيان را در يازدهم تشرين اول از ماه رومي ومعمونيا را از جبل انطاكيه وبالجمله اگر بقول استاد ابقراط كه عالج كل مرض بعقاقير ارضه وبلده * عمل نموده ومعالجهٔ امراض هر بلد ومملكت را بادويه مختصه بهمان بلد ومملكت نمايند بهتر است جهت آنكه بمناسبت انفع اند در جلب نافع وصحت از براي اهل آن بلد ومملكت از ادويه بلد ومملكت ديگر وبالتفصيل بدانكه آنچه معدني واز قبيل احجار واطيان است بهتر آنست كه از معدن معروفه ومشهورهٔ آن در اوايل زمستان اخذ نمايند يعني در هر بلد ومملكت وهرمكان كه بهتر ميشود نه از غير آن مانند قلقند پس از قبرس وزاج از كرمان ولاجورد از كاشغر وفيروزه از نيشاپور ولعل از بدخشان وياقوت از پگو ولؤلؤ از درياي بحرين وهرموز ومانند اينها وهرچند رنگين تر وصاف وشفاف وآبدار وخالص وبزرگ وبيغش تر باشند وريزه ومتفتت وآميخته بچيزي ديگر از خاك وغيره نباشند بهتر است ونيز بايد كه رنگ وطعم ورائحهٔ مختصه بهريك مانند پادزهر واطيان برقرار وكال

خوبی باشد و همچنین قیر و مومیائی و نفط و امثال اینها اما آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه بهریک فصل و زمان و وقت لائق و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیأت و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و غرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب است که بگیرند آنرا بعد بستن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و زرد و بزرد و پژمردگی آوردن اوراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط باشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند * بدانکه * ادویهٔ نباتیهٔ ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه بالکیفیة و اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همیشه دواها در ان بلدان و اراضی قوی‌تر میباشند ولهذا ادویهٔ جبلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز و کیفیت آنها در اکثر امور شدیدتر و قوی‌تر میباشد و ادویهٔ معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ آنها از ان بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور باشد بدستور باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لائق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشایش باشد بتمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و ترو تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لائق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از انها درست با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بریسمان باید کشید بریسمان کشیده در سایه یا بآفتاب کمی باحتیاط خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را در کل هنگام رسیدگی و نداوت و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد باران باشد ضعیف است و ادویهٔ بریه و صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شکوفهای گلها آنچه بالیده‌تر و خوشبوتر و شکفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ قبل از تمامی شکفتن اخذ آن بهتر است و همچنین بستانی آن و از برگها آنچه ضخیم‌تر و خوشبوتر و تازه‌تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه‌تر و چرب‌تر و سنگین‌تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب‌تر و پرگوشت‌تر و سنگین‌تر باشد و لون و طعم و رائحه هریک از اینها که بهتر و زیاده و قوی‌تر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما لبن شبرم هرگاه تازهٔ آن بهم رسد بطریق معروف لبن از ان اخذ نمایند و الا اگر تازهٔ آن بهم نرسد که شیر از ان گرفته شود بدستور سائر یتوعات پوست تازهٔ آن را بشویند و یا خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری و یا کازرونی یا عظیم آبادی در مصر و کازرون بشروطیکه در افیون ان شاء الله تعالی

خواهد آمد همچنین لبن بلسان و سائر البان را از اماکن مختصه و ازمان لائقه و بالجمله در هرجا که خوب و قوی القوة گردد اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوة باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه متدرک و متغیر گردند یعنی قبل از انکه خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند * و اما عصارات * پس باید که از ادویهٔ جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبهٔ کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ املیلج و انبرباریس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست * و اما ادویهٔ حیوانیه * پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو بلاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن ذبح و ذکوة آنها و از آنجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بیفکنند که برود و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچهٔ کرباس پاکی پهن نمایند و پارچهٔ نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر ان بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هرچیزی را بشرائط مقررهٔ آن اخذ کنند و درگاه اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آید * دستور حفظ * زهرهٔ حیوانات که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را بخیاطهٔ محکم بسته در شیشهٔ که عسل در ان آنقدر باشد که او را بپوشاند الله اخته نگاه دارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند * دستور حفظ * پیه و مغز حیوانات که متعفن نگردد آن است که در عسل چند روز بیندازند و بعد از ان شیشهٔ خشک کرده در لته کتانی بپیچیده در سایه آویزند و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نمیگردد * دستور حفظ * ماثر ادویه آن است که بعضی آنها را که باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ماذج با زنجبیل و معدنی را با غیرجنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشهٔ سرتنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و بارو توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم * فصل * هفتم در بیان اعمار بعضی ادویهٔ مفرده بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تام الترکیب و متلزز الاجزاء و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و فاسد نمیگردند و ما نقره مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمیمانند و زود متأثر و فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در ان بمانند و اما زنجار پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و صابون آب قوت آن تا شش سال

باقی میماند و مرتک که مرده ارسنک باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند وهمچنین اقلیمیا و مرقشیشا و توتیا واما حجر تا دزهر
یعنی فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوشرنک و خوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند واما
لؤلؤ مدت بقای قوت آن از ان کمتر است و مادام که آب و رنک و صفا در ان باقی است نیکو است واما اطیان طیب الروایح مانند
طین داغستانی و مختوم وآنچه بدان مرده و مانند مدت بقای قوت آنها از لؤلؤ کمتر است وکل احجار واطیان را چون بسایند
ومدتی بر آنها بکذرد قوت آنها ضعیف و زائل میکردد و رفته رفته مثل احجار واطیان دیکر میشوند بحسب مراتب خود ها
وانچه صاحب رائحه است مادام که رائحه با آن باقی است قوی است پس بعد ستور ضعیف و باطل میکردد و مثل سائر احجار
واطیان میشوند والله اعلم * فائده بدانکه * اکثری بر انند که مادهٔ بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هر کاه آن هردو
در نهایت خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه غالب باشد در معدن صورت ذهبی بران مرکب از مبدای
فیاض جل ذکره فایض میکردد و ذهب تکون میباید و اکر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت فضی می یابد و فضه متکون
میکردد و چون اجزای ردی الجواهر باشد و کبریت کمتر و با قوت مائیه صورت قلعی می پذیرد و هر کاه رداءت جوهر بیشتر
باشد صورت اسربی میباید و اکر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صابغه باشد با لتمام هر چند آن اسباب وافر باشد
صورت نحاسی میباید و چون با اشتعال یبوست شدید بران غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نیز نامند می پذیرد
واکر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد باعدم اسباب صبغ صورت حدیدی برو فایض میکردد و اهل صنعت
کیمیا ادعای آن است که انقلاب بعضی به بعضی با عمال مخصوصه میکنند در کتب خود که رفع بدی جوهر هریک شود ممکن
است اما شاید این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقائق محال است وهمچنین احجار نفیسهٔ غیر منطرقه مانند یاقوت
والماس و زمرد و غیرها نیز اصل و مادهٔ وبسائط آنها زیبق و کبریت است با ختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم
وهمچنین اکر زیبق جید و نیکو باشد ولیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیهٔ خود مدت مدید
نتواند بود و اکر هردو جید و صافی باشند محکم التر کیب کردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود والله اعلم * اما ادویه
نباتیه * پس آنها یازده صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و یتوعات و یا
اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا اصول و لحا و قشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا واشق
وجاوشیر و سکبینج و لک و دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است واما عصارات مانند اقاقیا و حضض
هندی و مکی وافیون با صطلاح قدیم که عصارهٔ خشخاش بری بوده و کات هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة
التجارب که عصارهٔ ابوخلسا است از آنها کمتر واما ازهار و فقاح که کلها و شکوفه ها باشد مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و کل
کاوزبان و فقاح اذخر و قیصوم وامثال اینها و اوراق مانند سنا مکی و کاوزبان و ماذریون و ساذج هندی و ورق الآس
وپرسیاوشان وامثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی میباشد پس ضعیف و باطل
میکردد واما البان و یتوعات مانند سقمونیا و فرفیون وافیون و امثال این ها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند
وبعد ازان ضعیف میکردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال وافیون تا پنجاه سال قوت آن باقی میباشد و زیاده
نیز کفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب ده سال باقی میماند اما ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قنه و قطران
و مانند اینها پس بارده آنها بزودی فاسد میکردد خصوص رطبهٔ آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره و رطبه و یابسهٔ آنها بمراتب

یکسال تا دو سال پس فاسد و متغیر میکردد واما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید باقی
میماند و کفته اند هر چند کهنه تر شود جید و قوی تر میکردد و همچنین دهن کافور و زیت و دهن اذخر تا دو سال واما اثمار
مانند عناب و سپستان و حب بلسان و مازو و بلوط و آلو و آلو بالو و سیب و به و انار و لوز و جوز و جوز بوا و قرنفل و قاقله و فلفل
و املج و هلیله و بلیله و امثال اینها پس آنها مختلف میباشند انچه از آنها کثیر الدهن است مانند مغز کردکان و بادام و پسته
و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یکسال اکر در قشر خود باشند و الا تا
یکهفته و کمتر از ان خصوص مغز پسته و کردکان واما بزور مانند بزر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد
و امثال اینها پس از اینها انچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ
و نکاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی میماند و کثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکورهٔ قبل واما اغصان و لحا
واصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و جنطیانا
و عاقرقرحا و تربد و دارچینی و قرفه و سلیخه و ماهی زهرج و پوست بیخ کبر و انجبار و امثال اینها پس مختلف میباشد بقای
آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت و ضعف پس انچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زردچوبه و دارچینی
و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها است قوت آنها تا ده سال باقی میماند و خربق از اینها زیاده و مکر انچه در انها رطوبت
فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی
کرم میخورد ضعیف و فاسد میکردد واما انچه از لحا و عرق مسهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی میباشد پس بتدریج
باطل میکردد واما ادویهٔ حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعرو دم پس شحم که پیه باشد هر کاه
بکیرند و نمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب دیکر و بعضی امراض
نخواهد بود واما مراره که زهرهٔ حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از تخم است خوب خشک کنند و نیکو محافظت
نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیرمایه نامند بعضی شیردان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیرمایهٔ شتر اعرابی و غیره
پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است واما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس
قوت آنها سالها باقی میماند واما زبل و بعرو دم که عبارت از سرکین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرکین سک و کفتار
و حمار و بز و ضب تا یکسال وهمچنین خون آن واما جند بید ستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم * فصل *
هشتم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسب نیست * بدانکه بر صاحب حفظ صحت
لازم است که تا جوعی در خود نیابد و کرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و نیاشامد و آنهم بقدر ضرور و احتیاج که
بسر حد امتلاء و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنکام امتلاء و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنکام
کرسنکی بسیار و عطش مفرط یکدفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد وهمچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید
مفرط و امتلای کرمی بسیار بر مزاج مکر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد
و یا بسیار کرم و یا بسیار سرد باشد وهمچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار کرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دست
و روی را بشوید چند مرتبه و اکر از ان تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد و واجب است که ظرف طعام در برابر رو
باشد که بمحاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان

اوائل روز طعام سرد ودر زمستان اواسط آن وطعام کرم ودر بهار وپائیز طعام معتدل ودر شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه واکر بهر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز وآخر روز ویا اول شب و روز دوم وسط روز وهمچنین وباید که بسیار طول ندهد زمان اکل را وبسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بملایمت فرو برد وتداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد ومادام که ثقل در معده وسینه وجشاء یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند وبالجمله هر وقت که خوب کرسنه شود وتشنه کردد باید که طعام نخورد وآب بیاشامد وتعیین وقت بمرات آن اکثری وبرای متوسطین است والا اطفال وجوانان محرور المزاج قوی الهضم وپیران وضعیفان و بارد المزاجان را هریك بنوعی خاص میباشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود ونیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز قدری میل ورغبت بطعام وکرسنکی باقی باشد که دست از طعام بکشد وابتدا بطعام معتدل سبك کند واقتصار بر یکنوع از طعام ویابد ونوع نماید وبعد ازان چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تند ابیر بدن اکثر صحیح وسالم وحواس نیکو وصافی میباشد واز درهم وپر خوری بدن ثقیل وحواس کدر وبلید وانواع امراض واعلال طاری میکردد واجتناب نماید از خوردن نان کرم واشامیدن آب سرد بلا فاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت وبخار مینماید واز اجتماع طعام لطیف وشیرین ویا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه وبالای کوشت لطیف وکثیف وهمچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطی الهضم ردی الکیموس ویا شیرینی وامثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله میدهد ومضم مینماید وباقی میماند مخالف آنها وباعث کرانی ومرض میکردد وهمچنین جمع ننماید میان دو طعام که هردو کرم ویا هردو سرد بالفعل ویا بالقوة ویا هردو ولزج ویا هردو وخفاخ ویا هردو وقابض ویا هردو وغلیظ ویا هردو مرخی باشند واز خوردن سرکه بعد از برنج واز ماست با ترب وماهی ویا بعد از ترب وماهی واز کوشت مرغ برماست وماهی ویا بالعکس و از شیر با کوشت مرغ واز شیر با ماهی واز انار با هریسه واز انکور با کلهٔ کوسفند واز سرکه با عدس ویا با ماش واز خربزه با عسل ومویز با عسل وخربزه با انبه وامثال اینها واز آب کرم بعد از طعام شور واز آب سرد بعد از میوه خصوص میوهٔ تر وحلو وطعام کرم وشیرین وبعد از خواب وجماع وحمام وهر حرکت مفرط ومضعف وریاضت بسیار ودر بین خواب ودر خلاء معده یعنی ناشتا ودر حمام ومستحسن است جمع میان اطعمه ومیوه هائیکه بعضی آنها اصلاح بعض دیکر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش وچرب با شور وتیز وبعضی را کمان آن است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هردو یا متشابه اند یا متضاد اکر متشابه اند پس کویا که یکنوع از طعام خورده شده اندك بیشتر واکر متضاد اند هریك دفع مضرت دیکری مینماید وتعدیل حاصل میشود وکلی بودن این امر نیز خود وهم وغلط است چه میتواند بود که آن هردو غذا متخالف یکدیکر باشند وهیچ یك مصلح دیکری نباشد وفساد دیکه مرایت بدیکری نماید وآنرا نیز فاسد سازد واز جمع ایشان مضرت حادث کردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بران برف ویخ کذارند البته متاذی ومتضرر خواهد شد ومیتواند بود که دو شئ متشابه باشند وهریك ازان هردو مصلح دیکری باشد مثلا یکی تلطیف غلیظ ودیکری تکثیف غلیظ ویکی تقویت دیکری نماید وهمچنین ونیز میتواند بود که دو شئ متشابه هم باشند وضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هردو باشد وخاصیتی که لازم اجتماع وترکیب است وبالجمله این اصلی وقاعدهٔ کلی ندارد بلکه بعادت وقوت وضعف ولطافت وکثافت مزاج بر میکردد والله اعلم * فصـــــــل * نهم دربیان احراق ادویه وتحمیص وتشویه وتلی

وتدبیر غسل واحکام آنها ودستور آشامیدن چوب چینی وعشبه وساسفراس وشجرة النبی وکیاکورو شیر شتر وشیر بز وشیر الاغ ولبن النساء وفاد زهر ودوغ وماء الشعیر وماء القرع وماء الخیار وغیرها واتخاذ وصنائع بعض اشیا بدانکه احراق ادویه واحتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیکر ویا از برای نقصان قوت وکسر حدت آن است مانند زاج وتلقطار ومرجان خصوص در ادویهٔ عین ویا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت وحدت وشدت نفوذ وانتقال مزاج آنها است بمزاج دیکر مانند اکثر فلزات وحجر نوره وبسد وصدف وبرک ترب وتنباکو وامثال اینها از املاح مصنوعه ورمادات وجواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان وغیرها ویا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح ویا از برای تنقیه ورفع اجزای غریبهٔ آنها است مانند اثمد وبوره وسرطانات وشاخ ایل وامثال اینها ویا از برای مهیا وقابل سحق کردیدن آنها است مانند یواقیت وطلا ونقره وابریشم ومانند اینها ویا از برای آنکه باطل کردد ردائت وخباثت وسمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة وافعی واسود سالخ برای جذام وخنازیر زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهر اند ویا معتدل وهر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف وحدت وحرارت آنها کم میکردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویهٔ مذکوره ویا کثیف الجوهر وغیر حار حاد اند وبسبب احراق وکسب حرارت ناری تقویت میابند هم در حدت وهم در حرارت مانند فلزات وحجر نوره ویا آنکه صلب اند ویا در آنها رطوبت فضلیهٔ لزجه است وبسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه ولزجهٔ آنها کم وفاسد وفانی میکردد پس بسهولت وآسانی وبزودی سائیده میکردند مانند احجار وابریشم ویا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبهٔ آنها زائل کردند مانند نطرون وبدانکه جسم اکر برنجی باشد که اعراض مدرکهٔ جسد را اصلا ترك نکند هرآینه مستمر الطبع خواهد بود واکر مفارقت وترك کند پس اکر سخیف الجسم ومتخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت کند واز غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل کردد واکر کثیف الجسم وغیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید وایضا باید دانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمك ونوره ودر احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات وحیوانات واما حر بر وصمغ ومانند اینها را ادنی احراقی کافی است وهرکاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل وتصویل نامند والا بدون تصویل استعمال نمود وتکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهك نامند وآن مربع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد وبسبب احراق قابل سحق کردد آنرا مکلس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند وبدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از انجمله است اثمد وارنب وبیض ورصاص که آبار نامند واسود سالخ وسرطان وطلق وعقرب واما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم وآبار وحب الآس وذهب وعود وکهربا ویاقوت وامثال اینها است هریك از اینها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت وبعضی در اینجا مذکور میکردد * احراق بوره * که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را ابرا حکر کذارند وان را دران اندازند وبکردانند تا آنکه سوخته شود ویا آنکه قاشق آهنی را کرم نمایند وبوره را ریزه ریزه کرده دران اندازند وحرکت دهند وهمچنین چند مرتبه قاشق را کرم نمایند تا آنکه سوخته شود وبکردد مانند خاکستر * احراق * جبس وزبد البحر ومانند این هردو که مسمی بتکلیس است آن است که بکیرند هر مقدار از هریك که خواهند وبآب ونمك پاك بشویند وخشك نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده در کورهٔ آجرپزی ویا تنور حمام ویا تنور بسیار کرم بر روی خشتی بکذارند

تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در ان عمل باید نمود * احراق حیه * و افعي و اسود
سالخ که مار باشد آنست که بگیرند مار خانگي و یا افعي و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده
سر آنرا بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس بر آورند که خشک شده خواهد بود سحق
نموده با زیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند * احراق خطاطیف * که خطا فیش است و بفارسي پرستوک نامند آنست
که بگیرند بچهٔ خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا بکنند و شکم آنرا چاک کرده آنچه در جوف آن است بر آورده در ان باید با پاک
شسته و نمک بران پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته در تنور یا در اجاق پر از اخگر گذارند تا محرق گردد
* احراق ارنب * مانند احراق خطاطیف است * احراق زجاج * که بفارسي آبگینه و شیشه نامند آن است که بگیرند
زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که مثل ریزه و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزهٔ مطین و یا بوته کرده سر آنرا
محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد * رماد زجاج * یعني خاکستر آن بهتر آن است
در کفچهٔ آهني خوب گرم نمایند و در آب قلعي اندازند و آنچه از ان مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را گرم نموده
در آب قلعي اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند غبار گردد شربتي از ان مقدار
مثقالی با دوازده مثقال آب گرم براى تفتیت حصاة نوع العمل است * احراق زرنیخ * آنست که بگیرند زرنیخ اعلای
خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و یا تلا نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن
سوراخي براى بر آمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند و مادام که از ان بخار سیاه بر مي آید ناقص است و چون بخار آن
سفید بر آید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود * احراق سلحفاة * آن است که شکم سلحفاة یعني سنگ پشت را شکافته
احشای آن را افکنده و پاک شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آن را بسته در تنور یا در اجاق آتش گذارند که سوخته
و سفید گردد * احراق سرطان * آنست که بگیرند سرطان نهري چند آنکه خواهند هنگامي که آفتاب در برج اسد باشد
و پاهای آن را ببرند و شکم آن را بشکافند و ما فی الجوف آن را ببرند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزهٔ
سفالی آب نادیده کرده سر آن را محکم ببندند و بالای کوزه را بگلی که در ان سبوس گندم و خطمی و نمک درهم سرشته باشند
گرفته خشک نموده در میان تنور که آن را خوب گرم نموده باشند گذارند و سر تنور را بپوشند مثلا اگر شب گذاشته باشند
صبح بر آورند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه بر آورده سائیده بکار برند * احراق سرطان بحري * نیز همان
قسم است * احراق شبح و صدف * آن است که بگیرند شبح سفید املس را و بطین حر یعني طین خالص بگیرند و در تنور اخگر
گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگي آن است که سفید گردد و اگر بیک دفعه سوخته نگردد مجددا بطین مذکور گرفته
در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آن را نیز بدین طریق احراق نمایند * احراق عقیق * و یشب
و یاقوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و
خشک و متفتت و قابل سحق گردد * احراق بسد و مرجان * آن است که هر یک را که خواهند در کوزهٔ سفالی کرده بعد
آنکه آن را ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد اما بحد رمادیت نرسد و اگر
بیک دفعه سوخته نگردد مکرر نمایند و این از براى حصول حدت و بورقیت آن است پس بر آورند و نرم سائیده استعمال نمایند
* احراق لؤلؤ * آن است که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش

گذارند و بگذارند پس از زمانی بر آورند که سوخته شده باشد * احراق ملح * آن است که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند
و در خرقهٔ کتانی گذارند و یا پارچهٔ نازکي بسته بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتي بگذارند و پس از سرد شدن
تنور بر آورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند * طریق دیگر آن است که ملح را شسته خشک نمایند
و جوشش سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن را بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از
اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس بر آورند
و بکار برند * احراق کهربا * آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده سر آن را محکم بسته
شب در تنور گرم بگذارند و صبح بر آورده سوده بکار برند * احراق اقلیمیا * نیز بر همین نحو است * احراق اسرب *
که آبار نامند آن است که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک مانند ورق تا به آهني بر روی هم بچینند و
قدری سفیدآب مسحوق و در قبضه چوبی از ان ریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام سرب سوخته گردد و اگر قدری بماند باز
چو قدری بران بپاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود * نوع دیگر * آنست که اسرب را صفیحه های نازک
سازند و بر آن قدری کبریت سوده بپاشند و سر آن را بسرپوش سفالی که در آن سوراخي باشد بپوشند و اطراف آن
را بگل حکمت بگیرند و در کوزه گذارند و بهل مثل تا تمام آن سوخته گردد پس بر آورند و بسایند و بشویند و بکار برند
و از ود آن در صور و عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت با زای هر مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد * نوع دیگر *
آنست که اسرب صاف خالص را با قدر کوکرد بگدازند پس در بوتهٔ آهني کرده در کوزهٔ حدادان بگذارند و چندان
بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند * احراق خبث الحدید * آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه
در سرکه تطفیه نمایند * احراق آهن و فولاد * آنست که هر یک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو
تخمیه نمایند پس بر آورده بر روی خشت با آب ملحیات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرصها را در یک
سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند و اطراف آنرا بگل حکمت محکم بگیرند و تا یکهفته در میان سرگین گاو صحرائی
گذارند پس بر آورده تا ده مرتبه با آب منقوع املاحیات و در بول گاو با آب صعتر تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند
و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائي گذارند پس بر آورده سحق نموده بکار برند و بعضي
مردم در مرتبهٔ آخر آهن را با زهلایه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش میگذارند پس بر آورده با قدری نوشادر خالص
سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس بر آورده نرم سوده بکار میبرند و علامت جودت قتل فلزات
آن است که بعد سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود هزودی * قتل ذهب * بدستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بگیرند
ذهب را و خرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچهٔ آهني کرده اندکي اسرب سوده بران بپاشند و در ان آب نمک
داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند * تکلیس ذهب * که بهترین طریق
است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بحجر علیحده صافی نمایند و آبها را هر یک جدا
جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آهک و نیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده
ذهب و هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای
نمناک بگذارند تا نم بردارد پس بدستور با آتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس

در بوته کرده بعد ی آتش بدهند که بوته سرخ کردد پس بوته را برآورند وبکذارند تا سرد کردد و بسایند و با آب کرم مکرر
بجوشانند وبشویند تا طلا از ما ترا اجزا خالص کردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و کفته که اکر درحین تشویه
و سحق بکبریت و آبهای تند تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال نمایند و کفته اند که خوردن این
نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در این امور مدخل دارد و مقدار شربت آن
یک قیراط است * **نوعی دیکر** * که طلا قابل سحق کردد و مانند رماد شود و اکر دینار باشد صورت دینار و آن بحال ماند آنست
که بکیرند دینار را و در بوته کذارند که باطن بوته را بمرداسنک با سرکه سوده که آلوده باشند و با آتش کرم نمایند بعدیکه
کداخته نکردد پس بوته را برآورند و بکذارند تا سرد کردد مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنک با سرکه
سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرنج و سرمه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند * **نوعی دیکر** * که دستور
حکمای هند است آنست که سرب را چند مرتبه کداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را کداخته دران آب چند
مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش کذارند و با نمک آب بشویند و باربع سرب سوهان
کرده در بوته که باطن آن بمرداسنک آلوده باشد کداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند و بر روی
آتش کذارند و برهم زنند تا زیبق ازان معا رفته نماید پس شسته بر سنک سماق نیکو سحق نمایند و اندکی ازان را بر آب
ریزند اکر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند * **دستور جلا دادن** * و رنکین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کم رنک
و خالص نباشند و رنکین مانند خالص کردد آنست که بکیرند توتیای هندی و شاخ جاموس و نمک سنک هر یک مساوی سوده با آب
سرشته بران بمالند و بر آتش کذارند تا خشک کردد پس از آتش بردارند و بکذارند تا سرد شود پس بشویند رنکین و براق
خواهد بود * **نوعی دیکر** * آنست که بکیرند زاج سفید و وزن شوره و نمک طعام از هر یک یکوزن و نرم سوده با آب خمیر
نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بکذارند تا سرد کردد دارو را بان بمالند که هیچ جای آن خالی نماند
پس بر آتش کذارند تا خشک کردد و اندک کرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک کوبی کرده دران بکذارند
و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالای آن بکذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اکر رنکین شده باشد بهتر و
الا تکرار عمل نمایند تا رنکین کردد * **احراق فضه** * آنست که بکذارند نقره خالص را در بوته که رابحه قلعی دران
باشد یعنی بوته را بسفید آب قلعی آلوده باشند و مکرر بکذارند تا آب آن سوخته قابل سحق کردد * **نوعی دیکر** * آنست
که نقره را براده نموده و با آب و نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اکر خوب سوخته نشود قدری کوکرد بران بپاشند
و بسوزانند تا سوخته کردد * **احراق آنک** * آن است که ریزه ریزه کرده در دنبه کوسفند و یا در پرده چرب شکنبه بز یا
کوسفند بپیچند در ظرف آهنی بر روی آتش کذارند تا مشتعل کردد و قدری بسوزانند بسیار پس پاک شسته در آب یخ و
یا برف مدتی پرورده نرم سائید بکار برند و اکر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند و اما تکلیس فضه
بطریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بکوکرد و سرکه آلوده و با آتش بتابند و چند بار دیکر در بوته
بسفید آب قلعی آلوده بکذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب بتحلیل رود پس
کوکرد بران بپاشند و برهم زنند تا مکلس کردد * **احراق قطران** * جهت سنونات آن است که بکیرند قدحی مطین بطین
حکمت کرفته و دران قطران کرده بر آتش کذارند تا آنکه بکذازد و بنصف رسد پس بکیرند چوبی و یا سیخی از آهن و دران

فرو برند که بدان آغشته کردد پس برآورند و در هوا بدارند اکر منعقد و بسته کردد سوخته شده است و الا باز بر
آتش کذارند تا بران چوب و یا آن سیخ منعقد کردد پس فرود آورند و بکار برند * **احراق پشم** * و موی سر آدمی و
امثال آن آن است که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غبار آن شانه کرده و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف
سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش کذارند و چندان برهم زنند که قابل سحق کردد * **احراق اسفنج** * آن است که
اسفنج را بمقراض نموده بهمان دستور پشم و موی احراق نمایند * **احراق پوست** * کدو و حشایش و بزور و نیز مانند ابریشم
و پشم است و اکر خاکستر آن را خواهند زیاده احراق نمایند * **احراق عود هندی** * و امثال آن از اخشاب آن است
که براده و یا ریزه ریزه نموده در کوزه کلی کرده در تنور و یا اجاغ آن مقدار بسوزانند که زغال کردد و بمرحله رمادیت
نرسد و اما خشب کرم که برای تفتیت حصاة است باید آن مقدار بسوزانند که رماد کردد * **احراق عقرب** * که رماد
العقارب نیز نامند آن است که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهنی یا سفالی انداخته سر آن را بخمیر محکم نمایند و در تنوری که
از هیمه چوب رز و مانند آن که آتش آن حدت داشته باشد کرم نموده آتش از تنور برآورده باشند شب بکذارند و سر
تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار کرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح
برای این امر عقرب نر است و علامت نری ضعیفی و لاغری آن است * **نوعی دیکر** * آن است که عقرب زنده را در شیشه که بکل
حکمت کرفته باشند کنند و سر آن را محکم نموده در تنوری که بسیار کرم نباشد مقدار شش هفت ساعت نجومی بر روی خشتی در آتش
کذارند اکر قابل سحق شده بهتر و الا دو سه ساعت دیکر بکذارند پس سائیده و بحریر بیخته استعمال نمایند * **احراق اهلیلج** *
از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی در این امر بهتر از سایر اهلیلجات
است آنست که بکیرند هلیله را و در خمیر کرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده
هلیله محرق را سوده استعمال نمایند * **احراق قشر بیض** * که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را و اکر پوست
جوجه برآورده باشد بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا کردد و مطلق
نماند پس نرم کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شترمرغ اولی است * **تکلیس طلق** *
بطور اهل هند آنست که طلق را مقراض نموده در کیسه کرباس محکم دوالی کرده چند عدد استخوان ماده میان آن کیسه اندازند
و در میان طشتی با آب کرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آن را بجر علقه از ان بکیرند و انرا خشک کرده با شهد
و عقاب مساوی الوزن سحق بلیغ نموده در کوزه مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند و آتش شدید سه شبانه روز بدهند و
انکاه برآورده سوده نموده وزن نمایند اکر عقاب بالتمام رفته باشد فبها و الا باز آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن
شوره قلمی صلابه بلیغ نموده بدستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت نافع و بواسیر
بکار برند مفید و مجرب است * **احراق طلق** * بطور اهل هند آن است که بکیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است
پاک شسته خشک کرده بسطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکه انکوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از ان با اصابع سرکه چند جوشی
بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق مستحکمی باسنکریزها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بکذارند و
بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه برآورند و بر روی سنک نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی کذاشته
ظرف دیکر بر سر آن کذارند و تمام ظرف را بکل حکمت بکیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرکین کاو صحرائی تا یکهفته بکذارند

که خاکستر کرده پس برآورده با آب بهنکره که کیاهیست وآب برگ تانوله وآب نقوع هلیله و بلیله وآمله هریک جدا جدا مکرر بسایند وقرصها نموده خشك ساخته درظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند وگفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد وعلامت کمال احراق آن آنست که چون خاکستر آنرا در آفتاب بدارند برق ازان مطلق ظاهر نشود * اما دستور حلب وحل بعض اشیا حلب طلق آن است که بکوبند طلق را هرقدر که خواهند بآتش سرخ نمایند وتا سه مرتبه در آب سرد اندازند وبکوبند تا ریزه کرده پس در کیسهٔ کرباس مستحکمی نموده سنگریزها بقدر نخودی در انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند ودر آب کرم ویا در طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشك نموده استعمال نمایند * نوع دیگر * که ازان اسهل است آن است که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند وبرافروزند پس از آتش برگرفته بطریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند وشسته بکار برند * حل طلق آن است که طلق را شکافته ورق ورق نمایند وریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود ومدت چهل روز درمیان بول بگذارند ودر هر ده روز بول را تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشك نمایند ودر مثانهٔ گاو کرده مثانه را درمیان ظرف شیشهٔ ضخیم بگذارند وظرف را درمیان خمی که از سرکهٔ کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد وسرکه دران داخل نگردد پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی گداخته حل شده باشد * نوع دیگر * آن است که سرتریب را سوراخ کنند وجوف آن را خالی نمایند و طلق محلول را دران پر کنند وسر آن را بپارچهٔ ترب مستحکم نمایند ودر سرگین اسپ تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب منعقد گداخته خواهد بود * حل ذهب جهت حفظ صحت وطول عمر واکثر امراض سود اویه آن است که بگیرند ورق طلا را ودرهاون طلا باده مثقال طلا با گلاب وبید مشك وقدری نبات سحق بلیغ نمایند ورروزی آن مقدار که یك قیراط تا دو قیراط طلا خالص خورده شود بنوشند با گلاب وبید مشك * حل ذهب بامروارید جهت تقویت قلب وتفریح ارواح وازالهٔ صرع و دوار وسلس وسواس سوداوی وتقویت باه واز دیاد منی وحفظ جنین آن است که ورق طلا را با ابریشم خام وحل بلیغ نموده ومروارید را نیکو سوده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکهٔ انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمك بران ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن ایستد ودر حمام ماریه بگذارند وآتش دهند وانچه محلول گردد صافی نموده بردارند وباز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند وآتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از شیر برگ راند وقدری دهن طرطیر بران ریزند تا خلاصهٔ ان ته نشین شود پس بردارند ته نشین را وشسته بکار برند * صنعت حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ که پزی وعدس پزی ودر تنور گذارند ونصف آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کردن خمی کرده و بر سر آن میمی بسته سر را بآن مظبوط بندند چنانچه شیشه بآب نرسد ودر زیر آن دیك آتش برافروزند * وبهتر آن است که در تنور گذارند وچون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام ماریه باشد پس برآورند * صنعت دهن طرطیر آنست که طرطیر سفید مکلس را مقدار پانزده درم سحق نموده غسل نمایند ودر شیشهٔ کردن کج تقطیر نمایند وروغنی که بر روی آن آید بگیرند ومحفوظ دارند وطرطیر عبارت از دردی خمر است * واما تشویه وتحمیص وتقلیه بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک والاجمال بمعنی بریان نمودن است وبالتفصیل بدانکه تشویه آنست که انچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل

خمیر ویا گل ویا سیب ویا به وامثال اینها گذاشته در تنور گذارند ویا در زیر آتش ویا خاکستر گرم دفن نمایند که بپخته گردد تشویه یابد مانند اسقیل وسقمونیا ومثال اینها ویا آنکه کوبیده ویا عسل سرشته در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یکشب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند افیمون وشرة الطرفا وامثال اینها جهت منبهات وغیرها وتحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند دران بریزند وحرکت دهند بسرعت تمام که همه آن مساوی وبقدر حاجت بریان گردد ونسوزد مانند تخم بارتنگ وریحان وبزر وخشخاش وکشنیز خشک وزیره وبزر قطونا وبالجمله هر بزری از بزورات که خواهند وبهترین ظروف از برای این امر سنگی ویا سفالی است وحد وسط تحمیص آنست که ازان چیزی بوی برآید واندک سرخ و برشته گردد * وتقلیه آنست که در روغن گاو ویا غیر آن بریان نمایند بحدیکه بوبردارد وسرخ گردد مانند بزور ویا بقدر آنکه بشکفد وبترکد مانند هلیله وعدس ویا بحدیکه بتخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث الحدید وامثال اینها * تشویه توتیا * آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده در آتش نرم بر روی سفال بگذارند وبگردانند تا خشک گردد ومشوی آن لطیفتر ومقوی چشم وحافظ صحت آن است ومغسول آن مجفف بی لذع * دستور بریان * نمودن افیون آنست که افیون را بقدر با قلا ومغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند * وما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت وپرورش دادن بعض ادویه است که در آنها حدت وبا رداءت وغائله باشد تا آنکه کم وزائل گردد مانند سقمونیا وانزروت وحب الملوک ودند وتربد وماذریون وتشمیزج ومانند اینها آن است که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند واطراف آنرا بکفچه مقشر پر نمایند وسر آنرا بقطعهٔ از سیب یا به بسته در پارچهٔ کتانی بپیچند ودر خمیر گیرند ودرمیان تنوریکه گرمی آن معتدل باشد گذارند تا خمیر بپخته وبرشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده وسقمونیا را ازمیان آن برآورده درسایه خشک ساخته بکار برند واگر سیب ویا به یافته نشود در بیضهٔ مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف ان است برآورده پاک شسته سقمونیا را دران کرده وآب سیب ویا به اگر میسر آید بران ریخته والا بدون آن بدستور تشویه نمایند * وحکیم ارازنی گفته اگر سیب وبه نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه واصلاح دارد ومؤلف گوید اگر اولا در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند واستعمال نمایند بهتر است وانزروت را باید کوبید وبشیرا لاغ سرشت وبچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یکمرتبه واگر زیاده وبهتر خواهند دو مرتبه وحب الملوک را در روغن بادام ویا شیر یکشبانه روز باید خیسانید ودند که حب السلاطین است در سرگین گاو باید مدبر نمود بدینطریق که بگیرند مغز دند تازهٔ نوکه کهنه وزرد وسیاه وفاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز آنرا برآورده در کیسهٔ کرباس صفیقی ویا در دولانی کنند ویکشب در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته بنحویکه از هر طرف آن مقدار حجم سه چهار انگشت سرگین باشد ودر زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند وبالای آن خاکستر گرم کنند وبالای آن خاکستر سرگین گاو وجنگلی برافروزند تا آنکه مقدار یک انگشت ازان سرگین تازه سوخته گردد وحب السلاطین نسوزد پس برآورده بطرف دیگر بگردانند وبدستور بعمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده پاک شسته وبعد دو مردانهٔ حب السلاطین یکعدد هلیلهٔ زنگی که هلیله مویزک نامند نرم کوبیده وبوزن هر دو آرد برنج با آب لیمو یا آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار نخودی شربتی ازده حب تا هفت حب وبعضا حب الفلاء بعدد نباید داد که مضر است اورا * نوع دیگر * آن است که ان کیسه را در سرگین گاوی تازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند که بته ان دیک نرسد ودران سرگین اب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشی دهند پس برآورده

پاک شسته بلد شور مثل کوره هلیله و آرد برنج با آب لیمو سرشته حبوب سازند و یا حب الف بی که موبزج است و رب السوس و هاریقون و شحم حنظل و مصطکی و حشیش غافث و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بقدر نخودی از یک درم تا دو درم و غذا از یوباج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب السلاطین مدبر را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز مالند پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نمود و عند الحاجت یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تدبیر راخواشیل به روغن بادام چرب باید کرد و جریش کوبید و با زنجبیل موده با ستعمال آورد و تشمیز ج را در لته بسته در سرگین الاغ یا آب جوش باید داد تا پوست آن نرم کرده پس مقشر نموده سوده بکار برند و ملاذریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در بین دو مرتبه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت ❊ تدبیر کمون آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که کهنه و بوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بگذارند و در بین زیره را بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دایم بر هم زنند تا خشک گردد ❊ تدبیر

گبریت ❊ آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند و بر سر آن پارچه کرباس ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای کوکرد بگذارند بنحویکه بکوکرد نچسبد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و برافروزند و تا آنکه پراز اخگر کنند و بگذارند تا از گرمی آن کوکرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس کوکرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجة بکار برند ❊ تدبیر بیش ❊ و هو بی آنست که شش ماشه بیش و یا هر بی هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده مقدار دو دو وازده آثار هندی باشد آن مقدار بجوشانند که شیر بنصفه رسد پس بیش را برآورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در میان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند ❊ تدبیر ذراریح ❊ که بترکی الاکلنک نامند و قسمی از حبین است بلغت اصفهانی آن است که چند عدد آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که با تش بجوش آمده دارند تا فراریح کشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند ❊ تدبیر

سلاحه ❊ که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود آن است که آنرا در ظرف نوی کرده بر آن آب خار خسک و بول گاو آنمقدار ریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب و یا با تش گرم بگذارند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و بیست و یک روز در آفتاب گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد ❊ تدبیر توتیا ❊ باب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده بر آن ریزند و بگذارند تا نه روز و هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و برف و یا یخ سرد کرده باشند با هستگی بسایند و چون خشک گردد باز آب غوره سرد بر آن ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند ❊ تدبیر خبث

الحدید ❊ آنست که خبث الحدید را کوفته بیخته مدت چهار روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و بزودی ته نشین نشود و در توتیا ها استعمال نمایند ❊ نوع دیگر ❊ آنست

که خبث الحدید را نرم کوفته و بیخته مدت چهار روز در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب کنند تا مدت و روز بخیسانند و هر روز آب کهنه را تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن خسته زردالو یا شفتالو و بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است ❊ تدبیر برادۀ آهن و تنقیۀ آن ❊ آنست که آهن را برادۀ نموده در میان سفال آبندادیده با تش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکۀ انگوری اندازند پس برآورده سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند ❊ تدبیر پوست بیضه

آنست که قشر بیضۀ مرغ یا شترمرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک نموده سوده بکار برند ❊ نوع دیگر ❊ آنست که با آب و نمک و خاکستر بهمان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بچه برآورده بهتر است ❊ تدبیر حسک ❊ آنست که حسک اندرا در شیر تازۀ دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بی عدیل است ❊ تدبیر و اصلاح عسل بلادر ❊ آنست که بلادر را از میان دو پاره نمایند و انبر آهنی قوی را با تش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بریده بر صفحۀ آهنی گذارند و دستۀ آهنی و یا غیر آنرا گرم کرده بر آن گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند با روغن گردکان و اگر نباشد روغن گاو بجوشانند و استعمال نمایند و در رد داء الثعلبه و غیر آن که پوست آن داخل میشود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام ننمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار و عسل آن به بدن اعضا متورم میگردد و بعضی را نه باید که اولا امتحان نموده آن چنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن بلادر را با مغز گردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آن است ❊ اصلاح شبرم ❊ آنست که آنرا بکوبند و یکشبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصۀ آن سه بار شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سلاحشار و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض صرفه استعمال آن جائز نیست ❊ اصلاح ادویه جهت نشاط ❊ مانند بیخ شیمی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت سمیت و یا سمیت باشند آنست که نیم کوفته سه شبانه روز در شیر بخیسانند و مکرر تبدیل شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یکهفته بپرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند ❊ طریق دیگر ❊ که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بغایت مشاهد نموده ام آنست که ادویۀ مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویۀ آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویۀ آن حب که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب نموده کند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و باید آن که مراد از شیر در این مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است ❊ اصلاح دبق ❊ آنست که بعد از آنکه دانه آنرا برآورده باشند

در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائرادویه که با آن مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویهٔ شیره دار چه مثل ه و هرگاه دبق را با داروئیکه در آن ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج بدخل کردن روغن نیست با همانها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانهٔ بید انجیر است * دستور کوبیدن اشنه * آنست که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیگردد * تصفیهٔ زیبق * که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسی بیقلعی صاف بی چرک و کدورت کنند و بر آتش گذارند و بفاصلهٔ اندکی ظرف دیگر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سه پایهٔ چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد برداشته و بکار برند * نوعی دیگر * که بطریق متعارف است آن است که زیبق را در هاون سنگی و یا در ظرف شیشه و یا لعابی اربآب بید انجیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زائل گردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبهٔ سوم با آب نقوع هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال آنرا با سی مثقال آب خالص در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند و هر چند آب بتحلیل رود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا یکرطل بماند پس با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بر دارند و در شیشه نگاه دارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی بآب الارواح است * و اما آنچه را باین تفصیل نمود که تصویل عبارت از آن است پس بدانکه فائده غسل تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل یا رفع حرارت ناریهٔ مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غشیان آنست هر یک بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویهٔ حجریه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه با حجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و صفیداب و امثال اینها و اطیان و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده در هاون و امثال آن کرده آب بران ریخته بآهستگی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط گردد پس آنرا بآهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده نرم آن را بگیرند و درد آن را باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و بعد از آن روی آن را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند * اما غسل اطیان آنست که هر گلی را که خواهند بشویند در آن آنمقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچهٔ کرباسی بگذرانند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند * غسل ادهان که نظریه نامند بدانکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در آن ریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از روی آب بردارند و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر بیکدفعه باصلاح نیاید در سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر دارد و با برف و با یخ و با آب سرد نیز خوب است و روغن گاو و کوسفند را با دوغ کارزش جوش دادن و در حین جوش آرد میدهٔ گندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد خوب است * غسل شیرج * که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند * غسل زفت * و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب

ایستد بردارند و عند الحاجة بکار برند * غسل آبار و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها * آنست که هر کدام را که خواهند اولا نرم بسایند و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی بگیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط کنند و آب مخلوط با آنرا بگیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه دردی و سنگ ریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط با آن را بپوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک نموده اگر از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است * غسل نوره یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بران ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنگ ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را بگیرند و آب خالص در آن ریزند و برهم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند * غسل مرداسنگ * جهت امراض حاره آنست که مرداسنگ را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بران ریزند و هفت روز دیگر بدستور بگذارند و در بین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند * غسل لاجورد * آنچه از برای امراض عین است مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و معوف و حبوب و غیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تصفیه با آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در آن ریزند و بدستور احجار غسل دهند و مکرر اعادهٔ طبخ و غسل کنند تا مانند غبار گردد * نوعی دیگر * آنست که سنگ لاجورد را کوفته و بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کدو یا مثل روس خمیر کنند و با آب گرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب گرم میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون ببینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را در کاسهٔ نگاه دارند آنچه از آن ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد اوسط و ته نشین سیوم را اسقط نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی و بنا بر فرمودهٔ نواب علوی خان مرحوم مغفور حجر ارمنی در این زمان معروف باسقط است * غسل صبر * آنست که بگیرند صبر را و در هاون بهموار و آهستگی بکوبند و بحریر بیبیزند پس بگیرند افسنتین رومی یکرطل و مصطکی و حب بلسان و عود بلسان و دارچینی و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در کاسهٔ بریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دوا ها بران ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد در آن کاسه ریزند و بدستور عمل آورند تا بغیر از رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آبها را بگذارند تا ته نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا بجرعه بگیرند و ته نشین را باز عقران مالیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاه دارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجت بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است * غسل سویق جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و نفخ آن زائل شود آنست که آبگرم جوشان بران ریزند و بگذارند تا بر آید و اگر دو مرتبه آبگرم بران ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند و از آب بر آورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و گلاب و بید مشک و امثال آن بعد عسل با آب سرد شربت ساخته در آن ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته اند که غسل سویق آن است که

هو وگندم وباقیات مرحبی را که خواهند بریان نمایند وبعد بریان با آب بشویند وخشک کرده آس نمایند وباستعمال آورند
* فصل موم * آن است که بگیرند موم را وگداخته در آب سرد ریزند وبگذارند تا سرد گردد وآنچه درد بست ودر زیر آن
مجتمع میگردد دور نمایند ویا آنکه در آب گرم طبخ نمایند تا گداخته گردد وخوب برهم زنند وبگذارند تا سرد گردد از روی آب
بردارند وهمچنین مکرر نمایند تا صاف وخالص گردد * وغسل زفت نیز بدین نحو است * دستور سفید کردن شمع در حرف
الشین در شمع مذکور میگردد ان شاء الله تعالی * اما دستورات * دستور آشامیدن چوب چینی و آن بانحاء است بهترین همه
بطریق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداویه مانند جذام وقروح خبیثه وجرب اکاله وساعیه وقوبا وتحلیل ریاح
ومواد غلیظه وتقویت بدن وامثال اینها اما باید که جوانان ومحرور المزاجان بی سبب مرتکب استعمال آن نگردند وخود را
در رنج نیندازند وآنرا در امراض بارده بالغیه چندان منفعتی نیست وهمچنین پیش از تنقیه وبودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده
ودر آن پرهیز نانمودن از اشیای غیر مناسبه ومنافیه بلکه ضرر آن در اینصورت بسیار اتب شتی زیاده از نفع آن است وموروث امراض
صعبه است وطرق استعمال آن بانحای بسیار است * از آن جمله آن است که چون خواهند استعمال نمایند اولا تنقیه بدن
نمایند بحسب خلط غالب وچون نقای تام حاصل گشت یک دو هفته صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست ویکروز یا چهل روز بحسب
احتیاج پنجروز هر روز پنج مثقال عرق گلابی رنگ متشابه الاجزاء در پختگی وخامی وصلابت ورخاوت که نه بسیار صلب مصمغ
سیاه رنگ پر ریشه ونه بسیار رخو سبک خام سفید که اجزای آن در هنگام بریدن مانند آرد گردد بلکه باید که کم کرده وکرم ناخورده
غیر منشق غیرکج واج باشد که چوب چینی اعلی نامند بگیرند وبدم کارد ورق ورق نمایند واگر نتوانند شد بقدر باقلا ونخود خرد
نمایند وآنچه ریزه وآرد شده باشد دور کنند ودر قدری گلاب ویا بید مشک ویا عرقهای مناسبه دیگر بحسب علت ویا با آب خالص
صبح بخیسانند وشام آنرا با آن مقدار آب که در شبانه روز بصرف ماکول ومشروب آید در دیگ نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنگی
وسفالی لعابدار کنند اما باید که آن ظرف مملو از آب نگردد که جای جوش وبخار نماند پس سر آنرا بظرفی از همان جنس پوشیده
اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مستحکم نمایند که اصلا بخار بیرون نرود پس آنرا بهیأت مجموعی وزن نمایند وسنگ وزن آنرا محفوظ
دارند وسر آنرا باز کرده همان مقدار آب نیز داخل نمایند وسر آنرا محکم بندند وبآتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصفه رسد
ودر بین جوش سنگی گران بران گذارند که بخار سرپوش را بر ندارد ودر آخر بان سنگ وزنه محفوظ بسنجند چون برابر باشد
فرود آورند وبگذارند همان قسم سرپوشیده وصبح گرم کرده نزد خود آورند وردائی بر خود پوشیده سر دیگ را آهسته آهسته باز
نمایند تا بخار آن بتمام سر وبدن برسد وعرق شود وچون بخار آن کم گردد دیگ را از زیر ردا بر آورده ردا را بخود به پیچند
که هوا نرسد ومطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آنرا بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیمگرم و
همین مقدار وقت شام بنوشند وتتمه را بجای آب بیاشامند ودر اخذ طعام وخمیر نان وقهوه کنند وآب خالص مطلق نیاشامند
وقدری از چوب چینی که مذکور شد اگر ریشه دار ویا اگر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب وایام مقرره مطلوبه نباشد در آب بسیاری
طبخ دهند وصاف کرده دست وروی از آن بشویند وطهارت از آن نمایند که نیم گرم باشد در همه حال واگر برای مشروب اول روز
اولا قدری برآورند وبنوشند در حین گرفتن بخار آن بهتر ومعین بر عرق وتأثیر آن است * وپنجروز دیگر * هر روز هفت
مثقال چوب چینی با اوصاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند واگر اراده بیست ویکروز باشد پنجروز دیگر هر روز
شش مثقال وپنجروز دیگر هر روز چهار مثقال وسه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعة از آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر

بآب خالص رجوع نشود دو مثقال آن را بآب بدستور طبخ نموده بیاشامند وهر پنجروز ویا هر چهار روز یکروز بعرق نشینند بدین
طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو ومریض بر کرسی نشیند که ته کرسی را بحصیر یا بافته باشند برهنه
شده لحافی بر خود گرفته دیگ را بزیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام بدن برسد وعرق شود و
اگر علت بر سر وروباشد گاه گاهی سر وروی را بزیر لحاف برند وچون نفس تنگی کند برآورند وچون بخار دیگ تمام شود از
کرسی باهستگی بقسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود بپیچد ودر رخت بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس
لباس پوشیده برآید واثقال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف گردد
قدری از آن ثفل را در آب طبخ نموده بصرف آورند ودر روز بیست وهفتم یا سی ام بحمام روند واثقال چوب چینی خشک
کرده را با آب طبخ نموده بآن بدن را شویند وبعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی بنحویکه در حرف الحاء
در قرابادین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند واین دستور از برای متوسطین وامراض
ضعیفه است واگر مرض ومریض قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال ویا سه مثقال بر آن پنج مثقال تا بیست وپنجروز
بیفزایند وبعد از آن بهمان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست وپنجروز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی وکمی آن
چهل وپنجروز ونهایت شصت روز باشد واگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز ویا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق
نشینند وبعد اتمام بدستور بحمام روند وتا پانزده روز یا بیست روز حلوا تناول نمایند وباید هفت هشت روز قبل ودر بین
ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک وبقول وحبوب ولبنیات وحموضات وآب سرد ومیوه های رطب وحار ومولد دم
سوداوی وسودا وجماع وغسل وپر خوردن وبسیار کم خوردن وخواب بسیار وکم خوابی واعراض نفسانی وبدنی خصوص
در روز تعریق اجتناب لازم وواجب دانند وغذا منحصر بر قورمه چلاو وقلیه با چلاو وکباب واخنی پلاو ومزعفر یعنی طعام
شوربی که زعفران آن بسیار کم باشد ویا شله مزعفر یا نان با کباب ویا قلیه وقورمه ونیم رو بیضه مرغ وباید که همه بی نمک
در امراض صعبه ودر امراض خفیفه کم نمک واز گوشتهای لائق مانند گوشت بره وبزغاله شیرمست یا جوان فربه وطیور لطیفه
خفیفه مانند کبک ودراج وطیهوج وسنگخوار وامثال اینها باشد واز اغذیه غلیظه ونفاخه وگوشت حیوان پیر ولاغر وگاو ومرغ
خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند واز لبوب فندق وانجلک وچلغوزه وحلویات که مصنوع از اینها باشد واز حموضات وجماع و
میوه ها مانند هندوانه وانار وخربزه وانبه وکتهل وانناس وکوله وماست وامثال اینها تا شش ماه بلکه بعض اینها تا یک سال
پرهیز نمایند وباقی منوط برای طبیب است ودر قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد ودستور قهوه وسفوف وحلوا وعرق ومعجون
ونقوع ومرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی هر یک در رسم خود مذکور خواهد شد * دستور آشامیدن
عشبه مغربیه * مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند وزیاده از ده مثقال
نسازند در ابدان قویه ودر ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند وگاهی هر دو را باهم ترکیب مینمایند بحسب احتیاج
وگاهی در بین ودر چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرود المزاجان وبرای صاحبان سرفه اصل السوس
خراشیده هر خوض اضافه مینمایند وباید که عشبه مغربیه جید را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب
یا بید مشک یا عرقهای مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند وبکار برند وخواص ومنافع آن ان شاء الله
تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد * ونیز طریقه آشامیدن ساسفراس * مانند آن هر دو است واین منضج وملطف

نمود در شیشه ها کنند وسرانرا محکم بندند وعند الحاجة بعد تنقیهٔ تام روزی دو توله آنرا نهایت سه توله واگر مریض بسیار قوی
البدن ومرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله میتوان رسانید تا بیست ویکروز یا چهلروز ونهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت
مدت ایام شرب آن آنست وغذا وشراب باید که منحصر بشیر کاو تازه دوشیده وچلاو باشد وچلاو با قلیه ویا قورمه وکباب وپلاو
نیز میتوانند خورد ولیکن باید که همه بی نمک وبی ماست باشد وسائر تدابیر [illegible] وما تقدم وما تأخر بعینه مانند چوبچینی
است که ذکر یافت بلا تفاوت واگر در عرق یا در لبوبه ریشه وزبان وشاهتره وبسفایج واذخر وغیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق
قندی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت ومرض مانند عشبهٔ مغربیه وساسفراس وشجرة النبی وامثال اینها ترکیب وترتیب نمایند بد نیست
جهت اکثر امراض ضعیفه ومتوسطه مانند ضعف اعصاب ودماغ واوجاع مفاصل وجرب وقوبا واستسقا وامثال اینها یا بطریق
نقوع چوبچینی از هر یك بقدر لایق خیسانیده استعمال نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب از عرق قندی دارند این ترکیب
خوب است * طریق استعمال شیر شتر * جهت استسقای زقی وطبلی با بول آن بغایت نافع ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسهل
زرد آب ورافع ضیق النفس بارد وجمعی برای حار آن نیز بعید ندانسته اند چون با اقراص واشربهٔ بارده ومعتدله بنوشند *
آن است که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بگیاها وحبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی وآرد
جو ونیل وکشوث وامثال اینها وجهت تسخین کنکر ورمنه وزرازیانه وکرفس وشبت وقاقلی که شورنامند ومانند اینها واز ربع
رطلی شروع نمایند وهر روز ده درم بیفزایند تا بحدیکه گرانی نکند ونیکو هضم گردد وادرار قوی نماید واگر طبع [illegible]
نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود وهرگاه بول صاحب مرض بقدر شیر وزیاده از آن باشد ومنحل گردد
وتلیین بطن نماید ودر آروغ طعم شیر ظاهر نگردد ودر معده ترش نشود علامت موافقت وعدم تجبن آن است زیاده
میتوان نمود واگر متجبن گردد جهت رفع تجبن آن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند واگر موافقت بیشتر نماید وتوانند که اقتصار
آب وغذا بران نمایند وغذای دیگر وآب مطلق ننوشند بهتر واگر خواهند شیر برنج وفرنی با آرد برنج ویا آرد گندم از آن بپزند
بخورند بد نیست واگر اطلاق زیاده نماید وباعث ضعف گردد یکروز درمیان یا دو روز درمیان بنوشند ومقویات قابضه مانند
مصطکی وسنبل الطیب وقرص زرشك قابض وامثال آن اضافه کنند وباید که شتر را هر روز در حضور خود طلبیده ظرفی را پاك شسته خشك
نموده با آتش گرم نموده در ظرفی بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند وظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آنمقدار
مذکور را بنوشند گرما گرم بیاشامند بتنهائی ویا با ربع آن ویا کمتر از آن بقدر برداشت مزاج بول آن ویا با چهار مثقال عسل
ونیم مثقال تا یك مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی ننماید ویا با سفوفات واقراص وادویهٔ مناسبهٔ دیگر مانند سفوف لك
ودواء اللك وامثال آن اگر مناسب باشد واگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند ولجاجت وابرام در نوشیدن آن
نکنند که مضرت بخشد ومنجر بضعف معده وغیر آن میگردد * دستور آشامیدن شیر بز * جهت ادرار فضلات وترطیب
بدن ونفث الدم وجراحت ریه وحلق ومثانه وتبهای مزمنهٔ حاره ودق آن است که بز را بعلفهای مناسبه تعلیف نمایند ومانند
شیر شتر شیر آن را بدوشند ومقدار بیست وپنج مثقال تا سی مثقال وتا چهل مثقال با یکمثقال کتیرا ونیم مثقال رب السوس وصمغ
بادام گرما گرم جهت نفث الدم وسرفه وسعال سینه وهمچنین با صمغ عربی وکتیرا از هر یک نیم درم تا یکدرم ویا با لك خام [illegible]
مغسول یکدرم ویا با قرص کهربا ویا سفوف آن ویا با حب حابس الدم که نسخهٔ آن ان شاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت
نفث الدم مجرب وجهت ترطیب بدن از بیست وپنج مثقال شروع نمایند وبتدریج اندك اندك تا بحدیکه بر طبیعت گران نیاید

ومحلل ومفتح سدد ومجاری ومقطع ومنضج اخلاط غلیظهٔ لزجه ومقوی اعضای رئیسه ومقوی حرارت غریزیه ودافع امراض
باردهٔ رطبه وسوء القنیه واستسقا وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وسوء المزاج بارد معده وکبد ووجع گرده ومثانه ومفاصل بارده
بلغمیه ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ومحلل ریاح غلیظهٔ محتقنه در مجاری بول ومنی ودافع هیضه وقی وفواق وحمی
ربع ووبا وطاعون وسموم است وبتفصیل در ادویهٔ مفردهٔ این کتاب خواص ومنافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی وبا طریق استعمال در خاتمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت * وشجرة النبی * که بزبان فرنگی بلاسنطور نامند
ماهیت وخواص ومنافع آن در ادویهٔ مفرده ان شاء الله تعالی مذکور میگردد * طریقهٔ استعمال آن آنست که بگیرند از جزو
داخلی آن که سیاه رنگ وچرب است سی درم واز قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود والا بدل آن ده درم از جزو
داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد وبسوهان براده کنند ویا بدم کارد ریزه ریزه نمایند ودر شش رطل آب در ظرف چینی
یا شیشه یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور چوبچینی طبخ دهند تا بنصف رسد وبدستور چوبچینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن
کمی کند ثفل آنرا دوباره نیز از آب طبخ دهند تا بنصف رسد واز آب اول صبح وشام نیم گرم بی شیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند
وآب دوم را بجای آب بنوشند وچون قریب باتمام رسد چهل درم از جزو داخلی وده درم از قشر خارجی آن والا بدل آن
نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند وبدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصفه رسد وثفل آن را نیز بدستور طبخ دهند وبیاشامند
بهمان نحو تا قریب باتمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی وده درم از قشر خارجی اگر یافت شود والا ده درم نیز از جزو
داخلی بگیرند وبهمان نحو طبخ دهند وبیاشامند ودستور پرهیز وتنقیه وتغذیه بنحو چوبچینی است بلا تفاوت وتصرفات در این
بحسب امراض وامزجه وازمنه وامکنه واسنان وغیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است وچون طعم آن بسبب قبوضتی که
دارد ناخوش آینده است برای رفع آن مخیر است که یك مشت مویز کشمش یا چند دانه مویز منقی از حب یا قلیلی اصل
السوس ویا نبات داخل نمایند ودر امزجهٔ صاحبان کبد حار پوست بیخ کاسنی ویا صندل زرد مقدار ربع ویا خمس دواء ودر
امزجهٔ بارده دارچینی وقرنفل هر یك بقدر احتیاج ودر امراض دماغیه مرزنجوش ویا اسطوخودوس ودر وجع مفاصل قلیلی
کافیطوس یا کاذریوس ودر امراض صدریه پرسیاوشان یا فراسیون یا زوفاء خشك یا عرق السوس یا بهدانه ودر امراض کبدیه
پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین ودر امراض گرده عرق السوس یا تخم خیار یا خربزه یا خیار یا کدو ودر امراض طحال
حشیشة الطحال وپوست بیخ کبر وهمچنین در هر علت ومرض وعرض ادویهٔ مناسبهٔ لائقه بدان واین دوا از برای رعشه وفالج
وسدد روده وقولنج بارد واوجاع مفاصل بلغمی وسوداوی وتقویت معدهٔ ضعیفه حادث از برودت ورطوبت نافع است و
وبتفصیل در قرابادین کبیر در خاتمهٔ آن در ادویهٔ جدیده مذکور شد * دستور استعمال کیاکو * وآن چوبی است که
از ملك فرنگ میآورند وماهیت وخواص آن در ادویهٔ مفرده ان شاء الله تعالی خواهد آمد ودر خاتمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت
وبالجمله نافع است از برای جذام وآتشك وسائر قروح خبیثهٔ مجاری بول وغیرها آنست که بگیرند چوب کیاکو را وبسوهان
براده نمایند ویا سه ربع وزن آن چوبچینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب براندی که بسیار تند میشود واز
ملك فرنگ آید ویا عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه که کیاکو براده کرده یك آثار وچوب چینی سه آثار براده کرده وعرق
قندی شش آثار باشد مثلا در قرابهٔ شیشه که ضخیم باشد کنند وباید که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب
محکم بسته که اصلا بخار آن بیرون نرود وچهل روز در آفتاب گذارند ودر بین گاه گاهی حرکت میداده باشند وبعد چهل روز صاف

بیفزایند و اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا ارادهٔ ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت رفع حمیات عتیقه و دقیه از همان قدر شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا حدیکه موافقت نماید و اگر ایذا نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یک درم در روز اول خبه که بفارسی خاکشی و شفترک نامند و نیم درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و هر روز ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر را می‌افزایند تا به پنج درم خبه و ده درم شربت بنفشه برسد در صورتی که شربت بنفشه گرمی نکند و الا شربت را نیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر به هیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند * دستور آشامیدن شیر الاغ * جهت سل و دق و ترطیب بدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیدهٔ جوان را بجو خیسانیده و علفها و گیاههای بارده و رطبهٔ موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر بز در حضور خود طلبیده بدوشند و گرما گرم روز اول ده درم و بیست و پنج مثقال تا سی مثقال بقرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویهٔ مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب روزی سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریابند که ثقل مینماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند * دستور آشامیدن لبن النساء جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است * و بدانکه باید که غذای شاربان البان مذکوره غذاهای مناسبهٔ لطیفهٔ خفیفه باشد و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و تا اخل که سوء هضم و تخمه و هیضه عارض نگردد و از ترشی و لبنیات و حبوب و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها * دستور آشامیدن فادزهر حیوانی * جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوت باه آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسدهٔ ردیه بمسهلات و منقیات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی جزو را با مروارید و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطکی یک دانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ و ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد مروارید و فادزهر را بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و بیخته با هم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده سرشته حبوب سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز یا گلاب و بید مشک یا قند و نبات شیرین کرده بدون شیرینی بنوشند و هر سال قدری بیفزایند تا به یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یک دانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او بچهل سال نرسیده باشد و محرور المزاج باشد مرتکب استعمال آن نگردد بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعد از آن از غذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آن است که مقدار کم آن را با حبوب و معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آن را دفعةً خوردن باعث گرمی و ثوران مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است * دستور آشامیدن دوغ * جهت حمی دق و امراض حاده و لاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازهٔ گاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب بر هم زنند تا کرهٔ آن بالتمام جدا گردد بگیرند دوغ را که طعم آن اندک مائل بترشی باشد و اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن دوغ را با ده درم نان تنک میده خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر از این مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین نسبت بر هر دو مقدار بیفزایند و روز

درم پنجاه درم بر دوغ بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بگذارند برعکس عمل نمایند تا بحد روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاط را زیاده مرعی داشته گفته اند از ده درم دوغ و یک درم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا صد درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستوریکه افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادت بخوردن دوغ باشد احتیاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده در غب خالص و امثال آن و جائیکه تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنگامی که طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها از ادویهٔ قابضهٔ مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگتاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع میبخشد نفعی بین * و اما دستور آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هر یک جدا جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد * و اما دستور اخذ ادهان و گرفتن عرقها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت * اما اتخاذ بعضی ادویه و صنائع آنها * اتخاذ دخان کندر * جهت رویانیدن مو آنست که پارچهای کندر را در ظرفی بر روی هم بچینند و در زیر آن فتیلهٔ مانند فتیلهٔ چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودیکه در آن جمع گردد بردارند و یا آنکه در ظرف سفالی قطعهای آن را بر هم بچینند و بفتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذ را بشکل کلهٔ قند بپیچند و بالای آن گذارند و آنچه در آن مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همان است و عند الحاجت بکار برند * اتخاذ دخان حصی لبان * که حصی لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادویهٔ مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ست لبان نامند * اتخاذ عسل بلادر * آنست که مغزهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشهٔ مطین پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بلندی آن بقدر یک شبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و تنهٔ شیشه اندرون ظرف باشد و زیر سر شیشه ظرفی گذارند که در آن آب باشد و بالای شکم شیشه و اندرون ظرف که در آن است سرگین گاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام و کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر عسل از آن شیشه نچکد و تمام سوخته گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد * دستور اتخاذ اسفیداج * و آن بطریق احراق و بتعفین نیز میباشد اما احراق آن است که رصاص یعنی قلعی و سرب هر یک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی بر هم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت بازاء هر صد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بهم آمیزند

برهم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته سفید آب گردد * **نوع دیگر آنست** * که هریک از آن هردو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچهٔ آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزهٔ مطین کرده یک روز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکهٔ انگوری تند بران بپاشند و یکهفته بگذارند تا سفید گردد * **دستور احراق روی توتیا** * که بهندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نوزید بین نحو احراق مینمایند که آن را قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش میگذارند و میدمند و بسیخ آهنی برهم میزنند و در حین احراق قدری سم الفار سوده بران میپاشند بزودی محرق مانند پنبه میگردد و میگویند که اگر آن را گداخته بعد گل از بکن که گیاه هندی است قدری معتدبی نرم سائیده آب آن را بران بپاشند و یا برگ آن نیز محرق مانند پنبه میگردد و با شیای دیگر نیز محرق میگردد پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آن را خواهند * **واما بطریق تعفین** * آنست که بگیرند صفائح قلعی و یا سرب و از انگور را با دانهٔ آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد * **و یا آنکه** صفیحهٔ قلعی و سرب را سوراخ کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی در خم برابر قطعها نصب کنند تا آنچه از ان سفید آب گردد و بریزد دران مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و بهر چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفائح سفید آب گشته دران ظرف ریخته باشد بردارند و باز انگور کوبیده بران مالیده بگذارند تا همه آن سفید آب گردد * **نوع دیگر آنست** * که قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالی گداخته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند دران کرده باشند بگذارند بنحوی که معلق باشد تا بخار سرکه تمام آن سفید آب گردد * **نوع دیگر** * که آن را سفید آب کاشغری و سفید آب رومی گویند آن است که بگیرند صفائح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بران بمالند و برروی هم گذارند در ظرفی که دران سرکهٔ انگوری باشد و دهن خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود تا بسی روز ایام تمام آنها سفید آب گردد پس برآورند آنچه سفید آب شده باشد بردارند آنچه باقی مانده دران نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء اسقهٔ انگور از ان دور شود و سائیده بکار برند * **اتخاذ توتیا** * توتیای کرمانی در ادویهٔ مفرده ذکر یافت و توتیای هندی مس است که باز اج و بقولی با کبریت احراق مینمایند * **اتخاذ راسخت** * که عبارت از مس سوخته است آن است که مس را صفائح بسیار رقیق سازند و در دیگی برروی هم بچینند و بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بران صفائح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکهفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را گداخته و کبریت و امثال آن بران پاشیده در سرکه تطفیه سازند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شد که اهل هند شنجرف را در دیگ سفالی یا آهنی میسازند و چون کهنه و شکسته شد شبیه براسخت میگردد همین را بجای آن میفروشند * **اتخاذ رسکپور** * از برای آتشک و نار فارسی و صعفهٔ خبیثه که آن را اکچلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور و انف و ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاة و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اکونیا شد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک سنگ از هر یک نه تانک و در نسخهٔ دیگر بجای زاج سفید توتیاء اخضر هندی پست که بهندی نیله تهوتهه نامند و نسخهٔ اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسهٔ سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بگذارند و کاسهٔ دیگر مانند آن که بخاکستر و عصارهٔ جوز ماثل اندوده باشند گذارند و هردو را بطین حکمت بگیرند و

سه شبانه روز در سرگین گاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد و اگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد باز تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد بگیرند که آن رسکپور است * **نوع دیگر** * آن است که بگیرند سیماب بیست مثقال و نمک و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و با هم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر درست برنج ساخته خوب کوفته و رز بده باشند گرفته و خشک نموده در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزاء را از درون شیشه برآورند و باد و وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس باز در بکر در شیشه کنند و بدستور سر آن را محکم بسته بگل حکمت بگیرند و در دیگ سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را دران گذارند و بالای آن نیز رمل نمایند که تمام شیشه در رمل پنهان باشد و ده روز بود یک آتش کنند آنقدر که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از ان و طریقهٔ استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت * **اتخاذ زعفران الحدید** * آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزگی و چند مرتبه با آب و نمک بشویند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و برروی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم پس برآورند زود مائل بسرخی تا بل سحق گردد * **نوع دیگر که معمول اهل صناعت است** * آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را بدستور مزبور شسته در قرع مطین کنند و بوزن آن تیز آب فاروقی اندک اندک بران ریزند و چون اران دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بران بچکانند که جوش آن فرونشیند و انبیق بران وصل کنند و با آتش ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تیز آب مقطر گردد آتش را تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه برآرند بعد از سرد شدن و عند الحاجت بکار برند * **اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق** * بانحاء مختلفه است از انجمله آن است که ملح قلا را در آب حل کنند و آب آنرا بجر علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز قلا تازه را دران حل کنند و آب آنرا بجر علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یکوزن ازین معقود و یکوزن از آهک سنگ که ما کرم آب ندیده و با هم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بران ریزند و مکرر آنرا از چوبی برهم زنند و یکشبانه روز بگذارند پس آب زلال آنرا بجر علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و یا سنگی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز هموزن این معقود آهک کرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بران ریزند و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد یکشبانه روز آب آنرا بجر علقه بگیرند و باز بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند و تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن میگردد بسیار حاد اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب و چون موی را دران ریزند منحل گردد و در شیشهٔ صینی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف ازان سازند بگیرند کبریت املی یک وزن و سیماب خالص دو وزن و با این آب هردو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و درین مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبهٔ دیگر نیز با آن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده و شسته در نقاشی و نوشتن

استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است * **اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار** * آن است که بگیرند
سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب
در هاون بسایند تا همه چون غبار شود در کاسهٔ که بیرون آن را بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آن را
بیرون آورده باشند گذارند بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از ده روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند
شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی آن را در شیشهٔ کنند و نگاه دارند * **نوع دیگر** * زیبق خالص هفت جزو کبریت
خالص دو جزو با هم سائیده در شیشهٔ مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بعاروج الحکمة بند کنند و بالای
آن گل حکمت بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که در ان ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش برافروزند
تا ریگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآورند و این را شنجرف مصری خوانند و در زنجفر هندی کوکرد و سیماب مساوی
است و در زنجفر رومی سیماب ده و لزده جزو کوکرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است * **اتخاذ اسرنج** * که بفارسی
سرنج و بهندی سیندور خوانند با انحاء بسیار است از انجمله آن است که سفیداب قلعی را یا قلعی و سرب را در تابهٔ سفالی
کرده بر روی کورهٔ آتش نهند و خاشاک گذارند و قدری نمک همراه بپاشند و بسیخ آهنی یا کفچهٔ آهنی برهم زنند تا سرخ گردد
و هرچند آتش بیشتر دهند سرختر میگردد و چون اندک سرخ گردد در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیر آن
آتش برافروزند بغایت رنگین میگردد * **اتخاذ سلیمانی** * که معروف است بدواء الشعث و بفارسی دار شکنه نامند
آن است که بگیرند از زیبق خالص نود مثقال و از سم الفار هفت مثقال و نمک و زاج با هم نیکو بسایند و بعد از آن در شیشهٔ مطین کرده
متصل نمایند * **اتخاذ مرداسنک** * آن است که سرب را گداخته با مرتبا سرب سوخته بخورد آن دهند تا مرده و ممزوج
شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با خود در آب بجوشانند بعد که جوش
منشق و مهرا گردد پس از چوجد اکنند و چون خواهند که آن را تصفیه نمایند باید که هموزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده
هر روز برهم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در و نماند پس شسته استعمال نمایند * **دستور
سفید کردن مرداسنک** * آن است که در پشم سفید به پیچند و با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه گشتن
پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد * **نوع دیگر** * آنست که مرداسنک را با هموزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بر ان ریزند و
در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهم زنند و
بگذارند تا ته نشین گردد آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنک سفید گردد و اصلا ملوحت در ان نماند و مرداسنک سفید کرده
را مرتک نامند بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در ذرورات و اطلیه و اضمده
مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند * **اتخاذ زنجار** * آن است که مس را صفایح بسیار نازک ساخته در سرکهٔ تند
گذارند در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس آن زنگ بگیرند و بسایند و همچنین تا تمام صفایح زنگار گردد * **نوع دیگر** * آن است
که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکهٔ بسیار تند در صبوحی مس نوی قلعی کنند و سر آن را بگیرند و در زمین نمناک و یا
سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز برآورند همه آن زنگار شده باشد * **اتخاذ زنجار الصناعة** * آن است که بگیرند
یک جزو نوشادر و مس را یا شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکهٔ تند بسایند و چون خشک شود باز
سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده زنجار گردد * **نوع دیگر** * که الطف از همه انواع است آن است که راسخت مغسول را

یا مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران و سرکهٔ بسیار تند بر ان بچکانند و سحق نمایند تا مانند خمیر
گردد پس روی آن را با پارچهٔ نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و با سرکهٔ تند باز بسایند و بدستور در آفتاب
خشک نمایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آن را تصفیه نمایند که زنجار مصفی نامند آن است
که یک جزو زنجار را با پنج جزو سرکهٔ سفید مقطر تند بخیسانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد آن سرکه را در ظرفی بگیرند * و اگر
خواهند مرتبهٔ دیگر بقدر پنج وزن دردی زنجار نیز سرکهٔ مقطر بر ان ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکهٔ سبز را با هم
ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد سرکه صافی بالای آن را بجر علقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند
و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود * **اتخاذ سرکه هندی** * که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حادهٔ
صفراوی و غیرها مفید است * آنست که بشویند برنج یعنی ارز را و بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی
یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب بر ان ریزند آنقدر که یکشبر از روی آن برگردد و سر آن را پوشیده در آفتاب و یا پشت
اجاغ گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند * **صنعت عود مطرا** * بگیرند
عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه مشک و عنبر
و اشنه را با آب سوده با آن چند بار آغشته هر مرتبه خشک نمایند و عند الحاجت قدری از ان را در مجمر بر اخگر گذارند مجلس را
معطر نماید و مشام را قوت بخشد * **اتخاذ زبد الشمع** * آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را و گداخته در هاون
ریزند و در وا روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن هرد و بر ان ریزند و چند پارچهٔ یخ یا برف در ان اندازند و خوب
برهم زنند چون یخ و برف گداخته گردد بگذارند تا روغن بالا آید روغن را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند
* **اتخاذ طین حکمت** * بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست گویند و از سنگ ریزه و رمل صافی نمایند بدین نحو که در آب
حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و در دیر ... بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان
و ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشی باشد که سر تراشان جمع مینمایند بهتر است و با هموزن آن سرگین گاو کوبیده بیخته با آب
نمک همه را خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بر ان بپاشند تا خشک نگردد پس خوب سرشته و ورزیده
استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث الحدید و پنبه نیز داخل مینمایند * **اتخاذ ماء الزجاج** * دستور آن آنست
که بگیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج
آنست * **اتخاذ سریشم پنیر** * که جوهر الصنائع نامند و از خواص آن آنست که هرچه را با آن وصل کنند و یا با آن بسرشند
از آب و آتش منفصل نگردد آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده را نرم بیخته
فرش نمایند و آن ورقها را بر روی آن که بهم دیگر پهلوهای آنها بچسپند بچینند و بر روی آن اوراق نیز آهک نرم بیخته بپاشند
بقدریکه آنرا بپوشد و سنگ مسطحی دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و ده روز در آفتاب گذارند تا دسومت آن پنیر تمام
نشود در آهک آید پس با آب بشویند و بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کنند و یکهفته در زیر سنگ گران گذارند پس
با آب پاک شسته که سرخی و چربی آن که داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از ان ظاهر نگردد و اگر
ظاهر گردد باز با آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در ان نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است
پس مانند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده

کف آن را گرفته باشند قطره قطره از آن آب بر آن ریخته بر روی سنگ با دستهٔ سنگی بسایند تا بحدی که سنگ بالا سنگ پائین بچسپد
پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب آهک بر آن ریزند که نرم سیال گردد آنقدر که چون ظرف
چینی و یا شیشه و یا چیز دیگر را با آن وصل کنند با اندک زمانی خشک گردد بردارند و در شد او وصال ظروف شکسته و غیرها بکار
برند و این از اسرار مکتومه است * آبخانی * مداد و رب بنفشه و ملیله و ترید و راوند و امثال اینها و صاروج الحکمة و تیزآب
فاروقی مرکب در رزم خود در قرابادین ذکر یافت و در اینجا نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * فصل * دوم
در بیان معرفت افعال و صفات ادویهٔ مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی * بدانکه * ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیهٔ
و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینها است و اما افعال جزئیه
مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و
مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال
هرچند جزئی اند ولیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه
اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها
همان افعال اند بعینه و لکن مقدر بقیاس دیگری بطرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد مانند اینها که
بعینه تسخینات و تبریدات اند ولیکن مقدر و مقایس بدیگری و نیز افعال چند دیگر صادر میگردد از آنها مانند تخلیل بر وختم و
الزاق و تفتیح و تغریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهورهٔ آنها را با بعض اصطلاحات این فن و
صفات بعض ادویه و اطعمه قبل از این ذکر یافت * حرف الالف * اکال یعنی خورندهٔ عضو و آن دوائی را نامند که بسبب
افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذیکه دارد تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار * ج * جالی * یعنی پاک کننده و آن
دوائی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجهٔ جامد و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت
و ماء العسل و هر دوائی جالی ملین طبع است هرچند در آن قوت مسهله نباشد * جاذب * یعنی کشنده و آن دوائی را
نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوباتی را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی
خود و بظاهر جلد مانند جند بیدستر و ثافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و بر آورد مانند
گوشت حلزون * جامد * یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته
گرداند مانند موم و نشاسته و کثیرا و کهربا * ح * حالق * و حلاق یعنی سترندهٔ موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی
را سست گرداند و آنرا دفع سازد و یا آنکه سست کند که بآسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و صفیدآب و خاکستر * حکاک *
یعنی خارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده
را و نباشد با آن حدی که زخم کند عضو را مانند کبیکج * خ * خاتم * یعنی تمام کنندهٔ زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت
مجففهٔ خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک ریشه بندد و نگهدارد آنرا از آفات تا
اینکه گوشت و پوست صالح بروید * د * دابق * دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسپد مانند دبق
* ر * رادع * یعنی مانع و بازگرداننده ماده بعضو آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در
عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند حدت حرارتیکه حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقهٔ سیاله

و او نگذارد که بعضو برسد و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و رادع در مقابل جاذب است * ع * عاصر *
یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزاء عضو را بفشارد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل
و فرج آن است منضغط و جدا گردند و از هر منفذیکه بیابند بر آیند مانند عصارهٔ امثهٔ ثمر مغیلان در دمل * غ * غسال * یعنی
شست و شو دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیهٔ منفعلهٔ خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت
و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیمگرم * ق * قاتل * یعنی
کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون
و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص بنام سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل * قاشر *
یعنی خراشندهٔ پوست و جدا کنندهٔ آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را
مانند قسط و زراوند و هرچه نفع ورزد النمش و بهق و کلف و مانند این مرد و را * ک * کاوی * یعنی داغ کننده و سوزنده
و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم در آورد و مجاری اخلاط آنرا مسدود سازد و مسام
را بند کند و عضو را بکاود مانند عضو کرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار * کاسر الریاح * یعنی شکننده و دفع
کنندهٔ ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظهٔ محتقنهٔ اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا
بتحلیل برد مانند تخم سداب * ل * لاذع * یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و
تفرق اتصال در منافذ کثیرهٔ قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بانفرادها محسوس نگردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا
سرکه بتنهائی * لزج * یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در آن قابل امتداد
گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند خبازی * م * مبرد * و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت
نماید مانند کافور * مبهی * یعنی بحرکت آورندهٔ قوت باه و زیاده کنندهٔ مادهٔ آن که منی و ریاح غلیظهٔ منعظه است و آن دوائی
را نامند که تولید مادهٔ منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیهٔ خود در مجاری اعصاب و عضلات و اعضای
تناسل و محرک باه شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها * مجفف * یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند
که بقوت مجففهٔ خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف نماید و بتحلیل برد مانند ورس
* مجمد * یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و
رطوبات را مانند بزرالبنج و نشاسته * محرق * یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود
اجزای لطیفه و رطوبات عضو را بتحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ * محکک * یعنی خارش
آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لداعهٔ حکاکه را بسوی مسامات جلد و
بسر حد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره * محلل * یعنی بتحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جدا
نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند در آن و جدا گرداند اجزاء آنرا از هم و ببخار
دفع کند جزء فجزء تا آنکه باقی نماند از آن چیزی مانند جند بیدستر * محمر * یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند
که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو جذبی
قوی و بدان سبب سرخ گرداند ظاهر آن را و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج * مخدر *

يعني بحس كنند • وآن دوائي را نامند كه بقوت برودت ويبوست روح خود منجمد گرداند اخلاط را وسد نمايد مسامات عضو را ومانع آيد از نفوذ روح نفساني دران واند كه بحس گرداند واز حركت بازماند ويا آنكه روح نفساني حساس متحرك را كثيف كرداند كه احساس وحركت آن كم گردد مانند افيون ولهذا اكثر مخدرات سرد وخشك ميباشند • مخشن • يعني زبر ودرشت كنند • وآن دوائي را نامند كه بشدت قوت قبض وتجفيف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء اعم از آنكه تكثيف نمايد اجزاء رطبه ملسه آن را مانند اكليل الملك وخردل • مدر • يعني ادرار آورند • وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت وتلطيف خود اخراج ودفع نمايد مائيت اغذيه وفضول سياله را ببول وحيض وعرق وشير • مدمل • يعني اندمال آورند • واصلاح وچاق كنند جروح وقروح وآن دوائي را نامند كه خشك وكثيف گرداند رطوبتي را كه در خلل وفرج وميان اجزاء جراحت كه مجاور يكديگر اند وبگرداند قوام آن رطوبت را غليظ ولزج مغري تا آنكه بچسپند بيكديگر مانند دم الاخوين وصبر وكثيرا وصمغ عربي وامثال اينها • مرخي • يعني سست كنند • وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت ورطوبت خود بگرداند قوام اعضاي كثيفة المسام را نرم ومسامات آنرا وسيع تا آنكه بسهولت وآساني مندفع گرداند از انها فضول مجتمعه محتبسه در انها را مانند ضماد شبت وبزركتان • مرطب • يعني رطوبت افزايند • وآن دوائي را نامند كه بسبب زيادتي شدت رطوبت خود احداث رطوبت نمايد • مرقق • يعني رقيق كنند اخلاط ورطوبات را واين در برابر مغلظ است وبا قوت نافذه وحرارت ورطوبت ميباشد • مزلق • يعني لغزانند فضول واخلاط وآن دوائي را نامند كه بقوت ملينه ورطوبت مزلقه كه دارد تليين سطح عضو نمايد بحدي كه بلغزاند آنچه دران محتبس است وتحريك آن نموده دفع نمايد مانند الوبخارا والعبه • مسدد • يعني آنچه باعث تسدد يد ومنع گردد وآن دوائي را نامند كه بسبب يبوست وكثافت خود يا بسبب تغريه احداث سده نمايد • مسكن • يعني ساكن كنند • وآن دوائي را نامند كه اخلاط وارواح را از حركات غير طبيعي بازدارد • مسهل • يعني اسهال كنند • وآن دوائي را نامند كه بقوت مسهله وحرارت ونفوذ وجلا وترقيق وجذب ودفع خود از اقاصي وعروق ومنافذ بدن اخلاط فاسده وفضول معديه را جذب واخراج ودفع نمايد بطريق امعا وتفصيل آن درفصل اول ذكر يافت • مشهي • يعني اشتها آورند طعام را وآن دوائي را نامند كه تحريك طبيعت نمايد بخواستن غذا • مصلح • يعني اصلاح كنند • وآن دوائي را نامند كه اصلاح حال ماكول ومشروب نمايد خواه رفع ضرر آن نمايد ويا معاونت فعل آن كند ويا حفظ قوت ويا كسر حدت آن نمايد ويا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضاء عميقه بعيده • مصلب • دوائي را نامند كه جوهر عضو يا مواد را صلب وسخت گرداند بسبب برودت ويبس وقوت جمع وتكثيف خود واين درمقابل مرخي است • مطفي • يعني نشانند ثوران وحدت اخلاط وآن دوائي را نامند كه بقوت برودت وباعتدال خود بشكند حدت وسورت اخلاط حاده حاره را ويا هوا ومزاج حار ساذج را • معرق • يعني عرق آورند • وآن دوائي را نامند كه بحرارت وتلطيف وترقيق خود رطوبات محتبسه درجلد واعضاء قريبه بآن را بعرق دفع سازد واخراج نمايد • معطس • يعني عطسه آورند • وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت ونفوذ خود تحريك مواد دماغي نمايد بجانب خيشوم وبعطسه دفع سازد • معطش • يعني عطش آورند • وآن دوائي را نامند كه طبيعت را مشتاق ترويح سازد اعم از آنكه ترويح بآب شود مانند معده وجگر ويا بهواء بارد مثل دل وريه ومراد از عطش عطش صادق است نه كاذب • مغري • يعني تغريه كنند • وآن دوائي را نامند كه دران رطوبت لزجه باشد كه بچسپد بمنافذ وفوهات منافذ وسد كند ومانع سيلان گردد مانند كثيرا وصمغ عربي ونشاسته وآهك شسته ومرد واني

لزج سيال مزلق چون حرارت دران تاثير نمايد مهيا گرداند آن را مغري مانند حابس • معفن • يعني بدبو گردانند • وآن دوائي را نامند كه بحرارت غريبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را ورطوبات وارواح آينده بسوي آن را متعفن گرداند وتمام آن را بتحليل برد وباقي را قابل اينكه بگردد جزو عضو نگرداند ونيز بسرحد احراق وتاكل نرساند بلكه بگرداند آنها را فاسد وبتصرف حرارت غريبه در آنها متعفن مانند زرنيخ وثافسيا • مغلظ • يعني غليظ كنند • واين مخالف ملطف است • مفتت • يعني شكنند وپاره كنند وريزه ريزه كنند وآن دوائي را نامند كه دران قوت حاده نافذه باشد كه چون باخلاط لزجه متحجره برسد ريزه ريزه ونرم گرداند اجزاي آن را مانند حجر اليهود وسنگ سرماهي ورماد عقرب وغير اينها از ادويه مفتتة حصاة • مفتح • يعني كشايند سدد وآن دوائي را نامند كه بحركت درآورد ماده را كه داخل مجاري ومنافذ وتجاويف اعضا مانده باشد بسوي خارج تا آنكه مفتوح گردد مانند فراسيون وفعل مفتت اقوي است از فعل جالي براي آنكه فعل اين يا بتلطيف وتحليل است ويا بتلطيف وتقطيع ويا بتلطيف وتغسيل پس هر چيز حريف مفتح است وهر چيز مر لطيف ومفتح وهر لطيف سيال مفتح اگر باشد مائل بسوي حرارت ويا معتدل وهر لطيف حامض نيز مفتح • مفجج • يعني خام كنند • وآن دوائي را نامند كه بقوت برودت ويبس خود باطل گرداند فعل حرارت غريزي وغريبي را ونيز اخلاط را خام وهضم را ناقص سازد واين درمقابل منضج وهاضم است مانند بزرقطونا ورمت ضماد آن درخارج • مفرح • يعني فرح آورند • وآن دوائي را نامند كه تعديل مزاج وتلطيف اخلاط وروح حيواني ونفساني نمايد ومنبسط سازد آنها را وميل دهد بسوي خارج وحزن را زائل سازد ودماغ را قوت بخشد وحواس را نيكو گرداند وذهن را صافي سازد وكسالت را دور كند مانند شراب • مفشي • يعني پراكنده كنند • وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت خود متفرق وپراكنده سازد رياح مجتمع را وقابل دفع گرداند • مقطع • يعني جدا كنند • وآن دوائي را نامند كه بسبب قوت حرارت ولطافت ونفوذ خود نفوذ نمايد مابين خلط لزج وسطح عضو ملاصق بدان ودفع نمايد آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سكنجبين وخردل • مقيئ • يعني قي آورند • وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت خود ترقيق نمايد اخلاط غليظة مجتمعه در مجاري غذا ومعده را وبقي دفع نمايد مانند تخم ترب • مقرح • يعني زخم كنند وچرك آورند • وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت ونفوذ وجذب خود بتحليل برد وفاني سازد رطوباتيكه ميان اجزاء جلد است وتفريق دهد اجزاء آن را وجذب كند مواد رديه را بسوي آن واحداث قرحه نمايد مانند بلادر • مقوي • يعني قوت بخشند • وآن دوائي را نامند كه تعديل قوام عضو ومزاج نمايد تا آنكه مانع آيد از قبول فضول منصبه بسوي آن واز آفات نگهدارد يا آنكه تبريد نمايد مسخن را وتسخين نمايد مبرد را مانند دهن ورد ويا بالخاصية بخاصيتي كه دران است مانند طين مختوم • ملطف • يعني لطيف كنند • وآن دوائي را نامند كه بحرارت معتدله خود رقيق گرداند خلط غليظ را مانند حاشا • ملين • يعني نرم كنند بطن وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت معتدله ورطوبت خود اخراج نمايد آنچه در معده وامعاست واين اعم از منضج ومزلق است مانند مغز فلوس وخيارشنبر وتمر هندي وشيرخشت • منضج • يعني اعتدال دهنده قوام اخلاط ومواد وآن دوائي را نامند كه تعديل قوام اخلاط نمايد وقابل دفع سازد آنها را اعم از آنكه رقيق را غليظ سازد مانند خشخاش ويا بالعكس كه غليظ را رقيق نمايد مانند طبيخ حاشا ويا منجمد را نرم سيال گرداند مانند حلبه ونيز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در كيفيت وكميت وقوام صالح هر خلط است بحسب لائق آن تا حاصل گردد از آن منفعتي كه مخلوق اند براي آن مانند دم كه نضج آن عبارت از اعتدال قوام متين

صافي غیر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق صافي حاد باشد اما نه بحد افراط
و تفریط تا افعال مطلوبه ازان صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائي غیر متشابه الاجزاء نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو
بعض اعضا شدن را با اختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا دردی دم صافي غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیهٔ بعض
اعضا با اختلاط بخون و غیر آن از فواید مطلوبهٔ ان داشته باشد و لهذا انضج عبارت از طبخ معتدل کامل است * منفخ * یعني
نفخ آورند و آن دوائي را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبهٔ غلیظه باشد که چون تعل نماید دران حرارت غریزیه تحلیل
نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا * بدانکه هرچه دران نفخ است مصدع و مضر بعین است و از اغذیه و ادویه
آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعا
و آنچه رطوبت فضلیه دران باشد و آن مادهٔ نفخ و ریح آن بود و نفخ آن در معده و امعا بتحلیل نرود بالتمام بلکه باقي ماند و
چیزی ازان در عروق اعضای تناسل رود مانند زنجبیل و بزر جرجیر و این منعظ است و باعث نعوظ همان ریح است * موسخ
قروح * یعني چرک آورندهٔ زخمها و آن دوائي مرطبي را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و انها را زیاده کرداند
و مانع خشک شدن و چاق شدن آنها آید مانند موم روغن * منبت * که ملحم نیز نامند یعني رویانندهٔ گوشت و آن دوائي
را نامند که بکرداند مزاج خونیکه وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در آنجا
گوشت جدید صالح * فصل یازدهم * در بیان بعضی اصطلاحات طبیهٔ مبتدا اوله * حرف الالف * اجام بمعنی
نی زار است * استنشاق بمعنی کشیدن چیزی مائع بود که بسیار سائل باشد * اصل یعني بیخ و آن عام است ازانکه از شجر
باشد یا از گیاه * اصول اربعه * عبارت از بیخ رازیانه و کاسني و کرفس و کبر است * اغصان * یعني شاخها و آن مخصوص
بشجر و گیاه شاخها را سعو مفرد آن غصن * افوما لي * چیزی است که در ان عسل را حل کنند و نگهدارند و جوش دهند
آنرا * اکتحال * بچشم کشیدن چیزی بود * اکسوما لي * سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده میکنند در ان
آب دریای شور یا نمک دریا * اکلیل * بمعني تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد ازان چنبری و کج بودن
شکوفه و بار نباتات است و اکالیل جمع آن آمده * انکباب * مراد ازان نگاه داشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده
باشند و یا گرم کرده باشند * اودیه * جمع وادی بمعنی کنارهٔ دریا و رود خانها است * اوذ روما لي * عسل و آب باران
بالمناصفه درهم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است * اوکسا لي * سرکهٔ مخلوط با آب و نمک است * حرف الباء
بادزهر * اسم فارسي تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باین اسم است * باقور * جمع بقر
است * باکور * نخستین میوه است که برسد * بتر * بریدن * بخور * هرچه دود آنرا استعمال نمایند * بربور * بفارسي بلغور
نامند * بزاق و بصاق * آب دهن را گویند * بزر * انچه از بار نباتات در غلاف یا در قشر باشد مثل خشخاش * بشع *
بمعني بد مزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند * بصیص * نوراني و درخشنده * بطایح *
زمینهائیکه آب در ان جمع شده باشد و بفارسي مرداب نامند * بعر * بفتح اول سرگین است * بکر * شتر جوان و بکسر اول
دوشیزه * بنک * بتحریک کرمها است که در ساق اشجار متکون شود * حرف التاء * تریاق * بکسر تاء بفارسي تریاک
نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بحدی کند که رفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند
تریاق مخصوص بدوائي صناعي است و آنکه افیون را تریاق مینامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر با تریاق حقیقي

اشتراک دارد * تصفیق * آمیختن شراب با آب است * تصعید * انچه با آتش اجزای آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا
اخذ کنند * تعلیق * آویختن چیزی بگردن و سائر اعضا * تفه * یعني بی مزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد * تکریه و
تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخاء بسیار و تولید بلغم باشد * تکرج * بفارسي پادرگویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو
یا مزه * تکلیس * یعني صاروج کردن و سوختن چیز و سیراب نمودن و بهره بر داشتن آمده و مراد ازان مهیا ساختن
بعضی ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیگر * حرف الثاء
* ثقیل یعني گران و بمعني گران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد * ثمر بار نبات است مثل خوشهٔ
میوه و امثال آن * ثمنش لغت یوناني است و مراد ازان هرچه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد * حرف الجیم *
جبر کسر عضو شکسته را بستن است * جراله برای مهمله زمین سنگلاخ * جریش نیم کوفته که بلغور نامند * جفاف
خشک و خشکي * جمد بفتح اول و ثاني آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جز و چیز را نامند * حرف الحاء
* حامض یعني ترش * حاد بمعني تند است و آن مرکب از تلخي و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آن است * حب
انچه در ثمر بار زیر غلاف باشد مثل گندم و جو * حریف یعني گزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار بگزد و
تفریق اجزای آن نماید * حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است که برروی زمین پهن نبود *
باساق باشد و بعد ثمنش رسد * حکاکه آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود * حلاق سترندهٔ موی * حلو * یعني شیرین
و هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت دران احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند * حلیب شیرهٔ تخمها و غیر
آن و شیر تازه دوشیده است * حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر * حمول اعم از ثمر و مشابه ثمر است * حرف الخاء
خاثر آنچه اجزاء خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند * خرء سرگین طیور و غیرها است * خفیف بمعني سبک و انچه بر طبع
احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد * خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود * خلعلع اسم ضبع است
* خلیع سست * خمل * بمعني پرز است و در ادویه هرچه شبیه بپرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر روی به میباشد
* حرف الدال * دابق آنچه بجهت لزوجت کثیفهٔ خود بدست بچسپد مثل دبق * دسم هرچه زبان و غیر آنرا نرم
سازد و اجزای آنرا منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسي چرب نامند * دلوک بمعني مالیدن است و مراد ازان
آنچه از سنونات با انگشت بر دندان و غیر آن بمالند * دوای غذائي آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و مادهٔ آن
باشد * دوائي سمي آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون * دوائي مطلق
آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود * دهني آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغزها
و تخمها و چوب صندل ابیض و دیودار و عود هندی و مانند اینها * حرف الذال * ذرور آنچه سائیده بی مائعي بر عضو بمالند
و یا بپاشند * ذفریدیونی * ذوالخاصیة انچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند اعم ازانکه تریاق باشد یا سم * حرف الراء *
* رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است * رجیع فضلهٔ هضم
اول انسان است * رخص بفتح اول و ثاني بناز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد * رخو نرم و سست
* ردي الکیموس آنچه ازان اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیة متکون شود * رزین آرمیده و مرد پر بار و در ادویه
انچه در متانت و سنگیني و خوش جوهری تمام باشد * رسوب ته نشین مایعات را انچه در مایعات اند از ته و بر روی آب

له ایستد آن را اکتب نامند * رمص رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و جمنده باشد * روث
مرکوب حیوانات * رود و مالی شراب متخذ از عصارهٔ گل سرخ است با عسل * حرف الزای * زعوقه * طعم بسیار
کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است * زغب * اول موی که بر بدن حیوانات برآید و ام کجخت است که ما غری
باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد مزغب نامند مانند به و هلو و شفتالو * زهر * شکوفه
و گل باشد * حرف السین * ساحل کنار دریا * سائل آنچه اجزاء آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال
اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها * سباخ شوره زار * سبط راست بی گره را نامند از مو و غیر آن * سحیق
آنچه بسیار نرم سائیده باشند * سم * آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند
بیش * سنون آنچه بدندان یا شند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد * سهک بد بو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن
آید که بفارسی هست نامند * سهل زمین نرم * حرف الشین * شامخ * کوه بلند * شتر بفتح اول و کسر ثانی دریدن
پلک چشم * شجر نباتی است که باشاخ خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر
و قشر و اصل و عصاره و زهر است مثل درخت خرما * شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است * شدخ مفصل *
بمعنی از هم باز شدن و گسیختن * شدق بفتح اول و یا کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشهٔ دهان و بفتحتین فراخ شدن گوشهٔ
دهان * شرف بضم اول و فتح ثانی کنکرها است و در ادویه آنچه در اطراف او زواید و برآمدگیها باشد مشرف نامند مانند
هرانار * شطب بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و در
ادویه هرچه باین صفت باشد شطب گویند * شمه آنچه بو کند * حرف الصاد * صالح الکیموس آنچه از وخونی متولد
گردد و بهمه جهات آنکه اعتدال داشته و با اخلاط مخلوط با آن بقدر طبیعی باشد و خلط بد از وبهم نرسد * صخریه زمین
سنگستان * صفق بفتح اول و ثانی آبیکه بر ادهم و یا مشک نوبر بزند پس زرد گردد و بمعنی طرف و کنار رود در نباتات آنچه چین
دار و یا زردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند * صفیق پوست درشت و مستحکم بافته شده است * حرف الضاد
* ضماد آنچه غلیظ القوام که مائع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا بر او بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد
* حرف الطاء * طافی آنچه بر روی آب ایستد * طبیخ آنچه جوشانیده و آب آنرا استعمال نمایند * طحن خرد کردن
* وطاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است * طری تازه * طلا آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی
از شراب است * طیب بسکون ثانی خوشبو و تند و بتشدید آن بمعنی پاکیزه * حرف العین * عشب بضم اول و سکون
ثانی بمعنی گیاه است * عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه بی آتش بهوا و یا بآفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند
* عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد * عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی * عفص بکسر فا طعم زمخت
که زبان را درشت سازد و اجزای آن را بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است * عنقود
خوشهٔ نباتات و عناقید جمع آن است * حرف الغین * غرغره آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن
مائعات است در حلق و فرو بردن آن و یا فرو نابردن و ریختن آن * غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات است * غلیظ
بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر مثل اول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است * حرف الفاء * فاتر نیم گرم است
* فتیله بمعنی شافه که مخصوص بدبر باشد * فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد * فرفیری بمعنی رنگ بنفش

است * قسح از هم جدا شدن است * حرف القاف * قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد
و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در عرف طب مراد از آن شیء حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای
عضو حبس و استمساک نماید * قضبان شاخهای گیاه بی ساق است و قضب واحد آن است * قطور آنچه در گوش و غیر آن
از اعضا بچکانند * قمعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهای خوشهٔ کشت است * حرف الکاف * کثیر الغذاء آنچه
اکثر مقدار او وجزو بدن شود * کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت
بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید * کماد آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس کندم * کیموس
اخلاط متولده از هضم کبد است * کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه بکشک محلول با آب باشد * حرف اللام
* لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی کرده بر سر زده بو کنند * لحاء ریشهای ریک نبات است * لزاق * ولزوق آنچه بر عضو
بچسبانند و یا چسبندگی باشد * لطوخ بمعنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیقتر باشد * لطیف
آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل
زعفران * لعابی آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند
الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزرقطونا و ریشه خطمی و مانند اینها * لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق
تر باشد * لیف آنچه از اصول ولحاء نباتات روید و باریک تر از لحا باشد * حرف المیم * مالی عسل است * مالی قراطن
* وماء القراطن * ماء العسل اند * مائع آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد * مبرود آنچه بسوهان
خرد کرده باشند * مر بمعنی تلخ و هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بود و طبع را برهم زند و فعل
آن تسخین و جلا و منع تعفن است * مروخ مالیدن چیزی برا عضا است * مزدات پراکنده است * مسبت آنچه
خواب آورد و با نوم مرادف است * مسکر هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد * مسوح آنچه در
مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند * مسیخ بی مزه و با تفه مرادف است * مصول آنچه در سوختن بحد رمادیت
نرسد * مضغ خائیدن چیزی است * مضمضه هر مائعی را نامند که در دهن حرکت دهند * معقف خمیده و کج شده
است * مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند * مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و گلها هرچه سر آن
هموار نبوده زوائد داشته باشد مفرق گویند * منتن بد بو * منخول آنچه بیخته باشد * حرف النون * ناشف *
آنچه جذب رطوبات مبالغه کند اعم از آنکه حاد باشد و مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را
قحل نیز نامند * نبطی در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خود روی است که آن را نکشته باشند * نجم
نبات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی بهاره گویند * نحاره آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد * نشوق
آنچه ببینی کشند * نطول هرچه را جوشانیده و آب آنرا بر اعضا بریزند و یا شویه قسمی از آن است * نفاخ هرچه در آن رطوبت
غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند
مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است * نفوخ آنچه از ادویهٔ یابسه سائیده و بی مائعی در بینی دمند * نقوع و نقیع
آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند * حرف الواو * وثب جستن از جای * وثی کزنده * وهد
بعین مهمله زمین سخت * وقود برافروختن آتش * وهن سستی * حرف الهاء * هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ

کف را نیل ن عذ ا وخلط کنن وشیب قبول مضم آن شود مثل مصطکی • هتك پا ره شدن • هش آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد وبا اندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب وغاریقون • حرف الیاء • یا نوخ پیش سر است • فصـــــل •

دوازدهم در بیان اوزان طبیه وهندیه واهل ایران وزیلی • بدانکه چند وزنی که بسیار متعارف واکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد درینجا نوشته میشود باختصار وتمامی اوزان با لتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافته • ابریق دو من است • ارزه یعنی برنج متوسط در کوچکی وبزرگی بوزن دو خردلهٔ بری است • استار چهار و نیم مثقال است • ابولات نه قیراط است • اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال ونیم است • با قلا نیم درم است • بندقه یک درم • ترمسه دو قیراط • جوزه ازمطلق آن مراد نه درخمی است • حبه از درم دوازده ونیم وازمثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است • حزمه بحای مهمله وزاء معجمه آن مقدار است که کف را مسلوماز دو بکنجد میان ابهام وسبابه چون سر آنهارا برهم کنارند وبحسب وزن چهار مثقال وبعضی قریب بشش مثقال گفته اند وازحشایش یک قبضه است که یک سته نامند • حمصه چهار جو ویک ربع جو • خرنوب یکقیراط است • دانق که بفارسی دانک نامند از درم دو قیراط وازمثقال سه قیراط ویکحبه است که ازمثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی وسه ربع رتی وبصیرفی پنج رتی وربع رتی واز درم طبی دو ونیم رتی واز صیرفی چهار رتی تخمینا میشود • درخمی یک درم وبقولی یکمثقال است • درهم چهل وهشت حبه است که بحساب مذکور در حبه شصت شعیره وبحساب هندی یکماشه وهفت رتی میشود • رطل دوازده اوقیه است ویه نقال نه دمثقال ویک درم یکصد وسی درم • سکرجه مطلقاً شش استار است • شعیره دو ارزه است • صاع چهار من است • صدفه نه اوقیه است • طسوج از درم دو حبه وازمثقال دو حبه ونیم ودو ارزه است • فلنجا ر مقدار یک ملعقه است • قسط رومی نه رطل ونصف من رطل است که بیست اوقیه باشد • قسط انطالیقی یکرطل ولزد بعضی یکرطل ونیم ودر کناش هرد و رطل ونیم است واز عسل بقول شیخ الرئیس نیزدو رطل ونیم واز شراب هشت رطل واز روغن هژده اوقیه • قنطار شش من است وبعضی یکصد وبیست رطل دانسته اند • قواسوس شش مثقال است واز روغن دوازده درخمی واز شراب یک اوقیه ونیم • قوطولی هفت اوقیه است • قیراط سه حبه وبقولی چهار حبه است • کف که قبضه نیز نامند شش مثقال است • کیلچه پیمانهٔ است که یکمن وهفت ثمن من باشد • کیل سه صد درم وکسری است وبقولی سی وشش من • مثقال یک درم وسه ربع درم که بحساب هندی دو ماشه وپنج رتی وسه ربع رتی میشود • مکوک سه کیلچه است • ملعقه از عسل ومعاجین چهار مثقال است واز ادویهٔ خشك دو مثقال • من یکصد وهشتاد مثقال است ویکدرم دو صد وشصت درم که بحساب هندی تخمینا چهل توله وهشت ماشه میشود • ناطل وناطیل دو استار است ونزد خجندی دو اوقیه • اوزان هندیه • سرخ که عین الدیک باشد که بهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است • رتی متعارف بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است • ورتی شاه جهان آباد کهنگچی است • وماشه بنگاله هشت رتی است وماشهٔ شاهجهان آباد هشت کهنگچی • تانك بقولی چهار ماشه وبقولی بیست وچهار سرخ • توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است وتوله متعارف شاهجهان آباد ده ماشهٔ بنگاله که دوازده ماشهٔ شاهجهان آباد میشود وپیسهٔ عالمگیری بعینه تولهٔ دوازده ماشی است وپیسهٔ متعارف این زمان ده ماشه است • دام پنج تانك است که بیست ماشه باشد • مهر یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه وشش رتی است وناقص آن نه ماشه وچهار رتی وبعضی نه ماشه وپنج رتی است • سیر هندی عالمگیری یخته یعنی سیر تام شصت وچهار توله

است بحسب تولهٔ بنگاله وسیر خام یعنی ناقص مختلف میباشد • من عالمگیری چهل سیر تام است • اوزان متعارفهٔ اهل ایران مثقال صیرفی دربن اختلاف است واصح آن است که یکصد وبیست وهشت جو متوسط است که سی ودو رتی هندی میباشد که چهار ماشه میشود • غازبیکی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد • دوغازی چهار مثقال صیرفی است • سیر پانزده مثقال است که پنج توله باشد • دهنارسی هفت مثقال ونیم است پنج نارسی سه مثقال وسه ربع مثقال است که شش توله وسه ماشه باشد • ودونیم نار نه مثقال وسه ثمن مثقال است که سه توله ویک ونیم ماشه باشد • من تبریزی شش صد مثقال است که یکصد وپنجاه ودوغازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار وثمن آثار باشد میشود • دنیم من تبریزی نصف آن است • یکچهاریک ربع آن است • پنجاه عبارت است از ثمن من تبریزی • سیه عبارت است از شانزدهم حصهٔ یکمن تبریزی پانزده نصف سیه است واین را اهل اصفهان ده نار گویند • من شاهی دو من تبریزی است • ذیل در بیان تحویل بعض اوزان ببعضی ومعرفت آنها • تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف وخمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست وپنج باشد وخمس آن که ده و مجموع سی وپنج شد پس دانسته شد که پنجاه درم سی وپنج مثقال است • تحویل مثقال بدرم آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل ودو مثقال چند درم است پس افزودیم هجده را که سه سبع چهل ودو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل ودو مثقال شصت درم است • تحویل مادون درم بمادون مثقال آنست که بحبه در آورند وثمن آن راببیفزایند پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانك درم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده وآن سی ودو حبه محسوب میگردد وچون ثمن را وضع کنند بیست وهشت حبه بوزن مثقال میماند وآن نه قیراط ویك حبه از مثقال است • تحویل مادون مثقال بمادون درم آنست که بدستور مذکور بحبه در آورند وبران سبع آن افزایند مجموع آن حبات درم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط ونیم مثقال چه مقدار از درم است باید که آن را بحبه در آورند وآن سی ویك حبه ونیم میشود وچون سبع آن را که چهار حبه ونیم است بران افزایند سی وشش حبهٔ درهمی خواهد بود وآن چهار دانك ونیم درهم است • تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه بدانکه هروزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند ومعلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر مادون درم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برتی ورتی را بماشه ومقدار وزن آن را دریابند که چند رتی ویا چند ماشه است مثلاً چون خواهند که بدانند که درم چند رتی ویا چند ماشه است همچنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافته دریابند ودر ضمن درم ومثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافته واگر فوق درم ومثقال است مقدار هریك از آن هرد و را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است وهر دوازده ماشه را یك تولهٔ محسوب دارند وهر شصت چهار توله را یکسیر وهرچهل سیر را یکمن تا آسان وواضح گردد وامثله وتطبیق بعض اینجا جابجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافته وبالجمله آنجا شعیره رابرتی ورتی را بماشه میبرند اینجا ماشه را بتوله وتوله را بآثار وآثار را بمن برند ودریابند • فصـــــل • سیزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم وطبیعیات • بدانکه مولدات ثلثه که جماد ونبات وحیوان باشد متکون ومترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش وهوا وآب وخاک اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیاره زحل ومشتری ومریخ وشمس وزهره وعطارد وقمر با عانت ثوابت ونظرات هریك با یکدیگر ... افلاک دوار باسر پرورده کارجل وعز وهریك از ارکان راد طبیعت است چنانچه سبعهٔ سیاره خصوصا علویات

شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در جدول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و همه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیهٔ علویات و شمس بلسان شرع هر یک معبر و مسمی است بملکی از ملائکهٔ عظام مثلا روحانیهٔ زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و روحانیهٔ مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیهٔ شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه در این عالم واقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر آنها است خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هردو و یا قلت و کثرت یکی بدیگر چنانچه در فصل اهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر و تخم و نواة و اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاهها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیهٔ کریمهٔ وافی هدایه * وفی السماء رزقکم وما توعدون بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعودهٔ آن باعتبار رفعت و علو شان منزلت معبر از سماء و در سماء و فوق آن است و یا بروی زمین خواه در صحراها و زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و کود الهاونی زارها و امثال اینها بی نتاج و جمع نرها ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بتعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و یا اهلی با وحشی و گاو اهلی با وحشی و از این قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب کون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یک از این موالید ثلثه را غذاء و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب و قوی که حق جل و عز بهر یک از این انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمییز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی و تمییز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط با هم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما مییابند و بتدریج بواسطهٔ عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواة میرسانند و هر یک آنها آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و یا فسیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هر یک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است در آنها چندان اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و غدد که بر تنهٔ اشجار و بیخ آنها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی است بمراتب و صموغ و البان و بثورات و آب جاری از تنهٔ بعض اشجار و کفیکه بر بیخ و اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلاثهٔ آنها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون برعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض

و حمره و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاصل و صفرا و سودا و بلغم نیز با مراض مذکوره و غدد و غیرها و سائر امراض مختصه و غیر مختصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جملهٔ اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف او است در نفوس و ارواح و نظرات کواکب را نیز در آن دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبهٔ دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته با بتدای نباتات است و جمادات متکونهٔ آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقد و یکشبر طول ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید و مرتبهٔ اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است میرویند خواه تمام آنها دائم زیر آب و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه ذو تمام اجزاء تسعهٔ نباتیه رسند و افق نبات پیوسته با ول حیوان است با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان میباشد بدون حس و حرکت مانند بیروح الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعض بیشه و جنگلهای ملک هند و زیرباد ات و ارض جدید بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان تا گردن و بعضی بتمام هیأت انسان میباشد نر و ماده که بسوی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید و لیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن بر می آید و شخصی موی سر یکی از آنها را برید از درخت جدا نمود در قطره شبیه بآب خون از آن برآمد و پژمرده گردید و شکم آن را بشکافت سه عدد تخم از آن برآمد و نیز مسموع گشته که در آن اماکن مذکوره درختی ثمر میآورد و چون آن ثمر رسیده شد شکافته از آن طایر کوچکی بمقدار بچهٔ گنجشکی از آن بر می آید و هنود آنجا پرورش نموده بمقدار گنجشکی میرسد آنرا چون از حیوان تکون نیافته و از نباتات بهم رسیده مخصور اند و بعضی هنود که مطلق حیوانی نمیخورند از خوردن آن نیز اجتناب مینمایند و در ثمر درخت سفید دار و در ثمر جنبیز نیز پشه های بسیار تکون مییابند و لهذا آنرا درخت پشه مینامند و در ملک هند سنگی بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطهٔ طلائی است و هنود آنرا میپرستند و آنرا پارس ناتهه و سالگرام نیز نامند و با انتاصیت مانند نخل و نارجیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببرند دیگر ثمر نمیدهند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را بماده که لقاح و فحل گویند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل مینماید سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنهٔ کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یکروز میرویند و در همان روز بر طرف میگردند و بعضی در چند روز تکون مییابند و بکمال میرسند و چند روز می مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکمتر از سه ماه تکون نمییابند و ثمر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و بقول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان از این حبوب است بمناسبت و اما در ملک بنگاله و بلادیکه حرارت و رطوبت بر آن غالب باشد از اقلیم دوم بکمتر از این ایام مذکوره تکون و اتمام مییابند و بدانکه هر یک از اجزای نبات و شجر بمنزلهٔ عضوی است از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزلهٔ سر و اعصاب و عروق آن است و باعتباری بمنزلهٔ کبد آن است و تنهٔ درخت بمنزلهٔ ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزلهٔ پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزلهٔ دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزلهٔ نطفه و نتیجه و اولاد و خار آن بمنزلهٔ شاخ و ناخن

ومنقار ورا اول مرتبهٔ حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرم ها وهوام وحشرات که از قوای دوازده گانهٔ حیوانی که پنج حس
ظاهر وپنج حس باطن وقوت شهوی وغضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت وبعضی چهار قوت وبعضی
پنج قوت اند وهمچنین تا بتمام آنها با آن هفت قوت نباتیهٔ مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده
قوت رسد که ممنوحات انسانیه باشد از خرس وبوزینه رفیل وغیرها واز انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی میخوانند
یعنی نسناس که بوزنهٔ بشکل انسانی مانند بسیار با حس وادراک وشعور میباشد الا آنکه نطق وتکلم ندارد وباشاره اکثر چیزها
را میفهمانند ومی طلبند واین حیوانات در افق مرتبهٔ حیوانیت اند وپیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند
وازشرافت ومزیت انسانیت وفیضی که جناب اقدس الهی زیاده برکل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل ومابه الامتیاز
آنست از حیوانیت وغیرها که نطق وادراک کلیات واظهار وتعلیم وتفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری وتعلم وتفهم ما فی الضمیر
دیگری است ومعرفت صانع جل ذکره بهرهٔ بسیار کمی دارند وکاملین انسان بهرهٔ تام ووافر دارند مانند انبیا واولیا وحکما
تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده ونباتات را بانسان خوابیدهٔ معکوس وسر فرو برده بزمین وپاها بیرون و
بالا وحیوانات را بانسان مدهوش بچهار دست وپای رونده وانسان را الحیوان وانسان هوشیار با عقل وتمیز وبدانکه آن
کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند وبعضی سعد اصغر وبعضی نحس اکبر وبعضی نحس اصغر وبعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از
مراتب موالید ثلاثهٔ مذکورهٔ ترابیهٔ ما دز هر یک نافعهٔ جید فاضله منسوب بسعد اکبر واصغر اند وهرسمی مضر مفسد مهلکه
بنحس آنها بمراتب ومتوسطها بمتوسط آنها خصوص که در خانه وبیت الشرف واوج وسعادت وحظوظ خود ها باشند وبانظرات
سعود با آنها باشند بخلاف آنها که در غربت وهبوط وبی حظ ونظرات نحوس با آنها باشد بد تر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات
که کواکب سعد مربی آنها اند وآنها منسوب بدینها اگر در خانه وبیت الشرف واوج وحظوظ خود اند ونظرات سعود با آنها
است در کمال سعادت اند والا در سعادت کمتر وناقص وهمچنین کواکب منحوسه وتکون منسوبات آنها وبدانکه بعضی طبائع
با بعضی مناسبت والفت دارند چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب وحجر مقناطیس با حدید وکاهربا با کاه که چون
باهم رسند حکم عاشق ومعشوق دارند که بی عائق ومانعی وجد اکنندهٔ از هم جدا نکردند وبعضی تا هر بعضی اند مانند سنگ
سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را میسایند ومیتراشند ومانند آهن آبدار که بدان اکثر احجار وفلزات را می تراشند
وسوهان میکنند وبقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند انچه را میخواهند وکبریت که سیاه کنند وسوزانندهٔ اکثر چیزها
است که بسبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود بحرارت آتش کداخته بهر چه میرسد میچسبد وآنرا با خود می سوزاند ومکلس
میسازد وحجر مقناطیس را با آلت مسی میتراشند ومی برند وطبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک وکداز طلا
ونقره است وکبریت که معین تکلیس اکثر فلزات واحجار ومغنیسا وقلی که معین کداز سنکریزه ورمل است که بواسطهٔ آن
کداخته شیشه ها میسازند وطبیعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص مینماید در عماق اجساد وتنقیهٔ اوساخ آنها نموده
زینت می بخشد آنها را وبوره وشبوب وزاجات واملاح مدبره که بدانها تصفیه وجلای فلزات مینمایند وطبیعتی مفسد طبیعتی است
مانند اسرب که مفسد ذهب است وزیبق مفسد کل فلزات وسرکه مفسد عسل وطبیعتی کریزنده از طبیعتی است مانند حجر
باغض الخل وطبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تاثیرات ادویه واغذیه در اعضاء علیله وصحیحهٔ ابدان حیوان وانسان
که هر عضوی که از اعضاء دوای مخصوص بعلت خود وغذای ملائم بحال خود را بمناسبت جذب مینماید باستعانت قوت مدبرة

بدنیه وقوت ماسکه عضو به وقوت دافعهٔ مرض وقوت غاذیه ونامیه ومولده وهمچنین سائر طبائع وچون این امور بالاجمال
دانسته شد پس اکر در هنکام اخذ والتقاط هر یک از مولدات مناسبات وبودن کواکب منسوبه بدانها در خانه وبیت الشرف
وحظ واوج خود وبودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است وهمچنین در هنکام عطاید بکردن در توسعهٔ وقت واما
در هنکام ضیق وضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها وبدانکه بر جمادات ترابیت ویبوست وبر نباتات ترابیت ومائیت
غالب است بر هوائیت وحرارت ضعیفه وبر حیوانات هر چهار قریب باعتدال ودر انسان باعتدال قریب طبیی وبدانکه
بعض نباتات واحجار باعتبار رد وکیفیت خود منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت وحدت بمریخ وبرطوبت
بزهره منسوب است وافیون به برودت بزحل وبیبوست هم بدو ومم بعطارد وبسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک
منسوب بچند کوکب است مانند چوبچینی وجدوار وفادزهر نیز وهر دوای مرکب القوی وگاه میباشد که بجنس وبنوع بحسب
جنسیت ونوعیت منسوب بیکه کوکب است بحسب اختلاف اوصاف واشکال وغیرها بکواکب دیگر نیز وگاه میباشد اجزای بعض
اشجار ونباتات باعتبار اختلاف کیفیات والوان وخواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی وپوست آن بکوکبی
وخار آن بکوکبی وگل آن بکوکبی وبرگ آن وثمر آن بکوکبی وتخم ولحم وآب آن هر یک بکوکبی مانند اترج ونارنج وشفتالو
وانبه وانار وامثال اینها وبدانکه تکون تار عنکبوت وکائنات جویه از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی وبخار وانهار ود
صعود ابخره وادخنهٔ آنها بحسب اختلاف مواد وقابلیت مباد واراضی خود مثلا انچه در هوای قریب بزمین که از لعاب دهن
عنکبوت وبا بسبب غلظت هوا مانند تارهای ریک از هم متفرق وبا مجتمع ودرهم بافته شده در سقوف وکنج دیوارها ودروازه ها
وبین شاخها وبرکهای اشجار ومغارات جبال وغیرها تکون یابد آنرا نسیم وتار عنکبوت نامند وانچه صعود نماید وبالا رود
اکر اندک ولطیف وبران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها وخصوصا سردی شبهای
زمستان رطوبت کشته باهوا انزال نماید آنرا طل وصقیع وشبنم نامند واین نیز بحسب قلت وکثرت ماده کم وزیاد میباشد
ودر اراضی قریب بدریا ورطوبات زیاده ودر بعیده کمتر واکر صعود نماید وتا بکرهٔ زمهریر رسد اکر بر ان رطوبت و
بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم کشته دفعةً فرود آید واز تحریک فرود آمدن آن ریاح بتموج وحرکت در
آید واین نیز بحسب کثرت مقدار وقلت مادهٔ آن وسرعت فرود آمدن وبطوء آن کثرت وقلت ریاح مختلف میباشد و
سبب طوفانها وبادهای عظیم این است وبا آنکه بعضی اجزاء آن ابخره را بر استحاله بهوا کردد ولهذا ابرهای خشک
نمیبارند وبا آنکه کرمی بسیار بر طوبت بخار وانهار رسد ودفعةً بسیاری انقلاب بهوائیت کرده بتموج وحرکت
در آید وسبب جزر ومد دریا را نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت وهوائیت بسیار بمائیت بیک وجه این را گفته اند وآن
ابخرهٔ متراکمه را سحاب وابر نامند وچون متقاطر کردد وفرود آید مطر وباران کویند واکر بعد تقاطر وجدا کشتن
در بین راه سردی بدان رسد ومنجمد کشته فرود آید آنرا برد وتکرک نامند واکر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد
ومنجمد کردد وفرود آید آنرا ثلج وبرف نامند واکر دخانیت ویبس بران غالب است زیاده صعود نماید وبالاتر رود و
بکرهٔ زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم کردد وحرارت کامنه که در ان دخنه در باطن آن بهیجان وجولان
وحرکت در آید واز حرکت آن صدا آید وسطح ظاهر خود را شکافته بر آید با وازی شدید آنرا رعد نامند واکر دران
الا ک دهنیت وکبریتیت است درهین شکافتن محترق کردد واز ان روشنی ظاهر شود انرا برق نامند واینها نیز بحسب کثرت

و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی و اکر بوان ابخره و ادخنهٔ کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه دران اشتعال یافته آنرا محترق کرده‌اند و از ان روشنی وصد اظاهر کردد و جرم سوختهٔ کثیف آن بیفتد با بخاری کوم کبریتی که بهوجا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش کرد اند و احیانا هلاک سازد و آنرا در اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانچه اکر شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و نشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بخراشد و بر بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بکدازد و آن روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اکر آن ابخره و ادخنهٔ لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بحرارت و ثقل و ارضیت نداشته بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق کشته باشکال مختلفه ظاهر کردد بحسب قلت و کثرت مادهٔ آنرا نیازک و تیر شهاب و ذو ذوابه و ستارهٔ دنباله دار و امثال اینها کویند و اکر مادهٔ آن بسیار غلظت و کثرت دارد و بزودی با تمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا با تمام رسد و اکر هوا ثبت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوس‌ها یکی بالای دیکری با الوان مختلفه ظاهر کردد بسبب تاثیر شعاع آفتاب در انها و تفاوت محاذات هر یک از انها مر شعاع آفتاب را با اختلاف مواد و تفاوت محاذات هر یک از انها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشهٔ بوقلمون در روبت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اوائل و اواخر روز ظاهر میکردد و کرهٔ زمهریریه بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد میباشد و اما ابخرهٔ متکونهٔ مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار کردد و راه بدر شدن نیابد لا محاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و زمین شکافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و بادامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه‌ها بسیار واقع می‌شود و در اراضی رطبهٔ رخوه کمتر و اکر در نهایت کثرت است و مدت آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه‌ها و شهرها خراب کردد و منخسف شود و فرو رود آنرا زلزله و خسف نامند و بعد آنکه ادویهٔ منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال و بعضی با تفصیل در جلد اول ذکر میابد ✽ **منسوبه بزحل مجملا** ✽ ادویهٔ اغبر و خاکستر رنک و یا سیاه و خارد او زمخت کریهة الرائحه اند که در اراضی و اماکن صلبهٔ سلسهٔ جنوبیه تکون یابند انچه از ان ماده در صلاح و نیکوئی حال زحل و رجعت و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و انچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشد و از بن کیفیت و خاصیت و اثر آنرا در یافت نمایند ✽ **منسوبه بمشتری مجملا** ✽ ادویهٔ بادهنیت نیکو رائحه و طعم است که کل آنها سرخ یا آسمانکونی و برک آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب روئیده و اینها نافع اند کبد را و صاف میکرد اند خون را و ملتحم میکرد انند جراحت را ✽ **منسوبه بمریخ مجملا** ✽ ادویهٔ مائله بحمرت و خشن و خاردار است و انچه سوزانند و منابت آن اماکن یابسه باشد ✽ **منسوبه بشمس مجملا** ✽ ادویهٔ رسیدهٔ خوشبوی لذیذ شیرین و رائحه آنها خوش و کل آنها و برک آنها سرخ و خصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی قلب و روح و چشم اند ✽ **منسوبه بزهره مجملا** ✽ ادویهٔ که طعم آنها شیرین و رائحهٔ آنها خوش و کل آنها و برک آنها نرم باشد و اینها اقوا ... شهوانیه و امراض زنان و رحم و مثانه و امراض بارده رطبهٔ غیر مفرطه را نافع اند و زیاده کنند شحم و سمن و منی ✽ **منسوبه بعطارد مجملا** ✽ ادویهٔ است که برک آنها غلیظ و نرم و ملایم بر آید اربا شند و در زمینهای نمناک و آبدار و در میان آب رویند

✽ و ادویهٔ منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه با عضا و ادویهٔ مناسبه ببعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت بن آنکه ادویهٔ که مستدیر الاصول باشد اورام و بثور و صلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلد دنیای صغیر و لوف الحیه و اشراش و مکبینج و غاریقون و ثوم و بصل و انچه در عروق آنها ثقب‌ها باشد جراحات را نافع است مانند اسقیطس و بترنکا و ملسمنا و اسطراطیوس و خرا نیا و رعی الحمام و غافت و انچه در آنها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را مانند اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مر و کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و قوما لیمی و انچه در برک آنها ثقبها و خشونت باشد حکه و جرب و قوبا و امثال اینها را نافع است و انچه آنها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و از انچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه و کاه استدلال نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنهٔ آنها خصوصا بچیزی که در انست از ملحیت و زیبقیت و کبریتیت زیرا که اشیاء خالی از این امور نیستند و طعوم همکی از ملحیت است و روائح تمامی از کبریتیت و رنکها تمامی از زیبقیت آنها است و هر کس را حذاقتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصا که تجربه را با آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یک از مطالب و مقاصد متفرقهٔ نجومیه و طبیعیه متعلقهٔ مسائل ضروریهٔ طبیه اشاره نموده شد برای تذکرهٔ صاحبان بصیرت و علم و معرفت

(✽)

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات وطبائع	سرد وخشك بافراط	گرم وتر باعتدال	گرم وخشك بافراط	گرم وخشك باعتدال	سرد وتر باعتدال	ممتزج از سردی وخشکی وخشکی بران غالب وبهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد وتر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد واخشن اشیاء	اعدل واحسن واتم اشیاء	احر واحد اشیاء	الطف واکمل اشیاء	انعم واجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ واکثف وارطب اشیاء
کیفیات مذوقهٔ مشمومه	ابشع واقبض واعفص اشیاء کریه الرائحه	اطیب واملس واحلا و ادسم اشیاء	حرافت ومرارت وملوحت وزعوقت	اعتدال درطعوم	الذ اشیاء وکوارا تر وشیرین تر	ممتزج از طعوم	مرئی تفه بی مزهٔ خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه وغاذیه ونامیه	قوت غاذیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت مفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان•	سیاه ورصاصی	سفید بازردی وگندم گون درخشان	سرخ تیره	نارنجی درخشان براق وگفته اند رنگ آن رنگ صاحب ساعت است	زرد مائل بسفیدی وسبزی گندم گون وحمرت رانیز گفته اند	رنگ اغبر مرکب از سواد وزردی مانند مرد اسنك وآسمان جونی	زرقت وبیاض غیرخالص ازحمرت وصفرت وکدورت وکمودت
عناصر خاک	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا مایل بدان	هوا قریب باب ممزوج بآن	آب وهرچه برودت ورطوبت بران غالب باشد	خاک ممزوج باب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اخلاط	سودا وبلغم خام	دم طبیعی صافی ومنی ومغز	صفرا حاد	صفرا معتدل وحرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط ببلغم	بلغم وهرچه بلغمیت بران غالب باشد
معادن	مرتك وخبث الحدید واحجار صلبهٔ سیاه اغبر وسیاه رنك	مرقشیشا وتوتیا وکباریت وزرانیخ وحجر مرارة البقر ومرسنك سفید زرد	مغناطیس وشادنج وزنجفر	لاجورد بسند روس ورخام وکباریت وزجاج فرعونی وزفت	مغنیسا وکحل	نوره وزرنیخ وکهربا وزیبق	زجاج نبطی واحجار مشفه ومرسنك سفید ودهنه
فلزات	اسرب	رصاص قلعی وسفید روی وشبه نائق والماس	حدید ونحاس	یواقیت وجواهر ومهک کران بها وذهب خالص ابریز	لؤلؤ وزبرجد وجذع ونحاس	فیروزه وصفر وروی	لؤلؤ وبلور وفضه ومرسنك سفید رخو
ذکور وانثی	مذکر وبعضی خنثی گفته اند	مذکر	مذکر	مذکر وقطب وصاحب نوبت	مونث وسفلی	مائل بمذکورة	مونث وصاحب نوبت
نهاری ولیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی وسفلی نیز	لیلی وجنوبی	نهاری	لیلی
سعادت ونحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بنظر ونحس است بذات	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعد است بنظر وبذات قابل نحوست
مقدار	قصیر ایبس صلب ثقیل	معتدل در امور مذکوره وکیفیات	طویل املس درغایت خشک	معتدل بز بالمعان و تخلخل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت وکثافت با رطوبت

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
امکنه	جبال یابسه که در آنها چیزی نروید وچاهها	اراضی سهلهٔ کثیرة المیاه	اراضی صلبهٔ سنجه	جبال معادن	اراضی کثیرة المیاه	اراضی رملی	اراضی مستوی قاع صفصف خالی
نباتات و زروع	هر نبات وگیاه وحب بارد ویابس خار	هر شکوفه وگل ریحان وگیاه خوشبو طیب نافع	خردل وکرات وسیر وپیاز وترب وسداب وجرجیر وحرمل وبادنجان وهر چیز تند وتیز از کل آن نافع وکثیر آن مضر	نیشکر وشیرخشت وترنجبین وشکر وهر چیز لطیف شیرین نافع	هر حب وتخم چرب روغندار وروغنها وشیرینیها وهر گیاه نافع ارجمند یا خار رنگین وپنبه	بقول وسبزیها باقسام	عشب وخلفا وبردی وقطن وکتان وهر چه برپا نایستد وتخم باشد مانند خیار وخیارزه وخربزه وهندوانه وکدو وبلول وغیرها
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط ومازو وهلیله وبلیله وزیتون وفلفل وخروع وهر درخت کریه الطعم بد بو درختی که پوست ثمر آن ضخیم وزمخت وصلبه باشد مانند جوز ولوز ونارجیل وفوفل وپسته وفندق	هر درخت چرب وشیرین مانند انجیر وزردآلو وشفتالو وآلو وآلوبالو وکنار وآن شریک زهره است درفواکه	هر درخت تلخ تیز حاد خارناک که ثمر آن یا تخم آن حریف یا حموضت باشد مانند اراک وکبر وبلادر وهر ثمری که بالین یا توحی باشد که زبان را بگزد درعوسج نیز	هر درخت بلند که ثمر آنرا بخورند وچرب باشد مانند نارجیل وچلغوزه وبادام وهرچه ثمر خشک آنرا نیز استعمال نمایند مانند نخل وفوفل واشجار مذکوره	هر درخت نرم املس خوشبو خوش منظر مانند سرو وساج وتفاح وسفرجل	هر درخت قوی الرائحه مانند سرو ودیودار وصندل وعود هندی	هر درخت کوتاه ساق باشعب بسیار مانند انار شیرین وبادام شیرین

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اثمار وحبوب	فلفل وبلوط وزیتون ومرو وزعرور ورمان حامض وکتان وعدس واهلیلج وعفص وانچه بدینها ماند	رمان حلو املسی وتفاح وذرة وحمص وسمسم	لوز مر وحبة الخضراء	اترج وتین وعنب وتمر وبطیخ وحنطه وسلت وشعیر وحلبه	تین وتمر وعنب وشعیر وحلبه	باقلی ولوبیا وماش وکرویا وکزبره	شعیر ودخن وقثاء وخیار وهندوانه وکدو وثمر هر درختی که برزمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ وهرچه زیر زمین خانه سازد وباشد مانند موش ویربوع ومار وعقرب وخنفساء وهوام وحشرات وبراغیث وگاو وبز وسمور وگربه وسنجاب	مردم وبهایم اهلی وصاحب ظلف وخف مانند گاو وگوسفند وشتر وهر حیوان خوش رنگ حلال گوشت وهر حیوان معلم شکاری مانند سگ ویوز وجوارح طیور	شیر وپلنگ وگرگ وکفتار وخنزیر بری وسگ دیوانه ومار گزنده وهر سبع خبیث ومار افعی	غنم ونعجه وکبش وخیل وتمساح وغراب ابقع	هر حیوان صاحب سم سفید وزرد وحشی	سگان شکاری واشتر وروباه وخرگوش وهر حیوان کوچک خشکی وآبی	بقر وابل وشاة وهر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی وطیور اهلی وغراب وخطاف ونسور	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حب ودانه باشد وسیاه نباشد وکبوتر ودراج وخروس وماکیان وطاوس	جوارح طیور کج منقار که خوراک آنها گوشت باشد وهر طائر سرخ رنگ وزنبور	عقرب وباز وقمری ودیامی ووراشین ویمام وساق حر	فاخته وعندلیب وجواد وهر مرغی که دانه چیند وهر مرغ آبی	ببغا وهر مرغی که حکایت وتقلید انسان نماید در گفتار مانند سارک وطوطی وتوری وهر مرغ ابلق دورنگ که پر آن منقش باشد	بط وکوکی وهر مرغ آبی وهر مرغ کوچکی وطواط وصرد وسوام وشقراق

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اعضاء بسیطه	جلد وشعر وظفر وریش وصوف وعظم وقرن	اوردهٔ ومخ	لحم	دماغ واعصاب وجانب ایمن ازبدن	شحم وسمن ومني	اعصاب قوت ادراک	جلد وشعر وظفر وجانب ایسر ازبدن
اعضاء مرکبه	طحال وانثیان واستخوان وامثال اعضاء ازدبر ومصارین وبول وبراز	کبد ومعدهٔ وامعا واعضای غذا وحلق وفخذین	حالبان ومرارهٔ وکلیتان ومثانه والات بول	سرو سینه ودل وشش وپهلو ودهان ودندانها	رحم ومذاکیر والات مباضعه	زبان وچشم وگوش وبینی	عنق ودست وپا
الات حس	سمع وگوش راست رانیز گفته اند	حس لمس وگوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر وچشم راست را نیز گفته اند	الات استنشاق ومنخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق ولسان رانیز گفته اند	چشم وچشم ایسر رانیز گفته اند
امراض	نقرس وعلتهای باطني وسوداوی	صحت واعتدال مزاج	حمی وامراض حادهٔ حارهٔ صفراویه و دمویه وبرثان واسقاط جنین ورعاف وادرار طمث وبواسیر وعلل رحم	امراض صفراویه ودمویهٔ غیرحادهٔ	امراض باردهٔ رطبهٔ غیر مفرطه	امراض باردهٔ یابسه نه بافراط	امراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه

*		ادویهٔ منسوبه بزحل				
المقل	آس امرب	آبنوس	بهل اذان الفار	ابوقانس	ابرون نوع من الحماحم	اثل
اجاص اذخر	اراک	اصطعل العدس	افینس	اقاقیا	امرومیاه	امسوخ
امغیلان	انبرباریس	ایف اارینا	الباء	بردی	برسیاوشان	بوطانیقی
بستیاج بطایج	بقس	بقم	بقلهٔ حامضه	بقلهٔ یهودیه	بقم	بلوط
بلیلج	بنج	بنوته که ورق الطیر وورق الغنم نامند	بطاطس	بولاموتیون	بهمی	بیهم
التاء	تمرهندی	الثاء	ثمام	ثول	الجیم	جارالنهر
چنار	جلبان	جوزالعبهر جوزماثل	جوشیما	جیدار	الحاء	حسک
حشیشة الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب	حماض
حمضیض که بقلهٔ حامضه است	حمام	حناء	حی العالم	الخاء	خانق النمرسیاه خربق است	خانق الذئب
خانق الکلب	خرنوب خلاف	خمتان که اقطی است	خمخم	خنثریلی	خنثروس	خیزران
الدال	دبق	دخن	دردار	درونیون	دلب	دم الاخوین
الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزای

زبيب الجبل	زعرور	زيتون	زيتون الماء	زيت	زبتار	السين
مادا وران	ماماں گیاه حصير	سعد	سرو سرخس	سعل	سفرجل	سقولوقندر يون
سك ملق	سماق	سماق الدباغين	سنديطس سنامكي	سوسن	الشين	شاهيصيني
شاهسفرم	شاه بلوط	شوكران	الصاد	صندل	الضاد	ضيركه جوز البراصت
الطاء	طاليفر	طباشير	طرفاء	طرائيث	طلع	طلع كه موزاست
الظاء	ظفر القط	العين	عدس	عذبه	عصي الراعي	عفص
عليق عنب الثعلب	عنب الدب	الغين	غبيراء	غرب	غوشنه	الفاء
فاغرة	فطر	فقع فنجنكشت	فوفل	القاف	قراصيا كرفس	قرظ
قرقمان	قصب قطف	قطلب	قطن	قنا	قب	الكاف
كافوركبر	كرم	كزبره	كشت بركشت	كفرى	كماة	كوزئل
اللام	لبلاب	لحية التيس	لسان الحمل	لخيطس	ليموسيما حبوس	ليف
ليف البحر	لمو	الميم	ماميثا	ماش	مرطولس	مزمار الراعى
مشط الغول	مقل مكي	النون	نوارس	نيل	نيلج نيلم	الهاء

هرطمان	هفت پهلوای ذو سبعة اضلاع	هليلج	الياء	يبروح	ينبه	
	وهرچه بارد يابس است منسوب بزحل است			ادوية منسوبه بمشترى		
الالف	آس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطوطيقوس	اسطينطس
اطلع	امرار	افثيمون	افسون	اكليل الملك	اومالي	اندرمان
انتليس	الغرا	انف العجل	اندرومارون	ايمارابرطاء	الباء	بابونج
بادرنجبويه	بادآورد بتونكا	برنجاسف	برطانيقي	برسيانا	بسفايج	بسر
بشين	بطم	بطيخ	بقشوقرين	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطي
بلسكي	بنك بوصيرا	بولاموليون	بهار	التاء	تانبول	ترمس
ترنجبين	تفاح	تمر	توت	تين	الجيم	جزر
جنجل	جوزجندم	الحاء	حب المنته	حربث	حزنبل	حلبه كه فاريقا واعيون نيزنا مند
حلفا	حمص	حنطه	حوزكه حوز السر وكويند	الخاء	خصي الثعلب	خنثا كه بروراق نيز كويند
خيارشنبر	الدال	دارهيشعان	دمتمويه	دوسر	ديناقوس	الذال
ذنب القط	ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب ريباس	الزاى

زبیب زرشک	زفت	السین	سپستان	سکر	سکرالعشر	سلق
شاه انیون	سمسم	سوسن	سولان	الشین	شاهتره	شجرة ابي مالك
شطبه	شش ریت	شقاقل	شلجم	شل	شلجم احمر که نوعی ازلقل است	الصاد
صاصلي صعتر	صمغ	الضاد	ضغابیس	الطاء	طیلافیون	العین
عنب	عنب الثعلب	عناب	عودالحیه	عیون البقر	الغین	غار
الفاء	فستق	فضه فوة الصبغ	القاف	قاطانیقي	قاقلی	قاونل
قرصعنه	قصب السکر قرنفل بستانی وردمن آن	قطن	قرط	قلقل	قاء	قتل
قسط قطوریون	قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کثیرا
کرنب	کراث	کرهنه	کردان	کسموتا	کشوث	کشمش
کف الضبع که کف الضبع نامند	کف آدم	کف النهر	کفری	کلز کاذریوس	اللام	لبلاب
لسان الثور	لوز	لوبیا	المیم	محلب	مخاصه	مرجان مو
مرماحوز	مزمارالراعی	مغاث	میمن	النون	نارجیل	نارمشک
نسرین	نقل نینا	نوارس	الواو	ورد	الهاء	هاسیمونا

هلیون	الیاء	یاسمین	•••	•••	•••	•••
ادویهٔ منسوبه بمربع						
الالف	آطریلال	ابوثانس	اذربون	ارمالك	اریدبرید	ارمنین
آزاددرخت	املنج	اشق	اشترغار	اشخیص	اسود	اشنان
افتیمون	افیثوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجر	انیسون
اناغالس	انزروت	انوما که نوعی ازخس الحمار است	الباء	بادآورد بلومابن	بخوراکراد	برنک
بشیمه	بصل	بقثوفرثن	بقلة الهواری	بلخیه	بلادرین	بوزیدان
بونیون	بیش	بیش موش بیشا	التاء	تربد	الثای	ثافسیا
ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جبلهنک	جمیم	جنطیانا
جوزبوا	جوزالکوثل	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرمله	حاتیت	حماما	حنظل	الخاء
خانق الکلاب	خاماسرقي	خردل	خوبقان	خصي الکلب	خولنجان	خیربوا
خیری	الدال	دارفلفل	دیبداریا	درونج	درونطارس	دفلي

دنك	دوقس	ديودار	الذال	ذاتي ويداس	ذنب العقرب	الراى
رازيانج	رعي الابل	رتم	رعي الحمير	ريحان الكافور	الزاى	زبيب الجبل
زعفران	زنجبيل	زنجبيل الكلاب	زوفاى يابس	زوفى	زوان	السين
سادج	سداب	سرخس	سطروثيون	سطاخيس	سعد	سعوط
سقمونيا	سكبينج	سليخه	سنكسبويه	سولان	سيسنبر	الشين
شبرم	شربين	شقايق	شل	شونيز	شيطرج	شيبه
الصاد	صربيه	صعتر	الضاد	ضجاج	الطاء	طباق
طراغيون	طرخان	طريقوليون	الظاء	ظفره	العين	عاقرقرحا
عشق	عرطنيثا عليق	عنصل	عوسج	عينون	الغين	غار
غاليس	الفاء	فاشر	فاشرستين	فجل	فربيون	فرنجمشك
فشغ	فلفل	فلفل مويه	فلفل الماء	فلفل سودان	فوٌ	فودنج
القاف	قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطون	قعبل	قلب
قلقونيا	قلي	قنطوريون	قيصوم	الكاف	كاشم رومي	كبر

كبيكج	كتم	كراث	كرويا	كف الضبع	كف الهر	كمون
كندش	كندرها	اللام	لاغيه	لامي	لبن سوردان	لخخيس
لسان الابل	الميم	ماهودانه	ماهي زهره	ماذريون	مثنان	مرزنجوش
مرامر	مرماحوز	مرتج	ميعه	النون	نانخواه	نمام
الواو	ورج	وخشيزك	ولب	الهاء	ملك	هيوفا ريقون
الياء	يتوعات	●●●●	●●●●	●●●●	●●●●	●●●●
	منسوبات نيراعظم وكوكب معظم شمس صاحب ضياى عالم					
الالف	ابراز	اترج اذخر	ارقطون	ارماك	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	اقيقطس	اكليل الجبل	الىج	انجره	انتله	ايرسا
الباء	بادرنجبويه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفايج
بطم	بقلة الاوجاع	بلبوس	بلوط الارض	بل	بنجنكشت	بهمن
التاء	تودرى	الجيم	جنجات	جعده	جفت افريد	جل نسرين
جوزبوا	جوزالقي	جوزالخمس	جوزالشرك	جوزالارقم	جوشيصا	الحاء

حب الكلي	حب السمنه	حب المنم	حرشف	حراة	حل	حلبه
حليب	حلبوب	الخاء	خروع	خصي الديک	خلنج	الدال
دارچینی	دارشیشعان	داذی	دمادم	دوايا اغريا	الذال	ذنب الخروف
الراء	رامن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند
زعفران	زهره یعني مراره	السين	سداب بستاني	سفاديكس	سقيد ليون	سناء
سنبل	سنبل رومي	سنبل جبلي	سپستان	سيسارون	الشين	شبت
شنبليد	الصاد	صامريواما	صبر	الضاد	ضرو	ضريع
الطا	طرخون	العين	عبيثران	عروق الصفر	عود	الغين
فاروفاريقون	الفاء	فتايل الرهبان	فراسيون	فستق	القاف	قاتله
قثاء الحمار	قرة العين	قرطم	قصب الذريرة	قه وقيقهر	الكاف	كبابه
كاذريوس	كندر	اللام	لسان العصافير	الميم	محلب مراينه	مستعجله
النون	نارنج	نعنع	الواو	ورس	الهاء	مرنوه
مرمه	مشت دمان	ميوفاريقون	الياء	ياسمين	••••	••••

منسوبات بزهرة

انجير	بيل انجير بصل الزيز	خصية الثعلب	سوسن سفيد	نرگس	نيلوفر	ورد ابيض

منسوبات بعطارد

اقطي	بابونه	جوز	حشيشة الزجاج	حنل قوقى	دبق	عرعر

منسوبات بنير اصغر قمر

الالف	احلامود	اسفاناج	اقسيلدون	الباء	باقلى	بزرقطونا
بصل	بقلقا نحمقا	بطيخ زقي	بنفسج	بوش درینلی	التاء	تفاح
الخاء	خبازى	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ
الراء	رمان	الطاء	طحلب	العين	عدس الماء	الفاء
فاوانيا	قطركرات	القاف	قثاء	قرع	الميم	مشمش
النون	نيلوفر	الهاء	مندباء	••••	••••	••••

وهرچه سرد وترو در آب روید منسوب بقمر است

* فصــــل چهاردهم دربیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف ووالد ماجد قدس الله سرهما ومولف * بدانکه
صندخال والد ماجد حکیم میرمحمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان بوالد ارشان استاد الاطباء وحید الحکماء
میرمحمد هادی علوی وازاوشان استاد الاطباء واسوة الحکماء میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی
اسرارهم وازمیرزا محمد مسیح بوسایط باطبای خوزوطبرستان وازاوشان باطبای حران وازحرانیان ببقراط حکیم وازاو
باسقلبیوس وازاو بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا وآله وعلیهم السلام میرسد وفقیر ازوالد ماجد خود ووالد ماجد
ازحکیم میرمحمد تقی وحکیم میرمحمد تقی هم ازوالد ماجد خود وهم ازمیرمحمد هادی علوی بلاواسطه قدس الله تعالی اسرارهم
ونیز فقیر ازجناب ارشادمآبی میرمحمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده والقا یافته وبانجا رسانید مقدمه را پس شروع
نمود بذکر ابواب وفصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب وتوفیقه وصلی الله علی رسوله محمد واهل بیته الطیبین
الطاهرین * بـــاب اول دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها الف است * فصــــل الالف مع الالف

ابار
* ابار * بمد الف وفتح بای موحده والف ورای مهمله ماهیت آن رصاص اسود محرق است بیونانی امولیقون نامند و
کویند امولیقون اسم رومی آبار است وبهندی بنگ بفتح بای موحده وسکون نون وکاف فارسی نامند وهمچنین اسرنج ومرداسنج نیز از
سوختهٔ رصاص اسود حاصل میشود شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الآبار والانک هما الرصاص الاسود بالجمله طبیعت آن
سرد وخشک در دوم است افعال وخواص ومنافع آن مجفف وجالی ومحلل واکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم وجوشش
آن وذرور آن جهت جراحت خصیه واعصاب وبواسیر وزخمهای کهنه وسرطانی ونزف الدم وسیلان رطوبات وطلای آن باروغن
کل سرخ جهت خروج مقعد وباسرکه جهت تحلیل ورمها واستسقا نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده
اصلاح آن قی کردن بروغن واشیای دهنیه وامراق دسمه بود ودستور احراق وغسل وشیافات آن درقرابادین تالیف این
فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت ودستور احراق وغسل آن درمقدمهٔ این کتاب نیز

ابنوس
* ابنوس * بمد الف وکسر بای موحده وضم نون و واو وسین مهمله معرب ابانس یونانی است وبفارسی و بهندی نیز
بدین اسم مشهور است وبرومی انکسینس وبیونانی هیفا فیطوس نامند ماهیت آن کویند درختی است شبیه بدرخت عناب
وبسیار عظیم مانند کودکان وازان بزرکتر وثمر آن مانند انکور وزرد رنگ مائل بسرخی وباحلاوت کمی وعفوصت بسیار ودر
اوائل میزان میرسد وازدرخت فرودمی آورند وبرک آن شبیه ببرک صنوبر وعریضتر ازان وخزان نمیکند وتخم آن مانند تخم
حنا وکل آن نیز مانند کل حنا وشنیده شد که چوب آن درهنگام بریدن درخت آن کم رنگ میباشد مدتی درآب می اندازند رنگین
سیاه وبراق میکردد ونیز شنیده شد که درخت کابهه بعینه شبیه بدرخت آبنوس است وفرق آن است که آبنوس چون اکثر
درکوهستان میروید درخت آن بلندتر وچوب آن سیاه تر میباشد وکابهه چون دربساتین وغیر کوهستان نیز میروید درخت
آن پست وسیاهی چوب آن اندک کمتر است وآن دو قسم میباشد یکی هندی ودیکری حبشی وقسم حبشی آن سیاه تر وصلب تر
واملس تر وسنکین تر از هندی ودر وقت بریدن وتخته کردن ازجوف چوب آن حا بجا رکهای زرد وسنکریزه ها برمی آید وشیشم
نیز شبیه بآبنوس کم رنگ باندک خطوط سفید وذو طبقات ودرخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تختهٔ آن تا یکذراع دست
عریض دیده شده وبعضی این را نوعی ازهندی آن دانسته اند وشاید چنین نباشد زیرا که تختهٔ چوب آبنوس سیاه ازیکشبر
ونیم زیاده دیده وشنیده نشده واین درصلابت بدان مرتبه نیست وهر سه قسم را چون درآب اندازند فرو میرود خصوص

درقسم اول وطعم چوب آبنوس اندک لذاع وکزنده وقابض زبان است وچون بسوزانند چوب تر وتازهٔ آنرا رائحهٔ
آن طیب باشد وهمین فرق میان اصلی وغیر اصلی آنست وخشک آن مشتعل کردد ومستعمل اطبا بیشتر حبشی وبعد ازان
هندی سیاه رنگ وصلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند وچوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف وچون
بسایند سائیدهٔ آن اندک یاقوتی رنگ بود ومترجم کتاب ابوریحان در صیدنهٔ خود کفته که آن دو نوع است یکی ملمع از
سیاهی وزردی وآنرا ازسواحل زنکبار وجزائر ایشان آورند واهل زنکبار آنرا میکوا خوانند ووصف درخت آنرا قریب
بدانچه ذکر یافت نوشته ونیز کفته که دران نواح نوعی دیکر نیز میشود لطیفتر ازان که ذکر یافت واین نوع ملمع است از
سرخی وسفیدی وسرخی آن برنگ لک مائل وسفیدی آن بچوب صندل وتخم آن مانند فلفل وازچوب آن دستهای کارد
سازند وکمان کران درخانه کمان ترکیب کنند ونوعی دیکر ازان درغایت سیاهی باوصافی که ذکر یافت نیز نوشته وبعضی اهل هند
کویند ازجوف درختکه بهندی آنرا تیند نامند نیز برمی آید وپوست آن درخت را چون برآتش اندازند ازان شرارها
براید وبرک آن شبیه است ببرک ماذج هندی وثمر آن بمقدار لیموی زرد رنگ مائل بسرخی وبرصر آن مانند قمعی مدور
وپوست آن صلب ومغز آن اندک شیرین وعفص وتخم آن طولانی وزرد رنگ وصلب ومنبت آن جبال راج محل وبیربهوم و
مورنک ومضافات بنکاله وپنجاب ودکهن وزیرباد ات وغیرها است وبهترین آن سیاه وبراق سنکین خوشبوی آنست که در
طعم آن لذع وقبض کمی باشد * طبیعت آن * بقول شیخ الرئیس وصاحب اختیارات بدیعی کرم وخشک در دوم است
وبقول ابن بیطار ویوسف بغدادی وشیخ داود انطاکی کرم در اوائل سیوم وخشک در آخر دوم * افعال وخواص ومنافع
آن * ملطف وجالی ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل ریاح ومفتح سدهٔ طحال ورباح آنست * امراض الراس * چون آبنوس
را با آب برک بارتنگ سوده نشوق نمایند وقدری برپیشانی طلا کنند رعاف بازدارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع
شب کوری وذرور آن جهت بیاض رقیق وغشاوه وقرحه وبثور عین ودمعهٔ دموی وجرب عین وحکه ورمد یابس وحفظ
صحت چشم ورویانیدن مژکان مفید وبالجمله شدید النفع است ازبرای اکثر امراض عین القروح والجروح ونزف الدم
ذرور نشارهٔ آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع وحکم خشک بند دارد وباعث التحام آنست بقوت قبض ونشفی که دارد
حرق النار چون برعضوی که سوخته باشد وروغن کل یا سفیدی تخم مرغ بمالند وبران آنرا بپاشند سودمند بود ومحرق
مغسول نشارهٔ آن لطیفتر وجهت قروح مزمنه وجرب ودرجمیع افعال مذکوره سریع الاثر است الغدد برطلای محروق آن وهمچنین
مطبوخ آن درشراب محلل خنازیر است وکویند بالخاصیة اطفای خون جاری میکند وبتنهائی جهت تجفیف قروح خبیثه
ورویانیدن کوشت صالح ومنع جوششهای پرآب وآبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درم مضر معده
مصلح آن صمغ عربی وعسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق وغسل آن درقرابادین ذکر یافت وآشامیدن سفوف

ابیل
ثمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده باشند باآب جهت حبس اسهال وسیلان رحم ورودی ومذی ومنی مرد وزن نافع
* ابیل * مترجم کتاب ابوریحان کویدا این اسم مسموع نیست وبرحرف دریم آن وثوقی نی وآن بنجی است که بجنل
قوقامالد وبنبات رطبه مشابهت دارد ودر بهار روید وآنرا شاخهای بسیار بود وتخم آن بتخم کزر ماند وحکیم میرمحمد مؤمن در تحفه
نوشته نباتی است بیخش شبیه بشلغم وخوش طعم وبرکش مانند اسپست وشاخهای آن بسیار وتخمش مثل تخم زردک ودر کنار
رودها روید * طبیعت آن * کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن * مدر بول وجهت سپرز آزموده مقدار شربت

آن تا دو درم است ونوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است ودر اختیارات بنظر نیامد *

آجر

* آجر * بمد همزه وضم جیم ورای مهملهٔ مشدده وبعربی لبن بکسر لام وسکون بای موحده ونون وبرو زن کتف وابل نیز آمده وازلغات مثلثه است وبفارسی خشت وبهندی اینٹه نامند ماهیت آن بدانکه آن دو قسم میباشد یکی قسم سفید است که در کورهٔ آهك پزی میپزند وابنقسم بهتر ومستعمل در اعمال طب است وقسم دوم آجر سرخ است وآن را در کورهٔ آجر پزی باین طریق میپزند که خشت خام خشك کرده را ته بته چیده مابین هر ده ته آن شاخهای چوب درخت ناک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو ویا غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب وسرگین که مابین آجرها است سوخته شود وهمه خشتها پخته گردد پس میگذارند تا سرد شود برداشته بخرج می آورند وبهترین آن تمام پخته یکسان آن است ودر بعضی کورها قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند ویا خاک آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات بعمل می آید ونیز قطعهای خزفی جوش خورده سیاه وبنفش ازمه کورها بر می آید در بعضی بیشتر ودر بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن میماند * طبیعت * آن گرم در دوم وخشك در چهارم * افعال وخواص ومنافع آن * امراض الراس * چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود ودر آب ویا شراب اندازند آنمقدار که بجوش آید وچادری بر سر گرفته سر را ببخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد باردهٔ دماغیه ونزلات مزمنه ودرد سر کهنه بیعدیل ومجرب است وضماد آن با نمک وسرکه جهت حزاز نافع الاورام والبثور والریاح والاستسقاء والبواسیر وغیرها چون خشت پختهٔ آب ندیدهٔ درست یا قطعهٔ از آن را خصوص که سفید باشد بآتش گرم کرده قدری آب یا شراب بران پاشیده درنمدی ویا پارچهٔ پنبه داری بپیچید بر عضو یکه وجع بارد حادث از سردی ویا ریح محتبس ویا ورم بارد ویا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو ودفع مواد بارده و تحلیل وتسکین وجع آنست وضماد آن با آب غوره جهت شری ومنع ظهور آن ویا سرگین گاو جهت تحلیل اورام وبثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی وسوء القنیه وذرور آن برای قطع خون جراحات وجلوس بر روی آجر گرم کرده زحیر رطوبی وبارد ریحی ووجع بواسیری را مجرب ومسکن آن است خصوص که روغن گل سرخ بران ریخته باشند وچون دو آجر آب ندیده را برهم بسایند وگرد آن را بر عضوی که وجع وورم بارد داشته باشد عسل بمالند وآن را بران بپاشند ودر آفتاب نشینند وجع و ورم آن را زائل سازد واطبای هند را زعم آنست که چون آجر را ریزه کرده در دوغ گاو اندازند ویکشب بگذارند وصبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحهٔ مزمنه را نافع است وادهن آجر که آن را دهن المبارک ودهن الحنفا نیز نامند بنهایت گرم است * افعال وخواص آن * سریع النفوذ ومحلل ومعرق وملطف وسعوط آن جهت صرع ولقوه ونسیان وآشامیدن آن برای صرع وفالج ولقوه نافع وقطور آن در بینی جهت صرع ودر گوش جهت ثقل سامعه ونشوق آن برای فالج وامراض باردهٔ دماغی ومالیدن آن بر موخر دماغ برای نسیان وبا شراب زوفی جهت ضیق النفس ودفع فضلات ریه واکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر ومالیدن آن بر دندانهای کرم خوردهٔ کرم ومسکن الم آن است وآشامیدن آن جهت کشتن کرم معده وامعاء وتفتیت سنگ مثانه مجرب وجهت ادرار بول وسائر امراض باردهٔ مثانه ومغص بارد و ریاح ودفع ظاهری وباطنی وتحلیل خون منجمد وجهت عرق النسا ومفاصل مفید وحمول آن جهت گشودن دم بواسیر واسقاط دانهٔ آن ورفع کرمهای مقعد وفرزجهٔ آن جهت گشودن دم حیض واخراج جنین زنده ومرده ومشیمه سریع الاثر وطلا وآشامیدن آن جهت سموم

بارده وگزیدن عقرب وضماد آن با اشق جهت ورم ظهر زبنهایت مفید مقدار شربت آن از یك مثقال تا ده مثقال مضر معده مصلح آن سرکه ومضر کورده مصلح آن کثیرا است وباقی افعال وخواص وصنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت

اجین

* اجین * بفتح همزه وکسر جیم فارسی وسکون یای مثنات تحتانیه ونون * ماهیت آن * درختی است عظیم برگ آن اندک عریض طولانی واز برگ انبه وجامون بزرگتر وضخیم تر وگل آن سفید وخوشبو وبرگهای آن سفید وپنج عدد دو طرف پائین اندرون برگها زرد وطرف بیرون هاقو برگ آن سرخ رنگ ودرخت آن تمام خزان میکند واول بهار اول گل میکند پس برگ بر می آورد * طبیعت * آن گرم وخشك * افعال وخواص آن * آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی وجهت آتشك وقروح خبیثه نافع واکراه بیان زیاده نماید وکرمی کند مصلح آن آشامیدن دوغ است وضماد آن محلل ومنضج اورام صلبه است

اذان الفار

* اذان الفار * بمد الف وفتح ذال معجمه والف ونون والف ولام وفا والف ورای مهمله لغت عربی است بیونانی مروش وبهندی چوهه کنی نامند * ماهیت * آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آنرا قریب بحشیشی که زهر آن شیشه میکشارند دانسته واطلاق آن برد وحشیش مینمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خیار می آید وحلابتی ندارد ودیگر آنچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب وبرگ آن کوچکتر از آن ومفروش بر روی زمین وشاخهای آن باریك وبستانی آن خوشبو لیکن بی طعم ورائحهٔ قوی وگل آن گلابی رنگ وتخم آن شبیه بتخم کشنیز وخطا طیف آنرا میچرند * طبیعت آن * حار حاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب بآب نباشد وآنچه جالینوس ذکر کرده سرد وتر در اول وقوت قابضه ندارد ودر آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم ویا قوت قابضه ومجففه است * افعال وخواص آن * مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت افسنتین است واین بعید است وغیر متوقع از ان * اعضاء الراس * شربت آن جهت صرع وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ ولقوه نافع * الجروح والقروح * آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خاروبیکان را بر آورد وتنقیهٔ قروح والزاق جرحات نماید وصاحب مالا یسع نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی وبری بستانی آن را بیونانی لب سیتی نامند منبت آن جاهای سایه ومیان اشجار وکنارهای آب واطراف عمارات وبرگ آن شبیه بچیزی است که بآن تشبیه نموده اند یعنی گوش موش کوچك مدور وگیاه آن بی ساق وگل وبر روی زمین پهن شود وشاخهای آن سه پهلو وچون بدست بمالند بوی خیار از ان آید * طبیعت آن * سرد وتر وصاحب تحفه در سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی ولین آن با اندک قوت تحلیلی * افعال وخواص آن * امراض الراس والعین سعوط آن جهت صداع حار وضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام حارهٔ چشم الاذن تقطور عصارهٔ آن در گوش جهت تسکین درد وتحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسکن التهاب وغثیان ومسقط کرم معده است * الاورام والبثور * ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا وحمره وجمره نافع وبری آن سه قسم است قسم اول شاخهای آن باریك وبلند از زمین وشاخهای بسیار از یك بیخ رسته وشاخهای زیرین آن سرخرنگ ومجوف وبرگهای آن نازک و طولانی تر از بستانی ووسط پشت برگها محدب واطراف برگها تند وزوج زوج رسته وهر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار وگل آن لاجوردی رنگ وصاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد وبیخ آن بقدر انگشتی وپر شعبه وبعضی مغشوش میکنند این را با سقولوقندریون وفرق آن است که برگ این نرم ودراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون * طبیعت آن * معتدل در حرارت وبرودت وخشك در دوم * افعال وخواص آن * صرع ولقوه واوجاع باردهٔ دماغیه وصداع را نافع ومقوی معده

رمثقال ومفتح ومدر بول وحم افعي را مفيد * **امراض الراس** * ضماد آن خصوصا باسركه جهت صداع حار نافع وسعوط عرعره آن با ماء العسل جهت تنقيهٔ دماغ وجذب رطوبات دماغي نافع **العين** طلاي بيخ آن جهت ناصور چشم وضماد برگ آن با آرد جو جهت تليين ورم حار چشم وبتنهائي جهت ناصور آن مجرب **الفم** عرعره آن با ماء العسل جهت وجع ضرس مفيد صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعي نافع وضماد آن مانع انتشار قروح وتورم جراحات است مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش وگويند مصلح آن تخم خرنه است مقدار شربت آن تا دو مثقال وقسم دوم آن شاخهاي آن پهن بر روي زمين وبرگ آن مائل بتدوير شبيه ببرگ بستاني آن واز آن ريزه تر وبا اندک حرافت وبي گل وصاحب تحفه نوشته که گويند بي گل نيست وليکن بسبب ريزگي واتصال آن بشاخها چندان مرئي نميگردد ومنبت اين اکثر ريگزارها است **طبيعت** آن گرم وخشک در دوم وصاحب تحفه در سوم نوشته * **افعال وخواص آن** * محرک باه وجهت اورام بارده ودفع آثار ودفع سم وجذب خار وپيکان وضماد عصارهٔ تازهٔ آن بر کمر وقضيب وکنج ران وپشت زهار باعث تحريک باه حتي پيران وما بر صين را ومطبوخ خشک آن نيز همين اثر دارد وليکن ضعيف تر از آن وهمچنين ضماد آن جاذب سم ودافع سميت آن وجاذب خار وپيکان است وقسم سوم آن برگ آن مائل بتدوير وبا زغب سفيد وخارهاي باريک سفيد زغب دار وبا بتوع که چون قطع نمايند از آن بتوع برآيد ومفروش بر روي زمين ومنبت آن آنچه دور از آب باشد باحدت بود وبرگ آنرا چون بر جلد نازک خصوصا رخسار وگل ارند سرخ کرداند **طبيعت** آن گرم وخشک در سوم وبا قوت سميت وزبون ترين اقسام آن است * **افعال وخواص آن** * مقي قوي ومسهل وزياده آن کشنده وشير آن مقرح جلد وچون سه مثقال ونيم آنرا جوشانيد وآب آنرا بانعناع بنوشند واز عقب آن ماهي شور بخورند جميع کرمهاي معده را دفع نمايد وديگر متکون نشود و شيخ داود انطاکي اين خاصيت را جهت بستاني آن ذکر کرده وصاحب تحفه نوشته که اين تلبيس در مغني ميفرمايد که اقسام اذان الفار غير مرزنجوش است واز ما ثر کتب نيز همين معني ظاهر ميگردد چه مرزنجوش متصف بصفات ديگر واز جملهٔ رياحين وباعطريت است وبرگ آن شبيه بگوش موش نيست وگل آن سفيد مائل بسرخي است وتخمش شبيه بتخم ريحان وشفاف ميباشد وانطاکي نوشته که آنرا اصناف بسيار ميباشد وبرگ بعضي از آن نازک محدب وگل آن زرد ومشرف ونرم واين نوع سرد وتر در دوم وبعضي از آن مزغب باريک طولاني مفروش بر زمين ونوعي يعني شير مقيد حاد اکالي از آن تراوش مينمايد وآن غير مغثي است واين در مصر بسيار است وبعضي از آن حبشي است که گل آن باغصان آن چسپيده ميباشد واين گرم وخشک در دوم وعصارهٔ آن مهيج جماع است تمرتخا وشربا وصنفي که از آن بوي خيار آيد مسکن لهيب وغثيان ومسقط ديدان است اگر بعد از آن ماهي شور بخورند وصداع آورد ومصلح آن مرزنجوش است مقدار شربت آن يکمثقال است صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق اين اسم بر گياهي حاد الطبع صغير الورق منبسط بر روي زمين مينمايند وبهترين آن آنست که گلهاي آن لاجوردي رنگ تازه باشد زيرا که گل آن زرد آسمان جوني ولاجوردي ميباشد ومحرر کتاب آنچه در بنگاله ديده وشنيده دو قسم ميباشد سرد وپر شعبه وشاخهاي آن مفروش بر روي زمين وگرمدار وبا رطوبت که چون بفشارند از آن اندک رطوبت لعابي لزجي برمي آيد وبرگ آن بر سر کرههاي آن وگل آن نيز پيوسته بييخ برگ آن وريزهٔ لاجوردي رنگ الا آنکه يکقسم آن که بکنار ديوارها وزمينهاي نمناک ميرويد برگ آن اندک عريض وبزرگ وماکول يعني برگ نرم نازک تازهٔ آنرا اهل هند وبنگاله پخته مانند سبزيهاي ديگر ميخورند جهت فساد مني وجريان آن وامراض گرده ومثانه و

بند سنور کرمهاي بند آنرا نيز مقدار دو سه مثقال با قدري زنجبيل تازه که بهندي ادرک نامند جهت تقويت باه مفيد ميدانند وقسم ديگر که بر کنارآبها ميرويد برگ آن اندک باريک بلند ميشود وفي الجمله شبيه بگوش موش واين هم ماکول است * **طبيعت** آن را سرد وتر ميدانند وآب آن سرد در قسم جهت اورام حارهٔ چشم وناصور آن مفيد وبند سنور ضماد برگ سائيدهٔ آن

الاذربو

* **اذربو** * بمد الف وفتح ذال معجمه وسکون راي مهمله وضم باي موحده وواو ولغت يوناني است واذربويه بيا وهاء در آخر نيز آمده * **ماهيت آن** * بغدادي گفته اصل عرطنيثا است وعرطنيثا مذکور خواهد شد وصاحب تحفه گفته که بيخ نباتي است سياه رنگ شبيه بشلغم وبر روي آن چيزي مانند کوه رسته وگياه آن خاردار بقدر شبري وشاخ وبرگش شبيه ببرگ کرنب وثمرش شبيه بغلاف نخود ودر آن دو عدد يا سه عدد دانهٔ زرد رنگي ميباشد وگفته اند که گل آن زرد است ومنبت آن کشت زارها است وبسرياني عرطنيثا نامند وبفارسي چوبهٔ صباغان وآن غير چوبهٔ گازران است وقسمي از بخور مريم بود ودر بردن چرک از پشمينه وجامه مانند صابون است وصاحب اختيارات گفته ان بيخ خاري است وگل زرد دارد وآن بيخ را فلارو بلارو قلاروکليم شوي وقصب شوي گويند وآن بيخ عرطنيثا است ودفعه لاعوس وخطرنيوس نيز خوانند وبزبان شيرازي چوبک اشنان وبخور مريم نوعي از آن است * **طبيعت آن** * گرم وخشک در سوم * **افعال وخواص ومنافع آن** * جالي ومعطس ومفتح ومسکن فواق ومدر بول وحيض ومسقط جنين ومفتت حصاة ومحلل وجاذب فضول دماغي ودافع مواد مفاصل بقوت مسهله که دارد وجهت احتباس حيض وگزيدن هوام وتسکين درد آن نافع بقوت ترياقيتي که دارد * **امراض الراس** * سعوط آن جهت سدهٔ مصفاة مفيد وبغايت معطس وزکام ونوازل را نافع * **اعضاء النفس والصدر** * آشاميدن آن جهت بحوحت صوت وانقطاع نفس وسرفهٔ بارد رطوبي مفيد * **اعضاء النفض** * حمول آن جهت بواسير وتنقيهٔ رحم واعانت بر حمل مفيد وهمچنين شرب آن با مثلث يا شراب رازي گفته فواق را زائل کرد اند واگر زن آبستن بوي آن را بشنود از شدت عطسه بيم آن بود که بچه بيندازد شيخ الرئيس از ديسقوريدوس نقل کرده که چالي آن را چون زن آبستن مساس کند وحمول نمايد در ساعت بچه بيندازد * **الطحال ولات المفاصل** * ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز وعرق النسا چون داخل کرده شود درحقنه صاحب عرق النسا را نافع است وهمچنين خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل وعرق النسا ووجع ورک نافع * **الجراحات** * ذرور آن بتنهائي وبا ادويهٔ مناسبه جراحات خبيثه را نافع * **الزينة** * ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفيد * **السموم** * تمامي سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه ونيش هوام چون با مثلث يا شراب بياشامند مقدار شربت آن تا يک مثقال وسه مثقال آن کشنده باختناق وغثيان قوي وسقوط قوت علاج آن علاج جبلاهنک وکندش خورده است ان شاء الله تعالى مذکور خواهد شد وبدل آن در رفع سم بوزن آن تخم اترج وزراوند طويل وفودنج است وصاحب اختيارات بدل آن لبن التين دو دانگ آن وبادآورد دو وزن آن گفته

الاذريون

* **الاذريون** * بروزن آذربو است بزيادتي نون وبجاي باي موحده ياء مثناة تحتانيه است بفارسي گل آفتاب پرست است وآذريون بمعني آتش گون است وگويند که عرب آن را حنوة نامند وشعراي عرب آنرا ميستايند وشکوفه آن درميان شکوفها بغايت مشهور است وبعضي گفته اند که نوعي از اقحوان است وبعضي آن را ارد کرده اند که نه چنين است وبهندي مورج مکهي نامند * **ماهيت آن** * گياهي است بقدر ذرعي بري وبستاني ميباشد برگ آن شبيه ببرگ جرجير با اندک زغبي گويا بر آن غباري نشسته ونرم بي شرفه وگلهاي آن زرد طلائي وبزرگ وپهن ودرخشنده ودر وسط آن گلها برگهاي ريزهٔ سياه مائل بسرخي وتند بوي وخوش منظر وهميشه رو بآفتاب دارد وبا حرکت آفتاب حرکت مينمايد وشب پژمرده ميگردد وبوي بري آن قويتر از

بستاني آنست * طبيعت آن * گرم وخشك است در اول سوم وبعضي در دوم گفته وگرمي گل آن زياده از ساير اجزاء
آن * افعال وخواص ومنافع آن * محلل وجالي وباقوت ترياقيت ومفتح سدد دماغي وكبدي ومنقي دماغ وجهت ام
الصبيان وامراض بارده دماغي واعصاب ودرد دندان وتقويت معده وجگر ووجع فؤاد وتقويت باه وآوردن نعوظ
وجهت بواسير وجراحت ريه ويرقان واستسقا وادرار بول وحيض وفضلات واسقاط جنين وتفتيت حصاة ورفع قولنج
ودفع سموم نافع است * امراض الفم والقلب والمعدة والمفاصل وغيرها * مضمضه بآب بيخ آن جهت
درد دندان بارد وشرب يكدرم آن مقوي قلب بارد المزاج ومورث ثوران غضب در محرور المزاج وچهار درم از آب برگ
آن بآب گرم مقوي قوي وضماد آن جهت درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وخنازير وبر كمر جهت تقويت باه ونعوظ مفيد
وحمول بيخ آن مسقط جنين ومعين بر حمل عاقر وشرب آب برگ گويند آن جهت اخراج جنين ورفع احتباس حيض
مؤثر مقدار شربت از آب گل وبرگ وبيخ آن تا چهار مثقال واز جرم آن يك مثقال بدل آن يك ونيم وزن آن سليخه وربع
وزن آن زعفران است مضر محرور المزاج مصلح آن سكنجبين ومضر صبر مطلقا وسير محرور المزاج را خصوصا ومصلح آن
كتيرا وعسل وسكنجبين واز خواص آن آنست كه مگس بر گل آن نمي نشيند واز دود آن موش وجانوران ميگريزد

اردتوله * اردتوله * بفتح الف وسكون راء ودال مهملتين وضم تاي مثناة فوقانيه وسكون واو وفتح لام وها * ماهيت آن * صاحب
برهان قاطع گفته آشي است مانند كاچي كه از آرد ميپزند وبيشتر مردم درويش وفقرا ميخورند وبعربي آنرا سخنات
نامند بدانكه سخنات غير اين است چنانچه ان شاء الله تعالى در حرف الصاد خواهد آمد

ارغيس * ارغيس * بفتح الف وسكون راء مهمله وكسر غين معجمه وسكون ياي مثناة تحتانيه وسين مهمله در آخر بزبان اهل
دمشق ومصر عود اوبع وبفارسي پوست بيخ زرشك نامند * ماهيت آن * پوست بيخ انبرباريس است كه بفارسي زرشك نامند
* طبيعت آن * گرم در اول وخشك در دوم * افعال وخواص آن * با قوت جارده وقابضه ومانع تعفن اخلاط ومفتح وبا قوت
رادعه وقلاع واسترخاي لثه وضعف باصره ونافع ومجفف قروح است * امراض العين * قطور خيسانيده آن وبعد ستور
جوشانيده آن در آب جهت تجفيف رطوبات سائله از چشم ورفع بقاياي رمد مزمن بغايت مفيد واگر پيش از حدوث رمد در
چشم كشند حفظ صحت آن نمايد واهل مصر بدل ماميران در امراض عين مستعمل دارند واكتحال آن مقوي باصره وعصاره مطبوخ
معقود آن در افعال مانند حضض هندي است * الفم * مضمضه بآب طبيخ آن جهت قلاع خبيثه بن دندان ودرد دندان وتقويت لثه مفيد
* اعضاء الغذاء والامعاء * آشاميدن طبيخ آن با شراب جهت امراض مذكوره وجرم آن با شراب جهت درد جگر بي تب
وبآب سرد با تب وحقنه بطبيخ آن منقي چرك وقرحه امعا وطبيخ آن جهت رفع كرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن
دو مثقال واز طبيخ آن تا سي درم بدل آن ماميران چيني وحضض هندي است در امراض عين وبعضي حضض مكي گفته اند مضر
صاحب سرفه مصلح آن عسل است وعصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مكي است وشيخ الرئيس نوشته كه بعضي گفته
اند كه چون بيخ آن را سه مرتبه بر شكم زن حامله بزنند وبا لطوخ بر آن نمايند اسقاط جنين كند وجهت سيلان دم از اسفل نافع
* ازادرخت * بالف ممدوده وفتح زاي معجمه والف ودال مهمله وخاء وتاي مثناة فوقانيه * ماهيت آن * درختي
است عظيم ثمر آن شبيه بزعرور است وزرد رنگ وتلخ وخوشه دار وتخم آن مانند تخم زعرور ودر يك دو خيار ودار شش پره ودر
آخر بهار ميرسد ومدتي تا زمستان در درخت ميماند وبرگ آن سبز املس باندك سياهي شرفه دار واندك طولاني وتلخ

وتر از نمكدانه وبعربي شجرة الحرة وايضا حربطه بتشديد باء موحده وبلغت تنكابن جبلي دارواني ونيز زروباتوس وبلغت
جرجان زمرزميني واهل مازندران ميسيان واهل هند بكاين نامند وبعضي مردم را ظن آنست كه درخت آنرا ايوند مي نميبه
گويند واين محض توهم است زيرا كه نيمب كه نيم نيز گويند در غير هند ديده نشده وازاددرخت در جميع ممالك ايران و
روم وهند بسيار است وشيرازيان آنرا توس نامند وگل آن سرخ بنفش كمرنگ بنهايت خوشبو است ونيز گفته اند كه غير بكاين
است * طبيعت گل آن * در اول سوم گرم است ودر آخر اول خشك وبعضي در دوم خشك وبرگ آنرا قريب بدان گفته اند
* افعال وخواص ومنافع آن * مفتح ومحلل ومدر وباترياقيت * اعضاء الراس والاذن * گل آن مفتح سدد
هاي دماغي وصالح است از براي مشايخ ومبرودين وبوئيدن آن مسكن صداع واوجاع سر است وبدستور ضماد آن بر پيشاني وصدغين
وچون آب برگ آنرا نشوق نمايند صداع بارد رطب وگرفتگي بيني را مفيد بود ونطول برگ وشاخ آن ويا برگ آن بتنهائي
مسكن صداع بارد وثمر وبرگ آن منقي قروح متقيحه سر وقطور آب برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات ورافع وجع ودوي
وطنين حادث از رياح بارده است * اعضاء الغذاء والنفض * ضماد برگ آن بر فم معده مسكن غثيان وبر معده و
زير ناف قاتل ديدان وشرب عصاره آن نيز مانع غثيان ومفتح سدد است وآشاميدن عصاره برگ آن مفتت حصاة ومدر بول
وحيض وفضلات رديه وعرق النسا واسترخاي انثيين ومفتح سدد ورافع قولنج ومحلل خون منجمد در مثانه ودافع سموم
بارده است بتنهائي ويا با عسل ويا با سكنجبين ويا با بيهرد ومشروب زيرا كه مقوي فعل آنند وآشاميدن آب برگ تازه آن با قدري
آب زنجبيل تازه كه بهندي ادرك نامند دافع وجع رحم وحبس طمث ومقرها رحمي ورياح حمل است * الجذام و
البرص والخنازير والاورام والقروح والجروح والاوجاع * گفته اند كه جرم آن جذام وبرص وقروح خبيثه
را مفيد وضماد برگ وشاخ آن محلل خنازير وبرا وجاع واورام بارده مسكن ومحلل آنست وصاحب دستور الاطبا گفته
كه چون ثمر وبرگ رسيده زرد شده بگيرند از هر يك مقدار نيم من بوزن هندي كه يك من آب به سان وزن يعني هندي دوازده
من تبريزي است در خمي كرده وسر آنرا بسته سه هفته در زمين دفن كنند پس تا شش ماه هر روز يكگاه مه آب خوري از ان
بياشامند بهترين دوا است از براي جذام وبرص ونطول آن بتنهائي ويا با برگ نيم وفخجكشت كه بهندي سنبهالو نامند كه در
آب طبخ نموده باشند آنرا بدستور مقرر بكيرند دافع اوجاع ومحلل اورام بارده است * الزينة * ضماد گل آن بر سر كشند موجب
است وبدستور طلا بآب برگ مطبوخ آن كشند موجب درازي موي است وضماد ثمر آن با قدري مرداسنگ مانع
وروغن گل چند روز هم بر سر كه هر روز يكبار تجديد نمايند وهر سه روز يكروز بحمام روند و بعد از حمام نيز بدستور
بمالند وسر را بلباس بپوشند قروح آنرا زائل سازد وموي برويانند ومرهم آن كچلي ومعه وقروح سر را نافع ورويانند
موي است وصنعت مرهم آن در قرابادين ذكر يافت * المضار * ثمر آن مضر صدر ومعده واكثار آن باعث غثي وقي صفراوي
وكرب وتنگي نفس وغشاوه بصر ودوار وهلاك است مصلح آن قي فرمودن واشاميدن شير تازه دوشيده وخوردن سمبوسه
انار است وبرگ آن سم حيوانات ومصلح آن خوراندن شير وبرگ توت بود والله اعلم

آس * آس * بمد الف وسكون سين مهمله اسم فارسي است ودر عربي نيز آس است وريحان نيز نامند ونيز بسرياني گويند يعني خضو ميت
بكنند با تن خود ويوناني اس بستاني وامر سايما رس وقيطس ورومي مورسين وبعضي ازو را وبهندي ادميوه گويند
وحب الآس را بكام وقطوس وعصا دو ملك آس را منطور بطا مهمله مفتوحه نامند وگويند قيطس نيز بيخ آس است * ماهيت آن *

بدانکه آن بستانی وبری میباشد درخت بری آن مانند درخت انار است وبرگ آن سبزتر وضخیم تر ودر طول کمتر از آن ودرختان
نمیکند وخوشبو ومعطر وطعم آن اندک تلخ وبا عفوصت بسیار وگل آن سفید رنگ وخوشبوی وثمر آن در ابتدا سبز وبعد رسیدن
وپخته شدن سیاه رنگ وبا اندک حلاوت ومرارت وعفوصت وغذائیت اندک وتخم آن سفید ریزه املس ودر بعضی ثمرها
ودر بعضی زیاده تا هشت ونه وده میباشد بحسب بزرگی وکوچکی آن * **طبیعت آن** * گفته اند مرکب القوی وجزو بارد وآن
غالب وجزو حار کمتر وبسبب ارضیتی که دارد یابس وقابض وبرودت آن کمتر تا بدرجهٔ اول ویبوست آن در دوم وبرگ گل وثمر
وجرم وتخم وبیخ آن بنسبت بایکدیگر در مراتب برودت ویبوست متفاوت اند یعنی تخم وبیخ وبرگ آن برودت آن غالب است
وباقی اجزای آن بالعکس واما تخم آن مرکب القوی است ودر طعم آن عفوصت ومرارت وحلاوت ولطافت واز جهت حلاوت نافع
است جهت سرفهٔ کرم واز جهت عفوصت حابس اسهال واز جهت مرارت مدر بول است * **افعال وخواص ومنافع آن** *
بسبب عطریت رائحهٔ ملایم روح وبسبب قوت قبض وتلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه ومتانت واضاءت وانارت وتقویت
روح است وبا اسباب مذکوره وبالخاصیة مقوی قلب ودافع خفقان وصداع ودوار وسدر ورمد ودرد گوش وقروح وآمدن
چرک ودرد دندان وقلاع آن واسترخای زبان ومقوی باصره ومحلل اورام وجروح وقروح ومجموع نزف الدم ونفث الدم
وآمدن خون از هر عضویکه باشد شربا وضمادا ولطوخا وادرار عرق ومقوی معده واحشا ومدر بول وقابض ومحلل ومفرح
وحابس اسهالات ومفتت حصاة وحابس وقاطع خون حیض ورافع ضعف کرده وبواسیر وجابر کسر وثمر آن باقوت تریاقیت
دافع سموم است خصوصا رتیلا وعقرب * **اعضاء الراس** * ضماد برگ تازهٔ آن بتنهائی وبا سرکه بر پیشانی جهت حبس
رعاف وبر سر برای جلای حزاز وتجفیف قروح وبا اندکی اقاقیا ورامک با آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه وسقطه
وقطع پوست سر وهمچنین طلا ولطوخ آن با مایعی موافق چون در آب برگ آن قدری گلاب وقلیلی کافور داخل کرده خرقهٔ
کتانی را بدان تر کرده بر معده ببندند از صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبهٔ مرهٔ صفرا را نافع وضماد پختهٔ ثمر آن
با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی وصفراوی شدید ورافع آن وضماد برگ آن با روغن گل وزردهٔ تخم مرغ دوار وسدر عارض
از ضربه وسقطه را مفید وقطور آب برگ آن با صندل سرخ سوده وآب برگ بید در بینی وباگل ارمنی وسرکه جهت رعاف و
وآشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب مانع خمار وبوئیدن برگ تازهٔ آن مقوی دماغ ومانع صعود ابخره
است بسوی دماغ وقبول کردن دماغ آن ابخره را ودوار وسدر را نیز مفید وچرب نمودن سر بروغن آن اورام سر وبثورات
حادث از ابخرهٔ متصاعده در تب وغیر تب را نافع بجهت قوت برودت وتقویت آن دماغ را وتحلیل ابخره را ومنع آن صعود
ابخرهٔ جدید را بسوی سر وعرق نمودن سر بروغن آن بتنهائی جهت دوار وسدر حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده در تبهای
چند روزه در ابتدای علت بعد از تنقیه بقیء واسهال با یارجات وبعد از ابتدا ممزوج بروغن بابونه نافع * **العین** * تقطور آب
برگ آن در چشم جهت تسکین رمد وبرای مدکی آن که جهوظ نامند ورمادان از اجزای ادویهٔ شفره بعلاق ود معدا است وقوی تر
از توتیا وبدل آن است * **الاذن** * تقطور آب برگ آن در گوش جهت تسکین وجع وتقویت آن وآمدن چرک وقروح
آن نافع * **الفم** * مضمضه با آب طبیخ آن مسکن اوجاع حارهٔ اسنان واسترخای لثه وزبان وقلاع فم وهمچنین آشامیدن آب برگ
وشراب ثمر آن * **اعضاء النفس والصدر** * بوئیدن آن مقوی قلب ودافع خفقان وطلا کردن با آب آن وخوردن ثمر رسیده
آن وهمچنین شراب ورب ثمر آن جهت سرفه ونفث الدم واوجاع ریه مفید * **اعضاء الغذاء** * شرب ثمر آن مقوی معده

است خصوصا رب وموافق آن با بعضی ربوب قابضه وگاه است که بسبب شدت قبض ادرار ممنایند شرب طبیخ آن قاطع
اسهالات متطاوله است وتخم آن مانع میلان فضول است بسوی معده وضماد برگ آن بزیر ناف اسهال مراری و
سوداوی را مفید وچون ربع رطل از آب برگ آنرا باروغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم است ورب وشراب آن حابس بطن
ومانع اسهالات مزمنه وبواسیر وبدل متور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره ودرب وقی وتشنگی وبخور آن جهت سقوط
دانهٔ بواسیر ورفع باد ودفع هوام نافع * **اعضاء النفض** * خوردن ثمر آن حرقت البول وقرحهٔ مثانه ودرور حیض
وسیلان رطوبات آن را مفید وعصارهٔ ثمر آن مدر بول وحیض وطبیخ ثمر آن سیلان رطوبات رحم وضماد برگ آن بواسیر وورم
خصیه وجلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعده ورحم وسیلان آن را مفید وچون آنرا بکوبند وآب آنرا بر مقعده که بر آمده باشد
بمالند بجای خود رود ودیگر بیرون نیاید * **الاورام والبثور** * ضماد برگ آن مسکن اورام حاره وجمره ونمله وشری وبثور وقروح
وداحس وقوبا وحمیکه در کف است ویا پا باشد وحرق النار وهمچنین روغن ومرهمهای که از روغن آن ترتیب دهند وآشامیدن
شراب آن نیز وضماد برگ آن که در شراب وزیت خیسانیده باشند نیز وذرور برگ خشک آن نیز داحس وهمچنین ثمر وطبخ
آن نیز آنرا مفید وضماد ثمر پختهٔ آن با شراب زائل کنندهٔ قروحی است که در کعب وقدم باشد وسوختگی آتش را نیز ومانع آبلهٔ آن
است وبدل متور ضماد برگ آن با زیت وهمچنین خاکستر آن با موم وروغن * **الات المفاصل** * ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب
استرخای مفاصل را نافع وضماد برگ آن جهت ضربه وسقطه ووجع پاشنهٔ پا نافع وضماد آب برگ آن با عفص سبز وعدس وگل سرخ
واقاقیا بر اعضا واعضا بیکه وهن وسستی بآنها عارض شده باشد وپیران رابتنهایت مفید وهمچنین ضماد برگ آن بامغاث مثلی که
آنرا میده نکرده نامند با زردهٔ تخم مرغ وروغن گل نیم گرم جهت ضربه وسقطه وضماد برگ آن باگل ارمنی وسرکه جهت جلاء
ناخن وچون برگ آنرا نرم کوبید وپخته بازیرهٔ کرمانی نیز نرم کوبید وپخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته وبر کرباس آب تلیده
مالیده گرم کرده برکمر بچسبانند ضربه وسقطه ووجع ووهن وسستی آنرا زائل کرده اند وبطول طبیخ برگ آن جهت تسکین
وجع مفاصل وبر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است وهمچنین شستن بعق بآن باعث جلاء آنست وذرور برگ
خشک آن جهت صحیح پاشنهٔ پا واعضاء شکسته مفید * **الزینة** * طبیخ بیخ وبرگ وثمر آن وروغن آن وعصارهٔ آن همه مقوی مو
ومانع افتادن وباعث دراز شدن وسیاهی آنند وهمچنین شستن با آب برگ مطبوخ آن خضاب ومحلل آن وضماد سائیدهٔ دانهٔ
آن درحمام جهت تقویت بدن ونشف رطوبات غریبهٔ مرخیه از جلد وطبیخ دانهٔ آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق ومصلح
صحیح آن وذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل وکنج ران خصوصا سوختهٔ آن وخاکستر آن زائل کنندهٔ کلف ونمش است
وچون ثمر آنرا با آب برگ چغندر بپزند وبر سر بمالند بثور وابریهٔ آنرا زائل کرده اند وچون بکوبند وبا آب باقلا بسرشند
وبر کلفی که بر صورت ورخساره باشد بمالند زائل کرداند وثمر آن گزیدگی عقرب ورتیلا را نافع باشد خصوصا با شراب
مقدار شربت از جرم آن تا ده درم واز عصارهٔ آن تا سه اوقیه بدل آن در احتباس طمث وبطن ونفث الدم اقاقیا
ودر اورام حضض گویند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مورث صداع حار وزکام واکثار بوئیدن آن باعث
بیخوابی است مصلح آن سوسن وگل بنفشه تر است وگویند مسواک نمودن بچوب تر آن مهیج جذام است ودر ساق درخت
آن گرهی بهم میرسد شبیه بکفی است که آنرا ابنک الاس نامند ودر جمیع افعال قویتر از برگ وثمر آن است چون آنرا
کوبیده وبهم ریزانند وبا شراب تا رسیدهٔ زمخت اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند وگویند چون از چوب تازه

انکشتری ساخته صاحب درد کمر را ان در شب موافق کند بالخاصیة آنرا انکشین دهد والله اعلم

* واما آس بری * آنرا اسمارون اسفرم نامند وبعربی زند وریحان القبور وبیونانی مرسیا اغریا کویند ومورد اسفرم اسم فارسی آن است ودر تنکابن جزنا منند وتوهم کرده که گفته آن اذخر است * ماهیت آن درختی است از درخت بستانی کوچکتر وبرگ آن عریضتر وزردرنگ وسر برگ آن تیز تر شبیه بسنان وچوب آن صلب تر وثمر آن مستدیر وبعد رسیدن بنهایت سرخ میگردد واز وسط برگ برمی آید وشاخهای بسیار از یک اصل میروید ودر زمستان خزان نمیکند * افعال وخواص آن محلل وجاذب ومقوی * امراض الراس بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب وتحلیل وتقویت آن دماغ را وآشامیدن آن نافع است از برای صرع وصداع بلغمی ودفع رطوبات از دماغ وتقویت دماغ * اعضاء الغذاء آشامیدن ثمر وبرگ آن با شراب جهت تقویت معده وجگر ورفع یرقان واسهال وادرار شیر وحمول آن جهت اخراج کرم معده مفید * اعضاء النفض آشامیدن ثمر وبرگ آن با شراب جهت تفتیت حصاة وتقطیر البول رطوبی مفید وابن تلمیذ جهت ضربه وسقطه که بر اعضا واقع شود بالخاصیة مفید دانسته وابن ماسرجویه قوت آنرا مانند باد آورد میداند وبعضی مثل افسنتین دانسته اند

* اسیوس * بمد اول وکسر سین مهمله وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند * ماهیت آن نمکی است که بر کنار دریای شور بر روی سنگی سفید سبک ونوعی بر روی سنگ مائل بزردی از مادهٔ ارضی ورطوبت دریا وتابش آفتاب تکون میابد شبیه بقلی ونوشادر ودر سنگریزهای بزرگ وکوچک وآن سنگ را آسیوس وآن نمک را ملح آسیوس وزهرة الاسیوس مینامند واین قویتر از سنگ آن است وبهترین آن سفید سبک خالص زود شکن شبیه بنوشادر است که در ان رگهای زرد غیر غائر باشد وچون بر زبان گذارند زبان را بگزد وچون نم ورطوبت بدان رسد نرم وگداخته گردد * طبیعت زهرهٔ آن در سوم گرم وخشک وسنگ آن در دوم * افعال وخواص آن لذاع ومعفن آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحهٔ ریه وضیق النفس بلغمی کهنه وسنون آن قاطع خون وطلای آن با سرکه جهت ورم سپرز وکرده وباصبغ البطم وزفت جهت تحلیل خنازیر وبا عسل منقی زخمها وباموم وروغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند واطراف آن پست ود من آن مدر وباشد وجهت قروح کهنهٔ یابسهٔ عسرة الاندمال وبردن گوشت زیاده وبا آرد باقلا جهت نقرس ومداومت ذرور آن در حمام بر آبدان عظیمهٔ فربه باعث صغر ولاغری است بدل زهرهٔ آن حجر آن مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم المضار مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن مردوکه بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف وجالی ودر اکثر افعال مذکوره بهتر است

* اطریلال * بمد الف وسکون طای مهمله وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام والف ولام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر ورجل الغراب بجهت مشابهت شاخ آن بچنگال غراب وگیاه آن را بعربی حشیشة الارض وحرز الشیاطین نیز نامند وبترکی غازایاغی وبهندی کاک جنکی یعنی پای زاغ وسمی نیز گویند وبعضی گویند که سمی غیر آن است ودر کوهستان ولرستان پای زاغان نامند * ماهیت آن تخم گیاهی است شبیه بشبت وگل آن سفید وبرگ آن متفرق وساق آن مربع ودر آخر بهار میرسد وآنچه سبز تیره شبیه براز یانه است قسم از دو قواست مؤلف گوید این نوع دو طرف اهواز میروید وتخم خلال دان کوبند ومستعمل وبهترین آن مصری است که بسیار ریزه وتیره رنگ مائل بکبودی وطولانی وبغایت تلخ وتند وزبان را بگزد رمنکین وتازه باشد * طبیعت آن گرم وخشک است در سوم * افعال وخواص آن محلل ریاح وجالی ومدر فضلات ومفتح سدد ومنقی گرده ومثانه وچون با زجاج بسوزانند وبا عسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید وکل رهم آن با عسل جهت دفع

ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند وضماد آن مجفف قروح ورزائل کنندهٔ آثار جلد ونقوع آن در بینی ریختن بدستور جرب آن مسقط جنین وگویند چون در فصل تابستان یک درم آن را با عاقرقرحا وتربد وزنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند ودر آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر وی بتابد تا عرق کند واگر عطش غالب شود آب ننوشند در روز اول تا بیت تا روز سوم موضع برص آبله کند وبعد دفع زرداب آزان بالکلیه برطرف گردد ومجرب دانسته اند وابن بیطار وصاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده واین سر عجیب است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند ونیز گفته اند که هر گاه از سفر دآن هر روز سه درم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند ویا از مرکب آن بدستور مذکور ویا با عاقرقرحا درمدت مذکور استعمال نمایند یقینا رفع برص نماید خصوص از مواضع لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن وبعضی گفته اند بتنهائی وبعضی گویند چون تخم وقسما زاطریلال واز پوست مار وبرگ سداب از هر یک جزو کوفته وبیخته پنج وزهره دوونیم درم آنرا با شراب انگوری بیاشامند ودر آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از ان مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم با عسل یا شراب بدل آن در اطلیهٔ برص کندش مضر جگر حار ومصلح آن سکنجبین ومضر گرده ومصلح آن کثیرا است مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا وشهرت آن از مغرب اوسط از قبیلهٔ بربر معروف به بنی وجهان از اعمال بجایه بود ومردم قصد وتوجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای آن مرض وصنعت میورزیدند ومخفی میداشتند از مردم وتعلیم میکردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آنرا بر بعضی از مردم وشد وشهرت یافت واستعمال نمودند آنرا بانحای شتی چنانچه بعضی از ان ذکر یافته

* السن * بمد الف وضم لام وفتح سین ونون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت رفع آن زهر سگ دیوانه را ودر شام معروف بحشیشة النجاة وحشیشة السلحفات نیز است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه وبرگ آن شبیه ببرگ فراسیون واز ان درشت تر وخارناک ورنگ آن مابین سرخی وسیاهی وتخم آن مائل بپهنی وسبز تیره ودر غلاف ذو طبقه واز ترمس کوچکتر ودر طعم بحدت وتندی وتلخی ناخواه وگل آن سرخ مائل بتیرکی از زیر برگها میروید وگفته اند گیاه آن شبیه بشبت است در ساق وبرگ وبومنابت آن زمینهای پست با سنگریزه وبیخ آن طولانی مانند شلغم دراز وزرد رنگ ودر طعم آن اندک حلاوتی است * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر آخر اول خشک * افعال وخواص آن محلل وجالی ومقطع درد سر وزکام وضیق النفس ورباح معده وکرده ووجع مفاصل وورکین را نافع ومجفف با اعتدال وجمود وبرودت مفرط واز زهر سگ دیوانه گزیده ورافع کلب است * امراض الراس والصدر سعوط طبیخ آن زکام وشرب آن جمود وبرودت مفرط وضیق النفس وبلغم مجتمع در قصبهٔ ریه را نافع وضماد آن با عسل جهت جوششهای سر که از ان زرداب تراوش نماید وکلف را البته مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند مطبوخ آنرا نافع بدون تب را اما کن کرد الله سم الکلب تخم آنرا چون بکوبند ودر اطعمهٔ شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند فاد زهر آن است وزائل کرد الله سببه آنرا جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگهدارند وبوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار ونیم اوقیه عسل بدفعات بکرو زده دمیان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت مفید است وآشامیدن دو درم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید وهمچنین شیر حلیب خیار زهٔ آن بسیار مفید است هرچند که از آب بترسد ویکروزه ومشرف بر هلاک باشد وباید که آب بیخ طولانی تازهٔ آن باشد واگر تازه بدست نیاید

یکی درهم تا دو درهم بحسب توت وملت از بیخ خشک مائیده آن را اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درهم
بدل آن نصف وزن آن حب انغار ودو وزن آن نانخواه است مضر جگر حار مصلح آن کثیرا است وگویند چون گیاه آن را
بجمیع اجزاء در پارچه بسته بر اعضای دردناک مواشی بندند رفع الم آن کند وشیخ داود انطاکی این را مخصوص بدرد
سر انسان دانسته وگویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آنخانه ونگاهداشتن آن مورث تعشق زنان است

املیلیس * اماليليس * بفتح الف وکسر میم ولام وسکون یای مثناة تحتانیه ولام وسین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب
* ماهیت آن نباتی است شجری ودر اقصای بلاد مغرب حوالی افریقیه بهم میرسد طول آن یکذرع و یکقامت وزیاده از آن وبرگ
آن مانند برگ مورد نرم وثمر آن بقدر یا زمرور وسبز وچون برسد سیاه گردد وملمس آن نرم وچوب آن بسیار صلب و
اندرون آن زرد مائل بسفیدی مایع بسرخی ومستعمل ریشهای باریک آن است * طبیعت آن مرکب القوی است وبرودت
ویبوست بر آن غالب * افعال وخواص آن بسیار قابض ومقوی جگر ومعده ومفتح سده واستسقا را نافع * اعضاء الغذاء
آشامیدن آب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد وتقویت کبد وطحال نماید وزردی رخساره واستسقا را زائل گرداند
وسده هارا بگشاید ویرقان را ببرد وجرم وشرب گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همین اثر دارد

انس النفس * انس النفس * بفتح الف وکسر نون وسین والف ولام ونون وفا وسین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر
کرده و نام نهاده آنرا باشکاطامن * ماهیت آن گیاهی است ربیعی هر سال میروید شبیه بجرجیر وبرگ آن بی تشریف و
گل آن مانند ترهٔ تیزک یعنی حرف وزرد وبرگهای سفید احاطه بگل آن دارد وبا حرکت آفتاب میل میکند مانند خبازی و
بی حرکت هوا حرکت مینماید وساق آن مربع مائل بسیاهی میباشد ودر مصر واطراف شام بسیار است ومنبت آن مجاری
آبها بود * طبیعت آن گرم در درجهٔ دوم معتدل در یبوست * افعال وخواص آن مقوی حواس وحافظه ومفرح
وصمغ آن زائل کننده ونائب مناب شراب وقاطع بیاض چشم ورنگ رخساره را نیکو گرداند ومدر فضلات از بول وشیر
وحیض وعرق ومهیج باه است * امراض الراس والعین والقلب والباه وغیرها طبیخ آن در ازالهٔ هموم وتفریح و
تقویت دماغ وحواس باطنه مانند شراب است بدون مستی وخمار وقلیانی از گل آن بدستور همین اثر دارد وخلل بعقل
نمیرساند ومقوی حافظه است وقطور عصارهٔ آن بیاض چشم را زائل گرداند وچهار درم از تخم آن با میپختج یا با شیر گوسفند
مهیج باه است حتی در شخص صد ساله ومایوس ومفتح سده ورنگ رخساره را نیکو وسرخ گرداند وبدن را فربه ویرقان را
زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم واز عصاره وطبیخ آن تا هجده درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی
وزعفران مضر گرده مصلح آن عسل واکثار آن مورث درد مفاصل صفت شراب آن در قرابادین ذکر یافت وآن مفرح
نفس است ووسواس سوداوی وما لیخولیا را بغایت نافع

اب کمه * اب کمه * بسکون ثالث وضم کاف وفتح میم آبی است خاکستری رنگ وبغایت کند وبد بو که از شکم نوعی ماهی
گیرند که در بحر چین وهرموز بهم میرسد وبعربی آن را ماء اللحمه خوانند وچون جهت عضو شکسته مقدار ومثقال از آن را
بخورند بنحویکه بدل آن نرمی عضو شکسته را درست گرداند

* فصل الالف مع الباء الموحده *

* اباريز * بروزن افاعیل ادویه ومصالح طعام است وبعضی گفته اند که اعم است از ادویه ومصالح وتوابل وحوایج طعام
وابقول واین قول اقرب بصواب است ومولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر وتوابل آن است که توابل خشک وتر

میباشد بخلاف ابازیر که خشک میباشند وسبب انداختن توابل وابازیر در طعامها ودر یکهای ازینها امر است باعث است طعام
است تا آنکه بگرداند آنرا صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را ومیل کند بسوی آن وهضم نماید آنرا زیرا که بلا مرکب
است از گوشت وبرنج وروغن واین مرکبه میباشند تفه وبی رائحه پس چون ابازیر در ان اندازند وطعم ورائحه بهم رساند
قبول میکند آنرا طبیعت ورو می آورد بسوی آن وهضم میکند آنرا وسبب انداختن آن در طعام زهومت وکراهت رائحه
طعام است تا آنکه بگرداند رائحهٔ آنرا طیب وبگرداند آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا ویا برودت مزاج طعام لحم بر
داخل کرده میشود در ان ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج واصلاح آن ومیل دادن آنرا بسوی اعتدال ویا غلظت ودشواری
هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف وآسان کرده هضم آن ویا آنکه بگرداند طعام را لطیف وملطف ومفتح مجاری وجالی
معده ومجاری ومبال است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه
سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه مرکاه بسیار کرده شود میگزد آلات غذا
را آن آلاتی که مرور میکند غذا برانها ونیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه وبسا باشد که
بگردند سبب قروح واورام وامراض صعبه وازین سبب میباشند مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت
بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداریکه حاجت
کرده باان اغراض مذکوره وغرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد او را غذائیه ملطفه
صرف دوا اشبه است بیمار را از اصحا پس ازین جهت استعمال ابازیر حاره در بدن مریض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد
واما ابازیر معروفه نزد اطبا وطباخین نمک است وسرکه وآبکامه وفلفل ودار فلفل ودارچینی وقاقله وخولنجان وزیرهٔ کرمانی
وکشنیز خشک وکرویا ومعتر وانجدان وکاشم ونانخواه وبادیان وشبت وزعفران واشترغار وزنجبیل وقرنفل وشونیز وساذج
هندی وامثال اینها وماهیت ومزاج وافعال وخواص ومضار هریک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی
واما ابازیر وافاویه که بجهت امراض در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر وتخم شلغم وتخم کتان وحرف وبابلی
وحب الرشاد وزعفران وزنجبیل ودارچینی وبوزیدان ولسان العصافیر وتودری سرخ وتودری زرد وبهمن سرخ وبهمن
سفید وخولنجان ولب حب القرطم ومغز حب القطن است ومیباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای ادرار منی

ابراهیمیه * ابراهیمیه * ماهیت آن آشی است مرکب مانند زیرباج که حوائج آن ادویه حاره وترش نباشد که در کرپاس بندند
ودرون دیگ اندازند وقند ویا دام با گلاب حل کنند ودر آن ریزند وبجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند یا سرکهٔ مصعد مقطر وقند
زیاده باشد * طبیعت آن معتدل * خاصیت آن مفرح ومقوی وموافق معده وجگرهای حار است ودر قرابادین نیز ذکر یافت

ابریشم * ابریشم * بکسر اول وسکون بای موحده وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح سین مهمله وبضم نیز آمده ومیم
در آخر بیونانی بونی وبعربی قز وبسریانی شتاریه وبترکی ایپك وبهندی ریشم وابریشم بشین معجمه وبهندی ریشم بحذف همزه وبا مثل
* ماهیت آن * پیله های کرمی است خاص وبتربیت وخورانیدن برگ توت ریزه کرده نتاج از آن میگیرند وآنرا از لعاب دهن
خود برخود پیله میتند وانچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن مرد وپیله تند آنرا ابریشم نمینامند
وبهترین آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ پرابریشم بشکل رطب کوچك فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ
نکرده باشند ودر گیلان ومازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ وبالیده ورنگین تر از جاهای دیگر میشود ومختار ومستعمل

الطبا این پیله است وبعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته آن را ابریشم خام عبارت از این فرد و پیله است وانچه را جوشانیده ونم بر آورده مستعمل نیست مگر آنکه پیلهٔ خام آن بدست نیاید اما باید که رنگ ناکردهٔ آن باشد وبعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله ها است که بر درخت توت وکنار وغیرها تنیده باشند وانچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از انها بر نمی آید ولهذا بعد اتمام تنیدن پیله ها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک مینمایند که کرمها در انها بمیرند وآنها را سوراخ نکنند که بدر روند وچون کرمها بعضی پیله ها را که برای نتاج نگاه داشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ وبالیده شده پر بر می آورند وبهیأت جانور کوچک پردار میگردند وشروع میکنند تخم دادن وتخم بسیاری میدهند هر یک تا چهارصد عدد وبمقدار دانهٔ ماشی بسیار کوچک وسفید رنگ وپوست آن صلب واکثر آن تخمها بتاری پیوسته وچون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل وغیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه بر می آید پس آنها را تربیت مینمایند که بر پارچهٔ نرم نازکی میگذارند وبرگ توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها میپاشند آنها میخورند وچون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درشت تر مینمایند وهمچنین تا آنکه برگهای درست پس شاخهای توت وچون بزرگ شدند شروع میکنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه بانتها میرسد تنیدن آنها که اکرد بکریکند از پیله ها راه سوراخ کرده بیرون میروند ولهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند وبدر نروند وابریشم در گیلانات ایران ومازندران وملک چین وبنگاله وبعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد ولیکن در بنگاله بسیار ووافر واز انجا باطراف وممالک دیگر میبرند واما انچه در ایران میشود مستحکم وانچه در چین میشود بسیار نرم وملایم وکم ثبات وانچه در بنگاله میشود نیز سست وکم ثبات وبملایمت آن نیست وبیان کیفیت تکوین وپرورش کرم آن وبهم رسیدن پیله در فصول مفصله طولی دارد ومحل گنجایش آن ندارد ومستعمل مقرض ومطبوخ آن است

طبیعت خام آن

طبیعت خام آن گرم وخشک در اول وبعضی معتدل در خشکی وتری ونم جوشدادهٔ آنرا مائل بخشکی گفته اند

افعال وخواص ومنافع آن

افعال وخواص ومنافع آن مفرح روح دماغی وقلبی وکبدی که عبارت از روح نفسانی وحیوانی وطبیعی باشد ومقوی آنها وقوت حافظه وذهن ورافع امراض عین وخفقان وضعف رئه وصلابت آن وضعف معده ومسمن بدن ومقوی باه ومفتح سدها است وباقوت تلطیف وتنشیف ونیکو کرداننده رنگ رخسار وهریک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعددهٔ آنست زیرا که معین است بر خاصیت وتفریح آن حرارت ویبوست معتدلهٔ آن که باعث تلطیف ونشف رطوبات روح است پس روح را نورانی ومستعد فرح میسازد وهمچنین افعال وخواص دیگر آن

امراض الراس والقلب

امراض الراس والقلب گویند چون پارچه حریر محض قرمزی را بخون رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند وخاکستر آنرا در بینی دمند رعاف را باز دارد وشراب آن که پیلهٔ خام آنرا در آب پخته ومالیده وصاف کرده باقند سفید بقوام آورده باشند مفتح سدها ومقوی قلب ومفرح ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار است ومحرق آن قرحه ودمعه وسلاق وجرب چشم را نافع چون از آن کحلی سازند ودر چشم کشند وپوشیدن لباس حریر محض ملایم وگرم ونرم ولطیف وموجب سرور وتسمین بدن ومانع تولید شپش است ولیکن پوست بدن را رقیق میگرداند واصلاحش آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند وبافتهٔ ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است وبفارسی الجه وبهندی سوتی نامند واقسام آن بسیار است محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرم تر از کتان است وموجب صلابت بشره است ولباس کتان بالعکس این است وثیاب قز که آنرا کرم سوت نامند حار ولطیف است پوشیدن آن پیران وصاحبان مزاج سرد را ودر هواهای سرد وزنان را نافع وخون را گرم گرداند واصلاحش نیز آنست که با خیوط

پنبه بافته لباس سازند وبدل آنکه ابریشم محرق ضعیفتر از مقرض آنست در اشربه ولیکن برای امراض عین نافع است چنانکه ذکر یافت مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم بدل آن مروارید محرق مغسول است ودستور تقریض واحراق وتراکیب آن از خمیره وسفوف وشراب وغیرها در قرابادین ذکر یافت

ابرون

ابرون

ابرون بفتح همزه وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو ونون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است وآنرا خزان نمیباشد وبعربی حی العالم وبفارسی همیشه بهار نامند

ماهیت آن

ماهیت آن از جملهٔ ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز وتر وتازه میباشد وکبیر وصغیر وبستانی وبری میباشد کبیر آن بیشتر کوهها وساق آن بقدر ذرعی وزیاده از آن نیز بسطبری انگشتی معین وبار رطوبتی لزج که بدست میچسپد وبرگ آن شبیه بزبان وبار یکتر از آن وبار رطوبت وگل آن ما بین زردی وسفیدی وبستانی آن بهتر از کوهی آنست وصغیر آنرا منبت سنگلاخها ومحوطها وبامهای دیوارها ومواضع سایه باشد وشاخهای آن ریزه واز یک جا بر آمده وبرگ آن ریزه وپر آب وبلندی آن بقدر شبری وگل آن کوچک وزرد ومائل بسرخی وتخم آن مانند تخم خبازی ودر اکثر بلاد ایران بسیار است ودیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلافیون نامند درقد وبرگ شبیه بخرفه وزغب دار وغبار آلود

طبیعت آن

طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر اول خشک وباقوت قابضه ودیسقوریدوس نوع صغیر آنرا گرم وکبیر آنرا سرد گفته وصاحب اختیارات سرد در دوم وخشک در اول وابن بیطار از جالینوس نقل مینماید که در رسالهٔ نوشته که نوع اول در دوم آن باقوت تجفیف وبرودت بسیار است وسوم وانچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است

افعال وخواص ومنافع آن

افعال وخواص ومنافع آن مفتح سدهٔ کبد وطحال ورادع جهت درد سر ورمد واورام چشم ودرد گوش وسرفه وتقویت معده واسهال صفراوی وقتل دیدان معده وامعا ومنع نزف الدم وسحج وقطع رطوبات سائلهٔ رحم ورفع باد سرخ ونقرس وحمرة واوجاع مفاصل وقروح وجروح وخنازیر وریلا نافع

امراض الراس

امراض الراس آشامیدن آب آن مقدار پنج درم ونطول عصارهٔ آن با روغن گل سرخ بتنهائی وباخل خمر نیز جهت درد سر حار نافع

امراض العین

امراض العین ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم واکتحال عصارهٔ آن رمد را مفید

الاذن

الاذن چون عصارهٔ برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند ودر گوش بچکانند وجع حار آنرا نافع باشد

الصدر

الصدر آشامیدن عصارهٔ آن سرفهٔ دمویه را بسیار مفید وضماد آن بر صدر رحار مسکن التهاب آنست

اعضاء الغذاء ونفث الدم

اعضاء الغذاء ونفث الدم آشامیدن بیست درم از آب آن سدهٔ جگر ومراره را بگشاید ومسهل بود ومبرد یک اوقیه از آب تازهٔ آن مقوی معدهٔ حار ونافع نزف الدم وجهت اسهال وسحج وباشراب جهت اخراج کرم معده نافع وشرب برگ مائیدهٔ آن جهت رفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند وضماد آن بر کبد ومعدهٔ حار مسکن گرمی والتهاب صفرا است

الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل وحرق النار وغیرها

الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل وحرق النار وغیرها ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه وزخمهای کهنه واورام حاره وقروح ساعیه ووجع مفاصل ونمله ونقرس وسوختگی آتش وجهت باد سرخ که تیغ زده خون از آن موضع بر آورده بر آن ضماد نمایند مجرب وباحنا جهت خارش بدن نافع ونطول عصارهٔ آن کز بدن رتیلا وهمچنین شرب بیست درم از آب آن وحمول آن جهت قطع رطوبات سائلهٔ رحم بدستور وفرزجهٔ برگ آن جهت سیلان رحم مفید

مقدار شربت

مقدار شربت از عصارهٔ آن سه مثقال ونیم وتا هفت مثقال واز برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است وگویند مضر سپرز ومصلح آن گل ارمنی است قولس گوید پنجدرم از آب آن با سکنجبین حدت دم وصفرا را فرو نشاند وتقویت بدن نماید وضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با شحم علیق محلل خنازیر است

ابزار

* ابزار * بفتح اول وسكون باى موحده وفتح زاى معجمه وبمهمله نيز آمده والف وراى مهمله ونزد عوام معروف ببزاراست * ماهيت آن نباتى است ربيعي وساق آن تروتازه وزود شكن ودرانتهاى ساق آن بركها بهم پيچيده وبجاى گل آن وبا حدت وتلخي ولذع ودرهيأت شبيه بهليون ودربغداد وموصل در شير بخته ميخورند ومنبت آن بلاد سرد ومواضع برف نشين * طبيعت آن دردوم كرم وخشك * افعال وخواص آن مشهي ودبر هضم وثقيل وعصارهٔ آن جهت اورام رخوه ورسيحه ومركبه نافع و چون با آب ونمك بخيسانند تاتندى وتلخي آن زائل كردد بغايت محرك باه مصلح ثقل آن نعناع وشونيز وكرويا وسركه است

ابقر

* ابقر * بفتح همزه وسكون باى موحده وكسر قاف وراى مهمله لغت مصرى است بفارسي شوره وبهندى چهاكهار بضم جيم فارسي وخفاى ها والف وفتح كاف وها والف وراى مهمله در آخر وبفرنكي شليطر كويند ونيز بهندى بشوره مشهور است * ماهيت آن بخاريست كه از زمين شوره زار برآيد وبر روى آن زمين انعقاد يابد اكثر بهيأت زغب سفيد ى ودانه هاى كوچك مانند نمك دريا باشد وآنرا باقدرى خاك ممزوج بآن جمع نموده طبخ مى نمايند بدين نحو كه اولا آنرا با آب ممزوج نموده ميگذارند در شبنم ويا جاهاى سرد تا منعقد كردد و بعد انعقاد سفيد مانند نمك دريائى دانه دار ميكردد پس اكر خواهند آنرا اقلي سازند در اناك آبى حل مينمايند وبدستور طبخ ميدهند وبعد طبخ ضعهاى باريك طولاني دران مى اندازند ودر شبنم يا جاهاى سرد ميگذارند وبعد سرد شدن قلمهاى باريك بلند منعقد ميكردد وآنرا شورهٔ قلمى مينامند ومطبوخ اول را شورهٔ غير قلمي * طبيعت آن در آخر سوم كرم وخشك * افعال وخواص ومنافع آن مفتح سده ومنقي بلغم وارساخ بدن ومسهل ودر نهايت حدت قوى تر از تنكار وبوره است جهت ميرززه ردكسر نافع وبا شكر جهت رفع احتباس بول كه بهيچ چيز كشوده نكردد مجرب اما بايد كه شوره ربع درهم وشكر دو درهم باشد وكويند اكر ما حب حبس البول يكمثقال شورهٔ قلمي را با دو مثقال خردل در آب بسيار آن مقدار كه تواند آشاميد بخورد در ساعت بول او كشاده كردد واكر در جوف ذرعلد موزكه بهندى كيله نامند كرده بصاحب ميرزه وقولنج ريحي بخورانند در سه روز صحت يابد مجرب دانسته اند وعرق آن قائم مقام كبريت است مقدار شربت آن تا نيم درهم بدل آن ملح اندرانى مضر مرى وكرده مصلح آن كثيرا وعسل است واز خواص ابقر است كه چون آهن را با زرنيخ بيالايند ومثل آن مس بگذارند وبعد از ان شوره بران بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در كمال نرمي ميكردد واهل هند از نوع مطبوخ اول آن آب را سرد مينمايند بدين نحو كه مقدار يك ومن تبريزى آنرا در طاس دهن كشادى با آب سرد كرده ودر چهار عدد صراحى نيز آب شيرين تا نصف كرده وطاس وصراحي اكر از روى توتياى خالص باشد كه بهندى جست نامند بهتر است ودو شخص آن صراحيها را دران طاس بسرعت تمام ميكردانند تا ربع ساعت كامل پس صراحيها را برآورده آن آب شوره را ريخته آب دو صراحي را با قدرى شورهٔ تازه دران داخل مينمايند ودران دو صراحي نيز آب تازه مينمايند وهمچنين تا سه مرتبه يا چهار مرتبه ودر مرتبهٔ آخر كه دوم يا سوم يا چهارم باشد آن صراحيها را دران آب زمانى ميگذارند ويارچه كرپاسى را تر كرده سر آن طاس را بدان ميپوشند وبادزن بران باد ميزنند پس برآورده آن دو صراحي مكرر وسه كرر را با آب صراحي جديد يكبار شسته در ظرفى ريخته ميآشامند وبايد كه در صراحيها مطلقا سوراخى نباشد كه آب شوره دران نفوذ كند وداخل شود وشور سازد وبعد آنكه زمان كردانيدن وحركت دادن صراحيها را دران آب شوره حدى است معين كه بكمتر از ان خوب سرد نميكردد وبزياده بران كرم ميشود ومعيار آن موقوف بعمل است واين آب مادام كه خوب سرد است لذيذ وخوش كوارا است وچون سردى آن زائل كشت بد مزه وناكوار ميشود وشايد در بعضى امزجه مضر باشد والله اعلم

ابن عرس

* ابن عرس * بكسر همزه وسكون باى موحده ونون وكسر عين مهمله وسكون را وسين مهمله بفارسي راسو وموش خرما وبهندى نيول وبفرنكي تنكويس نامند * ماهيت آن حيوانى است معروف شبيه بموش وموى وپاى آن دراز تر از موش واز ان بزرگتر وموى دم آن افشان ودر مصر در خانها بسيار الفت ميكيرد وآن را عرسه نامند * طبيعت آن در سوم كرم وخشك * افعال وخواص ومنافع آن صرع واستسقا وسموم بارده ونقرس وخنازير ودرد كرده ومفاصل را نافع وصبي ومقوى جكر ومحلل رياح وخار وپيكان را جذب نمايد كويند چون آن را ذبح نمايند وبجاى نمك كشنيز بران پاشيده خشك نمايند وتناول كنند جهت صرع وكزيدن هوام بهترين دوائى است وهمچنين خوردن مغز سر آن يا كوشت آن را با سركه ويا خون آن را با آب وعسل وبدستور چشم خشك كردهٔ آن وطلاى خون آن جهت صرع وخنازير مفيد وچون كوشت آنرا با شبت وروغن كنجد يا روغن زيتون نارس با ببخار آب بخته بخورند محلل رياح غليظه ومقوى جكر وموافق اصحاب استسقاى بارد المزاج وفادزهر سموم است وچون پوست آن را كنده وجوفش را پاك كرده نمك انداخته در سايه خشك كنند ودو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام ودفع زهر طفسيقون مفيد وچون با كشنيز ونمك انباشته تناول نمايند جهت امراض مذكوره وباد سموم نافع وكويند هيچ شهوت باه ودر ركنندهٔ برودت است وضعف كبد را نافع وضماد كوشت آن كرما كرم جهت درد كمر ومفاصل وجذب سم وخار وپيكان از بدن موثر وحكيم مير محمد مؤمن نوشته كه كويند چون كعب آنرا در زندكي آن بيرون آرند وبر ران زن ابستن تعليق نمايند وضع حمل كند وصاحب اختيارات نوشته كه چون بر زن بندند حامله نشود ودرما لا يسع وتذكرهٔ انطاكي وجامع ابن بيطار نيز چنين است كه اذا علق على المرأة لم تحبل وكويند چون مثانهٔ آن را خشك نموده سه درهم آنرا سائيده با شراب ريحاني بخورند عسر البول را مجرب است وچون ابن عرس را ذبح كرده آلايش شكم آنرا دور كرده با روغن زيت يا كنجد طبخ نمايند چنانچه سوخته كردد پس صاف نموده آن روغن را نكهدارند وعند الحاجة بر اوجاع مفاصل ونقرس واوجاع سائر اعضا ورياح وبواسير بمالند بيعديل ومجرب است ونيز كويند چون ابن عرس طعام زهردار را ببيند موهاى بدن آن ايستاده كردد ومار را چون ببيند بكشد وبخورد واز ين جهت كوشت او جاذب سم وترياق سموم است مضر محرور بن مصلح آن سركه وكاسني وانار ترش ومضر باحشا ومصلح آن در روغن زيتون وكنجد بختن آنست

ابوخلسا

* ابوخلسا * بفتح همزه وضم باى موحده وسكون واو وفتح خاى معجمه وسكون لام وفتح سين مهمله والف اسم يونانى است وبعربي حناء الغول وخس الحمار واروسه ورجل الحمامه وشنجار بشين ونون وجيم والف وراى مهمله كه معرب شنكار بكاف باشد وشيفار وبسريانى عاقر شعا وحالوما وكحلا وكحيلا مريك بعربي اسم نوعي از ابوخلسا است وهرقلو وهرقلوى وميقيلوس نيز كويند وبفارسي موجوبه وبهندى رتن جوت * ماهيت آن كويند چهار صنف ميباشد اول صنف كياهي است وبرك آن شبيه ببرك كاهو وباريك تر از ان وبا خشونت وسياه رنك وساق آن مزغب وشاخها بسيار روئيده از حوالى بيخ آن و ملاصق زمين وخاردار وكل ودانهٔ آن سياه وبيخ آن بقدر انكشتي وبسيار سرخ واين قسم را عوام بغداد عرق فالوذج وبعضى لغات فنجيون بفا ونون وجيم وياى مثناة تحتانيه وواو ونون وبعربي حميرا بسبب بسيار سرخ بودن آن نامند وقوت آن تا چهار سال باقي ميماند ماليقي كفته رنك آن در تابستان سرخ ميكردد مانند رنك خون وچون بدست برسد رنك ميكرداند آن را ومنبت آن زمينهائى است كه خاك آن طيب باشد * طبيعت آن كرم وخشك است در اول درجهٔ دوم * افعال وخواص ومنافع آن محلل اخلاط مرارى ومالح وقابض اسهال ومدر حيض ودابغ معده ومجفف وآشاميدن عصاره

یا طبیخ آن با شراب منمی بماء العراطن جهت درد سپرز وجگر ونقرس ودرد گرده وتفتیت حصاة وبرقان ورتیهای کهنه و
طلای آن با سرکه جهت بهق وتحلیل خنازیر وبا روغن گل جهت سوختگی آتش وجراحات وتشقق جلد وآب وطبی آن که
آنرا در روغن زیت جوش دهند وروغن را صاف کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش وقروح خبیثه مجرب و
با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند نافع وشرب برگ آن با شراب جهت عقل بطن وحبس اسهال مفید المضار
مصدع مصلح آن روغن بنفشه وروغن گل واست مقدار شربت آن دو درهم وحمول آن وبدل ستوروحمول بیخ آن بماء العسل
مخرج جنین ودر جمیع افعال بیخ آن قویتر از برگ آنست * وصنف ثانی را برگ ریزه تر وخشن تر وعریضتر وبلند تر
از برگ کاهو وبر گشته بسوی بیخ وساق آن دراز وخشن وپرشعبه هریک بقدر ذرعی وگل آن مائل ببنفشی وریزه وقبض
آن زیاده از صنف اول وبیخ آن سرخ مانند خون وقابضتر از بیخ صنف اول ومنبت آن صحراها * افعال وخواص و
منافع آن ضماد آن با آرد جو جهت حمره وسائیده آن با روغن جهت منع جریان عرق انفع وبسیار حابس طبع است
وصنف ثالث را برگ ریزه تر از اول وبا خشونت وشاخهای ریزه وگل آن بنفش وبیخ آن دراز واحمر قانی رنگ طعم تر
از همه منبت آن موضع رملیه * افعال وخواص ومنافع آن آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن
افعی بهترین ادویه است وضماد آن بر موضع نهش هوام وتعلیق آن مانع گزیدن آنها است * وصنف رابع شبیه بقسم
ثالث واز آن کلش ریزه تر وبغایت سرخ * طبیعت آن گرم وخشک است در آخر دوم * افعال وخواص ومنافع
آن سعوط آن جهت تنقیه دماغ ورفع آثار وغلظت طبقات عین وغرغره عصاره آن با عسل جهت قلاع دهان وخوردن
یکمثقال ونیم آن با مثل آن زوفای خشک وقردمانا جهت حب القرع وسائر کرمها بغایت نافع وضماد آن با پیه بز یا پیه خوک
جهت خنازیر ونقرس وعرق النسا واورام صلبه وحمول وجلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم واحتباس حیض واخراج
جنین وبا سرکه شربا وضمادا جهت سپرز مفید وگل آن در جمیع افعال قویتر از برگ آنست وآشامیدن بیخ وگل آن بقدر
یکمثقال جهت ادرار حیض واخراج جنین مرده وزنده نافع وابوخلسا جزو اعظم بعض مراهم است وصاحب خلاصة التجارب
دم الاخوین را عصاره ابوخلسا نوشته ودهن وقیروطی ومراهم آن در قرابادین ذکر یافت وجالینوس در مفردات گفته که
قوت همه اصناف شنجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابولوقلسا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است واز این جهت شرب
آن نافع است جهت وجع گرده وطحال وضماد آن با آرد جو یا با سرکه حمره وبهق وتقشر جلد را مفید واما برگ آن ضعیفتر
است از بیخ آن ولیکن خالی از قبض وتجفیف نیست ولهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب
* ابوقانس * بفتح الف وضم با وسکون واو وفتح قاف والف وکسر نون وسین مهمله لغت یونانی است وابوقاوس واوقاس ابوقانس
نیز گویند ومعروف باسم غاسول رومی است ودر بلاد شام ومصر وانطاکیه بسیار است واز بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل
شام وایران از بیخ عرطنیثا که بشیرازی چوبک نامند وذکر یافت * ماهیت آن نباتی است تر وتازه ما بین درخت وگیاه
منبت آن سواحل دریا وزمینهای رملی برگ آن شبیه ببرگ زیتون واز آن باریکتر وما بین برگهای آن خارهای باریک
خشک سفید رنگ وگل آن سفید شبیه بگل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند وشاخهای آن پر از کنده وبیخ آن قوی پر از رطوبت
تلخی ومستعمل در تداوی بیخ وعصاره ورطوبت آنست وطریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته
خشک میسازند وخالص آنرا نیز وگل آن را سائیده دست بآن میشویند خوشبو ومعطر است وبا این سبب آنرا غاسول مینامند

* طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص ومنافع آن مقطع وملطف وجالی ومفتح ومسهل بلغم
وزرد آب واستسقا را نافع وسه قیراط از رطوبت خالص آن وبدل ستور وازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن
بماء العسل مسهل صفرا وبلغم وزرد آب ورطوبات مائی است وگویند جهت استسقای کبدی حار مجرب است وهمچنین سه قیراط
از بیخ نرم کوفته بیخته آن ویکمثقال از عصاره آن بماء العسل همان عمل کند وگویند فعل این دوا در بدن مانند فعل آنست
در جامه از غسل وتنقیه اوساخ واخلاط ردیه مضر احشا ومصلح آن عسل وخوردن آب سرد ونشستن در آب قاطع اسهال
آنست وطریق اخذ عصاره آن مانند عصارات دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند وآنچه
شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که آنرا بعربی اشنان نامند چنان است زیرا که اشنان ورای آنست
* ابوقسطس بفتح الف وضم بای موحده وسکون واو وفتح قاف وسکون سین مهمله وفتح طای مهمله وسین * ماهیت آن * ابوقسطس
نباتی است شبیه با بوقانس بی ساق وبی شکوفه ومفروش بر روی زمین وبا برگهای ریزه وخارهای نازک وبیخ آن سطبر منبت
آن نیز منابت ابوقانس است * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص ومنافع آن صرع وضیق النفس
واوجاع اعصاب واستسقا را نافع وشرب عصاره آن مقدار نه قیراط با ماء العراطن مسهل رطوبات مائیه وبلغمیه وجهت امراض
مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عسل است
* ابهل * بفتح همزه وسکون بای موحده وضم ها وسکون لام وبکسر اول وثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آن را ابهل
سرو ابرون وعرعر وبیونانی براثی وارقوس وبسریانی بروثا وبرومی برون وبروثون وبفارسی اورس وایرس وبرس وآنچه وترکی
اردوج وبهندی اوسیر وموهیرنا منند وگویند ابهل هندی را بهندی دیودار گویند ونزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل
اطبا است وآنرا حب العرعر وثمرة العرعر وبفارسی تخم وهل گویند * ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق
مانند برگ گز ودیگر کبیر الورق شبیه ببرگ سرو ورائحه این صنف زیاده ودرختش بلندتر وبارش بکثر وصنف صغیر آن درختش
عریضتر وکوتاه تر وثمر این صنف صغیر ابهل است وبزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی است وشبیه بفندق وتازه آن
سرخ رنگ ورسیده آن سیاه با اندک شیرینی وقبض وحدت وعطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ قریب بمشکین باشد وبهترین
برگ آن سبز رنگ وشیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر وصغیر واز بلاد روم میآورند شبیه است بعرعر ومکرانکه
بسیار سیاه است ورائحه آن تند وطیب وبرگ یکصنف آن مانند سرو وبسیار خار دارد ودرخت آن عریض میشود وبسیار بلند
نمیباشد وبرگ صنف دوم آن مانند طرفا وطعم آن مانند سرو * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وبقول جالینوس در سوم
وشیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه بطرفا است حرارت آن کمتر ویبس آن بیشتر است از صنف اول
* افعال وخواص ومنافع آن بغایت لطیف وبا قوت محلله ومجففه وقابضه ولذاعه وشیخ الرئیس نوشته که قبض
او خفی است جهت سرسام حار وفالج واسترخا وکری گوش وجراحات بن دندان وربو واستسقا وبواسیر وادرار حیض
واسقاط جنین وزوال عفونات وقروح خبیثه ومزمنه وداء الثعلب وجمود اعضاء ورفع آثار جلد واورام حاره مفید * امراض
الراس ضماد برگ آن بر سر جهت سرسام حار وآشامیدن ثمر آن جهت فالج واسترخا نافع * الاذن قطور روغن ثمر آن در
روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود کری را بغایت نافع * الفم دلوک وغرغره نمودن بدان با عسل
جهت جراحت بن دندان وتعفن وآکله آن نافع * اعضاء الصدر والغذاء والنفس لعوق ده درم از ثمر آن

با پنجاه درم روغن گاو و پنجاه درم عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین موثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم منقی آنرا با روغن گاو بقدر آنکه او را بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم فانیذ سرشته هر صبح دو درم آنرا بارد المزاج با آب گرم بخورد جهت درد های اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب * القروح والجروح والاورام و آثار الجلد ذرور آن جهت قروح ساعیه و آکله و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسودۀ جلد و همچنین ضماد ان و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و آثاریکه از فضول بهم رسیده باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تالیف بوزن آن دارچینی مضر معده و حلق مصلح آن عسل و صمغ و مضر جگر حار و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش اهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانية

* آتان * بضم الف و فتح تا و الف و نون خرماده است و شیر آن جهت سل و تپ دق نافع و طریق آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت ان شاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزا و اعضای آن قریب بحمار است در حرف الحاء خواهد آمد آتان

* اثنباطون * شرابی است که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اثنباطون

* اترج * بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم راء مهمله و جیم بعربی متکه بضم میم و سکون تاء مثناة فوقانیه و فتح کاف و هاء و جمع آن متک و ریحان الماء نیز و بیونانی ماربیقاوبمو با نیاطریغا و بلغت مصر ریحان النعنع و بهندی بجوره و بفارسی نوع صغیر آن را ترنج و نوع کبیر آن را بالنک و بفرنگی لیمونیه ماله صغیر آنرا و کبیر آن را میدکه ماله نامند و گویند ترنج معرب لغت اهواز است * ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنک نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائی است و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین کردن بدستوریکه در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل میگردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده های غلیظ طولانی که در میان غلافهای بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی بقامت تا یکونیم قامت و شاخهای آن پهن و درهم و برگ آن اندک طولانی و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبو تر و بزرگتر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو غلیظتر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد گرمسیر خصوصا که با رطوبت باشد و در سردسیر بسیار سرد نمیشود و چون شاخهای زیرین یا متصل زمین را خم نمایند و قدری زمین را حفر نموده در آن اترج

فرو برند از آن شاخها را بگذارند که باقی شاخها و سر شاخه ها بیرون باشد یعنی بخوابانند و بالای آن مقدار یکشبر و بازیاده خاک ریزند و آب میداده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت بریده هر جا که خواهند غرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز میگیرند چون قلم نمایند و هر جا که خواهند بنشانند و تخم آنرا که بکارند دیر بثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت میماند تا بثمر موسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی اوائل زمستان و دیگر در ایام گرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین * طبیعت پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم در دوم گفته اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست انچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم و لیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و انچه ترش است سرد و خشک در سوم و گویند در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفۀ آن در آخر دوم گرم و خشک است * افعال و خواص و منافع آن ملطف و قابض و صاف کنندۀ روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قی صفراوی و مقطع مرۀ صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال صفراوی و کلفی و گزیدن عقرب پرنده و مار و شاخدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زالو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمیشود شیطان در خانۀ که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غشی و خوشبوئی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل مادام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم نمیگردد خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو کنندۀ نکهت و شرب خشک کوبیدۀ آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصارۀ آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آنرا در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یکمن اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا ترش کند و سرکه ها زود مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا پنج درم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آن که پوست زرد خالص شش عدد آنرا در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یکرطل و اگر باشد در دو رطل روغن کنجد انداخته و در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نمایند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین بآن جهت استرخای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض باردۀ عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق و رویانیدن موی و رفع لرز تپ ربع و تحلیل اورام و بواسیر قدم جهت رفع برودت مواد راسخه و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه بآن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفۀ آن نیز همین اثر دارد و لیکن روغن برگ آن قویتر است و اما لحم آن که مشهور به پوست بالنک است و او را بست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از

معده و میکشد و خارج میکرد د و حاصل میکردد از ان غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود بخار است بدماغ
جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مرهٔ صفرا را نافع مضر است بحرارت غریزی و معدهٔ بارد ضعیف و محدث نفخ
وقولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل و یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در وان غذا انتهی ولیکن مقوی
قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا با معا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معدهٔ حار و مبهی و مشهی طعام و مسکن
حدت صفرا و خون و زائل کنندهٔ غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان
حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار
حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن آن است که منع مینماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع آن میکند بسبب قوت قبضی
که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کنندهٔ بقایای یرقان آن
است و همچنین اکتحال بآن و غرغرهٔ مطبوخ آن در سر که جهت استرخاء زلود رحلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و
قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب پولاد و مارشاخدار نافع و رب آن قی صفراوی را بنشاند و
دابغ معده و اشتهای طعام آورد مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب تین و بدل آب آن آب نارنج و آب لیمو است
و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند منحل سازد و خوردن نیم‌دانگ در ان آب اترج بالشل نافع است از
برای مالنخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ محترقه از دم و صفرا و مالنخولیای مراقیه
را ولیکن بسبب شدت حموضت مضر است با صحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده
شود بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقهٔ آنرا نکو کرداند و اقشره ساخته بنوشند و
اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن دو مثقال از مقشر آن گفته اند
قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم مأکوله و مشروبه
است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن بان یکدرم مقشر آن بغایت
مدر حیض و کشندهٔ جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سائر
افعال مانند قشر آن است و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شربا بغایت موثر و با شراب مقاوم سم عقرب شربا و طلاء و مفتح سدهٔ
گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند کویند عقرب نزدیکی با و نمیکند و ضماد مطبوخ
مجموع اترج در سرکه با شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی
احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفهٔ آن در افعال مانند برگ آن است و از ان لطیفتر و بوئیدن ترنج
مقوی دل و مفرح و جهت دفع فساد هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آنرا چندان منفعتی
نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و
در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست و لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات
یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنک و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و
ادمان و رب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافت
• آتنگن • بضم همزه و فتح تای مثناة فوقانیهٔ هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی انجره است و خواهد آمد آتنگن

اتیس • اتیس • بفتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست • ماهیت آن بیخ گیا می
است هندی بطول یک انگشت و کوتاه‌تر از ان و اندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزر اوند طویل
باریک کوچکی و طعمی و رائحهٔ غالب ندارد و بعضی آنرا سه قسم گفته اند یکقسم مسمی اتیس است و قسم دوم به پرت بهکاو قسم
سوم به میام کن و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه • طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی • افعال و
خواص آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث
از ان هردو خلط را نافع • فصـــل • الالف مع الثاء المثلثة
اثل • اثل • بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاو نامند • ماهیت
آن نباتیست مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن جالینوس گفته که نوعی از طرفا است و صاحب نهایه گفته درختی است
شبیه بطرفا و از ان بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و سبز ملمع بحمرت و برگهای آن
ریزهٔ سبز شبیه ببرگ طرفا و طعم آن عفص بی گل و ثمر آن بر گرههای شاخهای آن میروید بمقدار نخودی رنگ آن اغبر
مائل بزردی و درون آن دانه های ریزه بهم چسپیده میباشد و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی
ثنبی ماین و چهوتی ماین گویند • طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و مرارت
و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده کسیکه آنرا گرم در دوم دانسته • افعال و خواص و منافع آن اما
برگ و شاخ آن جالی و مفتح سدهٔ طحال و مقوی جگر و ملین ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و دردندان نافع
چون مضمضه بآن نمایند و گرفتن دود و بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت دفع سدهٔ سپرز
و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل
ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفع جهت لقوه و متوطد انه های جدری که آبله نامند و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از ان
تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعد و تقویت مولانع و در قطع خون همه اعضا و روز خاکستر آن مجرب
مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و نیم مثقال و از عصارهٔ آن تا سی مثقال مضعف معده • مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو
است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال
صفراوی و رطوبی و دافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت
احفان و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن
آن بجهت نفث الدم و ربو و درور حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی
و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیهٔ آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و کزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات
رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظهٔ متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون نقیع آنرا سه روز
یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبردهٔ مرطبهٔ مستعمله در زیادتی گوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت
روز بازیاده دوغ با کثیرا ساییده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سپید محکم الصنعة بخورند بسیار فربه میکرداند و رنگ
روی را صاف و نیکو و با رونق و نضارت میکرداند • و دیگر منافع آن آنست که چون بیاشامد کسیکه در بدن او رطوبات
فاسده باشد دفع میکرداند و پاک میسازد و تقویت معده مینماید و کسیکه معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت مینماید

وذریره ساییده بالای اورام ادرار و استعمال مزمن رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و درور طمث و بواسیر نافع است و بوداده
آن بالکل خوردنی و یا مثور با دو درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در
حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن موجب تشدید اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز
نافع و غسول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن گوشت زائد
وحمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیده آن ورود آن صاحب لقوه را نافع مضر
سر مصلح آن دوقو مقدار شربت از مائیده آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا شیم رمان و طریقه تشویه
عفص به و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت

* اثلق * بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اجنحه نیز نامند
و بیونانی اغنس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زهاد در هنگام ربیع در اعیاد فرش مینمایند در معابد خود بجهت آنکه گمان
برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی پنجنکشت و بهندی سنبهالو و بغوزکی اسکی نان تو و بلاطینی ویطس وثمر
آنرا بعربی حب الفقد و حب الغسل نامند بالعکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی
دل آشوب و بهندی رینکا شوا نند * ماهیت آن درختی است ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن
میروید و شاخهای آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و فی الجمله شبیه ببرگ انار و روی برگهای آن
سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برگ شبیه به پنج انگشت متفرقة الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست بمالند
بوی خوشی از آن آید و گل آن سفید مائل بسرخی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی
سیاه و در هند درخت آن بزرگتر از جاهای دیگر میشود * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم
سرد و در اول خشک دانسته اند * افعال و خواص آن قابض و محلل و ملطف و مفتح سدهٔ دماغی و کبدی و صداع رطوبی
و ورمی مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و صلابت سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق
مقعد و زهر مار و هوام و سگ دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازه آنرا چون بسایند بدون آب و مانند شامی کباب
قرصها ساخته و قرصی بمقدار سه ماشه و یک روی آنرا بروی تابه با روغن گاو بریان نمایند و در عسل خالص جوش تازه اندازند
و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آنرا زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت نمود تا دو هفته هر روز یک
قرص آنرا صبح و یکی را شام اگر صحت یافت بهتر والا ترک نمایند و اگر اثری از آن ماند و باشد یکهفته دیگر نیز هر روز وقت
و یا یکوقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نمایند و پرسوت
آزاریست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد مختلف میباشد حالات ایشان بعضی را ذرب بهم میرسد و زرد
و ضعیف و لاغر میگردند و رغبت بر غذائی نمینمایند و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا باسهال منتفع نگردد آرام
نمی یابند و بعضی را تپ خفیفی نیز با آن میباشد و ضماد آن جهت درد سر رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شرب آن جهت
جنون و تفتیح سدهٔ دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و حبس بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر و
تجفیف منی و ادرار حیض و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن با آب جهت رفع شقاق
مقعد و حمول و بخور برگ و ثمر آن با مثل آن پودنهٔ صحرائی جهت ادرار حیض و جالس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعد و

و مرهم آن با گره یعنی مسکه تازه و برگ تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث گریختن هوام و تحلیل اورام و فرش کردن
برگ آن و بران نشستن کاسر قوت باه و گریزاننده هوام است و بستن برگ گرم کرده آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و گویند تکیه
کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته بر ان تکیه نمایند مانع تعب و قاطع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع
احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیف تر از برگ آن مضر گرده و مصدع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال و بهتر آن
است که آنرا بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال نه نمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدل آن گویند دو وزن آن شاهدانه است

* اثمد * بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربی است و آنرا کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا
نیز و بیونانی طمساوس و بلاطینی و بسریانی صدیدا و برومی کوخلن و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند * ماهیت آن
سنگی است صفائحی براق و اصناف الوان میباشد صنفی سیاه و تیره و صنفی اندک از آن کمتر و صنفی سیاه و اندک مائل به بنفشی
و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شد و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است
خصوص آنچه از نواح قهپایه آنجا آورند و بعد از آن مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط با سرب میباشد لهذا ملمع
براق است و چون با نقره و یکدیگر از آن نقره را شکنند ساز دو بهترین آن آنست که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی
غریب و بی رگ و گل و رت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سفید آن قلمهای اندک طولانی و با صفایح و براق
بود فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد و لهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال اثمد آن است که
ریزه ریزه نموده بمقدار نخودی با قلادرد نیه گو مغلق و اگر نباشد در پردهٔ چربی که بالای شکنبهٔ بز و گوسفند میباشد پیچیده در
ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس بر آورده پاک شسته مدتی در ریم یا برف یا آب سرد پرورده نمایند
پس با گلاب یا عرق رازیانه یا آب برگ تازهٔ آن یا آب برگ کشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص و یا لجمله با آنچه
لائق و مناسب باشد بر سنگ سماق مانند هبا و غبار سوده خالص بتنهائی و یا با آنچه مناسب دانند از احجار و ادویه نباتیه و
مروارید و غیرها استعمال نمایند * طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و
محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته * افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن
لطیف تر از غیر محرق مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصرهٔ پیران و دفع حرارت و رطوبت
و چرک و اندمال قروح آنست و بجهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیهٔ چرک زخمها و بردن گوشت زائد و جریان
حیض و اندمال قروح مقعد و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل شپش مفید * العین اکتحال آن با اندک مشک جهت
تقویت باصره و اعصاب آن و رفع دمع آن و با مروارید و سرگین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حفظ
و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده با آن اکتحال نمایند
صداع را زائل سازد اگر صداع در همه جانب باشد بهردو چشم و اگر بیک جانب بچشم آنجانب و اکتحال آن با آب کشنیز تازه
خصوص که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه آنها است در چشم و مسکن بخارات
و گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و یا مثور با آب انار ترش معصور یا شیم و همچنین با آب سماق و آب برگ تازهٔ مغیلان
یا آب نقوع ماز و جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن
و پره های بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است در آن اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز ظهور آن

با آب برگ کشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و دافع آن و با آب حماض نیز و ستور و ضماد آن بر پیشانی و نفع
مر جهت قطع رعاف حادث از حبس دماغ خصوص با آب برگ تازهٔ رستهٔ امغیلان و برا و درام محلل آنها است و ذرور آن
جهت تجفیف و اندمال قروح طبقهٔ قرنیهٔ چشم و قروح ذکر و خصیه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند
و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها بر بدن جهت قتل شپش مفید و با پیه تازه و حفید آب جهت سوختگی
آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعد و
و بدستور با روغن آن مضر با عضای صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار
آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه بدل آن در امراض چشم آبار است و دستور احراق
و تشویه و غسل و برود و جوا مرحومه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت • فصـــل الالف مع الجیم •

اجاص

• اجاص • بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله • ماهیت آن • ثمریست مشهور و معروف بسریانی جاما اکاما و
هنکباد کوکا فیلون و بلغت رومی و مسقیتون و اهل مغرب و اندلس ترش آنرا عین البقر و بفارسی آلو نامند و آن اصناف
و الوان و بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی سیاه و بعضی ریز و بزرگ و از مطلق آن مراد آن است
و صنفی زرد و این بزرگ و کوچک نیز میباشد و بیونانی ابن راادوک و بفارسی آلوچه نامند که مصغر آلو باشد و این نازکتر
است و سردتر و لطیفتر اصناف آن است و صنف آنرا در عراق شاملوج خوانند یعنی شاه آلو و آلوچهٔ سلطانی و صنفی سرخ
و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام تمرهندی در تطفیه و ترقیق مواد و آنرا کشیه نامند و چون خشک
گردد سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد و با قوت قابضه و درخت آن کوچکتر
از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد بخارائی است که تازهٔ آن زرد کهربائی شفاف مغروش
نیکو طعم میباشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در خراسان میشود و بس و آنچه جاهای دیگر میشود مانند آن نیست
و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبری است که
آنرا نیشو گویند و در دمشق نوعی آلوئی میشود که برومی آنرا فقومیلاس نامند و این نوع قابض بود • طبیعت سیاه کامل
رسیدهٔ صادق الحلاوه آن سرد در اول و تر در دوم و مز یعنی زرد مغروش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و آنچه لحمی
و پوست آن نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین
آن است و نارس ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن برگ آن سرد در اول و خشک و با قوت قابضه • افعال
و خواص و منافع آن قلیل الغذا و ملین و مزلق خصوص تازهٔ آن بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام
بخورند صداع حار و تبهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و قی صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب آن
و خارش بدن و مسهل صفرای رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص مغروش و ترش آن در این امور و شیرین آن در
تلیین و ارخا و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه
مقطعهٔ ملطفه هرگاه در معده و امعا فضولی یابند آنرا تلطیف و تقطیع نموده دفع مینمایند و الا موجب قبض و حبس میکردند
با آنکه معده و امعا پاک از فضول نادر است پس آلوی سیاه از آن جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن مینماید
و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر ملین و ملین و مطلق نیست و ماء العسل

معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده خورد و سزاوار آن است که مطبوخ تناول نماید آنرا پیش از طعام و تا منحدر
نگردد مبادرت بخوردن طعام ننماید و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صافی نموده با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند
ابلغ است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطی الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و مغروش و خوردن آن بعنوان تفکه انسب
نه بطریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن سرخ بود و ترش و آنرا میپزند و بدست مالیده میکشند تا زمانی که
غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و از آن قرصها ساخته بشکل گردهٔ نان تنک و بشهرها نقل مینمایند جهت اصلاح اغذیه و مزورات
بیماران بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با گلاب یا طلا جوش دهند و شکوفهٔ آنرا
چون بخایند قطع مواد نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع • و غرغره و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت
منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهاة و تقویت لثه و آشامیدن آن جهت دفع کرم معده • و ضماد برگ آن با سرکه بزیر ناف
جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن گلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و ماء العسل
مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمرهندی و صمغ آن را که صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و یبوستش کمتر از آن
و مرفه را نافع و مفتت حصاة و ملحم قروح و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال
مفید است و اجاصیه و آش اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در
قرابادین ذکر یافت • فصـــل الالف مع الحاء المهملة •

احریض

• احریض • بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی گل کافشه و گل
خثق و رنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجیره و بهندی کسم کاپهول نامند • ماهیت آن معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود
بری و بستانی میباشد طبیعت بری آن در سوم گرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تامه
مالباتی میباشد • افعال و خواص آن منضج و محلل و با قوت قابضه و منوم و مقوی کبد و گل از آن خون منجمد مطلقا و ضماد
آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و مجفف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت
احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ
و ورم جگر مفید المضار مصدع و مضر محرورین و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با
گوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت اطعمه است

احیون

• احیون • بفتح همزه و سکون حای مهمله و بخای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت
یونانی است بمعنی سرافعی • ماهیت آن ثمر گیاهی است ثمنشی شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن
کوچک و باریک و مزغب و خاردار مائل بسفیدی و از زهره و طرف آن برگهای ریزه باریک راست شبیه ببرگ ابو خلسا و
کاهو و ریزه تر از آن با رطوبتی لزج که بدست بچسبد و نزدیک بر گهای گل بنفشی و ثمر آن شبیه بسر افعی و بیخ آن بمقدار انگشتی
مائل بسیاهی و دراز • طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم • افعال و خواص آن مدر بول و حیض و شیر و عرق و
بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت
درد کمر مجرب است مورث خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است • فصـــل الالف مع الخاء المعجمة •

اخثا

• اخثاء البقر • بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرگین گاو و بهندی تر و تازهٔ آنرا گوبر

وخشک آنرا کوبیده و اپله نیز نامند * طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن محلل وجاذب و حابس دم و رافع الم گزیدن هوام و اخراج کنندهٔ خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب و سعفه مجرب تطور آب افشردهٔ سرگین تازهٔ گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازهٔ آن بر پیشانی و طلای سوختهٔ آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین نفوخ سوختهٔ آن در بینی قاطع رعاف و تطور مائیدهٔ بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت رفع الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازهٔ گرم گرم آن جهت ورم جراحات حادث از گازیدن و امثال آن و قطع سیلان خون و برآمدن رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و وثی و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر و اورام صلبه و ثؤلول و گزیدن زنبور و درد و ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بوله و کبریت و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با اقلا جهت ورم پستان و با آب اقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و مکرر ضماد پختهٔ آن در روغن زیتون و گل اشتن آن بریدن تا خشک کرد دخار و پیکان و امثال آنرا بیرون آورد و ضماد آن بزیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون مدتی بکار برند باعث قتل جنین زنده گردد و بر پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج و رمی و ریحی سریع الاثر و بر مقعد جهت درد و ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب رطب نافع و در مرکبات دواء هائی ذکر یافت

* اخنیتوس * بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها و چشمه ها و برگ آن شبیه ببرگ بادروج و از آن کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن بلندی یکشبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت و ثمر آن سیاه و کوچک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن مانع مواد محتبسهٔ متجلبه و با قوت مجففه و چون بنجیدن ثمر آنرا با موم کوفته و بپختن و با عسل چهار درم سرشته در چشم کشند سیلان رطوبات آنرا قطع نماید و عصارهٔ آنرا چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده در گوش بچکانند وجع آن را ساکن کند

* اخرساج * بفتح همزه و فتح خای معجمه و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف و جیم در آخر * ماهیت آن شجریست که در بلدان حاره و در مواضع خشک میروید و بلندی آن بقدر یک قامت و اندکی زیاده و چوب آن مانند چوب انجیر و رخو و مجوف و برگ آن نیز مانند انجیر و از آن اندک بزرگتر و املس طعم آن شیرین تفه و در ثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خائیده شود و چون بخورند جشا آورد و بگزد فم معده را و بر شاخ و بر بیخ آن عنکبوتان صغار متولد گردند و بپوشند آنرا بغشای سفیدی نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان برواز آیند و از این جهت نفوس اکثر مردمان از خوردن آن متنفر میباشد * افعال و خواص آن چون ثمر و برگ آنرا در آب جوش دهند و بریزند بر اعضای ضربان آن را ساکن گرداند و خاکستر آنرا چون با سرکه بر جراحات و جرب و دمامیل و بثور سکر رطلا نمایند زائل سازد و جراحات را التیام دهد

* اخیروس * بفتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است غیر کندم صحرائی منبت آن کنار آبها شبیه بگیاه ارزن و ثمر آن سیاه و ریزه و گل آن سفید و ثمر آن در ادویهٔ چشم و گوش مستعمل و با قوت مجففه و محلله و قابضه است

* فصـــــل الالف مع الدال المهملة

* ادرک * بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف لغت عربیست بفارسی آلوچهٔ سلطانی نامند و گویند نیشوق

اینست * طبیعت آن در اول سرد و رسیدهٔ آن در دوم تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و رسیدهٔ آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعصر و قاطع قی و آب رسیدهٔ آن جهت سرفهٔ حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برگ آن کشندهٔ کرم معده و نفاخ و مسهل معده مصلح آن گل قند است

* فصـــــل الالف مع الذال المعجمة

* اذاراقی * بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و بالغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است * ماهیت آن تخم ثمر درختی است هندی بقدر نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و لحمی چند دارد و انهای پهن مدور بسیار صلب و تلخ و در میان آن میباشد مانند تخم برمل که نیز ثمری است هندی در جوف برمل و هرد انه در غلافی علحده و تخم برمل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ و پهن و مدور و غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بقدر درخت بیل هندی و برگ آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برگ نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب منقوع سازند و پوست آنرا جدا کرده بسومان براده نموده بکار میبرند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن نخی است و در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید نخی دیگر شبیه بآن باشد نه آن * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک در سوم * افعال و خواص و منافع آن سم حیوانات و مدار است و بالخاصیة مبدل مزاج بسیار سرد و فاسد بسوی مزاج حار جید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع المضار مسکر و مشوش ذهن و یکمثقال آن کشنده مصلح آن شکر و ادویهٔ خشبو و قی فرمودن بشیر تازه دوشیده و آشامیدن امراق و اسفیدباجات دهنه بروغن بادام ولعابات باروغن بادام شیر بی مقدار شربت آن از یک دانگ تا دو دانگ رحب و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان مینمایند

* اذارافیون * بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون * ماهیت آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه بزهرهٔ اسپوس * افعال و خواص و منافع آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دوای بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و احتمال آن چیزی را که بهندی کستوری مینامند این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبد البحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* اذخر * بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله * ماهیت آن دو قسم بود یکی مکی و آنرا بعربی تبن مکه و خلال مامونی و طیب الغریب و بلغت رومی سخس و سخیس نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخیس یونانی است و بهندی گند میس و گند بیل و گنتول و سرناهی و روش و سوریا و بفارسی کورگیا دوکاه مکه و گزنهٔ دشتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و ها ـ و آخر تصحیف کرده کسیکه آنرا کربهٔ دشتی بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده

و این صنف نباتی است با شاخهای بسیار و باریک از یک بیخ رسته و بیخ آن غلیظ و برگ آن ریزه‌تر از کولان و از آن در حجم
و قد کوچک‌تر و مائل بسرخی و زردی و ثقیل الرائحه یعنی تند بو و سائید ، آنرا بابیخ آن باصطلاح اهل مکه غسول نامند و بآن
دست میشویند و شکوفهٔ آن بسیار ریزا نبوه و سفید و باعطریت و تند طعم و گزنده زبان اما صنف دوم آن اذخر اجامی است
و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند حصیرها میسازند و مشهور بخس است و گیاه آن در شکل شبیه باذخر بری است ولیکن
گیاه آن خوشبو نیست مانند اذخر بری و خشن است و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار دراز قریب بذراعی و بفارسی بیخ
والا نامند و اما اذخر بری گویند این صنف غلیظ میباشد و تخم آن مخدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی
خوش ترکیب نیکو رائحهٔ آن است که گیاه و برگهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ
الرئیس نوشته آنچه فقاح آن مائل بسرخی و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و در خوشبوئی شبیه ببوی ورد باشد
چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بگزد و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار در گل و فقاح و بیخ و شاخهای
آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است طبیعت عربی مکی و آنچه قریب بدان است گرم و خشک
در دوم و در سوم نیز گفته‌اند و اجامی آن سرد و نزد ابن جریج همه اصناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک
گرم و با قبض کمی کمتر از گرمی آن * افعال و خواص و منافع آن محلل و مفتح سدهٔ کبد و افواه عروق و مقطع و منضج
اخلاط لزجهٔ غلیظه و مسکن اوجاع باردهٔ باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخا و خدر و نسیان و ذکاء حفظ
و ازالهٔ خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی مراست از فضلات ردیه و رطوبات
بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سدهٔ آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقاء و عال کرده و رئه و تفتیت حصاة
و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبهٔ هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا کرده و غیرها و تبهای بلغمی
درازا و خوردن شدخ عسل مفید و مقاوم سموم هوام است شربا و ضمادا و طلاء * امراض الرأس خوردن بیخ آن با مصطکی
منقی فضول دماغی است و خائیدن آن بتنهائی برای فالج و همچنین با مصطکی و علک البطم و آشامیدن یکمثقال آن جهت
فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیهٔ فضول دماغی و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقال از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب
امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیهٔ فضول دماغی و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخا و فالج * امراض اعضاء
الغذاء و القلب و النفض و غیرها یکمثقال آن بتنهائی و یا با یکمثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازالهٔ خوف
نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقاء و عال کرده و رئه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سدهٔ آن و
رفع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مدر است آشامیدن طبیخ آن
جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در اواخر تبهای نائبه مفید و مضمضه و سنون بآن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع
رطوبات دهان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین
ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضاء و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد
مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین و انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما فقاح آن یعنی شکوفهٔ آن که بهندی سیند به
گویند لطیف‌تر و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث
الدم و نیکو میگرداند حفظ را جهت آنکه منقی مراست از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیاء نافع

و دهن آن و شراب آن و عرق آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین بتفصیل مذکور شد
با خواص و منافع و طریقهٔ صنعت هر یک المضار گویند بسبب شدت ادراریکه دارد مضر است بگرده * مصلح و دین و مصدع است
مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن راسن و قسط و بدل فقاح آن قصب
الذریره است

* فصل * الالف مع الراء المهملة

ارا قو
* ارا قو * بفتح اول و راء مهمله و الف و ضم قاف و واو فارسی میهک نامند * ماهیت آن تخمی است سیاه و مدور در غلافی
و در میان گندم و عدس میروید * افعال و خواص و منافع آن ملین و محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج
خمیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بگذارند پس با آب خالص بسرشند و بر اورام بسیار صلب و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد
و وجع آنرا زائل سازد المضار ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن سرکهٔ ممزوج بشیرینی است

اراک
* اراک * بفتح اول و راء مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان گرمسیری ایران چوج و بهندی
پیلو و جال نیز نامند بکسر یای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آنرا بهندی پیل بدون واو گویند * ماهیت آن
بدانکه آن بری و جبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلند و راست و سبز و خرم و انبوه
و چوب آن سست و خزان نمیکند و خاردار و بغار نیز میباشد و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر بطم و خوشه دار مانند انگور
و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد پس سیاه
و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بقدر نخود و خوشهٔ ثمر آن کوچک آن مقدار که
در قبضهٔ دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و وادیها و صحراها است و در بلاد هند و دکهن و بنادر گرمسیرات
ایران نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشهٔ ثمر آن بزرگتر از بری آن مقدار که در دو کف
دست آید و دانهای آن ریزه تر و بی تخم و بی ستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرافت میباشد و در بعضی
بلاد شیرین تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند و بعضی مردم آن را میخورند
* طبیعت آن بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم
و در سوم خشک و حکیم میر محمد مؤمن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته * افعال و خواص و منافع آن جالی و محلل
و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر
و عسر البول و تنقیهٔ مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برگ آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و
نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ
ثمر آن جهت عسر البول و تنقیهٔ مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدل ستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک
بچوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لهاة و شرب آن باعث صحیح مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ
آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و ضماد حب دستور الاطباء و دیگران نوشته اند برگ آن جهت جرب
و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی حال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا
و استسقا و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع

اربع و اربعین
* اربع و اربعین * بفارسی هزارپا و بهندی کنکهجوره نامند * ماهیت آن حیوانی است از جملهٔ حشرات باریک و

بقدر بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی ابلق و بعضی باریک و تنهٔ آن گره دار مانند ریسمان که در آن گرههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن ابلق که باریک دو زبانه و از هر جانبی از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پای ریزهٔ باریک و گاه راه میرود و گاهی برمیگردد و بدن حلقه میکند و بهر عضو یکه رسید پاهای خود را در عضو فرو میبرد که بدشواری از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضوی را که گزیده اند که سوزش میکند پس تسکین میباید و از گزیدن انواع بسیار سمی ردی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض میکرد و تریاق آن کوبیدهٔ هزارپا یکه گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و حنظیا تا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شراب و زهرة الخشخاش است طلاء و نمک با سرکه نیز و روغن گاو و یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری سائیده هر یک بتنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش میرود روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الا سر را کج بطرفی که در آن گوش رفته است نموده دست را در گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا برآید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزشی در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن اشیای مذکوره است و چون روغن گرم کرده بر آن ریزند میمیرد و گرههای اعضای آن از هم جدا میگردد و میباشد ✱ حکایت شخصی را وجعی از ورک تا انگشتان پا بهم رسیده بود و روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی آنرا هزارپای گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیدگی آن آنهم بمالیدن روغن گرم زائل گشت و صحت یافت

ارتکان

✱ ارتکان ✱ بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و نون و آنرا ارتکن نیز نامند لغت فارسی است بیونانی اجرا گویند ✱ ماهیت آن سنگریزه ها است سفید زرد رنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سنگ زرد رنگ بی سنگریزه و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است ✱ طبیعت آن سرد و قابض ✱ افعال و خواص و منافع آن طلای آن با آب کشنیز و مانند آن سرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است

ارجوان

✱ ارجوان ✱ بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب از ارغوان فارسی است و آنرا زعیدا گویند ✱ ماهیت آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مائل ببنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و مخمور ند آنرا و فارسیان آن گل را نقل و مزهٔ شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح میآورد و حلق و آواز را نیکو و صاف میگرداند و چوب آن رخو و سبک و ثمری ندارد مگر تخمی که از آن مثل آن روید و حافظ نوع آن باشد ✱ طبیعت آن گرم مائل باعتدال است ✱ افعال و خواص و منافع آن مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیهٔ لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقی و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقدار دو درم مقی قوی است و ذرور سوختهٔ آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط میسازند بسبب سیاهی رنگ آن و چون برابرو بمالند مژگان را ابرو یاند مصلح قی آن برگ عناب و اما است بدل آن صندل و نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن در ادرار بعینه قائم مقام تشمیزج است که چشمیزج

نیز نامند و شراب زهر ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافت

اردقنافی

✱ اردقنافی ✱ بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر فا و یا لغت یونانی است ✱ ماهیت آن نباتی است شبیه بکبر بسیار تند رائحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه با مصلحات و صاحب اختیارات گفته ثناء الحمار است بلغت اندلس و صاحب مغنی گفته که ثمر آن در غلاف میباشد

ارز

✱ ارز ✱ بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب اورزا و ریز یونانی است و بسریانی روزی و بعربی ثمن و بهندی برنج و بتورانی گرنج و بهندی چاول نامند ✱ ماهیت آن گیاه آن مانند جو و گندم و برگها و ساق آن بلندتر و نرمتر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و جاهائیکه در آن آب باشد و یا آنکه آب بسیار بر آن برسد مانند آب چشمه و رودخانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنگاله تا بدو قامت میرسد و در دو فصل آنرا زراعت مینمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و بطغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آن را خوفی و ضرری نیست هر مدت که باشد و اگر احیانا دفعةً آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب برنیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب میشود بلاد هند است خصوصا پشاور و کمون ند و سورت و پانس بریلی که مابین شاهجهان آباد و لکهنو است و عظیم آباد خصوص مکهه که دیهی است از دیهای آن و بعد از هندوستان ایران است خصوص جمال بارز کرمان و از آن بهتر در مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک میباشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکورهٔ آن که خوشبو و خوش ذائقه میباشد و اما برنج سرخ دانهٔ درشت هندی و سندی خالی از ثقلی و لزوجتی نیست و بعد متوسط برنج ایران و اما برنج بلدان دیگر بسیار ثقیل و لزج خصوص آنچه در جزائر و سواحل دریای شور میشود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمیشود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را از این جهت است که در آن بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطی الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکورهٔ قبل و رای این اماکن لطیف و سریع الهضمتر از حبوب دیگر است خصوص در امزجهٔ حاره ✱ در طبیعت آن اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و در یبس اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو کش نامند میباشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آنرا نگیرند و دم دهند که آب بر نامند و اکثر پلاو را بدین نحو طبخ میدهند میباشد مائل بگرمی و لیکن باید که قبل از طبخ زمانی آنرا با آب بخیسانند و خوب مالیده چند آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ لزج آنرا نریزند استعمال آن جائز نیست و بالخاصیة در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از این جهت شاید قدما و اکثر متأخرین مرضی را مزورهٔ از برنج نفرموده اند و مخصوص با صحا داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاد و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و محتمل که این مخصوص بارز غیر هندی و جید باشد زیرا که بعضی مرضی

را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی از نان گندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت

* **افعال وخواص ومنافع آن** مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اختلاط مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق ممسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر بز جهت زحیر و با پیه گردهٔ بز و روغن بادام شیرین با فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ رخسار و مولد خلط صالح و باعث دیدن خوابهای خوب نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی دقی نباشد جهت آنکه پاک میگرداند قرحه را و گوشت صالح میرویاند و همچنین با پاچهٔ بز غاله پختهٔ آن و عصیدهٔ آن بول الدم را نافع اما بعد تنقیه قاروره از خون و قبل از نقاء الغذیه و بعضه مضه مانند سماقیه و آب شیرین کردهٔ آن به ترنجبین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحهٔ امعا نافع و آشامیدن آرد پختهٔ آن با پیه گردهٔ بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آنرا و جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و گویند چون برنج را بریان کنند که سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده دوازده مثقال آنرا در چهل پنجاه مثقال آب سماق نم درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آنرا بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب نقوع سوختهٔ آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج مقید را در آب بخیسانند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و ساقیدهٔ آن با گیاهی که بهندی پوند دوب نامند که بر زمین مفروش و برگهای آن باریک و در شاخهای آن گرهها میباشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات مفید و قند ری آب خالص شیره گرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه با مناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط کرد برنج که در چین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای اوساخ از بدن و طلای آن با ترمس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه گردهٔ بز جهت گشودن دمل و ذرور آن جهت خراجات تازه و چون جوامر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و با آب تخالهٔ غیر مطبوخ آن بشویند چرک آنرا زائل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آنرا با آب بمالند و خشک نموده با آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد المضار آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم سلایه کرده باشند از سموم است و گویند که یک مثقال آن کشنده است و برنج مولد قولنج و سده و نفخ تا گره مکرب و مصدع میداند مصلح آن خیسانیدن آن است در آب تخالهٔ گندم و خوردن آن با شیر یتی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سدهٔ آن میکند بدل آن آرد جو مغسول است و برنج بریان و حلویات و اطعمهٔ مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت

ارز * **ارز** * بضم اول وسکون راء مهمله و زای معجمه * **ماهیت** آن درخت صنوبری بارا است و زفت رطب از آن حاصل میشود منبت آن زمین عرب * **طبیعت** آن گرم و خشک است

ارضه * **ارضه** * بفتح اول و راء مهمله و ضاد معجمه و هاء در آخر بهندی دیمک نامند * **ماهیت** آن کرمهای است بسیار ریزه

سفید سر و دم آنها اندک صلب و تنهٔ آنها نرم و پر از رطوبت لزجی چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و از این قبیل انچه را بیابند میخورند و مورچه را که بخورند اطراف آن گل آلوده میباشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد و در شاید تمام نعاب دهن آنها و انچه را میخورند همه گل میگردد و با اندک زمانی داخل و فانی میگردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را و مادهٔ تکون آنها بخرهٔ محتقنهٔ محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و با تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاک آنها نرم و سخیف باشد و در ان اماکن انچه میرود همه را میخورند و فاسد میسازند و در ملک بنگاله در اوا خر برسات بزرگ و بالیده بلند بعد از اسنه خرما میگردند و پر بر آورده پرواز میکنند و با اندک زمانی فانی میگردند و اهل هند میگویند که بادشاهی دارند و جثهٔ آن بسیار بزرگ و بالیده میباشد بحجم انگشتی و بطول و بدن آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه بر آورده میخورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنهٔ آنرا بروغن گاو چرب نموده می بلعند و میگویند اگر بزودی نبلعند و یک دو روز بگذارند تمام آن گداخته آب لزجی از آن برمیآید و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه بادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در مواضعیکه دهقانان غلهای زراعت را کند و جا بجا جمع مینمایند و بر طوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر گشته و تعفن یافته از آن ارضه تکون مییابد پس اشخاصی که معرفت آنرا دارند آن مواضع را کند و بر می آرند و در بعضی از آنها یک یا دو عدد میباشد و گویند چون آنرا در روغن سنام بقر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خرزهره کشندهٔ آن است و دخان برمل و کرکی و کشنیز خشک و قوتینج گریزانندهٔ آنست

ارسطون * **ارسطون** تشرابی است غلیظ که از خمر و ادویهٔ حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای باردا است و در قرابادین ذکر یافت

ارغاموني * **ارغاموني** * بر وزن افلاطوني بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یاء در آخر بفارسی ماميثا سرخ نامند و بهندی بن پوسته * **ماهیت** آن نباتی است شبیه بخشخاش بری و برگ آن مشرف و شبیه ببرگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنگ دمعه یعنی لبن آن زرد زعفرانی * **افعال وخواص** آن حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاس و قرحی که آنرا ناقلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین دهد اورام را و چون در ورم برگ آن را با بیست و یک دانهٔ فلفل سیاه سائیده با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از آن نافع

ارقيطون * **ارقيطون** * بفتح اول و سکون راء مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و نون معرب ارقیصون یونانی است و قرو سوقیون نیز نامند * **ماهیت** آن دیسقوریدوس گوید نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنگ آن مائل بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید انطاکی گفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از یک ذرع و آنرا اکلیلی سرخ رنگ و تخمی بمقدار زیرهٔ سیاه است و بهترین آن تازهٔ حریف آن است و صاحب تحفه گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است * **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند * **افعال وخواص ومنافع** آن جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث الدم و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحهٔ سر انگشتان حادث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح بیخ ناخنها نافع مضمضه بطبیخ بیخ آن و ذکا معاشتن

آن در دهان ممکن او جاع دندان و ریختن طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یکدرم آن
با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث الدم و چرک کاسنی در رمینه و نیم رطل از طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد
مفاصل و ضماد تازهٔ آن جهت التیام زخم و قرحه مرا نکشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برک آن جهت قروح خبیثهٔ
کهنه نافع مضر کرده مصلح آن روغنها مقدار شربت آن تا شش درم بدل برک آن بیخ آن است

ارقطیون

* ارقطیون * بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طاء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا
ارقطون نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است برک آن شبیه ببرک فلوس و زغب این از آن زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن
سفید و شیرین و ساق آن رخو طولانی و تخم آن شبیه بزیرهٔ کوچکی * افعال و خواص و منافع آن بسیار لطیف و مجفف
و جالی طبیخ بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مضمضه کردن و نکاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن
جهت عسر البول و عرق النسا و ریختن آن بر سوختگی آتش و قروح بین الاصابع و شقاق عارض از سردی هوا نافع

ارمال و ارمالک

* ارمال و ارمالک * بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیگر کاف بعد لام آمده و بسریانی ارمالی
نامند * ماهیت آن پوست درختی است خشبی شبیه بقرفه با عطریت و رنک آن مائل بزردی و صنفی از قرفه است مناسب
آن مناسبت قرفه و بهترین آن تازهٔ زرد رنگ خوشبوی آن است و نواب میرعلو لخان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته
اند که پوست درخت کادی است * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن نائب
مناب قرنفل و دارچینی و قرفه دانسته اند و مقوی دل و احشا و معین بر هضم و جمیع قوتها و جهت استحکام لثه و امراض
دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار زخمهای آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ
و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه مرجا که باشد و بوی دهان و رمد بارد و ادرار فضلات و لینت طبع و مضمضهٔ آن جهت
استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع
تعفن اعضا و طلای آن جهت اصلاح ناخن و چون آنرا کوبیده و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده
گرما گرم بر عضو موجع و درد چشم بارد تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت
آن بتنهائی تا دو مثقال بدل آن در نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنرا بهندی لوده
بضم لام و سکون واو و دال مهمله و هاء در آخر نامند و شاید شبههٔ باشد ارمال غیر لوده است و محتمل که آن نوع زبون دارچینی
و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیگر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام برای
دفع رطوبات زرد و رحیض و غیرها و برای درازی موی در ادویهٔ آن مستعمل دارند و این با عطریت و خوشبو نیست

ارمنین

* ارمنین * بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است * ماهیت آن
نباتی است بری و بستانی و هر سال میروید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه ببرک ابهل و ساق آن مربع
بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دوا زوتخم بری آن مستدیر و اغبر و گویند
ارمنین درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آن است چنانچه مشهور است در زمان ما صفت آن غیر صفت قلقلان
است و در حرف القاف خواهد آمد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن محلل و جاذب
آشامیدن یکدرم آن با شراب بغایت محرک باه ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب و ضماد گیاه آن نیز

و تقطور آن با عسل جهت ازالهٔ قرحهٔ چشم مجرب با رعافی و بیاض آن نافع و غیر بستانی آن در این افعال قویتر است و مخرج جنین

ارنب بری

* ارنب بری * بفتح همزه و سکون راء مهمله و بفتح نون و باء موحده معرب از ارنبا سریانی است و بعربی نمو زینون
و راء مهمله و بیونانی فرومیون و اغروس و غوسا وس و نیز بسریانی لاغوسی و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی
سسا و سسه و کهرهه نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است بجثهٔ گربه با مویهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه
بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بینند و
گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار رمنده و قوی میگردد و یک سال ماده آن
و لهذا شبهه نموده آنرا گفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند و گویند چون آنرا بسیار بترسانند و ذبح
نمایند خون از مذبح آن بر نمی آید و سفید یکرنگ و سیاه اغبر و ابلق میباشد * طبیعت آن گرم در سوم و تر در دوم و
بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید ترکی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و بآن قول ایراد
نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و جواب گفته اند که مزاج آن
هرچند سرد است و لیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن
شهرت افعال آن است از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم
حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری سرد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و
غم هلاک میشود جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا بنسبت بابدن آن بسیار ریزه خلق کرده
پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردند و موجب جبن و خوف او میشود و نیز
حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انفعار و ضعف آن میگردد و از این جهت
باز نر بسیار پرواز نمیتواند کرد و صید چنانچه ماده آن میکند نمیتواند نمود و نیز شیر توان جلدی و جلادتی که شیر ماده دارد
ندارد * افعال و خواص و منافع آن صرع و فالج و استرخاء لقوه و اختلاج و ارتعاش اعضا به متخذ از گوشت آن خصوصا کباب
و مشویات مبزره با ابازیر حارهٔ مقومه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند ایشان را
بسی نافع اند از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول
و بول در فراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظتر از گوشت گاو و گاومیش و اگر سرفه باشد بی ترشی و چون
قدر قلیلی از انفحهٔ آن بطفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب و لیکن باید
که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خورانیدن آن با مسکه گاو یا روغن گاو یا سرکهٔ انگوری
یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یکدرم انفحهٔ آنرا با یکدرم شب یمانی سوخته با آب طبیخ
بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را گشاید و آشامیدن و حمول آن بتنهائی بعد طهر مسهر و زهره ر و زنیم مثقال
مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع
تب ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یکدرم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط
تا نیم مثقال با سرکهٔ انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویهٔ قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم
است و زهرهٔ آنرا تاثیر بر عکس پنیرمایهٔ آنست چون با زیت خلط کرده شود و بلع نمودن آن گرما گرم هنگام ذبح بعد صید

جهت نفس الانتصاب وکسیکه درحین رفتار سرعت ویا وقت دویدن نفس به یا رزند ویا نفس ابار ی نکند نافع گفته اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی که در پهلوی اطفال درملک هند وبنگاله عارض میگردد وآنرا ده بهٔ نامند مؤثر وچون زهرهٔ آنرا بنوشند خواب بمرتبهٔ برشارب آن غلبه کند که تا سرکه نخورانند واستنشاق ندرمایند بهوش نیاید وچون با کندر وحداب سرشته حب سازند وبیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد وچون اراده انتباه وخلاصی ازان نمایند سرکهٔ کهنه بیاشامند وچون خصیهٔ آنرا بانمك تلخ وورس نمك سود نموده دود انك آنرا سعوط نمایند لقوه را نافع بود وخوردن آن باروغن حداب جهت اخراج مشیمه آزموده وگویند چون زن فرج آنرا پخته بخورد درحال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آنرا دراین باب بسیار مؤثر دانسته اند ومغز سر آنرا چون بریان نموده بخورند رعشهٔ مرضی را مفید ومالیدن مغز سر آن برلثه ودندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد وچون باسرکه وروغن زیت بجوشانند وبربدن بمالند حشرات الارض ازان شخص بگریزند ونزدیك او نیایند وچون هفت روز هر روز دو حبهٔ مغز سر آنرا باشیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند وخاکستر دماغ آن با پیه خرس وماء العسل وآب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مفید وجلوس در طبیخ آن جهت نقرس ومفاصل نافع وضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر وسرگین آن از نیم درم تا یک درم شربا جهت سلس البول وبول در فراش وقطور بول آن در چشم جهت حدت باصره وطلای خون تازهٔ گرم آن جهت رفع کلف وبهق وبثوریکه آب سفید ازان ترشح کند که در سر باشد وسکن دردهای کهنه وخوردن خون برشتهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء واسهال ورفع سموم وگویند که چون بچهٔ تازه زائیدهٔ آنرا ذبح نمایند وخون آنرا در پارچهٔ بگیرند وخشک نموده نگاهدارند وعند الحاجة قدری ازانرا باشیر مرضعه طفلیکه آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد وطلای پیه آن مانع انشقاق مو ورانختن آنست وپوشیدن پوست آن مسخن بدن ومعدل اخلاط بارده و ادمان آن قاطع بواسیر ومانع تاثیر برودت در بدن وموی محرق آن حابس خون همه اعضا المشار محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی وسرکه وانار مفوش وماست وپختن آن بخار آب گرم وشبت وخوردن آن باروغن وگفته اند هیچ لحمی نافع نیست اصحاب وجع مفاصل را مگر لحم ارنب وآهوبره زیرا که ایشان را تقلیل غذا باید ولحمهای قلیل الفضول واین هردو ازان جمله اند وچون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند وسه مثقال آن را بیاشامند جهت تفتیت سنگ کرده مفید وچون جوف آنرا پاک نموده بدستور بسوزانند وباروغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است وگویند نگاهداشتن کعب آن جهت رفع چشم بد مؤثر ونیز گویند تعلیق مرد وچشم آن باعث هیبت در نظرها است ودستور احراق ودهن وطبیخ وتغذیهٔ آن در قرابادین ذکر یافت

ارنب بحری ‏*ارنب بحري* بیونانی مشررش وثلاسیوس وبهندی کاسا نامند * ماهیت آن حیوانی است صدفی شکل مائل بسرخی مابین اجزای آن چیزی سبز شبیه ببرگ اشنان ودو زهر او سنگ میباشد وگفته اند حیوانی است مدوّر ومانند ارنب بودن او مانند ماهی * طبیعت آن بسیار گرم وحاد است * افعال وخواص ومنافع آن خاکستر آن جالی بسرو دندان و ضماد کوبیدهٔ آن بتنهائی ویا با تخم انجره سترندهٔ موی وهمچنین طلای روغن مطبوخ آن وطلای خون آن جهت کلف وبهق وخاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید وهمچنین بتنهائی وابن تلمیذ طلای آنرا جهت گزیدن زنبور نادر مرصع الاثر میداند المضار زهر قاتل است چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن وعسر البول وضیق النفس وسرفهٔ خشک و

تفت الدم وقئ صفراوی ویرقان عارض شود واگر بول بکند اندک شبیه بارغوان باشد وبد بو وعرق کریه متعفن از بدن او براید وقئ صفراوی مخلوط باندک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ اولا وخوردن سلافهٔ برگ خبازی وآشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی یا بیخ آن وبیخ مریم کوبیده مقدار یکرطل وخوردن سرطان نهری وآشامیدن ماء الشعیر سرد کرده وخربق سیاه ولبن مقمونیا با قطران یا ماء العسل مقدار یکرطل واگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند وتنظیف بطن نمایند بقئ واسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق وعلامت بره صاحب آن آنست که مکروه نماید او را شنیدن نام ماهی اولا پس دیدن آن پس خوردن آنرا وخواب آمدن وبخواب دیدن وبخواب رفتن آن

اروسه *اروسه* بفتح اول وضم رای هندی چهار نقطه وسکون واو وفتح سین مهمله وهاء در آخر لغت هندی است وآنرا بانسه بفتح بای موحده وواو وفتح واو والف وسکون نون وفتح سین مهمله وهاء در آخر نیز نامند * ماهیت آن نباتی است که در هند وبنگاله بسیار میشود وطعین شجر وگیاه وبلندی دو ذرع وزیاده بران وبرگ آن شبیه ببرگ بید واندک عریضتر ازان وشاخهای آن پر گره وچوب آن سفید واکثر ازان خلال میسازند وگل آن بیشتر سفید وبعضی سرخ وبنفش نیز میباشد و آتش چوب آن تند میباشد واز زغال آن باروت میسازند * طبیعت آن گرم وخشک است در اول وگویند سرد است و گل آنرا سرد نوشته اند * افعال وخواص ومنافع آن گل آن جهت دق ودفع صفرا وتسکین حدت خون وسوزش بول وناریت آن مفید وگویند بیخ آن جهت سرفه وضیق النفس وربوتهای بلغمی وصفراوی وغثیان وقئ ویرقان وحرقة البول وقروح مجاری بول که بهندی سوزاک وبفارسی سوزاك نامند وگفته اند تپ دق را نیز مفید است وثمر آن بمقدار جمیز صحرائی که بهندی کولوجنگلی نامند میشود وسبز رنك وتخمهای آن ریزه گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفهٔ ایشان نافع است

ارید برید *آرید برید* بمد همزه وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه ودال وفتح بای موحده وکسر را وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله بی نقطه * ماهیت آن دوائی است فارسی مانند پیازشکافته که از سجستان خیزد غافقی ویوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن احمر بریست وانطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت ازان است * طبیعت آن بسیار گرم وحاد * افعال وخواص ومنافع آن جذاب و جالی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر وآشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار شربت آن تا یکدرم است

فصـــــل الالف مع السین المهملة

اسارون *اسارون* بفتح همزه وسین مهمله والف وضم رای مهمله وسکون واو ونون لغت سریانی است یونانی سرابیون وبهندی تکر نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است پر گره واندک طولانی وکج وزرد رنگ از زردچوبه باریکتر وقوی تر تیز دید شده باریشها وعطریت وثقیل الرائحه ولذاع وبعضی اغبر مائل بزردی ومنبت آن جنگلها وگیاه آن منبسط بر روی زمین و برگ آن شبیه ببرگ نیل ونیلاب وازان کوچکتر ومائل باستداره وگل آن بنفش ودر زیر برگ شبیه بگل بنك وتخم آن شبیه بقرطم که کاوچره نیز نامند ونوعی ازانرا ساق بقدر ذرعی ومدور وبرگ آن مانند قنطوریون دقیق وبالای ساق آن پرشعبه بعضی بالای بعضی ودر اطراف شعبها چیزی مانند دانههای گندم ودر جوف آن چیزی زغبی وبیخ آن بسطبری خنصر وکم گره وخوشبوی وخوش طعم ونوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول واغبر وصلب وشاخهای آن پرا کنده و باریك زبرا چهار مهمه‌چپن یگل آن بزرگ وبنفش وثمر آن مانند ثمر کبر ودر جوف آن تخمی مانند تخم خطمی وبیخ آن سارعه

دروهوزمین ویرکره وتند بوی و تلخ والداع و این قسم مخصوص است بدفع سموم وکزیدن مارها ونوعی را برک ازهمه انواع ریزه تروساقهای منبسط برروی زمین وکل آن بنفش وبیخ آن نرم وبی کره وزرد رنگ وطعم آن تلخ با عطریت ومنبت آن کوههای ماده است واین نوع ضعیف ترین انواع اربعهٔ آنست وبهترین همه نوع اول است که از فرنك وافریقیه وشام خیزد وخوشبو وتند رائحه وباریك باشد که زیاده از دو وقت خائیدن بگزد ومستعمل بیخ آن است * طبیعت مجموع آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی درسوم گرم ودردوم خشك گفته اند * افعال وخواص ومنافع آن ملطف ومحلل ومفتح ومقوی ومنقی دماغ واعصاب ومعده وجگر وسپرز وگرده است از اخلاط بارده رطبهٔ بالخاصیت * آشامیدن آن بتنهائی یا با دویهٔ مناسبه جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه مانند صرع ولقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائی وخدر وتقویت دماغ و تسخین آن واعصاب وصداع بمشارکت رحم ونسیان وخصوص با ماء العسل وجهت تسکین اوجاع باطنی واستسقا ویرقان سدی وورم رخو جگر وسپرز وتنقیهٔ آلات بول ورحم از رطوبات لزجه وفضول ردیه وتنقیهٔ سنگ گرده ومثانه وتسکین درد آن وعسر البول واحتباس حیض ووجع مفاصل و ورک وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا که جهت این امور دو ماه در آب انگور رخیسانیده باشند که بازای هر سه مثقال از آن چهار رطل ونیم آب انگور باشد وبا شیر شتر وکوهی جهت تقویت باه مبرودین ومرطوبین وتسخین وتقویت معده وکبد واخراج رطوبات فضلیه با درار ویک مثقال آن با ماء العسل مسهل است مانند خربق ابیض وبوئیدن روغن آن دائم جهت نسیان واکتحال آن جهت امراض طبقهٔ قرنیه ودود آن جهت گزیدن عقرب نافع وضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران وپشت زهار جهت نعوظ مجرب واهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله نیم درم آنرا با نبیذ برنج بنوشند آبله بسیار کم برآید ومجرب دانسته اند واز جملهٔ ادویه ایست که داخل کرده میشود در خوشبوئیها مضر رئه مصلح آن مویزج مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان ونصف آن وج جوارش اسارون وشراب وعرق آن در قرابادین ذکر یافت

* اسد * بفتح همزه وسین مهمله وسکون دال مهمله بفارسی شیر وبهندی باکهه نامند * ماهیت آن حیوانی است مشهور از جملهٔ سباع * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص ومنافع آن گوشت آن دیر هضم ومورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر وکنج ران وانثیین وقضیب ومقعده مقوی جماع وطلای آن جهت کلف وقطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیعدیل وطلای پیه وزهرهٔ آن بر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص وضماد پیه ما بین دو چشم آن بر روی مورث هیبت در نظرها ارسطو گوید کباب خصیهٔ شیر بغایت مقوی دل وباه است چون بشکافند آنرا وبابورهٔ مرخ ومصطکی طبخ نموده خشك کنند وبروغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج ومغص ووجع ظهر وبواسیر ودرد جگر ورحم بغایت مؤثر ومفید است وزهرهٔ آن مقوی باصره اکتحالا وآشامیدن یکدانگ زهرهٔ شیر نر با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت کسی که آنرا از زنان بسته باشند گویند مجرب است ووقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته اند وگویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس وبواسیر مجرب است وبستن پوست یا موی آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازالهٔ صرع وبخور موی آن جهت گریزانیدن سباع ورفع تب یومی نافع وگذاشتن قطعه از پوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنها است واگر کرم دران صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است گویند چون زبان آنرا خشك نمایند وقدر قلیلی از آنرا با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بارد رطب بخورانند شفا یابد وچون بینی شیر ماده را خشک نموده وزن

حامله با خود دارد تا زمانیکه طفل را از شیر باز گیرند از مرضی که بهندی
نموده عند الحاجة با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آنرا تنگ کند وگرم
حل نمایند وبمعتادین شرب خمر دهند باعث نفرت وعدم خواهش ایشان گرد
رابشنود لرزه بر اندام آن افتد وفزع نماید وبعضی گمان برده اند که تمساح چ
موی سبل آن از جملهٔ سموم است واکثرا زیراه عداوت آنرا مقراض نموده در
با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست ک
بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد تدبیرش آنست که بیاورند جگر بچهٔ گو
چون سه ساعت کامل از آن بگذرد ودرم خرچی اسود که بهندی کالی نامند خو
رقیق کنند واگر زودتر قی نماید شاخهٔ درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید وموم
ماهی روبیان که بهندی جهینگا نامند با تار ریسمانی بسته خام بیلعند ود وسه سا
چسپید بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید سرز که بهندی مچولانی نامند با آ
بگرد خواهد بلغد ان وبابناخن برای آنکه دندان وناخن از سباع هود ومسمی میباش
درم سرشته بران ضماد نمایند پس با سرکه بشویند وبران موم منحل از قشور

* آسد العدس * * ماهیت آن شبیه بگیاه عدس ولوبی از طوائف
آن باریک مانند ریسمان اعیوها وا با سرخی وگل آن سفید وزرد شبیه بگل لبلا
بسیار کوچک وبرگیاهیکه در حوالی آن بهم میرسد میپیچد وآنرا فاسد می ساز
در دوم گرم وبا قوت بارده ودرسوم خشك * افعال وخواص ومنافع آ
ومفتت حصاة وآشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان وبا آب کرفس جهت
پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود واصلا مضرتی نمیرساند وچون
وطلای آن با سرکه جهت نمله ومنع زیاده شدن آن مفید گویند مکرب ومغثی اس
بدل آن افتیمون ودر امراض هزال مانند آن صعتر وربع آن سند روس

* اسرار * بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح رای مهمله والف ورای مهمله
منبت آن آبهای ایستاده وسواحل دریای حچ زود رابتدای روئیدن بکشا
میا ذی روی آب شود از ان برگ وشکوفه شبیه بهورد ظاهر میگردد وثمر آن
وحلاوت وعفوصت وطعم برگ آن اندک تلخ * طبیعت آن مرکب القو
دلوک وبخور آن جهت درد دندان وآشامیدن آن با شیر تازه در محرور
محلل هلابات ومفتح سدد ومنعش حرارت غریزی وحابس بخارات مقل ار
وبعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در قوت وبا رطوبت فضلیه جهت امر

* آمرنج * بضم همزه وسکون میم وفتح راء مهمله ساکنین وسکون نون وجیم

• **ماهیت آن** چیزی است مصنوع از قلعی وسفیداب سوخته شبیه بشنجرف اندک سوده وکمرنگ تر از آن یعنی سرخ شکفته اندک مائل بزردی وصنعت آنرا طرق بسیار است از انجمله آن است که بگیرند سفیداب قلعی یا قلعی رصوب را ودر تابهٔ سفالی کرده بر روی کورهٔ آتش نی وخاشاک کذارند وقدری نمک بر ان بپاشند وبا کفچهٔ آهنی برهم زنند تا سرخ کردد وهرچند آتش بیشتر دهند سرختر کردد پس دردیکی کرده بر روی کوره کذارند وآتش بر اطراف آن بر افروزند تا سوخته وبغایت رنکین کردد • **طبیعت آن** سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند وخشکی آن زیاده از ان • **افعال وخواص ومنافع آن** محلل وجالی ومنقی زخمها ومنبت لحم طلای آن با روغن کل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن کوشت ودفع ورم زخمها وتنقیهٔ چرک وبردن کوشت زائد ومرده وقطع بدبوئی آن وجهت سیلان خون وسوختکی آتش وحقنهٔ آن با پیه وآب برک بارتنک جهت قرحهٔ امعاء وذرور نرم سودهٔ آن بر قوبا بعد مالیدن آب برک سیر مقوح وتکرار آن باعث زوال آنست واسرنج از سموم قتاله است مداوای کسی که آنرا خورده باشد قریب بمداوای اسفیداج وان شاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد ومرهم آن در قرابادین ذکر یافت

اسروزع

• **اسروزع** • بفتح همزه وسکون سین وضم راء مهملتین وسکون واو وفتح زای معجمه وسکون عین مهمله • **ماهیت آن** کرمی است که در سبزه زارها ودر کزارها بهم میرسد • **افعال وخواص ومنافع آن** ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد

اسطراغالیس

• **اسطراغالیس** • بکسر همزه وسکون سین وفتح طاء وراء مهمله والف وفتح غین معجمه والف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است وبعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض • **ماهیت آن** بیخ نمنشی است کوچک اندک مفروش بر روی زمین برک وشاخهای آن شبیه ببرک وشاخ نخود وکل آن ریزه وبنفش وبیخ آن مستدیر شبیه بترب شامی متشعب بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی در بعضی وطعم بیخ آن با قبوضت منبت آن تلهای برف نشین ومواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ماوس از اندلس کثیر الوجود است ومستعمل بیخ آن • **افعال وخواص ومنافع آن** بیخ آن قابض ومجفف قروح وحابس بطن ومدر بول چون با شراب بخورانند ویا بپاشند وچون نرم بکوبند وبریزند بر قروح کهنه بپاشند با صلاح آورد وقطع نزف الدم نماید ولیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده میشود

اسطوخودوس

• **اسطوخودوس** • بضم همزه وسکون سین وضم طاء مهمله بی نقطه وسکون واو وضم خای معجمه وسکون واو وضم دال وسکون واو وسین مهملتین لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح وبعربی آنس الارواح بمد همزه وکسر نون ومسک الارواح اهل مکهٔ معظمه کیاه آنرا ضرم بضم ضاد معجمه وسکون رای مهمله ومیم وکل آنرا زهر الضرم وبسریانی سحاوس که نام جزیره ایست که در انجا میروید واهل تنکابن ترزم وبهندی دهارو ودر بنکاله تنته نامند در اطراف عظیم آباد وبنکاله هم میشود ولیکن اندکی کم قوت • **ماهیت آن** کیاهی است ربیعی بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برک آن شبیه ببرک صعتر وازان درازتر وباریک وکل آن مدوری شکل انبوه شبیه بخوشهٔ جو بسیار کوچکتر از ان وبنفش ومائل بسفیدی وبآن زردی وسرخی ومزغب ولزوم وثقیل الرائحه واندک تلخ وحریف وتخم آن بسیار ریزه واندک مفرطح وزرد تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه بارزن خرد وبوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه ببوی کافور چنانچه ابن ماسویه کفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست بمالند وببویند بوی کافور از ان آید وطعم آن تلخ وتیز وانچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست است زیرا که انچه در زمین حجاز وروم ومغرب وزمینهای با قوت میروید با تخم وقوی الرائحه وبا تلخی ولزوم ومزغب

میباشد وانچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند وعظیم آباد وجهانگیر نکر واز بنکاله میروید خشن بعضی سیاه تیره وبعضی سفید مائل باندک بنفشی وبی زغب وبعضی بی تخم وبا تخم ریزه سفید مائل بزردی است ونوعی از اسطوخودوس میشود که دانههای خوشهٔ آن پاشان وباریک اندک بلند وبی زغب واغبر ودر بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تندتر ولیکن خوشهٔ آن دیده نشده که چه نحو میباشد • **طبیعت آن** کرم وخشک در درجهٔ اول ودر دوم نیز کفته اند واین اصح است خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه رنکدار طعم آن وشیخ الرئیس وابن تلمیذ کرم در اول وخشک در دوم کفته اند ومرکب از جوهر ارضی بارد وناری لطیف وشیخ داود کرم در آخر دوم وخشک در اول سوم وبعضی سرد در اول وبعضی مرکب القوی واجزای باردهٔ آن کمتر از حاره وتخم آن بقول ابن تلمیذ کرم در اول وخشک در دوم نیز ومرکب از جوهر ارضی بارد وناری حار لطیف • **افعال وخواص ومنافع آن** محلل وملطف وجالی ومفتح سدد وبقوت جزو حار لطیف خود وبا قوت قابضه جزو ارضی بارد ومقوی بدن ودل ودماغ واحشا وجمیع قوای ظاهری وباطنی وقوت مذکره ومفکره ومصفی روح ومفرح وجهت امراض سینه وسعال ونزلات وسائر امراض عفنه وعلل عصبانی بسبب افعال مذکوره وبقوت مسهله ودافعهٔ خود اخلاط فاسدهٔ بلغمیه رطبه وسوداویه واستحصال آن بدماغ وتقویت آن دماغ را نافع وهمچنین جهت امراض کبدی وطحالی ومجاری بول • **امراض الراس** وغیره آشامیدن یک درهم آن بتنهائی جهت رعشهٔ دماغی ودوار ودهد حادث از ضربه وسقطه ونزع دماغ حادث از ضربه وسقطه وتلکیهٔ ذهن خصوص با ماء العسل وهمچنین آشامیدن شراب تازهٔ آن بتنهائی ویا با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع وملطف است حابس الخره ومقوی معده است ومداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل وهمچنین اسهال با آن نافع است جهت صرع ومالیخولیا وجنون ونسیان وجمود وشخوص ووسواس سوداوی واسترخا وتشنج رطب امتلائی ورعشه وخدر واختلاج وزوال غم والم ونافع بجهت آنکه استفراغ سودا وتنقیه می نماید فضول دماغی ورطوبات مرخیه را ومانع عفونات وانصباب نوازل است باعصاب ومقوی ومسخن آنها است وتقویت میبخشد دماغ را وتلطیف مینماید روح دماغی را وهمچنین ماءالجبن آن با ماء العسل وبدستور کلنکبین یعنی مربای کل آن با شکر یا عسل چون هر شب آن مقدار بپاشامند که مقدار یک مثقال کل اسطوخودوس در ان باشد ومداومت بر ان نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی وغم را بالکل زائل سازد وآشامیدن آن با عاقرقرحا وسکبینج جهت صرع وهمچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه وبعد از تنقیهٔ متعدد معده بودن صرع بلغمی وسوداوی را نافع ویکدرم اسطوخودوس سوده با یکدرم ایارج فیقرا بتنهایت رعشه واختلاج را نافع است ومداومت آن تا سی وپنجروز وبدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل وسعوط آن بتنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی وبلغمی نافع بجهت تنقیه وتقویت آن دماغ را وبخور آن برای استرخا وضماد آن بر سر جهت نسیان وجمود وبخصوص وچون بیند ازند درشش قوارپس آب انکور بکمن اسطوخودوس را در خمی وسر آنرا محکم بسته ششماه بکذارند که تا برسد پس بیاشامند مصروع از ان با عاقرقرحا وسکبینج نفع میبخشد آنرا انفعی بین وکاهی بعوض آب انکور سر که میکنند ودرین هنکام چون یکماه در سرکه محلل نمایند استعمال میتوان نمود واکر ازین سرکه سکنجبین شکری ویا عسلی سازند واز ان سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه با عاقرقرحا وسکبینج استعمال نمایند بهتر است وبالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیهٔ بلغمیه با آنکه مفتح سدد ومقوی همه قوی ومحلل کل البخره ورباح ذهد وملطف ارواح آن وکویند که چون آنرا با ثلثه

آن کشنیز خشک و ربع آن از مرزنجوش و سدس آن از هر یک از مصطکی و هلیلهٔ کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بر آن نمایند جهت دفع نزلات و رمد و ترمل و رطوبت و گرانی سامعه و ضعف باصره مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از زوفی قوی تر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با تریاقیه است المعدة والکبد والطحال و غیرها آشامیدن دو جزو از مطبوخ و ص و یکجزو بیخ کبر با عسل سرشته جهت برودت معده و برای احیرینهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت ورم بارد جگر و احتقان و تنقیهٔ طحال و گرده و امراض مقعد و با شراب جهت نقرس و درد اعصاب و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن و همچنین تکمید بطبیخ آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و باد و رای مسهل بیاشامند نافع مغص آنست مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب محرورین مصلح آن سکنجبین گویند مضر است بشش مصلح آن کثیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنجدرم بدل آن در آلات تنفس فراسیون و در تنقیهٔ سودا افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خاصهٔ اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است و شربتی از آن یکدرم تا پنجدرم و مصلح ضرر آن برنه کثیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیمو است و مفتح سدهای دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز است و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

اسفاناخ

* اسفاناخ * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه بیونانی موناخیوس و نیز موحومان فوموخیوس و برومی ابرتیا و بفارسی اسفناج و اسپناج و بفرنگی اسپنس و بهندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد * ماهیت آن گیاهی است معروف بستانی و بری نیز می باشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خوردهٔ آن است * طبیعت آن در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است در گرمی و سردی و از این جهت محرور و مبرود را موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آن است که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام میباشد دافع از برای تبهای گرم و صرفهٔ خشک با حبس بطن و اوفق از برای مبرودین با گوشت فربه و برنج با افاویهٔ حاره * افعال و خواص و منافع آن ملین طبع بسبب قوت جالیه و غساله و رادع و سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقول جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد پشت گرم و سل و درد کمر و موی خوردن مطبوخ آن با اشیای مناسبه و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغرهٔ آن با آب جهت درد گلو و لهات مفید و آشامیدن عصارهٔ آن با شکر جهت درد گلو و لهات و یرقان و تفتیت حصات و عسر بول و حرقت آن و لذع اخلاط مراری و ضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل حار و اورام حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمامیل و طلای مطبوخ آن با سفید آب جهت بثور مفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکه و تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است مقدار شربت از عصارهٔ آن تا ده مثقال بدل آن خرفه و قطف و تخم آن جهت وجع قولنج و درد احشا و تبهای حاره و شیرهٔ آن جهت تپ دق و سل مجرب و ضماد پختهٔ آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید مضر سپرز مصلح آن گل مختوم مقدار شربت آن دو درم بدل آنکه اسفاناخ پخته و اغذیهٔ متخذه از آن ساده یا چاشنی دار مطیب بروغن بادام شیرین یا مسکه و تازه میباشد نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حاره و مزاجهای محرور جید جهت مالیخولیا

و جنون و قطرب و مالیخولیای حادث از مواد صفراوی و با پاچهٔ بره یا پاچهٔ بزغاله جهت دوار و رمد حار و خوانیق و امراض صدر و رئه و سل و سعال و با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیهٔ اسفاناخیه و الوان آن در قرابادین ذکر یافت

اسقلیناس

* اسقلیناس * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله * ماهیت آن از ادویهٔ مجهوله است جالینوس آنرا نباتی دانسته و مالیقی غیر آن را گفته نباتی مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسقلیناس است و دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ قسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب و گرم بو و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها * افعال و خواص و منافع آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و پیچش و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثهٔ عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده

اسفنج

* اسفنج * بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی سیفونا و بعربی زبد البحر و سحاب البحر و غمامه و غیم و نشانه و صوف التجامین و هرشفه و بفارسی ابرمرده و ابرکهن و نشکرد کاذران و بهندی موابادل و بترکی بلوطنامند * ماهیت آن چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریای شور متکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از آن بر میآید و آن دو قسم میباشد قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم * افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقهٔ تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهندهٔ زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازهٔ آنرا با سرکهٔ خالص یا سرکهٔ ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیة قطع نزف الدم کند از هر عضویکه باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه با وجود قوت مجففه قوت جاذبهٔ آنرا نیز هست و سوختهٔ آن جهت منع نزف الدم و التیام زخمهای تازه قویتر و ذرور تازهٔ آن بتنهائی یا با پنبه یا با ریشهٔ کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویهٔ عین نافع و چون قطعهٔ خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بقیر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آنرا بآتش برافروزند و سر دیگر را بر موضع قطع بایط که خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب چسبیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوختهٔ چرب نمودهٔ آن بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم صاحب رجی و داخلی مفید و چون قطعه از آن را بقدریکه توان فرو برد بخیاطهٔ ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بگیرند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعده از آن خیاطه وا بکشند که از گلو بیرون آید بقسمی که گلو فهو دد را خراج زلو و خار که در حلق چسبیده باشد بی عدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد میکشد آنرا و در مصر کاذران آنرا فرو

آب مخیسانند وآب آنرا گرفته بیاشامند بجهت تصفیهٔ آن و گفته اند از خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب
ممزوج نمایند واسفنج را در آن بگذارند از هم جدا میکردند مضراحشا مصلح آن آب غوره یا ریباس است وچون خواهند
که بیاشامند باید که بسیار ریزه مقرض کرده بیاشامند زیرا که در هاون کوبیده نمیشود و دستور احراق وسحق وغسل و
صعید کردن آن در قرابادین ذکر یافت وسنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب است بدان وحرارت این
ازان کمتر ملطف ومجفف وجالی ومفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت
آنرا بمثانه ولیکن مفتت سنگ کرده گفته

اسفندان

* اسفندان * بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وفتح دال مهمله والف ونون شرابی اکسیر المنافع است صنعت
آن در قرابادین ذکر یافت

اسفیداج

* اسفیداج * بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وجیم معرب اسفیداب
فارسی است وبعربی وعبرانی اسفیداج بارورق وبیونانی سمونیون خسمرن وسلیقون وزبرقون وبسریانی اسفطیقا وبهندی سفیده
وبترکی کرتان نامند * ماهیت آن از قلعی وسرب وروی وتوتیا سازند بطریق احراق وبهترین همه ومستعمل در ادویهٔ
عین وغیره آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند وسنگین ونرم وبسیار سفید باشد وآنرا اسفیداب رومی وکاشغری
نیز نامند ومستعمل خصوص آن است خصوص در امراض عین تا حرارت وحدت ولذع آن زائل کرده * طبیعت آن
سرد در سوم وخشک در دوم وگویند سرد در دوم وخشک در سوم است * افعال وخواص ومنافع آن ملطف و
مجفف بی لذع ومبرد ومسدد ومغری وقالع گوشت زائد داخل ومدمل قروح وسوختگی آتش وباسر که وروغن گل سرخ
وبنفشه جهت درد سر وبا ادویهٔ عین جهت درد چشم وبثور وبیاض وقروح وا ورام حارهٔ آن خصوص مغسول از سر که
آن که خوب شسته باشند ویا شیر دختران ویا سفیدی تخم مرغ جهت رمد وچون آنرا مکرر بشویند وتصفیه بگلاب کرده خشک
نمایند در آفتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا وآب عنب الثعلب جهت منع رویانیدن موی مجروب ویا آب برگ
عنب الثعلب ورادعات جهت باد سرخ وبثور ونزف الدم وحکه وورم حار وسوختگی آتش وآب گرم ویا شیر جهت
ورمهای حارهٔ مفاصل وزخمها وشقاق مقعد ودرد چشم وبثور آن وبیاض رقیق چشم حیوانات وبا بیاض بیض وبتنهائی
ویا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده وتر کرده بر موضع سوختگی اندازند وچون خشک
گردد تبدیل نمایند وحمول آن جهت منع حمل وقطع سیلان حیض نافع وچون بر لسع عقرب بحری وتنین بحری بمالند
نفع بخشد آنرا وچون بر مواضعی که خواهند که موی آنرا نتف نمایند بمالند بیخ موی را سست ونرم کرده اند که بآسانی
بی درد والم کنده شود وچون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید ولحم زائد را بخورد بدل آن آثار وامرنج است
المضار آشامیدن آن مورث خناق ومانع حیض وحمل وزیاده از یک درم آن کشنده ودستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین
وهم بطریق احراق ودستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت وخوردن آن کشنده است بعروض ثقل در مجاری وتضیق
آنها وسفید شدن زبان ومتغیر شدن رنگ رخسار وبدن واسترخای اعصاب واعضا واختلاط عقل وسرد شدن بدن و
دماغ وخشک شدن حلق وریاحی عفونتی که گویا ماز وخورده ومغص والذع در معده ووجع فواد وسرفه وضیق النفس وفواق
شدید وغشی وخناق در انتها واگر با نوشادر مصعد نمایند مهلک است وعلاج آن بقی رآشامیدن مطبوخ تخم کرفس وانیسون

ورازیانه با عسل وطبیخ انجیر وربع درم مقود یا با ماءالعسل وبعد ازان عصارهٔ افسنتین است ومدرات بول با ماءالعسل
* اسفیداج الجصاصین * بفارسی سفید آب یزدی نامند * ماهیت آن سنگی براق صفائحی است که در یزد
ونواح اصفهان از معدن کچ وامثال آن حاصل میشود * طبیعت آن سرد وخشک در دوم * افعال وخواص ومنافع آن
محرق آن لطیف تر ولزوجت وتجفیف آن کمتر ونفع آن بیشتر وجالی ومغری ورافع آثار جرب وصافی کنندهٔ بشره وقاطع نزف
الدم جراحات تازه ورعاف است وطلای آن بر پیشانی ویا سرکهٔ مخلوط با پشم خرگوش وسفیدی تخم مرغ جهت رعاف وحبس
ومنع خروج دم از شریان شکافته شده ویا عسل الزاق آن وبتنهائی با آب جهت باد سرخ واورام حاره نافع المضار خوردن
آن کشنده است بخناق وخشکی دهان وقولنج واکثر اعراض اسفیداج وازان اقوی ومداوای آن بقی فرمودن وخوردن
نیم مثقال حب النیل با ماءالعسل وچیزهای لعابی وعصارهٔ خطمی تر وملوخیا پس آشامیدن ربع درم سقمونیا با جلاب

اسفیدباج

اگر بااین ساکن شود اعراض بهتر والا باز اعادهٔ اسهال نمایند اگر صحیح عارض شود معالجهٔ آن نمایند
* اسفیدباج * بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وفتح بای موحده
والف وجیم بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه است * ماهیت آن مرقی است که از گوشت بچهٔ مرغ وبزغاله و
حلان وغیر اینها از گوشتهای خفیفهٔ لطیفه وبقول وحبوب وغیر آن مانند اسفاناخ وکدو وماش مقشر وجو مقشر و
امثال اینها که طعمی غالب نداشته باشد وادویهٔ حارهٔ مناسبه ترتیب دهند * طبیعت آن در دوم گرم وتر
* افعال وخواص ومنافع آن لطیف ومرطب صالح الکیموس ونافع ازبرای اکثر امراض سرمانند سرسام حار و
مالیخولیا وجنون سوداوی وسبات وسهر ونسیان وسکته وفالج ولقوه واسترخا واختلاط ذهن ورعونت وحمق و
بلادت وبلاهت وامراض صدر ومانند سعال وضیق النفس وگرفتگی آواز وامراض سوداوی مانند جذام وسوداوی
مزاجان را نافع صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله ویا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد ومیسر آید ویارچه
پارچه کرده در آب جوش دهند وکف آنرا بگیرند وطبخ دهند پس در آن از حبوب وبقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده
ومقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حارهٔ مناسبه وکشنیز ومصطکی در آن ریخته سرش را بند کنند
تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند وبخورند بتنهائی ویا بقدری چلاو واگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست
بلکه بهتر است وگرما گرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن بسر وگردن برسد ازبرای اصحاب زکام وسعال بسیار نافع است

اسقنقور

وتفصیل خواص وصنعت آن در قرابادین ذکر یافت
* اسقنقور * بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح قاف وسکون نون وضم قاف وسکون واو ورای مهمله وآنرا سقنقور بدون الف
وسقنقس نیز وبعربی بعضی گویند که ورل مائی است وتحقیق آن است که غیر ورل است وورل مائی را بهندی پانی کی گوه
وسقنقور را سمهور وبهندی ریگ ماهی نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است از بزبچه بزرگتر وبا دست ویا شیخ الرئیس
نوشته که آن ورل مائی است که از نیل مصر صید مینمایند ونوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی
بچه دهد ونشو ونما در خشکی یابد وصاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بسیار شبیه بورل یافته میشود در ریگهای
اطراف نیل مصر ومی شکافد ریگ را و داخل آب نیل میشود ونوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است وفرق میان
او ومیان ورل آن است که ورل در صحراها میباشد واسقنقور در شطوط نیل ریگی وقریب بدان وپوست ورل صلب تر

خشن تر از پوست سقنقور است و حدای ورل اشیای بری است و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد
وگویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد برلب رود نیل بیضه میکند اوده بچه میآورد آنچه در آب میرود نهنگ میشود و آنچه در ریگ
میماند سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در ریگ بیابانها و سر سقنقور
باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی پوست آن املس و بعضی گویند فلس دار است و سر ورل
پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت و بی فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده
آن بعد صید و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آنرا
دو خصیه مانند خصیهٔ خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و مادهٔ آنرا در فرج است و تخم میکذارد زیاده از بیست
عدد و دفن میکند آنرا در رمل و تکمیل تمام مییابد بحرارت رمل گرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور بتحقیق
آن چیزی است که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم و از آنجا بقاهره میبرند و اکثر
صیادان در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب گریخته بخشکی می آید پس بر ان ظفر می یابند و میگیرند
و بعضی گفته اند که گاه یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابوالقاسم عبد الرحمن تمیمی
گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی بود سوای دنباله یک ذرع
و عرض او کمتر از نیم ذراع و رنگ او زرد مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم نر آنست که قوی و لحیم است و گوشت غیر مملح
آن مدتی میماند و من گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از معدن آن تا باصفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آنرا
با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال مینمایند و آن بسیار مقوی باه است بحدیکه ساکن نمیگردد
مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید
که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است و همان روز که صید نمودند ذبح نمایند و الا پیه آن گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف
میگردد و قوت آن پس سر و دست و پای آنرا بیندازند و قدری از دم آن و از بیخ ببرند که قوت بسیار در دم آن است و در
ذکر آن پس شکم آنرا بطول بشکافند و آنچه در جوف آن است سوای گرده و خصیه و پیه آن بر آورند و پاک کرده بنمک انباشته
موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد و از فساد محفوظ ماند و باید که در
سلهٔ بید یا نخل منخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آن است اگر آنرا آویزان نکنند بقسمی که موش
خود را با آن نتواند رسانید و از گرد و غبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد و همچنانکه
قویترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله و گرده و خصیهٔ آن است و همچنین نمک آن مواضع
قویترین نمک مواضع دیگر است مولف نیز در مرشد آباد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار
بنگاله در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلومخان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تیره صید
کرده آورده بودند طول آن تخمینا دو ذرع عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنگ آن اغبر
و بر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بود و آنکه از ان فلسی جدا گردد و قبل از ین نیز شنیده شده که آورده بودند و بعد
از ان نیز در اسلام آباد نیز شنیده شده که میشود و بهم میرسد و لیکن از کسانیکه لحم و نمک آنرا استعمال نموده خواص چندانی
مسموع نگردید * طبیعت تازهٔ غیر نمک سود آن گرم و تر در دوم و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سود آن گرم در سوم و خشک

در اول و کهنهٔ آن در دوم * افعال و خواص و منافع آن خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز
و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض باردهٔ اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه و آوردن نعوظ و ادرار منی
بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب و نبیذ زبیب و زردهٔ تخم مرغ
نیمبرشت و یا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند و بتخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلاد
حارهٔ یابسه و بعضی امزجه چنین باشد و در بلاد دیگر که هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد
هند و بنگاله نکون یابد بسبب کثرت رطوبت و مصلح آن را چون بکوبند و بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر مالیده
پاشیده بخورند و همچنین نمک آنرا خصوص نمک پیه و مهرهٔ آن با دارچینی سوده و بزردهٔ تخم مرغ پاشیده جهت تقویت
باه عظیم الفعل زیاده از گوشت و پیه آن مهر یا رس گویند طلای خون آن با ملیلج و آملج تغییر رنگ وضح و برص میکند
و گفته اند که سقنقور انسانرا میگزد و طلب آب میکند اگر یافت در آب میرود و اگر نیافت بول میکند و در بول خود میغلطد
و چون چنین کرد در ساعت انسان میمیرد و اگر انسان سبقت کرد و در آب فرو رفت قبل از رفتن آن و یا در بول خود غلطید
سقنقور بر پشت افتاده میمیرد و انسان صحت مییابد و این خاصیتی است عجیب بر نقل بر صحت آن مقدار شربت آن از
یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجهٔ باردهٔ رطبه مضر امزجهٔ حارهٔ یابسه خصوصا که بی
مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است بسر و مصلح آن عسل و بدل آن مسکهٔ صیدا و قضیب خشک کاوکوهی و جمعی
گفته اند خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش اسقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

اسقوردیون

* اسقوردیون * بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه
و سکون واو و نون و آنرا سقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر
صحرائی است که بفارسی موسیر نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد صنف اول کوچک و بی دانه و پوست آن از ان
جدا نمیشود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و آن را اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر
و کم عرض تر از سیر بستانی و گل آن مائل بسرخی و ساق آن دراز و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی
بحسب شکل و برگ و بیدانه و طعم آن تند تر و لطیفتر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از دو
دانه و بزرگ ساق و گل آن مفید است * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه * افعال و خواص و منافع
آن محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و انشاء الله تعالی در حرف الثاء در
ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر و گویند مضر و مخلل آن در افعال مذکوره
بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مهیج و مسمن و المزاج است

اسقولوقندریون

* اسقولوقندریون * بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح
دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی مزیل الصفا و بمعنی کاو س المهرز
نیز گفته اند بجهت آنکه کلا از ند و زائل کنندهٔ سپرز است و اهل اندلس افریان و بمصر مشهور بکف النمرا است و بشیرازی
زنگی دارو نامند * ماهیت آن نباتی است بی ساق و بی خوشه و بی ثمر منبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن مشرف
مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مائل بسرخی و مزغب و طرف اعلای آن سبز و از یک بیخ روئیده و بهتر آن سنگین سرخ

آن است * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه گرم در دوم و خشک در سوم نوشته * افعال و خواص
و منافع آن محلل و ملطف و مفتح و مدر و مفتت و جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شربا و ضمادا ابیعدیل
دیسقوریدوس گفته که چون با شیر بپزند و چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آنرا و چون بسایند و با شراب
بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصاة کرده و مثانه و تقطیر البول نافع و گفته اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع
ورم حجر است و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و سزاوار آن است که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشته آن ماه
نباشد مقدار شربت آن تا نیم درم و بالخاصیة مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ
کبر و گویند دو وزن آن کاذریوس و گویند مرسان سوخته و صحاح رنجت آنرا بیخ کبر بری دانسته و شیخ الرئیس نیز باینمعنی
اشاره نموده و در مفردات قانون گفته قیل انه نبات سخوی ینبت فی المکان الکثیر الفی و قال قوم انه ضرب من الاسقیل و قیل
غیر ذلک و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است

* اسقیل * بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت یونانی است و اسقال و اسقیلا نیز اسقیل
گویند و در بعضی لغات اطیطون و بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش
جهت آنکه کشندهٔ موش است و بهندی کانده و کندری نیز نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه به پیاز امرودی شکل بزرگ
و کوچک و جبلی و بری میباشد و بزرگ آن تا نیم رطل و زیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد و نساجان بنگاله اکثر لعاب آنرا
جهت استحکام و سختی بریسمان تار و پود کرباس در وقت بافتن میمالند و برگ آن شبیه به برگ زنبق و سوسن و نرگس و پیاز و کندنا
و بلندتر و عریضتر از آنها و ساق آن بی تجویف و سبز مائل بزردی و از میان آن ساقی اندک عریض بر میآید و بر سر آن گلهای
سفید طولانی و وسط گلها سفید و هر گلی مشتمل بر شش برگ و در وسط آنها خطا ارغوانی طولانی و در وسط گلها پنج تا هفت عدد
تارهای ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زردرنگ و بعد خشک شدن سیاه میگردد و بوی گل آن فی الجمله
شبیه ببوی گل نیلوفر و گل بعضی سفید مائل بسیاهی و تخم آن مانند تخم پیاز و بزرگتر از آن و بهترین آن امرودی شکل زرد
مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی * طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت
فضلیه و رطوبت محرقه و مقرحه و در سوم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص و منافع آن جهت اکثر امراض سرمانند
لیثرغس و صرع و مالیخولیا و شقیقه و درد سر بارد و سبات و دوار و سدر و اختلاج و استرخا و فالج و لقوه و نسیان و تقویت
باصره و حدت آن و منع نزول آب در چشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و خشونت سینه و تقویت حلق و قی الدم
و تقویت معده و هاضمه و گوارانیدن طعام و دفع ایستادن آن بر سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل
و عرق النسا و تفتیت حصاة مثانه و عسر البول و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و اوجاع اعصاب و داء الثعلب و جذام
و تنقیهٔ اعضا از اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع جهت آنکه جالی و مفتح و ملطف کیموسات غلیظه و جاذب فضول از عمق بدن و ملطف
و محلل و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که با عشر مقدار آن نمک و قدری روغن سرشته و یک مثقال و نیم آنرا ناشتا
بخورند اسهال نیکو میفرماید و امراض مذکوره را مفید * امراض الراس خوردن یک مثقال مشوی آن بتنهائی و یا با
شراب عسلی و یا با عسل جهت دوار و سدر و صرع و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم سائیدهٔ آن بر سر صاحب
لیثرغس بتنهائی و یا با خل خمر و یا ادویه و همچنین ضماد آن بر ساقین و فخذین او ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد

را نافه و تتمه اوست و ضماد سائیده با آتش گرم کردهٔ آن آنقدر که لذع و حدت آن کم گردد بتنهائی و یا با اندکی خطمی و
قدری قلیل افسنتین و صبر و مرمکی و مصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسقیل بوزن مجموع
باشد بر سر صاحب نسیان و بر ساقین و قدمین و یا فخذین و یا رکبتین او و بعد از تیغ زدن بر ساقین او و گذاشتن محجمه و بر ساقین
و قدمین و رکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی و مویزج از هر یک ده درم و برگ خردل یک دستهٔ کوچکی همه را یکجا نرم سائیده
و با روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود و برا عضای مذکوره بمالند و همچنین چون بر ثوالیل
و شقاق عارض از سردی هوا بمالند * امراض الصدر و المعدة و الکبد و غیرها چون باد و چندان عسل کف گرفته بپزند
و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و گرفتگی آواز مفید و چون تشویه نمایند و بیضهٔ مرغ را در جوف یک اسقیل و بگذارند تا نضج
یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد و زائل سازد زمن را یعنی زمین گیر شدن مرضی را و چون نه قیراط آنرا در عسل
پخته بخورند جهت درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفهٔ کهنه و ربو و نفث الدم و نفث مدهٔ ریه و مغص و احتباس
بول نافع و نه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام و آشامیدن آب برگ آن که باد و چندان عسل بقوام آورده باشند
جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون اسقیل را کوبیده فشرده و یا آب آن گرفته را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته اند
چون اسقیل را بخمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پختهٔ آنرا با پیاز و سیرکی و نمک سرشته بخورند مقدار
سه مثقال با چلاو کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک قیراط از آن و از ریشهای آن که با هم بکوبند و بنوشند مقی
قویست و چون مغز آنرا با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد و مجرب و چون ریزه
ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک و نیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما زدگی
و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سدهٔ آن موثر و با موم و قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه
و خزاز و بازفت و حنا جهت بثور و یابسهٔ سر اطفال و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آنرا
با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل
گرداند و موی برویاند اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند و گویند بوی آن کشندهٔ مگسهای گزنده
است و بالخاصیة قاتل موش در ساعت چون آنرا بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و
قمل و مورچه و مگس و مالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن مرداسنگ سائیده با آب
و گویند چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع
ریختن شکوفهٔ آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مقعد و درد چشم نافع و چون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبها سازند
و یک عدد آنرا در میان انجیر گذاشته بکوبند و در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بیفکنند و بعد از آن آب
گرم و یا آبی که در آن بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و مکروب و مضر عصب مصلح
آن حمام و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات و بعضی گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر
تازه و شیره و بعضی گفته شرابی که بسنگ تفته داغ نموده باشند و ربوب فواکه و اسقیلیکه تنها روئیده باشد در زمین ردی شدید
الحرارة حاد و قتال است و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زردهٔ تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و
بزور و لعابات و مسکه و سفوف مقلیاثا مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن

تنظیف بدن بقی وآشامیدن اشیای بارده ولعابهای مغری وآب میوه های مبرد وا مراق چوب بدل آن کوبند بوزن آن اسقوردیون که سیر صحرائی باشد وقوما نا نیز بوزن آن ومثل وثلث آن وج وثلث آن حماما وبیخ کبر است وطریق خصی نمودن وتشویه وخل وسکنجبینات ودواها وادهان واشربه وغرغره واغراض مستعمل در تریاق فاروق ولعوقات ومعاجین آن باخواص ومنافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

* اسکنو بلغت تنکابن معد است کرمهای ریشهٔ کیاهی را نیز نامند وبعربی حب الزلم را کویند وآن بعض مدور وبسیار لذیذ وشیرین وبقدر نخودی وبرک آن باریکتر از برک کراس است وزیاده برسه عدد نمیباشد وبی ثمر وبی کل ودر ریگزارهای قریب بآبها میروید اسکنو

* اسکنده * بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح کاف عجمی وخفای نون ودال وها نام دوای هندی است * ماهیت آن بیخی است اندک تلخ وبطول یک انگشت وکمتر از ان واندک باریک ظاهر وباطن آن سفید مائل بزردی وبهترین آن ناکوری آنست که بزرگ کرم ناخورده باشد * طبیعت آن کرم وخشک با رطوبت فضلی * افعال وخواص و منافع آن سرفه وضیق النفس وورم اعضا وبرص را نافع وجهت دفع امراض قدیمه وتقویت بدن وفربهی وتقویت باه و رحم وکمر ودفع فساد بلغم وسودا مفید واهل هند از جملهٔ رسایین وقائم مقام بهمن سفید میدانند ولهذا اکثر در ادویهٔ باهیه ودوای زنان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند اسکنده

* اسل * بفتح همزه وسکون سین مهمله ولام لغت عربی است وبهندی کسرانی نامند * ماهیت آن نباتی است که ازان حصیر میبافند ودر آبها وزمینهای آبدار وقریب آن میروید تر وتازه میباشد لهذا آنرا کولان نامند تخم آن سیاه مائل باستدارة وبزرگتر از تخم ماده وکیاه آن خشن وسطبرتر از ماده آن وشاخهای آن باریک وبی شعبه ودر عراق وبستان وغربال نیز ازان میسازند ودیسقوریدوس گفته که آن دو صنف میباشد صنفی آن اطراف آن تیز وآنرا اسخوانوس کویند واین صنف نیز دو قسم بود یکی بی ثمر ودوم با ثمری سیاه مستدیر وقصب این صنف غلیظتر وپرگوشت تر از قصب صنف دوم وصنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بیشتر وقویتر از صنف اول واین را اسخولوس نامند وثمر این صنف بر اطراف آن میروید شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت سرد وصنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب وجوهر مائی حار اندک * افعال وخواص ومنافع آن ضماد آن جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع وسهر ومالیخولیا واستسقا وآشامیدن ثمر سرد وصنف آن بقدر سه درهم باشراب ممزوج جهت قطع اسهال ونزف الدم رحم وادرار بول وآشامیدن ثمر صنف سوم آن بغایت منوم وتا پنج درهم آن مورث سبات وضماد برکهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام ورتیلا وخاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضا وتحلیل خنازیر ورفع حکه نافع مصدع ومسبت ومصلح آن کلنکبین عسلی وفلافلی وفرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت ابدان قویه ومستسقی وغلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید اسل

* اسلنج * بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح لام وسکون نون وجیم صاحب بحر الجواهر نوشته که لحیة التیس است واصلی ندارد وآن را ذنب الخیل نیز نامند * ماهیت آن بستانی وبری میباشد بستانی آن کیاهی است منبت آن ریگزارها و شاخ آن دراز زرد رنگ وبرک آن شبیه بجرجیر که تره تیزک نامند ومستعمل صباغان مغرب است وآنرا لیرون کویند وشاخهای آن باریک وزرد رنگ وشبیه بنی با تجویف وبرک آن باریک واسمر وبرگ بری آن کوچکتر از بستانی ومائل بسرخی وساق آن اسلنج

باشعبهای بسیار بهن برروی زمین ودر اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار ومتراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای نی ولیکن ازانها نرمتر وکوتاه تر واندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه وریشه های آن بسطبری انگشتی ورنگ آن مابین سرخی وزردی وبسیار تند طعم ومنبت آن ریگزارها وکوههای بی اشجار واین را بالطیشیة الونیال نامند طبیعت قسم بستانی آن کرم در سوم وخشک در دوم وبری آن در سوم وکیفیت از ان زیاده * افعال وخواص ومنافع آن بستانی آن جهت تحلیل وانضاج اخلاط غلیظه ورفع اورام وسموم ومغص ورياح بیعدیل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی وبرودت آن مجرب دانسته اند وطلای مطبوخ ممزوج آن باآرد جو جهت جمره نافع ونمل رم از بیخ وتخم بری آن جهت درد احشا ورياح غلیظ وکرم معده وقولنج ریحی وبلدرم آن جهت گزیدن عقرب وسموم قتاله مجرب وکویند خوردن وضماد نمودن آن انثیان را کوچک میکرداند ووجع مفاصل را مفید وچون باشیح بالسویه وجند وکندش ازهر یک مثل نصف آن حب سازند وهر روز دو درهم آن را بنوشند ریاح انثیین را زائل کند ومداومت بآن بیضتین را بالکل دفع نماید مضر رئه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو درهم بدل آن مثل آن خولنجان ونصف آن اسارون وسدس آن فرومانا ودر صباغی بدل آن عصفر ومستعمل در طب بیخ وتخم آنست

* اسود سالخ * نام مار سیاه است وبهندی کالا ناک نامند * طبیعت آن در آخر سوم کرم وخشک ودر غایت تجفیف * افعال وخواص ومنافع آن کفته اند آنچه درهنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر صید نموده باشند شاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است وبسبب شدت کرمی آنرا برج ملتهب مینامند پس اعمالیکه دران کرده شود نیز حرارت را در انها تأثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد کوش ومضمضه بدان جهت درد دندان وروغنی که دران دندان مار وسر وزهرهٔ آن جوشانیده باشند جهت جذام وتاليل مربع الاثر است وتعليق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند وبدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع واطهورس وذی مقراطیس کفته اند که چون شکم آن را از سر تا دنباله شکافته احشای آن را بیرون آورند واز شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود پس آن شاهسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند ویکشبانه روز بگذارند پس بازکنند مجرب وامین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهرهٔ مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است وتعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر وتعلیق سلخ الحیة که عبارت از پوستی است که هرساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت وبخور آن مسقط جنین ومجفف دانه بواسیر وتخم مار را چون با سرکه وبورهٔ ارمنی سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند واکتحال به آن مانع نزول آب ودمعه ورمد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت اسود سالخ

* فصل * الالف مع الشین المعجمة *

* اشترغاز * بضم همزه وسکون شین معجمه وضم تای مثناة فوقانیه وسکون رای مهمله وفتح غین معجمه والف ورای مهمله وصاحب برهان قاطع بزای هوز در آخر قید نموده معرب اشترخار است وتاویل آن بفارسی شوک الجمال است وعربان زنجبیل العجم وزنجبیل الفارس خوانند ومحروث نیز ویونانی فرانیون وآثاریون بثای مثلثه نیز واهل مصر لحاج وبهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بباد آورد وگل آن زرد وسفید وخارهای اشترغاز

و را زود اندهٔ آن کوچکترا زدانهٔ باد آورد و سایر آن شبیه به بیخ انجدان و غیر آنست وا زان با ریکتر و بی صمغ و بد بو و بد طعم و تند و تلخ و فعل او قریب بفعل انجدان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیر دا رامت از جهت تجربه مقدا را زان را بر کرفتم چون شیرا ز جرم آن پدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرد و مدتی آنجراحت باقی بود منبت آن خراسان و ریکستان مرو و سجستان و جبال موصل و بغداد و آذربیجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید صاف خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المرارة و معتدل الجرم کم کره حدت با اندک حرافت و بشاعت آنست و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن مینمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و شیخ داود گفته دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشارب عنبر است و این ردی است و فرق میان آن و میان باد آورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما عصیفریه و گیاه تر و تازهٔ آنرا مانند کاهو در موصل میخورند و تخم باد آورد زرد و سفید و خارهای گیاه آن طولانی و در بین تلخی و قبض میباشد و بهترین آنست که از بر موده میاورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی بسرکه پرورده آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و مسیح در دوم گفته * افعال و خواص و منافع آن مفتح سدها و مسخن معده و مشهی و هاضم طعام و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تپ ربع عفونی و با بلغم عفن مخلوط بسودا و مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراریه و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و دفع سموم و سرکهٔ آن در قوت مانند سرکهٔ عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت از سرکهٔ آن تا پنج مثقال و از جرم آن تا دو درم مضر دماغ و کرده مغثی و مقی و لاذع و بطی الهضم و حشا و رائحهٔ آن مدتی میماند نه بسبب دیری هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده مصلح آن شربت غوره و ریباس بدل آن انجدان و عرق آن بجهت کرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین ذکر یافت

اشخیص

* اشخیص * بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و بیونانی خامالاون لونش یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق میباشد لونش بمعنی سفید است و معروف بشوک العلک است جهت آنکه از آن صمغ مانند مصطکی بعمل میآید و زنان بجای مصطکی استعمال مینمایند حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی بنکم نامند و در راسند رین از بنکاله بسیار است * ماهیت آن صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت گرم دانه است و نوعی از مازریون و بیونانی خامالاون لونش گویند و بعضی اخیلالاطه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آنرا حیسوزانند و بشیرازی ماروشی بیش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون مالس خوانند و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف میباشد سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع را برگ شبیه ببرگ کنکر و بی ساق و بیخ آن سفید و در میان برگ آن خاری شبیه بخار کنگر و گل آن بنفش و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آنرا که از نزدیک بیخ آن بر میآید مانند مصطکی زنان استعمال مینمایند و رائحهٔ عروق آن مرکب از خوشبوئی و کراهیت و طعم آن بشیرینی مائل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آنرا برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازهٔ آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر شبری و سرخ رقیق و گل آن خاونا ک و نقطه دار و بیخ آن ستبر و سیاه و گاه درآن مر راخیا

میباشد و اندرون آن سرخ و گزندهٔ زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آن آنست که هر گیا هیکه در حوالی آن روید آنرا فاسد سازد و منبت آن منک لاخها و تلها و سواحل دریا * طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم تا چهارم گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص و منافع سفید آن آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون و صرع و توحش و هیچ و قی و اطلاق آن با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و اسهال زرد آب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام باردهٔ ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم و مصدع مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و تند است و مثقال آن قتال و در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و با روغنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متاکله منقی آن و لطوخ مطبوخ آن با سرکه و گوگرد و قفرالیهود جهت قطع ثاٰلیل موثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسبانند وجع آنرا ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مرا هم متاکله جهت قروح خبیثه و متاکله و چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سگ و خنزیر و موش دهند میکشد آنها را و صمغ آن مفتت قوای دندان کرم خورده و خا کستر بیخ مورد و لبوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند

اشراس

* اشراس * بفتح همزه و بکسر نیز آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و بفارسی سریش نامند * ماهیت آن ابنجی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل آن سفید و ساق اشراس بلند تر و عریضتر و برگ بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن ممتد پر تند طعم و با عفوصت است ولیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس * طبیعت آن * در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفرای سوخته و سحج و خشونت حلق و چون خورد کرده بپاشند مدر بول و حیض بر اند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق مفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و آورد جو جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیهٔ جگر نافع مورث سدد و مصلح آن سکنجبین و مرخی معده و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا پنج درم و از محرق آن تا یکمثقال و از تخم آن تا دو درم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است گویند مغاث دو کرمته و بیخ آنرا سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسپنده و وصل آن مستحکم میباشد

اشق

* اشق * بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشهٔ فارسی است و بفارسی اوشه و کلبانی نیز و بعربی اشج و وشج بتشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و بیونانی اثانقون بثای مثلثه بعد از همزه و امونیاقن نیز بعضی گفته و برنقش نیز و بلغت مصر کا وشق و کلخ و بهندی کاندرنا منند * ماهیت آن * شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث و ربما یسمی لزاق الذهب لان الکواهل والکرا ریس تذهب به و گفته اند نرم میکرداند ذهب را مانند تنکار و بغداد ی گفته

غلط کرده کسی که آنرا صمغ طرثوث دانسته و آن صمغ درختی است صغیر مستقیم النبات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بران غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و ما لیقی نوشته که دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که صمغ درختی است شبیه بقثاء در شکل منبت آن بلادی است مسمی بلینوی در موضعی که آنرا قورنی خوانند و درخت آنرا اغاشولیس نامند و مختار و بهترین آن آنست که خوشرنگ و بی سنگ ریزه و چوب و چرک و خالص و قطعهٔ آن شبیه بکندر و متکاثف و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ جند بیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت بود آنرا ثرابو و ساخوا نند و آنچه دران خاک و یا سنگ ریزه باشد آنرا ماکویند و کاه از موضعی که آنرا امانق نامند نیز می آورند و انطاکی گفته درخت آن مابین نبات و شجر کوچک و ساق آن باریک و مزغب مائل بسفیدی و گل آن مابین سرخی و زرقت است و در جبال کرخ میباشد نه شام و صمغ آن زرد رنگ و بزدن تیغ حاصل میگردد و بهترین آن سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال آنست و مغشوش بسکبینج مینمایند و فرق بزردی رنگ مغشوش آن است و بحلتیت نیز و فرق ببوی آن است و خالص آن دانهای بزرگ متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند میباشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که آنرا بشیرازی بدران خوانند ✱ **طبیعت آن** ✱ گرم در اول دوم و بعضی در سوم و در آخر اول خشک و اصح گرم و خشک در دوم گفته ✱ **افعال وخواص ومنافع آن** محلل و مجفف قوی ملین و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و افواه عروق بحدیکه جاری میکرد الدخون را از افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده میشود جهت اصلاح عمل آنها ✱ **امراض الراس** آشامیدن آن با عسل جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی اقویا را از یک مثقال تا دو درم و متوسطین را یکدرم و ضعفا را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم مینماید و دفع میسازد آنرا و همچنین آشامیدن مقدار یک مثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با ماء العسل جهت صرع و مقدار گرسنه در چهار و نیم اوقیهٔ عسل مصفی و یا طبیخ زوفا و یا طبیخ الجدان برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغرهٔ محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره و سائر امراض دماغی بارد رطب مانند دوار و صداع و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه جلب مینماید و فرو دمیآورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره بسوی دهان و تحلیل میدهد آنها را **امراض العین والحلق والصدر** و غیرها طلای آن با سرکه جهت شعیرهٔ پلک چشم و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائرهٔ عین و دفع ظلمت بصر مفید و آشامیدن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک جهت ربو و عسر نفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیهٔ قروح حجاب و دفع مرهٔ سودا و تنقیهٔ آن و با عسل نیز جهت علل مذکوره و تنقیهٔ سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النسا و دفع ضرر ادویهٔ مسهله و خصیانیدن مقدار نیم درم تا یکدرم و تا یک مثقال آن در مطبوخات مناسبه یا در آب گرم بتنهائی جهت درد تهیگاه و ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماء اصفر و تفتیت حصاة و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعا و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و بتنهائی و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابت انثیین و ضماد و طلای آن جهت تلیین صلابت مفاصل و با سرکه جهت قوبا و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن حنا جهت اعیای امتلائی و عرق النسا حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق

و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد العموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرمکی فاد زهر سموم است خصوصاً سمی که آنرا طفسیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و تدخین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط بسعد و زیت نموده نزدیک هوام برند میکشد آنها را و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نفع آنها و خوردن گوشت فاسد زائد و رویانیدن گوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد هم مفرد او هم مرکبا با ادویهٔ مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معده و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن الیمون مضر گرده مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکبینج است با جاوشیر یا برموم و نسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت

اشنان
✱ **اشنان** ✱ بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آنرا حرض بضم حا و سکون را مهملتین و ضاد معجمه و غاسول نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان میشویند ✱ **ماهیت آن** انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی برگ و شاخهای آن باریک بجای برگ رسته و در انها چیزها شبیه بگره میباشد و همیشه تر و تازه و پرآب و گیاه آن بزرگ و چوب آن مطبوخ میسوزانند آنرا و آتش آن بسیار گرم و تند و را تحهٔ دود آن کریه و طعم آن مائل بشوری و قلی معتدی از آنرا جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در انها آتش میدهند با نی و خار و هیمه سوخته از ان آبی جدا گشته دران جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی و یا قطعهای بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابها و زمینهای خشک و دواب آنرا بسبب شوری نمیخورند بلکه بوکرده از ان در میگذرند و نیز نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن تا بعود ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مائل بسرخی و برگ آن ریزه و ضخیم و رنگ یک طرف آن سبز مائل ببنفشی و طرف دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ ان سیاه و بو موچه بمانند آنرا سیاه میکردانند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر میباشد و منبت این نیز شوره زارها و در سند و ملتان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازهٔ این بتمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل میآورند و سفالگران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنرا مالیده برانها می مالند سیاه میکردند و نوعی از ان سفید میباشد و آنرا خرء العصافیر نامند جهت مشابهت آن با آن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس گویند و با آب آن لک را حل مینمایند و بجای مداد در کتابت بکار میبرند و آن غیر ابوقانس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرء العصافیر است ✱ **طبیعت آن** گرم در سیوم و خشک در آخر دوم ✱ **افعال وخواص ومنافع آن** جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرد آب و جهت استسقا نافع و یکدرم آن مدر حیض و نیم درم آن مدر بول و پنجدرم آن مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است

اشنه
✱ **اشنه** ✱ بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها بیونانی ابرویون و بعربی شیبة العجوز و حشك القرود و بفارسی دواله و دواله و دوالی و بهندی چهریله و چریره و اکسیروصبغ نیز نامند ✱ **ماهیت آن** چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پهن با هم پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها متکون میگردد و بهترین آن آنست که

هرد وروی آن صقیل وخوشبو باشد وزبون ترین آن شباه آنست * طبیعت آن معتدل در گرمی وسردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در ان برودت فاتر و قبضی با عتدال وقومی گرم در اول وخشک در دوم وبعضی گرم وخشک در اول وبعضی گفته با رد وشدید الیبس است وبتخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد وبالجمله مختلف میکردد طبیعت آن باختلاف آنچه بر ومتکون میشود * افعال وخواص ومنافع آن مجموع آن با قوت قابضه ومحلله وملینه خصوص صنوبری آن وبسبب عطریتیکه دارد ملایم جوهرروح ومقوی آن وبسبب قبضیکه دارد موجب متانت روح وبلطافتیکه دارد زود نفوذ بقلب مینماید پس باین اسباب وبالخاصیة مقوی قلب است امراض القلب والدماغ وسائرالاعضاء آشامیدن طبیخ آن موجب سرورنفس وتقویت روح حیوانی ومتانت وحفظ آن وجهت خفقان وصرع وتقویت معده وباه ورفع غثیان وقی وتفتیت حصاة ووجع کبد نافع بجهت تلیین وتحلیل وقبض آن ومعده را خوشبو کرده الله ورفع بلت آن مینماید وآشامیدن نقوع آن در شراب قابض وخواب غرق آورد خصوص صبیان را وتقویت معده وازاله نفخ ونهش هوام سمی نماید وبخور آن جهت صداع وشقیقه وصرع وتکرار کرفتن دود آن در بینی جهت سکته وصرع واختناق رحم ونشستن در طبیخ آن جهت تسکین درد ها واورام حاره وصلابت مفاصل ووجع رحم وادرار نمودن حیض وضماد مسحوق نخسانیده آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه ومسترخیه ولحوم لینه مانند بنا گوش وزیر بغل ومابین کتفین وکنج ران ورفع آلام حاره آنها وتلیین صلابات وردع اورام وتقویت معده وجگر ورفع بد بوئی زیر بغل وبا سرکه جهت سعفه وبثور منوم اطفال است واکتحال آن جهت تقویت چشم وقطور نقیع آن که از درخت بلوط باشد جهت حمره وحرارت چشم وذرور آن جهت بد بوئی زیر بغل ورویانیدن گوشت نرم بر جراحات وبدستور طلای آن جهت رفع بد بوئی زیر بغل وچون در روغنهای مناسبه دافعه اعیا حل نمایند وبا بجوشانند وبمالند جهت رفع اعیا وتحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن قردمانا بوزن آن وداخل خوشبوئیها مانند ارکجه وغالیه ولخلخه وذرور اءالمسک واکحال وغیره مینمایند وقنا آنرا نخیسانند ونرم ننداشته پاشد خشک آن کوبیده نمیکردد وجوارش وعرق ودهن آن در قرابادین ذکریافت حکیم میر عبدالحمید در حواشی تحفه نوشته که در کتاب مفردات فرنگی دیده شده است که آنرا بفرنگی موس کس اربوم گویند وقسم دیکر آبی نیز نوشته که بر شاخهای مرجان واستخوان ماهی واشجار دیگر زیر آب میپیچد واین اشنه باریکتر است از ان وآنرا موس کس مرین خوانند * طبیعت آن سرد وتر ضماد آن جهت حرقت اعضا ومفاصل حاره بسیار نافع است * فصــــل * الالف مع الصاد المهملة

اصابع الصفر

* اصابع الصفر * گفته اند معروف بکف عایشه وکف مریم است وبهندی هنس پدی نامند * ماهیت آن دو قسم میباشد قسمی بیخ گیاهی است برگ آن شبیه بکندنا وساق آن باریک وبلند وگل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن پر گل وبیخ آن بمقدار کف دست طفلی ومنشعب به پنج یا شش شعبه شبیه بپنجه کوچکی ومملو از رطوبت ورنگ آن زرد ویا ابلق از زردی وسفیدی وا غبر وبیشتر مائل بزردی وطعم آن اندک شیرین منبت آن زمینهای رملی وریگزارهای قریب بدریا وقسم دیگر میخی است شبیه بناخن شیر وپلنگ واین گرم تر وتند تر از اول وانطاکی غیر کف عایشه وکف مریم گفته وبهیچ دیگر وصف آن ننموده * طبیعت آن گرم در دوم وخشک در سوم ونیز خشک در دوم گفته اند * افعال وخواص ومنافع آن ملطف ومحلل قوی فضول غلیظه ومنقی اعضای عصبانی وتریاق سموم هوام وجهت جنون ووسواس وامراض

سوداوی وبلغمی وتقویت منابت اعصاب وردع مفاصل ورمع قولنج وضماد آن جهت تحلیل صلابات وبخور آن جهت گریزانیدن موش وسام ابرص نافع وقسم دوم آن مسقط جنین ومضر آلات بول مصلح آن تخم مورد وبلوط ومضر محرورین ومصلح آن سکنجبین ومضر قلب ومصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن در جنون وامراض سوداوی یک وزن ونیم آن هزارچشان ورد وثلث آن سعد

اصابع فرعون

* اصابع فرعون * ماهیت آن سنگهائی است بمقدار انگشتی شبیه به نی مجوف وگره دار با اندک پهنی ورخاوت چون بر صخور ولد صل ای سنگ از آنها آید از اطراف یمن ونحو الی شحر وعمان خیزد ومنفی از ان با رطوبت میاهی میباشد واین راد را نعال قائم مقام مومیائی دانسته اند وبهترین آن مخطط سیک زود شکن نرم آنست واهل مصر بدل قصب الذریره بنا واتعان ودوا نا شناسان میفروشند وفرق میان هردو ظاهر است بر خبیران * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم * افعال وخواص ومنافع آن قاطع نزف الدم وملحم جراحات ومحلل اورام بارده وچون با خون جراحت سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد وانطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که پیشتر ندیده بودم سبک مشی مجوف وشاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت

اصابع الاصوص

* اصابع الاصوص * ماهیت آن مترجم مفیدیه ابوریحان وصف نبات آن نکرده وگفته آن دوائی است مثلی تخم آن مستعمل بلادها وشبیه بشلتوک چون ساعتی در دهان نگاهدارند پوست آن شق شده مغزی از ان ظاهر کردد مانند پنبه ودر تحریک باه بسیار موثر حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته بلغت خانی پس نیابان ناخند وآن نباتی است مابین شجر وگیاه وبلندی آن بقدر ربکدرع وزیاده وبرگ آن شبیه ببرگ گل عباسی وآنرا خوشه میباشد مانند خوشه گندم وجو وبر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری ورنگ آن سرخ کمرنگ وبعضی گل آن کبود وتخم آن شبیه بدانه جو چون در دهان نگاهدارند یادر آب بریزند پوست آن شق شده صدا کند ومغز آن بیرون آید

اصطرک

* اصطرک بکسر همزه وسکون صاد وفتح طا وراء مهمله بی نقطه وکاف * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است وبعضی گفته اند صمغ زیتون است ودخان آن قائم مقام وبدل دخان کندر در جمیع امور وبعضی گفته صمغ شجر رومی است ودیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه براتینج وسفید رنگ وخوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد ودوسیاه آن بد است وخالص آن کمیاب ومغشوش بپیه وموم کداخته باقدری خالص آن نموده میفروشند * طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول * افعال وخواص ومنافع آن مسخن ومنضج وملین وجهت زکام ونزله وسرفه وبحوحت صوت وانقطاع آن که از سردی باشد نافع وچون باقدری علک البطم فروبرند طبیعت را نرم گرداند وروغن آن جهت صلابت رحم وتفتیح سده آن وادرار حیض نافع مصدع ومسبت وثقل راس آورد واسقاط جنین زنده نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن نیم درم تا یکدرم ونیم بدل آن میعه سائله است * فصــــل

الالف مع الطاء المهملة

اطراطیقوس

* اطراطیقوس * بفتح همزه وسکون طا وفتح راوالف وکسر طای مهملات وسکون یای مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الکواکب وبعربی معروف بحالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورام حادث در حالب رانافع است * ماهیت آن گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی وصلب وخشن وبر اطراف آن گلی شبیه

بنا بوده وبعضی مائل به بنفشی و زرد و در آن برگها و مجموع برگها و گلهای آن شبیه بگل کب و برگهای ساق آن باریک و مزغب
وتخم آن اغبر و تلخ * طبیعت آن * در دوم گرم و خشک و با قوت مبرده و قابضه و شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت
قبض نیست * افعال و خواص و منافع آن * محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند
و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و وجع و درد کمر و ران و ورم آن بغایت
موثر مقدار شربت آن تا دو درهم است

اطرماله
* اطرماله * بفتح همزه و طا و سکون را مهمله و بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها مالیقی گفته که غافقی نوشته که آن گیاهی
است ساق آن ببلندی یک ذرع و بی شعبه و بر آن رطوبتی مانند عسل میباشد و برگهای آن در چهار صف موازی یکدیگر
شبیه ببرگ شاهدانه و بسیار زرد تر از آن و خوشهٔ ثمر آن بقدر یک شبر و غلافهای ثمر آن مدور و در مشکافته بشکل غلاف بندق
و بسیار زرد متصل بهم بقدر یک کف برابر لای دیگری تا بانتها و ثمر آن نیز مانند بندق بقدر نخودی و درون آن تخمی سیاه
رنگ بسیار باریک و گل آن باریک و زرد رنگ و منبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض
عین مانند جرب و سلاق و ابتدای رمد بارد الکحالا نافع

اطریه
* اطریه * بفتح همزه و سکون طا و کسر را مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است و بفارسی آش آرد و رشته
نامند * ماهیت و مزاج و افعال و خواص آن * از اغذیهٔ معروفهٔ اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان
و شامل ماهیچه و رشتهٔ قطایف و بغرا و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را
با آب و نمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته های بسیار باریک طولانی از کارد ببرند هر مقدار که خواهند
و در آب گرم جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل
شود و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند
و گویند اوماج آرد خمیر کردهٔ ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آن را مدور یا مربع و یا باشکال دیگر بریده بهمان قسم
طبخ نمایند بغرا و بفارسی آش برگ و ماهیچه و بترکی ططماج گویند و خواه خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع
سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا با آلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل
خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف مرد و دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند و خشک نمایند و
این را بعربی شعیریه و بهندی سیویں نامند و هنگام احتیاج این را اولا بدون روغن در ظرفی بریان مینمایند تا اندکی سرخ
و برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم میدهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه
دوشیده جوش داده بر آن ریخته قند سفید بر آن پاشیده تناول می نمایند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان
حمیات حاده مانند دق و سل بی گوشت با آب خالص ترتیب میدهند و در قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار و بی گوشت
آن را که آش بوان گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد مفید
ولیکن بطیء الهضم و انحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی و در بعض امزجه بی خمیر مایهٔ آن سبکتر و قسم دوم
آن از قسم اول متین و بطیء الهضم تر و مصلح آن مرد و فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری از آن
بهم رسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحهٔ امعا و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معدهٔ بارد و چون

در آن برگ حرفه یا اسفاناخ یا روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند
مبرد و با رطوبت بسیار از همه بطیء الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی درد و قسم اول از برای صفراوی مزاجان و با
اینهمه زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا آنار و یا آلو و یا زرشک و
یا امثال اینها با اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش با قاطق نامند و بطیء الهضم تر و مسدد و
مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویهٔ حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویهٔ قابضه مثل آب سماق
و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار
المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت
باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع
الهضم و قابض است و نوعی دیگر که آن را بفارسی رشتهٔ قطایف و رشتهٔ خطائی نامند و آن را از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو در هم
سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و پاتیل
مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بدست گرفته بسرعت تمام بر آن بفاصلهٔ یک شبر و یا
کمتر بگردانند تا مانند رشته های باریک از آن بر آید و در یک بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بردارند
اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا مادام و هر مقدار که خواهند
پس آن را در ظرفی کرده مغز گردکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پستهٔ بریان کوفته و جلاب شکر و قندی با دانهٔ هیل
سوده بر روی آن ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکر پالودهٔ شکر رقیق که آن را بفارسی ماقوتی رقیق
گویند بر روی آن کرده میخورند و آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده
با نشاسته سازند کثیر الغذا و بطیء الهضم تر و از نشاسته ساختهٔ آن سبک تر و قابض تر و بدانکه اقوی و [illegible] اطریه یعنی آش
آرد نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس [illegible] حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان
خصوص مطیب بدارچینی و دارفلفل و خولنجان و یا با مربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت
نفث الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میگردد از آن خون بلغمی
که مقاومت مینماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن مینماید و متبخر نمیگردد از آن ابخره و از برای ابدان و امزجهٔ
باردهٔ رطبه و معده های رطب با امثال ادویهٔ حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحاء از زیادتی لذت نخود درست
و چغندر ریزه کرده با گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی سیب و به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه مینمایند
و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

* فصل الالف مع الظاء المعجمة

اظفار الطیب
* اظفار الطیب * بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و را مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و بای
موحده لغت عربی است بفارسی ناخن پریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و ها و بفرنگی انگیز
اورطس نامند * ماهیت آن * جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوشبو
چند نوع میباشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را هندی میخوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را قرشی نامند
و بعضی سفید و بزرگ و باد موسی و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دهو

گویند و بهترین آن نوع اول مندی مفید آنست و همه انواع آن را چون بسوزانند بوی اللاک کوهی از آن آید و چون
در روغن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و محتمل که آن خانه کرم دریائی از قبیل اصداف باشد و یا کوش جانور
دریائی که امواج بساحل انداخته مردم از انجا میآورند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص و
منافع آن مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و معده و درد بارد جگر و رحم و اختناق
آن و جمیع امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت اذابت خون منعقد مذکور و مثانه نافع و با سرکه
طلی و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع مصدع مصلح آن سکنجبین
خوردن صحیح و مصلح آن کل ارمنی مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول اطبای هند دو نوع
است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جربان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه
بیاشامند تحریک بطن نماید

* اظفار الجن * ماهیت آن نباتی است بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیل و اغبر مائل بسیاهی و بهندی کرن پات نامند — اظفار الجن
* طبیعت آن در اول گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن جهت یرقان اسود و سرفهٔ خشک و بالخاصیة
جهت دفع بی خوابی نافع و طلای آن که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مضر دماغ مصلح آن عناب مقدار
شربت آن تا سه مثقال است

* فصل الالف مع الفاء

* افاویه * ادویهٔ خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل میکنند و محمود خجری گفته که ادویهٔ عطریه طیبة — افاویه
الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و فیل بوا و مانند اینها و حب و دهن و شراب و عرق و قرص افاویه در
قرابادین کبیر ذکر یافت

* افتیمون * بفتح همزه و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی است — افتیمون
بمعنی دواء الجنون و بعربی شجر الضبع و بسریانی مورموز و برومی شیون و بهندی اکاس بیل و امل بیل نامند * ماهیت آن
نباتی است سرخ رنگ و ربیعی و تابستانی نیز میباشد و فروع و شاخهای آن مانند خیاطه و ریسمان باریک بر نباتات و اشیائیکه
نزدیک او میباشند می تند و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه تر و سرخ مائل بزردی و گل آن تار نخته تخم می
بندد و رنگ گل آن سرخ مائل بغبرت با ریشهای بسیار باریک مانند مو و بیخ آن شبیه بزردک و تا مدتی در زمین میماند
و نصاری گویند که در حوالی آن چیزی نمیروید و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزائر دریای
غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی است پس مقدسی که از جزیرهٔ اقریطش و مقدس آورند و رنگ آن سرخ و بسیار باریک و تند
بو و هرچند این اوصاف در آن زیاده باشد بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با گل میباشد و آنچه
در تابستان با تخم و اکثر درهم آمیخته میآورند و گفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن و اوراق
و گل و تخم آن درهم شکسته آمیخته میباشند و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت
حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش بحاشا مینمایند
و فرق بسرخی رنگ افتیمون است بخلاف حاشا و باسد العدس نیز و فرق بسرخی و تیرگی اسد العدس است و فرق میان
اقریطشی و مقدسی آن که بر صعتر پیچیده باشد آن است که چون آنرا بمالند بکف دست و بو کنند آنچه بر صعتر پیچیده

است بوی صعتر از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که این را
صعتری نامند چون نسبت ببوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمقانی گویند و این زبون ترین انواع
آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند و از انجا باطراف و اقلیطشی نیز بلام بجای را گویند
* طبیعت آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و حنین و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز
خشک در دوم گفته اند * افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا با بنفشه
مسهل صفرا نیز و جهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس
و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیهٔ سودا و کرم معده و ریاح را
دفع نماید و موافق امزجهٔ پیران و مشائخ و بالخاصیة جهت امراض سوداوی و تنقیهٔ سودا بیعدیل و نفخ را زائل کرداند
صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در اسهال بطئ العمل و چون ضم نمایند با آن فلفل و ادویهٔ لطیفه اسهال بسرعت
مینماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آنند * امراض الراس * و چون یک هفته هر روز ده درهم آنرا در نیم رطل
شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش
و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای
صداع سوداوی و تنقیهٔ سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث
بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز
منقی از حب چند جوش خفیفی داده صاف نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان
بران و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر اضافه نمایند بران طبیخ هر بنفشه میباشد انفع و چون اضافه نمایند
بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه
دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ مادهٔ مالیخولیای سوداوی
با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون افتیمون را کوبیده
و بمویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از آن پنج درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هفت درم افتیمون را
کوبیده در با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیهٔ طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای
طحالی و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه از این ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع
امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن متجبن بشیرهٔ قرطم که مقدار شیره دو رطل
باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را
کوبیده شیره اند ری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیرهٔ آن
در آن بر آید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بگیرند و با شش درم
افتیمون بنوشند طلا طلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس
سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل با آنها دادند شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض
سوداوی از آن و چون افتیمون را در آب یک جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده باز صاف

کرده بیاشامند تنقیهٔ سر کند از اخلاط فاسده سوداویه ونافع است ازبرای کابوس حادث از اکثرهٔ سوداویه مرتقیه از معده بسوی سر وبا ماء الجبن ازبرای کابوس سوداوی وآشامیدن آن با سطوخودوس وامثال آن از ادویهٔ مخصوصه منقی دماغ است وجهت صرع سوداوی وبلغمی وفالج ولقوه وتشنج امتلائی وخدر نافع وچون بکیرند ازان شش درم تا ده درم واندکی بجوشانند در سکنجبین ومالیده بفشارند وبنوشند نافع است ازبرای تشنج امتلائی وخدر وسرطان متقرح وچون بکیرند ازان هر روز ده درم ودر یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند وصاف نموده اضافهٔ آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضة تا بریده کردد پس بچکانند وبیاشامند وتا هشت روز متوالی این را بعمل آورند تشنج وخدر را نافع است وچون چهار درم افتیمون را اضافه نمایند با قدری عسل وقلیلی نمک بخورند اسهال سودا وبلغم بقوت نماید وبغدادی قلیلی سر که نیز برین ترکیب اضافه کرده بلکه چون افتیمون لطیف وضعیف الترکیب است آن را بسیار نرم نباید کوبید وجوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن وجوش بسیار مبطل فعل آن است بلکه آنرا در غیر مطبوخ جریش باید کوبید ودر مطبوخ بیک وجوشی اکتفا نمود واکر آنرا در صرهٔ علیحده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یک وجوشی داده فرود آورند وبعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است وافتیمون مضر صفراوی وشبان ومحرور المزاجان ومورث کرب وغشی وعطش است مصلح آن زعفرانی وکثیرا وبروغن بادام چرب کردن وکوبیدن مضر رئه ومصلح آن صمغ عربی وکتیرا وموافق امزجهٔ باردهٔ وکهول ومشائخ وسوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال ونزد بعضی تا سه مثقال وبعضی دو درم کفته ودر مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد وحجر ارمنی وبکوزن ونیم آن حاشا یا مثل آن حاشا ودو دانک آن تودد سفید مدبر است وتخم آنرا نیز نرم نباید کوبید وبروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است در معض اکرد رغیر مطبوخ جرم آنرا استعمال نمایند والا بالای آن روغن بچکانند وچون ده درم تخم آنرا کوفته در پارچهٔ کتانی بسته در ده رثلث رطل شراب انکوری انداخته شب تحت السما بکذارند وروز دیگر افشرده دور نمایند ویک اوقیه شربت کل یعنی شربت ورد مکرر ودو اوقیهٔ شربت بنفشه در آن داخل کرده ویکمثقال روغن بادام شیرین بران چکانید صبح ناشته نیمکرم کرده بیاشامند مالیخولیا ووسواس سوداوی را نافع واسهال مرهٔ سودا نماید بنهایت قوت بدون مضرتی وحدوث ضعفی واکر یک اوقیه مغز فلوس خیارشنبر نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن بتنهائی تا ده درم وبا غیر آن تا چهار درم وحبوب افتیمون وسفوف وسکنجبین وشراب وقرص ومطبوخ ونقوع وماء الجبن افتیمونی ومعجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

افربیون

***** افربیون ***** بفتح همزه وفا وسکون راء مهمله وکسر بای موحده وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون نرفیون وفربیون وابرفیون وابربیون نیز نامند وبرومی افتین بدو نون درمیان هردو یای مثناة تحتانیه وبعربی آکل بنفشه وقاتل بنفشه وحافظ النحل وحافظ الاطفال وکروش الغنم وبیونانی حالاس وتاکوب نیز وبمغربی بستانه کویند واکتولین الصود انامند ***** ماهیت آن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم وبوی تند وکهنهٔ آن سرخرنک نبات آن شبیه بنبات کاهو وکاسنی رشیر دارد وقسم میباشد قسمی برگ آن سفید ونبات آن پر شعبه وخار ناک وقسمی برک آن سیاه وخار آن تندتر وبار بکتر وشیر آن بیشتر ومنبت آن بلاد لینو وحبش وسودان وبسبب تندی وحدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبهٔ کوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میکذارند واز دور حربه مانند نیزه وغیر آن بآن میرسانند که شکافته کردد ودر زیر ونرا

که بوی آن بمشام شان نرسد بیکدفعه شیر بسیاری ازان خرو ریخته در شکنبه جمع میکردد آنرا خشک کرده باطراف میبرند و بعضی صمغ درخت مازریون دانسته اند واصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی وتندی بوی باحدت طعم آن است که چون بزبان بکذارند زبان را بکزد ومدتی لذع آن باقی میماند وهرچند تند بوتر وتیزتر باشد بهتر وتازه تر است وزود در آب وروغن زیت کداخته شود وسبک وزن ومتخلخل باشد وکهنهٔ آن سرخرنگ اشقر بود وزود کداخته نشود وبوی تندی آن کمتر باشد ومغشوش آن که از انزروت وصمغ عربی میسازند با وصاف مذکوره نیست وکویند اکر بخار آن در وقت کرفتن د... ... بر سد میریزاند آنرا پس باید که دران حین دهان را بند نمایند واول کسیکه پی برده باین صمغ یوناس خلف یونبه بوده خود را با آنکه اطبا در عصرا وبافته اند ***** طبیعت آن ***** کرم وخشک در اول چهارم وبعضی خشک در سوم کفته اند وقوت آن تا ... سال قوی میباشد وبعد ازان ضعیف وتا ده سال باطل میکردد ***** افعال وخواص ومنافع آن ***** جالی وملطف ومحرق وحاد خصوص تازهٔ آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج وزرد آب ومنقی فضول بلغمیه از اعصاب وجهت لقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائی ورعشه وخدر ودوار وسدر وصرع وسکته وکابوس وجمود وشخوص واستسقا وسهر وقولنج وسرد کرده وعرق النسا ومفاصل ووجع ظهر ووزرک که از بلغم باشد ودفع سموم بارده وتسکین اقسام ضربان مفید اللقوه سعوط مقدار عدسی ازان محلول در شیر دختر جهت لقوه ومحلول آن در روغن حبة الخضرا ومالیدن آن برروی صاحب لقوه نافع وبعد متورفر وبردن حب مصنوع ازربع درمی ازان وازسکبینج ومقل الیهود واشق از هریک نیمدرم جهت لقوه مفید وزائل کرد اند آنرا الفالج والاسترخا اکثار بوئیدن آن نافع است فالج را بجهت آنکه تنقیهٔ دماغ میکند ومیل میدهد مواد را از جانب نخاع بسوی بینی وسعوط محلول مقدار یک شعیرهٔ آن با آب مرزنجوش یا با آب افشرهٔ چقندر یا با آب افشردهٔ سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت واشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه نیز نافع است آنرا واسترخا وتمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز اقلا سه روز نافع است آنرا وفالج را واکثری از امراض عصبانیه را واکر مخلوط نمایند آنرا بقیروطیکه شکسته باشند حدت افربیون را بروغن وتمریخ نمایند بآن نافع است آن هرد ورا بنهایت نفع وحد او رئیست اکثار موخ آن زیاده از هفت روز وحد ا را فربیون از سه درم وچون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار کرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است ازبرای فالج واسترخا بجهت آنکه مسخن عصب است وملطف ومحلل بلغم وچون بکیرند وزن یک اوقیهٔ آنرا ونرم سوده در یکرطل زیت که دران دو اوقیه موم کداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود وتمریخ نمایند بقلیلی ازان نافع است فالج واسترخا را نفعی بین وچون بکیرند ازان ربع درمی واز سکبینج واشق نصف درمی وحب ساخته فرو برند نافع است ازبرای استرخا وچون بکیرند مقدار یک دانک ازان وسائیده بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ وچون مخلوط نمایند افربیون را ببعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط وروغن سداب وتمریخ نمایند بآن نافع است تشنج بلغمی را واکر زیاده نمایند بوزن آن جند بیدستر وعاقرقرحا میباشد انفع وهمچنین تمریخ بقیروطی معمول از افربیون تازه یک اوقیه وزیت کهنه یکرطل وموم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت کداخته افربیون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته نیکو سائیده استعمال نمایند الرعشة والتمدد آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه نافع است رعشهٔ بلغمی را وتدریج بیکدرم افربیون محلول در ده درم زیت کهنه

نافع است خدر را و همچنین تدهین محلول آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافع است خدر را و همچنین محلول آن
در روغن قثاء الحمار و یا روغن حار دیگر نافع است آنرا شربا و تمریخا و چون سه درهم آنرا در روغن مناسبی حل نموده
هشت روز بآن مروخ نمایند نافع است خدر را و تعطیس با فربیون و اشتمام بآن و نشوق بدان با روغن مناسب نافع است
دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس بارد و از الصرع و السکتة و الکابوس و الجمود و الشخوص چون قیا در نرم بسایند آنرا
بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و در بینی صاحب صرع و سکته دمند نافع است آن مرد و را و چون حل کنند بآب گرم و غرغره
کنند بآن صاحب صرع میباشد نافع او را و چون طلا نمایند افربیون و ثافسیا و امثال این مره و از ادویهٔ محرقهٔ محللهٔ مواد
و مقرحهٔ عضو بر موضع صعود ابخره در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود ریاح مصرعه از انها بسوی سر نافع
است آنرا و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن ربع درم
از آن با ادویهٔ مناسبه نافع است کابوس را و بستن یک اوقیهٔ افربیون محلول در یک رطل روغن یاسمین بر سر صاحب جمود
و شخوص و همچنین طلا کردن افربیون و جندبیدستر سوده در روغن یاسمین بر سر نافع است آن مرد و علت را الاستسقاء
و الطحال و القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک
و کمر که از بلغم و سردی باشد و سردی کرده و سموم بارده را نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در
چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و درد معه و حمرت
چشم و تنقیهٔ دماغ و فساد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت
زیادهٔ زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام دافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل
و با زعفران و افیون جهت تسکین الم ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و
اگر احداث سوزش نماید روغن گل مرهم دافع آن است و فرزجه یک حبهٔ آن که با سکبینج سائیده باشند در اعانت بر حمل
و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بد بوئی آن بی عدیل المضار مضر اصحاب امزجهٔ حاره و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد
مزاوار نیست که بتنهائی آنرا بنوشد و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس و افاویه مانند دارچینی و
سنبل الطیب و سلیخه و کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث بهم
آوردن فم آن بعد یکه ادویهٔ مسقطهٔ جنین تنوانند اسقاط آن نمایند مقدار شربت آن دو قیراط و زیاده از آن تا سه درهم
کشنده بدل آن در استسقا مازریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جندبیدستر و قسم میاه آن قتال است این مولف گفته
اگر فربیون و افیون را سوده و باهم در شیشه کنند هر یک دیگر برا فانی میکرد اند بحدیکه اثری از آن هر دو نمیماند و گفته اند چون
افربیون را با بلادر اعتدالا درهیچ وقت قوت آن زائل نمیکرد و محبوب و دهان و احمد و اطایه و قیروطیات و معاجین
افربیون در قوا با دین ذکر یافت و تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار مقرر آن نیز و بالجمله از خوردن آن
نعاس و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطنی شدید عارض کرده دو سه درهم آن در سه روز کشنده بود
بتقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است مصلح آن چرب نمودن آن بروغن د
آشامیدن سویق سرد کرده به یخ و برف و نشستن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب
مخروش و لیمون و کشکاب و روغن گل با کافور و گلاب و شوربای چرب و جلاب مجرب و فادزهر حیوانی با دوغ تازهٔ گاو

خورانیدن و احمد و باردهٔ بر جگر کند الحقن است

افسنتین

* افسنتین * بفتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت
یونانی است و بعربی خترق بخای معجمهٔ مفتوحه و تای مثناة فوقانیهٔ ساکنه و رای مهملهٔ مفتوحه و قاف و برومی ابستیون
و بفارسی مورد کویند و بلغت مصر نوع زبون آنرا دمسیسه و نوع جبلی آنرا ربل براء مهمله نامند و بهندی مچتری و شتارکوبند
* ماهیت آن * نباتی است ما بین شجر و گیاه و شبیه باقحوان که بفارسی بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند و شاخهای آن
انبوه و برگ شبیه ببرگ صعتر و غبار آلوده و با اندک زغب و گل آن مانند گل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمهٔ کوچکی
و در آن تخمی باریک شبیه بامهندو با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و ثقلی شیخ الرئیس گفته که حنین نوشته
که افسنتین چند نوع می باشد خراسانی و شرقی و طرسوسی و صوری و آنچه از کوه لکام میآورند و غیر اینها نیز و منقل مین انج
صنف دانسته اند طرسوسی و صوری و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت
آن کمتر و از این جهت اسهال بلغم نمی نماید هر چند در معده باشد و نفعی چند ان در اسهال بلغم ندارد و مضر بمعده نیست
و صنفی را که برگ مانند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و بی برگ و اهل مصر آنرا دمیسه نامند و منبت آن آنچه در اکثر
شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون ترین همه اصناف است و گفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا
بعض حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوث رومی دانسته اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرسوسی مفید
رنگ پس سوسی مذهب آنست که چون چوب آنرا بشکنند و یا بکفند مثنه مانند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی
و قبضی باشد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعم مذهب آنست که در آن گرهها باشد و
آنچه از جزیرهٔ نبطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچکتر و کاه مغشوش میکنند آن را
بورد ی زیت که با آن در آب جوش میدهند و خشک می نمایند و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آن را چون در آتش
اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص * طبیعت آن * گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول دوم و خشک در آخر
آن گفته اند و این اصح است و گوهی عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش
آن * افعال و خواص و منافع آن * مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و
ماء اصفر و با برا خلاط مراریهٔ محتبسه در معده و با دراز بول و منقی عروق صینه و شش و با افتیمون و بدستور با افتیمون و اسطوخودوس
منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و صبات و امراض
عین و گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مرارهٔ طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیاء و داء الثعلب و داء
الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها
از امراض هر یک بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ آن نافع شربا و ضمادا الصداع و اللقوة و الفالج و الاسترخاء و الرعشة و الصرع
و السکتة و الکابوس نشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصا که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث
متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست و غرغره بآن لقوه و شوب طبیخ آن بتنهائی
و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در معده او اخلاط حاره حاصله از ادویهٔ
مشروبه باشد بنوشد آنرا خارج میکرداند آنها را و قبر بن میکند بالعرض و رنجتن عصارهٔ آن بگلوی مسکوت و سعوط نمودن

آن آنرا مفید الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دو آثار و مسهل رطوبات
از صفرا و بلغم را و نقیع آن سبات و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا را و نیز تجرع هر روز ده اوقیه از آب طبیخ آن و اگر ماده
مالیخولیا مائل بسوداء باشد ده قیراط عصارهٔ آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر بشرکت مراق بود و در مراق ریاح باردهٔ
نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیهٔ آن بطبیخ افسنتین با عصارهٔ آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن گل آن جهت اعیای
امتلائی مفید امراض العین چون بگیرند حشیش آنرا و صافیده در خرقهٔ کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید نمایند
بآن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد زائل گرداند آنرا بجهت آنکه گویند جذب میکند خون را بسوی
خود بلکه خون در آن صره می آید که اگر بفشارند خون از آن برمی آید و طلای مطبوخ آن در مبتدی جهت درد چشم و غشاوه
و ورم و ضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشی تحت پلک چشم و ضماد آن با ناردین جهت رمد خصوصا ابطی آن و اکتحال
آن جهت رمد و غشاوه امراض الاذن چون افسنتین را در آب با روغنی قابض یا در شراب بپخته گوش را ابخار آن بدارند
نافع است وجع آنرا و ورم بناگوش را و همچنین طلای آن بر بناگوش و قطور عصارهٔ آن وجع حادث بسبب دیدان و یا ریاح
و یا رفتن آب در آنرا نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام
قوت آن در روغن آید با قلیلی زهرهٔ بز نیز محلل ریاح گوش و منقی جراحت آن در ساعت و رافع کری است هرچند کهنه
باشد و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهرهٔ بز آمدن آب را از گوش باز دارد امراض الفم و
الحلق و الصدر و الریة طلای افسنتین کوبیده و با نطرون و عسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافع است ورم عضلات
داخلهٔ آنرا و خناق و ورم بناگوش و وجع آنرا و همچنین غرغرهٔ مطبوخ آن با عصارهٔ آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ آن و آشامیدن
آب طبیخ آن جهت تنقیهٔ صدر و ریه و آنچه در عروق آنها است از اخلاط صفراویه نافع المعدة و الکبد و المرارة و الطحال
و الامعاء و الرحم و المقعدة و الدیدان و البواسیر و المفاصل آشامیدن آن با ناردین جهت درد معده و تحلیل صلابات
باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب
الفعل است و جهت اوجاع جنبین و خاصره و تهبج صورت و اطراف و استسقا و اوجاع مفاصل و امراض مقعدهٔ بارده و دفع
بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند
ده روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع
و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و ضماد کوبیدهٔ آن با انجیر و
نطرون و شیلم جهت استسقا خصوصا با سرکه و بدستور با نطرون و انجیر و دقیق ترمس برای طحال با اکلیل الملک در زیت پخته جهت
ورم کبد در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تسریح آن با موم و روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت
درد تهیگاه و درد معدهٔ کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن بتنهائی و فرزجهٔ آن با عسل
جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی و یا مطبوخ آن با برنج یا با
عدس بجهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب
ادویهٔ مشروبه در معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن شراب آن جهت تمدد زیر شراسیف و تقویت معده و دفع بواسیر
و شقاق مقعده و تنقیهٔ عروق ماساریقا از اخلاط مراریه و مائیه و ادرار میفرماید الحمی و داء الثعلب و الحیة و الشرا و دفع

السموم و غیرها و الزینة آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای عفن و مرکب و کهنه و با ناردین جهت داء الثعلب و داء الحیة و
اصلاح فساد مزاج و بتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره و بدستور ضماد آن و آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت گزیدن
عقرب و با شراب جهت سم شوکران و نهش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خناق عارض از شرب فطر و ضماد آن با آب
جهت شرا و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و گذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و
آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و موس و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده
باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقاربت پشه است با آن کس و دود آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ
آن کشندهٔ کیک و تدهین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف فم معده است هوای نبطی آن ولیکن ضرر
عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن است و مصدع و مجفف مصلح آن در مبرودین انیسون و مصطکی و در محرورین شربت انار
و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای
معده و تقویت آن و عصارهٔ آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصارهٔ آن قوت قبضی که محتبس است در حشیش آن نیست
و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن حین بیشتر از نفع
آن است بسبب قوت قبضی که دارد و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف
هوائی ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم
آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درم است اما باید که چون جرم آنرا بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال
نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیح ارمنی است و جهت تقویت معده
بوزن آن اسارون و نصف آن هلیلهٔ زرد و بجهت جگر عصارهٔ غافث و جعده و قیصوم و عصارهٔ آن که آنرا کوبیده آب
آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سدهٔ جگر و مجاری مابین معده و جگر و
مجاری امعاء و جهت تبهای کهنه و مرکبهٔ قدیمه و تقویت معده و تنقیهٔ آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوء
القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج شربا مفید و جهت تهبج وجه و ورم اطراف و ورم طحال
و داء الثعلب و داء الحیه شربا و ضمادا نافع و مورث کرب و صداع و مصلح آن ریوند مقدار شربت آن تا یک درم و بدل آن سه
وزن آن افسنتین یا غافث یا شکاعی است و این ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصارهٔ آن مصدع است و ظن من آنست که
همین حسب مضرت آنست بمعده و مصلح آن در محرورین لیمون و در مبرودین رب آب انار است و حب افسنتین و دهان و اشربه
و اضمده و عرق و غیر هره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق
استعمال و صنعت هریک

* افشرج * بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح راء مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند افشرج
و اصل آن افشرده بوده که بکثرت استعمال افشره شده و آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده و فشرده
آب آنها را بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره گویند و بالفعل
عبارت از آب افشردهٔ میوه های آبدار رسیده ترش یا مخلوط مانند انار و آلو بالو و توت و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و
یا سرکهٔ انگوری و یا عرق نعناع و یا تمر هندی محلول با آب و یا آب انبهٔ خام و فالسه و جامون که میوه های هند است یا سماق

محلول در آب وامثال اینها است که صاف کرده وبقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده وآب لیمو آنقدر که خوش طعم کرده وبا طعام ویا بدون آن بنوشند یا مربی وشربت ترشی ویا مخلوطی که در آب حل کنند وبنوشند وعرق سلطانی که از جملهٔ افشرجات رفیعه است در قرابادین ذکر یافت * طبیعت وافعال وخواص هریک راجع بآنچیزی است که ازان ساخته
* افعی * بفتح همزه وسکون فا وفتح عین مهمله ویاء آخر بلغت عبرانی نام نوعی از حیه است وحیه اسم جنس آن وافعی افعی
رایونانی احد یا واحاد یا نامند وآنرا اسامی بسیار است * ماهیت آن ماریست بقدر ذرع دست ویا دنبالهٔ باریک
وکوتاه آن اند ک کویا بریده شده که بفارسی کله دم نامند وسر آن پهن وبزرک ومثلث شکل که قاعدهٔ آن بطرف کردن
آن میباشد وکردن آن باریک ودروقت رفتار ازان آوازی آید کویند که آواز از پوست آنست اخلاف حیات دیکر که آنها
را این هیئت وخواص نیست وبسیار قوی وزوردار وملون بالوان بسیار ودر کوچکی وبزرکی مختلف بعضی سیاه مائل
بزردی وبعضی مائل بسرخی وبعضی بتیرکی وبعضی ابلق وغیر اینها از الوان ونیز بعضی شدید السمیة وبعضی مائل باعتدال
وبعضی قلیل السمیة ونر وماده میباشد مادهٔ آنرا چهار دندان ونر را دو دندان وبهترین آن مستعمل در تریاق فاروق
مادهٔ اشقر مائل بسرخی جوان دور از آب وعمارت وجنگل وبیشه وشوره زار ودمن کشا وعریض موسلب جسد مائل بباریکی
است که چشمش مائل بسرخی باشد ودر آخر بهار یا اوائل صیف صید کرده در وقت صید ضربی وزخمی باو نرسیده و
زود سر ودم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف ولاغر نشده باشد وطریق قطع سر ودم آن آنست که آنرا خشم آلود نموده
بزودی وسرعت تمام سر ودم آن را یکجا جمع نموده بتیشه ویا تبر نجاری عریض ویا ساطور قصابی ویا بآلتی دیکر که بسیار
تند باشد ودم آن جا بجا رانحته نباشد مقدار چهار انکشت از هر طرف بیکضرب بایکی جدا نمایند که دران اصلا وحلی
فساد والابکار نخواهد آمد وکیسهٔ محاذی سر ودم آن بد ارند که دران افتد ویکسی نرسد ووجه سر ودنباله جدا کردن
را کفته اند که بجهت کثرت سمیت آن است چنانچه مشهور است بلکه برای آن است که دران کوشتی نیست پس پوست
آنرا جدا کنند وشکم آنرا چاک کرده زهره وامعا واحشای آنرا برآورند واحتیاط نمایند که زهرهٔ آن شکافته نکردد ودر
بطن آن نریزد که کوشت آنرا فاسد وزهر قاتل خواهد نمود وبکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار دران است پس با آب
ونمک پاک شسته وبا آب وقدری شبت واندکی نمک در دیک سنکی واکر نباشد مسی تازه قلعی کرده وبانقره بآتش ملایم
بدم طبخ نمایند واکر آتش اخکر باشد بهتر است وباید که سر آن بسته آب آنقدر دران باشد که بالای آن آید ونیکو پخته
شود وبسیار باقی نماند وبعد سرد شدن بکذارند تا سرد کردد پس سر آنرا باز کرده کوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا
نمایند وبهر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند ویا غیر آن واکر اقراص سازند در هاون سنکی نرم بکوبند وبا
آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند وبر روی غربال خشک نمایند
ودر شیشه نکاه دارند وعند الحاجة بکار برند وعلامت جوانی آن سرعت حرکت وهمیشه سر را بلند داشتن است وهرچه
بعد قطع سر ودنباله خون کمی ازان آید وبی حرکت باشد استعمال نباید نمود واز اصناف ردیهٔ آن یکی مقرنه است یعنی
شاخدار که از کزیدن آن خون از مسام ومنافذ ملسوع آن جاری میکردد وکفته اند که خون نیز بول میکند ودیکر سامه
است که فرو میرود در رمل وشنا میکند دران مانند ماهی در آب ودیکر ملکیه مکللة الراس است که طول آن نهایت سه شبر
میباشد وسر آن باریک ونیز کفته اند که حیت این محل بحث که بنفس وصغیر خود میکشد وهر کرا نظر بران افتد میمیرد و

هر که نزدیک آن مرده ورود او نیز میمیرد واین قول شاید مبالغه باشد ودیکر افعی که کمر آن کند ه وکردن آن باریک و
سر آن پهن ودم عنبر با نقطهای سیاه باشد ودیکر بلوطیه که در بلوط میماند وبد بو میباشد وکسی را که بکزد پوست او جدا می
کردد ودیکر معطشه که عطش با فراط وحرقت والتهاب بسیار عارض میکردد ملسوع آن را بحدیکه در اثر آب مینوشد وسیراب
نمیکردد تا بمیرد ودیکر بزاقه که میکشد بآب دهن خود وبوی آن نیز مهلک است ودیکر سیاه مسمی باسود سالخ و
ارقم یعنی ابلق ومرقش یعنی دورنک وانچه صاحب خالها باشد وانواع ردیهٔ دیکر نیز میباشد وسمیت مار ماده
اکثر وقویتر ازان است وتاثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص قریب بقلب ودماغ واعصاب وکبد اسرع
است از اعضای بعیده وسمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطهٔ دندان سمیت را بعضو میریزد ودندان آن
سفید وکوچک بقدر اردانهٔ برنجی ودران سوراخی در طول وسر آن محرف مانند قلم تراشیده است وچون
ماریکه دندان آنرا برآورده باشند کسی را بکزد از موضع نهش آن قدری خون برمی آید ولیکن اذیت بسیار نمیرساند
وملسوع کشته ماریکه دندان سمی آنرا برآورده باشند اکر محبوس دارند بعد از دو سال واکر سرد هند بعد از شش ماه
بازدندان سمی خلد اول برمیآورد وکسی را که بکزد بدستور هلاک میکرداند * طبیعت آن بنهایت کرمی وخشکی و
وتجفیف وتحلیل است وآن که قریب بآب وعمارت نباشد حار ویابس در دوم ومتوسط آن در سوم وانکه در رد ورکوهستان میباشد
خشک در چهارم * افعال وخواص ومنافع آن چون با آب واندک نمک وشبت وروغن زیتون بر آتش اخکر بملایمت
طبخ نمایند تا مهرا شود وکوشت آنرا باکند تا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع میکند وتحلیل میدهد وکفته اند در مجذوم
اینمعنی بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد وازان مانند فلس ماهی جدا کشت وازان مرض شفا یافت ونیز
از خوردن بسیار آن بدن متقرح شد ومثل ماهی پوست ازان میریزد ومقدار کم آن اخلاط متعفنهٔ لطیفه را مستحیل بخشش
وکثیفه را بتقشر جلد دفع میکند ونفع می بخشد وایضا کوشت پختهٔ آن بنحویکه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم
مشروبه وملدوغه وضعف بصر ودرد عصب وازالهٔ برص ومنع زیادتی خنازیر وحفظ جوانی وتقویت قوتهای حیوانی ونفسانی
ونیکوئی ذهن وفکر وجهت لقوه ورعشه وامراض باردهٔ عصبانی وطول عمر موثر هرگاه بمدت یکمرتبه تناول نمایند ولیکن اکثار
دران ننمایند وبعد تقویت بدن وشروع برونیدن کوشت وجلد حفظ نمایند واعضا را از خارج بمالیدن مراهم وموم وروغنهای
مناسب ومسکهٔ تازه وازداخل بآشامیدن شراب وماء اللحم واکل لحوم لطیفهٔ مشویه وامثال اینها وآشامیدن مرقهٔ آن
جهت ضیق النفس بارد رطب وباید که مرقهٔ آن را بدم بپزند زیرا که کوشت آن دیر پخته ومهرا میکردد وفساد کوشت کوبیدهٔ
خام آن جهت دفع سمیت افعی کزیده واقسام مارها بنهایت نافع وایضا جهت داء الثعلب وداء الحیه وخنازیر واوجاع
مزمنهٔ بارده نافع وچون شکم آنرا چاک کنند وکرما کرم بر کزیدهٔ آن کذارند وجع آنرا ساکن کرداند وسمیت آنرا دفع
نماید واکثار اکل آن محرق اخلاط ومصدع ومصلح آن شیر تازه دوشیده وآب فواکه است ونخود یکه در حین جوشانیدن
کوشت دران پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی ونمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از کوشت
آن است وکفته اند که چون صفت علاج افعی را بریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هر یک افعی کرهی بران
بزنند بستن آن ریسمان بر کردن صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیة مجرب وبدستور ریسمان کتانیکه افعی را بدان
خفه کرده باشند جهت خناق واورام لوزتین نافع وخون آن اکتحالا جهت روشنی چشم ومنع نزول آب در چشم مفید

زبد حتو رزهرهٔ آن شم قاتل بلا مهلت وکذا زند هٔ اخلاط واعضا وفاسد کنند هٔ ارواح وحرارت غریزی است
بسرعت بالخاصیة ولهذا استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست وپوست آن جهت امراض صدر واستسقا ویرقان و
طحال ونزلات وادرار بول وتفتیت حصاة وامراض مقعد ومرنوع که استعمال نمایند نافع وبخور آن طرد هوام نماید و
کسی را که خناق باشد وخوردن گوشت آن خوش نماید او را محرق آن که بدل آنست استعمال نماید وطریقهٔ احراق آن دو
مقل مذکور یافت ود رنسخهٔ ما لیقی طریق احراق آن چنین است که بران افعی نمک وشبت وانجیر از هریك یکرطل و
نیم اوقیه سائید ه پاشید ه وبانه اوقیه عسل بران ریخته وسرآنرا بسته د رتون حمام یا د رتنور گذارند تا سوخته گردد مانند
زغال پس نرم سوده درشیشه ویا د رظرف چینی محفوظ دارند وعند الحاجة استعمال نمایند وگاه از برای خوشبوئی و
نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب وساذج هندی نرم سوده بآن ممزوج مینمایند ✱ افعال وخواص ومنافع رماد آن
آنست که طلای آن باروغن زیتون جهت تحلیل خنازیر وباسرکه جهت داء الثعلب وداء الحیه واکتحال آن باعسل بغایت
مقوی باصره است وعلامت افعی گزید ه وتدارک سم آن ومرارهٔ افعی خورد ه وتدارک آن نیز وتریاق فاروق ازبدء
ظهور تا انتهای کمال وشرح وطریقهٔ ساختن وزمان استعمال ومواضع آن ومقادیر شربات ومنافع ومضار آن بتفصیل وقرص
افعی وحب ودهن ورماد وطبیخ وماء اللحم ومرقه ومعجون آن درقرابادین ذکر یافت وبالجمله کسی را که افعی ویا مار
گزید ه باشد از علامات لسع آن برآمدن خون متغیر اللون از ان موضع پس زرد آبی شبیه بچرک وورم کردن موضع لسع
وسرخ شدن آن وخشکی دهان وزبان والتهاب اندرون وگرمی بدن وعرق سرد وسبزی رنگ ورو وغثیان وقی صفراوی واغما
وغشی ومردن بدن واهلاک است وبهترین معالجات فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است باستحکام تمام بفاصلهٔ
چهار پنج انگشت تا یکشبر بهر ریسمان وبند یکه حاضر باشد حتی از کمربند ودستار تا بند ازار ومراد آنکه تغافل نه ورزند ومساهله
ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر دره صت ویا باشد واگر درد وجا بیند ند بهتر است یکی بالای دیگری بفاصلهٔ چار پنج انگشت
تا یکشبر وتا خوب خاطرجمع نکرد ند باز نکنند واگر تا سه روز باز نکنند بهتر است ویا داغ کنند آنموضع را ویا قطع نمایند والا فی
الفور تیغ زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت وخون فاسد دفع گرد د وخون ملوع از ان بر ید وکم رنگ
مانند چرک رقیق زرد رنگ شبیه بزرد آب میباشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون واخلاط واعضا را میکدازد وفاسد میکرداند
واگر محجمه میسر نیاید شخصی جوان باقوت که دندانهای او مسلم باشد ومرضی وقلاعی دردهای وزبان او نباشد وناشتا
نباشد دهن خود را پاک بشوید ور روغن گل برلبهای خود بمالد وبدان مصمصه کند وبقوت تمام آنموضع را بمکد وآب دهان
را بیفکند وفرو وریزد ونیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بد هد وبخورانند وبران موضع بمالند ونه چهار عدد رته که بهندی ریتهه
نامند د رآب خوب بمالند تا کف برآورد وبخورانند وخورانیدن روغن کهنه که اقلا یک وساله باشد وشیر وشراب کهنه وپنیر
مایهٔ خرگوش تازه محلول درسرکه ویا آب مطبوخ برگ غاروفاشرا واسپند وتخم بونجه ومغز تخم ترنج وبیخ عرطنیثا وبیخ کاشم
وبیخ کز ومرمکی وافسنتین وطرخشقوق وزراوند مدحرج وطویل وکرفس جبلی وفلفل ویا معجون مرتب از اینها بتمامی
ویا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانگ وخوردن شیر خام بسیار یا مغز گردکان ومالیدن مرمکی وادویهٔ مذبوره بقوت
بر موضع آن شکم موش زند ه را بشکافند وگرما گرم بران موضع گذارند وبعد شکم خروس زند ه را بشکافته گرما گرم بران
بگذارند ومهرهٔ مار را بران بگذارند تا بچسپد وبران شیر تازه د وشید ه میریخته باشند تا هنگامیکه دیگر شیر نه برد ورنگ آن

متغیر نگردد ومهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهرهٔ مار اصلی آن است که مادام که زهر باقی است جدا نمیگردد
وشیر یکه بران میریزند بریزد ومتغیر میگردد ورقی فرمودن بآ بیکه نیل دران مقدار یکرطل حل کرد ه باشند وبستن قدرما ازان
دران موضع وخورانیدن آب برگ بربانه که نبات هندی معروف است وسعوط نمودن بدان واگر تازهٔ آن نباشد برگ خشك
آنرا سوده بنحوی سعوط نمایند که باقصی بینی ودماغ او برسد وتغذیه بسرطان نهری وزنجبیل باشیرا لاغ ویا زنان وگفته اند
اکتحال بدان با آب سوده درچشم او باعث عدم تضرر از سم آن است اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد
وکسی که زهرهٔ افعی خورده باشد واورا پی در پی غشی عارض گردد تدبیر آن مکرر رقی فرمودن بآب رته ومطبوخ ادویهٔ
مدکوره وروغن کنجد تازه ومسکه با آب گرم یا باشیر گاو و با بزویا تریاق فاروق ومثرودیطوس ودواء المسک وفاد زهر
فائق وامثال اینها وآشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه وسرطان نهری بامشك خالص وشیر بزو
یا الاغ یا زنان وامثال اینها است

اقلنجه

✱ اقلنجه ✱ بفتح اول وسکون قاف وفتح لام وسکون نون وفتح جیم وبهندی پل پرنگ نامند ✱ ماهیت آن تخمی است
شبیه بتخم دل وتند شبیه ببوی سیب وباعطریت وبغایت سرخ وطعم آن تلخ ود رخوشبوئیها داخل مینمایند ود رمعاجین وغیرها
نیز نبات آن بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام وگل آن سفید وتخم آن د رغلافی مانند تخم بزر البنج ومنبت آن
بلاد هند است وزرد وسیاه آن زبون کوبند از قسم کوچک کبابه است ونیز کوبند قرنفل بستانی است واین سرد واصلی ندارد
✱ طبیعت آن گرم دراول وخشک وباقوت قابضه ✱ افعال وخواص آن مقوی دل ودماغ وجگر ومعده ومفتح سدهٔ
دماغی ومحلل ریاح ومشهی ومفتح سدهٔ احشا ومنضج معده وآروغ آورنده وقائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب
ورتیلا وطلای آن باروغن زیتون درحال رفع درد گزیدن عقرب میکند مصدع ومورث کرب وخناق مصلح آن روغن
زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

افنیقون

✱ افنیقون ✱ بفتح اول وسکون فا وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون لغت یونانی است
✱ ماهیت آن نباتی است شبیه با فیقطس مگر در بوکه بوی اترج ندارد ود رزراعت گندم میروید ✱ طبیعت آن بغایت
سرد ومحلل رامت ✱ افعال وخواص ومنافع آن از خارج د راطلیهٔ رادعه مستعمل است شرب آن جائز نیست

افیقطس

✱ افیقطس ✱ بفتح اول وکسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح قاف وضم طای مهمله وسین مهمله لغت یونانی است
بمعنی محلل ✱ ماهیت آن نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی وساق آن باریك وپرشاخ وگل آن مختلف الشکل واللون
ومائل بسفیدی وبرگ آن عریض شبیه ببرگ سداب با تشریفات خفی ومزغب بزغبهای سفید مانند برگ کامنی کبیر
واندک طولانی وساق برگ آن باریک وتخم آن شبیه بتخم شلغم وبزرگتر از ان ویا تخم ترب ود رغلافی مانند آن
وسیاه واغبر وبیخ آن بی ریشه ونرم وباعطریت واز وسط ساق آن سه ویا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک بطول یک
اصبع روئید ه بطرف بالا وبوی گیاه آن شبیه ببوی ترنج ✱ ومنبت آن سواحل دریا ومسرآبها وجاها نیکه آب دران
فرو میرود ومیباشد ومزرعهای جو وعدس ونخود ود رمصر وسواحل دریای شام بسیار است ود رصعید مصر آنرا شلیم
نامند بهترین آن رسید ه سنگین آن است ومغشوش بتخم شلغم مینمایند وفرق به بزرگی آن است ✱ طبیعت آن در
دوم گرم وخشک وبا اندک حدت وگرمی آن زیاده از خشکی آن ✱ افعال وخواص ومنافع آن ✱ برگ وتخم ر

حالمرا اجزای آن جهت وجع کبد وورم بارد غلیظهٔ آن وتفتیح سدهٔ آن وصلابت طحال وتحلیل اورام واخلاط غلیظه ورياح ونفخهٔ طحال واحشا وصلابات سائر اعضا ودرد پا ودفع جمیع سموم قتاله شربا وضمادا نافع وباید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند وعصارهٔ بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع وقویتر وباید که در فصل بهار عصارهٔ آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن در ان رطوبتی نمیماند مقدار شربت آن تا دو مثقال واز تخم آن نیم مثقال وروغن آن در آثار مانند آن است وآنرا زیت الشلیم نامند

* اقیمیدون * بفتح همزه وکسر قا وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر میم وسکون یای مثناة تحتانیه وضم دال وسکون واو و نون لغت یونانی است وآنرا قافیوس نامند * ماهیت آن نباتی است مابین شجر وگیاه ومنحصر در یک شاخ وبرگ آن زیاده از دو واز ده عدد نمیباشد وگل وثمری ندارد وریشهای آن باریک وسیاه وتند بو وبی طعم * طبیعت آن سرد و تر * افعال وخواص آن ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس وآشامیدن آن مانع توالد زن ومرد مقدار شربت از برگ وبیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند

* افیوس بفتح اول وسکون فا وضم یای مثناة تحتانیة وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است وآنرا فافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بحدقه است وبعضی مردم آنرا خامالاتس وحل بری نیز گویند * ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه وبسیار بلند نمیشود وساق آن مزغب وباریک واز نیم ذرع زیاده نمیباشد وشبیه بچوب اذخر وبرگ آن مانند برگ سداب وبسیار سبز وثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل وسیاه وگل آن زرد وصدفی شکل وبیخ آن بقدر امرودی وشبیه بچوب وخنثی وممتلی پر از رطوبت وچون خشک شود باطن آن سفید وظاهر آن سیاه میگردد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک و لذاع وجالینوس بارد در دوم ومجفف در اول وثمر آنرا حار قابض در اول درجهٔ اول ومجفف در دوم گفته * افعال و خواص آن آشامیدن اعالی آن مقیٔ واسافل آن مسهل ومجموع آن مقیٔ ومسهل بلغم وصفرا ومانع روئیدن مو است برعانهٔ صبیان تا مدتی چون بران بمالند وثمر آن بر ثآلیل را مفید ودمعهٔ آن مقیٔ ومسهل مقدار شربت از جرم آن سه قیراط واز رطوبت آن پنج قیراط شیخ داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع وگفته شده جلا میدهد بیاض چشم را ومقیٔ ومسهل است وکیفیت استخراج دمعهٔ آن آنست که آنرا بکوبند وبفشارند ودمعهٔ آنرا بگیرند ودر ظرفی کنند وبران آب بریزند وباپری حرکت دهند وخشک نموده استعمال نمایند

* افیون * بفتح همزه وسکون فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون معرب اپیون یونانی است ومعنی آن مسبت است یعنی خواب غرق آورنده وبعربی لبن الخشخاش ومرقد وببربری تریاق وبسریانی دعیا مینون وشقیقل بمعنی میرانندهٔ اعضا وبفارسی تریاک وکوکنار تریاکی که رستم از کیکاوس طلبید که بسهراب خورانده افیون بوده زیرا که نیست دوائی در اوجاع شدیده مسکن وحائل میان مریض وموت سوای آن چون در ان قوت سمیت است وبا آنکه دوائی سمی وشدید الغایله است واطبا باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن وقد اشته اند چاره از ان لهذا ترکیب نموده اند آنرا با مصلحات آن مانند زعفران وجندبیدستر ومشک * ماهیت آن بدانکه اطلاق مینمایند آنرا برسبیل اشتراک بر همه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد وخواه سیاه واهل مشرق ومغرب برین متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه واین نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در ان زمان زرع خشخاش سفید نبوده واز خشخاش سیاه صحرائی

لبن میگرفته اند ودستانی آن بسیار کم بوده مکرر مصر تنها خاصة در موضعی از ان معروف باطبوط واز انجا باطراف میبرده اند سوم بر عصارهٔ خشخاش سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس وشیخ الرئیس فرموده اند واز کاهو صحرائی نیز افیون میسازند واین نیز مخدر است اما ضعیف العمل واز شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند واین بسیار کم بعمل می آید ولیکن بسیار قوی است طریقهٔ اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش ریخت وکوزهٔ آن بزرگ شد ودانهای آن بسته گردید وقریب بآن رسید که رطوبت وطراوت آن کم شود وخشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غایر باشد وبالاند روغن آن بر حد وشور را خطا کند زده شب میگذارند تا شیر ورطوبتیکه درون آنست از ان موضع بیرون آید وبسبب سردی هوای الجمله بستگی وانعقادی بهم رساند پس صبح زود که آفتاب خوب طلوع نکرده وهوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند وبر کنارهٔ صدفی یا بیالهٔ چینی یا شیشه جمع مینمایند وزمانی صبر میکنند تا آنچه بازتراوش نماید واز انها بر آید نیز میگیرند وهمچنین روز دیگر وگاه مرتبهٔ دیگر نیز تیغ میزنند ولبن آنرا بدستور برمیدارند وبعضی مردم لبن آنرا از صدف یا از پشت کاردی جمع مینمایند وبا انگشت بهتر است زیرا که در ان صورت البته قدری از پوست رقیق واجزای کثیفهٔ خشخاش خراشیده داخل آن میگردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ نیکو ملایه میکنند وبدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود وغلیظ گردد قرصها ویا فتیله ویا قلمهای پهن سازند اما طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که سر خشخاش وپوست واوراق آنرا میکوبند وآب آنرا افشرده میگیرند ودر آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد وبدستور برسنگ ملایه میسایند وبدست میمالند واقراص میسازند واین را افیون مقونیون میگویند وبهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است وبعد از ان از خشخاش سفید واز شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر واقوی وزبون آن ماخوذ از عصارهٔ آن است واز ان زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی وعلامت جودت آن تندی بو وتلخی طعم وقبوضت وملاست جرم وجوهر ودر آب گداخته شدن واجزائی محلول آن متشابه ومتساوی بودن که ذردی در ان نباشد وچون صاف نمایند ثفلی از ان نماند وجوشیدن آن شراب آورد وچون قطعهٔ آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل بسرخی ومشکین باشد وچون در آفتاب گذارند نرم وگداخته گردد وچون در آتش اندازند ویا بنزد یک چراغ بدارند زود مشتعل وافروخته گردد واز ان جرم بسیاری نماند وشعلهٔ آن صافی باشد وکدر وتیره نباشد وچون آنرا خاموش کنند بوی آن تند وقوی باشد ومغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است وآنرا غش بماميثا یا عصارهٔ خس بری میکنند وعدس وصمغ ومر نیز داخل آن مینمایند وعلامت هریک از طعم ورائحه وحل نمودن در آب معلوم میگردد * طبیعت آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آنرا سرد وخشک وبرودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است ودران نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم وبعضی در اوسط وهمچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم وبعضی گفته اند یبوست آن قوی است وجملهٔ اطبای هند آنرا گرم وخشک ومتأخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند وبعضی گرم وانچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است در چهارم ومتخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر سوم واز خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم ومتخذ از کوزهٔ شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند وبعضی سرد ومؤلف را عقیده آن است که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در ان دو جزو است جزو حار لطیف هوائی وجزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است

وتلخي طعم وحل شدن آنچه بسیار وسرعت اشتعال بنار وصف ورا فعال حرارت ازان در بدن بعد ورود دران وفعل وانفعال بانم بسبب جزو حار آنست ولیکن چون بسیار لطیف وقلیل است زود بتحلیل میرود وزائل میکرد دوا فعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضي آنست وچون بسیار است باقي میماند واز این است که در اوائل هنگام استعمال وورود آن در بدن باطنا وظاهرا شربا وضمادا وطلاء بسبب تخلل بروح مسام واجتماع حرارت در باطن قوی را برمی انگیزاند وظاهر بدن را کرم میسازد واشتها را زیاده میکرداند ورفته رفته بالعکس بدن را ضعیف ولاغر ورنگ رو را زرد وبی رونق میسازد بسبب ضد یت وافنا واماتت حرارت غریزی وقوی وارواح ＊ افعال وخواص ومنافع آن مخدر وقابض ومصدد ومنوم ومحلل ومسکن اوجاع ومانع تعفن اخلاط وفساد آنها وحافظ ادویه وتراکیب وبجهت اکثر امراض راس واعصاب ونزلات وامراض چشم وکوش وسرفه وربو وضیق النفس که از حرارت باشند وتبهای مزمنهٔ دقیه ونائبه نافع ودر تسکین اوجاع ومنع تعفن اخلاط وتحلیل روح حیواني ورفع اسهال وسحج وقرحهٔ امعا مانند آن دوائی نیست وچون در سفرها وهنگام تعب وغم وهم واندوه وضعف قلب وکرسنکي ونیافتن طعام در ایام قحط وغلا وسرمای شدید وایام روزه ووقت قلع اسنان وحرقت بول وسوزش آن وحدت مني وسرعت انزال وشدت قوت باه ووجع قولنج اندکي ازان بخورند مفید وسود مند است بجهت افعال مذکوره وخاصیت آن امراض الراس طلای قلیلي ازان با مصلح آن بتنهائي ویا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر بر پیشانی وشقیقه جهت صداع حار خورانیدن مقدار ثمن درمي بقدر ربع تا ربع درمي با ماء الشعیر بصاحب قرانیطس نافع وموجب رستکاری او وتنویم صاحب سرسام صفراوی وسبارا وقطرب وجنون اکرچه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه وپیشانی وبینی اکر قوت او قوی باشد والا کمال پرهیز نمایند از استعمال آن وهمچنین استشمام آن با شمهٔ از زعفران حل کرده در لخالخ منومه وخورانیدن مقدار یک قیراط وکمتر ازان بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید ونیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد وهمچنین بوئیدن آن وما لیدن آن بر جبهه ویا با ماء الشعیر خوردن ویا برداشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده ونیز مسکن افکار ردیهٔ صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلي ازان با اطونیا خواه بخورد وخواه ببوید خصوصا وقتیکه با اندکی زعفران در روغن کل حل کرده باشند وخورانیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل وغلبهٔ حرارت نافع است صاحب داء الکلب وماننیا را خواب آورد وسعوط قلیلي ازان با اندکي زعفران جهت زکام ونزله در انتهای علت مفید وبعضي با زنجبیل کفته اند ودر اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مانند جندبیدستر وزعفران ومشک نیست ＊ امراض العین مالیدن آن با مصلح آن که زعفران است ویا زردچوبه وشیافات واضمده واطلیهٔ افیونیه بر دور چشم صاحب رمد واوجاع چشم در انتهای علت نافع وهمچنین با اندکي زعفران وشیر دختران ＊ امراض الاذن چکانیدن اندکي افیون محلول در روغن بادام تلخ ویا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن وهمچنین باد وحبه جندبیدستر محلول در شیر دختران ویا روغن بادام تلخ ومر وزعفران جهت درد کوش واستعمال رماد آن با جندبیدستر جهت تسکین اوجاع کوش وقرحهٔ آن نافع وقطور آن با بزر البنج مفید مرد ومتساوی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت ویک قیراط آن در شیر تازهٔ دوشیدهٔ حل کردهٔ نیمکرم جهت بثور آن که باضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در کوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل وغشي باشد وبا وجود اینها مداومت بآن جائز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است ودر غیر این حالات بطریق اولی ＊ ضماد آن جهت تجفیف قروح وورمهای حاره وبا زردهٔ تخم مرغ نا پخته وزعفران جهت حمره بشرای مهمله که باد سرخ

نامند وخراجات بضم خای معجمه ویا شیر دختران وزعفران جهت نقرس حار وفتیلهٔ آن با مرمکي وزعفران بالمویلة جهت زحیر مجرب وبا موم وروغن جهت حکه وجرب نافع ودر معاجین وادویهٔ مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه وحس وادراک وارواح ومحدث کزاز وذوق وشخوخت ولاغری بدن وزردی رخسار وتقلیل فهم وفکر وکج خلقي واکثر اوقات مغموم ومحزون بودن ویا اندک چیزی خائف وهراسان شدن وضعف قوت باصره وسامعه وشامه وذائقه وقلب وکبد ومعده وکرده ومثانه وباه واحداث نفخ وقولنج وعسر البول وغیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح آن جندبیدستر وزعفران ودارچینی وفرفیون وزنجبیل وجدوار وفلفل مقدار شربت آن از یکعدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانک آن ممنوع ودر ودرهم آن کشنده وبدل آن سه مثل آن بزر البنج وبوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن یا عصارهٔ آن ودر حبس الدم طباشیر وطین مختوم وکافور وکهربا است وبعضي بدل آن بوزن آن قودری مفید کفته اند ومدت عمر وبقای قوت آنرا مانند سقمونیا پنجاه سال کفته اند ومیباید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبهٔ اربعه یعني حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست واز کرد وغبار وآمیزش اشیای غریبه وغیرها که آنرا از صورت نوعیهٔ خود نکرداند وضعیف وفاسد نسازد وهر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر وانمرد کي اخلاط وارواح وفواق وظلمت بصر وبرا کند کي حواس وتنکي نفس وکرفتکي زبان وسبات مفرط وخارش بدن وفرو رفتن چشمها وکزاز وعرق سرد و آمدن رائحهٔ افیون از دهان ونفس وبدن خصوص که در وقت خاریدن وکمودت ناخنها عارض کردد پس اهلاک مد اوای آن وآنچه بدان ماند قی کردن بماء الشبت وفجل وعسل ونمک هندی وتحقین بحقنهٔ حاره وآشامیدن شرابیکه دران دارچینی سوده وعاقرقرحا وجندبیدستر داخل کرده باشند وکرم کردن حرّ بتکمید وعطسه فرمودن ودر میان آب کرم نشانیدن وخورانیدن تریاق فاروق ومثرودیطوس ونیز تریاق اربعه وتریاق لطین ومثرودیطوس وفاد زهرفایق ومقدار یک دانگ جندبیدستر ومشک وفلفل وحلتیت وجدوار مجرب ودارچینی واجهل سائیده با عسل سرشته واکر قلیلی فرفیون وزعفران نیز اضافه نمایند بد نیست وخورانیدن روغن کاو وآب کرم وبوره ونمک ویا شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی ومکرر قی کردن وبعد ازان عسل وچیزهای چرب وشیرین وحسوهای چرب وشیرین خوردن وبوئیدن مشک وجندبیدستر وزعفران وخوردن اینها بادام وغذا اما وطعامهای چرب شیرین وشیر برنج وشیر وهیرو جوز نیز موثر است وخوردن جندبیدستر بقدر آنچه که افیون خورده وآشامیدن سکنجبین با افسنتین ونکذاشتن که بخواب رود نیز موثر است واکر از عقب آن روغن کنجد ویا مرشف بخورد کفته اند که معالجه بد نیست وترشیها وسرکه وماست بالای آن مضر وباعث قولنج صعب است واکر احتیاج بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه وبعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن ودر بزر البنج وشوکران احتیاج بتحقین زیاده است از افیون وبیان افیون وطریقهٔ اخذ ومنافع ومضار ودفع مضار وتراکیب افیونیه باندک تفصیل وبسطي در قرابادین ذکر یافت

فصــــل الالف مع القاف

١٥٢١ ＊ اقاقیا ＊ بفتح همزه وقاف والف وکسر قاف وفتح یای مثناة تحتانیه والف بلغت یونانی اسم عصارهٔ قرظ است وقرظ ثمر منط است که ازان صمغ عربی بعمل می آید وبهندی کیکر وشوآن را کیکر کارس وبفرنکی اکاکیا نامند ＊ ماهیت آن باصح اقوال عصارهٔ نوعی از امغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن کوبیده وکرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ وبعد از خشکی سبز مائل بسرخی وسیاهی وآنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار ومستعمل نوع اول است که طیب

الرائحه مرا اول بسیار متکین وصلب باشد * **طبیعت** غیرمغسول آن سرد در اول وخشک در اول سوم ومغسول آن سرد وخشک در دوم * **افعال وخواص ومنافع آن** مجفف ورادع وقابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی معده وکبد وحابس نزلات حاره واسهال دموی وجهت استرخای مقعده ورحم شربا وضمادا وطلای آن مسکن رمد حار ومقوی بصر وملطف رطوبات وزائل کننده سرخی آن وداخل کرده میشود در ادویه ظفره وطلای آن برا اورام حاره محلل ومانع انصباب مواد است بسوی آنها وجهت داء الخس وشقاق حادث از سرما واسترخای مفاصل وبر وزناف اطفال ومقعده وبرموميا دکننده آن وبا برگ مورد وگل سرخ جهت قطع ادرار عرق وبدبوی آن وبربدن ورخسار باعث نیکوئی رنگ وباسفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش ومنع آبله آن وبدستور باموم وروغن جهت سوختگی آتش ودخس مفید ودرور آن جهت قطع نزف الدم از هرعضو که باشد وچون در آب بجوشانند وبرمفاصل مسترخیه بریزند نافع ومانع ریختن مواد است بسوی آنها واحتقان بدان مانع صحیح واختلاف الدم ومقوی امعا است ودر رحم باعث نشف رطوبات مسترخیه آن وحمول وفرزجه آن مانع نزف الدم وخروج مقعده ورحم واسترخا وسیلان آن وضماد آن جهت برآمدگی حدقه وورم حار وباد سرخ وورم مقعده ورحم وبرکبد ضعیف باعث تقویت آن وچون در آب حل کنند وسر را با آن بشویند موی را سیاه کرداند ومانع آید از افتادن آن وبالادن وروغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن بوزن آن عدس وصندل وگویند حضض است واین انسب مینماید ودستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت آنرا هنگام نضج و رسیدگی وبکوبند وصاف نمایند وبآتش ملایم جوش دهند تا بسرحد انعقاد رسد ودر قالبها ریزند وبگذارند تا خشک شود وبکار برند واکثری آب برگ آنرا نیز داخل مینمایند وگفته اند اگر بآفتاب منعقد سازند بهتر است وطریقه غسل آن آنست که بآب بسایند آنچه بربالای آب ایستد بردارند وقرصها سازند وخشک نمایند وعند الحاجه بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر جوهر لطیف حار حاد لذاع وغایص وجوهر کثیف ارضی قابض مسدد وچون غسل نمایند آنرا جوهر لطیف صاحب آن افعال زائل گردد وجوهر کثیف ارضی آن بماند ولهذا دربعضی مواضع استعمال غیرمغسول آن مانند اورام ودربعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم باید

اقحوان

* **اقحوان** * بضم همزه وسکون قاف وضم حاء مهمله وفتح واو والف ونون لغت عربی است واحداق المرضی نیز گویند وبفارسی بابونه گاو وبابونه گاوچشم نامند وبیونانی اوبیانس واوبانیس وبعبرانی فیغایغا وبسریانی فشا ونیز فرابیون وگرکیش وکوکاس گویند ونزد بعضی گاوریه نام اقحوان است * **ماهیت آن** دوقسم میباشد صغیر وکبیر صغیر را بیونانی فلیمن وبفارسی بهار گویند واین نیز دو نوع است بری وبستانی وبستانی را شاخهای باریک وبرگ آن شبیه ببرگ کشنیز واز میانه وگل آن زرد وسفید و زرد را اطراف آن برگهای ریزه سفید واز گل بابونه بزرگتر وثقیل الرائحه وباندک تلخی ومنبت بری آن کوهستانها وصحراها وبالجمله صنفی از بابونه است ومغشوش ببابونه مینمایند وفرق آن است که بابونه تخم دارد واین ندارد وگل بابونه مجوف نیست واین مجوف است ومستعمل گل زرد آن است نه گل سرخ آن وبهترین آن آنست که برگ آن سبز وبیرون گل آن سفید واندرون آن زرد وبا تلخی طعم باشد وکهنه وفاسد نباشد * **طبیعت آن** در سوم گرم ودر دوم خشک * **افعال وخواص ومنافع آن** مسخن قوی ومحلل ومفتح سده جگر وافواه عروق وملطف ومحلل خون منجمد در مثانه وورم مقعده ومدر بول وعرق وحیض ومسقط جنین ومفتت حصاة وبا قوت تریاقیت وجهت درد مثانه وورم سپرز واستسقا وقراقر معده وقولنج ووجع

مثانه ونزول آب در چشم نافع وبا سکنجبین وبا نمک مسهل سودا وبلغم وبدستور با افتیمون * **اعضاء الراس** بوئیدن تازه آن خواب آورد واکثار ومداومت آن سبات نطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان وجو مقشر وبابونه از هریک قدری در آب شیرین بجوشانند وروغن ابو سادا داخل کرده برسر نطول نمایند خواب آورد ایشانرا ودر نسخه دیگر بجای شعیر صعتر آمده ویک جزو تمام نیز داخل دارد وچون اقحوان استفراغ سودا وبلغم مینماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور نافع است برای مالیخولیا وفزع وصرع وهمچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن وبعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ افثیمون تا سی روز متوالی جهت ازاله صرع وهمچنین آشامیدن گل آن هر روز ده درم با شراب ریحانی تا بیست وپنج روز متوالی جهت صرع ودر روزها کمتر گل آن برای عرب واکتحال خشک سوده آن جهت تقویت طبقات چشم ورفع ظلمت بصر وجلای آن ورفع آثار قروح ودفع نزول آب در آن وبعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص داشته اند * **اعضاء النفس والصدر والغذاء العروق** آن جهت ربو وسرفه ونفث الدم وآشامیدن سه درم برگ خشک آن با سکنجبین ونمک جهت ربو واسهال مره سودا وتحلیل وتجفیف رطوبات منجلبه بسوی معده وتحلیل خون منجمد در ان وآشامیدن یک مثقال خشک سوده آن با سکنجبین جهت ربو وبرانگیختن اشتها وخوشبوئی معده وآشامیدن پنجدرم آن جهت ادرار عرق ورفع قولنج نافع * **اعضاء النفض** آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است ومحلل خون منجمد در معده ومثانه ومسکن وجع آن وچون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة وتفتیح قولنج نماید ونقاح آن با شراب جهت ادرار بول وطمث واسقاط جنین ونزول آب در چشمین وبدستور حمول آن ادرار حیض بقوت تمام نماید ومحلل صلابت رحم ومفتح سده آن وانواع بواسیر است وفرزجه آن مدر حیض ومنقی رحم وجلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم وطلای آب تازه آن بر انثیین وقضیب وکنج ران جهت تقویت باه وجماع بغایت موثر وضماد آن بدین قسم که بآب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر ان گذارند جهت التوای عصب ودفع زهر جانوران سمی گزنده وباموم وروغن جهت ورم صلب ماقین وغیر آن وضماد جمیع آن جهت باد سرخ واورام حاره وبارده ودرانها وجهت بواسیر وتقشر خشک ریشها وقروح خبیثه وجراحات قضیب وضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه وتفتیح سده مفید المضار اکثار آن مصدع ومثقل راس مصلح آن گل نیلوفر وسکنجبین ومکرب معده ومصلح آن بنفشه وانیسون وسکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک وبابونه است دو وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم ودر اول خشک ودر افعال ضعیف تر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار وتحلیل ورم صلب نافع وروغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل از ان چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند وقطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن وتدهین با آن جهت لقوه والتوای عصب وورم اسافل بدن ومقعده وصلابت رحم وتفتیح مسامات وادرار عرق ونضج اورام واصلاح جراحات اعضای عصبانی شربا وتدهینا نافع وقطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن واستنشاق آن ومسعوط بان بعد استفراغ بحسب اقتضا از برای سهر حادث از رطوبت بورقی وسهر مشایخ وخواب آوردن ایشان وهمچنین تعریق سر با آن وتمریخ آن جهت لقوه مفید وگاه ترکیب مینمایند روغن آن را با بعضی ادویه حاره عطریه ملطفه مفتحه بحسب اغراض برای زیادتی تسخین ومنافع آن

اقسون

* **اقسون** * بفتح همزه وسکون قاف وضم سین وواو ونون واقیثون بفتح همزه وسکون قاف وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه

وهم ثای مثلثه وسکون واو ونون در آخر نیز دیده شده * ماهیت آن نباتی است در کل وبرگ شبیه بباد آورد وساق
آن کوتاه تر وغلیظتر از آن ودر هنگام تری مقشر میشود وآنرا میخورند وچون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت میگردد وکل
آن پرخار وخارهای جوانب برگ آن مانند موزنها وتخم آن زرد واز تخم معصفر کوچکتر مانند ریزه تر وبیخ آنرا چون بخایند
از آن حرارت بسیار ظاهر میگردد ودر اواخر تابستان میرسد ودر اکثر مواضع میشود * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول
خشک * افعال وخواص آن بسیار لطیف مقدار سه درهم از برگ آن جهت گزازو تشنج امتلائی واورام کردن وشدخ
عضل شربا وضمادا مجرب گفته اند خصوصا با شراب وتخم آن با شراب جهت دفع سموم مضر کرده مصلح آن شراب مقدار
شربت آن سه درهم تا پنج درهم واز تخم آن تا دو درهم بدل آن شکاعی است
* اقط * بفتح اول وکسر قاف وطای مهمله بفارسی کشک پنیر واهل روستاق واعراب بادیه حصاة نامند وبترکی قروط — اقط
* ماهیت آن روغنی است که بطبخ وجدا کردن مائیت از جبنیت را با نمک سرشته منعقد وخشک نموده باشند وصنعت
آن در قرابادین مذکور شد * طبیعت آن سرد وخشک در دوم * افعال وخواص آن قابض ومبرد ومسکن حدت
صفرا ودم وبریان کردهٔ آن جهت رفع اسهال مزمن بغایت موثر وضماد سوختهٔ آن جهت داء الثعلب ورفع نزف الدم وبواسیر
وبا پشم سوخته وجو سوخته بالسویه جهت خراز مجرب که اول موضع را بروغن گل سرخ چرب کنند وبعد از آن بر آن طلا نمایند
المضار دیر هضم ومولد ریاح وبلغم غلیظ وخام ومصدع خصوص از امزجهٔ باردهٔ رطبه مصلح آن جوارشات وگلقند است بن
البیاس گفته هرگاه صرع بسبب دیدان بود وخوردهٔ شود دوبهٔ قاتل دیدان را وبرای رفع سبب آن می باید که بوده باشد غذا
دران روزها الاقط با ثوم بسیار واقط خرا گوفته شده از راجب میباشد در آن قوت جلله زیاده وضررش بمعده کمتر از خرا گرفته
از جبنیت واین را بترکی خرا قروط نامند واز جبنیت را قروط چنانچه ذکر یافت
* اقلیمیا * بکسر اول وسکون قاف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر میم وسکون یای مثناة تحتانیه والف واقلیمیا بحذف — اقلیمیا
همزه در اول نیز آمده وآنرا قدیلیا وبیونانی چرپرا گویند که از کد اختن اجساد منطرقه مانند ذهب وفضه ومس ومرقشیثا
مثل کف ودرد برروی وتحت آن منجمد کرده وانچه در تحت بهم میرسد باز کف آنست که بعد کداز وبهم رسیدن کف بسبب
حرکت آن فلز بعضی بطرف فوق وبعضی تحت مجتمع میکردد الا آنکه انچه بطرف فوق است الطف از انچه بطرف تحت است
وگویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیاء ذهب وخبث فضه اقلیمیاء فضه وخبث مرقشیثا اقلیمیاء مرقشیثا است
وبعضی گفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است وقول اول اصح است وبهترین همه ذهبی است وانچه در رنگ شبیه باصل
آن فلز باشد وذهبی مائل بسبزی وفضی بسفیدی وحیامی ذهبی از غلبهٔ بوره است که بر طلا میزنند وگویند اقلیمیاء معدنی
میباشد ومستعمل محرق مغسول آن است وطریق احراق وغسل آن در مقدمهٔ این کتاب ودر قرابادین کبیر ودستور
پروردن آن وذرورات وشیافات اقلیمیائی نیز مذکور شد * طبیعت آن مانند اصل آن است الا آنکه یبوست بر آن غالب
* افعال وخواص آن مجفف العین مقوی باصره وزائل کنندهٔ بیاض عین وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه وجرب ونزول
آب در چشم الخروح والقروح والبهق والکلف وسائر الاثار والاورام والاوجاع جهت تنقیهٔ جراحات ودفع تعفن قروح
وبردن لحم زائد ورویانیدن گوشت صحیح تازه وپر نمودن زخمها ودفع بهق وطلای آن رادع اورام وجالی کلف وآثار سیاه
وتحلیل صلابات طحال وبا افیون وزعفران وروغن اوجاع مفاصل ونقرس رامفید القاب آشامیدن یکقیراط از طلای آن

جهت خفقان وتقویت دل نافع بدل آن مرداسنگ محرق مغسول است * فصل الالف مع الکاف
* اکارع * بفتح همزه وکاف والف وکسر را وسکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است وآنرا بفارسی پاچه نامند — اکارع
بهترین آن پاچهٔ گوسفند وبزیکساله است * افعال وخواص ومنافع آن لزج ودیر هضم وبعد از انهضام مولد خون
صالح رقیق ومعتدل الغذا وجهت ناقهین وصاحب بواسیر وسودای محترقه وسحج وخشونت حلق وسینه وشقاق لب وزبان
وگرفتگی آواز وسرفهٔ یابس وسل ودق ونفث الدم وعسر البول وهزال مفرط والتیام زخمهای باطنی والتیام شکستگی استخوان
وبا صمغ عربی جهت پیچش واسهال مراری ومنع لذع مواد حاره ودفع مضرت دوای حار مشروب وآب پاچه جهت مرتهٔ
حار وتلیین طبع یابس المزاج وحقنه با آن جهت مغص وزحیر مدی مجرب ونطول آن جهت یبوست دماغ وتحلیل ختازیر
واورام صلبه وطلای روغن اندرون پاچه با فرفیون وروغن گل جهت تسکین درد سروضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج
مصلح آن شراب کهنه وسرکه وعسل وپختن آن با کرفس ودارچینی ومانند اینها واستخوان سوختهٔ آن جهت رفع نزف الدم
جراحات وبا صبر جهت اسقاط دانهٔ بواسیر موثر است
* اکتمکت * بفتح همزه وکسر کاف وسکون تای مثناة فوقانیه وفتح میم وکسر کاف وتا عوام فارس خایهٔ ابلیس نامند ودرخت — اکتمکت
آنرا درکنار بعضی باغات ومزرعها مینشانند بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی وجانوری داخل آنها نمیتواند شد وبهندی
آنرا کرنجوه وکرنج بفتح کاف ورای مهمله وسکون نون وجیم در آخر وبلغت مانس کرت ماکر کهوله نامند * ماهیت آن
ثمر درختی است پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار وشاخهای آن پراکنده وبرگهای آن ریزه از برگ انار در طول کمتر
ودر عرض زیاده وبی تشریف ونوک ندارد وبرهر شاخی برگهای آن بسیار واز هردو طرف محاذی هم رسته وتمام شاخها و
ساق آن پرخار وغلاف ثمر آن شبیه بغلاف استهٔ انبه وپرخار ودر جوف بعضی از آن دودانه وبعضی سه دانه مثلث شکل
زیتونی وقاد زهری رنگ صلب وبرسر آن اندک نشان نقطه برآمده ودر جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و
دوپارچه وبی دسومت وبسیار تلخ وبرگ وشکوفهٔ آن نیز تلخ وصغیر وکبیر میباشد صغیر آن سبز رنگ وکبیر آن اندک سفید
رنگ وهردو در خواص قریب بهم اند وثمر آن چون خشک شود وحرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند وچون صلب میباشد
پوست آن جدا میکنند ولهذا اکثری شبیه نموده آنرا سنگ دانسته وگفته اند موحجری حجر * طبیعت آن در سوم سرد وخشک
وگرم وخشک نیز گفته اند وشاید این قول اقوی باشد * افعال وخواص آن محلل اورام وحابس نزف الدم وخوردن
آن مانع تاثیر هوای وبائی ونصف دانهٔ آن با چند دانهٔ قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب وبا دار فلفل
وعسل سرشته بمقدار ریزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنهٔ عتیقه نافع وحمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن
زنان عقیمه موثر وتعلیق آن بار یسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین وبر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند
واکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل ولادت است وچون تا یک هفته وزیاده بران روزی سه دانهٔ ثمر آنرا در زیر خاک گرم
کرم نمایند تا پخته کرده پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند وبا آب بخورند جهت نزول آب در کیسهٔ مفید است وحکمای
هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر ویکی صغیر وکبیر آنرا سفید وسرد ودر خواص ومنافع قریب بهم وگرم وخشک دانسته
میگویند جهت قوت باصره ودفع ریاح وروغن تخم آنرا چون بربدن بمالند نورانی کرده اند ورونق دهد آنرا ودانهای جرب
را خشک کرده اند وبالخاصیة دافع امراض فرج زنان وجذام ورباح غلیظه ومحتبسه در معده وامعا است وجهت دفع کرم

شکم وبواسیر وفساد سموم وورم اعضا وبرگ آن جهت فساد بلغم وسودا وخون مفید کفته اند وچون مغز آنرا در روغن
آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشهٔ نگاه دارند وقدری آنرا در
زخمهای غائر بچکانند پر وملتحم سازد وچون سفوف نمایند مغز آنرا وبر برگ بید انجیر بپاشند وبر ورم بیضهٔ حادث از
نزول ماه ببندند مکرر تحلیل دهد آنرا اگر ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از آن جانب آنرا منفجر گردانند ودفع
نماید بدون الم واذیتی

اکلیل الملک • اکلیل الملک • بکسر همزه وسکون کاف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وضم لام والف ولام وفتح میم وکسر لام
وکاف وآنرا اصابع الملک نامند وملکا نیز وبیونانی ما لینوطس وبفارسی کیاه قیصر کویند وبهندی پرنك نامند • ماهیت آن
دو صنف میباشد وکیاه مرد وصنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف هلالی شکل ودر غلافی مانند تخم ترب وتخمهای آن مدور ریزه تر
از خردل وبعضی را تخم شبیه بحلبه وغلاف غیر هلالی وثمر صنف دوم باریکتر وهلالیت آن کمتر وبرگ آن سد وبقدر
درمی وشاخهای آن باریك ودرشت وصلب وپرا کنده وبعضی منبسط برروی زمین وبعضی را ساق بقدر ذرعی وگل آن
زرد وریزه وبعضی را گل بنفشی وبعضی سفید وبعضی را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل وبعضی از آن ریزه تر وهمچنین کیاه
آن بعضی بزرک وشاخهای آن باریك وسخت وبدستور ثمر آن وبالجمله بسبب اختلاف اراضی وبلدان واهویه مختلف
میباشد در کبر وصغر وقوت وضعف مستعمل ثمر آن است وبرگ هندی آن که پرنك نامند در طعم وراٸحه اندک مشابهتی
بحلبه دارد واز برگ حلبه کوچکتر ونازکتر ومقوس چنانچه مانند حلبه پخته با روغن وپیاز بریان کرده میخورند ودر
کوشت وماهی نیز داخل مینمایند وثمر هندی آن بسیار ضعیف وباریك وکوچک است وبهترین اکلیل الملک صلب وتازه
زرد رنگ مائل بسفیدی الطیب الراٸحهٔ آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد • طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و
خشک در اول وبعضی مرکب القوی وجز وحار یابس در آن زیاده از جزو بارد گفته وبدستور یدوس معتدل درحرارت
وبرودت دانسته • افعال وخواص ومنافع آن محلل ومنضج وقابض ومجفف اما قبض آن کمتر از تحلیل آن ولطف امنضج
وملطف ومقوی اعضا وملین اورام صلبه است • امراض الراس جهت صداع ضماد آن با سرکه وروغن گل بر سر و
همچنین نطول آب گرم مطبوخ آن صداع ودوار وسدر واختلاج وسکته ولقوه واسترخای حادث از بلغم وصفرا وگرفتن بخار
آن درحمام در هر روز وشب وتمریخ بدهن آن برای امراض مذکوره وبرای اختلاط ذهن ورعونت وحمق وبلادت ومالیخولیا
ونسیان وخوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل ونطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سوداوی در هر سه روز یک
یك مرتبه در حمام وبرای فالج واسترخا ضماد کردن آن بر مبدأ عصب عضو مسترخی وجهت تمدد وکزاز بلغمی ونطول آب
مطبوخ آن نیمگرم بر سر ومعده وجهت تشنج امتلائی وحبس نزلات نطول آب مطبوخ آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر
مانند بابونه وصعتر وشبت وهمچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره امراض المعده وغیرها آشامیدن آب
مطبوخ آن جهت درد معده وجگر وسپرز ویا افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو ورحم وضماد آن نیز بر آن مواضع وهمچنین
آشامیدن آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر وعسل وزیاده کند شیر ومنی ودافع هر رسوم وادرار
بول وحیض ورطوبات وتسکین عطش بلغمی وضماد پختهٔ آن بتنهائی ویا با میبختج جهت قروح شهدیهٔ سر بتنهائی ویا با بعضی
مجففات مانند مازو وپوست رومی وخلاص وکردآسیا وبدستور ضماد آن با میبختج جهت اورام مرکبه وحارهٔ چشم وگوش

ومقعد ورحم وانثیین وبدستور ضماد پختهٔ آن با میبختج جهت اورام حاره وصلبه بتنهائی ویا مخلوط با مغیلهٔ بیضهٔ مرغ
وآرد حلبه وبزرکتان وتخم کاسنی وخشخاش بحسب حاجت ومرض ومزاج واراده تحلیل وانضاج وقبض وتبرید وغیرها
وقطور عصارهٔ تازه آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش وصداع بارد وآشامیدن سه درهم عصارهٔ آن با تخم آن با میبختج
جهت ورم احشا ویبی تخم آن جهت تسکین اوجاع وهمچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضا وآشامیدن طبیخ آن
جهت ربو وتفتیت حصاة وحقنهٔ آن جهت تقویت امعا وتنقیه وتسکین درد آن وآشامیدن آب طبیخ برگ وشاخهای آن جهت
ادرار بول وطمث واخراج جنین واستحمام با آب طبیخ آن وضرور بدن را بدان شستن جهت قروح شهدیه وتسکین خارش
بیضتین نافع وآشامیدن آن مضر بانثیین مصلح آن عسل وانجیر ومویز مقدار شربت آن تا دو مثقال واز عصارهٔ آن تا بیست درم بدل
آن بوزن آن بابونه است وقراسیون ولبان ذکر ونیم وزن آن برگ الجبیر در اصل نیز گفته اند ودهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

اکلیل الجبل • اکلیل الجبل • بیونانی اوقلا وقانا منند • ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال ومواضع
حجریه وخشنه واز این جهت آنرا اکلیل الجبل نامند ودر اسکندریه بسیار میشود واکثر در اواسط تابستان میرسد ودر بعضی
بلاد بیشتر ودر بعضی دیرتر وبرگ آن دراز وباریک انبوه ومائل بسیاهی وشاخ آن صلب وگل آن در میان برگها رسته و
مائل بسفیدی وثمر آن صلب مائل باستدارهٔ وتخم آن ریزه وبرگ وشکوفهٔ آن با اندک تلخی وتندی وخوشبوو غبرقوه مانا
است • طبیعت آن در سوم گرم وخشک • افعال وخواص ومنافع آن آشامیدن آن جهت سرفهٔ رطوبی مزمن و
ربو وخفقان بارد واستسقای زقی که با حرارت وعطش شدید مفرط نباشد وتفتیح سدهٔ جگر وسپرز وتنقیهٔ ریه وتحلیل ریاح
وتسکین درد جگر ودفع یرقان سوداوی وتفتیت حصاة گرده ومثانه وادرار بول وحیض ضماد آن جهت تحلیل اورام
مزمنه نافع وبرگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن وآنرا چون بر درد چشم بارد بچسبانند تسکین دهد وجع
آنرا در ساعت وباصلاح آورده مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن افسنتین ونصف
آن مرو گفته اند چون شکم صید را از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند ودر منع تعفن لحوم بهتر از
نمک است

• فصل • الالف مع اللام

الب • الب • بکسر اول وسکون لام وبای موحده لغت عربی است • ماهیت آن درختی خاردار است شبیه بدرخت اترج
الا آنکه برگ آن ریزه تر وشبیه ببرگ زیتون وخار آن بیشتر ونضارت وسبزی آن زیاده • افعال وخواص آن سم
همه حیوانات واز دفلی قویتر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد واکر بو کند ونخورد در
ساعت کور وکر شود واز بون ترین گیاههای بلاد تهامه وجبال شراة ولواح تهامه است وعلاج آن علاج شخصی است که خانق
النمر ودفلی خورده باشد ولیکن در این باید که بلا فاصله از عقب آن ادویهٔ دافعهٔ آن را بیاشامند والا فائده نخواهد بخشید

النج • النج • بفتح همزه وسکون لام وفتح نون وجیم لغت یونانی است بمعنی امل • ماهیت آن بیخ نباتی است شبیه بزردک
وساق آن سطبر وبقدر وشبری وگل آن سفید مانند گل زردک وتخم آن سفید وطولانی وخالدار وطول آن کمتر از زیره وشبیه
بسرمق وبر سر شاخهای آن قبهٔ مستدیر مانند جوز وبهترین آن هندی آنست • طبیعت آن گرم وخشک قریب با آخر دوم
• افعال وخواص آن گفته اند جهت شری مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم آنرا با سه اوقیهٔ سکنجبین ساده
وبدستور روز دوم نیم مثقال آن وروز سوم یک درم آن را بنوشند وجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی

ماالومالي كه شراب عسلي است وكفته اند ابقورس تمام آنرا اخراج مينمايد وآشاميدن بيخ آن مقدار يك درهم جهت تقطير البول رطوبي مفيد

الوسن والوسون

* الوسن والوسون * بفتح همزه وضم لام وسكون واو وضم سين مهمله ونون وبلغت دوم بضم همزه ولام وسكون واو وضم سين وسكون واو ونون درآخر بمعني يذهب بالكلب است جهت آنكه زائل ميكرداند اذيت سك ديوانه كزيده را * ماهيت آن كياهي است شبيه بكياه پنبه وبا خشونت وبركهاى اسفل آن مستدير وما بين بركها تخمي شبيه بترمس درميان دو پرده وبرك آن مائل بسياهي وسرخي وكويند نوعي از عكرش وثيل است * طبيعت آن دردوم كرم وخشك ودراول نيز كفته اند * افعال وخواص آن جالى آثار ومحلل اورام ومجفف باعتدال وجهت كلف وتحليل كل آثار نافع باعتدال وباشوكران جهت ورم خصيه عجيب النفع وبالخاصية جهت كزيدن سك ديوانه مجرب دانسته اند ومصدع ومصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا يك مثقال است

الومالي

* الومالي * بضم همزه ولام وسكون واو وفتح ميم والف وكسر لام وياء وومالي بحذف لام اول نيز ديده شده وآنرا عسل داود نيز كويند براى آنكه اول كسيكه آنرا يافت وبمردم شناسانيد او بود وبنام خود خواند * ماهيت آن رطوبتي دهني غليظ صافي شبيه بصمغ سائله است كه از ساق درخت در تدمر حاصل ميشود وبهترين آن بسيار غليظ القوام صافي براق شيرين آن است * طبيعت آن كرم درسوم وخشك دراول وكويند درد وم تر * افعال وخواص آن آشاميدن سه اوقيه آن بانه اوقيه آب مسهل فضول خام ومره صفرا واخلاط رديه وجهت جرب وقروح ورد درمفاصل نافع وشارب الومالي را چون كسالت وسبات بهمرسد كه لازمه آنست بايد كه نخوابد وحركت بسيار كند تا فعل آن باطل كردد مصلح آن سكنجبين وميبه ونبيذ ودهن آن كه شاخهاى درخت آن را در روغن كنجد يا زيت يا هر روغن مناسبي كه خواهند بجوشانند وصافي نموده استعمال نمايند اكتحال آن جهت ظلمت بصر ونشين بآن جهت درد عصب وجرب متقرح مفيد

الوبين

* الوبين * بفتح اول وضم لام وسكون واو وفتح ياى مثناة تحتانيه ونون لغت يوناني است * ماهيت آن نباتي است كمتر از ذرعي مائل بسرخي وشاخهاى آن باريك وصلب وپوست آن نازك وبرك آن ريزه وباريك وكل آن نرم مائل بسرخي وزردى وبيخ آن شبيه بچغندر وبا رطوبتي حريف وتخم آن شبيه بتخم افتيمون است منبت آن ريك زارها وكنار آبها ودرعراق وغيرآن ميباشد بهترين آن بيخهاى انبوبي شكل مفيد مصمغ آن است كه چون بشكنند شكسته كرددو بد ترين آن شبيه بليف است وبزعم بعضي تربد است ونيست چنين ودستور است كه چون از زمين برمي آورند مغز آنرا برآورده مي اندازند لهذا پوست آن انبوبى شكل ميباشد ومستعمل پوست تخم آنست * طبيعت آن درسوم كرم وخشك ودردوم نيز كفته اند * افعال وخواص آن جالى وغسال ومفتح وآشاميدن يك درهم تا دو مثقال از تخم آن بايك درهم نمك وچهار اوقيه آب ويك اوقيه مركه مسهل قوى سودا وجهت رفع جنون مستحكم مرفوع العلاج بغايت مؤثر وپوست بيخ آن دراين فعل قويتر وجهت يرقان اسود نافع ومورث مغص ومصلح آن كثيرا وعناب مقدار شربت آن تا سه درهم واز پوست بيخ آن تا دو درهم

الية

* الية * بكسر اول وسكون لام وفتح ياى مثناة تحتانيه وبفارسي دنبه نامند * ماهيت آن معروف است * طبيعت آن كرم وتر وترطيب بشحم است در ماده وفاعل انعقاد الا آنكه اين از آن غليظتر است * افعال وخواص آن محلل اورام

صلبه وملين اعصاب وبدن وباشاسته مصلح كرده وچون بكعك دنبه كوسفند سياه را سه حصه كرده هر روز يك حصه را با ماء قرطاو زنجبيل وتربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند وچون دنبه را ورق كرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج يبسي وكزاز وتحليل مواد متحجره واعصاب بلند شده از جاى خود ونضج اورام مجرب المضار بطئ الهضم ومكرب ومغثي ومضعف قوت هاضمه وانطاكي كفته كه بسا باشد كه درمبرود موجب موت فجأة كردد مصلح آن بريان نمودن آن يا بازير حاره مانند زنجبيل وفلفل ودارچيني وخوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطكي وعود وكمون بالاى آن ودستور خوردن آن با سركه وآبكامه است

* فصـــــل الالف مع الميم

اماريطن

* اماريطن * بفتح همزه وميم والف وكسر راء مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم طاء مهمله ونون لغت يوناني است ابن بيطار نوشته كه جماعتي از انواع اقحوان دانسته اند ونيست چنين ونزد من از انواع قيصوم است ومن آن را چنين شناخته ام بعينه * ماهيت آن نباتي است بقدر ذرعي وبرك آن باريك وپراكنده وقبه آن مستدير سفيد وبعضي سرخ وبقدر فندقي وپر كرد قبه آن در ابوه زوده وتخم آن باريك ومنبت آن كوههاى خالي از اشجار ودر تنكابن لار ونامند ودر بلاد روم وفرنك جهت اصنام تاج از آن ترتيب ميدهند * طبيعت آن كرم وخشك * افعال وخواص آن ملطف ومقطع ومانع ريختن مواد بمعده ومنشف رطوبات آن ومدر بول وحيض وجهت نهش هوام وعرق النسا وشدخ عضل وشرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد درمعده ومثانه وآنچه در آنها انجماد يافته باشد ونيز جلب رطوبات معده وتجفيف آن مينمايد وبا شراب ابيض ممزوج يا با آب جهت قطع نزله وامراض مذكوره نافع وآشاميدن قبه آن با شراب جهت عسر البول ونهش هوام وعرق النسا وشدخ اوساط عضل مؤثر وادرار طمث آورد وچون با شراب كه مسمي بالومالي است بياشامند اذابه خون منجمد درشكم ومثانه نمايد وچون كياه آنرا در ثياب نكاهدارند حفظ مينمايد آنها را از خوردن كرم مضر بمعده * مصلح آن آشاميدن آب مقدار شربت آن نه قيراط است

امبرباريس

* امبرباريس * بفتح همزه وسكون ميم وفتح باى موحده وسكون راء مهمله وفتح باى موحده والف وكسر راء مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وسين مهمله وانبرباريس بنون بجاى ميم نيز آمده است بلغت بربرى ابراز وبفارسي زرشك وزارج وزرنك نيز نامند * ماهيت آن درختي است خاردار وخارهاى آن مثلث يعني هرجا كه خار رسته سه خار يكجا باهم رسته منبت آن اكثر كوهها ودامنهاى كوه نزديك بآب ودرخراسان وشيروان واطراف شيراز وشام وروم وغيرها ميباشد اما درخراسان وشيروان اكثر بى دانه وشاداب ودرنواح شيراز وغيرآن اكثردانه دار وهرچند هواى بلد سردتر باشد بهتر ميشود وبرك آن شبيه ببرك ياسمين وبزركتر وباريكتر از آن وكل آن زرد مائل بسفيدى وسرهاى آن مجتمع وثمر آن خوشه دار وطولاني ودرخامي سبز وبعد رسيدن سرخ مائل به بنفشي وبنفش سياه ميكردد وهنكام رسيدن آن تابستان است وبزركي درخت آن بقدر دو سه قامت وقريب بدرخت سيب صحرائي نيز ميباشد وثمر اين مدور وسرخ رنك وبهترين ومستعمل در اكثر تراكيب منقى از دانه وبابى دانه كومي آنست ودراشربه ورب وشراب دانه دران نيزكه آنرا فشرده آب آنرا كرفته ويا خشك آنرا در آب خيسانيده ماليده صاف كرده با قند ويا نبات چاشني كرفته استعمال نمايند * طبيعت آن سرد وخشك درسوم وباقوت قابضه وترياقيه ودردوم نيز كفته اند * افعال وخواص ومنافع آن قاطع صفرا ومسكن تشنكي وحرارت معده وجكر وغليان خون وسيلان آن از اسهال ونوا سير ومقوى دل وجكر ومعده حاره ومانع ريختن مواد باعضا وجهت

بواسیر وهیلان رحم مزمن بتنهائی وبا ادویهٔ حارهٔ مقویه مانند سنبل الطیب ودارچینی وعسل وامثال اینها جهت تفتیح
سدهٔ جگر ورفع استسقا وتقویت جگر سرد وتر وسودی احشا ورفع اسهالیکه از ضعف جگر و یا بسبب تپ بلغمی مزمن بهم رسیده
باشد وبا آب افسنتین جهت تقویت هاضمه وبا زعفران جهت صلابت جگر وادرار بول وضماد آن جهت تحلیل صلابات
وآب آن مانع غثیان وقی ودانهٔ آن بتنهائی وبا ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ امعا وسحج واسهالیکه از ضعف احشا بوده باشد
وچون بگیرند آب آنرا وآب سیب رسیده مزه ومساوی وآب لیموی ربع آن که نصف یکی باشد وبا شکر سفید صاف کرده بقوام آورند
تا منعقد کردد فاد زهر سموم قتاله است وبجهت نهش افعی وخفقان وغشی وکرب وضعف شهوت طعام مجرب وچون اضافه
نمایند بران حماض اترج ومروارید محلول قائم مقام تریاق کبیر میکردد ونافع است جهت اکثر امراض وبالجمله انبرباریس
محرور المزاج وصفراوی را مفید وموافق ومضر مبرود المزاج بلغمی وسوداوی واصحاب قولنج ورياح واعتقال بطن مصلح آن
در مبرود قرنفل ودر غیر آن شکر وشیرینیها مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال واز جرم آن تا پانزده مثقال وازدانهٔ
آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ ودو ثلث آن صندل سفید وپوست بیخ آن که آرغیس نامند در الف مع
الالف ذکر یافت واصباغ والوان واطعمهٔ انبرباریس واشربه وجوارش وحب وخوشاب وشمیره ودوای قرص و
سفوف وسکنجبینات واشربه واقراص ومفرح ونقوع انبرباریس در قرابادین درحرف الالف مع النون ذکر یافت
امدریان * امدریان * بفتح همزه وسکون میم وضم دال وسکون راء مهملتین وفتح یاء مثناهٔ تحتانیه والف ونون لغت یونانی است
* ماهیت آن درختی است برگ آن شبیه ببرگ کبر واندک کوچکتر از آن وبوی آن تند وثمر آن بقدر نخود کوچکی
باسفیدی غالب وسیاهی کمتر واز آن تسبیح میسازند لهذا آن را شجرة التسبیح مینامند ودر موع ایوب نیز ومنبت آن اکثر بیت
المقدس ونواح آن ومقابر آن بلاد * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک وتخم آن که در غلافی میباشد مائل بسردی
وخشکی * افعال وخواص آن منضج ومفتح سدد وملطف ومحلل ومقوی جگر علیل واورام باطنی ومسکن زحیر نافع
عصارهٔ تازهٔ آن در چشم جهت دفع بیاض وطلای بیخ آن جهت اورام نو بترا زماء عصارات مانند عنب الثعلب وکاکنج
وآب برگ وشاخ تازهٔ آن وآب مطبوخ آن هرده ونیز جهت رفع سموم هوام وسگ دیوانه گزیده خصوصا عقرب وضماد
وبدستور شرب آن جهت اورام وجرب یابس وعسر بول وفواق وطلای آن جهت رفع کلف وذرور برگ خشک آن جهت
التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصارهٔ تازهٔ آن هفت مثقال واز مطبوخ آن چهارده مثقال
امرود * امرود * بفتح اول وسکون میم وضم راء مهمله وسکون واو ودال مهمله * ماهیت آن اسمی است مشترک میان
ثمریکه آنرا بعربی کمثری نامند ودر حرف الکاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد وثمریکه در بنگاله میشود وچند درخت در
مرشد آباد اند شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی نامند واز آن کوچکتر وپوست آن سفید باداغ سرخ رنگ مائل به بنفشی و
لحم آن سفید وترش طعم تفه وباندک عفوصت وکم آب ومربای آن که اندک مشکی دوران با گلاب حل کرده داخل نمایند
لذیذ خوش طعم وخوش رائحه میباشد ودر قلیه چاشنید از آب لیمو وقند ودر زیر طعام چاشنید از نیز لذیذ میباشد وخام
خوردن آنرا چندان لطفی وتکلفی نیست وگل آن که تلوهای سرخ کمرنگ مائل به بنفشی است ترش طعم وخوش رائحه
میباشد قشرهٔ آن بسیار لذیذ ودر قلیه چاشنید از نیز لذیذ میشود ودرخت آن عظیم وبرگ آن شبیه ببرگ کردکان و
از آن بزرگتر وبلند تو بقدر یکشبروین تشریف واندک ضخیم وچوب آن حیاه رنگ وصلب * طبیعت آن سرد وتر * افعال

وخواص آن مسکن حدت صفرا وخون وبا قوت قابضه
امره * امره * بفتح همزه وسکون میم وفتح راء مهمله وهاء * ماهیت آن ثمر درختی است مانند بزرگی درخت
گردکان وشبیه بدان در هیئت وبرگ وخزان نمودن الا آنکه برگ امره کوچکتر ونرمتر وباریکتر از برگ آن است واول
شکوفه وثمر میآورد وبعد از ان برگ وثمر آن در خامی سبز ونازک وبیریشه وترش باندک عفوصت ودر قلیه ودو پیازه و
قورمه ودال که عبارت از ماش مقشر ویا عدس مقشر ویا نخود ومانند اینها است از حبوب با روغن وپیاز بریان کرده یا
آب خالص ویا آب تخمی پخته باشند داخل مینمایند ترش ولذیذ میکردانند وعفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد وچون
ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند وسخت میگردد وبعد رسیدن زود واندک چاشنی دار وبزرگی ثمر آن بمقدار
گردکان پوست جدا کرده میباشد وبرگ ان نیز اندک ترش وبا عفوصت بسیار وگل آن ترش تر از ان ولطیف ونیز آنرا
مانند ثمر آن وبرگهای نازک آنرا نیز پخته میخورند وبا ماهی میپزند بسیار لذیذ میشود ومنبت آن در بنگاله بسیار است
ودر بلاد دیگر هند نمیشود وچون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود وثمر میدهد
* طبیعت آن سرد در دوم وخشک در اول * افعال وخواص ومنافع آن جهت محرور المزاج وامراض صفراوی
وبدستور اطفال صفراوی نافع وپوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع غایلهٔ مرضی که مخصوص بدان بلاد است ومیگویند
که در زمینی مردم میشود واعره مینامند مقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده
صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا ونیز برهر دو کف دست وپای او میمالند ومی
گویند که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است
امسوخ * امسوخ * بفتح همزه وسکون میم وضم سین مهمله وسکون واو وخای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیب * ماهیت آن
نباتی است کبیر وصغیر وکبیر آن ما بین شجر وگیاه وما نند نی مجوف وگره دار ومنبت آن اکثر منابت لاخها وکنار آبها وصغیر
آن بقدر یک شبر دو زیاده از ان وساق آن خشبی صلب بسطبری انگشتی واز ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار
روئیده که چون بکشند مواضع بندهای آنرا شاخها از هم جدا کردند وبرگ آن مانند برگ زیتون وشکوفه ندارد وثمر
آن سرخ بقدر نخودی وبعد خشک شدن سیاه میگردد وذوق وطعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است وبیخ آن خشبی
صلب منبت آن نیز سنگ لاخها است * طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد ودر دوم خشک * افعال وخواص و
منافع آن قابض ومقوی اعضای باطنی ومانع نزلات وچون بیاشامند از ان مقدار پنج درم با شراب قابض جهت قطع
اسهال وطبیخ آن جهت فتق وقیله ومنع علتهای کرده ومثانه وتقویت اعضای باطنی وشدخ عضل وبا شراب وانجیر جهت
سرفه وعسر النفس وچون خشک آنرا بجوشانند در آب تا بنصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل
وجگر واحشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند وزنان مغرب تازهٔ آنرا با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می آشامند
هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار وفربهی بدن وتنقیهٔ رحم واندک اسهال مینماید ونفع میبخشد ایشان
را وذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات ورویانیدن گوشت تازه موثر وضماد آن بر قیله باعث ضمور وکوچکی و
لاغری آن وانطاکی نوشته که آنرا از اندلس می آورند وگمان میبرم که در غیر انجا یافت نمیشود
امعا * امعا * بفتح همزه وسکون میم وفتح عین مهمله والف جمع آن معا است بعربی مصارین نیز وبفارسی روده وبهندی انتری

ذابل مراد از آن زود، حیوانات است که از جملهٔ اعضای عصبانی است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و
خواص و منافع آن خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویهٔ حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای
رقیق مائی در آن متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود کمونی
و فلافلی است که آنرا خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این دوا کباب را بخورند

ام غیلان

* ام غیلان * بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آنرا
طلح را اهل بادیه مصر و شوکهٔ مصریه و شوکهٔ اعرابیه نیز و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول نیز نامند * ماهیت آن
درختی است خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک و هر دو در شکل و
برگ قریب بهم و قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مائل
بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مائل بسرخی میگردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و کره دار
پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در هر کرهی دانه پهن بقدر ترمس و بهتر از آن سرخ و ثمر این را با غلاف قرظ و سنط
نیز و غرب و علف و عفص و عصاره نیز و عصارهٔ این را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ
عربی نامند و گفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح
بگیرند در میان آن چیزی شبیه بخون باشد سیال و چون آنرا از آن جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت سفیدی باشد و
مانند ملک آنرا بخایند از آن آب شیرین خوشبو جدا گردد و دهان را خوشبو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی
بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند
باقلی است اما مدور و بی کره و پوست آن بنفش مائل بسیاهی و در آن دانهای کوچک اند که پهن سبز تیره مائل و در هر
غلافی از ده و یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرگی و کوچکی و در بین هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای
آن دانها نیز و در میان آن پرده سفید و پوست بنفشی مائل بسیاهی و رطوبتی لزج چسبنده زرد رنگ و گل هر دو قسم
زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه و انبوه در شاخهای باریک محاذی هم در دو صف
رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزای قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیگر میشود در بعضی بلاد در شاخهای آن کره دار
* طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن حابس فضلات و رادع آشامیدن عرق گل آن جهت
خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی و بتنهائی و یا با ادویه و اشربهٔ مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال
و تفتیح سده و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برگ تازهٔ نورستهٔ آن که در آب خیسانیده شب تحت السماء
گذاشته و صبح آب صافی آنرا گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک
و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درم تا یک درم جهت رفع رقت منی و سرعت
انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری از برگ نورستهٔ آن با اندکی زیرهٔ سفید و یک
عدد غنچهٔ گل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده نمک تاب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارچهای خزف را در آتش
سرخ کرده در آن خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان بر آوردن در
اواخر که بسیار زیاده تی کند و ضعف آورده در اوائل و غیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار او زان

ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التحام جراحت و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعد و تنقیه
رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ ثمر تازهٔ آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و فرزجهٔ ثمر آن که آنرا در آب جوش داده
پارچهٔ کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد در نشف رطوبات و تضییق قبل عدیم است که بمرتبهٔ بکارت
میرساند و چون ثمر خام آنرا گرفته شکافته تخمهای آنرا دور کرده ظرف اندرون آنرا بر پارچهٔ کرباس نوی بمالند تا رطوبات
و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از آن پارچه سینه بند زنانیکه پستان آنها آویخته
باشد ساخته و بر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت کرده و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع
و عمدهٔ اجزای روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب بخیسانند
تا دو روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نگاهدارند و در ایام حیض بعد از بول
هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بعد متوالی در هر ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت
پوست حیوانات قائم مقام مازو است و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب آنست و در هند و بنگاله بسیار
مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت
صلابت و استحکام پایهٔ گردون و ارابه و گاوآهن و غیرها و آلت شخم زمین نیز میسازند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ
و ثمر و رنگ و پوست ولیکن بدبو و بوگل تر از آن هر دو قسم ولیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است
و ریشهٔ آنرا چون نزد مار برند مار ابزیر اند از دو اندک سست گردد و آنچه اکثر اطباء در کتب ادویهٔ مفرده ذکر کرده اند
با اسم قرظ و ام غیلان و طلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل رفع شبهه میگردد

املج

* املج * بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور با ملج است بمد الف و کسر میم بلغت مصر هنا بزو بفارسی امله
و بهندی آنوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند * ماهیت آن ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت
بسیار و در تازگی شبیه با آلوچه و تا بزرگی گردکانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ بی ریشه منکس زرد رنگ تازه و یا خشک فامد
و منکوح نشدهٔ آنست که بی ریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر درخت گردکان و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو
طرف شاخهای باریک طولانی بقدر و شبر رسته در بعضی جا دو شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب
چنار که بعربی دلب نامند و از آن صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره و املهٔ بالیدهٔ بی ریشه منقی از دانه شیر پرورده است که
بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر خیسانند و شسته خشک مینمایند و غیر شیر پرورده نیز * طبیعت آن
در دوم سرد و در اول سوم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است
و در یبوست آن همه متفق اند * افعال و خواص و منافع آن قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن
و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخرهٔ سوداویه و صفراویهٔ محترقه بروح و با این اسباب موجب ذکاوت ذهن
و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیة و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویهٔ قابضه میباشد مقوی
و سزاوار است که هر گاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج زیرای تقویت دل کنند آنرا بعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها
و شیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه
شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سائر اعضا و بالخاصیة محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب رفتن از دهان و

حابس خون بواسیر ونزف الدم ومسهل سودا وبلغم رقیق بعصر ومقوی معده را معاومشهی است بتجفیف رطوبات مرخیهٔ معده و دباغت خمل آن وبا آرد کنار وآب به قاطع اسهال مزمن ومسکن حرارت خون ومقوی دل وچشم * امراض الراس با حبابی مثل کوره میباشد مقوی اعصاب وحواس دماغی ونافع از برای مالیخولیا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق واز برای نسیان وفالج واسترخا ولقوه آشامیدن آن با عسل وهمچنین خوردن مربای عسلی آن وآشامیدن نقوع آن مانع صعود ابخره از معده * بسوی سر وچون آمله را نرم بکوبند وبا آب تنک بسرشند وبر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید * امراض العین قطور آب منقوع نیم کوفته دود ورم آن در چشم جهت ازالهٔ بیاض مجرب خصوص که بعد از هرد وسه ساعت آمله را افشرده در نمایند واملهٔ تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند وچون نرم نمایند وباهم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده تا شش مثقال از پنج درهم آنرا با آب نیمگرم بیاشامند جهت ضعف بصر وجلای آن وجهت صحیح نافع اعضاء النفض وغیرها لعرق کوبیده باهم وزن آن زیرهٔ کرمانی وبا عسل سرشته بقدر لائق جهت بول در فراش نافع ونقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت رفع اسهال مزمن وحرارت معده وسوزش معده وبول مفید الزینة چون حنا را با آب منقوع آمله وبا وسمه را با آن خمیر کنند وبر مو خضاب نمایند سیاه کرداند وروغن آن نیز مو را سیاه وطویل کرداند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم ودر مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز مصلح آن عسل وسنبل وسوّلد قولنج ومصلح آن روغن بادام شیرین است ونسخ انوش دارو های ساده ولؤلؤئی وجوارشهای آمله وحب ودهن وسفوف وشراب ومحلل ومربا ومطبوخ ومعجون مفرح ونبیذ آن در قرابادین ذکر یافت

ام الكلب

* ام الكلب * ماهیت آن شجری است ربیعی بقدر ذرعی مائل بزردی برک آن شبیه ببرک لاغیه وحنا واندک عریضتر از آن واطراف آن مستدیر وبا اندک خشونت وپیچیدگی وگل آن زرد شبیه بگل لاغیه وبد بو با سهوکت وچون بادیان وزد بوی بغایت کریهی از آن بمشام رسد منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر وبادیهٔ مصر وبادیهٔ عرب که مسمی است به ینبوع * افعال وخواص آن آشامیدن دو مثقال از عصارهٔ تازهٔ آن ویک مثقال از خشک آن با روغن زیتون جهت کزیدن سگ دیوانه وعقرب واقسام مار مجرب ومسکن وجع آن در ساعت وبیر وغن استعمال آن جائز نیست

امل بید

* امل بید * بفتح همزه ومیم وسکون لام وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله * ماهیت آن میوه ایست هندی شبیه بنارنج وقسمی از اقسام لیمو است وپوست آن زرد وآب مغز آن در نهایت ترشی بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند بزمانی بگداز اند گداخته کرده ودر هند نزدیک شاهجهان آباد در رنته مشهور خوب وبا فراط است ودر بنگاله از کوهستان ملهت وغیر آن میآورند * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن دافع اکثر امراض قلب وقامع صفرا ومسکن غلیان خون ومصبح سودا ومولد بلغم وچون سر آنرا اندکی سوراخی کرده بعضی از ادویهٔ حاره هاضمه مانند قرنفل وجوزبوا وفلفل سیاه کوبیده ونمک ونانخواه وزنجبیل تازه ریزه کرده وسیاه دانه ومثل اینها ونمک لاهوری ونمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بگذارند وبعد هر پنج شش روز یک مرتبه اندرون آنرا بچوبی بر هم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید ودر آفتاب بگذارند تا خشک گردد خوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه وآوردن اشتهای طعام بسیار نافع وطحال را نیز مفید واگر پروردهٔ آنرا در سرکه تند اندازند وبگذارند تا برسد نیز مؤثر ولذیذ تر میباشد

املج كجائى

* املج کجائی * بفتح الف ومیم وسکون لام وضم کاف وفتح جیم فارسی والف ویای * ماهیت آن نباتی است هندی

صحرائی خارناک وبرک آن شبیه ببرک تمر هندی واز آن کوچکتر * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن آشامیدن آب برک آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد وآب برک آنرا صاف کرده در آن ریزند ومقدار ربکل وماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند ودر ظرف دیگر ریخته نیمگرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز ناهار بدین دستور جهت حمیات حاده وانتشار مواد رعروق مرضی که در بنگاله میشود بسبب آن حدت والتهاب در اعضا وعطش مفرط واختلاط عقل وهذیان وحرارت وحمی صاحب آنرا عارض کردد مفید است ودرین ایام اجتناب از لبنیات وحموضات واغذیهٔ نفاخه واجب ولازم دانند واهل بنگاله برک خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا میآشامند وبخار آنرا میگیرند برای امراض مذکوره وحمیات حاده

ام وجع الكبد

* ام وجع الکبد * ماهیت آن گیاهی است باریک تر از بقلهٔ کل آن اغبر وبرک آن ریزه اغبر گویند آن را دوست میدارد ومی چرد آنرا وربیعی است وتا اوائل زمستان میماند * افعال وخواص آن جهت اوجاع کبد صفراوی مفید

* فصل الالف مع النون

اناغالس

* اناغالس بفتح همزه ونون والف وفتح غین معجمه والف وضم لام وسین مهمله لغت یونانی است واناغلس نیز آمده وبلغت نبطی اناکیرو بفرنکی انکان نامند * ماهیت آن گیاهی است نوعی ماده میباشد برک آن شبیه ببرک مرزنجوش ومائل باستداره وشاخهای آن منبسط بر روی زمین ومربع وثمر آن مانند غلافی ودانهای آن بقدر دانهٔ خشخاش وبسیار تند وتلخ وگل مادهٔ آن لاجوردی رنگ وگل نر آن سرخ * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی وجاذب ومجفف بی لذع ومفتح سده غرغرهٔ آب برک وثمر آن جهت تنقیهٔ سر از بلغم وتسکین وجع اسنان وسعوط آن نیز بلی ستور وچون مخلوط با عسل نمایند ودر چشم کشند جهت ضعف بصر وقروح چشم وجلای آن وجرب وکهنه وسبل نافع وآشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی ووجع کبد وجنین وکرده نافع وضماد آن جهت بیرون آوردن خار وپیکان از اعضا ومنع زیاده شدن قروح خبیثه وباد سرخ واصلاح جراحات مفید وبعضی گمان برده که مادهٔ آن که گل آن لاجوردی است چون بر مقعدهٔ برآمده ضماد نمایند رد مینماید آنرا ونر آن که گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس بر می آرد وشرب آن مورث صحیح ومصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال وبدل آن ارطنیثا است

اناغورس

* اناغورس * بفتح همزه ونون والف وضم غین معجمه وسکون واو وکسر راء مهمله وسین مهمله در آخر لغت رومی است ودر مصر معروف بخرنوب الخنزیر است وثمر آن را حب الکلی نامند برای مشابهت آن بکرده * ماهیت آن گیاهی است شبیه در برک وشاخ ببنجنکشت وبزرک میشود تا آنکه بقرب شجر میرسد وگل آن شبیه بگل کلم وبوی آن ثقیل وثمر آن مختلف اللون وهنگام رسیدن ثمر آن تا بستان وقت رسیدن انگور است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم وخشک ونبت آن بیشتر شام وانطاکیه * افعال وخواص آن ضماد برک تازهٔ آن که حدت آن کمتر از سائر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع وچون خشک گردد قوت آن قویتر وتقطیع وتجفیف آن زیاده میگردد وهمچنین ریشهای بیخ آن واما تخم آن ملین ومقی وچون آب برک آنرا مقدار یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع واخراج مشیمه وجنین وادرار طمث نماید وگویند تعلیق آن بزنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل وسرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت

بزود ی بازنساید وچون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد وطلای عصارهٔ بیخ آن محلل ومنضج اورام است

* انبج * بفتح همزه وسکون نون وفتح با وسکون جیم معرب انبه لغت هندی است وآنب نیز نامند وبتوراتی لغزک انبه
* ماهیت آن * ثمر هندی است درخت آن بسیار عظیم وبزرگترا زدرخت کردکان وباختلاف اراضی واهویه بعد از سه چهار سال از نشاندن تخم آن ونامشت ونه سال بثمر میآید وهنگام بهاران که بهندی مول نامند اول بهار وروقت رسیدن ثمران نیز باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا وسرطان است وتا پنجاه وشصت سال ثمر میدهد وثمران دو واول سال بسال بهتر میشود ودراواخر بالعکس وبرگ آن طولانی شبیه ببرگ ماذج هندی واز آن بزرگتر ودررائحه نیز شبیه بثمران وثمر آن درابتدا بسیار عفص میباشد وآهسته آهسته ترش میکرد ودوپس شروع مینماید بشیرینی وشیرین میکردد ودر بعض اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر میدهد ولیکن بشیرینی وخوبی انچه در فصل وموسم آن میشود نمیرسد وهمچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دو ازده ماه ثمر میدهد وهمیشه ثمر آن بردرخت میباشد مانند جزیرهٔ میلان وبندر تلچری چینا پتی وحوالی آنها واکثر میوهای دیکر که دران اماکن بهم میرسد نیز بدستور ولیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرکی وکوچکی وشکل وطعم ورائحه وشادابی وبیریشکی وریشه داری ولحمی وکم آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمیرسد چنانچه در بزرکی از نیم آثار تاده آثار که یکمن تبریزی است تخمینا در بنکاله دیده شد واز بعضی درختها یک آثار وسه پاوونیم آثار اکثر که یک چهارم یکمن تبریزی است تخمینا ودر کوچکی برابر هلیلهٔ کابلی ببزرکی میشود ودر شکل بعضی طولانی وسرآن اندک کج وبعضی اندک مفرطح وبعضی مدور واندک طولانی وبعضی فی الجمله شبیه بکردهٔ حیوان وبعضی بسیار خوش رائحه وخوش طعم ورائحهٔ آن شبیه بعنبر وبعضی رائحهٔ آن شبیه بکافور وبعضی پرریشه وبد طعم وبعضی را رائحه شبیه بشبت ونانخواه وبرازیانه وغیرانها از طعوم وروایح وبعضی مختلف الاجزاد رقوام وطعم ود ربعضی بنوع کمی هست در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت ود ربعضی بنوع بسیاری حتی درزیر پوست آن نیز میباشد وبهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی ریشه خوشبوی قلیل النوع آنست وانچه برخلاف این اوصاف باشد مکی با بعضی بد ومضر وبهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیدهٔ آبدار آنرا بدست بمالند تانرم کردد وسر آنرا ببرند تا بنوعی که دران است دور شود وبمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود وریشه آن خورده نشود زیرا که ریشهٔ آن ثقیل ونفاخ وقابض شکم است وآب آن ملین وبنوع آن چون برزبان ولبها برسد باعث سوزش وجراحت میکردد وبی ریشهٔ آبدار آنرا که اندک سخت باشد سر آنرا ببرند که بنوعیت آن دور شود وسرد وطرف آهسته آنرا ببرند وتناول نمایند که این نیز بهترین طور است وحیف است که انبهٔ بیریشهٔ قسمی اعلی را که در بنکاله بعضی جاها مثل مالده واطراف مرشد آباد که در چونه کهالی وباکه ودیکر جاها ودر عظیم آباد پرکنهٔ ملکی میشود نرم کرده بمکند براى مکیدن انبهٔ شیرین خشبو که آب رقیق داشته باشد واکر ریشه دارهم باشد مضایقه ندارد وقسمی انبه در بنکاله می شود که در بلاد دیکر نیست که آن را کچمواسی نامند سبز خام آن شیرین میشود وبعضی از اقسام این در زرسیدکی شیرین وخوش میشود وبعضی در پختکی بد طعم میکردد ودر بعضی بلاد دیکر نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن وعمان وعود ان وصمل وسیا ناب که مشهور بمنبا است واز توابع لار است وبعض اماکن دیکر نیز قلیلی بهم میرسد امانه بوفور وخوش طعمی هند ودکهن وبنکاله است * طبیعت آن * انچه خام است سرد در دوم وخشک در اول ومولد بلغم وسودا وشیرین رسیدهٔ آن کرم وخشک در دوم ومولد خون غلیظ سوداوی هرچند کم آب تر و

غلیظ القوام تر باشد سودا وبیت آن زیاده * افعال وخواص ومنافع آن * مقوی قوی وارواح واعضای رئیسه وآلات تنفس ومری ومعده وامعا وکرده بمناسبت شکل ومقوی مثانه وباه ونیکو کنندهٔ رنك رخسار وبوی دهان ودافع خفقان وسرفه وضیق النفس ودرد سرباردوبواسیر واسهال بواسیری وذرب وقولنج وعطش واعیا وضعف وکسالت وسستی بدن وبدن را فربه کرداند واد رار بول آورد وطبیعت را قبض نکند بلکه ملین دارد مضر محرورین خصوص درخلای معده ومصلح آن آشامیدن سکنجبین وخوردن جامون رسیدهٔ شاداب یا شربت آن که میوهٔ هندی است وآب دوغ وآب سرد وقسم لحمی کم آب آن ثقیل ودیر هضم ونفاخ وریشه دار آن ازان بدتر وقابض ومورث امراض سوداوی وحکه وجرب ودمامیل وغیرها ومصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل کفته اند ونمک که بالای آن قدری بخورند آزموده وزنجبیل در نمک پرورده بهتر ومضعف جکر ومصلح آن مویز وشاید درین امر شربت زرشك یا سکنجبین یا شربت جامون بهتر باشد ومضر لثه وعمور دندان ومرقق منی است وکفته اند جهت فربهی وتقویت باه شیر تازهٔ دوشیدهٔ خام ویا قدری جوش داده معین فعل آنست وخام ترش آن مسکن صفرا ومشهی اشتهای طعام وبلغمی وسوداوی مزاجانرا مضر ومولد سوداوبنوع آن حار ومفرح اعضا ورائحهٔ آن شبیه برائحهٔ حبة الخضرای خام نارس که بفارسی نبشه ورسیدهٔ آن راتبن نامند ومصلح آن مالیدن روغن است بعضو یکه بدان رسیده باشد وکل آن ومغز هستهٔ آن بسیار بارد ویابس وحابس اسهال ومجفف وممسک منی خصوص که اندک بریان نموده باد ویهٔ مناسبه بقدر حاجت بیاشامند وچون نارس بسیار کوچک آنرا که از شکوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یکدرم آنرا با چهار درم شکر بخورند در روزمنی وسرعت انزال رادفع نماید وکوبند حافظ میاه می واست ومضمضه با بیکه برک وکل آنرا دران مانید وباشد مقوی دندانها ولثه ومستحکم کنندهٔ آنها است واستیاک بچوب آن رافع بوی دهان وذرور خاکستر چوب آن جهت نزف الدم وبدستور قرور برک آن ودخان برک خشک آن جهت دفع ریاح کرده وبدستور دخان پوست انبهٔ خشك کرده نافع با نکرا رعمل که بعد ازان بران عضو ومواى سرد نرسد ونیز کرفتن دود آن درحلق جهت زخم آن واکر برک درخت آنرا که خود از درخت ریخته باشد مالیده درسرغلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن وبینی وتارک سرموسه یک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد وچون برک تر وتازهٔ آنرا از درخت چیده بیخ ساقهٔ آنرا فشرده رطوبتیکه از ان برآید بوده انه که در پلك چشم برمیآید بمالند زائل کرداند بید رد ووجع وچون نه عدد ساقهٔ بیخ برک آنرا با نه عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فرو برند اسهال وقی عارض هیضه را که بند نکرده بند نماید وطلای آب برکهای نازک آن وهمچنین تدهین موی سوزنان بروغنی که دران پوست انبهٔ خام پختهاني ربا با بعضی ادویهٔ مناسبهٔ دیکر انداخته درآفتاب پرورده باشند جهت درازی وسیاهی مو ومنع اسقاط آن نافع وآب افشردهٔ ثمر خام آن که امرس نامند وچتنی وامچور واموت وحلوا وخوشاب وشراب وانشرج وعرق آب آن وقرص هستهٔ آن وقلیهٔ خام ومربای آن درقرابادین ذکریافت واهل هند وبنکاله انبهٔ خام را در زیر آتش کرده پخته پس برآورده پوستآنراجدا کرده نرم میمالند وصاف کرده قدری قند سیاه که بهندی کرنامند داخل کرده درظرفی کرده نکاه میدارند هنکامیکه با دسموم وباهوای حمی وباهوای ردی وباوبائی بکسی رسد بزودی قدری ازان با ومخورانند وبرتمام بدن او میمالند بزودی بعون الهی شفا مییابد

* انتلة * بفتح همزه وسکون نون وضم تای مثناة فوقانیه وفتح لام وها لغت عجمی اندلسی است وآنرا اجد وارابکلسی وبهندی نوبسی نامند * ماهیت آن * دو صنف است یکی سیاه وبیخ آن کثیرالفروع وبزرگ بمقدار بیخ کولان وغیره

انتلة

آن شبیه بریشهٔ بنطافلن وطعم آن تلخ مانند دانهٔ شفتالو وبرگ آن انبوه مائل بسرخی شبیه بعنب الثعلب وگویند شبیه به برگ چرمیا وشان است وصنف دوم سفید وعامهٔ اندلس این را فیمق نامند وبرگ آن مانند برگ حنا ومائل بزردی وبا خشونت وطعم آن شیرین وبوی آن اندک تند وبا عطریت منبت آن اندلس وچین وکوهستان تبت وبعضی کوههای هند ومورنگ ولامه که متصل بکوهستان خطا است وغیرها * طبیعت سفید آن در دوم گرم وخشک وسیاه آن در سوم * افعال وخواص آن سفید آن در دفع سم هوام ضعیفتر از قسم سیاه ومحلل نفخ ورفع کنندهٔ ریاح ومسکن اوجاع باطنی بارد وجهت لسع هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال وبیخ آن کشندهٔ حیوانات سوای انسان ومحرک باه وصنف سیاه آن در تریاقیت قائم مقام تریاق فاروق خصوصا در اوجاع بطن واوجاع ارحام نافع ومجرب حتی آنکه بعضی گفته‌اند کیاهای سمی را که در حوالی آن وبا آن در یکجا میرویند چنانچه گفته اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند وازان احساس سمیت نمایند بزودی بسوی گیاه انثله میل مینمایند وآنرا مخورند ونجات می یابند از سمیت آن ومبهی ومسخن معده وجگر ومحلل مواد بلغمی وپختهٔ آن در شراب قاطع بواسیر وحمول آن مقوی رحم ومحلل ورم آن وضماد آن محلل اورام ... روغن آن موجب درازی مو بغایت مقدار شربت آن یک قیراط وزیاده ازان مورث خناق وکرب وتجفیف رطوبات ومصلح آن روغن کنجد وشیرینی است

انثلیس

* انثلیس * بفتح همزه وسکون نون وفتح ثای مثلثه وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر وآن نباتی است ما بین شجر وگیاه منبت آن شوره زارها ومواضع آفتاب رو وبرگ آن مانند برگ عدس ونرم وشاخهای آن خشن بلند شبری وبیخ آن کوچک وباریک وگل آن سرخ مائل به بنفشی وبدبو وتخم آن در غلافی رقیق ونوع دوم برگ وشاخ آن بزرگ تر شبیه بگیاه فیطوس وزهب آن ازان زیاده وگل آن ازان کوچکتر ومائل به بنفشی وثقیل الرائحه وبسیار بدبو * طبیعت آن گرم باعتدال وخشک در اول * افعال وخواص آن محلل بسیار وبا قبض اندک وجالی چون از گل وبیخ وبا تخم هر دو نوع آن بیاشامند عسر البول ووجع گرده را نافع وبا سکنجبین جهت صرع وذرور هر دو نوع آن مدمل قروح وجروح وحمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل وشیر بز جهت اورام حارهٔ رحم وجراحات آن اما نوع دوم لطیفتر ودر قوت جالیه ضعیفتر از اول مقدار شربت آن تا یک مثقال است

انجبار

* انجبار * بفتح همزه وسکون نون وکسر جیم وفتح بای موحده والف وراء مهمله مشتق از جبر است * ماهیت آن نباتی است ببلندی یک قامتی واکثر بر علیق وآنچه نزدیک آن باشد میپیچد ومشبک میسازد آنرا برگ آن شبیه ببرگ رطبه وبا اندک زغبی مانند غبار وشاخهای آن قویتر از رطبه ومائل بسرخی وگل آن سرخ وبعد از ریختن گل غلافهای کوچک ازان بهم میرسد ودران تخمهای ریزه میباشد وبیخ آن خشبی وسرخ ومستعمل ریشهای باریک آن است که آنرا لحای انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک وپوست بیخ آن واین بهتر است وعصارهٔ بیخ تازهٔ آن نیز ومنبت آن بلاد شام است در کنار رودها ومیان جویها * طبیعت آن سرد وخشک در درجهٔ سوم وجالینوس گرم وخشک دانسته * افعال وخواص ومنافع آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا از سینه وریه وبواسیر وحابس اسهال مزمن ونزلات از غیر اذیت ومسکن قی ومقوی اعضا وامعا وجهت تسکین التهاب صفرا وغلیان خون وسل تازه ومزمن حتی زحیر وضعف اشتها وبول الدم ومدهٔ تازه ومزمن ودفع سموم وانفتاح افواه عروق مقعده وحیض واسهال کبدی وشکستگی اعضا وکوفتگی عضل وقسم ... آن نافع چون یک درهم

تا یک مثقال آنرا در آب بجوشانند وباقل رب قند وبا میفختج بیاشامند وبدستور با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ... در آن جهت وروانیدن گوشت وقطع نزف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یک مثقال واز عصارهٔ آن یک درم واز برگ آن پنج درم مضر مبرودین مصلح آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشک وربع آن گل ارمنی وعصارهٔ آن در اکثر افعال قویتر از پوست بیخ وبیخ آن است طریق گرفتن عصارهٔ آن آنست که بگیرند پوست بیخ تازهٔ آنرا وبکوبند وآب آنرا بگیرند ودر طبق سفالی کنند ودر آفتاب گذارند وشبها در زیر سقف که شبنم آنرا فاسد نسازد وچون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند واز گرد وغبار محافظت نمایند وعند الحاجة بکار برند ورنگ این سرخ یاقوتی میباشد حب الجبار وسفوف وشراب وقرص ولعوق ومغلی آن در قرابادین ذکر یافت

انجدان

* انجدان * بفتح همزه وسکون نون وضم جیم وفتح دال مهمله والف ونون معرب انگدان فارسی است وبیازند را نی انجدان طیب را گوله پر نامند وبیخ آنرا بعربی محروث وساق آنرا بترکی بالدرغان گویند وچون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آن است * ماهیت آن دو قسم میباشد یکی طیب ودیگر منتن وساق نبات آن مجوف وسطبر وبلند تر از قامتی وبرگ آن شبیه ببرگ کلم وازان کوچکتر وگل آن چتری مانند شبت وسفید وثمر آن بعد از ریختن سفید ومدور وپهن شبیه بدرم وبسیار خوشبو میباشد وصمغ این را حلتیت طیب مینامند وقسم دوم برگ آن مانند صفحهٔ سوخته وپر سوراخ وساق آن ضعیفتر از قسم اول وثمر آن سیاه وبسیار بدبو وبیخ آنرا اشترغار وگیاه آنرا کماه وصمغ آنرا که بسیار بدبو است حلتیت منتن وخراسانی وبفارسی انگزد جهت آنکه صمغ را بفارسی ژد بفتح زای عجمی گویند وعوام آنرا انگشت گنده وبهند هینگ بکاف عجمی نامند ودر بلاد فارس گوسفند آنرا بگیاه آن میچرانند بسیار فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو میگردد * طبیعت سفید طیب آن در دوم گرم وخشک وسیاه منتن آن در سوم وقومی مطلق انجدان را گرم وخشک در دوم گفته اند * افعال وخواص ومنافع آن مفتح وجالی ومحلل وملطف ومقاوم سموم * امراض الراس ضماد انجدان اسود با خطمی وآرد کرسنه بر سر جهت دفع ... از اخلاط باردهٔ مجتمعه در دماغ وآشامیدن آن ذهن را نیکو وحفظ را زیاده ونسیان وبلادت وحمق را زائل میگرداند وفالج ولقوه واسترخا را مفید واز توابل مستعمله در اغذیهٔ صاحبان این امراض است امراض الصدر والمعدة وغیرها چون غلیظ الجرم ودیر میماند در معده ومسخن معده ومجفف رطوبات وملطف طعام ومغیر رائحهٔ دهان ومقوی معده ومقطع بلغم ومحلل ریاح وانگیزانندهٔ اشتهای طعام ومقوی ماسکه ودافع مضرات اغذیهٔ غلیظه وادویهٔ سمیه ومقاوم سموم وسم ... یرقان واستسقا وفواق بلغمی وعسر البول بلغمی وحمل وبول وحیض وشیر ومسخن گرده ورودهٔ ومحرک باه ورافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصا محلل آن که مرکهٔ آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جائز نیست در جمیع مواضع وسکنجبین آن که با میفختج پخته باشند جهت تپ ربع وتپهای بلغمی ومرکبه ودرد سینه واستسقا ویرقان ورفع فواق بلغمی وعرق النسا مجرب وبا شراب در اخراج جنین قوی الاثر وضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت وبا موم وروغن جهت خنازیر وجراحات وعرق النسا وامثال اینها وبا روغن زیتون بجهت کمنهٔ تحت عین وطلای مطبوخ آن با سرکه وپوست انار جهت بواسیر و... برگ آن جهت آکله وبوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه ومضر امعا ومصلح آن صمغ عربی ومضر محرورین ومصلح آن شربت انار وسکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که اشترغار باشد بوزن آن وحلتیت در دو دانگ وگویند

بوزن آن زوفرا است و این اصح است شیخ داود انطاکی نوشته که گویند چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درم تخم انجدان بخورد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که مفید آن باشد یا سیاه و بیخ آن در افعال قوی تر از سایر اجزای آن است طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملتحم زخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال گویند مغوشش و معده و بطئ الهضم و مصلح آن عسل است جوارش انجدان و سکنجبین و مخلل ماق و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آن که حلتیت است در حرف الحا خواهد آمد انشاء الله تعالی

انجره

* انجره * بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح راء مهمله و ها لغت فارسی است بعربی قریص و بلغت دارالمرز کزنه و بترکی کچیت و بهندی اتکن و بلاطینی ارتیک پریم و بلغت گیلان مرتیکه گویند * ماهیت آن نباتی است برگ آن پرتشریف و انبوه و پرخار و ریزه و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود باعث حمرت و سوزش و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و با اندک پهنی و مائل بتیرگی از کنجد بزرگتر فی الجمله شبیه ببزرکتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنگین مائل بسیاهی آنست * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و در دوم گرم گفته اند * افعال و خواص آن ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفرح اعضا و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و آشامیدن آن و آشامیدن برگ مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مر بالخاصه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثآلیل خصوصا با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سگ دیوانه گزیده و با موم و روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن زیتون جهت ورم بنا گوش و ضماد رماد آن با نمک جهت قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن جهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا و اخراج مای اصفر و بلغم لزج و ملین طحال و گرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت تسکین وجع طحال و پهلو و گرده در ساعت و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از چرک و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و بدستور برداشتن فتیله آن با عسل و حمول آن مدر طمث و ضماد آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب و با مرهم جهت قروح و سرطان و بتنهائی جهت تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ آن و طلای آن با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضمضه عصاره آن محلل ورم لهاة و ذرور تخم و برگ خشک آن جهت تجفیف زخمهای متاکل و سرطان متقرح نافع بی لذع و حدتی مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درم زیاده بر آن مهلک مصلح آن آشامیدن اشربه مبرده و آب میوه های بارده و چیزهای لعابی مغری بدل آن قردمانا است یا حرف و دهن آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی از بزر آنست و همچنین در امراض اعصاب و در قرابادین در ادهان ذکر یافت

انجیر آدم

* انجیر آدم * بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم * ماهیت آن مترجم صیدنه ابوریحان در صیدنه خود نوشته که میوه ایست بزرگتر از جوز و رنگ آن سیاه مائل بخاکستری و صیقلی و در پهنی و گردی با انجیر ماند و بهندی آنرا گله گویند و در کوههای کابل بسیار بود و آنرا زنان بجهت فربهی بکار میبرند و چنین آورده اند که در آن کوهها که منبت این درخت است حیوانیست که به خرگوش مشابهت دارد

و هر کجا رمه گوسفندان را بیند آن حیوان متابعت آنها نموده و در پی آنها رود و شیر از پستان آنها بمکد و هر که گوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسپد که آنرا انجیر آدم گویند و هیئت درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با هیزم امیزند و برافروزند هر که با آن آتش گرم شود دوار و غشی افتد و بی خبر شود

اندروصارون

* اندروصارون * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران آنرا افیاس و قاس یعنی تبر نامند بجهت مشابهت برگ آن بتبر * ماهیت آن نباتی است تمشی منبت آن زراعتهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و در میان آن نقطه سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آنرا راعان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در تابستان میرسد * طبیعت آن گرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضه کمی * افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بیاشامند از آن مقدار دو درم تفتیح سده احشا نماید و همچنین ضماد برگ آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر و قبل از وطی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تمیمی آن را لسان العصافیر میداند

انداهمان

* انداهمان * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون * ماهیت آن دوائی است کرمانی معروف * افعال و خواص آن بالخاصیة جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال مینمایند از آن یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوی فعل آن است بدل آن بوزن آن گل ارمنی با پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است

اندروطالیس

* اندروطالیس * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و در مغرب کلنج و ملاج نامند * ماهیت آن نوعی از نخود بری است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهرا نوعی از باقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل بسرخی مینماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در آن و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یکمثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا سرکه تا ربع رطل

اندرطون

* اندرطون * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون * ماهیت آن برگی است شبیه ببرگ بید خشک شده و از آن عریض تر * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع

انزروت

* انزروت * بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و بعضی نیز آمده باصفهانی کنجده و اکرومک و بشیرازی کل رو و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند * ماهیت آن صمغ

درخت خارداری است که آنرا شایکه نامند ببلندی مرد وذرعی برگ آن شبیه ببرگ مورد وبرگ درخت گل رومنبت آن بلاد فارس وترکستان وسرخ وسفید حائل بزردی میباشد وبهترین آن سفید مائل بزردی تازهٔ آنست که در بالیدگی مانند کندر صغار وزود شکن وطعم آن تلخ بااندک شیرینی میباشد * طبیعت آن گرم در آخر دوم وخشک در اول آن * افعال و خواص ومنافع آن ملین ومحلل ریاح غلیظ ومفتح سدد ومجفف بی لذع رطوبات قروح وجروح وغیرها وبهترین مسهلات بلغم است وجاذب آن از مفاصل واز عمق بدن خصوص با تربد وهلیله وسکبینج واخلال ابدها وبالعرض مسهل صفرا ومغری ومدمل وملحم وجابر وثی * امراض الراس والعین والاذن آشامیدن آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید وچون آنرا باشیر دختران حل بر نموده در چشم کشند بتنهائی و با با دویهٔ مناسبه جهت رفع رمد وچسبیدگی پلک چشم و رفع نزلات وجرب وعلاق مفید وچون با مرواریدو مرجان سوخته ونبات مفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازالهٔ بیاض عین صاحب تذکره مجرب دانسته چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت مفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد گوش را ساکن کرده اند وچون باعسل سرشته وفتیله بدان آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر * امراض المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و ورک وعرق النسا واخراج کرم معده وامعا واسقاط جنین مفید ودر تسمین مهزول بغایت موثر گویند چون پنجدرم آنرا باسه قیراط حجر البقر که عوام اند رزا گویند وده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند وچهار روز بعد از خوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب کرد د بغدادی نوشته که زنان مصر آنرا در آب دو ساله تا نصف روز خیسانند وجهت تسمین بدن تا ده روز می آشامند المقار گویند پنجدرم سائیدهٔ آن بسبب تسدید مسام وچسپیدن با حشا کشنده است خصوصا با طلق محلوب واز اسرار مکتومه شمرده اند ومصلح آن صمغ عربی وروغن بادام است ومرکبا مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام دهند ودر حین باشد مقدار شربت آن مفرد از نیم مثقال تا دو مثقال ومرکبا با سائر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است واستعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زائد وپاک کردن چرک زخمها وقطع سیلان خون وروئانیدن گوشت صالح والتحام جراحت ورفع آثار جدری وبانطرون جهت ورم سینه وخناز یرکه در حلق بهم رسد نافع وطراق تشویهٔ آن آنست که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ وبا شیر دختران خمیر کرده بچوب کز بگیرند ودر تنور گرم بپاویزند تا رطوبت آن خشک گردد واندک برشته شود پس برآورده استعمال نمایند واگر یک مرتبه دیگر کوبیده با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته بدستور بازتشویه نمایند بهتر وباعتدال اقرب میگردد خصوصا برای اکثر امراض عین که استعمال آن بی تشویه جائز نیست رجب انزروت ودا رد روز وصنه وشیاف وضماد وفتیله وقطور ومرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* انسان * در اجزای بدن او منافع ومضار بسیار است وبهترین آن جوان صحیح المزاج تام الخلقه ساکن در بلدان معتدله است چرک گوش او مولد ریاح وبیهوش کنند وضماد آن جهت شقیقه واکتحال آن جهت رمد ورفع بیاض چشم نافع واستخوان آن مولد امراض مهلکه ومداومت آن مورث کوری وذرور بوسیدهٔ آن در منع آکله مجرب خصوص استخوان کلهٔ سر وآشامیدن سوختهٔ آن سه روز هر روز یک مثقال با هموزن آن شکر جهت صرع ومفاصل ونقرس وعرق النسا آزموده وآب دهن او ناشتا کشندهٔ کرم گوش ومحلل هوای که در گوش رفته باشد وتریاق گزیدن عقرب ورتیلا ودافع قوبا وکلف

وآثار قروح وطرفه وبیاض عین وکشندهٔ مار است خصوص آب دهن ناشتا صفراوی مزاج وبا سرگین گنجشک جهت قطع ثآلیل وقوبا وبتنهائی جهت قطع نزف الدم واندمال جراحات وباعسل جهت کلف وجلای آثار قرحه نافع وچون گندم را در دهن مضغ نمایند خصوص ناشتا وبر آورام ودماميل گذارند تحلیل ونضج دمل وچرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه وقوبای اطفال وکلف وآثار جلد مفید وزهرهٔ او مسمن بدن وخون حجامت وفصد را چون بر نقرس ومفاصل وعرق النسا طلا نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع وآشامیدن آن مورث بلادت وطلای خون حیض جهت تسکین دردهای صعب والتیام ناصور مفید وخوردن آن سم قاتل وحمول آن مانع حمل وبخور لتهٔ حیض جهت رفع تپ لرزه مجرب دانسته اند وبول آن خصوص بول اطفال وازان شخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشتا جهت سرفهٔ کهنه وعسر النفس وصرع واستسقا ویرقان وعسر البول وجرب متقرح وحکه وقروح خبیثه وقوبا وبا آب نخود وبا ماء العسل جهت رفع یرقان وقطور آن جهت درد چشم وبیاض آن بتخصیص که باعسل در ظرف مس بسیار جوشانید باشند وبجهت طرفه نیز وریختن گرما گرم آن بر زخم جهت حبس خون وشستن چرک جروح وقروح بآن وجالی جرب متقرح وحکه وقوبا ونمک بول آن که آنرا در ظرف مس جوشداده نمک ازان بگیرند جهت رفع بیاض چشم وکلف مجرب ودر افعال مانند شیرزق است در حدیث است که از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام سوال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند نیاشامند آنرا سائل عرض نمود که مریض محتاج است با آشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر نمییابد پس باید که بیاشامد بول خود را نه غیر خود را وازان حضرت علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر وگاو وگوسفند فرمودند نعم لا باس یعنی آری باکی نیست وفضلهٔ طفل که غذای لطیف با آن خورانید باشند نعوظ خشک آن در حلق صاحب خناق وورم گلو ولهاة وضماد آن باعسل جهت تحلیل آن وطلای آن جهت تحلیل حمره والتحام جراحات ورفع عفونت اعضا مفید وآشامیدن یک مثقال آن جهت رفع یرقان وسمیت جراحت حربهٔ زهردار وقولنج وحکه وقطع اسهال بعد یا با عسل وشراب جهت رفع گزیدن هوام وادویهٔ قتاله ورتیلای دائره وآشامیدن یک مثقال آن با مثل آن نوشادر مصعد جهت رفع اذیت سموم مصعده مانند داراشکنه ورسختق مصعد مجرب دانسته اند ومنون محرق آن جهت ازالهٔ تعفن بن دندان مجرب وتازهٔ آن خصوص بانمک جهت آکله وضماد آن بر بهق وبرص بتخصیص که آن شخص ترمس خورده باشد ودر روز متوالی مالید در آفتاب نشینند وطلای آن بر ماقین جهت قروح آن وبزبرنادف با خمیر در آب حل کرده جهت رفع مغص وبید ستور آشامیدن آن مفید وموی سوختهٔ آن جهت رفع ربو وبهق واستسقا وسموم قتاله وریزانیدن سنگ گرده و مثانه ومنع سفیدی موی شربا واکتحال آن برای رفع بیاض عین وقطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان وگوش وذرور آن جهت آکله ونزف الدم وتجفیف جراحات ومنع زیادتی زخمها وقروح خبیثه وساعیه مجرب ورماد آن زائل کنندهٔ بثور وبا شیرجوت اورام ساعیه وروغن آن بتنهائی وبا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر جهت تقویت باه مجرب وگویند آشامیدن آبی که خصیهٔ انسان را بدان شسته باشند جهت ازالهٔ تب وورم جگر ووجع فواد نفع عظیم دارد ومنی انسان جالی بهق وبرص وکلف طلاء ومشیمهٔ آن مورث جذام است خوردن آن وچون طفلی را با سومات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزا وانفاس او قاتل بود وهیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه وسمیت آن باین حد نیست وگویند چون انگشت خنصر مسقط را ببرند ووزن تعلیق نماید ماده ام که با او وصت ابستن نگردد شنیده شد که جراحان واطبای اهل فرنگ دندان چرک وزرد شده وسیاه را

بمومیان و آلات صاف و سفید و براق میکرده اند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل مینمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام دندان صحیح را بجای فاسد میگذارند و سه چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع مینمایند و بخوردن شوربا و شله و آب نیمگرم اکتفا مینمایند تا مستحکم گردد و در بلاد ایشان برای این امر دکانها است و همیشه بر در آن دکان فقرا و فرومایگان برای فروختن دندان خود حاضر میباشند و نیز مسموع شده که سابق برین که هفت صد و هشت صد سال یا بیش ازین باشد برای اجساد سلاطین و حکما و بزرگان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد ادویهٔ چند مانند صبر و مر و قفر و قیر و نفط و امثال اینها تا مدتی میمالیدند و بعد از خشک شدن اجساد آنها در تابوتهای چوبی میگذاشتند و بعد مرور مدتی دو صد سه صد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوانهای نازک نیز مستحیل بدانها گشته و چیزی سیاه براق چسپنده شبیه بمومیائی شده و بعد ازان که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی ازان اجساد بدست بعضی اطبا و جراحان آمد و آنها در صدد تجربه و امتحان آن آمده و بجای مومیائی استعمال نموده و در بعضی مواد نافع مانند مومیائی یافتند و مومیائی انسانی عبارت ازین است

انغرا

* انغرا * بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و الف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است کوچکتر از درخت انار و ببزرگی آن میرسد و منابت آن جبال و مخصوص بزمانی نیست و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ازان عریضتر و گل آن مانند گل انار و ازان بزرگتر و بیخ آن سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شراب ازان آید * طبیعت آن معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه * افعال و خواص آن در قوت قریب بخمر است در تفریح و اسکار و تطییب نفس و بالخاصیة آشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت مؤثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آن را بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع

انف العجل

* انف العجل * بفتح همزه و سکون نون و ضم فاء و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت مغربی است * ماهیت آن ثمری است شبیه ببینی گاو و نبات آن ما بین شجر و گیاه و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی و ریزه تر ازان و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است * طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار حیض و رفع هموم بالخاصیة و نطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این دو خاصیت ازان مشهور است در مغرب

انفحه

* انفحه * بکسر همزه و سکون نون و فتح فاء و حاء مهمله و ها لغت عربی است بفارسی پنیرمایه و بهندی چاک و چسته بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود * ماهیت آن معدهٔ حیوانات شیرخوارهٔ بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح برمی آورند و استعمال مینمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شده گیاه خوردند آنزمان آن

را انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بران مترتب نمیگردد و بالجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجهٔ دوم و گفته اند تا درجهٔ سوم است * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با مسکه و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحهٔ ارنب که درین باب اقوی است که جهت ورم آنرا در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون صبیان را قدری ازان بخورانند ایمن میگردند از صرع و انفحهٔ بچهٔ اسپ و انفحهٔ حیوان بحری که قوقی نامند و در دریای روم بهم میرسد قوت و خاصیت آن مانند جند بیدستر است بدستور و آشامیدن هر یک ازان هر دو و آشامیدن تمامی انافح میباشند نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازندهٔ کل اخلاط منجمد و مجمد و مغلظ اخلاط رقیقهٔ کل اخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و پستانها و یا با ادویهٔ مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیة مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار گرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با شراب بسبب قوت تریاقیتی که دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و گفته اند چون زن انفحهٔ ارنب نر یا خصیه آنرا با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا ازان با شراب بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بگذارند پیکان و نی و خار را ازان برآورد و طلای آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تپ جهت ازالهٔ آن مؤثر و انفحهٔ گورخر و بزکوهی و آهو و اشتر و گوسفند و قیل بقدر ربعی بخورد بغایت مهیج اند و امتحان خالص آن آنست که بیندازند بران هر انفحهٔ حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دواء المسعوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

انکول و آکول

* انکول و آکول * ماهیت آن حکیم میر عبد الحمید نوشته درختی است هندی برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت * طبیعت آن گرم و تر در دوم * افعال و خواص آن ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شیخوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آن را با آب سائیده بر بثرهٔ آن طلا نمایند به خیریت گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب آمله مقشر هفت مرتبه تصفیه کنند پس خشک نموده ازان تخم و بدستور روغن کنجد روغن برآورند و ازان روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن سر بر سازند و شب بران بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بملسوع و ملدوغ و صاحب هیضه و دبه را بخورانند شفا یابد

انگیزه

* انگیزه * بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صفاهانی خاوانی نامند * ماهیت آن نر و ماده میباشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است منبت آن حریم جبال گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر آن است بازرا است مشاهده کرده و آنچه مادهٔ آنست بهمان

ميثت بمانل * طبيعت آن كرم وخشك است * افعال وخواص آن ضماد برك خشك آن باآب كوكرده ريكورز بهق را زائل كند وتخم تر آن بغايت منعظ وتخم مادهٔ آن موجب شدت شبق زنان واند كى ازان باشراب منوم قوى بحديكه تا سه شبانه روز شارب آن بيدار نشود وآشاميدن روغن زيتون باآب رفع خواب آن ميكند مقدار شربت آن تا دو درم

اننا س * انناس * بفتح همزه ودو نون اول ساكن دوم مشدد والف وسين مهمله لغت هندى است * ماهيت آن ثمر درخت هندى معروف ودر بنكاله بسيار ميشود وخوشبو وخوش طعم نبات آن فى الجمله شبيه بنبات صبر وكاذى وبرك آن ازبرك صبر وكاذى كوتاه تر وتا زكتر ونبات اين ازان كوچكتر وتا يكذرعي وخاردار واز وسط آن ساقي ميرويد وثمر آن بر بالاى آن ساق بهم ميرسد وبرسر آن نيز بركهاى كوتاه انبوه وشنيده شد كه دو يك ساق دو اناناس يكى بر بالاى ديكرنيز بندرت بهم ميرسد وچون قدرى از سر آن را با آن بركها ببرند وبنشانند با زسبز ميكردد واز ان انناس بهم ميرسد واز اطراف سر ثمر وبيخ نبات آن نيز مانند درخت نخل وموز بچه ها ميرويد وچون آنهارا جدا نموده بنشانند بجاهاى ديكر نيز ثمر ميدهد و وازهر نباتي سالى يكثمر بعمل ميآيد وهنكام رسيدن آن بودن آفتاب در جوزا وسرطان است كه موسم بارش است در انجا ود ونوع ميباشد يكى وا اناناس كوئله ميناميد واين كوچك بقدر نارنجي ميباشد ومغزآن شيرين خوش طعم ورائحه وزرد رنك طلائى ود يكر بزرك ومغزخوب رسيدهٔ اين چاشنيدار واندك نا رس اين ترش وپوست هردو نوع درهنكام خامى سبز ميباشد وخانه خانه واطراف خانها اندك پوست نازكى بر آمده وبعد رسيدن زرد مائل بسرخي ميكردد واندك براق صيقلي ودرهرخانه ترب بپوست تخمهاى ريزه زرد تيره وهردو نوع آن بارطوبت بورقي جالى بسيار خصوص نوع بزرك آن وطريقهٔ خوردن ان اين است كه نوع كوئلهٔ آنرا ايك ورق از پوست جدا نموده با اندك نمك وآب ميشويند تا بورقيت آن كم كردد پس بكورق ديكر از بالاى آن بود اشته كه تخمها وخشبيت خانهاى پوست آن كه درجرم آن نفوذ كرده زائل كرده پس مغزآنرا ورقهاى نازك بريده در ظرف چيني باشيشه برهم مي چينند وبعضى بران قند ويانبات كوبيده پاشيده تناول مينمايند وقدرى كلاب نيزمى پاشند وبعضى بسبب شيرينى ذاتي خود احتياج بشيرينى ازخارج ندارد بلكه شيرينى طعم آنرا منحرف ميكرداند ونوع بزرك آنرا ابد مستور پوست خشبي ظاهر آنرا جدا نموده قدرى نمك بران ماليده اندك زمانى ميكذارند تا بورقيت آن قدرى كم كردد پس شسته يكورق ديكر از روى آن جدا نموده براى ازالهٔ تخم وخشبيت آن پس مغزآنرا نازك ورق كرده نبات يا قند بران پاشيده تناول مينمايند ودر بعضى كه اندك ترشي غالب ميباشد با نمك خوردن نيزلذيذ ميباشد * طبيعت آن سرد وتر در دوم * افعال وخواص آن مسكن حدت صفرا ومقوى معده وكبد حار وبطئ الهضم مضر مبرودين ومرطوبين مصلح آن خوردن آن بانمك وزنجبيل پرورده بانمك وياندك بالاى آن خوردن است وپلاؤ چاشني دار واش ومربا وشربت آن نيزخوب ميشود

انوطيلون * انوطيلون * بفتح همزه وضم نون وسكون واو وكسر طاء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم لام وسكون واو ونون لغت يونانى است * ماهيت آن نباتى است بى ثمر شبيه به نبات كل ووابن تلسيك كوبيد جهت جراحات تازه بغايت نافع ودر حال التيام دهد آنهارا

انيسون * انيسون * بفتح همزه وكسر نون وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم سين مهمله وسكون واو ونون بعربي بزر الروا زيانج الرومي والرازيانج الشامي وحب الحلوه وكمون الحلو وبفارسي باديان رومي وزيرهٔ رومي وبهندى رنكني نامند

* ماهيت آن نباتى است بلند تر از ذرعى وساق آن مربع وباريك وبرك آن باريك وخشبو وكل آن مائل بسفيدى وتخم آن در غلافى لطيف طولانى واز رازيانه كوچكتر وسبزتر مائل بسفيدى وزردى واندك مثلث شكل ومستعمل تخم آن است وبهترين آن خشبوى تازهٔ باليدهٔ آن است كه پوست آن ازان جدا نشده زيرا كه خاصيت بسيارا كثر در پوست بزورا ست وطعم آن تيز وتلخ باشد وهندى وبنكالى آن ريزه تر وضعيف العمل ميباشد * طبيعت آن كرم وخشك در آخر دوم وتا سوم نيزكفته اند وكرم در دوم وخشك در سوم نيزكفته اند واين اصح است * افعال وخواص آن ملطف ومحلل رياح وجالى ومسكن اوجاع وبا قوت ترياقيت وقابضه ومدر بول وحيض وشير وعرق ونيكو كنندهٔ رنك رخسار و امراض الراس وغيرها از توابل مستعمله دوا غذيهٔ اصحاب فالج ولقوه واسترخا وصرع است وبخور ومعوط آن جهت درد سر بارد وشقيقه ودوار وسدر ونزلات بارده ودرد كوش نافع وچون بسركهٔ انكورى تر كرده وخشك نموده بود اده در پارچهٔ كتان نيلى بسته دائم ببويند جهت زكام ونزلات بارده وخوردن نيم درم انيسون ويك دانك مصطكى كوفته در ده درم كلقند سرشته چند روز پيهم بعد از استفراغ بلغم جهت ليثرغس وسبات بلغمى نافع براى آنكه معدل مزاج دماغ ومقوى معده است پس توليد نميكند وقتيكه سبب ليثرغس است وچون ده درم آنرا در آب بجوشانند وصافى نموده ده درم جلنجبين عسلى در ان حل كرده باز صافى نموده بياشامند جهت سبات حادث از برودت خارجى واز آشاميدن ادويهٔ مخدره مانند افيون مفيد وبايد كه بوده باشد غذا ى ما ونخود آب وكوشت خروس جوان متوبل با باز برحاوه يا حلتيت ومغز حب القرطم وچون آنرا كوبيده سعوط نمايند وياكوبيده با كل قند سرشته بخورند ويا جوشانيده بتنهائى بياشامند ويا كل قند دران حل كرده صافى نموده بنوشند جهت ماليخوليا خصوصا مراقي آن وآشاميدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت كابوس نافع ومزاولت آنست كه در اوائل فالج باچهار روز يا هفت روز يا آبى كه دران انيسون جوشانيده باشد بتنهائى يا بايك اوقيهٔ جلنجبين عسلى در آن حل كرده صافى نموده باشند اقتصار نمايند وضماد آن جهت استرخا نافع براى آنكه دران حرارت باندك قبضى مي باشد ولهذا تقويت مى بخشد اعضا را واكتحال آن جهت سبل كهنه مجرب دانسته اند وسنون آن جهت جلاى دندان ودفع بدبوى دهان وخائيدن آن جهت صداع بارد وشقيقه وجلاى مجارى تنفس ودرد سينه وسرفه وضيق النفس وخفقان بارده وتقويت فم معده ودفع رطوبات آن ورفع اعيا وآشاميدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر ربو وامراض مذكوره وتفتيح سدهٔ جكر وسپرز وكرده ومثانه ورحم واستسقا وسوء القنيه وتفتيت حصاة وتب بلغمى كهنه وقطع سيلان رحم وازالهٔ فضول وتحليل وقراقر رياح درمعده وسائر اعضا وادرار شير وعرق وبول وحيض وتقويت باه وكرده وازالهٔ سموم قتاله وتصفيح وجه واطراف واسهال رطوبي خصوص بريان كردهٔ آن درين امر وچون آنرا بسيار نرم بكوبند ويا باب سائيده استعمال نمايند جهت بواسير نافع خصوصا ريحى آن وبخور آن جهت تسكين صداع بارد ونزلات بارده واخراج جنين ومشيمه وقطور نرم سائيدهٔ آن با روغن كل در كوش جهت تسكين درد كوش وكرى وثقل سامعهٔ حادث از ضربه وسقطه وبدستور مطبوخ آن در روغن كل وآشاميدن طبيخ آن با شكر جهت رفع زردى رخسار وزن زائيده وطلاى مطبوخ آن در سركه جهت تحليل اورام وكشتن شپش نافع مضر امعا مصلح آن رازيانه ومصدع محرور ومصلح آن سكنجبين مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن تخم شبت ورازيانه وكرويا ودر تقويت باه مثل آن انجدا ست ودستور تشويه وبريان نمودن آن جهت امراض عين وغيرها

آنست که آنرا بعسل بسرشند و در دلته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکاربرند و جوارش انیسون و حب ودمن وسفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الالف مع الواو

اوافیوس
* اوافیوس * بفتح همزه وسکون واو و الف وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وسکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و بکمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که گل آن شبیه بنرکس است و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و ساق آن بقدر شبری و بسطبری انگشتی و املس و گویند نورانی میباشد و مانند شمع در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه بپیاز نرکس و در مصر و شام بسیار * طبیعت بیخ آن بارد در اول خشک در دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت و مجفف در اول خرسوم و برگ آن بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت * افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن باشراب ابیض جهت منع رویدن موی خصوصا تازه آن قبل از بلوغ مانع رویدن و باعث دیر بر آمدن آن و کذا اشتن آن بر عقوبین و عانهٔ اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و کف شتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده مصلح آن کویند کتیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب و جهت یرقان ابیض و اصفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

اوز
* اوز * بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه لغت عربی است و بسریانی اروز و بفارسی قاز و مرغابی و بهندی هانس گویند او زاسم جنس مرغابی است و مراد نوع کبیر آن است که قاز باشد * ماهیت آن معروف است اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن پرواز نمیکند و بری آن پرواز میکند * طبیعت جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر آن نیز گفته اند * افعال وخواص آن غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و پختن آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آبکامه و آب انار و از اغذیهٔ نافعه از برای برودت کبد و اوجاع بارده و آنست جهت آنکه گوشت آن شدید الحرارة است و چون با زهومت بسیار است که بفارسی سهیت نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده پرهای آن را کنده شکم آنرا شکافته پاک شسته طبخ نمایند و این قلیل الغذا اثر ازماکیان است و مصر اجتحتهٔ آن جهت زیاده کردن پیه کرده و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه والتیام فتوق اکلا و ضماد امور اثر از خوردن آن بز و دی تپ حادث میکرد و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سنگدان آن لذیذ و غلیظ و بطیء الانهضام و چون هضم شود متولد میکرد دا زان غذای بسیار و جگر آن لذیذ ترین جگرهیوانات امثال آن است و عقل اثبت این از انها بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای ان صالح الهضم والغذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعد آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه تمریخا و تد هینا و برای تشنج شربا و برای اذیت آبی که در گوش رفته باشد قطورا و با آرد باقلا جهت ورم پستان ضمادا بالخاصیة نافع و زهرهٔ تخم نیمبرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت نیم گرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاة شربا بسیار نافع و پوست تخم آن محروق جهت اسهال دموی بهترین ادویه است و زبل آن جهت سرفهٔ خشک مفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت

اوسبید
* اوسبید * بضم همزه وسکون واو و فتح سین مهمله و کسر باء موحده وسکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است * ماهیت آن نیلوفر هندی است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال وخواص آن محلل ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یکدرم و بیخ آن سرد و خشک و در فعل و طبع مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن بیخ لفاح است

اوفیموبذاس
* اوفیموبذاس * بضم همزه وسکون واو و کسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم وسکون واو و فتح باء موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه بباذروج و در مغرب معروف بلسیعه و بعضی اخیون نیز و کاه ثیلاطاریون نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بباذروج و شاخهای آن بقدر شبری و مزغب و مائل بتیرگی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مانند غلاف بزرالبنج مستصل بیخ آن است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال وخواص آن ملطف و مجفف بیلدع یکدرم تا دو درم آن باشراب جهت نهش افعی و هوام و یکدرم آن با مرصافی و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند

اونوما
* اونوما * بضم همزه وسکون واو و ضم نون وسکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنه * ماهیت آن نوعی از ابوخلسا است که موجوبه نامند برگ آن درازو باریک و نرم تر از برگ موجوبه و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مائل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع در مواضع خشنه و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی اند ک سرخ برنگ خون * طبیعت آن بغایت گرم * افعال وخواص آن بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درم از برگ آن جهت عسر ولادت و ربع درم آن جهت اخراج اجنهٔ زنده و مرده مفید و تعلیق آن بدستور

اونومالی
* اونومالی * بضم اول و نون درمیان دو واو ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی را نامند * ماهیت آن آن است که بگیرند شراب دو چند و عسل یک چند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع اخیر در جلا و تحلیل و تفتیح و انضاج قوی تر و هر چند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میگردد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال وخواص آن مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است

اوبیا
* اوبیا * بضم همزه وسکون واو و فتح نون و بای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن عصارهٔ نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برگ گل آن زرد و بزرگ و عصارهٔ آن شبیه بعصارهٔ مامیثا * طبیعت آن گرم و تند * افعال وخواص آن جهت ظلمت بصر و تنقیهٔ آن و دمعه و سلاق بغایت نافع دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور می چکد و عصارهٔ آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصارهٔ مامیثا است و بعضی عصارهٔ خالیدونیس اسود است و بعضی عصارهٔ خشخاش اسود و بعضی عصارهٔ اناغالس الشی یا عصارهٔ بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند سنگریزها است که در صعید مصر بهم میرسد شبیه برنگ مس و میگزد زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است

* اورمالي واومالي * بضم همزه وسكون واو وراء مهمله وفتح ميم والف وكسر لام وياء آخر حروف لغت يوناني است وآنرا دمن عسلي وعسل داود نيز گويند * ماهيت آن روغني غليظ وباندك شيريني است كه از ساق درختي حاصل اورمالي
ميگردد وهرچند كهنه تر گردد بهتر ميشود * طبيعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت جرب رطب ودرد
مفاصل وتاريكي چشم نافع شربا واكتحالا وبيست درهم آن با آب مسهل قوى بلغم خام ومورث سبات وسستي بدن ومادام
كه عمل آن تمام نشود بخواب نبايد رفت

فصـــل الالف مع الهاء

* اهال * بفتح همزه وها والف ولام * ماهيت آن از جمله اغذيه است وآن مرق گوشت وبقول مطبوخه است كه صاف اهال
كرده با آب شامند وگاه ترشي در ان حين طبخ داخل نيز مي نمايند * افعال وخواص آن تابع نوع بقول وامثال آن است
* اهليلج * بكسر همزه وسكون ها وكسر لام وسكون يا وفتح لام وجيم معرب هليلهٔ فارسي است بهندي هر وهره نامند * ماهيت اهليلج
آن ثمر درخت هندي است درخت آن عظيم وبرگ آن باريك طولاني وثمر آن خوشه دار وگفته اند كه آن انواع است
كابلي كه زرد وبزرگ باليده است وزرد كه متوسط است وچيني سبز رنگ كه از ان كوچكتر است وسياه هندي كه بقدر
مويز است واز ان كوچكتر را كه بقدر جوى است در هند هليله جوى واز ان كوچكتر كه بقدر زيره است هليله زيره نامند و
گويند هريك ثمر درختي است عليحده شبيه بهم وانچه بتحقيق پيوسته همه ثمر يك درخت است كه از ابتداى ظهور شكوفه تا
انتهاى كمال باليدگي ونضج هر مرتبه را نامي گذاشته اند ونوعي عليحده دانسته مثلا شكوفه خشك آنرا كه
مانند زيره است هليله زيره واز ان بزرگتر كه بقدر جو است هليله جوى واز ان بزرگتر كه سياه بقدر مويز سياه است مويزك
وهليلهٔ زنگي وهليلهٔ هندي وهليلهٔ اسود نامند واينها همه ناقص اند واز ان بزرگتر نيم رس سبز مائل بزردي را هليلهٔ
چيني واز ان رسيده تر زرد را اهليلج اصفر وبكمال رسيده زرد مائل بسرخي املس را اهليلج كابلي گويند ومنبت آن اكثر
بلاد هند ودكهن وگجرات وبنارس وبنگاله است واما انچه در گجرات ميشود بهتر از همه وبعد از ان بنارس وپس
بيربهوم كه در بنگاله است وبي ريشه وباليده وبزرگ وبا قوت ميباشد وباقى جاها ريشه دار وكوچك وضعيف العمل وكابلي
جهت آن نامند كه از راه خشكي از ان سمت ببلاد توران وخراسان وايران ميبرند نه آنكه در كابل بهم ميرسد وهمچنين
از هر سمتي كه ببلدى ميبرند مانند بصره وغيره بصرى نامند واما چيني جهت آن گويند كه در قديم الايام انچه را از
سواحل درياى هند ببلاد ايران وروم وعرب وغيرها ميبردند اهل هند را چيني مينامند انها مانند دارچيني كه در سيلان ونواح آن بهم
ميرسد وهليله وزنجبيل كه در گجرات ونواح آن على هذا القياس * وبالجمله طبيعت مجموع آن در اول سرد ودر دوم
خشك گفته اند وخشكي كابلي از ساير انواع كمتر است باعتبار كمال رسيدگي آن * افعال وخواص ومنافع آن در
طب الائمه منقول است از محمد بن سنان از علي بن موسى الرضا عليه التحية والثنا كه گفتند شنيدم از موسى بن جعفر عليهما
السلام كه تحقيق شكايت كردند نزد اوشان از مرض پس آمدند اطباء وتوصيف كردند براى آن حضرت ع م عجائب ادويه را
پس فرمودند آنحضرت ع م اين بدهيد بكم الاهليلج يعني چه از نظر شما ميرود وبر مي برد واقتصار نمي كنيد بر سيدن اين
ادويه كه اهليلج وزربانج وشكر است در ابتداى گرما سه ماه متوالى در هر ماهى سه روز متوالى وهنگام آمدن زمستان
همان قسم بكرد اند بجاى زربانج مصطكي در زمستان بدرستيكه مريض نميشود مگر بمرض موت و مجموع آن جهت
تقويت معده ودماغ وذهن وحفظ وحواس وتفتيح سدد وصداع ومالخوليا وتصفيهٔ ارواح ووسواس سوداوى وخفقان

وغثيان ومنع صعود بخارات بدماغ واطفاى نائرهٔ سودا كه از احتراق صفرا باشد وتصفيهٔ رنگ رخسار واستسقاء وبواسير
...تي وجرب وحميات مركبه در اواسط واواخر نافع ومسهل رقيق بلغم وصفرا بعسر وبعضى در حميات مطلقا منع كرده اند استعمال
...لجات را واين قول مسلم وكلي نيست درهمه حال بلكه در ابتدا قبل از نضج وترقيق ماده وبحران مجوز نيست جهت آنكه
...ف ورقيق ماده را بعسر دفع ميكند وباقي را غليظ متحجر ميگرداند وبند متورد رحقنه ها نيز واين نيز پسنديده وكلي نيست
...ت منع عصر آنست وانضمام وتسديد مسام وعروق اعضا وابقاى مواد غليظه در انها ودر حقنه اثر دواد را قضيه است
نه مسام كه باعث انضمام وانسداد آنها گردد ومعمول است كه آنرا با ادويهٔ ملينه ومفتحه وجاذبه تركيب ميكنند وصرف
هليله را استعمال نمينمايند در حقنه ها ودر شرح اسباب در معالجهٔ سرسام صفراوى در حقنه هليله داخل است ودر متن آن
درد وار وگفته اند كه چون با بنفشه وخيار شنبر وهمچنين ملينات ديگر تركيب نمايند بايد كه ملاحظه نمايند كه قوت يكي
مصادم ومضعف ومبطل قوت ديگرى نبايد ومانع تاثير آن نگردد وليكن اولى عدم استعمال آن است در حقنه ها خصوصا جرم
ومطبوخ آن كه در حقنه ها اصلا آنرا نبايد جوش نمود بلكه نقوع آنرا استعمال نمايند نزد شدت حاجت ونيز بايد كه هليلجات را
بسيار نرم نكوبند بلكه مرضوض وجريش باشد يعني نيم كوفته پس بروغن بادام شيرين چرب كرده استعمال نمايند تا آنكه باطل
نگردد فعل آنها ومغص آنها كم گردد بسبب روغن ومدهون داشتن آن جهت تقويت لثه وخون رفتن از بن دندان وورويانيدن
گوشت آن مفيد وعمل نقوع اهليلجات خصوص كابلي در اسهال زياده از مطبوخ ومسحوق آنست جهت آنكه صمغيت آن
كه حامل قوت اسهال آن است در آب مي آيد وجرم حابس آن ميماند بخلاف مطبوخ كه در ان نيز قدري از جرم آن
ميباشد ودر سفوف تمامي آن وهمچنين ربوبات نيز منقوع ومطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زيرا كه محدث
قولنج اند بسبب دفع نمودن رقيق اخلاط وباقى ماندن غليظ آنها مضر ثقل وحابس مصلح آن عناب وسپستان ومصلح قبض
كه لازم عصر آنها است روغن بادام وبالاگوتا زه وقند وترنجبين وبا شكر مقدار شربت از جرم آنها تا پنج درم ودر مطبوخات
ونقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در اسهال پوست انار گويند عفص است وعصارهٔ خشك هليلهٔ كابلي وزرد
قوى الفعل واندك آن عمل بسيار مينمايد ودر قرابادين در اهليلج ذكر يافت
* اهليلج كابلي * بهترين آن زرد مائل بسرخي باليده پر مغز كم ريشه خسته كوچك آن است كه كهنه نباشد واقوى
انواع اهليلجات است * طبيعت آن بعضي در برودت معتدل ودر اول خشك وبعضي گرم باعتدال ميل اند
افعال وخواص آن مسهل بلغم وسودا وصفرا مخلوط باخلاط ومدربول وجهت صداع ونسيان وتقويت جميع حواس
خصوصا حفظ ودوار صفراوى با شكر سفوفا ودوا روحد ربلغمي تنقيه با آن نمودن ومالخوليا واصلاح حال دماغ وصرع
ولقوه بتنهائى وباسه وزن آن عسل باشكر سرشته هر روز مقدار يك جوزه واز براى صرع سوداوى با ادويهٔ ديگر مانند
بسفايج واسطوخودوس وحجر ارمني وحجر لاجورد وافتيمون مطبوخا ويا معجونا باسه وزن آن عسل وگويند چون
صاحب لقوه يكعدد هليله كابلي استه بيرون كرده را در دهان گيرد وبخايد تا تمام شود وآب آنرا فرو برد وهمچنين چون
در جانب مائل كذارند يكعدد هليلهٔ كابلي را نفع بخشد آنرا وگويند چون يك سال هر روز يك عدد آنرا تناول نمايند موى
سفيد نشود خصوص بروردهٔ آن وبعضى اين خاصيت را مخصوص بهليلهٔ هندى دانسته اند وبالخاصية جهت رفع ضرر آبها
وبسيار خوردن آب نافع وقدر شربت از جرم آن تا سه مثقال ودر مطبوخ تا هشت مثقال وبدل آن هليلهٔ زرد است وبعضي

میاه گفته‌اند وهاتو خواص زرد را دارد ومربای آن که زیاده از یک سال بران نگذشته باشد مقوی معده ودماغ ومفتح سدهٔ باغبی ومقوی حواس وجگر است ودانهٔ آن مدر بول وذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر ونزف الدم اعضا تقویت دندان واثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل است

اهلیلج اصفر

• اهلیلج اصفر • بهترین این نیز بالیدهٔ زرد است که کوچک آنست که کهنه نباشد • طبیعت آن در آخر اول سرد ودر دوم خشک • افعال وخواص آن قریب باهلیلج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ وجهت دردر وحد رنافع آشامیدن واسهال بدن برای صرع صفراوی وآشامیدن منقوع آن در آب رمانین معصور با شحم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده نیم‌کوفته نیم مثقال ازان وربع مثقال پوست صلب نارجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیم‌گرم بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر واسهال بواسیری وبواسیر مجرب وذرور آن جهت دمعه وتجفیف رطوبات وحدت بصر نافع خصوصا که در خمیر گرفته بپزانند وبدل متور قطور آب خیسانیدهٔ آن همین اثر دارد ومنون دانهٔ آن نیز مانند دانهٔ اهلیلج کابلی است مضر ثقل مصلح آن عناب وسپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم ودر مطبوخ ومنقوع از هفت درهم تا ده درهم

اهلیلج اسود

• اهلیلج اسود • که اهلیلج هندی نامند وقبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بی‌دانه سنگین فاسد نشدهٔ آنست • طبیعت آن در وسط اول سرد ودر دوم خشک • افعال وخواص آن مقوی حواس وذهن وحفظ دماغ وصافی خون از سودا وارواح از کدورات ونافع از برای مالیخولیا ووسواس سوداوی وچون بکوبند ازان پنج درهم وازحجر ارمنی مغسول یک درهم واز سقمونیا انطاکی مشوی ربع درهم حب ساخته با ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع ومضغ نمودن وفرو بردن آب آن جهت لقوه وهمچنین نگاهداشتن آن در دهان جانب شق علیل وجهت جلب رطوبت معده وتقویت احشا ودرد سپرز وبواسیر وجذام وبرودت آن جهت حبس اسهال ونگاهداشتن آن در دهان باعث سیاهی موی وتقویت آن وتقویت لثه بغایت مؤثر گویند مضر جگر مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال ودر مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیلهٔ کابلی ودر قبض نصف وزن آن عفص وخمس آن تخم مورد است

اهلیلج چینی

• اهلیلج چینی • گفته‌اند از صنف کابلی است زرد مائل بسبزی وسیاهی وکوچک مائل بطول وکم گوشت ودانه بزرگ • افعال وخواص ومنافع آن بسیار ضعیف الحل والفعل است بحدیکه با وجود سائر هلیلجات آنرا استعمال نباید نمود وهلیله جوی وهلیلهٔ زیره ترازان ضعیف‌تر وطریقهٔ احراق وتشویه ومربا واطریفلات وجوارشات وحبوب ودهن کلکلانج ورب ومعجونات واشربه وعرق وفیروزنوش وقرص وکلکلانجات وماء الحیوة وماء الفواکه اهلیلجی ومطبوخات ومعاجین ومفرحات ومعاجین نجاح ونقوعات اهلیلج در قرابادین کبیر ذکر یافت • فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایارانوطانی

• ایارانوطانی • بکسر همزه وفتح یا وراء مهمله والف وفتح الف وضم نون وسکون واو وفتح طاء مهمله والف وکسر نون ویا لغت یونانی است • ماهیت آن مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آنرا ارمطاریون نامند نباتی است شاخهای آن طولانی بقدر یک ذرع واندک زیاده بران وبرگهای آن ازهم دور شبیه ببرگ بلوط وازان کوچکتر وباریک واطراف آن مشرف وطعم آن اندک شیرین وبیخ آن اندک طولانی وباریک • افعال وخواص آن غرغره بطبیخ برگ آن با شراب جهت دفع قروح خبیثهٔ بیخ دندان وآشامیدن بیخ کوبیده

وبرگ آن با شراب وبدل متور ضماد آن جهت ضرر هوام وآشامیدن برگ آن مقدار یک مثقال ناشتا با نیم مثقال کندر وپنجاه ودو مثقال ونیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان وضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه واورام حاره وتنقیهٔ قروح وسعفه وخوردن کرده موم از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان پیوسته بر زمین جهت حمی غب وبدل متور کرده چهارم آن با برگ های حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته‌اند

ایثولیس

• ایثولیس • بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم ثای مثلثه وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است • ماهیت آن مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ قلومس بازغب بسیار واز اطراف بیخ آن برآمده وساق آن مربع خشن وغلیظ وشبیه بساق نباتی که آنرا مالیطانا نامند یا ساق نباتی که آنرا رقیطون گویند وبا آن گیاهی بسیاری میروید وثمر آن بقدر کرسنه در زهر غلافی دو دانه میباشد وعروق بسیار از یک بیخ آن میروید طویل ومطبر وچون خشک شود سیاه وصلب میگردد مانند شاخ ومنبت آن بلاد اسلیسا ودر کوهیکه آنرا ایدی نامند • افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر وخشونت حلق وسینه وشوصه وعرق النسا نافع وبدل متور لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند

ایدماهیر

• ایدماهیر • بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله وفتح میم والف وکسر میم وسکون یای مثناة تحتانیه وراء مهمله لغت یونانی است • ماهیت آن چیزی است شبیه بپشم ومائل بسبزی وبر شاخ وبرشاخهای درخت جنگلی متکون میگردد ودر دیگنابن داخل نامند • طبیعت آن سرد وخشک • افعال وخواص آن جهت اسهال مجرب وذرور محرق وغیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه وغیر کهنه ومحرق آن جهت قروح بغایت مؤثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال

ایدیغون

• ایدیغون • بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وضم غین معجمه وسکون واو ونون لغت یونانی است • ماهیت آن چیزی است شبیه بصمغ که بر صدفهای بدفش جمع میگردد ودر خشک میشود وصباغان آنرا جمع نمایند واستعمال میکنند وسومه رنگ میباشد • طبیعت آن سرد • افعال وخواص آن محلل وطلای آن جهت اورام حاره وتنقیهٔ قروح خبیثهٔ چشم نافع

ایذاریذا

• ایذاریذا • بفتح اول وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف وفتح همزه وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف لغت یونانی است • ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ آس بری وازبیخ وبرگ آن چیزی طولانی شبیه بخیوط تاک انگور رسته وشکوفهٔ آن برسر آن خیوط میباشد وطعم آن بسیار قابض • طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک • افعال وخواص آن قاطع نزف الدم واسهال وقروح امعا وحابس حیض وآشامیدن دو مثقال آن وضماد برگ تازه وبا خشک آن وبیخ آن سرد ترو قاطع نزف الدم همه اعضاد رحمه وقت مقدار شربت آن تا دو مثقال است

ایریفارون

• ایریفارون • بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح فا والف وضم راء مهمله وسکون واو ونون ودر بعضی نسخ بحذف واو وبعد دو زای معجمه دیده شده لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع واهل اندلس آنرا شرتا مینا منند برای اجتماع کل آن وبسیاری زالبومی • ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مائل

بفرفیری وبرک آن شبیه ببرک ترهٔ تیزک وبسیار کوچک تر از آن وگل آن مائل ببنفشی و انبوه و در ریشه بنسب و در وسط آن چیزی باریکی موی رسته و راست غیر منحنی و در بهار سفید میکردد و منبت آن خرابها و شوره زارها * طبیعت آن بسیار سرد و با اندک تحلیل * افعال وخواص آن ضماد آن بتنهائی یا با سپستان جهت ورم معده و خصیه و باکمال رجهت جراحت عصب و سائر اعضاء نافع و ترهٔ های میان گل آن نیز بدستور و چون تازهٔ آنرا بخورند فی الحال خناق آورد و در فعل مانند فطر و مداوای این نیز مداوای آن است

ایرسا

* ایرسا * بکسر همزه و سکون یا و راء مهمله و فتح سین مهمله و الف بلغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان و برومی ایرسون و بسریانی عقارا حوسانی نامند و بفارسی مشهور بسیخ بنفشه است * ماهیت آن بیخ سوسن آسمانکونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی گفته اند که سوسن بری دلبوس است که سوسن زرد باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و آن خوشبو و بهتر و دراز بقدر انگشتی و زیاده و بران و برکره و پوست آن کبود و سرخ و رنکارنگ و مغز آن مائل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید میباشد از وسط گیاه آن ساقی برمیآید و بر سر آن گلی و برک های آن سه عدد و پرگشته و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بران نقطهای متوازی و اندک خوشبو و برک های گیاه آن سطبر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن مائل و نی صلب مطبر متلزز الاجزا مائل بسرخی کرده از خوشبوی آن است که بسیار بلند نباشد و زبان را اندک بگزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین برآورند و بر ریسمان کتانی بپیچید و با قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در ان راه نیابد و سست متخلخل الاجزا و رخو و بلند و باریک نباشد و سفید آن که رومی است ضعیف العمل تر از ان است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد * طبیعت آن در اواخر دوم گرم و در خشکی کمتر از ان و کهنهٔ آن گرم تر و خشکتر از تازهٔ آن * افعال وخواص آن ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل ماء اصفر و مرهٔ سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت اسهال کهنهٔ آن زیاده است و آشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مرهٔ صفرا نماید * امراض الراس و غیره ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن و خواب آورد و ضماد گل آن جهت سکته و تشنج امتلائی و خدر و بدستور آشامیدن آن و نیز آشامیدن بیخ و برک آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعد و سکته و فالج و استرخا و فزع صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن و با شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیس بجرم آن جهت جلب دموع و رطوبات زائده از چشم و سعوط برک آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه با آن جهت درد دندان بارد امتلائی و ضمور لثاة و مضغ جرم آن جهت بدبوی دهن و آشامیدن مطبوخ آن و یا جرم آن با می بختج جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ربو و سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظهٔ محتبسهٔ عسرة الدفع و درد جگر و سپرز بارد و استسقا و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن مطبوخ و بدستور جرم آن در دم با شراب جهت امراض رحم و انشقاق و تفتیح سدهٔ آن و احتباس طمث و فسخ و هتک عضل و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویهٔ سمیه و ورم و سدهٔ سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پختهٔ آن جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامیکه بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و بثور لبنیه و قروح وسخه و بدستور تکمید بدان

و با سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور با دو چندان خربق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوئی زخمی که ناسور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوی بواسیر و قروح غائرهٔ باطنه و بردن لحم زائد نواسیر و فرزجهٔ آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت دیدان و تدهین بروغن آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سرکه با شراب جهت تشنج امتلائی و هتک عضل و رفع صیبت فطر و بیخ و کشنیز جبلی مجنن و برد و نافض حمیات و یک اوقیهٔ آن مسهل قوی و غرغرهٔ آن با ماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و بتنهائی در بینی جهت رفع بدبوئی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش بچکانند گوی کهنه را زائل کرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید * بدل آن دو من الغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات مجربه است و اگر بیخ آنرا قی ریبرند انکه درد کند بکلارند آنرا بیند از دا ما باید که بد دیکر نوشته که آنرا نامد کند * مقدار شربت ابرسا تا دو مثقال * بدل آن در اسهال ماء اصفر ثلث آن ماذریون با بیست مثقال شیرشتر و گویند مضر شش است * مصلح آن عسل و جوارش و حب و دبید و دهن و قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت

ایما رانوطالی

* ایما رانوطالی * بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح راء مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یا لغت یونانی است بمعنی عشبهٔ مکرمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برک آن با برک زیتون در ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا زرین گیاه باشد و نه چنین است و در حرف الزاء ان شاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد * ماهیت آن نباتی است زیاده بلندی و شاخهای آن پر گره و ساق آن باریک و برک آن از هم متفرق و از برک بلوط باریکتر و کوچکتر و شرفه دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن زرد و چون بر صحفهٔ مس این گیاه را طرح کنند ظاهرا او را برنگ نقره کرداند بغیر غوص در جرم آن * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و معتدل نیز گفته اند * افعال وخواص آن مجفف و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برک آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با فلفل تا کنند و نه اوقیهٔ شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصاة و غرغره بطبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین اوجاع آنها و لثاة و ضماد برک آن جهت تسکین اورام حاره و خراجات و قروح و بخور آن مسقط جنین و گفته اند آشامیدن کره اسفل آن از جهت تب یومی و کره دوم آن جهت تب نوبهٔ بلغمی و کره سوم آن جهت تب غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آنرا اهل روم و فرنک موجب اکرام و اعزاز دانسته اند * مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال * مضر ثقل * مصلح آن کثیرا است

ایل

* ایل * بکسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیهٔ مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است انرا ایل جهت آن گویند که پناه گاه خود را در مغار های کوه سازد و بفارسی گوزن و گاو کوهی و بهندی باره سینگها بفتح بای موحده و الف و فتح را و ها و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره بلغت ایشان دوازده و سینگه بمعنی

شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بشد و از ده شعبه مانند شاخهٔ درخت میباشد و بسیار صلب مصمت شبیه بدندان درجرم بلکه از ان صلب تر بخلاف شاخ حیوانات دیگر * ماهیت آن حیوانی است جبلی و غیرجبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوهها که درختان بسیار باشد میباشد و این را وعل نامند و بترکی جو بروجثهٔ این از آهو بزرگ تر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد از وعل بزرگتر و این دنباله دار است و تیمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیر میباشد و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیرجبلی آن زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشههای گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است و همهٔ آنها هر سال در هنگام پائیز شاخ میاندازند و شاخ دیگر قویتر و پرشعبه تر از ان برمیآورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال مثانهٔ دیگر در ان بهم میرسد و بعضی ابعد د هر مثانه عمر آنرا معلوم مینمایند حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نمود که او صاحب هفت مثانه را دیده بود و نوشته که گویند مرارهٔ ندارد و نچنین است بلکه مرارهٔ آن بسیار کوچک است و چون پیر شد از صغر ابزود ی خالی میشود و بزرگ بید آن چهپیده میباشد و ابعد اکم ظاهر میگردد و گفته اند چون تیر بر ان زنند و پیکان در ان نشیند بر نیاید و چون مشکطرا مشبع بخورد برآید * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال وخواص آن گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و گوشت انچه در هوای گرم بعد از د وانید ن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از انکه آب بسیار بآن حورانید و باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید بآن آب بخورانند و نگذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بماند که بزودی متعفن میگردد پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از ان اشربهٔ ملینهٔ شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانیذ بیاشامند و چون شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کتیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصا با اد ویهٔ معینه بر ان و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحهٔ امعا و قولنج صعب و هر زمفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزهٔ گلی مطین نموده سر آن را محکم کرده در تنور و یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته مفید کرد د پس مانند قاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از ان و تنقیهٔ قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آنرا چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید و با روغن گا و جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن نیم درهم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان بغایت موثر و بر عانه و پستان اطفال را حیض نماید و مضمضهٔ آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون بادو سه دانهٔ فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بر ان طلا نمایند جهت درد پهلو و تسریح پیه آن جهت تشنج و خوردن یکمثقال خون برشتهٔ آن بی روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و آشامیدن خام آن یا برشتهٔ آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم السهام یعنی طفشیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبهٔ آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازالهٔ اعیای بارد السبب و مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن در ین عمل زردهٔ تخم نیم برشت

د و چند آن و طلای دنبالهٔ سوختهٔ آن بتنها و همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و دمعه یعنی چرکی که در جوف گود ال گوشهٔ چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و چون بطفل بعد از ولادت قبل از انکه شیر با و دهند مقدار یک حبه از ان چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ببیند مست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بعضی ادعا گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف محرق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهییج باه و انعاظ مناسب مقنقور دانسته اند و یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و همچنین حصاة و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک بتنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر هوام مجرب و چون قضیب آنرا ابریا ز و بندند نزدیک حامل آن مار نیاید و پنیر مایهٔ آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آنرا چون بخور نمایند زلو را بکشد دفعة و مجرب و گفته اند مردم آن قاتل است لهذا ابابلد و وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا ببرند و از خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار مینهد و بقوت نفس خود مار را بخود میکشد و بتعجیل بیرون میآورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن مینماید از دنبالهٔ آن و چون تمام آنرا بخورد حدتی و سوزشی در چشم آن پیدا میگردد و آبی از ان جاری میشود و در گودالی که در گوشهٔ چشم آنست مجتمع میگردد و بمرور ایام منجمد و بسته میشود و آن دمعهٔ آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و کرمی و سمیت در خود یابد سرطان را گرفته میخورد بجهت دفع آن و ماده آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون گوزن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الایل عارض میگردد کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کتیرا با روغن گاو و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن قبل زهر و د و الک تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق *

* باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است *

** فصـــــــــــل الباء مع الالف **

بابونج

* بابونج * بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند * ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز و نازک و باریک منشعب و بقدر ذرعی و زیاده بران و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزهٔ سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزهٔ بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال وخواص گل آن ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و راه و با قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشاو مقعده و رحم و تحلیل و تلیین اورام آنها و بیضه و سائر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب رطب و احتباس حیض شربا و ضمادا و طلاء نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک کرد اند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور پختهٔ آن با سرکه جهت رفع نزلات در انتها و درد چشم با مداومت آن مفید اما باید که بعد از تنقیهٔ ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان

وذرور آن جهت غرب منافع بغایت نافع وشستن چشم با آب مطبوخ آن بتنهائی جهت درد چشم وبخور آن در آتش جهت گریزانیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم وبرنجاسف واقحوان مضر حلق مصلح آن عسل وشربت آنار وبیخ آن گرم وتر وخشك تر ودرافعال قویتر از گل آن ویك مثقال با شراب وعسل بسیار محرك باه است وروغن آن که گل آنرا در روغن کنجد چهار وزن آن انداخته ودر آفتاب گذارند ومعتدهٔ یك مرتبه تجدید نمایند تا سه دفعه ویا آنکه درآب جوش دهند تا روغن بماند وآب آن بسوزد واحتیاط نمایند که روغن نسوزد واکر وقل ری مضاعف طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب آید واکر خشك باشد نصف وزن تازهٔ آن بگیرند پس مالیده وصاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند وطبخ دهند بهتر است * طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول بلکه در خشکی معتدل * افعال و خواص آن محلل اورام بارده ومرکبه ومجفف رطوبات وتدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی وسوداوی وادرار عرق واعیا وتسدید مسام که از سرما باشد وتمدد وتحلیل ریاح محتبس در اعضا ودرد کمر ومفاصل ونقرس وقطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع.

بادآورد

* بادآورد * بفتح باء موحده والف وسکون دال مهمله ومد همزه وفتح واو وراء ودال مهملتین لغت فارسی است وکنکر سفید نیز نامند وبعربی شوکة البیضاء وبرومی لوفینیقی وبسریانی ماناحور ومؤلف جامع تمیمی آنرا عصفر بری میدانی وبهندی گویند که جواما است * ماهیت آن نباتی است خاردار بقدر دو ذرع وساق آن بقدر انگشت ابهام وبزرگتر از آن ومثلث وسفید ومزغب وخاردار وثمر آن مانند قبه وخاردار وهر خاری بقدر سوزنی ودر جوف قبهٔ آن چیزی مانند پشم وگل آن بنفش وتخم آن شبیه بقرطم ومدور وبعضی شکاعی را بادآورد میدانند ومیگویند شکاعی اسم عربی آن است وبادآورد اسم فارسی وتحقیق آن است که دو جنس قریب بهم اند نه عین وان شاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف الشین خواهد آمد وفرق معلوم خواهد شد ومنبت آن کوهها وبیشها وتحقیق آن است که ساق بادآورد باریك سفید مدور رنا بقدر یك شبر واندکی زیاده بر آن ودر بیخ ساق آن اندک زغبی وگل آن سفید واطراف آن سه خار نیم نازک بقدر سوزنی ومتصل میان شاخهای آن وثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی ودر جوف آن چیزی شبیه به پرز پشم سفید رنگ وچون گیاه آن خشک گردد باد آنرا بر کنده وپراکنده نماید ولهذا آنرا بادآورد نامند منبت آن دامنهای کوه وریگزارها * طبیعت آن گرم وخشک در اول ومنسوب بمشتری وگویند در اول سرد واظهر حرارت است ولیکن برگ وتخم آن با قوت بارده وبیخ آن قویتر از تخم آن وتخم آن از برگ آن * افعال وخواص آن * برگ آن مسهل بلغم غلیظ وسوداء ومقوی معده ومفتح سدد ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومحلل وبا قوت قابضه ومقاوم سموم ومضمضه بطبیخ آن جهت نفث الدم غرغره واسهال معدی مزمن ودرد معده وتقویت آن وعسر البول وگزیدن هوام وتبهائیکه بسبب ضعف معده باشد وتبهای کهنهٔ بلغمی وسوداوی واستسقا ویرقان از یك درم تا یک درم ونیم ومضمضه بطبیخ آن بهتر از طبیخ برگ آن است جهت درد دندان وضماد آن جهت تحلیل اورام رخوهٔ بلغمیه وخاریدن داء الثعلب بساق تازهٔ آن زائل کنندهٔ آن ومجرب وآب آن جهت رفع تشنگی والتهاب وچون بخایند وبر لدغ عقرب ونهش مار گذارند بسیار نافع واز خاصیت آن آنست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند ونزدیکی آن نکنند وتخم آن جهت کزاز خصوصا کزاز اطفال وتشنج وسرفه وتحلیل ریاح ودرد ورک وکمر مفید مضر رئه مصلح آن افسنتین بدل آن شاهتره مقدار شربت ان از تخم آن تا دو مثقال.

بادرنجبویه

واز آب آن سه مثقال

* بادرنجبویه * بفتح باء والف وسکون دال وفتح راء مهملتین وسکون نون وجیم وضم باء موحده وسکون واو وفتح یای مثناة تحتانیه وها معرب بادرنکبویه فارسی است وبعربی مفرح القلب نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی ودو نوع میباشد نوع اول صغیر وبرگ آن لطیف وطولانی واطراف برگ آن مشرف مانند اره وساق آن پر شعبه شبیه بریحان وگل آن بنفش مائل بسرخی وبجای سبزه با طعام میخورند واین نوع صغیر ربیعی میباشد وهرسال تخم آن سبز میشود نه ریشهٔ آن وتخم آن شبیه بتخم کتان وکوچکتر از آن واهل عراق این را بقلة الترجیه وترنجان نیز نامند ونوع دوم نیز دو نوع شبیه بآن واز آن تند تر وبرگ آن مائل بتند وبو واین صحرائی وبستانی نیز میباشد بی ساق وشاخهای آن بسیار از یك بیخ میروید وبرگ آن با خشونتی وعریض واز برگ نعناع بزرگتر وگل آن سفید وکم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این را دردار المرز بادرنجبویه نامند وریشهٔ آن مثل نعناع هرسال سبز میشود وگزیده این نوع را دوست میدارد وجمعی هرد ونوع را بالنکو میدانند ونه چنین است وبالنکو نیز نیست زیرا که تخم بالنکو باریکتر وبلند تر وسیاه نیلی وتخم این اندک بالیده تر وکوتاهتر از آن واعمر وگیاه بالنکو مانند ریحان است ونوشته که حقیر تخم بالنکو را کشته گیاه آنرا از جملهٔ ریحان مشاهده نموده وآن ریحان سبز بزرگ برگ است ودر بو مانند شاهسفرم * طبیعت آن گرم وخشک در اواسط دوم ومنسوب بمشتری وبعضی در اول معتدل در گرمی وخشکی در دوم گفته اند واین قول ضعیف است وقول اول اقوی واصح * افعال وخواص آن مقوی دل ودماغ وحواس وحفظ وذکاء ومعده وجگر ومفرح ومفتح سدهٔ دماغی وملطف ودافع کابوس شربا واکلا وجهت وحشت سوداوی وخفقان وغشی وفواق ریحی وتحلیل سودا وامراض بلغمی ومغص وامراض وركین وکرده ودفع سموم مطلقا شربا وضمادا نافع وخائیدن برگ آن جهت ازالهٔ بوی شراب وتغریغی بد بوی دهان بسیار مؤثر وآشامیدن سه درم آن با نیم درم نطرون جهت قرحهٔ امعا ومغص وسه مثقال آن با یکمثقال نطرون جهت دفع سم فطر وسماروغ مفید جهت آنکه ازالهٔ اختناق عارضی از شرب فطر مینماید ومضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان ولعوق آن با عسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی وسائیدهٔ آن از پنج درم تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه ورتیلا شربا وضماد آن جهت امراض مذکوره وتقویت قلب وتسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آنست وبخاصیتی که دارد وبالعرض نیز برای آنکه محلل ودافع سودا است وبا سرکه محلل خنازیر ومنقی قروح وخوردن آن ناشتا جهت ازالهٔ خفقان سوداوی وغیر سوداوی وتقویت معدهٔ بارده رطب وتلطیف طعام غلیظ وآوردن جشا وخواب بالعرض وطلای آب برگ آن جهت جرب سوداوی ونمله ونار فارسی وآکله وبا نمک جهت خنازیر وتشعیر ودونافض حمی در حمام معتدل وبوئیدن برگ آن جهت تفتیح سدهٔ دماغی وجلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر ورک گفته اند مصلح آن صمغ عربی وکتد ربدل آن دو وزن آن ابریشم ودو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درم واز تازهٔ آن تا بیست درم وتخم آن در افعال ضعیفتر از برگ آن ویک مثقال آن جهت دفع لرز وقشعریره ومغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال است وشراب وعرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

بادروج

* بادروج * بفتح باء والف وسکون دال وضم راء مهملتین وسکون واو وجیم لغت نبطی است وبعربی جوک وبفارسی ریحان کوهی وترهٔ خراسانی وبهندی بابری وبلغتی تلسی جنگلی نامند * ماهیت آن نوعی از ریحانست برگ آن ریزه و

ساق آن مربع و برشاخ زکم بوترازریحان کل آن مائل بسرخی ودرمصرریحان احمونامند بری وبستانی میباشد وخریفی است نه ربیعی صاحب تحفة المؤمنین نوشته که ظاهرا تخم شربتی باشد که ازشیرازمیآ ورند وباشربت قند میخورند بهترین کیاه آن خوشبوی آنست ٭ طبیعت آن دردوم کرم ودراول خشک وبارطوبت فضلیه منسوب بمشتری است بسبب حرارت آن ٭ افعال وخواص آن مفرح ومقوی دل و قوت شامه وقم معده و مسهی ومدر شیر و بول وحیض و عرق ومنضج و محلل اورام ورافع انشقاق وجهت خفقان وغشی وعسرالنفس وضعف جکر باردو صدهٔ سپرزوریزانیدن سنک مثانه وضماد آن با سویق جو وروغن کل وسرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و بتنهائی جهت کزیدن عقرب وزنبور وتنین بری ودار پستان جهت تحلیل ورم آن وبا شراب حبوشی که منسوب بحبوش که جزیرهٔ ازجزائرمغرب است وآن شرابی است عفص حاد بسبب آنکه آب دریا مخلوط با آن میکنند مسکن ضربان چشم وطلای آن جهت ورم چشم ومنع نزلات وقطور عصارهٔ آن جهت جلای بصرو دمعه وخائیدن آن جهت رفع کندی دندان وزوال رطوبات عارضی سینه وشش واز خاصیت آن آنست که چون مضغ نمایند دراول نزول آفتاب ببرج حمل بنحویکه بتمام دندانها برسد حالم میمانند دندانها تمام سال ازوجع والم وچون کسی آنرا خورده باشد وعقرب اورا بکزد احساس الم آن نمینماید وکذا اشتمام آن وقطور آن درکوش جهت تسکین وجع آن مؤثر وسعوط آب آن با سرکه وکافور جهت رعاف واستنشاق آن معطس وسزاوار آنست که در آن وقت چشمهای خود رابرهم کذارند وخوب بفشارند در وقت عطسه وهمچنین در سعوط معطس وکویند ملین بطن است ومولد کرم معده واکثار آن بسبب تولید ریاح وابخرهٔ غلیظ وخلط مراری ردی خصوصا چون با کوامخ مالحه تناول نمایند باعث ظلمت بصر وسدد وکرد د مصلح آن سرکه وخیار وخرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن آن شونیز واز خواص برک آنست که چون بخایند ودرآفتاب کذارند کرم ازان متولد کردد وتخم آن مانع تولید سودا وجهت عسر بول وتحلیل نفخ وضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال وروغن آن که آب برک آنرا باسه مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند طبیعت آن کرم وتند وجالی وآشامیدن نصف اوقیهٔ آن با آب کرم جهت اخراج کرم معده وطلای آن جهت دفع مواد بارده وتحلیل رطوبات وتقویت اعصاب نافع

٭ بادزهر ٭ بفتح با والف وسکون دال مهمله وزای معجمه وها وراء مهمله اسم فارسی جنس تریاق است ومعربی حجرالسم نامند وکاه بارا بفا بدل میکنند وفادزهر میکویند که معرب پادزهر باشد وکاه دال را می اندازند وبازهر میکویند ووجه تسمیهٔ آن کفته اند بازهر است که یک زا را انداخته بازهر باشد نامیده اند ودرقرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت وآن حیوانی ومعدنی میباشد وهر یک را انواع بسیار است اما حیوانی پس آن سنکی است که در شیردان ویا روده ویا زهرهٔ بعضی حیوانات مانند بزکوهی وکاوکوهی ومیمون وقنفذ یافت میشود وشنیده شده که نزد یک زهرهٔ آن تکون می یابد وچون مطلق ذکر شود مراد حجرالتیس است که بهترین انواع آن است خصوصا که از بزکوهی که درکوهسار شبانکارهٔ فارس باشد وآن باشکال مختلفه میباشد طولانی وهیکلی ومدور وبهمین جهت آنکه برهرچه منعقد کردد بشکل همان میکردد مثل انچه برچوب مخلصه ویا تخم آن منعقد شده باشد طولانی وهیکلی میباشد واین مرد وبسیار خوب است واکر برچیزی دیکر مانند استهٔ خرما یا تمر ویا پشم بسته شده باشد بشکل آنها میباشد وآن چوب ویا تخم مختلفه را مغز فادزهر مینامند و بهمین آن اکثر پشمی است یعنی پشم درجوف آن میباشد وآن پشم اکرکم است چون درآب اندازند ته نشین میکردد واکر بسیار است برروی آب می ایستد

وآنچه درااماکن دیکرغیرشبانکاره ونواح آن بهم میرسد بسیار ضعیف وکم خاصیت است مانند کوهستان هند ودکهن وغیرها جهت آنکه درکوهستان شبانکاره کیاه مخلصه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است وخوراک آن حیوان اکثر آن است ودرجاهای دیکرنیست ومقدار بادزهر در بزرکی وکوچکی مختلف میباشد وتا چهار مثقال دیده شده ورنک آن بیشتر سبز زیتونی تیره ویاصاف براق وجرم آن توبرتو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد وکویند که درحین کوهی که ازجوف آن حیوان برمی آورند نرم میباشد وبرسیدن هوای خارجی صلب میکردد بحیرد برآوردن درد هان میاندازند و بتقلب زبان انرا بهرشکلی که میخواهند میسازند ولهذا بعد برآوردن از دهان وانعقاد براق واملس میباشد وشاید وجه براقیت واملسیت آن محض همین نباشد زیراکه پردهای زیرین آن نیزاملس وبراق است وبدانکه انرا جعل نیز میکنند ازصبر وکندر وچند دوای دیکر ورم کرده بشکل بادزهر میسازند وفرق آن است که چون سوزنی را کرم کنند ودران فروبرند اکرسوزن زرد شود ودود زردی ازان مشاهده کردد اصلی است واکرسیاه جعلی است وکویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید خشک برکف دست بمالند خاکستر سبز پستهٔ کردد وچون قدری سائیده درشیر اندازند شیر را منجمد کرداند وسائیدهٔ آن سرخ مائل بسیاهی باشد وسرخ وزرد وسبز آن متوسط است واصل آن است که آسانیکه مکرر آنرا دیده اند ازدیدن جوهر وقماش ورنک آن درمییابند که اصلی است یا مجعول ومصنوع وعلامت حیوانی که درجوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر وبا قوت وخوشحال میباشد وازمیان امثال خود دوروتنها میکردد ٭ طبیعت آن درآخردوم کرم ودراول سوم خشک ٭ افعال وخواص ومنافع آن موافق جمیع امزجه ودافع اکثر سموم حاره وبارده حیوانیه ونباتیه ومعدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت وصورت نوعیه است ومقوی جمیع قوی وارواح وحواس واعضای رئیسه وحرارت غریزیه وبالذات ومفرح ومنشط ومزیل غم است شربا وطلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره وبا کلاب جهت طاعون واورام بارده وبا شراب جهت کزیدن مار وافعی وعقرب وجانوران سمی وهوام وتسکین وجع آنها در ساعت وباید که قدری نیز بخورند باکلاب وآب رازیانه نیز بدستور وبتنهائی جهت کزیدن هوام وذرور آن برموضع جراحت هوام وغیر آن جذب سم مینماید وبتر شح دفع میکند وباعث التیام آن میکردد وکویند چون شخص را ازهر خورانیده باشند وهمان لحظه فادزهر آزموده رادرد هان نکاهدارد نفع تمام بخشد واکرچند عددی فادزهر موصوف را درکاسهٔ چینی بکذارند وبالای آن شیر کاوبدوشند وبعد اززمانیکه شیرقدری قوت وکیفیت بادزهرراکسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم میبخشد مقدار شربت آن ازیکقیراط تا دوقیراط ودربعضی امزجهٔ باردهٔ رطبه ویا با بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده اند وزیاده ازان کشنده مضر محرورین ومورث التهاب و اسهال دموی واحتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجرالایل واکرنباشد بادزهر معدنی نوع اعلی ویا زمرد صافی شفاف کهنه ویا زبرجد است وکیفیت ظهور واطلاع برآن درولایت فارس وجود بوردهء ت ودستور خوردن آن دراول فصل بهار وغیر آن وحبوب ومفرح بادزهری درقرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت ومیکویند درولایت کول کنده وتلنکانه که از حد ود ملک دکهن است ازروده کاوکوهی وکاومیش جنکلی نیز برمی آید وافروبسیار وسبز زرد رنگ وکوچک و بزرک تا بیست مثقال ولیکن بی رونق وبی جلامیباشد وبسیار ضعیف العمل وکم قوت ونیز کفته اند که درجزائر هرمز وچین نوعی ازفادزهر میمونی بهم میرسد که ازروده میمون برمیآ ورند ورنک آن نیز بزردی مائل است وهیکلی شکل وباریک دراز

و بشکل دل مرغ نیز و پادشاهان آن مست بقیمت اعلا میخرند و در خزائن خود نگاهمیدارند و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و بگمان خود مانند پادزهر بزی شمارند و میدانند

بادزهر قنفذی

بادزهر قنفذی * از جملهٔ ادویهٔ جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع بر ان یافته‌اند * **ماهیت** آن چیزی است صلب مدور اندک طولانی قریب بشکل جوزبوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهرهٔ بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیرهٔ بتاویه است که جاره نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذها برآمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شگافته برمیآورند * **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است * **افعال و خواص** آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده و رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع کرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی میکنند و لحظه آن سنگ را باآهستگی در میان آن میگذارند تا آب تلخ گردد پس برآورده آن آب را بیکدفعه یا دو دفعه بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و این هرچند زودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثرتر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل میرود و میکاهد و در آب و آب را دیرتر تلخ میگرداند و خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش بر ادر عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خان خانان میرمحمد رضا خان بهادر مظفرجنگ در کلکته از عمدهٔ تاجرارمنی چهار عدد هشت را که دو عدد خرد و کلان و دو عدد برابر جوز در تار طلا گرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از آن جمله یکی از آنها که بفقیر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان را بسبب برودت تغیر حالت شده بود امتحان شد فائدهٔ بسیار بخشید باقی خواص قسمی که مسطور نموده

بادزهر

بادزهر معدنی * آنرا بعربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی و زهرمهره نامند و در بعضی لغات معروف بحجر قیطاس است * **ماهیت** آن حجری معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینهٔ طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوشبو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوشرنگ و مائیدهٔ آن سفید و خوشبو و کافوری باشد و هرچند این اوصاف در ان زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قویتر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و مقارن آن زهرمهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملدوغه استعمال نمایند اگر نفع و اثر از ان ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته‌اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر رد رجو از انرا بسایند و بخورد افعی دهند اگر آنرا هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا نه و بدترین آن دکهنی است و گویند الوان معروفهٔ آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و نخلی و منقط و این شش قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و ما بین زردی و سفیدی و برنگ رسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و سرخ گلابی شلغمی و مخطط بسبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم

بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند خطائی و خلیصی و بعضی رخو مانند دکهنی و اجمیری * **طبیعت** آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول باعتدال اقرب بصواب باشد و یابس در دوم بالاتفاق * **افعال و خواص و منافع** آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اغذیه و مانع تعفن اخلاط و ازالهٔ سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و ازالهٔ هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال رقیق و هیضه و طاعون و وبا نافع شربا با گلاب یا با عرق بید مشک و یا عرقهای مناسبهٔ دیگر و یا با آب خالص و چون آنرا با آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اغذیه و منع تعفن اخلاط و ازالهٔ سمیت آنها و تقویت اعصاب و باه نافع و رازی گفته که آنرا در دفع سمیت بیش بهتر از زادوریه تریاقیهٔ مفرده و مرکبه دیگر یافتم و آن بادزهر زرد مائل بسفیدی رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ نادزهریهٔ خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض گردید مدت دانگ از این نادزهر سائیده بسه دفعه هر دفعه یک دانگ باو خورانیدم هر دفعه آزار او تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فی الفور و درد چشم و اشتعال حمی مجرب است اگر اصلی داشته باشد و از ان نیم دانگ از عرق برآید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب مینماید و شریانات و سائر عروق بدن را از آن پاک میسازد و خونرا از سمیت خالص میکرد اند و هر سم قاتلیکه باشد هرگاه مبادرت بخوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراکنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بتعرشح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند سموم باداراندهٔ آن چندان اثری نکند که در غیر آن و حتی که در ان این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد آنرا نافع است او را و گفته‌اند که اگر برین سنگه در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین در ان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بداراندهٔ آن مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدغ عقرب و هوام و جیارات ذوات السموم مانند فراریح بمالند نافع و موثر است و گفته‌اند که چون نوع سفید آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی بکوزن و نیم و حبوب و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بادنجان

بادنجان * بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی مغد و وغد و بهندی بیگن بلغتی بهانتا نامند * **ماهیت** آن معروف است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی

آنست که مستعمل است غذاء بودواء وبهترین آن تازهٔ کم تخم پوست بنفش براق مدور و بادنجانک طولانی آنست وسفید باوصاف مذکوره نیز خوب میباشد و باید که چون اراده طبخ و اکل آن نمایند پوست آنرا جدا کنند ویا با پوست چهار شق نموده وخارزده وداخل درون وبیرون آن نمک بمالند ویا ورق نمایند وبران نمک بمالند و بروی هم بچینند ویکی دو ساعت در آب سرد تا آب سیاه وتیز طعم کردد پس آن آبرا بریزند وآب دیکر بران ریزند وهمچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نکردد وتیزی آن کم کردد پس پاک شسته با کوشت بره وبزغالهٔ جوان ویا مرغ جوان فربه وروغن کاو تازه طبخ نمایند ویا در روغن بریان کنند وزمانی دم دهند تا خوب پخته کردد پس با سرکه یا آب کامه یا آب انار ترش وانار دانه وکوله پرورکرده یا امثال اینها که مصلح ورادع مضرت آن است تناول نمایند یا بدون کوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده وآب سیاه وتیز برآورده در روغن بریان کرده ویا در تنور ویا در خاکستر کرم اجاق بکذارند که پخته شود برآورده وپوست آنرا جدا کرده ودرمشها ورکرده از دست مرب مالیده در کوشت ویا بی کوشت دران نمک ویا زرد زنجبیل ترواریزه ریزه کرده وقدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرته نامند تناول کنند واکر چنان نکنند وبعد شق ویا ورق خارها بران بزنند وشکاف درجوف آن بر کنند وبابران بمالند وزمانی بکذارند تا زرد آب حاد آن از ان جدا کردد پس با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند ویا آنکه با آب ونمک یک وجوشی داده آب آنرا بریزند پس طبخ نموده بخورند اما بدون نیست وبادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد ویا سخت کشته بالیده نکردد نباید خورد ● **طبیعت** آن کرم وخشک در دوم منسوب بمشتری است وبعضی در سوم خشک کفته اند ● **افعال وخواص** آن مقوی معده ومفتح سدد بکه از غیر آن بهم رسیده وباشد زیراکه خود مسدد کبد وطحال است وملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض ومدر بول وبالخاصیت مسکن اوجاع حاره وخو شبو کننده عرق وقاطع عرق الدم ودافع مدتی که بدبو باشد ومجفف رطوبات غریبه وموروث درد پهلو ومثانه وبواسیر ومولد سوداء وادمان آن مفسد رنگ رخسار ومحدث بثور وقوبا وبواسیر ودرد چشم سوداوی وقولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با کوشتها وروغن واشیای مذکوره است وچون بریان نمایند بدستور مذکور وبخورند جهت تقویت معده ودفع قی شخصی که طعام تناول نماید وقی کند وچون بکیرند از آب مغز پخته آن مقدار یک اوقیه ودو رطل شراب خوب بمالند وبیاشامند ادرار بول نماید وچون از آب حاد بکه بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زائل کردد وچون بسوزانند وخاکستر آنرا با سرکه خمیر نمایند وبر ثالیل بمالند قلع نماید وچون اقماع یعنی دنبالهٔ آنرا در سایه خشک نمایند ونرم سائیده بر بواسیر وسائر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آنموضع را بروغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید واهل هند کویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته کردد پس برآورده بفشارند وآب آنرا بکیرند مقدار ده پانزده مثقال ویا پنج وشش مثقال شکر سیاه که بهندی کر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه وسقطه قائم مقام مومیائی است ومجرب وچون بادنجانهای کوچک را با اندک آبی وقلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آنرا بکیرند وباهموزن آن زیت بآتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند وروز برثالیل برآمده بمالند وشب ثقل آنرا بران ببندند آنرا زائل کرداند واکر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازالهٔ شقاق واورام عصب وعرماز کی مفید وچون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم بپزند تا مهرا شود وتخم آنرا نرم سائیده

با موم وروغن بر شقاق میان انکشتان ویا شنهٔ پا بمالند درحال زائل کرداند وچون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند وازروغن کنجد پرکرده در تون تنور نیمکرم مقداری بکذارند پس روغن را برآورده در کوش بچکانند جهت ازالهٔ درد آن مجرب وچون اقماع وکلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بعد از آن المقعد سفید طولانی ویا بنفش پر تخم باحدت آن ردی ومضر واز ان درد راس زیاد نوعی است که در هند وبنکاله باره مسیا نامند یعنی دوازده ماه ثمر میدهد وثمر آن همیشه یافت میشود وآن باریک طولانی است تا یکشبر وزیاده وغیر طولانی نیز وپرتخم وتند میشود مکر نوعی که نیز دوازده ماه یافت میشود سفید ومدور وکم تخم میباشد بد نیست چند ان ضرر ندارد وازخاصیت بادنجان است که چون آنرا برخلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیکر بکذرد وسوراخ دیکر که نکذرد ودر آب نمک اندک جوشی دهند ودر آب آن بکذارند متغیر وفاسد نمیکردد.

بادنجان بری

● **بادنجان بری** ● که بهندی بهت کتائی وبرزک آنرا بهرتا وبیونانی کفیشون نامند ● **ماهیت** آن نبات آن بقدر ذرعی وزیاده بران وپرشعبه وخاردار وممزروع وخود رو واستاده ومفروش بر روی زمین وصغیر وکبیر میباشد منبت آن کنار رودخانها وصحراها ومواضع سیلها وثمر آن بقدر زیتون وکردکان وپرخار ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد میکردد وطعم آن بسیار تیز ومائل بتلخی ویا بورقیت ● **طبیعت** آن کرم وخشک تر از بستانی ومنسوب بمشتری است ● **افعال وخواص** آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی وسیاه کردن موی وخوردن آن جهت سرفه وضیق النفس واصلاح فساد بلغم وصفرا وتپ ودرد پهلو وعسر البول وبطلان حس شامه وقتل دیدان ودفع بیماریهای زنان عقیمه نافع وکفته اند چون کیاه بهتکتیه را قدری معتد جمع نموده کودی بکنند ودر قعر آن کودی کوچک ودران ظرفی سرتنک بکذارند ودر کود بزرک کیاه بهتکتیه را پر نموده بالای آن خار وخاشاک ویا سرکین کاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب از ان جدا کشته دران ظرف جمع کردد پس آن ظرف را برداورند وآب را در شیشهٔ محفوظ دارند ومریض ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفهٔ بارد رطوبی کهنه وضیق النفس بارد رطب کهنه مفید است

بادیان خطائی

● **بادیان خطائی** ● بفتح با والف وکسر دال مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ونون وفتح خاء معجمه وفتح طاء مهمله والف وهمزه ویا ازاد ویهٔ جدیده است ● **ماهیت** آن ثمری است جوزی رنک هشت پره وبعضی هفت پره وهر پره دو پارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق ودر اندرون آن تخم کوچک نیز جوزی رنک وطعم آن فی الجمله شبیه برازیانه ولهذا آنرا بادیان خطائی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است واز جبال نیپال وچین وزیربادات هند آورند بهترو مستعمل تازه وتند طعم ورائحهٔ آن است وکهنه آنکه سیاه رنک وطعم ورائحهٔ آن بر طرف شده باشد غیر مستعمل ● **طبیعت** آن در دوم کرم وخشک ومنسوب بمشتری ● **افعال وخواص** آن محلل ومفتح ومقوی معده وهاضمه ودافع ریاح وثقل طعام ودرد احشا وتحلیل بلغم ورياح ومدر بول ونصاری جهت امور مذکوره با چای خطائی طبخ نموده بدستور مذکور در چای مینوشند مضر عضل وعصب سلیم ومصدع ومورث تشنکی مصلح آن بریان نمودن آن است

بارزد

● **بارزد** ● بفتح با والف وسکون راء مهمله وفتح زای معجمه ودال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه وبیونانی خلبانی وبترکی نامی وبهندی برنجاسف وبلغتی کند بهروزه نامند وباین نام معروف است ● **ماهیت** آن صمغ نباتی است برک آن شبیه ببرک چنار مشابه بنات مکبنج وساق آن باریک تر از آن وسفید مائل بزردی وشبیه بکف ربهتر از

قرح و زرد آن است و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته ورد بلد شد لبن درختی است عظیم بقدر سرو که تنهٔ آن را بتیشه و غیر آن جابجا خراشیده از آن تراوش مینماید و برمیآید و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند میباشد در اول سفید رنگ اندک رقیق ولیکن نه برقت دهن بلسان و بعد رفته منجمد و زرد رنگ پس زردتر پس سرخ و اندک خشک صلب مانند کندر میکردد و چون بر آتش کذارند کداخته میکردد تازهٔ آن زودتر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظتر میباشد و در بنکاله از کوهستان مورنک بسیار میآورند و بقیمت ارزان میفروشند و قطعه‌های چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن دیده شد و جرم چوب آن مانند سرو و دیودار و رخود ریشه دار و کفته اند لبن دیودار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازهٔ صافی تند بوی بی غش آنست زیرا که مغشوش برا تینج و اشق و آرد باقلا مینمایند و کفته اند سه نوع میباشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد مشکین و سوم زرد رنگ نرم صافی بسیار تند بو و این بهترین همه انواع است * طبیعت آن کرم در اول سوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و کهنهٔ آن ازان خشکتر * افعال و خواص آن ملین و محلل و جاذب رطوبت و جهت عسر النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع فضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جکر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت حصاة و تفتیح سدهٔ کرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب مرمکی جهت سم طفسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت بول و چون سه روز بیاشامند دیکر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد کوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دماميل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصا با سرکه و نطرون و با نحاس محرق یا زهرهٔ بزماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمها جهت خوردن کوشت فاسد و رویانیدن کوشت صالح چون در کلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچهٔ کرباس مالیده بر کمر و ازکرده تا کردهٔ دیکر بچسپانند و بر بالای آن پنبهٔ کهنه کرم کرده بکذارند و به بندند تا خود بخود جدا کردد درد آنرا زائل کرده اند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت زهار بچسپانند و کذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد آن و استنشاق رائحهٔ آن و بدستور بخور آن بقمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شربا و تمریخا و تدهینا و فرزجة نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با همورن آن خاکستر چوب درخت انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را باد و اینکه آنرا اسفند و لیمون نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک سوام کذارند آنها را بکشد مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مصدع مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مفسد کوشت صحیح مقدار شربت آن تا یکدرم و بجهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از آن مرده و قویتر میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را پاک نمایند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند آنرا از چوب و غیره در آب کرم اندازند تا کداخته کردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بکیرند و از پارچه صاف نمایند اما نفشارند که دردی با آن آید و بکار برند

* بارود * بفتح با و الف و ضم را مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و بهندی باروت بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابقرا ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از کوکرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا بید انجیر و یا عشر و یا ارو سلا و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود آتش در کیرد و آتش آن تند باشد و شورهٔ قلمی باوزان مختلفه مثلا اکر از برای توپ و تفنک باشد در یک آثار هندی شورهٔ پنج توله کوکرد و هفت و نیم توله زغال داخل میکنند و بسیار نرم کوبیده اکر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب * طبیعت آن کرم و خشک در سوم و در چهارم نیز کفته اند * افعال و خواص آن جلالی و مقطع و مفتح سدد و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است فورا با کال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خار خار زده بارود را نرم سائیده بر آن بمالند وجع آنرا زائل کرده اند مضر کرده و مصلح آن کثیرا و عسل است

باریلوماین

* باریلوماین * بفتح با و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بچشم است و غلط کرده که آنرا صریمة الجدی دانسته و بعضی مقلینون و بعضی طوماین نیز نامند * ماهیت آن کیاهی است بی ساق و برک آن محیط بران و مائل بسفیدی شبیه ببرک لبلاب صغیر و نزدیک ببرک آن شعبها رونیده و بر آنها ثمری شبیه بدبق و مزغب با رطوبتی بسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن هرچه میرسد میچسپد و ثمر آنرا جمع نموده در سایه خشک مینمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که بر آنچه نزدیک آن باشد میچسپد و برک و تخم آن مستعمل * طبیعت آن کرم و خشک و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن محلل و مقطع و مجفف و تخم و برک آن مدر قوی است و اکثار شرب آن مدر و محدث بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تجفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میکرداند و چون مقدار یک درم تا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیاء و سکون فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برک و تخم آنرا با زیت بر بدن بمالند بدن را کرم و مواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتدای دورهٔ حمیات لرز آن را تسکین دهد

بازی

* بازی * بفتح با و الف و کسر زای معجمه و بفارسی باز نامند * ماهیت آن از جملهٔ طیور سباع شکاری معروف است اغبر مائل بسفیدی و زردی و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرکتر از منقط آنست و پادشاهان آنرا شاه طیور مینامند و بجهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نکاه میدارند * طبیعت کوشت آن در دوم کرم و در سوم خشک و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن بطیء الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بخود و پر سوختهٔ آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و طرفه و بدستور زهرهٔ آن بغایت مؤثر و طلای سرکین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر است

باشق

* باشق * بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشهٔ فارسی است و بعربی صقر و بهندی جره نامند * ماهیت

آن از جمله جوارح طیور است وجثهٔ آن کوچکتر از بازی است ودر فعل از آن ضعیف تر * طبیعت آن در دوم گرم
وخشک ومنسوب بمشتری است * افعال وخواص آن لطیفتر از بازی است چون گوشت آنرا نمک سود کرده بسایند وسه
روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد وربو وهمچنین جگر نمک سود آن ومقدار شربت آن یک مثقال مصریا رس گفته که
نیم درم از زهرهٔ آن وبید ستر در دماغ آن جهت خفقان سوداوی مجرب وقطور زهرهٔ آن جهت نزول آب در چشم وبیاض
آن وطرفه قوی‌تر از زهرهٔ باز وطلای سرگین آن جهت ازالهٔ کلف مجرب وروغن آن که آنرا با پر وجمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهرا
شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند تدهین بدان جهت عرق النسا ووجع مفاصل واعیا و
تعب نافع وگویند از خواص آن آنست که چون چشم آنرا در پارچهٔ کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند

باقلا
* باقلا * بفتح با والف وکسر قاف وفتح لام مشدده والف مقصوره وچون لام را تخفیف دهند با الف ممدوده خوانند بلغت
قبطی ومصری فول وبعراق جرجر ومعرب کرکور وبسریانی وکوفی کرانیس وقوابا وس وبلغت منجری گالوصك وبیستی کومکه
نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است ودر غلاف طولانی میباشد وهر غلاف آن اندک کج وباریک ودر هر غلافی
دو وسه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد وهر دانه تقریب بقدر بند انگشت کوچکی وبعضی ریزه‌تر وبعضی درشت‌تر ومابین هر
دانه اندک پردهٔ فاصله ودانه‌ها در غلافی وبر سر آن چیزی سیاه برنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل ومغز آن دو فلق یعنی
دو حصه بهم پیوسته وپوست آنرا وهمچنین پوست لوبیا ومانند آن را غلفه وشمرده گویند وامنوف نیز وپوست یکدانه را
منف خوانند * طبیعت تازهٔ آن در اول سرد وتر وخشک آن در اول سرد ودر دوم خشک با رطوبت فضلیه وگل آن گرم
باعتدال ولطیف وپوست اندرون آن مجفف وقابض * افعال وخواص آن محلل ومنفخ وسریع الانحدار از معده
وغیره ومسدد جهت تنقیهٔ سینه وشش وتقویت آن ومنع ریختن مواد رقیقه از دماغ وتسکین سعال وتقویت باه ودفع قرحهٔ
امعا واسهال رقیق وچون با آب وسرکه بپزند وبا پوست بخورند اسهال حادث از قرحهٔ امعا واسهال مزمن را قطع نماید
وآرد رقیق آن با روغن بادام وقند جهت سرفه وخشونت سینه وحلق نافع وآب مطبوخ آن جهت خشونت حلق وجلای
رطوبات ومنع تولد حصاة وتفتیح سدد وضماد آن با آرد جو جهت ضربه وورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد ودران خصوصا
چون با سرکه ونعناع پخته باشند وبا حلبه وعسل جهت تحلیل دمل وورم بن گوش وزیر چشم وبا کندر وگل سرخ وسفیدی تخم
مرغ جهت برآمدگی حدقه وبا گل خطمی وامثال آن جهت ورم خصیه واورام حاره وپختهٔ آن با شراب جهت ورم حالبین
ودفع کلف وتحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو وشب یمانی وروغن زیتون کهنه وبا پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته
اند وچون باقلای تازه را دو حصه کنند وطرف اندرون آنرا بر زخم زلو وامثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید
وبستن آن بر موضع گزیدهٔ سگ دیوانه باعث جذب سمیت آنست ودود آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان وطلای
آن با ربع آن زرد زهرکاری جهت سرخی وسطبری پلک چشم بسیار نافع وضماد پوست آن جهت بهق وبرگ وپوست بیرون
آن جهت سوختگی آتش وبهق مجرب وگل آن مسکن حرارت دماغ وچون در حمام ودر قلعی مانند در آفتاب گذارند خضاب
نیکو است وچون باقلا را بکوبند وبر هر عضو که خواهند بندند موی دران عضو نروید وموی را از رستن باز دارد خصوصا
که آن موضع را از موی سترده باشند ومکرر بر آن ضماد کنند وخوردن باقلا مورث نفخ واختلاج وثقل دماغ وفساد ذهن
ومبخر با فراط است مصلح آن مقشر نمودن وجوشانیدن در آب وریختن آن آب پس پختن وبا روغن بادام وادویهٔ حاره

مانند صعتر وفلفل ودارچینی وقرنفل وفودنج وانجدان وامثال اینها خوردن ومحدث خوابهای آشفته وخارش
بدن وباقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازهٔ آن وهمچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست وخاکستر گیاه باقلا جهت رفع
آثار جرب سیاه نافع

باقلای قبطی
* باقلای قبطی وباقلای نبطی * نوعی دیگر از باقلای معروف است وبقدر ترمس وسیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده
وبیخ آن سطبر مانند بیخ نی وبرگ آن بزرگتر از برگ باقلای بستانی وگل آن سرخ بقدر گل سرخ * طبیعت آن سرد و
خشک با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن بسیار قابض وموافق معده وبهترین ادویه است جهت قرحهٔ امعا واسهال
مزمن ودر افعال بلیغ‌تر از باقلای معروف است باقلای مصری وباقلای شامی ترمس اند

باکر
* باکر * بفتح بای عجمی والف وفتح کاف وراء مهمله * ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض
طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج وبزرگتر از آن وشیردار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیر رقیق
برآید وچون تنهٔ درخت آنرا بخراشند نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت پیپر ورقیق‌تر از آن وبرگهای نورسته سر
شاخهای باریک آن که در ابتدا ابیچیده بشکل غنچهٔ بزرگی میباشد واهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت وبا بدون گوشت لذیذ
وچاشنی دار میباشد * طبیعت آن ظاهرا سرد وتر باشد وشیر آن با قوت تا بعضو رادعه * افعال وخواص ومنافع
آن میگویند جهت دفع دمامیل وبثور وجوششها واورام اعضا وفساد بلغم وصفرا نافع ولبن آن در ردع وتحلیل اورام
ودمامیل در ابتدا قائم مقام لبن بر است ضمادا

پالسه
* پالسه * بفتح باء عجمی والف وسکون لام وفتح سین مهمله وها وبهالسه بخفای ها نیز آمده * ماهیت آن ثمری است
هندی فی الجمله شبیه بآلوبالو در شکل ورنگ تنها وچوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده ودرخت آن قریب بدرخت
امرود وبرگ آن عریض وخشن ومشرف ودو نوع میباشد نوعی اندک شاداب وچاشنی دار وآنرا شربتی مینامند ودرخت
آن بقدر قامت وزیاده بر المست ونوع دوم آن کم آب واین را شکری نامند ودرخت آن از آن بسیار بزرگتر واین
وفور دارد نسبت بنوع اول * طبیعت آن سرد ودر سوم سرد ودر اول خشک * افعال وخواص آن مقوی دل و
معده وکبد حار ورافع اسهال صفراوی وقی وفواق وتشنگی وسوزش اعضا وحمی دق وخام آن را نباید خورد وغرغرهٔ
آب آن جهت خناق حار وافشردهٔ نوع شربتی آن بسیار لذیذ ومحرور المزاج را موافق تر ولعوق پوست بیخ آن جهت حبس
البول وبول الدم وحرقت آن مفید وبدستور پوست تنهٔ درخت آن قریب بپوست بیخ الجبا راست چون پوست درخت
آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا خراشیده مقدار چهار پنج توله جوکوب نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح
مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند ذیابیطس را هرچند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند
بعون الله تعالی زائل میگرداند مضر مبرود بن مصلح آن انیسون وگلقند وفلاسفه وکمونی است

پالک جوهی
* پالک جوهی * بفتح باء عجمی والف وفتح لام وسکون کاف وضم جیم وسکون واو وکسر ها ویا * ماهیت آن نباتی
است هندی تا بقدر یکقامت وپراکنده وبرگ آن نازک نرم واندک طولانی وفی الجمله کریه الرائحه * طبیعت آن گرم
وتر ومنسوب بمشتری است * افعال وخواص آن طلای آب برگ تازهٔ آن جهت بهق وکلف واحیانا زخم مینماید
بسبب تندیکه دارد وضماد وپوست بیخ آن با صندل سفید وزاج محرق وفلفل دکات هندی سفید که با گلاب وآب لیمون نیکو

سحق نمود و برقوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آنموضع در چند مرتبه موثر و لمزضماد پوست بیخ تازهٔ آن با قرنفل و کالی
زیری از هر یک یک توله حیر یک انه همه را با آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در مالیدن آن نمایند و برقوبا خوب بمالند تا چند
روز متوالی زائل کردد و چون بیخ آنرا با پوست و ریشه در سایه خشک نمایند و بر سنک صلایه کنند بدون آب و در هشت
تولهٔ آن ده عدد فیل بوا با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند
الحاجت بقدر مطلوب با آب سوده برقوبا بمالند در چند مرتبه زائل کرداند مجرب است و نیز چون بکیرند از پوست بیخ
پالک جوهی و فلفل سیاه از هر یک پاو آثار روزاج سفید بوبان شش دام و ازماز وی سبز و کات هندی از هر یک چهار دام
همه را نرم سوده و با آب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت
بقدر مطلوب با آب یا کلاب رقیق سوده موضع قوبا را با پارچهٔ خشنی مالیده نیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل
کردد مکرر بتجربه رسیده و نوعی دیکر برک درخت هیچ که نوعی از زقوم است بر آتش کرم نمایند که نرم کردد و ملائم شود
و بدست فشارند که آب از ان برآید پوست بیخ پالک جوهی را در ان آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نکاه دارند و
عند الحاجت بدستور آب برک مذکور را کرفته در ان سائیده قوبا را از پارچهٔ خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است

* بالنکو * بفتح باء موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو * ماهیت آن نوعی است از [illegible]
ریحان در بوشبیه با آن و سبز مائل بسفیدی و برک آن بی کنکره و تشریف و تخم آن از تخم ریحان باید و تر و بلند تر و در افعال
قریب بتخم شاهسفرم * طبیعت آن کرم و تر در آخر اول * افعال و خواص آن مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش
و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با کلاب مجرب و بجهت مغص و زحیر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است

* بامیه * بفتح با و الف و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها * ماهیت آن ابن بیطار کفته ابو العباس نوشته ثمر نباتی [illegible]
است و در بلاد مصر میشود سیاه صلب بقدر نکوهنده و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و در طرف آن اندک
باریک و بر ان زغبی شبیه بزغب لسان الثور و همچنین بر تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و شباهت آن
در شعب و اغصان و لحا و اندک سرخ رنک و برک آن شبیه ببرک دلاع در ابتدا ی رستن مه مه در عرق و کل
آن مثل کل شجرهٔ ابی مالک کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آن را در خامی و نرمی با غلاف بخته با کوشت میخورند
و بعد بخته شدن و صلب کشتن آرد کرده می خورند و در بغداد و نواح آن نیز می شود اهل آنجا نیز می خورند
آن را * طبیعت آن سرد و تر و تری آن زیاده از سائر بقول * افعال و خواص آن قلیل الغذاء و خون
متولد آن ردی و بعضی کفته موافق اصحاب امزجهٔ حاره است مصلح آن خوردن با مری و توابل حاره و بسیار داخل آن
نمودن در طبیخ و شبیه بدین ثمری در بنکاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعابدار و آنرا ولایتی بهلول مینامند
و در هندی بهندی میکویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا و سر شاخهای آن اندک سرخ رنک و برک آن نیز شبیه
ببرک خطمی و خروع و کل آن شبیه بکل پنبه در رنک و شکل و ثمر آن را در خامی با کوشت بخته میخورند و بی کوشت لذیذ میشود
و میکویند که مولد منی و مقوی باه است

* فصـــــــل الباء مع الباء الموحدتین *

* ببغا * بدو باء موحدهٔ مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائری است دهندی و بفارسی طوطی

هندی طوطه نامند * ماهیت آن مرغی است سبز رنک و چند نوع میباشد همه از ان بزرک و دو کوچک یکی از بزرک
آنرا در بنکاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بنا کوش و زیر حلق آن سرخ و ما تربدن آن سبز و بر کردن آن طوقی سیاه و بسیار
خوش منظر و بتعلیم سخنکو میشود و دیکر را چندنه کویند منقار آن سرخ و بنا کوش آن برنک کل کاسنی و در کردن این نیز طوق
سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پستی رنک و از همه درازتر و این نیز سخن کو میکردد و دیکر را کجله نامند
و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن کو میشود و جثهٔ این بنسبت مدنه اندک باریکتر و یک صنف از کوچک آنرا فریدنی
مینامند دو نوع میباشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و ما تربدن پستی و دیکر منقار زرد و همه پستی هر دو قسم بسیار خوش
رنک و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن کو میشوند و لیکن کمتر از نوع بزرک و تکلم این با صفیر
است و این شبها در پنجرهٔ خود را معلق او بزان میکند و یکی دیکر از ان کوچکتر و آنرا توتیه کویند کلهٔ این نیز بنفش و منقار
و ما تربدن آن سبز پستی و این نیز سخن کو میکردد و هم بصفیر و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ
و خروس و غیرهما و لیکن کمتر از طوطی را انواع دیکر نیز میباشد و منقار همه مقوس و چنکل کیرا و زبر ای تصفیهٔ صوت ایشان
اهل بنکاله بیخ پان یعنی بیخ تانبول که خولنجان است و قرنفل و حاقهٔ برک پان بنکله و فلفل سرخ و بهنکره که کیاهی
است هندی می خورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر با چلاو و موز است که بهندی کیله نامند و حبوب دیکر نیز
میخورند و آنچه حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر سخن کو
میکردد این سخن در بنکاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیکر و بلاد ایران چنین باشد

* طبیعت آن در دوم کرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن بسیار رطب الهضم و مفرح
دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم
اطفال و رافع لکنت زبان و سرکین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنک رخسار و خون آن جهت ازالهٔ
بیاض عین نافع است

* ببره * ثمری است که در بلاد هند بهم میرسد و کویند در جمیع خواص قوی تر از املہ است [illegible]

* پپیته * بدو باء عجمی اول مفتوح دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها * ماهیت آن
تخم ثمری است که از ارض جدید میآرند و رنک و ثمر آن بقدر نارنجی و ناری و پوست آن جوزی رنک تیره مائل بسیاهی
و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنک صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زرد آلو و بشکل آن و در جوف
هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانهٔ آن بتازکی
سفید و چون کهنه کردد بتدریج صندلی رنک و سیاه میکردد * طبیعت آن حار و یابس در آخر دوم یا اول چهارم
* افعال و خواص آن یاقوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت هیضهٔ بارد بلغمی که با قی و اسهال باشد و بند نشود و نیز آنی
مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه یا دو حبه از ان بتنهائی و یا باد ویهٔ مناسبه و یا باد و سه دانهٔ فلفل
با کلاب و یا آب و بجهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها
و بالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور المزاجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه
بدل آن نارجیل دریائی کهنه و فادزهر تنفدی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط

آنکه آب را در ان آنمقدار بکذارند که تلخ کردد

ببیهه

* ببیهه * بدو باء عجمي اول مفتوح و دوم مکسور و سکون باء مثناة تحتانیه وفتح ها و ها در آخر لغت هندی است * ماهیت آن ثمر درختی است هندی خصوص در بنکاله کثیر الوجود و درخت آن تا بسه قامت بلند میشود و جوف تنهٔ آن رخو متخلخل کثیر الرطوبت و اکثر یک ساق بلند و بر سر آن شاخهای کوتاه و برک آن شبیه ببرک بید انجیر و از ان نرم تر و از ان اززکترو ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل کوچکی و یا متوسطی با پوست خشبي و فی الجمله شبیه بدان و در تمام سال بر درخت میباشد و در زمستان میرسد در خامی سبز و مغز آن سفید و با لبن بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن زرد رنگ و مغز آن سرخ رنگ و اندک شیرین و بتوعیت آن کمتر میکردد و بالای مغز جوف آن پردهٔ مانند پردهٔ مغز خربزه و در جوف آن تخمهای بسیار کوچک مانند بتدو بر بمقدار فلفلی باریشهای باریک سفید ی بدان پرده پیوسته و با رائحه اندک کریهی و همچنین مغز پوست آنرا اباد و سه قطرهٔ لبن آنرا چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند بر کوشت بمالند حتی کوشت کاو و طبخ نمایند یا کباب سازند بزودی آنرا مهرا نماید و همچنین چون قدری از پوست آنرا با کوشت طبخ نمایند و حلوای ثمر نیم خام با لیدهٔ آن که در آب طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدری زعفران و قلیلی مشک بکلاب سوده مطیب نمایند لذیذ میباشد بهترین آن بزرک بالیدهٔ بکمال رسیدهٔ ضخیم شیرین شاداب کم بوی آنست * طبیعت آن سرد و تر و تو تا آخر دوم * افعال و خواص آن جهت نفث الدم و بواسیر حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطئ الهضم و مولد بلغم و خون بلغمي و ریاح و قراقر و مضر مبرودین و در حین امتلای بدن از بلاغم و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن برقوبا و درد و سه دفع باعث زوال آنست با خراج زرد آب لزج و رطوبات بسیار بانک خارشی مجرب

فصـــل الباء الموحدة مع الخاء المعجمة

بخورالاکراد

* بخورالاکراد * بفتح باء و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح الف و سکون کاف و فتح راء مهمله و الف و دال مهمله بلغت اندلس بربطوره و بسریاني اندراسیون و بخورالاکراد از ان جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال مینمایند * ماهیت آن نباتی است ساق آن شبیه بساق رازیانه و کل آن زرد و برک آن انبوه و مانند دسته و خوشه از حوالي بیخ آن قریب بزمین میروید و بیخ آن سیاه و با لیده و صلب ثقیل الرائحه و پر رطوبت منبت آن کوهها ی پر اشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنک بد بوی تند لذاعي که زبان را میکزد بوسی آید و مانند کندر بران منجمد میکردد و از ان بنوعي نیز میکیرند بدین قسم که ساق آنرا تیغ زده بنوع آنرا کرفته در سایه خشک مینمایند برای آنکه آفتاب قوت آنرا ضعیف میکرداند و چون بنوع آنرا کرفتند قوت بیخ آن ضعیف میکردد و همچنین چون بیخ آن خشک کردد قوت آن ضعیف میشود و عصارهٔ آنرا نیز میکیرند بدین نحو که بیخ تازهٔ آنرا کوبیده رطوبت آنرا کرفته خشک مینمایند و قوت این ضعیف تر است از بنوع آن و بنوع آن از صمغ آن و صمغ و بنوع آن کثیر الاستعمال و کفته اند که باید دو هنکام اخذ لبن آن بروهای بیني و صورت و دماغ را بروغن کل چرب نمایند و الا صداع و ظلمت بصر میآورد * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک و عصارهٔ آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و کیاه آن در دوم * افعال و خواص آن مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض باردهٔ عصب مانند فالج و صداع بلغمي و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض

سینه و پشت مانند نفث و ورم طحال صلب شرباً و بدستور مقدار نیم مثقال از دو معهٔ آن و چون بر آتش اندازند و رائحهٔ آنرا استنشاق نمایند علل باردهٔ دماغیه و سبات و سدهٔ زکامي و تجفیف رطوبات دماغي و رفع نزلات و هوای وبائي خصوص که از روی جیفهٔ حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت کریزانیدن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده و کلدار نهند وجع آنرا تسکین دهد و بسا است که آنرا متفتت کردد میریزاند و تقطیر صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن کل جهت درد کوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با موم و روغن کل جهت سرسام بلغمي و کزاز و سدر و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با موم و تسریح آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا با استخوان بکدازند آنرا مقشر سازد و کاه حل میکنند عصارهٔ آنرا باین نحو که در جوف آن نان کرم میکذارند تا نرم کردد و کاه بحسب اغراض و اعلال بعضی ادویهٔ مناسبهٔ موافقهٔ آنها نیز بآن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ و صداب و امثال اینها بمقداریکه اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست بتلیین و یا با ادرار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا با اذابت و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و رافع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت اجزا حاده خبیثه و عسرة الاندمال حادث از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بد بوئي قروح و نتن رحم و عرق زیر بغل و بدستور بخور آن چون در بیني زن حامله دمد ولادت تعسیر نمایند با ماني و ضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند آنرا و با زیت و روغن کاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیهٔ سر بمالند خشک کرداند مضر دماغ ضعیف و مکرب محرورین مصلح آن نیلوفر بعضی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصارهٔ آن یکمثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار

بخورالسودان

* بخورالسودان * بفتح باء و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن نباتی است مشتبک بقدر شبری و شاخهای مشتبک آن مائل بلاجوردی و کل آن سفید و بار رطوبت لزج که بدست می چسبد * طبیعت آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج مصلح آن صمغ عربي مقدار شربت آن تا یکمثقال است

بخورمریم

* بخورمریم * بفتح باء و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح باء مثناة تحتانیه و سکون میم بافریقیه معروف بجزا لمشایخ و بشام بونف است * ماهیت آن نباتی است برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر بکروی آن سبز و روی دیکر مائل بسفیدی و مزغب و ساق آن بقدر چهار انکشت و کل آن مانند کل سرخ و کل بعضی کبود نیز و بیخ آن مانند شلغم و عریضتر از ان و سیاه و کیاه آن را شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه نمناک و مستعمل بیخ آن است و عصارهٔ آن قویتر از بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که کیاه عرطنیثا خاردار و برشاخ و ساق آن در ازتر از ساق کیاه بخورمریم و برک آن شبیه ببرک کلم و شاخ آن شبیه بخورمریم و سیاه و لیکن در بن چیزی شبیه بکره بر آمده میباشد بخلاف بخورمریم * طبیعت آن در اول سوم کرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت یرقان و تفتیح سدد کبد و تنقیهٔ نفول آن و صفرا از اطراف

بدان و منافق آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند و چون با عسل و با شراب بیاشامند میباشد اقوی ولیکن در ین هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و ربوراً نیز نافع است و با شراب جهت رفع ضرر ادویهٔ قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و زبل متحجر و خلط متعفن را دافع و ضماد آن با فادزهر ود واهای سمی قتال است بقوت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و نقرس والتوای عصب و بر آمدن کی مقعد و ازالهٔ کلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسید باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سائر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن بتنهائی در چشم نباید که بکشند بسبب حدت آن بلکه حدت آنرا بشناخته شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیهٔ دماغ بسبب قوت جاذبهٔ آن و چون آب مطبوخ آنرا بر سر بریزند جهت قروح آن و بر صورت جهت زوال شقاقیکه بسبب سرما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازالهٔ آثار بشره و کلف و داء الثعلب و کماد آن جهت نقرس و التوای عصب نافع و چون پارچهٔ صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضای براز نماید تقاضای قوی و فرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع مضر مقعدهٔ محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصارهٔ آن نیم درم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آن است که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم با تکرار عمل اسقاط جنین و ضماد کهنه و تازهٔ آن بتمامه جهت تحلیل صلابت طحال بی بدیل تخم آن جالی و ضماد آن جهت ازالهٔ کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قویتر است و قسمی از بخور مریم را گیاه شبیه بتبل و برگ آن باریک و عسالیج آن بقدر ذرعی و باریک در اطراف آن شعبهٔ مانند اکلیل شبت و تخم آن شبیه بتخم شبت و بیخ آن را در منع حمل مجرب دانسته اند

پخته جوش

* پخته جوش * شرابی را گویند که آنرا باد وای چند جوشانیده باشند و آن چنان است که شیرهٔ انگور را با گوشت برهٔ فربه در دیگ کرده باقی ادویه را انچکوفته در کیسه میکنند و در دیگ می اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعد ازان صاف کرده مینوشند

فصل الباء مع الدال المهملة

بداشقان

* بداشقان * بفتح با و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بد سکان فارسی است و بد شغان و بد کشان و قاتل ابیه و کف الکلف نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است شبیه بببردی که بفارسی پیزر نامند و غیر آن است زرد رنگ ذهبی و باریک تر از بردی و نرم تر از ان منبت آن نی زارها و آبهای ایستاده و اهل زنج دست برنجن ازان میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض باردهٔ بلغمیه و رطوبیه نافع و بدل آن کشت برکشت است مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم بدل آن یک وزن و نیم آن درونج و بوزن آن زیرهٔ کرمانی است

بدهل

* بدهل * بفتح با و سکون دال چهار نقطهٔ هندی و فتح ها و سکون لام اسم ثمر درختی هندی است و مشهور ببرهل براء چهار نقطه هندی است * ماهیت این درخت آن عظیم است قریب بدرخت کودکان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن قریب بقدر و بر و با زواید و پوست آن مزغب و زرد و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن چاشنی دار و بر بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بر بعضی بالعکس و رائحهٔ آن قریب برائحهٔ سفرجل و با زهومت بخلاف سفرجل و بهمت و تخم آن را جدا کرده در زیر طعام پلاو میکذارند و قلیه داخل میکنند با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ میکرد و در بنگاله بسیار میشود و در ان تخمهای

بسیار میباشد و در بعض که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی بهیأت تخم زرد آلو و بعضی اندک مدور و مغز تخم آن سفید و خوش * طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند * افعال و خواص آن ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال بتنهائی بدین قسم که یک دانه یا دو دانهٔ آنرا سائیده با شیر مرضعه با و بخورانند و با ادویهٔ دیگر یک دو دانهٔ آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و بدستور حقنا از قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است

فصل الباء مع الراء المهملة

برٔ

* برٔ * بفتح با و راء بهار نقطه هندی است * ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده و از شاخهای آن ریشهای بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگ تر و اندک ضخیم و بی تشریف و بی شعبه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرم سیرات و بعضی بنادر فارس نیز میشود و بزبان مردم آنجا آنرا لول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر مرنوع که با شد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازهٔ آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و بر دماميل ابتدا اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود بالتیام می آرد و بهتر از مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه باشد دهن آن را بهم آورده بر ان گذارند و محکم بندند و تا سه روز ها نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آویختهٔ آن مقدار نیم درم با یک درم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع

بردی

* بردی * بفتح با و سکون را و کسر دال مهملتین و سکون یا لغت عربی است بفارسی پیزر و بهندی گوندل و پهته و پیزاو بلغت اهل مصر فافیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسریانی بانورس نامند و قسمی دیگر ازان آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدور تر میباشد و در مصر از پنبهٔ آن کاغذ میسازند * ماهیت آن نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر دو ذرعی و مدور و نرم آنرا ریزه کرده ازان ریسمان ترتیب میدهند و گل آن مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی میروید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیلهٔ بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گرد و شکری رنگ میباشد و آنرا ازان جدا مینمایند و ازان قرصها ساخته میخورند و شند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و ازان کاغذ میسازند و بنایان داخل صاروج مینمایند برای استحکام و با صفهانی آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص به بردی بلا دهند است منبت آن زمینهائی که دران آبها ایستاده میباشد * طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک * افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سرخ زوید بدستور بیخ آن و خائیدن

آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب و نبیذ خصوصا بیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و اکله خصوصا اکلهٔ دهان و لثه الدم و نزف الدم و جراحات تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت مهره زالو نافع گویند مضر احشا است و مصلح آن عسل

• برسیاوشان • بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القنا و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطرنخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان بپای عجمی و عوام متبل و بهندی کالی جهانپ و کوجا و رنگوت نامند • ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و بی ساق و شورشاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا شش ماه باقی میماند و چون یک سال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن پرپرک شبیه بکرفس شاخهٔ صلب سیاه آن است • طبیعت آن معتدل مایل بگرمی و خشکی • افعال و خواص آن ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن صفرا و سودا و بلغم موجود در معده و امعا و جهت تنقیهٔ سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ دیوانه و استسقاء آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب بختهٔ آن جهت تفتیح سدهٔ انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد بختهٔ آن با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و چون در دهن بخایند و آب آنرا بر غرب و ناصور کنج چشم بچکانند و با جرم خائیدهٔ آنرا بر آن بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد بختهٔ آن برا لثیس جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازهٔ آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصا که تازهٔ آنرا بقوت بر داء الثعلب بمالند و طلای گویند آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و ضماد گویند آن بالادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفا و شراب مقوی موی و همچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موم در اید ان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و حزاز و ذرور محرق آن جهت تجفیف و اندمال قروح خبیثه و اکله و حمول آن با مرمکی جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن در امراض ریه بوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آنست که چون بکوبند تازهٔ آنرا و بر موضع مخالفه عضویکه پیکان رفته باشد کذارند بدان موضع آید و پیکان را بر آورد

• برسیان • بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و برهیانا بالف در آخر نیز آمده • ماهیت آن اسم فارسی نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و بی شکوفه و گل و تخم میکند و در اوائل تموز میرسد و از ادویهٔ غیر مشهوره است • طبیعت آن گرم و خشک منسوب بمشتری است • افعال و خواص آن بوئیدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برگ گل سرخ مائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب و غیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند با آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل دهد و در خواص مانند بادرنجبویه است در تقویت و تفریح نفس

• برطانیقی • بفتح با و سکون راء مهمله و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا لغت یونانی است و بهندی مزوالی نامند • ماهیت آن نباتی است ربیعی و در بستان افروز است برگ آن شبیه برگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مائل بسرخی و قسمی از آن شبیه بخیری است • طبیعت آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری • افعال و خواص آن ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصارهٔ آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بد بوی دهان و آشامیدن آن جهت تبها نافع و بهترین ادویهٔ قابضهٔ مستعمله است از برای دفع عفونات مورث هذیان مصلح آن عناب بدل آن آب چغندر است

• برک • بفتح با و را و کاف بلغت انکلشی بمعنی پوست درخت است • ماهیت آن پوست درختی است شبیه بقرفه و از آن تیره تر که از ارض جدید میآورند گفته اند طایفهٔ از قسیسان ملقب بجزویت در مملکت پریو که در امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و بفرنگ آوردند ولهذا منسوب بآنها گشت و آنرا جزوتیس برک نامند و در پوست طعمی و رائحهٔ غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ گویند آن از قرفه کمتر • طبیعت آن در دوم گرم و خشک • افعال و خواص آن جهت حمیات مزمنهٔ کهنه و نائبه مصبوقهٔ ببرود مانند ربع و در ربع و ورد عتیقه بعد تنقیه که زائل نکرده مفید بدین قسم که در هنگام فترة و انقضای نوبت مقدار یک درم تا یک مثقال طبیخ آنرا با آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پیهم تا پنجروز تا هفت روز و فرنگان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصلهٔ دو ساعت بخورند که پنج کهری هندی است در هما نوقت مذکور یکیک درم طبیخ که دو ماشه میشود با آب سرد حل کرده میخورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و قروحی و امزجهٔ متغیرهٔ فاسده و هنگامیکه شراسیف ورم کرده و منتفخ شده باشد و در احشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بعد کال باشد این دوا علیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبهٔ رحم و اکثرا مراض که دورهٔ منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه بقی و اسهال و انقضای نوبت دو اکثری مفید و آنرا که کنه نیز نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه هما نوقت و هما ن مقدار تا سه روز پیهم نیز مفید هند

• برکک شیرازی • بفتح با و سکون راء مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و یاء نسبت • ماهیت آن برگ قسمی از عنب الذئب است و بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند • طبیعت آن بسیار گرم و خشک • افعال و خواص آن مسکر قوی و زیادهٔ آن مورث جنون و کشنده است

• برنجاسف • بکسر با و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطیما سیا و بعربی مریلا و بفارسی بومادران و بشیرازی برتو امک نامند • ماهیت آن نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نیز و نباتات آن اند ک چسپندگی و منبت آن کوهها و صحراهای سایه دار و از سر نو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بافسنتین و اکثر یکساق از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه ببرگ و ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسپندگی قلیلی و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوهها است که

باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند و هردو را یك چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آن است * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و نیز در دوم گرم و در آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ و مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ مثانه و مشیمه و جنین و تنقیهٔ قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت رفع حمیات و بدستور مطبوخ آن جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که غذا بی روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و تفتیح سدهٔ دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و بر سینه جهت درد سینه و بر زیر شکم برای دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سدهٔ خیشوم و زکام و مدر و دو وارو استنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استشمام گل آن و حمول عصارهٔ آن با مرصاف جهت رفع فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد طبیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و طمث و باید که در هنگام امتلای بدن ضماد آنرا استعمال نه نمایند و همچنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر کرده و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس بارد بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین است

برم
* برم * بفتح با و سکون راء مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مؤلف مغنی شکوفه ام غیلان میداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفهٔ درخت خاردار بزرگ بقامت اثل و بزرگتر از آن و برگ آن مانند برگ خارپکه خرنوب ثمر آن است و گل آن صوفی بعد از زهر و رزرد با سفیدی آمیز و با عطریت رائحه دانسته * افعال و خواص آن مفرح و مطیب نفس و تازهٔ آن بالزوجت و سموم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن و تازهٔ آن مسهل و در عراق آب مقطر آن که عبارت از عرق آنست بجهت خوشبوئی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آنرا اصفی است و بعضی اطبای عرب حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفهٔ مزمن نافع است و بجهت نفث الدم با ماء قاطر مکی که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بید مشک است

برنك كابلي
* برنك کابلی * بفتح با و راء مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یاء نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و برنج است و بهندی بابرنگ نامند * ماهیت آن دانه است کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحهٔ آن تند بعد یکه محرور المزاج را گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام کوبیدهٔ آن و بار سیدن گرد آن بدماغ در حین کوبیدن و آن دو نوع است بزرگ و کوچک رنگ بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی و گرمتر و مقئ و کوچک آن مائل بسرخی و این قوی و بهتر است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل مغز مقشر آن است * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند و این قول بسیار ضعیف است * افعال و خواص آن مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سوداء

و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسهٔ آن میکند و رنگ بول شارب آن مانند بقم میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و بیخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن نیز گفته اند

برنوف
* برنوف * بفتح با و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی شابانک نامند که معرب آن شابانج است * ماهیت آن درختی است قریب بانار و پر شاخ و برگ آن شبیه ببرگ زعرور و از آن تیره تر و مزغب و رائحهٔ آن تند و بدبو و شکوفهٔ آن مانند خوشه و بازردی و وسط شکوفهٔ آن زغب دار * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مجفف رطوبات و شکنندهٔ بادهای غلیظ بارد و عصارهٔ برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و نیز مالیدن با آب آن بر مفاصل و اصداع و پیرهای بینی و گردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیدن و بدستور خورانیدن مقدار یکدرهم عصارهٔ برگ آن محلول باللبن مرضعهٔ ایشان چند دفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصارهٔ آن با یک دانگ جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سودا و دافع اوجاع حادث از آن است و یک مثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مخص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصارهٔ آن با عصارهٔ مد اب و جند بیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که بیونانی ابلیمیس نامند و تنقیهٔ دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سدهٔ منخرین و اغشیه و دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن بازفت جهت حزاز نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم و نیم است

برواق
* برواق * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و قاف * ماهیت آن بلغت اهل مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم مشک سنگ زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و ما تلکاه و مند روس کاذرا بر باید * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سهرز شربا و ضماد آن نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هرچه در آن روز ملاحظه کرده و گویند مجرب است و برروق بحذف الف غیر آن است ولیکن مشابه آن

برواني
* بروانی * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا لغت عجمی است بسریانی عبروس و بیونانی اسقوانس نامند * ماهیت آن نباتی است پر شاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن بازردی * طبیعت آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام و مونثهٔ آن با عسل جهت تقویت جگر و عصارهٔ آن جهت سفیدی و دمعهٔ چشم نافع مضر مثانه مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است

برهنتا
* برهنتا * بکسر با و فتح راء مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندی و الف بلغت هندی نام کتائی بزرگ است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و مشهی و کل ازالهٔ اخلاط و دافع ضیق النفس

وصرفه وتپ کهنه ودرد شکم ورياح وقراقر وفساد بلغم وکرم معده ومقعده وجذام وقابض بطن است

بريا مصري

* بريا مصري * بفتح با وسکون راء مهمله وفتح ياء مثناة تحتانيه والف بلغت مصري بمعني بقله است يعني بقله که در مصر ميرويد * ماهيت آن بقله است شبيه بکرفس وخوشبو وبوی آن مانند بوی رازيانه با اندک تندی وتخم آن سبز وباريک ومنبت آن اولا بلاد مصر بوده وازآنجا بجاهای ديگر نقل نموده اند وربيعی است وتا اوائل صيف ميماند * طبيعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مقوی معده وجگر واحشا ومحلل رياح ومانع نزلات ومفتح سده جگر وسپرز ومدر بول ومسخن بدن وگرده ومحرک باه ومنقي مجاری بول وجهت بواسير بسيار نافع ومضر دماغ مصلح آن نيلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بسباسه ومداومت خوردن نبات آن جهت رفع زردی رخساره آزموده ودر سائر افعال ودفع خمار ضعيف تر از تخم آن است

بريا له

* بريا له * بفتح با وسکون را وفتح ياء مثناة تحتانيه والف وفتح لام وها وبرای مهمله بجای لام نيز آمده * ماهيت آن کياهی است هندی شبيه بنبات عنب الثعلب ودو نوع ميباشد يکی گل آن سفيد وريزه وبرگ آن کوچک ومدور ونازک ومشرف بشرفهای ريزه وساق آن صلب تر از ساق عنب الثعلب وبيخ آن سفيد وباريک وبلند ودوم نيز شبيه بدان وگل آن زرد * طبيعت آن کرم وتر وبعضی سرد دانسته اند * افعال وخواص سفيد آن آشاميدن آب برگ تازه آن که لعابی ميباشد بدين قسم که برگ آنرا شب در آب بخيسانند وصبح بمالند وصاف نمايند جهت منع جريان مني وتفتيت حصاة وبواسير وعصاره آن يعني آب برگ کوبيده آن بدون شکر جهت رفع زهر مار گزيده مجرب وسعوطا وبدستور سعوط برگ خشک آن واگر مارگزيده بيهوش باشد به بيني او بدمند که باقصی انف ودماغ او برسد وضماد وطلای نوع زرد آن جهت تحليل اورام وأوجاع ونضج دماميل مفيد

* فصل الباء مع الزاي المعجمة *

بزرقطونا

* بزر قطونا * بفتح با وسکون زای معجمه وکسر راء مهمله وفتح قاف وضم طاء مهمله وسکون واو وفتح نون والف لغت عربي است بيوناني فسليون بمعني برغوثي يعني شبيه ببرغوث وبفارسي اسفيوس واسفغول واسبغل بواو وبحذف واو نامند ودر هندی نيز بدين نام مشهور است ودر اصفهان مشهور باسپرزه ودر شيراز بينکو است وشکم دريده نيز وبترکي قارني يارق نامند * ماهيت آن کياهی است کوچک نهايت تا يک ذرع وبرگ آن باريک وبلند في الجمله شبيه بکندنا وگياه برنج وازان باريکتر وکوچکتر واز بيخ آن ساقهای باريک برمي آيد وبرسر آنها خوشه مانند خوشهای گندم وبالای آن غلافی ودر جوف آن تخمهای آن ودر تابستان ميرسد وسه صنف ميباشد يکی سفيد واين بهترين اصناف است خصوص باليده آن که در آب ته نشين گردد ودوم سرخ رنگ واين ضعيف تر از ان است درنفع وبعضی اين را بهتر ميدانند وسوم سياه که بدترين همه است وانطاکي نوشته که سفيد آن در مصر بسيار است وسرخ آنرا از برليس که نام موضعي است معروف از مصر مي آورند وبعض آنرا برليسيا نامند منسوب بدان وسياه آنرا صعيدی نامند نيز بدان جهت که از صعيد اعلی مي آورند وشکوفه مريک برنگ آن است * طبيعت سفيد آن در سوم سرد ودر دوم تر وسرخ آن تر در اول وسياه آن باسوست واجتناب از استعمال سياه آن اولی است * افعال وخواص آن آشاميدن سفيد آن مسکن تشنگی وحرارت وباقوت محلله وملين طبع وجهت تبهای حاره وغليان خون وخشونت سينه وحلق وزبان وسرو وعلل صفراوی وذات الجنب وامراض دموی واصلاح اخلاط سوخته ومغص وقرحه امعا وزحير ودفع يبوست امعا حادث از صفرا وشرب ادويه حاره وبدستور لعاب آن بتنهائي ويا

باروغن بادام جهت امراض مذکوره وبرسام وتسکين عطش وتليين طبيعت صاحب برسام وضماد آن باسرکه وروغن گل جهت وجع مفاصل حار ونقرس وتليين اورام ظاهری وورم عقب گوش وخنازير وخراجات ومنع آنها از زيادتی والتوای عصب حادث از يبوست وجهت ورم صلب وجمره وحمره وبا آب دهن جهت نفخ وانفجار دمل وطلای لعاب آن ويا ضماد کوبيده آن باگلاب جهت درد سر وبا روغن بنفشه جهت تسکين درد سر حار وترطيب دماغ واعصاب ورفع انشقاق موی ودرازی ونرم کردن آن خصوص چون چند روزی در پی بمالند ويا مثل آن روغن گل سرخ وپوست خشخاش پخته جهت اورام حاره وتسکين درد آن مجرب وچون بياشامند مقدار دو درهم ونيم تا سه درهم خيسانيده آن در آب گرم تا اينکه لعاب ولزوجت آن زود برآيد باشکر سفيد ويا سکنجبين جهت تليين واسهال مفيد وآشاميدن مطبوخ آن در آب نيمگرم جهت درد سينه حار مفيد که در آب بجوشانند وبياشامند وچون بريان نمايند وبروغن گل سرخ چرب نمايند وبنوشند جهت رفع اسهال وقبضيت شکم ويا روغن بادام شيرين جهت رفع سحج صبيان وتسکين مغص وزحير وزائل کردانيدن غم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع وچون بکوبند وبپزند بمالند بدن را نيکو نرم وفربه کرداند ولاغری حادث از گرمي را ببرد وگفته اند بزرقطونا کوبيده را نبايد آشاميد که قاتل است ووجه آنرا بعضی حدت تخم آن وبعض چسبيدن آن بسطوح باطنيه وتقرح آن گفته اند وچون کسی مقدار ده درم از کوبيده آن را بياشامد گويند اولا بدن او سرد گردد وخلل واسترخا وغم وکرب وغثيان وضيق النفس اورا حادث گردد پس غشی وسقوط نبض وموت وعلاج آن قي فرمودن بماء العسل حار ونمک وبوره چند مرتبه وخورانيدن زرده تخم مرغ نيمبرشت واحقيه باجات با فلفل ونعناع وفوتنج وخورانيدن مثلث است بدل بزرقطونا در تليين طبيعت وخشونت سينه وحلق وسرفه بهدانه ودر تبريد وترطيب تخم خرفه ودر نضج تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم است

بزغنج

* بزغنج وبزغند * بضم با وسکون زای وضم غين معجمتين وسکون نون وجيم وبضم با وسکون زای وضم غين معجمتين وسکون نون ودال مهمله در آخر لغت فارسي است * ماهيت آن گويند بار درخت نابسته پسته است وگويند ثمر پسته يکسال مغز مي بندد وآنرا پسته ميناميند ويکسال نمي بندد وآنرا بزغنج واين در خواص مانند پوست بيرون پسته نيست بلکه بسيار سرد وخشک وقابض ومفرح ودر افعال مانند اقاقيا است ودباغان ازان پوست حيوانات را دباغت مينمايند

بزرکتان

* بزرکتان * بفارسي بزرک نامند وبهندی السی وتيسي واز مطلق بزر ودهن بزر مراد آن است آشاميدن آن مبهي ومعطش است وروغن آن ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد

* * فصل الباء مع السين المهملة * *

بسباسه

* بسباسه * بفتح اول وسکون سين مهمله وفتح باء موحده والف وفتح سين مهمله وها در آخر لغت عربي است بفارسي بزباز وبهندی جاوتری نامند * ماهيت آن پوست زبرين پوست خشبي جوزبوا است که بربالای پوست صلب صدفی آن پيچيده ميباشد وبهترين آن اشقر مائل بسرخي تندبو تند طعم ضخيم تازه آنست که با اندک قبضي باشد * طبيعت آن در دوم گرم وخشک وگويند در اول گرم ودر دوم خشک واول اصح است وباقوت قابضه وحرارت ملطفه وجوهر ارضيه غالبه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی معده وکبد وباه ومنعظ وزياده کننده مني خصوصا در بارد المزاج ومانع وخوشبو کننده دهان ومفتح سده ومجفف رطوبات ومحلل رياح وصلابات باطني وخارجي غليظ وجهت سلس البول حادثه

ازبرودت ورطوبت وسحج ونفث الدم وقرحهٔ امعا وجلب رطوبت سینه ورشش واسهال کهنه ودرد مهره وزومنع ریختن فضلات بمعدهٔ ضعیف ونشف رطوبت آن وتقویت رحم ونشف رطوبت وخوشبوی آن وسعوط آن با آب گرم یا روغن بنفشه جهت درد سربارد ورطب حادث از ریاح غلیظه وطلای آن برسرجهت درد سروشقیقه وصرع وضماد آن بتنهائی ویاباد ویهٔ مناسبه برناف وعانه وفقرات پائین ظهرجهت سلس البول وبا برگ مورد جهت رفع بدبوئی زیربغل وباسرگین بزوعسل جهت اورام صلبه وطلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائید ورياح نفاس مجرب وفرزجهٔ آن بعد از طهر معین برحمل وبازعفران منقی رحم ومصلح آن وماليدن قیروطی آن بزیرناف جهت سحج وقرحهٔ امعا مفید وگویند مضرجگر مصلح آن صمغ عربي ومصدع ومصلح آن گلاب مقدارشربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است وز افعال قریب بآن است ولطیفترازان وجوارش ودواودهن ومعجون آن در قرابادین کبیرذکر یافت

بستان افروز

• بستان افروز • بضم با وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف ونون وفتح همزه وسکون فا وضم راء مهمله وسکون وا ووزای معجمه لغت فارسی است وبعربي حبق بستاني وزينة الرياحين وداح نیز گویند جهت آنکه بسیار خوش منظراست وهرگیاه خوش منظررا عرب داح گویند وبفارسي تاج خروس وگل حلوا وگل یوسف وبهندی نوع صغیرآن را کوکني وکبیرآنرا جثاد هاری نامند وآن غیرحماحم است که حبق نبطي باشد چه حماحم برگ آن عریض تر وبالوان و ساق آن سرخ ونبات آن قویتر وبزرگتر وکم گل میباشد وبستان افروزبرگ آن صغیر وریزه و پرگل وگل آن سرخ مائل ببنفشي وبي رائحه وتخم آن ریزه وسیاه وبراق • طبیعت مجموع آن سرد وخشک وقابض ورادع • افعال و خواص آن آشامیدن آب معصورآن مقدار یک اوقیه ونیم وبدستور آب مطبوخ آن باجلاب وسکنجبین جهت رفع حرارت معده وجگروسدهٔ مهره ورفع سمیت خانق النمرنافع وجرم آن ثقیل ومصلح آن سکنجبین مقدارشربت ازآب آن تایک اوقیه ونیم بدل آن حماحم وتخم آن جهت اسهال تاثب مناب تخم بارتنگ وچون بکوبند ودرگل شیرخیسانند و شب درمهتاب بگذارند وصبح بنوشند ومداومت بران کنند سه روزبازیاده جهت رفع حرقة البول وبول الدم مجرب مقدارشربت آن ده مثقال

بستنياج

• بستنياج • بفتح با وسکون سین مهمله وکسرتاء مثناة فوقانیه وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وجیم بفارسي خلال مکه و بعربی سدی نامند • ماهیت آن نباتی است خاردار وبرگ آن باخشونت وریزه وگل آن سفید وازرق وشاخهای آن بقدرشبری ازیک بیخ روئید وبرسرهرشاخی چیزی مانند قبه رسته وخشن وازشاخهای باریک آن خلال سازند وتخم آن شبیه بانخواه وطعم آن تند وریزه وروغنیزک نامند • طبیعت گیاه آن دراول دوم گرم وخشک وبااندک عطریت • افعال وخواص آن خلال کردن بآن جهت تقویت دندان وطلای آب آن جهت تحلیل اورام وجلوس درطبیخ آن جهت اصلاح حال رحم وادراربول نافع وتخم آن درآخر دوم گرم وخشک وآنرا بفارسي درمنهٔ ترکي نامند جهت سعال ونواق ورياح ومغص وحصاة وتفتیح سدهٔ جگروادراربول نافع وضماد مطبوخ آن درروغن زیتون جهت فالج واستسقا ودرد مفاصل ومضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان مفید مضرریه مصلح آن کشنیز ومضرسر ومصلح آن ترمس مقدارشربت آن تا ده مثقال بدل آن شیح ارمني است

• بسد • بضم با وفتح سین مهمله وشد دو دال مهملتین وبکسر با وتشدید سین وبفتح آن نیز آمده وگفته اند آن تز ول

معرب تز و ل النون يوناني است وبرومي قولوريون وبلغتی قوالن وبعربي ناشف نامند • ماهیت آن آنچه مشهوراست که بیخ مرجان است اصلي ندارد بلکه سنگی است سرخ پرسوراخ مانند خانهٔ زنبور ولیکن سوراخ های این ازان باریکتر وصلب ودرسواحل دریای عمان ویمن وفارس ومالدیب وغیرها در زیرآب تکون میابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است ودرجوف دریا میروید وچون ازدریابرآورند وهوابدان برسد سخت وصلب میگردد ونوشته که مستعمل درد واء المسک بسد است زیراکه خوب نرم سائید میشود وته نشین ظرف نمیگردد بخلاف مرجان وآن سفید وسیاه نیزمیباشد سیاه آن صلب تروسفید آن رخوترازسرخ آن است وبهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است • طبیعت آن دراول سرد ودردوم خشک • افعال وخواص آن مفرح وقابض ومجفف ودافع وسواس وجنون وصرع وخفقان وضعف معده وفساد اشتها وسنگ مثانه وگرده وسحوز وبواسیر وقاطع نزف الدم ونفث الدم واسهال دموی وذرور ومنطاریاکبدی وقروح امعا وعسرالبول ونیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربي با سفیدی تخم مرغ سرشته باآب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی ونفث الدم مجرب خصوصا سوختهٔ آن ومحلل خونیکه دردل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن وذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها ورفع آثار آن ومحرق آن جهت نزف الدم ظاهری وتقویت دندان وزائل کردن زردی آن واکتحال محرق ومغسول آن جهت دفع بثورات وتقویت باصره ودمعه وجرب وسلاق وامثال آن وقطور آن باروغن بلسان درگوش جهت ثقل سامعه وکری وامین الدوله گفته که چون سه روز مرورچهارد انگ آنرا باسکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپرز وسدهٔ آن مفید وبدستور با آب محرق آن درین امرقویتر وهمچنین درجمیع افعال مذکوره ومحلول آنرا در دفع جذام مجرب دانسته اند مضرگرده ومورث تهوع مصلح آن کثیرا بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدارشربت آن تایک مثقال وتعلیق آن برمعده جهت رفع جمیع علل آن نافع وازخواص آنست که چون طلا ونقره را ازهریک بقدر بسد درهم گداخته انگشتری یانگین دانی ازان ترتیب دهند وبسد را دران نصب کنند درحینیکه قمروشمس درحد اتحاد خود مقارنت با زهره داشته باشند وصاحب صرع آنرا با خود نگاه دارد درحال صرع او برطرف شود ودارندهٔ آن را مرکز عمی نرسد وازچشم بد ایمن ماند ومحرق مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل وصنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده درکوزهٔ خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شب پس برآورده سائیده استعمال نمایند وباید که بسرحد رمادیت نرسیده باشد واقراص بسد ومعجون آن درقرابادین کبیرذکر یافت

• بسره • بضم با وسکون سین وراء مهملتین • ماهیت آن غورهٔ خرما است که زرد ومائل بشیرینی شده باشد ومراتب هفت گانه خرما درحرف التاء درتمران شاء الله تعالی مذکور خواهد شد وبسر مرتبهٔ چهارم آنست ودرهر مرتبه حرارت آن میافزاید • طبیعت آن دراول گرم ودردوم خشک • افعال وخواص آن مقوی معده وحرارت غریزی وقابض وجهت امساک بطن ونفث الدم وبواسیروخایندن آن جهت تقویت لثه واستحکام آن ومنع آن ازقبول آفات نافع ودیرهضم و مسدد ومولد خلط خام ونفخ ورياح خصوصا آنچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد وهمچنین صعیدی آن وقیض بسوزنده ازقسب است وچون بسررا باعتیق آورد مانی که شراب مصنوع ازآب باران وعسل است بیاشامند التهاب را ساکن وحرارت غریزی راقوی گرداند ونبیذ آن بسیارخوشبو ومسکر ومقوی معده وامعا وشدید القبض وممسک بطن است وبهترین بسر رسیده سبک آن است بکمال رسیده کی رسیده شروع بافتادن ازخوشه نماید ومصلح نفخ وتعدیره ونافض

آن مکیدن آب انار مدقوق و انار شیرین و سکنجبین است و مقدار شربت آن ... و مصلح آن خشخاش و رب بهی و در مزاج مانند بسر است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع

* بسفایج * بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقسا حیر و تشمیز و بیونانی بولو ذیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف با شتوان و بهندی کهنکالی نامند * ماهیت آن بیخی است اغبر مائل بسیاهی و باریک و شبیه بهزارپا و گره دار و از هر گرهی ریشهای باریک بر آمده و بهترین آن آنست که قرنفلی طعم و عطر باشد که حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنگ تازه آن پستی میباشد و هر چند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی میآورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و برگهای آن ریزه اغبر و مزغب و بران نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوص بلوط میروید و ربیعی است و در تابستان میرسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک و سرخ شبیه بپر سیاوشان و از آن هایطتر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که دو ثنکابن آنرا دارچمازانامند * طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در یبوست معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است * افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و بهر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کنند شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعا و آشامیدن آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت رفع کراهیت آن برای کسی که مکروه دارد آشامیدن اد و به را خصوص بختن آن در مطبخ و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی اخلاط غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه بوا سیر بغایت موثر و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر با ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون اصحاب مالیخولیا و جذام مرور زیک درهم و نیم آنرا با چهار اوقیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن مرد و علت را زائل کرد اند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و بهر خلطی که برسد و موجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته کرد دپس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند تا مهرد و خوب مهرا کردد و مطیب بزنجبیل یا الکی را زیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا مهرد و با بافوا که خشک و حشایش ترا صلاح یابد و فعل آن نیکو کردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق مابین انگشتان نافع و گفته اند مضر سینه مصلح آن پرسیاوشان و طبخ نمودن مرضوض آنرا با ماء الشعیر و چغندر و یا نرم کوبیده و بران پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد مقدار شربت از جرم آن از یکدرهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و من بدل آن جهت مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاذ من گفته باید پوست آنرا تراشیده نرم کوبیده استعمال نمود تا آنکه منتفع نکردد و حب بسفایج و معجون و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل الباء مع الشین المعجمة *

* بشام * بفتح با و شین معجمه و الف و میم * ماهیت آن درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدای حجاز بوده و از آنجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکه مشرفه بسیار است و بالفعل ابنای بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولا بقدر درخت انگور میباشد پس بلند و عظیم میگردد تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمی باشد بلکه کج و اعوج و گره دار و برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و با رطوبتی چسپنده و شیرینی کمی و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چرب و ثمر آن خوشه دار و دران دانهای مائل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مائل به بی مزگی و اندک شیرینی و قبضی و اعراب بادیه این را میخورند و چوب آن سبز با عطریت و صنفی از انوا حب مل و رمانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و با برگ مرد و صنف آنرا آب سفیدی از آن بر می آید که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزای آن است و مسمی بدهن بلسان است و ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند بی ثمر است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن دمعه آن جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیه رحم و تعدیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطئ الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شربا و مضغا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگ آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازه آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه کردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساختن بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و ازین سبب آنرا خشب الیسر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت را استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است

* بشنین * بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرایس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جا بجا در آن میروید * ماهیت آن گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و کوبند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سر آن از آب بر میآید و چون غروب مینماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و دران دانها شبیه بجاورس و اهل مصر آنرا خشک نموده و آرد کرده نان از آن میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آنرا بیاروننامند و خام و پخته آنرا میخورند و پخته آن زرد رنگ شبیه بزرده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد خنزیری و اعرابی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت * طبیعت آن در دوم سرد و در اول سوم تر * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و در دمی الغذا انیست و گل آن با قوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل

ورمها وجهت بواسیر نافع وکوبیدن مضر مثانه ومصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درم متقال بدل آن نیلوفر است ودر
هند وبنگاله چیزی شبیه باین میشود در غدیرها وبحیرها که تالاب وجهیل مینامند در اوائل هنگام طغیانی آب وآنرا
کنول می نامند وثمر آن کنول کته وبیخ آنرا سلکی وگل آن شبیه بگل نیلوفر وخوشبوتر وبزرگتر از ان وطرف زیرین
برگهای آن سفید وبالای آن کلابی وسرخرنگ وبسیار خوش منظر وغنچهٔ آن صنوبری شکل بهیأت دل وساق آن
مجوف وبسیار طولانی وبرگ آن پهن وبر روی آب مفروش وثمر آن بهیأت کوزهٔ خشخاش بسیار بزرگی وسر فواره
دار اندرون آن دانها بمقدار شرطوس وفندق وکوچکتر از ان که بهندی نیم نامند مدور واندک طولانی با پوست سبز
اندک صلبي ودر اندرون آن پوست سفید نازکی ومغز آن مانند مغز فندق وبادام وپسته وباقلا وبا رچه ودر ان
زبانهٔ سبز نازک تلخ طعمي آنرا دور کرده ومغز آن در هنگام خامي شیرین ولذیذ ونازک وآنرا میخورند وبعد رسیدن
وخشک شدن صلب میگردد وآنرا در ظرفی گلي بالای آتش بریان کرده نیز میخورند ونیز آنرا آس نموده ونان پخته
بطریق حوی نیز میخورند وبیخ آنرا نیز در خامي خام وبعد رسیدن پخته میخورند مسکن ومقوی باه میدانند * افعال
وخواص جمیع این قریب به نیلوفر است

* فصـــــــــل الباء مع الصاد المهملة *

* بصاق * بضم با وفتح صاد مهمله والف وقاف وبساق بسین مهمله وبزاق بزاي معجمه نیز آمده ومراد آب دهن انسان   بصاق
است مادام که در دهان است * طبیعت آن گرم وبارطوبت بالفعل ویابس در آخر اول ودر حین گرسنگي حرارت و
یبس آن زیاده ودر حالت غضب وارتیاض در کمال حرارت * افعال وخواص آن جالي آثار مانند بهق وکلف و
قوبا وسیاهي وکمودت طلاء وقاتل کرم گوش قطور او خائیدهٔ گندم ناشتا جهت نضج اورام وتحلیل آنها ضماد انافع ودر حال
کمال حرارت بادزهر سموم وکشندهٔ مار وافعي است چون در دهن آن اندازند ودر انسان اعم خواص آن بالاجمال ذکر یافت

* بصل * بفتح با وصاد مهمله ولام بفارسي پیاز نامند وبهندی نیز بدین نام مشهور است * ماهیت آن بری وبستاني   بصل
میباشد بری آن در چشمه زارها وکوهها کثیر الوجود وطعم برگ وبوی آن مانند پیاز وایں وابترکي کوهي نامند وقویتر
از بستاني است وبستاني آن سفید وسرخ وبزرگ بالیده وکوچک میباشد بهترین همه سفید بزرگ بالیدهٔ آبدار آنست
* طبیعت مجموع آن در آخر سوم گرم ودر اول سوم خشک بارطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مفتح سده ومقوی
شهوت طعام وباه خصوصا پختهٔ آن با گوشت چرب ودافع مضرت هوای وبائي وطاعون واختلاف آبها خصوصا در اسفار
واول ورود در بلاد خوردن خام آن با نان ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومطبوخ مربای آن کثیر الغذا وملین
طبع ومسکن عطشای حامض وپختهٔ آن با چربي دنبه جهت تنقیهٔ سینه وشش از اخلاط لزجه وپختهٔ آن با سرکه ویا پروردهٔ
آن با سرکه جهت یرقان وسوزش آن ادویه انگیختن اشتها وتقویت هاضمه ومنع غثیان صفراوی وبلغمي ودفع ماليخوليا نافع ادویه کریهه
ودافع سموم وآب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا چون یک چهار یک از ان بوزن شاه درعرض سه
روز بخورد دشوار بغایت مجرب وتقطیر آن در چشم بعد تنقیهٔ بدن جهت دمعه وحکه وجرب وابتدای نزول آب وبا عسل جهت
بیاض وقرحهٔ عین وضعف بصر وظلمت حادث از رطوبات ومواد غلیظه وسعوط آن منقي دماغ وبوئیدن آن جهت رفع ضرر
هوای وبائي وتعفن هوا وسدهٔ دماغي وتحلیل بخار وچکانیدن آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه وطنین وپاک
کردن چرک وتحلیل ریاح آن وتحنک بآن جهت خناق بلغمي وآشامیدن آب کوبیدهٔ معصور آن مقدار ده مثقال تا

بیست مثقال بسبب ضعف وشدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده وضماد کوبیدهٔ آن بر موضع نهش مجرب النفع و
نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد ونیکوئي رنگ رخسار و با عسل وبا رود ونمک جهت رفع برص وثآلیل وکلف
وقروح شهدیه کوبند مجرب است وبا موی آدمي جهت زخم سگ دیوانه گزیده وبدستور با نمک وسداب وعسل جهت
ثآلیل بر آمده وبا انجیر جهت گزیدن عقرب وزنبور وضماد پختهٔ آن بتنهائي ویا بادویهٔ مناسبه جهت نضج اورام بارده
وبا زردهٔ تخم مرغ با روغن تازه بابیه جهت دفع اوجاع مقعده وحکه وتحلیل ورم آن وبا روغن کوهان شتر جهت رفع
تشنج وشقاق مقعده وبواسیر وزحیر وبا زیت جهت رفع کچي ناخن مجرب وحصول مقصد وبردهٔ آن در روغن زیت جهت
گشودن دهن رگهای بواسیر وادرار خون موثر وقیروطي آن با پیه مرغ جهت ریش پاها از کفش وموزه مفید وطلای پوست
سوختهٔ آن با موی سوخته جهت آنکه مجرب ودر جمیع افعال مفید بزرگ آن قویتر از غیر آن مضر محرورین واکثار آن
مورث نسیان ولیثرغس ورياح غلیظه ومولد کرم معده وخلط غلیظ ودر جرم معده وتشنگي ومصدع محرورین خصوصا تازهٔ
آن وبا گوا میوه مصلح آن شمتن آنست با آب ونمک ویا سرکه خوردن وبعد از ان آب انار وکاهني تناول کردن ورافع بدبوئي
آن باقلا ومغز گردکان مشوی ونان مرخته است وچون گوشت وبقول وحبوب زهمهٔ با سمیت را با پیاز طبخ نمایند ویا با پیاز
ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید ولذیذ میگردد وتخم آن در آخر دوم گرم وخشک وبارطوبت فضلیه و
مهیج وضماد آن جهت داء الثعلب وبهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است وحموی بصل در زار قیروطي ولعوق و
مراهم وحتقال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* بصل القيء * بفتح قاف وسکون یا وهمزه * ماهیت آن پیازی است ریزه وپوست آن سیاه وبرگ آن شبیه برگ بلبوس   بصل القيء
ودر طول ازان دراز تر * طبیعت آن بسیار گرم * افعال وخواص آن چون در آب جوش دهند وآب آنرا بیاشامند
قي را هیجان آورد وچون قدری زیاده از ان بخورند ویا جرم آنرا بیاشامند از غایت شدت قي فضله بقي دفع کرده و
بنا باشد که هضم رتهان وسقوط قوت کرده واولی ترک استعمال آنست خصوصا بیخ آن مگر در هنگام شدت حاجت
در شخص قوی المزاج ممتلي البدن با مقویات معده مانند حب الاثل وما نند آن نه بتنهائي

* * فصـــــــــل الباء مع الطاء المهملة * *

* بط * بفتح با وسکون طای مهمله در آخر بفارسي اردک بضم همزه وسکون را وفتح دال مهملتین وکاف وبهندی چینا بتک
وبتخ نیز نامند * ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبي است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوزکه بفارسي قاز وبهندی   بط
راج هنس نامند وپاهای آن کوتاه واهلي ووحشي وجنگلي میباشد * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک مرطب
برطوبت فضلیه واهلي آن گرم ترین طیور اهلي است وبعضی گفته اند در سوم ودر المزاج گوئي میکند در گرم ترین سموم رطب
* افعال وخواص آن کثیر الغذا ودافع ریاح خار ودیر هضم ونفاخ مگر با زوهای آن مسمن بدن وکرده ومهیج ومولد
خون غلیظ وسریع التعفن ومصدع وچون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه وزیاده کردن مادهٔ مني وسایر
قوی وخوردن جگر آن خصوصا بازوهای آن مولد خون صالح وخفقان را مفید وتصفیهٔ صوت مینماید وضماد گوشت آن با نمک
جهت ثآلیل وپیه آن بهترین پیه ها است گرم ولطیف وملین ومحلل وبا قوت نافذ ومغز آن جهت اورام مقعده مفید وضماد
آن با آرد باقلا جهت خفقان وورم پستان وتسکین اوجاع بارده وآشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع وسرفه وخشکي

سینه وخشونت صوت ولذع امعا واوجاع آن و اعماق بدن وتحلیل آن مهین بدن و تحلیل بکلاخته آن با ادهان وبا ادویهٔ مناسبه مفید وتخم آن غلیظتر ود یرهضم وضعیفتر از تخم مرغ وبرای رفع هزال وسرفه ودرد سینه وبا کهربا جهت قطع سیلان خون وزحیر وبرشتهٔ آن باعداب وروغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال وماکیانهٔ پوست آن بامرواری وشکر ونوشادر جهت رفع بیاض قوی الاثر وسنکدان آن دیرهضم واز تعفن دور وچون هضم شود مقوی معده واحشا است وخاکستر پربال آن جهت تحلیل خنازیر مفید وزبل آن بسیار کرم وجهت زوال کلف ونمش وخنازیر نافع مورث بطوء هضم وصداع مصلح آن سرکه وزنجبیل وسکنجبین وادویهٔ حاره مانند سداب وکرفس وفوتنج واکر بریان نمایند باید که پیاز وغیره از ادویهٔ مذکوره در جوف آن کذارند وبا روغن زیت یا غیر آن بریان کنند واکر اسفیدباج سازند درجوف آن کشنیز وکرفس وسداب وپیاز ونمک ودانهٔ سیرخشک کذارند وبا نخود وکندنا ودارچینی طبخ نمایند وبهر حال باید که خوب مهرا پخته شود وزهومت وسهوکت آن زائل کردد ودهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع ودر قرابادین ذکر یافت وچون ازکثیرا لزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت درزمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند دران بدین قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند وآن آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده وافاویه وبقول حاره وسیر طبخ نمایند وبهر نحو که خواهند تناول کنند وبط بری وصحرائی زهومت آن بسیار است اولی اجتناب ازان است

* **بطارخ** * بفتح با وطا والف وضم را مهمله وخاء معجمه اسم مادهٔ تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد وجامد او بقدر انکشتی وماثل او نیز میباشد مانند ریک وبهترین آن تازهٔ مائل بزردی سائل آنست * **طبیعت** نمک سود آن در دوم کرم وخشک * **افعال وخواص** آن قاطع بلغم وجالی قصبهٔ ریه وجهت کرده وسپرز وریاح نافع مضر محرورین ومریع التعفن مصلح آن زنجبیل وبالخاصیة قاطع تشنکی آن سکنجبین وترشیها است مطلقا وانچه درکیلان تخم ماهی را اشبیل میسازند قریب الفعل است بدین

* **بطم** * بضم با وسکون طاء مهمله ومیم درخت حبة الخضرا است وبفارسی وبترکی درخت مقر نامند * **ماهیت** آن درخت آن عظیم میشود ودر پرخزان میکند وبرک آن طولانی وثمر آن معطر وتخم آن شبیه بسماق وعدس وازان بزرکتر وبا خوشه ومغز آن سبز وشیرین وبادهنیت شبیه بمغز پسته وازان نازکتر وچوب تروبالای مغز آن پوست خشبی وزیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست پسته وازان نازکتر ونوعی ازان بسیار نازک میباشد وبفارسی کلنخنک نامند ونوعی اندک صلب وپوست آن سبز مائل بسیاهی وطعم آن ترش وبفارسی بن نامند وخام آن با عفوصت وخوش رائحه وطعم ودر شیراز لبشه نامند ودر ماستینه داخل مینمایند جهت خوبی رائحه وطعم آن ودر حبة الخضرا انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد منبت آن سنکستانها ودامنهای کوه وزمینهای خشک صلب * **طبیعت** درخت وبرک وشاخ تازهٔ آن کرم در آخر دوم وخشک در آخر اول وخشک آن درسوم کرم وخشک * **افعال وخواص** آن محلل وقابض وباحدت وطول پوست آن محلل اورام وبرک خشک کوبیده پخته وبآب سرشتهٔ آن خضابی نیکو است وبا سرکه وروغن جهت رویانیدن ودرازکردن ونیکوئی ورفع خشونت موی وخاکستر چوب آن باروغن وبا بغیر آن جهت داء الثعلب مفید وصمغ آنرا بفارسی وبترکی مقر نامند ودر علك البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* **بطیخ** * بکسر با وطاء مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه وخاء معجمه لغت رومی است وبیونانی فافس وبفارسی خربزه نامند

* **ماهیت** آن معلوم ومعروف است وانواع میباشد بخارائی وسمرقندی ودارائی وغیرا ینها از اصناف جید وکرمک که ملبون نامند وپالیزی از اصناف پست ومتوسط آن وغیرا ینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد وبالجمله هرچند شیرین تر ولطیفتر ونازکتر باشد جوهر آن بهتر است وهرچند تفه تر وغلیظتر باشد زبونتر * **طبیعت** آن درحرارت معتدل ودر دوم تر وشیرین آن در اواسط درجهٔ دوم کرم وکرمك آن درکرمی وتری معتدل وتفه آن در اول سرد ودر دوم تر

* **افعال وخواص** آن جالی ومقطع وملطف وسریع النفوذ ومدر وجاذب دماغ وبدن ومسمن آن ومفتح سدد وجهت استسقا ویرقان نافع خصوصا کرمك آن ومدر شیر وعرق وبول ومخرج حصاة وسریع الاستحاله بخلط غالب ودرد موی وصفراوی مورث ومدر خصوصا در بلدان وامزجهٔ حاره واکثار تناول آن مسهل انچه با ورسد از اخلاط موجوده در معده ومصلح حال کرده وترویح باطنی وجلای آن ومرخی احشا ومصدع ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی وبربالای طعام موجب تخمه وبا غذیهٔ کثیفه مانند پنیر باعث سده وبهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن سرکه وآب انار وترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم ودرد چشم واورام صلبه وبا بوره جهت رفع کلف وآثار جلد وضماد مجموع آن جالی جلد وجهت کلف وبهق وضماد پوست آن جهت منع نزلات وورم دماغی خصوصا جهت اطفال وآشامیدن درودرهم پوست خشك آن جهت ریزانیدن حصاة وانداختن آن در دیک باعث زود پخته شدن کوشت است وآزموده شده وریشهٔ آن ازیك مثقال تادو مثقال مقیء قوی وضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع وتخم آن در اول کرم ودر دوم تر مفتح سدد کبد ومدر بول ومنقی کرده ومثانه وامعا وملین طبع ومبهی وبا توت محرکهٔ مواد ماکنه وجهت سرفهٔ حار ودرد سینه وخشونت زبان وحلق وتبهای حاره ومرکبه وتشنکی وحرقة البول وتسکین قرحه وخشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد وجهت بهق رقه شدن قوت ادویهٔ بجکر ومجاری بول بغایت موثر وضماد کوبیدهٔ غیر مقشر آن بر رخسار وبدن بغایت جالی بشره وبیهقت دفع کلف مجرب کویند مضر سپرز ومصلح آن عسل وبنفشه مقدار شربت آن از ده درم تا پنجدرم وبخور پوست وتخم آن باهم جهت ورمی که از سرما زدکی وبرف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل بسته باشد خصوص که تخم آنرا ناشسته با ریشهای آن در پوست آن کذاشته خشک نموده باشد چنانچه رسم بعض اهل ایران است

* **بطیخ هندی** * بطیخ رقی وبطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند وبعربی الاغ ودابوقه نیز وبفارسی خربزهٔ هندی ومعروف بهندوانه است وبهندی تربوز نامند * **ماهیت** آن معروف است وانواع میباشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکنندهٔ بی ریشهٔ آن است خواه رنک آن زرد وعسلی وبا نباتی باشد وخواه سرخ وتخم آن خواه سیاه باشد وخواه سرخ وخواه ابلق ورقی بفتح راء مهمله وکسر قاف ویاء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام وکفته اند رقه اسم قریهٔ است از بغداد ودرانجا خوب وجرم آن نرم ونازک میباشد بنسبت جاهای دیکر وزقی بکسر زای معجمه غلط وتصحیف است

* **طبیعت** آن در اول دوم سرد ودر آخر آن تر * **افعال وخواص** آن مسکن حدت صفرا وخون وتشنکی ومدر بول ومولد خون رقیق وبلغم شیرین ومرطب بدن وجهت حمیات محترقه وغب خالص وشخصی که در معده وکبد او صفرا متولد کردد خصوصا که در کیفیت ردی ودر کمیت بسیار باشد وبدن او لاغر وخشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است از استعمال ترشیها ومقطعات دیکر وانچه دران قوت تمهی باشد وآشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان ومواد

صفراویهٔ محترقه و اعانت بر دفع مواد را ربول و تفتیت سنگ کرده و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیرخشت و امثال آن جهت تپهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد مضر و ناشتا خوردن مضر خصوصا که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سرمه آن را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل به صفرا میگردد مانند آب کدو و مضر مبرود و بارد المزاج و معدهٔ سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در درد ورم سرد و ترو در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحیر که مانند آن مقل ار شوبت آن تا نضج ورم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذاء از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهربهی و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرمی باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز

• فصل الباء مع العین المهملة •

• بعر • اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر • بعوض بق صغیر است که بفارسی پشهٔ خاکی نامند • و بعیر اسم جمل است

• فصل الباء مع الغین المعجمة •

• بغرا • بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح راء مهمله و الف • ماهیت آن از جملهٔ اغذیهٔ اهل خراسان است که از آرد گندم خمیر کرده و بر تختهٔ پهن کرده و بقدر درهم ها برید ترتیب میدهند بدین نحو که در آب یخنی و با قلیه میریزند تا خوب پخته گردد پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو با قند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل کرده و یک جوشی داده فرود آورده تناول می نمایند • طبیعت آن گرم مائل باعتدال است • افعال و خواص آن مشهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطئ الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچینی است و آش ماهیچه که آش برگ نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که خمیر آنرا باریک و طولانی می برند و بعد ستور طبخ میدهند نیز مثل آنست

• بغل • بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است بفارسی استر و بهندی خچر نامند • ماهیت آن حیوانی است که از نزد یکی اسپ و الاغ تولید مییابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسپ باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و خوش رفتار میباشد خصوص خوب آن • طبیعت آن در سوم گرم و خشک • افعال و خواص آن گوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل آنرا طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشد مرد را عقیم میکرداند و چون زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورد منع حمل او نماید و بعد ستور دل آن و بعد ستور بول آنرا چون بیاشامد نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزانندهٔ هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزانندهٔ هوام است و پنجه روم سم آنرا با روغن مورد ممزوج کرده بهر جا که مو ریخته باشد بمالند مو بر وی اند

رداء الثعلب را زائل کرده اند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر موی بمالند مو را سیاه و دراز کرده اند و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از آن

• فصل الباء مع القاف •

• بق • بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند • ماهیت آن بدانکه در این اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقة البعوضة وهی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة کالخنفساء وهی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عند ناطق البعوضة اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب و الحصر و الاراضی العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب کز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة وهی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل و خرطوما و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن بهبائتی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض و در نیزارها و بیشهای پر آب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و ما نعات را بدان در آن میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود ریخته میخورد • طبیعت آن گرم و خشک در دوم • افعال و خواص آن بلع نمودن زنده آن باحنا جهت رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در رجوف با قلی سوراخ کرده قبل از نوبهٔ تپ ربع مجرب گفته اند و نفوخ مالیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ مالیده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرگین گاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست

• بقشوفرثن • بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون راء مهمله و ضم ثای مثلثه و نون لغت یونانی است • ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم کندنا و بیخ آن سیاه مدور مائل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب منبت آن سنگلاخها • طبیعت آن گرم و خشک • افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثوالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قویتر از برگ آن و ضماد آن با آرد جو محلل قوی

بقشوفرثن

وجاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورندهٔ آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی
مشوش بینند و بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیف‌تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با ماء القراطین که ماء العسل
است اسهال بلغم و مرهٔ سودا نماید مقدار شربت آن تا دو مثقال است

* بقر * بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو ماده و بهندی گائی نامند * ماهیت آن معروف است و نر آن که ثور باشد
بهندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن گرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشکتر * افعال و خواص
آن گوشت آن بطیء الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم
سوروز و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا و وسواس و تپ ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل
و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و موت فجاءة بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بد بوئی
بسوی قلب و دماغ و نصارین چون بالای آن شیرینی بیاشامند لطف ابصار استعمال مینمایند جهت آنکه ضرر آنرا هضم مینماید
و قوت آنرا باقی میدارد و کسی که ضرر نمی‌آشامد نباید که استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاهی
تنقیهٔ سودا با آشامیدن مسهل سودا مینموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ
نیز از رها و ایستاده و چون بیابد در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه
با آن معین بر زیادتی تولید سودا است و لحم آن در طعم لذیذ میباشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و قتی نیکو است و سمن و
مقوی بدن و تا طعم را رقیق و اخلاط عنف تعفن خون است و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج است و بعضی آنرا بهتر
از گوشت چهار ساله میدانند و زرد آن بهتر از سائر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن پیر و لاغر
و علیل است و چون از گوشت آن سکباج پزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقهٔ آن که دسومت آنرا تمام
گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفرا و بسوی معده و کبد و امعاء و منع انتشار آن در بدن و دفع بوثان و ادرار صفرا
و قطع اسهال صفراوی نافع و چون مبرود المزاج و صاحب معده ضعیف ارادهٔ تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا طبخ نماید
و با کاشم و سداب و صعتر و با سرکه و عسل و شیرینیها سوای خرما تناول نماید و خوردن تره تیزک و خردل بعد از آن نیکو است و باید
که آب بالای آن هرگز نیاشامند تا اینکه شکم خشک گردد پس بیاشامند بالای آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون
گوشت بی چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند کرم آنرا بکشد و چون بر موضع داغ آتش بمالند منع
آبلهٔ آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهرا پختن آنست و چون در هنگام طبخ تلدی پوست خربزه در آن
دیگ اندازند مهرا و لذیذ کرده اند و مصلح گوشت گوساله استحمام و ریاضات بود و سر آن تب را زائل کرده اند و قوت باه بیفزاید
و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل کرده اند و شاخ آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو نر
را خشک نموده برادهٔ نمایند خصوصا از کنارهای آن و مقدار یک مثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و نا شراب
مفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان بینی آن و مرهم سوختهٔ آن جهت تسکین وجع و جلای دندانها مفید
و چون دو مثقال آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت
بر آن نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و یا هوا بر انگیزانند و دود آن مانع زیادتی اکله است و بخور آن جهت گریزانیدن
هوام و چون از شاخ چپ آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت دست چپ جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل سوری

بسیار مستعمل دارند و زهرهٔ آن گرم و خشک قریب بچهارم بلکه در اوائل آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق
آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در آن مرض مستعمل دارند و در نسخت و لیکن
بی عسل استعمال آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین
وجع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصا با عسل و یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت سائر قروح و با نطرون جهت زوال
آثار جلد و کلف و بثنهائی بر مقعد و جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن
و چاق نمودن خراج که در آن بهم رسیده باشد و یا انخرا قیکه در آن عارض شده باشد و یا آب کنار تا جهت طنین و صداعیکه در گوش
بهم رسیده باشد و غرغرهٔ آن با عسل و با مرام جهت جمره بجیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران سمی بمالند درد
آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل کرده اند و بعضی برای دفع سموم مقدار یکدانک آنرا با مصلح آن که کثیرا و عسل است
جهت دفع سموم میآشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین
و معین بر تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سعفهٔ سر و کلف و آثار جلد
نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و مالیدن آن بر تنهٔ
درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزهٔ آن که چیزی است که در زهرهٔ بعضی گاوان میگردد و لزوم میباشد و بعد بر
آوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاو روچن نامند در حرف الحاء را حجار ان شاء
الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و احشاء البقر در حرف الالف مع الحاء ذکر یافت و خون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک
و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و گرم کردهٔ آن جهت تسکین وجع
نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشند و بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم
حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد شارب آنرا غثیان شدید و اضطراب و انتفاخ و پس سرخی
زبان و ظاهر شدن قطعهٔ خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و اختناق و کزاز و علاج آن آنست که قی
او را فرمایند بلکه پنیرمایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که یونانی
قوثورنا نامند و حلتیت و بوره با و بخورانند و یا جوشانیدهٔ آنرا با فلفل و عصارهٔ موسیر و تحقین فرمایند بحقنهٔ حاده و مکرر بحلق
او رادعات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد
نمایند و علامت بوء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع کرده و گفته اند از خواص گوشت آنست که
چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم بندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن
کرمها را در شیشهٔ دیگر کنند و بگذارند تا یک یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و نیم درهم آن در ساعت
کشد و چون با بزر البنج قدری آنرا سائید در بینی دمند بیهوش کرده اند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد
دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند بآن عضو مخدر را خدر آن زائل کرده و مجرب است و چون ناشتا را در
بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس بر آورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت
استسقا مفید و اغتسال دست و پای صاحب تپ ربع ببول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کنندهٔ آنست و قضیب خشک کردهٔ
گوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده برادهٔ نمودهٔ آن و ریهٔ آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبهٔ ریه و معده

وحرقة البول شربا ورجميع افعال بهتر از پیه خوک است وطلای آن برخنازیر وقروح وجروح وبواسیر مفید وخاصیت بول آن در ابوال ولبن آن در البان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وچون رودهای آنرا گرفته پاک شسته پرباد نمایند وسر آنها را بسته وبسمانی با آنها بندند وآن رودهای پرباد را در حوض وباغ بر روبا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند رها کنند شب سرد شوند وحرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش کردند ویکریزند

بقر الوحش

* بقر الوحش * صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل است ومذکور شد وشاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است وبفارسی نیله گاو وبهندی روجه بضم راء مهمله وواو مجهول وفتح جیم وها نامند وفی الجمله شبیه بگاو است وشاخهای آن مانند شاخ آن بی فروع وبی شعبه ومشابهت بایل که بفارسی گوزن نامند ندارد ودر خواص قریب بدانست

بقس

* بقس * بفتح باء موحده وقاف وسکون سین مهمله معرب از بقسین ویا بقسیون یونانی است واهل شام شمشاد وبفارسی شمشاد نامند * ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن مانند برگ انار ومورد وازان کوچکتر وسبزتر وساق آن سفید وصلب وچون خشک شود مائل بزردی گردد وازان قاشق وعصا ومتکی وشانه وغیرها سازند بسبب نرمی وصافی آن وورقهای نازک مانند کاغذ نیز مساز زنند وبران قرآن وکتاب مینویسند وشاخهای آن پریشان وخزان نمیکند وگل آن سفید با عطریت بسیار وتخم آن سیاه مانند حب الآس وفلفل * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وسرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن برگ آن سم حیوانات خصوصا شتر وضماد نشارهٔ آن با حنا بر سر جهت تقویت موی ودفع صداع وتفرق شؤن آن ودامعه ی تخم مرغ وآرد گندم جهت استحکام مفاصل وروئی وروغن ونطول طبیخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب وتخم آن قابض ومجفف رطوبات معده وامعاء وقاطع سیلان لعاب از دهان وضماد طبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت جمره ونملهٔ ساعیه ومعده وباعسل وحنا جهت رفع آثار رجال نافع مقدار شربت از تخم نارهٔ آن که دالهٔ آنرا بیرون کرده باشند تا یک اوقیه وازخشک آن سه مثقال وعرق شکوفه آن در تقویت دل ودماغ خوب ترا زعرق بهار نارنج است وچون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و فساد آنرا دفع کرد اند

بقلة الحمقاء

* بقلة الحمقاء * بفتح باء وسکون قاف وفتح لام وضم تاء مثناة فوقانیه وسکون لام وضم حاء مهمله وسکون میم وفتح قاف والف لغت عربی است ونیز بعربی فرفخ ورجله وحسیب وبقلة اللینه وبقلهٔ مبارکه وبقلهٔ فاطمه وبقلة الزهرا وبفارسی خرفه وترک وبعبرانی ارغیلم وبفرنگی برغال حالی وبهندی خلفه وقسم کوچک آنرا لونیا نامند ووجه تسمیهٔ آن بحمقا آن است که در مسیل ورادیها وروی خانها وجاهای نمناک بهجا میروید واختصاص بمحلی نداردکیاه آن بسیار نرم وتر وخفیف میباشد * ماهیت آن دونوع است بزرگ وکوچک کیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی وساق آن اکثر مفروش بر زمین وبسطوری انگشتی وبسیار نازک وشکننده ومائل بسرخی وبرگ آن مائل بتدویر واندک ضخیم وگل آن سفید وتخم آن سیاه وریزه ودربرگ آن لزوجتی ودر شاخهای آن قوت قبضی میباشد ولهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق ودر بعضی امساک بطن مینماید ودر بعضی بلاد حارهٔ با بعضه خام آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیکر از نعناع وپودنه وترخانی وکرفس وبرگ کاسنی ونوع کوچک آن مفروش بروی زمین وبرگ وتخم آن ازان بسیار ریزه تر وبا بورقیت بسیار واندک ترشی واین اکثر خود رو میباشد خصوص در رینکاله این نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر آن وبهترین آن نوع بزرگ برگ وساق سرخ آنست ونیز نوع دیکر میشود زبرگ آن که بزرگ آن اندک طولانی وخود رو است * طبیعت آن در سوم سرد در دوم تر ودر سوم نیز تر گفته اند

با اندک قوت قبضی * افعال وخواص آن برگ وساق آن جالی ومسکن صفرا وقامع آن ومسکن خون وحرارت جگر ومعده وحدت تبهای حاره وصفراویه وعطش وذیابیطس وصداع حار وقاطع نفث الدم ونزف الدم وچرکی که از سینه آید ومانع نزلات حاره ومبرد دماغ وقی باز دارد وبفتیت حصاة وادرار بول نماید وجهت سرفه وقرحه وحرقت مجاری بول ومثانه وامعا ونواصیر وبواسیر دامیه وتسکین حرارت رحم وحرقت ووجع آن وحابس حیض بقوت قبض وبرودت خود وجهت حب القرع وباد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درم با نبات مقدار ده درم وبا شکر بیاشامند وخوردن پختهٔ آن با اندک روغن وپیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری وتقویت امعا وحمیات حاره ودر اخل مزورات صاحب تپ وامراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان وفصول حاره وچون محرور المزاجان لاغر وخشک تناول نمایند ابدان ایشانرا تر وفربه کرداند وناسرگه خوردن آن قلیل الغذاء وجهت اوجاع کرده نافع وخائیدن آن جهت رفع ضرس واکثار آن محدث ضرس وعصارهٔ آنرا داخل اکتحال وبرودات نمودن نافع وضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار وصرع انی وسوختگی آتش واورام حاره وبا شراب جهت بثور سر وبا آرد جو جهت تسکین صداع حار وورمهای گرم چشم ومقل ومسقا قلوس واورام دماغی وجرب وحکه وورم انثیین وشری وجمره وبه تنهائی جهت تسکین حرارت اعضا وسوختگی آتش وبر معده وکبد جهت تسکین حرارت آن وبالیدن بر کف دست وپای جهت تسکین حرارت آن وبهق بشرط تکرار عمل نافع وبدستور طلای آن جهت امراض مذکوره وریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار وضربانی وحقنه با آب آن جهت وجع انثیین حار وسیلان فضول از امعا ورحم مفید وضماد بیخ آن جهت تحلیل قوبا از نبات آن وبرگ وساق آن مقوی باه محرورین ومضعف مبرودین وضعیف الحرارة وبالخاصیة مسقط اشتها واکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی وکرفس ونعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال وفرش نمودن نبات آن مانع احتلام وتخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست وازان ضعیف تر وبا قوت مسکنهٔ مواد درد وتسکین عطش قویتر از برگ آن وذرور آن جهت قلاع وبثور دهان اطفال وغیر آن نافع وگویند مضر سپرز ومعدهٔ بارد است وصاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته وچون پنجدرم آنرا نرم کوبیده بپخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده وسرفهٔ حار والتهاب کبد ولذع معده وامعا بنوشند نافع وتلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در اکثر امور بزر قطونا وبربان یعنی بوداده آن قابض وغیر بوداده آن ملین طبع وحریره وحلوای بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت

بقلهٔ یمانیه

* بقلهٔ یمانیه * آنرا بقلهٔ عربیه وبقلهٔ مانیه وبربوز وجربوز واهل اندلس بلیطس وبفارسی سفید مرز واهل بلخ منج واهل بخارا وجرجان بورمنی وبهندی قالتهاری وبعضی چونلائی نامند * ماهیت آن مالیقی وبغدادی نوشته اند که کیاهی است شبیه بکاسنی وازان ریزه تر مائل بسرخی وبی طعم ودرکنار آبها میروید وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن رطبرستان اشکنی نامند واین تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز وقسم مادهٔ آن سرخ مرز است ومترجم صیدنه ابو ریحان نوشته برگ آن شبیه ببرگ زرد آلو ومناسبت میان آن وبستان افروز آن است که نبات بستان افروز سرخ میباشد ونبات منج سبز ودر تخم هر دو باهم مشابهت تمام دارند ونوع سرخ آن را که برگ وشاخ آن سرخ ودراز تر است وآنرا بخنج نیز گویند ونوع دوم را ماده واین قول اصح وچونلائی چنین است وسفید آن در رینکاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین میباشد * طبیعت آن در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن ملین طبع ومرطب بدن وقلیل الغذا ومطفی حرارت

مزاجه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و مرقهٔ حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصارهٔ آن با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و شهد به و غلیان خون نافع و بطئ الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن حرقه و عطش عارض از حرارت و مرهٔ صفرا خصوصا جوشانده و لخلخهٔ آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام گرم شربا و ضمادا مفید و صاحب دستور الاطباء نوشته که بیخ آنرا چون با آب بسایند و بر عرق مدنی که بفارسی رشته و پیوو بهندی نارو نامند بمالند نافع است مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است

• بقلهٔ حامضه • بفارسی ترهٔ خراسانی و ساق ترشک و بهندی ساک چوکه نامند • ماهیت آن قسمی از حماض بزرگ ورق بی ساق است و از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش • طبیعت آن در دوم سرد و خشک و گویند در اول • افعال و خواص ان شکم ببندد و مرهٔ صفرا را سود مند بود و اشتهای طعام آورد هرگاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج را نافع و مبرود را مضر و عصب را بد متور مصلح آن عسل است

• بقلة البراری • آن را بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است • ماهیت آن نباتی است از کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بزمین فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان ماه رومی میخورند و تخم آن شبیه به پنبه دانه است • طبیعت آن در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است • افعال و خواص آن مصلح امزجه و سریع الهضم و جهت خفقان قلب و خشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دفع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامهٔ خواب کذارند خوابهای خوب بینند

• بقلة الرماة • بضم راء مهمله و فتح میم و الف و ها • ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن ریزه تر و ساق بقدر وجبی و بیخ آن باریک و پرشعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمینیه و جزائر و خوزاست و در ریگ زارها میروید و تا اواسط تابستان می ماند • افعال و خواص آن پوست بیخ آنرا چون بکوبند و بفشارند و عصارهٔ آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد بر سر پیکان تیری و حربه که بمالند و بهر حیوانیکه بزنند و بخون آن برسد آنرا در ساعت میکشد و اهل اندلس بیخ مقشر آن را بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است بتقین

• بقلة الاوجاع • بیونانی آنرا اقاتالیا و اهل مغرب توجره نامند • ماهیت آن نباتی است مغربی و منبت آن بوادی افریقیه در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی • طبیعت آن در اوائل دوم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی در هر زمانی مفید است

• بقم • بفتح باء موحده و قاف و میم • ماهیت ان درختی است عظیم منبت آن سواحل هند و زیر باد و دکهن و زنگبار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور مائل بسرخی و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین

و چون در دهن بخایند آنرا بخیسانند و بغایت خوش رنگی میشود و گویند عین الدیک تخم ثمر آنست • طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم خشک • افعال و خواص آن ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و تجفیف قروح سائله و غسول بآب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل نافع و پنج درم آن کشنده به یبس و سکون و بعضی را بخناق مطلق علاج آن مقیئات و مرطبات و حقنها و حمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج است و گویند علاج بد نیست و صباغان چوب آنرا جوشانیده در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند

فصل الباء مع الکاف

• بکا • بفتح با و کاف مشدده و الف • ماهیت آن درختی است معروف در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا شبیه به بشام و برگ آن از آن ریزه تر و ثمر آن مدور تر و بزرگ تر از آن و دمعهٔ سفید یکه از آن میچکد از ماندن مانند دمعهٔ بشام سرخ نمیگردد • طبیعت آن در دوم گرم و خشک • افعال و خواص آن ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع افات از دندان و دمعه آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت حرقه و اورام بلغمیه و سوداویه نافع

• بکچی • بضم باء موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و باپچی نیز گویند • ماهیت آن تخمی است مدور و اندک طولانی و پهن و ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و دو غلافی مدور و سه چهار عدد قریب بهم در خوشهٔ مانند عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ بقلهٔ خراسانیه و گل آن گلابی رنگ • طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند • افعال و خواص آن ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شربا و ضمادا ابتدائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آنرا از جملهٔ رسا ین میدانند

• بکن • بضم باء موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بمیم نیز گویند • ماهیت آن گیاهی است هندی مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفهٔ کمی و سر آن اندک مدور و بیخ برگها باریک • طبیعت آن گرم و خشک • افعال و خواص آن آشامیدن آب برگ آن جهت رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفهٔ بارده و حبس البول و حرقت آن و حصاة مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و گویند چون روی توتیا را گل اخته و در حین گل از بکن را مالیده قدری معتدی بران ریزند آنرا سوخته سفید آب میگرداند در غایت خوبی

• بکمون • بضم باء موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بعربی عوفج نامند • ماهیت آن از جملهٔ یتوعات است و گیاه آن در کنارآبها میروید شبیه بدرخت ساق و شاخهای آن زیاده و برنج علد نمیباشد و مائل بسرخی و شیردار و از نیجهت آنرا از خمسة الاغصان نامند برگ آن شبیه ببرگ کاج و پیچیده و گل آن سفید و در مو تخم آن شبیه بشاهدانه و آنرا حب العقل میدانند • طبیعت آن گرم و خشک • افعال و خواص آن مفتح سدد احشا و جهت سپرز بغایت نافع و گفته اند که اگر زن در حالی یک عدد از تخم آنرا تناول نماید در ان سال آبستن نگردد و اگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود

• بکهرینده • بفتح باء موحده و سکون کاف فارسی و خفای ها و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و دال چهار نقطهٔ هندی و بالغت هندی است • ماهیت آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنگاله میشود و فرق میان این و خروع

آنست که شاخهای درخت بکهربند، از پائین روئیده میباشد و برگ این مانند برگ بید انجیر و ثمر این بی خوشه و مدور و اندک طولانی و پوست آن سبز و صاف و مغز تخم این سفید و مخدر مانند تاتوله * افعال و خواص آن بتوع ساقه برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن بسرعت و مجرب * فصل الباء الموحدة مع اللام

* بلادر * بفتح باء موحده و لام و ضم دال و سکون راء مهملتین و بذال معجمه نیز آمده و لغت فارسی است ماخوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند * ماهیت آن ثمر است هندی درخت آن شبیه بدرخت بهالها و شاخهای آن از بیخ رسته مایل بزمین و بر زمین افتاده و هرجا شاخه که آن بر زمین میرسد ریشه می بندد و منبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بعضی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و درا ندرون آن لحمی اندک شیرین با چاشنی کمی و عفوصت بسیار و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر آن مانند اکلیل دانه صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن کل آن میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و کل آن میریزد و درا ندرون ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند و اکلیل بالای آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقه اخذ عسل آن آنست که هر آن که مانند شمع است برید انرا گرم گرده بدان بگیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از ان برآید در صدفی و یا در ظرف شیشه و یا چینی جمع نمایند و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تابه آهنی بکفاوند و دسته هاون آهنی را گرم کرده بران بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک آبی بران پاشیده در پارچه کرباس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در ان است بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در بعضی امزجه بسبب عدم موافقت بخار و رائحه آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد چه جای رسیدن عسل آن پس اکر اولا امتحان نموده پس متوجه اخذ آن گردد للاحتیاط بهتر است و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست و عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آن آنست که بروغن مغز گردکان و یا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز گردکان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و بتنهائی بدون دهن و یا شی دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و دوم کهبوکه در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر این نیز شبیه بدان است الا آنکه اکلیل این که بادام فرنگی نامند بهیات گرده بزرگ و بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی در انها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکر مینامند * طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض بارده دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع بثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و رو شم و طلاء ثآلیل و تقویت حفظ ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع و مضر محرورین و محرق خون

و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و ماليخوليا و جوشش دهان و تهیج بدن مصلح آن روغن گردکان و مغز نارگیل آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خورانیدن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از ان گویند روغن ماهی ریزه است که بهندی تنکرو نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشند و بدل آن پنج وزن آن فلفل و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال آن در چارپایان مورث بیاض و رواقع آن خربق و ضماد آن با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی بغایت موثر خصوصا که با روغن بطرمل بو نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتیکه اصل و عمود در انها عسل آن است مانند انقردیا و جوارش بلادر و حلوا و دلپهره و دهن و عرق و لبانه طولونیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت * بدا آنکه شخصی که بلادر خورده باشد و او را امراض حاده و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج او آن است که او را مسکه تازه و روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و فادزهر و جدوار مجرب باد و دوغ گاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبیکه بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در ان بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بریزند و بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء بارده رطبه و آب گوشتها بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی

* بل * بفتح باء موحده و سکون لام گویند بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرگتر از خیار کهیرو گویند بهندی آنرا کچری و بلغت اهل بنگاله کرّ می نامند * ماهیت آن آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مایل بزردی است مؤلف گوید هیأت کچری چنین است بلکه تخم آن چنان است و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد یکرنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و بسیار خوشبو میباشد و جهت خوشبوئی آنرا نزد خود نگاه میدارند و بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخهای این باریکتر و برگ این کوچکتر و نازک و فوم بی زغب * طبیعت تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن از ان کمتر * افعال و خواص آن مقوی احشا و محلل ملا بات عصب و جهت فالج و لقوه و سائر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و مصدع محرورین مصلح آن کشنیز و لحم آن گویند بسیار محلل و هاضم است بحدیکه چون قدری از ان را با گوشت طبخ نمایند بزودی پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد است و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و یا اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل دانه است سیاه در خلقت شبیه بدر و بزرگتر از ان سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل

را از بلاد هند آورند و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویهٔ مجهوله است و کچری معروف است و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بیل خشک قطعه قطعه نموده باشد چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند

پلاس

* پلاس * بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و تیسو نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بقدر اریک قامت و بی‌ساق و برگ مدور و شبیه بهم و مانند برگ جوز و سر برگ آن مدور و روییه آن باریک و غنچهٔ گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شکفتن زرد نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار پرگل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آن است و صمغ آن نیز * طبیعت برگ آن گرم و تر و باعفوصت بسیار لطف ابعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل دمامیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظهٔ محتبسه در بطن و قولنج و بجهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و درجبر کسر عظام گویند قائم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و برعانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم

پلاس پاپرا

* پلاس پاپرا * بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و ها * ماهیت آن ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک لعابی بی طعم غالبی و بعد خشک شدن بهمن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کروی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله با لعوبه در کلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب

پلا سنطور

* پلا سنطور * بفتح باء عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤلفهٔ مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و آنرا دمنطو ولینو منطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجرهٔ مبارکه است * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که طائفهٔ فرنگ در هنگامه هشتصد هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیدند و با طراف بردند و آن درختی است شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیأت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن و این سبز و زرد مائل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزلهٔ لب آنست سیاه و سنگین متین مانند آبنوس و باد هنیت که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل میگردد و پلا منطور را فرنگان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه میآورند و از آن در آنجا قبضهٔ کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازهٔ آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجهٔ دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکوئی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و رامعا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و تحلیل قولنج متمکنه و درد پهلو و پشت

و نقرس و مفاصل و القاء اورام بارده و خنازیر و آتشک که شجرنا مند و سرطانات و انواع جرب و حکهٔ کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویهٔ ردیه را مفید و مزال مفرط و قی و بعس آنرا زائل کرده اند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب صد و رآثار متضاده و کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه و بلسان طبیعت نامیده اند و از صورت نوعیهٔ آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و آنرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفرد یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال مینمایند و طریقهٔ طبخ و استعمال آن در خاتمهٔ قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقدمهٔ این کتاب نیز

بلبل هزارداستان

* بلبل هزارداستان * بضم دو باء موحده و سکون دو لام * ماهیت آن طائری است معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکولحن و ملیح الصوت و لطف آنرا در خانها نگاه میدارند و تربیت مینمایند * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و خشک در سوم * افعال و خواص آن بغایت محرک باه خصوصا مغز و بیضهٔ آن و سرگین آن بسیار جالی و با قوت قابضه ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازالهٔ کلف و شعر زائد اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر پر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون گرم آن جهت تصفیهٔ قصبه رئه و صوت مفید و مبرود بین را نافع و محرور بین را مضر است

بلبوس

* بلبوس * بفتح باء موحده و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معروف نزد عرب به بصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی زیر و تلخهٔ پیاز و بترکی داغ سوغانی و در لرستان طرم نامند * ماهیت آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است و پوست آن سیاه و متشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از باران بزرگ میشود و اندک تلخ و مائل بشیرینی و از ماکولات است و این تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن رغوانی و رمانی و از آن گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگ آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بی مزه میباشد * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته اند * افعال و خواص آن مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن بتنهائی و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زردهٔ تخم مرغ جهت کمنة الدم زیر چشم و با اودیهٔ مناسبه جهت قلع ثآلیل مساریه و حبس عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیهٔ نخالهٔ سر و قروح رطبهٔ آن و با سکنجبین جهت بثور لبنیهٔ آن و با آرد جو جهت شگاف عضل و ناخن و با خانق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه جهت غرب و طلای پختهٔ آن در زیر خاکستر با بورهٔ ارمنی جهت نخالهٔ سر و زخمهای تازه و بدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با رؤس سمک صغار که در مصر صیر مینامند بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویهٔ ذقن که بعضی از آن دانها سرایت به بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض میگردد و دیر می‌ماند و با سرکه جهت غرب که ورم ماق عظیم چشم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت و هن عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع و مضار بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد و مضر عصب و مورث مغص مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ

آن انیسون ومخلل آن یعني پرورده آن درسر که محرک باه مرطوبین است

* بلح * بفتح باء موحده ولام وسکون حاء مهمله بفارسي غورهٔ خرما نامند * ماهیت آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده ومیل بشیریني نه نموده باشد * طبیعت آن در اول دوم سرد ودر آخر آن خشک وقابض * افعال وخواص آن با عطریت ومقوی لثه ومعده وجگر وعصب مسترخي وقاطع قی صفراوی واسهال مزمن وادرار بول وسیلان رحم وخون بواسیر شربا وضماد آن ملصق جراحات تازه وخوابکنند عرق وحابس آن وخائیدن آن مقوی لثه وبدل ستور مضمضه بطبیخ آن ومداومت اکل آن قاطع جذام ورشش وسینه ومولد خلط غلیظ ورياح وسده ومصلح آن عسل وبنفشه مربا وشربت خشخاش مقدار شربت آن ده درهم وجز واعظم مک وراتک واکثر خو شمونبها است وچون آب آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ کردد ودر چشم کشند جهت قطع دمعه وجرب وسلاق مجرب

* بلخته * بکسر باء موحده ولام وسکون خاء معجمه وفتح تاء مثناة فوقانیه وها وبحاء مهمله نیز آمده لغت مغربی است * ماهیت آن کیا هیست منبسط بر روی زمین وشاخهای آن باریک وسرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کو مها بر روی زمین بشکل دایرهٔ مستدیر وگل آن سرخ وسفید * طبیعت آن کرم در اول ومائل بخشکی * افعال وخواص آن محلل وملطف ومقطع وغرغره بعصاره وطبیخ آن جهت اخراج زلوی درحلق مانده وضماد برگ آن محلل قوی وهمچنین نطول برگ ومطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع وخوردن آن در طب مستعمل نیست

* بلخیة * بفتح باء موحده وسکون لام وکسر خاء معجمه وفتح باء مشدده وهاو آنرا خلاف بلخي نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت توران است بسیار بهم میرسد وبه راسخ نیز میامند وبفارسي بید مشک کویند ودر حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وبعضی آنرا کرم در اول ومائل بیبوست دانسته اند منسوب بمشتری است

* بلسان * بفتح باء موحده ولام وشین معجمه والف ونون * ماهیت آن نوشته اند درختي است عظیم تابمقدار شجرة البطم میرسد بتربیت ومانند انسان متاذی میکردد از سردی وکرمی وعطش وسیرابي پس سزاوار آنست که آنرا ند بیر نمایند وبحسب هر زمان وفصل تابکمال لایق خود برسد وبرگ آن شبیه ببرگ سداب وبسیار سفید تر از آن ومنبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیههای مصر وانطاکي نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون کریخت بمطریه آمد وآنجا اقامت نمود نزدیك آن چاه وبشست ثیاب خود را وریخت آب آنرا درخت بلسان از آن روئید ولهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند وروغن آنرا باضعاف وزن طلا میخرند وذخیره میکذارند نزد بطارقه ورهبانان واز ادویهٔ منفردهٔ نفیسهٔ بي مثل است وبهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازهٔ خوشبوی سنگین سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه کرفته باشند وامتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود وچون پنبه یا پشمی را بدان بیالایند وبشویند تاتمام منحل شسته کردد واز لزوجت آن در آن چیزی نماند وچون انکشت را بدان بیالایند وبچوبي ویا بالای ثوبي نمالند وبسوزانند اذیت بچوب وثوب نرساند ودرین امر مشارکت خمر مصعد یعني عرق آن ومشابه نفط است واز مدتیست که بلسان از مصر برطرف شده وغشاشان وعطاران اجزای درخت بشام را از عود وحب ولبن بجای آن میفروشند ومردم استعمال مینمایند واین در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمیتوانند شد * طبیعت حب ودهن وعود آن وبدل ستور خواص هریك بجای خود ان شاء الله تعالی مذکور خواهد

شد اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ ورياح غلیظ واخراج زلوی درحلق مانده وقطور مطبوخ آن در کوش جهت تسکین وجع آن وتکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی وهمچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و کزیدن عقرب وضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل وضماد بیخ وریشهای سوختهٔ آن با سرکه جهت رفع ثآلیل و مربای پوست تازهٔ آن با عسل جهت تقویت معده ورفع رطوبات آن مفید وچون شاخ وبرگ آنرا در آب بپزند وآب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن بلسان دانسته اند وگفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است

* بلسکي * بضم باء موحده وفتح لام وسکون سین مهمله وکسر کاف ویاء مثناة تحتانیه لغت عربی است ونزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاة وصیدلانیه آنرا قوت البرده نامند * ماهیت آن نباتی است پرشاخ وخشن ومربع وساق وشاخهای آن دراز وبرگ آن متفرق وشبیه ببرگ روناس ومائل باستداره وگل آن سفید وتخم آن صلب ومدور ومیان آن مائل بکجی وچون چوپانان شیر را بآن از موی صاف میکنند بمصفی الرعاة نامند * طبیعت آن مرکب القوی حرارت ویبوست بر آن غالب ویبس آن زیاده از حرارت * افعال وخواص آن ملطف وجالي وآشامیدن نیم اوقیه از عصارهٔ آن با شراب ابیض ممزوج ویا با آب مجرب النفع جهت رتیلا وافعی وپنج درم از حشیش آن نیز بدل ستور وقطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد کوش وضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید وبسبب حرارت خود منسوب بمشتری است

* بلغار * بضم با وسکون لام وفتح غین معجمه والف وراء مهمله در آخر وتلاتین نیز وبهندی بود ار نامند * ماهیت آن چرمی است سرخ رنگ خوشرنگ ضخیم دانه دار خوشبو که از مشترخان می آورند وسبب بوی آن کویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبو است ودر سوای آن بلد جای دیگر نمیشود * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مانند افعال وخواص آن جلود است ودر حرف الجیم مذکور خواهد شد وآب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب ورافع خفقان ومضعف باه وذرور تراشهٔ آن حابس دم خصوصا سوختهٔ آن که در جراحات تازه بر نمایند

* بلور * بکسر با وفتح لام مشدده وسکون واو وراء مهمله بفارسي بلور بضم اول وثاني وتخفیف واو کویند * ماهیت آن سنگی است سفید شفاف سست تر از زمرد وصلب تر از شیشه ودر بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر وشفاف تر ودر بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر وشفافیت آن کمتر میباشد * افعال وخواص آن اکتحال نرم سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض وسبل وجرب وتعلیق آن جهت ارتعاش اطفال واز خواب جستن ایشان مؤثر است

* بلوط * بفتح باء موحده وضم لام مشدده وسکون واو وطاء مهمله بلغت طبرستان دارمازی وبفارسی بالوط وبلغت انطاکیه دوام وبلغت عراق عفصیج وبلغت مصر ثمر الغول ادنا منند * ماهیت آن ثمر درختي است عظیم منبت آن کوهستانها و سنگلاخها وثمر آن معروف وبقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل وقسمي مستدیر واین را بهش وشاه بلوط وبلوط الملك کویند واین از قسم مستطیل لذیذتر وماکول اهل بلاد ودرخت آن شبیه بفندق است ومؤلف مالا یسع سه قسم ذکر کرده وگفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد ودو قسم مستطیل واز این دو قسم یکی باحلاوت وماکول ودیگری بامرارت وغیر ماکول چنانچه در دیلم وطبرستان هرد وقسم میباشد وامین الدوله از محمد بن احمد واز جالینوس

نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میآورد و دو یکسال مازو و مترجم عبد الله ابوریحان گفته که ممکن است درختی در یک سال نوعی از میوه بار آورد و سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار میآورد و سال دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند و ثمر تازهٔ آنرا در آتش انداخته بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ میباشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستائیان در هاقین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب و بالیده میکرد و یکسال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و نائب مناب عفص و قابض است * افعال و خواص آن مغلظ و بطئ الهضم و کثیر الغذا چون انهضام یابد مسدد و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از ضعف معده باشد و سحج و قرحهٔ امعا و سلس البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم صالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوختهٔ آن و بذر و ذرور سوختهٔ آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلس البول و بول در فراش و ادرار مذی و منی و تجفیف آن ازرقی مجرب دانسته اند و تاناین ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و پیش ریشهای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برک آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت اکله مفید و آبیکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا و بجهت فتق ضمادا نیز نافع و بدل آن کندر و کوبند پوست انار و مورد بالسویه بدل آن است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا مهرا پخته یک شب بر موی کاد و با ضماد نمایند که قبل از ان با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض میباشد و یبس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب و با قوت جالیة و محسن بدن و مولد پیه کرده و مشوی آن با اشربه مبهی و مصبح باه و مقوی بدن و جهت رفع هموم بغایت مؤثر و در سائر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه مصلح آن بزر هندقوقا و شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط در ماهیت مانند پوست شلتوک است

بلوط الارض

* **بلوط الارض** * ماهیت آن اسمی است مشترک میان کماذریوس و بیخ نباتی که برک آن مانند برک کاسنی عریض و سبز و منبت آن ریگزارها و زیر کولان که نوعی از تراسیل است که جدا رسفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه بلوط و در زمین میماند و برک آن از زمین میروید * **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک * **افعال و خواص آن** قاطع فضول و مفتح سدد اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و تنقیهٔ قروح مزمنهٔ متعفنه و خوردن گوشت زائد و منع زیادتی قروح نافع و بظن بعضی جهت حصاة مثانه نافع مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم

* **بلوطی** * بهندی کچی و کهجور نامند * **ماهیت آن** نباتی است برک آن شبیه ببرک مهر و سیاه رنگ و شاخهای آن انبوه و مربع و سیاه و از یک بیخ روئید * مزغب و برک آن شبیه ببرک فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب و بد بو و کل آن مدور و ثقیل الرائحه و زرد اغبر * **طبیعت آن** گرم و خشک * **افعال و خواص آن** محلل و ضماد برک آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پختهٔ آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیدهٔ آن با عسل جهت تنقیهٔ قروح وسخه نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در وزن این بجای فراسیون است و منسوب بمشتری است بسبب حرارت خود

پلول

* **پلول** * بفتح باء فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام * **ماهیت آن** ثمر کیاهی است هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بقدر خیار کی و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آنرا ابرآورده و لحم آنرا پخته و بیرون و بیا زبریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول مینمایند بسیار لذیذ و دو ولند آن نیز لذیذ و چاشنی دار آن اندک میباشد و کیاه و برک آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت * **طبیعت آن** گرم در اول و تر در دوم * **افعال و خواص آن** مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع مرض و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ و دمامیل و بثور و کرم شکم و مقعد نافع و برک آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیارهٔ آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیارهٔ آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنگاله آنست که یک توله بیارهٔ آنرا که پلول لتی نامند با یک توله کشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب می خیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده باد و ماشه عسل خالص می آشامند نصف آنرا صبح و نصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و بیخ آن تلخ و تند و ملین و کل آن دافع فساد و اخلاط ثلاثه گفته اند

بلیلج

* **بلیلج** * بفتح باء موحده و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند * **ماهیت آن** ثمر درختی است هندی مائل بامتداد و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برک آن عریضتر از برک انبه و کوتاه تر از آن شبیه ببرک امرود و گردکان * **طبیعت آن** در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک * **افعال و خواص آن** ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیت مسهل سودا و بطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات ابخارات و جهت رفع صداع و بواسیر بوداده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آملهٔ مقشر بقدر ثلث آن و شکوفهٔ حنا مثل آن و ثلث آن مورد و مدس آن هلیلهٔ سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند دماغ و صحت بواسیر نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفید است

* فصل الباء الموحدة مع النون *

بنات وردان

* **بنات وردان** * بفتح با و نون و الف و تاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی موشک و عوام تدرو خزرک حمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل چوره و سونگروا نامند * **ماهیت آن** حیوانی است اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پر آن براق و زیر شکم آن سفید و سبل و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب آبها و جاهای نمناک متعفن تکون می یابد و بدبو است و اهل چین

وبعض فرنگ آنرا در مربا ساخته میخورند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل و مجفف آشامیدن سوختهٔ آن بیک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس ودفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم ودفع سموم هوام و نافض حمیات و تقطیر مطبوخ اجواف مالیدهٔ آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش وضماد آن بالموم وزردهٔ تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم وگرده واحتباس بول وچون آنرا با قردمانا وانلک ازنسانس که بفارسی ماس گویند باروغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعد و گویند مجرب است وبا انجیر جهت قروح ساق نافع وبیضهٔ آن در دفع قروح مذکوره بیعدیل وخوردن خون آن با ماکولات مورث برص وبخور زرنیخ وخوشادر باعث گریزانیدن آنست

بندا

* بندا * بفتح باء موحده وسکون نون وفتح دال والف لغت هندی است بعربی خرفطان نامند وانشاء الله تعالی در حرف الخاء مذکور خواهد آمد * ماهیت آن درختی است که بر درخت دیگر روید وبیخ بران نهد از تخم انجیر بران افتاده باشد دیانه * طبیعت آن گرم وخشک وسرد وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن دافع سودا وبلغم وخون فاسد وجهت دمامیل وبثور وسموم نافع و بر هر درختیکه روید وبیخ خاصیت آن پیدا میکند ودر کتب اهل هند بتفصیل مذکور است

بندال

* بندال * بفتح باء موحده وسکون نون و فتح دال مهمله والف ولام ومنکره نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد برگ آن شبیه به برگ تانبول منبت آن کنار آبها وجاهای سایه وثمر آن مدور وطولانی وتلخ وپرریشه ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد میگردد وبیخ آن بعد از دو ریزه بر زمین میرود وقسم میباشد سفید و زرد وسفید آن بهتر * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن چون بیخ آنرا از زمین بر آورند وپوست آن را جدا کرده در سایه خشک کنند ونیم مثقال آنرا ساییده با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال وادرار حیض آورد وباندک قی آورد واهل هند جهت یرقان واستسقا میخورانند وبسبب قوت تفتیح وادرار قوی که دارد نفع می بخشد وجهت تپ ورنبو وضیق النفس وسرفهٔ بلغمی مفید وتخم آن جهت یرقان نافع وسعوط آن بسیار آب از بینی جاری مینماید ویرقان را رفع میکند وچون گرد ثمر خشک آنرا با زهرهٔ گاو بسرشند وبر بواسیر ضماد نمایند دانهٔ آنرا خشک کند ووجع آنرا تسکین دهد وچون با شکر بخورند ادرار رطوبت نماید و مجرب و زیاده از ان کشنده است بقی و اسهال

بندق

* بندق * بضم باء وسکون نون وضم دال مهمله وقاف معرب از فندق فارسی است وبعربی جلوز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است جبلی ودر صحرا وبساتین نیز بندرت میروید وبخصوص ببلاد بسیار سرد است وثمر آن سه پهلو مائل بتدویر ومغز آن تازهٔ آن سفید وکهنهٔ آن مائل بزردی وبا دهنیت بسیار ومانند مغز بادام دوپارچه وبر بالای آن پوست نازکی سرخ مائل بتیرگی وبر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ وبعد کمال رسیدن شکسته مغز آنرا تناول مینمایند * طبیعت آن گرم در آخر اول وخشک در اوائل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت وتجفیف خصوصا پوست بیرون آن وجهت مابین مغز و پوست صدفی آن در غایت یبس * افعال وخواص آن مبهی ومقوی امعا خصوص معای صائم و زیاده کنندهٔ جوهر دماغ وآشامیدن آن با انجیر وسداب وبعد طعام جهت سموم بارده نافع وجهت گزیدن عقرب وبیک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفهٔ مزمن وبا عسل وبا شکر جهت سرفه واعانت بر اخراج نفث صدر و رنبو تقویت باه وبرود اده آن با اندکی فلفل منضج نزلهٔ بارده وموافق سینه وشش وبا انیسون جهت خفقان وهزال گرده وحرقة

البول و تقویت باه وسموم بارده وزهر عقرب نافع وضماد سوختهٔ پوست آن با پیه خرس وبا پیه خوک جهت داء الثعلب و مالیدن آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم وسیاهی حدقه وموی پلک ایشان نافع وگویند نگاهداشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه وهمچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است وچون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع ومغز آن اغلظ مغزها است واکثار خوردن آن مولد ریاح وتصدیع معده ومضر معده ومهیج قی ومصلح آن در محرور المزاج ماء العسل وفانید ودر محرور سکنجبین وجلاب ومقشر آن سریع الانحدار وغیر مقشر آن حابس بطن ومصدع ومصلح آن فانید وجوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر ومغز گردکان مقدار شربت آن تا بیست درم وروغن آن گرم وخشک در دوم جهت سرفهٔ بارده ودرد سینه وجگر که از برودت باشد وتدهین آن جهت گزیدن عقرب ورتیلا نافع ومضر معده ومصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض ویک دانگ آن حابس اسهال کهنه وجهت آن بدل مترور

بندق هندی

* بندق هندی * بهندی ریتهه وبه نبطی رته وببربری الطوطوا طاط نامند * ماهیت آن ثمر درخت عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل بسرخی وچین دار مانند سپستان ودر زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ وچون خشک وکهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زائل می شود ودر زیر آن نیز پوست اندک صلبی صلب تر از پوست بالای آن ودر جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب بحجم ومغز آن سفید شیرین ومستعمل پوست ثمر آن است * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی معده وهاضمه واعصاب واعضای مسترخیه و رفع سموم و مفرد قیراط آن با شراب وسکنجبین رافع قولنج ویک مثقال آن جهت گزیدن مار وعقرب ورتیلا وتپ ربع واسهال وهیضه شربا که در آب بمالند تا کف آورد وصاف کرده بخورانند وجهت صداع وشقیقه وسبل وغشاوه ولقوه وفالج وصرع وسدر ودبیلة الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی وبخور آن جهت جنون وام الصبیان وضماد آن جهت گزیدن مار وعقرب ورتیلا وبا سرکه جهت خنازیر ورباح کمر وپشت وصرع اطفال واکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب در چشم وچون در آب بمالند وبر سر زنند تا کف کند وکف آنرا بمارگزیده بخورانند نافع ودو درم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد وربو وسرفه ونفث الدم وقرحهٔ مغز آن جهت اخراج جنین واحتباس حیض و یکدرم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم وچون در زهر یک مثقال آن نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد وچون دو درم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را با قدری مقوم نمایند بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد وآشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است

بنج

* بنج * بفتح باء موحده وسکون نون وجیم معرب بنگ فارسی است وبعربی سیکران وبیونانی انیقون وبسریانی ازمالوس وببربری اقطفیت واسقیراس نیز وبهندی اجوایین خراسانی وبلغت دیلمی کیرجک گویند چه غلاف آن شبیه است بقفیز * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ بادرنجبویه وبسیار غلیظ ودر عرض وطول از آن بزرگتر وبسیار سبز مائل بسیاهی مزغب وطعم آن تند واندک تیز شبیه بطعم زنیان وبوی آن نیز شبیه بدان وساق آن غلیظ وبر آن زغبی مانند پشم وثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل ومتراکم در طول وشاخهای آن یکی زیر دیگری ودر تحت اوراق ومملو از تخمی شبیه بتخم خشخاش وبسیار ریزه تر از آن وغیر مدور وآن سه نوع میباشد

سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کهتر و گل سرخ آن مائل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر و در دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بهردو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند و بعضی اطبا تازهٔ آن را بجمیع اجزا کوبیده عصارهٔ آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و عند الحاجت بکار می برند و بعضی آنرا کوبیده آرد کندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یک سال باقی میماند و بعد از ان ضعیف میگردد.

• و **طبیعت** سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از ان کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوائل سوم • **افعال و خواص** آن تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد عصارهٔ آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع رویدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و یا ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد مقعده و فتیلهٔ آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برگ و شاخ تازهٔ آنرا در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تپهائیکه با حرارت و برودت مرد و باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع نفث الدم و نزف الدم منه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی از شراب است جهت اکلهٔ استخوان و طلای پختهٔ آن با زردهٔ تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زردهٔ تخم مرغ جهت تسکین وجع مفاصل و چون از بزر البنج و افیون مرد و مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر البنج را ساییده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند درد و وجع آنرا تسکین دهد و فرزجهٔ آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصارهٔ آن با عسل مسکن وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصارهٔ برگ و شاخ و تخم تازهٔ آن و همچنین عصارهٔ تخم تازهٔ آن بتنهائی که آنرا کوبیده آب گرم بران پاشیده فشرده بگیرند با شیافات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حادهٔ سائله از ان نافع و چون بزر البنج را کوفته و بشیر ماده یان سرشته و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درم از سیاه آن کشنده است بسبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی بحس ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوهٔ عین و ورم لسان و سخن ناگفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن **علاج** آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر در شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم مامیثا و پوست

جوز بوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با بیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از ان بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی تنفس شربا و سعوطا و تدهینا نافع

* **بنطافلن** * بکسر باء موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی ذو خمسة اوراق و آن غیر اثلق است که بفارسی پنجنکشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسة اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی ذو خمسة تمام و بعضی بنطانالی بمعنی ذو خمسة اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است * **ماهیت** آن نباتی است شبیه به پنجنکشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بنادر در بعضی زیاده و در دو طرف و برگ آن مشرف مانند اره و گل آن ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثلق که گل آن مائل بسرخی و ازرقی است و برگ این شبیه ببرگ زیتون و از ان ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بضاسه و نبات آن قریب بدرخت انار و شاخهای آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این با آنقدر و بلند نمی شود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت سرد و نزدیک آبها است و بیخ بنطافلن مائل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بعفوصت و حرافت * **طبیعت** جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند و با قوت مجففه * **افعال و خواص** آن محلل و تریاق سموم ادویهٔ قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با ذرومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است یا ماء العسل با ممزوج آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و نائبهٔ بلغمیهٔ مزمنه نافع و از خواص آن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نائبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازهٔ آن و چون یک ماه هر روز برگ یکشاخ آنرا بخورند صرع مزمن را رفع کند و مدا ومت آشامیدن نه قیراط عصارهٔ برگ آن جهت یرقان مجرب و بجهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داخس و همچنین ضماد آن بر قیل و بالا معانیز جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامهٔ خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جدری اسپ نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آنرا بکردانند که عرق کند و عصارهٔ بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحهٔ امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویهٔ قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده و مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مفصود و دبیلات و حمره و داخس و بواسیر که دانهٔ آن ظاهر باشد و جرب و غرغره بطبیخ بیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحهٔ امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و گویند بنطافلن را بهندی هلهل نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن زرد و این بسیار عزیز نزد اهل صناعت است و قسمی گل آن

شرح وقسمی کل آن سفید وا ین بسیا رمیباشد وگیاه آن تایک ونیم ذرع رتفاع یت و وذرع وبرشعبهٔ وبرهرشعبه شاخهای باریک وبرهرهرشاخی پنج برگ شبیه ببرگ نعناع و بسیار بدبوی ود رپنج شاخهای باریک آن یک دو شاخ بسیار باریک دیگررسته وبرسرآن برگ بسیارکوچک وازاطراف آنها شاخها ی باریک با فتیلهٔ بلندی باریک که ثمرآن است برآمده وجوف آن مملو ازتخمهای بسیار ریزه اندک مفرطح وبعد رسیدن مینا میکرد دوماقهای کیاه آن مجوف واهل هند آنرا کرم وتر مدانند وبرگ آن رابپخته میخورند وجهت استسقا وقولنج ورياح نافع میدانند وقطور سه قطرهٔ آب برگ آن د رگوش جهت ریش ودرد آن نافع اماد راول وجع عظیم بهم میرسد پس زائل میکرد د وگویند چون یک برگ آن را بایک برگ جوز مائل کوبیده حب بندند وبصاحب تب بلغمی بخورانند بیک دفعه زائل کرده وبیخ آنرا چون با برگ تانبول بخورند جهت ماليخوليا که نوعی ازحمی بلغمیه است درروز آثار ظهور نوبهٔ آن وهمچنین تا سه چهار یوم نافع ومجرب است وچون براده حدید منقی را دو روز سحق نموده آنمقدار ازعصارهٔ آن بسرآن بریزند که چهار انگشت بالای آن آید ود رآفتاب کذارند تا چهل روز بعد ون آتش مکلس میکرد د پس سحق نموده از پارچه حریر بگذرانند وبا آب برگ تانبول حب بندند بقد رکنار کوچکی شربتی ازیک حب جهت تحلیل نفخ ورياح غليظه وقولنج ريحي نافع وازتخم آن یک درهم با نانخواه بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع

* بنفسج * بفتح با وسکون نون وفتح سین مهمله وجیم معرب از بنفشهٔ فارسی است وبعربی فرفیر وبیونانی ابرونا مند * ماهیت آن گیاهی است بلندی آن یک شبر تا یکشبر ونیم با شاخهای باریک بسیار ازیک بیخ رسته که همه با ساقهای برگ آن است وبرگ آن شبیه ببرگ اما روحنا الا آنکه با بن برگ آن عریضتر وبزرگتر وهر دو گوشهٔ آن اندک برآمده وفی الجمله صنوبری شکل ازمیان گیاه آن شاخهای باریک رسته وبرسرهرشاخی یک گل کوچک خوشبو بنفش رنگ ود رکوهستان نیپال ونواح آن نیز میشود ولیکن گل آن اندک کوچکتر وزرد رنگ میباشد ومستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آن است که کهنه وفاسد نشده باشد * طبیعت آن دراول سرد ودر دوم تر وبعضی د راول سرد وتر وبعضی د راول گرم وتر نیز دانسته اند * افعال وخواص آن مسهل صفرا برفق خصوص آنچه محتبس باشد درمعده وامعا ومسکن عطش وحدت خون وجهت حمیات حاره وخفقان وغشي با ماء الشعیر وآلو وتحلیل اورام لطیفه وصلبه وصداع حاره وصرع اطفال ونزلات وزکام وسرفه وخشونت سینه وحلق وخناق وذات الجنب وذات الريه وجهت معده وکبد وطحال وبروز مقعده وحرقت مثانه وبول واحتباس آن ودردکرده شربا وتطولا وضمادا وبوئیدن تازهٔ آن منوم ومدام آشامیدن آن چندروز هرروز ده درهم تا چهاردرهم بطريق سفوف با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب وسه مثقال سائیدهٔ آن باشیرخشت وشکر وامثال آن مسهل سریع العمل وسرشتهٔ آن با شیرهٔ کلقند جهت تبهای مرکبه بیعدیل وگویند اکل تازهٔ آن غذا دهنده سوم ومنوم است وتطول طبیخ آن با بابونه برسر جهت تسکین وجع وازالهٔ حرارت وجهت سرفه ویبوست دماغ واعضا نافع وضماد بسیار نرم سائیدهٔ آن برسر وجبین جهت صداع وامراض حارهٔ معده وکبد وماشرا وانجار وشقاق وورم مقعده مفید اما اکثار آن مورث ضعف دل وباعث کرب وثقل معده وغثیان والتهاب تبهای حاره وبعضی این مضار را مخصوص بخشک آن دانسته اند ومصلح آن اخلکی انیسون وبوئیدن آن باعث زکام ومصلح آن خیری ومرزنجوش وبدل آن نیلوفر وبرگ خبازی ودرسرفه گل گاوزبان وبوزن آن اصل السوس مقدارشربت ازجرم آن تا پنج مثقال ودرمطبوخ تاده مثقال وگفته اند بنفشه را چون باد رامای عاصری یعنی د رانیکه فعل آن بعصر باشد مانند

ملیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم ومبطل قوت دیگری نکرد د ونیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است واستعمال آن با شکر مقوی فعل آن است دراسهال وباعسل مضعف آن واستعمال مطبوخ آن مبکترات برمعده وموبع الانحدار تر از جرم آن وبا آلو وعناب وتمرهندی وشاهتره وهلیله قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند برروی ترنجبین وشیرخشت ومغز فلوس خیارشنبر ما لیده باز صاف نموده روغن بادام برآن چکانیده بیاشامند وخوراندن آب برگ آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعدهٔ اطفال بغایت مؤثر وضماد آن جهت اورام حاره والتهاب معده وحرارت چشم وبرآمدگی مقعده وجرب صفراوی وحکه بیعدیل است وآشامیدن شراب ومربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب وذات الريه وتسکین التهاب معده وروغن آن سرد وتر ومنوم وجهت جرب وجراحت جسد وخشکی سینه وسرفه وريختن موی ونرم کردن اعضا ومفاصل وحفظ صحت ناخن ومکرر آشامیدن دو درهم آن بعد ازتعریق درحمام جهت ضیق النفس وضماد آن با موم برسینهٔ اطفال جهت سعال بغایت نافع ومؤثر وتطور آن دراحلیل جهت حرقة البول وحرارت مثانه وسعوط آن جهت درد سرحار وبیخوابی مفید وتدهین کف بدان جهت سعال مزمن مجرب وچون اسفنج را ویا پنبه را با روغن بنفشه آلوده برمقعده ضماد نمایند د رقد رهم عدیل ندارد وبدل آن روغن نیلوفر وطریق گرفتن روغن آن چند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا با دام مقشر رکیسهٔ کرباسی کرده مکرر بدانند وخشک کنند وگل را نیز بدکنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنگ آن پس هروقت که خواهند کوبیده روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه راد رروغن کنجد درهر رطلی سی مثقال اندازند ود رآفتاب گذارند وبعد ازهرچند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ وبوی بنفشه رابردارد وشراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه وهمچنین مربای آن جهت ذات الجنب وريه وشوصه ووجع گرده وادرار بول مفید

* بنقه * بفتح با وسکون نون وفتح قاف وها * ماهیت آن دانه ایست شبیه بعدس وازان بالیده تروبشیرازی مشوکویند قسمی ازخلر است ولیکن بسفیدی وتند وبرآن نیست * طبیعت آن سرد وخشک مائل باعتدال وقابض * افعال وخواص آن جهت فتق واسهال وذرور آن جهت قروح ماعیه نافع ودرمآثر خواص مانند عدس واکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است

* بنک * بفتح با ونون وکاف * ماهیت آن انطاکی گفته پوست درختی است یمنی سبک وزرد وباقبض وخوشبوئی وگفته اند که پوست ام غیلان یمنی است وبعضی گفته اند که آن بنک الاس است وآن کرههائی است که د ربیخ آن بهم میرسد واین انسب واصح اقوال است وبهترین آن سبک وشیرین وقابض وخشبوی آن است * طبیعت آن گرم وخشک وقریب بآن درجهٔ اول * افعال وخواص آن ازعطريات است ومقوی معده وجگر ودماغ وجهت تقویت باه وادرار بول وقطع اسهال صفراوی وغثیان حادث ازبرودت ونشف رطوبات شربا وضماد آن جهت تحلیل طحال وتجفیف رطوبات وطلای آن مانع عرق وخشبو کنندهٔ آن وقاطع رائحهٔ نوره ومنقي جلد ورطوبات تحت آن مقدارشربت آن تا پنجدرهم بدل آن آس است

* بن * بضم باء موحده ونون مشدده دراصل اسم خمرغلیظ است بلغت یمن که مشهور ومعروف بقهوه بود ه است بالفعل اطلاق مینمایند برشوی خاص وبرای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند * ماهیت آن ثمر درختی است کوهستانی که درجبل یمن ونواح آن وملک حبشه ودرینا وبه که جزیره ایست ازجزائر زیرباد ات نیز بهم میرسد

وتخم آنرا در آذر میکارند و در آب که سرد واسم ماه رومی است میرسد و فصلی وغیرفصلی میباشد یعنی هم خودرو و جنگلی صحرائی وهم مزروع بستانی و تربیت بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای باریک بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف ناکاره آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری وغیر آن بعمل لائق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن دانهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بو داده کوبیده آن چرب میباشد وخوش طعم و رائحه و درخت آن یک ساق دارد بقطر انگشت ابهام و بلندی آن بقدر دو ذرع تا سه ذرع دست میرسد شبیه بدرخت زعرور و گل آن سفید رنگ وثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار ببزرگی وفندق کوچکی و پوست آن نازک تر از پوست آن مرد و دورا اندرون آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانه گندم و هسته خرما ولیکن از آن پهن تر و از گندم بزرگتر و از هسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پرده نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ یعنی آنست که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرگ تر و سبکتر از یمنی و حبشی و یبوست تازه آن باندک رطوبت و چسبندگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل و مانده میشدند اتفاقا وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری میخورند ولیکن اهل هر بلدی و جائی بنحوی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصا تازه آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم ونیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از آن می آشامند و ولوع بسیاری بر آن دارند وطعم آن نیز مائل بشیرینی وعفوصت میباشد خصوصا تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفا و تکریما و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ وغیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ گردد و بعضی بریان که قریب باحتراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط وبعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قدری شیر و نبات می آشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در ان کیفیتی غالب بر طعم و رائحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بسرحد افراط نمیرسد و در تساوی و غلبه هریک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که بتجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه اول وخشکی آن در درجه دوم است و حکیم مالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص ادویه بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطه آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی وخشکی مزاج بهم میرسد شاربان آنرا و شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول وخشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد وخشک است نه چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و ممکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد

در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آنست و بتجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و نزله بلغمی و نزلات و تفتیح سده ها و ادرار بول نافع است و این ها نیز دلیل حرارت و یبوست آن است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بر ان غالب و قشر آن گرم و خشکتر از ان باشد مؤلف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در ان دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلیین وغیرها از ان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ وغیر اینها از ان ظاهر میشود و هرچند تازه تر باشد آن جزو اول در ان زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هرچند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و یبوست آن می افزاید * **افعال و خواص** ان آنچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سده است بقدر زهریتیکه دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصا در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربع مفید است و شرای دموی و یرقان را سودمند و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت نزله بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمد و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت نزله حار رطب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده پندارم که مجفف ورم را نیز نافع باشد بجهت صیق علت و نیز نزله بلغمی و نزلات و رخاوت معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و اسهال را خصوصا نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر ان مرد و واکتفا نمودن بطعام و شراب اندکی بی آنکه مؤدی بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند

* **رباعی** * راحیست قهوه روح فزا و کسل کسل * آرام جان و قوت اعضا و قوت دل * تقریب اجتماع جوانان پارسا * تفریح بخش خاطر پیران مضمحل * و دیگری این فرد را گفته * قهوه حمام صفرآش خمار تریاک * پر طاوس نظرا فشرهٔ تنباکو است *

از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط ناصره را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند * **بیت** * آن سیه رو که نام او قهوه است * مانع النوم و قاطع الشهوه است * اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن خصوصا قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن بآشامیدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوهای گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت و قوت و حرارت و

وبرودت مزاج قلت وکثرت آشامیدن آن بر میگردد وهیچ یک کلی نیستند وبیان وجوه هر یک از منافع ومضار آن طولی دارد
ومقام گنجایش تفصیل آنها ندارد ومیرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا بسبب آنکه حرارت
را کم میکرده اند وبسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود ولهذا اکثر است که ایشانرا خواب میآورد وازانجمله
شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت وبدان سبب شبها خواب نمیکرد ومانند کسی که سرسام داشته باشد
اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود اورا خواب آمد وآن حالت زائل گشت وچون قهوه مضر قلب
است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا درحصبه وجدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را درحصبه
وجدری نفعی تمام است ولهذا استعمال آن جهت تقویت قلب بازعفران که چند طاقه درحین طبخ دران اندازند نیکو
است وچون مسافر در وقت فرود آمدن وهمچنین بعد تعب ومشقت بسیار وبعد خوردن افیونیات رافع تعب وکلال وملال
وباعث شگفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن وگفته اند ناشتا ودر وقت امتلا ازغذا اکثر نباید آشامید بلکه صبح
اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل درعرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و
اگر خواهند معتادین بافیون وافیونیات وشب نشینان آخر روز ویا بعد از نماز عشا خصوص قریب بنصف شب چند پیاله
بیاشامند دفع آنها نماید وگفته اند مصلح آن زنجبیل وداء المسک ونبات وگلاب وامثال اینها است وشیخ داود انطاکی
نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط ورفع کسالت وآنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی وروغن پسته وروغن بسیار
با آن بخورد وقومی با شیر میخورند واین خطا است وخوف احداث برص است ومحرر میگوید که بهترین مصلحات که طعم و
رائحه آنرا طیب ولذیذ میکرده اند وکریه وبد ذایقه نمیسازد عنبر اشهب است پس زعفران

* پنسنکی * بفتح باء فارسی وسکون نون وکسر سین مهمله وسکون تاء چهار نقطه هندی وکسر کاف وسکون یا ونیز چهنکی پنسنکی
نیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که پن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنگل وچهنک بمعنی پاشان است
* ماهیت آن * نباتی است هندی مابین شجر وگیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی وانبوه سرشاخی مشتمل بر شاخهای
بسیار باریک وبر آنها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک وبعضی اندک بزرگ تر وعریض تر وکوتاه تر
از آن وثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب واندک از آن بهی تر ودرخامی سبز وبعد رسیدن بنفش میگردد ودرون طعم شالبی
ودرجوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ منبت آن کنار آبها * طبیعت آن * ظاهرا گرم وخشک باشد * افعال وخواص
آن * چون برگ وثمر آنرا نرم بسایند وبر شکم مستسقی تا هرجا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند وبالای آن برگ
بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند وبا پارچه ببندند وتمام شب بگذارند وهمچنین تا سه چهار شب ادرار قوی آورد و
آشامیدن برگ وثمر وشاخهای باریک آن با آب ماء نیل جهت دفع رطوبت رحم وسیلان آن واسقاط نمودن جنین مفید
* پنیاله * بفتح باء فارسی وسکون نون وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ولام وهاء * ماهیت آن * ثمری است هندی بقدر پنیاله
آلوچی وطعم آن بعضی چاشنیدار وبعضی مائل بترشی ودر جوف بعضی پنج وشش تخم کوچک ودر جوف بعضی زیاده بخلاف
آلو که دران یک تخم میباشد ودرخت آن بعضی خاردار وبعضی بیخار ونیز شبیه بدرخت آلو وبرگ وشاخ وشاید نوعی
از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا وآب چنین میشده باشد وچون ثمر پخته آنرا خواهند تناول نمایند باید که
آنرا خوب بمالند تا نرم شود ودر قطعها از لحم آن جدا کرده پس بمکند آنرا لاترش وعفص میباشد * افعال وخواص آن

مسکن صفرا ومهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع وبلغمی مزاجان را مضر ومورث حمی خصوص آنچه در آخر موسم در منبله
وحوالی میزان میرسد وجنگلی آنرا ثمر کوچکتر وشیرین تر است

فصل الباء الموحدة مع الواو

بورق * بورق * بضم با وسکون واو وفتح راء مهمله وسکون قاف معرب از بوره فارسی است وبهندی پاپری لون نامند * ماهیت
آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد از آب ونمک وانواع میباشد معدنی ومصنوع بهترین آن معدنی است
که از معدن آن آورده باشند واین اصناف والوان میباشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد واین را
ارمنی نامند جهت آنکه از ارمینیه آورند واعلی واجود اصناف است وبعضی سرخ رنگ واین را نطرون نامند وبهترین
این مصری سرخ ونرم با ملوحت واندک ترشی وتلخی است وبعضی اغبر صفائحی واین معروف ببورق الخبازین است
جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند وبر تنور می چسبانند تا باعث سفیدی ورونق نان
گردد وبعضی را بورق الصاغه نامند وآن سفید منجی سنگین است وزرگران در تصفیه وجلای نقره مستعمل دارند جهت
آنکه آنرا بسیار صفا وجلا میدهد وبعضی زبدی است واین درنهایت خفت ونرمی میباشد وآنرا از افریقیه می آورند واین
خالص ترین اصناف است وبهترین این صنف سبک صفائحی رقیق سریع التفتیت بنفش رنگ لذاع است که در صورت مانند کف
منجمد باشد واین نیز اگر خفیف صلب است افریقی است والا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه زبدی بورق
سبک کبیر الحجم شبیه بآرد گندم خالص وبوره زبدی منجمد با ترابیت وحمرت است فرق میان زهره اسیوس وزبد البورق
آنست که زبد البورق بسیار سفید وسنگین تر وبا اندک زردی میباشد بخلاف آن واما مصنوع آن پس آنچه را از براده
شیشه وسرب مساوی الوزن سوده تسقیه بآب محلول قلی نموده وبا آب محلول قلی بسیار بران ریخته بآتش طبخ میدهند
تا آنکه بسوزد وبارزانت میباشد وتنکار از این قسم بعمل می آید وآنچه از درخت غرب بعمل می آورند که آب برگ آنرا
میجوشانند تا غلیظ گردد وقرصها میسازند واین بسیار سبک وسفید مائل بسیاهی وملوحت میباشد واین بسیار کمیاب است
وبورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی باوصاف مذکوره است وبدترین همه زبدی است * طبیعت آن * گرم
تا اواسط سوم وخشک تا اواخر آن ونطرون وبورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم * افعال وخواص آن * محلل وجالی
وجاذب خون بظاهر جلد وآشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه ومسکن مغص ورافع قولنج ومهیج باه ومقاوم سموم
ونبتهائی وبا ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی وباسفوف زیره کرمانی وماء العسل وبا طبیخ زوفی یا خاشا یا سداب یا
شبت وامثال اینها جهت تحلیل ریاح وتسکین مغص مفرط وبا طبیخ الجدان جهت رفع مضرت خون گرم کاو وتحلیل خون
منجمد در معده وبا آب وشراب جهت ذراریح وبا ادویه قاتله دیدان باعث اخراج وقوت فعل آنها است وچون پنج درهم
آنرا در نیم رطل آب بیندازند وبر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد وربع رطل زیت بر آب در آن ریزند وبنوشند
جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد از اکل نان لقره وشرب را وبا بنفشه وصمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و
مخرج کرم معده وبا زیره کرمانی ومیبختج جهت رفع خناق عارض از شرب نطرون وقطور محلول آن با آب وشراب زوفی در گوش
جهت رفع اوجاع وتفتیح سدد دوی وقطع رطوبت جاریه از آن وبا سرکه جهت تنقیه چرک آن وغرغره آن با خل خمر
جهت اسقاط زلو که درحلق مانده واکتحال آن با عسل جهت حدت بصر وضماد آن با پیه الاغ وسرکه وبا پیه خنزیر جهت
رفع سمیت گزیده سگ دیوانه وبا صمغ البطم بر دمامیل جهت انفتاح آنها وبا انجیر جهت استسقا وضماد آن با تین وطلات

جهت رفع هزال وحزاز وحکه وجرب وثالیلی که در ان کردن میل بسوی خلف نمود باشد نزد انحطاط علت وبرا التواء عصب نیز نافع وطلای آن باروغن بابونه جهت رفع عرق وبتنهائی جهت رفع عرق نیز وبتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار وستردن موی از هر عضویکه خواهند ومداومت استعمال آن سیاه کنند بدن ودو درهم آن باسه درهم روغن زنبق برذکر واطراف آن جهت تهیج انعاظ بهترین دوائی است وهمچنین با عسل ومالیدن آن باروغن برشکم وناف وتهیگاه ونزد آتش نشستن کسی که درشکم اوکرم باشد باعث قتل واخراج آن وباادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بربدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد وقشعریره ونشستن نزدیک آتش بین النفع وبامراهم جهت جرب وحکه وبرص وشستن سربآب محلول آن جهت حزاز وفرزجهٔ آن جهت دفع رطوبات رحم واحتباس حیض مفید مفسد معده ومحرک قی مصلح آن مصطکی وصمغ عربی مقدار شربت آن ازیکدرهم تادو درهم وازقسم سرخ آن ازنیم مثقال تایکمثقال بدل آن یک وزن ونیم آن نمک وبعضی نصف وزن آن قطران وبعضی بوزن آن ملح اندرانی گفته اند وپاشیدن آن برموی باعث رقت آن وجهت داء الثعلب وداء الحیه نافع وچون خواهند آنرا بسوزانند طریقهٔ احراق آن آنست که درکوزهٔ کرده سرآنرا محکم بسته برا حکم گذارند وبگذارند تاسرخ گردد پس ازآتش برداشته بگذارند تاسرد گردد وسائیده استعمال نمایند ومحرق آن لطیف تر وحدت آن زیاد وقریب بقوت بورق زبدی است

بوزیدان

* بوزیدان * بضم با وسکون واو وکسر زاء معجمه وسکون باء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف ونون بعربی مستعجله نامند * ماهیت آن بیخی است سفید بحجم وطول انگشتی و زیاده بران ومصمت وصلب وبرظاهر آن خطوط کشیده وبا خشونت وبعضی گفته که نوعی از مستعجله است وبعضی گفته که آن ازفروع مستعجله است وبعضی لعبت بربریه دانسته اند وبعضی غش میکنند آنرا بهردو وبنی بدل آن بعضی مستعجله وبعضی لعبت بربریه را میفروشند وفرق میان ایشان بعدم خطوط مستعجله است وحلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت است وآنکه لعبت بربری کرده اند راست اختلاف بوزیدان وگویند ازهند میآورند وبالجمله نبات آن مجهول الماهیت است وبهترین آن سطبر باوصاف مذکوره است واخلاف آنها زبون وبسیار ضعیف * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم ودر اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن باقوت تریاقیت ومبهی ومحرک جماع ومسکن اوجاع مفاصل ونقرس ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومنقی معده وعصب ومفاصل ومسقط جنین وجهت استسقا ورفع کرم معده واذابهٔ اخلاط غلیظهٔ بارده باذابه وترقیق ودافع سموم بارده وبالخاصیت مسهل زرد آب وباقردمانا جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل وخردل مقدار شربت آن تایک مثقال ونیم بدل آن بهمن سفید وگویند بوزن آن وج ودو وتر باقیت نیم وزن آن زرنباد وزراوند طویل است

بوش دربندی

* بوش دربندی * بضم با وسکون واو وشین معجمه وفتح دال وسکون راء مهملتین وفتح باء موحده وسکون نون وکسر دال مهمله ویا * ماهیت آن قرصی است از برگ وگیاه نباتی بقدر درخت کوچکی و برگ آن شبیه ببرگ حنا وتخم آن مدور واز شاهدانه کوچکتر ومائل بزردی منبت آن بلاد عجم خصوصا نواح شهر زوروارمنیه اهل آن بلد برگ وگیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول خشک ودر آخر اول سرد وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن رادع وملین طلای آن جهت تحلیل اورام حاره ومنع زیادتی آنها وتسکین اوجاع رمد ونقرس خصوصا باآب عنب الثعلب نافع وبدل آن شیاف ماميثا وحضض است

بول

* بول * بفتح با وسکون واو ولام بفارسی گمیز وشاش وبهندی موت ومشهور به پیشاب است * ماهیت آن معلوم است وآن مائیت مشروب ومطعوم حیوان وانسان است که طبیعت ازراه گرده ومثانه وا حلیل ویاقبل دفع میکند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار جالی وملطف ومقطع وبول هریک ازحیوانات بحسب امزجهٔ آنها مختلف میباشد وبول انسان اعدل ازسائر ابوال وبعد ازان بول شتر وگاو است وهربولی را که بجوشانند تاغلیظ ومنعقد گردد جهت قروح خبیثه ونواصیر وانداممال وتجفیف آنها بیعدیل است وبول انسان جهت قروح عمیقهٔ رطبه وماعیه وجرب وحکه وحزاز ومعقه وآبله ومنع زیادتی قروح خبیثه وبثور پرآب که درسربهم میرسد وباپوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه کلاموضع لدغ رابدان بشویند وجهت داء الثعلب وبرص وتقشر جلد وسوختگی آتش غسلا وطلاء وآشامیدن آن جهت فساد هوا وگزیدن جانوران سمی وسموم ماکوله وعلاوه مداومت بول خود وبول طفل نقل بر دو کف جهت مارگزیده وزنبور وهوام ومداومت بول خود هرصباح ناشتا نقل ردوکف جهت دفع سپرز بیعدیل وبدستور بانیم وزن آن آب برگ خیار بادرنگ بشرط آنکه اگر توانند قبل ازان آن مقدار راه روند که خسته گردند پس بنوشند وشستن مقعد ببول گرم جهت ورم آن ودرد زمرض آتشک شستن موی بآن مانع ریختن آن وحقنه بآن جهت مغص وقطور آن جهت کرم گوش خصوص که دربوست انار گرم کرده باشد وثفل بول باروغن حناحمول جهت ورم رحم وباروغنهای گرم چکانیدن دران واکتحال آن جهت جرب ورمد وظلمت بصر وطلای بول مطبوخ درظرف مس باعسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد وضماد خاکستر رزکه باول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا وآشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس وتنفس انتصاب وطلای کف آن جهت ثالیل موثور وبول گاو ماده بغایت جالی وجهت قروح اطفال ونواصیر وازگاو نر جهت درد معدهٔ بارد وبواسیر وبامرصاف جهت درد گوش وباسرکه جهت درد دندان وشستن عضو بآن باخردل جهت خدر مجرب دانسته اند وبول خوک جهت قلع بیاض وریزانیدن سنگ گرده ومثانه بیعدیل وبول خر جهت درد گرده وبول بز باسنبل الطیب که هرروز دمثقال اوچهل مثقال بول آنرا بایکمثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی وقطور آن جهت درد گوش وبول شتر جهت ورم جگر وسدهٔ آن واستسقا وصلابت سپرز وتقویت باه وامراض باردهٔ احشا وقطور آن جهت جراحت گوش نافع وبول گاومیش باوصاف جهت درد گوش بارد مجرب وبول سگ جهت ثآلیل مفید وخواص ابوال حیوانات هریک بجای خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد

بول الابل

* بول الابل * اقراصی است که از یمن میآورند ودر موسم حج در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا وکرامة میفروشند * ماهیت آن زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را درفصلی ازحال بچرای گیاهی که درانجا میشود ومخصوص بدانجا است میبرند وبول آنها راجمع نموده محافظت مینمایند وازان قرصها میسازند ومالیقی گفته که نچنین است که زهراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود درمغارهای کوهستان مکهٔ معظمه وغیرآن وآن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بعض الوبر وتجار ازاعراب آنهارا گرفته اقراص میسازند وبعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بربعضی متراکم میشود درمغارها وبعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آنرا کوبیده بابول شتر سرشته اقراص میسازند وبالجمله ازادویهٔ مجهولة الماهیت است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جهت اندمال جروح وقروح حیوانات وقطع نزف الدم وحمول آن جهت قطع حمل وبواسیر

وبا عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع وبسیار ماندن آن بربدن باعث تقرح آن است ومصلح آن روغن گل

* بولاموتیون * بضم باء موحده وسکون واو وفتح لام وضم میم وسکون واو وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن قسمی از مخلصه است وگیاه آن ما بین شجر وحشیش وشاخ آن باریک وپرشعبه وبرگ آن از برگ سداب طولانی تر وبزرگتر وبر اطراف شاخهای آن چیزی مستدیر شبیه بسر وکوچک میباشد ودران تخمهای سیاه وبیخ آن شبیه بدرونج وسفید ودراز وباصلابت منبت آن جبال وزمین های صلب خشن سنگلاخ ومستعمل برگ وبیخ آن است * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومجفف وجالی ومفتح وآشامیدن بیخ وبا برگ آن مقدار یک درهم جهت ادرار بول وطمث واخراج مشیمه ودرد ورک وقرحهٔ امعاء وبا سرکه جهت صلابت سپرز وبا شراب جهت گزیدن هوام وبا آب جهت عسر البول وعرق النسا وبا شیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصاة نافع وگویند هرکه سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را بکشد وچون چنین کند باید که ثانیا آنرا تناول نماید ومضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از هر دو وتعلیق آن مانع گزیدن عقرب وضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده ومصلح آن عناب بدل آن باد زهر است

* بولسری * بضم باء موحده وسکون واو ولام وفتح سین وکسر راء مهملتین وسکون یاء وبهولسری بتخفای هاء نیز آمده ودر بنگاله بول ومولسری بمیم نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی عظیم وموزون گل آن کوچک مدور ومشرف وخوشبو وبعد از خشک شدن خوشبوتر میگردد وخشک آنرا بعضی در بالش وتکیه پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد هزار پا در آنجا نمیباشد ونمیرود وثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب وکنار متوسطی ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد وسرخ نارنجی میگردد ولحمیت کمی با اندک شیرینی وعفوصت بسیار وبعضی اطفال ومردم آنرا میخورند وتخم آن در غلافی شبیه بفندق واز آن ریزه‌تر واندکی طولانی ومغز آن تلخ وبا اندک دهنیت * طبیعت گل آن سرد وخشک وثمر آن از آن زیاده وباقوت قابضه * افعال وخواص آن محلل وجهت تسکین درد دندان ودفع فساد صفرا واسهال صفراوی وخائیدن ثمر آن خصوص نارس وبا نیم رس جهت تسکین وجع دندان واستحکام آن ولثه وخوردن آن قابض شکم وانعاظ وممسک منی وثمر نارس آن ازادویهٔ ممسکهٔ منی است وعصارهٔ تازهٔ آن عطوسا وقطورا در بینی برای اموه وامراض دماغی نافع وآب بسیاری از دماغ بر میآورد وعرق گل آن مقوی ارواح ومفرح وجهت امراض مذکوره وبارده نافع وعطر آن که با برادهٔ صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو ومقوی است وآشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا ومرضی که در بنگاله میشود وبهندی امهوه مینامند ومیگویند که در بینی میشود ومضمضهٔ آن جهت تسکین وجع دندان واستحکام آن ولثه وعصارهٔ پوست درخت وثمر نیمرس آنرا ابریشم بافان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن میمالند ورنگ آن سیاه می باشد وبا ثبات وپوست درخت وثمر خام آنرا نیز کوفته ودر آب خیسانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ابریشم *

* بوینون * بضم با وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر انگشتی وبرگ آن شبیه ببرگ کرنس ولطیفتر از آن وگل آن شبیه بگل شبت وتخم آن ریزه وخوشبو ومستعمل برگ وتخم وعصارهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن تند وجالی ومفتح ومحلل ریاح ومغص وبیک درم برگ آن مدر بول وحیض ومشیمه ورم شکم وجهت گرده ومثانه وسپرز نافع خصوصا با ماء العسل وچهار برگ آن جهت تقطیر

البول ومغص ونیم درم از تخم آن بدستور وضماد آن با شراب ونمک نیم گرم جهت تحلیل خنازیر وحول آن جهت اخراج کرم امعا مفید وعصارهٔ آنرا از شاخها وبرگ آن اخذ مینمایند مصدع ومغثی مصلح آن عناب وشیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یک مثقال واز تخم آن نیم مثقال بدل آن کندر است

* پرنی * بضم باء فارسی وسکون واو وکسر همزه وسکون یا * ماهیت آن گیاهی است هندی از قبیل نجم ودر بنگاله کثیر الوجود وبر اشجار ودیوارها وسقف خانه مانند تاک وکدو بالا میرود وساق آن بستبری انگشتی وبرگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول وسبز واز آن ضخیم‌تر ونازک وبا رطوبت ولزوجت بسیار وبی زغب ودو قسم میباشد یکی سفید یعنی ساقهٔ آن سفید رنگ وبرگ آن سبز وابن بسیار است دوم سرخ یعنی ساقهٔ آن سرخ ورگهای برگ آن نیز سرخ رنگ واین کم یاب‌تر از آن است واهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیگر وبا لزوجت بسیار است طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن منوم ومبهی وجهت ازدیاد منی وتلیین آلات صوت وحلق وتسکین حدت حمیات حاره وطلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش ومنع آبله کردن عضو بآتش سوخته نافع چون مکرر بپیهم بمالند در هنگام سوختن وبسیار قریب بدان *

* فصل الباء مع الهاء *

* بهمن * بفتح باء موحده وسکون ها وفتح میم وسکون نون لغت فارسی است * ماهیت آن بیخی است فارسی فی الجمله شبیه بزردک کوچکی وبا اندک صلابت وکجی وباتشنج قلیلی وناهمواری ومنبت آن کوهستان ارمن وخراسان وگیاه آن بقدر شبری وزیاده وکمتر از آن وبرگ آن مانند برگ اجاص منبسط وخاردار اندک وکثیرا التشریف وبر ساق آن برگی چند سر آنها باهم پیچیده وبی گل ودو قسم میباشد سرخ وسفید سرخ آن باید در بلند تر وناهمواری پوست آن زیاده وظاهر آن سرختر از باطن آن وسفید آن هم ظاهر وهم باطن آن سفید وبهترین سرخ آن صافی متکین خوشبوی آنست که چون بخایند با اندک لزوجتی وقبضی باشد وهمچنین سفید آن واز نواح ارمنیه وخراسان آورند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وسرخ آن گرم تا سوم وقویتر از سفید وسرد وبا رطوبت فضلیه وقوت قبضی وشیخ سرد وراکرم وتر دانسته * افعال وخواص آن بغایت مقوی باه ودل ومسمن بدن ومزید وکثیر مادهٔ منی ومفتح ومحلل ریاح وبلغم غلیظ لزج وموافق مبرودین وجهت خفقان ویرقان وتفتیت حصاة گرده ومثانه خصوص با ادویهٔ مناسبه وسرخ آن جهت تقویت باه وانعاظ قویتر وچون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود وآب آنرا با شکر ناشتا بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصا با بادام ونخود وضماد آن با نمک تلخ وعسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار وشستن سر بدان جهت کشتن شپش وخوشبوئی موی وفرزجهٔ سفید آن با زعفران جهت تنقیهٔ رحم وخوشبوئی آن ومرد ونوع آن مضر سفل ومصلح آن انیسون وکثیرا وعناب مقدار شربت از جرم آن سه درم تا دو مثقال واز آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هریک بدل دیگری اند وبدل سرد وبوزن آن تودری ونصف آن لسان العصا فیروموصلی سفید وسیاه واسکندناکوری وبدل سرخ آن دروسج وبدل سفید آن زرنباد است

* بهمی * بفتح با وسکون ها وکسر میم ویا * ماهیت آن نباتی است شبیه بگیاه جو واز آن کوتاه‌تر وباریک‌تر وخوشهٔ آن شبیه بشیلم ومنبت آن موضع سایه دار * طبیعت آن سرد وخشک در دوم وبسیار قابض * افعال وخواص آن مدمت شرب آن حابس اسهال مزمن ونزف الدم که مرفوع البره باشد وسلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم واز خاصیت آن آنست که چون در ابریشم ملون برنگ ارغوانی یاد رشال سرخی بپیچند بر عضویکه خون از آن نزف کند ببندند واز آن

و یا به بندند در قطع آن مجرب دانسته اند ✽

✽ **بهکرمول** ✽ بضم باء فارسي وسکون ها وفتح کاف وسکون راء مهمله وضم میم وسکون واو ولام ✽ **ماهیت آن** بیخی است هندی با ریشهای بسیار تلخ وتیز وسیاه رنک ✽ **طبیعت آن** کرم وخشك در دوم ✽ **افعال وخواص آن** مشهی ومنهی وجهت امراض ریاحی وبلغمی وحمیات مرکبه وتحلیل اورام وضیق النفس ودرد پهلو شربا وضمادا نافع — بهکرمول

✽ **بهنکره** ✽ بفتح با وخفای ها وسکون نون وکاف فارسي وفتح راء مهمله وها ✽ **ماهیت آن** کیاهی است هندی نبات آن تا بمقدار ذرعي وبرک آن شبیه ببرک انار وازان صغیرتر وبرک وساق آن شاداب وطعم آن اندک تلخ وتیز وسه نوع میباشد سفید وزرد وسیاه کل سفید ی آن سفید وسبزی برک وساق آن کمتر وکل سیاه آن سیاه وبرک وشاخ آن سبز تیره مائل بسیاهی وکل زرد آن زرد وبرک وساق آن سبز مائل بزردی واین هر دو نوع بسیار کمیاب اند ✽ **طبیعت آن** هر سه در دوم کرم وخشك ✽ **افعال وخواص آن** آشامیدن آب برک وساق کیاه آن جهت تقویت بصر وقوت باه ودفع ورفع رطوبات وضعف آن هر دو وبلغم وورم وصلابت طحال وجذام ومضمضه آن جهت امراض دهان ودرد دندان وقطور آن در چشم جهت رمد بارد وطلای آن بر سر جهت صداع وبرداء الثعلب وبهق وبرص وجذام وقوبا واکثر امراض جلد به تنهائي بشرط مداومت وخاریدن هر موضع هر مرتبه وبا بهاد ویه مناسبه دیکر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس وبرای جذام وبهق وبرص با خربق ابیض وبرای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق وهمچنین وبالخاصیت مصلح بدن وامراض جلدیه است وکفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصا نوع سیاه آن وکویند که چون کیاه آنرا با نمک بالسویه از هر یک سه درم بیاشامند وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد واکر قولنج مزمن باشد ومدت یک اربعین بهنکره خشک وکل تیسو وتخم پنوار که منکسویه است وهلیله وبلیله وآمله بالسویه کوفته بیخته باهموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع کردد مجرب وچون یکتوله برک آنرا با سه ماشه نمک نمک باهم مخلوط نمایند وفرو برند درد شکم هر چند کهنه یکساله باشد زائل کردانند وکویند اکر تخم آنرا در ایام من عصاره بلادر بخیسانند ودر زمین نیکو بکارند وبجای آب آب بلادر بآن دهند تا سبز کردد ویک پر مرغ سفید در پای کیاه آن فرو برند هرگاه آن پر سیاه کردد آن کیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند وتا هفت مرتبه در شیره بهنکره تازه تسقیه نمایند پس خشک نموده مائیده یک کف دست هر روز تا یکهفته بخورند جذام وبرص را زائل کرداند واکر تخم آنرا با کنجد وشکر هر روز قدری بخورند باصره وسامعه وسائر قوای بدنیه را قوی کرداند واکر با هلیله وبلیله وآمله هر چهار مساوی وربع وزن یکی دارفلفل بخورند قولنج را زائل کرداند — بهنکره

✽ **بهوئی آنوله** ✽ بضم با وخفاء ها وسکون واو وکسر همزه وبالفت هندی است بمعنی کیاه آمله زمینی بجهت آنکه کیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع وبرکهای آن ریزه شبیه ببرک آمله میباشد ودر زیر برک آن دانهای کوچك وشاخه آن باریک ✽ **طبیعت آن** سرد وطعم آن تلخ وزمخت ✽ **افعال وخواص آن** قطور آب نبات تازه آن بتمامه که مطلقا آب از خارج داخل ننمایند در ناصور وقروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن موثر وضماد سائیده آن با نمك جهت جرب مفید وبتنهائی جهت ضربه وسقطه نافع — بهوئی آنوله

فصــــل الباء مع الیاء المثناة التحتانیة

✽ **پیارانکا** ✽ بفتح باء عجمي ویاء مثناة تحتانیه والف وفتح راء مهمله والف وسکون نون وکاف فارسي والف ✽ **ماهیت** — پیارانکا

آن بیخی است طولانی بضخامت انکشتی وزیاده بر ان وطول آن تا یك وشبر وزیاده ونیز بعضی کره دار ورنک پوست آن زرد مائل بسرخی براق وظاهر آن اندک کره دار وچون کهنه کردد مائل بسیاهی میشود وطعم آن بسیار تلخ ومغز آن ریشه دار وصلب واز ملك رخام که در خنک نیز نامند میاورند بسلهت واسلام آباد واز انجا باطراف میبرند وبسیار رو فورند ارد ✽ **طبیعت آن** در سوم کرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ومنسوب بمشتری است ✽ **افعال وخواص آن** اهل آن دیار برای آن منافع وخواص بسیار نقل مینمایند ودر هر مرضی باد وانی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از انرا کلاب سائیده بر پیشانی طلا مینمایند ومیکویند که فی الفور درد ساکن میکردد وبرای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیارانکا با یک دانه قرنفل ویک دانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده میخورانند وبرای شبکوری پیارانکا وزرد چوبه از هر یك یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته دوده آنرا کرفته در چشم میکشند وبرای درد چشم ورفع سرخی وجلای بیاض پیارانکا چهار رتی زرد چوبه کره دار حضض هندی افیون از هر یك یکماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر کرم کرده برای درد چشم وسرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند وبرای جلای بیاض وقطع آن بامیل در چشم میکشند وایضا برای درد چشم قدری از انرا با قدری زرد چوبه وقلیلی افیون وبا هر مه مساوی سائیده بر ورم چشم طلا مینمایند درد وسرخی چشم را زائل مینماید وبرای درد کوش که چرک آن جاری باشد دو عدد بادنجان را درست بر آتش کرم میکنند ومیفشارند وآب آنرا کرفته قدری پیارانکا در ان میسایند وصاف کرده شیر کرم نموده دو سه قطره از ان در کوش میچکانند ومیکویند فورا درد را ساکن میکرداند وریم را زائل میکند وبرای درد دندان پیارانکا نمک اندرانی تنباکو وحلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر وپوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهتکتیه کویند از هر یک قدری نرم کوفته وبیخته بر دندان میمالند ودهن باز کرده سر را بزیر میدارند تا آب ورطوبات دفع کردد وبرای پینس که مرضی است که در ملک هند در بینی بهم میرسد میکیرند پیارانکا وتوتیای هندی از هر یك یکماشه ودر روغن کاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند اعضاء الصدر برای زیادتی شیر زنان پیارانکا یکماشه سیاه دانه زیره سفید شقاقل بآب نرم سوده صاف نموده میآشامند تا سه روز وبرای ضیق النفس وسرفه کهنه یکماشه پیارانکا با پوست بیخ بر بار وپوست بیخ کنکهیه از هر یک یکماشه درهم نموده درمیان غلیان مانند تنباکو میکشند ایضا برای ضیق النفس وسرفه کهنه با آب مطبوخ پوست رنکنی بکسر را که آنرا بهندی بهتکتیه نیز نامند وشاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آنرا در نیم آثار آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود میآورند وصاف نموده یکماشه پیارانکا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار چهار کهری که تخمینا یك ونیم ساعت نجومی میشود مقدار یك توله از ان آب را شیر کرم نموده مینوشند وهمچنین تا آنکه آب تمام صرف شود واکر مرض کهنه باشد واز ین مقدار آب زائل نکردد مرتبه دیکر ترتیب داده میآشامند واز برای دبه اطفال که آنرا بهندی آزار پسلی وبکهی نیز می نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو ونیم ساله وتا سه ساله دفعة بهم میرسد وعلامت آن تب وجستن پهلو وکود افتادن خصوص پهلوی چپ ونفس ببالا کشیدن وتواتر نفس ونکرفتن پستان وکریه بسیار وبیقراری وبی آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مفصلا ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانکا با یک دانه قرنفل ویا فلفل سیاه هر کدام که باشد وآنرا در زهره خوک ترکرده خشک نموده باشند وبعضی عورات هند چون آنرا مستعمل دارند نزد

اوکشان میباشد باشیرد ایهٔ آن ماثید • مخورانند ومیکویند که فی الفور آرام میابد اغذ الغذا • برای تقویت معده وزیادتی
اشتها پیاز انکاره ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ شیطرج هندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک پانکا از هریک یکتوله
بکهمهٔ سفید وج ترکی زاج بریان از هریک یکماشه کوفته بیخته بآب لیمو تا نه ساعت کامل سحق مینمایند وحبوب می بندند
وهرحبی بقدر نخودی و یا فلاتی یک حب شام بآب نیمکرم فرومی برند واز برای تقویت معده وزیادتی اشتها وسرعت
هضم یکماشهٔ آنرا بانانخواه و رازیانه وبا برنک و نمک سیاه از هریک یکتوله بآب لیموکاغذی یعنی لیمو آب مقدار ده
دوازده عدد سحق بلیغ مینمایند آنمقدار که آب آنها تمام خشک کردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یکماشه
تاد وماشه بعد از فراغ طعام روز و شب میخورند تا یکهفته واز برای تقویت معده ورفع انواع اسهالات وبواسیر وضیق
النفس رطوبی وصرفهٔ بارد ورياح بوقرا قوعکم وبالجمله اکثر امراض بارده رطبه یک وزن آنرا باده وزن فلفل سیاه
نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح ویک حب شام میدهند واین بتجربه رسیده واز برای دفع انواع
هیضه خواه محتبس باشد وخواه جاری بعنوان ان قی ویا اسهال ویا هردو مقدار نیم ماشه آنرا باکلاب ویا با آب
ماثید میخورند واز برای هیضهٔ رطوبی وبلغمی مقدار دو رتی پیاز انکاره وسه دانه قرنفل وبیست ویک دانه فلفل سیاه
نرم سوده میخورند واکرقدری قلیل پیپتا نیز داخل نمایند بهتر است واز برای تخمه وسوء الهضم یکتوله رازیانه را جوکوب
نموده در آب جوش میدهند وصاف نموده مقدار دو رتی پیاز انکاره در آن انداخته میخایند وبالای آن آنرا میآشامند
وبرای بواسیر ورفع اسهال رطوبی یک وزن آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبند وبآب کنکهیه سرشته حبوب سازند هرحبی
بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا ودو حب وقت شام فرو برند بواسیر واسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است
اعضاء النفس از برای استسقا پیاز انکا نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید فلفل سیاه پوست بیخ برتاره پوست بیخ کنار جنگلی
از هریک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هرروز یکحصه را نصف صبح ونصف شام با عرق بادیان مینوشند وبجای
آب نانخواه ورازیانه وبیخ برتاره وپوست بیخ انار از هریک چهار توله در آب میجوشانند وصاف نموده بجای آب
میخورانند ایضا از برای استسقا هفت روز ناشتا با ادویه که ذکر میابد سفوف ساخته با آب سرد میخورند ادویه این است
پیاز انکا چهار رتی بکهما سفید دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید از هریک چهار ماشه نرم سوده سفوف میسازند
وهشت حصه نموده هفت حصهٔ آنرا هفت روز ناشتا میآشامند ومیکویند باید که بز ودی بالای آن دال باخشکه
بخورند انشاء الله تعالی دراین مدت زائل میکردد واز برای طحال پیاز انکا زهرهٔ خرکوش زهرهٔ زاغ سیاه زهرهٔ ماهی
زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هریک یکماشه بآب برک صبر که بهندی کهیکوار
نامند خوب حل نموده بمقدار دانهٔ ماش وخردل حب می بندند هرروز یک حب صبح ویک حب شام وکبیر را حب
بقدر ماش وصغیر را حب بقدر خردل میدهند واز ترشی و بادی پرهیز می فرمایند وقلیلی روغن در طعام آن داخل
مینمایند وقدری پیاز انکارا باموکه ماثید وبرورم طحال طلا می نمایند واز برای دفع پرموت که آزاری است که بعضی
عورات را بعد از زائیدن عارض میکردد وآن زن روز بروز زرد وضعیف ولاغر میکردد و اکثر طبیعت او ملین میباشد
دو رتی پیاز انکارا بابیست ویک دانه فلفل سیاه وباد و ماشه کوشت دهنیس که جانوری است هندی و دو ماشه کوشت بچهٔ
آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده وازشکمش برآورده خشک کرده باشند نرم سوده حبها میسازند وتا هفت روز ناشتا

میخورانند واز غذاهای نامناسب پرهیز مینمایند ایضا برای پرموت یک هرخ پیاز انکارا با عنبر اشهب ومشک خالص وزعفران
از هریک دو ماشه فلفل سیاه بیست ویک دانه کوشت دهنیس کوشت بچهٔ آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هریک
سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هرحبی بقدر یکماشه هرروز یک حب آنرا میخورانند واز ترشی وبادی واز اغذیه هامی
جارده پرهیز مینمایند وبرای دفع سلس البول پیاز انکا دو رتی نانخواه یکماشه پوست بیخ بربار پوست بیخ کنار تخم کنکهیه
از هریک یکماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا میآشامند وبرای نزول آب پیاز انکارا با زنجبیل سفید ماثید وبرموضع ورم
طلا مینمایند وبد ستور با فلفل سیاه وبرای نزول آب در خصیه شش ماشه آنرا با پوست شیطرج هندی وپوست بیخ تا توله و
پوست بیخ بربار از هریک شش ماشه خشک نموده با عصارهٔ پوست درخت بکاین خوب حل کرده کرم نموده ضماد می نمایند
بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زائل میکردد السموم برای مارکزیده فی الفور قدری پیاز انکا با شیر درخت عشر که بهندی
آکه نامند وشیر درخت زقوم که بهندی تهوهر نامند نرم سوده بران موضع طلا می نمایند وقدری پیاز انکارا با جدوار
مجرب ماثیده میخورانند وبا فلفل نیز الاوجاع سه ماشه پیاز انکارا در پاو آثار روغن سرشف با کنجد خوب میسوزانند
وصاف کرده شب کرم نموده برموضع وجع میمالند واز هوای سرد محفوظ میدارند ایضا جهت اوجاع یکتوله پیاز انکارا با کل
دهاوه وطلبله زرد از هریک یکتوله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میکذارند
وکاه کاه بر هم میزنند پس عند الحاجت کرم نموده برموضع وجع میمالند وبرای تحلیل اورام وغدد وتسکین اوجاع باده وزن
آن فلفل سیاه بآب نیم کرم سوده کرم کرده ضماد مینمایند • حب پیاز انکا • نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس
وصرفه وسوزش فم معده وجذام وآتشک وجرب وحکه وقروح خبیثه وغیرها صنعت آن پیاز انکا چهار رتی زعفران ومشک
خالص از هریک یک رتی کافور خالص ومرمیائی از هریک یکماشه اجزا را کوفته بیخته سه حب میسازند هرروز یک حب
آنرا ناشتا میخورند وغذا وقت ظهر نخود آب وشب قلیه با خشکه واکر مزاج قوی باشد وهضم تواند نمود وقت ظهر کیلهٔ
مقوی میخورند واز حموضات ولبنیات پرهیز می نمایند

پیپل

• پیپل • بکسر باء عجمیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء عجمیه ولام لغت هندی است • ماهیت آن درخت هندی
است در جمیع ملک هند بهم میرسد وبسیار عظیم وچتردار میباشد وهنود آنرا تعظیم مینمایند وبرک آن عریض اندک طولانی
وباکنکرهٔ کمی ونوک آن بلند وتیز • طبیعت برک پوست ودرخت آن کرم وخشک • افعال وخواص آن ضماد
پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام وزخم ناسور وبرک آنرا که بر دمل کرم کرده بندند تحلیل برد ویا
پخته نماید وبرک خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته کرما کرم در آب سرد اندازند تا هفت برک وآن آب را بنوشند
تهوع وقی را بازدارد ونیز پیپل بهندی دار فلفل را نامند •

بیخ زرین کیاه

• بیخ زرین کیاه • بکسر باء وسکون یاء وخاء معجمه وفتح زای معجمه وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وکسر
کاف فارسی وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وهاء بفرنکی جیموتا مند • ماهیت آن بیخی است شبیه به بهمن سفید واز آن
طولانی تر وسنکین تر وصلب تر وبعضی مائل بزردی وسنکین وبسیار صلب واندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان
زرد شده واین بهترین آن است واز چین وزیرباد است می آورند وکران بها است خصوصا نوع صلب سنکین مائل بزردی
آن • افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی وارواح وبا • چون مقدار قلیل از آن را باکلاب بسایند ویا شامند ویا کوفته

بعضه بر آب کرشته باشید و بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درهم *

* بیسم * بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه وکسر سین مهمله و سکون میم * ماهیت آن ثمری است شبیه به به کوچکی و صلب و با زغب بسیار زیاده از به و انطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب و امرود و یا با نهال بلوط و یا بید و یا قسطل که شاه بلوط است مینمایند و کثیر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است و تا اوا سط زمستان می ماند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن نافع زهر سموم حاره و مضمضهٔ طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن مولد سدد و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

* بیش * بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین معجمه * ماهیت آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید و انواع میباشد و در هیچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن همه مخدراند فی الفور معفن ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان حسب و بعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آنرا سینگهیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینگهه شاخ را گویند و این را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند و این اکثر در کوه دابربت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیدار و که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ و رنگپور و رانکاماتی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین و قوی ترین آن آنست که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه مصمغ براق باشد و بعد از ان آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن زرد و سفید باشد برهمنی نامند و برک بمراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتبه است که چون کسی آنرا بدست و یا و بدن عرق آلود و یا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که ما ئید بر شاخ گاومیش شیردار میمالند اگر خون از پستان بر آمد و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسیار قوی است و الا ضعیف و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون دانهٔ درست آنرا بر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیهٔ سینگهیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بران گاومیش و یا گاو سوار شود در وی نیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند زیرون موزه و کفش بر اکب بپوشند آن سرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار خرد له از ان کشنده است فی الفور و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند آنچنین بیشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دوم بچهناک است و این بیخی است که در رهیات و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ منبت این نیز منابت سینگهیا و سمیت این از ان ضعیفتر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن و اهل اطبای هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تیلیای آن را که برنگ روغن چراغ زرد و تیره مائل بسیاهی میباشد و سطبر و سر آن باریک مانند شاخ گوزن و از همه

اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف و بهمان شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند رود منتاو با چلک و کهجابن و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از دود انک تا نیم درهم آنها کشنده است بتعفین و انفساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مائل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی تیز ک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامیده ان در شیر جوش داده سمیت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این را قرون السنبل نامند و احیانا در سنبل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهرا تصورات گویند و این سفید مائل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی کرده دارد بقدر انگشتی میباشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی آنرا مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی میباشد یک دانگ این کشنده است بکیفیت غالبهٔ خود بسوزش اندرون و غلبهٔ حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها و قسمی دیگر را ملدیه نامند یعنی شبیه بزرد چوبه جهت آنکه بندرت در میان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا میشناسند اولا از میان زرد چوبه جدا نموده بعد از ان آنرا جوش نموده خشک کرده حمل و نقل ببلدان مینمایند و رنگ این مجزوا غبر با اندک زردی و منقط بسیاهی میباشد و این را کالا کوت نیز می نامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت کیاه آن آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام سکون باد متحرک میباشد و قسمی را متوا مینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت میشود و این در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقة این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد که بجا زبیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد را تمام دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم از ان جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل ذکر نه نموده گیاه آن بقدر رشبری و با یک ساق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سائر بیخهای سمی آنست که کسانیکه میشناسند و عادت باستعمال سمیات کرده اند در روزیکه آن بیخها رسیده شب ها رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هرجا که بیخ سمی قوی بود از ان موضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاک تراز برای نشان و علامت بران موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را باحتیاط بر میآورند و در رها به خشک مینمایند و گویند در زمینیکه اقسام بیخ اعلای آن میروید مانند سینگهیا و بچهناک و کالا کوت هیچ گیاه دیگر نمیروید مگر جدوار و آن نیز بچند ذراع دورتر و بر اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوجا بضم باء موحده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع مائل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که گویا چرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد زیرا که اگر بوی آن برایشان برسد هلاک میگردند الا حیوانی که آنرا موش بیشا نامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از ان بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد * طبیعت آن بدانکه حکمای هند و یونان را دران اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا سرد در درجهٔ چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افساد آنرا تابع خواص و جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبهٔ چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن * افعال و خواص آن اصلاح نمودهٔ آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه مانند سرفهٔ ضیق

النفس وقروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات شربا وطلاء نافع ودستور تیه بهو خوردن ومرکبات مصنوعهٔ آن مانند تریاق تنک وحبوب بیشی ومعجون بیشی وروشن ومفرح دلکشای بیشی وتدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت ومجملی اینجا ذکر مینماید آنکه از جملهٔ احوالی که طاری میکرد د شخصی را که بیش خورده باشد خدارت وبعضی اعضا وورم اعضای باطنی ولبها وزبان وخیرکی چشم وبرآمدن آن از حدقه ورعاف ودوار وصرع وغشی است کویند از استشمام رائحهٔ کل آن نیز صرع عارض میکردد ومرکه از آن اعراض نجات یابد قلیلی است که بسل منجر نکرد د علاج آن نخورانیدن جدوار مجرب ومثرود بطوس ودواء المسک خصوصا مر آن وفاد زهر حیوانی ومعدنی ومشک خالص وپوست بیخ کبر است وآب برک بید انجیر مکرر قی فرمودن بطبیخ بزر شلجم وروغن کهنه پس آشامیدن چهار اوقیه طبیخ جفت بلوط با دواء المسک وتریاق فاروق وپوست بیخ کبر مفید است اکر بسیار قوی نباشد ومهلت تدابیر بدهد وکویند تریاق فاروق را چندان درین تاثیری نیست مکر جدوار فایق را ونیز خورانیدن مشک وفلفل ویا دزهر معدنی وشیر ومر وزنجبیل وطین مختوم وجدوار فایق وپوست بیخ کبر وتخم ترنج وتخم مرو وحلتیت وزراوند وقرنفل وهربی وکوشت ثور دشتی قدید کرده وموش بیش تریاق اربعه وتریاق کامل وتریاق الطین جدید

• بیش موش بیشا • ماهیت آن کویند حیوانی است شبیه بموش مکان آن موضعی است که منبت بیش است وکوشت آن تریاق بیش وسائر سموم حیوانی ونباتی است وجهت بهق وبرص وجذام نافع وبعضی کفته اند که آن نباتی است درحوالی بیش میروید وفاد زهر اوست وآنرا بوحانامند وآن حیوان وکیاه مرد ود ریش ذکر یافتند

• بیض • بفتح باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وضاد معجمه مراد ازمطلق آن تخم مرغ خانکی است که بفارسی تخم وخایهٔ ماکیان وبهندی مرغیکا اند انا مند • ماهیت آن معلوم است بهترین آن بزرک مقدار آنست که در زمان روز از مرغ تولد کرده باشد زیرا که حرارت هوا معمل آن است وحافظ آن از فساد مواد رنک نکاه میداشتن • طبیعت زردهٔ آن مرکب القوی مائل بکرمی تا آخر درجهٔ اول وسفیدی آن سرد وتر در دوم وپوست بیرون آن در اول دوم سرد وخشک وپوست سفید اندرون آن که غرقی نامند سرد وخشک در اول • افعال وخواص آن زردهٔ نیم برشت آن صالح الکیموس کثیر الغذا قلیل الفضول ومقوی دل ودماغ وبدن ومبهی وجهت منع نزلات حاره از سینه واصلاح حال سینه وخشونت آن ونفث الدم وخشونت معده وروده ومثانه وقرحهٔ کرده ومثانه ومقوی شخصی که خون زیاده از رعاف شده ویا ضعفی از فصد بهم رسانیده باشد وموافق مزاج سوداوی وچون زردهٔ آنرا در ظرف چینی با غیر آن برهم زنند ویا اندک نمک یا مری در ظرفی مس و غیر آن که در آن آب باشد بکذارند وجوش دهند تا نیم پخته کردد ودرین بوهم میزده باشند واین بهترین انواع طبخ آن است ومربع الهضم جید الغذا است وجهت حلق ومرفه ونفث الدم وتقویت باه وخوردن زردهٔ خام آن جهت رفع اذیت کزیدن مار وتصفیهٔ صوت وحرقت مثانه مفید مضر معده واکثار ومداومت آن مولد حصاة کرده وبهق وکلف ونیم پختهٔ آن در مزاج اطفال نائب مناب شیر وبسیار پختهٔ آن دیر هضم خصوصا در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد ومورث قولنج مصلح آن ادویهٔ حاره وآب کامه وباکندر جهت مرفه وبا تخم کتان جهت ضیق النفس وبا اندک نمک وکندر وانزروت جهت تسمین بدن بیعدیل وبا دم الاخوین جهت زحیر وبا کهربا وطباشیر جهت قطع سیلان خون وتسدید افواه عروق رحم وبا سماق ومازو ودانهٔ مویز وانکور وامثال اینها جهت اسهال مراری وبا مصطکی وامثال آن جهت درد شکم وبا تخم تره تیزک ونمک

عقعق ونشارهٔ قضیب کاو کوهی ودارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع ونیم پختهٔ آن درصورتیکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وضماد آن با روغن کل وبابونه جهت ورم چشم وانثیین ومقعده وبا موم روغن جهت تلیین اورام اعصاب وطلای پختهٔ آن با زعفران وروغن کل وآرد جو بر پیشانی جهت منع نزول وضربان چشم وجهت ورم بوامیری ومقعده وضربان آن وبا عسل جهت کلف وآثار سیاهی وبا مرو زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد وبتنهائی جهت شقاق حلمی نافع وچون زردهٔ آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد ویا زیاده با زیرهٔ کرمانی وکل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر پارچهٔ کرباس آب نادیده مالیده کرم کرده بر کمر بچسپانند درد ووجع آنرا تسکین دهد وتقویت بخشد وبتنهائی چون پارچهٔ کرباسی را مدور چیده وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بران بمالند وبر دمل ویا ورمیکه خواهند منفجر کردد کرم نموده بچسپانند در یک وروز منفجر مینماید خوردن زرده با سفیدی آن موافق محرور المزاج وتدهین روغن زردهٔ آن جهت برآمدن موی ریش وغیر آن وبرای تقویت باه وجهت تمدد وتشنج امتلائی حادث از برودت ورطوبت مجرب وسفیدی آن مفری وخوردن آن مولد خلط خام ولزج ودیر هضم وبا آرد جو قاطع نزف الدم ونفث الدم از فوق وتحت وضماد آن جهت درد چشم وحرارت مقعده وقروح حارهٔ خبیثه وسوختکی آتش وآب کرم ومنع آبله کردن آن وبر بشره جهت رفع آثار حرارت آفتاب وآتش وبا ادویهٔ قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید وباکندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم وطلای آن به تنهائی رادع ومسدد مسام وجهت اورام حاره نافع وباکافور وبزر البنج جهت تبرید چشم ورفع حدت وسوزش حادث از کرمی آفتاب وبا آتش وحقنهٔ آن با اکلیل الملک وامثال آن جهت تسکین وجع امعا وسحج واسهال مراری وحمول آن با روغن کل جهت ضربان مقعده وورم رحم مفید وپوست صلب بیرون آن جالی ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب وحکه وذرور آن با صدف جهت بیاض چشم وقطور مکلس آن یعنی سوخته مانند آهک سفید شدهٔ آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر ونفوخ سوختهٔ آن بقدر یکه سیاه شود وخاکستر نکردد جهت قطع رعاف مهلک مجرب وخوردن تازهٔ مسحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه وطلای آن با عسل وسرکه جهت تحلیل اورام وذرور آن قاطع خون وجهت التیام جراحات کهنه والصاق جراحات تازه مفید وپردهٔ ملاصق پوست آن یعنی غرقی با خون بچهٔ کبوتر حمولا مفید بکارت است واز اسرار شمرده اند وپوست تخم مکلس در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حیلهٔ جهت نیم بخت نمودن آن قرار داده که هرکاه در آب کرم جوشان بکذارند تا صد عدد که شمار کنند وچون در آب سرد بر آتش کذارند تا صد عدد که شمار نمایند نیم پخته میشود ومقدار شربت آن از پنج عدد تا پانزده عدد وتخم سائر طیور را ماکن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله تعالی وبالجمله بیض ملطفات بری جهت صرع وبیض رخمه جهت دفع سموم وتخم تدرو وتخم تیهو ودراج وکبک شبیه اند بتخم مرغ خانکی وطریق تکلیس قشر آن و حلوای زردهٔ آن ورشته وشش رنیچه که بفارسی ششرنکه ونسخ عجه باقسام وکوکو ونیمرو ونیم بست در قرابادین ذکر یافت

بیل • بیل • بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام لغت هندی است • ماهیت آن ثمر درختی است هندی بقدر انار بزرکی وبهی متوسط وپوست آن درخامی سبز ونرم وبعد از ان بسیار صلب وبعد رسیدن مائل بزردی وبعضی زرد کم رنگ وپوست آن اندک نازک که زود شکسته میکردد بر سیدن ضربه وصدمه ومغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی ولزج وتخم آن درغلافهای طولانی ودر هر غلافی پنج وشش ویا زیاده بحسب خوبی وبدی نوع ثمر آن بالای آن تخمها

یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت وعفوصت وبالای آن غلافها و در بین آنها وزیر پوست صلب مغز آن وریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف مغز آن نفوذ کرده و بهترین آن آنست که بزرگ ورسیده وپوست آن نازک وبسیار خوشبو ومغز آن بسیار شیرین وخوشطعم وراٸحه وبی عفوصت وتخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای مذکوره کوچک وازهم دور و بسهولت وبدون آنکه شکافته کردد ورطوبت لزجه آن بمغز آن سرایت نداده وبد طعم کرداند جدا کردد وریشهای آن نیز کم باشد که با آسانی توان از آن جدا نمود وچون در آب حل نمایند واز صافی بکذرانند تمامی مغز آن از صافی بکذرد وریشهٔ کمی دران بماند وشربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم وشیرینی نباشد واکر باشد بقدر قلیلی شیرین کردد وانچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است ودرخت آن بزرگ تا بقدر درخت کردکان وسیب وبزرکتر از آن نیز میشود وبرک آن بزرکتر از برک سیب میشود وفی الجمله شبیه بآن وچوب آن صلب وسنکین وکم ریشه * طبیعت پختهٔ رسیدهٔ شیرین آن کرم در اول وخشک در دوم ونارس بسیار خام آن سرد در دوم ونیم رس آن سرد در اول وخشک در دوم وباقوت قابضهٔ حابسه * افعال وخواص آن مقوی دماغ وقلب وکبد ومعده وقابض وحابس اسهال مزمن وقاطع لزوجات وحیض خواه مغز آن را بی شیرینی ویا با شیرینی بخورند ویا شربت نمود یعنی در آب حلکرده باشیرینی وبی شیرینی بی کلاب ویا باکلاب بنوشند اکثار تناول آن مولد بواسیر رسد خصوصا نیم رس آن ومصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن ونیم رس آنرا چون بکل بکیرند ودر زیر آتش طبخ دهند واز مغز پختهٔ آن مقدار چهار مثقال تا هشت مثقال وزیاده هم بحسب حاجت باهموزن آن شکر ویا نبات ویا نیم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع ومجرب وروغن تخم آن صاحب دستور الاطبا کفته که در کتب فارسی که در هند وستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اکر بتجربه مقرون آید از عجائب ونوادر خواهد بود طریق اخذ آن آنست که بکیرند تخم آنرا وبطریق پتال جنتر روغن آنرا بکیرند ومدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یک دام آنرا با آب مطبوخ هلیله وبلیله وآمله منقی از هریک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجائب ومنافع بی شمار مشاهده نمایند ونیز نوشته که بکیرند از هلیله وبلیله وآمله هریک یکتوله ودر آب بجوشانند وصاف نمایند ویک تانک ازین روغن را با آن ممزوج نمایند وتا چهل روز بیاشامند * باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است * فصل التاء مع الالف *

* تانبول * بفتح تا والف ونون وضم باء موحده وسکون واو ولام لغت هندی است وتنبول وپان نیز نامند * ماهیت آن برک نبات نجمی است یعنی نباتی است بیاره دار مانند انکور وساق وشاخ آن باریکتر از آن وبرای آن نیز دار بسته میکنند وبرک آن سبز پهن ونصف بالای آن صنوبری وسر آن تیز وپائین آن عریض املس بی تشریف وزغب ومانند برک آن اندک بلند وچند نوع میباشد یکنوع آنست که برکهای آن نازک وکوچک وسفید میکردد بتعمل ومنبت آن مکهه که دهی است از مضافات صوبهٔ بهار عظیم آباد ولهذا آنرا مکهی نامند واین خوشبو ونیکوطعم ولطیف وکم حدت است * طبیعت آن معتدل در حرارت ویبوست ونوع دیگر کنکیر یست که در شاه جهان آباد واکبر آباد ونواح آن ودکهن میشود برک آن بزرکتر از برک مکهی ودر جمیع افعال وخواص ومزاج قریب بآن ونوع دیگر آنست که برکهای آن بزرگ وسبز وبسیار لطیف ونازک ودر منارکا نون که قریهٔ است از قرای مضافات جهانکیر نکر از بنکاله میشود وبافوری مینامند در تانبول

حدت طعم وتندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد * طبیعت این کرم در آخر دوم وخشک در اواسط آن ونوع دیگر که برکهای آن بزرگ ومتوسط سبز ونازک وبتعمل سفید میکردد ودر اکثر بلاد هند وبنکاله میشود واین را سانچی مینامند واین نیز لطیف وخوشبو است ولیکن بلطافت رائحهٔ آن سه نوع نیست * طبیعت این حار یابس قریب باوائل درجه ثانیه است ونوع دیگر آن است که برکهای آن سبز وبزرکتر از انها وباحدت طعم ورائحه وبنکله مینامند جهت آنکه مخصوص بنکاله است * طبیعت این حار در اواخر درجهٔ دوم ویابس در اواسط آن وهریک از سانچی وبنکله اصناف میباشد در هر بلدی وجائی بقسمی در بعضی جاها ورقهای آن بزرکتر ودر بعضی جاها کوچکتر واز اصناف بنکله انچه برکهای آن نازک وکوچک واندک عریض میباشد ملکپوری مینامند منسوب بملکپور نام دیهی است از دیهات مرشد آباد که در انجا بهم میرسد واین بهترین اصناف بنکله است وبالجمله آنرا انواع واصناف بسیار میباشد در هر بلدی وجائی بنوعی خاص وبنامی مشهور وبرک تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد وبعد از چیدن بعضی را بتعمیل سفید مینمایند بدین نحو که برکهای بسیار از آن را در زنبیلی ویا سبدی ویا کیرهٔ که بهندی توکری مینامند کرده سر آنرا به پیشال یعنی کاه برنج یا کندم که بهندی پوال نامند پوشیده ودر زمین کودی بمقدار آن کنده ودران کود اول آتش می افروزند تا قدری کرم کردد پس آتش را از آن کود برآورده زنبیل تانبول را یکشبانه روز در میان آن میکذارند وبر بالای آن سنکی ویا چیزی ثقیلی برای آنکه برکهای نرم شده بهم بنشینند میکذارند پس در تابستان شبها در شبنم ودر زمستان جای کرم نکاه میدارند برکهای آن سفید ونازک میکردد وبهیج آن انچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولنجن نامند ودر خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی وبهترین آن مطلقا برک متوسط سفید نازک کهنهٔ آن است وبرک خام نورس وسبز تازه اخذ نموده ویا بسیار کهنه بدرخت مانده ورطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیرا که این فازک ولذیذ واین زمخت وباعفوصت میباشد * افعال وخواص آن مطلق مفرح ومشهی ومقوی معده وجکر ودماغ ودل وحافظه وفهم ونشاط آورنده ومفتح وحل رفضلات ومضغ آن جهت دفع رطوبات دهان ولثه واستحکام وتقویت دندان ولثه وخوشبوی دهان وتسکین عطش کاذب بلغمی وکرسنکی وتصفیهٔ صوت وضیق النفس وسرفهٔ بارده رطوبی بلغمی وتقویت معده وماسکه خصوصا با فوفل ودانه هیل نافع وقاطع نزف الدم لثهٔ وتحلیل اورام آنها وضماد آنها ملحم جراحات تازه وبستن برک پان بنکله کرم کرده بروغن ول آب که در بیضه باشد وسه برک بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید در ابتدا ودر دو سه روز بتحلیل میبرد واکر بسیار کرمی کند وتاب نیاورند دو برک بالای هم ویا یک برک بندند ویا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز باد ودو روز درمیان تا بتحلیل رود وچون برک تانبول را با مصالح آن که قدری فوفل ورق کرده وقلیلی کات هندی واندک آهک مغسول است واهل هند قاطبة باینها مخمور اند بخایند وآب آنرا بر زخم تازه عموما وبر زخم کچلی سر بعد سرتراشی وخون آلود بودن بمالند وهمچنین بعد ختنهٔ اطفال بران بچکانند ویا بپاشند خون آنرا بند میکند وموجب خشکی وسرعت اندمال میکردد ودستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند وثفل آنرا می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد ومورث قولنج است وکاهی برای لذت ویا برای تقویت معده وتقطیع اخلاط بلغمیه چند دانهٔ قاقلهٔ صغار ویا کبار ویا یک دو دانهٔ قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند وناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را ودر بعضی امزجه ناشتا اسهال میآورد خصوص بنکلهٔ آن وچون بی مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برک آنرا یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینماید وسرفه وضیق النفس

واطفیل را اهل هند هرکاه تانبول کویند مراد شان مرکب مکری است که از برگ تانبول وجوز بوا و شربت نبات وغیرها ترتیب میدهند و در قرابادین نسخهٔ آن ذکر یافت وعرق آن نیز

تاڑ * تاڑ * بفتح تا والف وراء مهمله * ماهیت آن اسم درختی است هندی تنهٔ آن بسیار بلند وقوی وبر سر آن برگها وهر یک با ساقی بلند وچتردار وهر یک مشتمل بر برگهای بسیار بهم پیوسته شبیه به پنجهٔ آدمی وبلند پا اندک ضخیم تر از برگ خرما وناریجیل وازچتر آن اهل هند بادزن میسازند وازبرگهای آن بوریا میبافند ونویسندگان اهل کتک که ادیسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بران مینویسند ومدتها میمانند وآن نروماده میباشد نر آن خوشه بر میآورد وثمر نمی بندد مانند نخل نروماده آن ثمر می بندد وثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست وجوف آن پر ریشه ودر ان دانهای اندک پهن در بعضی ثمرها چهار دانه ودر بعضی سه ودر بعضی دو ودر بعضی یک دانه میباشد وآنرا بهندی تار کل مینامند ودر خامی شکافته بیرون آورند ومیخورند تر وشاداب ونازک واندک شیرین مانند فالودهٔ منجمد ومغز نارجیل تازه بسته میباشد وهرچند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مانند مغز نارجیل در پاشی بسیار صلب میشود ودرین هنگام درمیان ریشهای بالای دانه آن که مانند انبه ریشه دار است رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخی وبد بوئی مرخ رنگ بهم میرسد وبعضی مردم آنرا قدری میدهٔ گندم واندک شیرینی داخل کرده درروغن مثل گلوله بریان کرده میخورند اهل بنگاله وعظیم آباد واهل هند سرخوشهٔ ثمر آنرا خواه نر وخواه ماده را زماده بیشتر بریده ظهور وخامی بریده ظرفی گلی را بدان می بندند وانچه آب ازان جمع میگردد بوقت صبح بر می آرند ومی آشامند وآنرا تاڑی مینامند وطعم آن اندک شیرینی مائل وفی الجمله کریه الرائحه وتا زگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده وبجوش نیامده میگویند که غیر مسکر است وچون بجوش آمد مسکر میگردد وبا اندک گرمی وحرارت آفتابی که بدان رسد ویا آنکه ظرف آن آلوده بتاڑی قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش میآید ومسکر میگردد واهل اشب ظرف نوی را بدان می بندند وقبل از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند وخواهش بخوردن آن وزلوع بدان دارند نزد یک درخت آن رفته بمجرد فرود آوردن میخورند وهر مرتبه ظرف را تجدید مینمایند وانچه روز بسته اند بفاصلهٔ سه چهار ساعت فرود میآورند وبا زاین بسبب گرمی هوا اندک مسکر میباشد وازان سرکه نیز میسازند وآن سرکه بسیار ترش ولطیف میباشد * طبیعت دانهٔ ثمر خام آن سرد وتر وتاڑی آن مرکب القوی با حرارت ضعیفی ورطوبت بسیاری ودانهٔ ثمر پختهٔ آن سرد وخشک وسرکهٔ آن سرد وتر وبی قوت قابضه * افعال وخواص آن دانهٔ ثمر خام آن ثقیل وبطئ الهضم ونفاخ ورافع تشنگی ومقوی باه ورافع فساد صفرا وخون وضربه وسقطه ومدر بول وتاڑی آن نفاخ ومقوی باه ومنعظ ومسمن ومقوی ارواح ومنشط ورافع تشنگی ومدر بول وجهت حرقت بول وقروح مجاری آن نافع واندک مصدع واکثار آن مورث دوار خصوص مسکر آن *

* تال مکهانا * بفتح تاء مثناة فوقانیه والف ولام وفتح میم وکاف وخفای ها والف وفتح راء مهمله والف لغت هندی است وعوام تال مکهانا به نون وبزبان بنگله کانکهارا نامند * ماهیت آن تخمی است پهن اندک طولانی ریزهٔ اغبر اندک براق ولعابی مانند تودری وگیاه آن بقدر زرعی وشاخهای بسیار از یک بیخ روئیده وبرگ آن شبیه ببرگ کاسنی وخشن وزغب دار وگل آن سفید وریزه تر از گل کاسنی وعقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی وتخم آن در اینها الا آنکه در عقدهای این خارها مانند خار ام غیلان میباشد بخلاف کاسنی ومنبت آن کنار آبها وزمینهای نمناک * طبیعت آن گرم تال مکهانا

وخشک با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن تخم آن مفرح ومسمن ومبهی وزیادهٔ کنندهٔ منی وممسک آن ودافع فساد سودا وخون وچون نرم کوبیده مقدار یک درم تا سه چهار درم آنرا با هموزن آن قند یا شکر ویا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میکند وامساک منی میآورد وسرعت انزال وجریان منی را برطرف مینماید وکوبیدهٔ آنرا بر شربت پاشیده نیز میآشامند وداخل معاجین مبهیه نیز مینمایند وبسبب صلابت دیر کوبیده میگردد وآشامیدن آب مطبوخ برگ وساق آن وسلاقهٔ آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید وضماد ماثیدهٔ گرم کردهٔ برگ وساق وبیخ آن بتمامی بر کمر جهت وجع ظهر وبر مفاصل جهت فسخ عضل ووجع آنها وبخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

* فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الباء الموحدة *

تبن * تبن * بکسر تا وسکون با ونون بفارسی کاه نامند واسم جنس آن است * ماهیت مطلق آن معروف است ومیات کاه هرکیاهی بنوعی علیحده است * طبیعت اکثر آن در اول سرد ودر دوم خشک وبعضی را بحسب آن چیز مختلف * افعال وخواص آن جلوس در طبیخ کاه گندم وتعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام ورفع امراضی که از برودت هوا وبرف بهم رسیده باشد ومالیدن آن برقدمین جهت رنجی که از مشی بر برف ویخ حاصل شده باشد وشستن بدن بدان جهت رفع اعیا وسستی نافع لیکن بشره را شبیه بشرهٔ مریض میسازد وجوش دادن ترنج وبانک ولیموی درست دران وتبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی وزوال تلخی پوست آن است وضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک وقدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو سرد وافتراش آن جهت محرورین مفید وغسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب وکلف خصوصا سیاه آن وپشم وبرگ خرما از ان رنگ مینمایند وسیاه میگردد وازخاصیت کاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفهٔ آن بخور نمایند آنرا وثمر آنرا محفوظ میدارد از افتادن ومجموع کاه خصوصا کاه خلر که جلبان نامند مضعف عصب وخواب بیدن بران بغایت مضر وعرق کاه گل مقوی دل ودماغ وجهت رفع غشی وسستی وضعف دل محرورین بغایت نافع وطریقهٔ اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر نمایند وبقدر حاجت بیاشامند وبوئیدن کاه گل خصوصا کاه گل دیوار مطبوخ در ود خورده که بران آب ویا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب ودماغ است

* فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الدال المهملة *

تدرج * تدرج * بفتح تاء مثناة فوقانیه ودال وسکون راء مهملتین وجیم معرب از تذرو فارسی است وبترکی قرقاول ودر تنکابن ومازندران تورنک وبهندی لونامند * ماهیت آن طائری است خوشرنگ لیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج واز ان بهتر وکوچکتر وحلال گوشت * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک وخشکی آن از دراج کمتر * افعال وخواص آن گوشت آن بغایت لطیف وسریع الهضم ومولد خون صالح مقوی دماغ وفهم ورافع نسیان ووسواس خصوصا که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند واکتحال زهره وخون وبند متور قطور آن جهت بیاض ونزول آب درچشم وسعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی وجهت رفع نسیان ووسواس وخیالات فاسده مفید وطلای سرگین آن جهت بهق وبرص وکلف واصلاح بشرهٔ زنان حامله نافع وخاکستر پر آن صیاد کنندهٔ هوا است ویکن زرد سفید میگردد وذرورا مغز خوان آن بسیار نوم حائیدهٔ آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب واکثار خوردن لحم آن مصدع ومولد مرهٔ صفرا در محرورین مصلح آن سکنجبین است

* فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الراء المهملة *

تراب

• تراب • بضم تا وفتح را مهمله و الف و با موحده بفارسی خاک و بهندی متی نامند • ماهیت آن معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب وصول امطار ترد و خلق نرم شده باشد • طبیعت آن سرد با اعتدال و خشک • افعال وخواص آن مجفف و رادع و خاک اجاغ بسیار مجفف و قوت ردع آن زیاده و با اندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان نمک باشد و با ظرف سفالی که در آن نمک نگاه دارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده رطبه انفع •

تراب المربعات

• تراب المربعات • ماهیت آن خاک چهار راه است • طبیعت آن الطف و اعتدال است بسبب کثرت مس مات مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار • افعال وخواص آن مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و متوهله و استسقاء ضماد او دلکا نافع و جزو بعضی از معاجین تدبیه است و گفته اند از خواص آن است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا برداردند و در خرقه کبود ی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل مینماید و منع شر آن میکند و چون زنان مرخوره را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند و چون در ساعت سوم روز چهارشنبه برداردند جهت عداوت و تفریق مؤثر است

تراب الصیدا

• تراب الصیدا • ماهیت آن خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام • افعال وخواص آن جهت جبر و کسر شربا و ضمادا نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن شان آنست که چون مضغ آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق جل وعلا بسوی آن موضع رفته جبر صدع و فصل شکافتگی آن عضو مینماید باندک زمانی

تراب الشارد

• تراب الشارد • ماهیت آن خاک جزیره است از جزائر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل بآن را جزیره یابسه نامند • افعال وخواص آن گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بیرون می آید و جو و گندم روئیده در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر هر دابه معلوفه مسقط علق و همچنین چون آنرا بخور دو تعلیق بدان نمایند و در آن در جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی ماند •

تربد

• تربد • بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و تاک پتر و بد ارو و در بنگاله پتوهری گویند • ماهیت آن بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید سبک و مجوف انبوبی و د وطرف آن مصمغ منبت آن حوالی خراسان و هند و مدل و کیاه آن ساق دار و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن آسمان جونی بر سر ساقی روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه و زرد آن نیز بد است و بهترین آن باوصافی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه با اندک حلاوت طعم و قوت نافذ و جلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بود ردی و غیر مستعمل است • طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاء الاسقام گرم و خشک در آخر دوم گفته • افعال وخواص آن مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ و لزج بتر قیق و دافع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلاغم و مفتح سده آن و جهت فالج و امراض عصبانی و عرقه حادث بمشارکت رطوبات

معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفه مزمن و درد سینه و با پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم مائیه خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند و لیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم بیختن آن ننمایند تا بخمل معده وا معا نچسپد و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوه زنجبیل بخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن و یا کثیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آن است که ذراریح باکیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ریشه توت و در بعضی امزجه غاریقون است و طریقه تدبیر جوارش وحبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت

ترمس

• ترمس • بضم تا و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند • ماهیت آن تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و تند و پهن و مغز طح و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و زردتر و تلختر و ثقیل الرائحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالید و بستانی آنست و در تداوی بری بسیار تلخ آن • طبیعت بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک • افعال وخواص آن مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کننده کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق پخته سرشته آن با ماء العسل و با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سده کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیرناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و بثور و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و بد متور با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و نملة و نار فارسی و ورم سپرز و با مازریون جهت جرب مواشی و تقشیر پخته آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و یا ماء الرماد سرشته باشند و با سرکه تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط با هم جهت تسکین اوجاع حاره و بتنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیه آن و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آنرا با بزرکتان و اندکی ناخونیا سرشته بر پاره کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل و بروز مقعد و شقاق آن و بواسیر و یا مر جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر ثآلیل نافع آن ورمی است که اولا حس از عقب و بر طرف میشود پس متورم میکردد و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیه احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان با آن جهت کشتن کنه آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر در و دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع

تولید آنست و ریختن آن در بیق ومعقعه یعنی بشور و رطوبه مرو جرب واکله و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها با آن نافع و خوردن
تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم
و با عسل جهت ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و استسقا و تقویت معده و مثانه و رفع حصاة نافع و چون با بیخ نباتیکه آنرا خاما لاون
اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا غنم زائل کرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت
ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربهٔ ترمس آن است که چون مقدار یک مشت از آنرا نیم کوفته پوست آنرا دور
کرده در ظرف مس بی قلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بکف ردبا آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب
نماید پس بوزن آن روغن گاو بر آن ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بصرحد انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچهٔ کرباسی
بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر وركين و تهیگاه اسهال بلغم خام
و چون ارادهٔ قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت
اطفال و پیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد مرشدهٔ آن با عسل و مر مکی جهت ادرار طمث
و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن قویتر است از شیرین آن و بر شیرین آن غذا اثبت غالب و
ثقیل و بطئ الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیهٔ مطبوخ آن با دهان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک
و صعتر و شیرینی و آشامیدن نمیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن باد و بها زمه درهم تا پنج درهم و مقدار تا هفت مثقال
بدل آن در جلای آثار رد و وزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن درمنهٔ ترکی و در سائر افعال افسنتین است*

ترنجبین

* ترنجبین * بفتح تا و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن
شبنمی است که بر خار بکه آنرا حاج و خار شتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان و نواح آن می
نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن مغیل تازهٔ پاکیزه غیر مخلوط با برگ و
خار و معیار آنست زیرا که شاخهای آنرا بریده در چادرها ریخته میتکانند تا آنچه ترنجبین بر آنها انعقاد یافته جدا گردد پس
از برگ و خار و خاشاک پاک کرده با طراف میبرند و آنچه چسبیده و آلوده بد است در آب شسته صاف نموده میجوشانند
تا غلیظ و منعقد گردد * طبیعت آن در اول گرم و تر و جالی تر از شکر * افعال و خواص آن ملین طبع و مسهل صفرا
برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن
جهت اخراج اخلاط محترقه و با مطبوخ و با ماء الشعیر و دفع اخلاط حارهٔ حاده و با روغن کرهٔ گاو کومی جهت عسر البول
و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آنرا با نیم رطل شیر گاو و میش بیاشامند و مسخن بدن
و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که با حمی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم
و بواسیر و بول الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل آنست که
تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمرهندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز
نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غب خالص نوشته که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد
و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و صاحب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت
عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث

جدری و حصبه نوشته که آن مر دو را مضر است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و در تحقیق کیفیت آنها بقلب و کشتن علیل
و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت مناسب است ولیکن
از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بد مثوره مضر
است و مضر صرز و محرور المزاج مصلح آن تمرهندی و عناب و ماء الشعیر و بطئ النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار
شربت آن از هفت مثقال تا ده مثقال بدل آن شیرخشت است و بدل مثور آب جو با شکر سرخ و در واء الترنجبین و شراب آن
و معجون آن در قرابادین ذکر یافت   * ترخوانه *   * و تربنه *   مردود رقرا باد بن مذکور شد

* فصل التاء مع الشين المعجمة *

تشمیزج

* تشمیزج * بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زاء معجمه و سکون جیم
معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشک و چشوم و بعربی حبة السود او اهل حجاز بشمه و بهندی چاکسو نامند
* ماهیت آن دانه است بقدر یک دانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرک سیاه براق آنست و این
بیطار نوشته که انچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بکمان مردم آنجا آن افضل است
از حجازی * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند * افعال و خواص آن جالی و باندک
حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذی نافع و ضماد آن با زعفران و مامیران چینی
و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کنند جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده
استعمال نمایند و ضماد آن جهت جراحت قصب و اعصاب عصبانی و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز
با خمیر گل اشته در زیر آتش پخته پس بر آورده مقشر کرده استعمال نمایند و همه نوع دیگر و نسخ ذرورات تشمیزجی و قطور
و کحل آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الفاء *

تفاح

* تفاح * بضم تای مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند * ماهیت آن معروف است و
شیرین و ترش و مزه و معفوص چاشنیدار میباشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیده شاداب بزرگ لطیف
آنست * طبیعت شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ و ثمر آن با قوت تریاقیت * افعال و خواص مجموع
آن مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر الا و شا و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت فم معده
و منع انصباب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا اینکه در
معده باشد و پختهٔ آن جهت مرقهٔ یمنی و آب آن با شراب و آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه
مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قویتر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس
سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم
غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفتهٔ آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت صاحب سل و ذوبول یعنی لاغری
و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارس ربیعی آن مورث تبهای مرکبه و نسیان
و مولد ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عضل و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیهٔ لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قیء

بیوست دانسته اند ولیکن ثقیل وبطی الهضم ومسدد مضر محرورین وصاحبان بدن حاره وزبدن انکه خرما در آنها حاصل نمیشود امد آن بدن ان را اکثار خوردن آن جا ئزنی ومولد سودا ومسدهٔ جکر ومهرز ومحرق خون ومعفن اخلاط ومصدع ومورث قلاع دهان ورمد ودرد دندان ومصلح آن آب انار ومکنجبین وروغنها وخشخاش وبادام مقشر خوردن وشستن دهان بعد خوردن آن با آب نیمکرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند وبعد ستور غرغره با گلاب وسماق یا سرکه وخائیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان وقلاع دهان وخناق است ومصلح مدهٔ آن در مبرودین جوارشات مسهله بعصر وبالجمله در محرورین موجب امراض بسیار ودر مبرودین باعث زوال امراض باردهٔ ورطوبات بلیه وخام آن نفاخ وبطی الهضم وثقیل ومسدد وتخم آن گرم وخشک وصحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار وحرارت کمی وشدید القبض وآشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة وسائیدهٔ آن جهت رفع اسهال وبستن شکم بقوت وذرور سوختهٔ آن جهت قروح خبیثه ومغسول آن جهت التصاق جراحات تازه وریختن احداب عین وسبل وقروح آن وحلت بصر وسیاهی چشم نافع

تمر هرونی

* **تمرهرونی** * بکسرها وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء مهمله وسکون واو وکسر نون وبانوع تمر کوچک باریک سرخ رنگ یا مستهٔ باریک کوچک است

تمر هندی

* **تمرهندی** * بعربی صبارا وصبار وحوش وحومر وبهندی املی نامند * **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا الا آنکه از آن پهن تر وپوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی میگردد بخلاف باقلا ومغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد طول آن بقدر شبری ودو نوع میباشد یکی سرخ تیرهٔ اندک چاشنید ار ودر هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد ودر گجرات ونواح آن واکبر آباد بسیار خوب میشود ودر اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود واین نوع وقور ندارد ودوم سرخ کمرنگ مائل بتیرگی واین در خامی سفید میباشد واین نوع بسیار است وتخم سرد ومائل بتند وبرو اندک پهن ومغز آن سفید وپوست آن سرخ تیره از تو مس بزرگتر وتخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر ودرخت آن عظیم وبرگ آن ریزه طولانی انبوه وبهترین آن رسیده بی عفونت اندک کهنهٔ آنست یعنی شش هفت ماه تا یکسال از اخذ ثمر آن گذشته باشد نه کهنهٔ فاسد شدهٔ آن وبهتر آنست که ثمر رسیدهٔ آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده حبهای بزرک ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند والا آن را کرم میزند ورطوبت آن خشک وترشی آن کم میگردد * **طبیعت** ثمر سرد و نوع آن در اول سرد ودر دوم خشک ودر سوم نیز گفته اند وخشکی سرخ آن زیاده * **افعال وخواص** آن لطیف تر از اجاص ورطوبت آن ازان کمتر ومقوی قلب ومعدهٔ مسترخیه وقابض شکم خصوص سرخ آن ومسکن غثیان وقی صفراوی وملین طبع ومسهل صفرا واخلاط محترقه ودر رسوبات مسهلی سوای آن نیست ومطفی هیجان خون وجهت خفقان حار وتبهای حاره وغشیه وکرب وغشی ورفع عطش وتفریح وحکه وجرب ومیفهٔ صفراوی وغرغرهٔ آن جهت خناق ومضمضهٔ آن جهت قلاع دهان نافع وگفته اند که تمرهندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده وتنفر طبیعت وغثیان وقی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید وقوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات ویا شکر ویا انچه خواهند از اشربه وغیرها بیاشامند واهل هند آشامیدن نقوع آنرا برای جذام نافع میدانند والمفا اکثار آن مورث سحج وسعال ومضر صدر وسرفه وطحال ومولد سده وناشتا خوردن آن مضر وبعد ستور خام و

وعطش وموافق معدهٔ صفراوی وپختهٔ آن ذرخیز جهت اسهال دموی ومصلح ادویهٔ سمیه وخشک کرده وسویق آن با آب انار وادویهٔ مناسبه جهت تقویت معده واسهال صفراوی وتسکین تپ نافع واکثار آن مضر سینه ومورث ذات الرئه ورياح عروق ومصلح آن گلقند ودارچینی ولعق نمودن عسل ومز آن مولد خلط صالح ومسکن تشنگی وقی صفراوی واسهال ودرسایر افعال مانند ترش آن است وگویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حاره در معده باشد بر سد آنرا دفع میکند وخام نارس بی مزه آن مولد خلط خام وحمی وضماد آن ورام حاره نافع ورب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد ودر رطوبت ویبوست معتدل وجهت غلبهٔ صفرا وغلیان خون واسهال صفراوی وقی آن ورفع غم والم سوداوی نافع مضر اسهال دموی وشش ومدا ومنع خوردن آن مضر عصب وشراب ومربای آن قریب النفع است بدان وبا حرارت کمی وجهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن وسیب تلخ قابض تر از همه وآشامیدن عصارهٔ حیب رسیده وعصارهٔ برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم وطلای آن نیز جهت دفع سم عقرب وسایر سموم وضماد برگ آن جهت ردع اورام حاره در ابتدا مفید وشکوفهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت دفع اخلاط متعفنه وبا ادویهٔ مفرحه جهت تفریح مؤثر ومربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل ودماغ وبرانگیختن شهوت باه نافع که گل آن را باهم وزن آن شیرهٔ گلقند گل سرخ سرشته مانند گل سرخ مرتب نمایند ومقدار شربت تفاح هفت مثقال است واولی آنست که محرور المزاج حامض ومز آنرا تناول نماید ومبرود المزاج حلو آنرا هرچند حلو آن مضر محرورین نیست وبلغمی مزاج شیرین عفص آن را وچون از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند وطعام ترش نخورند وهمچنین بالای هر میوهٔ تر وتازه بلکه امراق اسفیدباجات ومسخنات بنوشند وتا از معده منحدر نگردد طعام نخورند وتنقیه آن هیچ یک را مناسب نیست وردی است وجوارش وحلوا وخمیرهٔ گل آن ورب واشربه وعرق ومربای آن در قرابادین ذکر یافت

* فصـــــل التاء المثناة الفوقانية مع الميم

* **تمر** * بفتح تاء وسکون میم وراء مهمله بفارسی خرما وبهندی کهجور وچهارا نامند * **ماهیت** آن معروف است در نر وماده میباشد نر آن طلع وخوشه برمی آورد وثمر نمی بندد بخلاف مادهٔ آن ودر خوشهای طلع سرد ونوع گردی میباشد که آنرا گشن مینامند ودر ابتدای ظهور خرما میکرد نر را بر ماده میزنند ثمر آن بالیده وشیرین وشاداب وتخم آن کوچک میگردد والا خوب نمیشود واز ابتدای تکون تا انتها وکمال بلوغ ورسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند وهر مرتبه را بنامی موسوم اول را طلع ولیغ نیز گویند ودوم را بلح وسوم را خلال وچهارم را بسر وپنجم را قسب وششم را رطب وهفتم را تمر وهریک آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد وبحسب اماکن وبلدان مختلف میباشد وبهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر وبهترین اصناف جهرمی آن آزاد پس مکتوم پس خستاوی است که پوست آن نازک ومغز آن بسیار وتخم آن کوچک وشیرین رسیدهٔ بی ریشه باشد * **طبیعت** آن در دوم گرم ودر اول خشک وبعضی در اول تر دانسته اند * **افعال وخواص** آن کثیر الغذا ومولد خون متین وجهت فالج ولقوه واعیاء وتقویت گردهٔ لاغر شده وتسمین بدن وباه مبرودین وامراض بارده وبلغمیه ودرد کمر وتلیین مفاصل وموافق سینه وشش بارد وآشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی وتفتیت حصاة مجرب وبا برنج جهت تسمین مهزولین وخیسانیدهٔ آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی واز عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه

تازهٔ نورس آن زیرا که مسهل دو بصیا رنفاخ وبطی الهضم والا نحدار است ومصلح آن کثیرا و خشخاش وبنفشه وعناب و
لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در رفع
اسهال زرشک و دانهٔ آن در سموم سرد و خشک وقابض وخوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب وضماد آن جهت
خلع عضو وزوثی وتقویت ستی عقل وبا پنبه وامثال آن جهت نضج وکشودن دمل وچون نرم کوفته بجوشانند در فرج بمالند
تنگ کرداند ومطبوخ کوبیدهٔ آن وتخم ریحان کوبیده باشیر زنان وبا شیر بز جهت نضج دمامیل حاره وانفجار آنها بانکرار
عمل مجرب وچون برگ نازک آنرا بسایند ودر آب بمالند وصاف کنند وبیاشامند جهت زحیر حار وآزار یکه در هند
وبنگاله اموه میناmند ودر بینی مردم میشود وجهت حمی صفراوی وقرحهٔ مجاری بول واحلیل که بفارسی سوزنک وبهندی
سوزاک نامند نافع وضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حارهٔ حاده ووجع وتحلیل آنها وباندک داروفلفل جهت رفع اذیت
لعاب عنکبوت که برعضو مالیده شده باشد وتحلیل اورام حاره وباردهٔ نیز وضماد کل آن جهت تسکین رمد حار ووجع وحرارت
چشم وآشامیدن آن جهت بواسیر خونی وذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح وقروح وخاکستر پوست درخت
آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع وجوارش وحلوا وسکنجبین وشراب ومربی ومعجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت
* تمساح * بکسر اول وسکون میم وفتح سین مهمله والف وسکون حاء مهمله بفارسی نهنگ وبهندی مگرمچه نامند * ماهیت
آن حیوانیست بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل وبعضی مواضع کنگ در هند وبنگاله نیز بهم میرسد وچهار دست و
پا ودنباله دارد پوست آن خشن وضخیم وبسیار قوی بحدیکه در آب شیر وفیل را بخود میکشد وهلاک میکرداند ودر خشکی
از دست وپا بمردم وحیوانات دیگر منک می اندازد ودر وقت مضغ فک بالای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر
ودهن آن وسیع وکویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا وچهل در فک پائین ومیان هر دندانی تا دندان دیگر دندان
کوچک مربع ودر وقت بند کردن دهان یک دندان در بین دندان دیگر میآید ومنطبق میشود وزبان آن طولانی وطول
جثهٔ بزرگ آن تا ده ذرع وعرض آن دو ذرع وزیاده بران وتخم بر خشکی میگذارد وبچهای آن انچه در آب تعیش
مینماید تمساح میشوند وانچه در خشکی سقنقور وبیرون آب نیز تعیش میکند ونوع کوچک آن که در ریگ تعیش میکند
ورل مائی نامند وکویند همین سقنقور است * طبیعت آن در دوم گرم ودر سوم خشک * افعال وخواص آن
بخور زهره وجگر آن جهت رفع جنون واکتحال سرکین آن جهت رفع بیاض عین تازه ومزمن وزهرهٔ آن درین باب قوی الاثر
وتقطیر پیهٔ آن باروغن گل جهت رفع صداع وشقیقه ودرد گوش وکری ودرد کمر وکرده وتقویت باه وضماد آن دافع آزار
گزیدن آن در ساعت وگوشت آن محرک باه واضعیف باج آن مسمن بدن مهزولین ورافع قولنج ولیکن ردی للکیموس وطلای
خون آن با بلیله وآمله جهت تغییر لون وضح وبهق مفید وبر پیشانی وصدغین جهت دفع شقیقه وصداع وتدهین آن بر بدن
صاحب تپ ربع جهت رفع آن مؤثر وسوزانیدن پیهٔ آن در چراغ در نهریکه در ان وزغ باشد کویند مانع صدای آنست وبدستور
افروختن فتیله سرشتهٔ آن باموم ماد ام که آن روشن باشد وچون پیهٔ آنرا بر موضع گزیدگی آن بمالند تسکین دهد وجع آنرا
وچون بر پیشانی کوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع کوسفندان از ان بگریزند وتعلیق چشم آن که در زندگی از ان کنده باشد
جهت منع تزاید جذام وتسکین درد چشم که چشم جانب راست آنرا جانب راست وچشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ
بندند وبستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع وتعلیق دندان راست آن بر بازوی راست در تحریک باه وتقویت

میجامعت اثر تمام دارد وچون پوست تمساح را بردور قریه بکردانند وبر سقف دهلیز آن بیاویزند در آن قریه تکرگ نبارد

* فصـــــل التاء مع النون

* تن * بضم تاء مثناة فوقانیه وتشدید نون * ماهیت آن ماهی است بزرگ فربه چرب که در دریای مظلم ودریای
شام بهم میرسد وآنرا بشمکها صید مینمایند ونمک سود میکنند * طبیعت آن حار یابس * افعال وخواص آن خوردن
نمک سود آن جهت سم مار شاخدار وضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع وخوردن آن وقی کردن بعد از ان
منقی معده ومخرج بلغم غلیظ است

* تنباکو * بفتح تا وسکون نون وفتح باء موحده والف وضم کاف وسکون واو وبترکی تتن وبهندی تمبر وبهنک نامند
* ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که قلومس نامند
چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه ودر سمیت نسبت بماهی مشابه آن است وقسم سوم قلومس را تعریف کرده اند که برگ آن
مانند برگ کرنب واز ان درازتر وباندک رطوبت چسپند وساق آن زیاده برذرعی وباندک زغب وتخم آن ریزه
سرخ مائل بسیاهی ودر غلافی ومؤید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرد که آورده در خندق اطراف
شهر دود کنند ودود آن باعث گردید که اهل برا وبا اثر نکرد آن گیاه قسمی از قلومس بود واین اثر با تنباکو میباشد ودر
هر بلد یکه تنباکو شیوع یافته وبا بند وبیخ کم شده وبالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بدانکه آن از ادویهٔ جدیده
وقریب بسه صد سال است که بهم رسیده ودر وصد وکسری است که شیوع تمام یافته وباعث شهرت ووفور آن در ایران و
توران وهند وستان کویند پرتکیش که کروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده وتخم وبرگ آن را
بسمت ایران وهندوستان برده واز انجا بجاهای دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتی وبلدی وقریهٔ نباشد که
آن را استعمال نه نمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان وخواه بخوردن جرم آن وخواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن
بدماغ خواه در ان بلد وقریه بهم رسد ویا از جاهای دیگر آورند وبقیمت اعلی بخرند وکویند بدو شیوع آن در ایران
زمان سلطنت شاه عباس ثانی ودر هندوستان اوائل اکبر پادشاه واوائل جهانگیر پادشاه بود وآن انواع واقسام
میباشد وبهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسپنده تند بوی زرد مائل بسرخی است که خالهای سرخ مائل بتیرگی بران
افتاده باشد که چون نرم نمود وباآب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کازرونی وخواه کاربونی وباطونی وباطمبی
ویا بلخی ویا ملتانی باشد وخواه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود مانند امانت خوانی بفارسی وقسم اعلی سورتی برای
کشیدن خالص آن در سر غلیان وبرای تخمیر آن باقند سیاه که بهندی گر بضم کاف فارسی وسکون راء مهمله نامند چهار نقطه
وهاتا مند که اهل هند ودکهن وبنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را باهم وزن آن ویا قدری زیاده از ان شکر باهم خوب
کوبیده وسرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا تخمیر یابد وآن را گراکو می نامند وبعضی برای سرعت وزیادتی
تعفین وتخمیر چند روز در زمین ویا سرگین اسپ دفن می نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بران گذاشته
میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند وصاحبان امتیاز تابهٔ که تابهٔ کوچکی از نقره ویا سفالی ساخته ویکروی آن
بقدر یک توله از ان که گراکو نامند چسپانیده در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد وبران اخگر گذاشته
میکشند وبعضی برای خوشبوئی قلیل سنبل الطیب کوبیده وبعضی صاحبان طبع وخوش سلیقه پوست سیب اگر بهم نرسد

مربای هیب وبابه درکوبیدن داخل گرد ه ودرظرف کلی کذاشته وسرظرف را ازکل بند نموده در زمین دفن میکنند تا
تخمیر یابد بعد ازان برآورده بدستور بتابه چسپانیده میکشند بسیار خوشبو میشود وبهترین تنباکوها ازبرای کرّاکوتنباکوی
بهیلسه که در دکهن است بسیار خوشبو وکران قیمت است وبرکهای آن کوچک وزعفرانی رنگ وشیره دار چسپنده او
بعد ازان تنباکو چنارکرّ ه که قریب بنارس است ودربنکاله بهاکلپور ورد رهند قسم کال میشود بسیار تند وتلخ * طبیعت
ان در آخر سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن معطش ومجفف وسم اقسام ماهی ورد و دآن مصلح فساد هوای
وبائی وتعفن آن ومنقی رطوبات دماغ ومحرک آن وجهت دردندان رطوبی وربو بلغمی وسرفهٔ رطوبی وضیق النفس
بلغمی کشیدن وخائیدن وخوردن آن نافع وبدستور خوردن کرّ اکو بمقدار دانهٔ نخودی ناشتا حب بسته وسعوط مائید ه
برک آن مانند غبار جهت دفع نزلات دماغی بارد رطب مزمن وتعطیس فرمودن آن مفید وفرو بردن دود آنرا رافع
قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا وذرورخاکستر آن جهت زخم دواب وضماد آن باروغن کل سرخ جهت جرب متقرح و
خزاز ومنع نزف الدم جراحات تازه وتجفیف قروح مزمنه ونزول آب آزموده وآشامیدن آب غلیان که زود شده باشد
از کثرت کشیدن جهت استسقا ومار کزیده نافع دانسته اند با دراربول وعرق مفرط وچرکیکه در آب نی غلیان خصوصا
نزدیک بسر غلیان جمع میکردد چون ازان فتیله سازند ویا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن کذارند چهار مرتبهٔ
نهایت شش هفت مرتبه التیام میابد وچون در چشم کشند شبکوری را زائل میکرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک
بطریق اکتحال وکشیدن تنباکو بسر غلیان با برک فنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس وسرفهٔ مزمن و
ظلمت بصر عارض از رطوبت وبرودت نافع وتنباکو مضر دل ودماغ حاریابس ومحرور المزاج ومورث سدر و
خفقان وتکدر حواس ومغلظ خون ومصلح آن شیر تازه ودوغ است وکویند معیار صحت مزاج بدن است زیرا که مریض
را خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن وحب تنباکو وعرق ومرهم ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت
بدانکه اعیان واشراف واعزه واطبا وبعضی از نصارئ دربنکاله وهند بطریقیکه صاحبان علیقهٔ هند تابه چسپانیده معمول
دارند میکشند ولیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سرغلیان نمیکشند واما بعنوان سعوط وعطوس اکثری مستعمل دارند
وقلیلی برک آنرا مخمور ند وبعنوان دمی میکشند

تنز و خطائی • تنز وخطائی * بفتح اول وسکون ثانی وضم زای معجمه وسکون واو وآنرا شاه میتی نیز کویند * ماهیت آن قرصی
است مصنوع وبعضی سرخ مائل بتیرکی وبعضی مائل بسبزی که از خطا میآورند ونیز اقراص سیاه رنگ از کاشغر میآورند
موسوم باسم تنز ودر تحقیق آن است که تخمیر آن از عصارهٔ برک حنای خطائی است ومادهٔ آن کلی است که از بعض معادن
بادزهر معدنی برمیآورند واقراص وغیر آن ساخته بمهر بادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف میبرند وچون
بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنز ونیز مختلف الالوان میباشد ونیز مجعول از کل ارمنی وطین مغره وزرنیخ
باآب کیاهای محلله میسازند وبجای تنز ومیفروشند وعلامت آن آنست که ازان بوی زرنیخ میآید بخلاف خطائی اصلی
* طبیعت آن مرکب القوی مائل بحرارت * افعال وخواص آن رادع ومحلل وقابض وجهت اورام حاره وبارده
وکزیدن هوام وتسکین درد سوم مائرا عضا وتحلیل خنازیر واورام صلبه وقطع نزف الدم وجراحات وآشامیدن یک
دانک آن تانیم مثقال جهت اسهال دموی وبواسیر وقی الدم ونفث الدم وذرور آن جهت قرحهٔ چشم ومقعده وقصیب

وفرزجهٔ آن جهت سیلان حیض ورطوبات رحم وجمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع مفرشش مصلح آن کثیرا است ونسخ
تنزوجات وبارد در قرابادین ذکر یافت *

تنکار • * تنکار * بفتح تاء مثناة فوقانیه ونون وکاف والف وراء مهمله بهندی سهاکه نامند * ماهیت آن کفته اند دو قسم
میباشد معدنی وآن نوعی از بورق است واین دو قسم میباشد یکی شبیه به بوره آنرا بورهٔ زبدی وبشیرازی تنکار نامند و
قسمی شبیه بنمک وآن زبد البورق است وبشیرازی برنک کویند وقسم دوم مصنوع وآن نوعی از لحام الذهب مصنوع
است وآنچه بالفعل مشهور ومتعارف است مرکب از نمک وقلی بالسویه وهمه برابر هرد وبورهٔ ارمنی است که مجموع را در
شیرکاو وبیاکاو میش بقدر آنکه بپوشاند آنرا بجوشانند تا منعقد کردد ودر آفتاب خشک میکنند ولحام الذهب مصنوع از
بول غلمان نزدیک ببلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند واز دستهٔ مس در آفتاب وجای نمناک مدتها میسایند
تا منعقد وصلب کردد وآنچه به تحقیق پیوسته معدنی است ودربنکاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال وبهرایچ ولواح
آنها بسیار میآورند وباطراف میبرند ومصنوع اکر باشد چیزی کمی خواهد بود * طبیعت اقسام آن در آخر سوم کرم وخشک
واز سموم است * افعال وخواص آن داخل کردن آن در طلا درحین کداختن زیاده نرمی وزودکداختن آنست ولطیف
ومحلل وجالی ومسقط بواسیر وجهت بردن کوشت فاسد جراحات ودرد دندان وتآکل آن وقتل کرم آن مفید کفته اند
ولیکن به تجربه وتکرار عمل معلوم ومشاهده شده که مثاکل دندان است ودندان را بزودی می اندازد چون چند روز
متوالی مالیده بر بن دندان بمالند واز خاصیت معدنی آنست که تنقیهٔ قلعی وتلیین آهن میکند وآهن را چون یکبار در آب
تنکار معدنی تطفیه کنند وبارد یکو سرخ کرده درروغن کنجد تطفیه نمایند آهن حک کورمثل مقناطیس جذب آهن مینماید وفرق
میان تنکار معدنی ومصنوعی آن است که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند ازان رطوبتی ظاهر میکردد بخلاف معدنی *

تنین • * تنین * بکسر تا ونون مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون بفارسی اژدها نامند * ماهیت آن حیوانی است بری
وبحری میباشد بری آن اژدهی میکرد مانند مار وبحری آن از دنباله مانند عقرب وسرد ونوع آن دست وپا وچنکال
میدارد وکویند چهار ناخن به ترتیب دارد ویکی در کف دست وبر سر آن دستهٔ موی چون کاکل وچون کسی را بکزد میکشد
آن را بنزف الدم * طبیعت آن درچهارم کرم وخشک وسم قتال * افعال وخواص آن ضماد خاکستر سوختهٔ آن
باعسل جهت قطع بواسیر وبهق وبرص نافع وچون کوشت تازهٔ آنرا بر موضع کزیدهٔ آن به بندند تسمیه جذب سمیت ورفع اذیت
آن میکند ومعالجهٔ کزیدهٔ آن معالجهٔ قروح خبیثه است

* فصل التاء مع الواو *

توابل • * توابل * بفتح اول زوا وواو والف وکسر باء موحده ولام * ماهیت آن اسم اصطلاحی ادویهٔ یابسه است که در اطعمه
داخل میکنند مانند کشنیز وزیره وساذج هندی وفلفل وعبل وقرنفل ودارچینی وامثال اینها *

توبال • * توبال * بضم اول وسکون ثانی وفتح باء موحده والف ولام معرب از تفال فارسی است یونانی اما طیطس نامند
* ماهیت آن ریزهای است که از مس وآهن تفته درحین کوبیدن جدا میکردد وبهندی آهنی رالوه چون ومسی را دیک
چون نامند واز مطلق آن مراد توبال مس است وبهترین آن مائل بسیاهی وسرخی وبراق رقیق است که قبرسی نامند که
چون سرکه بر ان بپاشند رنک بکیرد وزنکار ازان بهم میرسد وبعد میآورند وسفید رقیق آن ضعیف القوة * طبیعت
ان کرم وخشک در سوم * افعال وخواص ان ملطف وجالی وازنحاس محرق لطیفتر ومعفن اخلاط وجهت منع

قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحهٔ چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زائد صلب جراحات چون
از ان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال علک البطم و با آرد گندم و با
صمغ عربی که حب بسته جهت رفع بشاعت آن فرو برند و بالای آن صرکه بیاشامند برای آن که مقئ و مسهل قوی بلغم است
و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقئ از شربت آن است با ماء القراطین که ماء العسل است جهت
اسهال کیموس مائی و جبن بتحریک که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیادهٔ آن باعث صحج و قرحهٔ امعا
است و ناشناسا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن
بنهایت لطافت و حدت میباشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توبال را در سنوات که میی
مامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم در میی ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک * افعال
و خواص آن قابض اسهال خون و مانع خفقان و خرب و ضعف معده و باه و در سائر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و
چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها بگذارند رنگ زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای
حمرهٔ آن و بثارع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید
سائر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و در دستور عمل توبال النحاس در اول همه کتاب ذکر یافت

* توت * بضم تا و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده * ماهیت آن ثمر درختی است معروف شیرین و توت
ترش میباشد شیرین آنرا ابطی و ترش آنرا شامی نامند بهترین صرد نوع آن بالیده شاداب آنست * طبیعت شیرین
آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه ریا رد * افعال و خواص آن مولد
خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح جگر و فساد سپرز و محسن بدن و مبهی و مقوی پیه گرده و مدر بول و ملین طبع
و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله و مخلط است و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد
خون گفته اند و مصدع و ساطع بنفخه جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در صبر و دین و کسی که
آنرا بزودی حمی عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که
قائم مقام سماق است * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم
حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره
با آب آن و بدستور با رب آن جهت قروح خبیثهٔ دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن
آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب برگ کاکنج و شب یمانی و مازو و سک و مرو زعفران و
ثمرة الطرفا و ابرسا و گل و هر یک بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال حار و
ذو سنطاریا و ما ثر مواد متحلبه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب
مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شراب
آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت
اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبیخ نیم کوفتهٔ آن در یک رطل آب که بربع
رسید باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در ان پخته باشند جهت خانق النمر و سائر ورم و برسام و جنون و درد کمر و پشت

که از خلط خام باشد بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و غرغرهٔ آن جهت ذبحه و خناق و بدستور ضماد آن
و مطبوخ هشت درم ریشهای آن با سه اوقیهٔ انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته و بنصف رسید باشد مسهل قوی سود است
شربا و مضمضه و ضماد او و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل و رمهای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و
چون آب ریشهٔ توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر هیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب
باران در دیگ کرده و اطراف سرپوش آنرا بخمیر گرفته بجوشانند تا بحدی رسد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب
است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر هیاه * لعم مضمضه برب حامض آن جهت ورم و بثور فم و غرغرهٔ
با آن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع
و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام و القروح ضماد آن با سرکه در حمام جهت
شری مزمن و قروح خبیثهٔ مجففه و بدستور عصارهٔ آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد
برگ آن به تنهائی سائید جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن
با سرکه جهت رفع شقاق و شری و به تنهائی نیز جهت شقاق کعبین و مابین انگشتان سریع الاثر و آزموده است السموم آشامیدن
عصارهٔ برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون
در آب جوش داده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا بر شامی آن *

توتیا * توتیا * بضم تا و سکون واو و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف معرب ازدوداست فارسی است بیونانی
ثمقولس نامند * ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمة الله علیه و دیگران نوشته اند که معدنی
و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضهٔ شترمرغ که بر وجهی مثل نمک ظاهر باشد و بهترین
اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظتر از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای دیگر در غایت
حدت است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری
نیز میباشد و آن سنگهای سفید مستدیر شبیه بسنگ ریزه است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از
دود قلعی و اسرب و شیم که بفارسی شبه و روی توتیا و بهندی جست نامند باشد و سیوم را از مس بعمل می آورند مؤلف
گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نمیباشد اما کرمانی که انابیبی و صفائحی و میزابی یعنی شبیه بناودان که
بهندی کهپریه و سنگ بصری نیز نامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل می آورند
بدین طریق که کورهٔ آن را دو طبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاغ میگذارند و از خاک چسپنده که در
عراق آنرا خاک رست مینامند قلمهای شمعهای بلند بمقدار شبری که در سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب
نمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و پلیها خوابانیده می چینند تا اینکه در حین گداز
سرب دود آن بر آنها بچسپد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت بیافتند که دود بسیاری بر آنها چسپیده
و منعقد شده است آنها را بر می آورند و میشکنند و دودهای منعقد مانند انبوبه و صفائح را از آنها جدا مینمایند و آن توتیای
کرمانی است و باز بدستور قلمها و شمعهای تازه در ان کوره میچینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند
تنوری سر تنگ و بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میگذارند و از پایین تا بالای دیوار آن تنور سوراخهای بی نصب

گردن آن قلعها و شمشها میکنند از آن پس قلعها و شمشها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب میکنند و بعلت مذکوره که دود بسیار و
بر آنها منعقد گردید آنها را برمی آورند و بجای آنها قلعهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی شبیه بهاء موجود بعمل
روی توتیا شنیده شد و کلابد ستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچها و انبوبهای صلب بی خاک آمیخته آنست و مستعمل
نرم سائیده مغسول آن است زیرا که استعمال غیر مغسول آن جائز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از مس
با زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که
ذکر یافت و آنچه مشهور ببصری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان
ببصره میبرند و از آنجا بجاهای دیگر و دیار ممالک هند ٭ **طبیعت آن** ٭ جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و حنین
سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت تغریه و اما اخضر هندی آن حار و حاد یابس در چهارم اکال
مجفف است در غایت تجفیف ٭ **افعال و خواص** کرمانی آن از اکبر ادویهٔ عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت
چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحهٔ چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقرح و سائر اعضا از اندمال
قروح و جروح و آکله و رفع بدبوئی زیربغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و
نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معدهٔ مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیاف آن
جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم
مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا و قلیمیا است و طریق تشویهٔ آن آنست
که آنرا با آب سائیده قرص ساخته و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای
اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مشروبا استعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض
عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری
از آن بیاشامد قی شدید آورد و از غایلهٔ آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنگره که گیاه هندی است و در حری
الباذ ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناسور و غیرها قطورا
نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زرافه پر کرده در احلیل
تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قرحهٔ مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز
میماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مردارسنگ با هم نرم سوده با نیم آثار
ماست ممزوج کرده در پارچهٔ کرپاسی انداخته آب صاف آنرا که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض
مذکور نافع و دستور غسل و پروردن کرمانی آن با آب عوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین
ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن ذرورات توتیای کرمانی است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش
گذارند و برهم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعهٔ آنرا بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند مانند
زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و او را غثیان و قی و التهاب و وجع
معده و امعاء و سوزش بول و براز و تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخورانیدن
امراق دسمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس بالعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن ٭

٭ **تودری** ٭ بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و یونانی ارد ممس و بعربی بزرالخمخم تودری
و بزرالهوه و قسیصه و باصفهانی قدومه و بکرمانی مارد رخت و بتبریزی درینه نامند ٭ **ماهیت آن** تخم نباتی است برگ
آن دراز و بی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر
و اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومهٔ گلگون نامند و سفید آن از سرخ و زرد
اندک بزرگ و پهن تر و غیر خبه است و خبه را باصفهانی خاکشی گویند ٭ **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول تر و بعضی
خشک گفته اند ٭ **افعال و خواص آن** مرسه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مبهی و مقوی و مسمن بدن و جهت بروده
احشا و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و یبسی و مطبوخ
آن در شیر که جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار و ضماد گویند آن با آب جهت تحلیل سرطان باطنی و ابرده و ورمهای صلب
و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش
و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه است هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که
در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صرهٔ بسته در خمیر بگیرند و حشوی نمایند پس آن متکام نافع است جهت نفث اخلاط
غلیظهٔ لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبهٔ عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویهٔ قتاله و مقدار شربت آن
در رفع سموم از سه درهم تا پنجدرهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن قابض
و در غایت ردع است و دواء التودریین در قرابادین ذکر یافت

٭ **تورتی** ٭ بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یا ٭ **ماهیت آن** ثمر گیاه هندی است تورتی
بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیاز و قورمه و با بدون گوشت ساده با روغن و پیاز
بریان کرده با نان یا باچلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم می شود یکی کهرا و دیگری کهیا و سوم بالید بزرگ و قسم
اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و انخار و اکثر شیرین و هرد و قسم مستعمل اند
٭ **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و بالزوجت کمی ٭ **افعال و خواص** آن اهل هند برگ و شاخ قسم اول آن
را منضج ماده بلغم خام و دافع آن و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا
و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحهٔ مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم
دوم آن تپ لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند

٭ **فصل التاء مع الهاء** ٭

٭ **تهکار** ٭ بفتح تا و خفاء ها و کاف و الف و راء مهمله اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود ٭ **ماهیت آن** درختی تهکار
است تا یک قامت و زیاده بر آن و شاخهای آن پراکنده و بر آنها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخ باریک و بر آنها برگهای کوچک
پهن و بی تشریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک با ساقی باریک بلند
سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از آن ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزهٔ زرد و در وسط آن تارهای باریک
سفید رنگ ٭ **طبیعت آن** تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی ٭ **افعال و خواص آن** خوردن دو سه
درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیده حب بسته جهت رفع تپ بلغمی و اوجاع

اعضا خصوصاً مدت و با آنکه بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک کرده و بخور آن که آنرا در ظرف سر بسته پخته
بکوبند جهت اوجاع اعضا و استرخای آنها نافع

● فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیة ●

تین
● تین ● بکسر تا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بعد رومی الجیر نامند ● ماهیت آن بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک
زرد و سرخ و سفید و سیاه و بری آن غیر جمیز است و جمیز را بهندی کولر نامند و در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی
خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیردار و برگ آنرا چون بشکنند
از بیخ آن نیز شیر بر می آید و درخت آن گل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برگ
بستانی از برگ بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن بر روی هم کما منبسط میباشد و ثمر آن اندوه و کوچکتر از بستانی و انجیر
شامی سیاه و بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب آنها است خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت
اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برگ و با برگ بر آمده باشد نشاید خوردن و اجتناب
از خوردن آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بگذارند پس بر آورده بنشانند انجیر
از آن شیرین میگردد ● طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز گرم گفته اند و بری آن گرمتر از بستانی
و در رطوبت کمتر ● افعال و خواص تازه آن ملطف و محلل و جالی قوی و مصرع و قالع را نافع و کثیر الغذا از سایر میوها
و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل بزاق و کاسر قوت عصبی و سرد دل و مسمن بدن
خصوصاً چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت
کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال کرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و دمامیل و با بادام و پسته جهت
اصلاح بدنهای ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب تا شب مناسب
تریاق و با مغز قرطم و یک انک و نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن
را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکرر و آنرا
سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیفتر از تازه آن و معطش
و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض رطبه و صبور و دبی و وجع
ظهر و تقطیر البول نافع و منعظ است بسبب گرم کردن آن گرده را امراض الراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع
و تقویت دماغ و ذرور رخفك آن جهت قروح سر و الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش
العین اکتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوه رطب و ابتدای نزول آب و غلظ طبقات و با آب برگ آن جهت جرب
و خشونت اجفان الفم و الصدر غرغره با آب طبیخ آن جهت رفع اورام عضله لسان و قصبه ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با
حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه
و اوجاع مزمنه ریه اعضاء الغذاء با اسل اب و انیسون جهت رفع ریاح و سدد و طحال و با مغز گردکان جهت معتادین بقولنج
و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک انک و نیم فطرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدل ستور شراب آن و حقنه با آب
مطبوخ آن جهت مغص و چون انجیر را در سرکه انگوری تند نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آنرا با قدری سرکه آن
بنوشند و بعضی را گویند بتنهائی و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل

خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیة
محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت
سرفه مزمن و تفتیح سدد و تنقیه گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پخته کوبیده آن بتنهائی و با آرد
گندم و با جو و با ابرسا و نطرون و بابونه جهت تحلیل اورام بنا گوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد
عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر نا پخته و یا خمیر
مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت
داخس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح
آنست نافع و تکمید پخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوخته آن با زیت در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی
لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت
جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعد و حقنه آن با آب
مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشته آن با عسل با پارچه پشمی جهت تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده
و قطع نزف الدم آن و انجیر فارس بسودی مائل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصاً بری و کوهی آن محلل و جاذب و با
تریاقیت و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و
با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده و چون یک دانه
انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند زودتر مهرا کرد اند و چون در دیگ هریسه
اندازند نیز گوشتهای آنرا زودتر مهرا کرد اند و شاخهای تازه آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی
و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصاً شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کنند شیر و مذاب و رقیق کننده منجمد است و اکتحال
آن جهت نزول آب و سنون آن با سعتر و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده
گذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام مانند ملین بطن و زائل کند صلابت رحم با خطر و
ضماد آن با پیه جهت قلع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق
و طلای آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زردی
تخم مرغ و کتیرا جهت منع تقرح آن و بهرای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصاره شاخهای بری آن در
هنگام رستن برگ قائم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیر که پوست آنرا
تازه جدا کرده سر آنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت
تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته یافته و طلای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیدگی
سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده ببندند وجع آنرا تسکین دهد و بیکرات استعمال زخم آن التیام یابد
و عصاره برگ تازه آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و استعمال نمودن شکم
نافع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آن فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قویتر و انجیر مضر جگر
و معده ضعیف است خصوصاً تر آن و مضر است بدندان خصوصاً اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردکان و صعتر و انیسون و مصلح

ترآن سکنجبین وشربت ترنج وریباس وبدل آن دراد و یهٔ شش مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال واز تازه آن تا یکرطل است واشربه ولعوق وماء الثمن ومخلل ومطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت

تیواج

* تیواج * بکسر اول وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح واو والف وجیم * ماهیت آن گویند پوست درختی است شبیه بپوست درخت چنار وگویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است وظاهرا طالیسفر باشد وانچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی درخت آنرا کریه بضم کاف وسکون راء مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وها نامند وپوست آنرا کریه کا چهال رچهال بلغت هندی بمعنی پوست درخت است وبلغتی دیگر کالا کوره گویند * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک وبعضی در آخر دوم گرم وخشک گفته اند وقابض وبسیار تلخ * افعال وخواص آن جهت درد سر ودرد دندان وتقویت لثه ونزلهٔ رطوبی ورعاف وبخور آن جهت بواسیر خونی واسهال مزمن وتحلیل اورام رخوه وشقاق مقعد ونزف الدم جراحات وسیلان رحم وحمول وضماد آن با سرکه جهت درد سر وتحلیل اورام رخوه ومضمضه آن جهت درد دندان وتقویت لثه ونزلهٔ رطوبی وبخور آن جهت بواسیر وشقاق مقعد ودرد آن ودرد رحم ورفع وبا وطاعون عجیب الاثر ونیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری وغیر آن واسهال الدم مجرب وسفوف آن با دوغ ماست چکیده وربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد بواسیری وقطع خون بواسیر نافع وگویند جهت بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آن را نرم سحق نموده وبا روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند وپنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند روز اول یک مثقال وروز دوم یکمثقال ویک دانگ وروز سوم یکمثقال ودو دانگ وهمچنین هر روز یک دانگ بیفزایند که تا پنجم روز تمام خورده شود وغذا روزی یک مرتبه بوقت ظهر چلاو با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت وروز پنجم مسکهٔ تازه گاو با چلاو بخورند وجهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند وتند ری سوده با گلاب وصندل وکافور بر پیشانی ضماد نمایند وجهت نفث الدم یک مثقال آنرا با مثل آن لحیة التیس میل نمایند وجهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بر آن بپاشند وجهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آنرا با عشرهٔ تخم خرفه مقشر بریان کرده بپاشامند وقرزجهٔ آن جهت قطع سیلان رحم وحیض مفید مضر معطل ومحرورین ومعطش ومورث التهاب احشا بنابر آنکه گرم دانسته اند مصلح آن کثیرا ورب بو آن که وبزر قطونا وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یک مثقال است وجوارش وحب وسفوف ومرهم آن در قرابادین ذکر یافت *

* باب چهارم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها ثاء مثلثه است * فصل الثاء المثلثة مع الالف *

ثافسیا

* ثافسیا * بفتح ثا والف وکسر فا وسکون سین مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف مشتق است از اسم جزیرهٔ که اول در ان یافته واز انجا اخذ نموده اند وآن جزیره را ثافسیس نامند وبعضی الف را حذف مینمایند ولغت مغربی است وبیونانی مراس وبربری ادریاس گویند * ماهیت آن صمغ نباتی است صلب سفید رنگ شبیه بانزروت وتلخ وبسیار تند وگیاه آن شبیه برازیانه وگل آن سفید وتخم آن مانند انجره واندک عریض ودر اطراف شعبهای آن اکلیلی وچتری مانند اکلیل وچتر شبت وبیخ آن غلیظ وبسیار تند ومنبت آن کوههای سخت ودرتنکابن الموت چون وید یلمی تسلی نامند وبیخ آنرا خراشیده لبنی که از ان بر می آید بعد از انجماد میگیرند واین صلب حاد میباشد وبعضی بیخ آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند واین اندک نرم حاد میباشد وبعضی مجموع بیخ وبرگ وساق آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند ودر ظروف سفالی خشک

مینمایند واین مختلط وممزوج باشد بسیاهی میباشد وضعیف القوة وباید کسی که اخراج دمعهٔ آن مینماید لباس پوشیده بپوشد وصورت وبدن خود را محافظت نماید وبا بدن خود موم وروغن بارد قابض بمالد واستنشاق روغن بنفشه نماید وآن روز گرم نباشد وهوا لوزد زیرا که چون بصورت رسد بسبب حدتی که دارد متورم ومتنفط میکرداند وگاه رعاف می آورد وبدان حب میکشند وگویند صمغ سداب بری است وغیر آن است جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آن است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودمعهٔ آن گرمتر تا چهارم وقویترین ما هو اجزای آنست وبا رطوبت فضلیه گفته اند که بیس آن کمتر از حرارت آن است * افعال وخواص آن محلل ومنضج وجاذب قوی از عمق بدن بظا مر جلد ومقئ ومسهل بلغم غلیظ وجهت استرخای مفاصل بارده ودرد پهلو وبطلان اشتها وتحلیل ریاح وتفتیح سدد وداء الثعلب واسقاط اجنه بواسیر وقلع آثار وانضاج وانفجار دمل نافع وآشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ وصفرا است وجهت درد پهلو وبطلان شهوت طعام واستسقا وطلای آن جهت رفع آثار جلد وکلف وبهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب ورویانیدن موی ودرد پهلو وزانو وقدم ونقرس ومفاصل وامثال آن وبا موم زیت آن موم وکند رجهت کمنة الدم واسقاط اجنه بواسیر وقلع آثار سیاهی وبنفشی وکبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس بردا شته با آب دریا وبا ماء الرماد گرم کرده بشویند وبا عسل جهت جرب متقرح وبا گوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصارهٔ بیخ آن تا پنج قیراط واز لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق ومعده ومقرح مصلح آن کثیرا وپوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آن است وچون ریزه کرده در روغن زیتون با روغن گاو بجوشانند جهت تقویت عصب ودرد مفاصل وآشامیدن آن با احسا وغیرها جهت مبرودین ومفلوجین بغایت نافع ودر رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست وتحقیق بدان جهت عرق النساء وضماد مائید آن با آرد جو جهت لحم مقطوع واوجاع صدر وبعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میکردد ومقدار شربت از پوست بیخ وجرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف با بلی ومضر مثانه وآلات بول ومصلح آن حب الآس وبلوط واکثار آن مورث ورم زبان وحلق ومعده وضیق النفس وغشی واحتباس بول وگرمی بسیار وشرب قی بیخ آن قی کردن وشیر تازه ولعاب بزر قطونا ومسکهٔ گاو وماء الشعیر سرد کرده وآشامیدن وغرغره بروغن گل ونشستن در آب سرد اگر تشنج بهم نرسیده باشد وگفته اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیة وگویند چون گیاه وساق آنرا داخل اغذیه کنند بمرتبهٔ احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند ودیگر خسارا سرخ کرداند وجهت اکثر امراض باردهٔ رحم نافع است

* فصل الثاء مع الجیم *

ثجیر

* ثجیر * بفتح ثا وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن جرم چیزهای افشرده است وفوت آن متوسط ما بین آب لطیف وجرم کثیف آن چیزی است واز مطلق ثجیر مراد ثجیر آب انگور است ولایهر چیز را نیز ثجیر گویند * طبیعت آن قابض * افعال وخواص آن ضماد آن با نمک جهت ورم حار وورم پستان وحقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا واسهال مزمن ومنع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه وهمچنین جلوس در ان ودانهٔ انگور یکه در ثجیر مانده باشد قابض ونیکو است از برای معده وچون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحهٔ امعا واسهال مزمن وتقویت معدهٔ مسترخیه نافع وضماد ثجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل جمره وورم کبد مفید *

ثرید

* ثرید * نان خورد کرده است که در آب گوشت ر بخته تناول نمایند وشامل است نیز نان خورد کرده وانچه را که در دوغ

وشیرینیها وغیرآن کنند وبخورند

فصل الثاء المثلثة مع العین المهملة

* ثعلب * بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح لام وسکون باء موحده بفارسی روباه وبهندی لومبری ولوکری نیز نامند لومڑی
* ماهیت آن حیوانی است بری معروف وبهترین آن ثعلب سفید است * طبیعت آن گرم وخشک است و بوهت آن
در گرمی قریب بمصرور وبا سهوکت بسیار * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین ومرطوبین وتحریک
باه وصاحبان استسقا مفید وبطول طبیخ زند وآن که دست وپای آنرا بسته در آب جوشان اندازند وطبخ دهند تا مهرا
گردد جهت درد مفاصل وبند ستور نشستن دران تعقد وصلابت مفاصل ووجع آن خصوصا که دران روغن زیتون داخل کرده
باد ران جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید وهمچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره وسرعت راه رفتن اطفال و
رفع اعیا وبخور آب مطبوخ آن جهت فالج واسترخا وتمدد وتشنج عصبی وامتلائی وآشامیدن یک مثقال از شش خشک
کرده سائیده آن با آب وعسل جهت ربو وسرفه ومالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق برداء الثعلب باعث رویانیدن موی
آن وقطور پیه گداخته آن در زیت ویا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن وادمان آن باعث رفع کری وتمریخ
آن با روغن زیتون کهنه وامثال آن جهت اوجاع مفاصل ونقرس ودرد های بارد وقدمین دست وپا به پیه آن درسرد ی
مواد وسفرها مانع تضرر آنها است واکتحال اشتن آن دردهان درد دندان ورد درچشم رانافع وسعوط زهرهٔ آن با اشق وآب کرفس
مرسه مساوی در ده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام وزیاده نفعت آن بغایت مؤثر وخاکستر پوست آن جهت سوختگی
آتش ولوا صیر وقروح حاره مفید واز خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند ویا در دست بگیرند جهت منع
فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند وچون در برج کبوترها ویزند باقی نمیمانند دران مگر یک کبوتر وچون پیه آنرا بچوبی
بمالند وبر کنج خانه بگذارند که دران کیک باشد کیکها همه بران مجتمع گردند وپوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن
مبرودین ومرطوبین بلغمی مزاج وپیران وکسی را که سرما بروغالب باشد مفید وهرچند موی آن زیاده باشد گرم تر
ومحرور المزاج را مضر وآبزن وبخور ثعلب وطبیخ آن در قرابادین ذکر یافت وچون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند
درجمیع افعال اقوی است استعمال آن

* ثفل * اسم جرم چیزهاست که آب آنرا فشرده باشند از ثجیر غلیظ ترود را فعال مشابه آن پھوک

فصل الثاء مع اللام

* ثلج * بفتح ثا وسکون لام وجیم بفارسی برف نامند * طبیعت آن درسوم سرد ودردوم خشک * افعال وخواص آن برف
مخدر ومعطش ومسکن درد دندان حار واخراج کنندهٔ زلوی که درحلق مانده وگرم معده وجهت تقویت هضم معدهٔ حار
وتپهای حاره وجرب وحکه وضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف وآشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده وتقویت
آن ومورث سعال ومضر احشای ضعیف ومبرودین ومرطوبین وصاحبان اورام باطنی ومصلح آن قرنفل وعسل وآب پرورده
با آن بهتر از جرم آن است وچون قدری نمک وشوره با آن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی ویا نقره ویا مس قلعی دار
ویا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده وقدری گلاب داخل کرده ویا شربت ویا فشره ویا آب هر میوه که خواهند
کنند وگلاب ویا بید مشک ویا عرق بهار ویا عرق کیوره هرچه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده وسر آنرا
بسرپوشی بپوشند واطراف آنرا بخمیر سختی محکم بندند که آب مطلق دران نفوذ نکند پس آن ظرف را دران پنهان نمایند

بنحویکه ثلج ممزوج بنمک وشوره از هر طرفی مقدار ایم شبر ویا زیاده باشد ومقدار چهار ساعت کامل دران نگاه دارند درجائیکه
هوا با آن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را گشوده از آن برآورده تناول نمایند *

چینی برف * ثلج صینی * معرب از ثلج چینی است * ماهیت آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که
از هند آورند وابن بیطار گفته که زهر حجر اسیوس است ودر اسیوس ذکر یافت * طبیعت آن سرد وخشک * افعال و
خواص آن جهت جلای بیاض عین وظلمت بصر وضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع واین اسم را بربارود نیز استعمال میکنند
* ثلثان * عنب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمام * ثمام * بفتح ثاء مثلثه ومیم والف ومیم لغت عربی است میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن زراواش ودر مازندران
بازمیل نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بگندم وکوتاه تر از آن وساق آن باریک وبی گره وغیر مجوف وخوشهٔ آن
شبیه با رزن وطعم آن شیرین * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن آشامیدن
آن محلل ریاح ومفتح سدد وضماد تازهٔ آن جهت اورام چشم ومنع ریختن مواد بسوی آن واکتحال محرق مغسول
آن جهت جلای باصره وتقویت اشفار عین ورویانیدن آن وازالهٔ بیاض چشم نافع مضر کرده ومصلح آن کثیرا مقدار
شربت آن تا پنج مثقال بدل آن تودری است

ثمرة الاثل * ثمرة الاثل * بفارسی بارگز وگزبار وبهندی چهوتی مائین نامند * ماهیت آن بار نوع کوچک گز است که عفص
نامند بقدر نخودی واز آن بزرگتر وغیر مثلث * طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک * افعال وخواص آن
قابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی احشا وآب طبیخ آن که یک اوقیهٔ آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد
منقی رطوبات عفنهٔ اطفال وجهت گزیدن رتیلا ورفع جرب رطب وبا شکر جهت ربو وسعال وضعف جگر واحشا وزردی رخساره
ورطوبات رحم واکله وحکه وامراض مقعد وقروح رطبه شربا وطلاء نافع ومضمضهٔ آن جهت تاکل دندان واستحکام لثه مفید
وچون یک شبانروز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست وقطور آن مقوی اجفان ورادع مواد ومانع قبول آفات و
مقوی بصر وجهت دمعه وسلاق وجرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند وجرم آن جهت نفث الدم و
جراحت شش واسهال کهنه وسیلان مواد ونزف الدم اعضا وبرشتهٔ آن در جوف کل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب
وذرور آن جهت بردن گوشت زائد وقطع خون جراحات وطلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وصاف نمودن بشره وحمول
آن جهت تجفیف رطوبات رحم وضماد پختهٔ آن با آب وسرکه جهت سپرز وچون آنرا با صندل وافسنتین بجوشانند وآب
آنرا با شکر بقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بیعدیل است وجهت تقویت اشتها واعضا واعصاب ورفع اعیا و
مغص وتنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ معده وتقویت آن بغایت مؤثر مضر سپرز مصلح آن دوقو بدل آن مازو یا شحم انار بوزن آن مقدار
شربت از جرم آن تا دو مثقال وگویند تا چهار درم است

ثمرة الطرفا * ثمرة الطرفا * بفارسی گزبار ومعرب آن گزمازج است وبهندی بری مائین نامند * ماهیت آن ثمر درخت گز است
مثلث شکل بزرگتر از عفص که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن وخالی از حرارت لطیفه وجلا وتقطیع نیست *
* ثمنش * بضم ثاء مثلثه وسکون میم وضم نون وسکون شین معجمه بیونانی نباتی است که مابین شجر وحشیش باشد *

فصل الثاء المثلثة مع الواو

ثوم ‌• ثوم • بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند • ماهیت آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری
آنرا بیونانی اسقوردیون و بعربی ثوم الحیة نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه
یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بر یک دانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر است و جبلی آنرا بفارسی موسیر
نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یک دانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و دربو
فی الجمله شبیه بدان و بهترا زهمه بستانی متعدد و بزرگ دندانه آنست و جبلی آن از جهت متخلل نمودن بهتر و بدون متخلل
این قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که آنرا کرانی نامند • طبیعت
آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک
• افعال و خواص آن محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کنندهٔ خون و مدر بول و حیض
و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جلد و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت
آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن خصوصا با سرکه آن و جهت تصفیهٔ حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج
و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه
و سپرز و دفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلو در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و دود رطوبتین محرک باه و
مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تپهای کهنه و قروح شش و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و مدهٔ
ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاة کرده و گزیدن مار و
سائر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با شراب جهت هوامی و مداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید و رویدن
موی سیاه و با انجیر و مداب و با مغز گردکان قویتر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و
با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بیعدیل و با طبیخ
فودنج جبلی جهت قتل شپش و صئبان که بفارسی رشک نامند مفید المضار اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع
و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باه و
مهیج امراض نائبه مصلح آن پختن آن است در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و یا روغن گاو و استعمال آن
با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت کمنة الدم و غرغره با سرکه مخلل آن یعنی
پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارده و تاکل آن و
تقویت لثه و بند متور نگاه داشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و احتقان
بدان جهت عرق النسا و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مفید و طلای آن با عسل
جهت بهق و توبا و قروح رطبهٔ سر و سعوطه آن و بهق و جرب و لیکن مقرح کنندهٔ جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت
گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بند متور
با عسل و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پختهٔ آن با شیر جهت کشودن دبیله و دمل و تفسید محرق
آن با عسل جهت ازالهٔ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و با روغن گاو جهت سحج انفع و خوردن
آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و با روغن آن و با آن مرد و جهت تجفیف قروح رطبهٔ سر و تدهین بروغنیکه

مکرر میر در آن جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقیکه از برودت بهم رسد باشد و جهت وجع
مفاصل و قولنج بلغمی و صحیح حادث از خلط لزج مجرب و طلاء از خارج و طلای رماد آن با عسل جهت بهق و برص و داء الثعلب
و کمنة الدم و جرب و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بند متور
ند مهین بدان ولیکن این ضعیف است نسبت بآن و طلای آن با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داخس و خشونت
ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشندهٔ شپش و خائیدن برگ آن و بعد از آن مضمضه بنبیذ ریحانی زائل کنندهٔ رائحهٔ آن است
و گفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز در صبح خام آنرا ابلع نمایند بدین طریق که روز اول یک دانه و روز دوم دو دانه
و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز که روز چهلم چهل دانه شود و باز بدستور روزی یک دانه کم نمایند تا بروز هشتادم
باز بیک دانه رسد در بدن انشاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوائی دیگر نگردد و چون بلادر را در زمین دفن نمایند تا
پوسیده گردد و دوا انجامیر را غرس نمایند تا قوت گیرد پس برآورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم نخشد و موی ریش سفید
شده سیاه روید و تریاق الثوم و منافع آن و دهن و مخلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت •

ثومون • ثومون • بضم ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بفارسی تخم زرد آب و بترکی صفرا اودی نامند
• ماهیت آن تخمی است شبیه بتخم منبت آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بعدس آب و برگ آن دراز تر از آن و گل آن سفید
و تخم آن تلخ و تند و ریزه و گویند تو بد زرد بیخ آن است و در افعال مشابه خربق • طبیعت آن در سوم گرم و خشک
• افعال و خواص آن مقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام
بارده مقدار شربت آن نیم درم مصلح آن کثیرا و کشنیز است •

• فصل التاء مع الياء المثناة التحتانية •

ثیل • ثیل • بکسر ثا و سکون یا و لام لغت عربی تخم و تخمه و خومه و بترکی پیلان افردی و در تنکابن کورک جوواش و بفارسی
بید گیاه نامند و گویند که آن نوعی از حرشف است • ماهیت آن اصناف است صنفی گیاهی است که در کنار آبها و را
و زمینهای نمناک میروید و معروش بر روی زمین و مخصوص بزمانی نیست و شاخهای آن دراز و باریک و با گرهها و بندهای
بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اند که طلب مانند صعتر و برموسر موکرمی و بندی رسته و گل آن مابین سرخی
و سفیدی و طعم گیاه آن بی مزه و بیخ آن مادام که تر و تازه است آنرا میخورند و طعم آن شیرین بی مزه و یا اندک حرافت
و قبض و دواب آنرا میخورند و طعم گرههای آن شیرین تر و صنف دیگر برگهای آن عریض و نرم و چون دواب آنرا میخورند
میمیرند و منبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در راهها میروید و صنف دیگر برگ آن مانند لبلاب و گل آن خوشبو و تخم
آن کوچک و عروق آن پنج یا شش بمقدار انگشتی و نازک و بد بو • طبیعت صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت
قبض و گویند معتدل است و بیخ آن لذاع و لطیف • افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و
عسر البول و طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه و آب گیاه آن از نیم رطل تا یک رطل جهت رفع سموم اقسام
مارها و سگ دیوانه گزیده و حرقت البول و احتباس آن و تفتیت حصاة و تپهای حار و مل بغایت مجرب و ضماد بیخ آن جهت
التیام جراحتهای تازه و مادام که خون آلود باشد و گزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات
و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع و مدر بول و صنف دوم عصارهٔ آن

با ادویهٔ مناسبه مانند شراب یا عسل مرد ومساوی ونصف آن مر وثلث آن فلفل وبوزن مرد وکندر چون طبخ نمایند جهت علل چشم وتحلیل مواد آن وتخم آن بغایت مدر ربول وجهت قطع قی واسهال وریختن مواد بمعده واحشار تفتیت حصاة کرده ومثانه وقروح آن مفید وقسم سوم آن را چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند ودر ظرف مس بسایند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند وگویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آنرا بمالند وضماد تازهٔ آن با روغن گل بغایت ملین ومنضج ومحلل است ٭

٭ باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است ٭ فصـــل الجیم مع الالف ٭

جارالنهر

٭ جارالنهر ٭ بفتح جیم والف وضم راء مهمله والف ولام وفتح نون وسکون ها وراء مهمله بمعنی همسایهٔ نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از انهار وآب نمیکند ودر جاهای خشک نمیروید ٭ ماهیت آن نباتی است شبیه به نیلوفر وبرگ آن بر بالای آب میباشد شبیه به برگ چغندر ومزغب وبیخ آن خشن وطعم آن با اندک تلخی وبی گل وثمر ٭ طبیعت آن سرد وخشک در دوم ٭ افعال وخواص آن جهت حبس اسهال وخون وقطع عطش شربا وبجهت تحلیل اورام والتحام قروح تازه وخشک واورام حاره وقروح خبیثهٔ عفنهٔ ساعیه وحکه طلاء وضمادا بدل ورد النافع وجامع معی آنها است وبطریق مرهم نیز استعمال آن سود مند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال

جام پهل

٭ جام پهل ٭ بفتح جیم والف وسکون میم وباء عجمی وخفاء ها ولام اسم ثمر هندی است ودر بنگاله مشهور بسفری است ٭ ماهیت آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود ودو صنف میباشد صنفی مغز آن سفید وصنفی سرخرنگ وبعد رسیدن سرد وشیرین ومانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار بود ودر جوف آن تخمها ی ریزه بسیار باشد وتخم مرو از سفید سفید واز سرخ سرخرنگ واندک صلب وشکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند وسرخ آن اکثر مدور ودر فصل گرما که موسم بارش هند وبنگاله است ثمر بسیار می آورد ودر فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن بوفور آن موسم نیست ودر هند ودکهن بهتر از بنگاله میشود ولاکن بوفور بنگاله نیست وبهترین آن رسیدهٔ بالیدهٔ شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن ودرخت آن بزرگی درخت سیب وبه وغیرمو زون وبرگ آن از برگ سیب اندک بلند تر وبا خشونت وبی تشریف وچوب آن بر ریشه شکننده میباشد وقابل عمارت نیست واهل هند از آن خلال میسازند ومیسوزانند ودرخت آن زود بثمر می آید وکهنه سال خوردهٔ آن کم ثمر میباشد وچون تنهٔ آنرا ببرند از اطراف آن شاخها بر آمده در یک دو سال با ثمر میشود ٭ طبیعت آن گرم وتر با رطوبت لزجه وقوت قابضه ٭ افعال وخواص آن مفرح ومقوی قلب ومعده وملین طبع در ابتدا پس قابض ومدر بول وحابس اسهال خصوصا که با پوست وتخم آنرا بخورند ونیم رس آن قابض تر وچون پوست درخت نودهٔ آنرا که هنوز بثمر نیامده باشد مقدار ده مثقال آنرا شب در رقدری آب بخیسانند وصبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است اکثار مضر مبرود دین ومرطوبین وصاحبان قولنج ومصدع ومحرک نزله واخلاط ساکنه ومهیج آنها ونفخ ورياح وقراقر وباعث حمیات در ابدان مستعده خصوص اکثار آن ومضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه واستحکام دندان متحرک نافع ومسکن درد آن ٭

جام کهاس

٭ چام کهاس ٭ بفتح جیم عجمی والف وسکون میم وفتح کاف عجمی وخفاء ها والف وسین مهمله لغت هندی وبنگاله است

٭ ماهیت آن گیاهی است که در هند وبنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید وبا ساقهای بلند بقدر ذرع وزیاده وکمتر از آن دو وجب ودو باز یاده وبر سر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم با بورقیت وحدت وبیخ آن مفید بقدر پیاز کوچکی با حدت وبورقیت وگل آن شبیه ببرگی عریض طرف پائین آن بپیچیده واز جانب پیچیدگی میلی مخروطی شکل رو ئیده وزیر گل آن گرمی صراحی شکل وبشکی باریک سفید وگل آن نهایت بدبو میشود ٭ طبیعت آن گرم وخشک ٭ افعال وخواص آن خوردن ساق برگ پختهٔ آن جهت استسقا وبیخ آن با فلفل که ساییده حبوب بندند هر حبی بقدر فلفلی ونخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی ودر هیضه که بند نشود وکذا شش مقدار نخودی ویا با فلانی از آن بیخ در جوف قدری از موز پخته که بهندی کیله نامند آن مقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک ولقمه برنج نرم پخته بی روغن وبی نمک بخورند مجرب دانسته اند وچون مقدار بیست وچهار توله که یکنیم پاو آثار هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند وبوزن آن روغن گاو داخل آن نمایند وخوب برهم زنند پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب برهم زنند واگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم وضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند ودر شیشه ویا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام قروح خبیثه وساعیه که بهندی گهر گهره نامند که روزی دو مرتبه آنرا در جوف زخمها پر کنند وبر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند واگر بعد التیام وچاق شدن خارشی در ان موضع باقی بماند از تد هین بدان روغن مزبور زائل گردد واین روغن زیاده از یک هفته نیماند وهفتهٔ دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند ٭

جاموس

٭ جاموس ٭ بفتح جیم والف وضم میم وسکون واو وسین مهمله بفارسی گاومیش وبهندی بهینس نامند ٭ ماهیت آن نوعی از گاو صحرائی است سیاه رنگ وبسیار زور آور ونسبت بگاو اهلی وشاخهای آن بلند تر وقوی تر ودر هند وبنگاله دو صنف میباشد یکی صحرائی واین را ابهینس نامند ودیگر جنگلی واین بسیار قوی وبزرگ وشاخهای آن بلند تر وقوی تر از اهلی میباشد واین را ارنه نامند وزور وقوت این بمرتبه ایست که شیر وفیل را میکشد وشیر وروغن آن نسبت بشیر گاو چرب تر وغلیظ تر خصوص شیر جنگلی آن که اونه گفته شده ٭ طبیعت آن گرم وخشک وجنگلی آن گرم تر وخشک تر ٭ افعال وخواص آن گوشت آن بسیار غلیظ وجهت اصحاب ریاضات ومزال کرده نافع وگوشت بچهٔ شیرخواره که دو سه ماهه باشد قورمه وکباب آن بسیار لذیذ ودر هضم وغلظت کمتر ودود کردن موی آن وشاخ آن باعث طرد افاعی وخاکستر آن مجفف قروح وحکه گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است ومولد سودا ومضر درد مفاصل وامثال آن وعرق النسا ونقرس مصلح آن آب کامه ودارچینی وادویهٔ ملطفه ومهرا پختن آن وبعد از آن سکنجبین آشامیدن ودر ساختن از پوست جنگلی آن سپر میسازند بسیار خوب میشود ٭

جامون

٭ جامون ٭ بفتح اول والف وضم میم وسکون واو ونون وبعضی بدون واو وفتح میم میدانند ٭ ماهیت آن میوهٔ هندی است درخت آن بسیار بزرگ بقدر گردکان واز آن بزرگتر وبرگ آن اندک باریک وبلند تابیک شبر وسبز تیره وشکوفهٔ آن مفید وبسیار ریزه ومیوهٔ آن شبیه بانگور سیاه واندک طولانی وبعضی بزرگ تر از آن ورنگ ظاهر وباطن آن بنفش وباغی وصحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک وتخم آن بزرگ وکم آب وترش وبا عفوصت بسیار وباغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرگ بالیده وبسیار شاداب چاشنیدار وتخم آن کوچک وبا عفوصت کمی واین را راج جامون نامند ودو صنف دوم در اوصاف

مذکور را بدل بین مرتبه نیست * طبیعت آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم * افعال و خواص آن حابس
اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضهٔ آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام
لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه
محرورین و جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیدهٔ آن جهت داء الثعلب نافع و رویانندهٔ موی آنست در چند مرتبه و
لقوع ریشهای باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بمقدار دو تولچه نیمکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف
نموده بیاشامند تا مدت بست روز و با چهلروز مغز تخم کهنهٔ آن با مغز تخم کهنهٔ انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن
مجرب و ذرور برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر
هضم مصلح آن نمک که آنرا شسته و نمک بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرهٔ آن که آب آنرا
گرفته صاف نموده و قند یا آب و نبات بقدری آنکه طعم آنرا نیکو کرده اند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آنرا
صاف نموده با قند یا نبات یا قند که طعم آنرا چاشنیدار کرده اند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره
بهتر از اکل ثمر پختهٔ آن است و آهن و یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند که کشته نرم
و سبک گردد بعد یکه جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر
است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک
نوع آنرا گلاب جامون مینامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکهن جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین
و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برائحهٔ گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه
و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این ببزرگی درخت نوع اول نمی شود و اکثر پراگنده میباشد و برگ
های این نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریضتر و نازک تر و سبز روشن * طبیعت آن معتدل مائل ببرودت و یبوست
* افعال و خواص آن مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع *

جاورس

* جاورس * بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب از گاورس فارسی است و آن نوع ریزهٔ دخن
است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنگنی نوعی از آن است * ماهیت آن حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن
ریزه تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم
و دیگری را ذره بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه گویند و نوع سوم را جاورس که معرب گاورس است و بشیرازی
گال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر
است بهندی کنگنی گویند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر می شود که از کنگنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینه نامند
و دخن و ذره در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند جو و اندک عریضتر و درازتر از آن و
خوشهٔ آن نیز مانند خوشهٔ جو و دانهای آن از آن ریزه تر و نرم تر و مدور تر و اکبر و بهترین آن زرد سنگین آن است * طبیعت
آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند * افعال و خواص آن لطیفتر از دخن و
قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میباید و دیر هضم و چون هضم گردد
بدن را قوی گرداند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا پختهٔ آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن

و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و
مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با نخاله پختن و یا روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن
روغنها بر بدن و ضماد گرم کردهٔ آن محلل نفخ معده و تهیگاه و مغص و درد بواسیر و پختن آن با شیر تازه و شید جهت
صاحبان خون زائد و رطوبات فاسده و جلوس بر ماندهٔ آن با نمک که در خرقهٔ بسته باشند جهت بروز مقعد و پیچش و
ثقل محتبس در امعا نافع و بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کهنهٔ آن که یکسال بر آن گذشته باشد جائز نیست

جاوشیر

* جاوشیر * بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه بفارسی جوا شیر و گوشیر و نیز
بشیرازی جاحوشی نامند * ماهیت آن صمغی است بدبو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آنرا ساق
غلیظ و بلند تا ذرعی و نرم و بر وجهی سفید شبیه بپشم و برگ آن شبیه ببرگ انجیر مائل باستداره و مشرف بپنج
تشریف و خشن و بسیار سبز و قبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت و گل آن زرد و خشبو و تخم آن سیاه و قریب بانیسون و خوشبو تند و ساق
آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب بزغب سفید مانند خیار زه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیزبوی
زعفرانی رنگ و طریق اخذ آن آنست که بیخ آنرا میشکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آنرا خالی نموده برگی در زیر
آن فرش مینمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن برمیدارند و نیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور گل آن
که بودن شمس در جوزا است بطریق مذکور صمغ اخذ مینمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن در سودن
ریزهای آن منعقد باشد و زبان را بگزد و بدست بچسپد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و
آنچه از ساق آن گیرند رنگ خشک کردهٔ آن زرد و محلول آن در آب برنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل
است و مغشوش آن سیاه رنگ و غش باشق و موم میکنند * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته
اند * افعال و خواص آن محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحهٔ قویه و مانع صلابات
و جالی لزوجات و وساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض باردهٔ بلغمیه خصوصا عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه
و صرع و ام الصبیان و رعشهٔ حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردیکه از صدمات بهم
رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفهٔ بلغمی نافع که نیم درهم آنرا با آب مرزنجوش بیاشامند
و بر آن مواضع نیز ضماد نمایند و یکمثقال آن جهت لرز حمیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم
و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصاة و رفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان
و لقوه و رعشه و نزلات الضربة و الصدمة آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطن یا شراب جهت ضربه و صدمه العین اکتحال
آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن قطور آن در گوش جهت رفع کری الاسنان مالیدن آن بر دندان و
پرکردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادث
از برودت و بلغم و ضماد برگ آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن عصارهٔ آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت
تحلیل سپرز و چون ده مثقال آنرا در وجرهٔ عصیر عنبی اندازند و بعد از بیست روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال
و استسقا جید النفع است اعضاء النفض آشامیدن یک بندقهٔ آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد
و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیر البول و ثمر آن نیز ادرار طمث آورد خصوصا با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط

جنین تمایند و ریاح وصم زهره اکل و ساز و تحلیل دهد و صلابت آنرا زائل کند شرب او حصول ارتوتیای و حکه مثانه را نافع را سهال
خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هرچند بعد سه روز باشد خصوصاً
احتمال فتیلهٔ آن و احتقان آن در رحم باعث تجفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح
مزمنه و نار فارسی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و با روغنها جهت رفع اعیا و بدستور آشامیدن
عصیر آن جهت عرق النساء السموم طبیخ آن با زیت بحدیکه مرهم گردد جهت گزیدن ملخ دیوانه و با زراوند آشامیدن
آن جهت لسع هوام و غیرها و بدستور عصیر آن داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح مضر انثیان مصلح آن
مر ماحوز و خیسانیدن او در مطبوخ عنبی و بعضی مضر عصب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بوزن آن قنه
یا شیر انجیر و در اسهال اشق آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و سدر و قولنج بلغمی و
ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار
نافع و ضماد و ذرور و طبیخ آن جهت قروح ... از گوشت شد و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج
جنین مرده بغایت قوی الفعل زگل آن نیز جهت جراحات و بثور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است *

* **جاول منکری** * بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر راء مهمله
و سکون یا * **ماهیت** این ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور بچاتگام مضاف صوبهٔ بنگاله است میشود در غلافی
اندک نازک صلب و مجوف ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازهٔ آن سفید مائل بزردی و بادهنیت و بی طعم و رائحهٔ غالب
و هرچند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازهٔ آن است * **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم
و با تریاقیت * **افعال و خواص** آن مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض
دمویه و سوداویه نافع شرباً و ضماداً مضر محرورین و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید

* **چای خطائی** * بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح بتاء مثناة فوقانیه
است نه طای مؤلفه * **ماهیت** و سبب اطلاع بر این حکیم میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای
چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها
و بیشهها و کوهها میگشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود
ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت در شهر آمده بایکی از مقربان
پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه بلد شاه را امر فرمود را زدیدن صورت او
متعجب شد بعد سوال از احوال آن اظهار امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نمود خواص آنرا ثبت نمایند و نیز چنین در
اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت است و باریکتر از آن و خوشبو و با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند
تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خودرو و مزروع
هردو میباشد و گفته که طائفهٔ که در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادئی است و گیاه
این برگ بر اطراف آن میروید و بر خار مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع و شرای آن بی رخصت پادشاه آنجا
نمیتوانند نمود خراج آن بخزانهٔ پادشاه عاید میسازند و مترجم صیدنه ابو ریحان میگوید که چای نوعی است از انواع

نبات منبت آن زمین چین است و آنرا می برند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند
و شربت آن قائم مقام ادویهٔ مرکبه است و مضرت ادویهٔ مرکبه ندارد و از این جهت اهل تبت دفع مضرت شراب با آن میکنند
زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او هیچ داروی با آن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طایفهٔ
که بزمین تبت میبرند در قیمت آن جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در
رائحه و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند طعامی پخته در ظرفی کرده بالای
آنرا بشاخهٔ پر برگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی
که فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند
ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام دخل تمام است و در صدد تجربهٔ
آن درآمدند و محرر کتاب میگوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگتر و
عریضتر و ضخیمتر و شعبهای آن بلندتر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یکقامت تا بدو
قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور
و بعضی جا هاسه عدد و در بعضی جا ها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج برگ
و منبت آن ملک چین و خطا و امثال آن و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبوی
آن که برگهای آن بسیار درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما پیس این از آن زیاده و بعد از آن
بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای آن عزیز الوجود و گران بها است
و برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بیکدیگر میفرستند
و اما انواع دیگر آن بسیار است خصوصاً سبز تیره و سیاه آن که وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضی تا مقید این
مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تدلیس نموده میفروشند بدین طریق که چون خاصیتهٔ نصارا است که مطبوخ
یعنی جوشانیدهٔ آنرا میخورند و مضرور بدذائقه میدانند جرم آنرا و لطف آب را خوب جوش نموده بلکه آنمقدار که رنگ آن یا
خمس آن کم گردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چاینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند
مثلاً در یکمن طبی آب که تخمیناً سه ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یکمثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن
کمتر و از زبون آن بیشتر تا در مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحهٔ آن در آب باز داده شود و آب
اندک رنگین گردد پس آب صاف آنرا که خالی از دردی و برگ در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت
و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده میآشامند و اکثر قدری شیر گاو یا شیر بز تازه جوشیده اندک
جوشانیده برای اصلاح یبوست آن نیز در آن ریخته نیم گرم میآشامند پس خلاصهٔ آنها آن برگهای مستعمل را خشک نموده
و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن
عدم وجود رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک باز بودن برگها است از هم بخلاف غیر مستعمل آن * **طبیعت**
آن گرم تا آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و
حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهم است بلکه سد و افعال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع

آنست بلاغم واخلاط ازجه ومعطشهٔ ملتهبه را ودافع رطوبات حادثه از شراب است * افعال وخواص آن مقوی توت وارواح ومعده وباه ومبرود بن ومرطوبین ومنشط ومنعظ وملطف ومقطع ومفتح ومنضج ومرقق مواد ومعرق ومدر بول و مسکن عطش کاذب وصداع بارد والتهاب معده وجشای دخانی وصاف کنندهٔ خون ورنک رخسار ومبدل رق اد وبه بقعر معده وعمق بدن ومنقی معده ودماغ وجهت ازالهٔ اخرو بد بوئی دهن ورائحهٔ شراب وسیر وپیاز وطیب ونکهت بغایت مفید وجهت خفقان وامراض قلب وانتصاب نفس وانبساط نفس وازالهٔ غم وهم ویرقان وسوء القنیه واستسقا وامراض سلس بول وحبس البول وتقطیر حادث ازبرودت وضعف کرده هر یك به تنهائی و با ادویهٔ مناسبه وضماد پختهٔ آن جهت اورام صلبه وتسکین درد بواسیر وطول آن معرق ومدوم ورد رطعم آن اندک تلخی وعفوصتی که هست بنقوع آن در آب کرم بطوری مسطور وبا جوشانیدن در آب وداخل کردن نبات وشیر جوش داده بسیار کم وزائل میکرد د واهل اصلح آن را شیرینی و شیرمیدانند وبی شیرینی استعمال نمی نمایند ومضر میدانند ونیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص در محرور المزاج واما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجهٔ رد یه بسیار باشد خصوص که از طعام مابین درخود ثقلی وجشائی ونفخی دریابد البته نافع است وآشامیدن آنرا بسیار کرم نیز مضر میدانند خصوص دوا وقات حاره ومزاجهای کرم وجوانان بالای طعام کرم بلکه نیم کرم آنرا نافع کفته اند ونیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن وازین جهت نصاری قاطبة واتباع ایشان صبح بعد ناشتا وآخر روز وقت انحدار غذا مستعمل دارند وبهترین مصلحات آن در محرورین فوفل وشیر بز ودر مبرودین مشک وقرنفل وبادیان خطائی وزنجبیل ودارچینی وجهت انعاش حرارت غریزی عود هندی وعنبر وزعفران ودارچینی وامثال اینها است وبرای تقویت باه ودفع مضرت کثرت جماع باخصیة الثعلب ودارچینی وعنبر ونبات وشهد وبالجمله بامرد وائی که مقوی فعل آن است ازدوای مسهل وقابض وملین ومقوی وغیرها استعمال نمایند مثلاً اکر با تربد وریوند چینی بجوشانند ونباشا منقی صفرا وبلغم لزج را اخراج نماید وچون با بنفشه وبرسیاوشان واصل السوس وکل خطمی وبابونه وحناء مکی بجوشانند وصاف نموده قدری ملح طعام وشکر خام وروغن کل داخل کرده احتقان بدان نمایند تنقیهٔ امعا از فضول لزجهٔ بارده نماید بآسانی وهمچنین بیان وطرق استعمال آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت ونیز بهترین طرق استعمال آن آنست که بطور نصاری در اینجا ذکر یافت وقهوهٔ آن مقوی قوی واروراح وباه ومعده ومنعظ وممسک است صنعت آن چای قسم اعلی ودارچینی قلمی وخصیة الثعلب مصری از هر یك نیم درم اسکند ناکوری کبابهٔ چینی از هر یك ربع درمی کوفته بخته بدستور مقرر طبخ نموده وحبه وعنبر اشهب در آن کداخته نبات بقدر آنکه آنرا شیرین کرداند داخل نموده نیمکرم بنوشند واکر پنج عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است ونیز یکنوع چای دیده شد که از جبال نیپال وبهتنت می آورند کیاه آن فی الجمله شبیه بکیاه نعناع بقدر یکشبر وزیاده و برک آن اندک باریک وبلند وبا خشونت وضخامت کمی تازهٔ آن زرد رنك وخشك آن اغبر وخاکستری رنک خصوص پشت آن وبسیار لطیف ونازک بحدیکه چون برک آنرا در دهان نکاهدارند با اندک زمانی منحل کردد واز ان ثقلی چندان نماند * طبیعت آن کرم وتر از طبیعت خطائی است ولطایف تر از ان وطریقهٔ استعمال این نیز مانند آن ورد را فعال وخواص قریب بدان است *

جبره * فصـــل الجيم مع الباء الموحدة *

* جبره * بفتح جیم وراء موحده وراء مهمله وها لغت مغربی است مشتق ازجبر وبیونانی اولسطیون بمعنی جمع کنندهٔ جلد

* ماهیت آن کیاهی است ربیعی وهرسال تازه میروید منبت آن بلاد مغرب وبرتلها وبلندیها بعیار میروید وبلندی آن مقدار سه انکشت تا چهار انکشت وبوی آن مانند بوی شراب وبرک آن شبیه ببرک سیب وقابض وبیخ آن سفید ومانند موی باریک وکیاه آن بی کل وثمر ونهایت بقای آن تا سرطان است وزیاده از سه ماه نمی ماند مکر آنکه در عسل نکاه دارند * طبیعت آن در اول دوم کرم وتر * افعال وخواص آن مقوی دل وفکر وحواس ومفرح وجهت صاف کردن خون والتیام جراحات شوربا وطلاء وبا شراب دو درم آن جهت ومن عضل وفسخ آن نافع وکویند چون بیخ آن را باکوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای کوشت را بهم ملحق سازد وآشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند وچون بر جراحت تازه بچکانند انرا ملتزق وملتئم سازد مصدع محرورین مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون ودر تفریح مثل وربع آن زعفران است *

جبسین * جبسین * بفتح اول وسکون باء موحده وکسر سین مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون بفارسی سنک کچ نامند.

* ماهیت آن سنکی است رخو مربع التفتیت وذو طبقات که بآسانی از روی هم جدا میکردد سه قسم میباشد یکی سفید براق صفائی انطاکی کفته که این فی الحقیقة طلق است که نضج کامل نیافته وبعضی کفته اند که زیبق است که عالب آمده بران اجزای ترابیه ومتحجر کشته واین را اسفیداج جبساسین نامند ودوم سوخته حجری وسیوم غیر صفائی وغیر براق واین حجر کچ است که پخته کوبیده کچ از ان میسازند بدترین آن سرخ آن است وبالجمله طبیعت اقسام آن در سیوم سرد وخشك وبعضی در اول چهارم خشك کفته اند * افعال وخواص آن قابض ومغری وضماد آن با سرکه ملصق وملزق جراحات ومغری وحابس خون جاری از اعضا ومحلل ورم وترهل واستسقا امراض الراس طلای آن مفردا وبا سفیدی تخم مرغ وغبار آسیا جهت قطع سیلان خون وبا سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف وباکل ارمنی وعدس و لحیة التیس وآب مورد وسرکه جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت رمد دموی ومنع ریختن مواد بچشم وبا آب کشنیز جهت رفع باد سرخ واورام ملتهبه مجرب واز خواص آن آنست که چون با روغن زیتون واندک بوره وشب یمانی بسایند وبر کتابت ونوشتجات بمالند زائل کرداند وبر جامه ها وفرشها باعث قلع چرک وچربی آن است وطلای آن بر بواسیر جهت رفع آن موثر المضار آشامیدن آن کشنده است بخناق وخشکی دهان وقولنج وتریاق آن آشامیدن ماء العسل واشیای لعابی وعصارهٔ خطمی تر وتازه وملوکیه پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب وحب النیل وقی فرمودن اکر صحیح عارض کردد بمعالجهٔ آن پردازند ودر اکثر اعراض وتداوی نیز مانند اسفیداج وقوی تر از ان است وسفید آب جبساسین در جمیع افعال قوی تر از همه اقسام وبغایت قابض ورادع وجامع ومجفف است *

جبن * جبن * بضم جیم وباء موحده ونون مشدده بفارسی پنیر نامند * ماهیت آن معروف است وآن شیر بسته است بتعمل بزدن پنیرمایه وغیره بران بهترین آن تازهٔ چرب آن است که مابین نومی وصلبی وخوشبو ولذیذ مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن کیاههای نیکو باشد بعمل آورده باشند ومصنوع از ماست بهتر وسریع الهضم تر است ودستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیرمایه بران زده منجمد ساخته نمک بران میپاشند تا مائیت آن از جبنیت جدا کردد وبعد از جدا شدن جبنیت آنرا نمک زده در سبدها وبا کیسهٔ صفیقی کرده نمک بران پاشیده سنکی سنکین بران میکذارند تا مائیت آن تمام بر آید وبعضی در رخا کسترده فی میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند

واگر نمکین نخواهند تا ایاری آن نمک نمیباشند و بهترین نمک سود آن آنست که تازه و تنک زرد و چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحهٔ آن نکشته باشد و چون تناول نمایند رائحهٔ آن در جشا تا مدتی از دهان نیاید • طبیعت تازهٔ آن در دوم سرد و تر • افعال و خواص آن مقوی معده و رود و جگر و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که سود اسنک خورده باشد اعطاء الغذاء اکل برشتهٔ آن بعد از طعام و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال مراری صفراوی و العین ضماد آن جهت رمد و طرفة الصدر چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آنرا بیاشامد شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحات و قروح امعا خصوصا با برگ حنا زرکه دلب نامند و با حماض بری النضا و مضر معده و دبین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر و مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داخس و بازیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بید ستر با ماء الکارع دگویند از مفاصل چیزی مانند گچ بر میآورد و بی اذیت و با نوشادر جهت کلف و جرب نافع السموم با نودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر معده و دبین و صاحبان سدهٔ احشا و لاغر کنندهٔ بدن و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردکان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردکان و در مجرورین میوها و ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رطوبت است و منوم و جهت تپ دق و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع و مضر معده و دبین و مورث امراض باردهٔ رطبه و مولد حصاة

جبلاهنک

• **جبلاهنک** • لغت فارسی است و جبلاهنج معرب آنست • **ماهیت** آن تخم خاری است زرد رنگ شبیه بشونیز و آن بترکی صفرا اودی گویند و آن ثومونست ذکر یافت • **افعال و خواص** آن مسهل و مقیی و آشامیدن تا یک درهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یک درهم آن کشنده زیرا که باقوت سمیت است و کسی که آنرا خورده باشد خناق آنرا عارض گردد و تلف بیرد کسیکه آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد از چنین که مذکور شد و خوراندن روغن و زیرا و لیمون و جند بید ستر با نبیذ و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده بر شکم آن بهر گاه شکم آن محتبس باشد او را تحقین فرمایند بحقنهای مناسب

• فصل الجیم مع الثاء المثلثة •

جنجاث

• **جنجاث** • بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و بیونانی بردبسیون نامند • **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بگیاه درمنهٔ ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه باقحوان و رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن با اندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس • **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک • **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و کرم کند احشا و آشامیدن طبیخ آن و بید ستر سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی بیعدیل و بخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن ملیلهٔ کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است

• فصل الجیم مع الدال المهملة

جدوار

• **جدوار** • بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار بزاء عجمی است و بعربی اننه و بیونانی ماطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فوروین و بهندی نربسی نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کنند و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس معنی آن خالص کنندهٔ بدن از غائلهٔ

سمیت زهر است • **ماهیت** آن بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی گره دار بمقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که با وصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بلکه این قسم که چون مذاق نمایند اولا اندک از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مائل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیدهٔ آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنک و رنگ پور و نواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم اندلسی است و آنرا انتله گویند و بقدر شبر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدیکه اهل آن بلد مقدار نیم دانگ از آن بیش را میخورند و زیان نمییابند بخلاف بیشهای دیگر که علیحده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ فادزهریهٔ خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص انجه بود که بسمت مشرق نزدیک تر باشد و از جمعی شنیده شد که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع است گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ بسفیدی مائل و در تریاقیت ضعیفتر و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر و رنگین تر و قوی تر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهتر است از آنچه در جبال هند میروید و همچنین آنچه که بحدود تبت نزدیک تر است قویتر از آن بعد آنست و بهتر از هندی است و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر مشهور گویند در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها میروید میآورند مثلا در خراسان و قندهار و کابل و شاه جهان آباد از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاه جهان آباد تا عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشد آباد اکثر از جبال مورنک و رانکاماتی و رنکپور و در مدینک از اماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هرچند در قوت ضعیفتر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تقارب آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی نامتدینان بیباک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ میباشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کردهٔ آنرا با آب تر نمایند و بدست و یا بپارچهٔ کرباسی بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در رفنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ آنچه آنرا بدان رنگ نموده اند و دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و با شکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ خیسانید و جوشانید و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و هموار میباشد و دیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه قریب بپوست ظاهر آن رنگین تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از

جدوار میباشد ورنگ آن سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند وبرزبان رسانند احساس حرقت وحدت نمایند واگر
قوی باشد باعث تورم وآبله شود بخلاف جدوار ونیز چون جدوار را بعد از احداث امور مذکوره بخایند و یا بسایند و
برزبان بمالند رفع غایلهٔ آن نماید وطعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش وهمچنین امتحان جدوار را در زهرهای
دیگر نمایند وگفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در دفع سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است * طبیعت آن گرم وخشک در
اول سوم وحرارت آن لذاع وموذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی وارواح وتقویت واز دیاد آن مرآن هر دو
را ولهذا کما انچه شیخ الرئیس رح تع در رسالهٔ ادویهٔ قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد
که اثر ونفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه وخاصیت نیز است ولهذا تریاق انواع سموم حاره وبارده مشروبه
وملدوغه است شربا وضمادا * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوت واعضای رئیسه از دل ودماغ وکبد وتقویت احشا
نماید وفادزهر جمیع سموم حاره وباره ومفتح وملطف ومحلل ومنضج ومسکن اوجاع ومسمن بدن ومقوی باصره ودندان ومشهی
ومبهی ومنعظ ومدر راست وجهت امراض دماغیه وعصبانیه مانند صرع وفالج ولقوه ورعشه واسترخا وخدر واستسقا و
یرقان وضعف معده وتفتیت حصاة وقولنج وحصر البول ورافع عفونت اخلاط وتپ ربع واکثر امراض بارده شربا وطلاء
نافع وآشامیدن نیم مثقال سائیدهٔ آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال وعقرب حتی عقرب جراره ورتیلا وهمه
حیوانات سمی وبیش نافع ودر سترجهت اوجاع واورام باطنیه ورفع هیضه ومقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی
از اشربهٔ مناسبه مانند شربت گاوزبان وابریشم وبادرنجبویه وامثال اینها ویا عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان وگلاب
وبادرنجبویه وبید مشک ونیلوفر جهت تفریح قلب ورفع ضعف آن وخفقان وطپش وغشی آن خصوصا که از برودت باشد
مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند ونیز جهت دفع وبادرایام وبامطبوخ ویا گلاب جهت وجع مفاصل وبا جلاب
گرم جهت اوجاع معده ومقدار یکدانگ از آن وبا سکنجبین جهت سدهٔ جگر وبا سکنجبین بزوری ساده وبا شربت دینار
وشیرهٔ عنب الثعلب وشیرهٔ تخم کاسنی جهت تفتیح سدهٔ ماساریقا واستسقا چند روز متوالی مداومت بران وجهت سنگ
گرده ومثانه با شیرهٔ عنب الثعلب وخارخسک وجهت حبس البول با شیرهٔ تخم خیارین وخربزه ویا خارخسک وجهت قولنج
ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب وبودنه ورازیانه وعنب الثعلب وجهت رفع حمیات بلغمیهٔ مزمنه
وربع بعد تنقیه با جلاب گرم ویا شرابهای مناسبه مداومت دو دانگ آن الا تا هفت روز وبرای دشواری وضع حمل مقدار
دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیرهٔ خارخسک یا جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود واگر بچه در
شکم آن مرده باشد وسمیت آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در قوت ولادت بار طاری گشته ویا دم نفاس بسیار
جاری شده مقدار چهار رحبهٔ آنرا با گلاب سائیده بخورانند واقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا واگر هوا نفث
نماید وگرمی نکند آخر روز نیز وجهت ام الصبیان واکثر امراض دماغی اطفال رامقدار کمی با شیر مرضعهٔ آن سائیده
بخورانند وجوان کبیر السن را با ادویهٔ مناسبهٔ آن علت از نیمدرم تا نیم مثقال وحکمای هند مداومت آنرا مسمن بدن
دانسته اند وجهت تقویت انعاظ به تنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه با گلاب سائیده ویا حبوب ومعجون ساخته تناول نمایند مفید
وطلای آن با سرکه وگلاب جهت نفخ اورام بارده وتحلیل آنها خصوصا اورام مغابن که پس گوش وزیر بغل وبن ران است
وجهت خناق وخنازیر وسایر اورام گلو وغیرآن ورفع طاعون ووبا وبرص وبهق وجلای کلف وآثار جلد واوجاع مفاصل

ودر ستور با چند دانهٔ فلفل مبالا جهت اورام حارهٔ باردهٔ آنها با آب برگ گشنیز تازه وطلای آن بتنهائی ویا با آب گشنیز
ویا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن وبودندان جهت تسکین درد بارد آن وبرپواسیر جهت تسکین وجع
وتحلیل ورم آن وطلای آن بر پشت زهار جهت قرحهٔ مثانه وحبس البول وتقطور آن در چشم جهت رمد بارد ودرا حلیل
جهت رفع حبس بول وبند شدن چرک دران وذرور آن بر جراحات جهت التیام ونفث الدم آنها مفید وتسریح آن
با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه وعصبانیه مانند صرع وسکته وفالج ولقوه واسترخا ورعشه وخدر ومانند اینها نافع
مقوی دماغ وقوای آن واعصاب است وبالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصا باردهٔ
رطبه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت مفید شربا وضمادا وطلاء وتدهینا مقدار شربت آن از نیمدانگ تا چهاردانگ
بحسب امزجه واشخاص وامراض وفصول وبلدان ودرحمی ربع وسایر امراض تا دودانگ ودرتقویت باه تا نیم مثقال ودر
استسقا تا چهاردانگ بدل آن درتفریح وتریاقیت سه وزن آن زرنباد وبوزن آن تریاق فاروق ویا فادزهر حیوانی است
مضر محرور ویابس المزاج ومصدع ومورث جراحت وقرحهٔ امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده وشیر تازهٔ دوشیدهٔ آمن
تازه ویا ماء الشعیر وآش جو وجهت قرحه کثیرا ودرقرابادین بتفصیل ماهیت واقسام وافعال وخواص ومنافع وطرق
استعمال وقانون ترک افیون بجدوار ورافیون ودستور خوردن جدوار وحبوب آن با انداک افیون وبی افیون ودهن
ومرهم ومعاجین ومفرحات آن درجدوار ذکر یافت

* فصل الجیم مع الراء المهملة *

* جراد البر * بفتح جیم وراء مهملة والف ودال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ وبهندی تیدی بکسر تاء چهارنقطهٔ
مندی وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال چهارنقطه مندی ویا نامند * ماهیت آن حیوانیست معروف مختلف الالوان
ویا پاهای بسیار بلند وبه کمتر ازیک هفته بچه بر میآورد وبر نباتات واشجار میباشد وبیشتر از یک سال نمی ماند ودرختی را
که بخورد نابود سازد ونوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن بسیار میشود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را میخورد
ونابود میسازد وبهترین آن بزرگ فربه آنست * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مهیج جالی
اخلاط غلیظه وجهت امراض قصبهٔ ریه وتقطیر البول وخوردن دوازده عدد آن که سر واطراف آنها را انداخته با یکدرم
مورد خشک سائیده باشد جهت استسقا مجرب گفته اند وجهت جذام بالخاصیة مفید وبخور آن جهت بواسیر وعسر البول
وطلای کوبیدهٔ پاهای آن جهت ثآلیل وکلف وحوب مفید خصوصا سوختهٔ آن با سرکه وطلای مجوف تخم آن جهت دفع کلف
نافع وخوردن قسم فربه بی بال آنرا بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید وتعلیق نوع سبز کردن بلند آن که در مزارع بهم
میرسد جهت رفع تپ ربع بالخاصیت مفید ونمک سود آن قلیل الغذا ومولد خلط غیر صالح ومورث جرب وحکه ومحرق
اخلاط ومجفف ومصلح آن سکنجبین وانار چاشنیدار یا انار بین است وشیرهٔ تخم خرفه وتخم خیار نیز گفته اند وابن مولف
گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رائحهٔ آن بگریزند واگر نگریزند بمیرند *

* جراد البحر * بفتح جیم وراء مهمله والف وضم دال مهمله والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا وراء مهملتین بفارسی
ملخ دریائی نامند * ماهیت آن گفته اند حیوانی است سر آن مربع واز حوالی سر تا نصف تن آن صدفی واز هر طرف ده
دست ویا شبیه بپاهای عنکبوت وبر سر آن دو شاخ ودو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از آن وچشمهای آن برآمده مؤلف
گوید شاید انچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد مانند بنگاله وسواحل دریای

فارس والبحرين وغيرها بدين هيأت ميباشد وجراد البحر شبيه بشده في الجمله شبيه بكنجشك بزرگيست وپرداردوانداك پرواز كرده ازآب برمخيزد وبازدرآب فرو ميرود * طبيعت آن گرم وتر وخشك تر از برى آنست * افعال وخواص آن خوردن آن هرروز سه عدد مشوى ويا مطبوخ آن جهت منع زيادتي جذام مفيد وآشاميدن دو مثقال از سوخته تمام آن با آب نخود سياه تا هفت روز متوالي جهت تفتيت واخراج سنك گرده ومثانه مجرب

جرجير

* جرجير * بكسر اول وسكون ثاني وكسر جيم وسكون ياء مثناة تحتانيه وراء مهمله بفارسي تره تيزك وبهندي ترمرا وتخم آنرا هالون وعوام هالم وچند سورو چند سورنيز نامند * ماهيت آن برى وبستاني ميباشد برى آنرا دهقان وبستاني آنرا كف عايشه وبفارسي كيكير وبشيرازى كهزك گويند وبرى آن دو نوع ميباشد يكى با ساق وبرگ آن ازبرگ ترب ريزه تر ومشرف وگل آن زرد وبسيار تند واين را خردل برى گويند ودوم يكى بى ساق وبرگ آن نرم وكم حدت وگل آن سرخ وبستاني سه قسم ميباشد يكى شبيه بترب وساق دار وبرگ آن با خشونت ودرمازندران شاهتره وگورنزه ودر ديگر اين خاص تره نامند وتخم آن سفيد وحرف با بلى عبارت ازان است وقسمى را رشاد وبفارسي تره تيزك شامي نامند وبرگ آن بزرگ وگل آن سرخ ارغواني رنگ وتخم آن مائل بسرخي وطولاني وقسمى ديگر بسيار ريزه وتخم آن ريزه تر از حب الرشاد ومراد از مطلق آن اين است وبهترين آن بستاني است * طبيعت برى آن در سوم گرم ودر آخر دوم خشك وبستاني آن در دوم گرم ودر اول خشك * افعال وخواص برى آن مفتح سده جگر وسپرز وجالي ومدر بول ومفتت حصاة ومولد منى ومحرك جماع ومحلل رياح وهاضم طعام وضماد آن با زهره گاو جهت ازالة آثار قروح ومستور طلاى آب آن با زهره گاو وميش كلف را مفيد وخوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوى زير بغل وخوردن شراب ريحاني بالاى آن جهت گزيدن ابن عرس وغير آن نافع وگويند از خواص آنست كه چون آب آنرا بگيرند ودرخت انار ترش را با آن تسقيه نمايند شيرين گردد وچون نخود خشك را با آن پرورده نمايند وبيا شامند توليد منى نمايد وبيعديل است وگويند چون بگيرند برگ وشاخ وتخم آن را در هاون نرم بكوبند ودر ظرفى پهن كنند تا خشك گردد وتا نباد در هاون آنرا ازند وبكوبند وشيرتازه دوشيده برآن ريزند وتخم آنرا نرم بكوبند وبرآن بپاشند بدفعات ومخلوط نمايند تا آنكه مانند خمير گردد وقرصها ساخته در سايه خشك نمايند ونگاهدارند ووقت الحاجت استعمال نمايند بسيار عجيب ونيكو است * المضار مصدع ومورث سدر ومصفر ومظلم بصر ودر حديث آمده كه هركه در شب جرجير بخورد رگ جذام از دماغ او بحركت در مى آيد ونزف الدم او را عارض ميگردد بعد از خواب ودر حديث ديگر وارد است كه احداث برص مينمايد شب خوردن آن * مصلح آن كاسنى وخرفه وسركه است وبرى آن در ادرار بول وتحريك باه وانعاظ قويتر از بستاني است خصوصا تخم آن وتخم آن كه حب الرشاد است در خواص مذكوره قويتر از برگ آن وقوى الجلا است وآشاميدن آن با آب گرم مقى بلغم وبا زرده تخم نيم برشت محرك باه ومنعظ ومسمن بدن وضماد آن جهت كلف وباعسل جهت بهق ونمش وبا زهره گاو جهت شقاق ناخن مفيد واكثار آن مهيج دم وثوران آن وانصباب مواد با عضاى ضعيفه مصلح آن شيرتازه دوشيده مقدار شربت از بستاني آن تا پنج درهم واز برى آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودرى يا تخم زردك برى يا تخم پياز است *

جرجيراالماء

* جرجيراالماء * قرة العين است ودرحرف القاف انشاءالله تعالى خواهد آمد

جرميلك

* جرميلك * بفتح جيم وسكون راء مهمله وكسر ميم وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح لام وسكون كاف بلغت كوهستان

ولرستان وجا ثلق اسم دوائى است كه تركان آنجا نبات ازا ونام مند * ماهيت آن بيخى است بطول يك انگشتى وطول آن زياده بر شبرى وورنگ ظاهر آن مائل بسياهى وباطن آن سفيد وباصلابت وطعم آن شيرين وساق آن قريب بذرعى وبرگ آن طولاني بقدر شبرى شبيه بزبان وسبز تيره ولطيف وبرگهاى ساق اطراف اعلاى آن بقدر برگ بيد وگل آن كبود وازگل نيلوفر هندى بسيار كوچكتر ومستعمل بيخ آن است * افعال وخواص آن چون بكوبند وبربيخ دندان بپاشند به پيچى مى چسپد كه از اكل وشرب زائل نميگردد وسنون آن بيك دفعه جهت رفع تعفن دندان ورويانيدن گوشت بن دندان مجرب وآشاميدن آن جهت رفع زخمهاى باطني واورام احشا وضماد آن جهت جبر كسر ورفع جميع زخمها وتشنج آن مفيد

جرونجی

* چرونجى * بكسر جيم فارسي وفتح راء مهمله وسكون واو وخفاى نون وكسر جيم ويا * ماهيت آن مغز ثمر درختى است هندى در اكثر كوههاى هند ميشود ودرخت آن بقدر ارنارنج متوسطى وبرگ آن بزرگى برگ انجير وبى تشريف وثمر آن شبيه بثمر قهوه وآلوبالو وفالسه وازان بزرگتر وآنرا بهندى پياره نامند وپوست خارجى آن نازك ودرخام سبز وبعد رسيدن بنفش ولحم آن درخام سفت وبعد رسيدن نرم وسبز پستى رنگ وچاشنى دار ميباشد وآنرا مخورند ودرآب حل كرده افشره ميسازند وبرآب نيز ميپزند ومغز آن كه در زير لحم آن است درغلافى خشبي اندك صلب از پوست پسته نازكتر وضخيم تر از پوست حبة الخضراء ومغز آن بقدر نصف نخود كوچكى وتخم آلوبالو وچرب وشيرين ولذيذ وبعضى اين را حب الصنوبر دانسته اند وشايد غير آن باشد زيرا كه هيأت درخت وثمر اين بهيأت درخت چرونجى نيست چنانچه انشاءالله تعالى خواهد آمد * طبيعت آن گرم در دوم وتر در اول * افعال وخواص آن جالي ومنعظ ومسمن بدن وكثير الغذا ودرا كثر افعال قريب بحبة السمنه وچون نرم بسايند وبتنهائي ويا با ادويه مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف كرده اند بسبب جلائى كه دارد وتخم آن سرد وتر ودر دفع مضرت صفرا وغليان خون وتشنگى است

جری

* جرى * بكسر جيم وراء مشدده وبالف عربي است بفارسي مار ماهى وبمصرى تيلور وبسرياني سلورس وبيوناني سلورس وبهندى كچيا مچهلى نامند * ماهيت آن ماهى است عظيم الجثه فربه كه در درياى مصر بهم ميرسد سياه رنگ وبى فلس وبا استخوان كمي وشارب آن مانند مار باريكى ودرازوسر آن طويل ودم آن مستطيل مانند خرطوم وگوشت آن رخو بالزوجت وبا سهوكت بسيار ويهود آنرا نميخورند وحكيم ميرمحمد مؤمن نوشته كه در تنكابن آنرا اسپلي ودر مازندران كلوس نامند * طبيعت غير نمك سود آن گرم وتر ونمك سود آن گرم وخشك * افعال وخواص آن جالي وباقوت جاذبه قويه خوردن گوشت تازه آن كثير الغذا ومولد خون بلغمي ومنقي ومصفي قصبه ريه وصوت وملين بطن وجهت سل ونفث الدم نافع وگفته اند مصلح آن جهت امراض مذكوره سواى سل نفث الدم انفع بسبب قوت جلاى آن وآشاميدن خون آن نيم اوقيه با سوزن آن سركه قاطع خونى است كه از حلق آيد وجلوس در طبيخ آن جهت قرحه امعا درابتدا وجذب مواد بسوى ظاهر بدن وبدمتور دخنه آن بمقعده واحتقان آن جهت عرق النسا بى عديل وضماد نمك سود آن جهت جذب خار وپيكان وجذب مواد بسوى ظاهر جلد * المضار گفته اند مولد بلغم لزج وبطئ الهضم ومضر گرده ومحدث برص است مصلح آن نمك سود نمودن وبا سركه ونعناع وصعتر وآبكامه وسكنجبين خوردن است

جزر

* فصل الجيم مع الزاء المعجمة *

* جزر * بفتح اول وثاني وراء مهمله معرب گزر فارسي است ونيز بفارسي زردك وبهندى گاجر نامند * ماهيت آن

بری و بستانی میباشد بری آنرا بیونانی اسطافالیوس واغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و صواب است و بستانی آن
دو نوع میباشد بیخ یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن شبیه بشاهتره و از آن عریض تر و طعم آن اندک تلخ
وساق آن پیدا کند و رخشش و گل آن چتر دار مانند شبت و سفید و دانهای آن چیزی ریزه مانند پنبه و بنفش و بهترین
آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشهٔ بستانی آن است • طبیعت آن در دوم گرم و تر و بعضی در اول نیز گفته و با رطوبت
فضلیه • افعال و خواص بستانی آن ملطف و مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کنندهٔ جوهر منی
و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار نمودن بول مفید اعضاء الصدر
جهت ذات الجنب و سرفهٔ مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفض مسکن
مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بذر آن قوی تر از بری آن که دقو باشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصا بزر بستانی
آن که نفع آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوش دهند
و نطول نمایند و یا بشویند با آن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده و در انها
بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و با ادویهٔ مناسبه جهت تقویت کبد بارد
و تجفیف رطوبات معده و زیاده تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه قریب
است بمربای آن و لذیذ تر از آن و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز بعد یل و مقوی
معده و جگر بارد و شراب آن قریب بمربای آنست والطف و اقوی از آن و نبیذ آن که آب افشردهٔ آنرا با ربع آن عسل
نجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کنند و بطیء الانحدار و مصدع و عرق آن که
با ادویهٔ مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نائب مناب خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت اکله نافع جرم آن بطیء
الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلح آن ادویهٔ حاره و آبکامه و پختهٔ آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از
جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا معتاد
مثقال و تخم آن محرک باه و در این باب از اصل آن قوی تر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و در بسیاری افعال مانند آن و چون
بگیرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم و ترب را مجوف نموده در آن پر کنند و سر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده
بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یک درم آن با همورن آن شکر جهت
وجع ساق پا و ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن انیسون زرد و قواست
و جزربری را در بلاد قزوین کزرا نامند و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلاف خارناک و درد و قومه کور
خواهد شد • طبیعت تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک • افعال و خواص آن با حدت و لذع و در
جمیع افعال حوای باه قوی تر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج
جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام
را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند و هوام شارب آنرا بگزد اذیت نیابد و خوردن خام آن
جهت رفع سموم و ضماد پختهٔ برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم
معین بر حمل و آویختن آن در منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است از انجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن

انیسون و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت •

جزع • جزع • بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله • ماهیت آن سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه
و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفائحی
ذو طبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان میباشد بهر قسم که آنرا بسوزند و بتراشند الوان
و طبقات آن ظاهر میشود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و با رونق میگردد مانند عقیق که بطبخ
رنگین میگردد و صفائحی بشکل نگین و غیر آنرا جزع و مدور و را شکال دیگر ملون با لوان را با غوری و سیاه و سفید را
سلیمانی و شفاف براق ملون با لوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیه نامند و این یعنی عین الهر بیشتر در معدن یاقوت
بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نبشته و در حرف العین ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از
معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر صلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشته
باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت میدانند و بقیمت گران میگیرند • طبیعت آن در سوم گرم و خشک • افعال
و خواص آن جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خواب شربا و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان موثر
و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم
و خصومت مردمان با او و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن
جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آنرا نافع

• فصـــــل الجیم مع العین المهملة •

جعده • جعده • بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و بلغت یونانی فولیون نامند • ماهیت آن دو نوع میباشد یکی
صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و مفروش و روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای
ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بر آن خیوط باریک سفید شبیه بموی و پر از تخم و گل آن سفید مائل بزردی
و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی کل اربه و بستانی آنرا جعدهٔ کبیر و بعربی رعی عنبرید گویند برگ آن
بزرگ تر و کم بو تر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه
از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن • طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند
• افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و مسهل و مفتح سدد جمیع اعضا و ملطف اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن
طبیخ آن دواء قیه و نیم جهت تذکیهٔ ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقای بارد و یرقان اسود و سدی و تبهای
بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة
و ادرار حیض و تنقیهٔ رحم و با عسل که جهت تحلیل سپرز و ضماد تازهٔ آن جهت رطوبات صداع و تنقیهٔ قروح مزمنه و اوجاع
آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش
آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن حماما مقدار
شربت از جرم آن تا سه درم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنهٔ کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم
معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادرار طمث است و اکتحال عصارهٔ آن با عسل جهت حدت

بصر نافع

* فصــــــل الجيم مع الغين المعجمة *

جغد * جغد * بضم جيم وسكون غين معجمه ودال مهمله اسم فارسي بوم است * ماهيت آن مرغي است كه در روز قوت باصرهٔ آن بسيار ضعيف ميگردد بسبب نور آفتاب بحديكه نميتواند از آشيانه وجاي خود برآيد وبپرواز زند واقسام ميباشد يكي بزرگ جثه وآنرا بفارسي برق وشاه بوم وبتركي مارقوش وبهندي الو نامند ودوم قسم اوسط سياه رنگ وآنرا چغد ودرتنكابن كوره بوم وبهندي چيله وقسم صغير آنرا بتركي بيلاقو وقسم كوچكتر از همه كه تن آن بقدر قمري ومرآن بمقدار نارنج كوچكي است آنرا مرغ حق وبهندي پيچه نامند * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مورث ابلهي وبيوقوفي ودرجميع امور وآشاميدن خون وزهرهٔ آن با خاكستر چوب گز وعسل آميخته جهت سلس البول وبول درفراش واكتحال خون وزهرهٔ آن جهت شبكوري ولطوخ دل آن بعين ذبح كوما كرم بروي صاحب لقوه وكردن از نافع وقطور مغز آن باروغن بنفشه درسوراخ بيني طرف موافق صاحب شقيقه ازمجربات وطلاي خون آن باروغن قا جهت كشتن شپش وگفته اند از خواص آنست كه چون آنرا بكشند يك چشم آن مفتوح ويك چشم آن مطموس ميباشد وتعليق مفتوح آن باعث بيداري ومطموس آن مورث خواب است

* فصــــــل الجيم مع الفاء

جفت * جفت آفريد * بضم جيم وسكون فا وتاء مثناة فوقانيه ومد الف وفتح فا وكسر راء مهمله وبالدال مهمله انطاكي گفته لغت يوناني بمعني مزدوج ونزد ما مشهور بخصية الثعلب است وبعضي گفته اسم فارسي است ومعني آن المخلوق زوجا است واين اظهر مينمايد از يوناني بودن آن وغير خصية الثعلب است وليكن در تقويت باه ازان اقوي است * ماهيت آن گياهي است بقدر شبري با شاخهاي بسيار وباريك وبرگ آن ريزه تر از برگ نخود وانبوه ملاصق بهم ودرنزد يك ساق آن غلافها شبيه بهليله وبادام سه تا چهار عدد واطراف آنها خار دار ودر اندرون هر غلافي سه پرده در طول ودر هر پرده يك تخم شبيه بحلبه وصنوبري شكل ومنابت آن بلاد شام وروم * طبيعت آن در دوم گرم ودر اول خشك وبارطوبت فضليه وانطاكي در آخر دوم خشك گفته * افعال وخواص آن در تقويت باه قويتر از خصية الثعلب ومحلل رياح ومسكن مغص واوجاع مفاصل وچون هفت مثقال تخم آن را با گوشت بز ويكجا ط بجوشانند وصاحب استسقاي طبلي ولحمي بكهفته بان مداومت نمايند وآب آنرا بياشامند زائل كردد ومرباي آن با عسل بغايت محرك باه ولطوخ آن بر انثيين جهت تحليل ورم وريح آن نافع مضر گرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شو نيز است جفت پوست ملاصق لبوب لعت وبر طلع نيز اطلاق مينمايند وجفت البلوط در بلوط مذكور شد واز مطلق اين اسم مراد آنست

* فصــــــل الجيم مع الكاف *

چکی * چکي * بفتح جيم فارسي وكسر كاف مشدده ويا * ماهيت آن ثمر درختي است هندي كه بهندي ودكنالي كتهل نامند ودر بنگاله نسبت ببلاد ديگر فراوان دارد وخوب ميشود ودرخت آن عظيم وبزرگتر از درخت گردكان واز درخت چنار كوچكتر وبرگ آن بزرگتر از برگ نارنج وترنج ودر شكل شبيه بآن واندك ضخيم تر از ان وچوب آن زرد رنگ وكهنهٔ سال خوردهٔ آن زرد تيره مائل بسرخي وثمر آن از تنهٔ درخت وشاخهاي آن برمي آيد وانچه نزديكتر به بيخ آن باشد بهتر وشيرين تر ميباشد وميگويند در زير زمين از بيخ آن نيز برمي آيد وآن بسيار شيرين ولذيذ وشاداب ميباشد وثمر آن در بزرگي وكوچكي مختلف ميباشد كوچك آن تا يك آثار هندي وكمتر از ين نيز ديده شده ودران درخه دانه كه بهندي كوره

نامند ميباشد وبزرگ آن تا يك من هندي كه دوازده من تبريزي است ميشود ودران صد عدد وزياده هم كوره ميباشد وپوست آن در خامي سبز وبعد رسيدن زرد وبعضي زرد وتيره مائل بسرخي وناهموار ودانه دار وبر دانهها گويا اندك خاري برآمده وهرچند دانهاي آن درشت تر وبزرگتر باشد اغلب آنست كه دانهاي اندرون آن نيز بزرگ تر وشيرين ميباشد وهيأت كميل درست مانند شكنبهٔ حيواني است كه بركرده باشند خمل آنرا بالا كرده جوف آنرا مملو از چيزي كرده باشند وآن اصناف ميباشد بعضي دانهاي آن كوچك ونرم وبدبوي واين زبون ترين قسم آنست وبعضي دانهاي آن متوسط وبعضي شيرين وبي ريشه وشاداب وشكننده وخشبو واين را كهاجه نامند وبعضي دانهاي بسيار لطيف وبي ريشه وشاداب كه در دهن آب ميشود واكر از جوف آن برآورند وزماني بگذارند خود بخود گداخته آب ميكردد واين بهترين اصناف است وزود هضم ميكردد وكم نفخ وكتهليكه دانهاي آن نرم ولزج باشد نفاخ وبطيء الهضم است وبين دانهاي آن چيزهاي اندك نازك طولاني متصل بدانهٔ آن ميباشد چهار تا شش كه در بنگاله آنرا چاني نامند بعد برآوردن آنها را جدا نموده ميخورند زيرا كه آنها اندك صلب وثقيل ونفاخ اند ومردم كم مايه آنها را نيز ميخورند ونيز در جوف آن پردها وريشها ميباشد كه از پوست آن روئيده وواسطه شده ميان دانهاي آن وتخم آن كه در جوف دانهٔ آنست اندك صلب وبالاي آن پوست نازكي وطعام آن غير مستعمل بلكه تخم آنرا بآتش بريان كرده با نمك ميخورند لذيذ ميباشد وگويند مصلح وهاضم ثمر آنست ونيز مردم بنگاله تخم آنرا با ماهي طبخ كرده ويا زرده وقورمهٔ گوشت نيز ميپزند خوب ولذيذ ميباشد وچوبي كه ثمر آن بدان بدرخت پيوسته وتا بوسط ثمر آن رسيده بسطبري انگشتي وتا بقبضهٔ دستي است وبطول يك شبر تا بيشتر بحسب كوچكي وبزرگي ثمر آن وانچه ازان در جوف ثمر است اندك نرم ميباشد خصوص طرف اعلاي آن وآن چوب را بهندي وبنگاله موسلهٔ كتهل نامند وبر اطراف آن وقريب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت بنوع بسيار چسپنده لزجي ميباشد كه آنرا بهندي لاسهٔ كتهل نامند وبهر جا كه برسد بدشواري ازان جدا ميكردد وتا دست را بروغن چرب ننمايند خوب جدا نميشود چنانچه شنيده شد كه اهل هند وبنگاله نزد يك سر كتهل را در هنگام خامي كه دران وقت لاسهٔ آن بسيار چسپنده ميباشد ميبرند ويا خراشيده وتيغ زده بنوع آنرا گرفته بكاه آلوده خصوص بكاه برنج كه بفارسي پيشال برنج وبهندي نرو گويند ازان آلوده وآن كاه را در صحرا متصل كام كه شير مي آيد وآدم وگاو وبز وگوسپند وامثال آنرا ضايع ميكند پهن نموده طعمه مثل بز ويا ميش آنجا بسته در كمين بالاي درخت مي نشينند چون شير بطمع طعمه داخل آن كرديد كاه لاسه آلود بر دست وپاي آن ميچسپد براي جدا كردن آن از غصه دست ها را برسر وصورت ميمالد وبرسر وصورت ميچسپد وچشم ها بند ميشود بعد ازان از غصه مي غلطد كه در تمام بدن آن ميچسپد كه بدن آن بنظر نمي آيد گويا تودهٔ كاه ميشود پس مردمان از درخت پائين آمده چوب هاي سنگين اينقدر ميزنند كه بسهولت همه استخوان آن شكسته مي ميرد ونيز بهمين طور آهو وگوزن وديگر حيوانات را زنده ميگيرند وصيادان طيور بر سر نيها نيز آلوده با آهستگي بر طيوركه بر اشجار نشسته باشند ميرسانند بر آنها ميچسپد پس آنها را ميگيرند * طبيعت ثمر آن در آخر دوم گرم ودر اول آن خشك وبا رطوبت فضليه * افعال وخواص آن مبهي ومنعظ وممسك ونفاخ وبطيء الهضم وثقيل ومفسد خون ومولد خون غليظ سوداوي وامراض حادث ازان ومصلح آن نمك وموز وآب سرد بالاي آن خوردن ودر بعضي امزجه با گوه تازه خوردن ومربا وحلواي آن نيز بسيار لذيذ ميكردد وليكن بايد كه اندك نيمرس وبي ريشه باشد كه آنرا مربا بپزند وبا حلوا سازند وقدري مشك وزعفران با گلاب سوده

در آخر داخل نمایند وضماد چوب میان آن یعنی موماله آنرا چون بسوزانند وبتنهائی ویا با فضله کبوتر ودانه ک آهک منضج کنند؛ دمامیل واورام ومفرح جلد است وگویند که از خواص آن است که در خانه که باشد مار در آن خانه داخل نمیشود وچندان اصلی ندارد وچون برگ آن روغن کنجد را بمالند وبر زخم کهرکهره که از قروح ساعیه است مکرر بمالند انشاء الله تعالی ملتئم گرداند

* جکوتره * بفتح جیم فارسی وکاف وسکون واو وفتح تاء مثناة فوقانیه وراء مهمله وهاء لغت هندی است وبتازی نیز نامند * ماهیت آن نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج عظیم تر وبرگ وگل آن نیز از برگ وگل نارنج بزرگ تر وثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی وپوست آن ضخیم تر از پوست نارنج ومغز آن سرخ رنگ چاشنیدار مخصوص وکم آب تر از نارنج ودر بنگاله کم میراب کثیر الوجود ودر بنگاله از جمله بلاد هند خصوصا در هوگلی بهتر میشود شاداب وشیرین وترشی کمی که بدان تند مخلوط * طبیعت آن سرد وتر در دوم * افعال وخواص آن قریب بنارنج است *

* چکوند * بفتح جیم فارسی وکاف وسکون واو وخفای نون ودال چهار نقطه هندی لغت هندی است وآنرا پنوار نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع وبرگهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا وباریک آن پائین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب برگهای آن زولیده بهم پیوسته میباشد وتمام شب چنان میماند ووقت طلوع آفتاب باز میگردد در تمام روز باز میمانند وبطور تلخ وتخم آن در غلافی شبیه بماش وتخم لوبیا ودانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور ودانه ک طولانی ولوزی شکل وبسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد ودرمان نمیشود وبعضی گفته که سنگ صبوبه همین است وبعضی غیر آن دانسته اند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل وجاذب الوبار القوبا جهت رفع الدیت وباوا اکثر امراض جلدیه مانند قوبا وبهق وجرب نافع وخوردن برگ پخته آن وآشامیدن آب نقوع تخم آن وضماد مائیده جرم آن بتنهائی ویا با اندک گوگرد زرد خالص که بهندی املهسار نامند ویا با اندک قیقهر که بهندی وال گویند نافع بشرط تکرار عمل وضماد مت بدان چند روز وچون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بگذارند تا خوب بخیسد وبجوش آید پس بسایند بتنهائی ویا با ادویه مناسبه بر قوبا ضماد نمایند انفع است وضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع وگویند پخته آن که با ماهت ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند وقوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اول موضع علت را خوب بمالند که سرخ وقریب بخون آلود گردد پس بمالند وخوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وباوا مراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاد و در قریه از قرای آن وبا بهم رسید ومردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند وکسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند وضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند واندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل وخوردن آن نیز که حب بسته مقدار یک تولچه آنرا ناشتا بلع نمایند تا سه روز وبعضی را یک ودست اجابت مینماید اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند ووزن آن کم باشد که در یک تولچه پوست وبیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه از این هم کمتر در بعضی امزجه وآن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

* فصل الجیم مع اللام *

* جلاب * بضم جیم وفتح لام مشدده والف وباء موحده * ماهیت آن از جمله اشربه است که جهت تقویت قلبیه

ورفع خفقان وتوحش وماليخوليا وامثال اينها ترتيب ميدهند وبا عرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید ویا شکر سفید مقدار یک من وبا سه من گلاب با آتش ملایم بجوشانند وکف آنرا بگیرند وصاف نمایند تا بنصفه رسد پس یک درهم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند ودر ظرفی نگاهدارند وعند الحاجت با آب سرد ویا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو ویا فرنجمشک ویا ریحان ویا امثال اینها بران پاشیده بنوشند واگر حرارت در مزاج غالب باشد بزر قطونا بران بپاشند واگر برودت غالب باشد عنبر ومشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است

* چلاپا * بفتح جیم عجمی ولام والف وفتح بای فارسی والف از ادویه جدیده است که در عرض چند ید در بلاد مسمی بچلاپا یافت میشود واطبای آن بلد خواص آنرا یافته ببلاد دیگر برده وبانگلیشی جالاپ نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است اغبر وکهنه آن مائل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم وچغندر کوچکی ومتوسطی بی طعم ورایحه غالبی که مستکره طبیعت باشد وآنرا بریده وبا چهار شق نموده خشک کرده از انجا میآورند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن بالقوت مسهله بیغایله واندک قابضه وغیر مستکره طبیعت چنانچه ریوند راست وخطریکه مازریون وغیر آن دارند ندارد واحداث کرمی نمی نماید وجهت اکثر امراض مانند صداع کهنه وصرع ونوازل قدیمه ومرقه کهنه وحمیات مزمنه ووجع کرده وظهر وعرق النساء ومفاصل وقولنج واستسقاء ویرقان وامثال اینها نافع وطریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یک درهم تا یک مثقال آنرا نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند وبالای آن عرق رازیانه ویا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست واز برای رفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه ونیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته در آب بخیسانند وصاف نموده با شکر ویا با شربت ورد ویا با شربت بنفشه ویا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درم بدل آن مچوقان است که آن نیز از ادویه جدیده است ودر حرف المیم انشاء الله تع خواهد آمد *

* جلد * بکسر جیم وسکون لام ودال مهمله بفارسی پوست وبهندی چمرا وکهال نیز نامند * ماهیت آن معلوم است وبهترین آن جهت اکل پوست بره وبزغاله یکساله فربه است والذ همه پوست مرغ فربه پخته است طبیعت آن بحسب هر حیوانی مختلف میباشد ونسبت بگوشت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن پوست اندرون سنگدان وچینه دان طیور خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلا وبا ماء العسل جهت وجع معده والصاق پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید ومجرب وپیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن وپوست گوسفند جهت قروح خبیثه وحکه وجرب وتراشه پوست از جهت قطع خون جراحت تازه وپیچیدن عضو ضربه ور صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند ویا امثال آن که تازه وگرما گرم حین ذبح باشد مسکن وجع وورم آنست وبدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید وروغن پوست کرکدن جهت التیام جروح وقروح مفید که قطعه پوست کرکدن را در روغن کنجد اندازند ودر آفتاب مدتی بگذارند وچون آن روغن بخرج آید روغن تازه بگیر بوان ریزند وخاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر وسوختگی آتش وصحیح جلد وضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب وسوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب ومحرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید وآشامیدن

پوست سوختهٔ افعی که کسی را گزیده باشد زایل کنند ٭ سمیت خود است چون پوست آنرا کنده سوخته بزودی با وانخورانند و سوختهٔ پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش مادام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرما زدگی آن و کذا شتن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوشت حیوانات ماکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الدم و به و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن و متجن باد ملن مار فمودن و با انجیر و عسل خوردن و نبید قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و انشاء الله تعالی میشود

جلنار

٭ جلنار ٭ بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است و این گل انار صحرائی برگ و مزاد نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پربرگ میباشد و نیز گل انار نوعی نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مگر بندرت و ثمر آنرا مخصوص میدانند و در موخانه و باغی که ثمر آورد میکوبند زود آنرا خراب و ویران میکردانند ٭ ماهیت آن بری و بستانی و مرنج و مغیل و درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبوه تر میباشد و بسیار بلند نمی شود و بهترین آن فارسی است یا مصری ٭ طبیعت آن در اول دوم سرد و خشک ٭ افعال و خواص آن قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحهٔ آن و نزف الدم مرعضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مراد بعد و وقتی شربا و ضمادا و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب مواد بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و طوخ آن با سرکه و طبیخ مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن المضار مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم بدل آن بوزن آن اقماع رمان و یا پوست تازهٔ ریشهٔ انار و یا جهت بلوط و عصارهٔ آن که تازهٔ آنرا کوبیده عصر داده آب آنرا گرفته خشک نمایند مانند عصارهٔ لحیة التیس و آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قوی تر و لطیف تر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچهٔ ناشکفتهٔ آنرا صاحب رمد و معتاد بدان آن از درخت بدهن بچیند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و صفوف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت ٭

جلنجبین

٭ جلنجبین ٭ بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با مو زن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجاز ابر معمول از شکر و گل و هم وزن را بفارسی گلقند و گلشکر را که گل کمتر و شکر مضید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص مغید جید باشد و بسا باشد که باز در بین محتاج بداخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که آنقدر از عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمیابد و حافظ آن نمیتواند بود از فساد و در قرابادین در حرف الواو در ورد اقسام آن ذکر یافت ٭ طبیعت عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در اول ٭ افعال و خواص هر دو نوع آن مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصا خوردن

آن بعد از طعام و عسلی آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانیکه در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاة و عسر البول و با ربع آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن جهت محرورین و جوانان و رفع مبادی وسواس و جنون و ممزوج آن با هم وزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال آن جهت رمد کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه و رفع مدد و دفع اخلاط محترقه مجرب و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمرهندی و عناب جهت دوار و سدر و گلقند را چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند نائب مناب شربت آنست شیخ الرئیس در معالجات مدقانون نوشته که ضعیفهٔ مدقوقه را که آخر رانیدن گلقند معالجه نمودم که تا اندکی گلقند مخورد و مقدار معتدبی بمصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن خجالت میآید و صحت یافت المضار معطش و مضر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد تا چهارده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال باقی میماند

جلوز

٭ جلوز ٭ بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده و اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز مینامند و این بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحاء مهمله حب الصنوبر است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلوز نوز بری است و روغن وی را زیت الهرجان والسودان نیز گویند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان میخوانند و آن بادام کوهی است که بشیرازی بخرک گویند قائم مقام چلغوزه بود در منفعت ٭ طبیعت آن گرم در اول و گویند در دوم و خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه ٭ افعال و خواص آن مبهی و زیاده کنندهٔ منی و جهت درد پشت و عصب و استرخا و عرق النساء و گزیدگی عقرب و رتیلا نافع و دیر هضم و دیر از معده میگذرد مصلح آن شکر بدل آن چلغوزه است

جلید

٭ جلید ٭ بفتح جیم و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی تگرگ و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از آن کثیف تر و گفته اند چون تگرگ را بر پارچهٔ کرپاسی پهن نمایند و بر گردن صاحب خلعه که در بنگاله مرضی میشود که بهندی کهیکه نامند بندند باعث تحلیل آنست ولیکن وجع و سوزش بسیار مینماید و چون بر عضویکه سوخته باشد بمالند وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و چون تگرگ را بر زمین اندازند که آب شود و گل آنرا بردملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل را گلوله نموده خشک نمایند و عند الحاجت با آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد

٭ فصل الجیم مع المیم ٭

جمار

٭ جمار ٭ بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده و آنرا قلب النخل و لب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند ٭ ماهیت آن چیزیست سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که در سر درخت نخل و موضع طلع میباشد که چون آنرا ببرند و یا بر آورند آن درخت از ثمر میافتد و دیگر ثمر نمیدهد و بهترین آن سفید تازهٔ شیرین آنست ٭ طبیعت آن در آخر اول سرد و در وسط آن خشک ٭ افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و قاطع اسهال خون و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیهٔ آن و جهت سرفه و غلبهٔ صفرا

و غلیان خون ومنع تحلیل ارواح خصوصا روح طبیعی وجذب حرارت غریبه از بدن ورفع قی صفراوی وخمار وضرر نبیذ ولا غری کرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصا با شکر وضماد آن جهت گزیدن زنبور المضار مضر ریه ومولد ریاح وخلط مائی وبطیء النزول ازمعده ومصلح آن عسل وسکنجبین وخرما وزنجبیل پرورده وبدل آن حماض است

* جمجم * بکسر دو جیم وسکون دو میم * ماهیت آن تخمی است شبیه بزردک بری باریک ودراز واند رون آن سفید وبیرون آن ما بین سفیدی و زردی وخوشبوئی وباندک تلخی وتندی وشیرینی واز بلاد چین خیزد واز آنجا ببخارا وسمرقند وماثر بلاد برند گویند آنرا باسو زن از زمین برمیآورند ودر بلوچستان آنرا کزر موشان نامند وساق و برگ آن شبیه بزردک است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت خناق ورببو وسرفه و ضیق النفس ونزف الدم وذات الریه وذات الجنب ونیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع و بیشتر استعمال آن با بهمن سرخ وسفید وشکرا ست جهت تحریک باه ومربای آن در جمیع افعال قویتر ودر قرابادین ذکر یافت مضر مهرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یکمثقال ونیم آن با جلاب رافع خفقان در حال واز مجربات است

جمد * جمد * بفتح جیم ومیم وسکون دال مهمله بفارسی یخ نامند ودر طبیعت وافعال مانند ثلج است واز آن لطیفتر وخوبی وبدی آن بآبی که از آن منجمد میگردد برمیگردد وجهت معده وتبهای صفراوی ومحرقه بغایت نافع وضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب وچون چشم کسی از سردی برف ویخ وهوای بسیار سرد ورم کرده درد نماید جمد یخی که درمیان تنهٔ یا شاخهٔ اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشند مفید است ورم ودرد آن زائل میگردد مضر اورام باطنی واعضا است

* جمست * بفتح جیم وفتح میم مشدده وسکون سین مهمله وتاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن سنگی است که در صحرا که بادیهٔ است در سه منزلی مدینهٔ طیبه بهم میرسد بعضی از آن سفید وبعضی سرخ وبعضی آسمان جونی وتا مقدار یک رطل میشود ودر معدنی که در آنجا است تکون می یابد وگفته اند مادهٔ تکون آن زیبق قلیل ردی وکبریت کثیر جید است وضعیف النضج وطبخ تام که نیافته باعتبار نقصان حرارت والا یا قوت میگشت وبهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن آشامیدن آن محلل اورام ورافع خفقان وغثیان وغشی ومستی وطلای آن جهت ورم چشم وخراج وپوشیدن انگشتری مصنوع از آن جهت نقرس وقضای حاجات ومحبوبی نزد خلایق ودر زیر سرنهادن کل اشتن باعث بدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم ودر ظرف مصنوع از آن اکل وشرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست

جمل * جمل * بفتح جیم ومیم ولام بعربی ابل نیز وبفارسی شتر وبهندی اونت بضم الف وخفای نون وسکون واو وتاء چهار نقطهٔ هند وبچهٔ آنرا بعربی جزور وعجل نامند * ماهیت آن معروف است وآن حیوانی بزرگتر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد وچون آنرا مار بگزد خرچنگ خورد وبهترین آن یکساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ واشقر است * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول سوم خشک * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه واعضا ومنعظ قوی وجهت تپ ربع وعرق النسا ووجع ورک مزمن ویرقان اسود وحرقة البول نافع وطلای گوشت سوختهٔ آن جهت قوبا وطلای ریه تازهٔ آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب وجگر آن رافع نزول ماء عین ومقوی باصره وطلای پیه آن بواسیر را مفید ونگاهداشتن آن در موضعی که خواهند گریزانندهٔ مارا ست از آنجا ومداومت اکل ریه آن

مورث کوری وحصول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر مدرو ز متوالی معین بر حمل ونقوع مرکن خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت صرع وضماد تازهٔ آن جهت خنازیر وبثور وبخور وطلای آن جهت ثآلیل موثر وخوردن کوهان آن جهت تنقیهٔ رحم وبواسیر وقطع خون وشقاق والفحه یعنی پنیرمایهٔ بچهٔ کاه نخوردهٔ آن بغایت مقوی باه ومنعظ ومنجمد کنندهٔ جامد وکداز ندهٔ منجمد از اخلاط ومنی ومسمن بدن وآشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون وچکانیدن آب پودنه در دماغ جمل باعث زوال مستی آن وآشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب ودر قرابادین ودر مقدمهٔ این کتاب نیز دستور آشامیدن آن ذکر یافت وبول آن به تنهائی نیز موثر ومدر قوی ومسهل زرد آب وجهت سرفه وزکام وورم جگر واستسقاء ویرقان وسدهٔ جگر وتقویت باه ورفع مستی بسرعت وبوئیدن آن جهت تفتیح سدهٔ مصفاة ورفع چشم وقطور گرم کردهٔ آن در گوش مسکن وجع آن وجهت رفع ثقل سامعه موثر ونطول جوشانیدهٔ آن با حرمل جهت نقرس وفالج وخدر ورد او رام مجرب وذرور موی نازک آن جهت تنقیه واندمال قروح وسوختهٔ آن جهت قطع سیلان خون جراحات وسعوط آن جهت حبس رعاف وبستن موی آن بر ران چپ رافع سلس البول وبستن کنهٔ شتر بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن وچون گندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند وکف دهان آن نیز همین اثر دارد وگوشت آن غلیظ وردیء الکیموس وثقیل ومولد خون سودا وی مصلح آن با نمک وشبت مصرا بختن وبا زیت رکابی جوشانیدن وفلفل وکرویا وزیرهٔ کرمانی داخل کردن وبا کعی خردل خوردن وبعد از آن سرکهٔ خالص وآب کامه یا مرکهٔ کبر مخلل یا با اشترغاز آشامیدن محرور المزاج را وبرای غیرا وجاع مفاصل ومبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن است

جمهوری * جمهوری * بفتح جیم وسکون میم وضم ها وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون یا * ماهیت آن شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بحوز دوملونی بکلارند پس استعمال نمایند وبعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند وبعضی گفته که آب انگوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب سازند طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن منضج ومحلل ومشهی ومبهی ومعین بر جماع وسریع الانحدار ومولد خون صالح غلیظ ومسخن احشا است *

جمیز * جمیز * بفتح جیم وفتح میم مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه وزای معجمه وبیونانی اسقومغری یعنی تین الاحمق و بهندی گولر وچون درجوف ثمر آن پشه میباشد اهل آگره انجیر پشه میگویند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بانجیر و ثمر آن بسیار غلیظ وبرگ آن شبیه ببرگ توت ودر سالی سه مرتبه وچهار مرتبه نیز ثمر میدهد وثمر آن بی گل از ساق آن برمی آید بمقدار آلوچه سبز وسفید رنگ وبعد رسیدن بعضی سرخ میگردد وتخم آن بزرگی تخم انجیر ودر بعضی بلاد خود پخته نمیگردد تا آنکه آنرا تیغ نزنند ومنبت آن بلاد شام وحوالی آن ودر هند وبنگاله بسیار است بلکه درین مرد وبلد انواع میباشد وشیر آنرا بدین نحو میگیرند که شاخ آنرا خراشیده بقسمی که باصل درخت نرسد ودر ایام بهار پیش از آنکه ثمر آید و آنچه از آن برآید بعد فی جمع مینمایند یا در ظروف سفالی لعابدار ویا چینی ویا شیشه وآن غیر انجیر بری است چه انجیر بری از سمومات وماکول نیست وآنرا در بلاد دیوانجیر وجمیز را شلکا انجیر گویند وماکول است * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول تر * افعال وخواص آن جهت سواس وسرفهٔ یبسی ودرد سینه ونفث الدم وجمیز کره نافع ولعوق آن که برگ وثمر وشاخ آنرا جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس وسرفهٔ مزمن وکوفتگی آواز مجرب ومطبوخ ثمر آن جهت نفث الدم از سینه وربو امیر ویکمثقال از برگ مائیدهٔ آن با آب جهت قطع

استعمال مجرب وبا صوزن آن شکر جهت سرفه آزموده وضماد عصارهٔ برگ آن جهت تحلیل دماميل ونضج آنها وآشاميدن آن با انيسون جهت قروح سر و کزيدگي جانوران سمي وطلاي آن نيز مجرب مند وگويند خوردن ثمر پخته آن با پستهٔ جوف آن مانع رمد است بمدت او مدت در ان سال وشير آن گرم وباحدت ولیکن ضعيف تر از شير انجیر وبا قوت مليّنه و محلّلهٔ اورام صلبه ومسهل اخلاط غليظه وملصق جراحات وجذاب وآشاميدن نيمدرهم آن جهت تحليل سپر زونيهاي بارده وبا لرزش وسردي وخاکستر چوب آن جهت قروح خاعيه واكله وناردفارسي مجرب وثمر آن ردي الغذا ونفاخ ومضر معده ومورث حميات ومصلح آن انيسون وسکنجبين وگلنگبين وآشاميدن آب سرد بالاي آن ونوعي از ان کوچکتر از آلوچه است وشيرين وبعد رسيدن سرخ ميکردد وبو بالاي آن از شيره آن چيزي نشر کرده مانند دانه نبات منجمد ميکردد وآنرا قومي حماط مينامند ودر فلسطين و بنگاله بسيار است ودر فلسطين مشهور ومعروف بسلمي ودر هند وبنگاله بکولر کوچك ودرخت آن بزرگ تر از انواع دیگر آن وثمر این محتاج به تيغ زدن نيست ولعوق ثمر آن با انگبين كثيرا وصمغ عربي كه نرم مود ه در آخر طبخ بر ان پاشند تا آنكه بقوام انگشت پيچ آيد جهت سرفه وامراض صدريه وتحليل مواد ورفع اعيا نافع*

فصـــــــــــل الجيم مع النون

جنبا *جنبا* بفتح جيم فارسي وسكون نون و فتح باء فارسي والف *ماهيت* آن درختي است هندي وسه صنف ميباشد يكي گل آن زرد ودیگري سرخ گلابي ودرخت اين بزرگ وصنف كوچكتر از درخت گردكان وبرگ اين اندك باريکتر از برگ آن وصنف سوم درخت آن عريضتر وبرگ آن كوتاهتر وعريضتر وگل آن طولاني ورنگ آن سفيد واين را ناک چنپا نامند ومستعمل در ادويه گل صنف اخير آنست وگل هر سه في الجمله شبيه بلاله وبرگهاي آن پنج عدد وباريکتر وبلند تر تا بقدر طول دو بند انگشت وضخيم وخوشبو وتند بحديكه در مجرور ين احداث رعاف مينمايد ودر موسم گل آن چند دانه ريزه مانند آنكه در اکثر گلها است ميباشد *طبيعت* آن گرم وخشك *افعال وخواص* آن استشمام آن مقوي قلب بارد وخوردن آن دافع بلغم ورياح وقاطع اشتهاي طعام وگويند چون درخت آنرا ببرند وتنهٔ آنرا بقدر ربع چهار ذرع گذاشته بر ان لته بسيار بپيچند وروغن چراغ بر ان ريخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمين بيرون است بسوزد پس بيخ آنرا برآورند قاد زهر اکثر سموم است شربا وضمادا وطلاء وگويند كه چوب حيوة مشهور بملك هند عبارت از اين است ليكن اين اصل ندارد ودرخت چوب حيات ديگر است وبنواح قلعهٔ رهتاس كه در صوبهٔ عظيم آباد است ميشود شايد در خواص قريب بدان باشد*

جندبيدستر *جندبيدستر* بضم جيم وسكون نون ودال مهمله وفتح باء موحده والف وفتح دال وسكون سين مهملتين وفتح تاي مثناة فوقانيه وسكون راء مهمله وبيدستر بيا بجاي الف نيز آمده بيوناني اكسيانوش وبفارسي آش بچگان وبتركي اعلان آشي نامند *ماهيت* آن خصيهٔ حيوانيست آبي مزدوج يعني دو عدد متصل بهم بهيأت كيس بيضتين وآن حيوان بهيأت سگ بسيار كوچكيست وغير سگ آبي است وموي آن سرخ مائل بسياهي وغليظ ودر خارج آب نيز تعيش ميكند ودردهلم آنرا استك نامند وحكيم مير محمد مؤمن در تحفه نوشته كه قياس تقاضا نميكند كه خصيهٔ آن اعظم جند باشد وحقير تازهٔ آن را ملاحظه نموده كه صياد قطع كرده بود اصلا بو ورنگ نداشت وبعد از جوشانيدن آن در آب وخاكستر وپرورده كردن آن بدود كاه بعد از مدتي صاحب بو ورنگ شد وا ينكه در او نوعي از استحاله است شكي نيست ورنگ آن زرد وسرخ

Castoreum
کاستریوم

وسياه ميباشد وبهترين آن ومستعمل زرد پس سرخ سنگين خشبوي تند وسريع التفتيت آنست كه زياده از سه سال بر ان نگذشته باشد وانچه مخالف اين اوصاف باشد زبون است وصاحب ترويح الارواح نوشته كه قوت آن تا پانزده سال ميماند وبعد از ان ضعف ميكردد وانطاكي نوشته كه شكي نيست در ان بلكه زياده هم ميماند وسياه آن باسميت وقتال ومحرر گويد انچه حكيم نوشته راست است تازهٔ آن نرم وبدبو وبعد مدتي تا يك سال زياده كه بر ان بگذرد سخت وخوشبو ورنگ آن خوب ظاهر ميكردد *طبيعت* آن در آخر سوم گرم ودر دوم خشك والطف واقوي جميع ادويهٔ حارهٔ يابسه است وچيز صمغي شمعي كه در داخل آنست لاذع شديد التسخين است استعمال آن جايز نيست *افعال وخواص آن* مفتح سدد ومحلل اورام وترياق ادويهٔ بارده وقتاله واكثر هوام ومخنوق از خربق ومهيج حرارت غريزي امراض الراس والعصب والقلب والمعدة جهت امراض بارده رطبهٔ دماغي وريحي وعصباني مانند صرع وام الصبيان وفالج ورعشه وتشنج رطب امتلائي وليثرغس كه سرسام بلغمي است ونسيان ودرد سر بارد ريحي مزمن وبلغمي وشقيقه وسبات وخدر وكزاز امتلائي رطب وزكام واوجاع اعصاب واذن وغيرها وماليخولياي مراقي وخفقان بارد وفواق ونفخ معده وقولنج بلغمي وريحي شربا وسعوطا وتنهائي يا با ادويهٔ مناسبهٔ هر علت وخورانيدن بحبهٔ آن با شير مرضعه جهت ام الصبيان وبرناخنهاي طفل ماليدن مؤثر والسموم طلاي آن با سركه وتسريح آن وتكميد آن با روغن گل يا ادهان مناسبهٔ ديگر جهت دفع سموم وخوردن آن بعد افيون بقدريكه افيون خورده باشند دافع سميت آنست خصوصا با سركه وچون با مساوي آن افيون بسايند سميت افيون را زائل كرد انند خصوصا با سركه اعضاء النفس چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج يا عسل بخورند ادرار طمث نمايند بدون ضرر واخراج جنين ومشيمه كند وبرودت رحم را زائل سازد واگر با آن تپ نيز باشد با عسل وفلفل مقدار يك ملعقه لعق نمايند هيچ مضرت ننمايند وبا سركه جهت فواق الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد وريحي العين اكتحال آن جهت ظلمت بصر ودمعه وسبل وطلاي آن جهت قروح قتاله واكثر امراض دماغيه وعصبانيه واوجاع مزمنه وضماد آن بتنهائي وبطبار وغنهاي مناسبه جهت تحليل اورام مزمنهٔ حاره وبارده واوجاع باردهٔ مفاصل وغير آن وبقدر مثقال متورك مسين بروغن آن الاذن گذاشتن آن در گوش جهت رياح وثقل سامعه كه از برودت باشد ووجع بارد آن وهمچنين قطور آن با روغن ناردين در گوش جهت امراض مذكوره واستشمام آن جهت اورام رئه وعلتهاي آن وتقويت دماغ نافع وحمول آن مصلح حال رحم ومسقط جنين ومدر حيض وبول مضر محرورين مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا يك دانگ بدل آن مثل آن ورج و يا نصف آن فلفل ودر بعضي مواد بوزن آن مشك ودر امراض جگر فرفيون وجهت تحليل رطوبات از جمله وزن آن فلفل وثلث آن دار فلفل وثلث آن زرنباد است وجند سياه بقدر يك درهم كشنده است وبسيار است كه در مدت يكروز ميكشد والا منجر بسرسام ميشود وترياق آن حماض اترج وسركهٔ خمر وشير الاغ است ودوائي جند باد ستر وجوارش وحب ودهن ومرهم ومعجون ونسخ منجر نيا باعتبار آنكه اصل وعمود در آنها جند باد ستر است در قرابادين در حرف الجيم ذكر يافت

جنطيانا

جنطيانا بكسر جيم وسكون نون وكسر طاء مهمله وفتح ياء مثناة تحتانيه والف وفتح نون والف لغت يوناني است و بر ومي اصليمقان وبفارسي كوشاد وبعجمي اندلس يش كشكه وبعضي يش كشكه را غير آن دانسته اند وبهندي پكهان بيد بفتح باء فارسي وكاف وخفاي ها والف ونون وكسر باء موحده وسكون باء مثناة تحتانيه ودال مهمله گويند اسم آن

مشتق از اسم پادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و بآن شفا یافته و اسم آن پادشاه جنطیانوس بوده • ماهیت آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا بشبری و غلیظ مائل بسرخی و تیرگی و تلخ و ساق و برگ آن بسطبری انگشتی و مجوف و املس و بقدر دو ذرع و گره دار و برگ آن شبیه ببرگ گردکان و بالسان الحمل و از آن کوچکتر و از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک مانند شبیه بکنجد و منبت آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جوغانی نامند و برگ آن شبیه ببرگ حماض و این غیر مستعمل و در بنگاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده • طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سه سال باقی میماند • افعال و خواص آن قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع بارده و حمایت کنندهٔ قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و بکمثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و رض عضل و اطراف آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و رثی و وجع معده و با سرکه جهت ازالهٔ بهق و طلای آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده جهت جلای عصارهٔ خشخاش سیاه مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن مؤثر و بدل مترو آشامیدن نیم مثقال گویند آن با عسل و آب نیمگرم و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود زیرا که برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصاً برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و مار و عقرب و […] گزنده ذوات السموم و مقاومت با سموم قتاله مشروبه • مضر محرورین مصلح آن […] مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن […] وزن و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در […] قسط […] و گویند بجنطیانا جرمقانی و عصارهٔ آن که بیخ آنرا بکوبند و پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد گردد در جمیع افعال مذکوره شرباً و ضماداً اقوی تر از جرم بیخ آنست و با سداب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و دواء الجنطیانا و دهن و مطبوخ و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

• فصل الجیم مع الواو •

• چوب چینی • بضم جیم فارسی و سکون واو و باء موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یاء آنرا خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویهٔ جدیده است • ماهیت آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ و اندک شیرین خصوصاً تر و تازهٔ آن و بقدر شبری و کوتاه تر و بلند تر از آن نیز و قوی بسطبری یک قبضه و بعضی باریک تر از آن و بعضی کم گره و بعضی پر گره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه براق میباشد و بهترین و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم

چوب چینی

آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی گره و یا کم گره و املس و بی ریشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غیر متشعب و متشقق و تازه و سنگین و عرقی غیر بسیار کهنهٔ کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سیاه براق صلب پر ریشه بهیئتیکه گویا دارند روغن آن صمغ جا کرده که صمغ نامند و همچنین پر گره کج پر ریشه و متشعب و متشقق آن همه زبون و غیر مستعمل بجهاتیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیارو فی الجمله مفروش بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نو رستهٔ بانس که در هند و بنگاله میشود الا آنکه برگ آن باریکتر و بلند اندک شبیه ببرگ […] هندی و از آن کوچکتر منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سلهت که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است نیز میشود ولیکن بسیار ضعیف و کم قوت و پر ریشه و پر گره و سبک وزن و رخو و از چین گاهی بیخ تازهٔ آنرا در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته بریگهای بسیار کوچک میآورند چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشد آباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان بهم رسانید و در باغچه کاشته سبز گشت بیارهٔ آن شبیه بآنچه ذکر یافت بود و طول آن بقدر ارشه چهار ذرع و برگهای آن کوچک اندک طولانی زرد و در دو سه ماه چهار پنج برگ زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسید و بعد یک سال بر آورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا قصور تربیت سبز نگردید و پوسید • طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبهٔ اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی نوشته ولیکن همه قائل اند برطوبت فضلیهٔ آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آنرا مائل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیهٔ غریبهٔ بسیار فرموده اند و ادلهٔ هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازهٔ آن حار و رطب است با یبس بسیار کمی و هر چند کهنه میگردد بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن میکاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب می باشد • افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و سموم و سریع النفوذ با عضا و اقاصی بدن و عروق ضیقهٔ شعریه و مصلح حرارت غریزیه و مقوی اعضای رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزلهٔ مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویهٔ محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا و جرب و حکه و آکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواسیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبهٔ سوداویهٔ متحجره و حمیات سوداویهٔ عتیقه و دق شیخوخه و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسدهٔ محترقه و اعاده کنندهٔ باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه بتفصیلیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط

وطرق استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف سربسته ویا بطور قهوه ویا نقوع ویا سفوف ویا شربت وحلوا ویا حریره ویا مربا ویا دهن ویا مرهم ویا معجون ویا غیر اینها بتنهائی ویا با ادویهٔ معینه ومناسبه ومختصه بهر علت ومرض وبالجمله اکثر امراض مزمنهٔ سوداویه وسوداویهٔ محترقه را مفید ومجرب است ودر امراض بلغمیه خصوصا تازهٔ آن چندان نفعی ندارد ودر تصفیهٔ خون وسائر اخلاط وتفرقه هریک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانید شد ودر آخر آن غلبهٔ خون وسودا وبلغم نیز معلوم گردید وخارش در دست وپاها واکثر اعضاء ودانهای کوچک وانفجار طبع وخفگی قلب اورا اولا فصد اکحل نموده شد پس بفاصلهٔ دو سه یوم فصد صافن ودر این دو فصد تمیز وجدا نمی خون از سودا این وظاهر بود که در حین اخراج خون چون رگ را وسیع گشوده شد بود شعبهٔ بسیار سیاه بارنگی مانند مرکب وشعبهٔ قوی‌تر از آن سرخ غلیظ مائل بتیرگی سرد وپیوسته بهم برمی آمد وآنچه سیاه بود در ته لگن آب مانند جگر سیاه قطعه قطعه منجمد گشت وخون مخلوط با آب وبلغم مانند تارهای طحلب معلق ومضر محرورین واطفال وجوانان وبلدان وفصول حاره ودر هنگام استعمال آن وبعد از آن تا چند مدت خوردن ترشی ونمک وآب سرد ومیوه های تر واشیای منفخه مانند بقول وحبوب واعراض نفسانی وبدنی وجماع وغسل نمودن وآب سرد نوشیدن وهوای سرد ببدن رسیدن همه بسیار مضر وچون مقدار شربت آن بحسب امزجه وامراض واوقات وعمرها مختلف میباشد وفی الحقیقه مقدار معینی ندارد وهمچنین طرق استعمال آن لهذا التفات ذکر ننمود بدل آن سارساپریلا ودر بعضی مواد شجرة النبی که بفرنگی ایلا منطونامند ودر بعضی مواد عشبهٔ مغربیه است وچون دو سه برگ آنرا با گوشت طبخ دهند گوشت را زود مهرا ولت بد گرداند مانند گوشت آهو وگوزن *

* چوب چینی خطائی * ماهیت آن چیزی است مانند غده وگرهٔ بزرگی شبیه بگل وکتهل وپوست آن اندک خشن جوزی رنگ تیره ومغز آن گلابی ویا دامی رنگ بی ریشه مانند خمیر خشک شده واز کوهستان خطا ونیپال می آورند وبرحقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنهٔ درخت برمی آید مانند کتهل وبعضی میوه های دیگر وازبرای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی وبعضی بهتر وقوی‌تر از آن میدانند ودستور استعمال این نیز مانند چوب چینی چین است ونیز روزی دو ماشهٔ آن را با دو سه ماشه نبات مسحوق ساخته با قدری آب نیم گرم می آشامند تا مدت بیست ویک یوم تا چهل یوم واز نمک وحموضات وبقول وغیرها بدستور چوب چینی است واز آن خفیف‌تر

* چوب حبوة * بفتح حای مهمله وبای موحده وتحتانیه وواو وتای * ماهیت آن چوب درخت هندی است که در نواح بنارس وگورکهپور وحوالی آن بهم میرسد وبسیار عظیم میباشد واز آن سریر وپایهای پلنگ وغیره میسازند ورنگ آن اغبر وخالدار ومایل بسیاهی تیره وکمرنگ وکهنهٔ سال خوردهٔ آن رنگین‌تر وصلب‌تر وبهتر ودر تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه ببوی عود هندی از آن ظاهر میگردد وبرگ آن شبیه ببرگ بید انجیر ومتشعب بسه شعبه وبلند‌تر وضخیم‌تر از برگ بید انجیر * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن باتریاقیت وقوت قابضه وجهت دفع میضه که قی واسهال بند نگردد واسهال رطوبی وتهوع را باز دارد ورياح باطنی وسموم مشروبه وضعیفه را دفع نماید وضماد آن جهت دفع سموم منهوشه رمل وغیره وتحلیل اورام وتسکین اوجاع نافع وگویند مار وگژدم وهزارپا نزدیک خوابنده بر سریر آن نگردد وآذیت نرساند *

* جوز * بفتح جیم وسکون واو وزای معجمه بفارسی گردکان وچهارمغز وبهندی اخروت نامند * ماهیت آن ثمر درختی

چوب چینی

چوب حبوة

جوز

است عظیم وبرگ آن پهن واندک طولانی وفی الجمله ضخیم وآن ثمر را سه پوست میباشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار وقبوضت واندک تلخی ودر خامی اندک نرم وبعد خشک شدن خشبی میگردد ودوم که در زیر آنست صلب ودو پاره چه بهم پیوسته وسر آن اندک برآمده ودر زیر آن مغز وبر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن ومغز آن مغیل باد هنیت بسیار مانند مغز پسته وچلغوزه وچهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا واندک اتصالی بهم دارند ودو حصهٔ دیگر با هم متصل واندک انفصالی وبین آنها پردهٔ نازک اندک صلب خشبی است * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک وبا رطوبت فضلیه وتازهٔ آنرا اکرمی ویبوست کمتر ودر رطوبت فضلیه زیاده وهرچند خشک گردد یبوست وحرارت آن می افزاید ورطوبت آن کم میگردد * افعال وخواص آن بسیار لطیف وملین طبع ومحلل ومبهی ومانع تخمه ومقوی اعضای رئیسه خصوصا دماغ ومقوی حواس باطنیه خصوصا با مویز منقی وانجیر حقیر وپیران را بسیار موافق وخوردن دو مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب وبتنهائی ناشتا جهت سهولت قی وبریان کردهٔ آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد وخوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت ومخرج کرم معده وبعضی بدستور با بلادر مانع ضرر آن وخوردن آن با انجیر وسداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن وآشامیدن سوختهٔ آن که با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال با رب مورد وامثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب وبالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص ومصلح قروح وبدستور ضماد آن واکتحال آن جهت جرب وسبل ودمعه حقید وحصول سوختهٔ مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض وضماد آن با عسل وپیاز ونمک جهت گزیدن سگ دیوانه وچون بازبره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر وبدن مفلوج ومقلو ویا صاحبان اوجاع مفاصل بارده وحمیات بارده بلغمیهٔ مزمنه بمالند ودر حمام ویاد را آفتاب ویا خانهٔ گرمی وبر فرش گرمی بر ظرف مخالف علت در آن مرد وعلت وبر پشت در زیر آن بخوابند وبر خود لحاف پر پنبه بیندازند وبکذارند تا خوب عرق شود پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند وبدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند وآب سرد ننوشند در یک دو دفعه زائل گردد واگر در حمام است در بیت حار آن روند وبرهنه شوند وآنرا گرم کرده بر سر وتمام بدن بمالند ودر فالج ولقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند وآن مقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند واستعمال آب مطلقا ننمایند وبرآیند واز هوا خود را محفوظ دارند وضماد تازهٔ تر آن جهت رفع آثار ضربه ودلوک آن جهت ازالهٔ کلف وتشنج وجه وطلای خائیدهٔ آن ناشتا جهت قوبای اطفال وورم سوداوی که زخم شده باشد وبدستور طلای خائیدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا جهت غرب وغانغرایا وجمره وقوبای اطفال والتوای عصب وامتداد وتشنج اوتار قدمین حادث از برد ویبس وداء الثعلب وورم پستان وطلای مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با زیت جهت قروح سر ومغز آن بسبب لطافت ودهنیت سریع الفساد واستحاله بخلط مراری خصوصا کهنهٔ آن واکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروع وموجب ورم لوزتین وبثور دهان خصوصا در محرورین که مضر ایشان است وبرای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند وانار چاشنیدار بمکند وسکنجبین بخورند وباندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست وچون متغیر ومتکرج گردد ردی وزبون وبالسمیت میباشد نباید استعمال نمود ومصلح ادوای آن قی کردن وترشی ها خوردن است ومربای آن با عسل جهت تسمین گرده وتحریک باه بسیار موثر وملین بطن ومقوی معده اعور ومربای پروردهٔ آن تریاق صاحبان ضعف معده ومضغ آن جهت قروح خبیثه ونوروا وکلانتن آن بردندان

موجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و نغانغ یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره با آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و ذرور پوست صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول حادث از استرخا و بدستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد پری معده از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجهٔ بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نافع بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و خضاب لحیه بدان سائیده بران بپاشند و هر روز برهم زنند خضابی نیکو و رنگ آن بادوام میباشد و بدستور چون با خضاب لحیه بدو هر که طمع نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز برهم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن بپوست تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن مربنجر و زبیک مرتبه بدندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت موثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل و با رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بیعدیل و طلای پوست تازهٔ آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشارهٔ پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضو مخصوص و خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت سپرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنیکه طعم آن متغیر شده باشد و همچنین حالترا طعمهٔ متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس بمالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان هازو را در روغن زیتون بجوشانند بعد یکماه کرده وصاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا حفر نموده و ریشهٔ قوی آنرا ببرند و طرف متصل بدرخت را در ان شیشه کنند بعد یکه بته شیشه ترشح و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه آن درخت بثمر آید پس شیشه را برآورند در ان شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها الوان میماند و از امور اراست و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض ترکردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه میکرداند و چون قبل از موی بر آمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی اسفید کرده و کندر مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر مایهٔ آن بخوابند لاغر میکرداند و شخص نائم بیدار میشود در حالتیکه مخبول و حواس باخته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آرد در ظرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنهٔ آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یکهفته جهت وجع ورک مجرب و جهت امراض بارده و امزجهٔ بارده نافع و طلای آن جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قتل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و نشیمی نافع بدل مغز آن بوزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است

* جوزانه * بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای موحده و بهندی اوماج نامند * ماهیت آن طعامی است که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند * طبیعت آن گرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف میگردد * افعال و خواص آن ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است

جوز ارقم

* جوز ارقم * بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح الف و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری آکنار نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان و سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و باقلا و با اندک تلخی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بران ظاهر میگردد و زود از ان جدا میشود و ساق گیاه آن باریک مستدیر و زیاده بر ذرعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه بقبهٔ شبت و تخم آن بسیار ریزه و تند طعم و برگ آن شبیه ببرگ زردک و در مزارع و جبال میروید و در وسط تابستان بهم میرسد و تا سه سال قوت آن باقی میماند و بعد از ان ضعیف میگردد و بهترین آن سفید پر مغز تازهٔ آن است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در آخر سوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده * بتخصیص چون با آب مطبوخ خشک بیاشامند و نانیکه از و ترتیب دهند بغایت مقوم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق و بحیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در یک شب گفته اند بتحلیل می برد مقدار شربت آن تا شانزده قیراط و مصلح آن تخمه بر آن شیر تازه دوشیده و اکثار آن تا ده درم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوئیدن خوشبوئی های سرد و قی و مالیدن آنها بر قلب و آشامیدن آب سرد و عود و شبیه ساده

جوزبوا

* جوزبوا * بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح باء موحده و واو مشدده و الف معرب جوزبویای فارسی است و بهندی جای پهل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که در جزیرهٔ از جزائر زیر باد مسمی بجاوه که بزبان فرنگی ایاوا و بند ر آنرا بتاوی نامند بهم میرسد و آن بلد در تصرف ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود بر جهاز باطراف می برد و میفروشد و نیز شنیده شد در دکهن موتلهٔ بنور جائی هست بسیار میشود و جنگل و انجا رصعدل هم هست و در بعض اوقات انکلس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافته و آن طولانی فی الجمله در شکل شبیه ببلوط در غلافی نیز مانند غلاف آن و از ان صلب تر و مغز آن از مغز جوزبوای معروف اندک رخوتر و لطیف تر و در دسمیت و بوی از ان کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوزبوا بقدر درخت گردکان و از ان کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن و کوچکتر و باریک تر از ان و ثمر آن بقدر ثمر گردکان کوچکتر با پوسته خام و آنرا سه پوست می باشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و بی رنگ لحمی و ضخیم قریب بضخامت انکشتی چنانچه در بست آنرا مربا ساخته از انجا میاورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا می باشد بقدر فندقی و اندک طولانی و از فندق بزرگ تر و بهترین آن تازهٔ کرم نا خوردهٔ سنگین تند طعم و رائحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی می ماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آنرا کرم می خورد * افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و معی و جگر و باه و سپرز و دین و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد رطب و ازاله رطوبات

متعفنهٔ معده و استسقای لحمی و عسر البول شربا مفید و بریان کردهٔ آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام باردهٔ جگر و اوجاع باردهٔ رطبه و اوجاع و ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با افسنتین و عسل جهت ازالهٔ کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت گرانی گوش و اوجاع باردهٔ آن قطور و اکتحال مینا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و در رملا بات یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در اعمال مذکوره بسیار قوی تر و مربای آن از آن ضعیف تر و مخلل آن نیز از آن ضعیفتر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آنرا در آهک نگاه میدارند

جوز جندم ● جوز جندم ● بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز نامند و نزد عرب مشهور بشحم الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف بخرء الحمام و نزد اهل اندلس بمنزلة العسل است ● ماهیت آن چیزیست شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میگردد سفید مائل بزردی و بعضی از اطباء و نقلی نوشته اند که بقدر دانهٔ نخود سفید مائل بزردی است که در صحراها بر روی سنگها متکون میگردد و انطاکی گفته بگمان من آن رطوبتی است که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و مقدار قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ گرداند و حجم آنرا بیفزاید بحدی که یک اوقیهٔ آن حجم یک رطل نماید ● طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک ● افعال و خواص آن بغایت مسمن و منعظ و مسمن و مانع شهوات ردیهٔ گل خوردن و امثال آن و مفتت حصاة و رافع عسر البول و با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قروح و عفونه نافع و مغثی و مقیی و مصلح آن ریباس و انار و مقدار شربت آن تا دو درهم و چون یک رطل و ربع آنرا در ده رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بجوشانند و صاف نمایند بزودی مسکر و شرابی گردد بحدیکه قویتر از خمر باشد و اهل عراق آنرا فضیلت میدهند بر خمر و بعضی نوشته که صنفی از جوز جندم را حبهٔ بربری آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود آن مطفی قوت باه است بسبب شدت تجفیفی که دارد و بدل سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند

جوز الخمس ● جوز الخمس ● بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله ● ماهیت آن ثمر درختیست هندی بقدر فندقی مدور و سیاه مائل بزردی و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمیباشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند ● طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سوم گرم نیز گفته اند ● افعال و خواص آن مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویهٔ محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم با آب گرم و مصطکی

● جوز الزنج ● بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم ● ماهیت آن ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و چاشنی دار و در اندرون آن دانه ایست شبیه بدانهٔ صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو و منبت آن صحرای بلاد بربر ● طبیعت آن معتدل ● افعال و خواص آن چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا بیاشامند با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات حاره داخل کرده میشود

جوز السرو ● جوز السرو ● بفتح سین و سکون راء مهملتین و واو ● ماهیت آن بار درخت سرو است و نخشبی مخصص ● طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و اول اصح است ● افعال و خواص آن قامع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و حیز را معا و ذهن را تیز کرد اند و بوی دهان خوش کند و معده بکشاید و طلای آن با عسل و گلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و با توت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و حرقهٔ مزمن و عسر البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد آن با ابریشم و ابراش جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی کنند از آن گوشت زائد را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعد و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردی رخسار و مصلح آن عسل و روغن بادام بدل آن بوزن آن جمع انار و نیم وزن آن انزروت سرخ و گویند یکوزن و نیم آن اهل و بوزن آن کزمازج است و در حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

جوز الشرك ● جوز الشرک ● بکسر شین معجمه و سکون راء مهمله و کاف و آنرا تین الفیل و جوز الحبشه نیز نامند ● ماهیت آن درختی است عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بقدر گردکان و اندک طولانی و ممتد و پوست آن از آن نازکتر و سرخ و در زمستان سیر میشود و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و خود بخود از آن جدا میگردد و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانها شبیه بدانهای انگور و خوشبو با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مائل بتیرگی و بنفشی و سرخی ● طبیعت آن در سوم گرم و خشک ● افعال و خواص آن محلل ریاح و مفتح سدد و دافع وجع و رگ و عرق النسا و بیخوابی حادث از برودت و مهیج باه و اشتها و با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و درد مثانه و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و روغن آن که بمالند باصل مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نمود و روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند و در قدر مضاعف و با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخو و اوجاع مانند مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر ریه و مصدع مصلح آن کثیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه انجره است و گویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند و در آب گرم آن را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل نمایند فرقی چندان نمیکنند از فلفل چنانچه بعضی ناقلان فلفل را چنین مغشوش مینمایند

جوز العبهر ● جوز العبهر ● بفتح عین و سکون باء موحده و فتح هاء و سکون راء مهمله ● ماهیت آن دانه ایست شبیه بآمله و در جوف آن مغزی شبیه بدانهٔ آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی ● طبیعت آن مائل بگرمی و خشکی ● افعال و خواص آن قاطع اسهال ما یوسین و با رب مورد جهت اورام باطنی نافع است

جوز القطاة ● جوز القطاة ● بفتح قاف و طاء مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند و آنرا جوز القطاة از ین جهت نامند که قطاة که بفارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند ● ماهیت آن دانه ایست شبیه بگشنیز و در غلافی و در هر غلافی دو دانهٔ کوچک میباشد گیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روی زمین و پر کرک و نرم و برگ آن شبیه ببرگ خرفه و از آن عریضتر و نرم تر و زغب و غبار آلود و منبت آن کنارهای آبها و جاهای نمناک ● طبیعت آن مائل بگرمی و خشکی ● افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصارهٔ آن جهت

قوابض ربعي وخلطي ومركب كويند نافع است

* **جوز القي** * بهندي مين پهل وبفرنكي نورمطيه نامند * **ماهيت** آن ثمر درختي است مخصوص ببلاد يمن وهند وبنكاله بمقدار انجير كوهي وفندق بسيار بزركي و پوست آن اندك ضخيم و زرد تيره واندك رخو و ريشه دار ودر جوف آن دو پرده ودر هر پرده تخمهاي ريزه بسيار بهم پيوسته في الجمله شبيه بپهدانه ولعابي و مستعمل پوست آنست وبهترين آن تازه كرم ناخورده آن * **طبيعت آن** در دوم كرم وخشك * **افعال وخواص آن** مقي بلغم ومسهل وجهت امراض بارده دماغي وعصباني مانند فالج ولقوه وسرفه وضيق النفس بارد رطب مزمن واورام اعضا وتحليل رياح ونفخ شكم وجذام ودماميل وبثور نافع وچون نيم درم شبت را در يك رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وصاف نموده قدري عسل دران ريزند وجوز القي را وبا مقي دبكري از مقيئات كه خواهند باقدري نمك سائيده با عسل بسرشند و بامطبوخ مذكور بياشامند خصوصا بعد از ان كه شله و يا شوربا آشاميد وباشند بفاصله يك ساعت بغايت قي آورد و بيغائله است وبدستور چون يك درم آنرا باپك مثقال رازيانه وآب كرم وقدري عسل وهمچنين با رازيانه وانيسون وباقلي ركفايت ازان با عسل سرشته با آب كرم بخورند قي آورد وفضول بلغمي وصفراوي را دفع نمايد واسهال نيز آورد وبدل رقوت وفصل وطبيعت و همچنين سرشته آن با نمك طعام وضماد آن جهت تحليل اورام ونضج آنها ودماميل والتحام زخمها نافع مقدار شربت آن يك درم بدل آن بوره وخردل مفرد ومساوي الوزن است

* **جوز الكوثل** * بفتح كاف وسكون واو وفتح ثاء مثلثه وبعضي مهمله نيز وسكون لام وآنرا افراس الملك وبعضي جوز القي نيز نامند * **ماهيت آن** ثمر كياهي است هندي شبيه بخرنوب در شكل و رنك مثل بيرو اندك پهن پوست آن نازك ودر جوف آن علاقي شبيه بغلاف شاه بلوط وطعم آن مانند باقلي وبرك آن شبيه به لبلاب كل آن سفيد و مستعمل ثمر آنست وبهترين آن تازه آن * **طبيعت آن** در آخر سوم كرم وخشك * **افعال وخواص آن** بغايت مقي و مسهل ومنقي بدن از اخلاط رديه و جهت رفع مدد وصلابات واوجاع بارده وتفتيت حصاة نافع **المضار** مرخي اعصاب مرتبة كه تا يك هفته اعتدال اصلي نميآيند بعد از خوردن آن **مصلح** آن فواكه و ربوب **مقدار شربت** آن تا يك دانك ويك درهم آن كشند قيء واسهال وتدارك آن ريختن آب سرد متواتر بربدن وآشاميدن مبردات مطره است *

جوز ماثل * بفتح ميم والف وكسر ثاء مثلثه وسكون لام وجوزمائم وجوزماثا وجوزمات نيز ومرقد ودرخت آنرا درخت مرقد نامند وبفارسي تاتوله وبهندي دهتوره وبلغتي امترمونيه كويند ومعرب ازكوزماثل نارجي است * **ماهيت** آن ثمر درختي است بقدر درخت بادنجان وبرك آن اندك ازان كوچكتر خودرو ومزروع وسفيد وبنفش ميباشد اما بنفش آن كمتر وبهتر از سفيد آن خصوص بنفش مائل بسياهي آن كه ساق وبرك وثمر وكل آن همه بنفش باشد وكل آن بشكل بوق ناي وسرناي ولبلاب وازان درازتر وكل نوع بنفش آن مضاعف وتوبرتو از سه تا پنج كفته اند وسه بسيار است وثمر آن بقدر كردكان وخاردار مانند ثمر بيد انجير ودر جوف آن دانهاي بسيار كوچك اندك شبيه بدانه سماق واندك خوش طعم ومستعمل تخم آنست وبهترين آن تخم تازه باليده آن * **طبيعت آن** در اول چهارم سرد وخشك وكويند در خشكي قريب باعتدال است واول اصح * **افعال وخواص آن** مخدر وقوي ومسكر حتي پوست ثمر وشحم جوف وكل آن ومسكن صداع صفراوي ودموي مزمن وحرارت ملتهبة مفرطه وبغايت منوم ورادع اورام حاره وضماد جرم آن وباندهين

بروغن دانه آن جهت بواسير واوجاع حاره مقعده وطلاي طبيخ آن با سركه جهت تحليل اورام واستسقا وضربان وقطع عرق ومنع تقعير وضماد مجموع نبات آن جهت تقويت اعضاي مسترخيه ومنع ريختن مواد باعضا وتجفيف رطوبات غريبه نافع وبستن برك كرم كرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسكين الم آن وبر سر جهت درد سر بارد ونزلات بارده وبرانثيين جهت نزول آب وبراورام ودماميل جهت تحليل ونضج آنها مفيد **مقدار شربت** آن تا يك دانك **بدل** آن لفاح ووزن آن **مضرت** جنون وضماد فكر **مصلح** آن فلفل ورازيانه وچون كسي مقدار زياده از يك دانك بخورد و همچنين كل آنرا وعادي بخورند را مسكرات نباشد سكر وتخدير آورد وجميع اشيا بنظر او كبود نمايد وخيالات فاسده در خيال او آيد بحديكه كويا در خارج مي بينند وعقل او زائل كردد وسخنان بيراكنده كويد وچون خواهد كه راه رود نتواند ونتوانند كه درست نشيند وموش ومورچه در نظر او آيد وچون خواهد كه بكيرد آنرا نتواند وبسيار كند وچشمهاي او سرخ كردد وتاريك وبسيار دست بجامه وفرش ودر ديوار ميمود كه كويا مخمور است چيزي بكيرد وبالجمله حالتي مانند ديوانكان بهم ميرساند ود را كثر عوارض مانند افيون است وليكن روغن كنجد وترشيها با اين مخالفت ندارد وترياق لسع حيوانات سمي بود چون بخورند وعصاره برك آنرا طلا نمايند مداواي آن مداواي بيروح خورده است وخوردن زبد وروغن كرم كرده وقي كردن وكذاشتن دست وپا در آب كرم وكرم كردن بدن بماليدن ادهان ورياضه وتغذيه با اغذيه چرب وآشاميدن شراب مفرح ومعجون جوز ماثل مسمي بحافظ الصحة وحب الشفا وحب جوز ماثل وحب بدل افيون جوز ماثلي وحب بيخ جوز ماثل وحلواي جوز ماثل ودهن آن در قرابادين مذكور يافت *

* **جوشيصا** * بفتح وبضم جيم وسكون واو وكسر شين معجمه وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح صاد مهمله والف لغت نبطي است واهل جزيره جوماني ودر تنكابن پلا خوار نامند * **ماهيت آن** بار درختي است بقدر نخودي بشكل زعرور وخشخاش وبسيار كوچك وبعد رسيدن سرخ وشيرين ميكردد وبا قبوضت ود را بلول ماء رومي ميوه وهر چند درد رخت زياده ميماند سرخ تر وشيرين تر ميكردد وليكن قبوضت آن كم نمي كردد ود رخت آن بسيار بلند نميشود وپهن وبمقدار درخت الو بالو ميباشد وبرك آن شبيه ببرك سيب وكل آن سفيد ود ربعضي بلاد خزان نمي كند * **طبيعت آن** در دوم كرم وخشك * **افعال وخواص آن** مشهي وآروغ آورند وفي الجمله مسمن بدن وخوردن آن قبل از طعام وبعد از ان مسكن درد معده وساير اوجاع بدن خصوصا درد كمر وتهيكاه وهاضم طعام در همه حال ومانع تعفن اطعمه در معده **مضر** محرور **مصلح** آن انار **مقدار شربت** آن تا سه درم است

* **چونلائي** * بفتح جيم فارسي وسكون واو وخفاي نون وفتح لام والف وكسر همزه وسكون يا لغت هندي است بعضي كويند بقلة يمانيه است وظاهرا غير آن باشد * **ماهيت آن** نباتي است در هند اكثر مزروع وماكول برك آن اندك شبيه ببرك ريحان وبيمزه وبا اندك حدت وساق آن بسيار بلند نميشود وبيكل وتخم آن ريزه مانند تخم بستان افروز وچون بركها و سرشاخهاي نازك آنرا ببرند باز شاخها وبركهاي تازه ميرويد باز ميبرند وهمچنين چند مرتبه وآن بركها را با كوشت ويا بي كوشت پخته وبا روغن وپياز بريان نموده پخته ميخورند لذيذ ميشود وبوراني آن نيز لذيذ ميباشد حكيم مير عبد الحميد درحاشية تحفه نوشته كه در شمانكارة فارس دردبهه موسوم بتبريز ديده شد وآنرا سليماني مينامند واهل آنجا آنرا بوراني ميپزند * **طبيعت آن** در اول كرم مائل به يبوست واهل هند آنرا سرد ميدانند * **افعال وخواص آن** موبع

الفضم ود افع صفرا چون آب بیخ آنرا گرفته یکمثقال حضض هندی ویکمثقال قارقیصریا ن ـ ئیل ه حب بند ند وهر حبی بقدر دانهٔ فندقی وهر روز یک حب آنرا با یک پیالهٔ آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و مجرب ولیکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویهٔ مضرهٔ بواسیر وچون بیخ آنرا بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع میبخشد آنرا

* فصـــــل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة

* جینت * بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه وخفای نون و تاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن درختی است هندی وبسیار بزرگ نمیشود وبرگ آن شبیه ببرگ تمرهندی وگل آن بنفش وتخم آن درغلافی مانند باقلا واز آن باریک تر * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آب برگ آن مسهل بلغم وقاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند وبالای آن مقدار مفت هشت مثقال آب برگ آنرا خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم رادفع نماید و مجرب دانسته اند وضماد برگ تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام ونضج دمامیل نافع واز عمل آن کاغذ رنگ میتوان نمود ورنگ آن ارغوانی میباشد ولیکن ثبات ندارد وبستن برگ درست گرم کردهٔ آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که کوبیده یک طرف آنرا پخته مانند کردهٔ نان بکر پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه وگرم کرده بدون پختهٔ آن جهت تحلیل اورام بارده ونضج دمامیل مفید وتخم آنرا چون سائیده بر ناصور وزخمهای کهنه بمالند وبفتیلهٔ آلوده درجوف آن گذارند نافع

* جیدار * بکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وراء مهمله لغت فارسی است * ماهیت آن زبانی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط وباشد ت مغزی مائل بزردی وبو وشبنمی می نشیند واز آن دانهٔ سرخی بقدر عدس منعقد میگردد وسرخی آن زیاده میگردد و تا آخر آبار ماه الهی میماند وآنرا حب لقرمز میگویند ودر حرف القاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وثمر آن بقدر مازوئی ومائل بتدویر * طبیعت نبات آن سرد وخشک در سوم * افعال وخواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده یکمثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون باعسل وروغن گل بسرشند و دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید وذرور آن جهت التیام جراحات وطلای آن بجهت تقویت اعضای مسترخیه وضماد برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام حاره وتسکین اوجاع وزیادتی آن ومتک ـ ضل وجلوس در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن یک مثقال

* جیکلک * بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح لام وسکون کاف لغت ترکی است * ماهیت آن ثمری است شبیه بدل کنجشک ودر جوف آن دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد ورسیدهٔ آن سرخ تیره وچاشنیدار ود ربو شبیه بخربزهٔ کرمک ونان پد وگیاه آن بقد رشبری وزیاده از آن وبرگ آن شبیه به برگ گل سرخ وبااندک خار وگل آن مانند باتچال وگل بنفشه وگیاه آن همیشه سبز ودرتنکابن لینانه ودر دیلم چمل ودر گیلان ومازندران خربزهٔ کا ونامند وابن تلمیذ میجوتونامید ه است وگیاه دیگر را که دانم سبز است ودانهٔ آن سرخ شفاف بقدر نخودی واز وسط برگ آن چیزی مانند موی باریک متصل وبرگ آن بقدر درهمی وبا تقعیر والتهای آن مثل سر سوزن واز جملهٔ خارها است وآنرا کچومن نامند زمرد وقسم آن در طبرستان بهم میرسد وآ خیر وادر تنکابن خیرنامند وآن دانهٔ آس بری است * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن مقوی دل ومطفی صفرا ومرواب بدن وجهت امزجهٔ سوداویه وخفقان وسعال یبسی وجرب وحکه

وبواسیر وتصفیهٔ خون وجدری وحصبه نافع ودر جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است

* باب ششم در بیان ادویه که حرف اول انها حاء مهمله است *

* فصـــــل الحاء المهملة مع الالف *

* حااقطی * بفتح حاء مهمله والف وکسر همزه وسکون قاف وکسر طاء مهمله وسکون یاء بغدادی گفته لغت یونانی است وبوس اقطی نیز نامند وآن منسوبه است * ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر وصغیر کبیر آن ببزرگی شجر میشود وشاخهای باریک واز چهار ربع دزیاده نمی شود وبرگ آن مشرف وبقدر برگ گردکان صغیر آن وبمقدار شبری وشاخهای آن باریک وبرگ آن مشرف وبقدر برگ بادام وگل هر دو سفید وثمر هر دو بمقدار ربطم ودرجوزامیرسد وقوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مخرج اخلاط لزجه ورطوبات غلیظه ومفتح سدد ومزیل استسقا واوجاع مفاصل شربا وطلاء مجرب وحمول آن جهت اوجاع رحم وامراض مقعده ونواصیر مفتوحه وحب آنرا چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید ومجرب ومضمضهٔ آب آن جهت اسقاط کرم دندان وطلای آن بر موی باعث سیاهی وعدم اسقاط آن وسعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک درم *

* حاج * بفتح حاء مهمله والف وجیم بفارسی خارشتر وبترکی دوتیکانی وبهندی جواسا نامند * ماهیت آن گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد دیغدادی نوشته که اسم خارشتر قول است وغلط کرد وکسی که آنرا خلنج دانسته * طبیعت آن گرم وبسیار خشک وسرد نیز گفته اند * افعال وخواص آن رادع ومفتح وجالی وتریاق سموم وشرب وضماد وبخور آن رافع بواسیر واکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم وقطور ده قطرهٔ آب خالص آن در بینی ناشتا و بعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند وروغن آن که از آب برگ تازهٔ آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل وجمیع علل بارده بغایت موثر وشکوفهٔ آن جهت بواسیر نافع است *

* حاشا * بفتح اول والف وفتح شین معجمه والف بیونانی تومس ودر مغرب معروف بصعتر الحمیر است ودر ریت المقدس وحوالی آن در مواضع سنگلاخ بسیار میروید * ماهیت آن نوعی از پودنهٔ کوهی است شبیه بصعتر وبقدر یک شبر وشاخهای آن باریک وبر برگ وریزه وبر آن زغبی مانند پنبه وگل آن ریزه وسفید وسفید مائل به بنفشی وسرخی وتخم آن کوچکتر از خردل ومنبت آن سنگ لاخها * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وشیخ الرئیس وبغدادی وصاحب شفاء الاسقام ودیگران گرم وخشک در سوم وانطاکی در دوم دانسته اند * افعال وخواص آن مسخن قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح سدد احشا ومنقی سینه وشش وجهت ضیق النفس وسرفه وتقویت معده وکبد وطحال وگرده وتحلیل خون منجمد وتریاق سموم باردهٔ حیوانیه ونباتیه وحابس نفث الدم ومقطع ومسهل بلغم ومخرج اقسام کرم معده وشکوفهٔ خالص آن مسهل سودا وقائم مقام افتیمون وبانمک طعام وسرکه باعث زیادتی تلطیف وتقطیع آنست وچون دو درم حاشا را با نمک وسرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید وچون دو مثقال آنرا با عسل بسرشند وبا آب گرم بیاشامند جهت فالج ولقوه ونسیان وکزاز وصرع وتقویت گرده وباه ورفع درد دمن وحلق ونفث بلغم وتفتیح قولنج نافع وچون قدری قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها وبخورند ضعف چشم را نافع بود وقوت باصره را نگهدارد وضعف معده وجگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند واعانت بر هضم غذا نماید وآشامیدن طبیخ آن باعسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی واخراج حیات وادرار حیض وبول واخراج جنین ومشیمه

والعرق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم ونصول مجتمعه در سینه و سرفه وضیق النفس وضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ تازه وتحلیل خون منجمد در اعضا وقلع نمش وثآلیل بزآمد وبا پسته که بیونانی افروخود پس نامند وباسویق وشراب جهت عرق النسا وامثال آن نافع وبخور آن جهت مصر وعین نافع وباعث افاقهٔ آنها است وگویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر با فاقه آید علامت برء آنست مضرت مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنجدرهم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن افتیمون ودر غیر تنقیه یک وزن ونیم آن صعتر وچون یک وزن آنرا با ده وزن آن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قوی‌تر از جرم آنست وشراب آن که یک مثقال آنرا کوفته پخته در لتهٔ بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچکی انداخته سر آنرا بسته بگذارند تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه ورفع سوء الهضم ومقوط اشتها واوجاع عصبانی وبرودت وسایر اوجاع حادثه از مادهٔ دون تهیکا وقشعریرهٔ تبهای بارده ودفع ضرر هرده هوا وبرف وسموم بارده حیوانیه ونباتیه بغایت موثر وحاشا در جمیع افعال قوی‌تر از صعتر است۞

۞ حاشیش ۞ بفتح حاء مهملة والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وسکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند ۞ ماهیت آن چیزیست مانند موم که در آبها منجمد میکردد ورنگ آن مائل بسفیدی وبد مزه مائل بشیرینی وتلخی وآنچه بتحقیق پیوسته آنها است بسیار ریزه وسفید از خشخاش ریزه تر وصلب وبهندی تخم کوملی نامند ۞ طبیعت آن گرم وخشک در چهارم ۞ افعال وخواص آن بسیار تند وقوی‌تر از افربیون ومقی قوی چون بیاشامد شخصی که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آنرا با آب گرم قی شدید آورد وچیزی شبیه بخون قی نماید ونجات یابد از آن وضماد آن جالی ومرخ کنندهٔ رخسار ومستعمل زنانست وجهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز وخوردن یک درهم آن کشنده بقی مفرط واحتراق ولهیب واختناق واختلاط ذهن ومداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده وماء الشعیر وروغن بادام وسویق آرد جو سرد کرده ببرف ویخ وجلاب سرد کرده ودوغ گاو وقرص کافور است

۞ حاماسوقی ۞ بفتح حاء مهملة والف وفتح میم والف وضم سین مهمله وسکون واو وکسر قاف وسکون یا ۞ ماهیت این نباتیست منبسط برروی زمین بقدر شبری وشاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی ورسته با برگها ی ریزه وگل آن سفید واز شاخهای آن ثمری بقدر فلفلی مدور وچون قطع نمایند از آن لبن جاری میکردد ۞ طبیعت آن گرم وخشک در اول ۞ افعال وخواص آن جهت لسع عقرب شرباً وضماداً مجرب وفرزجهٔ آن جهت اصلاح رحم مفید است۞

۞ فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة

۞ حباب ۞ بضم حاء مهملة وفتح باء موحدة والف وباء موحده ۞ ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک وسیاه شبیه بعقرب واز جعل باریکتر وغیر بیدا انجیر بهم میرسد وچون کسی را بگزد آنرا میکشد در آن روز ونهایت تا سه روز وصاحب آنرا سرخی چشم وکرب وکرمی واضطراب قلب عارض میکردد وعلاج آن خورانیدن مفرحات قوی مانند کافور وامثال آنست۞

۞ حباحب ۞ بفتح اول وثانی والف وکسر حاء مهملة وباء موحده بفارسی کرم شب تاب وبهندی جگنی وبهک جکنی نیز نامند ۞ ماهیت آن حیوانی است از مگس کوچکتر واندک باریک واغبر وزرد ومقعد شب در غایت سبزی ومثل

زیر بال آن مستور وچون پرواز کند مکشوف کردد ودر شب مانند اخگر میدرخشد ۞ طبیعت آن گرم وخشک وحادو واززراریح قوی‌تر ۞ افعال وخواص آن حب‌الحد آن قتال ویک عدد مقطوع الراس آن که خشک شده باشد یا دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ کرده ومثانه مجرب دانسته‌اند وقطور یک عدد خشک سائیدهٔ آن با روغن گل جهت اخراج چرک گوش وزوال کری آن وباصبر ومقل آب جهت اسقاط انه بواسیر وگویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند وآن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم وقضای حاجات است

۞ حبارا ۞ بضم حاء مهملة وفتح باء موحده والف وفتح راء مهمله والف بفارسی هوبره وبترکی توغدری وبهندی چرز نامند ۞ ماهیت آن مرغی است بری ومنقار آن بلند وپایهای آن دراز وسه نوع میباشد یکی بزرگ کالبلق اندک بزرگتر از خروس خانگی ودیگری خاکستری رنگ منقش بحیامی واز آن نوع اندک کوچکتر ودیگری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام ۞ طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک ۞ افعال وخواص آن موافق مبرودین گوشت وپیه آن جهت ربو وضیق النفس وبهق وپردهٔ سنگدان آن جهت خفقان واکثر امراض سینه واکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع وچون پیه آنرا با اندک نمک وسنبل هر شش بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند وپنج عدد آنرا فرو برند در قطع اسهال دوری که تدریب نامند بی‌عدیل است وخون آن تا سه مثقال با آب وشراب جهت ربو وعسر النفس وخاکستر آن جهت ثآلیل ضماداً نافع وگوشت آن دیرهضم ومضر محرورین ومصلح آن سرکه ودارچینی است وگویند چون ناشتا آنرا همه وزن آن حب المتمم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرطه شود وتعلیق آن موجب قبول وتعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم وتعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف وبیضهٔ آن خضاب خوبی است

۞ حبحبو ۞ بفتح اول وسکون ثانی وفتح حاء مهمله وضم باء موحده وسکون واو ۞ ماهیت آن ثمر درختی است در سطر وعمان ببزرگی درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد ومستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است وپوست آن نازکتر وچون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی وبزرگتر از آن وچیزی نرمی شبیه بآرد اغبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار برمیآید ومادام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند وچون بیرون آورند تا یک سال ۞ طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک ۞ افعال وخواص آن قاطع اسهال مزمن ونزف الدم وتشنگی والتهاب صفرا وقی وغثیان وچون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار ورفع تصاعد ابخره بدماغ وسدر ودوار ورا با عسل جهت زحیر نافع مضر سینه وصوت ومورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درهم بدل آن سماق است ودر هند وبنگاله ثمری شبیه بدان آنچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است ودر رمیات وثمر اندک کوچکتر وبرگ آن نیز کوچکتر از برگ آن وتخم آن کوچکتر از نخود ومغز آن ترش وبا قبوضت وبعضی نوع آن اندک چاشنی دارد وآنرا بهندی وبنگاله کویته وکته بیل نامند وانشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد

۞ حبرج ۞ بفتح حاء مهمله وباء موحده وراء مهمله وسکون جیم ۞ ماهیت آن مرغی است معروف شبیه بحبارا واز آن کوچکتر ودر کنار آبها میباشد ۞ طبیعت آن گرم وخشک ۞ افعال وخواص آن غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن مهرا المشن وبا مصطکی ودارچینی وسرکه ومری واشترغاز وبی روغن خوردن است واگر اندک روغنی بران مالیده بریان نمایند بد نیست ومجوز است

* حب البان * بفتح حاء مهمله وضم باء مشدده و الف ولام وفتح باء موحده و الف ونون بهندی بکاین و بغربی تونزالکون ناریه نامند * ماهیت آن دانه ایست کوچکتر از پسته رخو و زرد در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید ورقیق و درخت آن بزرگتر از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد درنگ مانند ریسمان و از ده و گویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصارهٔ آن مقی و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیلهٔ آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغیه و کلف و جرب و حکه و بابول جهت ثآلیل نافع و مغثی مضر جگر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و تطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و تسریح بدان جهت رفع ثآلیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغمی و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سودای دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیهٔ جگر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کنند متکرج نمیگردد *

* حب بلسان * بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون * ماهیت آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و اندک مایل بطول و رنگ آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بشام آنست که تخم بشام بیمزه و بیمغز و مدور است و گفته اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن میکنند و بدل آن نمیشود * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و دردسر کهنه و نزو مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم ریه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی شربا و ضمادا نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر و منا نه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقیت بوزن آن زراوند طویل و حب الغار است و در بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد *

* حبة الخضراء * بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خا و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف * ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی سقوتا مند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضرا را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن گویند و این کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلبتر و این مولف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در مال ورد و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آنرا کلخنگ مینامند و بهترین آن سبز تازهٔ بزرگ دانهٔ آنست و درخت شاه بن را ضرونا مند و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آنرا بنشه نامند و در آبدوغ

و بدارق داخل مینمایند برای نیکوئی طعم و رائحه و تقویت معده درخت شاه بن را ضرو و صمغ آنرا صمغ الضرو گویند و در حرف الضاد خواهد آمد انشاء الله تعالی * طبیعت تازهٔ آن در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی حواس و جگر و سپرز و مبهی و مهیج باه و مسمن بدن و کرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سده گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاة و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح شربا و با قوت تا نفه جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی را مستعمل مفید و با بادام و شکر جهت تسمین بدن و تقطیر البول و با سرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیهٔ جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن باعث سرعت انهضام و رافع ضرر آنست و مضر محرورین و بطیء الهضم و ردی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشای حار و اکثار آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب و رب ریباس و رب بوب تو که حامضه و سکنجبین و گویند کثیرا و گویند خمیرهٔ بنفشه مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا پسته یا گردکان و گویند بوزن آن حب البطیخ است و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی وجه جهت کلف و شقاق لب مفید و طلای سوختهٔ آن بر داء الثعلب باعث رویدن موی آنست خصوصا موی سر و برگ آنرا چون خشک نموده بکوبند و بر موی علاف مازند موی را بر ویاند و در از گرداند و مداومت اغتسال با آن در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب و چوب و پوست آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رائحهٔ کریههٔ بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل را و ورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شربا و طلاء و مرور خا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح ریه و سرفهٔ مزمن و تلیین بطن و تهیج باه و گزیدن افعی مفید

* حب الراس * بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و آنرا زبیب الجبل و زبیب بری و اسطافیس اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نیست چنین * ماهیت آن دانه ایست شبیه بمویزج و املس و در غلافی شبیه بقرطم و بهمن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه ببهمن و راس و در حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه ببرگ کرم بری و مشرف و شاخهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است * طبیعت آن * در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شربا و طلاء و غسولا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن راس بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مولف مالا یسع و غیره مویزج را حب الراس دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با آنست

* حب الریباس * بکسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال خواص آن قابض و جهت قرحهٔ صفراوی و جرب و حکه شربا و ضمادا نافع بدل آن تخم حماض بسه نیست

* حب الزلم * بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم * ماهیت آن غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده

اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم ولذیذ و از بلاد بربر میآورند و نزد ما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیرة نست و بعضی ادویه نوشته که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و در شهر زرر و مصر بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربر میآورند کیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر مانند درم * طبیعت آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن محرک باه و مسمن بدن و کرده و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند و بر کلف بمالند آنرا زائل کرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است

* حب السمنة * بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آنرا شاهد الفهری نیز نامند و بفارسی نقل خواجه گویند * ماهیت آن دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ واملس و مغز آن سفید و شیرین و بادام هیئت و نبات آن بقدر ذرعی و شیرداراز و برگ آن سفید اغبر منبت آن صحراها و بیابانها * طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن آشامیدن شیرهٔ مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برقیق و چون شیرهٔ آنرا بگیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان برد و یبس و آشامیدن آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا بلاهم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد بالمناصفه و ثقیل و بطئ النزول مصلح آن سکنجبین و عسل است

* حب العزیز * بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آن را انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بعضی ادویه دونوع گفته نوعی را اهل مصر و اسکندریه بزراعت میرسانند و تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مسمن بدن و کرده و لاغر و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و امثال آن مضر حلق و ثقیل و مولد سده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبة الخضراء و بهترین طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب نخیسانند یکشب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند

* حب القلت * بضم قاف و سکون لام و تای مثناة فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که آنرا بهندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و خفای ها و سکون با و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی را رابج بباء فارسی و جیم عربی و این قسم را بعربی کاهرا لحجر نامند * ماهیت آن نوشته اند که دانه ایست سیاه مائل بازرقی و براق شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و مائل بتندی و بو و شیرین و در حین خائیدن احداث حرارتی میکند و آنچه در بنگاله دیده شده چنان است بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخی و بعضی تیره مفرطح اندک طولانی بقدر دانهٔ عدس و مغزآن دو پارچه و سفید رنگ * طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم و مائل برطوبت است * افعال و خواص آن بغایت مفتت حصاة گرده و مشتهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و سل و بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سدهٔ سپرز و قولنج و بلغم آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و چون شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم درهمتا دو پنج مثقال آب جوش دهند بر آتش تا آنکه تا بیست

و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده و نیم مثقال آنرا صبح ناشتا نیم گرم دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ کرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرم با آب برگ ترب برای تفتیت حصاة چنانچه در مثل سنگ تراشان آنرا کوبیده در آب جوشانده بر سنگ میریزند نرم میشود و با آسانی بریده میگردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند بر سنگ بمالند سنگ را قابل قطع میگرداند *

* حب الکلی * بضم کاف و فتح لام و یاء * ماهیت آن حب الناعورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن قاسمهٔ الباقی میمانند بهترین آن ماخوذ در رعنیله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی کونچ نامند لبخای او و درخت آن شبیه بدرخت لوبیا و برگ آن زرد و ریزه و بر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر و تخم می بندد و بر روی کلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلای بسیار ریزه رکی و بر خارهای ریزه که چون بدست بر سد سوزش کند و خارش بسیار نماید * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن مخدر و مسکر و جالی آثار و مقی بلغم بقوت با آب گرم و آشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بغلوفر که آب انکور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم و زیادهٔ آن مکرب و مغثی و تا دو درم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است *

* حب المحلب * بفتح میم و بکسر نیز آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیونی نامند * ماهیت آن حب درختی است شبیه بدرخت بطم و برا کنده و تا بکفامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز و شبیه ببرگ بید و از برگ زرد آلو کوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و اهل اقصار آن لعل نها و نند چوب متی جهت کوبیدن ثیاب از آن میسازند تا بوی آن بمشام رسد و در رستهمانند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوشبو و با تلخی و بر سر شاخهای آن میروید و مدور و بقدر حلبان که خلر نامند و بعضی متر کا نیلی و پوست آن سرخ و مائل بسیاهی و مغز آن سفید یا تندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها مینمایند و روغن آن را نیز میکیرند و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بد ترین آن سیاه آن منبت آن قلهای کوه و بلاد سرد میروید و میزان میرسد و اکثر از آذربایجان و نهاوند میآورند و روغن آنرا نیز از آنجا و انطاکی نوشته که بوست آن میعهٔ یابسه است و صاحب تحفه نوشته که در کرم سیر یافت میشود و در ملتان بسیار است و آنرا مهلب گویند * طبیعت حب آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مفرحه و تا بضه * افعال و خواص آن اعضاء الراس والصدر والقلب و الغذاء والنفس مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظهٔ لزجهٔ سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و حل ریزل و حیض و مفتح سدهٔ گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و صحیح در حبس اسهال دموی بهتر از گل مختوم است و چون داخل نان کنند باعث عرقت

انضمام آن کردد ومداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات الزمنة والاوجاع وغیرها طلای آن جهت کلف وجرب وصاف کنندهٔ بشره وطبیخ آن جهت نقرس وتحلیل صلابات حادث از ضربه وضربه هرچند کهنه شده باشد وتقویت اعضای ضعیفه خصوصا باآس وضماد آن نیزجهت نقرس واوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز کردکان وبادام تلخ المضار مضر دماغ واحشای حار مصلح آن کلاب وروغن بنفشه ورب ریباس الخواص نکاهداشتن آن در پارچهٔ کبود وبدستور بخور آن مبطل سحر ومداومت بخور آن موجب الفت متعاندین وچوب وبرک آن در اول کرم وخشک ومقوی بدن ورافع رائحهٔ کریههٔ آن وگریزانندهٔ هوام وهوام نزدیک چوب آن نکردند ونکاهداشتن چوب آن باخود جهت قضای حاجات وبخور رطوبت آن جهت کریزانیدن هوام وپشه مجرب کفته اند وچون بامداب ومصطکی وقسط درروغن بجوشانند آشامیدن وتدهین بدان نیزجهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز واوجاع مفاصل ونقرس واورام جبروکسر ضربه وسقطه بغایت مفیداست *

حب المنسم

* حب المنسم * بکسرمیم وسکون نون وفتح سین مهمله وبشین معجمه نیزکفته اند ومیم لغت عربی است * ماهیت آن دانه ایست خوشبو وخوش طعم شبیه بحب البطم وکوچکتر از آن بقدر مغزآن وبقدر فلفلی وبسیار املس وزودشکن ومغزآن سفید واز بوادی یمن وحجاز خیزد وکویند فلنجه است ورنک آن مابین سرخی وزردی ودرخت آن شبیه بشمشاد * طبیعت آن دردوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومفتح ومسخن ومبهی ومقوی معدهٔ مسترخیه وهاضمه ومجفف ونانشف رطوبات غریبهٔ معده واحشا وبدن ومفتت حصاة ومدر بول ورادع بخارات ردیه شربا وطلاء واکثار آن مضر ومصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن کبابه است واکثر اهل یمن وحجاز خصوص زنان دهن آنرا که عطر منشم مینامند برای محبت وبا عداوت استعمال مینمایند وخوشبو است ومیکویند بهرقصد وارادهٔ که آنرا استعمال نمایند همان اثرمی بخشد خصوص درعداوت وبغض وتفرقه میان متحابین ومشهوراست میان عرب وچون خواهند که درمیان دوکس ویا جماعت عداوت وتفرقه اندازند میکویند حق سبحانه وتعالی درمیان شان عطرمنشم بپاشد * حب النیل * بکسرنون وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بفارسی تخم نیلوفرپیچ وبهندی مرچانی وزیرکی وبه بنکالی چهارمرچه ویک نوع دیگر نیزمیشود وآنرا ابرا چنانامند وقوت اسهال این نوع را زیاده کفته اند * ماهیت آن دانهٔ کیاهی است شبیه بلبلاب وبرمجا ورخود میپیچد وشاخهای آن باریک وسبزوبرک آن سبزودرهرپرکی کل کبودی شبیه بکل لبلاب ودرآفتاب بهم میآید وتخم آن درغلافی ودرهرغلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند * طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بهق وبرص ومفتح سدهٔ جکروسپرز ومسهل قوی بلغم غلیظ خصوص باتربد ومنقی بدن ودافع اوجاع مفاصل وسائرامراض بارده ومخرج دیدان وحب القرع ومفید بهق وبرص ونقرس وجرب وقروح خبیثه وباسقمونیا مسهل صفراواخلاط غلیظه وباهلیله مسهل سودا ومفتح سدهٔ جکروسپرز ومسهل قوی وصاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن باشش درهم شکرمفید چون سه روزبیاشامند جهت ازالهٔ انواع جرب مجرب مقدار شربت آن ازیکدانک تانیم مثقال ویک درهم وزیادهٔ آن کشنده است بمغص واسهال مفرط بلصوق بما ساریقا ومعامصلح آن هلیله وصحق بلیغ وچرب نمودن بروغن بادام است وچون بکوبند وبکشب درروغن بادام بخیسانند وصبح به تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص وصحیح آن میکرد دوبدل آن بوزن آن شحم

حنظل مدس آن حجرارمنی است ومفرد آن بعد ازیکشبانه روزعمل میکند بامعاجین ومحرکی زود عمل مینماید وقوت آن تاده سال باقی میماند

حبق

* حبق * بفتح حاو باوقاف بعربی اسم جنس کل نباتات مابین شجروکیاه خوشبو است واز مطلق آن مراد فودنج است

* فصــــــــل الحاء المهملة مع الجیم *

حجر

* حجر * بفتح اول ودوم وسکون راءمهمله بفارسی سنک وبهردوبهندی پتهرنامند * ماهیت آن اسم جنس هرچه از اجزای زمین صلب کردد بطول زمان وتوالی اتصالات اجزای لطیفهٔ رقیقهٔ ارضیه ورطوبات لزجه ورسیدن حرارت ویبس وجفاف بران مرة بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن کردد واختلاف رنک وصفا وشفافی وغیرها همه بحسب اختلاف اجزا ومحل وغلبهٔ رطوبت وحرارت وامثال اینها است مثلا اکر رطوبت وبرودت غالب باشند سفید واکر سرد وقلیل باشند متکرج ومتکدر واکر حرارت ویبوست غالب باشند سرخ واکر کمتر باشند زرد واکر حرارت مفرط ورطوبت کم باشد سیاه وصلب واکر ضعیف باشد رخو واکر تاثیر حرارت ورطوبت دران مساوی باشند متساوی الاجزا واکر مختلف باشند غیرمتساوی دررنک وصلابت ورخاوت وغیرها وتفصیل اقسام ومراتب آن طول دارد ومحل کنجایش آن ندارد وبعد آنکه شنیده شد که اطبای فرنک میکویند که احجار رابنابراینکه هیچ ذایقه وبوندارند چندان تاثیری ومنفعت وخاصیتی دربدن انسان نیست هرنحو که استعمال نمایند وهمچنین طلا ونقره را واین سخن ناتمام مینماید العلم عندالله

حجر الابیض

* حجرالابیض * بفتح حاءمهمله وجیم وضم راءمهمله والف وسکون باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون ضاد معجمه درآخر * ماهیت آن سنکی است سفید مائیدهٔ آن مانند شیر وکویند که آن حجر لبنی است * طبیعت آن معتدل مائل بحرارت ویبوست * افعال وخواص آن جهت عسرالبول نافع ودیگر افعال مانند فادزهر حیوانی است ومراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج آئینه است

حجر الاحمر

* حجرالاحمر * بفتح الف وسکون حاء مهمله وفتح میم وسکون راءمهمله * ماهیت آن نوعی از الماس است برنک بیخ مرجان ویکدانک آن سم قاتل است

حجر الارمنی

* حجرالارمنی * بفتح همزه وسکون راءمهمله وفتح میم وکسرنون وسکون یاء نسبت * ماهیت آن سنکی است لاجوردی اغبرواندک ازرق بارخاوت وملمس آن نرم وملایم ونوعی از آن سرخ وتیره واز ارمنیه خیزد ولهذا حجر ارمنی نامند وبهترین آن سنکین هش بااندک ملوحت وانطاکی نوشته که شاید لاجورد غیرکامل باشد * طبیعت آن کرم وخشک دردوم وانطاکی دردوم سرد وخشک نوشته وصاحب اختیارات دراول کرم وخشک دانسته * افعال وخواص آن مفرح قلب بالخاصیت وبالعرض بسبب تنقیهٔ سودا ومسهل قوی سودا واز لاجورد انفع واز خربق سیاه اسلم وجالی کرده ومثانه وبالخاصیت جهت جذام مفید ومستعمل مغسول آن است وعمل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست وغیرمغسول آن مضرمعده ومغثی ومصلح آن کثیرا وعسل وطلخه وانیسون مقدار شربت آن تانیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است یک وزن ونیم آن وبوزن آن خربق

حجر الاساکنه

* حجرالاساکنه * بفتح الف وعین مهمله والف وکسرکاف وفتح فا وها * ماهیت آن سنکی است ملون بسرخی وزردی وسیاهی درهم بهیات سنکریزه وشکستهٔ آن مائل بتیرکی وکبودی * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن ذروران جهت

ورم لهات وجراحات وقطع نزف الدم نافع ومستعمل کفش گرانست ولهذا آنرا حجر الاساکفه نامند ولسکاف کفش دوز است

* حجر الاسفنج * بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وجیم سنگی است که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد وبهترین آن سفید صلب آنست * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مجفف بی لذع وقاطع نزف الدم ذرور آن جهت التیام جراحات وطلای آن جهت تحلیل اورام وآشامیدن دو دانگ آن با شراب وامثال آن جهت تفتیت حصاة گرده ویرقان نافع

* حجر الاعرابی * بکسر الف وسکون عین وفتح راء مهملتین والف وکسر باء موحده ویاء نسبت بفارسی شکرسنگ وسنگ زخم نامند * ماهیت آن سنگی است شبیه بعاج واز بلاد مغرب خیزد * افعال وخواص آن جالی وقاطع نزف الدم وجراحات وغیرها وسنون محرق آن جهت جلای دندان واستحکام لثه نافع *

* حجر الافروج * بفتح الف وسکون فا وضم راء مهمله وسکون واو وجیم حجر فردی نیز نامند * ماهیت آن سنگی است مانند قیشور وسبک که بر روی آب می ایستد واز اعلام بول وورم خیزد * افعال وخواص آن مجفف وقابض آشامیدن یک دانگ محکوک آن در حال وبزودی دفع سم گزیدن عقرب مینماید

* حجر الافریقی * بکسر همزه وسکون فا وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف ویاء نسبت * ماهیت آن سنگیست مابین خفت وثقل وصلابت ولین وبا خطوط سفید مانند اقلیمیا واز افریقیه خیزد وبهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت وثقل ودرصلابت ولین آنست * طبیعت آن مجفف با اندک قبض ولذعی * افعال وخواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمر اندازند پس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه مزمنه ومفرد آن با شراب وعسل نافع وبا موم وروغن جهت سوختگی آتش وامراض چشم مفید واحراق آن سبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیرمغسول آن جایز نیست

* حجر الاناغاطس * بفتح همزه ونون وفتح غین معجمه والف وکسر طاء وسکون سین مهملتین * ماهیت آن سنگی است که چون بسایند دررنگ مانند خون گردد * افعال وخواص آن قطور آن با شیر زنان در چشم جهت ورم ودمعه ورطوبة مفید *

* حجر الایل * بکسر همزه وفتح یاء مثناة تحتانیه مشدده ولام * ماهیت آن سنگی است که در شیردان گاو کوهی تکون مییابد وآنرا بادزهر گاوی نامند ودر بادزهر مذکور شد

* حجر البارقی * بفتح باء موحده والف وکسر راء مهمله وقاف وسکون یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است شبیه بحجر خزفی بقدر کف دست وسبک ماخوذ از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب بدان واندک از آن آب بسیاری جذب مینماید وبر روی آب می ایستد وبعد جذب آب بته آب میرود وچون در آفتاب گذارند آب را پس میدهد * افعال وخواص آن گویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف را اندک جراحت کرده بر آن بندند جذب رطوبات کند وبعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد وبعد پس دادن رطوبات باز بچسبانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید وصحت یابد ووزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقال است وقطعهٔ نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب مینماید *

* حجر البحری * بفتح باء موحده وسکون حاء وکسر راء مهملتین وسکون یاء نسبت * ماهیت آن جسمی است سفید مدور وماب زرد رجوفه آن دانه ایست که باعلی واسفل حرکت میکند واز سواحل دریا خیزد وقسمی از اکتمکت است وماهیت

اکتمکت در حروف الالف ذکر یافت وگفته اند چیزی است شبیه بفک معز که در ساحل دریا میاندازد ودر آن چیزیست که از اعلی باسفل حرکت مینماید وگفته اند که آن قنفذ بحریست که بعد مردن وریختن خارها در ساحل می اندازد وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است * افعال وخواص آن آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصاة هر موضع که باشد بغایت موثر است ومجرب گفته اند

* حجر البحیره * بضم باء موحده وفتح حاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله وها * ماهیت آن سنگی است رقیق وسیاه وچون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد واز نواح شام خیزد * افعال وخواص آن با محللات محلل وبا مجففات مجفف وجهت تحلیل ریاح ورکبین والتیام جراحات نافع

* حجر البرم * بفتح باء موحده وراء مهمله والف ومیم * ماهیت آن سنگی است سیاه که از آن دیگ وظروف میسازند ودر خراسان بسیار است * افعال وخواص آن جهت تقویت لثهٔ دندان ونزف الدم موثر است

* حجر البصر * بضم باء موحده وسکون صین وراء مهملتین * ماهیت آن سنگی است سفید مدور وصاف در بحر حجاز یافت میشود * افعال وخواص آن چون اندکی از آن را بیاشامند ادرار بسیار نماید وتقویت قلب وتفتیت حصاة کند بالخاصیة وتعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید وآنچه در سواحل جده در صدف بزرگ مستدیری بهیأت سم یافت میشود بسیار کثیف ومستعمل در طب نیست

* حجر البشف * بفتح باء موحده وسکون شین معجمه وفا ویشب بیاء مثناة تحتانیه در اول ویای موحده در آخر نیز آمده وبفارسی یشم گویند بمیم در آخر * ماهیت آن سنگی است بسیار صلب وبالوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صاف تر وصلب تر وشفاف تر باشد بهتر ومستعمل است * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت تقویت قلب ومعده وخفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن بجهت نزف الدم وقروح باطنی وزحیر وحرقة البول وبا شراب سفید جهت حصاة مقدار شربت آن یکدانگ وتعلیق آن برگردن جهت خناق بر روی دل جهت خفقان وطپش آن وبر سر معده جهت تقویت آن وبر ران جهت عسر ولادت ودر دست جهت رفع سحر وچشم بد وضرر صاعقه موثر وگویند که چون قمر در برج انثی باشد وبر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع وبعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط ندانسته اند وبعضی مقدار یکمثقال را شرط میدانند برای این عمل

* حجر البقر * بفتح باء موحده وقاف وراء مهمله وآنرا خرزة البقر نیز نامند وبهندی گاو روچن * ماهیت آن مهره ایست که در زهرهٔ گاو متکون میگردد بمقدار زردهٔ بیضهٔ مرغ وزرد تر از آن وتلخ ونزد بر آوردن وتازگی اندک نرم میباشد وبعد از مردن وخشک گشتن اندک صلب وتیره وبعضی منقط بسیاهی میگردد وجرم آن اندک سخیف وسست وظاهر آن صلب تر ودر رنگ مساوی وبعضی مدور وبعضی مثلث وبعضی پهن وبعضی طولانی وبهر شکلی که میخواهند درحین نرمی وتازگی میسازند واز یکمثقال تا چهار مثقال میباشد وآنچه در شیردان آن تکون مییابد فادزهر است ودر فادزهر ذکر یافت وگویند علامت تکون آن در زهرهٔ گاو آنست که روز بروز آن گاو زرد وضعیف ولاغر میگردد وچشم آن مائل بزردی وسفیدی وحدقهٔ آن مستدیر واکثر اوقات فریاد میکند ومختص بگاو نر ویا ماده نیست ودر ماده

بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میباید و این امور کلی نیست و نیز در زهرهٔ هر گاوی تکون نمییابد بلکه در بعض ماکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازهٔ آنست * **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی گرم در اول و خشک در دوم گفته * **افعال و خواص آن** از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند وبنگاله در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد و آنرا دَبه بفتح دال و ها رنقطه و باء موحده مشدده و ها و بکهی بفتح باء موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و یا با اکتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و با امیرو التیام جراحات و با آب کشنیز خشک جهت جمره و نملهٔ ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی مفید از مجربات است و سعوط بکعدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و سعوط آن با عسل جهت باثور مقدم محرورین و مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و بکمثقال آن قاتل والبته ذکر دهٔ کاو متکون میکرد د بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر از آنست *

حجر البلور

* **حجر البلور** * بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله * **ماهیت آن** سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آبخوردن و سرنی قلیان و عینک و غیرها تراشیده میسازند * **افعال و خواص آن** نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز نو بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبهٔ و یا پشمی نگذارند زود مشتعل گردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر میگردد *

حجر البولس

* **حجر البولس** * بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته * **ماهیت آن** سنگی است شبیه ببورهٔ ارمنی و از آن سخیف تر و سبکتر و ملمع و با نقطه های زرد و سفید * **طبیعت آن** گرم و خشک * **افعال و خواص آن** محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی آنها کرد د *

* **حجر الحبشی** * بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و آنرا حجر فلفل نیز نامند * **ماهیت** آن سنگی است شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد * **طبیعت آن** گرم و خشک و بسیار تند و گزنده * **افعال و خواص آن** منقی و جالی و جهت ازالهٔ آثار قریبة العهد و بیاض و انتشار بدن و ورم و ظفرهٔ تازه غیر صلبه نافع است *

حجر الحمام

* **حجر الحمام** * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم * **ماهیت آن** جرمی است که در دیگ و یا تیل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ و سست میباشد * **طبیعت آن** گرم و خشک * **افعال و خواص آن** از ادویهٔ قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است *

حجر الحوت

* **حجر الحوت** * بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ سر ماهی نامند * **ماهیت آن** جسمی است سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه بسنگ که بدو طرف سر نوعی ماهی که بهندی پتهرچتّه نامند متکون میگردد در هر طرفی یک عدد و آن ماهی بقدر یک شبر نهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دار و حلال و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یکشبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگ تر بهم می آید * **طبیعت آن** گرم و خشک و حاد و یاقوت مفتته * **افعال و خواص آن** در تفتیت حصاة گرده قوی التاثیر است *

* **حجر الحیة** * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و ها بفارسی مهرهٔ مار گویند * **ماهیت آن** اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی و خاکستری میباشد و شکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همه افاعی یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مائل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مختلط بسه خط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند بچسپد و چون شیر بر آن بریزند شیر متحجد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامهٔ پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید کرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند * **افعال و خواص آن** جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخلط آن جهت صداع و لیثرغس نافع است

حجر الخزامی

* **حجر الخزامی** * بفتح خاء و زاء معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت * **ماهیت آن** سنگی است سیاه رنگ و مدور و بدبوی و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بر آن ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود * **افعال و خواص آن** بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی مؤثر است *

حجر الخزفی

* **حجر الخزفی** * بفتح خاء و زاء معجمتین و کسر فاء و سکون یاء نسبت * **ماهیت آن** سنگی است معروف شبیه بخزف و سفالی و زرد منشق شود و از هم بپاشد و ریزه گردد * **طبیعت آن** در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و یاقوت قابضه و حاده * **افعال و خواص آن** قائم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و دود رحم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دائمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع از دیاد و انتشار آن مردر است *

حجر الخطاطیف

* **حجر الخطاطیف** * بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فاء * **ماهیت آن** دیسقوریدوس گفته بچهٔ اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آنرا بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن

یابند یکی یکرنگ ودیگری ملون بالوان وچون یکرنگ آنرا در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع ویا کردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید ومجرب است وانطاکی نوشته سنگی است بقدر سرانگشتی مائل بزردی وسفیدی وآنرا حجر الیرقان نامند ودرهرات نیز بهم میرسد وچون بچه خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر وپدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن میبرند ونزد ما یافت نمیشود مگر در آشیان خطاطیف وبرد می که میشناسند آنرا بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آنها را بزعفران زرد مینمایند بنحویکه مادر وپدر آنها گمان کنند وبعد دیدن آنها بچها را زرد بگمان یرقان رفته آن سنگ ریزه را میآورند ومردم از آشیان آنها بر می آورند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جهت یرقان وخفقان وتفتیت حصاة وتفتیح سدد شربا وطلاء وتعلیقا نافع وگفته اند ملون آنرا چون در حریر بپیچند ونگاه دارند با خود باعث جاه وقبول وقضای حوائج میگردد وامین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب رفع فزع است

حجر الخمار

* حجر الخمار بضم خاء معجمه وفتح میم والف وراء مهمله وآنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است وخرزة الخمار نیز نامند * ماهیت آن سنگی است سنگین وملمس آن نرم وسرخ مائل بسیاهی وبسیار صاف نیست وآن قسم ماده خماهان است که حل ید صینی نامند بهترین آن آنست که چون برمس بسایند مائیده آن سرخ رنگ باشد * افعال وخواص آن چون مقدار یکمثقال ونیم مائیده آنرا مخمور بیاشامد در ساعت خمار را زائل گرداند وعرق نماید ومردی وسرور وفرح آورد

حجر الدیک

* حجر الدیک * بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف * ماهیت آن سنگی است سفید مائل بتیرگی بقدر باقلی واز آن کوچکتر ودر شکم خروس متکون میگردد * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن جهت دفع احزان وهموم ووسواس وتفتیت حصاة شربا وتعلیقا نافع وآشامیدن آبیکه آنرا دران شسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط بیعدیل وبدستور نگاه داشتن آن در دهان

حجر الرحی

* حجر الرحی * بفتح را وحاء مهملتین والف آنرا اقوف نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه وپر سوراخ ومتخلخل مانند اسفنج وبا صلابت واز جبال شرقی حلب خیزد * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وحابس خون حیض وچون گرم کرده سرکه بران ریزند وعضو را ببخار آن بدارند باعث ازاله ورم ورافع نزف الدم ورعاف وخون حیض است وشستن مقعد بسرکه که دران آنرا تافته انداخته باشند جهت بروز مقعد وتطول آن جهت استحکام اعضا وقطع عرق ورفع اعیا وحمول جرم آن جهت بواسیر وقطع حیض وطلای آن جهت استسقا نافع

حجر الرخام

* حجر الرخام * بفتح راء مهمله وخاء معجمه والف ومیم * ماهیت آن سنگ مشهور است که در بعضی بلاد در قبرها نصب میکنند واقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن رادع وقاطع نزف الدم وجهت جراحات وباسرکه جهت تحلیل اورام ورفع استسقا وباصمغ ونوشادر جهت بهق ورفع آثار روز وروآن جهت رفع بواسیر وآشامیدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان است وصحیحین بسیار خواندن نقشهای آن وآشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب باسم معشوق وقصد رفع عشق دافع تعشق است

حجر الزبرد

* حجر الزبرد * بکسر زای معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله ودال * ماهیت آن سنگی است با دسومت وثقیل وزرد رنگ * افعال وخواص آن * ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع *

حجر السلوان

* حجر السلوان * بفتح سین مهمله وسکون لام وفتح واو والف ونون * ماهیت آن سنگی است سفید وشفاف شبیه ببلور وفرق میان آن وبلور نرم شدن آنست در آب وآنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور * افعال وخواص آن آشامیدن آب محلول آن جهت خفقان ونزف الدم وحرارت معده ورفع مرض عشق مقدار شربت آن یک درهم ونوعی از آن که مائل بزردی وبسیار براق نیست از جملهٔ سموم است *

حجر السطریط

* حجر السطریط * بفتح سین وسکون طاء وکسر راء مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه وطاء مهمله در آخر بفارسی سنگ مرمر نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی معدنی ودیگری آبی است که آنرا بهر شکلی که میخواهند منجمد میکردانند بدین قسم که زمینی را که دران آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند ویک شب میگذارند از خلل وفرج آن آب دران مکان محفور جمع میگردد وروز دیگر رفته آن خاکی را که از آن برآورده اند دران میریزند ومدتی میگذارند وبعد از آنکه خوب منجمد وصلب گشت بر می آورند وتراشیده جلا میدهند ومعدنی آن تختهٔ سنگها است که از معدن آن بر میآورند واین صلبتر وشفافتر از آبی آنست معدن آن کرمان ودر شهر بابک وقلعهٔ اقادر نخجوان ورانین وتبریز واجمیر نیز است وکرمانی بهتر وصلبتر ورنگ آن سبز وسفید ونخودی وملون بالوان زرد وسفید وسرخ کمرنگ رگ دار وشبیه بیشم وتبریزی اندک زرد رنگ ورخوتر است واجمیری سفید وصلب بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند * افعال وخواص آن مدرن محرق آن جهت تقویت لثه وضماد آن با راتینج وزفت جهت تحلیل اورام صلبه وبا موم روغن جهت درد فم معده وذرور رخام آن جهت سوختگی آتش مفید است *

حجر السمک

* حجر السمک * بفتح سین ومیم وکاف بفارسی سنگ سرماهی نامند * ماهیت آن سنگی است که از سر نوعی از ماهی بر می آید وماهی آن بقدر شبری تا در شبر وفلس دار حلال ودو ره سرماهی دو سنگ در دو جانب آن وسفید براق وصلب از ماهی کوچک کوچک واز بزرگ بزرگ میباشد * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک با قوت مفتته * افعال وخواص آن آشامیدن سائیدهٔ آن جهت تفتیت حصاة کرده مجرب *

حجر العسلی

* حجر العسلی * بفتح عین وسین مهملتین وکسر لام ویاء نسبت * ماهیت آن سنگی است سفید وسائیدهٔ آن غلیظ ومائل بزردی وشیرین * طبیعت آن مائل بحرارت * افعال وخواص آن منقی قروح ودر افعال ضعیف تر از حجر لبنی است

حجر اغاغاطیس

* حجر اغاغاطیس * بفتح دو غین معجمتین ودو الف وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله * ماهیت آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مائل بزرقت ونیز گفته اند سنگ بسیار سبک صفائحی است که از وادی غاغا که بین فلسطین وطبریه از ارض مقدس است خیزد وآن وادی مشهور بجهنم است وآن سنگ را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته گردد واز یکرطل آن یک اوقیه بماند وسفید وصلب گردد وبوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات ونفط وقیر باشد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وملین وآشامیدن آن قاطع حمل وحیض ومفتت حصاة ومقدار شربت آن تا نیم درهم وبخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد وگریزانیدن هوام ودفع کرم اشجار مقرونه مصلح آن زعفران ومصبح صرع معروعین بخور آن وضماد آن جهت نقرس وروانیدن گوشت مفید است

* حجر الفتيله * بفتح فا وكسر تاء مثناة فوقانيه وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح لام وهاء * ماهيت آن سنكى است اندك زرد رنك شبيه بغاريقون وريشه دار وازان فتيله توان ساخت ودر كرمان كثير الوجود وآن سنك راكه بكوبند مانند پنبه نرم ميكردد وبركف دست ماليده فتيله ساخته درچراغ ميكذارند وبران روغن ريخته مشتعل مينمايند وما دام كه بران روغن بريزند مشتعل ميباشد ويك فتيلهٔ كوچكى تاده ماه كفايت ميكند وميكويند كه پارچه نيز ازان ترتيب ميدهند * افعال وخواص آن كويند از براى التيام جراحات حيوانات بيعديل است

* حجر الفلفل * بضم دو فا وسكون دو لام * ماهيت آن نزد مؤلف مالا يسمع حجر حبشي است ومذكور شد ونزد ابن تلميذ سنكريزها شبيه بفلفل است كه درحين خشك كردن فلفل با آن مخلوط شده كيفيت آنرا حاصل كرده باشد * افعال وخواص آن در اطليهٔ كلف وامثال آن مستعمل است

* حجر القبطي * بكسر قاف وسكون باء موحده وكسر طاء مهمله وياء نسبت بلغت اهل مصر معروف باشنان قصارين است جهت آنكه كازران جامه را بآن ميشويند * ماهيت آن سنكى است مائل بسبزى وسست وبغايت زود شكن وازجبال صعيد مصر خيزد وكازران درشستن كتان استعمال دارند وبهترين آن سبز بسيار رخوه سريع التفتيت والانحلال آنست در آب * طبيعت آن سرد وخشك در اول * افعال وخواص آن مغرى ومجفف بى لذع وقابض ومانع سيلان مواد بسوى عضو وقاطع سيلان خون ظاهر وباطن بهر نوع كه استعمال نمايند وطلاى آن محلل اورام ومجفف قوى وذرور آن جهت سيلان خون جراحات واندمال جراحات اعضاى رخوه واكتحال آن بتنهائي ويا باادويهٔ مناسبهٔ مغريه جهت دمعه وجرب وسلاق وقروح عين وآشاميدن آن با آب جهت اسهال مزمن ودرد مثانه ونزف الدم وطلاى آن محلل اورام ومجفف قوى وباموم روغن جهت منع زياده شدن قروح خبيثه والتيام جراحات وفرزجهٔ آن جهت قطع سيلان حيض ودفع بدبوئي رحم نافع

* حجر القمر * بفتح قاف وسكون راء مهمله وآنرا بزاق القمر وزبد القمر وبهندى چند ركانت كويند * ماهيت آن سنكى است سفيد مائل بكبودى وسبك وشفاف كه نقره وا جذب ميكند ودرحين زيادتي نور قمر اغبريت آن مبدل بسفيدى ميكردد ودر مغرب وبلاد عرب يافت ميشود وكويند شبنمى است كه بر سنك خاصى افتد ومتحجر ميكردد ودر هنكام ازدياد نور قمر بسيار سفيد ميشود وبهترين آن آنست كه درا وصاف مذكوره بهتر وزياده باشد * طبيعت آن در دوم سرد ومعتدل نيز كفته اند ودر اول خشك * افعال وخواص آن آشاميدن يك حبه وسحوط آن جهت صرع مجرب وجهت وسواس وجنون وخفقان ونزف الدم مفيد است وتعليق آن در پارچهٔ كبود باعث قبول وجاه ودفع خوف وفزع وآويختن آن بر درخت حرما حافظ ثمر آن وباعث توليد ثمر مضر كرده مصلح آن كثيرا است *

* حجر القيشور * بفتح قاف وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم شين معجمه وسكون واو وراء مهمله وصاحب منهاج بشين مهمله كفته * ماهيت آن سنكى است متخلخل سفيد شبيه باسفنج وبر روى آب مى ايستد وكويند نوعى از زبد البحر است وسياه نيز ميباشد وازجبال اسكندريه واعمال مصر خيزد وعلي بن مجوسي كفته كه آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب وفضه وبهترين آن سبك كثيرة التجاويف هش آنست * طبيعت آن دراول كرم ودر دوم خشك * افعال وخواص آن محلل وحابس نزف الدم وآشاميدن سركه كه آنرا كرم كرده دران انداخته باشند جهت ضيق النفس وطلاى آن جهت سترون موى وتحليل رطوبات در استسقا وچون بر توشتها بمالند حك شود بنحوى كه اصلا معلوم نكردد وسنون محرق

محرق آن جهت جلاى دندان واستحكام لثه وبردن كوشت زائد وپركردن قروح غائره واكتحال آن جهت شبكورى ورفع آثار ومالیدن آن بركف پا مانند سنك جهت رفع صداع وتقويت بصر مؤثر است ودستور احراق آن آنست كه در آتش سرخ كرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد كردد پس سائيده استعمال نمايند *

* حجر الكرك * بفتح كاف وراء مهمله وكاف وبزاى معجمه نيز آمده * ماهيت آن سنكى است بسيار سفيد ازمنيد ساحل درياى آنجا خيزد كه دريا بكنار انداز د وقبل از حكاكي باكل ورت وبعد ازان شفاف وسفيد ميكردد شبيه بحجر ملوان ربلور * طبيعت آن در آخر دوم سرد وخشك ودر اول سرد ودر يبوست معتدل نيز كفته اند * افعال وخواص آن رادع وجالى وجهت خفقان وغثيان وعطش والتهاب وذرور آن جهت رفع نزف الدم واكتحال آن جهت رفع بياض مزمن وتازه وازالهٔ آثار وقروح چشم واعضا وسنون آن جهت جلاى دندان ورفع زردى آن جميع امراض رديهٔ آن وآشاميدن طعام وشراب در قدح مصنوع ازان باعث سرور ورفع شرور مجالس وداشتن آن در منزل متباغضين بنحوى كه ندانند سبب الفت ايشان ونزد اهل هند وسند بسيار معتبر است وازان مهرها ميسازند ودر موى ميكشند وميكويند كه موى را دراز ميكرداند

* حجر الكلب * بفتح كاف وسكون لام وباء موحده * ماهيت آن سنكى است كه چون بطرف سك اندازند سك آنرا بدندان كيرد وو ر اندازد * افعال وخواص آن كفته اند در رعد اوت وتفرقه بسيار مؤثر است چون در شراب يا آب اندازند وازان جوشند وحاضر كردن آن در مجلس باعث عربدهٔ اهل آن مجلس وكذاشتن آن در برج كبوتران باعث كريختن آنها است

* حجر الكلى * بضم كاف وفتح لام وياء * ماهيت آن سنكي است كه در كردهٔ آدمى تكون مييابد سرخ رنك يا كبود ميباشد * طبيعت آن كرم وخشك * افعال وخواص آن كفته اند جهت تفتيت سنك مثانه مؤثر وجهت تفتيت سنك كرده بى منفعت واكتحال آن جهت بياض چشم مجرب است

* حجر اللبني * بفتح لام وباء موحده وكسر نون وياء نسبت * ماهيت آن سنكى است اغبر با اندك شفافى وچون بسايند شيرين وسائيدهٔ آن مانند شير كردد ولهذا آنرا حجر لبنى نامند وازارمنيه خيزد * طبيعت آن در دوم سرد ودر اول خشك * افعال وخواص آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وحيض ومفتت حصاة وجهت قرحهٔ معده شربا نافع واكتحال آن جهت منع نوازل وقرحه وسلاق وخشونت اجفان وضماد آن رادع مواد ومورث يرقان ومصلح آن عسل مقدار شربت آن نيم درهم بدل آن شادنج است وبايد كه آنرا در آب سائيده وحل نموده در حقهٔ قلعي كرده هروقت كه خواهند استعمال نمايند

* حجر اللوقواصرافس * بضم لام وسكون واو وفتح قاف وواو والف وفتح عين وراء مهملتين والف وضم فا وسكون سين مهمله * ماهيت آن سنكي است كه كازران بران رخت ميشويند * طبيعت آن مجفف بى لذع * افعال وخواص آن جهت قطع سيلان مواد واسهال ودرد مثانه ونفث الدم وتجفيف جراحات شربا وذرورا نافع است

* حجر المثانه * بفتح ميم وثاء مثلثه والف وفتح نون وها در آخر * ماهيت آن سنكى است كه در مثانهٔ انسان تكون مى يابد * طبيعت آن كرم وخشك * افعال وخواص آن آشاميدن آن جهت تفتيت سنك كرده مؤثر وجهت تفتيت سنك مثانه بى اثر واكتحال آن جهت بياض چشم مفيد است

* حجر المحك * بكسر ميم وفتح حاء مهمله وسكون كاف بهندى كسوتى نامند * ماهيت آن سنكي است سيا ثقيل الوزن

و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان متواتر بآن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا بمالند چرک را زائل گرداند و بعضی مردم از آن سنگ با ترتیب میل سازند و چون طلا را بر آن بمالند و بسوهان خطی از آن بر آن ظاهر گردد نیکی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد کرده و اکتحال آن با شیر مرضعه بهر جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است

* حجر المسن * بکسر میم وفتح سین مهمله ونون مشدده * ماهیت آن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه ذو طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه براق و منباد ج کم زبون آنست * طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کحلا و طلاء و سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا و قسم اغبر آنرا چون بسایند بر روی مس طلا نمایند بر قروح خبیثه دفعة بهم میرسد مفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن ادویه چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است

* حجر المشقق * بضم میم وفتح شین معجمه وقاف مشدده و سکون قاف ثانی * ماهیت آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ تارهای آن نیز رنگ سائیده آن و تو بر تو و زوده شکن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از آن ضعیفتر * افعال و خواص آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح صفاقیه چشم و التیام طبقه قرنیه و بر آمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است *

* حجر المقناطیس * بکسر میم و سکون قاف وفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چومک پتهر نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه مائل بسرخی تیره که از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون برخون تا و کرم الله ازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل انجانب است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند * طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و بامآء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نه

قیراط و نگاهداشتن بهیچیده آن در سحر بر مفید یا خود باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و نگاهداشتن آن در دست رافع کزاز و درد دست و پا و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و درد زائیدن و بخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخگر بپاشند و با انبوبه برحم برسانند جهت رفع میلان آن هر چند مزمن باشد بغایت مفید و مجرب و گویند چون حائض مس آن کند این اثر از آن زائل گردد و گویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با کلاب شسته سرمه ترتیب داده و بکوری از آن اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر بشخص مکحول با من کند بمرتبه باعث محبت ثانی با ول گردد که ما فوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند *

* حجر المنفی * بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت * ماهیت آن سنگریزه ایست ابلق بنقط از زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال مصر خیزد * افعال و خواص آن طلای سائیده آن باعث بحسی عضو است بحدی که ادراک بقطع آن نشود *

* حجر النار * بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر و آنرا حجر الاسم و حجر الزناد و بفارسی سنگ آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند * ماهیت آن انواع است سفید نباتی و سیاه و سرخ و اغبر و املس و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش از آن بجهد و بوی دخانیت از آن آید * طبیعت آن در اول سرد و در سوم خشک و بعضی گرم گفته اند * افعال و خواص آن ذرور سائیده آن مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسرة الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بولة بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند

* حجر النمر * بفتح نون و کسر میم و راء مهمله * ماهیت آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و در جوف پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد * افعال و خواص آن طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر

* حجر الهندی * بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است مائل بسیاهی و سرخی و سائیده آن مائل بسرخی و زردی و آنرا از دنبع هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد * افعال و خواص آن ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بیعدیل و آشامیدن آن یک دانگ و کمتر از آن جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید

* حجر الیهود * بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آنرا ز یتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ جهودان نامند * ماهیت آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود حل میشود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسمی بیروت و در راه بیت المقدس نیز بسیار بهم میرسد و نر و ماده میباشد نر آن با وصاف مسطوره و ماده آن بی خطوط و مائل بسرخی و تیرگی و بعضی اندک بهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاة مردان و ماده آن بزنان و ماده تکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه لزجه مختلطه برطوبات و اجزای هوائیه محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعه کواکب از خلل و فرج احجار بر آید و بعد بر آمدن بدان هیأت متحجر گردد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته * افعال و خواص آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و اذابت دهنده خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا سائیده با پنجاه مثقال آب گرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابت خون

منجمد در مثانه مجرب وبدستور با آب گرم خالص واکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشد وطلای آن برابرو جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش و بتنهائی جهت التیام جراحات و با عسل جهت قلیس صلابات مضر جگر مصلح آن صمغ و صعوتات ومعاجین آن درقرابادین کبیر ذکر یافت

٭٭٭ فصـــــــــل الحاء مع الدال المهملتین ٭٭٭

٭ حداة ٭ بکسر حا وفتح دال مهملتین والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کورکوره وبترکی چلقان و بهندی چیل نامند وکنیت آن بعربی ابو القطاب وابو الصلت وجمع آن حدأ وحدآن آمده ٭ ماهیت آن طائری است معروف فی الجمله شبیه بباز ودر شهرها وعمارات واشجار میباشد وگوشت حیوانات کوچک را میرباید ودرهند یک نوع دیگر نیز میشود که سر وسینهٔ آن سفید وباقی تنهٔ آن همه سرخ تیره ودر جثه از نوع اول کوچکتر ومردم مردارخوار که صنفی از هنود هند وبنگاله اند که آنها را دوم رکهیر وچندال مینامند گوشت نوع ثانی را میخورند وگوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط وگوشت را ٭ طبیعت آن در دوم گرم وخشک ٭ افعال وخواص آن خوردن مطبوخ آن باکند نا ومدا ومت بران قاطع بواسیر وآشامیدن قدری از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند با کلاب وقلیلی مشک جهت ربو وضیق النفس وسعال مزمن وبدستور خون آن با ادویهٔ مذکوره جهت امراض مزبوره نا شتا ومغز سر آنرا چون در آب کند نا جوش دهند وبیاشامند جهت زحیر و بواسیر وآشامیدن خاکستر سوختهٔ پر آن بغیر سر آن بمقدار یک انگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس وغدد بلغمی وسلعه بیعدیل وتدهین بروغنی که بیضهٔ آنرا دران جوشانیده باشند تا مهرا شد وباشد جهت برص مجرب دانسته اند وجهت فالج ونقرس و تقویت اعصاب نافع وچون زهرهٔ آنرا در سایه خشک نموده عند الحاجت با آب سائیده وملسوع بلسع هوام سمه میل آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلا کژدم جانب چپ باشد بچشم راست واگر کژدم جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصا که در آب را زیانه سه هفته در آفتاب کذاشته باشد چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بنحویکه آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود وچون زندهٔ آنرا در خانه بیاویزند مار وعقرب دران خانه داخل نشوند وضماد فضلهٔ تازهٔ بچهٔ نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یک ساعت نگذارند وسائیدهٔ خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد ولیکن از تازهٔ آن ضعیفتر وگویند چون دو لشکر باهم مقابل کردند وحداة سرخ برسر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست ہند بن جهت آنرا فتح اللقا نامند

٭ حدید ٭ بفتح حا وکسر دال مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله بفارسی آهن وبهندی لوهه نامند ٭ ماهیت آن از جملهٔ فلزات معروفه است واجناس کلیهٔ آن دو نوع میباشد نر وماده نر آن که صلب است فولاد وماده آن که نرم است آهن وفولاد دکانی طبیعی را شاپورخان وشابرخان نیز ومصنوع از آهن نرم را اسطام گویند وچون شاخ سوختهٔ بز وحجر الرخام را بالسویه بر آهن بمالند وبر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود وفیر وقتر عبارت از آن است وچون با رصاص یا مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ گداز کنند بسرعت رصاص زود گداز گردد وبدستور چون با نحاس گداز کنند وبعد از آن با شوره نحاس را ازو بسوزانند بغایت زود گداز گردد وفولاد مصنوع متعارف بسیار است وطریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کورهٔ مخصوص با آتش بسیار شدید یک هفته میتابند و حنظل وصبر وهرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات

سائیده بر و راخته آنقدر میتابند که در جسم آن داخل شود وگویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کنند وبار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند ٭ طبیعت آن در دوم گرم ودر سوم خشک وزنجار آن در آخر سوم تا چهارم ٭ افعال وخواص آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه وقابض وجهت جراحت امعا واسهال مزمن بواسیر وورم سپرز وتقویت معده وسلس البول ودرد مقعده وگزیدن سگ دیوانه ورفع زردی رخسار وبیضه نافع وآبیکه آهنگران آهن تفته را مکرر دران سرد مینمایند وآنرا دوس وماء الحدید نیز نامند وشراب با آهن تافته نیز در رفع خفقان واستسقا وطحال وسلس البول وضعف جگر ومعده وباه وحبس اسهال معدی وذو سنطاریا قویتر از آب تفتهٔ آهن است ودرانِ دوغ با آهن تافته در اسهال دموی ونزف حیض واسترخای مقعده قویتر است وچون براده آهن را در شوربا یکه زهرآلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید ورفع سمیت آن شود وشرب آن زیان نرساند وخبث الحدید وزعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وقطور سرکه که آهن دران جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری از گوش که کهنه شده باشد ٭ المضار براده آهن را چون بخورند در شکم شده وخشکی دمن وردمر آورد مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویهٔ توبه است وبعد از ان مسکه وروغن بنفشه وروغن گل وسرکه بر سرها لیدن وسقد اریکه رهم مقناطیس خوردن وامراق دسمه و روغن کاورد وخواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید دیگر نخاید وطلای چرک آهن با شراب جهت داء الخس ونقرس وحمول چرک آن حابس نزف الدم رحم ومجفف بواسیر است

٭ حدق ٭ بفتح حا ودال مهملتین وسکون قاف گویند اسم بادنجان است وگویند بادنجان دشتی است واهل اندلس آنرا بادنجان بری واهل حجاز شوکة العقرب وبهندی بهتکتیه وکتیکی نامند ٭ ماهیت آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از بادنجان ودر بعضی برابر وشبیه بدان وثمر آن بقدر جوز مائل وبی خار ودر بعضی بلاد مانند بنگاله پرتخم ودرخامی سبز وبعد رسیدن زرد ودرتابستان میرسد وزود فاسد میگردد ودرهند سه نوع میباشد یکی کوچک وگیاه آن مفروش بر زمین وپرخار وثمر آن بقدر فوفل وگل آن بهرنگ گل بادنجان وقسم دیگر گیاه آن از ان بزرگتر وگل آن سفید وگیاه آن بقدر بادنجان وقسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان وگل آن مثل گل بادنجان وثمر آن بقدر جوز مائل وبعضی از ان بزرگتر ٭ طبیعت آن در دوم گرم وخشک ٭ افعال وخواص آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن میشویند وبخور نوع بزرگ آن که مقل سی نامند جهت بواسیر بیعدیل وطلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام وعقرب وبدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع ولیکن با خطر ومورث کرب مصلح آن سکنجبین وقطور روغن زیت ویا غیر آن که ثمر آنرا دران جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت وتدهین بدان جهت رفع اعیا مفید وحمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده وآشامیدن زیرهٔ گل آن جهت سرفهٔ مزمن ونوع کوچک آن جهت ضیق النفس وسرفه وحرقة البول وتپ بلغمی وجذام ورفع تبضیت شکم وسنگ مثانه مفید دانسته اند وگل نوع سفید آن جهت حل وبرانگیختن حرارت معده وانهضام طعام ودفع بلغم وسرفه وضیق النفس وفساد خون وجذام وتپ بلغمی وحکمای هند گویند روز یکشنبه چون پکهه نچهتر یا مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو وکنجد وبرنج بریزند وشخصی بطرف شمال بنحویکه سایهٔ او بران نیفتد یا بستد وبیخ آنرا بکند ووزن عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که

کومالها و نیز عمر نك آن باشد بخورانند و مرد با ومقاربت کند بارگیرد انشاء الله تعالی وچون آن بیخ را با روغن گاو وزرد چوبه سائیده بر ورم بمالند جهت صداع وشقیقه وبخور آن جهت تپ وتعلیق آن بر کردن جهت خنازیر وسلعه وسعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید وچون با دار فلفل وبول گاومیش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند وبزرگ نشود وساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند وبزرگ شود وبنیکوئی تولد یابد وچون در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود وچون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی آنرا بشنود محب ومسخر او گردد وبلوع صغیر آن جهت سلس البول وتپ وبواسیر خونی واسهال خون وامثال اینها نافع

❊ فصـــــــل الحاء مع الراء المهملتین ❊

❊ **حربث** ❊ بضم حا وسکون راء مهملتین وضم باء موحده وسکون ثاء مثناة فوقانیه وبثاء مثلثه نیز آمده ❊ **ماهیت آن** گیاهی است بر زمین مفروش وبرگ آن باریک ودراز ومابین برگهای طویل آن برگهای کوچك وخوشبو وطعم آن با حدت وبسیار خوشبو کنندهٔ دهان ❊ **طبیعت آن** در سوم گرم وخشک ❊ **افعال وخواص آن** مفتح سدد وجهت سوء هضم ودفع بد بوی دهان وقولنج نافع وچون گوسفند از آن بخورد شیر وگوشت او خوشبو ولذیذ گردد مصدع مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است ❊

❊ **حربا** ❊ بکسر حا وسکون راء مهملتین وفتح باء موحده والف آنرا حامالاون نیز گویند وکنیت آن ابو حجاذب وابو الزندیق وابو الشقیق وابو قادم وبفارسی افتاب پرست وبهندی گرگت بکسر دو کاف فارسی وسکون راء مهمله وتاء چهار نقطه هندی در آخر نامند ❊ **ماهیت آن** حیوانی است فی الجمله شبیه بچلپاسه واز آن بسیار بزرگتر وروی آن افشان وهمیشه نظر بآفتاب دارد ودر ایام گرما چهرهٔ آن سرخ میکردد ودنبالهٔ آن بلند وچشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای آنکه صید خود را بهر طرف که باشد به بیند وچون صید او که مگس وامثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را برمیآورد وآنرا میرباید واز درو که می بیند رفته آنرا صید میکند وحشرات سمی مانند هزار پا وعقرب را نیز صید میکند ومشهور گویند کسی را نمیگزد وچون بگزد کشنده است ومعالجه ندارد ❊ **طبیعت آن** در چهارم گرم وخشک ❊ **افعال وخواص آن** گویند چون موی مژگان را بکنند وخون آنرا بر آن بمالند دیگر موی نروید وزهرهٔ او را چون اکتحال نمایند غشاوهٔ بصر را ببرد وپیه آنرا چون بر آهنی برروی آتش بسوزانند ومخلوط با خون والد کی آب نمود ❊ بر قروح مو بمالند در یک مرتبه آنرا زائل کرداند وچون آب مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده بدن را با آن بشویند رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد وگوشت آن سم قتال است وعارض میگردد از خوردن آن قی ووجع فؤاد ومداوای آن قی فرمودن وما ترتد ابیرذ راریح را بعمل آوردن وتخم آن نیز سم قتال است ودر یکساعت کشند ❊ ومداوای آن خوردن فضلهٔ باز با طلا که نوعی از شراب است وقی فرمودن وپاکیزه کردن معده وما لیدن روغن گاو بر تمام بدن وتکمید مرباماء اللحم وخوردن انجیر خشك با مسکه وجنطیانا است

❊ **حردون** ❊ بکسر حاء مهمله وسکون را وضم دال مهملتین وسکون واو ونون ودر طبرستان ماچه کول ودر اصفهان مال مالی وبهندی باهمنی نامند ❊ **ماهیت آن** حیوانی است شبیه بوزغه وورل بری واز آن بسیار کوچکتر وبا دست وپا وهر با ریک وطولانی ودر عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میکردد ودر رخنها وخرابها وکوهستانها یافت میشود ❊ **طبیعت آن** در سوم گرم وخشک ❊ **افعال خواص آن** تعلیق دل آن در لتهٔ سیاه بسته جهت تب ربع وطلای پوست

محرق آن با عسل جهت بحس کردن اعضائیکه از ضرب و قطع متالم نگردد واکتحال خون آن جهت تقویت باصره وسرگین آن جهت بیاض وحکهٔ چشم وضماد آن جهت تنقیهٔ بشره ورفع جمیع آثار مفید وبهترین سرگین آن آنست که سفید وسبك وزود شکن باشد وچون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود وامین الدوله گفته که همین پیه گوشت آن موی را برویاند وتعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه وشهوت جماع است وبدستور تعلیق مهرهٔ پشت آن که قریب بکردهٔ آن میباشد بر کمر وخوردن یك قیراط از چشم راست خشك کردهٔ آن با آب سداب البته قاطع منی ویك قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ ودوا مت روغن گاو بغایت محرک باه ومسخن کرده و گویند چون حردون را بام صاحب عرق النسا صید کنند ورک باطن ران آنرا پیدا کرده آن موضع را بشکافند وآن رگ را بام آنشخص قطع کنند وبعد از آن بدست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند بالخاصیة رفع آن علت شود ومجرب دانسته اند وخوردن گوشت حردون وسرق آن مورث جذام است

❊ **حرشف** ❊ بفتح حا وسکون راء مهملتین وفتح شین معجمه وسکون فا لغت نبطی است وبعربی عکوب وطلبین وخربع وبفارسی کنگر نامند ❊ **ماهیت آن** اصناف میباشد بستانی وبری وبری دو صنف کبیر وصغیر اما بستانی آن با اضلاع وطبقات مانند کاهوبی تشریف واما صنف کبیر بری آنرا ساق بقدر انگشتی وطول تا دو ذرع وپر برگ وبا خارهای تند وگویند برگ این کوچکتر از برگ بستانی است ومائل بسیاهی وبر ساق آن چیزی شبیه بسیب وانار مجتمع کردد از اجزای زرد رنگ وتخم آن طولانی از جو بزرگتر وبیخ آن مائل بسرخی وبالزوجت واز مطلق حرشف مراد این است واما صنف صغیر بری آن بیساق وکوچك وخار دارد وآنرا خوبه نامند وهمه آنها با رطوبت چسپند ❊ وبرگ صنف نوع بستانی ماکول آنرا پخته با ماست وکشك وغیر آن وبا گوشت وبدون گوشت مشهور ولذیذ میباشد ❊ **طبیعت** بستانی آن در دوم گرم ودر اول خشك وگویند در اول تر است وبا رطوبت فضلیه ❊ **افعال وخواص آن** مبهی ومدر بول وحابس طبع ومسخن کرده ومثانه ومحرک جماع ومحلل ریاح وهاضم غذا وجهت قرحهٔ شش وانقباض اطراف عضل وجراحت امعا وضماد آن جهت داء الثعلب وخشبو کردن عرق وموم روغن آنرا که با سه مثل آن آب کنگر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر وجهت برص نافع ونطول آن جهت خارش بدن وضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش والتوای عصب مفید ومضر دماغ ومولد سودا ونفاخ ومصلح آن ادویهٔ حاره وروغن وسرکه است وطبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم گرم ودر اول آن خشك ودر جمیع افعال قویتر از بستانی ومصلح اخلاط متعفنه ومخرج مواد غلیظهٔ سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه وترشیها وطلای اجزای لطیفهٔ گل آن با سرکه جهت جرب ونطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت حزاز ورفع قمل نافع وصنف بری صغیر آن محلل ومقی وصمغ حرشف را بعربی کنگر زرد نامند ودر حرف الکاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

❊ **حرف** ❊ بضم حا وسکون راء مهملتین وفا اسم نبطی حب الرشاد وبسریانی مقلیاثا وبعربی ثفا وببربری بلاسفین وبفارسی تخم سپندان واسفند سفید وتخم ترهٔ تیزک وشب خیزک وبیونانی قرد اموس وحرف ابیض وبهندی هالم نامند وگویند چون آنرا بریان نمایند آن زمان مقلیاثا نامند ❊ **ماهیت آن** از جنس ترهٔ تیزک است وبری وبستانی میباشد ورشاد قسم بستانی آنست وماکول وبرگ آن نرم وریزه ودر جرجیر مذکور شد وتخم آن اشقر وطولانی وبرگ بری آن مائل بتند وبوریا تشریف وبهترین آن بابلی است ومستعمل بستانی آنست هم گیاه وهم تخم آن وگفته اند انچه تخم آن کوچك

است آنرا حرف نامند و در خورد نیهای گرم بیشتر استعمال مینمایند و آنچه سفید و مدور است آنرا خردل گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد گویند * طبیعت نبات آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و کشندهٔ کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن و ضماد و نطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاهو و سرکه و بوی آن شدید الحرافة و شبیه به بستانی و از آن در افعال قویتر و بد ستور تخم آن از تخم بستانی * طبیعت تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام صلبه و منضج اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و اقسام کرم معده و امعا و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا و رطوبات غلیظه از آن و منجمد کنندهٔ بلغم خام بطرف مثانه و دافع استرخای کل بدن و مفتح سدد و دافع صیلان چرک معده و امعا و مقوی اشتها و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیهٔ سینه و ریه و جهت ربو و ادرار حیض و نهش هوام و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشندهٔ جنین در شکم و اخراج آن و بد ستور پنج درهم آن با آب گرم و نانخواه منجری و روغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده باشد و با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و شکاف عضل و تنقیهٔ موادیکه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت بتنهائی بغایت مبهی و مصلح سینه و جا بر شکستگی اعضا و با شیر بز بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازالهٔ برص موثر بشرط نهایت امساک از اطعمه و بود ادهٔ آن بسیار نافع جهت صحیح و اسهال بلغمی نافع مضر کرده مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیهٔ قروح شهدیه سر و قوبا و جرب متقرح که نار فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و سوختگی آتش و با آب و نمک جهت انضاج دماميل و بد ستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع چرک و رطوبات لزجه و منع اسقاط موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون خطاطیف جهت رفع وضح و غیر آن و با عسل جهت نمش و با صابون جهت نمش مستحکم و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اعاقل و کمرگاه و درد انحجار بیله موثر و تحقیق بدان جهت قرحهٔ امعا و وجع ورک و حبس اسهال و استرخای مقعد و دود آن جهت بواسیر و گریزانیدن هوام مفید

حرف ابیض * حرف ابیض * بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح الف و سکون با موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید و بهندی سرسون گویند * ماهیت آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و بیخ آن بزرگ و گل آن سفید و حدت آن کمتر از رشاد و خردل فارسی است * طبیعت آن قریب بدان

حرف ابابلی * افعال و خواص آن منشف رطوبات و آروغ آورند و در سائر افعال مانند رشاد است

* حرف البابلی * بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح با موحده و الف و کسر با و لام و یاء نسبت * ماهیت آن گیاه آن بقدر وجبی و برگ آن شبیه ببرگ ترب و با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در رنگ ابن خاصتر

و در ماز ندران کلمه تره و شاه تره نامند * طبیعت آن گرم تر و تند تر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد * افعال و خواص آن مقئ قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض و مسقط جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق النسا نافع و ضماد آن منفجر کنندهٔ دبیله و در سائر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط از گل آن مسهل قوی و مقئ اخلاط مریه مقدار شربت آن یک درهم است

حرف السطوح * حرف السطوح * بضم سین و طاء مهمله و سکون واو و حاء مهمله بیونانی تلسفی و عامتاورا اند لس معروف باشیرون و اکثر اطبا آنرا حرف بابلی نامند * ماهیت آن بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی باریک بقدر شبر متشعب بد و شعبه برآمده و بر اطراف آنها گلی سفید و ثمری که گویا چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته * طبیعت آن گرم و با حدت قویتر از انواع مذکوره است * افعال و خواص آن منفجر کنندهٔ دبیلات اندرونی و مدر طمث و مسقط جنین و مخرج آن شربا و حمولا جهت لقوه و عرق النسا مفید مسهل خون و مقئ قوی و مخرج بلاغم و خراجات و اخلاط مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یک اثار و نیم و چون هیزده قیراط از گل آن بیاشامند اخراج مرهٔ صفر ابقی و اسهال نماید و تحقیق بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب قوت تفتیح و جذبیکه دارد اسهال خون مینماید و دبیلات اندرونی را منفجر میسازد

حرف الماء * حرف الماء * بضم حا و سکون را مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی هیمنبرپون و بعضی مردم آنرا قردامومن نامند * ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبها میروید و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و در اول سبز و در آخر با تشریف میباشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها ایستاده میروید و برگ آن بی تشریف است * طبیعت تازهٔ آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم * افعال و خواص آن مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای باردهٔ باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لبنیه و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند

حرف المشرقی * حرف المشرقی * بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر راء مهمله و قاف و یا * ماهیت آن صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب رسته شبیه ببرگ شیطرج و از آن نرم تر و سفید و گل آن سفید و بر اطراف شعبها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل میکنند و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی است مطبوخ کباه آن با کیاه جو جهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح موثر

حرمل * حرمل * بفتح حا و سکون راء مهملتین و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حا نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی اسپند نامند * ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد قسمی را نبات بقدر ذرعی و از یک تنه چند شاخ میروید و برگ آن مائل بتند و بیرو غلاف دانهای آن مدور و مثلث الاضلاع و منقطع بسه خط و باندک سرخی و تخم آن سیاه بقدر خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ بید و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف دانهٔ آن طولانی و سفید رنگ و این را حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم

در قاموس هفتاد بفتح حا ضبط شده و همچنین در صحاح بوزن جعفر [illegible]

خشک * افعال و خواص آن لطیف و جالی سینه و شش از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع اعضاء الراس را لغذاء و غیرها آشامیدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سائر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و سائر بدن و رفع استسقا و یرقان و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیهٔ خون و نرم داشتن طبع اعضاء الصدر و چون یک اوقیهٔ آنرا بکوبند و با چهار اوقیهٔ آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند قی بقوت آورد و تنقیهٔ سینه و اعالی بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید امراض الراس و غیره و چون آنرا بقدر یک رطل در شراب و یا آب انگور که بقدر رحی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و تا سی روز تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و چون سه روز متوالی زنیکه حامله میشد باشد و بعد از آن نشود از آن مطبوخ بیاشامد اعادهٔ حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یک مثقال تا یک مثقال و نیم ناکوفتهٔ آنرا تناول نماید رفع آن علت کرده و مجرب دانسته اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل و چون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاة نافع و اکتحال آن با زعفران و زهرهٔ مرغ خانگی و عسل و شراب و آب رازیانهٔ تازهٔ سبز جهت ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازالهٔ خلد و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض ریه و جگر و طلای آن با روغن شبث بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و ضماد سائیدهٔ گرم نمودهٔ آن بتنهائی جهت فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریحی و غیرها در هر عضویکه باشد نافع بشرط مداومت و بدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک با آب برگ عنب الثعلب و اگر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک گردد بهتر است و سعوط عصارهٔ آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور آن که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرقت و بخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن ربوب و میوهای ترش و سکنجبین و حموضات دیگر مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا و گویند تخم سداب است و روغن آن در سوم گرم و در درجه سوم خشک و مفتح سدهٔ دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح اعصاب و خدر شربا و ضمادا و حقنهٔ آن جهت درد کمر و عرق النسا و برودت گرده و رحم مفید و حمول بیع آن با روغن ایرسا سائید مفتح افواه عروق و خون بواسیر است

* حرمله * بضم حا و سکون راء مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آنرا اقضابانا نامند * ماهیت آن نباتی است حجازی بقدر قامتی و در کنار آبها میروید و از جملهٔ یتوعات است و پر شیر و برگ آن درازتر از برگ بید و کوچکتر از آن و تیره رنگ * طبیعت آن گرم و با حدت * افعال و خواص آن گویند چون شیر آنرا با پنبه و یا صوفی بگیرند بعد یکه آن پنبه و صوف خوب تر شود و آنرا بگذارند تا بد بو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد و جرب خود را بخارد پس آن پارچه و صوف را بدان بمالد بقوت که احساس وجعی نماید جرب آن بزودی زائل گردد

* حر * بضم خا ک خالص و بکسر و فتح خاک سنگدار است

* فصل الحاء المهملة مع الزاي المعجمة *

* حزاء * بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و بضم حا و بمد و تضرهرد و آمد است گویند بعا رمی آنرا دینار رویه نامند

و بقولی تخم آنرا از و نرا او بشیرازی میرک گازرونی و کوخر نیز گویند و مازندران انارنچه خوانند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر انگشتی و از آن باریکتر و شاخهای آن باریک و متشعب و از بالای ساق رسته و آنرا قبهٔ شبیه بقبهٔ زردک بری و مائل بزردی و تخم آن عریض و مائل بطول و تند طعم و با عطریت و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و از آن بسیار ریزه تر و گویند شبیه بکرفس و از آن اندک بزرگتر و پهن تر و گویند شبیه ببرگ سداب و از آن زردتر و بیخ آن شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی و طعم آن و بدستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صهاربخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ گفته اند که در طبرستان آنرا جعفری نامند و ظاهرا جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شد * مؤلف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند و بنگاله بسیار میشود و اقسام میباشد و گیاه آن تا بلندی دو ذرع و زیاده * نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن برگهای ریزه و ساق و شاخهای آن باریک و سبز مائل ببنفش و آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبهٔ گل آن بزرگتر و پر برگ و رنگ آن زرد طلائی و آنرا اصل برگ و کیندا نامند و بعضی بتعمل برگ گل آن را پستهٔ رنگ میکردانند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه و گل آن که اوایل زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شکافته قدری نیل در آن میگذارند و بر بالای آن پارچهٔ نم کرده می پیچند و قسمی دیگر آنکه آنرا حبشی نامند برگهای گل آن زرد و ریزه اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه آنرا سرنائی مینامند برگهای گل آن اندک بلند و پیچیده شبیه بسرنا و نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین و در وسط آن برگهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر و آنرا گل مخملی نامند و برگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک و انبوه و نیز نر و ماده میباشد نر آن بر اطراف قبهٔ گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن نکمهٔ و بر آن برگهای بسیار ریزه که زیره نامند و مادهٔ آنرا برگهای همه مساوی و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم بنشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنگ و باریک طولانی و گل قلم کردهٔ گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از زرد و تیدهٔ تخم آنست و بهترین آن صد برگ و گل بزرگ تازهٔ آنست * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع جشای حامض و رافع مضرتها اغذیهٔ منفخه و معطشه و جهت سم عقرب و سائر سموم بارده و تقویت معدهٔ بارده و تسخین آن و خوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج مشک کرده مجرب دانسته اند و قطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات و چرک از گوش و طلای برگ درخت آن جهت توباو بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته اند و چون اندکی از آب برگ آن و اندکی زاج سفید در آب خیسانید با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست المضار مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه نیز گفته اند و ترشیها و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برگ گل آن را چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچهٔ سفید را و یا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد و نیکو میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پستهٔ میشود و هر پارچه رنگ پخته میشود و از آفتاب تغییر نمی یابد

* حزاء بری * و حزاة نیز نامند و بشیرازی کوخر گویند * ماهیت آن از جملهٔ سدابهای بری شمرده اند و دو قسم میباشد بری و بستانی یک قسم را درم از لرزان جعفری نامند و برگ آن شبیه ببرگ کرفس بقدر برگ کشنیز و تخم آن سبز

وخوشبو واین بهترین اقسام است * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم * افعال وخواص آن مقوی معده رد انع
ریاح وادویهٔ قتالهٔ باردهٔ خصوصا سم عقرب ومدر بول ومجفف منی وقسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی
وبرگ وبرگ آن شبیه ببرگ سداب وبازغب وخوشبو وتند طعم وتخم آن شبیه بانجدان وزوفرا عبارت از آنست وصاحب
اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر وطعم آن قریب بطعم رازیانه وتخم آن سبز رنگ وخوشبو وخوش طعم
نزدیک بتخم کزر در شکل وبرجامه بچسبد وبشیراز آنرا خودوسک نامند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص
آن مقوی معده واحشا وجگر ومحلل ریاح وماضم ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسخن گرده ومثانه ومسمن آن ومبهی ومقوی
آن ومنقی مثانه ومجاری بول ودافع خمار وآشامیدن وبوئیدن آن جهت زکام ورطوبات دماغی وبرودت دماغ
وضماد آن جهت تسکین وجع وورم بواسیر وبدستور خوردن آن وادمان آن گویند بواسیر را زائل کرده اند ورنگ
روی را نیکو ما زد ومبهی دوائی با آن نرمد وطلای گل وبرگ آن با عسل جهت خراجات وا کله وضماد جمیع اجزای آن
با شراب ویا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام ونیم درهم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع وجالینوس
بالخاصیت آنرا جهت سعال یابس مفید میداند وتخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آنست ومضر بسر ومجفف منی مصلح آن
بادرنجبویه بدل آن سداب است مرکاهٔ اقسام دیگر حزا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم واز تخم آن تا یک مثقال
* حزاز الصخره * بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وضم زای معجمه والف ولام وفتح صاد مهمله وسکون خاء معجمه وراء
مهمله وبضم حا نیز آمده ودر مصر حناء القریش وبفارسی گل سنگ وبدیلمی سنگ حنا گویند واین را حزاز از آن جهت
نامند که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زائل میکرده اند * ماهیت آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود ورنگ
آن سبز مائل بسفیدی وچون بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن
جالی وجهت اقسام قوبا وقطع نزف الدم وتسکین حرارت اعضا واورام حاره وورم زبان وبا عسل جهت یرقان ضمادا نافع *
* حزنبل * بفتح وبضم حاء مهمله نیز وضم زای معجمه وسکون نون وضم باء موحده وسکون لام لغت عربی است وکف الدابه
وکف النسر وبیونانی مرباقلن نامند * ماهیت آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته ومراد از آن بیخی است
سفید ومعطر مائل بتیرگی وزردی وطعم آن شیرین مائل بتلخی ونبات آن انبوه وبرگ آن شبیه ببرگ سیب وعریضتر
از آن ومزغب وساق مجوفی از وسط آن رسته ورنگ آن ما بین سرخی وزردی ومزغب وبرگهای ریزه احاطهٔ ساق آن نموده و
وبلندی آن تا دو ذرع ومنحرف بجهت اسفل بحدیکه ملاصق زمین شده وبر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج ودرون آن
با اندک رطوبت وخارهای ریزه در اطراف آن وگل آن مائل بسفیدی وزردی ومحیط بساق آن مثل فراسیون وبی شعبه وشاخ
ومنبت آن نزدیک آبها واکثر بلاد مانند طرسوس واراضی شام وصور وطبریه وجبال بیت المقدس ومکار وموصل وغیر اینها
از بلاد مناسبه بطبیعت آن وبهترین آن طرسوسی چرب وشیرین با اندک تلخی است وتازهٔ آنرا چون از زمین بکنند نرم
مانند شمع میباشد وچون بخایند مانند خمیر گردد وچون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آنرا بکنند صلب وبزرگ میباشد و
قوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر وسط دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح
ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض والزینة والمفاصل وغیرها آشامیدن
آن جهت رفع صداع کهنه ورفع بخارات ومنع تصاعد بخار وتقویت دماغ وقطع نزلات ورمد ودرد لهاة ولثه وسینه وسعال

وربو وضیق النفس وقولنج ورباح غلیظه وضعف جگر وسپرز وبا عسل جهت حصاة ومدت آن تا یک هفته تا دو هفته بدان
جهت استسقای لحمی وزقی وبا سکنجبین جهت نیکوئی رنگ رخسار وبا مغز تخم خربزه جهت وجع گرده ونزف الدم وبا
کتیرا جهت قطع سیلان خون وبا آب کندنا جهت اسقاط دانهٔ بواسیر ومدت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه
در انثیان بهم رسد وباصبر جهت وجع مفاصل وعرق النسا الرأس بخور آن جهت صداع وتحلیل مواد دماغی وضماد مطبوخ
مصرای آن باسداب در روغن زیتون جهت فالج ولقوه وکزاز وخدر وعرق النسا الاذن قطور آن در گوش جهت ثقل
سامعه العین اکتحال آن جهت قطع بیاض وناخنه وسلاق السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی ونباتی وتقویت باه
اجماعی اطبا است خصوصا با شراب وبدستور طلا کردن آن الخواص آشامیدن منقوع یک درهم آن در شیر تازهٔ دوشیده
بقدر یک سیر صبح ناشتا تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی باشد وخواه نباتی
تا مدت یکسال وگویند تا مدة العمر وبا آب ونمک جهت سقطه المجروح ضماد تازه وخشک آن جهت منع جراحات والتیام
آنها بغایت مفید وگویند مصور نه است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال بوصف بغدادی درمرباقلن
صنفی را بیان نموده که در شام بهم میرسد وآن بیخی است شبیه بسورنجان صلب وعظیم وچون بخایند نرم میباشد ودر
رفع اثر سموم در وعرض حال مخصوص بآن دانسته

* فصل الحاء مع السین المهملة *

* حسک * بفتح حا وسین مهملتین وسکون کاف وآنرا شکوهنج وشکرهنج نیز وبشیراز خار سهوک وباصفهانی مرداد و
در مغرب حمص الامیر وبفارسی خار خسک وبهندی گوکهرو وسنت چنگها یعنی دریای فیل چون بخلد فریاد برآورد
* ماهیت آن بری وبستانی میباشد بری آن درختهای نزدیک آبها وبیشها میروید شبیه بنبات هند وانه وشاخهای آن
خاردار منبسط بر روی زمین وبرگ آن که نزد یک خارهای آن رسته شبیه ببرگ زیتون ونخود وطعم ظاهر آن وشبنمی
که بر آن می افتد ترش وجرم آن بیمزه وبا اندک عفوصت وثمر آن سه پهلو واطراف آن نیز مانند خار ومغز آن از نخود
کوچکتر وسفید رنگ وبستانی آن در بهورها میروید وشاخهای آن مرتفع از روی زمین وخارهای آن ریزه وشاخهای آن طولانی
وطرف بالای شاخها غلیظ تر از طرف اسفل وبر آنها چیزی رسته بباریکی موی ومجتمع شبیه بخوشه وثمر این نیز شبیه بثمر آن
بهترین آن بستانی آن است * طبیعت آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک ویابس بسیار وحرارت لطیف وگرم
وخشک در اول نیز گفته اند * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء والنفض والسموم وغیرها جالی ومدر بول ومسکن
درد مثانه وافزایندهٔ منی ومفتت حصاة گرده ومثانه ومنضج ورادع وملین ورافع قولنج حار ومانع انصباب مواد وبا شراب
جهت دفع ادویهٔ سمیهٔ نباتیه وآشامیدن عصارهٔ برگ وبیخ وثمر تازهٔ آن بتمامها جهت قرحهٔ مجاری بول واحلیل که
بفارسی سوزاک وبهندی سوزاک نامند وتقویت باه وتفتیت حصاة وحصر البول وقولنج وعصارهٔ آن مستعمل در اکتحال
مبرده ومجففه ورادعه ومضمضه بعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع وعفونت دهان ووجع لثه وورام عضل حلقوم نافع وضماد
عصارهٔ طبیخ آن جهت ردع ورم حار ومنع حدوث آن وریختن مواد باعضا ودو مثقال عصارهٔ خشک بری با شراب جهت
سم افعی وپاشیدن آب طبیخ آن جهت هر طرف کردن کیک بغایت موثر وچون نخود واد را آب تازهٔ آن مکرر پرورده
کنند در تقویت باه بیعدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم مضر سر مصلح آن بادام وروغن کنجد وتخم آن در جمیع افعال
مانند عصارهٔ گیاه آن وروغن آن که آب گیاه آنرا با روغن کنجد طبخ دهند بدستور ترطلای آن وآشامیدن وتحقیق

بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و کرد (و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن
در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة کرده و مثانه مؤثر مقدار شربت آن هفت مثقال با میبختج یا عسل یا نبیذ و چون تخم آنرا
که حسکل انند نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی مثل است

حسل
* حسل * بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده و بیونانی حسمی نامند * ماهیت آن گیاهی است
شبیه بصعتر و برگ آن در از تر و بزرگتر از آن و تیره رنگ * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
پخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا
و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درم و زیاده بر آن نیز مجوز است

حسو
* حسو * بتشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده * ماهیت آن غذائی است که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند
رقیق و بطریق قهوه تناول مینمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آنرا ذکر یافت *

*** فصـــــل الحاء مع الشین المعجمة ***

حشیشة البراغیث
* حشیشة البراغیث * بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بلغت شام گیاه
دو قس را نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیکرا دفع مینماید و در طبرستان کیک ولرش نامند و قسمی از دو قسم اشمرده اند

حشیشة الداخس
* حشیشة الداخس * بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله لغت عربی است بیونانی فارفوخیا
نامند * ماهیت آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر * طبیعت آن در
آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفه و قروح شهدیه و داخس نافع است

حشیشة الزجاج
* حشیشة الزجاج * بضم زاء معجمه و فتح جیم و الف و جیم برومی کمنین و اهل اندلس حبیقه و حبقا و بفارسی گیاه
آبگینه نامند * ماهیت آن گیاهی است که در شوره زار و مخروطها و خرابها میروید شاخهای آن باریک مائل بسرخی
و برگ آن خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقله ربونیج و خشن و بسیار تلخ و بجامه می چسپد * طبیعت آن
در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه
زائل میکرده اند و از این جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند و تعمیه بدرا و قیه از عصاره آن با شکر جهت سرفه کهنه بسیار
مؤثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیده آب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بز و
مالیدن برگ آن جهت ثوبلو غرغره آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید مضر مصلح آن
نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا ده مثقال است

حشیشة العلق
* حشیشة العلق * بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان خنیس نامند و از جمله
بوده است و د ما زندران او جی گویند * ماهیت آن نباتی است شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهی و خشبو بالخاصیة
اخراج زالو در حلق مانده نماید و در سائر افعال قویتر از اقسام فودنج است

حشیشة المعدن
* حشیشة المعدن * بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آنرا ریش معدن را نامند * ماهیت آن
گیاهی است سفید و صلب قریب بصلابت سنگ و چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد
شعله آن برطرف نشود * افعال و خواص آن جالی و مورث صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی

* فصـــــل الحاء مع الصاد المهملة

می نمایند

حصاة
* حصاة * بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی سنگریزه و بهندی پتهری و کنکر نیز نامند * طبیعت آن
سرد و خشک * افعال و خواص آن رادع و مجفف و ذرور سائیده آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع
ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشا است

حصرم
* حصرم * بکسر حا و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند * ماهیت آن انگور خام نارس سبز
ترش است هر نوع که انگور باشد * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد تر و خشک تر از آن
تا سوم * افعال و خواص آن مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع
انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و مستی اعضا و ضماد سائیده خشک آن جهت خشبو کردن عرق و حصف و منع
تولد آن در ان سال ثانیا و جوشش و خارش و مستی بدن نافع و مضعف معده و مسدد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث
عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزای معده و مصلح آن گلقند و انیسون و انجیر بدل آن زیباس و حماض
و اترج و رب آن قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت
احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و با رب انار مخلوش جهت صفراوی مجرب و عصاره آن که در آفتاب
خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قیء الدم و با آب کنند تا جهت تجفیف دانه
بواسیر و فرزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با مرکه جهت نواسیر و قطور آن جهت چرک گوش و غرغره آن جهت ورم
حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنه آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در
سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصاره آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون تو تیا را با آن پرورده کنند
و بد ستور سائر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت خشخاش مقدار شربت
از عصاره آن یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قریب بشیرینی و رسیدگی سه جزو و عسل
کف گرفته یکجزو و ترتیب دهند بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نموده در آفتاب
گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخای معده و قولنج ثفلی و در سائر افعال
مانند عصاره آنست و کهنه یکساله و زیاده آن بهتر و قوی تر تازه آنست و بدستور چون با آتش بقوام آورند و شربت ساز ند

حصی لبان الجاوی
* حصی لبان الجاوی * بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح باء موحده و الف
و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و بفارسی حسن لبه و بهندی لبان نامند * ماهیت آن صمغ صرو
یمنی است و کمکام عبارت از آن است و در ضرو مقل کور خوانده شد و انطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند
و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نموده م که صمغ ضرو است و در اول نکون بقدر دانه گندم میباشد و بقدر ریع
بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات
طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مائل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ مینمایند
و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش * طبیعت آن در دوم گرم و در اول
خشک * افعال و خواص آن القلب مقوی دل و مورث سرور و شرب و بخور الم خائیدن آن جهت رفع قلاع دهان

وتقویت لثه وحرقة الرأس طلای آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر
والدماغ والمعدة آشامیدن آن جهت امراض سینه وحرقهٔ رطوبی وتقویت دماغ ومعده واذابت رطوبات و تحلیل آنها
ورفع مغص وتقویت آلات تناسل ومقعده الزینة اغتسال بدان جهت تقویت بدن وحفظ موی از افتادن مقدار شربت
آن تا دو درهم بدل آن لادن ومصطکی بالمناصفه ومصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه وخشخاش است

* فصل الحاء المهملة مع الضاد المعجمة *

حضض
* حضض * بضم حاء مهمله وضاد وسکون ضاد دیگر معجمتین * ماهیت آن دو نوع است مکی وهندی مکی را بیونانی
لوقیون نامند وانچه مشهور است آنست که عصارهٔ برگ وتخم نباتی است خاردار قریب بسه ذرع پوست آن کاهی رنگ
برگ آن شبیه بشمشاد وثمر آن شبیه بفلفل وسیاه واملس وطعم آن تلخ وگویند برگ آن مدور واندک ضخیم وسر برگ آن
اندک فرو رفته ومنبت آن وادی عرفات است کیاه آنرا بالتمام از بیخ وبرگ و تخم وساق کوفته وخورد کرده در
حوضی منقع سازند پس خوب لگد کوب میکنند وصاف کرده میگذارند تا گرد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آن را
گرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خیکچها پر نموده سر آنرا بسته باطراف میبرند واین را خولان مینامند ورد دی
آنرا از با لایش میکنند واندک تاریشها واجزای غلیظهٔ آن جدا گردد پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد گلولها
میسازند واین را حضض مینامند واز بعضی ثقه شنیده شده وتحقیق همین است که کیاه آن بعینه کیاه عنب الثعلب است که
بدستور مذکور مرتب مینمایند وبعضی مغشوش وبعضی مجعول از برگ مورد وصبر سقوطری از هر یک سی مثقال ومر مکی بیست
وپنج مثقال وزعفران بیست مثقال ودوشاب یک من تبریزی میسازند وفرق میان آن واصلی آنست که رنگ بیرون اصلی
زرد مائل بسیاهی واندرون آن مائل بسرخی وچون در آب حل نمایند کف آن برنگ خون میباشد وطعم آن با قبضیت
وتلخی وچون در آتش بگذارند ملتهب گردد ومجعول ومغشوش آن بخلاف آن باشد وبآتش ملتهب نشود * طبیعت آن
در حرارت و برودت معتدل ودر دوم خشک * افعال وخواص آن قابض ورادع ومحلل ومبرد وتحلیل
آن کمتر از ردع وآشامیدن آن جهت اورام باطنی واسهال قطع سیلان رطوبات وعرق واحتباس خون ونفث سینه
وحرقه ودرد جگر ویرقان اسود وزحیر وادرار حیض و بواسیر وحرارت گرده وقرحهٔ مجاری بول والتهاب وتشنگی
وگزیدن سگ دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات وچرک از گوش الفم مضمضهٔ آن جهت تقویت
لثهٔ مسترخیه وغرغرهٔ آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب وحکه وطلاق ودمعه ورمد وضعف بصر ومنع
نزله الغذاء الغذا طلای آن جهت شقاق وقرحهٔ مقعده وصحیح کل اعضا وحقنهٔ آن جهت اسهال مزمن وقرحهٔ
امعا نافع وقرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز
مصلح آن انیسون وحنا مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم بدل آن حضض هندی است *

حضض هندی
* حضض هندی * بهندی رسوت نامند * ماهیت آن بعضی گفته اند که عصارهٔ فیل زهرج است وتحقیق آنست که
غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگرکوت ونواح لاهور از شیرهٔ هلیلهٔ تازه سازند وصاف
باشد ودر کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور ونگرکوت از شیرهٔ هلیله تازه وشیر میسازند وحکیم عبد الحمید در
حاشیهٔ تحفه نوشته که انچه از حکمای هند وکتب معتبرهٔ ایشان تحقیق شده آنست که عصارهٔ دارهلد است که در هلد تازه

را نیم کوفته در آب میجوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیره را داخل کرده
میجوشانند تا غلیظ ومنعقد گردد و باطراف میبرند وبعضی گفته اند معنی رسوت بهندی رس اونیه است زیرا که رس بمعنی
عصاره واوته بمعنی جوشانیدن است وچون آن عصاره است وبطبخ مرتب مینمایند لهذا مسمی بدان گشته وآن عصاره
برگ چند نباتی است بعضی شبیه ببرگ حلبه وخاردار وبعضی شبیه بخرفهٔ خرد وضخیم تر از آن وبعضی شبیه بحندقوقی
که بهندی کلهٔ پورنا وبس که پره نامند درمارنهای چوبی بزرگ کوبیده آب آنرا گرفته صاف کرده طبخ میدهند تا بسرحد انعقاد
رسد وبر برگهای عریض طولانی سبز پهن رنگ ریخته خشک مینمایند و باطراف میبرند وآن برگ محتمل که برگ دارهلد
باشد ورنگ رسوت تازه خالص زرد میباشد * طبیعت آن قریب بطبیعت مکی است وگفته اند سرد و خشک است
* افعال وخواص آن نیز قریب بدان است وجهت امراض چشم وتقویت باصره و تحلیل اورام حاره وبثور
وتسکین حدت خون وصفرا رقیق رقواق واسهال بواسیری وورم طحال ودفع سموم نافع وآشامیدن محلول مقدار نیم
درهم آن باآب برگ ککروندا که گیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب دران بخیسانند وصبح ما لیده
صاف کرده نیم گرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر واسهال بواسیری واسهال الدم وصحیح امعا وطلای محلول آن در
آب نیم گرم جهت وجع بین الکتفین وتحلیل اورام حاره وبثور مجرب واهل هند جهت صحیح اطفال در ادویهٔ ایشان
داخل مینمایند ومبخور اند وحبوب رسوت دیگر ابا دین مذکور شد وفتیلهٔ آن که بکوزن آنرا بامر وزن آن ثمر نیم که
بهندی نمولی گویند باربع وزن آن زونباد کوفته در آب برگ ککروندا مفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند
انگشت خنصر وخشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نگاه دارند عند الحاجت یکی برداشته بر جهت تسکین وجع
بواسیر وحبس خون مجرب است

* فصل الحاء المهملة مع اللام *

حلاب
* حلاب * بضم حاء مهمله وفتح لام والف وباء موحده * ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری برگ وشاخهای آن
بسیار باریک وگل آن بسیار ریزه سفید وتخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات وخرابها
* طبیعت آن در سوم سرد وخشک * افعال وخواص آن ضماد آب آن باآرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و
کوفته وبدر رفته ومانده وسست شده وباحنا جهت خارش کف دست اطفال وغیر اطفال ومانع زیاده شدن آن وجهت
سیلان زرد آب ازان مفید *

حلبه
* حلبه * بضم حاء مهمله وسکون لام وفتح باء موحده وهاء وفریقه نیز خوانند ودر گیلان خلبه بخاء معجمه وباصفهان
شنبلیله ودر شیراز شملیز وبهندی میتهی نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است وگیاه آن تا بقدر ذرعی وشاخهای
آن باریک وبرگهای آن ریزه صنوبری شکل زاویهٔ آن متصل بشاخ وقاعدهٔ آن بالا وطعم آن مائل بتلخی وبوی آن تند و
تخم آن لعابی وبوی آن نیز شبیه ببوی برگ آن ودر رغلافی شبیه بغلاف تخم ترب واندک پهن وکوچکتر ازان واندک زرد
رنگ وریزه مربع اندک پهن وغیر املس وغیر مستوی وماکول وبرگ آنرا نیز پخته میخورند وبا گوشت لذیذ میباشد
وبعضی برای حدت طعم وکم شدن تلخی ورائحهٔ آن اولا برگ آنرا اندکی در آب جوش داده وآن آب را ریخته پس بادویهٔ تازه
گوشت بریان کرده میخورند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن برگ
آن منضج وملین ومحلل ومدر بول وحیض وجهت امراض بارده وسوء القنیه واستسقا ومرفقهٔ بارد وورم طحال ودرد کمر

وجکر ورحم و برود ت مثانة وتقطیر البول وضماد آن جهت تقویت موی نافع وخوردن آن با نان مانع تلیین آنست وتخم
آن ملین ومنضج ومحلل ومبهي ومدر حیض ومقوی رئة ا لصدر والمعدة مطبوخ آن با عسل مسهل وجهت مواد محتبسة بسینة
ومرئه وربو وعسر النفس وبوا سیر وا ورام باطني وکسر ریاح ودفع بلغم لزج از سینه وتنقیهٔ امعاء ومطبوخ آن با تمر هندی
ومویز وا نجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف نمود ه با عسل بقوا م آورد ه باشند جهت ضیق النفس وتصفیهٔ صوت وقروح
سینه ورد ر دآن که مزمن شد ه باشد باآب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با مری پیش از طعام وبعد متو رباعسل شکم
براند واخلاط ردیه دفع کند اعضاء النفس طبیخ آن بتنها ئي ویا با ادویهٔ منا سبه جهت تسهیل ولا دت وادرار بول وحیض
ومدا ومت خوردن آن با آرد کندم وشکر وعسل مرشته جهت تسمین بدن واصلاح حال کرده موثر وآب طبیخ آن با پنج درم
قوه جهت نیکوئي را ئحهٔ براز وتلیین طبیعت ورفع سستي وشکستکي اعضا وادرار حیض ولیکن مفسد را ئحهٔ عرق وبول است
الاورا م وغیرها ضماد آن جهت ا ورام صلبهٔ ظاهری وباطني وسعفه وسبوسه کلف وسوختکي آتش وشقاق بارد وکجی ناخن
وورم سپرز ورحم ورفع اسقاط موی وساثر آثار جلد یه وضماد آرد آن با بورهٔ ارمني جهت تحلیل طحال وباانجیر جهت کشودن
دمل وباآرد جو وروغن کل سرخ وسرکه جهت اورام حاره وباعسل جهت بارده وطلای آن جهت رفع چرک ونیکوئي
رنك رخسار وبا مویزج جهت منع تولد قمل وقطور نقیع آن درآب جهت دمعه وسلاق وحمره وبقایای ورم چشم ونطول
طبیخ آن وبعد متو رجلوس در ان جهت تسهیل ولادت واسقاط مشیمه وتنقیهٔ رحم وفرزجهٔ آن با پیه غاز جهت تلیین صلا بت
رحم وتفتیح فم آن وشستن سر باآب طبیخ آن جهت جعودت موی وزوال حزاز وقروح رطبه نافع واکثار آن مصدع ومغثی
ومضر انثیان مصلح آن سکنجبین حامض وا نیسون ومکیدن انار مېخوش ومحرورالمزاج را استعمال برک آن بدون کاسني
جائز نیست وطبیخ برک آن با برک اسفاناخ ویا برک خرفه ویا بازردک نیکو مصلح است آنرا از برای محرورالمزاج وروغن
تخم آن کرم وتند ومحلل وملطف وملین صلابات ومنضج د بیله وجهت زحیر واسهال ز لخا له ٔ ردی وموی وقرحهٔ رخسار
وبا موم جهت شقاق وبا اد و یه کلف جهت جلای بشره موثر است

* حلبیب * بفتح حای مهمله وسکون لام وکسر بای موحد ه وسکون یای مثناة تحتانیه وبای موحد ه کویند مورنجان هندی حلبیب
است * ماهیت آن د وائی است هندی خشبي شبیه بمورنجان مصری * طبیعت آن در دوم کرم وخشك وکویند
درسوم * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت نقرس ودرد مفاصل وزانو وتقویت بدن واخراج بلغم خام واخلاط
غلیظه واقسام کرم معده وامعا واسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درم مضر سپرز ومغلظ آن مصلح آن کثیرا وکاسنی است

* حلبوب * بفتح حای مهمله وسکون لام وضم بای موحد ه وسکون واو وبای موحد ه لغت نبطی است وبا ندلس حریف حلبوب
الاملس بحای مهمله ودر بلاد دیکر عصا هرمس وخصي هرمس بخای معجمه وصاد مهمله ودیسقوریدوس در رابعه نوشته
که آنرا لینورمطس وبعضي برمانیون وبعضی اربوطانون نامند * ماهیت آن کیا هی است بقدر شبری وپرشاخ وبسیار
کره وشعبهای آن از کرههای آن رسته وبرک آن کوچکتر از بادروج ومفروش بر روی زمین وبکروی آن مزغب ود ونوع
میباشد نر وماده وثمر نوع ماده آن خوشه دار یا تخم وتخم آن از بطم کوچکتر وبرک نر آن وثمر آن نیز کوچکتر از ماده
ومستدیر ویك تخم بربالای تخم دیکر وپیوسته بهم شبیه بخصیهٔ حیوان وبیخ آن دو عدد ومستدیر بقدر تخم کبوتر یکي سست
ود یکری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه * طبیعت آن کرم وخشك در دوم * افعال وخواص آن محلل

اورام بارده وملین طبع وآشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه ومرة صفرا وضماد آن محلل
قوی وکفته اند حمول برک ماده آن بعد از طهر وخوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر وآشامیدن برک نر آن وحمول
بیخ سست آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت وکفته اند سست آن مضعف باه وصلب آن مقوی آنست

* حلتیت * بکسر حاء مهمله وسکون لا م وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه بفارسی حلتیت
انکزد وانغوزه ویا صمغ انکشت کند وبهندی هینك نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد طیب ومنتن وطیب آن صمغ
انجدان سفید است که آنرا کوله پرنامند ومنتن آنرا کو یند صمغ انجدا ن سیاه است که بفارسی کما ة نامند وبهترین آن
طیب آنست وبهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخي تند بوی با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر
شود وزبون ومغشوش آن رنك آن سبز وبوی آن مانند بوی کندنا وطعم آن کریه باشد وکویند منتن آن بدین اوصاف است
ومغشوش بسکبینج وآرد باقلی مینمایند منبت آن هرات * طبیعت آن کرم در اول چهارم وخشک در آخر دوم ومنتن آن
خشک در سوم وباقوت تریاقیه وسمیه * افعال وخواص آن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده
دماغیه مانند فالج ورعشه وصرع وخدر وتمدد وام الصبیان وامثال اینها وباطفل وسداب جهت کزاز وبا شراب جهت
امراض اعصاب وبا سکبینج جهت فالج وخدر بشرط ادمان وبلع نمودن سه قیراط آن ممزوج باموم جهت فالج نافع
امراض چشم وکوش وبیني ودهان وحلق وحنجره وصدر ومعده وکبد وطحال ومراره اکتحال آن باعسل جهت قوت
باصره ونزول آب وبیاض وظفره وقطور جوشانیده آن در روغن زیتون جهت درد کوش وکومی کهنه ودوی وطنین
وبا زنجار وزاج جهت بردن کوشت زیاده که در بیني متکون شود وکذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد
ودر زائیدن آن وطلای آن از خارج نیز مسکن درد آن ومضمضه بطبیخ آن با انجیر وزوفا جهت درد دندان کرم خورده و
غرغره آن باعسل جهت ورم لهاة وبا سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده وبا زرده تخم مرغ جهت سرفهٔ خشك ودرد پهلو
وبتنهائي ویا با ادویهٔ منا سبه جهت بحت الصوت وخشونت حلق وشوصهٔ بلغمي وآشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیهٔ
صوت اعضاء الغذا آشامیدن آن مذیب موجامد ومحلل وبیرا کنده کنندهٔ ریاح وبا سکنجبین جهت جمود شیر وبا تو ابض
جهت اسهال رطوبي وباد ویهٔ مناسبه جهت مغص ریحي وبلغمي وقولنج وتحلیل ریاح وپیرا کنده کي آنها واخراج اقسام کرم
معده وتفتیح خون بوا سیر وبرودت معده وجکر وسپرز واستسقا وسستي بدن وخوردن مقدار یك نخود آن ویا کمتر بقدر
برداشت مزاج که درجوف خمیر نان پخته کذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هرنوع که باشد
خصوص زقي وطبلي نافع وبا انجیر جهت یرقان سدی وبا آب بارتنك جهت رفع چرک ودبیلات باطني امراض رحم وا ورام
وتوبا وثآلیل وسموم وغیرها وآشامیدن آن با مر وفلفل جهت کشودن بول وحیض وبخور وحمول آن جهت اخراج جنین
میت وکذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثهٔ آن وضماد آن با انجیر خشک وسرکه جهت توبا
وباتیروطي جهت ثآلیل وغدد ومسمار به وضماد آن جهت داء الثعلب وبا آب خاکستر وآب در یا جهت شکاف عضل و
طلای آن جهت زخم کزیدن سک دیوانه ومنع مقاربت هوام ورفع مضرت پیکان زهرداروبانند آن وبعد متور با شیر وحنظل نافع
جهت کزیدن سک دیوانه وبا روغن زیتون جهت کزیدن عقرب ورتیلا الباه کذاشتن الک ازان درمیرا حلیل باعث
تقویت ونعوظ تمام ومالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصا که در

روغن زیتون مدتی بیند ازند و د رشیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تپ ربع
الزیتة آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضرد ماغ وجگر مصلح آن اداربن وانیسون ومضر سفل و
مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرور و مصلح آن بنفشه ونیلوفر وآب سیب وشربت صندل مقدار شربت آن از یک مثقال تا نیم
مثقال بدل آن جاوشیر وسکبینج وگویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست وگویند از خواص آنست
که چون در پارچه بسته در مجرآب گذارند مانع تکون کرم است در ان وهمچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام
است از ان موضع وبر هرچه بمالند هوام از ان گریزان شوند وچون قدری ازان را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد
گذارند آنرا میخوشاند واگر بیکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند مقوف خانها ود یوارها مانند
درخت پیپل و بر که در بنگاله وهند وستان بر سقوف ود یوارخانها بر می آیند وباندک زمانی دیوارها وسقفها و کنبد
ومساجد وحمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبرند لیکن اکرانند کی ریشهٔ اصلي آن ماند باز سبز میشود

حلزون

• حلزون • بفتح حاء مهمله ولام وضم زای معجمه وسکون واو ونون اسم جمیع حیوانات صدفی است ونوع کبیر آن را
بفارسي مغیل مهره نامند وبهندی سنکهه بفتح سین مهمله وخفاء نون وکاف وهاء مختفی وبد ان کاغذ وپارچه را مهره وبراقي
مینمایند وبوق نیز میسازند وخرمهره که بهندی کودی گویند که درهند وبنگاله واردیسه وغیرها بجای زر معاملات وخرید و
فروخت نقود فلوس میه اکثربلاد ان است خصوصا در بنگاله ودرهند فلوس بیشتر واین کمتر نیز نوعی از حلزون است • ماهیت آن بری
وبحری ونهری میباشد بحری آن بزرگ ونهری آن کوچک وهریک باشکال مختلفه بود وبری آنچیزی است که چسپیده میباشد بکیاهها
واشجار وبر انها تکون مییابد وآنرا از نطاح فروی نامند وصدف اعم از انها است وآن مخصوص بجلد حجری آن حیوانست
وشبیه وودع واظفار الطیب وطلیسا وخف الغراب وفرفور اود لینس وصدف مروارید وغیرها نیز و نطاح همه از انواع حلزون
اند • طبیعت جلد حجری آن درد وم سرد وخشک • افعال وخواص آن ان شاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد
وگوشت آن در دوم سرد وتر گوشت دلینس که درمصر ام الخلول گویند از اقسام بری و مستطیل است الطف وسریع الاستحالة
بخون صالح است جهت جذام وجرب وحکه وجنون وسودا نافع وگوشت سائر حلزونات مولد بلغم وصدد ور اقع تشنگي
والتهاب صفرا امراض عین واذن وانف اکتحال سوختهٔ مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و طلای گوشت
محرق آن با قطران بعد از کندن موی وشعر منقلب مانع روئیدن آن وچکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی
گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در ان وبعد از بروز محلل ودافع آن ومسکن حدت وسوزش
وگرمي چشم وچون تازهٔ آنرا بگیرند وبسوزن سوراخ نمایند وبر موی روئیده در چشم بچکانند آنرا زائل کرداند وچون
بر پیشاني بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید وچون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غائرآن نافع و
سوختهٔ آنرا با سرکه چون بر پیشاني بمالند قطع رعاف نماید امراض معده وقولنج ودرد مثانه وحبس طمث فروبردن گوشت
خام آن جهت درد معده وباسر جهت قولنج ودرد مثانه وخوردن گوشت مجفف ومسحوق آن جهت ادرار حیض نافع
الاورام والجراحات والنصول وامثال اینها وسوء القنیه ونقرس وسم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس وسوء القنیه و
جذب پیکان وامثال آن وجذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن وطلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش
گرفته باشند با مرصاف وصبر با لسوبه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه والتیام جراحات خبیثه بیعدیل وبا مروکند ر نیز

جهت التیام جراحات خصوصا عصباني وگویند با لخاصیت متطرقات صلبه را نرم میسازد

حلفا

• حلفا • بفتح حای مهمله وسکون لام وفتح فا والف • ماهیت آن نوع از بردی است که بفارسي پیزر نامند که در آبها روید
وازان حصیر وامثال آن ترتیب دهند ود رحلیفه که موضعی ومنزل است قریب بمکهٔ معظمه بیشتر میشود • طبیعت آن
در اول گرم وخشک • افعال وخواص آن شستن سر به محرق آن سه روز متوالی جهت رفع حزاز وقروح ابریه وخوردن
پنجدرهم آن با عسل وسرکه کشندهٔ اقسام کرم معده وامعا ومفتح سدد وگفته اند با آب وعسل نیز این اثر دارد وداغ
کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نملهٔ ساعیه وتکرار آن مدفع جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است

• حلق • بفتح حاء مهمله ولام وسکون قاف • ماهیت آن عصارهٔ برگ نباتي است یمنی شبیه بعلیق وثمر آن مانند خوشهٔ
انگورودانهٔ آن مانند عنب الثعلب وبعد رسیدن سرخ میگردد پس سیاه وبرگ آن شبیه ببرگ تاک وترش وبا گوشت آنرا طبخ
مینمایند ومخمور نند وعصارهٔ آنرا بدین قسم میگیرند که برگ آنرا در تنور میگذارند وچون نرم گشت رطوبت آنرا افشرده
منعقد میسازند وآن سیاه رنگ وطعم آن ترش میباشد وبهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آنرا در اصفر میریزند
وبعد از انعقاد وخشک شدن بو میدارند وباطراف میبرند • طبیعت آن سرد وخشک • افعال وخواص آن
آشامیدن پنجدرهم محلول آن درمي درهم آب جهت قمع مرهٔ صفرا وتسکین لهیب وحرارت معده وعطش وازالهٔ کرب خمار
بیعدیل مقدار شربت آن تا پنجدرهم • فصـــــــل الحاء المهملة مع الميم •

حماحم

• حماحم • بفتح حاء مهمله ومیم والف وکسر حاء مهمله وسکون میم حبق بستاني است ود رشام حبق نبطی وبعربی دیم
وبفارسي گویند بستان افروز است ونیز گویند همرانست وبهندی گلفه نامند • ماهیت آن نباتی است برگ آن
شبیه ببرگ بستان افروز وازان بزرگ تر ومختلف الالوان وخوش منظر وربما با بستان افروز غرس مینمایند
ومشهور بلالهٔ خطائي است ودر تبریز بگل عاشقان • طبیعت آن در آخر اول سرد وخشک • افعال وخواص آن
با قوت محلله ورادعه ورافع صداع دماغ وزکام حادث از بلغم وضماد برگ آن جهت سوختگي آتش نافع وصاحب تقویم
گفته که حرارت معده وجگر را ساکن کرداند وچون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده وجگر را از اخلاط فاسدهٔ
رد یه پاک سازد وتخم آن مقوی دل وبرشتهٔ آن با روغن گل وآب سرد جهت اسهال مزمن مفید واکثار آن مضر مثانه ومصلح
آن کند ومقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است وروغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون بمناصفه
ترتیب دهند محلل با قوت قابضه وخوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده وطلای آن جهت ریاح اغشیهٔ دماغ نافع است

حمار اهلی

• حمار اهلی • بکسر حاء مهمله وفتح میم والف وراء مهمله بفارسي خر والاغ وبهندی گدهه بفتح کاف فارسی وسکون دال
مهمله وفتح ها وهاء دیگر ود رآخر نامند • ماهیت آن حیوانی معروف است • طبیعت آن در اوائل دوم گرم ودر
اوائل سوم خشک وبا رطوبت فضلیه • افعال وخواص آن لحم آن غلیظ وبطی الهضم تر از گوشت خر امراض الراس خوردن
کباب جگر آن ناشتا جهت صرع تب ربع وآشامیدن سم سوختهٔ ان هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز وصرع وبخور سم آن
با خمر غلیظ جهت جنون وطلای سرگین آن با سرکه بر پیشاني جهت رعاف وبد ستور چکانیدن عصیر آن در بیني بتنهائي و
استنشاق خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند ونیز قطور آب سرگین تازهٔ الاغ جهت صرع مفید امراض کبد سپرز و
گرده ومثانه وسموم وغیرها آشامیدن بول آن جهت درد گرده وآشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان وتفتیت حصاة ر

اخراج جنین ومشیمه وبخور بهم آن جهت عسر ولادت وآشامیدن آن جهت رفع سم وجذام وضماد سم سوختهٔ آن جهت شقاق
مزمن وبا روغن زیتون جهت خنازیر ومفاصل وناسور وربدستور ضماد کبد سوختهٔ آن با زیت جهت خنازیر وباشراب جهت
کیچی ناخن وبرص بیاض آن وضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح والتیام جراحات احشائیم کرم وخوردن آن وآشامیدن
نقیع سرکین حمار کیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب وتمریخ مغز سر آن با روغن زیت موی را برویاند ودر از کند و
دندان آن را در زیر بالین کذاشتن خواب آورد وسهر زآن شیر را زیاده کند وخون آن زائل کند ؛ بواسیر است چون بران
بمالند وکودک بد خورا خشخو کرده اند ومضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد وآشامیدن آن سرفهٔ کهنهٔ حار وسل
ودق را مفید وموی دم آنرا که در شراب اندازند عربده آورد وبول آنرا بر هر کشتی که بمالند ماهیان بسیار دران
جمع آیند وتعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان وآشامیدن چرک گوش آن مقدار شش درهمی طفلی
که بسیار گریه کند باعث تسکین گریهٔ آنست وجالینوس گفته که طلای نقطهٔ آن سه بار تا چهار بار مسقط دانهٔ بواسیر است وگویند
چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود وچند قدم برود وبدستور چون درگوش آن بگوید که مرا عقرب گزیده است
باعث رفع درد آن است وچون قضیب آنرا در کوزهٔ آب نهند وکرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن رسد پس سائیده
با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی ودرازکردن آن بغایت مؤثر وگویند چون قضیب تازهٔ آنرا بابادویهٔ حاره
پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ کرده اند واز مجربات شمرده اند وتدخین قضیب خشک آن جهت تپ ربع نیز مجرب
دانسته اند بشرطیکه بعد نوبه تدخین کنند واندکی بخوابند وچون نطرون وعاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال
آن با ماء القطر حابس اسهال است وچون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سودا وامراض سوداوی است باید که شخصی
که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید بدن خود را باخراج سودا وترطیب آن باستعمال ادهان ولعابات وچون
تناول نماید ودر بدن خود ثقلی وتمددی دریابد وزود از معدهٔ او نگذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن باستعمال
فرزجات یا شیافات یا جوارشات مسهلهٔ تربدی وسقمونیائی

حمار الوحش

* **حمار الوحش** * بفتح را وسکون حاء مهمله وشین معجمه بفارسی گورخر نامند ومعروف بخرگور است * **ماهیت آن**
حیوانی است معروف * **طبیعت آن** گرم وخشک تر از حمار اهلی * **افعال وخواص آن** گوشت آن غلیظ ومولد
سودا چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک وشبت ودارچینی وزنجبیل مهرا پخته تناول نمایند ؛ امراض الراس والعین
والصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر ویا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند وبعضی گفته اند باید که مقدار ریک
شیر باشد وپوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب اما باید که هر ماه آن انگشتری را
تجدید وتغییر نمایند وطلای پیه آن با شیر مرضعه جهت رفع گریهٔ اطفال وپیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر
ومانع نزول آب وآشامیدن رتهٔ خشک کردهٔ آن با عسل وکثیرا جهت ربو وسرفه وضیق النفس امراض کرده و مثانه وظهر
وباه وکلف وداء الثعلب وداء الحیه وغیرها آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش وچهار قیراط زهرهٔ آن با خولنجان وآب
کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه وپیه آن با روغن قسط جهت درد کرده وکمر وخصیه وقضیب آن بغایت مقوی باه وطلای
زهرهٔ آن جهت رفع داء الثعلب وداء الحیه وپیه آن جهت کلف وقوباء وآشامیدن مرق گوشت آن وپیه آن جهت درد مفاصل
وتحلیل ریاح غلیظه وجگر وسم آن در افعال مانند حمار اهلی است

حماض

* **حماض** * بفتح حاء مهمله ومیم مشدده والف وضاد معجمه بیونانی طوطاق اغریون وبشیرازی ترشه وبهندی چوکا
نامند وبزبان فرنگی بستانی آنرا اشلیه کیاتم وبری آنرا اشلیه پاتم گویند وقسمی دیگر که کوچک میشود برگ آن شبیه بسه
برگه است آنرا اطریفلین یعنی حماض سه برگه وبعربی حمضیض وبهندی امروله گویند * **ماهیت آن** بری وماثی وبستانی
میباشد بستانی آن دو نوعی است نوع عریض الورق وتفه وآنرا اصلی بری وبترکی تورنی غلانی وبهندی چوکا وبلغت اهل
یمن بتعل ونوعی دیگر رقیق الورق ترش وآنرا حماض بستانی نامند وبیخ همه مائل بسرخی وثمر آن خوشه دار ومترا کم
وتخم آن سیاه وبراق ودر غلافی ریزه مثلث شکل وسرخرنگ ونوعی را تخم بدون گل نکون میباشد واین سرد ونوع ترش
وبهترین انواع اند * **طبیعت آن** در اول سرد ودر دوم خشک ودر اوائل دوم نیز سرد وخشک گفته اند وبا قوت قابضه
* **افعال وخواص آن** امراض الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت تسکین درد دندان واکلهٔ دهان امراض دماغ ومعده
وکبد خوردن آن رافع خمار وقی وغثیان صفراوی وخواهش گل خوردن وامثال آن از خواهش ردیهٔ فاسده است وجهت
یرقان وتقویت جگر والتهاب وتشنگی وآوردن اشتهای طعام ودفع سمیت عقرب گزیده نافع وپختهٔ آن تلیین طبع کند وجهت
جراحات امعا وسحج با سماق مفید وآشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع وچون بپزند وبا روغن زیت بریان
نمایند وکشنیز واندکی زیره وآب انار دانه بران بریزند وتناول کنند حبس شکم نماید وضماد پختهٔ آن با شراب جهت
خنازیر وورمهای بناگوش وجرب وبرص وقوبا وباسرکه جهت سعفه بغایت نافع وضماد آن با روغن گل وزعفران جهت
قروح شهد به مفید مضر باه مصلح آن شربت مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن حماض اترج وتخم آن در اول
سرد ودر دوم خشک وقابض * **افعال وخواص آن** امراض قلب ومعده وکبد وامعا وسموم وغیرها جهت خفقان حار والتهاب
معده ویرقان وقرحهٔ امعا بسبب تغریهٔ آن وگزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن وبریان کردهٔ آن جهت اسهال دموی
وصفراوی وکبدی وبسیار بریان کردهٔ آن حابس بطن وتعلیق بزر حماض بر بازوی چپ مانع آبستنی وگفته اند جهت سم
عقرب بمرتبهٔ مؤثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد وعقرب آنرا بگزد متضرر نگردد مضر کرده وسپرز مصلح آن رازیانه
وقند مقدار شربت آن تا ده درهم وبیخ آن جهت اسهال دموی وسحج ویرقان وسیلان رحم وقطع خون حیض وضماد آن
جهت جرب متقرح وقوبا وداءالحیه وشقاق ناخن وبا آرد جو جهت خارش بدن ومطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال
وتعلیق آن برگردن جهت خنازیر وآشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدوی وتفتیت سنگ کرده و مثانه واحتباس حیض
وبری آن عریض الورق شبیه بباذرنگ در طعم وشبیه ببرگ چغندر در شکل وآنرا سلق جبلی نامند وبیخ آن را در اصفهان
حلیمو نالخواتند وآشامیدن آب کیاه آن وخوردن برگ پختهٔ آن جهت سحج صفراوی وبهمی مفید وبیخ آن در افعال
قویتر از بیخ بستانی است وخوردن آن با نبات جهت سرفه وآشامیدن یک مثقال آن با آب خیار الحنبل جهت بواسیر
مجرب وضماد آن جهت وجع مفاصل وگوفتگی اعضا ونقرس حار وبخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن وانداختن دانهٔ
بواسیر ظاهری وفتیلهٔ آن با مقل ازرق وموم وروغن وتخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع وماثی آن که در کنار آبها میروید
برگ آن با صلابت وشبیه بکاسنی است ونبات آن شبیه به نیلوفر وبیخ آن شبیه بچغندر وتخم آن سیاه ورنگ اندک مائل
بسرخی وطعم آن مانند بستانی وآنرا حماض البقر وسلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است * **طبیعت آن**
سرد وخشک وقابض * **افعال وخواص آن** قریب به بستانی است وجهت خفقان وغثیان نافع وباشراب جهت ازالهٔ غم

وتوحش واسترخای مقعد • وتفریح آورد وطبع را خوش دارد • وضماد آن جهت جرب وجراحات وقروح خبیثه واورام
حاره ومنع ازدیاد زخمها مفید وتخم وبرگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند وبن آن را محکم سازد وادمان
اکل آن یرقان را زائل کرداند بدل آن بطباط است

• حمام • بفتح حاء مهمله ومیم والف ومیم بفارسی کبوتر وبهندی نیز مشهور بدان است • ماهیت آن مرغی است
معروف صحرائی وخانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی، وخانگی آن ملون بالوان وانواع وخوشرنگتر
وخوش منظرتر میباشد • طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر اول خشک وصحرائی آن گرم تر وخشکتر ولطیفتر از خانگی و
مرد وبار طوبت فضلیه • افعال وخواص آن بچۀ اهلی آن بهتر خصوصا تازه پروبال برآورده آن امراض سرد چشم و
معده • وکبد وکرده وباه • خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر واسترخا وتولید خون صالح ورفع استسقای
زقی وطبلی وتسمین بدن وتقویت کرده وباه وتولید منی وچون شکم آنرا که تازه برآورده باشند وآلایش جوف آنرا
دور کرده مانند • بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع وخوردن بچۀ کبوتر در روغن کنجد بدون آب ونمک طبخ
نموده • جهت تفتیت حصاة کرده ومثانه واخراج آن در ساعت مفید وطلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از
حجب دماغ باشد وبدستور آشامیدن قدر یا فلانی از خون خشک شدۀ آن وریختن خون گرما گرم آن بر جراحات سر
که باستخوان رسیده باشد واکتحال خون گرما گرم آن خصوصا که بر نورسته بچۀ آنرا بکشند که خون از ان برآید ودر چشم
بچکانند جهت جراحت چشم وکمنه وغشاوه وطرفه وشب کوری نافع وفضلۀ آن در سوم گرم وخشک وجالی ومقرح
آشامیدن آن از یک درم تا سه درم جهت استسقای بارد وسه درم آن با دو درم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب
وطلای سرگین سوختۀ آن بر اطراف بینی جهت رعاف بیعدیل وچون سرگین آنرا بسوزانند وملح آنرا بکوبند وبا آب ترب
بیاشامند تفتیت حصاة نماید ودفع کند وضماد آن با حرف وخردل جهت صداع مزمن وشقیقه ودرد پهلو ومفاصل ونقرس
وبا آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه وبا روغن زیتون جهت سوختگی آتش وبا سرکه جهت تحلیل خنازیر وبا تخم کتان
جهت کشودن دمل وقلع خشک ریشۀ زخمها وچون با آرد گندم وآب گرم وقدری قطران مرهم ساخته سه شبانروز بر برص
ضماد نمایند پس بشویند وبا زنجبیل کنند درازالۀ برص بغایت موثر وبا سرکه جهت معقده واقسام استسقا وجلوس در طبیخ آن
جهت عسر بول وتمریخ پیه آن جهت رفع آثار قروح نافع وسر آنرا که با پر وموی سوخته باشند جهت غشاوه وظلمت بصر وشبکوری
اکتحالا مفید وچون شکم بچۀ کبوتر را بشکافند وگرما گرم بر موضع عقرب گزیده • بندند جهت جذب سمیت آن مفید
وبیضۀ آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه ونیکوئی رنگ رخسار وچون اطفال با عسل تناول نمایند
بزودی بسخن آیند وطلای بیضه دآن با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت موثر وزهرۀ آن را چون در چشم
کشند جهت نزول آب وبیاض وغشاوه نافع واستخوان ساق آن را چون بسوزانند وفرزجه نمایند جهت اعادۀ بکارت
ازاسرار است ومداومت خوردن بچۀ کبوتر مورث برص وجموع کبوتر صحرائی واهلی مضر محرورین ومصدع ومحرق
خون واکثار خوردن کباب بچۀ کبوتر با ادویۀ حاره مورث احتراق دم وحدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب
غوره وسرکه وکشنیز وخوردن کاسنی وخیار تازه بعد از ان وسکون صاحب آبله درجائیکه کبوتران در ان باشند در
زیر پا بالا یا بالخاصیت مورث شفای آن ومجاورت آن سبب امن از امراض دماغی وعصبانی رعشونی مانند فالج وسکته

وسبات وام الصبیان وخدر وطاعون وازالۀ وحشت وفساد هوا است •

حماما • حماما • بفتح حاء مهمله وفتح دو میم ودو الف لغت نبطی است واماون وامومن نیز گویند • ماهیت آن چند نوع
میباشد نوعی نباتی است شجری مشبک از شاخهای سرخ یاقوتی رنگ وباصلابت وشبیه بخوشه وگل آن ریزه • مانند گل
خیری وسرخ رنگ وبرگ آن شبیه ببرگ فاشرا وتند وخوشبوی وگل آنرا بیونانی لوفاین وبشیرازی ماملو نامند وتخم
آن بسیار لذاع ومنبت آن ارمنیه وطرسوس واین بهترین انواع است ونوع دیگر مائی که در آبها میروید ودر شام
یافت میشود ومائل بسبزی وتوم وچون بدست بمالند بوی آن شبیه بسداب باشد ونوعی دیگر نبطی وآن غیر مشبک و
مستطیل وبی تخم وتند بوی وسفید مائل بسرخی وگل آن زرد مائل بسرخی وبعد رسیدن سرخ میگردد ودر آب ماه رومی
میروید واگر پیش از رسیدن بکمال تخم آنرا اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد وقوت آن تا هفت سال باقی میماند وصاحب
تحفه نوشته که بهترین آن مائی است • طبیعت آن در سوم گرم وخشک وبعضی در دوم خشک گفته اند • افعال وخواص
آن امراض الراس والاورام والسموم واعضاء الغذاء والنفض وغیرها ضماد آن بر پیشانی جهت صداع وتفتیح وتحلیل
اورام حاره وبتنهائی وبا بادروج جهت گزیدن عقرب وبامویز جهت ورم احشا وآشامیدن آن مسکر ومنوم ومورث سر ورومنقی
معده وجهت تقویت جگر وتفتیح سدۀ آن وسدۀ سپرز وتحلیل صلابت آن ورفع مغص وپیرا کند • نمودن ریاح انکبد آشامیدن
طبیخ آن جهت ورم جگر مزمن وورم رحم وسائر اورام وحبس بول وطمث ونقرس وحمول وفرزجۀ آن جهت ورم مقعده
ورحم وبدستور جلوس در طبیخ آن وگذاشتن پا در طبیخ آن وطلای آن جهت نقرس وطلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده
مفید ودر اکثر اکتحال مینمایند مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج ونصف آن
زیرۀ سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس ومصدع ومنوم وکسالت آورد مصلح آن صندل وگلاب ودارچینی وچون آنرا
با سدس آن دارچینی عرق کشند وباعسل بیامیزند ودر آفتاب گذارند در تفریح وجمیع افعال قوی تر از خمر است وآشامیدن
یک درم آن با نیم درم زجاج مکلس جهت ادرار بول وتفتیت حصاة در مثانه وروز مفید •

حمص • حمص • بکسر حاء مهمله وفتح میم مشدده وسکون صاد مهمله بفارسی نخود وبهندی چنه بلغتی بونت بضم باء موحده
وسکون واو وفتحهای نون وتاء چهار نقطۀ هندی وبترکی نولچاق نامند • ماهیت آن بری وبستانی میباشد گیاه بستانی
آن بقدر یک ذرع وتا یک ونیم ذرع وباشاخهای بسیار باریک وبر ان برگهای بسیار ریزه مشرف وثمر آن در غلافی
بقدر پستۀ کوچکی در هر غلافی یک دانه ودو دانه تا چهار دانه وبهترین حبوب ماکوله است مانند باقلا وغیر آن
وا جود آن سفید بزرگ دانۀ تازۀ آن است وبری آن نیز شبیه ببستانی وتیره رنگ وکوچکتر وثمر آن اندکی با تلخی
ومائل بسرخی ودراز ونیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم وصنفی سرخ صلب ریزه دانه وصنفی
سیاه وصنفی سرخ مائل بسیاهی وبری را حمص کرسنی نامند • طبیعت آن در اول گرم وخشک وبری آن در آخر
آن یعنی گرم تر وخشک تر از ان ونزد بقراط در دوم گرم ودر اول خشک وسبز تازۀ آن در اول تر وقوت آن تا سه سال باقی
میماند ومولد ریاح ونفاخ • افعال وخواص بری آن منقی ومفتح سدۀ جگر وسپرز وگرده شربا وجالی جرب متقرح
وقوبا وملین اورام بناگوش وانثیان ضمادا وباعسل جهت تنقیۀ قروح وجراحات سرطان مفید وبستانی آن ملین طبع
ومقوی حرارت غریزی ورئه وظهر ومولد خون صالح وکثیر الغذا ومسمن ومنبه اشتها اعضاء الصدر والغذا والباه

تغذیهٔ آن جهت رنه زیاده از حبوب دیگر است وبا شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد وتپ بااو نباشد وچون
با تپ باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یکشب در سرکه بخیسانند وصبح ناشتا تناول نمایند ودران روز چیزی دیگر نخورند
جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب وآشامیدن آب طبیخ آن باقدری نمک مقطع لزوجات ومفتح سده بسبب کسب ملوحت
ومدر بول بسبب حرارت وبالخاصیة جهت درد سینه وقروح حشا نافع البتة چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و
آب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعادهٔ شهوت جماع مایوس بیعدیل گفته اند وخوردن حمص
مابین طعام معین برهضم آن وچون هریسه ازان ترتیب داده با سرکه بنوشند ودرطبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد
وتنقیهٔ رحم واخراج کرم شکم ومقعد بهترین ادویه است وخوردن برشتهٔ آنکه سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی
آزموده وسبز تازهٔ آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه ودرد دندان نافع وروغن حمص در سوم گرم
وخشک وتند وباقوت نافذه ومقوی موی وباه وجهت تسکین درد دندان ولثه ودردهای بارد وجذام وامثال اینها بغایت
موثر وآشامیدن آن جهت امراض مذکوره وتصفیهٔ رنگ رخسار وصوت وطلای آن جهت تقویت باه ونمش وکلف وامثال
اینها مفید وطبیخ نخود سیاه مسقط جنین ومفتت حصاة ومدر فضلات ودر جمیع افعال قویتر از سفید آن وباقوت تریاقیه
وجهت استسقا ویرقان سدی وسدهٔ جگر وتحلیل ریاح وجذام نافع وطلای اقسام آن جهت رفع صداع وزردی رخسار ومعقده
حجاز وکلف وخارش اعضا وبعضی انها وامراض مفاصل وتقویت موی نافع وگفته اند که از خواص آنست که چون در اول
هلال ماه بعدد ثآلیل در بدن یک عدد نخود با لیف گرفته ومجموع را در لته بسته از میان سر در وپای خود ویا از بالای
شانه آن لته را بجانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن ثآلیل برطرف میشوند وحمص مضر قرحهٔ مثانه است مصلح
آن خشخاش ومولد ریاح ونفخ وثقیل خصوصا تازهٔ آن مصلح آن جوارش کمونی وزیره وشبت وگلقند ودر محرورین
سکنجبین ساده وخشخاش وبدل آن در قوت باه لوبیا ودر مانرا افعال ترمس وآشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت
مضر است

❊ فصل الحاء المهملة مع النون ❊

❊ حنا ❊ بکسر حاء مهمله وفتح نون مشدده والف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است وبیونانی ارقان وفقولیون
نیز وبهندی مهندی نامند ❊ ماهیت آن نباتی است معروف ساق آن بقدر یک ذرع وزیاده ودر دکن وبنگاله تا بقدر یک و
قامت انسان میشود وساق آن سرخ رنگ وبرگ آن شبیه ببرگ انار ومورد ونازکتر وکوچکتر ونرم‌تر ازان ودر اکثر بلاد
خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما وبودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر
ورعناتر میباشد ونشو ونما زیاده مینماید ومزروع وقلم هر دو میباشد وقلم آن بیشتر وگل آن که فاغیه نامند سرخ مائل
بسفیدی وخوشبو است ودر بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دوبار گل میکند یکی در ایام بارش ودیگری زمستان وثمر آن
بقدر فلفلی وفی الجمله مانا با اسپند وپوست آن نازک وخوشه دار ودرجوف آن دانهای ریزه وگویند نرو ماده میباشد
برگ نر آن عریض‌تر وبزرگتر وبرگ مادهٔ آن کوچکتر وسبزتر وبعد سائیدن رنگین‌تر ونبات آن رعناتر میگردد
❊ طبیعت آن مرکب القوی مائل بسردی ودر دوم خشک ودر اول گرم نیز گفته اند ❊ افعال وخواص آن امراض
سر وچشم ودهان ضماد وطلای آن با برگ گردکان بالمناصفه جهت بیضه وخوذه وشقیقه وصداع ریحی وبلغمی مجرب
وبدستور با سرکه برپیشانی جهت رفع صداع وبازفت وباروغن گل جهت قروح سر وبا قطران وروغن زیتون جهت

رویانیدن موی وبرجبهه وصدغین خصوصا که با آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم ومضمضه بطبیخ آن
جهت قروح دهان وقلاع اطفال وضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بتخصیص چون
با اندک عصفر وزعفران آمیخته باشند ودر حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعر را اهل اسلام
وایمان است وصداع را زائل میگرداند ونور بصر می افزاید وتقویت باه مینماید امراض معده وکبد وطحال ومجاری
بول ورحم وجذام وطاعون ووبا وغیرها را نافع وبالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن ونقوع ده مثقال آن
جهت یرقان وغیره وسنگ گرده ومثانه وعسر البول ورفع احتباس آن واسقاط جنین وتا ده روز متوالی بدستور وجهت
وبا وقروح مجاری بول وادرار بول وحیض وروئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج ومتآکل وبدستور آشامیدن نقیع آن
با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع وگویند چون یکماه بدان مداومت نمایند وجذام زائل نشود قابل
علاجات دیگر نیست ونطول آب مطبوخ آن جهت حمره وسوختگی آتش وطلای آن جهت اورام حاره که زرد آب ازان
آید وباروغن گل جهت رفع جرب وبا آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن ودرد زانو مجرب وباگل حرف جهت فتق
وقیله وذرور آن جهت تجفیف قروح وضماد برگ خشک کوبیده سرشتهٔ آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصا قروح گوشهٔ
ناخن وآشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل وکثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع وگل آن معتدل ولطیف یک مثقال
آن با سه اوقیهٔ آب وعسل جهت رفع انواع صداع وقطع نزلات وتجفیف رطوبات وطلای آن با سرکه جهت صداع وبتنهائی
جهت فالج وامراض دماغی وعصبانی ودرد اعصاب ورفع خناق والتیام قروح باموم وروغن گل سرخ جهت درد پهلو وکوفتگی
اعضا وباادویهٔ مخصوصهٔ طحال جهت ورم ودرد ونفخهٔ آن وگذاشتن آن در لباس موئینه مانع کرم زدن آن وبرگ آنرا
نیز این اثر است وروغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم ومحلل
ومقوی موی ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار است بدل آن روغن مرزنجوش وروغن برگ آن نیز مقوی ومحلل ورافع اوجاع
وتمدد اعصاب ومفاصل است ودر قرابادین مذکور شد وگویند حنا مضر حلق ورئه مصلح آن کثیرا ولعاب بزرقطونا مقدار
شربت آن تا یک مثقال وزیاده ازان کشنده است

حندقوقی

❊ حندقوقی ❊ بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وفتح قاف والف مقصوره اسم نبطی است
❊ ماهیت آن از جنس یونجه است بری وبستانی میباشد بری را بعربی حباقا وبیونانی لوطوس اغریوس وبفارسی دیو
اسپست صحرائی وبشیرازی اندقوقو وبلاطینی لوطس حکرار وبهندی بسکهپره وگک وپونه نیز نامند وبستانی را بعربی ذرق
وبیونانی لوطوس وبلغتی طریفلن وبلاطینی طریفلیا وراتم وبکسطیلان طریبول رماکه وبهندی این نوع نیز بنام بری مشهور
است ودر اصفهان شبدر ودر مازندران شبدر گویند ونیز سفید وسرخ میباشد وسفید آن قویتر واکثر مستعمل وساق
آن اندک مطبر وسفید ونرم وتا سه چهار ذرع طولانی وبرزمین مفروش وبرگ آن اندک پهن وطولانی وبعضی را برگها ریزه
وگل آن نیز ریزه ومتراکم وبنفش با تارهای سفید ودرین شاخها وبرگها رسته وتخم آن ریزه مائل با ستداره ورنگ آن
مانند نانخواه وطعم برگ آن فی الجمله شبیه بخرفه وباحدت وحرافت وساق سرخ آن صلب‌تر ومائل به بنفشی وبقدر
سه چهار ذرع ومفروش بر روی زمین وبرگ آن نیز شبیه ببرگ سفید ودرمیان برگ وشاخهای آن شاخه بسیار باریکی
رسته وبرسر آن گل آن سه عدد وزیاده وارغوانی رنگ با رگهای مائل بسفیدی وریزه واندک خوشبو وتخم آن ریزه‌تر از

تخم سفید وطعم برگ آن نیز شبیه ببرگ بستاني تو باعفونت وکلورا زیاده ازان سبزرا شد وانچه در ماهیت ان نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع وشاخهای آن باریک وبرگ آن بقدر ناخن وگل آن خوشبو وباسفیدی وسرخي شاید دران بلاد بدین هیأت میشد باشد ومستعمل برگ وتخم آنست واهل هند بیخ آنرا نیز مستعمل دارند • طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک • افعال وخواص بستاني آن امراض العین اکتحال عصارهٔ آن جهت غشاوه وبیاض وقرحهٔ چشم امراض اعضاء الغذاء والنفض وغیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا ویرقان وقولنج ومغص ورفع سموم قتاله ودماميل واصلاح اخلاط ثلثه یعني صفرا وخون وبلغم فاسد وملین ومشهی وبدستور تناول برگ پختهٔ آن با اندک روغن بریان نموده وعرق آن نیز که بدستور برگ کاسني وگل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع وروغن آن جهت درد مفاصل وانثیین واکثار آن مورث درد گلو مصلح آن کاهو وکاسني تازه وتازهٔ آن موافق مزاج دواب ومنقی اخلاط فاسدهٔ آنها وتخم آن مهیج باه وطلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درم وبری را برگ بزرگتر وساق دراز تر وتخم آن شبیه بحابه وکوچکتر ازان وکریه الطعم وگل آن سرخ وآنرا ابو نخچه گویی نامند • طبیعت آن در دوم گرم وخشک • افعال وخواص آن آشامیدن آب آن جهت صرع ودرد پهلو وتقویت معده ودرد آن ودفع ریاح وهیضه وبرودت مثانه وتقطیر البول وادرار نمودن بول وحیض وشیر وعرق وسعوط آن جهت صرع وجنون ونطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده وموثر بر عضو صحیح موجب احداث وجع ولدع وجلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال وبدستور تدهین بروغن آن وتنزید میبن بروغن آن جهت درد اعضا وغسول با آب عصیر آن جهت تنقیهٔ بشره نافع ومصدع ومضر محرورین مصلح آن کشنیز وبقول بارده وتخم آن گرم وتر وخشک تر از نبات آن مبهی وجالی وطلای آن در رفع اوساخ وکلف وجه قوی تر از بستاني ومقدار شربت آن تا سه درم ومورث جرب مصلح آن کتیرا ومضر سینه ومصلح آن شکر ابلوج واز خاصیت آنست که چون برگ وبیخ آنرا بر ران چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست وباید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند وصاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کردهٔ آنرا با آب ویا لاب بسایند ودر چشم کشند جهت رویانیدن موی مژکان ریخته وازالهٔ دمعه وجرب مفید وچون آب برگ سبز تازهٔ آنرا بگیرند ودرنه درم آن دوازده تونه شیر گاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید ونیز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل بایک دانهٔ فلفل شروع نمایند وهر روزی بقدر یک فلفل ازان ویک دانهٔ فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل وچهل دانهٔ آن رسد وباز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ رطبه وحمیات بلغمیهٔ مزمنه خصوص مرضیکه بهندی سانچرنامند که درهرماه یاد را وایل ویا اواسط ویا اواخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی ونزول آب در بیضه ویا ها ومواضع دیگر نیز با درد ووجع عارض میگردد بسیار نافع است •

حنظله

• حنظله • بکسر حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء معجمه وهاء آخر بعربي برو قسم وبفارسي گندم وبهندی گیهون نامند بکسر کاف فارسي وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم هاء وسکون واو ونون وبریان کردهٔ نیمکوفته مقشر آنرا بعربي دشیش وبترکی وبفارسي برغول گویند • ماهیت آن از حبوب مشهورهٔ معروفهٔ ماکوله است واجود آن تازهٔ بالیده سفید مائل بزردی وبعد ازان سفید آنست • طبیعت آن در اول گرم ودر رطوبت ویبوست معتدل وتازهٔ خشک نشده آن در دوم تر • افعال وخواص آن بهترین اطعمه اصحاب کثیر الغذاء وسمن بدن ولیکن مسدد ومضر صاحبان سدهٔ عروق واحشا وخوردن خام تازهٔ آن مولد کرم معده •

ومصلح آن موکهٔ کهنه وآبکامه ومضر زنان حامله وپختهٔ آن نفاخ ودیر هضم ومولد ریاح ومصلح آن خوردن شیرینیها وخوردن آب بر بالای خام تازهٔ نارس آن مورث قولنج ریحی وضماد کندم مضغوغ جهت نفخ دماميل مفید برای آنکه مسخن جاذب است وکندم برشته بطی الهضم ونفاخ وبدستور مطبوخ آن در آب ولیکن چون استمراء یابد متولد میگردد ازان غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن وضماد کندم سوخته باموم وروغن جهت جلای رخسار بیعدیل وآرد کندم سمید که دران اندک نخاله باشد که خمیرهٔ آن برآمده ونان ازان ترتیب دهند کثیر الغذاء ومسمن ومبهی ونان فطیر ونانیکه آرد آنرا بسیار نرم سوده ودران مطلق سبوس نباشد ورشته مانند نشاسته شده باشد قابض ومسدد ودیر هضم ومصلح آن فانید سنجري وانجیر وفواکه مطبوخه وخوردن جوارش کموني وفلافلي بعد ازان وآرد مطبوخ با شکر وبادام مانند حریره واندک اندک لیسیدن جهت سرفه ونفث الدم ودرد سینه وگرده وتسمین بدن وتقویت باه بغایت موثر وبدستور مصنوع از نشاستهٔ آن ومطبوخ با آب ونعناع وروغن تازه جهت خشونت سینه وضماد آرد کندم پخته با آب وروغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره وبا آب پیاز جهت اورام بارده ونفخ دماميل وبا آب کشنیز جهت ردع وتحلیل اورام حاره وحنازیر وغدد مجرب وطلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه وبا عصارهٔ بیخ جهت منع ریختن فضول با عصاب ونفع امعا وبا شراب ویا موکه جهت سم هوام خصوصا آرد کندم سرخ وقدر روز آن بر موضع گزیدهٔ سک دیوانه بغایت مفید خصوصا که بربالای آن برگ بید انجیر بندند وگفته اند چون خمیر کندم را بر موضع گزیدهٔ سک چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سک اندازند اگر سک آنرا نخورد معلوم میشود که آن سک گزنده دیوانه بوده است ونشاستهٔ آنرا چون بار ازیانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع وروغن کندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال وقوبای تازه وسعفه وحزاز وکلف نافع وبدستور اخذ آن در رادهان در ذرا باد بین کبیره گریافت •

حنظل

• حنظل • بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء معجمه وسکون لام وآنرا العلقم نیز خوانند بسبب کمال مرارت وبعربي کسبوشیرازی کوشت وبکرماني خرزهره وبلغتی دیگر خربزهٔ روباه وبلغتی هند وانهٔ ابو جهل وبهندی اندراین کابهل وبلغتی مهاکال نامند • ماهیت آن ثمر گیاهي است بقدر رمند وانهٔ کوچکی وتا رنج متوسطي ودر نهایت تلخي ونر وماده میباشد نر آن صلب تر وکوچکتر وماده آن بزرگتر ورخوتر وبهتر ومستعمل شحم مادهٔ آنست که بیرون آن زرد واندرون آن سفید مائل بزردی ومتخلخل ودر نبات آن ثمر بسیار باعث وتخم آن سیاه بود واندرون زرد سبز زبون وانچه در بوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله است ودر هند وبنگاله بیرون آن سرخ بسیار رنگین وسفید نیز میشود اما بسیار کم ودر ولایت ان اندک طولاني ونبات آن شبیه بنبات هندوانه وبرگ آن ازان کوچکتر وزرد رنگ وبیخ آن باریک وقوت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقي میماند وچون بر آورند تا دو سال وباید که عند الاحتیاج شحم آنرا بر آورده استعمال نمایند واگر پیشتر بر آورند فاسد میگردد • طبیعت آن در چهارم گرم ودر سوم نیز گفته اند ودر دوم خشک • افعال وخواص آن محلل ومقطع ومسهل اقسام بلغم وجاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض سوداویه مانند صداع وشقیقه وفالج ولقوه وصرع ونسیان ومنع نزلات مزمنه بچشم وچون در روغن زیتون بجوشانند وبدان سعوط نمایند جهت تفتیح سدهٔ دماغ وقطور آن جهت درد گوش ومالیدن آن برد ندان جهت اسانی کندن آن وسعوط آب تازهٔ ان جهت رفع زردی چشم و خوردن برگ خشک ان بقدر دو درم بانشاسته وصمغ عربي جهت اسهال سوداوی وبا افتیمون وانیسون [illegible] ایارج فیقرا

جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سائر امراض سوداویه و مضمضه بطبیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون
جوف آن را خالی کرده در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن
آن که در وجز و آب تازهٔ آنرا با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و حوشش مره
قطور آن جهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم
ازرق بغایت مفید امراض معده و امعا و کبد و کرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها آشامیدن آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه
جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سائر امراض سوداویه و بواسیر و چون در ماء القراطین
که ماء العسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست آنرا در آب بجوشانند و بدان حقنه نمایند
جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجهٔ
آن قاتل جنین و آشامیدن یک درهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین
آن با زهرهٔ گاو و بورناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنهٔ آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازهٔ آن بدست نیاید ربع رطل
شحم خشک آنرا در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آنرا ببرید و فلفل در جوف
آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته بنحوی که نسوزد پس برآورده فلفلها را
حائض تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازهٔ آن جهت عرق النسا و دردهای بارد و سبز
مغز دیکانه و پوست و دانهٔ آنرا چون بکوبند و بیاشامند و همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام دیدان
نماید و آشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن
جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابی را چند جا از بدن
او را مار گزید در ساعت درد و ورم آنرا بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا ببرید چند پارچهٔ عروق که بفارسی
روناس نامند در آن فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته بنحوی که نسوزد
پس برآورده عروق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت حاجت با آب لیمو سائیده بر کف دست ضماد نمایند
دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میگردد مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر
و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر و بخور آن جهت ادرار حیض
مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه گویند مؤثر است و تخم آن مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر
بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل گردد پس بکوبند و با خمیر خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن
مفید الزینة چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آنرا بیرون آورند و روغن زنبق در آن پر کنند و سوراخ آنرا بقطعهٔ
حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام
جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آن که در امراض راس ذکر یافت جهت منع
ریختن موی نافع است و گویند چون آنرا از میان دو پاره نموده بر بدن فرس که بر آن کنه بسیار باشد بمالند در دو سه
دفعه زائل گردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود
و نباید که استعمال نمایند آنرا مگر در سردی هوا و زمستان و در گرما و محرور المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه

مکرب و موجب مغص است و بسا است که عمل نمیکند و موجب امراض میگردد خصوصا صاحب اوجاع و امراض معده و مغص و انفتاح
افواه عروق و جریان خون صالح است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین
میاه و اغذیهٔ غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسیکه ارادهٔ استعمال آن دارد باید که بتنهائی نخورد بلکه با مصلح آن که
صمغ عربی و یا کثیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته است هر یک مفردا و یا مرکبا و با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر نیز و صمغ عربی مضعف
فعل آن و کثیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جریش خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا است
و اصلاح آن با امور مذکوره است بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن خردل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار
و گویند بوزن آن حرمل است

* فصل الحاء مع الواو *

حواصل

* حواصل * بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی گلن بهیر و بمصری بضم کاف و سکون یا نامند
* ماهیت آن از جملهٔ طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین برگشته و از ان پشت
خار میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده دارد و نوع میباشد سفید و سیاه و خاکستری رنگ و سیاه آن بدبوی و
پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند * طبیعت آن در دوم گرم و تر و رطوبت
آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ دیر هضم و مصلح آن مهرا پختن آن با دارچینی و کرویا
و ادویهٔ حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فرو بردن پیه خام
آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع

حور

* حور * بضم حاء مهمله و سکون واو و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آنرا کوفس و بفارسی توز نامند * ماهیت آن
از جملهٔ اشجار قریب بدرخت خرما است برگ آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو
و دانهٔ آن مانند گندم و بلغت اندلس آنرا اسود وله نامند و نبطی و رومی میباشد و منبت رومی آن بلغار و روس و صمغ رومی
آنرا گویند کهربا است و از روس می آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوبهای آنرا بر هم چیده و در زیر
آن ظرفی میگذارند و در آنها آتش میافروزند تا پوست و چوبها سوخته دهنیت آن در آن ظرف چکیده مجتمع گردد و
درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مزبلها می نشانند و قتی که در حوالی آن
و در آن مزبله روید بیفائده است * طبیعت رومی آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن آشامیدن
صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول و بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات
معده و امعا و عرق النسا و قطع حمل و تفتیح سدد نافع و گل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و برگ آن با سرکه جهت نقرس
و فرزجهٔ آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آن که مذکور شد
قوی التاثیر و خوشبو و در افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن
العین اکتحال ثمر تازهٔ آن با عسل جهت غشاوه و الاذن قطور آب برگ تازهٔ آن جهت درد گوش و آشامیدن یک مثقال
از پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصا با اندکی حب الکلی و عسل و برگ آن
نیز بدستور همین اثر دارد چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم
تا یک درم است

* فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* حبة * بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده و ما کویند وجه تسمیهٔ آن بحیة از آنست که طویل العمر میباشد و نیز کویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بیشتر از بدن حیوانات دیکر و آنرا بفارسی مار و بهندی سانپ نامند * ماهیت آن اقسام میباشد و بد ترین آنها سیاه و دور از آب و کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کفچه میشود و در ملک هند و بنکاله بسیار بهم میرسد و مار مو بزرک نیز که سر آن مانند مویز سیاه و تن آن خاکی رنک میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند و سر بیرون چون کسی بغفلت بخیال دانهٔ مویز دست بسوی آن برد او را میکزد و همچنین اقسام ردیهٔ دیکر نیز میباشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده میباشد و نر آن را دو دندان و ماده آنرا چهار دندان و بعضی شاخدار میکویند که میباشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع مینویسند * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک و با قوت تجفیف * افعال و خواص آن العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد کوش الفم مضمضهٔ جوشاندهٔ آن در سرکه جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانکی را زنده در کوزهٔ نو کرده در تنور حمام کذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره الخنازیر و داء الثعلب و داء الحیة با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیة النواصیر طلای پوست سوختهٔ آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده کذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام والقاء لیل چون سر و دنباله و زهرهٔ آنرا در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود دهن بدان جهت ازالهٔ جذام و ثالیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که در حال زندکی از آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ غب موثر الرحم والبواسیر تعلیق پوست آن که مرمار میاندازد که سلخ الحیة نامند و بسیار نازک براق میباشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازالهٔ آن مجرب دانسته اند و بقراطیس کفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و احشای آنرا بیرون آورند و بجای آن شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش کذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را برآورده بر برص ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانروز بکشایند بالکل زائل میکرداند مجرب است و مداوای کسی که او را مار کزیده و یا کوشت و یا زهرهٔ آنرا خورده باشد مداوای افعی کزیده و لحم و زهرهٔ آن را خورده است و در افعی ذکر یافت *

حبس

* حبیس * بکسر حا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی چنکال نامند * ماهیت آن غذائی است که از روغن و نان کرم میسازند * افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد و مصلح آن سرکه و عسل است

* باب هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است * فصـــــل الخاء مع الالف *

خاماسوفی

* خاماسوفی * بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر فا و یا لغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوفی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی * ماهیت آن نباتی است بی ساق و بیکل و شاخهای آن بقدر چهار انکشت و منبسط بر روی زمین و پر شیر و برک آن در ریز شاخ آن رسته شبیه ببرک عدس و در ریز برک ثمری مستدیر و بیخ آن باریک و در اوایل ماه رومی میرسد منبت آن سنکستان و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار * طبیعت آن کرم و خشک در اوائل سوم * افعال و خواص آن بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن

با عسل جهت رفع آثار و قرحهٔ چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب البواسیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانهٔ بواسیر المعده و آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر الثآلیل و السم و الاورام و غیرها ضماد شاخ و بدستور طلای شیر آن بر ثآلیل منکوس که مسماریه نامند و سائر انواع ثآلیل و خیلان و کزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب میلی بر جبهه و غیر آن و بدستور طبیخ آن و چون اغصان آنرا بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثآلیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول سائیدهٔ آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکقیراط است

خانق الذئب

* خانق الذئب * که قاتل الذئب نیز نامند * ماهیت آن کیاهی است برک آن شبیه ببرک دلب و تیره تر و کوچکتر از ان و تشریفات این از ان زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک درازی رسته * طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن بالخاصیة کشندهٔ کرک است و چون بکوبند و بر کوشت خام بپاشند و کرک بخورد بزودی خناق کند و بمیرد و لهذا آنرا خانق الذئب نامند و در سائر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و ابن ماسویه آنرا اسقیل دانسته و صاحب اختیارات کفته که بتحقیق خربق سیاه است

خانق الکلب

* خانق الکلب * آنرا قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کلهاری کویند * ماهیت آن کویند اذاراقی است که بفارسی کچوله نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مولف مالا یسع غیر آن دانسته ماهیت آنرا کفته کیاهی است شاخهای آن باریک طولانی و در پوشش و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و اطواق آن تند و بسیار بدبوی و با رطوبت لزجه و زرد رنک و ثمر آن در غلافی شبیه بباقلی بطول یک انکشت و در جوف آن دانهٔ کوچکی سیاه و صلب * طبیعت آن در چهارم کرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله و کشندهٔ سک است در ساعت بخناق لهذا مسمی بدان کشته و کشندهٔ سائر سباع و حیوانات دمدار و انسان نیز الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفع بالغ النفع و بزودی موثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تبرید و ترطیب و فصد است اکر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بارده

خانق النمر

* خانق النمر * بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی اقونیطن * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله کل میر صحرائی دانسته و مولف مالا یسع و صاحب تذکره کویند که آن کیاهی است غیر مازریون ساق آن بقدر شبری و برک آن شبیه ببرک قثاء و از ان کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق درخشنده مانند شیشه * طبیعت آن در چهارم سرد و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله و در سباع سریع التاثیر خصوصا کرک لهذا آنرا خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزد بیخ آن رود و یا آنرا نزدیک عقرب آورند هلاک میکردد و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانهٔ بواسیر و نیمه رحم آن کشند و بسد روح خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنک بدن و علاج و تریاق آن کمافیطوس با شراب صعتر و با سداب و یا فراسیون و یا افسنتین و با جرجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن ماء الرماد با شراب است و قی و حقنه فرمودن

* فصـــــل الخاء مع الباء الموحدة *

خبازی

* خبازی * بضم اول و فتح باء موحدهٔ مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و پنیزک و خیرو و بترکی ابمکماجی و در مازندران کیاه آنرا انحیلک و شیرازی خطمی کوچک نامند * ماهیت آن مولانا نفیس کفته که سه نوع

میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه وملوکیه است ودیگری بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است ودوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیرو نامند و از اطلاق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن مستدیر و بی مزه و اندک خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک وسرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل برطرف میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میروید و خودرو و مزروع هردو میباشد وخریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان میماند و یکنوع دیگر نیز دیده شد که برگهای آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک برزمین مفروش میباشد و برگ گل این شبیه بگل خطمی بلند وسرخ مائل به بنفشی و کوتاهی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ و مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آنرا مائل بحرارت دانسته اند * افعال و خواص آن با بورقیت و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و زیاده کنندهٔ شیر * العین ضماد برگ آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیهٔ نواصیر چشم و بی نمک جهت التیام آن جبر الکسر والاورام والسموم و حرق النار ضماد سائیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس عسل و با زیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نخاله * الصدر و المعدة والکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت و یبوست باشد و درد سینه و یرقان و جرب و قرحهٔ امعا و زحیر و قرحهٔ مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویهٔ قتاله و رتیلا و درد گرده نافع * الرحم جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازهٔ آنرا سائیده و با کره تازهٔ گاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ تازهٔ نورستهٔ کوچک نازک آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرخی معدهٔ ضعیفه و مضر امزجهٔ باردهٔ رطبه مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفهٔ گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحهٔ گرده و مثانه و دفع لذع ادویهٔ حارهٔ حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حنظل توقی بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنهٔ آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبهٔ حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحهٔ گرده و مثانه شربا و ضمادا و شاخهای آن جهت وجع روده و مثانه نافع * و خبازی بستانی را برگ دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زارها بسیار میروید و بلندی گیاه پنبه میشود تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی * طبیعت آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مسهل حرارت بسبب لطافت

و جهت تبهای حاره نافع مضر معده بارد مصلح آن ادویهٔ حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سدد و جهت عرق النسا و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درم است

خبز

* خبز * بضم اول و سکون باء موحده و زاء معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و بانگریزی بریت نامند * ماهیت آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هریک از حبوب را که میخواهند آس نموده پخته خمیر کرده پخته تناول مینمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیدهٔ سفید تازهٔ مغسول است که سائیده سبوس آنرا بقدر اعتدال جدا کرده خمیر نموده خوب سرشته و کمی اشته باشند تا خمیر آن برآمد پس در تنور معتدل طبخ با اعتدال نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیرهٔ شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و برای زردی تخم مرغ میمالند برای رونق آن و با زیره و کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره برآن میپاشند و یا در خمیر داخل می نمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطیء الهضم و غلیظ است اما مقوی گرده * طبیعت آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از آن است * افعال و خواص آن نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت رفع کندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازهٔ آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با اباز برمه کوره و حلبه و سیاهدانه مشهی و دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آن را نرم پخته سبوس آن را تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه بخلاف نخاله دار آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینیها است

خبز الحواری

* خبز الحواری * بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت * ماهیت آن نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر

خبز الخشکار

* خبز الخشکار * بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله * ماهیت آن نانی است که گندم آنرا ناشسته و سبوس آنرا ناگرفته ترتیب میدهند * افعال و خواص آن سریع الانحدار و غیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینیها است و روغن و شیر تازه دوشیده

خبز السمید

* خبز السمید * بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سدهٔ جگر و سنگ گرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است

• **خبز الطابق** • بفتح طاء مهمله والف وفتح باء موحده وسکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد ونازک ساخته برروی طابق آهنی که معرب تابهٔ فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند بپخته باشند قابض وسریع الانحدار وموافق اسهال بواسیری است واین رانان ساجی نیز نامند

• **خبز الطابون** • بفتح طاء مهمله والف وضم باء موحده وسکون واو ونون نانی است که درگرفتن مسوس آن مبالغه کرده باشند وبا روغن ترتیب دهند ورقیق باشد مشهور بکمه است کثیر الغذا ومولد خلط متین ودیرهضم ومضر محرورین

• **خبز الفرني** • بضم فا وسکون راء مهمله وکسر نون وسکون یا نانی است که درفرن بپزند واقسام میباشد ازان جمله کماج است ودیگر بکسمات ودیگر نان سنگک واین جهت مرتاضین وصاحبان اسهال شاقه موافق وفرن آنست که مکانی مجوف کهٔ ازسنگ وگچ ویا ازخشت بپخته اندک وسیع میسازند وبران دودکش مانند تون حمام قرارمیدهند ودران سنگ ریزه بسیار بضخامت چهار انگشت وزیاده میریزند وفرش میکنند ودریک کنار آن آتش میافروزند ودرآنرا بند میکنند تاخوب گرم شود ودود آن زائل گردد وخمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تابجوش آمده بااندک شیرینی وروغنی خمیر میکنند ومیگذارند تابرآید پس درکماج دانها کرده سرآنها رابسته بالای ریگهای گرم دران فرن می چینند تابپخته وبرشته گردد وبکسمات را نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند وبهرشکل که میخواهند میسازند ودرظرفی چیده ویا برروی ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تابپخته گردد پس برمی آورند واگرخشک ودوآتشه خواهند همانرا درست ویا لوزی ویا غیرآن برید ه درظرفی چیده برروی ریگهای گرم میگذارند تارطوبت آنها خشک شود وبرشته گردد وخمیر این مرد وبرآمده سبک وزود هضم میباشد ونان سنگک آنست که خمیرآن اندک رقیق وفطیر میباشد آنرا پهن نموده بزرگ ویا کوچک که اندک نازک باشد وبران ریگهای گرم میاندازند وابا زیر مطلوبهٔ مذکوره درخبز بران میپاشند تابپخته وبرشته گردد پس برمیآورند واگرماکول این نان بسیار لذیذ وروغنی این اند میباشد وبپزند نان سنگک باید که بسیار صاحب وقوف باشد ودرشهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند ودرکرمان بسیار بزرگ تاسه ذرع طول وعرض یکذرع دست وکمری میسازند

• **خبث** • بفتح خا وبا ویک نقطه وثاء مثلثه جرم اجسادی است که درحین گداختن ازانها جدا شود • **طبیعت** مجموع آن خشک است ودرحرارت وبرودت مختلف

• **خبث الحدید** • بفتح حا وکسر دال مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله وآنرا بفارسی توش وریم آهن وبشیرازی رمهٔ وبهندی لوهه کا کوه یعنی فضلهٔ آهن وعلیرآن را کیت بکسر کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء هندی نامند • **ماهیت آن** چرکی است که دروقت گداختن ازآهن جدا میشود وبهترین خبثها است ومستعمل مدبرمعمول آنست یعنی مانیده درسرکه خیسانیده وخشک نموده شمهٔ آن وهرچند مبالغه درسحق آن زیاده نمایند بهتراست وبرای امراض چشم وگوش بی سرکه باید که باشد • **طبیعت آن** درد وم گرم ودرسوم خشک • **افعال وخواص آن** بغایت مجفف ومقوی معده وقلب ودماغ ومانع نزف الدم وادرار حیض ومانع حامله شدن وجهت بواسیر وطحال رطب ورفع رطوبات باطنی وقرحهٔ امعا ومثانه واسترخای مقعده وسلس البول وتحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم والاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر باعسل جهت تصفیهٔ صوت الباه بازردهٔ تخم مرغ بقدر یکدانگ

جهت تحریک باه مرطوبین ومابوسین السموم باسکنجبین جهت ادریهٔ قتاله البواسیر باشراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجهٔ آن باپشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره وشیرمنعقد در پستان الصدر والرئة چون آنرا بسمت باربا آب وعسل بسایند وخشک کنند پس درروغن زیتون بقدرآنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تاثلث روغن بسوزد وبا حرف بابلی وعسل لعوق سازند وهرروزه وانگشت ازان تناول نمایند جهت تصفیهٔ صوت ونیکوئی رنگ رخسار واخراج فضلات بدن بیعدیل وبدستورچون باروغن زیتون بجوشانند وباعسل معجون سازند وهرروزمقدار قلیلی بقدرحاجت ازان تناول نمایند مضر شش مصلح آن کتیرا وعسل مقدار شربت آن تاده دانگ وزیاده ازان مجوزنیست وازخوردن آن عارض میگردد حالتی که ازخوردن برادهٔ آن بهم میرسد وعلاج آن نیز همانست وطریقهٔ تدبیرآن ومرکبات مصنوعه ازان درقرابادین ذکر یافت

• **خبث الذهب** • بفتح ذال معجمه وها وسکون باء موحده ثفل طلا است • **طبیعت آن** لطیف تر ازهمه • **افعال وخواص آن** قویتر ازخبث الفضه ونائب مناب اقلیمیا است وطلای آن با آب جهت رفع بدبوئی بغل وکنج ران مجرب

• **خبث الرصاص** • بکسرراوفتح صاد مهملتین والف وصاد مهمله ثفل قلعی است • **طبیعت آن** بغایت سرد وخشک وقابض • **افعال وخواص آن** مغسول آن جهت التیام جراحت چشم وتقویت باصره ومنع ریختن مواد بچشم موثر ومانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص

• **خبث الفضه** • بکسرفا وفتح ضاد معجمهٔ مشدده وهاثفل نقره است بهترین آن سبزرنگ نازک آن • **طبیعت آن** سرد وخشک وبغایت قابض وبا قوت جاذبه ومجففه • **افعال وخواص آن** طلای آن جهت قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحت وبدستور درمراهم جهت همه مرض اخیر نافع

• **خبث النحاس** • بضم نون وفتح حاء مهمله والف وسین مهمله ثفل مس است ودرقوت قریب بخبث الحدید وازان ضعیفتر وملطف وجالی ودرادویهٔ چشم وزخمها مستعمل وخوردن آن سم قاتل است

• **خبه** • بضم خاء معجمه وفتح باء موحدهٔ مشدده وها بشیرازی شفترک وباصفهانی خاکشی وبه تبریزی موردن وبترکی شیوران ودرمازندران گیاه آنرا شلم بی نامند ودرهند مشهور بخوب کلان است • **ماهیت آن** تخمی است ریزه واندک طولانی ودونوع میباشد یکی ریزه ورنگ آن مائل بسرخی وطعم آن اندک مائل بتلخی ودوم ازان بزرگتر ورنگ آن سرخ مائل بتیرگی وهردو خودروی درصحراها وباغها ودامن کوهها بسیار میشود ودرایام بهار وگیاه نوع صغیر آن یک ونیم ذرع نهایت دوذرع وبرگ آن طولانی شبیه ببرگ جرجیر بری وتند طعم وشاخهای آن باریک ومتفرق وتخم آن در غلافی باریک رقیق براطراف شاخها رسته وگیاه کبیرآن تا بسه ذرع وشاخهای آن متفرق وغلیظتر وبرگ آن بزرگتر وعریضتر وتند تر وغلاف تخم آن نیز بزرگتر وطعم تخم آن نیز تند تر ازاول بحتمل که طبیعت نوع صغیرآن دراول دوم گرم ودراول تر وکبیرآن درآخر دوم گرم باشد • **افعال وخواص آن** مبهی ومشهی ومقوی معده وهاضمه وجهت کرفتگی آواز ونیکوئی رنگ رخسار وتحلیل مواد نخاع وجدری وحصبه وشری وبرودت احشا ویکدرهم ونیم آن جهت نفث اخلاط سینه وریه وبا شیرمسمن ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار ومحرک باه خصوصا باد ووزن آن شکرکه ده روزبنوشند وبدستورچون ده روزهر روزد ومثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند وصاحبان مود اوی مزاج را نیز نافع وضماد رحم آن جهت

رفع سميت ادويهٔ سميه وضعف خصوصا كه منكشونمود ه با كلاب ويا آب خالص آنمقدار بجوشانند كه شكفته كرد د ونيم كرم
بياشامند وچون قي شود باز بدستور بياشامند تا قي بند كرد د وجهت مية صفراوي با آب برک كاسني تازه مكرر بتجربه
آمده وضماد آن جهت قرحهٔ چشم وورم بنا كوش وپستان وانثيين ونقرس وورم صلب سرطان ومشوي آن در خمير جهت
سرفهٔ مزمن وجهت شش وجكر وقرحهٔ آن جهت اعانت بر حمل وقروح رحم نافع ومصدع مصلح آن كثيرا مقدار شربت از
كبير آن تا د ومثقال واز صغير آن تا سه مثقال بدل آن د ر امرباه وتحسين ومانند آن تود ري است كه بزر الخمخم نامند
وكسانيكه خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهي است كه ايشان را واقع شد ه واصل آنست كه غير آنست

* خبيص البيض * بفارسي خاكينه نامند ويا سبزيها كوكو كويند كثيرا لغذا ود يرهضم ومولد خلط غليظ وباد ارچيني
وخولنجان وادويهٔ باميه مقوي باه است

* فصـــــــل الخاء مع الثاء المثلثة *

* خثا * بثاي مثلثه سركين است واز مطلق آن مراد سركين كاو است ود ر اخثاء البقر مذ كور شد
* خثو * بفتح خاء معجمه وضم ثاء مثلثه وواو وبتاء دو نقطه از بالا كه مخفف خاتون تركي وبلغت اهل خطا بمعني بزرک
آمده است مانند لفظ خان ومرد ومرادف هم اند * ماهيت آن كفته اند نام مرغي است كه بفارسي رخ نامند بقدر
كركدني واز ان بزركتر وطعمهٔ آن اكثر اوقات ميكويند كه فيل است ود ر بلاد چين وزنج وترک يافت ميشود واز استخوان
پيشاني آن جهت ملوک قدح ميسازند واز خاصيت آن آنست كه چون بر بالاي آن طعام مسموم كذارند عرق كند وهمچنين
است ما ئرا استخوان بدن آن وامين الدوله كفته كه شاخ آهوي مشک دار است وهمين اثر براي آن بيان كرد ه وكويند
جهت اسهال نيز بغايت نافع است وصاحب تحفه نوشته كه مؤلف تذكره كويد كه در سوا ند يب يافت ميشود وخوردن
بيضهٔ آن بقدر د ه درهم جهت حكه وجرب وسدهٔ جكر نافع وبخورا ستخوان آن باعث افاقهٔ مصروع وزبل آن جهت رفع
آثار رسنكد ان آن جهت بواسير وضماد امفيد وصاحب حيوة الحيوان نوشته كه ارسطاطاليس كفته د ر نعوت كه آن طائري
است عظيم الجثه ود ر بلاد چين وبابل وترک بهم ميرسد وكسي زند ه آنرا نديد ه مكر استخوان مردهٔ آن كه كوشتهاي
آن جدا شد ه وريخته استخوان خالي مانده واز خاصيت آن حيوان آنست كه چون بوي سم بشنود حذر كند وبكريزد و
عرق كند وحس او برطرف شود وديكران كفته اند جائيكه بهم ميرسد د ر زمستان وتابستان د ر راه آن سموم بسيار است
وچون بوي سم را بشنود حذر كند وبميرد پس استخوان آنرا بكيرند واز ان ظروف وقبضهٔ كارد وخنجر وغيرها سازند و
چون بدان استخوان بوي سم رسد از ان عرق ترشح نمايد وطعام مسموم را چون د ران كذارند ويا بر ان نهند عرق
كند وبدان علامت معلوم كرد د كه مسموم است ومغز استخوان آن طائر سم كل حيوانات است ومار از استخوان آن
بكريزد ونزديک آن نرود ومترجم عبد الله ابو ريحان كفته كه يكي از رسولان ملوک چين كفت كه استخوان پيشاني
حيواني است كه د ر مياٰت فهيه بكار نرامت وسبب رغبت آدميان بدان آنست كه چون نزد يک زهر برند جرم آن عرق
كند ابراهيم هندي چنين حكايت كند كه يكي از ثقات كه باطراف بلاد چين كشته بود چنان كفت كه با طايفهٔ د ر سفر چين
رفيق بودم تا روزي از روزها د ر وقت استواي آفتاب جرم خورشيد از چشم ما غائب شد وعالم تاريک كشت ويكديكر را
نمي ديديم چون اهل چين آن حال مشاهده كردند بسجده افتادند ومرا از سجده بر ند اشتند تا آفتاب پديد نشد وجهان
روشن نكشت چون مرا از سجده بر داشتند از ايشان سوال كردم كه سبب تاريک شدن عالم ناكاه وسجده نمودن شما چه بود

كفتند انچه بر روي آفتاب پديد آمد بان عظمت خداي ايشان است وآن سجده خداوند خود را كردند چون معتقد
ايشان معلوم شد از صفت آن سوال كردم چنان تقرير كردند كه او مرغي است بغايت بزرک وباهيبت ومسكن آن بيابانها
ميان چين وبلاد زنج است ود ران بيابانها فيلان وحشي ميباشند كه بهيچ طريق اهل نمي شوند طعام آن مرغ آن فيلان
ميباشند وآن حيوان را ختو كويند بطريق تعظيم چنانچه خاتون وخان وچنانست كه كوئي خاتون د ر اصل ختون بود ه است
د ر لغت ايشان كه در لغت پارسي متداول شد ه است مؤلف كويد كه اكثر اين سخنان اصلي ندارد وانچه ديد ه وشنيد ه شد ه
كه از بلاد چين استخواني شبيه بكلهٔ مرغي ميا ورند سفيد وسرخ حنائي رنک خالدار واز ان دسته ميسازند وميكويند براي
دفع سموم نافع است

* فصـــــــل الخاء مع الراء المهملة *

* خراطين * بفتح خا وراء والف وكسر طاء مثاله مرسه مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه ونون امعاء الارض وحمر الارض
نيز وبهندي كيچوه بكسر كاف نامند * ماهيت آن كرمهاي سرخ طولاني است كه د ر زمينهاي نمناک خصوصا مانند باغچها
ود ر سركينها د ر كرما كه بارش شود ود ر اوائل سوما نيز بهم ميرسد * طبيعت آن د ر اول كرم وترو با رطوبت غريبه
* افعال وخواص آن آلات البول آشاميدن سه درم سائيدهٔ آن با دوشاب انكوري جهت ادرار بول وبا آب كوشت جهت
قوت باه بسيار مجرب الحلق والصدر وآلات الغذاء وغيرها جوشانيدهٔ آن د ر روغن كنجد جهت خناق وسرفهٔ كهنه بغايت آزموده
ومسحوق آن با روغن باد ام بالخاصية جهت فتق امعاء والتيام آن مجرب دانسته اند وجهت عسر ولادت رفع حنك كرد ه
ومثانه وبا شراب مغير رنک بدن يرقاني د ر سمان ماعت الاذن قطور مطبوخ آن با پيه مرغابي جهت تسكين د رد كوش وبازيت
د ر كوش مخالف نيز مسكن وجع آن وچون بر ان نمک پاشند وآبيكه از ان بهم رسد د ر كوش بچكانند جهت تسكين د رد كوش نافع
الحلق وغيره ضماد آن جهت ورم حلق ولهاة ومنع نزلات وطلاي تازهٔ آن جهت التيام عصب مقطوع مجرب بشرط آنكه تا سه
شبانه روز بند ند ونكشايند وبدستور جهت جراحت اعضاي عصباني مؤثر وبا غبار آسيا جهت استحكام مفصليكه از جاي
خود حركت كرد ه باشد وجهت ضربه وسقطه وتسكين اورام حاره وبا روغن د انهٔ زرد آلو جهت بواسير ومطبوخ آن بازيت
وطلاي آن بازفت وبورک كه وجهت بزرک كردن قضيب بغايت موثر ومطبوخ آن با قضيب حمار زنند ه آكلا وضماد اد رين
باب مجرب دانسته اند وچون با جعل وبنات وردان طبخ نمايند طلاي آن جهت بواسير ونزف الدم وشقاق مقعد ه بيعديل
ود ر جائي يا د ر موسمي كه خراطين نباشند وخواهند بهم رسانند بايد كه برک جبل كه شجري است كه د ر هند وبنكاله كثير
الوجود است قد ر معتدي از ان برک را د ر كودي كرد ه خاک وآب بر آن بريزند بزودي تكون ميابد واز خراطين مصري بعمل
ميا ورند وآنچيزي شبيه بامس وحدید صيني است اند ک سرخرنک بدينقسم كه خراطين بسيار را جمع نمايند وبسوزانند
تا خاكستر كرد د وخاكستر آن را جمع نمود ه ميشويند ود ر ميان آن دانها كه برمي آيد يک جا كرد ه ميكد ازند ود رد انك ساٰئيدهٔ
ان با آب ترياق سم بيش وافيون است وچون د ر طعام مسموم اند ازند وجوش د هند قوت وسورت آن را ميشكند وكم
مينمايد ونكاهداشتن آن د ر دهان نيز جهت سم مار واكثر سموم نافع است

* خرامقان * بفتح خا وراء مهمله والف وفتح ميم وقاف والف ونون * ماهيت آن كياهي است د ر شكل وبو مانند
سنبل الطيب ورنك آن سبز وطعم آن مائل بشيريني * طبيعت آن د ر اول كرم وخشک * افعال وخواص آن محلل
ومجفف ود ر افعال مانند سنبل الطيب واز ان ضعيفتر است

خربق

* خربق * بفتح خا و سکون را مهمله و فتح با موحده و سکون قاف * ماهیت آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن عریضتر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن مقشر گردد و بیخ آن شبیه بپیاز مستطیل و باریشهای باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر میشود و در جوف آن مانند ام هنکبوت چیزی میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید صحت آن است که بآسانی مفتت گردد و لحیم لعابی و از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بچشند اول زبان را اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور و اطراف آن نیز شبیه با ذخر چون بشکنند از آن گردی بر آید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد * طبیعت آن در دوم سوم گرم و خشک * افعال خواص آن مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی و لیثرغس و سائر امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع السعاط سعوط آن مهیج عطسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر القم و غیره طلای آن بامرکه جهت قلع دندان متاکل و قوبا و جرب و برص و بهق بتنهائی و با ایرسا نیز و فرزجهٔ آن مدر حیض و قاتل جنین چون باسویق و عسل بسرشند و موش بخوراند بمیرد و سم کلاب و خنازیر باشد و چون با گوشت طبخ دهند گوشت را مهرا سازد و چون ارادهٔ استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در جوف خمیر و یا مخلوط بحسو جو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک خاشا و مصطکی نمایند و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بربالای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بفوق و خناق و تشنج و کشندهٔ سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و اورا اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تطفیه و اسهال است اگر طبیعت او محتبس باشد و نشستن در آب گرم و مسکه و بریدن مالیدن و آشامیدن امراق دسمه مانند مرق دجاج و بوئیدن بویهای خوش و گفته اند که خوردن جرم محرق آن محدث تشنج است و مقی و بهتر آن است که پنج مثقال آنرا در ده اوقیهٔ آب باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک رطل آنرا پارچه پارچه نموده در دو قسط آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دو رطل عسل صافی جید بقوام آورند و کف آنرا بگیرند و یک ملعقه آن بتنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقی قوی بلغم است باید کسیکه شاق و یاد شوار باشد بر وی قی کردن و عادی نباشد بدان و نیز پیش از عادت بقی استعمال ننمایند بلکه عادت بتدریج و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که تربی را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند و یک شب بگذارند و صبح ریشهای خربق را بر آورده دور نمایند و علیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامد و بعد دو ساعت بتکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آنرا خورده باشد و براز اورا مرغ بخورد آن مرغ بمیرد

خربق اسود

* خربق اسود * بهندی کتکی نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است سیاه پرگره مجوف و بیشتر آن مائل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته شبیه برشته و برگ آن شبیه ببرگ چنار و از آن کوچکتر و زوائد اطراف آن بیشتر و با خشونت و ساق آن کوتاه و بنفش و گل آن سفید مائل بسرخی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانهٔ قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از

اصل آن و تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر و لیکن در قوت تندتر و پر خطر * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل مرهٔ سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قویتر از سفید و در جمیع عللی که سفید موثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس والصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع مرور و نزولات مزمنهٔ نازل در چشم و سینه و تنقیهٔ سینه و احشاء و مثانه و رحم و چون در شیر بنیها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چند ان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن باعث تغیر مزاج میشود قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر گرده * و مصلح آن کثیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و نودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مقدار شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند ماذریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهی زهرج و نیم وزن آن ماذریون و بوزن آن بیخ کبر و یا کبیکج است الفم چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء اشامیدن آن با دواهای ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی و یا با مرق مرغ میآشامند اسهال بلغم و صفرا مینماید و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ زیاده از سقمونیا مینماید بی اذیت الزینة والجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زائد فاسد زخمها و ناسور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجهٔ آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم را مثال آنرا در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت و با آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بروید و از آن انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید

خردل

* خردل * بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تندبوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی میباشد بری آنرا بعربی حرشا و بترکی قیچی نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور و سرخ تند طعم را بترکی کلچ گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازهٔ بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و باد هنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده * و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الراس و المعدة و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض باردهٔ دماغیه و عصبیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و درد سر بارد و تفتیح سدد مصفاة و تسکین نزلات بارده و تزکیهٔ حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با آهن جهت لیثرغس و نزلهٔ بارد و با عسل بر پیشانی جهت صداع و مدر نزلات بینی در بینی و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سدهٔ گوش و اکتحال آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و در گوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن مرد و نافض و چون تخم تازهٔ آنرا بکوبند و عصارهٔ آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویهٔ عین نمایند و گذاشتن فتیلهٔ آن با انجیر در گوش جهت

درد آن دروی طنین وغرغرهٔ ما ئیدهٔ آن بماء العسل جهت ورم تحت زبان وثقل واسترخای آن وَدَرد دندان وخشونت قصبهٔ ریهٔ مزمنه ومضغ آن جهت اخراج بلاغم از دهان ولطوخ آن جهت تسکین ضربان ودرد دندان دائم بی ورم مجربه درساعت وچون با عسل وبا پیه وباموم بآتش کداخته بزیت مخلوط نمایند وبرصورت وچشم بمالند رنک روراصاف کند وکمنهٔ الدم را زائل سازد وآشامیدن آن با عسل جهت ربو وسعال رطوبی وتقویت باه وبا پودنه وشراب جهت اختناق رحم واخراج کرم معده وآشامیدن جریش آن باآب جهت تپ بلغمي وسوداوی ودردی حادث از خلط غلیظ لزج وضماد آن باانجیر جهت نقرس وعرق النساو داء الثعلب وجذب مواد بظاهر جلد وتسکین وجع بارد راحتی وتحلیل اورام بلغمی مزمن ازهر عضو که باشد وباسرکه جهت جرب متقرح وثوبای مزمن وبدستور باکبریت وسکنجبین وباسکنجبین وکرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع وبا ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه وسوداویه وبرص وبا روغن بر قضیب جهت نعوظ مجرب وهمچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا با شراب مقوی باه ومنشط وخوردن مخلوط آن با نان وبا شراب جهت اخراج کرم معده ومخلوط کردن آن با مرامجاذبه‌ٔ تجربه وجربه نافع وچون کیاه تازهٔ آنرا وبا تخم آنرا باطعام بخورند طعام را هضم ومعده را کرم کرداند وورم طحال را تحلیل دهد وخوردن مسلوق وبرک تازهٔ آن وبا تخم آن باچغندر وخبازی بر ی پیش از قی باعث تقطیع بلغم ومهیاکردانیدن از برای دفع است وبدستور مسلوق آن باچغندر جهت صرع وسدرعارض از بلغم نافع وکامخ معمول از آن حاد حریف ومحرق وجالی بلغم بقوت وتسخین معده وکند نماید باید که همیشه بیاشامند وبسیار هم وبه تنهائی نیز بلکه با اغذیهٔ غلیظ تناول نمایند ودافع ضرر آن کاسني وبادام وسرکه است وصاحب اختیارات کفته که قوبا نیکه بهیچ چیز زائل نکردد چون بعد از حمام خردل را ما ئیده وقوبارا با پارچهٔ خشني آن مقدار بمالند که خون آلوده کردد پس بر آن بمالند زود آب بسیاری از آن جاری شود وصحت یابد وبخور آن کریزانندهٔ حشرات وهوام ورازی کفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست بدل آن دووزن آن حب الرشاد وحرمل مضر محرور وابن وصورت تشنکی مصلح آن کاسني وروغن بادام وسرکه است باید که در تند اوی باننک هندی وبا بورهٔ ارمني بیاشامند وزیاده از سه درم کوبیده که مقدار شربت آنست وپنج درم غیر کوبیدهٔ آن بحسب امراض وامزجهٔ وازمنه وامکنه استعمال ننمایند وچون در آب انکور بیندازند منع جوشیدن آن کند ودر کیلانات سرکهٔ شیرین از آن ترتیب میدهند وروغن آن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف ومحلل وآشامیدن آن جهت تفتیح سدد اعصاب ورفع نسیان وفالج واوجاع بارده مزمنه وتپهای مزمنه واختناق رحم وقطور آن جهت ثقل سامعه وورم بارد کوش وطلای آن جهت دردندان واختناق رحم ودردهای کهنه وتحلیل اورام صلبه وسائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درم است

خرقطان *خرقطان بفتح خا وسکون راء مهمله وفتح قاف وطاء مهمله والف ونون بهندی بندانامند* ماهیت آن کیاهي است که بر آکو درختها مانند بادام وزیتون وسدر وغیرها میروید وبرآنها میپیچد وبر زمین پهن نمیشود وبرک آن شبیه ببرک زیتون ومائل باستداره وکل آن سرخ رنک وتخم آن نیز سرخ وبالجمله هیأت برک وکیاه آن بحسب اشجار متکونه برآنها مختلف میباشد* طبیعت آن نیز اکثری سرد در خشک وباقوت قبض وبعضی کرم وخشک دانسته اند* افعال وخواص آن منقي دماغ ومقوی معده ومفتح سدد ومحلل وآشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه ویک اوقیهٔ آن جهت

شکستکي استخوان وریش عضل وقطع نفث الدم ورفع سحج وقروح بول وحرقت آن نیز جهت ثوبای سر بشرطیکه ثوبا را با بول ونمک تحدی بشویند که خون آلود کردد پس بمالند وکویند مسهل اخلاط ومجفف بواسیر است واهل هند برای آن خواص ومنافع بسیار میشمارند از انجمله انچه بر درخت ام غیلان بهم میرسد تعلیق ساق کیاه آن برکمر جهت بواسیر وبدستور آشامیدن آن جهت بواسیر واسهالی که عسر العلاج باشد وبعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب کرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته برکمر بندند وباز کنند بواسیر واسهال الدم را مجرب است وبدستور انچه بر درخت سدر که کنار نامند ودرخت انار نیز وانچه بر درخت بیل تکون یابد چون با شیر کاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن کردد خصوص که درحین اخذ قمر در منزل شرطین باشد*

خرم *خرم* بضم خاوبفتح راء مهملهٔ مشدده وسکون میم لغت فارسي است بمعني فرح* ماهیت آن از ادویهٔ مجهوله است بعضی کفته اند اسم فارسي مرانجه است وآن کیاهی است که در بساتین ومواضع سایه دار میروید وبرکهای آن باریک طولانی وکل آن بنفشي وخوشبو وخوش منظر ولطیف وبرکهای آن متفرق واهل فرس آنرا تعظیم بسیار مینمایند* طبیعت آن مائل بکرمي* افعال وخواص آن جالی ومقوی دماغ ومنوم وزیاده کنندهٔ عقل وفهم ونظارهٔ آن مورث سرور وفرح ونکاهداشتن آن در کف دست باعث محبت ودرآستین باعث محبوبی وروغني که از کل آن ترتیب دهند جهت درد سر وبیخوابی ورفع توحش وچون از آن موم روغن ترتیب دهند وشب برصورت بمالند وروز بشویند موجب نیکوئي وسرخی رنک رخسار وقبول وراقم بغض است وبعضی آنرا سراج القطرب وبعضي دواء الجالبی که بیونانی اسطراطیقوس نامند وبعضی بتخفیف را بمعنی تشریبض منقی مغسول دانسته اند

خرنوب *خرنوب* بضم اول وسکون راء مهمله وضم نون وسکون واو وباء موحده وبفتح اول نیز آمده* ماهیت آن بستانی وبری میباشد بستاني آن درختی است عظیم سبز رکي کردکان وبرک آن بسیار سبز املس مائل بتدویر وضخیم مدور وطرف شاخهای آن یکی مقابل دیکری وکل آن زرد طلائی وغلاف آن بقدر شبری وکوتاه تر وضخیم تر وسیاه ودر انتهای آن شبیه بباقلا وبقدر ترمس وشیرین طعم ودر تنکابن کرات ودرمازندران وکیلان لارکي نامند وبهترین آن بستاني خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوه وپوست آن رقیق واز یک سال تجاوز نکرده باشد واز آن در مصر وشام رب میسازند* طبیعت آن در اول سرد ودر دوم خشک وباقوت قابضه ومسهله بخصوص تازهٔ آن وبهم رسیدهٔ شیرین آن در اول کرم* افعال وخواص آن مدر بول وجهت اوجاع سینه وتقویت معده وتسمین بدن وتولید خلط جید اکر هضم یابد زیرا که بطی الهضم ونفاخ است خصوصا تازهٔ آن که یک سال بر آن نکذشته باشد وبادوشاب آن را ربول نمایند وچون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند واشتهای طعام آورد وجهت سرفهٔ مزمن مجرب دانسته اند وخوردن آن باد انه جهت تسمین بدن ورفع شق وضماد پختهٔ آن جهت سدمه ومفطله وامثال آن وثآلیل وچون تازهٔ آنرا بر ثآلیل بمالند آنرا زائل سازد وچون یک پارچهٔ ازدو پارچه تخم آنرا بر ثآلیل بچسپانند آنرا قطع نماید وتخم آن سرد وخشک وبسیار قابض ومحلل اورام وجهت بروز مقعد ونزف الدم نافع ومضر معده ومجفف اعضا مصلح آن بهدانه ونبات بدل آن بوزن آن هریک از قوط وتراشیت ومقل مقدار شربت آن تا پنج درم است ودرم بری وآن ثمر خاری است بقدر ذرعی وشاخهای آن پراکنده وخارهای آن تند وریزه وکل آن زرد وداغدار وثمر آن شبیه بکردهٔ کوچکی ودر قزوین کیاه آنرا ... ک نامند وخرنوب

نبطی مرا د از آن است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن بآلت نیست و چون باحنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامهٔ رنگین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند *

خروع * بکسر خا و سکون راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و به شیرازی کنتو و بترکی کرچک و بهندی آرینڈ نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مائل به بنفشی و دوم قوی تر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شرفها از آن بلند تر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار اللهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفهٔ بارده و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانهٔ آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کثیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و پادزهر آن ریباس و عصارهٔ رمان و بدل آن عشر آن دند است و ضماد آن جهت تحلیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر حمره که باد سرخ نامند برگ آن ضعیف تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصارهٔ تازهٔ آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم بارد بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حارهٔ چشم و ورم زیر گلو و مائوا اعضای بعیده و مقیی و مسهل و آشامیدن ده مثقال آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری و مدر نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد گوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبهٔ سر و ورم مقعده و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب کندنا جهت بواسیر شرب او ضماد او چون در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آنرا بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبهٔ کافور خالص اصلی در عین گرمی سر آنرا باز کرده در آن اندازند و باز سر آنرا بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را نیمگرم کرده بمالند زائل گرداند و جوشانیدهٔ آن باصلح المحبه و خردل و تکه مین بدان جهت گزازو داء الحیه و اقسام توبا و کلف بعد بدل آن روغن تربت است اهل هند بید انجیر را دافع جذام دانسته اند * خروع

خرموش * بهندی کهوس نامند * ماهیت آن نوعی از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ میکند و بیران غالب می آید * افعال و خواص آن پوست خشک شدهٔ آن جهت بواسیر مجرب و استنجا بطبیخ آن نیز همین اثر دارد و در خرموش

سائر خواص از موش اقوی است

* فصـــــل الخاء مع الزای المعجمة *

* خزامی * بفتح اول و زای معجمه و الف و فتح میم و الف گویند که بفارسی شب انبوی و شب بوی نیز نامند خصوص سفید آنرا و بعضی گل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است و بعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی خیری دشتی و بشیرازی اروانه نامند و انطاکی غیر خیری دانسته و گفته که گیاهی است لطیف قریب ببنفشه و در از زدرماه الهی میروید و در حیزران میرسد و منبت آن کوهستان و میان رودخانها و گل آن شبیه ببنفشه مائل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو زیاده از فاغیه و قریب بنسرین و تخم آن مائل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بعکس هیئت اصلی غرس نمایند و یا صلیبی شق نمایند بنفشه میگردد و یوسف بغدادی صاحب اختیارات و دیگران نیز خیری بری دانسته و گفته اند که گیاهی است شاخ آن دراز و برگ آن ریزه و گل آن سرخ مائل ببنفشی و آسمانجونی و خوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند و از گلهای حدایق بری دیگر نیز و منبت آن زمینهای رملی و نرم و از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر خیری باشد * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرمتر از گیاه آن * افعال و خواص آن گل آن ملطف و مسخن و مفتح سدهٔ دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سدهٔ آنها و مدر فضلات چون سه درهم آنرا بیاشامند و فرزجهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم و خوشبو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن از آن و برودت و احداث گرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و بدستور آشامیدن آن و طلای خشک آن جهت تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضماد آن با آرد جهت اندمال جراحات و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت رفع بدبوئی عفونات و روغنی که از آن ترتیب دهند قائم مقام نفطاست و مصدع محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت گل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و پیاز و برگ و تخم آن در افعال ضعیف تر و غیر مستعمل اند *

* خز * بفتح خا و سکون زای مشدده * ماهیت آن باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم و پشم و کرک که بعربی قز نامند ترتیب میدهند و خز خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر موهای خشن بز و امثال آن میباشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و گرده و جهت فالج و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و آشامیدن آن جهت فتق اعصاب و اعضای عصبانی و ذرور سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع *

* خزف * بفتح خا و زای معجمتین و سکون فا بفارسی سفال نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت آن بسیار خشک و با اندک حرارت * افعال و خواص آن ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یابسة المزاج مانند غضروف و وتر و جهت اصلاح جلد و سفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و جوششها و رحزاز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و ختازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقهٔ قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن مضر اعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزفیکه در آن نمک یا خزف پارهائیکه در نمک و یا سنگریزهائیکه در نمک پیدا میشود جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ بارده مرغوب و اجفان چشم مؤثر

* فصـــــل الخاء مع السین المهملة *

خس

* خس * بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند * ماهیت آن نباتی است معروف بستانی و بری میباشد بستانی دو صنف است یک صنف برگ آن عریض و بلند تا یکذرع و نرم و چرب و شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار میروید و وفور دارد و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران نمیبارد میروید ولیکن بوفور و خوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی دولکی است و آن نیز دو صنف میباشد یکصنف برگ آن سبز کمرنگ و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سر برگهای آن اندک بنفشی و نازکی و چربی و شیرینی این از آن کمتر و برگهای این هر دو صنف درهم پیچیده مانند غنچه و مدور و هرسال تخم آنرا تازه بتازه از فرنگ میآورند و در زمستان می کارند و هر چند هوا سرد تر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و اما خس بری برگهای آن باریکتر و بلندتر و بی چربی و اندک سخت تر و سبزتر از بستانی و تلخ و ساق آن با لبنیت بسیار و بعضی از آن افیون بعمل میآورند ولیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیفتر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله بنرمی و صلابت و جودت زراعت زمین بر میگردد یعنی در زمین نرم جید که آب باری آن بحد لائق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست * طبیعت بستانی آن سرد و تر در اول دوم * افعال و خواص آن صاف کنندهٔ خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس بدرستیکه خون را صاف میکند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع اورام حاره و ملین و مدر بول خصوصا ناشستهٔ آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده است از شستهٔ آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و قرحهای حاره و قرحهٔ مثانه و مجاری بول و حرقت آن مفرد و یا امور که جهت بر انگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و هلیلهٔ پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و ورم حار و حمره و وثی و ذرور سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد منحرکه و اشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و بادام الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع صبیان و منع مستی شراب موثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قویتر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش

سیاه است و سبل ورم آن مسهل کیموس مائی و مدر حیض و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شربا و طلاء و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع غرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین

خس

* خس * بفتح خا و سکون سین بی نقطه لغت هندی است * ماهیت آن ریشهٔ گیاهی است که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بر آن آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد و خنک میباشد و با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر آن را میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشهای باریک کج واج و کوهی ارمانند ریشهٔ سنبل رومی و از آن غلیظتر و بلندتر بقدر نیمذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه بامل که کولان نامند و گویند بیخ اذخر آجامی است و در اذخر اشاره بدان شد و گفته اند ریشهٔ والا است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد

* فصل الخاء مع الشين المعجمة *

خشخاش

* خشخاش * بفتح خا و سکون شین و فتح خاء معجمتین و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است اما خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن مشرف و مزغب طولانی و سرقبه و کوزهٔ آن مشرف و قبهٔ کوزهٔ آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون ذکر یافت و در ایام بهار میرسد * طبیعت پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته اند و افیون نا گرفتهٔ آن قویتر از افیون گرفته * افعال و خواص آن پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید و ردع خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصارهٔ آن که کوکنار نامند سود و مائل برطوبت در آثار قویتر از تخم آن مدمن آن مرخی اعضا و مشوش کنندهٔ حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حارهٔ یابسه و منشط مضر ریهٔ مبرودین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم و تخم آن در دوم سرد و در اول تر مخدر و منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن دو درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبهٔ ریه و سرفهٔ حار یابس و نفث الدم و تپ دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حارهٔ آن و با مثل آن مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال خصوصا بو دادهٔ آن با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بو دادهٔ آن جهت رفع بیخوابی موثر و دو درم آن تا پنج درم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر و منوم و مسدد مقدار شربت تخم آن تا ده درم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنگرهٔ آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و تسکین تشنگی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شربا و نیز تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضمادا مقدار شربت آن تا پنجدرم و همچنین چون بعد از رسیدن جملهٔ آنرا در آب طبخ دهند ولیکن ضعیف تر از قرص آنست و گل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحهٔ قرنیه اکتحالا و طلای آن جهت رفع آثار قروح و با آب کشنیز جهت نملهٔ ساعیه و قروح خبیثه

ضماد او وروغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند مخدر ومسکن دردهای حار ورا ورام وجهت نزله ومرفهٔ حار شربا وتسکین درد گوش وتحلیل ورم حار آن قطورا مفید وآب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه واسهال مزمن لعوقا نافع خصوصا با قاقیا وعصارهٔ لحیة التیس وآب مطبوخ آن نطولا جهت رفع بیخوابی ومالیدهٔ کنگرهٔ آن با آرد جو جهت حمره واورام حاره ضماد او وطبیخ بیخ آن جهت جگر ملبل وترقیق خلط غلیظ معده شربا مفید وچون برگ نازک تازهٔ نورستهٔ آن را درآب طبخ دهند مانند بقول دیگر با روغن وپیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح وتنویم آورد وحبس اسهال نماید وبدل خشخاش کاهو است

خشخاش بری
* خشخاش بری * ماهیت آن خشخاش اسود است وبرگ آن خشن تر وزغب وتشریف آن زیاده از خشخاش بستانی وگل آن ملون بالوان سرخ وبنفش وسیاه وکبود وغیرها وتخم آن سیاه وباصطلاح اطبای سابق افیون عصارهٔ آنست وباصطلاح جدید افیون لبن آن * طبیعت آن درآخر سوم سرد ودر دوم خشک * افعال وخواص آن در جمیع افعال برگ وتخم از بستانی قوی تر وجهت حرارت جگر وسیلان رحم نافع وطبیخ بیخ آن درآب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید مفرد ماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی واز تخم آن یک مثقال بدل آن کاهوبری است در اکثر مواد *

خشخاش منثور
* خشخاش منثور بفتح میم وسکون نون وضم ثاء مثلثه وسکون واو وراء مهمله ومنثور ازان جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد وآن قسمی از خشخاش بری است وبرگ آن شبیه ببرگ تره تیزک ورازیانه وباخشونت ومائل بسفیدی وساق آن خشن وقبهٔ کوزهٔ آن کوچک شبیه بقبهٔ شقایق ودرقوت از خشخاش بستانی قوی تر واز خشخاش سیاه ضعیف تر

خشخاش زبدی
* خشخاش زبدی * بفتح زای معجمه وباء موحده وکسر دال مهمله ویاء نسبت * ماهیت آن گیاهی است بسیار سفید وسبک وساق آن بقدر ذرعی وبرگ آن بسیار ریزه ودرازو بیخ آن باریک وثمر آن متصل ببرگ آن وسفید ومستعمل وچون جمیع اجزای آن سفید وسبک مانند زبد است لهذا ازبدی نامیده اند ودر وسط تابستان میرسد * طبیعت آن بغایت گرم وتند ومانند جبلاهنک واز جملهٔ سموم است * افعال وخواص آن مقی ومسهل قوی وجهت تنقیهٔ دماغ ودفع بلغم وصرع باماء القراطن بقی وتخم آن تایک درم جهت اسهال بلغم مفید وزیاده ازان مستعمل نیست زیراکه بسبب سمیت قتال است ومعالجهٔ کسیکه آنرا خورده باشد معالجه جبلاهنک است

خشخاش مقرن
* خشخاش مقرن * بضم میم وفتح قاف وراء مشدده وسکون نون وآنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها واماکن خشنه میروید * ماهیت آن گیاهی است سفید ومزغب وبازواید مانند اره وبرگ آن شبیه ببرگ قلومس وگل آن زرد وثمر آن شبیه بشاخ گاو ومنحنی وازین جهت مقرن نامیده اند ودر جوف آن دانها مانند حلبه وکوچکتر ازان وغیر جبلاهنک است چه دانهٔ آن زرد است ودانهٔ این زرد نیست وبعضی مردم گمان غلط برده اند که شیاف مامیثا مستخرج از نبات آنست ووجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن باماء العسل حابس ومقطع اخلاط بقی واسهال واکتحال گل آن بازیت جهت تنقیهٔ جراحات وخشکریشهٔ آنها وآشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه وطبیخ بیخ آن جهت علل باردهٔ جگر وعرق النسا وترقیق اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع

خشاب
* خشاب * بضم خاء وفتح شین هرد ومعجمه والف وباء یک نقطه وخوشاب هوا ونیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوها است مانند آلوبالو وزرد آلو وسیب وبه وامرود ومویز وامثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید ومانند شراب آنها است * طبیعت مجموع آنها الطف از اصل آنها است * افعال وخواص آن هریک آن راجع است بانچه ازان اخذ مینمایند مثلا از آلوبالو جهت تسکین عطش والتهاب واصلاح خلط محترق ودرد سپرز واز به جهت تقویت اعضای رئیسه وارواح وقوت هاضمه ورفع عفونات واز سیب جهت رفع خفقان وغثیان وقی صفراوی والتهاب وحرارت کبد ویرقان اصفر واستسقای حار واز مویز جهت تصفیهٔ صوت وتفتیح سدد ویرقان واز لیمون جهت تقویت معده وتسکین حرارت کبد وبواسیر حار ولینت طبع صفراوی وزبون ترین همه خشاب زرد آلو است ومجموع مولد ریاح مصلح آن ها انیسون ومصطکی است

خشکنجبین
* خشکنجبین * بضم خاء وسکون شین معجمتین وفتح کاف وسکون نون وفتح جیم وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون معرب از انگبین خشک است * ماهیت آن عسلی است بغایت خشک وتند بوی که از جبال فارس وحد ودکازرون خیزد وگویند شبنمی است که براشجار انجامی افتد سبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد ودر تنکابن شکری ودردیلم وطبرستان اسپ دندان می نامند * طبیعت آن درچهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن درغایت جلا وتقطیع وتحلیل لزوجات وسرخ آن قویتر از سفید آن وسبز آن بسیار گرم ومائل بتلخی وسیاه آن قریب بعسل بلادر ولهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تایکدرم وزیاده ازان محرق اخلاط ومهلک وبدل آن بوزن آن عسل ونیم وزن آن کز انگبین وگویند یک وزن ونیم آن عسل است

خشک نان
* خشک نان * وآنرا خشک نانج که معرب خشک نانک است نامند * ماهیت آن نانی است که از آرد گندم خمیرآنرا بشیرج سرشته باشند سازند * طبیعت آن گرم وتر دردوم * افعال وخواص آن مولد خون جید ومغذی وفربه کنندهٔ بدن وجهت اصلاح لاغری کرده وتقویت باه نافع ولیکن عسر الهضم ومولد ریاح غلیظ ومصلح آن سکنجبین ومصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

* فصـــــــل الخاء مع الصاد المهملة *

خصیه
* خصیه * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وهاء * ماهیت آن معروف است وزبون ترین اعضای حیوان است از هر حیوانی که باشد وبهترین همه خصیهٔ خروس فربه است وگفته اند نیکی وبدی آن بحسب حیوان برمیگردد * طبیعت آن گرم ورطوبت بر آن غالب وبعضی سرد وخشک گفته اند واول اصح است * افعال وخواص آن از هر حیوانی دیر هضم آن مذکور میشود وخصیهٔ خروس فربه مبهی ومولد منی وخون صالح اما بطئ الهضم مصلح آن انجدان وفوتنج کوهی ونمک وصعتر ونمک سود نمودن آنست

* خصی الثعلب * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وضم یا والف ولام وفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام وسکون باء موحده بیونانی ساطیون وساطیوریون وبعضی طرفلن یعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد * ماهیت آن بیخی است سفید شفاف از خولنجان کوچکتر وطعم آن شیرین وبالزوجت واندک تندی وبوی آن شبیه ببوی منی وچند نوع میباشد یکی دانهای آن مانند دو بیضهٔ کوچکی که بهم پیوسته باشند واز هر بیضهٔ ریشهٔ باریکی درازرسته ودر آخر هر ریشه دانهٔ کوچکی پیوسته وهرچند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد واز ین جهت آنرا قاتل اخیه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور واین نوع را تخم نمیباشد وبرگ این شبیه ببرگ پیاز وازان اندک عریضتر

ومفروش بر روی زمین ولرم وسه عدد میباشد ونوع دوم تخم آن سیاه صلب براق ونوع دیگر ساق آن بقدر شبری واز وسط آن ساقی روئیده وبربالای آن دو عدد یا سه عدد دکل زرد رنك ودر وسط گل تخمی سیاه وساق این سرخ رنگ وبرگ این شبیه ببرگ سوسن آزاد که زنبق است وبیخ آن بقدر جوزی وبیرون آن سرخ واندرون آن سفید وبالز وجت وشیرینی منبت آن جبال واماکن نمناک وبیشتر در روم ومصر بهم میرسد اما رومی بهتر وفرق میان هردو بدان است که مصری را درحین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی واین بالید تر وشفاف تر ازمصری است ودرحزیران میرسد وتاده سال میماند طبیعت نوع اول آن گرم تر در آخر اول ونوع دوم در دوم ونوع سوم درسوم وسه با رطوبت فضلیه • افعال وخواص آن مبهی ومقوی عصب وجهت کزاز وتشنج یابس وتمدد وفالج ولقوه ومولد دم صالح ومنی ومقوی باه ونعوظ وطلای آن با روغن گل مقوی موی وروپانند • ومانع سقوط آن مقدار شربت آن تاده مثقال مضر فم معده • مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه وتخم زردک وگویند هرکه نوع اخیر را قلع کند دست او بحبس وحرکت کرده وچون آنرا بسوزانند وباموم وروغن زیتون ویا باسرکه تدهین کنند رفع آن کرده ونوع اخیررا درامراض سوداوی وبلغمی مانند فالج ولقوه وتسمین بدن ورویانیدن حصاة کرده وتقویت باه وآوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ کرده واز مفتقور قویتر دانسته اند واطبای هند اردو چون برگ آنرا با زعفران واندک مشک سائیده حمول نمایند وبا شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد وحامله شود ومجرب دانسته اند وتخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ ومکثر وخواص مضر محرور ودر رفع معده • مصلح آن سکنجبین وعصاره لسان الحمل وشکر مقدار شربت از بیخ آن تا یکعدد واز تخم آن تا یک درهم ودر هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا خصیة الثعلب است واطبای هند اردو شاید نوع اخیر آن باشد ویا شبیه بدان واین گل مخصوص بنگاله است درهند وجای دیگر نمیشود اول از زمین گل برمی آید بعد از آن برگ در رائحه وشکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان ونیم وزن آن انجره وگویند بوزن آن تخم اسپست •

• خصی الدیك • بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف • ماهیت آن صاحب تحفة المومنین نوشته که حب البان است ومولف تذکره وغیره غیر آن دانسته وگفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب واطول از آن ودانه آن بقدر آلوبالو وبزرگی وسفید است • طبیعت آن در دوم گرم وخشک • افعال وخواص آن مسهل بلغم لزج ومحلل ریاح وجهت عرق النسا ومفاصل وضماد آن جهت تحلیل صلابات واوجاع مفاصل وعرق النسا نافع ومصدع ومکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن زیره • خصی الدیك

• خصی الکلب • بفتح کاف وسکون لام وباء موحده بیونانی ارخص نامند • ماهیت آن گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یك شبر وبرگ آن منبسط برروی زمین ویا قریب بدان وشبیه ببرگ زیتون ولرم تر ونازکتر وبلند تر ازان وگل آن بنفش وبیخ آن شبیه ببیخ بلبوس وبلند تر وبار یکتر ازان وسفید ومضاعف ومزدوج مانند دو زیتونی که باهم متصل شده باشند یکی بالای دیگری ویکی ممتلی از رطوبت لزجی واین را ماده نامند ودوم رخومتشنج واین را نر نامند وگاه این بیخ را جوش داده مانند بلبوس میخورند ومنبت آن مواضع حجریه ورملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ وتا نیم ذرع وگل آن ریزه باهم متصل بشکل سرو ونقش شبیه بشکل اصابع صفر ونوشته که حقیرود رفیروز • خصی الکلب

کوه هرد ورامشاهده نمود همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه کل اصابع صفر بهم متصل نیست وسرخ ارغوانی است • طبیعت آن گرم وخشک قریب بسوم ودر بیخ بزرگ آن رطوبت فضلیه وکوچک آن بی رطوبت وحدت وگرمی این زیاده از آنست • افعال وخواص آن محلل اورام بلغمی ومسمن رئه وبزرگ آن محرک جماع بقوت تمام وکوچک آن قاطع آن وگفته اند بزرگ ماده آن ماده ام که تر وتازه است محرک آنست خصوصا جوشانیده آن در شیر بز وچون خشك کرده این نیز قاطع شهوت جماع میکرده وگویند هریک را که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میکرده اند ومشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر میزایند وچون قسم کوچک آنرا دختر ومسمن رئه است مصلح آن صمغ وخشخاش ونوع دوم ساق آن بقدر یک شبر وبرگ آن شبیه ببرگ کندنا واز آن بلند تر وعریض تر ودر آن رطوبتی چسپنده وگل آن بنفش وبیخ آن مانند دو بیضه کوچک متصل بهم • طبیعت آن گرم وخشک درسوم • افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت حبس بطن وقطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه وتنقیه قروح ومنع نمله ساعیه از انبساط وقطع عفونت آنها وزائل کنندۀ آثار جلد وقلاع دهان وبدستور ذرور آن براورام وقروح خبیثه • خصی العجاجیل

• خصی العجاجیل • خصیۀ گوساله است چون خشک کنند وباشراب بیاشامند نعوظ تمام آورد ومقوی باه بود • خصی الایل

• خصی الایل • خایۀ بزکوهی است چون خشک کنند وباشراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع

• فصل الخاء مع الطاء المهملة •

• خطاف • بضم خاء معجمه وفتح طاء مشدده مهمله مشاله والف وفاء بعربی ابابیل وبفارسی پرستوک وبترکی قرلانقوج • خطاف
وبدیلمی حجلا وبهندی سیالی وکنهیا وپت دبوری نامند • ماهیت آن از طیور معروفه است • طبیعت گوشت آن دراول سوم گرم وخشک • افعال وخواص آن کباب گوشت آن مفتح سدد ودافع یرقان وامراض سپرز وسنك مثانه وآشامیدن یک مثقال خشک محروق آن جهت قوت باصره وده درم از نمک سود خشك آن جهت خناق وغرغره خاکستر آن با آب جهت خناق وجمیع امراض لوزتین وحلق وبدستور با عسل وطلای سوختۀ آن برحنك نیز همین اثر دارد واکتحال محرق بچۀ آن با خون مقوی باصره ودماغ آن با عسل ویا با سرگین وبدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب وجرب وبیاض وسبل وظفره نافع وهمچنین خون گرم گرم آن وسرگین آن بغایت جالی وجهت نیکوئی رنگ رخسار ورفع بهق وآثار جلد وبا زهرۀ گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند وخوردن آب معصور مدقوق آن با قندرس باد زرج جهت اخراج جنین میت صریع الاثر وبدستور یك مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده با شند جهت عسر ولادت موثر ومعوطزهره آن جهت سیاه کردن موی سر وریش وبوسف بغدادی گفته مخصوص بسفیدی قبل از وقت است وباید که در آن وقت شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود وطلای چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید وچون در رمالی دو بار بچه میدهد هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچۀ اول را بشکافند دو سنگریزه در آن ظاهر میگردد یکی یکرنگ ودیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند وپوست آنرا بگیرند ودر آن بسته در کردن ویا بازوی صاحب صرع ببندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند وسنگ ملون را چون در حریر سفید بپیچند وبا خود نگاه دارند باعث جاه وقضای حوائج گردد وامین الدوله گفته سنگ ملون

سرخ میباشد وتعلیق آن جهت رفع فزع مؤثر وگویند چون بچهٔ آنرا با زعفران وامثال آن زرد کنند بنحویکه درحین رنگ کردن مادر وپدر او نبینند جهت رفع زردی بچهٔ خود سنگ یرقان را بآشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید ودر بحر الخطاطیف ذکر یافت وچون سر ماده ونر آنرا مرده با آتش سوخته درشراب قومیکه شراب مخمورند ازاله سکر نماید ورد *

خطمی

* خطمی * بفتح خاء معجمه وسکون طاء مهمله وکسر میم وباء وبکسر خا نیز آمده واسم او یونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است * ماهیت آن گیاهی است معروف واز انواع خبازی شمرده اند وگل آن سفید وسرخ والوان مختلف وبهترین همه سفید وانچه بیگل باشد خطمی نیز نامند ونوع ارغوانی کبود آنرا بهندی خیرو نامند * طبیعت آن جالینوس سرد وتر دانسته وشیخ الرئیس گرم باعتدال گفته وتخم وبیخ آنرا درقوت مانند گل آن واز آن بسیار قویتر وتجفیف آن بیشتر ولطیفتر ودیگران معتدل القوی ومایل بسردی وتری دانسته اند * افعال وخواص ومنافع آن محلل ومنضج ورادع ومرخی وملین وگل آن ضعیفتر از تخم وبرگ وساق آن وضماد برگ آن جهت اورام دماغ وبیخ گوش وتضمیخ ونفخهٔ اجفان والتیام قروح وتسکین وجع اورام وتحلیل آنها وخنازیر ونضج خراجات ودمل وورم پستان ومقعده وجراحات وحزاز وشکستگی اعضا وعرق النسا ومفاصل که همه از گرمی باشد وبا روغن زیتون جهت گزیدن هوام وسوختگی آتش وبا پیه مرغابی جهت درد مفاصل وعرق النسا ورعشه وباد وبه مناسبه ورم غیرها جهت ذات الجنب وذات الریه وضماد پختهٔ آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر وبطول آن جهت نرم داشتن موی وجلوس درطبیخ آن جهت ورم مقعده وانضمام فم رحم زنان عقیم مفید وتخم کوبیدهٔ آن جهت سنگ گرده ولعاب خام آن با شکر نیم گرم نمود جهت حرقهٔ حار ورفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد وضماد آن با سرکه بشرط آنکه درآفتاب ننشینند جهت رفع بهق وبا روغن زیتون وسرکه جهت سموم حیوانی وچون بگیرند یک جزو از آن باد وجزو خرما وبا سرکه بسرشند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب وخائیدن آن جهت تسکین عطش وچون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند ودست وپارا مکرر با آن بشویند جهت رفع شقاق وتقشر جلد کف دست وپا نافع وطلای مطبوخ آن بورم اسب جهت رویانیدن آن وپوست بیخ آن بغایت ملین وقوی التحلیل وآشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر وقولنج وسدهٔ امعا وقرحهٔ آن واسهال صفراوی وحرقة البول وامعا وورم آن واسهال ردی وبدستور تخم آن جهت امراض مذکوره وباشراب جهت عسر البول وتفتیت حصاة وفضلات خام مثانه وعرق النسا وشقاق عضلات ومضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار وچون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته درآب گذارند ودر زیر آسمان شب نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد طلای آن جهت رفع تضمیخ پلک چشم مؤثر وجهت حرقهٔ حار ونفث الدم مجرب وطبیخ آن نیز همین اثر دارد وجلوس درطبیخ آن جهت تحجر مفاصل وصلابت اعضا واغتسال بوی مانع تشقق آن ونیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک وروغن سوسن وآرد باقلا جهت تعقد مفاصل وتحلیل اورام صلبه نافع وحقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره وغیر آن وطلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل وبا عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام وحمول آن با پیه بط یا مرغابی وصمغ البطم جهت ورم رحم وانضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصارهٔ زرشک وعسل ورازیانه وگویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال واز طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی وصمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن بگیرند زرد وسرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش وحبس بطن وقی صفراوی مجرب گفته اند

* فصل الخاء مع الفاء *

خفاش

* خفاش * بضم خاء معجمه وفتح فاء مشدده والف وشین معجمه وبفتح خا نیز آمده * وخشاف ووطواط وبفارسی شب پره وبشیرازی موش کور وبهندی چمگادر ودر بنگاله چمک رپی نامند * ماهیت آن طائری است معروف بخلاف طیور دیگر وچهار پا دارد ودندانها وپشم ومانند چهارپایان بچه بار آورد وحیض می بیند وآبستن میشود ومیزاید وشیر میدهد وپرواز مینماید مانند طیور ولیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع وعظام رقیق کشیده که آنها را حرکت میدهد ومنقبض ومنبسط میسازد وسیاه رنگ وبسیار ضعیف البصر است ولهذا در روز بسبب روشنی وتابش شعاع آفتاب از آشیان خود برنمی آید واگر آشیان آنرا خراب کنند وبرآید علیواج وکلاغ آنرا میگیرند وشب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی برمی آید وپرواز مینماید ودر زاید النور کمتر برمی آید واز این جهت مرض روزکوری را خفش وصاحب آنرا اخفش مینامند * طبیعت آن درسوم گرم ودر چهارم خشک وحرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن * افعال وخواص آن آشامیدن مرقهٔ پختهٔ آن مسهل فضلات وزرداب ودافع استسقا ودرد ورک ومهرا پختهٔ آن در روغن زیتون وزنبق جهت فالج ورعشه واوجاع مفاصل وظهر ونقرس وتحلیل اورام بارده ودر روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون مکرر نمایند وطلای مطبوخ مهرای آن درظرف آهنی با سمی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد وصاف نمایند جهت فالج قدیم ورعشه وربو ونقرس ودرد اعضا ومنع اسقاط موی ومنع بزرگ شدن پستان بغایت نافع وطلای مهرا پختهٔ آن درآب بر احلیل جهت رفع حبس البول وبدستور قطور آب مطبوخ آن درسوراخ قضیب وجلوس درطبیخ آن جهت فالج واسترخا واکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب وبا عسل جهت بیاض وچون خون آنرا بر عانهٔ صبیان طلا نمایند موی نروید وچون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد واکتحال آن رافع غشاوه است وخاکستر آن جهت حدت بصر وطلای بیاض آن وچون درشراب اندازند رافع مستی آنست وطلای زهرهٔ آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب درحال ومالیدن دماغ آن بر احلیل قدم جهت تهییج باه وسرگین آن بسیار گرم وخشک تا چهارم واکتحال آن جهت رفع بیاض وطلای آن جهت رفع ثوبا وشیر آن نیز بسیار گرم وکریه الرائحه وبسیار رجالی وباصمیت ویکمثقال آن کشنده وربع درم آن مخرج حصاة ودرمعروف آشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی وکوچکتر وبزرگتر از آن ومتخلخل شبیه بقلی وسفیدتر از آن وسوراخ دار وطلای آن جهت قلع ثالیل وستردن موی از بدن ومنع بزرگ شدن پستان ولیکن مقرح جلد است وبول آن نیز مانند شیر آن وحار واذابه دمند مواد واکتحال آن جهت بیاض عین ولبن آن نیز جالی بیاض ونافع است ولیکن هردو مضراند بچشم اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آنرا در زیر بالین شخصی بنحویکه آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نماید وبدستور چشم ودل آن همین اثر دارد ودفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است ودود آن در سوراخ موش باعث گریختن موشان است از آن خانه وتعلیق دل آن معین بر جماع ونیز گفته اند که چون میان خطاف وخفاش عداوت است وخفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود میآورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن وچون گردن نوع کبیر که بهندی بادر نامند از بیخ قطع نمایند وذکر او در جوف تهٔ آن گذارند قوت باه بخشد ومالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست

* فصل الخاء مع اللام *

* **خل** * بفتح خاء معجمه وسکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند * **ماهیت** آن از اکثر چیزها مانند انگور ومویز وخرما وانجیر وشکر وآب نیشکر وتوت وعسل وامثال اینها مرسومه آید از ترش وشیرین واز حبوب نیز مانند برنج وغیره * ترتیب مثل عنب وبهترین همه انگوریست که آب انگور را گرفته صاف نموده ویا بدون تصفیه با ثفال عنب درخم خزفی ویا چینی که اندرون آنرا پیه مالیده باشند ریخته وبرهرده رطل ازان ده رطل سرکهٔ جید ریزند وسر آنرا بپوشند وبگل بگیرند ودر آفتاب ویا جای گرم بگذارند تابرسد ویا آنکه اولا دران سرکه نریزند وبگذارند تا خوب بجوش آید وخمر گردد پس دران سرکه ونمک بریزند وبگذارند تابرسد وترش گردد وخل خمر عبارت ازین است ویا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد وخل تمر یعنی سرکهٔ خرما آنست که بگیرند خرما را ودر هرده رطل آن چهل وپنج رطل آب گرم شیرین صافی ریزند ودر خم تازهٔ مقیر ویا پیه آلود ریخته سر آنرا بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده ودر ده رطل ازان یک رطل سرکه جید ونیم اوقیهٔ نمک ریزند ودر خم کرده درجائی گذارند که آفتاب همیشه بران بتابد تابرسد واز آب نیشکر وتوت ومیوه های آبدار وبسیار مانند آب انگور است واز مویز وانجیر ونیشکر خشک کم آب وامثال اینها مانند خرما است واز شکر وعسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هرده رطل آن چهل رطل آب باشد وصاف نموده درخم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکهٔ تند کهنه وقدری نمک داخل آن نمایند وباز بگذارند تابرسد * **طبیعت** آن انگوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل وجوهر بارد لطیف کثیر ودر دوم سرد وخشک وگویند خشکی آن در سوم است وخرمائی ومویزی وانجیری وعسلی وبعض اینها قریب بدان وعسلی گرم وتر وخشکتر ازان وبعضی کمتر ازانست وقوت قابضهٔ آنچه دران تمغیت باشد مانند خل متخذ از کمثری وتفاح وسفرجل وامثال اینها زیاده وخل مرکب از سه جزو میباشد جزو حار ناری که قوت تفتیح ونفوذ آن ازانست وجزو بارد ارضی که قوت قابضهٔ آن ازانست وجزو مائی بارد رطب واین غالب برهمه است وازین جهت مرخی ومضعف اعصاب است * **افعال وخواص** آن قابض وبسیار مجفف وسریع النفوذ در ماننده قوی ادویه با عضاو ملطف وقاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا وتطول آن بتنهائی ویا با روغن زیت ویا روغن گل ممزوج با هم جهت صداع حار صداعیکه از آفتاب بهمرسیده باشد ویا از صفرا ویا ابخارات حار ویا حمام گرم وبه مستور تر نمودن پارچه بدان ویا با سرکهٔ که در گلاب جوشانیده باشند ویا پرپیش سر انداختن وبوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سدهٔ مصفاة ونزلهٔ حار وصداع گرم وتقویت دماغ حار ویا با ادویهٔ مناسبه مانند روغن بادام وروغن گل وگلاب وآب خیار وامثال اینها جهت تسکین صداع حار وسرسام وهذیان وبه مستور بخور آن جهت امراض مذکوره وتفتیح سدهٔ خیشوم وهمچنین چون بر آجر گرم ویا سنگ گرم کرده ریزند ویا سنگریزه ویا آجر گرم کرده دران اندازند وبخار آنرا بگیرند چون بکوزن سرکه ودو وزن آن آب وقدری شکر در ظرف خزفی سربسته که برسر آن قمعی گذاشته واطراف آنرا بخمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده بجوش دهند قدری پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک وبملایمت بر آید وبر ورم گلو وحلق رسانند وبعد سه ساعت تبدیل کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد انشاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمنهٔ زیر چشم وخون مرده تحت جلد الاذن تطور آن جهت قتل کرم گوش وتسکین درد آن مجرب وبخور آن جهت دوی وطنین وثقل سامعه وتفتیح سدهٔ مصفاة وباعث حدت سامعه الفم چون یک اوقیهٔ پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود که تهدر آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هرروز دو درهم آنرا بیاشامند جهت

بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع ومضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان کلا کند وباشند با زاج سفید جهت تصفیه وجلای دندان وجهت قطع خون لثه وسستی آن ویا شبت جهت رفع تحرک اسنان وغرغرهٔ آن جهت منع سیلان فضول بحلق وخناق وسقوط لهاة ودرد دندان ویا زیره وسعتر جهت تسکین درد دندان وقروح لثه وخوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده وسرفهٔ مزمن ونفس انتصاب که از گرمی باشد وخل جوز که گردکان منکامیکه مغز آن بند نی بود درسرکه اندازند وبگذارند تا برسد وبدان غرغره نمایند جهت خناق وامراض مذکورهٔ دهان انفع اعضاء النفس والغذاء والنفض خل عنصل جهت سرفهٔ بارد وضیق النفس وامراض دماغی وطحال واستسقا وخوردن سرکه جهت رفع تشنگی واعانت برهضم وقطع نزف الدم اعضای باطنی وتحریک اشتها وگداختن بلغم وسپرز وتقطیع صفرا وتفتیح سدهٔ ماساریقا وسپرز ورساننده اثر ادویه بطحال بمناسبت ترشی طعم سودا که در طحال است وسداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده وطعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده القی قی کردن بعد خوردن کرم کرده آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله وجمود خون وشیر در معده وبا نمک جهت رفع ضرر فطر وسمک دیوانه گزیده خصوصا سرکهٔ انگوری وآشامیدن سرکهٔ که انجیر با مویز با پوست بیخ کبر دران خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز واستسقا وسرکهٔ که دران اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا ورفع برودت رحم القروح والاورام والجرب تحقین بسرکهٔ گرم کرده با نمک بعد حقنهٔ لینه جهت قروح امعا وقروح ساعیه وطلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه وحمره وبثور وحمره نمله وجرب متقرح وبواسیر وداحس وتوبا وورم ظاهری وباطنی ومانع ورم جراحات تازه وخارش بدن وگزیدن حیوانات سمیهٔ حاره وسوختگی آتش ونیز طلای آن مانع قبول ماده است از سجاو رخود وتطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی وجهت نزف الدم ظاهر وقطع سیلان آن وضماد انجیریکه در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو وخشونت آن ویا کبریت جهت نقرس ویا بزرقطونا جهت کیهٔ ارمنی که دانه مال نامند مجرب با نکرا وعسل ویا آرد جو جهت خناق وورم پستان ویناگوش ورحانراورام حاره ویا حرمل جهت خدر وکزاز ووجع مفاصل ویا رماد کرم جهت غدد وورم بارد ونثور آن که برسنگ گرم ریزند جهت بواسیر ومضر پیران وسوداوی مزاجان وصاحبان امراض ریه مانند سرفهٔ تازه وخشک وغیرها ورباح غلیظه ودرد مفاصل وضعف احشا وباه ورحم مضر اعصاب واعضای عصبانی ویاء ونافهین ومبرودین وسداومت آن مورث استسقا وضعف بصر وزردی رنگ رخسار ورعشه ولاغری بدن مصلح آن شیرینها وگوشت آب چرب وشراب مرغ غلیظ ودر رفع ضرر سرفه شیرینی وروغن بادام وادویهٔ ضعیفة الحرارة ودر ضعف اعصاب عسل وادویه حاره ودر سجح لعابها مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی امور شراب ودر بعضی آب لیمونست وگویند سرکهٔ نارجیل وتاری مضر عصب لیستند

* **خلاف** * بکسر خاء معجمه وفتح لام والف وفا وبفتح خا نیز آمده * **ماهیت** آن شامل بید مشک وبید بری وبید مولهٔ است واز مطلق آن مراد بید بری است که صفصاف وبفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم ورنگ چوب آن سفید اندک رخو وبرگ آن باریک وبلند تا بشبری وگل آن در ایام بهار بعد روئیدن برگ از شاخها وبین برگها میروید زرد رنگ واندک خوش بو وباریک وبلند بقدر انگشتی وثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید ودر کتب بید عبارت از آنست ودر اکثر مواضع یافت میشود وقسمی از آن بیگل وبهترین آن آن بود که در کنار آبها روئیده باشد * **طبیعت** گل آن در دوم سرد ودر اول تر وبرگ آن سرد وخشک وثمر آن در اول سرد وتر با اندک قوت قبضی والذعی وتجفیفی * **افعال وخواص**

آن ملطف ومقوی دماغ وقلب حار ومفتح سدهٔ جگر ورافع صداع ورمد وخفقان وتشنگی وضعف معده وتپهای محرقه وصفراویه وجمیع امراض حاره وعرق شکوفهٔ آن الطف از جرم شکوفهٔ آن ودرافعال مذکوره اقوی ازعرق برگ آن وجرم برگ آن قابض ورادع وعصارهٔ آن مسهل بلغم وصفرا وسودا وجهت صرع ومنع لرزتبها وتفتیح سدهٔ جگر ویرقان وصلابت سپرز وادرار بول واختناق رحم ومفاصل ونقرس وگزیدن عقرب وادویهٔ سمیه وقطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید وجلوس در طبیخ برگ وشاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر وخوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد وقلب وثمر آن جهت ضربه که بر محل تهٔ رسیده باشد ضمادا وجهت نزف الدم وبدستور ضماد برگ تازهٔ آن وآشامیدن آن جهت اسهال دموی وعرق آن جهت خفقان حار وحمی جدری وحمیات حارهٔ حاده وحمی دق وصمغ آن که از برگ آن بیرون میآید جالی ومقوی باصره وخاکستر چوب آن جهت نزف الدم وبا سرکه جهت ثآلیل ونمله وورم پستان وورم اعضای ظاهری وزخمهای شوی وآبله واورام حاره وبدستور ضماد آب برگ تازهٔ آن وجرم برگ آن قابض ورادع مضر تهیگاه مصلح آن گلاب وشکر مقدار شربت از آب آن ازهشت درهم تا بیست درهم که باشکر بنوشند بدل آن ریباس ودستور آشامیدن آب برگ آن در قرا بادین در حرف المیم ذکر یافت وبهتر از آب کامنی وماء الشعیر است جهت اکثر امراض وآشامیدن بیست درهم آن جهت رفع سدهٔ کبد نافع وعرق آن در حرف العین وروغن گل آن که بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف ومنشف ومسکن صداع طلاء ومانع صعود ابخرهٔ حاره وسورت خون نیز غرباو درسائر افعال قائم مقام روغن گل است

* **خلاف البلخی** * بفارسی بید مشک نامند ودر شام شاه بید ودر روم بهرامج * **ماهیت آن** درخت آن شبیه بدرخت بید ساده واز آن کوچکتر وبرگ آن از آن نازکتر وعریضتر ودر طول کمتر وگل این قبل از بر آمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی وبلوطی وبعضی شبیه بدست گربه وبر آن زغبهای بلند وبوی آن در انتهای ریزه وزرد با اندک سرخی وبعضی مائل باندک سیاهی وسفیدی وبسیار خوشبوی وهرچند زغبهای آن زیاده وزردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد

* **طبیعت آن** جالینوس سرد وتر دانسته وجمعی در اول گرم ومائل بخشکی وقول جالینوس اصح است * **افعال وخواص** آن ملطف ومفتح سدهٔ خفیف دماغی ومقوی دل ودماغ ومسکن صداع که از بخار وسوداء حاره باشد وملین طبع وعرق آن درجمیع افعال قویتر از عرق بید وگلاب ومقوی دل ودماغ وملین طبع ومعین قوت باه محرور وبی ومقوی احشا وچوب وبرگ آن در افعال وخواص ومصلح وقدر شربت مانند بید ساده است ونطول آن محلل نفخ در هر عضو که باشد وبوئیدن گل آن وبا عرق آن مقوی دماغ ومحلل با دهای غلیظ وغرغره بعصارهٔ برگ آن جهت اخراج زلوی درحلق مانده وبدستور غرغره بطبیخ برگ آن وروغن شکوفهٔ آن سرد وتر ومجفف ومسکن درد سرحار ومانع صعود بخارات وخوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم وبدل آن روغن گل وطریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است وچون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه وازان روغن بگیرند الطف وبدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده

* **خلد** * بضم خا وفتح لام وسکون دال مهمله وآنرا الداسه وبفارسی موش کور وبشیرازی انگشت برگ وباصفهانی وازه مبارک وبدیلمی کابش وبهندی چهچوندر نامند * **ماهیت آن** حیوانی است کریه الرائحه بی چشم ودم وپاهای آن از موش کوچکتر وخاکستری رنگ وگویند چشم آن زیر پوست آنست ودر زمینهای نمناک میباشد وپیوسته زمین را سوراخ میکند وریشهای اشجار را میخورد خصوصا بیخ کندنا وپیاز ولهذا چون کندنا وپیاز را ببرد سوراخ آن کنا رند بوی آن

بیرون آید * **طبیعت آن** بغایت گرم وبا رطوبت وازسموم قتاله * **افعال وخواص** آن خون موضع دنبالهٔ آن جهت رفع بیاض چشم وآثار جلد وخال وخنازیر وطلای دماغ آن بار وغن گل قاطع رعاف وسیلان خون از هر موضع که باشد ومحلل اورام وخنازیر وجهت برص وبهق وقوبا وکلف وهرچه از بدن برو زکند بیعدیل وخون آن نیز همین اثر دارد وسر آنرا سوخته بازاج سفید چون در گوش کنا رند ویا در بینی بد بوی آن سرد را زائل کرداند چون بر صاحب تپ ربع بندند شفا یابد وطلای آن جهت درد سر وبخور آن جهت عسر البول وسعوط زهرهٔ آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند وتعلیق لب بالای آن جهت تپ ربع وصرع وباما نی بیرون آمدن دندان اطفال را اند اختن دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقهٔ ایشان وهمچنین در آتش انداختن پیه آن

* **خلر** * بضم خاء معجمه وفتح لام مشدد وسکون راء مهمله آنرا جلبان خوانند وبهندی مترکا بلی * **ماهیت آن** دانه ایست شبیه بکرسنه وگیاه آن بقدر ذرعی وکمتر از آن وبرگ آن ریزه وگل آن مابین سفیدی وزردی وغلاف آن شبیه بغلاف باقلا وسفید وپنج قسم میباشد آنچه غلاف آن از باقلا کوچکتر وپوست آن غلیظتر وعریض وبسیار سفید ودانهٔ آن بقدر نخود کوچکی آنرا جلبان ابیض نامند وآنچه دانهٔ آن کوچك وپهن واغبر جلبان اسود وبشیرازی مشور وبهندی کهساری وامل ولایت اردستان ونواح کرمان کولبان کرو خوانند وبسیار آنرا میخورند ودر موسم بهار که هنگام رسیدن آنست خام ناپختهٔ آنرا نیز میخورند وآنچه مضاعف الغلاف وخشن ودانهٔ آن در سفیدی وکوچکی وتند وبر کمتر از اول است آنرا لبقه نامند وآنچه در غلافی قریب بباقلا وسیاه رنك ودانهٔ آن مستدیر وبزرک ومائل بزردی وبسیار تلخ است در مصر بحیله نامند وقسم پنجم رقیق الغلاف سفید دانه وآنرا قصاص نامند * **طبیعت** سه اقسام آن در اول سوم سرد ودر آخر دوم خشك * **افعال وخواص** آن آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه وتصفیهٔ رئه ودرد سینه وتلیین آن وتحلیل اخلاط فاسده ودفع فضلات غلیظه از امعاء وادرار نمودن شیر وبول وحیض وضماد آن جهت تقویت اعضا وثی وکلف وبا عسل جهت تحلیل اورام وبخور آن موجب جمعیت مورچه است در آن موضع وچون گاو بخورد فربه شود مضر اعصاب ومولد سودا ونفاخ وادمان خوردن آن باعث لنگی وخوردن تر وتازهٔ ناپختهٔ آن دوار آورد خصوصا نوعی اندك پهن مثلث شکل آن که بهندی کهساری نامند مصلح آن شراب عسل مقدار شربت آن تا ده درم ونوع بری آن بغایت غلیظ ومدر شیر است

* **خلنج** * بفتح خاء معجمه ولام وسکون نون وجیم * **ماهیت آن** درختی است شبیه بدرخت گز ودر چین وبلاد روس وبهند بسیار بزرک میشود وبرگ آن مانند برگ گز وگل آن کوچك وسرخ وزرد وسفید نیز میباشد وثمر آن مانند خردل وبنفش * **طبیعت آن** در دوم گرم وخشك وشکوفهٔ آن تند تر وقوی تر از سائر اجزای آن * **افعال وخواص** آن شکوفه وبرگ آن جهت گزیدن هوام ضمادا وروغن شکوفهٔ آن که بدستور روغن بابونه وروغن گل که در روغن کنجد ریخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا ودرد مفاصل وبدستور نشارهٔ چوب آن ویکمثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از ضرر سموم واکل وشرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

* **فصل الخاء مع المیم** *

* **خمان** * بفتح خا ومیم والف ونون لغت نبطی است وبعربی رقعانا مند وبیونانی اقطی * **ماهیت آن** دو صنف میباشد کبیر وصغیر وکبیر آن شبیه بشجر وشاخهای آن مائل بسفیدی ومانند نی مستدیر وبرگ آن مانند برگ گردکان واز آن کوچکتر وثقیل الرائحه ودر هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد وبر سر هر شاخی قبهٔ وگل آن سفید مائل بسرخی وثمر آن شبیه

الحبة الخضراء و بنفش مائل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب و غلط کرده کسیکه آنرا درخت هندی که ثمر آن بلوط است دانسته ✱ **افعال و خواص** آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گره ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبهٔ ثمر آن شبیه بخشخاش کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خشخاش صغیر است و مستعمل بیخ آن ✱ **طبیعت آن** در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی ✱ **افعال و خواص** آن رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مرهٔ صفرا و آب افشردهٔ آن و طبیخ بیخ آن مدر و مثقال از سائیدهٔ بیخ آن جهت جبر و کسر و رئی و مقطعه شدید و بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت قلاع کرم دندان و سعوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع احفاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدن کیک و نواصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعد و نواصیر نافع **مضر** رئه **مصلح** آن عسل **مقدار شربت** آن تا دو درهم

✱ **خماهان** ✱ بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است و خماهین نیز نامند و صندل حدیدی نیز ✱ **ماهیت آن** حجری است سیاه رنگ و نرم ماده میباشد و حدیدی صینی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس ماده آن و نر آن صلب تر و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ سائیدهٔ آن زرد مانند زرنیخ ✱ **طبیعت آن** مائل ببرودت و در دوم خشک ✱ **افعال و خواص** آن بوشیدن انگشتری آن مقوی دل و دافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و مادهٔ آن که آنرا حجر الخمار نامند بدم ترور نگ سائیدهٔ آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی طبیعت آن سردتر از نر آن ✱ **افعال و خواص** آن آشامیدن یکمثقال و نیم از سائیدهٔ آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور و مرد و جنس آن جهت علل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضویکه از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه و درد رحم سائیدهٔ آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد **مصلح** آن عسل **مقدار شربت** آن تا یکدانگ

✱ **خمر** ✱ بفتح خای و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع ما تخمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن بانواع میباشد از انجمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه گذارند و بلغم را در سرگین اسپ تا نصف دفن کنند تا برسد و بحسب تصفیه و غیر تصفیه و اضافهٔ هر چیزی تاثیر مینماید مثلا غیر صافی با دانهٔ آن قابض و با خردل بدون جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آنرا بعد اندودن بزفت و یا قیر و یا موم بعود و کشته بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب قدری داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بروشش ماه گذشته باشد معطار و بهار می و لانی نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری نامند و میپزهٔ غلیظ

را قهوه و این قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوی است و بهتر و آنچه از دو سال زیاده و تا چهل سال برو گذشته باشد قدیم گویند و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند و نیز آنرا اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خشبو و بد بو و خوش آینده و کریه بد آینده و مشمس و مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها را با هم ترکیب کنند قریب بشصت صنف میشود و بهترین همه متوسط العمر یکساله و دو ساله سرخ مائل بزردی و خشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد بحدیکه کام را بهم کشد و بدترین آنها بد رنگ کدر و غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بد بوی آنست خواه بد بوی آن بسبب احتباس الابخره و یا ترشی باشد و یا بسبب غیر آن امور و قوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازهٔ نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و بد بوی آن ردی و غیر موافق همه امزجه و بالجمله هر یک را مزاجی و صورتی است صالح موافق بمزاجی و شخصی خاص ✱ **طبیعت آن** نیز بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط اعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سوم گرم و در دوم خشک و قدیم آن در سوم گرم و خشک و مسطار آن در دوم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل و شش ماه تا یکسالهٔ آن در دوم گرم و مائل برطوبت و تازه آن که قهوه نامند ارطب ✱ **افعال و خواص** آن رقیق آن سریع النفوذ و مفتح سدد و غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و نافذ و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سائر اقسام و تازه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش شیرین آن یعنی ممخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن جالی و مفتح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نگذاشته باشند و آفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ و دیر هضم و معفن و مولد تپهای مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث صحیح و ممزوج با عتدال آن مصلح حال بدن و با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و رقص با آن بهتر از همه و حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار و خوشبوی آن بسیار نیکو ولیکن مصدع و بد بوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه و مشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند قتل و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تپهای حاره و ثقیل آن دیر هضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنهٔ آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازهٔ آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازهٔ کدر تیره مولد رمل و سنگ مثانه و سدد و گفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و تدبیر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود بشرائطیکه در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیرها مذکور است و قلیلی النجاذ کرمیباید فوائد بسیار بخشد از انجمله ملاحظهٔ اوقات است که در هنگام تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم را و اکثر روزهای تابستان و مقدار بسیار خصوصا بیکدفع استعمال ننمایند بلکه بقدر لائق و در هر ماه یکمرتبه یا دو مرتبه یا در هر هفته یکمرتبه برای استراحت ارواح

وقوی وزیاده و بیشتر ازین تجویز کرده اند که مضر است وملاحظهٔ مکان که وسیع و مرغوب وخوش آب وهوا ومعتدل و دران آب جاری وگلها ومیوهای خوشبو باشد واسباب سرور وفرح ونغمات ومغنیان ومحبوبان دلکش خوش الحان وعطریات وبخورات مطیب لذیذ ورفیقان عاقل فهمید و صاحبان هوش واخلاق حمید در ان جمع باشند وشیخ عمر خیام مجمل شروط آنرا درین رباعی درج کرده • رباعی • گر باده خوری تو با خرد مندان خور • یس با صنمی لاله رخی خندان خور • بسیار مخور ورد مکن فاش مساز • اندک خور وگهگاه خور وپنهان خور • با مراعات این شرائط خمر حفظ صحت بدن مینماید وبدن را گرم وقوی وفربه وفکر وذکر وعقل وحواس واخلاق را جید وذکی میکرداند وشجاعت وسخاوت وفرح ونشاط می آورد وبخل وظنون فاسده وخیالات ردیه وامراض دماغیه مانند مالیخولیا وجنون ووسواس را برطرف میکند ورنگ رو رانیکو وصافی میسازد ودماغ ودل وجگر ومعده واعضای اصلیه راهمه تقویت میبخشد وهضم رانیکو کند واشتهامی آورد وبعزد میفرماید بما سار یقا وهضم کند برانیز تقویت میبخشد ونفوذ میفرماید کیموس را در عروق کبار وفضول را بتحلیل میبرد واخراج می نماید غلیظ آنرا ببراز ولطیف آنرا ببول والطف را بعرق وبخار وصفرا را ببول وعرق وبلغم وسودا را ببراز وتفتیح سدد وازالهٔ رمد بلغمی وشهوت کلیه وضرر سموم وحبس یعنی ازالهٔ زرد آب شکم وترهل وپیری وسواس وبائی وامثال اینها مینماید وخوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب وگوشت آب بی چربی جهت غشی وبیهوشی مجرب ودر ضمادات واطلیه جهت تحلیل مواد ونفوذ فرمودن وبدرقه شدن قوت ادویه موثر وبالجمله نفع جزئی بدنی دنیاوی آن در اکثر امزجه بین وثابت است بنص قرآن مجید که در باب خمر ومیسر وارد شده که ومنافع للناس واما گناه وضرر اخروی ودنیوی آن از پوشیدن عقل وعدم تمییز میان حسن وقبح اشیا وبی اختیار شدن ومعاصی وقبائح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر وبیشتر از ان است که به بیان آید ولهذا درهمان آیهٔ شریفه میفرماید که واثمهما اکبر من نفعهما ودر آیهٔ کریمهٔ دیگر آنرا رجس وعمل شیطان خوانده وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله آنرا ام الخبائث فرموده اند وهمین کافی است در مذمت وضرر آن ودر مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا ششصد درم تجویز کرده اند ولیکن دو درم ومثقال وجالینوس وشیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واکل اشته اند در محرور المزاج قدریکه بدرقهٔ طعام شود ورفع تشنگی کند وبعد سرور ونشاط مفرط توسل که بی اختیار سازد وازصنف سفید رقیق وزرد وسرخ وممزوج باشد ودر معتدل المزاج ومبرود بقدر نهایت سرور وغیر ممزوج ودر قوی الابدان وصاحبان خلط غلیظ قدریکه بعد طرب رمد وثقل وخواب آورد وسبب سکر ومستی آن متغیر شدن حواس است بر سیدن بخارات پی در پی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده ولهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست میگردد وقوی الدماغ یابس بدیر بسبب تحلیل بخارات درین قدر بیشتر ازان وباعث سرور وفرح آن کثرت روح حیوانی وانبعاث وانبساط آنست تدریجا از باطن بظاهر وباعث شجاعت وسخاوت وخوبی ادراک صاحب آن نیز همین جهت است وبدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب وظهور آثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال وگریه ولطیف الخلط را سبب خنده وسرور وصاحبان اخلاط حار را موجب غضب وتهور واخلاط باردهٔ رطبه ویابسه را علت سکوت ونوم وخوف وبیملاحظه شرائط مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجاءة وخناق وامراض دماغی مانند صرع وسکته ولقوه وفالج ورعشه وسرسام وجنون وامثال اینها وضعف قوتهای دماغی وحیوانی وطبعی واعصاب ودرد چشم وامراض گوش وخیشوم

ودهان وزبان ودندان وضیق النفس وخفقان وفساد هضم واسهال دموی وورم جگر وسپرز واستسقای غیر قابل العلاج وبطلان شهوة باه واورام خطرناک واکله وجوششها وتبهای مرکبه ومحرقه وغشیه وتولید سنگ گرده ومثانه وحرقة البول وامثال اینهاست وازجملهٔ مضرتی که عاجل وسهل العلاج است خمار است که با تقلب نفس وضیق آن وبرد اطراف وحرارت آن وقشعریره وتهوع وتکسر بدن وسنگینی سر واضطراب وتشویش خواب واعراض هولناک میباشد ومضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشد ومستعملین آنرا چون بیکدفع ترک نمایند امراض ردیه وسوداویه وضعف هضم وزوال المعده والامعاء وفساد حلق ولون وغیرها بهم میرسد امات بیر دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی رود وحیله جویند در تنویم او ومالیدن دست وپا وبحمام بردن وآب نیمگرم برسرا وریختن وازحمام برآوردن واستراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر والا بار بحمام معاودت نمایند وخواب فرمایند واگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع وتهوع وقی مکرر قی فرمایند بسکنجبین وآب نیمگرم پس شربت انار ویه ویا ریباس با یکمثقال طین نیشاپوری بخورانند وهرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای چوجه مرغ وآب غوره مطیب بنعناع بخورند وبعد از رفع صداع اگر سر وپیشانی وصورت گرم باشد اطلیهٔ بارده استعمال نمایند واز جنس چیزهائیکه عادیه خمار را میشکند جلاب با آب برف وفقاع وماء الجبن ورب فواکه حامضه وتا بضه است بدانکه خمر حار بسیار مضر ومهلک است ونصاری که اکثر شارب خمر اند منکر خمر بسیار حاد اند ومیگویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای حاد را مینوشند بنوشند احتیاج هیچ وبا وطاعونی نیست خود بخود هلاک میشوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع میبخشد

• خمیر • بفتح خا وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بعربی عجین وبفارسی خمیر ترش وخمیر مایه وبهندی ماوا نامند • ماهیت آن • آرد گندم است که با روغن کنجد ویا روغن زیتون ویا روغن گاو ویا روغن گاومیش ویا بز ویا گوسفند وشیر وماست سرشته که باشد سرشته یکدو روز تا ترش وبدبو گردد وقدری ازانرا داخل خمیر نان مینمایند تا برآید وفطیر نماند • طبیعت آن • مرکب القوی در دوم گرم وخشک • افعال وخواص آن • ملطف وجالی ومحلل وجاذب از عمق بدن وبانمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم وازالهٔ اوجاع آن ومنضج ومفتح دمامیل ومسکن درد دندان وحب مثقال آبیکه دران خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر ومثل طباشیر شکر ویکدانگ زعفران جهت رفع خمار وتشنگی وتپ والتهاب مجرب وچون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی واحتراقی مفید وچون یکجزو آب نعناع ویکجزو خردل مائید ودر نسخهٔ دیگر نصف جزو خردل است وسه چند ان مجموع خمیر مایه اضافه نموده درده مثل سه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبهٔ ایست که صبر نتوان کرد ومنقی معده از اخلاط محترقه ودافع بلغم ومبهی است وهرگاه بعد از معاجین باهیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر وهر غرغرهٔ محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق وضماد آن با حنا وروغن ونمک جهت تحلیل صلابات عظیم ما یوسه مجرب وچون خمیر مایه را کوبیده وبا آب انار شیرین وامثال آن بسرشند قایم مقام خمر واز اسرار مکتومه است المقدار مضر معدهٔ علیل مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا مثقال •

درهم است

• فصل الخاء مع النون •

• خنثی • بضم خاء معجمه وسکون نون وفتح ثاء مثلثه والف لغت سریانی است واهل مغرب آنرا برواق نامند • ماهیت

آن کیاهی است شبیه باشراس که بفارسی سریش نامند وکویند نوعی از آنست بوصف بعضی این نوشته که غلط کرده وکسیکه بیخ آنرا اشراس دانسته بلکه غیر آنست برک آن شبیه بکندنا وازان لطیفتر وساق آن قریب بذرعی ونرم وبرسر آن کل سفیدی شبیه ببلوط وبیخ آن مستدیر واملس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد وازان بزرکتر وطعم آن تند وتخم آن درقبهٔ مانند تخم پیاز وقوت آن تا چهار سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن وتند وبا قوت مجففه ومحلله وملطفه وجابر کسور ومحلل ریاح واورام انثیین ومفتت حصاة ورافع قروح باطنی ویک درهم آن مدر بول وحیض ودو درهم آن جهت درد پهلو وسرفه وسستی عضل نافع وکل وثمر آن ملین طبع وبا شراب جهت کزیدن عقرب وهزارپا وخوردن اندک ازان جهت تسهیل قی وسه مثقال آن جهت نهش هوام وباید که برک آنرا بران ضماد نمایند وخوردن ساق تازهٔ آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه وروغن زیتون پخته باشند وآب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختکی آتش وبا کوکرد جهت قوبا وبا آرد ترمس جهت خارش بدن بامس او مت بران وبیخ آن در افعال قویتر ازان العین چون بکوبند تازهٔ آنرا وآب آنرا بکیرند وبا شراب کهنهٔ شیرین وتلخ وزعفران مخلوط کنند وطبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازالهٔ رطوبات چشم وسلاق وتسکین حرقت اجفان الاذن قطور آب تازهٔ آن بتنهائی وبا بابکت وعسل وشراب ومر نیم کرم نموده در کوشیکه ازان چرک آید الفم چون در کوش مخالف جهت تسکین دندان موجع وبدستور چون بازیت طبخ نمایند ودر کوش مخالف دندان درد ناک نیمکرم بچکانند وچون بیخ آنرا مجوف کنند ودران زیت کنند وبر آتش کذارند تا جوش خورد قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن وثقل سامعه وطلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما وسوختکی آتش وضماد آن بتنهائی بر دندان آسیا مسکن وجع آن واز خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس درد ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد وضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع وضماد پختهٔ آن با دردی شراب جهت قروح خبیثه ووسخه واورام پستان وخصیه وخراجات ودمامیل وجراحات چرکدار ومخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حاره غلیظ وچون بسوزانند وبا بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچهٔ پشمی خوب بمالند وبدان تدهین کنند موی برویاند ولطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچهٔ خشنی در آفتاب نافع * مضر کرده * مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باه شقاقل ودر سموم اسقیل است

خندروس

* خندروس * بفتح خا وسکون نون وفتح دال وضم راء مهملتین وسکون واو وسین مهمله وآنرا خالاون نیز وبفارسی ذرهٔ مکه وبعربی حنطهٔ رومیه ودر تنکابن کندم مکه وبهندی جوار نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است در خوشه ودانهای آن متصل بهم والوان میباشد زرد وسرخ وسفید اما سفید آن بسیار وبقدر دانهٔ دخنی وبزرکتر ازان وخام آن با عفوصت ورسیدهٔ آن شیرین طعم وبرشته کرده میخورند وسائیده آرد کردهٔ ازان نان ترتیب میدهند شیرین ولذیذ میباشد کوما کرم آن ونبات آن شبیه بنی ونیشکر وذرهٔ بزرک * طبیعت آن مائل بحرارت ودر دوم خشک وکویند معتدل در حرارت وبرودت * افعال وخواص آن محلل بلغم وخون جامد وقابض طبع وثقیل لزج ونفاخ وغذائیت آن غالب تغذیه بآن جهت رفع سل واسهال نافع وغذائیت آن از برنج زیاده واز کندم کمتر وضماد پختهٔ آن با سرکه جهت جرب متقرح وتشقق وتقشر ناخن ومضوغ آن جهت تقویت نور بصر وکزیدن جانوران سمی وحقنهٔ طبیخ آن جهت قرحهٔ امعا بدل آن ذرهٔ است

خندریقون

* خندریقون بفتح خا وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون وخندریقون نیز

آمد * ماهیت آن شرابی است که از ادویهٔ وخمر ترتیب میدهند واز تراکیب اطبای فرس است ومعنی آن شراب بری است وبیونانیان نرسیده ولهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست ونسخ آن متعدد ومختلف است وبالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شد * طبیعت آن در دوم کرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن مولد خون صالح ومقوی هاضمه ومفتح سدهٔ جکر ومعده وطحال وسرخ کنندهٔ لون بدن وادمان آن فربه کنندهٔ بدن ومزیل امراض عسر العلاج وقاطع حمی ربع وهرکاه تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری باد زهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن دران داخل نمایند

خندریلی

* خندریلی * بفتح خا وسکون نون وفتح دال وکسر راء مهملتین وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر لام وسکون یا وآنرا یعقیل خوانند * ماهیت آن نوعی از کاسنی بری است وشبیه بدان وبسیار تلخ وساق وبیخ آن باریکتر ازان وکل آن زرد مائل بسرخی وبر شاخهای آن صمغی متکون میکردد مانند مصطکی بقدر باقلا وبسیار چسپنده * وقوت نبات آن تا یکسال وقوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن مجفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن * افعال وخواص آن خوردن دو مثقال آن با شراب وبدستور ضماد آن جهت کزیدن افعی وآب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال وطلای آب برک آن جهت قطع بواسیر وچون مجموع کیاه آنرا با بیخ بر کنند وبا عسل قرص سازند وبا آب نطرون که بورهٔ ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر وصمغ آن در سوم کرم وخشک ومفتح سدد ومفتت حصاة ومحلل ریاح وقطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازالهٔ سبل وطلای آن جهت ازالهٔ شعر منقلب وبر جراحات جهت بردن کوشت زائد آنها وفرزجهٔ آن با مرصاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت کشودن حیض واسقاط جنین بغایت مؤثر وآشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت کزیدن عقرب نافع وبدستور ضماد آن ومورث سحج وقرحهٔ امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یکدانک *

خنزیر

* خنزیر * بکسر خا وسکون نون وکسر زاء معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بفارسی خوک وکراز وبترکی دونقوز وبهندی براه وسور نیز وبفرنکی کرنیکول نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف وبسیار کثیف ونجاست خوار وبد هیأت وکویند کوشت آن اعدل وبهترین لحوم حیوانات وحشی است واهلی ندارد ودر طعم شیرین وفرقی از کوشت انسان ندارد واکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند وقبل از ظهور نور اسلام کوشت آنرا در بازارها میفروختند وبعد ازان در مذهب اهل اسلام حرام وبیع آن ممنوع وموقوف کردید * طبیعت آن در اول دوم کرم ودر سوم تر * افعال وخواص آن مفتح سدد ومسمن بدن وکویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان وهمه آن بعد از انهضام جزو بدن میکردد وکویند مولد خلط غلیظ لزج است ومورث مرض هذیه وصداع مزمن وداء الفیل واوجاع مفاصل وفساد عقل ومعده وزوال مروت وغیرت وحمیت وباعث مخنثی است * مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد بافسد است وشکر وفانید وامثال اینها نیز بحسب سن وقدر ومزاج مستعمل آن در قوت وضعف نیز کفته اند وآشامیدن کعب نر خشک سودهٔ آن بقدر دو مثقال با شراب جهت کزیدن هوام وطلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند ویکمثقال آن که در احراق تحت سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا ومغص مزمن نافع وبول خوک وحشی جهت سنک مثانه نافع ودر سائر افعال مانند بول کاو است وسرکین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه ورفع درد پهلو وضماد آن با سرکه جهت سستی عضل وبا موم وروغن جهت التوای عصب وقطور زهرهٔ آن جهت قروح اذن وغیر

آن وقطع بواسیر وباحمل وفلفل جهت رو یانیدن موی مراقرع وحقنهٔ پیهٔ آن جهت امعا وضماد آن جهت درد رحم ومقعد ؛ وسوختگی آتش سرما وبرف زدگی وپیه کهنهٔ آن که مدتی بر آن گذشته باشد ملین ومسخن ومغسول آن باشراب وممزوج نمودن باخاکستر یا آهک جهت اورام حاره وشوصه وآنچه الینوس منقول است که پیه نمک آن باموم میاثی رفع گری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد وتمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع وبد ستور دمل وخنازیر واوخون آن درجمیع افعال مانند خون انسان است وطلای آن جهت کوچک نمودن پستان وشیر منعقد دران واورام با لخاصیت مفید وذرور استخوان سوختهٔ آن رافع بواسیر وآشامیدن سم سوختهٔ آن قاطع سلس البول وموی سوختهٔ آن که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج است وپوست آن گریزانندهٔ پشه است

خنفسا

خنفسا ＊ بضم خای وسکون نون وفتح فا وسین مهمله والف بفارسی جعل وخروک وبهندی گبرولا نامند ＊ ماهیت آن دابه ایست کوچک سیاه ودرپای دیوارها وخاکروبها وسرگینها بهم میرسد واصناف ازیرداروی بروبزرگ وکوچک واهلی وبری میباشد بری آن بزرگتر از اهلی وبری پرد ار آن قویتر از اهلی بی پر آن ＊ طبیعت آن دردوم گرم وخشک ＊ افعال وخواص آن آب منقوع آن بقدر یکشب مسهل اخلاط معدی ومعوی وکبدی وجهت استسقا مجرب دانسته اند وبستن شکافتهٔ آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن واکتحال رطوبتیکه از قطع دنباله وفشاردن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر ورفع غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم محروق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب وگفته چون پردهٔ عقب سر آنرا ببرد ارند ورطوبتیکه ظاهر شود مانند افیون درصدفی بگیرند بقدر سه مثقال وفتیلهٔ باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته با آن رطوبت آلوده در احلیل گذارند وباقی را بر عانه وکش ران وخصیه واطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول وسلس آنرا بگشاید ومجرب است واکتحال آن جالی غشاوه وظلمت بصر وضماد آن رافع قروح ساق وقطور روغن زیتونیکه دران جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت وطلای آن جهت تحلیل خنازیر وبواسیر واز خواص آنست که چون در جوف نی گذارند وبران زن بند ند رافع سحر ولادت است وچون در ورد احمر گذارند ودران دفن نمایند پژمرده گردد وبمیرد وچون در سرگین دفن نمایند زنده وبالیده شود وچون سرهای آنرا در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران دران گردد وچون هفت عدد آنرا در زیر طاس مس سرخ تلخی نا کرده حبس کنند موجب باریدن باران ونبودن هوا است وبخور شکوفهٔ چنار وآب مطبوخ آن کشندهٔ آن است

خنکات یزدی

خنکات یزدی ＊ قسمی از نبید او زن است که بهندی بوزه نامند ودر رقرابادین ذکر یافت

＊ فصـــــــل الخاء مع الواو

خوخ

خوخ ＊ بفتح خای معجمه وسکون واو وخای معجمه بفارسی شفتالو وبهندی آرو نامند ＊ ماهیت آن ثمری است معروف ودو نوع میباشد آنچه پوست آن نازک ورنگ آن سفید وسرخ وسبز وزرد ومزهب واز گوشت آن جدا گردد آنرا هلو نامند وغیر آنرا شفتالو گاردی وبهترین آن هلو بزرگ شاداب لطیف است که گویا آب منجمد است والتحی وحموضت آن غیر محسوس وبی جرم وخشبو باشد بخلاف شفتالو وشفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب وغیر لطیف شادآب وهمه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ وگل وصمغ وتخم ＊ طبیعت آن در دوم سرد وتر وبعضی در اول سرد گفته اند وسردی وتری هلو از شفتالو زیاده ＊ افعال وخواص آن ملین ومسکن تجارات حارهٔ یابسه وتشنگی وغلیان دم

وصفرا وجهت تبرید دماغ وترطیب مزاج سوداوی که از احراق باشد وتپهای صفراوی خالص ودموی ورفع بدبوئی دهان ودر امزجهٔ حاره معین باه ومشهی طعام وچون آب رسیدهٔ آنرا گرفته شب بگذارند تا درد آن تهنشین وصاف گردد صبح صافی آنرا بقدر نیم رطل با شکر یا ترنجبین یا شیرخشت وامثال اینها بیاشامند اسهال صفرا نماید وجهت رفع اخلاط سوختهٔ حاده نافع مضر مرطوبین واعصاب وسریع التعفن ومورث تپهای مزمن هرچند بعد از یکماه ویا زیاده باشد مصلح آن عسل ومربای زنجبیل وشفتالو گاردی عاطفتر ودیرهضم ویاقوت قابضه ونفاخ ومورث قولنج خصوصا خام آن وتلخ آن بدستور وخشک کردهٔ آن قابض ویغایت دیرهضم وچون هضم یابد کثیر الغذا ومانع میلان فضول بمعده بود وآشامیدن دو وقیهٔ آب برگ آن وبدستور شکوفهٔ آن با شکر جهت کشتن کرم معده وحب القرع بسیار موثر وطلای آن بر ناف دافع کرم شکم وپر بدن بعد از نوره وخشک آن نیز جهت رفع بدبوئی آن وضماد شکوفهٔ آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل وابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفهٔ آن اسقاط جنین زنده ومیت ماید وروغن دانهٔ آن جهت درد گوش وکری وتفتیح سدهٔ آن ودرد بواسیر وخائیدن مغز آن جهت رفع کندی دندان ویکدرم از استخوان دانهٔ آن جهت اسهال مجرب وچون دانهٔ آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا بر آورده سائیده بر بثوری وجربی که بر بدن اطفال وپس گوش ایشان بر میآید بمالند سریع الاثر ومجرب است

خوص

خوص ＊ بضم خای معجمه وسکون واو وصاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما وبرگ درخت مقل ونارجیل وامثال آنرا که دراز وباریک باشد شامل است

خولنجان

خولنجان ＊ بفتح خاوسکون واو وکسر لام وسکون نون وفتح جیم والف ونون وآنرا خسرو دارو وبترکی قرغات وبهندی کلیجن وکلاجن نیز نامند ＊ ماهیت آن بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تند بو ولذاع ویا حدت وآنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تانبول است که بهندی پان نامند ودرخت آن کهنه سال خورده باشد ومنبت آن بلاد هند وبنگاله است وغلیظ پرگره را قصبی وباریک صلب را عقاربی نامند واین بهتر از اول است وقوت این تا هفت سال باقی میماند ＊ طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وگویند در سیوم ＊ افعال وخواص آن مقوی معده واحشا وهاضمه وباه واعضای باطنی وکاسر ریاح ومامسک بول وجهت صداع وصرع بلغمی وتصفیهٔ صوت وسرفهٔ رطوبی ورفع بدبوئی دهان وخوشبوئی آن ودردهای بارد بلغمی ودرد کمر وکسر ریاح وآروغ ترش ورفع قولنج وبرودت گرده ووجع آن وخنازیر وسرطان وعرق النسا نافع وبنگاله اشتهی الملکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن وباعث سرعت تکلم اطفال وموجب شدت نعوظ ویکدرم سائیدهٔ آن با یک اوقیهٔ شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب وطلای آن با آب ویا روغن زیتون ویا یاسمین زائل کنندهٔ کلف است مجرب مضر دل وحجاب سینه ومصدع محرورین مصلح آن صندل وطباشیر وگوشت آب مرغ فربه وانیسون وحابس بول ومصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال ونیم وبدل آن دارچینی وکبابه است وجوارش خولنجان دو نسخهٔ آن در قرابادین مذکور شد وعرق آن بسیار لطیف ومحلل ریاح ودر سائر افعال الطف از اصل آنست ودستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر است

＊ فصـــــــل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیة ＊

خیارشنبر

＊ خیارشنبر ＊ بکسر خا وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وراء مهمله وفتح شین معجمه وسکون نون وفتح باء موحده وسکون راء مهمله معرب از خیارچنبر فارسی است وبهندی املتاس وکرمالة وکرزاله وسیال لاتهی نامند ＊ ماهیت آن ثمر

درختی است دراز کي تا بقدر درخت کردکان و برک آن کوچکتر از ان و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و کل آن زرد شبیه بکل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعي و باریک بسطبری ابهامی و زیاده بر آن و در جوف آن پرده های خشبی و بران رطوبت سیاه چسبنده منجمد که آنرا عسل خیارشنبر نامند و پرده ها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک پهن مدوّر بشکل حلبه مائل بزردی و مستعمل عسل آنست و آن شیرین طعم بدمزه اندک بدبو است بهترین ان سیاه براق رقیق القشر سیل قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنکام احتیاج قلم آنرا اندک با آتش کرم کرده شکسته عسل آنرا از ان جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهر نحو که خواهند زیرا که اکر پیشتر اخذ نمایند ضعیف میکردد قوت آن * طبیعت آن در اول کرم و تر و کویند معتدل در کرمي و تری * افعال و خواص ان ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل برفق و بیغائله حتی زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوّز است و استعمال آن بجذب و لزوجتی است که دارد و با ادویهٔ مناسبه مرخلطی مسهل آن و لیکن بطیئ العمل و با تمرهندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسني و آب برک بید و آب شاهتره مسهل سودا و با العبه مانند لعاب ریشهٔ خطمي و بهدانه و بزر قطونا و روغن بادام جهت تفتیح سدهٔ امعا و زحیر و مغص و با ادویهٔ مناسبه و آب برک کاسني و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سدهٔ جکر و درد آن و یرقان و رفع تبهای حاره و غرغرهٔ آن با آب کشنیز تازه رادع خناق صعب و محلل آن و بدستور با شیر بز و با آب انجیر و شیر منفجر کنند و محلل آن در انتها و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و سیما صلابات حاره خصوصا با آب برک عنب الثعلب نافع مضر معده و مغثي مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و مصلح بسبب چسپیدن آن با معا و مصلح و مانع چسپیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بران چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و کویند جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوت آن و شدت التزاق آن بوده میشود و استعمال تازهٔ آن که بیکسال بران نکذشته باشد مورث بول الدم و کل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورند و مربای کل آن که بدستور کل بنفشه و ورد احمر ترتیب دهند یعني کل انکبین آن نیز ملین و برک نورستهٔ آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال آنرا بخورند و دانهٔ آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده و باشند مقیئ قوی و خوردن پوست سیاه محروق آن با زعفران و شکر و کلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رادع قوبا و حب خیارشنبر و شراب و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت *

خیری

* خیري * بفتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و یا آخر حرف لغت یوناني است به رومي شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می شود و در عراق عرب منثور خوانند * ماهیت آن از جملهٔ کلهای خوشبو است و اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه کان شت و شب بو نام کلی است که در هند میشود و در حرف الشین انشاالله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت مجموع آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم از آب آن بدستور مانندهٔ آن مدر حیض و مسقط جنین و مخرج مردهٔ آن و مشیمه

و تخم و بیخ آنرا نیز همین اثر است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بو ئیدن کل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن کل ترتیب دهند بسیار کرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سدهٔ دماغي و آشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با عاقرقرحا و تخم انجره بر کمر جهت تقویت باه و مقدار شربت آن تا چهار درم و بیخ آن با مر که جهت صلابت سپرز طلاء نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم و روغن جهت شقاق انکشتان و مقعد و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع

خیزران

* خیزران * بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح راء مهمله و الف و نون بفارسي خیزران و بهندی بیت نامند * ماهیت آن نباتي است برک آن شبیه ببرک نخل و کوتاه تر از ان و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و کوچک و مدور و چاشنیدار با عفوصت و در خوشهٔ بزرکی و بعضی مردم میخورند آنرا و سه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست و قوی بسطبری ابهامی و زیاده بران و بندهای بعضی بسیار طولاني و خوشرنک و خوش جوهر و در زیر بادات هند خوب میشود و نصارى ازان چوب دستي میسازند و بقیمت اعلی میخرند و نوعی دوم آن بیاره دار و بسطبری انکشتی و طولاني و خاردار و از پوست آن سطح کرسي و پالکي و چهار پایه و در و ازه و پنجره و غیرها میبافند و این نوع در هند و بنکاله و زیر بادات بسیار میشود و لیکن در زیر بادات بهتر و پوست آن جوهردار و در بعضی دیهات بجای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن کشتیها و خانهای کاهي و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولاني و کرههای آن ازهم دور و این نوع در سلهت که بسمت شمال و شرق مرشدآباد و پانزده شانزده منزل فاصله از ان واقع است بهم میرسد و در کنار آبها میروید و بجای دیکر نمیشود و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از ان فرشي میبافند که سیتل پاتي مینامند یعني فرش سرد خنک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعني سردی و پاتي بمعني فرش است و بعضی از ان بسیار باریک و تنک میبافند بحدیکه میکویند بسبب باریکي و املسي مار نمیتواند بدان راه رود و بالجمله بهترین فرشها است از برای ایام کرما و لیکن هوای بلادیکه هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنکاله و مانند اینها نمیماند و زود شکسته و بر طرف میکردد مانند بلاد حارهٔ یابسه و در غیر سلهت دیکر جا فرش آنرا بدان خوبي نمیبافند و نمیشود و مخصوص بدانجا است * طبیعت ان در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن سائیدهٔ آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن رادع و محلل اورام و مورچه کزیده و از خواص آنست که چون در جامه کذارند ارضه با آن ضرر نمیرساند

* باب هشتم دربیان ادویه که حرف اول آنها دال مهمله است *

* فصل الدال مع الالف *

داذی

* داذي * بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسي جوجاد و نامند * ماهیت آن قسمی از میوفاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسي است و آن دانهٔ ایست مانند جو و باریکتر و درازتر از ان و طعم آن تلخ و تند و تیره رنك و بهترین آن سرخرنک آنست و نبات آن زیاده بر شبری و سرخ رنک منبت آن جبال فارس است * طبیعت آن در اول کرم و در دوم خشک و تا چهار سال قوت آن باقي میماند و کویند کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن با قوت تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین صلابات رحم و جهت وجع رحم و ...

و استرخای آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دماغ و کرم معده و آشامیدن دو درم مسحوق چرب کردهٔ آن بروغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعد و رحم و بروز آن هر دو که بازنجای خود نبرود مضر مثانه مصلح آن انیسون مسدد و مدر و محرک بواسیر و مورث دوار و مصلح آن خمیرهٔ بنفشه و یا هلیله و یا قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام و ثلث آن ابهل مکرد را بعضی که ابهل مناسب نیست مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بران کشند و اصلاح آن بقی و اسهال و شیر تازهٔ دوشیده و چیزهای چرب است *

دارصینی

* دارصینی * بفتح دال و الف و راء و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا معرب دارچینی فارسی است و در اوبفارسی بمعنی درخت و چوب است و بیونانی آنرا اقتیمون و بسریانی مر ملون نامند * ماهیت آن پوست شاخهای درختی است که منبت آن جزیرهٔ سیلان که هر اهل هند نیز نامند و شمالی آنست تا کوکن که جزیره ایست از جزائر دکهن و زیر باد و آنچه در اصل سیلان میشود بسیار خوب تند بو تند طعم و سرخرنگ و شیرین و قلمهای آن باریک و نازک و بسیار درهم پیچیده و بلند باد و صد فرع زر است خصوص که از شاخهای نو رستهٔ آن جدا شده باشد و از سیلان گذشته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوچک میشود و آنچه تا کلیج و انجن و بندر کوچی میشود آنرا نیز دارچینی مینامند ولیکن بخوبی سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا کوکن بتدریج ضخیم و لعابی میشود و آنچه ضخامت آن کم است قرفه و ضخیم آنرا سلیخه و بهندی هرد وراتیج نامند و در جزیرهٔ گوه سلاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کریه الرائحه تند بو قریب ببوی دسافس میشود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهر ناو که در عرض می و کسری از درجات ارض جلد جنوبی خط استوای واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد ولیکن بقدر کمی و بکثرت و وفور سیلانی نیست و در بلاد دیگر هیچ جا بهم نمیرسد و درخت آن بقدر درخت لیمو قامت مانند درختهای کوهی و جنگلی است کج و اج و شاخهای آن بعضی بزمین افتاده و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی بید و از برگ بید اندک عریضتر و کوتاه‌تر و گل و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان و طعم و رائحهٔ آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آنرا میبرند و چون شاخهای تازه رونید و بلند شد نزدیک برسید کي وسخت شدن آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی باوصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب درخت آن قدری کافور میباشد و اخذ مینمایند و ریشهای درخت آنرا نیز در آب جوش داده ازان کافور بعمل می آورند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی میماند * افعال و خواص آن بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتي و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده و رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بدبوئی دهان و سرفهٔ رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجهٔ ناخسهٔ قصبهٔ ریه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سدد جگر و استسقا و عفونت زخمها و سموم هوام بارده از عقرب و غیره شربا و ضمادا و شیاف و حمول و ذرورا القضاء الراس طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و بدستور و روغن و عطر آن العین طلای آن بر پلک چشم جهت

اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و ریمانیدن اثر او بطبقات عین اعضاء الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با پوست هلیلهٔ کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع لرزتهای بلغمی و سوداوی و دانهٔ بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و لطوخ آن با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز مضر محرور و رین و مصدع و مضر مثانه مصلح آن کثیرا و سارون مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و دربا و خولنجان است دهن آن بسیار گرم و خشک تا سوم * افعال و خواص آن جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شربا و طلاء و بتنهائی و یا با پیه و زیت و موم و زردهٔ بیضهٔ مرغ و عرق آن سریع الاثر تر از جرم آن قطور آن جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی و حب و حسو و حلوا و دوا و دهن و سفوف و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافته

دارشیشعان

* دارشیشعان * بفتح دال و الف و راء مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است و آنرا قند زل و عود البرق نامند جهت آنکه چون برق و قوس قزح با آن بر سد خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی آنرا کاهی بهل بفتح کاف و الف و کسر با و فتح با و ها و لام در آخر و کالیهل بنون نیز نامند بهترین آن صلب و سنگین خوشبو و خوش طعم آنست * ماهیت آن پوست سطبری است مانند سلیخه مائل بسرخی و بعضی سرخ خوشبو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت و گل آن زرد خوشبو و تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی بو * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدتی میماند * افعال و خواص آن محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و وسواس سوداوی و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط اشهٔ بواسیر و معین بر اخراج جنین الصغیر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تپ و بواسیر و سیلان منی المعده و آب مطبوخ یک درم آن با شکر جهت دفع درد معدهٔ بارد مایوس العلاج و تنقیهٔ آن مجرب القم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ماعیهٔ دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی گذارند جهت رفع بدبوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در گوش جهت درد آن نزف الدم و غیره آشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن جهت قروح رطبهٔ اطفال و غیر آنها الرحم فرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر و منع حمی و تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم است مضر سپرز و جگر مصلح آن دوقو و مصطکی بدل آن بوزن آن اسارون و دو ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و بالخاصیة جهت قروح عجان که ملیحی نصیه و مقعد است نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا پاک کنند و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامهٔ خواب شخصی حاجتمند گذارند در خواب شخصی را بیند که

ازحاجت اوجواب کویند وروغن شکوفهٔ آن که دهن القندول نامند که بطریق روغن کل بنفشه وبادام کیرند وبجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوشبو وآشامیدن نیم اوقیهٔ آن با شراب زرد کی با میبه جهت تقویت فم معده وحقنهٔ آن با ادویهٔ حابسه جهت اسهال رطوبی وطلای آن جهت فالج وشقیقهٔ امراض دماغی وعصبانی وتنقیهٔ مدهٔ دماغی وتقویت پردهای آن وتقویت باه ونعوظ وتحلیل ریاح اورام صلبه نافع

* دارفلفل * بفتح دال مهمله والف ورای مهمله وکسر دو فا وسکون دو لام بعد از فای اول ودوم بفارسی فلفل دراز وبهندی پیپل وپیپلی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است بیاره دار وبرک آن شبیه ببرک تانبول واز آن اندک کوچکتر وبا حدت وتلخی وثمر آن طولانی شبیه بشاه توت وسیاه رنک وکوچکتر از آن وخشک دانهای آن کوچک وسرخ رنک و پیوسته بهم وبالای آنها غلافی رقیق وپردهای سیاه رنک در بین دانها وطعم آن تند وباندک تلخی وحدت وتلخی حدت پوست آن زیاده از دانهٔ آن وبیخ آن کرمدار منشعب وپوست آن اغبر ومغز آن سفید وریشه دار تند طعم وفلفل موبه عبارت از آنست ودر حرف الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک وبعضی در اول سوم کفته اند — دارفلفل

* افعال وخواص آن محلل مواد بارده وریاح ومفتح سدهٔ جکر وسپرز وهاضم طعام ومقوی معده ورافع قی وخشبو کنندهٔ دهان ورحم ومسخن احشا ومحرک باه وزیاده کنندهٔ منی ومدر بول وحیض ومسقط جنین وجهت فالج وصرع و سرفهٔ بارد رطوبی ونقرس وعرق النسا وتقویت پشت وکزیدکی عقرب ورتیلا وتنویر اخلاط بدن وبالجمله امراض باردهٔ رطبه را مفید واکتحال آن که در جکر بز کذاشته ویا کوبیده بران پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری وطلای آن با روغن جهت نهش عقرب ورتیلا وافعی نافع ودوا مربا قائم مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر سر ومصدع مصلح آن صمغ عربی وصندل وکلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید وکویند بوزن آن زنجبیل وزرنباد است بالسویه

* دارهلد * بفتح دال والف ورای مهمله وفتح ها وسکون لام ودال مهمله آنرا دارچوبه وبهندی انبی هلدی نیز نامند — دارهلد
* ماهیت آن درختی است هندی چوب آن زرد وکویند رسوت که حضض هندی باشد عصارهٔ آنست چنانچه در حرف الحاد رحضض ذکر یافت * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ورادع وزرد مقوی اعضاء الراس جهت امراض سر وکوش ودهان نافع وطعم دهان رانیکو کرداند اعضاء الغذاء والنفض جهت تفتیت حصاة وحبس البول الحمی والجروح والقروح وغیرها جهت تپ بلغمی واندمال جراحات وقروح وجرب وخارش شربا وضمادا موثر و دهن ومرهم آن در ترابادین ذکر یافت در ادهان ومراهم

* دانج ابروج * بفتح دال والف وفتح نون وسکون جیم وفتح الف وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو وجیم ودانک افزونک نیز نامند وبشیرازی انجکک * ماهیت آن تخم امرود جنکلی است بزرکتر از بهدانه مائل بمثلثی شکل پوست آن سیاه رنک ومغز آن سفید وشیرین ولذیذ وآنرا بر شته مقشر نموده تنقل مینمایند منبت آن کوه کیلویه است از توابع ولایت فارس وجای دیکر نمی شود * طبیعت آن در اول کرم ودر رطوبت ویبوست معتدل وبرشتهٔ آن مائل بیبوست * افعال وخواص آن موافق سینه وحنجره واعصاب متشنجه ومبهی ومسمن ومدر بول وغذا انیست بران غالب وآشامیدن شیرهٔ آن که بکوبند ودر آب شیرهٔ آنرا برآورند جهت ادرار حیض مفید واکثار آن مفسد معده مصلح آن شیرینیها است — دانج ابروج

* دانک * بفتح دال والف وفتح نون وکاف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که امین الدوله کوید تخمی است شبیه بتودری سرخ واز آن ریزه تر وکیا آن بقدر شبری ودر کوهستان طبرستان ونواح آن یافت میشود * طبیعت آن کرم وتر * افعال وخواص آن جهت علل بلغمی وسوداوی نافع وچون پنجاه درم آنرا تا صد درم باده وچند ان آرد کندم نانها ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل وفرزجهٔ آن در اعانت بر حمل مجرب ومخرج جنین است — دانک

* فصل الدال المهملة مع الباء الموحدة *

* دباء * بضم دال مهمله وتشدید بای موحدهٔ مفتوحه والف ممدوده وخفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدو رومی نامند — دباء
* دب * بضم دال مهمله وسکون بای مفرده بفارسی خرس وبترکی ایو وبهندی ریچهه وبهال نیز نامند وماده آنرا بعربی قاره کویند * ماهیت آن حیوانی است معروف محیل تر وشدید القوة از حیوانات امثال خود وکثیر الخوف از انسان وذکی وقابل تعلیم ومحاکی انسان وبدو ویا ایستاده نیز راه میرود وعصی بدست میکیرد ورا میرود بدان ویدست میزند ورقص می اندازد وخون آن کثیر اللزوجت است وکویند صورت بچهٔ آن حین الولادت بدان سبب معلوم نمی کردد وچون مکرر آن را بلیسد نزوجت آن کم کرده صورت آن ظاهر میشود * طبیعت آن کرم وکثیر الرطوبت و کوشت آن لزج وپیه وسمن آن یابس المزاج * افعال وخواص آن زهرهٔ آن مفتح قوی آشامیدن یک دانک آن با عسل جهت صرع وبا سکنجبین ویا عسل وفلفل جهت درد جکر بارد واستسقای لحمی وزقی ونیم مثقال آن جهت قولنج دواب بغایت نافع واکتحال آن با عسل وآب رازیانه جهت قوت بصر ورفع بیاض ورویانیدن مژه وطلای آن بشرط مداومت تا پنج مرتبه با عسل وفلفل جهت قروح اکله وحزاز ورویانیدن موی مجرب وپنیر مایهٔ آن جهت فربه کردن بدن موثر و آشامیدن آن بقدر یکمثقال جهت صرع بلغمی واکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع رویدن آن وطلای آن بر بدن مانع رویدن موی بران وبرد مل باعث سرعت نضج آن وپیه آن در سوم کرم وخشک وضماد آن جهت درد مفاصل مزمن ونرم کردن اعصاب واعضای متحجره وبیرون رفتن وشکستن استخوان وکوفتکی اعضای وبرهنه جهت سرفهٔ بارد وبرص وداء الثعلب وطلای آن بر بدن اطفال حین الولادة جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر وچون جوف انار را پر از آن نموده با صموغ وروغن زیتون در آن کذارند وبآتش کرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی وداء الثعلب وبواسیر وناصور ومقعد نافع وپوست آن بسیار خشک ونشستن بران جهت فالج ونقرس مرطوبین وصاحب قشعریره وچون خصیهٔ آنرا شکافته ما زو وصالی بران پاشیده خشک کنند وسائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع وضماد سرکین آن محلل خناق واورام وخوردن آن جهت رفع مغص وبخور موی آن جهت کریزانیدن هوام موثر وتعلیق چشم راست آن باعث کریختن وحوش وتعلیق مرد وچشم آن در لته بسته برکردن صاحب تپ ربع رافع آنست

* دبس * بکسر دال وسکون بای یکنقطه وسین مهمله بفارسی دوشاب نامند وشامل دوشاب انکوری وخرمائی وتوت مفید وامثال اینها است واز مطلق آن مراد انکوری وخرمائی است * ماهیت انکوری آن آنست که آب انکور شیرین وسفید را کوفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس بران خاک خاصی که خاک دوشاب نامند وکویند که خاک رست است میریزند وبهم میزنند تا دردی آن ته نشین وشیرین کردد وتا خاک بران نریزند خوب شیرین نمیکردد بلکه اندک طعم ترشی دارد واندک ناصاف است وخاک نازدهٔ آن مرسوم به رب عنب ومیپختج است ودر قرابادین — دبس

در عنب نوع آن بتفصیل ذکر یافت و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را گرفته در آب جوش میدهند تا حلاوت و شیرهٔ آن در آب آید پس صاف نموده طبخ مینمایند تا غلیظ و انگشت پیچ گردد و سیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند در جلتها کرده و آنچه شیره از ثقل آنها بر هم نشسته تراوش کند و برآید گرفته اند که طبخ مینمایند تا غلیظ و قریب بانجماد گردد و یا آنکه در ظرف سرگشادی کرده بر بالای آن پارچهٔ تنکی انداخته بر آفتاب میگذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته با آتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بدین دستور رُبّ و شاب هر چیز را که خواهند اخذ مینمایند * **طبیعت** دوشاب انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر * **افعال و خواص** آن مولّد خون صالح و مسمّن بدن و مفتّح سدد و با سداب جهت صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در ضماد نوروز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با ماء الشعیر جهت تفتیت حصات و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدّع **مصلح** آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قند و برگ ریحان واندکی حرمل قائم مقام خمر است الا در اسکار * **طبیعت** خرمائی آن در دوم گرم و در اول خشک * **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و ملین طبع مبرود المزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفهٔ بارد و تقویت باه بارد المزاج و طلای آن بتنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند و در جای گرم مانند حمام و غیر آن نشینند و محرق خون و مولد خلط عکر سوداوی **مصلح** آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیها است

دبق * **دبق** * بکسر دال و سکون بای موحده و قاف و آنرا اقسوس نامند و بفارسی موبزک عسلی و کشمش کاولیا * **ماهیت** آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن درهم بپیچد و مایل بسیاهی شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود و غیر آن متکون میگردد و چندین شاخ از یک مکان میروید برگ آن شبیه ببرگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز تیره رنگ و بهترین آن تازهٔ املس مدور آنست که لون اندرون آن گرائی و بیرون آن مائل بسبزی و سیاهی و سرخی میباشد * **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلیهٔ عفن لزجه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار هوائی و بارد مائی و اندک جوهر قابض ارضی و بعد ورود ببدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میگردد * **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و ملین و کد ازندهٔ رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن و چون در آب گرم بخیسانند و پوست و تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز گردکان یا با مغز دانهٔ بید انجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیهٔ سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و نواصیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کنندهٔ مواد اورام و مسکن دردهای بارد و بارازتنج و موم جهت نضج دملها و شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و بدستور با زرنیخ جهت شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با آهک و آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن و با حنا جهت

سعفه و ابریه و با روغن گل جهت درازکردن موی و جوشانیدهٔ آن در آب آهک جهت تحلیل اورام مهرهٔ موثر و ممزوج آن با آهک جهت اذابهٔ طحال و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع **مضر** دل **مصلح** آن بادرنجبویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیادهٔ آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا **بدل** آن در تحلیل نصف وزن آن ایهل و چهار دانگ آن بادام و در سائر افعال نیم وزن آن عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ دهند و مانند خیاطهٔ باریک ساخته بر روی اشجار اندازند طیوریکه بران نشینند پای آنها چسپیده صید کرده شود و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سائر رنگها نیز بسیار دخیل است

دبیدارپا * **دبیدارپا** * بکسر دال و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح بای مثناة تحتانیه و الف لغت نبطی مشتق از فارسی است * **ماهیت** آن گیاهی است هندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی و اطراف شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرگ بهار که نوعی از بابونه است و ثمر آن بی گل شبیه بثمر کیاه پنبه و با اندک تلخی و حدت شبیه بحدت ایهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میکرداند و برگ تازهٔ آن طیب الرائحه چون بخایند و آن ربیعی است * **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک * **افعال و خواص** آن قابض و معطش و محرق و جهت قوه و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و جهت استرخای معده و سنگ مثانه شرباً و با شیر محرک باه **مضر** محرورین **مصلح** آن بقول بارده و رائحهٔ آن باعث حرقت چشم و ادمان بوئیدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازهٔ آن با سرکه کاسر حدت و لذع آن و مقوی معده **مقدار شربت** از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لثه موثر

* فصـــــــــل الدال المهملة مع الجيم *

دج * **دج** * بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طغا و در تنکابن کوه کوک نامند * **ماهیت** آن مرغی است از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیور بری است و بعد از آن شحرور پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و جوجهٔ کبوتر و ورشان و فاخته است * **طبیعت** آن گرم مائل باعتدال و لطیف * **افعال و خواص** آن در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون و با موثر و نگاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته اند

دجاج * **دجاج** * بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و بهندی کگری و مرغی و بعربی نر آنرا دیک و بفارسی خروس و بهندی کگر و مرغا نیز نامند * **ماهیت** آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف * **طبیعت** جوان فربهٔ اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب برطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بران غالب و خروس بچه اعدل و مائل برطوبت و قول ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حاراند و میتواند بود که وجه شبههٔ کسانیکه آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف مرغ بچه و ارشاد بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضد است پس بسبب سردی مزاج خروس بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه نه چنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی دران تکون نمی یابد که استحاله بصفرا یافته مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله

ذرجنگل وصحرای اطراف مکری گلی بسیار است بشکل وجثه مثل مرغ اهلی میباشد ونوع بزرگ آن که بهندی
کلنگ نامند هر دو نوع گرم وتر وخشکتر از اهلی خانگی اند * افعال وخواص آن صحرای آن کثیر الغذا ولطیفتر
از اکثر طیور ومولد خون صالح وزیاده کنندهٔ عقل ومنی وغیر مهرا پختهٔ آن بخلاف آن وگوشت آب خروس پختهٔ
هالخورده محلل وملین طبع ومخرج سودا وجهت قولنج بسیار مفید وبهتر آنکه بگیرند خروس پیر هال خورده را و
ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد وآب گوشت آنرا با قدری بسفایج طبخ نمایند تا بقوام آید ونیمگرم بیاشامند
اخراج مواد سوداویه به نیکوئی نماید ومرقهٔ چوجه جهت ابدان ضعیفه وناقهین وصاحبان التهاب معده وحمیات صفراویه
شربا وجهت تعدیل فضول وتلیین طبیعت وبدستور تغذیه بدان نافع وگفته اند فرار بیح مسهل اند ودجاج مسك و
چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند وشکم آنرا بشکافته وانچه درجوف آنست برآورند
ودران نمک وبسفایج وشبت پر کنند وبا آب بسیار بپزند تا غلیظ گردد یکشب بمانند وشب زیر آسمان گذارند وصبح بیاشامند
اسهال کیموس غلیظ تازه نماید وجهت حمیات دوریهٔ مزمنه ورعشه وربو ووجع مفاصل وانتفاخ معده وترهل وقولنج و
دفع سموم مشروبه مراقی وبعضی با آن کرنب وقرطم وشبت ومانند آن نیز اضافه مینمایند واین اقوی است در افعال
مذکوره ودر اسهال بلغم وگوشت خروس جوان زیاده کننده ومصافی کنندهٔ منی ومصفی رنگ رخسار وصوت است وخروس بچه
جهت ناقهین وامراض حاره ومرغ بچه ومرغ جوان قویتر وجهت تسمین بدن ورفع هزال وتصفیهٔ رنگ رخسار وصوت وزیاده
کردن جوهر دماغ وفهم ومنی ورفع خیالات فاسده وپختهٔ آن باروغن تازه جهت سرفهٔ یابس ومداومت مرق وگوشت
یکقطعهٔ آن هر روز تا یکهفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب وکباب آن جهت دفع
خواهش گل وامثال آن وموافق معدهٔ رطب وجگر آن کثیر الغذا وحسن ودیر هضم ومغز سر آن با حرارت معتدله و
رطوبت لزجه وآشامیدن ناپختهٔ آن با شراب جهت گزیدن هوام ونفث الدم ورعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب
وپختهٔ آن جهت زیادتی جوهر دماغ وتقویت قوت مفکره ونیکوئی ذهن وتصفیهٔ صوت وادمان آن باعث ملادت وپیه
آن جهت تلیین صلابات ومواد سوداویه ونیمگرم آن بر سر جهت مالیخولیا وصرع وشقاق وجمیع امراض بارده
عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم بمالند وپیه دجاج معلوف بقرطم اقل دوازده روز جهت ابتدای جذام وبرودت
هران منکه ان خروس را چون خشک نمایند وسائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده وضعف آن وذرب مجرب
وجوارش ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت وآشامیدن خصیهٔ خشک آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت
باه بسیار موثر وبدستور ضماد آن باروغن زنبق بر پشت زهار وکنج ران جهت تقویت نعوظ وچون خصیهٔ خروس را در آفتاب
خشک نمایند وهم وزن آن ملح اندرانی سحق کنند ودر ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد ودر هنگام مقاربت
اندکی از آنرا در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده میگردد ونیز گویند که چون بگیرند خروس را در
هنگام ربیع وذبح نمایند وانچه درجوف آنست سوای خصیهٔ آن برآورند ونمک در شکم آن پر کنند ودر سایه خشک کنند
وتمامی آنرا بکوبند ودر شیشه نگاهدارند وحین الحاجت قدری با شیر تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد وخون
خروس ومرغ را آشامیدن وخشک کرده آنرا سعوط نمودن جهت قطع رعاف وچکانیدن خون بال تازه ریختهٔ پر آن جهت
رفع بیاض چشم آزموده ودر استخوان سوختهٔ مرغ سیاه باهموزن آن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند وبا بر موم

سرشته حمول کنند جهت اعادهٔ بکارت از اسرار شمرده اند وخوردن سنگ متولد درجوف آن جهت تفتیت حصاة نافع
وسرگین آن جالی وتند وخوردن یکمثقال آن با شراب ویا سرکه جهت رفع قولنج وسمیت فطر وطلای آن جهت بهق و
برص وامثال آن وضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید وباید که بگیرند سرگین مرغیرا که
مروض با غذیهٔ صالحه نموده باشند واز خاصیت آنست که چون شکم آنرا بشکافند وگرما گرم بر موضع گزیدهٔ هوام ومار بندند
جذب سمیت نماید وچون سرد گردد تبدیل نمایند وبر ماثر مواد جهت جذب آن بطاهر وبر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی
آن ونیز از خاصیت آنست که چون پرهای مقعد آنرا تمام بکنند وبر موضع گزیدهٔ مار بگذارند جذب سمیت
مینماید ومیمیرد پس مرغ دیگر را بجای آن بگذارند وهمچنین تا ملسوع صحت یابد وتناول آن با شیر وکشك وماست
وپنیر وسائر لبنیات مورث قولنج ومداومت آن باعث نقرس وبواسیر ومصلح آن ادویهٔ حاره وشراب ومطبوخ آب انگور
ودر محرورین سکنجبین وگفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است وچیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن
بران پیوسته میباشد در هنگام ریزگی وخامی وآنرا تخمدان میگویند وچون مرغ پیر شد واز تخم افتاد احیانا از شکم آن
برمیاید در تاثیر انجماد شیر مانند پنیرمایه است که قدری از آن را در شیر جوش داده نیمگرم بمالند

فصل الدال المهملة مع الخاء المعجمة

دخان

* دخان * بضم دال مهمله وفتح خای معجمه والف ونون بفارسی دود وبهندی دهوان نامند * ماهیت آن اجزای
ارضی لطیف حار یابس است که از اشیاء در حین سوختن وگداختن متصاعد گردد ومختلف میباشد احوال آن باختلاف
چیزی که از آن متصاعد ومتولد میگردد یعنی دخان شی حاد حاد وشیرین شیرین ومعتدل معتدل * طبیعت مجموع
آن اندک گرم بسبب باقی بودن دران اثر ناریتی که از آن مفارقت کرده وخشک بسبب ارضیت ماده ومستعمل در
طب دخان القواریر ودخان الکندر در ادویهٔ عین ودخان المر والبطم در رطوبات آن وتاکل حادث ورماق ودخان
میعه قویتر از دخان القواریر وبعد از آن دخان زفت وبعد از آن دخان قطران وهر دخانیکه حدت آن زیاده است بهتر
است از برای مداوای شعار عین وغلظت حمرت وصلابت وریختن موی ودخان الزنجبیل جهت تقویت عین بیعدیل
وطریقهٔ اخذ آن چنانست که آنرا نیم کوفته با پیه گردهٔ بز مخلوط نموده بر پارچهٔ کهنه پهن کرده بپیچیده فتیله سازند ودر
زیر ظرفی مقبب مانند طاس وغیر آن بسوزانند تا دود آن دران جمع گردد پس بردارند واستعمال نمایند ودخان دوکان
محصان در ادهان ومراهم مستعمل ودخان حصی لبان در افعال قویتر از اصل آنست وخوردن قدر قلیل آن جهت
تقویت باه نافع ودر حصی لبان مذکور شد

دخان القواریر

* دخان القواریر * بضم دال وفتح خای معجمه والف وضم نون والف ولام وفتح قاف وواو والف وکسر راء مهمله
وسکون یای مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن دودهٔ شیشه است که در وقت گداز بر سقف کورهٔ آن مجتمع میگردد
* طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی باصره وجالی وجهت سبل ناخنه وبردن گوشت زائد زخمها مفید

دخان الکندر

* دخان الکندر * بضم کاف وسکون نون وضم دال وسکون راء مهملتین * ماهیت آن دودهٔ کندر است که طاسی را
ویا ظرفی قبه دار معکوس گذارند ودر زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن دران مجتمع گردد * افعال وخواص آن جهت
ورم وقرحهٔ چشم ودر رویانیدن مژه ورفع مژهٔ زائد والتیام قروح اعضا نافع است ودر مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت

دخن * دخن * بضم دال وسکون خای معجمه ولون وبفارسی ارزن وبشیرازی الم وبهندی کنکنی نامند * ماهیت آن نوعی از جاورس است ودو قسم میباشد یکقسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است ونازک که بزودی ازان جدا میگردد واین بهتر است ازبرای اکل ودوم آنکه پوست آن براق واملس وازان دیر جدا میگردد واین را بهندی چینه نامند ولیکو است ازبرای دوا * طبیعت آن سرد در آخر اول وخشک در دوم واز جاورس درخشکی کمتر * افعال وخواص آن قلیل الغذاء ومجفف وحابس بطن از جاورس کمتر ومدر بول وبطیء النزول از معده واستعمال مقشر ومطبوخ آن باشیر تازه دوشیده یا روغن تازه صالح الغذا وجهت تلیین صدر وتولید منی نافع ومولد سده وسنگ مثانه مصلح آن شکر وعسل بدل آن برنج است

* فصل الدال مع الراء المهمله *

دراج * دراج * بضم دال وفتح رای مشدده مهمله والف وجیم بهندی تیتر نامند * ماهیت آن مرغی است قریب بجثه کبک وخوش منظر ودر هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی ومنقش بسیاهی واین را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کات است ودوم ازان کوچکتر وسیاه ومنقش بسفیدی رخاکستری واین را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت همه این نوع خوش منظر میشود وسوم ازان کوچکتر وسفید مائل بخاکستری ومنقش واین را کوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند ونوع چهارم از همه کوچکتر وخاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه وسفید واین را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمینهای کشت زار بهم میرسد وبلند پرواز میباشد وپای آن سه انگشت دارد وگوشت آن بسیار ثقیل ودیر هضم وصلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند وپرواز بسیار نمیتوانند کرد پای آنها چهار انگشت دارد شیخ داود انطاکی اشتباها آنرا سمانی نوشته * طبیعت آن مائل بحرارت ودر اول یابس وبعضی در دوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن گوشت آن لطیفتر از کبک وتذرو وبهتر از فاخته وزیاده کننده جوهر دماغ وفهم وحفظ وماده منی ومقوی معده مبرود المزاج ومرطوب مضر محرور ویابس المزاج مصلح آن ترشیها وزهره وخون وزبل آن جالی ورافع بیاض عین وآثار جلد وبقول مهریا وس پیه آن با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر

درداب * درداب * بفتح دال وسکون را وفتح دال مهملتین والف وبای موحده بفارسی درمشتبویه وبهندی اکچری بفتح کاف وسکون جیم فارسی وکسر راء مهمله ویاء در بنگاله کرمیں وسیندنی نیز نامند * ماهیت آن از جنس خربزه کرمک است که ملیون نامند وکوچکتر ازان وبالوان واشکال مختلف میباشد زرد مخطط بزردی وسبزی وزرد مائل بسفیدی یکرنگ ومدور وشلغمی واندک طولانی ولحم آن کمتر از خربزه ومغز آن در خامی تلخ وبعد رسیدن شیرین میگردد باندک تلخی وتخم آن ریزه وصاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا ملیون دانسته اند وغلط است * افعال وخواص آن بوئیدن آن مقوی دماغ ومفتح سده آن وخوردن خام وپخته آن مدر بول ومفتت حصاة خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم وقدری ازان را چون در حین طبخ در گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد وتاثیر این در این باب از پوست خربزه زیاده است

درداذ * درداذ * بفتح اول وسکون را وفتح دال والف وراء مهمله لغت فارسی است وآنرا دار رون وسفیددار ودرخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون میگردد ونوعی از غرب است * طبیعت آن در اول سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض وبالقوت جالیه اکتحال عصاره برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر وقطور آن نیمگرم در گوش جهت ورم آن وقطور آبیکه از سر چوب سبز تر آن در حین سوختن برمی آید جهت رفع کرمی که از امتداد امراض

بهم رسیده باشد وبرگ تازه آن مقوی دندان ولثه وقاطع اسهال وپخته آن ملین طبع وضماد آن جهت التیام جراحات تازه وجبر کسر عظام وبا سرکه جهت جرب رطب وپوست بیخ آن در افعال قویتر ویکمثقال آن با شراب ویا آب مسهل بلغم بعصر وطلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص موثر ورطوبت ثمر آن جالی جلد بشره وجهت تپ دق وسرفه مزمن مجرب وآب خیسانیده خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون ومولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن وخشمزک است *

درونطارس * درونطارس * بفتح دال وضم را وسکون واو وفتح بای موحده وفتح طای مهمله والف وکسر را وسین مهمله بیونانی یعنی ولد البلوط است چه کیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید وبرا ن مشابه مانند سرخس وکوچکتر ازان وبا اندک جلا وتلخی وتیزی وبیخ آن مشبک بهم پیچیده ومزغب وشیرین با عفوصت وتلخی وتندی وصلب براق ورنگ آن سیاه وسرخ وتیره نیز میباشد ونوعی از بسفایج است وبرگ آن مانند برگ نرگس واندک با حلاوت وتندی وتلخی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بغایت قابض ومعفن وضماد آن جهت گزاز ودوالی ومفاصل وخنازیر نافع وطلای آن بر بدن ورود رباک کردن اوساخ وتکرار تازه بتازه نمودن آن در ستردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تا یک دانگ المضار یک درم آن کشنده بالتهاب ودرد شکم ومعالجه آن معالجه خربق اسود است *

درونیقون * درونیقون * بفتح دال وضم را مهملتین وسکون واو وکسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون وبقاف نیز آمده ولغت یونانی است وبعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن ببرگ زیتون * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون وازان درازتر وبار یکتر وشاخهای آن کمتر از ذرعی وگل آن نارنجی وتخم آن مستدیر وکوچکتر از کرسنه ولون آن مختلف ودر غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود وبیخ آن بقدر ذرعی وبسطبری انگشتی ومنبت آن زمینهای نمناک وقریب بدریا * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وابن بیطار وغیره آنرا سرد وخشک وقویتر از لفاح دانسته اند * افعال وخواص آن بغایت مجفف وذرور رحائیده آن قاطع خون والتیام دهنده جراحت وطبول آن محلل اورام وچون در روغن زیتون بجوشانند ودر گوش بچکانند رافع کری وبردن ثالیل آن وتدهین آن مسقط دانه بواسیر ومسکن درد مفاصل واحتمال آن وحمول آن مدر حیض ومجرب مقدار شربت آن تا یک دانگ مصلح آن قی کردن با سرکه وشیر تازه است *

دردی * دردی * بضم دال وسکون را وکسر دال مهمله وبفارسی لای نامند * ماهیت آن ته نشین عصارات است وبهترین همه ته نشین شراب است که خشک آنرا طرطیر وبفارسی دارتو نامند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد آن در تحلیل اورام مجرب وجهت رفع حمره وقروح وقلاع وبردن گوشت زائد زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات وبزر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم وبوسانیدن جهت کلف ونمش وحائر آثار ونیکو کردن رنگ رخسار وتسکین دردهای بارد ومفاصل وورم پستان ومحرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر ویا در کوزه گل اشته سوخته باشند لحد یکه سفید شده باشد بغایت جالی ودر جمیع افعال قویتر ومستعمل تازه محرق آنست وکهنه محرق آن معیف ومغسول آن جهت جلای بصر ورفع غشاوه وناخنه وبیاض وضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ومبدل آن زراوند مدحرج است وچون آنرا با قلی وشب تدبیر کنند جهت ازاله سرخی مقعد بغایت موثر وچون

بدبارود يعني شورهٔ سفيد كنند در اصلاح نقره و زرد ودن زنگ مس بعمل دانسته اند

* دردي الخل * يعني لاي سركه در جميع افعال ضعيفتر از سركه است مكرد رمنع اكله كه قويتر است

* درونج * بفتح دال وضم راو سكون واو وفتح نون وجيم لغت فارسي است * ماهيت آن اشهر است عقربي شكل پوست آن خاكستري رنگ كرهدار وعقد دار و در وآن دو و باشد و بهترين آن با اندك تلخي وخوشبوئي و با صلابت و اندرون سفيد آنست . برگ گياه آن شبيه ببرگ باد ام ما ئل بزردي ومفروش برروي زمين ومزغب وساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از ميان برگ روئيده وبرگهاي ساق آن متفرق و بار نكرود و از ثوا ز برگها ي زبر آن از پنج عدد تا هفت عدد وگل آن زرد و مجوف ومستعمل بيخ آنست وقوت آن تاده سال باقي ميماند منبت آن اندلس وكوهستان شام خصوصا جبل موسوم به بيروت ودر الجامع وف بعقربي است ود و نوع ميباشد فارسي ورومي بهترين آن رومي عقربي است يعني آنچه بشكل عقرب باشد * طبيعت آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن محلل بلغم وسود او برا كنده كنندهٔ رياح غليظه ومقوي حواس ودل ومعده وجهرزو مفرح و با ترياقيت وجهت خفقان ومالنخوليا مراقي وتقويت هاضمه وتسكين وجع رحم وتلطيف رياح غليظهٔ معده وامعا ورحم ورفع ضرر گزيدن عقرب ورتيلا وسائر جانوران سمي ورفع طاعون شربا وضمادا خصوصا با انجير وخوردن آن با شكر جهت صداع بلغمي ودرد سينه نافع مضر راس محرور المزاج ومصدع مصلح آن زرا ونه ودر جوز وراوند يا رب خورد يا رب ريباس وبهترين استعمال آن در خفقان وغيرآن براي تسكين حدت گرمي آن با شراب سيب وتمليلي كا فوراست مقدار شربت آن يكدرم تا دو درم بدل آن در دفع مضرت رياح رحم بوزن آن زرنباد ودو ثلث آن قرنفل وگويند بدل آن عاقرقرحا است واز خواص آنست كه چون بياويزند قطعهٔ آن را در اندرون خانه طاعون دران داخل نگردد وتعليق سوراخ كردهٔ آن بريسماني بربو گمرگاه زن حامله جهت تسكين درد ولادت وحفظ جنين از آفات اما بايد كه آن ريسمان را زن خود رشته باشد وتعليق سوراخ كردهٔ آن بطول جهت رفع فزع درخواب وديدن خوابهاي مشوش وباعث ديدن خوابهاي نيكو است

* درياس * بفتح دال وسكون راء مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه والف وسين مهمله معرب ازدورس فارسي است * ماهيت آن نوعي از زوردمنتن است گياه آن بقدر شبري وزياده از ان واز ساق آن شاخهاي بسيار رسته وبرگ آن شبيه ببرگ كنار وسبز مائل بسياهي ودر هر شاخي سه يا پنج تا هفت عدد برگ ميباشد وگل آن زرد ومنتن بو بيخ كوچك وبد بو وتخم آن شبيه بفلفل كوچكي وشبيه داود انطاكي درياس را تفسير بدواي ديگر نموده * طبيعت آن درسوم گرم وخشك وبا برودت يعني مركب القوى * افعال وخواص آن مبخر ومسكر تيم درم تازهٔ آن مسكر قوي ومحلل بلغم وسودا ومنبسط كنندهٔ جلد ومفتح سدد ورافع يرقان ورياح وزردي بشره وسرخ كنندهٔ آن وگويند چون در روغن طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه كرده با عسل بقوام آورند وبعد از طعام تا شش درم آنرا تناول نمايند در تسمين بدن مجرب مضر سينه ومصدع مصلح آن كشنيز وكثيرا است

* دريان * بضم اول وسكون راء مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه والف ونون * ماهيت آن ميوه است مخصوص به بلاد زيربا د تحت الريح كه عبارت از شهر تناسري ومركي وملاخه وشهرنا وبلاد قريبه با آنها است مانند جزيرهٔ آچين و پليمبان ومرتبان ريتاوي وغيرها وساق درخت آن بلند وبرگ آن شبيه ببرگ كتهل وميوهٔ آن بزرگ وطولاني بهيأت

خربزهٔ مردة و پا بزهٔ كوچك و پوست آن از پوست ميوهٔ كتهل درشت تر و بهيات كتهل ودانه دارتر وبرهر دانهٔ آن خاري چنانچه هنگام ثمر آن حيوانات مثل فيل وكركدن وشير از خوف خليدن خار آن بزير درخت آن نمير وند وبوي ميوهٔ آن بسيار تند وكريه بحديكه در شامهٔ كسيكه گاهي نرسيده وآشنا با آن نباشد موجب تنفر وخوش آيند نيست بلكه مورث صداع است واندرون آن ميوه خانها است در صفوف وعدد صفوف آن از سه تا پنج ومابين فاصلهٔ خانها پوست سفيد ملمي ودر هر خانه از يك الى تا پنج دانه ميباشد ويك دانهٔ آن بهتر است وشكل آن دانه بشكل ثمر بلوط مه پهلو وتخم آن مثل تخم كتهل وبعضي بزرگتر از ان وماكول لحم آنست بدون پردهٔ محيط بتخم آن بسيار ملايم ذايقهٔ شيرين ولذيذ مثل مسكه كه با قند ممزوج كرده باشند بلكه از ان لذيذ تر وفرق همين است كه دسومتي ندارد وشنيده شد كه بسبب كمال لذت آن ميوه بسيار مرغوب فيل است وليكن بسبب خوف اذيت خار آن فيل آنرا در علف بپيچيد فرو ميبرد وبسبب سختي پوست آن هضم نا شده درست دفع ميكرد دركاهي در ميان فضلهٔ فيل درست آن يافت ميشود ومردم آن بلاد دريان چيني را بسيار جويان وخواهان اند وميگويند كه آن براي تقويت بدن وقواي ديگر بعيسي بي نظير است * طبيعت آن ظاهرا گرم وتر باشد * افعال وخواص آن بطي الهضم ومقوي ومبهي است واز مردم مبالغات بسياري در عفونت بوي آن ثمر ولذت خوردن آن شنيده شد چنانكه ميگويند والعهدة عليهم كه بوي آن شبيه است ببوي فضلهٔ انسان شب مانده بتكرار متعفن شده ودرباب لذت آن ميگويند كه تاجرما لدار صاحب جهازي آنجا وارد شد واول از بوي آن متنفر بود وچون عادي وآشنا ببوي آن شد ومانوس با آن گرديد تمام اموال خود را فروخته صرف دريان نمود وآخر جهاز را نيز فروخت وبعد از ان مبلغ مديون شد وبعد از ان فقير شده در پاي درخت دريان ساكن گشته بكود ريان مشغول گرديد وآخر العمر وصيت نمود كه او را در پاي درخت آن دفن كنند والله تعالى اعلم وعجب نيست زيرا كه سابق بر اين ابو المحجن ثقفي كه يكي از صحابه بوده درباب خمر گفته اين شعر عربي را * شعر *

اذا مت فادفني الى جنب كرمة * تروي عظامي بعد موتي عروقها * ولا تدفنني بالفلاة فانني * اخاف اذا مامت ان لا اذوقها * اگر اين مرد نيز درباب دريان گفته باشد بعيد نخواهد بود

* فصل الدال مع الفاء *

* دفلي * بكسر دال وسكون فا وفتح لام وبايونانی شيربون و بسرياني رودبون وبعربي جبين وسم الحمار وبفارسي خرزهره وبهندي كنير نامند * ماهيت آن نباتي است بقدر يكذرع وذرع وبرگ آن باريك وبلند تا بيك شبر وبي تشريف واندك ضخيم وصلب واملس واندك بدبو وتلخ وتند وگل آن خوش منظر ودو نوع ميباشد يكي سرخ كه بهندي ركت پهپت وديگري سفيد مائل بزردي كه بهندي كربيونا منند ودر خشند وبران چيزي مانند موي مجتمع وثمر آن بشن طولاني قريب بشبري واصلب ومملو از چيزي مانند پشم وبيخ آن دراز وباريك وشور وما ئل بسرخي واكثري سفيد رنگ بري ونهري ميباشد ودر تمام سال بيخ آن باقي ميماند ودر خريف گل ميكند وبوي آن عظيم تر از نهري وسفيد آن در امر باه وامساك مني قويتر از سرخ آن ودر هند وبنگاله نبات آن تا بقد وقامت ميشود وهميشه گل ميدهد * طبيعت آن در آخر سوم گرم وخشك وبا قوت سميت * افعال وخواص آن بغايت محلل وردهاي صلب ومجفف وجالي واستعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زيرا كه كشندهٔ انسان وبهائم ومواشي است وبرگ آنرا چون در شراب وانجير بجوشانند ومقدار نيم اوقيه از آب مطبوخ آن با كره كاو بياشامند از ضرر سم هوام ايمن ود ربهائم نيز همين اثر دارد وضماد

بخته‌ٔ مائید‌ٔ آن جهت تحلیل اورام صلبه واذابهٔ آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برک آن جهت جرب و حکه و ذرور برک خشک آن جهت التیام زخمها و حصول آن جهت درد رحم و آب برک و کل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشند‌ٔ کیک و ارضه و سلس و آب نقیع برک آن کشند‌ٔ بزر میش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برک آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب دواب و با افیون واشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از کل برک تازهٔ آن که مهرا بخته و آب آنرا کوفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که درهر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند با تش ملایم تا روغن بماند جهت قرحه که مقدمهٔ کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبهٔ کهنه و امثال اینها نافع و چون بکیرند از برک آن و از کشک ماست و از کبریت زرد هریک یک جز و و نرم کوفته با پیه کو سفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آنرا زائل کرداند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار کمی در شیرکا و تازه دوشیده جوش دهند و کره آنرا بکیرند و قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برک انجیر مضر شش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یک درم از برک و کل آن خواه بخته و خواه خام سائیدهٔ آن کشنده خناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و جحوظ عین و احمرار آن و مداوای آن بقی و حقنه و آشامیدن آب کوشت مرغ چرب فربه سرد کرده و مخیض و لعاب بزر قطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرمای شهریز عجیب النفع است درین امر و خرمای شهریز خرمای بزرک دانه زرد یا سرخ است و کویند خرمائیست که تخم آنرا در رطب میکارند و برمی آید همان قسم لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی صداب و رب عنب و دا کره نیز نافع است

فصل الدال مع اللام

دلب ۳ • دلب • بضم دال و سکون لام و باء موحده و بفارسی چنار نامند و بترکی بلطانس • ماهیت آن درختی است معروف و بسیار عظیم و برک آن پهن و منشب و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار و منبت آن بلاد سردسیر و ثمر آن مدور و خاردار و خشبی سبکوزن غیر ماکول • طبیعت آن سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله • افعال و خواص آن جالی و نقوع کل آن که از ثمر آن کرفته باشند و ضماد برک تازهٔ بخته آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای کرم را نیز و بدل متور ضماد برک تازهٔ غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازهٔ آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برک خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختکی آتش و ضماد پوست سوختهٔ آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازهٔ آن با شراب جهت رفع سمیت کزیدکی جانوران سمی و ضماد برک و ثمر آن با پیه جهت سوختکی آتش و بخور برک و ثمر آن در خانه جهت کریزانیدن خفاش و بدل متور پاشیدن آب طبیخ آن و غباری که بر برک آن می نشیند بغایت مضر قصبهٔ ریه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده •

دلبوث • دلبوث • بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثه اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برک آن شبیه بسیف است • ماهیت آن بیخی است شبیه به پیاز که بملاصق بهم باشند ولیکن بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانها بالائی بزرکتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب میکردد و خشک آنرا در بغداد در بازار رصفرو شند و آنرا حب الفالوخ مینامند جهت آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ میمالند و کل آن شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مائل ببنفشی و آنرا صفرا غانیون و بعضی کسیفیون و بعضی ماخاریون نامند و برک این بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب بذرعی و برک آن از برک سوسن دراز تر و ثمر آن مدور و منبت آن اراضی معموره و مزارع • طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه • افعال و خواص آن جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مسهی و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو لذید میکردد و دفع ضرر آن میشود و آشامیدن آن جهت تهیج باه موثر و بدل متور آشامیدن آن با شراب و کویند بیخ بزرک فوقانی آن محرک باه و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالای آن جهت قیلهٔ اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آنرا در نبیذ بخیسانند هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن دانهٔ بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدل متور آشامیدن یک درم از بیخ آن با ماء العسل تا چند یوم حسبی اثر دارد و ضماد آن با شیلم و با ماء العسل جهت تحلیل غرب نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت سرخی رخسار و رفع آثار و فرزجهٔ آن جهت کشودن حیض موثر مضر حلق مصلح آن در شیر بختن آن مقدار شربت آن تا دو درهم

دلدل • دلدل • قنفذ بری است و انشاء الله تعالی خواهد آمد

دلع • دلع • بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که قنفذ جبلی و بفارسی خارپشت و بترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و بهندی جینو و نامند • ماهیت آن حیوانی است قریب بجثهٔ سک کوچک و در پشت آن بجای موخارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک با تندی و چون بخشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از آن جدا کردد با اندک آوازی • افعال و خواص آن ذرور سوختهٔ آن جهت جراحات بغایت مفید و در سائر افعال مانند قنفذ است و انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد

دلفین • دلفین • بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی و بعضی کفته اند بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز و بدیلمی کچهٔ ماهی و بهندی سوس نامند • ماهیت آن حیوانی است دریائی و سیاه رنک سر آن شبیه بسر خوک و دندان دار و بیفلس و بخلاف حیوانات دیکر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند مکر با جماعت یکی پی دیکری • طبیعت آن سرد و تر قریب باعتدال • افعال و خواص آن کوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیر هضم و پیه آن کرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده کداخته بر آتش بکذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعهٔ تازه و کهنهٔ مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان موثر

دلق • دلق • بتحریک دال و لام و قاف بفارسی دله و باصفهانی موسوره نامند • ماهیت آن حیوانی است کوچکتر از سک و بزرکتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم میرسد و از پوست آن فرو میسازند و دلق مینامند و کرمی آن کمتر و ثقل

آن بیشتر از سمور است ولیکن بد بو است و لهذا ملوک آنرا نمی پوشند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص ان
خوردن گوشت آن زیاده کنندهٔ باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقهٔ کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ
آن بران باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است

دلیک * دلیک * بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف باصفهانی تکل و در تنکابن کلیک و بترکی آیت بورنی و در شام
سرسوالدیک نامند * ماهیت آن اسم عربی ثمر گل سرخ صحرائی است مانند ثمر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی
و چون پخته شود زرد مائل بسرخی و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن مزغب و محتوی بود انهای
هفید طولانی و گل آن پرخارتر از بستانی و بی بو و مشتد . برچهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل میشود
و این مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گل است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن
قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغرهٔ طبیخ آن
و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل سرخ بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن مورث سعال مصلح
آن گلقند است

* فصـــــــــل الدال مع المیم *

دم * دم * بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند * ماهیت آن معلوم است * طبیعت آن گرم و تر * افعال
و خواص آن دم هر حیوان در طی ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشتهٔ آن قاطع اسهال و رافع
سموم و دم بال کبوتر تازهٔ پر برآورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد گردد
و یا در سینه یا در امعا و یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از ان اعراض رد به از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی
اطراف و اختناق عارض گردد معالجهٔ آن معالجهٔ بسته شدن شیر است در معده و آشامیدن پنیرمایه خصوصا پنیرمایهٔ خرگوش
مقدار دو مثقال با یک اوقیهٔ سرکهٔ تند یا مقدار یک با قلا حلتیت با شراب ممزوج مشک و یا آشامیدن آب فوتنج با سکنجبین حامض
و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانیکه
فاسد شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است بر می آورند و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن
داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم میگردد و قبل از ین بچند سال این را معمول داشتند و چون
دیدند که فائدهٔ چندان بران مترتب نیست و بالاخرة ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست که از دست
مریض مثلا از زیر ربط خون میگیرند بعد لائق و مبض او را بند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض
مقصود از بالای ربط بیکدفعه و بسرعت تمام رگ میگشایند و انبوبهٔ بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج
بدن مریض میرود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند مینمایند و بدین منوال بدن شخص ضعیف و بایبر
خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جلی بین حرکت
خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک دوره طی مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج
بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون بر میآید و از بالای ربط بر نمیآید بلکه خون را جذب میکند و وجه عدم
فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس
با اخراج تدریجی خواه قلیل و خواه کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بی فائده و باعث افساد آن بعد اختلاط بتتمهٔ خون

فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد نایاب و نیز خون هر بدنی موافق مزاج
آنست و همچنین خون هر شی پس خون بدنی در بدنی دیگر و منی بمنی و مکرر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق و تا زمانیکه
استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا بیر فاسد میکرد د طبیعت نیز از هضم و نضج عذا ی
جدید از خارج باز میماند پس بای حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح والعلم عند الله *

دم الاخوین * دم الاخوین * آنرا دم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیراد و کهی
و رنگ بوت نیز نامند * ماهیت آن صمغی است خالص الحمرة مائل ببنفشی و قوت آن مثل تمامی قی میباشد و گویند عصارهٔ
گیاهی است که از جزیرهٔ سقوطره و هند خیزد و صاحب خلاصة التجارب گفته که عصارهٔ هو جویه است و در ابو خلعا
مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن
چکیدهٔ صافی است که قطعا چوب در ان نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند
مانند حبشه و زنگبار در ان مواضع بقم نمیشود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست و لیکن انچه نوشته که سه
نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیرهٔ صافی براق که گویا از درخت جوش خورده بر آمده و چکیده
و بعضی دیگر از ان قبیل و لیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیرهٔ
بی رونق و این را دو نوع دیده شد بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی
در دوم گفته اند و با قوت قابضهٔ شدیده و بوحنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت
قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد
و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درم تا یک
مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحهٔ چشم و سنون آن جهت
تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد
مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال بدل آن شادنج و عصارهٔ لحیة التیس است و گویند چون
بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و درین امر عدیل ندارد *

دمادم * دمادم * بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم * ماهیت آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف
میباشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و
شفاف تر بقدر دانهٔ ماش و بر سر آن نقطهٔ سیاهی * طبیعت آن سرد و گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی
دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان سرد و مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانگ و غیر
اطفال یکدانگ است *

دماغ * دماغ * بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه * ماهیت آن مغز سر حیوان است * طبیعت آن سرد و تر
* افعال و خواص آن دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام
و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویهٔ حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد
بالتفصیل در طی ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد

دمعة الشجر
• دمعة الشجر • گویند صمغ لبلاب است • افعال و خواص آن بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است

دمیا
• دمیا • یونانی نوعی از ماهی است که در مصر و حوالی آن میباشد و در حرف السین ان شاء الله تعالی مذکور میگردد

• فصل الدال مع النون •

دند
• دند • بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جیپال گوته و جمال گوته نیز نامند • ماهیت آن ثمر درختی است در غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک با زرد غلافی بقدر پسته بسیار کوچکی و در طول از آن کمتر و مدور و غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن دو پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیگر و سفید رنگ و چون کهنه گردد مائل بزردی و زرد و سیاه و پوسیده میگردد و بر بالای آن متصل بمغز نیز پوست رقیقی و در وسط آن مدور و مغز زبانه و پرده و آن در تازگی سفید سبز رنگ و بعد خشکی و کهنگی زرد و سیاه و پوسیده میگردد و این زبانه و پرده بسمیت میباشد و طریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجت نه قبل از آن مقشر کرده زبانه آنرا برآورده مدبر کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شد و در مقدمه این کتاب نیز و بهترین آن سفید بالیده آنست و بعد از آن مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه اکثر گرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمیباشد استعمال آن مجوز نیست و برگ آن شبیه ببرگ بادنجان و از آن نازکتر و بلندی درخت آن تا بقد ذرع و در هند و بنگاله تا بقد و قامت انسان دیده شده و گل آن زرد مائل بسفیدی و منبت آن خطا و چین و هند و بنگاله و منجرستان است و ثمر خطائی و چینی آن بالیده تر و قویتر از هندی و بنگالی و منجری از همه ضعیف العمل تر است • طبیعت مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زبانه آن در آخر چهارم و با سمیت • افعال و خواص آن مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات خام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی و اعماق بدن و مفتح و جهت استسقا و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و حاق و نقرس و بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه رطوبیه را نافع خواه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و مقویه و معینه عمل آن و چون خلق را میسور زاند اکر بدان رسد و تا مدتی سوزش و دغدغه آن محسوس میگردد و اکثر مردم عراقی میاورد بهتر آنست جهت رفع آن حب مشوی آنرا شکسته درجوف دانه کشمش و یا مویز دانه بزآورده کل اشته لم تساند خواه بالای آن دوای دیگر بیاشامند و یا نه و اهل هند و بنگاله مقدار رکمی از آن برداشت و آنکه اسهال کند با طفال شیرخواره اکر در مزاج شان حرارتی محسوس گردد با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند و الا با شیر مرضعه آن حل کرده در مرض ام الصبیان و مرض دبه بتحریک دال مهمله و بای موحده مشدده و آن که در این مرض پهلوهای اطفال منتفخ و کریه و اضطراب بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیگیرند و در اکثر امراض با ام الصبیان مشارکت دارد خورانیده اجابت نموده با فاقه میآید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته اند اکتحال با آب سائیده آن در چشم مارگزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که دند کمال مضرت بچشم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داء الثعلب و برص حیوانات و بدستور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلای آن حافظ سیاهی موی و لیکن مورث تورم و قرحه و تقشر جلد است و چون برلب رسد سرخی آنرا زائل کند و تکرار آن موجب برص مضر محرور المزاج و یابس و نحیف البدن

و در بلد و مفاصل حار استعمال آن جائز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پرده میان آن و مدبر کردن و یا در آب لیمو یکشب خیسانیدن و با کتیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه و کابلی و عصاره غافث و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یکعدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آنرا بسیار زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی کند و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و یا شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق تفاح و ربوب و اقراص قابضه حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پرده جوف آنرا بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده یا روغن گاو بخورد و قی کند پس ادویه حابسه لزجه و مغریه مانند شیره تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده برنج و جو مقشر با روغن گل و یا بادام شیرین و آب سیب و غوره و ربوب حامضه و ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت را کو مغص و کرب عارض گردد العبه مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنهای لینه بالعبه و اشیای مغریه و روغن گل و بعد تلیین شیر تازه دوشیده و اغذیه ملینه جالیه مانند برگ چغندر و رقاق و اجاصیه و خبیصه تناول نماید

• فصل الدال مع الواو •

دوایا اغریا
• دوایا اغریا • بفتح دال و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون غین و فتح راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جبلی یا قصب بری • ماهیت آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب میروید ساق آن شبیه بساق ریباس و طول آن زیاده برشبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل سبز مائل بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی میروید بی گل و در آن تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تندی و خام و پخته آن ماکول • طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک • افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و مصلح فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازه غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع آروغ و خوشبو کننده دهان و منقی احشا است

دوب
• دوب • بضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندی است بفارسی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و غین معجمه نامند ماهیت آن علفی است خود رو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا میروید و بر زمین مفروش میباشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسپ بهترین علفی است تر و خشک مرد و را برغبت تمام میخورند و گرمند او شاخهای آن متشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفه • طبیعت آن مائل ببرودت و باعتدال اقرب و با تری با قوت • افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که با هم نرم سائیده باشند با قلیل نبات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مارگزیده و با فلفل جهت مارگزیده نافع و بتنهائی جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زرد چوبه و روغن با همین جهت جدا شدن و ریختن خشکریشه جدری و بتنهائی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد نافع

دوادم
• دوادم • بتحریک دال و راو و الف و دال مهمله و میم و بعد از الف نیز آمده • ماهیت آن چیزی است مانند صمغ

سرخ مائل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون میگردد و در رحمهٔ اقبال قائم مقام مومیائی است

دود البقل

* دود البقل * بفتح بای موحده و سکون قاف و لام بفارسی کرم سبزه نامند * ماهیت آن کرمی است که در سبزه زارها و سبزیهای سبز اشجار تکون مییابد شبیه بهزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی * طبیعت آن سرد و خشک و تازهٔ آن با رطوبت * افعال و خواص آن خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه و ضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع است

دود الحریر

* دود الحریر * بفتح حاء و راء مهمله اول مکسور و در میان هر دو رای مثناة تحتانیهٔ ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند * ماهیت آن کرمی است اندک طولانی سرخ رنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل خریف نیز نر و مادهٔ آن با هم جفت شده تخم میدهند و آن تخمها را در بلاد سرد سیر در پارچهٔ پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حائض در زیر بغل و یا بروی ناف خود میگذارند و می بندند تا مدت بیست یوم که کرمی بد آن رعیت بچه برآورند و در بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد با هم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند و نر را دور می اندازند مادهٔ آن تخم میدهد ببزرگی دانهٔ خشخاش کوچکی و سفید رنگ و آنرا نیز دور می اندازند و تخمها را برروی پارچهٔ لطیفی پهن میکنند و بالای آن پارچهٔ پنبه دار یا دو صه لائی میاندازند و محفوظ میدارند تا بچه برآورند و چون بچه برآورند سفید میباشند پس سرخ رنگ تیره میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده برای آنها میپاشند و آنها اندک اندک می خورند و بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درشت و شاخهای آنرا برای آنها و نزد آنها می اندازند و آنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند در این هنگام شش روز بسه بار اصلا برگ توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود میکنند و تا سه ماه دیگر پیلهٔ آنها با تمام میرسد زیرا برای نتاج و تخم گیری و آنچه کشی میگذارند ذا بنها پر برآورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کما نیکه عمله و ماهر بدانند نر و مادهٔ آنها را با هم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش مینمایند و تتمهٔ پیلها را در آفتاب میاندازند تا خشک گردد و کرم در آن پیلها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیلهٔ سوراخ شده خوب برنمی آید و در مازندران و گیلانات ایران شنیده شد که پیلهٔ آن بسیار بزرگ بالیده بسطبری شصتی بلکه از آن قوی تر و به بلندی آن و در بعضی جاها شبیه ببیضهٔ کبوتر و سفید رنگ میشود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله میتند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و یکی اوائل خریف آنچه در اوائل بهار و اوائل برسات یعنی ایام و موسم بارش میتند بهتر میباشد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت خفقان و سه درم از خشک آن جهت خفقان و سه درم از خشک آن که سوده و با مرق کند م چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد پختهٔ آن در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و تعلیف مرغ بدان بغایت مسمن آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن و مقوی باه و جا کم تر موختهٔ آن جهت التحام زخم و تجفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق بکعد در دست خشک کردهٔ آن در خرقهٔ ارغوانی بسته جهت رفع تپ موثر است

دود خشب

* دود خشب الصنوبر * بفارسی کرم درخت کاج نامند * ماهیت آن کرمی است سبز رنگ که در درخت کاج

تکون مییابد * طبیعت آن حار رحاد قریب بدرجهٔ رابع است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در درجهٔ رابع ذکر کرده اند * افعال و خواص آن ضماد مدقوق آن جهت التیام دمل و اورامی که حاجت بشکافتن باشد و ازالهٔ کلف و مجروح کردن هر عضو که خواهند آنرا مجروح کند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشندهٔ انسان و اعراض خورندهٔ آن مانند اعراض خورندهٔ ذراریح و معالجهٔ این نیز قریب بدانست

دود الخل

* دود الخل * بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ باریک که در سرکه تکون مییابد * افعال و خواص آن سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است

دود الزبل

* دود الزبل * بکسر زای معجمه و سکون باء موحده و لام * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ و کوچک که در سرگین و مزبله بهم میرسد * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود جهت قرطه که ریختن موی تمام سر و مقدمه کچلی است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بوا سیر و امراض مقعد مفید *

دوسر

* دوسر * بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز آمده و راء مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است مانند گندم و در مزرع آن میروید و از آن دراز تر و درشت تر و دانهٔ آن باریکتر و خوشهٔ آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و با سه بشکل فتیله و دانه آن در میان پرده های غلاف آن و خوش طعم مائل بشیرینی و بشیرازی تخم آنرا کوکاس نامند * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دود دم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و مضوغ آن جهت غرب منفجر و اکتحال آن با نشمیزج و نبات مصری جهت تحلیل دانهٔ که در چشم برآمده باشد و ضماد آن بتنهائی جهت جرب و امثال آن و اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضرّ انثیین مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم است

دوقس

* دوقس * بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه ببرگ رازیانه و از آن کوچکتر و باریکتر و به اندک شبوی و گل آن چتردار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند بو و مزغب و منبت آن مواضع سنگلاخ و آفتاب رو و تخم آنرا قسیله و نبات آنرا حشیشة البراغیث و بلغت دیلمی کیک داش نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو و تند که زبان را میگزد و تخم آن شبیه بانجدان و بی بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه بگشنیز و گل آن سفید و چتردار مانند گل زردک و تخم آن شبیه بزیره و بالندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و بغلظت انگشتی و برگ آن بیزغب و جالینوس دوقو و دوقس را یک دانسته و دیسقوریدوس از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این بتحقیق اقرب است و من اقسام آنرا مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اول است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسکن سرفهٔ مزمن و مغص و مدر حیض و بول بقوت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار بول و حیض و بدستور برگ آن اما ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ سینه و اخراج اخلاط آن بنفث و تحلیل مواد غلیظه از امعا و امتلا و مدر حیض و مقوی فعل آن تخم کرفس و مقدار شربت آن دو مثقال

و بدل ون تخم کرفس جهت گزیدن عقرب و تنقیهٔ رحم و اعانت بر حمل و قطع شهوت در مصر و رین و یابس مزاجان و نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم آنرا بکوبند و بر رخت خواب بپاشند رفع اذیت کیک نماید کیک در آنجا نیاید و تخم در قسم دیگر در افعال و خواص مانند دوقو است و از آن ضعیفتر *

دوقو

* دوقو * بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و لغت یونانی است و آنرا دوقو اغریا و دوقوس نیز نامند * ماهیت آن تخم جزر بری است و بیخ آنرا استفاقل و گیاه آنرا خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار دوست میدارد و گویند بشیرازی آنرا بدران نامند و آن شبیه بنانخواه است و از آن اریزه تر و بالا کبند و گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر آن مانند چتر کشنیز و گل آن زرد و تند طعم و زعیمه او خوشبو و بیخ آن بسطبری انگشتی و باریک تر از آن و قریب بشبری و در طعم مانند جزر و در تزوین کزر نامند و بهترین آن تازهٔ زرد رنگ آنست * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند * افعال و خواص آن در جمیع افعال قویتر از جزر بستانی است سوای تحریک باه در جزر و خواص نبات آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنه و فضول سینه و تقویت معده و رماضه و باه و زائد باد منی و تحلیل نفخ و ریاح و مواد غلیظهٔ بلغمیه و تفتیح سدد و ادرار بول و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار نمودن حیض و تنقیهٔ رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و محج اطفال و استسقای طبلی و گزیدن عقرب و سائر هوام مجرب دانسته اند و آشامیدن یک درم تا دو درم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و ریزانیدن آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن بر موضع عقرب گزیده نافع مضر باه محرورین مصلح آن کثیرا و مضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک و گویند بوزن آن تخم کرفس است

دهن

* فصــــــــــل الدال مع الهاء *

* دهن * بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند و یا از گلها و یا شکوفها و یا برگها و غیرها بعسل آورند بطریقیکه در مقدمهٔ این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف دال ذکر یافت و دهن هر چیزی در جای خود مذکور میگردد

دهن البلسان

* دهن البلسان * بتحریک با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون بفارسی روغن بلسان نامند و آنرا لبن البلسان و دمع البلسان نیز گویند و فی الحقیقة لبن است نه دهن * ماهیت آن سه نوع است خالص و مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بگزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین نگردد و چون در آب حل کنند آب را برنگ شیر گرداند و چون به پشمی آلوده بشویند در پشم از آن اثری نماند و قوت این تا چهل سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هرچه بدین اوصاف نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنهٔ درخت آنرا تیغ زده آنچه از آن تراوش نماید بگیرند و مصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میگیرند چوب بشام و بسباسه و میعهٔ سائله و روغن تخم ترب اجزاء متساوی و میجوشانند مجموع را باده وزن آن زیت تا بربع رسد پس صاف نموده نگاهدارند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ و برگ و چوب و حب بلسان را در آب جوش میدهند و با روغن زیتون بدستور مقرر مرتب مینمایند و این بعد از آنست و مغشوش آن آنست که آنرا بعضی با اکثر ادهان مانند دهن حبة الخضراء و حنا و مصطکی و سوسن و امثال اینها

مغشوش مینمایند و بعضی بعسل و موم و روغن مورد و حنا و را تینج غش میکنند و این زبون تر از همه است * طبیعت خالص آن در اول سوم گرم و خشک و باقوت تریاقیت * افعال و خواص آن مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض باردهٔ دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قروح هروا و جاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع باردهٔ رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و کری گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و تفتیت حصاة و عسر البول و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لرزتبها و وضع و امراض مقعده و رحم و ارجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمریخا و اکتحالا و قطورا و سعوطا و حمولا و فرزجة و مفردا و مرکبا نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت رفع سمیت و اذیت خانق النمر و قطور نهش هوام سمی و یک دانگ و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی کنند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بدستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با ابرساجهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه با روغن زیت تازه با روغن رازقی با روغن ترب که در آن حب و عود بلسان جوشانیده باشند و گویند روغن کاوی که در آن مرمکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند در اکثر افعال مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن میتواند بود

دهن الکرجن

* دهن الکرجن * بفتح کاف عجمی و سکون راء مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است * ماهیت آن روغنی است که از تنهٔ درخت بسیار عظیم هندی که منبت آن اسلام آباد که شهری سبز نیز با صطلاح قدیم و هندی چتگام و چات گام نیز مینامند بسیار است بعمل میآورند بزدن تیشه بر تنهٔ درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و یا بنحوی دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده میگردد و برای رفع کرم خوردن چوب عمارت و تختهٔ دروازه و غیر آن در بنگاله اکثر میمالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنگها می نمایند و چوب اندرخت بسیار رخو و ریشه دار و در تازگی چرب که مانند فتیلهٔ دهن آلوده مشتعل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل اورام است

دهنج

* دهنج * بفتح دال و ها و نون و جیم بفارسی دهنهٔ فرنگ نامند * ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون مییابد از ابخرهٔ کبریتیه که صعود مینماید از آن معدن و در خلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف مییابد و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر میگردد و آنرا زنجار معدنی مینامند و الوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد گویند فیروزه نیز چنین میباشد و بعضی طاؤسی رنگ مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاؤسی رنگ مائل بزردی و بعضی مائل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنهٔ فرنگی نامند و بعد از آن در بهتری

طاوسی مائل بسرخی است وبدترین همه طاوسی مائل بسیاهی ومعدن آن فرنگ است واز آنجامی آورند واَنطاکی گفته که از روس وقبرس میآورند وصاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ وکرمان وخراسان ودر ولایت فارس وشبانکاره وهیرجان وشیراز هم میباشد وآنچه فرنگی است آنرا فرند می نامند جهت آنکه بر آن نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد وآن جوهر را ابتازی فرند نامند وشیرین وترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند وبر آئینه ریزند آئینه رنگ برند ارد وترش آن بالعکس وفرق میان طلائی ونقرئی ومسی وآهنی بد انست که با آب لیمو بر آهن صیقلی مانند صفحهٔ کارد ویا شمشیر بسایند اگر زرد طلائی برآید طلائی است واگر برنگ نقره نقرئی واگر برنگ مس مسی واگر برنگ آهن آهنی وبهترین همه طلائی سبز تیره فیروزهٔ شیرین آنست ومستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی وگفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است ＊ طبیعت آن در اول چهارم گرم وخشک وبعضی سرد دانسته اند ＊ افعال وخواص آن جالی وملطف ونیمه رم آن نادزهر سموم مشروبه ومسی آنرا چون با آب لیمو مائیده افیون خورده اگر بیاشامد وقی کند سمیت را دفع نماید ودر غیر دفع سم نماید خوردن زیرا که خود سم قاتل است اجزاحت امعا وکویند معالجهٔ بد پرنیست ونگاهداشتن آن در دهان وفروبردن آب آن نیز همین اثر دارد وسعوط محکوک آن با آب سداب جهت رفع صرع بسیعد یل وبد مترور نفوخ آن با مشک مود مه دفع همین اثر دارد واکتحال آن جهت تقویت باصره وقلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته وتوتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده وبحریر بیخته درچشم کشند واز خواص غریبهٔ آنست که چون مائیده درچشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید وطلای آن با سرکه جهت قوبا وسعفهٔ سوداوی درهر و جمیع اعضا وجهت بهق وبرص ورفع اذیت عقرب گزیده نافع

دهماسا ＊ دهماسا ＊ بفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح میم والف وسین مهملهٔ مفتوحه والف ودهما مه بفتح دال وخفای ها وفتح میم والف وفتح ها وهادر آخر نیز آمده وگویند اسم هندی شکاعی است وفی الحقیقة غیر آن است ＊ ماهیت آن گیاهی است هندی فی الجمله شبیه بگیاه شکاعی ＊ طبیعت آن سرد وخشک گفته اند ＊ افعال وخواص آن جهت داروی جوشش دهان وسرفه وضیق النفس وحمیات وتقویت اعضا وتصفیهٔ خون فاسد وصفرا وتسکین عطش وقی ودفع دماميل وجذام نافع

فصـــــل الدال مع الیاء المثناة التحتانية

دیفروجس ＊ دیفروجس ＊ بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم فا وراء مهمله وسکون واو وکسر جیم وسین مهمله وبضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مضاعف الاحراق ودیفروجاس ودیرجاس نیز نامند ＊ ماهیت آن سه نوع است یکی معدنی است که از جزیرهٔ قبرس از جاهی بیرون میآورند وبآفتاب خشک نموده میسوزانند واین نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد ونوعی دیگر ردی وخاک مس است که بعد گداختن در بوته میماند وآن در طعم وقبض مانند مس است ونوعی دیگر مرقشیشای سوخته است واین را بیونانی لوربطس نامند ودر تون حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند وچون سرخ گشت برمیآورند ورنگ این سفید مانند نقره است وبعضی از سنگریزهٔ مس از معدن برآورده میسازند وبهترین آن صنف اول آنست که در آن طعم زنجار باشد وزبان را بسیار منقبض وخشک گرداند وبعد از آن در خوبی نوع دوم است وهر دو مستعمل اند ＊ طبیعت آن گرم وخشک وبسیار مجفف ونوعی ثانی مرکب از حرارت ناریهٔ محلله وارضیهٔ قابضه ＊ افعال وخواص آن نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق وذرور

آن جهت جراحات خبیثه وقلاع وجوشش دهان والتحام زخمها ولهات منقطع وحبس خون آن بشرط آنکه اول وبعد منثور جهت قروح عانه ودبر وخوردن گوشت زائد ولزوم وبا زفت کردن موی غلیظ وبا موم روغن جهت تحلیل دبیله وخشک کردن قروح سر وچون با سرکه بسایند وبر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع وخوردن آن مهلک است

دیک بردیک ＊ دیک بردیک ＊ بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف اسم فارسی است وبشیرازی مرگ موش علی نامند ＊ ماهیت آن چیزی است مصنوع از زرنیخ وزنجار وآهک وزیبق است که مجموع را مائیده در دیگ مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل میآورند وگفته اند از تراکیب اطبای فارس است وشیخ داود انطاکی گفته از تراکیب نباشعه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند ＊ طبیعت آن بسیار حار حاد یابس اکال است ＊ افعال وخواص آن ذرور آن جهت اکلهٔ دهان وهر عضو که باشد بزودی باصلاح میآورد وبد سنور ناصور وقروح ساعیهٔ فاسده را ولحم زائد را بخورد وقطع خون جراحات وتجفیف رطوبات از هر عضو مینماید وطلای آن باعسل جهت قلع آثار ودانهٔ بواسیر ومؤثر واز خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج وزرنیخ وزاج عارض میگردد وعلاج این نیز مانند علاج آنها است ونسخ آن در قرابادین مذکور شد ومیشود ان شاء الله تعالی

دینساقوس ＊ دینساقوس ＊ بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر نون وفتح سین مهمله والف وضم قاف وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی دائم العطش وآنرا اخس الکلب وجرامغه نیز ومشط الراعی وبشیرازی طومک نامند ＊ ماهیت آن نوعی از خار است وساق آن بلند وخارناک وبرگ آن محیط بر ساق آن وشبیه ببرگ کاهو وبر سر هر بندی از ساق آن دو برگ دراز خاردار مزغب ودر بیرون ودرون برگ آن برآمدگیها مانند حباب وخاردار ولون برگ متصل بساق مجوف وعمیق که آب باران در آن جمع میشود وبر هر شعبهٔ که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خارخار پشت وخاردار وبعد از خشکی سفید میگردد وچون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزهٔ سفید شفاف میباشد وقوت آن مدتها باقی میماند ＊ طبیعت آن در دوم گرم وخشک ＊ افعال وخواص آن مجفف وبا قوت تریاقیه وجالی آشامیدن نقیع مطبوخ آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل حمرز وخلط غلیظ وتفتیح سدد ورفع لرز حمیات وبخته آن مقوی قصبهٔ ریه ومحلل خناق ومدر بول ومخرج کرم معده وضماد آن جهت ثآلیل وقروح شهدیهٔ سر وضماد پخته آن جهت بحس کردن عضو بحدیکه احساس الم بریدن وسوختن نکند مستعمل وطلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده ونواصیر وتفصیل سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع گزیدهٔ افعی وغیر آن جهت رفع سمیت آن نافع وچون قدری از ثمر آنرا در لتهٔ بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد واز آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث نیکوئی انجماد آن میگردد وچون کرمهای جوف ثمر آنرا در پوست حیوانی بسته برگردن ویا بر بازو بندند جهت رفع تپ ربع مؤثر دانسته اند مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم است

دیودار ＊ دیودار ＊ بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وواو وفتح دال والف وراء مهملات اسم فارسی است وبعربی شجرة البق وشجرة الجن نامند وشاید اسمی مرکب از هندی وفارسی باشد زیرا که دیو بهندی شیء بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم وبلند میباشد ودار بفارسی بمعنی چوب است وآنرا بهندی چیر نامند ودیودار نیز ＊ ماهیت آن درختی است بسیار عظیم وبلند ور است تا پنجاه وشصت ذرع وزیاده هم ونصاری وجهازرانان برای دول جهازات وغیرها

وکشتي هاى بزرک بقیمت اعلى آنرا میخرند ودول جهازات عبارت ازچوب راست بلندى است که در وسط کشتي براى آونختن بادبان نصب میکنند وچوب آن بسیار تند بو و طعم ورائحهٔ روغن آن قریب برائحهٔ بارزد است اغلبکه بارزد روغن این باشد و باد رختي قریب بلدین وبرک آن اندک عریض طولانى نازک بى تشویف بقدر برک ماذج وکوچکتر ازان ومنبت آن اکثر سواحل دریا وملک فرنک واز همانجا د ربنکاله آمده بافراط شده ودرهند وستان وشاید درکهین مرباشد * طبیعت آن کرم وخشک درسوم ولبن آن که دهن آنست درچهارم کرم ودرسوم خشک * افعال وخواص آن رادع ومحلل قوى اورام بارده ومسکن اوجاع والم کزیدن هوام بارد * وبهق ضماد او وآشامیدن مائیدهٔ خشب آن جهت فالج ولقوه واسترخا وسکته وصرع واکثر امراض بارده دماغیه وعصبانیه وریزانیدن سنک کرده ومثانه ورفع اسهال بلغمي وفواق ریحي وتحلیل ریاح ونفخ شکم ودفع حمیات بلغمیه وبلغم فاسد وجلوس درطبیخ آن جهت قروح مقعد نافع ومضر رئه مصلح آن کثیرا وصمغ عربي وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرهم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر واکثر اورام بارده نافع است

باب نهم دربیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است

فصــــل الذال مع الالف

ذاقني الاسکندراني بفتح ذال معجمه والف وکسر قاف ونون ویا آخر حروف لغت یونانی است بمعني غار الاسکندراني *ماهیت آن کیاهی است برک آن قریب برخت غارجبلي وشبیه ببرک مورد وازان بزرکتر وصقیل طولانی وشاخهاى آن بقدر شبري وازساق مابین برک آن ثمرمیرویدبقدرنخودى وسرخ ودرو بیخ آن خوشبو وشبیه بعود وتند طعم ومنبت آن کوهستانها *طبیعت آن دردوم کرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم باطلاکه نوعی ازشراب است جهت ادرار نمودن بول وحیض واخراج مشیمه ورفع تقطیر البول وحبس آن نافع مقدار شربت از بیخ وثمرآن تا دو مثقال است — ذاقنی الاسکندرانی

ذاقنی ویداس بکسر واو وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال والف وسین مهمله وذاقنوئیداس بفتح ذال والف وکسر قاف وضم نون وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وسین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعني شبیه بغار *ماهیت آن قسمی ازمازریون عریض الورق است وبمغربي مازرون ودرشام بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی وشاخهاى آن بسیار باریک ودرنصف اعلاى آن میروید وپوست شاخهاى آن قوى ولزج وچون بچشند زبان را بکزد وکل آن سفید وثمرآن بعد رسیدن سیاه میکرد دو دانهٔ آن کوچکتر ازحب الغار ومنبت آن مغرب زمین وارض شام خصوص کوه لبنا * طبیعت آن درآخرسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن حاد ومفتح ومحلل آشامیدن دو مثقال ازبرک آن مسهل قوى بلغم واخلاط غلیظه ومقیئ ومدر حیض وبدستور آشامیدن پنج حبه ازدانهٔ آن وخائیدن آن جالب بلغم است ازدهان وحمول آن مدر حیض وبدستور شربت آن وآشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع ومحرق خلط ومعاء است ومصلح آن نشاسته وکثیرا مقدار شربت ازبرک آن تا سه قیراط واز بیخ وثمرآن تا دو مثقال است — ذاقنی ویداس

فصــــل الذال مع الباء الموحدة

ذباب بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وبا بفارسي مکس وبترکي شین وبهندى مکهي نامند *ماهیت آن — ذباب

ازجملهٔ حشرات الارض وتکون ازفضلات میباشد ودراول تکون سفید رنک میباشد وکمتر از یکهفته پر برمیآورد وبزرک وکوچک میباشد بزرک را خرمکس نامند والوان میباشد سیاه وازرق وزرد وبهترین همه سیاه آن وبعد ازان ازرق وبدترین همه زرد وآن خالي ازسمیتی نیست *طبیعت آن دراول کرم وتر* افعال وخواص آن محلل وجاذب ومنضج ومقی وآشامیدن آن باشراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند وچون مکس بزرک را بکیرند وسر آنرا انداخته برشعیرهٔ چشم بمالند وبدان مداومت نمایند زائل کرداند ومجرب وبدستور چون برموضع زنبور کزیده بمالند بقوت وجع آنرا تسکین وسمیت آنرا جذب نماید وضماد نوع بزرک ویا کوچک آن بازردهٔ بیضهٔ مرغ که نرم بسایند جهت تسکین درد چشم وتحلیل کوشت زائد آن مادام که صلب نکشته باشد ومداومت مالیدن آن بشد بعد برداء الثعلب مجرب وبتنهائي جهت تحلیل ورم چشم وبعضى احمق کویند که خوردن پخته وخام آنرا منود جهت تقویت باصره ومنع جمیع آفات چشم مجرب میدانند وکذاشتن سرمکس جهت دراحلیل باعث نعوظ قوى است وفضلهٔ مکس را چون باآب وعسل بنوشند جهت ازالهٔ مغص وقولنج وخناق مجرب یافته اند وبعضى نوشته که حکایت کردند جماعهٔ ازعوام وزنان که تجربه نموده اند آنها فضلهٔ آنرا که بربستان شبها می نشینند جهت ازالهٔ بهق وبرص چون بیاشامند بعد ازپرهیز ازچیزهاى ناموافق ودر آفتاب نشینند وموضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل کرداند وفعل آن مانند آطریلال است وچون فضلهٔ آنرا باقراقروط ومکرر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند وبردارند اطلاق طبیعت آورد وروغن آن که مکرر مکس را در روغن کنجد انداز ند وپرورش نمایند در آفتاب ومومرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موى مجرب است وبوى پیازمتصل کشند واقسام مکس بود وبدستور ازبوى کافور وروغن زیتون وزرنیخ وچون اززرنیخ وکندش صورت مکسي سازند ودرجائیکه مکس بسیار باشد کذارند مکس ازانموضع بکریزد *

ذبل بفتح ذال وسکون باء موحده ولام بلغت رومي جیلوبان وبفارسي وبهندى نیز کچکره نامند *ماهیت آن پوست سلحفاة یعني سنک پشت هندى است وکویند استخوان آنست بغایت سیاه وبعض اجزاى آن مایل بزردى وبراق وصلب وازان دستهٔ کارد وقلم تراش وپیاله ان وقلمدان وغیرها میسازند وابلق زرد وسیاه مایل بسرخي میباشد وشنیده شد که آنرا بنحو خاص طبخ میدهند نرم مانند خمیر میکردد پس ازان بهرشکل آنچه میخواهند میسازند *طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جالي وبغایت تا بض آشامیدن محکوک آن مسقط اندهٔ بواسیروباعسل جهت التحام قصبهٔ رئه ونفث الدم وتپ ربع وضماد آن جهت اورام وسرطان وخنازیر واسقاط دانهٔ بواسیروطلاى سوختهٔ آن باسفیدى تخم مرغ جهت شقاق کعب وشقاق رحم که ازولادت بهمرسد وشقاق وخروج آن نافع ونیرزجهٔ آن مانع میلان رحم ومسقط جنین وجهت تسهیل ولادت مفید مضر جکر مصلح آن حب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ وکفته اند چون ازان شانه سازند وموى را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت رفع لخالهٔ بن موى وتولید قمل وریختن موى مؤثر است ونیزکفته اند چون آنرا باچوب صلیبی که آدمي را دران ازحلق کشیده باشند وقدرى ازخاک قبر مقتول بخور کنند دفع سحر وفتنه مجرب دانسته اند وبدستور جهت اصلاح مبتلا غضبي مؤثر است — ذبل

فصــــل الذال مع الراء

ذراریح بفتح ذال معجمه ودو راء مهمله والف دروسط واول مفتوح ودوم مکسور وسکون یاء مثناة تحتانیه وحاء — ذراریح

مهمله بترکی الاکنک و بدیلمی دارساس و باصفهانی قسمی از هـ‌ن نامند * ماهیت آن حیوانی است و دو نوع میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آن بقدر زنبور و کوچک آن از مگس بزرگتر و بهن و بدبو بر نبات تازه مینشیند و در آنها تکون میابد بهترین آن بزرگ طولانی آنست که در گندم تکون یابد و زرد مائل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که بعرض در پر آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی باشد زبون و سائر اقسام آن غیر مستعمل و چون آدمی را بگزد بی اختیار از و بول جاری شود * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن بسیار رشد و متعفن و مقرح حلق و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و آشامیدن محرق آن رافع سپرز و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و نیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو و یا با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و گویند قطعهای خون منجمد با بول شارب آن دفع میگردد و ...ام را عقیده آنست که سگهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن متکون میگردد و این دوا آنها را باد را دفع میکند و در اخراج مدد میکند و مثانه نیز مؤثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچه بپیچید و بخار سرکه جوشان بدارند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث تلطیف آن میشود و استعمال آن مجوز و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص ناخن و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و روییدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و دفع ثآلیل و قمل و بقایای حدری و نمش و چون دست و پای آنرا انداخته در سایه خشک نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود تقطیر آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلای آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب بعد تقرح مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که دران داخل نشود و چون نوع سیاه منقط سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع قرطه که مقدمهٔ کچلی است مؤثر هرچند مزمن شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن یکعدد موجنهٔ آن و گفته اند سمه طسوج و زیاده کشنده است بدرد و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و احتباس آن و غشی و حمی حاد و اختلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجهٔ آن قی فرمودن بماء الشبت مطبوخ و روغن گاو و آب گرم ممزوج بروغن کنجد و احتقان بکشک ماء الشعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر گاو تازه دوشیده و آب گوشتهای چرب و آشامیدن آب برگ خرفهٔ تازه با کوه و ادهان بارده و مالیدن لینه و چکانیدن روغن گل و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در احلیل و گفته اند پر و پا های آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است

ذرة * ذرة * بضم ذال معجمه و فتح راء مهمله و تا جاورس هندی است و بهندی جوار نامند * ماهیت آن حبی است سفید و شیرین از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی پر از دانه و نبات آن بقدر یکقامت و کمتر و زیاده بر آن و شبیه بنیشکر و نبات خندروس و بهترین آن سفید بزرگ دانهٔ سنگین شیرین آنست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن

ذرق قوی الغذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن مبرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن

* ذرق * ابوحنیفه گوید بلغت تازی نباتی را گویند که شبیه بکندنا و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن دران باشد و در

ترو تازگی آنرا بخورند و چون خشک گردد نخورند و بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی آنرا حندقوقا گفته اند

* فصل الذال مع النون *

ذنب الخیل * ذنب الخیل * بفتح ذال معجمه و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است * ماهیت آن دو نوع میباشد یکنوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار و مائل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرههای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسپ و برگ آن خرد با اشجار بجا و رخود میپیچد و تا بالای درخت میرود و از آن آویخته میشود شبیه بدم اسپ و بیخ آن خشبی صلب و بی گل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن مدتها باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از آن سفیدتر و ابوحنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصارهٔ آن در معدن آن منجمد و خشک نشود تا آنرا بر زمین دیگر نقل نکنند و در کتاب حشایش آورده که آنرا کوفس کومی نامند * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان و جهت سرفهٔ مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تپ نباشد و قرحهٔ امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التیام رودهٔ مقطوع مؤثر شرب او حقنه و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیلهٔ امعا و ورم مقعده و اورام حارهٔ اعضا و سعوط عصارهٔ آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یکدرم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن الجبار و صاحب اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مورث اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و استسقا مفید است

ذنب الخروف * ذنب الخروف * بفتح خاء معجمه و ضم راء و سکون واو و فا * ماهیت آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از هم دور شبیه ببرگ راسن و گل آن زرد شبیه بگل رشادی و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تندی و بااندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس کثیر الوجود * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزیدهٔ کلب و بدستور ضماد آن بر موضع گزیدهٔ آن و قطور عصارهٔ

ذنب السبع برگ آن و بدستور ضماد مانند آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند

* ذنب السبع * بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله * ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر و برخارهای نرم از هم دور و برگ آن شبیه ببرگ گاو زبان و مزغب و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن جهت رفع اورام بیعدیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازهٔ آنرا بخراشند و رطوبتیکه از آن برآید بر عضو مؤلم بمالند تسکین درد در حال دهد و بیخ آن جهت استحکام استخوان

شکسته شود بقدر یکمثقال وضماد آن نیز نافع وطلای عصارهٔ آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید المضار مصدع مصلح آن عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است

* ذنب العقرب * بفتح عین مهمله وسکون قاف وفتح راء مهمله وباء موحده * ماهیت آن نزد جالینوس صامریوما است وبعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه بدنبالهٔ عقرب و زرد رنگ ونبات آن کم وبرگ آن ریزه ومنبت آن بلاد صعید مصر * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت سم عقرب وسائر سموم باردهٔ حیوانی وغیر حیوانی نافع

* ذنب اللقط * باصطلاح اهل شام گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بلوط وگل آن زرد وبیخ آن شبیه بشلغم وظاهر آن سیاه وباطن آن برنگ خون ومعروف نزد یونانیان بخروع وعالی است وآن اسم حیوانی است * افعال وخواص آن ضماد آن با عسل جهت گزیدن تنین بحری نافع است

* ذنب الفار * لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشهٔ آن بدنبالهٔ موش

* فصل الذال مع الهاء *

* ذهب * بفتح ذال معجمه وهاء وباء موحده بعربی عقیان وعسجد نیز وبفارسی زر وطلا وبترکی التون وقزل وبهندی سونا وکنچن نیز نامند * ماهیت آن اشرف فلزاتی است که در معدن از زیبق وکبریت معتدل صافی تکون می یابد * طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و با رطوبت غریزی * افعال وخواص آن ملطف ومفرح ومقوی قلب ودماغ وحرارت غریزی وفکر وفهم را تیز گرداند وجهت امراض قلب ودماغ وکبد ومعده ومراره وطحال وگرده ومثانه وباه وامراض صفراوی وسوداوی مانند خفقان ووسواس وتوحش ووهم وغم وحزن وجنون ودوار وصرع وضعف معده وکبد ویرقان وسهر وانواع بواسیر وضعف گرده ومثانه وباه نافع وبدن را فربه سازد وجهت جذام وتشنج و ... با ادویهٔ مناسبه مانند بسفایج وکمافیطوس ومحلول سحالهٔ آن با مروارید که در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره وزحیر واسهال دموی وجذام مجرب دانسته اند ومحلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب وساختن میل سرمه از آن جهت تقویت بصر ومنع رمد واکتحال آن جهت غلظت اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه وانباشتن آن در ثقبهٔ ضرس جهت رفع آن مجرب ومضمضهٔ آن جهت درد دندان وامساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان وذرور آن جهت رفع اکله وآشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی وقلب ومعده ورفع اسهال نافع وطلای محلول آن جهت فالج وتحلیل اورام وداء الثعلب وداء الحیه وعرق النسا وبهق وبرص وبدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد واکثر امراض وانگشتری آن جهت دفع ام الصبیان ومفاصل وتعلیق خالص آن بر گردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند وبشاوس این خاصیت را مخصوص بدانهٔ حجری آن که بقدر دانهٔ خردل در نهایت صلابت میباشد ودر معدن طلا نکون میباید دانسته ولعب بطلا ودیدن آن مورث سرور ورفع هموم وتقویت دل وچشم است وچون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نگردد وگویند مضر مثانه وآلات بول است مصلح آن عسل ومشک وحب الاس وشاه بلوط واکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری ندارد وچون طلا را سحق نمایند بنحوی که از غیر آن هیچ جسمی داخل آن نگردد خصوصا ادویهٔ سمیه وتناول نمایند باعث حفظ صحت وطول عمر ودافع جمیع امراض سوداوی است ودرین امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط ویکدانگ است وچون اطفال را در ظرف طلا شیر وطعام وشراب دهند زود

بسخن آیند وفربه وقوی القلب ودلیر وشجاع وازام الصبیان ایمن گردند واگر زنگ زر در پای باز بندند در شکار دلیرتر گردد وچون از آن بشکل ملیله ساخته در خواب وبیداری صاحب توحش مزمن خفقان وخیالات سوداوی در دهان نگاهدارد در رفع جمیع اعلال او میگردد

* فصل الذال مع الباء *

* ذئب * بکسر ذال معجمه وسکون همزه وباء موحده بفارسی گرگ وبترکی قورد وبهندی منڈ اورپهیریه وبلغتی بک وبلغتی دیگر بهدآری هرمه نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف منتن النفس دندانهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی مینشینند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند ومقدار یکدانگ آنرا با آب اگر حمی باشد واگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا وتبهای بارده وبا سکنجبین جهت یرقان وبا آب کرفس جهت سپرز نافع وغایت مقوی افعال آنست ومقدار شربت آن یکدانگ وزهرهٔ آن بمقدار یکدانگ با عسل وبا طلا جهت تب ربع کهنهٔ مزمن وقولنج واستسقا ومقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر وبدستور طلای آن درین باب وجهت رفع تشنج وصرع وکزاز وتشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا وطلاء وسعوط آن جهت نزلات عظیمه وبا آب چغندر جهت رفع حمرت چشم در همان ساعت وبا سکنجبین جهت صرع واکتحال آن جهت تیرگی چشم ونزول آب وغشاوه وگرو وضماد آن با ورس جهت بهق وبرص وبا ادویهٔ مناسبه جهت تقشر جلد وداء الثعلب ودرد مفاصل وگویند چون زهرهٔ آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بران زن قادر نگردد وحمول آن مانع آبستنی ونیش خشک کردهٔ آن بقدر یکدانگ با شیر تازه دوشیده جهت تب ربع وامراض شش بغایت مفید وپیه آن جهت داء الثعلب وداء الحیه وورم مزمن ودماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع وطلای گداختهٔ آن در آب سداب وروغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری وباطنی حادث از سردی مفید وبخور موی آن سبب گریختن هوام وطلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام وکباب آن رنجهای جگر را مفید وضماد استخوان ساق محرق آن که باذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر وابن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور گردد مانند سگ وگربه وقضیب حیوانات قضیب شان از عضله وعصب است بغیر روباه وذکر گرگ که استخوان است بالای آن عروق ورباطات پیچیده در پوست کشیده وچون دم آنرا در چراگاه بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هرچند که گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد وبول وخون آن قاطع حمل زنان شربا وحمولا وچون خصیهٔ آنرا بریان کنند وبخورند قوت باه بیفزاید وچون خصیهٔ راست آنرا بکوبند وبا زیت بریان کنند وبصوفی آلوده زن بخود بردارد شهوت او زائل گردد دوا ارسطو فرموده که یکمثقال از خشک آن با آب ترهٔ تیزک جهت درد سینه وپهلو وبا صعتر جهت درد تهیگاه بسیار نافع واگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد وزبل یعنی سرگین آن بسیار گرم ومحلل قوی وبهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد وعلامت آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یکمثقال آن با آب گرم وبا شراب مفید وبدستور با فلفل ونمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بریسمانی که از پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد واگر بعوض پشم در پوست آهو بندند نیز همین اثر دارد واگر پوست پسته بجای مغز آن گل ارمنی وسر آنرا بسته وبرای آن گوشه قرار دهند وبر شکم بیاویزند نیز نافع است وگرد را نیز به از نقره کرده وگوشه داشته باشند مقدار باقلائی از آن کنند وبیاویزند نیز موثر است وبدستور پیچیدهٔ آن در پوست بزی که گرگ آنرا دریده

باشد برخاصره صاحب قولنج و مرهم آن با عسل جهت خناق بلغمی و بد ستور در رو خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش دران موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع رکبه آن و زحمت حرکات و باز نماندن از رفتار بسیار و گویند چون مرآنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از تنفر گریز از ان محل گزیری نداشته باشند و چون در برج کبوتران کند ازند مار و سانرموذیات داخل آن نگردند و چون در مجرای سیلاب دفن کنند دیگر سیل از ان ممر جاری نگردد و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز مابین زن و شوهر الفت نماشد و چون دندان پیش آن را در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد و چون بوی خون شنود و با آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود نگذارد او را تا نکند هر چند آن آدمی قوی و زور آور و مسلح بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها راء مهمله است

فصل الراء مع الالف

• **راتیانج** • بفتح را و الف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم در اتینج و رتیانج در طبیعه و رشینه نیز نامند • **ماهیت** آن صمغ صنوبری است و سه نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد و آنرا زفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد برآمدن از تنهٔ درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم انکه بآتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و بشیرازی زنگباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مائل بزردی باشد و بوی صنوبر از آن آید • **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیدهٔ آن گرمتر از آتش نادیدهٔ آن • **افعال و خواص** آن آشامیدن نیم مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ که نیم بخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفهٔ مزمن و ربو و جراحت رطبهٔ شش و مضغ آن جهت سرفهٔ رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روزاول یک دفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحهٔ شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و بآفتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازالهٔ حکه و جرب و خشونت جلد و با کتان جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان با لسویه جهت رفع ثالیل آویخته در مقعد که اطبا از علاج آن بازمانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون بگیرند از ان و از هر یک زرنیخ سرخ و سرکین ارنب ربیه بنصف جزو اجزا سوده و بر آتش گداخته اقراص سازند و هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت یک قرص را بخور کنند بآتش ملایم و دود آنرا با انبوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحهٔ ریه و چون یک جزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفیداب قلعی در ان انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التحام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی ذرور را موثر و راتینج رویانندهٔ گوشت است در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آنرا با نصف آن رهج و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط دانه بواسیر مجرب ولیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدی تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند • مصلح آن موم روغن با آب حی العالم • بدل آن علک البطم و قنه و گویند بدل آن زیت کهنه است

• **رازقی** • بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یا گویند نوعی از سنبل است و گل رازقی را نیز نامند و این اقرب بصواب است

• **رازیانج** • بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و بهرومی شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و در الان بزرگ نیز نامند • **ماهیت** آن بزری است معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را ما رثون و بری را اقوما رثون گویند بهترین آن بستانی آنست • **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط گرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرمتر از برگ آن و بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن • **افعال و خواص** مجموع آن مفتح سدد مجاری معده و کبد و طحال و کرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کنندهٔ آن خصوصا تازهٔ آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با کل کاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویهٔ مناسبه و بتنهائی نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده بمعده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقهٔ قوت ادویه و ایصال آنها باطراف بدن و رفع اسهال مزمن و بدستور با زیرهٔ سبز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تپهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تپها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با شراب یا غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یک درم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده و حادث از بلغم حامض به نشف و تجفیف و با خراج آن از مکان خود و بادر را ربول و خوردن سفوف آن با گلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلغم آن و با شیرهٔ آن بدستور مخصوص اندک گرم نموده و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوة و السلام منقول است که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هر روز یک درم تخم رازیانه را با هموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در ان سال اصلا مرضی عارض خورندهٔ آن نگردد و عصارهٔ برگ تازهٔ آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی نزد آتش میدارند چون از ان رطوبتی برآید آنرا جمع مینمایند برای چشم فعل آن ابلغ است از عصارهٔ آن که آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و چون آب تازهٔ آنرا بر آتش گذارند تا دو سه جوش بخورد کف آنرا با عسل و سکبینج و یا بی سکبینج در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنائی آن نافع و چون عصارهٔ برگ تازهٔ آنرا با زهرهٔ غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصارهٔ آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم نزد فرود آمدن و جهت تفتیت حصاة نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و بطیء الهضم و مرخی معده • مقدار شربت از تخم آن تا یک مثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است

• **رازیانهٔ بری** • شاخهای آن عریضتر از بستانی و شبیه بریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر • **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک • **افعال و خواص** آن جهت تقطیر البول و تنقیهٔ رحم و

قروح ازچرک واسهال مزمن ورفع احتباس حیض وتفتیت حصاة وتبهای مزمن ویرقان وآشامیدن طبیخ آن با شراب
جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی وضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است

راسن * بفتح اول والف وسین ونون وآنرا زنجبیل شامی وبیونانی انیون وبلغت اندلس جناح وکاموح نیز نامند — راسن
* **ماهیت** آن بیخ نباتی است خشبی خوشبو وتند طعم یاقوتی رنگ مائل بسبزی وساق آن متشعب برگ آن عریض و
دراز شبیه ببرگ قلومس ودرازتر وخشن تر ازان وانبوه وازساق آن رونیده بر روی یکدیگر وگل آن مائل بکبودی و
حب آن شبیه بقرطم بااندک پهنی وطعم آن اندک تند ومنابت آن کوهستان ومواضع سنگلاخ ورد وتابستان بیخ آنرا بر
میآورند وبیخ آن مستعمل است وقوت آن تادو سال باقی میماند وگویند بیخ آن زرد وبسطبری انگشت خنصر وبالای آن
قوی تر ازپائین آنست وبعضی گویند بیخ سوسن کوهی است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی
وآن فیل جوش است ودوم بری وبرگ آن شبیه ببرگ فیل جوش وبیخ آنرا بترکی اند: خوانند وبهترین آن مائل بسبزی
تازهٔ کرم ناخوردهٔ عفص آنست وبالجمله ازادویهٔ مجهولة الماهیت است * **طبیعت** آن دراول سوم گرم وخشک
وبارطوبت فضلیه ودردوم نیز گرم وخشک گفته اند * **افعال وخواص** آن مفرح وبا قوت تریاقیت ومقوی قلب
وفم معده وهاضمه وباه ومثانه ورافع مالیخولیای مراقی وتوحش وخوف وحزن حادث ازمشارکت معده ومفتح سدهٔ جگر
ومبرز ومحلل ریاح ونفخ ومسکن اوجاع باردهٔ کبد ومفاصل وظهر ونقرس وعرق النساء وغیرها ازامراض باردهٔ رطبه وجهت
تقطیر البول رطوبی وبول در فراش وکشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن وضماد آن نافع وتطول مطبوخ آن با شراب
جهت شقیقه وامراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه وتحلیل اورام آن ولعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه وربو وعسر النفس وتنقیهٔ
سینه ازبلغم ورطوبت وآشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام وسائر سموم بارده وقطور آن درگوش جهت دوی
وطنین وبخور آن برندگان جهت اندا ختن کرم آن وبر رحم جهت کشودن حیض وضماد مطبوخ آن درشراب جهت
شقیقه وصرع وامراض بلغمی وعرق النسا وسائر اوجاع بارده وبدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست درمنافع
وضماد برگ آن جهت شکاف مقعد وتحلیل اورام مفید مضر محرورین ومصلح وا کثار آن مفسد خون ومحرق منی وقاطع
باه ومصلح آن سرکه وربوب حامضه ومکیدن انار ترش وخمیرهٔ بنفشه مقدار شربت آن تادودرم بدل آن بوزن آن ابوسا
وبا قسط شیرین وگویند چون یکعدد دانهٔ آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید وبخور آن جهت تقویت دندان ورفع کرم
آن وطلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وبا عسل جهت رفع آثار جلد موثر وشراب راسن که معروف بشراب ملیکه است
باعتقاد جالینوس درجمیع افعال مذکوره بهتر ازاصل آنست ومربای راسن وقرص ومعجون آن در قرابادین مذکور شد
وگویند چون راسن زرد رنگ که شاخها وبرگ آن منبسط بر روی زمین وبرگ آن انبوه وطولانی وبیخ آن کوچک وزرد رنگ
وبا اندک تلخی ومنبت آن جاهای نمناک وسواحل دریا میباشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام وتسکین درد
آن درساعت موثر است گفته اند چون پیکان تیر را بعصارهٔ آن آب دهند بهر حیوانیکه برسد بزودی آنرا هلاک میکرد اند

رامک * بفتح اول والف وفتح میم وکاف لغت یونانی است * **ماهیت** آن ازادویهٔ مرکبه وازتراکیب جالینوس است — رامک
وآن قرصی است که درقدیم ازعصارهٔ بلح میساخته اند ودرین زمان ازمازوو شاب خرماترتیب میدهند وبهترین آن
آنست که بگیرند یکجزو مازو ونیم جزو پوست انارمانیده سه روز درآب بخیسانند وبجوشانند وبرهم زنند تا مانند خمیر

شود پس ربع جزو زاج ومانند آن صمغ محلول ویکجزو ونیم دوشاب خرما ویا عسل اضافه نموده طبخ دهند واقراص سازند
واگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند بیعدیل است * **طبیعت** آن دردوم سرد وخشک وبعضی گرم دانسته اند
* **افعال وخواص** آن ملطف وقابض ومجفف ومقوی معده وکبد وامعا ومسکن حرارت ومانع مواد با عضا وجهت
حبس اسهال صفراوی ودموی ونزف الدم وقرب وسرفه وورد سینه وضعف جگر وتجفیف قروح شربا خصوصا با ماء الآس
وضماد آن برشکم جهت تسکین کرب وطلای آن مقوی جلد مسترخی ودافع ورم حار وورم مقعد وبرور آن ونقرس
وحابس عرق ودافع عفونت وبخار فاسد وباحنا مسود شعر وقاتل شپش ومضر آن مقوی لثه وقاطع خون مقدار
شربت آن تا دومثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است ودر قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد

راوند * بفتح اول والف وواو وسکون نون ودال مهمله وریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف وکسر را نیز آمده — راوند
وبفارسی نیز بدین اسم مشهور است وبیخ جگری نیز نامند * **ماهیت** آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای خطا و
چین وتبت وترکستان وخراسان وبعضی ازبلاد هند بهم میرسد واکثر چوپانان ومردمی که بدان نواح میباشند وآنرا
میشناسند بیخ آنرا برمیآورند ومیگویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد وازان ریشها باطراف
درزمین رفته چون دوسه ذرع دیگر بکاوند برسر آن ریشها کرهها بشکل شلغم بزرگ وکوچک برمیاید آنها ریوند
است برآورده هریک را برید بدوقطعه ویا سه قطعه ویا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت باربرداری وآنکه بزودی
خوب خشک گردد وکرم نزند وفاسد نشود در گردن حیوانات می آویزند ولهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد
وبهترین همه خطائی وچینی وتبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسپ ورنگ آن سرخ مائل بتیرگی وزردی
وتند بو وسنگین مستوی الاجزا وجوهر آن مابین صلابت ورخاوت باشد وچون بخایند بدشواری نرم گردد ولزج باشد
وچون ممضوغ آنرا برانگشت ویا برعضو دیگر ویا بر پارچهٔ سایند زرد گرداند وچون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک
مائل بتیرگی باشد واین مستعمل اطبا است وقوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد وما میران حافظ قوت
آنست که با آن نگاه دارند وآنچه برخلاف این اوصاف باشد زبون وغیر مستعمل وگفته اند آنچه مشهور بترکی آنست از
جهت رنگ آنست که سیاه است نه ازجهت آنست که منبت آن ترکی است واین مشابه آنست در اکثر افعال ومخالف آنست
در هشاشت وخفت ورنگ وبهترین این آنست که صلب سنگین وموضع قطع آن سیاه ومانند شاخ باشد ودرد بر کوبیده و
خائیده شود وآنچه معروف بترکی وفارسی است نه ازان جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه ازان جهت است
که بدان بلاد می آورند وازان بلاد بجاهای دیگر نقل مینمایند واین در میان هرد وصنف است در صفات مذکوره واندرون
وبیرون آن هرد وبسیار زرد وبهترین این آنست که موضع قطع آن وممضوغ آن نیز بسیار زرد وکرم ناخورده باشد و
یکصنف دیگر است که ازعمان می آورند وراوند شامی نامند وآن عروق خشن طولانی بغلظت انگشتی وبیتر ازان نیز
وصلب اغبر کمد اللون وموضع کسر آن املس وظاهر آن زرد آمیخته بزرقت میباشد واین مشهور براوند دواب است برای
آنکه بیطاروآنرا درامراض کبد دواب مستعمل دارند عصارهٔ صنف اول که بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است ازانکه
بکوبند وبسایند وبسیار طبخ دهند تا منجمد گردد وتازهٔ آن تایکسال نیکو است وکهنهٔ دوساله آن ردی است * **طبیعت** آن
مرکب القوی ودر اول دوم گرم وخشک ومبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل وبا رطوبت فضلیه ولذا بزودی آنرا کرم

مخمورد ٭ **افعال وخواص** آن مجفف وقابض وجالي ومنضج ومقطع وبادزهر سموم بارده خصوص عقرب ومسهل اخلاط غليظه ورقيقه وخام بعسر ومدر بول وحيض ومقوي قوت جاذبهٔ كبد ومفتح سدهٔ آن وطحال وامعا ومحلل رياح ونفخ كرده ومثانه ورحم ومسكن اوجاع آنها وجهت خفقان بارد ورفع برودت معده وكبد وحرقهٔ مزمن وربو وسل وقرحهٔ ريه وامعا وانواع استسقا ويرقان سددي ورفع اسهال سددي وماساريقاوي وسنطاريا وتنقيهٔ امعا واحشا وتحليل نفخ ورياح آن وا ورام باردهٔ احشا وتخمه ومغص وبواسير وناصور وتپ ربع وچون ازان حبي سازند كه نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حب سازند وزير زبان نگاهدارند وآب آنرا فرو برند جهت سرفهٔ كهنهٔ بارد ورطب وضيق النفس بارد رطب نيز وقلاع دهان بارد وامثال اينها نافع و با هليلهٔ كابلي وغاريقون وصبر كه حبوب ساخته فرو برند جهت تنقيهٔ دماغ وانواع صداع بارد وصفراوي وشقيقه وفالج ولقوه وارواح ازتوحش وجنون ونزلات بارده ودوي وطنين ورمد حادث ازنزلات وباراصل جهت امراض صدريه مانند سرفه وضيق النفس وبهر وغيرها وباشراب ريحاني وباشربت سيب جهت فواق وفسخ عضل وعصب ورض وجستن آن حادث ازصدمه ومقطه وبدستور باانيسون وباآب گرم جهت فواق وآروغ ترش وتمدد تهيگاه وفتق ومغص وبا بابونه وغافت وسنبل هندي وبا بادياه الاصول وبادياه آلكشوث بحسب شدت وضعف قوت مرض جهت استسقا وبا سكنجبين خصوص بزوري وبا اصولي نيز بحسب اقتضاي حال جهت تفتيح سدد وصلابت طحال وتفتيت حصاة وتحليل رياح ورفع حبس البول ومقدار يكمثقال تادو درم آن باشيرهٔ تخم خربزه وشيرهٔ خارخسك جهت رفع حبس البول كه بدواي ديگر كشوده نگردد مجرب وبا ادويهٔ مضعفهٔ قوت مسهله ومنعشه وقوت نابعهٔ آن مانند گل سرخ وگلنار وطراثيث وصمغ عربي بريان جهت ذوسنطاريا معوي وكبدي ورفع جشا وفساد اطعمه وتخمه وبدستور باسنبل هندي وبا جاوشير ومطبوخ زبيب وسفايج جهت قولنج ثفلي وبلغمي وبا آب برسياوشان وقنطوريون جهت عرق النسا وتپهاي بلغمي وضعف مفاصل واوجاع آن وبا زرشك وصندل جهت ورم باطني وتقويت آن ودر دهن داشتن قطعهٔ آن واب آنرا فرو بردن جهت نفث الدم وسل وورم جنبه وربو وبهر ومسوط آن جهت امراض دماغيه ونزليه نافع وضماد آن باسركه جهت رفع كلف وقوبا وآثار ضربه و بالعابات جهت ورم حار مزمن وبدستور باآرد جو وتخم خبازي وباخطمي وباقوابض جهت استحكام استخوان بدررفته وطلاي آن جهت ضربه ومقطه وتحليل اورام بارده وتسكين اوجاع غيرحاره وسموم بارده خصوصا عقرب وبربيون الكتفين جهت رفع خوف قلبي وذرور آن جهت تجفيف قروح رطبه مفيد مضر سفل مصلح آن صمغ عربي وگويند مضر امزجه اطفال وضعفا است مقدار شربت آن يكمثقال تادو درم بدل آن در امراض معده وجگر يك وزن ونيم آن گل سرخ وخمس آن سنبل است ومركبات راوند ازحبوب ورب وسفوف وسكنجبين وشراب مسمي بشراب دينارى وقرص ومعجون آن در قرابادين ذكر يافت ٭

رای بیل

٭ **رای بيل** ٭ بفتح راء مهمله والف ودو ياي مثناة تحتانيه درميان مرد وباي موحدهٔ مكسوره ولام درآخر ٭ **ماهيت** آن گل نباتي است هندي وسه نوع ميباشد راي بيل وموتيه وموگره وهمه در شكل نبات شبيه بهم اند ودر ممالك هند و بنگاله ودكهن بسيار بهم ميرسد وخوشبو است وازان مانند ياسمين روغن ترتيب ميدهند كه گنجد مقشر را در گل آن پرورده بعد يكه گنجد ها سرخ ومعطر گردند پس ازان روغن ميگيرند وعطر ازنوع موتيه نيز مرتب ازيرا دهٔ صندل مينمايند وگياه آن تا بدو ذرع وزياده نيز وشاخهاي آن انبوه وبعضي مفروش برروي زمين وپرگره واكثرا از بيخ آن رويند وبرگ آن

اندك نازك املس متوسط در بزرگي وكوچكي وسبز رنگ وگل آن سفيد وخوشبو خصوص درشب وراي بيل اندك طولاني ومضاعف وموتيه شبيه بدانهٔ مروارید بزرگي وتضعيف اين زياده تا سه چهار مرتبه وموگره ازهردو بزرگتر وبرگ آن بعضي تر وضخيم تر وتضعيف اين زياده وليكن لطافت بوي اين هردو زياده است وگويند هرسه يكنوع اند وبحسب قوت وضعف زمين وتربيت وعدم تربيت مختلف ميگردند وتربيت آن آنست كه جائيكه خواهند بنشانند درخت وياقلم آنرا بايد كه خاك آنرا خوب تصفيه نمايند وباآنكه صاف خالص باشد وبعد ازغرس هميشه آب ميداده باشند وقبل ازموسم گل آن مثلا در بنگاله كه بودن آفتاب دربرج ثوراست در اواخر دلو يا اوائل حوت شاخهاي بلند آنرا قلم نمايند وسرهاي شاخهاي آنرا بدستهٔ كاه مشتعل اندك بسوزانند واطراف بوتهٔ آنرا مقدار يكشبر خالي نمايند وريشهاي باريك آنرا خصوص از موگره دور نمايند وروز ديگر دران آب بسيار بريزند وخاك بالاي آن كنند وهر روز آب ميداده باشند گلهاي بزرگ خوشبو بار آورد وهر سال اين عمل را تازه نمايند راي بيل موتيه ميگردد وبدون تربيت موتيه راي بيل بلكه گلهاي بسيار كوچك وكم بو ميشود وميگويند كه اگر شاخهاي راي بيل ويا موتيه را مكرر بخوابانند واگر هرده طرف آنرا بعد بستن ريشه قطع نمايند كه شاخهاي تازه ازين آن بطرف بالا بروید وسر شاخها ازدرخت رويند بيخ گردد در چند دفع موگره ميشود وگويند راي بيل ياسمين مضاعف است وگويند گل رازقي عبارت ازين است ٭ **طبيعت** آن گرم وتر ومرد نيز گفته اند ٭ **افعال وخواص** آن جهت دفع صفرا وتسكين حرارت وقي وفواق وجنون نافع وبوئيدن آن مفرح ومقوي دل ودماغ وروغن آن قريب النفع بروغن ياسمين است كه بهندي چنبيلي نامند وگرم تر ازان دانسته اند ٭

٭ فصل الراء مع الباء الموحده ٭

ربیثا

٭ **ربيثا** ٭ بفتح راء وكسر باء موحده وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح ثاء مثلثه والف ٭ **ماهيت** آن نوعي ماهي كوچكي است كه ازطرف هرموز مي آورند ودر كرم سير ازان ماهيا به ميسازند وآنرا ماهي دشنه موتو نيز نامند وخشك آنرا نيز اهل آنجا مخورند ٭ **طبيعت** آن گرم تر از اربيان است ٭ **افعال وخواص** آن مهيج باه ومصلح حال معده وتشنگي آورد ومصلح آن تخم كاهو است

٭ فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانيه ٭

رتم

٭ **رتم** ٭ بفتح را وتاء مثناة فوقانيه وميم لغت عربي است ٭ **ماهيت** آن نباتي است ودو نوع ميباشد سياه وسفيد سياه آنرا شاخهاي زياده بر ذرعي وبي برگ وصلب مانند ريسمان وبراشجار آويخته وپيچيده ميباشد وگل آن زرد وثمر آن مانند لوبيا ودانهٔ آن بشكل عدس وسفيد آنرا ثمر وگل وشاخ نيز مانند سياه آن الا آنكه رنگ شاخهاي آن سفيد وگل آن كوچكتر است ٭ **طبيعت** آن در سوم گرم وخشك ٭ **افعال وخواص** آن جاذب ومحلل وباقوت قابضه وتندي ودرم ازثمر آن مقئ قوي وآشاميدن آن جهت اقسام كرم واخراج جنين مرده وقتل زندهٔ آن وادرار نمودن بول بقوت وحقنه بعصارهٔ آن جهت اسهال خون وعرق النسا نافع وخوردن مفت علددانهٔ آن سه روز پي درپي سبب اسهال ومنع بروز دمل مضر معده ٭ مصلح آن سكنجبين مقدار شربت آن تا يكمثقال است

رتیلا

٭ **رتيلا** ٭ بضم اول وفتح تاي مثناة فوقانيه وسكون ياي مثناة تحتانيه وفتح لام والف بفارسي انجورك ودلمه وخايه كيرك وخايه كزك وبتركي پاي وبهندي مكري وبسيار بزرگ آنرا بدمكرا وآنكه پايهاي دراز دارد مكرا نامند وبزرگ آنرا تا بقدر گنجشكي ديده اند وآنرا آوازي مانند آواز گنجشك وزرد وزغب دارد ٭ **ماهيت** آن حيواني است شبيه

بعنکبوت وزرد رنگ وشکم آن بزرگ وسریع الحرکت ودست وپای آن کوتاه و از اقسام میباشد و از سموم قتالهٔ بارده است گزیدن آن وخوردن مقدار ازان قتال است ❊ **افعال وخواص** آن ضماد کوبیدهٔ آن بر موضع گزیدهٔ آن جذب سم آن میکند و آطهور یقس بستن زنند آنرا بر بازوی صاحب تپ دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است وترکانرا عقیده آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا مل تی نظر کند رفع اذیت آن میشود و از لسع بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه بدبا بیست که اطراف چراغ پرواز میکند ورم بهم میرسد در موضع آن وگاه سرخ میکرددوگاه تیره و سبز وهریک از انواع آنرا اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی وخارشی وزود تسکین یابد وا زسیاه آن وجع شدید ورعشه وسردی بدن وا زسفید آن وجع کمی وخارش واختلاف بطن ورتیلا ئیکه بر پشت آن خطوط براق است خدر واسترخای بدن وا ززرد اغبر آنکه چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید وجع بسیار ورعشه قوی وعرق و برآمدگی شکم عارض کردد واحیانا هلاک کرداند وعوارض انواع دیگر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع وجذب سم بقوت فروبردن عضو در آب گرم ونطول با آب ونمک ودفن کردن در ریگ وخاکستر گرم کرده وضماد نمودن موضع لسع بسیر ونمک ویا بخاکستر چوب انجیر وآهک وقلی ویا آب گرم سرشته وخوردن شونیز وتخم کرفس بطریق سفوف وخوردن دواء الحلتیت وتریاق مخصوص برتیلا است

❊ فصل الراء مع الجیم

رجل الغراب
❊ **رجل الغراب** ❊ بکسر را وسکون جیم ولام والف ولام وضم غین معجمه ورا مهمله والف وبای موحده وآنرا رجل الزاغ نیز گویند وبهندی پای کلاغ وکلاغ پا وبترکی غازیاغی وبفرنگی کرتوپس نامند ❊ **ماهیت** آن گویند نبات آطریلال است واکثری تصریح نموده اند که همان آنست ودر نواح بیت المقدس بسیار وآن گیاهی است بقل رشیری ونیم ونبات آن منبسط برروی زمین وبرگ آن بسیار سبز ومائل بسیاهی مانند برگ رشاد بستانی وهر برگی مشقوق بدو شق وبران سه برگ باریک وسطی بلندتر از هردو طرف شبیه بچنگال غراب وشعبهای آن متفرق وطعم آن با تندی واندک قبض وشیرینی مانند طعم زردک وبیخ آن فرو رفته در زمین ومستدیر الشکل وگره دار رشته دار وظاهر آن مائل بزردی ومائید آن بسیار سفید مانند سورنجان ❊ **طبیعت** آن در آخر اول گرم ودر دوم خشک ❊ **افعال وخواص** آن مفتح سده ومسکن ریاح ومحلل وجهت رفع قولنج ومغص ودرد کمر وپشت ومفاصل واسهال مزمن بغایت نافع وآشامیدن مرقهٔ مطبوخ آن با راس العنز یعنی بچهٔ بزکه بز غالهٔ نامند جهت وجع صلب وپهلو ورگ واوجاع سائر اعضا واحیا واسهال مزمن بیعدیل وطلای عصارهٔ آن که با آتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ وشاخ وبیخ کندهٔ وبآب شسته تا خاک وگل وغبار آن برطرف کردد پس در هاون سنگی نرم کوفته با دستهٔ چوبی وآب آنرا افشرده باز بکوبند وتمام آب آنرا بگیرند ودر پاتیل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود وثلث بماند ودر جامهای شیشه ویا ظرف سرکهادی کرده در آفتاب گذارند وهر روز با قاشق مسی برهم زنند تا منجمد کردد مانند شمع وبدست نچسپد چون بدست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بریسمان کشند ودر آفتاب آویزند تا خوب خشک کردد وعند الحاجت بقدر ضرور گرفته با آب حل کرده برمفاصل بمالند واگر وجع وضربان شدید بسیار باشد دو درم آنرا در آب حل کنند ویا ده درم بیخ نرم کوفته بپخته بیامیزند وبرمفاصل بمالند تسکین درد آن دهد وزائل سازد

❊ فصل الراء مع الخاء المعجمة

رخبین
❊ **رخبین** ❊ بفتح را وسکون خای وکسر بای موحده وسکون یای مثناهٔ تحتانیه ونون لغت سریانی است وبفارسی لور وبشیرازی قراقروت نامند ولور کشک تازهٔ خشک ناشده است ❊ **ماهیت** آن گویند ماثیت شیر است که بطبخ غلیظ کرده اند وبچکانند تا مائیت آن جدا کردد از جبنیت آن وغیر مصل است وماست چکیده را نیز نامند ❊ **طبیعت** آن در اول گرم ودر آخر آن خشک ❊ **افعال وخواص** آن کثیر الغذا ومبهی ومسدد وبطی الهضم وثقیل وبرداشتن شیاف آن مسهل است ومصل درحرف المیم انشاء الله تعالی مذکور میشود

رخمه
❊ **رخمه** ❊ بفتح را وخا ومیم وبالغت عربی است بفارسی مردار خوار وبهندی گد وهر کیله نامند ❊ **ماهیت** آن قسمی از کرکس است وبزرگ جثهٔ سفید مائل بتیرگی با خطوط سیاه وچشم آن بسیار زرد ودر کوهستان وبیابانها میباشد واز مردم بسیار خائف ودر اماکن بعید وتخم میدهد وتخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگ تر است ودیده شد که در بنگاله وهند در کنار دریاها ورودخانها بسیار میباشد باعتبار آنکه هنود اکثر مردهٔ خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند وبکنار آمده خوراک آنها وسگ وشغال وکلاغ وغیره است همه باهم جمع شده میخورند وحینا باخود اندک جنگی نیز میکنند وبسبب وفور مردار وسیری وسستی طبیعت بازهم متوجه خوردن میکردند ❊ **طبیعت** آن در دوم گرم ودر اول خشک ودر سوم بعضی گرم دانسته اند ❊ **افعال وخواص** آن گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر مفت عدد آنرا بدین طریق بخورند که اولا تنقیه نمایند وبعد ازان یکعدد آنرا خام تناول نمایند وتاشش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند وباز بعد از یکهفته دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید واگر فائده نبخشد از هیچ دوای دیگر منتفع نخواهد گشت ومایوس العلاج است وذرور پوست آن قاطع نزف الدم والتیام دهندهٔ جراحت وبا سرکه جهت قوبا وحزاز نافع وزهرهٔ آن قطور با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه وبا روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل ریاح ورفع کری وقطور وسعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان واکتحال آن بآب مرد جهت رفع بیاض وسرکین آن با سرکه قطور در چشم جهت رفع بیاض ودرد گوش وبا زیت جهت ازالهٔ کری وثقل سامعه وحمول آن جهت اسقاط جنین وادرار حیض وبدستور بخور ولطوخ آن جهت گزیدگی عقرب ومار وزنبور وبدستور لطوخ زهرهٔ آن وتخم آن نیز وبا سرکه جهت برص وگویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع وگوشت خشک خام آن با خردل بخورا تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردمی که آنرا از زنان بسته باشند وجهت تسهیل ولادت نیز وپر آن بخورا جهت گریزانیدن هوام پرد اروپر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت وجگر آنرا چون بریان نمایند ویا خام آنرا سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند وپوست آنرا چون خشک کرده سائیده برجراحات بپاشند قطع خون آن نماید ومندمل سازد وطلای آن با سرکه جهت قوبا وحزاز وپوست اندرون سنگدان آنرا چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم ومغز سر آن دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است ورخمه ردی المزاج ومو خم ومعطش ومحرق اخلاط است

❊ فصل الراء مع الدال المهملة

ردونتی
❊ **ردونتی** ❊ بضم را وسکون دال مهملتین وفتح واو وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه ویاور وونتی بدو واو اول ساکن

درم مفتوح نیز شنیده شده * ماهیت آن گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود در شکل و برگ آن
از آن کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان وروی آن بطرف زمین وگویا از آن آب همیشه تراوش میکند وزیر آن بقدر بوته آن
بند و بر همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بر وغن چراغ چرب کرده باشند واز این جهت آنرا رودنتی نامند
و برگ آن خوش طعم ومائل بشوری ودر اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد ومنبت آن موضع آفتاب رو و شوره زار
وقرب دریا و بعضی گویند از این جهت آنرا اودرونتی یعنی در آفتاب روید و گریه کنند و عوام آنرا لون کا بوتی گویند
جهت آنکه در نمک زار میروید ودو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یکذرع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت
از زمین از تنهٔ آن رسته ومائل بزمین پهن شده قریب یک وانگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یکشبر تا یک ونیم
شبر وبهمان هیئت وبهتر ومستعمل کوچک آنست ودر صوبهٔ اله آباد در موکار کره دریه بند را پور ودر وزیرا باد سه کروهی
شاه جهان آباد متصل تغارنمک سازان ودر دکهن نیز بهم میرسد * طبیعت آن گرم وتر بارطوبت فضلیه * افعال وخواص
آن گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است وبهندی آنرا مکهٔ نچهتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق
افتد آن گیاه را بنحویکه سایهٔ آنکس بران نیفتد از بیخ وبار و برگ از زمین برکنند وپنج شب در زیر آسمان تخمیر نمایند پس
در سایه خشک کرده نگاه دارند وسوده هر روز یکدرم آنرا با نبات وعسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد وبدن
را فربه واشتهای طعام آورد وهاضمه را قوت وباه را زیاده گرداند وهیچ ضرر ندارد واگر با آب درخت موز که بهندی
کیله نامند بپزند ویکسرته تصفیه نمایند ویا بعرق قند بی تند پس با هموزن آن نبات مقید بار وغن کاو بریان کنند وقدری
دانهٔ هیل بوا وقرنفل ومشک وکافور سوده بران بپاشند ومعجون سازند وهر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند
تقویت باه عظیم بخشد ونیز گویند که اگر آب تازه آنرا بر طلق محلول ریزند که مرده ودر وزن مساوی باشند وهر روز
قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند وچون چهل روز متوالی هر روز زده ودرم سفوف آنرا با هموزن آن نبات
بزنی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود وچون از سفوف برگ آن یک سیر واز ترپهله که عبارت از هلیله وبلیله وآمله
است نیم سیر وترکته که دارفلفل وفلفل وزنجبیل است ربع سیر وبوزن مجموع که یک سیر وسه ربع سیر است شکر سفید درهم
نمود هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند وبالای آن یک پیالهٔ شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند
واز ترشی وبادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد وتقویت بخشد وآشامیدن سفوف برگ آن بتنهائی و
غذای گرم وچرب خوردن نیز منافع بسیار دارد واگر بدون شوطمز بورد را وقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند ودر سایه
خشک کرده سفوف سازند وبخورند نیز منفعت دارد وگویند چون بکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تر وتازهٔ آنرا مالیده
بران ریزند آنرا نقره سازد

* فصل الراء مع السين المهمله *

* رساطون * شرابی است که از خمر وعسل وادویهٔ حاره ترتیب دهند وقوی تر از شراب ارسطو است ودر امزجهٔ بارده
نافع ودر رقرابادین مذکور شد
* رسامع * منکی است شبیه بخرچنگ درد وم سرد وقریب القوه بسرطان جهت جلای باصره ودمعه نافع است *
* رسمیلیوس * یونانی اسم شبت است که آنرا دخان الضرو نامند وبهندی ست لوبان گویند *
* رسکپور * بفتح را وسکون سین وفتح کاف وضم باء عجمی وسکون واو وراء مهمله لغت هندی است * ماهیت آن شنجرف

رساطون رسامع رسمیلیوس رسکپور

مفید واز رسالهٔ اطبای هند اخذ واز مجربات ایشان * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن از برای
جذری افرنجیه وجرب خبیث که آنرا آتشک گویند وجوشش سرکه آنرا انارفا رسیه نامند واز برای سعفهٔ خبیثه که آنرا کچلی
گویند واز برای اقسام قروح کلیه ومثانه ومجاری بول که مزمن گردیده باشد واز برای ریشهای کهنه وناصور انف واز برای
خنازیر وسنک گرده ومثانه واز برای سرعت انزال وضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربتی از یکسرخ تا دو سرخ صنعت
آن سیماب کل ارمنی زاج سفید ودر نسخهٔ دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی نیله تهوتهه گویند داخل
است ونسخهٔ اول بهتر است ونمک سنگ از هر یک نه تانک مجموعه را با آب صلایه کرده اقراص سازند وبعد از خشک شدن
در کاسهٔ سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند وکاسهٔ دیگر مثل آن که بخاکستر وشیرهٔ جوز مائل که آنرا بهندی
دهتوره گویند اندوده باشند بربالای آن گذارند وهر دو را بطین حکمت متین کنند وسه شبانروز بربالا واطراف آن
پاچک دشتی یعنی سرگین گاو صحرائی چیده آتش دهند وبعد از آنکه سرد شود برآورده آنچه ته ظرف واطراف آن چسپیده
باشد برآورند که رسکپور آنست واز برای قوت باه نه شبانروز آتش دهند ویک نسخهٔ دیگر طریق صنعت آن وحب آن و
دستور استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* فصل الراء مع الصاد المهملة *

* رصاص * بفتح راء وصاد والف وصاد مهمله شامل قلعی واسرب است واز مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی
باشد وبفارسی ارزیز وبهندی رانگا بتخفای نون وکاف عجمی واز مقید برصاص اسود اسرب که بفارسی سرب وبهندی
سیسه نامند مراد است وبعربی رصاص را صرفان نیز نامند * ماهیت آن معروف است وتکون آن از زیبق وکبریت
ردی الجوهر قلیل وپست ترین همه فلزات است وقصیرا لنضج تر * طبیعت آن در سوم سرد ومجفف با جوهر رطب جامد
از برودت * افعال وخواص آن آشامیدن آن کشنده واکتحال آن جهت قطع حمرت چشم وسیلان وغلظت اجفان
وطلای سائیدهٔ آن با آب کشنیز تازه وآب برگ کاسنی تر وآب بارتنگ وآب غوره وحی العالم وعنب الثعلب وامثال اینها
هر یک بتنهائی ویا جمع دو ویا سه ویا همه با روغن گل سرخ جهت حبس نزله وسرطان متقرح وورم مقعد وجرب وبواسیر
وجراحت پستان ورحم وقضیب وباد سرخ واورام حاره ومنع ریختن مواد با عصاره با شراب جهت درد عصب واورام
مرکبه نافع وبستن صفیحهٔ آن بر خنازیر وتعقد عصب والتوای آن وبر کمر جهت تسکین شهوت جماع وچون بر وغن چرب کنند
وبگذارند تا زنگ بردارد وآن روغن زنگ گرفته را بر مرآتی که بمالند مرکز زنگ نگیرد وپوشیدن انگشتری آن
بالخاصیت موجب لاغری بدن است وبر درخت ثمر دار چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست از ریختن ومیل
آنرا چون در گوش کسیکه در آن زیبق ریخته باشد کنند برآورد *
* رصاص الاسود * بعربی آنک وبفارسی سرب وبهندی سیسه نامند * ماهیت آن معروف ودر فلزات در تکون و
قدر از رصاص ابیض زبون تر واز سوختهٔ آن آبار واسرنج حاصل میگردد وچون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ وبرامده
گردد * طبیعت آن در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن قابض ورادع وطلای سائیدهٔ آن با روغن گل وعصارات
مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است وضماد آن با روغن گل وآب بارتنگ وآب کشنیز جهت
سرطان متقرح وتحلیل اورام حاره وقروح واوجاع مفاصل نافع وچون آنرا بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست
بماند وآنرا با آب ویا غیر آن از عصارات مناسبهٔ مطلوبه بشویند وبرورم وجرب وسوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند

رصاص
رصاص الاسود

ومجرب است وچون آنرا بشویند بعد یکه سیاهی آن زائل کردد اکتحال آن جهت تروح خمیصهٔ عین بهتر از آبار است
ودرور آن جهت اندمال جراحات والتحام آنها وحبس خون وبر جرب ودمامیل نیز طلای آن نافع وبستن مقدار
هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام وبستن صفیحهٔ آن بر غدد وخنازیر والتوای عصب جهت تحلیل اورام وردع آنها
موثر وکویند چون انسان جوان در کمال صحت واعتدال مزاج وشدت قوت جماع وانعاظ صفیحهٔ مربعی بوزن نه درم
ویا پانزده درم ویا هژده درم بسازد در روز وساعت زحل بر کمر بندد تا چهل وپنج روز بسته باشد شهوة جماع او بالکل
زائل کردد به سبب برودت وشدت یبسی که دارد ویتجدد هم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند واز ند اند خوابهای
پریشان بیند وهفت درم آنرا چون صفیحه نموده در کوزهٔ آب ندیده کذاشته وقتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان
دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید وآشامیدن آن کشنده است وکاه مانند باشد وفرو بردن کلولهٔ آن بالخاصیت
رافع درد معدهٔ مزمن است ومجرب دانسته اند

• فصل الراء مع الطاء المهملة •

• رطب • بضم راء مهمله وفتح طای مهمله وبای موحده • ماهیت آن خرمای تازه است ونسبت آن بخرما مانند
نسبت میوهای تازه است بخشک آن • طبیعت آن در اواسط دوم کرم ودر اول تر • افعال وخواص آن مداومت
خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن ومحرک باه ومقوی کرده وکمر وملین طبع وما نرخواص آن در تمر مذکور شد مضر
دندان وچشم وحنجره وصوت واکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه وخیار وسکنجبین است

• رطبه • بفتح را وسکون طا وفتح بای موحده • وما بفارسی اسپست با هیئا تازه وبترکی یونجه نامند خشک آنرا بعربی قت
کویند • طبیعت آن در آخر اول کرم وتر ودر دوم کرم وخشک نیز کفته اند • افعال وخواص آن ملین ومبهی
ونفاخ ومداومت خوردن آن با شکر مسمن ومولد خون صالح وضماد کوبیدهٔ آن با عسل محلل ورم بارد وبا سرکه محلل ورم
حار وضماد پختهٔ آن [illegible] ویار جهت رعشه مفید وتخم آن قویتر از سایر اجزا وقابض ومولد منی وشیر ومسمن بدن ومدر
حیض خصوصا چون در حمام ویا بعد از آن تناول نمایند وجهت خشونت سینه وسرفه نافع وقوتش تا پنج سال باقی است
مقدار شربت آن از ده درم تا پنج درم وروغن تخم آن وروغنی که از آب آن وروغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه
ورعشه شربا وضمادا نافع وخشک آن قابض وکل آن ضعیف تر از تخم آنست ومداومت دخان آن جهت لقوه نافع

• فصل الراء مع العین المهملة •

• رعاد • بضم وبفتح را نیز وعین مشدده والف ودال مهمله • ماهیت آن نوعی از ماهی است عریض وکوتاه وپشت
آن پهن ومائل بسیاهی وشکم آن بسیار سفید که چون در دست کیرند ویا در دام افتد کویند دست صیاد میلرزد وخدارت
بهم میرساند ومترجم صیدنه ابوریحان کفته چون کوشت آنرا بر عضو کذارند بی خبر سازد وحس آنرا کم کند ولهذا در
هر را مفید است ودر ابحر اخضر وقلزم یافت میشود وآنچه بتحقیق پیوسته آنست که چندان عریض نیست وطول آن تا یکذرع
وفیما است وچون دست بدان رساند بی اختیار دفعة در دست لرزه وحالتیکه کویا از بندها جدا میکردد طاری میشود
وچون دست از ان بردارند بحالت اصلی رجوع مینمایند ودر بحر مغرب وسویس وبعضی ممالک فرنک حوالی انکلان
ودر بحر جنوبی عرض جدند نیز بهم میرسد ولیکن قلیل الوجود است • طبیعت آن در دوم کرم وخشک • افعال
وخواص آن بستن زندهٔ آن بر سر جهت رفع صرع وصداع مفید ومردهٔ آنرا این خاصیت نیست وبدستور بستن

وکذاشتن آن بر مقعد برکشته مصلح آن وبر سر کذاشتن عرق چین پوست آن دوار زائل ورد مرمزمن وشقیقه ودوار
بغایت مجرب کفته اند وپیه وکوشت آن شهوت پیران را اعاده نماید وقاطع بلغم ورافع یرقان وسپرز وقاطع خون همه
اعضا است وپختهٔ آن جهت سل ومطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل وکمر ونقرس
وطلای آن جهت تحریک باه موثر ومالیقی کفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم که مردم آنجا آنرا عر میکفتند بغایت
مخدر وخوردن آنرا کشنده یا نتر دراماست

رعی الابل

• رعی الابل • بفتح راء وسکون عین ویای مثناة تحتانیه والف ولام وکسر الف وبای موحده ولام وآنرا مثانی ودر
مصر آنرا شوک الجمل وبسریانی رعا وبلا مینامند • ماهیت آن کیاهی است بقل ونبات زردک وبرک آن شبیه ببرک
درخت مقر وازان باریکتر ودرشت تر وساق آن پرشعبه وچتر آن شبیه بچتر شبت وکل آن سفید وریزه وتخم آن شبیه بتخم
شبت ووسط آن شکاف دار بخلاف آنطریلال وبالاندک شبر تینی وبیخ آن بسطبری انکشتی وبقدر سه انکشت وسفید وشیرین
وخام آنرا بدستور ساق تازهٔ آن میخورند ورعی الابل از آن جهت نامند که چون شتر وحیوانات دیکر از ان ابتداء چرا
نمایند هم هیچ حیوانی باوشان ضرر نرسانند وچون بکزد وضرری در خود یابند در صحرا بکردند وکیاه آنرا پیدا کنند وبخورند
امان یابند منبت آن بیت المقدس ودر تازکی آنرا میخورند ودیسقوریدوس کفته ساق آن شبیه بساق کندل وشاخهای آن انبوه
وبسیار وخمیده وبرک آن بدرازی دو انکشت واز شاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت آویخته اوبزان
میباشد وبیخ نبات آن بعرض دو انکشت وبطول سه انکشت است • طبیعت آن در اول کرم ودر دوم خشک وکویند در سوم
کرم وخشک است • افعال وخواص آن ملطف ومفتح سدد ومحلل اخلاط بارده ورياح وحقا زم سموم حیوانی وخاییدن
آن جهت تسکین درد دندان ورفع عسر النفس موثر وضماد آن با سرکه جهت اورام بارده وطبیخ آن سیاه کنندهٔ
موی وچون با حنا بسرشند وبر موی بمالند آنرا طویل کردانند ولیکن زود سفید سازد وتخم آن با شراب ویا بدون
آن آشامیدن جهت کزیدن هوام وسیلان رحم وادرار حیض نافع مضر احشا واعصاب مصلح آن برفه وسنبل الطیب مقدار
شربت از برک وتخم آن تا دو درم است

رعی الحمار

• رعی الحمار • ماهیت آن خاری است شبیه بباد آورد بغایت تند وآنچه از ان شبیه برائحهٔ حرف وبیخ آن تند وتخم
آن شبیه بخردل وسیاه وبا عفونت است حمار را چون دردی ونفخی بهم رسد از خوردن آن صحت مییابد • طبیعت آن
در سوم کرم وخشک وبغایت مدر وجاذب وخوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط وبدستور تخم آن وربع درم آن جهت
طحال بیعدیل وجمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل وجنون وعسر نفس وبرسام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم واز شدت
اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است

رعی الحمام

• رعی الحمام • بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی ویا بمعنی مظلل الحمامه وآنرا بفارسی کاوشنک وبوشنک
نامند • ماهیت آن کیاهی است طول آن زیاده بر شبری وبرک آن دندانه دار ومائل بسفیدی واز میان روئیده وساق
آن منحصر بیکی وبیخ آن بقدر شبری وسرخ مائل بسیاهی وتخم آن شبیه بکرسنه وطعم آن تند وکبوتر این کیاه را دوست
میدارد وبخواهش میچرد وانطاکی نوشته که برک آن مائل بسیاهی است وبعضی بیخ آنرا مستعمل دارند مانند قهوه ودر
مصر بسیار است وساق الحمام نامند وحکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که فارقیمو عبارت از آنست ومنبت آن کنار آبها

ودر آذرماه میرسد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر اول گرم نیز گفته اند * افعال وخواص آن ملطف ومجفف قوی ومحلل وبا برودت وقوت قابضه وآشامیدن آن جهت لقوه ودرار حیض وضماد برگ آن جهت التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه وبا روغن گل وپیه تازه جهت اوجاع رحم وبا سرکه جهت حمره وبا عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصمغ است

* فصـــل الراء مع القاف *

رقعه * رقعه * بفتح را وقاف وفتح عین مهمله وبعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید ومصلح آن باشد * ماهیت آن شیئی است صلب زرد رنگ وسرخ رنگ نیز گفته اند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند *

رقعه یمانی * رقعه یمانی بفتح راء وسکون قاف وعین مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر نون وبا وآن را رقاع نیز نامند * ماهیت آن گویند درختی است بقدر درخت گردکان وبرگ آن مانند برگ چنار وثمر آن شبیه با نجیر وبقدر انار ودانه ثمر آن مانند انجیر وبا شیرینی وماکول است وانطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است وآنرا انجیر هندی نیز نامند ودرخت آن در اطراف صنعا وشجرود رمصر نیز بهم میرسد ولیکن نجیب وخوب نیست تا بقدر ذرع بلند میشود وبرگ آن بسیار غلیظ وخشن ومشرف وپهن مانند برگ انجیر وحال آن که مثل آن نیست وثمر آن از شاخهای آن برمیاید وبزرگ میشود تا بقدر خیار کوچکی ودر اندرون پوست آن دانه مائل بطعم انجیر ولیکن بسیار کم شیرینی ولون آن مانند لون انجیر است وبرگ آن را چون در زمین دفن کنند سبز میگردد وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که از بن ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد ودر لاز وکرم سیرات ودر مازندران موجود است ومترجم صیدنه ابوریحان وصاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز القی مانند اما سروی شکافته ومثلث شکل وبسرخی مائل ومنبت آن یمن واز آنجا باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وبلغم وجالی قصبه ریه وصوت ورطوبات غلیظه لزجه معده وبقی وشیر آن جهت قوبا وآثار وتحلیل اورام بارده وسقوط دانه بواسیر طلاء وسائر اجزای آن جهت وثی وجبر کسر شرباً وطبیخ آن مقی بلغم واخلاط غلیظه بقوت وضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم وریشه آن سه درم مضر معده مصلح آن کثیرا است وگویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم سرمق وفوتنج وشبت حل کنند وبیاشامند قی بلوغ آورد

* فصـــل الراء مع المیم *

رماد * رماد بفتح را ومیم والف ودال مهمله بفارسی خاکستر وبهندی راکهه نامند * ماهیت آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است واز هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب وسرطان وکرم وامثال اینها وبیشتر اطلاق بر ماد اخشاب می نمایند * طبیعت آن خشک ومجفف مائل بحرارت وآن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار وجزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو دخانی حار آن زائل میگردد وجزو ارضی بارد آن باقی می ماند وکیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت وبرودت وحدت وغیرها مانند رماد نوره که حاد است ورماد شجرتین که جالی است ورماد بلوط که قابض است ورماد کرم که با قوت محرقه است ومفتته ورماد عقرب از آن اقوی است وهمچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد وخشک وبعضی گرم دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد

وآتش چوب آن تا مدتی می ماند وتا چند ماه گفته اند خصوص کهنه کوهی وصحرائی آن * افعال وخواص آن ضماد آن با سرکه جهت بیضه وخوذه وشقیقه وتحلیل اورام وگزیدن جانوران سمی وسگ دیوانه وآشامیدن آن مقدار نیم درم جهت قروح وجروح گرده وتفتیت حصاة مفید وچون با نطرون وسرکه بر گوشت زائد که بر پوست خصیه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد وبا زیت ویا پیه کهنه وعسل جهت شدخ عضل واسترخای مفاصل وتعقد اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم ورماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست * طبیعت این مانند کرم است مفتح سدد والتیام دهنده قروح وقلع آثار مضر ریه مصلح آن کثیرا یا قند مقدار شربت آن یک دانگ * ورماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض وحابس نزف الدم جمیع اعضا ومسکن اورام ومانع آکله ورافع قرحه قضیب خصوصا مدمله مراره وقروح مقعد وچون بحریر بیمیزند وسه روز مرصبح ناشتا ده درم آنرا با شراب سیب بیاشامند جهت رفع بلت ورطوبت معده مفید * ورماد قرع یعنی خاکستر کدو وخاکستر پشم مغموس در قطران وزفت جهت قرحه قضیب ومقعد مجرب است * ورماد ماذریون جالی ومعفن وجهت روشنائی چشم مفید * ورماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع بسیار مرطوب ساخته باشد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع وگویند مضر شش مصلح آن سکنجبین است دستور احراق آن آنست که در کوزه کنند وبگل حکمت بگیرند ودر تنور گرم کذارند وبعد از یکساعت برآورند وسائیده بکار برند * ورماد سرطان وغیره در سرطان مذکور شد * ورماد تین با قلا یعنی خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن ودلوک آن در حمام جهت ازاله جرب اسود وحدی نافع

رمان * رمان * بضم را وفتح میم والف ونون بفارسی انار نامند وبهندی نیز * ماهیت آن انواع میباشد بری وبستانی وبهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املس نازک لطیف تر از سائر اقسام وبهترین آن رسیده بزرگ دانه شاداب آنست * طبیعت آن مطلق آن بارد رطب وبرودت آن از دوم گذشته ورطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمیکند تا آنکه آب افشرده آن نیز همین اثر دارد هر چند قبض آن محسوس نیست وپوست آن بارد یابس شدید القبض دابغ وترش آن سرد وتر از شیرین آن وخالی از یبس نیست وانار ترش جارد وخراشنده امعا است حتی آنکه اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد واستسقای بارد را مضر وکل انار شدید القبض بارد است وجمیع اجزای درخت آن شدید القبض وپوست آن شدید القبض تر * طبیعت شیرین آن سرد باعتدال ودر اول تر وبا قوت قابضه * افعال وخواص آن قلیل الغذا ومولد خلط صالح ونفاخ ولهذا در محرورین باعث نعوظ گردد وجالی ومفتح وملین بطن ومدر بول ومورث تشنگی وخوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن وگفته اند این فعل کلی است وجهت تصفیه روح کبدی وتقویت کبد راسة مقاومت زقی وسوء القنیه ویرقان وجهر زوخفقان ودردسینه وسرفه حار وتصفیه صوت وفربه کردن بدن ونفوذ فرمودن غذا ورفع جرب وحکه ونیکوئی رنگ رخسار نافع واکثار آن مفسد غذا ومرخی معده ومضر صاحبان حمی بسبب نفخ وتکثیف آن مسام را ومصلح آن انار ترش ودر بارد المزاج زنجبیل پرورده ورب انار شیرین در افعال قویتر از آب آن ومرخی معده ومصلح آن مصطکی است وشراب آن خصوصا منعنع منافع بسیار دارد وچون انار شیرین را سوراخ کرده بقدر یکه گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند وبعد مریض که دیکر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر وسعال مزمن یابس مجرب

وبد متور آشامیدن آب آن باشکر ونشاسته وصمغ عربی وروغن بادام که نیم کرم باشد همین اثر دارد وعصیر آنرا چون در
شیشهٔ کنند ودر آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس درچشم کشند روشنائی آنرا بیفزاید وهرچند این کهنه تر شود بهتر میکردد
ودانهٔ آن با عسل جهت درد گوش مفید وخوردن آن نفاخ ومولد ریاح درمعده وذرور گل سوختهٔ آن جهت التیام جراحات
وخشك نمودن آن مفید وغنچهٔ ناشگفتهٔ آن ازسه عدد تا هفت عدد بحسب سن وقوت مزاج اطفال باقدری برکهای نورستهٔ
ام غیلان وقلیلی زیرهٔ مفید سائید منکتاب نموده باطفال شیرخوار ویا بزرکتر ازان درحالتیکه ایشانرا اسهال عارض
گردد وکهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد ویا غیرآن سه روز متوالی ویا تا هفت روز مفید * ورمان مز *
یعنی انار میخوش ترش وشیرین درسردی وتری مائل باعتدال ودر سائر افعال قریب بانار شیرین ودر تسکین حدت صفرا
وثوران خون ازان زیاده وصفراوی مزاج را الیق از انار شیرین ترش صرف وآشامیدن آب انارین که باشحم فشرده
باشند از نیم رطل تا یکرطل وبیست درم شکرخام جهت اسهال صفرا وتقویت معده ورفع تبهای صفراوی ویرقان وجرب
وحکه نافع ودربن افعال مانند هلیلهٔ زرد است وچون آب انارین را درظرف مس کرده بقوام آورند جهت ملاق وجرب
وتقویت باصره وجراحات مزمنه وخبیثه نافع

رمان حامض

* رمان حامض * یعنی انار ترش دردوم سرد وخشك وقابض ومسکن لهیب وحرارت معده وکبد حار وغلیان خون و
صفرا ومانع انصباب مواد بمعده ورمد ربول وجهت منع صعود بخار بدماغ ورفع دخانیت آن ورفع خمار وقی وخفقان حار
واکثار آن مورث قرحهٔ امعاء وسحج وچون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخارات بدماغ ومضر مبرودین ومضعف
جاذبهٔ جگر وقوت باه ومصلح آن انار شیرین وزنجبیل پرورده واسفیداج باتوابل ومیبر واکتحال آن جهت ناخنه وسبل نافع
ومضمضه ونگاهداشتن آن دردهان جهت منع قروح خبیثهٔ آن وبدستور چون درظرف مس با عسل طبخ جیدنمایند جهت اکلهٔ
دهان مجرب وچون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ کردد وباعسل ممزوج کرده جهت قروح انف ووجع اذن تقطورا و
جهت قروح خبیثه وبردن لحم زائد ضمادا نافع وضماد آن که مهرا بخته باشند باپوست وتخم آن جهت جرب وحکهٔ صفراوی
مجرب وطلای مطبوخ آن درمت درشراب جهت تحلیل اورام بیعدیل وسویق آن قابض وجهت رفع خواهش خوردن
گل وامثال آن که زنان حامله ودیگرانرا بهم رسد مؤثر ورب انار ترش درافعال قویتر از آب سویق آنست وبدستور
شراب آن وچون جوف انار ترش را خالی کرده درسرکه بجوشانند تا مهرا شود ومنعقد کردد پس بقدر فلفلی حبوب بندند
پانزده عدد ویا زیاده ازان جهت رفع اسهال مزمن وسحج مخوف وقرحهٔ امعا ومقعده مجرب ورب انارین دردوم
سرد ودرا ول خشک وقابض وجهت رفع التهاب وتسکین تشنگی مفرط وتبهای تند وقی وخمار ورفع خواهش ردیهٔ
حوامل وفساد رنگ رخسار ودفع غم نافع ومضمضه بآب طبیخ آن جهت تقویت لثه وآشامیدن آن جهت سلس البول
وآشامیدن سائیدهٔ آن بقدر ربکدرهم بآب کرم دررفع کرم معده وحب القرع بیعدیل وطبیخ ازبیخ انار درین باب از
مجربات است وجهت لثهٔ حار ودردندان مضمضهٔ آن بیعدیل وانار دانه قابضتر از رب مریک ودر افعال قویتر وکوبیدهٔ
ترش آن با مویز بالسویه وخمس آن زیرهٔ کرمانی جهت رفع قی وتقویت معده مجرب مضر سحج ومرفه مصلح آن مو
وجلوس درآب طبیخ آن جهت رفع سیلان طمث وخروج مقعده اطفال وضماد آن باعسل جهت رفع آثار آبله وطلای
سوختهٔ آن باعسل برسینه ومعده جهت نزف الدم ونفث الدم وحقنه بآب آن که بابرنج وجو مقشر بوده اند جوشانیده

باشند جهت رفع اسهال وسحج وتغسیل مقعد بآن جهت قطع خون بواسیر وامراض مقعد مفید وگل انار درافعال
مانند گل انار فارسی است وذرور آن جهت قطع خون بن دندان والتیام جراحات وقلاع وفتق ومضمضه بطبیخ آن جهت
استحکام دندان متحرک وقطع آمدن خون ازلثه ورفع قلاع وضماد گل آن بابرگ کرم تازه برفم معده جهت رفع قی
مفرط وتقطور عصارهٔ گل آن باگلاب درچشم جهت منع انصباب مواد بدان وتحلیل ورم آن ویا آب عنب الثعلب ویا آب
برگ لسان الحمل جهت قرحهٔ احلیل ونشف رطوبت واندمال آن وانصباب مواد بدان ویا آب قراح جهت سحج مزمن
وکهنه وابتدای داحس ویا سرکه جهت حمره که بادسرخ است مفید ویا دردی خمر جهت جشای عارض درچشم بشرط
مداومت بران وعصارهٔ پوست رمان وشحم آن قائم مقام عصارهٔ گل آنست وبدستور عقید عصارهٔ درخت آن که دراواخر
ربیع گرفته باشند وگویند چون هفت عدد غنچهٔ ناشگفته آنرا بنهجی بلع نمایند که بدست نرسد جهت قطع بروز دماميل ورمد
تا یکسال مجرب است ودانهای زردی که دراقماع انار میباشد شبیه بزرورد درجمیع افعال مانند گل آنست وچون انار را
طبخ نمایند تا مهرا شود وچهار درهم ازآنرا با آبی که دران طبخ یافته است باده وارقیه آرد خبز حواری ویا آرد دخن
طبخ نمایند تا مانند عصیده کردد پس بران زیت خام ویا روغن گل ریخته بخورند جهت رفع اسهال ذریع مایوس العلاج
مجرب چون صاحب تپ بعد اندک غذائی آب انار راخواهد شیرین باشد وخواه ترش بمکد نافع است اورا ولیکن اگر
پیش از غذا باشد بهتر است از بعد ازان مگر آنکه لینتی در طبع باشد ویا تهوع وقی معلوم کرده چون انار درست را
درشراب طبخ نمایند تا پخته کردد پس بسایند وبرگوش بندند جهت ازالهٔ درد آن مجرب است وآش رمان وافشرج
وبرود رمانین وجوارش وحقنه وحب وحریره وخوشاب ودواء الرمان ودهن ورمانیه ورب وسفوفات وسکنجبین رمانی
وسویق واشربه وطلا وعصاره ولعوق وماء الرمانین ومعجون آن درقرابادین کبیر مذکور شدند

رمان بری

* رمان بری * که مض نامند بضاد معجمه * ماهیت آن حکیم میرمحمد مؤمن درتحفه نوشته که ثمرآن حب القلقل
است وحکیم میرعبدالحمید درحاشیهٔ تحفه نوشته که درحوالی کورکهه پور از بلاد هند مرکار صوبهٔ اود کثیر الوجود
است سه چهار برگ اززمین برآمده وگل میکند وگل آن شبیه بگل انار وبرگ آن مانند برگ کامنی واصلا چوب ندارد
وثمر آن شبیه بانار وبزرگی انار متوسطی وطعم آن شیرین درزمین مدفون وخستهٔ آن بزرگ * افعال وخواص آن ضماد
بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری وطین ارمنی جهت ضربه وسقطه مجرب دردوسه دفع وجع آنرا زائل میکرداند

رمث

* رمث * بکسر را وسکون میم وثای مثلثه * ماهیت آن نباتی است ازجنس نخود وشبیه بشیح بیلندی قامتی ورنگ آن
مانند شیح واغبر نیست وبعد ازخشك شدن بسیار زرد میکردد وازان چیزها رنگ میتوان نمود وگویند از مجاورت آن
رنگ شخص مجاور زرد میکردد * افعال وخواص آن دخان آن جهت زکام نافع وباعث گریختن هوام است ورقاق
کذا زسوختهٔ آن بهم میرسد گویند بهتر از قلی اشنان است

رمل

* رمل * بفتح را وسکون میم ولام بفارسی ریك روان وباصفهانی ماسه وبهندی ریت نامند * ماهیت آن معروف است
بهترین آن ریزهٔ خالص ازخاك است * طبیعت آن درسوم خشك ومجفف * افعال وخواص آن گرم کردهٔ آن
جهت نشف رطوبات واستسقا بعنوان بستن ودفن دران کردن مفید وحمول سائیدهٔ آن جهت قطع حیض ومنع حمل
بغایت مؤثر وبالخاصیت آب بدمزه بدطعم را خوش طعم میکرداند بالعکس آب خوش مزه ابدمزه

* درم رام * بفتح دا وسکون میم وفتح رای والف ومیم * ماهیت آن تره طرثوث بری است کویند قرصعنه است وبرک آن خرد وپهن وخاکی رنک وجهت دفع مضرت سم مار وکزدم وانواع هوام نکاه میدارند وطریق استعمال آن آنست که برک آن را در آب اندازند و بکذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند که اورا کزیده وقتی که ازان حاصل میشود ضعیف از قلیل اشنانست

* فصل الراء مع النون *

* رند * بعربي اسم رامن بری است بلغت شام غار نامند وکویند صندل است

* فصل الراء مع الواو *

* روس * بضم رای وهمزه و واو وسین مهمله جمع راس است وبفارسی کله نامند * ماهیت آن معروف است مراد ازان کله ومغز آنست از حیوانات وبهترین آن مغز کلهٔ کوسفند جوان فربه است * طبیعت آن نسبت بسائر بدن حیوان ابرد وارطب است وبحسب طبع هر حیوان مختلف میباشد در کیفیات اربع وقوت وضعف وغیرها * افعال وخواص آن کثیر الغذا وبطئ الهضم وچون هضم واستمرا یابد بدن ضعیف را قوی کرداند ومنی بیفزاید وجهت اصحاب کد وریاضت نافع ومضعف معده وبدبو کنندهٔ جشا و بول مصلح آن خوردن با خردل وسرکه آبکامه وصعتر است وکوشت خد بین آن کرم تر ورطوبت آن کمتر وغذ ئیت آن زیاده ومورد چشم آن چرب تر وسریع النزول وکوشت زبان آن ضعیف ترهمه اجزای آنست ومغز آن ابرد وارطب کل اجزای آن وپوست آن اعدل وبطئ الهضم تر وغلیظتر وغضاریف آن ردی تر همه اجزا وبطئ النزول ومورث قولنج وغضاریف دماغ آن ردی تر مصلح چشم آن نمک سیاه وزبان آن نمک با صندل ونیز کوش آن سرکه وصعتر واشترغار وپوست کله وغضاریف آنرا حتی المقدور نباید خورد واکر مضطر ونا چار کردند بخوردن آن باید که با کف خردل ومصطکی ردا وچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار وشکم سیر نخورند بلکه بر جوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند واکر دیر منحدر شود مصطکی وعود هندی بخایند واکر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند واکر قی دشوار آید ویا عادی بدان نباشند اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند وبهتر آنست که در بلدان رطبه وحاره صاحبان امزجهٔ ضعیفه کله وپاچه نخورند اصلا وانکور بالای کله نخورند که مضر است وبطول سر بچهٔ کوسفند وپاچهٔ آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنکام انتهای علت وجهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس وجنون وبخور ابی وامثال اینها نافع وحقنه بمرق سر بچهٔ کوسفند مرطب امعا وکرده واعصاب ومهیج باه وطلی اورام صلبهٔ باطنیه وسرهای ماهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شقاق ملازه ومقعد وورم لهاة وکرده وسائر اورام صلبه وامثال اینها بادهان مناسبه وبا آبهای مناسبه نافع است

* رواصیر * بفتح رای و واو والف وکسر صاد بی نقطه وسکون یای مثناة تحتانیه ورای مهمله * ماهیت آن عبارت از بقول است که در آب پخته ودر روغن بریان نموده در آب میوهای ترش مانند انار وسیب وبه وریباس وآب غوره وسماق وبارب ویا شربت اینها ویا ماست ویا کشک اندازند وتناول نمایند واز جملهٔ اغذیه است وبفارسی بورانی نامند * طبیعت آن بحسب انچه ازان میسازند مختلف میباشد * افعال وخواص آن مسکن صفرا وحدت خون ومبرد ومحرور المزاج را نافع ومضر مبرودین وثقیل وبطئ الهضم بسبب غلظت آن ونفاخ وقابض شکم ومهیج امراض رحم است

* روبیان * بضم رای وسکون واو وکسر بای موحده وفتح یای مثناة تحتانیه والف ونون واربیان نیز آمده وبفارسی ماهی

روبیان وماهی میک وبهندی جهینکا مچهلی نامند * ماهیت آن حیوانی است آبی وحلال بادهنت ویاهای بلند وخلاف جثهٔ آن صدفی وکوچک آن بقدر ملخ بزرکی وبزرک آن تا بیک شبر ونیم تا دو شبر وزیاده هم وسرخ رنک وکوشت آن نیز سرخ رنک وصلب ودیر پخته میشود وغیر جراد البحر است چه آن کوچک تر دراست ودر جراد البحر مذکور شد وروبیان کوچک را با آب ونمک جوش داده وخشک نموده از سواحل دریا باطراف میبرند وآنرا در فارسی میک مینامند بریان کرده بانمک میخورند ویا روغن ویا زبوریان کرده با برنج پخته دم داده ویا بالای طعام نیز ریخته ویا قلیه پخته میخورند * طبیعت تازهٔ آن در دوم کرم ودر اول تر ونمک سود آن ازان کرم تر وخشک تر * افعال وخواص آن مبهی ومولد خون صالح ومنی ومسمن کرده ورحم ومعین بر حمل وکثرت اولاد وبطئ الهضم وبا سکنجبین مسهل ومخرج حب القرع وچون با روغن کودکان ویا روغن کاو ویا نارجیل ویا پیاز ورق کرده بریان نمایند ویا کند ناطبیخ نمایند مانند قلیه ویا تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه ومسمن رحم است واکتحال خشک سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع وضماد کوبیدهٔ آن با نخود سیاه بر شکم مخرج حب القرع وبتنهائی محلل اورام صلبه وجاذب پیکان وخار از بدن وطلای پختهٔ سرای آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل ونقرس نافع ونمک سود آن محرک باه مبرودین ومولد منی ایشان ومولد سودا وحکهٔ قوی وامراض سوداوی وبجوش آورندهٔ خون صفرا مصلح آن با مری یعنی آبکامه وسرکه وربوب حامضه وبعد ازان شراب انار ومنعنع وجوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازهٔ آن خصوص در مبرودین کرو باو قرص عود هندی وامثال اینها است

* روذاریذا * بضم را وسکون واو وفتح ذال معجمه والف وفتح همزه وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف اسم یونانی است بمعنی اصل الوردی * ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط وبیشتر ازان وبعد از سائیدن بوی کل سرخ ازان ظاهر میکردد * طبیعت آن در اول سوم کرم * افعال وخواص آن ملطف ومحلل وجهت رفع صداع بارد مجرب خصوصا چون با نا ردین مخلوط کرده در آب جوش دهند وبدان نطول نمایند بر سر

* روسختج * بضم را وسکون واو وضم سین مهمله وسکون خاء معجمه وفتح تاء مثناة فوقانیه وجیم معرب روی سوختهٔ فارسی است وآن را راسخت نیز نامند * ماهیت آن مس سوخته است ودستور احراق آن در دستورات مقدمه مذکور شد و بهترین آن سیاه مائل بسرخی آنست وسیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته وفاسد شده است * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار قابض ومجفف وقند رجداب ومنقی جراحات ومدمل وجالی غشاوهٔ چشم ومانع زیادتی قروح خبیثه وجهت بردن کوشت فاسد زائد موثر وقتال ومغسول آن ملایم تر وآشامیدن یک درم آن با موم وروغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مای اصفر بقوت وجهت استسقا نافع وبا آب باران وعسل مقی قوی طریق عمل آن مانند اقلیمیا است

* روی توتیا * شبه است ومشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است اختلاف ما ترا قسام روی اسم فارسی طالیقون است وآنرا مصنوع از چهار وزن مس ویک وزن ولیم عرب ما زند واهل هند این را بهنکار بفتح باء موحده وخفای ها وسکون نون وکاف فارسی والف وراء مهمله نامند

* فصل الراء مع الهاء *

* رهشی * بفتح را وسکون ها وکسر شین معجمه ویا بفارسی ارده نامند * ماهیت آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده

است که مانع باشد و روغن از آن جدا کرده باشند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مفسد اشتها و بطیء الخروج از معده * مصلح آن عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح سده های احشا و منضج دمامیل و خراجات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو آتش ریا ببار و د سوخته ضماد او و طلاء و آنچه از مغز پسته و زرد آلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار ما نند اصل آنست

* فصـــــــل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

ریباس

* ریباس * بکسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی ریواس و ریواج و چکری نیز نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یکذرع و شبیه بسلق و از وسط آن یک و یاده ساق روئید و اندک پهن قریب بدو انگشت و بحجم یک انگشت و بر بالای آن پوستی سبز رنگ و مزغب و طرف متصل به بیخ آن مائل بسفیدی و اندک بنفشی و طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو بطول از آن جدا میگردد و مغز آن سفید رنگ نازک آبدار و ترش با اندک عفوصتی و سر ساق آن متشعب و در بین شعبها پرده های سبز خشن و بالجمله ساق آن شبیه بساعد انسان باریکی و سر آن شبیه به پنجهٔ مرغابی و گل آن سرخ رنگ و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب مخوش آنست که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن را رند است چنانچه ذکر یافت و ریباس مصری منسوب است بمصر نیشاپوری و آن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابو ریحان گوید که بیخ ریباس تا بآب نرسد برگ برنمیآورد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برگ برآورد در این مدت بیخ آن بند ریج در زمین بزرگ میشود تا بقدر بیخ درخت خرما سد دیزرگی و آنرا راوند گویند و چون نبات آن بزرگ شود هر برگی از آن مشابه بدست او میباشد و از شیر را راوند دست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود و هرشاخی از نبات آنرا تخم نباشد بلکه از میان نبات آن سر مال قضیبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب ما قهای ریباس برآید بشکل دست آدمی * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن ملطف و با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و تحریک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کنندهٔ آن مورد و جهت رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز دملها و اکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود و لیمون و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس قویتر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات را نافع است *

ریته

* ریته * بکسر را و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها بفارسی شش و بهندی پهیپره و بترکی ایکه نامند * ماهیت آن معروف است و بهترین آن ریهٔ بره و بزغالهٔ شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد * طبیعت آن گرم و تر و بقراط سرد و تر و روفس خشک دانسته * افعال و خواص آن جهت مرضی و ناقهین که خواهش گوشت داشته باشند قلیل آن که اطراف آنرا که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطیء الهضم و قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن کرویا و سرکه که در آن بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است

و ضماد گرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که برسفیدی آن نقطهٔ سرخی بهم رسیده باشد و ریهٔ بز و خنزیر و گربه و خرس و جمل جهت سحج و ورمی که در پا از کفش و موزه و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بدستور ضماد محرق ریهٔ آنها گرم گرم چون بی نمک آنرا بر آتش بریان کنند و خونابی که از آن آید بر ثآلیل و توبلی یابس طلا نمایند زائل سازد خصوصا که ریهٔ بز یکساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج موثر و ریهٔ حمار الوحش را چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند جهت ضیق النفس نافع است *

ریتة البحر

* ریتة البحر * بکسر را و فتح یا و ضم تا و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حا و را مهمله * ماهیت آن چیزی است شبیه بشمشه و وقتیکه تازه و تر باشد در کنار دریا ها یافت میشود * افعال و خواص آن ضماد آن جهت نقرس و شقاق قیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است

ریحان

* ریحان * بفتح را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی شاهسفرم و بهندی نازبو و تکبابری نیز نامند * ماهیت آن اسم جنس است و آنرا انواع است و در شاهسفرم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی *

ریحان السلیمان

* ریحان السلیمان * آنرا جمسفرم و جماهو سلیمان نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است از جنس عشقه شبیه بشبت و ترو تازه و برگ آن شبیه ببرگ خطمی و گل آن سفید و کوچک و دانهٔ آن سیاه مانند فلفل و گیاه آن بر اشجار میپیچد و در کوهستان فارس بهم میرسد و در اصفهان و در اوالمرزبود رختها میروید و در تنکابن دیصونو نامند * طبیعت آن گرم و خشک و ابو ریحان تا چهارم گفته * افعال و خواص آن ملطف و مجفف و مسهل بیغایلهٔ سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبت لزجهٔ معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حمره و اورام حاره و حمول آن با روغن گل جهت درد رحم و آشامیدن و طلا کردن شکوفهٔ آن جهت لقوه و فالج و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال و از آب آن تا ده درم و اکثار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنجوش و گویند بدل آن نیم وزن آن شبح و نیم وزن آن عنب الثعلب است و گویند بسبب آنکه در چهارم گرم و خشک است سرما بدان ضرر نمیرساند و هر چند میمانند و اگر هر چند آب نیابد محتاج بآب نیست بلکه اشجار مجاور خود را از ریشهٔ خود سیراب میکرداند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در کتب ادویهٔ مفرده نوشته اند که گیاهی است در اصفهان مشهور بگل عقرب است و جهت عقرب و رتیلا و زنبور گزیده شربا و ضمادا مجرب و برگ آن از لبلاب کوچکتر و گل آن مانند خوشهٔ بنفش و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است اما همیشه سبز نیست و آن عطار بون است و هند کور میشود و گویند قسم جبلی آنرا برگ آن مانند شبت و گل آن سرخ با سفیدی میباشد

ریحان الکافور

* ریحان الکافور * آنرا ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و گویند بفارسی مورمن نامند * ماهیت آن گیاهی است گل و شاخ آن شبیه بشبت و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن ریزه تر و گل آن کبود مائل بسفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان خون اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل رطوبات چسپنده و باعث غشیهٔ دماغ و ادمان آن محلل اخلاط غلیظهٔ دماغیه و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درهم و از آب آن تا هفت درهم است *

ریش

* ریش * بکسر را و سکون یا و شین معجمه بفارسی پر نامند * ماهیت آن معروف است و عبارت از پر طیور است

* افعال وخواص آن ذرور سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع وموی بسیار نرم بازکه کرک نامند در قطع خون جراحتها قائم مقام موی نرم خرکوش است وچون از بیخ بر طیور آنچه بزرک وسفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبشویند وخشک کنند ودر بینی دمند رعافی را که بهیچ چیز بند نگردد قاطع وبخشد و مجرب است ودر جمیع نزف الدم بیعدیل است خصوصا پر طاوس

* باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است *

* فصـــــل الزای مع الالف *

زاج

* زاج * بفتح زا والف وجیم معرب از زاک فارسی است * ماهیت آن از معدنیات است واقسام میباشد وغیر شب است وسفید وسرخ وزرد و زرد آن منقلب بسبز میکردد وسفید آنرا قلقدیس وشوغا روزرد را قلقطار وسبز را قلقند و قلقنت سوری نامند وبشیرازی زاج سیاه *

زاج ابیض

* زاج ابیض * بفارسی زاج سفید وبیونانی خلل القیس وبهندی پهتکری نامند * ماهیت آن چیزی سفید واندک مائل بزردی وخفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بلخشی است که چون در دست بمالند زود ریزه کرده وپاک باشد از آلایش و کوفته نباشد وانچه را که خواهند رنگ کنند وخوب رنگین صاف یکسان شود اولا در آب محلول آن تر نموده خشک کرده پس رنگ مینمایند ومعدن آن اکثر جاها است از انجمله پنجاب از صوبهٔ لاهور در قصبهٔ بهره مشهور بکوش آب ونمک ما رمابین نهر جهنا وو رای که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است ودر حین بر آوردن مانند نمک اندک نرم میباشد وبر چیدن هوا بدان صلب میکردد * طبیعت آن در اول سوم کرم وخشک ومائل باعتدال والطف همه اقسام است * افعال وخواص آن بسیار قابض وجالی ودر جمیع افعال قریب بزاج زرد است وآشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند وبالای آن شیر کاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بیاشامند واگر آن مقدار شیر وآب را بیکدفعه نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج ونبات با شیر وآب بیاشامند واز ترشی وبادی وگوشت پرهیز نمایند وتا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحهٔ کردهٔ ومثانه واحلیل وتحلیل ریاح آنها وتفتیت حصاة نافع واگر برای تفتیت حصاة تا پانزده یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است وچون دو جزو آن را با یک جزو اقلیمیا مرکه مائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب در زیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند وجالی میکردد وازالهٔ بیاض غلیظ وناخنه مینماید ودر ازالهٔ گوشت زائد زخمها بعدیل واکتحال زاج محرق جهت تنقیهٔ چرک گوشهای چشم وباعسل جهت مطبری پلک آن ونفوخ آن در بینی جهت رعاف وبدستور طلای آن بریافوخ با آب کشنیز وبا تیر وطی جهت اکلهٔ دهان وبعضی با خرما ئیده بدستور مذکور میسازند وآن نیکو ترین دوائی است برای جرب طلاء وطلای زاج با آب کشنیز جهت حمره ونمله وجرب وحکه وخشک ریشه بستن زخمها و ذرور آن جهت قروح خبیثه ونزف الدم همه اعضاء وورم بن دندان وعضلات حلق وفرزجهٔ وحمول آن با آب کدنا جهت نزف الدم رحم وفتیلهٔ آن باعسل جهت قرحهٔ گوش ورفع چرک آن وجهت بواسیر وناصور مفید وقطور قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیهٔ بصر ورفع غشاوه رقیق وبیاض وامثال اینها نافع است

زاج احمر

* زاج احمر * قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است وجوف آن سیاه وبا تجاویف وثقبها وبا زهومت وغلیظ تر از سائر اقسام ودر جمیع افعال مانند آنها است وازان آنچه صیقلی وبنفش است ضعیف تر وشیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل ما واطباء در زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یک درم زاج سرخ تلخی موی سفید را میریزاند وبجای آن موی سیاه میرویاند ولیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زیرا که بسیار قوی است

زاج اخضر

* زاج اخضر * یعنی زاج سبز بهندی آنرا هیرا کسیس نامند * طبیعت آن گرم وخشک تر از سائر اقسام وسوختهٔ آن لطیفتر واحراق آن برای تلطیف آنست * افعال وخواص آن محرق واکال آشامیدن یک درم سوختهٔ آن جهت رفع سمیت فطر وبا عسل جهت اخراج کرم معده وحب القرع وبا آب مقئ قوی است وچون صاحب بنیهٔ قوی مرطوب ازان بنوشد موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه برویند ومجرب دانسته اند ولیکن چون بسیار خشک وبغایت مضر رئه است ترطیب بسیار باید نمود وقطور آن در بینی با آب جهت قطع رعاف وتنقیهٔ دماغ از رطوبات ودر گوش جهت دود گوش بارد آن وچون آنرا سوخته وبا سورنجان ممزوج کرده در زیر زبان کذارند جهت ضفدع واکلهٔ دهان وقلاع آن ودر بینی جهت اکلهٔ وقروح آن وبدستور طلای آن بتنهائی جهت اکله دهان وبینی وضفدع زیر زبان وبواسیر الانف ونزف الدم جراحات مضر جراحات عصبانی وزیاده از یک درم آن کشنده است

زاج اصفر

* زاج اصفر * یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند * ماهیت آن بهترین اقسام زاجات وافضل آن ذهبی درخشندهٔ آنست * طبیعت آن در سوم گرم وخشک سوختهٔ آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قویتر میشوند ومغسول آنرا حدت کمتر * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت قتل واخراج اقسام کرم معده وتحلیل ورم وصلابت طحال موثر وغرغرهٔ اقسام زاج با سرکه جهت زلوی در حلق مانده مجرب وچون دو جزو آنرا با یک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در آفتاب ودر زمستان در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند وجالی میکردد وازالهٔ بیاض غلیظ وناخنه مینماید ودر ازالهٔ گوشت زائد زخمها بعدیل ودر رنگ کردن موی موثر مقدار شربت آن که بی خطر باشد تا یک دانک وزیاده بران خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه دوشیده وروغن تازه وکره وشکر وترطیب بدن بدل آن زنگار است ومولد جوهر دار وبعد از تصقیل وتصفیه بدان جوهر میل هند

زاج الاساکفه

* زاج الاساکفه * بفارسی زاج کفشکران وبهندی کسیس نامند وگویند زاج سیاه است وبیونانی مالیطرنا وملیطرنا گویند * ماهیت آن قسمی از زاج ابیض است کثیرا لارضیة وچون آب با آن برسد سیاه میشود * طبیعت آن مانند سائر اقسام وقابض تر از سائر * افعال وخواص آن قابض وجالی وجهت درد دندان وحرکت آن وسیاه کردن موی وبا آب جهت جوششهای رطبه وحقنهٔ آن با خمر جهت عرق النسا ولطوخ آن با آب جهت بثور لبنیه نافع ودر اخلاط ادویهٔ مسودهٔ موی کرده میشود

زاج القطر

* زاج القطر * وقاطر نیز نامند * ماهیت آن از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میکردد وبهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنگ مس کردد

زاج الجامد

* زاج الجامد * از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد

زاج المطبوخ

* زاج المطبوخ * نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط میباشد آن را با آب میجوشانند تا منجمد کردد وبهیات

مهره نرد بر بدن و استعمال مینمایند و از خوردن اقسام زاجات مرقه موذی بسل و قروح اعضای باطنی و امعا و غیره عارض میگردد علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست

* فصل الزای المعجمة مع الباء الموحدة *

زباد

* زباد * بفتح زای و با و الف و دال مهمله بهندی میدبکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند * ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه و رنگ مائل بسرخی و سیال از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد و آن حیوان را بفارسی گربه زباد نامند و جثه آن قریب بجثه سگ و گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آنرا حرکت بسیار دهند از مابین دوران آن عضوی شبیه به پستان ماتیتی بترشح برمیآید در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد سر دسیر نسیماند و بهترین زباد سیاه مائل بسرخی براق خوشبوئی و بدترین آن سفید آنست و آنرا مغشوش باطفار الطیب و مصطکی و خوشبوئیهای دیگر میکنند و امتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر بچسپد و بعد شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه در ان حیوانات کوچک سرخرنگ مانند مگس کوچک میباشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه و دراز تر از ان و تیز پوز آن یعنی دهن آن باریک تر و دراز تر از گربه است و در بلاد حبشه و جزائر زیر باد ات بهم میرسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند و با آن بازی میکنند و بعضی رام میشوند و رنگ آن سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در ان پنج شش سوراخ میباشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار از ان نافه زباد بعمل می آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زباد بعمل نمی آید و بعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از ان میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس بیرون آورده و از ان زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را باهستگی بر ان نافه میمالند و آن نافه را بملایمت میفشارند از ان زباد برمیآید و آنچه از ان بعمل می آید بهتر است از ماده آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است و قدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد و لهذا کسانیکه از ان آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمیبرند و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اولا سه دفعه با آب سرد میشویند و بعد از ان سه بار دیگر با آب گرم و سه بار دیگر با آب سرد که نه بار باشد و باید که هر بار آب بسیاری بر ان ریزند و بدست خوب برهمزنند پس زباد را بکفدست از روی آب بگیرند و بکار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بر ان ریزند و برهمزنند و از روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صافی در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد میگردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بدان زائل گردد پس سه بار دیگر با آب سرد و از گوپامی بکف رانند و سه بار با گلاب بشویند پس در اندرون کاسه چینی مالیده شبها بر روی گلهای خشبوی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض یا ورد اصفر و یا بهار نارنج و یا گل یاسمین و امثال اینها معکوس بگذارند و روزها پارچه پاکیزه صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهند پس اندکی از ان را با قدری عطر گلاب و اگر حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست * طبیعت آن در سوم گرم و در یبوست معتدل * افعال و خواص آن منشف و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن باادویه مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعده نافع و نیم درم آن با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند

و بوئیدن آن جهت زکام و درد سر بارد و شقیقه و همچنین تمریخ بدان و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و بستهائی جهت نضج دمل و تسکین وجع آن و التیام قرحه و بر قضیب آلودن مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن آن باعث صداع محرور و ربد خلقی و ضیق النفس مصلح آن صندل و کافور و اغذیه بارده بدل آن غالیه است *

زبد

* زبد * بضم زای و سکون با و دال مهمله بعربی روغن تازه بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکهن نامند * ماهیت آن عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از سر شیر گیرند و روغن گاو لطیفترین همه و گاومیش خصوصا جنگلی از همه غلیظتر و چرب تر * طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن تر و کهنه آن گرم تر و تری آن کمتر و زود مستحیل بخلط غالب میگردد خصوصا باصفرا * افعال و خواص آن ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد جهت تصفیه صوت و خشونت قصبه ریه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار و فرمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و غیره که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیه بدن میکند و تغذیه آن موقوف بورود بآلات غذا نیست و جهت نضج ورمها و ورم بناگوش و ریختن و دمن و ریشی که بر سر و بدن اطفال بهم میرسد و جهت گزیدن افعی و هزار پا خصوص گرم کرده گرما گرم آن و تمریخ آن بر بن دندان اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن جهت رفع خصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ و تلیین اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و معقعه خشک و جرب خصوصا که اولا بدن را با آب سرد بشویند و بمالند و بعد از مالیدن صاحب آن خود را بپوشانند تا عرق کند در همان روز رفع علت میگردد و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال دانه بواسیر مجرب و در این امر هرچند کهنه باشد بهتر دانسته اند و مغسول آن بیکصد و یک آب و اقلا چهل و یک آب در امور مذکوره مریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید مضعف و مرخی فم معده و مسقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک و شکر و فانیذ و عسل بدل آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد مقدار شربت آن تا سی درم است *

زبد البحر

* زبد البحر * بفتح زای و با و ضم دال و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حا و راء مهملتین بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پهین نامند * ماهیت آن گفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای هوائیه مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب تحریک امواج در هوا حل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد بصورت جسدی و آن پنج قسم میباشد یکی شبیه باسفنج و سطبر و زرد رنگ با زهومت و کریه الرائحه مانند بوی ماهی و دوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با تجاویف بسیار و رائحه آن مائل بکراهیت شبیه بطحلب بحری و سوم بشکل کرم و سبک و مائل به بنفشی و این را میسنون و دودی و بشیرازی کرم ایوب نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مائل بزردی و با تجاویف بسیار و آنرا قینون گویند و پنجم سفید و سبک ظاهر آن املس و باطن خشن و تند طعم و بی بوی و این از همه اقسام بهتر است و گفته اند بهترین این آنست که وردی یعنی برنگ گل سرخ باشد و نیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت و زیاده

بران و بیوا نحه و با اندک شوری و اجزای آن پرده پرده و اندک صلب و در باطن پرده ها جرمی رخو از قبیل مغیل آب و شی مکلس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ و وسط پوست آن در طول کره دار شبیه بخرزات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان و طول آنرا یکشبر و نیم میگفتند و این را بهندی گستوری نامند و آنچه بتحقیق پیوسته زبد البحر که بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بران بمجاز و شبه است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس و قلزم و نواح آن بهم میرسد بقدر شبری و در زیر شکم آن پوستی و در ان لحمی رخو و در جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آنرا با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند و آن حیوان بساحل افتاده و بمرور گوشت و پوست آن بتحلیل و زائل گشته بدان هیات میکرد و مردم از ساحل برداشته باطراف میبرند و کف دریا مینامند و اکثر ماهی گیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید مینمایند و استخوان پشت آنرا میاندازند بمرور ایام بدان هیات میکردد و آن ماهی را اصلهای طولانی شبیه بروده حیوان تا پنج شش عدد و بطول یکذرع میباشد و دم کوچکی از گوشت لزجی و بربالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن از ادویه قتاله است قاطع قی و غثیان و هاضم اطعمه و مضر موت و قصبهٔ ریه مصلح آن لعابها و صموغ مقدار شربت آن یک دانگ بدل آن شیح ضماد آن جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و خنازیر و بهق و کلف و سائر امراض جلدیه و آثاریکه بر روی ظاهر شود و با نمک و شراب جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و اذابت لحم از مجربات است و طلای آن خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب موده جهت تحلیل اورام باردهٔ رخو و رخیه و استسقا خصوصا طبلی نافع و آشامیدن یکدانگ از قسم سیوم آن با عسل آن کثیرا جهت در در و عسرالبول و تفتیت سنگ کرده و اخراج رمل آن و در دیگر و استسقا و سپرز و درار نمودن حیض و ضماد محرق آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب و کلف مجرب و مغسول آنرا احدث کمتر و لطیفتر و جلای آن بیشتر و برای داء الثعلب و کلف بهتر و هر یک از اقسام آن بدل یکدیگر اند مقدار شربت آن یکدانگ تا دو دانگ مضر مصلح آن روغن گاو بدل آن حجر قیشور است و نوع سفید آن در سوم گرم و در دوم خشک جهت جلای بصر و با ادویهٔ مناسبه جهت رفع بیاض چشم مؤثر است *

زبد البورق

* زبد البورق * بفارسی کف بوره نامند * ماهیت آن غیر بورهٔ زبدی است و غیر جامد و بغایت سفید شبیه بآرد و بورهٔ زبدی جامد مائل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره و از آن لطیفتر و تندتر است

زبرجد

* زبرجد * بفتح زای و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح جیم و دال مهمله * ماهیت آن ارسطاطالیس زمرد و زبرجد هر دو را از یک معدن میداند و در معدن طلا تکون مییابد از مقابلهٔ زحل با قمر نزد مقابلهٔ شمس و الوان میباشد سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مائل بسبزی را قبرسی و زرد مائل بسرخی را هندی نامند و این زبون ترین همه است * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و انطاکی در چهارم دانسته * افعال و خواص آن در همه افعال مانند زمرد است و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاة و جهت تقویت باصره و رفع جذام بهترین ادویه است که هر روز نیم درم آنرا بخورند و تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است و چون صورت مرکبی در حین بودن قمر در حوت بران نقش کنند و از آن انگشتری سازند و در بنصر چپ کنند

باعث فرح و ازالهٔ هم و تسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در رصاص بپیچید در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشامیدن شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمیکرداند *

زبزب

* زبزب * بفتح دو زای و سکون دو با درمیان و در آخر بترکی ابرموخ و باصفهانی خوک رو نامند * ماهیت آن حیوانی است بقدر موش کوچکی و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی بوست آن نیز ابلق میباشد و مشهور است که هرچند آنرا بزنند فربه تر میکردد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن گویند چون آن موذی را میخورد مادام که میته نخورد و باشد گوشت آن صالح الغذاء و جهت ریاح و سردی احشاء و اذابت بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است و علامت آنکه گوشت مردار خورده آنست که از ان بوی بد آید

زبیب

* زبیب * بفتح زای و کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند * ماهیت آن معروف است و آن انگور رسیده بدرخت خشک شده آنست و انواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه پرگوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین همه خشک کم گوشت پر دانهٔ آن * طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف میباشد آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آنرا گرمی زیاده از کم شیرین و مائل بترشی آن نیز و معتدل ترین همه سفید و بعد از ان سرخ و بعد از ان سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مائل بسوخت و قابض و دانهٔ آن سرد در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن در حدیث وارد است که باید که شما زبیب را بخورید که اطفای مرهٔ صفرا مینماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را میمیراند و دل را قوی و نیک میکرداند و منقی آن کثیرالغذا است بسبب جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج خلط غلیظ و ملین بطن و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و معین ادویهٔ مسهله و موافق قصبهٔ ریه و مقوی جگر و محرک باه و مبرودین و مسمن بدن و جهت سرفهٔ بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحهٔ امعاء با کل کاوزبان و خرمای هیز جهت خفقان مجرب و با حصی لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عدد آن فلفلی جای داده بدان مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بیعدیل و چون با لیمون بپزند تا مهرا کرده و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفهٔ باردهٔ بلغمی مجرب و آشامیدن آب نقیع آن و با آب مطبوخ آن و با ادویهٔ مناسبه ملین طبع و خیسانیدهٔ آن در سرکهٔ انگوری بناشتا جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز چند دانه آنرا بخورند و بالای آن قدری از ان سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جاورس بریان کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل و قلع ناخن بیجا شده و برآمده و با شراب جهت خانغرایا و قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطانات و با آرد باقلا و زیره جهت ورم الثیان و با جاوشیر جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مکیدن آب میوهای ترش و خشخاش مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا می درم بدل آن کشمش است و دانهٔ آن سرد در اول و خشک در دوم و قابض و حابس بطن و مقوی معده و رطب و امعا و زبیب لاغر کم گوشت حابس بطن و مقوی آن و محرق خون مصلح آن خیارشنبر و گویند تخم خرفه است و مضر گرده مصلح عناب و نوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انگور عسکری سازند و زبون ترین آن سیاه و همهٔ آن لطیفتر از دانه دار و کثیرالغذا و مبهی و با قوت مسهله و آب نقیع و همچنین آب مطبوخ آن که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیهٔ مواد سینه و تصفیهٔ صوت نافع و ضماد آن با زعفران و

زردهٔ تخم مرغ ومعصفر جهت انفجار دمل وتحليل صلابات بعد بل وچون بكوبند آنرا با صبر وا رمي با سائند جهت دفع كچلي مجرب ودر سائر افعال مانند مويزدانه بيرون كرده است ومحرق خون مصلح آن همان مصلح مويز است كه مذكور شد وشراب آن در قرابادين نوشته شد

زبيب الجبل

• زبيب الجبل • بفتح جيم وباء موحده ولام وزبيب بري نيز نامند وبيوناني قيمونه اسطافيوس اغريا وبفارسي مويزك كه مويزج معرب آنست وبشيرازي نيز مويزك نامند • ماهيت آن نبات آن شبيه بتاك واز آن ضعيفتر وشاخهاي آن راست وسياه وگل آن مائل بسفيدي وثمر آن در غلافي مانند غلاف نخود ودر آن دو سه دانه اند كه بعضي غير مستدير وبا خشونت بعضي سفيد وبعضي سياه مائل بسرخي ومغز آن سفيد وطعم آن تند وتيز چون بخايند • طبيعت آن در آخر سوم گرم وخشك • افعال وخواص آن بسيار جالي ومفرح ومفتح ومسقط جنين وخائيدن وغرغره كردن بطبيخ آن جاذب رطوبات دماغي وتنقيهٔ بلغم بسيار از دماغ وبا مصطكي وكندر جهت رفع لكنت زبان ودرد دندان كه هر دو حادث از بلغم باشد وجذب رطوبت لثه وبا عسل جهت قلاع وبا قطران جهت كرم دندان وچون بكعب دو دانهٔ آن را در پنبهٔ پاكيزه بپيچيد اندك تر كرده كوفته كه دانهٔ آن كوبيده شكسته كرده گرم كرده بر دندان موجع گذارند در ساعت تسكين وجع آن نمايد وآشاميدن بقدر سه مثقال آن با ماء العسل مقيئ قوي اخلاط غليظه وبايد كه بعد شرب آن مدتي ماء العسل بنوشند وحركت كنند زيرا كه اگر حركت نكنند وبنشينند وبا خواب كنند خوف خناق است وبا مصطكي وكندر جهت تصفيهٔ صوت وبا ادويهٔ مناسبه جهت رفع حمرة وكشتن كرم معده وضماد آن با عسل وبا سركه وبا غير آن جهت داء الثعلب وتقشر جلد وبا روغن زيتون وزرنيخ سرخ وزراوند طويل جهت جرب غير متقرح وحكه ورفع آثار ومنع تولد قمل وكشتن آن خواه در سر وخواه در بدن باشد ومطبوخ آن در روغن زيتون جهت گشودن دمل وتطول آن با طبيخ عدس جهت درد كمر وساق ومضمضه بطبيخ آن با سركه جهت وجع دندان وتجفيف رطوبت واسترخاي لثه وچون نرم سائيده با قطران سرشته در سوراخ دندان كرم خورده بپوشانند كرم آنرا بكشد ووجع آنرا تسكين دهد مضر سپرز مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن تا يك درم وزياده از يكمثقال آن كشنده است بخناق وجراحت مثانه واحشا معالجهٔ آن مركب از علاج ذراريح وجبلاهنك بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا است •

زبل

• زبل • بكسر زاء وسكون باء ولام بفارسي سرگين نامند • ماهيت آن معروف است ومراد از آن زبل حيوانات است • طبيعت آن زبل هر حيواني بحسب آن مختلف ميباشد وبالجمله همهٔ آنها گرم اند • افعال وخواص آن نيز بحسب هر حيوان مختلف ميباشد ودر ظي ذكر آن حيوان مذكور شده وميشود ان شاء الله تعالى وبالجمله مجموع آنها محلل ومجفف اند

• فصل الزاي مع الجيم •

زجاج

• زجاج • بضم زا وفتح جيم والف وجيم بفارسي آبگينه وشيشه نامند • ماهيت آن دو نوع است معدني ومصنوع معدني سفيد صاف شفاف بخلاف مصنوع آن ومعدن آن اكثر جاها است آنچه در تبريز از توابع شيراز وغير آنست سنگي است تيره رنگ ريزهٔ آنرا با قلي نرم سائيده در كوزهٔ ريخته بآتش تند چند شبانه روز ميگذارند تا خوب گداخته گردد پس حجر مغنيسيا را موده با رمل بر آن ميپاشند تا دُردي آن ته نشين گردد پس از آن آنچه ميخواهند ميسازند وبهر رنگي كه ميخواهند نيز رنگ ميكنند وبهترين آن سفيد صافي بسيار شفاف آنست ومصنوع آنرا از رمل وسنگ ريزه وقلي ميسازند ومعمول اهل

فرنگ بيشتر اين است وشيشهاي فرنگي اكثرا از رمل گداخته با قلي است واين سفيدتر وشفافتر وشبيه ببلور وحجر بلور را از جنس زجاج معدني دانسته كه مجتمع گشته ونضج زياده يافته ورنگ نيكو بهم رسانيده • طبيعت آن گرم در اول وخشك در دوم ومصنوع آن گرمتر • افعال وخواص آن مقطع ومحلل وجالي لذاع ومحرق آن مجفف بي لذع ورماد آن الطف آشاميدن آن بقدر يكدرم با شراب ابيض رقيق جهت تفتيت سنگ مثانه بغايت وجهت رفع ضعف گرده ومثانه وحرقت البول وسپرز واكتحال محرق ورماد بسيار سوده مانند غبار آن جهت رفع بياض وجرب وسبل وجلاي بصر نافع وسنون آن باعث جلاي دندان وزرد شده وطلاي آن جهت حزاز وبا روغن زيتون جهت رويانيدن موي وضماد آن با حنا جهت خنازير وامثال آن بسيار نافع وتطول آن در افعال مذكوره قويتر مضر احشا ومقرح امعا مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن تا يك درم بدل آن زبرجد است زجاج فرعوني آنست كه پوست تخم مرغ را يك هفته در شير تازه بخيسانند وشبانه روز دو بار شير را تبديل نمايند وبعد صلايه مثقال از آن بيست وچهار مثقال شير درهين كه از بخور دآن دهند

• فصل الزاي مع الراء المهملة •

زراوند

• زراوند • بفتح زاي وراء والف وفتح واو وسكون نون ودال مهمله لغت فارسي است وبعجمي اندلس مسقوره ومعرب نزد ايشان بمسقار مسقران است ونزد اهل مغرب معروف بشجر رستم وبيوناني ارسطولوخيا ومعني ارسطو الفاضل ومعني لوخيا نفساء است جهت آنكه براي حيض وولادت نافع است ودو قسم ميباشد نر وماده قسم نر آنرا طويل وماده آنرا مدحرج نامند واز مطلق آن مراد زراوند طويل است • ماهيت آن بيخي است بسطبري انگشتي وقويتر وبا ريكتر نيز وظاهر آن تيره مائل بسرخي وطعم آن تلخ با اندك زهومتي وبرگ آن شبيه ببرگ لبلاب كبير واز آن درازتر وهر بقدر وشاخهاي آن بقدر شبري وباريك وگل آن بنفش بشكل شكوفهٔ امرود وبهترين آن سطبر زعفراني رنگ آنست كه كهنه كرم خورده وپوسيده نباشد وقوت آن تا ده سال باقي مي ماند • طبيعت قسم اول آن در سوم گرم ودر دوم خشك • افعال وخواص آن ترياق سموم نباتي وحيواني وجالي وجاذب ومحلل ومقطع بلغم ومفتح سدد ومفتت حصاة ومدر بول وحيض وكشندهٔ كرم معده وحب القرع وقمل بدن وجهت استرخاي عصب وتشنج امتلائي وتنقيهٔ سينه وكبد وتصفيهٔ رنگ رخسار ودفع رياح وآشاميدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم وبا فلفل جهت احتباس حيض وتنقيهٔ رحم واخراج جنين وبا سكنجبين جهت سپرز ويكمثقال آن با شراب عسلي جهت صرع وكزاز وضعف احشا واسهال بلغم واخلاط غليظه بقوت وبا ايرسا وعسل جهت برآمدن قروح عميقه واصلاح آنها بقوت وضماد آن جهت گزيدن عقرب وهوام وروياندن گوشت در قرحهٔ رحم وساير زخمها وبا عسل جهت قروح رطبهٔ مزمنه وبا سركه جهت سپرز بغايت موثر وچون با روغن بربدن بمالند تشنج بكشد ودفع كرداند وسنون آن جهت تنقيهٔ رطوبات لثه وچرك دندانها وفرزجهٔ آن جهت احتباس حيض مجرب ودر اخراج جنين بغايت موثر مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال وگويند مضر جگر وسپرز است ومصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج وگويند بدل آن در تحليل صلابت سپرز شيطرج ودر رياح بوزن آن زرنباد ونصف آن انزروت ودر تجفيف عصا ليح الكرم است

زراوند مدحرج

• زراوند مدحرج • بضم ميم وفتح دال وسكون حاء وفتح راء هر مه مهمله وجيم بفارسي زراوند گرد وباصفهاني نخود الوندي نامند • ماهيت آن بيخي است مدور بقدر رفندقي واندك كوچكتر وبزرگتر از آن نيز باندك بيخي وظاهر آن

زرد وباطن آن مائل بسرخی و بهترین آن تازهٔ کرم ناخورده آنست و قوت آن تا دو سال باقی میماند وشاخهای کیاه
آن بقد ربکدرع وزیاده بران وبرگ آن شبیه ببرگ زرا وند طویل وازان کوچکتر وخشبو وبا اندک تندی و نرم وگل
آن سفید وجوف آن سرخ وبدبو • طبیعت آن در دوم کرم وخشک • افعال وخواص آن تحلیل وتلطیف آن زیاده
از طویل آشامیدن آن باآب کرم ویاآب سرد ملطف اخلاط ومنقی سینه وتصفیهٔ رئه وفادزهر سموم حیوانی ونباتی ومنقی
معده ودماغ وجهت دردسر وشقیقهٔ بارد وصرع وجنون ووسواس وربو وضیق النفس وسرفهٔ مزمن وفواق ویرقان
صفراوی وبلغمی وتنقیهٔ چرک زخمهای چرکناک ودندان وقمع وورم عضل وورم سپرز ودرد پهلو ولرزتبهای بارد
وباعسل جهت فالج واوجاع مزمنه وورک وعرق النسا ونقرس ودردفع سموم ومانرا نعال قویتر از طویل وضماد آن
جاذب خار وپیکان واستخوان ریزه شده در اعضا وجهت بهق وقروح خبیثه وباعسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای
عمیقه مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز ومجفف اعضا مصلح آن عسل وروغن گل وبنفشه بدل آن قسم طویل آن
بوزن آن ونیم وزن آن ریوند چینی وگویند بوزن آن زرنباد ونصف آن قسط ودو ثلث آن بسباسه است ومترجم صیدنهٔ
ابوریحان بیرونی در صیدنهٔ خود آورده که زراوند سه نوع میباشد ودو نوع همان است که ذکر یافت نوع سوم زراوند
خوش خوانند شاخهای آن باریک ودراز وبرگ آن معطر ومدور وشکوفهٔ آن بسیار مانند شکوفهٔ سداب وصاحب اختیارات
بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ واین نوع غیر مستعمل اطبا است ودرخوشبوئیها داخل مینمایند

زرنب • بفتح زای وسکون را وفتح نون وبای موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان وبهندی برهمی
وبراهمی وبعضی نیز قسمی را نامند وبرنی وبرامسی ودرخت آنرا تالیس وبرگ آنرا که زرنب است تالیسپتر نامند
• ماهیت آن نباتی است از برگ معتبر بوی عربی بهتر ومائل بزردی وخوشبو شبیه ببوی ترنج وگل آن زرد وکیاه آن
کمتر از ذرعی وساق آن مربع ومجوف وطعم آن با حدت وقوت آن تا چهار سال باقی میماند ومنبت آن جبال فارس وآنرا
سر وترکستانی نامند ودر هند وبنگاله نیز بهم میرسد وبهترین آن آنست که باریک تند بوی تازه باشد • طبیعت آن در
آخر دوم کرم وخشک • افعال وخواص آن ملطف وبغایت مفرح با قوت قابضه ومقوی معده وجگر ضعیف وکرم کنندهٔ
آن سرد وقائم مقام دارچینی است وجهت تقویت اعضای رئیسه وامراض عصب وتصفیهٔ صوت وسرفه وضیق النفس
وفواق وازالهٔ بلغم وتقویت هضم وزیاد تی اشتهای طعم وتحلیل ریاح ورفع اسهال وعسر البول وبرودت مثانه
وسموم نافع وعصارهٔ تازهٔ آن در تفریح مانند خمر است وسعوط آن باروغن گل ویاباآب وروغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع
مضر محرور المزاج وضعیف مصلح آن کشنیز وجلاب نیمکرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن دارچینی
وگویند کبابه وسلیخه وگویند سنبل بوا است •

زرنباد • بضم زای ورا وسکون نون وفتح با والف ودال مهمله در مکهٔ مشرفه مشهور بعرق الکافور وبهندی کچور نامند
• ماهیت آن بیخی است تند بو باعطریت وظاهر آن اغبر وباطن آن اندک مائل بزردی وطعم آن مائل بتلخی وانچه شیرین
است وکم بوی ضعیف است ودونوع میباشد یکی کوچک وآن بیخی است از زنجبیل بزرگتر ودر بوتند تر وازان اندک رائحهٔ
کافور آید واین رادر مدت جوش نمود خشک مینمایند وبهندی کچور نامند ودوم بیخی است معطر واندک بلند وبعد برآوردن
اززمین جوش داده ورق نمود خشک مینمایند برای آنکه زود خشک کردد واز فساد وکرم خوردن محفوظ ماند واین

راد رهند ی بر لچور گویند وبرگ آن بلند بقدر ذرعی وعرض بقدر چهار انگشت منضم شبیه ببرگ زرد چوبه وازبرگ
زنجبیل بلند تر وعریضتر وگل آن زرد شبیه بدسته گلی واوراساقی از وسط درخت آن برمیآید وبر سر آن گلهای زرد طولانی
میآید وگویند سفید وسرخ نیز میباشد وچون بیخ آن رسید برگهای آن رو بخشکی میآورد وخشک میگردد وآن زمان
برمیآورند ومنبت آن اکثر بلاد هند وبنگاله ودکهن وزیرباد است وچین است وقوت آن تا سه سال باقی میماند • طبیعت
آن در آخر دوم کرم وخشک وبارطوبت فضلیه • افعال وخواص آن مفتح سدد ومفرح ومقوی دل ودماغ ومعده
وموافق روح حیوانی وطبیعی ومبهی ومسمن بدن وتریاق زهر جانوران سمی وحابس قی وملد ربول وحیض ومسهل
سودا وجهت سرفهٔ بارد وبلغمی ووحشت ومواد سوداوی وخفقان ورباح رحم وزحیر اطفال وبجهت تحریک باه ونعوظ
ودردهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان وصحت آن ومضغ آن جهت رفع سرفهٔ بارد رطب مزمن ورائحهٔ سیر وپیاز
وشراب از دهان وضماد تازهٔ آن برا اورام واوجاع بارده محلل ومسکن آنها وبرقان بالخاصیة جهت رفع جمیع علل سرو
طلای آن بر ورک جهت داء الفیل ومالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع بارده وبخور آن
جهت گریزانیدن هوام ومورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب وتعلیق قطعهٔ بزرگ مقدار آن بر حقوین وکمر باعث
اعادهٔ باه ماپوسین ومصدع وزیادهٔ آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدان ودرونج ودر رفع زهرها مثل
آن درونج ونیم وزن آن دانهٔ ترنج وچهار دانگ آن طوخشقوق است وضماد برگ تازهٔ آن جهت رفع کلف نافع است •

قدر شربتش یکمثقال تا دو درهم کافی تحفة الحکیم مومن

زرافه • بضم زای وفتح راء مهملهٔ مشدده والف وفتح فا وها بفارسی اشتر گاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که
گردن آن بلند مانند گردن شتر وسر آن نیز مانند سر شتر وگویند مانند سر گاو میش ورنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی وشبیه
بپلنگ وپای آن مثل پای گاو وشاخ آن بدستور ودست آن دراز تر از پای آن وزانو ندارد ودندان آن کوچک ودنبال آن شبیه
بدنبال آهو است وآن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد وبالجمله شکل عجیب وغریب دارد • طبیعت آن
خشک در اول وبسیار کرم • افعال وخواص آن مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج وضعیف مصلح آن سیر اغتن
آن با پوست خربزه وخوردن آن بار وغن وافاویه هاضمهٔ مقویهٔ معده ولیکن باید خورند وآن عادت دهد بدن خود
را باستفراغ بادارجات ورفتن بحمام وعرق بسیار کردن وآنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهرهٔ آن جهت نزول آب مفید است

زرزور • بضم زای معجمه وسکون را وضم زای معجمه وسکون واو وراء مهمله جمع آن زرازیر آمده از جملهٔ طیور است
بفارسی سار وبترکی صغرچین نامند • ماهیت آن نوعی از عصفور تیز پر است که در وقت پرواز زان آواز آید وپاهای
آن کوتاه وچون پاهای آنرا قطع نمایند نتواند پرید واز نبایند مانند آنکه چون دسته‌های الحان را بیرند یا ببندند نتوانند که
بدود ورنگ آن سیاه منقط بسفیدی است ودر خانه‌ها آنرا پرورش مینمایند وهرچند کهنه شود سفیدی آن کمتر میگردد
• طبیعت آن کرم وخشک • افعال وخواص آن مبهی ومشهی ومقوی بصر مضر دماغ ومحرور المزاج ویابس مصلح آن
بروغن ویاآب چغندر ریختن ومحرور المزاج با سرکه ومری خوردن وبعد از آن آب انار مخوش نوشیدن وبهتر آنست که
صحرائی وتازه صید کرده آنرا بخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است وچون صحرائی آنرا ذبح نمایند
باید که الاغلب یکدو روز پس صبح طبخ نموده بخورند

زرنیخ • بکسر زا وسکون را وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وخاء معجمه بیونانی فرماطیس وبهندی هرتال وهرتار

نامند * ماهیت آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصادف آن گردد رطوبت در قعر معدن ولیکن مادهٔ ارضی و رطوبت ثقیل در این بیشتر است و جزو ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل نمیگردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه زرد صفائحی مانند طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی و بدخشی نامند و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه بامرنج است که زود مفتت گردد و بوی کبریت از آن آید و کاه میمو زانند زرنیخ را و مصاعد در طبخ میکنند و آنرا خوارمینامند از جهت مشابهت بخوار آتش در براقی اجزائیکه ظاهر میگردد در ان و این قاتل ربما رخاد سوزنده است و داخل مراهم * حللهٔ جالیه میکنند و این هرد و قسم سبز و سیاه آن نیز ردی تر از کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا از زرنیخ النوره و داء الشعر نامند و ردی ترین انواع است بعد آن هر دو هم قاتل است و بعضی سفید آنرا اقوی تر و حاد تر میدانند از ان هر دو و صحیت آنرا علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا با شرائط آن در اعراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید محتمل که همان باشد که مرقهٔ سفید نامند و در ان مذکور شد * طبیعت زرد آن در سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و همه نوع دیگر از همه اقوی و از سموم ات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سموم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال و خواص همه انواع آن لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورندهٔ گوشت زائد زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب واکله و کشندهٔ اقسام کرم معده و سترندهٔ موی و با ارا تینج جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن کویند در ین فعل اقوی است و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصوص سرخ آن و با ادویهٔ مناسبه جهت بردن گوشت زائد و رویانیدن گوشت بر دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با راتینج بنحویکه دود آن بحلق رسد با انبوبه جهت سرفهٔ رطوبی کهنه ربو مستور بخور آن بواسطهٔ انبوبه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن بغایت مؤثر با تکرار عمل و بشرط آنکه بعد عمل حریرهٔ آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غائلهٔ آن بنوشند و یک دانک سرخ آن با عسل جهت تصفیهٔ آواز و رفع چرک سینه ولیکن چون قوی است حذر از ان اولی است و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تپ ربع مؤثر و حتی المقدور اکر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بد ستور از هر عضویکه خواهند موی دران نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را یا آب بنج تازه بدان موضع بمالند دیگر نروید و مجرب دانسته اند و طلای آن با زهرهٔ گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آنرا مس نمایند مؤثر و سنون سوختهٔ سرشتهٔ آن با بول صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرکین گنجشک جهت ثالیل و با صبر و حب البان مقشر و آب گندنا جهت سقوط دانهٔ بواسیر و التیام جمیع زخمها بیعدیل و چون زرنیخ و زاج را سوزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضویکه جرب رطب داشته باشد بآب گرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بران بمالند

در چند مرتبه زائل میگردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در ان افتد بمیرد و گویند هر مگس که بران عبور کند هم بمیرد مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیلهٔ زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن مرغ است و بدل آن هرد و در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد و طلای آن باعث کلف و مصنی باه وانعاظ است و مصلح کلف حادث از ان مالیدن عصفر و آرد برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که هراقیون نامند بسیار بد و محدث مکر و مغص و قروح ردیهٔ امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی است و اصلاح آن با آشامیدن آب گرم با جلاب بسیار و شیطرج و روغن بادام و قی بلیغ نمودن و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و تحقین بدان مرد و نمودن و امراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزر قطونا و تخم خطمی و بهدانه است و چون یک ماشه تا شش ماشهٔ آنرا نرم سوده با ماش پخته سرشته بیز بخورانند بدین دستور که تا شش روز یک ماشه آنرا هر روز نرم سوده بقدر سی ماش پخته سرشته بیز بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتم این شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام گردد و درین دیگر بیفزایند و از روز دوم بخورانند آن بیز مقدار چهار توله شیر ان با آشامیدن شروع نمایند و روزی یک توله بیفزایند تا آن مقدار که موافقت نماید پس دیگر بیفزایند و تا چهل روز بیاشامند و درین ایام از حموضات و بقول و ماهی و جماع و آب بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد بدن احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق و تشویهٔ آن در مقدمه مذکور شد

* زرنب * بفتح زای و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه گل نباتی است که در کوهستان جوزجان بهم میرسد و بشیرازی اسفرک نامند و بیونانی ارجیقن * ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد شبیه بگل عصفر بری و مستدیر با اندک خارهای نرم بزرگ آن زرد مائل بسفیدی و کوچک و تخم آن زیاده بر شبری و طعم گیاه آن شبیه بکندر * طبیعت آن گرم و خشک و با اندک حرارتی * افعال و خواص آن جالی و محلل صلابات و رافع آثار و مسکن درد ها و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشامیدن نیم رطل از آب مطبوخ آن با مویزجه روز متوالی جهت حبن زوبرقان و استسقا مجرب و یک اوقیه از معجون آن با عسل مصفی اثرد ارد و ضماد آب طبیخ آن با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آنرا از برای رنگ زرد استعمال مینمایند *

* زریق * بضم زای و فتح راء و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف * ماهیت آن از طیور مائی است و بری نیز میباشد و رنگ آن سفید و گوشت آن بسیار با حرکت و زهومت و بد بو و با اعصاب و لیاف بسیار و بد ترین آن بیرو لاغر آنست و بهترین آن جوجه آنست که از قفص که مادهٔ آن نجاست نخورده باشد بهم رسد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محرک باه و بطیء الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد آنکه اولا در روغن بادام بریان نموده باشند و سرگین آن بسیار جالی جهت جلای کلف و نمش و زهرهٔ آن با سمیت و جلای آن برای حسیف چشم و طلای آن برگ جهت رفع اثر ها آن نافع

* زرین گیاه * بفتح زای و کسر راء مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها از جملهٔ ادویهٔ مجهولة الماهیت است امین الدوله گفته آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن از یک درع زیاده و برگ آن عریض

ومزغب و گل آن زرد و شاخهای آن بزرگ و درازو چون نزد آن غذا و مرود نمایند گل آن مبلور زرد و صاحب اختیارات
بدیعی گفته که درختی است که در ولایت کازرون بسیار میباشد خاصه در نشادر و ورق آن مانند ورق زیتون بود و گل
آن مانند قرص آینهٔ زرین در وقت انگور بشکفد و ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج را دانسته اند و بعضی آزاد
درخت را گفته * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن عصارهٔ آن با سکنجبین جهت عرق النساء و اخراج
خون منجمد در مثانه و احتباس بول و عسر آن و احتباس حیض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس و بلوط بدل آن بوزن
آن قنطوریون دقیق و گویند دو وزن آن خیارزه و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است

* فصل الزای المعجمة مع العین المهملة

زعرور

* زعرور * بضم زای و سکون عین و ضم راء مهمله و سکون واو و راء مهمله بفارسی کیل و باصفهانی کویج و بترکی یمشان و در
تنکابن کرجیل نامند و از جنس کنوس طبری است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد * ماهیت
آن دو نوع است بستانی و آنرا مثلثة العجم و بشیرازی کیل سرخ نامند بهترین آن بکمال رسیدهٔ بزرگ بالیدهٔ چاشنی دار
آنست * طبیعت آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی تر دانسته اند * افعال و خواص آن باغذا انسب و ممسک
و قابض و مسکن حدت صفرا و خون رقیق و مقوی معده و کبد حار و اشتهای طعام و جهت رفع اسهال و تقطیر البول
و آشامیدن آب آن با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و حمرهٔ ابدان مسهله مفید مضر گرده
و مورث قولنج و مرخی معده مصلح آن انیسون و عود و گلشکر مقدار شربت از آب آن تا بیست و پنج درم و از جرم آن دوازده
مثقال بدل آن سیب ترش است و زعرور جبلی کوچکتر از بستانی است و دو نوع باشد سرخ رنگ و زرد و بهترین این نیز
بسیار رسیدهٔ آنست * طبیعت سرخ آن قریب به بستانی است و زرد آن سرد و خشک و قابض تر از جبلی و در افعال
و خواص آن نیز قریب به بستانی اند و خون رقیق با زدارند و گویند پشت را قوی کرده اند و داء الفیل را نافع و مضر و مصلح
و مقدار شربت این بدستور بستانی است

زعفران

* زعفران * بفتح زای و سکون عین و فتح فا و را و الف و نون و آنرا بعربی کرکم و جادی بفتح جیم و بفارسی کرکماس و بهندی
کیسر نامند * ماهیت آن تارهای گلی است شبیه بعصفر و بسیار خوشبو و زرد تیره رنگ مایل بسرخی و بیخ دار و اول گل آن از
زمین میروید و بعد اتمام آن ساق و برگ آن و طول ساق آن یک وجب و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بیخ آن شبیه بپیاز و بلند
مدحرج و مانند پیاز نرگس و در گل آن تارها و در هر گلی سه چهار تار زعفران میباشد و آن تارهای بزرگ رنگین خوشبو
است و آنچه باریک کم رنگ کم بو است زعفران نیست و منبت آن اماکن بسیار است و از مازندران در دربند مسمی بباده کوه
که هوا ما کوه نامند و اصفهانات و گیلان و شام و مصر و مغرب و کشمیر و همدان و بهترین همه کشمیری پس اصفهانی پس
مازندرانی و باکوئی پس از جاهای دیگر و بالجمله بهترین آنها بسیار زرد مایل بسرخی خوشبوی تازهٔ آنست از هر جا که
باشد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است
* افعال و خواص آن مفرح قوی و مقوی حواس و مفرح و منضج و محلل و مصلح عفونت اخلاط بلغمی و مانع و حافظ آن از تغییر
و فساد و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک
و منقی گرده و مثانه و بصر و رساننده قوت ادویه بقلب و سایر اعضا و مفتح سدهٔ دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک

مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و مرور زده قیراط آن جهت ازالهٔ مرز و با سکنجبین جهت رفع خمار و با عسل جهت
ریزانیدن حصاة و با ادویهٔ مناسبه جهت درد رحم و مقعد و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت
جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحهٔ چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی
و ضماد آن جهت منع میلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی و طلای
آن با افربیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعد * مضر گرده و مضعف
اشتها و مغثی و بجهت اضرار بحموضت حاصله از انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در آن حرارت
و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین
مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این
اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضهٔ روح است و بالخاصیت گل اشنی یکتا را آن در احلیل باعث ادرار بول
شد * و گفته اند چون ده درم آنرا با آب سرشته مانند گرده کان مدور ساخته در آن سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند
جهت عسر ولادت و اخراج مشیمهٔ زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانهٔ اترج و ربع آن
سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آن که پنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نیم روغن کنجد و یا روغن زیتون پنج روز بیندازند
و هر روز بر هم زنند پس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابت رحم و منوم و محلل و تدهین
بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیهٔ قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم و مغز
استخوان جهت قرحهٔ رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و ثفل روغن آنرا
بیونانی قرقومعما نامند و قرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص
و مرهم آن در قرابادین مذکور شد *

زعفران الحدید

* زعفران الحدید * ماهیت آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای
نمناک گذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شدهٔ آنرا بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند
تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که برادهٔ حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین
دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و از جملهٔ سموم
است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و باسور که جهت بادسرخ و
جوششهای حار مجرب و فرزجهٔ آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یک قیراط آن
مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و برادهٔ آن خورده بهم میرسد و مداوای این مداوای آنست
و در توبال در حرف التاء مذکور شد

* فصل الزای مع الفاء *

زفت رومی

* زفت رومی * بکسر زا و سکون فا و تاء مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا * ماهیت آن سه نوع است زفت
یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم قبطی است و غلط است و بهترین آن
صافی براق املس آنست

زفت بحری

* زفت بحری * بفتح باء موحده و سکون حا و کسر راء مهملتین و یا * ماهیت آن چیزی است شبیه بقطران مراد

وسیال از زمین مانند نفط حاصل میشود سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و داخل مراهم میکنند و بهترین اصناف آن نرم آنست * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار یکدرم آن تا دو درم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام والتیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و گویند جاوشیر و مضر است بالمعویه مضر رئه مصلح آن کتیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

زفت الرطب

* زفت الرطب * ماهیت آن رطوبتی است که از درخت صنوبر بری بر که قسم نر آنست سیلان مینماید و آنچه از درخت بارد هند آنکه غیر چلغوزه است و مسمی بتنوب سیلان مینماید منجمد آنرا راتیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی دو طرف حلق و ربو و تنقیهٔ چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویهٔ قتاله و با شکر جهت نفث الدم و سل و سینه و سرفهٔ مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحت صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جمرهٔ نجیم و خشکریشه و باعث التصاق آنها ربد متوربا مراهم معفنه و ضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یا فوخ جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام حزاز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویهٔ مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغرهٔ آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنهٔ آن جهت ورم حاره و صلب امعا و رحم و گزیدن عقرب مؤثر مضر مضرورئه مصلح آن کتیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا مه درم بدل آن بوزن آن قیر است و گویند ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن کذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا بقرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت است و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و دودهٔ زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحهٔ چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت مؤثر است

زفت یابس

* زفت یابس * ماهیت آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابو مفاس نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن یبس و تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقطه و قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است

* فصل الزای مع القاف *

زقال

زقال * بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه * ماهیت آن دیسقوریدوس

گفته ثمر درختی است عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت و قبضی و آنرا مانند زیتون ملح نیز مینمایند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد و آنرا جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کرونده نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن سرد مائل باعتدال و خشک و باقوت قابضه * افعال و خواص آن جهت اسهال و قرحهٔ امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار مفید و بعد از آن صاحب ما لا یسع نوعی از انبرباریس دانسته چنانچه در انبرباریس ذکر کرده و طبیعت آن را در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غریبهٔ بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سوء بعاوناقع برای آنچه نافع است انبرباریس گفته

زقوم

* زقوم * بفتح زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی تهور و سیهند و سیج نیز نامند * ماهیت آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقد زقامتی و برگ آن از برگ انار عریضتر و با تشریف و گل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد پستی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانهٔ مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر و رسیدهٔ آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنجدرم و روغن تخم آن با اندک تخمیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع صدد و فالج و نقرس و سهر و امثال اینها شیر با ضماد اصلاح مجرور و سیاه کنندهٔ موی مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برگ و بار و تازهٔ آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنگاله و هند دیده شده چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و کوه دار میباشد و بر سر کرهها برگهای بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب میسازند و برای رفع آتشک میکویند قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید و دوم چهار پهلو و این خاردار و بی برگ میباشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و تنهٔ بالای آن بسیار و برگهای آن اندک باریک و بلند بقدر رقیم شبر و این را اسیج نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن میچکانند و با اندک نمک گرم کرده برای مرقهٔ اطفال مخمور رانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج ریحی و تفتیت حصات گرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست ریشهٔ بیخ بالک جوهی که گیاه هندی است در آب برگ آن باین طریق که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود و در دستها فشارند که آب خوب بر می آید مالیده حب با قرص بسته خشک کرده نگاه دارند وقت حاجت در آب برگ آن مالیده برقوبا طلا نمایند روزی دو سه دفعه در چند روز زائل شود اگرچه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و از آن مربا میسازند و جهت امراض مذکوره قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آنرا ورقها ریزه کرده با شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند در خمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر کردد و بر آن آنقدر آب بریزند که از بالای آن یک وجب پر کردد پس سر آنرا پوشیده در زمرکین

اسپ بکهنه یاد ؛ ر ورزد فی کنند پس برآورد ؛ شلتوک ما رانیم خشک نمود ؛ کمک ما زند وروزی نا شتا مثل اریک کف آنرا که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه وضیق النفس بارد رطب مفید و نوع چهارم ساق وشاخهای آن کم خار و ازان تا رها بقدر یکشبروز یا ده وبقدر انگشت با ریکی آویخته میباشد ولیکن این چار قسم همه مفید وبندرت سرخ وزرد نیز میباشد مفید آن جهت امراض وسرخ وزرد آن در اثبات عقرب وسیماب مؤثر گفته اند ودیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم در باغهای انگلیشیه دیده ؛ ازانجمله سه پهلو است که بر درختهای بزرگ میپیچد وریشهای آن که بمنزلهٔ پیچ توان گفت برقنهٔ درختها ریشها دوانده میپیچد وبالای درخت بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد واز پیچ اصلی که قرب زمین است کنده ترمیشود وقسم دیگر سه وچهار پهلو است که شاخهای کند ؛ برآورده ایستاده وبران خارهای بسیار طولانی میباشد بر خلاف سه دهاره وچو دهاره مندی که خارهایش کوچک میباشد

* فصـــــل الزای مع اللام *

* زلابیه * بفتح زای ولام والف وکسر باء موحده ؛ وفتح یاء مثناة تحتانیه وهابفارسی حلوای زلیبی نامند * ماهیت آن ازجملهٔ حلوای معروفه است تازهٔ آن لذیذ * طبیعت آن گرم * افعال وخواص آن مولد خلط صالح وسریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف ومقوی کرده وجهت رطوبت ریه وسرفه نافع ومصلح آن سکنجبین وانار

* زلایف الملوک * نوعی از ابرون است که حی العالم باشد وبفارسی زلف عروسان نامند

* فصـــــل الزای مع المیم *

* زمج * بفتح زای وضم میم وجیم بفارسی چرغ وبترکی اوتلکو نامند * ماهیت آن ازجملهٔ سباع طیور است که بدان جانوران صید میکنند * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت ضعف دل طبیعی وخفقان عارضی وزهرهٔ آنرا چون بتنهائی ویا با اکحال مناسبه درچشم کشند جهت غشاوه وظلمت بصر وشبکوری مجرب وسرگین آن طلاء جهت رفع کلف ونمش وآثار جلد مؤثر

* زمجائی * بفتح زای معجمه وسکون میم وجیم بالف کشیده وهمزهٔ مکسوره ویاء حطی ساکن درآخر * ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر دانهٔ انگوری که دربلاد زیرباد بهم میرسد با پوست خشک خشنی واندرون پوست آن لحمی شیرین ولطیف کم رطوبت ودرسه سال یکبار ثمر میدهد ودران سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار برمی آید * طبیعت آن گرم مائل بخشکی وبا رطوبت فضلی * افعال وخواص ان تا حال معلوم نگشته است *

* زمرد * بضم زای ومیم وراء مهمله مشدده ودال وبذال معجمه نیز آمده ؛ بهندی پنا نامند * ماهیت آن ازجملهٔ احجار نفیسه است وگفته اند که درمعدن ذهب بهم میرسد ومادهٔ آن ذهبی است که بران یبس وانجماد غالب گشته وبدان سبب سبز شده ؛ ودرمدت بیست ویکسال درمعدن تکون مییابد وبعضی این را وزبرجد را ازیک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هریک بنوعی تکون مییابد وصلابت آن از احجار دیگر کمتر است وسوهان دران اثر میکند واقسام والوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه بذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان کرده اند واین قسم بهترین اقسام وصاف وشفاف وآب آن متموج ورقصان میباشد وصورت چشم مخفی دران مرئی میگردد واین را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند وقسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان واین را زمردنو

نامند وقسمی سلقی است یعنی سبز مائل بسیاهی واین را زمرد کهنه نامند وقسمی سلقی یعنی شبیه برنگ برگ سلق وقسمی زنجاری شبیه برنگ زنجار وقسمی کراثی شبیه برنگ برگ کراث وقسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مائل بسفیدی است واین بدترین اقسام است وبهترین همه سبز پرآب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنگ ریزه وطلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنگ نباشد ونیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد * طبیعت اقسام آن در درد وم سرد ودر سوم خشک وقوت آن مدتی مدید میماند * افعال وخواص ان مفرح ومقوی حرارت غریزی وارواح ودل ودماغ و کبد ومعده ؛ ورافع صرع وهم وغم وحزن وخفقان وذات الجنب وذات الریه ونزف الدم واسهال دموی وسموم قتاله ونهش هوام و استسقا ویرقان وحبس البول وتفتیت سنگ گرده ومثانه وجذام هرچند که متقرح واطراف ریخته باشد شربا وتعلیقا وچون شخصی که زهر خورده ویا جانوری سمی اورا گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد زهر بران کارگر نشود واز ریختن موی واز افتادن موی جدا شدن پوست بدن واکتحال آن جهت تقویت بصر ورفع سبل ومداومت نظر کردن بران رافع کلال بصر وتعلیق آن وپوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع درمصروع ولهذا ملوک آنرا علاقه کردن بند اطفال مینمایند از حین ولادت وچون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون مؤثر وطلای آن جهت سعفه وقروح خبیثه مفید و چون یکمثقال آنرا در انگشتری ممزوج از طلا ونقره که بالمناصفه دومثقال باشد درطالع میزان که آفتاب دربرج هوائی باشد نصب کنند وبپوشند باعث قبول دلها وهیبت درنظرها وقضای حوائج مجرب دانسته اند وخواص ومنافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند مانند آنکه میگویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند وحامل آن تنگی معیشت نیابد وچون افعی را نظر بران افتد کور شود وبعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد وکور نشود وغیر اینها از خواص ومنافع وحال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد زیرا که درهنگام تونگری اکثری مردم بقیمت بسیار ابتیاع خریده اند وبعد آنکه فقیر ودست تنگ شده همانرا بقیمت بسیار نازل فروختند ومجربین آنرا بر چشم افعی مالیدند مکر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یک انگ ودر نزف الدم یکقیراط بدل آن در دفع سموم زبرجد ودر رفع اسهال مرجان است

* زمور * بضم زای ومیم وسکون واو وراء مهمله اسم فارسی زفت یابس است ودردلک مغمول را زمور لاک نامند و مستعمل زرگران است * افعال وخواص آن دراحتباس حیض بعد بلع ومقدار یکمثقال آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهت نزف الدم مرعضو نیز

* فصـــــل الزای مع النون *

* زنبا * بفتح زای وسکون نون وباء موحده والف لغت فارسی است * ماهیت آن گیاهی است کثیر الوجود در رفق درتابستان میکارند ودراوائل زمستان میرویند * طبیعت آن بسیار گرم وتند وتیز * افعال وخواص آن موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نگردد وجهت دردسر بارد وحدت بصر وپیدا کننده کردن ریاح وبرطرف کردن آنها بقوت شربا وطلاء نافع مضر بدماغ وخام آن مغثی بشدت بخلاف جوشیدهٔ آن ومصلح آن دسرکه بختن ویا کاسنی وساق کامور مکیدن انار رحاشیدن ارومقدار جل مقب آنست

* زنجار * بفتح زای وسکون نون وفتح جیم والف وراء مهمله معرب زنگار فارسی بیونانی قنطوس ومعنی آن مجرود بوده * ماهیت آن زنگ مس است وانواع میباشد معدنی وغیرمعدنی مصنوع معدنی آن درمعدن مس تکون مییابد وبیونانی این را ابارمقا ویقس نامند وعبارت ازدمنهٔ مسی است ونوع دیگر آنست که درمغارهٔ قبرس نزد طلوع شعری مقطر میگردد

ومنجمد میشود واین خالی از آمیزش بخاک وسنگ ریزه نیست وهمچنین کیرانی آن واین مرده زدی واستعمال آن مجوز نیست درانسان ومصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکهٔ تند بنحوی گذارند که بخار آن از سر پوش بیرون نرود وبعد از هفده روز زنگار یاد ه برداردند آنچه زنگ بر ظرف اند زون آن بهم رسیده باشد بتراشند وباز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند ودیگری زنجار ردی است وآن چنان است که مس را صفحهای بسیار تنک سازند وبوم چیده سرکهٔ تند بر آن ریزند وبگذارند در موضع نمناک بسیار مرطوب تا زنگار شود پس زنگ آنرا گرفته در هر پنجمثقال آن چهار اوقیه سرکهٔ کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ کرد د پس شب یمانی وملح اندرانی وبورهٔ سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نمود ه فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک کردد واقسام دیگر نیز میسازند وبهترین همه معدنی است پس دودی وآنرا مغشوش بسنگ ریزه سوده مینمایند وامتحان آن آنست که چون تر کنند وبا نگشت بمالند نرم کردد بخلاف زنجار غیر مغشوش ومغشوش بقلقنت نیز میکنند وامتحان آن آنست که برا خگر گذارند اگر سرخ کردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میکرد د بخلاف زنجار ٭ **طبیعت آن** در چهارم گرم وخشک ٭ **افعال وخواص آن** از سموم قتاله است واکال ولذاع ومعفن ومورث قرحه ومتورند ٭ گوشت وقالع آثار وبا مرهم وروغن زیت جهة ع وما نع زیاده شدن قروح خبیثه وساعیه وورم جراحات وباعث رویانیدن گوشت وباصمغ البطم وبورهٔ سرخ جهت جرب متقرح وبرص وپختهٔ آن باعسل جهت تنقیهٔ چرک جراحات وسنه وداءالثعلب ناصور جاسیه وناصور مقعد ٭ ومطبوخ آن باسرکه وعسل جهت قروح لثه وجوششها وزخمهای اعضای باردالمزاج مانند دهان وبینی وگوش واسترخای لثه وغلظت اجفان واکتحال آن باعسل جهت غلظت اجفان وطلای محرق آن با مثل آن سوخته وکتیرا سرخ وسفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات حادث در وسطح بدن مجرب ومحلول آن در شیردختران وسرکه در هاون مس بحدیکه غلیظ وخشک کردد جهت حدت بصر وقلع بیاض وناخنه ورد معه وسبل وسلاق مجرب ومحرق آن که در سودن شبیه بتوتیا کردد جهت جرب واسترخای پلک چشم وسلاق ورطوبت آن را خشک کند وبدستور با ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم وبا مراهم جهت خوردن لحم زائد واصلاح قروح خبیثهٔ متعفنه وبا ادویهٔ مناسبه جهت قروح شدیدهٔ سر وچون با اشق بسرشند وفتیله ساخته در ناصور گذارند نافع ٭ بخشیدن ونفوخ آن در بینی جهت بدبوئی وزخم آن نافع ولیکن باید که دهان را پر آب کنند که کرد آن بحلق نرسد زیرا که کرد آن مضر حلق است ٭ **مصلح آن** شیر تازهٔ دوشیده ٭ ومسکه وچون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بیضرورت جایز نیست ومعند الضرورة مقدار کم آن با ادویهٔ مغریه وادهان ولعابات ویک درم آن کشند ٭ بقرحهٔ جگر وبعد از آنجا وز ازمعد ٭ علاج العلاج **مصلح آن** جلاب وآب گرم وروغن بادام ولعابها ومرقهای چرب وماثرندا بیرا سفیداج وزنجفر وزیبق خورده است **بدل آن** بوزن آن اقلیمیا ونیم وزن آن زنجفر است

زنجبیل

٭ **زنجبیل** ٭ بفتح زای وسکون نون وفتح جیم وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بهندی تر تازهٔ آنرا ادرک و خشک آنرا سونیهه نامند وسندهی نیز گویند ٭ **ماهیت آن** بیخی است معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل واز آن کوچکتر وبرکهای آن باریک طولانی بقد ریکشبر وزیاده وبی گل وثمر ودر مازندران نیز بهم میرسد ودر بلاد هند ودکهن وگجرات وبنگاله بسیار میشود وهمیشه تازهٔ آن بهم میرسد وکوهی ودشتی نیز میباشد کوهی آن بزرکتر هم دریبح رهم در کیا ٭ وزنجبیل بیریشهٔ سفید خشک را بهندی سنتو نامند واین بهترین همه است وازچین که مربای زنجبیل میآرند دانها بزرک و

بالیده ونهایت بی ریشه که مانند آن هیچ جا نمیشود ٭ **طبیعت تر و تازهٔ آن** در سوم گرم ودر اول خشک وخشک آن در دوم خشک وبا رطوبت فضلیه ٭ **افعال وخواص آن** مقوی قوت حافظه وهاضمه ومعده ٭ وکبد ومفتح سدهٔ جگر ومبهی ومحلل ریاح غلیظهٔ معده وامعا ومقطع بلغم ورطوبات غلیظهٔ چسپیده بسطح معده وامعا وغیرها ومجفف آنها وملین طبع ومخرج خلط غلیظ ورطوبات دماغی وحلق وبرودت اعصاب وجهت فالج وکرم معده ٭ ویرقان سدی وتقطیر البول حادث از برودت وضعف آلات بول واسهال که از فساد غذا باشد وجهت رفع سموم حیوانی وتسکین تشنگی بلغمی وبا نبات وکند رجهت رفع مضرت میوهای تازه ورطوبت معده ٭ وبا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی وغلظت آن وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل وساقین ومعین قوت مسهلهٔ تربد وباخولنجان وپسته جهت تقویت باه ازا مرا راست واکتحال آن جهت غشاوه و سبل وبیاض ودرد دهان داشتن آن رافع تشنگی بلغمی وضماد آن جهت تقویت اعضا وکزاز ورفع ریاح وبواسیر وا وجاع بارده وورم بارد بلغمی ومائی ورطبی خصیه وسائر اعضا وبادو وزن آن حرمل اقوی است در تاثیر وبدستور مالیدن مغوف خشک آن وگرم نگاه داشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد وبدستور با نصف وزن آن رازیانهٔ خشک نرم کوبیده بخته وبا زرنباد نیز ٭ **مضر حلق مصلح آن** عسل وروغن بادام **مقدار شربت آن** تا دو درم **بدل آن** دارفلفل است وجوارش ومربای آن در قرابادین ذکر یافت وضماد تر تازهٔ نرم سودهٔ آن جهت داءالثعلب وتحلیل اورام ریحیه وباردهٔ مائیه وتسکین اوجاع بارده نافع ونوع کوهی آن قویتر وگویند چون آنرا نرم بکوبند وبپزند وبر آب گوشت بپاشند وبخورند جهت دفع اوجاع مفاصل وامراض باردهٔ رطبه واورام بارده نافع وبدستور طلای خشک آن وبا آب تازهٔ آن ونیز نوع دیگر میشود در هند وبنگاله که آنرا انبه سونتهه مینامند وبوی انبهٔ خام از آن میآید این نیز قریب باول است در مزاج وخاصیت وتر و تازهٔ این را اکثر ورق کرده با نمک وآب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه وتغییر مزهٔ دهان اندک اندک میخورند وخوشبو ولذیذ میباشد واز نوع اول نیز تازهٔ آنرا ورق کرده بدستور با نمک وآب لیمو پرورده ٭ وبا خشک آنرا کوبیده وبیخته با نمک وآب لیمو خمیر کرده اقراص میسازند وبدستور تنقل مینمایند

زنجبیل الکلاب

٭ **زنجبیل الکلاب** ٭ **ماهیت آن** گیاهی است برک آن شبیه ببرک بید وبسیار زرد وشاخهای آن سرخ رنگ وطعم آن تند وشبیه بزنجبیل وگفته اند ٭ سگ ولهذا آنرا زنجبیل الکلاب نامند وگویند نوعی از صعتر است ٭ **طبیعت آن** در سوم گرم ودر اول خشک ٭ **افعال وخواص آن** ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع کلف وآثار بسیار قوی الفعل وضماد برک آن محلل اورام صلبه وخوردن آن جائز نیست ومولف اختیارات بدیعی آنرا فلفل الماء دانسته واز صفات آن ظاهر میکردد که غیر آنست

زنجفر

٭ **زنجفر** ٭ بفتح زای وسکون نون وفتح جیم وسکون فاء وراء مهمله بفارسی شنگرف نامند ٭ **ماهیت آن** معروف است ودو نوع میباشد معدنی ومصنوعی معدنی آنرا بیونانی مینون نامند ودر معدن زیبق وطلا ومس نکون میباید وحجر الزیبق مینامند وآن مانند عروقی سرخ اسرفیجی رنگ با کثافت است وبعضی این را کبریت احمر دانسته اند ومصنوع آن از زیبق وکبریت است وبیونانی قیماباری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار براق آنست که بوی کبریت از آن نیاید ٭ **طبیعت آن** گرم وخشک در دوم وبعضی خشک در سوم وبعضی در دوم سرد دانسته اند ٭ **افعال وخواص** آن قابض وجاذب وبعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن وبعضی بالعکس گفته اند واز شادنج تابض تر وذرور آن جهت قطع نزف الدم وتاکل دندان واندمال جراحات وخشک نمودن رطوبت آنها وحکه وجرب وحصف ونمش وشپش

وسوختگی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و بثور و شقاق مقعد و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن با قنه جهت ردع دمامیل در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنها است و لیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب پر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله است و دود درم و گویند دو مثقال آن کشنده است اختناق و کرب و خفقان و جمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو و بطبیخ انجیر و شبت و ماء العسل و بوره و آشامیدن ادویهٔ نافعهٔ سمیه مانند شیر تازه و شهد و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اگر برآید بقی بهتر والا حقنه نمایند با دهان و بدل آن شادنج است و اهل هند را عقیده آنست که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویهٔ مناسبه و یا بتنهائی حبوب صغار سازند جهت تبهای مزمن و مرکب و سرفهٔ بارد رطب مزمن و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین مذکور شد ●

● **زنبق** ● بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد و گویند کسانیکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آنرا سه شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یک گز و زیاده و کمتر و بر هر شاخی چهار و پنج و شش تا ده گل میباشد و خوشبوی و برگهاکه بر شاخ آن میباشد شبیه ببرگ مورد و بلندتر از آن و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی و ضخیم تر از آن و گفته که رازقی زنبق است ● **طبیعت آن** در دوم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند ● **افعال و خواص آن** ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس است و قوی‌تر از آن و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و بتحلیل رم آن مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است ●

● **زنبور** ● بضم زای و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و راء مهمله جمع آن زنابیر آمده و بهندی بهرود و بنگاله بوله نامند ● **ماهیت آن** از جملهٔ حشرات الارض است و انواع میباشد مراد از آن بزرگ سرخ رنگ آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانهٔ خود شود و بیرون نیاید تا هنگامیکه هوا باعتدال آید و مگس را صید مینماید و چون کسی متعرض خانهٔ او گردد همه زنبوران متعرض او شده گرد گرفته بگزند و او را بی تعرض نیز مردم را میگزند لیکن کمتر و آن سبب ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس گردد مانند مرده و بمیرد و چون بر روی سرکه بپاشند باز حرکت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند بمیرد و گویند نر آنرا نیش قوی و زهر دار است و ماده آنرا نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد و باسبب آن کم میگزد و مادهٔ خانهٔ آن معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آنرا سمیت از سائر انواع بیشتر ● **طبیعت آن** بسیار گرم و خشک ● **افعال و خواص آن** طلای آن با عسل و املج جهت رفع برص و اورام رخوهٔ بارده و گزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنهٔ عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند چون بچهای آنرا خشک

نموده مانند و گل رم آنرا با طلا لود و بخورند موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مائل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار غاثره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم بهم رسد از انواع ضعیفهٔ آن کمتر و قویه زیاده میدارد و ای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و بقوت و یا بمحجمه یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و بید ستور گل رحمت با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد سرگین گاو تازه و ضماد خبازی و بقلهٔ رجله و عنب الثعلب و گذاشتن خرقهٔ تر کرده با آب برف و یخ بر آن و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلافاصله در آب بسیار سرد مسکن وجع آنست و مالیدن نوره و بادروج و خوردن ربوب قابضه و بزرقطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض و خیار و مانند آن و کافور و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن مگس سائیده بر آن و ضماد برگ کچو که در هند اروی نامند و یا روغن گاو داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده ● و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

● فصل الزای المعجمة مع الواو ●

● **زوان** ● بفتح زای و واو و الف و نون ● **ماهیت آن** اکثری آنرا شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست و دانه ایست مائل بسیاهی و اندک عریض مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلافی منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت و کراهیت بحدیکه نفوذ میکند در سطح ذائقهٔ زبان و مسکر و بدبو و موحش بدون تفریح و قسمی دانهٔ آن پهن میباشد و قسمی زرد طولانی و این مرد و ردی تر از اول است ● **طبیعت آن** در اوائل سوم گرم و خشک ● **افعال و خواص آن** با قوت سمیت و جاذب ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت موثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کماد آن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل نبیذ کنند قوت آنرا اقوی گردانند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و مقعد است و سبات بسیار می آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف مقلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد مقوی دماغ است

● **زوفای یابس** ● بضم زای و سکون واو و فتح فاء و الف ● **ماهیت آن** گیاهی است مفروش بروی زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخهای آن پرگره و بر هر گرهی گلی مائل بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آنرا زوفای مصری نامند ● **طبیعت** بستانی آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قوی‌تر از بستانی ● **افعال و خواص آن** ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفهٔ مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و پهلو و زانو و مفاصل و جگر و قولنج و مصحح امعاء و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیة و بخار آن جهت تحلیل ریاح گوش و مضمضهٔ پختهٔ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب و عسل و حب جهت ورم شش گرم و ربو و سرفهٔ مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با دردمانا و ایرسا قوت اسهال آن قوی‌تر و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی

وضماد آن با آب جهت ورم ها و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم مائل باشد و بخته آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انار ترش بدل آن صعتر است و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود ان شاء الله تعالی

* **زوفاء الرطب** * بفتح زای و سکون طاء مهمله و باء موحده بفارسی منکل میش و بترکی شقلداق نامند * **ماهیت آن** چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیرداری باحدت از منافذ بطریق ترشح بیشتر برمی آید و در ان مواضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانید پشم را از ان جدا نموده باشند و یا کوبید پشم را از ان برآورده و هرگاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را بجوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند گویند ایل چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد آنرا زوفای تر نیز نامند و در نهایت قوت است از غیر آن * **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است

* **افعال و خواص آن** منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و کرده شربا و ضمادا نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و عرکه بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یک مثقال تا نیم مثقال و چون آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح خبیثه بهترین ادویه است

* **فصل الزای المعجمة مع الهاء** *

* **زهرة الملح** * بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله * **ماهیت آن** چیزی است شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی گویند در حینیکه آب نیل طغیانی کرد بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردند زهرة الملح حاصل میگردد و مامرجویه گفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد مائل بسرخی است با جزای منعقده مانند دانه چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن مرده و نوع در زیت کداخته گردد و مغشوش آن در آب * **طبیعت آن** بنهایت گرم و خشک * **افعال و خواص آن** مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبردی جهت غشاوه عین و رطوبتی که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع رویدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک دانگ با سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در امهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست

* **زهرة النحاس** * بضم نون و فتح حاء و الف و سین * **ماهیت آن** چیزی است شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تفته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست * **طبیعت آن** در قوت قریب بزنگار است * **افعال و خواص آن** اکال لذاع و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصلحی که حدت آن را کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و نطور سفید آن با روغنها جهت رفع گرانی مزمن

و غرغره آن با عسل جهت ورم بارد و لهاة و ملازه و مری و با روغنها و مرامها جهت بردن گوشت زائد حتی گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعد و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است *

* **زهره** * بفتح زای و سکون ها و فتح راء مهمله و ها قرنفل شامی را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم مرارۀ است و بعربی بر زغوا اطلاق میکنند و وج را نیز مینامند

* **فصل الزای المعجمة مع الیاء المثناة التحتانیة** *

* **زیبق** * بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی سلواحون نامند * **ماهیت آن** از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از ان بلاد میآورند در ظروف چوبی و نیز مسموع گشته هرچند بران چندان اعتمادی نیست که در شهر تاوو جنته بان که از ارض جدید ربع جنوبی است تلیلی بتعمل بعمل میآورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده خصوصا ماهی را در خمها پر میکنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس بر میآورند در آنها سیماب میبابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که بر نیاورند خمها را خالی میبابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی تکون میابد و در طبقات قطعه ضخیم طلق نیز میبابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میکرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آنرا بفرنگی پیپ نامند میآورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب و جاهای پست نمناک مجتمع میشود چنانچه جائیکه ملمع گران کار میکنند بنزدیکی آن آب میگذارند در ان قدری جمع میگردد * **طبیعت آن** در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته * **افعال و خواص آن** حاد و قابض چون مبرود و مرطوب المزاج در هر ماهی چند روز و زیبی در ایام زمستان هر روز یک رطبه و بتدریج تا یک انک از خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین زود گذشتن آن از امعا و برآمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمیماند و بزودی بر میآید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بیعدیل است و طلای مقدار قلیل آن که یک مثقال تا ده مثقال باشد بر تارک سر در آخر سرما در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک عاثر بزنند بعد یکه خون برنیاید و سیماب را با آب برگ تانبول و یا با آب برگ ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماست و یا بعضی ادهان مناسبه آنقدر بسایند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد بعد از لحظه سر را بشویند و بعضی بعد از سر تراشی لنگ یا پارچه صفیقی را در کنار خود فرش مینمایند و مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر یافوخ خود میمالند و آنچه از ان ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور میمالند تا قریب یکساعت و اگر آنرا با آب برگ تانبول و با آب برگ ریحان و با آب دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادث از ان و منع نزلات و مرضی که در بنگاله مشهور است که در انگ بهم میرسد و آنرا اهوا مینامند مؤثر و مالیدن اندک آن برکف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک است و بدستور مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن گاو که یا یکصد دیک آب شسته یا با موم

وروغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیهٔ بدن در یکهفته سه بار بعمل آورند و دران یعنی
غذاهای لطیف و بی نمک و یا کم نمک تناول نمایند ولیکن باید که بهمان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و گوش نرسد
زیرا که بسیار مضربد ماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی و زردی رنگ رخسار است و هوام مانند
مار و عقرب و غیرهما از دود آن میگریزند و اگر نگریزند میمیرند و طلای کشتهٔ آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب
وحکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفهٔ رطبه و قروح ماعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت
دفع قمل و چون کشتهٔ آنرا بریسمانی بمالند و بر کردن و کمر و یا مو ببندند مانع تکون قمل کردد و اگر بر کردن حیوانات ببندند
منع تکون قردان یعنی کنهٔ حیوانات کردد و با کندر و راتینج و موم و روغن زیتون طلای آن جهت دانهای آتشک و قروح
خبیثه و اکاله از مجربات است و خاک زیبق که در ظرف آن اهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز
مانند آن و چون زیبق را با طعامی بسرشند و بخورد موش دهند بمیرد مقدار شربت آن از غیر مقتول تا دو درم بدل آن
رصاص محلول و مصعد آن بسیار کرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر
مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی دران
مطلقا نباشد بمالند و بر آتش کذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض کردد و اگر با طلا حل نمایند بر مس
و یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا کردد و نیز چون مس و یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو پس سیماب
بران بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بران بچسبانند بچسپد یک لا ورق و یا دو لا ورق بالای هم اگر ضخیم و بسیار رنگین
خواهند تا سه ورق پس زمانی قلیل بر آتش کذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و با ز قدری بر آتش
کذارند و مهره کنند ملمع نقرئی و یا طلائی میکردد و چون زیبق را در کوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض کردد
و تشنج و صرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که کوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص رقیق
در کوش کنند تا زیبق بران بچسپد و بر آید و اگر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن بر آید چون زیبق را
بسوزانند که مانند رماد کردد و یا با دویهٔ مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسیکه زیبق
خورده باشد اگر غیر مقتول است بز ودی بر آید بعض آشامیدن آب کوشتها و چرب مزلق و اگر مقتول است و او را وجع
بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و تورم جهد عارض کردد علاج او آنست که شیر کاو تازه دوشیده بنوشد و قی
کند و با جمیز و تمشین و بزر کرفس و با شراب و یا فودنج جبلی و یا زوفای خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سائر
تدابیریکه در زنجفر و اسفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آنرا بر پارچهٔ کرباسی بمالند و بطریق عصابه کسیکه بر سر او
شپش بسیار باشد بپیشانی بندند شپش بسیار در آن آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل بر طرف کردد و بدستور تصفیه
و حب و رد و دهن رضاد و عقد و تمر و طی و مرام و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطبای فرنگ سیماب را مکلس
مینمایند بتنهائی و یا با دویهٔ مناسبه و مکلس کردهٔ آنرا از ملك خود میآورند خصوص فرانسیس و میکویند جهت آتشك
و قروح خبیثه و تقویت قوت و ارواح و حرارت غریزیهٔ ضعفا و پیران نافع و طریقهٔ استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت
روز یا نه روز روزی یك حب آن که بقدر ارزنی است صبح ناشتا ببلعند و از حموضات و لبنیات و بقولات اجتناب نمایند
و هرگاه دهن جوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از ان نیز تا مدت میچهل روز پرهیز نمایند

زیتون

* زیتون * بفتح زای و سکون یاو ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و نون * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا
درخت بزرکتر و برک آن آبدارتر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد و کویند تا هزار سال میماند و
کویند برک زیتون جبلی نیز مانند برک زیتون بستانی است * طبیعت رسیدهٔ آن کرم در اول و با قوت قبض و نارس
آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن کرم و خشک * افعال و خواص آن سریع الاستحاله بسودا و صفرا و تازه و یاقوتی رنگ آن
مرخی معده و مغثی و بهترین آن سبز رسیدهٔ آنست که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد از ان
دران وقت مقوی معده و دابغ آن و مشهی و مبهی و حابس طبع و مورث بیخوابی و لاغری است مصلح آن مغز کردکان و بادام
و روغنها و سرکه و کویند مصر ششش و مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است و ضماد آن جهت
رفع سبوسهٔ سر و ضماد نارس آن جهت سوختکی آتش و طلای دانهٔ آن با پیه و آرد کندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیدهٔ
آن باد انه جهت ربو و امراض شش نافع و برک آن در درجهٔ دوم کرم و خشک و ضماد آن جهت غرب چشم و اورام حاره و
التیام پوست سر که منقطع شده باشد و جمرهٔ نجم و نمله و منع سعی و زیاده شدن آن و شری و نار فارسی و با عسل جهت
داخس و با آرد جو بر ما تحت ناف و طلای آن جهت اسهال و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پختهٔ آن با آب غورهٔ
بعد یکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه با آب طبیخ آن جهت درد دندان کرم خوردهٔ
و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه با آب مطبوخ آن جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصارهٔ
آن با فعال مذکوره مانند برک آنست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت بر آمدکی
حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک آن نافع و داخل شیافات کحل اجفان مینمایند و چون مغز دانهٔ آنرا با پیه و آرد
بیامیزند و بر برص ناخن کذارند زائل سازد و بیخ درخت آنرا چون با قدری برک آن بجوشانند و بدان مضمضه نمایند
جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر
و تعلیق بیخ آن با خاصیت جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای با ریک و برک تازهٔ آنرا در کوزهٔ کنند و در کوزهٔ کوزهٔ
کوس کذارند تا بسوزد پس از کوزه بر آورده شراب بران بپاشند و باز دیکر بسوزانند اما نه با آن حد که رماد کردد بلکه
احراق کمی باید کویند در جمیع افعال قویتر از توتیا است و رماد بوس آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرقوب از
جانب وحشی بقدر چهار انکشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات کفته اند و ضماد مدقوق برک
شاخ اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند و رطوبتیکه از شاخ تازهٔ آن که در حین سوختن برمیآید جهت
جرب و سبوسهٔ سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت
کریزانیدن هوام و نکاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت موثر و ضماد و رماد آن با عسل
و آب ثمر آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه با آب و نمکی که زیتون دران خیسانیده
باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا و مائل بسرخی است * طبیعت آن در
اول کرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن در تقویت ذهن قویتر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم
و رفع رطوبات جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن کوشت موثر و صمغ بری آن قویتر و مدر بول و حیض و حمول آن
جهت جرب متقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و عصارهٔ برک زیتون که برک آنرا

بکوبند و بر ان شراب و یا آب بپاشند و بفشارند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از سائر ادویه است *

زیتون الماء

* زیتون الماء * زیتونی است که نزدیک آبها رویند در جمیع افعال ضعیف تر از سائر انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است *

زیت

* زیت * بفتح زای و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه * ماهیت آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش و غیرمغشوش میباشد و علامت غیرمغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد بخلاف مغشوش * طبیعت آن در دوم گرم و با یبوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل و مغشوش آن که در آب گرم ریزند و خوب برهم زنند و بگذارند تا بالای آن آب آید و سرد گردد و بردارند گرمی آن کمتر و الطف و بیلذع * افعال و خواص آن آشامیدن چهارده مثقال آن با یکرطل آب گرم و یا با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد امعا و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ورک و غیرها و قی کردن با آن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه با آن جهت رفع قولنج و رمی و سدی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آنرا زیت العتیق نامند * طبیعت آن گرم تر از غیرعتیق آنست * افعال و خواص آن محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر زمهریر و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون گرم نمایند و بر موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هرچند کهنه تر شود قوی تر میگردد و گویند تا چهارصد سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با هم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چندان بجوشانند تا بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد * طبیعت آن معتدل و با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک * افعال و خواص آن مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و گویند چون بیست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و در ان روز آب سرد نیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنیکه از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه * و دهن زیتون بری را در بعضی افعال و خواص قائم مقام روغن گل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لثه و قاطع خون لثه است و جمیع مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص بنوعی دون

زیت الانفاق

نوعی ندانسته اند و تدهین بدان هر روز مانع پیری و نیکو کننده موی و مانع اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن هر دو را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله و کاف و الف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده بآنجا میبرند لهذا زیت رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند و یا در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آنرا فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه را بر آن نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا بگیرند زبونی است

زیتار

* زیتار * بفتح زا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و رای مهمله بعربی عکر الزیت نامند * ماهیت آن ثفل روغن زیتون است * طبیعت آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن بخشکانند و نگاهدارند طبیعت آن در دوم گرم * افعال و خواص آن قوی تر از حضض است لطوخ آن با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب مواشی و دواب نافع و گویند هرچند کهنه تر شود بهتر میگردد و در افعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است

زیت السودان

* زیت السودان * بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن روغن ثمری است که زیت الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی بخرک و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از ین گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو است و بشیرازی درخت آنرا ارجن خوانند و در عراق تنکس و بادام کوهی و خار آنرا دواب مخورند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است * افعال و خواص آن مولد خون صالح و ملطف اخلاط و محلل فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند

زیرباج

* زیرباج * بکسر زای و سکون یا و رای مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیربای فارسی است * ماهیت آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یکرطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و یا شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در گلاب شیره گرفته و یک درم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و مصطکی و قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بگیرند پیاز را و بکوبند و یا ورق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده دو جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندک مری و کشنیز و زیره کرمانی در ان داخل نمایند * طبیعت آن معتدل مائل بسردی * افعال و خواص آن لطیف و موافق امزجه اصحاب صفرا و بی مزاجان و کبد حار و مسکن مره صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت تپهای نائبه و شطر الغب نافع مضر امزجه بارده است

باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است

فصل السین مع الالف

ساج
* ساج * بفتح سین والف وجیم بهندی سال وساکون نیز نامند * ماهیت آن درختیست هندی بقدر درخت چنار ومو خرنك وصلب مائل بسیاهی وکثیر الورق وخشبو برگ آن بزرگ وعریض واندک طولانی وثمر آن بقدر فوفل وپسته واندک طولانی ودر کوهستان مشهود وثمر آنرا جوش داده میخورند * طبیعت چوب آن در دوم سرد وخشک وبا اندک حرارت * افعال وخواص آن ضماد سائیده آن با آب سرد جهت درد سر حار وتحلیل اورام حاره ودرد موبه وصفراویه خصوصا با آب اشیای بارده وخوردن نشاره آن جهت تسکین تشنگی والتهاب معده وبا ماء العسل جهت اخراج صفرا وبلغم وکرم معده قوی الاثر وطلای محرق آن که بعد از احراق در آب ماميثا وامثال آن اندازند پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان وتقویت باصره وحل نفه(?) نافع مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است وپوست آن قابض وزمخت ضماد آن باعث خشونت جلد بدن وروغن ثمر آن غلیظ وخشبو جهت دراز کردن موی ورفع خارش بدن مفید وگویند چون نافهٔ مشک را در آن گذارند حافظ بوی آنست ووزن آنرا زیاده میسازد *

ساذاوران
* ساذاوران * بفتح سین والف وفتح دال والف وواو وراء مهمله والف ونون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است والف ونون برای جمع است وبعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد از آن ترتیب میدهند وآنرا سواد القضاة نیز گویند * ماهیت آن چیزی سیاه مائل بسرخی وبراق شبیه بشم وبا اندک تلخی ودر جوف درختان هند وبلاد حوالی آن بهم میرسد وگویند انچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر است وانچه تحقیق شده از سمت خطائی آورند وبهندی گوی خطائی نامند وصاحب منهاج گوید صمغی است وصاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند وصاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بطم کهنه یافت میشود وآنرا آب بن نامند وگفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردکان تا درخت بطم سهو کرده وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است وبهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق وچون در آب گرم زمانی بخیسانند محلول آن برنگ اشقر باشد وطعم آن با اندک تلخی بود * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وبا اندک حرارت محلله * افعال وخواص آن رادع اورام حاره وبا آب بارتنگ قاطع نزف الدم سیما اعضا است شربا وضمادا وحابس اسهال دموی والتیام دهندهٔ زخمها وبا سرکهٔ شراب جهت ورم قضیب وانثیان وبا شراب جهت تحلیل اورام بارده ومحلول ده مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده برمو بمالند جهت تقویت بیخ ومنع اسقاط آن وبار(?) وروغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر بغایت مسود آنست وفرزجهٔ آن با سرکه وحقنهٔ آن بی سرکه جهت قطع خون حیض وتقویت رحم ورفع اسهال نافع ومداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن در وزن آن مورد است *

ساذج
* ساذج * بفتح سین والف وذال معجمه وجیم بهندی پتره(?) وتیزپات نیز نامند * ماهیت آن برگ درخت هندیست باریك طولانی از برگ بید عریض‌تر وضخیم‌تر وخوشبو واندک تند طعم وزرد رنگ واندک خشن وپنج خط طولانی از طول از بیخ برگ آن رسته تا بسر برگ رسیده یکی از وسط ودو در کنار برگ ودو در مابین کنار ووسط وخطوط باریک در عرض

برگ چنانچه در برگهای دیگر اشجار میباشد ودرخت آن بلند وبزرگ وچوب آن نیز خوشبو وپوست آن شبیه بسلیخه میباشد وانجا سلیخه مشهور هند ومنبت آن اکثر در کوهستان ها است ودر کوهستان ملکت(?) که شمالی وشرقی بنگاله واقع است ودرخت آنرا از انجا احیانا بمرشدآباد وغیره آن نیز میاورند وگویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد ولیکن اصل ندارد وقوت آن تا سی سال باقی میماند وبهترین آن تازه تند بو تند طعم آنست که تا مدتی شور ومزه نماید وبوی آن شبیه ببوی امارون ووج وابرما بود * طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن حافظ ارواح واخلاط ومفرح ومسمن ومحلل ریاح امعا ومصلح حال معده ومقوی احشا واعضا ومدر بول وحیض وشیر وعرق وجهت وسواس وجنون ووحشت وتقویت حواس وسیلان آب دهان وبدبوئی آن که از شرکت معده باشد وخفقان ووجع فواد ودرد جگر مزمن واوجاع ریاح واستسقا ویرقان ومهر(?) وتفتیت حصاة وعسر ولادت واخراج مشیمه ودفع مرة سودا ومنع داخس وجمیع امراض مقعده ورحم واکتحال آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت بیاض وسلاق وظلمت بصر وناخنه نافع ونگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان وبدبوی دهان که بمشارکت معده باشد مفید وضماد کوبیدهٔ مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان وطلای آن با سرکه جهت رفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران وبخور آن جهت رفع عسر ولادت ومشیمه وگذاشتن آن در میان جامه واقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر ودر ماثر(?) قوی وافعال قریب بسنبل الطیب واز ان ضعیفتر مضر رئه مصلح آن مصطکی ومضر مثانه ومصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال ودر معاجین تا نیم مثقال بدل آن در وزن آن سنبل هندی وگویند سلیخه ویا طالیسفر است

ساکودانه
* ساکودانه * بفتح سین مهمله والف وضم کاف عجمی وواو وفتح دال والف وفتح نون وها * ماهیت آن دانه ایست که در جزیرهٔ دهنا سری(?) وغیرها ووجنک سیلان ومرکی وکده وملاکه که از جزائر زیرباد اند پیدا میشود درخت آن مانند درخت سینبهل(?) که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه بهم میرسد وپوست آن بسیار ضخیم واستخوان آن نازک وخوم دمان(?) اهل آنجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور میکنند وآرد مانند نشاسته از جوف ترتیب داده بیرون درخت میکشند از ان دانها ومانند فتیله نیز چیزی جدا میشود آنها را خشک کرده دانها را میفروشند وفتیله مانند را که کم بها است بمصرف خود میآورند وبقول دیگر گردیست که در جوف درختی در ان امکنه میشود بر میآیند آنرا با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند دانهٔ خشخاش میسازند ومیفروشند * طبیعت آن گرم در دوم وتر در اول * افعال وخواص آن مقوی ومبهی ومنعظ ومسمن بدن وملین طبع است ودستور استعمال آنست که قدری از ان را با شیر تازه در دیگ مانند شیربرنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده میاشامند وکسی را که شیر موافقت نمیکند باد در بهار آب پخته وبا نبات شیرین کرده میخورند مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

سالامندرا
* سالامندرا * بفتح سین والف ولام والف وفتح میم وسکون نون وفتح دال وراء مهملتین والف اسم یونانی نوعی از عظایه است وبترکی بیلاله اهوده(?) بری نامند * ماهیت آن حیوانیست شبیه بسام ابرص وپا دارد ودم آن کوتاه تر از پاها وگردن آن باریک ودم آن کوتاه وبزرگتر وپهن تر از سام ابرص ولون آن ابلق از زردی وسیاهی وبطی الحرکة واکثر سر ودم آن سیاه میباشد وگویند آتش در ان تاثیر نمیکند واگر در تنور رها کنند آتش تنور افسرده گردد واین اصلی ندارد ونیز گویند چون سنگ بر وی زنند کارگر نشود * طبیعت آن بغایت گرم وخشک * افعال وخواص آن

یکمثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح و سنخن ومعفن و مقرح جلد و روغنی که دران مهرا پخته باشند مترند

موی و مقرح عضو و چون دست و پای آنرا قطع کنند و احشای آنرا اخراج نمایند و در عسل چند روز بعد از ان مالیدن

آن بعسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسیکه آنرا خورده باشد کزازو خدر و درد معدهٔ شدید و ورم

شکم شبیه باستسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و بنفشی مانند بادنجان و از گزیدن

آن نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است ولعوق راتینج و ملک البطم با میعه

و حنطیانا و عسل باقه و عسل و آشامیدن طبیخ کمافیطوس و خوردن قرصی که دران کمافیطوس پخته باشند و خوردن برگ

سوسن در روغن زیت پخته و مرق ضفادع و مطبوخ ناصل فرصعنه و تریاق آن تخم ملحفاة بری یا بحری در آب شیرین پخته است

* ساماں * بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون * ماهیت آن نوعی از بردیست که بفارسی پیرزنا مند بسیار نرم

و باریک و مائل بزردی و از ان حصیر ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال وخواص آن جلوس

بران باعث فرح و جهت رفع بواسیر نافع و سوختهٔ آن قاطع نزف الدم است

* سام ابرص * بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون باء موحده و را و صاد مهملتین بشیرازی ما ترنک و باصفهانی

مالمالی و بهندی چهپکلی و در بنکاله تکتکی نامند * ماهیت آن اسم وزغه است ولیکن مصطلح آنست که بری آنرا سام ابرص

و بلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه و آن کوچکتر از چلپاسه و شبیه بدو و بدون و با نقطها است و سمیت آن بعد سمیت

چلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد * طبیعت سرد و نوع آن در سوم گرم و خشک * افعال وخواص

آن ضماد کوبیدهٔ آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و نملیه و مسماریه و کف اشتن جگر خشک آن بر دندان

کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن مو و رفع احتباس بول

و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و قطور زبد آن و خون و بول آن با اندک مشک در

احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ آن مسین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض

ردیه مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست

* فصــــــل السین المهملة مع الباء الموحدة *

* سبج * بفتح سین و باء موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است و آنرا سبق و شوق نیز نامند * ماهیت آن سنگی

است سیاه و براق و زود شکن و سبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رخو آنست

* طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال وخواص آن خوردن آن جهت خفقان و گشودن سدد و تقویت

معده و تفتیت حصاة و یکدانگ آن با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع

غشاوهٔ رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و بدستور میل آنرا در چشم کشیدن و پیوسته دران نگاه کردن مانع نزول

آب و مقوی باصرهٔ مشایخ و نگاهداشتن آن با خود بطریق انگشتری و غیر آن جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد

سر و نگاهداشتن قطعهٔ آن که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و گویند چون سورهٔ لم یکن بر صفحهٔ

آن بقلم خفی و سطور دقیقهٔ چند نویسند و صاحب لقوه پیوسته دران نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یکروز لقوهٔ آن زائل

گردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو گوید کسانیکه مسن باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد و یا مانند خیالی و یا حبابی

و یا مگسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینهٔ از ان سازند و اکثر دران نظر کنند زائل گردد و طلای محرق آن

با آب برگ اکیر جهت ادرار بول مجرب مضر سپرز مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی

را از دربند قپچاق میآرند و آن آبیست که بسرورا یام منجمد میگردد و نوع دیگر را از جیلان میآورند و این کانی بود

و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده اند که آن با آتش بر افروخته میگردد مانند هیزم و بوی آن مانند نفط است

* سپستان * بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی

لسوڑه نامند و معنی سپستان اطباء الکلبه است بجهت شدت نفع آن از برای کلبه و آنرا مخاطه مخاطیا نیز نامند * ماهیت آن

ثمر درختی است و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و دراند رون متصل بتخم آن لعابی و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از ان

کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرینتر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشد و در پختگی

و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالیدهٔ رسیدهٔ تازهٔ بحرینی آنست و درخت آن بزرگ تا بقدر قامت

و زیاده بر ان تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشن و در

بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بنادر فارس و نواح آن کثیر الوجود * طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل

و در اول تر * افعال وخواص آن نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن

جهت تلیین سینه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفهٔ حار یابس و کوفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة

البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویهٔ مسهله

و تبهای حارهٔ صفراویه و دمویه و بلغم شور و صحیح عارض از شرب شراب حاد و از ادویهٔ حاده نافع و قلیل الغذا و مولد

رطوبات بلغمیه و مزلق انچه در امعا است خصوصا تحقین با آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در ردوشاب جهت کشودن

دمل مجرب مقدار شربت آن از سی عدد تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن در محرورین برگ

گل سرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نورستهٔ آنرا ریزه ریزه کرده شب در آب

بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحهٔ احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک

نامند نافع و ذرور پوست سوختهٔ خشک آن جهت تسکین وجع و زخم با آتش سوخته مفید *

* سپیده * بفتح سین و کسر باء فارسی و سکون یا و دال مهمله ترکی نام ماهی است * ماهیت آن ماهی است که در دریا بهم میرسد

استخوان آن بسیار صلب و زرگران بر ان نقش حلی و زیور کنند و در ان نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بر لوح آن

مینویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی

دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن میکند از ان آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد بحدیکه چیزی دران نمی

نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در انخانه

چراغی دیگر نباشد گویند آن خانه پر از گل و بنظر میآید و گویند بیضهٔ آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است

* فصـــــل السین مع الخاء المعجمة *

* سخار * بفتح سین و خا و الف و راء مهمله * ماهیت آن گیاهی است شبیه باذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو * طبیعت آن

در سوم گرم و خشک * افعال وخواص آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام

طعام و تفتیح سدهٔ جگر مضر محرورین مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن یکوزن آن و نیم آن اذخر است

* سختاله * آنچه از فلزات بسوهان حل اکنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین کوفتن از آن ریزد

* فصل السین مع الدال المهملة *

* سداب * بضم سین وفتح دال و الف وباء موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و درتنکابن ودیلم بیم و بهندی سانول و ساتری و بلغتی زولیجی و بهنکالی تتلی نامند * ماهیت آن سه نوع است بستانی و بری وجبلی درخت بستانی آن تا بقدر ذرعی و پرشاخ و برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز کوبا بران غباری نشسته و گل آن زرد وتخم آن در غلافی وسه عدد بهم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه تند بو که قریب بدرخت انجیر روئیده باشد * طبیعت آن درسوم گرم وخشک و تازهٔ آنرا گرمی وخشکی کمتر تا دوم * افعال وخواص آن درکافی از حضرت ابوالحسن مروی است که سداب زیاده میکرداند عقل را و از آن حضرت هم وحضرت ابی جعفر هم نیز وارد است که سداب زیاده میکرداند عقل را و توفیر میدهد قوت دماغی را ولیکن آب پشت را متعفن میکرداند و نیز وارد است که جهت وجع گوش نافع است و اطبا گفته اند باتریاقیت و مفتح سدد و محلل ریاح ونفخ و مقوی معده و مشهی طعام و مدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض و غیرها جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه وتشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و عرق النساء شربا وضمادا وجهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاة و بواسیر وامراض مقعده ورحم شربا و آشامیدن آب برگ طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفهٔ مزمن و تسکین مغص و ورم حار رئه و وجع مفاصل و عرق النسا و لرزتبهای بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسید با شبت جهت رفع استسقای لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و بدستور با انجیر و نمک بروردهٔ آن و با بانک جهت حدت بصر و خائیدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قلیل آن مقوی ماسکه و مشهی و جماع آورند و با انجیر کردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یک درم جهت ازالهٔ فالج و رعشه و تشنج مجرب و خوردن تخم آن بدستور و حمول آن بعد از جماع مانع آبستنی و مقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و همچنین حمول و بخور آن و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت ازالهٔ درد گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حمل و قطور عصارهٔ آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و بدستور نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور و با شبت و عسل جهت قوبا و شستن عضو با آن و نطرون جهت دفع بهق مفید و اقسام ثآلیل نافع و احتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون آنرا در روغن زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب شامه است و عصارهٔ آن در سائر افعال مانند برگ آنست و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آنرا در پوست انار گرم کنند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد آن و طلای مطبوخ آن در سرکه و معجون با روغن گل سرخ جهت جمره و نمله و قروح رطبهٔ سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن جهت

فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یک درم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و لیمون مقدار شربت آن کبیرالسن را سه درم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند میسنبو و تخم آنرا چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل و یا سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا داخل نمول ها کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و بزودی از بدن بر می آید ولیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میکردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و غیر ثافسیا است و جهت قرحهٔ چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کش ران و برص و فرزجهٔ آن بقدر یکدانک جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که یکجزو آنرا با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخاء و برودت گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لرزتبها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط یکدانک آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنهٔ آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است

* سداب بری * برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و دوائیت بر آن غالب * افعال وخواص آن اقرب سموم قتاله است چهار درم آن کشنده تر از دفلی است حرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ کرده و چشمها بر آید و بول و غایط بند کرده و مداوات این نیز مانند مداوات آنست و عصارهٔ آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با پیه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند مباشر جمع طبخ آنرا تورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش ولهذا مباشر آن اولا باید که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد

* سدر * بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آنرا بعربی نبق گویند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن پرخار و آنرا اصنال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنیدار بشکل عنجد و بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ میکردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب و باشکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و وفور بسیار دارد و ارزان است و در بلاد گرمسیر بهم میرسد و بهترین آن بزرگ پرگوشت رسیدهٔ شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانهٔ آن کوچک باشد و از سدر مراد برگ مانیدهٔ آنست * طبیعت ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازهٔ آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و مخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند

* افعال وخواص نارس آن قابض ولزج ولعاب ورسیدهٔ آن قلیل الغذا ودیرهضم وصالح الکیموس ومسهل بعصر ونیم رطل آن مسهل صفرا از معده وامعا ومطفی حرارت غریبه وخوردن ترش رسیدهٔ آن مانع صعود بخارات بدماغ ودافع صفرا وتشنگی وآب شیرین آن مفتح سده وکشندهٔ کرم معده وامعا ومضر مبرودین مصلح آن سکنجبین وخشک آن قوی القبض وآرد آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده واخشک نمایند وهستهٔ آنرا برآورده آس نموده عند الحاجة بقدر مطلوب بآب ممزوج کرده اندکی شیرینی ویا بایکی از شربتهای مناسبه بیاشامند وبریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری وقرحهٔ امعا وحمیات حاده نافع مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین ودر مبرود کلقند ومصطکی وآشامیدن شیرهٔ مغز دانهٔ آن مطفی حرارت حمیات حادهٔ دمویه وصفراویه ودقیه وجدری وحصبه ومسکن عطش ومطبوخ دانهٔ آن بغایت قابض وضماد کوبیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب وطلای مطبوخ آن بحدیکه غلیظ کردد جهت سستی اعضا وتقویت آنها وعضلات وسرعت حرکت اطفال مؤثر وضماد شکوفهٔ آن در حمام جهت رفع شری مجرب وکفته اند که چون دانهٔ نبق را در کلاب بخیسانند وبکارند از برک وثمر آن بوی کلاب آید واکر بعسل آلوده بکارند ثمر آن شیرین شود واصلی ندارد وبرک آنکه مدبر باشد ضماد آن وشستن بدن در حمام بدان جهت زخمها وتنقیهٔ چرک بدن وتقویت موی ومنع سقوط آن وتقویت اعصاب وطرد هوام وضماد آن با شراب جهت نفخ وورمهای حاره وتحلیل آنها وبتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره ونفخ آنها وبدل مثور طبیخ تازه وبا خشک آن همین اثر دارد وبتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره ونفخ آنها ونشارهٔ چوب آن در آخر اول سرد ودر آخر دوم خشک وقاطع نزف الدم ورافع قرحهٔ امعا وامعائی که از ضعف معده بهم رسیده باشد ودافع استسقا وسهر زوید مثور حقنهٔ آن جهت جراحات امعا وذرور آن جهت زخمهای حاره مانند جدری وغیره نافع ومقدار شربت آن تا مثقال در رم واشامیدن آب مطبوخ ریشه وبیخ آن کداز زمین برآورده اندک پوست آنرا خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید وغلیظ سرخ رنک کردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت وفربهی بدن ونیکوئی رنک رخسار نافع وغذا ثبت بسیار دارد واکثر فقرا وجوکیان هند این را مستعمل دارند وصمغ آن طلاء بجهت حزاز نافع است

* فصل السین مع الراء المهملة *

* سراج القطرب * بکسر سین وفتح را والف وجیم والف ولام وضم قاف وسکون طاوضم راء مهمله وباء موحده وقطریل نیز نامند * ماهیت آن کیاهیست که ترو تازهٔ آن در شب مانند چراغ درخشد واین اسم مشتق ازدو معنی است یکی ازمعنی سراج که بفارسی چراغ نامند ودوم ازقطرب که کرم کوچکی است بعضی پرند وبعضی غیرپرنده که در شب میدرخشد بفارسی کرم شب تاب وبهندی بهکه جوکنی نامند ونیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مکسی که بر روی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی ودر شب تاریک بالجمله میدرخشد وآن اسم دوائیست که بیونانی افینوس نامند بمعنی حدقی ونیز نباتی دیکر که آنرا بیونانی خیس نامند وبعضی بر خیری جبلی که کل آن آسمان جونی است وبر کیاه دیکر که آنرا بیونانی لوسیماخوس نامند وبر کیاهی نیز که آنرا بلغت مغربی نخیله نامند ودر میان کیاه کتان بسیار بهم میرسد وکل آن سرخ مانند ورد احمر وبیخ آن بقدر زردکان وحفاران وفلاحان آنرا یافته مخورند وبر بیروج نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی وروشن میباشد مادام که ترو تازه است ولهذا آنرا درپارچهٔ تر کرده نکاه

میدارند ونیز بیروج الوقار اطلاق مینمایند وبوصف بغل ای آنرا بیروج الصنم دانسته وکفته آن راشجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان هم بآن استعانت میجسته بر همه اعمال خود وهمچنین اسکندر رومی وآن درختی شریف بزرک قدر است ازقدیم الایام وبیخ آن بیروج الصنم است که پادشاهان تعظیم آن میکنند ودر خزاین خود نکاه میدارند ودرخت آن شبیه بعلیق است وبتفصیل در ما لابد مذکور است وصاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن کفته افینوس است ودر حرف الالف مع الفاء مذکور شد * افعال وخواص آن جهت رفع سموم وکزیدن رتیلا نافع است

* سرخس * بفتح سین وراو سکون خا وسین مهمله اسم فارسی است وبیونانی بطارس ودر تنکابن ودیلم جماز وبهندی کیل دارو وبسوزه نیز ودر بنکاله پنکهراج نامند * ماهیت آن بیخی است سیاه رنک مائل بسرخی وبرکره وپر از ریشهای باریک وپر ماده می باشد ثمر آن بی ساق وبی ثمر وبی کل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی وکمتر از آن وبر اطراف آن برکهای مشرف نزدیک بهم شبیه بپرهای بال مرغان ومادهٔ آن بی شاخ ومنحصر بر یک برک مرتفع وتا چهار سال قوت آن باقی می ماند وبهترین آن بزرک سنکین مائل بسیاهی است که مکسور آن فستقی رنک باشد * طبیعت آن سرد در دوم کرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن جالی ومفتح ومحلل نفخ ومجفف بیلاغ ومفرح ودافع قمل واخراج مود اوری ومسهل اقسام کرم شکم وامعا خصوصا با خربق سفید با میاه وبا سقمونیا وعسل وبدل مثور لعوق آن با عسل مخرج ماء اصفر ومانع حمل ومسقط جنین وحب القرع است وجهت خفقان عسر العلاج وجراحت کرده ومثانه وعرق النسا ونقرس ودرد مفاصل نافع وآشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع کوفتکی اعضا وسقطه وضربه بغایت مفید وچون ازنوع نر آن شش رطل تازهٔ نازک را بقدر یا قلی ریزه کرده ودر دو ازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود وبا عسل یکسان کردد ودو صد مثقال بمانند وهر روز چهار درم مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب وذرور خشک آن جهت جراحت رطبهٔ عسرة العلاج بغایت آزموده وچهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع وجنین وسه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است وشرط استعمال آن آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند وبرک تازهٔ نورستهٔ آن ملین طبع وچون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را بهلک دفع کند وضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول وچون با حنا بسر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید وفرش نمودن برک آن در خانه مانع کیک مضر ریه مصلح آن شحم ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است

* سرس * بکسر سین وراو سین مهمله در آخر اسم درخت هندی است وکویند که آنرا سلطان الاشجار وبفارسی درخت زکریا نامند * ماهیت آن درخت هندی است موزون وبرک آن بادامی شکل وبی تشریف بعرض انکشت کوچکی وبطول یک ونیم بند انکشت واز برک تمر هندی اندک بزرکتر وشکل آن ودر شاخهای باریک محاذی یکدیکر ومتراکم وکل آن شبیه بکل کلاب جامون وخوشبو ورنک آن زرد وبعضی سفید نیز نادر او تخم آن بقدر تخم خیار شنبر واز آن کوچکتر ونازک ودر غلافی مانند تخم قرطم او از غلاف آن بزرکتر وبسیار پهن تر وتازهٔ آن نرم وخشک آن بسیار صلب ودیر کوبیده میکردد وطعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت وحدت کمی وپوست درخت آن ضخیم وخشن * طبیعت آن سرد وخشک و شاید کرم باشد * افعال وخواص آن خوردن برک پختهٔ آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند وعصارهٔ برک آنرا در چشم بچکانند ونیز بخورند ومضمضه بآب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه ودندان مجرب وچون پوست درخت

آنرا مقدار یکماشه نرم کوفته بپخته روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش برگرفته بان ممزوج کرده بخورند و همچنین تا بیست روز زیاده روز و در این و بعد از آن از زنگ و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات و آب سرد و جماع و امراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خنازیر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و نقرس و امثال آنها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آن که بگوزن آنرا نیمکوفته اما پوست نازک اندرون آنرا دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور مقرر عرق کشند و تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا یکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفهٔ خفیفه مانند دراج و طیهوج و گنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و آرد مرکه تورنمز نامند و روغن گاو تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج یوم روغن آنرا بخورند پرهیز را بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق در چند ایام شرب آن کافی است و باید که عرق آنرا در ظرف روئین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را میشکند و ضماد آن جهت برص و داءالفیل و بثورا و اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کردهٔ آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشد و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون یک نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقدار یکدرم کوفته و بپخته و با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و بتنهائی جهت خنازیر و چون با اندک طبرزد با آب بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند مؤثر است

سرطان نهری

• سرطان نهری • بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند • ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن مادهٔ آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد • طبیعت آن در دوم سرد و تر • افعال و خواص آن کثیرالغذا و بطیء الهضم و مبهی و با قوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب و خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفهٔ حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرورالمزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویهٔ مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع و سه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با بادروج نزد عقرب برند بمیرد و با شراب مفید جهت عسرالبول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب و غرغرهٔ شیرهٔ کوبیدهٔ آن بقدر یک سکرجه جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ... و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام حامیه و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقهٔ آنرا با نه اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که

بر موضع زخم گزیدن سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر کرده دارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابلهٔ قمر نیز باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بیران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق مادهٔ سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تپ غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و گل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوختهٔ آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین مذکور شد

سرطان بحری

• سرطان بحری • بفارسی خرچنگ دریائی نامند • ماهیت آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثهٔ آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بخلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا بقلاب نصب نموده با آن صید ماهی میکنند • طبیعت آن سرد و خشک • افعال و خواص آن سوختهٔ آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوباتیکه از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و قروح آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید • و طبیعت دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن کشنده است

سرنجی

• سرنجی • بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست • ماهیت آن نباتیست هندی تا یکذرع و نیم و ساق آن گره دار و بر سر گره ها شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه و سفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفهٔ بزرگ و از آن نازکتر و بی طعمی غالب • طبیعت آن مائل بحرارت و رطوبت • افعال و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و ... اعضا و بیخ آن با دارفلفل سوده جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و داخس را نیز مفید

سرو

• سرو • بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نبال نامند • ماهیت آن دو نوع است بری و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه و خزان نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوزالسرو نامند و مغزی ندارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زرد رنگ و خشبی در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانهٔ عدس و از آن نازکتر • طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرمتر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و رطوبت مائیه از آن ضعیفتر از قطران درخت شربین • افعال و خواص آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کنندهٔ عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسرالبول و قروح

امعا وسیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برک ما ئید آن بانیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش وعسر البول مفید وغرغرهٔ طبیخ آن جهت درد دندان وقروح لثه واسترخای آن ولعوق آن با عسل جهت سرفهٔ کهنه مجرب ومقوی معده وکویند که برک آن مخدر است وآشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفس الانتصاب ومنع انصباب فضلات بمعده وقرحهٔ امعا نافع وچون ثمر آنرا بسایند و بر فتق ضماد کنند جهت منع زیادتی وتحلیل آن نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و نشارهٔ چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه ورفع بول درفراش نافع ومعرق مغسول برک آن جهت سوختگی آتش وغیر مغسول آن جهت قروح وجروح رطبه ضماد او ذرور او نافع وضماد برک پختهٔ آن در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق وسفیدی ناخن وبا ادویهٔ مناسبه و بتنهائی جهت فتق و التیام جراحت وتقویت اعضای مسترخیه جهت شد و قطع نزف الدم وتجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حارهٔ چشم وحمره ونمله وسوختگی آتش وسعوط صمغ آن جهت تنقیهٔ رطوبات دماغی وذرور آن جهت بواسیر الانف وعصارهٔ ثمر تازهٔ آن نیز جهت بواسیر الانف وبواسیر مقعد و با کثار جهت قروح رطبهٔ سر وما ثر قروح بدن وتنقیهٔ قروح وسخه وخائیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع وچون ثمر و برک آنرا با آمله در آب وسرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند وثفل آن را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن وحفظ سقوط موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه وحنا کوبیده بسرشند و بر موضماد نمایند سیاه وقوی کرده اند وتضمید آن با موم و روغن زیتون وعنب جهت تقویت معده نافع وبدل آن بوزن آن انزروت سرخ ونصف آن پوست انار واز خواص آنست که چون ثمر و برک وشاخ آنرا در خانه نکاهدارند پشه داخل نشود واکر بشود آنرا بکشد و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد

سرفنجی بفتح سین وضم راء مهملتین وخفای ها وسکون نون وکسر جیم فارسی و یا الف هندیست **ماهیت آن** نباتی است هندی برک آن شبیه ببرک رطبه وکل آن ریزه وسفید واز زمین بسیار بلند نمیشود **طبیعت آن** معتدل در حرارت ودر اول خشک **افعال وخواص آن** سعوط بکعد کل آن با درعدد فلفل جهت تفتیح سدهٔ خیشوم ودفع فضول دماغی ورفع ثقل سر وصداع ورفع جذام مجرب کفته اند وخوردن نبات پختهٔ آن بطریق بورانی بی ترشی جهت جبر کسر که تا چهار روز بخورند وبرک پختهٔ آنرا بر موضع مکسور ببندند قائم مقام مومیائی کفته اند

سربهونکه بفتح سین وسکون را وضم باء عجمی وخفاء ها وسکون واو و نون وفتح کاف وها لغت هندیست **ماهیت آن** نباتیست شاخهای آن باریک وبلند بقدر سه ذرع وبرکهای آن باریک وبلند فی الجمله صنوبری الشکل ومزدوج در دو صف محاذی یکدیکر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج ویک فرد وپائین برکها از بالای آنها باریک تر وپشت برکها اندک خشن ورکهای آن اندک نمایان واندک صلب در وقت انفصال از وسط رکها کسیخته نمیشود وطعم آن اندک تلخ وکل بعضی سرخ و بعضی سفید وسفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر در هر غلافی چهار پنج تا شش وتخمهای آن ریزه شبیه بکرده و پوست آن خالدار ومغز آن زرد وتلخ **طبیعت آن** کرم وتر وبعضی سرد دانسته اند **افعال وخواص آن** مفتح ومدر وآشامیدن آن جهت سرفه وتنکی نفس وحمیات مورادیه وامراض جکر وسپرز وکرده ومثانه ورد ما میل وبثور واورام ومسکن عطش ومانع افساد خون وسموم وچون

مقدار دو آثار از برک آن ویک آثار از برک بنک خشک نموده بسایند وتا چهل روز هر روز یک کف آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید وچون نه ماشهٔ آنرا با یکماشهٔ فلفل سیاه با آب سائید صاف نموده بنوشند جهت مرطانات نافع وچون چهار ماشه تا نه ماشه آب برک آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند وتا چهار روز بخورند جهت آتشک که باد فرنک نامند مجرب وچون برک وساق وبیخ آنرا خشک نموده با یکماشهٔ فلفل سیاه بسایند وروزی مقدار سه مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید وانهضام طعام کند وتفریح نفس آورد واکثر امراض سوداوی را نافع است

سراج القطرب حبا حب است

سراج القطریل نباتیست که تاخشک نشده است در شب میدرخشد وکویند یبروج الصنم است وکویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب

فصل السین مع الطاء المهملة

سطاخینس بفتح سین وطا والف وکسر خا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسین مهمله در آخر لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتی است مابین کیاه وشجر وشبیه بفراسیون وبرهر برک وبرک آن ریزه وسفید واندک مزغب و خوشبوئی مائل بکرا هیت وشاخهای بسیار سفید رنک از یک بیخ رسته واما نهات آن از نبات فراسیون بلندتر وبرک آن ریزه تر وسفید وشاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد رنک است وکل آن ریزه مائل بزردی وانبوه و طعم آن تند وتلخ وتخم ومنبت آن کوهستانها وزمینهای صلب خشک **طبیعت آن** در سوم کرم ودر آخر اول خشک **افعال وخواص آن** جهت ازالهٔ توحش وخوف و وسواس ومالیخولیا وخفقان بارد وبخوابی وارجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظهٔ بارده وتقویت قلب ونفس وتنقیهٔ مرهٔ صفرا و ادرار بول وحیض واخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست شرب او حمول وجهت کزیدن سک دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد تی نمودن با آب مطبوخ آن وچون در روغن زیت جوش دهند ودر کوش بچکانند جهت تسکین درد دندان وبدستور چون بدان بمالند وبر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یکدرم است

سطاریون بفتح سین وطا والف وکسر راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتی است مابین شجر وکیاه شبیه بعشقه وبر اشجار مچاور خود می پیچد وبتنهائی وجدا نیز میروید وکل آن شبیه ببنفشه وچند عدد متصل بهم مانند خوشه واندرون کلها زرد وساق آن سبز مائل بسیاهی وبرک آن مانند برک بنفشه و شخیم ودر اصفهان کل عقرب وبفارسی برا بران نامند ودر باغها بسیار است وآن غیر فاشر ستین است **طبیعت** آن مرکب القوی **افعال وخواص آن** رادع اورام حاره وبارده وکل وبرک آن را چون بکوبند وبرکزیدن کی عقرب وزنبور ورتیلا وسائر هوام ضماد نمایند مجرب است وبدستور آشامیدن آن

سطراطیوطس بفتح سین وسکون طا وفتح راء مهمله والف وکسر طا وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وضم طا وسین مهملتین لغت یونانی است بهندی جل کنبهی نامند **ماهیت آن** نباتی است که بر روی آب بهم میرسد بی بیخ شبیه به بادر نجبویه وازان کوچکتر واز نعناع بزرکتر **طبیعت آن** سرد وتر **افعال وخواص آن** ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات وردع اورام حاره وحمره وجهت حرقة البول وادرار وحبس خون کرده والتهاب اعضا نافع ودر جمیع افعال قریب بطحلب است ودر کتب معتبرهٔ اطبای فرنک دواوع نوشته اند یکی برک آن را شبیه ببرک حی العالم وازان بزرکتر وآشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه ومثانه وطلای آن با سرکه مانع جراحات وجهت حمره ادعاء مهمله

وارام بلغمیه ونوع دوم را ذوالف ورد کویند وآن خرنوبی است وآنرا ذوالالف ورقه نیز نامند وبلاطینی اسطرطاس میل قولي یعنی هزار برگي نامند وآن نباتی است بلند بقدر شبری وزیاده بران وبرگ آن شبیه ببرگ کمون بری وازان کوتاه‌تر و از ساق آن شاخهای خرد رسته وبر سر هر یک آنها اکلیلي شبیه باکلیل شبت وبا خشونت وگل آن سفید وریزه ومنبت آن زمینهای هیرمز وروع معطل ❊ طبیعت آن سرد وخشک ❊ افعال وخواص آن جهت حبس الدم بواسیر ونزف الدم جراحات تازه وکهنه والتیام دمندهٔ آنها ونواسیر وبد متورذ ر و رآن مفید است واهل هند میکویند که چون آنرا بسوزانند ونمک آنرا بکیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود وخاکستر آنرا در آب حل کنند وآب آنرا بجر علقه بکیرند وطبخ نمایند تا آب بسوزد ونمک بماند واندکی ازان را بخورند بجهت سعفه یعنی کچلي وجمیع اورام مائي وقیلة الماء نافع ومجرب است ❊

مطرونیون

❊ سطرونیون ❊ بفتح سین وسکون طا وضم را وسکون واو وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است ❊ ماهیت آن نباتی است مابین کیاه وشجر که اکثر در کندم زارها میروید وبا کندم میرسد وساق آن باریک وپر کره وبیشاخ وبرگ آن بقدر انکشت ابهام مابین استداره وطول وسر برکهای آن باریک وازیک یکدیگر متباعد ودر رنگ شبیه ببرگ کلم ودر آخر ساق آن شعبهای ریزه وبجای ثمر قبهها بران شعب رسته وسفید صنوبری شکل وگل آن سفید وزرد ومانند گل یاسمین وتخم آن مانند زیره وبیخ آن دراز وسفید وبا اندک تلخي وتندی وخوشبوئی وقویترا زها نرا جزای آن مستعمل ومعطس ولهذا آن را بجای کندش استعمال می‌نمایند وغلط کرده کسیکه آن را کندش دانسته بشبههٔ استعمال این بجای آن وفعل این مانند فعل آن وصاحب اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا دانسته ونیست چنین ونیز غیرا ذریون است زیرا که آنها همه باسمیت اند بخلاف سطرونیون ❊ طبیعت آن در آخر سوم کرم وخشک ❊ افعال وخواص آن بغایت جالي وتند ومحلل قوی وآشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده وجهت عسر نفس وامراض جکر ویرقان سدی وادرار حیض وبا جاو شیر وبیخ کبر جهت ورم طحال وادرار بول وتفتیت حصاة وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ از فضلات وقطور آن در بینی جهت درد دندان ودراد ویهٔ چشم جهت جلای بصر وتقویت آن وسعوط ربع درم آن بابیست عدد زیرهٔ کرمانی وزیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند وضماد آن با آرد جو وعسل که جهت جرب متقرح ومطبوخ آن با شراب وارد جو جهت تحلیل اورام حاره وطلای آن جهت رفع بهق وجمیع آثار جلد وباکل ارمنی جهت رفع درد دندان ودر فرزجات جهت تنقیهٔ رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر مثانه ومحرق اخلاط مصلح آن کثیرا است ❊

❊ فصـــــــــل السین مع العین المهملة ❊

سعد

❊ سعد ❊ بضم سین وسکون عین ودال مهمله بفارسي مشک زمین ودر تنکابن اسکو وبترکي تپلاق وقرقرون وتوبالاغ نیز وبهندی موتهه بضم میم وسکون واو وفتح تاء مثناة فوقانیه وخفای ها ومشکک نیز نامند ❊ ماهیت آن بیخی است بعضی مدور طولانی وبعضي طولاني وبعضي معوطح وانواع میباشد یکی بقدر زیتون وبزرگترا زان وسیاه واندرون آن سفید وخوشبو وبهترین آن بزرگ بالید وباوصاف مذکوره کوفي بستاني آنست وانچه در کنار آبها روید وباد رآبها ضعیف ود رم هندي است که اندرون آن سفید نیست وکوچکترا ست از کوفی ویکنوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است وچون آنرا بخایند زعفراني رنگ بود وچون این را بر جلد بمالند درساعت موی آنرا بسترد واین نوع باسمیت بود ونوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریگ وگل زرد میروید ودر کنار رود خانها نیز واین اگرچه کوچک است اما بهترا ز هندی نیست زیرا که

اندرون آن بسیار سفید است وخوشبو وبرگ آن شبیه ببرگ کندنا وازان بلند تر وباریکتر وباصلابت واندک خشونت ❊ طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک وبعضي در اول کرم ودر دوم خشک دانسته اند ❊ افعال وخواص آن مجفف بلاذع ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت زیادتی فهم وعقل وصداع بارد وبد بوئی بینی وبواسیرا لانف ومقعد ونیکوئی رنگ رخسار وخفقان ویرقان وتقویت معده وهاضمه واعصاب وتحریک باه واشتهای طعام وقروح معده وطرد ریاح وسم عقرب کزیده شربا وضمادا وموثرترچون بآب مالند وددر ظرف سفالي کرده برروی آتش کذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری ازان را بخورند جهت تقویت معده ورفع سوزش فم معده بسبب بد هضمي وبد بوئي دهان بمشارکت معده نافع وبا روغن حبة الخضرا جهت درد کمر وسردی کرده ومثانه وتقطیر البول وتبهای کهنه وقطع قی وبرودت رحم وبهم آوردن فم آن شربا وحمولا وقطور آن جهت کرانی سامعه وسنون آن جهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح وبد بوئی آن وذرور آن جهت رویانیدن کوشت بر جراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد وجهت دردهای بارد رحمي وبد متور ضماد آن جهت امراض مذکوره وطلای آن با زفت جهت جوشش سر وحصول آن جهت سرخ نمودن کونه وآشامیدن یک اوقیه از شرابیکه یک اوقیه ازان در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده وحب القرع مجرب واستعمال آن با بیه باعث فساد قوای آن مضر حلق وصوت مصلح آن شکر ومضر رئه ومصلح آن انیسون ومداومت آن وزیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون ومولد جذام ومصلح آن سه روز در عسل وسرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یک درم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب ونصف آن مر وربع آن دارچیني است وچون داخل صابون کنند باعث خوشبوئي آن کردد وزیادتي تنقیه وجلای آن وباعث نیکوئی رنگ رخسار است وصنفي از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است ومضوغ آن برنگ زعفران طبیعت آن قریب بچهارم کرم وخشک وازجملهٔ سموم ومحرق ومقرح جلد ودرد اکل آن مورث جنون وزیاده ازان کشند وطلای آن بساعت موی را بسترد وباعث جراحت جلد است

سعدان

❊ سعدان ❊ ماهیت آن اسم عربی کیاهی است شبیه بکیاه خسک وخاردار وسفید ترازان وبرگ آن ازان نرم تر وثمر آن مدور وبر خار وتخم آن بهن واعراب معتقد اند که بیخ وثمر آن مدر بول وقاطع زحیر واسهال است ❊

سعوط

❊ سعوط ❊ بفتح سین وضم عین وسکون واو وطاء مهمله آنچه در بیني دمند ومائع باشد بدین نام موسوم است واز اختراعات جالینوس است وعود العطاس را نیز بدین نام نامند ❊

❊ فصـــــــــل السین مع الفاء ❊

سفادیکس

❊ سفادیکس ❊ بفتح سین وفا والف وکسر دال وسکون یا وضم کاف وسکون سین مهمله لغت یونانی است ❊ ماهیت آن نباتی است که در بیابان ومعموره نیز میروید وساق آن بقدر دو شبر وبرگ آن مشرف ومتفرق وشبیه ببرگ شاهتره وازان بزرگتر وگل آن بزرگترا ز اقحوان ووسط آن زرد وبعضی راگل زرد ووسط آن سفید ودر طعم مائل بتندی وتلخي وخام وپخته آن ماکول وبعضي آنرا بیابا زبری دانسته اند ❊ طبیعت آن کرم وخشک در دوم ❊ افعال وخواص آن مقوی معده و مسکن درد کرده ومثانه ومفتح سدهٔ احشا ومدر بول وحیض وتریاق سموم وحب مثقال از آب آن با شکر وپنج درم هلیلهٔ زرد مسهل اخلاط غلیظه وبد متور ردورد درم کل آن با مثل آن هلیله وعسل مسهل قوی است ومضر جکر ومصلح آن کثیرا است

سفرجل

❊ سفرجل ❊ بفتح سین وفا وسکون را وفتح جیم ولام بفارسی به وآبی وبترکي حیوا وبیوناني قود ونیا میلا نامند ❊ ماهیت آن

ثمریست معروف وسه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند وترش محض وترش و شیرین که بعربی مزبضم میم وتشدید زای معجمه وبفارسی میخوش نامند وکویند چون آنرا با درخت کوبج پیوند کنند ثمر بیشتر وبهتر آورد وبهترین آن بزرک با لیدهٔ نازک شاداب آن است * **طبیعت** شیرین آن درحرارت وبرودت قریب باعتدال وکویند مائل بحرارت ودر آخر اول تر است * **افعال وخواص** آن مفرح ومقوی دل ودماغ ومعده ومسرت افزای روح حیوانی ونفسانی ومدر بول وطلای آب کرم کردهٔ آن جهت رفع تهبج اطراف وسوء القنیهٔ محرور المزاج مجرب ومبرود المزاج را مضر وجرم آن قابض و مصدد وترش آن در اول سرد ودر دوم خشک افعال وخواص آن در تقویت معدهٔ حار قویتر از شیرین آنست واکثار آن مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا ودر خلای معده حابس طبع محرور المزاج وعصارهٔ آن جهت انتصاب نفس وربو ونفث الدم وقی وخمار وتشنکی وتقویت معده وادرار بول ونزف الدم نافع ومزآن معتدل درحرارت وبرودت ودر دوم خشک افعال وخواص آن قریب بهرد واست ولیکن ثقل این زیاده از آن هرد وقرشي کفته اکثار این موجب فواق است فی الفور وبوئیدن اقسام آن مفرح ومقوی قوتهای روح حیوانی ونفسانی وقاطع غثیان وخون اعضای باطنی وخوردن آنها خصوصا شیرین جهت تفریح ورفع وسواس ودرد سر ونزلات وتقویت کبد ومعده وفم آن ورفع ضعف آنها وبر انکیختن اشتها وحفظ جنین از اسقاط وبدبوئی دهان ومنع بخارات بدماغ ودل ومستی وغثیان وقی وکسالت وخفقان ویرقان وانصباب مواد بمعده واسهال والتهاب ودرد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد وخواهش کل خوردن وجرم آن مصدد ودر مضرتها زیاده از آب آن ومصلح آن مربا نمودن آن است با عسل ومضر احشای ضعیفه ومخشن قصبهٔ ریه و مورث رعشه وسرفه وقولنج خصوصا جرم غیر مربای آن واکثار آن موجب فواق در ساعت ومصلح آن عسل وانیسون وامثال آن وقطور آب آن در احلیل وفرج جهت رفع حرقة البول وجراحات مجاری آن بغایت نافع وچون آنرا در زیر آتش کل ارند تا بریان کردد بحدیکه رنک آن تیره شود وبخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که درجوف آن بجای به دانه جوزبوا ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن درابتدای تا سی درم ورب به ترش در آخر اول سرد وخشک وقابض وقاطع قی واسهال مراری ومانع صعود بخارات بسر ومسکن تشنکی وحرارت ودرد معده وامعا که از خلط موجود باشد ومسهل بعصر وبا آب برک نعناع جهت منع غثیان وقی خصوصا صفراوی آن مضر ریه ومعال ورب به شیرین قریب الاعتدال ویبوست در آن غالب وقبض آن کمتر از ترش آن ودر جمیع افعال مانند آن وجهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب آن سرد وتا بیست درم وشکوفهٔ تازهٔ آن معتدل با قوت قابضه ومسکن درد سر وغلیان حرارت ومقوی دماغ ودل ومعده ومربای آن جهت تقویت سینه ودل واحشا وخفقان حار ومنع صعود ابخره بدماغ موثر وضماد آن وبدستور ضماد جرم ثمر وبرک آن جهت اورام حارهٔ چشم وما نورا عضا وحبس فضلات از انصباب باعضا ورفع سمیت کزیدکي هوام ونیز تضمید برک آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب وخمل آن یعنی برزی که بر روی به میباشد بسیار قابض ومضر حلق وصوت ودرورآن جهت نزف الدم جراحات مفید وروغن به که به را مهرا بخته آب آن را افشرده کرفته با دو چند آن روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد وتر وقابض افعال وخواص آن جهت سبوسهٔ سر ونمله وقروح دهان ودوار وطنین و رفع ماندکي وقرحهٔ رحم ومجاری بول ومنع ادرار عرق وآشامیدن آن جهت صداع حار ونفث الدم وورم جکر واسهال مزمن وزحیر حار وقرحهٔ امعا ورفع سم ذراریح ودخشب انصنوبر مفید و

حقنهٔ بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفهٔ آن بدستور روغن کل سرخ ترتیب دهند در قوت ضعیف تر از آنست وبهدانه یعنی تخم آن در دوم سرد وتر وبا اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم وحلق وسرفهٔ حار ویابس و تسکین حرارت معده وتبها وسوزش زبان ودهان ویبوست آن ودر شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین بغیر قبض است وصاحب ذخیره کفته که به دانه با وجود لعابیت مضر معده نیست واین خاصیت را از لحم به بمجاورت اخذ نموده اند وطلای آن جهت سوختکی آتش ودفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع ومضغ آن جهت رفع کندی دندانها ومغز آن باعروبت ومبهی محرورین وموافق اعضای تنفس وسرفه وکرفتکي آواز وسل وقرحهٔ امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال واز لعاب آن تا ده مثقال ومضعف ومرخي معده مصلح آن درمحرورین شکر ودرمبرودین رازیانه بدل آن بزرقطونا است وطریقهٔ مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بکیرند وآن تخم لعاب کرفته را در پارچهٔ کرباس خشن بسته بقوت بمالند تا مقشر کردد وجلنجبین سفرجلي وجوارشات سفرجلي وحلوای آن وسکنجبینات سفرجلی واشربهٔ سفرجلی وعرق آن وقرص آن ومربای آن وملبلات ومعجون آن وغیره در قرابادین ذکر یافت *

سفید ولیون

* **سفید ولیون** * بفتح سین وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وسفندیلیون بفتح فا وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر لام وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون نیز آمده لغت یونانی است * **ماهیت** آن نباتی است برک آن شبیه ببرک خبار وبرک جاوشیر وساق آن بقدر ذرعی وشبیه بساق رازیانه وکل وتخم آن شبیه بنوع چهارم میسالیوس وازان بهن تر وسفید تر وثقیل الرائحه وبیخ آن شبیه بترب ومنبت آن نی زارها واماکن رطبه * **طبیعت** ان در دوم کرم ودر آخر آن خشک * **افعال وخواص** آن آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح ومسهل بلغم وجهت صرع بلغمی وعسر نفس وربو ودرد جکر ویرقان سددی وقولنج وبواسیر واختناق رحم وقطور آب تازهٔ آن جهت تنقیهٔ چرک کوش وبخور آن جهت افاقهٔ سبات ولیثرغس مزمن وسکته وصداع حادث از مواد غلیظه موثر ونطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد وضماد آن جهت صلابت بواسیر ونواصیر وبهتر آنست که بیخ آنرا خراشیده وکوفته در سوراخ ناصور بر کنند وضماد کل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه وسعی نمله وآشامیدن تخم آن وجلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال واز بیخ آن تا دو درم وجهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست

فصل السین مع القاف

سقمونیا

* **سقمونیا** * بفتح سین وسکون قاف وضم میم وسکون واو وکسر نون وفتح یاء مثناة تحتانیه والف بعربی محموده نامند * **ماهیت** آن شیر نباتی است که در کوهستانها وزمینهای سنکلاخ میروید وبرشیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق رونیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش ودر بعضی اماکنه کاه است که راست نیز ایستاده میباشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسپنده که بدست میچسپد وبرک آن مانند برک لبلاب ونرم تر وسبزتر وباریکتر از آن وکل آن سفید مستدیر ومیان تهي وثقیل الرائحه وبیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم وکوتاه بسطبری ساعدی ومجوف وبدبو وپر از شیر وطریق اخذ شیر آن آنست که هنکام رسیدکي اطراف بیخ آنرا از خاک خالي نموده برکهای جوز بوده وآن فرش میکنند وبیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در آن برکها جمع شود پس صبر میکنند تا منجمد کردد برمیدارند ویا آنکه بیخ آنرا می سوزانند تا رطوبت آن برآید ودر آن اوراق جمع شود واکر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی

بد مستمی آید وبهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطاکیه ویا از جرمغان آورند وصاف وسبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج وزرد مفتت گردد وجرا مغه دراصل طایفهٔ بوده اند از عجم که از انجا نقل بنواحی دیار موصل کرده ودر انجا وطن ساخته ورنگ آن شبیه برنگ مریشمی باشد که از پوست کاومیسازند ومائل بکبودی وزردی وسفیدی ومحلول آن در آب مانند شیر سفید و چون برزبان گذارند زبانرا بسیار بگزد و گفته اند جرمغانی آن مائل بسیاهی ومستدیر الشکل میباشد وسیاه آن قتال وغیر مستعمل وهرچه بصفات مذکوره نباشد زبون وممنوع آنرا از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد کرسنه میسازند وقوت مشوی آن تا دوسال وغیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند وبعد از ان قوت مسهلهٔ آن مبدل بعد ره میگردد ومدر میباشد نه مسهل وبهتر آنست که قرب باستعمال آنرا مشوی نمایند وبکار برند نه پیشتر دستور تشویهٔ آن آنست که بامصطکی سوده در کمهٔ کرده در جوف سیب ویا به خالی کرده گذارند وسر آنرا با قطعه از ان سیب ویا به بند کنند وبخمیر گرفته در تنور بر روی آجری ویا طرف سفالی گذارند تا مشوی گردد پس بر آورده در سایه خشک کرده با مصلحات ومقویات آن مانند مصطکی وعود وصمغ عربی وزنجبیل وتخم ورد و زرجزرو نمک وفلفل وهلیله وعسل وروغن بادام درمعرورین ویا کثیرا وصمغ عربی ومفرحات دیگر درمحرورین استعمال نمایند وابن تلمیذ سماکی وانیسون را بهترین مصلحات دانسته ودر محرورین عصارهٔ گل سرخ وکثیرا ورب به ودر مبرودین انیسون وبعضی گفته که ساییدن آن باگل بنفشه نیز اصلاح آنست ویا آنکه در جوف بیضهٔ مرغ گذارند وبر ان آب به وسیب بریزند تا پر گردد وسر آنرا بسته در خمیر بگیرند ودر تنور برروی آجری بگذارند تا جوش بخورد ومشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند واگر آب به وسیب نباشد جلاب بر ان ریزند وگفته اند ساییدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست وبالجمله باید که بدون مقویات معده ومفرحات ومعینات ومخمرات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویهٔ مذکوره وباگل سرخ وانیسون ونشاسته وامثال اینها سرشته استعمال نمایند وباید که مبالغه در ساییدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیدهٔ تربد مخبل معده ومهیج وعمل آن ضعیف میگردد ونفوذ بسوی معده بکند مینماید واز جذب بجهت عضو وفضول باز میماند بلکه باید که اندک جریش باشد ونیز باید که در هوای بسیار گرم ویا بسیار سرد وبابدان حارة ومحرور المزاج وضعیف القلب وضعیف الاحشاو اطفال استعمال ننمایند • طبیعت آن درسوم گرم ودر آخر دوم خشک وبعضی درسوم نیز خشک دانسته اند • افعال وخواص آن جالی ومحلل ومفتح ومسهل صفرا ولزوجات مخلوطه آن وجاذب از اقاصی بدن ومقوی فعل هر مسهلی وبغایت سریع العمل ومدر فضلات وقاتل جنین ومخرج آن وجهت گزیدن عقرب شربا وضمادا نافع وبا مموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده تا شتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده وامعا مجرب وبالاجورد جهت امراض سوداوی وبا زنجبیل وتربد جهت اخراج مواد بلغمی وباگل سرخ جهت تقویت معده وبا آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده • مقدار شربت آن نصف دانگ تا دو دانگ وزیاده • مضر دل ومعده وکبد وامعا ومورث تشنگی وکرب وغم ورافع اشتها واگر زن حامله بخورد بار اندازد وپیچش ورا بکشد وزیاده از نیم درم تا یک درم آن کشند • بعد وت امساک اولا وکرب وغثیان وعرق سرد واسهال مفرط پس هلاک ومداوای آن قی فرمودن وخوردن دوغ وسویق سیب ورب ریباس ورب سماق ورب سفرجل ورنختن آب سرد بوسر ونشستن در ان وطلای آن با روغن بادام جهت درد سرویا سرکه جهت صداع ضربانی وصداع مزمن وجهت توبا نیز وضماد غیر مشوی آن وبدل ستور

طلای آن جهت بهق وبرص ونمش وکلف ویا روغن زیتون جهت خراجات وبدستور مطبوخ آن با عسل وزیت جهت تحلیل خراجات وعرق النسا وچون درسرکه بپزند وبا آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل وورک وعرق النسا وجرب متقرح ونیز ضماد پختهٔ آن درسرکه بتنهائی جهت جرب متقرح وبا زهرهٔ گاو وترمس چون بپزند وبرحوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال وضعیف الاحشا نافع وحمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین وبرگ آن ضمادا در افعال ضعیفتر از بیخ آن وفرزجهٔ آن جهت اخراج جنین وبیخ آن بسیار گرم ومحرق ومحلل ونطول آب آن با سرکه وروغن گل سرخ جهت درد سر وضماد آن بتنهائی جهت بوص ودرد مفاصل وتحلیل اورام وفرزجهٔ جمیع اجزای آن قاتل جنین ومخرج آن وبدل سقمونیا بکوزن ونیم آن صبر زرد ونیم وزن آن هلیلهٔ زرد وگویند لاعبه است وچون سقمونیا را باکلاب وآب سماق وسفرجل بسایند وقرص سازند وعند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بیغایله است وخوردن بهی که دران محمود • را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی ورفع تبها مفید وبی مضرت ودستور مشوی نمودن وجوارشات ومعجونات آن در قرابادین مذکور شد

سقولوقندریا

• سقولوقندریا • بفتح سین وضم قاف وسکون واو وضم لام وسکون واو وفتح قاف وسکون نون وفتح دال وسکون را وفتح یاء مثناة تحتانیه والف لغت یونانی است • ماهیت آن حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار ریزه وبحری میباشد ومتاخرین آنرا ابو سبع وسبعین ومتقدمین اربع واربعین نامیده اند واربع اربعین طولانی است با پایهای بسیار از قریب بسر آن تا دم درد وصف واکثر سفید رنگ اغبر واربع اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت • طبیعت آن حار وحاد واز سموم قتاله است • افعال وخواص آن در طب خواصی برای آن ننوشته اند وچون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون مترند؟ مواصت

• فصل السین مع الکاف •

• سک • بضم سین وتشدید کاف • ماهیت آن بدانکه آن اصلی وغیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصارهٔ آملهٔ رطب است وآنرا سک چینی نیز نامند وچون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد وتازهٔ آن بدست نمی آید ولهذا از عصارهٔ بلج که خرمای نارس است میسازند وهرگاه مشک اضافهٔ آن نمایند آنرا سک المسک نامند وگاه ادویهٔ دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند وغیر اصلی آن مرکب از مازو وعصارهٔ بلح است واین نوع از رامک است • طبیعت آن در دوم سرد ودر اول گرم ودر دوم خشک نیز گفته اند • افعال وخواص آن مفتح ومحلل وقاطع نفث الدم ونزف الدم وحابس قی وبطن حادث از رطوبات وضعف معده وامعا وحابس طمع اطفال ومقوی اعصاب وقوت ماسکه راعضای باطنیه وقاطع عرق ورائحهٔ نوره وبد بوئی بدن شربا وضمادا وطلاء • مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن رامک است ونسخ آن در قرابادین ذکر یافت

سک المسک

• سک المسک • ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند واگر در نافهٔ مشک گذارند سک المجلود نامند وچون نافه را در آب خیسانیده سک را با آن آب سرشند سک الماء گویند وچون نافهٔ را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند • طبیعت اقسام آن مائل بگرمی • افعال وخواص آن قریب برامک ونسخی از سک المسک که از جملهٔ طیوب است مولف شفاء الاسقام آنرا مقوی احشاء الصته ومحلل ومفتح ومبهی ومفرح

و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند ده رطل آب بلح تازه که غورهٔ خرما است و با ده رطل ما زوها ئیده بجوشانند تا قریب با نعقاد رسد از آتش برگرفته ازهریک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقلهٔ صغار و کبار و عود هندی مصطکی ارقیه و صندل زرد نیم رطل زعفران ابهل رم صمغ عربي یك رطل مجموع را نرم سائیده و با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند

* سکباج * بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکه فارسي است * ماهیت آن نوع غذائی است که از سرکه ترتیب میدهند * طبیعت آن مبرد و مرطب * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصباني و سود اوي و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضر شارب ادویهٔ مسهله مصلح آن حلویات و پالوده صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را او اجل وسط ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از هم جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و گندنا را چند جوشی داده و نرم و صاف آنرا گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویهٔ خوشبو بقدر حاجت مهرا پخته با عسل و یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورند و تناول نمایند *

* سکبینج * بفتح سین و سکون کاف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب اسکبینه فارسي است و بیونانی ساغافون و بهندی کندل نامند * ماهیت آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بجاوشیر و بهترین آن صافی بیرون سرخ و بازرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و ازما که اسم موضعی است قریب باصفهان آورده باشند و گویند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را از نزدیک برگ آن میگیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست سال باقي میماند و گفته اند دو نوع میباشد و هرد و جید اند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکي آنرا در دوم دانسته اند و این اصح است * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالي و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که با آنها چسبیده باشد و با قوت تریاقیه و مصلح ادویهٔ مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظهٔ سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض اعضاء الراس آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ بلغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در ان زائل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمي اعضاء الصدر و النفس و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیهٔ صدر و ربو و ضیق النفس و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج مشک کرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویهٔ دائره و قولنج بلغمي و ریحي و اوجاع ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بد متور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب هر مرض از امراض مذکوره و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویهٔ مسهله و منع اذیت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و اد رار طمث و اخراج جنین العین اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رائحهٔ آن با سرکه جهت صرع و غشي عارض از اختناق رحم و بد متور بخور آن و فرزجهٔ آلودهٔ آن بپشم یا ره جهت

رفع احتباس حیض و اختناق آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازالهٔ آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام دیگر نافع و دستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ و یا آب گندنا و یا سداب و باذان کرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین را نافع و مضر محرورین و مورث اورام باطني و مشتعل حرارت غریزیه مصدع است ذکر ده و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن قنه و گویند در رفع سموم را تریاق است

* سکر * بضم سین و فتح کاف مشدده و راء مهمله بفارسي شکر بشین معجمه و بهندی بلغت اشلوک سرکرا و شکر سرخ مائل بسیاهي را بوره و بلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و بهندی کهاند و شکر تری و بوره و شکر سرخ مائل زعفرانی را کند و ره و سرخ مائل بسیاهي را گر نامند * ماهیت آن عصارهٔ نیشکر است و آن شبیه به نی است و لیکن غیر مجوف و شاداب و سفید و سرخ میباشد منبت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاویه و در خوزستان در عمان نیز و شکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن بعمل میآورند بدین نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آنرا گرفته بچرخ و یا بکوبیدن و آن آب را طبخ مینمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب میشود و شکر سفید را چون با آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن و در ان چوبهای باریک ترا شیده گذارند و یا بریسمان ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مرة بعد اخری یعني هر مرتبه آنچه از شیرهٔ آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در ان قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر گردد آنرا بکوملیمانی و بفارسي نبات نامند و اگر در تصفیهٔ آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبخ و جوش دیگر چرک و کف بر سر نیاورد و در قالب شیشه ریزند آنرا نبات قراری و صنجوری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بر ان کف شیر یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ زنند و بکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بریسمان کشند آن را قانیذ خزائنی و صنجوری گویند و اگر آنرا بکفچه و یا بچوبی خوب برهم زنند که کف برآورد و آنرا بر روی پارچهٔ کرباس پاکی انداخته نرم کرده و یا بر روی بوریای تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آنرا قانید و بهندی بتاسه نامند و اگر بر ان کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از سیمچون سازی برهم زنند که خوب سفید گردد و از آتش برگرفته آنرا اقراص و یا قلمهای باریک سازند و مقدار بند انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد و بسته گردد آنرا قانیذ و نیز بفارسي شکر چیز نامند و اگر آنرا بعد از تصفیه بنحو مذکور و قریب انعقاد بر دارند و بدست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند در حین کشیدن هر دفعه بخشتهٔ پاکیزه و یا بر آن چوبی بزنند تا خوب سفید گردد پس اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بر ان کنجد مقشر بریان کرده بیاشند آنرا ناطف سمسمی و بفارسي حلوای کنجد و بهندی ریوری خوانند و اگر در ان مغز بادام و پسته و یا گردکان بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و اگر آنرا مانند کوسوبا قند بفارسي کمک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی شکنندگی آن و اگر در تصفیهٔ شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از ان سوراخ تراوش نماید آنرا قانید صنجری و بفارسي قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که دراز و دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا

قلم نامند واکر آن قند را با صاف نمایند و بعد متور با زمنعقد سازند در ان قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا ابلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند دانهٔ تکرک نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه در شهد در ان ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها نیز میسازند ولیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست

* طبیعت سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و علمائی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هرچند زیاده آنرا تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنین و هرچند شکر کهنه تر گردد بهتر میشود و بر یبوست آن می افزاید * افعال و خواص آن ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیهٔ مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیهٔ آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت بحة الصوت و تسکین قولنج ریحی و مثل آن روغن گاو یعنی دو اوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف و معدهٔ جوف و تنقیهٔ زنان نفساء و جهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روزی بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بعد ساعت در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب گرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازالهٔ سرفه و آشامیدن جلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه و بعد متور جلاب آن مطیب بگلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیم گرم جهت اغذیهٔ مرضی در ابتدا بقدر حاجت هرگاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کرهٔ تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سفیده و حک و خاریدن اجفان بنبات و قلم دمشقی و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مرواریدو مرکین موش جهت ملاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و مندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار و تقریب العهد ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازهٔ صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سدهٔ مصفاة بغایت مؤثر اما مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در محرورین هنگام غلبهٔ بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنهٔ آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انارین و سفرجل رطبا شیر و کاهو و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا گزانگبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا ده درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و منتصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرود المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازهٔ نیشکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه اکثار آن و مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کنندهٔ ثقل آسانی و بالای طعام مولد

بلغم و نفخ و قراقر و تقو ع آن در گلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آنرا اندک جوش خفیفی داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفهٔ بارد و تصفیهٔ صوت و صمغیکه مانند نمک بر نیشکر ظاهر میگردد جهت جلای باصره نافع

سکر العشر

* سکر العشر * عشر بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و راء مهمله بفارسی خرک و بهندی آک نامند * ماهیت آن شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میگردد شبیه بقطعهای نمک سفید و آنرا یمانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند و ثمر آن که مسمی بخرقع است بهترین آن یمانی است که اولا ذایقهٔ آن شیرین باقبض باشد پس احساس بتلخی شود و شبه نمود و کسیکه آنرا شکر تیغال دانسته و قوت آن تا بیست سال باقی میماند * طبیعت آن گرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و بعضی معتدل مائل بحرارت و حجازی آن گرم تر از یمانی * افعال و خواص اقسام آن مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفهٔ بارد و قرحهٔ شش و درد سینه و جگر و معده و گرده و مثانه نافع و معطش نیست مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه حلاوت آن کم است و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاوندی و مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یکماه با آب نیمگرم جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره و جلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که کیموس بن ماهس گوید که سکر العشر یکه از درخت نوع عشریکه برگ آن شبیه ببرگ گزو گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مائل بسرخی است میگرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از ان در سه روز قاتل بوده و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر از بن جهت میشد * مؤلف گوید بالفعل سکر العشر وجودند ارد و از ان بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

سکرجه

* سکرجه * بفتح سین و فتح کاف و سکون را و فتح جیم و ها * ماهیت آن امین الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ مورد و در وسط آن خالی شبیه بچشم و بحر العالم کبیر شباهتی دارد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حب الشوک دانسته *

سکوه

* سکوه * بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها * ماهیت آن نام درختی است که در بلاد هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و بسیار عظیم و بلند میگردد و چوب آنرا در ان بلاد در عمارات بکار میبرند و میگویند که درخت آن چون کهنه شود پوست آنرا از ان جدا کنند و در زیر پوست آن رال که آنرا فیقهر و تنقهر نیز نامند بر میآید چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست درخت کهنهٔ کافور و در جوف درخت آن نیز در حین بریدن و تخته کردن بر می آید

* فصل السین مع اللام *

سلاجیت

* سلاجیت * بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه لغت هندی است * ماهیت آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند و دکهن و صوبهٔ بهار و غیرها از شکافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده بر میآید و منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه کمرنگ ناصاف و خالص و غیر خالص و خالص آن چنان است که مذکور شد و غیر خالص آن آنست که میگویند نوع میمون که روی آن سیاه و دم دراز که بهندی آنرا لنگور و هنومان نیز نامند آنرا مینخورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و برسنگها نجاست میکند آنرا اناهقول ان بر داشته بجای سلاجیت خالص

میفروشند • طبیعت آن گرم وخشک • افعال وخواص آن با تریاقیت وجهت دفع فساد اخلاط خصوص خون وبلغم وضیق النفس ودق شیخوخت وبواسیر بادی وخونی وجریان منی وسیلان بول وضعف باه وتفتیت سنگ مثانه و استسقا وزردی بدن وجذام واورام وتقویت باه وجمیع اعضا وقوی وارواح ودفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند

• سلاجه • بضم سین وفتح لام والف وفتح جا مهمله وها وبفتح سین نیز گفته اند • ماهیت آن بول بز کوهی است که در کوه مسمی بسلاجه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها میکند ومنجمد میگردد وآن سیاه ومانند قیر میباشد ودر ولایت دیلم شوره ازان ترتیب میدهند وبسیار قویتر از باروداست • طبیعت آن درآخر دوم گرم وخشک • افعال وخواص آن مسهل اخلاط سوخته وآشامیدن یک درم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد وطلای آن جهت کشودن اورام ودمل ورفع آثار جلد مؤثر ومستعمل صاف کردهٔ سفید آن وطریقهٔ تصفیهٔ آن در مقل مذکور شد وغیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است

• سلت • بضم سین وسکون لام وتاء مثناة فوقانیه وبکسر سین نیز آمده • بفارسی جو برهنه وبزابلی جوگندم وبهندی آت جو بمد الف وکسر تاء مثناة فوقانیه وفتح جیم و وا ونامند • ماهیت آن نوعی از جواست وکوچکتر ازان ومتوسط میان جو وگندم ومانند گندم مقشر میگردد وسرخ وسفید میباشد وگیاه آن یکساق باریک دارد ومضر در وا نیست مانند گندم که مصر است • طبیعت آن گرم وخشک وگفته اند که در اول گرم ودر دوم تر است • افعال وخواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن ومولد پیه گرده وحریرهٔ آن با روغن زیتون ویا کرهٔ بسیار جهت مالیخولیا ومدیان وتنقیهٔ سینه وگرده ومثانه ورفع سرفهٔ شدید ونان گرم آن ملین طبع بعسر ومولد خلط صالح وچون یکروز بر آن بگذرد دیر هضم ومولد نفخ وریح میگردد ومضر معده • مصلح آن رازیانه وچربیها وشیرینیها وضماد آن محلل اورام ورادع طحال وکلف ونمش وجلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر وشستن بشره با آب طبیخ آن منقی آن است

• سلخ الحیه • بفتح سین وسکون لام وخا بفارسی پوست مار وبهندی سانپ کی کنچلی نامند • ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار میاندازد وبهترین آن پوست مار نر است وآن غلیظتر میباشد ومایل بزردی وبراق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است • طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم ودر سموم بعضی خشک گفته اند • افعال و خواص آن خوردن یک درم ریزه کردهٔ آن باده درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر خاکستر گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری وباطنی مجرب دانسته اند وبدستور یک درم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثآلیل وسقوط آن مؤثر وبا زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر ومضمضه بسرکهٔ که دران جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطور روغن زیتونی که دران جوشانیده ویا در آفتاب مدتی گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن ورفع سیلان مواد آن وجهت جرب ودمعه واسترخای اجفان و انتشار احداب وسلاق وتقویت وحدت باصره وشقاق مقعد وبدستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش ومضمضهٔ آن جهت تسکین درد دندان وهمچنین مضمضهٔ مطبوخ آن با برگ کبر وقیروطی مصنوع از روغن زیتونیکه دران جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب ومقعد وضماد سوختهٔ آن با نوشادر جهت بهق وبرص ورفع آثار جلد وطلای سوختهٔ آن با روغن زیتون ویا شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب وبخور آن جهت گریزانیدن هوام و

اخراج جنین میت ومشیمه درساعت ومجفف قروح رطبه وبالخاصیة بستن آن بر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت وخوردن آن مظلم بصر وباعث تقشر جلد شبیه بپوست مار ومصلح آن کشنیز ومقدار شربت آن تا یک درم است

• سلحفاة • بضم سین وفتح لام وسکون حا مهمله وفتح فا والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف وسنگ پشت وبشیرازی لاک پشت وبترکی تسباغه وبهندی کچهوا نامند وبزرگ نهری را در بغداد ونواح آن رقا گویند • ماهیت آن حیوانی است معروف بری وبحری ونهری میباشد • طبیعت بحری ونهری آن در دوم گرم ودر اول تر وبری آن گرم وخشک • افعال وخواص آن مقوی باه وکمر وکباب آن حابس حیض وباجندبیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه والتیام فتق قریب العهد وآشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب ویکدانک انفحهٔ ارنب ونیم درم زیرهٔ کرمانی سفید در هر ماه جهت گزیدن هوام خصوص ضفدع اجامی که بیونانی قوروتورقس نامند نافع وضماد آن محلل اورام وخون بری آن شربا جهت صرع وتشنج نافع وچون آنرا با آرد جو وعسل حب سازند بقدر فلفلی وصبح وشام یکحب ناشتا فروبرند جهت صرع بیعدیل وطلای آن بر درد جهت ویا جهت درد مفاصل ونقرس بانکرار عمل نافع واحتقان بدان با جندبیدستر جهت تشنج مفید وطلای زهرهٔ آن جهت تحلیل وخوانیق وقروح خبیثهٔ دهان اطفال ومالیدن آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن وقطور آن در بینی جهت صرع واکتحال زهرهٔ مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم وبیاض و دمعه نافع وچون بشکافند شکم بری را وآنچه در شکم آنست برآورند بعد ذبح وبسوزانند تا سفید گردد وبا روغن گاو مالیده بر پارچهٔ کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیهٔ چرک والتحام ومنع آن از عود بیعدیل وجهت زوال زخمهای دیگر وسوختگی آتش نافع وبیضهٔ آن بقدر فلفلی با حریره های موافق جهت قطع سرفهٔ مزمن اطفال وطلای آن باسشروزن آن رازیانه جهت ورم انثیان بیعدیل وبا شیر مرضعهٔ جهت دردها وباد خصیه اطفال وبدستور چون در روغن بجوشانند وطلا کنند وپیه آن جهت تشنج وکزاز وجلوس در طبیخ سلحفاة وبدستور طبیخ زهرهٔ آن جهت خناق اطفال وگوشت آن نیز جهت تشنج وکزاز وتقویت ظهر وبدن وباه وانعاظ وزیادتی منی وضماد کاسهٔ سوختهٔ آن با روغن گل ور روغن تخم مرغ وروغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب وطلای سوختهٔ مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو وغیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر وبا سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد وسائر اعضا خصوص شقاق پاها وذرور آن جهت زخمهای عسرة العلاج واگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند وبا عسل بسرشند وصبح تا شام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که گرفتگی نفس وبرآمدن زبان است از شدت تعب وجهت سل وربو نافع واکتحال استخوان نرم سائیدهٔ خام ویا سوختهٔ آن جهت کور نمودن مو که خواهند کور نمایند بدون الم نافع وخون نوع بحری آن جهت رفع سموم شربا وبخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تبها ومنع سحر وآب بر سر ریختن از کاسهٔ فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند وگویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از ان مکان میکند ومجرب مضر امعا مصلح آن عسل مقدار شربت از سوختهٔ آن یک درم واز تخم آن یک قیراط واز خون آن سه قیراط است

• سلدالیون • بفتح سین وسکون لام وفتح دال مهمله والف وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت نبطی است ودر مصر صدیان نامند • ماهیت آن درختی است قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس در خرابها وبلندی درخت آن تا سه گز وبرگ آن شبیه ببرگ درخت غرب وسرخ رنگ وگل آن سرخ وتخم شبیه بشاهدانه وباشیرینی وقبض

* طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وتخم آن جهت تنقیهٔ قصبهٔ ریه وتصفیهٔ صوت ورفع خشونت آن وجهت رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است وطول برگ آن محلل اورام *

* سلق * بکسر سین وسکون لام وقاف بفارسی چغندر نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره وشیرین وبرگ آن پهن تر وآنرا سلق اسود نامند ودوم گلابی رنگ مائل بزردی وشیرینی این کمتر وبرگ آن ریزه نازک زرد رنگ وساق این باریک فی الجمله شبیه با سفناج واین را سلق ابیض گویند بهترین آن شیرین پیر پختهٔ آن است ومفید آن در سدد وبهتر از سرخ آن * سلق

* طبیعت آن مرکب القوی با حرارت در اول ویبوست ویورقیت وقوت قابضه ورطوبت مائیه فضلیه وسیاه آن با قوت قابضه ومفید آن با جالیه ومحلله * افعال وخواص آن جالی ومحلل ومفتح ومقطع بلغم ومبرد ومطفی وجرم آن حابس طبع وقلیل الغذا ونفاخ وتلیین ومائیت آن زیاده وبهترین اجزای آن آب برگ آن است وماقهای برگ آن بهتر از بیخ آن واز طعم بورقیت آن زائل میکرده وخوردن پختهٔ آن بطریق تغذی جهت رعشه وتحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد وبامرکه وخردل جهت تفتیح سده ملحال وتحلیل ورم آن مؤثر وجهت درد گرده ومثانه وامراض مقعده وآب برگ آن با ادویهٔ مسهله معین بر اخراج بلغم وجهت اوجاع مفاصل ونقرس نافع وسعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیهٔ فضول دماغی وبا زهره کلنگ جهت لقوه وصداع وشقیقه ورعشه ودرد دندان وحمره عین حادث از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع وبد متور آب برگ آن وقطور نیم گرم آن با روغن بادام وبا عسل جهت درد گوش وغسول ونطول طبیخ برگ وبیخ آن جهت خراز ونخالهٔ سر وقمل وصیبان که بفارسی رشک نامند واوجاع مفاصل ونقرس مفید وضماد آب برگ نیمگرم آن با بورهٔ ارمنی جهت رفع بهق وداء الثعلب وتصبغ پشت پا واستسقا وسائر اورام خصوص مفید آن وحقنه با آب آن وبا آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل وحجی وبواسیر مقعده وکف اغتن دست وپاد ر آب مطبوخ برگ آن نیم گرم مکرر وبا ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب وطلای برگ پختهٔ آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش وآب جوش وحمره که باد سرخ نامند وقیروطی معمول از آب برگ کوبیدهٔ آن جهت تسکین اوجاع اورام ورفع کلف وضماد برگ خام آن جهت بهق وداء الثعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وبا عسل جهت قوباء وثآلیل وبا حنا جهت رویانیدن موی وتکوئی آن وبا روغن بادام جهت تلیین اورام وخوردن آن با خردل وآبکامه مسکن قولنج ورياح غليظه مضر معده وآکثار آن مغثی ومحرق خون ومورث قولنج ومغص ومصلح آن پختن آن با عدس است واستعمال خردل وآبکامه ویا آب غوره ویا شراب اترج وگویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا خمر کرد الا بعد از چهار ساعت ودر خمر سرکه بعد از دو ساعت

* سلوی * بفتح سین وسکون لام وفتح واو ویا آخر حروف بهندی لواگویند * ماهیت آن اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته اند وبعضی غیر آن گفته که از طیور آبی است ودر کنار آبها میباشد رنگ پر وبال آن اندک شباهتی بسمانی دارد وپاهای آن دراز تر از سمانی است وحکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهر اکه آنچه را بترکی بلوه ودر تنکابن لمه بال نامند عبارت از ان باشد چه آن از جنس سمانی است که بترکی بیلدرچین گویند ودر مکان بی آب نمیباشد واز کثرت باران بسیار واز عدم باران کم میباشد * طبیعت آن گرم وخشک گرمی آن زیاده از خشکی * افعال وخواص آن بهترین از طیور آبی است وسریع الانحدار از معده ومحرک باه ومورث تشنگی ومحرک حکه وبثور * سلوی

اکثار آن مکرب ومصلح آن طبخ آن با حموضات وادهان پختهٔ آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با سهولت وبطئ النزول است از معده ودر هند چهار قسم میشود وهر یک بنامی مشهور ویکی را پتیل بفتح باء عجمی وسکون نون وضم سین مهمله ولام ودوم را کورک بفتح کاف وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون کاف وسوم را پوندک بضم باء فارسی وسکون واو مجهول وخفای نون وفتح دال مهمله هندی وسکون کاف وچهارم را دربهر بفتح دال وسکون راء مهملتین وفتح باء موحده وخفای ها وسکون راء مهمله نامند وبزعم اطبای اهل هند اول گرم وتر است ودافع سوداو مانع فساد آن ودوم خشک وسوم سرد وقلیل الغذا ودیرهضم وچهارم سرد وتر ودافع امراض حادث از خون فاسد ودر سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف است ودر کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است

* سلیخه * بفتح سین وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح خاء معجمه وما بیوتالی اهلیوس وبهندی تج نامند * سلیخه

* ماهیت آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ ومنبت آن هند وعمان است وبرگ آن شبیه ببرگ سوسن کبود وساق آن غلیظ وپوست آن معطر وهفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ وخوشبو دوم سرخ برنگ بیخ مرجان وصلابتی وخوشبو سوم سفید مائل بزردی وبی رائحه چهارم مابین سرخی وسیاهی ورقیق پنجم رقیق کبود ودر خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط وغیر براق هفتم رقیق وسیاه رسیاه وبدبو وگویند از درخت دارچینی بهم میرسد وآن مستحیل بدارچینی میشود وآنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است وآن پوست درخت نوعی دارچینی است که در غیر سیلان ولواح قریب بدان بهم میرسد وهرچند دورتر میشود از سیلان زبونتر وکم بوتر بلکه مائل ببدبوئی میشود ودر دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد وبهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم املس آن است که با تموضت باشد وزبان را بگزد وتلخ وکریه الرائحه نباشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک ودر سوم نیز گفته اند وقوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال وخواص آن ملطف ومسخن ومنضج ومحلل ریاح واورام باردهٔ احشا ومقطع اخلاط ومقوی اعضا ومعده وکبد ومدر بول وحیض وفضلات ومخرج جنین وحصاة وجهت حدت بصر وتقویت آن اکتحالا وجهت منع نزلات وزکام وسوفه وربو ودرد حجاب ومعده ورحم وتنقیهٔ رحم ورياح آن وتهیای توبه ودفع سمیت ادویهٔ سمیه وزهر افعی وجهت خوشبوئی رحم شربا وضمادا وبخورا وفرزجة نافع وضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات وصداع بارد وبا اصل السوس وادویهٔ صدریهٔ سمیه جهت امراض صدریهٔ مذکوره واخراج بلغم وچرک از ان وبد متور بخور آن با عسل جهت بثور لبنیه وجلوس در طبیخ آن وبد متور بخور آن جهت تضییق وانضمام فم رحم مؤثر ومقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی وقرفة الطیب مضر کرده مصلح آن کثیرا ومضرا امعا ومصلح آن آب سپستان وکثیرا است

* سلیمانی * بضم سین وفتح لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر نون ویاء نسبت وسلمانی نیز آمده وبفارسی دار شکنه ودر مصر دواء الشعث وبهندی کسنا لکه وراستینا نیز نامند * ماهیت آن چیزی است مصنوع از زیبق وسم الفار که زیبق یکرطل وسم الفار که رهج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازهٔ سفید سنگین آن است * طبیعت آن در چهارم گرم وخشک وسم قاتل * افعال وخواص آن داخل مراهم میشایند ودافع گوشت زائد است وخوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده واسراق دسمه وقی کردن پی در پی * سلیمانی

تا صحت یابد و از علامات کسیکه آنرا خورده باشد دوران سر و غما و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوات آن مانند اعراض و مداوات زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است

* فصل السین مع المیم *

[سماق] * سماق * بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا اصاقیل و طمطم و تمتم نیز و بهندی تترک و تماتیر و تنزیک نیز و یونانیان و عرب آنرا درد باغت جلود مستعمل دارند و لهذا آنرا سماق الدباغین نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و بهم توازان و در خوشه مانند خوشهٔ حبة الخضراء و بر بالای آن پوستی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آن است که کرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگ تر از ان و برک آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سردسیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پر کرد و ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت برک آن کمتر از دانهٔ آن * افعال و خواص آن قابض و رادع و مقوی معده و دماغ و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و دافع قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و ذو سنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن مائیدهٔ آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فرق و تحت و نیم کوفتهٔ آن با زیره یا آب سرد جهت قی عنیف و کسیکه همیشه قی کند و طعام در معده اونماند مجرب و مصلح اشتهای طعام محرور المزاج و با زردهٔ تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال و لحومی و با زردهٔ تخم مرغیکه در ان پخته شود نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و لیکن قوت کم و عادیه و حدت صفراوی آن ضعیفتر است مضر معده و جکر بارد مصلح آن مصطکی و انیسون و طبیخ آن با بادنجان مقدار شربت آن پنج درم بدل آن سرکه و اقاقیا است و سفوف کرد بکه بروی آن است که آنرا ترابسماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضهٔ نقوع سماق در آب و چون کرد آنرا پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کثیرا و چون یک اوقیهٔ آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه را بدان ترکرده بر چشم اندازند و تکمید بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف و جرب و جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در ان و قطور آن در کوش جهت منع سیلان چرک از ان و بروز آبله در ان و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و سقطه و وثی و ضماد آن با آب جهت منع ورم تحف و ماثر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و با زکال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برک و چوب و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و بجهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و ماثر اورام و نمله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و کلف و داخس و نزف رحم نافع و طبیخ برک آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا و ذو سنطاریا و حصی مفید و چون برک آنرا مهرا پخته آب آنرا کرفته منعقد سازند در ردع و قبر بد خصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن

با آب بارتنک جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قضیب جهت سلس البول و استرخای اعضا و ضماد برک آن بر معدهٔ اطفال رافع اسهال و مقوی احشا و کویند که از خواص آن است که چون در صوفی سرخ رنگ بندند و در موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید اللبس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت حدت بصر و امراض جفن و التصاق جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده و کذاشتن بران مفید و جوارش سماق و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد

* سماق الدباغین * کفته اند مازوی ریزه دانهٔ کوهی است و جمعی برک سماق دانسته اند و دباغان بآن جلود رقیقه را دباغت مینمایند * طبیعت آن بسیار بارد و قابض است * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند سماق است و قبض این بیشتر

[سمانی] * سمانی * بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در ماژندران و رده و رد بلم و شم بضم را و و شین معجمه و میم و بعربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه کفته اند که چون آواز رعد بشنود میمیرد و اصلی ندارد و کویند غذای آن اکثر خراق است و اصلی ندارد و خائف و جبون ترین طیور است و بهندی آنرا بتیر نامند * ماهیت آن از طیور معروفه و غیر ماوی است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ و آنرا بهندی کهاکس و کرچه کویند و دوم از ان کوچک و آنرا الوه و سوم از ان کوچکتر و زرد و کردن آن طوقی سیاه و منقط بنقطهای سفید و این را بهندی چنک و کود و چهارم از همه کوچکتر و رنک آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی تورة نامند * طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن کوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کنندهٔ بشره و مدر بول و مفتت حصاة و جهت وجع مفاصل بارد نافع و بالخاصیة مورث رقت قلب خصوصا دل آن و سبعی و مصلح آن با زنان و پختهٔ آن بهتر از کباب آن است و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب شیرین و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن و با روغن بادام و با روغنهای دیکر و آب انار ترش بطانیدن شیرین کرده خوردن و خوردن بیضهٔ آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و ضماد شق کردهٔ آن جاذب سم هوام و لعوق زهرهٔ آن بقدر حبهٔ با عسل هر روز جهت صرع بیعدیل و قطور خون آن در کوش جهت تسکین درد آن و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرکین آن جهت کلف و نمش و بخور پر آن رافع تبها است و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که یکعدد آنرا بتمامی چون مشوی نمایند که چیزی از ان طرح نشود تناول آن باعث شفای سک دیوانه کزیده می شود

[سمسم] * سمسم * بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکنجد و سین است بلغت حبشه جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تاء مثناة فوقانیه نامند * ماهیت آن معروف است و بهترین آن سفید تازهٔ چرب بالیدهٔ آن است قوت آن تا ده سال باقی میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از ان حلوا میسازند و روغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی نیز داخل میکنند زود متغیر و متکرج و فاسد نمیکردد بسبب لزوجت و غلظتیکه دارد و بزر روغن تا کرفتهٔ آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر و مقشر آن زودتر فاسد میکردد * طبیعت آن در آخر اول کرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم کرم و تر نیز کفته اند * افعال و خواص آن مغری و مفتح و صالح الکیموس قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق

بسبب غروبتی که دارد ومصلح اخلاط سوخته ومواد سوداویه وملین امعا ومقعده ومحلل اورام حاره وآشامیدن آن
با شراب جهت گزیدن عقرب وافعی وباهموزن آن شکر وخشخاش ونصف آن مغز بادام مقشر وعشر آن بیخ ابیض که
هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن وتقویت باه مجرب ومولد پیه کرده وشیرهٔ
گویند؛ آن بانبات جهت رفع سوزش معده ومرض وترش شدن رطوبت معدهٔ سوداوی وحرقت ولذع ادویهٔ مشروبه وخلط
حاد وشرب شراب وجهت تلیین معده وامعا ودفع سنگ کرده بشرط مداومت بران مدتی نافع وخوردن دودرم
آن با یکدرم کوددان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب وآشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض ومسقط جنین و
چون ده اوقیهٔ آب طبیخ آنرا با شراب ونقیع مویز یک اوقیه ونیم روغن کنجد ونیم اوقیه الیمون ناشتا بنوشند جهت رفع
خارش دموی وبلغمی ودرشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبافانیذ انفع وبدستور با نقیع صبر وزبیب ولعوق آن جهت
سرفه وامراض سینه وقروح شش نافع وبا بزرکتان جهت تقویت باه وازدیاد منی وآشامیدن سائیدهٔ آن با غراب جهت
رفع قولنج وقولون وگزیدن مارشاخدار المضار بطی الهضم ومصلح آن بریان نمودن وبا عسل وبا مری خوردن
باعث سرعت انحدار آن است وبدستور با قشر آن ومورث بدبوئی دهان خصوص که ازان دربین دندانها بماند ومصدع
ومصلح آن عسل مقدار شربت آن پنجدرم بدل آن تخم کتان وضماد آن محلل اورام وملین جلد بدن ورافع آثار سیاهی
وزخم اخضر ومطهر عصب وقولنج وقولون وگزیدن مارشاخدار وسوختگی آتش وبعد سوختگی بزودی مانع آبله وتسکین
وجع والم آن ونطول آب برگ آن باعث درازی موی وسیاهی آن ورافع جوش سوداوی مرو وضماد مطبوخ آن با شراب
جهت تحلیل ورم چشم وضربان آن نافع وبیخ آنرا چون درآب بجوشانند وسر وموی را بآن بشویند باعث درازی وسیاهی
موی ورافع نموست وابریهٔ آن است وروغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حای
مهمله وتشدید لام ولزوجت این زیاده است واگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر وچون آنرا نرم بکوبند
وبا آب بدست خوب بزنند تا گرم شود وروغن آن جدا گردد برداراند وطوبت آن غالب را انچه سائیده در آب جوش دهند
تا روغن حاصل گردد آنرا طحینه نامند وسائید؛ وبا کوبید؛ آن رابدون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی ارده
گویند ودرحرف الراءمذکور شد ❁ طبیعت روغن ان دردرم گرم وتر وتامدت حال قوت آن باقی میماند ❁ افعال وخواص
روغن ان آشامیدن آن بادویهٔ مناسبه مفتح وملین ومرطب ومسمن ورافع احتراقات حادث از خلط حاد وضیق النفس
وسعال یابس وقرحهٔ ریه وتشنج یابس قویتر از کنجد ودرحرقة البول مانند کنجد ودرمزورهای مرضی بعد از دهن لوز
فستق نافع ترین ادهان وقطور جوشانید؛ آن با فلفل مدید ومصطکی جهت گشودن سده؛ گوش وطلای آن با سفیدهٔ تخم
مرغ جهت تحلیل صلابات واورام چشم وغیرآن وبا روغن زیتون وزرد؛ تخم مرغ جهت رفع ورم چشم وبا بزرقطونا
جهت خشونت وخارش بدن وسوختگی آتش وجراحتیکه از نوره بهم رسید اباشد ومالیدن فیروطی آن برصورت جهت
نیکوئی وصفا وبراقی ونرمی آن مفید وبدستور از کنجد وجلوس دران جهت اکثر امراض یبسی مانند تشنج وغیرآن وهمچنین
تدهین بدان مکرر اندا ختن پارچهٔ ترکرده بدان برعضو یا اعضا وبدستور تدهین آن جهت زخم جدری وسوختگی آتش
نافع مضر سوداوی مزاج وبطی الهضم ومرخی معده ومفسد دماغ ضعیف وقریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن
با پیاز ویا با اندک خمیر وآشامیدن آن با آب لیمو وآبکامه وامثال آن ویابعد ازان مقدار شربت آن تا دودرم بدل آن روغن

بادام شیرین است وجوارش هاضم وحلوا ومعجون آن درقرابادین مذکور شد وعصارهٔ نبات آن جهت ازالهٔ ابریه موثر است
❁ سقمقوطن ❁ بفتح سین وسکون میم وضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله مشاله ونون ❁ درماهیت ان اختلاف است
بعضی حی العالم دانسته ونچنین است وبعضی ادی وغیرآن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی است ودونوع میباشد صخری
وسهلی صخری آن درسنگلاخها میروید وشاخها وبرگهای آن شبیه بشبم است وصلب وخشک وخوشبو وطعم آن با حلاوت
وبرگ آن باریک شبیه ببرگ زیانه وسرهای شاخ آن کوچک مانند سرشاخهای حاشا وبیخ آن طولانی بقطر انگشتی وبنفش
ومستعمل برگ وسرهای شاخ آن است ❁ طبیعت ان ظاهرالحرارت با قوت قابضه ❁ افعال وخواص ان دوائی است
شریف نافع جهت امراض ظاهره وباطنه ومحلل ومفتح وجامع ومصلب اعضا وقابض ومنقی زخمها ازفضول وچرک منجمد دران
ومضغ آن مسکن عطش حادث ازجفاف وازین معنا فعال بقوت ظاهرهٔ آن است وآشامیدن آن با سرکه وعسل ویا سکنجبین
سهلی جهت فسخ عضل وعصب ومطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا ونزف الدم زنان حائض وغیرآن وجهت وجع
گرده وبا شراب جهت نزف الدم وقرحهٔ امعا ویا سکنجبین جهت شدخ عضل ویا آب مورد ویا آب مداب ویا شراب عفص
جهت قبالالامعا وضماد آن جهت فتق وچون با گوشت طبخ نمایند بزودی گوشت پخته وسهرا وسریع الانحلال گردد
مقدار شربت آن از یکدرم تا پنجدرم وسرکا اراده؛ اکثار آن نمایند بهتر آن است که تکرار استعمال آن نمایند نه
آنکه مقدار وزن آنرا بیفزایند دراکثر مواضع ❁ واما سقمقوطن سهلی نباتی است شاخدار وپراکنده وخشک وزغبدار
وبلندی آن تا دوذرع وبرگ آن باریک طولانی ومزغب ونزدیک بیکدیگر شبیه بزبان گاو ودرمابین برگها برگهای کوچک
چسپیده ببرگ بزرگ آن وگل آن زرد وچون دست ببرگ وساق آن برمالند خارش آورد ودورنگ ظاهر ریشهٔ آن سیاه وباطن
آن سفید وبالزوجت وبی شیرینی وبی عطریت بخلاف اول ومنبت این غیرسنگلاخها ومستعمل ریشهٔ آن است ❁ طبیعت
ان قریب بمعتدل وازان درگرمی ضعیف تر ورطوبت فضلیهٔ این زیاده ولهذا بسیار مهیج باه وامنعظا است ودودرم آن
با شراب جهت نفث الدم از سینه وشدخ وقطع عضل وضماد آن جهت التصاق جراحت تازه واورام مقعده نافع وچون
باگوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند
❁ سمك ❁ بفتح سین ومیم وکاف بفارسی ماهی وبترکی بالغ وبهندی مچهلی بفتح میم وسکون جیم فارسی وخفای هاو
کسر لام وبا وشبوط را بهندی رهو وزضراحی را موی مچهلی نامند ❁ ماهیت ان حیوان آبی است که تعیش آن
بدون آب نباشد وگاه برانچه بدون آب تعیش مینمایند مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند مجازا وآنرا انواع بسیار است
بعضی را نامی مخصوص واکثربرا نیست وتعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیداند ودر حدیث نبوی صلی الله علیه
وآله وارد است که حق سبحانه وتعالی خلق کرد هزار قسم ازدابه را نه صد قسم آبی ویکصد قسم بری وبهترین همه ماهی
رضراحی است وما زنی وهوامی منجری لطیف دیکرکه در آبهای شیرین سنگ خوشگوار که سرچشمهٔ آن بعید وبرروی
سنگ وسنگ ریزه که صخره نامند ویا رمل گذرد وهمیشه جاری ومکشوف باشد ویا دبران بوزد نکون یابد ومقدار آن
دربزرکی وکوچکی متوسط وسریع الحرکه وفلس آن بسیار وا ستخوان آن بزرگ وخار آن کم باشد وسهوکت بسیار
نداشته باشد وپشت آن منقط بسیاهی با خطوط سیاه ومائل بسبزی وشکم آن سفید ودرهمان روز صید شده باشد وشبیه مانند؛
آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف ونازک است زود فاسد میگردد مگر آنکه آنرا اندک سود نمایند وبعد از رضراحی

ماهي شبوط ومازني وامثال اينها است وماهي درياى شوركه درلجه وياسواحلى كه زمين آن سنكستان باشد بهتروناز كتر ولذيذتر از آب شيرين است واز اقسام آن ماهي حلوا وماهي آبنوس كه درنواح جيلان بهم ميرسد وشاه ماهي كه در بحيرهٔ طبرستان صيد ميكنند ودرولايت ايران قزل آلا كه منقط بسرخي است وراملف كه پشت آن سبز وشكم آن سفيد ودرهند ماهي روهو ودربنكاله هلسه وليكن هلسه بسيار چرب وكوشت آن نازك وكرم وباسهوكت بسيار است امثال اين وامثال اينها وبالجمله درهرديار ومكان وبلد كه دران چشمه ويانهرويا برساحل دريائى واقع است نوع ماهي خوب ميشود وبهترين ازانواع ديكود رهمانجا وهمچنين بحسب اهويه وفصول واراضي نيزمختلف ميباشد درلطافت وكثافت ولذت وعدم آن وبدانكه بكبروعظم جثهٔ ماهي كه حيوان آبي است هيچ حيوان برى نميرسد وبدترين ماهيها ماهي تتوات وكودالها وچشمهاى كوچك وزمينهاى پست وآبهاى كثيف متعفن است كه جارى نباشد وهميشه استاده باشد وهمچنين ماهيهاى بسياربزرك ويابسيار كوچك وبيوخار * **طبيعت** مطلق آن سرد دراول وتردر دوم وبعضى كرم وترمانند كواسج وتمساح ومارماهي وجرى و اربيان كه بهندى جهينكا نامند وهلسه كه درهند وبنكاله بهم ميرسد وماهي نهرى آب شيرين سردترازماهي بحرى آب شوروتمك سودمرنوع كرم ومائل بيبوست است خصوص قديد كهنهٔ نمك سود كه كرم وخشك است * **افعال وخواص** ان كباب بآتش بريان كردهٔ تازهٔ آن بهتر از درروغن بريان كردهٔ آن وسريع الهضم وصالح الكيموس ومرطب ومسمن ومولد منى وشير وپيه كرده ودر محرور ومبهي ومنعظ ومصلح اخلاط حاره وجهت تصفيه ونرمي قصبهٔ رئه وقرحهٔ آن وسل ودق وسعال يابس وضعف كبد وكردهٔ حارين ويرقان وزحير ومغص حار وكباب آن با آب غوره وسماق جهت اسهال مرارى ودموى مجرب ومطبوخ ماهي مازني بلمركه جهت صاحبان امراض حاره ومحرورالمزاجان وبابزرقطين جهت وهي يعني شدت حرارت وتسكين حدت آن وفساد دم احتراقي وخوردن ماهي تازهٔ بريان باپيازتازهٔ سبزوآشاميدن شراب معتدل بعد ازان مولد منى وانعاظ وآشاميدن مرقهٔ آن جهت زهرهاى مشروبه وملدوعه وضمادسمت بران جهت دفع زهرمارشاخدارومك ديوانهٔ كزيده وبهترين انحاى استعمال آن جهت ترطيب بدن بطريق اسفيداج وبعد ازان مشوى برطبق وبآتش بريان كردهٔ آن مبكتر بومعده ازانچه درروغن بريان كردهٔ آن وانچه درآرد ملتوت كرده بروغن بريان نموده باشند تشنكي بسيارآورد ودير ازمعده بكذرد وخوردن ماهي بسيار مى بانان وبعد ازان قى كردن بآب كرم وعسل وسكنجبين وآب مطبوخ ترب منقي فضول غليظه واخلاط فاسده است وجهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وبهق اسود وابيض ورفع اثار مجرب ومملح مضرمبرودين ومرطوبين ودماغ رطب وعصب ومعدهٔ بلغمي ومصلح آن پختن آن باروغن كاوويا روغن بادام وياكنجد وخوردن زنجبيل پرورده وصعتروعسل وكلقند سكرى كهنه ويا عسلي وآبكامه وادويهٔ حاره وزيرباجات ومحرورين راخوردن باسركه وسكنجبين بعد ازان وبالخاصيت مورث تشنكي ودافع آن سركه وآبكامه ودربعضى امزجه مملح آن موافق تروعطش آن كمترود ربعضى امزجه غيرمملح آن وآشاميدن آب بسيار بعد ازان بغايت مضربحديكه كويا آنرا زنده وخودرامرده كردانيدن است وباعث امراض مزمنه است واما شراب بعد ازان نعم النافع وقبل ازان باعث سدده بسبب نفوذ اجزاى غير منهضمهٔ آن بعروق وجلد وامراض رديه ازجرب وحكه وتوبا وامثال اينها وجمع آن باشير ويا بيضهٔ مرغ وياكوشت خصوص حيوانات برى بسيار مضرومحدث امراض مزمنه ونمك سود كه پانزده روز وزياده بران كذشته باشد مائل بكرمي وخشكي وقاطع بلغم ومورث اشتها وموافق مبرودين ومولد بلغم زجاجي ومالح ومورث خارش و

جرب وتوبا وتقشرجلد وبيدارى وامثال اينها وانچه مدتى بران كذشته باشد مسدد ومولد اخلاط فاسدهٔ سوداويهٔ سوخته ومصلح آن سركه وسكنجبين وآبكامه وقى فرمودن وخوردن مسهل وتنظيف بدن وقديد نمك سود آن كه سماريس نامند بدترين اقسام وكثيف ترين همه ومحلل بلغم غليظ ومقوى خمل معده ومورث امراض مذكوره ومضروسداومت آن باعث شكورى ومصلح آن انچه ذكريافت وخيسانيدن آن درسركه كفته اند جهت كزيدن عقرب وسك ديوانه نافع وماهي شور كه درسركه پرورده باشند سرد وخشك ومجفف ودبرهضم ومقوى ماسكه ومانع انصباب صفرا بمعده ومورث حكه وجرب و بثورسوداوى واغتسال عضو بآب ماهي شورنمك سود جهت قروح عفنه وجرب تازه مفيد وماهي تازه راكه بريان نمايند وبكذارند تامورد كردد خصوص كه يكشب بران بكذرد ويا زياده ودرجاى نمناك مانده باشد ردى وسمي ومداومت هرروزبدان باعث برص واستسقا ومحدث امراض نظرونديبرآن قى فرمودن ومسهل خوردن وماتركند ابيرفطرا است ودرمبرودين خوردن جوارشات حاره واشياى حارهٔ مذكوره ودرمحرورين سكنجبين حامض وسركه وآبكامه وكسى راكه ازخوردن ماهي غثيان عارض كردد بايد كه رب به بليمد وآشاميدن آب نقوع زيرهٔ كرماني بهتراست وجلوس درطبيخ آن جهت ابتداى قرحهٔ امعا وجذب مواد بظاهرجلد وتحقين بدان جهت عرق النسا مفيد وتخم آن درتقويت باه قوى الاثرومولد منى ومنعظ وجهت سرفه وزحير حارنافع وزهرهٔ آن خصوص ازشبوط كرم وخشك واكتحال آن جهت رفع بياض موثر وچون ماهي زنده راشق كنند وهمان قسم كرما كرم كه حركت داشته باشد برعضو ببندند جذب مواد وزجاج وخار وغيرها بظاهرجلد نمايد ودرد فع اختلاط ذهن صاحب سرسام واورام بيعد يد وضماد سرسوختهٔ نمك سود آن جهت ورم مقعده وشقاق آن وكزيدن عقرب وسك ديوانه كزيده وباروغنها ولعابها جهت ورم صلب لهاة وطلاى استخوان سوختهٔ آن جهت برص نافع وشستن ماهي بآب كرم ونمك نيكو ويا ماليدن كاه كل بدان وزمانى كذاشتن پس نيكو شستن باعث رفع سهوكت آن است وخوردن ماهي بدون آرد ونان باعث هضم آن است وبا آرد ونان بطئ الهضم

* **سكمهٔ رعاده** * بفتح را وعين مشدده والف وفتح دال مهمله وماماهيت وخواص آن در رعاده در حرف الراء مهمله مع العين مذكورشد وشنيده شده كه دردرياى مسمى ببحرابيض كه در هفتاد درجه عرض شمالي خط استوا وبطول يكصد وچهل درجه واقع است نوع ماهي بسياربزركي بقدريكصد وكسرى تادوصد ذراع درطول وبيست ذراع درعرض بهم ميرسد ودهن وبيني آن بر پشت وميان سروشانهٔ آن است ودرهنكام نفس كشيدن مانند فواره بسيار بزركى بقدرمناركوچكى آب ازبيني آن ميجهد ومردم آن بلد آنرا صيد مينمايند چون روغن بسيار دارد وتمام بدن آن كويا روغن منجمد است آنرا پارچه پارچه نموده درديكهاى بزرك برآتش روغن آن راكداخته درظرفهاى چوبي كه پيپ مينامند كرده باطراف ميبرند وخرج سوخت چراغ ومشعل تمام سال آن بلد ازهمان است ومغزسرآن سفيد پرده پرده نرم لطيف است آنراكداخته براى سلاطين آن بلد شمع ميسازند وروشني آن سفيد مائل بسبزى است وبدانكه بسبب سردى هوا سالى سه چهارماه زياده دران دريا وسواحل آن نميتوانند ماند ونيزشنيده شده كه قريب بميزان درسه روزى هواى بسيار سردى ميوزد واكرمردم بزودى خودرا ازان دريا بيرون نبرند والادرروزچهارم وپنجم آن ازطرف شمال امواج تختهاى يخ ميآيد ودست بدست تمام دريا يخ مى بندد بنحويكه مخلصي ازانجا مشكل وممتنع وهركه دران جا ماند هلاك ميكردد * **افعال وخواص** ان كوبند خوردن مغزسرآن جهت سل وقروح سينه وجرب آن نافع است

سمکة الصید

* سمکة الصید * بفتح صاد مهمله وسکون یا وفتح دال مهمله وسمیکة صیدا به تصغیر نیز آمده و آنرا سمکة برکه وسمکة ثول ویونانی سقیقس نامند * ماهیت آن ماهی است که در قریهٔ تبوک در چشمهٔ ثول بهم میرسد شبیه به زغهٔ کوچکی و سام ابرص وبا دست وپا ودم ومخلب وخمیدگی پای آن بطرف وحشی ران آن است وسر آن باریک ودراز وسر آن کوچک ودنبالهٔ آن دراز وزیر حنک اسفل آن با خط وخال وتا زنده است فرق میان نر وماده آن ظاهر میباشد وبعد مردن مخفی میگردد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود سمکهٔ تبوک نوشته وتبوک قریه است از شام قریب بصیدا وآن ماهی در آن قریه در چشمهٔ ثول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آن است ظاهر میشود نر وماده آن باهم جمع شده وبهمان هیات تانیمهٔ آذر ماه میمانند وسفاد آن مانند انسان است ودر آن هنگام که فصل ربیع است گاهی از بنا گوش آنها بر میآید وداخل آب میگردد مردم آنجا آنرا جمع میکنند ودر همان ایام آنرا صید میکنند زیرا که در ایام دیگر بدان دست نمییابند بسبب سرعت حرکت آن وچون صید نمودند بزودی آنرا اندک نمکسود مینمایند ونگاه میدارند تا فاسد نگردد *

* طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگف آن در سوم وهر دو با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مقدار یکحبه از کف آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت ویا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه ومنعظ گفته اند بحدی که بهلاکت میرسانند از شدت انعاظ و بمراتب قویتر از لحم آن است ونمکسود آن قویتر از غیر نمکسود آن وگویند قوت این بحدی است که هیچ چیز بدان نمیرسد وشرط خوردن آن آنست که لیمد رم آنرا سوده برخمر ابیض پاشیده بعد از طعام بنوشند وبخوابند قوت باه را بهیجان آورد وبسرعت انعاظ نماید وگویند که نر آن در ذکور وماده آن در اناث موثر است وبعضی گفته اند که مادهٔ آنرا خاصیتی نیست نه در اناث ونه در ذکور وانچه از ریگزارهای حوالی چشمهای صید اصید کنند غیر آن چشمهٔ مخصوصهٔ مفید وبهیات مذکوره نیست وآن خاصیت وا ثر ندارد وبعضی گویند که آن در رمل مانند آنکه ماهی در آب شنا وغوص مینماید میکند و از این جهت آنرا سمکة الرمل مینامند ونیز گفته اند که هر عضوی آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست وپای آن برای وجع پای وهمچنین واصلی ندارد *

سمن

* سمن * بفتح سین وسکون میم ونون بفارسی روغن وبهندی گهی بکسر کاف عجمی وبخفای ها وپانا مند وتازهٔ آنرا بعربی زبد بضم زای معجمه وسکون باء موحده ودال مهمله ودر حرف الزای مذکور شد * ماهیت آن معروف است دهنیتی است که از شیر حیوانات وپا ماست بعمل میآورند وبهترین آن روغن گاو وگوسفند وبز جوان فربه است وروغن گاو از همه الطف و روغن میش وگاومیش وخصوص جنگلی آن اغلظ از همه * طبیعت همه آن در آخر اول گرم وتر وهرچند کهنه گردد از رطوبت آن میکاهد ویبوست بهم میرساند وده ساله آن در اول خشک * افعال وخواص آن در افعال قویتر از زبد ومحلل ومفتح وباقوت تریاقیه ومقاوم سموم ومانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی قاتل گزیده بود وغیر روغن گاو کهنه حاضر نبود همانرا آشامید آفتی با ونرسید ویک اوقیهٔ آن با دو سکرجه که شصت درم است با آب انار جهت ذرب منطاریا نافع وملین جلد ومنقی بشره وفضول دماغی وسینه ومسمن بدن ورافع یبوست خیشوم وحلق وجهت سرفهٔ یابس ویرقان وطحال وحصاة نافع وآن گاه قبض مینماید وگاه لینت ولعوق آن نا شتا جهت سرفهٔ یابس مزمن وتلیین سینه خصوص با شکر وبادام تلخ ویک اوقیهٔ آن با نیم اوقیهٔ آن شکر جهت رفع عسر البول در حال مجرب وبا آب گرم خوردن وقی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه وافیون وبدهتوریا شیرگاو تازه دوشیده واکتحال آن با آب عنب

الثعلب جهت ضربان عین ورفع اورام آن وطلای آن بتنهائی جهت تلیین صلابت آن وبا زیت جهت جرب اجفان وبر اذن جهت اوجاع وسعوط آن جهت خناق وشقاق دواب وحقنهٔ آن با آب خاکستر جهت زحیر وقرحهٔ امعا وحمول آن با پیه مرغ جهت قرحهٔ رحم وتنقیهٔ آن وبر مقعد رافع شقاق وقاطع بواسیر ونزف الدم آن وتدهین گرم کرده وبا ریختن وچکانیدن آن بر موضع گزیدهٔ هزارپا وعقرب جراره وقملة النسر واکثر جانوران سمی مفید وبتجربه رسیده وقطور نیم گرم آن در گوش نیز جهت قتل واخراج انچه در گوش رفته باشد وطلای روغن حامض وروغن گاو کهنه وبا گوسفند کهنه با سورنجان جهت بواسیر مجرب وبتنهائی جهت جذام ومالیدن آن شب بر صورت وخوابیدن وهفت شب پی در پی چنین کردن جهت تنقیهٔ صورت ونیکوئی وجلا وتصقیل آن وهمچنین زبد این فعل نماید وطلای آن مکررا محلل اورام خصوصا اورام زنان واطفال وبر جراحات باعث رفع خشکریشهٔ آنها وبرد من جراحات باعث منع التحام آن وگذاشتن فتیله ویا پنبه را آلوده بدان درد من جراحت باعث وسعت دهن وتنقیهٔ غور آن اگر در اندرون آن چرک باشد وچون برگ حنای خشک را نرم کوبیدهٔ بیخته با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه وجذام بمالند زائل کرداند وچون روغن را با آب سرد یکصد ویکمرتبه بشویند وبر جرب کهنه وبواسیر واکثر جروح وقروح بمالند زائل کرداند وشستهٔ آن تلخ میگردد و خالی از سمیت نیست وخوردن آن غیر مجوز وتمریخ وتدهین روغن جوشانیده در غیر تازهٔ دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع مضر علتهای باطنی ورطوبی ومولد صفرا در محرورین ومطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب ومرخی معدهٔ ضعیف وبلغمی مزاج ومضعف ماسکه است مصلح آن در محرور ترشیها ودر مبرود جوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا ده وا وقیه وقوت جالیه وتحلیل کهنه زیاده از تازهٔ آن است وفعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویهٔ مستحکمه باشد مانند اطفال وزنان ولهذا جهت اورام بنا گوش اطفال نافع است وچون روغن فاسد گردد وخواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته گردد اما روغن نسوزد وبا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بر آن بپاشند تا آرد سوخته گردد وروغن نسوزد پس صاف نموده بخرج آورند نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ وعدم سرعت فساد آن است *

سمندر

* سمندر * بفتح سین ومیم وسکون نون وفتح دال وراء مهملتین * ماهیت آن مهر یارس گوید حیوانی است که از آتش متضرر نمیگردد مانند ماهی که از آب وبقدر موشی است وآتشی رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته باشد * افعال وخواص آن خوردن زهرهٔ آن مقدار یک دانگ با آب نخود مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه واکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب وحفظ بصر وطلای خون آن مانع از دیاد وضع ومغیر رنگ آن است *

سمور

* سمور * بفتح اول وضم میم وسکون واو وراء مهمله * ماهیت آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق وازان سیاه تر * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن در جمیع افعال قویتر از آن وپوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب وحیوانات دیگر وجهت پیران ومبرود المزاجان مفید ومسخن سینه وگرده ومقوی باه مرطوبین و ضماد پیه آن مسخن گرده وذرور موی آن جهت تجفیف قروح نافع وپوستین آن زود تر از پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد جهت آنکه دباغت آن کمتر است *

سمیرا

* سمیرا * بضم سین وفتح میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب

نجیبه کویند قسمی از ماهی زهرج است وفرد با روبیعه بهم میرسد وشبیه بکامنی وبقدر ریك تا مت وبرک آن در غایت سبزی واغبر وبیخ آن بقدر زکزمازج وهم حیوانات است وابن تلمیذ گفته درجوز ابهم میرسد وخوشه آن شبیه بغاس وهم حیوانات است * طبیعت آن بغایت کرم * افعال وخواص آن در اضمدهٔ امراض بارده مستعمل *

سمین

* سمین * بفتح سین وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون بفارسی چربی وفربهی را نامند * ماهیت آن چربی است که بروی پردهٔ شکم وظاهر کوشت ورود ه وغیر آن میباشد از شحم ارطب ونرم تر * طبیعت آن بغایت کرم وترو تری آن زیاده از کرمی * افعال وخواص آن قریب الفعل است بروغن تازه وسریع الهضم وملین طبع واعضا وسریع الاستحاله بصفرا ودر صفراوی مزاجان ودر اصلاح ادویهٔ سمیه مانند روغن تازه است *

* فصـــــل السین المهملة مع النون *

سنامکی

* سنامکی * بفتح سین ونون والف کویند بهندی سهارنا مند * ماهیت آن برک کیاهی است حجازی وبیمی ساق آن اندک رخو وبرک آن باریک شبیه ببرک حنا ومورد واز برک حنا بزرک تر وضخیم تر واز برک مورد نازکتر وگل آن مائل بکبودی ودانهٔ آن پهن وکوچک صنوبری شکل مائل بدرازی واندک خمیدگی ودر غلافی شبیه بغلاف باقلا وپهن وبسیار نازکتر از آن ونوعی برک آن عریضتر از آن وگل آن زرد وآنرا حجازه شرقی نامند ودر تابستان بهم میرسد ومستعمل برک آن است که سبز باشد وزرد وسیاه وکهنه وفاسد نباشد * واز چوب وتخم وخاشاک پاک کرده باشند وقوت آن تا هفت سال باقی میماند ومنبت آن حجاز است ودر عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم میرسد وشاخهای آن در هم بپیچید * ولیکن برک آن کوچك ونازك وضعیف العمل تر از مکی حجازی آن * طبیعت آن در آخر دوم کرم ودر اول خشك * افعال وخواص آن مسهل بلغم وسودا وصفرا واخلاط سوخته ومنقی دماغ وشدید الغوص بعمق بدن ومقوی آن وجالی جلد اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها جهت صرع وشقیقه وجنون وصداع کهنه ودرد پهلو وضیق النفس وقولنج وعرق النسا ونقرس وتشنج عضل وداء الثعلب وداء الحیه وحکه وجرب وبثورهای کهنه وسپش که در بدن بهم رسیده باشد وجهت قتل دیدان وشقاق دست وپا وسائر امراض سودا وی واوجاع مفاصل حاصل از بلغم وصفرای مخلوط بام وجهت وسواس سوداوی بالعرض نیز وآشامیدن مطبوخ نیم اوقیهٔ آن در دوا وقیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهت درد کمر ووركین واخراج خلط خام از آن مرد وعضو وجهت بواسیر وآشامیدن آب مطبوخ آن با ادویهٔ مناسبه وگل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره وبا گل سرخ وشیر تازه دوشیده * وشکر بدستورکه وزن سنامکی از ده مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال وگل سرخ از یکدرم تا ده درم بحسب مزاج ومرض وشیر گاو تازه دوشیده * از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد وسفوف کوبیده بیخته آنرا با گل سرخ وشکر با شیر تازه دوشیده * نیز همان اثر دارد ولیکن آب مطبوخ آن بیغایله تر است از جرم آن وآشامیدن یکمثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل وامثال آن مجرب المضار مورث کرب ومغص وغثیان مصلح آن پاک کردن از چوب وشاخ وتخم وآلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن وبیختن وبا هلیلهٔ زرد وگل سرخ وانیسون وبنفشه وآب میوها استعمال نمودن وبالجمله استعمال آن بدون گل سرخ وروغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا سه درم واز مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن تربد ونصف آن هلیلهٔ زرد وربع آن بنفشه است ولیکن این مقدار بسیار است در

اکثر امزجه وضماد مطبوخ آن در سرکه بعد یکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب وحکه وکلف وبهق وانداماًل زخمهای کهنه وبر موی جهت منع ریختن آن وبا حنا بر موی جهت سیاه کردن آن موثر وبا سرکه وشاه تره وبرک حنا که با آب نرم سائیده در حمام وبا غیر آن بر بدن بمالند وبعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه وجرب وقروح خبیثه واندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده * وحبوب وسفوفات وضماد ومطبوخات ومعاجین ونقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد *

سنباذج

* سنباذج * بضم سین وسکون نون وفتح باء موحده * والف وفتح دال مهمله وجیم وآنرا حجر المس نیز نامند وبفارسی سنك سنباده وبهندی کرند نامند * ماهیت آن سنکی است اندک رخو مانند رمل منجمد وسه نوع می باشد ودر ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد وتوابع آن میآورند وچند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنك شیر وبهندی این را دودیا نامند ودوم سیاه رنگ شبیه برنك روغن چراغ واین را بهندی تیلیه نامند وسوم شبیه برنك عدس واین را بهندی مسوریه نامند واین بهترین همه است وکویند هرچند سرخ تر وصلب تر باشد بهتر است وکویند بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مائل بسبزی آن است ورملی رخو آن زبون * طبیعت آن در درجه دوم سرد وخشک وبعضی در سوم خشک گفته اند * افعال وخواص آن سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر وجهت استرخای لثه مفید وضماد آن محلل اورام وتوبید وبرآمدگی جلد ومسکن التهاب وبا سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش وبا موم جهت بواسیر وسائیدن معادن بان باعث جلای آنها وموجب زدودن چرک وزنک آهن ومستعمل صیقل کران است در تصقیل آهن وفولاد وچون در آب سائیده * مرجان را بان جلاده ند بسیار بروناق آورد وذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم والتیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است واز داخل غیر مستعمل است *

سنبل

* سنبل * بضم سین وسکون نون وضم باء موحده * ولام در لغت بمعنی خوشه است ومعروف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب وسنبل العصافیر نیز نامند وسنبل رومی وسنبل جبلی واز مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین وبهندی بالچهر وجتاماسی ونلادینی ناردو وقسم دوم را ناردوا ینالیون یعنی ناردینکه در ایتالیون بهم میرسد وسنبل رومی را ناردین کیاکو وبفرنکی ناردوس نامند * ماهیت آن کیاهی است بی ثمر وبی گل شبیه بدنباله سمور ودله ودر طول بقدر یک انکشت واندک زیاده * بران وبقطر انکشتی وبا ریکتر از آن وخوشه دار وچند عدد بهم پیوسته بیک بیخ ورنك آن اشقر سیاه * مائل بزردی وبسیار خوشبو وتند رائحه وبیخ آن اندک صلب منبت آن کویند کوهی است که آن طرف موریا است ودر هند وبنکاله نیز بسیار است وبهترین آن اشقر تازه خوشبوی تند که خوشهٔ آن کوچك بود وبوی زهومت نداشته باشد وبعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنهٔ آن با زهومت می باشد وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشك وجالینوس در اول کرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم خشک گفته اند واول اصح است * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ دماغی ومعده * وکبد ومقوی دماغ وفم معده وجگر بارد ومحسن آنها ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار ومقوی قوت ماسکه ومدر بول وحیض ومجفف رطوبات وفضول دماغی وزبان وسینه ومعده * ومانع انصباب مواد بمعده * وامعا ودافع لذع آنها ومفتت حصاة ومقوی قوت ماسکه وحابس طبع وجهت خوشبوئی دهان ومزلقهٔ رطوبی وضیق النفس ودرد سینه وخفقان وقی بلغمی وتحلیل نفخ ورياح وطحال کهل بارد ورطب واستسقای لحمی ویرقان ودرد سپرز

و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده کرده و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفع معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمرهٔ چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و رسانیدن قوی اد و به بطبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی موثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجهٔ آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد کرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیهٔ آن و کشودن حیض و بند ستور تکمید بمطبوخ آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن اذخر مکی بوزن آن و گویند ساذج هندی و شراب آن که رطلی را در یا نزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد

سنبل رومی

* **سنبل رومی** * آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن غیر از سنبل اقلیطی است * **ماهیت آن** بیخ و ساقی است گل دار و خوشبو و با ملایمت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگها عریضتر از پائین و از وسط آن برگها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی گره دار با ریشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق گل آن است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخهای آن بسیار باشد * **طبیعت آن** گرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر * **افعال و خواص آن** ضعیفتر از سنبل و با افسنتین با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد کرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آنرا ده رطل آب انگور اندازند و بعد از ده روز صاف نمایند و روزی بیست مثقال آنرا با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض باردهٔ معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اوقیه و از زوج دو جزو در هفت رطل عصیر عنب بد ستور خیسانیده صاف کرده استعمال مینمایند *

سنبل جبلی

* **سنبل جبلی** * بفارسی ریشه والا نامند * **در ماهیت آن** اختلاف است انطاکی سودا نسته و بغدادی غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه بقرصعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر ده عدد و از و بیرون آن مائل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل و این را بعضا از سنبل نامند و الا مشابهتی بدان ندارد و انچه از کتاب مصور فرنگی معلوم کرده شد آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتران در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند آن نیز برگهای کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بپیازی و دو عدد بهم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف * **طبیعت آن** قریب بسنبل الطیب * **افعال و خواص آن** مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را ده رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند و یکمثقال آنرا با ابیاشامند جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع

سنبل فارسی

* **سنبل فارسی** * شامل پرسیاوشان نیز هست * **ماهیت آن** قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید و در رعایت خوشبوی برگ و پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و شکل یاسمین در هر ساقی چند عدد

بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و سفید آنرا در هند گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه تر و بیخ آن مانند پیاز نرگس و در بساتین مینشانند و هر سال و یا یکسال در میان اوائل فصل نوروز بر آورده ریشهای آنرا که از ته آنرا بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس مینمایند نبات آن بلند و گل آن بسیار و بالیده و خوشبو میشود و از اطراف پیاز آن پیازهای بسیار بر می آید

سنبل اقلیطی

* **سنبل اقلیطی** * سنبل رومی است

* **سنبوسه** * بفتح سین و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و ها لغت فارسی است بیونانی برما ورد او بهندی سنبوسه و مثلث را نیز سنبوسه و مدور را پوری نامند * **ماهیت آن** از اغذیهٔ معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمهٔ گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویهٔ حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان مینمایند و یا در تنور میپزند و بی گوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویهٔ حاره بریان مینمایند * **طبیعت آن** گرم و تر * **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها ولیکن ثقیل و سدد و مولد ریاح خصوص در معدهٔ ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته اند در صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاحفه و مانند اینها در امزجهٔ بارده و بلغمیه

سنجاب

* **سنجاب** * بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و باء موحده * **ماهیت آن** حیوانی است از موش صحرائی بزرگتر و دنبالهٔ آن کوتاه و پرموی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و یا فی خاکستری رنگ و در تنکابن اسبکول نامند و در مازندران اسینک و در درختها ماوی میدارد و در صقالبه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است * **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم تر * **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحهٔ آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و ذرور موی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است *

سندروس

* **سندروس** * بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم راء و سکون واو و سین مهمله بهندی چندروس نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است * **ماهیت آن** چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا خورد تر و در آتش و روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش گداخته میگردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر حریر می مالند و از آن موم جامه می سازند از عمان است و در قرابادین درادمان با سم دهن الصوابی مذکور شد و ظاهرا صمغ درختی باشد و انچه گفته اند که سنگی است که از هوا حل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس میجوشد و نرم میباشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص بهند است و اصلی ندارد و بعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ و ملاحظه نیز متفق بر انند و درخت آنرا رجیروس نامند و گفته اند انچه روز از درخت می چکد

هندروس است وانچه شب کافور وقطعهای هندروس دیده شد که درانها کرمهای کوچك ومورچهای بسیار بود وچنان معلوم می شد که بر بعضی چکیده وبعضی در حین تازکی وعدم انعقاد بر ان نشسته وفرورفته اند ودر ان مانده واین نیز دلیل آن است که از قبیل صمغ است نه حجر چه آنکه از دریا می جوشد وآن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد وباطن آن سرخ وبراق ودوم زرد کمرنک وبسیار سست وسوم مائل بکبودی وسست وچهارم سیاه وسبك وصلب واول بهترین همه است وخوب آن آن است که مانند کهربا کاه را بر باید وقوت آن تا بیست سال باقی می ماند واز ادویه جلیلة القدر است وفرق میان این وکهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میرباید ولهذا اکثری از ین نیز سبحه وغیرها ساخته بجای کهربا میفروشند وفرق آنست که این از کهربا سست تر است وچون در آتش اندازند از ین بوی کریهی آید واز کهربا بوی آب مصطکی ودیکر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که کرم کردد بخلاف هندروس وطعم هندروس اندك تلخ میباشد بخلاف کهربا ودرربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد ودر کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد • طبیعت آن دردوم کرم ودر اول سوم خشك ودر اول کرم وخشک نیز کفته اند • افعال وخواص آن مجفف رطوبات دماغی وسائر اعضا وحابس نزف الدم ونفث الدم جمیع اعضای ظاهری وباطنی واسهال دموی وقاطع بلغم معده وامعا وقاتل کرم آن هرد وحب القرع ومدر بول وحیض وجهت استرخای عصب حادث از افراط برودت ورطوبت وامتلا ونفث الدم وخفقان ووسواس وربو وضیق النفس بلغمی وتپ نائبه وصرع وبواسیر واسهال مزمن ومداومت آن با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب ومانع عرق وحافظ قوت است ولهذا اکشتی کیران آنرا مستعمل دارند وآشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث وبول وبا سکنجبین وبا سرکه وبا مرد وبا مر جهت اسقاط جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض وقرحه وجلای آثار وسلاق مجرب وچون سوده بر جکرکو صفند وبا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند وآبیکه از ان برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن وثقل سامعه وبا روغن زیت وبا کل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس وغیرها بخور دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع وقطع زکام وبدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام وبواسیر وخشك کردانیدن ناصور وسنون آن جهت درد دندان واستحکام دندان متحرك وقروح لثه وذرور آن جهت التیام جراحات وجوشانیده آن با روغن بادام بعد یکه بقوام آید جهت شقاق مقعد وکه باشد مجرب دانسته اند وبدستور روغن کل جهت شقاقی که در کوشت دست وپا بهم رسد وبا قطران جهت قوبا مجرب وفرزجه آن جهت اخراج جنین ودرسائر افعال وخواص مانند کهربا است مضر کرده ومصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یك درم بدل آن نصف وزن آن کهربا وربع آن ساذج هندی است

• سندیریطس • بفتح سین وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طاء مهمله مشاله وسین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعنی شبیه الحدید وبسریانی سیمیقا کویند • ماهیت آن کیاهی است ربیعی وسه قسم میباشد قسمی برک آن شبیه ببرک بلوط وخشن وشاخهای آن مربع وبقدر شبری ودر اطراف آن چیزی کردی ودر ان تخمی سیاه ومنبت آن سنکلاخها وقسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع وبرک آن شبیه ببرک مرخس وکثیر العدد واز دو جانب شاخ روئیده ودر انتهای شاخ آن شعبهای دراز وباریک ودر اطراف آن چیزهای مستدیر ودر ان تخمی شبیه بتخم چغندر واز ان مدور تر وصلب وقسم سوم را برک بزرکتر وشبیه ببرک کشنیز وشاخهای آن بقدر (سندیریطس)

شبری ومائل بسپیدی وبا اندک سرخی وریزه وتخم آن باریك ونیره ومائل بسرخی ومنبت این قریب بتاک انکور • طبیعت ان در دوم سرد ودر سوم خشك وقسم آخر از همه قویتر • افعال وخواص آن ضماد برک تازه وبا ذرور خشك سه اقسام آن قاطع نزف الدم وقابض وجهت التیام قروح ورفع اورام وختازیر شدید الاثر وحقنه وشراب آن جهت قرحه امعا واسهال نافع وبرك قسم سوم در التحام قروح موثرتر از اول ودوم •

(سنکسبویه) • سنکسبویه • بفتح سین وسکون نون وکسر کاف وفتح سین مهمله وضم باء موحده وسکون واو وفتح یاء مثناة تحتانیه وهاء لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است وبجیم بجای کاف وسکسبویه نیز آمده وکویند که بهندی آنرا تخم چکوند وتخم پنوار نیز نامند وچکوند در حرف الجیم مذکور شد • ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنك واملس وبزرک تر از دانه انکور وبرنك ماش وبقدر آن ومربع شکل وکویا دو طرف آن را بریده اند واین بسبب اتصال دانهای آن است بهم ودر غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب ولوبیا میباشد • طبیعت آن کرم وخشك در سوم • افعال وخواص آن طلا وضماد آن بسرکه جهت اورام خبیثه وامراض جلدیه مانند کلف ونمش وجرب وحکه وجذام وقوبا وبرص وبهق وآثار جلد نافع با تکرار عمل وآشامیدن نقوع آن بتنهائی وبا با برک حنا وشاهتره وکوکرد زرد صافی هر یك بقدر مناسب جهت امراض مذکوره وضیق النفس وامراض سوداویه وصفراویه ودمویه فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد وسائر اخلاط دانسته اند ونیز آنرا مفرح کفته اند واقوال دیکر مانند آنکه صاحب تذکره عباس دانه سپستان وصاحب شفاء الاسقام وغیره اقاقیا دانسته اند وسه شاید خلاف واقع باشد وکفته اند که خوردن آن جائز نیست •

(سنکهارا) • سنکهارا • بکسر سین واشمام نون وسکون کاف فارسی واشمام ها والف وفتح راء هندی چهار نقطه از فوق والف لغت هندی است وکویند بکیلانی جیلان وجیلام نامند ودر انجا نیز بهم میرسد • ماهیت آن ثمر نباتی هندی است ونبات آن در آب ایستاده میروید مانند غدیرها ودر ایام بارش که برسات وبرشکال نیز نامند ودر ان ایام بسیار میشود ودر ایام دیکر کمتر وخاردار وبرک آن کوچك وسه وخیاره دار وثمر آن مثلث وپوست آن خاردار بر هر کوشه خاری ومغز آن سفید وشیرین با نفاخت خام ونازک آن لذیذ وپخته آن صلب وخشك آن بسیار صلب خام نازک آنرا مقشر نموده این قسم میخورند وپخته خشک آن را خیسانیده بریان کرده میخورند ونرم ونیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند وبعضی در اندك روغنی نیز بریان میکنند وصلب خشك آنرا آرد نموده قدری از ان را با شکر با آب سرد میآشامند بجهت انجماد منی ورفع سرعت انزال وجریان آن وحبس بطن ونیز از ان حلویات میسازند وپوست آن در خامی سبز با کمودت وخشک آن سیاه ومستعمل مغز ثمر آن است • طبیعت تر وتازه نارس ان سرد وتر وخشك آن سرد وخشك وبا قوت تریاقیت • افعال وخواص ان مقوی باه محرورین وسرفه وتپ حار صفراوی ودموی ودق واسهال الدم وسنك کرده ومثانه وسوزش دل وبیهوشی وتشنکی وخشکی حلق وسکر وخمار را نافع وکرسنکی در محرورین بیفزاید وعلتهای دل را دفع کند ونقاهت ولاغری بدن زائل کند وناصور مقعد را نافع ومضر مبرودین وثقیل ودیر هضم ومولد سده خصوص پخته صلب وخشك آن

(سنکهیا) • سنکهیا • بکسر سین وسکون نون وکسر کاف وخفای ها وفتح یا والف لغت هندی است • ماهیت ان بیخی است سمی در لون وهیات شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان کید در پربت که میان هند وختا واقع است وآن انواع میباشد از قوی القوت وضعیف القوت ومتوسط قوی القوت آن اعلا است وکفته اند بمرتبه قوت سمیت آن قوی است که اکر لمس آن

کنند و بدن عرق آلود شد و یا بر زبان رها نند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و افساد روح قلبی و سائر ارواح بمشارکت یا بفرار و توجه ارواح و قوی تماما بمبدا و منبع خود که قلب است و در ان مختنق و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ گاو شیر دار تعلیق مینمایند و شیر آنرا میدوشند و اگر بجای شیر خون بر آید قوی است و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بر روی آن نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کم یاب است و محتمل که قرون السنبل عبارت ازین باشد و هلاهل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بچناک است که نوعی از بیش و در بیش مذکور شد

* **سنور** * بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربی است بفارسی گربه و بترکی پشیک و بهندی نر آنرا بلاو و ماده آنرا بلی نامند * **ماهیت آن** حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر الجسد و بالوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق از ینها میباشد و مائی آنرا بهندی اود بلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیار میباشد و بهیآت مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و خوزی رنگ میباشد * **طبیعت** اهلی آن در دوم گرم و رطوبت بران غالب * **افعال و خواص** گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان نقرس و فتق و مسخن گرده و بواسیر و درد پشت را سود مند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنور مائی که پشم آن بلند تر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان دست و پای بهم بد که با پر مرغی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن گل سرخ در روز نوبه تپ غب و مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و همچنین نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل مغز یارس کوبد مغز سر آن با آب جرجیر شربا جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهره سنور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی موثر و اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیز بین میشوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و با نمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طحال گربه سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و از سعوط خصیه آنرا جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ زکم موتر و در جمیع افعال قوی تر از اهلی و در دوم گرم و خشک * **افعال و خواص** آن بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نائب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است

* **سنه متر** * بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تاء مشدده و راء مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلائی رنگ * **ماهیت** ان از ادویه هندیه است و آن دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید و بر از چیزی شبیه بپشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره و بر مجاور خرد بپیچد و برگ آن ریزه مانند یعنی سه برگ بهم پیوسته

در یکساق و گل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور و مستعمل دانه آن * **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله * **افعال و خواص آن** آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و صفرا و سودا و بواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست

* فصـــــــل السین المهملة مع الواو *

* **سودانی** * بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است جمع آن سودانیات آمده گویند سرد است و بفارسی دارکوب و ابو حارج نیز و بشیرازی دارمک نامند * **ماهیت آن** طائری است دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بدان سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که باشجار منقار خود را بزند و کود نماید * **طبیعت آن** گرم و خشک * **افعال و خواص آن** بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال است *

* **سورنجان** * بضم سین و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بربوی و قسمی را بستهار ملک نامند * **ماهیت آن** بیخی است شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هردو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هردو زرد مائل بتیرگی و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مائل بسیاهی و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده کرم ناخورده اندک صلب آنست که بد بو نباشد و این مستعمل در ادویه ماکوله و مشروبه از داخل است و دو نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک اند بخناق و برگ آن شبیه ببرگ کراث و از ان قویتر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی عنبلید نامند و شبیه بزنبق کوچکی و گل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تا سه سال باقی میماند * **طبیعت آن** در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی مفید آن در حرارت معتدل * **افعال و خواص آن** مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و با صبر زرد با صبر جهت عرق النسا و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن نیم درم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازه دوشیده و فانید تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصا در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه کوفته و یا گاو جهت اسقاط دانه بواسیر و تسکین درد آن مجرب و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفردا با زعفران یک درم و مرکبا با ادویه نیم درم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا و نصف وزن آن مقل مضر معده * مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کثیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سدد دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و رافع اذیت سمیت سیاه و سرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر گاو تازه دوشیده و خورانیدن فادزهرات است و حبوب و دوا و سفوفات و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد *

* **سوس** * بضم سین و سکون واو و سین مهمله بفارسی شیرازی مهک و بیخ آنرا بیخ مهک و باصفهانی مزو و بترکی شیرین

بان وبهندی ملهتی جیتهی مد وعربی نیز وبفرنگی کلیسریزه نامند * ماهیت آن اسم نباتیست که در اکثر بلاد بهم میرسد
ونبات آن بر روی زمین پهن میگردد ومیچسبد بر آن وقریب بدو ذرع دست را فرا میگیرد وبمکانی که بهم رسید
بدشواری از آن زائل میگردد وغلظت آن از یک انگشت تا بقدر یکقبضهٔ دست وزیاده بر آن میباشد وبرگ آن شبیه ببرگ
مصطکی وگل آن ما بین حمرت وزرقت واکثر زرد وبیخ آن بلند وپوست آن سیاه رنگ ومغز آن زرد ودو قسم میباشد شیرین
وتلخ ومستعمل بیخ شیرین آنست ولهذا آنرا عرق السوس مینامند ومشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال
نمایند ووجه آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد وخود را بسیار بر آن میمالد جهت انسلاخ جلد وتقویت بدن
وروشنائی چشم خود مانند راز یانه ونیز گفته اند که نه از آن جهت است بلکه از جهت حدت وزیادتی یبس آنست وتلخ
آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند باسمیت است وشیرین آن بعضی باندک شیرینی وتلخی وقبوضت وبعضی شیرینی آن
غالب وبهترین آن شیرین کم ریشهٔ زرد متوسط در غلظت وباریکی مصری آنست که در صعید مصر میشود وبعد از آن عراقی پس
شامی پس هرجا که خوب شود خواه آن بلاد باشد وخواه هند وخواه غیر آن که شیرینی آن غالب وتلخی وقبوضت آن
بسیار کم باشد وقوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول وبعضی گرم در اول وبعضی
معتدل در رطوبت ویبوست وبعضی سرد وخشک دانسته اند وقول اول اصح است وباز رطوبت غریبه * افعال وخواص
آن منضج اخلاط غلیظه ومرکبه ومسکن تشنگی والتهاب معده خصوص نقوع آن که نمایند بنوشند ولرم کنند سینه وحلق
ورد تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد ومسهل رطوبات وغاسل اعضای باطنی ومقوی اعصاب ومحلل ریاح
ومدر بول وحیض وجهت ربو وخشونت سینه وسوزش آن وحلق ونکوئی آواز وضیق النفس وعلل ریه وکبد ومثانه والتهاب معده
وحرقت بول وامراض دماغی وعصبانی وامراض طحال وبواسیر وتپهای کهنه وانواع سرفه مکروفهٔ حادث از اخلاط غلیظهٔ زجاجیه
که ضعیف العمل است وراندن ومداومت آشامیدن هر روز نیم درم از آن با ربع درم شکر ورازیانه جهت جلای مجاری بدن
ونیکوئی رنگ رخسار وطرد ریاح ونفخ وحمیات مزمنه واکثر امراض مانند صداع وشقیقه وظلمت بصر وباعث جلای آنست
خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند وشیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس
در آب سکبینج وفراسیون وبا ماء الجبن نافع است آنرا واصل السوس بتنهائی نیز مجرب است وتنقیع نمودن بمطبوخ آن مخرج
رطوبات است واگر تمام دفع نکرده چیزی بماند با سهال ویا بادرار دفع میکردانند وداخل کردن آن در مسهلات مطبوخه
وهمچنین در ادویهٔ کبد بدسبک میباشد بر طبیعت ودافع ضرر آنها است بسبب لزوجت وعروقیتی که دارد واکتحال آن جهت
جلای بیاض وتقویت باصره ورفع زردی آن وضماد آن با عسل ویا موم جهت داخس ویا آب بهنکوه که کیاه مندیست ودر
حرف الباء مع النون مذکور شد ویا با آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید وضماد برگ تازهٔ آن جهت دفع
بدبوئی زیر بغل ومیان انگشتان پا مجرب وچوب آنرا ابن ماسویه وامین الدوله گرم وخشک تر از سائر اجزای آن دانسته
اند وبا قوت جالیه وقابضه ومحلله وگفته اند که سیمارون عبارت از آن است وآتش آن تند تر از اخشاب دیگر وفی الواقع
چنین است ودر ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کورها با آتش آن میگدازند وتخم آنرا محمد بن احمد قوی تر از سائر
اجزای آن دانسته ویوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود ودر بصره ونواح آن از درخت موس بعمل میاید
ودر جاهای دیگر بهم نمیرسد ومخصوص بدانجا است وگویند اصل السوس مضر بگرده ومصلح آن در گرده کثیرا

ودر سپرز گل سرخ است ومقدار شربت آن تا پنجدرم بدل بیخ آن دو وزن آن رجاع صد وزن آن کثیرا معجون با عقید انجیر
ورب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیم کوفته ویا شق نموده در طول ودر آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود
پس مکرر صاف نموده که دردی در آن نماند جوش دهند تا غلیظ شود ومانند دوشاب منعقد گردد * طبیعت آن گرم
وخشک در دوم * افعال وخواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن ودافع ضرر مسهلات ولذع ادویه است *
* سوسن * بضم سین وسکون واو وفتح سین مهمله ونون وبفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است
* ماهیت آن دو نوع میباشد بستانی وصحرائی وهریک از آن هر دو سفید وکبود میباشد وبستانی را بلاطینی ایریدی
دومیسیتکا وصحرائی را ایریدی سالوستیکا ونوع دیگر صحرائی را وتال توا ایریدی سالوتیکا وبفرنگی بستانی را اورا ایریس
دومستیکا وبربرا اورا ایریس سلوسیر وسوسن زرد صحرائی را تسرکابس نامند وکویند سفید را سوسن آزاد نامند وازرق
را سوسن کبود وصحرائی الوان میباشد زرد وازرق وازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمان جونی است وزرد را خطائی
گویند وشاخ آن بلند میباشد وبرگهای آن باریک بلند وبر بالای ساق آن شاخهای باریک سه ویا پنج وبر آنها گل آن وبرگهای گل
آن پنجعدد وبعد از شکفتن منحنی میگردد ونوع دیگر از صحرائی دیده شد ودر کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته وبر هر
آن گل آن وبرگهای آن نیز باریک وبلند تر از اول وبیخ آن گره دار کج داج با ریشهٔ کمی وبیخ اقسام آن گره دار ودراز و
طولانی سفید وخوشبو شبیه ببوی بنفشه ولهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند ومشهور بدان است وگل سفید آن با عطریت وقوی
وحکیم میر محمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد دائم فارسی زنبق است وکسانیکه آنرا سوسن آزاد
گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن وایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری وجبلی است که آسمانجونی
گویند وگل آن بسیار کوچک تر از سوسن کبود بستانی است وبیخ آن بگمعد وبهن ودراز وپر گره وبدانکه سوسن آزاد سوسن
ابیض است که زنبق نامند ودرین زمان وسوسن ابیض را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف
وسوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو ودوم بنفشجی واین کمبوتر از آنست وبرگهای این نیز بلند واز صحرائی بلند
تر وازلک عریضتر وبیخ آن مدور وطولانی شبیه بپیاز با ریشهای بسیار وزنبق در کتب قدما اسم یاسمین ابیض است وروغن
آنرا روغن زنبق میگفتند وقسم سوم گل آن کوچکتر از آن وبوی آن کمتر ودر روز چندان بوئی ندارد وشب بسیار بو با
میکرد ولهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند وشب البوی نیز وبعربی گویند خزاما است تحا وزای معجمتین ودر
بلاد هند خصوص بنکاله کثیر الوجود است هرچند در اصل این اسم خیری بری است ولیکن درین زمان بر هرد و اطلاق
مینمایند وبعضی شب بو را گل مریم میگویند ودر هند نیز ذکر یافت * طبیعت آن در اول گرم ودر قوی وخشکی معتدل و
مرکب از حرارت محلله وارضیهٔ لطیفه وقوت مجففه وقابضه وگویند سفید بستانی گرم وخشک در دوم وبعضی در سوم گفته اند
وبری آن از بستانی گرم تر وخشک تر * افعال وخواص آن جهت امراض ریه ووجع طحال وکبد ورحم وبواسیر و
حنازیر وادرار حیض واندمال زخمها ورفع چرک آنها نافع ودر رفع سموم ملذوعه وخصوص عقرب ضعیف تر از سائر
اقسام ولهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند وطلای آن با عسل جهت بهق و
برص وجوب متقرح وقروح رطبه وباسرکه ویا با برگ بنگ وآرد گندم جهت تسکین اورام حارهٔ انثیین وسوختگی آب
گرم وبدستور با آرد جو وشستن رو با آب آن جهت رفع کلف ونمش نافع وعصارهٔ آن که با خمس وزن آن عسل که وعسل در

شاخهای باریک آویزان مانند خوشه وبرهر شاخ باریکی برکهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزه و ج مقابل یکدیگر رسته سه قسم میباشد بحسب کل زرد وسفید وسرخ وکل آن بیشتر زرد وسفید مائل بزردی وبعد از اتمام کل فتیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر بر می آید که ثمر آن است ودر جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو واهل هند کل وفتیله وثمر آنرا در خامی با ماهی بروغن مرشف پخته می خورند در قلایا وغیرها واز تنهٔ درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن سریع التاثیر ودافع بلغم وعلتهای دماغ ومحلل اورام ورافع کرانی بدن ومقوی قوت باصره وروشنائی آن ومشهی طعام وزیاده کنند صفرا وکل آن بهتر از برک آن ودافع ریاح وسودا وصفرا ومدر بول وغایط وسریع الهضم وآشامیدن عصارهٔ بیخ تازهٔ آن با شیر گاو جهت رفع حبس البول وتفتیت سنگ مثانه واشتهای طعام وعصارهٔ عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب وربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند وضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده وتحلیل اورام مفید ولیکن مقرح جلد است ومخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده وپخته در سرکه پروردهٔ آن با خردل لذیذ ومقوی هاضمه است ودافع بلاغم ورطوبات معده وکرم آن وکرم امعا واهل هند در روغن مرشف مرتب مینمایند

* فصـــل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة *

سینبل * سینبل * بکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیة وخفای نون وفتح باء موحده ولام * ماهیت آن درختی است هندی بسیار عظیم وچوب آن شبیه بچوب انجیر سفید وسبک وبرک آن مانند برک جوز وازان درازتر وکل آن سرخ تیره وبزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگی وبیخ درخت کوچک آن شبیه بترب وشلغم بزرگی وبسیار نازک ومغز آن سفید وپوست آن نباتی رنگ وثمر آن مانند جوزهٔ پنبه ودر جوف آن پنبهٔ بسیار نرمی ودرخت آن دو نوع میباشد خاردار وبی خار وخاردار آن را بهندی کانتی سینبل وسانورکانتی نیز نامند واین در خواص بهتر از بیخار آنست وبیشتر مستعمل در داد وبه بیخ آنست ودرو ما ید پنبهٔ آن ودر غلاف املحه وغیر آن چوب آن * طبیعت آن کرم وتر با رطوبت فضلیه وبعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن گویند که چون بیخ درخت بکل نیامده آن را بر آورند وبکار دو چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند ومانند صندل برادهٔ نمود با مصوزن آن نبات سفید سفوف نمایند وروزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند واز ترشی وبادی وجماع ولبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه وحرارت غریزی وتسمین بدن عجیب النفع ونیز بجهت اسهال صفراوی ودموی وسوزش اعضا وجریان منی وودی ومذی ودمامیل وبثور وجذام وفساد خون وصفرا نافع است وپنبهٔ آن هرگاه در گوش رود کرمی کردانند

سیو * سیو * بلغت فرنکی نام گیاهی است خوشبو * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن جهت تفتیت سنگ کرده ومثانه وادرار بول وحیض شربا وجهت تحلیل اورام وصلابات ضمادا نافع است

سیسارون * سیسارون * بکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح سین والف وضم راء مهملتین وسکون واو ونون لغت یونانیست * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف وآن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم باشد وبعضی بیخ موسن دانسته اند واین محض توهم است وابن بیطار گفته که بعض توهم نموده اند که آن قلقاس است ونیست چنین ورازی درحاوی نوشته که چنین تفسیر بخشب شو نیز نموده واین بعید واشتباهی است وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است

* طبیعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل ومقوی آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده واشتهای طعام وادرار فرمودن بول وحیض ومانع ضعف معده واعضای باطنیه است

سیسبان * سیسبان * بفتح دو سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وباء موحدهٔ مفتوحه والف ونون لغت عربی است وگویند بهندی آنرا کل اول نامند * ودر ماهیت آن اختلافست صاحب منهاج ومن تبع له آنرا حب القلقل دانسته اند که بر رفتنکشت باشد وبعضی گفته اند که ثمر اثل است واصلی ندارد وبعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن وغیر سیسبان بباء موحده وبعد از سین اول است که ذکر یافت وابن عریض الورق وباریک وبرروی هم پیچیده میباشد وکل آن زرد وبسیار خوش منظر ودر خوشه وثمر آن بقدر حلبه ورنگ آن مابین زردی وسیاهی ودر باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند واین اقرب بصواب وانول هندی مشابه این است * طبیعت آن مائل بکرمی ودر دوم خشک ودر دوم کرم وتر نیز گفته اند * افعال وخواص آن مقوی ومدبغ معده وحابس اسهال مزمن ونفث الدم ودافع سهر زوبا شیرتریاق سموم وضماد آن محلل طحال وپاشیدن آن مانع تولد کیک وگویند پوشیدن انگشتری آن روزچهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیة مورث جاه وقبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن باد آورد است واهل هند ضماد برک بوی آنرا جهت سرطان مجرب گفته اند

سیسبا * سیسبا * بکسر سین وسکون یاء وفتح سین مهمله وباء موحده والف وسیبیا بکسر سین وسکون یاء وکسر باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه والف نیز آمده وبعربی لسان البحر وبفرنکی شیبه واهل سواحل مغرب قاطه وبعضی دمیانامند باسم هرماهی صدفی * ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قلزم وبحیرهٔ طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی وباطن آن حجری ودر جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود واطفال عرب با آن کتابت ومشق مینمایند وازین جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن بطیء الهضم وملین بطن خصوص حوصلهٔ آن ورطوبت آن بسیار کرم وطلای آن جهت داء الثعلب وبهق ونمش وجرب ببو خاکستر استخوان محرق آن جالی وآثار وجهت امراض پلک چشم وبانمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات وسنون آن جهت جلای دندان وذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع وچون از استخوان آن میلی سازند وجفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد وحکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آن ماهی در هرماهی یکمرتبه تخم میدهد وبچه برمیآورد وزیاده از دو سال عمر آن نمیباشد آشامیدن بیضهٔ آن بجهت اخراج سنگ کرده ومثانه بسیار نافع واکر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانهٔ دیگر که در آن چراغ نباشد هرکس که نشسته باشد در اطراف آن خانه کردی مشاهده مینماید ونوشته که از کتاب مصور فرنکی نقل نموده شد *

سیلان * سیلان * بفتح سین ویاء ولام والف ونون * ماهیت آن اسم عربی عصارهٔ خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند ودبس اسم از آن است ودر دبس نیز مذکور شد * طبیعت آن در دوم کرم وخشک والطف از دبس مطبوخ وغلظت این از آن کمتر است * افعال وخواص آن قریب بتمر است منضج ومحلل ومرقق طبیعت وجالی ما فی المعده وامعا از بلاغم ومقوی کبد بارد وباه ومنعظ وزیاده کنندهٔ روح کبدی وصالح الغذاء وسریع الاستحاله بصفرا ومحرق خون ومفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین ومصدع بخلاف رطب که مصدع نیست مصلح آن میوهای ترش وچاشنیدار

وبر بالای آن چیزهای چرب خوردن وانچه بر آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التصدید است

سیسالیوس
* سیسالیوس * بکسر سین وسکون یا وفتح سین مهملهٔ ثانیه والف وکسر لام وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند وبغدادی گفته که غیر کاشم است وغلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در مبحث استسقا گفته که انجدان رومی است وآنرا ساسالیوس وسیسالی نیز نامند بالجمله ازاد وبه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است وچهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه واز ان قویتر وقبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت وثمر آن ازانجدان که کواله پرنامند درازتر وتند طعم وبیخ آن زیاده برشبری وبا عطریت ودر افعال از سائر اجزای آن قویتر دوم برک آن شبیه بلبلاب کبیر واز ان درازتر وقبهٔ آن مثل قبهٔ شبت وتخم آن سیاه شبیه بکندم وبزرکتر از ان وتند تر وخوشبوتر از قسم اول ودر افعال تخم آن قویتر از سائر اجزا وسوم برک آن شبیه ببرک زیتون و درشت تر وساق آن درازتر از قسم اول وقبهٔ این بزرک تر وثمر آن سرخ تر وبزرکتر وفربه وخوشبو وقوت این از قسم اول قویتر وازدوم ضعیف تر وچهارم نبات آن شبیه بانجدان وثمر آن سفید تر از ان ومستدیر ودرازتر وقریب بانکه در طبقه باشد وبا عطریت وتندی وچون مقشر کنند از ان تخمی درازتر از رازیانه ومائل بسبزی ودر طعم شبیه بترنج ظاهر کردد ومستعمل بیشتر این قسم است ومقشر آن * طبیعت همه اقسام آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص ان محلل وملطف ومسکن دردهای باطنی ومفتح سدد ومقوی معده ومدر بول وحیض وجهت صرع وعسر النفس وتقویت هاضمه و رفع ریاح وتقویت باه وتقطیر البول واخراج جنین ورد رحم واذابهٔ بلغم منجمد ویک مثقال آن بافلفل وشراب جهت رفع مضرت هوای سرد ومداومت نه قیراط آن با میفختج تاده روز جهت درد کرده ولعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه وسل کهنه وامراض کرده ومثانه نافع مضر محرور ومصلح آن کثیرا واکثار آن مضر جکر ومصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است

سیسنبر
* سیسنبر * بدو سین مهمله اول مکسور ودوم مفتوح ودرمیان هردو یاء مثناة تحتانیهٔ ساکنه وسکون نون وفتح باء موحده وراء مهمله در آخر وهو سنبر بضم سین اول وسکون واو ولبرا آمده واسم فارسی نمام است وبفارسی نیز سه سنبل ورمی سنبل وبلاطینی وسوبیلم وبعربی نمام الملک نامند ودیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا زقلس کویند واز فلس نمام است وآن را نمام از جهت سطوع رائحه وتندی بوی آن نامند وبغدادی غیر نمام دانسته * ماهیت ان نباتی است از قبیل ریحان ومابین نعناع وفودنج بری وبستانی میباشد بری آنرا ذباب نامند وبرک آن مانند برک سداب وقویتر از بستانی آن شبیه بنعناع واز ان سفید تر وخوشبوتر وبرک آن عریضتر وکل آن سفید مائل بسرخی وتخم آن ریزه تر از تخم ریحان ومنابت آن اراضی مکشوفهٔ کثیرة الشمس است * طبیعت ان کرم وخشک درسوم ونیز در آخر دوم کرم ودر اول آن خشک کفته اند * افعال وخواص ان مفرح ومفتح ومقوی احشا وروح دماغی وقلبی وباتوت تریاقیه ورافع عفونات ومدر بول وحیض ومخرج کرم شکم وجنین مرده ومحلل ریاح شربا وجلوسا وبا شراب جهت تسکین قی وغثیان وجهت درد معده خصوصا با سرکه وروغن کل ضمادا وجهت امراض بلغمی ودرد سینه ومعده وورم جکر وسپرز وبا عسل جهت کزیدن عقرب وبا سکنجبین جهت کزیدن زنبور مجرب شربا وضمادا وطبیخ آن جهت فواق ومغص وتقطیر البول وتفتیت سنک مثانه و درد رحم ورفع قمل وعرق بدبو شربا وضمادا وبا سرکه جهت قی الدم شربا نافع وبدل متو وتخم آن جهت امراض مذکوره

وحمول آن نیکو کنندهٔ بوی رحم وبوئیدن آن مثیر ومحرک مواد دماغی مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش وباد روج وروغن آن که آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه کل آن را در روغن انداخته ودر آفتاب کذارند مانند روغن کل بابونه وتبدیل نمایند مکررا جهت تفتیح سدهٔ دماغی ومنخرین وتحلیل مواد وتقویت اعضا وموی سر وخوشبوئی آن موثر وبی عدیل است

* باب سیزدهم دربیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است *

* فصل الشین مع الالف *

شادنج
* شادنج * بفتح شین والف وبفتح دال مهمله ونون وجیم در آخر معرب ازشادنهٔ فارسی است وبسین مهمله نیز آمده وبعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است ویا آنکه رنک آن بعد سودن برنک خون سرخ میباشد وحجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند وحجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد * ماهیت آن سنکی است سریع التفتیت حدسی شکل وجاورسی شکل نیز وبالوان مختلفه وبانواع متکثره میباشد سرخ وزرد وسفید وخاکستری تیرهٔ مائل بسیاهی وخشخاشی سرخ وزرد بانقطهای ابلق وبهترین همه سرخ حدسی شکل آن است که مصری نامند سریع التفتیت ومکسور آن نیز سرخ باشد وزبون ترین همه خاکستری رنک تیرهٔ آنست که هندی کویند وهمه این انواع معدنی میباشند وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که فقیر همهٔ اینها را مشاهده کرده وتجربه نموده وسفید را در فیروزه کوه و سرخ وزرد وابلق را در حوالی جوار ری وهندی را در جبال قزوین ومصنوع نیز می باشد ازمغناطیس محرق واین سیاه وزرد وشکننده تر ازمعدنی است ودر جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع ازحجر البحر ومحرق که اغبر ثقیل الوزن می باشد * طبیعت مغسول ان در آخر اول سرد ودر دوم خشک وغیر مغسول آن در اول سرد ودر آخر دوم خشک وبعضی در دوم سرد ودر سوم خشک وبعضی در سوم کرم وخشک نیز کفته اند ومستعمل مغسول آن است وقوت آن تا بیست سال باقی میماند * افعال وخواص آن مجفف ورادع وقابض بی لذع وخاتم ومدمل قروح ومقوی عصب وعضل وقوت باصره وحابس سیلان خون اعضای ظاهری وباطنی وآشامیدن آن با آب انارین وامثال آن جهت نفث الدم وبا شراب جهت عسر البول وسیلان حیض دائم وادرار منی وباادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی وقرحهٔ امعا و زحیر وسل واکتحال آن باشیر دختران وسفیدهٔ تخم مرغ وامثال آن جهت رمد ودمعه وسلاق وحوزش پلک چشم وقرحه وجرب وحکهٔ حاروباآب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظهٔ چشم وباآب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم وچون ازان شافه سازند وبا اقاقیا بیامیزند ودر چشم کشند جهت امراض چشم وجرب نافع وذرور غیر مغسول آن جهت دفع کوشت زائد جراحات وروبانیدن کوشت صالح مجرب وبدل متو وقطور سائیدهٔ آن با آب که غلیظ باشد وباکشنیز ومانند آن جهت بثور وقروح حاره ومزمنه وجراحات مزمنه وجراحت مقعده ورحم وقضیب واعضای عصبانی بیعدیل وطلای آن جهت حمره وسوختکی آتش مقدار شربت آن از یکدانک تانیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته ودر ادویهٔ عین حضض ویا روی سوخته نیم وزن آن وچهار دانک آن توتیا ودر غیر آن دم الاخوین وطریقهٔ غسل واقراص ومرهم آن در قرابادین مذکور شد وحدسی بسیار صلب سرخ خشک تر از سائر اقسام وجهت قروح خصوص قروح مقعد وقروح حادث از سوختکی آتش ولهیب آن نافع وشادنج مصنوع مضر معده واحشا ومصلح آن عصارهٔ زرشک است

شاطل * شاطل * بفتح شین و الف وکسر طاء مهملهٔ مشاله و لام در آخر و شاذل بذال معجمه نیز آمده و بفارسی روشنك نامند
* ماهیت آن دوائی است هندی شبیه بقطر خشك و بقدر باقلائی و بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار و ما بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی گفته‌اند که عروقی است خشن پرگره مانند باقلا اصلی ندارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کوه که از جاهٔ شیراز است نیز میباشد * طبیعت آن گرم و خشك در سوم * افعال و خواص آن مسهل قوی اخلاط غلیظهٔ متشبث در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض باردهٔ دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جملهٔ اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است *

شارف * شارف * بفتح شین و الف و راء مهمله و فاء * ماهیت آن گویند اسم هندی است بخنی شبیه بتربد و طعم آن بی حدت و ذی مقراطیس گوید طبیعت آن در اول گرم و خشك * افعال و خواص آن مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند آنرا بهندی بدهارا بکسر باء موحده و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید *

شاهتره * شاهتره * بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملك و بیونانی قیاموس بمعنی دخانی و قفتس نیز و بهندی پت پاپره بمعنی بقلهٔ نافعه برای مرهٔ صفرا و کت پاپره نیز نامند و در طب قدیم ملاحان و شام آرا شجرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کنندهٔ خون است بالخاصیت * ماهیت آن گیاهی است معروف دو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنگ و گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن از آن عریضتر و سبز و گل آن سفید و اعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبرة الحمام نامند و برگ آن بهتر از ساثر اجزای آن بهترین آن سبز تازه و تلخ با اندک تیزی و قبض آن است * طبیعت آن مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشك و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و مقوی کبد و معده و ملین آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مرهٔ صفرا و سودای محترقه ببول و صاف کنندهٔ خون و مدر بول و منبه اشتها و خشك آن در تقویت معده قویتر و جهت تبهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیهٔ معده و امعا از فضول محتبسه در آن و همچنین با ماء العسل و آب برگ تازهٔ آن با شکر و با انیسون هندی جهت تنقیهٔ معده و امعا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریهٔ حادث از احتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم عفن و کسوحدت اخلاط محترقه مرببه و سودا و یه از سر و بدن و دفع آنها ببول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقرع و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشك بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضهٔ آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیهٔ لثه و استحکام آن و ضماد خشك آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بلا ستور چون با آب تازهٔ آن بسرشند و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صئبان که رشك باشد و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازهٔ آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسقام گفته بهترین

آن برگ تازهٔ آن است و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهائی تلیین طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بل ضعف آن دیده شده و تخم آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قویتر از ساثر اجزای آن دانسته اند و گویند شاهتره مضر رئه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از هی مثقال تا شصت مثقال با آب نقوع هلیلهٔ زرد مطیب بشکر و در مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا و ثلث آن هلیلهٔ زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیلهٔ زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است و هلیله مصلح آن است و عصارهٔ برگ آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار تیره تر و برگ آن باریکتر شبیه با فسنتین و ساق آن استاده و گل آن مائل بسیاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و قبضی ندارد بلکه بی مزه و اس بوده نادل کا و است چون آنرا بچرد و غیر مستعمل زیرا که غیر شاهتره است

شاهسفرم * شاهسفرم * بفتح شین و الف و فتح ها و کسر ها نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و راء مهمله و میم معرب شاهسپرم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی ناز بو معروف بریحان مطلق است و بفرنگی اسیم و قسمی که برگ آن بزرگ است اسیم ماکسوم یعنی برگ بزرگ و قسمیکه برگ آن ریزه است اسیم باروم یعنی برگ کوچك و بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند * ماهیت آن ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که جنس کرمانی است و بهترین آن معتری بود که کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشك * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ دماغی و محلل اورام جمیع اعضا و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصارهٔ آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ترکردهٔ آن با آب سرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع وبا و گریزانیدن هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا گویند تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویهٔ زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زائل میگردد ولیکن گویندهٔ آن خبر نمیرساند مانند کوبیدهٔ بزر قطونا و در تراکیب ادویهٔ زحیر کوفتهٔ آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایهٔ منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتهٔ آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جوشاندهٔ آن نیز مفید

شاه صینی * شاه صینی * بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا * ماهیت آن عصارهٔ جامد سیاه و صفائحی است که بر و شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصارهٔ حنای چینی است و گویند عصارهٔ ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی محروق معجون بداخل است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است و با لوان مختلف میباشد بعضی برنگ صندل سفید و بعضی مائل بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تمیزی خطائی است * طبیعت آن در سوم سرد و خشك * افعال و

شاهبانك خواص آن مجفف و قابض و طلای آن جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع

* شاهبانك * و شابانك و شابانك نیز نامند * در ماهیت آن خلاف است بعضی گویند بنفسج الکلاب است که بعربی

قسوة الكلاب نامند وبعضی جمفرم بری وصاحب جامع ونواب مرحوم برلوف دانسته اند ونیز گفته اند که شجر ابراهیم کوچک است ونیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است واز قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است ومحقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیرازی آن را انس ملک گویند * طبیعت آن گرم وخشک است در دوم * افعال وخواص آن جهت صرع وآب رفتن از دهان خصوصا اطفال وتحلیل ریاح شکم ایشان وزخمها وقائم مقام مرزنجوش است

* شاض * بفتح شین والف وضاد معجمه بزبان هندی ارهر وتور نیز نامند * ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران وهند وبنگاله ودکهن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی ومدور واندک پهن وبرسر آن مانند دانه با تلا نشانی ودر دکهن وبنگاله رمورت وگجرات وعظیم آباد خوب وبالیده میشود * طبیعت آن سرد وخشک در دوم گفته اند وشاید گرم وخشک باشد * افعال وخواص آن نفاخ وبطی الهضم وقلیل الغذا وقابض ومسخر وجهت اسهال صفراوی ودرب وفساد بلغم وخون ودفع زهر نافع دانسته اند

** فصل الشین المعجمة مع الباء الموحدة **

* شب * بکسر شین وفتح نیز آمده وباء موحده مشدده بفارسی ذمه وزاک سفید وبهندی پهتکری بکسر باء فارسی وخفای ها وسکون تاء چهار نقطه مثناة فوقانیه وکسر کاف وراء مهمله ویا نامند * ماهیت آن ماییتی است که مجتمع ومنعقد میگردد واز اجزای عفنه ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشد وآن چیزی است شبیه بزاج وباندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است ودر اکثر افعال مانند زاج است ومعادن آن یمن ومصر وبلاد ارمنیه وگرجستان واکثر بلاد است واصناف آن را مفصله بیان نموده اند وانچه موجود ومستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی وبابی زردی واین را یمانی نامند واین ابی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد ومنجمد میگردد واین بهترین اصناف است وصنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست واین را زاج بلوری نامند وقطعهای این مربع ومکعب ومشقق میباشد وصنف سوم مائل بامتداد است واین را زاج مدحرج نامند وصنف چهارم ملس آن نرم وزود شکن وبا زهومت رائحه واین را زاج زفر نامند وهمه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل ودوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل وسوم سبز شبیه بزاج وشورمزه ودو صنف دیگر است که با سمیت است وغیر مستعمل یکی ازرق شفاف ودوم سیاه مائل بتیرگی * طبیعت مجموع آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر سوم گرم نیز گفته اند وبعضی سرد دانسته واصلی ندارد * افعال وخواص آن مجفف قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزائل کننده گوشت زائد والتیام دهنده قروح ورافع چرک وزنگ معادن ودر صاف کردن آب وشراب سریع الاثر وشرب آن مانع قی وغثیان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وقطور آب محلول آن جهت بیاض عین وغشاوه رقیقه با تکرار عمل نافع وقطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری ونشف رطوبات ووجع آن ووجع انثیین مفید واکتحال مکلس مسحوق با مروارید وشکر وپوست تخم مرغ ومرکبی حرد ون اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب وبا مازو وسماق جهت دمعه وسبل وحمره مزمنه واورام وسطبری پلک چشم وقلع بثور لبنیه وسنون آن بافوفل جهت درد دندان وتقویت لثه واستحکام دندان متحرک وبدستور امساک آن بر دندان متحرک وبا

حاکه وبیخ کرلب جهت قلاع وبدستور با عسل جهت قلاع ومضمضه بطبیخ آن با سرکه وعسل نیز وذرور آن جهت ورم لثه واپاته نافع وبدستور طلای آن از بیرون وضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی وبا ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی وتهبیج وبا برگ آس جهت رفع بدبوئی زیر بغل وعرق آن وبا نمک ومازو وگل سرخ وسرکه جهت منع قروح ساعیه وخبیثه وسعی تزاید آن وبا آب گرم وبا عسل جهت حکه وجرب متقرح وبا عسل جهت رفع آثار وبا عصاره عصی الراعی بر بناگوش جهت منع سیلان مواد از گوش وبهق وبا دردی خل وعفص مرهم ساوی جهت اکله وطلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان وداخس وشقاق عارض از سرما وپاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش ومنع آبله آن مؤثر وبا موم جهت داخس وبا آب برموی وبر بدن جهت رفع قمل ورشک واذابه لحم زائد در هر عضو که باشد وذرور آن جهت رفع نزف الدم وحمول آن بتنهائی در پارچه صوفی جهت رفع سیلان حیض ونشف رطوبات واصلاح حال رحم وپیش از هنگام جماع مانع حمل وبا قطران مسقط جنین با تکرار عمل ونفوخ آن در دهن افعی وبدستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده آن وبخور آن در زیر جامه خواب کسیکه بترسد وفزع نماید جهت ازاله آن مؤثر وگذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام ورافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر وگویند از خواص آن آنست که چون کسی را چشم بد رسد وشب را بخور کند اگر در آن قطعه ثقبه بصورت چشم پیدا گردد وآن را در ظرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد با هل آن خانه نرسد المضار آشامیدن یک درم آن بسیار مضر ومحدث حرقه شدید وپیس بسیار ومضر ریه وکاه مؤدی بسل گردد ودود درم آن نیز البخور کشند ومدا وای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده وکره گاو وبا روغن گاو وشکر وتانیل وقی کردن ومیوه تر وتازه خوردن است

* شبت * بکسر شین وفتح باء موحده وتاء مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت وشود وبیونانی وانیسون وبهندی سواوسوی وتخم آن را بهندی والان خورد گویند * ماهیت آن گیاهی است معروف قائم بر یک ساق وشاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه وبرگهای آن ریزه وگل آن چتری وتخم آن ریزه تر از رازیانه واندک پهن بشکل نصف دانه رازیانه در طول وگفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه وشبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند وقوت آن تا دو سال باقی میماند واز ادویه کبار جلیله القدر وبهترین آن تازه خوشبوی شگفته آنست * طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر اول دوم خشک وگفته اند تر آن در آخر اول گرم وخشک آن در اول آن * افعال وخواص آن محلل ومنضج ومفتح سدد وهاضم وبا قوه باقیه ومسکن مغص واوجاع بارده ومدر بول وحیض وجهت ربو وفواق امتلائی وضعف معده وجگر وسپرز وسنگ گرده ومثانه وقولنج ومنع فساد اطعمه وامراض بلغمیه حادثه در سینه ومعده وامراض آلات تناسل وآشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم واعانت برقی واخراج اخلاط غلیظه از معده ونیز آشامیدن طبیخ تازه وخشک برگ و تخم آن جهت پراکنده نمودن ریاح وتحلیل آنها از جمیع اقطار بدن ووجع ظهر وگرده ومثانه وادرار بول وتسکین مغص وقطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده وجوشیدن آن باشد وفواق بلغمی امتلائی وطبخ گوشت با آن باعث اخراج وسمج وزفارت وزهومت آن وسرعت طبخ ونضج وانهضام آنست وچون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید با آسانی وجلوس در طبیخ برگ آن وبدستور تخم آن جهت امراض رحم وتحلیل ریاح گرده ومثانه وانثیان وقطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرور زیان

مبخر و مغثی و مدر است اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقال و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مهرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن و دهن آن که عصارهٔ برگ تازهٔ آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و با برگ تازهٔ آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیاء و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تصحیح اطراف و رفع قشعریره و اوزتها بغایت مؤثر و تخم آن گرم و تر و خشک تر در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقی قوی و بدل مثور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و با صره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوختهٔ آن در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر شربا و ضماداً و با رماد زجاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و پرچرک و جهت قرحهٔ قضیب بی عدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است

* شبرم * بضم اول و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی مطوما و بشیرازی کاو کشک و کانیطنومک و طانیطومک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد میمیرد و کوهنند راز یان نداند * ماهیت آن نباتی است که در بوستانها و کشت زارها روید و ساق آن راست و با زغب و گره دار بقدر ذرعی شبیه به نی و شیرد ار و برگ آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانهٔ آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قوی تر از ثمر آن و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیاطها باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست * طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معدهٔ بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بیعدیل مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یک دانگ و بدل آن ماز ریون و یک مثقال آن قاتل بقی و کرب و غشی و خناق مدا و ای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقهٔ چرب است و نیم مثقال شیر آن کشند و غیر مستعمل مصلح آن نا کوفتهٔ آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یکشبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمون کرمانی و هلیلهٔ زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویهٔ مسهلهٔ معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و بتنهائی جائز نیست استعمال آن و در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کوک حب ساخته بکار برند و در معالجهٔ اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبهٔ بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانروز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند *

* شبة * بفتح شین و باء موحده و با بفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی کهر بفتح کاف و سکون باء عجمی و خفای ها

و راء مهمله نامند * ماهیت آن یکی از اجساد معدنیهٔ معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس و یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند و شبه مابین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیرگداز تر از مرد و رنگ آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و انائی مصنوع از آن جوهردار و نگاهداشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر و قهادر آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکنند میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوختهٔ آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ و گفته اند که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیر برآید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاباهی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستانها و اراضی خالیه بهم میرسد و شاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگ های آن شبیه ببرگ آس سبز مائل بالاندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی لزج بسیار برآید * طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند * افعال و خواص آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی و حیوانات سمی و مقوی سینه و همچنین برگ و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است درابتدا

* شبیبی * بفتح شین و کسره و باء موحده و سکون دو یاء مثناة تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عامه بیخ نفت نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم میرسد و شبیه بلفاح است در تخدیر و اکثر افعال

* فصل الشین مع الثاء المثلثة *

* شث * بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود مینمایند و گفته اند که گیاهی است تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتی است بی ساق و گل و منحصر در اوراق متراکم توبرتو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستانها و سنگلاخها بهم میرسد و دباغان دباغت پوست بآن میکنند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم تا نزم مقام مامیثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد

* فصل الشین مع الجیم *

* شجرة ابی مالک * بفتح همزه و کسر باء موحده و یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف بیونانی فلومایس نامند * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مائل بسرخی و بنفشی و بر آن کرکها از هم دور و بر سر کرمی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف دندانه دار مانند اره و پائین برگها سفید که گویا برگ کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل

الرائحه در اتماع سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه و اندرون آن
سفید بالزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون بر آید و از آن گاذران جامه شویند خوب پاک کرده و
در دمشق و نواح آن بسیار و آنرا صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آنها است و
گفته اند که قسمی از عرطنیثا است و عنبر چوبهٔ صباغان است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است
و در آذربو مذکور شد * طبیعت آن در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال * افعال و خواص آن
بیخ آن از اد و یهٔ شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا ابرقی و بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و
در رفع جذام و قرحهٔ ردیه بیعدیل گفته اند و آشامیدن آن خصوصا برص جهت نزف الدم نساء مجرب و ضماد بیخ
برص آن جهت ختاز یر و طلای برگ مرده و نوع آن رافع قروح و التیام دهندهٔ زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار
شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است *
شجرة الراهب * شجرة الراهب بفتح راء مهمله و الف و کسر ها و باء موحده * ماهیت آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته
درختی است که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و روغنیکه از آن میگیرند در
طعم نیز شبیه بشهدانج * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن
میباشد مقیء قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قیء و دانهای شاخهای وسط آن هم مقیء و هم مسهل مقدار شربت
آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر ما هو دانه است *
شجرة المريم * شجرة المريم بفتح میم و سکون را و فتح یاء مثناة تحتانیه و میم * ماهیت آن نبات بخور مریم است و مذکور شد
و شاخهای آن در هم و مشبک در یکدیگر که چون در آب اندازند در از و بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود
کند * طبیعت آن در سوم گرم و در یبوست معتدل * افعال و خواص آن مفتح و رافع بلغم و سرخ کنندهٔ بشره و جالی
و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین میت بد و طلای آن جهت بواسیر
و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زائد مؤثر مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم است *
شجرة ابراهيم * شجرة ابراهیم * پنجنکشت است بعضی آنرا ام غیلان و جمعی شاتج دانند ما لیقی نوشته که در فلاحه شجرهٔ ابراهیم
را عظیم و طویل و کثیر الشوک و پربرگ و گل آن زرد و خوشبو و آنرا ابوم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک بهم میرسد
و گاه گل آنرا در لخالخ و خوشبوئیها میسایند * فصـــــل الشين مع الحاء المهملة *
شحرور * شحرور بضم شین و سکون حا و ضم راء مهملتین و سکون واو و راء مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قراطارخ و باصفهانی
هوغار و بمازندرانی توکا و رنا منند * در ماهیت آن اختلاف است اکثری گفته اند طائریست سیاه بجثهٔ قمری و منقار و پاهای
آن در اززرد مائل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و کبک دری و نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق و منقار و پا است
توم است * طبیعت آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن سریع الهضم
صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع گرفتگی آواز
و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلب و گرم و خشک و دیر هضم بسبب صلابتی که دارد و ردی الغذا
و دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است *

شحم * بفتح شین و سکون حاء مهمله و میم بفارسی پیه نامند * ماهیت آن عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا
مانند کرده و معده و امعا و امثال آن و منعقد میگردد برای محافظت آن و آن صلب تر از سمین و مادهٔ آن و سمین هر دو رقیق
دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن سرد و برودت است و لهذا اگرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد بر
شحم غالب تر از سمین است و دهنیت و مائیت بر سمین و بهترین آن تازه بر آورده از حیوانی کرده است و اجود طرق
استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی با آفتاب گذارند و مرتد رکه از آن گداخته
گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سوده نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض
زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن بدانکه شحم حیوان نر گرم تر از حیوان مادهٔ
و وحشی گرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین قریب بمادهٔ آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازهٔ
آن گرم تر و کهنهٔ آن گرم و خشک و گفته اند هر چند کهنه تر میشود گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوانی
طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن
مراد پیه بز است و خشک تر و صلب هضم تر و سریع الانحلال تر و بطی الفساد تر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم
شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت پس شحم بط و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن
هر دو اند و شحم گاو نر گرم تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرم تر از بز نر و شحم شیر گرم تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن
زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع * افعال و خواص آن
بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحهٔ امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس
شحم بط نیز سریع الغوص است بالزوجت پس پیه کردهٔ بز ماده جهت قرحهٔ امعا و لذع معای مستقیم و لهذا مسکن اوجاع
و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج
پخته شود جهت قرحهٔ مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره و بعرض
آنرا انفع گفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه کرکس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل
و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یک رهم از موم و زفت و شحم گاو نر با شحم بچهٔ گاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و
یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دمامیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه
گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسهٔ صلبه جهت زیادتی تحلیل
آن انفع و گفته اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو مو نروید و اصلی
ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نیز سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ابل را چون لطوخ نمایند جهت
طرد هوام نافع و شحم تیس هندی که بوبندی بیر و بمازندرانی زبل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم
مغثی و مرخی معده * مصلح آن در معرورین سکنجبین و آب لیمون و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن
بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است * فصـــــل الشين مع الراء المهملة *
شراب مروق * شراب مروق * بضم میم و فتح را و واو مشدده و قاف * ماهیت آن خمری است که آنرا نمیده و بکمات دران
خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق ناقهین است

شربین

* شربین * بضم شین وسکون راء مهمله وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون لغت فارسی است بیونانی قادرس وبفرنگی صندر وبلغت اسلام آباد چاتگام که مضاف بنگاله است کرجن نامند * ماهیت آن از اصناف سرو است برگ آن از ان عریضتر وثمر آن شبیه بثمر سرو واز ان کوچکتر وقطران حاصل از ان بهترین قطرانها است وبعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند وبلند بسرو اشبه واز ان کوچکتر ودر اصفهان معروف بدرخت نوش است وقسمی دیگر از ان کوچکتر وخاردار وثمر آن بقدر گردکان وآنرا عرعر بری نامند وگفته اند درخت شربین تا اینجا ومال میسازند ودر کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی راکه ثمر آن شبیه بثمر کاج وبزرگتر از ان بود وشاخهای آن متراکم پربرگ با برگهای باریک اندک بلند * طبیعت اقسام آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری وباطنی وسستی اعضا وضعف معده وجگر وریاح غلیظ وباطلا جهت گزیدن ارنب بری ولعوق آن جهت داء الفیل وبدستور لطوخ آن جهت منع ریختن موی ورفع قمل وتحلیل اورام وامراض مقعده ورحم ومضمضه بطبیخ برگ وثمر آن با سرکه جهت درد دندان وضماد آن جهت خناق وورم لوزتین وبا نمک جهت نهش مار شاخدار ودود آن جهت رفع نزف الدم واعیا والتیام قروح وخوشبوئی رائحه بدن واحتقان بطبیخ آن جهت کشتن ماتولد یدان موثر وثمر آن نافض ومدر بول ومخرج مشیمه وجهت سعال رطوبی وعلل کبد وگزیدن ارنب بری نافع ولطوخ ثمر آن باشحم ایل وبامغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذیه نافع ومورث صداع ومزال مصلح آن نواکه ترش وکشنیز است واحوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی واهل بنگاله وفرنگ قطران آن راکه روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارات وکشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتیها میمالند *

شراب

* شراب * اسم اصطلاحی خمر است ونیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها ویا ادویه ربوبه ویا بابسه در آب پخته صاف کرده با شیرهٔ نبات ویا قند ویا عسل ویا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند

شریفه

* شریفه * بفتح شین وکسر را وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح فا وها آنرا اسیتا پهل نیز نامند * ماهیت آن اسم هندی ثمری است هندی شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند وپوست آن صلب خشن ومقطع بهم پیوسته وبعد از رسیدن نرم واز هم بعضی جدا میگردند وبعد قطعهای آن در جوف آن دانها است وبرهر دانه رطوبتی وپیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار ودر زیر آن پرده اندک نازک لزج ودر جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا وحب الخروع ومغز آن سفید ودرخت آن پریشان باشاخهای بسیار وتا بسه قامت بلند میشود وبرگ آن از برگ ماذج عریض تر واندک کوتاه تر ونازک تر وبهترین ثمر آن بزرگ بالیدهٔ رسیدهٔ شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست * طبیعت آن در دوم گرم وتر با رطوبت لزجه * افعال وخواص آن اندک مسخن ومخرب معده ومحرک مواد ساکنه وملین طبع خصوص با پردهٔ بالای تخم آن خوردن نفاخ وبطی الهضم واکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی ومحدث حمیات ودماميل وجرب وقوبا وامثال اینها وتخم آنرا چون بسایند وبر سر بمالند شپش آن رابکشد ودفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش وورم میکند وفرزجهٔ آن مسقط جنین است ومجرب

* فصل الشین مع الشین المعجمتین *

ششریث

* ششریث * بکسر شین وسکون شین دوم وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وثاء مثلثه * ماهیت آن اسم نباتی است که در دیوالبلاد مصر یافت میشود سطبرتر از انگشتی وبی مزه مائل بزردی * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند وگویند بدون کرب ومشقت اخراج زرد آب میکند

* فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المثالثة *

شطیبه

* شطیبه * بضم شین وفتح طا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده وها لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در کوههای برف دار برگ وتخم وشکل گیاه آن مانند زیره وبااندک تندی طعم وشیرینی وبیخ آن چند عدد مجتمع وغیر مستحکم وبعضی از ان راست وبعضی کج * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بالخاصیة جهت تبهای حاره نافع ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل ریاح معده ورافع اکلهٔ مستحکه وضماد آن بجهت علت معروفه بشوکه کوبند مجرب است *

* فصل الشین مع العین المهملة *

شعر

* شعر * بفتح شین وسکون عین وراء مهملتین بفارسی موی وبترکی قیل وبهندی بال نامند جمع آن اشعار وشعور وشعار آمده * ماهیت آن متولد از ابخره وادخنهٔ اخلاط محترقه ویابسه است وفرق میان آن وصوف ووبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف ووبر وصوف نرم ونازک وما بین آن هردو است وصوف را بفارسی پشم ووبر را کرک نامند وهر سه عام اند مر حیوانات یعنی بعضی را شعر ووبر هردو میباشد مانند بز وبعضی را پشم فقط میباشد مانند میش ونحوه وبعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات وانسان را نمی باشد مگر شعر فقط واز مطلق آن مراد شعر انسان است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن سوختهٔ آن مسخن وبغایت مجفف وبیلدع وجهت اکله وخشک کردن زخمها وقلاع وقروح ذرورا وطلاء باعسل وباکندر وزفت جهت جراحات سرذرورا وبعد از مالیدن زفت بر انها وطلای آن باسرد اسنك جهت تسکین جرب وحکهٔ شدید قوی چشم وباروغن زیتون ویا آب جهت سوختگی آتش وباسرکه مالیدهٔ آن جهت تحلیل وقلع ثآلیل وبنور وسلک دیوانه گزیده وباشراب وروغن زیتون وبا آب جهت ورم سر وجراحت آن وبدستور غیر محرق آن ومحرق آن باعسل جهت قلاع دهان اطفال وباروغن گوسفند جهت عشره وورم حادث از ان وذرور آن جهت بوزمقعد وورد کنندهٔ آنست بر موضع خود وقطور آن باروغن گل جهت تسکین درد گوش وبا سفید آب وتوتیای مغسول وگل ارمنی جهت حرقة البول مجرب وبخور آن جهت صرع مدد دی وگریزانیدن هوام وحمول آن جهت میلان رحم وتجفیف رطوبات آن وصرع وماء الشعیر که از تقطیر آن حاصل میگردد جهت داء الثعلب ورویانیدن موی مجرب وبدستور دهن آن ونیز مقوی باه است وتعلیق موی طفل پیش از انکه صلب شده باشد جهت نقرس وعقرب گزیده نافع ودستور احراق آن در دستورات مقدمه ودهن آن در مرکبات دهان مذکور شد *

شعر الجیاد

* شعر الجیاد * بکسر جیم وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ودال مهمله * ماهیت آن نباتی است شبیه بموی یال اسپ و باریک وسیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یکجا روئید وبر روی زمین پهن وبی برگ وساق وبعضی قوی وچون بسوزانند بوی موی سوخته از ان آید وغیر پرسیاوشان است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بخور آن جهت تپ ربع مجرب وتعلیق آن ومانع ماندگی مسافران ورونده گان پیاده است

شعر الغول

* شعر الغول * بضم غین معجمه وسکون واو ولام وآنرا لحاء الغول نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است بی ساق و

ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بموخس مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و بیر ریشه و دردار المغرب موجود و در تنکابن کوف نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند مالیقی گفته که آنرا بفارسی اردمانه و ببربری ماموب و میون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه بموی است که بر روی زمین پهن ممدود و طول بسیار دارد و شاخ و برگ و گل نمیدارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی محض ممنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار میباشد میان مدینهٔ تلمسان و مدینهٔ فاس و در آنجا معروف بالحیهٔ ممنون است ＊ طبیعت آن گرم و خشک با عتدال ＊ افعال و خواص آن قریب بپرسیاوشان است و در تنقیهٔ سینه قوی تر از آن و مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زائل کنندهٔ تپ ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن

شعیر ＊ شعیر ＊ بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی جو بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند ＊ ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیدهٔ بالیدهٔ تازهٔ آنست و کهنه که یکسال بر آن گذشته باشد بسیار زبون ＊ طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک ＊ افعال و خواص آن قلیل الغذا اثر از گندم و با قوت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حارهٔ حاده و سل و دق مصلح آن لبن بتوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ بعد یکه جوها شکفته و مهرا شونده و صاف کرده سرد نموده و یا نیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حارهٔ حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحهٔ ریاح و داء الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و صدر و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معدهٔ رطب و مضر احشای بارد و نفاخ و مصلح آن گلقند و منکام اعتقال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش گوبیده مانند حریره جهت صداع حار و با اضافهٔ قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیرهٔ جو که کشک الشعیر نامند سرد مائل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشایندهٔ دمامیل حاره و بثورها و با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سائر اعضا و بدستور با قلیلی ریوند چینی جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراوی و شری و اگر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب و یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حارهٔ صلبه و ورم گلو و با راز یانج و تخم کتان زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و کشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنک و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر با ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت موثر و ضماد سوختهٔ آن با سرکه جهت کلف و حزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بو دادهٔ آن که در سویق مذکور شد تبرید و تغذیهٔ آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیهٔ اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و

دان آن ثقیل بطیء الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و تبهای صفراوی و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بیعدیل مضر مبرود بدن و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد

＊ فصل الشین مع الفاء ＊

شقنین البری ＊ شقنین البری ＊ بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معروف بسام است بترکی الافاخته و بهندی بگله نامند ＊ ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و تا تمام گردن و پای آن بلند و گویند بچهٔ فاخته است و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر بریست و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند دیده شد طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلند تر و اکثری را کوتاه تر ＊ طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بران غالب است ＊ افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کنندهٔ قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یکروز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و همچنین ماکو طیور فربه را بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکسالهٔ آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است

شقنین البحری ＊ شقنین البحری ＊ بهندی ماکوچ و بفرنگی پستیناکه مرین نامند ＊ ماهیت آن حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل در دنبالهٔ آن نیشی مانند خار است ＊ افعال و خواص آن چون کسی را بگزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آنرا در زیر جامهٔ خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوختهٔ آن بر در کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آنرا حوت الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیش آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکه بر نیاورند رفع آن نشود

＊ فصل الشین مع القاف ＊

شقاقل ＊ شقاقل ＊ بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل و ششقاقل و حشقاقل و شقیقل و ششقیقل نیز و بهندی ستالی و سوالی و دو دمالی و کاکول و ستاور نیز نامند ＊ ماهیت آن بیخی است پر گره و با التواء و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق گیاه آن پر گره و برهر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگ تر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی میماند ＊ طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه ＊ افعال و خواص آن مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن معده و کبد و کرده و مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کنندهٔ منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است ＊

شقایق ＊ شقایق ＊ بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقایق النعمان و بلاطینی بیای در ازابتلم یعنی گلی که رنگ او زود متغیر میشود و بلغت کستیلان امایلس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز

گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز
گفته اند که چون او آنرا بسیار در خضابات استعمال مینمود لهذا موصوف بدان نموده اند * ماهیت آن نباتی است
شبیه بخشخاش در نبات وبرگ وگل وثمر ودانه الا آنکه ازان در همه چیز کوچکتر وتخم آن ریزه تر وبوی وبستانی میباشد
وبرگ بستانی آن از بری ریزه تر وگل آن اکثر پنج برگ وصد برگ که هزارانا مند نیز میشود والوان وافشان نیز
* طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن افیون حاصل ازان مانند آنکه از کوزهٔ خشخاش اخذ
مینمایند بسیار قوی التخدیر والسکر وبد متورد انه وپوست آن ازدانه وپوست خشخاش جاذب وملطف ومفتح وجالی
آثار ومجفف وآشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با میفختج جهت تسکین درد احشا واعضا که دفعةً بهم رسید
باشد بسیار سریع الاثر ونفوخ آن قاطع رعاف در ساعت وذرور آن حابس نزف الدم هر عضو ودر مطبوخات صاحب جدری
درا وائل جهت تلطیف ماده وتصفیهٔ آن وتفتیح مسام وبروز بطا هر جلد نافع وآشامیدن طبیخ برگ وساق آن که با کاه
جو پخته باشند مدر شیر وبول وحیض وطلای عصارهٔ آن منقی چرک زخمها ورافع تقشر جلد ومحلل ورم چشم وسعوط آن
منقی رطوبات دماغی وقطور آن جالی بیاض عین وبد ستور قطور برگ گل آن واکتحال بدان وضماد گل آن با پوست
بکودکان سبز سیاه کنندهٔ مو ورافع قوباء وآشامیدن یک درم تخم آن مرور زبا آب سرد ومدا ومت بدان جهت رفع برص
مجرب گفته اند ویکدرم از قبهٔ آن با شراب مورث جنون است

شقراق
* شقراق * بفتح شین وبکسر نیز آمده وقاف وفتح راء مهملهٔ مشدده والف وقاف وشراق وشرقوق وشرشق نیز وبفارسی
کاسکینه وبشیرازی کاسه شکنک وباصفهانی سبزقبا وبمازندرانی کراکو وعرب آنرا اخیل گویند وبدیمن داانند وبهندی نیلکنتوره
نامند * ماهیت آن دماستی گفته طائری است بقدر کبوتر وکوچک سبزرنگ خوش منظر ودر جناح آن سیاهی ومخطط
بسرخی وسبزی وسیاهی نیز میباشد ودر بلاد روم وشام وخراسان ونواح آنها بسیار وحریص وبد خورد زد بچهٔ مرغان
دیگر است ودور از آبادانی ومردم میباشد وبرسرکوهها آشیانه میسازد ولیکن بچه در آبادانی برمی آورد وضعیف ازجهاد
وکثیر الاستغاثه میباشد وفریاد بسیار میکند که گویا آنرا میزده اند وبعض آدمی وانطاکی گفته اند طائری معروف است ملون
بسبزی وسرخی وسیاهی ودر اشجار وشکاف دیوارها خانه میسازد ودر تابستان دیده میشود وبدبو است وکثیر التصویت
وگویند طائری است بقدر گنجشک که پیه گویند وگنجشکان را صید کند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص
آن محلل قوی ریاح غلیظه ومواد بلغمیه ودیرهضم مضر محرورین ومصدع مصلح آن سکنجبین عسلی وشکری وطلای سرگین
آن جهت جلای کلف نافع است

* فصـــــــــل الشین مع الکاف

شکاعی
* شکاعی * بضم شین وبفتح نیز آمده وفتح کاف والف وعین مهمله والف مقصوره لغت عربی است وبیونانی اقرانیقی
ونیز افشارنیقی بمعنی شوکة البیضا نامند وگویند آنرا شوکة البیضا وشوکهٔ عربیه وکثیر الرکب نیز وبلاطینی اطرکطیاس
وبفارسی بادآورد گویند واصح آنست که غیر بادآورد است بلکه ازاصناف آنست ونیز بفارسی آنرا چرچه گویند ودر
بعضی بلاد معروف بکنگر خر است وگویند بهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید
وشاخهای آن باریک بلند سفید وکم شعبه ودیگری گل آن بنفش وشاخهای آن اندک قویتر وپرشعبه ومائل بسبزی
وزردی واین مخصوص بشکاعی است وتحقیق آنست که ساق آن مثلث وطولانی وسطبری آن بقدر انگشتی وباریکتر ازان

وبرگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی وبرسر آن خاری وگل آن بنفش مائل بزردی وتخم آن
ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ وطعم آن شیرین وبهترین آن سبز وبعضی گفته اند زرد آنست که کهنه نباشد ومستعمل
ازان بیخ وثمر آنست وبیخ آن قویتر * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگویند در اول گرم ودر سوم خشک وبعضی سرد نیز
گفته اند * افعال وخواص آن قوت تجفیف وقبض این زیاده از بادآورد وبا قوت تریاقیت وبیخ وثمر آن ملطف بلغم
ومفتح وجهت قطع نزف الدم ازسینه وورم لهاة ومقعد وطبیخ آن جهت امراض معده وکبد وحمیات مرکبه وکهنه وخصوصا
درصبیان بغایت نافع وبجهت فالج ورعشه واوجاع ظهر واسهال بطن وجهت جذام وبرص وبهق وقطع سیلان رطوبات
ازرحم وضماد بدان مفید برای آنکه دافع مواد سودا ویه وبلغمیه وجالب آنها است ازعمق بدن وبا افسنتین مسمن بدن
وبیخ آن حابس نزف الدم ومحلل اورام مقعد ومدمل قروح مضر رئه مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو
درم وصاحب تقویم پنجدرم گفته بدل آن بادآورد ودرسائر افعال قریب ببادآورد ودر حرف الباء مع الالف مذکور شد
صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آنرا خارسعک گویند وبری نباتی کوهی است ودر زمین سیستان بهم میرسد *

شکرتیغال
* شکرتیغال * بفتح شین وکاف وراء مهمله وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح غین معجمه والف
ولام بفارسی تیغال نامند * ماهیت آن خانه وغلاف حیوانی است شبیه بمگس که درخار انزروت مانند کرم ابریشم
از لعاب خود میتند ودران می میرد وبعضی را سوراخ کرده بدر میرود وآن خانه وغلاف درتازگی شیرین میباشد وچون
بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد وآن کرم را بشیرازی خزوگک وتیغال وخانهٔ آنرا شکرتیغال نامند وغیر سکر
العشر است وصاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته * طبیعت آن در حرارت معتدل ودر رطوبت بران
غالب ویا لزوجت * افعال وخواص آن ملین صدر وخشونت آن ومسکن حدت اخلاط وسوزش مری وجهت سرفه وتصفیهٔ
صوت وخشکی گلو ومعده نافع واکثار آن مغثی مصلح آن شکر وترنجبین مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن نبات است

شک
* شک * بضم شین وبفتح نیز آمده وکاف مشدده بعربی سم الفار وتراب الهالک واهل عراق ومغرب رهج الفار وبشیرازی
مرگ موش وکابلی وبهندی سنبل کهار نامند واکسیریان زرنیخ سفید خوانند * ماهیت آن جسمی است معدنی سفید
ثقیل الوزن براق وانچه زرد رنگ باشد زبون بود واز خراسان آورند وگویند دو دنقره است که از معدن آن بهم میرسد
وقوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند وبعد ازان فاسد میگردد ورنگ آن اغبر ووزن آن سنگین میشود * طبیعت آن
درچهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن از سموم قتاله است ومحلل ومعفن والتیام دهندهٔ زخمهای بارد شدید
که صبر نتوان نمود واکتحال آن دریک روز رطوبات طبقات چشم را زائل کند وطلای آن با روغنها جهت حکه وجرب وبا
گلاب جهت اورام بارده واحتقا نافع ونیم درم آن در یک روز کشنده بسوزش اندرون وثقل زبان واعضا وخدر وسرخی
چشم وگرمی بدن وبراق وخشکی بشره وگاه باسهال الدم منجر گردد وتریاق آن تراشهٔ پوستهای حیوانات است که
موزائید بقدر ربع رتاد وچندان بیاشامند ومعالجهٔ آن معالجهٔ زیبق خورده است وچون درخمیر کیرند وپاره
طعامی دیگر وبخورد موش دهند بمیرد وهر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می میرد وخانه ازموشان پاک شود و
اهل هند می گویند که پنج نوع می باشد یکی بهتکیا وآن شبیه بشب یمانی است سفید شفاف ودر آتش دود نکند
ودوم هلدیا یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ وسوم کودیا واین میگون است وچهارم دارمار وآن سرخ است برنگ دانهٔ

انار و پنجم سنگها و این بسیار مفید میباشد و این مرد و نوع اخیر بسیار کم یاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید
و دافع بلغم و سودا است و جهت تپ لرز و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند

شکرقند ● شکرقند ● بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را بهندی
اول نامند ● ماهیت آن بیخ نباتی است بطریق نجم و بیاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه بجوز ماثل و از آن کوچکتر
و گل آن نیز شبیه بگل آن و کم رنگ تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشهٔ آن بر آمده تا بقدر ترب و پوست
آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هوده پانزده عدد و زیاده و کمتر نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد
بکمال رسیدن بر آورده زیر خاکستر گرم مانند چقندر پخته و یا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده مصرور لذیذ شیرین و
لذیذ میباشد بعضی آنرا بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگ بقدر گردکان
ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیرهٔ شکر و یا نبات که غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوشبوئی قدری
مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس بر آورده مصرور لذیذ بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی گل گله میدا مند
● طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیهٔ غریبه که بعد از طبخ و جوش دادن کم میکردد ● افعال و خواص آن مسدد
و قابض و نفاخ و فی الجمله مغری سینه و قصبهٔ ریه است ● فصــــــــل الشین مع اللام ●
شل ● شل ● بضم شین و تشدید لام ● ماهیت آن ثمر درختی هندی است ازاد و بهٔ مجهوله است بعضی گویند که آنرا
مفرجل هندی نامند که بیل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و
نرم املس و بی قشر و بعضی گفته اند مدور و بقدر زرد آلو میباشد و بعضی گفته بهمات زنجبیل است ● طبیعت آن در سوم
گرم و در اول خشک ● افعال و خواص آن محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب
و فالج و عرق النسا و قولنج نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است
شلجم ● شلجم ● بفتح شین و بسین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است و بیونانی
منقیلی و منقلی نیز و بفارسی برشاد و شیلم نیز و بعربی بم بضم باء عجمی و میم نامند ● ماهیت آن معروف است و بری و
بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت مهین و بیخ آن باریک مانند بیخ
اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیگر را منابت صحراهای نمناک و نزدیک آبها
و بیونانی لونیناس و لونیاس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه ببرگ بستانی و از آن
باریک تر و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و ماثل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی
آن را برگ شبیه ببرگ ترب و کثیر التشریف و از آن املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک
ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج بزرگی و تا مثل دانهٔ در بعضی بلاد و اراضی قویه میشود و نازک بی
ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشهٔ آنست و تخم آن سرخ و تیره
و از بری بزرگتر و این مزروع میباشد در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد ● طبیعت بری
آن در اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در اواخر اول تر ● افعال و خواص آن تناول
مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت

حصاة و مدر بول و برگهای نازک آنرا قوت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیها و در احادیث
وارد است که امر فرموده اند بخوردن شلغم و فرموده ان علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام واللفت یذیبه
و در حدیث دیگر است که مامن احد الا وفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشهای باریک آنرا ماشند و با عسل
بیاشامند جهت حبس بول و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق
عارض از برد و نقرس و حکهٔ مراریه و بلد متورطلا و ضماد برگ و بیخ و با تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن بعنی محلل انلذیذ
و ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشهی و بی نفخ خصوص با خردل آن و با چاشنی دار آن که قوت جلا و تقطیع آن زیاده است
و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و جشا آورنده و محرک باه و زیاده از محلل آن
جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل نمیرود و جمیع اجزای آن باتریاقیت و تخم آن در اول
سوم گرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند و مشهی و باتریاقیت و در جمیع افعال
قویتر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن
دو درم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شربا و تدهینا و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در رفع بادین
در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول بری آن جالی بشره است طلاء
شلیل ● شلیل ● بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بخراسانی شفترنگ و شیرهو نیز نامند ● ماهیت آن از جنس
شفتالو است گویند درخت شفتالو و زرد آلو را که باهم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد آلو و گردکان و از شفتالو
لذیذتر و لطیف تر و غائلهٔ آن کمتر در طبیعت و سائر افعال اقرب بدان هر دو است ● فصــــــــل الشین مع المیم ●
شمع ● شمع ● بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیروس ماهیت آن معروف است که جرم خانهٔ
زنبور عسل است که عسل را در آن جمع میکند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در آن جمع میکند و
این مائل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازهٔ آن می آید و دوم آنست که پردهای خانهٔ
خود را از آن میسازد و در آن عسل نمیباشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بتسلیط است و آن چیزی
سیاه رنگ است که بر کوارهٔ یعنی خانهٔ خود میمالد و این زبون است ● طبیعت آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل
و قوت آن تا مدتی حال باقی میماند ● افعال و خواص آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحتها و مصلح ادویهٔ
مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده خود به از آن که بقدر دانهٔ گندم ریزه ریزه کرده فرو برند با احساء موافقه و یا در
روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد
سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر و رد گلوولهای و تصفیهٔ صوت بیعدیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع
عفونات هوای وبائی و رائحهٔ آن جهت رفع بدبوئی بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و روبا و حقنهٔ گداختهٔ آن با روغن
گل سرخ با زیت عذب با لذاصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با دهان مناسبه خصوصا روغن بنفشه جهت رفع
خشونت سینه و سائر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بچرک آوردن آنها و رفع
اذیت زخم حربهٔ زهر دار و جذب آن با لحامیة و طلای موم روغن معمول با روغن سوسن و یا روغن زنبق و یا یاسمین بر
صورت صاف کنند و نیکو کننده رنگ رخسار و زائل کنندهٔ کلف و محلل صلابت اعصاب و گویند چون از موم زرد یا سرخ

با روغن موم ویا کل سرخ مرتب نمایند وسه هفته در آفتاب کذارند پس براورام پس کوش وارینه طلانما یند بتحلیل برد ومنع انصباب مواد بدان نماید وچون بتنهائی ورق ساخته بر پستان کذارند مانع انجماد وبسته شدن شیر است دران وبر تعقد عصب واورام محلل آنها وتکمید ریزه ریزه کردهٔ آن با زرد چوبهٔ خشک کوبیده در صره بسته وبر روغن کنجد کرم کرده محلل اورام ورياح ومسکن اوجاع وچون مخلوط بعود هندی نموده برآتش کذارند بدبوی واندک اندک سوخته کردد وخوردن موم دافع اشتها ومسد ومصلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آرد باقلا است وکویند چون آشیان مکس را بسوزانند وبظرفی بمانند ودر آب دریا ویا ماء ترا بهاکذارند آب شیرین را بخود جذب میکند دستور سفید کردن موم آنست که بکیرند موم را وکداخته در آب سرد اندازند وچرک آن که در زیر آن جمع کردد جدا نمایند وهمچنین مکرر نمایند پس در دیک سرکشادهٔ سفالی نوکرده آب دریای شور بران ریخته واندک نطرون واکر آب دریای شور نباشد آب نمک بران ریزند وبر آتش کذارند تا کداخته کردد واز آتش فرود آورند ودیک سفالی دیکر که دران تواند داخل شد ته آنرا تر کرده دران فرو برند تا موم بدان بچسپد وبر آورند وبعد سرد شدن موم را جدا کنند وهمچنین باز دیک را دران فرو برند ومکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه یک ازند با آب شور ونطرون وازته دیک سفالی دیکر تر کرده برداند پس آن قرصها را در ورد وربر بسمانی کشیده روزها در آفتاب بنهاوبزند زبران آب سرد دفعه بدفعه بپاشند وشب ها بماهتاب تا آنکه خوب سفید کردد پس کداخته از ان شمع ریزند ویا در مرامم وغیر آن که مطلوب باشد بکار برند ویا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار کرم جوشان بران ریزند ویا دستور مذکور در مدت وعمل نمایند تا سفید کردد ویا آنکه بعد تصفیه چرک آنرا کداخته در آب سرد اندک اندک بریزند ویا آنکه بدسته جاروبی بوم زنند که بزودی دانه کردد پس روزها بر پارچهٔ کرباس نم کرده ریزند وبر آفتاب کذارند وآب بران بپاشند وشبها زیر آسمان وماهتاب کذارند تا سفید کردد

فصل الشین مع النون

شند بفتح شین وسکون نون ودال مهمله دیسقوریدوس اسپلوس نامیده وبهندی ست بفتح سین مهمله وتاء مثناة فوقانیهٔ مشدده کویند ماهیت آن از طیوب معموله است خصوص اهل مصر وبهترا زانجا جای دیکر نمیسازند وکویند دخان ضرو است ودستور صنعت آن آنست که حصی لبان رانیم کوفته هرقدر که خواهند در دیک سفالی کنند ودیک دیکر طولانی برسر آن نصب نمایند واطراف آنرا بکل حکمت بکیرند ودر زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید وبچسپد واکر بجهت زیادتی عطریت ظرف بالائی را بعود وصندل بیالایند خوب است واکر بجای دیک بالای کاغذی را بشکل کلهٔ قند بپیچید وبرسر آن نصب کنند بنحویکه اصلا بخار بیرون نرود نیز خوب است وبهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از ان نیاید طبیعت آن در سوم کرم ودر دوم خشک افعال وخواص آن مقوی دل ومدر فضلات ومفتت حصاة ودافع اخلاط لزجهٔ سینه وبا زعفران مفرح وجهت سرفه وضعف عصب وخفقان وبا انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند وطلای آن جهت التیام قروح ودافع آثار وحصول آن جهت بواسیر وتقویت رحم مفید ومجفف ومصدع محرور ومغشی سینه ومصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است

فصل الشین مع الواو

شواء بفتح شین وواو والف ممدوده لغت عربی است بپارسی کباب وبریانی کویند ماهیت آن کوشت بریان کرده است بهرنحوکه بریان نموده باشند برآتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بی روغن واز بالا روغن بران زده باشند طبیعت آن کرم وخشک افعال وخواص آن استشمام رائحهٔ آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین ومرناضین وبدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس ومقوی اعضای رئیسه وباه واکثر آن ثقیل ودیر هضم ونفاخ

شواصرا لغت یونانی است بفتح شین وواو والف وفتح صاد وراء مهمله والف مشک الجن است وکویند در بلاد شبانکاره فارس مشک چوبان نامند ودر تنکابن مشک داش ماهیت آن رازی کفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند ودیسقوریدوس کفته بیونانی بطوس نامند وآن کیاهی است که هرسال تازه بتازه میروید بقدر مساری مفروش برروی زمین وشاخهای آن بسیار وبرک آن شبیه ببرک دشتی وتخم آن برسر شاخهای آن وهیئة آن از شاخ وبرک وتخم بسیار خوشبو است ولهذا مردم در ثیاب خود میکذارند منبت آن بیشتر وادیها است ومترجم کتاب ابوریحان در صیدلهٔ خود کفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنک مائل بزرقت شبیه باشنهٔ بی ساق وبی کل ومنحصر براوراق بسیار متراکم منبسط برروی زمین که از زمین بلند نمیکردد وبیخ آن سیاه بقدر مساری ومنبت آن سنک لاخها وکوهستانهای عظیم واز تازهٔ آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید طبیعت آن در سوم کرم وخشک افعال وخواص آن مفرح ومقوی ارواح وقوی ومد رحیض وبا شراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب ودر حقنه جهت عرق النسا واوجاع مفاصل داخل مینمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است

شوحط بفتح شین وسکون واو وفتح حا وسکون طاء مهملتین لغت عربی است ماهیت آن مجهول است بغدادی کفته درختی است بزرک شاخهای آن صلب وبی کره ور است وبرک آن شبیه ببرک بید واز چوب آن کمان کران میسازند وبعضی کفته اند که نوعی از نبع است وبعضی آنرا وشریان را یک دانسته اند وکویند انچه در قلهٔ کوه میشود نبع است وانچه در پائین آن شوحط وباختلاف منابت نام آن مختلف میکردد وصاحب اختیارات خوشهٔ از ان کفته وبعضی کفته نوع خبیث وزیتون ماز ریون است واین قول اقرب بصواب است طبیعت آن کرم وخشک وجمیع اجزای آن باقوت قابضه افعال وخواص آن جهت اسهال مفید وجلوس در مایهٔ آن ممنوع است

شوکران بفتح شین وسکون واو وفتح کاف وراء مهمله والف ونون لغت عربی است وبغدادی کفته یونانی است وابن بیطار کفته که بعجمی اندلس حفوظه نامند وبیونانی قونیون وسقونیون وباریقون وطفتیقون ومنقومیون وبفرنکی شبکنه وبفارسی بیخ تفت نامند ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه کفته بیخ نباتی است با لزوجت وساق آن پرکره شبیه بشاخ رازیانه وسطبرتر از ان وشعبهای شاخهای آن چتردار وبرک آن شبیه ببرک قثا وبزرک تر از ان وثقیل الرائحه ودر بالای آن شعبه واکلیلی ودر ان کل سفید شبیه بکل شبت وتخم آن مثل نانخواه ومائل بسفیدی ورونس کفته برک آن مانند برک بیروج وبسیار زرد وبیخ آن باریک وبی ثمر وتخم آن بزرک نانخواه وبزرکتر از ان وبی طعم وبی بو ولعاب دار وبعضی کفته اند بیخ نباتی است که آنراد وسرود ورت ودورس نیز نامند وبعضی کفته اند بزر البنج رومی است که انرا دورس کویند وبهتر ومستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد در وید وآنراد ورس تفتی کویند وصاحب اختیارات کفته آنرا شوکران نامند وبعضی کفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند طبیعت آن در چهارم سرد ودر سوم خشک افعال وخواص آن مخدر ومسکر ومنوم مقدار شربت آن نیم دانک بدل آن بزر البنج ودو درم آن قتال بقوت

صمیت بارده بزوال عقل واختلاط فکر وذهن وکلام وسدر وظلمت وغشاوهٔ بصر که چیزها را نبینند وفواق وبرودت باطن واطراف ودر آخر تشنج وخناق از تنگی که در قبضهٔ ریه وحنجره پیدا کند پس موت ومدا وای آن مبادرت بقی واسهال بطن تا که نقا حاصل کردد پس آشامیدن اشیای نافعهٔ تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از آن شیر الاغ وافسنتین با فلفل وجندبیدستر وسداب با طلا بنوشند ویا قردمانا ومیعه وفلفل با تخم انجره با طلا ویا روغن غار انجدان وحلتیت وروغن حار مناسب وباقی تدابیر آن مانند تدابیر افیون خورده است وچون خوشهٔ آنرا پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند وبکوبند وعصارهٔ آنرا کرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد واز آن جمله آنکه ادویهٔ مسکنه اوجاع چشم است وضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره ونمله وجمره وحمره وضماد برگ وتخم آن بر پستان شیرده قاطع شیر آن ومانع آویخته شدن آن وبر پستان دختران مانع کبر آن وبدستور بر خصیهٔ پسران وبر خصیه وکشران جوانان مانع احتلام ومحلل ورم آن وبر قضیب مضعف باه ومانع بزرگ شدن آن وبر هر عضوی که خواهند مو نروید مانع آن وبر شکم حابس اسهال ونزف الدم وبدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف وحکیم میر محمد مؤمن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنجدرم کوبیده با یکصد وپنجاه مثقال آب ویکصد وپنجاه عدد مویز بزرگ دانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب به سوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند واز یکعدد تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی وامساک منی آورد وزیاده از سه عدد منوم قوی است ونوشته که من این را مویز مسرور نام کرده ام

* شوندر * بفتح شین وواو وسکون نون وفتح دال وراء در آخر هردو مهمله وبضم اول ودوم نیز آمده * ماهیت آن بغدادی گفته معرب از چغندر فارسی است وآن نوع از لفت است وبمصر آن را لفت طلیطلی وقومی ملیح احمر نامند وآن شبیه بشلجم است در نبات وصورت ولیکن برگ آن خشن ومشرف نیست بلکه اقرب بسلق است وبرگ آنرا نمیخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند وطعم آن با حلاوت وتلخی کمی است وانطاکی گفته فرقی میان آن وزردک وشلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مائل باستدارهٔ وطول وبسیار سرخ وشیرین مائل بتلخی وتمیمی صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است وبهترین آن سرخ خالص کوچک تازهٔ آنست * طبیعت آن بارد رطب در دوم وگرم وتر در آخر اول نیز گفته اند ورطوبت آن زیاده از حرارت * افعال وخواص آن رافع ریاح وعفونت ومسخن وجاذب دم از عروق بظاهر جلد ومهیج باه بغدادی گفته بنابر آنکه بارد رطب است که اظهر است مضر باه است ومضر مبرودین وصاحبان معدهٔ بارد وبطئ الهضم ومورث نفخ وقراقر مصلح آن سرکه وخردل وپختن آن مهرا ومردم بلدان با شیر آنرا ایا با ماست ترتیب میدهند وبطئ الهضم میکردد ولیکن لذیذ میباشد وتخم آن بسیار نافع است در ادویهٔ قتاله واکر بیشتر از سم بخورند هم چندان ضرر نمی کند وفعل آنرا باطل میسازد بالمره ولهذا از ادویهٔ تریاق فاروق است وجزوی از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آن که ضعیف است وطبیخ آن جهت ابرده نافع جلوس ونطول بدان ودر سایر افعال قویتر از سایر اقسام شلجم ودر شلجم مذکور شد

* شونیز * بضم شین وسکون واو وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وزای معجمه لغت فارسی است وشونوز وسیاه دانه نیز وبعربی حبة السوداء وبیونانی منود وبسقوریدوس شنون گفته وبهندی کلونجی نامند بفتح کاف وضم لام وسکون واو وخفای نون وکسر جیم ویای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی آنست * ماهیت آن تخم نباتی است شبیه

برازیانه واز آن درازتر وباریکتر وگل آن زرد مائل بسفیدی وبنفش نیز میشود وبرگ آن شبیه ببرگ زبان در قفا وتخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج وتخم آن قریب بمقدار انیسون وسیاه وتندبو ومغز آن سفید وقوت آن تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن ومجفف رطوبات ومنفخ ومقطع اخلاط وجالی ومدر شیر وبول وحیض ومسقط جنین زنده ومرده ومشیمه وتریاق سموم بارده شربا وبخورا وحسو لا بادهن سوسن اعضاء الصدر والغذاء والنفس وغیرها جهت سرفهٔ بارده ودرد سینه وانتصاب نفس وقی البلغم وغثیان واستسقا ویرقان وحجر وقولنج ریحی شربا وضمادا نافع ومداومت خوردن آن هر صباح مدر بول وحیض وشیر وبا روغن جهت سرخ کردن رخساره وتصفیهٔ بشره وبا سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا وضمادا ویکمثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب نیمگرم جهت سک دیوانه گزیده ورتیلا وبا سکنجبین جهت تب ربع وتپ بلغمی کهنه وبا آب وعسل جهت نفس الانتصاب وتفتیت سنگ گرده ومثانه وتپهای مزمنه وبا نطرون جهت عسر البول وسوختهٔ آن جهت بواسیر خصوصا که با ریب مورد بنوشند بعد بلیه وبوئیدن خام آن وبادر سرکه خیسانیدهٔ آن یکشب در صره بسته وبدستور سعوط در سرکه خیسانیدهٔ آن یکشب وصبح مالیدن جهت درد سر بارد مزمن وتفتیح سدهٔ خیشوم وزکام ونزله ولقوه بغایت نافع وبعد بلیه وچون هفت عدد دانهٔ آنرا در شیر زنان بخیسانند یکساعت وبسایند ودر بینی کسیکه یرقان داشته وچشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع وزائل سازد بسبب قوت تفتیحی که دارد وسعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع وبدستور با کتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا وکماد کرم کردهٔ آن بر سر جهت زکام وبر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر ومضمضهٔ مطبوخ آن با سرکه بتنهائی ویا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد وضماد آن در پیش سر جهت منع وسد تتالی نزلات مزمنه ورفع درد سر بارد وتفتیح سدهٔ خیاشیم وبا سرکهٔ خمر وبا انگوری جهت ثآلیل ورفع خال وتقشر جلد ودرد مفاصل وبهق وبرص وسعفه وقوبا وبا بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه وثآلیل وخال مجرب وبا آب حنظل تر که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر وبا آب شبث جهت اخراج حیات بقوت تمام وسائیدهٔ آن با خون افعی ویا خون خفاش ویا خون خطاف جهت وضح بغایت مؤثر وبا عسل وروغن جهت درد رحم ووجع آن در حین نفاس وبا روغن گل سرخ جهت انواع جرب وضماد سوختهٔ آن با موم گداخته وروغن سوسن ویا حنا وماننده آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی کل نامند مفید ومانع ریختن موی آن ورویانندهٔ آنست بشرط مداومت وضماد اندک بریان کوبیدهٔ آن با گلاب جهت زخمهای مواد اوی ساق پا مجرب وبا بول صبیان جهت قروح شهدیه وسائر قروح باردهٔ رطبه وقطور بوداده کوبیدهٔ جوشاندهٔ آن با روغن زیتون وصاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب وبا روغن حبة الخضرا در گوش جهت تفتیح سده ورفع ریاح ودرد آن نافع ودخان آن گزنده را بگریزانند مواد واکثار شرب شونیز مورث خناق محرورین ومدر ومصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین ودر محرورین تا نیم درم وبدل آن انیسون ونصف وزن آن تخم شبت وروغن آن با روغن زیتون وکندر جهت اعادهٔ باه وما بوهین شربا وطلاء مجرب دانسته اند وروغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلاء بر اعضای تناسل وکمر جهت آوردن نعوظ بعد بلیه ورافع دردهای بارده وسستی اعصاب وسدهٔ آن وبدستور آشامیدن آن باشیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر وقرشی گفته نبات آنرا چون در غله برانداز ند ماهیان آن بالای آب آیند وگویند نوعی از آن خناق وغثیان آورد تا بمیر

آن قی کردن و آشامیدن شیر و مانند آن نیز کشش خورده است • **فصل الشین مع الیاء المثناة التحتانیة** •

(شیبه)

• **شیبه** • بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و ها اسم عربی است و غیر شیبة العجوز است و آنرا بعضی اشنهٔ بستانیه نامند • **ماهیت آن** گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبارناک و کوتاه بمقراض ریزه کرده اند و خوشبو با تندی شبیه ببوی صعتر منبت آن بساتین و جاها ئیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رائحهٔ آن شبیه بکافور است • **طبیعت** آن در دوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند • **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شربا و ضمادا آن رافع ورم رحمی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و جذب جنین شربا و حمولا و جلوسا فی ماء طبیخه مؤثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج •

(شیح)

• **شیح** • بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی ماریقون و اقلیبا شیرا و سیدا بحریا نیز و بفارسی درمنه نامند • **ماهیت آن** نباتی است قریب ببلندی شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه بافسنتین رومی و لیکن قبض این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه ببرگ صداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قویتر از صحرائی و آنچه گل آن مائل بزردی است و برگ آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه به تخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تیزی آن با رطوبت چسپنده و گل آن زرد و شیح جبلی را بیونانی اقلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنهٔ ترکی تخم بسنباج است که و خشیزک نامند و آن قسمی است معروف و در بسنباج مذکور رشد و مستعمل از اقسام آن گل آنست غیر ساقها و اجزا و گیاه و آنرا میسوزانند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا وصف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه ببرگ سرو و دیگری ارمنی زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز یکی را صروی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در داخنه و بخورات است و دوم برگ آن شبیه ببرگ طرفا و گفته اند که یافت میشود صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا صریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است • **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و در دوم نیز خشک گفته اند • **افعال و خواص** آن مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر نفس و فواق و مغص و درد ورک و تپهای مرکبه شربا نافع مقدار شربت آن در سموم تامه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصدع مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب و ابدال آن دانسته اند تکمید بطبیخ آن و بدستور طلای آن جهت رمد بلغمی و ساثر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه در هر دو و ضماد و رماد سوختهٔ آن با روغن زیتون و بازنبق و با امثال آن جهت داء الثعلب و حرمت و رویانیدن موی بر آن مؤثر و دود آن جهت اکله و روغن آن که بدستور روغن گل مرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرز تپها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است •

(شیح البحری)

• **شیح البحری** • و آنرا شیخ یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیل نامند • **ماهیت آن** حیوانی است بحری و

در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و لیکن صدف نیست این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و هر وقتی آن شبیه بکوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از این جهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا نمی خورند • **افعال و خواص** آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تپهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند •

(شیرخشت)

• **شیرخشت** • بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقانیه بفارسی شیر خشک نامند • **ماهیت آن** گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کشیر و ود ر درختی دیگر که کبیر و نامند می نشیند و آن درخت بقدر دو وجه قامت بلند میشود و چوب آن خالی از زردی و سفیدی و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج و راج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از گرههای آن درخت برمیآید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کشیرو یا کبیر و بدان و حذف کاف از اول کشیرو و کبیرو و اسقاط واو از اول و خشت و آخر کشیرو یا کبیرو برای تخفیف شیرخشت و بیرخشت کرده اند و نیز آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلا و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر و این صفت نیست و نصاری در بعضی اوقات از بلاد ایتالیان بسیار میآورند و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگها پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن با حتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل بتیرگی است و این نوع مطلقا دهان را خوب سرد نمیگرداند و زود در آب گداخته نمیگردد مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد صوبهٔ بهار و پتنه و بها گلپور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کترا مینامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را بر اندک ضابطه است که بیخ آنرا آتش میزنند بعد از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده برمی آید و مانند دانهٔ نقلی سفید بسته میگردد و آن در اکثر جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و آنرا بزبان مردم آنجا هرلا لوریه فرنگی مانه نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت است • **طبیعت آن** در آخر اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل • **افعال و خواص** آن جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تپهای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر و الا با دو یه مناسبهٔ دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تپ حار حاد و محرورو المزاجان و امراض حارهٔ حاده که دو نیم آثار ماء الشعیر که قریب بیک رطل است و یا زیاده مقدار پنج شش توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار دو درم بران چکانیده گرم کرده بنوشند و

مرکا تشنه شوند و با تصور در اسهال نماید عرق را زیانه و باقلی ماء الشعیر تسکین کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلا نیکه دارد مصلح آن روغن بادام و در زیانه مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر است

شیرسته • شیرسته • بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها • ماهیت آن بلغت گیلانی اسم مرکب شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی که در سکر میباشد ندارد در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مائل بسیاهی است با سرکه تند میسایند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا ده هفته هر روز مکرر برهم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال مینمایند

شیطرج • شیطرج • بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح طاء مثلثه و راء مهمله و جیم معرب چیترک هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی سواک الراعی و خینوس و فاهوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لیفیدیون بباء موحده و بعد از یاء مثناة تحتانیه و لیفیدیون بفا بجای باء موحده و ببربری عصاب و بفارسی بیخ برنده نامند • ماهیت آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود قوه و رنگ آن مائل بسیاهی و دسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود از دیمقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ حرف و بلندی شاخهای آن تا یکذرع و در تابستان برگ آن خشک میگردد و باریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آن زمان میریزد و شاخهای آن باریک میگردد و متصل بیخ آن برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از ادویه مفرده گفته قوت و طعم و رائحهٔ آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازهٔ هندی یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهترین آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا پنج سال باقی میماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضهٔ مرغ را در کوبیدهٔ آن یکروز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن ببلندی یک ذرع تا یکذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گره دار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن اندک بلند تر و بعد از رفتن برگ آن در همان مواضع یعنی بر گرههای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از آن کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مائل بسبزی و بعضی مائل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خود رو است منبت آن کنارآبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میدهد و در اواخر آن برگ بر میآورد • طبیعت آن در آخر سوم

گرم و خشک • افعال و خواص آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کنندهٔ آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و ماخم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست ... با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کنندهٔ جلد بدن و نافذ و جالی است و اولا آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع مینماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن میگرداند و ضماد برگ آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بران بگذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنباد است

شیرزق • شیرزق • اسم نبطی شیرخفاش است و گویند مراد از ان بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد شیروغ نیز همان است

شیلم • شیلم • بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه • ماهیت آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مائل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کاکل و بشیرازی مشکک گویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد • طبیعت آن در دوم گرم و خشک خشکی آن زیاده از گرمی • افعال و خواص آن مخدر و موجب سدر و مفسد آرد و نان نیکه شیلم داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیدهٔ آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکهٔ پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزرکتان و سرگین کبوتر منضج و سوراخ کنندهٔ دماميل و جراحات و اورام و با گندم جهت قوبا و ریشهای رو را و با گوگرد جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب اندازند بغایت مسکر و خواب گران آورد بدل آن حنظل قوقی مصلح مضار آن روغن و شیر و قی کردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیف تر از روغن گندم و طلاء آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بران بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد

• باب چهاردهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها صاد مهمله است •

• فصـــــل الصاد مع الالف •

صابون • صابون • بفتح صاد و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است • ماهیت آن معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی یکجزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی بزرگ کنند که متصل بدان اندک نشیب تر حوضی و یا ظرفی دیگر و مابین هر دو سوری باشد آن سوررا بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد انگاه آن سوررا باز نمایند تا صافی آن در ان حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن سور را باز مسدود نمایند و ما تقدم را آب باز در ان ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در ان نماند و آب مرمرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بخورد آن بدهند تا تمام شود پس آب پیش از ان او همچنین تا آخر آب اول را بخورد آن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آرند و بر بوریای و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند

تا خشک شود وبعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا بنفشه و یا کنجد و یا دنبه و یا قرطم میکنند وبهترین همه مصنوع از زیتون است وبدترین همه معمول از بزر است ود رقرابادین اقسام آن ذکریافت * **طبیعت** آن گرم وخشک درسوم * **افعال وخواص** آن مقطع ومعفن واکال ومنضج وملین اورام وجالی وخوردن آن مانع حمل وحمول آن مخرج جنین زند ومرده ومدر حیض وضماد آن باهم وزن آن حنا جهت درد زانو وعرق النسا ونمش وکلف وبا زیبق وملیمانی جهت درد مفاصل مزمن وبا زاج سفید محرق جهت توبا وبا روغن گل که باهم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل وبرقروح شهدیه که بمالند وتا هفت روز بگذارند پس بآب گرم بشویند وبا زبمالند تا زائل گردند از اجلهٔ ادویه است وبا سرگین کبوتر وآهک وامثال آن جهت گشودن دمل واغتسال موی سر بدان برن جهت رفع چرک وقمل ورشک وبثور ابریه نافع وموی را مجعد گرداند وا کثار آن موی را سفید گرداند وبا العهد جهت حکه وجرب ورفع آثار وچون درخرقهٔ صوفی اندازند وبزور برحزاز وقوبا بمالند زائل گرداند وباهموزن آن نمک در حمام بدمتور جهت حکه وجرب ریش شده وچون با نیم وزن آن طلیقون که زنجفر محرق است که هر نیم نامند وهم چند آن آهک آب دیده درهم نموده بر موی ریش خضاب نمایند درحمام بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که نورست وچربی دران مطلق نمانده باشد ونیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند وپیری را ببرد وبا ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه ونضج آنها واکثر امراض جلدیه مناسب ومجرب وشیاف آن مسهل خلط خام ورافع قولنج ومخرج کرم معده خصوصا در اطفال ومدر بول مقدار شربت آن تا دو مثقال وچهار درم آن کشنده است بجراحت امعا واحشا وذرور سوختهٔ آن در ظرف سفالی جهت ناصور معید که موضع را اول بآب گرم پاک بشویند وخشک کنند پس بران بپاشند مجرب وآب آن خصوصا آب اول تیزآب است وآشامیدن آن تا چهار درم سوزش حلق ومعده ومجاری غذا وقی واسهال شدید وبسا باشد که اعضای باطنی را متقرح وسوراخ گرداند ومداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن بآب گرم وروغن کنجد است باکل وبعد از آن آب گوشتهای چرب باروغن بادام نوشیدن وآشامیدن ماء الشعیر با روغن بنفشه وقی نمودن بدان وآشامیدن مرق دجاج با حب بقطین پخته وباکی نیست بآشامیدن یک دانگ کافور وما لیدن تیزآب بر محل لسع بعض حیوانات سمی جاذب ومانع انتشار آنست وبتقرح دفع گرداند

صاصغراس

* **صاصغراس** * بفتح صاد والف وفتح صاد وسکون فا وفتح را والف وسین مهمله * **ماهیت** آن از ادویهٔ جدیده است که از بلدهٔ مسمی بد فلوریدا از بلاد ارض جدید می آورند وآن پوست درختی است بعضی ضخیم وبعضی نازک شبیه بدارچینی درشکل ورنگ وبو وطعم آن قریب برازیانه وباحدت وعطریت ودرخت آن شبیه بدرخت صنوبر ودرمنبت وماثرا وصاف وباحدت وبرگ آن مدور ومشرف بسه شرفه وچون خشک شود خشبو گردد زیاده از تازهٔ آن وتنهٔ درخت آن شبیه بکشوی درقطر وسبز رنگ مائل بتیرگی ودرصلابت ورخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله در حرارت وبرودت ورخاوت وصلابت ومستعمل بیشتر قشر آن است * **طبیعت** آن در اول سوم گرم وخشک وچوب آن در دوم یعنی گرمی وخشکی قشر آن زیاده از چوب آن * **افعال وخواص** آن ملطف ومرقق رطوبات لزجه ومقطع آنها ومفتح سدد عتیقه درجمیع مجاری ومنضج اخلاط غلیظه ومقوی اعضای رئیسه وضعیفه وقوی وموافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه وحرارت ذاتیه ودافع جمیع امراض ناشیه از مادهٔ باردهٔ رطبه بتعریق وادرار وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وفواق وقی

وغثیان وخفقان وسوء المزاج بارد از معده وکبد ومثانه ووجع کرده ومفاصل قدیم حادث از مادهٔ بلغم ومدر بول وحیض ومحلل ریاح غلیظهٔ محتقنه درمجاری بول ومنی وزائل کنندهٔ عسر البول حادث از سنگ کرده ومثانه واز غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید واسهال نیز با وجود یبسی که دارد بسبب فادزهریت وجهت امراض سمی بتمامی خصوصا طاعون وحمی ربع ونائبه ووبائیه حتی آنکه گفته اند نگاهداشتن قطعه از قشر آن در دهان وفرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع ومانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه ونیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج وهمچنین یابس المزاج نیست مگر نزد احتیاج وضرورت برای طبیب حاذق وتدبیرا وجهت آنکه استعمال اودر چنین مزاجی خطرناک است بحدی که تدبیر واصلاح آن دشوار وطبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظهٔ مزاج وسن وبلد وفصل ومرض وغیره نموده با ادویهٔ مصلحه ومبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویهٔ مسمنهٔ بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته وتسمین حاصل شد وجهت آنکه از شان این دوا است بدرقه ورسانیدن قوای ادویه که ترکیب با آن نموده اند بسوی محل مقصود پیش از فتور قوت وسقوط تاثیر آن بسهولت ولهذا نفع آن در امراض متضاده بزرگ وبسیار است با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت وطرق استعمال آن بوجه کثیره است واشهر واقوی همه آنست که بگیرند چوب با قشر آن پنجدرم با شش درم بحسب رای طبیب واقتضای وقت وبکارد ریزه ریزه نموده در یکصد وپنجاه درم آب یکشب ویک روز بخیسانند پس در دیگ کرده سر آن را بسته بنحویکه مطلقا بخار آن بیرون نرود پس در ظرف گلی لعابدار بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود وپنجاه درم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند وبا شکر پنج مثقال ویا بدون آن نیم گرم بیاشامند وبرثفل آن دو صد درم آب داخل کرده بآتش ملائم جوش دهند تا یکصد درم بماند وصاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند وهمچنین تا بیست ویکروز یا چهل روز بحسب رای طبیب وکلفت ومشقت پرهیز از محافظت هوا وغیر آن بطور چوب چینی نیست وجهت هر مرض با ادویهٔ مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند

صاصلی

* **صاصلی** * بفتح صاد والف وکسر صاد مهمله ولام ویا آخر حروف وموصلا وشاصلی نیز ویونانی ارتینوس غالانامند * **ماهیت** آن نباتی است شبیه بحلفای تازه رونیده واز آن کوچکتر وشاخهای آن باریک ونرم ونازک وزود شکن مائل بسفیدی بقدر دو شبر وبالای آن متشعب بسه چهار شعبه وتازهٔ آن ماکول واندرون گل آن سفید وتخم آن شبیه بشونیز واز آن سبزتر وقائم مقام شونیز وخباز ان یونان میپاشند بجای شونیز وبیخ آن شبیه ببلبوس کوچکی خام وپختهٔ آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی ویا نوعی از آن باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت وخواص وافعال * **طبیعت** آن گرم وتر * **افعال وخواص** آن جهت درد فواد وابرده ورباح نفخ معده نافع وتخم آن در افعال شبیه بشونیز است وبیخ آن رخو ردن بیخ آن محرک باه ورافع وجع فواد بارده است

صامریوما

* **صامریوما** * بفتح صاد والف وفتح میم وسکون را مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وفتح میم والف لغت سریانی است واهل اندلس ترنشول وبدیار مصر گیاه عقرب وبعضی عربان آن را غبرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است وبعضی لاجوردیه جهت آنکه رنگ عصارهٔ گل آن لاجوردی است وگویند اسم گیاهی است که بهندی آنرا انجالو گویند * **ماهیت** آن نباتی است ودو نوع میباشد کبیر وصغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید وشاخهای آن پرشعبه وبرگ آن شبیه

بېرک هيبهوا زان کوچکتر وزغب دارو باخشونت وکل آن سرخ لاجوردی ومنحني مانندد نبالهٔ عقرب منبت آن زمينهای خشن وصغير آنرا برک کوچکتر ومد وروساق آن مفروش بروی زمين وکل آن لاجوردی ومنبت آن کنار آبها وجاها که آب دران ماند وبرطرف کردد ومستعمل برک وساق وتخم آن است وبيخ آنرا چند ان منفعتي ننوشته اند * طبيعت آن کرم وخشک دردوم وحرارت آن زياده از يبوست آنست * افعال وخواص آن محلل وجالي ومسهل بلغم ومرهٔ سودا ومدر حيض ومخرج جنين وترياق سم عقرب ورتيلا وآشاميدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برک وکل وتخم با عسل ويا با فانيذ شيرين نمود * جهت اسهال مرهٔ صفرا وبا شراب جهت رفع سميت عقرب ورتيلا وهمچنين آشاميدن دو درم از تخم آن منک مثانه را نيز بريزاند وکفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پيش از نوبهٔ تب ربع بيکساعت ومه عدد براى حمى مثلثه يعنى غب موثر وضماد آن جهت رفع ثآليل وتوبا مفيد وضماد برک آن باشير جهت تحليل اورام حيب دماغ اطفال ونقرس والتواى عصب وآشاميدن ثمر نوع صغير آن با اندک نمک هندى ويا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده وامعا وضماد آن با سرکه جهت ثآليل برآمده وآ ونفخته نافع وکويند تعليق بيخ کبير آن مسکن وجع کزيدن عقرب ورتيلا است مضر مهرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم وصاحب تحفه نوشته که امين الدوله درختهٔ حب المحنه را مرادف ماده انسته ولجالود رحرف اللام ان شاء الله تعالى مذکور خواهد شد *

* صاب * اسم عربي جميع اشياء است که بسيار تلخ وتند باشد وبرقثاء الحمار وبرکيا هي که بنوع آن تند وتلخ است نيز اطلاق مينمايند

* فصـــــــــل الصاد مع الباء الموحدة *

* صبر * بکسر صاد وسکون باوراء مهمله وبفتح اول وکسر دوم نيز آمده وآنرا صبارا نيز نامند لغت عربي است وبسرياني علوى وبيوناني فيقرا واليا وبرومى نيز اليا وبهندى ايليارا لوا وا بلوا وبول سياه ودر بنکاله مصبر نيز نامند ودرخت آنرا اهل شام ونواح آن صبارا وبهندى کهيکوارنا منند * ماهيت آن عصارهٔ وبعضى کفته اند صمغ درختى است بلندى يکقامت ودر بعضى بلاد کوتاه تر ودر بعضى بلند تر ميشود واز بيخ آن برکهای بلند دو عدد وزياده نيز ميرويد شبيه ببرک منصل وازان بسيار بلند تر تابد وذرع واندک عريضتر وطرف پائين برک آن عريضتر وضخيم تر از طرف بالای آن وسر آن باريک وبر اطراف برک آن خارهای صلب کوتاه ودراز هم وجوف آن متخلخل ومملوا زرطوبت غليظ لزج بسيار تلخي که صبر ازان بعمل مى آيد يعنى عصارهٔ آنست که خشکيده ها ميکنند ويا درظرف های کشاده خشک مينمايند وچون برک های آن بلند شود وکهنه کردد از بيخ آن ووسط برکها شاخى سر ويد قريب بذرعى پر از رطوبت عسلى با اندک حلاوتي وحدتي وکريه الرائحه وبر سر آن ثمرى شبيه بغورهٔ خرما ودر آخر سرخ ميکردد وبيخ آن بقدر شلغم بزرکي ونبو وماده ميباشد علامت نر آن آنست که در طرف ثمر آن باريک وماده آن را متساوى وجميع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکريافت وکفته اند صبر سه قسم ميباشد يکى عربي که از جزيرهٔ سقوطره که بردمنهٔ دريای قلزم وسوحل حبشه ويمن واقع است ودران جزيره کند رومقل ودم الاخوين نيز بسيار بهم ميرسد وصبر آنجا زرد وزعفراني تيره سرخ رنک اشقر صاف براق چمپند صلب کبدى شکل زود شکن ميباشد واجزای آن درحين شکستن ريزه ريزه ميشود وبهترين آن ومستعمل ازداخل رادويهٔ عين وخالص از رمل وسنک ريزهٔ خوشبوی آن است که با حدت ولذع باشد وبوى مرازان آيد چون نفس کرم بدان رسد ودوم هندى وآن زرد کمرنگ ماتل بسياهي غير صافى واز سقوطرى در اوصاف مذکوره

کمتر وضعيف العمل تر خصوص از داخل وسوم سمنجاني بفتح سين مهمله وکسر ميم وسکون ياء مثناة تحتانيه وفتح خاء معجمه والف وکسر نون وياء نسبت نام بلدى از بخارستان است وآنرا صبر فارسي نيز نامند واين زبون ترين اقسام است وسياه رنک غير صافى شبيه بدردى ورملي ود پرشکن وبدبو وسخيف وسبک وبسيار ضعيف العمل از خارج واز داخل غير مستعمل ومحمد بن احمد دينورى نوشته که يک قسم ديکر نيز ميباشد مشهور بحضرمي واين بعد از سقوطرى وبهتر از هندى وفارسي است وبعضى اين قسم رايماني کفته اند وقوت صبر تا چهار سال باقي ميماند يعنى کمتر از چهار سالهٔ آن قوى العمل واز چهار سال کذشته تا صفت سالهٔ آن بسيار ضعيف العمل وغير مستعمل وبايد که مبالغه در سائيدن آن نمايند تا بتحمل معده بچسپد وخوب عمل نمايد وجوانان وصفراوى مزاجان ومحرورين وصاحبان ضعيف الاحشا بتخصيص صاحبان ضعيف امعا وصاحبان بواسير وجکر وطحال معقده بر مهر وکسانيکه در ابدان ايشان خون غالب وعروق شان عميق باشد ودر هواهای بسيار کرم ويا بسيار سرد از استعمال آن اجتناب نمايند وهمچنين هنکام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آميخته آنرا فاسد سازد وصبر را مغشوش با اقاقيا وصمغ عربي وامثال اينها مينمايند وفرق برائحه وطعم وصلابت آنست که اهل خبرت ميشناسند

* طبيعت آن در دوم کرم وخشک وبعضى در سوم خشک وبعضى در اول خشک کفته اند وقول اول اصح مينمايد وتلخي طعم وقبض آن دلالت بر مرکب القوى بودن آن دارد واين اقوى است * افعال وخواص آن مفتح سدد کبد وغير آن ومحلل رياح احشا ومسهل اقوى مرخلط مهياى مجتمع در معده ومرومفاصل وغيرها وضعيف الاثر در غير آن وجاذب از اقاصي بدن ومنقي معده وعروق از اوساخ ومسهل ومخرج سودا وبلغم غليظ ومائي وصفرائي وزائل کنندهٔ يرقان بقوت اسهال وتفتيح سدهٔ کبد وبهترين دوائي است براى معده ومنقي ومقوى آن است ومقوى قوت باصره وساير حواس ودافع ماليخوليا وحديث نفس واکثر امراض دماغي حادث بمشارکت معده زيرا که معده را با آنها کمال شرکت است ومنوم ومجفف بي لذع خصوصا مغسول آن وملصق نواصير غائره ومدمل قروح عسرة الاندمال خصوص که در دبر ومذاکير باشد ومانع خباثت مواد آنها است واکر پيش از برآمدن عرق بدني يعنى اول هنکام ظهور علامات آن سه روز پي هم بدين ترتيب بخورند که روز اول نيم درم وروز دوم يک درم وروز سوم يک درم ونيم وقدرى بران موضع کذارند مادهٔ آن را بتحليل برد وبا طلا سازد وآشاميدن يکمثقال ونيم آن با آب نيم کرم اسهال معده نمايد بقوت وتنقيهٔ آن کند از فضول وبا ماء العسل اسهال بلغم وصفرا نمايد وکاه است که چون صبح وشام چند حبه ازان با مطبخات آن ورا تينج وعسل کفکرفته بقوام آورده سرشته خورده باشند با آب کرم اسهال بطن نمايد وناسد نکردد اند طعام را در معده واوجاع معده را در يکروز زائل کرداند وبا مصطکى منقي دماغ وبا غاريقون جهت مفاصل وربو وتنقيهٔ سينه ويکدرم آن با آب سرد جهت نفث الدم وبرقان وباکل سرخ ومصطکى جهت امراض معده وبا ادويهٔ مناسبه جهت جميع امراض سوداويه واخراج اقسام کرم معده وامعا واامراض طحال وکرده ورفع تشنکي حادث از صفراى مخلوط ببلغم واعاده کردن شهوت طعام باطل شده واصلاح والتهاب حادث در لهاة از حرارت صفراى کائن در معده وبا ادويهٔ مسهله ورفع ضرر آنها از معده چون با طفال شيرخواره با ادويهٔ مناسبه بخورانند کرم شکم ايشان را دفع نمايد واکر بطفل نخورانند وبمرضعه او بخورانند نيز همان اثر دارد باعتبار تاثير در شير او ودر طب قديم است که چون مسهل سودا است اکر سه روز پي هم هر روز مقدار يک مثقال آنرا بخورند وسه روز ترک نمايند وباز سه روز بخورند وهمچنين عقد ها وکره های مزمنهٔ قديمه را بتحليل برد مقدار شربت معتدل آن يک مثقال ويک نيم درم

آن مسهل و مه درهم آن منقی اخلاط فاسده • واکثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام وجراحات دو وزن آن
حضض مکی ودر اسهال نیم وزن آن تربد وقدری سقمونیا وکفته اند بوزن آن افسنتین ونصف وزن آن زعفران مضرامعا
ومعده وکبد ضعیف ومقعده بجهت آنکه مرخی ومفتح افواه عروق مقعده است ومورث سحج مصلح آن در امعا کثیرا ودر
ضعف معده وکبد برک کل سرخ ومصطکی ودر مقعده مقل وچرب نمودن آن موضع بروغن کل یا روغن بنفشه ویا پیه بزو
مقوی فعل آن عسل وافاویه وملیلهٔ زرد است واقسام زبون آن کاه باشد که تا مه روز در رمعده بماند باعث قلق وکرب
کردد واصلاح آن عند الضرورة زیرا که استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل آنست بکلاب و با برک کل سرخ
ومصطکی وافسنتین و مقل وماء العسل ویا باطبیخ افاویه وعمل آشامیدن واکتحال آن مقوی باصره وجلاء وحکه وجرب
وغلظ اجفان وپر کنندهٔ قروح غائرهٔ چشم وچاق کنندهٔ آن وقاطع دم منبعث بسوی آن وطلای آن باروغن کل جهت
قروح چشم وجرب واوجاع ان که از جانب موافق باشد وتجفیف رطوبات ان و بر پیشانی وصدغین جهت تنقیهٔ فضول
صفراوی از دماغ وتسکین صداع ویا انک ونطرون بر پیش سر جهت منع نزلات بارده وتسخین دماغ ومجفف رطوبات آن
ویا آب برک بارتنک ویا سرکه جهت قروح رطبهٔ سر اطفال ویا اقاقیا جهت استحکام شیون سر ایشان ویا آب برک بارتنک
جهت قروح بینی وکوش ویا روغن کل وی شیرین جهت جراحت بینی ویا مورد وشراب جهت میاه کردن موی مورریش
ودفع قمل وروییانیدن موی که از کچلی ریخته باشد ویا عسل جهت ضربه وسقطه که خون در ان مرده بنفش شده باشد و
رفع آثار جلد و نزلات وصداع وتحلیل اورام بارده ونمله وباد سرخ وداخس وقروح خبیثه واوجاع ظهر ومفاصل و
بواسیر ودبل ستوریا شراب وعسل جهت کوفتکی اعضا وعضلات وطرف زبان ولثه واورام دهان ومنخرین وقروح عسرة
الاندمال خصوصا که بر انف ومذاکیر ودبر باشد ویا آب کشنیز تازه وسرکه جهت حمره وشری ویا شراب حلو جهت داء نهای
بواسیر وبرآمدکی وآویختکی داء نهای آن وقطع آمدن خون از آنها وشقاق مقعده • ویا آب کندنا جهت اسقاط داء الثبواسیر
اما باید که بعد از اسقاط اصوب را با روغن کل مالیده بر ان موضع بمانند ومطبوخ آن با آب کندنا وسلخ الحیه جهت
سقوط داء البواسیر وامراض مقعده • بانکرار عمل بی نظیر وطلای آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه بر بدن موتی حافظ اجساد
ایشان از تعفن وزود از هم پاشیدن وضماد محلول آن در روغن صوف که از طبیخ برآورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع
حادث از رض وفسخ ومحلول آن با سرکه جهت حزاز ومعقه وداء الثعلب وانجور آن وکرفتن دخان آن با انبوبه ویا قمعی
جهت ربو با مداومت بر ان بهترین دوائی است وتحقیق بدان جهت بواسیر نافع وذرور آن مجفف زخمها والتیام
دهندهٔ آنها وجهت قروح قضیب وفرج واعضای عصبانی بنهایت مفید وباستخوان بومیده بالسویه جهت دفع اکله
وبواسیر وقروح خبیثه مجرب وزنان اهل هند را دستور است که چون شکم اطفال شیرخواره قبض میشود واز ان درد و
وجع بهم میرسد صبر را با آب حلکرده بر برک تانبول بنکاله مالیده کرم کرده بزیر ناف ایشان مائل بطرف چپ موضع کبد
را بجهت مضرت آن مران را کذاشته میچسپانند اسهال می آورد ودرد وجع آنرا زائل میکردانند وکویند که چون
قطعهٔ از برک را شق نموده وبران زرد چوبه وقلیلی افیون نرم سوده بپاشند وبر ورم کش ران که خیارک نامند کرم کرده
ببندند بتحلیل برد وصبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول وحدت ولذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفهٔ مسهلهٔ آن
زائل میکردد ویا ناقص اما نفع آن از برای معدهٔ ضعیف بیشتر از غیر مغسول وهمچنین برای اکثر امراض چشم ودستور

عمل آن در قرابادین ذکر یافت واز ادویهٔ شریفه وجزو اعظم ایارجات وشبیارات واکثر حبوب مسهله است وداء
الصبر وضماد وطلا وقرص ومطبوخ ومعجون ونقوع آن در قرابادین مذکور شد •

صبتی
• صبتی • عصارهٔ سماکی است که از ان قرصها سازند بجهت رفع اورام بغایت نافع است •

• فصل الصاد مع الحاء المهملة •

صحناة
• صحناة • بفتح صاد وسکون حا وفتح نون والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند • ماهیت آن در قرابادین مذکور
شد • طبیعت آن کرم وخشک • افعال وخواص ان مجفف رطوبات معده وقاطع بلغم وجالی آن ودافع بدبوئی
دهان که از رطوبات فاسدهٔ معده ویا ضعف آن باشد وجهت فالج وامراض بارده ووجع ورک وتقویت هاضمه وبرانکیختن
اشتها نافع مضر محرورین وسودا وی مزاجان زیرا که محرق خون ومولد خلط ردی وسودا وامراض حادثه از ان ومورث
تشنکی وتعفن اخلاط وجرب وحکه وصداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل ومغز کاهو ویا سرکه وترشیها استعمال
نمودن است

فصل الصاد مع الدال المهملة

صدف
• صدف • بتحریک صاد ودال وفا بهندی سیپ وبفرنکی بلینه نامند • ماهیت آن کویند با حلزون مرادف است
وشاید حلزون اسم جنس باشد وصدف نوعی از ان یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب وپهن شبیه باستخوان ودر صلابت
ورخاوت ما بین حجر وعظم باشد آنرا صدف وآنچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند وحلزون در حرف الحا مذکور
شد ومراد از مطلق آن صدف مروارید است وبیان صدف مروارید در لولوء انشاء الله تعالی خواهد شد ودر قرابادین
ذکر یافت وبهترین آن آنست که از آب شیرین باشد • طبیعت آن بعضی کرم است و بعضی سرد وبعد سوختن کرم
ولطیف میکردد وخشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن • افعال وخواص ان ملطف وجالی وحابس اسهال
ونفث الدم ونزف الدم وجهت تقویت لثه ورفع زخمهای آن وآکله وجلای دندان شربا وذرورا وسنونا ونفوخ صدف
مغید مائیده خصوصا پوست داخلی آن در بینی جهت رعاف واکتحال آن جهت قرحهٔ چشم وسلاق وشعر زائد
وضماد صدف زرد معروف بخف الغراب محرق مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد ویا سرکه چون
بسر شند وبر داء الفیل وبواسیر کذارند زائل سازد ومجرب وسنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان وتجفیف
لثهٔ سست شده واستحکام آن ودفع تعفن جراحات متعفنه وکفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای
آن وضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند وبکذارند که خود بخود بریزد ومحرق آن در این فعل اقوی
است وطلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختکی آتش ویا آب کرم ویا روغن کرم ویا ادویهٔ مناسبه جهت کلف وبهق و
رونق بشره وچون با سرکه بسایند وبر بناکوش بمالند صداع دایمی نزلی را زائل سازد ومالیدن سوختهٔ نرم سودهٔ آن
بر اوجاع باردهٔ رطبه مسکن وزائل کنندهٔ آنست جالینوس کفته که صدف هندی محرق بالخاصیة رافع درد فواد است و
بخور آن جهت بواسیر وبستن کوشت آن برعه وجاذب پیکان واستخوان بظاهر وخوردن آن زائل کنندهٔ سا بر ریاح وسرد بها
از بدن وضماد آن بزیر ناف وبر قطن مقوی باه وآشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن وصدف فرفیر یعنی بنفش
را چون طبخ نمایند در روغن وتدهین بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن وچون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد

صدف البواسیر
• صدف البواسیر • معروف بخف الغراب است ودر سواحل دریای قلزم وحجاز بسیار است وشبیه بحلزون مکر آنکه

با ابیقات وبدبو وبنفش مائل بسیاهی ودر سواحل قلزم معروف بركيه است وبخور رماد محرق آن با عسل جهت بواسیر وثآلیل وزحیر نافع ٭

٭ صدف الفرفير ٭ كه فرفور نيز نامند نوعی صدفی است مائل بسياهی ودر غايت صلابت بخور آن مخرج مشيمه ورافع اختناق رحم واكتحال محرق آن بغايت جالی است ٭ صدف الفرفير

٭ فصل الصاد مع الراء المهملة ٭

٭ صريمة الجدی ٭ بفتح صاد وكسر را وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح ميم وتاء مثناة فوقانيه والف ولام وفتح جيم وسكون دال مهمله وياد راندلس آنرا سلطان الجبل نامند ٭ ماهيت آن نباتی است شاخهای آن غليظ كرهدار كه ميپيچد بر مجاور خود وبرگ آن شبيه ببرگ لبلاب كبير واز آن كوچكتر وگل آن سفيد وخوشبو وثمر آن مانند ثمر لبلاب وبا لزوجت واندك حرافت منبت آن جبال ومواضع خشنه ٭ طبيعت آن در آخر دوم گرم ودر وسط آن خشك وتا اول سوم نيز گرم گفته اند ٭ افعال وخواص آن آشاميدن تخم آن مفتح سدد ومدر بول وملين بطن ومخرج مشيمه ومنقی رحم از فضلات وهر روز يكمثقال آن با شراب مفيد وامثال آن بقدر نيم رطل جهت عسر نفس وتنقيهٔ رحم ورفع طحال وسموم مفيد مضر كرده ٭ مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم وجرئيدن گل آن مقوی دماغ ومنشط ومحرك باه ٭ وبيخ آنرا منفعتی ننوشته اند ٭ صريمة الجدی

٭ صرد ٭ بضم صاد وفتح راودال مهمله جمع آن صراد آمده ٭ ماهيت آن مرغی است كه بفارسی سبزكراو تر نشك اندركك نيز نامند وبعربی سوام وكنيت آن ابو كثير وآن طائريست ابلق سر وسفارآن بزرگ وا ورا پرس يعنی كف پا وانگشتان بزرگ است ودبد ٭ نميشو مگر بر شاخهٔ درختی كمی رادست بر ان نيست وبسيار شرير النفس كو بزنده ودشمن گوشت است وآنرا صفير مختلف است هر طائری را كه خواهد صيد نمايد بزبان آن صفير بوسی آورد وبزبان آن نزد خود ميطلبد وچون طائر بسيار نزد آن جمع شدند بهريك كه ميخواهد حمله مينمايد وبمنقار خود كه بسيار تيز است گرفته از ميان قد او دو نيمه كرده ميخورد وهميشه كار آن اين است وماوای آن سر درختهای بلند وقلاع وحصون است ودر حديث از حضرت رسول صلی الله عليه وآله وسلم مرويست كه آن حضرت بدست بن قانع صرد ديدند فرمودند كه اين اول طائريست كه در روز عاشورا روزه نگاه داشت ونيزدر حديث ديگر وارد است كه نهی فرمودند از قتال مورچه وزنبور عسل وصرد وهدهد وگوشت آن حرام است ٭ صرد

٭ صرصر ٭ بضم دو صاد مهمله ودر ميان وآخر راء ساكنهٔ مهملتين وبفتح هردو صاد نيز آمده ٭ لغت عربی است جمع آن صراصر وبسريانی وبشيرازی چهرهٔ ريسك واهل اندلس جعاله وبفارسی چرواشك وعربان صراد الليل وباصفهانی زنجره ودرتنكابن جيك وبهندی جهينكر نامند ٭ ماهيت آن حيوانی است معروف شبيه بملخ وبسيار كوچك ودر خانها وباغها وشكاف ديوارها ميباشد وشبها بسيار صدا ميكند بصدطولانی متصل بهم خصوص در گرما وشبهای تار ٭ طبيعت آن در دوم گرم وخشك ٭ افعال وخواص آن خوردن بريان آن جهت اوجاع مثانه وسائيدهٔ خشك كرده ٭ آن با فلفل جهت قولنجيكه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع كه از پنج عدد تا ده عدد آنرا بامثل آن عسل وفلفل بحسب قوت وشدت وضعف وخفت علت با آب گرم ويا جلاب عسل ويا شكر بياشامند در ساعت تسكين دهد ومجرب دانسته اند وقطور زيت مطبوخ آن در ان خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسكين درد گوش وگويند چون دو عدد يا سه عدد آن را در انبوبهٔ نی

كرده وسر آن بند كرده زير بالين كذارند مادام كه آن در زير بالين باشد صاحب آن را خواب نيايد

٭ فصل الصاد مع العين المهمله ٭

٭ صعتر ٭ بفتح صاد وسكون عين وفتح تاء مثناة فوقانيه وراء مهمله وصعتر بسين مهمله بجای صاد نيز آمده ٭ وليكن اطبا بيشتر بصاد مينويسند تا ملتبس ومشتبه بشعير نشود وبشين معجمه وبزای معجمه نيز آمده ٭ وبرومی لزموش وبيونانی صعتروس واوريغاس وبفارسی ايشن واوشن وبتركی كلكيك وباصفهانی اويشم وبهندی ساتر نامند ٭ ماهيت آن برگ گياهی است وانواع ميباشد بستانی وبری وجبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند وبرگ بستانی مدور وبرگ بری بعضی طولانی ريزه وبعضی برگ آن نازك وجبلی عريض ومدور وانچه رنگ آن سياه باشد صعتر فارسی انچه سفيد نزد بعضی مردم مشهور بجوزيست وصعتر شوار نيز نامند وانواع ديگر نيز ميباشد وهمه در طعم تند وخشبو وگل همه كبود بهترين آن برگ كوچك تازهٔ بری آنست ودراز برگ آن بهتر از مدور برگ آنست ٭ طبيعت آن در آخر دوم گرم وخشك وبعضی در اول سوم گفته اند وگرمی وخشكی جبلی آن زياده ٭ افعال وخواص آن مفتح سدد ومقطع ومجفف ومحلل رياح وبلاغم وملطف اغذيهٔ غليظه ومبهی ومشهی غذا ومنقی رئه ومعده وجگر واحشا از رطوبات وبلاغم ومانع صعود ابخره بدماغ ودافع جشای بلغمی ومسكن وجع دندان ووركك حادث از سردی ووجع مثانه ورحم ومدر بول وحيض وبا قوت ترياقيت وخوردن آن با آب انجير جهت ربو وسرفه وبا انجير خشك عرق آورد ورنگ رو را نيكو كند وخوردن ادويهٔ مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه وعفونت غذا وترش شدن آن وغثيان ووجع فواد وقولنج ريحی وثقلی بلغمی ومغص ومخرج اقسام كرم معده وحب القرع وبدستور با عسل واگر پيش از ادويهٔ مسهله بخورند باعث تهيهٔ اخلاط است برای دفع بسهل با ماء الجبن وبا آب كرفس جهت تفتيت حصاة وعسر البول وبا ميبختج جهت دفع مضرت شوكران وافيون وبا سكنجبين جهت رفع مضرت جنين وبا بادروج وتربد جهت وجع وركك وثقل حاصل از رطوبات شربا وضمادا وبا روغن زيتون جهت انواع مغص وآشاميدن هر كه صعتر در ان خيسانيده وبا سكنجبين مصنوع از ان هر كاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب وبا پنير تازه جهت تسمين بدن وبا خيار زه جهت كوفتگی عضل ومعده وجگر ولعوق آن با عسل جهت ورم ملازه ورئه گرم سرفهٔ رطوبی وعقرب گزيده وسائر هوام ومضغ آن جهت تسكين درد دندان وتقويت بصر وسفوف آن با مثل آن شكر جهت قطع صعود ابخره وتقويت چشم وبا اطعمهٔ غليظه باعث خوشبوئی وسرعت انحدار وزيادتی لذت ولطافت آنها است مانند هريسهٔ گندم وبا تلا وعدس وكله وپاچه وگوشت گوساله ومانند اينها ومحلل رياح ونفخ آنها وبا جميع بقول مضرهٔ عين خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها وبا سركه بهترين نان خورشی است وآشاميدن مدقوق آن با عسل جهت گزيدن عقرب وسائر هوام ومضمضهٔ آن با سركه وزيره جهت درد دندان وكلو واكتحال آب معصور آن جهت رفع بياض وشب كوری وسعوط آن با روغن ايرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسيار از دماغ وقطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه وبا شير جهت تسكين وجع آن وضماد آن با عسل جهت اورام صلبه وعرق النسا ووجع وركك وبا روغن زيتون وزيره جهت بر آمدگی ناف اطفال ورفع رياح جوف ايشان وبا سويق جهت تحليل اورام بلغمی وبا كندم جهت وجع وركك وضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب وحكه ويرقان ورائحهٔ بخور آن وانتراش بدان جهت گريزانيدن هوام وآشاميدن مطبوخ شاخهای آن با مثل آن عناب كه در چهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفيهٔ خون غليظ بالخاصية موثر وگل آن مسهل مرهٔ سودا وبلغم اما ضعيفتر از افتيمون و

قوبترا زحاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه ونمک بیاشامند اسهال سودا وبلغم نماید وادرار بول وحیض کند وعصارهٔ گل تازهٔ آن محلل ورم مفصل ودطرف زبان ولهاة وقلاع دهان درآخر علت ومربای آن با شکر یا عسل وبد ستور گلقند ومثقال آن دردفع سموم وامراض بارده قوی الاثر وچون شب وقت خواب مقدار یکمثقال آنرا بخورند وبخوابند ومداومت بران نمایند منع صعود الابخره بدماغ ونزول آب بچشم نماید وذهن را تقویت بخشد ورنگ رو را نیکو گرداند وروغن گل آن بتنهائی یا جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج ولقوه ورعشه واسترخا واوجاع ظهر ومفاصل وخصوصا قولنج وامراض نواحی معده وامعا بهتر از روغنهای دیگر وتخم آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آن و مفتح سدد ورافع برقان ومهیج باه وخائیدن آن مسکن درد دندان ومحرک اشتهار چون در نان داخل نمایند دافع ضرر ماکولات ومعین بریاه مبرودین وصعتر مضرر ته مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است ●

● فصـــــــــل الصاد المهملة مع الفاء ●

صفراقون ● صفراقون ● بفتح صاد وسکون فا وفتح راء مهمله والف وضم غین معجمه وسکون واو ونون ● ماهیت آن اسم فرنگی مرغی است قریب بگنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی وسبزی ومنقار آن باریک ودم آن اندک بلند وبران نقطهای سفید ودر موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد و برلب جوی وحوض نشسته صفیر میکند ودم خود را دائم حرکت میدهد بپیشترسنگ ریزه وریزهای خشت میخورد بعربی ابوالملیح وبفارسی دم جنبانک ودمچه وبشیرازی مرغک شقا وبهندی ممولهٔ وکهنجن نیز نامند ● طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگوشت آن تلخ با قوت تریاقیت ● افعال وخواص آن خوردن گوشت خام وبدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وعسر البول بسیار نافع ومدر قوی است

● فصـــــــــل الصاد مع اللام ●

صل ● صل ● اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد وگویند شنیدن آواز آن کشنده است

● فصـــــــــل الصاد مع المیم ●

صمغ ● صمغ ● بفتح صاد وسکون میم وغین معجمه وبفتح میم نیز آمده لغت عربی است بیونانی قومیون وبسریانی قاموز وبرومی دیبون وبفارسی ارد وبشیرازی ازدو وبهندی گوند نامند ● ماهیت آن رطوبتی است که از تنهٔ بعضی اشجار تراوش میکند ومنجمد وخشک میگردد وصمغ مرنباتی در طی ذکر آن مذکور شد ومیشود ومراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد وبهترین آن زرد مائل بسفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب اندازند وزمانی بماند منتفخ نگردد وتمام آن گل اخته شود وچیزی از ان نماند وگل اختهٔ آن صاف وچسپنده باشد وچون قطعهٔ ازان را در دهان بگذارند بدندان وکام بچسپد ومنتفخ نشود بلکه گل اخته گردد ● طبیعت آن در گرمی معتدل ودر دوم خشک وجالینوس گرم دانسته ● افعال وخواص آن مغری وملین صلابت وقابض ومقوی معده وامعا وحافظ استخوان ومانع ریختن مواد بسینه ورافع حدت ونکایت ادویهٔ حاده واسهال صفراوی وجهت درد سینه وسرفه وقرحهٔ رئه وخشونت حلق وقصبهٔ رئه وسینه وتصفیهٔ صوت ومنع انصباب مواد نزلی بسینه ومعین بر اخراج نفث چون قدری ازان را در دهان گذاشته آب گل اختهٔ آنرا اندک اندک بمکند وفرو برند ویا در حبوب ویا در ادویهٔ مناسبه داخل کنند وا زد ومثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال وحبس امعا مجرب وبریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا

است سوای رحم وبواسیر وحابس اسهال مدامت آن روزی یکمثقال که سوده با یک اوقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم ونزف الدم صدر وریه وسائر اعضای داخلی سوای رحم وبواسیر مجرب وبدستور با شیر بز تازه دوشیده وطلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش وقطور آن با گلاب جهت رمد وملاق وجرب بغایت مفید مضر سعال مصلح آن کثیرا وگویند گلاب وصندل بدل آن صمغ بادام وحب الآس است

صمغ البلاط ● صمغ البلاط ● بفتح باء موحده ولام والف وطاء مهمله لغت عربی است وآنرا الزاق الحجر ولزاق الرخام وبیونانی لسوقلا بمعنی غرای الحجر نامند ● درماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام وحجر که از بلاد قوماسی آورند میسازند با سریشم جلود وصاحب منهاج گفته بعضی از ان معد نیست وبعضی مرکب از صبر ودم الاخوین وعلک البطم وانزروت وصمغ عربی از هر یک یکجزو وازسنج موجان که بسد است وزاج از هریک نیم جز وبسیار نرم کوفته بخته با آب صمغ محلول سرشته ویبوار کپکاری میمالند ومیگذارند تا خشک گردد وهرچند خشک وکهنه گردد بهتر میشود وبعضی گفته که آن نشارهٔ بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند ومیسایند چند یوم پی در پی وصاحب تحفه نوشته که نشارهٔ بلاط الکبراند وهوی الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن وطبخ آن کرده بردیوار خانها میمالیده اند وسنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از انست بدان مستحکم میکرده اند ● افعال وخواص آن ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم والتیام جراحات تازه ومنع آنها از تفتیح قوی وسریع الاثر وانچه صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار مؤثر دانسته اند

صمغ الداامینا ● صمغ الداامینا ● بفتح دال مهمله والف وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف ● ماهیت آن صمغی است تلخ مائل بسرخی وصاف در غایت حدت وجیش تفلیسی گفته که از بلاد فارس خیزد ● طبیعت آن گرم وخشک ● افعال وخواص آن ملطف ومسخن ومحلل ریاح ودر مزاج وسائر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم

صمله ● صمله ● غذائی است که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب دهند ودر افعال مانند بغرا است ومذکور شد

● فصـــــــــل الصاد مع النون ●

صندل ● صندل ● بفتح صاد وسکون نون وفتح دال مهمله ولام معرب سندل بسین مهمله فارسی است وگویند لغت سریانی است وبیونانی حلوسطقاقیل وبرومی قلوریقا وبهندی چندن نامند ● ماهیت آن چوب درختی است عظیم بقدر درخت گردکان وانبه ولیپ وشاخهای آن افتاده بر روی زمین وثمر آن در خوشه مانند حبة الخضرا انطاکی گفته که برگ آن شبیه ببرگ گردکان ولزوم ونازک است وسه نوع میباشد یکی سفید نباتی رنگ وآنرا صندل ابیض وبهندی چندن ودوم زرد رنگ وآنرا صندل اصفر وبهندی ملاگیر وسوم سرخ تیره وآنرا صندل احمر وبهندی رکت چندن نامند ومنبت آن اکثر بلاد هند وسواحل دکهن وفرنگ است وبهترین از سفید وزرد آن آنست که خوشبو وکم ریشه وصلب وچرب واملس باشد واز سرخ آن انچه تیره رنگ صاف کم ریشه وقوت آن تا سی سال باقی میماند ● طبیعت آن سفید وزرد آن در سوم سرد ودر دوم خشک وسرخ آن در دوم سرد ودر سوم خشک ● افعال وخواص سفید آن مفرح ومقوی دل ومعده ورادع وقابض وباتریاقیت ومحلل اورام حاره وجالب مواد ومسهل د وآشامیدن آن جهت خفقان حار وتپهای تند صفراوی وغیر

التهاب ومنع صعود بخارات بدل ودماغ وبرسام وضعف قوت حافظه وذهن ودل ومعده وجگر بتخصیص در محرور المزاج
وبدستور طلا ونیز طلای آن با گلاب وقلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار وبتنهائی ویا با نیم وزن آن انزروت با سفیدی
تخم مرغ بر پیشانی وصدغین جهت صداع حار ومنع نزلات بچشم وما ثرا عضا و بتنهائی ویا باادویهٔ باردهٔ مناسبه جهت
خفقان ووجع معدهٔ حار ورفع بدبوئی نوره وعرق وبا آب برگ عنب الثعلب وبا با آب حی العالم وبا با آب برگ خرفه ویا با آب
طحلب وامثال اینها جهت نقرس حار واورام حاره مانند حمره ونار فارسی ومنع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت وبالخاصیت
طلای آن مورث حرارت وخارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام ومیل معده بباطن ودافع آن سرکه وروغنهای گرم ولطیف
وبغایت مضر باه وقاطع آن ومضر صوت مصلح آن عسل ونبات مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن نصف وزن آن کافور وبعض
گفته اند وبدل سرخ آن نصف وزن آن قرنفل است وصندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح وغیر آن شربا ضعیف تر
وطلاء قویتر از سفید وطلای آن جهت درد سر حار واورام حاره وضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تب واعیا وبا گلاب
جهت رفع قلاع دهان وبدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده وغیر آن صندل
سرخ است ودر مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حارئی نیز است که نفوذ میفرماید
اجزای بارده را از خارج بداخل ولهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج وچون با سفید نیست اقوی است از سرخ
در داخل وصاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ام ما از اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در
اسهال صفراوی وسرخ را در اسهال دموی ومرد ورا با هم در اسهال مختلط با هم وصمغ آن از تخم آنرا چون بیاشامند جهت
بول الدم وحرقة البول ومرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند واطبای هند با آب زنجبیل تر که بهندی
ادرک نامند استعمال مینمایند وجوارش وحب صندل وخمیرها ومعجون واشربه ومعجون ومفرح آن در قرابادین مذکور شد
* صن الوبر * بکسر صاد ونون والف ولام وفتح واو وباء موحده وراء مهمله * ماهیت آن انطاکی گفته اقرامی صن الوبر
است که در مغارهای بلاد یمن می یابند وبحجاز می آورند ودر اصل وحقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور
شد وبغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ وبوئ مر ودر مکه آنرا اقراص ساخته
می فروشند وبول الابل نامند ودر حرف الباء مذکور شد ودر وجه تسمیهٔ آن بعضی گفته اند بول جانوری است قریب بجثهٔ
گربه که آنرا وبر نامند چون دران مغارات بول کند وغلیظ ومنجمد وخشک گردد آنرا اخذ مینمایند ونواب مرحوم نوشته اند
ظن غالب آنست که ابی دوانی باشد که بهندی سلاجیت نامند وبعضی گویند ابوال تیوس جبلی است که در مغارات بر
سنگها مجتمع میگردد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن قاطع اسهال
وضیق النفس وامراض بارده وجهت اندمال جراحات خبیثهٔ جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام نافع
وحمول آن قاطع حمل وبواسیر را ضعیف کرده اند وطلای آن با عسل با طول مکث مقرح بدن مصلح آن روغن گل
* صنوبر * بفتح صاد ونون وسکون واو وفتح باء موحده وراء مهمله لغت عربی است وارزه نیز بسریانی از رند وبرومی صنوبر
بقطانیون وبیونانی قلوغیطون نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد ذکر وانثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی بستانی وآن
درخت بزرگی است قریب بچنار وبرگ آن شبیه بخیاطه قوی وبخلال بلندی بقدر یک شبر وسبز تیره رنگ وثمر آن بشکل دل
حیوان وبقدر دل گوسفند وبزرگتر ازان وشبیه بشمر شریفه که ثمر هندیست وخانه خانه وبعد رسیدن وخشک شدن ازهم شکافته

میگردد وخشبی است ومغزی ندارد وماکول نیست ودرخت آنرا بعربی ارزه نامند جوز بشیرازی کاج وثمر آنرا پرکاج نامند
وراتینج صمغ این است ودوم جبلی که در صد سیر بهم میرسد وثمر این نیز ماکول نیست واز مطلق آن مراد اینست ودرخت
این شبیه بدرخت ابهل وبسریانی ازرند نامند وچوب این چرب وبجای شمع وچراغ ومشعل میسوزانند وقطرانیکه ازین
بعمل می آید رقیق تر وقلیل الدسومت تر از شربین است وانثی آن نیز دو نوع است یکی کبیر وچلغوزه ثمر این است ودر شیروان
واقصی آذربیجان وبعضی جاها از ملک روم وکشمیر وغیرها بسیار بهم میرسد ودوم صغیر وآنرا اتنوب نامند وثمر آنرا
قضم قریش وعامهٔ اهل شیراز آنرا فستق نامند اما ثمریکه معروف است نزد عامهٔ اهل شیراز وعراق بچلغوزه فی الحقیقت
از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانهٔ صنوبر پهن وبی مغز وثمر چلغوزه مغزدار ومغز آن اندک باریک
فتیله شکل بقدر دانهٔ خرما کوچکی ودر غلافی اندک صلب که بدقت شکسته میگردد وثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد
از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته بر میآیند ونیز نوعی دیگر از صنوبر میشود
درخت آن متوسط در بزرگی وکوچکی وخوش منظر وآنرا نوش نامند وبرگ آن اندک پهن ومشرف متشعب خوش منظر
وزنان اهل اصفهان وایران در وقت حنا بستن نرم کرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا میبندند خوشنما میگردد ودر شربین
اشاره بدان شد ودرخت صنوبر را خزان نمیباشد وحکیم میر محمد مؤمن نوشته که ثمر آنرا ثمر بی مغز وقطران او زبون تر از
قطران شربین است ومادهٔ آن کوچک وبزرگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار وتنوب نامند وثمر آن مثل دل گوسفند
وازان بزرگتر ومغز ثمر آن با تلخی وسفید وبی پرده ورقیق سوختی وقضم قریش عبارت ازانست ودر رمضان کثیر الوجود
وراتینج صمغ آنست وبزرگ آنرا صنوبر کبار گویند ودر گیلان یافت میشود وبسیار بزرگ ومغز ثمر آنرا باصطلاح آنجا چلغوزه
ودرخت آنرا درخت چلغوزه نامند وثمر آن بقدر با لنگی ومغز دانهای آن مثل قضم قریش وبالیده تر وشیرین تر ازان
ودر عراق چلغوزه مغز میوهٔ را گویند که از بحرین میآورند وظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است ودرخت آن بقدر
زرد آلو وبرگ آن همیشه سبز ونمو وثمر آن بقدر شفتالو ومستطیل ودر طعام شبیه بآن ومغز دانهٔ آن دراز وباریک وبا پردهٔ
سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پردهٔ سرخ وبالیده تر وکوتاه تر است وقول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا
که مثل قضم قریش وبالیده تر وشیرین تر ازانست درست است وعبارت بعد ازان که در عراق چلغوزه مغز میوهٔ را میگویند
که از بحرین می آورند وظاهرا انبه باشد تا آخر اشتباه محض وغیر مطابق واقع است زیرا که انبه وتخم آن نه چنین است
وانبه در حرف الالف مع النون مذکور شد ونیز نوشته که ظاهرا صغراس فرنگی عبارت ازان باشد این نیز اشتباه است
وصا صغراس بدو صاد مهمله ودر آخر آن سین است ودر همین باب در صاد مع الالف والصاد ذکر یافت وبالجمله بهترین
آن تازه سفید بالیدهٔ چرب آنست * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند وبرگ وپوست آن گرم تر
وخشک تر از مغز آن * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وپوست آن جهت درد گلو وجراحت شش وقطع رعاف و
خون جراحات تازه ویک مثقال از لحا وبرگ آن با ماء العسل جهت علل کبد ووررم وغلظ آن وخشک آن با آب سرد
حابس بطن وذرور آن مدمل مواضع ضرب رسیده وبا آب گرم سوخته خصوصا لحای نوع ذکر آن که اقوی است درین
امر وطلای مخلوط لحا وبرگ آن با مرد اسنک ودخان کند رجهت التیام قروح ظاهر جلد وسوختگی آتش وبا موم وروغن
مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع بظاهر جلد وبا زاج سرخ جهت قروح خبیثهٔ ساعیه وعسل بطبیخ آن جهت

رفع اعیا و کوفتگی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در ان جهت امراض رحم و مقعد و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت
درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با نکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است در
نفع جهت ریختن موی مژه و ابرو و کل اختن ماق و تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب نافع و ضماد برگ تازه کوبیده
آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آن که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نائب مناب
چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان
را تسکین دهد و همچنین چوب آنرا چون در دهان نگهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و در و مثقال آن جهت اسهال
و سحج مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول
تر و قوت آن تا یک سال باقی است * افعال و خواص آن مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء باه و مفتح سدد
و کاسر ریاح مولده حادث و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقا
و درد گرده و مثانه حادث از حرارت مره صفرا و لعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب و جهت
امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تنقیه گرده و سرفه کهنه خصوصا با دوشاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت
ادرار نمودن بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقا جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان ضعیفه و قطع
رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا که صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیه آنرا بنوشند جهت سعال
مزمن و قروح ریه و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت شراب آن که
کوبیده در آب انگور اندازند مانع نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده
جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا ده درم و از عصاره آن سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر
بطی الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و قوا که حامضه قابضه است مانند انار و ریباس و موافق
محرورین و در ایشان محتاج بمصلح نیست و در امزجه با کنجد و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که
یک یک انه تنقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب الغار
و حب الصنوبر صغار و سهل بعصر است بسبب قوت قبضی که دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قویتر از کبار و در سائر
افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعاء مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد نشسته باشند آنست بکرر و زود گرم
سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده
و روده ها نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است

* فصـــــل الصاد مع الواو *

* صوف * بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند * طبیعت آن در گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم
و تر و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست * افعال و خواص آن سرخ آن جهت شری
بیعد ید و کاد سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب و با روغن
گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش
و صلب کننده جلد است و افتراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر

است جهت قروح و لحم زائد نافع
* صوف البحر * بفتح باء موحده و سکون حا و راء مهملتین * ماهیت آن چیزی است شبیه بپشم که از صدف بزرگ
سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مائل بباریکی و از اندرون شکافته و شبیه بشبع و اندرون آن مائل بزردی و سرخی
و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوف برمی آید * افعال و خواص آن جهت قطع اسهال و ضماد آن
جهت نزف الدم سریع الاثر

* باب پانزدهم دربیان ادویه که حرف اول انها ضاد معجمه است *

* فصـــــل الضاد مع الالف *

* ضان * بفتح ضاد و الف و نون بفارسی گوسفند و گوسپند و بره ماده آنرا میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است
* ماهیت آن معروف و از جمله حیوانات ماکولة اللحم است و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست
و از کال بلادت بر سر ذابح خود می ایستد و وحشت و اضطراب نمیکند و همین یک وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از
حیوانات ضعیف النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس و الادراک عند الذبح حرج و الم بسیار درمی یابند
و نفس آنها را تعلقی ببدن خود و نفس ذابح میباشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذا الجان حیوانات اکثر
قسی القلب میباشند و بهترین آن یکساله و دو ساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از ان غلیظ و کثیف و مولد خلط
فاسد و گوشت گردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سائر اعضای آنست * طبیعت آن در دوم گرم و تر
* افعال و خواص آن سریع الهضم کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی و مسمن بدن و موافق ترین لحوم برای بدن
انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن
گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بر ان نمایند و غذا منحصر بدان باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی
و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین کداخته نیمگرم آن جهت سرفه
و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت گرما گرم ذبح کرده آنرا چون بر اعضای ضربه و صدمه رسیده
که تازه باشد ببندند و چون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی درد را زائل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور
پوست گرما گرم آن که اعضا را بدان بپیچند و ضماد گوشت سوخته آن جهت لسع حیات و عقارب جرارة و با شراب جهت
کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک و جالی
آثار و اکتحال آن جهت بیاض بتنهائی و با عسل و طلای آن جهت اقسام توبا و غسل سر با آن جهت حزاز و ابریه خصوصا
با عسل و خون آن گرما گرم جهت حکه و جرب و منع آبله اعضای سوخته در ساعت طلاء و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء
و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با موم و روغن گل کداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت
شری و ثالیل و لحم زائد که توته نامند و سوختگی آتش و داحس مجرب و ضماد در کلاب خیسانیده آن جهت انفجار خراج
و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قبرقی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر آن جهت داء الثعلب طلاء و مغسول
محرق آن حابس اسهال و درایام وباو طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست و غلیظ تر
و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم معز است و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل آن و سرکه اراده تبرید بدان کنند
در انها طبخ نماید و یا با قرا قروط و یا کشک و یا سماق و یا با آنها بخورد *

فصل الضاد مع الباء الموحدة

ضب بفتح ضاد و باء موحدهٔ مشدده بفارسی سوسمار و بهندی گوه نامند و شاید گوه غیر آن باشد ماهیت آن حیوانی است کوچکتر از گربه و مابین سیاهی و زردی و دنبالهٔ آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو طبیعت آن در سوم گرم و خشک و مابین ورل و حردون است در حدت کیفیت افعال و خواص آن گوشت آن مقوی باه و جماع تیست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیرهٔ کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب نموده با کامخ و مغز کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در آن و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف و ضماد شق کردهٔ آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای پوست سوختهٔ آن مورث بیحسی عضو بحدیکه اگر قطع کنند صاحب آن متألم نگردد

ضبع عرجا بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی است و حل و جفا رنیز گویند و کنیت آن ام عامر است و بیونانی قسمیهورو بسریانی بدناو بفارسی کفتار و بهندی چرگه و لکهو و بدکهنی ترس نامند ماهیت آن حیوانی است بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار ودویدن لنگی میکند و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا میلنگد و گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه‌تر از راست آنست خصوصا مادهٔ آن گویند بسبب حیله خود را چنان مینماید تا بمردم و حیوانات دیگر ایذا رساند چون پیر گردد اعارج شود و آنرا متصف باعرج و مونث آنرا بعرجا نموده اند و آن خاثنی مانند ارنب میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوة و یکسال مادهٔ آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در وقت نری صدا مینماید و در هنگام مادگی میزاید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بر آن میباشد و بسیار از حنظل میترسد اگر شخصی در دست بگیرد از آن میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایهٔ آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایه مرد و در هم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و کفتار او را بدرد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و در شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال طبیعت آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک افعال و خواص آن آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زندهٔ آنرا دست و پا بسته در دیگی بزرگ در هن گشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد که شبت و نخود و روغنهای مناسب نیز در آن باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشیند کنند و علیل در آن نشیند اما باید که آنقدر گرم باشد که برداشت آنرا داشته باشد تا آن زمان که رو بسردی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه مفید و در قرابادین آبزنات آن مذکور شد و بد ستور تدهین بدهن آن که در آب با ادهان مناسبه طبخ دهند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ رخسار را و اوجاع بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نیمدرم از چرک گوش آن مورث جنون و زهرهٔ آن نیمدرم مسهل اخلاط ثلثه و مضر و رئه مصلح آن عسل و اکتحال آن بتنهائی جهت حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی

زائد پلک چشم مانع روئیدن آن و با مومزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس طلا نمایند بر بیاض عین و نزول آب در آن هر ماه دو روز زائل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوختهٔ سائیدهٔ آن نرم اکتحالا جهت روشنائی چشم و زهرهٔ آن نزول ماء در چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهرهٔ آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازالهٔ کلف و آب خوردن در پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب را با آن بپیمایند مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعد و حوالی آن و چون بسایند و بر حوالی مقعد بمالند نیز همین اثر دارد و از مادهٔ آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای مغز ساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه بدارند و آن و خصیهٔ نمک سود آن بقدر یکمثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع

فصل الضاد مع الجیم

صجاج بفتح اول و جیم و الف و جیم ماهیت آن صمغ درختی است خاردار و شبیه بلبان مائل بسرخی و براق که از جبال عمان میآورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و در رشتن جامه و کتان بهتر از صابون و زودتر مفید میگرداند و بعضی سوبدان میشویند و بکسر ضاد اسم مرغیا تیست که طیور و سباع مانند خروع و قنب دفع سمیت از خود بدان مینمایند

فصل الضاد مع الراء المهملة

ضرو بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو و بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی فوضوقس و بسریانی ضروا و برومی نشاشیش و بفارسی درخشک و رازی در حاوی کبیر گفته که بفارسی اربمه و نیز گفته اند که درخت کلنکور است و صمغ آنرا بفارسی حسن لبه و بهندی لبان گویند و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مائل بسرخی و نرم و ثمر آن درخوشه مانند بطم و دانهٔ آن بزرگتر از آن و چون بوسد خار و برگ آن سرخ گردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانهٔ کندم باشد و آهسته آهسته بزرگ تا بقدر خربزه گردد و از آن لبنی لزج سیاه شبیه بقیر دفع گردد و اصح آنست که درخت آنرا کمکام و صمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند و معروف بدان و خوشبو شبیه ببوی مصطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید مائل بسرخی و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الجاء مذکور شد طبیعت شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی و گفته اند گرم در سوم و خشک در اول افعال و خواص آن در آن جذب قوی است و جهت سرفهٔ بارد و سیلان رطوبات از دماغ و ورم شربا و فرزجة و حابس بطن و آب مطبوخ آن که صاف کرده و با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفهٔ بارد و درد دندان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضهٔ آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازالهٔ بلغم و مفید و آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و ذرور آن جهت قلاع دهان و عصارهٔ آن مقئ قوی و بدستور طبیخ اطراف تر و تازهٔ آن و مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشامیدن طبیخ آن بقدر سه اوقیه جهت رفع درد تهیگاه و چون

برگ واطراف تروتازهٔ آنرا بقدر یکقبضه بسوزانند وخاکستر آنرا با آب انگور طبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاصره بنوشد درد آن زائل گردد در ساعت ومجرب است وروغن حب آن خوشبو و مجفف ومحلل بلغم ورياح وجهت مغص وتقویت معده وجرب حيوانات مفيد شربا وطلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است وذرور چوب سوختهٔ آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده وقضيب نافع وصاحب اختيارات بديعي گفته كه انچه ازمكهٔ معظمه مى آورند آنرا رب الضرو نامند دردهان نگاهداشتن آن درحال درد آن راتسكين دهد وصمغ آنرا در بخورشب و نهادداخل مينمايند *

ضریع
* ضریع * بفتح ضاد وكسر راو سكون باء مثناة تحتانيه وعين مهمله وگويند كه آنرا شبرق نامند وشتر آنرا نخورد * ماهيت ان برگ نباتى است مدور ومجوف مائل بزردى وتلخ ودر قعود ريا بهم ميرسد وموجه بساحل ميآورد * طبيعت ان گرم وخشک * افعال وخواص آن جلوس در طبیخ آن وبد ستو رنطول آن جهت درد مفاصل وطلاى آن وبد ستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب وحكه مجرب دانسته اند وبخور آن جهت زكام والتيام جراحات سريع الاثر وگويند چون شتر ازان بخورد هرگز فربه نشود جناب اقدس الهى در وصف اهل جهنم ميفرمايد قوله تعالى ليس لهم طعام الا من ضريع وبيان آن در تفاسير مذكور است *

ضرع
* ضرع * بفتح ضاد وسكون را وعين مهملتين بفارسى پستان وبهندى چوچى نامند * ماهيت ان معروف است وآن عضو عصبانى قليل اللحم است كه دران شيرتكون ميابد از براى خوردن بچهٔ آن وبهترين آن فربه پرشيرازحيوان جوان فربه است كه لحم آن نيكو باشد وزبون ترين آن برعكس آن * طبيعت ان سرد وخشك بالذات بسبب عصبانيت جوهرخود وبارطوبات بسيار * افعال وخواص آن چون نيكو هضم يابد صالح الغذا واگرهضم جيد نيابد مولد خلط خام بلغمى است ردى ازبراى مبرودين ومرطوبين مصلح آن افاويه ومصطكى وخولنجان وبريان نمودن آنست ودر محرورين محتاج باصلاح نيست ومدر بول زنان وزياده كنندهٔ شيرايشان وجهت دفع خمار وكسيكه در معدهٔ اوشراب وباخلاط حادهٔ صفرا وبعربا حريفه موجود باشد *

* فصــــــل الضاد مع الغين المعجمة *

ضغیوس
* ضغيوس * بضم ضاد وسكون غين وضم باء مثناة تحتانيه وسكون واووسين مهمله وضغابيس بفتح اول ودوم والف وكسر باء موحده وسكون ياء مثناة تحتانيه وسين مهمله نيزآمده لغت عربى است وبفارسى سفچه نامند * ماهيت ان نباتى كوچك وخربزهٔ نارس است ونيزنباتى را نامند كه شبيه است بهليون انچه ازان برروى زمين ظاهراست سبزوانچه ازان زير زمين است سفيد وشيرين * افعال وخواص ان برگ آن قاطع باه وبيخ آن كه در زير زمين وسفيد وشيرين است محرك باه وماكول زنان موحدث صفرا است وبجهت نيكوئى طعم در كشك وماست داخل ميكنند و مخصوراند

* فصــــــل الضاد مع الفاء *

ضفدع
* ضفدع * بفتح ضاد وسكون فاودال وعين مهملتين بفارسى وزغ وبشيرازى بك وبتركى قرباغه وبهندى مينڈك نامند * ماهيت ان معروف است حيوانى است كه در زير زمينهاى نمناك وآبهاى استاده وجويهاى بسيار بهم ميرسد برى وبحرى ونهرى ميباشد وازمطلق آن مراد نهرى است وبرى آن ازسموم قتاله است * طبيعت اقسام ان درسوم سرد ودراول خشک واصل آنست كه خالى ازحرارت قويه نيست * افعال وخواص نهرى ان سموم است ازقبيل دفع فاسد بالفعل ومضمضه بطبيخ نهرى آن جهت درد دندان وضماد شق كردهٔ آن جاذب پيكان وخار وامثال آن وسموم

گزندگان بقوت وقاطع سيلان خون والتيام دهندهٔ زخمها خصوصا ذرور رمو ختهٔ لحم آن وبازفت ترجهت داء الثعلب وطلاى آن قالع دندان است بى الم ووجع ومانع سوزانيدن آتش ودماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا ورعاف وبدستور طلاى آن بر پيشانى وجمعى كه طلاى خون آنرا مانع برآمدن موى دانسته اند اصلى ندارد وگفته اند چون زبان ضفدع رابر يسمان ببندند وكسيكه الماس خورده باشد بلع كند پارهاى الماس بدان چسپيد وبرآيد وچون اطراف واحشاى آنرا انداخته با پيه گردهٔ بز مهرا پخته روغن آنرا جمع كنند جهت بواسير حار مجرب دانسته اند وقسمى از ضفدع كه در رباى اشجار بهم ميرسد سبز بسيار كوچك چون آنرا با همو زن آن دانهٔ پنبه بسوزانند اكتحال آن جهت نزول آب از مجرب است ومضمضه بطبيخ آن جهت وجع اسنان وگفته اند چون آنرا بد ونصف شق كنند يكى را در آفتاب ويكى را در سايه خشك نمايند انچه در آفتاب خشك شده است سم است وانچه در سايه مداواى آن وهركه ضفدع اجامى سبز يا زرد ويا سيامى ازهر صنف كه باشد ويا سرخ بحرى را بخورد اورا ورم مني وقلق آن عارض گردد پس بدن اوسياه كند شود وبسا است كه متورم گردد رقی وورم احشا درد دل بهم رساند پس بميرد وگاه از خوردن زرد وسياه آن سقوط اشتها اولا پس جشای حامض وفساد رنگ بدن رقی وغثيان ووجع فواد وورم شكم وساقين بهم رسد ومداواى آن قى فرمودن با آب وانمك وآب شبت مطبوخ با ملح اندك نقي حاصل گردد وبحمام رفتن وآشاميدن سكنجبين واسفيد باجات بادارچينى ودواى الكركم ودواء اللك وآشاميدن شراب وهركه خلاصى يابد ازان كم است كه ورا استسقا ويا سقوط اسنان عارض نگردد

* فصــــــل الضاد مع الميم *

ضمران
* ضمران * بفتح ضاد وكسر ميم وفتح راء مهمله والف ونون وآنرا ضربران وضروان وضومران نيز نامند * درماهيت ان اختلاف است اكثرى آنرا شاهسفرم شيرازى دانسته اند ورنگ آن سبز است نه چون كرمانى وبعضى فودنج نهرى وبعضى حماحم وبعضى گفته اند گياهى است كه در باديه ميرويد ودر حجاز كثيرالوجود وخوشبو وحادالرائحه وبعضى گفته اند نوعى ازشيح است كه صنفى ازقيصوم باشد وبسيار خوشبو وبهترين آن تازه خوشبوى آنست * طبيعت ان گرم وخشک دردوم وبعضى سرد دانسته اند * افعال وخواص آن كثيرالمنافع ازبراى امراض بارده وزكام وضماد آن جهت قلاع وسوختگى آتش وبوئيدن آن كه گلاب بران پاشيده باشند مقوى دماغ محرورالمزاج است

* باب شانزدهم دربيان ادويهٔ كه حرف اول آنها طاء مهملة مثناله است *

* * فصــــــل الطاء مع الالف * *

طالیسفر
* طاليسفر * بفتح طا والف وكسر لام وسكون ياء مثناة تحتانيه وسين مهمله وفتح فا وراء مهمله * درماهيت ان اختلاف بسيار است بعضى گويند آن پوست درختى است كه از بلاد هند آورند اندك ازدارچينى ضخيم تروصلب تر با اندك حدت وخوشبوئى كمي واشقر وچون كهنه گردد مائل بسياهى شود وگفته اند عروقى است باريک بيرون آن اغبر واندرون آن زرد وبوى آن شبيه ببوى زعفران وبا عفونت وتيزى وشايد زرنب باشد كه بهندى طاليس پترنامند وآن برگ درختى است باريك بيرون آن اغبر واندرون آن زرد رنگ * طبيعت ان مختلف القوى با جوهرارضى غالب معتدل در گرمى وسردى ومائل بحرارت وخشك درسوم وبعضى گرم وخشك دردوم دانسته اند * افعال وخواص آن جهت لقوه وفالج ونفث الدم ونزف الدم وحبس عيلانات واسهالات بواسير وقروح امعا ومضمضه بطبيخ آن باسركه

جهت درد دندان ونگاهداشتن آن در دهان جهت قلاع مفید آن وضماد آن خشک کنندهٔ دانهٔ بواسیر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن چهار دانگ وزن آن کمون ونیم وزن آن ابهل وگویند بدل آن بوزن آن سنبل ونیم وزن ساذج وگویند ابهل ومثل مساوی آن مضر رئه مصلح آن عسل است ✻

طالیقون

✻ طالیقون ✻ بفتح طا والف وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون لغت یونانی است وبعربی صفر وبفارسی مس است وروی عبارت از انست جهت آنکه درمعدن مس بهم میرسد بدون صناعت بشری ✻ ماهیت آن مصنوع وغیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن معدنی است زرد رنگ شبیه ببرنج مصنوع مرکب از مس وروح توتیا بازگداختن بآتش وکوفتن بمطرقه سیاه نمیشود وبخلاف سائر اقسام مس ومصنوع آن معدنی است که مکرر گداخته در بول گاو که در ان اشنان ممزوج شاینده باشند ریزند وچون قدری رصاص اضافهٔ آن کنند آنرا نحاس صینی نامند وگویند جسد هفتم مصنوع از اجساد سبعه که طلا ونقره ومس وآهن وسرب وقلعی وروح توتیا که بفارسی هفت جوش وبهندی کانسه نامند ✻ طبیعت ان در آخر سوم گرم وخشک ✻ افعال وخواص آن با قوت سمیت وچون منقاشی از ان سازند وموی را از ان بکشند دیگر بر نیاید وچون قلابه از ان سازند هیچ ماهی از ان خلاص نشود وچون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از ان آب نخورد وچون از ان آئینه سازند ودر خانهٔ تاریک صاحب لقوه دائم در ان نظر کند رفع علت آن شود

طاووس

✻ طاووس ✻ بفتح طا والف ودو واو اول مضموم ودوم ساکن وسین مهمله بهندی مور نامند ✻ ماهیت آن طائریست معروف خوشرنگ بالوان مختلفه وبراق ودم آن بسیار بلند وچتری چون بر دارد بلند کند وآواز آن شبیه بآواز گربه ونر آن بزرگتر از مادهٔ آن وخوش رنگ وخوش منظرتر از مادهٔ آن ودم مادهٔ آن کوچکتر ومادهٔ آن در سالی یکبار تخم گذارد ✻ طبیعت گوشت ان در آخر دوم گرم وخشک ✻ افعال وخواص آن بغایت صلب وغلیظ وبطی الهضم ومولد خلط غلیظ کثیف وگویند مقوی معده است وآشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو وذات الجنب مفید وخوردن گوشت وپیه آن مقوی باه ومرقهٔ لحم آن که باسداب پخته باشند جهت درد معده بارد وقولنج ورياح غليظه ودرد مفاصل وبدستور نطول آن وطلای پیه آن بر کمر وذکر ومقعده محرک باه وطلای پیه گداختهٔ آن با آب سداب وعسل جهت قولنج ودرد معده وطلای خون آن با انزروت وملح جهت قروح خبیثه که بیم اکله باشد وطلای سرگین آن با قوت جلاء بصر وجهت ثآلیل ورفع جمیع آثار وطلای استخوان سوختهٔ آن جهت کلف وتغیر رنگ برص مفید وآشامیدن زهرهٔ آن بقدر دودانگ بتنهائی ویا با سکنجبین وآب گرم جهت حبس اسهال وذ وسنطاریای مزمن وطلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام وقروح ورفع آثار وبا انزروت جهت قلع بیاض وذرور سوختهٔ آن ملحم جراحات وسنون آن مقوی دندان وجالی آن وگویند چون دنبالهٔ آنرا در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد واکتحال آن در رفع بیاض عین وامراض آن از مجربات است وگوشت آن بسیار گرم مصلح آن ابازیر وگفته اند مصلح آن همچنین گوشت هر حیوانی که صلب وثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند ومعلق بیاویزند یکروز یادو روز تا سه روز پس پاک نموده شسته با سرکه مهرا طبخ دهند وبا روغن تناول نمایند وباید که غیر صاحبان قوت معده ومرتاضان نخورند وگویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را بینند برقص وفریاد آید ونظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست

✻ فصـــــل الطاء مع الباء الموحدة ✻

طباشیر

✻ طباشیر ✻ بفتح طا وباء موحده والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بهندی بنس لوچن وتباکیر نامند ✻ ماهیت آن چیزی است شبیه بگرههای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند واز نی قویتر واز بانس کلان باریکتر ونازکتر وگرههای آن دورتر ودر بیشه اوت در دست میشود ودر اطراف رنگپور ونواح سلهت که در سمت مشرق وشمال مرشدآباد واز بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد ودر ین ملک کاغذ باد از همین بانس میسازند وآن در ابتدا رطوبتی است رقیق وبتدریج منعقد میگردد وانچه از ان در جوف آن انعقاد یافته ولی آن خود بخود شکافته ویا مردم شکافته برآورده باشند شبیه بعقدهٔ گردنی واستخوان نرمی است وچون در آب اندازند سخت تر گردد وبعد خشک شدن سفید صاف وبعضی آن شفاف باشد واین بهترین اقسام است واین را بهندی بنس لوچن گویند وانچه از ان ریزه شده باشد بعد شکافته شدن ویا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد ودر آب حل میگردد واین در مرتبهٔ دوم است از خوبی وشنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در نیستان آن میزنند وبا آنکه خود بخود آتش در ان می افتد ونیها سوخته وشکافته طباشیرها بر آمده وبعضی سوختهٔ ریزه شده وبعضی نیم سوخته وبعضی ناسوخته درست در میان نیهای سوخته وخاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن دانهای طباشیر خوب آنرا چیده بیرون آورند وانچه ریزه شده وناسوخته است علحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند این بعد از آنست در خوبی وانچه سوخته وریزه شده است علحده کوفته اقراص میسازند واین خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است وخالی از بورقیت وحدتی نیست وآنرا مغشوش بگرد استخوان سوخته وسفید کوفته مینمایند وفرق با غبرت وسیاهی رنگ وثقل آنست ✻ طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک وخشکی قسم اول از دوم کمتر ودوم از سوم وشبیه الرائحه مرکب القوی دانسته با قوت قابضه ✻ افعال وخواص آن مفرح ومقوی دل حار وبارد ومعده وجگر حار ومسکن التهاب وعطش وقاطع قی صفراوی واسهال دموی وحار ومحلل ومجفف رطوبات باردهٔ مرخیهٔ معده وجهت اورام حارهٔ چشم وخفقان وغشی وتقویت اعضای ضعیفه از حرارت وحمیات حارهٔ حاده وعطش مفرط وخلفهٔ حار با آب سرد وجهت قلاع وبثور وقروح خصوص بثور وقلاع دهان اطفال شربا وذرورا بتنهائی ویا با اندک برگ گل سرخ ونبات سفید وذرور آن جهت استحکام دندان وسوختگی آتش وبا سکنجبین جهت رفع توحش وهم وکرب والتهاب مفید وسعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب للمقارمد اومت آن مضر باه ومصلح آن مصطکی وعسل وگویند مضر رئه مصلح آن صبر با عناب وبا عسل ومصلح آن در مبرود بن نعنع بدل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه بوزن آن ونصف آن سماق وگل مختوم وصندل سفید واین بهترین بدلهای آنست وگویند بدل آن کاغذ مصری سوخته وعصارهٔ لحیة التیس وتخم کاسنی وسه وزن آن تخم خیارزه وچهار وزن آن بزرقطونا است ودر قرابادین کبیر جوارشات وحب ومعجونات واقراص ولعوقات طباشیر ذکر یافت

طباق

✻ طباق ✻ بضم طا وفتح باء موحده والف وقاف بلغت اندلس طباق وبیونانی قونیزا وبفارسی اسپرغم بیابانی نامند ✻ ماهیت آن نباتی است که در اندلس قبل از آنکه غافث یافت شود بجای غافث بعینه آن استعمال مینمودند ودر جوزا بهم میرسد ودو نوع میباشد کبیر وصغیر کبیر آن بقدر قامتی وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون واز ان اندک بلندتر وباریکتر ونازکتر ومزغب وبا چسبندگی وسهوکت وکراهت رائحه وتلخی وتندی وشیرینی واین را طباق منتن وشجر البراغیث نیز

نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن بر اخبث هوام میگریزند و صغیر آن بقدر یکشبر و برگ آن نرم زود شکن و گل آن مائل بزردی و نرم و بی بو و با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست مانند آن • طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی میماند • افعال و خواص آن کل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سدد و ازالهٔ تهبج و نفخ حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصارهٔ گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه برفق و جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بد ستور جلوس در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازهٔ آن را در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریرهٔ حمیات دوریه نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت کزاز و رفع تپها و جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص منتن آن جهت گریز انیدن هوام و پشه و قتل کیک و بدستور تدخین بدان و حمول عصارهٔ آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از آن که قریب بآب میروید و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در آن رطوبتی که بدست بچسپد نیست و ثقیل الرائحه تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است

• طبا هیج • در قرا با دین کبیر مذکور شد • فصـــــل الطاء مع الحاء المهملة •

طحال • طحال • بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربی است و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام مشدده و یاء مثناة تحتانیه • ماهیت آن معروف است که عضوی است نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب و آن اوعیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده ببرفم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیهٔ بعض اعضای صلبیه چنانچه بتفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد نیست چنین مانند آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرأت و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان بری و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه • طبیعت آن بارد یابس • افعال و خواص آن بطیء الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و ذرور خون خشک آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح آن رداءت آن خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدل آنکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست ولیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد رشنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال سگی را بریده برآوردند و باز آنرا ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود

طحلب • طحلب • بضم طا و سکون حا و ضم لام و باء موحده بر وزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربی است و بسریانی طحلبا و بیونانی اربحون و برومی برونیا و بفارسی جغرابه و جامخواب بک و بشیرازی جل بک و باصفهانی جل وزغ و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف بکائی است و کسیکه آنرا بهندی کنجال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنجال طحلب الصخر است که خزاز الصخر باشد نه طحلب الماء • ماهیت آن سبزی است که بالای آبها خصوص

آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها نتابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون مییابد و سه قسم میباشد آنچه مستدیر و ازهم متفرق است مسمی بخرء الماء و طحلب لیفی است و آنچه مانند ریشها متصل بهم و بر لب جویها بسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد خرء الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون می یابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می یابد • طبیعت آن در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض نوری آن زیاده از بحری است • افعال و خواص آن ضماد آن بتنهائی و یا با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره و تپهای حاره و نقرس و قیلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند رقیق کنند در اخراج زلوی در گلوی چسپیده مجرب و آشامیدن خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که همه را با آب غلیان نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت سعال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع کرده و موجه برروی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سیلان خون اعضا است •

• فصـــــل الطاء مع الخاء المعجمة •

طخشیقون • طخشیقون • بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طخشیقون نیز نامند بمعنی قومی است • ماهیت آن دوائی سمی است از جملهٔ یتوعات که در بلاد ارمن پیکان را بآن آب میدهند زخم آن کشنده میباشد برگ و نبات آن شبیه ببرگ کبر و پر شیر و بغایت تند • افعال و خواص آن ضماد آن جهت قوبا نافع و گویند حلتیت با دزهر آنست شربا و ضماد کردن بر موضع جراحت آن • فصـــــل الطاء مع الراء المهملة •

طراثیث • طراثیث • بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الرباح است و زب بمعنی ذکر است • ماهیت آن نباتیست خشبی شبیه بقطر در زمین فرورفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مانند برگ بیچید و منبت آن بیشتر نخودزارها و زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول • طبیعت آن در سوم سرد و خشک • افعال و خواص آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دابغ و رافع استرخای آن و جهت اعیاء و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شربا و ضمادا و چون با شیر بز تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست و یا بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر رئه مصلح آن شکر و مخشش جلد و مصلح آن بزر قطونا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند

طراشنه • طراشنه • بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آنرا جعفریه و عشبة العجول نامند • ماهیت آن عاقلی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه ببرگ کلم و بران غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند گل طباق یا گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از آن کوتاهتر و بار یکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه • طبیعت آن گرم و خشک • افعال و خواص صنف اول آن اکتحال عصارهٔ آن رافع بیاض عین و در آن امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف

کبد وطحال و استسقا دربد وحال وصنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر ولهذا آنرا مشبة العجول نامند ●

● **طرافشون** ● بفتح طا و را و الف وضم غین معجمه وضم ثاء مثلثه وسکون واو ونون ● **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده وقومی نامیده وگفته بعضی مردم آنرا قومی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است وبرگ آن شبیه ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست وسر شاخ آن بزرگ وبر طرف آن ثمری سیاه رنگ وآن نبات را میخورند و رازی گفته حشیشی است که درمیان گندم میروید وآنرا مثلث می نامند وصاحب فلاحت گفته که شاخی است کوتاه بسیار سبز با برگ نازک باریک طولانی میباشد وگاه بی برگ و ورق آن طولانی غلیظ اغبر وپوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن ودرمیان آن تخمها وآن را میخورند ولذیذ وخوشبو است وبیخ آن شیرین وآنرا با شاخ آن میخورند ● **افعال وخواص** آن اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین وخائیدن وخوردن آن نیکو کنندهٔ بوی دهان است

● **طراغین** ● بفتح طا و را و الف وکسر غین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وبعضی آنرا طرفاین وبعضی مقونیوس نامند ● **ماهیت** آن نباتی است کوچک بر روی زمین بقدر یکشبر وزیاده وکمتر از آن وبی برگ وبر شاخهای آن ثمر بقدر دانهٔ گندم وشبیه بحب انگور کوچکی واطراف آن تیز وکثیر العدد ● **طبیعت** آن گرم وخشک وسرد وخشک نیز گفته اند وبا قوت قابضه ● **افعال وخواص** آن آشامیدن دو دانگ آن با شراب جهت اسهال وسیلان رطوبات رحم مزمنین نافع وبعضی مردم آنرا کوبیده وحبوب واقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند ●

● **طراغیون** ● بفتح طا و را و الف وکسر غین معجمه وضم یاء مثناة تحتانیهٔ مشدده وسکون واو ونون لغت یونانی است بمعنی شبیه به بیش جهت آنکه رائحهٔ برگ آن در خریف مانند بیش میباشد ● **ماهیت** آن دو قسم است یکی بزرگ و برگ وساق آن مانند اسقولوقندریون وبا اندک زغبی وصمغ آن مانند صمغ عربی ودر جزیرهٔ اقریطش بسیار بهم میرسد ودوم کوچکتر از آن ودر سواحل دریا بهم میرسد وبی برگ وبسیار بلند نمیشود وبر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر گندم می وسرد وسر آن باریک ● **طبیعت** آن درسوم گرم وخشک ● **افعال وخواص** آن یک مثقال از سرد ونوع آن با شراب مفتت حصاة ومدر حیض ومخرج جنین شربا وحمولا وضماد آن جاذب خار وپیکان از بدن وکوچک آن قابض وجهت حبس اسهال وسیلان حیض وباقی سیلانات شربا واز دانگ آن تا ده دانه نافع است ●

● **طرخون** ● بضم طا وبفتح نیز آمده وسکون را وضم خاء معجمه وسکون واو ونون معرب ترخانی فارسی است وبسریانی طرخونی وبرومی اورمیطون وبیونانی میورمینه نامند ● **ماهیت** آن نباتی است معروف دربلاد ایران خصوص در فارس ودر شیراز کثیر الوجود ومانند سبزیهای دیگر از نعناع وپودنه وجرجیر که تره تیزک ومانند اینها با نان وپنیر وغیره میخورند وبری وبستانی میباشد ونبات آن هم از تخم وهم از قلم شاخ آن بهم میرسد ودر طعم آن حدت وتیزیست وعفوصت واندک حلاوتی است وخائیدن آن ناشتا بتنهائی فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرساند ولهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهلهٔ بشعه میخائیدند طعم آنها خوب محسوس نمیکردد وطعم برگ نورسته بیل ترش هندی که بهندی کت بیل وکوبتهه نیز نامند فی الجمله شبیه بدان است ولیکن حدت ولطافت ندارد ودر کثافت وعفوصت بسیار برابر غالب و بیخ بری آن عاقرقرحا است واهل فلاحت گویند که چون تخم اسفندرا در مرتبهٔ کهنه بخیسانند تا مزاج کیرد پس بکارند طرخون میگردد ونیز اگر درمیان توب کتان اشته بکارند طرخون میروید وبهترین آن بستانی تر وتازهٔ آنست ● **طبیعت** آن درسوم گرم وخشک

خصوص بری آن وبستانی آنرا در اول گرم وخشک نیز گفته اند وبا قوت مخدره ● **افعال وخواص** آن محلل ریاح واخلاط لزجه ومفتح سدد ومقوی معده ومشهی ومجفف ونا شف رطوبات وخائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان ومغیرهٔ ایقه ومخدر دهان وزبان وجهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن در دهان نگاهدارند وجهت اصلاح مواد وبائی و طاعون وچون آب تازهٔ آن را با شراب کادی حل کنند وبنوشند جهت منع آبله وحصبه ومنع حدوث علل وبائیه نافع وآشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین واکثار آن محرق خون وقاطع باه مصلح آن بقول بارده ومخشن مینه ومصلح آن عسل وبطئ الهضم ومصلح آن کرفس ومقوی فعل آن رازیانه است ●

● **طرفا** ● بفتح طا وسکون راء وفتح فا والف بفارسی گز وبهندی جهاو وبرومی موریقا وبسریانی عرا وبیونانی اریغا بوشا وبعضی گفته بیونانی موریقی نامند ● **ماهیت** آن چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو واین را بعربی اثل وثمر آنرا عذبه وبهندی تنهی مائی ودرخت آنرا مال نامند ودوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل واین صنف بری است وبی ثمر وسوم کوچک برگهای آن کم وگل آن سفید مائل بسرخی ودرخوشه وتحل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد وثمر آن مانند مازوی بعطریت وخوشبو وبهندی این را برمی مائی گویند وچهارم ثمر آن بی گل بهم میرسد وبقدر حب شاهدانه وسرخ مائل بسبزی وصباغان ثیاب را بآن رنگ مینمایند واین صنف در بلاد عراق وفارس نمیباشد وگفته اند دو صنف میباشد بزرگ وکوچک بزرگ آنرا اثل نامند وبستانیست وثمر آن مدور وعذبه نامند ودر حرف الف مع الثاء المثلثة مذکور شد وکوچک آن بری وآن مخصوص باین اسم است وشکوفهٔ این سفید مائل بسرخی وثمر آن مثلث شکل وگزمازج نامند وبهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید ● **طبیعت** آن در اول سرد ودر دوم خشک وبعضی در دوم نیز سرد گفته اند ● **افعال وخواص** آن قابض وبا اندک قوت تجفیفی ورادع ومحلل وطبیخ بیخ آن بازیت جهت جذام حادث از ورم سوم سپرز وضمادهٔ آن وبا سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره وضبط وحبس صفرا در آن وجهت تفتیح سدد ورم صلب جگرکه هر روزی پنج مثقال آنرا بنوشند مجرب ومضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه ودندان وآشامیدن آن جهت حبس اسهال ونزف الدم رحم ورفع سیلان وتجفیف رطوبات آن مجرب وآشامیدن عصارهٔ برگ یا طبیخ لحا ویا گل ویا تخم آن ورم وکوچک کنندهٔ طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه وانجیر طبخ نموده باشند وجلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده ورحم وبول اسیر وشستن سر بدان جهت رفع شپش وصئبان که رشک نامند نافع وضماد برگ کوبیدهٔ مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار وتحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق وسکبینج وبیخ کبر وصبر وبدستور تکمید بدان جهت طحال وذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش ودخان بخور شاخ وبرگ آن جهت زکام واخراج زلوی درحلق مانده وخشک نمودن آبله وزخمهای رطبه موثر وگرفتن بخور برگ آن جهت دفع ساقط کنندهٔ دانهٔ بواسیر وثآلیل وخاکستر چوب آن با قوت جالیه ومجففه وحمول آن جهت استرخا وخروج مقعد وذرور آن جهت قروح رطبه وسوختگی آتش وثمر آن جهت نفث الدم مزمن وتقویت لثه مسترخیه وفساد هوا وکریدکی وتبلا وآشامیدن آب وطعام درظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است ●

● **طربنج** ● بفتح طا وکسر را وسکون یاء مثناة تحتانیه وخاء معجمه وآنرا بتارخ نیز نامند ● **ماهیت** آن نوعی ماهی است بقدر یکشبر واندک زیاده بر آن وتاده شبر نیز بهمن وسفید رنگ وآنرا بفارسی حلوا ماهی نامند ودر بحیرهٔ از

حبش از ناحیهٔ آذربیجان ودریای فارس وبحرین وبعض سواحل بنادر مانند پهولپری وغیره بهم میرسد فلس دار وکم استخوان ونازک وتازهٔ آن بسیار لذیذ وآنرا نمک سود نیز مینمایند وباطراف میبرند • طبیعت تازهٔ ان کرم وخشک دراول ونمک سود آن درآخر دوم • افعال وخواص ان مشهی ومسمن وجالی ومقطع بلغم معده وملطف سودای غلیظه وجهت حمیات ربع وتحریک باه مبرودین ومرطوبین نافع ودربعض امزجه تلیین طبع ودربعض حبس مینماید ومضر محرورین وبهترین استعمال آن آنست که باروغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشد بعد تنظیف تام از فلس وامعاء ومراره وغیرها وپاک شسته وتازهٔ آن بهتر از نمک سود آنست

طرفریدوس

• طرفرید وس • بفتح طا وسکون را و فتح فا وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم دال مهمله وسکون واو وسین مهمله • ماهیت آن دیسقوریدوس کفته مشبه کثیرالاغصان است شبیه بعصا وکماذریوس وبرک آن باریک است شبیه ببرک نخود ودر بلاد فلیقه کثیرالوجود است • افعال وخواص ان جهت نهش هوام نافع است

طرفولس

• طرفولس • بفتح طا وسکون را وضم فا وسکون واو وضم لام وسین مهمله لغت یونانی است • ماهیت ان تطعهای لطیف نافع است جهت جمارهٔ طحال وکفته اند خشک است

طریفلن

• طریفلن • بکسر طا ورا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم فا ولام ونون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثة اوراق • در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا ونبات خصیة الثعلب وبعربی مراد از حومانه است وآن نباتی است قریب بذرعی وشاخهای آن باریک وسیاه شبیه باذخر وبرک آن مانند برک حندقوقا ودر هر شعبه سه عدد وکل آن بنفش ورائحهٔ آن شبیه بعصفر وبیخ آن ذراز وصلب وتخم آن مائل بپهنی وباز غب ومستعمل برک وتخم آنست • طبیعت ان در سوم کرم وخشک • افعال وخواص ان مفتح ومقوی معده وجکر ومدر بول وحیض وآشامیدن دومثقال از برک وتخم آن واز برک آن سه مثقال بتنهائی با آب سرد جهت ازالهٔ صرع وشوصه وابتدای استسقا ووجع رحم وعسرالبول وبا سکنجبین جهت سموم وسموم هوام وچون بکوبند نبات آن را با برک وبیخ وعصارهٔ آن را بر نهش هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد وبدستور نطول طبیخ شاخهای آن واکر بر عضو متقرح بیاشامد وسلیم بر سد درد ووجع کند وبکزد وانچوردآنرا آشامیدن سه برک وسه دانهٔ تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه وچهار برک وچهار دانهٔ آن جهت حمی ربع بالخاصیة نافع وبیخ آن از ادویه تریاقیه ودرمعاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر کرده مصلح آن کثیرا است

طریقولیون

• طریقولیون • بفتح طا وکسر را وسکون یا وضم قاف وسکون واو وکسر لام وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثة مناقید • ماهیت ان نباتی است بقدر شبری برک آن شبیه ببرک نیل واز ان تو بتر وکل آن در طرف صبح سفید ودر نصف روز بنفش ودر شب سرخ تیره وبیخ آن خوشبو وسفید وطعم وبوی آن مانند زنجبیل وغلط کرده کسیکه آنرا بیخ تربد دانسته • طبیعت ان در آخر سوم کرم ودر آخر آن خشک • افعال وخواص ان مقوی معده وجکر وقاطع اخلاط بارده وجهت خفقان ورفع سموم نافع وآشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن وادرار بول مقدار شربت آن تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است بغدادی کفته از ادویهٔ سمیه است نزد اهل هند

طفشیل

وآن را مرباقلی ذالعته اند وجالینوس این دوا را ذکر نکرده • فصـــــل الطاء مع الفاء •

• طفشیل • بفتح طا وسکون فا وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بفارسی عدسی نامند • ماهیت ان

عدس مقشر است که در مرکه پخته باشند واز اغذیهٔ ثقیله است • افعال وخواص آن قلیل الغذا ومقوی معده حار ومسکن حدت خون وصفرا وجهت تبهای مرکبهٔ بلغمیه وصفراویه وقطع نمودن حیض وسلس بول نافع مضر امراض سوداوی واعصاب عصبانی وقاطع باه مصلح آن شیرینیها است • فصـــــل الطاء مع اللام •

• طلح • بفتح طا وسکون لام وحاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است کویند موز است که بهندی کیله نامند وکویند نوعی از ام غیلان بخار است باصطلاح اهل بادیه وموز درحرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وام غیلان مذکور شد

• طلع • بفتح طا وسکون لام وعین مهمله بفارسی بهار خرما نامند • ماهیت آن شکوفهٔ درخت خرما است در ابتدای ظهور وچون بعقدار یک شبر ویا کمتر ویا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر ودم عریض الوسط سر ودم آن باریک میباشد آن زمان غلاف آن منشق کردد واز جوف آن خوشهٔ خرما سفید رنک که دانهای آن از جو خرد تر وبوان کردی مانند آرد باشد ظاهر کردد وبو آید وبتدریج دانهای آن بزرک وزرد سیدهٔ آن غلاف خشک وجدا کردد وبیفتد وآن غلاف را کفری وخوشهٔ خام تازه از ان بر آمده را ولیغ وبفارسی دانهای آنرا غورهٔ خرما وآن کرد را کشن ودقیق النخل خوانند وکشن درخت نر را تابماده نزنند بعد از انکه دو سه دانه ثمر او آنرا در جوف ثمر ماده کذاشته وبسته باشند خرمای آن بالیده وبزرک وشیرین ولحیم نمیکردد واز ابتدای غورکی تا انتهای ثمری مراتب واسطه آنرا نامهای بسیار است ودر ثمرا کثری مذکور شد وصنف کفری در حرف الکاف مع الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد وبهترین طلع از برای خوردن وتداوی از نخل نر است که در زمین وآبهای شیرین روئیده باشد ودانهای آن کوچک وپوست آن سفید بود وقبوضت آن کم وتلخی نداشته باشد • طبیعت ان در اول سرد ودر دوم خشک • افعال وخواص ان مقوی معده وقابض طبع ومسکن حرارت وحدت خون وآشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنکی واسهال وتبهای حاره ونفث الدم ونزف الدم نافع ودیر هضم واکثار آن مولد قولنج وعسر البول ودرد سینه ومصلح آن چربیها وکوشتها وشیرینیها وجوارشات مانند جوارش کمونی وفلافلی وزنجبیل مربا وعسل وکشن آن با حرارت لطیفه ورطوبت فضلیه ولعاب ابغایت محرک باه مردان ومحرک شهوت زنان است

• طلا • بکسر طا وفتح لام والف ممدوده • ماهیت ان آب انکور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از ان برود وآنرا میبختج نامند وبعضی اعراب آنرا خمر کویند وبعضی کویند آب انکوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن ویا بیشتر ویا کمتر برود وغلیظ مائل بسیاهی کردد وآنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران وزفت میمالند وبعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدارند وبعضی مثلث را • طبیعت وافعال وخواص ان نیز قریب بخمر ومثلث است وذکر یافت ومی یابد انشاء الله تعالی •

• طلق • بفتح طا ولام وقاف در آخر وسکون لام غلط است وبکسر طا نیز آمده معرب از تلک تارمی وبعربی کوکب الارض وعرق العروس وبسریانی فتح جشما وکوکبا از ها نیز کویند وبیونانی جشما رون وفلون را سطر وبمعنی کوکب یعنی کوکب الارض وبرومی غوفوطیه وبفارسی ابرک وبهودل نیز وبهندی ابهرک نامند • ماهیت ان جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص وکبریت قلیلی غالب بر ان ارضیت ویبس وفاعل انعقاد آن برودت وسه صنف میباشد یمانی واندلسی وهندی وبهترین همه یمانی است وآن سفید نقره رنک شفاف وبراق صفایحی است که خوب ورق ورق کردد واوراق آن بزرک ونازک سفید براق صدفی باشد ومائل بسیاهی نباشد وبعد از ان درخوبی هندیست وآن درسفیدی

ونازكي كمترا زيسانيست وآنكه مغربي نيز نامند از همه پست تروا وراق آن نازك نميگردد ورنك آن باكبود ت
ونيز گفته اند دوصنف ميباشد يكي صفائحي و ورق ورق ميگردد ودوم مانند سنك جص ومعدن آن جزيرهٔ قبرس است ودر
هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظيم آباد وميگويند كه احيانا در بعضي قطعهاي آن قليلي سيماب بر مي آيد
ومستعمل ازان محلوب ومحلول آنست وچون بتنهائي احراق نمي يابد لابد بالابد با نوشادر وكلس البيض احراق
مينمايند ودستور حلب وحل واحراق آن در مقدمه مذكور شد ✱ طبيعت آن در دوم سرد ودر آخر سوم خشك ودر
اول سرد ودر دوم خشك نيز گفته اند ✱ افعال وخواص آن آشاميدن آن با ادويهٔ مناسبه جهت اسهال دموي و
كبدي ونزف الدم همه اعضا ورحم وذ ومنطاريا وتبهاي حاره وريزانيدن سنك كرده ومثانه و با عسل جهت سرفهٔ كرم و
مغسول آن با آب بارتنك جهت نفث الدم سينه ورحم وبواسير بعد بل وطلاي آن جهت تروح رطبهٔ تقشيب واعضاي
عصباني واورام حارهٔ پستان وخلف اذن وبواسير وحكه وجرب مذاكير وسائر اعضاي رخوه وجذام متقرح ورفع آثار
سيا هي جلد بغايت مؤثر المضار آشاميدن آن مطلق با خطر ومضر سپرز وكرده مصلح آن كتيرا وتخم كرفس واستعمال آن
با عسل رافع تشبث آنست با عضاي باطني مقدار شربت آن تا نيم مثقال وچون محلوب آن راماننده غبار سائيده ومكرر
با آب خالص غسل نموده وبا صمغ عربي وآب حل كنند در اعمال نقاشي ومانند آن بهتر از ورق نقره است وچون در ان
زعفران اضافه نمايند مانند ورق طلا محلول باشد وبا زنكار زمردي رنك وبا عصفر فستقي رنك گردد وچون با شب يماني و
خطمي ومغره وسركه ومفيدهٔ تخم مرغ بر اعضا طلا كنند مانع سوزانيدن آتش شود واهل صناعت طلق را مطهر قلعي ميدانند
هرگاه با آن گداخته شود ودستور حلب وحل واحراق ودهن واقراص كوكب در قرابادين ذكر يافت ✱

✱ فصــــــــل الطاء مع الياء المثناة التحتانية ✱

✱ طيرانه ✱ بفتح طا وسكون يا وفتح راء مهمله والف وفتح نون وهاء وطشير وطشور نيز آمده ✱ ماهيت آن نباتي است
طيرانه
مانند نطرو بزرگتر ازان ودر شب مانند چراغ ميدرخشد وتر وتازهٔ آن سفيد وزرد وخشك آن سرخ رنك منقطع مي گردد
ازظروف مانند اسفنج قطعهاي سرخ ورطوبت آن بد بو ومنبت آن اكثر زير درخت بلوط وزيتون ودرمالي كه باران بسيار
شود بيشتر ميرويد ✱ طبيعت آن گرم وخشك در چهارم ✱ افعال وخواص آن نفعي ازان تا حال ظاهر نشده واز
سموم قتالهٔ قويه است حتي بوئيدن ولمس نمودن آن واجتناب ازان واجب ✱

✱ طين ✱ بكسر طا وسكون يا ونون بفارسي خاك وبهندي متي وبسرياني چشما نامند ✱ ماهيت آن معروف است بهترين
طين
آن طين حر يعني خالص از آميزش ريك وشوره وكبريت است كه از آب شيرين باشد وآنرا حر ازين جهت نامند وبفارسي
خاك رست نامند ولطيف ترين اطيان آنست كه از آب شيرين جاري ته نشين شده باشد وطين نيل مصر بهترين اطيان
انهار است ✱ طبيعت آن مطلقا سرد وخشك مگر خاك بلد مصطكي وخاكي كه در ميان نمك بهم ميرسد وبا مدتي در نمك
مانده باشد وخاك درياي شور وآبهاي تلخ وكبريتي وشبي وامثال اينها كه همه گرم وخشك اند ✱ افعال وخواص
آن جميع اقسام آن قابض ومجفف وجالي ومسدد وحابس اسهال ومحلل اورام ومسكن التهاب وكرمي معده ومقوي
اعضاي مسترخيه از مواد بسيار وحركت عنيفه شربا وضمادا وطلاء بتنهائي وبا ادويهٔ مناسبهٔ هر علت وآشاميدن آن
جهت سل نفث الدم وجميع امعا وگزيدن ارنب بحري وذراريح وسموم هوام وتحقين بدان جهت جميع امعا وطلاي آن

جهت نمش انمي وكلب كلب وبا سركه وروغن گل سرخ جهت تحليل ورم حار وچون خاك حر را با آب شيرين سرشته
خشك نمايند ودر آبهاي كدر وشور حل كنند وبگذارند تا ته نشين گردد خالص وشيرين واصلاح فساد آنها نمايد وچون
با آب تلخ وشور ممزوج سود عرق كشند عرق آن شيرين بر آيد وخاكي كه مدتي آفتاب بران تابيده باشد طلاي آن
جهت استسقا وتقويت اعضاي مسترخيه رطله وبا سركه جهت گزيدن هوام بيعد يل وغسل سر بدان منقي اوساخ آن
ومقوي موي ودراز كنندهٔ آن وخاكي كه آتش بسيار ديده باشد مانند خاك اجاغ بسيار مجفف ومنقي بشره وجالي بهق
ورافع خشونت بدن وحكه وبا سركه جهت گزيدن زنبور وبا قيروطي جهت خنازير وتحليل صلابات وطلاي خاك تنور
با نمك وسركه جهت رفع كچلي سر اطفال مجرب وخاكي كه در نمك مدتي مانده باشد وخاك ظروف گلي كه در ان نمك ميگذارند
جهت تحليل اورام بارده وانفجار دماميل وبثور نافع وبا بول بز وبا شتر وياگاو محلل استسقا وضماد گاه گل با سركه جهت
گزيدن عقرب وهوام وتحليل اورام حاره وچون گلاب بران بپاشند وببويند مقوي دل ودماغ ورافع خفقان وغشي
والتهاب وعرق گاه گل كه با گلاب وعرق گاوزبان وامثال آن بكشند جهت تقويت قلب ورفع خفقان وضعف معدهٔ حار
بسيار مفيد وطلا وضماد خاك رود نيل كه هنگام زيادتي آن وبعد كمي آب خشك شده باشد مقوي اعضا ومحلل اورام
مزمنه ورافع استرخا ولاغري حادث از كثرت نفث الدم ودر احاديث منع بسيار از خوردن طين وارد است مانند
اين حديث كه قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تاكلوا الطين فان فيه ثلثة خصال تورث الداء وتعظم البطن وتصفر اللون
وقال صلى الله عليه وآله ايضا اكل الطين حرام على كل مسلم وقال ايضا من اكل الطين فكانما اعان على قتل نفسه ومضر
اصحاب حصاة ودليل ان وضعف احشا است

طين الابيض ✱ طين الابيض ✱ ماهيت آن خاكي است سفيد رنك با غرويت ونرم اندك چرب با چسپندگي كمي كه در بعض اراضي
خصوص جاها كه طين حر باشد خصوصا در زمين كوفه وحجاز بهم ميرسد وآن ركهاي خاك خالص لزج چسپنده است شبيه
بطين خراساني ✱ طبيعت آن سرد وخشك ✱ افعال وخواص آن جالي چرك موي هرچون سر را بدان بشويند
طين الاحمر وجهت قروح مزمنه ودماميل وتحليل اورام حاره وتسكين آنها ذرورا وطلاء نافع ودر سائر خواص مانند طين خراساني است
✱ طين الاحمر ✱ طين مغره است كه بفارسي گل سرخ ويزدي وبهندي گيرو نامند وگاهي آنرا طين فارسي نيز
نامند ✱ طبيعت وافعال وخواص آن در مغره در حرف الميم مع الغين مذكور خواهد شد انشاء الله تعالى
طين الاخضر ✱ طين الاخضر ✱ بفتح همزه وسكون خا وفتح ضاد معجمتين وراء مهمله ✱ ماهيت آن خاكي است سبز رنك چرب
با لزوجت وچسپندگي كه آزادگان كه از توابع شيراز است مي آورند ودر بعضي از قطعهاي آن رنگهاي زرد وسرخ وسفيد
ميباشد وبهترين آن سبز يكرنك خالص آنست ✱ طبيعت آن سرد وخشك ✱ افعال وخواص آن زنان ايران
آنرا بريان نموده ودود داده ميخورند وميگويند جهت طپش قلب نافع وشستن سر وبدن بدان مسكن حرارت ونرم
كنندهٔ جلد وموي ورافع چرك وشپش وپاشيدن سودهٔ آن بر فرش وغيره كه بران روغن ريخته باشد نافع آنست
طين الارمني ✱ طين الارمني ✱ بفتح اول وسكون راء مهمله وفتح ميم وكسر نون وياء مثناة تحتانيه نسبت بسرياني حما درمنايا
ويوناني بيلاطونيون وبرومي فلا ارميا نانامند ✱ ماهيت آن گلي است سرخ تيره جگري رنك با نرمي واندك چربي
وغرويت كه بزبان ابچسپد رخو شبوو د رطعم شبيه بخاك باشد واز ديروان را رمنيه آورند زكاه بر حجر ارمني نيز بحجاز

اطلاق مینمایند وبهترین آن نرم املس چرب خالص صافی از سنگ ریزه و رمل چسپنده بزبان طلائی رنگ آنست

• طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم • افعال وخواص آن قابض ومقوی ومقوی قلب وحابس نزف الدم ونفث الدم وسیلان رحم وامعا ومعده وبواسیر وبول وبجهت قروح آنها وقروح وقلاع دهان ومنع نزلات عظیمه منحدره بسوی سینه وضیق النفس وسرفه وسل وحمیات وربو حادث از انها وجهت حبس اسهال شرباً بسیار نافع وبجهت شدت تجفیفی که دارد ازین جهت نیز رادع اورام است وبجهت وبا وطاعون چون پیش از حدوث آن چند روز وبا در ان هنگام نیز با سرکه وگلاب اگر تب نباشد والا با آب وسرکه بخورند وبر ورم آن طلا نمایند امان یابند از ان وبا اتفاقا وجهت کسر عظام طلاء وذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضای ظاهری وتجفیف قروح رطبه مفید مضر احدال مصلح آن مصطکی وگلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره وطین حجازیست •

• طین الاصفر • بفتح اول وسکون صاد مهمله وفتح فا وراء مهمله وآنرا طین الصنم نیز نامند • ماهیت آن خاکی است زرد مائل بتیرگی که ازمیان دو کوه حوالی قسطنطینیه آورند ورهبانان مکنه آنجا بران صورتی نقش مینمایند وگویند صورت بت است وبعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم وگویند چیزیست که بهندی آنرا پیوری نامند واصلی ندارد زیرا که پیوری چیزیست زرد سبک وزن مصنوع از بول بچه گاو تازه زائیده که با آن برگ درخت انبه خام خورانیده طبخ نموده بعمل میآورند واکثر مستعمل نقاشان است ومشهور است • طبیعت آن سرد وخشک • افعال وخواص آن قابض وحابس وجهت نفث الدم ونزف الدم اعضای باطنی وقیام کبدی وقیام المده شربا بهتر ب.. اطیان است وذرور آن جهت نزف الدم ظاهر وتجفیف قروح نافع •

• طین الاقریطس • بکسر همزه وسکون قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر طا وسین مهملتین واقرقرطون وقریطون نیز نامند • ماهیت آن خاکی است خاکستری رنگ با خشونت وبا انگشت شکسته گردد ودر قوت شبیه بشب است واز ان بسیار ضعیف تر بن وبرق میان مردم وبچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این با آن حد نیست وغالب بران اجزای هوائیه است • طبیعت آن گرم وخشک • افعال وخواص آن جالی بی لذع وجهت قروح چشم نافع وتعلیق آن جهت حفظ جنین ومنع از اسقاط مؤثر وگفته اند مسهل ولادت است ونقاشان جهت ثبات رنگ آن در رنگها مستعمل دارند

• طین الاندلسی • بضم همزه وسکون نون وضم دال مهمله وضم لام وکسر سین مهمله مشدده ویاء نسبت • ماهیت آن خاک سیاه کثیفی است • افعال وخواص آن جهت تحلیل اورام ضمادا وطلاء نافع است •

• طین الجلود • بضم جیم ولام وسکون واو ودال مهمله • ماهیت آن خاکی است سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را با آن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد ورنگ آن قیام وثبات ندارد • طبیعت آن گرم وخشک وبا قوت قابضه شدیده ومحلله • افعال وخواص آن طلای آن محلل اورام وبا آب برگ نارنگ جهت اسهال نافع وخوردن آن جائز نیست وردی است

• طین الحر • بضم حاء مهمله وراء مهمله مشدده بفارسی خاک رست نامند • ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی وطین فارسی وبعضی خاکی که از سیراف میآورند دانسته اند وآن خاکی است رخو سبک خالص وبسیار سبز شبیه بریحان وچون دود دهند آنرا خوشبو وخوش طعم گردد وآن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

از اطیان دیگر است وبعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ ورمل واشیای غریبه است وبعضی از انواع طین قیمولیا واز اصناف طین الخراطین دانسته اند

• طین الحکمة • از مرکبات است ودستور صنعت آن در مقدمه ودر قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه وچینی وغیره جهت رفع ضرر از آتش وصدمات میمالند وضماد آن جهت شکستگی اعضا وتقویت استخوان وعصب مؤثر است

• طین الخراسانی • بضم خاء معجمه وفتح راء مهمله والف وفتح سین والف وکسر نون ویاء نسبت وآنرا طین نیشاپوری وطین الاکل وطین الماکول نیز نامند • ماهیت آن گلی است بسیار سفید خوشبو خوش طعم با اندک شوری وضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است واهل اکسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از ان میخورند وبعضی بریان کرده بخورد اده بعضی خام وبعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد ودر بغداد اطفال بان بر الواح مینویسند وبعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف وخالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند وبعضی قدری مشک وبا عنبر یا کافور نیز اضافه میکنند • طبیعت آن سرد وخشک وبعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند • افعال و خواص آن نقل خالص وبا مصول مطیب آن بخوردن جهت خوشبوئی نکهت وتقویت معده وتسکین غثیان وقی ومنع سیلان لعاب وآب از دهان وقت خواب ورفع جوع کلبی وهیضه مهلکه باقی واسهال ومنع نزلات مفید خصوصا که تربیت وپرورش یافته ومعطر وادخرة قلبه وکبابه وامثال اینها بگلاب تر کرده باشند مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال ودر رفع هیضه دوا وقیه آن با آب سیب مخلوط وبا رب آن وبا آب طبیخ معده وبا آب سرد واکثار آن مفسد مزاج ومولد سده وحصاة ومضر معتادین بسده کبد ومثانه ورقت وضعف کبد ومسالک ضیقه وسنگ گرده ومثانه ولیکن بمضرات اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون وتخم کرفس است •

• طین داغستانی • بفتح دال مهمله والف وکسر غین معجمه وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر نون ویاء نسبت • ماهیت آن خاکی است که از داغستان وقریب بدربند بلده شیروان آذربایجان آورند والوان می باشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند وگاهی آنرا مانند اطیان دیگر میشویند واقراص میسازند واین هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل وسنگریزه چسپنده زود در آب گداخته میباشد وبعضی از ان کبود رنگ واین در خوبی بعد از انست • طبیعت آن سرد وخشک • افعال وخواص آن مفرح قوی ورافع خفقان وغشی وسمیت اخلاط وتب وبائی حادث از اخلاط فاسده ودر سائر افعال قویتر وبهتر از طین مختوم واکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصا زنان عراق وعرب ولیکن مسدد ومفسد لون است مصلح آن شستن ومشوی نمودن آنست

• طین الدوقی • بفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وکسر قاف ویاء نسبت • ماهیت آن خاکی است که از ناحیه دوقی بلده حلب آورند کبود رنگ با یبوست قوی وبعضی از ان سفید رنگ سبک املس خالص از رمل وسنگریزه وزود گداز در آب واین بهترین آنست • طبیعت آن سرد وخشک وبا قوت قابضه واندک حرارتی • افعال وخواص آن مجفف وقابض وحابس اسهال ونافع رطوبات معده واورام مرکبه وحاره وزائل کننده اوساخ بدن وموی شرباً وطلاء وغسولا وزنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی ولیکن مسدد ومفسد رنگ است

وبسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون است با لای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر *

طین الرومی

* طین الرومی * بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت * ماهیت آن خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مائل بکبودی و خوشبو و آن نوعی از طین قبرسی سفید است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم اجفان و خون آمدن از چشم و در سائر افعال مانند گل ارمنی است

طین شاموس

* طین شاموس * بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا طین شامیس و کوکب الارض و کوکب شاموس و بسریانی چشماشاموس و برومی فلا غاماس و بیونانی ابو بریطس و بفارسی گل سفید نامند * ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفائحی اندک براق نام آن شبیه بحجر المس و صنفی رمادی رنگ صفائحی نرم زود شکن که در آب زود گل اخته کردد و این را بیونانی اسطرا یعنی کوکب و بفارسی ابرک و بهندی کهری متی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان گذارند بچسپد و زود شکسته کردد و در آب زود گل اخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و از قبرس و صقالیه اورند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کردهٔ آن الطف شیخ الرئیس گفته که مواثیت بر آن غالب از طین مختوم و اقوی از آن است * افعال و خواص آن آشامیدن یکمثقال از مغسول آن باکلنار قاطع خون حیض دائم و جریان عرق شربا و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و با ادویهٔ مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف و سیلان خون از همه اعضا و ورم آن با آب و اندکی سرکه جهت قرحهٔ امعا سریع الاثر و نیز دو درم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حارهٔ اعضای رخوه مانند پستان و بنا گوش و زیر بغل و کنج ران و حقنهٔ آن با آب بارتنگ جهت ذوسنطاریا و قرحهٔ امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و روغن گل جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملطف و غذا نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است *

طین صوفی حمید

* طین صوفی حمید * بضم صاد مهمله و سکون واو و کسر فا و یاء و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله * ماهیت آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از بقعهٔ صوفی حمید آورند * افعال و خواص آن با توت تریاقیت جهت رفع اذیت و سمیت هوام زهردار و مار شربا و طلاء و با خود داشتن آن موثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی است *

طین الفارسی

* طین الفارسی * گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند * ماهیت آن گلی است سفید مائل بزردی و خوشبوی و بعضی طین حرامقانی و بعضی طین نیشابوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت وجع رئه نافع و گفته اند مضر رئه و مثانه است مصلح آن آب شرط انات مقدار شربت آن تا دو مثقال *

طین القیمولیا

* طین القیمولیا * بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آنرا حجر رخام و بهندی کهری متی نامند و اطفال در هند بر تختهای مشق میمالند * ماهیت آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو کوبند از آن بوی کافور آید و دوم مائل ببنفشی و چرب بالزوجت و دیر شکن که در آب زود حل نکردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این سرد و خوب و مستعمل و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است بعض ادویه نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا خاکی است که میان فلفل یافت میشود و غیر او کسی نگفته و در آن دو قوت است یکی مبردهٔ

و دیگری حارهٔ محلله و بعد غسل قوت حارهٔ محلله آن زائل میکردد بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زود شکن نباشد و در آب زود گل اخته نکردد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و نا شف رطوبات و بلت معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحهٔ امعا و مسکن سوزش معده و طلای آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم بنا گوش و همه اورام حاره و برسوختگی آتش مانع آبلهٔ آن و بتنهائی جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصا جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هر چند همه اطیان محلل اورام اند ولیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در سائر افعال ضعیفتر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته که در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند و روی ایشانرا پاک میکرداند *

طین قبرسی

* طین قبرسی * بفتح قاف و باء موحده و سکون راء و کسر سین مهملتین و یاء نسبت * ماهیت آن گلی است سرخ چسپنده خوشبو که بر زبان میچسپد و چون بشکنند اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست را رنگین کند * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضهٔ معتدله * افعال و خواص آن جهت نفث الدم سرفهٔ و قرحهٔ امعا و صحیح آن و صحیح کبد شربا و احتقانا و یکدرم آن با آب سرد و با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویهٔ قتاله و طلای آن جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است *

طین الکرمی

* طین الکرمی * بفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از بلاد هود با آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بقیر کویند که از چوب صنوبر کیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انگور است بر آن میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و انچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زبون است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت رویانیدن اشفار و در ادویهٔ رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویهٔ حکه است و شرب دو درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه موثر

طین المختوم

* طین المختوم * بفتح میم و سکون خا و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم * ماهیت آن بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیرهٔ ملیون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آنرا منسوب با رطامس عابد مینمایند و خادم و نگهبان آنجا زنیست و غیر از آن خادم و نگهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت شفا آورده در معبد و بدستور سهل اطبای آن انکو شمنه اقراص ساخته مهر آن عابد را بر آن نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاد و شهرت یافت و در آن تل هیچ درختی و سنگ نیست و خاک خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخت و مهر نموده و کویند در آن جزیره زمی است که بز را ذبح نمینمایند مگر بعنوان قربانی و آنرا بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و کویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و با حرافت و خاک تلهای دیگر آن جزیره دور از آن معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مائل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا

همالان ثیاب را با آن میشویند و کویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان میبات ساخته استعمال مینمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته و تا حال هست و بدستور از انجا بهمان نحو و هیکل مربع اقراص ساخته باطراف میبرند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب و یا بر زبان گذارند بچسبد و بوی آن شبیه ببوی شبت باشد و چون بر جراحت تازه پاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از ان نیاید و حبس خون را بسرعت ننماید خوب نیست ❊ طبیعت آن در دوم سرد و خشک و با قوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی دانسته مشابه بجسد انسان مگر در رطوبت که یبس بران غالب است ❊ افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و معده و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک هم و دافع اذیت و نکایت آنست بسبب تغریه و حبس و قبض و تریاقیتیکه دارد حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل اعضا است و جهت قرحهٔ رئه و حلق و امعا و سحج آن و سائر قروح باطنی بتنهائی و یا با کثیرا و بجهت فساد خون و تبهای حارهٔ وبائیه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه و دفع مضرت هوام و هوای وبائی و آب زبون شرباً خوراً قبل از انها و خوراً بعد از انها و با شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری و ما ورا فعی و سگ دیوانه و با شراب و آب گرم و شبت آشامیدن و قی نمودن جهت دفع سموم و تحقین بدان جهت ذوسنطاریا و قروح امعا بدستور مذکور و طین شاموس و طلای آن با عسل با شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثهٔ متعفنه و شکستگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و باید که بر بالای آن طلای برگ قنطوریون و فراسیون و میربری و امثال اینها از برگهای مناسبهٔ لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش هوام مانند مار و رافعی و سگ دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از ان آید بزودی حبس نماید و التیام دهد و باید که طلا و ذرور آن بقدر علت و وسعت آن باشد بلکه اندک زیاده و با شراب ابیض و یا احمر یا حلو و یا مر و یا مثلث و یا عقید عنب و یا عسل و یا سرکهٔ عنبی کهنه دهند و یا سکنجبین هریک که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشد و اگر پیش از آشامیدن سم و یا گزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر رئه و مصلح آن کثیرا و عسل و مضر طحال و مصلح آن کثیرا و گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال و تا دو درم نیز بدل آن گل داغستانی در امور مذکوره تواتر از ان و بعد از ان طین ارمنی و در اطلیه طین مغره صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال دیگ بردیک که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادرش با و دادم شروع بقی کردن نمود و مجموع آن را بقی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی دادم دیگر قی کرد و یک مجلس طبیعت اجابت نمود و از ان زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطبا آن حابس دم و اسهال اند مگر این طین که مسهل است و گفته اند مسهل سم است فقط و مشارک آنها است در قبض و حبس بعد از ان ❊

طین المصر

❊ طین المصر ❊ بکسر میم و سکون صاد و راء مهملتین ابلیزا است و بیونانی ارطوباس نامند یعنی خاک زمین معروفه ❊ ماهیت آن خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و یا حلقات که از مصر آورند و بعضی خاک تیره رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر مس بمالند ما نند ؟ آن برنگ زنجار باشد و گاه آنرا مانند غسل

اسفید اج میشویند و اقراص ساخته خشک مینمایند و مغسول آن نرم تر میباشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چینی و مرآنرا بسته در اخگر محکم ارند تا بسوزد و برنگ خاکستری گردد ❊ طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر دوم

طین الجزیرة المصطکی

❊ افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض و مغری و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال و اورام کهنه و مترهلهٔ رخوه و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلای آن با سرکه و بتنهائی نیز بسیار مفید و در اکثر ادویه مستعمل است ❊

❊ طین الجزیرة المصطکی ❊ و آنرا طین الکیوس و حیا و حیوش نیز نامند یعنی جزیرهٔ مصطکی ❊ ماهیت آن خاکی است رقیق صفائحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیرهٔ مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنگ زود شکن و در آب زود گل از ند است ❊ طبیعت آن گرم و خشک در دوم ❊ افعال و خواص آن جالی و مفتح بخلاف اطیان دیگر و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و لهذا جهت نمش و جلا و تنقیه و تصفیهٔ اوساخ بدن و جلای آن و تصقیل وجه خود زنان در حمام بر بدن میمالند و در غمرها مستعمل دارند و جهت سوختگی آتش در آخر امر که متقرح شده باشد مفید است ❊

طین مدینه

❊ طین مدینه ❊ طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آنرا با دعا و شرائط آن میخورند ❊

طین الملتانی

❊ طین الملتانی ❊ بضم میم و سکون لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت ❊ ماهیت آن خاکی است مائل به مابین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب ❊ طبیعت آن گرم و خشک ❊ افعال و خواص آن جالی و محلل اورام طلاء و در شاه جهان آباد اطفال بر تختهٔ مشق میمالند ❊

طیهوج

❊ طیهوج ❊ بفتح طا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج و بفارسی فرفور نیز نامند و با ندلسی ضریس بضاد و ذریس بذال معجمتین و بسین مهملهٔ مشدده نیز ❊ ماهیت آن مرغی است کوهی کوچکتر از کبک و در رنگ شبیه بدان و زیر بال آن سیاه یا سفید و بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است و رازی گفته مرغی است بقدر کبک کردن و منقار آن سرخ ❊ و طبیعت و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع

❊ باب هفدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها ظاء معجمهٔ مشاله است

❊ فصــــــل الظاء مع الباء الموحدة ❊

ظبی

❊ ظبی ❊ بفتح ظا و سکون باء موحده و یا اسم عربی غزال است و در حروف الغین مع الزاء المعجمتین انشاء الله تعالی خواهد آمد

❊ ❊ فصــــــل الظاء مع الفاء ❊ ❊

ظفره

❊ ظفره ❊ بضم اول و سکون فا و فتح راء مهمله و ها لغت عربی است و آن را تمتر نیز نامند جهت آنکه در تمتر که بفارسی شوش ترنامند و از بلاد فارس است بسیار میشود و آنرا بفارسی علفک داغ نامند ❊ ماهیت آن گیاهی است ضعیف مفروش بر روی زمین و برده بوارها و شاخهای آن باریک نرم و برگ آن مدور و ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل ببرگ قوطولیدون و از میان برگهای آن ساقهای بسیار باریک بروی آید مدور و بقدر یک شبر و کمتر از ان و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انگشت ❊ طبیعت آن در چهارم گرم و خشک ❊ افعال و خواص آن تند و تیز و خورندهٔ گوشت و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و رعاة دو آن خورند گوشت زائد و ثآلیل و نواصیر و آکله و کچلی را نافع و قائم مقام دیک بردیک دانسته اند

ظفر القط

• ظفر القط • بفتح قاف وطاء مهمله اسم مغربی نبات فلوما بن است • ماهیت آن دو صنف است یکی بری ودیگری نهری وا بن را شجرة ابی مالك نامند و مذکور شد وجالینوس این دو را ذکر نکرده وبری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا وبرك آن شبیه ببرك لسان الحمل وبر ساق آن غلافها مسرکج ومتصل بعضی ببعضی وگل آن شبیه بگل سوسن کبود وبری که بیخ آنرا ابرسا نامند وآمیخته بآن غلافها وبهترین آن جبلی آنست • طبیعت آن درد وم سرد وخشک • افعال وخواص آن قابض وعصارهٔ تازه تمامی آن قاطع رعاف ونفث الدم صدر وامعال ونزف الدم رحم وبواسیر ضمادا وشربا وذرورا وبرک آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یك مثقال بدل آن اقاقیا است

ظفرقطورا

• ظفرقطورا • بفتح قاف وطاء مهمله وسکون واو وفتح راء مهمله والف لغت سریانی است • ماهیت آن گیاهی است بری وبستانی وبستانی آنرا شاخهای باریك شبیه بموی منبسط برروی زمین منبت آن زمینهای خشک رملی جبلی ودر سواحل بیشتر وبری آنرا شاخهای باریک خشبی وپوست آن نازک ورنك ساق آن سرخ ومقدار یک شبر ونیم آن اززمین برآمده وباقی در زمین فرو رفته وپوست آن آنچه بیرون است سیاه رنك وآنچه درزمین است سرخ وازبیخ آن شاخهای متفرق رسته وبر آنها برگهای باریك شبیه ببرگ شیح ازهر دور وگل آن شبیه بگل انا غالس وما ئل بسرخی وثمر آن شبیه بثمر میونا ریقون ونبات آن درکوها وصحرا میباشد وبرطرف نمیشود ومستعمل پوست بیخ آنست • طبیعت آن سرد وخشك در سوم • افعال وخواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند وببیزند وبا عسل معجون سازند وبنوشند جهت قرحهٔ امعا ورحم آن وقطع نزف الدم هرعضو که باشد وضماد وذرور آن نیز جهت حبس خون از هرعضو که باشد نافع است

• • فصـــــــل الظاء مع اللام • •

ظلف

• ظلف • بکسر ظا وسکون لام وفالغت عربی است بفارسی زنگله وکفشك ومشهور بسم است که اصل آن منب بوده وسم شده وبرومی اکیدون وبهندی کهروجمع آن اظلاف آمده ومتداول نزد اهل فرس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف وبعضی سم شکافته را نامند وصاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی بشك گویند • ماهیت آن معروف است وآن جسمی است صلب غضروفی که برکف دست وپای حیوانات روئیده وشکافته میباشد • طبیعت آن سرد وخشک • افعال وخواص آن ظلف هرحیوانی درطی ذکرآن مذکور شده ومیشود وسوختهٔ مجموع آن مسهل مایی اصفر وضماد آن باشراب جهت گزیدن هوام وبا عسل جهت نقرس ومفاصل نافع وطلاء سوختهٔ سم بزبا سرکه جهت داء الثعلب مؤثر

• فصـــــــل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیة •

ظیان

• ظیان • بفتح ظا وباء مشدده والف ونون بفارسی یاسمین بری است ویاس سفید عبارت ازآنست وبلغت اندلس برید فوقه بمعنی عشبة النار وببربری ابربرو وبهندی جوهی رجاهی وجنگلی چنبیلی نامند ومنبت آن بیابانها وبالای تلها وباغها میباشد وبران بپیچد وازان جدا نباشد وگویند بوی آن رعاف آورد وقسم مغربی آنرا عشبهٔ مغربیه نامند ودرحرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد • ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب وازان صلب تروشاخهای آن درهم پیچیده وگل آن بسیار خوشبو وقسمی خار دار شبیه بخار وگل سرخ وگل آن ازگل یاسمین بستانی که گل چنبیلی نامند بسیار کوچک تروبیخ آن سیاه وباریك وپرشعبه وقوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند وثمر آن مانند خرنوب اسود است ولهذا بعضی گمان کرده اند که همان است وبعضی ظیان را باوصاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت • طبیعت بیخ آن

دراول چهارم گرم وخشك وگرم تر از خربق اسود وسائر اجزای آن در دوم • افعال وخواص آن محلل وملطف امراض الراس والعصب والصدر والرئه بوئیدن گل آن جهت صداع وشقیقه ورياح غليظه وچون نیم اوقیهٔ بیخ آنرا در یك اوقیهٔ آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج ولقوه واسترخای مزمن وسرفهٔ کهنه وضیق النفس بعد یك وسعوط یك حبه ازان با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده وروغن مرکب آن جهت استرخا وفالج ولقوه وعلل بارده وربو وسعال مزمن نافع جهت آنکه گرم وخفیف ومحلل قوی است وهمچنین روغنیکه بیخ آن رادران جوشانیده باشند امراض الفم واللثه ومضمضه بطبیخ برگ وشاخ آن با سرکه جهت درد دندان وآشامیدن مطبوخ آن مقئ قوی وهمچنین باآب خبازی مقئ قوی وبد مستور عصارهٔ برگ وشاخهای آن وآشامیدن سه درم ازعرق آن بامثل آن بسفایج ومثل آن مقل ازرق مسهل ومنقی بلغم وسودا است بی کرب والم وازبیت وگفته اند که ده مجلس اجابت میکند وبد مستور آشامیدن نیم درم ازبیخ آن کوبیده وبروغن بادام چرب کرده باهم وزن آن افسنتین وکثیرا مسهل بلغم وصفرا است بقوت تمام اما باخطر ودر قوت قریب بخربق اسود امراض الجلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج وبا سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید وسیاه وبرص وبا طین ملك جهت عرق النسا ووجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند وروغن آن نیز جهت عرق النسا مفید وطلای آن با سرکه که بقوت بمالند تاحدیکه خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیکدفعه مؤثر مقدار شربت آن تا نیم درم ویکمثقال آن کشنده بقی وکرب ومغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین وامراق دسمه والعبه ومبردات است ونوعی ازظیان که برگهای آن باریك وشاخهای آن سرخ وگل آن مائل بسرخی است بسیار تند وتیز وبوی آن کریه وتند است وزبون وغیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان وخراشنده وجدا کننده جلد بدن وبرگ آن نیز مانند بیخ آنست واین نوع را بیونانی قلیماطس نامند •

• باب هیجدهم دربیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است •

• فصـــــــل العین مع الالف •

عاقرقرحا

• عاقرقرحا • بفتح عین والف وکسرد وقاف وفتح حاء مهمله ودرمیان هردو راء مهملهٔ ساکنه ودرآخر الف معرب اکرکره هندی است وگفته اند لغت نبطی است وبعضی گفته اند لغت عربی است مشتق ازعقر وتقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است • ماهیت آن نباتی است کثیرالوجود در مغرب وهند در شاخ وبرگ وگل شبیه ببابونهٔ کبیر سفید گل که جمصر کوکاش نامند مگرآنکه شاخهای عاقرقرحا مزغب ومفروش برروی زمین وشاخهای آن بسیار باریك بیخ رسته وبوسر شاخهای آن قبهای مستدیر پرشکل بابونه وگل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده وبرگهای گل آن سفید وبیخ آن طولانی بقدر یکشبر وبسطبری انگشتی وتند وتیز وسوزاننده زبان بعضی دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا فوریون بمعنی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبث واکلیل آن نیز مانند آن وگل آن زرد شعری دندانه دار واین صفت عودی است که آنرا عود القرح جبلی نامند ودرشام کثیرالوجود وبمصر آورده میبرده بهم میرسد واین راثمری است که من آنرا دیده ام وبیخ آن بطول یکشبر وبضخامت انگشتی وقائم مقام عاقرقرحا است دربعضی افعال وخواص وانطاکی گفته که عاقرقرحا بعضی ازان مغربی است وماهیت آنرا بنحویکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده وما ذکر یافت وبعضی شامی که آنرا عود القرح نامند وآن بیخ طرخون جبلی است وبعضی است که دیسقوریدوس بیان کرده ورد رسرطان میرسد وبد آنکه

اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد
موزنده زبان است که بحجم یک انگشت و منکبین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندی
آنست * طبیعت آن در آخر سوم تا اوائل چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است
* افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخاء لکنت
زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیره و عرق
و حمیات و غیرها ضمادا و طلاء نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر و مالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز
و خدر و استرخای مزمن و اعضای بحس شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و ذرور زود لوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ
و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح
سدهٔ مصفاة و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان
موجع گذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بزیر زبان نهند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون
طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند دندان متحرک را مستحکم گردانند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط
لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سودهٔ آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا بتنهائی و یا با فاوانیا جهت
صرع اطفال نافع و اگر بموی مشک سیاه بکر ... ببندند بهتر است المعدة و الباه و الحمیات و غیرها العرق آن با عسل جالی و زائل
کنندهٔ درد سینه و سرفهٔ کهنهٔ بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کنندهٔ باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیمدرم
آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبهٔ تب و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل کرده اند و عرق آورد و استرخای
اعضا را بر طرف سازد و چون پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت
جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود بدستور و چون با عسل بسرشند و طلا نمایند
و چون با آرد باقلا بسرشند و اشربهٔ آلوده قضیب و بیضه را در آن اندازند و بکر و زکام را کنند که در آن باشد اعانت
بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسیکه در بیضهٔ خود بسیار از سردی دریابد من عجائب الدماله چون با نوشادر نرم بسایند
و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و با زیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر
گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بر یزاند مضر ریه مصلح آن کتیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یکدرم
بدل آن دارفلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اگر آن هم نبود زنجبیل نصف وزن آن و یا
فلفل بدستور و در غرغرها فودنج جبلی یک وزن و نیم آن و در ارجاع حلق قاقله و روغن آن که از عصارهٔ آن ترتیب دهند
و یا آنکه یک اوقیهٔ خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس صاف نمایند صاف کرده با دو اوقیه روغن
زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارد و جمیع امراض بارده و مقوی باه
شربا و تدهینا و سعوط آن جهت صداع و شقیقهٔ بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید *
* عاج * دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون زن وزن نیم مثقال تا یکمثقال سودهٔ عاج
آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود * عاج
* عاقول * انطاکی گفته شوکة الجمال است * ماهیت آن نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد عاقول

و در وسط آن مانند موتارها و دانهٔ آن مانند قرطم و مستدیر * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص
آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده از آنها شربا و جمیع اجزای آن جهت بواسیر شربا و بخورا و طلاء نافع و بدستور
طلای خاکستر آن و عصارهٔ آن نافع قروح ساعیه و گفته اند چون بر حمره بزنند ورم آن زیاده و بزرگ نشود مضر گرده مصلح
آن کتیرا بدل آن حندقوقا است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته حاج است که بعربی خار شتر نامند که بر آن شیرخشت در
خراسان می نشیند و گویند ینبوت است که نوعی از خرنوب است * فصـــل العین مع الباء الموحده * عبیثران
* عبیثران * بضم عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران
بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی داونه و دونه مروا نیز نامند * ماهیت آن گفته اند شامل برنجاسف و شجر مریم
است و بغدادی گفته که غلط کرده و کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بغبرت و مزغب
و ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحهٔ سنبل الطیب و بطعم و تفلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته
که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این را شربست زرد رنگ شبیه بچیزیکه در وسط اقحوان
میباشد و خوشبو شبیه ببوی سنبل الطیب * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند * افعال و خواص
آن مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع در مبرودین و معین بر حمل امراض
الراس و القلب و المعدهٔ بوئیدن آن مسکن الخرهٔ بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار
و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبت و از سودا نافع و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض
دماغی حادث بمشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال
با آب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوهٔ رقیق امراض الرحم حصول سرشتهٔ آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکو کنندهٔ حال
آن و معین بر حمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زائل کنندهٔ عقر است مقدار شربت آن دو درم *
* عبهر * نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما بشجرة النبی و اصطرک و آن میعه است و این درخت عبهر
را صمغ نیست و لیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد
و در قرابادین کبیر ذکر یافت * فصـــل العین مع الثاء المثلثه *
* عثق * بتحریک عین و ثاء مثلثه و قاف * ماهیت آن نباتی است بقد رنامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر و شطبر عثق
و انبوه * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی و محرق و عصارهٔ خشک کردهٔ آن را
چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد * فصـــل العین مع الجیم *
* عجه * بفتح عین و جیم مشدده و هاء مهمله اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است عجه
و در قرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت * فصـــل العین مع الدال المهملة *
* عدس * بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نشک و مرجومک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو عدس
و راء مهمله و در ریمن ملس نامند * ماهیت آن حبی از حبوب ماکوله مشهوره است مدور و مفرطح و دو نوع میباشد
بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل بتلخی و تلخ و آنرا تمقه نامند و بستانی آن پهن تر و بزرگتر و دو نوع بستانی دانهای
کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شوخداله و دیگری کاله اکری نامند و بفتح و مصرا نمیشود و لهذا اچیل مجل اکرد تتمه را

می پزند بهترین آن مغز بستانی بزرگ دانهٔ آنست که در طعم زردک از بابل و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده هرد و قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو میپزند لذیذ میشود • **طبیعت آن** در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در درجه دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب یعنی جرم مقشر آن قابض و بیخ بری آن غالب و نفع بستانی زیاده • **افعال و خواص** آن جالی و نفاخ و بطئ الهضم و مولد خون سوداوی و سودا و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن و مانع سلوک آن در عروق ضیقه و با عسل دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و الحلق و الصدر و المعدة ضماد آن با اکلیل الملک و با آب مورجل و دهن ورد جهت نزلات و اورام حارهٔ عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته بجهت نزلات و سوختهٔ آن جهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغرهٔ آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصا با رب شاهتوت و آشامیدن آن جهت امراض حلق و رئه و سرفه و درد سینه و بلع نمودن مسلّل مقشر آن جهت اصلاح فساد معده و مهرا پختهٔ آن با سرکه مقوی معده و بی نفخ و بی سرکه پختهٔ آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح غایره و ضماد خام با شراب آن با چند دانهٔ فلفل جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جدری خصوصا با سرکه و با آب غوره و مزورهٔ آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تبها با عسل عدم نکس آن و ضماد آن با سفیدی بیضهٔ مرغ جهت نمله و حمره و شقاق پا و بدن مستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت اورام معده و با سویق جهت نقرس الزینة ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیهٔ بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیر تنها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم مصلح آن طبخ آن مهرا با روغن کنجد تازه و یا روغن گاو و یا روغن بادام و با سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با ماهی نمک سود بدل آن ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن مسهل رمل و مدر و •

• **عدس الماء** • نوعی از طحلب است که خرء الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد • عدس الماء

• فصـــــــــــل العین مع الراء المهملة •

• **عرعر** • بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربی است بفارسی سرو کوهی و بشیرازی رهل و بسریانی سرو بیا جبلا و برومی قرنوس و بیونانی سرو ثمارون و اروس و سرو ثمارون نیز نامند • **ماهیت آن** دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندقی و با اندک شیرینی در دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر با قلا و مستدیر و گفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل دانسته و بعضی گفته شربین از آن بهم میرسد • **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم و خشک در اول در دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند • **افعال و خواص آن** مسخن و مفتح سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول و حیض امراض الصدر و المعدة و غیرها آشامیدن در دوم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و تحلل رضعف معده و کسر ریاح بواسیر و مغص و درد رحم و درد و رز منی و درد و رملی • عرعر

و شکافته شدن عضل و گزیدن هوام خصوص با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال و گویند از خواص آنست که چون مشت مالند آنرا در عرعر بدل آن باعث قبول و عظمت در نظرها است •

عرق • **عرق** • بتحریک عین و را و قاف لغت عربی است بسریانی رعثان و بیونانی اوبیمون و برومیا ورومیس و بفارسی خوی و بهندی پسینه نامند • **ماهیت آن** چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصا نزد حرکات و گرمی هوا و استعمال چیزیکه عرق آورد و گفته اند که آن فضول رقیقهٔ حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات دفع میکرده و گفته اند ماهیت دم است که مشوش میکرد اند آنرا مرار و غیر آن نیز ما ثیت دم میدانند • **طبیعت آن** گرم و تر • **افعال و خواص آن** محلل و جالی است و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و از خوردن عرق دابه زردی رنگ و حمی آن و خناق و سیلان عرق بسیار روید بو عارض میکرده علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن مبادیغ و روغن گل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن ززاوند و ملح اندرانی از هر یک نیمدرم با آب گرم است و نیز عرق بتحریک عین و را و قاف اسم های مقطر از حبوب و اخشاب و گلها و بقلهای رطبه و یا یابسه است که بقرع و انبیق مقطر نمایند بلا مشو و مقرر و در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر میابد طبیعت هر یک آن راجع بطبیعت چیزیست که از آن مقطر نموده باشند • **افعال و خواص آن** نیز راجع بآن چیز است و لیکن الطف و سریع النفوذ تر و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن هر قسم عرقهای حاره مانند دارچینی و نانخواه و سعتر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدل مستور عرق قابلی •

عرن • **عرن** • بفتح اول و دوم و نون و عرب آنرا عظم الصیق خوانند • **ماهیت آن** زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسپ و شتر میباشد • **طبیعت آن** مانند مزاج سم است و شدید الیبس • **افعال و خواص آن** نیز مانند آنست و در طلف ذکر یافت و بالجمله چون مقل از نیمدرم آنرا با سرکه سائیده بخور شدن جهت صرع رطوبی و با آب و یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید و گفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تبها او میشود و مجرب دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام اسم نوع سفید میونار یقون است ان شاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد •

عروق • **عروق الصباغین** • زرد الصبغ است و گویند اسم عروق الصفرا است •

• **عروق الصفر** • بضم عین و راء مهمله و سکون را و و قاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آنرا حشیشة الصفرا و عروق الزعفران و عروق الصبا غین نیز نامند و بعربی هرد و بقلة الخطاطیف و بیونانی خالیدونیون و خلیدونیون و طوما عا نیز و برومی کالید ونیون و بفارسی زرد چوبه و بهندی هلدی نامند • **ماهیت آن** دو نوع است یکی کبیر و دیگری صغیر و صغیر آن ماميران است و در حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتی است ساق آن بقدر دو ذرع و از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برگهای شبیه ببرگ مورز تازه کوچکی رسته و از برگ زرد نباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر یکشبر و تخم آن سیاه و رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آنرا بدیک جوش داده خشک نموده •

باطراف میبرند وتازهٔ آن بد طعم ورائحه تا مدت چهار ماه پس نیکو میگردد وگویند درمیان آن بند رت بعضی دانهای سمی
بهم میرسد وآن صلب تر ومائل بتیرکی است وآنرا بهندی هلد یا نامند وکسانیکه میشناسند چیده برمی آورند وتتمه را
جوش میدهند واحیانا بعضی دانها شبیه بمامیران درمیان بحتهای زرد چوبه بهم میرسد وانچه در ماهیت آن صاحب
تحفه وغیره نوشته اند بیان واقع نیست ومنبت آن بلاد چین وهند وبنگاله ودکهن است وبهترین آن تازه خوشرنگ کمریخته
آنست * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بصر ومفتح سدهٔ جگر وجهت استسقا ویرقان
نافع چون یکدرم آنرا با شراب ابیض وبا ممرزن آن انیسون بیاشامند ومضغ آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اکلک
بریان نیکرم آن واکتحال آن جهت جرب وبیاض رقیق وتقویت چشم وعصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید وبیاض
حادث دران رابرطرف کند وذرور آن مجفف قروح ورافع درد وورم آنها ولهذا اهل هند بعد از حجامت بلافاصله ذرور
آنرا بران موضع میپاشند وضماد آن با شراب زائل کنندهٔ نمله ومجفف قروح است وتکمید بدان مسکن اوجاع ومحلل
اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد وطلای آب کل آن زائل کنندهٔ کلف وبهق وآثار جلد مضر قلب بمضرت بسیار ومصلح
آن آب لیمو واترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ ونیم وزن آن در امراض عین مامیران ودرغیر آن
نیموزن آن نیز عاقرقرحا است

* فصل العین مع السین المهملة *

* **عسل النحل** * بفتح عین وسین ولام وفتح نون وسکون حا ولام بیونانی مالی وافقولیس نیز وبسریانی وبسادبروسی مالی
وبفارسی انگبین وشهد وبهندی مد ** بولغتی بهت برس نامند ومشهور بشهد است * **ماهیت آن** معروف است ومراد از آن
عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف وخوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که دران مطلق موم نباشد
وچون بانگشت برداشته تار بندد وانچه از بهار می آید وبهترانست وبعد از آن سفید نباتی رنگ با وصاف مذکوره واین از برای
لذت وتغذیه وربیعی این بهترین از صیفی است وشتوی آن زبون وهمچنین سبز وسیاه وکهنه از یکسال گذشته حاد الطعم وتیز
وبا ترش وتلخ ورقیق شده وبشمع بد بوی وبا خشک شده ورطوبات آن تحلیل یافته وبشمع بد بوی گشته واکثار بسیار کهنهٔ نامند آن
درکال مضرت ومورث جنون وامراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است * **طبیعت تازهٔ آن** در دوم گرم ودر اول
خشک وانک ماندهٔ آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی انواع حاد آن وهمچنین کهنهٔ آن در اول سوم گرم ودر دوم
خشک وعسل خام گرمی وحدت وجلای آن زیاده وبد وانیت اقرب وعسل مطبوخ کف گرفته حرارت وحدت وجلای
آن کمتر وبغذائیت اقرب ود رقوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند وبآتش ملائم جوش دهند تا بقوام آید
واحتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت واگر آتش زیاده کنند میسوزد وتلخ میگردد
* **افعال وخواص آن** جالی ومفتح سدد وافواه عروق ومقطع ومنقی بلغم لزج ورطوبات وجاذب آنها از عمق بدن
وفضول دماغی وزائل کنندهٔ استرخا واستسقا ویرقان وسهرز وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس وسموم بارده ومفتت
حصاة ودلیل بر منافع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که * واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال
بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه
شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون * وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند * فوالذی نفسی بیده ما من
بیت فیه عسل الا ویستغفر الملائکة لذلک البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء ویخرج منه الف الف داء فان مات

وهو فی جوفه لم تمسه النار * وقال صلی الله علیه وآله وسلم قلب المؤمن حلو یحب الحلوة وقال صلی الله علیه وآله وسلم نعم الشراب
العسل یرعی القلب ویذهب برد الصدر وقال صلی الله علیه وآله وسلم من یرید الحفظ فلیاکل منه ونیز در حدیث است
که هرکه ارادهٔ شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد وجالینوس گفته هیچ چیز بهتر
از عسل نیست در نفع از برای بدن وعلاج اکثر امراض واز برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت وغلظت
قوام باعث سرعت امتزاج وحفظ آنها است از تلاشی وفساد وبسبب حلاوت محبوب طبائع ولذیذ ورافع بشاعت
ورسانندهٔ قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن وغیر اینها از فوائد کثیره * امراض الراس والصدر والمعدة والکبد
وغیرها * آشامیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات وفضول دماغی وفالج ولقوه واسترخا وخدر وامثال اینها وتقویت
معده واشتها ودفع ریاح ولزوجات وتفتیح سدد وقولنج وتقویت معده وهضم طعام ربا وبا کندر جهت تنقیهٔ صدر
وقصبهٔ ریه واستسقا ویرقان وطحال وتفتیت حصاة وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس ودفع سموم وبا آب خصوصا آب باران
مرطب اعضا ومقوی باه وضغطه ومدر ومنقی قرحهٔ امعا ومثانه ومفتت حصاة ورافع عسر البول وبالخاصیت مسکن عطش
وقی نمودن بدان جهت تنقیهٔ معده والغرغره بدان جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم ولوزتین وتنقیهٔ
جراحت کام وزبان وحلقوم ولوزتین ومضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه وروئیدن
گوشت آن وتقویت دندان وجلای چرک وسفید کردن آن خصوص که بانگشت بر دندانها بمالند ودر رموز مامی
مذکور است مرتبه بعسل آورند وتجربه نموده وکسیکه آنرا مرخی دانسته باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند ووجه شبه
آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده ودر حقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست وعسل حار یابس
است بالاتفاق العین اکتحال آن بتنهائی وبا آب پیاز وبا نمک اندرانی جهت جلای بصر ودفع حکه وجرب ودمعه
وبیاض ونزول آب دران الاذن قطور آن در گوش با انزروت ونمک سنگ جهت رفع ریاح ودوی وقطع مده ورطوبات
سائله از آن وتسکین اوجاع باردهٔ آن وثقل سامعه وبدستور قطور آن با زهرهٔ گاو تازه وبا آب برگ نیم تازه وبا شیرینز
وبا لبن نسا وبا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ الصدر آشامیدن ولعوق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفهٔ بارده الامعا تحقین بدان با آب
بارتنگ جهت قرحهٔ امعا وتحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل وبتنهائی با حقنها مقوی عمل آنها اعضا التناسل والرحم ضماد
آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب وعظم آن وحمول آن جهت علل رحم زنان نفساء الاورام والبثور والکلف
وغیرها ضماد آن با آرد کندم جهت تحلیل اورام ونفخ دمامیل وبا سرکه ونمک جهت تحلیل اورام ورفع کلف وبا قسط
جهت کلف وبا نمک جهت رفع آثار ضربه وصدمه که باد نجانی رنگ شده باشد وبا عفص جهت تنقیهٔ اوساخ جروح وبردن
گوشت زائد والتیام زخم آنها وبا زرا وند طویل وآرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب وبا زرا وند طویل وآرد
کرسنه وباد ام تلخ وحب المحلب وآرد جو جهت ادرار عرق وبا انزروت جهت جلای قروح وبردن گوشت زائد وباد ویهٔ
بهق وبرص وکلف دافع آنها وبا نوشادر جهت بهق وبرص ومطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه وقوبا وطلای آن با روغن
گل جهت قروح شهدیه وماشرا قروح حادثه از بلغم مالح وجهت تقویت بدن وبتنهائی جهت رفع قمل وصئبان که بفارسی
رشک نامند وبر جسد اموات حافظ آنها است از سرعت فساد وهمچنین مالیدن آن بر لحوم وشحوم وغیرها السموم لعوق
وبا آشامیدن آن با آب کمون جهت فطر قتال وگزیدن سگ دیوانه وغلیظ آن با روغن گل جهت نهش هوام وقی نمودن

بد ان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زن با آب شربت ساخته ناشتا بیاشامد اگر با عث معض گردد حامله است و الا فلا و جهت این امور بیتها مي خام جهت آن و در بعضي اصلد و اطلیه و در بعضي مواد تازه خام
اند که حاد آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلد بارد نافع مضر مخالف ابتها
و مصدع محرورین و اکثار آن مربع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حار و عطش مفرط
مصلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و نوآکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن پانزده مثقال بدل
آن دوشاب انگوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلیکه مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ
بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بد ستور و آنچه مست میرود و مرطوب مزاجان و امراض
بلغمیهٔ بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلي خریفي
میشود که از بوئیدن آن عطسه مي آید و گفته اند غشي آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد لیکن کسیکه
آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد ازان تفاح
مز یعني ترش شیرین که سیب ممخوش باشد و امرود تناول نمایند و نیز نوعي از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران
است استعمال این نیز جائز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر
مذکور شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر
البنج عارض گردد علاج آن تطفیه باشربهٔ بارده و آب فواکه بارده و العبه مغربیه و مانند اینها است ۞

۞ فصل العین مع الشین المعجمة ۞

۞ **عشبهٔ مغربیه** ۞ بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و ما مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا	عشبهٔ مغربیه
عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضي گویند که بهندی رس و برومی سرنده و بفرنگي اسرنیه گویند و وجه نسبت آن بمغرب
آنست که اولا اهل مغرب اطلاع بر فوائد آن یافتند و بعد ازین در سائر بلاد انتشار و اشتهار یافت ۞ **ماهیت** آن قضبان طوال
است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتی است شبیه بلبلاب و در رهم پیچد بلکه اشبه بیاسمین صغیر که بهندی چنبیلي
نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمي شاخهای
آن خار دار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه قسمي برگ آن مشابه
ببرگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مائل بسبزی و خشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور
خود مي پیچد بهترین همه و اقوی مغربي آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و بازرنگي و سرخ نیم رنگ باشد که چون
بشکنند ازان غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و بااوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن
تا بیست سال باقي است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر ۞ **طبیعت** آن گرم در اول درجهٔ دوم و خشک در آخر آن و خشکي
کهنهٔ آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضي در اوائل چهارم گرم و خشک گفته اند و در قوت قریب بخربق سیاه
است و صاحب معتمد و بعضي دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سائر اجزای آن در سوم گرم
و خشک ۞ **افعال و خواص آن** محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبهٔ دماغیه و صدریه
و معدیه و کبدیه و گرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع ۞ امراض الراس و الفم و الصدر و المعدة ۞ بوئیدن

گل آن جهت درد سر و شقیقهٔ بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکهٔ انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن
با نحو چوب چینی و تدهین بدهن آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفهٔ مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد
و استسقا و بواسیر و ازین قبیل سائر امراض بارده رطبه و آشامیدن طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا در یک رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه بیعدیل و سعوط
بیخ آن بوزن حبهٔ با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده ۞ اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض
السوداویه و الجذام و الآتشك و امثالها ۞ آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بران جهت
اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمول
آن مدر بول و مسقط جنین مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چیني اندک کهنه مضر محرورین و جوانان
و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دموبه و حصبه و جدري و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ
و شاخ آن بقدر ده درم با هم وزن آن سفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا بغیر کرب و آشامیدن برگ آن
مقدار قلیلي با زیت بسیار مقئ قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائي است قوی
ولیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار و حاد چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح
جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب بحدیکه خون آلود
گردد در یک دو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی بتقرح و دفع مواد ردیهٔ آنها و نیمدرم آن که مقدار شربت آنست مسهل
قوی بلغم و سوداء است و مانند خربق سیاه است و با آب خبازی مقئ قوی و یکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص مصلح آن
روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در رهرد و کیفیت یعني حرارت و یبوست
ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه
باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات
بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثهٔ ازانست و با لخاصیت نیز مانند حجر
لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجهٔ سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا
و زیادتي حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا به بعضي عرقهای سرد و غیر آن که درین وقت شاید
در بعضي امزجهٔ صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعي آنرا نائب مناب چوب چیني
میدانند مؤلف گوید اگر محرور المزاجان با بس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجهٔ ایشان
مکرر مشاهده شد و دستور آشامیدن آن با انحاء شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد ۞

عشر ۞ **عشر** ۞ بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار با لف بعد از شین نیز آمده بلغت عربي است
و بیونانی سجاکیوس و بفارسي خرک و درخت زهرناک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و عوام اکون و مدار
نیز نامند ۞ **ماهیت** آن از جملهٔ اشجار بیتوعي است حاد اکال سمی و بقدر قامتی و زیاده بران و شاخهای بسیار از
بیخ آن میروید منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای رملی و مخصوص ببلاد گرم سیر و برگ آن شبیه ببرگ کتهل و ترنج
و ازان مدور و اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبي و گویا بران گردی نشسته و جمیع اجزای آن از برگ و ساق

وشاخ شیرد ار که چون بشکنند از آن بسیار شیر برمی آید بحدی که از رگ درخت آن بقدر یک رطل وزیاده هم شیر بعمل می آید وگل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس ونوشته که بگل خرزهره است وثمر آن شبیه بخیار کوچکی وپلول بزرگی ومنحنی وچون رسیده وشکافته گردد از جوف آن چیزی شبیه بموزهره ومانند پنبه سپید بغایت نرمی برمی آید وگویا کیسهٔ مملو از پنبه است وتخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم وتخم حنظل وخاکستری رنگ مائل بسیاهی واعراب بادیه از آن پنبهٔ فتیله یعنی بالش ترتیب میدهند ودر قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند وسه نوع میباشد یکی درخت آن بزرگ وگل آن سفید وبرگ آن بزرگ وشیر بسیار ودر شهرها ودر کنار بساتین نیز میروید وبهترین انواع گفته اند ودوم از آن کوچکتر در قد وبرگ وبیرون گل آن سفید واندرون آن بنفش مائل بسرخی وسوم از همه کوچکتر وگل آن بسفیدی زرد مائل بسفیدی وبعضی زرد گفته اند ولیکن این فرد کمتر از اول وبیشتر در بیابانها وزمینهای ریگی میروید * طبیعت شیر آن در چهارم گرم وخشک وباسمیت است * افعال وخواص آن اکال ومقرح جلد وقاطع بلغم وبا قوت مسهله قویه ومنزله اموی است وحادترین شیر نباتات شیردار است ودیگر اهل حجاز وهند شیر آن را در ستردن موی جلود مستعمل دارند امراض الراس وغیرها طلای آن رافع کچلی وصعفه وقوبا وثالیل دائهٔ بواسیر ومضمضهٔ آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال نافع وچون لبن آن را به پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن وحکیم میرعبدالحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که جهت تسکین جذام وقوبا وجرب وبثور ودمامیل وصلابت طحال وامراض کبد واستسقا ودیدان وحب القرع نافع است واگر نخواهد که شیر آن چند مرتبه تنقیه نمایند ودر سایه خشک نمایند جهت ضیق النفس وسعال بلغمی مجرب ودیگران گفته اند که چون ارزن وباقلا ونخود وامثال آن از حبوب را در آن مکرر تنقیه کنند ودر سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار میبخشد وجهت امراض مذکوره نافع وطلای اندک آن بر مفاصل دست وپا که بعنوان نقطها بهم خلالی بر آنها گذارند باعث آبله وتقرح واخراج رطوبت لزج وتسکین اوجاع آنها است چنانچه بعضی اهل هند وبنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند وبعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار وتابستان * طبیعت برگ وشاخ آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بستن برگ تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع بارده وتدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج وتشنج وخدر ودر برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه وخبیثه واکله ورفع چرک قروح وخشک وتجفیف آنها وبردن گوشت زائد فاسد نافع وحکیم میرعبدالحمید نوشته اگر درخت آن را که گل آن سفید باشد از برگ وشاخ وپوست وگل وچوب در سایه خشک نمایند وبسایند وهر روز ده مثقال آن را با شیر گاو بخورند جهت ضعف بدن وناتوانی ورنج وسعال بلغمی وتپهای مزمن وتحلیل نفع بسیار نافع واگر تنقیه نموده در آب بهنگر بخورند در منافع اقوی واتم است ونوشته اند که در روز برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه وخبیثه واکله ورفع چرک قروح متقرحه وتجفیف آنها وخوردن گوشت فاسد مفید وچون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو ومرتبان بطریق ترش ولحاف چیند وبر آن آب آنقدر ارکه از روی آن یک رد بریزند وسر آن را بپوشند ومدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل وامراض مزبوره را نافع است وپنبهٔ آن جهت قداح یعنی آتش زنه بهترین اشیا است وچون در حین نرمی وتازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها وجهت برویانیدن گوشت تازه موثر انتها وجمیع اجزای آن باسمیت ومضر محرور المزاج

ومضعف احشا است ومقرح جالی مقدار شربت لبن آن نیم درم وسه درم آن کشنده مسحج وتقرح احشا وبواطن واسهال قوی مصلح آن انیسون وادهان وتنقیه بقی است الخواص اهل مصر گویند بخور وافتراش برگ آن گریزانندهٔ پشه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویهٔ سمیهٔ کثیر الغایله ننمایند اولی است حکیم میرمحمد مومن وغیره نوشته اند که قسمی از شجرهٔ عشر را سمیت بحدی است که جلوس ونوم در سایهٔ آن کشنده است وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب ومدور وقسمی را برگ شبیه ببرگ درخت گز وگل آن سفید وثمر آن مثل نخود مائل بسرخی وکیسوس بن ثالس گوید که این قسم مکرر میگرفته اند با وجود شیر نحیی مقدار دو مثقال آن قاتل بوده در سه روز ودر خزائن ملوک ضبط اقسام سکرات العشر از این جهت میشد محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آن را جمع کرده بودم بعد از آن آن ظرف را مکرر با آب گرم واشنان شسته جمع کثیر که از آن ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند *

* عشرق * بفتح عین وسکون شین وفتح راء مهمله وقاف بیونانی قرحا وگویند بیونانی مرفوران نامند * ماهیت آن بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برگ آن از برگ حنا عریضتر وسبزتر وگل آن مائل بسرخی وبعضی لاجوردی رنگ وکوچک با ستاره وغلاف آن شبیه بغلاف نخود مزغب وتخم آن عدسی شکل کوچک وبعضی مرو دانسته وابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ خار وصرح وخوشبو وعروسان استعمال میکنند ودیسقوریدوس غیر آن دانسته ودیسقوریدوس در ثالثه گفته قرحا نباتی است برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب بستانی وبا شعبهٔ بسیار بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بحب ورس ودر غلافهای شبیه بخرنوب شامی وعروق آن سه یا چهار بقدر یک شبر سفید رنگ خوشبو ومنبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب بر آن تابنده باشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن چون از بیخ آن مقدار ربع بکس نیم کوفته در شش قوطولی شراب حلو یکشب ویکروز بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیهٔ رحم وتخم آن را چون در حمو داخل کرده بنوشند ادرار بول وشیر آورد وخوردن حب آن خواه تر باشد وخواه خشک جهت بواسیر وسیاه کردن موی نافع عشرق

* عشقه * بفتح عین وشین وقاف وها بفارسی اخفاک وتالشا وبهندی چاند ربل نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب وبسیار کم برگ وشاخهای آن بسیار از لبلاب قوی تر واز آن درازتر وبهر درختی که می پیچد آن را خشک میکرده اند واز این جهت آن را عشقه نامند مشتق از عشق که بهر تنیکه بپیچد آن را خشک میکرداند وتخم آن شبیه بحلبه واز آن کوچکتر ورنگین در دیسقوریدوس نامند وبعضی اطبای این زمان تخم آن را کشوث دانسته اند عشقه

* فصل العین مع الصاد المهملة *

* عصفور * بضم عین وسکون صاد وضم فا وسکون واو وراء مهمله بعربی گنجشک وچغوک وبنجشک وبترکی سرچه وشارچه نیز وبنگالی گوریه وبهندی منز آن را چرا وماده آن را چریه نامند * ماهیت آن طائری است معروف صغیر الجثه واهلی وبری میباشد وجثهٔ بری آن اندک بزرگتر ومنقار آن باریکتر ورنگ تر از اهلی وبهندی این را بکیری نامند واهلی را چریه وگوربه بکاف فارسی نامند وبهترین آن فربه شتوی بری آنست وخانگی آن هرچند فربه باشد زبون * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وبری آن از اهلی یابس تر * افعال وخواص آن مسخن ومسمن بدن وموافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند ومحرک باه وزیاده کنندهٔ منی ومنعظ وگوشت آن ملین طبع وجرم آن قابض بطن وگفته اند مصعر را زطبو رجید ... اصحاب فالج ولقوه را ... ضعف کبد را منفعت وبدنان ضعیف کرده عصفور

وبا را امثال اینها وبهترین اغذیه است برای مبرود ومرطوب مزاجان وکسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید ومغز سرآن را خصوص که در وقت هیجان گرفته ودر روغن بادام بریان کرده وبا ادویهٔ مفرحهٔ مقویهٔ معینهٔ باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه وزیاده کنندهٔ منی ومنعظ است وفراخ یعنی بچهٔ آن قوی است در تحریک باه وشدت انعاظ خصوصا چون عجه سازند با زردهٔ تخم مرغ وبروغن زیت بریان کنند وبخورند وهمچنین بیضهٔ آن واین در تسمین بدن بی عدیل ومغز سرآن با زردهٔ بیضهٔ مرغ مهیج باه وآشامیدن آن با شراب وحمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب انار وهوره ومری وسکنجبین حامض است وبهترین آنست که گوشت آنرا مشبعن سازند با مری وبا آب انار وبا غوره وبخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب وگرم است وچون عصفور را ذبح نمایند وخون آنرا در آرد عدس بچکانند وبنادق سازند وخشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقهٔ آن را با عسل سائید براحلیل بمالند وبا را با برزمین نکذارند ومقاربت نمایند باه را برانگیزاند وچکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن وزبل آن بسیار گرم وخشک وجالی بیاض عین وکلف وآثار حادث در وجه وبا آب دهان جهت رفع ثآلیل وجالی کلف وآشامیدن استخوان سائیدهٔ آن مقوی معده وحابس اسهال وناسائیدهٔ آن بغایت مضر احشا وامعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده وخواه ناسائیده بهمان جهت وآنکه مورث سحج مری وامعا است وخاکستر پران محلل اورام است طلاء وچون موی مقعدهٔ آن را پاک کرده در ثقبهٔ گوش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند ومجرب وچون پرهای آنرا تمام بکنند وپاک کنند هوای سرآن که زنده باشد ودر آشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند تدهین بدان جهت استرخای قضیب وتقویت باه ونعوظ مجرب وعصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که هوام آنرا ابو تمرون نامند بسیار خشک وگرم است ونمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است وخوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است *

عصی الراعی

* عصی الراعی * بفتح عین وصاد والف مقصوره ولام وفتح راء مهمله والف وعین مهملهٔ مسکوره وبا لغت عربی است بلاطینی آنرا بصبا ث بلی کویند وبعربی رمتنی نوده وبلغتی دیگر بربرس کوری زوله وبیونانی بطباط وبلغوثمون بر مند ار نیز وبسریانی شطبانی فلوعرین وبا تربغی خنجر ودرجد اول حاوی کبیر برشیان دارو نامند کویند برشیان دارو اسم فارسی آنست وبفارسی کمته وهزاربند ک وهرجا وبهندی لال ساک کویند وکویند بهندی راج کیری نیز نامند وآنرا عصای موسی نیز نامند وبالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است وانرو ماده میباشد دیسقوریدس در ثالثه گفته نرآن هرسال از سرنو میروید وبا شاخهای بسیار وبار یکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند عدس وبرگ آن شبیه ببرگ سداب واز آن بلند تر وبسیار نرم ترونزد هر برگی گل سفید وسرخ تیره وماده آنرا کیاه کوچک ویکشاخ تر تازه وبرک آن شبیه ببرگ صنوبر ونزد یک بکدیگر ومنبت آن آبها وبقا ادی گفته دونوع است ذکر وانثی وبعضی کبیر وصغیر گفته اند ذکر آن تمنشی بزرگ وانثای آن کوچک وبرگ ذکر آن طولانی وبرگ مادهٔ آن مائل بتدویر ومنابت آن شطوط انهار وجاهای آب دار وسایه وگل آن نزد برگ آن میروید از آن سرخ واز ماده سفید ودر کتاب موسوم بطب فلیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار وبرگهای مفروش برروی زمین ودر تابستان وزمستان میباشد وگل آن نزد گرههای شاخ آن میروید واین شبیه بساک چونلانی هندی است وانطاکی نوشته نباتی است خاردار برگ آن تر وتازه مزهب قریب ببرگ بلسان وتخم آن مابین

برگهای آن برمیآید وذکر وانثی میباشد تخم ذکر آن سرخ وتخم مادهٔ آن سفید ودر رجوزامیرهند وقوت آن تا یکسال باقی میماند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل بسیاهی بستانی آنست وصاحب تحفه نوشته کبیر وصغیر میباشد کبیر را نر وصغیر را ماده وبفارسی صغیر را سفید هوز وکبیر را سرخ هوز نامند وتخم وساق آن سرخ وبرگ آن مائل ببنفشی ودر باغها بسیار رود درنتکاین صغیر آنرا خاک تره کویند وبرگ وساق صغیر آن سبز وتخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر وکویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند وتخم هرد وقسم در زیر برگهای آن برمیآید وانبوه ودر افعال کبیر آن از صغیر قویتر * طبیعت آن در سوم بارد ودر اول خشک وجزومائی بران غالب * افعال وخواص آن قابض ورادع وحابس نفث الدم ونزف الدم کل اعضا وقی صفراوی واسهال مزمن مراری وحیض ومسکن حرارت باطنی وظاهری وتبهای دوری وقرحهٔ امعا ونافع الاذن قطور عصارهٔ آن قاتل کرم گوش ومجفف قروح ومسکن وجع آن الصد وآشامیدن عصارهٔ آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه المعدة ضماد آن مسکن التهاب معده ومبرد آن وآشامیدن آن حابس اسهال مراری وقرحهٔ امعا ونزف الدم آنها ومرضی که در آن قی واسهال هرد وآید واین مرض را بیونانی هولا را نامند وقولنج را نیز مفید شربا وضمادا وحقنة وحمولا الرحم چون در شراب طبخ نمایند وبا عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح والقروح والاورام والبثور وضماد آن جهت اندمال جراحات تازه وتحلیل فلغمونی وحمره ونمله وقروح ساعیه وکل اورام دمویه ومنع انصباب مواد جید النفع وضماد برگ تازهٔ آن جهت تسکین التهابات وحمره ونمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم ونهش هوام سمی مضر رئه مصلح آن انجیر وشربت بنفشهٔ مکری وصندل نیز گفته اند مقدار شربت از آب آن تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب وبرای بیخ آن در طب منفعتی تا حال ننوشته اند واهل هند مضمضه بآب مطبوخ آنرا جهت جوشش دهان وضماد سائیده گرم کردهٔ آن را جهت نفخ وانفجار دمامیل وکما ربعی ملح ماخوذ از محرق آنرا صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند *

عصب

* عصب * بفتح عین وصاد وباء موحده بفارسی پی وبهندی پاری وپتهه نیز نامند * ماهیت آن چیزی است چرب سفید صلب در انفصال ونرم در انعطاف وخم شدن وبدن حیوان مولف از آنست وحس وحرکت بی آن نمی باشد وحیوانات که استخوان دارند بسر آنها کشیده شده است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن دیر هضم وردی الغذا وموینهم مصنوع از آن جهت التصاق شعر منقلب وغیر آن نافع *

عصفر

* عصفر * بضم عین وسکون صاد وضم فا وراء مهمله اخریض است ودر آنجا ودر قرطم که حب آن است مذکور میگردد

عصارات

* عصارات * بضم عین وفتح صاد والف وراء مهمله والف وتاء مثناة فوقانیه جمع عصاره است * ماهیت آن اجزای مائیهٔ مستخرجه از نبات است خواه از گلها ویا از اوراق ویا از اغصان ویا اصول ولحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند وخواه خشک نموده وانچه از انها باسمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکرمی یابد وباقی در ضمن نبات آن *

* فصل العین مع الضاد المعجمة *

عضل

* عضل * بفتح عین وضاد معجمهٔ مفتوحه ولام * ماهیت آن چیزی است در بدن حیوان که قریب بمفاصل واعضای متحرک آن میباشد وبحسب تعدد حرکت اعضا تعدد آن میباشد وآن مرکب از لحم ورباطات واعصاب وعروق وغشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح وکلیات مذکور است * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جید الغذا

وصالح الكيموس ولذيذ وخفيف القليل تناول آن واكثار آن محدث قي بالخاصيت وهمچنين چون در امتلاء طبيعي بدن بخورند مصلح آن ادهان وابازير معتدله وبالجمله آنچه از اعالي بدن وقريب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن ودور از مفصل

* فصل العين مع الظاء المعجمة *

عظاية

* عظاية * بفتح عين وظاء معجمه والف وياء مثناة تحتانيه وها وعظاء بمد نيز آمده * ماهيت آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه ايست شبيه بسام ابرص وجمع آن عظاء وعظايا وبعضي گفته که از جنس حرذون است شبيه بوزغ وترا آنرا اجيلان ومادة آنرا افرجان نامند والطاكي عالامني رادانسته وحكيم علي جيلاني گفته حيواني است مانند سام ابرص وسبز رنگ بطوق الحركت الوان آن در اوقات شبانروز مختلف ميگردد وچون در آتش اندازند نسوزد وبا قوت سميت است وآنرا مانند قدر از جهت وبا اندك اخته وشكم آنرا اشكافته امعاء آنرا برآورده در عسل نگاه ميدارند که فاسد نگردد
* افعال وخواص آن آشاميدن مقدار درمي ازان جهت رفع الم وسميت گزيدن آن وچون آنرا شق کنند وبر نهش افعي بندند نفع بين بخشد الجروح والقروح جهت جرب مانند ذراريح است در نفع وبدوام اکال ومرتلة داخل ميكنند الزينة طلاء مطبوخ خون آن در زيت سترنده موي است وزهره وسرگين آن هردو در مرقاتند وسرگين آن شديد الجلا است چون اندكي ازان را با انشا مقه بسيار بيامنرند وجهت رفع كلف وآثار غليظه وتنقيه قروح خبيثه استعمال نمايند مفيد است وچون عظايه کسي را بگزد ودندانهاي خود را در آن موضع گذارد بايد که روغن وخاكستر بوان بمالند تا برآيد وابريشم وقز بران بمالند تا برآيد پس خاكستر وروغن بران موضع بمالند واگر وجع آن دوام يابد بمكند آن موضع را بقوت وبطول نمايند بر ان آب گرمي که در ان نخاله جوشانيده باشند پس ترياق رنيلا وطرخشقوق نافع است *

عظم

* عظم * بفتح عين وسكون ظا وميم جمع آن عظام بفارسي استخوان وبهندي [illegible] وبيوناني [illegible] وبرومي [illegible] وبسرياني [illegible] نامند * ماهيت آن معلوم است که جسمي است صلب در بدن حيوان که ازان صلبتر عضوي نيست واز اعضاء مفرده است وبراي استحكام بدن وقيام وقعود ومشي وساير حرکات بانحاء وجوه مخلوق است وفوائد آن بتفصيل در کتب تشريح مذکور است وعدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است يعني دويست وچهل وهشت واشهر آن استخوان انسان است * طبيعت آن در دوم سرد ودر اول سوم خشك ومحرق آن در آخر سوم خشك * افعال وخواص آن قابض وحابس ومجفف اوراس الراس آشاميدن سائيده استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا پوسيده آن ونوشيدن آب مطبوخ استخوان پوسيده بلکه بر سر حابس رعاف ومعوط بسيار نرم سوده آن وتعليق ناب يعني دندان نيش ثعلب جهت صرع وتعليق استخوان پهلوي ضبع يعني کفتار جهت شقيقه جانب راست براي جانب راست وچپ براي جانب چپ الم وتعليق ضرس آن براي ضرس اعضاء الغذاء وآشاميدن کهنه باليده آن که بسيار نرم سوده باشد حابس اسهال وقاطع نزف الدم وآشاميدن رماد ساق گاو واستخوان ران آن مقدار يکمثقال با عصارة عصا الراعي جهت قطع نزف الدم وحبس بطن وقرح امعاء وآشاميدن ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسير است مجرب الحال آشاميدن سوخته باليده آن با سکنجبين جهت سپرز وبدستور سوده کعب تيس با سکنجبين اللهاء آشاميدن کعب تيس با عسل جهت تهييج باه واستخوان باليده انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتيلة آن تنقيه رحم نمايد ورطوبات سائله آنرا خشك گرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگي آتش اوجاع المفاصل وغيره آشاميدن آن بالعسل

جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وغيره بتخصيص اوجاع عظام القروح والجروح ذرور کهنه پوسيده آن جهت تجفيف رطوبات والتيام اعضاء با پيه وعصبانيه مانند ذکر وخصيه وضماد استخوان سنك پشت با صبر رادع ومانع قروح وملصق جراحات ومانند نوره موي را بستريد وزائل سازد وبواسير را ساقط گرداند الحمي آشاميدن استخوان انسان ميت بقسمي که شارب آن نداند جهت حمي ربع وآشاميدن استخوان کاسه سر انسان مخدر ومسکن الم الزينة طلاء کعب خنزير جهت برص وطلاي استخوان انسان کهنه باليده با ماء الشعير جهت رفع آثار آبله وغيره وکهنه باليده آن که در بوارماي کهنه باشد با گلاب نيز همين اثر دارد مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند که گذاشتن ضرس انسان با استخوان [illegible] در زير سر نائم مادام که در زير سر آن باشد بيدار نشود وباخود داشتن ضرس آن مانع احتلام است وتعليق دندان طفل اول که افتد وبر زمين نرسيده در نقره گرفته باعث منع آبستني است تعليق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقويت بر جماع است وتعليق دو استخوانيکه در بال خروس ميباشد ودر وطرف آن سوراخ است جهت رفع اعيا وتعليق راست آن براي حمي دائمه وتعليق کعب [illegible] که بزندگي آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگيرد وتعليق ناب سگي که انسان را گزنده باشد در پوست بپيچيد در بازو جهت نزديک نشدن سگ ديوانه بصاحب آن وفرياد نكردن آن بروي وتعليق ناب کلب بر کسيکه در خواب حرف زند وبر طفل باعث سرعت وآساني برآمدن دندان اوبي وجع وجهت رفع برآن ودفن کردن کلاه انسان ميت در برج کبوتران باعث کثرت ايشان است وگويند چون استخوان ناب يعني دندان نيش سگ ذکر به را در ميان جماعتي اندازند که ايشان ندانند باعث خصومت شان گردد وچون استخوان سگ را بجاي استخوان انسان که شکسته وبرطرف شده باشد گذارند التيام يابد وافعال وخواص استخوان هر حيواني در ضمن بيان آن حيوان ذکر يافته ومي يابد ان شاء الله تعالي

* فصل العين المهملة مع الفاء *

عفص

* عفص * بفتح عين وسكون فا وصاد مهمله بفارسي مازو وبهندي مازو پهل نامند * ماهيت آن گويند ثمر درخت بلوط است زيرا که درخت بلوط يکسال بلوط ثمر مي آورد ويکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر يافت ونيز گويند ثمر درختي است بسيار شبيه ببلوط شايد اين اصح باشد زيرا که بلوط مخصوص بسرد سير است ومازو در بلاد هند که گرم سير است نيز ميشود وبهترين مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگين بي سوراخ آنست وآنچه سبک ونارسيده وبخلاف اوصاف مذکوره است ضعيف وقوت آن تا مدت سال باقي ماند * طبيعت آن سرد در اول وخشك در دوم ونيز در دوم سرد ودر سوم خشك گفته اند با جوهر ارضي بسيار بارد وشديد القبض * افعال وخواص آن حابس ومانع ميلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العين اکتحال آن جهت دمعه وسلاق وجرب الاجفان تقطير آن با آب بقلة الحمقاء در گوش خون وچرک جاري ازان دافع درد ازان الفم مضمضه وذرور آن بر دندان وبن آن ومضغ مطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقويت دندان ولثه وعفونت وجلب رطوبات فاسده از زبان ولثه وقلاع دهان ومنع سيلان رطوبات از دهان وپر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان جهت ومانع تاکل آن اعضاء النفس آشاميدن سائيده آن با آب جهت قروح امعاء واسهال مزمن وسيلان حيض ورطوبات رحم وتجفيف آن وبدستور خوردن آن با غذا وضماد پخته آن در آب جهت اورام مقعده وبروز آن وبروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح والجروح والاورام وغيرها طلاي سائيده آن با سرکه جهت

قوباء و باد سرخ در ابتدا وداء الثعلب وکلف وبهق ونمش وذرور محروق آن بر لحم زائد با عث ضمور ولا غری وتحلیل آن خصوص محرق آن وضماد آن رادع ومحلل اورام ومانع سعي قروح ما عیه ونمله واکاله است شرب با خصوصا مطبوخ آن باسرکه وبا شراب ذرور او طلاء نیز وجهت جبر کسر نیز مفید الزینة اغتسال موی بآب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کنندهٔ موی است وسیاه کنندهٔ مدا دو استخوان وطلای آن حابس عرق ورائح بد بوئی آن ومحرق آن در زیت جهت سیاه کردن موی نیکو خضا بی است که بعد بریان کردن در هنیت آنرا نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه وحلق مصلح آن کثیرا وصمغ عربی وبا بیض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار وجفت بلوط وثمرة الطرفا وهلیلهٔ زرد است بوزن آن ودستور احراق آن آنست که برروی اخگر بسوزانند ویا ظرف سفالی بر آتش بگذارند ودران ظرف بریان کنند ودر شراب خاموش نمایند ویاد رسرکه ونمک و قبض وتجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض ویا سرکه ونمک وبرای حبس دم وتجفیف قروح وتحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

فصل العین مع القاف

عقاب • بضم عین وفتح قاف والف وباء موحده • بفارسی اله واله • وبهندی کهل • وبترکی قرا حوش نامند وباصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است • ماهیت آن طائری است معروف بزرگ جثه سیاه رنگ واز جملهٔ جوارح طیور وسباع آنهاست • طبیعت آن درد وم گرم وخشک • افعال وخواص آن لحم آن لیفي صلب ردی الکیموس جهت ابرده ورباح ورطوبت نافع وقریب بگوشت کلاغ است العین اکتحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم وحدت بصر وتقویت آن ورفع غشاوه وقروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینة سرگین آن جالي طلای آن جهت رفع کلف وجوشش رخسار وتحلیل خنازیر بخور بدان جهت اختناق رحم نافع است

عقرب • بفتح عین وسکون قاف وفتح راء مهمله وباء موحده • لغت عربي است بفارسی کژدم وبهندی بچهو وبفرنگی اشکوربی نامند وباصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است • ماهیت آن از هوام ذوات سموم است وآن اقسام والوان میباشد انچه درحرکت دنبالهٔ خود را بلند دارد شیاله وانچه برزمین کشد جراره نامند واین از شیاله کوچکتر است ودر سمیت قویتر ومهلك ودر شهرا هواز کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک مکانهای آنجا نموده اند وسمیت عقرب ماده قویتر از نر آن وسیاه آن زبون خصوص سیاه زغب دار وبزرگ آن وبتخصیص سیاه پردار وگفته اند عقرب عسکریه وبعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته اند بمجرد مشی بربدن هلاک میکرده اند وگویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند آنرا سفتت میکرده اند چنانچه شخصی آنرا بر ریسمان بسته برروی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بران سنگ میزد پارچهٔ از ان سنگ جدا میگشت ولهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته اند وبتجربه رسیده که چون اجرمای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار درمیان آنها تکون مییابد وبعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین درمه روز عقرب تولد کند وبعضی گفته که چون شاخهٔ کنگر را درمیان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند وگزاییدن عقرب برغیر موضع عصب رافع فالج ومجرب دانسته اند • طبیعت آن در سموم سرد وخشک • افعال وخواص آن امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج ولقوه واسترخا وارجاع مفاصل وغیرها العین اکتحال خاکستر آن با ملول وزنجبیل وادویهٔ حارهٔ مناسبه جهت رفع بیاض وناخنهٔ چشم انسان وغیر

آن ومحرق آن با سرگین موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر وجرب وجلای غشاوه الصدر آشامیدن برشتهٔ آن جهت سرفهٔ باردهٔ کهنه وقرحهٔ آلات بول وآشامیدن محرق آن با ادویهٔ مناسبه جهت تفتیت سنگ کرده ومثانه وعسر البول بی نظیر وجهت رفع توانچ خوا • حادث بالذات وخواه بمشارکت کرده البرص والبهق والکلف وداء الثعلب طلای عقرب بزرگ خشک کرده سوده باسرکه سرشته بربرص تازه زائل کنندهٔ آن باذن الله تعالی وجهت بهق وکلف وداء الثعلب نیز مفید القروح وچون عقرب را در زیت بسوزانند وبر قروح خبیثه وعسرة الاندمال بمالند وبربالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سود مند بود وتدهین داء الثعلب بدان نیز زائل کنندهٔ آن ورویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط دانهٔ بواسیر وبدستور تدهین بدهن آن السموم چون زند آنرا شق کنند و بر موضع گزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت نماید وخوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر وگفته اند چون یکعدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشهٔ کنند وبران زیت ریخته وسر آنرا محکم بسته در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج ووجع ظهر وعرق النساء وقطع دانهٔ بواسیر گفته اند اگر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد وچهل روز در آفتاب گذارند وتدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب وگفته اند تعلیق عقرب مردهٔ خشک بزنیکه حمل آن نماند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یکمثقال مضر رئه مصلح آن گل ارمنی وتخم کرفس وآشامیدن آب پیاز تا بست مثقال وچون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند وصلب وسرخ گردد وملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد وگاه گرم وکرب واضطراب وضعف در دل خود وعرق سرد واسترخای اعضا ولرزه واختلاط عقل واختلاج لبها وفواق وقی شدید عارض گردد وبعد چیزی لزج برآید وریح در شکم او بهم رسد ورنگ او متغیر گردد وزبان او سطبر گردد ودندانها برهم افتد وغشي اورا طاری گردد واعضا سرد وسست گردد وتضیب او ورم کند ومقعد او برآید این هنگام معالجه پذیر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مارگزیده • وبزرکتان وکبریت زرد وملك العظم را کوبیده • بروغن زنبق سرشته بران موضع گذارند وجند بید ستر وفرفیون وسرمکی وفلفل دراز باسرکه بران موضع بقوت تمام بمالند وبآتش تکمید نمایند ویا بآب گرم وتریاق فاروق وتریاق اربعه وتریاق العقارب وسیر بخورانند وسیر را نیز ضماد نمایند وجدوار بران بمالند واجتناب نمایند از استعمال اشیای عفنیهٔ مدد خصوصا کرفس واگر عقربیکه گزیده است بدست آید بگیرند وبکوبند وبر موضع نهش آن بندند دفع سمیت آن نماید ومجرب وآهك وبرگ توت را کوفته بروغن دنبه سرشته برمحل زخم آن نیز وآهك وزردهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز درد آنرا ساکن کرداند وباقلا کوفته بد وشاب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند واگر کژدم را در روغن بجوشانند وبمالند وآن روغن را بر موضع گزیدگي آن مالند درد ساکن گردد واگر با عسل آن روغن را بیامیزند وچون کودک از مادر بزاید نیمدرم ازان بکام او بمالند اگر درهمه عمر کژدم اورا بگزد درد نکند واگر چرک گوش خنزیر را بر موضع گزیدگي عقرب بمالند درد ساکن شود اگر سرمه چشم را بسرکه حل نمایند وبرزخم کژدم بمالند همین عمل کند واگر کژدم رابگیرند ویا نمك سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند وبرزخم کژدم گذارند همین عمل کند واگر برگ تاك رابکوبند وبرموضع لسع گذارند درد ساکن شود واگر مغز جوز وانجیر وسیر کوفته برزخم آن بمالند نیز سود مند بود استعمال شافهٔ بید در مقعد • مسکن وجع

است و موش را شکم شکافته گرما گرم بران ضماد نمایند و تخم بونجه را پخته ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مقدار چهار دانگ بخورانند نقل است که شخصی فالج داشت که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات عجیبه در حین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید آن را رفالج او زائل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوسفند و ریختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز کذاشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسنی مطفیات و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از طرخشقوق خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی و سه کف آنرا بخورند مفید است و هر مرضیکه حادث کرده از ان بمعالجهٔ آن پردازند و دستور احراق و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* عقرب بحری * بهندی سینکهی مچهلی و بفرنگی عکوربی مرین نامند * ماهیت آن نوع ماهی صدفی است خاردار که سر آن بزرگ و خاری سفید بران رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم * افعال و خواص آن امراض عین اکتحال زهرهٔ آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید * عقرب بحری

* عقعق * بفتح دو عین و سکون دو قاف و آنرا عکه و بترکی صقصقان و در اصفهان ملاجاره نامند * ماهیت آن از طیور معروفه و از زاغ ابلق کوچکتر و خوش منظر تر * طبیعت آن گرم و خشک ردی الکیفیت * افعال و خواص آن خوردن آن از داخل غیر مجوز و قریب بغراب ابقع اکتحال زهرهٔ آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق گفته اند و گفته اند بخور زبل آن جهت ربو مفید است * عقعق

* عقیق * بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف * ماهیت آن سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کنبایت بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و با الوان بسیار میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و مرکب رنگین و غیر رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و مرکب در هنگام برآوردن از معدن کمرنگ میباشد قطعهای صاف شفاف بی جرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیک بزرگی خزفی و یا مسی را که بلند باشد تا بگردن دران چوبها میچینند و دیک را تا بنصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بران چوبها می چینند و سر دیک را محکم بسته زیر آن آتش ملائم می افروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد پس برآورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحویکه میخواهند انچه از انها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیر ها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و انچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخهٔ درختی و یا پارچهٔ کوهی باشد آنرا شجری نامند و انچه ذو طبقات است هر یک برنگی اکثر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف الجیم مع * عقیق

الزاء ذکر یافت و انچه در عرض بوید و باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آنرا حجر علیمانی و بعارسی با با غوری نامند و این نوع اکثر صلب تر میباشد و اکثر مهرها از این نوع میسازند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب * افعال و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن درد انک نرم سودهٔ آن بتنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان بتنهائی و یا با ادویهٔ حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویهٔ مناسبهٔ مفتحهٔ سدد جهت رفع سدهٔ کبد و طحال و با ادویهٔ مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن بتنهائی و یا با اکحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن بتنهائی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بروی و موی خود بمالند و نزد سلاطین و حکام روند عزیز و گرامی کردند و مجرب همه خلائق باشد همچنانکه عجم فیروزه را بدال نیکو دارند مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن بسد است

* فصل العین مع الکاف *

* عکبر * بفتح عین و سکون کاف و فتح باء موحده و راء مهمله بفارسی بر موم نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هرد و است که مجتمع میگردد در خانهٔ زنبور عسل و در سوالهای جدب خشک که گیاه کم رود بیشتر بهم میرسد و رخنهای خانهٔ خود را بدان بند میکنند و بعضی ادعی گفته کسانیکه وسخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزی است که برد بوارخانهٔ آن که کور نامند یافت میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزلهٔ اساس بنیاد میکند پس بران از موم خانها ساخته عسل دران جمع مینماید * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسبب کمال رداءت خوردن آن شاید ضماد آن جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نائب مناب مومیائی دانسته اند و بعضی آنرا مومیائی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفهٔ بارد کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که باده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و شیرازی آنرا داروخوانند و نوشته که مولف گوید مگس نحل آنرا برای خورش خود و بچگان خود میآورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند

* عکر * بفتحتین عین و کاف و راء مهمله * ماهیت آن ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا مخصوص بثفل ادهان است و در اکثرا مور قوی تر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیفتر از ان و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست ولیکن غلیظتر و کثیفتر از ان و مستعمل نیست مگر در اعمال منضجه و لطوخات * طبیعت آن عکر زیت گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از انست الفم چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بدندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید با مانی العین داخل ادویهٔ

عین کرده میشود واز اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم وبد متور عکرد من سوس اعضاء النفس احتقان بکهنهٔ آن جهت قرحهٔ مقعد و ورحم وضماد آن محلل ریاح شدیدهٔ طحال الاوجاع وغیرها طلا وضماد تازهٔ غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل نافع وعکرهر چیز درذیل ذکر آن چیز مذکور شد ومیگردد انشاء الله تع *

عکرب * عکرب * بفتح عین وسکون کاف وفتح راء مهمله وباء موحده * ماهیت آن نوعی از حرشف بریست برگ آن مائل بسفیدی وتخم آن سفید مستطیل وچون بربان نمایند لذیذ کردد وباقهوه مغشوش میکنند * افعال وخواص آن بغایت مقوی باه است وسائر خواص آن در حرشف مذکور شد *

عکنه * عکنه * بفتح عین وسکون کاف وفتح نون وهاء اسم لغت بربری است که نوع دقیق مورنجان است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن زیاده کنندهٔ باه وفربه کنندهٔ وجه است تعد یکه سرخی آن بر سر نیز سرایت کند وبزردی رنگ آن زائل نگردد زنان در وسمهٔ خود مستعمل دارند جهت سرخی رنگ رخسار *

* فصـــــــل العین مع اللام *

علس * علس * بفتح عین ولام وسین مهمله بفارسی گندم مکه نامند وطعام اهل صنعا است * ماهیت آن صنفی است از حبوب شبیه بگندم ونان آن شیرین تر از گندم * طبیعت آن سردتر وقوت قبض آن زیاده از گندم وگرم تر از جو * افعال وخواص آن چون در آب طبخ دهند ودر آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آنرا تسکین دهد وحرکت آنرا زائل کند *

* علق * بفتح عین ولام وقاف لغت عربی است بفارسی زلو ورد یوچه وبترکی سلوک وبهندی جونک نامند * ماهیت آن کرمی است درانها ر وغدیرها وکود الها که درانها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن وطحلب بسیار باشد تولد مییابد وانواع میباشد آنچه درانهار وغدیرهای آب شیرین وباکثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد ورنگ آن سیاه کم رنگ متوسط در کوچکی وبزرگی وسر آن سیاه ودم وروز بر شکم آن اندک الجه باشد نیکو است وگفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنگ وبر پشت آن دو خط سبز وباصاف مذکوره باشد نیکو است وآنچه بسیار سیاه والجه است وبزرگ زبون وغیر مستعمل وبسیار کوچک آن ضعیف * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن لعوق خشک کردهٔ آن باعسل محلل خناق ومفتت حصاة وضماد محروق آن باصبر مجفف دانهٔ بواسیر وطلای آن جالی آثار وطلای پختهٔ آن در روغن زیتون بر قضیب بغایت معظم ومقوی آن وضماد سوختهٔ آن در روغن زیتون بدستور معظم ومقوی آنست وضماد سوختهٔ نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنک مانع روئیدن موی زائد است که در اجفان روئیده وکنده باشند وقطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحهٔ مثانه مجرب گفته اند وچون پانزده عدد زلوی بزرگ زنده را با بیست مثقال شراب شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشهٔ نگاهدارند وعند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد ونعوظ آورد وچون بر خصیهٔ که در آن آب نزول کرده وکهنه وصلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زائل سازد ومجرب است وچون نوع اعلای آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در انها باشد مانند سعفه وقروح خبیثه وقوبا وبثور ورد یه ومواضع ضعیفه وصغیره مانند اجفان وموقهای چشم ورخسارها ویا اطفال ویا زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت ولیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد وبعد از آن از استعمال آب سرد وهوای سرد وحموضات اجتناب نمایند

واگر ممتلی نمایند یعنی روز زدوم بر عضویکه زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیهٔ خون فاسد یکه در عضو مانده است بکشد بد نیست اما باید که درعدد از روز پیش کمتر باشد مثلا اگر در روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند روز دوم پنج یا سه عدد بچسپانند وباید که ملاحظهٔ حفظ قوت نمایند وآن مقدار خون بیکدفعه نگیرند که ضعف آورد وبر روی رگ نه چسپانند وبهتر آن آنست که زلوی جید مختار را قبل از چسپانیدن زمانی نگونسار کنند که آنچه خورده است قی کند ودفع نماید وعضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد اگر ممکن باشد پس زلو بچسپانند وبعد از پرشدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده وسیر گشته خود بخود جدا گردد ویا اندک خاکستر ویا نمک بر دهن آن بپاشند ویا اندک پیاز زراوند بر دهن آن بمالند که خود بخود بدون اعمال جدا میگردد پس موضع دهن آنرا لمحه با لمحه با پارچهٔ کرباس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد اگر بسیار آید وبند نگردد آن زمان باقدری خاکستر ویا با دیگر جاذبهٔ دم بند نمایند واگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد وورم کند وخارش بسیار نماید آن موضع را با زردچوبهٔ کوفته پخته در خرقه بسته تکمید نمایند ویا با آب مورد گرم کرده تکمید وضماد نمایند واز آب وهوای سرد محفوظ دارند وچون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد واگر احیانا آب زلو دار بنوشند ودر گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه ونمک نمایند تا برآید *

علك * علك * بکسر عین وسکون لام وکاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد واز هم نباشد مانند مقل ومصطکی وامثال اینها

علك البطم * علك البطم * بکسر عین وسکون لام وکاف والف ولام وضم باء موحده وسکون طاء مهمله ومیم بفارسی مقل وباصفهانی قدرون نامند * ماهیت آن صمغ درخت بطم است خشک آنرا اقلفون گویند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وملطف ومقوی هاضمه ومدر بول ومنقی اوساخ وباتفاق حکمای یونان وروم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ والحلق والمعدة خائیدن آن جهت جذب وجلب رطوبات بلغم از دماغ وتنقیهٔ آن وحلق از اخلاط لزجه وتقویت معده وتحلیل ریاح بادات آن مفید اعضاء النفس والقلب چون لعوقهٔ آنرا بادام واوقیهٔ پیه گرده بز در قدر رضاعت یکذارند وتمامی آن را در همه شب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی وخفقان بی بدل القروح والجروح وغیرها باعسل جهت زخمهای باطنی وباسفیدروس وزردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت کسر اعضاء ورفع اعیا ودرد رو بانیدن گوشت در زخمها مانند زاتینج است ودر مراهم بدل آن داخل میکنند وضماد کل اختهٔ آن دربیه بز جهت رفع کجی ناخن ودرد اعضا وشقاق مزمن خصوصا باقدری شنجرف مجرب وبا روغن زیتون جهت تحلیل اورام وشکاف عضل وتقویت عصب وحکهٔ کهنه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین وگویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یکمثقال

علك الانباط * علك الانباط * بفتح الف وسکون نون وفتح باء موحده والف وطاء مهمله علك البطم است واسحق بن عمران گوید صمغ درخت پسته است ودر منافع مانند مقل بهترین آن سفید مائل بزردی است *

علیق * علیق * بضم عین وفتح لام مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه وقاف بیونانی باطس وبلاطینی روس وسائر بفارسی ورد وبشیرازی توت سه گل ودرد یلم تموش وبترکی بکور تیکان نامند * ماهیت آن دونوع است غیر جبلی وجبلی وغیر جبلی آن را بلاطینی مارها موره نامند وآن نباتی است خاردار برگ وگل شبیه بگل سرخ وثمر آن در شکل وطعم مانند توت سیاه اندک مدور وجه پهلو * طبیعت آن مرکب القوی ومبردی وخشکی آن غالب تا بدرجهٔ دوم * افعال وخواص آن

جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشا الراس ضماد برگ آن
جهت زخمهای سر و برآمدگی حدقه العین عصارهٔ برگ و ساق تازهٔ محرق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره
و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن الفم خائیدن برگ آن جهت قروح لثه و استرخای آن
و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازهٔ آن و همچنین خائیدن ثمر رسیدهٔ آن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آب برگ
و ساق تازهٔ آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ
برگ و ثمر آن و با گلاب در حبس حیض مانع حمل و آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده
و بواسیر را که خون از آن جاری باشد مفید و بدل متور عصارهٔ برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکوئی عصارهٔ
آنست با زیادتی توت و ثمر آن قابض ترین ما نزا جزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن با توت قابضه
و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است الاورام و القروح ضماد برگ آن محلل اورام و منضج
کند دبیلات و مانع از دیاد اکله و نمله و ساعیه و طلای عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک
و رطوبات از آن و گل آنرا نیز این خاصیت است و ضماد برگ و شاخهای نازک تازهٔ آن جهت منع تحلل بند راحفار
نافع الزینة طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کنندهٔ موی و نیکو خضاب است گویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از
هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد السموم جهت دفع سمیت حیوانی که آنرا قرمطس نامند و آن مار
ماهی است که شاخ دار است مفید مضر کرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره و گل سه درهم و علیق جبلی را
بلاطینی مارسا رید نامند و این کم خار تر و خارهای آن باریکتر شبیه بنسرین و ساقهای این سفید و ثمر این مائل بتندی و بو مانند
ثمر گل سرخ و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفهٔ آن محلل است و این مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه
السلام آتش از این شجره دیده و بعضی گویند از درخت عناب *

* علیق الکلب * و آنرا علیق الکلب و بشیرازی درخت سه گل و بترکی یلبور و گل آنرا بفارسی سه گل خوانند و بعربی ورد المباح و نسرین الصباح و بیونانی طیش باطش * ماهیت آن نباتیست بسیار بزرگ تر از علیق و شبیه بشجر و برگ — عليق الكلب
آن عریضتر از برگ آس و خارها و شاخ آن صلب تر از خار علیق و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چون پخته
گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که
خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسبیدن بمری و جهت تبخیر که دارد * افعال و خواص آن آشامیدن
طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و گل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی
و ضعف معده و ضرب و نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصریه است

* فصل العین مع النون *

* عناب * بضم عین و فتح نون مشدده و الف و باء موحده * ماهیت آن ثمر درختی است معروف قریب بدرخت
کنار و زیتون در بلندی و برگ آن اندک ضخیم تر و طولانی تر از برگ کنار و بکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ — عناب
رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و نیمرنگ و خالدار و بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیده سرخ شده پر گوشت جرجانی
و با خطائی و خیالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی می باشد الجمله شبیه بخرما و دستهٔ آن

باریک بلند دیده شده که از ایلیال و کوهستان رنگپور می آورند در حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از آن است
و قوت آن تا دو سال باقی است * طبیعت تازهٔ آن معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله
تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشا
و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و رجات کند خون
و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لذع امعا
و معده و فساد مزاج جگر العین طلای خائیدهٔ آن بتنهائی و با صحبهٔ آن مسکن التهاب و ورم حار چشم اعضاء الصدر
آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و یا با ادویهٔ
مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتر از تر و تازه آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطیء الهضم
و ردی از برای معده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی
و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسیده نیم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن
خائیدهٔ آن بدانه جهت قرحهٔ امعا و بدانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفض
گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است الاورام و البثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق
کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خیسانده سنگ شو نموده
بدل متورم که سرفه نباشد و الا با آب و یا با عرق نیلوفر و یا بید و یا کاسنی و امثال اینها با خبه و بدل متور آشامیدن آن با آب
عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب
و دبیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن سپستان مضر معده بارد رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن
شکر و مویز طایفی و گلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویهٔ باهیه و چون برگ آنرا با آب طبخ دهند و صاف
کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و در برگ خشک نرم کوبیده
پختهٔ آن جهت رفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در مقعد و یا ذکر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولا عسل
بر آن عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و بتنهائی و یا با مرهم وزن آن سفید آب ممزوج
کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بعد از آشامیدن نشارهٔ چوب آن جهت دفع صحیح
و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود وضع آن بتنهائی و یا
با ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برگ تازهٔ آن باعث خلل ارث و بعضی زبان
و عدم ادراک طعم ادویهٔ بشع کریهة الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویهٔ بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ
الرئیس در ادویهٔ مفردهٔ قانون نوشته که جالینوس گفته بدم من درین نفعی نه در حفظ صحت موجود و نه در استرداد
صحت مفقود و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد
و کسیکه آنرا صاف کنند و عامل آن دانسته ظنی است که توجه نمی باشد و آنرا غذا نیست بسیار قلیلی است و نوشته
که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین
کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی و الکمثری تجلی القلب

* عنب * بکسر عین وفتح نون و باء موحده لغت عربی است بفارسی انگور و بترکی اوزم و بهندی داک نامند * ماهیت
آن ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم میرسد و صیفی و شتوی میباشد و صیفی آنرا انواع و اصناف
بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانهٔ آنست که پوست آن رقیق و تخم آن کوچک و دانهای
آن در حلقه ارمتساوی باشند و در هم ملصق در خوشه نباشند و خوشهٔ آن باریک نباشد و الطف همه عسکری و صاحبی
وریش بابا و کشمشی که رازقی نامند پس انواع دیگر و کشمشی بسیار شیرین و لطیف است * طبیعت آن باقوای مختلفه
است و انواع کثیره و مطلق رسیدهٔ آن در آخر اول گرم و تر و بعضی بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم و تر دانسته اند * افعال
و خواص آن جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذا و بهترین میوها است در غذائیت و تولید خون صالح و معدل
امزجهٔ غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و رئه و مسمن بدن و زیاده کنندهٔ پیه گرده
که آب آنرا خورده پوست آنرا بیندازند مضر معدهٔ رطبهٔ رخیه و مولد ریاح در ان مصلح آن زیره و رازیانه و مضر سدهٔ جگر
و طحال و قولنج ریحی و گرده و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد
بالای انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تبهای عفن و باید که بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه
یک دو روز مانده باشد بخورند و مابین دو طعام که طعم اول انهضام یافته باشد و انگور تازه نفاخ و ملین و انگوری که قشر
آن پژمرده کثیر الغذا تر از انجیر و نفع آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کنندهٔ خون جید و منضج و ملین و جهت ناقهین
و صاحبان حمی مزمنه و بارده نافع و آب انگور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و رئه و باید که آب آنرا
بمکند و پوست آنرا بیندازند و نخورند و مویز خصوصا طایفی آن اوفق بحال معده و کبد و گرده و مثانه و انگوری که دو روز
مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده و امعا و گرده و مثانه بهتر و روغن انگور که مکرر آب و ثفل آنرا
با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل و ملین جلد است و دانهٔ آن در دوم
سرد و خشک و مولد ریاح و حابس بطن و ممسک بول و منی خصوص دانهٔ انگوری که از خم عرکه بر آورند و بریان کردهٔ آن
قبض آن زیاده و مضر مثانه و گرده و پوست آن سرد و خشک در اول و بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و ذرور محرق آن
جهت جلای جلد و تجفیف رطوبات چشم و اکثر قروح و زخم عضو که باشد مفید و انگور نارس و غوره و عفص سرد و با قوت
قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه ان یاکل العنب فانه یذهب الغم و در
حدیث دیگر وارد است که حبب الی من الفاکهة العنب و البطیخ و در طور خوردن انگور وارد است که کل العنب حبة
حبة فانها اهنأ ما و شتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده و شیرین نمیگردد و دو صنف میباشد سفید و سرخ و سرخ
آنرا دیغلاد جیلی نامند و این با شیرینی کمی و با عفوصت و بسیار غلیظ و بطی النزول از معده و نفاخ و احیانا بسبب
یبوستیکه دارد مقوی معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از ان و خاکستر چوب آن مفتت حصاة و محلل اورام
باردهٔ بیضه و خوزه و شقیقه و بواسیر شربا و ضمادا و جوارش حصرم و خل زد بس و دهن عقید آن و رماد الکرم و شراب
حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و مبه و میبختج در قرابادین کبیر ذکر یافت *

عنب الثعلب

* عنب الثعلب * بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و باء موحده و آنرا قنا و زبرق و ثلثان و تولیدون و بفارسی
روباه تربک و روباه تورک نیز یعنی انگور روباه و شکرا انگور روباه نیز و بترکی قوش اوزمی و باصفهانی تاج ریزی و بهندی مکوه

و مکوی و کاک ماچی نیز و بلاطینی سلانم و ببربری مرابله و بکستیلان ازمورنا نامند * ماهیت آن ثمر درختی است و انواع
میباشد از بستانی و بری و جبلی و هریک نر و ماده میدارد و نر بستانی آنرا کاکنج و اهل مغرب حب اللهو و مادهٔ آنرا عنب
الثعلب و اهل مغرب فناد و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز دو قسم میباشد جبلی و سهلی و جبلی نر آنرا اهل مغرب
کاکنج عالیه نامند و در نخانها میکارند و این کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانی است و نافع تر از ان و گویند نر قسم جبلی
را کاکنج منوم و مادهٔ بری را عنب الثعلب مجنن نامند و کیفیت این بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی مابین
شجر و گیاه و نابت در زرع و پرشاخ و برگ آن بزرگتر و عریضتر از برگ ریحان و مائل بسیاهی و ثمر آن زرد مائل بسرخی
و شیرینی و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریزه بقدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد و گویند سیاه آن خالی از
سمیتی نیست و غیر مستعمل از داخل و بهترین آن مستعمل زرد مائل بسرخی بالیدهٔ تازهٔ فاسد نشدهٔ آنست و مستعمل ثمر
و برگ و عصارهٔ آن و یا عرق آن و یا مطبوخ یعنی ملاقهٔ آن و یا طلا و ضماد آن از خارج و عصارهٔ آن نیز و نبات کاکنج بستانی
از نبات عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و ثمر آن بقدر ریقهٔ کوچکی و انگوری خورد املس و در غلافی و در خامی
سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب منوم
نامند تنتشی عظیم و برگ آن شبیه ببرگ سیب و به و مزغب غبارآلود و در رماق آن چسپندگی است و گل آن سرخ برنگ
خون و ثمر آن در غلافی زرد و اصل قشر آن سرخ و در زمینهای نمناک مثل لاخ میروید و قسم دوم این که مجنن گویند
نباتی است برگهای آن مانند جرجیر و بزرگتر از ان شبیه ببرگ حرشف و بیخار و ثمر آن در خوشه و در هر خوشه ده
دوازده دانه و دانهای آن سیاه مدور و خوشانند دانهٔ دبق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بدرازی یکذرع منبت آن اماکن
جبلیه و نزدیک درخت چنار و مواضعی که بادهای گرم آنرا محرق سازد * طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک
و با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مخدر آن بارد یابس در سوم و مخدر و منوم آن شبیه با فیون
و ضعیفتر از ان * افعال و خواص بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره
امراض الراس والصداع ضماد برگ نرم سودهٔ آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور نطول بدان و بخور آن
جهت نزلات و آشامیدن یکمثقال ریشهٔ بیخ آن با شراب منوم الاذن ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب
برگ آن نیمگرم چند مرتبه جهت امراض گوش و بینی العین عصارهٔ برگ همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت
بصر و مالیدن شیافات نافعهٔ چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص و بدل سفیدهٔ بیضهٔ مرغ انسب
و قطور عصارهٔ نبات آن بتمامه جهت زخمی و آسیبی که بچشم رسد موثر الفم غرغره با آب برگ آن جهت اورام حلق
و درد دندان امراض آلات الغذاء و النفض ضماد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سائر اعضا و اورام حاره
و آشامیدن چهار وقیهٔ آب آن با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم
مقعده و استسقای حار و بدستور دو وقیهٔ آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنهٔ آن جهت جنون و شری و تنقیهٔ
امعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجهٔ آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام
بسبب برودت آن و آشامیدن تخم مخدر آن مدر بول و مفتت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام والحکة
والجرب والقروح وحرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیهٔ حاره و ضماد آن جهت منع اورام حارهٔ

ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصاً با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج
و دهن ورد جهت حمره و نمله و بدستور با جنطیانا گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباطا مقدار شربت آن
تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقئ است و عنب الثعلب مجنن
که ماهیت آن ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک و از سموم است * افعال و خواص آن یک مثقال آن بغایت
مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف صحیح و مغاثی
دردمان بهم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر از استعمال آن بهیچ وجه جائز نداشته اند و بعضی در اصلاح مواد حارهٔ فاسدهٔ
غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن با آن و با انیسون و شیر و مضغ
رازیانج و آشامیدن شیرهٔ آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و صحنهٔ مرغ نیز *

عنب الذئب

* عنب الذئب * بضم دال مهمله و باء موحدهٔ مشدده بترکی مردار اغاجی و با رشین نیز گویند و درخت آنرا عایش نامند
* ماهیت آن درختی است کوهی نر و ماده میباشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بر زمین و چتری و بخار
و برگ آن مانند برگ انار و مائل به پهنی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر کناری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار
پنج عدد دانهٔ کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد مائل بسبزی شبیه بگل حنا و باریکتر
از آن و بقدر ادنی نوشته اوعیا از زعرور جبلی است و بیخ آن مائل بسرخی * طبیعت آن سرد و خشک در اول * افعال
و خواص آن ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام
و بیطاران پوست آنرا برا ورام دواب ضماد مینمایند تا چرک آورده به شود و مادهٔ آنرا برگ بزرگتر از نر و شبیه ببرگ شمشاد
و از آن کوچکتر و غیر چتری و بیخ آن عود بری است و ما از اجزای آن بالعین در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود و آنرا
برکک نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن *

عنب الحیه

* عنب الحیه * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیهٔ مشدده و ما شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است

عنبر

* عنبر * بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله * در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از
نحل است که در جزائر که در میان دریا واقع است بر جبال و اشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع میکند و در
موسم بهار که گلها و شکوفها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن مرده و خانهای آنها جدا گشته با سیلاب در دریا میرود
و عسل آن بمرور ایام شسته زائل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج پی در پی درهم نشسته پرده پرده
و مدور و غیر آن میگردد و بساحل دریا میآید و مردم آنرا برمیدارند و استعمال و بیع و شری مینمایند و مدور آنرا شمامه مینامند
و بقیمت اعلی میفروشند و مؤید این است که از جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازهٔ آن که بدست آمده
با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل بحرین و مالدیب و حضرموت و لواح آنها موج میآورد و
مردم آنجا آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متولین آن بلاد ان بقیمت بسیار گران میخرند و برغبت تمام میخورند
و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست
میدارند و چون آنرا دیدند بزودی می بلعند و در شکم آنها انهضام نایافته آنها را میکشد و با شکم آنها منتفخ شده بر روی آب
می افتند و کسانیکه واقف این امرند آنها را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته برمیآورند و این سیاه رنگ و اندک بلسوکت (?)

زهومت میباشد و این را عنبر بلعی مینامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد
الملوک سید علوی خان خال والد ماجد محرر فقیر قدس الله سره ما قلمی نموده اند که نقیر شامهٔ دید که در آن مثل نحل جانور
ملتصق بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بوده بودند و محرر کتاب نیز قطعهٔ عنبری دید که در آن نیز سر و گردن
جانوری ملتصق جلد سرخ جوزی رنگ شبیه بمنقار نیز چیزی در آن نمایان بود و آن مغفور نیز نوشته اند ولیکن قول بر آنکه
آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزائر میان دریا مانند قفر و مومیائی و قیر بر می آید و بسبب جرم تلاطم
امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد میگردد و نیز مدور و بشکل شمامه و باشکال دیگر گشته
بساحل می افتد نزد احقر اقوی است و گفته اند از این هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل
و این صفائحی سیاه میباشد و احیاناً از بس صفایح آن رمل و خاک و چرک بر می آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون
تصفیه استعمال این جائز نیست و طریق تصفیهٔ آن مانند تصفیهٔ موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر آنکه عنبر روث
یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائی است که موج آنرا بساحل می اندازد و همچنین قول بر آنکه آن طل یعنی شبنمی است
که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا برآنست بعید مینماید و الله اعلم بحقائق ما خلق و
لما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب و از این آنچه مدور و بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای
آن مائل بسفیدی است و بر آن نقطهای بسیار ریزه سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین
همه آنست که تازه با دسمیت و خوشبو باشد و ما ثر انواع دیگر بمراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بازرقی است پس مائل
بسبزی پس مائل بسیاهی و زبونتر از همه سیاه و کم بوی بسیار کهنه آنست پس بلعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع
گردانند باید در گلاب در دیگ رقیق مضاعف بگذارند و در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچهٔ کرباس
نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشارده همه تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو
برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاهدارند و این بعد از مدتی تمیز بهار میکنند و مصنوع و مجعول نیز میسازند
از کهربا و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که میخواهند صفائحی و یا شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده
بر آن میچسپانند و مهر و شند (?) و یا عنبر خالص را گداخته بالای آن مهر بزنند و کهنه کرده میفروشند و فرق میان اصلی و جعلی
آنست که قدری آنرا بخایند اگر ملتصق گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسپنده باشد خالص و دیگر آنکه در
آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه شیئی را گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش
از آن بر آید خالص است و الا فلا و اصل آنست که امتیاز شمامهٔ اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آنرا
دریابند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و منافع و خواص آن
حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرد و ذهن و مقوی حواس خمسهٔ ظاهریه و باطنیه و محرک شهوتین
باه و طعام و اعاده کنندهٔ قوتهای از شرب ادویهٔ مسهله و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مفتح سدد و باد زهر سموم
و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب و بالطبع دافع امراض بارده عموماً و بالتخصیص امراض باردهٔ دماغیه و قلبیه
و خوشبو کنندهٔ دهان بالخاصیت دافع امراض حارهٔ قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق
امراض الراس والصدر و القلب و المعدة و الکبد و الطحال و الکلیة و المثانة جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع

بارد وشقیقه وجنون ونزلات مزمنه وا وجاع گوش وتحلیل ریاح آن وامراض بینی وعینه وسرفهٔ کهنه وربو وقرحهٔ شش وضعف قلب وخفقان وغشي وضعف معده وکبد واستسقا ویرقان واوجاع معده وطحال وگرده وریاح مجتمع درمعده وامعا واوجاع مفاصل اعصاب شربا ومعوطا وتدهینا وبخورا واعضاء التناسل مد اومت آشامیدن آن با ماء العسل جهت اعادهٔ باه مایوسین وطلای آن با غالیه وادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل وتحریک باه وبرا حلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بعد افراط وآشامیدن یک دانگ آن هر روز تا سه روز جهت دردِ فم معدهٔ جدید وقدیم مجرب الوبا والسموم آشامیدن آن جهت رفع وبا وسموم وبخور آن مصلح هوای وبائي وگریزانیدن هوام وبوئیدن آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر المضار باعث غلیان خون ورقت آن وتولید شری در محرورین مصلح آن کافور ومیوهای سرد وترومعوط آن با دهان حاره جهت دفع امراض باردهٔ دماغیه وتفتیح سدد آن وحمول آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد وضعف معده وگویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربي ونزد بعضی مضعف روح کبدی است مصلح آن ادویهٔ بارده مانند طباشیر وکشنیز وامثال اینها واکثار اکل وشم آن برانگیزانندهٔ ماشری وحمره است ومصلح آن بوئیدن کافور وخیار مقدار شربت آن یک دانگ وگفته اند که اگر یکمثقال آنرا باده وچندان مربنفشه ونیم مثقال صمغ عربي سه دفع در بکر وزخورده شود تفریح بحد اسکار آورد وباین قول مغرور نباید شد که چندان اصلي ندارد بدل آن بوزن آن مشک وزعفران وگویند بوزن آن مرومشک وزعفران است ودستور حل وتصفیه واشو روساختن تمیمیع وجوارش وحب وخمیره وشراب وشمع وعرق وسعوط وفتیله وقرص وقهوه ومعجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد ٭

عنقود

٭ عنقود ٭ بضم عین وسکون نون وضم قاف وسکون واو ودال مهمله اسم جنس خوشه است وجمع آن عناقید آمده ٭ ماهیت آن اسم خوشه نباتی مخصوص است بر شاخ بقدر سه شبر وبرگ آن مانند برگ سداب وریزه وبي شکوفه وخوشهٔ آن مملو از رطوبت وتخم ورائحهٔ آن شبیه بسداب ٭ طبیعت آن سرد وخشک ٭ افعال وخواص آن مقوی اعضا ومانع ریختن مواد باعضا است وضماد آن رافع اورام حاره والتهاب آن ومسکن حدت خون وصفرا مقدار شربت آن تا سه درم

عنکبوت

٭ عنکبوت ٭ بفتح عین وسکون نون وفتح کاف وضم باء موحده وسکون واو وتاء مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسي کارتنه وبترکي اورمچک وبهندی مکری نامند ٭ ماهیت آن حیوانی است کوچک تنه وپاهای آن بسیار باریک بلند وانواع میباشد وهریک بنامی خاص مانند شبث وسبع الذباب ورتیلا وغیرها واز مطلق آن مراد نوعی است که درگوشهای خانه وجاهای خالي از لعاب دهن خود تارها تنید وخانها ساخته میباشد ٭ طبیعت همه انواع آن سرد وخشک وبعضی مانند شبث وسبع الذباب ومانند آنرا گرم دانسته اند ٭ افعال وخواص آن الادهان قطور عنکبوت غلیظ نسج سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم والاورام والقروح والبثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از انها جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسپیدن بر انها والتیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند ویا با زفت بر پارچهٔ کتاني مالیده بر جبهه ویا صدغین بچسپانند جهت رفع حمی غب موثر ونیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر ویا بر بازو ویا برگردن صاحب تپ غب بندند زائل گردد وپردهٔ صفیقي که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد وچون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها بر می آیند آنرا چون بر بازوی صاحب تپ ربع بندند زائل گردد وچون بر نزف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و

بر جراحات تازه حکم لخلخه وخشک بند دارد وچون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند وخارش نماید ومجروح گرداند المضار از نوع قوی آن اعراض ردیه وبرد اطراف وقشعریره وانتشار قضیب وامتداد آن وانتفاخ بطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن سداب خشک وسعد وشونیز با شراب صرف قوی وتعریق در حمام ومالیدن انفحهٔ خام خشک کرده است که بهندی اسچور نامند که آنرا با آب نرم نموده بمالند ونوع عنکبوت سیاهی که معروف بعقرب است وپاهای آن کوتاه وبر زمین میکشد وچون خلالي نزد او برند بدست خود میگیرد از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد وسائر عوارض دیگر وسم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است بعد فعات وحل طبیعت بمطبوخ فواکه والزام ماء الشعیر ومزورات وباید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا بآلت حدید ببرند وتدبیر قروح ردیه را بعمل آورند واما عنکبوت معروف بجهد که برعکس میجهد وآنرا میگیرد چنانچه جهد بر صیدی میجهد ومیگیرد آنرا وآن عنکبوت دست وپا کوتاه کوچک سفید منقط بسیاهي است وآن ملیم تر از سائر انواع است از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج آن عرق فرمودن وعرق را پاک کردن ساعت بساعت ومالیدن حضض محلول در سرکه که دران بیخ کرفس جوشانیده باشند واما عنکبوت معروف بشبث وآن عنکبوتي است که پاهای بسیار بلند دارد واز لسع آن وجع معده وقئ وعسر البول وبراز عارض میگردد ومهلک است علاج آن علاج رتیلا است ٭

عنم

٭ عنم ٭ بفتح عین ونون ومیم بلغت دیلم وتنکابن دارواش وبهندی سکرداری نامند وگویند جلنا راست که بفارسي گلنار گویند ٭ ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته از شاخهای درختان میروید وغیر نیتو مدا هست برگ آن سبز با طراوت وانبوه وکوچکتر از برگ بادام وگل آن سرخ خوش منظر وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بهلیون واین صنف وبرگ آن جهت جراحات مفید وصنفی برگ آن مثل برگ نیم وصنفي برگ آن مانند برگ انبه وصنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ خیار ومر چهار صنف در خواص قریب بهم اند ٭ طبیعت آن سرد وخشک ٭ افعال وخواص آن الفم خائیدن برگ آن مقوی دندان ولثه اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی معده وحابس اسهال وسیلانات ونزف الدم وحیض ربدستور ضماد وحمول آن الجروح ضماد وذرور آن جهت جراحات تازه نافع است ٭

٭ فصل العین مع الواو ٭

عود

٭ عود ٭ بضم عین وسکون واو ودال مهمله اسم جنس چوب وشاخ اشجار است که بهندی لکری ودال نامند از مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندی است که بهندی اکر نامند ٭ ماهیت آن چوب درختی است که از کوهستان جینتا قریب بسلهت که از توابع صوبهٔ بنگاله ودر سمت شمال وشرق آن واقع است ودیگر اجزای مملکت دکهن که مرد واز بلاد عرض شمالی خط استوا اند ودیگر جزایر چینیان ازجزائر شهرناو که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبي خط استوا بعرض سی وچند درجه است بهم میرسد ودرخت آن بسیار عظیم وساق وشاخهای آن اکثر کج واج غیر مستوی واندک رخو که از آن عصا وچوبدستی ویا ظروف ویا پیاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج واجي ورخاوت ونیز جا بجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده وکهنه نباشد وبعد بریدن نامدتی نمانند که اجزای خام آن بسر ورایام بپوسد وبریزد خوشبو نمیباشد وبرای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس برآورده آنچه از ان بادهنیت ومنکین سیاه غرقي است که در آب فرو میرود در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند وآنرا غرقي مینامند وآنچه دران اندک خامي باقي است بالات

آهنی بر آورد؛ عرقی مستعملی میکویند وآنچه نیم عرقی است آنرا نیم عرقی وسلداطی وآنچه مطلق بته آب نمیر ود سمله خوانند
واین کثیرالوجود تر از انواع دیکر و عرقی آن سیاه میباشد وغیر آن اغبر بعضی تیره وبعضی کمرنك بمراتب خوبی وبدی
وکفته اند انواع میباشد هندی وصندل وری وقماری و مندلی و هندی آن سیاه وصندل و ری آنرا دهنیت غالب بر هندی
وقماری آن کمرنك ومندلی آن بسیار خوشبو است ولیز بوی وجبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه وبوی با خطوط سفید
وبعضی بالعکس کفته اند وبخور ثیاب بهندی آن باعث منع تولد شپش است در انها وکفته اند صندل وری منسوب باسم بلد بهت
که از انجامیآ ورند وهمچنین قماری ومختار در طب در ادویه بیشتر هندی بنکالی سلهتی عرقی آنست که تلخ خوشبوی با دهنیت
واندك قبض باشد زیرا که عود اماکن دیکر خوبی وخشبوئی وچربی نوع اعلای سلهتی یعنی عرقی آن نیست وآنکه در
اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا خیسانیده ونیم کوفته از ان
عرق میکیرند واز ان عرق بعد سرد شدن عطر میکیرند وبعضی نامقیدان آن اثفال را خشک نموده بجای آن میفروشند
تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است وبعضی قدری مغز بادام داخل آن اثفال کرده در رشتها کرده از ان بطریق
تنکیس روغن میکیرند وآنرا بهندی چوؤا کرمینامند واین چندان خوشبو نیست مانند چوؤا خالص که از براده عود
عرق ناکوفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند وبعضی آنرا با براده صندل ویا براده چوب تکریا زعرق میکشند وبعد
سرد شدن عطر آنرا میکیرند واین عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست وآنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته
که از بند رچینه خیزد که از انجا تا وی ده روزه راه بود وآن بغایت عزیز الوجود است وبهم منك زرد و شند وکوئی
هیچ بوئی ندارد وچون بدست بکیرند کرم شود وعرق کند بغایت خشبو بود وبوی آن یکسان بود در اصل است وقریب بانچه
نوشته محرر نیز شنیده وشاید بند رچیان مذکور باشد که چینه نوشته وبعد آنکه چوبی دیکر در هیأت وصلابت ودهنیت بسیار
شبیه بعود غرقی مکرد زاید دهند وبنکاله بهم میرسد ولیکن همه کس در نمییابند اکثر این را بدل آن میفروشند واین
را نکرمینامند ● **طبیعت** آن در آخر دوم کرم ودر سوم خشک ودر دوم نیز کرم وخشک کفته اند ● **افعال وخواص
ومنافع** آن ملطف ومفتح سدد ومفرح ومقوی اعصاب وحواس وقوای دماغی وقلب وکبد ومعده واحشا وکرد ووپراکنده
کنندۀ ریاح ومحلل آنها وهاضم وزائل کنندۀ بدبوئی دهان ورطوبات عفنه وبلت معده ورحم وضعف معده وامعا وکرده
ومثانه ورحم وحافظ صحت حوامل وجنین ودافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس واعضای
دماغی واعصاب وبد متور بخور آن مقوی ومحلل فضول رطبۀ دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان ولثه ونیکو کنندۀ
نکهت ومضون محرق آن جالی دندان ومستحکم کنندۀ آن اعضاء الصدر والقلب والغذاء آشامیدن آن جهت سرفه وربو
وضیق النفس وتفریح وتقویت قلب ورفع غشی وخفقان بارد وضعف معده وکبد وغثیان واسهال وذوسنطاریای سوداوی
واستسقا ومهرا خصوصا که یک درم وتا یک درم ونیم آنرا بخورند وهمچنین بخور آن مقوی قلب است ونکاهداشتن آن در
دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید وچون قدری عود را در آتش اندازند وظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی
جست نامند بران معکوس بدارند که دود آن دران مجتمع کردد وقدری شیر مرضعۀ طفلیکه قی نماید وبهیچ نوع تسکین
نیابد دران بدوشند وحرکت دهند که بآن ممزوج کردد وبآن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند کردد وطفل صحت
یابد اعضاء النفض مقوی آلات بول وباه ومسکن بول ومنی وودی ومذی حادث از برودت ورطوبت وضعف مثانه واوعیۀ

منی ورطوبات سائله از رحم باز دارد وآنرا خشك وکرم سازد السم مطبوخ آن با شراب ریحانی باد زهر سموم بارده
وبخور نمودن ثیاب بهندی آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرور وبین شربا بخورا مصلح آن کافور وسکنجبین وکویند مضر
مغل مصلح آن کلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی وقرنفل وزعفران وزراوند مدحرج ودو دانك وزن
آن ورد را وجاع نقرس قنطوریون دقیق است ودستور احراق وبخور وجوارشات وعود مطرا که تطریه نامند وچوؤا
وخمیره واشربه وشمامه وعطر وفتیله وقرص ومعجون آن در قرابادین کبیر ذکریافت

عود البلسان

● **عود البلسان** ● بفتح باء موحده ولام وسین مهمله والف ونون ● **ماهیت** آن شاخهای درخت بلسان است
بهترین آن کندم رنك خشبوی آنست ● **طبیعت** آن کرم وخشك در دوم ● **افعال وخواص** آن مفتح سدد ومقوی
قوی وبا تریاقیت امراض الراس جهت دوار وصرع وتنقیۀ رطوبات دماغی وتاریکی چشم امراض الصدر والغذاء والنفض
والسموم جهت ربو وضیق النفس وسردی معده وجکر وباد زهر سموم وکزیدکی افعی را مفید الرحم بخور آن جهت تجفیف
رطوبات رحم وعقم را زائل سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر معا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن ودر بلسان نیز ذکریافت

عود الحية

● **عود الحیه** ● بفتح حاء مهمله وباء مثناة تحتانیۀ مشدده وها ● **ماهیت** آن غیر از قزوینی دیکری ذکر نکرده وآن نباتی
است که در ریلا دبربر وسودان بهم میرسد شبیه بسوسن وبیخ آن نیز مانند بیخ آن وبا صلابت وخشونت وتلخی وتندی
رائحه مانند عاقرقرحا ● **طبیعت** آن در سوم کرم وخشك ● **افعال وخواص** آن ● مفرح ومقوی حواس ومحلل ریاح غلیظه
السموم آشامیدن نیم درم آن جهت دفع سمیت هر سم کرم وسرد نافع خواه قبل از ان وخواه بعد از ان ونکاهداشتن آن در
دست نیز مانع کزیدن مار وهوام است باد ارنده آن وبعضی را کمان آنست که چون در دست نکاهدارند وچشم افعی
بر ان افتد بحبس وحرکت کرده وچون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع ندهین مطبوخ آن در روغن
زیتون جهت رفع عرق النسا واوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

عود العطاس

● **عود العطاس** ● بضم عین وفتح طا والف وسین مهمله ● **ماهیت** آن نزد بعضی کندش است ونزد بعضی بیخی است
بقدر انکشتی وسر آن مطر وطرف دیکر آن باریک منحنی وظاهر آن تیره رنک وباطن آن سفید وشاخهای نبات آن
باریك وانبوه شبیه بکیاه برنجاسف وبرک آن شبیه ببرک زیتون وقبۀ آن کوچك وشبیه بیابونه وتند بوی ومعطس ● **طبیعت**
تازۀ آن در آخر دوم کرم وخشک وخشك آن در آخر سوم خشك ● **افعال وخواص** آن معطس قوی وجالی ومحلل
الاثار ضماد آن رافع نمش وکلف وبرص وخون مرده تحت جلد است وبیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند

عود القرح

● **عود القرح** ● بضم قاف وسکون را وحاء مهمله ● **ماهیت** آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته
وبعضی کفته بیخی است با حلاوت ونبات آن شبیه براز یانه وبقدر قامتی وشاخهای آن مانند ریباس وعریض ودرشام
کثیر الوجود ● **طبیعت** آن کرم وخشك در سوم ● **افعال وخواص** آن در جمیع افعال مانند وج است وبعضی مانند
عاقرقرحا دانسته اند

عود الیسر

● **عود الیسر** ● بضم یاء مثناة تحتانیه وسکون سین وراء مهمله ● **ماهیت** آن جمعی بر انند که چوب انا غورس است
بجهت خاصیت آن در یسر واسانی ولادت وبعضی بجهت قضای حوائج ویسر آن چون چوب محلب وچوب خطمی وقومی
عنقی ازاراک دانسته اند

* عود الصليب * بفتح صاد مهمله وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وباء موحده نزد جمعی فاوانیا است وبعضی غیر آن دانسته اند ورد رفاوانیا ذکر آن وتفرقه میان هردو خواهد آمد انشاء الله تعالی

* عوسج * بفتح عین وسکون واو وفتح سین مهمله وجیم * ماهیت آن * درختی است قریب بدرخت انار وپرخار وبرگ آن تند مائل بدرازی وبارطوبت چسپنده وثمر آن بقدر نخود ی ومائل بطول وسرخ ودر درخت بسیار میماند وامیریزد ومنبت آن شوره زارها وقسمی از عوسج رابرگ سیاه مائل بسرخی وعریضتر از اول وخار آن بیشتر وشاخهای آن دراز تا چهار ذرع وثمر آن عریض باریک وگویا درغلافی است وقسمی دیگر سفید وشیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمر مانند توت است که مردم آنرا میخورند ودربلاد بارده بسیار ومستعمل برگهای تازک سبز آنست * طبیعت * مجموع آن در اول سرد ودرآخر دوم خشک * افعال وخواص آن * العین قطور آب برگ کوبیده آن درچشم تا هفت روز یکمرتبه جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب وچون ثمر آنرا بکوبند وآب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند وعند الحاجت مقداری کی انک آنرا با سفیده تخم مرغ ویا شیرزنان سوده درچشم بچکانند جهت جمیع اوجاع ورفع بیاض آن نافع وضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد وپرورده نمودن توتیا بآب آن جهت رمد بسیار مفید وچون برگ آنرا درآب بجوشانند تا قوت آن درآب آید پس مالیده صاف نمایند وباز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم موثر الفم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان النملة والحمرة ضماد برگ تازه آن جهت نمله وحمره که حرارت آن درکمال شدت نباشد الحکة والجرب والجذام والامراض السوداویة آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی وتسکین التهاب صفرا نافع وشریف گفته که اطبای یونان وفارس وهند باین معالجه جذام را درابتدا مینمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هرروز بقدر یک اوقیه بایکرطل آب میجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکند ودفع موداء سوخته مینماید وجهت جذام مجرب دانسته اند وشرط است که درروز قبل ازان اسفیدباج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند ودر روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند وتا چند روز بدان مداومت نمایند وباید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است بحمام روند وبعد آدی وغیره نوشته اند که درشراب ریحانی بدستور طبخ دهند وبیاشامند ودراثنای آن بحمام روند وانطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه وجرب وحکه ورفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته وچون بیخ آنرا ریزه کرده بابرگ مورد بسوزانند جهت قروح وامراض مقعد ومنع زیادتی قروح خبیثه وریاحین دموی سریع الاثر وثمر آن درجمیع افعال مانند برگ آن وقاطع نزف الدم واسهال مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن درورمهای گرم بوزن آن اشنه وبوزن آن نوفل مضر بصیرز ومورث تولنج مصلح آن کثیرا وبالخاصیت تعلیق شاخ آن برسقف خانه ودروازه مبطل سحروباخود داشتن آن مورث جاه دانسته اند وبخور برگ وبا عصاره آن نمزکریز انند هوام است *

* فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه *

* عینون * بکسر عین وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون * ماهیت آن * غافقی گفته این اسم را نزد ما بربر ونوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا وکحلاان وحلیس نامند وآن نباتی است بسیار تلخ وازساق آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئیده وبرگ آن کوچک مانند برگ مورد وبامتانت ورنگ شاخها ی آن ما بین سیاهی وسرخی ودرهرشاخی گلی سرمی رنگ مستدیر مانند درهمی ومائل بسیاهی ومنابت آن کوهستانها واطبای اندلس آنرا

منابلدی نامند ونوع دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش واز آن بلندتر وشاخهای آن طولانی بقدر ذرعی وباریک سفید ایستاده از یک ساق روئیده نزدیک بیخ آن وبراطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ ومنبت آن نیز کوهستانها وباقوت قابضه واین بهتر از نوع اول است واعلم ازان درفعل * طبیعت آن * گرم وخشک در اول ودوم * افعال وخواص آن * اهل اندلس آنرا بجای سنا مکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا وخلط بارد یعنی بلغم وسودا چون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند وصاف کرده بیاشامند وجهت اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا وورک ومغثی است مصلح آن عناب وانیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم *

* عیوان * بکسر عین وسکون یا وفتح واو والف ونون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء الراس جهت امراض بارده دماغ ومنع زکام بارد العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است *

* عین الدیک * بفتح عین وسکون یا ونون والف ولام وکسر دال مهمله وسکون یا وکاف بفارسی چشم خروس نامند وگویند بهندی کهنکچی نامند * ماهیت آن * تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور پهن وگویند درخوشه مانند بطم میباشد ودرخت آن آنچه بتحقیق پیوسته درخت بقم وآن ثمر آنست ودرجبال هند ودکهن بهم میرسد وکسانیکه گفته اند که کهنکچی شاید شبه باشد زیرا که میانت کهنکچی دید چنان است بلکه کهنکچی دانهای آن گرد کردی بقدر دانه نخود کوچکی واندهٔ آلوبالو بود ونوع میباشد سرخ وسفید ودرحرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد وبالجمله طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبار طوبات فضلیه * افعال وخواص آن * مفرح ومقوی اعضا وحافظ قوتها ومانع پیری وجهت ازدیاد منی وتقویت باه بسیار موثر دانسته اند بحد افراط وجزو اعظم معجون ملوکی وحافظ الصحة است مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال مضر محرورین ومصدع مصلح آن کشنیز وباید که با شیر تازه دوشیده وبا ترنجبین خیسانیده وبا مسکه استعمال نموده شود

* عیون * جمع عین است وآن عضوی از اعضای معروفهٔ حیوانی است * طبیعت آن * گرم وتر ورطوبت آن زیاده از اعضای دیگر وحرارت آن مائل باعتدال است * افعال وخواص آن * بهترین همه چشم گوسفند است وچشم طیور تمامی ردی مائل بیبوست وزیاده کنندهٔ منی است زیادتی نیکو وسریعة الاستمراء در محرورین وردی ومضر مبرودین مصلح آن نمک وصعتر وخوردن مسلوق آنست

* عین البقر * اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد وپوست آن غلیظ وسیاه باشد ونزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است وذکر یافت وبطیء الهضم وثقیل بر معده است واقحوان را نیز نامند

* باب نوزدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها غین معجمه است * فصل الغین مع الالف *

* غار * بفتح غین والف وراء مهمله بیونانی وانیمور ومقلیموس ونزد اهل شام زند وبفارسی باهشتان وبفرنگی لاورس نامند * ماهیت آن * درختی است عظیم تا هزار سال میماند واهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند وشاخهٔ آنرا دردست میدارند وازخود دور نمیکنند وحکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر از برگ بید وبلند تر از آن وتلخ وخوشبو وبا انجیر آن را نگاه میدارند آنرا خوشبو میکرد اند ومانع کرم زدن آنست وجبلی وسهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر از برگ سهلی ومخصوص ببلاد شام است وازانجا بمصر میبرند وثمر آنرا بیونانی دافنی وبفارسی

دهشت تا مثل وآن بقدر فندقی کوچك وپوست آن نازک سیاه رنك ومغز آن دو پارچه وزرد رنك وچرب وخوشبو وچون کهنه کردد مائل بسرخی وتیرکی میکردد وسیاه آن فاسد * طبیعت آن کرم وخشك در دوم مغز ثمر آن کرم تر از برک وپوست آن وثمر آن خشک تر از سائر اجزای آن وروغن آن کرم تر از سائر اجزا وکرم تر از روغن کردکان * افعال و خواص آن محلل ومفرح ومقوی ومدر وتریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی ورياح محتبسه وصرع ووسواس وتقويت ذهن ورفع ومعوط آن جهت شقيقه ولقوه وتدهين بدهن آن جهت درد اعصاب ورفع اعيا واختلاط ذهن وتفتيح دهنهای عروق الاذن قطور سائیده حب آن در روغن کل ومورکه وبا خمر کهنه جهت اوجاع باردهٔ کوش ورفع دوی وطنین وثقل سامعه وباعث تقويت آن وبدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبيخ برک آن جهت درد دندان الصدر لعوق برک وحب آن با عسل وبا باطلا جهت امراض بارده وبا سکنجبین جهت امراض حاره وضعف نفس ونفس الانتصاب وسیلان فضول از ریه وقروح ریه وسرفهٔ کهنه وضیق النفس اعضاء الغذاء آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ومغص وقولنج وامراض جکر وسپرز وبا عسل جهت قرحهٔ امعا وآشامیدن دهن آن با شراب انکوری جهت وجع کبد وبدستور قشر آن وآشامیدن طبیخ برک آن مقی وآشامیدن دو مثقال حب آن خشك سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی ومقی ومدر بول وحیض وطبیخ برک آن جهت امراض مثانه ورحم شرب وبا عسل جهت امراض بارده وبا سکنجبین جهت حاره ونطول وجلوس در آن جهت امراض کرده ومثانه ورحم وآشامیدن یك درهم از قشر آن مفتت حصاة وکشندهٔ جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد وبدستور حب آن نیز مفتت حصاة وحمول آن مسقط جنین الحمی تمریخ بدهن آن جهت رفع قشعریرهٔ حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت کزیدکی مار وعقرب وسائر هوام وبدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور ونحل وغیر اینها الاورام ضماد آن با نان وبا سویق جو جهت تسکین ضربان اورام حاره المفاصل آشامیدن آن ودهن آن وتمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل واعصاب ودرد کمر وغیرها الزینة طلای آن با شراب جهت بهق وکلف ورفع آثار وجلد موثر المضار حب ودهن آن مرخی معده ومغثی ومحرک قی ومضر صداع ومصلح آن کثیرا ومقدار شربت از حب وبرک آن نیم مثقال وتا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب وماذج واکر یافت نشود بادام تلخ وسیسنبر نیز کفته اند الخواص طرد الهوام پاشیدن آب طبیخ برک آن در خانه کریزانند مکس وهوام است وبدستور افتراش برك آن صاحب فلاحه کوید چون برک آنرا با دست بچینند بقسمیکه بر زمین نیفتد وبر پس کوش خود کذارند مرد از شراب که بنوشد مست نکردد وچون در موضعی که طفل خوابد وبترسد در خواب بکذارند دیکر نترسد وبا خود داشتن آن مورث جاه وقضای حاجت وتکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر وتقويت همت واغتسال بدان در حمام باعث رفع تعسر وسحر وچون روز چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسیکه از ازدواج ومردی مانده باشد زائل کردد وقادر کردد ودستور اخذ روغن آن آنست که دانهٔ آنرا نیمکوفته در آب طبخ نمایند وبکذارند تا سرد شود آنچه بر روی آب ایستد بردارند ویا عصارهٔ برک وثمر آنرا در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف واکر میسر نباشد با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود وروغن بماند وامانموزدپس صاف نموده بکار برند *

* غاریقون * بفتح غین والف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون * ماهیت آن چیزیست

غاريقون

شبیه بقارچ پوسیده که در جوف بعض اشجار سال خوردهٔ کهنه پوسیده ومانند درخت انجیر وجمیز وامثال اینها ویا ریشهٔ آنها است که پوسیده کشته بسبب تعفین مانند ناد که از درخت بلوط بهم میرسد وبعضی ریشهای پوسیده وبعضی قطر دانسته اند وآن نر وماده میباشد وبالوان مختلف وطعم آن با حلاوت ظاهر وحرافت ومرارت وقبض نر آن اندک صلب تر از ماده ومستطیر وبا طبقات که کویا شیء واحد است بخلاف مادهٔ آن وقوت آن تا چهار سال باقی میماند وبهتر ومستعمل مادهٔ سفید سبك وزن املس با طبقات مستوی غیر مستطیر است که قطعهای آن بزرک ورخو باشد وبا اندک سودن از هم بپاشد وانچه بخلاف این اوصاف باشد زبون وزرد وسرخ آن قریب بسمیت وسیاه آن سمی وسمهٔ آن غیر مستعمل وهمچنین نر آن وشرط استعمال آن آنست که بر پرویزن موی بمالند تا لطیف آن بکذرد واجزای سمیهٔ آن بماند ونکوبند زیرا که اجزای سمیهٔ آن که بشکل ناخن چیده است بکوبیدن کوفته داخل میکردد * طبیعت آن خواه نر وخواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول کرم ودر دوم خشک با جوهر هوائی ومائی وارضی لطیف وبقول دیکران کرم وخشک در دوم وبعضی کرمی آنرا زیاده از خشکی آن تا سوم وبعضی مرکب القوی وبعضی سرد دانسته اند وبا قوت تابضه وصاحب ارشاد کرم در اول وخشك در دوم کفته * افعال وخواص آن مسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط بآنهم وملطف اخلاط غلیظه ومقطع مواد لزجهٔ غلیظه ومحلل نفخ ورياح غلیظه واورام صلبه وقولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس ومفتح سدد خصوص سدد کبد وکرده و معین ادویهٔ مسهله ورسانندهٔ آنها باقصای بدن وجاذب مواد از اقاصی واعماق بدن ومدر بول وحیض ورافع وهن عضل وسموم منهوشه ومشروبه وادویهٔ سمیه وبغایت مقوی عصب ودل ودماغ ومفرح بالعرض ومصلح فساد اخلاط نافع حمیات بلغمیه ونائبه وسمود العاقبت است اعضاء الراس جهت صداع بارد وبلغمی مزمن وکهنه وشقیقه ورفع بخارات خصوصا باهلیلهٔ کابلی ومصطکی وبا فاوانیا جهت صرع وبا ایارج جهت نزلات وغرغرهٔ آن با سکنجبین جهت تحلیل ورم حلق وعضلات آن وتقويت لثه ودندان واحتقان آن جهت ابتدای نزلات وربائیه اعضاء الصدر نیم درم آن با آب جهت نفث الدم ونزف الدم صدر ویکدرم آن با انیسون جهت ربو ونفس الانتصاب وبا رب السوس بوزن آن جهت درد سینه وسرفهٔ مزمن باردهٔ بلغمی وضیق النفس وعسر آن وباطلا جهت قرحهٔ ریه اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن یکدرم تا یك مثقال آن با ربوند جهت امراض جکر ومعده وترش شدن طعم در معده وبا سکنجبین جهت یرقان سددی وسپرز ومثل آن با اسارون با عسل سرشته جهت تفتیت سنك کرده ومثانه ودرد احشا وکمر وکرده وبا فنطنین معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی وزقی وبا انیسون جهت اوجاع باطنیه وبا رازیانه نیز جهت درد احشا وسنک کرده ومثانه وبا عسل جهت قولنج و انواع ریاح وحقنهٔ آن نیز جهت قولنج وورم وقروح امعا ومضغ آن بتنهائی وبلعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده وجشای حامض وایستادن طعام بر سر معده ویکدرم آن با ماء القراطن اکر تپ باشد جهت اسهال بلغم وسودا وصفرا با هم مخلوط واذابهٔ خلط غلیظ وجذب از اقاصی بدن وادرار بول وحیض ورفع مغص واختناق رحم وتحلیل ریاح آن واکر تپ نباشد با نوشالی وبا صبر نیز جهت اختناق رحم وقرحهٔ آن وبا قلیلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی وریحی الا ایلاوس وبا ربوند جهت تفتیت سنک کرده الاورام والالات المفاصل والحمیات آشامیدن آن بادویهٔ مناسبه جهت جمیع انواع اورام وبدستور طلای آن ونیم درم آن تا نیم مثقال ویك درم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وبا صبر جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وامراض اعصاب وحمیات نائبه بعد نضج مادهٔ وحمیات کهنه و

نفض حميات ودود وهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نفض آن وحقنهٔ آن نيز جهت حميات وبا ئيه ويا ماء القراطن نيز جهت حمى السموم آشاميدن آن يك درم تا ده درم با شراب جهت لسع مار وسائر هوام وبدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها ودا اشتن آن با خود جهت منع گزيدن عقرب الزينة آشاميدن چهار قيراط آن جهت نيكوئي رنگ رخسار وا تمام ژيون آن همه مهلك ومورث كرب وخناق وامراض رديه مصلح آن درهمه حال چند باد ستور وقئ فرمودن باب گرم وشير تازه دوغيره ويبنج وماذرتك ابيركند ش خورده وابعمل آورند مقدار شربت آن درغير مطبوخ ومفرد يك درم ودر مطبوخ تا يك مثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل وبوزن آن تربد وربع آن زنجبيل با هم وربع آن فربيون ود و وزن آن بسفايج وبدستور دو وزن آن افتيمون وعشر آن خربق سفيد است وحبوب وقرص ومعجون آن درقرابادين كبير ذكر يافت

غاز • غاز • بفتح غين والف وزاى معجمه اسم فارسي نوعى از مرغابي است بزرگتر از اردك وبعربي قازوازوز نيز نامند وذكر يافت در حرف الالف • طبيعت آن گرم تر وغليظ وترازاردك • افعال وخواص آن نيز مانند آن وروغن آن محلل ومفتح وجهت رياح ومغص واستسقا ودرد مفاصل شربا وضمادا نافع است ودرقرابادين كبير دهن آن درا وزنيز مذكور شد •

غافالس • غافالس • بفتح دو غين معجمه ودو الف بعد از هريك وضم لام وغين مهمله وغالسينس بفتح غين والف ولام وكسر سين مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم نون وسين نيز آمده وبيوناني بمعني منتن الرائحه است وغالونيس نيز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقس الكلاب ودر طبرستان پليهيم نامند • ماهيت آن نباتي است املس وبرگ آن نرم وبدبو چون بدست بمالند تلخ وبيلاغ وگل آن بنفش باريك وحكيم ميرمحمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نبات انجره وبرگ آن املس وبدبو وگل آن چترى وسفيد مانند گل شبت وثمر آن بقدر عنب الثعلب وبعد از رسيدن سياه وپرآب ميگردد ودر دارالمرز مركه را با آن رنگين ميسازند وبيخ آن سفيد وباتجويف منبت آن خرابها وشوره زارها واطراف بساتين ودر كرما بهم ميرسد • طبيعت آن در اول گرم ودر دوم خشك وگرم وخشك در دوم نيز گفته اند وبعضى در سوم • افعال وخواص آن الاذن ضماد برگ وشاخ آن با سركه جهت ورم گوش اعضاء لصدر خوردن ساق تروتازه خام آن مانند سبزيهاى ديگر جهت سرفهٔ كهنه وبهر وضيق النفس هر نوع كه باشد وربو ورد سينه بيعد بل بحد يكه قائم مقام آن چيزى ديگر ندانسته اند اعضاء النفس مفتح سدد ومفتت حصاة ومدر بول وحيض ومحلل رياح الجوب والحكة و الاورام والقروح جهت جرب وحكه وتحليل خنازير واورام صلبه وسرطان وقروح خبيثه وورم صلب انثيان خصوصا چون برگ وشاخ آنرا با سركه روزى دو وسه مرتبه ضماد نمايند وبدستور اغتسال بطبيخ آن روزى چند مرتبه وبالخاصية جهت علل صفراوى مفيد مقدار شربت آن تا پنجدرهم وآشاميدن طبيخ بيخ آن بقدر ده درم مسهل قوى بلغم وسوداى رقيق وسريع العمل است •

غافث • غافث • بفتح غين والف وفتح فا وثاء مثلثه وتاء مثناة فوقانيه بروزن آفت وبكسر فاء وثاء مثلثه نيز آمده وبلاطيني ابطورى و بيربوا كرمونه نامند ونبات آنرا حشيشة الغافث وشجرة البراغيث وشوكة منتنه نامند • ماهيت آن گياهى است خاردار وبرگ آن دراز وعريض وطولاني ومزغب واز وسط برگهاى آن شاخى مجوف خشن روئيده وگل آن كبود مائل ببنفشى وطولاني وجميع اجزاى آن بسيار تلخ وازهر تلختر وباعفوصت وقبض كمى وحرارتى چند اند دارد ومستعمل گل

آلست ويا عصارهٔ آن وقوت آن تا سه سال باقي ميماند بهترين آن فارسي است كه از كوهستان شيراز آورند وروميه نيز • طبيعت آن گرم در اول وخشك در دوم وجمعى بالعكس نيز گفته اند وصاحب ارشاد گرم وخشك در دوم دانسته وباقوت قابضهٔ كمى • افعال وخواص آن ملطف ومقطع وجاذب وجالى ومفتح سدهٔ جگر وسپرز وتنقيهٔ مجارى آن وجهت تپهاى مركبه واسهال اخلاط سوخته وادرار بول وشير وحيض وعرق اعضاء الغذاء والنفس آشاميدن حشيش ويا عصارهٔ آن جهت اوجاع كبد وتفتيح سدد آن وسدهٔ طحال وتقويت كبد وتحليل اورام آن واورام طحال وصلابت آن وصلابت معده وسوء القنيه واستسقا وادرار بول وحيض وبا شراب جهت قروح امعا وحمول آن مدر قوى حيض بعد از ياس ازان القروح آشاميدن نيم مثقال از حشيش آن با آب شاهتره وسكنجبين وسپستان گل وعصارهٔ آن وضماد گياه آن با پيه خنزير كهنه ويا پيه هر حيوانيكه باشد سرشته جهت قروح عسرة الاندمال وطلاى عصارهٔ آن جهت جرب وحكه وذرور آن مجفف والتيام دهندهٔ زخمها الحمى جهت حميات مزمنهٔ كهنه ومركبه وسوداويه وصفراويه ومحترقه بتخصيص عصارهٔ آن با عصارهٔ افسنتين الزينة جهت داء الثعلب وداء الحيه كويند مضر طحال است مصلح آن انيسون مقدار شربت آن در غير مطبوخ تا سه درم ودر مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حميات بوزن آن اسارون ونيم وزن آن افسنتين وطريق اخذ عصارهٔ آن آنست كه گياه آنرا وآب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشك نمايند • طبيعت آن سرد وخشك والطف از جرم آن • افعال وخواص آن ملطف ومقطع ورافع جرب وحكه وتپهاى كهنه ودرد جگر با آب شاهتره وسكنجبين مقدار شربت آن نيم مثقال تا يك مثقال مضر الثيين مصلح آن مصطكى بدل آن سه وزن آن غافث وگويند سه وزن آن سماق است وتخم آنرا چون با شراب بياشامند جهت قروح امعا ونهش هوام مفيد وحب واقراص ومعجون آن درقرابادين كبير ذكر يافت

غالبون • غالبون • بفتح غين والف وكسر لام وضم يا وسكون واو ونون لغت يوناني است بمعني عاقد اللبن جهت آنكه شير را مانند انفحه منجمد ميكرداند • ماهيت آن نباتي است ايستاده برگ آن طولاني وگل آن زرد وباريك وريزه وانبوه وخوشبو باندك حدت ومنبت آن كنار آبهاى ايستاده • طبيعت آن گرم در اول وخشك در دوم • افعال وخواص آن حابس نزف الدم وضماد گل آن جهت سوختگى آتش وقطع خون جراحات وبا قيروطي وروغن گل جهت رفع اعياء وبيخ آن در آخر اول گرم ودر دوم تر افعال وخواص آن بغايت محرك باه است •

غالمون • غالمون • بفتح غين معجمه والف وكسر لام وضم ميم وسكون واو ونون شيخ الرئيس نوشته دوائى است خوشبو وسرخ طلي رنگ با قوت مجففه با حدت كمي ومنجمد كنندهٔ شير مانند انفحه وگل آن جهت قطع انفجار خون وسوختگي آتش مفيد مولف گويد شايد اين خود غالبون ويا قريب بدان باشد •

غاليه • غاليه • بفتح غين والف وكسر لام وفتح ياء مثناة تحتانيه وها • ماهيت آن ازادويهٔ مركبهٔ قديمه است گفته اند از مخترعات جالينوس واصل آن مركب از عنبر وحصى لبان وروغن بان وسه جزو وعرقهاى خوشبو است بحسب جهت اعراض واغراض ديگر عود هندى ومشك وراملك ولادن وامثال اينها اضافه مينمايند ودرقرابادين كبير نسخ آن ذكر يافت • طبيعت آن گرم وخشك وبحسب تراكيب طبيعت آن مختلف ميباشد درحدت وعدم آن • افعال وخواص آن مقوى قلب ودماغ وسائر قوى وارواح واعضا ومفرح اعضاء الراس تمريخ بدان با روغن بان ويا خيرى جهت تسكين صداع بارد وفالج ولقوه وبدستور با شراب واستشمام آن منعش صاحب صداع ومسكن صداع بارد وآشاميدن آن با شراب

مسکر و قطور محلول آن در بینی از آن روغن در گوش جهت صرع و سکته و وجع گوش و اعضاء الصدر و بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب و اعضاء النفس حمول آن جهت اوجاع باردهٔ رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی کرده اند و طلای آن بر احلیل ملذ جماع است ٭

٭ فصـــــــــل الغین المعجمة مع الباء الموحدة ٭

غبار الرحی ٭ غبار الرحی ٭ بضم غین و باء موحده و الف و راء مهمله و الف و لام و راء مهمله و حاء مهمله و یا بفارسی گرد آسیا نامند ٭ افعال و خواص آن مجفف معوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است ٭

غبیرا ٭ غبیرا ٭ بضم غین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی ایکد و نامند ٭ ماهیت آن ثمر درختی است بزرگ بقدر درخت عناب و برگ آن بپهن و دراز و بسیار سرد بهم میرسد و برگ آن خشن را غبیر و لهذا آنرا غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کنارس و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد و از مغز خوب جدا نمیشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استه عناب و کنار درد و دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید رنگ و لیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن با آسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردنی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان میرسند و قوت آن تا دو سال باقی میماند ٭ طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده ٭ افعال و خواص آن مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بلدن امراض الصدر و سرفه گرم را مفید اعضاء الغذا مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قی و قاطع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید و صحیح صفراوی را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معتدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و گل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفرانی رنگ گفته ٭ طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بسیار خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت گل دار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد ٭ افعال و خواص آن مهیج شهوت باه خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام رائحهٔ آن منع مینمایند و در ادویهٔ و بائیه گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الزینة و جهت امراض این عرق و عضو مانند ربو و قرحهٔ ریه امراض اعضاء الغذا جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و لرز حمیات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القروح و الجروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بندند بچرک آورد و چرک آنرا پاک سازد و ملتئم کرد اند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد و اگر برگ تازهٔ آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیفتر

٭ فصـــــــــل الغین مع الذال المعجمة ٭

غذاف ٭ غذاف ٭ بضم غین و ذال معجمتین و الف و فا ٭ ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است ٭ طبیعت آن گرم و خشک ٭ افعال و خواص آن گوشت آن صلب و مولد خلط ناسد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو و ریاح باردهٔ جوف است و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است

٭٭ فصـــــــــل الغین مع الراء المهملة ٭٭

غراب ٭ غراب ٭ بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب الابقع و دوم سیاه بزرگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قوزغون و سوم سیاه کوچک و آن در کشت زارها بسیار میباشد و بغراب الزرع موسوم و اهل انطاکیه آنرا اغتاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غداف است و جیده نمیخورد و بهترین آن مختلف یعنی بچهٔ آنست ٭ طبیعت آن گرم و خشک در اول ٭ افعال و خواص آن جهت مبرودین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسهٔ آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند و آب آن را بریزند پس با هر که طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچهٔ آنست ٭ طبیعت آن در دوم گرم و خشک ٭ افعال و خواص آن در بر هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و زاغ طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سائر خواص مانند غداف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس در طبیخ آن یعنی مرقهٔ آن جهت ازالهٔ ریاح شانکه الزینة چون زنند آنرا در ظرفی کذا رند و براده آهن و حموضات مانند سرکه تند و آب اترج بر سر آن ریزند و سر آن را بپوشند پهلو روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل گردد پس برآورند همهٔ آن روغن خواهد بود و آن بهتوانی و یا با سرگین آن خضابی نیکو و مجرب گفته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغییر رنگ وضع و رویانیدن موی مجرب و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک ٭ افعال و خواص آن مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهرهٔ همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و بازهرهٔ خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زایل آنها نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل مدر و زهر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کردهٔ آن رافع بواسیر و طلاء پر سوخته آن رویانندهٔ موی است ٭

غرب ٭ غرب ٭ بفتح غین و را و باء موحده بیونانی اطاء و بشیرازی وزک و باصفهانی وشک و در تنکابن و دیلم او جا نامند ٭ ماهیت آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف با ختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از آن صمغی بعمل میآید بزدن تیغ بساق آن در هنگام ظهور شکوفهٔ آن و اکثر مستعمل لحاء و برگ و صمغ آنست ٭ طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند ٭ افعال و خواص آن گل و برگ و عصارهٔ ماخوذ از آن سرد و مجفف بی لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشکتر از آن الاذن قطور عصارهٔ برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده و در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و بدستور مطبوخ پوست تازهٔ آن رشتن مربطبیخ لحای آن جهت جزاز العین قطور عصارهٔ گل و برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض

وورم و آثار بعد بل الفم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصارهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر است و آشامیدن قشر آن و بلد ستو و ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء و آشامیدن برگ سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله و جهت سدهٔ کبد و بتنهائی با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصارهٔ آن اخراج کنند علق است از حلق و آب افشردهٔ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی و مدهٔ جگر و المفاصل و طول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازهٔ آن جهت اعضای مقطوعه و مجروحه ردیهٔ طریه نافع و کل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود و ذرور کل آن مجفف قروح مزمنه و اکله و بد ستو و ذرور خاکستر آن الزینة طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات مو کرده میشود برای سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است و گفته اند که از تنهٔ درخت آن نمکی برمیآید سفید تازک بهترین املاح است و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند

• غری • بکسر غین و فتح راء مهمله و بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی یا بوشقان نامند **• ماهیت آن** عبارت از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبخ غلیظ و چسپنده شده باشد و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاسته کندم مرتب نمایند **• طبیعت مجموع آن** بمراتب گرم و خشک است

• غری الجلود • سریشمی است که پوست حیوانات مکرر مجوشانند در آب تا مهرا شود و میگذارند تا درد آن تهنشین کرده و صاف میکنند و با ز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر درد آن متمیز نگردد پس آنقدر طبخ مینمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چند ان برهم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قطعها برید و خشک مینمایند و عند الحاجت سرمقدار که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و گرما گرم شد وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد و از ان بهتر آنچه از پیه سازند **• طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **• افعال وخواص آن** مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفهٔ کهنه و قروح سر موثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب بتنهائی و یا با سرکه و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر که مانند حسو پخته تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحهٔ ریه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و قیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن و با زرد چوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که تا مدتی بر ان بندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته بپشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از انها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درد و وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است

• غری السمک • بفارسی سریشم ماهی نامند **• ماهیت آن** رطوبتی است منجمد شبیه بپیه که در شکم نوعی ماهی بینی دراز که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد **• طبیعت آن** گرم و خشک در

اواخر اول یا اوائل دوم **• افعال وخواص آن** قریب بغری الجلود است اعضاء الصدر مدر اوست آشامیدن آن روزی از یکمثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب الزینة ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته و صمغ و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست آشامیدن یکمثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای بدر رفته و برناخن مفید شد و جهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافع است

• غری الجبن • بفارسی سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مومن دیگری ذکر نکرده و آنرا جوهر الصنائع نامیده **• ماهیت آن** آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک برید و بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بر ان پهلو بپهلو که بهم نچسپند فرش کنند و بر ان اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنگ مسطح سنگینی بر ان گذارند و روزیکه در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس با آب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از ان چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در ان نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدهٔ تخم مرغ که در شیشه خوب برهم زده کف آنرا گرفته باشند و قطرات آنرا بر سنگ زبر بر ریخته با سنگ بالا سایلند تا بر سنگ زیرین بچسپد پس چند قطرهٔ آب آهک صاف بر ان بچکانند که روان شود اما باید آنقدر باشد که چون چیز بر ان آن وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هر چیزی را که با آن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند

• فصـــــــــل الغین مع الزاء المعجمتین •

• غزال • بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بچهٔ آنرا بعربی تا شش ماه و طلا از شش ماه تا سه سال و خشف و تا شش سال و اظبی نامند **• طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **• افعال وخواص آن** از سائر لحوم مید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول در بدن و کسانیکه محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند چون آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و بهترین آن از ماده آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه چریده در صحرای خوش آب و علف امراض الراس والقلب والغذاء تناول آن جهت فالج و استرخا و سائر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزینة طلا مد آن موجب درازی موی است الخواص چون خصیهٔ آنرا صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجهٔ آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و تصبیح و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت صرع مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان معتاد بقولنج مرکب با ثقلی یا ریحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطئ الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام و یا کنجد مقشر طبخ نمودن و برای کسیکه اورا زیاح و ابرده عارض گردد با روغن کردکان و زیت و آب و نمک مکرب نفس و عسر الخروج و مصلح آن سکنجبین و سکدن فواکه حامضهٔ قابضه است و غزال مسک ان شاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد گوشت آن گرم و تر و خشک تر از سائر انواع است

• فصـــــــــل الغین مع الضاد •

* غضار الصيني * بفتح غين وضاد معجمتين والف بفارسي كاسهٔ چيني نامند بغايت مجفف وسنون نرم كويند آن جالي دندان وقاطع خون لثه وزخمهاي تازه است وغضار مطلق مراد كاسهٔ سفالين مزجج يعني لعابدار است وچون غضار چيني را نرم سوده با هر رنگي كه خواهند با صمغ محلول بياميزند ومانند مداد وشنجرف بدان بنويسند بعد خشك شدن خط از كاغذ بلندتر ونماياني تر از مداد وشنجرف والوان خالص ديگر ميباشد

* فصـــــــل الغين مع اللام *

* غلقي * بفتح غين وسكون لام وكسر قاف ويا * در ماهيت آن اختلاف است نزد جمعي عاقه است ونزد جمعي بيخي است بقدر ترب ونرم وثمر آن مانند ثمر كبر ومثلث شكل وبرگ آن شبيه بنا خن ومدور وجوف ثمر آن چيزي مانند پنبه وتخم آن مانند دانهٔ امرود وصلب ولبني كه از آن حاصل ميشود مسهل قوي بحديكه مهلك است وطلاي آن رافع ثآليل است وصاحب اختيارات بديعي كويد كياهي است كه بكبر ماند برگ وساق آن كرد ودر صحراي شيراز بسيار رويد از جملهٔ يتوعات معتبره است وشير بسيار دارد وهر شمشير وكاردي كه بآن آب دهند زخم آن بر هر كس كه برسد بميرد اكر شير آنرا بر ثوبا بمالند زائل شود

* * فصـــــــل الغين مع النون * *

* غنم * بفتح غين ونون وميم اسم ضأن است وبلغت ماوراء النهر نوعي از قطران است كه بتركي كيلك نامند بهتر از اقسام قطران وموافق محرور المزاج ودير هضم مضر معده * مصلح آن مرباي زنجبيل وكلقند است *

* فصـــــــل الغين مع الواو *

* غوتا غنبا * بضم غين وسكون واو وفتح تاء مثناة فوقانيه والف وفتح غين معجمه وسكون نون وفتح باء موحده والف وبجاي هر دو غين قاف نيز آمده معرب از كوتا كنبا لغت فرنكي است وكمر كوت نيز نامند ونزد عوام مشهور بعصارهٔ ريوند است وبعربي فرفيران نامند * ماهيت آن عصارهٔ ايست زرد تيره رنگ مائل بسرخي براق كه چون قطعهٔ از آن را بر چراغ بدارند مشتعل كردد وچون در آب حل كنند آب آنرا مانند شير غليظ وزرد رنگ سازد وبي طعم ورائحه غالبيكه اقراص وقالبهاي بزرگ وكوچك ساخته از ارض جديد ميآورند بعضي كويند عصارهٔ ريوند است واصل آنست كه غير آن است واز بعضي ثقه شنيده شد كه عصارهٔ نباتي است شبيه بكندنا وبركهاي آن از آن بلندتر وعريضتر ودر جنتبان ونواح آن كه جزيرهٔ ايست از جزائر شهرتا واز ارض جديد جنوبي قريب بهند وچين ودر چين نيز بسيار بهم ميرسد واز آن بلاد ميآورند * طبيعت آن كرم وخشك در اول كفته اند وليكن آنچه بتجربه معلوم كشته تا اواخر دوم كرم وخشك است * افعال وخواص آن مسهل ومخرج اخلاط مختلفه باساني وبي غائله است وهر خلط قاصد برا كه در يابد از نواحي صدر ومعده وكبد وسائر اعضاء بقيه واسهال وادرار ودفع مينمايد وبسيار در معده نميماند مانند مسهلات ديكر نهايت يكروز ويك شب بلكه بزودي وآساني فعل خود را نموده با اخلاط قاصد دفع ميكردد وجهت اكثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغيه وعصبانيه وصدريه ومعديه وكبديه مانند فالج ولقوه واسترخا وتشنج امتلائي وبيضه وخوذه وماليخوليا وريزش نزلات ونزول آب در چشم وثقل سامعه ودوي وطنين وضيق النفس وسرفهٔ بارد وخفقان بارد وتفتيح سدد وماساريقا وكبد واستسقا ويرقان واحتباس بول وحميات بلغميهٔ مزمنه وبالجمله اكثر امراض مزمنه بسيار مفيد ودوائي است شريف وبي غائله حتي آنكه كفته اند باطفال وحوامل نيز ميتوان داد اما بهتر آنست كه بحوامل ندهند ومخرج اقسام ديدان كبار وصغار وحب القرع واكثر استعمال آن باكلكته است كه معمول آنست ويا با شكر سرخ كه در دو دانك آن را با چهار دانك مقدار شربت كه متوسط

آنست بحسب سن ومزاج وقوت وضعف بدن نرم سوده يا به چهار درم كلقند ويا شكر سرشته بخورند وهر وقت در عمل آن قصوري شود ويا تشنه شوند آب نيم كرم بنوشند واكثر آنست كه قي واسهال هر دو ميآورد وبعضي را اسهال فقط وبعضي را كرب واسهال بسيار وبعضي را اسهال كمي بايد كه تشويش واضطراب ننمايند كه تا آخر روز يا اول شب كه عمل آن باتمام رسيد وغذا تناول نموده ند وخواب كردند طبيعت بحال ميآيد واكر عمل بسيار نمايد ومغص در بطن وسوزش در مخرج غايط بهم رسد قدري كلاب را با روغن بادام نيمكرم نموده بياشامند وروغن كل بر شكم ومخرج بمالند واكر درد ابدان قويه وامراض مستحكمه بايد رقه نقوعات ويا مطبوخات مناسبهٔ هر مرض بياشامند بهتر است ويا قي منوط براي طبيب حاذق است ونقاشان در رنگ آميزيها مستعمل دارند وقوت آن تا ده سال قوي ميباشد وبعد از آن ضعيف ميكردد مقدار شربت آن از دو دانك تا نيم درم واز كهنهٔ آن تا چهار دانك است *

* غوشنه * بضم غين وسكون واو وكسر شين معجمه ونون وها وغويشه نيز آمده اسم فارسي است وبفارسي نيز روشنك نامند * ماهيت آن نوعي از كماة وباخطر است با ملوحت وشكل آن چون خشك شود مانند برگ كاسني است كوچك متشنج نرم وبسبب ملوحتي كه دارد چون خشك شود كازران جامه را بدان شويند چرك آنرا پاك ميكردانند ودر بيت المقدس وبلاد عجم بسيار است وآنرا بكرشه خوانند وچون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل كردد وبا ترشيها ميخورند وبالذت ميباشد ودر غلظت وبطوء انحدار از كماة كمتر است * طبيعت آن سرد وخشك واز سائر كماة ها كمتر * افعال وخواص آن مغلظ دم وكاسر حدت آن وردي الخلط مانند كماة نيست بهتر آنست كه اكثار در خوردن آن نكنند واكر بسيار بخورند بالاي آن شراب جيد بنوشند

* باب بيستم در بيان ادويه كه حرف اول آنها فا است *

* فصـــــــل الفاء مع الالف *

* فاخته * بفتح فا والف وكسر خاء معجمه وتاء مثناة فوقانيه وها لغت فارسي است ونيز بفارسي كوكو وبهندي پاندك نامند وبعربي عرفيه ونزد اهل انطاكيه مشهور بيمامه است * ماهيت آن مرغي است خاكستري رنگ مطوق بطوق سياه قريب بجثهٔ كبوتر صحرائي وكمتر از آن وقليل الالفت وحسن الصوت * طبيعت آن در آخر دوم كرم وخشك وبعضي تا اول سوم كفته اند وبهترين آن جوان فربه آنست * افعال وخواص آن امراض الراس مهرا پختهٔ آن جهت رعشه وفالج وخدر وامراض عصباني بارد ورياح غليظ وتفتيح سدد العين قطور خون تازهٔ كرم آن جهت بياض چشم موثر خصوص خون بال آن الاورام وغيره ضماد زبل آن با سركه جهت تحليل اورام ونضج آنها وجهت رفع كلف وآثار وخوردن كوشت آن مورث بيخوابي ودير هضم خصوص كباب آن مصلح آن شكر ودر روغنها وسركه وكشنيز الخواص كفته اند تعليق زبل آن بر طفلي كه شب در خواب فزع نمايد رافع آنست وآواز آن مغز را سود دهد ومار از آواز آن بكريزد ودر خانهٔ كه قمري مقيد باشد هيچ دزد ودشمن وساحر دست نيابد وبخور پر آن كريزانندهٔ مار است *

* فادزهر * بفتح فا والف ودال مهمله وزاي معجمه وسكون ها وراء مهمله معرب پادزهر است وباصطلاح عبارت از دوائي است كه حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نمايد وبيان معني آن بتفصيل در مقدمه وپادزهر در حرف الباء الموحدة مع الالف مذكور شد *

* فاذخ * بفتح فا والف وفتح ذال وخاء معجمتين حكيم مير محمد مومن نوشته بلغت هندي اسم بندق هندي است ومولف اختيارات

اشتباه بنوعی از حجر السم کرده و گویند سنگی است زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد و چون بر روی سنگ با زرد چوبه بسایند ساییدهٔ آن پستی رنگ بود و در آتش نمو زند و نیز صاحب اختیارات نوشته که از آخر مند و چین نیز آورند و بهترین آن چینی بود و پادزهر همه زهرها است شربا و طلاء و مقدار شربت آن دوازده جو است و گفته بی خلاف پادزهر کانی است *

فار * بفتح فا و الف و راء مهمله بفارسی موش و موشا و موکهك و بسریانی کوتقری و برومی بوطیقو و بیونانی لیفطروس و بهندی چوهه و بترکی سیچان نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است ذی هوش و موذی * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و اخلاق ذمیمه و مفسد معده و چون بریان نمایند و بطفلی که از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد مؤثر اعضاء النفض جلوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول و آشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و پاکند رو سرگه جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن رافع عسر البول و بغایت ملین طبع اطفال العین طلا و اکتحال زبل آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الزینة طلای خون آن جهت قلع ثآلیل و مسامیر مجرب و ضماد سوختهٔ سر آن و سرگین آن با سرکه و با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن گریزانندهٔ موشان و بول آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده و شکافته گرم گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضویکه خار و پیکان رفته باشد برآورده و برخنازیر تحلیل دهد و بدستور بریان آن برگزیدگی عقرب و خوردن پس ماندهٔ آن مورث نسیان

این مولف گوید میان موش و کژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتی عجیب بود موش قصد دنباله کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنباله کژدم را گرفت و برید از اذیت آن رهید و الا از بسیاری لسع هلاک میگردد و چشم آنرا اگر بر کلاه دو زند راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل گردد و خصیهٔ آنرا که بر زن بندند تا با وی باشد حامله نشود *

فارة البیش * موش بیشا است و مذکور شد *

فارة المسک * آهوی مسک است و گفته اند آنرا بهندی چهچهوندر نامند و آن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش و بسیار بدبو بحدیکه هرجا که بگذرد بدبو میگرداند و از دبر و بوی آن فی الجمله شبیه ببوی مشک و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است بحدیکه بر فرشی بنابیکه بول و غائط کند آنرا می پوسانند اگر زود نشویند و مدتی بماند و بسبب آن تعفن کریه و سائر حیوانات گوشت آنرا نمی خورند و خالی از سمیتی نیست و در قاذورات و مزبلها بهم میرسد و بیشتر مخصوص بملک هند و بنگاله است و شنیده شد که در مازندران و بلدان حارهٔ رطبه نیز بهم میرسد دو نوع میباشد سفید رنگ و بزرگ تر و این بسیار بدبو است و نوع دوم از آن کوچکتر و بیرنگ موش و بدبوی این از آن کمتر * طبیعت آن گرم و خشک *

فاسی * بفتح فا و کسر سین و یاء نسبت * ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند و آن تخمی سرخ رنگ خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برگ آن مانند برگ نخود و در میان جو و گندم میروید * طبیعت آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن لطیف و قابض و مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و هرز نافع و فرزجهٔ آن با عسل مانع حمل و شربت جوشاندهٔ آن در روغن زیتون کشندهٔ کرم معده و مقدار شربت آن

درد و م است و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند که اندروصارون را بیونانی اندروتیلون نیز نامند و بیان ماهیت آن را در حرف الالف من ذکر کرده ام مولف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود *

فاشرا * بفتح فا و الف و فتح شین معجمه و راء مهمله و الف مقصوره معرب از فاشرا سریانی است و بعربی کرمة البیضا و بفارسی هزار رنشان و هزار کشان که معرب آن هزار چشان است و معنی هزار کشان الف عالیج یعنی هزار شاخ است و بعضی گفته اند معنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی ماردار و وکرم دشتی و بشیرازی نخوشی جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک نمیگردد و تفلیسی گفته بسریانی کتنبا نامند و برومی حلیلوطن و بیونانی اغلیطوس و ببربری اوجالون و دو رتکاین و طبرستان الا ملك گویند * ماهیت آن نباتی است شبیه بتاک انگور خاردار و برگ آن با ملاست و مائل بتد و بی رو تارها دارد مانند تاک و بر مچها ورخود می پیچد و ثمر آن بقدر نخودی و سرخ خوشه دار و در زمستان ثمر آن بی برگ میماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی گفته در هر خوشه قریب بده دانه میباشد و در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و آنرا سیاه دارو خوانند و در کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود و بسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در رسوم منقوشه و آنرا عود الحیة نامند و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفروشند و طعم آن با قبوضت و حاد حریف بسیار تلخ است در قانون در قنطاریون مذکور است که هزار چشان است و مختار و مستعمل تر و تازهٔ آنست * طبیعت برگ و ثمر آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم نیز گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ و تیز * افعال و خواص آن جالی و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یک درم تا یکمثقال جهت رفع صرع و مد رو فالج و استرخاء و نسیان و شدخ عضل العین مطبوخ آن در دهن زیت جهت کمنة الدم تحت چشم اعضاء الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفهٔ کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصارهٔ آن را با کندم طبخ نمایند و بیاشامند شوراعلیظ و زیاده کرداند و ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء چون برگها و شاخهای نورستهٔ آن را طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قبضیت و جلای آن از لزوجات و جهت وجع فواد و وجع معده و تسخین آن و بجهت اسهال و ادرار غیر مؤثر و بیخ آن محلل ورم کد از لذع صلابت طحال و خصوصا که با سرکه تا مدتی روز بیاشامند و بسرکه و انجیر بران ضماد نمایند و همچنین عصارهٔ آن اعضاء النفض و الاورام و البثور و غیرها تناول مغز پختهٔ آن نزد ابتدای روئیدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصارهٔ تازهٔ آن یکدرم با اندکی کثیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کثیرا و با ماء العسل بقدر یک درم تا یکمثقال اسهال و قی قوی آورد و ادرار بول و شیر و سائر فضلات و تفتیت حصاة کند و جنین را بکشد و حمول آن و با عصارهٔ آن جهت اخراج جنین و تنقیهٔ رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و مطبوخ آن با زیت بحدیکه غلیظ گردد جهت بواسیر و نواصیر مقعده و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلابات حصف و دفع چرک زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قطع ثآلیل و با شراب جهت تسکین وجع داخس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیهٔ خبیثه و داءالخلد مرامم اکله و حمره کرده میشود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تقشر جلد شربا و لطوخا و طلاء موثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضای مسترخیهٔ ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام

وانفجار دماميل السموم آشاميدن يك مثقال از بيخ آن جهت لسع افعی وسائر هوام وضماد آن با شراب نيز وبرگ وثمر آن دربين فعل ضعيف اند الزينة ضماد بيخ آن با آرد كرسنه وحلبه جهت رفع كلف وآثار سياهي بعد از جروح وقروح ماند وجلای مائر آثار وتنقيهٔ بشره وصاف كنندهٔ آن وبدستور مطبوخ آن در روغن زيت مهرا بجهت كمنة الدم تحت چشم وضماد ثمر آن مترندهٔ موی است وبا غار در ستردن موی جلود مستعمل دارند وكرپند اكثار اكل بيخ وثمر آن مضر وموزز ومورث اختلاط ذهن وعقل است مصلح آن با كثير اخوردن وباقی كردن وبعد از آن ربوب حامضه خوردن وآشاميدن عصارهٔ آن اختلاط عقل وظلمت بصر آورد بدل بيخ وثمر آن بوزن آن دو روئی ودو ثلث آن بحماسه وبعضی نصف وزن آن نوشته اند *

* فاشرستين * بفتح فا والف وكسر شين معجمه ورا وسكون سين مهملتين وكسر تاء مثناة فوقانيه وسكون ياء مثناة تحتانيه ونون در اكثر نسخ چنين است وبعضی بتشديد فوقانيهٔ مشدد * بمعنی مزيل شصت علت وبعضی بفتح راء مهمله وسكون سين مهمله وفتح تاء مثناة فوقانيه ونون گفته اند لغت سريانی است بعربی كرمة السودا وبفارسی شش بندان سياه وبشيرازی شش بندان وبيونانی انبالس ماليا بمعنی كرم الاسود وبرومی انارتروطيس وببربری مصون وباندلس معروف ببوطانيه است وگفته اند معنی فاشرا الستين دافع شصت علت است * ماهيت آن نبات آن شبيه بفاشرا ولبلاب است در پيچيدن بر سحاو رخود ودر رنگ مخالف فاشرا وبرگ آن عريضتر از برگ لبلاب وساق آن سياه وثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه ودر خامی سبز وبعد رسيدن سياه وظاهر بيخ آن سياه وباطن آن سرخ وگفته اند بزردی مائل ميباشد ودر قانون در قفطارغان مذكور است كه همين است * طبيعت آن گرم وخشك باعتدال * افعال وخواص آن در افعال ضعيفتر از فاشرا است اعضاء الراس صرع وفالج را بسيار مفيد اعضاء الصدر والنفس جهت تنقيهٔ سينه واعضای نفس وضماد برگ آن جهت زخمهای حيوانات مانند خر واستر وگاو وامثال اينها والتوای اعصاب مفيد بدل آن كرمة البيضا است *

* فاذاط * بفتح فا والف وطاء مهملهٔ مولفه وبظاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است وتفليسی گفته عربی است وبسريانی بالطاء وبرومی نطيلا مي نامند * ماهيت آن تا حال خوب معلوم نشده وهر كس چيزی گفته صاحب اختيارات جدوار خطائی دانسته ودر كتاب طب قديم نوشته كه فاذخ است كه سنگ زرد مائل بسفيدی وسبزی است كه از اقاصی فارس مي آورند وبهترين آن صلب آنست واكثری برآنند كه داروئی است مجهول الماهيت كه از تركستان مي آورند وبهترين آن تازهٔ آنست * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن جهت سم رشوكران وجوزماثل است ولسع هوام آشاميدن آن با آب سرد مفيد است *

* فاخرة * بفتح فا والف وكسر خين معجمه وفتح راء مهمله وها وآنرا فارغه نيز نامند وبفارسی فاخره وكبابهٔ دهن شكافته وكبابهٔ دهن كشاد گويند * ماهيت آن بزرگتر از كبابه است وبقدر نخودی وجوزی رنگ وتا بنصف شكافته ودر جوف آن دانهٔ كوچكی مدور وسياه براق وبا عطريت واز زيرباد ات هند وبلاد سودان آورند ودر لطوخات ولخالخ واشباه آنها مستعمل دارند * طبيعت آن بقول شيخ الرئيس گرم وخشك در سوم وبقول ديگران در اول دوم گرم ودر آخر دوم خشك * افعال وخواص آن با قوت محلله وبسيار قابض امراض الراس والقلب آشاميدن آن جهت امراض باردهٔ دماغيه ورياح غليظه وجنون ولخلخهٔ آن جهت تقويت دماغ وقلب الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت لذع دهان اعضاء الغذاء مقوی معده وماضمه وجگر بارد ومفتح سدد ومنقی اخلاط بلغمی وسوداوی وداخل ادويهٔ مصلحهٔ معده وكبد بارد وكرده ميشود

وجهت سوء استمراء واغذيهٔ بارده وجهت اسهال بارد نافع وحابس شكم مصدع محرور مصلح آن كافور ونيلوفر وروغن بادام وگلاب مقدار شربت آن تا دو درهم است *

* فالبرنس * بفتح فا والف وكسر لام وفتح باء موحده وسكون راء مهمله وضم نون وسين مهمله ودر بعضی لغات بدون نون آمده وآنرا فالبی بورس نيز نامند * ماهيت آن نباتی است كه از بيخهای باريك شاخهای بسيار سبز وبقد بطول ذرعی ونيزه وكرده ارشيبه بهنی وتخم آن سفيد بقدر جاورس اندك طولانی وبيخ آنرا فائدهٔ نيست در طب * طبيعت آن گرم وخشك با حرارت لطيفه * افعال وخواص آن اعضاء النفس آشاميدن تخم وبرگ وعصارهٔ آن هر يك بتنهائی ويا مجموعی با آب ويا با شراب جهت اوجاع مثانه مفيد *

* فالنجيقن * بفتح فا والف وكسر لام وسكون نون وكسر جيم وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح قاف وسكون نون لغت يونانی است بمعنی رتيلا وفالنجيطس ولونافيقس نيز آمده * ماهيت آن نباتی است كه آنرا دو شاخ يا سه شاخ متفرق ميباشد از يك بيخ وگل آن سفيد شبيه بسوسن واندك مشرف وتخم آن سياه بقدر نصف عدسی وباريكتر از آن وبيخ آن كوچك باريك ودر هنگام قلع از زمين زرد پس سفيد ميگردد ومنبت آن تلهای خاك * افعال وخواص آن جهت نهش حيوانات سمی نافع ودیسقوريدوس گفته آشاميدن برگ وگل وتخم آن با شراب جهت لسع عقرب ونهش رتيلا نافع است *

* فالوذج * بفتح فا والف وضم لام وسكون واو وفتح ذال معجمه وجيم وفالوذق بقاف نيز آمده معرب پالودهٔ فارسی است * ماهيت آن باصطلاح قديم حلوای نشاسته را نامند كه با روغن بادام ويا روغن پسته تناول نمايند وباصطلاح جديد معروف در اين زمان در اكثر بلاد آنست كه نشاسته را در آب گرم بسيار حل مينمايند وصاف كرده طبخ ميدهند كه خوب پخته وخامی آن زائل شده بحد انعقاد رسيده كه چون در آب ريزند مخلوط با آب نگردد پس در ظرفی تنگ ريخته بحجم نيم انگشت وبعد سرد شدن قطعهای بسيار كوچك لوزی بريده در شربت قند يا نبات يا دوشاب سفيد جيد مطيب بگلاب ويا عرق بيد مشك ويا سرد وريخته يخ ويا برف داخل كرده تناول مينمايند ويا آنكه بعد كمال طبخ وبسرحد انعقاد رسيدن اندك اندك در پاتيلی مشبك ريخته در زير آن ظرفی آب سرد كرده گذاشته بقاشق ميمالند تا مانند دانهای مرواريد از سوراخهای پاتيل برآمده در آب سرد ريخته منعقد گردد پس بدستور در شربت ريخته تناول مينمايند * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن كثير الغذا وجهت اكثر امراض صدر وريه را اعمال نافع واگر بدان تخم ريحان ويا تخم شربتی بپاشند تقويت آن معده را وحبس آن اقوی ميگردد *

* فانيذ * بفتح فا وكسر نون وسكون يا وذال معجمه بفارسی قند نامند * در ماهيت آن اختلاف است بعضی را عقيده آنست كه آب نيشكر بعد از طبخ وانعقاد هرگاه بی تصفيه باشد آنرا قند سياه گويند واطبا آنرا شكر احمر يعنی شكر سرخ نامند واصل آنست كه شكر باعتبار نيشكر سه نوع ميباشد يكی سياه رنگ كه بهندی گر نامند ويكی سرخ رنگ كه شكر احمر است وبهندی لال چينی وشكر تری زيرا كه در بنگاله شكر را چينی مينامند ويكی سفيد وآنرا بهندی كهاند گويند وچون شكر سفيد را با آب گداخته بجوشانند وكف شير ويا سفيدهٔ تخم مرغ بر آن زنند وصافی نموده منعقد كردانند آنرا نبات سفيد گويند وچون مرتبهٔ ديگر تصفيه كرده در ظرفی بريزند كه در آن جدا گردد آنرا شكر سليمانی گويند وچون ديگر باره طبخ نموده تصفيه نمايند ودر قالب صنوبری بريزند آنرا فانيذ گويند كه بفارسی قند نامند واگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج كه

بفارسی قند مکرر وبهندی اوله نامند وگویند هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است وچون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات قراری ومنجری نامند وچون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند واکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند وبعضی را گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبهٔ دیگر تصفیه نمایند بطبخ ودر کفچه کرده بچوبی برهم زنند که حبابها بهم رسانند وقرصهای کوچک بریزند بروی پارچهٔ سفیدی یا بوریای پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبابهای آن مجوف حبابی باشند وبگذارند که سرد شود وبسته گردد آنرا فانیذ وبهندی بتاسه وقومی دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبهٔ دیگر بطبخ تصفیه نمایند وصافی نموده بقوام آورند واز آتش فرود آورده بریزند وبکف شیر یا کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ وتیز زدن آنرا سفید کنند وقرصها سازند وبگذارند تا بسته گردد آنرا فانیذ وبفارسی شکر تیر گویند واکثر برانند آنست که شکر سفید را چون مرتبهٔ دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف نیاورد پس صافی نموده بقوام آورند وبعد قوام دو شخص آنرا بدست بکشند ودر حین کشیدن دفع بدفع آن را بچوبی یا تختهٔ پاکیزه بزنند تا سفید شود پس قرصها سازند آن را فانیذ نامند وبعربی ناطف وگاه مغزهای فواکه چون جوز اکل یعنی گردکان وبادام وپسته مقشر وامثال اینها داخل مینمایند وآن هنگام آنرا حلوای مغزی وقبید میگویند وبعضی برای زیادتی شکنندگی آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل مینمایند واکثر بی عسلی آن کنجد بیاشند آنرا حلوای کنجد وبهندی ربوری وبعربی ناطف سمسم نامند صاحب اختیارات گفته که فانیذ آن است که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبهٔ ثالثه از تصفیهٔ شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند وعسل طبرزد را که بفارسی کز انگبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آنرا وتد گویند زنند تا سفید شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند فانیذ نامند واز ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند ودر فانیذ خزانی وفانیذ منجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند وبی آرد جو نگاهدارند فانیذ خزانی نامند وآنچه را از عسل طبرزد وترنجبین ترتیب دهند وآرد جو بر آن پاشند ونگاهدارند فانیذ منجری نامند معرب منکری منسوب بسنجستان که معرب منکرستان بسین مهمله وزای معجمه است وبالفعل معروف بسیستان است وغلط کرده آنکه گفته که فانیذ سجزی است بضم سین وسکون جاء مهملتین که منسوب است بسجز که آن بلدی است از عمان وبهترین آن سفید رقیق خزانی است * طبیعت آن گرم وتر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است * افعال وخواص آن غلیظتر از شکر وگرمتر از آن اعضاء النفس جهت سرفه وضیق النفس ودرد سینه اعضاء النفس جهت تلیین بطن وبرودت امعا ورحم نافع وجوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* فاوانیا * بفتح فا والف وفتح واو والف وکسر نون وفتح یا والف آنرا عود الریح وبسریانی کهیانا وکهینانیز ونزد اهل مغرب معروف بعود الحمیر است * ماهیت آن اکثری تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است ومولانا نفیس در معالجهٔ صرع در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ وبرگ هردو باهم ولیکن فرق میان مرد وزن بیان نکرده وبعضی گفته نر آنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب ومادهٔ آنرا که ندارد فاوانیا خوانند واین اصح اقوال است وشیخ الرئیس رحمة الله تعالی در مفردات قانون هریک را از عود الصلیب وفاوانیا جداجدا ذکر فرموده ونیز فرق بین بینهما ذکر نکرده ودر عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده ونوشته که دیسقوریدوس گمان کرده که عود الصلیب چیزی است که بعضی مردم آنرا ذو الاصابع نامیده اند وبعضی دیگر علیقی

یعنی حلوة الریح وآن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر ومتشعب بشعبهای بسیار ونر وماده میباشد برگ نر آن شبیه ببرگ شاه بلوط وبرگ مادهٔ آن شبیه ببرگ سمرنیون که کرفس بری است ومشرف وبر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام وچون شکافته شود آن غلاف ظاهر میشود از آن دانهٔ سرخ مانند خون شبیه بدانهٔ انار وکثیر العدد ومابین دانهای آن چیزی بنفش رنگ پنج یا شش وبیخ نر آن بسطبری انگشتی وبلندی یک شبر سفید وبا قبوضت طعم وبیخ مادهٔ آن متشعب بچند شعبه هفت یا هشت مرکب شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی * افعال وخواص آن اعضاء الراس آشامیدن بیست وپنج حبهٔ آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن بتنهائی جهت لدغ معده ووجع آن اعضاء النفض آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیهٔ رحم از فعل طمث وادرار طمث ووجع گرده ومثانه ورحم ویرقان وآشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس وعاقل بطن وآشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض وحابس وقاطع نزف الدم رحم ودهد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم وعارض از وجع رحم وچون صبیان را در ابتدای حدوث حصاة بیاشامانند دفع نماید ودیگر حصاة عارض ایشان نگردد ودر فاوانیا نوشته که آن نر وماده میباشد نر آن بیخهای سفید بسطبری انگشتی است وچون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از یک ساعت اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم ومادهٔ آن کثیر الشعبه * طبیعت آن گرم نه بشدت * افعال وخواص آن مجفف وقابض ومحلل ومفتح وملطف ومقطع وجالی اعضاء الراس نافع است جهت صداع وصرع حتی تعلق آن بتنهائی مجرب ونوشته که بهودی گفته تدخین ثمر آن جهت مجانین ومصروعین نافع وزائل کنندهٔ آن وبدستور خوردن ثمر آن باکاکنج شدید النفع ونوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی وآشامیدن تخم آن بیست وپنج دانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با اشربهٔ قابضه معده مانع انصباب مواد است بمعده وآشامیدن تخم آن مقوی معده ومسکن وجع ولذع آن وبیخ آن مفتح سدد وجهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شیرومه را تا بیاشامند ادرار بول وحیض نماید آشامیدن بیست وپنج دانهٔ تخم آن با ماء العسل یا بشراب جهت اختناق رحم ووجع آن وکابوس ودوازده دانهٔ آن جهت قطع نزف الدم مفید وچون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیهٔ ایشانرا وادرار وبدستور جهت وجع گرده ومثانه وطبیخ آن با شراب شکم را بند نماید وادرار آورد والزینة طلاء وغمرهٔ آن در جلاء آثار سیاهی بشره موثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع وبدستور حماد آن ودیگران نیز ماهیت آنرا مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند وحکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه بزردک ومادهٔ آنرا نبات مانند کرفس بری وگفته اند نر آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت میشود ومادهٔ آن بشکل بلوط میباشد ودر جوف آن خطوط صلیبی نیست ونزد الملاق مراد نر آن است وبهترین آن رومی سطبر آنست که کهنهٔ کرم خورده نباشد وچون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حلاوت وحرافت با اندک تلخی وقوت آن تا هفت سال باقی میماند وگفته اند باید که نزد استعمال نرم سوده ومبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند وبعضی گفته که برای امراض مردان نر آن وبرای زنان خصوص امراض رحم ایشان مادهٔ آن انسب است که طبیعت آن گرم وخشک در سوم وبعضی تا سوم وبعضی مائل باعتدال دانسته اند * افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر یک درم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مشروب شیرین دیگر جهت صرع ورعشه ولقوه وام الصبیان واکثر امراض سر وتفتیح سدد ویرقان ودرد گرده ومثانه وادرار طمث

ونقرس مفید وتخم آن مخرج اخلاط لزجه وجهت فالج ورعشه وصرع وجنون ووسواس وتقویت معده وتسکین اوجاع آن
واستشمام بیخ کوبیده ودر صره بستهٔ آن جهت صرع ونزله وسکته وطلاء آن جهت دفع آثار سیاهی بشره ونقرس وتدهین
بیخ وثمر آن جهت صرع واکثر امراض مؤثر وتعلیق ثمر آن در قلادهٔ اطفال وبدستور تعلیق بیخ آن خصوص تر آن که بطول
سوراخ کرده باشند جهت دفع فزع اطفال وام الصبیان وصرع واورام حاصل در دماغ ایشان وجهت رفع وجع معدهٔ مبرودین
ومسافرین ودر بیابانها وصحراها باعث مامونی است از آفات وبا شراب جهت وجع بطن ومسعوط ثمر آن که حب آنست
بتنهائی ویا با مشك وزعفران جهت صرع وام الصبیان ودر خواص تر آنرا بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون
آفتاب در برج میزان باشد وبغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد وصاحب
شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت وتعلیق بر صلیبی آن که
باشروط مذکوره اخذ کرده ودر پارچهٔ زردی بسته وحایض آنرا مس نکرده باشد جهت عسر ولادت ودفع سحر وهیبت در
نظرها مجرب دانسته اند وگویند در خانهٔ که عود الصلیب باشد در آن خانه جن وجانوران گزنده داخل نشوند وگفته اند
اگر دو مثقال از نقره وطلا راده درهم بگدازند وصفحه ساخته وچهار عدد تخم آنرا در آن بپیچند وبا خود دارند جهت صرع بلیغ
النفع است هرچند صرع کهنه بوده وبیست سال بر آن گذشته باشد واگر در زیر فرش دو کس که با هم دشمنی داشته باشند
گذارند وقمر با زهره متصل در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد ✱

فاغیه

✱ فاغیه ✱ بفتح فا والف وکسر غین معجمه وفتح یاء مثناة تحتانیه وهاء اسم شکوفهٔ حنا است ودر حنا مذکور شد ونیز شامل
جمیع شکوفها است وبعین مهمله اسم بیخ اسپند است

✱ فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیة ✱

فتائل

✱ فتائل ✱ بفتح فا وتاء مثناة فوقانیه والف وکسر یاء مثناة تحتانیه ولام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند فتیله در
لغت زباله ونزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال ویا تقویت باه ویا بواسیر ویا غیرها
ویا در قبل برای تنقیه ویا نشف رطوبات ویا تقویت ویا تسخین وتضییق آن ویا بغیر این اسباب برد ارند ولیکن بیشتر استعمال
آنرا با دویهٔ که در دبر بر دارند مینمایند وبحسب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد واسهال فتائل مسهله وجذب اینها
از اعالی بدن بیشتر از حقنها است واین مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه وحقنها وتفصیل
آن در قرابادین کبیر ذکر یافت هم بعنوان قواعد کلیهٔ ترکیب وهم بعنوان انواع تراکیب ونسخ آنها ✱

فتائل الرهبان

✱ فتائل الرهبان ✱ بفتح فا وتاء مثناة فوقانیه والف وکسر یاء مثناة تحتانیه ولام والف ولام تعریف وضم راء مهمله و
هاء ساکنه وفتح باء موحده والف ونون اهل اسکندریه زنجبیله نامند ودر آنجا کثیر الوجود ✱ ماهیت آن نباتی است
بقدر ذرعی وتیره رنگ مائل بسفیدی وبرگ آن مانند برگ حنا وحنا مکی وکوچکتر از آن واغبر واشهب وشبیه ببرگ
شونیز ومزغب نیز میباشد وگل آن زرد ومجتمع وتخم آن مانند تخم تره تیزک وبیخ آن خوشبو وطعم آن تیز وتلخ ومنبت
آن کنار دریا ورودخانها وریگزارها وگویند چون بیخ تازهٔ آنرا بر آورند وبا برگ آن بپیچند ودر چراغ گذارند وبر آن
روغن بریزند مشتعل میگردد مانند فتیله ورهبانان مستعمل دارند ولهذا آنرا فتائل الرهبان نامند ✱ طبیعت آن در
آخر دوم گرم وخشک وبیخ وگل آن گرم تر از سائر اجزا ✱ افعال وخواص آن اعضاء الراس آشامیدن طبیخ بیخ آن
با آب جهت زکام واوجاع سر حادث از سردی اعضاء النفس جهت سرفه وربو وضیق النفس ورياح غلیظه وبدستور ضماد

آن بر سینه الباه جهت تقویت باه واوجاع المفاصل وغیرها ضماد بیخ آن بالبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع
مفاصل وعرق النسا ونقرس وتحلیل صلابات واورام انثیان واورام قضیب وفسخ عصب وگوشت کوفته شده ومربای بیخ آن
انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء والنفض والباه جهت خوشبوئی دهان وجشای بارد وانهضام غذا وتحلیل مواد
وتسخین معده وگرده ومثانه وادرار بول وتحریک باه وتقویت آن بسیار موثر است ✱

فتیت

✱ فتیت ✱ بفتح فا وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وتا لغت عربی است ✱ ماهیت آن هر چیز خرد کرده
را نامند وبیشتر مستعمل در نان گندم خشک خرد کرده است خواه بکوبیدن وخواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد
وبعضی گفته اند که نرم باشد ✱ طبیعت آن گرم وخشک باعتدال ✱ افعال وخواص آن قلیل الغذا ومجفف
رطوبات معده ومولد ریاح سوداوی ودیر هضم ومولد امراض بارده وریحیه مانند قولنج ووجع پهلو وتهیگاه ومصلح آن
نیکو خمیر نمودن وطبخ جید دادن ویا سمسم وکمون ونانخواه ویا شکر وروغنها مانند روغن بادام تناول کردن وجهت
صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبه وصاحبان ضعف احشا بسیار مضر وباید که در سایه خشک نمایند وبسیار کهنه نباشد که کهنهٔ آن
ردی است وبهترین مصلحات آن در همه حال شکر است

✱ فصل الفاء مع الجیم ✱

فجل

✱ فجل ✱ بضم فا وسکون جیم ولام بفارسی ترب وبشیرازی تربزه وبسریانی فعالا وبرومی دفیون وبیونانی افانیس ونیز
بیونانی ابابوس وبهندی مولی وبفرنگی رفانس نامند ✱ ماهیت آن معروف است ودر اکثر بلاد میشود ودو نوع میباشد
بری وبستانی وشامی نیز وشامی آن آنست که تخم شلغم را در بوتهٔ ترب گذاشته غرس مینمایند ویا بالعکس وبری آن تند تر از
بستانی اما بدرازی وبزرگی بستانی نیست ودر قوت قریب بخردل وبعضی آنرا خردل بری دانسته اند وبستانی آن اقسام
میباشد قسمی سفید طولانی نازک واز این قسم بعضی در بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا بیك دو ذرع دست و
بقطر نیم شبر میشود وبعضی نازک شاداب وبعضی خشك وجوف آن متخلخل رخوه ودر ضلع رنگپور گامی است مسمی بغیرصدر
از قوت زمین آنجا بوزن بیست آثار وبدرازی دو دست وزیاده از آن وبقطر قریب بك وشبر وشاداب وشیرین آنرا
فتیل مولی مینامند یعنی در درازی قطر مثل دندان فیل کلان میشود ومعمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با
گوشت ویا ماهی پخته با چلاو میخورند ودر جاهای دیگر تا بیك ونیم شبر وقسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه
اندك خشن واین خشک تر از قسم سفید طولانی آنست وشادابی آن نیست ولیکن تند تر از سفید خصوصا پوست
آن واین قسم اکثر در زمستان میشود وبسبب سردی هوا ویبس در زمین منشق میگردد وقسمی دیگر مدور وسفید
پوست که اهل فرنك از ملك خود تخم آنرا میاورند واین نیز قریب بسیاه مدور است واین نیز مخصوص بزمستان است و
بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد وبرگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم وخردل واز آن هر دو
خشن تر وتند تر وتخم همه مائل بتندی وبرود در غلاف باریك طولانی تا بقدر انگشتی ودر خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و
لذیذ بهندی آنرا سینگری نامند وآنرا مانند ترب با نمك میخورند وآنرا ریزه کرده با گوشت میپزند لذیذ میشود وبعد از رسیدن
سرخ تیره مائل بسیاهی میگردد ✱ طبیعت تخم آن گرم در سوم وخشک در دوم وبیخ آن در اول گرم ودر دوم تر
وگرمی پوست وبرگ آن زیاده از اصل آن وبری آن اقوی واحد از بستانی در جمیع اجزا ✱ افعال وخواص آن
ملطف ومسهل ومولد ریاح ومحرک آروغ تخم آن محلل آن [illegible] وبعضی [illegible] برگ آن [illegible] وبعضی که

در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در ان جزو لطیف سریع التعفن است و مدر بول و با اندک تلیین چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و با روغن و موی و غذا ئیت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرموده اند که در فجل سه خاصیت است برگ آن بر اکنده کنند ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر مرود ندان و حنک الاذن قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در ان ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدل مثور و چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر موق آن و آب برگ آن تیز کنند قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفهٔ کهنهٔ مزمن و دفع کیموسات غلیظهٔ حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن قطرقنال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کنند شیر است اعضاء الغذاء ردی است برای معده و جشا آورند و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرمایند غذا است و قبل از طعم مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از ین جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدل مثور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سدد کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کمد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس بر آورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکهٔ حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانغرایا و قوبا المثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفض تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر ربک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سدهٔ کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را در ان سوراخها گذارند و سر سوراخها را بپارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در ان پر کنند و سر آنرا بپارچهٔ ترب مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید السم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شا خدار و سم هوام و چون سر جهای تراشیده بیخ آن و یا کوبیده آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و بدل مثور چون آب آنرا بر ان ریزند از سم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینة خوردن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم

و طلاء آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی رنگ رخسار و قوبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصا در حمام و اکثار آن رویانند موی است بر موضع داء الثعلب المضار و نیز اکثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه در ان جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند انکور قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز مجرب و اصلا ضرری ندارد اگر مرفه نباشد و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار موثر و در سائر افعال مثل گوره قوی تر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یکدرم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار گرم و تر از شلغم و ضعیف تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برگ آنرا در ابتداء تخم بستن بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف و بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نمو زد بسیار سخن و در اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدن جهت فالج و لقوه و استرخاء و رفع خشونت بشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها از ان متکون کرده در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در حل معادن بعد از افعال غریبه از ان می آید

فجل باغشقی • فجل شامی است • طبیعت آن مرکب القوی و از شلغم گرم تر • افعال و خواص آن از فجل و شلغم ردی تر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است • فجل باغشقی

فصل الفاء مع الراء المهملة

• فراخ • بکسر فا و را و الف و خاء معجمه بفارسی چوجه و بترکی فرایک نامند • ماهیت آن معروف است • طبیعت و فراخ
• افعال و خواص چوجهٔ هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی بهترین همه چوجهٔ مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویهٔ حاره و سپر مولد جذام دانسته اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است •

• فراسیون • بفتح فا و راء مهمله و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز و بلاطینی مادرویتم و بعربی علقما جهت آنکه تلخ است و هر چیز تلخ را علقم نامند و بفارسی افنان سر و کور او بعضی کراث جبلی که کندنای کوهی گویند و لفظ کرو یا ممکن که تصحیف از کور او باشد • در ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئید و برگ آن بقدر انگشت ابهام و مائل باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و انطاکی نوشته بیخی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن فراسیون

ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال میماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی مائل
بسرخی آنست و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی
است نامند و ماهیت آن را چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد نوعی حقیل آنرا
فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ هاران بکار برند زایل کند این نوع کثیر
الاستعمال است و نوعی دیگر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند
که کسیکه آنرا کراث جبلی دانسته غلط کرده و محتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی اروسه نامند
و اروسه در حرف الالف مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی
و مقطع و مفتح سدهٔ کبد و طحال و با قوت تریاقیه اعضاء الراس و الاذن و العین قطور عصارهٔ آن در گوش جهت تنقیهٔ فضول
و تفتیح منافذ آن و ازالهٔ درد کهنهٔ آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت قوتیکه دارد و بردن اثر زردی
یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت
انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کنندهٔ زردی یرقان است و چون جرب عین را
با ماء الرمان حامض بمالند و بر گردانند و عصارهٔ فراسیون را بران بمالند زائل گرداند و داخل شیافات مقویهٔ بصر کرده
میشود الفم و الاسنان مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت
بنفشه و یا با جلاب جهت سرفهٔ رطب و قروح سینه و ریه و تنقیهٔ آنها از نفث و مده و نیم درم تا یکدرم آن با طبیخ زوفا و روغن
بادام شیرین جهت تنقیهٔ سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب العمل و با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفهٔ بلغمی و ضیق
النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو معمول از آن و نخالهٔ گندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم
اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنجدرم باشد در ان جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفهٔ
مزمنه عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با آب و عصارهٔ تخم تر و تازهٔ آن با عسل جهت قرحهٔ ریه و یا ادویه
چون خشک آنرا بیامیزند جهت رفع سرفهٔ مزمن و تنقیهٔ سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس
اعضاء الغذاء مفتح سدهٔ کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن
طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن گل و یا با زیت جهت درد امعاء و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم
ادویهٔ منقیه بدن است از فضول غلیظه ربوای وجع طحال و بدستور ضماد آن نافع اعضاء النفض آشامیدن آن خصوصا
با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ آن و چون در آب
و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و بآن کماد نمایند بر عانهٔ مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول
و ضماد برگ تازهٔ آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعاء و وجع آن بغایت نافع و فرزجهٔ آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت
اعانت بر حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعیکه استعمال نمایند شربا و ضمادا و کمادا
و وجع کاسر و خاصر و جنین را بسیار مفید السموم آشامیدن عصارهٔ برگ آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله مانند فطر
و کشنیز و امثال آنها و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه الاورام و الجروح و القروح ضماد برگ پختهٔ آن با آب ممزوج
با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرک و قروح و سعفهٔ عفنهٔ کهنهٔ خبیثه و گوشت فاسد متآکل و قلع داخس و تلیین

و تحلیل خنازیر و انفجار دمامیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازهٔ تر آنرا و با پیه
گردهٔ بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین گودی کنده
با تش گرم کنند و چون گرم شد آتش را بر آورده در ان گودال گرم فراسیون را فرش نمایند و علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر
شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر ان فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و در ان همان
قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد در رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در خمی که آب انگور مقدار یک
ماهوبطس باشد و مکوک برگ تازهٔ فراسیون را کوبیده ریخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند پس بر آورده صاف کنند
و بنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته اند از اکثار آن ریه است
در ان امور المضار مضر گرده و مثانه در غایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار خون و بول الدم میگردد مصلح آن
کثیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه را بعضی بادزهر آن دانسته اند و مقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم صاحب
منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لبان و دو وزن آن اسارون
و در اعمال لزوجات و تسکین مغص و گویند بدل آن افتیمون و انیسون است و گویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق
فرس
* فرس * بفتح فا و را و سین مهملتین بفارسی اسپ و بترکی آت و بهندی گهورا بضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو
و فتح راء هندیه و الف نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف و از حیوانات دیگر ماکول اللحم اهلی گرم تر
و بهترین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مودب و مروض تر و با فراست و اصناف میباشد از نجیب و غیر نجیب و بچهٔ آنرا
بعربی مهر و بفارسی کره نامند * طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص ان خوردن آن مورث
شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبرودین اعضاء الراس گفته اند چون زوائدیکه بر زانوی فرس میباشد
بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل گرداند اعضاء النفض آشامیدن انفحهٔ آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و
قرحهٔ امعاء و ذرب و بدستور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوش
دادن و مهرا پختن آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بران نیاشامند الاورام و البثور طلای محرق
پوست مهر یعنی کرهٔ آن با موی با آب پراکنده کنندهٔ بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار است در خواص و خون تازهٔ گرم
آن از جملهٔ سموم و مسهل و اعراض و علاج آن مانند دم ثور است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت
الزینة طلای خون آن تغییر دهندهٔ رنگ وضع و ذرور پوست سوختهٔ آن با موی رافع جوششها است الخواص گویند چون
دندان آسیای آنرا بر ساق بندند از حرکت ماندگی نیابند و اگر دندان آنرا بر کودک بندند دندان او بی الم
بر آید و سم آنرا در خانهٔ که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی نروید
و نیز بواسیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف و اگر پای حیوان چهار پا را بدم
اسب بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا بکشند کیک در ان خانه داخل نشود و فرس بحری را بفرنگی اورسب
کانیس نامند گویند از خواص آنست که چون خراشند بر عضوی موی بر آید خاکستر آنرا با قیر و یا پیه بز سرشته بمالند موی
فرفیون
بروید و ذرور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بران موثر است *
* فرفیون * بفتح فا و سکون را و ضم با و مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده کسیکه بکسر فا دوم خوانده و آنرا

فربيون بيا بجاى فاء دوم وافربيون وابربيون بزيادتي همزهٔ مفتوحه دراول كه معرب ا وبربيون فارسي باشد نيز نامند وآنرا اكل بنفسه وحافظ اطفال وببربرى تاكسوت وبرومي فوطيوس وبيوناني كماليون واهل مصروشام آنرا اللبانهٔ مغربيه خوانند * در ماهيت ان اختلاف بسيار است بعضي لبن مازريون وبعضي لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول غافقي است كه روايت كرده ازكسانيكه آنرا ديده اند در بلاد بربرود رجبل دران كه آنرا ابربريه نامند وكثير الوجود است درانجا وازانجا ببلاد ديكر ميبرند وآن لبن دو نوع نبات است يكى شبيه بنبات كاهو پرشعبه وخارناك وپرشير ودوم برك آن سياه وشاخهاى آن مفروش برروى زمين وخارهاى اين باريك وتيزتر وشير اين بيشتر ازاول ودرحرف الالف مع الفاء تمام بيان ماهيت وخواص وافعال آن مذكور شد *

* فرميوس * بفتح فا وسكون را وكسر ميم وضم ياء مثناة تحتانيه وسكون واو وسين مهمله برنيفس است * ماهيت ان ثمريست شبيه بحنظل وباعفوصت ودرجوف آن تخمها * طبيعت ان بسيار كرم وخشك * افعال وخواص ان تمريخ آن باادهان مدر عرق وضماد آن باشراب جهت نهش افعى نافع *

* فرنجمشك * بفتح فا ورا وسكون نون وفتح جيم وكسر ميم وسكون شين معجمه وكاف معرب پلنكمشك فارسي است وآنرا فرنجمشك وفلنجمشك وابرنجمشك بيا بجاى فا نيز نامند وبسرياني فلنلمشكا وبرومي اميولوفراس وبيوناني اقيليس وبهندى رام تلسي وكويند بهندى انبل نامند * ماهيت ان نوعي از ريحان است نبات وبرك آن اندك بزركتر وبلندتر وبسيار خشبو شبيه ببوى قرنفل ولهذا آنرا قرنفل بستاني نامند ودر تراكيب هرجا قرنفل بستاني مذكور است مراد اين است وآنرا حبق قرنفلي وريحان قرنفلي نيز نامند وكويند چون رائحهٔ آن شبيه برائحهٔ مشك است ازان جهت آنرا فرنجمشك نامند وآن دو صنف ميباشد يكى بستاني وآنرا هندى ودوم برى وآنرا چيني نامند وشاخهاى بستاني آن مربع ومزغب وبرك آن مانند برك بادروج ورنك آن مابين سبزى وزردى ومزغب ورائحهٔ آن شبيه بقرنفل وتخم آن بشكل زيره وسياه ورنك مائل بسبزى وازتخم بالنكومه پهلوتر وبسيار كوچكتر ازان ومنبت آن مجارى آبها وشوره زارها وبرى آنرا شاخهاى مدور وبركهاى آن ريزه تر وباريكتر شبيه ببرك نمام برى وريحان كوهي وباخشونت وباعطريت وتندى زياده ازبستاني وتخم آن شبيه بتخم ريحان وازان درازتر وبه پهلو منبت آن خرابها وبيابانها وسنك لاخها * طبيعت ان درآخر دوم كرم وخشك وبوى آن كرم تر وبيس اين ازمرزنجوش ونمام كمتر * افعال وخواص آن اعضاء الراس مفتح سدهٔ دماغي ومصفاة ومنخرين الا وشما وطلاء وجهت درد سر بارد نافع آلفم بوى دهان خوش كند ولثه ودندان را محكم كند ورطوبات فاسدهٔ آنرا دفع كند اعضاء الصدر آشاميدن آن مقوى دل وجهت خفقان ووسواس عارض ازسودا وبلغم درقلب اعضاء الغذاء مقوى معده وكبد وهاضم غذاى غليظ ومحلل رياح وجشاى نيكو آورد ومسكن مغص ومنبه اشتها است اعضاء النفض جهت سرزوبوا سيرشربا وطلاء نافع المضار مصدع محرور رين ومولد مرهٔ سودا شما وشربا مصلح آن بنفشه وسكنجبين مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر ويا درنجبويه نيز كفته اند وقرنفل نيز وتخم آن بسيار خشك ومجفف منى وهاضم طعام ومنعظ ومولد صئبان كه بفارسي رشك نامند مقدار شربت آن تا دو درم وچون در سركه وا شربه وشراب وآب انكور داخل كنند مانع فساد آنها است بدل آن بالنكو *

* فرخار * بفتح فا وسكون را وفتح خاء معجمه والف وراء مهمله * ماهيت ان درختى است بقدر چنار وبرك آن

مانند برك بادام وكل آن مانند كل سرخ وبغايت خوش منظر وطبيعت وافعال وخواص آن ضعيف تر ازكلنار است *

* فرشه * بفتح فا ورا وشين معجمه وها * ماهيت ان اسم عربي شيريست كه بازردهٔ تخم مرغ بآتش نرم بجوشانند تا غليظ شود شبيه بافروود وافعال مانند لباء است

* فصــــــل الفاء مع السين المهملة *

* فساافس * بضم فا وسين والف وكسر فا وسين مهمله بفارسي سوخك وساس وشب كز نيز وبهندى كهتمل وبفرنكي سيس نامند * ماهيت ان حيوانى است ازجمله هوام وبقدر نصف عدس وسر ودم آن باريك وبسيار كوتاه في الجمله شبيه بنصف دانهٔ حب الخروع ودست وپاى آن نيز باريك ودو وصل كوتاه نيز دارد ونيشي ازدهان برمي آورد وبآن ميكزد وبازبخود ميكشد وبدبوى وبچهٔ آن سرخرنك وبزرك آن مائل بسياهي وازكزيدن آن عضو اندك خارش وسوزش وورم كمي ميكند وبازخود بخود زائل ميكردد ودر شكافهاى چوب وسريرها وخانهٔ كبوتران ودرچهار پايه كه باصطلاح هند پلنك مينامند وبران خواب ميكنند ولباس پشمى وابريشمى ودرحصيرها وبورياها بسيار تكون ميابد * طبيعت ان كرم وخشك درسوم * افعال وخواص ان اعضاء الراس نفوخ سائيدهٔ آن دربيني واستشمام رائحهٔ سائيدهٔ آن وباطلاى آن برانف جهت مرضيكه درينكاله ميشود وآنرا اصوه مينامند مؤثر ودود آن بانبوبه كه درحلق برند وياآشاميدن آن باسركه وشراب وباغرغرهٔ آن جهت اخراج زلوى درحلق مانده مؤثر اعضاء النفض كذا شتن سودهٔ آن درسوراخ قضيب جهت رفع احتباس بول واستشمام رائحه وبخور آن جهت اختناق رحم ومالیدن آن برموضع داء الثعلب السم بلع يكعدد آن جهت كزيدن مارشاخدار وازبسيارى خوردن آن مانند خوردن ذراريح احوالى طارى ميكرددوتدبير آن نيزتدبير آنست

* فستق * بضم فا وسكون سين مهمله وضم تاء مثناة فوقانيه وقاف معرب پستهٔ فارسي است بسرياني بستقى وبيوناني بسطاقيا وبفرنكي بسياكه نامند * ماهيت آن ثمر درختى است شبيه بدرخت بطم كه بفارسي سغز نامند وازان كوچكتر واغبر بى خار ومدتى ميماند وثمر آن در اول نيسان پيدا ميشود وبايلول ماه ميرسد وبستاني وجبلي ميباشد وثمر بستاني بزركتر ازجبلي وازمطلق آن مراد ثمر آنست وبهترين ثمر آن آنست كه بزرك دانه پوست آن نازك سفيد وپوست خارج آن سبز مائل ببنفشي ومغز آن سبز وچوب آن لدن باشد وآنرا ببطم پيوند ميتمايند وپيوند آن بسيار خوب ميشود وجهت آن مرد پوست رقيق بالاى مغز آنست كه زير پوست صلب سفيد است ودرخت آن يكسال ثمر آن مغزدار ويكسال بى مغز ميباشد وبى مغز آنرا بزغنج مينامند ودرحرف الباء مع الزاى مذكور شد وثمر آن مادام كه در پوست است مدتى ميماند فاسد نميكردد وچون مقشر كردند وازپوست جدا نمودند فاسد ميكردد وآب ليمو حافظ فساد آنست * طبيعت مغزان درد وم كرم وخشك وبعضى تر دانسته اند برطوبت فضليه واين صواب است ولهذا آنرا زود كرم ميخورد ومقوى باه است وزياده كنندهٔ مني وبعضى سرد دانسته اند واين زعم غلط است * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت تقويت ذهن وحفظ دماغ وسرفه وقلب وخفقان وقى وغثيان ومغص وبرودت كبد وتفتيح سدهٔ كبد ومنافذ غذا ومرارهٔ جهت عطريت وعفوصت وتلخي كه دارد ومنقي كبد وم زيل وجع رطوبات آن وقليل الغذا ومسمن بدن ومقوى معده وقم آن ازما ثرحبوب زياده خصوصا كه با جفت آن يعنى پوست بالاى لب آن بخورند رافع لاغرى كرده وبرقان وطحال وسموم ونهش هوام وخوردن آن باشكر مصلح هواى وبائى وپوست سرخ رقيق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت وخشك وپوست سبز بيرون آن سرد وخشك الفم مضغ آن مقوى دندان ولثه وخوشبو كنندهٔ دهان ورافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغايت مقوى دل

و معده و قابض و مخشن و دابغ خمل آن و رافع قی و فواق و اسهال و تشنگی و السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست مغیلان صلب آن که در آب طبخ داده با شند جلوس در ان جهت خروج مقعد مجرب و نطول بطبیخ پوست درخت و برگ آن جهت حبس نزلات و درد مفعد و رحم و جرب و حکه و رفع قمل الزینة مدا و مت غسل موی بدان جهت ازالهٔ وسواس و موادّ سوداوی و دفع سموم و خوشبو کنندهٔ اطعمه و مقوی غالیه ها و با لخاصیت مغز آن مفرح و معده خصوصا مقشر آن و مفسد طعام و بد متورد می آن و گویند مغز آن مضر معده است مصلح آن زرد آلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز بن و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زرد آلوی ترش خشک است

* فصل الفاء مع الشین المعجمة *

* فشاغ * بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشغ بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور و بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا مرم ناممند * ماهیت آن از جنس فاشرا است و بر صحرا روید و خود می پیچد و آنرا میهو شانند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانهٔ آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزندهٔ زبان و بیخ آن عطر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز و قسمی از آن جعدا روید انهٔ آن بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهرا لوبیای هندی عبارت از آن باشد مولف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله چیزی میشود و آنرا سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و میم میناممند و برگ آن اندک پهن نبات آن بر صحرا روید و خود می پیچد و آنرا میهو شانند و ثمر آن در غلافی مانند جا قلادانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در یکطرف آن قریب بنصف آن خطی سفید دور و نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند * طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص ان آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویهٔ سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بقدر ربع اندک اندک بطفل شیرخوار بدهند مدة الحیوة گویند سموم نباتی و حیوانی با و اثر نمیکند مقدار شربت آن یکمثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است

* فصل الفاء مع الضاد المعجمة *

* فضة * بکسر فا و فتح ضاد و بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم راء مهمله و سکون واو و فتح باء عجمی و الف و بسریانی سیما و برومی ارجوا و بیونانی اکورا و بترکی کومس و بفرنگی و براطا نامند * ماهیت ان از فلزات معروفهٔ مشهوره میان مردم کثیر النفع است و گفته اند مادهٔ تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص است و کبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس کردد بوزن خود زیبق را منعقد کرد اند و بنظر قمر با مساعدت مشتری در صد سال تکون آن در معدن خود تمام میشود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است * طبیعت آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و مجففه و سحالهٔ آن خشکتر و قوت قابضهٔ آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص آن در تفریح قریب بیاقوت اعضا الراس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر النفس آشامیدن سحالهٔ آن

با ادویهٔ مناسبه جهت دفع بخر و جلب و جذب رطوبات لزجهٔ متعفنه و بلا غم الصدر آشامیدن محلول آن و بدهتو و سحالهٔ آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بجهات مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحالهٔ آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و الحکه و بدهتو جهت جرب و حکه الاورام ضماد سحالهٔ آن جهت تحلیل اورام مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک انگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحهٔ گوگرد خام و مجاورت آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک زائل و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام فضه مکرر زود آورد و دهتو رحل و تکلیس و احراق آن در مقدمه مذکر یافت و فضهٔ محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آنرا تن تور و پتورا نامند و لاجورد یکرنگ شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند و از بن جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضهٔ غیر محلول است بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بیعدیل که دو قطرهٔ آنرا با اشربهٔ مناسبه بیاشامند

* فصل الفاء مع الطاء المهملة *

* فطر * بکسر فا و بضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شاو بسریانی فطریا ثا و برومی موکوطیس و بهندی پهپن چهتر و بیونانی اونطرینا نامند و در یسقوریدوس در ثالثه فطس و در رابعه موقوطیس نامید * ماهیت ان نباتی است که زمینهای نمناک و عقب بارشها در بعضی بلاد زمین منشق شده بر می آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضهٔ مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی قارچ و بشیرازی مردم عوام هیکل و بترکی کیلک و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماة را بماکول آن دانسته اند و بالجمله هرچه بیلز و جت و بیرائحه و سفید مائل بتیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب نیکو روید ماکول است و سیاه و آن غیر ماکول در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن که در ان لزوجت بسیار و با نزان عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و گردکان و گیاهای سمی و بتوعات و یا در زمین وخیمها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است و گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و گویند آنچه را در کشمیر گنگه چهونامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را قنع نامند و بفارسی هیکل و دوم را فوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سمی ردی غیر ماکول آن و میان ماکول آنست که چون غیر ماکول را ابپزند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هرچه را آن گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنبهی انخاه ها نامند و فطر غیر ماکول را پدبهیرا و قسمی را چهتر بنخای ها نامند و قسمی را اکن دهول و قسم اول بهترین اقسام است * طبیعت ماکول ان در سوم سرد و تر * افعال و خواص ان اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع نسل و ضماد خشک کوبیدهٔ آن با مرهم ماهی جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازهٔ آن جهت بیاض و تقویت باصره و جذب پلک و چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظه و معفن و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد و بحد افراط و مسدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن مائدهٔ خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ

آن با نمک وشبت وپودنه وروغن کنجد وزیتون وصعتر وفلفل وبا کمثری تر ویا خشك خوردن وخوردن فلفل وزنجبیل پرورده وجوارشات مناسبه مانند فلافلي وکموني وفلاسفه وامثال اینها وآشامیدن آب سرد بالای آن وهمچنین با بیضهٔ مرغ ویا با گوشت خوردن مضور گویند از خواص آنست که هرحیوانی سمي کسي را که فطر ماکول خورده باشد بگزد وهنوز آن فطر در معدهٔ او باشد درا وهیچ دوائي نافع نمي بخشد وتریاق سمي غیر ماکول آن چون کسي خورده باشد اورا عرق سرد وضیق النفس وغشي وثقل معده وقولنج وخناق وذبحه وتشعر بود که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب وآب پودنه ومری وبوره ونمک وسکنجبین یا فودنج جبلي یا سرگین خروس بچه یا سکنجبین عنصلي ویا خاکستر چوب انجیر با آب گرم با اندک سرکه ونمك ومرغ بچه ویا با سرکه ویا خوردن عسل بسیار است وتریاق اربعه ومثرودیطوس وفلافلي ویا کموني با شراب ویا با ب سداب وضماد نمودن بر معده وضد ملطفه واستعمال حقنهای حاده وبسا است که دریکروز بلکه درساعت هلاک میکرده اند وهر فطریکه در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده وجوف خشک کردهٔ آن مورث بیهوشي است چون اندکي از آن بخورند وآنچه در زمستان میشود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتي نیست ۞

فطراساليون

۞ فطراساليون ۞ بفتح فا وسکون طا وفتح را والف وسین مهملتین والف وکسر لام وضم یاء مثناة تحتانیه ونون لغت یوناني است وبفرنگي بطروسالي نامند ۞ ماهیت آن کرفس کوهی است وآنرا کرفس صخری وکرفس ماقدونی نیز نامند وتخم آن سیاه وطولانی شبیه بنانخواه وخشبو وتند وبهترین اجزای آنست ومستعمل ۞ طبیعت آن در سوم گرم وخشك ۞ افعال وخواص آن اعضاء الغذاء والنفض قاطع لزوجات ومحلل نفخ وبغایت مفتح وجهت درد پهلو ومغص وادرار بول وحیض قوی الاثر ومخرج جنین ومبهی السموم مقاوم جمیع سموم بارده ودر جمیع افعال قویتر از بستاني وما ئر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستاني وجالینوس نیم وزن آن افسنتین گفته وحکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند وآن مدور ومائل بدرازی وبقدر فلفلي وبیرون آن سیاه واندرون آن سفید مائل بزردی وتند طعم وبرگ نبات آن عریض وبا اندک حدت وگل آن چتری شبیه بشبت است ودر تنکابن وایلیصم نامند واین قسم را بعضی ضعیفتر از فطراساليون دانسته اند وجمعي مثل آن وآن مدر عرق ورافع عرق النسا وتفتیح وفرزجهٔ آن مسقط جنین ودر سائر افعال مانند اقسام کرفس است ودر حرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ۞

۞ فصل الفاء مع القاف ۞

فقع

۞ فقع ۞ بفتح فا وقاف وعین مهمله وبکسر فا نیز آمده ۞ درماهیت آن اختلاف است جمعي از اقسام فطر وکماة دانسته اند وبعضي غیر آن واصح آنست که از غیر اقسام فطر است وسفید وبقدر نارنجی وکوچکتر از آن واندک طولاني وزیر زمین در مواضع سیلها وجاهای نمناك وقرب انها روید وبعد از باران در زمینهای ریگزار ودامنهای کوه بسیار بهم میرسد وجائیکه تکون مییابد زمین آنجا اندک بلند وبعضی منشق میباشد وکسانیکه میدانند آنجا را میکاوند وبیرون میآورند ودر بعضی جاها یکان انبوه وبعضی چند عدد وبقدر سی تشنج وبتر کی دنبلان نامند وآن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته ویا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است ودر سالی که رعد وبرق بسیار شود بسیار تکون مییابد ۞ طبیعت آن در دوم سرد وتر ۞ افعال وخواص آن نفاخ وبطي الهضم وغلیظ واکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است وضرر آنرا اندارد ۞

نقاع

۞ نقاع ۞ بضم فا وفتح قاف مشدده والف وعین مهمله لغت عربي است بیوناني ورفوس ووفونس نیز دیده شده وبروسي بقاعین وبفارسي بوزه نامند وگفته اند آنرا نقاع از انجهت مینامند که کف آنرا میکیرند وواحد آن فقاعه وبفارسي هوراک آب خوانند ۞ ماهیت آن اسم انواع نبیذ است وطعم آن مرکب از اندک شیرینی وترشي وتلخي وحدت وآن مصنوع از اکثر حبوب میباشد مانند جو وبرنج وارزن وذرت ونان حوارى یعني نان سفید فطیر با نعناع وکرفس وازمویز وخرما وشکر ونیشکر وعسل وامثال اینها نیز وگاه اضافه میکنند بر آن فلفل وسنبل الطیب وقرنفل وسداب وامثال اینها ۞ طبیعت آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد وبالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی واحر همه عسلی مفوه است پس عسل غیر مفوه پس تمري یعنی خرمائي واعدل همه زبیبي است که با حب الرمان سازند وکسیکه ارادهٔ اصلاح وخشبوی آن نماید باید که بغیر از مصطکی وبرگ نعناع وقلیلي طرخون چیزی دیگر زیاده نکند ۞ افعال وخواص آن ردی الغذا ونفاخ ومولد اخلاط غلیظهٔ فجه ورياح ومضر اعصاب حیواني وقوت نا قلهٔ آن بحدی است که اکر عاج را در آن بخیسانند نرم کرداند وآسان کرددانچه را خواهند از آن بسازند مضر عصب دماغ واعصاب کال مضرت دارد ومتخذ از خبز حواری وکرفس ونعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین ومقوی احشا ومعده ونفع آن کمتر وبهتر متخذ از شعیر است ومتخذ از شعیر مدر بول وموطب بدن وجهت سوفه وامراض حارهٔ ریه نافع ومضر گرده ومثانه ومتخذ از عسل از برای مبرودین مفید ونفع ورياح آن کمتر وچندان مضر بعصب نیست ومتخذ از شکر اعدل از عسلي است واز برای معتدل المزاج موافق وسزاوار آنست که نیاشامند آنرا مکر ناشتا وبادرا را خوبقایای طعام در معده ونزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد میسازد واما عسلی ومفوه آنرا ناشتا نیاشامند مکر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد وآلوده برطوبت لزجه باشد وباید که خبزی وشعیری آنرا مفوه بمصطکی وسنبل الطیب وقاقله نمایند که نفخ آنرا زائل کرداند وطرخون آنرا لذیذ وحب الرمان نیکو میکرداند خصوصا که آنرا معطر سازند ودر هر بیست رطل آن از هر یك از آن اقاویه یك مثقال زیاده داخل نکنند واگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست ودر قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیدهٔ آن ۞

فقاح

۞ فقاح ۞ بضم فا وفتح قاف وحاء مهمله اسم جنس شکوفها است بعربي وفقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت ومی یابد انشاء الله تع

فقاح الكرم

۞ فقاح الکرم ۞ شکوفهٔ انگور است بیوناني دوذاطیاطیون وبرومي اینکس طواخیون وبسریاني نعجی اوکیشا وبفارسي دل نامند بری وبستاني میباشد بهترین آن بری تازهٔ آنست ۞ طبیعت آن در اول سرد وخشک وبا عطریت ۞ افعال وخواص آن مقوی دل ومعده ومسکن فواق وقئ وعرق آن یعني ماء مقطر آن در افعال قویتر ولطیفتر از اصل آنست ۞

فقاح الملح

۞ فقاح الملح ۞ زهرة الملح است ونزد بعضی ابقراط است وماسرجویه گفته او روی نمک معدني چیزی شبیه بشوره تکون مییابد الطف اجزای ملح وقوش آن کمتر از آن است

۞ فصل الفاء مع اللام ۞

فل

۞ فل ۞ بفتح فا وتشدید لام ۞ درماهیت آن اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر بسته وپوست آن شبیه بپوست بندق ویا ئین مغز آن مائل بزردی وسفیدی وبالای آن مائل بسبزی وبوی آن بازو ایای بسیار وباساقي بقدر یک شبر ودر موسم ربیع گل میآورد وگلی زرد رنگ وخشبو وبزردی بر طرف میکردد وانطاکي نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برا سه وخواه بترکیب آن با نیلوفر که پیخ آنرا شکافته نیلوفر را در ان کذارند ویا بالعکس یعني پیوند نمایند آنرا با نیلوفر وحکایت کرده در فلاحت که آن گلي است سفید خالص وبرگهای آن مضاعف ومحیط بانها آن واندرون آن زرد

ونک وچون پخته کردد سیاه شود وچون برکهای آن بریزد دانهٔ آن طولانی کردد وسرخ براق واین هنکام آنرا برشکین نامند واین نیلوفر هندی نیست ورته هم نیست وصاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته وسهوی است اورا * طبیعت آن بقول بغدادی کرم وخشک درسوم وبقول انطاکی در دوم کرم ومعتدل ویا یابس دراول * افعال وخواص آن مفتح سدد ومنقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع واسترخای عصب وآشامیدن آن جهت خفقان وغشی واستسقا ورياح بواسیر شربا وبخورا وطلاء واستعمال تخم آن موی را دیر سفید میکرداند وطحال ووجع کبد را بر طرف میسازد شربا ومالیدن برک سائیدهٔ آن بربدن باعث خوشبوئی وعدم تولید شپش است وحکیم عبد الحمید درحاشیهٔ تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند وتخم آن بقدر دانهٔ نخودی است نه بقدر فندقی وآنچه بر فقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم کردید آنست که فل بفتح فا معرب از پهل هندی است وآن میوه است مشهور در بلاد دکهن وبنکاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب ولهذا آنرا گلاب پهل مینامند وآن در اول سرد وتر ومقوی قلب ومعده ومصرت افزای روح حیوانی ونفسانی وتخم آن بنحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی وموٴلف کوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست وگلاب جامون درحرف الجیم در جامون ذکر یافت وتخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز بحتی رنک وبعضی سفید *

قلز * قلز * بکسر فا وسکون لام وزای معجمه در لغت بمعنی سفید روی ومس سفید است که از ان ظروف ریخته میسازند ومفرغ نیز نامند وفلز بتشدید زای معجمه وکسر لام بمعنی ریم آهن وریم معادن کداخته است وهر کوهری که در کان خیزد در اصطلاح آنرا اجسام معدنی نامند وهر یک را معدنی مخصوص است ووزن هر یک متفاوت اعم از آنکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل کداز وتطرق یعنی چکش کیر کردد واقسام متطرق را مطلقا متطرقات ومعدنی سبعه نامند وفی الحقیقة هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس روی وهرد واز یک معدن حاصل می کردند وجهت اختلاف وتعدد شان تفاوت واختلاف وزن هر یک است اما مس از کل اجسام معدنی بهم میرسد وروی خود در معدن بهم میرسد واز ین جهت آنرا بفارسی روی وحس رست نامند وبیونانی طالیقون وآن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه میکردد ولهذا بعربی آنرا صفر نامند ومس دو نوع میباشد یکی سرخ ویکی مائل بزردی وهرد ودر وزن سبکتر از روی اند ومس سرخ نرم تر از مس مائل بزردی است واز فرلک که معدن آنست سه نوع میآورند یکی قلبها وآن نرم سرخ اعلی است دوم تختهای بزرک واین درخوبی وسرخی از ان کمتر وسوم قرصهای بزرک پهن واین از همه زبون تر است واز مس سفید نیز ظروف ساخته میآورند ولیکن این شکننده است ومتطرق نیست وبعد از یک وسال زرد کم رنک میکردد ومتطرق بالقوت سیماب است که باعمال مخصوصه متطرق وقابل کداز میکردد پس فلزات نوع شدند ومعدن هشت با سیماب وچون روی کمیاب است اکثر اشتباه بمس زرد مینمایند * طبیعت وافعال وخواص هر یک در جای خود مذکور شد ومیشود ان شاء الله تعالی *

فلفل * فلفل * بضم فا وسکون لام وضم فا وسکون لام وبکسر هرد وفا نیز آمده معرب پلپل فارسی است وبسریانی پلپلی وبیونانی بشوریقون وارابیقس نیز وبهندی مرچ وکول مرچ یعنی فلفل کرد نامند * ماهیت آن ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند وبنکاله وجزائر ملک دکهن بهم میرسد ونبات آن دو نوع شنیده شد یکی شبیه بنبات دار فلفل ولبلاب وبر میجا ورخود می پیچد یعنی از قبیل نجم وبیاره وبرک آن شبیه ببرک تانبول واز ان کوچکتر ودر ملاست از ان کمتر وصنوبری شکل شبیه ببرک

لبلاب واز ان ضخیمتر وتند طعم با عفوصت وتلخی وثمر آن که فلفل است خوشه دار ودر هر خوشه ده بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشهٔ بقم وتوت بزرکی وبطول یک وبند انکشت ودانهای آن بخامی سبز وبعد از رسیدن بنفش وبزرکتر از دانهٔ کشنیز وبقدر نخودی کوچک وباچوبهای بسیار باریک وپیوسته بخوشهٔ آن وبعد از خشک شدن سیاه وباشکنج وچین دار میکردد ودوم نبات آن بقدر دو سه ذرع وبرک آن شبیه ببرک عنب الثعلب واز ان درطول اندکی بلندتر ودر عرض کمتر یعنی باریکتر وبلندتر وباحدت واندک تلخی وثمر آن درخوشه شبیه بخوشهٔ عنب الثعلب وذره ولیکن بزرکتر از خوشهٔ عنب الثعلب وکوچکتر از خوشهٔ ذره ودانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول وآنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم درحمل ونقل بعضها پوست سیاه دانهای بسیار رسیده آن جدا کشته سفید میکردد ودرختی علیحده ندارد ودر مشاهده نیز چنین شده وشاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نکشته واز بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز میباشد ودرخت آن جدا است ولیکن شبیه بهم واین قلیل الوجود تر از پوست سیاه وپوست نوع سفید آن نازک تر وشکنج آن کمتر واندک املس وکوهندی وبستانی میباشد بری آن قویتر از بستانی وبهترین آن حاد الطعم ورائحهٔ آن وحدت پوست آن کمتر از مغز آن است * طبیعت سیاه آن در آخر سوم وسفید ویا مقشر از پوست سیاه آن در اول سوم کرم وخشک وشیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم کرم وخشک کفته * افعال وخواص آن محلل وجذاب وجالی وملطف ومسخن ومنقی بلغم وباقوت تریاقیت اعضا الراس مقوی حافظه واعصاب وجهت علتهای عصب بسیار مفید وخائیدن آن باموبز جهت جلب ودفع رطوبات دماغ ومعده وتدهین بدهن جوشانیده آن در ان جهت فالج وخدر وجمیع امراض بارده رطبه ورفع قشعریرهٔ تبهای بارده وبدستور آشامیدن آن باداویهٔ قابضه جهت امراض مذکوره وطلای مطبوخ آن در کلاب جهت رفع نزلات بارده ودرد دندان وبدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند وهمچنین سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده واعضاء الغذاء آشامیدن آن قاطع بلغم ومسخن ومقوی معده وجکر وهاضمه ومشهی ورافع آروغ ترش وملطف اغذیهٔ غلیظه واخلاط غلیظه ومرقق خون غلیظهٔ سیرودین و دافع جذام ورياح ومغص وبابرک غار تازه جهت تحلیل نفخ وضماد آن باسرکه جهت تحلیل ورم طحال ومداومت آن مانع قولنج ریحی وبلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر وجلای بیاض آن وناخنه اعضاء الصدر جهت دفع سرفهٔ بارد رطوبی وضیق النفس واوجاع صدر ورریو وباعسل جهت خناق بلغمی وتنقیهٔ ریه ومنع اجتماع رطوبات لزجه وبلغم در سینه بدستور باالعوقات وحریرهای مناسبه اعضاء النفض مدر بول وحیض وبا ادویهٔ قابضه جهت تقطیر البول وادرار بول وحیض وحمول آن مخرج جنین وبعد از جماع مانع حمل الباه وآشامیدن آن با شیر وشکر جهت تقویت باه الاورام والبثور والزینة وغیرها ضماد آن بازفت محلل خنازیر ورافع داخس وبرص ناخن وجذام وباحنا جهت رویانیدن ناخن زائل شده از قوباء وغیر آن بانکرا رعسل ومداومت وبدستور بابیه مرغ وباآرد باقلا ونخود جالی بهق وبانطرون بنهایت جالی بهق وسرخ کنندهٔ رخسار وباپیاز ونمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند وبامحللات جهت تهیج ریحی وبا مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الآت المفاصل مسخن عصب وعضلات بحدیکه معادل آن نیست دوائی السموم بادزهر سموم وآشامیدن آب جوشانیده کوبیدهٔ آن در ان جهت دفع سمیت مارکزیده وعقرب کزیده وافیون خورده که مکرر بیاشامند وقی کنند تا اثر سمیت باقی است وجهت سموم بارده مطلقا وسمیت بیش نیز مفید

ونك مين بك من آن نيز وحكماى هند ميكويند چون بيش را مكرر با فلفل وآب زنجبيل تا زه صحق بليغ نمايند رفع سميت آن ميشود وكفته اند چون مار كزيد ه آنرا بخايد اكوحد ت آنرا دريابد زهر در ان چند ان اثر ننموده واكر درنيابد زهر بسيار دران عمل نمود ه واين امتحان قوى است ازبراى استخلاص از سم وبانا ثير آن كه تا بچه حد است المضار مصدع محرورين ومخشن صدر وحلق ومضر جكر حار وكرده وكسانيكه خون در ابدان ايشان وفور داشته باشد وجهت جراحت باطني والمى كه در مجارى بول داشته باشند ومجفف منى در فصل كرما وجوانان محرور المزاج را وامراض حارة حاده مصلح آن ادهان بارده ودر محرورين عسل مصفى مقدار شربت آن تا يك مثقال بدل آن زنجبيل ودارفلفل است ومفيد آن بهتر است ازبراى امراض معده وطحال وسموم ازسياه آن بدل سياه آن بكونيم وزن آن مفيد وجوارشات فلافلي ودهن الفلفل ومخلل ومعجون آن در قرابادين كبير ذكر يافت ✻

فلفل السودان

✻ فلفل السودان ✻ بضم سين وسكون واو وفتح دال مهمله والف ونون ✻ ماهيت آن كفته اند دانه است املس شبيه بحلبان وغلاف آن مانند غلاف آن وتند طعم با اندك تلخى ونبات آن تمنشي كوچك ومنبت آن بلاد حبش وسودان است واز انجا بمصر مياورند واهل بلاد بجاى فلفل مستعمل داريد ✻ طبيعت آن در آخر دوم كرم وخشك ✻ افعال وخواص آن محلل رياح غليظه وبلغم لزج ومفتح سدد وبا عسل محرك باه وجهت درد دندان وحركت آن وقولنج وايلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب ومعدل مبرودين ومقدار شربت آن تا دو درم وحكيم مير عبد الحميد نوشته كه بهندى آنرا كاج مرچ نامند ونبات آن مابين شجر وكياه تا يك ذرع است ونهايت سه ذرع وبرك آن مانند برك ريحان سبز وكل آن سفيد مانند كل آلوچه وازان بسيار ريزه تر وثمر آن طولانى تا بقدر دو بند انكشت وسستد بر صنوبرى شكل مخروطي طرف متصل بشاخ غليظ تر از طرف بالاى آن ودر خامى سبز وبعد از رسيدن سرخ براق ميكردد وتخم آن سفيد شبيه بتخم جوزماثل وازان كوچكتر وآن ثمر در غايت حدت با اندك تلخى است ودر خواص مانند دارفلفل وحرارت اين زياده ازان است وبختن ماهى بدان مصلح ضرر ماهى است ودر خواص ديكر بنحوى است كه صاحب تحفة المؤمنين نقل از بغداى وانطاكي نموده ونوشته ومؤلف كويد كسيكه كاهى آنرا نخورده ومحرور المزاج باشد بمجرد رسيدن آن بزبان او وبا چشم او سوزش بسيار ميكند وتورم بهم ميرساند ونيز نوعى ديكر از فرنك تخم آنرا آورده اند ودر بنكاله ودر بعضى باغچها ميكارند برك آن ازان اندك عريض تر وثمر آن مدور بقدر آلوى سياه وپوست آن بعد رسيدن سرخ وباشكنج ميباشد وحدت اين اندك كمتر از سرخ طولانى آنست ✻

فلفل الماء

✻ فلفل الماء ✻ ماهيت آن فلفلي است كه در آبهاى ايستاده غير جارى ميرويد ولهذا آنرا فلفل الماء نامند برك آن شبيه ببرك بيد ونرم نازك وساق آن پر كره وشاخهاى آن بقدر ذرعى ودانه آن ريزه ومجتمع شبيه بخوشه وطعم آن تند شبيه بطعم فلفل وبي عطريت وبعضى عوض فلفل وافاويه خشك آنرا با زيت سوده در اطعمه استعمال مينمايند وقائم مقام آنست وآنها را خوش طعم ورائحه وسريع الهضم ميكردانند وبيخ آن طولانى وبي منفعت ✻ طبيعت آن در دوم كرم وخشك ✻ افعال وخواص آن اعضاء الغذاء مسخن معده وجكر وهاضم شربا وضمادا برك وثمر آن محلل اورام بلغميه وصلبه برآمده ورافع آثار وكبنة الدم تحت عين الزينة ضماد بيخ آن جهت رفع كلف ونمش مزمن صلب قوى الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

فلفل مويه

✻ فلفل مويه ✻ بضم ميم وسكون واو وفتح ياء وها بهندى پيپلا مول بلام وپيپلا مور براء مهمله نيز نامند ومول ومور بلغت

اهل هند اسم بيخ است وپپل نام دارفلفل يعنى بيخ دارفلفل ودارفلفل در حرف الدال ذكر يافت ✻ ماهيت آن بيخى است كره دار وبعضى متشعب واغبر ومغز آن سفيد وريشه دار وتند طعم بهترين آن تازه سفيد تند طعم سنكين صلب آنست ✻ ودر طبيعت وخواص ومقدار شربت ومصلح قريب بدارفلفل امراض الراس معوط آن جهت صرع وسكته وخائيدن آن بتنهائي ويا با مويزويا غرغرة آن با طبيخ مويزج جاذب وقالع بلغم از دماغ وجهت امراض مذكوره نافع اعضاء الغذاء والنفض وغيرها مشهي طعام وهاضم آن وحرارت معده را برافروزد وجهت قولنج ورياح بارده وامراض طحال ووركك وعرق النسا ونقرس واوجاع بارده وربعيه وتشنج شديد النفع وقوى تر از دارفلفل شربا وضمادا بدل آن بوزن آن نار مشك ودو ثلث آن مورنجان وثلث آن مغز حب القرطم ودارفلفل نيز كفته اند مضر محرورين ومقلل نور بصر ومنى است

✻ فصــــل الفاء مع النون ✻

فنجيون

✻ فنجيون ✻ بفتح فا وسكون نون وكسر جيم وضم ياء مثناة تحتانيه وسكون واو ونون وفنجريون نيز آمده ✻ ماهيت آن نباتي است برك آن شبيه ببرك لبلاب كبير كه آنرا قسوسي نامند وازان بزركتر وازهفت عدد زياده نميشود وطرف ملاصق بر زمين آن سفيد وطرف بالاى آن بسيار سبز وباز واند وزواياى بسيار ودر بهار از ميان بركهاى آن ساقي ميرويد بقدر شبرى وكل آن زرد وزياده بوده روز نميماند ولهذا تصريح نموده اند كه بي كل وبي ساق ميباشد وبيخ آن باريك ودر مواضع نمناك بهم ميرسد تند طعم وتلخ وبا قبض وتازة آن مستعمل وخشك آن را حدت وتلخي زياده ونواب علوي خان معتمد الملوك قدس سره نوشته اند يمكن اين نبات صنفي از تنبا كو باشد ✻ طبيعت آن در سوم كرم وخشك ✻ افعال وخواص آن محلل رياح الصدر نكاهداشتن قليلي از بيخ وبرك آن در دهان جهت سرفة مزمن وضيق النفس ونفس انتصاب وربو وقرحة سينه وتحليل رياح وبخور خشك آن واستنشاق دود آن نيز همين اثر دارد وضماد آن محلل وكشايندة اورام دملها والتيام دهندة زخمها وحمول آن با عسل مخرج جنين زنده ومرده است ✻

فنك

✻ فنك ✻ بفتح فا ونون وكاف لغت عربى است وبفارسي دله وبتركي قرقاس نامند ✻ ماهيت آن پوست حيواني است از سنجاب بزركتر واز بلاد روس وترك آورند ورنك آن سفيد وسرخ وابلق وخوشبوترين پوست حيوانات است بعد آدمى كفته كوشت آن شيرين است وبعضى كفته اند فرو ثعلب روس است وبعضى كفته اند پوست نوعى از كربه است وانطاكي كفته پوست طائرى است سفيد رنك بسيار نرم وازان پوستين ميسازند بسيار سفيد ميباشد ✻ طبيعت آن بقول انطاكي كرم در سوم ومعتدل وبا خشك در ان ✻ افعال وخواص آن پوشيدن آن مسخن بدن وملطف ومحلل اخلاط بارده وجهت فالج ولقوه ورعشه وخدر ونافض حميات ونرمي بشره ولغو آن جهت طرد هوام نافع وكوشت آن ردى ودر ان منفعتي نيست وبقول انطاكي وغيره آن كرم ومعتدل تر از سمور وسمور تر از ان وكرم تر از سنجاب وقاقم ✻ افعال وخواص آن پوشيدن آن موافق جميع امزجه خصوصا پيران واطفال را وخوردن كوشت آن مغثي است ✻

✻ فصـــــــل الفاء مع الواو ✻

فو

✻ فو ✻ بضم فا وسكون واو مشدده لغت يوناني است وبيوناني بثوريدوس وفوله نيز وبلسان اهل خوارزم زوله وبفارسي شيستره وبيوستيل وبهندى چهال كري نامند ✻ ماهيت آن نباتي است شبيه بانوساليون يعني كرفس جبلي عظيم الورق وساق آن زياده بر ذرعى واملس ومجوف مايل بهنفشي وپر كره وكل آن شبيه بنركس وازان بزركتر ورنك آن سفيد به بنفشي آميخته و

بیخ آن مطبرا اشقر و انتهای آن با شعبهای کج درهم بافته و مانند بیخ اذخر ریشهای خرابق و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی
ولهذا آنرا ناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آنرا لبطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد
از مطلق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی فوباکیتوم و صغیر را فوباروم گویند بهترین آن
بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بعضی
است یاقوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش به بیخ آس
مینمایند و فرق با آن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
* افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء الصدر و النفس و غیرها آشامیدن یابس و طبیخ آن جهت علل باردهٔ
سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیهٔ عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب
مفید مضر گرده مصلح آن عسل و وارپانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است
* فودنج * بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و پاپودنک فارسی است و فوتنج
بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی هیزارنا و بیونانی فونیانا و فیلا نیز و برومی اریقانون و بعربی حبق نامند فودنج
* ماهیت آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیجن و اهل انطاکیه بلابه و مصر غلیه و اهل شام صعتر
گویند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مائل بامتداد و نازک و نرم و طعم و رائحه آن شبیه بفودنج نهری
است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء و النفس و غیرها جهت گزاز و تنقیهٔ فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان
و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی
و فرزجهٔ آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن اقسام متون سوختهٔ آن جهت تقویت لثه القلب
جوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنهٔ نهری و نیز نوعی از
پودنه بری را برگ دراز و نرم مائل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مائل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است
و فودنج جبلی را بیونانی قطمین و بعضی علیجن اعرابا و بفارسی پودنهٔ کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است * ماهیت آن
نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ بری بزرگتر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برگ مشکطرامشیع
شبیه ببرگ صنفی از نمام که مومثبرنا نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بوی برگ آن
شبیه ببوی مومثبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
* فودنج نهری * ضومران و حبق التمساح و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنهٔ بستانی و دو نوع میباشد نوعی را
برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پر گره و باریک و بر زمین پهن و گل آن بنفش و در فودنج نهری
کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن درازتر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مائل بزردی و
ساق آن قوی تر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازهٔ خوشبوی آنست و جبلی
اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصاری قلس شاخهای آنرا در اعیاد بر سر میز نهند مانند
تاج و در آب نیز میاندازند در آن ایام * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت تریاقیت

وجوهر لطیف الا آن قطور آب آن نیمگرم جهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ
آن جهت نفس انتصاب و داء الفیل و تب بلغمی و سوداوی و جذام و جرم آن با عصارهٔ تازهٔ آن با عسل مدر بول و عرق و
با شراب جهت هیضه و فتق عضل و با سکنجبین و بارب و با شربت انار جهت رفع غثیان و قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت
رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و
ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا و السموم آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشک
آن بر مواضع نسع هوام موجب تقرح و جذب سمیت آن و ذرور آن در مواضعیکه کرم متکون شده باشد رافع آن مضر با
گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نعناع و نزد بعضی قردمانا است
فوذنج * فوذنج * بضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم معرب از پودهٔ فارسی است * ماهیت آن مایهٔ مری و بعضی ترشیها است
و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسازند تا خشک گردد و عند الحاجت بکار میبرند و در قرابادین کبیر صنعت آن تحریر یافت
و در مری نیز * افعال و خواص آن ضماد آن با مرکه و روغن گل جهت جرب و خارش بدن و نضج دمامیل و تحلیل
اورام مفید جهت آنکه محلل قوی است و بعضی در آن ادویهٔ خوشبو با مرکه اضافه مینمایند بحسب احتیاج و مطالب و خوشبو
در آفتاب مدتی میگذارند تا بعمل آید
فوفل * فوفل * بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب از کوبل هندی و بسریانی فوفلا و برومی اوزمعمون
و بیونانی ضیموطوس و بهندی سپاری نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که در هند و دکهن و بنگاله بهم میرسد
و درخت آن باریک و بلند تا بیست ذرع دست و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارجیل
و نخل و از آن کوتاهتر و برگهای آن نیز شبیه بدان و لیکن کوچکتر و باریکتر و ثمر آن در خوشهٔ مانند خوشهٔ خرما و کوچکتر
از آن و پوست دانهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشهای آنرا
بریده دانهای آنرا جدا کرده خشک نموده و آنچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن
پوست خشبی لیفی است و اندک ضخیم و این فوفل را بهندی سپاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست
قشاب و میوهٔ چینی را بهندی چهال گویند پس آن دانها را خشک مینمایند و هر یک بقدر جوزبوا کوچکتر و بزرگتر از آن بعضی
مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشد
و آنچه بکمال نارسیده و با پوست آنرا نگاه میدارند کوسه نامند و نیز مطلق غیر مقشر خام تازهٔ خشک ناکرده را کوسه خوانند
و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه مقشر و خشبیت و زمختیت آن کمتر و مغز آن
سفید با رگهای زرد مائل بسرخی تیره و ریشهٔ آن شبیه بریشهٔ مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آنرا اجاری چهالیه
نامند و اهل بنگاله و هند تا طبقه ورق کرده و باریزه ریزه بقدر نخود کرده آنرا با برگ تانبول میخورند و آنچه بسیار زمخت و
خشبی و تمام آن سرخ رنگ است آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در معجونات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله
میشود و لیکن بوفور چاندپور و نواح آن که دیهی است از دیههای بنگاله قریب بجهانگیرنگر جای دیگر نیست و در آنجا سالی
قریب یک لکه روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز اقسام است بهترین آن همه قسمی است که آنرا چکنی دکهنی
نامند یعنی چرب و آن بهمن سپاری میباشد و کم ریشه و نازک و زمختی آن کمتر و در خامی آنرا مکرر در آب جوش میدهند

پس چیزی منکین بران میکنند یا رنگ باد رمطرقه انداک میکوبند تا پهن کردد پس بریده ورد رعرض دو پارچه کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب با کات هندی پس بر آورده خشک نموده خوب میمالند دانهای آنرا تا براق کردد وازان انچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه ازان را در دهان نگاهدارند نرم کردد وخوش طعم ولذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی واول نامند وانچه لچنین باشد بمراتب ازان پست تر ونیز قسمی ازدکهنی دانهای آن مدور صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار زمخت واین را چکنی دکهنی نامند ولیکن این بهتر از چکنی بنگالی است واستعمال این در سنونات اولی است وبعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بد ستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر وآب کات جوش داده چکنی میسازند ولیکن بخوبی دکهنی نمیشود بلکه مانند قسم پست آن نیز وبالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل با ستداره باعفوصت بسیار واندک تلخی واین را چکنی مینامند واین در سنونات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح وکم عفوصت واین را چکنی می نامند وبعض متمولین با برک تانبول میخورند وبعضی بتنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرک داله وباطن آن سفید واین را سپاری چهالیه نامند واین را عموما همه کس با برک تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل ولیکن بچربی نارجیل نیست ود رغلافی شبیه بغلاف بلوط وازان تیره تر واین را سپاری کهوپریه کویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند واین قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است ونوع اول نوع علیحده نیست درمیان نوع سوم دانها بدان صفت یافت میشود وبا آنکه بعضی اشجار که بیوستنی برآنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود وبالجمله بهترین همه سنکین نوکرم ناخورده آنست واز نوع دکهنی چکنی براق آن که چون در دهان کذارند زود بخیسد ونرم کردد وعفوصت نداشته وجرم آن الطف باشد ❊ طبیعت مطلق ان در دوم سرد وخشک وشیخ الرئیس در سوم نوشته ودر قوت قریب بصندل ❊ افعال وخواص آن قابض ورادع ومانع صعود ابخره بدماغ ومستحکم کنندهٔ اعصاب ورافع رطوبت دهن ومستحکم اعصاب واعضا ورئیسه وقلاع وامراض حارهٔ دهان ومستحکم اسنان ولثه وسیلان خون ازان ورافع درد پهلو ومقوی دل واعضای مسترخیه ومعده وحابس اسهال وقاطع عرق ورافع اوجاع حاره وسرخ آن تا دو درم مسهل بعصر برقی وغیر مفرط وضد زبول وحیض زیاده از معتدل هندی ورومی چون در آب جوش دهند وصاف نموده آب آنرا بیاشامند مضر صاحبان سنک کرده ومثانه وقولنج ومخشن سینه مصلح آن کثیرا اکتحال آن جهت طرفه واسترخای پلک چشم ودمعه والتهاب رمد وجرب آن معین مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ ونصف آن آب کشنیز سبز است ومضغ آن جهت خوشبوئی وتسکین حرارت دهان وتقویت لثه ودندان وبدستور مضمضه بطبیخ آن وضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع وفوفل نیمرس خشک ناشده را اکر بخورند دوران سر وخفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است ود رکوشها ازدهن مواد میدن ❊

❊ فوه ❊ بضم فا وتشدید واو مفتوحه وبعربی عروق الصباغین وفوة الصبغ وبیونانی دوذرلوس وبفارسی روناس وروذک ورودانک وبهندی مجیتهه وبترکی روییه وفوهٔ صغیرا بلاطینی البیسم وبیربری روییه منو رنامند ❊ ماهیت ان بیخی است سرخ تیره ومستعمل صباغان در رنگ ثیاب ودو نوع میباشد بری وبستانی وثمر آن مدور وبعد از رسیدن سیاه میکردد ونبات آن کوچک وخشن واز یک شاخ زیاده ندارد وبرکهای آن مستدیر وثمر آن درمیان برکها مجتمع و فوه

دزان تخم آن ومنبت آن سنک لاخها وزمینهای صلب ومستعمل بیخ آن وبهترین آن تازه ورنکین وسرخ آن ❊ طبیعت ان در دوم کرم وخشک ❊ افعال وخواص ان مفتح سدد اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به اسحی عضو باشد وجهت لقوه ومسنی اعضا ویرقان وتقویت معده وادرار بول غلیظ بسیار وحیض وشیر وعرق النسا وباسکنجبین نیز جهت تفتیح سدهٔ جکر وسپرز وبکدرم آن باده درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه وسقطه وثمر آن با سکنجبین جهت ازالهٔ سپرز وتنقیهٔ جکر وتفتیح سدهٔ آن مرده وهمچنین سائر اجزای آن وضماد آن جهت فالج وسائر امراض باردهٔ عصبانیه وسعفه وحزاز وتوبا وبهق ورفع آثار جلد عارض از ضربه وسقطه وحمول آن مدر حیض ومخرج جنین ومشیمه وضماد بیخ آن با عسل جهت کلف ولکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد وبا سرکه جهت توبا وبهق سفید ورفع آثار جلد السم خوردن مانند ❊ آن با طعام جهت کزیدن سک دیوانه وبرک وشاخ وثمر آن بتمامی رافع سم هوام وهر جزوی ازان بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی که دارد ومورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر ومصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال ودر مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن ونصف آن طبیخه وثلث آن مویزمیا ❊ نیز کفته اند وکفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود وبدن خود را بشوید وتعلیق نبات آن بتمامی ساق وبرک وکل وثمر وبیخ درخانه جهت دفع چشم بد وسر بوط آن در پارچهٔ قرمزی بر کردن حیوانات مانع حدوث امراض ومجفف وحالی قروح وجرب آنها است ❊

❊ ❊ فصل الفاء مع الهاء ❊ ❊

فهد

❊ فهد ❊ بفتح فا وسکون ها ودال مهمله لغت عربی یوز است وبهندی چیته وبترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده ❊ ماهیت ان حیوانی است از جملهٔ سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمر در رنگ وشکل وازان کوچکتر وبمقدار سک بزرکی وکثیر النوم والغضب وماده آن جلدتر وشکاری کنند تر از نر آن وبزرک آن سریع التعلیم تر از کوچک آن وچون مریض کردد وکوشت سک بخورد شفا یابد وآنرا موانست بغنا ومزامیر ومحبت با خمر است واول کسیکه صید بآن نمود یزید ابن معاویه بود ❊ طبیعت ان کرم وخشک ❊ افعال وخواص ان در حرف الباء مع الواو در یوز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد کفته اند چون بول آنرا در سوراخ موش بریزند موش ازان مکان بکریزد وچون کسی را بکزد بدندان ویا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر ومنور وحشی کزیده است ومذکور شد

❊ فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیة ❊

فیروزج

❊ فیروزج ❊ بفتح فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء مهمله وسکون واو وفتح زای معجمه وجیم معرب پیروزهٔ فارسی است ❊ ماهیت ان سنکی است رنگ آن مرکب از زرقت وخضرت برنگ آسمان ومعدن آن نیشاپور وخجند وکرمان وآذربیجان وجبال فارس ازنواحی شیراز ود رجبال بدخشان نیز میشود وبهترین همه نیشاپوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان آنست که در صفائی هوا صاف ود رکدورت آن کدر کردد که ابواسحاقی نامند زیرا که هشت نوع میباشد وبعد ازان ختمی وازهری پس سلیمانی پس در ونی پس آسمان کونی که آنرا خاکی نیز نامند پس عبد الحمیدی پس اندلسی پس کنجینه واین بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بدخشان که میشود ازین نوع است ومادهٔ تکون آن کبریت جید است وزیبق قلیل بقدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل وشمس ودر مدت هفت سال بکمال رسد وانچه از معدن کرمان وشیراز بهم میرسد مائل بسفیدی است که شبانکی وشیربوم کویند وانچه در نیشاپور وغیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود ونیل بوم نامند ومجموع آن از بوی مشک ورسیدن عرق وچربی بدرنگ وزائل میکردد بحدیکه تمام آن بدرنگ وزائل

میشود و آنزمان آنرا مرده نامند و گفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور خراب است بجای آن فیروزهٔ کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل بزودی برسیدن چربی و عرق وغیره فاسد و بدرنگ میگردد * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و باصره و رفع شبکوری و فتق طبقهٔ قرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر یک و با عسل جهت صرع و صیوز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و با تراکیب معاجین وغیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحهٔ امعا و سائر جراحات باطنیه و قروح و سحج السم بادزهر جمیع سموم نیمدرم آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیة مجرب مضر گرده مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته هر گوهری که از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیمدرم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی بر خصم و دارندهٔ آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه با آن محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نگاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم بکار برند صلب کرده اند و مکلس آن تکلیس معادن و تثبیت نفوس هاربه نماید *

* فیل * بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی است و بهندی هاتی و هستی و گج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنگی فیل
الفانطه و بانگریزی الیفینت نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جملهٔ مسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم ماضیهٔ سالفه مسخ گشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از کمریه و مرکه وغیر اینها و جنس از اینها کمریه کبیر جثه و با دست و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و قامت فرع دست از ناخن دست تا استخوان شانهٔ آن و از بن زیاده هم و نرآنرا دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن برآمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند میشود که بر آن تختی و یا چارپایه بسته بر آن بعضی از هنود عمده نشسته میخوابند و دندان بعضی تا بنصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هرچه تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یک سال در میان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقه‌های برنجی بران می اندازند تا منشق و منکسر نگردد از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آنرا بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف و پیچیده میشود و از آن تنفس مینماید و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده در دهان خود ریخته میخورد و کاه وغیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند و بدندانهای آسیا کوتاه خرد کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان چینتارتپره و اسلام آباد که در بنگاله اند و آشام و در صوبه اوده و در گورکهه پور وغیره و دکهن و سرندیپ و مالدیپ و حبشه و جاهای دیگر نیز بهم میرسد و میگویند تا دو او در جوف دندان بعضی افیال حال خورد چیزی مدور شبیه بمروارید بزرگی بهم میرسد و آنرا گج موتی بلسان اهل هند مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه و باریک تا یک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را بعربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل در منتهای آن نیست بلکه در ردو جانب بالا و اسفل یکی قریب بیکذرع بالا و یکی نیز قریب یکذرع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن

اولاد ستها را از پیش دراز میکند پس پاها را می خواباند و از گرمای بسیار متأذی میگردد و هرگاه تب نمود بزودی میمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و میگویند عمر آن مثل انسان است * طبیعت آن سرد و بسیار خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض وغیرها اکتحال زهرهٔ آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روزه دو درم برادهٔ عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو با آب و یا ادویهٔ مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشارهٔ آنرا باده و مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنهٔ کوهی و یا نهری چند روز پیهم مانع ازدیاد جذام است و ذرور ساییدهٔ آن با هم وزن آن برادهٔ آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل است دیسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر برده و خت بارد ازیند ند و یا بهران بمالند دیگر بار نیاورد و بخور آن رافع تپهای مزمنه و گریزانندهٔ هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سعفهٔ رطبه و التیام زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون کشف و با بیضهٔ آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضویکه استخوان آن شکسته و دران مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان خصوصا اطفال و مواشی در پارچه بسته مانع ضرر وبا و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بدرخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است که شانه کردن از شانهٔ عاج وبا را زائل میکرداند و بخور اندکی پارچهٔ خشک خرطوم آن رافع بواسیر است *

* فیلجوش * بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل فیلجوش
است و گفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصارهٔ آنست و کشندهٔ فیل است

* فیلزهرج * بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و جیم معرب پیل زهرهٔ فارسی است جهت فیلزهرج
آنکه گفته اند کشندهٔ فیل است * ماهیت آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض هندی است و گفته اند نام زهرهٔ فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیسهٔ چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت آنکه کشندهٔ فیل است ولهذا مسمی بدان گشته و حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است * طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت * افعال و خواص آن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصارهٔ آن مقدار عشر درهمی تا دوازده درهمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینة طلای آن بتنهائی و یا با زیت مقوی موی است *

* باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است *

* فصل القاف مع الالف *

* قاتل الکلب * ماهیت آن خانق الکلاب است و نزد بعضی اذارقی است * طبیعت آن بسیار گرم و خشک قاتل الکلب

* افعال وخواص آن آشامیدن آن مسدد نفث الدم ورعاف وکشندهٔ کرم است بروده ومانع جوانات وانسان نیز

* قار * بفتح قاف والف وراء مهمله ونزد عوام معروف بقیر است وکسیکه آنرا ازال عندی دانسته توهم کرده زیراکه زال صمغ درختی است وآنرا العل معبری رقیقه وزقیقه خوانند وان شاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد * ماهیت آن قار
چیزی است سیاه رنگ مائل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه میجوشد ودر بلاد هیت ونواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود وآن در حین برآمدن سیال میباشد وبعد از ماندن زمانی صلب میگردد وبعضی مردم برای آنکه زود صلب وقابل آن گردد که بر کشتیها ودیوارها وصحن حمامها وحوضها بمالند چنانچه رسم ومعمول اهل بصره وبغداد ونواح آنها بر آتش قدری خاک داخل مینمایند وقوت آن تا مدتی مال باقی میماند وقریب است بقفر الیهود * طبیعت آن در سوم گرم وخشک رقیق آن که سیال نامند احرا صناف آن است وصلب آنرا جبهی گویند وخشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط وتحلیل آن زیاده * افعال وخواص آن اعضاء الراس مضغ آن منضج اخلاط لزجه وجاذب رطوبات رقیقه از دماغ وعضل فکین وبرودت آنها وثقل زبان ولکنت وعسر تکلم وضرس یعنی ترسی دندان وفساد لثه را زائل کند ورنگ رو را نیکو سازد ونیز اخلاط لزجه صدر را منضج ودر اعضاء الغذاء ونیز مضغ آن معین بر هضم ومسخن معده وبلع آن برا کندهٔ کنندهٔ ریاح ومانع تغیر آب وطعام وفساد هوای وبائی واعانت بر هضم وتقویت معده وکبد وطحال وآشامیدن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت وتغیر ودافع ضرر آن ودافع طاعون واستسقا ومحلل نفخ ریاح ومسخن اعضای باطنی است وگفته اند نگاهداشتن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت وتغیر آن ومداومت اکل آن مورث قروح مثانه وگاه مؤدی بسحج امعا میگردد وسزاوار است که کسیکه ارادهٔ خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه وسحج نگردد مقدار شربت آن تا یکمثقال وزیاده بر آن مجوز نیست بدل آن قفر الیهود ودر سائر خواص نیز مانند آن وضماد آن منضج دمامیل وخراجات ودبیلات ومحلل اورام و جابر کسور وزائل کنندهٔ وجع ضربه وسقطه وساختن شراب در خم قیر اندود باعث رقت وسرعت خروج آن از بدن وهرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین وبلغمی مزاجان وخمار آن خفیف تر *

* قاطانیقی * بفتح قاف والف وفتح طاء مهمله والف وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف ویا وقاباطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است * ماهیت آن نباتی است برگ آن کوچک شبیه ببرگ آس وزیتون ودر صنف قاطانیقی
میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه وتخم آن باریک مانند تخم اذخر وشش ویا هفت سرد دارد وچون خشک شود منحنی گردد سر آن بسوی اسفل ودر شکل شبیه بناخنهای حدأة مرده وصنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک وتخم آن مانند تخم زیتون وبرگ آن نیز شبیه ببرگ زیتون در رنگ وشکل وبزرگتر از آن وثمر آن کوچک بقدر نخودی وسرخ وسوراخ سوراخ
* افعال وخواص آن آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب ومادر او بیاشامند باعث محبت و تعشق است ودر بلاد اناطلیه آنرا مستعمل دارند در دو رستی وگفته اند تعلیق آن مانع تعشق است *

* قاقالیا * بفتح دو قاف ودو الف وکسر لام وفتح یا والف لغت یونانی است وبعضی گفته اند که آن بقلة الاوجاع است وشاید غیر آن باشد * ماهیت آن نباتی است برگ آن سفید وبزرگ وساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده وبر آن قاقالیا
گلی شبیه بگل نباتی که آنرا بروانیانا مند وچون گل آن ریخت حبی از آن ظاهر میگردد وآنرا [illegible] است با قوت مجففه وبی

للذع منبت آن کوهستان * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن آشامیدن نقوع تخم آن در شراب ومضغ آن نیز نافع جهت رفع خشونت قصبهٔ ریه وسرفه ونیز جهت آنکه جوهر آن غلیظ است وچون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ گردد وبالعوق از آن سازند وبا مضغ نمایند تخم آنرا از آن عصارهٔ تر میآید که نافع است امراض مذکوره را وقائم مقام رب السوس است وحب آنرا چون نرم بکوبند وبا قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید ومانع للذع وتشنج آن است

* قاقله * بفتح قاف والف وضم قاف وفتح لام وها بیونانی قطیناوس وبسریانی شوقیون وشوشا وبفرنگی کرده موم وبفارسی قاقله
هیل وبعربی هال وبهندی الایچی نامند * ماهیت آن از جملهٔ ادویهٔ عطریه است وثمری است هندی ودو نوع میباشد کبیر وصغیر کبیر را قاقلهٔ کبار نامند وصغیر را قاقلهٔ صغار وقاقلهٔ کبار را قاقلهٔ ذکر ومهیل ذکر وقاقلهٔ زنجی وبهندی بری الایچی نامند
* ماهیت آن ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع ویک ساق دارد وبرگ آن شبیه ببرگ نارون وریحان وگل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا وثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند انگشت وکوچکتر وبزرگتر از آن وپوست آن اغبر تیره سه پارچه بهم پیوسته وبهم واندک ضخیم خشن با خطوط طولانی ودر طرف پائین جای اتصال بشاخ قمعی وبرآمدگی وچون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود ویا باندک صدمه منشق گشته دانهای آن برآید وتخم آن شبیه بتخم حرمل و خوشبو وفی الجمله شبیه برائحهٔ کافور وبا اندک حدت وحرافت ولزجه شیرین طعمی وبعد خشکی زائل گردد وقوت آنچه در غلاف است تا نهایت ده وسال باقی میماند بعد طعم ورائحهٔ آن زائل وقوت آن باطل میگردد وانچه از غلاف برآمده تا یکسال وانطاکی نوشته که برگ آن عریض است وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جوار یعنی ذرت است وسبز تیره وطول آن بقدر یک شبر ونیم وعرض بقدر سه چهار انگشت وگل وثمر آن در اسفل ساق آن میروید وگل آن شبیه بگل باقلا است وازدیگری نیز چنین شنیده شد وطول برگ آن وانادوشبر گفته * طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم * افعال وخواص آن مفرح ومقوی معده وهاضم طعام ومحرک اشتها وحابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن ودر بعض طبائع ایمن الذوانفع از صغار آنست وبیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند ودیگر در ادویه ومعجونات وغیره بمصرف می آید وداخل طعام میکنند ومنون بوست گویندهٔ آن وبلد ستور دانهٔ آن مقوی لثه ومانع تلاع دهان وگویند مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقلهٔ صغار است *

* قاقلهٔ صغار * آنرا نیز شوشمیر بضم دو شین معجمه وسیم وشوشمو وخیر بوا وهیل بوا وهال بوا وهیل انثی وبهندی گجراتی قاقله صغار
الایچی وچهوتی الایچی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی ونواح آن بهم میرسد ودر جای دیگر وجود ندارد ونبات آن تا یک ذرع وبرگ آن بقدر برگ انار وریحان وبعض تر از آن وثمر آن خوشه دار وهر دانه از آن در غلافی بقدر مغز پسته وبزرگتر وکوچکتر از آن وبسیار خوشبو ودر خامی سبز وبعد سفید وزرد وبعد از خشک شدن سفید میگردد ومثلث شکل متساوی الاضلاع وهر دو طرف آن اندک باریک وپوست غلاف آن سه پارچه وبهم پیوسته وخشن با خطوط طولانی وخوشبو وباندک عفوصت ودر زیر آن جای اتصال بخوشهٔ اندک قمعی وبرآمدگی ومائل بکجی وپوست آن بدان متصل واز آن روئیده وسیدهٔ آن چون خشک گردد خود بخود ویا باندک صدمه شگافته دانها از جوف آن برمیآید ودر جوف آن دانهای آن مانند قاقلهٔ کبار مگر آنکه این ریزه تر ودر سه صف ودر سه ضلع آن وما بین آنها پردهٔ سفید رنگ نازکی که بواسطهٔ آن غذا بدانها میرسد ودر آن رطوبتی لزج شیرین طعم خوشبوئی وچون خشک گردد زائل شود وپوست

آن سفید کردد وطعم دانهای آن اندک تند وخوشبو وبعد خائیدن آن دهن اندک سرد کردد وچون کهنه شود مائل بتلخی شود وحدت رائحهٔ آن رو بکمی وپوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بد بو وبی طعم وقوت آن باطل کردد وبالجمله قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن دردوم کرم وخشک وباقوت تریاقیت وقابضه * افعال وخواص آن مفرح وملطف وجالی ومحلل وخوشبو کنندهٔ عرق ورائحهٔ دهان اعضاء الراس نفوخ کوبیدهٔ آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی وصرع واغما وذرور آن در کوش جهت تسکین وجع آن ومضغ آن خوشبو کنندهٔ دهان وپوست ودانهٔ آن مقوی لثه مصفا وذرور اعضاء الصدر والغذاء والنفض نافث رطوبات صدر وحلق ومعده ومقوی قلب وجهت خفقان بارد وتقویت معده وتسخین و رفع بلت آن وغثیان وتهوع وقی ووجع معده بارد ریحی وآوردن جشا والهضام طعام به تنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه وحابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن ویا آب مصطکی وآب انار جهت قی وغثیان وتقویت معده وجوش دادهٔ نیم کوفتهٔ آن خصوص باپوست در کلاب ویا آب جهت رفع غثیان وتهوع وهیضه وقی وبدل سنبل با برک پودنه ویا نعناع با آب ویا با کلاب جوش داده یک درم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد وتفتیح سده آن ویا تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنک کرده ومثانه التریاقیه اکل وذرور آن خوشبو کنندهٔ عرق ودر همه افعال اقوی از کبار آن مکرر تقویت معده واطباء عکس این نوشته اند شاید قاقلهٔ کبار که در حبشه وزنج وجاهای دیکر غیر بنکاله میشد باشد چنان بود وآنچه در بنکاله میشود ومکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر صدر ومصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم تا یک مثقال بدل آن نصف آن کبابه ونصف آن حب بلسان وبوزن آن قاقلهٔ کبار است وصنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت وخواص آن تحریر یابد *

* قاقلی * بفتح قاف والف وکسر قاف ثانی وفتح لام مشدده والف مقصوره وبتخفیف لام وبضم قاف وکسر لام ویا نیز آمده لغت قبطی است وبعربی قلام کرمانی وقلاح ورجل الغروج وبفارسی کاکل وکاکسر وشاباتک وبهندی بفارسی وترکی شورد وبیونانی مورسیمون وبرومی اورد قیون نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه باشنان وحرف وبزرکتر وسبزتر از آن ورطوبت این زیاده بران ویا شوری وبورقیت وتلخی وقبضی اندک وربیعی است ودر زمستان میرسد ومردم با ماست وشیر میخورند وشتربدان راغب وموافق مزاج آن ومنبت آن شورزارها وخرابها * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک وبغدادی در اول نوشته * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء خوشبو کنندهٔ جشا وهاضم آنچه در بطن باشد وقلیل الغذاء با بورقیت ولزوجت ولهذا مسهل ومخرج مافی البطن است وآب افشردهٔ آن مسهل ماء اصفر ویک اوقیهٔ آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب وشکر سرخ رافع ترهل وضعف معده ودرد کمر وپشت وورک اکر تپ نباشد وثقلی در معده احداث مینماید بسبب لزوجتی که دارد وباید که عصارهٔ آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میکردد بلکه جوش نداده بیاشامند وبعضی یکرطل عصیر آنرا با ده درم شکر سرخ میآشامند وفعل قوی مینماید وحبیش بن الحسن کفته با شکر سرخ ولبلاب وشاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفض مدربول وشیر وزیاده کنندهٔ منی ومحرک باه خوردن تر وتازهٔ آن وکفته اند مجفف ومسخن وقاطع منی است مانند سداب ومبرد قوی است مانند کاهو وکافور وتخم آن در اسهال زرد آب اقوی وکفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم واز آب عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ واحتمال که این رد وتنی باشد که در حروف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست *

* قاقم * بفتح قاف والف وضم قاف ومیم * ماهیت وطبیعت آن پوست حیوانی است شبیه بسنجاب وابرد وارطب از آن وپوست آن شبیه بپوست فنک وقیمت آن بیشتر از سنجاب وفرو یعنی پوستین آنرا کرمی کمتر از سمور وموافق ابدان معتدله وکفته اند فرو آن کرمتر از فرو سنجاب ولباس ملوک وسلاطین است وکفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از کربه وبزرکتر از موش ودم آن کوتاه وسفید رنک وسر دم آن سیاه * افعال خواص آن شبیه بفنک است *

* قانصه * بفتح قاف والف وکسر نون وفتح صاد مهمله وهو لغت عربی است وبیونانی شعر میون وبرومی کبلیان وبفارسی سنکدان وبهندی پتهری کویند وتوهم کرده کسیکه آنرا چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند * ماهیت آن بمنزله معده است از برای طیور وکفته اند بجای مصارین وامعا است واول اصح است وبهترین همه قانصهٔ اوزّ فربه جوان است وبعضی کفته قانصهٔ بط است پس دجاج سمین وباید که از مرحیوانی پرند که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر * طبیعت آن بطبیعت طیر ماخوذ از آن برمیکردد * افعال وخواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا ومولد خون صالح ورافع خفقان وقانصهٔ دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید وچون هضم نیکو یابد خون محمود از آن تولید مییابد ولیکن مولد قولنج وبطئ الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند وطبخ کامل دهند که خوب نضج یابد وبا مری که ومری ونمک بخورند وپوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس چون خشک نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده واستطلاق بطن وزلق الامعا مفید واین پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن واقوی است ودرین فعل قانصهٔ حباری کرم وخشک واکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم وجلای آثار قرنیه موثر

* قاوند * بفتح قاف والف وفتح واو وسکون نون ودال مهمله * ماهیت آن از ادویهٔ مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی وجمعی حیوانی دانسته اند وکفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آنرا قاوند نامند واین شحم آنست وآنرا شحم قاوندی نامند وبعضی کفته اند پیه طائر هندی است وبعضی پیه سک آبی دانسته وبعضی دهن مغز ماقابل کفته وبعضی کفته دهن ماهی است وبعضی کفته از جوف سنک سیاه برمیآید اقوال دیکر نیز دران وارد است واز انجمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه بپیه وبی بو که از حبشه ونواح یمن وهند آورند وآنرا شحم قاوندی نامند ونواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره دران همه بی اصل بلکه دهن ثمره رختی است که در کوه کاورون که کوهی است بر کنار نهر کنک یعنی دریای کنک که کنکا نیز نامند وآن کوه تا به خطا وچین کشیده وما بین هند وان بلاد واقع است وآن ثمر بقدر بادام بزرکی وتحجیم کردهٔ بزی است مغز آنرا سائیده در آب جوش میدهند وکف میکنند وکف آنرا بالتمام میکیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن برطرف کردد وروغن خالص بماند وملاحظه مینمایند که نسوزد پس صاف مینمایند وبعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میکردد ونزد عامهٔ اهل هند معروف بشحم شجری است وبعض اوقات مغز مقشر آنرا بکلهای خوشبو مانند یاسمین ابیض ویا رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده مینمایند مثل مغز بادام با کل بنفشه وکل سرخ پس از ان روغن میکیرند ودر مروخات شقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند * طبیعت آن کرم وخشک در دوم وکویند کرم مائل بخشکی است * افعال وخواص آن محلل ریاح غلیظه ومحرک باه وآشامیدن یک درم آن تا سه درم با لعابها وحریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه متقرح وضعف اعصاب واوجاع بارده وطلا نمودن آن اوجاع ظهر وخاصره وورک وزانو وغیرها وتقویت باه ودرهنکامیکه غیر مادی بلکه ساذج باشند مفید مقدار

شربت آن تا سه درم و بدستور تدهین بدان جهت امراض مذکوره نافع

* فصل القاف مع الباء الموحدة *

* قبج * بفتح قاف و سکون بای موحده و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هردو باهم دریک کلمه جمع نمیشوند مگر در این کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و واحد آن حجله با ما در آخر آمده و نر و مادهٔ آن یکسان است در آن و بترکی ککلیک و بهندی چکور و بسریانی چغلا و بیونانی ماهیورا و برومی بزدیق نامند * ماهیت آن طائریست معروف بجثهٔ کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خال از منقط بسیاهی و سفیدی مانند تطار و سر آن مدور با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی با طراف پر آن مختلط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و مادهٔ آن پانزده بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضهٔ خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و از این جهت بیضهٔ آنرا بمنقار میشکند تا آنکه مادهٔ آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز ماند و لهذا مادهٔ آن از آن میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نه شکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک بگریزاند دیگری را و بر آن ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک تغیر میدهد اصوات خود را هرقدر که میخواهد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت میباشد بر مادهٔ خود و بسا است که ماده متنفر میگردد از رائحهٔ نر و دیگر آنست که چون صیاد را ببیند سر خود را ببرف فرو میبرد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غنا و اصوات خوش الحان خوش میشود و بسا است که از کمال خوشی در آشیان خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سردسیر و کوهستان سرد برف نشین میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الرأس والصدر والغذاء و النفض جهت فالج و لقوه و امراض باردهٔ دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و صفراوی بدان حاره مضر و با شراب صرف مصدع و مورث حرارت بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح در شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیر هضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب و بدستور با نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر گرما گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهرهٔ آن اکتحالا جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشهٔ سفید و دار فلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضهٔ آنرا چون با مرکهٔ منصل بخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر مرکه جهت فصاحت و تصفیهٔ صوت و رفع سرفه و خام آن با کند و مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای مرکب آن رافع کلف و نمش است

* فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانية *

* قتاد * بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربی است و نیز بعربی شجرة القدس و مسواک القتاد و مسواک العمه و بفارسی گون و کوارس و قبیح نیز قسمی از آن است و اصح آنست که بفارسی آنرا کم بضم کاف و بشیرازی بالش عاشقان نامند * ماهیت آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و تیز شده بسوی بالا که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشند *

از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بعضا روما نند نی و شتر آنرا نخورد مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی از آن چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و در آن قطعهای سرخ رنگ و میوهٔ آن از گل آن بیرون می آید و رنگ آن بهیئت مشتهٔ خرما و کثیرا صمغ آنست * طبیعت آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحهٔ ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن با دهنیت و تازهٔ آن مانند مشعل میسوزد بدون روغن

* فصل القاف مع الثاء المثلثة *

قثاء

* قثاء * بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیسوطسثور و بسریانی بوصینی و برومی قومیار و بهندی ککری نامند * ماهیت آن معروف است که نبات آن از قبیل لیم و بیار است مانند خیار با در رنگ و مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد و این را خیارزهٔ کازرونی نامند و دوم از آن کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیارزهٔ نیشاپوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردد خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونتر آن نیشاپوری مخطط خشن آن و تخم آن به از تخم خیار و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از آن و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطیخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادرست و نزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه و موکو و کوکو است نه خیارزه * طبیعت آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب * افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموده اند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء و النفض جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیدهٔ آن و نیکو است از برای معدهٔ حاره و رواج ماء اکبر و مثانه و لیکن قلیل الاحترا است و ملین بطن و مدر بول خصوصا منک کرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن در این امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل قی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطیء الهضم و الانحدار و ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیء سریع الاستحاله بفساد است از آن مصلح آن نمک و نانخواه و زبیب و رازیانه و مقشر نمودن آنست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قوی تر از مغز و لحم آن و از تخم قثد ضعیفتر و از تخم خربزه و با اندک قوت محرکهٔ مواد خامه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطی که از آن بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قثد است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت شری بلغمی و خشک کردهٔ آن جهت اسهال صفراوی نافع *

قثاء الحمار

* قثاء الحمار * لغت عربی است و نیز بعربی مشط الذئب و صاب و بفارسی خیارزهٔ اسهل و خیار خر و سماسک و کوبز

ویونانی شقوشینا وکسانیکه آنرا اوبلای منده دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار ازادویهٔ مسهله است بخلاف کربلا
وکویند بهندی کرّمی وکچری تلخ کویند ومحتمل که پُول تلخ بری که کنده روی کویند باشد ودرماهیت آن اختلاف است بعضی
گفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است وبرگ آن مزغب وخشن وقثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی وبیخ آن بزرگ
سفید رنگ منبت آن حوالی بحار زمینهای رملی وطعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه وبعضی که کهنه شده باشد باخطوط وبعضی املس
وبغدادی گفته که نباتی است که یک ساق دارد وایستاده وبرگ آن کوچکتر از برگ قثاء بستانی واقوای اجزای آن
ومستعمل ازان عصارهٔ ثمر آنست وبعضی گفته اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست واصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که بیونانی
اطریون نامند وبعضی گفته اند نباتی است سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر وبی خار وگل آن سفید وثمر آن طولانی تر
ازبلوط وسبز رنگ ونضج یافتهٔ آن زرد وبسیار تلخ وازین جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هرچیز تلخ را علقم خوانند
وبهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیار زه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد
وهرچند ثمر آن زیاده باشد بهتر ومستعمل وهمچنین ازعصارهٔ آن بهتر ومستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون
نزد چراغ بدارند مشتعل کردد وزیاده از یک سال بران نگذشته وازثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر ویا
ثمرهای کم وخشک نباشد بلکه پرثمر وتازه باشد واخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیدهٔ آنرا که چون دست بثمر
آن رسانند خود بخود از درخت جدا کردد وتازه شاداب باشد پس یکیک را ببرند وبفشارند بر منخلی ویاصافی وآنچه
ازلحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند وبمانند تا ازمنخل ویا صافی بکذرد ودرآب شیرین بران ریزند وبگذارند
تا رسوب آن ته نشین کردد وآب صاف رقیق بالای آنرا بریزند وبران رسوب باز آب شیرین خالص بریزند وبگذارند
تا رسوب آن ته نشین کردد وآب بالای آنرا بریزند وهمچنین چند مرتبه پس درد را نرم سوده وسحق بلیغ نموده و
باصمغ عربی بوزن آن ویا بانصف وزن آن نشاسته ویا باکل ارمنی سرشته اقراص سازند وخشک نمایند ونوع دیگر آنست که
درآخر تابستان که ثمر آن زرد ورسیده شود کرفته درپارچهٔ صافی اندازند وبمالند وآب صاف آنرا بگیرند وبدستور
راوق کنند وبر روی خاکستری نرم بیخته خشک کنند پس الواح ویا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرباس سه تو
بر روی خاکستر نرم بیخته عصارهٔ غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند ودرسایه
خشک کنند وگفته اند قوت آن تا ده سال باقی میماند وآنرا مغشوش باشیای چند مینمایند ومعلوم نمیگردد وعلامت مغشوش
آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد وبسیار سفید وکراثی خشن وسنکین آن ردی وغیر مستعمل * **طبیعت آن** گرم وخشک
دردوم ودرسوم نیز گفته اند * **افعال وخواص آن** ملطف ومحلل وجالی ومنقی دماغ ومسهل مرهٔ صفرا وبلغم خام
وزرد آب وجهت فالج ولقوه وصرع وکزاز وصداع وبیضه وخوذه واوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا وسرفهٔ بارده وربو
وضیق النفس ورياح غليظه واستسقا ويرقان اسود وبواسير وتفتیت سنگ کرده ومثانه وادرار بول وحیض نافع وثمر وبرگ
وبیخ آن همه جالی ومحلل ومجفف وتجفیف پوست آن زیاده ازبرگ آن وحدت عصارهٔ برگ وبیخ آن زیاده * اعضاء الراس
سعوط عصارهٔ آن باشیر دختران محلل شقیقهٔ غلیظه وصداع بیضی عام بتمام سر وجمیع اوجاع بارده مزمنه ولیکن بعد از
تنقیهٔ تام ونیز نافع است جهت لقوه وخدر وکزاز وصرع ولطوخ آن بر منخرین باشیر جالب فضول کثیره وجهت بیضه وخوذه
وصداع مزمن وعصارهٔ برگ آن ازان ضعیف تر وریشهای بیخ آن قوی التجفیف تر ازسائر اجزای آن ضماد آن بر بناگوش جهت

تحلیل ورم آن ومطبوخ آن باآرد جو نیز وقطور نیم کرم عصارهٔ آن درگوش مسکن درد آن ومضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان
بارد وقطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب کرم کذاشته باشند چند قطره درگوش جهت تسکین درد آن ودوی وطنین
وثقل سامعه حادث ازریاح ومواد غلیظه وبیتهائی کرم کرده کشندهٔ کرم آنست وطلای عصارهٔ آن باعسل ویا روغن زیتون
بازمرهٔ گاو جهت تحلیل اورام حنجره وخناق نافع * اعضاء النفس لطوخ عصارهٔ آن باعسل وزیت برحنک جهت خناق بلغمی
وتحلیل ورم حلق واسهال وآشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء تنفس بسیار موافق وآب افشردهٔ بیخ آن بقدر شش قیراط جهت
سوء القنیه واستسقاء ویرقان اسود عجیب النفع وبدون ضرر وآشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط ویا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط
شراب ویا آشامیدن هر سه روز سه ابولوسات که بقولی نه قیراط وبقولی هیژده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی وصفراوی آورد
واسهال بلغم خام وصفرا وزرد آب نماید بسهولت بی مضرت بمعده وبهترین ادویه است برای استسقا وبدستور آشامیدن
پوست آن بقدر چهار اکسوثافا که بیست وچهار قیراط است هر روز با ماء العسل وچون عصارهٔ آنرا باد وچندان نمک واندک
سوسن سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید وچون قدری ازان را با آب حل کرده بپر مرغ
آلوده بربیخ زبان واطراف آن بمالند قی آورد واگر سریع ترخواهند در زیت وروغن سوسن حل نمایند وچون قی بسیار آورد
شراب بازیت بیاشامند واگر فائده نبخشد سویق با آب سرد ویا سرکه با آب بیاشامند ویا در آب سرد بنشینند وآب سرد بر سرو روی
واطراف را بمالند ومسهلهٔ نا رسیده بدون شرط نگذارند واشیای قابضه وحابسهٔ قی بخورند وچون بیخ آنرا سائیده ونیم رطل
آنرا درسه رطل شراب داخل کنند وهر روز هفت اوقیه ونیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع وسعوط عصارهٔ
آن باشیر دختران نیز جهت یرقان وضماد مطبوخ بیخ آن با سرکه پخته وامثال آن جهت استسقای لحمی * اعضاء النفض
آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول وحیض وحمول آن مسقط جنین وچون بکوبند وآب آنرا گرفته نیم کرم نموده بزیر ناف
بمالند کرمها را بکشد وبرآورد وچون بر مقعد بمالند قی آورد وچون بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد ونزول آب آنرا
در تحلیل برد * الاورام والبثور ضماد بیخ مطبوخ آن باآرد جو محلل ورم بلغمی کهنه ومنفجر کنندهٔ دمامیل وجراحات
خصوصا باصمغ البطم * وعصارهٔ آن درین باب اقوی است * آلات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل وجمیع
اوجاع سوداوی وبلغمی دست وپا وجمیع اعضا وحل ورآنها وحقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء وضماد پختهٔ آن باسرکه
ویا مي پخته وامثال آن جهت وجع ظهر ونقرس بارد وضماد گل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه وهمچنین ضماد پختهٔ آن
* القروح والجروح وذرور خشک آن برجرب متقرح وقوبا نافع وباعسل ویا سرکه ویا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح
وثآلیل وقوبا وبهق وآثار سیاهی صورت وسائر بدن ومداومت بآشامیدن طبیخ برگ وبیخ آن جهت جذام نافع
وچون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ نمایند تا آب برود وبرموا سیر بمالند زائل سازد وچون
ثمر تازهٔ رسیدهٔ آنرا ریزه ریزه کرده ویا آب آنرا گرفته باروغن زیتون دووزن آن درظرفی کرده وسر آنرا بسته در آفتاب
گرم گذارند چهل روز یا بروی آتش تا رطوبت آن خشک گردد پس بربدن بمالند جهت رفع سردی وجلب وجذب فضول
ورفع کلف وبثور لبنیه که برصورت برمیآید واوجاع مفاصل کهنه وامثال اینها وبدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت
ازعصارهٔ آن از دو قیراط تا شش قیراط واز بیخ آن دوازده قیراط واز طبیخ آن تا سه اوقیه واز تخم وگل آن تا یکدرم
با آرد جو وکتیرا واز روغن آن تا یکدرم ودرحقنه ها ازیکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که مضر محرورین وابدان

ضعیفه ومقی بافراط وباعث مغص است مصلح آن در افراط تنقیه اشیاء مذکوره والعبه با دهان مناسبه است وچون خواهند عصارهٔ آنرا استعمال نمایند باید که بتنهائی استعمال ننمایند که مورث مغص است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن ومناسب طبیعت آن بکار برند وبهترین آنها صبر وقنطوریون دقیق ومورنجان وبوزیدان وکما فیطوس وقسط ومر وزعفران وسنبل الطیب ودارچینی وهلیله وزراوند مدحرج وانیسون وتخم کرفس جبلی وبستانی وجاوشیر وسکبینج ومقل وتربد وملح هندی وحب بلسان با ماء العسل ومقید عنب واقسام صموغ و روغنها واقل آنست که یک دانک عصارهٔ آنرا مع ده با هموزن آن صمغ عربی ونیم وزن آن کل ارمنی ونشاسته سرشته بخورند وبا سقمونیا وشحم حنظل از ادویهٔ حاره استعمال آن جائز نیست وصمغ لوز کاسر ومبطل قوت فعل آنست

قثد

* قثد * بفتح قاف وثاء مثلثه ودال مهمله اسم عربی خیار ماکول است وبشیرازی خیار در ازو خیار بالنک وبخراسانی خیار بادرنک وبهندی کهیرا وبترکی کوکو ابر مرنا منل * ماهیت آن ثمر نباتی است از قبیل لبح وبیاره وبر مجا ور خود میپیچد وبر زمین نیز پهن میکردد وبرک آن پهن ومشرف بزرکتر از برک قثاء مزغب وشاخهای نورسته ونازک آن نیز مزغب وثمر آن انواع است یعنی مفید ونازک طولانی وآنرا مصری وشامی نامند واین نوع در بعض جاها طولانی تا یکذرع دست میشود ولحم آن زیاده ومغز وتخم آن کم وریزه ونوعی سبز مخطط واین نیز آنچه طولانی وکوچک است نازک ولطیف وآنرا نیز شامی ومصری نامند وآنچه بزرک وسخت مائل باستداره وضخیم ومغز وتخم آن زیاده تر وبزرکتر آنرا بلدی نامند ونیز در بنکاله نوعی دیکر میشود اکثر ثمر آن مدور وبعضی اندک طولانی وپوست آن خشن ولحم آن کم وتخم آن زیاده ونورس کوچک آن نازک وپختهٔ آن سخت وتخم آن بزرک واین را بهندی لوتی کهیرا نامند ودر زمستان وتابستان نیز بهم میرسد وآن دونوع دیکر ماورد رمه انواع آن اکثری شیرین وبعضی اندک تلخ میباشد وجمله انواع آن غلیظ تر از قثاء وبعد از رسیدن زرد ومغز آنها ترش ولحم آنها صلب میکردد وبعض مردم لحم صلب آنرا مانند کد وپخته میخورند واز کد وغلیظتر وبطئ الهضم تر ونفاخ تر است وبهترین قثد کوچک نازک آنست وبدترین آن متوسط در صغر وکبر وصلب وکرم زدهٔ آن که بفارسی عوام شفته زده وشفته دار نامند زبون * طبیعت آن سرد وتر در دوم * افعال وخواص آن اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن وضماد کردن ومالیدن قاش ویا کف آن بر پیشانی ونیز استشمام پاره کردهٔ آن یا آب تر وتازهٔ آن بعنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفسانی وحیوانی واکثر امراض حاره حادهٔ دماغیه ورفع بخوانی مفرط اعضاء الغذاء والنفض وغیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حارهٔ حاده وتسکین حرارت صفرا وخون والتهاب احشا ودفع تشنکی وتفتیح سدهٔ جکر وادرار بول واخراج حصاة ورفع یرقان وضعفی که از اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع وآشامیدن آب آن تا چهل وپنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مرهٔ صفراوی که در معده واسعا موجود باشد واخلاط محترقهٔ صفراویه وسوداویه وجهت حمیات حارهٔ حاده ویرقان وبدستور آب خیار رسیدهٔ زرد شدهٔ ترش قوت اسهال آن زیاده از نارسیدهٔ آن وچون قدری قرنفل را در آب آن بخیسانند یک شبانه روز ویاد رجوم آن فرو برند ویکشبانه روز بکذارند پس روز دیکر افشرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنک رخسار وتفتیح سدد وتحلیل ریاح غلیظه ودفع مواد حاره وخفقان ودیکر وزموثر وتطول مطبوخ آن مانع تولد قمل ودر رحل نیت است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی دافع یرقان است وخوردن خیار محرورین را موافق ومضر مبرودین وعصب معده

والحاف آن وخام کنندهٔ غذا ومولد خلط خام ونفخ وقراقر ودرد تهیکاه وچون در معده فاسد کردد مولد خلط حمی شود ویا طعام وبعد از آن خوردن خصوص اغذیهٔ غلیظه مانند آش ماست وآش غوره وامثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین ودر مبرودین زیب ونانخواه وعسل ومعاجین حاره مانند کمونی وفلافلی ومغز خیار بارد رس الطف وابرد از لحم آن ولحم آن نفاخ وثقیل ودیر هضم ومغز رسیدهٔ ترش آن ابرد وارطب وجهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت ولهیب صفرا وتشنکی وادرار نمودن بول وغیرها انفع وسریع النفاد وضماد مغز وتخم آن جهت التهاب معده واحشا وتحلیل ورم حار وجرب وحصف وشری وخارش بدن ونرمی جلد ورفع خشونت آن وبر پشت زهار دافع احتباس بول وعسر آن وادرار قوی آورد خصوص در اطفال ومغز تلخ آن در بین امراقوی است از شیرین آن وضماد آن با بوره وعسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن ده مثقال ونیم وپوست خشک کردهٔ آن جهت رفع عسر ولادت وسهولت وضع حمل موثر مضر زنان حوامل بیوقت وتخم آن سردتر از تخم قثاء واز آن بهتر وبعید التعفن وبا قوت محرکهٔ مواد ساکنه ومدر بول ومخرج صفرای سوخته با ادرار وجهت وجع ونفحه وقرحهٔ آن وحرقة البول وورم کمل وطحال حارین وحمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم وآشامیدن آب برک آن بقدر ده مثقال با دو چند آن بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب وبعضی در مبرود المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند ودهن الخیار که آب رسیدهٔ زرد آنرا کرفته با روغن کنجد ویا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو است وماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو کرفته پس در کل ودر تنور حمام ویا در تنور طبخ نمایند پس آب آنرا کرفته بنوشند جهت امراض حاره وحمیات صفراویهٔ حاده ودق نافع وخوردن خیار نازک با نمک ویا قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زود تر از معده میکذرد ودر آن نمیماند که نفخ نماید ومتعفن کردد بخلاف بی قشر آن وکسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده وجمع آن با شیر زبون وموجب فالج در مبرودین است *

* فصل القاف مع الدال المهملة *

قدید

* قدید * بفتح قاف وکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله * ماهیت آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه بآتش وخواه بآفتاب ویا در سایه واز مطلق آن باصطلاح مراد کوشت خشک شدهٔ نافع حیوانات بری یا بحری است وبهندی سکهایا وموکتی نامند وبهترین آن از کوشت حیوان نر فربه جوان چرب است وبعضی کفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی ولاغری است که در آن حدت وتلخی بهم نرسیده باشد وبعضی کفته کوشت خشک نمک سود است واکثر عام دانسته اند خواه نمک سود باشد ویا بی نمک واجود همه کوشت کوسفند وبز وماهی وخنزیر است برای آکلین هر یک واز نمک سود آن که معتدل الملوحت باشد ودر آن حدت وتلخی نباشد * طبیعت آن کرم وخشک تر از غیر آن * افعال وخواص آن جهت ترهل واستسقاء وامراض بارده وبلغمی مزاجان اکر عطش بسیار نیارد ویا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع وآشامیدن آب بسیار بران برای خشک مزاجان بد نیست ورد یترین اغذیه ومولد خلط غلیظ سوداوی ومورث بیداری وقولنج ثفلی درمعتادین بدان وحکه وجرب یابس وجوششهار کوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند وخشکی آنرا زیاده بدترین طرق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک ومعطش میکردد وبهترین مصلحات آن کشنیز خشک ویا بقول لزجه مانند اسفاناخ وسرمق ویا چغندر نیز بد نیست با روغن بادام وکچید تازه وکرا وروغن کار تازه وپیه تازه در محرورین ودارچینی

وزهره وانیسون واد هان مذکوره در مبرودین وچون عطش وکرب آورد سکنجبین باآب سرد بیاشامند وچون خشکی در حلق وعطش آورد جلاب باآب سرد ویا مرقهای چرب بنوشند وخوردن لوزینهٔ چرب ومغز خیار بهترین مصلحات وزائل کنند فساد آنست واکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه وفساد اخلاط امراض مذکوره است

فصـــل القاف مع الراء المهملة

قراد * قراد * بضم قاف وفتح راء والف ودال مهمله لغت عربي است وآنرا قرد بضم قاف نیز نامند وجمع آن قراد بضم قاف وقردان بکسر قاف نیز آمده وبفارسی کنه وبهندی چیچری وکنی وکلی نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است کوچک شبیه بدانهٔ بید انجیر وبقدر آن وکوچکتر ازان نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ وشتر بهم میرسد وبیشتر نزدیک بگوش سگ وزیر شکم وبیخ ران شتر میباشد ومی چسپد ببدن آن وبدشواری ازان جدا میکردد ودست وپا دارد وبدن مدور مانند زلو میچسپد وخون بدن را میکشد * طبیعت آن قریب بفساد است * افعال وخواص آن طلای خون کنهٔ سگ مانع انبات وشعر زائد شعر منقلب است که چون بعد از کندن بد آن موضع بمالند دیگر نروید وچون بعد از قطع شعیرهٔ پلک چشم بمالند زائل سازد وچون بر اشعار بمالند مانع روئیدن آن موی مژگان گردد

قراصیا * قراصیا * بفتح قاف وراء مهمله والف وکسر صاد مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وبضاد معجمه نیز آمده وبسین مهمله بجای صاد وقاراصیا نیز آمده لغت رومی است واهل صقلیه چراصیا واهل مغرب واندلس حب الملوک واهل دمشق نیز قراصیا وبفارسی شیرین آنرا گیلاس وترش آنرا آلوبالو وعوام آلوبالو وآلوبولی والی بالی نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شاخهای آن پریشان وسرخ رنگ وبرگ آن نیز سرخرنگ وشبیه بدرخت زرد آلو در برگ وشاخ وثمر آن کوچک ومدور وبچوبی باریک بلند پیوسته بشاخهٔ آن واکثری آویخته ودو عدد باهم ودر ابتدا سبز وعفص ونیم رس آن سرخ ترش ورسیدهٔ آن بنفش ومیخوش یعنی چاشنی دار باندک تلخی غیر محسوس وتخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن صلب وسفید رنگ ومغز آن سفید وگیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو است ولیکن ثمر آن ازان بزرگتر وبعد رسیدن شیرین میگردد واستهٔ آن مانند استهٔ آلو ونیز قسمی دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلوبالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر وبعد رسیدن عفص میباشد وبهترین همه رسیدهٔ شادابِ آنست * طبیعت آن آنچه خام است سرد وخشک وقابض در اول وآنچه نیمرس وسرخ وترش است سرد وخشک در اول دوم ورسیدهٔ چاشنیدار آن در آخر دوم ورسیدهٔ شیرین آن گرم وتر در آخر اول ودر اول دوم نیز گفته اند وبا قوت قابضه * افعال وخواص شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت ولزوجتیکه دارد وجهت خشونت حلق وریه نافع وبرانگیزانندهٔ تخمه ومضعف معده ولهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد وبطبیعت آن ومصلح آن جوارشات حارهٔ مقویه ومسهل وملین طبع است خصوص چون بادانهٔ آن خورده شود واین هنگام منعظ نیز میباشد وخشک آن قابض ومقوی معده وکمدِ حار وقوت قابضهٔ خشک آن زیاده از تر وتازهٔ آن ودانهٔ آنرا چون شیره گرفته باعسل آن را زیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وقرحهٔ مجاری بول وادرار حیض بیعدیل وچون مغز دانهٔ آنرا با پنبهٔ کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول ومنقی آن وبول الدم وحرقة البول است وصمغ درخت

نوع آن گرم وخشک وشبیه بصمغ اجاص وجالي ومغري وقاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبهٔ ریه ونیکوئی رنگ رخسار وبرانگیختن اشتها وتفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد تغریهٔ آنرا مینماید واگر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطیع میکند وجلا میدهد وجهت سرفهٔ مزمن باآب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یکمثقال واکتحال آن باعث حدت قوت باصره ورافع جرب آن وطلای آن منقی بشره است *

قراطارغون * قراطارغوین * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وکسر راء مهمله وضم غین معجمه وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه ونون * ماهیت آن نباتی است با شاخهای بسیار کوه دار از زنگ بیخ وزیتون برگ آن شبیه ببرگ گندم وتخم آن شبیه بجاورس وبغایت تند منبت آن زمینهای مایه وشوره زارها وگفته اند گندم صحرائی است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن گویند چون مرد وزن هر دو چهل روز ناشتا قدری ازان بمقدار نیم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن بوسر حامله گردد باذن الله تعالی

قراطن * قراطن * بفتح قاف وراء والف وضم طاء مهمله ونون لغت یونانی است * ماهیت آن ماء العسل ساذج است وصاحب اسرار الطب گفته عسل قلیل است که با آب بسیار ریخته باشند

قراطاط * قراطاط * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وطا لغت ترکی است بزبان فرنکی قرقاطا ورد اسپنه نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر فلفلی ودر ترشی شبیه بزرشک در افعال قریب بدان وشاید نوعی ازان باشد واشتباه نموده کسیکه آنرا از زقال دانسته زیرا که زقال اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه وزقال در حرف الزاء المعجمة مذکور شد

قرة العین * قرة العین * بضم قاف وفتح راء مشدده وهاء والف ولام وفتح عین مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون لغت عربي است وآنرا جرجیر الماء وکرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این بآن هر دو در طعم ورائحه وبالجمله اسمی مشترک میان هر دو است وبیونانی دیقورس وسلینون وافوسالیوس یعنی کرفس الماء وبحربانی کرفشاد وبرومی سیون وبفارسی کنکر آبی نامند * ماهیت آن نباتی است که در آبهای ایستاده واحیانا در جاری نیز میروید وقبهٔ آن بیرون از آب واز میان گل آن بر آمده ورنگ گل آن زرد وساق وبرگ آن شبیه بکرفس واز برگ کرفس اندک ضعیفتر وگفته اند برگ آن مشرف مائل بتندی است مانند کرفس وبوساق آن رطوبتی چسپنده بدست وجمعی اجزای آن از گل وغیره با عطریت وتند طعم وبرگ آنرا اهل شام بسیار میخورند * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم * افعال وخواص آن مسخن ومحلل وحابس نزف الدم هر عضو یکه باشد ومدر بول وحیض ومفتت سنگ گرده واعضاء الغذاء والنفض آشامیدن تازه وباطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظهٔ رده در معده وامعا وتفتیح سدد وتسخین معده وانهضام طعام وادرار بول وحیض وتفتیت حصاة گرده وسرخ نمودن رنگ رخسار وازالهٔ درد پهلو وبرقان وطحال ومغص وقرحهٔ امعا وتطول طبیخ آن ویا اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره ونافض حمیات یعنی لرز تبها نافع مضر سفل ومصلح آن عناب *

قرد * قرد * بکسر قاف وسکون راء ودال مهمله لغت عربي است وجمع آن اقراد وقرود وقردة بکسر قاف وفتح راء ودال مهملتین وها وقردة بفتح قاف وکسر راء آمده وماده آنرا قردة بکسر قاف وسکون راء مهمله وفتح دال وها وبفارسی کپی وبوزینه ومیمون وبترکی ابنچی وبهندی آنچه روی آن سرخ است بندر وآنچه روی آن سیاه وبدن آن خاکستری رنگ لنگور ومیمون نیز واین هر دو دم دارند وآنچه روی آن سیاه وبی الجمله شبیه بروی انسان ودست وپا وانگشتان آن دراز است بهر دو پا نیز

را میرود ودم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس وبهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی کویند واین صنف مانوس تر میباشد از دو صنف اول ومثل آن مرد وسیاه رموزی نیست ودرزیر بادات ممالک فرنک وچین وغیرها اصناف دیکر نیز میشود بعضی درصورت بسیار شبیه بانسان وبعضی نه وبعضی بیدم وبعضی بادم کوتاهی وبعضی بادم بسیار بلند و بعضی دم آن کوهد ارابلق وپر پشم وبرخودم آن کوه بزرکی وبعضی بی کره وبالجمله الحکم کوشت آن نزد امامیه حرام ونزد اهل سنت سوای مالک رح نیز وبعضی مکروه دانسته اند ومالک رح حلال * ماهیت آن حیوانی است مشهور وخود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفهٔ عاصیه مسخ شد وبعد از سه روز مرده اند وآن حیوان اشبه بانسان است درمزاج وخلق واکثر حالات قابل تعلیم است وحکایت انسان میکند وبدست چیز برابر میدارد وطرب مینماید وخنده وبازی میکند واحیانا بد وپارا میرود وذکی وسریع الفهم است واطبا اکثرد وائی مجهول الخاصیت راکه میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیرسمی اولا باو میخورانند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان * نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود ودیکری زرکر ونیز شنیده شد که میمون شطرنج بازی یاد کرفته بود ونیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود وآن جنی وانچه کسی دزدی کرده وبا دردل قصد کرده بدان اعلام میکرد بدین قسم که برپارهای کاغذ مطالب ویا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دید وبر کرده نام دزد ویا نام کسیکه چیزرا پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون بازمیداد شخصی کفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد بقسمیکه کس ندید پس آن میمون را طلبید ونامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامهارا دید وکنار کرد ونکاهی بصورت صاحب مجلس کرد وبرخاست وبرا وسلام کرد یعنی خود پنهان کرده وروزی طریقی دردل قصد کرد که باو مقاربت نماید وبر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته واین مطلب را نیز چون آن میمون آنرا دید بغضب درآمد وخواست که اورا بکزد میمون بازمانع میآمد وفائده نمیکرد آخر حضار مجلس کفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او پاهای خودرا از هم جدا کرد وبانکشت میان مرد وپای خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند وباز بروحمله میکرد ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند وبعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را بکیر میداد واز شخصی ثقه شنیده شد که درکتاب مصور حیوانات فرنکی دیده شد که درساحل دریائیکه زمین آن ریک بوم بود شیری قصد کرفتن میمونی نمود وبود میمونهای بسیار جمع شده بسرعت وجلد جلد همه برصورت آن ریک میریختند تا آنکه شیر عاجز شد وکریخت وحکایات بسیار ازان منقول است که تفصیل آن طولی دارد ونر آن اکردست یابد بازن انسان مقاربت مینماید وچون مقاربت نمود موزش بسیار در فرج او بهم میرسد واورا هلاک میکرداند * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب وخوردن آن کوشت کرم باعث کنکی زبان درساعت وچون از پوست آن غربالی سازند وهرغله راکه دران بیزند وزراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میماند وکفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید ومیترسد وصاحب تحفه نوشته که هم مخزون که از انسان مخنوق درکتب قدما مرقوم است ازان نیز حاصل میکردد واز اسرار مکتومه است *

قردمانا * قردمانا * بضم قاف وکسر وبفتح نیز آمده وسکون را وکسر دال مهمله وفتح میم والف ونون والف وقردمانی وقردامون نیز آمده لغت یونانی است وآن کرویای دشتی است وبفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند * ماهیت آن نبات

آن شبیه بکرویا است در برک وکل وثمر مکر آنکه ثمر آن ازان طولانی تر وبرک وبیخ این ازان بزرکتر وشاخ آن بلندتر وخشن تر وکفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است وشاخهای آن متفرق وکج وکم برک وازبابونه بزرکتر وبیخ آن قوی تر وکل آن سفید مائل بکبودی وریزه وتخم آن درازیاریک شبیه بکرویا وازان درازتر باتندی وتلخی ونوع بری کرویا است ومستعمل تخم آنست وبهترین آن ارمنی تازه تند طعم ورائحه بزرک دانه است که زود کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل وآبها وکوهسارها وسنکلاخهای بلاد عرب وارمنیه وهند * طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن وسرخ کنندهٔ بشره وکدازندهٔ اخلاط لزجه ومقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس والعصب آشامیدن آن باآب جهت فالج وصرع واسترخا وعرق النسا ووجع ورک بلغمی وکوفتکی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیهٔ سینه وتصفیهٔ صوت وسرفهٔ کهنه وربو اعضاء الغذاء والنفض جهت تحلیل ریاح غلیظه وفواق ودردٔ جکر وسپرز وقولنج ومغص وقتل اقسام کرم معده وامعا وحب القرع وجهت درد کرده وعسر البول وسموم باردهٔ حیوانیه مانند عقرب وغیرها باشراب وباپوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة وبا سرکه جهت عسر البول رطوبی وحمول وبخور آن قاتل جنین وطلای آن باسرکه رافع جرب وحکه وسعفه وقوبا وکلف وبرش مضر سپرز مصلح آن افتیمون والیسون مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن انخرباحرمل وشکطرامشیع وحرف نیز کفته اند

قرصعنه * قرصعنه * بفتح قاف وراوسکون صاد مهمله وفتح عین مهمله ونون وهالغت عربی است وحافظ النحل نیز نامند واهل شام شوکة ابراهیم وشجرهٔ ابراهیم نیز وبترکی ارین جیم کویند * ماهیت آن نباتی است خاردار برک مفروش بر زمین واز میان برکها ساقی روئیده کرهدار بقدر یکشبر وزیاده بران وبرک بعضی مائل بسفیدی وبعضی بسیار سفید وخاربعضی سبز وبعضی سفید وبعضی ازرق بیخ مجموع خشبو وبعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت وتلخی کمی وبعضی شیرین وبعضی اندک صلب وبعضی نازک منبت آن جبال قدس وافریقیه وبلاد عرب وفارس ابوالعباس حافظ اندلسی نوشته که درجبال قدس امنه الله تعالی نوعی برک آن شبیه ببرک خاما لاون ابیض که اشخیص نامند وخشن وازرق باساقهای بسیار انبوه وکرهدار واطراف آنها خارها وکل آن سفید وبیخ آن ضخیم ولحیم وطعم آن شیرین باندک تندی میشود واما انچه درافریقیه وبلاد عرب میشود انواع است نوعی برک آن شبیه بدانچه که ذکر یافت وغیرخشن وخار آن انبوه املس وبسیار سبز وساق آن بقدر یکذرع وبرنصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبزرنک پس سفید میکردد وبیخ آن طولانی ورا ست برنک بیخ سوسن بری واین قسم قویتر از قسم اول ودرکیفیت ورائحه شبیه بنخحک واین را برد رخانها برای کریزانیدن مکس میآویزند ونوعی برک آن مائل باستداره وپریده وبیخ آن طویل متوسط درغلظت ورقت وسفید وساق وکل آن نیز سفید ونوعی برک آن ملصق برزمین ومستدیر بشکل دینار وساق آن بکعدو بقدر یکذرع وزیاده نیز وکرهدار وخار نازک وخار آن مائل بزرقت وبیخ آن بشکل فاوانیا ظاهر آن سیاه وباطن آن سفید وبیخ آنرا مغشوش به بهمن مینمایند وبدل یکدیکر میفروشند لیکن برک بهمن ازان بسیار پهن تر است وآنرا لفاح الجبال نامند ونیز ابوالعباس کفته که دیدم من درجبل قمرلوط علیه السلام ونوع قرصعنهٔ سفیدی که ساق آن خشن واوراق آن بسیار وخار آن تیز وجمهٔ آن بزرکتر وضخیم تر ازنوعی که نزد ما است حتی آنکه کویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب الورق مفرد الساق قوی الحرارة و درقدس ونواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند ونوعی نیز که درساحل دریا میشود برک آن عریض تر وسفید تر وبیخ آن سست نازک وشیرین تر ازان نوع وقلیل الخشونت اقرب بملاست وریشهای آن شیرین با اندک حرافت واین نوع

جهت تهییج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ
نوعی از قرصعنهٔ سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خاملاون ابیض و کوتاه تر و نازکتر از آن و شاخهای
بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مغزل و کرهٔ اترو حوالی کرهٔ آن برگها و پرنیا ضعیف
و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنهٔ ازرق و ثمر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را
قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در رسالهٔ گفته که آنرا برنجی نامند و بعضی تاربن و بعضی ارنجیس و آن صنفی از خار است
برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و عریض و اطراف آن خشن و خشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف
آنها سرهای سفید و سرمئی رنگ نیز احیانا نا ومد و رشبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض
بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آنرا مانند
آنچه ابوالعباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یکشبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی
و بر آن سرهای مستدیر و برکارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر
الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک است پخته
می خورند و بعضی با آب و نمک پرورده مینمایند و بهترین بقول در بکراست و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است
و انطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا شوکهٔ ابراهیم خوانند و آن انواع
بسیار بود در سنگستان ها و زمین های خشن و ریگ بوم ها میروید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی
زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب و زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن
سفید و سر گل آن مائل بسرخی و پر کره و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بلکه رازیمه گز
بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مگس عسل میدارند آنرا خارخسک گویند و بشیراز میشود و در صحراهای شیراز بسیار
بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خاردار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن
مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق کوتاه و خارها در حوالی کرههای و گلش سفید
و بیخش معطر و طعمش با شیرینی و اندک تندی ما نند طعم زردک و بفارسی پیوزا نامند و در افعال مانند عسل است و
قسم دوم را برگش بی خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قویتر
از اول است و قسم سوم را برگ مائل باستداره و بیخش در از و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض
و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بوهمن سفید
و قسم پنجم که از اقسام قرصعنهٔ بیضا است برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبهٔ آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنهٔ
جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از
انواع بیضا برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سمت و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری
انگشت سبابه و در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنهٔ مسدس و دمازندران رونک
و در تنکابن شیشکاک گویند و گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین مستانی آن • طبیعت مطلق آن
در آخر اول گرم و خشک • افعال و خواص آن محلل صلابات و رهاهم بسرعت الاعتدال ورم ان خلط صالح و منعظ و مهیج

و با توت تر با ثبت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن مداب جهت ارجاع شراسیف و بتنهائی جهت درد پهلو
و سینه مجرب اعضاء الغذاء و النفض نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام و بثور و تحلیل جراحات
و دبیلات باطنیه رمد اومت آن مخرج اخلاط محترقه و نافع داء الزبدین و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر
و عرق و تفتیت حصاة و رفع مغص و با شراب جهت درد جگر امتلائی و بکلرم آن با یک درم تخم جز رجهت ادرار حیض
و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازهٔ نرم آن خوشبو کنندهٔ جثا و محرک باه و منعظ و عصارهٔ آن مدر حیض و دافع مغص
السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر و تازهٔ نرم است بهترین
بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم رقیق در معده و امعا است و گاه آنرا با آب و نمک پرورده مینمایند و بدمتو و
خوردن بیخ آن الاورام ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه در ساق پا که
آب از آن جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه گریزانندهٔ ذباب از آن خانه و بر اورام خارجیه محلل آنست
• قرطاس • بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نادر آمده و سکون را و فتح طاء مهمله و الف و سین مهمله لغت عربی است
و قرطس طعم و کاغذ نیز و بفارسی نیز بکاغذ مشهور است بیونانی کرطیسا و محرق آنرا بر ومی خرتین کاسین و بیونانی
منجامیقورنا مند جمع آن قراطیس و قرطس آمده • ماهیت آن معروف است و در اکثر بلاد میسازند و هر جا از چیزی
و بر آن کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها مینگارند و بهترین آن خان بالغی است خواه قسم مشهور با بریشمی و یا قسم پنبه پس
دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس اکلیسری پس پتنه را ئی بنگالی نیز قسم اعلای آن
پس زنگ پوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که
بزبان اهل مصر غافیرنا مند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی
و اصول بشنین میسازند و تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است و صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق
بردی و لعاب بشنین است و بردی را بفارسی پیزر نامند و در حرف الباء مع الزاء ذکریافت • طبیعت آن سرد در
اول و خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته • افعال و خواص آن اعضاء الراس نفوخ آن خصوص محرق
آن حابس رعاف و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کنندهٔ آن و طلای آن جهت سعفه
و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه و قرحهٔ چشم اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن محرق آن با مرق سرطان نهری
پخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده با ادویهٔ مناسبه قابضه و قروح امعا و بدستور احتقان بدان و آشامیدن نقوع آن
در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یکمثقال الجروح و القروح ذرور آن مجفف قروح رطبهٔ و سخنه
و غیره و بخه و زخمیکه در پا از موزه بهم رسد و ملحم آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن و چون
با آب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را با آن بپیچند و بگذارند تا خشک شود پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آنرا
بسبب منتفخ شدن گشاده سازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است
• قرط • بضم قاف و سکون را و طاء مهملهٔ مشاله لغت عربی است بفارسی شبدر و شبدار و با صفهانی شودر و شو
آن را رمین نامند • ماهیت آن نباتی است شبیه برطبه و از آن شیرین تر و برگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتی
است که در مصر میروید شبیه برطبه و نوعی از انست درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط و در مصر زراعت

مینمایند برای فربهی ابدان وثمر آنرا رمیم نامند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص ان آشامیدن تر وتازهٔ آن مسهل وخشك آن حابس وآشامیدن آب تر وتازهٔ آن با طبیخ خشك آن با شكر ویا انجیر وباعسل جهت سرفه وخشونت سینه نافع

* قرطم * بضم قاف وسکون را وضم طاء مهملهٔ مشاله ومیم وبکسر قاف ورا وبکسر هر دو نیز آمده ولغت عربی است وآنرا حب العصفر وبزر الاحریض وبفارسی خسك دانه وتخم کافشه وبگیلانی تخم کاجره وتخم کازیره وبهندی کروکسینه کا بیج نیز وبسریانی کشنی وبرومی قنطادرس وبیونانی اطرقطوس ود یسقوریدوس قنیقس نامیده وبری آنرا قنیقس اغریون یعنی اصفر بری وبری وبستانی میباشد * ماهیت بستانی ان دانه است صنوبری شکل مائل به پهنی وتربیع وپوست ومغز آن سفید با دسومت وچون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی ومغز آن بزردی پس بسیاهی ولزوجت مینماید ودر غلافی زیر گل آن ودر هر غلافی هفت وهشت دانه ونبات آن تا یك ذرع خاردار وبرگ آن بلند وبا شرفهای بسیار ریزه وبالای برگ آن عریضتر از پائین آن وبر بندها ومواضع شاخها وبر شاخها نیز رسته وساق وشاخهای آن در خامی سبز رنگ وبعد از رسیدن سفید میگردد وگل آن خاردار وسرخ رنگ وصاحب اختیارات قرطم بری را طریفان گفته وبعضی گفته اند طریفان حب آنست نه نبات آن وشیخ الرئیس غیر آن دانسته ودر حرف الطاء مع الراء مذکور شد وبالجمله بهترین آن سفید بستانی تازهٔ سنگین بالیدهٔ آنست ووجه ذکر آن علیحده از احریض جلالت وعظم نفع آنست * طبیعت آن در دوم گرم ودر آخر اول خشک با قوت مسهله * افعال وخواص ان قلیل الغذا ومسهل ومخرج بلغم رقیق واخلاط محترقه ومحلل ریاح چون بنجدرم آنرا کوبیده وشیره گرفته با فانید ویا شکر سرخ ویا عسل بیاشامند ونیز چون ده درم آنرا بکوبند ودر نیم رطل آب بجوشانند وبمالند وصاف کرده ده درم شکر سرخ در ان ریخته بنوشند وایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ وقسط از هر یك نیم مثقال ونطرون وانیسون واز هر یك یکمثقال داخل کنند ویا انجیر خشك وعسل بسرشند ومقدار یك جوزه تا دو جوزه بخورند وبدستور چون از ان لطف مازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام وانیسون ونطرون بوزن مزبور با عسل وشیرهٔ انجیر بقوام آورند وشب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس ماء الجبن مصنوع ازان که افتیمون را در صره بسته دران اندازند ویا بمالند تا قوت آن دران بر آید وبنوشند وبالای آن شیر بنی حامی بیاشامند جهت مالیخولیا ووسواس وتوحش وخفقان وجذام وجرب وحکه واکثر امراض سودا وبه مزوّر وبدستور آشامیدن لبن منجمد از شیرهٔ آن واندک نمك هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن شیرهٔ آن با آب انجیر خیسانیده وبا فانید وبا عسل منقی سینه وصاف کنندهٔ آواز ومنضج نزلات واکثر امراض باردهٔ صدریه ومقوی باه وزیاده کنندهٔ منی ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار ودافع ریاح ومحلل آنها است وچون داخل مزورات ماشیه وحمصیه نمایند نضج وتحلیل واسهال بلغم خام ومواد محترقه نماید وآشامیدن ده درم شیرهٔ آن با فانید ویا شکر سرخ وبا عسل جهت استسقای زقی ولحمی نافع وبا اندک نمك هندی ادرار آن قویتر وانفع وخوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج مؤثر ومعتاد بن قولنج را اوفق وآشامیدن شیرهٔ آن که مغز فلوس خیارشنبر دران حل کرده باشند جهت تپ بلغمی بعد از نضج ماده وآن از جملهٔ ادویه است که هر خلط منجمد را میکداز د وهر خلط رقیق را منجمد میکرداند ولهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا منجمد میکرداند ومعده * مضر معده مصلح آن انیسون وشیرینیها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم وازان زیاده مضر وغیر مجوز بدل آن حبة الخضراء وگفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد ونیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید ودهن آن قریب بدهن انجره است وضعیف تر ازان ومنجمد کنندهٔ

شیر وجلا کنندهٔ ماهیت آن از جنسیت ودهن بستانی آن مسهل بطن است * قرطم بری را بیونانی اطریطوس نامند ونبات آن بلندتر وبرگ آن طولانی تر از بستانی ودرین شاخها رسته وباقی شاخها خالی وبی برگ وسفید ونیز درین شاخهای آن پنج عدد خار وگل آن زرد وتخم آن شبیه بتخم بستانی * طبیعت ان در دوم گرم ودر سوم خشک * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وثمر آن بقدر یك مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید وگفته اند چون ملسوع برگ ویا ثمر آن را در دست نگاهدارد مادام که در دست او هست احساس تالم سم نکند وچون بیندازد باز عود کند *

قرطمان * قرطمان * بضم قاف وسکون را وضم طاء مهملهٔ مشاله وفتح میم والف ونون معرب هرطمان فارسی است وگفته اند که جلبان است * ماهیت ان ابوحنیفهٔ دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار ودر ساحل عمان یافت میشود وبرگ وشاخ آن خوشبو است * افعال وخواص ان آشامیدن خشك آن بقدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته اند وهرطمان در حرف الهاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

قرظ * قرظ * بفتح قاف وسکون را وظاء معجمهٔ مشاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است وبفارسی بزغند وبسریانی خچفو وسنا وبیونانی عرصمودون وبهندی کیکر وبمصری سنط بطای مهمله وبظاء معجمه نیز وسنط بصاد وطاء مهملتین ودرمیان هردو نون نیز نامند * ماهیت آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا عصارهٔ آن وصمغ عربی صمغ آنست ودرخت آن خاردار وبعضی برگ سلم وبعضی ثمر سنط دانسته اند وساق درخت آن قوی وچوب آن صلب وچون کهنه گردد سیاه رنگ برنگ سیسم وآبنوس میگردد بااندک سفیدی واهل هند وبنگاله پایهٔ کرد ونه اورته وکادی وچهکر ازان میسازند برای صلابت آن وشاخها وچوبهای آن غیر مستوی وتخم آن بقدر دانهٔ تمر هندی وازان کوچکتر ودر خامی سبز وبعد از رسیدن سرخ میگردد ودر غلافی مانند تمر هندی وازان نازکتر ومانند لوبیا وگل آن سفید وبعضی زرد ودر هند زرد میباشد وخوشبو از برگ وثمر آن دباغت ادیم وپوست حیوانات مینمایند وآنرا جلود القرظ مینامند وبهترین عصارهٔ آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده درسایه خشك کرده باشند وبیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد * طبیعت جمیع اجزای شجر آن سرد وخشک وبا قوت قابضه * افعال وخواص ان مسواک بچوب سیخ آن وسنون ساییده آن جلا دهندان ومستحکم کنندهٔ آن ونیکو کننده رنگ رخسار وآشامیدن آب طبیخ برگ وخار آن حابس اسهال وبخور آن مستحکم کنندهٔ اعصاب مسترخیه ورافع درد آن وضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جروح عظیمهٔ رطبه نافع *

قرع * قرع * بفتح قاف وسکون را وعین مهمله وبفتح را نیز آمده ولغت عربی است ونیز بعربی دباء وبفارسی کدو وبهندی نیز مشهور بدان است وبترکی قباق وبسریانی قراء وبرومی فلوقرنیا وبیونانی قرو فانامند ودیسقوریدوس قلوقیانا میده * ماهیت آن ثمر نباتی است که آنرا یقطین نامند وبیا رود اروبر مچا ورخود بر زمین ود یوار نیز پهن میشود وبرگ وشاخ آن بزرگتر وقویتر از خیار وخشن ومزغب تر ازان وبیخ آن باریك وبلند واندک شیرین ومسکر ومطلقا آن دو نوع است شیرین وتلخ وثمر تلخ آن کوچکتر وبفارسی کدوی تلخ وبهندی تونبری نامند وگفته اند دو نوع است سبز ورومی وشیرین آن اصناف است صنفی مدور وصنفی طولانی تا یك ذرع زیاده هم شنیده شد وقطر آن از یك شبر هم کمتر تا بیك شبر واین مخصوص ببلاد هند وبنگاله است وصنفی کوچک بقدر نارنجی وامرودی بسیار بزرگ وبشکل آن واین مخصوص ببلاد دکهن وهندوستان است وبسیار نازک ولذیذ میباشد وبهندی دمیندس نامند واز همه اصناف بهتر ولطیفتر ونازکتر وصنفی بسیار بزرگ صراحی شکل ودر پوست

آن که مغز آنرا برآورده خشک کرده باشند تا مقدار یکصد رطل کنند و یا برنج میکنند و این مخصوص بنگاله است و جای دیگر باین بزرگی نمی شود و در هند و مدان می برند تا صد روپیه فروخته میشود و از این طنبور میسازند مرقد رکه بزرگ باشد قیمت آن زیاده که اوراز آن بلند تر میشود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن با زهومت و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و هنود این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی پیته و به بنگالی کوندَه نامند شیرینی و مربای این خوب میشود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم و مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزویه و بفارسی کدو مکه و بهندی کدیه نامند و بهترین همه آن سفید نازک تازهٔ شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد * طبیعت آن مطلقا سرد و تر در دوم * افعال و خواص آن مبرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و زائل کنندهٔ یرقان و خلفهٔ مزمنه و حمیات حاده و خوردن پختهٔ آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان و صفراوی و مولد خلط صالح تفه اگر در معده فاسد نگردد قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با غذا که مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گرداند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و باشی حریف مانند خردل مولد خلط حاد و باشی مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن اعضاء الراس قطور و نشوق یا ریختن آب افشردهٔ خام آن باشیر دختران در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جرادهٔ آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیدهٔ آن بر پیش سر اطفال و سایر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بی خوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین و غرغره و مضمضهٔ آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن بتنهائی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازهٔ منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان موثر و بدستور آب گل آن و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمد یکه از بخارات معده باشد اعضاء الصدر آشامیدن اسفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه و سرفهٔ حار و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد اعضاء الغذاء و النفض مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخای معده و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل و یا با عسل و اندک نطرون ملین بطن و مسهل با هلیله یا مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و یا شراب آن مسهل صفرا و جهت تپهای صفراوی و دموی و یا تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و منقی امعا و گرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر گل گرفتهٔ آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل

یا ده درم شکر و یا شربتهای مناسبهٔ لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حادهٔ دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هر چند ماء القرع نافع است از جهتی گاه مضر است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حادهٔ صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حارهٔ حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورات ماشیه و حمصیه با روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تپهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا با مغز تخم آن جهت رفع غشی و تپهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بعد بل و ضماد آن بر معده و کبد و گرده و احشا مسکن حرارت و لهیب آنها و آشامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشهٔ آن با ماست که کدو ماست و بهندی رایته نامند چون با خردل و زیره و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و جوارشات حارهٔ عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حارهٔ دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین و صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که مسیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و الی بدن و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه و امراض حادث از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و عسلی آن برای مبرود المزاجان بهترین از شکری و مخلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص چاشنی دار آن موافق محرور المزاجان و مضر مبرودین القروح و الجروح ذرور پوست خشک سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکلهٔ زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن گاو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و بادام الاخوین نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره * و روغن آن که آب تازهٔ لحم و مغز جوف آنرا گرفته باربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و بادام و غل ر مضاعف و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفهٔ حار و دق و تلیین صلابات شرباً و سعوطاً و قطوراً و تمریخاً نافع و چون پوست آنرا جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد و مجموع آنرا از لحم و شحم و تخم با پیه گردهٔ بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آنرا بگیرند در جمیع افعال از ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن خبث الحدید پر نمایند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده بگذارند و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است * و مغز تخم کدو * طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکنهٔ اخلاط متحرکه * افعال و خواص آن مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم و سرفهٔ حار و تشنگی و تپهای حاره و قرحهٔ امعا و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری گرده و حرقت البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست

دماغ و بیخوابی و سل و تبهای حاره و مغص صفراوی بیعدیل شربا و قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضمادا و روغن مغز تخم کدوی شیرین با دم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و کوشهٔ دهان و بنا کوش و مثل اکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القرع و مربی و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت ❊

قرع المر ❊ یعنی کدوی تلخ که بهندی توئبری نامند ❊ ماهیت آن در نبات شبیه بنبات کدوی شیرین و ثمر آن ازان کوچکتر ❊ طبیعت آن بسیار کرم و خشک و سمی ❊ افعال و خواص آن مقدار قلیلی ازان مقی قوی و قی فرمودن بآن جهت ضیق النفس بارد رطب قدیم و سرفهٔ رطب کهنه نافع و قطور آب کل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی و دماغی نافع و بیخ آن که بهندی بکهمه نامند کرم و خشک و محلل اورام و اوجاع بارده و طلاء و ضماد آن مفردا یا مرکبا با ادویهٔ مناسبه و کویند که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف سر آن پردهٔ که مانند پردهٔ عنکبوت میباشد بر آورده نرم سوده اندکی ازان را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی و رطوبی نافع با خراج رطوبات و بلغم زرد رنگ از بینی و چشم ❊

قرفة الدارچینی ❊ بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و ها لغت عربی است بمعنی پوست درخت مطلقا و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی قیقیطراس و بسریانی قروا قوروبرومی قیرقیطومنین و بهندی تج نامند ❊ ماهیت آن آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیرهٔ سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تر و اصناف میباشد بعضی برنگ دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مائل بزردی و سفیدی با خطوط و بعضی رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ قرنفل با اندک حدت و این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دارچینی و این را قرفة الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیرهٔ آنست که با حدت و خوشبو باشد و بسیار کهنه فاسد شده نباشد و زبون ترین همه کمرنگ کریه الرائحهٔ آنست و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت ❊ طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیفتر ازان و بعضی ازان قویتر دانسته اند ❊ افعال و خواص آن مقوی اعضای باطنی اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و اوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد مدر و در بن فعل اقوی از دارچینی کفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است ❊

قرقمان ❊ بکسر قاف و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده ❊ ماهیت آن چیزی است مانند قاد که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و مقل حجازی و صعیدی و انطاکی کفته چیزی است کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص بدرخت مقل است ❊ طبیعت آن در دوم کرم و خشک ❊ افعال و خواص آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و منون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع ❊

قرقومغما ❊ بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوغما نیز آمده و لغت یونانی است ❊ ماهیت آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است و مغما ثفل را نامند و مختار و بهترین آن

خوشبوی مشکین سیاه رنک آنست که در آن چوب نباشد و چون بخایند دندان بچسبد و دندان را رنکین کند و چون در آب حل کنند آب را رنکین برنک زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته ❊ طبیعت آن در سوم کرم و خشک ❊ افعال و خواص آن منضج و مسخن و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است

قرمز ❊ بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت رومی است و کفته اند لغت ترکی است و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قفو و بفارسی کرم رنکرزان و کرم رنک و بیونانی انیقروس و بسریانی اغنیوس نامند و دیسقوریدوس درراه بعه قفیس نامیده ❊ ماهیت آن حیوانی است کوچک که در برک های اشجار خصوص درخت جبل از بهم میرسد و تا بقدر دانهٔ عدس بزرک میشود و سرخ و هر چند بزرک میشود سرخ تر میکردد و کویند شبنمی است که بر برک بعض اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانهٔ عدس بر سر آن بر آمده کی مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرکتر میشود تا بقدر دانهٔ نخودی مستدیر و مانند حیوانی پران میکردد که کویا مستعد طیران کند پس شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنک بر می آید و هر چند کهنه کردد رنک آن زیاده میکردد و آنرا با شراب میکشند بنوعی خاص و طمع میدهند با شراب یا آب و رنک آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب و رنکرزان در رنک آمیزی نقاشی و کتابت و رنک ابریشم و پشم بکار میبرند و یک جزو آن ده جز و حریر و یا پشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنک میکرداند و رنک کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و کویند دو قسم میباشد خمری و غیر خمری خمری آنست که آنرا در شراب میکشند و بالیده و خوش رنک میباشد و بکدانهٔ آنرا چون در آب بمالند بزودی آب را خوش رنک میکرداند بخلاف غیر خمری و بهترین الوان احمر است و ازان بهتر رنکی در سرخ نیست زیرا که رنک این شکفته و خوش نما و براق میباشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم و پشم رنک نموده بدان ثابت رنک میباشد و بهترین آن تازهٔ بسیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد ارمن آورند ❊ طبیعت آن در دوم سرد و خشک ❊ افعال و خواص آن با قوت قابضه و حابس دم اعضاء النفس آشامیدن آن بقدر دو درم تا یکهفته هر روز یکمرتبه با عسل جهت قطع حیض مجرب کفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف بواسیر الجروح و امراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق و التیام جراحات عظیمه و بدستور با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستکی اعضاء و جراحات اعصاب خاصة و سائر اعضاء عموما قوی الاثر الزینة نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و نیکوئی ورد و درازی موی و مانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تپ مؤثر ❊

قرن ❊ بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربی است بسریانی قرنه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینکهه نامند ❊ ماهیت آن معروف است و آن بمنزلهٔ سلاح و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال کوشت مانند اقسام کاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع نر را بزرکتر و بلند تر از نوع ماده و ماده نکون آن بیشتر و غلیظتر از مادهٔ موی است و جمع آن قرون آمده ❊ طبیعت مطلق آن سرد و خشک در دوم ❊ افعال و خواص آن مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفس جهت نفث الدم هر عضوی و بواسیر اعضاء الغذاء و النفض جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و یرقان و ذرو سنطاریا نافع و دستور احراق آن در مقاله ذکر یافت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شد و قرن ایل را بسریانی قرنا ایلا و بیونانی سمفوریا و برومی سفوریس و بفارسی سرکار کوهی و شاخ کوزن نر و بهندی باره سینکهه کویند و بهترین آن ماخوذ از ایل بیراست

ونیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغة ازبلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرتمن گویند و قرتمن مذکور شد ونیز قرن بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آزاد درخت وآنرا ثمری است بقدر زیتون و سرخ پس سیاه میگردد * افعال وخواص ان جهت رفع اسهال وقروح نافع وخاکستر برگ آن جالی آثار وچون بگیرند ثمر آن را در حال خامی که سبز باشد و سرخ نگشته و سائیده بر اورام وقروح گذارند بزودی زائل سازد *

قرنفل * قرنفل * بفتح قاف و را وسکون نون وضم فا ولام وقرنفول نیز و بیونانی قرنیواس و برومی قرفلون و بفارسی میخک وبهندی لونگ وبانکریزی کلوف نامند * در ماهیت آن اقوال بسیار است انچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختی است که درجزیرهٔ ازجزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه وبتاویه نیز نامند بهم میرسد ودر جای دیگر نمیشود وبالفعل آن جزیره درتصرف ولندیس است که فرقهٔ از نصاری است ودرخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار وشاخهای آن باریک وبلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند وبلند شده باز بسوی زمین میل کرده وبرگ آن شبیه ببرگ انار واز آن بزرگ تر وثمر آن که قرنفل است باریک بلند ازبند انگشتی کوتاه تر واندک پهن وسر آن مشرف وبرسر آن قبهٔ بشکل حباب وچون خشک گشت دربستها که می آورند بسبب سودن باهم اکثر قبهٔ آن جدا میگردد وآنرا نرومادهٔ میباشد نر آن بزرگ تر وا غبر وکمرنگ وکم بو وکم طعم تر از ماده وماده آن کوچکتر ودر صفات مذکوره اقوی وبهتر ومستعمل مادهٔ تازهٔ خوشبوی قوی الرائحة تند طعم مائل بشیرینی تیره رنگ بالیدهٔ آنست که در خائیدن وکوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم گردد ورطوبت نداشته باشد وانچه بخلاف این اوصاف باشد زبون * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص ان باقوت تریاقیت وتفریح اعضاء الراس مقوی ارواح واعضای رئیسهٔ باطنیه وحافظ آنها وجهت تقویت دماغ وذهن وفکر ورفع صداع بارد رطب وفالج ولقوه ونزلات متوالیه وسکته وتفتیح سدد دماغی وسائر امراض باردهٔ رطبهٔ سوداویهٔ دماغیه وعصبانیه نافع وسوداوی مزاجان وکسیکه درمزاج اوسودا غالب باشد شربا وسعوطا ونفوخا وطلاء وضمادا بتنهائي وبا ادویهٔ مناسبه وجهت تقویت لثه ودرد دندان بارد ورفع بدبوی دهان وباعث طیب نکهت مضغا واکتحال آن جهت تقویت باصره ورفع سبل وغشاوه ونیز خوردن آن جهت امراض مذکورهٔ عین اعضاء الصدر وجهت سرفهٔ باردرطب وضیق النفس کهنهٔ رطوبي وخفقان بارد ووحشت وخوف ووسواس ومورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده وقوت هاضمه وامعاء وکبد وکردهٔ بارده وطحال وباه ورحم ومسخن ورافع امراض باردهٔ اعضای مذکوره وقی وغثیان وفواق وجشاء وتحلیل ریاح غلیظهٔ حاصله ازاغذیهٔ لزجهٔ غلیظه واستسقای لحمي وتقطیر البول وسلس آن وعلل بلغمي وسوداوی وزلق الامعاء رطوبي وامراض باردهٔ رحم شربا وفرزجة آشامیدن نیم درم آن باشیر تازه دوشیده بشرط مداومت بغایت محرک باه ومداومت بیک درم آن دروقت طهر وپاکی ازحیض باعث حمل وتسخین رحم وفرو بردن یکعدد آن هر روز باعث عدم حمل وطلا وضماد مادهٔ آن بر پیشانی جهت امراض باردهٔ دماغیهٔ مذکوره وبرا وجاع بارده ومسکن آنها وبراورام بارده محلل آنها وضماد ممضوغ آن با آب دهان برا حلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین وکوبیده مضر کرده وامعا مصلح آن صمغ عربي مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی ونصف آن بسباسه است ونیم وزن آن فرنجمشک ونیم وزن آن خولنجان وبوزن آن نیز خولنجان گفته اند وعرق آن در جمیع افعال قائم مقام خمراست که بگیرند یک جزو آنرا ونرم بسایند وازهریک برگ گل سرخ وبرگ گاوزبان نرم سوده یک ونیم جزو وبرگ تانبول نیم کوفته پخته نیم جزو وهمه را

درگلاب یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند وبقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح وتقویت اعضای ظاهره وباطنه ومعده وکبد وهاضمه ودفع ریاح وسموم وتفتیح سدد وتعدیل اخلاط واستسقا وسائر امراض بارده * بیعدیل وشراب آن که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب انار رین و یک جزو عسل مصفی در شیشه کنند وسر آنرا بسته در سرگین اسپ دفن نمایند وبعد یکهفته بر آورده استعمال نمایند ازخمر بمراتب قوی تر گفته اند واگر آنرا با شکر بقوام آورند وشربت مرتب نمایند جهت امراض باردهٔ صعبه بی نظیر دانسته اند وجوارش ودهن وشراب آن درقرابادین کبیر مذکور شد *

قرنفل بستانی * قرنفل بستانی * ماهیت آن برگ فرنجمشک است وبهندی انبل ورام تلسی نیز نامند ودر فرنجمشک ذکر یافت وعرق آن مانند عرق قرنفل است درطعم ورائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را برقنطوریون غلط بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل درعطریت ورائحه *

قرنفل شامی * قرنفل شامی * قرنفلیه است لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع وخشن وبا شعبها وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب وبرگ بنفشه وگل آن بنفش مائل بسفیدی وخوشبو شبیه ببوی قرنفل وبیخ آن شبیه بخربق سیاه ودر بو مانند دارچینی منبت آن اکثر موضع نمناک وباد وروج یکجا میروید * طبیعت ان در دوم گرم وخشک * افعال وخواص ان اعضاء الراس وغیرها آشامیدن آن جهت صرع وبدستور ضماد برگ آن جهت صرع وورم ریحی ورطوبی وابتدای غرب وورم پستان وتحلیل انجماد شیر دران وبوئیدن گل آن جهت زکام وآشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس وسرفهٔ رطوبی وعسر البول وجلوس درطبیخ آن جهت احتباس حیض وآشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض واسقاط جنین وباشراب جهت لسع هوام وضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا وچون بیخ آنرا کوفته درروغن طبخ نمایند تدهین وتمریخ بدان جهت کزاز ولرز حمیات نافع مضر محرور مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یکدرم است *

قرون السنبل * قرون السنبل * بضم قاف ورا وسکون واو وضم نون والف ولام وضم سین مهمله وسکون نون وضم باء موحده ولام * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود وقتال است وبعضی گفته که در ریشهٔ بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود وبعضی بیخ خانق النمر وبعضی بیخ شوکران دانسته اند وبعضی گفته اند بیخی است شبیه به بیش وسمی وبعضی گفته اند نوعی از بوش است واصح اقوال قول اخیر است که نوعی از بیش است وبهندی آنرا سینکهیا نامند ودر حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت وآن سیاه رنگ باریک واز سعد باریکتر ودرازتر وباد رخشندگی وبعضی سفید رنگ نیز میباشد * طبیعت ان در چهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه وتحلیل اورام صلبهٔ بارده وتدهین روغنی که دران جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره وضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید وربع درم آن کشنده است باختلاط عقل وبول الدم وسیاهی زبان وسائر امراض هرسام وتدارک آن قی فرمودن وآشامیدن کافور مقدار بسیاری تا نیکدرم وتا یک مثقال هم باگلاب وشیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر با برف ویخ سرد کرده یا جلاب وقرص کافور بادوغ ماست گاوی وضماد نمودن اصندل باردهٔ بر قلب وکبد مانند صندل وکافور باگلاب وآب برگ بید وامثال اینها وآشامیدن شیر تازه دوشیده وسویق سیب ترش وجو مغسول با جلاب سرد کرده وآشامیدن آب انار ترش وآب هندوانه وماء القرع وماء الخیار ولعاب بهدانه وبزر قطونا سرد کرده با جلاب ومانند اینها

* قریس * بفتح قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله * ماهیت آن بعض گفته اند نوع غذائی است مانند مصوص و مصوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر گوشتیکه باشد از ماهی وغیر آن

* قریص * بفتح قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وصاد مهمله * ماهیت آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفهٔ خفیفه مانند ماهی وبزغاله وجوجهٔ مرغ وپاچه وامثال اینها ترتیب دهند با سرکه وترشیها ومیوهای تازه وخشک وادویهٔ طیبة الرائحه * طبیعت آن معتدل با برودت ورطوبت * افعال وخواص آن مسکن صفرا وخون حاد وقاطع بلغم ومحرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان وسوداوی وعلل اعضای تنفس وسرفه وضیق النفس

* فصـــــل القاف مع الزای المعجمة *

* قزاح * بضم قاف وفتح زای معجمه مشدده والف وحاء مهمله لغت مغربی است واعراب افریقیهٔ آنرا علجان واهل شیراز کمه وکماه نیز نامند * ماهیت آن نباتی است معروف در قیروان شبیه برازیانه وشتر آنرا میچرد واز رازیانه برگ آن باریکتر وشاخهای آن کوچکتر ومتشعب در هم بافته شده وگل آن زرد وتخم آن باریک شبیه بانیسون وطعم آن مانند رازیانه وجمیع اجزای آن از برگ وشاخ وگل وثمر همه خوشبو است ودر مصر نیز بهم میرسد ودر نواح شیراز نیز وبرای غنم نیکو مرعی وعلفی است فربه کنندهٔ آن * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال خواص آن برگ وتخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل ومحلل ریاح ومحرک جشاء ومسکن اوجاع بارده ومدر بول وحیض ودر را طعمه باعث لذت آنها وآشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطلی شکر در تحلیل ریاح ودرد احشا مجرب دانسته اند

* فصـــــل القاف مع السین المهمله

* قس * بضم قاف وسین مهمله * ماهیت آن لبلاب بی ثمر است برگ آن ریزه ومشبک وشاخ آن باریک * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الراس سعوط عصارهٔ آن جهت عفونت خیشوم اعضاء النفض آشامیدن آب برگ وساق آن مدر حیض وفرزجهٔ آن مخرج جنین الم آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع

* قسب * بفتح قاف وسکون سین مهمله وباء موحده اسم عربی حجازی تمر نخل خشک شدهٔ نیمرس است واهل مغرب آنرا مقلقل واهل نجد عرق وبرشوم وبفارسی خرمای سنک اشکن وبشیرازی قسبک نامند * ماهیت آن خرمای بسیار خشک نیمرس است که بکمال نرسیده باشد واقسام میباشد وانچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته ویا رچه غیر متساوی نموده خشک کرده باشند شکم دریده نامند وانچه مرآنرا بلبل خورده ودر درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند واین شیرین تر میباشد وبهترین همه بزرگ فربه مستهٔ کوچک آنست که خشک وصلب باشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی معده ونشاف رطوبات ومستحکم کنندهٔ الیاف آن وحابس طبع ونفاخ خصوصا که آب بر آن بیاشامند وخوردن آن با مغز گردکان منضج ومحلل اخلاط سینه وامراض آن که خوب خشک نباشد گرم وتر وخشکی ندارد ونفاخ وبطی الهضم ومرخی معده وکاه اسهال میآورد ومصلح آن مغز گردکان بریان کرده وگفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی ومسکن عطش حادث از بلغم مالح است وبهتر آنست که خشک اندک مائل بسبزی آنرا مقدار کمی بالای طعام سرد وتر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده را ما ارقال یعنی انچه خام استهٔ ناپسته خشکیده بیمغز باشد همه اصناف آن

مورث ریاح وکشش کی معده واحشا واجتناب از آن اولی است مصلح آن زیره ودر سرکه خیسانیده ومطلق قسب مضر دندان ولثه است مانند سائر شیرینیهای نخلی مصلح آن در محرورین سکنجبین حامض وشراب انارین ودر مبرودین زیره در سرکه خیسانیده وبعضی گفته خرمای هیرونی عبارت از آن است *

* قسط * بضم قاف وسکون سین وطاء مهملهٔ مشاله گفته اند معرب از قسطس یونانی است وگفته اند معرب از کته هندی است وبسریانی قوشطا وقشطا وبفارسی کوشنه وبفرنگی کست وبهندی کت نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بیخ لفاح ونبات آن بی ساق ومفروش بر زمین وبرگ آن عریض وگویند بیخی است خشبی که بهندی پهکرمول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک باعطریت است واین را قسط بحری وعربی گویند ودوم تلخ مائل بسیاهی ومغز آن مائل بزردی ومطبری وسبک وکم بو واین را قسط هندی نامند وسوم مائل بسرخی وسنگین ودروزن شبیه بچوب شمشاد وخوشبوی وبی تلخی واین حبسی وقائل است وانچه بوی صبر از آن آید زبون واز مطلق آن مراد قسط شیرین است وبالجمله از ادویهٔ شریفهٔ جلیلة النفع است وبهترین آن سفید تازهٔ شیرین کرم ناخوردهٔ باعطریت رائحه سطبر لحیم آنست که چون بخایند اندک زبان را بگزد وپوست آن نازک باشد وبعد از آن هندی سیاه سبک وزن وبعد از آن قسط شامی وقوت آن تاده سال باقی می ماند وبعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند ومغشوش بقسط بحری مینمایند وفرق میان آن وقسط بحری صلابت وعدم عطریت رائحه وگزندگی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست * طبیعت آن در سوم گرم وخشک شیخ الرئیس گرم در سوم وخشک در دوم گفته وبا رطوبت فضلیهٔ نفاخه وگفته اند قوت حرارت وحرافت ومرارت مر آن بحدی است که مقرح جلد است * افعال وخواص آن مقوی اعضای رئیسه وغدد انثیین ونافضه واعصاب وباه ودافع امراض باردهٔ رطبه ازالها مسخن اعضا بلکه مراد تسخین آنها باشد وجاذب خون وسائر اخلاط بظاهر جلد اعضاء الراس مقوی دماغ مستحکم کنندهٔ اعصاب ومحلل وبرا کننده کنندهٔ ریاح محتبسهٔ دماغیه ودافع صداع بارد رطب کهنه خصوصا قسط سفید که دران امر عظیم النفع است واز برای اوجاع مقدم دماغ ولیثرغس وتشنج وکزاز ورعشه وخدر وغیره از امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه شرباً با عسل ویا ادویهٔ مناسبهٔ دیگر وضماد آن با عسل نیز وتمریخ آن باروغن عربی که روغن بزباکا ویا شد که دران بجوشانند وبمالند جهت امراض مذکوره وسعوط آن با آب باران جهت درد سر مزمن ولطوخ آن جهت رفع نسیان وضماد آن با روغن زیتون جهت فالج واسترخا ودرد گوش ونیک ستور قطور دهن آن در گوش مفتح سدهٔ با رد آن وبخور آن رافع زکام ووبای حادث از عفونات اعضاء العین وآشامیدن یکمثقال آن با خمر وافسنتین جهت اوجاع صدر وربو وبهر وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وتنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه لعوقاً با عسل ودرد پهلو را نیز نافع الات المفاصل والاعصاب جهت اوجاع مفاصل واسترخای عصب وعضل وفسخ آن وتسخین اعصاب ومفاصل ورفع امراض آنها وجهت عرق النسا شرباً وضماداً وبدستور تدهین آن اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات وبلاغم ودفع آنها وقطع اخلاط لزجه وتحلیل ریاح وتقویت معده وکبد وگرده ومثانه وتسخین ودفع امراض واوجاع آنها وعضلات بطن وجهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال وتحلیل ورم طحال واستسقا ویرقان ومغص ودرد رحم وبا آب سرد جهت اخراج کرم معده وامعا وحب القرع وادرار بول وحیض وبخور آن بقمع فرزجهٔ وحمول آن جهت ادرار حیض وقتل واخراج جنین ومشیمه وتسکین اوجاع رحم ونیک ستور جلوس در طبیخ آن وتکمید بدان اعضاء التناسل آشامیدن نیم درهم آن با عسل ویا با شراب

جهت تقویت باه و بدل متورضماد آن وتدهین بدهن آن الحمی آشامیدن آن باسکنجبین جهت تپ ربع کهنه وضماد آن
با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح والجروح ضماد آن با ماءالعسل
جهت رفع کلف وآثار جلد وطلای آن با سرکه وقطران وعسل جهت داءالثعلب ورویانیدن موی در انموضع وجهت
برش ونمش وسعفه وخراجات وتشنجیکه در صورت بهم رسیده باشد وذرور کهنهٔ آن جهت قروح رطبه وتازهٔ آن مقرح
جلد السموم یکمثقال آن با خمر وافسنتین تریاق سموم وجاذب آنها بسوی ظاهر جلد وجهت رفع سم افعی وعقرب ورتیلا
وامثال اینها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کلنکبین مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال
بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا وکویند بدل آن وج ترکی است ومصلح آن خطمی است د من القسط ساده که قسط تلخ را
مقدار چهل مثقال نیم کوفته یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهار صد مثقال روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند
تا شراب سوخته کردد ● طبیعت آن کرم وخشک ● افعال وخواص آن مقوی اعصاب واعضا وباه ومحلل قوی ورافع
برودت معده وجکر ولرزتبهای سوداوی وبلغمی پیش از نوبه ومقوی موی ودرازکنندهٔ آن شربا وتدهینا مقدار شربت
آن هفت درم وقسط ابیض مردم صحراها وکوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که کرم سیرات نامند بسیار بهم میرسد کیاه
وبرک آن شبیه بکرمة البیضا که فاشرا نامند وبیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا وتلخ وآن قسط احمر است وانطاکی نوشته که نوعی
از قسط میشود بسیار رنکین وثقیل وآنرا اهل آن بلد قسط تلخ وماردار و مینامند ومن نبات آنرا دیدم وبیخ آنرا آوردم
وتجربه کردم ودواءالقسط واد هان ومعاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد ●

● قسطرون ● بفتح قاف وسکون سین وفتح طاء مهملهٔ مشاله وضم راء مهمله وسکون واو ونون بیونانی قسطوروطوروقون
یعنی متاذی بآتش ووجه تسمیهٔ آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده میروید واهل روم آنرا بوطانیقی نامند
ورصاریتا نیز ● ماهیت آن دیسقوریدوس کفته نباتی است که هرسال تازه میروید ساق آن باریک بقدر یکذرع وزیاده
بران ومربع وبرک آن باریک بلند طرف پائین آن عریضتر وبتدریج باریک میشود شبیه ببرک بلوط ومشرف وخشبو وبرطرف
ساق آن تخمهای مجتمع ودر یکجا شبیه بخوشه وبیخ آن شبیه بخربق وباریک ومستعمل بیشتر برک وبیخ آنست وانطاکی
نوشته کل آن زرد ودر بو شبیه ببوی صعتر واقوال دیکر نیز در ماهیت آن مذکور است وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت
است ● طبیعت آن کرم وخشک در دوم ● افعال وخواص آن جمیع اجزای آن باقوت تریاقیت اعضاء الراس
والغذاء والنفس آشامیدن برک آن با آب جهت صرع وجنون مقدار یکدرم آن با عسل وسرکه جهت امراض کبد
وطحال وبا شراب جهت یرقان وادرار طمث وچهار درخمی آن با شراب مسمی باد رومالی جهت اسهال بطن ویکدرم آن
باد رومالی جهت ادرار بول وتفتیت حصاة واختناق رحم ومقداریک با قلای آن با عسل کف کرفته بعد از طعام جهت تقویت
ودفع جشای حامض از فساد معده وبدل متور مضغ آن وفرو بردن آب آن وآشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی ذریع وعنیف
وجهت اسهال طبیعت وادرار بول اعضاء الصدر آشامیدن آن با ماءالعسل جهت قرحهٔ رئهٔ مزمن وجرک مجتمع
در سینه ومقدار سه ابولوث آن با شراب ممزوج نیمکرم جهت نفث الدم سینه اکر تپ نباشد والا با آب العین والاذن
اغتسال بطبیخ آن جهت رمد وکمنه وقطور عصارهٔ آن در کوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل وغیرها آشامیدن
آن جهت عرق النسا ونفع عضل السموم آشامیدن مه درخمی آن با درومالی جهت نهش هوام سمی یکدرم آن با شراب

جهت دفع سمیت ادویهٔ قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام ردیه وکفته اند نفع آن در سموم بحدی است که اکر
قبل از وقوع سم بخورند اذیت آنرا کم کرد اند واکر بعد از ان دفع سمیت آن نماید

● فصـــــــل القاف مع الشین المعجمة

● قشار کندر ● بکسر قاف وفتح شین والف وراء مهمله وضم کاف وسکون نون وضم دال وراء مهملتین ● ماهیت آن
ریزهائی است که از سودن قطعهای کندر با هم جدا شود ودر کیسهٔ آن ریخته کردد ● طبیعت آن کرم وخشک در دوم
● افعال وخواص آن قابض ومجفف ودر داروهای چشم واکحال ودر مراهم ومعاجین وغیرها مستعمل وجهت نفث
الدم وقرحهٔ امعا واسهال مزمن شربا وذرور آن جهت رویانیدن کوشت بر جراحات وخشک کردن آنها واصلاح قروح
وجروح قدیمه وفرزجهٔ آن جهت نشف وتجفیف رطوبات سائلهٔ مزمنه از رحم وبریان آن جهت رفع حکه ورحم نافع ودر
کندر نیز انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد

● قشر ● بکسر قاف وسکون شین وراء مهمله لغت عربی است وبفارسی پوست وبهندی چهال وچهلکا نیز نامند وجمع آن قشور
آمده وقشرها مراد پوست نازک تازهٔ نرم است ● ماهیت آن اسم جنس پوست اشجار از تنه وشاخها وریشه وثمر
وتخم است والوان اکثر قشور مختلف میباشد باغزآن وکاه متفق وبالجمله در خامی وتازکی سبز وبعد خشک شدن سفید
ومائل بسفیدی واغبر وسیاه رنک وبعضی بعد کمال رسید کی زرد مائل بسرخی وسرخ میکردد مانند اترج ودارچینی
ونارنج وغیرها وامثال اینها ونیز در غلظت ورقت ولطافت وکثافت وحدت طعم ورائحه وعدم آن سود ونیز مختلف
ومتفاوت میباشد ونیز بعضی بطیء الهضم وبعضی سریع الهضم ونیز قشر بعضی اشجار انفع وخوشبوتر وتندتر ولطیف تر وسریع
النفوذتر از جرم ولحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج ودارچینی وقرفه وسلیخه وامثال اینها ونیز پوست بعضی
انفع واحد والطف اند مانند بیخ کاسنی وکبر ورازیانه وکرفس ودار فلفل ونانخواه وکشنیز خشک ومانند اینها وکاه میباشد
قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک وتربوخیار ومانند اینها ولهذا با پوست خوردن آن انفع است
وسریع الهضم تر از بی پوست ونیز قشر بعضی خوشبوتر از لحم آنست ولیکن تفاح وبطیء الهضم مانند پوست سیب وبتفصیل
قشر هر چیز ومنافع آن در بیان آن چیز مذکور شد ومیشود انشاءالله تعالی وجالینوس وغیر آن کفته اند هر چیز را قشری
است حتی معدنیات وفلزات را وقشر فلزات آنست که نزد کوبیدن ازان جدا میکردد مانند انواع توبالات واینها الطف
وجالی تراند از اجرام آن فلزات وتوبالات نیز ذکر یافت وجهت تاکل ونقصان لحوم فاسده انفع وتوبال نحاس
بهتر از توبال آهن وقشار رشا پورقان قابض تر از غیر آن وبدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است واما
درین زمان نزد اهل یمن ونواح آن مراد ازان قشر قهوه است یعنی بن وطبیعت قشر هر چیز مطلقا کرم وخشک تر از جرم
ولب آنست ● افعال وخواص آن بطیء الهضم تر ونفاخ تر مکر بعضی که ذکر یافت قشر اترج کرم وخشک در دوم
● افعال وخواص آن مقوی معده وقلب ودماغ وهاضمه واحشای بارده ومحلل ریاح وخائیدن آن خوشبو کنندهٔ
دهان وزائل کنندهٔ بوی سیر وپیاز ازان وقلیل آن نافع واکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد وخشک ومسهل
ومخرج اقسام کرم معده وامعا وحب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد وتر وآنچه از رمان حامض است سرد
وخشک وضماد آن جهت زخمهای سحج امعا واسهال وقطع خون بواسیر ومضمضه با آب آن مقوی لثه ودندان وچون دو درم

آن را بساینند و مغموس سازند و بالای آن آب گرم بپاشند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج گرم و خشک

در دوم و در افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض

کبد به وطحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و مثل با وقشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازهٔ گردکان سرد و خشک و با حدت

چون آنرا بخته ازان ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق و رطوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست گردکان

خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی لذع قشر الخیار شنبر چون دو مثقال آنرا نرم سوده بر آب سرد پاشیده زن حامله نزد

وضع حمل که دشوار شود بنوشد با آسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق

یعنی پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعا و معده است و بتفصیل هر یک اینها و غیر

اینها در اماکن خود ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی ❊

❊ **قشمش** ❊ بکسر قاف و دو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است ❊ **ماهیت** آن نوع انگوری

است کوچک مدور و مایل با اندک طولانی و الطف و شیرین ترین انواع آنست و زبیب رسیدهٔ آن نیز بسیار شیرین و لطیف

و بهتر از سائر انواع زبیبها و از نیم رس غورهٔ آن که غورهٔ کشمش نامند چاشنی ارمیباشد و این از برای زیر طعام کذاشتن

و در شکم مرغ و طیور دیگر و حلان ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ ❊ و **طبیعت و افعال و خواص** آن در زبیب

مذکور شد

❊ **فصـــــل القاف مع الصاد المهملة** ❊

❊ **قصاص** ❊ بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خلر رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار مفید است و در

حرف الخاء مع الراء در خلر مذکور شد ❊

❊ **قصب** ❊ بفتح قاف و صاد و باء موحده لغت عربی است و بسریانی قنا و بیونانی اثواسون و قالامن نیز و برومی فلاماس

و بفارسی نی و بترکی قایش و بهندی سرکنده و نل و بفرنگی برونده و نوع بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آن را نرله بانس

نامند ❊ **ماهیت** آن اسم جنس نی کرمد ارا ست و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی

که در زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و بهترین اقسام مجوف آنست که در بند های آن بلند و گرههای

آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و ازین نوع انچه بند های آن بسیار بلند با ریک نرم و گرههای آن بسیار

از هم دور است آنرا نی آچی نامند جهت آنکه از انجا می آورند و آن جزیرهٔ از جزائر زیر باد ات است و در جزائر دیگر

نیز بهم میرسد و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی ازنی مجوف است و بهترین این آنست که در قریهٔ واسط از قرای شوشتر

و بعد ازان انچه در قرای دیگر نواح آن بهم میرسد که صلب خوش جوهر خوشرنگ سیاه مائل بسرخی براق و با اندک ابلق

بی ریشه و راست است بپیچد ارتباط و چرب و نرم باشد و ازان را انچه را تربیت مینمایند در ابتدای رستن و وقت

بریدن و بعد ازان خوب میباشد بدین قسم که بعد از رستن و بقدر یک ذرع رسیدن انچه بسیار ضعیف و غیر مستوی

است و یا گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا تتمه قوت یابند و انچه خوب است اگر اندک کج شد بملایمت راست میکنند

و بعد از کمال رسیدن میبرند و نمیگذارند که بسیار خشک و فاسد گردد پس دستها بسته در جاهای بلند که بدانها دود برسد

میگذارند و دود بدان میدهند و تند ابهره دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دستها می بندند هر دسته یکصد عدد

وانچه را تربیت ننموده باشند زبون را تقاقا درهر دسته ازین نیزهه چهار نیزه که درهر نیزه ده و یا صد عدد قلم میبرآید خوب

برمی آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن میبافند و از مصمت آن نیزه و میموزا انند و نیشکر که قصب السکر است

از اقسام مصمت آنست و علیحده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و انابیبی که نی فارسی است و آن نی سبز رنگ است که در

آبها میروید و نبطی آن نیز روید مگر در آبهای ایستاده و عکوش که قسمی از نیل است چون در زمینهای آبدار تربیت

یابد نی میگردد و قنا یعنی نی نیزه و تیر که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز سرد و از اقسام قصب الذریرة اقسام با نس

که در ملک هند و زیر باد ات خصوص افواطا قسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هر یک جدا

جدا طول دارد و خیزران نیز از اقسام نی مصمت است در حرف الخاء ذکر یافت ❊ **طبیعت مطلق** آن سرد و خشک

و محرق آن گرم و خشک ❊ **افعال و خواص** بیخ آن اندک جالی و بی حدت و از سائر اجزای آن قویتر اعضاء الراس

ذرور قصب محرق جهت سعفه و قوبای حادث در سر و کل آن چون در گوش رود احداث کری نماید بسبب چسپیدن

باندرون گوش و لهذا احتراز ازان واجب است رسوون سوختهٔ قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتیکه

در برگ نی جمع میگردد جهت رفع بیاض عین از مجربات است اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن ساییدهٔ برگ آن

با عسل جهت سرفه و محرق آن بقدر یک دانگ جهت تفتیح سدهٔ مراره و ادرار بول و حیض چون برگ نورستهٔ آنرا در آب

خوب بمالند و صاف کرده بنوشند نفع دافع سم را مفید است الجروح و القروح و ضماد سوختهٔ آن جهت جرب و حکه و زخمهای

چرکدار و ضماد برگ تازهٔ آن جهت حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازهٔ کوبیدهٔ آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه

مسکن درد کمر و عصب و ورک و ذرور پوست نی نیم رس خصوصا با نمس حابس نزف الدم همه اعضا است که پوست ظاهر

آنرا تراشند و نرم سوده برآن بپاشند السموم ضماد شکوفهٔ آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش و معده الزینة طلاء

و خضاب بیخ سوختهٔ آن با پوست و با هموزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی

فارسی سوخته گرم و خشک در سوم و جهت داء الثعلب الحمی و غیره فرش کردن برگ نی فارسی که آب بران پاشیده باشند

جهت صاحبان تپ حار و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و فندق است ❊

❊ **قصب الذریرة** ❊ بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها لغت عربی است و نیز

بعربی قصب بوا و بسریانی قناد بسما و بیونانی ارمنیقون و برومی اقیاقیلوبی و بفارسی نی نهاوندی و بر کیتیه و بهندی چرایتا

و چرائته و یک نوع دیگر را نیپال و بفرنگی کال دم ار ماتک نامند و دیسقوریدوس قالامس نامید ❊ **ماهیت** آن نباتی

است معروف باریک و بلند تا ذرعی و شبر و انبوبی کومدار و بر سر کرمی دو شاخ و بر شاخها نیز شاخهای بسیار باریک و برسر

کرمی دو برگ شبیه ببرگ نعناع و بر شاخهای بسیار باریک آن غنچها و گلهای کوچک فی الجمله شبیه بگل بنفشه و ساق آنرا

چون بشکنند شکستهٔ آن با ریشها باشد و جوف آن سفید و در ان چیزی شبیه بپنبهٔ تار عنکبوت نمود ❊ و لزج و طعم

ممضوغ آن قابض با اندک حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مائل بزردی و تیرگی و دو نوع میباشد یکی

کبیر و با وصاف مذکوره و دوم صغیر و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کیلویه و در بنگاله

نیز کثیر الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهیات کبیر آن و رنگ ظاهر آن با کمودت و طعم آن با قبوضت و با حدت

و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز گفته اند یک نوع دیگر هندی میباشد که حدت و تلخی ندارد و این را تخمی

است مانند نخود و در شلافی و اکثر اطباء گفته اند مختار و بهترین آن یا قوتی رنگ بصفات مذکورهٔ صدر است که گرههای

آن نزدیک بهم رسانیده آن خوشبو و زرد رنگ مائل بسفیدی باشد * **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی گرمی آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند و این اظهر است * **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و با اندک قوت قابضه و مجففه زیاده از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوائیکه باهم نیکو امتزاج یافته اند باقیه و با جوهر لطیف چنانچه در رمه افاویه میباشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل اعضاء الراس والعصب والصدر آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و صرفه بارد رطب و نیز استنشاق دخان آن بتنهائی و یا با صمغ البطم بقسمی که بحلق برسد جهت سرفه بارد رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبن و وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض کرده و رفع قرحه مزمن و تقطیر البول و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا و الزینة والاورام و ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبوئی زیر بغل عرق و شکستگی اعضا نافع مضر کمرگاه مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن عدس و مرو بدل متور اظفار الطیب است با صندل و آنرا داخل اکحال جالیه و مقویه بصر گفته اند داخل طیوب و ذرائر میتمایند لهذا آنرا قصب الذریره مینامند و اطبای هند آنرا سرد و خشک و سبک و باد انگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند میدانند و آشامیدن نقوع آن با برگ حنا و هلیله سیاه هندی و شاهتره از هر یک یک درم تا یک مثقال و یا زده عدد فلفل نیم کوفته که شب در آب گرم خیسانند و صبح مالیده صاف کرده با دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیرها مجرب و باضافه بسفایج و افتیمون و عناب فعل آن اقوی است *

* **قصب السکر** * بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی اوکهه و بلغتی گانده و گنه هرد و بکاف عجمی و پوند انیز نامند * **ماهیت** آن دو نوع است سفید و سرخ و هر یک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شور مزه قصب السکر
و بحسب اماکن مختلف میباشد در خوبی و بدی و سفید آن در قصبه بردوان از مضافات مرشد اباد بنگاله بسیار خوب و لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات میشود بعد ازان در اکبرآباد و شاه جهان آباد و صوبه بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در رواج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب و کلان میشود و در صوبه عظیم آباد و اوده و گورکهپور از بلاد هند و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوة و آبدار و اندک کم ریشه باشد یعنی ریشه های آن نرم نازک باشد که درخائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع ازان خوب و لطیف میباشد و در قرابادین دستور اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانیذ و قند و نبات و غیرها مذکور شد * **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر * **افعال و خواص** آن ملطف خون و حابس و مفتح سدد اعضاء الصدر والغذاء والنفس و رافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص در مشوی آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم و یا آنکه مقشر آنرا با آب گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که بیاشامند و یا لای آن آب سرد بنوشند و قی کنند باعانت پر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد

ریاح و مفسد معده و مضر ریه پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن دو سه جوش و خوردن انیسون بعد ازان

* فصل القاف مع الضاد المعجمة

* **قضاعه** * بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و ها بعربی ماده سگ آبی را نامند و بهندی اودبلاو و نیز عبارا آمیارا نامند * **افعال و خواص** آن اکتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بیعدیل قضاعه

* فصل القاف مع الطاء المهملة

* **قطا** * بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطاة و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن بقطات بجهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویت آن قطا قطا ظاهر میگردد و بفارسی سنگ خوار و بترکی باقربقره و برومی فاما و بیونانی رمینا مور و بهندی لوا نامند و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهم نمود و کسی که آنرا سنگ اشکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند * **ماهیت** آن مرغی است و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جبلی بقدر کبوتر و منقط بالوان مختلفه و زردی در آن غالب و صغیر آن بری و بجثه گنجشک بزرگی و منقش با زردی و بر صحرا آن تاجی و در صحرا های کم آب و سنگستانها میباشد * **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی الیبس است * **افعال و خواص** آن اعضاء الراس والعصب والغذاء مفتح سدد و مقوی معده و کبد مرطوب و جهت فالج و برودت اعصاب و احشا و استسقا و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع المضار دیر هضم و مولد سودا مصلح آن کذاشتن آنست بعد از ذبح در روز در هوا و در گرما اقلا یک شب مانند طیور صحرا گوشت صلب دیگر پس مهرا پختن و با سرکه و روغن بادام و با طبة الرائحه خوردن و سکدان آن مولد سنگ کرده و اکتحال خون گرم گرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و رویانیدن موی در آن نافع است * قطا

* **قطائف** * بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند * **ماهیت** آن نوع غذائی است که از آرد میده و با روغن و شیر خمیر کرده و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند قطائف
و کشمش پر می نمایند و با سبزیها و یا گوشت قیمه یا نخود مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان میکنند و یا در تنور در ظرفی چدن بریان می نمایند و میخورند * **طبیعت** آن بانچه که ازان سازند راجع * **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است المضار مولد سدد و دیر هضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا و از سائر اقسام مصلح آن عسل و مصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است

* **قطایف** * بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند * **ماهیت و صنعت** آن در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت * **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و اصلی آن در رطوبت مائل باعتدال قطایف
* **افعال و خواص** آن * سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوة چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز گردکان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد ازان سکنجبین بنوشند و اکثار آن

مسهل بکه برمعده ثقیل باشد ممنوع ومضر مصلح آن سکنجبین است

قطف

* قطف * بفتح قاف وطا وفا لغت عربی است ولغز حرمق نامند معرب ازسلمه وباسرمك وباسرمه فارسی است وبسریانی قفطا وبیونانی افیلوکیبون وافکرکسیس ودیسقوریدوس اندرافکسیس وبقولی اطرافعس نامند وبفارسی اسفناج رومی وبهندی پالك وبقول دیگر گرگروهن وگویند بهندی بتهوا بفتح بای موحده وضم تای مثناة فوقانیه وخفای ها وبفتح واو والف نامند * ماهیت آن نباتی است بری وبستانی برگ آن سبز مائل بزردی وطولانی وزود شکن وساق آن مانند پودنه بلند وگل وتخم آن با زردی واندك لزوجت وشوری ومنبت آن نزدیك آبها وبوی آن اقوی از بستانی * طبیعت آن در دوم سرد وتر وسردی وتری بری کمتر از بستانی * افعال وخواص آن تناول برگ پخته آن سریع الهضم ومولد خلط صالح وموافق کبد حار وصفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره وانار ومسکن عطش وصاحبان حمیات حاره وطحال ورادع اورام حاره حلق وسایر اورام باطنی وملین سینه وبطن وآب مشوی آن با شکر مسهل وساق آن مفتح سدد ورافع اورام حاره باطنیه وظاهریه وحمره شربا وضمادا وطلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر برعضو گذارند وآشامیدن آب آن با شکر مفتت حصاة گرده ومثانه ومحلل ورم طحال وبادویه مسخنه غیر محلله مبهی مضر مبرودین ومولد ریاح مصلح آن ادویه حاره عطره وطلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب وحکه وآثار حادث در جلد وشستن جامه حریر وپشمینه رنگین با آب طبیخ آن پاك کنند ازاوساخ آن بدون تغیر رنگ وضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره وحمره وتخم آن در گرمی معتدل ودر اول خشك * افعال وخواص آن مفتح سدد ومسهل ومحلل لزوجات واورام باطنیه وظاهریه ومدر بول ومقی قوی مره صفرا چون با مصلح آن که نمك وآب گرم وعسل است بیاشامند وچون بیست وپنج زهر ورز دو مثقال آنرا با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد واستسقا ویرقان مجرب وجهت عسر البول وتقطیر آن وضعف گرده ورفع التهاب احشا وحمیات حاره وسموم مفید واکتحال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع وبالخاصیه آشامیدن آن مبهی ومنعظ مقدار شربت آن از یکمثقال ونیم تا دو مثقال با جلاب وشکر وگلاب وسکنجبین وسایر اشربه مناسبه وتخم بری آنرا چون بقدر سه مثقال ونیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس بمالند وصاف کنند وبیاشامند جهت اخراج مشیمه که برنیاید وسه چهار روز باز مانده باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال ومهیجان قی نمك وعسل وآب گرم وگفته اند بقله آن بهتر از چغندر وسایر بقول است جهت آنکه زود منحدر میگردد واخراج مینماید نه بسبب لزوجت بلکه تقویت تحلیلیکه دارد مضر مبرود المزاج ومعده بارد ومولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن با چغندر ومطیب با فاویه عطره وابازیر حاره نمودن ویا آبکامه خوردن است

قطف بحری

* قطف بحری * اهل شام آنرا ملوخ نامند وگفته اند بتهوا هندی این نوع است نه نوع اول وبیونانی لیمون وملح نیز خوانند * ماهیت آن نباتی است شبیه بعوسج واشخار وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون واز آن عریضتر وخشنتر وباندك شوری وقبضی منبت آن بسواحل دریا وشوره زارها واین بهتر از آن هرد ونوع است جهت آنکه موذی ومضر معده نیست بسبب ملوحت وقبضیکه دارد * طبیعت آن گرم دردوم وتر در اول * افعال وخواص آن خوردن اطراف وبرگ نازك ریزه تازه تر آن خام ویا مطبوخ زیاده کننده شیر ومنی ومعین بر جماع ومسك بر معده وزود اخراج مینماید بسبب اندك ملوحتی که دارد وآشامیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت شدخ عضل وتسکین مغص وادرار بول ورفع احتباس آن مفید وبعضی قطف بحری را ملوخیا وبعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند وهرد وغلط است واز پوست آن کساء مخطط

وعبا وبرد یعنی چادر وغیرها میبافند ومحتمل که این درخت سن باشد که در ملك هند وبنگاله وغیرها نیز میشود وبرگ وشاخهای نازك نرم نورسته آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر واز پوست رسیده ساقه درخت آن که بلندی یك قامت میشود وچوب آن سفید رخو سبك میباشد بجای پشم وموی حیوانات در بلاد ایران وعرب ودر ملك هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن وبافتن وبعضی البسه وجل حیوانات وخریطه وکیسه وجوال وغیره برای گذاشتن شکر وبرنج وفوفل وغیرها *

قطلب

* قطلب * بضم قاف وسکون طا وضم لام وباء موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه وبعجمی اندلس مطردیه وعامه عصی الدب وبیونانی توماریس وقوماورس نیز وثمر آن را جنی الاحمر نامند وبعضی گفته اند که بلغت قدس نقیب وبیونانی باقولا گویند * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت به وبرگ آن از برگ آن نازکتر وثمر آن بقدر آلوئی وبی تخم وچون رسیده پخته گردد زعفرانی رنگ وسرخ یاقوتی وشیرین وخوشبو میشود با اندك قبضی وچون آب آنرا بمکند بجای تخم ثفل با ریك مانند کاه در آن میماند * طبیعت آن در دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله وضماد آن بر چشم جهت نفع آب نازل در آن موثر الا ورام والبثور وآشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع ثالیل ودمامیل وتحلیل اورام وبدستور ضماد برگ مطبوخ آن ونطول آن جهت درد مفاصل ورحم القروح وحرق النار ذرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه وثالیل ورفع سوختگی آتش وبدستور ضماد آن موثر وثمر آن مضر معده وگفته اند آنرا صمغی میباشد وکم یافت میشود واگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین وحصول آن جهت بواسیر وبخور آن جهت رفع سحر وافسون موثر است *

قطن

* قطن * بضم قاف وطا وتشدید نون وبه تسکین طا وتخفیف نون نیز آمده لغت عربی است وبعربی نیز آنرا نامها بسیار است مانند کرسف وبرسف وطوط وعصب الخرفع وتازه آن را قوز وکهنه آنرا قصیم وبفارسی پنبه وبترکی ماموق وپنوق نیز وبهندی روئی ودرخت کپاس وشگوفه آنرا کپاس کا پهول وحب آنرا بنوله نامند * ماهیت آن مغز ثمر درختی است ودر اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول واقلیم هفتم که مطلقا نمیشود وآن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یك ذرع تا یك قامت وقدری زیاده نیز بحسب ضعف وقوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان وبر یك ساق ایستاده وساق آن مجوف واطراف آن شاخهای بسیار وبر سر شاخها گل وثمر آن وبرگ آن از برگ بادنجان کوچکتر وزرد رنگ وگل آن نیز زرد رنگ واندك خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی وته برگهای گل آن سرخ وثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردکان وشبیه بغنچه گل وپوست آن در خامی سبز وبعد رسیدن مائل ببنفشی وشکافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد ودر بعضی اماکن وبلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن میچینند ودرخت آن را برقرار میدارند بکمال تا دو سال دیگر ثمر میاورد پس از بیخ میبرند واز سر نو زراعت میکنند ودر بعضی بلاد هر سال از بیخ میبرند واز سر نو میکارند این نیز بسبب قوت وضعف زمین است پس پنبه را از جوزه وتخم جدا کرده بمصارف مقرره میاورند ونوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زرد آلو وسیب وگردکان تا مدتی میماند بیست وپنج سال تا سی سال وزیاده هم وگل آن سرخ وبزرگتر وجوزه آن نیز بزرگتر وپنبه آن بسیار نرم ومحتمل که این نوع سنبهل باشد که در ملك هند وبنگاله میشود ولیکن پنبه این بکار بافتن البسه نمی آید ودر حرف السین مع الباء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم آنست وکهنه خشن آن زبون وبهترین حب آن

چزرک پر مغز تازهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند وحب آن در دوم گرم وتر وبا رطوبت فضلیه وگل آن گرم وتر وبا قوت مفرحه * افعال وخواص گل آن امراض الراس والقلب والنفس وغیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت ابتدای جنون ووسواس وخفقان حار واختناق رحم مؤثر واز یک اوقیهٔ آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم میرساند الاورام وحرق النار ضماد آن بتنهائی ویا با برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام ورفع حکه وآبله وسوختگی آتش واما پنبه پس البسه بافتهٔ از آن ومحشو بدان ویا بافتهٔ ابریشم ویا پشم محشو پنبه خصوص تازه خوب الدافی نمودهٔ آن مقوی ومسخن ومجفف بدن ومصلب آن امراض الراس وموافق صاحبان امراض دماغیه وعصبانیه مانند رعشه واسترخا وفالج وکزاز وامثال اینها وبخور آن رافع زکام الاورام والحکه وحرق النار والجروح والقروح ضماد پنبهٔ سوخته که ابتد رماد بت نرسد محلل اورام ورافع حکه ومانع آبله وسوختگی آتش وپر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق ومجفف آن وذرور آن قاطع جراحات ومجفف اینها وپر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل وقاطع لحم فاسد زائد آن وجاذب چرک از عمق آن وبستن پنبهٔ کهنه گرم کرده برا عضای موجعه واورام بارده هر عضویکه باشد وبر قیاله لیاء نیز مسکن ومحلل آن با تکرار عمل خصوصا که بران عصاره لازنجبیل وزرنباد نرم کوفته بخته خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بران بسته تا مدتی بگذارند وباز نکنند وبد ستور پنبهٔ تازهٔ دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند وگرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده بهمین نموده بر ورم بیضه بندند وهمچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده واندک زنجبیل وآب بر ان پاشیده گرم کرده وچون فتیله از پنبه سازند وبک سر آنرا برتا لیل مسماریه گذارند وسر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی وحدت آن بدان رسد ولیکن بحد احراق نرسد وتا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل کردد وحب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر والباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه وشکم ورافع سرفهٔ گرم وباد ارچینی وشکر در مبرودین وبا سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال وتدهین بدهن آن جهت رفع کلف ونمش وخراجات حادثه در صورت وورق آن آشامیدن آب برگ تازهٔ آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا باشربت سیب حابس اسهال اطفال وغیرا طفال وضماد آن باروغن گل جهت نقرس وضربان دایم بیعدیل وبا برگ خرنه جهت اوجاع مفاصل حاره وبارده وجلوس در طبیخ برگ تازه کوچک واندک از بیخ آن جهت اختناق رحم وتسکین وجع آن وذرور آن قاطع خون جراحات وضماد جمیع اجزای آن مقوی معده ومحلل وجاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند وطرف دیگر آنرا بسوزانند آنچه در گوش رفته باشد جذب کند وگفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن خمیرهٔ بنفشه بدل آن تخم کنگر است ورد ر قرابادین کبیر جوارش حب القطن ومعجون آن وشراب زهر آن ذکر یافت

* فصل القاف مع العین *

قعنب * قعنب * بفتح قاف وسکون عین وفتح نون وباء موحده بعربی نام شیر است ونیز ثعلب نر را نامند وبفارسی ناخن باز وغاتقی گفته اسم نباتی است که بعجمی اند اس طرسه ودر نسخهٔ دیگر طرنیه نامند * ماهیت آن نباتی است بریک ساق ایستاده وبرگ آن قریب ببرگ اسفناج وزرد رنگ وبر سر شاخها آن سرهای زرد رنگ وشاخهای آنرا مانند راز یانه مخور رنگ وطعم آن تفه با اندک شیرینی ودر آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد ونزد اهل بادیه معروف بقلقاس است وقلقاس غیر این است ودر فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

قعبل * قعبل * بفتح قاف وسکون عین وفتح باء موحده ولام * در ماهیت آن اختلاف است وبعضی از اقسام فطر دانسته اند

ودیسقوریدوس گفته اسم نبطی دوائی است که بیونانی مقراطیون نامند وآن بیخی است شبیه ببلبوس وبزرگی بقدر شلغم وسرخ رنگ وتلخ طعم که زبان را بگزد وبرگ آن شبیه ببرگ سوسن وبلند تر از آن ونرگس وکراث بزرگی * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است وگاه عصارهٔ بیخ آنرا گرفته وبا آرد کرسنه سرشته از آن اقراص میسازند وبعضا حیان جنون وطحال مقدار ده درم مخور را نند با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند وصاحب منهاج گفته نباتی است شبیه بساق کنگر وسفید وسطبر وچون خشک شود مائل بزردی وسرخی گردد وبی برگ وبی گل وبی مزه که در هنگام ربیع زمین را شکافته برمیآید وهمان که تازه برآمد مردم آنرا اخذ مینمایند وعرب آنرا قصبة الصبغ نامند * طبیعت آن گرم وتر در دوم بعضی آنرا پخته با ماست وسیر که مصلح آنست تناول مینمایند طعم آن تفه با اندک حرافت است

* فصل القاف مع الفاء *

قفر * قفر * بفتح قاف وسکون فاء وراء مهمله * ماهیت آن اسم جنس قار وعرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد وانچه شبیه بدان بود در تکون وملا جیت هندی نیز از آن جمله است ودر حرف السین مع اللام ذکر یافت *

قفر الیهود * قفر الیهود * بفتح قاف وسکون فاء وراء وفتح یاء وضم ها وسکون واو ودال معرب کفر الیهود است وبسریانی یهودایا وبرومی قرسطون وبیونانی بوفیونیا نامند ودر وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیرهٔ یهودیه که قریه منیه نیز گویند قریب بقریهٔ کفرا که در قدیم الایام آباد بوده وحال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده برمی آید واهل اسمی بقفر الیهود نموده اند وآن دو قسم است یکی آنست که در یادر زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد واهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند وقدری بر خشکی افتاده ورنگ این بنفش مائل بسرخی براق وبوی آن شبیه ببوی نفط وحجریت بر ین غالب انچه را از روی آب گرفته اند بی آمیختگی از سنگریزه وخاک میباشد وانچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد واین مادام که بر روی آب وتازه است نرم وسیال میباشد وچون برداشتند وکهنه شد منجمد وصلب میگردد وقسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند واین نیز باصاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آتش صاف مینمایند واین صافی وتیره رنگ میباشد وبراقی بسیار ندارد وبوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است وانطاکی مخصوص به بحیرهٔ طبرستان وساحل آن دانسته وگفته که از زمین قدس نیز میآورند وبهترین آن ومستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتیت وسنگین وخوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید وخالی از سنگریزه وخاک باشد وکهنهٔ آن میاه وزبون آنرا مغشوش بزفت وقیر تیز مینمایند ومغشوش آن نیز سیاه میباشد وانچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیائی است الطف واقوی از قفر الیهود است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قائم مقام زفت وقیر وقطران وعنبر دانسته اند ودر جبر وکسر ورض لحم وضربه وسقطه قریب بمومیائی است وبجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع زکام ونزله ومحرک صرع معتادین آن ولطوخ آن واکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن وشعیره وجلای بیاض وتجفیف رطوبات عین وکذا اشتن آن بر دندان وستون بدان جهت درد دندان کرم خورده وخوشبوئی دهان ورفع رائحهٔ کریههٔ آن وطلای آن بر اعصاب واعضای مسترخیهٔ ضعیفه نافع اعضاء الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه وسرفهٔ کهنه وربو وضیق النفس وعسر آن وقرحهٔ ریه را عانت بر اخراج نفث رمدهٔ سینه واورام لوزتین وخناق بلغمی وسوداوی وجهت نفث الدم ونزف الدم

اعضاء الغذاء والنفض بلع نمودن مقدار دو خرنوبه تامه خرنوبهٔ آن جهت رفع بخار دخانی وتحلیل خون منجمد درمعده و
امعا لرطوبی مزمن وطوردریاح معده وغراسیف وضعف کبد وکرده وبواسیر ودفع دیدان وحب القرع وتقطیر البول وامراض
رحم مطلقا ورفع ملابت آن وتقویت اعضا وحصول ودخان واستشمام رائحهٔ آن جهت نتو وبر آمدگی رحم وتسکین اوجاع و
اختناق آن وآشامیدن آن با اندک جندبیدستر وشراب جهت ادرار طمث ما یوس العلاج بقوت نافع وآشامیدن آن با سرکه
محلل وکن ازندهٔ خون منجمد درمعده وداخل سعوطات اطفال ومعوفات مقویهٔ معده معین بر هضم وتحلیل ریاح وقراقر وجهاید
واحتقان آن با ماء الشعیر جهت ذومنطاریا وقرحهٔ امعا موثر آلات المفاصل والاورام ضماد آن جهت تقویت اعضاء
واوجاع مفاصل واورام جاسیه ونقرس وعرق النسا واستحکام اعصاب واعضای بارده بدستورشرب آن وضماد آن با آرد جو
ونطرون وموم جهت عرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل وتحلیل وانضاج اورام حاره وبارده وضماد کداختهٔ آن درزیت
جهت کوفته شدن عضو لحمی وشکستگی استخوان وضربه وصدمه وسقطه ونفع خنازیر وتحلیل اورام جراحات ومنع تورم
آنها الجروح والقروح ضماد آن ملصق جراحات ومدمل آنها ورافع قوابی وداخل مراهم منبت اللحم کرده میشود وجهت
التیام زخمها وتلیین ورفع کرم آنها مفید الزینة لطوخ آن منقی بشره ومانع سفیدی اظفار ورافع قوبا وبرص وبهق السموم
طلا وآشامیدن آن با افسنتین وشراب جهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم الخواص دخان
آن گریزانندهٔ هوام ومار وعقرب وپشه وغیرها ومالیدن محلول آن درزیت بر درخت انگور دافع کرم آن وطریق استعمال
آن آنست که دراکثر جاها در روغن زیت گداخته بکار برند مضر محرورین ازد اخل مصلح آن سرکه وآب فواکه باردهٔ
مطفیه مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زفت رطب وبعضی قیر گفته اند

✽ فصـــــل القاف مع اللام ✽

✽ قلی بفتح قاف وفتح لام والف مقصوره وبکسر قاف وسکون لام ویا نیز آمده وآنرا قلی الصباغین وشب العصفر نیز
ودر اصفهان کهلاو در خراسان شخار ودر گیلان وشیراز قلیا وبهندی سجی وساجی ودر کابل اشقار نامند ✽ ماهیت
آن چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند وبر آن اشنان تازه بسیار جمع میکنند
وبالای آن نی وخار یا هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن میلان مینمایند ودر آن مجتمع ومنجمد میگردد چنانچه
در اشنان ذکر یافت وهرچند در آن اشنان رطوبت وچسپندگی زیاده باشد زیاده بعمل میآید تا آنکه مانند قرصی وکردهٔ
بزرگی والا مانند حبهای بزرگ وکوچک میباشد واز نبات رمث ورمرام نیز بعمل میآورند ودر بلاد کرمان و روم وملتان
خوب بعمل می آید ورومی بهتر وقرصهای آن بزرگ وصاف وملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته ومصنوع کشته که در ملتان
نیز از اقراص بعمل می آید ودر جائیکه گیاه آنرا میسوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت سائله از آن
در آن جمع ومنعقد گردد وآن بسیار خوب میشود وبهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند
وبعد از آن ممزوج برمث ورمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچهای کوچک باشد زبون وجزو اعظم صابون است
✽ طبیعت آن در چهارم گرم وخشک وبا قوت سمیت ✽ افعال وخواص آن جالی ومحرق واکال واقوی از ملح بمراتب
اعضاء الغذاء چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند وبعد علقه تصفیه نمود منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت
تقویت معده وانهضام طعام وآوردن اشتها وقطع بلغم ورفع قی مایوس العلاج وتحلیل ورم طحال العین اکتحال آن رافع بیاض
چشم حیوانات القروح والتآلیل وغیرها طلای آن خورندهٔ گوشت زائد زخمها وزائل کنندهٔ ثآلیل ونواصیر وبرص وبهق وجرب

وطب وضعفه المضار یک درم آن کشنده در همان روز ودودرم آن در ساعت وقابل العلاج نیست وبالجمله مداوای آن مداوای
صابون خورده وآشامیدن ادهان وامراق چرب وقی نمودن است ودر اطلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است بدون
ادهان زیرا که محدث یبسی است که رفع آن دشوار است وچون آنرا در روغن حل کنند وبر انگور بپاشند بزودی آنرا
مویز گردانند ومانع قلیه در حرف المیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد ✽

✽ قلانش ✽ بفتح قاف ولام والف وضم نون مشدده وشین معجمه ✽ ماهیت آن نباتی است مصری بخوخ المروج جهت
مشابهت آن در رنگ وبرگ وشاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه تر واندک عریض تر وگره های قصب این نزدیک بهم ومنبسط
بر روی زمین بخلاف آن واهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند وبسیاری آب نیل را بدان میکشند وبزراعت
وغیرها میدهند ومزهٔ آن تفه با اندک لزوجت است ✽ افعال وخواص آن شیخ ابن بیطار گفته عصارهٔ آن چون
بیاشامند جهت نفث الدم سینه وجهت نزف الدم نیز حمولا نافع وفعل آن درین باب مانند دوائی است که بیونانی لوسیماخیوس
نامند ودر حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وگویا نوعی از آن است ودر غیر مصر من آنرا ندیدم ✽

✽ قلب ✽ بفتح قاف وسکون لام وباء موحده ولغت عربی است بفارسی دل وبلاطینی مطس بر مینن نامند ✽ ماهیت آن
عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است واول عضوی است که تکون می یابد بنا بر قول واصل ومبدا ومعدن حرارت
غریزی وروح حیوانی است ولطف اکرم ترین همه اعضا است وآخر همه اعضا از حرکت میماند در هر دو میگردد وگوشت آن بسیار
صلب وبطئ الهضم اولی اجتناب از آن است مگو عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج
است وبهترین از مواشی دل گوسفند وبزکم سن بصفات مذکوره واز طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض واز قلوب
طیور آبی احتراز انسب ✽ طبیعت آن مطلقا گرم وخشک وگرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن وخشکی بری زیاده از اهلی وطیور
آبی بسیار گرم تر از غیر آبی ✽ افعال وخواص آن مقوی دل ورافع خفقان ودیر هضم وردی الغذا مصلح آن مصرا بخش
ومطنجن آن با شحم وروغن وبا آبکامه وسرکه خوردن وبا کباب رقیق بروغن کنجد ویا بادام وبا سرکه وانجدان وفلفل وزیره
وصعتر وبالای آن سرکه وآبکامه آشامیدن ونیکو غذائی است از برای اصحاب کد ورياضت العین قطور واکتحال خونابهٔ که
در هنگام کباب کردن از آن می چکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی دریلی آن ذکر شد ومیشود انشاء الله تع

✽ قلب ✽ بضم قاف وسکون لام وباء موحده وبعجمی اندلس حجس افراغیه بمعنی کاسر الحجر وبیونانی لیلمس فرسن یعنی
بزر حجری وبفارسی سنگ سبوبه نامند وسلیمان بن حسان گفته که این نبات را بعلب که یکی از اسمای فقه است نامیده اند
برای صلابت وسفیدی رنگ تخم آن ونواب علوی خان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان میبرم که این تخمی باشد که بهندی
آنرا تخم بنوار نامند وکسیکه آنرا کاتمی دانسته غلط کرده جهت آنکه کاتمی حب القلت است بتای مثناة فوقانیه نه باء موحده
ونیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند وبیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد وپنوار را
در بنگالی چکوند نامند وچکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت وسنگ سبوبه نیز در حرف السین ✽ ماهیت آن
سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است ودر غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من مکثی داشته ودیده
ندیده ام مگر یک بار بکربطا در مدینه آمد برابر برج زاویهٔ معروف ببرج صالح در فصل خریف وکسی توهم نکند که این همان حب
القلب است که در حرف الحا مذکور شد ✽ ماهیت آن گفته اند حب نباتی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون واز آن بلند

تروعريضتر ونرمتر وازان انچه نزديك بزمين است مفروش بران وشاخهاى آن باريك ايستاده تا يكذرع وزياده وكمتر ازان شبيه باذخر وصلب وبرا طراف شاخهاى آن چيزى شبيه بساق منقسم بدو قسم وبران برگهاى ريزه ومابين برگها تخم آن وآن سفيد صلب مدور وشبيه بكرسنۀ كوچك منبت آن زمينهاى خشن واماكن عاليه وانطاكى گفته تخم آن سياه رنگ باخشونت ودركوهستان درهنگام بودن آفتاب در برج اسد ميرويد * طبيعت آن در سوم گرم وخشك وانطاكى در دوم دانسته * افعال وخواص آن اعضاء الصدر جهت سرفۀ بارد مزمن وربو وضيق النفس اعضاء الغذاء والنفض جهت فواق رطوبى واسهال وادرار بول وباشراب سفيد جهت سنگ گرده ومثانه ورفع احتباس بول وحيض وضماد آن جهت بواسير نافع المضار بغايت مضعف باه ومجفف منى مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است

قلت

* قلت * بضم قاف وسكون لام وتاء مثناة فوقانيه معرب از كلتهۀ هندى است وبفتح قاف وكسر آن نيز آمده * بسريانى قلثا وبيونانى اقونيا وبرومى توانيقى نامند ودر حرف الحاء مع الباء در حبوب ذكر يافت

قلسوفوردیون

* قلسوفوردیون * بفتح قاف وسكون لام وضم سين مهمله وسكون واو وضم فا وسكون واو وكسر دال مهمله وضم ياء مثناة تحتانيه وسكون واو ونون لغت يونانى است * ماهيت آن نباتى است صغير بقدر يكشبر مستعمل در فوفرنا ومنبت آن مابين سنگها برگ آن شبيه ببرگ نوعى از شام كه آنرا ازلس نامند وگل آن شبيه بارجل السرير متفرق بعضى از بعضى مانند گل درابيون * طبيعت آن در سوم گرم وخشك وباجوهر لطيف محرق * افعال وخواص آن آشاميدن نبات وطبيخ آن جهت نهش هوام وشدخ عضل وتقطير البول وادرار طمث واخراج جنين وقطع ثآليل كه آنرا بيونانى افرو خودوس نامند مؤثر چون چند روز بدان مداومت نمايند

قلفونیا

* قلفونيا * بضم قاف وسكون لام وضم فا وسكون واو وكسر نون وفتح ياء مثناة تحتانيه والف مقصوره لغت يونانى است بفارسى زنكبارى نامند * ماهيت آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقا وبعضى گفته اند صمغ صنوبر برى است كه بيونانى قوفانا مند وآن صمغ راتينج است كه خود بخود سيال باشد چون طبخ دهند آن را انجماد يابد قلفونيا نامند وشيخ ابن بيطار گفته غلط كرده اند كسانيكه آن را راتينج بعينه دانسته اند بكمان آنكه راتينج علم است براى تمام اقسام آن واين خطا است بلكه مخصوص بصنفى از اصناف آنست كه بطبخ انجماد يافته باشد وبغدادى گفته كه قلفونيا صمغ صنوبر است وسه نوع است يكى سيالى كه منعقد نميشود مانند قطران وبعضى آنرا قطران نامند ونوع دوم صلب ونوع سوم آنست كه بعد طبخ صلب ميگردد واين فى الحقيقت قلفونيا است وانچه شامل جميع اصناف است راتينج است وراتينج را راتيانج نيز نامند وراتيانج در حرف الراء مع الالف ذكر يافت

قلقاس

* قلقاس * بفتح دو قاف درميان هردو ولام ساكن والف وسين مهمله لغت عربى است وگفته اند بضم اول لغت رومى است وبسريانى قلقاسى وبرومى اوذ ى تغس وبهندى اروى وباكهنى چمكدلا وبنگالى كچوا مند * ماهيت آن ابن بيطار وبغدادى نوشته اند نباتى است كه نزديك آبها ايستاده ميرويد برگ آن املس بزرگ شبيه ببرگ موز وازان درطول كمتر وكوچكتر وهر برگى را ساقى على حده واز يك بيخ رسته نهايت بسطبرى انگشتى وبيخ آن بزرگى ترنجى وكوچكتر ازان نيز بقدر زردكى ظاهر آن مائل بسرخى وباطن آن سفيد وطعم آن باقبوضت وحدت وبورقيت ولزوجت كم وچون در آب جوش دهند وآب آنرا چند مرتبه تبديل نمايند پس طبخ دهند قبوضت وحدت وبورقيت آن زائل گردد ولزوجت

كامنۀ آن زائل گردد وبوى نيز ميباشد وليكن غير مستعمل وانچه در بنگاله ميشود ودو نوع ميشد * بيخ جنگلى برى آن كه نزديك آبها وكودها خودرو است كچو نامند شبيه بدان است كه ذكر يافت وشاخهاى آن تاقد رى ناود ان شكل وتتمه مدور وبتدريج باريك شده تا ببرگ پيوسته وبهر بوته را نهايت تا چهار شاخ وبرگ آن فى الجمله شبيه بكشتى كوچكى كه يكطرف آن باريك وطرف ديگر آن عريض ودر جوف آن درايام بارش وشبنم اندك اندك آبى ميماند ومنبت آن كنار آبها وزمينهاى نمناك ونهايت بلندى شاخهاى آن تا يك ونيم ذرع وبعد بزرگ شدن آن از بيخ آن ساقى ميرويد وبرسر آن گلى زرد رنگ طولانى وبوى آن شبيه ببوى زردچوبه ورنگ آن نيز برنگ آن وتخمى ندارد واين نوع كم مستعمل وكم كسى ميخورد جهت آنكه حدت وبورقيت ولزوجت بسيار دارد وبجوشانيدن در آب وطبخ بخصوص كوربالكل زائل نمى گردد وبرگ آنرا نيز پخته ميخورند وآن نيز با حدت ولزوجت بسيار است وبيخ بستانى آنرا كه بهندى اروى نامند كوچكتر وبرگ اين بزرگتر وعريضتر وحدت وبورقيت ولزوجت آن كمتر ولهذا اكثر مستعمل وماكول بخصوص كوركه اولاد رچند آب جوش داده وتبديل نموده پس در روغن وپياز بريان كرده وآب داخل كرده پخته وافاويۀ حارۀ طيبه وزردچوبه داخل نموده ميخورند لذيذ ميباشد وباگوشت لذيذتر وبعضى كه در پختن بسيار صاحب وقوف اند اول در آب زردچوبه انداخته كه خوب رنگين شود يكمرتبه در ان آب جوش ميدهند كه رنگين گردد ونيم خام آنرا در روغن وپياز بريان ميكنند بعد ازان در آب كه از گرده ترشى انبۀ خام تازه يا خشك واگر نباشد ترشى ليمو يا تمرهندى بقدر ذائقه والدكى فلفل سرخ داخل كرده مادۀ بدون گوشت يا با گوشت پخته ميخورند بسيار لذيذ مثل مغز قلم ميشود ودر حين طبخ لزوجت آن زائل ميگردانند وبريان نمودن در روغن نيز واين را نيز * طبيعت آن كلى مانند آنست مطلقا در اول گرم ودر دوم تر ودر اول نيز خشك گفته اند * افعال وخواص آن بغايت مسمن بدن ومحرك باه دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه وخشونت سينه وحنجره اعضاء الغذاء والنفض سريع الهضم ورافع حشح امعا واسهال وپوست آن در حبس اسهال اقوى وجهت استسقا ولاغرى كرده واسهال صفرا وماء اصفر وماء ثبت برقى وادرار بول خصوصا عصارۀ نبات آن وتناول برگ وشاخ مطبوخ آن نافع المضار دير هضم ومولد سودا ومصلح آن عسل وسكنجبين وادويۀ خوشبوى مانند دارچينى وقرنفل وبعضى آنرا با سركه وخردل مرتب مينمايند وابن هنگام سريع الهضم والخروج ميباشد از معده ونوشته اند كه آنرا تخمى ميباشد ودر افعال قريب بتخم كرنب مقدار شربت از تخم آن دو درم وعصارۀ نبات آن از ثلث رطلى تا بدو ثلث ونوعى از قلقاس ميشود صلب مستدير كه هرچند طبخ نمايند پخته نميگردد وضماد آن جهت نفخ اورام ودو روسوختۀ آن جهت اندمال قروح وقلاع وتقويت موى مؤثر *

قلقدیس

* قلقديس * بفتح دو قاف ولام ساكن درميان وكسر دال وسكون ياء مثناة تحتانيه وسين مهمله در ماهيت آن اختلاف است اكثرى زاج سفيد وبعضى زاج سرخ وبعضى زرد وبعضى نوعى زاج سفيدى كه بفارسى آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند وبعضى گفته كه آنرا بفارسى شوغار وبيونانى حلقيس نامند وتحقيق آنست كه قلقديس سه صنف ميباشد صنفى سفيد سبك زود شكن واين تندترين وبهترين اصناف است وصنف دوم كثيرالارضيت غليظ خشن ورنگ آن مائل بكبريت واين را بيونانى مالى ترايا نامند وصنف سوم نرم متساوى الاجزا وسست وچون آب بدان رسد سياه گردد واين را زاج الاساكفه نامند ودر حرف الزاء المعجمة مع الالف بتفصيل ذكر يافت *

* قلقطار * بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مشاله والف وراء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زود شکن آنست ود رزاج نیز ذکر یافت *

* قلقل * بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بیز ر رمان بری و بفارسی انار دانهٔ دشتی و بهندی کوارچکنه نامند و بیخ آن کوبند مغات است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه به نبات قنب و ساق آن مائل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ ازان اقوی از شاهدانج و برگ آن زفرا لرائحه و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل واملس و بیرون آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شد در بنگاله آنست که نبات آن یکذرع دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برگهای آن رسته و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و ازان کوچکتر بر هر یکشاخه که قویتر است و از شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بیاره در هم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور و سیاه رنگ و یکنقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بقمع آن در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخیکه باریکتر است و در خامی سبز میباشد بیخ آن سرخ رنگ باریک * طبیعت آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کنجد و نبات و با فانید و یا عسل سرشته و مصلح حال کرده و مثانه و زائل کنندهٔ احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کردهٔ آن از قبیل تنقل تا یک اوقیه و از کوبیدهٔ آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و یا حب الصنوبر و یا مغاث و نیم وزن آن ابهل و چهاردانگ آن مغز تخم خیارزه است

* قلومس * بضم قاف ولام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الدب و رازی بو سیرد انسته * ماهیت آن نباتی است و پنج صنف میباشد و ما بیز و مرج نوعی از آن است صنف اول سفید و برگ آن نیز سفید و نر و ماده میباشد و برگ مادهٔ آن شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر ازان و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بوان و چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن مائل بزردی و تخم آن ریزه بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و نر آنرا برگ دراز تر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار دراز و بی ساق و برگ آن شبیه ببرگ مرجل و بر سر شاخهای آن قبهای مدور و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ انجیر و ازان کوچکتر بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه و تیره رنگ و مدور و با حدت و تلخی و این صنف محتمل که تنبا کو باشد و آن در حروف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافته * طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج است اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مدر بول و یک مثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفهٔ بارده و ضیق النفس و شکاف عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت

شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است *

* قلوماین * بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و آنرا شجرة ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون الثیاب و ظفر الفط نیز نامند * ماهیت آن نباتی است جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافها و اطراف بعضی مائل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ایرسا نامند و بهیأت حیوانیکه آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی و کاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره میگیرند اخذ مینمایند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن حابس رعاف و نفث الدم سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفتهٔ آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب *

* فصل القاف مع المیم

* قمری * بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهت رنگ این بخاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و مادهٔ آن را قمریه نامند و نر آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی توتور نامند * ماهیت آن مرغی است از فاخته کوچکتر و با طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد و نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جملهٔ هدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتکین فرستاده بود نه قمری بود که چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن مرغ را اشک ازان جاری و متحجر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده میپاشیدند بزودی چاق میشد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویهٔ لطیفه است قدمین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون بطفل بیاشامانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن الخواص گفته اند بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر و دود آن و چشم بد است از صاحب آن خانه

* قمقام * بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام * ماهیت آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیرانسان بهم میرسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پایهای بسیار است و به بیخ موی مچسپد و واحد آنرا قمام مینامند و قمل شش دست و پا دارد و بدن می اندک میگزد و سر و دم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن تکون می یابد از سیاه و میگون و سفید وغیرها و مادهٔ آن زیاده از نر آنست و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و مادهٔ تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و هر چند مادهٔ آن زیاده تکون آن زیاده در موهای سر و ریش و لباسهای چرک کهنه تکون آن زیاده میباشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض است و در ابدان نقیهٔ نظیفه و البسهٔ پاکیزه تکون آن کم میباشد بلکه نمیباشد * افعال و خواص آن چون شش شپش زنده را در سوراخ باقلا کف ارند

و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون در سوراخ احلیل کنند ادرار رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود کند ادرار و بران شیر بدوشند اگر ادرار رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا بدختر و بعضی گفته اند که اگر بمیرد حامله به پسر است و الا بدختر و انداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و باید از دفن و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت بآب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار بهم رسند تدبیر دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حناء رساعت دفع آن کنند و شستن سر بآب تخم شریفه که شرهندی است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع شپش آن می نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان میگریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از آن سریشم سازند قوی‌تر و چسپنده‌تر میباشد از سریشمهای دیگر و گفته اند قمل متولد در حبوب آشامیدن نیم درم آن جهت قرحهٔ رئه و تفتیت حصاة نافع و این از جملهٔ محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است.

* فصل القاف مع النون *

قنا * قنا * بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربی است و بر چند معنی آمده از آن جمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناة به ها است و جمع آن قنوات و بر عود الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق نیز و گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از اندر و طالیس است و نیز گفته اند اسم نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف نزد عامهٔ عرب بکلخ و نزد بعضی بر طبهٔ یابسه و کلخ در حرف الکاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

قنابری * قنابری * بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و گفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر باء موحده و راء مهمله و با نیز آمده و نیز آنرا بعربی عملول و قملول و نملول و نوفق و شجرة البهق و بیونانی قیطمیالون و برومی قبارومبدوس و بخراسانی برغشت و بفارسی بزند و بختن و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی موجه نامند * ماهیت آن نباتی است که در اول ربیع میروید و تا آخر آن میماند و بغدادی گفته از بقول صحرائی است و برگ آن کوچک‌تر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر و قوق و نواب مغفو مبرور نوشته اند برگ آن شبیه بمرمق است ولیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه باسفاناخ و با اندک تلخی و تلخی است بقل و شبری و ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود در هر غلافی چهار عدد بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازهٔ آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد * طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن لطیف و جالی و مقطع و ازاد و بهٔ نافعه است جهت مبرودین و محرورین مرد و اعضاء الصدر و الغذاء و النفض منقی سینه و رئه از کیموسات غلیظه و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع المزمنة جهت کلف و بهق و وضع بهترین دوائی است ضماداً و شرباً و گفته اند خوردن آن باندک زمانی و قلیل ایامی وضع را ازائل میگرداند و بدل متورد تدهین آن جهة امراض مذکوره و زخم پستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی

موثر المضار مولد سودا خصوصاً نمک پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیلهٔ کابلی و شکر است *

قنب * قنب * بکسر قاف و فتح نون مشدده و باء موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربی است و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا ابق و بیونانی دیغرونس و بسریانی قنبیرا و برومی کتانی و بفارسی کنب و بنک و بهندی بهنگ بخفای ها و باصطلاح ورق الخیال و جز و اعظم و حشیش و حشیشة الفقرا و نشاط انزا و فلک تاز و عرش نما و حبة المساکین و شهوت انگیز و مونس الهموم و چترا خضر و زمرد رنگ و برگ شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آنرا قنب نامند و از آن مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از آن خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ میسازند بسیار خوش قماش براق با کاغذ ابریشمی میکند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بران می نشیند و غلیظ و چسپنده است همه را جمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می آورد خصوص شبنم آن و آن هرچند چسپنده‌تر و غلیظ‌تر و منجمدتر باشد قوی‌تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میگرداند کشندهٔ خود را * ماهیت آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد مانند هند و کشمیر و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیف‌تر و بعضی فارسی را اقوی از رومی گفته اند و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلندتر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بران برگها پنج یا شش یا هفت تائه و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آنرا شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آنرا درخت کوتاه‌تر از بستانی و لحاء آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخطمی و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن‌تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بران غالب و گل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته اند و بعضی آنرا مغاث و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مگر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار مسکر است یک درم آن زیاده بران از حد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگرداند و بالجمله انواع ردیهٔ آن بسیار است از مجنون و غیر آن * طبیعت برگ آن مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفهٔ قلیله و برودت کثیفهٔ غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک و در غایت رداءت و لحاء آن سرد و خشک باعتدال * افعال و خواص آن از جملهٔ اشجاری است که برگ آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولاً فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر میآورد بجزو حار لطیف و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر میگردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق میگرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگرداند و بالاخرة بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میگردد جهت آنکه مجفف منی است و شیرینها مقوی فعل آن و ترشیها مبطل آن اعضاء الراس سعوط برگ بری آن منقی

دماغ واستعمال بعصارهٔ برک آن جهت رفع ابریه وشپش موی سر وقطور عصارهٔ برک بری در هن آن جهت تسکین درد کوش وکشتن کرم آن اعضاء الغذاء والنفض خوردن برک آن ناشف رطوبات معده وحابس بطن ومدر بول وودی را نافع وممسک ومجفف منی وپوست آن قاطع باه ومجفف منی القروح والجروح والاورام والبثور فرزرکتب بومیه ومجفف جروح وقروح رطبهٔ ومندمل کنندهٔ آنها وضماد طبیخ بیخ بری آن وضماد برک آن جهت تحلیل اورام حاره وجمره وتسکین اوجاع اعضای عصبانی که دران کیموسات فاسده مانده باشد مفید وچون برک خشک آنرا نیم کوفته واندک آبی بران پاشیده وکرم کرده بربرک بید انجیر کرم کرده کذاشته برخصیه بندند جهت قیلة الماء وتحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یک درم وزیاده بران خصوصا ازانواع ردیهٔ آن کشنده مصلح آن قی نمودن باروغن کاو وآب کرم تا آنکه در معده هیچ نماند وآشامیدن شراب حماض بسیار مفید وتخم آن مسکن غثیان ومحلل وپراکنده کنندهٔ ریاح ومولد اخلاط ردی قوی الاسهال ومبخر وقابض بطن وممسک ومجفف منی المضار مصدع ومظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن واکثار آن باعث قرحهٔ احشا مصلح آن خشخاش وسکنجبین شکری وشراب لیمو وکویند آب سرد وبرف وشراب فواکه حامض است ذهن شاهدانج که مانند روغن بادام کیرند کرم وخشک وجهت درد کوش واعصاب وتحلیل اورام صلبه وصلابت رحم قطورا وتمرخا نافع وآشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری بآشامیدن آن دارند وحکمای فاسدهٔ خود معتقد آنند که عمر را طویل وخیال وفکر را زائد میکرداند چنانچه مقولهٔ بعضی از فقرا که خود را کامل وواصل میدانند این است که * بیت * بنکی زدیم وصرا ناالحق شد آشکار * ما را باین کیاه ضعیف این کمان نبود * واکثری ازین طائفه هر صبح وشام برک آنرا مائیده ودر آب حل کرده صاف نموده یکقدح میآشامند وهر که از امثال ایشان واردشان میکردد با وثیز تواضع مینمایند وبعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آنرا مضغ مینمایند به تنهائی ویا با کنجد مقشر ویا مائیده با شکر سفوف مینمایند وطرب وفرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا واوائل حال قوای بهیمی ایشان را تحریک میآورد وانواع اطعمهٔ کثیره میخورند وملتذ میکردند انهضام می یابد وبدن ایشان فربه میشود بکثرت اجتماع رطوبت پس ثانیا مبتلا باکثر امراض صعبه میکردند مانند ضعف هاضمه وکثرت ریاح وقراقر بطن وسوء القنیه وتهبج اطراف وصورت وتغیر رنک بشره وامثال اینها وضعف باه وسقوط اسنان وبخر وکسالت وجبن وخیالات فاسدهٔ شیطانیه وسوء فکر واندلختن خود وجهال را بسوی عقیده واباحت وزندقه وترک عبادات وغیره وبعضی از ان معاجین میسازند ومیخورند وبعضی برای اصلاح وتقلیل یبس آن در شیر جوش میدهند وآن شیر را ماست میسازند وکره آنرا کرفته در تراکیب استعمال مینمایند وبعضی سرشیر آنرا کرفته استعمال مینمایند نیز دهن آنرا بانواع دیکر اخذ مینمایند وبعضیکه بسیار قوی میخواهند قدری ازچرس آنرا داخل تراکیب میکنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور بشیر زاد خانی است که از دکهن ساخته احیانا میآورند که یک حبهٔ آن سکر بسیار میآورد وجز واعظم آن روغن بنک وچرس وادهان وجواهر بحتهای قوی مخدر مسکر دیکر است

قنبره
* قنبره * بضم قاف وسکون نون وضم باء موحده وفتح راء مهمله وها لغت عامی قنبره است وجمع آن قنابر بفتح قاف وکسر باء موحده وبعربی ابو الملیح وبفارسی چکاوک وسجوزولک نیز وبیونانی بردالوس وبربیدالوس وبلاطینی کاربته نامند * ماهیت آن مرغی است ازجملهٔ عصافیر ازکنجشک اندک بزرکتر وخوش منظر وخوش آواز وبر سر آن کاکلی وتاجی مانند طاوس ومدهد وبهترین آن جوان فربهٔ آن ووجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن بنام خاص است وشهرت آن بدان

است * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن اسفیدباج ومرقهٔ آن ملین طبع وکوشت آن حابس وهمچنین کوشتاب ولحوم سائر عصافیر وابن اقوی از آنها است وسدا ومت کباب آن صالح الغذا وجهت صاحبان قولنج واوجاع مثانه نافع ومحرق مجموع آن جهت ذات الجنب ووجع فواد بسیار موثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی باسرکه ومیوهای ترش وبا روغن بادام استعمال نمودن است

قنبيط
* قنبیط * بضم قاف وفتح نون مشدده وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وطاء مهمله مشاله بفارسی کلم رومی وکلم کردنامند * ماهیت آن نوعی است از کرنب ووجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است ونزد عوام واهل شام وبغداد مشهور به بیض العیا واست برک آن شبیه ببرک چغندر وازان عریضتر وضخیم تر وسبزی آن باغبرویت وسرمئی رنک وطعم آن با تلخی وشیرینی آمیخته ودر وسط آن ساقی وبر بالای آن جمهٔ آن وبر اطراف آن برکها درهم مجتمع بشکل کله ودر بنکاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنک میآورند هرسال تازه میکارند بسیار خوب ولطیف وسفید ومجتمع ونازک ولذیذ میباشد وهرچند هوا سرد تر باشد بهتر میشود وبتعهد وتربیت بهتر وسفید تر ولطیف تر میکردد وبعضی مردم در وقت کوچکی برکهای آنرا درهم میبندند ودر هنکام نزدیک بکمال رسیدن در تکچهٔ سفالی که بهندی هاندی نامند معکوس بر بالای آن میکذارند که کلهٔ آن در جوف آن بکشد وآفتاب وشبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد وساق آنرا از نصفه بیشتر بکلی میکیرند وبدان آب همیشه میدهند خوب ولطیف وبالیده میکردد وبقوت زمین وخوبی تخم نیز بهم میکردد وبهترین آن تازهٔ سفید رنک یا زرد رنک نازک خوب درهم پیچیدهٔ آنست ونیز قسم دیکر ازین میشود در برک وساق وقبه همه مشابه بدان الا آنکه برکهای خارج آن اندک بزرکتر وسبز بشتر وتیره تر ورنک وساق برک آن بنفش مائل بسرخی ورنک برکهای قبهٔ پیچیدهٔ آن سرخ تیره مائل به بنفشی است وبهترین این نیز تازهٔ خوشرنک نازک وخوب درهم پیچیدهٔ آنست * طبیعت آن مرکب القوی با رطوبت مائیهٔ غلیظه وحرارت مفتحهٔ لطیفه ومادهٔ ارضیهٔ کثیفه وکفته اند کرم در اول وخشک در دوم است * افعال وخواص آن با قوت مفتحه ومحلله ومسهله وبلاخیه ومدر بول ومولد خون سوداوی مکر ومضعف دماغ ومبخر ورد الغذاء ونفاخ ومسدد ومحدث نفخ در حوالی پهلو وشکم وبالخاصیت محلل خمار ومسکن آن واکثار آن مولد اخلاط سوداویه وامراض سوداوی وافکار ردیه وخیالات فاسده وبدی خوابهای مشوشه ومضعف دماغ وبصر بسبب تبخیر آن وآشامیدن ماء طبیخ آن مانع مستی وتناول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب جوشانیدن وآب آنرا مکرر ریختن ومعه پختن با کوشت فربه وروغن بادام وبازیت الانفاق وروغن کاو تازه بسیار بریان نمودن وبا ادویهٔ حارهٔ لطیفه خوردن است وبیض آن نفاخ ومهیج فواق وزیاده کنندهٔ منی ومعین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند وبا سرکه وزیت وآبکامه بخورند مولد سودا است زیاده ازکرنب وتخم آن کرم وخشک واستعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر ومحلل خمار آن ومفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

قنبيل
* قنبیل * بکسر قاف وسکون نون وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام کفته اند معرب کنبیلای فارسی است ویا معرب کمیلهٔ هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار وبعضی کفته چیزی است رملی سرخرنک که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد وبعضی کفته اند که شبنمی است که برا راضی باد یهٔ یمن می نشیند وبا خاک ممزوج کشته بدان هیئت میکردد وبعضی کفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر میکردد در خراسان وبعضی

قنبیط را در قم قنبیطا بضم قاف وفتح نون بدون تشدید وکسر باء موحده ویاء مثناة تحتانیه وطاء مهمله کویند ودر طهران وهمدان وکرمان قمری بضم قاف وسکون میم وکسر راء مهمله ویاء مثناة تحتانیه نامند وارزان بسیار میخورند حیدر علی

کفته اند بزور رملي است ظاهر آن سرخ وبعضی کفته اند تخم سرخس است ونواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از کوهستان ما بین هند وچین میآ ورند واز آ وردندکان استماع یافته که از درختی حاصل میکردد که آن درخت را میشناسند وبطن ایشان بزور آن اشجار است باشندی که برا نها می نشینند وانچه محرر دیده آن است که مغز ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت مصفر وبرک آن نیز شبیه ببرک آن واز آن بزرکتر وخارها ازو خارهای آن درشت وبلند وثمر آن بشکل نارنجی وبرسر آن خاری ودر خامی سبز وبعد رسیدن سرخ میکردد وبعد کال رسیدن شکافته از جوف آن چیزی سرخرنک تیره بیرون آید وبرزمین میریزد مردم آنرا جمع نموده برمیدارند وصاف قسم اول است انچه غیر ممزوج بخاک است خالص وسبک وزن میباشد وانچه مخلوط بخاک ورمل است غیر خالص وسنکین العلم عند الله تعالی

* **طبیعت آن** کرم وخشک در دوم ودر سوم نیز کفته اند وباقوت تا پنج سال * **افعال وخواص آن** آشامیدن یکدرم تا دو درم ما ئیده آن باد و یه مناسبه مخرج اقسام کرم معده وامعا وحب القرع بقوت ومسهل رطوبات لزجه واخلاط غلیظ ه وجهت عرق مدنی وطلای آن نیز جهت امور مذکوره نافع مضر امعاء مصلح آن کثیرا وشحم ارمنی ومضر فم معده ومصلح آن مصطکی وانیسون بدل آن ترمس و بونک کابلي مقشر وسکبینج المجروح والقروح والجرب والقوباء زرور نرم سوده آن مجفف قروح رطبه والتیام دهنده جراحات وسعفه وجرب رطب ویثور وقوبا خصوصا که اول عضو را بروغن کل ویا روغن تخم ناکیسر بتخصیص سعفه وجرب وقوبای اطفال وبدستور تدهین آن وخوردن اطریفل ودوا ومعجون آن واستعمال مرهم آن واطریفل ودوا ودهن ومرهم ومعجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد

قنطوریون

* **قنطوریون** * بفتح قاف وسکون نون وضم طاء مهملة مشدده وسکون واو وکسر راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت رومي است ونزد بعضي یوناني واصح آنست که معرب از جنتوریهٔ رومی است منسوب بجنتورس حکیم رومی جهت آنکه اول کسی است که معرفت بدان بهمرسانیده وبسریاني اسکیفلاء وبیوناني اومیطرون وبفارسي اوبزرولوفا وکربون نامند وکفته اند کربون اسم قنطوریون دقیق است وآن دو نوع است کبیر وصغیر ودر آخر ربیع میروید *

قنطوریون کبیر

* **قنطوریون کبیر** * که آن قنطوریون غلیظ وبیوناني قنطوریون طوماغا یعنی قنطوریون کبیر وبوقي نیز ولوفای کبیر نامند * **ماهیت آن** نباتی است ساق آن شبیه بساق حماض وخشن وبه بلندی دو ذرع تا سه ذرع باشعبهای بسیار از یک بیخ رسته وبرسر آنها قبها شبیه بقبهٔ خشخاش ومدور وطولاني وکل آن سرمئی رنک مدور وشبیه بصوف وتخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه وباحرافت وبرک نبات آن شبیه ببرک جوز وسبز واطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره وبیخ آن سطبر طولاني تابدو ذرع وصلب وسرخرنک وپر از رطوبتی سرخ برنک خون وطعم آن مرکب از حلاوت وحرافت واندک حلاوت و قبضی ورنک عصارهٔ آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینها ئیکه آفتاب بسیار برآنها تابد وکوهستانها وتلها وپشتها وقوت آن تاده سال باقی میماند ونواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض ما یعنی بلاد فارس وآن برد ونوع است بری که برزمینهای سهل هموار وتلها ء پراشجار میروید وکل آن سرخرنک مائل بنفشي است وبستاني آن نبات قویتر وبلندتر از بری وکل آن خوشبوتر وتلخي آن کمتر ودر سائر احوال مساوی بری ولیکن کل آن مختلف الالوان وعامهٔ اهل شیراز آنرا کل مینک وکل قرنفلی نامند وکل آن تاقریب بده ماه میماند وبیخ آن درزمین باقي میباشد ودراوایل ربیع از سرنو از سران بیخ میروید وبیخ بری آن در زمین باقي نمیماند بلکه هرسال از سرنو در

اوائل ربیع میروید ودر اوائل صیف کل وتخم میآورد وقوت آن تاده سال باقي میماند * **طبیعت آن** در آخر دوم کرم وخشک ودر سوم نیز کفته اند وعصارهٔ بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل * **افعال وخواص آن** محلل وقابض وجالی وبحسب اختلاف طعوم بیخ آن از ان افعال متضاده صادر میکردد ادرار طمث واخراج جنین مرده وافساد زند واخراج آن وتفتیح سدد وتنقیهٔ دماغ وسینه وامثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت وحرافت آنست وحبس نفث الدم واندمال جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست وکفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میکرداند اعضاء الصدر والغذاء والنفس جهت ضیق النفس وعسر آن وربو وسرفهٔ کهنه ونفث الدم مزمن ودرد پهلو ومغص ورفع سدهٔ کبد وطحال وقولنج بلغمی واستسقا ویرقان وصلابت کبد وطحال وادرار بول وحیض وعسر ولادت واوجاع رحم وفسخ عضل وعصب وقتل واخراج دیدان نافع وفرزجهٔ آن جهت ادرار طمث واخراج جنین موثر المجروح والقروح والنواصیر ضماد تازهٔ آن بتنهائی وخشک آن بتنهائی وبا با مراهم جهت الزاق وچسپیدن زخمهای تازه والتیام وختم جراحات تازه وردیهٔ کهنه وعمیقهٔ غائره ونواصیر واوجاع عصب وفسخ آن وکسر اعضاء وعرق النساء بغایت قوی الاثر ودر سائر افعال قریب بقنطوریون صغیر واز آن ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن عسل وشیرینیها مقدار شربت آن تاده درم واکر تب نباشد با شراب والا با آب بدل آن حضض وقنطوریون دقیق وعصارهٔ حب آن جهت امراض مذکوره نافع وشیخ ابن بیطار نوشته که انچه در بلاد لوقیا میشود عصارهٔ آن را کرفته بجای حضض استعمال مینمایند *

قنطوریون صغیر

* **قنطوریون صغیر** * که آنرا قنطوریون دقیق وبیوناني قنطوریون طولیطون یعنی قنطوریون دقیق وقنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر وبعضی آنرا مالیسون مشتق از ملیس که بمعنی آب ایستاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است ودر بطایح نیز میروید وبفارسي لوفای خرد وکربون نیز کویند * **ماهیت آن** نباتی است که بر کنار آبهای ایستاده ودر بطایح میروید بقدر یکشبر وزیاده بران شبیه بافاریقون که فودنج جبلی نامند وساقهای آن از یک اصل پرشاخ وبرک آن شبیه ببرک سداب وکل آن سرخ مائل به بنفشی شبیه بکل شبو واز آن کوچکتر وثمر آن مانند کندم مستطیل وجمیع اجزای آن بسیار تلخ وبا اندک قبضی وبیخ آن کوچک وبی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر وسائر اجزای آن مستعمل وتازهٔ آن اندک خوشبو وشاخهای آن مفید مائل بزردی وقوت آن تاده سال باقي میماند واز نباتات ربیعی است ودر آخر ربیع میروید * **طبیعت آن** در سوم کرم وخشک * **افعال وخواص آن** لطیفتر وقویتر از نوع کبیر در جمیع افعال وساق وبرک وکل آن قویتر از عصارهٔ آن ومجفف وبي لذع ومفتح ومسهل ومنقی وجاذب از اعماق بدن ومفاصل وامثال ادویهٔ چینی را منفعت بسیار است اعضاء الراس والعصب والصدر والغذاء والنفس والسموم وغیرها آشامیدن مطبوخ ده مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا بنیمه رسد وبمالند وصاف کنند وباشکر وامثال آن بنوشند جهت تنقیهٔ دماغ واعصاب وصرع وعسر نفس ونفث الدم واسهال مرهٔ صفرا وسودا وزرد آب وبلغم لزج مخاطی وامراض بلغمی واوجاع مفاصل وفسخ عضل وتفتیح سدهٔ جکر وطحال ورفع قولنج بلغمی وتحلیل صلابت طحال وضرر سموم هوام خصوصا عقرب نافع ودو درم آن جهت رفع حمیات ودر شراب جهت نفث الدم وذات الجنب بارد وبا ماء الاصول جهت اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا وتطول با آب مطبوخ آن دافع کزاز وبدستور تخور آن واحتقان با آب مطبوخ پنجدرم آن با روغن کنجد وبدستور وبرماد آن جهت عرق النسا واوجاع ظهر وقولنج بیعدبل براه آنکه مخرج اخلاط مراریه وسودا ویه وبلغمیهٔ لزجه است وافراط عمل آن مودی

باسهال الدم الجروح والقروح والاورام ضماد تازهٔ آن جهت الزاق واندمال وختم جراحات کبار تازه وکهنهٔ ردیه وعسرة الالتحام ونواصیر وتلیین اورام صلبه ومنع انصباب مواد باعضا بسبب قبض وتجفیف بی لذع که دارد وخشک آن بمراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیهٔ خبیثهٔ غائرهٔ عمیقه ونواصیر وبایه جهت منع انفتاح وانشقاق جراحات کبار تازه وکهنه واندمال وتحلیل اورام آنها وبا آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل وعصب ومفاصل بارده وبا آرد جو جهت حارهٔ آنها وکل آن ضمادا وشرابا جهت لسع افعی وعقرب نافع وعصارهٔ آن درقوت قبض وتحلیل وتجفیف وغیرها قریب بسائر اجزای آن وطریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز تروتازهٔ آنرا با ثمر وبکوبند وآب آنرا بگیرند ودرظرف خزفی در آفتاب گذارند وبچوبی پا کیزه برهم زنند واگر در یکروز خشک نگردد شب هوا آنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد وانعقاد عصارات است وروز دیگر بدستور در آفتاب گذارند وبچوب پا کیزه برهم میزده باشند تا آنکه غلیظ ومنجمد ومنعقد گردد واگر تروتازهٔ آن بهم نرسد بیخ خشک کبیرآنرا نیم کوفته یکشبانروز در آب بخیسانند پس بجوشانند ونیکو بمالند ومکرر صاف نمایند پس با آتش ملایم طبخ دهند وبرهم میزده باشند تا منعقد گردد وبهمین نهج عصاره هرچه راخواهند اخذ نمایند * **طبیعت** آن قریب بسائر اجزای آن * **افعال وخواص** ان نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس سعوط آن با سرکه وآب عنصل جهت قروح بینی وحبس رعاف خصوصا با اندک زاج وکافور وآب بیخ وطلای آن با سرکه بر بیش هروصدعین جهت صداع حادث از احتراق شمس وآشامیدن شراب وچون موی سررا بنوره زائل نمایند ومحلول آن با سرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن ورویانیدن موی مجرب واکتحال عصارهٔ رقیق آن با عسل جهت بیاض واندمال قرحهٔ عین وطلای آن با شیر دختران جهت ورم پلک چشم وتسکین درد آن وبا آب کاکنج جهت سطبری پلک چشم وجرب آن وباشیر وآب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقهٔ عین ورفع آثار قرنیه وشعیره وبا آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل وچون پلک چشم را بر گردانند وعصارهٔ آنرا با آب انار بران بمالند درحال رفع جرب آن نماید وقطور آن با روغن خیری وامثال آن جهت ضربان گوش وبا آب برگ شفتالو جهت قتل واخراج کرم آن وبا آب ترب وامثال آن جهت ثقل سامعه وبا روغن نرکس وخردل وسرکه جهت ورم گوش ورفع کری ومضمضهٔ آن با کلاب جهت رائحهٔ کریهٔ دهان وقلاع متعفنهٔ آن وبا طبیخ جوزالسرو جهت درد دندان ورفع تحریک واستحکام آن وغرغرهٔ آن با آب بارتنگ وعنب الثعلب وعوسج جهت ورم لوزتین وخناق وطلای آن با آب جهت شقاق لب اعضاء الصدر آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه اعضاء النفض حمول عصارهٔ تازهٔ آن مدر حیض ومخرج جنین مضرا معا مصلح آن صمغ عربی وکثیرا مقدار شربت از تازهٔ آن یکدرم تا دو درهم واز خشک آن تا سه درم ودرحقنه پنجدرم واز عصارهٔ آن یکدرم بدل آن بوزن آن افسنتین ونیم وزن آن بابونه ونیم مثل آن تربد وبعضی بوزن آن پرسیاوشان ونیم وزن آن برگ حنا گفته اند وروغن آن که آب تازهٔ آنرا با روغن زیتون باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم وخشک ومسخن عصب ومقوی بدن ورافع امراض باردهٔ عصبانیه مانند فالج واسترخا واعیا واوجاع باردهٔ مزمنه وتحلیل ریاح ورافع بهر وعسر ولادت وشراب آن که آب آنرا با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است *

قنفذ * **قنفذ** * بضم قاف وسکون نون وضم فا وبفتح فا نیز آمده وبذال معجمه وبدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربی است ونیز بعربی خیز وبیونانی قوقما روس وبسریانی قفد وبرومی شیرا خندون وبفارسی خارپشت وجبر ووجش وسغول وشیرا زی

چوله ودر تنکابن وارموک وبمازندرانی وارمچی وبترکی کرنی وبهندی ساهی وسارسل وسیهی نیز نامند ومادهٔ آنرا بعربی قنفذه وجمع آن قنافذ * **ماهیت** آن حیوانی است موی بدن وپشت آن بلند مانند خار وچون بخشم آید سرخود را فرو کشد ومجتمع گردد مثل دستهٔ خاری شود وخود را حرکت دهد ازمیان آنها خارمانند ریکشیر وکم وبیش چیزی مانند تیر جدا کرده وپرآید با اندک آوازی واگر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید وسه قسم میباشد بری وجبلی وبحری بری آن کوچک بمقدار گربهٔ کوچکی وجبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی وخارهای آن بلند وابلق تا بیک شبر وزیاده بران نیز وابن واالدلدل نامند وقنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ ونصف پائین آن شبیه بماهی ودر بدن آن موی است مانند موی حیوان ونرم وبعضی گفته اند صدفی است واصلی ندارد واز مطلق آن مراد قنفذ بری است وبهترین آن کهنهٔ بزرگ آنست ودر جزیرهٔ از جزائر زیرباد گویند جزیرهٔ جاوه است که بتاریه نیز نامند ودر جوف بعضی قنفذها فادزهر متکون می یابند مانند آنکه در جوف بزکوهی وکاو ومیمون وغیرها واهل آن جزیره شصت مقتاد حال میشود که پی بدان برده اند واز جوف آن برمی آورند وآن بزرگ وکوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی واندک کوتاهتر از آن ومطبر تر وکوچک آن بقدر جوز بوا گوچکی وطعم آن بسیار تلخ وچون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ میکرده اند وآن آب مستعمل در انواع سیفه ها واوجاع بارده وتحلیل ریاح وامثال اینها از امراض باردهٔ رطبه ومحتمل که محل تکون آن زهرهٔ آن باشد وبیان آن بتفصیل در باد زهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت * **طبیعت** آن گرم وخشک در اول دوم * **افعال وخواص** بری آن گوشت آن مجفف ومحلل قوی ومانع انصباب مواد باحشا وبدستور کبد خشک آن ورماد محرق آن جالی ومحلل ومجفف اعضاء الراس والمفاصل والنفس والغذاء والنفض گوشت مملح آن با سکنجبین جهت دره مروبا ادویهٔ مناسبه جهت فالج وتشنج وامراض عصب وداء الفیل واستسقا اگر با تپ نباشد وورد کرده وغیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج رسل وبول در فراش اطفال وغیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث عسرالبول است ومقوی باه مرطوبین ومبرودین وکبد خشک کردهٔ آن در آفتاب جهت استسقا وآشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج وبا سکنجبین جهت تشنج لحمی الاورام والبثور والجروح والقروح لحم آن جهت خنازیر وجذام وتحلیل غدد وعقدهای صلب وفسخ عضل غیر با رضماد اورماد پوست محرق آن جهت قروح وسعفه وخوردن لحم زائد وتجفیف قروح وجروح جهت آنکه جالی ومنقی ومجفف است وبدستور آشامیدن گوشت خشک کردهٔ سائیدهٔ آن جهت جذام وبخور آن نیز الزینة لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف ونمش وبا زفت جهت داء الثعلب وبا ادویهٔ مناسبه جهت جرب واغتسال بدان جهت قروح سوالحمی والسموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه ونهش هوام وماثر سموم ونیم درم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده وکبد ورنگ رخسار مصلح آن سهرا لبختی آن با آب ومطنجن نمودن آن با روغن بادام یا شیرج وبا سرکه وکامنی خوردن است ومرارهٔ آن گرم وخشک وجالی ومجفف واکتحال آن رافع بیاض عین وطلای آن مانع انتشار قروح در بدن وجهت جذام نیز نافع وچون باموم بسرشند وزن بیاشامد ویا حمول نماید جهت اخراج جنین میت موثر

دلدل * **دلدل** * یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سهمی نیز نامند جهت آنکه تیرمی اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع وبدستور ضماد آن وطلای خون آن جالی کلف وزائل کننده ارماخ بدن وحمول آن مدر حیض

وگفته اند که از مار دل ماروموام میگریزند ونزدیک آن نمیروند وقتا فتا با مار خصومت مینمایند و مار را میکشند بدین قسم که کمر مار را بدهن گرفته سر را بالا رون میکشند وخارهای بدن خود را ایستاده میکنند وهرچند مار اضطراب میکند وزیاده خود را ببدن او میزند زیاده مجروح میکردد آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا مار از ان گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آنرا ذبح نمایند وپوست آنرا بکنند وگوشت آنرا در آفتاب خشک نمایند آن مقدار که توان کوبید وبا براده نمود پس بگیرند از کوبیده وبا براده آن مقدار درمثقال یا سه مثقال ودرشراب حل کرده بیاشامند بزودی شفا یابند وچون بسوزانند قنفذ را ونرم بانوشادر سحق نمایند تاآنکه قریب بانحلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته برداء الثعلب وداء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند وموی برویاند وجهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت حل نموده برقوبا طلا نمایند بعد مالیدن تو بابنطرون بقوت که سرخ گردد وطلای محرق آن بادهن الآس ویا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند موثر وطلای پوست سوخته آن باخردل وعسل سرخ منزوع الرغوه برسر جهت درازی موی ومنع تشقق واسقاط آن وجهت داء الثعلب وداء الحیه نیز واگر بجای موی آن موی سیاه تر وید مکرر طلا نمایند وآشامیدن طحال خشک کرده محروق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آنرا بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیار نمود ودردی در جوف آن بهم رسید وپس از یکساعت بول بسیار کرد مقدار دو رطل وزیاده وشفا یافت از ان علت باذن الله تعالی ومرارهٔ آنرا چون اکتحال نمایند وزهرهٔ آنرا بآورند ویا سرمهٔ خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال بدان زائل کنند بیاض عین است بزودی وطلای زهرهٔ خشک کردهٔ آن را قع برص تا زاده چند مرتبه وبا کبریت جهت برص کهنه وطلای زهرهٔ خشک کردهٔ کوبیدهٔ آن با شراب سرشته واقراص ساخته وخشک نموده وعند الحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر دائمیه مجرب ودرساعت قطع خون آن اما این حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ میشناسد تقلب وگردش اهویه را بیش از وزیدن آنها ولهذا را خانهٔ خود را از طرف مسدود مینماید واز طرف مخالف آن میکشاید و در حرو برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان واقف گشت وحجری یعنی خانهٔ برای قنفذی در خانهٔ خود ساخت بنحوی که دیگری بران مطلع نگشت وآن قنفذ را خانهٔ خود در تبدیل مینمود نزد تبدیل اهویه حرو برد وآن شخص بر سبیل کرامت بمردم اخبار می نمود ومردم مستبعد میشمردند وقدر ومنزلت او پیش ایشان عظیم بود با آن خلط ولحم بحری آن لطیفتر از بری ونیکو است برای معده وتقویت آن وتلیین بطن وادرار بول ومحرق پوست آن جهت جرب وقروح مزمنه مفید ●

قندس ● قندس ● بضم قاف وسکون نون وضم دال وسین مهملتین اسم کندش است ودرحرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد وسگ آبی بلغاری را نیز نامند که خصیهٔ آن جند بادستر است وپوست آنرا برمیآورند وازان فرو وپوش والبسه وغیره میسازند ● طبیعت آن گرم وخشک ● افعال وخواص آن پوشیدن آن زائل کنندهٔ برودت ورباح از بدن وجلوس بران جهت نقرس نافع است

● فصـــــل القاف مع الواو ●

قوطولیدون ● قوطولیدون ● بضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله وسکون واو وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم دال مهمله وسکون واو ونون لغت یونانی است ونیز بیونانی توما لیون واهل مغرب زلالف الملوک وبشانق واذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بکیالی است که بیونانی قطولی نامند وگفته اند که نوعی از قدح مرو است وآن نوعی از حی العالم است

وگفته اند نوعی از ابرون است وبعربی کاهات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بکاس است ● ماهیت آن نباتی است برگ آن مستدیر با اندک تجویفی وساق آن کوتاه وتخم آن متصل بساق ودر اطراف آن وبیخ آن مانند زیتونی وبا تندی وتلخی ● طبیعت آن مرکب القوی وبیخ آن گرم وخشک ● افعال وخواص آن قابض ورادع وجالی ومحلل آشامیدن آن با عسل جهت تفتیت حصاه ومدر بول ومضمد برگ آن مسکن التهاب معده وبا شراب وعسل رافع تهیج بدن وبیخ آن مفتت سنگ مثانه ومدر بول الاورام والجروح ضماد برگ آن محلل اورام ومسکن حرارت معده واحشا ورافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد وضماد عصارهٔ بیخ وبرگ آن محلل ورم وزخمها وبا شراب وصبغ کنند نقیه جراحات است وازادویهٔ مجهولة الماهیت است

قوقی ● قوقی ● بضم قاف وسکون واو وکسر قاف ویا ● ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل وانفحهٔ آن در قوت مانند جند بادستر ● طبیعت آن گرم وخشک ● افعال وخواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع واختناق رحم نافع وفرق میان انفحهٔ آن ومیان انفحهٔ حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحهٔ حیوانات دیگر ریزند وبعد از زمانی آب آنرا بر روی انفحهٔ آن ریزند بزودی آنرا بکدازد وآب گرداند بخلاف انفحهٔ حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد ●

● فصـــــل القاف مع الهاء ●

قهوه ● قهوه ● بفتح قاف وسکون ها وفتح واو وها اسم خمر غلیظ است ونیز بمعنی مشبع ومحکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر میگرداند ومکرر آن محکم وقوی است والحال مصطلح نزد عامه ومراد از آن ثمر درختی است که در یمن وحبشه وبتاربه بهم میرسد وآنرا بن مینامند ودر حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت ●

● فصـــــل القاف مع الیاء ●

قیروطی ● قیروطی ● بکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء مهمله وسکون واو وکسر طاء مهملهٔ مشاله وبالغت یونانی است که بعربی مشهور شده وبفارسی موم روغن نامند ● ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد از روغن گل یا غیر آن خواه ساذج از همان جز باشد ویا مرکب از اجزای دیگر وبحسب اغراض مختلف میباشد ونسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت ●

قیصوم ● قیصوم ● بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم صاد مهمله وسکون واو ومیم لغت عربی است وقیصوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده وبیونانی شوصوا وبرومی ارطاماسیا واطمیثا نیز وبفارسی برنجاسف وبلنجاسف بلام بجای را وبوی مادران نیز وبترکی وبشیرازی مرزردک وبهندی کندنا وکنی مارنجزنا مند ● ماهیت آن گفته اند برنجاسف جبلی است گفته اند دونوع میباشد نر وماده نر آن را شاخهای باریک وثمر آن کوچک شبیه با فسنتین وگل آن کمرنگ وکوچکتر از گل ماده ومائل بسفیدی وماده آن نباتی است تمشی مشاکل شجر مائل بسفیدی وشاخهای آن پر برگ وبرگ آن مشقق باریک شبیه ببرگ سداب وبرساق آن رطوبتی چسپنده وبرسر واطراف شاخهای آن گلی هست بزرد طلائی رنگ وخوشبوی وباحدت وثقل وتلخ طعم وثمر آن مانند حب الآس ودر رقا بستان گل میکند گفته اند ماده آن برنجاسف ونر آن قیصوم است ونیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف وفرق میان هرد وآنست که ازساق برنجاسف شاخهای بسیار میرویند وقیصوم را ساق بی شاخ واکثر از یک ریشه یک ساق میرویند وبرگهای آن مانند زنبق برساق آن رسته وبرگ متصل بیخ آن مفروش برزمین ودر انتهای ساق آن قبهٔ چتری که گل آنست وباعطریت وثقیل الرائحه شبیه

برائحه برنجاسف وزرد رنگ وطعم آن تلخ وباین مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر اول گرم ودر سوم خشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن قوت تحلیل گل آن زیاده از افسنتین اعضاء الراس نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر والغذاء والنفض والمفاصل والسموم والحمیات آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه جهت درد سینه وضیق النفس وقتل اقسام کرم معده وامعاء واخراج آن وادرار بول وحیض ورفع عسر البول وتفتیت سنگ کرده ومثانه ورفع عضل ورياح مفاصل وعرق النساء مزمن وضرر ادویهٔ قتاله ولرزحمیات خصوصا ممزوج بدهن وبا شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم ولسع عقرب ورتیلا شربا وضمادا وبا زیت پخته بجهت تسخین دماغ ومعده وازالهٔ برودت آن هردو عضو ضمادا وحمول آن مخرج جنین وضماد آن جهت تحلیل اورام وانده مال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با مفرجل محلل اورام عسرة التحلیل الزینة وذرور آن وضماد سوختهٔ آن جهت نزف الدم همه اعضاء وداء الثعلب وبا روغن بید انجیر وبا روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش موثر الخواص انتراش بان وبدستور بخور آن گریزانند هوام مضر رئه مصلح آن کثیرا وخشخاش مضر معده مصلح آن عسل وشربت مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین وبابونج وروغن آن که از برگ وگل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ عصبانیه وادرار حیض وامتحان رحم وانضمام فم آن وتحلیل صلابات ورفع لرز حمیات نافع است

قیقهر * قیقهر * بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح قاف وها وراء مهمله وقیقهن بنون بجای را وقنقهر بنون بجای یا وقینقهر بزیادتی نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونانی است وبعربی شجر وبفارسی لعل معبری وبهندی رال ودهونه نیز نامند

* در ماهیت آن اختلاف است وانچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در هند وبنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بصندروس ونرم ورخوکه زود مائیده میشود وباندک حرارتی که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد وکریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحهٔ قیر وبازرد ممزوج با سرخ وقبل از کهنگی قطعهای آن اکثر قلبی اندک پهن سفید مائل بزردی بعضی اندک تیره وبعد از کهنگی سیاه رنگ میباشد وگویندهٔ آن سفید شکری رنگ وبد طعم وبا اندک غرویت است وگویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند برمیاید ودر حرف السین در سکوه مذکور شد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وجالی ومدمل اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض منقی دماغ وبا ماء العسل جهت صرع وربو واستسقاء وادرار طمث وآشامیدن یک درم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین ویا با آب فراخ جهت تحلیل سپرز ولاغر کردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره ورفع آثار چشم وسنون آن جهت درد دندان وتسا قط لثه الجروح والقروح والجرب والقوباضماد وطلاء آن منقی آثار قروح وجروح بزودی ومراهم آن جهت التیام جراحات وقروح تازه وکهنهٔ مزمنه وعمیقه وزخم جدری وسوختگی آتش وناسور نافع وبدستور روغن آن ونیز روغن آن جهت جرب رطب وقوبا مجرب وروغن ومرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* باب بست ودوم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها کاف است *

* فصل الکاف مع الالف *

کات * کات * بفتح کاف والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برلیجی است که در غوشتر که بعربی تستر گویند زراعت مینمایند وگویند یکسال که آنرا زراعت نموده اند تا هفت سال ثمر میدهد وهر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد ونیز نام دوائی

است که بلغت هندی مشهور بکتهه است * ماهیت آن صمغ ولبن درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند وآن درختی است بسیار عظیم وچوب آن سرخ جوهردار وبسیار صلب وخاردار وشاخهای آن پراکنده وبر آنها شاخهای باریک وبر شاخهای باریک آن درد وصنف مقابل هم برگهای بسیار وریزه طولانی شبیه ببرگ تمر هندی وطریق اخذ آن آنست که تنهٔ درخت آنرا جابجا زخم میزنند از آن رطوبتی برمی آید ومنجمد میکردد میگیرند وبهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر وآن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا پکهرا کتهه نامند واین اکثر در ادویه مستعمل ودوم سرخ رنگ واین بیشتر ماکول با برگ تانبول واین را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک ورمل میباشد وآنرا حبوب یا اقراص ساخته خالص ویا با اندک مشک وعنبر وطباشیر وادویهٔ دیگر ویا مشک وعنبر عند الحاجت برای خوشبوئی دهن تناول مینمایند واین را کهر ولی بنغاله ها وکرولی بدون ها مینامند وآنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض ومجفف وحابس ورادع سنون آن جهت استحکام لثه وبثور وقلاع دهان وبا غرغره ومضمضه ها نیز وذرور وطلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحت حادث از نوره وآب دریای شور ومطبوخ آن قاتل کرم شکم وجهت یرقان وجذام وفساد خون وجریان منی وکثرت احتلام وقروح امعا ومجاری بول وحرقت آن وبرص وتبهای حاره ودمامیل وبثور شربا وطلاء مفید واکثار آن مولد سنگ کرده ومثانه ومضعف باه مصلح آن مشک وعنبر وصمغ آن جهت حبس البول واسهال بسیار مفید شربا وچوب درخت آن جهت اسهال وحبس البول وامراض مذکوره شربا موثر است *

کاذی

کاذی * بفتح کاف والف وکسر ذال معجمه وبا وبدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است وگفته اند لغت هندی است وبعربی آنرا کدر نامند ونیز بهندی کیوره ونوع کوچک آنرا کیتکی گویند * ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در بلاد عمان ویمن وهند ودکهن وبنگاله وزیرباد است ودرخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل وکوتاه تر از آن وپراکنده وغیر موزون وساق وشاخهای آن پرگره وخاردار وپیچیده وبر روی زمین وبرگهای آن باریک بلند از برگ نخل ونارجیل بلند تر وعریضتر ونرم تر واطراف آن مشرف وخاردار مانند دندانهای اره وباریکتر از آن مانند خار ورد ووسط هم ودو زیره باه است از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فروش وجای نماز وغیره میبافند نیز میبافند نرم تر وبهتر میباشد وگل آن که طلع نامند شبیه بذرهٔ بزرگ یعنی خلاف روس با برگهای تو بر تو واطراف برگها نیز خاردار ورنگ آنها سفید مائل بزردی وخوشبو خصوص برگهای درونی که سفید تر ولطیف تر وخوشبو تر است ودر وسط آن خوشهٔ مانند خوشهٔ کفرا وبسیار نرم تر از آن وپرگرد وآن گرد وجرم خوشهٔ آن نیز بسیار خوشبو وگل نوع کوچک آن که کیتکی نامند کوچکتر وخوشبو تر ولطیفتر از کبیر ودر اهل هند جمله گل میکنند وتا میزان میمانند واز برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر وآن عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول وحله تند تر واندک با حدت خصوص مکرر آن وعطر آن نیز بسیار خوشبو ولذیذ میباشد وچون دهنیت چندانی ندارد با برادهٔ صندل ویا با عطر صندل ضم مینمایند که برگ آنرا با برادهٔ صندل عرق میکشند وعطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند ویا از آن عطر را در ته قابله وسر به میریزند وبر آن عرق گل تازه میکشند وعطر آنرا از روی عرق برمیدارند وهمچنین هرچند زیاده تکرار نمایند خوشبو تر میگردد ویا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند وبر آن عرق گل کاذی میکشند وعطر آن را برمیدارند وبدستور تکرار عمل مینمایند

وشراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده آب آنرا با قند بقوام میآورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب
بیخ و تنهٔ تازهٔ آن و یا خشک نیمکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا قند بقوام می آورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس
در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کاده بهان حوالی اداسه و سواحل دکهن بهم میرسد
* طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند * افعال وخواص آن
مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن
دردهای صعب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائی است و اهل هند را
عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا و یا هر دو را با هم بیاشامد آبله
برنیاورد و اگر برآورد چندان نه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن تخفیف عوارض آنست خصوصا که با عرق
نیلوفر و خمیره منکشونمو دهه بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی
حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و مستحکم کننده اعصاب باو شما و نمرات که شکوفهٔ آنرا اول ازانکه
خوب شکفته گردد در روغن کنجد انداخته و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دو سه مرتبه شکوفهٔ آنرا تبدیل نمایند
مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و ذرور کردن آن در گوش اطفال مسکن درد آن والتیام دهنده قروح و مجفف رطوبات مستخرج
ازان و در قروح باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و ذرور رماد قشر چوب سوختهٔ آن جهت التیام جراحات مجرب دانسته اند آن مقوی
دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بانحاء عرق و عطر آن در قرابادین کبیر
ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت کدر بسیار است و آنرا گل کیدی نامند بوی بسیار
خوش دارد تا بحدیکه جامهٔ که بوی آن بگیرد و تار بزند گردد و ازان زائل نشود والله یعلم شاید اورا شبه شده باشد *
* کاشم * بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربی است و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی قنالیون ولیغسطیقون کاشم
ماهالی ولیغطیقون و بسریانی نیلی قنبا و برومی کملاون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل پرنامند و گفته اند
بزعم بعضی متاخرین نوع رابع میساليوس است که بیونانی طروبین نامند * ماهیت آن تفلیسی گفته نباتی است
زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتی است ثمنشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق
شبت و پرگره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم تر ازان و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریک تر و پرشگاف تر از
برگهای زیرین و آخر ساق آن چتردار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ
آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تند ترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازهٔ تند طعم
خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ جگر
و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفهٔ بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده
و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع
بارده رطبه و قراقر و رافع سدهٔ کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین
بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب والمفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق
النسا و سائر امراض بارده رطبه مقدار شربت آن یک درهم و در استسقا دو درهم با آب گرم و اهل روم ابدان قرنفل داخل اطعمه

میکنند و بسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی ولیکن باید که مرق لحم آنرا گرما گرم ننوشند که بخار آن باعث
صداع دماغ حار است بلکه بعد ازان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن
سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه
و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیرهٔ سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند *
* کافور * بفتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و را مهمله * ماهیت آن صمغ درختی است که در زیرباد و در جزیرهٔ مسمی کافور
بهماچینی بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد و چوب آن سفید رنگ و رخو گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ و مار در جوار
درخت آن میباشد و آبیکه ازان درخت در حین قطع میچکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافور است و در نهایت تندی رائحه
و غلیظی و مائل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را و فتح یاء مثناة تحتانیه و بباء موحده نیز آمده و الف
و کسر حاء مهمله و یاء نسبت و در وجه تسمیهٔ آن گفته اند بسبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی
گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم
سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروز میکند مانند
صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل
الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا مشقرا شند و تیغ میزنند رطوبتی که برمی آید
و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین
و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه
بصمغ و سفید صفائحی مائل بشفاف میباشد و از جوف درخت آن برمیآورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات
قانون نوشته اما خشبه فقد راینا کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از
بعضی ثقه شنید که سالی چند تختهٔ ضخیم از جوف کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا
بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه آنجا را آنجا میان خود ها قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص است
و کمیاب و گفته اند در سالیکه صواعق و زلازل و رجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالیکه کمتر کمتر و نهایت در
سالی دو سه من طبی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیرباد است و بعض بلاد
فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیرهٔ مسمی ببرنیو که واقع بر خط استوا بطول یکصد و سی درجه است بهم
میرسد هم از جوف چوب درخت آن برمی آورند و هم از تنهٔ درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی برمی آید
و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشه های درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد ازان قسم دوم و بعد
ازان قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ مولسری
و از برگ و پوست و چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد
بسبب خوبی کافور این جزیره ازین جزیره میبرند و نیز شنیده شد از شخصیکه بسخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب درخت
دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید و از طبخ ریشه های درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از
جوشانیدن بعمل میآورند و این تیره رنگ ناصاف میباشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول

مصنوع بعضي مصعد وبعضي غير مصعد مصعد آن سفيد لطيف شفاف وقطعها بزرگتر ومصنوع را بيشتر از بند رچينه که بند رح است از بناد رچين در صندوقهای بزرگ چوبي پر کرده مي آورند وبوزن منها بس هندوستان واز ان بها ميفروشند واين اندک چرک رنگ است وگفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ وبيخ درخت موز وچوب درخت کافور با چند دوای ديگر ترتيب ميدهند ونيز گفته شده که از موم سفيد کافوری دو وزن در روغن گل با بنفشه نيم وزن درهم حل کرده وسنگ رخام را ده وزن نيکو سحق نموده بران ميپاشند ودرهاون با اندک کافور اصلي صلايه مينمايند تا خشک گردد وريزه ريزه نموده مانند کافور اصلي ميسازند وچون خواهند کافور چرک را سفيد نمايند طريقه آنست که شير را جوش نمايند وکرم کرم در کاسهٔ شيشه ريزند وقطعهای بزرگ کافور را در ان اندازند وبا نکشت بملايمت بمالند پس برآورند وبر غربال موی پهن کنند تا خشک گرده وريزهای آنرا در پارچهٔ نازک پاکيزه کرده درميان آن شير پس بملايمت بمالند تا چرک آن زائل گردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد وامتحان خالص از غير خالص بچند طور است يکي آنکه ذکر يافت دوم آنکه در ريع وبا برف گذارند ومستعمل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است والا مغشوش وسوم آنکه قطعهٔ شيشه را برآتش گذارند وکافور بران ريزند اگر تمام آن گداخته ومرتفع گشت وباقي نماند چيزی خالص است والا مغشوش چهارم آنکه در پارچهٔ نان گرمي گذارند اگر عرق کرد وترشد خالص است والا فلا پنجم آنکه اندکي از ان را بر شقيقه مالند اگر خنکي وسردی بسياری در چشم ظاهر گشت وآب از چشم برآيد خالص است والا فلا ششم آنکه رائحهٔ کافور اصلي شبيه برائحهٔ پوست ترنج وليمو است با بوی خاصيکه دارد بخلاف مغشوش وفي الحقيقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصي با حدت ذهن وحدس صائب مکرر مرد ورا ديده باشد تا فرق تواند گذاشت وچون کافور زود هوا ميگردد ونميماند خصوص در ايام گرما وبلاد حاره طريق حفظ آن آنست که در ظرف شيشهٔ ضخيم سرتنگ با چند دانهٔ جو وفلفل پر نموده سرآنرا خوب مستحکم بندند وبموم گرفته نگاه دارند وعند الحاجت که برآورند بازسرآنرا بدستور محکم نمايند وچون خواهند که کافور را استعمال نمايند در معاجين ومفرحات وحبوب وغيرها بايد که کافور را بتنهائي ويا با اندک نبات ويا ادويهٔ مناسبهٔ يابسهٔ بارده از ادويهٔ آن ترکيب يا آلتي از عقيق بملايمت که گرم نگردد بسايند وبکار برند ‌* **طبيعت** آن سرد وخشک در آخر سوم ويا قوی مختلفهٔ ناريهٔ حارهٔ محلله که حرارت آن دليل آنست وقوت ارضيهٔ باردهٔ يابسه که دليل بر آن قبض آنست وقوت هوائيهٔ لطيفهٔ معتدله که حدت رائحه وعطريت آن دال بر انست واهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم وخشک دانسته اند * **افعال وخواص** آن اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض مفرح ومقوی دماغ وقلب وحمی ودق وسائر حميات عنيفه وذات الجنب وقرحهٔ ريه وسل واسهال حاره وخلفهٔ صفراوی ودافع تشنگي والتهاب جگر وگرده وحرقة البول است شربا وطلاء وسعوطا وطلای آن با گلاب وصندل سفيد وگل فارسي مسکن صداع حار ومقوی حواس واعضای دماغي وبدستور با روغن گل وخل خمر بر پيشاني جهت صداع صفراوی وشدت حرارت روح دماغي خصوصا در حميات حارهٔ حاده وبر يافوخ وپيشاني خصوص با آب برگ کشنيز تازه ويا برگ آس يا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب وسعوط بکدرجو آن با آب برگ کشنيز تازه ويا سرکه ويا عصير بسرو يا آب برگ آس ويا باد روج جهت رعاف ويا برگ کاهو جهت بيخوابی محرورين وتسکين حرارت دماغ با روغن گل جهت اورام حاره واکتحال آن جهت رمد حار با آب کشنيز وسرمهٔ مانيد باعث برنيا مدن دانهٔ آبله است در چشم واگر برآمده باشد باعث زوال آن وبدستور

با آب حلزون تازه اما بايد که حلزون آب شيرين باشد وقطور آن در روغن گل در بيني جهت سوء مزاج حار ساذج سر وچشم وعلامت سوء مزاج ساذج آنست که بارتفاع وزيادتی آفتاب زياده وشديد شود وبانحطاط ونقصان آن ضعيف وکم وقطور محلول آن با آب کشنيز تازه در گوش جهت درد گوش حار وقطع رعاف دماغي وسنون وغرغرهٔ آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده وقلاع دهان وگذاشتن آن در رجوف دندان کرم خورده مانع زيادتی آن وخوردن آن با مشک وعنبر معدل برودت آن ومقوی روح حيواني ونفساني مبرود المزاج وضعيف السموم ترياق سموم حاره وعقرب جراره وربع مثقال ويا زياده با آب سيب ترش وجهت قروح المثانه با آب انار وشيرهٔ خرفه وبرف الحمي جهت حمی دق وسائر حميات حارهٔ حاده نافع وحميات خالطيه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغليظ مواد در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح والقروح ذرور آن جهت قروح خبيثهٔ ساعيه وبا ادويهٔ مناسبه جهت زخمهای حاره وجراحات تازه وقطع خون وتسکين درد آن مجرب المضار مضر مبرودين وصاحبان مزاج ضعيف ومصدع ومضعف معده وآلات غذا وباه حتی اکثار بوئيدن آن ومنجمد مني ومبرد گرده ومثانه وگفته اند ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محللهٔ رياح آن نيز ودر امر ضعف باه از افيون بدتر است جهت آنکه شارب افيون بعد از افاقه از تخدير آن خللي وآفتی وتعطيلي در آلات تناسل خود نميابد بخلاف کافور ومورث بيخوابي خصوص بسيار بوئيدن آن وباعث سفيدی موی وپيری وقطع اشتها ونسل وتوليد سنگ گرده ومثانه مصلح آن عنبر ومشک وجندبادستر وادويهٔ حاره وعطره وگلقند وروغن سوسن وگل خيری وبنفشه ونرگس وامثال اينها است وشيخ الرئيس در ادويهٔ قلبيه نوشته که آنرا خاصيت قويه است در تقويت جوهر روح اگر مقدار معتدل از ان بياشامند وبسا است که اعانت ميکند بر تعديل امزجهٔ حاره وعطريت رائحهٔ آن معين بر خاصيت آنست ودر امزجهٔ بارده بايد که تعديل کرده شود برودت آنرا بمشک وعنبر ويبوست آنرا بروغن خيری وبنفشه مقدار شربت آن تا يک دانگ ودو مثقال آن قاطع باه ومفسد معده وگويند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشير ويک وزن آن صندل سفيد وگفته اند اگر زن در فرج خود طلا نمايد مرد بران قادر نگردد حکايت ابن ماسرجويه گفته مردی از اصحاب مقدار يک مثقال کافور در يک روز بخورد باه او قطع گرديد وروز ديگر نيز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او وروز سوم نيز همان مقدار بخورد فاسد شد معدهٔ او وبحديکه غذا در معدهٔ او هضم ونضج نمي يافت واهل هند آنرا مقوی باه ميدانند ولهذا در اکثر حلويات وماست داخل مينمايند وجوارش وحب ودهن وعرق واقراص آن مرقرا باذين ذکر يافت *

کاکراسينگي * بفتح کاف والف وفتح راء مهمله والف وکسر سين وسکون ياء مثناة تحتانيه ونون وکسر کاف ويا * **ماهيت** آن دوائي است هندی شبيه بغلاف شاخ بزی کوچک ومجوف ورنگ آن سرخ تيره وطعم آن اندک تلخ وباحدت عفوصت وآن گل وثمر درختي است شبيه بدرخت موز * **طبيعت** آن در اول گرم ودر آخر سوم خشک * **افعال وخواص** آن جهت سرفه وضيق النفس بارد رطب خصوصا اطفال وجهت فواق وقی واسهال الدم مجرب دانسته اند وجهت رفع تشنگی وفساد بلغم وتپ نيز ومشهي طعام است وضماد آن رافع بهق است *

کاکنج * بفتح کاف والف وفتح کاف ونون وجيم وبکسر کاف دوم نيز آمده معرب کاکنهٔ فارسي است ونزد عامهٔ اهل فارس معروف بعروسک پس پرده بشيرازی کچومن وبيوناني اوسفلنون وبمصرياني خمری مرجا وبرومي اسقيد وليون وبعربي جوز المزج وحب اللهو وبهندی را جهونکه وبن پونکه وبلاطيني مليلهٔ کايم نامند * **ماهيت** آن از انواع عنب الثعلب است

ووجه افراد ذکر آن معروف بودن بامم خاص است و آن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریضتر وشاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانهٔ مانند مرجان و فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و مزغب و غبار آلوده و سیاه و ساق آن با صلابت چسپنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانهٔ آن زرد مائل بسرخی و در غلافی زرد منبت آن سنگلاخها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تحفه برقویترا از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانهٔ آنست که سرخ رسیده باشد تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تخم بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصارهٔ آن نیز * افعال و خواص بستانی آن الادن قطور عصارهٔ آن جهت قروح مزمن گوشت اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ربو و لهیب و عسر النفس و اخراج صفرا بادرار و اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض کرده و مثانه و قرحهٔ آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مثقال یک مثقال از آن و با عصارهٔ آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانهٔ آنرا بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و قوقس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیر ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصارهٔ آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنهٔ گوش و حافظ قروح از فساد و مخدر و مصلح آن کلفتد مقدار شربت از پوست و دانهٔ آن تا نیم درم بدل آن عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوالرش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

* کالاکوت * بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا لغت هندی است بمعنی سیاه گل * ماهیت آن بعضی است سمی نبات و گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن درهیأت و رنگ شبیه بجدوار و بنفش و سیاه و اعلای آن در کوه کید ار بوهت از نواح تبت پیدا میشود و بهترین و قوی آن براق صلب سنگین آنست * طبیعت و افعال و خواص آن مانند میتکیا است که نوعی از بیش است و بیش در حروف الباء مع الیاء ذکر یافت و گل آن نیز در کال مهیت است

* کالی زیری * بفتح کاف و الف و کسر لام و یاء مثناة تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یا لغت هندی است و آنرا اسوراج نیز نامند * ماهیت آن تخم نباتی است هندی نبات آن بقدر دو ذرع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن بونگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و غلاف و از آن بلند تر و رنگ آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل تخم آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت دفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه بتنهائی و یا با دویه مناسبه نافع و بهق و بثور و ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجهٔ اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل ایشان در معالجهٔ دواب است

* کامخ * بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامهٔ فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جواب و باصفهانی کومه نامند * ماهیت آن نوع صبغ و نان خورشی است که از بودنه و شیر و ابازیر و فودنج که خمیرهٔ کوامخ

و مری است میسازند و در قرابادین نسخهٔ آن در فودنج ذکر یافت بهترین این معتدل الحرافة کثیر الابازیر است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مشهی و منحدر کنندهٔ غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس معطش و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه و مفرزمینه و صرفه نیست و تجفیف این کمتر زمری است و سزاوار آنست که بسیار نیاشامند

* کانجی * بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا * ماهیت آن اسم مرکب هندی است که از حبوب ماکوله میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا امرکهٔ هندی نامند صنعت آن آنست که هریک از حبوب را که خواهند مهرا پخته صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعابدار کرده سر آنرا بسته چهل روز و یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاق میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار میبرند * طبیعت آن مطلقا سرد و تر با اندک قبضی * افعال و خواص آن جالی و مقوی اعضاء و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش مضر معده و صاحبان امزجهٔ بارده و مصلح آن کلقند آفتابی و بادرد مربی و عسل است و کویند مبرا است که کویند در آن داخل کرده بیاشامند و آنچه از گندم و جو میسازند مفرح قلب و مقوی قوی و رافع سستی بدن و مقوی موی شربا و طلاء لیکن اکثار خوردن آن مضر

* کاک ماچهی * در بنگاله عنب الثعلب را گویند و کستی هم نامند * فصل الکاف مع الباء الموحدة

* کباب * بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربی است * ماهیت آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که با نمکو قیمهٔ جید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرهما بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و آنچه بسیخ بحد اعتدال تشویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طباهیج نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد و لیکن بسیار گرم و خشک است و بدترین آن آنست که از گوشت پهلا و غیر نمک بسیار بران زده و یا برا حکر زغال چوب و فلاو انجیر و خروع و زقوم و امثال اینها از هیمهای ردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد * طبیعت آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف * افعال و خواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسمن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معدهٔ مرطوبین و کسانیکه فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و فلفل و ما ترا دویهٔ حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار و بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی که کوبا آنرا زنند و خود را مرده کرده اند ن است

* کبابه * بفتح کاف و با و الف و فتح باء موحده دوم و بالغت عربی است و نیز بعربی حب العروس و بیونانی مسیلیون و برومی فریغلیون و بهندی کباب چینی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که از ملک چین و نواح آن و روم میاورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مائل بتیرگی و سیاهی و مغز آن سفید و خشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه را فلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع اللام ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی

و این بهتر زهندی است زیراکه هندی تلخ می باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد ● طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد ● افعال و خواص آن بغایت ملطف و مفتح اعضاء الراس و النفس و رافع درد سر مزمن و خائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کنندهٔ آواز و رافع خفقان اعضاء الغذاء و النفس مقوی معده و احشا و اعضای باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه با درار و مفتت آنها و حابس سلس البول و بول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح و شری بلغمی الزینة طلای آن با غالیه خوشبو کنندهٔ رائحهٔ بدن و مقوی آن و طلای آب خائیدهٔ آن برقه بغایت مانع جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یک درم تا یک مثقال آنرا نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا بپارچهٔ صفیقی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهم زده بیاشامند تا سه روز یا پنجروز بلا مشور جهت قروح مجاری بول موثر است

● کبابهٔ دهن شکافته ● نا غره است و در حرف النون ذکر یافت — کبابهٔ دهن

● کباث ● بفتح کاف و با و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است ● ماهیت آن ثمر رسیدهٔ سیاه شدهٔ اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیدهٔ آنست که تخم آن کوچک باشد ● طبیعت آن گرم و خشک در دوم ● افعال و خواص آن چون پنج درم آنرا نرم سوده با هموزن آن شکر مغوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال نماید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیهٔ مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنگ کابلی و نصف آن قسط ابیض و ربع و ثلث آن قنبیل است — کباث

● کبد ● بفتح کاف و کسر با و دال و بکسر کاف نیز و سکون با در هردو آمده بفارسی جگر و بیونانی مروسیا و مرومیا نیز و برومی مغابرا و بترکی بورگ و بهندی کلیجا نامند و کبد مونث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود و گفته اند کبد بالکسر و سکون با مفرد است ● ماهیت آن عضوی است مرکب و از جملهٔ اعضاء رئیسهٔ بدن حیوان و مبدأ قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج و بط و وزغ جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجهٔ شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچهٔ گوسفند بکمالهٔ فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ پیر خصوص حیوانات وحشی است ● طبیعت آن گرم و تر ● افعال و خواص آن غلیظ دیر هضم و خون متولد از آن بطیء السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و آبکامه و دارچینی و کرویا و کشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و کشنیز و در مبرودین ادویهٔ حاره مذکوره و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده بر آن نمک و صمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحهٔ امعا و اسهال موثر بشرط آنکه قوت هاضمهٔ معده قوی باشد و عاجز نیاید از هضم آن و بالخاصیة جگر بز محرک صرع مصروعین است و کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بلا مشور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا بخورند و همچنین جگر موش و جگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و داء الذئب و جگر کلب و کلب کلب هرد و جهت گزیدهٔ سگ دیوانه و منع

ترسیدن آن از آب الا و ضماد اکباد المعز خوردن جگر بریان کردهٔ آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن و آب مقطر از آن را در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شب کوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بردند ان کرم خوردهٔ کاواک درد آنرا ساکن کرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا بتار خیاطه بسته بلعد و بعد از اندک زمانی باآهستگی برآورد گویند الماس بدان چسپید ● برمی آید کبد الابل چون شرحه نموده و بر آن فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند و آب مقطر آنرا در چشم کشند شب کوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بلا مشور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت سرد و علت مفید و بتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و میاید انشاء الله تعالی ●

کبر — ● کبر ● بفتح کاف و با و راء مهمله لغت عربی است و یا معرب از فارسی و بیونانی اثونیطس و قبارس نیز و بسریانی قبار و برومی قباریش و بشیرازی کورک نامند ● ماهیت آن ثمر نباتی است خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در رنگ مائل بسبز بمقدار زیتون کوچک و دانهٔ نخودی و بعد شکفتن گل آن مفید در وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آن که خیار گبر نامند از بلوط بزرگتر و بقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هرچند رسیده تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن مفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن و در حرافت و مرارت و اندک ملوحتی است و غنچهٔ گل و ثمر کوچک نارس آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده محلل مینمایند و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و هنگ لاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب بآب و زمینهای نمناک باشد نفاخ ردی و مفسد ● طبیعت آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره باشد بهم رسد تا سوم ● افعال و خواص آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه اعضاء الراس و العصب جهت امراض باردهٔ دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازهٔ آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بلا مشور خائیدن پوست تازهٔ آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکهٔ خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصارهٔ آن در گوش کشندهٔ کرم آن و شستن سر با آب طبیخ آن رافع کچلی اعضاء الصدر با ادویهٔ خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نفث بر وردهٔ آن جهت ربو و غیره و طبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مدر خلط خام و مدر مرهٔ سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کنندهٔ قوت باه و خوردن ادمان سود آن پیش از طعام مانع بطن و بهترین دوائی است از برای سپرز خصوص پروردهٔ آن با عسل و سرکه و بسا است که استفراغ مینماید از طحال ماده غلیظ سودا وی را باسهال و ادرار و بعد از آن صحت حاصل میگردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سدهٔ کبد بارد و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشنده و مخرج اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر و ازدیاد باه خصوصا شیرین نا کردهٔ تلخ آن و بخور آن جهت بواسیر نافع الاورام و البثور ضماد پوست تازه و یا خشک آن و یا برگ آن با ادویهٔ مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و بلا مشور برگ آن با ادویهٔ

مناسبه کامرقوت آن وجهت خنازیر رقبه واورام غلیظهٔ آن وزیربغل وکش ران از اعضای رخوه مجرب القروح والجروح ضماد
تازهٔ آن جهت قروح خبیثه ووسخه ومجفف آنها لاتا لمفاصل جهت عرق النسا واوجاع ورک شربا واحتقانا بعصیر آن السموم
تریاق اکثرسموم است شربا وضمادا خصوص بشراب وگل آن قبل ازشکفتن دردوم گرم وخشک وملطف ومقطع ودرجمیع افعال
مانند بیخ آن واز ان ضعیفتر وذرور آن رافع نوا صیرچشم ومحلل آن لذیذ ومشهی ورافع سهر زوجالی بلغم ومفتح سدهٔ جگر
وسپرز ومصدع محرورین وبدل ستور محلل خیار آن وخیار آن گرم وتر وتخم آن درسوم گرم وخشک وخیار رسیدهٔ آن بدون
مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع ومغسل معده وساق وبرگ آن درآخر اول گرم وخشک ودرافعال ضعیفتر ازگل آن ومحلل خنازیر
ونواصیرچشم وعصارهٔ آن کشنده اقسام کرم معده وضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه وقروح خبیثه وبغایت محلل خنازیر
وماثر اورام بلغمیه درجمیع افعال ساق آن قویتر ازبرگ آن وغرغرهٔ بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ ومفتح سدد دماغ
وصد رمقدار شربت از آب آن تا هشت درم که بامرکه وعسل رشکر بنوشند وازبیخ آن تا سه درم ودرمطبوخ تا هفت مثقال مضر
معدهٔ محرورین مصلح آن سکنجبین مضرمثانه مصلح آن انیسون واسطوخودوس مضرگرده مصلح آن خولنجان وعسل ومربیات از
اجزای آن بدل دبکری وگامی کبومهزل ومحلل طحال وبهتر ازکبو ومضرد ماغ ومعده مصلح آن غرغره با آب سرد وآشامیدن آنست
* کبریت * بکسر کاف وسکون با وکسرراء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه لغت عربی است وتاء آخر آن کبریت
بقول بعضی اصلی وبقول بعضی زائد وبغدادی گفته معرب ازنبطی است وعربی الاصل نیست وبیونانی ثاوبون وبسریانی کبریتا
وبرومی ثادن وبفارسی گوگرد وبهندی گندهك نامند * ماهیت ان * جسمی است حجری رخو با جوهر ارضیه متولد ازبخار
یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته وبحرارت شمس طبخ یافته ودران دهنیت وحرارت ولطافت وخفت
بهم رسیده باشد ولهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میگردد وچهار صنف میباشد سرخ وزرد ومائل بسبزی وسفیدی
ومائل بکبودی وسرخ آن شفاف صافی لامع میباشد ودرمعدن خود شب مثل رخشد مانند آتش واطراف معدن خود را روشن
میکرده اند ومعدن آن هرموز ازاعمال فارس وجزائر عمان است ونواب معتمد الملوک سید علوبخان قدس سره نوشته اند
که دیدم من معدن آنرا درجزیرهٔ ازجزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین راحفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آورند
اما کبریت احمر غیرصافی که معلم اول نوشته کامی من ندیدم وجالینوس نوشته که کبریت را ازمعدن حفرنموده برمی آورند
وآن سرخ وزرد وسفید وسیاه میباشد وزرد آن مائل بسبزی است واین را مصطکاوی واصابعی نامند وسفیدرا کبریت فارسی
گویند ومائل بکبودی را کبریت اسود گویند ومطبوخ آن از آب چشمهای گرم کبریتی وبا ازخاک بعضی اماکن اخبر
مائل بسیاهی ومحرق آن سیاه میباشد وبهترین اقسام آن احمر جید الحمرة است بهترین آن صافی منکین غیرمتحجر
آنست که بآتش نرسیده باشد وتفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست وجالینوس گفته که بهترین
هرصنف صافی خالص آنست وقوت آن تامی سال باقی میماند ودرکبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن
ذهب وبغدادی گفته وادی النمل است وبعضی گفته اند جوهری است مصنوع غیرمعدنی وبعضی دهن الشعر مقطر دانسته اند
وباصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مدنوع درغایت سرخی را کبریت احمر نامند * طبیعت ان * درآخرسوم گرم وخشک
وگرمی آن زیاده ازخشکی آن وبعضی تا چهارم دانسته ودرغایت دهنیت * افعال وخواص ان * محلل ومسخن وملطف
ومجفف وجالی وجاذب اعضاء الراس والصدر والغذاء والسموم آشامیدن آن بازردهٔ تخم نیم برشت ریا زردهٔ تخم مشوی نموده

کبریت

جهت زکام ونزله وسرفهٔ رطوبی وربو واخراج چرک وبلغم ازسینه وشش ورفع یرقان وسموم وآشامیدن آن به تنهائی با آب
وبا با ادویهٔ مناسبه رافع یرقان وسدر حیض ومقارم سموم وذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است وطلای آن با حب الغار
جهت امراض بارده وبا نیم وزن آن صمغ عربی باماست جهت سعفه وقروح سر وقوبا وجرب رطب مجرب وسعوط آن جهت صرع
وسکته وشقیقه وبخور آن رافع صداع وحابس زکام ونزله ورافع کوری ومسقط جنین خصوص نوع سرخ آن وقطور آن با دهان
وبا ادویهٔ مناسبه رافع کوری وثقل سامعه وطلای آن با عسل وبول وآب دهن جهت گزیدن هوام وبا زراقتیم جهت گزیدن عقرب
وبا سرکه جهت گزیدن عقرب ورتیلا بحری وبا طین قیمولیا جهت سعفه القروح والجروح والبثور وغیرها آشامیدن
آن دربیضهٔ مشوی ویا بیضهٔ نیم برشت جهت اقسام جرب رطب وخارشها وطلای آن با ماقرقرحا وعسل وسرکه جهت جذام
وجوششهای سودا وی عجیب الاثر وبا سرکه جهت بهق وبا سرکه ونطرون وملح البطم جهت قلع آثار وبیاض ناخن وسائر
آثار حادث دربدن وحکه وجرب وبهق وناخن وتقشرجلد وداء الحیه والثعلب واکله وقروح رطبه وبا صمغ البطم تنها جهت
قلع آثار ناخن وبا حنا جهت قوبا وبا جند بید ستر جهت تحلیل صلابات وبا بورهٔ ارمنی وعسل وادویهٔ مناسبه جهت نقرس
وذرور آن بربدن قاطع عرق وبرموی سفید کنندهٔ آن وبخور آن گریزانندهٔ هوام وسفید کنندهٔ موی واغتسال بدان جهت
حکه بدستور با آب کبریتی مضرمعده مصلح آن کثیرا وشیرتازه دوشیده ومضردماغ مصلح آن بنفشه وشکر مقدار شربت آن
ازدودانك تا یکمثقال وبدل آن مریك دیگر است ومصعد آن جهت تکلیس معدن ورفع چرک آنها بیعدیل وسفید کردهٔ آن
نائب مناب جوهر زرنیخ وروغن آن جهت جمیع دردهای بارد وجرب وحکه وسعفه وعرق آن بغایت مجفف وسریع النفوذ
وجالی ورافع رطوبات وجهت سرفهٔ بارد وضیق النفس بارد رطب وتحلیل ورم طحال ودرددندان ودفع گوشت فاصل
بن دندان وکثافات آن ومسخن ومحرق اخلاط ومقرح جلد وچون قلیلی ازان را بپنبه آلوده بردندان دردناک شدید
گذارند تسکین دهد وچون برزخم گزدم گذارند سم را جذب کند وچون برعرق مدنی گذارند تمام آنرا بآسانی
برآورد وچون قطرهٔ ازان را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد واشتهای طعام آورد ووضع ودوای آن برای جمیع امراض
بلغمیه وسوداویه وحمیات که با سردی آید وحمیات مزمنهٔ حادثه ازبلغم وسودا وعرق النسا واوجاع مفاصل وغیرها نافع
به تفصیلیکه درقرابادین با نسخ آن ونسخه حب وادهان وطریق تصفیه تدبیر وعرق آن درقرابادین کبیر ذکر یافت

کبسون

* کبسون * بفتح کاف وسکون باء موحده وضم سین مهمله وسکون واو ونون وکسون بجای باء موحده نیز آمده
* ماهیت ان * برگ نبات وحبی است که ازبلاد حبشه می آورند وآن شبیه بکشنیز شامی وبا تندی وتیزی زنجبیلی وحب آن
مدور * طبیعت ان * گرم وخشک دراول بگمان اهل حبشه وتحقیق آنست که درسوم گرم وخشک است * افعال وخواص ان *
اهل حبشه بسیار آنرا مستعمل دارند جهت اسهال واخراج دیدان وحب القرع که نرم میکوبند وباشکر ویا با عسل سرشته باشیر
تازه دوشیده میآشامند به تنهائی ویا با برنك کابلی وادویهٔ مناسبهٔ دیگر وبعضی آنرا کشوث وبعضی برنك کابلی دانسته اند و
اصلی ندارد درانچه به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه بوما درانست ودرجمیع اجزاو بیخ آن بسیار قوی است دراسهال واخراج
دیدان وحب القرع وطریقهٔ استعمال آن آنست که کوبیده درآب با تمرهندی حل مینمایند وصاف کرده میآشامند واگر ازان
قویتر خواهند برنك کابلی نیز بران ضم مینمایند واگر ازان اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند واگر ازینها
استیصال تام نیابند بیخ آنرا سائیده با آب میخورند * طبیعت ان * محتمل که درسوم گرم وخشک باشد نه دراول چنانچه ذکر یافت

* **کبیکج** * بفتح کاف وکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف وجیم معرب از فارسی است وآنرا کف الضبع وبیونانی بطراخیون وسالتین اغریون وباصفهانی موشک وبترکی ماستواه چچکی وبهندی جل بیل ولستوپری نیز وبه رنکی ژنکل نامند * **ماهیت** آن اصناف بسیار است صنفی برک آن شبیه ببرک کشنیز و ازان عریضتر وماٸل بسفیدی وبار طوبت لزجه وکل آن زرد وبنفش نیز وساق آن باریک بقدر یک ذرع وبیخ آن سفید تلخ ومتشعب مانند شعبهای خربق ومنبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و ازان بزرکتر وبسیار حریف وکل آن بنفش واین را سالتین اغریون نامند وصنف سوم نبات آن بسیار کوچک وکل آن زرد طلاٸی وکریه الراٸحه وصنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم وکل آن سفید برنک شیر * **طبیعت** اصناف آن کرم وخشک درآخر دوم ودرسوم نیز کفته اند * **افعال وخواص** آن حار حاد مقرح وجالی ومقشر جلد ولذاع ومحکک اعضاء الراس سعوط بیخ خشک آن معطس وقویتر از کندس وطلای آن از خارج جهت ضربان اسنان وسنون آن جهت تفتیت آنها ونطول مطبوخ آن جهت معقعه الاورام والبثور والای آن جهت قطع جرب وبثو روثآلیل مسار یه وغدد آویخته وضماد تازهٔ برک وشاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت ودرد اعضا وبا روغنها جهت جرب انسان وحیوان وقطع برص وبیاض ناخن واقسام ثآلیل وداء الثعلب وحمول آن مخرج جنین ومشیمه ورافع احتباس حیض ورد ومنقال آن کشنده وچون با مثل آن آرد کندم خمیر کنند و برعضو کذارند نایب مناب داغ است واز داخل استعمال آن جاٸز نیست بسبب کمال حدت آن وچون کسی آنرا بخورد اعراض ازومانند اعراض اسقیل وبزرالنجره خورده است وبدستور مداوای آن

فصـــــل الكاف مع التاء المثناة الفوقانية *

* **کتان** * بفتح کاف وتاء مشدده والف ونون لغت عربی است وبکسر کاف نیز آمده وبهندی السی وتیسی نیز نامند وتخم آنرا بعربی بزرکتان بفتح با وسکون زای معجمه وبکسر باء نیز کفته اند وبهندی السی کابیج وتیسی نیز نامند * **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی وساق وبرک آن باریک وکل آن لاجوردی وقبهای آن قریب بجوزی وبرازتخم وتخم آن کوچک اندک پهن طولانی وازپوست درخت آن مانند پنبه وپوست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار مرد وخنک میباشد * **طبیعت** آن سرد وخشک وکفته اند معتدل ماٸل ببرودت است * **افعال وخواص** آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت وباعث تقلیل عرق ونشف آن وجهت جرب وحکه وورم صلب نافع وازملابس محرورین وفصل کرما است وشپش ازان ازینجهة کمتر جمع میکردد وبهم هبرمد بجهت آنکه بدن خوب نمی چسبد وغیرمغسول آن مجفف خصوصا در زمستان وبخور آن ونبات آن نیز مفتح سدهٔ دماغ وزکام ومصلح حال رحم وذرور سوختهٔ آن مجفف وقاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ آنها وبدستور پر کردن جوف زخمها بخرقهٔ کتان شریف کفته اکر خواهند که بدن لاغر کردد در زمستان جامهٔ کتان نو پوشند ودرتابستان جامهٔ کتان شسته اکر خواهند که لاغر نشوند بالعکس وکل آن مفرح ومقوی دل وتخم آن ماٸل بزردی وتیرکی واملس وپهن اندک طولانی وبعضی ماٸل بسرخی وقسمی سیاه ونوعی سفید * **طبیعت** مجموع آن دراول کرم وخشک وبا رطوبت فضلیه * **افعال وخواص** آن محلل وجالی وملین طبع اعضاء الراس والعصب والصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی وقوبای دماغی وقروح سر وبا بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وقطور لعاب آن در چشم ومالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن ولعوق آن با عسل جهت سرفهٔ بلغمی وسده درم آن جهت تنقیهٔ سینه ونضج وتحلیل ورم جکر واعضای باطنی وبریان نمودهٔ آن قابض وجهت نفث الدم وسرفهٔ رئوی بغایت مفید اعضاء الغذاء والنفض مدا ومت مرد وزنیم مثقال آن

جهت درد امعا وادرار بول وعرق وشیر وحیض وتلیین طبع وقرحهٔ کرده ومثانه وچون یکتوله تخم آنرا در آب جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ کرده مجرب وبا عسل جهت ورم سپرز وبا اندک فلفل وعسل جهت تحریک باه وما یوسین مجرب دانسته اند وحقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول ولذع امعا ورحم وبدستور جلوس درطبیخ آن ودود آن مصلح حال رحم الاورام والجروح والقروح وغیرها ضماد آن جهت ورم صلب وقروح سر وبا انجیر جهت کلف وبا حرف بابلی وعسل جهت شقاق ناخن وبا بوره وخاکستر جهت ثآلیل وبا روغن کنجد جهت زخمها ورفع درد ولذع آنها وذرور سوختهٔ آن جهت تجفیف جراحات وتسکین درد ولذع آن وبدستور پر نمودن جوف زخم بخرقهٔ کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز ومضعف هاضمه مصلح آن سکنجبین ومضر انثیان ومصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه وروغن تخم آن کرم وتر وحقنهٔ آن با روغن کل جهت رجع جراحت امعا وطلای آن جهت وجع فواد وقوبا وجراحت وتسکین درد آن وآشامیدن آن وجوشاندهٔ آن جهت رفع قولنج انسان ودواب وبدستور زند مین بدان مضعف باصره وباه مصلح آن سکنجبین است *

* **کتم** * بفتح کاف وتا وسیم لغت عربی است بفارسی وسمه وبرس آنرا درمازندران وتنکابن شالخنی نامند بمعنی حنای شغال * **ماهیت** آن برک نباتی است بری وبستانی میباشد بعضی کفته اند غیر برک نیل است وبرک آن شبیه ببرک مورد وساق آن غیرمجوف وشاخهای آن انبوه وثمر آن بقدر فلفلی وبعد رسیدن سیاه میکردد ودرجوف آن تخمی کوچک ریزه وبری وجبلی آن درکنار رودخانهای ریک زار میروید وشاخهای آن انبوه تر وبرک آن عریضتر ودراز تر از برک نیل وساق نیل مجوف ونبات آن شبیه بکتان وتحقیق آنست که برک نیل است وکفته اند شرط است که برک آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند ونرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که مواید ان نرسد زیرا که اکر شب نیم خشک بماند وروز دیکر بآفتاب خشک نمایند رنک آن ضاٸع میکردد وملا عبد کازرونی در شرح موجز رسوداتی شعر نوشته که وسمه هندی جبل تازه در تخضیب وتطویس بهتر از وسمهٔ کرمانی است ووسمه کرمانی تخضیب آن کمتر ولیکن رنک آن دیرتر می ماند وتخضیب آن ماٸل بسیاهی است برنک موی وطاوسیت بسیار دارد * **طبیعت** آن دردوم کرم وخشک * **افعال وخواص** آن جالی وقابض ومحلل اعضاء الراس خضاب آن با آب ونمک جهت صداع ریحی وبلغمی وبیضه وخوذه وبخور وطلای آن جهت زکام وتقویت موی اعضاء الغذاء والسم آشامیدن آب برک آن وبا آب طبیخ آن بغایت مقی وجهت کزیدن سک دیوانه مفید وبهترین چیزها است ازبرای خضاب وکفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنا برقول آنکه غیر یکدیکرا المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل ولادن وروغن آن که آب آنرا باهموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی ومنع ریختن آن وبوا میر وامراض مقعده واوجاع بارده نیز مفید نافع وتخم آن دررنک ومقدار غلاف شبیه بتخم ترب وماٸل بسیاهی واکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب وتحلیل آب نازل درچشم وبیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند وصاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قاٸم مقام مداد است ودر تخضیب لحیه وغیر آن شرط است که اولا موی محاسن وسر وغیر آنرا پاک بشویند که چربی ولوسیت مطلقا دران نباشد پس اولا آستر بحنای حناٸیده نمایند وبعد زمانی بشویند وخشک نمایند وخضاب بوسمه نمایند که رنک آن نیکو میکردد *

* **کتیبه** * بفتح کاف ورد وتاء مثناة فوقانیه ودرمیان مرد وباء موحده ماکه ودر آخر ها * **ماهیت** آن نباتی است طول

آن بقدر ذرعي وساق آن باریک وصلب مانند ساق کتان وبرگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ کتان ونرم وسبز مائل بسیاهی ومفروش بر روی زمین وبرنصف اعلای ساق آن تا سرگلهای ازرق سفید رنگ نازک وزرد رنگ نیز شبیه بگل کتان وکوچکتر ازان وتخم آن مانند تخم شاهتره وطعم گیاه آن وتخم آن تلخ ● **طبیعت** آن در آخر اول گرم وخشک ● **افعال وخواص** آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام ووجاع ورگ ومفاصل بارد وضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع وقسمی دیگر ازان میباشد که در اماکن صلبه میروید وشاخهای باریک از ساق آن رسته وبی برگ وشبیه ارواین قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم واز دوم یک ونیم درم وحمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند

● **کتیله** ● بضم کاف وفتح تا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وها ● **ماهیت** آن نباتی است طول آن ازیکشبر تا یک گز وشاخهای بسیار ازیک بیخ رسته وچوب آن صلب وبرگ آن شبیه ببرگ مورد وازان باریکتر ومائل بسفیدی ومزغب ومنبت آن بلاد شام وبیت المقدس ● **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک ● **افعال وخواص** آن چون اندکی ازان در خم شراب اندازند پیش ازانکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن واهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند ودر نهایت حرارت است وجهت امراض بارده نافع ●

● **فصـــــل الکاف مع الثاء المثلثة** ●

● **کثیرا** ● بفتح کاف وکسر ثا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح را والف لغت عربی است بیونانی طراغاقیثا وطراغاقیثا نیز وبفارسی گون نامند ومشهور بهندی کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است ● **ماهیت** آن صمغ درختی است بسیار خاردار وخارهای آن بسیار تیز وبرگشته که آنرا قتاد نامند ومنکور شد وسفید وسیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس باریک خالص مائل بحلاوت آنست وسیاه آن زبون ● **طبیعت** آن در گرمی وسردی معتدل ودر اول تر وارطب از صمغ عربی وبعضی در اول سرد وخشک دانسته اند وخشکی آن کمتر از سردی وبعضی گرم وتر وبعضی مرکب القوی ● **افعال وخواص** آن ● مغری وبا تجفیف کمی وشکنندهٔ حدت ادویهٔ حاده ومغلظ خون ومواد رقیقه وملین صلابات ومسکن لذع وحدت اخلاط وادویهٔ حادهٔ مشروبه از امعا ومقوی فعل آنها بسبب غرویت وتلیین وازلاقی که دارد وبا اندک قوت مسهله اعضاء الراس والصدر اکتحال آن با لعبه وادویهٔ مناسبه جهت رمد وقرحه وبثور چشم در اکحال وذرورات مسکن حدت آنها وبهتر از صمغ عربی وبجای آن مستعمل وآشامیدن آن با شیر الاغ ویا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم ونزف الدم سینه وسائر اعضای باطنی وجهت سرفه وخشونت سینه وحلق وقرحهٔ ریه وگرفتگی آواز وچون با عسل بسرشند وحبوب ویا اقراص ساخته در دهان نگاهدارند وآب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء والنفض والصدر آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه مقوی امعا ومسکن لذع وقرحهٔ آن ومسکن درد گرده ومثانه وقرحهٔ مثانه ومجاری بول وحرقت آن ومصلح ادویهٔ سمیه وگویند مسهل مرهٔ صفرا وبلغم لزج است وآشامیدن دو درم آن که در سه اوقیه شیر خیسانیده وباقدری شاخ گوزن ویکدانگ شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع گرده وحرقت مثانه فی الفور نافع ومداومت آشامیدن آن با مربیات از مغز بادام مقشر ونشاسته وشکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد ازان شیربکه در ان نارجیل ممزوج یافته باشد بنوشند وازاسرار مجربه شمرده اند الزینة طلای آن جهت کلف ونمش وتلیین جلد ورفع خشونت آن وشقاق لب وبا سرکه جهت بهق وبرص وبا لعبه جهت تشقق موی الجروح والقروح ضماد آن با کوکرد جهت جرب وآکله وبا ادویهٔ مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره وبارده ● **مضر** مسهل **مصلح** آن انیسون **مقدار** شربت آن از یکدرم تا پنجدرم **بدل** آن در تغریه وغیر آن صمغ

عربی ودر تلیین وتغلیظ تخم کدو وبیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامیکه خشک باشد وبا سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند

● **فصـــــل الکاف مع الجیم** ●

● **کچنار** ● بفتح کاف وسکون جیم عجمی وفتح نون والف وراء مهمله ولام بجای را نیز آمده لغت هندی است ● **ماهیت** آن درختی است هندی شاخهای آن متفرق وپریشان وبرگ آن عریض ووسط آن هم ازجانب پائین وهم ازجانب بالا منشق بدو نصف وغنچهٔ آن سبز طولانی وگل آن بعد شکفتن خوش منظر واندک خوشبو ودو نوع میباشد سفید وسرخ ارغوانی مائل ببنفش وعدد برگهای گل آن پنج عدد وبا ثبن برگهای باریک وبالای آنها عریض ودر وسط آن پنج تار باریک وبر سر هر تاری چیزی شبیه بدانهٔ زیره ودر وسط آن تارها نیز تاری باریک ووسط آن ضخیم که تخم آنست وغنچهٔ خام آنرا آباد وپیازه پخته با روغن بریان کرده وبا گوشت وبی گوشت میخورند لذیذ وخوشبو وناعم میباشد ● **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد وخشک در دوم ● **افعال وخواص** آن قابض ومجفف ومقوی معده وامعا وحابس بطن ودافع اسهال ودیدان وحب القرع وفساد خون وصفرا وجهت جذام وخنازیر ومطبوخ پوست درخت آن با ساق بالسویه جهت نفث الدم وحیض وجراحات باطنی ومقعد وغرغرهٔ آن خصوصا با اقاقیا وگلنار جهت جوشش دهان وگلو وخنازیر وخوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفهٔ حار ورطب وحبس اسهال وبواسیر وحیض وبول الدم وفساد صفرا نافع

● **فصـــــل الکاف مع الراء المهملة** ●

● **کراث** ● بضم کاف وفتح را والف وثای مثلثه وبفتح کاف نیز آمده ولغت عربی است بفارسی گندنا وبهندی نیز بدین نام مشهور وبا صفهانی تره وبدیلمی کوار وبلاطینی کوبرکسو وبیونانی فراسینا وبسریانی عطار وبرومی فقلوطا وبستانی آنرا نبطی وجبلی را فراسیون نامند ● **ماهیت** آن نباتی است معروف ودر اکثر بلاد میشود بری وبستانی وجبلی میباشد انچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز ودر تمام سال میماند وچون بزرگ گردد ازمیان آن ساقی میروید وبر سر آن گل وتخم وگل آن سفید شبیه بگل پیاز وتخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز واین را کراث البقل وکراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام وپختهٔ آنرا میخورند ودر موائد وخوان حاضری وطعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند وانچه در آخر زمستان واول بهار میرسد وپیاز آن شبیه ببصل ماکول وقبهٔ آن مانند قبهٔ آن آنرا کراث شامی وبیونانی فراسن بابالوطن وفراسن فافالوطن نیز وبشیرازی تره پیازنامند وخام این غیر ماکول بلکه پختهٔ آن را با گوشت میخورند واین دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر وتیزی وتندی این صنف کمتر وخوشبوتر ولذیذتر از اول وبوی آن بسیار شبیه بثوم است وآنرا کراث الثوم وکراث الکرم نیز نامند وگفته اند فراسیون این است واز مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار وکثیر الاستعمال است ● **طبیعت** آن در سوم گرم ودر دوم خشک ● **افعال وخواص** آن مفتح وملطف ومبخر اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض طلای برگ آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف وخوردن آن منقی قصبهٔ ریه ومفتح سدهٔ جگر ومقوی هاضمه وگرم وملین طبع ودافع قولنج ومدر بول وحیض وبعد از طعام مانع ترش شدن آن واعانت بر هضم وتلیین طبع وتقویت باه وآب آن بقدر سه مثقال ونیم قاطع خون بواسیر ومحرک باه وبا عسل جهت امراض باردهٔ رطبهٔ سینه وورام ریه ونضج آنها وبا ماء الشعیر وبا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه وربو وبا سرکه پروردهٔ آن مفتح سدهٔ جگر وسپرز ورافع قولنج وعصارهٔ برگ خشک کردهٔ آن مسهل خون وخوردن وضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه وبواسیر را

نافع وحمول برگ کوبیدهٔ آن بتنهائی ویا بادویهٔ مناسبه مجفف رطوبات رحم ومانع ازلاق جنین وجلوس در طبیخ آن
که با سرکه وآب ونمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم وتحلیل صلابت آن وطلای مطبوخ آن جهت بواسیر وتقویت
باه وقطور آب آن با روغن گل وسرکهٔ کهنه جهت درد گوش ودوی وسعوط آن با کندر و سرکهٔ کهنه جهت قطع نزف الدم و
رعاف وچون کندنا را دو بار بپزند وبفشارند وجرم آنرا در آب سرد بخیسانند وبا اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه ورفع
نفخ وغلظت آنها میگردد السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام وافعی وآشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الاورام
والبثور والقروح ضماد آن با سماق جهت شری وثآلیل وبا نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز بر هضم ترو
نفاخ ومبخر ومحرق خون ومورث ظلمت بصر وفساد لثه مصرحا را لمزاج ودیدن خوابهای ردی مصلح آن کشنیز وکاسنی
تازه است چون شمشیر کارد وغیره را با آب برگ آن آبگیری کنند آب وتندی آن زائل نگردد وتخم آن در آخر دوم گرم
وخشک • افعال وخواص آن مفتح ومحلل وجالی اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم
مورد رافع امراض بارده وقاطع نفث الدم ونزف الدم ومفتح سدهٔ بلغمی جگر ومحرک اشتها ومقوی گرده ومثانه وبا شراب
میبهی وبغایت محرک باه وبوداده آن بتنهائی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن وزحیر ومحلل ریاح امعاء وبا حب الآس
جهت زحیر وحبس خون مقعد وبخور آن جهت بواسیر الفم بخور آن با موم وقطران جهت درد دندان واخراج کرم
آن السموم والزینة ضماد عصارهٔ آن جهت لسع افعی ورفع کلف وآثار جلد ودردهای بارد وچون بکوبند ودر سرکه ریزند
رفع ترشی آن نماید مضر رئه وگرده ومثانه مصلح آن عسل ودر تقویت باه تخم کراث شامی قویتر از آن است وآشامیدن
طبیخ بیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن قرطم وروغن بادام ویا کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بوی شبیه بثوم است وبسیار تند
• طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر اول آن خشک • افعال وخواص آن مفتح ومقطع وجالی اعضاء الغذاء والنفض بغایت
مدر بول وحیض وحمول آن جاذب جنین وعصارهٔ آن مسهل سودا ومورث اسهال الدم وتخم آنرا چون چند روز هر روز
پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از ماثر تمام واز جملهٔ اجزای تریاق فاروق
است الزینة ضماد آن رافع برص وثآلیل ومقرح اعضا است ونوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک وباحدت
میباشد • افعال وخواص آن بسیار ملطف جهت خوشبوئی دهان وتسکین درد معده وامعا قوی الاثر است
• کراث • بفتح کاف وراء مهملهٔ مخففه والف وثاء مثلثه لغت عربی است • ماهیت آن درختی است کوهی برگ آن
در از وباریک وشاخهای آن نرم وپرشیر منبت آن بلاد حجاز وآنرا عشبة الصباغ نامند • افعال وخواص آن شیر آنرا
داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند
• کراع • بضم کاف وفتح راء والف وعین مهمله لغت عربی است جمع آن کوارع وبفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ بزو
گوسفند جوان فربه است • طبیعت آن گرم وتر • افعال وخواص آن مولد کیموس لزج غیر غلیظ است ولیکن
محمود قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه وحلق ومرقهٔ حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه
ملین سینه است اعضاء الغذاء والنفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ وملین بطن است بسبب
لزوجت وازلاقیکه دارد وچون با سرکه وانجدان استعمال نمایند لزوجت وبرودت آن کمتر گردد وشقاق زبان ومسحج
امعا را که از گرمی باشد نافع وصاحب اختیارات آنرا مشهی دانسته

• کردناج • بکسر کاف وسکون راء وکسر دال مهملتین وفتح نون والف وجیم معرب کردناک فارسی است • ماهیت آن نوع
کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ وامثال آن بسیخ کشیده با آتش بریان مینمایند وبهترین آن مرغ جوان فربه است که
بروغن گاو تازه آنرا مکرر تسقیه کرده باشند وهنگام بریان کردن که تر ونرم گردد • طبیعت آن گرم وخشک • افعال وخواص
آن جهت تقویت بدن مرتاضین وابدان متخلل ومعدهٔ حار نافع وکثیر الغذا مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن سکنجبین وبعضی
گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند
• کرسنه • بفتح کاف وراء وسکون سین مهمله وفتح نون وها معرب از کرسنک فارسی است وبعربی حب البقر وبیونانی
ارزونس وبسریانی کشنی وبرومی ناغیونس وبترکی بورو وبفارسی کسنک وگشن وشنک گاوی وگاودانه وبهندی مَتَر بفتح
میم وتاء چهارنقطهٔ هندی وراء مهمله نامند • ماهیت آن دانه است مدور بقدر نخودی کوچک وتیره رنگ مائل بسرخی
وزردی وطعم آن تلخ وتندی وغیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف وغذای گاو است وآنرا فربه میکرده اند وبکبوتر
وگوسفند ومرغ وبز وغیرها نیز میخورانند وبهترین آن املس سنگین مائل بزردی وبعضی گفته اند مائل بسفیدی آن است
ونبات آن کوچک وشاخها وبرگ آن باریک وتخم آن که ثمر آنست در غلافی واین در هند وبنگاله چند صنف میباشد
وهریک بنامی مخصوص یکی را مسور نامند چنانچه ذکر یافت ودوم را بتلا بفتح باء موحده وسکون تاء مثناة فوقانیهٔ هندیه
وسوم را ماکهه بفتح میم والف وفتح کاف وهای هندی واین را چون گاو بخورد سیاه وفربه گردد • طبیعت آن در اول تا دوم
گرم ودر دوم خشک • افعال وخواص آن مفتح سدد ومقطع وجالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ ومنقی سینه وشش
وآشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ رطوبی وتنقیهٔ رئه وعسر النفس وضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان الفم سنون
آن بازدارندهٔ حرج جهت روبانیدن گوشت بن دندان اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آرد مقشر خیسانیدهٔ آن
مسهل ومحرک باه مهرودین وبا روغن کنجد مسکن مغص وزحیر وبا سرکه رافع عسر البول وجرب گرده وتنقیه کرده وطبیخ
آن با سرکه جهت یرقان وسپرز نافع الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد آن با عسل وبادویهٔ مناسبه وبتنهائی
نیز جاذب خون بظاهر جلد وجهت جرب وشکستگی اعضا وسعفه وشقاق ونار فارسی وتحلیل صلابات وقروح خبیثه وساعیه
ومانع انتشار آن والتیام جراحات عمیقه الزینة ضماد آن با آب دقلی وتخم خربزه جهت برص وبا زفت جهت بزرگ نمودن عضو
وبالارحمول بدان منقی بشره وجهت سرخ نمودن آن قویتر از سائر ادویه وخوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن وشستن عضو با آب
طبیخ آن با نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما وسکه وبثور لبنیه وشهد به السموم ضماد آن با سرکه وافسنتین جهت لسع عقرب
وبا شراب جهت لسع افعی وسگ دیوانه گزیده وانسان وسگ دیوانه گزیده وانسان صائم المضار اکثار آن مولد خلط فاسد
ومدر خون ومورث اسهال دموی مصلح آن گلاب وگل ارمنی واصلاح آن مانند اصلاح ترمس است وسفید آنرا غایله
کمتر از سرخ آن وطبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت جالیهٔ آنست وباقی ماندن ارضیت آن وغذای اندک از آن حاصل
میگردد مقدار شربت آن تا سه درم •
• کرش • بفتح کاف وکسر راء وشین معجمه وبکسر کاف وبسکون راء نیز آمده لغت عربی است وبیونانی سمنطونس وبسریانی
اسطبکا وبرومی کلیا وبفارسی شکنبه وبهندی اوجهرّی نامند • ماهیت آن عضوی از اعضای معروفهٔ مرکبهٔ بدن حیوان وبمنزلهٔ
معده است در بدن انسان وشامل شکنبه وروده های حیوان است واز حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته وعلف وحبوب

وغیره نخورده اند که بر آورند انفحه نامند و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ آن و به خصوص اسفیدباجات
شکنبهٔ گوسفند و بز جوان فربه است * طبیعت آن جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند * افعال و خواص
آن کثیر الغذا دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا پختن و با ادویهٔ حارهٔ
خوشبو و سرکه خوردن است *

* کرفس * بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش بشین فارسی است و گفته اند معرب از کرسب فارسی
است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرفشا و برومی باطراخیون و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و بلاطینی ملدهری نامند
* ماهیت آن نباتی است و آنرا اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هر یک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صخری
و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مائل بتند و بو و شاخهای آن باریک و بلندی نبات آن تا یک ذرع
و تخم آن ریزه تر از سائر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت در مقدار قریب بانیسون و مدور و غیر املس و بیخ آن بزرگ
و سیاه رنگ با ریشهای باریک و قویتر از سائر اجزای آن و بعد از ان تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن تا سه
سال * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض
و غیرها ضماد آن با آرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشا و دفع
قی و مسهل مغص و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویهٔ مسهله و تفتیح سدهٔ
جگر و کبد و تحلیل و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گدازنده سنگ مثانه و رفع حصبه و لرز حمی
بلغمی و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض باردهٔ بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آن که با آب
انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویهٔ قتاله و نهش هوام و مردا سنگ
و طبیخ کرفس با عدس و قی نمودن بعد شرب منقی آن الخواص خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین
بعد از ان باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و تدبیر ندارد الاورام والبثور والجرب والحکة وغیرها ضماد آن
بتنهائی و با عسل محلل اورام و طلای آن تا یکهفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و بدستور با کبریت و بورهٔ سرخ و با نوشادر
جهت ثالیل و رفع آثار المضار مصدع و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه
بجهت آنکه محرک باه ایشان است و تازهٔ آن نفاخ مصلح آن انیسون مقدار شربت از عصارهٔ آن تا پانزده درم و از
جرم آن تا دو درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
* افعال و خواص آن در تفتیح قویتر از سائر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین
اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر رئه مصلح آن حماما و گویند تخم کاهنی و مورث صحیح مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن
یک درم بدل آن نانخواه و زیره الخواص چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده
داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از ان مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صرهٔ بسته در ان اندازند
و سر آنرا بسته نگاهدارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها
و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آنرا با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پروردهٔ بیخ و برگ
آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پروردهٔ آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سدد و مقوی معده و احشا

و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویهٔ مصروع داخل نباید کرد
و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یکشبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند فوبیون و ازان
کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی
* طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویهٔ
مرکبه و ادویهٔ حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید
و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلدهٔ ماقدونیه بهم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوشبو
و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف ولیکن ضعیفتر از تخم آن و اقوی جمیع اجزای آن تخم آنست
* طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن تخم و سائر
اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویهٔ
مدرهٔ بول و مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقومالیون یعنی کرفس عظیم نامند
و ببربری حفص گویند * ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی
نازک و با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بران گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو
و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ
و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و کاه مصلح نموده * طبیعت و افعال و خواص آن * ضعیفتر از کرفس
بستانی آشامیدن تخم و با بیخ آن با شراب مسمی با تومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و طبوخ آن نیز
با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس طری و بیونانی سمرینیون نامند که درکوه مسمی
بامانوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی
و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و دور برگ آن اندک ریزه و بهتی چسپنده و بدمت و با اندک تندی طعم و خوشبو
و چتر آن مانند چتر نبطی و شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مر و بیخ آن حریف طیب
الرائحه ولیکن حرافت آن بآن حد نیست که حنک را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت
آن سنگلاخها و تلها * طبیعت و افعال و خواص آن * قریب بکرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن
مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پروردهٔ آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن
جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام والجروح ضماد آن
محلل اورام بلغمیه و صلبه و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کنندهٔ آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشاء و مسکن وجع
طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس
الماء را کرفس آجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن میروید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ
* طبیعت و افعال و خواص آن ضعیفتر از همه اقسام است *

* کرکدن * بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهملهٔ مشدده و نون و بذال معجمهٔ مشدده و مخففه نیز و به تشدید
نون نیز آمده معرب از کرک فارسی است و بعربی جریش و بهندی گینڈا نامند * ماهیت آن حیوانی است عظیم

الجثه ازکاومیش بزرکتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چین دار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است پائین آن عریض و سر آن باریک شبیه بکلهٔ قند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا نیز میکشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنکل هند و بنکاله بهم میرسد و شاخها آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم میرسد بلند تر و سیاه و آن کمتر و اکثرا بلق از سفید و سیاه و کم جو هر چون از عرض آنرا ببرند و آنچه در بلاد هند و بنکاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خالهای سفید باتحای اشکال بهم میرسد و اهل هند آنرا با میمنت و خواص بسیار میدانند و ظاهرا کوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی جکالی کویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آنرا باز کردانیده در دهان میخاید و فرو می برد و این از علامت حلیت کوشت حیوان چهارپا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر میسازند بسیار خوب و جوهردار میشود و بقیمتها علی میفروشند * **طبیعت** آن کرم و خشک * **افعال و خواص** آن بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و کریزانیدن هوام و بدستور بخورها فرآن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انکشتری و زهکیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورث مهابت در نظرها و روغن پوست آن که قطعهٔ از آنرا در روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب کذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و کفته اند که هرمقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع میبخشد و اثر آن ضعیف نمیکردد

* **کرکند** * بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال * **ماهیت** آن اسم فارسی سنکی است سرخ رنک شبیه بیاقوت و بعضی کفته اند اسم لعل است بعضی سنکی را که بهندی پیکو نامند و بعضی سنکی بنفش رنک که بعربی حمینه نامند دانسته اند * **افعال و خواص** آن آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش

* **کرکرهن** * بفتح دو کاف و سکون دو راء مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است * **ماهیت** آن بیخی است باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی کفته اند بیخی است باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنک و سیاهی این از آن کمتر * **طبیعت** آن کرم و خشک * **افعال و خواص** آن جهت فالج و امراض عصب نافع و جمعی آنرا فاوانیا دانسته اند

* **کرکی** * بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنک و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند * **ماهیت** آن از جملهٔ طیور بری است بلند پرواز و کنار آبها نیز میباشد بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد * **طبیعت** کوشت آن در دوم کرم و خشک * **افعال و خواص** آن مقوی بدن و محلل قولنج الضار و بر مفم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یک دو روز بعد از ذبح بکذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با زیرهٔ لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک سائیدهٔ آن با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب حلبه جهت تحلیل اورام ضماداً و زهرهٔ آن سه و طامه روز با آب چغندر و بدستور سه روز تا یکهفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در ان ایام روغن کرده نان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک بنشینند و بروشنی نکاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت رفع

برص و جرب متقرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهرهٔ آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه بیمثل و پیه آن را چون بکدازند و با سرکهٔ عنصل بیاشامند چند روز بی هم صلابت طحال را زائل کرداند و چشم آن را چون خشک نموده سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیهٔ آن را چون نمک سود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن سرکین سوسمار و کف دریا و شکر در هم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب کفته اند

* **کرم** * بفتح کاف و سکون را و میم لغت عربی است واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیاطیوم و بسریانی کبیشا حمرا و برومی دیدروس اساپا و بفارسی تاک و رز و بهندی داکهه کا جهار نامند * **ماهیت** آن نباتی است اکثر از قبیل نجم و بیاره و برسیا و رخود به پیچد و تنهٔ آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورستهٔ آن با خیوط و برک آن پهن فی الجمله شبیه ببرک خیار زه و برک عنب الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برک نازک نورستهٔ آن و خوش رائحه و کل آن ریزه باریک خوشبو و زرد مائل بسفیدی و ثمر آن که عنب و بفارسی انکور و بترکی اوزم کویند خوشه دار و در خامی سبز عفص و نیمرس آن ترش و با عفوصت و رسیدهٔ آن شیرین و ملون با لوان از سفید و سرخ رنک و سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن زبیب و بفارسی مویز و نیمرس خشک آنرا که ترش طعم است غورهٔ مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنک شبیه بخصیهٔ حیوان بسیار کوچکی و آنرا حب العنب نامند و شاخهای نازک درخت آنرا القایف الکرم و عصالیج الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بروی زمین و اشجار و غیره نمیکردد و ثمر آن کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد و درخت بری بی ثمر را در تنکابن دیورز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا هرسال نبرند و تربیت ننمایند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان عنب بتفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عصالیج آنست و بعد از ان برک و عصارهٔ آن * **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک * **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن عصالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برک و عصالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب عین و اورام حارهٔ آن و با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضا و عصارهٔ برک آن مقوی معدهٔ حار و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحهٔ امعا و اسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عصالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقهٔ صفراویه نافع و بسا است که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود مضر معده مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس آشامیدن آن با شراب رافع سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترندهٔ موی با دوام عمل و آب چوب آن که در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترندهٔ موی خصوصا با زبیب و رماد چوب و نشارهٔ شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن کل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن کل سرخ و سرکه و صداع جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بورهٔ ارمنی جهت بردن کوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و کزیدن هوام و افعی و سک دیوانه و ورم غددی و کما ذکر کردهٔ آن جهت بواسیر و خوردن نیم درم آن جهت قرحهٔ امعا و تفتت حصاة و آشامیدن

آب خاکستر آن جهت مقطاء مفید و نوع بری کرم اقوی و قابض تر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن
دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب
طبیخ آن بقدر رمی و پنج مثقال با قند ری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و مانع ورم حاره و قلاع دهان
و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آنرا در سفالی بسوزانند اکتحال بذرور آن
جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت
داخس و پوست آن مشوناً قاطع خون لثه و طبیخ انگور صیاد و بری بخیاره جالی قطور مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادهان مناسبه جهت
جلای چرک گوش و رفع کری و آشامیدن آن با آب یا شراب جهت استسقا و اسهال ماء اصفر و شیره آن مقوی معده و رافع غثیان
و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است و
لطافت این از آن کمتر و با قوت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه و مدیل صنعت آن بگیرند
شکوفه آنرا و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد
یا بازیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است

کرم دانه

* کرم دانه * بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و ها لغت فارسی است بعربی حب الکرم نامند
* ماهیت آن اختلاف است بعضی ثمر مثنان دانسته و بعضی گفته اند حبی است سیاه مدور و طرف آن باریک و بران
خطی سفید رنگ * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل ماء اصفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و
مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته و اقوال دیگر نیز دران وارد است و از خوردن آن خارش
و ورم عارض گردد علاج آن علاج تربد خورده است

کرنب

* کرنب * بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و نیز بفارسی کلم
و با صفهانی قمریت و بیونانی قونبا و قرنبو و بسریانی کرانبی و کرنبا و برومی اماریسا و بعربی بقلة الانصار نامند * ماهیت آن
نباتی است و انواع میباشد از بستانی و بری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و قنبیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف
مع النون ذکر یافت و قسمی معروف از بستانی آنرا بیخ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و مطبق تر از برگ
چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را بیونانی قرنبا اناریس نامند و از اقسام کرنب نبطی است
و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه بشلغم و اندک مفرطح در طول و رنگ آن سفید و پوست آن چند ان خشونت ندارد و جرم مغز آن
نازک و بیرنبه و برگ آن شبیه ببرگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین
بلند شده بران گرهی شبیه بشلغم سبز گون منعقد میگردد و بر بالای آن نیز ساق تا بلند شود بلند میباشد و در انتهای ساق آن برگها
فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل گره آنست نه بیخ آن که در زمین است و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن
برگها میروید فی الجمله شبیه ببرگ قسم اول و برگهای بیرونی آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن
ساقهای کوتاه نازک بقدر ده تا سه انگشت روئید و بر سر آنها قبهای سفید و همه بهم پیوسته و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک
و عدد آنها ده تا پانزده و این را اکل کلم نامند و مستعمل و ماکول شاخها و قبه نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر
میباشد و با لجمله اصناف آن از شامی و مصری و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف میباشند در شکل و از مطلق آن مراد بستانی

است و بهترین اقسام آن نازک بیریشه تازه آنست * طبیعت اقسام بستانی آن مرکب القوی و در اول گرم و در دوم
خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و برگ آن گرم تر و خشکتر از بستانی * افعال و خواص آن منضج و ملین و مجفف خصوصا چون
طبخ دهند و آب اول آنرا بریزند و بعد اثبت آن اندک و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا
میگردد و اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مضر بخشن
آن قابض و رافع خمار و رعشه و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصاره آن منقی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء الصدر
آشامیدن طبیخ آن و خوردن مصرا بیشتر آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و احشا و آشامیدن مرو و زیک اوقیه آن صاف کنند
آواز و رافع گرفتگی آن و وجع طحال و بدل سر و چون مضغ نمایند و آب آنرا بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و یا طبیخ
آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء والنفض بطوء الهضم نفاخ خصوصا آنچه در تابستان روئیده باشد و مصلح آن با آب
و نمک رده تر و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن
محرک باه و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن
عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن
عصاره آن با شراب جهت لسع افعی و مثل دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام والبثور
والقروح والجروح ضماد سه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برگ کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته بتنهائی و یا با آرد جو
محلل اورام حاره بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیده
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن بغایت
مجفف و رافع معقه و مانع رویدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت ستا زیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم
مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس و نطول
طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک و مسهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت
آن دو مثقال المضار مبخر و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بستانی
و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و دو اثبت بر آن غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن
زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار جالی
و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصا که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته
باشد میباشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برگ آن
دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند و با اندک پیچیدگی و لبنی مانند برگ لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این
جائز نیست بجهت ضرر بودن و ضماد آن محلل مستعمل بود و مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است

کرونده

* کرونده * بفتح کاف و را و خفای واو و نون و فتح نون و دال و ها لغت هندی است و بجای ها الف نیز می نویسند * ماهیت
آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خار دار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی
کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بیزغب و خارهای آن بر گرههای شاخهای آن و هر اکثر آنها دو شعبه
و گل آن سرخ رنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به نیشوق و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور و اندک

طولانی و با تیز میشود و دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هرچند رو به بزرگی میآورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنصف آن سرخ میگردد و در رسیدهٔ آن بنفش و چاشنیدار و تخم آن در عدد دو یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم که خائیده میگردد و خام آنرا مقشر نموده و تخم برآورده در تلابا و غیره داخل مینمایند و اگر چاشنیدار خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و مخلل و مربا و شربت از آن میسازند و پختهٔ آنرا این قسم میخورند و با شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پختهٔ آن سیاه و در بوقی امرود شبیه بقسم سفید و ظاهراً نوعی از زرتال باشد که قرانیا نامند و در ملک هند و بنگاله بدین هیأت میشد و باشد * طبیعت آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند * افعال و خواص آن خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پختهٔ آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع *

کرویا

* کرویا * بضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب کراویای نبطی و یا کراوی سریانی است و بیونانی از حسیون و بسریانی کراوی و برومی قاد رونی و بعربی تقله و تقرد و کمون رومی و بعضی کونبا دو کرنفا دو بفارسی کرویه و زیرهٔ رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قار و اناس * ماهیت آن تخم نباتی است بستانی و بری میباشد نبات بستانی آن بقد و رنگ رع و برگ آن شبیه ببرگ شبت و چتر آن نیز شبیه بچتر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیرهٔ سفید و از آن بلندتر و مائل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه ببیخ زردک و ماکول و آنرا پخته میخورند و بری آن قردمانا است و گل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه ببرگ شبت و مائل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه بیابونه و شاخهای آن باریک مابین سرخی و نیلی و گل آن سرخ شبیه بگل کشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند * افعال و خواص آن ضعیفتر از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و بلغم و قابض طبع و مصلح اغذیهٔ نفاخه اعضاء الراس مانع صعود بخارات بدماغ العین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جملهٔ اجزای ادویهٔ عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء مصلح معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص و ریاح کرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کنندهٔ آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و ضماد مرهم آن با بابونه و قیروطی روغن زیتون تا یک هفته جهت استسقاء ... پروردهٔ آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر و پختهٔ مقدار شربت آن تا پنج درم و مضر رئه مصلح آن عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا بدل آن قردمانا و انیسون و زیره *

کریلا

* کریلا * بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها میخوانند * ماهیت آن ثمر نباتی است هندی شبیه بقثا و بر مچا و بر خود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ قثا و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برگ قثا و هندوانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچک تر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است

جهت آنکه رائحهٔ قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحهٔ کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیهٔ معتادهٔ اهل هند و بنگاله و دکهن است که پوست آنرا کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه میشویند که تلخی آن زائل گردد و با سوزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند و با گوشت و یا بی گوشت پخته میخورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ میشود و بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی میگذارند پس پاک شسته بخصوص کور بریان و طبخ مینمایند لذیذ میگردد و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جربان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارده و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصاً که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است

فصل الکاف مع الزای المعجمة

کزبرة

* کزبرة * بضم کاف و سکون زا و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربی است و یا معرب از کزبرتا سریانی است و جلجلان نیز نامند و بیونانی بردینا ثمون و بنبطی فاترو و بسریانی کزبرتا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات جلجلان است که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بتندی و تخم کوچکتر و مدور و عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را قیتره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی عریضتر و بزرگتر میباشد و هرچند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن چتر دار از چتر شبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و رائحهٔ پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ بزرگ که اندک طعم قوی الرائحه آنست * طبیعت آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابوجریج در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر گردد الا اکثار آشامیدن عصارهٔ آن قاتل نمی بود بتبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد بسیار * افعال و خواص آن تازهٔ آن با حدت کمی اعضاء الراس و الصدر و المعدة آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصاً با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضهٔ آب آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابیکه از آن ترتیب دهند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مسهل و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و نعوظ الاورام و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه

وجرب وحکه وبا آرد جو محلل خنازیر وا ورام صلبه وبا آرد با قلا دافع خنازیر وامثال آن وچون مرب وا با آب کشنیز با روغن
گل بما یند وبر عرطان متقرح وغیر متقرح بما لند دفع نماید ومجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه واز جرم آن دوا وقیه بدل
آن برگ خشخاش وکاهو وتخم آن که جلجلان وکشنیز هبارت از آن است * طبیعت آن تا دردوم سرد وخشک * افعال
وخواص آن اعضاء الراس والقلب والغذاء مفرح ومقوی دماغ وقلب ومانع صعود ابخره بدماغ ودافع خفقان
ووسواس حار ومقوی معده وحابس اسهال وجریان منی وقروح مجاری بول وآشامیدن شیرهٔ آن وبانقوع آن جهت اسهال
دموی وهیضه نیز مخصوص بوده ادهٔ آن ودافع خفقان وبا سکنجبین مولد منی ومسقط کرم معده ومانع تکون آن وخائیدن آن دافع
بوی شراب وحرقت معدی وشربت آن جهت ملیرود وازومنع مستی شراب وسفوف درسرکه خیسانیدهٔ آن نیز همین خاصیت
دارد وضماد آن جهت دردسر حار وبا صندل وانیسون جهت تقویت معده ورفع آروغ وبا سکنجبین مولد منی ومسقط کرم
معده ومانع تکون آن وبا عسل وروغن زیتون جهت شری ونار فارسی وامثال آن وذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت
آن از پنج درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو وخشخاش المضار زیادهٔ آن تا چهار اوقیه از آب تر وتازهٔ آن مورث نسیان واختلال
ذهن وملیروعیات وبحهٔ الصوت وتقلیل منی وضعف باه ومسکن نعوظ وتقلیل حیض وآمدن بوی کزبره از بدن شارب
آن علاج آن بعد از تنقیه بقی واسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با فلفل ونمک وآب گوشت مرغ فربه است بتنهائی
وبا بادارچینی ومضر صاحب ربو وضیق النفس مصلح آن تخم نیم برشت وشراب وسکنجبین سفرجلی است *

كزبرة الثعلب

* كزبرة الثعلب * ماهیت آن غافقی گفته نباتی است با خیوط باریک وپریشان وپهن بر روی زمین ورنگ آن مائل
بسرخی برنگ خون وبرگ آن کوچک بر دو جانب شاخهای آن ومشرف بشرفهای نزدیک بهم ومائل بسبزی وسیاهی وساق
آن ایستاده ومدور وبر اطراف آن سرها بقدر انگشت ابهام صنوبری شکل وبر آن گلی باریک سرخ رنگ وتخم آن باریک
منبت آن کوهستانها * طبیعت آن گرم وخشک وسرد وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن اکتحال عصارهٔ آن
با شکر جهت حدت قوت باصره وجلای غشاوه وخوردن جگر تیس بریان که بر آن برگ خشک آنرا سوده پاشیده باشند
جهت شبکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است المضار از آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میگردد
با اختناق وخشونت حلق وسینه وعلامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت
وزیت وآشامیدن روغن ورب عنب است بعد از آن وبعد از تنقیه بقی واسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت با فلفل
ونمک وآب گوشت مرغ فربه است بتنهائی وبا بادارچینی *

کزوان

* كزوان * بفتح کاف وسکون زا وفتح واو والف ونون لغت فارسی است بعربی بقلة الترجیه بجهت مشابهت رائحه
برگ آن با اترج وبقلة فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند * ماهیت آن گفته اند معروف بباذرنجبویه
است نزد اطبا وشیخ ابن بیطار گفته غیر آنست وآنرا بادرنجبویه نیز نامند نباتی است خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون
ساق شبیه ببرگ جرجیر ومائل بسبزی وسر آن مدور وپائین آن اندک مشرف وطعم ورائحهٔ آن شبیه ببوی اترج وبا عطریت
عجیبی * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومطیب نفس ومقوی قلب وفواد یعنی فم معده ورافع
هموم وخفقان بارد ودافع هموم بارده خصوص عقرب ومسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین واکثار آن مصدع ومحدث
حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین ورب بارده وامثال اینها است *

کزنکبین

* كزنكبين * بفتح کاف وزا وسکون نون وفتح کاف وکسر باء موحده وياء مثناة تحتانیه ونون * ماهیت آن شبنمی است
که بر درخت گز وغیر آن شبها از هوا می نشیند ومانند ترنجبین منعقد میگردد وانچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از انچه
بر درخت گز وبلوط منعقد میگردد وبهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه آنست که مخلوط ببرگ وخاشاک نباشد * طبیعت آن
در اول گرم ودر دویم خشکی معتدل * افعال وخواص آن جالی وبا قوت مسهله اعضاء الراس والصدر منقی دماغ ورياح
غلیظهٔ آن وجهت نزلات وتقویت اعضای تنفس وآلات غذا وملین سینه وصوت ورافع خشونت آن وضیق النفس وسرفهٔ
حار وبارد رطب ومرطوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

* فصـــــــل الكاف مع السين المهملة *

کسب

* كسب * بضم کاف وسکون سین وباء موحده لغت عربی است ونیز بعربی الثجیر بفارسی کنجاره وکنجد وبشیرازی خره
وبهندی کهلی نامند * ماهیت آن ثفل چیزها است که از انها روغن گرفته باشند مانند حبوب ولبوب وبزور وغیرها
واز مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است وبعضی گفته اند جرم آنست که در آن مطلق دهنیت نمانده باشد * طبیعت
وافعال وخواص آن ثفل هر چیز در ذکر آن مذکور شده ومیشود انشاء الله تعالی وبالجمله بسیار ثقیل وردی الغذاء
ومولد نفخ ورياح ردیه است واز خوردن کسب خروج هیضه عارض میگردد علاج آن ترید خوردن است *

کستی

* كستي * بکاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است *

کسموتا

* كسموتا * بفتح کاف وسکون سین وضم میم وسکون واو وفتح قاف والف وکسمیوتا بکسر میم وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون
واو نیز آمده اسم نبطی است * ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده
که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین ملور وقطر آن بقدر یک فتر که طول ما بین انگشت سبابه وابهام است برگ آن شبیه ببرگ
مرزنجوش طعم آن لزج شبیه بطعم بقل کوچک مقص وآنرا خشک کرده نگاه میدارند * طبیعت آن گرم وخشک
* افعال وخواص آن عند الحاجت در آب مالیده بعقرب گزیده میخورانند در حال تسکین مینماید *

کسول

* كسول * بضم کاف وسین وسکون واو ولام * ماهیت آن ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انگشتی
ودر رنگ وشکل شبیه بخیارشنبر اندک عریض وتخم آن بقدر خیارشنبر منبت آن بلاد روم * طبیعت آن سرد وخشک و
بسیار قابض * افعال وخواص آن آشامیدن یک درم آن قاطع خون واسهال دموی وذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بیعدیل است

کسوندی

* كسوندي * بفتح کاف وضم سین وسکون واو ونون وکسر دال وبا کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندی است
* ماهیت آن نباتی است هندی تا بیک قامت انسان وزیاده نیز وشاخهای آن انبوه ومائل به بنفشی وبرگ آن شبیه
ببرگ سنامکی وحلبه وگل آن زرد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه
وتعدیل فساد اخلاط وسعال نافع وخورانیدن آن بدواب جهت سرفهٔ آنها که کنارنا منند مفید وچون قدری از بیخ نوع
سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانهٔ فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمارگزیده بخورانند شفا یابد وضماد آب
بیخ تازهٔ آن با صندل جهت قوبا نافع است

کسیرو

* کسیرو * بفتح کاف وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء وواو لغت هندی است * ماهیت آن بیخ نباتی است
هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند وآبهای ایستاده میروید واز نباتات آن بوریا میبافند وبیخ آن که کسیرو است

مد ور بقدر نخود یا و بوقت آن سیاه و بعضی اندک مائل بسرخی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رائحه و گفته اند بیخ نوعی از زرد چوبی است • طبیعت آن مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی • افعال وخواص آن با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضهٔ شدید بعد آنکه قی و اسهال بسیار شده باشد در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شرباً وطلاءً و گفته اند حمیات صفراویه و دمویه را نافع است

• کسیلی وکسیله • بفتح کاف وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام والف مقصوره و با ها بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است • ماهیت آن چوب نباتی است شبیه بروناس و با چهچند کی و سیاهی و سرخی بر آن غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخهٔ سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد • طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک • افعال وخواص آن سنون آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سدهٔ رحم و کرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشندهٔ کرم معده و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و در فربه نمودن بدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا پنج درم مضر ریه مصلح آن کثیرا است

• فصل الکاف مع الشین المعجمة •

• کشت برکشت • بفتح کاف وسکون شین وتاء مثناة فوقانیه وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وفتح کاف وسکون شین معجمه وتاء مثناة فوقانیه لغت فارسی است بعربی بمعنی التواء بر التواء بکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی بیچک و اهل شبانکاره فارس بچور بیونانی قنافیوس و برومی برطوس و بهندی بهیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند محتمل که دوائی باشد که بهندی مرورپهلی نامند • ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج میباشد از یک بیخ رسته و رنگ آن مائل بسیاهی و زردی و طعمی غالب ندارد و گل آن یک عدد شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخی و برگ آن شبیه بدنبالهٔ عقرب و بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زردی آنست و بعضی آنرا بد شکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن • طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند • افعال وخواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن صبر است

• کشمش • بکسر کاف وسکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیدهٔ بزرگ دانهٔ تازهٔ آنست • طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک • افعال وخواص آن با قوت مسهله و مبهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد

• کشوث • بضم کاف وشین معجمه وسکون واو و ثاء مثلثه واکثوث نیز آمده لغت عربی است و بعضی گفته اند معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی بشرطوس و بسریانی وناورعبا نیز و برومی کشموریس و بفارسی برش و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند که بفارسی زجمول نامند و گفته اند که زجمول نام تخم کشوث است • ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مائل بزردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها می تند و گل آن ریزه

ریزه مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بتند و بو و رنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بتند و بو و رنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و بهترین آن تازهٔ زرد تلخ طعم آنست و قوت آن تا سه سال باقی میماند • طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و با قوای متضاده • افعال وخواص آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء والنفض مفتح سدهٔ معده و کبد و احشا و منقی آنها و صاف از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربع و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیهٔ رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن عجیب النفع است از برای یرقان و عصارهٔ بری آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معدهٔ ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تفتیح و خیسانیدهٔ آن در اسهال قویتر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه و از جرم آن در مطبوخ پانزده درم و مغثی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قویتر از سائر اجزای آن و بوداده آن در تقویت معده و قبض و حبس و نزف الدم اعضای باطنی و سیلان رحم اقوی از غیر بوداده آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت آن دو درم گویند مضر رئه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین و بدل آن بادروج و ثلث آن افسنتین است •

• فصل الکاف مع العین المهملة

• کعب • بفتح کاف وسکون عین وباء موحده لغت عربی است بفارسی غاب و شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده • ماهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است

• کعک • بفتح کاف وسکون عین وکاف معرب کاک فارسی است • ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی گویند نان دو آتشه است و بعضی گویند نان قاق و بعضی نان ناهون که خشک نان نامند و بالجمله نان خشک دو آتشه که توان کوبید و آرد نمود • طبیعت آن گرم و خشک • افعال وخواص آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده میشود

• فصل الکاف مع الفاء •

• کف آدم • لغت عربی است • ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی و برگ آن مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن مابین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کاهو باریکتر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند • طبیعت آن در اول گرم و خشک • افعال وخواص آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یک مثقال

• کف الضبع • بفتح کاف وتشدید فاء والف ولام وفتح ضاد معجمه وضم باء موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربی است • ماهیت آن غافقی گفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نمی ماند و کم برگ و برگهای آن مدور متشقق و بقدر برگ کرفس و بر روی زمین مفروش و شاخهای آن باریک مزغب و منبسط بر روی زمین و زرد رنگ و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و گل آن زرد طلائی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار و منبت آن قریب آبها و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کبیکج است و بعضی خود آن دانسته اند • طبیعت آن در دوم گرم

وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومقطع وجالی ومحلل اکتحال آن رافع بیاض و ذرور آن رافع ثآلیل وخورنده گوشت زائد وروياننده گوشت صحیح ومنقی جراحات وقروح ردیه است

* کف الهر * بکسر ها وراء مهمله مشدده لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است بقدر شبری وشاخهای ریزه وبر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر متشقق وملصق بزمین وگل آن زرد براق خوشبو وبا عطریت وبیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار ورد را اول باز میروید وگفته اند ملحق بکف الضبع است * طبیعت وافعال وخواص آن مانند آن فرزجه آن معین برحمل وذرور آن جهت قروح خبیثه وضماد آن با عسل قالع ثآلیل است

* کف المریم * لغت عربی است وآنرا کف عایشه وبهندی متهاجورنی نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند اصابع الصفر ودر عراق شجره رابد بن اسم نامند ودر مغرب بنطافلون را وابو العباس حافظ درکتاب رحله مصرقیه گفته نباتی است که آنرا کف مریم حجازی نامند * ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین باشاخهای صلب وبقدر شبری وبرگ آن مائل باستداره ومجعد وبا اندک زغب واندک قبضی وبسیار سبز وگل آن با زیک مائل بزردی وبقدر گل رجله وچون آن ریخته شود گل زرد صلبی بهمرسد پس برگهای آن ریخته وشاخهای آن بپیچد وگرد شبیه باگشتان بپیچد وبر گردد بسوی شکلی که متعارف است نزد مردم * طبیعت وافعال وخواص آن قریب بنطافلن است ودر حرف الباء مع النون ذکر یافت *

* کفری * بضم کاف وفتح فا وراء مشدده والف مقصوره وبفتح وبکسر کاف وبضم فا وبکسر آن نیز آمده لغت عربی است ویونانی تیقس وبفارسی غنچه خرما وکاردوالی وبشیرازی ناروله خرما نامند * ماهیت آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته وازان خوشه برنیامده باشد وبعضی پوست غلاف وشکوفه گردانیدن آن را که کافور النخل ودقیق النخل وکش نامند هرسه دانسته اند وبعضی پوست فقط وبعضی خوشه شکوفه آن که طلع نامند وبعضی کافور آن یعنی گرد آن را گفته اند وبالجمله بهترین آن تازه خوشبوی ماخوذ از نخل نر است وچون کهنه گردد سرخ شود وبو وقوت ازان زائل شود * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبا حرارت کمی وبرودت بسیاری نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی وارواح قلبی ودماغی وکبدی الفم سنون آن مقوی لثه ورافع اکله وقروح خبیثه وبدل متور ذرور آن جهت اکله وقروح ساعیه سائر اعضاء اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال وطبیخ آن قابض ونیم رطل نیم کوفته آن که با یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وصاف کرده باهموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده وحیضه وضعف احشا ومنع انصباب مواد بمعده ورحم ودرد کرده ومثانه مفید وضماد آن مقوی معده ومفاصل وقاطع اسهال وباموم وراتینج رافع جرب بشرط آنکه چند روز بران بگذارند وغبار بسیار نرمی که غیر کش در ان بهم میرسد در جمیع افعال قویتر از کش وبغایت مقوی معده ورافع نزف الدم وسحج وقروح عفنه باطنیه واسهال است وعرق آن که مانند گلاب گیرند با عطریت وقابض ومقوی القلب ومعده ورافع خفقان واسهال رطوبی وسحج ودهن آن که بعد از رسیدن طلع نیم کوفته وبا مساوی آن روغن زیتون در رحم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند وسر آنرا ببندند تا یند وبکار برند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن رافع درد سر حار وقرحه امعاء وقابض بطن وحابس عرق ومقوی موی ومانع سقوط آنست *

* فصل الکاف مع الکاف *

* ککرول * بدو کاف اول مفتوح ودوم ساکن وضم راء مهمله وسکون واو ولام * ماهیت آن ثمر نباتی است هندی ودر بنگاله هم میشود از قبیل نجم وبیاره وبر جا ورخود می پیچد برگ آن شبیه ببرگ خیارزه وثمر آن اندک طولانی خاردار وزود رخام سبز وبعد رسیدن زرد وسرخ میگردد وتخم آن زرد رنگ وآنرا اهل هند ورق نازک بریده پخته وبا روغن بریان کرده میخورند بتنهائی وبا با گوشت لذیذ میشود * طبیعت آن مائل باعتدال وبا اندک رطوبتی * افعال وخواص آن جهت سرفه وذرد شش وبدن وتپهای کهنه نافع آلما رنفاخ وبطئ الهضم ضماد بیخ آن با آب برنج موی وبستن سر بپارچه مقوی موی ومانع اسقاط ودراز کننده آنست وداء الثعلب را نیز مفید *

* ککروند * بدو کاف اول مفتوح ودوم ساکن وضم راء مهمله وسکون واو ونون وفتح دال مهمله وها لغت هندی است گویند کاذریوس است * ماهیت آن نباتی است تا بقدر ذرع وشاخهای بسیار متوا کم از یک بیخ رسته وبرگ آن طولانی مشرف وبالجمله شبیه ببرگ کاسنی وازان بزرگتر وکریه الرائحه با زغب نرمی ورنگ آن تیره وطعمی غالب تلخ دارد وبا اندک عفوصت وگل آن زرد ریزه وتخم آن سیاه باریک وتخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقائق وخیاره دار وبیخ آن باریک وسفید وبی طعمی غالب * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح ومحلل اعضاء الراس عصاره بیخ آن جهت امو که مرضی است در بنگاله در بینی مردم میشود وعلامت آن تپ شدید وثقل سر ودرد اعضا خصوصا گردن وشانه وکمر شرابا وسعوطا نافع وقطور آب برگ آن جهت رمد شدید وورد بیخ که از آب آن چشم را پر کنند وبعد از ساعتی بریزند وبا زنگوار نمایند درمه روز رمد زائل شود اعضاء الغذاء آشامیدن آب برگ آن جهت استسقا وبواسیر واخراج کرم شکم وبدل متور پخته آن وطلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم وحک دیوانه گزیده نافع وآشامیدن بیخ آن که نرم سوده وبقدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن وحیضه است ولیکن در اوائل حیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود وضعف غالب گردد وبدن نقاهت یافته باشد وباید که در وسط تابستان نبات آنرا بتمامه اخذ نمایند وخشک کنند وعند الحاجت سوده با عسل بخورند ودو مثقال از تخم آن با عسل از ریشه آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب بقوی نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند وبآفتاب تند گذارند همه آنرا مکلس سازد ومکلس آن جهت استسقا واکثر امراض بارده عظیم النفع است *

* فصل الکاف مع اللام *

* کلب * بفتح کاف وسکون لام وباء موحده لغت عربی است وجمع آن کلاب واکلب واکالب وکلیب آمده ومونث آن کلبه وبفارسی سگ وبترکی آیت وبهندی کته ومادۀ آنرا سگ ماده وبهندی کتی وکتیه نامند * ماهیت آن حیوانی است درنده وشدید الریاضة وباوفا وشعور وصفات حمیده وذمیمه ومعروف ودر همه بلاد بهم میرسد وتمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی وروز میخوابد وآنرا اجناس بسیار میباشد از اهلی وبری وماثی واهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ ومتوسط وکوچک وبزرگ شکاری آنرا سلوقی وماسوای آنرا جنگلی نامند وسلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینه یمن است وآن قابل تعلیم صید است وشکار میکند وجنگلی اسم عامی سگی است که قابل صید نباشد وصید نکند واین را بهندی کوره نامند واین اکثر محافظت باغ وزراعت وخانه مینماید وبزرگ این نزد ایلیات واهل بوادی وقبری وکوهستانی میباشد ونگاه میدارند برای امور مذکوره ودر شهرها بندرت ومتوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد ومحافظت باغ وزراعت وخانه نیز مینماید اما نه بخوبی نوع بزرگ وکوچک آن خوش شکل تر واکثر بلند پشم میباشد وبهترین آن آنست که در ملک

فرزند میشود و آنچه آنرا بسیار پرورش مینمایند و دوست میدارند و تا بقدر بچهٔ گربهٔ پنج شش ماه میباشد از ین
بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربهٔ یکساله و اندکی زیاده از ان و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و
مانند اینها شکار میکنند و هر دو قسم بسیار باشعور و باشاره فهم و با وفا میباشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند
که تفصیل آن طول دارد و کلب بری را بعربی مکنی با بن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال و
بهندی گیدر و بنگالی نارسی نامند * ماهیت آن معروف است و در همه بلاد میشود و این در ویرانه‌ها بیشتر ماوی دارد
و در روز کم برمیآید و از مردم گریزان و حیله و رو مکار و وقت شام از خانهای خود برمیآید و قریب بربع شب گذشته فریاد
میکنند و باطراف میگردد و همینکه یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خردتر از خود و یا مرده که یا فتند
میخورند صبح باز بجای خود میروند و این گاهی با سگ اهلی جمع میشود و نتاج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانی است آبی
و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری آن بچهٔ سگ اهلی و از ان بزرگتر نمیزود متعارف پایهای آن کوتاه و بی دم و در
بحیرهٔ در بند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده و ازان نفط پر کرده به بلاد ما میبرند * طبیعت آن در سوم
گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهرهٔ آن سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض
عین و رئه تازهٔ آن جهت نقرس بیعدیل و کلب نهری بچهٔ گربه و از ان بزرگتر و بسیار مشابه بدلق و دست و پای آن بزرگتر
از ان و دم آن بلند مانند دم گربه و آنرا بهندی اودبلاو نامند و در انهار عظیمه میباشد و در نهر ارس و در نهر مسکا بسیار
و آنرا قندس و بعضی خز میان نامند و گفته اند خز میان حیوانی است که از ان جند بید ستر حاصل میگردد و حکیم میر محمد
مؤمن نوشته که در تنکابن سگ نهری را شنگ نامند و جند از ان حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ایروان
جند از ان قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر بید و دکاه خشک نمودن رنگ و بوی از ان ظاهر شد و نوع
احتماله در ان معلوم کردید * و در طبیعت و افعال و خواص ان مانند کلب اهلی است و در بنگاله نیز احیانا کلب
نهری که اودبلاو نامند و در دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیر نگر و سمت اسلام آباد و رنگاماتی و نواح
آنها و در چیران چهبرا و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا کنده بیلدان خصوصا بلاد
سرد سیر برای پوشش می برند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود میکند برای آنکه تمساح بخیال دیدن آنرا ببلعد
و چون بلعید و داخل شکم آن شد رودهای آنرا میخورد و شکم آنرا شکافته بیرون میآید و از ین جهت هرکه نزد آن پیه سگ آبی باشد
از غائلهٔ تمساح محفوظ میماند و منقول از یک مدرس از زهرهٔ آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده ماهی از دریا صید نموده
بساحل می آورند چون قدری معتد جمع کردند میان خود ها تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بران جدل
میکنند در ساعت در انها کرم پیدا میگردد و کلب مائی بلغاری کلب نهری است و گفته اند کلبی است که جند بید ستر خصیهٔ آنست کلب
کلب سگ دیوانه است و گفته اند چون سگ گوشت سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه
بخورد در آخر گرما و از علامت آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای
خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب بترسد و در حرکت مانند سکر
خوردها و آواز آن گرفته و مکان از ان بگریزند و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزند و دندان او و صفحهای جرثه
بهم رسد آن زمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سگ مائل بسودا و بخارخانه سمیت میباشد و در لعاب آن

سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حارهٔ بسیار و بسیار هر در بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سگ را از حیوانات دیگر
مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال و امثال آنها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه بگزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد
سگ اهلی است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بچهٔ بیست روزهٔ آن گرم و تر * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن
پختهٔ آن با ادویهٔ خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر بکه از اول مرتبهٔ آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهرهٔ آن مانع رویئیدن موی زائد در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تعلیف نموده
باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویهٔ مناسبه
خلط نموده استعمال می نمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء والنفض چون سرگین آن او در تابستان
بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلف با استخوان بنحوی مذکور با شیر که سنگ ریزه در ان جوشانیده
باشند و یا آهن تفته در ان خاموش کرده باشند جهت قرحه ها و اسهال دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کردهٔ آن بقدر پنج درم
جهت اسهال دموی و چون بچهٔ چشم نکشودهٔ آنرا بتمامه در آب طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان کرده و نود مثقال گندم در ان
آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخوراک مرغ بکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و
بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در ان مخلوط نشده باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا
مه مرغ پرورده را بسه روز بخورد و در فرزجه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمول پنیر مایهٔ آن مخرج جنین میت و
چون بچهٔ سگ پستان زن موضعه که شیر در ان منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور
شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن پنیر مایهٔ آن بقدر ربع درم رافع
حرقة البول و جگر بریان نمودهٔ کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه مؤثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده
باشد و بد ستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن
شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام والجروح والقروح خوردن پختهٔ آن در آب با ادویهٔ خوشبو در رفع جذام مجرب
دانسته اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای
کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع ثآلیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچهٔ چشم نکشودهٔ آنرا با سرگین گاو بسوزانند و
برناصور بپاشند خشک گرداند الزینة چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند
و نیکو خضابی است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع
که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سگ با استخوان شکسته و عصب گسیختهٔ انسان پیوند پذیرد بخلاف
استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخرهٔ آواز و حرف زدن انسان است در
حالت خواب و رافع یرقان و بولهل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با ناب گربه که بموی ایشان بخور
نموده باشند در مهرخانهٔ که دفن نمایند باعث حدوث فتنه است در ان و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند از جمیع
گزندگان ایمن گردانند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هرچند که
دارندهٔ آنرا بگزند و نگاه داشتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدارندهٔ آن مگر مگسی که
از ان قراد گرفته اند تعلیق تهیب خشک کردهٔ آن بر ران وی یا است معین بر جماع تعلیق موی سگ سیاه بکرنک جهت صرع نافع

آمده خربق کشند و ملک است چون دارچینی را کویند و در خمیر کرفته بخورد سگ بد مند بطرب و رقص آید و چون زهرهٔ
ملک آبی مقدار یک عدسه بخورند بعد از یک هفته هلاک می شود علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با جنطیانا
و دارچینی و پنیر مایهٔ خرکوش ممزوج بروغن تازه طبیب و تلطیف تدبیر بلد و چون کلب کلب کسی را بکزد اکثر عوارض ملک دیوانه
مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میکردد علاج او آنست که محجمه بران موضع کذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار برآید
پس مرهمهای محرقه واکال بران کذارند و باسیر کوبیده با سرکه وزیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن
با سیر و پیاز با نمک کوبیده ضماد کنند و چوب تاک سرشته و این تدابیر را ابتدا است تا هم قبل از سرایت سم در جمیع بدن
و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیهٔ بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء الذراریح و دواء السرطان
مخصوص بسم آنست و تریاق فاروق خورانیدن و ادویهٔ تریاقیه اکر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الا حاضرند ابیرا صحاب
مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه و حمام و غیر آن پرداز ند *

کلخ

* کلخ * بکسر کاف وسکون لام و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز آمده لغت سریانی است * ماهیت آن بغدادی گفته نباتی
است برگ آن شبیه ببرگ تفاح * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی
و گزیدن افعی و معوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار کرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع مغص و از قول آن
ظاهر میشود که اندروطالیس باشد و درینجا تصریح نموده که مانند اشنان ببرگ است و درینجا تصریح کرده که نزد اهل
مغرب انجم قنا و نزد اهل مصر اشق است *

گل داودی

* گل داودی * بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یاء * ماهیت آن گلی است که
در ملک هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ پنبه و گیاه آن
بقد زرعی و زیاده بر آن نباشد و فروع و بوی آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مائل ببنفشی
زرد آن بسیار رود و قسم دیگر کمتر و بلا طیبی بر طیبی نامند * طبیعت آن در دوم کرم و در اول خشک * افعال و خواص آن
در جمیع افعال قریب ببرنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده
و مخرج سنگ کرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و کرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال
و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصارهٔ گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است
و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یک مشت کشاده انگشت و از زراوند بقدر یک درم و از زر اوند سفید نیم درم و در آب خوب بپزند
که مانند مرهم کردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام تزاید مجرب و بیعدیل است *

گل مهندی

* گل مهندی * بضم کاف و لام و کسر میم وسکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا * ماهیت آن گلی است در هند
و بنگاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس مینمایند در فصل کرما که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان باختلاف
زمان بگل میآید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ در هم و افشان نیز و مخفف که پنج برگ
و مضاعف که صد برگ نامند کلسرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و پرگل و از یک ذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوتهٔ کوچک
پرگل هزار ابهتر برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک
متصل بکرهها آنرا اندک جوشی در آب داده رطوبت آنرا خشک نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در زهر که پرورده

مینمایند اچار خوب میشود و مخور ند و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز برگ نازک آنرا و گل
آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ * طبیعت گل آن کرم و تر * افعال و خواص آن خوردن
مطبوخ آن در قلایا و با غیرها مقوی باه کفته اند و آب کوبیدهٔ برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب کرم
سوخته و آبلهٔ آن که بعد از سوختن بران بروز دهد مکرر بمالند *

کلز

* کلز * بکسر کاف وسکون لام و زای معجمه * ماهیت آن کفته اند حبی است هندی و بسریانی کلزی و برومی علوفتیج نامند
و کفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده لکری نامند و احتمال که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص
او مشابه آنست و غلط کرده کسیکه آنرا حب کادی و یا بیخ رمان بری دانسته * طبیعت آن کرم و تر * افعال و خواص
آن جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن شربا و ضمادا نافع و در سائر افعال مانند مغاث است و انشاء الله تعالی
در حرف المیم خواهد آمد *

کلس

* کلس * بکسر کاف وسکون لام و سین مهمله لغت عربی است و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک و بهندی چونه نامند
* ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده
باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ
و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بگل حکمت
کرفته در تون حمام و یا تنور بکشدارند روز بکذارند پس برآورند و اکر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد
بهتر و الا باز کذارند تا سفید کردد و اکر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزهٔ خام برای آن کوره سازند و در ان
بترتیب چیده و بالای آن هیزم و بر بالای آن کل مالیده آتش دهند تا خوب محرق کردد و دستور تکلیس قشر بیض و هرچه
خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هرچند کلس سفیدتر
و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است * طبیعت آب ندیدهٔ آن در آخر اول کرم و در آخر دوم خشک
و تا بیست روز قوی القوت و باحدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میکردد و آب دیدهٔ قسم حجری آنرا تا سه
روز قوت احراق باقی است و بعد از ان مسخن میباشد * افعال و خواص آن سترندهٔ موی خصوصا با زرنیخ که
مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برگ شفتالو رافع بد بوی آن و روغن گل یاسمین که بهندی روغن چنبیلی نامند
با سفیدهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ مائیده رافع جراحت آن
و کلس مغسول * طبیعت آن مائل باعتدال * افعال خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیلهٔ
را که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونیکه آهک در ان جوشانیده
باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا
و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت کشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض
در حبس خون جراحات قویتر خصوص که با روغن خردل ابیض که بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات
موضع فصد و ختنه و غیرا اینها کذارند و جهت حکه و جرب و رو یانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجهٔ
آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن آکحیه تا در حمهٔ آن با عسل چند روز جهت

حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک مدقوق با زرد چوبه و تخم سیاه هندی که بهندی کرتامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده موثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنکاله بسیار عارض میگردد مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و مانند آن ابیرزرانج و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک دران ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است

* **کلوی** * بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندی است و آنرا کرج نیز نامند * **ماهیت آن** نباتی است از جنس لبلاب که بر هر جا ورخود میپیچد و برگ آن مدور و بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن معطر و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاستهٔ آن دستور اخذ نشاستهٔ آن آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهای که بر سر آمده باشد بر دارند و آن آب را بریزند املا است و آنچه ته نشین شده بماند با ز آب بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بر دارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد * **طبیعت آن** گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک * **افعال و خواص آن** جهت سرفه و یرقان و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرونشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیرهٔ آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازهٔ آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیدهٔ آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر الدمویه و حل بته مجرب شربا و کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حتی حمی دق موثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سونه را نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبهٔ عتیقه و بلغمیهٔ مزمنه با داسا شیر مفید و رد الفیل بواسیر یک درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یکمثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصارهٔ آنرا لطیفتر و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات حاره نقوع آنرا و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا کاه با اصل السوس مقشر و کاه با مویز منقی و کاه با قصب الذریره بهر نحو و هر دوا که مناسب داند طبیب حاذق دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بران بریزند و بیفشرند تا آب آن غلیظ بر آید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که گرد و غبار بران ننشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است ولکن لطافت این قسم کمتر است و اگر الطف از ان خواهند کلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرد کرده یک شب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده بدون آنکه آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند

* **کلهاره** * بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و راء مهمله و آنرا کل کنول نیز نامند لغت هندی است * **ماهیت آن** گل نباتی است که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند میروید نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از ان قویتر و برگ آن پهن تر و گل آن بزرگتر از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و دو رنگ آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رائحه و بعض سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزهٔ زرد که آنرا بهندی کیسر و کنجلک نیز نامند * **طبیعت گل آن** سرد و تر * **افعال و خواص آن** جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زردی میان گل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزهٔ گل آن که بهندی کنول کته نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد و بشکل سر فواره و نصف کره و در جوف آن خانها میباشد و در هر خانه دانهٔ بادامی و غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگری سفید نازک و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوص تازک آن که صلب نگشته باشد و در وسط مغز آن زبانهٔ سبز رنگ و تلخ طعم * **طبیعت مغز آن** نیز سرد و تر و رسیدهٔ صلب آن خشک و دیر هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا مرنال و بیخ آنرا شالوک گویند سرد و خشک اند و مبهی مجرور بین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا

* **کلیان کانه** * بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها * **ماهیت آن** نباتی است خاردار بقدر ذرعی و خار آن درشت و در رملستان بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود * **طبیعت آن** گرم و خشک * **افعال و خواص آن** چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند تکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام و اوجاع مفید و اگر طرف روی برگ آنرا بر جراحت بندند زخم را چاق نماید و اگر بر جراحات با لحوم فاسده طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم دران بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین بجمیع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و جهت ورم طحال و نزول آب نیز نافع است

* **کلیه** * بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است بفارسی گرده و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند * **ماهیت آن** عضوی است از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع گردد بهترین آن از برای اکل گردهٔ گوسفند جوان فربه و بزاست که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد * **طبیعت آن** سرد و خشک * **افعال و خواص آن** مقوی گرده و نکس و بیه آن ملین اورام صلبه المضار بطی الهضم ردیء الغذاء سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضای بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ و یا بریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن و یا روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و آب کامه و سرکه مطیب نمودن است

* فصل الکاف مع المیم *

* **کماة** * بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا * **ماهیت آن** اسم جنس فطر و کشنج و تعبل و سماروغ است و نزد بعضی

مخصوص بماكول آنست ونظر مخصوص با نواع ماكولهٔ آن وهريك مذكور شده اند وآنرا بتركى قارچ وبفارسى سمالو وسماروغ
وهوره نيز وبشيرازى هكلو وبيونانى ازونا ومعرف بادى دولى وبسريانى اردى وبرومى هوديا وبعربى بنات الرعد
وبهندى كهنبى بضم كاف واشمام ها ونون وكسر باء موحده وبا نامند وديسقوريدوس ودين نامند ☙ ماهيت آن بعضى
است كه از عفونت زمين درهنكام ربيع درزمينهاى رملى ودامنهاى كوه بيشتر بهم ميرسد ومدور سرخ رنك بى ساق وبى
برك وآنرا خام ومطبوخ ميخورند وطعمى ورائحهٔ غالب ندارد وبهترين آن آنست كه درزمينهاى مرتفع رملى طيب بهم رسد
ومتوسط دربزركى وكوچكى واملس خوشبو تازه وطعمى ورائحهٔ غالب نداشته باشد وبعضى كفته اند بهترين آن سفيد باوصاف
مذكوره است وانچه بخلاف اين اوصاف باشد ودرزمينهاى ردى وزير اشجار رديهٔ يتوعيه وزيتون وجوز رويد وسفيد
وسرخ تيره وخشك باشد ردى است وباسميت وسياه آن كه ظاهر وباطن آن سرد وسياه باشد مهلك ☙ طبيعت آن در دوم
سرد وتر ☙ افعال وخواص آن العين در حديث نبوى صلى الله عليه وآله وارد است كه كماة از من است وآب آن شفا
است از براى چشم واطبا كفته اند كه آب آن جالى بياض عين است خصوصا آنكه نزد بريان كردن از ان ميچكد وسرمهٔ را كه
با آب تازهٔ فشردهٔ آن سائيده وپرورده باشند مقوى اجفان وقوت روح باصره وزياده كنندهٔ نور آن ورافع نزول آب آنست اعضاء
الغذاء غليظ ثقيل ردى الكيموس قليل الغذاء بطئ الانحدار وغليظ مولد خون بلغمى وبلغم ونفاخ ومولد رياح در زير هرا شيف و
پشت است المضار اكثار آن مولد سكته وفالج وذبحه وثقل لسان وعسر نفس وبهق ابيض وقولنج وعسر البول مصلح آن طبخ
آن با شبت ويا با آب ونمك وصعتر وپودنه وسداب طبخ جيد ومطيب بروغن ومرى ويا با زيرها ره مانند دارچينى وفلفل
وقرنفل وامثال اينها نمودن است وساير تدابير نظرا است كه مذكور شد وضماد خشك آن با آب بر سر جهت رفع طلع پيش از
وقت آن مجرب وضماد خشك سودهٔ آن با سركه وسريشم ماهى جهت برآمدكى ناف اطفال وفتق ايشان وساير فتوق مجرب و
تازهٔ آنرا نيز بريان نموده با نمك وفلفل ميخورند وخوردن خشك آن مجوز نيست وعند الضرورة بايد كه يكشبانه روز در خاك
خالص با آب حل كرده اخيسانند پس پاك شسته بدستور پخته با روغن بسيار بخورند واكثار بخوردن آن ننمايند واكر با آبكامه
وخردل بخورند كه بهترين مصلحات آنست بهتر است ☙

☙ كماذريوس ☙ بفتح كاف وميم والف وفتح ذال معجمه وسكون راء مهمله وضم ياء مثناة تحتانيه وسكون واو وسين مهمله كماذريوس
وبدال مهمله نيز آمده معرب ماذريوس يونانى است بمعنى بلوط الارض وكفته اند لغت رومى است وبيونانى مقيفرون
وبفارسى رانداروى تلخ وبشيرازى ماند اروى تلخ وبفرنكى كميد اس نامند وديسقوريدوس كفته بعضى مردم آنرا طوفوريوس
خامند وكفته اند كه بهندى آنرا مولدى كويند ولى الحقيقت غير مولدى است ومولدى ان شاء الله تعالى در حرف الميم مع الواو
والنون مذكور خواهد شد ☙ ماهيت آن ديسقوريدوس كفته نباتى است بقدر شبرى وبرك آن ريزه وشبيه ببرك بلوط در شكل
ورنك وتشقق وطعم آن بسيار تلخ وبا اندك حدت وكل آن بنفش وريزه وتخم آن ريزه تر از انيسون وبا حدت وبيخ آن
ارغوانى رنك ودر تموز بافت ميشود ومنبت آن سنكلاخها بايد كه بعد رسيدن بتمامه بردارند ونكاه دارند كه برك وكل
وتخم آن نورسته موجود باشد ونيز كفته نباتى است برك آن عريض سبز شبيه ببرك ترمس برى ونبات آن مفروش برروى
زمين وبلند نمى شود وبيخ آن شبيه ببلوط كوچكى ودر طعم شبيه بدان با تلخى وجالينوس كفته قضبا نيست مانند ريحان واز ان
غليظ تر وسبز رنك وبرك آن ريزه شبيه ببرك بلوط وكل آن ارغوانى رنك وتلخ وبيخ آن نيز ارغوانى وتلخ وكفته اند شاخها

وبرك آن درخت اشق است وابن ابى خالد افريقى دركتاب اعتماد تصريح نموده كه بيخ نباتى است شبيه ببلوط واقوال ديكر
نيز وارد است وبالجمله بهترين آن تازهٔ بوى آنست كه دران كل وتخم باقى ونرنخته باشد وقوت آن هفت سال باقى ميماند
☙ طبيعت آن در دوم كرم وخشك وكرمى آن زياده از خشكى تا آخر دوم وبعضى در سوم كفته اند ☙ افعال وخواص
آن مفتح ومقطع اخلاط غليظه وملطف ومسخن بدن العين از ان حبوب ساخته خشك مينمايند اكتحال سائيدهٔ آن با شراب
جهت قروح عين كه غرب وناصور نامند وهمچنين اكتحال طبيخ آن با زيت ودرور سائيدهٔ آن نيز اعضاء النفس رآشاميدن
تازه ويا خشك مطبوخ آن جهت سرفهٔ مزمن رطوبى سه درم مطبوخ آن با جلاب ويا با عسل چند روز پى هم جهت درد سينه
وريه وبرودت نواحى آن اعضاء الغذاء آشاميدن تر وتازهٔ آن ويا مطبوخ آن با آب جهت يرقان سودا وى سددى وتحليل
صلابت طحال وسائر امراض طحال وادرار بول وحيض واسقاط جنين وشدخ عضل ويا شراب جهت تحليل صلابت طحال
مربع الاثر وآشاميدن طبيخ چهار درم آن باهم وزن آن روغن زيتون در يكرطل آب كه تا بثلث برسد وچند روز بدان
مداومت كنند جهت تفتيت حصاة وسنك كرده ومثانه مجرب ويا يد كه هر روزى سه اوقيه بنوشند وضماد پختهٔ آن با سركه آن
محلل صلابت طحال وشراب آن جهت رفع سوء الهضم وفساد معده وابتداى استسقا ويرقان ونفع رحم وفساد اخلاط واصلاح
مزاج نافع ودستور ساختن شراب آن آنست كه در هر رطلى از شراب ويا عصير عنب ده مثقال شراب دو درم ودر عصير دو مثقال
ريخته ومدتى كذاشته پس صاف كرده وروزى تا يكرطل بياشامند واين هر چند كهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت
نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه ورسخه الزينة سعوط آن بر بدن باعث كرمى آن دهن آن كه
از آب تازهٔ آن ويا از آب مطبوخ آن واز كل آن بدستور روغن كل سرخ وادهان ديكر ترتيب دهند جهت رفع برودت
بدن ورياح مؤثر وساير افعال كماذريوس مانند كمافيطوس است مقدار شربت آن سه درم ودر مطبوخ تا هفت درم مضر
امعاء مصلح آن كثيرا بدل آن بوزن آن ميحاليوس وربع آن سليخه ونزد بعضى عروق عافث وسليخه است واسقولوقندريون نيز كفته اند

☙ كماشير ☙ بضم كاف وفتح ميم والف وكسر شين معجمه وسكون ياء مثناة تحتانيه وراء مهمله لغت فارسى است معرب آن كماشير
قماشير وبيونانى لوفطيون نامند ☙ ودر ماهيت آن اختلاف است بعضى صمغ كماة وبعضى صمغ نباتى بدبو وبعضى صمغ هندى
شبيه بجاوشير وبعضى صمغ نباتى شبيه بجاوشير وبعضى صمغ كرفس جبلى كه تخم آن قراسيون است شبيه بجاوشير وبعضى
شبنمى تيز وتند شبيه بجاوشير دانسته اند وبالجمله در صمغيت آن اتفاق است وبهترين آن زرد تند بوى تازهٔ آنست ودر
قوت اقوى از جاوشير ☙ طبيعت آن در سوم كرم وخشك ودر دوم نيز كفته اند ☙ افعال وخواص آن اعضاء
الغذاء والنفض مسهل زرد آب ودافع استسقاى لحمى وزقى ومدر بول وحيض ومسقط جنين وبدستور حمول آن با صمغ
عربى ومحلل صلابات شربا وضمادا مقدار شربت آن از يكدانك تا نيم درم مضر ريه مصلح آن كثيرا است ☙

☙ كمافيطوس ☙ بضم كاف وميم والف وكسر فا وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم طاء مهمله وسكون واو وسين مهمله لغت يونانى كمافيطوس
وبيونانى الاصل خاما نيطس نامند بمعنى صنوبر الارض وبعضى كفته اند بمعنى مفروش برروى زمين است واصح اول است
وبسريانى زرعا وكرنشا وبفارسى تخم كرفس رومى وبشيرازى ماش دارو وبلاطينى آبيكه وبفرنكى جوده وبهندى كگروند
نامند ☙ ماهيت آن ديسقوريدوس كفته اند از نبات مستانفه است كه هر سال تازه ميرويد واصناف ميباشد صنفى از ان
را نبات بلند نميشود وكاه برك وشاخ آن ميل ودر برروى زمين وشاخهاى آن مائل بسرخى وبرك آن شبيه ببرك صنوبر

وحي العالم وصغير ومزغب وكثيف ضخيم وتلخ با اندك قبوضت وحرافت با رطوبت چسپنده وبوى آن شبيه ببوى درخت صنوبر وگل آن باريك وزرد وتخم آن از تخم كرفس كوچكتر وبيخ آن سفيد واز ثور تا سرطان ميماند وقوت آن تا ده سال باقي است وصنف ديگررا نيز شاخها بقدر يك ذرع شبيه باذخر وشعبهاى آن باريك وگل آن شبيه بصنف اول وبرگ وتخم آن سياه رنگ زرد وبو شبيه ببوى صنوبر نيز وصنفى ديگررا نيز نامند ساق نبات آن خشن وسفيد وشاخهاى آن باريك وبرگهاى آن كوچك وباريك سفيد مزغب وگل آن زرد كوچك ورائحهٔ اين نيز شبيه برائحهٔ صنوبر وقوت اين دو صنف قريب باول واز آن ضعيف تر وجالينوس گفته كانيطوس شاخهاى آن باريك سبز وبرگ آن مانند برگ مورد وگل آن سرخ زرد در ثور ميرويد ودر سرطان بكمال ميرسد وقوت آن تا ده سال ميماند وتلخ آن بهتر از حاد حريف آنست وصاحب اسرار الطب گفته آنرا بيوناني حرشف نامند وشاخهاى آن باريك وبرگ آن منبسط بر روى زمين وگل آن سرخ مائل بسياهى وبا قبوضت وحرافت وتخم آن زرد وبعضي گفته اند تخم كرفس رومى است وبعضى گفته اند طرخون رومى وبابند باى رومى است ورنگ آن بنفش ودر آخر تخم آن فرا ميون ميشود وبهترين آن تازهٔ برى آن بعضى گفته اند بهترين تازهٔ بستاني تند بوى آنست ومستعمل از ان برگ وشكوفه وتخم آن * **طبيعت آن** در اول دوم گرم ودر آخر آن خشك ودر دوم گرم ودر سوم خشك نيز گفته اند * **افعال وخواص آن** مفتح سدد ومنقى وجالي اعضاى باطنى وبلغم غليظ وجلاى آن زياده از كوهي آن اعضاء الغذاء والنفض مفتح سدهٔ كبد وطحال وباقوت مسهله ومسهل بلغم غليظ از اكبر ادويهٔ طحال است وجهت امراض آن اعضا واستسقا ويرقان اسود وتحليل رياح نافع چون هفت روز متوالى بنوشند ومفتح سدهٔ رحم ومدر بول وحيض ورافع عسر البول وجهت اوجاع گرده وشكاف عضل وبواسير مفيد وحمول آن با عسل منقي رحم ومخرج جنين وآشاميدن برگ آن با شراب هفت روز جهت يرقان وبا توبال النحاس ورا تينج مسهل عظيم زرد آب ومنقى رحم از فضول الات المفاصل آشاميدن دو مثقال آن با آب انجير مطبوخ جهت تنقيهٔ معاى عليان نافع وآشاميدن آن با عسل جهت تنقيهٔ اعصاب وعرق النسا ووجع ورك ونقرس ومداومت آشاميدن آن تا چهل روز با ماء العسل كه با آب باران ساخته باشند ويا با عسل وآب باران جهت عرق النسا ودرد كمر وكرده ومغص وادرار بول وحيض وآشاميدن مسحوق آن با انجير بادانه سرشته مسهل الجروح والقروح ضماد آن با عسل التيام دهندهٔ جراحات وقروح عفنهٔ كبار وملصق جراحات تازه الاورام والبثور ضماد آن با آرد جو جهت تحليل ورم پستان وتحليل صلابات وبا عسل جهت منع سعي نملهٔ ساعيه السموم آشاميدن طبيخ آن دافع ضرر سموم وخانق النمر مضر رئه مصلح آن انيسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن ميساليوس ونصف آن ملينجه وبايد كه در هواهاى گرم وامزجهٔ حاره واطفال استعمال ننمايند وآنچه در بنگاله ميشود وگلگر و نند نامند در همين باب در فصل كاف مع الكاف مذكور شد

كمثرى

* **كمثرى** * بضم كاف وفتح ميم مشدده وسكون ثاء مثلثه وفتح راء مهمله والف مقصوره وبضم ميم مشدده غلط است لغت عربى است بيونانى لونيون وآفنوس وانقوس نيز وبرومي ابيلى وبفارسي امرود وانبرود وبهندى ناشپاتى نامند * **ماهيت آن** ثمر درختى است از سيب بزرگتر وبرگ آن شبيه ببرگ شفتالو واز ان عريضتر وبزرگتر وگل آن مانند گل آن وثمر آن اصناف ميباشد از برى وجبلى وبستانى وهر يك شيرين وترش وشيرين مخلوط وعفص وقابض وغيرها ومطلقا در بلاد سرد سير بهتر ودر گرمسير ميرسد شود و هر چند بلد سرد تر باشد بهتر ولطيفتر ميگردد وبستانى اقسام ميباشد از شاه امرود كه خراسانى

نامند وچيني كه معروف بنگرى است ونطرى وسنجستانى وغيرها وهريك ازين ها در هر بلدى وشهرى وجائيكه ميشود بنامي مخصوص ونيز هريك در بعضى بلاد واراضى بهتر از بلاد واراضى ديگر ميشود خصوص در بلاد سرد سير چنانچه ذكر يافت ودر بلاد چين خوب ميشود وقسم بزرگ مدور شيرين شاداب خوش طعم ورائحهٔ آنرا كه گويا شربت قند منجمد با كمال لطافت ولذتي است وپوست آن نرم ونازك وسبز مائل بزردى شاه امرود نامند ومدوح شيخ الرئيس رحمة الله عليه است واين در بلاد دامغان وبلخ خوب ميشود وآنچه پوست آن ضخيم وسر آن برآمده في الجمله صراحي شكل ودر رطوبت واوصاف قريب بدان است آنرا حمزي نامند واين در آذربيجان وهمدان خوب ميشود وچون پوست آن ضخيم است بايد كه مقشر نموده بخورند وقسم متوسط راكه در مقدار از آن كوچكتر واندك طولانى ودر اوصاف مذكوره ولطافت از ان سرد وكمتر نطرى نامند واين در اكثر بلاد بهم ميرسد وبشيرازى عباسى نامند جهت آنكه بحكم شاه عباس موسوى صفوى رحمة الله عليه تعالى آنرا از همدان باصفهان وبلاد ديگر بردند وشور يافت وقسم صغير از همه اقسام طولانى تر وصراحي شكل وخوشبو كه در اول فصل پيش از همه اقسام بهم ميرسد ودر رجوم آن اندك رمليت است وپوست آن اندك زرد رنگ وسرخ ودر بغداد رخون وبشيرازى گلابى نامند واين قسم جهت اطفال ومرضى بهتر از اقسام ديگر جهت آنكه حلاوت آن بحد اعتدال است وبهترين همه قسم اول وبهترين هر يك از اقسام رسيدهٔ شيرين شاداب خوش طعم ورائحهٔ بزرگ مقدار نازك پوست آن است وآنچه بدين اوصاف نباشد بمراتب از قلت وكثرت زبون وتخم همه اقسام شبيه بسيب وبه اما لعاب ندارد * **طبيعت آن** نضيج شيرين شاداب معروف بشاه امرود ومعتدل مائل بحرارت ودر دوم تر ومعروف بحسينى قريب بدان واقسام وانواع ديگر در حرارت معتدل ودر اول تر وبعضى مائل بخشكى * **افعال وخواص آن** مفرح ومقوى وجالي وبا قوت قابضه وملينه وبهتر از تفاح است در اكثر امور واعضاء الراس مرطب دماغ ودافع نزلات جهت آنكه مسكن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر والغذاء مفرح ومقوى قلب ومعده وهاضمه ورافع خفقان وتشنگي وسوزش مثانه ومعدل خون وملين طبع وبا قوت قابضه بعد از تليين ومانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام وضماد آن حابس ومانع انصباب مواد باعضا السم رافع سميت فطر وچون فطر را بان طبخ دهند ضرر آن زائل گردد وجميع اجزاى آن سرد وخشك وشكوفهٔ آن مفرح ومقوى دل وقاطع نفث الدم واسهال وضماد آن محلل ورم چشم وتخم آن بشع ومغثي وقاتل كرم معده ومخرج آن چون دو مثقال آنرا بياشامند وبرگ آن حابس اسهال چون پنج درم آنرا بياشامند وذرور آن مجفف جراحات والتيام دهنده وملصق آنها وصمغ آن محلل ومنضج قوى وسوختهٔ چوب وبرگ آن نائب مناب توتيا است وذرور آن مجفف قروح المضار مضرت بكمال رسيدهٔ شاداب لطيف آن كمتر خصوص در محرور المزاجان قوى مضر مبرودين وضعيف المعده واكثار آن مولد نفخ وقولنج خصوص بكمال نارسيدهٔ آن مصلح آن زنجبيل مربى ورازيانه وبايد كه در خلاى معده نخورند بلكه بعد انحدار غذا از بالاى آن آب نياشامند خصوص آب سرد وطعام غليظ نخورند وبا گوشت نيز وبا امراق طيور برى لطيف بد نيست

كمثرى حامض

* **كمثرى حامض** * كه كمثرى چيني نامند بهترين آن رسيدهٔ شاداب لطيف آنست * **طبيعت آن** در اول سرد ودر دوم خشك * **افعال وخواص آن** مقوى معده وكبد ومشهى طعام ومسكن غليان حدت خون وصفرا ومانع صعود ابخره بدماغ ومولد خلط صالح ورافع تشنگي وقي واسهال خراه تر وتازهٔ آنرا بخورند ويا خشك آنرا وبعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشايخ وصاحبان فالج ومبرود المزاج وعصب ومورث قولنج مصلح آن عسل وجوارش كموني ومانند آن وكندر وانجير

آن انجمار آب ومشوی نمودن یعنی بخمیر گرفته در زیر آتش پختن و با مربی نمودن با عسل و یا شکر و تا رسیدهٔ زمخت آن بارد ویابس در دوم وقابض ومورث قولنج وحابس قی و اسهال وضماد آن ملحق جراحات است

* کمثری بری * درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب و با عفوصت و رملیت * طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک * افعال وخواص آن قابض ومسدد آشامیدن سعوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و روبانندهٔ گوشت السموم فاد زهر فطر چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آشامیدن خاکستر چوب آن فادزهر کسی که اورا خناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب ومورث قولنج مصلح آن عسل وادویهٔ حارهٔ خوشبو است

* کمثری جبلی * نیز مانند بری است و از آن سرد تر و خشک تر و قابض تر و همچنین نارس زمخت هر نوع نیز نوع از جبلی که در کوهکیلویه میشود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و صلب و بعد پختن اندک شیرین و با رملیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند بعد آنکه لحم آن مضمحل شد برآورده شسته تخم آن را جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر کرده میخورند و داخل لبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انچکک نامند و دانه انبروج همین است و در حروف الالف ذکر یافت و از کوهستان رنگپور نیز شمری مسمی بامرود جبلی می آورند بمقدار لیموی کاغذی و مدور و آنرا بهوت بیرمینا مند و شراب کمثری جهت انحلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیمرس مرتب می نموده باشند که آب کمثری نیمرس که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر و یا عسل بآتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی و رافع غثیان و دابغ معده و دستور مرتب نمودن آن مانند ربوب دیگر است

* کمرزهره * بفتح کاف و میم و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و ها * ماهیت آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان سرد برف نشین بهم میرسد برگ آن شبیه ببرگ آس و بهم متصل بعضی به بعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار دو وجب و زیاده و کم از آن و از زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیاری از آن برآید و برسر شاخهای آن گلی و تخم آن مانند ماز ریون و بقدر گرسنه و بیخ آن با شعبهٔ بسیار و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و مخیلی بهم میرسد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال وخواص آن با قوت سمیه و قاتل بعضی حیوانات و نبات آن تریاق فایق نهش هوام و عقارب *

* کمرک * بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرنکه نامند * ماهیت آن اسم ثمری است هندی طولانی بقدر نیم شبر و شش پهلو بشکل شش پر و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ اندک طولانی در شاخهای باریک و برگهای اسفل شاخهٔ آن ریزه تر از برگ اعلای آن * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن * افعال وخواص آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو کرده اند و در ما ثر افعال وخواص آن قریب بریباس است مضر مبرود بین مصلح آن جوارشات و ادویهٔ حاره *

* کم کوت * بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه لغت فرنکی است بمعنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتاکیا و غوتا غتبا و بلغت انکلیش کمنبوس و بلغت پرتکالی

هرون نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حروف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت بحسب مراتب اسنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب *

* کمون * بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و بر ومی اسفیقوس و نیز بیونانی کومینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند * ماهیت آن تخم نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن مستدیر و قبهٔ آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازهٔ آن است پس فارسی تازهٔ جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است و مغشوش بکرویا مینمایند و فرق بخشبوی و متطاولت زیرهٔ کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یکشبر و بر آن چهار و یا پنج برگ مشقق شبیه ببرگ شاهتره و برسر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر چیزی مانند کاه و یا غلاف محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و محتمل که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در رمین باب مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال وخواص آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیدهٔ آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا بو نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحهٔ چشم و طرفه و کمنة الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفس آشامیدن آن با سرکهٔ ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده وامعا و کبد و کرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نمودهٔ آن در زیت امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک نمودهٔ آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیدهٔ بریان کردهٔ آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و احتقان بطبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و کرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و با زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح والجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینة طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بشره و مداومت باشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در رحمین ولادت بمالند گویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم

بوعلی مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن بوزن و نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است و در رطوبت ریاح مغز شاهدانه و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا و تخم کدنا وزیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با افاویه و شبت و دارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم گرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن قویتر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ آن جالی بصر و جالب دمعه و داخل ادویهٔ کاوی و نتف شعر منقلب مینمایند و چون بعد نتف بران بمالند دیگر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آنرا زائل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضاء الغذاء والنفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ کرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و کرده خصوصا با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده * السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام والبثور ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصارهٔ آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و دستور مدبر نمودن آن و سفوف و جوارشات و شراب کمون در قرابادین کبیر مذکور شد *

* فصل الکاف مع النون *

* کندر * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربی است و گویند فارسی است و بیونانی فیبوطیسرون و کندر
بسریانی لبانون و برومی سیفروس نامند * ماهیت آن علک و صمغ شجری است خاردار ابلق ورد و ذرع و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند و از آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر گویند آنچه سفید سست است انثی و تازهٔ آنرا که در انبانها حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفائح آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غبار صفائح آرد باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازهٔ نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زرد شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسبنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحهٔ اصلی آن شبیه برائحهٔ مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر و با قشر توب مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است و اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن ثخین چسبندهٔ تازهٔ املس آنست و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازهٔ آن مائل بخشکی نمیگردد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک با قوتی و برنگ بادنجان است * طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن تا سوم خشک * افعال و خواص آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیهٔ کمی و بی لذع و حابس خون و اکثار آن محرق دم اعضاء الرأس والصدر منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهرا عضا و جیب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کنندهٔ آواز و رافع خفقان و با صمغ عربی رافع بد بوئی خیشوم و عسر النفس و حرقهٔ مزمن رطوبی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت

ثقل زبان شربا و مضغا و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر و گرفتگی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت شدخ عارض در گوش و چون یک مثقال آنرا در آب بخیسانند و بیاشامند و از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحهٔ چشم و پر کنندهٔ آن و تحلیل خون منجمد در آن و مدّهٔ تحت قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ آن و بالجمله از اکثر ادویهٔ امراض عین است خصوص ظفرهٔ سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حارهٔ پستان و داخل ادویهٔ مشروبه قصبهٔ ریه کرده میشود * اعضاء الغذاء آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و حبس قی و خلفه و ذرب و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعد و بواسیر و رحم و آشامیدن نیمدرم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع و بر داشتن فتیلهٔ سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحهٔ آن * الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام والبثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصا در هنگام نفاس و داخل ادویهٔ ضمادهٔ محللهٔ اورام احشا کرده میشود و با سرکه و زفت جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع ثوالیل و ثآلیل که آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتار مورچه است بر عضو و با عسل جهت داخس و با زفت جهت شکاف عضل * القروح والجروح جهت چسبیدن و اندمال جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح بآتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات * الباه آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز بوا و بسباسه * الزینة با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم * المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و مورث جنون و جذام و بهق سیاه * مصلح آن بورانی فارسی و شکر مقدار بار دو آن شراب و سرکه کشند * بدل آن مصطکی و قشار آن و قند میین بدان رافع و با اما قشار آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن در کمال قوت قبض و تجفیف و لطیفتر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحهٔ امعا و احتقان بدان نیز جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشندهٔ کرم معده و با زفت جهت شکاف عضل * القروح والجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کنندهٔ آنها و جالی آثار بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درم و اکثار آن مضر و مصلح این نیز مانند مضار کندر است و دقاق کندر نیز خشک تر و لطیف تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست * افعال و خواص آن مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار آن مگر در الزاق و تعزیه ردخان کندر که دردهٔ آن باشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن و رویانندهٔ گوشت در آن و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* کندری * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین و یاء نسبت * ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات زردک و رازیانه و برگ آن از آن عریض تر و بوی آن مانند کندر * طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است * کندری

كندس

* كندس * بضم كاف وسكون نون وضم دال وسين مهملتين وبشين معجمه نيز آمده بفارسی بیخ ازران وکندشه ایزنامند * ماهیت آن بیخ نباتی است شبیه بکنکر برگ آن مائل بسبزی وسفیدی ورشام لباس پشمی را بآن میشویند وظاهر بیخ آن مائل بسیاهی وباطن آن مائل بزردی وتند بوی ودر سرطان میرسد وقوت آن تا بیست سال باقی میماند ومستعمل عروق آنست بهترین آن تازه تند بوی باوصاف مذکوره است * طبیعت آن درآخر سوم گرم وخشک وباقوت سمیت * افعال وخواص آن معطس قوی ومحرق خون وبلغم وقالع آن ومخرج مرهٔ سودا ا عضاء الراس سعوط آن بقدر یک عدس با روغن بنفشه مفتح سدهٔ مصفاة ومحلل ریاح خیاشیم واخلاط غلیظه ومخرج آنها بعطسه وتحریک آنها ورافع ابحصی وخدر ورفالج ولقوه وامثال اینها وبیهوشی مصروع ومسکوت ونجز رافع خشم وبدبوئی بینی وصاف کنندهٔ آواز وباعث حدت بصر ورفع شبکوری سعوطا وقطورا با روغن بنفشه ودر اندل شیافات علل عین مینمایند وقطور رجوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه ویا ادهان مناسبهٔ دیگر در گوش جالی اوساخ ومنقی آنها ورافع اوجاع بارده ودوی وطنین وکرمی ورباح حادث از برودت ورطوبت وکشتن کرم آن وبالجمله سعوط وعطوس وقطور آن جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیهٔ بدن ودر فصل سرما وباقرب بدان استعمال نمایند واجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام وفصول حاره وبلدان حاره ومحرور المزاجان واطفال وپیران بسیار ضعیف وبسا است که عطسه بسیار می آورد وخود بخود تسکین نمی یابد تدبیر آن استشاق روغن بنفشه وتر نمودن بشرکه وکلاب با بیخ ویا برف سرد کرده است اعضاء النصل رقیق کردن بآن جهت عسر نفس وربو اعضاء النفس آشامیدن آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده وروغن کنجد مقی قوی ومسهل ومحلل صلابت طحال ومدر بول وحیض ومخرج جنین وحمول آن نیز باعسل جهت اخراج جنین میت مجرب ودر تفتیت حصاة قوی الاثر وبعض احشاء را با بیخ کبر وجاوشیر جهت تنقیهٔ سودا وریزانیدن منک کرده ومثانه وآشامیدن وضماد آن جهت استسقا ویرقان وطحال الزانیة ضماد آن با عسل جالی کلف وبهق وبرص خصوصا اسود آن وضماد آن باسوزن آن زرانیخ وروغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب وداء الحیة الاورام والبثور وطلای آن با سرکه وعسل جهت جرب وحکه وقوبا وجوشانیدهٔ آن با سرکه وقدری روغن گل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن وطلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا مفروثه ومورث کرب وغشی مصلح آن کثیرا وشیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ با شیر تازه دوشیده جهت سپرز ویرقان وامثال آن از یک دانگ تا پنج قیراط واولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان ودر فصل گرما ودو درم آن کشند ودر حال بعروض خناق ولهیب وتشنگی مفرط واختلال عقل ودرد شکم وتقطیع امعاء ومقدا ولی آن قی فرمودن بشیر وروغن وحقنهٔ قویه که دران شحم حنظل باشد وآشامیدن روغن گاو بسیار واگر تشنج عارض گردد معالجهٔ تشنج یابس نمایند وبعضی گفته اند علاج بد برنیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل ووجع شدید در معده بهم رسد

کنکرزد

* کنکرزد * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف وسکون راء مهمله وکسر زای معجمه ودال مهمله لغت فارسی است وکنکری وترب القنی نیزنامند * ماهیت آن صمغ حرشف است که بفارسی کنکرنامند * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن مقی بلغم وصفرا یا آب نانی چون با آب گرم وسکنجبین بیاشامند ویا با عسل وضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن جوز القی درقی ودر غیر آن داروشیشعان است

کنکهی

* کنکهی * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف دوم وخفای ها وبکسر همزه ویاء کنکهیه نیزنامند لغت هندی است بفارسی

درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه وگفته اند مشط الغول وبعضی گفته شوحط است ولیکن شاید غیر آن هر دو باشد * ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است بقدر یکقامت وزیاده بران وشاخهای پراکنده وصلب وبر شاخهای آن شاخهای ریزه وبران شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرگ کشنیز وازان بعضی بزرگتر وبعضی تر وضخیم تر وصلب وبر سر شاخهای آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ ودر وسط آن تارهای بسیار باریک وبر سر آنها دانهای زرد ریزه وتارهای سبز ایز وتخم آن در قبه شبیه بسر فواره ونصف گره وخیاره دار وبعد خیارهای آن مقدار مجدور رجوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن وسر آنها باریک * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت امراض سینه وبواسیر واورام وتپ غیر نوبه ودفع مواد سوداویه وادرار بول وقروح ومجاری آن نافع وتخم آن مسهل وضماد برگ آن محلل اورام ومضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب وخوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر ودرد اعضا وبواسیر خونی وبادی ونقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند وصبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی وبادی موثر وچون چند شاخه آنرا بهم بسته وشیر را بجوش آورند بعد از ان فرود آورده وآن شاخها را دران حرکت دهند شیر منجمد وریزه ماننده آرد گردد *

کنوس طبری

* کنوس طبری * بفتح کاف وضم نون وسکون واو وسین مهمله وفتح طا وباء موحده وراء مهمله وياء نسبت * ماهیت آن بلغت طبرستان اسم نوع کمبرزه ورا است وبترکی ازگیل نامند ودوام این زیاده از ان * طبیعت وافعال وخواص آن قوبتر از زعرور صغیر وقابضتر ولذیذ تر از آنست

کنهان

* کنهان * بفتح کاف وسکون نون وفتح ها والف ونون معرب از فارسی است وبفارسی کوهان نامند وبعضی گفته اند نبطی است بعضی آنرا کونهان خوانند وبغدادی آنرا کنهان گفته * ماهیت آن نباتی است قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ وحدت شبیه ببرگ حبة الخضراء ورائحهٔ آن شبیه بدو وشاخهای آن از هر یک ساق مطبور رسته ونرم تر از درخت حبة الخضرا * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن دوام بوئیدن آن مسخن دماغ وآشامیدن آن مسخن بدن تسخین شدید ومسخن معده وکبد بارد ومعین بر هضم مقدار شربت آن یک درم تا سه درم وبیشتر از ان مورث وخم وضماد غذا با حراق مضر ومغل ومحرق خلط الخواص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب ودر جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمیرود وچون برگ آنرا بر عقرب بپاشند در حال بمیرد *

* فصل الکاف مع الواو *

کوسنبل

* کوسنبل * بضم کاف وسکون واو وضم سین مهمله وسکون نون ولام لغت تنکابن ودیلم است وابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان دیوار وبلغت مازندران ودامغان کوزن کیاه نامند ودر تذکرهٔ بغدادی باسم کومزئل نوشته وگفته نوعی از تفاح است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نارنج وساق آن زیاده برد وفروع وتخم آن سیاه بقدر آلوبالو وظاهر بیخ آن سیاه وباطن آن سفید وصاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است ومستعمل از ان ودر دیلم برگ آنست در اطعمه * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسکر ومورث بیخوابی وبیهوشی ورافع سلس البول وبول در فراش واوجاع مفاصل وامراض باردهٔ رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم واز بیخ آن تا نیم درم واکثار آن مورث جنون وکشنده وگفته اند از خاصیت بیخ آن است که تا لع در هر حالتیکه آنرا قلع نماید وبهر قولی تلقی وتکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری میگردد وهمان قول را تکلم مینماید وآزموده است *

* **کونله** * بفتح کاف وسکون واو وخفای نون وفتح لام وهالغت هندی است * **ماهیت** آن ثمرد رختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندك کوچکتر وهمچنین برک وبهار وثمر وتخم بهار آن یعنی کل آن کم بوتر وبرک آن نازک تر ودر سبزی کمتر وثمر آن درخامی سبز وترش وبعد از رسیدن برنک نارنج وشیرین وشاداب میکردد وخوشبو وخوش طعم وپوست بعضی نازکتر واملس وبعضی ضخیم تر وبصلابت پوست نارنج نیست ودر تلخی نیز از پوست نارنج کمتر وخوشبو وانچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست ودر بنکاله از کوهستان سلهت ورنکپور که آن مرددر سرحد آن بلاد واقع اند می آورند ودران مرددرجا خصوص درسلهت بسیارخوب ووافر میشود ودرمیدنی پور وکتك از مملکت اردیسه ودر شاه جهان آباد واکبراباد وعظیم آباد ولکهنو که رنکتره نامند ونواح آن بلاد واقع اند میآورند ودران مردوجا بسیارخوب ووافر میشود ودرمملکت هند نیزمیشود ولیکن بخوبی ووفور آن مردومکان نیست ودرمملکت پرتکال نیز بسیارخوب میشود ودو تمام سال میماند بخلاف آن اماکن وغیرها از بعض شهرهای مملکت ایران ودکهن وغیرها که موسم رسیدن آن زمستان وتابهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند * **طبیعت** آن دراول دوم سرد ودر آخر آن تر * **افعال وخواص** آن مفرح قلب ورافع خفقان ومسکن حدت خون وصفرا وتشنکی ولهیب معده وکبد ومدر بول وپوست آن مقوی معده وقائم مقام پوست اترج ونارنج وطلای آن رافع کلف ومثال ومربای آن نیزخوشبو ولذیذ ومقوی میباشد وتخم آن درتریاقیت نیز مانند تخم اترج وچون ثمر بکمال رسیده آنرا بتمامه از پوست ومغز وتخم بکذارند تا پوسیده وخشک کردد پس بآب سائیده حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بزرک شربتی از پنج حب تاده حب جهت رفع غثیان وقی مفرط واسهال بسیار که درهیضه بهم میرسد بسیار نافع ومجرب وبهترین ازفاد زهر معدنی وغیره از جانبسات تریاقیه است *

* **کومه** * بضم کاف وسکون واو وفتح میم وها * **ماهیت** آن بلغت اصفهانی نوعی از زمری است که مایهٔ آنرا که فودج است در شیرحل نموده استعمال می نمایند * **افعال وخواص** آن قریب بصری است که بفارسی آبکامه نامند وتجفیف این کمتر ازان ومضرسینه ومصلحه نیست واما اکثار آن مورث تپهای عفنی واورام مزمنه است *

* **کویت** * بفتح کاف وکسر واو وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندیه وکبیت بباء موحده نیز آمده بجای واو ولغت هندی است ودر بنکاله کتبیل نامند * **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی شبیه ببیل وخربزهٔ مدور کوچکی وپوست آن صلب وسفید رنك ومائل بسبزی وخشن ومغز آن ترش وبا عفوصت وچون رسیده کردد میخوش شود وخوشبو ودرد کهن خوب میشود وتخم آن نیزشبیه بتخم بیل وازان کوچکتر ودرغلافی ونوع آن نیزمانند نوع بیل ودرخت آن بقدر درخت بیل وکوچکتر وبرک آن شبیه ببرک بیل وازان کوچکتر وبرک نورسته وشکوفهٔ آن درطعم فی الجمله شبیه بطرخون وباعفوصت بسیار * **طبیعت** آن دردوم سرد وخشک * **افعال وخواص** آن مفرح وقابض ومقوی قلب حار ومعده وکبد اعضاء الفم غرغرهٔ آن جهت جوشش دهان ودرد کلو ومنع بروز آبله وحصبه در کام وزبان وکلو ومضمضهٔ آن جهت استحکام لثه واورام آن وبدستور سنون خشك آن اعضاء الغذاء مقوی آنها وامعا واشامیدن افشرهٔ آن باطعام جهت برانکیختن اشتها مفید السموم خوردن ومالیدن مغز آن دافع سم رتیلا واکر بدست نیاید پوست خشك آنرا سائیده برموضع لسع رتیلا بمالند نیز موثر است *

* فصــــــــل الكاف مع الهاء

* **کهربا** * بفتح کاف وسکون ها وراء مهمله وفتح باء موحده والف لغت فارسی است وبا معربا ازکا وربای فارسی وبیونانی

دیامنیطس وبسریانی حمرما وبرومی میغیرس وبهندی کهور وبعربی قرن البحر ومصباح الروم نیز نامند * **ماهیت** آن صمغ درختی است که از بلاد روس وبلغار ومغرب وغیر آن آورند ودرخت آن عظیم وآنرا جوز بحاء مهملهٔ مضمومه وسکون واو وزای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد وبرف نشین است وآن دو قسم میباشد رومی ونبطی ورومی آن بهتر است وصلب وشفاف براق طلائی رنك دیرکی از وچون بدست بمالند که کرم کردد از ان بوی آب لیمو آید وخورده کاه را برباید وپنبه وابریشم رانیز چون بدان کرمی رساند وجه تسمیهٔ آن بکهربا ازین جهت است وبالوان دیکر نیز میباشد ونبطی آن بدین اوصاف نیست ودرقوت ازان ضعیفتر وکاه درجوف آن کاه وسنك ریزه میباشد که دروقت چکیدن صمغ دران مانده منعقد ومتحجر شده وحکیم میرمحمد مؤمن درتحفه نوشته که حقیر قطعهٔ از کهربا مشاهده نموده که مکسی دران مانده منجمد ومتحجر شده بود واز بعضی ثقه شنیده شد که درخزانهٔ بعض بادشاهان هند قطعهٔ کهربائی بود که بچهٔ میسولی درجوف آن مانده بود واز اقوال حکمای ماتقدم ظاهر میکردد که کهربا وسندروس هردو از یك جنس اند وسندروس مخصوص ببلاد هند وکهربا مخصوص ببلاد مغرب وشمال ودر ربودن کاه هردو شریك اند الا آنکه سندروس با اندك حرارتی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه می نماید وکهربا محتاج بمالیدن بسیار است وسندروس نرم وبوی آب لیمو ازان نمی آید وجلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی وکهربا صلب وازان بوی آب لیمو آید وجلای بسیار می یابد ودرحین سوختن ازان بوی مصطکی واز سندروس بوی کریه وبوی شاخ سوخته میآید ونزد بعضی آب چشمه است درجزائر مغرب وغافقی کفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم ومشرق می آورند وصنفی یافته میشود درغربی اندلس درسواحل بحر در زیر زمین وبیشتر نزدیك بهم در رم وحراثان ومزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند ویافته میشود درانها قطعهای مصمغ صاف شفاف واین بهتر از صنف مشرقی وصلب تر وقویتر ازان است در فعل ونوشته که خبر داده مرا که آن رطوبتی است که از برک درخت روم میچکد هنکام برآمدن آن درخت از زمین وآن رطوبت شبیه بعسل است پیش از منجمد شدن وکاه در اندرون قطعهای آن مکس وکاه ومنغها وسنک ریزها یافته میشود ومطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع کشته واز اقوال دیکر دران مذکور است وچون اصلی نداشت ذکر نشد وبیان سندروس درحرف السین مع النون کذشت * **طبیعت** آن درکرمی وسردی معتدل ودر دوم خشک ودراول سرد نیز کفته اند * **افعال وخواص** آن مفرح ومقوی دل وحابس نفث الدم وقاطع نزف الدم همه اعضای ظاهری وباطنی وقابض اعضاء الراس حابس رعاف ونزلات ومانع ریختن رطوبات از دماغ بریه ودا خل ادویهٔ عین کرده میشود واز ادویهٔ نافعهٔ آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدر وریه با آب سرد بقدر نیم مثقال ویا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر ولمزجا بس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد ویا کلاب ویا با آب جهت خفقان عارض از صفرا بمشارکت قلب ومعده اعضاء الغذاء والنفض حابس قی واسهال دموی ومانع موادردیه از انصباب بمعده وحبس نزف الدم مقعده وبواسیر ورحم وحیض کبد ومجاری بول وجهت یرقان ودروقت البول وضعف معده وکرده وسنك مثانه وبا مصطکی جهت تقویت معده ورفع حصر البول وبالخاصیت جهت زحیر وخلفه وطلای آن با صبر مسقط دائهٔ بواسیر القروح وحرق النار والکسور وغیرها ذرور آن جهت التیام جراحات وحبس الدم آنها وطلای آن باآب جهت حرق النار وکوفتکی وشکستکی اعضا وبا مورد حابس وقاطع عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف ومقوی دل ومعده ومانع تخمه وبا خود داشتن آن دافع خوف وطاعون ویرقان وحافظ جنین است از اسقاط وکفته اند چون بوزن جها رشعیرهٔ آنرا درطالع سرطان صورت بوزینهٔ قائم اند کرنقش کنند حامل آن درخود از جماع فتوری نیابد المقار کویند کهربا مفر مراست واکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه

مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن مثل روس و اگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن ملیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و دهن و متورا حراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت ٭

کهرنی

٭ کهرنی ٭ بکسر کاف و خفای ها و سکون راء مهمله و کسر نون و یا لغت هندی است ٭ ماهیت آن درختی است هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کتهل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین با لزوجیت بسیار که بر دهن و زبان و لب میچسپد ٭ طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه ٭ افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قی و جهت سرفه و قرحهٔ مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کنندهٔ منی و آنچه در ولایت گجرات میشود بهترین است از آنچه در بنگاله میشود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو میباشد و این بسیار کم یاب و در پرنیه از مضافات صوبه بنگاله یک دو درخت آن موجود است و اکتحال سودهٔ تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کنندهٔ چشم است و با ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب اهوا را مفید ٭

٭ فصل الکاف مع الیاء ٭

کیاکو

٭ کیاکو ٭ بفتح کاف عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو ٭ ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که از ارض جدید میآورند و قریب به پنجاه شصت سال میشود که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشهٔ چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مورب و صف بصف از یمین به یسار و از یسار به یمین رفته که گویا ریشهای بعضی صفها ریشهای بعضی صف دیگر را بزوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رائحه قوی نیز و بجهت صلابت کوبی مسطح وسط غرغرهای مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کپی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که بدان ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا میکشند و فرود میآورند در حمل و نقل اکثر از این چوب ساخته از ارض جدید میآورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر میفروشند و اطباء ذکتران ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازهٔ نو آنست و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیده بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی میماند ٭ طبیعت آن محتمل که تا اول دوم گرم و در سوم خشک باشد ٭ افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویهٔ فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبهٔ مغربیه اقوی است لهذا فرنگان در این اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبهٔ مغربیه را بتنهائی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را با هم بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده شد و بهترین طرق استعمال آن که مکرر بتجربه رسید آنست که بگیرند چوب آنرا و بسومان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و دو ربع وزن هر دو عرق قند ی دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشهٔ ضخیمی و سر آنرا خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین بر هم میزده باشند تا خوب گداخته و مضمحل گردد و هر چند آن عرق تند تر باشد و بهتر و زود تر گداخته میگردد پس صاف نموده در شیشها کنند و سر آنرا بسته در جای سرد نگاهدارند بلکه در ایام گرما میان رمل گذارند تا شیشه را نشکند و رنگ این که خوب بعمل آمده

باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف میباشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آن را در پیاله کنند و بر آن آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد و اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امزجهٔ متوسطهٔ و امراض ضعیفه از یکتوله تا یک و نیم توله هر روز زود را امزجه و امراض متوسطه روز بروز و توله تا بیست و یکروز یا سی روز زود را امزجهٔ قویه و امراض شدیده و تولهٔ تا دو نیم توله نهایت سه توله تا سی و یکروز و نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشرهٔ دوم و الا سوم نفع بین ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود رو بخشکی می آورد و بعضی خشک میگردد و خشکریشه می بندد و در عشرهٔ چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قند ی در عرقهای مناسبهٔ دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و یا در رانجیویه و امثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در این ایام چلا و بی نمک با شیربا شد و چیزی دیگر نخورد و بجای آب نیز شیر نیمگرم بیاشامند و بعضی اوقات کباب و قلیه و یخنی با نان پاو و پلاو نیز میتوانند خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه در بین و چه بعد الفراغ و همچنین باید که بعد تنقیهٔ تام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و بنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر و اعلم عند الله تع ٭

کیک واشه

٭ کیک واشه ٭ بفتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و ها لغت عجمی است ٭ ماهیت آن ٭ افعال و خواص آن که گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند اسم طبری نوع نباتی است که یونانی آنرا دوقس نامند و تخم آنرا چون سائیده بر فرش و رخوت پاشند کیک از آن بگریزد و دوقس مذکور شد

کینتی

٭ کینتی ٭ بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای نون و کسر تاء مثناة فوقانیه و یا لغت بنگالی است ٭ ماهیت آن نباتی است از قبیل نجم و بیاره مفروش بر زمین و بر جا و رخود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن باریکتر و سر برگ آن و نیز گل آن برنگ گل کاسنی و کوچک ٭ طبیعت آن گرم و خشک ٭ افعال و خواص آن سعوط برگ خشک سودهٔ آن جهت رفع سمیت مار گزیده نافع

٭ باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است ٭

٭ فصل اللام مع الالف ٭

لاذن

٭ لاذن ٭ بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده درخت آنرا بفرنگی لدان نامند ٭ ماهیت آن رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق است و برگ آن عریض بهم متصل و رقیق و صلب و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه میاه باریکی و در کتاب مصر فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن برد و طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار بزرگتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن و گل آن پنج برگ و اندک کوچک و لاذن اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است و آنرا لاذن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند ان در حین چریدن نبات آن چسپد و از آن جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه بر سر مرامی در حین چریدن چسپد و آنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته میباشد

وبعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بنبق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته با طراف میبرند وبعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات قنوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفند ان درحالت چرا میچسپد و از انها اخذ مینمایند و تصفیه نموده اقراص میسازند و با طراف میبرند و بهترین آن تیرمی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخی و مغزی عنبری آنست که سنگین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه فام آن زبون ✽ طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک وانچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم وتر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند ✽ افعال وخواص ان ملطف قوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظهٔ لزجه و محلل آنها با عتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لطف ادخال ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع مینمایند اعضاء الراس طلای آن جهت دردسر و با روغن گل بر یافوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفهٔ ایشان و در اخل ادویهٔ معالجهٔ صداع ضربانی کرده میشود و قطور محلول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر پیش سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت سرفهٔ بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع باردهٔ آن و فواق رطبی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شهر و مخرج جنین و طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجهٔ آن نیز رافع صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بقعمی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه بط جهت ورم مقعده و درد آن و تحقین بدان با روغن گل جهت صحیح بارد القروح والجروح طلای آن مدمل جروح کهنهٔ عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسد الزینة تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت رویانیدن موی وانبوهی و بسیاری حفظ آن از اسقاط نافع جهت آنکه لطیف و غوص کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کنندهٔ اخلاط صالحهٔ قابل تکون موی است و بجهت داء الثعلب وداء الحیه نیز مفید بصابون اصباب و با زیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قالع آثار قرحه و آبله الاورام والاوجاع ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن با بونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده ✽ حرق النار طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش طرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام الخواص چون زن بعد از بول بخور آنرا بگیرد اگر در حال با زاد را بول آید قابل حمل خواهد بود والا فلا المضار مصدع و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن صنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم روغن لاذن که یک اوقیهٔ آنرا در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روزی یکبار بر آتش خاکستر گذارند که قریب بحدس آن برود ✽ افعال وخواص آن جهت برودت اعضاء و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع است ✽

✽ **لازورد** ✽ بفتح لام والف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است ✽ **ماهیت آن** سنگی است که از کاشغر می آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائی کبود بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در ان رگهای خاک نباشد و انچه با وصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست و مادهٔ تکون آن زیبق قلیل جید و کبریت بسیار عیور دی قریب بمادهٔ ذهب است که طلا ناگشته یبوست بران غالب شده آنرا بدین رنگ و لاجورد کرده اند ✽ و آنرا مغشوش بزاج زرد و ربع وزن آن زاج و رمل میکنند و سحق بلیغ با سرکه که در ان نمک حل کرده و مس تفته را در ان خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد مینمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد

لازورد

میفروشند و همچنین بسنگ سوم که تحقیه باینکه در ان شب یکمرتبه و آن سرکه مذکور مرتبهٔ دیگر و در سرکین گرفته یک شبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد اصلی میفروشند و فرق بشناخت صلابت وجوهر و اوصاف مذکوره است و اگر سوده باشد بآنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی و نیز از رنگ چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجورد میآورند اندک سبکوزن خوب نرم و سوده نیست و چون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری آنست هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد ✽ طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک ✽ افعال وخواص آن جالی و صاف کنندهٔ اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظهٔ مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و با اندک قوت قابضه رد رسانرا افعال قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب و از ان سردو ضعیفتر و یاقوت محترقه و جاده و مفرحه و لذاعه و معقنه اعضاء الراس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویهٔ امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی و تحسین آنها اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره وجهت ربو و بهق و اسهال سودا و اخلاط سوداوی وجهت امراض حادث از قبیل سودا و رد کرده واد را ربول و حیض بقوت و فرزجهٔ نیم درم آن با یک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض القروح والجروح والزینة ذرور آن جهت اکله و قروح ماعیه و جذام و حکه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثآلیل و برص المضار مغثی معده مصلح آن مصطکی با حماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و عسل و غسل و تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویهٔ مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

لاغریون ✽ **لاغریون** ✽ بفتح لام والف و فتح غین و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و لاغون نیز دیده شد ✽ **ماهیت آن** نباتی است شبیه بپای خرگوش و لهذا آنرا رجل الارنب گویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لگوپس و بیربری طربیطس نامند منبت آن خرابها ✽ **طبیعت آن** سرد و خشک ✽ **افعال وخواص آن** چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تپ و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار اربیه است

لاغیه ✽ **لاغیه** ✽ بفتح لام والف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و هاء و تنکابن میفوپیز نامند ✽ **ماهیت آن** نوعی از یتوعات است و بی غائله تر از یتوعات دیگر و نبات آن بر شبه قریب بنبات سقمونیا و برگ آن مدور زرد رنگ و گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بران می نشیند و چرا میکنند و تخم آن شبیه به خشخاش و چون نبات آنرا ببرند از ان رطوبتی و لبنی برآید و آنرا اخذ می نمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کثیرا جمع مینمایند منبت آن دامنهای کوه ✽ **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم ✽ **افعال وخواص آن** لبن آن قویتر از سقمونیا و بالخاصیت اعضاء الغذاء مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج مائی اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ پختهٔ آن

نیز جهت استسقای زقی و اسهال مای اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقیی و مسهل قوی و قویتر از لبن آن ولیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و انداختن شیر آن در غدیری که در آن ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است برروی آب و کشند هٔ آن وضماد آن مقرح جلد و بد ستور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یک دانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یک دانگ و نیم و برگ آن در مطبوخات نیز یک درم و از آن زیاده جائز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن فراسیون و مگس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است *

* لالا * بفتح دو لام و دو الف * ماهیت آن گیاهی است معروف که از طرف مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا وکرامة می آورند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و مسخن آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصا ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعد نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است *

* لالهٔ سرنگون * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچها غرس مینمایند و پیاز دارد * افعال و خواص آن پیاز آنرا چون با دنبه یا با صفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند

* لالهٔ نعمانی * بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یاء نسبت * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از میان چهار عدد و یا ده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخ آن مانند پیاز و بقد رقندتی و طولانی در چند پرده و پردهٔ درونی آن شبیه با بریشم مطبوخ و بسیار نرم و پردهٔ بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت * طبیعت آن گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله * افعال و خواص آن مفرح و مسکر و منوم و نشاء آن بیغائله و مشهی و هاضم و محرک باه و سرخ کنندهٔ رخسار مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم است *

* لامی * بفتح لام و الف و کسر میم و یاء * ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مفتح سدد و گل از زندهٔ بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه و امراض الاعصاب و المفاصل جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیار با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شربا و ضمادا الجروح و القروح و الاورام ذرور و طلای آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحهٔ کریههٔ بدن و بخور آن معرق المفاصل مصدع محرور ین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم و از داد ویهٔ نافعهٔ مبرودین و مشایخ و عصب است *

* فصل اللام مع الباء الموحدة

* لبا * بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی زهک و فله و بترکی اغوز و بهندی پیوسی نامند * ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیهٔ آن ده رطل شیر را غلیظ کرداند * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی و نفاخ و مورث نواق و قولنج و تولید حصاة خصوص با شیرینی نحل و باعث جشای دخانی مصلح آن عسل و شیرینها است *

* لبخ * بفتح لام و باء و خاء معجمه * ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برگ آن مائل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه برطبه و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهیت طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل گردید و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی حب الدانسته اند و اصلی ندارد * طبیعت آن در درم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک

دانسته اند * افعال و خواص آن مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بزودی و دخان آن گریزانندهٔ هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال المضار مصدع و خوردن مغز هستهٔ آن موجب ثقل سامعه و کری است و برد درخت آن نوعی در تیلا بهم میرسد قاتل *

* لبلاب * بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و باء موحده * و آنرا قربوله و بیونانی قسابس و قسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی هرمه نامند * ماهیت آن نوعی از قس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه * و مجموع آن بر سیاه و رخود می پیچد کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا اکل سفید شبیه بشاخ جنجات و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین و در تنکابن لکونا منند و سیاه آنرا اکل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بفرنگی سفید آنرا مدرة البه و سیاه آنرا امید و بنکره و صغیر آن اقسام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار * طبیعت کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته * افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشردهٔ آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض سعوط عصارهٔ آن با ابرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصارهٔ آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش کف اشتن جهت درد گوش و جلای چرک آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و رئه و تفتیح سدهٔ کبد و آب آن جهت سرفهٔ حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحهٔ رئه بعید یل و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد برگ تازهٔ آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند و کل قسم اخیر بی ثمر آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حصول شاخه برگ آن با عسل مدر طمث و آب افشردهٔ آن رافع بدبوی رحم اعضاء المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلای آب برگ تازهٔ سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حارهٔ مفاصل و منفجر کنندهٔ دمامیل خصوصا با شیر آن و ضماد برگ تازهٔ مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیار غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصارهٔ آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم بثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش الزینة عصارهٔ قسم سیاه آن سیاه کنندهٔ موی و آب قسم آخیر بثمر آن شدید الحرارت و حلت و متزلزل موی و کشندهٔ شپش السموم ضماد بیخ قسم بثمر آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و در از مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشحمیه و صرا و یل الطوال است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تبهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم سکره قاطع نزف الدم همه اعضا الجروح و القروح ضماد تازهٔ آن التیام دهندهٔ جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه

المفاصل اقسام ابلاب مضر عصب و صدر و مثانه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه بجوشانند و لبلاب صغیر * طبیعت آن قریب بکبیر و مرکب القوی * افعال و خواص آن محلل و قابض و مسهل مرهٔ صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و اعلام ازمانی اقسام اعضا الصدر و غیرها رافع اقسام سرفه که بایبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیارشنبر محلل ورم احشا و تفتیح سدد و اکثر تپها اعضاء المفاصل و الاورام محلل اورام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل آن آب برگ خطمی و خبازی است *

لبن

* لبن * بفتح لام و با و نون لغت عربی است بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دودهه نامند * ماهیت آن معروف است و آن مرکب از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبهٔ هر یک بود یکی طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی بانفراده جدا جدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد ازین امور مشترکه درینجا بالاجمال بیان مینماید و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب بتغذیه است از غیر آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیهٔ اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل و اغذیه آنست و شیر الاغ و اسپ و شتر و گورخر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و صحهٔ آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هرگاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد ارطب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و بمسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کوکنار و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود از ادویهٔ ملینه ملین و از مسهله مسهل و همچنین از قابضه و مخشنه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل میگردد و شیر حیوان سفید زودتر منعقد میگردد از غیر آن * طبیعت اجزای آن * ماهیت آن در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الا بعد از [illegible] سرد آنکه در سرد شدن حرارت لطیفهٔ آن بتحلیل میرود پس باید که چون خواهند بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قید مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و بعد از آن گوشت و تخم مرغ نیمبرشت و هر چه جبنیت بر آن غالب باشد مسدد و ثقیل و هر چه مائیت بر آن غالب مدر و مفتح و خفیف و هر چه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبهٔ مائیت نیز استعمال جائز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازهٔ دوشیدهٔ حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحهٔ غریب جید المرعی است المضار اکثار آن مورث تپها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و وضح و اورام ردیه و دمامیل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز پی هم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب و فساد در اماکن حاره و معدهٔ ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین با افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلیین و اسهال اقوی و جمع آن با شی حامض و مالح

و با گوشت و بیضهٔ مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوهای تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد و بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلا مهلک دانسته اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف * طبیعت آن مطلقا مرکب القوی با غلبهٔ حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها جهت رمد و اکثر امراض عین خواه بتنهائی و یا با شیافات و ادویهٔ مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحهٔ مثانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر السموم باد زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بیش و ذراریح و ارنب بحری و ثافسیا و خربق و خانق الذئب و نمر و جمیع ادویهٔ اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است الزینة طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار خصوصا با شکر و فربه کنندهٔ بدن خصوصا شیر برنج و فرنی آن به تخصیص در امزجهٔ حارهٔ یابسه و طلای ماء الجبن جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز الاورام و الدثور آشامیدن ماء الجبن باهلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوانی که تازه بچهٔ آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بانقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز ماده را و اواخر نافع گفته اند و رافع [illegible] بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با ممزوج آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند *

لبن الاتان

* لبن الاتان * بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربی است و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی گدهی کا دودهه نامند * ماهیت آن معلوم است و مائیت بر آن غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا * طبیعت آن ابرد و ارطب همه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچهٔ آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد * افعال و خواص آن بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب حار و بطیء الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هرگاه معدهٔ ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یافوخ جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی و صداع حار و یبسی و امراض حارهٔ یابسهٔ دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچهٔ کرباسی پاکیزه را بدان تر کرده بر پیش سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضهٔ آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهاة و لوزتین و تقویت لثه و درد دندان بتنهائی و یا با مغز فلوس خیارشنبر و در حین تحلیل آن

اقوى وجهت امراض مذكوره انفع وسعوط آن با كهربا وبا مثل روس نرم موده حابس رعاف اعضاء الصدر والحميات والغذاء والنفس آشاميدن آن موافق سينه وجهت سل ودق وقروح ريه وحميات حارهٔ حاده وامراض حارهٔ حاده ومزال حار يعنى وسرفه وعسر نفس ولهيب ونزلات حاده وجهت نفث الدم خصوصا با كهربا وكثيرا وطين مختوم وبوست بيض انجبار وصمغ عربى وامثال اينها ونزف الدم را نيز مفيد وملين بطن وجهت استسقاى حار وصلابت طحال والتهاب دم وصفرا وحقنهٔ آن جهت اسهال الدم كه ذومنطاريا نامند وجراحت امعا ورحم خصوص با قوابض وقطور آن در احليل به تنهائى جهت حرقة البول وبا دم الاخوين وگل ارمنى وروغن گل وجهت قرحهٔ مجارى آن وبه ستور ترزرق آن بتنهائى وبا ادويهٔ مناسبهٔ مذكوره السموم آشاميدن آن جهت رفع مضرت ادويهٔ قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حارهٔ ظاهرى وباطنى خصوصا با زعفران مضر مبرودين ومرطوبين ودرد سر بارد ودوار وطنين خصوصا بران خوابيدن ومهيج فواق وجشاى دخانى مصلح آن گلنگبين مقدار شربت آن از ده اوقيه تا نيم رطل با شكر وكثيرا وروغن تخم كدو ورب السوس وامثال اينها وتعليف آن باشياى مناسبه ولانكهٔ هر علت شرط است مثلا براى نفث الدم وسل ودق بگشنيز تر ونازه وبرگ خارخرنوب وحماض واطراف عوسج وبرگ بارتنگ وكاهو وجو خيسانيده وامثال اينها وجهت جلا وتحليل وتفتيح سدد كرفس ورازيانج وشيح وقيصوم وجو خيسانيده وبا تخم كرفس ممزوج كرده وامثال اينها بدل آن شيرزنان وبا شيربز ودستور آشاميدن آن در قرابادين كبير بتفصيل ودر مقدمهٔ اين كتاب نيز مجملا ذكر يافت *

* لبن الاسد * بفتح الف وسين ودال مهملتين شيرشير است وبهندى باگهه كاد ودهه نامند * طبيعت آن در كمال گرمى وحدت * افعال وخواص آن درغايت جلا ونفوذ وادرار است

* لبن البقر * بفتح باء موحده وقاف وراء مهمله بفارسى شيرگاو وبهندى گاى كادودهه نامند * ماهيت آن معروف است ودرين اجزاء ثلثه از دهنيت وجبنيت ومائيت بنسبت البان ديگر احد اعتدال ومتسارى است ودر غلظت ورقت نيز ه وچند بالذات دهنيت بران غالب وغليظتر شيرها است سواى شيرگاوميش كه دهنيت وغلظت آن زياده است وبهترين آن شيرگاو جوان فربه صحيح المزاج خالى از امراض است كه تعليف به نباتات واشياى جيده يافته معتدل القوام سفيد صافى شيرين خالى از طعم ورائحهٔ غريبه * طبيعت آن معتدل در گرمى وسردى وترى وبا رطوبت فضليه * افعال وخواص آن مفتح وجالى وسريع الهضم وكثير الغذا اعضاء الراس آشاميدن تازهٔ دوشيدهٔ آن كه سرد نشده باشد مقوى جوهر دماغ ومرطب آن وحافظ رطوبات اصلى ورافع نسيان وماليخوليا ووسواس ونكوكنندهٔ رنگ رخسار وامراض بينى را مفيد وقطور وطلاى آن جهت اكثر امراض عين حتى مايوس العلاج از مدت آن صحت يابد وبا كندر جهت طرفه وبا انزروت جهت ناخنه وسبل وشرناق اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشاميدن آن گرما گرم تازه دوشيده مقوى قلب ورافع غم ووسواس وخفقان وقرحهٔ ريه وسل كه بى تپ خلطى باشد ومصحح امعا را مفيد وملين طبع ومولد منى ومبهى ومسمن بدن وخوردن شير برنج رقيق جيد الطبخ با شكر ملين طبع وقولنج يابس ثفلى وزحير يبسى را نافع وشير آهن تاب وبا سنگ تفته مكرر داغ كرده رافع اسهال وآشاميدن آن بادو وزن آن آب شيرين خالص ممزوج نموده مدر قوى ومنقى مجارى بول خصوص با قليلى تا مقدار دودانگ زاج ويك درم نبات نرم موده اعضاء المفاصل والاورام والبثور طلاى آن با سفيد آب قلعى جهت نقرس واورام حاره وآشاميدن آن وطلاى آن نيز جهت جرب وحكه وثوبا وجذام ومالدن شير برنج برسر اقرع يعنى كچل كه دانهاى زخم

آن صاب شده وسر تراشى آن دشوار باشد باعث نرمي آنست اما بايد كه مقدار شش هفت ساعت بعد از ماليدن كه نرم شده باشد با آب گرم پاك شسته سر تراشى نمايند وبا افيون وموم وروغن زيتون مسكن وجع نقرس حار السموم آشاميدن آن ترياق سموم ودافع مضار آنها است كه مكرر بنوشند وقى كنند تا رفع غائلهٔ سم كرده هر نوع سم وادويهٔ قتاله كه باشد بتنهائى وبا با ادويهٔ مناسبهٔ آن مانند روغن گاو وزنار جبل بحرى وامثال اينها الزينة آشاميدن مطبوخ آن با برنج بطريق شير برنج وفرنى جهت طول عمر ونيكوئى رنگ رخسار وبا كرد كان وخرما جهت فربهى كردن بدن ونيكوئى رنگ رخسار وتقويت باه وازدياد منى مقدار شربت آن از نيم رطل تا يكرطل المضار اكثار آن مورث سنگ گرده ومثانه وتوليد قمل وبرص وسريع الاستحاله بخلط غالب برمعده مصلح آن شكر وعسل وبا آن مردومانع انجماد آن در معده وچون منجمد گردد موجب قشعريره ولرزه وعرق سرد وغشى واختلاط عقل وخناق گردد ومداواى آن قى كردن با حرف وسكنجبين عسلي وسركهٔ ممزوج با فودنج وبعد ستور با عسل وتخم كرفس وآب گرم وآشاميدن پنيرمايه تا مقدار يك مثقال از مجربات شمرده اند وحكماى هند گفته اند شيرگاو سفيد دافع سودا است وشيرگاو سياه دافع صفرا است وشيرگاو سرخ قاطع بلغم وشيرگاو زرد دافع هرسه خلط *

* لبن جاموس * بفتح جيم والف وضم ميم وسكون واو وسين مهمله معرب گاوميش است يعني شيرگاوميش از شيرگاو بسيار غليظتر ودهنيت وجبنيت بران غالب وثقيل وبطيء الهضم وسريع الاستحاله بخلط غالب وصفرا است چون شير را با چوب كيا وكنكهيه طبخ دهند وحركت دهند منجمد وبسته گردد ونبات داخل كرده بخورند بواسير را نافع است

* لبن الخفاش * بضم خاء معجمه وفتح فا والف وشين معجمه قريب بشير اسد است

* لبن الخنزير * بكسر خاء معجمه وسكون نون وكسر زاى معجمه وسكون ياء مثناة تحتانيه وراء مهمله بفارسي شيرخوك وبهندى سوركادودهه نامند * طبيعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن نزد بعضي بسيار مدر وجهت سل ودق نافع ومورث برص ووضح است

* لبن الرماك * بفتح راء مهمله وميم والف وكاف بفارسى شيرماديان وبهندى گهورى كادودهه نامند * ماهيت آن معلوم است بهترين آن نيز مانند شيرگاو است وبهمان شروط وجبنيت آن كمتر * طبيعت آن گرم وتر از شيرهاى ديگر * افعال وخواص آن جالى ومفتح ومفرح اعضاء الغذاء والنفس آشاميدن آن محرك اشتها وباه وملين طبع وموافق قرحهٔ مثانه ومجارى بول ومدر بول وحيض ومنقطع حادث از حرارت ويبوست وحقنهٔ گرما گرم آن منقى قرحهٔ رحم وحمول آن با نشارهٔ عاج بعد از طهر معين بر حمل ها قرو آشاميدن ترش كردهٔ آن كه قمز نامند در اكثر افعال مذكوره قويتر دانسته اند وجهت استسقا وبعض انواع دق بشرائط مذكوره در لبن اتان وآيند ودر لبن لقاح از تعليف آن بر ازيانه وغير آن از اشياى حاره وبارده ملطفهٔ مفتحه نيز مفيد الخواص گفته اند از خواص آنست كه چون هر سال قليلى از آن با طفالى كه آبله بر نياورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نيارند واگر بر آورند زياده برچند دانه نباشد واز مجربات مكرر شمرده اند *

* لبن الضان * بفتح ضاد معجمه والف ونون كه لبن النعاج وبفارسى شيرميش وگوسفند نيز نامند * ماهيت آن معروف وبران دهنيت وجبنيت غالب وغليظتر از شيرگاو وبهترين آن شيرميش جوان بشروط مذكوره است * طبيعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن مقوى جوهر دماغ ونخاع وباه وجهت قرحهٔ رياح وامعا ونفث الدم وتزحر ونيكوئى رنگ رخسار ودفع مضرت ادويهٔ سميه وجماع وتدارك آن بتقويت وبا روغن بادام وصمغ عربى جهت سرفه مجرب ودرمانو

افعال ومضرات مانند البان دیگر است ومحدث ثؤلول وسرار وبلغم وقولنج است

لبن اللقاح

• لبن اللقاح • بفتح لام وقاف والف وحاء مهمله بفارسی شیر شتر وبهندی اونتنی کا دوده نامند • ماهیت آن معلوم است ولطیف ورقیق ترین شیرها ومائل بشوری طعم ودسمیت آن بسبب کمی وگرمی وشدت امتزاج از مائیت آن جدا نمیگردد ولهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است • افعال وخواص آن جالی ومنضج ومحلل اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی چشم وبدستور اکتحال بدان وآشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس وربو وتفتیح سدد ورفع یبوست جگر وتحلیل اورام باطنیهٔ صلبه وتحلیل خلط کائن در کبد واستسقای زقی وطبلی وغیر آن مرد وراغیر نافع اما بعد استحکام علت واجتماع مای اصفر نه قبل از آن وجهت علل طحال وبواسیر وادرار بول وحیض وباه را برانگیزاند وبا بول شتر جهت اسهال وادرار مای اصفر که زرد آب نامند نافع وباید بتدریج از ده وقیه شروع نمایند تا بیکرطل رسانند وشتر را ده روز قبل از استعمال ودر ایام استعمال تعلیف براز یانه وکنگر وکاسنی ودرمنه وامثال اینها نموده باشند وبا پنجدرم شکر العشر جهت استسقای گرم وبا شکر مقوی بدن وصاف کنندهٔ بشره ومحرک باه واشتهای طعام ودر اورام صلبه با روغنهای مناسبهٔ محلله مانند روغن بید انجیر وناردین وبادام تلخ وپسته وامثال اینها وبعضی گفته اند شیر شتر معطش ومبطی الانحدار از معده واعالی جوف است نسبت بالبان دیگر ودستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند آنرا در اوائل وبالا وامیکه آید با استسقا است مگر بعد از استحکام مادهٔ ورم اگر با آن تب نباشد والا جائز نیست در هیچ وقت زیرا که باتب البان منافات تام دارند وزیاده کنندهٔ مادهٔ حمیات اند ودر اورام غیر آبله در اوائل امر باکی نیست از استعمال آن ودستور آشامیدن آن وماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین وبالاجمال در مقدمهٔ این کتاب نیز مذکور شد

لبن المعز

• لبن المعز • بفتح میم وسکون عین مهمله وزای معجمه بفارسی شیر بز وبهندی بکری کا دوده نامند • ماهیت آن معلوم است مائیت بر آن غالب بر دو جزو دیگر وگفته اند جبنیت آن زیاده است • طبیعت آن مائل بحرارت وگفته اند بارد در اول ورطوبت بر آن غالب تا درم وگویند معتدل ترین شیرحیوانات است • افعال وخواص آن ملطف وجالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل وحبس آنها وغرغرهٔ آن جهت اورام لهات وحلق وکام وورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند وقطور آن در بینی وگوش نیز جهت ترطیب دماغ ورفع یبس وبیخوابی ودر دگوش حار وضماد آن که پارچه بدان تر نموده بر پیشانی گذارند نیز جهت ترطیب دماغ ورفع یبس وبیخوابی نافع وآشامیدن آن نیز اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن آن با کتیرا وصمغ عربی ویا پالک مغسول جهت نفث الدم وسرفهٔ سل وقرحهٔ ریه وانزاف الدم مائر اعضای باطنی که مقدار شیر بیست وپنج مثقال تا پنجاه مثقال وهریک از اینها نیم درم تا یکدرم باشد بدستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا ده مثقال کتیرا ونیم مثقال رب السوس وصمغ باد ام جهت نفث الدم وسرفه وعلل سینه وقلب وخفقان وغم ووسواس وتوحش مفید ولیکن باید تازه دوشیده گرما گرم وخورده نا شده واز حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت ومرض باشد واز بز سرخ بهتر از الوان دیگر است وخالص گرما گرم آن ملین بطن ومدر بول وجهت قرحهٔ مثانه وتقویت باه تدارک ضرر جماع وعرق النسای حادث از گرمی ویبس ودر سائر افعال مانند شیر گاو است واز آن لذیذتر ومدر ومبرود بن ومرطوبین ونداخ وبا عسل جهت رمیجان فواق

وامثال اینها بدل آن شیر گاو وبالعکس وآشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفرای محترق وامراض صفراویهٔ محترقه وسوداویه ویرقان وترطیب بدن وبرای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق وحمیات حارهٔ کهنه ودستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت وبا افتیمون مائیت آن زائل میگردد وبجای اسهال شکم را حبس مینماید وآشامیدن آن با آب وخبه که خاکشی وشفترک نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده یا نزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب ویکدرم خبه منکشو نموده ونیم درم شربت بنفشه شروع نمایند وبتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر واندک اندک بر هریک از آب وشربت بیفزایند تا مقداری که موافقت نماید وبر معده گرانی نباشد وخلل در هضم ونفخ ننماید ودر هنگام استغنا وعدم احتیاج بازبتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن وحمیات حارهٔ حاده در انتها وحمی دق وتسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید ونیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام والبثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل ومنضج ومنفجر کنندهٔ اورام ودمامیل وبثور است وباضافهٔ تخم تمر هندی کوبیده اقوی گویند مضر احشا است مصلح آن کتیرا بدل آن شیر گاو

لبن النساء

• لبن النساء • بکسر نون وفتح سین مهمله والف ممدوده وبفارسی شیر زنان نامند • ماهیت آن معروف والطف است از شیر انسان وموافق ترین ماثر شیرها است از برای اطفال وامراض حارهٔ حاده خصوصا از مولد دختر وبهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از آن ودرین نیز • طبیعت آن در دوم سرد وتر واز دختر زائیده سرد تر • افعال وخواص آن جهت ترطیب وتقویت دماغ ورفع بیخوابی ورمد وقروح ریه وحمی دق وادرار بول ودفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس والصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ وخشیرهٔ وتفتیح سدهٔ خیشوم ورفع سل ودق ویبوست سینه وسرفهٔ یبسی ونفث الدم ونزف الدم با ادویهٔ مناسبه وسعوط آن جهت رفع خشکی دماغ وسرسام وصداع حار یبسی واختلاط عقل ومالیخولیا وجنون صفراوی ودموی وسهر وامثال اینها وبدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقهٔ بدان تر کرده پی در پی بر پیشانی گذارند وچون گرم گردد تبدیل نمایند وقطور آن در چشم جهت رمد حار وقرحه ورفع خشونت پلک آن وبا انزروت جهت ظفره وسلاق وشرناق وامثال اینها ودر گوش جهت وجع حار وقرحه وورم گرم آن ومقدار شربت آن از ده وقیه تا نیم رطل وباید که گرما گرم که سرد نگشته باشد بیاشامند واگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد بدل آن شیر الاغ الخواص گفته اند چون زن حامله بر روی شمش شیر بدوشد اگر شمش بمیرد ویا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است واگر نمیر دوزند برآید پسر ومجرب دانسته اند وبهترین شیر زنان وسائر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد وبا چسپندگی بسیار نباشد وبا معتدل القوام باشد ودستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر ونیز در مقدمهٔ این کتاب ذکر یافت

لبن حمار الوحش ولبن الغزال

• لبن حمار الوحش ولبن الغزال • شیر گورخر وشیر آهو هر دو گرم وتر اند از ماد یان که لبن الرماک باشد ولطیفتر از آن ودر تحریک باه اقوی •

لبن الحامض

• لبن الحامض • بفتح حاء مهمله والف وکسر میم وضاد معجمه بفارسی ماست وبهندی دهی است وبترکی جغرات نامند • ماهیت آن شیر منجمد است وبهترین آن ماست شیر گاو وتازه خوب انجماد یافته اندک ترش است • طبیعت آن در دوم سرد وتر هرچند ترش تر ورقیق تر باشد سردی وتری آن زیاده • افعال وخواص آن مرطب ومسکن تشنگی ومقوی باه محرورین وغذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دسمیت بیشتر ودر سائر افعال قریب بدان ومخیض

درحرف الميم مع الخاء المعجمة مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى المضار مضر مبرودين ومعدهٔ سرد وكثيف ودير هضم و
مسدد ومولد خلط خام ومضر تبهاى عفنه مصلح آن معاجين حاره وزنجبيل مربى است واغذيهٔ مصنوعه ازان در قرابادين
كبير بتفصيل ذكر يافت وچربهٔ بالاى آنرا بوموماليدن مرطب دماغ ومنوم وقائم مقام روغن تخم كدو است
* لبن السودان * بضم سين مهمله وسكون واو وفتح دال مهمله والف ونون * ماهيت آن نزد اكثر اسم فرفيون است
وبعضى ديگران گفته اند چيزى است شبيه بصمغ ومائل بسياهى وزردى كه از نواح مغرب مى آورند * طبيعت آن بسيار
گرم وخشك تا چهارم * افعال وخواص آن از سموم قتاله وبوئيدن آن باعث رعاف وعطسهٔ بسيار ومهلك وتدبير آن
تدبير افربيون وچند بادستر مياه خورده است ومذكور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت
* لبن اليتوعات * بفتح ياء مثناة تحتانيه وضم تاء مثناة فوقانيه وسكون واو وفتح عين مهمله والف وتاء مثناة فوقانيه
* ماهيت آن شير نباتات شيردار است مانند مازريون سياه وفرفيون وسقمونيا وامثال اينها * افعال وخواص آن
مجموع آن از سموم ومسهل قوى بعنف وشير مونيا تى درذيل آن مذكور شد وميشود وآنچه نامى مخصوص ندارد در يتوعات
درحرف الياء مع التاء انشاء الله تعالى مذكور خواهد شد واعراض وتدبير آن مانند اعراض وتدبير افربيون خورده است
ومذكور شد

* فصـــــــــل اللام مع التاء المثناة الفوقانية *

* لتكو * بفتح لام وسكون تاء چهار نقطهٔ هندى وضم كاف وواو * ماهيت آن ثمر درختى است در بنگاله ميشود وكثير الوجود
ودرخت آن بقدر درخت آلو وبنياله وپرخار وبرگ آن نيز شبيه ببرگ آلو وبنياله وثمر آن خوشه دار ودر هر خوشه هفت هشت
تا ده دانه وبزرگى آلوى كوچكى وبنياله وسفيد رنگ وطعم آن درخام ترش وبعد رسيدن ممخوش ميگردد ودرجوف بعضى آن سه
دانه وبعضى چهار دانه شبيه بدانهاى شريفه وكتهل كه كوچك مدور ودرجوف دانهاى آن تخمى بنفش رنگ نرم لزج لعابى
* طبيعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن مسكن حدت صفرا وخون وجهت بعض امراض دمويه وصفراويه نافع
وشربت آن نيز جهت امراض مذكوره نافع *

* فصـــــــــل اللام مع الجيم *

* لجالو * بفتح لام وجيم والف وضم لام وسكون واو ولغت هندى است * ماهيت آن گياهى است كه دركنار آبها وزمينهاى
نمناك ميرويد ودرموسم باران بيشتر ودو قسم ميباشد قسمى درخشكى وزمينهاى نمناك ميرويد نبات آن تا يكذرع وشاخهاى
آن باريك وبرگ آن ريزه باريك شبيه ببرگ ام غيلان واز آن ريزه تر وقسم دوم مائى كه دركنار آب وغديرها ميرويد واين
مفروش بر روى زمين ميباشد وشاخ وبرگ شبيه بدان قسم واز خواص هردو قسم است كه چون دست نزديك آن برند
وبدان رسانند برگهاى آن بهم مجتمع ميكردند وچون دست را بكشند وازان دور نمايند بعد از اندك زمانى ازهم باز ميكردند
بحالت اصلى خود واز جملهٔ ادويهٔ عظيم النفع است نزد اهل هند وباصطلاح خود آنرا ازرسا ين ميدانند * طبيعت آن
در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن محلل وجالى ومنضج ومفتح وجهت فساد خون وامراض حادثه ازان وامراض
صفراويه شربا نافع وقطور آب آن جهت ناصور وزخمهاى كهنه مفيد وگويند چون آفتاب در برج سرطان ودر منزل نثره باشد
كه بهندى پكهه نچهتر نامند بروند بركنار غديركه درانجا گياه لجالو باشد واولا غسل بكنند وقدرى شيرينى تصدق نمايند
وبخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن موشف پس آن گياه را از ريشه بركنند بنحويكه سايهٔ آنكس بران نيفتد
ودرسايه خشك نمايند وبا زچون ماه در ان منزل آيد نرم كوفته بيخته بقدر رطلى ازان را با شير كار تازه دوشيده ممزوج كرده

اين منتر را هفت مرتبه بران خوانند وبنوشند منتر اين است * بسم الله الرحمن الرحيم * دولها امرت دولها سنكه
ادان نمونمو بشوادن * تا هفت هفته هر هفته هرروز بدين نحو بخورند در هفتهٔ اول امراض سوداوى وحميات ربع ومركبه
دفع كردد ودر هفتهٔ دوم بواسير ونواصير ويرقان وامثال اينها زائل كردد ودر هفتهٔ سوم جذام وبهق وقوباو آتشك ومانند
اينها برطرف كردد بعون الله تعالى وبالجمله مداومت بدان قواى حيوانى بيفزايد واز اسرار است نزد ايشان *

* فصـــــــــل اللام مع الحاء المهملة *

* لحم * بفتح لام وسكون حاء مهمله وميم لغت عربى است جمع آن لحوم آمده بفارسى گوشت وبهندى ماس نامند * ماهيت
آن معروف ومنعقد از خون است وفاعل انعقاد آن حرارت فاضله ودر بدن حيوان براى حشو وفاصله وحائل بودن ميان
اعصاب وعروق واوتار وغيرها واستخوان وحافظ ومانع بودن آنها از التوا درحركات مختلفه وقمع ورض از صدمات خارجى
وبراى ترطيب اعصاب وعروق وغيرها وحسن منظر وتيكوئى هيأت شكل وغيرها از منافعى كه مفصلا در كتب كليات مذكور است
واقسام ميباشد بحسب اقسام حيوان واعضاى آن ولحم هر حيوان در اسم خود مذكور شد وميشود انشاء الله تعالى ودر اينجا
بقول كلى وبالاجمال چيزى ذكر مى بايد نمايد دانست كه چون بدن انسان مركب از مواليد ثلثه است وحيوانيت بران
غالب پس انسب غذائى براى بدل ما يتحلل او لحم است لهذا در حديث شريف نبوى صلى الله عليه وآله وارد است كه سيد
الطعام اللحم وطبيعت مد برهٔ بدن نا چار است در استحالهٔ نبات تا آنرا شبيه بمغتذى نمايد از هفت قسم فعل از تحليل
واستحاله وتفريق وعقد وتشبيه وتغذيه وادخال درحيوانات باقل اين افعال مدعا حاصل است مثلا در شير آنها پنج فعل
كافى است كه تفريق وتغذيهٔ آن هضم وتمييز است وتعقيد وتشبيه وادخال باشد ودر بيضهٔ طيور سه فعل كافى است كه تحليل
واستحاله وتمييز باشد ودر لحوم دو فعل كه تشبيه وادخال باشد كافى است پس لحوم سيد وبهترين سائر اغذيه شدند
وگوشت مقاديم حيوان از گردن ودست وسينه بهتر از موخر آن مانند ران وپشت تازه وكرده ردى وگوشت ايمن
بهتر از ايسر وجانب وحشى خشك تر وبطئ النزول وانسى نرم تر وارطب وبهترين لحوم لحم حيوان جوان صحيح
المزاج فربه است درامزجهٔ لطيفه صاحبان ترفه وسكون وآرام وبهترين مواشى بز وگوسفند است كه كمتر از شش ماه و
زياده از يكساله نباشند وبعد ازان گوساله ويكسالهٔ گاو وگاوميش وشتر جوان بهتر از شتر بچه واز وحوش بچهٔ بز كوهى است
وآهو بره وگوشت حيوان خصى كرده از گوشت ناخصى كرده بهتر است والطف وگوشت حيوان راعى چرنده بهتر والطف
از محبوس معلوف واز حيوان مياه بهتر وللذيذ تر وصيد ترواز مرغ اجود ومتوسط واز سفيد بطئ الهضم وسمين وسريع
الاستحاله بتعفن وفساد گوشت مرغ درد وراز فساد بتعفن وسريع الهضم ومذبوح در رمضان روز بهتر از بائت شب مانده و
قديد گرم وخشك وقليل الغذاء بسيار زبون ومولد خلط ردى ولحوم برى بهتر از اهلى وبهترين لحوم برى ظبى وبهترين اهلى
ضأن وگوشت جدى واقل فضول است از غير آن ولحوم حيوانات برى از براى بلغمى مزاجان وصاحبان فلج واستسقاء
كسانيكه برودت ورطوبت بر مزاج ايشان غلبه نموده باشد باسركه وآب غوره وامثال آن براى محرورين وكسيكه مزاج آن
ملتهب نباشد مطبخ آنرا با مرى وزيت بخورد وگوشت اعضاى عصبانى مولد بلغم است وگوشت مرغ خالى از ليف عصب
گرم وتر وقريب باستخوان خشك ومتين وگوشت طفلى بارد رطب لزج وگوشت نعجه ردى ضعيف الغذاء مصلح آن ومصلح هر
گوشت ضعيف رطب نمك وپياز وفلفل وزنجبيل ودارچينى وقرنفل وصعتر وزيره وامثال اينها است ومصلح گوشتهاى

کرم وخشک هرکه وآب غوره وروغن وکوشتهای کرم وتر کشنیز وسماق وامثال اینها است وکوشت رخو که دران عصب نباشد لذیذ خصوص کوشت سینه وپستان بسبب تولید شیر ودران وکوشت زبان لذیذ سریع الهضم وکوشت حیوان وحشی وحمار الوحش کرم وخشک درسوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت ودر فصول زمستان خوردن آن وامثال آن بهتر وکفته اند بطیء الهضم وردی الکیموس وکوشت کباش جهت کسیکه ذراریح خورده باشد نافع وکوشت ارنب کرم وخشک و کوشت بریان کردهٔ آن جهت قرحهٔ ریه مفید وکوشت قنفذ بسیار تراست وکوشت چرب ودنبه کرم تر ازهمه وغلیظتر وبطیء الهضم وملین شکم وقلیل الغذا وردی وسریع الاستحاله بدخانیت وصفرا وکوشت کاو مادهٔ کثیر الغذا غلیظ سوداوی ومولد امراض سوداویه وخشک تر ازکوشت بز وکوشت جوان آن سریع الهضم تر وبهترین آن کوشت بچهٔ کاو ماده وبهترین اوقات خوردن آن فصل بهار واول تابستان وپوست خربزه مهرا کنندهٔ آنست چون درحین طبخ دران اندازند وهمچنین درهر کوشت صلب که زود مهرا نکردد واکثار کوشت کاو مولد بهق وامراض سوداوی وکوشت شقراق کاسر ریاح وبعید التعفن ازکوشت بز و کوسفند وقلیل الشحم ویابس الجوهر وقلیل الغذا ردی وکوشت حیوانات صید کرم وخشک ومولد خون غلیظ سوداوی وبهترین آنها کوشت آهواست وکوشت سباع وذات المخالیب همه آنها ردی اجتناب ازآنها واجب وکوشت ضأن معتدل در رطوبت ویبوست سریع الهضم مولد خون جید وجهت محرور المزاج نافع وکوشت جزور یعنی بچهٔ شتر بسیار کرم وخشک ومولد خلط غلیظ وجهت اصحاب کد وریاضت شدید وعرق النسا ودرآخر حمیات ربع نافع وکوشت سنور یعنی کوشت کربه کرم وتر وکویند سود است مسخن کرده وجهت درد پشت وبواسیر مفید ولحم الخیل یعنی کوشت اسب مانند کوشت شتر مخلخل مسام وجهت اصحاب کد وریاضت شدیده نافع ومولد سودا وازطیور متوسطه که قریب بمرغ خانکی باشند مانند کبک وتذرو ودراج وحجل وطیهوج وامثال اینها صغیر اینها بهتر ازکبیر وبری بهتر ازاهلی وبهترین بری طیور مذکوره وبهترین اهلی دجاج وازطیور مائی آنچه کردن آن بلند وعظیم الجثه باشد ردی است ولحوم بری کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط واوز مورث حمیات ربع اند وازمائی ماهیان متوسطه دربزرکی وکوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضراضی وجلوا ماهی وماهی سوروانی وارس وآبنوس وامثال اینها وازبرای اصحاب کد وریاضت قوی المزاج حار لحوم قویهٔ غلیظه مانند کوشت جزور وخیل وکوزن وکاومیش بهتر واولی است ازلطیفهٔ خفیفه وباید که حیوانات رطبة المزاج رابعد ازاستکمال قوت آنها ویابسه راهنکام طفولیت وکوچکی ذبح نمایند وآنچه ازشکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله وفتح لام مشدده والف ونون وحلام بمیم بجای نون نامند وآنچه بحد کمال نرسیده باشد همه ضعیف ومورث ضعف وسستی وامراض بلغمیه اند واز حیوان پیر وضعیف حال خورده بسیار لاغر ومریض ومیته همه مورث امراض صعبهٔ کثیره وسودا وامراض سوداویه است خصوص کبش وتیس وبقر وجاموس وجمل وهمچنین کوشت حیوان بچهٔ مرده ویا کرک وغیرآن ازسباع کزنده وخوفناک ویا درآب افتاده وبدتر حیوان مخنوق همه ردی ومورث امراض ردیهٔ صعبه وسودا وامثال اینها است ودرحضور حیوانی حیوان دیکر ذبح نمودن زبون واشامیدن آب بعد ازکوشت مضر وتناول نمودن آن درشبها باعث تخمه وجمع آن باشیر وبیضه مضر وغیر مجوز وهرچند مبالغه در طبخ وکوبیدن آن کنند اولی است وباید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد ویا غیر آن وکوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم والنفوذ وموافق ناقهین وضعیف المزاج والقوة است اکر بلغم ورطوبات بسیار در بدن غالب نباشد وکسیکه اراده نماید تخفیف وصلابت بدن راباید که مشوی وکردناج آنرا بخورد ومشوی آن بطیء

النزول تر ویابس تر وقوی الدم ازمسلوق وکسیکه اراده ترقیق ونرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد وورزش وبا رخوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن برطبیعت دشوار وباعث فساد وضعف قوت است ومداومت بران نیز باعث فساد اخلاط وقساوت قلب وتیرکی باصره وبلادت ذهن وغلبهٔ صفات بهیمی واخلاق سبعی وبسیار ترک دیر خوردن آن باعث ضعف بدن ولاغری ووهن ونقصان در ارواح وسقوط قوی است ومشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب وخشک ومطبوخ آن بطریق نخنی کرم وتر ومولد لحم رخو نرم وقلیهٔ آن کثیر الغذا وباعث تقویت بدن است وحلوای لحم وماء اللحم باقسام وامراق آن درقرابادین کبیر ذکر یافت اعضاء الراس کوشت کاو وکاومیش وسائر کوشتهای غلیظ مولد سودا وامراض سوداویه ازجنون ووسواس وکوشت ابن عرس باشراب جهت صرع العین خاکستر کوشت حملان جالی بیاض چشم وکوشت سباع وذوات المخالیب مقوی چشم ورافع امراض عین وزهرهٔ طیور واکثر حیوانات جالی بیاض وآثار چشم اعضاء النفس کوشت سرطان نهری جهت مسلولین وکوشت چوجهٔ طیور مصلح خوانیق اعضاء الغذا کوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج وتفتیح سدهٔ کبد وطحال واستسقا وکوشت قنفذ باسکنجبین جهت استسقا ولحوم غلیظه مضر معده وطحال اعضاء النفض کوشت کاو مانع ریختن صفرا است بمعده وکوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع وکوشت قنفذ خشک کرده باسکنجبین جهت وجع کرده ومرق خروس پیر بشرط مذکور در دجاج جهت قولنج وامراض سوداوی ومرق کوشت کاو وسکباج آن جهت اسهال مراری وهمچنین قریص کوشت آن باکشنیز تازه وسرکه وحموضات مناسبه بسرکه وهمچنین باکشنیز خشک واندک زعفران وکوشت طیور مشوی وغیر مشوی مانند کوشت کبک وطیهوج وقطا وقمری که جوش داده مرق آنرا بریزند وجرم آنرا تناول نمایند حبس طبیعت نماید ومرق آن تلیین وکوشت شتر مدر ابول وکوشتهای چرب تلیین آن زیاده ازغیر آن وکوشت سباع وذوات المخالیب جهت بواسیر وکوشت حمار وحشی باروغن قسط جهت وجع کرده وتحلیل ریاح غلیظه الحمیات کوشت کاو وابل ووعل وطیور بزرک پیر محدث حمی ربع اند السموم آشامیدن کوشت ابن عرس خشک کرده باشراب جهت سموم وکوشت حملان سوخته برای لسع مار وعقرب وجراره وباشراب جهت سک دیوانه وکوشت ضفدع جهت لسع هوام الآلات المفاصل ضماد کوشت کرم بکرمی ذبح جهت ضربه وسقطه وبدستور پیچیدن عضو درپوست کوسفند کرم آن وضماد دنبه جهت تلیین عصب صلب شده وتلیین اعضای متشنجه وکوشت ارنب جهت نقرس واوجاع مفاصل وقریب است درفعل بمرق ثعلب وکوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماداً وشحم حمار وحشی بادهن قسط جهت وجع ظهر وتحلیل ریاح غلیظه [illegible] وکوشت افعی وتنقیه الا بطریق مرقه ونخنی نافع وکوشت کاو مولد جذام وداء الفیل ودوالی وجرب وقوبای ردی وسرطان وهمچنین سائر لحوم غلیظه الجروح والقروح والاورام طلای کوشت کوسفند سوخته وضماد کوشت کاو وسائر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینة طلای پیه حمار وحشی رافع کلف وسوختهٔ کوشت حملان رافع بهق وسوختهٔ کوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است

لحية التيس

* لحیة التیس * بلام مفتوحه وحاء ساکنه ویاء والف ولام وفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت عربی است درماهیت آن اختلاف است مالقی وبغدادی وانطاکی وغیرهما کفته اند نباتی است مجعد وبروی زمین مفروش واززمین بلند نمی شود وبرک آن شبیه ببرک کندنا وهود م آنرا میخورند ومداوا بآب آن مینمایند وهمین لحیة التیس حقیقی است ونزد عرب واهل شام وشرق ودیار بکر مسمی باذناب الخیل ونزد عامهٔ اهل اندلس بسقواس است وبفارسی املنج وباصفهانی سنک والاشنک نیز بفتح شین معجمه وسکون نون وکاف نامند ودیسقوریدوس قموس نامیده وبعض

جرم قسادق وقسارت نیز خوانند و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک و کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برگ مدور و صلب و مزغب و گل شبیه بگنار و منبت آن منکستانها و صنف ماده آنرا برگ شبیه ببرگ کندنا و پائین آن عریضتر از بالائی آن و گل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طراثیث میرو ید سرخ با قوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز میباشد و قوت قبض این زیاده از ان در جمیع اجزاء آن طرثوث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ایوقسطس نامند و مراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ آن طرثوث است و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق همانست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که آن شاخهای است بی برگ مائل بسرخی و درخشند کی و سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چها رانگشت آن از زمین بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه مزبور نوعی از طراثیث است بهترین آن تازهٔ آنست ● طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در رابعه گفته نباتی است مابین شجر و گیاه با اندک قبضی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا یک شبر میرو ید و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز لهذا تیس نامند و آنرا بشیرازی و اصفهانی الالاشنک نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازهٔ آن را با سرکه ریدون آن برای تبرید مانند کاسنی زکاموم میخورند و محتمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بران برگهای باریک بلند شبیه ببرگ کندنا و گل آن بهمین مد و رو برگهای آن اندک طولانی و سر آن باشعب و شعبه و غنچهٔ آن فی الجمله شبیه بغنچهٔ گل سرخ و رنگ گل آن سفید ● طبیعت آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک ● افعال و خواص آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحهٔ ریه و بیخ آن در قبض اقوی و عصارهٔ آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحهٔ ریه و امعا و عصارهٔ آن از ان اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه رفع معده و جگر و نزف الدم رحم و در سائر افعال قویتر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی جرک گوش و خشک کنندهٔ قروح آن اعضاء النفص والغذاء آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحهٔ ریه و عصارهٔ آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحهٔ امعا مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم الجروح والقروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت موخنکی آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر کرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا است و گلنار و تخم آن ●

● فصل اللام مع الخاء المعجمة ●

● لخنیس ● بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است ● ماهیت آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و هرد و در صورت مشابه بهم مگر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و گوناه و ترا زهری و دانهٔ آن سیاه و تلخ و بقدر عدس بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند ● طبیعت آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن ● افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از ان هر دو نوع مسهل قوی و یک درم آن جهت لسع عقرب شبیاله و چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد

● فصل اللام مع السین المهملة ●

● لسان ● بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربی است بفارسی زبان و بهندی جیب نامند ● ماهیت آن از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو غدد ی سبک و عروق و عصب و عضلات و غشاء معروف است و مخلوق از برای برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القای مافی الضمیر بغیر تقلب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمید اند فوائد آنرا بتفصیل ● طبیعت آن گرم و تر ● افعال و خواص آن خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و باد و یهٔ حارهٔ خشبوز یاده کنندهٔ منی المضار سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکه و با کشنیز خشک و زیره و خولنجان در محرورین و در محرورین سرکه و کشنیز خشک خوردن است ●

● لسانه ● و آنرا اذان الثور و کحلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل است ● ماهیت آن نباتی است بالزوجت و رائحهٔ آن شبیه با نجبار و غیر لسان الثور است برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی میروید بقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرمئی رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان الثور آنست که برگ این عریضتر و مدورتر و شبیه بانجبار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ و گل لسان الثور که باین اوصاف نیست ● طبیعت آن در دوم سرد و تر ● افعال و خواص آن جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بثوری صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس مینامند و جهت قلاع و سائر امراض حارهٔ دهان و خفقان و حرارت معده نافع ●

● لسان الابل ● بالف مکسوره و باء موحده و لام لغت عربی است ● ماهیت آن غیر رجل الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است مابین گیاه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از ان بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بتجعید ثیاب تازه شسته و باز غب نرمی و سفید رنگ و خشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل به بهی منبت آن زمینهای خشن ● طبیعت آن در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند ● افعال و خواص آن مفتح و جالی اعضاء الفم والغذاء و النفض آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح والجروح ذرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهندهٔ جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا با آب مطبوخ آن مسکن حکهٔ فرج و مقعد و ذکر الزینة خضاب آن با حنا سیاه کنندهٔ موی سر و شستن با آب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کنندهٔ موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا د واوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا در رد و هفتاد رطل آب انگور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحهٔ گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت گزیدن شفتین بحری نافع است ●

● لسان الثور ● بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربی است بفارسی گاوزبان و بیونانی غوریلا طینی بگلوسم و بلغت دیگر برا اجم و بهندی منکامولی نامند ● ماهیت آن نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بخار و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سیزمائل بزردی و بقدر ذرعی و از برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت

ومنقط بنقطهای سفید شبیه بخار و مزغب شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مائل بزردی و کهنهٔ آن مائل بسیاهی و هرچند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ بشکل گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در قمی واندک لعابی و تخم آنرا مد ورنیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود ولیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان مینامند مرماحوز است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد و بهترین آن گاوزبان تازهٔ ضخیم سبز مائل بزردی منقط گیلانی است * طبیعت تازهٔ آن در اول گرم و تر و خشک آنرا رطوبت کمتر و مائل بیبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن * افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مرهٔ صفرا و اخلاط محترقه و سودای متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و النفل اعم آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تقویت و رفع خشونت قصبهٔ ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و شش و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدت نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبهٔ ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یکدرم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازالهٔ یرقان و تفتیت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و زرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و حسب لثه و بدل متور غیر محرق آن ولیکن از آن ضعیفتر مضر بسپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنج درم در مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز بوزن آن ریباس و نصف آن سنبل و ربع آن امارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شرابی ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح اعتدال بیک رطل شراب کند بدون ازالهٔ عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداویه و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال ضعیفتر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه

لسان الحمل

* لسان الحمل * بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربی است و دیسقوریدوس آنرا کثیر الاضلاع و سبعة اضلاع نامید و بفارسی بارتنگ و بترکی باغ یرباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی بیشاک میسور و صغیر را بیشاک میتور نامند * ماهیت آن از جنس مرماحوز است و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراکنده و مائل بطرف زمین و سرخرنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن و گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور و ریزه سیاه رنگ مائل بنفشی و بیخ آن سست و مزغب و تا بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ این از آن کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگ تر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت بسرحد تخدیر و یبوست آن بحد لذع نرسیده * افعال و خواص آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر یرقان ورم سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه

نمودن با آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و بثور عفنهٔ آن و تقویت لثهٔ مسترخیه و دامیه و با آب بری آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود شیافات چشم در آب آن و داخل ادویهٔ عین کرده میشود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل ملق جهت ربو و آشامیدن عصارهٔ آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحهٔ ریه و ربو و موی و صرع اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن عصارهٔ آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سدهٔ آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم وقیء الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سدهٔ کبد و گرده و مثانه و در ادویهٔ مفتحهٔ آنها داخل کرده میشود و جهت قروح امعاء و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان بتخم و یا عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت عضه سگ بوانه گزیده الجروح والقروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیهٔ چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و آکله و باطین قیمولیا و اسفیداج جهت جمرة الجیم و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام والبثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمرة حای مهمله که باد سرخ باشد و ورم پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر مؤثر المقدار گویند مضر ریه مصلح آن عسل و عصارهٔ آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصارهٔ برگ آن و بورهٔ آن قابض و مقوی امعاء و رافع زحیر و بروغن بادام و یا روغن گل چرب کرده و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ با رنگ که مانند گلاب بقرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بیعدیل و در سایر افعال از عصارهٔ برگ آن ضعیف تر است

لسان السبع

* لسان السبع * بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله * ماهیت آن نباتی است بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است *

لسان العصافیر

* لسان العصافیر * بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندرجو و بشیرازی تخم امرخواند * ماهیت آن ثمر درختی است از قسم درداروعظیم و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلاف و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یک دانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مائل بزردی و باتندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و در ملک هند و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعهٔ برنج بهم میرسد و بلندی نبات آن از برگ

نبات برنج باریکتر و نازکتر وخشن تر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از ان اندک پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز ترشبیه بخار و گل آن ریزه و از تلخ آن مفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیأت شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش ❊ طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه ❊ افعال و خواص ان مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت اعضاء الصدر آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه وجهت خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن اعضاء النفس آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه بتنهائی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و با تودری سرخ بوزن آن و با مغز کردکان و با کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الات المفاصل ضماد پوست ان با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع ❊

❊ لسان الکلب ❊ بفتح کاف وسکون لام و باء موحده بلاطینی امیره گویند شبیه به ثلوره و ببربری نیکوالنس نامند ❊

❊ ماهیت ان گویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی گفته اند نباتی است علیحده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و کرهدار و با ریک و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از ان درازتر با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و متشبک در هم و در اول تابستان میروید و منبت آن نزدیک آبها ❊ طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک ❊ افعال و خواص ان آشامیدن آن بقدر یکرطل با عسل رافع صلابت طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است ❊

❊ فصـــــــــل اللام مع الصاد المهملة ❊

❊ لصیقی ❊ بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش است ❊ ماهیت ان نباتی است خاردار که بر جامه بچسپد و از ان جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از ان کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی ❊ طبیعت ان در آخر اول گرم وخشک ❊ افعال و خواص ان محلل و جالی اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم مقعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کنندهٔ رخسار و مغز و تخم آن مربی است ❊

❊ فصـــــــــل اللام مع العین المهملة ❊

❊ لعاب ❊ بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند ❊ ماهیت آن معروف است ❊ افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت کرم متاذی باشد ریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد ❊

❊ لعبت بربری ❊ بضم لام وسکون عین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیه و فتح دو باء موحده در میان هر دو راء مهمله و در آخر یاء نسبت ❊ ماهیت آن بیخی است شبیه بسورنجان و باریکتر از ان و مانند سرپستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقی است و از نواح افریقیه آورند و نامقیدان مغشوش بسورنجان مینمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند

و اشتباه است ❊ طبیعت آن در دوم گرم وخشک ❊ افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضاء الصدر و النفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و ارجاع صدر و امثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائر هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در عوتی بسیار جوش دهند تا رفع غائلهٔ حدت آن کردد المضار اکثار آن مورث امراض حاره و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز کردکان است و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اکر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد تد بیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از ان انیسون خوردن است ❊

❊ لعل ❊ بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال فتلی است ❊ ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعة تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزلهٔ عظیمی کوه بدخشان منهدم کردید و لعل ظاهر کشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و وافرتر از بدخشانی و کم بهاتر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میکردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ❊ طبیعت آن در کرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک ❊ افعال و خواص آن در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قویتر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانک و بعضی تا نیم دانک گفته اند ❊

❊ فصـــــــــل اللام مع الفاء ❊

❊ لفاح ❊ بضم لام و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است ❊ ماهیت آن ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی است و در حرف الیا انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و از ان کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن باعطریت و مائل بشیرینی میکردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه به تخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج میباشد در بن نیست و قسم نر آنرا برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی از ان را منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عریض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخ آن دراز و بسطبری ابهامی و سفید و این قویترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قویترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب مائل از انست ❊ طبیعت ان در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و انچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت ❊ افعال و خواص ان مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع مرا بی و خفقان حار

واسهال دموی وحرقة البول نافع ومنقی بلغم ومرهٔ سودا است وکیا و آن مدر بول وحمول تخم آن با کبریت قاطع حیض اعضاء
المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار را لا ورام وا لبثور طلای آن محلل اورام حاره وبا سرکه جهت
حمره وضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره وبرش الزینة طلای شیر آن جهت کلف ونمش وآشامیدن نیم درم از تخم
آن بغایت سرخ کنندهٔ رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد وطلای پوست بیخ آن مولد قمل درهر روغنیکه
باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت گزیدن هوام وبد ستور تخم آن و برگ کوچک آن فادزهر
عنب الثعلب حمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درهم ودو درهم آن کشنده است با ختلال عقل وسبات وغثیان
مصلح آن قی کردن بروغن وعسل وبعد از آن عسل وسلا ب بری وخردل وانیسون خوردن وبعضی گفته اند آب سرد نوشیدن
المضار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص آنچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بر موم بوئیدن وتخم خشخاش وبوزن آن جوز
القی نیز گفته اند وآشامیدن تخم مه عدد آن بار از یانه وشکر مکرر با تفریح آورد وبغایت بله است

• لفش • بفتح لام وفا وشین معجمه • ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن نواح شام در هنگام ترمیر سبزی زود مشتعل
میگردد ود رخشکی دیر آتش در ان تاثیر مینماید وابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قران مجید ومن
الشجر الاخضر نارا آن درخت است • افعال وخواص آن طلای برگ خشک مسحوق آن رافع برص وبهق وعصارهٔ تازهٔ آن
رافع قوبا است حکیم میر محمد مؤمن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر است • فصـــل اللام مع القاف

لق لق • لق لق • بفتح دو لام ودو قاف معرب لک لک فارسی است • ماهیت آن از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که در اوائل
ربیع می آید وگاه متوطن میگردد واز جائی خود نقل نمی نماید واز خار خانه میسازد برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که
مار دشمن بچهٔ آنست وآن نیز بسبب حرارت و یبوست مزاج خود مار را می بلعد وآن ضرر نمیرساند وگوشت آن بد بوامت
برای بودن خوراک آن حشرات وخبائث • طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک • افعال وخواص آن اعضاء الراس
وغیرها خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه وخدر ورباح غلیظه وبرودت مستحکمه در اعضا وضعف باه وسموم منهوشه
وگوشت بچهٔ آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین مصلح آن روغن کنجد وطبخ آن با سرکه وکرفس وکشنیز بسیار وزیت شیرین
وبا روغن بادام وشراب بران نیا شامند وبیضهٔ آن در جمیع افعال قویتر از گوشت آن وزهرهٔ آن رافع شبکوری است اکتحالا
وخون آن جالی رجبت ازالهٔ بهق ورضع نافع طلای آن با سرکه وسرگین آن جالی بهق وکلف وآثار جلد وبا بیضهٔ آن سیاه
کنندهٔ موی ورافع صرع است

فصـــل اللام مع الکاف

لك • لك • بضم لام وکاف وبفتح کاف نیز آمده وبفارسی لاک وبهندی لاکهه بخفای ها نامند • ماهیت آن صمغ نباتی است
که درمملکت هند وبنگاله بهم میرسد واز سر شاخهای بعضی اشجار برمی آید ومنعقد میگردد وسرخ رنگ شبیه بتوت سرخ وبعضی
حبهای آن تا بقدر لیموئی ونارنج میباشد واین را لاک خام وبهندی لاکهه جهوری نامند وازدرخت سدرکه بفارسی کنار
نامند ودرخت پیپل وبر وغیر اینها بعمل می آید وانچه از درخت کنار بعمل میآید بهتر است واز طبخ لک خام در آب واخذ
آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل می اید وهر یک را نامی وانچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می آورند بهندی گلال بکاف
عجمی نامند وانچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک مینمایند بفارسی کتاد وبهندی النا ومها ور نیز گویند
وثفل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک میسازند وآنرا بهندی چپرا وبشیرازی دوس مینامند وبهترین آن ومستعمل

در طب سرخ شفاف صافی تازهٔ خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است
وبهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ وشفاف صافی تازهٔ آن است واین در غیر طب مستعمل وقوت آن تا ده سال باقی می ماند
• طبیعت آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر اول گرم ودر دوم خشک نیز گفته اند ومغسول آن الطف وغیر مغسول آن
اقوی • افعال وخواص آن جالی ومحلل ومنقی اخلاط وحابس اعضاء الراس والصدر والغذاء را لنفص آشامیدن
آن جهت فالج ونفث الدم وسرفه وربو وخفقان وتقویت معده وجگر واحشا وتفتیح سدهٔ کبد وطحال واستسقای لحمی وزقی
ویرقان وضعف گرده ومثانه واعضا وتنقیهٔ اخلاط بارده ووجع کبد وتحلیل اورام باطنیه نافع وآشامیدن یک دانگ تا دو دانگ مغسول
آن با شیر بز تازه دوشیده بقدر نیم مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال
بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند ونیم وزن آن اسارون وربع آن طبا شیر الخواص لاغر کنندهٔ بدن است بالخاصیت وچون
هر روز یک دانگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند وچیزی دیگو بدان نرسد وهمچنین چون
سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند وچون اشنان سبز را یک شبانه روز بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده
با آتش ملایم بجوشانند تا در دی وصافی آن از هم جدا شوند وآب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا
کرده با صمغ عربی جمع ومنعقد نمایند واین را بهندی گلالی نامند ودر نوشتن ونقاشی بهتر از رنگ شنجرف وثفل آنرا زمور
زرگری وزرگران در لحیم واستحکام چیزها مستعمل دارند ودر غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات وطریق
غسل آنست که بگیرند لک خالص از چوب وخاشاک صافی خام را ودرهاون نرم بکوبند وآبیکه ریوند چینی وبیخ اذخر دوان
جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند وبا هستگی بمالند تا یکسان گردد پس در پارچهٔ حریری بریزند وبمالند وانچه دران
بماند باز بدستور با آب مذکور بمالند وازحریر بگذرانند وهمچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک را
بگذارند تا ته نشین گردد آب بالای آنرا بریزند وخشک نموده سوده بکار برند ونیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد ودر
قرابادین کبیر نیز دواء اللک نسخ متعدده وسفوفات واقراص آن نیز ذکر یافت وبدانکه رنگ آن مخصوص با بریشم وپشم است
بخلاف غیر آن ولیکن باید ابریشم ویا پشم را اولا در مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشد یک شب بآتش ملایم بجوشانند وطرطیر
باید که پنج جزو از لک صد جزو باشد وبدون طرطیر تاثیر ندارد ورنگ آن خوب نمی شود • • فصل اللام مع النون •
لنجیطس • لنجیطس • بفتح لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طا وسین مهملتین لغت یونانی است ودر شام منسم
نامند • ماهیت آن نباتی است ودو صنف میباشد بستانی وصحرائی بستانی را برگ عریض تر از برگ کندنا ومنحنی بطرف
اسفل وسرخ برنگ خون وبیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید وکمتر بر ساق آن وساق آن بقدر دو شبر وبر سر آن گلی سیاه شبیه
بقلنسوه ودر ان صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده ودر جانب سر آن برگی مثلث الزاویه وبیخ آن شبیه بزردک منبت آن اماکن
خشنه وجاهای نمناک وصنف صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون واز ان خشن تر وتشریف آن بزرگتر • طبیعت آن گرم
وخشک آن زیاده برگرمی • افعال وخواص بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک
مثقال واز طبیخ آن دو اوقیه وآشامیدن خشک صحرائی آن با شراب ویا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح
والقروح ضماد تازهٔ صحرائی آن مانع زیادتی جراحات وباعث تنقیه والتیام آنها است • فصل اللام مع الواو •
لوبیا • لوبیا • بضم لام وسکون واو وکسر باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه لغت هندی است وبیونانی میاهین وبقبطی ماهیرا

و برومی فسولن و بعربی فریقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیا است و آنرا الوبا و ثامروان نیز گویند * ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله مشهوره و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بهرجا در خود می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب سبزتر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانهٔ آن از دانهٔ باقلا کوچکتر شبیه بگرده حیوان کوچکی و در ماه نیسان میکارند و در حزیران میرسد و دانهٔ آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه * نیز و تازهٔ نارس آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه برید * با گوشت پخته میخورند لذیذ میشود و رسیدهٔ آنرا بی غلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند و آب آن را تبدیل نمایند سفید میگردد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عایقی نیاید * طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم و تر * افعال و خواص آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار و ادرار پوست آن زیاده از لب آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض نفاخ و بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و ریه و معین بر قی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی قند و روغن ناردین و منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکرراً نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی مشوش مصلح مضار مذکورهٔ آن زنجبیل و خردل و آبکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سقز و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آن است فی الجمله و مغنی است بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و با آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با غلاف بسیار مولد مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویهٔ مذکوره *

لوز * بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام بفرنگی انگدالم نامند * ماهیت آن ثمری است بری و بستانی و کوهی میباشد و هر واحد شیرینی و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و به و پوست آن مائل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر میآورد و مدتی میماند و ثمر آنرا سه پوست میباشد و در ابتدا که هنوز از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و چغالهٔ آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک و هرچند نازک تر و خام تر باشد ترش تر و لذیذ تر میباشد پس میل به بستن مغز و پوست و خشبیت مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشتند تفه میکردند و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز تازهٔ آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر سه قشر را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و گل سرخ که ورد احمر باشد و بید مشک و امثال اینها هر گلی که خواهند پرورده مینمایند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت و روغن آن ببوی همان گل میباشد و یا از آن نقل و حلویات میسازند و یا همان قسم میخورند ماحصل هر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک میباشد که بعد از خشک شدن اکثر خود بخود و یا بسودن با دامها با هم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و تموضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک

لوز

میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد که آنرا بادام کاغذی مینامند مغز آن لطیفتر و لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیفتر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است * طبیعت آن در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و حافظ قوتها اعضاء الراس و الصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شیرهٔ آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع سرفه از مجربات و سنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشند و بسرحد رماد یت نرسید باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذاء و النفض ملین اعضای باطنی و بطن بسبب جلائی که دارد و جهت قرحهٔ امعا و مثانه و زحیر حادث از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذاء و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت قولنج نافع و با دام مطحون ثقیل بر معده و بطیء النزول از آن و رهشی سریع النزول تر از آن و بادام مربا در تعذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح کرده قوی الاثر و بوداده آن مقوی معده و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کنندهٔ منی و لعق نمودن مقداری یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح گرده و ثمر تازه نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شربا و ضماداً و شکوفهٔ آن محرک باه مردان و قاطع باه زنان المضار ثقیل و بطیء الهضم در معده بار در طب و مضر احشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام متکرج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و ربوب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و ورمی و سرسام و ذات الجنب و رافع سرو متوم شربا و تمرنجا مکرراً و آشامیدن آن با کثیرا و شکر جهت سرفهٔ خشک و تصفیهٔ آواز و قصبهٔ ریه و تلیین امعا و رفع ضرر ادویهٔ مسهله مطلقاً و حبوب حاره شرباً و چرب نمودن آنها بدان و با آب گرم و العبه و اشیای مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعا و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة خصوصا با حجر الیهود سوده با آب گرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الات المفاصل و دوام تدهین مهرهای پشت بدان جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران و غرغرهٔ آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازهٔ آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال است

لوز المر * بضم میم و راء مهملهٔ مشدده بفارسی بادام تلخ نامند * ماهیت آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز تازه بزرگ دانهٔ چرب آنست * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص آن محلل و جالی و مفتح سدد و منقیه و ازالهٔ اخلاط غلیظه بیعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ربو و سرفه و ورم سینه و ریه نافع خصوصا با نشاسته و با نعناع جهت وجع گرده و با عسل جهت تفتیح سدهٔ کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با سکنجبین جهت علل گرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اغتسال مردان جهت حزاز و قتل شپش و فرزجهٔ آن مدر حیض الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن با سرکه و با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور

لوز المر

رطبه وتوبا رحزا ازو لمله وجرب وحكه وشری وطلای آن جالی كلف وآثار صورت وباشراب وعسل جهت نمله العسوم
ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شكر ونبات وبادام شیرین وخشخاش وبیخ آنرا ضمادا جهت جمیع
دردها مفید وریشهٔ درخت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی ومحلل وضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد
وكلف وآشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ طحال وكلیه ورفع قولنج واخراج كرم معده وضماد خاكستر آن جهت سوختگی آتش مفید
وطلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت حزاز وبعضی از اطبا گویند چون پنجدرم بادام تلخ را كوبیده تا شتا تناول نمایند
از شراب مست نگردند وروغن بادام تلخ جالی ومحلل ومجفف * طبیعت آن در اول دوم گرم ومائل برطوبت * افعال وخواص
آن مسهل اخلاط لزجهٔ چسبنده وسوداویه ورفع ریاح معده وبادویه مناسبه جهت ربو وورم سپرز ورد كرده وعسر البول
ورفع قولنج واختناق رحم وأورام وانقلاب آن واخراج حصاة وجنین وقطور آن جهت درد گوش ودوی وطنین وكشتن كرم آن
وحمول آن مخرج جنین ومشیمه الزینة طلای آن جهت رفع آثار رخسار وكلف وچین گونه وشقاق عارض از سرما الجروح
والقروح طلای آن با شراب جهت قروح رطبه وسپرز وحزاز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال وصمغ درخت بادام
شیرین وتلخ نائب مناب صمغ عربی است وبادام نمك پرورده بریان مصلح ومعدل نفس است نزد گرسنگی كاذب وباعث
بطوء سكر ومنقی سینه ومدر بول ومسهل بطن ومورث تخمه ومصلح آن شكر ومثلث ولوز بری ولوز جبلی درخت آن مردو
از درخت لوز بستانی كوچكتر وبرگ آن ریزه وگل آن مائل بسرخی وبا عطریت وثمر آن كوچكتر وبا تلخی وقبض بسیار
وعیر جلوز است * طبیعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن جهت تقویت معده ورفع رطوبات وبلت
وامراض باردهٔ آن وقی واسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم واز گل آن تا دو درم

* لوز البربر * بفتح دو باء موحده وراء مهملهٔ ساكنه * ماهیت آن قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر لوز البربر
وبزرگتر از آن وزرد رنگ ودر جوانب آن شعبها نیكه بمغز آن نرسیده * طبیعت آن گرم وخشك وبسیار قابض وروغن
آنرا زیت السودان نامند ومذكور شد در حرف الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه

* لوسیماخیوس * بضم لام وسكون واو وكسر سین مهمله وسكون یاء مثناة تحتانیه وفتح میم والف وكسر خاء معجمه وضم لوسیماخیوس
یاء مثناة تحتانیه وسكون واو وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب ونزد اهل اندلس قصب الذهبی وخویصه
مصغر خوصه ولخوخ الما وعود الربیع نیز وبهندی جوراو راج ناكهه نیز نامند * ماهیت آن نوعی از سراج القطرب است
وآن نباتی است قریب بذرعی وبی ساق وشاخهای آن باریك وگرهدار وبر هر گرهی برگها رسته شبیه ببرگ بید وطعم
آن با اندك قبضی وگل آن سرخ مائل بزردی طلائی رنگ منبت آن آبهای ایستاده ونی زارها ومستعمل برگ وعصارهٔ آن
* طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشك وانطاكی گرم وخشك در دوم دانسته * افعال وخواص آن قاطع رعاف ونزف الدم
همه اعضا وفرزجهٔ برگ آن قاطع سیلان حیض وحقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا وضماد آن جهت التیام جراحات وتحلیل اورام
وباحنا جهت درازكردن موی وبخور آن گریزانندهٔ هوام ودر قتل موش مجرب دانسته اند مضر ریه مصلح آن عناب مقدار
شربت از آب آن نیم مثقال واز برگ آن یكمثقال است *

* لوجیدیطوس * بضم لام وسكون واو وفتح عین مهمله وكسر جیم وسكون یاء مثناة تحتانیه وكسر دال مهمله وسكون یاء مثناة لوجیدیطوس
تحتانیه وضم طاء مهمله وسكون واو وسین مهمله * ماهیت آن ابن تلمیذ ومحمد بن احمد گفته اند گیاهی است برگ آن شبیه

ببرگ اسقولوقندریون وتخم آن مثلث شكل وبری وبستانی میباشد بری آن گرم تر از بستانی * افعال وخواص آن آشامیدن
برگ خشك آن وضماد پوست آن با سركه جهت جرب مجرب وجمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است *

* لوف * بضم لام وسكون واو وفا لغت عربی است وبفارسی فیل گوش وبفرنگی كونكلوس وصربی طس نیز نامند بمعنی شبیه لوف
بمار * ماهیت آن نباتی است وسه قسم میباشد قسم اول لوف الكبیر یعنی بزرگ وآنرا لوف الارقط ولوف الحیه نامند جهت
مشابهت ساق آن بمار ابلق وبیونانی دراقیون ودراقیطن نامند بمعنی لوف الحیه * ماهیت آن ساق آن مطبر
وشاخهای آن مانند عصا ورنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب كبیر وبنفش وبا رنگهای مختلف
وثمر آن مانند خوشه ودر ابتدا سفید وبعد رسیدن زرد وبیخ آن مانند بلبوس ومنبت آن مكانهای نمناك وسایه دار * طبیعت آن
در آخر دوم گرم وخشك وبا جوهر ارضی * افعال وخواص آن ملطف ومخرج ومقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه ومفتح سدد
وبغایت جالی اعضاء العین قطور عصارهٔ آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مدر
بول ورافع عسر آن ودافع حصاة اعضاء الصدر والنفس آشامیدن لوف كبیر جهت عسر نفس ونفس الانتصاب وربو كهنه وبا
عسل وبا شراب محرك باه وبا سركه مسقط جنین وحمول آن مخرج جنین وبوئیدن گل آن نیز مخرج جنین وآشامیدن سی عدد
از دانهٔ آن با سركه جهت اسقاط جنین ومشیمه بیعل بل محمد بن احمد گفته كه چون بیخ لوف را خشك كرده كوفته بپخته با آرد گندم
وروغن كنجد ونمك خمیر نمایند وخمیر مایهٔ نان نمایند وهر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری
وباطنی مجرب الزینة ضماد بیخ آن با عسل جهت كلف وبهق ونمش وبرص وبا شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح
والقروح ضماد آن بهترین ادویهٔ سرطان ونواصیر الانف وتنقیهٔ جراحات متعفنه وزخمهای تازه است خصوصا برگ وثمر آن
واز آن شیافات میسازند برای نواصیر وچون داخل قروح سوا نات نمایند فاسد كرداند وضماد بپختهٔ آن رافع شقاق مزمن
وآثار قروح طرد الهوام مالیدن آب ریشهٔ آن بر بدن گریزانندهٔ هوام است خصوصا افعی مضر جگر ومولد خلط غلیظ مصلح آن
صمغ عربی مقدار شربت آن یك درم بدل آن افسنتین قسم ثانی لوف را لوف الجعد وفیل جوش وبیونانی اریسارون وبیربری
الونی واهل اندلس صیاره وبفرنگی اریسارم نامند * ماهیت آن مانند لوف صغیر است وبرگ آن از برگ قسم اول كوچكتر
وبا الوان مختلفه وساق آن بقدر شبری وبنفش وثمر آن مانند قسم اول وبیخ آن نیز * طبیعت آن در گرمی كمتر از قسم اول
ودر خشكی از آن زیاده * افعال وخواص آن بیخ آن قویترین اجزای آن ومقطع قوی وجهت امراض سینه وتنقیهٔ آن
وضماد آن با سركین گاو جهت نقرس ودر سائر افعال مانند لوف كبیر است وچون بیخ تازهٔ آن را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند
تا سوخته گردد تمریخ بدان جهت اسقاط انثیٔ بواسیر موثر وحمول آن بخرقهٔ آلوده جهت بواسیر باطن وچون بیخ آنرا پارچه
پارچه نموده در شراب یك شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار كه ممكن باشد در مقعد نگاه دارند جهت بواسیر عجیب
النفع وبخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است وقسم ثالث لوف را لوف الصغیر نامند وبیونانی اریسارن واهل مصر وبربر
ودیسقوریدوس درثالثه دراقیطون نامید وبیونانی فیل جوش نامند بمعنی اذن الفیل * ماهیت آن دو صنف میباشد
صنفی كوچكتر از دیگری صنف اول را برگ وشاخ آن شبیه بقسم كبیر وثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه ودر ابتدا سفید
برنگ خشخاش وبعد از پخته شدن زرد زعفرانی وطعم آن باحدت كه زبان را بگزد وبیخ آن مائل باستداره شبیه به بیخ بلبوس
ولونا وپوست آن نازك منبت آن اماكن رطبه وجالینوس گفته برگ وبیخ آن شبیه بنوع دوم است واز آن تندتر وتلختر

* طبیعت آن از تخم اول گرم وتر و خشک تر تا چهارم * افعال وخواص آن محرق ولذاع وقویتر از سائر اقسام والطف وبا اندک قبضی اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن بیخ تازهٔ آن جهت سرفه وربو وعسر النفس ونفس الانتصاب ونزله وو من عسل و پخته و یا بریان آن جهت اسهال و اخراج ودفع رطوبات از سینه ومنقی اخلاط غلیظهٔ لزجه ومفتح سدهٔ کبد وطحال وکرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول واخراج جنین ودر سائر افعال مانند کبیر وقطور آب آن با زیت در گوش زائل کنندهٔ گوشت فاسد زائد آن ودر بینی جهت نواصیر آن ودر چشم جهت رفع اثر قرحهٔ آن الجروح والقروح طلای آن خورندهٔ گوشت فاسد ورویانندهٔ گوشت صحیح ومجفف وملحم جراحات وجهت سرطانات واورام جاسیهٔ متحجر که آنرا کثیر الارجل نامند وما ثر قروح وجرب وقروح خبیثه ومانع قروح ساعیه است از انتشار ومعی وداخل مرامم وشیافات وفرزجات کرده میشود وصنف دوم آنرا برگ شبیه بصنف اول واز آن کوچکتر وبی آنکه رالوان مختلفه وساق آن بقدر یک شبر و بشکل دستهٔ هاون وگل آن زعفرانی رنگ وبیخ آن بشکل قسم اول وقویتر از سائر اجزای آن * طبیعت آن گرمی وخشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم * افعال وخواص آن از آن ضعیفتر وجلا وتقطیع آن کمتر وجهت نفث اخلاط صدریهٔ خارج بنفث وآشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید وجالینوس گفته برگ آنرا با لعابی بسیار استعمال مینمایند وپخته نیز مخورند خشک نیز مینمایند و پخته مخورند الجروح والقروح نیز مانند آنها است اوبرای جروح وقروح خبیثه وغیر خبیثه وساعیه وغیر ساعیه ونواصیر ومطبوخ آن در روغن تخم زرد آلود رمنافع مانند آنست وطلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن گل سرخ گرم کرده جهت منع وتوقف زیادتی جذام وانتشار آن وتاکل اطراف ومداومت مالیدن آن زائل کنندهٔ آن وآشامیدن آن با روغن کهنه جهت دمامیل نافع است *

* لؤلؤ * بضم دولام وسکون دو واو که بهمزه خوانده میشود لغت عربی است وبفارسی مروارید وبترکی انجی وانجو وبهندی مکتا وموتی وبزرگ مقدار آنرا بعربی در وانچه درصدف یکتا باشد درمکنون ودریتیم نامند * ماهیت آن چیزی است معروف که از جوف نوع صدفی برمی آید بزرگ وکوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر وبزرگ آن تا بقدر بیضهٔ گنجشک ونادر تا بقدر بیضهٔ کبوتر نیز وتا بوزن صد مثقال گفته اند وبهترین آن سفید آب دار صاف براق مدور غلطان بحرینی وهرموزی وعمانی آنست وهرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته وبعد از آن صراحی شکل باوصاف مذکوره وسائر اشکال آبدار سفید براق آن از آن پست تر وزرد وسیاه بی آب وبسیار ریزهٔ آن زبون ودر دریای جزیرهٔ سیلان وجزائر دیگر مانند براز یل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند وغیر آن نیز بهم میرسد ودر مرشد آباد و بنگاله در غدیر مسمی بموتی جهیل ودر شیب گنج قریب جهانگیر نگر ودر دریای ملهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه زرد رنگ ناصاف واحیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی نهایت چهار رتی مائل بسرخی برمی آید وآن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان ونباتات وحجر است وحجریت بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می یابد ومانند نبات ریشه دارد وسیاه رنگ که در بین احجار ومثل ریزهای قعر دریا بند مینمایند وبتدریج بزرگ میشود وهنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفهٔ خود را میگشاید وماهیان ریزه وکرمها واشیای لعابی زیر دریا انچه درجوف آن می آید غذای خود میسازد وهمچنین وهرچند بزرگ تر میشود وریشهٔ آن قویتر وصدف آن بزرگتر وسفید وبراق میگردد ومروارید درجوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد وگفته اند کمال تکون ونمای آنرا حدی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص ننمایند وبرنیاورند ودرجوف آن بماند باز بتحلیل میرود ودرجاها که زمین قعر

آن خاک صرف باشد مروارید خوب درانجا می شود وهر چند سنگلاخ تر باشد بهتر می شود وانچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدفها بالای آب می آیند ودهن گشاده قطرات باران را در جوف میگیرند ومروارید میگردد اصلی ندارد بلکه انچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد وبتفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن مفرح وملطف ومقوی اعضای باطنی وقوی وارواح ودر تفریح قویتر از ذهب وغوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن سائیدهٔ آن حابس نفث الدم ونزف الدم ووسواس وجنون وبدبوی دهان وربو وانواع خفقان وخوف وحزن وفزع سوداوی وامراض قلب و ضعف معدهٔ حار وکبد وکرده ومفتح سدد ومفتت حصاة ودافع یرقان وحرقة البول وحابس اسهال دموی ومراری وخون بواسیر وحیض ومسعوط با آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احداب عین در مرتبهٔ اول واکتحال آن جهت رمد وسلاق و ظلمت بصر وبیاض وسبل وکمنه وقرحهٔ آن مفید ومحلول آن رافع بیاض چشم ومقوی وحافظ صحت وسنون آن مقوی لثه وپاک کنندهٔ چرک دندان و فرزجهٔ آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینة طلای غیر محلول آن جالی کلف وبهق ورافع آثار جدام وغیرها ومحلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح والجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری وقروح والتیام دهندهٔ آنها السموم آشامیدن وطلا نمودن آن دافع سموم مشروبه وملدوعه الخواص تعلیق آن مقوی دل ودر دهان نگاهداشتن آن جهت جذام ودر رفع غم وضعف دل موثر مضر مثانه بقولی مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است وازچربی وبوی بد وچرک ودود بد رنگ وزبون میگردد وشستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میکرده اند ومالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کنندهٔ آنست وخورانیدن دردست آن بکبوتر ویا مرغ وبعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن واز شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیهٔ آنست وگفته اند در جوف آن کرم میباشد وکرم دار آن زبون وعلامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن کرم میباشد وگفته اند در دو طرف روز یعنی صبح وشام رنگ آن متغیر میگردد ودستور احراق وحل وجوارش وحب وخمیره ودهن ومسفوف واقراص ومفرح ومعجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد وبالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند وبر آن آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد وسر شیشه را بسته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند وآن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهار روز پس برآورند حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج بآویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی است

* فصل اللام مع الهاء *

* لهولوقوغراقیس * بکسر لام وضم ها وسکون واو وضم لام وسکون واو وضم قاف وسکون واو وفتح غین معجمه وراء مهمله والف وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله * ماهیت آن شجر مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب ودر آب زود نرم میگردد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مجفف بی لذع وقابض دماغ ومانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم ونزف الدم واسهال ودرد مثانه وضماد آن جهت جراحات تازه وکهنه نافع است

* فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیة *

* لیناتوس * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف وضم نون وسکون واو وضم لام وسین مهمله * ماهیت آن مالیقی گفته نباتی است واصناف بسیار دارد وآنها را کندربات نامند برای آنکه رائحهٔ بیخ آنها شبیه بکندر است واز

لهولوقوغراقیس

لیناتوس

انواع کلوخ است وبرگ آن مستدیر وطعم آن شبیه براز یانه وبااندک حدتی وصنفی را اهل اندلس بربطو ر وبعضی استر
وبعضی عصالبیح نامند آنرا جهت آنکه عصالبیح درخامی ونازکی در ایام ربیع میخورند وبا اندک تیزی ولذت است وصنفی
بی ساق وبی ثمر وصنفی باساق وثمر وبیخ آن همه در بو شبیه بکندر ونوعی از ان که در ساحل دریا میشود کل آن سفید وثمر
آن مانند ثمر رازیانه است وجالینوس در مابعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر ودو نوع دیگر با ثمر ود رقوت همه شبیه بهم
* طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وملین وجالی العین عصارهٔ نبات وبیخ آن با عسل جالی ظلمت
بصر حادث از رطوبت غلیظ وباعث حدت آن اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن نوعی را که بو رفس
وسمانیون نامند جهت یرقان وبا سرکه جهت مغص وادرار بول وحیض وبه ستور آشامیدن کل آن وآشامیدن آن با فلفل
وشراب جهت اوجاع سینه ویرقان الاورام والبثور وضماد آن محلل اورام حارهٔ عارض در مقعد و بواسیر برآمده
واورام صرة النفخ واورام بلغمیه وشدخ عضل واطراف ان وبا سرکه جالی بهق القروح والجروح وضماد خشک آن با عسل
حابس خون جراحات وقروح وسجف وسدمل انواع آنها با آرد شیلم وسرکه جهت شدخ عضل واطراف آن السموم
با سرکه جهت نهش هوام وبا زیت مدرعرق است

* لیف * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وبالغت عربی است * ماهیت آن غشاء وپرده است بافته شده از خیوط — لیف
وتارهای خشبی که محیط بسر نخل ومغز آن واطراف طلع وثمر نارجیل ومقل وفوفل وامثال اینها میباشد وبهترین آن لیف
نخل ونارجیل است وزبون ترین آن لیف مقل واز مطلق آن مراد لیف نخل است * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک
* افعال وخواص آن بسیار خشک وجالی اعضاء العین والفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی وجالی بیاض رقیق
وغلیظ آن با مداومت بران وسنون آن مستحکم کنندهٔ لثه ودندان وپاک کنندهٔ چرک وسفید کنندهٔ آن وفرش ولباس آن
جهت استسقا وترهل وحمیات واورام وطلای خاکستر آن جهت برص وبهق وجرب وحکه وحزاز وآشامیدن آن جهت
تفتیت واخراج حصاة واز مقل جهت تسکین بواسیر نافع است

* لیف البحر * ماهیت آن نبتی است شبیه بسعد وبزرگتر از ان ورنگ ظاهر وباطن آن سیاه وزاغبر وبرگ آن شبیه — لیف البحر
ببرگ سریش وخنثی وبیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم در بافته پیچیده مدور شبیه بگوی کوچکی بقدر کودکان تا بقدر نارنجی
وبا خشونت که گویا پشمی است مدور کرده شده واز دریای مغرب خیزد وموجه بساحل میاندازد * طبیعت آن در دوم
گرم وخشک * افعال وخواص آن شدید الیبس وجالی اعضاء العین والفم محرق آن بهترین ادویهٔ چشم ردمان
است واکتحال مغسول آن جهت ناخنه وبیاض چشم وسنون غیر مغسول آن جالی دندان ومقوی لثه وضماد وذرور
آن جهت قروح خبیثه وبدستور کوبیدهٔ خشک آن

* لیفیه * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وها لغت عربی است * ماهیت آن گیاهی است — لیفیه
سرخ رنگ خاردار ثمر آن بشکل خیار کوچکی وخاردار ودو نوع میباشد یکی مسهل قوی ودافع حمیات ودوم قتال وغیر قتال آن نائب
مناب قثاء الحمار است در افعال ودر غور ونواح مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم وزیاده از یکدرم آن کشنده است *

* لیمو * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم میم و واو * ماهیت آن معروف وانواع است از ترش وشیرین ومیخوش — لیمو
وصورتک نیز امثال است بهترین همه لیموی رقیق آب واز مطلق آن این نوع مراد درخت آن از درخت نارنج کوچکتر وشاخهای آن

اندک دوهم وبرگ آن کوچکتر از برگ نارنج وثمر آن بقدر بیضهٔ مرغ وبسیار بزرگ آن تا بقدر بیضهٔ قازی ومدور واندک طولانی
وبهترین آن بزرگ بالیدهٔ شاداب آنست که پوست آن نازک باشد وبهترین اجزای آن آب رسیدهٔ آن وپوست آن نیز در
تقویت قریب بپوست نارنج است واز ان ضعیفتر * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول خشک وترنیز گفته اند * افعال و
خواص آن ملطف وجالی وقاطع اخلاط لزجهٔ غلیظه اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت درد سر حار ودوار حادث از
ابخرهٔ اخلاط غلیظه وتسکین خمار واورام حارهٔ حلق وخفقان سوداوی وغلیان خون وصفرا والتهاب معده وقی صفراوی و
غثیان وتقلب طعام وبرگشتن آن وجهت جذب مواد حارهٔ جگر ومعده وتقویت معده وجگر حار الحمی جهت تپهای صفراویه و
دمویه وعفونت خون وعنب خالص وغیر خالص نافع المضا ومضر عصب وصاحب سرفه وبارد المزاج واکثار آن در خلای معده
مضعف امعا ومورث مغص مصلح آن شکر وعسل وچون لیمو را ببرند وگرم کرده طرف بریدهٔ آنرا بر پیشانی صداعین مکرر بمالند
صداع حار را تسکین دهد الاورام والبثور جهت بثور وشری وحصف وبنتها نی جالی بثره وزائل کنندهٔ وماخ السموم دافع
سموم هوام وادویهٔ قتاله ودر اکثر امور قائم مقام سرکه وآب اترج واز جهت امراض صفراویه بهترین از ان واز شراب آن دوائی
نیست وشراب آن در اول سرد ودر رطوبت ویبوست معتدل وعسل آن مائل بخشکی واطلاکی سادهٔ شکری آنرا در دوم سرد ودر
اول تر دانسته ومرکب آن بحسب ترکیب طبیعت آن نیز مختلف وبهترین سادهٔ آن آنست که از آب لیموی تازهٔ بکمال رسیدهٔ
بالیدهٔ شاداب با شکر سفید ویا قند سفید مکرر ویا عسل جید صافی مرتب نموده باشند وصادق الحموضت واز ساختن آن یکسال
زیاده نگذشته ومعتدل القوام ونسوخته باشد واگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند وبران آب لیمو بفشارند آن مقدار که
آنرا تر گردانند ویک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش ونیکو گرداند داخل نموده بقوام
آورند بهتر است * افعال وخواص آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها از برای قلاع دهان
وبستگی زبان وتصفیهٔ آواز وسینه وجهت سرفهٔ گرم وخفقان حار وقمع صفرا ودفع غلیان خون وحمیات صفراویه ومرکبه و
دائره به تخصیص وقطع وقلع اخلاط محترقه وسوداویه وغلیظهٔ لزجه وابخرهٔ اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع وجالی اخلاط آن
است وقاطع هر خلط ومادهٔ غلیظ ولزج وچون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میگرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و
بعد از ان غسل میل مد بدن را از انچه دران مانده از بقیهٔ دوای مسهل وکسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ مینماید صحت او را
واز برای جمیع امراض اطفال نافع ودر رفع مضرت سموم وحمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منعنع آن و
بالجمله نفع بسیار دارد ودر قرابادین کبیر بتفصیل واقسام از سفرجلی وترنجبینی وشیرخشتی ومرکب آن وقرص آن ومربا و
مخلل آن ذکر یافت وچون جوا هر را با آب لیمو بسایند وبخیسانند مدت چهل یوم ودر بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند
حل گرداند ودستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب اترج ومذکور شد وتخم آن در دوم گرم ودر آخر اول خشک ودر تفریح و
باتریاقیت ودفع سموم مانند حب اترج است ومستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب وخائیدن آن رافع
بجمی دندان عارض از ترشی آن وچون لیمو را بتمامه خشک نمایند وبا وزن آن شکر بسایند وبخورند جهت منع صعود ابخره و
تفتیح سدد بیعدیل ونمک پروردهٔ آن مقوی معده وباعث خوشبوئی دهان وآروغ وبرگ آن در تفریح ضعیف تر از برگ اترج وطلای
خائیدهٔ آن با اندک قرنفل ودارچینی رافع صداع وبی دارچینی نیز ولیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما
مضر عصب نیست وانچه پیوند نموده باشند درخت آنرا با ترنج وبا نارنج ولیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیف تر از ان است

باب بیست وچهارم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها میم است ٭ فصل المیم مع الالف

٭ ماء ٭ بفتح میم والف ممدوده بفارسی آب وبهندی پانی وبانکلشی واتر نامند ٭ ماهیت آن معروف وآن جسم رطب سیال ورکنی از ارکان عنصری واز عناصر اربعهٔ بسیطه واجزای مولدات ثلثهٔ طبیعیه وصناعیه است وبتنهائی بسبب بساطت صلاحیت وقابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه مرقق ومبدرق اغذیهٔ نباتیه وحیوانیه ونفوذ فرمایندهٔ اخلاط است درعروق ضیقهٔ شعریه واعماق بدن ونیز مرطب بدن ومفرح ارواح خصوص روح حیوانی ودرتلوموا است دربین امر ومسکن التهاب وحدت وکاسر حدت حرارت معده وکبد حار وغاسل اخلاط غایظهٔ لزجه وملین ورقیق کنندهٔ آنها است وقابل دفع کردانندهٔ ومعین بردفع آنها ونیز معین برهضم ونضج وجذب ودفع استحاله وتاثیرفعل وانفعال اغذیه وادویه است وبالجمله فعل وکارطبیعت وصناعت چه درادویه واغذیه وچه درزراعت وحرث وغرس وسائر صناعت تمامی بی مداخلت واعانت آن تمام نمی شود ووجود آنها منوط بدان ونص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است وچون این امور بالاجمال دانسته شد وجوهر آبها باعتبار خفت وثقل وصفا وکدورت وسرعت نفوذ وانحدار بطوء آن وتقویت هاضمه وضعف آن مختلف میباشد وانواع میاه منحصراند درآب باران وآب چشمها وکاریزها وآب چاهها کداخته ازبرف ویخ وبعبارت دیکر میاه منحصر اند درماء جاری وراکد وماء المطر وماء جاری مانند آب نهرها ودرحکم آنها است ماء المطر وماء العیون یعنی آب چشمها که آب ازانها جوشد وبرآید وماء راکد مانند آب غدیرها وکودالها وامثال اینها ودرحکم اینها است ماء البیر یعنی آب چاه وقناة یعنی کاریز پس هرآبیکه درلطافت وخفت وصفا وسرعت نفوذ وانحدار وغیرها از صفات مذکوره برهمه مزیت داشته باشد ان بهتر است وان نیست مکر ماء المطر یعنی آب باران پس آن ازهمه بهتر است وبعضی کفته اند دران نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس درمبحث اسهال کفته واجب است که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه دران قبضی است مؤلف کوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت وخفت وصفا ونفوذ وسرعت انحدار وعدم توقف درمعده که باعث بلت ورخاوت ومسقی آن واکیاب آن وتلیین واسهال ونفخ وقراقر کردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود ولهذا اکویا باقوت قابضه است ولیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید ومضر سینه وآوازاست درابدان وکسانیکه عادی بآشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل وزکام وسرفه وغیرها است ولهذا چون درخارج نکاهدارند زود دران کرم تکون میبابد وتدبیر واصلاح آن جوش نمودن وباسنکتاب وباآهن تاب کردن آنست وبهترین آن آب باران صیفی وخریفی است وبعضی آب باران شتوی راکفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب وصعود ابخرهٔ کثیره بلکه لطیفه واین بحسب اراضی وبلدان مختلف میباشد ویک حکم برهمه جاری نمیتوان نمود وقریب بآب باران آب مقطر بعنوان عرق درقرع وانبیق ویابعنوان ترشح ازخم وسبو بود کوزه متخلخل المسام ویا منک رخوا است که آب منقطر منتشر آنهارا جمع نموده بیاشامند وازفرنک منکی رخو مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشک آب دران کنجایش دارد می آورند وآب شور دریا ناصاف راکه دران ریزند ومکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی ازان قطره قطره ترشح مینماید حتی اکر شربت را ریزند آب خالص مقطر میشود وشکر درجوف آن میماند وتااین حد مبالغه دارند که اکرکسی زهر درآب داخل کند زهرمیماند وآب خالص تقطیر یابد وبرجهازات وکشتیهای آن منک انکاه میدارند که عند الضرورت وتمام آب شیرین آب شوررا بتقطیر شیرین نموده بیاشامند ویا بطریق عرق وبعد ازان درلطافت وجودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم ورائحه است که خاک زمین

آنها خالص طیب ویا ممزوج بسنک ریزهٔ سرخ ویا منک لاخ وبالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی برآنها بوزد واشعهٔ آفتاب وکواکب برآنها بتابد وابخره وادخنهٔ آنها بتحلیل رود ودرآنها محتقن نماند وبسبب جریان وحرکت وتموج هوا زیاده تلطیف وتصفیه یابند وهرچشمهٔ که آب آن ازبلندی مانند بالای کوه ویا دامنهٔ کوه بزیر ریزد وبا وصاف مذکوره باشد بهتر است وبعد ازان میاه الانهار الجاریة یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دوروبلند باشد که بسرعت جاری وخاک آنها طیب باشد ویا برمنکی ویا منک ریزهٔ سرخ کذرد وبالای آنها مکشوف بود که باد شمال برآنها وزد وشیرین صاف شفاف عمیق باشند وازمغرب وجنوب بطرف مشرق وشمال روند وکفته اند درآب نیل این همه اوصاف موجود است واکو کدر باشد بسبب مرور وثلثات جریان برزمین رملی ممزوج لتحاک طیب چون درظرفی بکذارند باندک زمانی صافی کردد وصافی آن دردی نباشد که مرتبهٔ دیکر ازان جدا وته نشین کردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون وسیحون ودجله وفرات وامثال اینها ودرآب کرن ورکنی وسومن نیز اکثر اوصاف اول موجود وهرآب جاری که متصف بدین صفات نباشد ویا طعمی ورائحهٔ کریهه بران غالب باشد زبون وبعد ازینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربة صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد وباد شمال برآنها بوزد آنهارا متموج ومتحرک دارد واطراف آنها خالی از اشجار ونباتات وانچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک وکودالها همه ردی وثقیل وموجب امراض ردیه اند که مذکور میکردد ونیز درحکم آب ایستاده است آب کداخته یخ وبرف واین هرچند لطیف است ولیکن مضر عصب واحشا است وباعث تحریک نزله وسرفه وهمچنین آب حوضها وآب انبارها وبرکها نیز همه ردی وثقیل نفاخ وموجب امراض ردیه اند بتخصیص که درانها علق وکرمها وطحلب تکون شده وغلیظ وطعم ورائحهٔ آنها متغیر باشد وبالای آنها غیرمکشوف وازانها دررداءت زیاده ماء الاجام والبطایح است یعنی آب نیزارها وبرنج زارها وآبهای جاری تحت اشجار ردیهٔ سمیه ویابرزمینهای ردی کثیف ویاتلخ وشور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده وکبد وهضم وقلت اشتها وعفونت اخلاط وسدد وسوء استمراء غذا وسوء القنیه واستسقا وطحال ویرقان وزلق الامعا وبواسیر ودوالی واورام رخوه وزردی رنک رخسار وثقل بدن وقروح احشا وحمی ربع وعرق مدنی وقروح ساق پا ولاغری آن وحکه وجرب وقوبا وجنون ونزول آب وامثال اینها خصوصا درزمستان وعلاوه آنها درزنان باعث عسر حمل وانتفاخ جنین ومتولد شدن آن متورم وحصول رجا یعنی حمل کاذب وخم ودراطفال ادره وامثال آن از امراض ردیه واما آب کل رمولد حلده ومتنك کرده ومثانه ومفسد غذا است ودرحکم ماء راکد است ماء البیر والقناة یعنی آب چاه وکاریز که ثقیل ونفاخ وبطئ الانحدار اند واز آب غدیرهای وسیع طیب صافی با وصاف مذکوره ثقیل تر وبهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن ازطرف شمال ومغرب باشد وآب آنها شیرین وصافی وشفاف وسبک بود همیشه ازان آب بسیار میکشیده باشند وکاریزی که سرچشمهٔ آنها بعید وبلند وآب آنها بسیار وشیرین وصافی وسبک وبسرعت جاری باشد وانچه ازینها بدین اوصاف نباشد ویا متغیر الطعم والرائحه ومائل بتلخی وشوری وعفونت باشد ویا ملتی محتقن ومحبوس وضائع ویاد برمانده با شلمه زبون ومحدث اکثر امراض مذکوره اند وعلامت خفت ولطافت آب واوصاف وافعال مذکوره است ازشیرینی وصفا وسرعت انحدار واعانت برهضم وتقویت اشتها وخفت وسبکی بدن وعدم نفخ وقراقر وثقل وغیرها وعلامت دیکر سرعت قبول حر وبرد از سخن ومبرد خارجی است یعنی انچه زودتر کرم

ویا سرد کرده اخف والطف است از آنچه دیر تر و علامت دیگر آنست که دو قطعهٔ پنبه ویا کرپاس وخاک طیب را که بوزن مساوی باشند در دو مقدار از دو آب که معرفت خفت ولطافت وثقل وکثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند وخوب خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است * طبیعت آن مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد وتر ودر رقت چیزی بدان نمیرسد ولهذا تسکین عطش والتهاب معده وکبد بنحو یکه از این حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود * افعال وخواص آن ومنافع ومضار اگر بر وقت وحد لائق وضرور بیاشامند منافع است که در صدر ذکر یافت والا باعث ضعف وسستی اعصاب ومعده واحشا وکبد وفساد رنگ رخسار وبدن ونسیان وبلادت ذهن وسبات وثقل حواس وعروض نزلات وتهبج اطراف وزیر چشم وسوء القنیه واستسقا وامثال اینها است مثلا اگر در هنگام سیری وسیرابی ویا قبل از انحدار غذا از معده ویا قبل از غذا ویا بین آن ویا بعد از ریاضت وحرکات عنیفه شدید ویا خواب ویا حمام ویا جماع ویا در بین خواب ویا ناشتا ویا استاده ویا کمر بسته ویا بر رو در افتاده وامثال اینها ویا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند واما در بلدان حاره وایام طاعون وفصل گرما وگرم ومحرور المزاجان قوی وصاحبان قلب ومعده وکبد حار وقوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضر نیست اگر مبالغه در اکثار ومداومت آن نکنند وبحد ضرورت اکتفا نمایند وبیکدفعه آب بسیار نیاشامند بلکه اندک اندک اقلا بسه دفعه بسه نفس واما غیر ایشان را البته مضر وباعث اکثر امراض مذکوره است وبعد از میوهای تر وتازه وسبزیها باعث تکون مواد فجهٔ غلیظه ونفخ ورياح وقراقر ومداومت بران باعث حدوث اکله وآشامیدن ماء بارد معتدل المقدار از موافق ترین آبها است برای اصحاء ومنبه اشتها ومستحکم کنندهٔ الیاف معده اما مضر عصب واصحاب اورام احشا است واب بسیار سرد خصوصا آب یخ ویا برف ویا آبیکه در ان یخ ویا برف انداخته باشند واز همه بدتر آب نگرف است وهرچند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق ومقوی هاضمه وجاذبه وماسکه وقوت اشتها وکبد حار وحادو تپهای حاره است ولیکن عموما مطفی حرارت غریزی ومضعف عصب مضر صاحبان مدد وصداع بارد سینه واحشای ضعیفه وباعث تحریک نزلات وصداع واستسقا واسترخا ورعشه وترهل وقولنج وضعف باه وامثال اینها است خصوصا که اکثار ودران کرده شود بیوقت ومداومت بران نمایند وآب بشوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع ومضار ومصلح آن مصطکی وعود وجوارشات مدره وامثال اینها است ماء کل رموافق اصحاب بطن یعنی اسهال ولیکن مسدد ومولد حصاة مصلح آن آشامیدن مدرات است واما آب بسیار گرم محلل ریاح ونفخ وجهت مالیخولیا وصداع بارد وبثور وورم حلق وقروح حلب ورئه ونواح صدر واغتسال معده ورفع تشنگی سوداوی وبلغم شور وتنقیهٔ معده وتحریک دوای مسهل واذابهٔ بلغم رقیق ومواد غلیظه وادرار بول وحیض وتسکین اوجاع وخارش بدن مفید واکثار ومداومت بران مضر معده ومرخی آن ومفسد هضم ومطفی طعام ومودی بدق ولاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضهٔ بارده وشستن چشم صاحب رمد واورام وبثور وقروح بدان نافع خصوص در انتها واما آب نیم گرم ملین طبع ومغثی ومفسد طعام ومورث استسقا وعلل طحال وصعود ابخره بدماغ واکثار آن مفسد معده وجهت ورم حلق ولها ة وسینه وصرع وتنقیهٔ معده وتحریک دوای مسهل واعانت بر اسهال وقی واذابهٔ بلغم رقیق وتسکین تشنگی سوداوی وبلغمی شور وقلیل آن ناشتا غاسل معده است وآب فاتر یعنی معتدل در سردی وگرمی موافق سینه ومعده ضعیف واحشا ومسکن خارش بدن است وماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران را بایک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست که در

یکصد رطل آب دو رطل سرکهٔ تند انگوری بریزند وطبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل ویا سنگ متخلخل المنافذ ریزند وانچه از آن مترشح گردد در کوزهٔ ضیقة المنافذ کنند وبنوشند نوع دیگر آنست که بگیرند نشارهٔ چوب گز وآجر آب ندیده در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در گرما مصلح آبهای ردی فاسد وکدر ناصاف ومروق نمودن آنست ویا مقطر کردن بطریق عرق ویا در خم وسبو ویا سنگ متخلخل وطریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند ومتصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک از ان نشیب باشد نیز گذارند وفتیلهٔ پارچهٔ کرپاس نظیفی را تر نموده یک سر آنرا در ظرف آب سر دیگر را در ظروف خالی گذارند تمام صافی آن دران متقطر گردد وطریق تعریق آن ویا آب شور آن ویا آب تلخ ویا آسن یعنی متغیر الطعم والرائحه ویا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند وعرق کشند یکمرتبه ویا دو مرتبه وچون چند دانهٔ بادام را کوبیده در آب گل رشیره کشیده بگذارند صافی میگردد وایضا چون قلیلی آهک خالص صافی ویا زاج در آب اندازند آنرا صافی میکرداند وهمچنین چون چند دانهٔ نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند ویکدانه اندازند صاف میگردد وداخل نمودن قلیلی موکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن ویا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان وآب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است ونیز مصلح آن سیر وپیاز وتصفیهٔ آن بشب ویا بطریق مذکوره است ونیز مصلح هر آب ردی ونزد تغیر آب بآبی دیگر سیر وپیاز وسرکه وکاهو همه با هر کدام که باشد خوردن وداخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی وبعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است ونیز جوش نمودن وآهن داغ کردن ویا ممزوج نمودن ربوب حامضه وسرکه وسکنجبین است ودر اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر باشد ویا تدابیر مذکوره است

ماء البحر

* ماء البحر * بفتح باء موحده وسکون حاء مهمله وراء مهمله یعنی آب دریای شور * طبیعت آن گرم وخشک وزعاق یعنی تلخ وشور وتند * افعال وخواص آن جالی ومحلل وجاذب وملین ومسهل بلغم وصفرا ونشف رطوبات ومفسد خون ومولد حکه وجرب وتطول گرم کردهٔ آن جهت وجع اعصاب وشقاق عارض از سرما وحکه وجرب وقوباء وداء الثعلب وسر اقرع بدان بامداومت باعث شفای آن وجلوس دران جهت لسع هوام وامراض بارده واستسقا لحمی ومعده را مضر وموجب حبس طبیعت وسحج وقرحهٔ امعا وحرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ ومرق ماهی واغذیهٔ رطبه دسمه وصمغ عربی وگل ارمنی با روغن بادام والعبهٔ مناسبه رطبین حرو موبق جو بوداده دران حل نمودن وبعد تصفیه آشامیدن واندکی خرنوب وحب الآس وزعرور دران *

ماء الجمة

* ماء الجمة * بضم جیم وفتح میم مشدده وماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند وچین آورند وگویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن ربع درهم آن جا بر کسر اعضا است وگفته اند دو مثقال آنرا این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته شده باشد در یکروز باصلاح آورد وجهت گسیختن عروق ورض عصب ونیز طلا ومضمضهٔ آن جهت جوشش لثه وطلای آن جهت رفع آثار وقروح وحکه وجرب بسرعت مجرب این مولف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ بهم آورند وآن ماء الجمه وهمان خاصیت دارد وباطراف میبرند *

ماء الحمة

* ماء الحمة * بفتح حاء مهمله ومیم والف وتاء مصدری یعنی آبهای گرم بورقی وزاجی وشبی وکبریتی ونوشادری وامثال

ابنیها * طبیعت مجموعه انها مائل بگرمي وخشکی * افعال وخواص ان محلل قوی وقابض ومانع تولید قمل آشامیدن قلیل آن حابس قی وماء الشمی جهت نفث الدم وسیلان بواسیر وفضول طمثی وغیرها نافع واکثار آنها بغایت مضر وموجب ثوران حمی در ابدان مستعده ودرسائر افعال مانند آب کبریتي مصلح آن آشامیدن ملینات ونیز مانند مصلح ماء البحر است *

ماء الرماد

* ماء الرماد * بفتح راء مهمله ومیم والف ودال مهمله * ماهیت آن آبي است که خاکستر دران اندازند چند مرتبه و جوش دهند وصاف نمایند * طبیعت ان گرم وخشک وباصل انچه آن خاکستر ازان است راجع وانچه از ینبوعات واشجار حاره است گرم وترپلکه خشک * افعال وخواص آن جالي ومجفف ومحرق ومعفن وقالع اوساخ ودرین امر بهتر از صابون وآشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال مخشن بواطن وجالي قصبهٔ ریه ومعده از لزوجات وحابس قی وغثیان واسهال مصلح خشونت آن روغن بادام ونیم اوقیهٔ آن جهت خون منجمد در شکم ودفع سمیت لسع رتیلا ونطول آن جهت فالج ودرد عصب واحتقان بدان جهت قرحهٔ امعا وطلا وقطور آن بر زخمها جالي وقاطع واکال گوشت زائد ومجفف آنها است *

ماء الزفتي والقيري

* ماء الزفتی والقیری * بکسر زاء معجمه وسکون فا وکسر تاء مثناة فوقانیه و یاء نسبت وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر را و یاء نسبت آبي است که در معدن زفت وقیر بهم میرسد * طبیعت ان گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن مفتح سدد ومسخن بدن ومرخ کنندهٔ رنگ رخساره وموروث قرحهٔ امعا وامراض حاره مصلح آن اغذیهٔ رطبهٔ دسمه وآشامیدن صمغ عربي وگل ارمني با لعابه وروغن بادام ویا با ادویهٔ مناسبه *

ماء الكبريتي

* ماء الکبریتی * یعنی آبیکه از معدن و زمین کبریتی برآید * طبیعت ان گرم وخشك * افعال وخواص آن مسخن ومجفف وجلوس واغتسال بدان جهت امراض سوداویهٔ ردیه مانند جرب وتوبا وبهق وتقشر جلد واوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب وشخوص ورياح بارده وجراحات گزیدهٔ سباع وسعفه وقرع یعنی کچلي ودرد جگر ورحم وزانو وامثال اینها نافع المضار مضعف باصره ومعده ومعار مسخن جگر مصلح آن امراق دسمه واشیای باردهٔ رطبه *

ماء المر

* ماء المر * بضم میم وراء مشدده یعنی آب تلخ * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلاغم ومفتح سدد مضر محرورین ومفسد خون مصلح آن اشیای دسمه وجلاب ممزوج باآب وعسل وشکر وسیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از ان وقبل از هر آب مشتبه است وباجوش نیدن ویا مقطر نمودن آن است

ماء المعدن

* ماء المعدن یعني آبیکه از معدن فلزات برآید مانند معدن مس وآهن وسرب وقلعی وامثال اینها * طبیعت اینها قریب بطبیعت آن فلزات است * افعال وخواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن برآید ویا آنکه مس تفته را دران خاموش نمایند جهت فساد مزاج وجوشش دهان وورم لهاة ودرد گوش وتقویت اعضای ضعیفه بمضمضه وقطور واغتسال بدان نافع مضر بواطن وآشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است وماء الحدید نیز خواه از معدن آن برآید ویا آنکه آهن تفته را دران سرد نمایند جهت طحال واستسقا وتقویت اشتهاء وتقویت باه واکثر امراض بارده نافع واغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره در ماء الکبریت * ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعي برآید ویا آنکه سرب وقلعي گداخته ویا تفته دران اندازند مولد قولنج واحتباس بول ورداءت آب سرب زیاده از آب قلعی است * ماء الذهب والفضة بدستور جهت تقویت دل ودماغ ومعده وکبد وباه وما لیخولیا وخفقان واعانت بر نعوظ نافع وممسک بطن وبالجمله ماء المعدن مورث عسر بول است *

ماء الملح

* ماء الملح * بکسر میم وسکون لام وحاء مهمله یعني آب شور خواه از معدن آن برآید ویا نمک دران اندازند یا از چاهها و

چشمهای شور برآید * طبیعت ان گرم وخشک * افعال وخواص آن ومضار آن قریب بماء البحر است ومذکور شد و آن مسهل است اولا وبعد از مدا ومت قابض است بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیرینیها وچربیها ومخلوط نمودن آرد جو بوداده وبیخ وخاک خالص طیب است *

ماء التون

* ماء التون * بضم تاء مثناة فوقانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است وبعربي ماء النون بنون بجای تا نامند * ماهیت ان آبی است که از ماهي نمک سود ترشح کند * طبیعت ان گرم وخشك * افعال وخواص ان مضمضهٔ آن جهت قروح متعفنهٔ دهان واحتقان بدان جهت قطع واخراج اخلاط غلیظه ووجع ورک وعرق النسا وقروح امعا وتنقیهٔ جراحات کهنه وتجفیف آنها نافع وبالجمله مصلح مر آبیکه عطش بسیار آورد آشامیدن دوغ ترش وشیرهٔ تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند وممزوج نمودن سرکه با آب وربوب حامضه وتناشتن آلو بخارائي در دهان وانار دان است اما منافع میاه بترتیب اعضا اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع وآب گرم مضر ایشان وماء البحر جهت صداع بارد وماء النحاس جهت قروح دهان وگوش مضمضه وقطورا آلات المفاصل ماء البحر وکبریتی اغتسال واستحمام بدان جهت امراض عصب بارده مانند رعشه وفالج وخدر وامثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر والنفس والغذاء والنفض آب بسیار سرد مضر سینه وقصبهٔ ریه وسرفه وآب فاتر جهت اورام حلق ولهاة وسینه وماء بورقی بعضی اوقات جهت امراض ریه نافع ونطول آب دریا جهت اورام ثدی وماء الشب جهت نفث الدم وماء الحدیدی جهت تقویت معده وامراض طحال وگرده وقولنج وماء النحاس قریب بدان وجهت گرده وقولنج نافع وآب بسیار سرد مضر اصحاب سدد وباه وحابس بطن ومسکن حرکات منی وماء البحر ومانند آن از آبهای شور مضر معده ومسهل اولا وبعد از مداومت باعث امساك بسبب تجفیف رطوبات معده وکوفتن ثمار آب دریا جهت استسقا وآب بورقي مناسب حال معدهٔ رطبهٔ وبعضي اوقات بسبب نشف رطوبات آن وماء الشب مانع قی وماء الحماة قابض بطن وماء الکبریتي جهت اورام کبد وطحال واوجاع آنها واحتقان آب دریا جهت مغص وصیغهٔ محتبس وآشامیدن آن مسهل وگاه باعث لذع میگردد وآشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست وآب شبي جهت منع اسقاط وادرار حیض وآب کبریتی جهت اوجاع رحم وماء معدني باعث عسر البول وحیض وولادت واکثر آنها باعث اطلاق بطن وبعض آنها مجفف مانند شبي وحابس بطن ومحدث قولنج وماء الکلس محدث سنگ گرده ومثانه وآب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتي وطیني وراکد بدبو همه محدث حمیات غلیظه وربع السموم آب دریا جلوس دران جهت لسع افعی وسائر هوام قتاله نافع الجروح والقروح ماء القیری جهت قروح مضر وماء البحر جهت حکه وجرب وتوبا وقروح وبدستور آب کبریتي استحمام بدان و بجهت بهق وبرص نیز مفید الاورام والبثور آب کبریت جهت اورام مفاصل وتحلیل صلابات وثآلیل آرخشته الزینة آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تقرح وقاتل قمل ومحلل خون منجمد تحت جلد وماء الاصول وماء البزور وماء الجبن وماء الخیار وماء الخلاف وماء الشعیر وماء القراطن که عبارت از ماء العسل است وماء القرع وماء الکافور وماء لسان الحمل وماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد وماء الورد وماء الهند با بعضی آنها در مقدمهٔ کتاب وبعضي در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت وبتفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد

ماء القداح

* ماء القداح * بفتح قاف ودال والف وحاء مهملتین * ماهیت آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند

مشهور بعرق بهار * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومحلل اعضاء الراس والصدر وجهت صداع بارد وزکام ونزلات وانتعاش نفس وازالهٔ خفقان بارد وتفتیح سدهٔ مصفاة وخیاشیم وچون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض باردهٔ راس وتشنج حادث در عضل محرک سر وگردن نافع ومداومت ببوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء والتنفس مقوی معده ومضر کبد ومصلحش معین باه وقاطع اسهال ربوی چون ناشتا بیاشامند

مارکیاه
* مارکیاه * بفتح میم والف وراء مهمله وکسر کاف فارسی وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وها لغت فارسی است * ماهیت آن نباتی است قریب بذرع وبرگ آن شبیه ببرگ بید وگل آن زرد وتخم آن شبیه بسر مار منبت آن حریم آذربایجان * افعال وخواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند وگویند که دیگر از گزیدن مار وهوام متضرر نمیگردند وشرط میدانند که بعد از آن تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر نخورند واحتراز از ادرار منی وجماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بظن حقیر آنست که احبون باشد والله اعلم

مارکیوا
* مارکیوا * بفتح میم والف وراء مهمله وفتح کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح واو والف لغت فارسی است وتارکورا نیز نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بدرخت تا بقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار ورطب در شکن وبرگ آن از برگ زیتون کوچکتر ونرم تر وگل آن سرخ شبیه بگل شب بوی وثمر آن در میان برگها شبیه بفندق ومائل بسیاهی ودر جوف آن دانهٔ سیاه وبسیار نرم وقسمی از فلفل الماء است وآنچه از حبوب مانند کرسنه وغیره را در آن بجوشانند وخشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان نمود * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح ورافع بواسیر وضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کنندهٔ بشره ورافع اورام بارده وآثار رجال وطلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف وفرزجهٔ آن مدر حیض وطلای برگ آن با آب حترانهٔ موی آغامیدن دانهٔ آن با عسل محلل ریاح ومخرج بلغم است

مارماهیج
* مارماهیج * بفتح میم والف وراء مهمله وفتح میم والف وکسرها وسکون یاء مثناة تحتانیه وجیم معرب مارماهی است واهل مصر آنرا انکلیس نامند * ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی وزیاده بر شبری تا یک ذرع وسفید رنگ وبر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه باره وبغیر از نیز میباشد وبر روی آب مانند ماهیان دیگر نمیآید * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه ومیدانند وزائل کنندهٔ ریاح وسده بهای بدن پیران وجهت وجع پشت وقطع سیلان خون نافع وبهترین طرق استعمال آن برای باه بختنی آن با دارچینی ومصطکی وازبوای اورد بکرو پیران مطنجن آن است

مازریون
* مازریون * بفتح میم والف وفتح زاء معجمه وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون بیونانی خامالاامند * ماهیت آن برگ درختی است شیردار بقدر درخت سماق وسه قسم میباشد قسمی را برگ سفید وبزرگ ونازک واین را شخیص خوانند وقسم دوم را برگ زردرنگ واز برگ زیتون کوچکتر واز برگ مورد بزرگتر وضخیم تر واین را بفارسی هفت برگ وبشیرازی هشت روتا مند وقسم سوم را برگ سیاه وبهترین همه مستعمل سفید آن است ولیکن چون این نیز خالی از غائله نیست ودر قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز وتدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند ودو شبانه روز در سرکه بخیسانند ودو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند ونیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی وبلغمی تربد مدبر وافتیمون وپوست هلیلهٔ زرد وگل سرخ ورب السوس وزیرهٔ کرمانی ونمک هندی وزرد اسهال مادهٔ اصفر وبلغم ایرجا وتربد اسارون وعصارهٔ غافث وافسنتین وسنبل الطیب ومصطکی ومرمکی صدفی

ومکینج ونمک هندی وهلیلهٔ زرد وتخم کرفس بستانی وامثال آن اضافه نمایند وشرب آن با آب عنب الثعلب وآب رازیانه وخیار شنبر اولی است وسبب اطلاع بر مازریون را ملا احمد تتوی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع کردانید وگفت مرا اگر اینکه چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم وبگرسنگی نمیرم اطبا گفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از این هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها میگردند وچیزهای خوردنی وحلاوی میفروشند بخرم وبخورم چنان کردند اتفاقا اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت ملهمهٔ او میل بآن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد وچندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود امابعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچکس اورا نمیتوانست شناخت چون این خبر با طبائی که مدتی در معالجهٔ او اوقات صرف نموده واز علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن اطبای که حذاقت او نسبت بسائر طبیبان دیگر زیاده وقوی بود بائع ملخ را طلبید واز وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کرده وچه طور زمینی بود ودر آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جائی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود وخوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اگر بوزن یک درهم تنها از مازریون بشخصی دهند محتمل که آن اسهال آرد که حبس آن ممکن نباشد وبنابر خطری وغائلهٔ که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند وعند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می نمایند وآنجا دو طمع یافته یکی در شکم ملخ وه بگود آب که ملخ فروش نموده وکسر کیفیت آن شده وباصلاح واعتدال آمده ولهذا از آن این عمل بی خطر وغائله بظهور آمد واین از الهامات جناب باری است تقدس وتعالی * طبیعت آن در آخر سوم ودر چهارم نیز گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص آن جالی ومنقی ومقشر وبسیار حریف تند اعضاء الراس مضمضه بطبیخ آن خصوصا با آن سرکه مسکن درد دندان وچون بر پارچهٔ از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء والنفض مسهل مادهٔ صفرو حیات وحب القرع وجهت استسقای زقی ولحمی ویرقان وضعف کرده نافع خصوصا برگ تر وتازهٔ آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکهٔ بدستور مزبور خیسانیده خشک نموده مقدار شش قیراط آنرا در یک رطل ونیم آب جوش دهند تا بثلث رسد وصاف نموده بیاشامند اسهال حیات وحب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده باشند وگاه بخیسانند بیست درهم آنرا در دو من شراب ودو ماه میگذارند پس صاف نموده دوماه دیگر میگذارند پس میآشامند جهت استسقا وتنقیهٔ نفاس وچون شش درهم آنرا در یک رطل ونیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما نسوزد یک درهم تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید وآشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید وبعضی گفته اند مسهل سودا واخلاط بلغمیه نیز است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند وبیاشامند وبعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین وبا عسل مطبوخ بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند وواجب است که بحسب ارادهٔ اسهال مادهٔ اصفر وهر یک از اخلاط واخراج اقسام

کرم معده وامعا با ادویهٔ مسهلهٔ مناسبه ومصلحهٔ هریک ضم نموده بیاشامند وضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن باشراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن ازشش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ابرسا ودو دانک وزن آن مقل الیهود الجرح والقروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک قروح وسحج وقلع خشک ریشه وتجفیف جرب رطب بسبب جوهر اکال محلل مجفف آن ویا موم روغن جهت جرب متقرح الزینة طلای برگ آن جهت بهق وقوبا و نمش بتنهائی ویا با کبریت نافع المضار مضر محرورین واطفال وضعفا ودرفصل گرما وبلاد حارهٔ یابسه وبدون تدبیر ومصلح بغایت مضر جگر ومعی ومورث کرب وغم ودو درهم ازغیر مدبر آن خصوصا زرد وسیاه آن قتال بعد از اسهال وکرب وغشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه دوشیده مکرر با جلاب ومیبه خوشبو وآب سرد بر بدن ریختن وبعد ازان مرقهای چرب آشامیدن ومبردات قوی ومشروب طوس وتریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست وچون با آرد جو وزیت وآب سرشته بموش وسگ وخوک بخورانند بمیرند وشیر درخت آن درچهارم گرم وخشک وسمی قتال وازداخل غیر مستعمل وطلای آن جالی بهق وبرص وجوارش ودوا وحبوب وروغن وسکنجبین وسفوف واقراص ومعاجین برگ آن در قرابادین کبیر مذکور شد

* **ماس** * بفتح میم والف وسین مهمله اسم فارسی الماس است وبهندی هیرا نامند * **ماهیت آن** از احجار نفیسه وصلب ترین وخشک ترین احجار است والوان میباشد ازسفید وزرد وسیاه وسرخ وسیاه کمرنگ که بهندی تیلیا نامند وسفید آن کثیر الوجود وزرد وسرخ وسیاه سبز کمرنگ ویکرنگ خالص هریک ازینها کمیاب وتیلیا وداغدار وسفید آن معیوب وداغدار بداغ سرخ آنرا بد یمن میدانند وبهترین همه سفید یکرنگ شفاف براق بزرگ قطعهٔ آنست وهمچنین الوان دیگر آن که یکرنگ وصاف باشند ومعدن آن ملک دکهن حوالی گلکنده وجهنه پنه است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا برآورده بر زمین میپاشند وبر آن آب ریخته دروقت ارتفاع آفتاب از کناری بر آن نظر میکنند هرجا که برقی بنظر درآید آنرا نشان کرده رفته برمیدارند وهمچنین باز زیر وزبر کرده بر آن آب پاشیده بدستور در آفتاب بر آن نظر میکنند ودر ابتدا قبل از حکاکی برق بسیاری وصفا چندانی ندارد وحسن وقبح آن خوب ظاهر نیست وبعد از حکاکی حسن وقبح آن ظاهر میگردد ودر برازیل ازجزائر ارض جدید جنوبی نیز بهم میرسد ولیکن بخوبی وسفیدی وشفافی وصلبی دکهنی نیست والماس را با الماس سیاه سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند وقطعهای آن مانند طلق وزرنیخ ورقی ورق ورق برروی هم چسپیده غیر محسوس میباشد بعضی ازان قابل جدا کشتن اوراق ازهم است وبعضی نه وکسانیکه عارف بدانند آنرا که قابل است ازهم جدا مینمایند وآنچه مشهور است که از ضرب آنرا میتراشند وحکاکی مینمایند اصلی ندارد وهریک ازالوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه برنگ نوشادر است وشفاف نوشادری وسفید شبیه برنگ نقره را قبرسی وآنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند وزیتی نیز واین را بعضی بهترین همه میدانند وآنچه برنگ آهن است حدیدی را حجار دیگر وآلات حدیدی هیچ یک در ان اثر نمیکند وآتش نیز مکر بدشواری بسیار واهل هند آنرا مکلس میسازند به نحوی خاص ومکلس آنرا بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنهٔ صعبه * **طبیعت آن** درچهارم سرد وخشک وبعضی گرم دانسته اند * **افعال وخواص آن** تعلیق آن مقوی دل ورافع خوف وفزع وباعث سرعت ولادت وغلبه برخصم ودمس شکل آن مانع صرع ومنون آن جالی دندان وخطرناک واجتناب ازان اولی وگذاشتن آن بردندان باعث تفتیت آن بدون

اکلفتی وگفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیگردد وابتلاع سمی است وقلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیدهٔ گاو وبا روغن مکرر تا تمام آن برآید وآشامیدن مرقهای چرب بعد ازان

* **ماش** * بفتح میم والف وشین معجمه لغت عربیست ومج نیز وبفارسی نیز مشهور بماش وبهندی مونگ نامند * **ماهیت آن** حبی است ازحبوب معروفهٔ ماکوله ودر اکثر بلاد کثیر الوجود وآن حبی است کوچک مدور واندک طولانی پوست آن سبز ومغز آن سفید وبعضی پوست آن سبز تیره وبعضی غیر تیره وبعضی زرد رنگ ودر بنگاله بعضی پوست آن سیاه وبهترین همه سبز تیره است پس سیاه وسبز پس زرد وزرد آن دیرتر پخته گداز میگردد از سبز خصوص زرد دانهٔ ریزهٔ آن وقوت آن تا سه سال باقی میماند * **طبیعت آن** درآخر اول سرد ومائل بخشکی ومقشر آن معتدل در تری وخشکی وقشر آن مرکب القوی مائل بگرمی وباعفوصت * **افعال وخواص آن** لطیفتر از عدس ونفخ آن کمتر ازباقلا ودر جلا کمتر ازباقلا واصلح حبوب ماکوله است وکثیر الغذا ومولد خلط صالح الکیموس ولیکن بطیء الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا با تمام گرفته باشند زیرا که یبس وقوت تحلیل وجلا در قشر آن است وازاغذیهٔ تابستان وبهار وبلدان حاره وصاحبان مزاج گرم وحمیات حارهٔ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت وحدت والتهاب صفرا وخون است اغذیهٔ الصدر والراس والغذاء مقوی عصب واعضای عصبانی وقوت باصره وجهت درد سر حار ونزلات وورم لهات وسرفه وحمیات حارهٔ حاده وامراض کرده نافع زیرا که موافق آنست ومطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برگ خرفه وکاهو وسرمق وجو مقشر ومطبوخ آن با پوست با حماض حابس بطن واز خواص آن است که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید وهم ازجهت تلیین وهم ازجهت قبض بطن نافع است اما هرگاه ارادهٔ تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند با ماء القرطم وروغن بادام شیرین وهرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند ویا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت حارهٔ جالیهٔ آن زائل گردد پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند واگر با حبس تسکین حدت وحرارت دم وصفرا مقصود باشد با آب حماض ویا با آب انار ترش افشرده با پردهٔ سفید جوف آن که شحم الرمان نامند ویا با سماق وزیت رکابی واگر زیت خوش نیاید با روغن بادام شیرین طبخ دهند وحسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه ونزلات حاره نافع المضار ماش مبرود المزاج وپیران وکسانیکه در معدهٔ ایشان رطوبات واخلاط فاسده ونفخ ورياح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن ومضر دندان وباه مصلح آن درمبرودین افاویهٔ عطرهٔ حاره مانند زیره وقرنفل ودارچینی وفلفل وزنجبیل تازه وجوارش کمونی وفلافلی و مصطکی وخردل وامثال اینها ودرمحرورین طبخ آن با ماء القرطم ویا با حموضات مذکوره ونیز درمحرورین ماء القرطم وروغن بادام وضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح ویا آب جهت تقویت اعضای مسترخیه وتسکین درد آنها ومطبوخ آن با ملا که نوعی از شراب است ویا با شراب ویا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده وجلا دهنده است والوان اطعمهٔ مصنوعه ازان را مانند براوبری وبری کشمیری ویا پر ویهتی ودال ومنکوچهی وماش پلاو وکهچری ولڈوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شد واما حبیکه در ملک هند وبنگاله ودکهن میشود آنرا ماش واردبضم همزه وسکون را ودال مهملتین وبه بنگالی کلائی نامند وغیر آن ماش است وکسانیکه آنرا حب القلت دانسته سهو نموده اند وآن حبی است برنگ وشکل ماش وبزرگ تر ازان ومغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ ویا خمیر کردن درآب لزوجت آن ظاهر میگردد ودر ملک هند وبنگاله پخته با سپ وغیره دواب میخورانند وخود نیز میخورند مانند مونگ * **طبیعت آن** گرم در اول وتر در دوم وبا رطوبت

نضليه * **افعال وخواص** آن نسيا ونفاخ وبطئ الهضم ومولد مني ومنعظ بسبب نفخيكه دارد وضماد آن جهت امراض كوره ودماش انفع وجهت برص كه تازه بتازه ماليد د روزي چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالي مفيد دانسته اند ودرملك هند وبنگاله آنرا نيز مانند ماش پخته ميخورند وانواع اطعمه مانند ماش ازان ميسازند ودر قرابادين شمهٔ ذكر يافت *

ماسقودون

* **ماسقودون** * بفتح ميم والف وفتح سين مهمله وضم قاف وسكون واو وضم دال مهمله وسكون واو ونون * **ماهيت آن** گفته اند اسم هندي دوائي است كه درملك هند ميرويد وازانجا مي آورند شاخ وبرگ آن شبيه بريحان وبرگ آن ازبرگ آن عريضتر قريب ببرگ آس ومدور ونازك تر ودربوشبيه بسنبل هندي وگل آن شبيه بياسمين وازان لطيفتر * **طبيعت آن** گرم وخشك * **افعال وخواص آن** درجميع افعال قريب بسنبل وجهت خوشبوئي داخل ادهان مينمايند خصوص برگ آنرا *

ماعز

* **ماعز** * بفتح ميم والف وكسر عين مهمله وزاي معجمه لغت عربي است ومعز نيز وبفارسي بز ونر آن را تيس وبتركي كچي وبهندي مادهٔ آنرا بكري ونر آنرا بكرا نامند * **ماهيت آن** حيواني است مشهور از حيوانات ماكولة اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حيوانات ديگر بعد از گوسفند است والطف وبهترين آن جوان يكساله فربه صحيح المزاج آن است واهلي وصحرائي وجبلي ميباشد * **طبيعت آن** گرم وتر وگوشت آن از لحم گوسفند يعني ضان كمتر وجبلي از اهلي گرمتر ولطيفتر وبري از اهلي نيز گرم تر ولطيف تر * **افعال وخواص آن** موافق محرورين ومرضي ودر فصل وبلدان حاره صالح الكيموس مولد خون لطيف سبك مضر سوداوي مزاج مصلح آن بادام ونارجيل وخرما وخوردن ميوهاي تر وتازه وترشيها وكشك با آن بغايت مضر وگوشت بزغاله مافوق شش ماه با رطوبت غالبه وبهترين لحوم مسكن غليان خون وملطف وموافق مرضي وناقهين وكذاشتن گوشت بز گرما گرم بر عضو ضربه وصدمه رسيده وكوفته شده ويا ستور بپيچيدن عضو در پوست گرما گرم آن مسكن وجع ودرد وباعث عدم تورم آن وبستن پوست سر بزغاله در حين گرمي بر سر صاحب سرسام واختلاط ذهن وضماد مغز سر آن مرطب قوي وملين دماغ واعضاي صلبه العين اكتحال زهرهٔ آن رافع غشاوه وجگر بز سياه را چون شرحه شرحه نموده وآنرا با آن مخلوط كرده دارفلفل وزنجبيل بران پاشيده كباب نمايند وچون آب مترشح ازان را كرفته در چشم كشند جهت شب كوري مجرب ومنون سرگين نيم سوختهٔ آن با نمك سنگ جهت رفع زردي دندان وعفونت لثه اعضاء الصدر والغذاء والنفس چون خصيهٔ آنرا شكافته زراوند مدحرج وقنطوريون وزيره بران پاشيده خشك كنند يك مثقال آن با آب گرم جهت بهق وريق در جگر ومثانه ومداومت آن جهت تقويت باه عجيب الاثر وچون با بوره وصعتر خشك كنند يك مثقال آن با مركهٔ عنصل جهت سپرز وچون بز نر چهارساله يكرنگ سرخ را در اول فصل هنگام رنگيني انگور ذبح نمايند وخون اول وآخر آنرا بريزند وخون وسط را در ظرفي بگيرند وبعد از بسته شدن ريزه ريزه كنند وبر روي كاه ويا غربال در سايه خشك نمايند وآنرا يد الله نامند جهت آنكه در تفتيت سنگ گرده ومثانه قوي الاثر است وبعد يك وآشاميدن خربزهٔ پيه آن با آرد برنج وجاورس جهت سحج وامعالي كه از اغذيهٔ حارهٔ حاده بهم رسيده باشد وجهت منع افراط عمل مسهل واحتقان بدان با آرد جو جهت قرحهٔ امعا وآشاميدن سرگين آن جهت يرقان ويا ماء العسل جهت گشودن حيض وقتل واخراج جنين وفرزجهٔ خشك آن با كندر جهت رفع ادرار حيض وآشاميدن سم سوختهٔ آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب مقدار شربت آن تا دو درم وطلاي سرگين آن با بول آن جهت استسقا وورم طحال وطلاي مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع قوابي بلغمي ورياح غليظه وماء اصفر الاوجاع والاورام والبثور وضماد پيه آن مسكن دردها وطلاي سرگين آن محلل اورام كهنه وسرگين سوختهٔ آن الطف وجالي

وطلاي آن با سركه جهت داء الثعلب ويا ستور طلاي نيم سوختهٔ آن با سركه جهت داء الثعلب وثآليل منكوسه ويا عسل جهت جرب وقوبا واورام صلبه وسعفه وبا بزر البنج جهت كوچك نمودن پستان وانثيان وضماد سرگين پختهٔ آن در شراب وحلبه جهت تحليل اورام وچون گرده آنرا شرحه نموده وكبريت بران پاشيده كباب نمايند وآب مترشح ازان را نيز بر بهق بمالند زائل گرداند القروح والجروح پيه آن رويانندهٔ گوشت بر زخمها وطلاي سرگين محرق آن با عسل جهت قروح ساعيه وشهد به السموم آشاميدن پيه آن جهت سم ذراريح وآشاميدن سرگين سوختهٔ آن جهت گزيدن هوام طلاي سرگين خشك بز پخته با شراب ويا سركه جهت جذب سم هوام وزهرهٔ بز كوهي با دزهر سموم هوام الات المفاصل ضماد پيه آن با سرگين آن وزعفران جهت نقرس وداغ كردن بسرگين خشك آن جهت عرق النسا از مجربات ومشهور است بلاغ عربي وطريق آن آنست كه سرگين را افروخته در پشمي بپيچيد در موضع عميقيكه در تحت بند ما ومحاذي ابهام است بگذارند تا حرارت آن كم گردد پس تبديل بديگري نمايند تا حرارت آن محسوس در زورك گردد وطلاي محرق وغير محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد وبا سركه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرگين آن گريزانندهٔ هوام وحشرات است الخواص چون شاخ وسم آنرا با نرب وعسل وبيد انجير تقطير كنند معادن وجميع اشياي صلبه را نرم سازد وچون آنرا حل كنند مدادي در غايت سيامي باشد *

مالك الحزين

* **مالك الحزين** * بفتح ميم والف وكسر لام وضم كاف والف ولام وفتح حاء مهمله وكسر زاي معجمه وسكون ياء مثناة تحتانيه ونون وآنرا مالكي نيز نامند وبفارسي بوتيمار وبهندي بگله * **ماهيت آن** از طيور آبي است سفيد وجثهٔ آن بقدر جثهٔ كبوتري وگردن وپاها ومنقار آن دراز ود را كثر كنارآبها مجاور وسر بزير افكنده ميباشد * **طبيعت آن** در دوم گرم وخشك * **افعال وخواص آن** گوشت آن غليظ ومولد رياح ومقوي گرده ومحرك باه مصلح آن ادويهٔ حاره طلاي پيه آن قاطع خون بواسير وضماد خون آن در حمام مانع نزلات است *

مال كنكني

* **مال كنكني** * بفتح ميم والف ولام وفتح كاف وسكون نون وكاف فارسي وكسر نون ويا لغت هندي است * **ماهيت آن** تخم نباتي است هندي ونبات آنرا يكساق ويا دو ساق وتا بقدر يكقامت وشبيه بنبات دخن وساق آن ازان قويتر وبرگ آن بزرگتر در طول وعرض زياده وخوشهٔ آن نيز بزرگتر ازان ودانهٔ آن بقدر دخن واندك طولاني وسه پهلو وبعضي اندك پهن وسرخ تيره رنگ ومغز آن سفيد ودر غلافي اندك خشن وچند دانه بهم پيوسته در غلافي ديگر ودران خوشه وطعم آن با حدت * **طبيعت آن** در سوم گرم ودر دوم خشك ويا رطوبت فضليه وبعضي در اول تر دانسته اند * **افعال وخواص آن** اعضاء الراس والعصب آشاميدن آن جهت تقويت دماغ وقوت حافظه وذهن واوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا وورك وركبه وامراض باردهٔ رطبهٔ دماغيه وعصبانيه وليثرغس وسعوطا وتدهين بدهن آن جهت فالج ولقوه ورعشه وتشنج رطوبي وامتلائي وامراض مذكوره ويا ستور وتكميد بدان اعضاء الصدر والنفس آشاميدن آن جهت تقويت معده وسرفه وضيق النفس وتقويت معده وهاضمه واشتهاي طعام وكبد ويا ورفع ضعف آنها نافع ويا ستور تدهين بدهن آن جهت تقويت باه بغايت مؤثر خوردن روغن آن نيز بدين دستور كه روز اول قدر بسيار قليلي يعني يك حبه ويا كمتر ازان با برگ تانبول وروز دوم اندك ازان زياده وروز سوم نيز ازان اندكي زياده وهمچنين تا بحديكه موافقت نمايد وضرور نرساند جهت تقويت باه وزيادتي اشتها بسيار مفيد واهل هند با نحاي شتي آنرا مستعمل دارند مانند آنكه از يكدانه شروع

مینمایند و هر روز یک دانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند و باز بتدریج کم مینمایند تا باتمام رسد از برای اکثر امراض بویهٔ
باردهٔ رطبهٔ مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی مبرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل
روز بهمان ترتیب که از یک دانه شروع مینمایند و یک دانه میافزایند تا چهل دانه و باز بک متورمیکاهند و از برای امراض دون
آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یا ده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند
تا بیک دانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و
حرکات عنیفه و اشیای حارهٔ حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب مینمایند و گفته اند که همین
بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدت بیست و یک روز جهت
جذام و نیز دانهای درست آنرا در روغن گاو خالص بریان مینمایند و روزی یک کف آنرا میخورند و میگویند قوت باه را
تحلیل میبرد و میگویند که بشرح نمایند و نیز در شیر گاو می جوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند و روزی مقدار
یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورند و میگویند که موی را سیاه میکرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک آثار آنرا در
ده آثار شیر بجوشانند آن مقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفت دانهٔ آنرا بلع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار
ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آن را بروغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند
تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر یا شغال چند روز بخیسانند و همه روز متواتر بزن فاحشهٔ زانیه بخورانند
شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بر و قادر نگردد و **المضار** مضر محرور المزاج و فصول و بلدان
حاره و جوانان و چون حار حاد است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خورده اند و همه متضرر گردیده اند و بعضی
هلاک شده اند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصاً از داخل و نیز دهن آن را او دهان حبوب دیگر را بدین نحو اخذ
مینمایند که درد یکی تا نصفه آب کرده و سر آن پارچهٔ صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش میکذارند و تخم آنرا مرمقدار که میخواهند
کوبیده بر آن پارچه میپاشند و سر آنرا بسر پوش می پوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده
را با پارچه می فشارند آنچه روغن از آن برآید اخذ مینمایند و مرتبهٔ دیگر نیز بدستور بعمل میاورند تا دیگر روغن در آن
نماند و این بهترین طرق آنست ●

مالیا

● **مالیا** ● بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف ● **ماهیت** آن بعضی مردان دانسته اند و یونس گفته درختی
است که در بلاد شام میشود ● **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن رافع برص
و خوردن نشارهٔ چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ
بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا چوب حیات دانند چون بیخ آنرا سائیده بمارگزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و
جهت هیضه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی بقی مینماید ●

مالیقراطن

● **مالیقراطن** ● بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهملهٔ مشاله و نون
لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن بمعنی ماء است ● **ماهیت** آن آنست که یکوزن عسل
صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین بآتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی
نموده نگاه دارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویهٔ مناسبهٔ حاره و یا

بارده بحسب مرض و غرض اضافه نمایند و نحو آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد ● **طبیعت** ساده آن گرم و تر
● **افعال و خواص** آن جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معدهٔ سرد و احشاء و
اشتها و دافع امراض باردهٔ عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و اذیت ادویهٔ قتاله و ضعفی که از جماع بهم
رسیده باشد و مدر بول و حیض **مضر** محرور المزاج و صفراوی و اورام حارهٔ احشاء **مصلح** آن ربوب حامضه **مقدار** شربت آن تا
سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل
گردد و الا ضعیف الطبع نفخ مینماید ●

ماميثا

● **ماميثا** ● بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و آنرا ماميثا نیز نامند
● **ماهیت** آن نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برگ آن مائل بسفیدی و با زوائد شبیه باره
و زغب و با رطوبت چسپنده و گل آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و پر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن
و بی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در قرون میباشد و تخم ماميثا بقدر کنجد سیاه و نشا خهای خشخاش ساحلی در
زمستان میریزد و در بهار میروید بخلاف ماميثا که اثری از آن در ظاهر نمیماند و در سرطان ثمر ماميثا میرسد و آن را کوبیده
اقراص میسازند بهیأت بلوطی و آنرا عصارهٔ ماميثا و شیاف ماميثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن
زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصارهٔ مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته
اند آن دو نوع میباشد نوعی را که گل سرخ است از غافولی نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته
شد ● **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند ● **افعال و خواص** آن قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا
اعضاء الراس والعصب والصدر والمعدة و طلای آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد
و حرارت اجفان و سلاق و ورد بیخ و ورم حار آن و دلوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم
و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی با ادویهٔ مناسبهٔ معینه و ممسک بدن است
الاورام والبثور و حرق النار و طلای عصارهٔ آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و سحجی که بسبب حرکت در زیر
بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقرس بیعدیل **مقدار** شربت آن تا یک درهم **بدل** آن سماق **مضر**
سپرز **مصلح** آن بادام شیرین است ●

ماميران

● **ماميران** ● بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون ● **ماهیت** آن قسمی از زرد
چوبه است ساق و شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی
و با لزوجت و بیخ آن پر شعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریک تر از آن و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای آن
ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسیاهی
و چینی آن زرد زبون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک صلب
گره دار تازهٔ چینی آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند ● **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک ● **افعال و خواص** آن
جالی و محلل و مفتح و مفرح جلد و مشقق ناخن اعضاء الراس معوط آن با عسل جهت تنقیهٔ دماغ و اکتحال آن جهت جلای
بیاض رنا خنه و ظلمت بصر و روشنائی آنرا بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن

باشراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلای آن جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر بی نظیر و بعضی مضر گوده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مر الزینة طلای آن با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلف و برش و جرب و رفع آثار جلد نافع است

ماهودانه

* ماهودانه * بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است بمعنی قائم بالذات یعنی در اسهال بتنهائی بی معاونت دوائی دیگر کافی است * ماهیت آن نباتی است شیرداروآنرا اهل مشرق حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساق نبات آن بقدر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام و برگهای شعبهای آن ریزه مائل بتند و بوشبیه ببرگ زرا و ند طویل و گل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروطشبیه بخیار کمبرو درجوف آن سه دانه متفرق ازهم و هریک در غلافی دیگرودانهٔ آن از دانهٔ کرسنه بزرگتر و پوست آن اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب و بیخ آن باریک و قوت آن تاده سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند دانهٔ آن شبیه بماش است و بزرگتر از ان و در غلافی شبیه بلوبیا * طبیعت شیر آن درسوم گرم و خشک و برگ و دانهٔ آن درآخر دوم * افعال و خواص آشامیدن آب برگ مطبوخ آن با خروس سال خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع دانهٔ آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل و آشامیدن کوبیدهٔ حب بستهٔ آن با آب مرد در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا دو درهم و زیاده بران غیر مجوز و آشامیدن آب مردمعین عمل آنست مضر رئه و معده و مصلح آن انیسون مضر سفل مصلح آن کثیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آنرا بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه پخته مخورند اسهال می نمایند و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس سال خورده پر ریخته جهت قولنج و ادرار بول و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن دانگ و بوزن آن حب الخروع و یک وزن و نیم آن حب النیل است

ماهیزهرج

* ماهیزهرج * بفتح میم و الف و کسر ها و یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و جیم معرب ازماهی زهرهٔ فارسی است بمعنی سم سمک جهت آنکه کشندهٔ ماهی است * ماهیت آن نوعی از فلوس است که بترکی مقوبو وش نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش برروی زمین و گل آن زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهیئت سرو و پوست ساق آن مائل بزردی و با اندک حدت شبیه بحدت پوست مر کمو و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازهٔ آن با اندک حدت و تندی آنست * طبیعت آن درسوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کثیرا و نشاسته و انیسون و بار وغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا کوبیده در آبی که در ان ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس گشته برروی آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان

مست گشته برروی آب آیند

* فصل المیم مع الثاء المثلثة

مثنان

* مثنان * بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است که کرم دانه ثمر آنست و آن دو قسم میباشد قسمی را شاخهای انبوه و خشن و بقدر ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ مازریون و از ان نازکتر و با رطوبت چسپنده و گل آن سفید و از مابین گل ثمر آن میروید شبیه بتخم مورد و مائل باستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آنرا جرم دانه و کرم دانه نیز نامند و برگ و تخم آن مستعمل * طبیعت آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم آن با حریره ها و یا بلع نمودن دانهٔ آنرا درست مسهل قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزینة طلای کوبیدهٔ آن با عسل ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زنان حب آنرا در فرزجات مسخنه و ناشفهٔ رطوبات و خوشبو کنندهٔ ارحام و معینه برحمل و مشوقه و ملذذهٔ جماع مقدار ربع درم آنرا استعمال مینمایند و برگ آن در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاهدارند و مثل الحادات بکوبند و شظایای آنرا از ان جدا کنند و آشامیدن دو از ده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیده آن جهت رفع غایلهٔ که دارد و با طبیخ با قلاویا عدس مسهل برفق و حمول آن مخرج جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یک درم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت حلق اگر بدان رسد و مهیج خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود منبت آن قریب دریاها و انهار و باغ زارها و نبات آن بقدر دو شبر و چتری و برگ آن مانند برگ اسهل و مائل ودر بهلوی هم و گل آن زرد و باریک و از میان برگها روئیده و تخم آن بقدر انجره و سفید رنگ و بیخ آن خشبی و بی فائده و گفته اند که کرم دانه اینقسم است نه قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن * طبیعت آن درسوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم برگ خیسانیدهٔ آن در سرکه یکشبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل ماء اصفر و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون پنج درهم آنرا با یک اوقیه مویز بیدانه در یکرطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یک درهم بار وغن بادام دران ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ماء اصفر و استسقا و اخراج اقسام کرم امعای صغار مفید للجروح و القروح استعمال فتیلهٔ آن در رخنا زیر و جراحات خورندهٔ گوشت فاسد و منقی اوساخ و چاق کنندهٔ آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویهٔ مناسبه و یا بتنهائی *

مثلث

* مثلث * بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر * ماهیت آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود املی در شرح کلیات ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو و آب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و انچه در صدر ذکر یافته و اکثری گفته اند اشتباه است منشای آن وجه مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی این است که ذکر یافت و مثلث فقهی آن است که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند و بالجمله در ماهیت و منافع قریب بخمر است و مولد خون

ضالح متین ومقوی هاضمه وموافق ذات الجنب وذات الصدر وآبله وحصبه ومقوی باه ومبرودین وزیاده کنندهٔ منی واکثار
آن مضر محرورین ومصلح آن بسیار مرخ آن با آب است * فصـــــــل المیم مع الجیم *

مجنج
* مجنج * بضم میم وسکون جیم وفتح نون وحاء مهمله لغت عربی است بفارسی گل خوش نظر نامند * ماهیت آن نوعی از
ریاحین است * طبیعت آن در دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن قابض ورافع اسهال وسیلان خون وجهت
زخمهای تازه وعصارهٔ آن جهت کرم گوشت وقرحه ودرد آن نافع است *

مجوفان
* مجوفان * بفتح میم وضم جیم مجمي وسکون واو وفتح قاف والف ونون * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که از ارض
جدیده از بلادیکه مچوقان نامند نصاری می آورند وآن بیخ نباتی است سفید رنگ شبیه به فاشرا نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن
مفروش بر زمین وبرگ آن مدور ورد ران رگهای بسیار روشن آن شبیه بکشنیز در خوشهٔ مانند خوشه عنب الثعلب ودر وسط
تابستان در تموز میرسد وبیخ آن سطبر وسفید مانند بیخ فاشرا وبعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند ونیست چنین جهت آنکه بیخ
فاشرا با حرافت وحدت بسیار است بخلاف این بیخ * طبیعت آن در دوم گرم وخشك با قوت مسهله وقابضه مانند راوند و
ازین جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند ونیست چنین جهت آنکه درین دوا نیست کیفیتی که مستکره طبیعت باشد
ورائحهٔ ثقیل وطعم کریهی چنانچه در راوند است * افعال وخواص آن جهت نوازل ووجع مفاصل وکزاز وقولنج وسلعهٔ
رطبه نافع جهت آنکه مسهل ومخرج بلغم ومائیت فاسده از بدن ومخرج خلاصهٔ آن وبسا است که استعمال یك قیراط آن باشربتی
ویا معجونی موافق پنج شش مجلس بی تعب اطلاق مینماید وبالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده میشود بآن چوب
چینی وعشبه وشجرة النبي وصاصفراس وقوت قسطا که عصارهٔ ریوند نامند وامثال اینها جهت آتشك وحکه وجرب ووجع
مفاصل وظهر وغیرها ودر حمیات مزمنهٔ مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است بقوت تمام وکیفیت استعمال آن
بانحاء بسیار است از مربای آن مانند مربای اصول دیگر ومعجون بیشتر مخلوط آن با شکر یا اشربهٔ مناسبهٔ مرض با عرق رازیانه یا
انیسون یا دارچینی ویا مطبوخ هر یك آنها وبهترین معاجین معجون ورد مسهل است جهت آنکه مناسب وموافق آنست در
غایت موافقت وهمچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز داده شود که یکشبانه روز در آب اول خیسانیده
باشند با شکر تنها ویا با مقویات دوا واعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهلهٔ لطیفه وشدید است نیز وبعد استعمال آن اگر
بمقدار نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهلهٔ لطیفهٔ دیگر که خواب باعث ضعف ویا بطلان عمل
آنها است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیمدرم ودر اقویا وبالغین از یکدرم بحسب قوت وضعف مزاج بدانکه درین دوا
قوت انضاج است ولهذا جائز است استعمال آن بدون منضج واز خاصیت آن منع قی وغثیان است بخلاف سائر ادویهٔ مسهله و
مفتح سده است از مجاری ضیقه وعروق شعریه وماساریقی وغیرها خواه در کبد باشد وخواه در سائر اعضا وجهت امراض رحم
واختناق آن وغیرها از امراض مختلفهٔ مختصهٔ بآن نافع ورب آن نیز مانند رب هلیله بعمل می آورند ومقدار یك قیراط آن
با خوشابات ویا اشربهٔ مناسبه چند مجلس کافی اجابت مینماید که نقاحاصل میگردد بی تعب الحاصل این دوا از ادویهٔ ملوکیه است
واطفال وزنان حامله ومرضعات را سود مند وبیغائله است چنانکه گفته اند وبا فی منوط بتجربه است * محلب

* محلب * در حب المحلب مذکور شد * فصـــــــل المیم مع الخاء المعجمة * مخ

* مخ * بضم میم وخاء مشدده بفارسی مغز استخوان رانامند وشامل مغز سر نیز است * ماهیت آن معروف است که جسم نرم

چرب است که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ ومغز ساق پا وساعد وعضد ویا متفرق در اجزای استخوان
قص واطراف استخوانهای نرم باشد * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن ملین ومرخی اعضا وکثیر الغذا و
مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده ومورث غثیان خصوص بی نمك خوردن آن مصلح آن نمك وصعتر ودارچینی وزیره در
مبرودین وترشیها در محرورین آلات المفاصل والاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل واعصاب ورباطات واوتار
وعضلات وشقاق واطراف وبهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد ومغز ساق
گاو نر وبز نر قویتر وگرم اند وقوت تحلیل آنها کمتر وتجفیف آنها زیاده وچرب ولذیذ اند خصوص از حیوانیکه رنگ آن سیاه و
پر مغز با وصاف مذکوره باشد ووجه بهتری مغز ساق برای زیادتی دهنیت وقلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن وچون
مغز ساق گاو ویا آهو را مکرر برساق وبند های پای اطفال بمالند زود براه افتند وچون خواهند که آنرا نگهدارند باید که در زمستان
اخذ نمایند ودر ظرف نهاده اماکن بلند گرم خشك با برگ خار خسك بگذارند واز جاهای نم دور دارند *

مخلصه * مخلصه * بضم میم وفتح خا ولام مشدده وصاد مهمله وها وآنرا مخلصه از ان جهت نامند که از خوردن آن خلاص وامان
می یابند از سم افعی ونکایت آن وموت وبتکرار به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز * ماهیت آن نباتی است
مختلف الانواع وبحسب اماکن مختلف الشکل می باشد وتا هفت قسم دیده شده وهمه با تلخی وگل همه منحنی منکوس وشبیه
بجمجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته وبرگ آن شبیه ببرگ کرفس واز ان نرم تر واز اول تا آخر شکافته وهر چند شاخهای
آن بلند تر گردد برگ آن ریزه تر شود تا بحد برگ کتان وگل کبود ومنکوس واین قسم در اواسط ربیع می روید ودر
اواسط گرما گل میکند وقسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن مابین کبودی وسرخی است وقسم سوم را
برگ شبیه بسرو هند وریزه وگل آن سفید با زردی واندك سیاهی واین قسم را باسکندریه راس الهدهد نامند وقسم چهارم
ساق دار ودر ربیع میروید وساق آن باریك ومستطیل بریده رد وشبر تا سه شبر وشاخ وبرگ ندارد وگل آن بشکل عقرب وکبود
نیم رنگ وقسم پنجم را ساق مربع وبرگ مدور ومشقق وشبیه ببرگ بادرنجبویه وبی بو وطعم آن تلخ واین قسم در طرابلس ونواح
آن بسیار است ومنبت آن کوهستان وزمینهای صلب وقسم ششم را شاخهای صلب واغبر وبد شکل وغیر مستقیم بلکه معوج وکم
برگ وبرگهای آن باریك تر از شبیه ببرگ بابونه وبوسرشاخها قبها شبیه بقبهٔ بابونه اما برگهای ریزه ندارد وبازهیجی بنفش واین
قسم در بلاد شام کثیر الوجود ومعروف بر ها وحران است وبهترین همه قسم اول وآنچه در اراضی صلبهٔ بی آب وسنگلاخ روید
وقوت آن تا بیست سال باقی می ماند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا اصحاب جرایح کویند وسه نوع است یکنوع آنرا
بشیرازی کاررنگ نامند وبفارسی بلبل شامی ویکنوع را کشنیز کوهی ویك نوع را تریاق کوهی وتخم هر سه نوع مشابه بهم اما در
نبات اندك متفاوت نبات کاررنگ خشن وتخم آن بسیار تلخ وگل آن ازرق ودر کوه وسنگستانها روید ونبات کشنیز کوهی
املس وبزرگتر در قد وتخم آن نیز بزرگتر وتلخ منبت آن مرغزارها ودامنهای کوه وگل آن مائل بسرخی ونوع تریاق کوهی در
رمل روید ونبات آن کوچکتر وگل آن مائل بسفیدی وزردی وسیاهی وبهترین همه آنست که در شبانکاره روید واز کوهستان
شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن
اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب وتحلیل اخلاط لزجه وتقویت معده وکبد وطحال واعصاب ودفع اوجاع
مفاصل وظهر وورك وامثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دودرم آن جهت دفع سموم مشروبه ومنهوشه مانند مار شاخدار

و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از آن و یا بعد از آن مانع تاثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم آنرا بنوشند در آن سال هیچ سمی بخورند ضرر آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند ٭

٭ مخیض ٭ بفتح میم و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربی است بفارسی دوغ و بترکی ایران و بهندی چهاچه نامند ٭ ماهیت آن ماستی است که با اندک آب در خیک و یا ظرف آن حرکت داده و برهم زده و مسکه آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که دهنیت آنرا با تمام بنحو مذکور گرفته باشند ٭ طبیعت آن در دوم سرد و تر و رطوبت بر آن غالب بر یبوست ٭ افعال و خواص آن مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت تپ دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و سنگ تاب و یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده بسنگ ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصا با اطرائیث و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بوده اند و بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهت تسمین بدن موثر و در حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نه نموده اند دستور آشامیدن در حمی دقی و امراض حاره حادة چنان است که بگیرند دوغ تازه گاو و یا و نیک بپالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق دهنیت در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد پس نیکو بر هم زنند تا مائیتکه در آن آمده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم از آن دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از این مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین میزان زیاده نمایند و وزن ده درم پنج درم دوغ زیاده کنند و از نان یک درم کم نمایند و همچنین هر روز پنج درم بر دوغ بیفزایند و از نان یک درم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند که ترک نمایند بر عکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم رسد و اگر زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با وجود حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مگر آنکه رقت انتفا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده مانند غب خالص و امثال اینها و جائی که تعفن در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد دوغ را آهن تاب و یا سنگ تاب نمایند و با طباشیر مقل و با اطرائیث و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که هر گاه در زهر حیوانی بادوغ نفع میبخشد و نفعی بسیار در این امراض و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است المضار دوغ در تپهای عفنه خلطی مضر جهت آنکه متعفن و مزید علت میگردد اصلاح آن قی نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارده ترش گردد مورث دوار و غشی شود اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است ٭

٭ فصل المیم مع الدال المهملة

٭ مداد ٭ بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را حبر بکسر حاء مهمله و سکون باء موحده و راء مهمله

نیز و بفارسی مرکب نامند ٭ ماهیت آن معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دوده روغن کتان و صمغ عربی یا غرا الجلود و زاج زرد و آب مازو است و بهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آن است ٭ طبیعت آن در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت فوفل میسازند و گفته اند که از مازو تنها میسازند ٭ افعال و خواص آن قابض و مجفف و رادع خصوص مداد هندی اعضاء الرأس و العصب و غیرها سعوطاً و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلای آن رافع شقیقه و سستی اعضا و برگ پا جاذب حرارت حیات و برا و رام حاره و محلل آنها و غیر هندی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب و یا خالص آن جهت سوختگی آتش و بدستور با قیروطی اما باید که بعد از تطلیه نشویند و رفع نمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه در آن زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد دافع سم عقرب است

٭ فصل المیم مع الراء المهملة

٭ مر ٭ بضم میم و تشدید راء و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است و برومی اسموعولیطوس و بسریانی مرادکیا و بیونانی سمرنا و بهندی بول بضم باء موحده و سکون واو و لام نامند ٭ ماهیت آن صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیره سقوطره میشود درختی بسیار بلند و رعنا و نرم و گرهدار و گرههای آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر میباشد و از آن نیزه میسازند مشهور بنیزه نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مر ان و مانیا یکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مر ان قرانیا است و این اصلی تر اند چه مر ان را برگ شبیه ببرگ توت است و برگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج و از آن کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مر ان شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرظ و صمغ آن بچند نوع حاصل میگردد و آنچه از تنه درخت آن بتیغ زدن و فرش نمودن بوریائی و ظرفی در زیر آن که در آن جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است و این قبل از انجماد سفید رنگ و بعد از آن رنگین میباشد و این را مر صافی نامند و آنچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد از آن است در خوبی و این زرد رنگ میباشد و مر المطارح نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصاره آنرا خشک مینمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آنرا باز طبخ میدهند تا منعقد و منجمد گردد مسمی بمیعه سائله و مر حبشی است و این بدترین همه و سیاه رنگ میباشد و منتن و بهترین همه مر صافی خالص از چوب و سنگریزه و سبک وزن و زود شکن و خوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد زبون و غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر اصلی و بعضی بنوع مسمی قاتل که آنرا قادوس نامند و در لون شبیه بدان است اما بحدت و کراهیت رائحه و زهومت است غش مینمایند ٭ طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم و خشک دانسته اند ٭ افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض بیلذع و مفتح و منضج و مسهل و ملین و ملزق و محلل ریاح و اورام بارده بلغمیه و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و داخل تراکیب کبار کرده میشود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و بعد احکامای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر بابعض ادویه مناسبه میمالیده اند و گفته اند آنچه از اقلیطامی آورند قوت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر آنست اعضاء

الرأس معوط مقدار یکدانك آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی ولیکن باید که گرم نموده باشند و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد برسر جهت رجع صدغین و صداعی که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با پر مرغی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح خاصه اعضاء رطبه و آن بازیره گرمانی بروغن گاو سرشته جهت تجفیف والتیام قروح رطبه سر و بدستور ضماد آن پاکند و جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و کذا شتن فتیله آلوده بدان و افیون و مامیثا و جند بید ستر مخلوط در رحم و در گوش جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه محلول آن در آب شب محلول در خل عنصل و یا سرکه ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ مغیلون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان و لثه و داميه یا سرکه عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوی آن و بدستور نگاه داشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیه آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظه و بیاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع چرک و پرکندن قروح چشم بی لذع و حابس و مصطل آب نازل در چشم در ابتدا اگر رقیق باشد و نیز اکتحال حل نموده آن در آبیکه دران عروق زعفران و زرد چوبه جوش داده باشند و یا در آب امل یا فود نج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش بنوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت طلاق و با آب حلبه و کلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و با عصیر موصی و با شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض بقوت و با کلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و یا شیر الاغ و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند اعضاء الصدر آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن و رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال مواد صفراوی و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع کرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و انضمام فم آن خصوصا با آب سداب و یا افسنتین و یا آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور احتقان بدان با میاه مذکوره و یا آب حلبه جهت صلابت رحم و یا آب نعناع جهت بدبوئی دهن و بدستور جلوس دران و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین بسرعت و درد بر با کند و روزغن زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول مسحق سرشته آن با آب برگ مورد جهت رفع بدبوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای راست بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت فتق و یا سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضه نیم برشت حابس نزف الدم رحم الحمی آشامیدن مقدار یک مثقال با قلیلی قبل از نافض حمیات بد و ساعت مانع نفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام الاورام والبثور طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصا با آب ترب الجروح والقروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و رویاننده گوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مرده قروح و جروح اعصاب و غضاریف و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری از

گوشت شده و با سرکه جهت توباو با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصا که اولا عضو را با آب بارتنگ بشویند و بعد از ان بران بپاشند الزینة ضماد آن با شراب ولادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلاع ثآلیل و کلف و طلای آن با شب یمانی جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و بازیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت کسر عظام موثر المضار مضر محرورین و بدبوئی آن منوم و باعث صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک با قلاتا نیم درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و جند و فلفل هریك از ینها بحسب مناسب و مراعات امراض و دخان آن که مانند دخان کند ربعمل آورند و دو رسائر افعال مانند مر و الطف و قوت تجفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کما دو باد ر و سوخته آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته آن با آب رافع جرب متقرح و سعوط سائر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجه آن حابس حیض و ضماد سوخته آن با سوخته پرسیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشاره چوب آن بقدر ده درم کشند و ما لیار انیز همین اثر است

مرار

مرار بضم میم و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه و درمیان هر دو الف لغت عربی است ماهیت آن خاری است که در آخر بهار و اول تابستان میروید و در مصر معروف بمر برا است و اطبای آنجا انجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آنرا زرود و یه نامند و برگ آن شبیه ببرگ چغندر و سیاه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ از ان میروید و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خار دار میشود و شبیه بشکاعی و دران تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چار سال باقی میماند و حاذق آنرا پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند منبت آن میان زراعت و زمین های نمناک و چون شتر از ان چرا نماید فربه کردد و چیزی بهتر از ان نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند طبیعت آن در حرارت معتدل و خشك در سوم گفته اند افعال و خواص آن مفتح و ملطف العین ضماد آن جهت درد چشم اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن برگ آن و یا آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبه ریه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه را طفای حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تبهای کهنه و باتان خواه و زجاج جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر البول السموم آشامیدن مقدار آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یك اوقیه است

مراره

مراره بکسر میم و فتح دو راء مهملتین درمیان هر دو الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مزا بر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند ماهیت آن معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان موضوع و وعائی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و آنرا دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در ان و دیگری از ان بمعده و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول و مراره مرحیوانی

در طی ذکر آن مذکور شد و خواص کلیهٔ آنها را انچه مذکور نشد در ینجا بیان می یابد وقوی ترین زهرهای حیوانات
چهار پا زهرهٔ کاو پس زهرهٔ خرس پس زهرهٔ بزپس زهرهٔ کوسفند است واعلم زهرهای طیور زهرهٔ خروس و ماکیان
وکبک وما ثورزهرهای طیور اقوی اند ازحیوانات چهارپا وقتیکه نسبت داده شود طائر را بماشی و صید کنند و از زهرهای
بسیار قوی ولذع زهرهٔ جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهرهٔ شبوط وسمک مسمی بعقرب وسلحفات اقوی اند از زهرهٔ
حیوانات چهارپا وضعیف ترین زهرها زهرهٔ خنزیر است ونیز هریک از زهرها بحسب نری ومادگی حیوان واختلاف احوال
از سیری وکرسنگی وسیرابی وتشنگی ووحشی واهلی وریاضت وتعب ودوندگی وسرعت سیر وپرواز وراحت وآرام وبجا
بستن ودرقفص بودن وتعلیف وغیرها باشیای حاره وبارده مختلف میباشد چه از حیوان نر مطلقا که درهنگام کرسنگی وآتش
ودوندگی وغیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند کرمتر وخشک تر وباحدت تر واقوی اند وازماده خصی وهنگام مخالف آن
امور از اسباب مبرده اخذ نمودن درکرمی وخشکی وحدت کمتر وضعیفتر میباشند وزهرهٔ انواع ماهیان حاد وقوی میباشد
خصوص زهرهٔ شبوط که سمی است وزهرهٔ انواع مارها سم قاتل اند وبهترین آن مطلقا زرد مائل بسرخی بورنک طبیعی
آنست وبدترین آن زنکاری وسرخ تیره آنست * طبیعت آن مطلقا تاچهارم کرم وخشک * افعال وخواص آن حار جالی
وشدید النفوذ اعضاء الراس مفتح سدهٔ خیشوم ومصفاة وقطور مرارهٔ دب جهت قروح تازهٔ کوش وقطور زهرهٔ رخمه بازیت
جهت ثقل سامعه وباعصارهٔ کراث نبطی برای طنین وثقل سامعه واغتسال سر بزهرهٔ کاو نر وبانطرون وطین قیمولیا برای
حزاز ودر لون مرارهٔ سلحفاة جهت قلاع خبیث دهان اطفال وزهرهٔ اردک خانکی با دوغ سعوطا درجانب موافق جهت
رفع شقیقه نافع واکتحال زهرهٔ جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب درچشم وانتشار زهرهٔ آهو وکوسفند نرجبلی
از حیوانات چهار پا وکبک وشبوط جهت غشاوه وزهرهٔ کرک جهت رفع بیاض عین وزهرهٔ ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر
وزهرهٔ خروس وماکیان وکلاغ وبزاة ومرغان آبی واقلق وکفتار وخنزیر وحیوانات ماکول اللحم وامثال اینها جالی وجهت
حدت بصر وتنقیهٔ قروح آن اززاوماخ اقع اعضاء النفس لعوق زهرهٔ آهو والاغ باروغن کاو تازه ناشتا وحمام دافع بهر وربو
زهرهٔ کاو نر با عسل جهت خناق وبدستور زهرهٔ سلحفات اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن زهرهٔ ثور مفتح افواه عروق وبو سیر
زهرهٔ مرحیوانی مطلقا مسهل است حتی زهرهٔ خنزیر چون برناف بمالند وباپنبه بدان آلوده حمول نمایند تلیین واسهال نمایند و
ضماد زهرهٔ ثور با عسل جهت قروح مقعد؛ ونطول آن جهت وجع رحم وانثیین وورم شراسیف وفرزجهٔ زهرهٔ مرحیوانی مدر
حیض است وآشامیدن یکدرم زهرهٔ نفف با یکدرم موم سرشته مخرج جنین واز مجربات شمرده اند وآشامیدن زهرهٔ چغد با
خاکستر چوب کز رافع بول درفراش وطلای زهرهٔ مرغ سیاه خانکی برا حلیل مورث لذت جماع عظیم زنان ومحبت مفرط
ایشان بمردان وطلای زهرهٔ کنجشک باعاقرقرحا وقلدری زیبق برکنج ران وقضیب وخصیه وران باعث شدت نعوظ وکویند تا کف
پا را بر زمین نکذارند رفع آن نکردد السموم طلای زهرهٔ تیس جهت نهش هوام وبدستور زهرهٔ ثور الاورام والبثور طلای زهرهٔ
حمار وحش با عسل جهت ثالیل وتحلیل اورام ودرمرهم حمره داخل کرده میشود وزهرهٔ شیر با عسل مانع تزاید اورام
وتحلیل آنها ودافع خنازیر القروح والجروح طلای زهرهٔ کرک جهت التیام جراحات عصب ودرزمان سرما مانع تشنج
وکزاز مخوف وزهرهٔ تیس جهت قلع کوشت زائد وداخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه
قلبه داخل کرده میشود وطلای زهرهٔ مرحیوانیکه باشد بانطرون واثیانه وطین قیمولیا جهت جرب متقرح وزهرهٔ کاو جهت

اوجاع شدید اوداخل مراهم جراحات غیر حادث از جمره نافع است

مران * مران * بضم میم وفتح راء مشدده والف ونون * ماهیت آن درختی است که درزمین عرب بهم میرسد جمیع اجزا
آن تلخ وچوب آن صلب * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وباعصارهٔ برگ آن بقدر
مرباقلن یکدرم با شراب جهت سم افعی کزیده نافع وتتمهٔ خواص آن درمرزنکوش ذکر یافت وبعضی خود آنرا شجرة المرو دانسته اند چنانچه مذکور شد
* مرباقلن * بضم میم وسکون راء وفتح باء موحده والف وفتح قاف وضم لام ونون لغت یونانی است بمعنی هزار برگ وآن
مرجان حزنبل است ودرحرف الحاء مع الزاء مذکور شد
* مرجان * بفتح میم وسکون راء وفتح جیم والف ونون لغت عربی است وبفارسی نیز مشهور بدان وبهندی مونکه ومرجان
نیز نامند * ماهیت آن جسمی حجری شبیه بساق وشاخ درخت است وسرخ وسفید وسیاه نیز میباشد که در بحرین در
زیر آب ازرمین میروید وتا بقدر یکذرع وزیاده نیز وباشاخهای بی برگ وثمر وبهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین
براق بی جرم وبی سوراخ کم کره آنست وبعد ازآن سفید باوصاف مذکوره وسیاه آن زبون ومادهٔ تکون آن اجزای لطیفه ارضیهٔ مختلفه
با آب وهوای حادث از الخره مختلفه درزیرزمین آن دریا وبین احجار است که بسبب تابش آفتاب وتاثیر کواکب بهم میرسد
وهنگام زیادتی وقوت وغلبهٔ ابخره بروز آنها را از خلل وفرج ومنافذ احجار وزمین مرتفع ساخته برمی آورد وبعد از برآمدن
متشعب میکردد بشکل نبات ودرخت واجزای بخاریه ازان مفارقت نموده منحجر میکردد وبصورت سنگ میشود ودر راس
طولس واندلس بهم میرسد وجائیکه بسیار عمیق است آلات سرب وغیره از اثقال بدام ماهی کیری بسته دردریا می اندازند
وبه اطراف وجوانب حرکت میدهند تا بدامها پیچیده کردد پس بزور میکشند تا شکسته وجدا کردد وبرآید وجاها که عمق
آب آن کم است غواصان درآب فرو رفته بریسمان بسته شکسته برمی آورند * طبیعت آن دردوم سرد وخشک وبعضی دراول
سرد کفته اند وسیاه آنرا تا سوم سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن نیم درم آن قابض ومجفف وحابس وبکدرم آنرا
پادزهر جمیع سموم دانسته اند وتعلیق آن برمعده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع وجهت رفع فزع وخوف اطفال درخواب
ودریا ثرافعال مانند بسد است ودرحرف الباء مع السین ذکر یافت ودستور احراق وحب وسفوف آن درقرابادین کبیر مذکور شد
مرداسنج * مرداسنج * بضم میم وسکون راء مهمله وفتح دال مهمله والف وفتح سین مهمله وسکون نون وجیم معرب مرداسنگ فارسی
است ونیز درفارسی مرده اسنک ویونانی لیثرغورس نامند * ماهیت آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه
سوای آهن وبیشتر ازسرب وقلعی بطریق احراق بعمل می آورند وذهبی آن سرخ وفضی سفید ورصاصی مائل بسرخی وزردی
است وبهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست * صنعت آن بانحای است ازانجمله آنکه مهکل ازند سرب را وموضع
وبا سرب سوخته بخورد آن میدهند تا سرد وخوب ممزوج کردند پس درظرفی کرده حرکه تند برسر آن میریزند وهرچه
خوب سوخته وممزوج با آن با شلجم امیسا زند وبا آب وجو طبخ میدهند تا بکه جو مهرا کردد ومنشق شود پس از جو جدا
کرده باهم وزن آن نمک میسایند ودرآب میخیسانند وهرروز زیرم میزنند وهرسه روز آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه
که خوب صاف کردد واجزای خام دران نماند پس استعمال مینمایند وچون خواهند که آنرا سفید کردانند که مرتک نامند بفتح
میم وبکسر آن نیز وسکون راء مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه وکاف درپشم سفید می پیچند وبا آب با قلا میجوشانند وبعد از مهرا شدن
با قلا وسیاه شدن پشم آب با قلا وپشم را تجدید نمایند وطبخ دهند تا سفید کردد واین مستعمل دراطلیه وذرورات است برای

آنکه عضو را میاه نکرداند ومغسول آن الطف وحدت آن کمتر از غیر مغسول وطریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند وآب ونمک بران ریزند آنمقدار که چهار انگشت بربالای آن آید وتا چهل روز یکبار ارند وهرسه چهار روز برهم زنند وهرهفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم مرده بکار برند وباید که نمک بوزن مرداسنگ باشد وباین طریق غسل نیز مفید میگردد • طبیعت آن مائل بگرمی ودرآخر دوم وتاسوم خشک گفته اند ومغسول آن دارای سرد وخشک درسوم وسفید کردهٔ آن که مرتک نامند الطف واقوی • افعال وخواص آن اقسام آن سم قتال واز داخل غیر مستعمل ومحلل ومجفف وقابض ومغری ومعدد وحابس وجالی وبرندهٔ گوشت فاسد زائد ورویانندهٔ گوشت صالح والتیام دهندهٔ زخمهای عمیق ومادهٔ اکثر مراهم وجامع ادویه وکام مرشدت تحلیل ادویهٔ محللهٔ قویه وخورندهٔ گوشت فاسد عفن واز خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین کرداند اعضاء العین مفید کردهٔ مغسول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق وجرب وناخنه وقرحهٔ چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویهٔ مفردهٔ قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است وزنان بلاد ما باطفال برای خلفه وقروح امعاء واسهال مخفور اندو حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که در بلاد دارالمرز جهت رفع کرم با شیر میدهند وحرکت میفرمایند وتاکرمها دفع نکردند مانع سکون آنند وفی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است امین الدوله تصریح نموده که نیم درم مفید کردهٔ آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است ومجرب ومفید کردهٔ آن در حقنها حابس اسهال قروحی ومعجنی الجروح والقروح طلای آن رویانندهٔ گوشت ناصل زائل شده در قروح ومنشف آنها وقروح رطبه ومنقی قروح بالعرض بعد وضع ادویهٔ مناسبه وبامثل آن کبریت زرد وسرکه وروغن مورد جهت شری وجوششهای پرآب الزینة طلای مفید کردهٔ آن جالی کلف ورافع آثار حکه وجرب وجدری وتحلیل خون منجمد تحت جلد وسوختگی آتش وآب گرم ومسکن حدت ادویهٔ حاده وجهت دفع بدبوی عرق اعضا مانند زیربغل وکشن ران وبوی عرق را خوش کند ومنع ادرار عرق نماید وجهت صحیح جلد موثر خصوصا با روغن گل سرخ وبا روغن گل برحوالی قلب وزیربغل مانع ریختن مواد بقلب وبا سرکه جهت رفع قمل وچون با روغن زیتون بسایند وبجوشانند تا غلیظ کردد وطلای آن بهترین ادویهٔ انشقاق است وطلای غیر مغسول کردهٔ آن با آهک سیاه کنندهٔ جلد وذرور آن جهت قروح بین انگشتان پانافع المضار ودرم آن کشند • باحتباس بول وانتفاخ بطن وحالبین وقولنج وعطش عظیم وضیق النفس وکشیدگی زبان وخناق وکاه منجر با نشقاق امعا کردد مصلح ومداوای آن بقی وتنظیف بدن است بماء شبت وانجیر وآشامیدن مرمکی مه درم با آب نیم گرم وملازمت آشامیدن اسفیدباج ولحوم خرفان ومرق خروس پیر وآب گوشت های چرب وسرکهٔ خمرجیا ومالیدن لطوخات معرقه وادهان بربدن وخوردن زنجبیل مربا وافسنتین وزوفا وتخم کرفس وفلفل وناغیه یعنی گل حنا ونار دین وطلای دومثقال از تخم کرفس وافسنتین ومرمکی با یک اوقیه طبیخ کرفس واگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند بحقنهای لینه وحب ومرهم آن در قرابادین ذکر یافته

• مرزنجوش • بفتح میم وسکون را وفتح زای معجمه وسکون نون وضم جیم وسکون واو وشین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است وبعربی مرمق وعنقر وبهندی مروا نامند • ماهیت آن غیرا زاذان الفار است جهت آنکه برگ آن هیچ شباهتی بگوش ندارد بلکه طولانی ونبات آن از جملهٔ ریاحین خوشبو است ودر باغچهای زرع مینمایند ونبات آن تا یک وسه ذرع وبا شاخهای پراکنده وبرگ آن طولانی اندک باریک کم عرض وگل آن سفید مائل بسرخی وتخم آن شبیه

مرزنجوش

بتخم ریحان وهفاف وکمانیکه آنرا اذان الفار دانسته اشتباه نموده اند • طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک • افعال وخواص آن قویتر از مومنیر وملطف ومحلل ومفتح وجالی ومفتح وجاذب اعضاء الراس آشامیدن مطبوخ آن مفتح سدهٔ دماغ وخیاشیم ورافع صداع بارد رطب بلغمی وسوداوی وربحی ومالیخولیای مراقی ولقوه وحابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات ورباح دماغی است وبوئیدن آن جهت تقویت دماغ ومعتی شراب ومنع خمار وتفتیح سدهٔ منخرین وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ ولقوه وصرع وطلای آن با حناد رحمام جهت درد سر بارد مجرب وتدهین بدهن آن جهت فالج وامراض عصب بارده مانند کزاز وامثال اینها واکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم وضعف باصره وطلای خشک آن باعسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم وخائیدن وفرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات وآب از دهان وتطول آن جهت درد گوش وبدهن متور قطور آن وقطور دهن آن نیز وپاک اشتن خرقهٔ ترکردهٔ بدهن آن درگوش دافع سدهٔ آن اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن مطبوخ آن مفرح وجهت درد سینه وسرفه وضیق النفس وخفقان ووجع فواد وتنقیهٔ اعضای باطنی واحشا وتحلیل ریاح سپرز ورافع مغص واستسقا وعسر البول واحتباس حیض وقولنج ونیحی وفرزجهٔ آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال ودرمطبوخ تا هفت مثقال مضرکرده ومثانه مصلح آن کامنی وتخم خرفه بدل آن مومنیر وگویند افسنتین ومرماحوز ودو وزن آن ونیم وزن آن فلفل وبوزن آن شابانک نیز گفته اند الاورام والبثور طلای آن محلل اورام بلغمیه وبا بزر البنج جهت ورم انثیان الات المفاصل باموم روغن جهت التوای عصب ووجع ظهور اربیه وباعسل جهت رفع اعیا وبدهن متور تدهین بدهن آن الزینة طلای آن با سرکه جهت رفع کلف وبدبوئی عرق ومالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب وطرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام ورافع مضرت هوای وبائی وروغن آن که آب آنرا با هموزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج ولقوه وکزاز ورعشه وشقیقه ودرد سر بارد وقطور آن جهت تفتیح سدهٔ گوش وگرانی سامعه وتحلیل ریاح آن نافع است

• مرسطس • بفتح میم ورا وفتح سین وضم طا وسین مهملات لغت نبطی است • ماهیت آن درختی است بقد ریک قامت برگ آن بباریکی موی وبهم پیچیده وبا رطوبتی چسپنده مانند عسل وتند بوئی وتلخ ورطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن • طبیعت آن در سوم گرم وخشک • افعال وخواص آن طلای آن جهت نهش افعی وسائر هوام سمی ومعرق برگ وشاخ آن باآرد در حمام مه مرتبه رافع جرب وقالع آن ومنون آن جهت تقویت لثه وجراحت آن وذرور خشک آن جهت التیام زخمها وتعلیق آن جهت عسر ولادت موثر وآشامیدن دو اوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز وصاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا غرس نمایند درخت میروید وچون شاخ آنرا بریده دفن نمایند وآب دهند بعد از چهل روز قطرما گول وروید

• مرعزي • بفتح میم وسکون را وفتح عین مهمله وکسر زای معجمه ویاء نسبت اسم سریانی است بفارسی مرعزنامند • ماهیت آن نوعی از پشم بز وازموی بسیار نرم است واکثر سفید میباشد وازان لباس میبافند • افعال وخواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه ومسخن مبرودین ومقوی کمر وگرده ومحرک باه است

• مرقشیشا • بفتح میم وسکون راء مهمله وفتح قاف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح شین معجمه والف لغت یونانی است وآنرا مارقشیشا وحجر النور وحجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و

مرسطس

مرعزي

مرقشیشا

بهندی سونا مکهی نامند * ماهیت آن سنکی است غیر براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی زرد و معادن آنها تکون مییابد و هر یک برنک آن فلز منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند و قویترین همه نحاسی است * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن محلل و جالی و قابض و منقی و مسخن و با سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز و ما دام که آنرا خوب نرم ننمایند منفعت آن ظاهر نمیگردد اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم فزع آن است اکتحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت چشم و تحلیل مدۀ تحت آن الاورام و البثور و طلای آن با زیت جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده میشود بسبب تحلیل را نضاجیکه دارد القروح و الجروح با زیت جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خوردۀ گوشت زاید فاسد و رویانندۀ گوشت صحیح الات المفاصل طلای آن محلل آنچه جمع شده است در اجزای مفاصل از مادۀ شبیه بدن و الزینه طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنۀ زیر جلد و نرم و باریک کنندۀ موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقۀ پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر مینمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصر مصفای آن را جهت استسقا و بواسیر و اوجاع کرده و مثانه و یرقان و جریان منی و دق شیخوخت استعمال مینمایند و بجهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از مس یک آثار هندی و روی توتیا ربع آثار و سرب ثمن آن و قلعی نصف ثمن آن و سنک ریزۀ سرخ سوده نیم من آثار که همه را یکجا کداخته در آن ربع آثار رسم الفار زرد سوده پاشیده در زمین کذارند و جای ریزند شبیه به شیشه میشود در لون

* مرماحوز * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده و بفارسی مرو خوش نامند * ماهیت آن مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی و با صلابت و شاخهای آن طولانی و برک آن مائل بتدویر و در ازی و رنک آن مائل بتیرکی و سبزی و خوشبو و تلخ با بشاعت کمی و ملاصق بساق آن و مائل با سفل و تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و گل آن مائل بتیرکی و زرد و در تموز میرسد * طبیعت آن تا سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سدد و بلغمی در هر جا که باشد اعضاء الراس چون در شراب اندازند بوی مسکر آورد و بوئیدن آن مفتح سدۀ دماغی نماید و صداع آورد و انکباب بمطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده و مشابه بشیم است در این امر اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعا و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد و قی و غثیان باز دارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم حوامل و بدل متورم طول بطبیخ آن و جلوس در آن مقعد از شربت از برک و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش مصلح آن مورد و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن اشنه و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برک تازۀ آنرا در حمام فرش کنند زنان صاحب اوجاع بارده و ریاح حایله در بدن و اعضای باطنه و ظاهره بخوابند زایل کردد و بهتر از آن دوائی نیست

* مرماز اد * بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بفرنکی اسطاکیس

نامند * ماهیت آن نباتی است ساق آن یکعدد و یقدر شبری و قریب بذجعد و برک شبیه بجعد بلکه گویا از ساق تا آخر درمیان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برکهای بسیار ریزه آمیخته بگل و حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله تعالی نوشته اند که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و اخذ نموده * طبیعت آن گرم و خشک و گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض باردۀ جگر و رحم و مدر حیض است

مرماطوس

* مرماطوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی درنک نامند * ماهیت آن مرو بری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برک آن شبیه ببرک خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است

مرماهوس

* مرماهوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بمرماحوز و برک آن مانند برک لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سایر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است * طبیعت آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل * افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفۀ آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته

مرو

* مرو * بفتح میم و سکون را و واو لغت نبطی است و گویند فارسی است و نیز بفارسی مرو رشک و بهندی کنوچه نامند * ماهیت آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یکنوع را مرماز اد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و صنف پنجم را مرو دانسته اند و ظاهرا ابرون باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا اشموما نامند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت * افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفشی ریاح و مفتح سدد هر جا که باشد اعضاء الراس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و امعا و رافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت با شامیدن برک و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز دو درم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد تجفیف ما و اخراج آن ببول و عرق نماید و ایضا و تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکردۀ آن مسهل بلغم و نیز بریان کردۀ آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحۀ امعا و سحج الاورام و الدماميل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندک اندک آب بران ریزند و با نکشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سودا وی را بالکل زایل گردانند و مجرب است *

مرهیطس

* مرهیطس * بفتح میم و سکون راء مهمله و کسرها و سکون یاء مثناۀ تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین * ماهیت آن سنکی

است سیاه * مختلط وسبک وبعضی ازان لاجوردی رنگ رچون بسایند رائحه خمرازان آید وازمغرب آورند * افعال وخواص
آن آشامیدن مه شعیرهٔ آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند وضماد آن جهت نمله مفید است *

* مری * بضم میم وکسرراء مشدده وبالغت عربی است مشتق ازمعنی مراره وکفته اند اصل آن ممری بدل ومهم بوده که مری
برای تخفیف یك میم را حذف نموده اند وبکثرت استعمال بیک میم قرار یافته وکفته اند اسم نبطی است وبسریانی اوریاموریا
وبرومی کولو غورس وبفارسی آبکامه نامند * ماهیت آن ازادویهٔ قدیمه است وازاختراع اطبای کلدانیون ومادهٔ آن فوذج
است ودرحرف الفاء مع الواو مذکورشد وبهترین آن آنست که آردجورابافوذنج بوی درتابستان خمیرکرده کردها ساخته درتنور
بپزند پس بامم وزن آن فوذج ومثل آن نمک وربع آن رازیانه وبجهت مبرود بن قدری تخم کرفس ودارچینی وقرنفل وامثال
آن باآب خمیرکرده بیست روزدرآفتاب کرم بکذارند وهرروزبرهم زنند وآب بران بپاشند تا سیاه ومتعفن کردد پس درآب
حل کرده صافی آنرادرشیشه کنند وچند روزدرآفتاب کذارند وهرروزبرهم میزده باشند پس استعمال نمایند وانواع و
اقسام دیکر میباشد وهمه بتفصیل درقرابادین کبیر مذکورشد * طبیعت آن تاسوم کرم وخشک ودراول کرم ودردوم خشک
نیز کفته اند وابن ماسویه مسکی آنرا ازشعیری درکرمی وخشکی کمتر دانسته ونیست چنین * افعال وخواص آن جالی اخلاط
غلیظه ومنقی بلغم وملین بطن وناشف رطوبات العین اکتحال وباقطورآن درچشم درابتدای جدری مانع ازبروزبثور آبله است درآن
واکربرآمده باشد باعث ازالهٔ آن ومجرب الفم غرغرهٔ آن محلل ورم لهات ولوزتین وجاذب بلغم ازدماغ ورافع نقصان ذائقه
وباعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء والنفض مشهی معده وجکرومجفف وناشف رطوبات معده وامعاومسهل وهاضم طعام و
مشهی ودافع تخمه وضررچربیها وملطف غذای غلیظ وملین نافع رجهت قولنج واخراج کرم معده واخلاط بواسیرلزج
وادرار فضلات ووجع ورک وعرق النساواحتقان بدان جهت رفع قولنج وقروح امعا وسحج ووجع ورک وعرق النسا مری
الجروح والقروح نطول آن جهت قروح عفنهٔ خبیثه ومعمول ازماهی ولحوم شورنیزجهت قروح خبیثه نافع الزینة خوشبو
کنندهٔ نکهت وآشامیدن آن چند روزپی هم باقلیل لاغرکنندهٔ بدن ومجرب السموم جهت نهش کاب کلب نافع کفته اند
المضار مضرسینه وسرفه وبواسیرصاحبان خارش وقوباوجذام وامثال اینها مصلح آن لعابها وچربیها وشیرینیها ورفتن
بحمام است مکرروبالفعل آبکامه مشهورمیان عوام بجای مری فوذج یعنی مادهٔ آبکامه معمول درسرکه است که درآفتاب
میکذارند تابوسد واستعمال مینمایند وقوت مصلحهٔ این ضعیف ومفتحه غالب ومضرامعاودرحقیقتها غیرمستعمل ودراصفهان
بجای سرکه درشیرحل میکنند ومعروف بکومه است ودرحرف الکاف مذکورشد *

* فصــــــــل المیم مع الزای المعجمة *

* مزز * قسمی ازنبیذ است که درمصرازجوربرنج میسازند وبفارسی بوزه نامند ودربوزه مذکورشد ودرقرابادین کبیرنیزذکریافت مزز
* مزمار الراعی * بکسرمیم وسکون زای معجمه وفتح میم والف وضم راء مهمله والف ولام تعریف وفتح راء مهمله والف و مزمار الراعی
کسرعین مهمله ویا * ماهیت آن نباتی است برک آن شبیه ببرک بارتنک وازان باریکتر ومنحنی بطرف زمین وساق آن
باریک وبیکره وبقدرذرعی وبارطوبت چسپنده وبراطراف آن سرهای عمودی شکل وبران کل باریک مابین سفیدی وزردی و
خوشبو وبوی آن مانند شبیه بخربق اسود وبسیارخوشبو ومنبت آن اماکن رطبه ودرجوزا بهم میرسد وتخم آن شبیه بتخم کل سرخ
* طبیعت آن دراول دوم کرم وخشک وبعضی کرم وتردانسته اند * افعال وخواص آن جالی ومحلل اورام ورافع سموم

وفتح مدرومدرحیض وقابض بطن اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن بتنهائی ویا باوزن آن دوقومسکن نواق ومغص و
جهت قرحهٔ امعاوشدخ عضل واوجاع رحم وآشامیدن طبیخ بیخ آن درآب جهت تفتیح سدهٔ جکروتفتیت حصاة کرده ومثانه و
تنقیهٔ آن ودرد رحم وآشامیدن نبات خشك آن حابس بطن ومدرحیض وضماد آن محلل ورم صلب احشا الاورام ضماد تازهٔ
آن محلل اورام بلغمیه وکل ازندهٔ اورام رخوالزینة غسول آن جهت درازکردن موی وطلای آن بازیت الجمل وروغن زیتون
مانع تولدقمل تاکمال السموم آشامیدن بیخ آن بقدردودرم جهت آشامیدن سم ضفادع وارنب بحری وضررافیون مقدارشربت
آن تاده مثقال ودرمطبوخ تا پنج درم دریک رطل آب که تا بنصف رسد باشرینی اکرارادهٔ لینت باشد وبی شرینی اکر
ارادهٔ حبس طبیعت باشد وازآب آن یک اوقیه مضرطحال مصلح آن بادآورد بدل آن اشنان است

* * فصــــــــل المیم مع السین المهملة * * مستعجله

* مستعجله * بضم میم وسکون سین وفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون عین مهمله وفتح جیم ولام وهاء وماهیت آن اختلاف
است نزد بعضی بوزیدان ونزد جمعی مورلجان وانطاکی ودیکران کفته اند ازفروع لعبت بربری وآن ریشها است درهم
پیچیده وصلب مربع شکل بنوعی که چون ازهم بازکنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهد کردد بهترین آن شیرین صلب
خوش جوهرآنست وآنرا مستعجله ازان جهت نامند که درتقویت باه مستعجل وسریع الاثراست * طبیعت آن دردوم کرم
ودراول تربارطوبت فضلیه * افعال وخواص آن باصندل مقوی قوت واعصاب وباه ومانع فساداخلاط ومهیج باه بسرعت
ومستعجل ومصلب ذکروآشامیدن آن قبل ازهم مانع تاثیرآن مضرحلق مصلح آن عسل مقدارشربت آن تانه درهم بدل آن خمیرمایه
است وزنان آنرا درفرافی دلمن مستعمل داوند وبا احسارفالوده اونیزکوبیده برشیر باشیده وتانه درهم آنرا یکمرتبه میخورند
* مسحوقونیا * بفتح میم وسکون سین وضم حاء مهمله وسکون واووضم قاف وسکون واووکسرنون وفتح یاء مثناة تحتانیه
والف وآنرا مسحقونیا نیزنامند وبفارسی کف آبکینه وبعربی ماء الزجاج * ماهیت آن اطلاق آنرا براحجارمطبوخهٔ
مصنوعه ازشیشه وسهک سرمه واقلیمیا وراسخت ساٸیده وتسقیه باآب آهک وقلعی نموده وصمغ بلاط اضافه کرده وجوشانیده
تامنعقد کردد وکف شیشه که درحین کداز بالای آن پیدا میکردد نیزمینامند وآن شبیه ببوره میباشد * طبیعت آن
کرم وخشک * افعال وخواص آن حاد جالی العین اکتحال آن رافع بیاض وظلمت بصروناخنه وسلاق وشرناق وسبل
آن جالی دندان الجروح والقروح والبثور طلاء ذروروآن بتنهائی ویابامرهم جالی وقاطع کوشت زائد فاسد زخمها ومجفف
آنهاوکشایندهٔ بیلات ورافع آثارجلد وطلای آن درحمام رافع خارش بدن المضار آشامیدن آن قتال بدل آن آبکینهٔ سفید است
* مسك * بکسرمیم وسکون سین وکاف لغت عربی است بفارسی مشك بشین معجمه وبسریانی مشکه وبرومی موروون وبترکی
یپار وبهندی کستوری نامند * ماهیت آن اسم خون منجمد است که درناف حیوانی بجثهٔ آهوی کوچکی که دست وپای
آن باریك واستخوان قلم دست وپای آن یك پارچه بخلاف آهوهای دیکروصورت آن شبیه بابن عرس که بفارسی راسو
بهندی نیول نامند باددندان باریک بلند مثل کرازبرکشته بسوی بالا بعضی کفته اند که نرآنرا دوشاخ ودودندان میباشد
ومادهٔ آنرا دودندان وآن حیوان راآهوی خطائی وآهوی مشک نامند ودرکوهستان چین وخطا وتبت وترکستان و
کوت کانکرا که نکرکوت میکفته اند درقدیم الایام وکوهستان بهرایج ونیپال ومورنك ورنك پوروغیرها که همه آن کوهستانها
بهم پیوسته اند بهم میرسد ودرهرمرحله بلدی ومملکتی وشهری ازمواضع قریبه باکوهستان می آورند مثلا درتوران و

ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاه جهان آباد و اله آباد و لکهنو از انجا از کوهستان کوت کانگرا و بهرایچ و نیپال
نیز و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم
از خشکی می آورند خالص آنرا بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و
مرحلات و اکثر در همان جا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند که کم کسی
در می یابد و بهترین آن بحسب اماکن خطائی است پس تبتی پس کوت کانگرائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب
بو تند بوئی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته اند مشک دو نوع است
هندی و ترکی هریک را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است
بعد از ان اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از ان سائر اصناف و بعضی گفته اند که مشک
چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از ان حیوان بطریق حیض و بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد میگردد و این
قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدی که بوئیدن آن رعاف میآورد و زرد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و با صلابت و
نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبهٔ قوت و حرارت آن
بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف لیموی و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در ان مواضع
بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم
چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست میمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شگافته
بر میآورند و خشک میکنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آنرا کشیده بعصابه می
بندند و چون خون بسیاری دران مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در جو دفن می نمایند پس بر میآورند
خوشبو میگردد و الا قبل از ان کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی
است و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیر میکنند و این قسم اشقر اللون است
و غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی
خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی بتبتی کرده اند و حال آنکه مخصوص بدانجا
نیست و این قسم یا آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن بکمال که مردم آنجا وقت آنرا
میدانند آن حیوان را گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول برتقدیر صدق محتمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را
با سنگها میمالید و مجروح شده خون از ان برمی آمده و بر سنگها ریخته منجمد میشده باشد و مردم آنرا یافته حمل بر حیض
و بواسیر آن میکرده باشند و در قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک جعلی از ریوند چینی و حصی
لبان و جگر خشک کردهٔ بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا مسدود
نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و یا بدبوئی آن معلوم میگردد
و امتحان انچه در ناف باشد آنست که ریسمانی را بسوزن کشیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر
بگذرانند و بو کنند هرگاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری
از ان را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش ارسطو گوید که مشک خالص سائیده را چون

در ظرف رطوبت دار کنند از ثقل یک ساعت وزنش زیاده می شود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش کنند اندک مشک
بر روی آن ریزند اگر از ان بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر جوالدوز را در سیر زنند و در نافه
فرو برند و ببویند اگر بوی بد از ان آید مغشوش است و اگر بوی خوش از ان آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص
بهمان اصطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا مدت سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال * طبیعت آن
گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند
و بالجمله هر چند کهنه شود یبس بران غالب و حرارت آن ضعیف میگردد * افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدد و
محلل اخلاط غلیظهٔ بارده و ریاح و بالخاصیة مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری
و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الرأس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و با اندک
قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی
نافع و رسانندهٔ قوای ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک
کافور جهت صداع بارد و بتنهائی نیز و سعوط آن بتنهائی و یا با جند بادستر و فلفل و دار شیشعان و امثال اینها جهت سکته و
جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و
استرخا با تکرار عمل و امثال است بران و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و نشف
رطوبات چشم و رسانندهٔ قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفس مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد
سوداوی و توحش و غشی و وحشت و هم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح امعا و قولنج
آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه * الزینة نیکو کنندهٔ رنگ رخسار شربا و لطوخا السموم
آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه و ادویهٔ سمیه خصوص بیش و قرون السنبل * المضار مضر محرورین و مصدع
ایشان خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان * مصلح آن گلاب مقدار شربت
آن تا نیم درم بدل آن دو وزن و نیم آن ساذج هندی و در ارجاع عصب دو ثلث وزن آن جند بیدستر یعنی در سعوط و طلا از
مشروب و اقراص و حبوب و دواء المسک باقسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد *

* مسیر * بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله * ماهیت آن اسم مربائی است و بهترین مربیات
است و انفع آن بقراط اولا او آنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است صنعت آن
آنست که بگیرند کدوی رسیدهٔ جید را و پوست و ما فی الجوف آنرا جدا کرده و لب آن را شرحه شرحه بریده و یا لوزهای
کوچک و در آب صافی آهک کند ازند زمانی پس بر آورده پاک شسته در آب خالص شیرین جوش دهند تا پخته گردد و لیکن
مضمحل نگردد پس بر آورده نشف رطوبت آنرا از پارچهٔ پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورند و یا شیرهٔ شکر صافی
در برابر آن ریزند و بر ان بگذارند تا عسل و یا شیرهٔ شکر دران منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیرهٔ شکر را رقیق
کرد انرا تبدیل نمایند و یا در سه جوش خفیفی دهند و با گلاب و اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین
کبیر بتفصیل ذکر یافت * طبیعت مسیر عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل * افعال و خواص آن مفتح سدد و ملطف
اخلاط و مدر رطوبات و مسمن بدن و محرک باه اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ

وجهت ما لیخولیا و صداع رود وار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین
بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است ٭ ٭ فصــــــــــل المیم مع الشین المعجمة ٭

مشط الغول

٭ مشط الغول ٭ بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله والف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام انطاکی نوشته که
الحال معروف بد بشار است و بهندی کنکهی نامند ٭ ماهیت آن نباتی است شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه
ببرگ کشنیز و صلب و بی گل و ثمر آن خوشه و منبت آن کوههای بلند ٭ طبیعت آن در دوم گرم و خشک ٭ افعال و خواص
آن محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد السموم آشامیدن صد و اوقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند

مشک دانه

٭ مشک دانه ٭ بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و هاء ٭ ماهیت آن مردم دانی هندی است
و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچک بقدر عدس و ضخیم تر از آن و اغبر مائل بتیرکی و فی الجمله شبیه گوش ماهی
و با خطوط باریک و در جوف آن مغزی اندک چرب و بی طعم و رائحه عالی ٭ طبیعت آن سرد و خشک ٭ افعال و خواص
آن چشم را روشن کرداند و امراض دهان و بی مزگی و خشکی را زائل و ثقل معده و ریاح آنرا دفع نماید و برص را مفید و
سیلان منی را موثر و چون برگ و بیخ آنرا در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند
نافع است مقدار شربت آن تا یک درهم است ٭

مشکطرامشیع

٭ مشکطرامشیع ٭ بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طا و راء مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون
یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فیلون نیز گفته اند و بشیرازی رنگ گویند ٭ ماهیت آن قسمی از پودنه
جبلی است و قویترین اقسام آن برگ آن انبوه تر و کثرا زبرگ پودنه بری و مائل بامتداد و با خشونت و چون کوبند چرا
کند بعوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن باز مستحیل بخون کرده ٭ طبیعت آن در آخر سوم گرم و در وسط
آن خشک ٭ افعال و خواص آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش
و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل آن و
تفتیت حصاة و چون یک اثاث آنرا با یک انک مقمولیا و یکدرهم کتیرا سوده باده درم خمیره بنفشه بسرشند و با آب گرم
بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوت او منقطع شده باشد چون ده روز هر روز یکروز نیم درهم آنرا سوده با سه درهم
تخم خربزه و دو درهم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن دافع کرب و غشی و مدر حیض
است و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن بقدر یک انک با روغن بلسان مسکن درد رحم مضر معده ٭ مصلح آن صبر که و از غایت
قوت او را رو شدت آن بعوض بول خون برمیآید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخ دو
مثقال بدل آن بوزن آن پودنه و بقدر ما نانخواه را درا حیض بوزن آن عدس المراست ٭

مشمش

٭ مشمش ٭ بکسر دو میم یکی اول و دیگری در میان دو شین معجمهٔ ساکنه لغت عربی است و بیونانی ارمنیاقن و برومی اماقو
و بفارسی زرد آلو و خشک کردهٔ آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اریک ٭ ماهیت آن ثمری است معروف و بهتر از
خوخ و در بلاد سردسیر بهم میرسد و اقسام میباشد از خستهٔ شیرین و تلخ و هر یک بنامی مشهور و بهترین همه رسیدهٔ شیرین
لطیف پوست خستهٔ شیرین پرآب کم جرم آن است و خشک کردهٔ آن بهتر از تازهٔ آن ٭ طبیعت آن در دوم سرد و تر گفته اند
ظاهرا شیرین آن گرم تر باشد ٭ افعال و خواص آن مفتح سدد و ملین صلابات اعضاء الغذا ٭ شیرین آن ملین

طبع و موافق محرورین مادام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بدبوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و با نقوع خشک
آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ و خصوصا مخفوش آن لحمیات
چون صاحب تپ حار صفراوی تازهٔ آنرا بخورد و آب گرم و عسل بالای آن بیاشامد و قی کند اخلاط کرائی و زنجاری دفع شده
تپ او رفع گردد و از مجربات شمرده اند الما سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تپهای عفونی و مضر مبرودین
و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده ٭ و مشائخ مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی
و کندر و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و با آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظه بطئ
الهضم خوردن بغایت مضر ٭ مصلح آن قی فرمودن و تنقیهٔ بدن با طریفل با تخم را زیانه چند روز پی هم و با بالای آن سکنجبین
خوردن و گویند نیم درهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب میبه ممسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت
بر آن باعث صحیح مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زرد آلو فصد کنند خون سفید
مشاهده کردد و لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ
آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر ٭ افعال و خواص آن مبهی و بطئ الهضم مصلح آن بریان
کردن و نمک بر آن زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درشتی جلد روغن
مغز تلخ آن بقدر یکمثقال کشند ٭ کرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد
و بواسیر ظاهری و باطنی شربا و طلاء و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و
گرانی سامعه بیعدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیفتر از روغن
بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک ٭ افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط
کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب
برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفهٔ آن سرد و خشک ٭ افعال و خواص آن ملطف آشامیدن آن رده و
آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قی کردن است و رب فواکه
حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن است ٭ ٭ فصــــــــــل المیم مع الصاد المهملة ٭

مصطکی

٭ مصطکی ٭ بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و با بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انطاکی گفته مصطکا
بمد الف بر وزن فعالی معرب از مصطخای یونانی است و با مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و لیز برومی و
مثل می کیه نامند ٭ ماهیت آن صمغ درختی است که در میانه از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و برگ آن
لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بطبخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن
مستخرج میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی
و چسبندگی بسیار زبدانان در وقت خائیدن و تازهٔ آن بعدی نرم است که ما ئید نمی شود و این را نبطی نامند و بهترین
آن بزرگ دانهٔ آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون
اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در راوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این
را قبطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد

ودیگران گفته اند که چوب وشاخهای نازک وبرک تازهٔ آنرا جوش داده صاف نمود و منعقد میسازند واین قسم یافته میشود
درزمین صافی از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم پنجم واین قسم ردی غیر جید است ● **طبیعت آن** گرم وخشک
درآخر دوم وبعضی خشک درسوم دانسته اند وشیخ الرئیس رح گفته که این مقدار گرمی وخشکی که دران است در درخت
آن نیست وآن لطیف ومعتدل است در سردی وگرمی ومرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم وجوهر کثیف ارضی است
وهمچنین جمیع اجزای آن ● **افعال وخواص** آن ملطف ومحلل وجالی وقابض ومقوی قوی واعضای رئیسه ومعده
اعضاء الراس والصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات وبلغم از دماغ وکام وزبان وآشامیدن آن رافع صداع
بارد ونزلات بارده وبدستور بوئیدن واستنشاق آن با روغن زنبق ویا طبلیات جهت وسواس وحدیث نفس ومبادی
مالیخولیا وتسکین نوازل وتصفیهٔ قصبهٔ ریه برای آنکه مسهل سوداست با آنها ویا کندر جهت حدت ذهن وتقویت حفظ
فهم وطلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز ورعشه وضربان وماندگی اعضا ولرز حمیات وذرور آن در چشم جهت الصاق
شعر منقلب وچون در آتش اندازند وپارچهٔ پنبه را در گلاب ترکرده بدود آن داشته برچشم صاحب رمد گذارند درد
آنرا تسکین دهد وچون با روغن کنجد جوش دهند ودرگوش بچکانند درد آنرا بگشاید وگرمی را نافع وقطور روغن ثمر آن
درگوش محلل ریاح ومسکن درد آن وخائیدن ویا سنون آن تنها ویا با ادویهٔ مناسبه جهت استحکام دندان ولثه و
رویانیدن گوشت وتسکین درد آن وخوشبوی دهان وجلب رطوبات ازحوالی کام وزبان ودماغ وتقویت معده بالمشارکة مفید
ومضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کنندهٔ دندان متحرک ومسواک کردن بچوب وشاخهای آن جالی دندان ومستحکم کنندهٔ آن
ولثهٔ مسترخیه وآشامیدن آن جهت سرفه ونفث الدم وتصفیهٔ قصبهٔ ریه وباادویهٔ قاطعهٔ دم حابس آن از هرعضو که باشد
اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده وامعاء وکبد وگرده وخوشبوئی معده وبرانگیختن اشتهای طعام و
کسر ریاح ورفع سوء هضم وقراقر وفواق ریحی وتحلیل ریاح وتحریک جشاء وورم احشا ومغص خصوص با آب گرم یا با آب سرد
جهت انحدار رطوبات ورفع بلت از معده ● صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و
رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند واگرد ر معده رطوبت بسیار باشد ومصطکی را با آب سرد که دران
گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید بعضی را ومت بران باعث حبس وقبض بطن است ویا غاریقون
مسهل بلغم ویا صبر مسهل صفرا ویا طبلیجات مسهل سودا ویا کهربا قاطع نفث الدم وچون یکدرم آنرا بادودرم شکر سوده
بیاشامند با آب تلیین طبیعت نماید وتقویت معده وبخشد ویادها دفع کند واخلاط غلیظهٔ بلغمیه را تحلیل دهد وفضول را منحدر
سازد وطبع را لزوم دارد خواه شب وقت خواب ویا صبح بیاشامند ویا شام ویا قبل از طعام ویا بعد از آن وچون در آب جوش
دهند ویاشامند جهت نفث الدم وحبس اسهال وتقویت معده واحشا وچون یکدرم آنرا در یکرطل آب در کوزهٔ آب ندیده
تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود وبیاشامند وچون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزهٔ تازهٔ دیگر جهت استسقای زقی
وغثیان وزحیر وتقویت هضم مجرب وبدستور چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند وصاف کرده بیاشامند وجمیع
اجزای درخت آن از ثمر وبرگ وشاخ وساق وبیخ همه قابض اند وپوست درخت آن قائم مقام اقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس
است که هو فقسطیداس نامند وهمچنین عصارهٔ برگ تازهٔ آن واز ثمر آن روغنی ترتیب میدهند شدید القبض ولطیف وملین
آشامیدن ومالیدن آن جهت اوجاع رحم وسیلان رطوبات ردیه از آن وبرآمدگی آن ومعده وبرموضع معده وگرده و

مثانه جهت تقویت وتحلیل ریاح آن ونفخه وفواق وسوء هضم وچون اجزای آنرا بمقامی بجوشانند با آب ومکرر کنند یعنی
آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند وهمچنین تا آنکه غلیظ گردد ویاشامند جهت نفث الدم
وقرحهٔ امعا واسهال وبرآمدگی ناف ورحم مفید وضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعد وورم حادث از سودی نافع مقدار
شربت آن تا یکمثقال بدل آن کندر بوزن آن وبکوزن آن ونیم علک البطم ودر تقویت معده وجگر بوزن آن اذخر گفته اند مصطکی
مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در رب انگوری یکشبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن یا کثیرا ویا
بتنهائی وگویند مصلح آن قند وصمغ عربی است ومغز گردکان وگشنیز نیز گفته اند آلات المفاصل والجروح والقروح آشامیدن
مصطکی جهت جبر کسر وکوفتگی اعضا وضربه وصدمه وسقطه وطلای آن مقوی اعضای مسترخیه وجابر استخوان شکسته شده وضربه
وصدمه وسقطه وکوفتگی اعضا وذرور مصطکی نرم سوده بر اورام واوجاع وبجا شدن اعضا وزخمها وبستن آنها بپارچه باعث تحلیل
اورام وتسکین اوجاع وبجا آمدن عضو بجا شده والتحام زخمها است خصوص که اول با آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند
مکرر ومالیدن آن بر اوجاع بارده ونقرس مفاصل با روغنهای گرم محلل وبتنهائی جهت التیام قروح وبدستور تدهین بدهن
گل آن وگفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید آنست اکثر ثمر آن آشامیدن وطلای آن جالی بشره وسرخ کنندهٔ
رخسار وطریق داخل نمودن مصطکی در ترا کیب وجوارشات وحبوب ودهن وسفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

● **مصل** ● بفتح میم وصاد ولام لغت عربی است باصفهانی قارا وبترکی قرا قروط نامند ● **ماهیت آن** ماثیت دوغ است
که بعد جوش دادن وانفصال اجزای جبنیت وماثیت از هم اجزای ماثیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ ومنعقد گردد و
آن بسیار ترش میباشد وجبنیت مخلوط باندک دهنیت را لوزنا نمند ونمک ومیاه دانه وپوست زرد اترج ریزه کرده وصعتر
واندک مرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ میباشد وتازهٔ
آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان ویا رطب تازه میخورند لذید میباشد وچون دوغ حمضیت نمک داخل کنند وحبوب کبار ویا
اقراص ساخته خشک کنند بفارسی کشک وبترکی قروط وبعربی اقط ومصل نیز نامند ● **طبیعت مصل** در دوم سرد وخشک
● **افعال وخواص** آن مسکن حدت صفرا وخون وتشنگی حرارت معده وکبد واسهال مراری وحمیات صفراویهٔ حاده را
نافع ورادع اورام حاده وبدستور طلای آن رادع اورام زبان ومضمضه وغرغره با آن جهت قلاع حار دهان ولثه وحلق و
اورام حارهٔ آنها نافع وضماد آن جهت سعفهٔ رطبه ونار فارسی وقوبا وقروح شهدیه وامثال اینها یا مرکه نافع وسعفهٔ یابس را نیز مفید
است المضار ردی الغذا واکثار آن مولد نفخ وقولنج ومصلح آن ادویهٔ مسخنه وجوارشات حاره است ●

● **مصوص** ● بفتح میم وضم صاد وسکون واو وصاد مهمله ● **ماهیت آن** باصطلاح اطبا عبارت از صنع کباب چاشنی دار است
حقیقة ومجازا بر قلایای چاشنی دار ومزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه ویا مرغ جوان فربه یا گوشت برهٔ املح ویا
بزغاله مریک که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه وکاسنی واسفناج وگشنیز تازه وبرگ عنب الثعلب وامثال
اینها ویا ابزار حارهٔ مناسبه وادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک ویا انار ترش ویا سماق وامثال اینها ترش نموده
وچاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند اگر چاشنی در منظور باشد واگر ماده مطلوب باشد بی ترشی وچاشنی ● **طبیعت آن**
بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد ● **افعال وخواص** آن صالح الغذاء سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره
ومعده وکبد حار وغلبهٔ صفرا وامراض حاره وصفراویه واسهال حادث از حرارت وصفرا وحمیات حارهٔ حاده نافع است

فصل الميم مع الضاد المعجمة

مقض * مقض * بفتح ميم وضاد معجمه لغت عربي است * ماهيت آن رمان بري است وكويند ثمر آن حب القلقل است حكيم
مير عبد الحميد در حاشية تحفه نوشته كه در حوالي كوركهپور از صوبه اوده واز بلاد هند كثير الوجود است وسه چهار برك
از زمين بر آمده كل ميكند كلي مانند كل انار و برك آن شبيه برك كاسني واصلا چوب ندارد وانار آن بقدر انار وسطي و
برروي زمين ميرسد وطعم آن شيرين وخستهٔ آن بزرك * افعال وخواص آن ضماد بيخ آن با مساوي آن صبر سقوطري
وطين ارمني جهت وجع ضربه وسقطه دردو سه دفعه رفع الم آن ميكند ومجرب است *

فصل الميم مع الغين المعجمة

مغاث * مغاث * بضم ميم وفتح غين معجمه والف وثاء مثلثه لغت عربي است * ماهيت آن بيخي است در از وسطبر و پوست
آن سياه مائل بسرخي ومغز آن مائل بسفيدي وزردي وبهترين آن خوشبو تلخ مائل بشيريني آنست واز جبال كرخ ونواح
آن خيزد و دو نوع ميباشد بغدادي وهندي برك بغدادي باخشونت وعريض مانند برك ترب وكل آن سفيد وتخم آن مانند
حب السمنه وآنرا قلقل نامند وليكن بعضي شبه نموده اند كه آن بيخ رمان بري است كه حب القلقل ثمر آنست وبعضي كفته اند
كه نوعي از سورنجان است واصل آنست كه غير آن هر دو است وقوت آن تا هفت سال باقي ميماند وانطاكي نوشته كه نوعي
از آنرا از عبادان ونواح شام مي آورند وآن در مصر مستعمل وضعيف الفعل وهندي آن درخت بسيار بزرك وبرك آن
كوچك قريب ببرك سيب وثمر آن في الجمله شبيه به پسته وبالعابي چسپنده وسياه وتلخ وآنرا بهندي ميدا لكري نامند و
بعربي كلز و در حرف الكاف مذكور شد * طبيعت آن در دوم كرم و در اول خشك وبعضي مائل بحرارت كفته اند
* افعال وخواص آن محلل وقابض ومقوي اعصاب واعضاي مسترخيه وسست شده وسمين بدن اعضاء الراس والات
المفاصل والصدر والنفس آشاميدن آن با سكنجبين جهت صرع وجنون ودفع خلط سوداوي وبا عسل جهت امراض بلغمي
ودرد كمر ومفاصل وعرق النسا ونقرس وتشنج وضعف عصب واسترخاي آن وشكستكي استخوان والتواي اعصاب وتحليل
صلابت آنها وصلابت حلق وريه ورحم وتنقيهٔ سينه وريه وكرفتكي آواز وتحريك باه وبدل ضماد آن با كل ارمني جهت
جبر كسر ووثي وضربه وسقطه والتواي عصب وتحليل وتليين صلابت آنها ودشيذ واورام حلق ورحم وسنجبين باسركه الزينة
مداومت آشاميدن آن باعناب وكثيرا جهت تسمين بدن وتخم آن در تحريك وتقويت باه قوي تر از ما ثر شيا مضر مثانه مصلح
مغره آن عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان وماقوقرحا ودر ضمادات قلت است *
* مغرة * بفتح ميم وغين وراء مهمله وها وآنرا طين مغر نيز نامند لغت عربي است بيوناني ميلطوس وبهندي كيرو نامند
* ماهيت آن خاكي است سرخ تيره ومائل بزردي وباغبرويت كويند كه از روم آورند ودر هند وبنكاله بسيار وبيشتر از
راج محل مي آورند دو نوع ميباشد يكي سرخ تيره خالص واين را بهندي هون كيرو نامند دوم كسرنك ناصاف واين را
كيرو مطلق واين بخوبي آن نيست ونزد بعضي مغره بهتر از طين مختوم است وبهترين آن آنست كه چون در آب اندازند
منتفخ كردد وزياده شود در حجم وصافي باشد * طبيعت آن در دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن قابض ومجفف
وحابس ورادع اعضاء الغذاء والنفس آشاميدن آن جهت اوجاع كبد وحبس بطن وقتل ديدان وحب القرع وحبس
نزف الدم جميع اعضا وحيض وبازردهٔ تخم نيم برشت وآب بارتنك جهت قرحهٔ امعا ومثانه وبواسير ورحم وتسكين حرارت

اعضا وحقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا وجريان خون از آنها وبا آب برك بارتنك در قبل جهت حبس حيض الزينة آشاميدن آن
باشكر جهت فربه نمودن بدن وطلاي آن باروغن كنجد جهت نرمي بشره وبراقي آن وچون دست را بدان خضاب نمايند و
آنرا شسته حنا بندند كه تا بيست روز رنك حنا ميماند الادرام والبثور والقروح والجروح طلاي آن با سركه جهت حمره
ونمله واورام حاره وسوختكي آتش وزخمها وطلاي آن با بابچي وكبريت وبيخ خربزه كه با آب زنجبيل تازه تا مدتي سحق
وصلايه نموده باشند اقلا تا پنج روز وحبوب ساخته هركاه خواهند يك حب آنرا با آب زنجبيل تازه سوده بر برص طلا نمايند در
چند مرتبه بعون الله تعالى زائل ميكردد اكوزائل شدني است وتازه وقليل المقدار است المضار اكثار آن مسدد ومضر امعا
مغنيسيا وبواطن مصلح آن شيرينيها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن كل ارمني وربع آن كثيرا است *
* مغنيسيا * بفتح ميم وسكون غين وكسر نون وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح سين مهمله والف اسم نبطي است * ماهيت آن
سنكي است قريب بمرقشيشا وبفارسي رانك كاسه نامند وكاسه كران ظروف را با آن رنك ميكنند وشيشه كران نيز بعد از آنكه سنك
شيشه راكداخته آن اكو بيند اوان مي باشد صافي ميكردد وآن حديدي ونقضي وذهبي ونحاسي ميباشد وكفته اند انواع
آن پنج است واز اكثر آن سرب حاصل ميكردد يكي سياه دوم مائل بسياهي وسوم سرخ وچهارم سفيد وپنجم بيرون آن زرد
واندرون آن سرخ ومحمد بن زكريا دو نوع كفته يكي را شهبا نامند واين انثي وبانرمي ميباشد ودويكري سرخ مائل بسياهي
وحديدي واين راذكر وبقول اكثري حديدي آن سياه ونقضي سفيد وذهبي زرد ونحاسي سرخ ودر جميع اقسام آن نقطهاي
معدن وچشم ظاهر ميباشد وقدري در خشنده وكداز نده شيشه صاف كننده آن وآنرا قابل رنك كرفتن ميسازد وبا آهن
نيز مسان نعل ميسازد * طبيعت آن در دوم سرد ودر سوم خشك * افعال وخواص آن جالي وقابض اعضاء الغذاء
والنفس آشاميدن آن مقوي معده ومنقي رطوبات ورافع حصاة وعسر البول الزينة والقروح والجروح طلاي آن با سركه
وعسل رافع كلف وقلع الاثار ودرازالهٔ چرك وروغن وامثال آن غريب الفعل وذرور آن التيام دهندهٔ جراحات مضر دل
مقل مصلح آن عسل مقدار شربت آن نيم درم بدل آن مرقشيشا است *

فصل الميم مع القاف

* مقل * بضم ميم وسكون قاف ولام بسرياني مقلا وبرومي بذالبون وبعربي قفر وكور وبفارسي بوي جهودان براي آنكه
جهودان آنرا بسيار بخور مي نمايند وبهندي كوكل نامند بكاف عجمي اول مضموم وبعد از ان واو ساكن وكاف دوم مكسور
ودر آخر لام * ماهيت آن صمغ درختي است بقدر درخت كندر وبسيار عظيم ودر سواحل بحر عمان وشحر وبلاد هند كثير
الوجود وانواع ميباشد وهمه تلخ انچه صمغ آن مائل بسرخي وتلخي است مقل ازرق نامند وانچه مائل بزردي مقل اليهود
ومائل به تيركي وكثافت وسياهي ونرمي در ملمس را صقالبي وانچه از نواح يمن خيزد وبادنجاني رنك ميباشد مقل عربي
كويند وبهترين آن صافي خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوي زرد مائل بتلخي آنست كه چون در آتش اندازند بوي
ها راز ان آيد ودر آب زود كداخته شود وآميخته بچوب وخاشاك ورمل وخاك وغيرها نباشد وانچه بخلاف آن اوصاف
باشد زبون وقوت آن تا بيست سال باقي ميماند وچون كهنه شود تلخي آن زياده وهرچند كهنه تر كردد ميل بتيركي مينمايد
ونرمي آن مبدل بخشكي وسختي ميكردد خصوصا عربي آن ومغشوش بهم ميسانند وفرق بلزوجت مقل وبراقي است بخلاف مغشوش
* طبيعت آن در اول سوم كرم ودر دوم خشك وشيخ الرئيس در دوم كرم وبعضي تر دانسته اند واين اصلي ندارد
* افعال وخواص آن جالي ومحلل وملين وباقوت ترياقيت اعضاء الصدر والغذاء والنفس وآلات المفاصل جهت

کز از درد گلو و سرفهٔ رطوبی کهنه و تنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشا و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و شیر و تفتیت حصاة کرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویهٔ مسهلهٔ حاده بیامیزند دفع حدت آن می نماید و چون از مقل صافی سرخ رنگ عربی مقل ارد و مثقال بسایند و با ماء العسل بیاشامند منع رمی میکرد اند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیینی مقلی زیاده از غیر آنست و آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه و بغوادی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب گرم بر آن ریزند و بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد محرق مطبوخ آن با سه وزن آن عسل کندم که بجای آب آب انگور و یا رب آن باشد با قلی روغن گاو جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب دهن صائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبهٔ جگر و بادفتق و بادانثی کی هونی جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و تا لیل خصوص تازهٔ آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعد و بواسیر خصوص با آب گندنا و بتنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با گلی با قلا جوش داده خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفال و بادفتق و قیلة الامعا و نیز به تخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انتفاخ رحم و انضمام فم آن و اخراج جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و یا کشتار و یا مردار و بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و اخراج جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و نشف آنها مفید السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الادوا م و البثور ضماد آن جهت تلیین اورام و تقعد عصب و تسمع عضل و خون منجمد تحت جلد و با آب دهن صائم جهت توبا و ضماد ممزوج خمیر کردهٔ آن با با قلا جوش داده جهت اسقاط تالیل آو بخته و تحلیل اورام بلغمیهٔ صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ریه مصلح آن کثیرا مضر کبد مصلح آن زعفران مقدار شربت آن تکرم بدل آن دو ثلث آن مر مکی و ربع آن صبر است و از مرکبات مقلی و بخور و حبوب و دهن و اضمده و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد

مقل مکی

مقل مکی * ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آنرا نفش و خشک آن را و قل نامند و ماکول است و مخور ند آنرا و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما * **طبیعت** آن سرد و خشک * **افعال و خواص** آن قابض اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت دفع انفجار خون رگها و آشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیهٔ بلغم لطول نیف موختهٔ آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است

مقنعه

مقنعه * بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها * **ماهیت** آن عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصارهٔ خرنوب شامی اضافه نموده باشند * **افعال و خواص** آن جهت مالیخولیا و خشونت سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع تپها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است

مقل ونس

مقدونس * بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله * **ماهیت** آن کرفس ماقدونی است که فطراسالیون نامند و در حرف الفاء مذکور شد

* فصل المیم مع الکاف

مکهارا

مکهارا * بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح راء مهمله و ها آنرا مکهانه بنون بجای راء نیز گویند لغت هندی است * **ماهیت** آن

بیخ نباتی است هندی مشهور بتال مکهانه و در هندی و بنگاله در غل بوما که تالاب نامند در میان آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از کمی آب که بیخ آنرا ابقل رچغند رمتوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانهٔ تخمی مائل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده مخورند در خامی و تازگی و پختهٔ خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند * **طبیعت** آن گرم و تر * **افعال و خواص** آن تازهٔ آن مقوی بدن و باه و زیاده کنندهٔ منی در مبرود ین مضر محرورین و خشک بریان کردهٔ آن با غلوا نیت و حابس اسهال است

* فصل المیم مع اللام *

ملح * بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله فارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند * **ماهیت** آن جسمی مفید است که در آب گداخته میگردد و داخل کل اطعمه کرده میشود مکود رحلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است که از شگافهای بعضی کوهها و مغارها و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از آن قبیل است و نیز از آن قبیل است آبیکه از بعض اراضی میجوشد و یا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش مینماید و ما دام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست چون از آنجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را در آن بندند و چون زمانی بر آن بگذرد و هوای سرد بر آن وزد منجمد و متحجر گردد مانند ملح هرموزی و ما نبهر و امثال اینها و لیکن اینها بسفیدی و صفائی و شفافی لاهوری و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب دیگر اطراف آن انجماد میابد و مانند قند میباشد در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مائع است و هرچه در آن افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک میگردد و هریک از انواع املاح را بنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر گداخته میگردد از غیر حجری و مسموع گشته که در حد ود کوهستان شرقی بلاد پنجاب مابین مضاف نگرکوته معمورهٔ است که جوالا مکهی نامند در آن مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالا مکهی است و بر در آن چشمهٔ چند است مسطح که آب آنها شور مانند نمک گداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجاهای دور میبرند و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در آنجا جمع میکردند و آن در کوه در مواضع مسطحی واقع است و در آنجا عمارتی ساخته اند و گفتند و شد که پادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابهٔ آهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعلهٔ آتش تابه را سوراخ کرده برآمد و هرچند سعی و جد و جهد نمود موقوف نگردید و قدرت کاملهٔ حق سبحانه جل شانه برای عبرت شمهٔ از آتش جهنم شعلهٔ تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفرید و لیکن کفار بر عکس آن کرامات تصور نموده میپرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال مینمایند و این با تلخی است چنانچه ذکر یافت * **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده مفید و مفتح سدهٔ کبد و طحال و کشندهٔ کرم معده و امعا و جشا آورد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین و کرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق کرداند مصلح آن با روغن تازهٔ گاو و کاومیش و نیز استعمال نمودن

آنست مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از سند گرفته تا بنگاله جا بجا بعمل میآورند و در مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلاد و نواح آنها تمام بران است و آن چنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا در ان منجذب و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد گردد و اگر آنرا مرتبهٔ دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از وی بهای نمک میگردد و چون مکرر تصفیه نموده و برکاه بپیچیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد آنرا در بنگاله و هند کاچ لون نامند و بهترین همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از ماء بحر است و این با اندک تلخی و حدت میباشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات اکثر نباتات مانند برگ و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل میآورند و هریک از اینها موسوم بآب چیزی اند که از ان میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شبوب و بوره و قلی و نوشادر نیز از جملهٔ املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و مادهٔ آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیهٔ طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میگردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و مادهٔ لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل میگردد و درین صورت اگر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن بزرگ و صقیل شفاف میشود و اگر بان حد نباشد قطعهای آن کوچک و یا ریزهٔ رخو و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرگ مرخرنک که بوئی نفط از ان آید تکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و مادهٔ لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاه میباشد و برین قیاس اقسام دیگر بتفصیلیکه در کتب معادن مذکور است و هندی آن درجها می کمتر از نفطی و نفطی را چون بند خس نفطیت آنرا زائل سازند مانند ذرانی گردد • **طبیعت مطلق آن** در آخر دوم گرم و خشک و هرچند تلخ تر باشد گرم تر بود • **افعال و خواص آن** محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خطاب بعلی ابن ابی طالب علیه کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن به نمک پس بدرستیکه شخصیکه افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جملهٔ آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از ان حضرت علیه السلام که هر که بر لقمهٔ اول طعام خود نمک پاشید بخورد دور میشود از ان نمش وجه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرد بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که پیش از خوردن هرچیز و بعد از خوردن هرچیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع میگردد که اهون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که عقرب گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که بگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک

طلبیدند و بران موضع مالیدند درد ساکن شد پس فرمودند که اگر میدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هرآینه خواهش نمیکردند بان تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و کل ازندهٔ اخلاط جامده و تحلیل اصناف ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و مصلح اغذیهٔ بارده و نیکو کنندهٔ طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی خاص قویتر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب • **اعضاء الراس** ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و با صبر جهت نزلات • **امراض العین** اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف آن و بدستور مضمضهٔ آن با سرکه جهت افعال مذکوره • **اعضاء الصدر** آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهاة مفید • **اعضاء الغذاء والنفض** آشامیدن آن معین بر قی نمودن و قی نمودن به نفطی آن در غایت نفع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده • مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و همه غاسل امعا و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص نفطی آن و اندرانی جهت اوجاع معدهٔ بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد و ضماد آن با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بورادهٔ آن مجفف و قابض و سوختهٔ آن الطف • **السموم** ضماد آن با بزرکتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زفت و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنگ و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزار پا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با مشکطرامشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی و روغن گاو بدستور • **الاورام والبثور** ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و تهیج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با گل اجاغ و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمیر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل • **القروح والجروح والزینة** طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داخس و با عسل و فودنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش به نشینند و یا عصفور ابر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمله و اکله و جوششهای بدن رافع آنها و اغتسال آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار • **حرق النار** طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن خصوص نوعی بورقی آن • **نزف الدم** چون نمک را نرم سوده با روغن یا سمن ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا ختنه و یا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید • **آلات المفاصل** ضماد آن با روغن

زیتون وغیر آن وزفت وعسل جهت نضج عضل وکوفتکي اعضاء ورثي وبا آرد کندم جهت التواء عصب وبا زیت جهت رفع اعیا وبستن کرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده وبلغمیه وریحیه وبد ستور تکمید آن به تنهائي ویا با حرمل نرم کوفته درهم وبا سبوس کندم وبا برنج نیز المضار مضر دماغ حار ومورث غلمت بصر وخارش بدن وابدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن ومحرق خون ومجفف اخلاط بدن ومقلل مني به تخصیص اکثار آن مصلح آن صعتر وچربیها واشیاء بارده رطبه وکویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آنرا در حینیکه عقرب یا سرطان طالع باشد در خانهٔ مریض بر آتش کذارند اکر بعد از جستن میل بدرون خانه کند آن مریض شفا میابد والا فلا وچون در خانه بسوزانند وسوختهٔ آنرا بر طرف چپ زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت کردد *

* ملح اندرانی * وآنرا ملح ذراني بفتح ذال معجمه وراء مهمله وکسر نون وياء نسبت نامند مشتق ومنسوب بذراه بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنک آن نسبت باملاح دیکر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور بفارسي نمک بلوری وبهندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور مي آورند وشنیده شد که در حین بر آوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد وبعد از رسیدن هوا بدان متحجر میکردد واین بهترین اصناف املاح است وبهترین آن صاف شفاف آن ودر هند وستان از ان نمکدان وپیاله ونعلبکي میسازند وخیار ورق کرده وغیر آن در ان کذاشته تناول مي نمایند تمکین میکردد * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی فهم وذهن ومسهل بلغم ولزوجات ورافع تخمهٔ طعام وجشاور اد ویهٔ عین جهت امراض مذکوره وملح غیر آن جائز ومستعمل نیست *

* ملح سانبهر * بفتح سین مهمله والف وسکون نون وفتح باء موحده وخفای ها وراء مهمله * ماهیت آن بعضی آنرا ملح اندراني دانسته اند واصل آنست که غیر آن است زیرا که بسفیدی وشفافی آن نیست وقطعهای این کوچک واندک سرخ رنک است وشنیده شده که زمین راقد ری حفر مینمایند از خلال وفرج وعروق زمین آبي منتشر میکردد ودران کودال جمع میشود وبوصیدن هوا منجمد ومتحجر میکردد واین در لطافت از نمک لاهوری کمتر وطبیعت وافعال وخواص آن قریب بدان است

* ملح اسود * بفارسي نمک سیاه وبهندی کالا لون نامند * ماهیت آن از اقسام ملح العجین است وسیاه رنک وبا اندک تلخی وبی نفطیت رائحه * طبیعت آن در کرمی وخشکی زیاده از ملح اندراني * افعال وخواص آن قوت تلیین واسهال وجلای این زیاده از ملح اندراني وقریب بملح نفطي است وچون نرم سوده با قدری سفیدابهٔ خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل کرداند * ملح رشیدي * ملح طعام است که مائل بسرخي است *

* ملح العجین * یعنی نمک که داخل خمیر نان وطعام مینمایند وآن اقسام والوان میباشد از حجری غیر اندراني واز غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس وایران میباشد ونمک مصنوع از آب بحر ودر هوبلی قسمی از ان مستعمل مانند آنکه در عراق عرب وعربستان وروم وحجاز ونواح آنها حجری مذکور ودر فارس وایران غیر حجری ماخوذ از دریا ودر سواحل هند ودکهن وبنکاله همه مصنوع از آب بحر شور ورود رکو رکهپور وجونپور وبنارس ونواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن امکنه را جمع نموده در آب حل مینمایند وآب صافي آنرا کوفته طبخ میدهند تا منجمد میکردد ودر هند وستان نمک سانبهر ونیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی ومائل بسرخي ومائل بسیاهي وبهترین همه سفید صاف آنست * طبیعت آن کرم وخشک در دوم مکر مصنوع از آب بحر که کرمي وخشکي آن زیاده است

* افعال وخواص آن قریب بملح اندراني است الا مصنوع آن که قوت اسهال وحدت آن زیاده ومائل بتلخي است

* ملح طبرزد * بفتح طاء مهمله وباء موحده وسکون راء مهمله وفتح زای معجمه ودال مهمله * ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندراني ولاهوری آنست * طبیعت وافعال وخواص آن در ملح ذکو یافت

* ملح المر * بضم میم وراء مهملهٔ مشدده بفارسي نمک تلخ وبهندی باداً لون نامند * ماهیت آن نمکی است بسفیدی وسیاهي وزردی مائل * طبیعت آن کرم وخشک تا چهارم * افعال وخواص آن در اندمال جراحات با صمغ عربي وروغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یک درم وکفته اند این همان ملح نفطي است لا غیر ونیز کفته اند که مصنوع است معدني نیست *

* ملح نفطي * بکسر نون وسکون فاء وکسر طاء مهمله وياء نسبت * ماهیت آن از جملهٔ املاح معدنیه است سیاه رنک بدبو با نفطیت واز بریان نمودن وسوختن بآتش نفطیت آن کم وزائل کشته سفید میکردد * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن قوت مسهله ومقیئهٔ آن زیاده از سائر املاح ودر اخراج بلغم وسودا قویتر از سائر اقسام وچون با روغن کل سرخ طلا نمایند در رفع جرب وجوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطي اکثر مصنوع از سنکي است مشهور بسجي که قلا نامند واز سمت غازی پور میاورند ودر پتنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند وباطراف میبرند ودستور صنعت آن آنست که اولا قلا را مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند وآن آب را منعقد میسازند ملح نفطي حاصل میکردد واحتمال که آنهم غیر مصنوع وهم مصنوع باشد

* ملح هندی * ماهیت آن نمکي است شفاف سرخ رنک مائل بسیاهي که بنفسجي نامند وقطعهای آن اندک بزرک وبهندی آنرا سیندهه لون نامند * طبیعت آن در اول سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل ماء اصفر وسودا وبلغم ومحرک اشتها ومحلل ریاح ودر سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم ونیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات واوراق که بهندی کهارنا مند آنست که کیاه ویا برک نباتي را که منظور باشد از ترب ونخود وتنباکو وبرک موز وغیرها هر مقدار که منظور باشد میکیرند وخشک نموده میسوزانند تا خاکستر کردد وخاکستر آنرا در آب حل میکنند ومیکذارند تا ته نشین کردد وآب صافی آنرا بتمامی بجر علقه در ظرف دیکر که متصل بدان است کذاشته میکیرند بدین نحو که فتیله از پنبه ویا کرپاس پاکیزه ساخته وتر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه در ان آب خاکستر است میکذارند وسر دیکر آنرا در ظرف خالي تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید وباز در ان دردی خاکستر قدری آب داخل مینمایند وبرهم میزنند ومیکذارند تا ته نشین کردد وآب صافی آنرا بدستور بجر علقه میکیرند وهمچنین تا دیکر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجر علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا متحجر کردد ویا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند وعرق را بطبخ منعقد میسازند وصنعت ملح اشجار که قلي نیز وبفارسي قلیا وکهلاو وبهندی سجي نامند نیز بطور جر علقه است وطبع وخواص آن در قلی ذکر یافت وچون آنرا در سرکه حل نموده عقد نمایند ویا نوشادر بسایند ویا زای هر سه درم آن یکعدد بیضهٔ مرغ بیفزایند وبآتش برشته کرده روغن آنرا با فشردن بکیرند خورند کوشت زائد ومنقي آنست ودستور احراق وحب ملح مسهل وحب ملح معمی بحب حیات وعرق ملح وملح سلیماني ویا چاک ودهن ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* ملح فرنکی * نمکی است مصنوع مصاعد قلمها وقطعهای بزرک وکوچک سفید وشفاف که از فرنک مي آورند طعم آن

با اندک شوری و بورقیت مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و حمیات عتیقهٔ مزمنه را نافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا در آب گرم یا عرق رازیانه حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر ازان اقوی خواهند در توله تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج و حاجت با چهار توله شیرخشت و چهار ماشه برگ گل سرخ و شش ماشه رازیانه نیم کوفته شب در آب گرم بخیسانند و صبح صاف کرده نیم گرم نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیم گرم بیاشامند

* فصـــــــل المیم مع النون *

من * من * بفتح میم و نون مشدده * ماهیت آن اسم عربی مجموع شبنمی است که بر اشجار روغن آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار رسمی منعقد گردد مر باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از ادویهٔ مسهله است و هر یک در اسم خود مذکور شد *

منج زراوشان * منج زراوشان * بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است * ماهیت آن تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ و با لعاب تر از ان و نزد بعضی تخم خیری بری است *

* فصـــــــل المیم مع الواو *

مو * مو * بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میو و بعضی میطیقون و بفارسی ریشاوالا نامند * ماهیت آن بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشبت و از ان غلیظ تر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق و باریک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و بوئی عاریقون و مائل بزردی و اندک تلخی و حدت که زبان را اندک بگزد و گرم کند در خانهٔ لدن منبت آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن صقیل روشن پاک آنست و استعمال آن بدون آنکه آنرا مختل نمایند جائز نیست و دستور مختل نمودن آنست که در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس برآورده خشک نموده اقراص ساخته بکار برند و انطاکی ریشهٔ سنبل جبلی دانسته و قوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت نافعه * افعال و خواص آن قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن بیخ آن جهت سد نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیهٔ آواز و امراض عصب و مفاصل و ارجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود ابخرات بدماغ و مغص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بدبوئی ابخره و بلاغم و لزوجات معده و مدر بول و حیض و منضج منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید * المضار مصدع * مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر بسپرز مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوزبوا و گویند بدل آن فطراسالیون است بوزن آن و گویند بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین است *

موز * موز * بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربی است و نیز بعربی طلح و بهندی کیله نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی در بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بغداد و ایران نیز قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنگالی است و اصناف میباشد و هر یک بنامی مشهور و در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن بلند و سه قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا بدو ذرع و از تنهٔ آن مستوی و تنهٔ آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی گنجهال نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی با انها پخته مانند بقول و اصول

دیگر میخورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مائل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شکافته خوشه ظاهر میگردد و در ان خوشه دانهای موز بسیار ریزه و بتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد پس آنرا قطع نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و تنهٔ درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی آورد آنرا میبرند و مغز آنرا که گنجهال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت قصیلها و بچها بسیار برمیآید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر آنچه مذکور و قطع تنهٔ آن از انها بجای آن برقرار میدارند تتمه را برآورده جاهای دیگر غرس مینمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده میشود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا دهند و در بنگاله کیلهٔ مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیرنگر در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمیشود و این بی تخم است و بعد ازان اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار گرم و ریزه مانند انوپان و صهری و چمپه و مال بهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحهٔ خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با اندک عفوصت میباشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و اما صنفی که آنرا اکهکیله نامند خوشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا یک شبر و اکثر مثلث شکل میباشد پخته و رسیدهٔ آنرا نمی خورند برای بیمزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی پوست آن را در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی و قلیا یا بدون اینها پخته میخورند و صنف بدترین صنفی است که در بنگاله آنرا تهیه نامند چون این بسیار بی مزه و با لزوجت و عفوصت و پر تخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر می شود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و بهر جا بنامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیرنگر و جاهای دیگر می شود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده سوزانیده ملحی بعمل می آورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آنکه با بورقیت و حدت است گازران هند و بنگاله در غسل بعض ثیاب بسیار چرب و چرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز لباسها را می خیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده افشرده با آب خالص می شویند تا پاک گردد * طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه * افعال و خواص آن جالی و کثیر الغذاء و بطی الهضم و بعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن و اعضاء الصدر و الغذاء و النفس مفرح و ملین سینه و جهت سرفهٔ یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه و محرورین و دافع لاغری گرده و نافع مطبوخ نیم پختهٔ کچکیلا حابس اسهال الزینة طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خرازه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار الا ورام ضماد برگ آن محلل اورام القروح و الجروح و حرق النار ضماد نوع موزیکه در بنگاله مال بهوک میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بران موضع بمالند مانع آبله و وجع آنست و نیز نوع موزیکه بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب که رسیدهٔ آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچهٔ مالیده بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی ذرور خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم و جروح و تجفیف و التیام قروح مؤثر * المضار بطی الهضم و نفاخ و اکثار و مدامت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب

سدد وقولنج وزحير وضعف ها ضمه خصوص درمعرودين ومرطوب المزاج وبلدان رطبه وباعث نزول آب درا عضا وخصيه بتخصيص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمك بربالای آن خوردن ومربای زنجبيل وعسل وشكر دربعض امزجهٔ بارده وسكنجبين بزوری وشكری درحاره وخوردن آن ناشتا بسيار مضر وبالجمله درامزجهٔ حارهٔ يابسهٔ قويه وبلدان حاره يابسه موافق ونافع ومقوی ومفرح ومسمن ودرابدان باردهٔ رطبه وضعيفه وبلدان رطبه مضر ومحدث اكثرا مراض مذكوره وامثال آنها وبيخ آن كرم وخشك آشاميدن آن دافع كرم شكم واهل فلاحت نوشته جائيكه موزنهاشد وخواهند كه بهم رسد بايد كه دانهٔ خرما را درقلا س كل اشته غرس نمايند ودرموضع غرس سركين اسپ ريزند وتسقيه مى نموده باشند درخت موزبهم ميرسد

* **موسلی** * بضم ميم وسكون واو وعين مهمله وكسرلام وبالغت هندى است * **ماهيت** آن كويند بيخ حشيشه كوچك يكل نيامده است وآن بيخى است بسطبرى شقاقل مصرى وبسيارشبيه بدان واازان بزركتر ودونوع ميباشد سفيد وسياه وسفيد آن اقوى ومستعمل وبعضى سياه آنرا انفع دانسته اند * **طبيعت** آن كرم وخشك تا دوم وبارطوبت فضليه * **افعال و خواص** آن آشاميدن سفوف آن كه بكارد چوبى ورق كرده درسايه خشك نموده كوفته آنرا بقدر دومثقال با نبات جهت ضيق النفس وتقويت باه وازدياد مادهٔ منى ورفع بواسير وتحليل رياح آن وآشاميدن دومثقال آن بازيرهٔ كرمانى جهت يرقان وبازنجبيل بى ريشه كه بهندى سونتا نامند جهت هيضهٔ بلغمى واسهال وباآب پياز جهت قولنج ريحى وباآب فرنجمشك وبا آب برك تلسى كه نوعى ازفرنجمشك است جهت تحليل رياح كرده وبابرك پنجنكشت بالسويه جهت رفع ام الصبيان وبااطريفل جهت سيلان منى كه بهندى پرميونامند وبا نانخواه جهت سرفهٔ بارد وبادارفلفل جهت كزيدن كى سك ديوانه وباكنجد جهت حمى ربع وغب وجلدرى وبانمك سنك جهت تقويت اشتهاو زيادتى آن وباآب كرم جهت درد شكم وباشيركاو وشكر جهت ازدياد منى وتقويت باه وفربه نمودن بدن وباروغن كنجد جهت زكام ونزله ورفع بلاغم مفيد است انفع و بهترين طرق استعمال آن آنست كه بيخ درخت دوسالهٔ سفيد آنرا اززمين برآورند وريشهاى باريك آنرا دوركنند وبكارد چوبى ورق نموده وبسوزن چوبى سوراخ كرده بريسمان كشند ودرسايه خشك نمايند پس سفوف كرده روزى يكتولهٔ آنرا با يكتوله نبات درايم پيالهٔ آب كرم ريخته بقاشق چوبى برهم زنند تالعاب آوردوتا چهل روز باين دستوربياشامند ودرين ايام ازترشى وبادى وجماع واعراض نفسانيه وبدنيه وهواى سرد وآب بسيارسرد بپرورد وپرهيزنمايند جميع قواى حيوانيه وطبيعيه ونفسانيه راتقويت بخشد وپيررا مانند جوان ميكرداند حكايت حكيم شرف الدين درمجربات خود كفته كه من شروع بخوردن اين دوانمودم وپدرمن جهت آنكه بازن خود مقاربت ننمايم مرا بريك جانب و زوجهٔ مرا بجانب ديكرخود ميخوابانيد چون بيست روزاز خوردن اين دوا كذشت از شدت قوت باه وشبق نتوانستم صبرنمود شبى پاى خود رااز بالاى پدرم دراز كرده زن خود را بران پاسوارنموده بدين طرف آوردم وبااو مقاربت كرده بازبرپاسوارنموده بدانجانب فرستادم كه درين پاى من لغزش نمود واندك فرود آمد وپاى زن من برشكم پدررسيد ازخواب بيدارشد كفت اى ظالم چراتاچهل روزصبرنكردى كه اين لغزش وضعف هم نمى ماند

* **مولسرى** * بضم ميم وسكون واو ولام وفتح سين وكسرراء مهملتين وبالغت هندى است * **ماهيت** آن درختى است عظيم وشاخهاى آن انبوه وموزون وخوش منظر ودرملك هند وبنكاله وفرنك اكثيرالوجود ودرباغات وخانها غرس مى نمايند وبرك آن متوسط دربزركى وكوچكى واندك عريض وطولانى واملس وكل آن كوچك پهن مدورمشرف صندلى رنك وبحياز

خوشبوودرتازكى وهم بعد ازخشك شدن ودرموسم كوما كه هنكام بارش است درملك هند وبنكاله هنكام بهارآنست وثمرآن بقدرعناب متوسطى وسنجد بزركى وبرنك آن ومغزآن باعفوصت بسياواندك شيرينى وهستهٔ آن بزرك * **طبيعت** كل آن كرم وخشك وثمرآن سرد وخشك وقابض خصوص نارس آن * **افعال وخواص** آن ثمرنارس خشك وتخم آنرانيزدر ادويهٔ حابسهٔ منى وسيلان آن داخل مى نمايند جهت آنكه قابض وممسك منى است وحابس بطن وآشاميدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول وقروح مجارى آن وآتشك نافع وبيخ آن نيزبدستور ومضمضه بطبيخ پوست درخت آن جهت دردندان وتقويت لثه نافع وسعوط كل خشك سودهٔ آن براى مرض اموه كه مرضى است دربنكاله دربعضى مردم بهم ميرسد علامت آن تپ شديد وصداع ودردكردن وشانه وغيرها است وجهت صداع بارد وبدستوركشيدن كل خشك آن درسرغليان بجاى تنباكو وعرق كل آن جهت صداع وتقويت دل ودماغ شربا وسعوطا نافع طردالهوام كذاشتن كل آن برفراش ورخت خواب است دورى هزاريا ومارازان است ودرحرف الباء مع الواو بنام بولسرى نيزذكريافت

* **موميا** * بضم ميم وسكون واو وكسرميم وفتح ياء مثناة تحتانيه والف لغت يونانى است بمعنى حافظ الاجساد وبعربى عرق الجبال وبفارسى موميائى نامند * **ماهيت** آن چيزى است شبيه بقيرازدرزها وشكافهاى بعض جبال بيرون مى آيد و بهترين همه آن است كه دركوه داراب كه ازتوابع فارس است بهم ميرسد وبعدازان دراصطهبانات ونواح آن وبعدازان در كهكيلويه وانچه ازجاهاى ديكراخذ مينمايند قيراست نه موميائى وضعيف الاثروچندان خاصيتى ونفع بران مترتب نميكردد وانچه ملا احمد تهتهٔ درتاريخ الحكما دركيفيت بدواطلاع برموميائى وخواص وافعال آن نوشته آنست كه ازجملهٔ عجائب اتفاقات ظهورموميائى كانى بود درعهد فريدون وكيفيت ظهورآن دركتب معتبره چنين آورده اندكه درايام حكومت فريدون جمعى ازسپاهيان اودرحوالى داراب جرد فارس شكارميكردند ناكاه يكى ازايشان تيركارى برقوچ كوهى زد وآن بعدازچنان زخمى ازنظرايشان غائب شد هرچند تفحص كردند نيافتند اتفاقا بعدازيك هفته باز آن جماعت بشكار رفتند همان قوچ راديدند كه صحيح وسالم ميكردد وآن تيردرپوست اوآنخته وقوچ آنچنان ميخراميد كه كويا اصلا زخمى بدو نرسيد آن جماعت ازمشاهدهٔ آنحالت متعجب شده درمقام كرفتن اوشدند وبهونحوى كه بود اورابدست آوردند چون نيك ملاحظه نمودند قدرى ازموميائى دراندرون زخم وحوالى اوچسبيده بود چنانچه معلوم مى شد كه اوخود رابموضع كه موميائى داشته ماليده وآن موميائى موجب التيام والتحام زخم كارى اوشده وچون اين خبربفريدون رسيد بحكم او حكما واطبا درمقام تجربه وامتحان آن شدند ودرالتيام جراحات وجبرعظم مكسور وغيرها ازوى آثارارجمند وفوائد عظيمه يافتند انتهى كلامه وبعضى كفته اند كه درزمان فريدون فرخ حكمايى باين دراوبودند بدين طريق كه روزى فريدون براى شكاررفته بود وآهوئى راتيرزد چنانچه آن تيربرپهلوى اونشست وازپهلوى ديكراوبيرون رفت وتيرو يكوبرپاى اوزد كه لنك شد وميرفت وفريدون درعقب آن ميرفت تاآنكه آهو بجاى رسيد كه اندك كودى داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود رابران مكان ماليد وتارسيدن فريدون بسرروقت اوبازآن آهوبدونشست وبرفت ونمى لنكيدازين معنى فريدون متعجب شد حكمارا طلبيد واظهارآن مقدمه نمود وبعد تفحص معلوم شد كه ازدرزهاى سنك مانند صمغ چيزى تراوش ميكند وميچكد وآن آهوآنرا ليسيد پس فريدون حكم كرد كه مستحفظان درانجا باشند وهرساله هرمقداركه جمع شود ارسال حضورنمايند وازان زمان تاحال درانجا مستحفظان هستند وهرساله انچه جمع ميشود ازبراى سلاطين ارسال ميداريد

ورفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان کود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از درز آن بر می آید میکاوند بلکه از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین از این جهت آن مکان کود ترا ز سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی بعمق دو قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزد یک آن میباشند و سالی یکمرتبه پنجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنگ را اندک اندک کنار میکنند که شخصی در آن تواند رفت پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود اندک آبی بقدر یک شبر یا یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از ترشح عروق آن کوه در ته آن جمع شده است در آن ملت و بر بالای آن اندک دهنیتی مانند پردهٔ نازک منجمد گشته تمام آن آب را با اندک سنگ و ریگ و آنچه هست در آن بیرون آورده در ظرف بزرگی جمع میکنند و مستحفظان همه جمع میباشند و آن ظرف را بر آتش گذاشته چند جوش میدهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریگ وغیرها جدا گردد پس فرود آورده سر آنرا بسته همه بر آن مهر میکنند و میگذارند تا خوب سرد گردد پس سر آنرا باز کرده آنچه بر روی آن بسته شده است از دهنیت میگیرند و مرتبهٔ دیگر آنرا بهمان قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند و همچنین تا دهنیت دیگر در آن نماند پس قدری را عمله بعنوان دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمیع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمینا یکصد و پنجاه مثقال نهایت تا دویست مثقال در تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده بر این شنیده نشد و در دزدی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شد که در داراب درهٔ کوهی است که از آنجا مومیائی دارابی اخذ می نمایند و در آن دره از شکاف کوه قطره قطره مومیائی میچکد در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع میگردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین می نمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنگ بر می آید ولیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانیکه ماهر این کار اند در آن کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود آنجا را محکم کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت آمده از آنجا آنچه جوشیده شده است جمع نموده بر میدارند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ و همانجا نیز بر میآید و گاه هست که بر نمی آید و از جای دیگر و از شکاف سنگهای دیگر که بر نیامده بود بر میآید و نیز از بعضی ثقه و سکنهٔ آن دیار شنیده شد که بعض اهل آن دیار را سطهبانات و کهکیلویه و نیز در بعض نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها و شکافهای کوه که میدانند که از آنها مومیائی بر می آید هیمه بسیاری در آن مغارها و شکافها جمع کرده آتش میزنند و میروند بسبب گرمی تابش آتش از شکافها و درزهای سنگها چیزی بسیاری بر می آید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع کرده میان خود ها قسمت میکنند و میفروشند و این نوع است که نزد مردم بسیار و وافر و ارزان است و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و ماخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مگر آنکه قلیلی از آن عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عملهٔ کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل ناصاف از بعض کوههای هند و دکهن بعمل میآید و میگویند که از شکاف مغارات میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند آب را سرخ میگرداند و مانند موم میباشد و کم یاب است و آنرا اهل هند سلاجیت مینامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان میکنند و میگویند که نوع میمون سیاهی که آنرا النکور مینامند

بسیار آنرا دوست میدارد و هرجا یافت میخورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند همان را نامقیدان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنهٔ سابقه متعارف بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرمکی و عسل و مومیائی وقفر الیهود و امثال اینها می نموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند آنرا اجمال بجای مومیائی صرف مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکند ولیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که در این اوقات سفر ملک فرنک و مصر و نواح آن ها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کرده اند و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بوده اند و اکثر ملاقات می نموده اند از جملهٔ غرائب اموریکه در آن سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل از این چهار صد یا نصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آن بلاد متعارف بود که مردهٔ خود را در دخمه یا در قبور نمیگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه باطبا و جراحان میسپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویهٔ چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و اوشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند در قالبی از چوب گذاشته بر آن نام میت و قوم و قبیلهٔ آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد از آن سه صد چهار صد سال میشود که آنرا ترک نمودند احیانا اگر جسدی از آن اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از آن را بمرور بخرج آورده و قدری از آنرا بمیر معزی الیه داده بود و اوشان قلیلی با حقر داده اند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی در آن باقی بود

طبیعت آن

محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد

افعال و خواص آن

در اصمد و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع ولیکن از داخل ماکول و مشروب غیر مجوز زیراکه مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیائی سک بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید از این قبیل باشد که بعض ادویهٔ حافظهٔ مقویهٔ تریاقیه از قبیل ادویهٔ مذکوره و غیرها بر بدن بچهٔ سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا آنکه در بدل ان حاره یا سه بدون خم در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانید پس برآورده استعمال مینموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال ان

مفردا و مرکبا بدانکه بهترین آن دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و باندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزهٔ نی شکمته شق کنند و بر آن بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهوا رس پای مرغ و یا خروس را بشکنند و بقدر یک دانگ از آن را در روغن گل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بر آن بمالند اگر در عرصهٔ یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد

خوب است وجید واصلی والابد وغیر اصلی وکاه باشد که درعرصهٔ مدت معینی ساعت باصلاح آورد وامتحان دیگر آنکه
مومیائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد وبد ومغشوش ومبدل آن صلابت بسیار دارد
وبزودی وبحرارت کمی نرم نمی شود وبهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان واوجاع وتقویت باه وسائر قوی
وغیرها درانسان تجربه نمایند ٭ طبیعت آن دراول سیم گرم ودر دوم خشک ونزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن
وصاحب شفاء الاسقام حار در دوم ویابس در اول گفته وقوت آن تا چهل سال باقی میماند ٭ افعال وخواص ان
مقوی ارواح ودل ومفرح ومحلل مواد بارد ٭ ومقوی اعضای باطنی وظاهری ومجفف رطوبات ومعین باه وحافظ ارواح
بدنی ولطیف وسریع النفوذ ومفتح سدد وجالی وجهت فواق وفالج ورعشه ولقوه ورفع سموم مشروبه وملدوغه ودرد
معده ٭ ووجع الفواد وتقویت معده ٭ واختناق رحم وجمیع امراض بارده ٭ ونفث الدم وجراحت مثانه وسلس البول وابتدای
جذام وداء الفیل وثقل زبان وگزیدن عقرب وتحلیل اورام بلغمیه وجبر کسر وضربه وسقطه وخلع نافع اعضاء الراس
والاذن والانف واللسان محلول مقدار یک حبهٔ آن باآب مرزنجوش جهت صداع بارد ساذج وشقیقه وصرع ودوار
ولقوه وفالج واسترخاء وحبهٔ آن باآب طبیخ صعتر فارسی ورأس جبلی جهت سبات وآشامیدن وبمالیدن وسعوط نمودن
وچکانیدن یک جوآن دربینی وگوش باطبیخ مرزنجوش وباروغن زنبق ونیز سعوط یک حبهٔ آن بایک حبهٔ مشک وکافور
جند بیدستر محلول درروغن بان جهت اوجاع باردهٔ کهنه درسر وریاح وبرودت دماغ وهمچنین قطور آن درگوش وبینی
باروغن زیتون وعسل جهت ریاح مجتمع درد ماغ وآشامیدن یک حبهٔ آن باآب طبیخ کرفس وزیرهٔ کرمانی جهت لقوه
ونیم دانک آن باآبیکه صعتر فارسی دران جوشانیده باشند جهت ارتعاش وچکانیدن یک حبهٔ آن باروغن یاسمین یاگل
درگوش جهت درد آن ومقدار یک شعیرهٔ آن باروغن گل سرخ بتنهائی ویاباآب غوره قطور آن وفتیله ممزوج بآن درگوش
گذاشتن جهت ثقل سامعه وریش وقروح وآمدن چرک از ان نافع وارسطاطالیس گفته قطور محلول آن باپیه خوک غیرنمک
سود جهت کری نافع حتی کر مادرزاد مبالغه وباکافور بتنهائی ویاباآب مرزنجوش جهت رعاف وامراض بینی ودلوک آن
باعسل جهت لکنت زبان وثقل آن نافع اعضاء النفس آشامیدن مقدار سه شعیرهٔ آن درنبیذ جمهوری جهت نفث الدم
ازریه ویک حبهٔ آن باعصیر الاغ جهت نفث الدم ورعاف وهمچنین قطور آن جهت رعاف ویک قیراط آن باسکنجبین ویاباآب
نعناع جهت رفع خناق ویک قیراط آن باشراب مورد ورب توت ویاباطبیخ عدس وامثال اینها جهت وجع حلق وورم آن
گفته اند غرغره مقدار دو حبهٔ آن باآب اصل السوس مقشر سه روز وهافوقرحا مطبوخ جهت خناق ویک طسوج آن باآب
عناب ویا سپستان وماء الشعیر واصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشتا جهت سرفه ویک قیراط آن باآب نعناع ویاباآب
مطبوخ زیرهٔ کرمانی ونانخواه وکرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذاء آشامیدن یکقیراط آن باآب مطبوخ
زیرهٔ کرمانی ونانخواه وکرویا جهت غثیان وتهوع وخفقان وضعف معده ٭ وقراقر ونفخ وریاح بلغمی معده ٭ وامعا وازالهٔ
رطوبات مجتمعه بر فم معده ٭ وسقطه وضربه برسینه ومعده ٭ وبرای سقطه وصدمه وضربهٔ کبد مقدار یک قیراط آن باده درد انک
گل ارمنی ویک دانک زعفران درآب برگ عنب الثعلب ویاباآب برگ کاسنی ویاد رخیار شنبر وجهت فواق ریحی یک حبهٔ
آن باطبیخ تخم کرفس وزیرهٔ کرمانی وجهت وجع طحال یک قیراط آن باآب کشنیز تازه ویاباآب بیخ کبر وجهت وجع ونفخ و
بزرگی طحال یک قیراط آن باماء السکر ویاباآب کرفس تازه ویاباطبیخ بیخ آن ویاباطبیخ تخم فنجنکشت ویاپوست بیخ کبر وبرای

وورم حشوی باآب طبیخ خشک طلای نیم دانک آن باآب مطبوخ انیسون دران جوشانیده باشند برشکم مستسقی وهمچنین آشامیدن
یک دانک آن باآب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفض والتناسل آشامیدن یک قیراط آن باشیر تازه دوغیده بتنهائی ویاپا
قلدری شکر جهت قروح واوجاع احلیل ومثانه وآشامیدن طسوجی از ان باآب مطبوخ دوقو وتفاح اذخر جهت رفع حبس
البول وتقطیر وادرار آن وخوردن هرهفته یک مرتبه دو حبهٔ آن باروغن گاو جهت رفع باد بواسیر واوجاع مقعده ودو حبهٔ آن
باآب مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم وحمول اندک آن مخلوط باآرد گندم جهت قلت صبر به نگاهداشتن بول و
سلس البول وهمچنین حمول آن باروغن زیتون باروغن زنبق جهت تقطیر البول وعدم صبر بر حبس آن واسترخای مقعده
وطلا بوط وموسوح آن باروغن نارجیل ومانند آن بر قضیب وانثیان وحوالی آن جهت تحریک جماع وهمچنین آشامیدن دو
حبهٔ آن باآب باقلا یاحبهٔ از ان بازردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی ومحمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده که کسی
را آب منی خارج شده باشد وخواهد که بزودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب بانزال دو جو مومیائی را در پنج
درهم عسل مصفی حل کرده بخورد واگر محرور المزاج باشد با شربت باردهٔ مناسبه بنوشد مجرب است الات المفاصل محلول
آن از یک دانگ تا یک ونیم دانگ درادهان مناسبه مانند روغن گل ویااشیای موافقه مانند آب باقلا ویازردهٔ تخم مرغ در
سه حد جهت اوجاع مفاصل وخلع عضو وکوفتگی عضله وعصب وجدا شدن وپاره شدن آن وکسر عظم وسقطه وضربه وصدمه
وامثال اینها خوردن ومالیدن آن بران موضع بعد بل وهمچنین آشامیدن آن باشراب صرف وبرای جراحات کهنه و
ناسور وزن یک دانگ آن بایکدرهم پیه خنزیر گداخته درزیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند وجهت اعلال باطنی و
صدمات آن درروغن گل سرخ یاروغن کنجد حل کرده وطلا نمودن بآن واگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بر آن موضع
وخوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانک آن بامطبوخ افسنتین ویاد آورد ویاباشربهٔ مناسبهٔ دیگر جهت رفع
حمیات عتیقهٔ بلغمیه وسوداویه نافع الاورام والبثور والزینة نیم دانک آن بامطبوخ افتیمون صرف یاباد ریهٔ مناسبه دیگر هفت
روز متوالی جهت ابتدای برص وجذام وداء الفیل وهمچنین جهت هرعلت بادویهٔ مناسبه ومعاون آن مفید است السموم
مالیدن آن بعد ریکقیراط باروغن گاو جهت گزیدن عقرب ونیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یکقیراط آن باشراب صرف
یا نبیذ صرف وهمچنین یکقیراط آن باآب کشنیز تازه ویاباآب بیخ کبر آشامیدن وزکی اشتن بران وجهت مطلق سموم مقدار
دو حبهٔ آن باطبیخ خشک ویاباآب فرا سیون ویاباآب سداب ویاباآب فوتنج جبلی ویاباآب انجدان ویاباآب طبیخ آنها
مجرب است دستور حل مومیائی مانند حل عنبر ولادن است درقدر مضاعف درگلاب ویاباادهان مناسبه ویابتنهائی ودر
تراکیب واد ویه داخل نمودن وحبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت ٭

٭ مونیج ٭ بضم میم وسکون واو ونون وجیم لغت هندی است ٭ ماهیت آن پوست درختی نوعی از نی غیر مجوف است مونیج
که بهندی سرکنده نامند واطفال از قلم آن بر تخته مینویسند ٭ طبیعت آن سرد وخشک ٭ افعال وخواص آن غرغره
باآب مطبوخ آن جهت جوشش دهان واورام لثه ولهاة وآشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام وبواسیر خونی وریحی و
درد گرده ومثانه وآلات تناسل وآشامیدن آن بطریق تنها گوکه در سرطان اجهت فواق از مجربات گفته اند وبتجربه
رسیده واگر قول از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بگیرند بهتر است واگر
بیکدفعه زائل نکرده مکرر نمایند واین معالجهٔ فواق ریحی است وبخور آن جهت بواسیر مفید است ٭

موندی

* **مونددی** * بضم میم وسکون واو وخفای نون وکسر دال مهمله وبالغت هندی است * **ماهیت آن** نباتی است هندی کثیرالمنافع وازقبیل نجم وبیاره باشاخهای مفروش برزمین وبرک آن شبیه ببرک بود نه وازان ضخیم تروهزغب وگل آن سرخ مائل ببنفشی ودر رشیه بنکبه وخوشبو فی الجمله شبیه ببوی گلاب وطعم آن اندک تلخ ومنبت آن صحراها ومزارع در هند وعظیم آباد وبنکاله کثیرالوجود * **طبیعت آن** درد وم گرم وتر وباقوت قابضه * **افعال وخواص آن** مقوی اعضای رئیسه وقوی وارواح ومعده ومحلل وملطف ومفتح ودر تلطیف وتفتیح قریب بچوب چینی بحدیکه ازعرق وبول ورانحشارب آن بوی آن میآید وجهت رفع خفقان وتوحش وبرقان وزردی بشره وامراض صفراوی وسوداوی ورحم وحرقة البول واورام وبثور مانند خنازیر ودامیل واورام جمیع اعضا نافع وآشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان ووسواس سوداوی وصفراوی وتحلیل مواد بلغمیه وتقویت قوی وارواح وسائرامراض مذکوره وجرب وقوبا وحکه و امثال اینها نافع بشرط مداومت بران که ازسه مثقال تا پنج مثقال ابتداء شروع نمایند وروزی د ومثقال بیفزایند تا هر مقدارکه موافقت نماید وعرض رو بتخفیف وانحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند ودرایام آشامیدن ازحموضات ولبنیات وبقول واغذیهٔ غلیظه وآشامیدن آب بسیارسرد ویا بسیارگرم وامتلاوحرکات نفسانی وبدنی وجماع وحمام اجتناب نمایند واگرنمک را تقلیل نمایند بهتراست واقتصاربراغذیهٔ لطیفه وآب نیمگرم نمایند ودرامزجهٔ قویه شروع ازده مثقال نمایند و بتدریج یکمثقال یاد ومثقال بیفزایند وجرم آنرا نیزاهل هند مستعمل دارند ونبات آنرا در هنگام تازکی با بیخ وبرک وگل کنده درسایه خشک میسازند پس نرم سوده با آردگندم وروغن وشکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج میخورند جهت حفظ قوای حیوانی وبدنی ومنع موی ازسفیدی واسقاط ونیز بطریق سفوف با اشربهٔ مناسبه میآشامند جهت امور مذکوره وتخم آنرا گفته اند اگربا شیرهرروز مقداریک کف بخورند قوت حیوانی بخشد وگل آنرا اگرتا چهل روزبخورند نیزهمان خاصیت بخشد ونبات آنرا قبل ازگل آمدن چون باشکرسائیده بروغن وعسل آمیخته تا چهل روزبخورند موی راسفید نکرده اند ونیزنزد اهل هند مشهوراست که چون غنچهٔ گل آنرا در اول سال درست بلع نمایند دران سال ازآزاررمد محفوظ میمانند یک غنچهٔ آن یکسال ودوغنچهٔ آن دوسال وهمچنین مجرب میدانند وبیخ آنرا اگرتا یکسال بخورند نیزجهت سیاه کردن موی نافع وچون بیخ آنرا نیم کوفته درآب بخیسانند آن مقدارکه نم بردارد پس باروغن یاسمین چرب کرده درشیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطرنمایند وهرروزیک انک آنرا با برک تانبول درزمستان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی وارواح نماید وامراض باردهٔ رطبه رادفع سازد وبدستورچون آب تازهٔ نبات آنرا باگل وبیخ بگیرند وباروغن کنجد بقدرربع آن باآتش ملائم طبخ دهند تا روغن بماند وصاف نموده هرروز مقداردو درم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل ویکروز ودرین مدت ازجماع وترشی وبادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح نتوان نمود وچون بیخ آنرا درظرف مسی بادستهٔ چوب نیم خوب بسایند وسحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنگ گردد پس پنبهٔ پاکیزه رابدان ترنموده خشک کرده نگاهدارند وعندالحاجت قدری ازان پنبه باآب ترکرده برچشم صاحب رمد گذارند تسکین درد ووجع آن نماید ونیزنوعی ازموندی میشود که آنرا بهندی مهاموندی نامند وگل آن بزرگترازنوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع ودرباقی خواص وافعال قریب بنوع اول است *

مها

* فصـــــل المیم مع الهاء *

* **مها** * بضم میم وفتح ها والف مصی نیزآمده لغت نبطی است * **ماهیت آن** سنکی است ود وقسم میباشد قسمی سفید صلب

شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که ازان نیزآتش ظاهرمیگردد وازنواح روم وصعید مصرآورند ود ومعدن مغنیسا بهم میرسد ودرخون گرم تیس چون بمایند حل میگردد وقسمی دیگرازان غیرشفاف وازان صلبتر وشبیه بنمک سنک وازان راکوبیده ازان ظروف میسازند وغیرمملوان است * **طبیعت آن** درد وم سرد وخشک * **افعال وخواص آن** جالی ومحلل اکتحال آن با مروارید وشکرقاطع بیاض چشم بی الم وبدستورچون باآب بسایند ودرچشم کشند اللسان چون بکحبهٔ العین ازان رابانمک ونوشادرو زعفران ومروخوکه وعسل حل کنند وبرزبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن ولکنت وتعسرتکلم نماید ومجرب گفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة وادراربول وضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیروراقع الجماد آن دران الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه ولرزوعسرولادت وبراطفال رافع خوف وجستن ایشان ازخواب ودیدن خوابهای پریشان وداشتن آن دردست راست جهت قضای حاجات مؤثردانسته اند

مهد

* **مهد** * بفتح میم وسکون ها ودال مهمله * **ماهیت آن** صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری کیاهی رانامند که شاخها بسیاردارد وکبود بشکل مسیشه بهاروبرکهای آن باریک ودرازوگل آن مسیشه روبآفتاب دارد وبهرطرف که میل میشاید این نیزمیل میکند وبیخ آن بقلمجدواری بزرک وسفید رنگ درکوهستان کشمیرکثیرالوجود وصیادان آنجا بیخ آنرا مانند سریشم می پزند وتیررا بدان الوده بهرحیوان شکاری که میزنند درساعت می افتد ومی میرد آنرا میکذارند تا خوب سرد کرددجمیع زهرها ازبدن آن حیوان بازکشته با خون درمحل زخم جمع میکردد وآن موضع مطبرمی شود پس آن موضع را بریده می اندازند وتتمهٔ گوشت آنرا مخورند میکویند بی مضرت است وصیتی ندارد وامتحان بیخ مطبوخ آن درقوت وضعف چنان است که تیغی برعضوی فرومی برند تا اندک قطرهٔ خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک مینمایند وقدری ازان بیخ بران میگذارند اگرفی الحال نشویند ازپوست نیزسرایت میکند بگوشت وسوزش وخارش عظیم دربدن احداث مینماید وسرخ میسازد واگرعلاج نکنند هلاک میسازد واگرفی الحال عضورا پاک بشویند وبروغن چرب نمایند وبران تریاقات بمالند مضرت نمی رسانند وعلاج آن اگردرخارج باشد مجمه بکذارند وبکشند وزلوبچسپانند وبعد ازان بران تریاق بمالند وشستن آن موضع ببول دراول حال بغایت نافع است *

مهلبیه

* **مهلبیه** * بضم میم وفتح ها ولام مشدده وکسرباء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وبفارسی فرنی نامند * **ماهیت آن** ازجملهٔ اغذیهٔ لذیذه است که ازشیرهٔ آرد برنج وشیروشکرترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج رادرآب شیره می کشند وباشیرطبخ میدهند تا شیرهٔ برنج پخته گردد وبقوام آید پس شیرهٔ شکرصاف کرده دران می ریزند آنمقدارکه آنرا شیرین گردانند پس چند جوشی داده فرودمی آورند ودرظروف چینی بومی آورند واگرخواهند درهنگام فرودآوردن چند دانه هیل بواکوبیده وباقلیلی مشک درگلاب شیره کشیده داخل می نمایند خوشبو ولذیذ میگردد وتناول می نمایند بعد ازان سرد میگردد واین مخترع درس بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که اورا عارض شده بود ازرنجش سوداسعدهٔ او * **طبیعت آن** گرم وتر * **افعال وخواص آن** جهت مالیخولیا وجنون ودردمریمی وفربه نمودن بدن وتولید خون صالح ومنی وتقویت باه ورفع قی سوداوی نافع است *

میبه

* فصـــــل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة *

* **میبه** * بفتح میم وسکون یاوکسرباء موحده وها * **ماهیت آن** اسم فارسی شراب به است که باشراب ویاباآب

انکوری مرتب نمایند * افعال وخواص آن مفرح ومنبسط ومقوی معده و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت *

میس

* میس * بفتح میم وسکون یا وفتح سین ونون نیز آمده وبواو بجای نون نیز دیده شد و بلغت عربی است بیونانی لوموس ولطوس نیز نامند * ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن شبیه ببرگ کرفس وبازوا ید بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل وشیرین وخوش طعم وخوشبو ومثلث شکل مائل بزردی و نیز گفته اند بقدر کنار کوچکی وحبها و با تندی است وچوب درخت آن مائل بسیاهی وسرخی وصلب وخوشبو وبری وبستانی میباشد * طبیعت آن دردوم گرم وخشک وبستانی آن معتدل * افعال وخواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه وتقویت معده وحبس اسهال وتنقیهٔ رطوبات ولبن آنرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند واحتقان بنشارهٔ چوب آن جهت قرحهٔ امعا وصحیح مفید الاورام والبثور وضماد آن جهت داء الفیل وتحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینة طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی ومنع آن از اسقاط وچون شاخ وبیخ آنرا سوده براورام صلبه بندند تا سه روز متوالی وهر روز تجدید نمایند وتحلیل آن مؤثر بود ورفع فتق نیز مجرب گفته اند *

میسنون

* میسنون * بفتح میم وسکون یا وفتح سین مهمله وضم نون وسکون واو ونون بفارسی کرم ابوب نامند * ماهیت آن جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما وازان بلند ترنیز وسفید خاکستری رنگ واندک رخو وگفته اند نوعی از زبد البحر است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال خواص آن آشامیدن آن جهت استسقا وسنگ گرده وتفتیت حصاة ودرد گرده واحتباس حیض نافع وذرور آن مجفف رطوبات جروح وقروح والتیام دهند آنها وتجفیف قروح سر ودر سائر افعال مانند زبد البحر است ومذکور شد *

میعة سائله

* میعة سائله * بکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح عین مهمله وها لغت عربی است ولبنی نیز وبهندی سلارس نامند ودرخت آنرا بفرنکی اسطرا که لیکه کویند یعنی نرم ومیعه مشتق ازمیعان است * ماهیت آن صمغ ویالبن درختی است بسیار خوشبو وگفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است وآنرا دربلاد شام عبهر نامند وگفته اند صمغ درخت مران است واصناف میباشد وانچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است ورنگ آن اشقر مائل بزردی وبقوام عسل میباشد وانچه ازفشردن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مائل بسرخی وغلیظ ترمیباشد واین متوسط است وانچه اجزای درخت آنرا درآب طبخ میدهند ومیمالند وصاف میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ میگردد سیاه وثقیل میباشد واین مسمی بمیعهٔ یابسه است وصاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد ویکنوع سرخ وبالجمله قوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن درسوم گرم ودردوم خشک * افعال وخواص آن مقوی ومحلل ریاح ومنضج وملین وباقوت قبض وتجفیف اعضاء الراس والنفس والغذاء والنفض جهت سرفه وزکام وخشونت گلو ورعشه وانحدار رطوبات از دماغ وتنقیهٔ آنها ودرد سینه وریه وگرفتگی آواز وتقویت اعضای باطنی واستسقا وسنگ گرده ومثانه وادرار بول وحیض ودرد کمر ووركین وآشامیدن سه درم آن باآب گرم مسهل بلغم بقوت تمام وطلای مطبوخ آن باروغن زیتون جهت خدر وکزاز ورعشه ومالنخولیا وبخور آن نیز جهت نزلات وکزاز وقطور آن جهت امراض گوش ورياح غليظهٔ آن وفرزجه وبخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع وغیرها وضماد آن جهت اوجاع مفاصل ونقرس ودرضمادات آنها مقوی فعل آنها وطلای آن جهت جرب وآشامیدن سه درم آن باآب گرم جهت جذام وبخور آن نیزمضر ریه ومصلح آن مصطکی مقدار شربت از یکمثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین وجند بیدستر ونزد بعضی بوزن آن قطران وثلث آن زفت رطب است وازاجزای غالیها است *

میعة یابسه

* میعة یابسه * ماهیت آن نزد بعضی صنف سوم میعهٔ سائله است که ذکر یافت ونزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا فشرده صافی آنرا میگیرند ونزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است * طبیعت آن در گرمی وخشکی زیاده از میعه سائله * افعال وخواص آن باقوت قابضه وممسک بطن بخور آن جاذب رطوبات دماغی ورافع لقوه وضرر هوای وبائی وحمول آن جهت خون بواسیر نافع وحیض ومسقط جنین ورافع انضمام فم رحم وصلابت آن ودرسائر افعال قریب بمیعهٔ سائله المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است *

میفختج

* میفختج * بفتح میم وسکون یاء وضم فاء وسکون خاء معجمه وفتح تاء مثناة فوقانیه وجیم معرب میپختهٔ فارسی است وبیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب * ماهیت آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن سوخته وغلیظ گردد ومائل بترشی باشد ودر کیلانات آنرا ادوشاب ترش نامند چون باخاک درشاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب گویند وبعربی دبس ودرد بس ذکر یافت وگاه دران هیل وجوزبوا وقرنفل وامثال اینها اضافه مینمایند * طبیعت آن دردوم گرم ودراول خشک * افعال وخواص آن موافق سینه وریه وآبله وحصبه ومعین بر نفث وتلیین طبع ومحرک باه وجهت رجع گرده ومثانه نافع وداخل شراب خشخاش معروف بدکا قوذا گرده میشود المضار در محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد وترش بدل آن دوشاب انگوری است *

* باب بیست وپنجم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها نون است *

* فصـــــــل النون مع الالف *

نارجیل

* نارجیل * بفتح نون والف وکسر راء مهمله وجیم وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام معرب ناریل هندی است زیراکه بهندی تازهٔ آنرا ناریل وخشک آنرا کهوپره نامند وبفرنکی کوکرس الدیکریس وبعربی جوزهندی * ماهیت آن ثمر درختی است ودراکثر بنادر وسواحل دریای هند ودکهن وبنگاله یافت میشود ودر ملیبار ات کثیر الوجود وهرچند قریب بدریای شور باشد وآب شور ربهای آن برسد ثمر آن بهتر ولذیذتر وشیرین تر وچرب تر میباشد وباختلاف اراضی وبلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد وثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الاآنکه خوشهٔ آن بزرگ ودرهرخوشه هفت هشت تا ده وپانزده عدد ودرخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الاآنکه زواید تنهٔ آن کمتر وشلغهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلند تر وچوب وسط آن نیزبلند تر وصلبتر وجاروب اکثرا زچوب وسط برگ آن میسازند وتابلندی دو ذرع دست بسیار مضبوط میباشد وثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک انگشت ودرخامی سبز ولیفهای آن نرم وصلب وبعد رسیدن وخشک شدن اغبر میگردد وآنرا جدا مینمایند وخیما نیده کوبید وریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگرها زات وکشتی ها ازان میسازند جهت آنکه درآب دریای شور نپوسد وفاسد نمیگردد وپوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ وبرسر آن سه نشان دو کوچکتر وصلب واندک براق شبیه بدو چشم وسومی اندک بزرگتر ورخو وغیر براق ولی الجمله شبیه بدهن واز همان موضع جذب رطوبت برای نشوونما مینماید واز همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع برویدن درخت مینماید ودر هنگام نیم رس بودن آب دران باشد آن موضع را سوراخ می نمایند وآب آنرا ازان برمی آورند وبعضی مردم سر آنرا بمقدار دوسم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا ازجوف آن برید وبرمی آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان وبرآن آب نی نصب نموده غلیان میسازند

و اکثری شکسته مغز آنرا بر میآورند و میخورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق شیر برنج و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل میآورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده میبرند و پوست دوم آن نازک جوزی رنگ و پیوسته بمغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که مغیل و شیرین ولذیذ و یا دهنیت بسیار است میخورند و از آب آن هرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوش آید خمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه مغیل لطیف شیرین چرب کم ریشهٔ آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد * طبیعت آن مغز نارجیل تازه در روم طاد وم کرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم کرم و در اول دوم خشک و متکرج آن در سوم کرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول کرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح با عضاء الراس جهت دفع مواد بارده بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان با عضاء الغذاء و النفس جهت ضعف جگر و قرحهٔ باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین کرده و کمر مبرودین و ادرار بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی المضار جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و مخشن سینه و مفسد آواز مصلح آن شکر و نبات و در محرورین و مشائخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوهای ترش و لیموهندی و انار و مغز فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش ترباقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بقدر سه چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را فاسد میکرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز کردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و مرکهٔ آن در اول کرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در آن اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و روغن آنرا دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه کرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید شرباً و تدهیناً و تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت تدهین انفع است و با روغن خسته زرد آلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازهٔ مقشر آنرا کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب کرم ممزوج نموده صاف کرده در رجای بسیار سرد آن آب را میگذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد کردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در امزجهٔ مبرودین و مرطوبین از روغن کار و کوهفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه میباشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است *

نارجیل بحری
* نارجیل بحری * بفتح باء و سکون حاء و کسر راء مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که در جزیرهٔ که برخط استوا بطول یکصد و بیست درجه واقع است میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد الا آنکه

پوست دوم این از آن صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کم ریشه بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه کردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هرچند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از آن دیر بدست آید و کمیاب است و قریب یکصد و پنجاه سال میشود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن از روی آب میگرفتند و هرکس بوهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند * طبیعت آن مرکب القوی و بعضی کرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هرچند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد * افعال و خواص آن با قوت تریاقیه و حافظهٔ قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا بگلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیهٔ فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبهٔ آنرا سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند و قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسدهٔ سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع کردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمینماید و بدستور آشامیدن آن با شیرکاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس بقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا سائیده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یکقیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازهٔ آنرا اکثری مقدار بسیاری تا یک درهم خورده اند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسید و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر آن مترتب نگشت محتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنهٔ آن باشد اینقدر بتجربه رسید که اکثار تازهٔ آن در امزجهٔ حارهٔ یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت *

ناردین
* ناردین * بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشهٔ این باریکتر از ریشهٔ اسارون و بهترین آن قوی تازهٔ خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون * طبیعت آن در دوم کرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الغذاء و النفس آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژکان برویاند بتنهائی و یا باکحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع کرده و امراض رحم نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است *

نارفارس
* نارفارس * بفتح نون والف وکسر راء مهمله وفتح فاء والف وراء وسین مهملتین * ماهیت آن صاحب منهاج گفته نوعی از مر مغشوش است که از نواح فارس می آورند وبا بتوعات دیگر مغشوش می نمایند وصاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد بجهت آنکه مر مغشوش بیتوعات سمی از جمله سموم ورد را حراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است

نارقیصر
* نارقیصر * بفتح نون والف وکسر راء مهمله وفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح صاد وراء مهملتین بهندی ناگیسر گجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی گفته نباتی است بالیکساق باریک سرخ مائل بزردی وگل آن نیز مائل بزردی وخوشبو واز روم آورند ودر مصر آنرا ساق الحمام گویند وگویند شقایق النعمان است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مفرح وآشامیدن آن جهت تقویت معده بارد وتحلیل ریاح ومغص وتفتیح سدد وادرار بول وحیض وطلای آن جهت تحلیل صلابات واوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یکمثقال است

نارکیوا
* نارکیوا * بفتح نون والف وکسر راء مهمله وفتح کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح واو والف * ماهیت آن گفته اند مارکیوا است ونزد اهل بیطار درچیزاند ولیکن از تعریف اود وچیز ظاهر نمی شود وبعضی خشخاش زبدی دانسته اند منبت آن اکثر آجام ومواضع سایه دار وبیشهائی میروید وتا بیک قامت بلند میگردد وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون وازان کوچکتر وسبز واملس وبسیار نرم مانند خربزه وگل آن شبیه بگل خیری وثمر آن بقدر بندقی ودران تخم ادکن اللون یعنی تیره رنگ وتند وتیز للذاع وبعضی آنرا فلفل الماء دانسته اند وبعضی گفته اند که غیر آنست وبالجمله * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وباحدت ولذع * افعال وخواص آن آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زائل کنندهٔ بلغم غلیظه ومحلل ریاح غلیظه واخراج کنندهٔ بلغم الزجاجی وطلای خاکستر درخت آن وبا با برگ سائیده آن رافع کلف ونمش وآثار جلد وحافظ کنندهٔ موی وباعث در بر برآمدن آنست الاورام وطلای آن محلل اورام واز خواص آنست که چون گرسنه وبا پیاز ومانند آن را دران جوش دهند وخشک نموده بعد از خواب برصورت بمالند منتهی ومرخ رنگ گرداند *

نارمشک
* نارمشک * بفتح نون والف وکسر راء مهمله ومیم وسکون شین معجمه وکاف لغت فارسی است بمعنی مسک الرمان وآنرا نارغیت نیز نامند ودر تقطار غان در قانون باسم سوربار وموکور است وگویند بهندی ناگیسر خوانند * در ماهیت آن اختلاف است بعضی اقماع رمان هندی دانسته وبعضی گفته اند شکوفهٔ نباتی است که در خراسان کثیر الوجود وسرخ مائل بزردی واز نخود بزرگتر ودر شکل شبیه به انار کوچکی که گل آن نشکفته باشد ودرخت آن بقدر درخت انار وچتری است وبعضی آنرا ونار قیصر را یک چیز دانسته اند واصلی ندارد جهت آنکه در ترا کیب قدما مانند مفوف ارسطو مردم دمنگور است وبهترین آن تازهٔ خوشبوی آنست که رنگ آن مابین سفیدی وزردی وبا عفوصت طعم باشد * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک وبعضی در دوم گرم وخشک دانسته اند وشیخ الرئیس در سوم * افعال وخواص آن ملطف ومرقق اخلاط ومانع تحلیل ارواح اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن آن مانع صعود ابخارات بدماغ وقاطع آنها جهت مالیخولیا ووسواس وتقویت دل وجگر ومعده واسعای بارد المزاج وجهت حبس نزف الدم واسهال ورفع لزوجات وداخل ادویهٔ مفرح کرده میشود القروح والجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح ورفع عرق نافع وبدستور ر وآن مضر مثانه ومورث زردی رخسار شربا وطلاء مصلح آن روغن بادام ومضر مراره ومصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال

بدل آن نیم وزن آن پوست پسته وبوزن آن زنجبیل وسدس آن سنبل الطیب است وبوزن آن زیرهٔ کرمانی وثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند *

نارنج
* نارنج * بفتح نون والف وراء مهمله وسکون نون وجیم معرب نارنگ فارسی است وبهندی کونا نامند * ماهیت آن ثمر درختی است عظیم وخوش منظر واندک خاردار وچوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم در ملمس وکم ریشه ومستوی الاجزا وبرگ آن از برگ لیمو بزرگتر واز اترج کوچکتر وخشبو وگل آن سفید اندک طولانی وبسیار خوشبو واندک تند طعم وبا تلخی کمی وثمر آن در خامی سبز ومدور وبعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد مغز آن ترش آبدار وقاش قاش در پرده ها وتخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج وازان کوچکتر وتلخ وپوست ثمر آن نیز تلخ وبهترین آن بزرگ بالیدهٔ رنگین شاداب پوست نازک املس آنست ودر کوم هیرات کثیر الوجود در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ واز سال حال سبز ایام رس وهنگام شکوفهٔ آن بهار وپاییز است * طبیعت پوست زرد وشکوفهٔ آن گرم وخشک در دوم وترشی آن ذرا آخر دوم سرد ودر اول خشک وبعضی در دوم نیز خشک گفته اند وپوست وتخم آن در دوم سرد وخشک وخشکی آن زیاده وسائر اجزای آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جمیع اجزای آن سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر وترشی آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه وسرفهٔ حار است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده وتخمهای آنرا بر آورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته نیم گرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا ومسکن حدت آن وخون ومدر صفرا ورافع خمار ورافع حرارت صفرا وبه وبدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی وضرورت نارنج به اعصاب کمتر از سائر حموضات است ومضر عصب غیر صحیح واکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر وعسل وپوست زرد آن مفرح آشامیدن یک درم ونیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی وغثیان ومغص واخراج کرم شکم مجرب در یکساعت وضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد وحار وضماد پختهٔ مهرای آن بتمامه از پوست ومغز وتخم جهت جرب وحکه وجوششهای سر ولزوم کردن جلد بدن وموی بعد بدل اعضاء النفض والسموم آشامیدن آب نقوع پوست وشکوفهٔ آن جهت عسر ولادت وسم عقرب وهوام سمی وبوئیدن پوست وبرگ آن مفرح ورافع طاعون وهوای وبائی وفساد هوا السموم تخم آن بتریاقیت دو درم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی وبدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب وبوئیدن نارنج رافع طاعون است وشکوفهٔ آنرا بوئیدن مقوی دماغ ومحلل زکام وعرق آن که مسمی بماء القداح وبفارسی بعرق بهار است در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومقوی ارواح اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض جهت رفع ضعف دماغ وتفریح وتفتیح سدهٔ مصفات ونزلات ودرد سینه وخفقان وغشی وقولنج ریحی وتقویت اشتها وباه ورافع آروغ ورباح ومغص ومداومت آن هفت روز روزی دو واوقیه با شکر وربع درهم مرجان سوده جهت سهوز از مجربات وبا آب گوشت جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وآشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی وحمول آن با پشم جهت ادرار طمث واصلاح حال رحم وباشیرماده یا ن جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند وآثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب ومضر آن وقوت آن در ظرف جستی وبامسی تا هفت سال باقی میماند ودر شیشه تا یکسال روغن آن که پوست زرد آنرا با شکوفه در روغن کنجد انداز ند وسه هفته در آفتاب گذارند وهر هفته یکمرتبه تجدید پوست وگل نمایند پس استعمال

نمایند درجمیع افعال بهتر از روغن نارد ین است وکل اشتن پوست وکل خشک آن درثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت وآشامیدن دو مثقال آن با دزهر سموم بارده حیوانیه است وتدهین بدان نیز وحب تخم آن ودهن وشراب وعرق آن در قرابادین ذکر یافت ومخلل پوست زرد آن ومربای آن نیز هرد ولذیذ ومقوی معده میباشد وصنعت آن مانند پوست اترج است ✱

ناطف

✱ ناطف ✱ بفتح نون والف وکسر طاء مهمله وفا بفارسی قبیطه نامند ✱ ماهیت آن معروف ✱ طبیعت آن کرم وخشک ✱ افعال وخواص آن موافق سینه وریه وسرفه وخلط بلغمی ومسمن بدن وبجهت منع انصباب مواد ابمعده نافع ومضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه ومصنوع از شکر آن موافق جوانان وکهلان وپیران وامزجه بارده وسرفه حادث از حرارت ومصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله وحرقة البول ومصنوع از عسل موافق امزجه بارده وپیران مولد صفرا درجوانان ومصدع ومصنوع از دقیق جهت درد سینه وریه حادث از سدد خلطی بلغمی نافع ومصنوع از کنجد کثیر الغذا وموافق سینه وسرفه ولیکن ثقیل وبطئ الهضم ومرخی معده ومصنوع از کردکان بغایت کرم ومعده بلغمی وکرده را موافق ولیکن مصدع مصلح آن خشخاش ویا کاهو ومصنوع از بادام اندک کرم وسرفه وریوی را مناسب است ✱

ناكيسر

✱ ناکیسر ✱ بفتح نون والف وکسر کاف عجمی وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح سین وراء مهملتین ناکیسرید وکاف دیده شد وکه میتویسند لغت هندی است ✱ ماهیت آن درختی عظیم که در بنکاله میشود بقدر درخت کردکان وبرک آن بهمین بقد ربرک امرود وکل آن بسیار خوشبو ود ریورنیه ورنکپور ود یکر نواح بنکاله کثیر الوجود وعطر کل آن خصوص زردی که درمیان کل میباشد میکیرند بسیار تند بو میباشد ود رصندوق عطریکه آن باشد عطرهای دیکر را همه فاسد وبوی خود میکردانند از حدت بوی که دارد ✱ طبیعت آن کرم وخشک تا آخر سوم وعطر آن تا چهارم ✱ افعال وخواص کل آن صفرا وبلغم وغائله سموم ورياح وبواسیر را هو نوع که باشد وکرم شکم وقی را دفع نماید ورنک رو را صاف ونیکو وخون را صاف وجرا حتها را پاک وباصلاح آورد وحبس خون بواسیر باستعمال دانه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که درمیان کل آن میباشد شب درآب بخیسانند وصبح صاف کرده قند ری قند ویا عسل اضافه نموده بنوشند چند روزیهم تا آنکه دانها زائل کردند وحکیم میرعبد الحمید درحاشیه تحفه نوشته که درچهل وز بتجربه رسیده که زائل کشت وچون زردی آنرا شب درآب بخیسانند وصبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند باندک نباتی تا چهل روز دانه بواسیر را زائل کرداند وآشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برک تانبول مقوی باه ولیکن چون بسیار کرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب آن نکردد وطلای عطر آن نیز مقوی باه وانعاظ است وچون مغز تخم آنرا کوفته اندک آبی بران پاشیده درصره بسته وبرجرب یابس شب خوب بمالند تا اندک روغن ازان برآید وچون روغن آن کم کردد بازاندک آبی بران بپاشند برهم زده صره رابسته باز بمالند وروزبا آب کرم بشویند درچند روزیهم زائل کرداند رجرب رطب رانیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن ازان برآید ویا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده برجرب رطب بچکانند وقتیل را نرم سوده بران بپاشند درچند مرتبه زائل سازد ✱

نانخواه

✱ نانخواه ✱ بفتح نون والف ونون وفتح خاء معجمه وواو والف وها لغت فارسی است بمعنی طالب نان ونیز بفارسی زینان وبعربی کمون ملوکی وبهندی اجوابن نامند ✱ ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون وازان ریزه تر وا شقر مائل بزردی وتند بو وتند طعم وباندک تلخی وقوت آن تا چهار سال باقی میماند ومستعمل تخم آن وبعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند ولیست چنین

وبهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم وبوی آن است ✱ طبیعت آن دراول درجه سوم کرم وخشک وبعضی در آخر آن کفته اند ✱ افعال وخواص آن باقوت مجففه وتریاقیه وملینه ومحلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج ورعشه واسترخا وقطور آب مطبوخ آن درچشم جهت جلای کمنه وانچه ازچرک وغیر آن انجماد یافته باشد ودرکوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر والغذاء والنفس جهت درد سینه ودفع رطوبات وتنقیه چرک ولزوجات آن ونفتیح سدد وتقلب قلب وتلیین بطن وتحلیل ریاح وصلابت کبد وطحال ورفع مغص ریحی وانچه بسبب دوای سمی شدید النکایه ومسهل قوی مانند ماهودانه وامثال آن عارض شده باشد وجهت فواق وقی وغثیان وجشاآروغ وبدبو وتخمه ورياح وقراقر وهضم طعام ودفع فساد اشتها وبلت وبرودت معده وکبد واحشا وعسر البول وحصاة ومبهی ومسخن احشا وکبد وکرده ومثانه ومسکن مغص ومقوی ومسخن معده وکبد بارد بین ومدر بول وحیض وشیر وعرق واستسقا رامفید ناشتا خوردن آن ودر زنان نیز ادخل کردن وباعسل وشراب جهت احتباس بول مبرودین واخراج کرم معده وحب القرع وباسکنجبین جهت محرورین وجمیع امراض رحم وکسیکه بنی ایغه اوا طعمه لذیذ نیابد وکویند آن بامغز کردکان سوخته رافع تزحیر وناشتا خوردن آن رافع سدد کرده ومثانه واز مجربات شمرده اند وچون درآب لیمو آنقدر که آنرا بپوشاند ویک انکشت بالای آن آید بخیسانند وخشک کنند وهفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب کفته اند التزینة آشامیدن سه مثقال آن که دریکرطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد بایک اوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط کردد وخوردن وطلا نمودن آن بربدن بالخاصیت موجب زردی بشره وباعسل وادویه برص وبهق وآثار جلد مقوی فعل اذما الحیات آشامیدن آن جهت حمیات بارده مزمنه کهنه خصوص ربع ونطول آن دافع ناقض السموم آشامیدن آن تریاق سموم ونهش هوام ومضرت افیون وبجهت ترک عادت آن ونطول آب کرم آن جهت رفع اذیت عقرب کزیده سریع الاثر وبخور آن باواتضع وفرزجه وحقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو وتجفیف آن وضماد آن باسمک وترمس وزعفران جهت ورم الثدیین الاوجاع والاورام والبثور وضماد آن باسفیده بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب وباعسل جهت درد جمیع اعضا وتحلیل اورام خصوصا باطین قیمولیا از مجربات شمرده اند وبدستور جهت خون منجمد تحت الجلد بیعدیل وباروغنها جهت بثور لبنیه المضار ومصدع محرورین واکثار آن مورث ظلمت بصر وزردی بدن مصلح آن کشنیز ومقلل شیر مرضعه ومنی بجهت آنکه مجفف این هرد واست مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در غیر تسمین شونیز بوزن آن جوارش ود ستور مدبر نمودن ودهن ومطبوخ وشراب وعرق ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت وعرق آن که بدستور متعارف عرق کشند ✱ طبیعت آن کرم وخشک ✱ افعال خواص آن جهت فالج ورعشه وامراض عصبانی وعسر نفس وتحلیل ریاح وتقویت اشتها ورفع بلت معده واستسقا مفید وچون بادارچینی وکاوزبان عرق کشند درتفریح نائب مناب خمر دانسته اند وروغن آن که بقرع وانبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح ودردهای مزمن واورام بارده بهترین ادویه است

✱ فصـــل النون مع الباء الموحدة

نبيذ

✱ نبیذ ✱ بفتح نون وکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ وبفارسی وبهندی نیز بوزه نامند ✱ ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر وآن انواع است وعبارت از نقوعات مسکره حاده است ومراد ازان ومشهور مصنوع از اشیای است که ذکر می یابد ونقاع قسمی ازان است که از آب انار وسائر میوها و

حبوب ترتیب دهند وآن مقدار نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد وچون مدتی بگذارند که بجوش آید ومسکر گردد آن هنگام آنرا مضغ نامند وازجملهٔ انبذه است * طبیعت مطلق آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جملهٔ آن محرق خون ومضعف دماغ ومکدر حواس ومولد سوداوسودا وی مزاجان وصاحبان اورام سودا ویه وطحال را مضر ودستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه از زبیب وخرما ومشمش وسائر میوها وبابسر یعنی غورهٔ خرما سازند باید که آنرا درد ومثل آن آب یکشبانه روز خیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس درظرفی کرده سرآنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا بر سد پس استعمال نمایند ونزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمایند وانچه از حبوب سازند باید که آن مقدار بجوشانند که مضمحل گردد و با آب یکسان شود وباسه وزن آن هرشیرینی که خواهند از شکر وعسل ودوشاب وامثال اینها آمیخته بگذارند وبعد از یکهفته صاف کنند وبکار برند وبجهت تقویت واصلاح آن بعضی از ادویهٔ مفرحه ومقویه مانند جوز بوا وقرنفل ودارچینی و زعفران وعود هندی وامثال اینها از هریک بازای هرده رطل نیم درم نیم کوفته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن اندازند وانچه از عسل وشکر ودوشاب وامثال اینها سازند باید که باسه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند واگر خواهند برای تقویت ادویهٔ مسطوره بوزن مزبور داخل نمایند

نبیذ الزبیب

* نبیذ الزبیب * بفارسی مویز آب نامند * طبیعت آن در دوم گرم. در اول تر وگرمی آن از شراب مشمش ومطبوخ آن کمتر وباقوت نافذه * افعال وخواص آن مولد دم متین ومفتح سدد وهاضم ومسمن بدن ومقوی معده وچون قدری عسل اضافه نمایند گرمی وقوت نفوذ آن در اقطار بدن واعماق آن زیاده میگردد ومیباشد منقی سینه وریه واز اخلاط لزجه ومسخن گرده ومثانه ومحلل ریاح ومحرک باه ومدر بول ومخرج فضول وچون خماماد راحسن جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری وتقویت هاضمه وبدن نافع المضار سریع الغثیان ومصدع دماغ ومغلظ اخلاط ومحرق خون ومولد امراض سوداویه واحتراقات واورام سوداویه وطحال را مستلا است

نبیذ العسل

* نبیذ العسل * وآنرا شراب عسلی نامند * طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک ودر.. مادر گرم از خمر * افعال وخواص آن محلل اخلاط غلیظه ومجفف رطوبات وحافظ صحت مبرودین وپیران ومقوی حواس وجهت امراض بارده وضعف اعصاب مانند فالج ولقوه ورعشه واسترخا نافع واستعمال آن در فصول وبلاد بارده انسب المضار سریع الاستحاله بصفرا ومضر محرورین وصفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار ونحیف البدن وقلیل الدم به تخصیص آشامیدن آن ناشتا ومداومت بران طریق ساختن آن عسل وخرماد وجز ونان خشک یک جز وجوز بوا عود ان قرنفل بسباسه از هریک نصف عشر ان زعفران ثلث عشر مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند تا مضمحل گردد واثری از آنها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند ویک ثلث بسوزد واستعمال نمایند بعد از رسیدن

نبیذ السکر

* نبیذ السکر * که از آب نیشکر یا قند وشکر سازند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص ان رقیق ولطیف تر از زبیبی وباقوت نافذ وجهت گرده ومثانه وحرقة البول وعسر آن نافع المضار محرق اخلاط صفراوی کرائی وزنجاری وباعث صداع مصلح آن سکنجبین سفرجلی وانار یا لیمو وامثال مصنوع از فانید جهت سینه وریه وگرده ومثانه وفربهی وچاقی بدن نافع ومسهل وموافق ناقهین وصاحبان سودا المضار مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد وتر

نبیذ الفواکه

* نبیذ الفواکه * که از آب میوها بعمل آورند مانند آب به شیرین وسیب وامرود وتوت وامثال اینها واین بهتر از نبیذ

حبوب است المضار مسکر وسریع الفساد ومهیج نفخ وقراقر مصلح آن ادویهٔ حاره وخوشبو وعسل

نبیذ التمر

* نبیذ التمر * که از خرما سازند وآنرا شراب خرمائی نامند * طبیعت آن گرم وخشک تر از زبیبی * افعال وخواص ان موافق پیران وبلغمی مزاجان المضار ثقیل ومضر دماغ ومعده وامعا ومولد سودا وجذام وخنازیر وسرطان وامثال اینها زیرا که محرق خون واخلاط است

نبیذ البسر والبلح

* نبیذ البسر والبلح * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن بهتر از خرمائی وبعد از مویز آب بهتر از ما نر انبذه است وقابض ومقوی معده ومدر بول

نبیذ الدبس

* نبیذ الدبس والسیلان * که شراب دوشابی نامند ودر طبیعت وافعال مانند شراب خرمائی است

نبیذ الارز

* نبیذ الارز * که بفارسی بوزه نامند ودر مصر مزوان شامل نبیذ ذرة وبرنج وجو وگندم وسائر حبوب است * طبیعت آن از ما نر انبذه وگرمی آن کمتر * افعال وخواص ان مسهل بطن ومدر بول وقلیل السکر وضعف باه وهاضمه وساقط کنندهٔ شهوت مصلح آن تر وبیق آن با عسل وطبخ آن با فاویه المضار مورث ثقل ونفخ ومضر ابدان ضعیفه مصلح آن ماهی تازه وکفته اند انچه از گندم ودخن سازند محرک اشتها وسرخ کنندهٔ رنگ رخسار ومسکر قوی وبا عسل محرک باه وانچه از جو میسازند نفاخ وبیشتر بی ومفسد باه وهاضمه است

* فصــــل النون مع الحاء المهمله *

نحاس

* نحاس * بضم نون وفتح حا والف وسین مهمله لغت عربی است وبفارسی مس وبهندی تانبه نامند * ماهیت ان ازجملهٔ فلزات معدنیه است ومعدن آن جزیرهٔ جهان وبعض ممالک فرنگ وایران وبلدان دیگر است وبهترین همه جهانی آنست وآن اقسام میباشد انچه قلعها وشمشها ساخته می آورند آن سرخ رنگی نرم میباشد وبهترین اقسام است وانچه تختهای بزرگ عریض طولانی ساخته می آورند بعد از ان است در خوبی وانچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست وصلب است وهمچنین انچه در ملک فرانسیس وکرمان از ایران میشود صلب میباشد وانچه در زمینهای قریب سبزوار میشود ودرکاشان واطراف برده از ان ظروف میسازند ونیز نرم وقریب بجهانی است ودرکاشان وبنکاله در بلدهٔ جهانگیرنگر ظروف آنرا خوب میسازند ونوعیکه در معدن آن نکون میباید وآنرا مس رحت کویند وعبارت از روی است بعربی صفر ویونانی طالیقون کویند رنگ آن زرد ودرخشنده میباشد وطالیقون در حرف الطا ذکر یافت ونوعی از کداختن سنگ خالص بهم میرسد بعضی از ان مائل بزردی واکثری سرخ میباشد واز مطلق نحاس مراد این نوع است وچون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا بگدازند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که بفارسی برنج وبعربی صفر مصنوع وبهندی پیتل نامند چکش کیر تر وصلب تر از نحاس است وچون زرد آنرا با مقدار خمس وباربع وزن آن روی توتیا بگدازند ودر قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته وبهندی بهرت نامند واین قابل الطراق یعنی چکش کیر نیست وشکننده میباشد وچون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع آنرا باسم آن شایع کردانیده اند ومستعمل است وچون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی نامند وچون با قلعی وروی توتیا هردو بگدازند بفارسی جام نامند وبهندی کانسه واین شکننده تر میباشد واز فرنگ ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند وتا تازه ونو است وآب وچربی بدان نرسیده وبا استعمال بسیار نیامده ونم ورطوبت بسیار در ان اثر نکرده بدان صفت میباشد پس میل باندک زردی مینماید وشکننده وقابل کداز نیست وکداخته نمیکردد ورماد نکون نحاس زیبق وکبریت غیر صافی ومتعلق بسعادت زهره باشمس

وتوسط بقعرود ریکمال ونیمست ونیجروز با تمام میرسد بکفتهٔ بلیناس وبهترین آن زرد ذهبی پس سرخ زرد نوم خالص آنست وانچه بغیر این الوان واوصاف باشد همه ردی وهمچنین بسیار صلب آن * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ومحرق آن با قوت ملطفه وقابضه وحدت حرارت وعسل آن باعث لطافت وکسر حدت وحرارت آن وزهرة النحاس الطف است ودرحرف الزاء المعجمة مع الحاء مذکور شد اعضاء الراس چون نحاس را در سرکه چند روز بگذارند وحنا را با آن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات وصرفه ومنع ریختن موی مجرب دانسته اند واکتحال بآن باعث حدت بصر وصلابت اجفان را مفید وچون موی را بمنقاش طالیقون بکنند دیگر نروید اعضاء النفس آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل ماء اصفر ومبادی استسقا ومدر وطلای آن وآشامیدن مانند آن مصبح تبی ونیم مثقال آن مخرج ماثبت آن بغیر اذیت وحصول مخالط آن باد ودیگه در دیک وغیر آن مجتمع میکردد وبا آب لیمو جهت منع آبستنی مجرب گفته اند السموم آشامیدن مانند آن بتنهائی ویا با روغن گاو ویا شیر تازه دوشیده ویقی فرمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده وآشامیدن اشیای حامضه ولبنیات ولحوم ویا مالحه ویا تلخ ویا چرب درظرف مس بی قلعی خصوص که زمانی دران مانده باشد بسیار مضر ودر قلعی دار مدتی نگذاشتن نیز مضر خصوصا که گرم باشد وسر آنرا گرما گرم بسته باشند وازهمه بد تر ماهی بریان است که دران گذاشته گرما گرم وسر آنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه باعث زنجاریت مس اند وزنجاری میکردند وزلیخا رخود دیده است مدتی اوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده وادهان وبعد ازان آشامیدن آب گوشتهای چرب القروح والجروح والاورام والبثور طلای غیر مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه وساعیه ومنع سعی آن وخوردن گوشت زائد ومغسول آن مدمل جراحات وطلای آن با عسل مصلح قروح متصلهٔ مجتمعه در ابدان صلبه وجهت جرب وحکه وتحلیل اورام ورفع سستی وماندگی اعضا مفید وانچه نحاس را مفید وهراق کرد اند تافتن صفایح رقیق آنست ودر ترشی ها مکرر انداختن خصوصا آب سماق وسرکه ویا شیدن شوره بعد ازکداز بران رافع اشیای مختلفه بدان واند اختن تخم بادنجان بدان در حین گداز باعث سرعت ذوب آنست ومحرق آن زاد ومختنق نامند ودرحرف الراء مذکور شد واستعمال ویا اغتسال بآب درظرف مسی بآفتاب گرم شده مورث برص است خصوصا انکوار استعمال آن واز خوردن توبال وبراده آن ویا خوردن طعام ویا شراب درظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد ومدتی دران مانده عوارضی مانند عوارض توبال وبراده وزنجفر الحدید عارض گردد علاج آن مانند علاج آنست ومذکور شد *

* نعام * بضم نون وفتح حا والف ومیم بترکی وفارسی القود نامند * ماهیت آن نوعی از طیور آبی است از قاز کوچکتر واز اردک بزرگتر وابلق از سفیدی وسیاهی وسرخی مائل بزردی وبسیار فربه واکثر در کنار آبها وخرابها میباشد * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن دهنیت بر آن غالب وبسیار بدبو ومولد خون متین ومنی چون هضم یابد ومقوی چشم وبدن ومحرک باه ومضر محرورین ودیرهضم وبدبو کنندهٔ بول وعرق وبراز مصلح آن در سرکه پختن ویا با کشک الشعیر وفانید وبعد ازان نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست وجهت مبرودین ومشائخ مفید *

* نحل * بفتح نون وسکون حا ولام زنبور عسل است بفارسی مگس عسل وبهندی شهد کی مکهی نامند * ماهیت آن معروف ودر شمع شمهٔ ذکر یافت * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن چون بچهٔ پر برنیاورده آنرا در سایه خشک نمایند ویک درهم آنرا با پالوده آرد گندم که آرد ده مثقال وشکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن

را فربه میکرداند ومجرب گفته اند وطلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور ومحلل اورام آن است *

* فصل النون مع الخاء المعجمة *

* نخاع * بضم نون وفتح خا والف وعین مهمله لغت عربی است بفارسی مغز حرام وحرام مغز نامند * ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی است که درمیان استخوان فقرات گردن وپشت وغیرها میباشد برای ترتیب اعضای اعصاب واعصاب اکثری ازان روئیده شده اند ونائب مناب دنباله مع دماغ است ونیز رساننده روح نفسانی ماخوذ دمبدم از دماغ باعصاب است * طبیعت آن گرم وتر از دماغ تری آن کمتر وگرمی آن زیاده * افعال وخواص آن طلای آن ملین صلابات وضماد آن اکال قروح ودر چرک آوردن زخمها ورفع شقاق لب وسائر اعضا وخشکی اعضا حادث از سرما وگرمی بیعدیل ودرسائر افعال قریب بدماغ است وغیر لذیذ وبطیء الانحدار ورواهف اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک وبالای آن حلاوی خوردن وبهترین همه انجیر ودرماء العسل خیسانیدن است *

* نخاله * بضم نون وخاء معجمهٔ مفتوحه والف ولام مفتوح وها لغت عربی است وسبوس نیز وبهندی بهوسی وچوکهر نامند * ماهیت آن سبوس حبوب است واز مطلق آن مراد سبوس گندم است * طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم وخشک تر ازان وبالجمله گرم وخشک در اول * افعال وخواص آن جالی ومحلل ومنقی اعضاء الراس بخور خیسانیده آن درسرکه جهت زکام اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر وعسل وروغن بادام جهت تلیین سینه وشکم واعانت بر اخراج نفث الدم ورفع خشونت سینه وسرفهٔ مزمن وربو ورباح غلیظه وتغذیهٔ ناقهین بدان نافع ونان آن قابض ومجفف رطوبات معده وضماد مطبوخ آن در شراب وامثال آن جهت تسکین درد پستان وتحلیل ورم آن که از انعقاد شیر دران بهم رسیده باشد السموم والاورام والبثور ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک وبدستور خشک کوبیدهٔ آن با نمک جهت لسع افعی وعقرب وتحلیل ریاح واورام بارده ومطبوخ آن با سرکه وعسل جهت نملهٔ ساعیه وجرب متقرح وقوبا واورام حاره وضماد منقوع آن در سرکه جهت جمره بجیم وتکمید آن جهت تحلیل اورام رخوه واوجاع نافع خصوص که با اندک نمک ممزوج نموده ودر صرها بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صرهٔ دیگر وطول نخالهٔ جو جهت حکه وشری وبخور نخالهٔ عدس جهت رفع بول در فراش وقمل وصئبان وبخور نخالهٔ باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان الآت المفاصل ضماد نخالهٔ گندم با روغن زیتون وسرکه جهت ضربان مفاصل مفید است *

* فصل النون مع الدال المهمله *

* ند * بفتح نون ودال بفارسی کشته نامند * ماهیت آن دوائی است مصنوع از قبیل بخور ومانند غالیه خوشبو ومخترع آن بخاشعه اند وبرای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود مندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج یا برگ آن اجزای متساوی کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه وبعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب ویا آب مرزنجوش سرشته اقراص وبعضی مانند شمع فتیلهٔ طولانی میسازند ودر مجالس برای خوشبو میسوزانند ونیز از عود غرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال وعنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال ونبات سفید یکصد مثقال میسازند وبعضی مصطکی نیز داخل مینمایند وبا آب صمغ محلول سرشته اقراص ویا فتیلها مانند شمع میسازند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی قلب ودماغ وحواس ومنعش ارواح ومحرک شهوت ومقوی معده وکبد وباه ودافع عفونت هوای وبائی وطاعون

ونافع زكام است شربا وبخورا

* فصـــــــل النون مع الراء المهملة *

نرتيقس

* نرتيقس * بفتح نون وسكون را وكسر تاء مثناة فوقانيه وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم قاف وسين مهمله * ماهيت آن بولس گفته نباتي است شبيه بحنظل درجوف آن شحم وتخم آن با عفونت * طبيعت آن گرم وباخشكي بسيار * افعال وخواص آن اعضاء الراس وغيرها سعوط آن جهت دفع بد بوئي بيني وقطع رعاف وضماد آن بار وغن ما مد رمرق و با شراب جهت گزيدن عقرب نافع *

نرجس

* نرجس * بفتح نون وسكون را وكسر جيم وسكون سين مهمله معرب از نركس فارسي است * ماهيت آن گلي است بسيار خوشبو و دو نوع ميباشد يكي را قد حي ودوم را مضاعف نامند قد حي درميان آن بشكل قد حي و پيالهٔ كوچكي زرد رنك واطراف آن شش عدد و برگها سفيد مائل بتد وبر و اين را نركس دو نيزنا مند ومضاعف را ماده و بشيرازي هفت روزه * برگهاي آن زياده وبالوان ديگر نيز ميباشد مانند بنفش ونبات آن درساق وبرگ وتخم وبيخ شبيه بپياز وكوچكتر از آن وبيخ قد حي راچون بشكل صليبي شق كنند وغرس نمايند مضاعف ميگردد * طبيعت آن درسوم گرم وخشك وبعضي معتدل درگرمي وخشكي وبعضي در دوم گرم وخشك گفته اند وتخم آن در دوم گرم وخشك وگفته اند دراول تر * افعال وخواص آن جالي وجاذب از عمق بدن ومحلل قوي وفاعل اعضاء الراس بوئيدن گل آن جهت صداع بلغمي وسودا وي وتفتيح سدهٔ دماغي وازالهٔ نزلات وزكام بارده نافع جهت آنكه محلل قوي است جبرئيل بختيشوع گفته هر كه خواهد در زمستان زكام بهم نرساند مداومت ببوئيدن نركس نمايد وضماد آن جهت معقه ومنع نزلات وذرور بيخ خشك آن رافع سبل وناخنه وضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب چشم اعضاء الغذاء والنفس آشاميدن بيخ خائيد * ويا مطبوخ آن بغايت منقي خصوصا با عسل و مخرج مرچهٔ درمعده جمع شد * ومنقي رحم ومسقط جنين زنده ومرده * والتيام دهندهٔ زخمهاي ظاهري وباطني وچهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام كرم معده ومسكن اوجاع مثانه ورحم وضماد بيخ آن كه سه روز در شير خصوصا در شير كاوميش خيسانيده خشك نموده پس سائيده باشند جهت تقويت باه وسطبري قضيب وبرمادون احليل جهت رفع تعنين مجرب وبتنهائي نيز مقوي باه ومعظم ذكر است الجروح والقروح والاورام والبثور ذرور بيخ آن قاطع خون جراحات والتيام دهندهٔ آنها وضماد آن با سركه وعسل منقي قروح وكشايندهٔ دبيلات كه دشوار بنضج آيند ويا آرد كندم ويا شلم وعسل جهت اخراج پيكان وخار ومثال آن وتحليل اورام اعصاب وضماد بيخ آن با سركه وعسل جهت تنقيهٔ اوساخ والتيام جراحات عظيمه وغائره ووتر ورباط وعصب مقطوع وبا صندل سرخ وگل ارمني وفوفل واقاقيه وحضض وسفيد آب ومرداسنك جهت ورمهاي جاسيه الات المفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهاي مزمنهٔ اعصاب ومفاصل ونقرس وشكستگي اعضا ونيز ضماد آن ملصق وچسبانندهٔ جراحات عارض در اعضاي عصباني است الزاق شديد حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختگي آتش الزينة ضماد آن با سركه جهت داء الثعلب وبهق وآثار جلد مضر محرورين ومصدع ايشان مصلح آن بنفشه وكافور ودرهمه افعال گل آن مانند بيخ آن مقدار شربت آن يكمثقال ونيم روغن گل آن مانند روغن گل مدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده ودر بيني چكانيدن گل كرده باشند محلل ومسكن اوجاع سودا ويه وريحيه ورافع صداع ريحي وصداع رطب وسوداوي ودافع دردهاي بارد وموافق امراض عصب وكشايندهٔ فم رحم ومسكن اوجاع آن ومصدع محرورين وتخم آن تا سوم گرم وخشك وبارطوبت فضليه * افعال وخواص آن آشاميدن نيم درم آن با شيرتازه دوشيده بغايت محرك باه وضماد آن با سركه جهت كلف وبهق ونمش موثر است

نروك

* نروك * بفتح نون وضم را وسكون واو وكاف لغت فارسي است * ماهيت آن بيخي است شبيه بلعبت بربري واز آن بزرگتر واز كرمان آورند امين الدوله گفته كه مخبر صادق بمن خبرداد كه درجبال كرمان خصوصا جائيكه پلنك باشد در اول بهار نباتي ميرويد برگ آن دراز شبيه ببرگ خربزه وچون بقدر شبري رسد شكل برگ آن منقلب گردد وبنابر آن در آن وقت آنمكان رانشان ميكنند وبعد از خشكي گياه ورسيدن بيخ آن بهمان نشان بيخ آنرا اخذ مينمايند وگفته اند علامت خوبي وخواص آن آنست كه چون بربالاي ديك جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ايستد وچون در تنور اندازند نان از تنور بريزد وچون در شير اندازند شير بريده گردد ورنك اصلي آن برنك پلنك ابلق ميباشد ونيز از خواص آنست كه چون پلنك از زائيدن بسيار آزار ميبابد وبرود شوار است زادن لهذا آن بيخ را پيدا كرده برآورده ميخورد تا بار نكيرد واز خوردن آن بار نميگيرد ودوبدن آن علد بهم ميرسد واز موضعيكه پلنك بيخ آنرا برآورده خورده باشد بازسال ديگر از همان مكان بيخ تازه ميرويد وبازسبزي ميباشد بخلاف انچه را پلنك برنياورده كه آن مفيد است ودرسركين آن كاهي بعضي مهرها يافت ميشود وبعضي گفته اند در شيردان آن وبعضي گفته اند در فرج ورحم آن وبعضي گفته اند در قضيب آن تكون مي يابد وصاحب اختيارات بديعي نوشته تحقيق آنست كه در قضيب آن بهم ميرسد وباقي خلاف است وآنرا حجر النسر وبفارسي نروك پلنك نامند ودستور اخذ آن چنان است كه چون قبل آن را احساس نمايند ودر رفع رحم آن چيزي مانند آب در ربايند بايد كه پوست رحم آنرا ببرند ودر رجوا اند ازند ومدتي نگاهدارند آن آب مانند انفحه منعقد گردد ونروك حقيقي عبارت از اينست وطرقيون مصنوع آنرا بانواع ميسازند بعضي مانند جو وبعضي مانند گندم باريك طولاني واين صحيح نيست صحيح همان است كه ذكر يافت * افعال وخواص آن چون دو شعيره تا يك طسوج آنرا زن بخورد ويا فرزجه سازد ويا ذرور ويا تعليق نمايد هرگز آبستن نگردد وچون مرد تعليق نمايد مباشرت نكند واگر نمايد با هر زن كه مقاربت نمايد حامله نگردد وذرور وتعليق آن جهت دفع خنازير ووبيخ الشوكه مجرب دانسته اند وطلاي آن جهت رفع ناصور مجرب مقدار شربت آن يك طسوج وزياده از آن موجب لاغري بافراط است ودر دست داشتن آن باعث سرعت ولادت وگفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زياده گردد وناصور كمتر وكوچكتر شود وتجديد آن باعث رفع ناصور است *

* فصـــــــل النون مع السين المهملة *

نسر

* نسر * بفتح نون وسكون سين وراء مهملتين لغت عربي است وبفارسي كركس وبتركي قشرو بهندي گد نامند * ماهيت آن از جملهٔ سباع طيور وبزرگ جثه ودر رنك قريب بعقاب ومائل بسرخي ومنقار وساق آن دراز وپر آن مانند ني است وگويند در يك روز زياده از دو هزار فرسنك بپرد واز قطع مينمايد بدليل آنكه بچهٔ آنرا زعفران آلوده در آشيان آن ميگذارند هنگاميكه او نباشد وچون او آمد بچه خود را زرد مشاهده مينمايد بگمان آنكه يرقان كرده در يكروز سنك يرقان را از هرالند يپ آورده در آشيان خود ميگذارد براي رفع يرقان آن بعضي بلاد ايران وروم وترك وغيره مسافت آن تا سرانديپ در رفتن ومراجعت از دو هزار فرسنك زياده است زيرا كه آن سنك بغير از سرانديپ جاي ديگر يافت نميشود ودوهنگام پرواز بسيار اوج ميگيرد واز مغرب تا مشرق در يكروز سير مينمايد وباز مراجعت ميكند وبسبب حرارت مزاج در وقت خواب يك چشم را نمي پوشاند وتا هزار سال عمر ميكند ودر سالي زياده بر يك تخم ويك بچه نمي آورد وقوت شامه وباصره بسيار قوي دارد بحديكه از مسافت بعيده در مكاني كه حيوان مرده باشد در حين پرواز ويا پهر آن آنرا ديده ويا بوي آنرا شنيده خود را

بآن میرمانند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه ومفتح سدد اعضاء الراس خوردن گوشت آن رافع تشنج واکتحال خون وزهرهٔ آن باب مفت مرتبه وطلای آن براطراف چشم قالع بیاض ورافع نزول آب وظلمت بصر وجرب چشم وسعوط دماغ وزهرهٔ آن هریك بقدر نیم دانگ وبوزن آن قطران وروغن زیتون رافع جذام وجنون واز مجربات شمرده اند وقطور پیه گداختهٔ آن نیم گرم مکرر درگوش جهت گرانی گوش واعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن پیه آن جهت سرفه وگوشت آن محلل ریاح غلیظه وقولنج امعای دقاق مسمی بایلاوس ومفتح سدد ومفتت حصاة وقاطع بلغم المضار وردی الغذا وغلیظ مصلح آن دارچینی وسرکه وطلای بیضهٔ آن درسه روز مقوی قضیب الجروح والقروح والبثور والزینة طلای خاکستر موی آن رافع جرب وحکه وقروح وطلای سرگین آن جالی کلف است ورافع ورم گلوگه درینگاه کهیکه میشود

* نسرین * بفتح نون وسکون سین وکسر راء مهمله وباء مثناة تحتانیه ونون بعربی ورد صینی وبفارسی گل مشکین ودربعضی بلاد گل عنبرین ورد راصفهان مشکبنچه وبهندی سیوتی نامند * ماهیت آن گلی است سفید وبعضی اوراق آن مائل بزردی ومضاعف شبیه بگل سرخ وازان کوچکتر وخوشبو ودرخت آن شبیه بدرخت گل سرخ وازان کوچکتر منبت آن بلاد حاره ودر صحراها کثیر الوجود وموسم گل آن از حمل تا اسد ودربعضی بلاد مانند بنگاله وغیر آن ازاقالیم در تمام سال گل میدهد ولیکن درایام بهار وتابستان بیشتر وموسم های دیگر کمتر وعرق آن ازگلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود وضعیف میکرد دوازان نیز عطر بر می آید * طبیعت آن در دوم گرم وخشک در اول وشیخ الرئیس در دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن ملطف ومفتح ومحلل ومنقی ومانند یاسمین ونرگس است در قوت وضعف اعضاء الراس بوئیدن آن مقوی دل ودماغ وحواس ومسخن دماغ ورافع سردی اعصاب ونزلات وزکام وسائیدن آن در دلخالج باعث خوشبوئی آنها ومعطش ومفتح سدهٔ دماغی ومنخرین ومحلل ریاح ورطوبات آن بعطسه ولطوخ بوی آن بر پیشانی مسکن صداع وزکام وقطور آن باروغن زیتون جهت کشتن کرم گوش وتحلیل ریاح آن ودوی وطنین ومنون ومضمضهٔ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن چهار درهمی آن منقی سینه وجهت اورام لثه وحلق ولوزتین وخفقان بارد ومقوی معده وجگر وموافق علل جگر وجهت فواق وقی وغثیان ویرقان وقولنج وتحلیل ریاح ویکدرم آن تاچهار درم برگ آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را ازیکدرم تا سه درم میدادند اسهال واد را رقوی میکرد وگلنگبین آن نیز اسهال تمام مینماید با تقویت دل وتفریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانهٔ بواسیر ومانع اشتداد داء الفیل الات المفاصل ضماد آن با حنا جهت تقویت موی وضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق وخوشبوئی آن وطلای آن رافع کلف وخسار ومداومت نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند وانطاکی بجهت این امر هر روز ومثقال موبین شکری آنرا در کتاب تجربه بیان نموده وازان موبینی یعنی گلقند مانند ورد احمر میسازند وگرم تراز گلقند ورد احمر است ومفرح وجهت خفقان بارد وتقویت قلب بارد نافع وتیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت وروغن آن که مانند روغن نرگس مرتب نمایند مسخن باعتدال ومقوی دماغ وبالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی وسوداوی دانسته اند

فصـــــــــــل النون مع الشین المعجمة

* نشا * بفتح نون وشین والف لغت عربی است وبفارسی نشاسته ویونانی امولن وامولونس نیز نامند * ماهیت آن

عبارت از کشك گندم است که گندم را خیسانیده تا بحد تعفن رسد وبوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند با مائی از مغز آن جدا شود ومغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی گذرانیده ثفال آنرا دورنمایند وصافی آنرا بگذارند تاته نشین گردد وآب بالای آنرا بریزند وته نشین را اقراص سازند ودرآفتاب خشك كنند واستعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج وصاف آنست * طبیعت آن درآخر اول سرد وخشك وبعضی سرد وتر دانسته اند * افعال وخواص آن رادع وقابض ومغری اعضاء العین مصلح ادویهٔ عین ومقوی آن وجهت تجفیف قروح آن ودفع جرب ومنع ریختن مواد بچشم واکتحال آن با شیر زنان ویا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مسکن حرقت چشم ورمد ونرم کنندهٔ خشونت اجفان اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن مطبوخ آن بانبات ویاروغن بادام نیمگرم قاطع نفث الدم وخشونت حلق وسرفهٔ حاره ودرد سینه وسل وقطع خون بواسیر وحیض وامهال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض وحبس آن زیاده میگردد وحریرهٔ آن مانع نزول نوازل بسینه وبا بیه ازجهت سحج ورفع افراط عمل دوای مسهل وباید که بکوزن آنرا با سه ویا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند واحتقان آن جهت قرحهٔ امعاء الاورام ضماد آن باسرکه جهت خناق واورام حاره الزینة طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذا واکثار آن مقلل منی ومصدد وبرهضم وگویند مولد سودا است مصلح آن شیرینیها وکرفس وقرنفل بدل آن برنج مغسول وغبار الرحی مقدار شربت آن ازیکمثقال تا پانزده مثقال است

* نشارة * بضم نون وفتح شین والف وفتح راء مهمله وهاء * ماهیت آن اسم اجزائی است که از اخشاب بسوهان در حین سائیدن جدا گردد * طبیعت آن نشارهٔ هر چیز نسبت باصل آن گرم تر وخشك تر است مگر آنچه کرم خورده وتعفن یافته وبوسیده شده باشد که یبس آن زیاده وبعضی گرم تر وبعضی این را سرد دانسته اند * افعال وخواص آن همهٔ آن قابض وجالی الجروح والقروح نشاره چوب کرم خورده وبوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی ومنقی زخمها ومدمل آنها وچون با مساوی آن الیمون با سرکه خمیر نموده در پارچهٔ کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه ونملهٔ ساعیه وآکله بپاشند منع تعفن ومعی واکل آنها نماید والتیام دهد ونشارهٔ چوب صنوبر واحنا جهت جرب رطب وبثور ودخان آن گریزانندهٔ هوام وکشندهٔ پشه ونشارهٔ عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است وخواص ومنافع هریك بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد

* نشف * بتحریك نون وشین وفا اسم عربی است * ماهیت آن گویند هیچ مرجان است که بسد نامند وگویند غیر آن است وآن سنگی است سبك پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای متخاوجد ونواح آن خیزد ودرزیر آب تکون می یابد * طبیعت آن خشک تر از بسد * افعال وخواص آن قاطع خون والتیام دهندهٔ زخمها وملحم آنها خصوصا باشب ودرسائر افعال مانند بسد است *

* فصـــــــــــل النون مع العین المهملة *

* نعام * بضم نون وفتح عین والف ومیم بفارسی شترمرغ نامند * ماهیت آن مرغی است معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر وپاهای آن شبیه بپای گاو وظلف آن مشقوق ورنگ آن اغبر مائل بسفیدی ومانند طیور دیگر بسیار پرواز نمیتواند نمود بلکه بعنوان جست وخیز است وبهترین آن بچهٔ آنست وچند ان محتاج بآب نیست مگر آنکه آب راببیند بلکه استشاق هوا آنرا کفایت است * طبیعت آن بسیار گرم وخشك تا آخر سوم وتا چهارم نیز گفته اند * افعال وخواص آن گوشت آن محلل ریاح وقاطع بلاغم اعضاء الراس والمفاصل والنفض خوردن گوشت آن رافع فالج ولقوه وخدر ووجاع

مفاصل وظهر وعرق النسا ونقرس وساق وامثال اینها واستسقا وجمیع امراض بارده رحم را مفید المضار بطئ الهضم ومضر محرورین ومصلح آن سرکه وروغن وپیه آنرا آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال ورافع برودت اعضا است وضماد آن محلل اورام مزمنه واستسقا وتهبج اطراف ورافع سم عقرب وباعث سرعت حرکت اطفال چون بربدن وپاهای ایشان بمالند واز خواص آنست که بربدن شخصی که مالیده باشد اقسام مارها ازان شخص بگریزند واگر نزدیك او شوند بی حس گردند ابن رضوان گفته چون پیه آنرا در اول تابستان در آخر بهار بگیرند در هر موضع که گذارند مار وافعی ازان بگریزند وچون بوی آن بشنوند غشی آورند وسرگین آن رافع کلف وآثار جلد بزردی وخاکستر موی آن رافع اکله واز خواص آنست که از بلع کردن اخگر وآهن تفته ومس تفته متضرر نمیگردد وهضم میکرداند *

نعنع * نعنع * بفتح دو نون وسکون دو عین مهمله وآنرا النعناع نیز وبیونانی مثی وبفارسی هزار پا وبشیرازی راقونه نامند * ماهیت آن نباتی است معروف بری وبستانی میباشد برگ بری آن خشن تر وکوچکتر وبستانی نازکتر ونرم تر وبهترین آن تازهٔ املس بستانی آنست * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشك وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن در جمیع افعال قویتر از پودنه وبا قوت مسخنه ومفرح ومقوی دل ومرقق خون غلیظ ومحلل مواد بارده * اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت درد سر بارد وسعوط بکف الکف عصارهٔ آن با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در کردن بهم رسد بغایت مؤثر وقطور آن با ماء العسل جهت درد گوش ومالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن وخائیدن آن رافع درد دندان اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن عصارهٔ آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وجهت درد سینه و پهلو ونضج رطوبات قصبهٔ ریه وسینه وتنقیهٔ آن وچون با پرسیاوشان بجوشانند وبیاشامند جهت وجع فواد وخفقان معدی وتقویت معده وماسکه وهاضمه وفم معده وتحلیل ریاح معده وآروغ ورفع قولنج ریحی وکشندهٔ اقسام کرم شکم وبلمرکه قاطع نزف الدم وآشامیدن درمه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق وغثیان وقی وهیضه ومشهی ومسکن خفقان معدی ووجع الفواد ودرد معده وچون با قلیل عود یا مصطکی بخایند فواق وخفقان را زائل کند ومقوی دل ومفرح ویرقان را مفید وتقویت باه بخشد وبا حب الرمان نیز جهت هیضه وچون درمه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد آنست وبا سرکه وترشیها رافع ضرر آنها است با عصاب وبد مستور بالبنیات ولهذا در سکنجبینات وآب دوغ داخل مینمایند وبا پنیر نیز میخورند وضماد آن مسخن ومقوی معده واشتها وبا آرد جو جهت ادرار فرمودن شیر منجمد در پستان وپستانها جهت بواسیر وباموبز جهت ورم انثیین ودرد آن وحمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد ریاح واکثار آن مولد حکه در گلو ومصلح آن کرفس بدل آن پودنهٔ بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سك دیوانه گزیده ومضوغ آن جهت عقرب گزیده الاورام والبثور ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات ونفخ دمامیل وشراب وعرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت وسکنجبین آن نیز *

* فصـــــل النون مع الغین المعجمة *

نغر * نغر * بفتح نون وغین وراء مهمله * ماهیت آن اسم جنس عصفور است ونزد بعضی مخصوص بگنجشک سیاه کوچکی است که دنبالهٔ آن کوتاه ودائم الحرکت وکثیر الصوت است وبعربی آنرا ابو تمرون وابو الملیح وبفارسی چکاوک وبهندی مموله ودر تنکابن حجرالا منامند * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن قلیه نمک سود آن جهت اسهال وغیر نمک سود آن جهت عسر البول وتفتیت سنگ گرده ومثانه بغایت نافع است * فصـــــل النون مع الفاء *

نفط * نفط * بکسر نون وسکون فا وطاء مهمله * ماهیت آن رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها مانند زفت وقیر مجوشد واز اقصی عراق خیزد ودو نوع میباشد سفید وسیاه وسفید آن بهتر والطف وبسبب لطافت زود مستحیل بهوا میگردد ونقاشان قلیلی از آنرا داخل روغن کمان برای ترقیق وتلطیف ممزوج نموده بر نقشها می مالند وسیاه وآن بان لطافت نیست وبتقطیر سفید میگردد وآنرا مغشوش بروغن خزامیان مینمایند وفرق آنست که نفط متصاعد میگردد بخلاف آن واز توابع مصر از کنار دریا نوعی نفط می آورند وآنرا زیت الجبل مینامند * طبیعت آن تا چهارم گرم وخشك * افعال وخواص آن اقوی از اکثر روغنها ومفتح وسریع النفوذ وکلا ازلدهٔ ملابات وتریاق جمیع امراض بارده شربا وضمادا اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض طلاء آن جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز وخدر واسترخا واکثر امراض واوجاع باردهٔ رطبه وتحلیل ریاح واوجاع مفاصل وامثال اینها مفید واکتحال آن جهت نزول آب در چشم وبیاض قطور آن جهت گرمی ورباح گوش وآشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد وبهر وربو وضیق النفس ونفث الدم وبواسیر وتفتیت حصاة واخراج کرم معده ومقعده وتحلیل ریاح احشا ومغص وحرقة البول وقرزجه وبخور آن جهت سردی رحم واختناق آن مفید وطلای مفید آن رافع گرمی حیوانات مضر محرورین ومصدع مصلح آن خشخاش وسرکه ومضر ریه ومصلح آن کثیرا مقدار شربت از سفید آن دو دانك تا نیم مثقال واز سیاه آن تا یك مثقال بدل آن بوزن آن میعه وبعضی قطران گفته اند رزفت رطب نیز السموم خوردن سفید وسیاه آن دافع سموم قوی الاثر است

نفل * نفل * بفتح نون وفا ولام * ماهیت آن گویند نباتی بارزدار است شبیه برطبه بخار مائل بسرخی وبنفشی ودر بو شبیه بشکوفهٔ بید وشاخهای آن گرهدار مانند خار خسک ودر هر بستان کثیر الوجود * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن آشامیدن تخم وگل آن رافع حبس زومد وبول وگل آن اقوی وطبیخ آن در افعال ضعیف تر است *

* فصـــــل النون مع الکاف *

نکاچونی * نکاچونی * بکسر نون وفتح کاف عجمی والف وضم جیم فارسی وسکون واو وکسر نون ویا * ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی بوعی را نامند که نبات آن بروی زمین پهن میباشد وساق نبات آن بسیار ضعیف وبرگهای آن ازرد وجانب وسعه مقابل یکدیگر وبقدر نصف عدسی ودر این ممالك یعنی مرو ونواح آن کثیر الوجود است ودر زمینهای ریگبوم دور از آب ونزدیك آن روید وقویتر آن آنست که دور از آب باشد ونبات آن مائل بسرخی * طبیعت جمیع اجزای آن گرم وخشك در اول سوم * افعال وخواص آن آشامیدن عصیر ویا سفوف برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه وبدستور طلای آن مفید وباشیر مسهل اخلاط فاسد واخراج سموم از بدن نافع است

* فصـــــل النون مع المیم *

نمر * نمر * بفتح نون وکسر میم وراء مهمله بفارسی پلنگ وبترکی قپلان وبهندی تیندوا وبکسر تاء مثناة فوقانیه ویاء مثناة تحتانیه وخفای نون ودال مهمله وواو نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بفهد در شکل ورنگ وصورت آن شبیه بشیر وکثیر الحیا وهیچ حیوانی گوشت آنرا نخورد ودرجهٔ از فهد بزرگتر وباریکتر وجلد وسبك رفتار وتیزرو وتر از حیوانات دیگر وشدید القوت وغیور وبتجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد وموش حریص بران است که خود را بدان رساند وبول بران کند ولهذا پلنگ زخم دار ارادهٔ رجائی نکاه میدارند که اطراف آن آب باشد وموش نتواند

خود را بدان رساند وبول کند بران واز خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوانی را بالا تر از خود نمیتواند دید

• طبیعت گوشت آن گرم وخشک • افعال وخواص آن اعضاء الراس پیه آن بهترین اطلیه است از برای فالج و خدر واوجاع مفاصل ونقرس وامراض بارده وبه مقدار قلیلی بدان واکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء النفض قطور مغز سر آن با آب چرچیر وزنبق در احلیل مقوی ومحرک جماع وبد ستور حمول آن در روغن زنبق وجلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح والقروح والزینة طلای مطبوخ پیه وگوشت آن با آب وزیتون مهرا پخته جهت ازالهٔ زخمها وشری وحزاز وبعد بد وطلای خون آن رافع کلف وبهق وآثار جلد وطلای زهرهٔ خشک آن بماء حماض اترج رافع بهق واز خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار رساند پلنگ قصد او نکند وچون آنکس نزدیک آن رود پلنگ نگریزد واجل بی بحس گردد که قدرت بر حرکت او را نماند که آن شخص اگر خواهد آنرا بتواند بگیرد ونیز بسیار مجرب خبر است چون بدان رسد بی اختیار آنرا بنوشد طرد الهوام موی آنرا چون در خانه دود کنند کژدم بگریزد از انجا وخود از درخت

حو بگریزد الطفا زهرهٔ آن سم قاتل ودود اندک آن در سه ساعت هلاک سازد تدارک آن قی نمودن بشیر تازه دوشیده وبعد از آن ربوب وطین مختوم خوردن است وما ئر تداییر زهرهٔ اسد خورده است که مذکور شد

نمل

• نمل • بفتح نون وسکون میم ولام لغت عربی است بفارسی مورچه وبهندی چونتی نامند وبزرگ آنرا چونتا وکتیرا بتامی چهار نقطهٔ هندی وبترکی قاریجه • ماهیت آن از جملهٔ حشرات وقوت شامهٔ آن غالب تر از حیوانات دیگر ومختلف میباشد درمقدار از بزرگ ومتوسط وریزه بزرگ سیاه را بری ودشت وپابلند آنرا اهل فارس وبفارسی مورچه سوار وکوچک را بلدی وکبار پرندهٔ را طیار وبفارسی مورچه پردار نامند وگفته اند که هرچند بزرگتر شود پردار میشود • طبیعت مطلق آن در سوم گرم وخشک • افعال وخواص آن با قوت سمیه خصوص کبار آن الاذن مهرا پارس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند ودر گوش بچکانند رافع کری ورباح وطنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچهٔ مقابر را در نیم اوقیه روغن رازقی ویا روغن زنبق اندر اخته سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب وحوالی آن بغایت محرک باه وانوس ورافع عنب وموروث صلابت وبزرگی آلت واز مجربات دانسته اند الاورام والبثور طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینة طلای مسحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست وضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه وضماد تخم آن با همه روغنها مسقط مو ومانع برآمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص وکرب ونفخ ورباح وقراقر مصلح آن عسل وزیره وچون کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش وخارش عظیم وورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه وروغن تلخ وضماد چوب خیزران با آب وتخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی نماید که ضبط آن دشوار ومتعذر باشد مصلح ورافع آن زیرهٔ کرمانی الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای گذارد ومورچه در ان نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید ونفس نکشد مورچه در ان نخواهد رفت مادام که دست دیگری بدان نرسد واز اسرار مکتومه است واز دخان کبریت وقطران وحلتیت وزهرهٔ گاو نر بگریزد

• نموس • بضم نون ومیم وسکون واو وسین مهمله جمع نمس است • ماهیت آن حیوانی است بمقدار شغال وصورت آن شبیه بدان ورنگ آن مائل بزردی با خطوط سبز وسر آن کم وموی بسیار چرب بحدیکه مظنهٔ آن شود که گویا چرب

کرده اند ونعومت علتی است که در مصر بهم میرسد بنابر مشارکت در این وصف معنی اند ان کشته ومرغ وموش را صید کنند ودر هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه گردد ودر وقت غیر مستی بنهجی دیگر وترکان ماوراء النهر آنرا لاکنچه گویند ودر بلاد مرو نیز یافت میشود • افعال وخواص آن امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون واکتحال زهرهٔ آن با سفیدی بیضه مرغ رافع درد معده الزینة طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب وطلای پیه آن وبد ستور موی سوختهٔ آن با روغن رافع بهق سیاه وجرب الخواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود با شرف باشد چشم راست آنرا گرفته در خرقهٔ کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او گردد وچون چشم چپ آنرا بندند حمی بازعود نماید ومفارقت نه نماید

• فصل النون مع الواو •

نوارس

• نوارس • بفتح نون وواو والف وکسر را وسین مهملتین لغت یونانی است وبعربی آنرا شجرة القدس ومسواک العباس ومسواک المسیح نامند • ماهیت آن نوعی از قثا است شاخهای آن باریک وبلندی تا بسه ذرع وبرگ آن ریزه ممتد بر وجمیع اجزای آن مزغب بازغب شبیه به پشم وگل آن زرد وخوشبو وطعم آن تند وخار آن تیز مانند سوزن وصمغ آن مایین سفیدی وسرخی ود روروم وحلب کثیرالوجود ومنابت آن آجام • طبیعت تخم آن در دوم گرم وخشک وبیخ آن در سوم واین قویترین اجزای آنست • افعال وخواص آن مجفف وقابض اعضاء الصدر آشامیدن عصارهٔ آن جهت قرحهٔ ریه وذات الجنب ومفید بدل السموم تخم آن رافع سموم قتاله ومقاوم آنها مضر کرده مصلح آن قند وگفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یک مثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند ولهذا آنرا شجرة العصب نامند وطبیخ شکوفهٔ سائیدهٔ جرم آن وهمچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن وآشامیدن وضماد کردن آن نیز جهت درد عصب وکوفتگی اعضا واز جای بیرون رفتن وشکستن آن وقطع نزف الدم مؤثر وطبیخ نبات وگل آن قائم مقام صمغ آنست

نوشادر

• نوشادر • بضم نون وسکون واو وفتح شین معجمه والف وضم دال وراء مهملتین لغت فارسی است وبهندی نوسادر وبفرنگی سال ارمونیک نامند ونزد اهل صنعت موسوم بعقاب وکبریت الدخان وملح النار وطلالیوس نیز است • ماهیت آن چیزی است سفید شبیه بشورهٔ قلمی واصناف میباشد از معدنی ومائی ومصنوع معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حبشه وزنج است وقطعهای آن مانند شوره ومائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند واز جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد وانطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است وگویند در جبال خراسان نیز میباشد واین هر دو صنف عزیز الوجوداند ومصنوعی آنرا از قاذورات وکثافات بتعفین وتصعید بعمل می آورند واحیانا قلیلی در کورهٔ آجرپزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد واین قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد وبعد از تصعید سفید شفاف مانند شورهٔ قلمی میگردد وچون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زاج زرد لاری وعشر آن زنگار تصعید کنند سرخ میگردد ودر مصر وروم وملتان شنیده شد که قاذورات وکثافات وسرگین حیوانات را جمع نموده ومانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره برهم چیده وبالای آنها خشتهای پخته را دو دو استاده سر آنها را برهم تکیه داده آتش میدهند وآنچه بران خشتها وبر اطراف وبالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن اخذ می نمایند • طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر اول آن خشک • افعال وخواص آن ملطف وجاذب از عمق

بدن بطا هر ومفتح وقاطع نزف الدم همه اعضاء العین اکتحال آن جهت التیام قرحه ورفع دمعهٔ بارد ، مفید الفم غرغرهٔ آن
باآب مداب جهت زلوی درحلق ماند ، الصدر آشامیدن آن رافع چرک سینه وطلای آن جهت خناق السموم چون آنرا
بامثل آن فضلهٔ انسان تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق حمیات مجرب دانسته اند وازا سرار مکتومه
است الطحال آشامیدن آن رافع طحال الجروح والقروح ضماد وذرور آن مجفف قروح وحابس نزف الدم آنها و
جروح ورافع چرک آنها الزینة طلای آن باروغن تخم مرغ رافع برص وباعسل جهت داء الثعلب وداءالحیه وسعفه و
باروغن کنجد جهت جرب الخواص پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک کذاشته حل کنند ویا با سرکه حل نمایند و
بخور آن باعث گریختن مار وهوام است ازان مکان وچون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند ودر اطراف خود
کذارند هوام قریب بدان نگردند المضار مهلک وسم است و قدر شربت آن کشنده است به تقطیع احشا مدارای آن قی نمودن بشیر وروغن
واشیای امراق دسمه واطعمه چرب خوردن است وما ئرتد ابیرز رنبیر وزنجفر خورده ،

٭ فصـــــــل النون مع الهاء ٭

نهما

٭ نهما ٭ بفتح نون وسکون ها وفتح میم والف ٭ ماهیت آن اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع وبقدر یکقامت
وبا زغبی مائل بزردی وشکوفهٔ آن بعضی مائل بسفیدی وبعضی مائل بسرخی ومیان آن تهی وعمیق وباعطریت وبرک آن
بعضی مستدیر وبعضی دراز وبی ثمر ٭ طبیعت آن دردوم گرم وخشک ٭ افعال وخواص آن مقوی ومفرح اعضاء الراس
بوئیدن آن جهت سدد نزلات وزکام وبخور آن النفس والصدر آشامیدن آن بانفرادی ومقوی قوی ورافع خفقان
ودمد رخون وفرزجهٔ آن منقی رحم وخوشبو کنند ؟ آن السموم باسرکه رافع همه سموم الزینة آشامیدن خیسانیدهٔ آن
باموبز وبعد ازان بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون یکدرم آنرا بامفت عدد دانهٔ کشنیز درپارچهٔ کبودی بسته
درچاه اندازند درتابستان باد سرد وزیدن گیرد وچون در حجر مرغ ابچیل ؟ بربازوی چپ بندند رفع سحر وچشم
بدکند بالخاصیت

٭ فصـــــــل النون مع الیاء المثناة التحتانیة ٭

نیده

٭ نیده ٭ بفتح نون وسکون یاء وفتح دال مهمله وها لغت مصری است بفارسی سمنو بواو وسمنی بیا نیز نامند ٭ ماهیت
آن از اغذیهٔ معروفه اکثر بلاد است شیرین ولذیذ میباشد ودستور صنعت آن آنست که کندم جید راصاف نموده در آب
مخیسانند وبر تخته ویا خانچهٔ چوبی وغیرآن پهن می نمایند بضخامت سه چهار انگشت وپارچهٔ کرباس پاکیزه بران می اندازند
وهر روز بران آب میپاشند تا آنکه ریشه برآورد وسبز کردد وچون بمقدار چهار پنج انگشت رسید آنرا بریده کوبیده آب
آنرا افشرده صافی نموده بدستور قدری آب صافی آنرا در دیک میکنند وبا آتش ملایم طبخ میدهند وقطعات بید تعات دران
می اندازند وطبخ میدهند تا غلیظ وشیرین کردد وبدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آنرا
باسه چهار روزن آن آرد میدهٔ خالص در دیک بزرکی طبخ مینمایند به ملایمت تا آنکه نضج یابد وطعم خامی آن برطرف شود
وبعضی مغز بادام وپسته وکردکان درست غیرکوبیده ، وبعضی درست باپوست درحین طبخ دران می اندازند وبعضی
بی پوست نیز وبعد از کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده دم داده در ظرف برمی آورند وتناول مینمایند بسیار لذیذ و
شیرین میباشد وعورات اکثر بلاد این رابطهارت وپاکیزگی وحسن عقیده وخضوع وخشوع تمام بنیاز حضرت سیدة النسا
صلوات الله علیها مرتب مینمایند وبعنوان تبرک از برای موالیان ومحبان ایشان جابجا میفرستند ٭ طبیعت آن در

اول گرم ودر خشکی معتدل ٭ افعال وخواص آن مولد خلط صالح ومسمن بدن ومعدل بلغم اعضاء الراس والصدر والغذاء
جهت رفع صعود بخارات بدماغ ومالیخولیا وسرفهٔ خشک ودرد سینه وتولید خلط صالح وتسمین بدن نافع المضار ثقیل ودیر هضم ومصلح
واکثار آن مورث تبهای مرکبه وانچه بادام وکردکان وپسته دران اندازند زبون وثقیل تر مصلح آن سکنجبین وکامنی است

نیطافلی

٭ نیطافلی ٭ بکسر نون وسکون یا وفتح طاء مهمله والف وفتح فا وکسر لام ویا ٭ ماهیت آن صاحب مغنی گفته از جملهٔ
یتوعات وغیر بنطافلن است وبرشاخهای آن پنج عدد برک میباشد وبرک آن شیردار وبغایت مجفف بی لذع وبی حدت
٭ افعال وخواص آن طبیخ آن جهت درد جگر واسهال بواسیری وضماد آن جهت خنازیر وعرق النسا ومفاصل وتحلیل
صلابات ودا خس مفید وعصارهٔ بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابولوسات است ٭

نیل

٭ نیل ٭ بکسر نون وسکون یا ولام لغت هندی است وآنرا بعربی نیلج نیز نامند ٭ ماهیت آن اقراص رحبوبی است
آسمان جونی تیره رنک مصنوع از عصارهٔ نباتی واکثر از هند وکجرات وتهته مشهور بدیول ونواح آن باطراف می برند وآنرا
از درخت نیل که آنرا اعظلم نامند بعمل می آورند ونبات آن در کتب مذکور شد وبیان اختلاف آنکه بعضی وسمه ونیل رایک چیز دانسته اند
وبعضی غیر یکدیکر وآن بری وبستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان وساق آن منشعب بسه شعبه باریک وبرک آن شبیه
ببرک کبر وتخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب وازان ریزه تر وبری آن مانند بستانی وخشونت آن زیاده ؛ وسه او
تر وبی تخم وبهترین آن صافی تیره رنک لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبهٔ بیانه که قصبهٔ است
از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند ودر هیچ جای دیکر بدان خوبی وصفا ورنک نمی شود لیکن از ده دوازده سال که
صاحبان انکریز متوجه شده در بنکاله وصوبهٔ عظیم آباد وبنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت وکار درخت نیل کرده وجابجا کوتهیها
برای تیاری نیل بنا کذاشته تیار میکنند بسیار خوب ورنکین مثل لاجورد وبهتر از بیانه میشود وبرجهازات برای تجارت
میبرند واز برک سبز که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود وکویند در خورجه که
متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود واکثر تجار ما از آنجا خریده باطراف می برند ٭ طبیعت آن در آخر اول
گرم ودر دوم خشک ونزد بعضی معتدل ٭ افعال وخواص آن محلل ومجفف ورادع وقاطع نفث الدم ونزف الدم
قوت تجفیف بستانی آن زیاده وبدون لذع وبری آن را قوت تجفیف اقوی وباحدت وجاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر
والغذاء والنفس اشامیدن آن بقدر چهار شعیره بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ شدید اطفال که از شدت آن قی
کنند ودرد سینه وکرده ورياح غليظه ونيز با ادويهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه وشوصهٔ سوداویه وباکلقند خواه هندی وخواه
کرمانی آن جهت وحشت سموم وخفقان وبا سکنجبین جهت سهر خصوص بری آن وباخیارشنبر جهت استسقا وعصارهٔ آن
نیز جهت سرفه وچون نیل را باآب بسایند وبرناف اطفال بمالند اسهال نماید چون برزها وایشان بمالند بول بسته را بکشاید
الجروح والقروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه وباد سرخ ونمله والتیام جراحات کهنه برای شدت جذب وحدت
آن وطلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر مؤثر وبانیم وزن مرداسنک وقدری روغن کل
سرخ وموم جهت اکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را باآب بارتنک وعسل بشویند ویا سرکه جهت قروح سر وخنازیر
متقرح بیعدیل وجهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر وجهت قروح نیز برای تجفیف وقلت جذب
وحدتیکه دارد وجهت قروح کهنه باعسل وجراحات عصب وحرق النار وبرای آن باآرد شیلم جهت اخراج خار وپیکان

الزینة جالی کلف وبهق وبرص وداء الثعلب نافع خصوص محرق آن الاورام والبثور وضماد آن جهت تحلیل ورم رخو وکل
اورام درابتدا وجهت خراجات مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو وثلث آن
مامیثا است ودستور اخذ رنگ آن آنست که بکوبند ودر آب یکشبانه روز بگذارند پس ته نشین آنرا بگیرند ودر رخمی کنند
وبر ازآب نمایند ودر زیر آن آتش ملایم کنند وبرهم زنند تا کف برسر آورد تا کف آنرا بگیرند واستعمال نمایند دررنگ ثیاب وغیرها

* نیلج * بکسر نون وسکون یا وفتح لام وجیم لغت عربی نیل است وبعضی غیر آن دانسته اند * ماهیت آن نباتی است نج
برگ آن شبیه ببرگ صعتر وبر روی زمین مفروش ودر حوالی دربند شیروان کثیر الوجود * افعال وخواص آن
اقراص معمول آنرا جهت بیاض چشم بیعدیل دانسته اند *

* نیم * بکسر نون وسکون یا ومیم لغت هندی است گویند اصل آن نینب بود که بنا بر قاعدهٔ مقررهٔ در الفاظ فارسیه هرجا که
نون با باء موحده ساکنه جمع شود با را با میم بدل میکنند مانند دنب وسنب که با را با میم بدل کرده وبرای تخفیف نون را حذف
کرده دم وسم شده در آنجا نیز همین عمل نموده نیم گشته * ماهیت آن درختی است عظیم هندی معروف ومشهور برگ
آن باریک ومشرف ونازک واندک از برگ انار بزرگتر وتشریف آن زیاده وگل آن درخوشه ووسط گلها زرد واندک با عطریت
وخوش منظر وثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور واندک طولانی ودر رسیدهٔ ابتدای آن زرد رنگ وتلخ با اندک شیرینی
محتمل که آنچه حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله در تحفه نوشته اند که آنرا در اصفهان سنجد کرخی ودر ماژندران کنار نامند
ودر بعضی بلاد معروف بدرخت توز است چندان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم درغیر بلاد هند نمی شود ومستعمل اکثر برگ تازهٔ
آنست * طبیعت آن نزد اهل هند سرد دراول وخشک در دوم ونزد بعضی دراول گرم وتر ونزد بعضی معتدل * افعال وخواص
آن محلل ومنضج اعضاء الراس بخور برگ مطبوخ آن در آب جهت درد گوش واوجاع مفاصل وقطور عصارهٔ برگ تازهٔ آن به
تنهائی ویا با عسل در بینی مسکن صداع ودر گوش مسکن وجع ومصلح جراحات ومانع آب رفتن از آن ومضمضه با آب برگ
تازهٔ آن ویا با آب مطبوخ آن جهت تقویت لثه ودرد دندان نافع اعضاء النفض آشامیدن آب برگ تازهٔ مطبوخ آن ویا آنکه
برگ آن را سائیده وگردهٔ نان پخته در آب اندازند وآب آنرا سه شبانروز بیاشامند جهت تحلیل ریاح ورطوبات معده والتیام
مجاری بول وتصفیهٔ آنها وآشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدتی رحیض بسته شده وآشامیدن ثمر آن
یک مثقال حابس اسهال مزمن وحکیم میر محمد افضل در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم وتر وملین بطن ورافع جذام است
الاورام والبثور والدمامیل ضماد برگ کوبیدهٔ گرم نمودهٔ آن وبدستور ضماد پختهٔ آن بدین نحو که در ظروف سفالی کرده وظرف
دیگر برسر آن گذاشته واطراف آنرا بسته بر آتش کمی گذارند که بخار طبخ یابد ویا آنکه در برگ بید انجیر ویا برگ موز بسته
در زیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حارهٔ رطبه وبارده ونضج دمامیل وتنقیهٔ قروح والتیام آنها وتسکین
اوجاع وامثال اینها نافع وضماد سائیدهٔ آن با اندک نمک منقی قروح خبیثه وخورندهٔ گوشت فاسد وبدستور با گز که
شکر سرخ تیره مانند بسیار امثی است اکال قروح وجروح است وچون بفتیله آلوده در دهن زخم گذارند گشاده گردند وچون
در جوف آن فرستند تنقیهٔ آن نماید خصوص که بربالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده ویا مطبوخ بتخم کو بسته باشند
وچون قروح وجروح تنقیهٔ تام یافتند وخواهند ملتئم سازند باید که بی نمک استعمال نمایند ومرهم ودهن آن نیز جهت اکثر
قروح وجروح وسوختگی آتش نافع وبعضی روغن آنرا نائب مناب روغن شیرخشت دانسته اند وصنعت آن مرد وحلوای

برگ آن درقرابادین کبیر ذکر یافت وعرق پوست درخت بسیار کهنهٔ آن که نیم کوفته هرمقدار که خواهند وبا ربع وزن
آن شکر سرخ که بهندی گر نامند اما صاف خالص باشد وده وزن آن آب بخیسانند وروزها با آفتاب وشبها در سایه گذارند تا بیست
ویکروز پس عرق کشند بدستور ومقرر روزی دو توله تا چهار توله آنرا بیاشامند واز عقب آن بفاصله یک ساعت نان
باروغن گاو تازه بخورند تا بیست ویکروز یازیاده بحسب حاجت ومرض واز نمک وترشی وماهی وبادی پرهیز نمایند جهت
اکثر امراض مانند لقوه وفالج واسترخا واوجاع مفاصل وغیرها واستسقا ونزول آب درهر عضویکه باشد وقروح مجاری بول
وجذام وقروح خبیثه وساعیه وجرب متقرح وقوبا وامثال اینها نافع وبدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض
مزبوره روزی دو توله بدستور ومراعات پرهیز *

نیلوفر
* نیلوفر * بکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وضم لام وسکون واو وفتح فا وراء مهمله معرب از نیلوپهل هندی است زیرا که
نیل بزبان هندی بمعنی آب وپهل بمعنی ثمر است وبیونانی نمیفا وبعربی کرنب الماء وحب آنرا حب العروس وبزبان
بنگله سپلا وگوئین نامند وبربری آنرا بمصر عرایس النیل گویند * ماهیت آن گل نباتی است که در غدیرها وآبها ایستاده
که بهندی جهیل وتالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساق آن نرم ومجوف طولانی بقدر
عمق آنها تابید وقامت وبرگ آن عریض وبرسطح آب مفروش وگل آن بیرون از آب والوان میباشد سفید ونیلی وسرخ
ارغوانی وبنفش زرد رنگ نیز ولیکن زرد رنگ آن کمیاب وسفید آن کثیر الوجود وبعد ازان نیلی وبعد ازان ارغوانی
وبهترین همه سفید ونیلی است وبرگهای گل آن طولانی با قمعی سخت ودرمیان آن زیرها وبعد ریختن گل آن ثمری بقدر
حبی مدور ورود رجوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد وهندی آن مایل بسرخی وبیخ آن بعضی
شبیه بزردک طولانی سیاه وبعضی مدور وتلخ طعم خشبی واین را بهندی سلکی نامند وبعضی مردم پخته میخورند وبعضی
گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد وتر وگل آن ازهمه الطف واز بنفشه درسردی
وتری زیاده وبیخ آن گرم وخشک وتخم آن سرد وخشک ومراد از مطلق آن گل آن است واکثر مستعمل وقوت آن تا یکسال
باقی میماند * افعال وخواص آن مقوی دل ودماغ ومسکن حرارت آنها وتشنگی اعضاء الراس والصدر بوئیدن گل
آن مقوی دل ودماغ حار ومنوم ومسکن صداع حار وخشکی دماغ وآشامیدن آن جهت امور مذکوره وسدهٔ نزله وخشونت
سینه وسرفهٔ حار وقروح ظاهری وباطنی حادث از مادهٔ حاده است وچون تعدیل آن با زعفران ودارچینی کرده باشند
جهت تقویت دل وخفقان مؤثر ونگاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق ورافع خناق مجرب وتطول گل
آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النفض والحمیات آشامیدن گل آن وبدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن وقرحهٔ امعا
وسیلان منی ومنجمد کنندهٔ آن ومسکن شهوت باه ومانع احتلام خصوص با شربت خشخاش ویا جوارش عود شیرین وآشامیدن
گل آن بتنهائی ویا با مطبوخات مناسبه ویا عرق آن جهت جدری وحصبه وبعد از بروز نه قبل از ان جهت آنکه مانع بروز
آنست ونیز مسکن حرارت قلب وکبد وحمیات حارهٔ حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات وعسل ومضر باه ومصلح آن
لعوقات وعسل مقدار شربت از جرم آن تا ده درم ودر مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه وباخلاف ویا خطمی سفید
وبیخ آن جهت اسهال مزمن وتحلیل طحال وقروح امعا وسیلان منی وضماد آن جهت درد معده ومقعده ومثانه وورم
طحال ومقعده الزینة ضماد بیخ آن با آب جهت بهق وبرص خصوص بیخ سیاه آن ویا زفت ویا عسل جهت داء الثعلب و

نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد
کنندهٔ منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و
درد و رحیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حاره و تبهای صفراوی و
سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یک رطل و در چهار رطل آب بخیسانند
و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر
خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات دقیه و جدری و حصبه و سرفهٔ حار و ذات الجنب
و ذات الریه و خفقان حار را نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شب بر در قرع و انبیق مقطر
نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جست روی تو تیا نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازهٔ
آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند *

* باب بیست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است *

فصل الواو مع الالف *

* واق * بفتح واو و سکون الف و قاف * ماهیت آن اسم مرغی است آبی که در کنار آبها میباشد تیره مائل بسیاهی و
مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کلهٔ آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و درازی و قریب بشبری
و ترکان با زلف حمار جمع نموده بر سر میزنند و آن مرغ را در تنکابن اوبن نامند و از حمار کوچکتر و اکثر صید آن ماهی
است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص
آن گوشت آن محلل ریاح و سهوکت آن از اطمورد نکر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی بخور پر آن درد زانو و کمر را مفید و
روغن آن جهت فالج و امراض عصب نافع و گوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهرهٔ آن جهت رفع بیاض چشم و بهق
مفید است ابدال محرورین را مضر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین ماده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام
و یا کنجد و با کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است *

* فصل الواو مع الجیم *

* وج * بفتح واو و جیم و آن را عود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اگر ترکی و بهندی بچه نامند * ماهیت آن نباتی
است که در قوت قریب با بوسا است و در آبها میروید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس دراز
تر و عریض تر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مائل بسرخی و بیخ آن گره
دار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنگ آن ما بین سفیدی و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوت
آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زراوند و ایرسا است و اقسام میباشد بهترین آن سفید بزرگ خوشبو پر گره
آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خشبو نیست و در سنبله میرسد * طبیعت آن در سوم گرم و در وسط دوم خشک
* افعال و خواص آن ملطف و جالی بیلغ و مفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الراس و الغذاء
آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیهٔ دماغ از مواد فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خائیدن
آن و درد دهان نگاهداشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون با یشان اندک اندک بخورانند و نیز جهت رفع ثقل زبان
و درد دندان بی بدیل را اکتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات و رفع خصوص
عصارهٔ تازهٔ آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تنقیهٔ آن و تصفیهٔ

خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفهٔ بارد و تقویت معده و جگر بارد و ماسکه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد جگر و امعا
و زحیر و مغص و سحج امعا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض
است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رائحهٔ کریه
آن و بزرجهٔ آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت
سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشائخ را مفید و مضر مصلح آن
و ازیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال
بوزن آن زیرهٔ کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض و اوجاع و غیرها زرواند طویل و نیز شیح ارمنی گفته اند و بجا
ربع وزن آن قرنفل و عود هندی الزینة آشامیدن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و بدن و ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام
والمفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق و امثال اینها نافع و جوارش و دهن
و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع
و معجون آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمهٔ نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده *
و تجفیف رطوبات آن مفید و مرد و نیز در قرابادین ذکر یافته *

* فصل الواو مع الدال المهملة *

* ودع * بفتح واو و دال و عین مهمله * ماهیت آن از جملهٔ اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه
میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کیچک و در دیلم کلاچک و باصفهانی کسن کریه و بهندی کوری و نوع کوچک آن را
بشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی کهونگا نامند و پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز بهم
میرسد و بهترین آن بحری آنست و شبیه بمهره و پیچیده بود * طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر اصداف
* افعال و خواص آن مدمل زخمها و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف
رطوبات اعضا بطلا مر و طلای سائیدهٔ کوری زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال
مانند شبیه و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع العین اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر الزینة والاورام
و غیرها ضماد آن جالی بهق و برص و قوباء و ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن
سفوف محرق خشک آن ممسک اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر
رافع جمیع آثار جلد الاذن کوری زرد را سوخته آن را سائیده در گوش بقدر نیم ماشه اول اندک اندک بعد قدری آب لیمو
الله از ان جوش مغرور و جمع کوش و سنگینی دو سه دفعه که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن
با سرکه مقدار ربع درم با شراب ابیض جهت قرحهٔ امعا و منع تولد آن قبل از تعفن المضار مضر رئه مصلح آن عسل مقدار
شربت آن تا نیم درم است *

* فصل الواو مع الراء المهملة *

* ورد * بفتح واو و سکون راء و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب گل تا مثل
و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و خوشرنگ و خوشبو و سرخ
کمرنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف
و بری غیر مضاعف است *

ورد ابیض ورد احمر بری ورد احمر بستانی

* ورد ابیض بری * ماهیت آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و پنج برگ و برگهای آن سفید و بزرگتر از
بستانی و در وسط آن زیرهٔ زرد رنگ و تند بوی و درخت آن بزرگتر از نسرین *
* ورد احمر بری * ماهیت آن گل درخت دلیك است و سرخ غیر مضاعف *
* ورد احمر بستانی * بفارسی گل سرخ نامند * ماهیت آن معروف و در اکثر بلاد می شود بهترین آن برای عطر
گرفتن بزرگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرین آنست و برای تداوی غنچه تمام ناشکفتهٔ آن زیرا که قوت
قبض این زیاده است و در اکثر بلاد ماننده هند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل آن که او را خردلو را وابل حوت است آنرا
قلم نکنند و در پای آن ماهی کند بد و خاکی سفیدی که آنرا کلی نامند و غیر آن از مصالح ندهند و آب باری و ترتیب نکنند
گل نمید هد * طبیعت آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دوم خشك و جمعی گرم
و تر گفته و بعضی معتدل دانسته اند با قوت قابضه و خشك آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و قرشی گفته ورد یابس نسبت بر طب
آن میل بسردی دارد * افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و مفرح و ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم
رقیق و قابض خصوص خشك آن و قبض غنچهٔ خشك آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشك گردد
تلخی و شیرینی آن زائل گردد و تازهٔ آن مسهل چون بیست درم آنرا بیاشامند اعضاء الراس قطور عصارهٔ آن جهت درد
سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشك آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازهٔ آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت
تقویت دندان و لثه و بد ستور سنون آن و ذرور خشك آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغرهٔ آن با عدس و کافور و بوئیدن
آن مقوی دل و دماغ در ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ما شری و در بعضی مسکن آنها مضلع آن کافور در محرور المزاج
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت قلب و ریه و معده و جگر و گرده و امعا و رحم و مقعد و رفع
نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره و حابس اسهالات حاره خصوص غنچهٔ
مغص آن و گویند ده درم غنچهٔ تازهٔ آن ده مجلس عمل میکند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تجفیف رطوبات معده
و تقویت آن و ضماد تازهٔ آن جهت ورم مقعد و احتقان بطبیخ آن جهت قروح امعا و ذرور خشك آن جهت رفع سیلان
رحم و بد بوئی آن باعث خوشبو و تنگی آن الحمی سه درم آن مسکن حرارت تب ربع القروح و الجروح و الاورام ذرور
خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و خشك نمودن دانهای آن و ضماد تازهٔ آن جهت تا لیل
و صحیح جلد که بسبب حرکت بهم رسید و با شد و رو یانیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و شکستگی
اعضا الزینة طلای آن در حمام جهت رفع بد بوئی عرق و ضماد تازهٔ آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و حزاز و در زیر بغل
و کنج ران جهت بد بوئی و التیام جروح و قروح آن و بدستور ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق مضر با و مورث تشنگی
و مصلح آن حب الزلم و ا نیسون مقدار شربت از تازهٔ آن تا ده درم و از خشك آن تا چهار درم و از آب آن تا هشت درم بدل آن
بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصارهٔ برگ گل تازهٔ آن که در سایه خشك نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع
رطوبات و رلت معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن مطبوخ اقماع آن حابس نفث الدم و قابض
بطن زرورد یعنی دانهای ریزه که در وسط گل آن میباشد * طبیعت آن در دوم گرم و خشك * افعال و خواص آن
آشامیدن دو درم آن با آب رافع نفث الدم و نزف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص که با اقماع آن بسایند و حمول آن

مقوی رحم و رافع رطوبات آن و مضیق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است در افعال مانند دلیك
است که عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و بعضی زر ورد و عبارت از غنچه ناشکفتهٔ آن دانسته جهت مشابهت
آن بزر تمیص یعنی تکمهٔ پیراهن و بعضی دلیك دانسته اند و بالفعل مشهور بزرهای وسط گل آنست و مستعمل در تراکیب لیزمین
است و جلنجبین آن در افعال قریب ببرگ آن و در بعض موا د اقوی و در بعض اضعف و روغن آن که برگهای گل تازهٔ بی
اقماع آنرا در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده
و ورنما یند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را
کوفته با روغن کنجد و یا زیت بوزن آن با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند * طبیعت مطلق
آن مرکب القوی * افعال و خواص آن رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حار و بارد و با قوت مسهله اعضاء
الراس نطول آن بتنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بدستور
طلای آن با سرکه و لخلخهٔ آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در گوش
جهت تسکین درد آن و در درد سر و رفع یبس آن و مضمضهٔ آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از آمله خورده اعضاء
الغذاء آشامیدن آن مسهل مادهٔ لزج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا
و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور تدهین بدان و احتقان بدان جهت قرحهٔ امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغرفلوس
خیار شنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل مادهٔ لزجه القروح و الجروح و الاورام تدهین بدان رویانندهٔ
گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیدهٔ بیضه مرغ جهت سوختگی
آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه باد زهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آمله خورده
و زرد آب و اسال انهما الزینة با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن یك اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید
و نیم وزن آن روغن بنفشه و ماء الورد که بفارسی گلاب نامند * طبیعت آن مرکب القوی و مائل بسردی و با سه قوت حرارت
لطیفهٔ مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند * افعال و خواص آن
مقوی دماغ و قلب و فم معده و قوتهای بدنی اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن نیم گرم آن جهت عوارض حادث از
نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و وجع کبد و طحال و با شراب
باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر با رود درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و لخلخهٔ آن جهت
تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیة مضر صاحب نزله و
محرک آن و باه و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و لبات مقدار شربت آن تا هفت مثقال و آشامیدن گلاب مکرر مقطر
نمود * بدل ورد و اوقیه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب ورد و دهن الورد با قسام و شراب و عرق و غسول
و اقراص آن نیز با نحای شتی و گل شکری و کلنکبین عسلی و معجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع گل سرخ مضاعف
که در اکثر بلاد خصوصا هند و بنگاله میشود آنرا صد اکلاب می نامند جهت آنکه همیشه گل می آورد و در بعضی موسم زیاده
و در بعضی کمتر و بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است *

ورد اصفر

* ورد اصفر * یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خار دار و گل آن زرد غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت

آن مانند نسرین صفید وکلنکبین وحلوای برک آن مفرح ومقوی باه است ●

ورد اصفر بستاني

● ورد اصفر بستاني ● این نیز نسرین بستاني زرد است ودرخت آن بقدر کل سرخ وبی خار وکل آن مضاعف ورنک آن زرد مائل بصندلي ودر قوت مانند کل صفید بستاني است ●

ورد الحماق

● ورد الحماق ● بفتح حاء مهمله ومیم والف وقاف وآنرا ورد العجاز نیز نامند وبفارسي کل رعنا زیبا وبشیرازی کل قحبه خوانند ● ماهیت آن ● درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بوی وکل آن غیرمضاعف واندرون آن سرخ آتشي وبیرون آن زرد زعفراني وبوی خوشي ندارد وکفته اند از اقسام ورد منتن است وبندرت بعضی خوشبو هم میشود ومستعمل بیخ آن ● طبیعت آن کرم وخشك وکرمي بیخ آن زیاده ● افعال وخواص آن محلل قوی ودر اطلیه استعمال آن اولی است

● فصــــــــل الواو مع الراء المهملة ●

ورس

● ورس ● بفتح واو وسکون را وسین مهمله ● ماهیت آن ● ثمر درختی است حجازی مخصوص به بلاد یمن وتا بیست سال کل وثمر میدهد وتخم آن مانند کنجد وبعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخي شبیه بزعفران از ان ظاهر میکردد وسائیدهٔ آن را از یمن می آورند شبیه بزعفران سوده وثیاب را بدان رنک میکنند وبهترین آن نیز تازهٔ زرد مائل بسرخي است وقسم سیاه آنرا از حبشه آورند وحبشي نامند وسرخ تیرهٔ آنرا که هندی نامند زبون تربود ونزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست واصلي ندارد وقوت آن تا چهار سال باقي میماند وآنرا حبی است مانند ماش ● طبیعت آن در دوم کرم وخشک ● افعال وخواص آن مقوی ومفرح عظیم ورافع بهق وخفقان ومحلل ریاح غلیظه وجالی ومهیج ومقوی باه ومفتت حصاة الزینة طلای آن رافع بهق وبرص وکلف ونمش وجالی ماثر آثار وباعث لاغری بدن وآشامیدن آن جهت وضع الجروح والقروح جهت جرب وحکه وسعفه وقوبا وبثور نافع السموم مقاوم همه سموم مضرته مصلح آن مصطکي وکثیرا وعسل مقدار شربت آن تا یك مثقال بدل آن بوزن آن زعفران ونصف آن ماذریوح وپوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه دانسته اند ومعین بر جماع

ورشان

● ورشان ● بفتح واو وسکون را وفتح شین معجمه والف ونون بترکي الا فاخته نامند ● ماهیت آن از جنس کبوتر صحرائي است وازان بزرکتر وازد جاج کوچکتر ومائل بسیاهي ومطوق ● طبیعت آن کرم وخشک ● افعال وخواص آن کوشت آن مانند کبوتر صحرائي است وخفیف تر از کوشت کبوتر وخشکتر ازان وجهت فالج وبرودت کرده ومثانه وپشت و تحلیل ریاح وچون در روغن زیتون مهرا بخته طلا نمایند درافعال مانند پیه شترمرغ المضار عسر الهضم ومداومت خوردن آن مورث سوء خلق وحبس بطن مصلح آن در محرورین سرکه ودر مبرودین نمك واندکی نخود وبا آب پختن ودرین هنکام نیز سریع الخروج میباشد از شکم

ورل

● ورل ● بفتح واو وراء مهمله ولام بفارسي وترکي بزمچه وبهندی کوی بضم کاف عجمي وواو مجهول ویا نامند ● ماهیت آن حیوانی است بزرکتر از حردون وسر آن کوچك ودنبالهٔ آن دراز وازدنبالهٔ وزغ قویتر وپوست آن سیاه وخشن وابلق بخطوط زرد وکفته اند غیر سوسمار است ● طبیعت آن کرم وخشك در سوم ودر دوم نیز کفته اند وسرکین آن بسیار کرم و خشک ● افعال وخواص آن قایم مقام سقنقور است در همه افعال ومبهي ومحلل ریاح وضماد کوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن وسم لسع هوام بخود وچون آنرا شق نموده برغا هرجلد بندند باعث فربهي عضو کردد الزینة ند هین بر وغن

زیتونیکه در ان جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد وکچلي وحلّه وداء الثعلب وقوبا العین اکتحال آن جالي بیاض عین وآشامیدن بدان روبانندهٔ موی درداء الثعلب وجالي وضع وکلف ونمش وقوبا وامصمن بدن پیه وکوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باعث عظم قضیب وطلای خاکستر آن باعث بی حسي عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است

● فصــــــــل الواو مع السین المهملة ●

وسخ

● وسخ ● بفتح واو وسین وخاء معجمه بفارسي چرک وبهندی میل نامند ● ماهیت آن معروف است که فضلات متحلبهٔ خارجه از مسامات بدن حیوان است وهر بدني که فضول رطبهٔ لطیفه دران زیاده باشد چرک آن نیز زیاده می باشد وازمطلق آن مراد چرك بدن انسان است ● طبیعت آن کرم وخشک وبحسب امزجه واغذیه واعضاء وبلد مختلف می باشد انچه قریب بناخنها است کرمي وخشکي آن زیاده است ● افعال وخواص آن طلای چرک کوش جهت شقاق لب وکزیدن افعی وآشامیدن آن مورث بیهوشي واستسقا وقاتل کفته اند وطلای چرك بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر وشقاق لب ومقعده وداحس وباموم وروغن جهت تحلیل اورام پستان ونفاطات وجوششها وذرور خشك سائیدهٔ آن جهت نشف قروح وجنه وبالذات جلاء السموم ضماد آن جهت نهش افعی وبدستور چرک کوش انسان زیراکه اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است ووسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتي کیران وآن دو قسم می باشد یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن وغبار جمع میکردد ودوم آنست که برد یوار زورخانه مجتمع می شود ومرد ومنضج ومحلل وجالي باعتدال اند وطلاکردن آن جهت قروح مشائخ وجنه وعرق النساء باموام جهت تحجر زخم نافع است

وسخ الکوایر

● وسخ الکوایر ● بفتح کاف وواو والف ویاء مثناة تحتانیه وراء مهمله ● ماهیت آن چرکي است که یافته می شود در کوائر نحل یعنی خانهای زنبور عسل وآن غیر عکبر است که بفارسي برموم نامند وبقول بغدادی وبقول صاحب تحفه برموم است وبهترین آن مائل بسرخي ولزوم وخوشبوی آنست وشیخ الرئیس کفته بهترین آن سبز آنست ● طبیعت آن کرم وخشک تا آخر دوم ● افعال وخواص آن لطیف وجالي وجاذب ومحلل اورام وبخور آن جهت سرفهٔ مزمن وطلای آن جالي قوبا وجاذب پیکان وخار از باطن ودر جبر کسر وضربه وسقطه قائم مقام مومیائي است ووضع الحمام جهت نفاطات نافع ومانند وسخ مصارعین است

● فصل الواو مع الشین المعجمة ●

وشق

● وشق ● بفتح واو وشین وقاف لغت فارسي است ● ماهیت آن پوستین حیوانی است ازسک بزرکتر وازپلنک کوچکتر ودر رنک وشکل مانند آن وفربه ودنبال آن ازیك شبر کمتر ودر تنکابن آن را پلنک تومول نامند وکفته اند شبیه بروباه است ودر ترکستان بهم میرسد وکفته اند بری است وبحری نیز کفته اند وتخم در خشکي میکذارد واصلي ندارد ● طبیعت آن در آخر سوم کرم وخشك ● افعال وخواص آن محلل ریاح وجهت فالج وکزاز ورعشه وپوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره ومسخن بسیار وزائل کنندهٔ بلغم ومقوی کرده وباه ومعین بران ومصلح حال کرده ومثانه وظهر بارد ومداومت لباس وافتراش وجلوس بر ان جهت بواسیر ونقرس مجرب وجهت مبرودین و مشائخ نافع ومضر محرورین وشاربان خمر ومرقق جلد ومهیا کردانندهٔ آن از برای قبول آفات از سرما ودر رزموه سوختهٔ آن جهت جراحات مزمنه نافع است

وشج

● وشیج ● بفتح واو وکسر شین وسکون یا وجیم بفارسي آنرا نیوه ارونا مند ● ماهیت آن نباتي است معروف میان

عرب ورد کوهستان از شکافهای سنگ روید ودربو شبیه ببوی لیمو وچوب آن بسیار صلب وازان نیزه میسازند وبرک آن شبیه ببرک کشنیز وشاخهای آن باریک وبیخ آن کرمدار شبیه بسعد * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک وبا عفوصت * افعال وخواص آن رادع ومقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک سائیده آن با بیضهٔ نیم برشت جهت شکستگی اعضای صدر وضربه وسقطه وفسخ عضل ووهن ورثی ورض ودرین امور بهتراز رقع مطیب است وجلوس در طبیخ آن با اذنکی اذخر جهت رفع سیلان رحم ونزف الدم آن وبواسیر ومقعد * مفید است

*** فصل الواو مع العین المهملة ***

وعل * وعل * بفتح واو وکسر عین ولام * ماهیت آن اسم بقر جبلی است مطلقا وجمع آن وعول واوعال آمده وبعضی گفته اند بهتر ازاهلی است وآن حیوانی است بسیار صیاد ورنگ بعضی زرد ما موس کوچکی ونوعی ازایل است وبترکی جوبر ودردیلم شوکا نامند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جید الغذا ومقوی اعضای مبرود بن ومشائخ پیه آن جهت فالج وکزاز ومفاصل ونقرس طلاء مفید السفار موزا اند * خون مولد اخلاط غلیظهٔ سودا وبه وجد ام مصلح آن سرکه ومری وابازیر وحبول شاخ آن مورث عقر وموی آن کر بزانند * هوام بخور او چون شخصی را زده باشند ویا ضربه و سقطه ویا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که کرما گرم جدا شود * باشند بپیچند الم ورجع آن زائل کرده وورم نکند

*** فصل الواو مع اللام ***

ولبش * ولبس * بفتح واو ولام وباء موحده * ماهیت آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات است وبیونانی ناپلس نامند نبات آن بقدر ذرعی وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون وبسیار سبز مائل به تیرگی وبا خشونت وشیرداراز چون قطع نمایند شیر از ان جاری گردد وبعضی اما کن شبیه ببرگ مورد وآن شیرولب است که شجرة الراهب نامند وغیر ما مودانه است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مقیی ومقی قوی وبا قوت مسهله ومخرج اخلاط بعنف ومنقی بدن وگویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ وشیر وتخم آن مقی صرف می باشد بدون قوت مسهله واگر از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیّه واگر از هر دو قسم ترکیب نمایند وبخورند قی واسهال هردو می آورد ومسقط کرم شکم است مقلوا شربت آن نیم درم وزیاده بران کشند * ومورث غشی مصلح آن عسل وآبیکه دران بنفشه جوشانیده باشند بدل آن لاله است واولی اجتناب از استعمال آنست مطلقا

*** باب بیست وهفتم در بیان ادویهٔ که حرف اول انها ها است ***

*** فصل الهاء مع الالف ***

هارسنگهار * هارسنگهار * بفتح ها والف ورا وفتح سین مهملتین وسکون نون وکاف والف وراء مهمله لغت هندی است بمعنی علاقهٔ گل که از برای زینت در گردن اندازند زیرا که هار بلغت هندی بند گل را که در گردن اندازند نامند وسنگهار زینت وآرایش را گویند * ماهیت آن درختی است هندی ودر هند خصوص در بنگاله کثیر الوجود وساق آن مربع شکل واز بیخ تا انتها ودر چهار ضلع آن درز بر پوست چهار رگ سفید صلب اندک پهن رسته وهمچنین در شاخهای آن وبرگ آن متوسط در بزرگی وکوچکی وسبز وتیره وخشن و پائین آن عریض وبالای آن باریک بعضی مشرف وبعضی غیر مشرف وپوست ساق وشاخ آن منقط بنقطهای سفید رنگ شبیه بگاوزبان وگل آن خشبو وساق آن زرد وگل آن انبوبی شکل باریک اند ت

طولانی بقدر نیم بند انگشت وبوسر آن برگهای سفید شش سفت هند دریزه شبیه بگل یاسمین واهل هند غنچهای نیم شکفته آنرا بریسمان کشیده هار میسازند وبرگهای سفید گل شکفته آنرا از ساق زرد آن جدا مینمایند وافشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند وآنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد واز آب تازهٔ آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوشبو میگردد وساق گل آنرا خشک نموده * در آب جوش داده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد وتخم آن پهن مائل بتدویر واز میان اندک منحنی ومائل بزردی وتیرگی ودر غلافی خشبی نازک ومستعمل در ادویه بیشتر برگ وتخم آن است * طبیعت آن سرد وخشک ویا ثوب قابضه * افعال وخواص آن اهل هند برگ نازک نورستهٔ آنرا مقدار شش سفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند وتخم آنرا سائیده با آب وحررا بدان مشوینند جهت رفع حزاز ومیگویند شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب ازماست ولبنیات وماهی وگوشت وگل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت *

هاجیونا * هاسیمونا * بفتح ها والف وکسر سین مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو ونون والف لغت نبطی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بلند وبا رطوبت لزج چسپنده ومزغب وشاخهای آن باریک وبرگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک وبیخ آن شبیه بشلغم وسیاه وهرچند در زمین فرو میرود باریکتر میگردد تا بقدر موی میرسد وخام وپختهٔ آنرا میخورند ولذیذ میباشد ومائل به تندی * طبیعت بیخ آن در دوم گرم ودر اول خشک وبعضی گرم وتر دانسته اند * افعال وخواص آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن آن مقوی قلب وحافظ صحت بدن وجهت سرفه ودرد سینه ومهزول کرده ومثانه نافع وبعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند وگفته اند بالخاصیت نطفهٔ منعقد ازان قبول صورت الوثیت نمیکند وجلوس در طبیخ آن وبدان متور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر وبگمان بعضی تعلیق آن در پارچهٔ سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر وچشم بد است

*** فصل الهاء مع الدال المهملة ***

هدبه * هدبه * بفتح ها وسکون دال وفتح باء موحده * وهادر اصفهان آنرا خرخد او بشیرازی سهیک وبریا وبعربی حمار قبان وبهندی سروالی نامند * ماهیت آن حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پاهای بسیار بقدر موزلی ودر زیر خمهای آب وجاهای نمناک بهم میرسد * طبیعت آن در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن تحنیک بدان با عسل جهت خناق وسقوط لهات وبدان متور طلای آن با پیه مرغی الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل مرغ نیم گرم در گوش مسکن درد آن ورافع کری قدیم اعضاء النفس چون در کوزهٔ نو سفالی بسوزانند وبا عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفس آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول ویرقان وقطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول وبدان متور کنند اشتن فتیلهٔ آلوده بدان آن الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچهٔ کتان وامثال آن رافع حمی ربع دانسته اند *

هدهد * هدهد * بضم دو ها درمیان هرد ودال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند * ماهیت آن مرغی است منقطبه نقطهای زرد وسیاه وبرسر آن تاجی از پر * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء العین اکتحال زهره وبا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء والنفس سهرا بختهٔ آن با شبت جهت تفتیح سدد ورفع پیچش وقولنج وتحلیل

خون منجمد در کرده و مثانه و دل آنرا چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینة ضماد زهرهٔ وخون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهرهٔ آن در جای تاریک تا سه روز بر صاحب لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین کرمی ذبح بعینه کرماکرم باعث قوت حافظه و بد ستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هرچیز است که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هرچند قدیم باشد مؤثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد مذبوح بتمامه بر درخانه باعث امان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تپ ربع و کذا اشتن ناخن و پر آن در حریر زرد بسته در زیر مو و رخصم جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزانندهٔ هوام و مورچه و کیک و بخور مغز آن در برج کبوتران باعث آن است که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آنرا خشک نمایند و با موم خلط کنند و با روغن کنجد تازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد کرداند و چون بلندترین پری از پرهای بال آنرا در پوست بند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد

• فصل الهاء مع الراء المهمله •

• هربي • بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و بالغت هندی است **• ماهیت آن** صاحب خلاصة التجارب نوشته بیخ نوعی از محمود است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مائل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی مخروطی بمقدار مهر دار **• طبیعت** سیاه آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله **• افعال وخواص آن** مقدار نیم نخود آن کشند باسهال مفرط و قی و سحج و سوزش و حرارت بواطن و تشنج با پس تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دانکی از آن کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام برآوردن بیخ آن باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم میگردد •

• هرطمان • بضم ها و سکون راء و فتح طاء مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است **• ماهیت آن** حبی است شبیه بجلبان که خلر نامند و در میان جو و گندم بهم میرسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مائل بسیاهی است و جلبان سیاه مائل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو صنف **• طبیعت آن •** در سردی معتدل و مائل بخشکی و با قوت قابضه **• افعال وخواص آن** محلل و رادع اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار ثقیل بطی الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیرهٔ کرمانی و روغن بسیار و سکنجبین لیمو و سفرجل و اگر در فم معده ماند و باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست •

• هرنوه • بفتح ها و سکون راء و ضم نون و واو و ها و آنرا قرنوه نیز نامند **• ماهیت آن** گفته اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی سنجر و عمان آورند **• طبیعت آن** مرکب

القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **• افعال وخواص آن** مفرح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین کرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و کذا اشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آنرا چون چهل روز میان شراب و یا سرکه نا رس بگذارند بسیار سیاه میگردد بحدیکه از عود هندی تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است

• هرفروری • بفتح ها و سکون راء و فتح فاء و کسر راء مهمله و سکون واو و کسر راء مهمله و بالغت هندی است **• ماهیت آن** ثمر درخت هندی است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته در شاخهای باریک و در وصف مقابل هم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور و ترش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و مخلل آنرا نیز ترتیب میدهند **• طبیعت آن** سرد و تر در سوم **• افعال وخواص آن** قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است

• هریسه • بفتح ها و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها **• ماهیت آن** از اغذیهٔ مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و یا اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و با هم طبخ دهند و با کفچه بر هم میزده باشند تا یکسان گردد و دارچینی و هیل ناکوبیده درست در آن اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذتر میگردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بر آن پاشیده و با نان و یا بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لیمو یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند **• طبیعت آن** گرم و تر **• افعال وخواص آن** کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مقوی عصب و باه و زیاده کنندهٔ منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفهٔ یابس المزاج المضار دیر هضم و مسدد مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیة الدا اخشن قدری انگور دبک هریسه مرقی قوام آنست و خوردن انار با لای هریسه مضر

• فصل الهاء مع اللام •

• هلام • بضم ها و فتح لام و الف و میم **• ماهیت آن** نوعی غذا است که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جای میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش بر میدارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال وخواص آن تابع بقول و لحوم است که از آن مرتب مینمایند •

• هلیون • بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی سپارک و بهندی ناگرون نامند و هلیون دشتی را اسپاراغوس گویند **• ماهیت آن**

نباتی است بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار مصر در بساتین مینشانند برگ آن شبیه ببرگ اسپست است و نبات آن
بمقدار و تخم آن مدور و رخامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و منقط به نقطهای زرد و درافشان و در جوف آن سه عدد تخم
آن شبیه بحب النیل و صلب در سه ضلع و صنف دوم خاردار و این را بعجمی اندلس امیرعیس نامند و ساق و برگ این
شبیه بکبر و اندک شیردار و گل این مائل بسفیدی است و گفته اند برگ این شبیه ببرگ رازیانه است و این مؤلف گفته
که ملیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار بپیچد و شود و صخری نیز میباشد * طبیعت آن در اول گرم
و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک دانسته اند و بری آنرا خشکی غالب بر گرمی و صخری آنرا معتدل گفته اند * افعال
وخواص آن محلل و مفتح سدد اعضاء العین والفم والصدر والغذاء والنفس آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای
نزول آب در چشم و درد سینه و رئه و پهلو و استسقا و مضمضهٔ آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سدهٔ کبد و طحال
و گرده و ملین بطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن غالب و هاضم و مغیر رائحهٔ بول و عرق و مفتت حصاة گرده
و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و مقی بلغم لزج ملاصق معده و رافع درد امعا و مهیج باه و مدر بول و با
شراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن تا شش مثقال مفتت حصاة و زائل کنندهٔ علل گرده و مثانه و سموم آشامیدن طبیخ آن
با شراب جهت نهش رتیلا و افعی را کافی آن مضر براس مصلح آن عسل و مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیة مفسد
طعام و مغثی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای
محرورین و با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن با بیضه و ریختن آبی که دران جوش نموده باشند
اول بار پس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد بشع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین
و در مبرودین و مشائخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند ملیون کشندهٔ سگ است چون
بخورد و تخم آن مفتح سدهٔ طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آنرا
کوبیده نرم نموده بر تخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم گرم میآشامند بگمان آنکه مسمن بدن است و جوزجهٔ آن مدر حیض
و ادرار آن قویتر از ملیون مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن حنظل مضر دماغ مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خائیدن
جهت درد دندان و گذاشتن خائیدهٔ آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کنندهٔ فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد
دندان و باعث کندن آن است بآسانی بی وجع و الم و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بدستور طبیخ
تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاة و علل مثانه و وجع حادث
از سدهٔ گرده و مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند ملیون روید
و از مجربات است *

* فصل الهاء مع النون *

* هندبا * بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح باء موحده و الف لغت عربی است بفارسی کاسنی نامند * ماهیت هندبا
آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد و اقسام میباشد از بری و بستانی و هر یک نیز بر دو قسم است آنچه را برگ
بزرگ و دراز و با خشونت و مائل بتلخی و ساق آن تا یک ذرع و زیاده و نیز با شاخهای رخو و گل کبود و اندک بزرگ و خوش
منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برگ کوچکتر و گل ریزه تر و کبود و تلخی آن زیاده هندباء البقل گویند و بحسب اختلاف
اهویه و امکنه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن بهم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند پس آن هنگام میل

بحرارت کمی مینماید بعد یکه اثر برودت بسیار از ان ظاهر نمیگردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند * طبیعت
تر و تازهٔ آن در آخر اول سرد و تر و با اجزای حارهٔ لطیفه که از شستن زائل میگردد بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا
در شروع و طب سرد و منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلاد حاره و در موسم گرما بهم میرسد
مائل بگرمی است و خشک آن مائل بخشکی و با قوت قابضه با اعتدال از غیر شده و نوع صغیر آنرا رطوبت و لطافت کمتر از
کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری * افعال وخواص آن مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس طلای
آب برگ آن بتنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با طلا که نوعی
از خمرا است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیدهٔ برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ
آن با سرکه و بتنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغرهٔ آن با خیار شنبر و یا شراب بهاء توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق
و بدستور با آب برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم حار میه اعضاء
الغذاء والنفس آشامیدن آن جهت تفتیح سدهٔ کبد و طحال و یرقان و استسقای حار و تفتیح سدهٔ احشا و عروق و تقویت جگر
و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا والتهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری بول و گرده و هر چند
تلختر باشد در رفع سدد و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با خبه منک شو نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و
هیجان صفرا و شری و هیجان دم صفراوی و جدری و حصبه و هیضهٔ صفراوی و آب برگ تازهٔ آن را که بجوشانند و کف آنرا بگیرند
و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معدهٔ حار و استسقا و تفتیح سدد و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ
آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد
و بری آن موافق تر از برای معده و بستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات
عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن بتمامی بتنهائی و یا با تخم کشوث
باضافهٔ سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شراب کشوث و با بزور و هر یک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبهٔ کهنه و با ثیه و
استسقا و سپرز و رفع تهیج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز با زیت و باد زهر
ادویهٔ کشنده و ضماد برگ و بیخ آن با مرهم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق بی عدیل الآلات
المفاصل والاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ آن
با سفیدآب و سرکه جهت تبرید عضو یکه ارادهٔ تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب
سرفه که از سبب ورم مجاور کبد نباشد و محرک آن و الا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و
شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک و مائل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته اند و با قوت محرکه و مواد
ماسکه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته * افعال وخواص آن جهت صداع
و خفقان و تفتیح سدد و استسقا و یرقان و حمیات صفراویه و سدد دیه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف
گرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتها مؤثر و در سائر افعال نائب مناب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم
تا پنج درهم المقدار گویند المطعم و مغثی مصلح آن ادویهٔ خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که
مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال وخواص آن بغایت مفتح و ملطف اخلاط

ومنقي مجاری غذا ومدر بول وجهت تصفیهٔ خون ورفع ورم احشا را متحلل ونضج وتحلیل مواد وحمیات مرکبهٔ مزمنه واوجاع مفاصل وادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائیدهٔ آن از یک درم تا چهار درم ودر مطبوخ از پنج درم تا پانزده درم است ‪*‬

هندبای بری

‪*‬ هندبای بری ‪*‬ که آنرا طرخشقوق وبقلة المهودیه نیز نامند وغیر خندربلي است ‪*‬ ماهیت آن نباتی است شبیه به بستانی وبرک آن از آن باریکتر وریزه تر وضخیم تر وکل آن کبود وطعم آن بسیار تلخ ‪*‬ طبیعت آن در آخر اول سرد وخشک وتبرید آن زیاده از بستانی ‪*‬ افعال وخواص آن قابض طبع ومقوی معده ودر جمیع افعال بغیر از تر طیب قویتر از بستانی وقاطع نفث الدم ومدر حیض وشیر واکتحال لبن آن جهت جلای بیاض عین وحمول عصارهٔ آن رافع اورام حارهٔ فرج ودر زخم السموم آشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه وهوام وضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب وزنبور ومار وبا آرد جو جهت باد سرخ وبا سفید آب وسرکه جهت سوختگی آتش والتهاب اعضا نافع وتخم وبیخ آن در افعال قویتر از بستانی وهریکی بدل دیگری اند ودستور آشامیدن برک بستانی آن جهت تفتیح سدهٔ عروق وجکر وتبهای دموی وصفراوی ودستور مروق نمودن آن وعرق آن ومعقوف آن ومعجون تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافتند ونیز نوعی کاسنی بری میشود که تخم آنرا افرنگان از بلاد خود میآورند ودر بنکاله در بساتین میکارند ودر ابتدای موسم سرما برکهای آن باریک طولانی واندک مشرف ونازک وسفید رنگ خصوص برکهای اندرونی آن که حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد ودر انتها از آن یک ساق باریکی میروید وبر سر آن گل آن شبیه بگل کاسنی بستانی واندک طولانی وتخم آن نیز شبیه بدان وهرچند هوا سرد وتر باشد آن بهتر ولطیف تر میشود وآنرا در هنگام کوچکی وخامی دسته می بندند که حرارت آفتاب درجوف آن اثر نکند وبرکهای آن نازک ولطیف گردد ومحتمل که این نوعی از بری باشد ‪*‬ طبیعت وافعال وخواص آن قریب به بری است

‪*‬ فصـــــــل الهاء مع الواو ‪*‬

هوا

‪*‬ هواء ‪*‬ بفتح ها ورا واو والف وهمزه بفارسی باد نامند وبهندی باو ‪*‬ ماهیت آن معروف ویکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند وآن خفیف بالاضافة است یعنی از خاک وآب لطیف تر واز آتش ثقیل تر است ویکی از ستهٔ ضروریه که از برای موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است ومروح روح حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی ولحظهٔ بدان نرسد منطفی وخاموش میگردد وباعث نشو ونمای نباتات وحیوانات بلکه زیادتی وتصلب واکمال جماد است وحضرت امام ثامن علي بن موسی رضا علیهما التحیة والثناء در رسالهٔ ذهبیه میفرمایند خطاب بمامون کرده بدان که قوت نفس تابع امزجهٔ ابدان است وامزجهٔ ابدان تابع هوا ومتغیر میشود امزجه بتغیر اهویه در امکنهٔ مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه وگرم شود مرتبهٔ دیگر نیز یکدفعه متغیر میشود بسبب آن امزجهٔ ابدان واثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل میباشد امزجه وابدان نیز معتدل وصحیح میباشد تصرفات قوی وامزجه وحرکات طبیعیه مانند هضم ونضج وجماع وخواب وبیداری وسائر حرکات طبیعی ونفسانی ‪*‬ طبیعت آن بالذات گرم وتر است وبحسب اختلاف اوضاع فلکی وارضی مختلف میگردد وبحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد وهمچنین هنگام استیلا وسلطنت یکی از کواکب حاره حار میگردد ودر اراضی منخفضه غیر مکشوفه جانب شمال آنها وبا اراضی مجاور بحر نیز وبخلاف اینها بارد وهنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد صخریه گرم وخشک ودر بلاد بحریه وجزائر وهنگام باران رطب وباد صبا که از جانب مشرق تا بنقطهٔ شمال وزد گرم وخشک است وباد شمال که از جانب

شمال تا بنقطهٔ مغرب وزد سرد وخشک وباد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد وتر وباد جنوب که از سهیل تا بنقطهٔ مشرق وزد گرم وتر ومرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است ‪*‬ افعال وخواص آن باد صبا مزید بلغم ومجفف رطوبات ومفتح سدد ومعین بر هضم ومانع نزلات ومقوی قوت دافعه ومصلح حال مرطوبین وجهت امراض باردهٔ رطبه از استسقا وفالج ولقوه وغیرها نافع ومضر محرورین وابدان خشک وامراض صفراویه ومحرق صفرا ومولد حکه وجرب وتشنج یابس وامثال اینها است وباد شمال مستحکم میکرداند اعضا را ومانع استرخا وکلالت ومقوی اعضا وحواس وذکای فهم وذکر وهضم وصفای رنگ ونضارت آنست ومضر صاحبان سرفه وضیق النفس یابس وبواسیر وباعث اسقاط جنین وعسر ولادت وامثال اینها است وباد دبور عکس صبا است وباد جنوب عکس شمال ومرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع واصلاح فساد وتعفن هریک بود بکوی نمایند وبتغییر وتبدیل بلد ومکان اگر ممکن باشد وببوئیدن پیاز وسیر وسرکه وزرد چوبه وعنبر ولادن وقطران وموميائی وعود هندی وعنبر وقسط وکندرو صندل وس وکهربا وپوست نارنج ومشک وزعفران وسعد وابهل وصندل وکزمازج وزراوند طویل وجدوار وتمام اینها ویا آنچه میسر آید وبخور نمودن باینها ودرونی وطرفا وخوردن پیاز وسیر وسرکه ونعناع وزرد چوبه وطین مختوم وحلتیت وآویختن پیاز عنصل بر در خانه ویا شبت هرکه بود ورود بوا ورفرش خانه خصوص که در آن سیر وپیاز پرورده باشند وحتی المقدور از آن خانه حرکت نکنند وبجائی نروند واگر بالضرورة حرکت کنند بینی را بلته بسرکه وسیر آلوده بندند وزود معاودت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوهای تر وشیر پرهیز کنند واز جماع وحمام وتشنگی وگرسنگی احتراز نمایند وآب بسیار سرد ننوشند ودر آنچه میخورند پیاز وسیر داخل کنند وغذاهای ترش بی چربی میل نمایند وشیرینی مطلق نخورند واز گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند والا بسیار کم بخورند واز تریاقات تریاق فاروق ومثرودیطوس وجدوار وخطائی هریک که باشد مکرر بخورند وبرشعثا وفلونیا ورومی نیز مناسب است وفادزهر معدنی هم خوب است

هوفاریقون

‪*‬ هوفاریقون ‪*‬ بضم ها وسکون واو وفتح فا والف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون معرب از اوفاریقون یونانی است وهیوفاریقون نیز دیده شد وبزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان ها وواو وبعضي از رومان وبعضي قورپون وبعضی اماما نیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند وگفته اند که هوفاریقون لغت رومی است ‪*‬ ماهیت آن نباتی است وسه قسم میباشد وهرسه را ثمر شبیه بجو است وقسمی را ساق بقدر شبری وزیاده بر آن وبرگ آن مانند برگ سداب وبسیار سرخ وگل آن سفید شبیه بگل شبت چتری ودر بو شبیه ببوی صنوبر وتخم آن در غلافی طولانی وسیاه ودوار شبیه بجو ومدور ونیز منبت آن زمینهای صلب وخرابها وثمر آن اقوی از تخم وسائر اجزای آن وقوت آن تا ده سال باقی میماند ‪*‬ طبیعت آن در سوم گرم وخشک وگفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست ‪*‬ افعال وخواص آن مجفف ومحلل وملطف ومفتح سدد وکلد از لزوجات وغیرهٔ اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت کزاز وتفتیح سدهٔ معده وکبد وامعاء وادرار بول وطمث واسهال مرهٔ صفرا وحمول آن نیز جهت ادرار بول وحیض وآلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب ویا آشامیدن عصارهٔ آن چهل یوم پی هم مداومت بر آن جهت درد ورک وعرق النسا ونقرس وآشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند وحمیات آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب

جهت خمی ربع الجروح والقروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه وقروح ردیه وسوختگی آتش وذرور آن جهت تنقیهٔ قروح مترهله ومتعفنه نافع بدل آن تخم شبت وانیسون وبیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم را نبات بزرگ تر از اول وشاخهای زیاده وبرگ آن بقدر برگ نعناع وپرشعبه وبا شعبهای مستقیم وساق آن سرخ وگل آن زرد وتخم آن درغلافی شبیه بخشخاش وباخطوط ودربوشیده برا تبنج * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ وآشامیدن آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول وآشامیدن تخم آن با شرابی که آنرا آرد ومالی نامند جهت عرق النسا وطلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه وضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع وقسم سوم آنرا که دا ربوری نامند ونبات آن بزرگتر از اول وکوچکتر از دوم وبسیار سرخ وشاخهای آن انبوه تر وبرگ عریض مانند برگ سداب وبزرگی نعناع و بسیار وگل آن زرد وده ربو شبیه بقسم اول * طبیعت آن در گرمی وخشکی از اول کمتر * افعال وخواص آن مسهل رطوبات معده ومجفف بلت آن ودر جمیع افعال قوی تر از اول ودو درم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصا با آب سرد ومقوی معده ورافع فالج وعرق النسا وعسر البول ومفتت حصاة ومسقط جنین ومدر حیض وسرخ کنندهٔ رخسار ومقاوم همه سموم وجهت استسقا وقولنج وتب ربع وطلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد کردن بسوی پشت وطلای آن جهت بهق وکلف وهمه آثار جلد وبواسیر وضربان مفاصل والتیام قروح نافع المضار مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درهم بدل هریک از اقسام آن دیگری است وبدل همه بوزن آن اذخر ونصف آن بیخ کبر ونصف وزن آن شیطرج ونصف آن قردمانا نیز گفته اند وحکیم میر عبد الحمید نوشته که آنرا بهندی ازومه نامند واقسام است قسمیکه گل آن سفید وبرگ آن مانند گل عباسی وتخم آن مانند جو وخوشهٔ آن مثل خوشهٔ جو وگندم وبرسر خوشه گل آن ودرخت آن بقدر دو ذرع وخارناک است از جمله ادویهٔ مشهورهٔ هندیه است ودر خواص چنان است که مرقوم است قسم دوم را گل زرد ودر شاه جهان آباد وبرهان پور آنرا پیابانسه نامند وقسم سوم را گل بنفش وسرخ نیز میباشد وبوی آن در جمیع افعال قوی تر از باقی است

* هوم * بضم ها وسکون واو ومیم لغت ترکی است * ماهیت آن نباتی است شاخهای آن پر گره وثمر آن شبیه بعنب الثعلب وکیک از آن بسیار محظوظ است وبی برگ وبی بیخ وبا ریشهای ضعیف وغیر غائر در زمین * افعال وخواص آن از سموم قتاله است وچون پیکان را بآب آن آلوده خشک نمایند بهر حیوانی که زخم تیر آن برسد آنرا بکشد * هوم

* هوم المجوس * بضم ها وسکون واو ومیم والف ولام وفتح میم وضم جیم وسکون واو وسین لغت عربی است وآنرا مرانیا نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است اسفل ساق آن یکعدد وباریک وصلب وگل آن زرد وتیره شبیه بیاسمین وبرگ آن ریزه وشکوفهٔ آن شبیه بیاسمین وشکوفهٔ آن شبیه نیز بشکطرامشیع وصاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد وبعضی نخورمریم دانسته اند حکیم میر عبد الحمید نوشته آنچه متحقق شد هوم المجوس گلی است که آنرا جعفری نامند واقسام میباشد قسمی پنج برگ وقسمی مضاعف و جعفری مذکور شد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وبعضی گل آنرا سرد وخشک گفته اند * افعال وخواص آن جالی وحاد ومجفف ومفتح سدد وآشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول وتفتیت سنگ گرده ومثانه نیز گفته اند وبرای احتباس بول نیز ذرور گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یکمثقال و زیاده از دو مثقال کشنده وبتجفیف قوی وحکیم میر عبد الحمید مقدار شربت آنرا ده تولده نوشته و هوم المجوس

روغن گل آن که بادتیهٔ کوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی ومعمول او وبار روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است * هوفسطیداس

* هوفسطیداس * که آنرا هوفسطیداس بضم ها وسکون واو وفتح فا وسکون سین وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح دال والف وسین مهملتین نامند * ماهیت آن عصارهٔ نباتی است که لحیة التیس نامند ومذکور شد وگفته اند طرثوثی است که در زیر درخت لحیة التیس بهم میرسد وغیر لحیة التیس است * هیشر

* هیشر * بفتح ها وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح شین معجمه وراء مهمله * ماهیت آن کنگر بری است وبلندی آن تا بقدر یک گز وزیاده ومیان آن تهی وشکوفهٔ آن بهی وبنفش وبعد از خشک شدن سفید میگردد ودر میان شکوفهٔ آن چیزی مانند پنبه واگر آن پنبه در گوش رود کر گردانند * افعال وخواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع * هیل بوا وهال بوا

* هیل بوا وهال بوا * بکسر ها وسکون یا وکسر لام وفتح باء موحده وواو والف * ماهیت آن خیربوا است ودر حرف الخاء مذکور شد * طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن بسیار لطیف تر از قاقله اعضاء الغذاء مقوی معده وکبد سرد وهاضم طعام است * هوفلسوس

* هوفلسوس * بضم ها وسکون واو وفتح فا وسکون لام وضم سین وسکون واو وسین * ماهیت آن چنین گفته اند خس الحمار است که ابوخلسا باشد ومذکور شد در حرف الالف مع الباء * طبیعت آن سرد وتر با قوت تجفیف وتسخین قابل وقبض * افعال وخواص آن با قوت قابضه وما ثر افعال آن در ابوخلسا ذکر یافت

باب بیست وهشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است

* فصـــــــــــل الیاء مع الالف *

* یاسمین * بفتح یا وسکون الف وفتح سین وکسر میم وسکون یا ونون وآنرا یاسمون بواو بجای یا وبضم میم نیز وسجلاط نیز وبشیرازی گل ماشم وبهندی چنبیلی نامند * ماهیت آن گلی است خوشبو وسفید وزرد وکبود وبعضی رایشت گل بنفش وهر یک صوای زرد بستانی وبری وجبلی میباشد وسفید آن خوشبو وکثیر الوجود وکبود آن کمیاب ونبات آن مابین شجر وبقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است ونه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن ونیز زرد وکبود آن شجریت غالب ودر بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد وساق سفید آن اندک پیچدار وبرگهای آن اندک ریزه طولانی ومشرف وبرد وجانب شاخهٔ آن رسته وخوش منظر وگل آن خوشبو با ساقهٔ باریک مجوفی وبرسر آن برگهای ریزه پیوسته بآن ساق ودر هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل وبعضی سفید آنرا زنبق دانسته وگفته اند از روغن زنبق مراد روغن این است وسوسن آزاد را مخصوص بدین وسوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت واین از جهت اشتباهی است که ایشان را روداده ودر سوسن مذکور شد وبری را ظیان نامند وجبلی آن یاسمین هندی است * یاسمین

* جمهور اطبا در ماهیت ان نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد واز آن سبزتر واملس وبزرگتر وبرگ آن پهن تر ونرم تر وبسطبری برگ مورد نیست ودرخت قسم سفید آن ضعیفتر وگل آن سفید وباشائبهٔ سرخی وبعضی بی سرخی وبسیار خوشبو واز حمل تا عقرب گل میدهد ودر بلاد حاره همیشه ودرخت نوع زرد آن از این عظیم تر وچتری ومانند درخت مورد است ونزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است * وبالجمله طبیعت ان در دوم گرم وخشک وتا سوم نیز

گفته اند ٭ افعال وخواص آن مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض بوئیدن
آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد و دفع ریاح دماغ و مشائم و مبرودین را نافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و درد های
بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح
و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و چون آنرا در شراب اندازند اثر کند آن سکر بسیار آورد
و آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه با آب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان
و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت و قضیب معین بر نعوظ و بزرگ کننده آن السموم آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بدستور
ضماد آن الزینة ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی مؤثر حتی
در ورآن المضار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار شربت
از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و در تحسین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو
یاسمین بری است و روغن آن که مانند روغن گل مرتب نمایند و با کنجد مقشر در آن مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد
پس ساییده از آن روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد ٭ طبیعت آن گرم و تر ٭ افعال وخواص آن مفتح و محلل
و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشائم نافع و در جمیع افعال مثل کوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم
تا پنج درم است و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاهجهان آباد و در بعضی
بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند چون آنرا در جوف حنظل سبز مهرا نهند یک درم از آن را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند
و مداومت بر آن نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است ٭

یاقوت ٭ یاقوت ٭ بفتح یا و الف وضم قاف و سکون واو و تا ٭ ماهیت آن سنگی است از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم
والوان و اصناف میباشد از سرخ و زرد و کبود و سفید و بستنی و سایر هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کمرنگ و بهترین همه
سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار صلب شفاف بی جرم بی داغ و رگ آنست و هر چند قطعهٔ آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر
و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ خمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیموئی است و از اصناف کبود آسمان گونی و کحلی
و لاجوردی و بستنی آن کم آب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها آنست که صلب صاف و شفاف یکرنگ یعنی رنگ
اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب است مگر الماس صلب تر و کبود آن صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و بستنی قریب بسرخ
و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و پدم راگه بانگریزی روبی و
زرد را بعربی بسراق و بهندی پکهراج و بانگریزی توپس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفیار نامند
و مادهٔ تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمهٔ کتاب نیز به تفصیل
مذکور شد و شنیده شد که در پیگو قطعهٔ زمینی که معدن یاقوت است و در آنجا بهم میرسد کسی سکنی نمیتوانند نمود و خاک
آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت از آن می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد برق و صاعقه بسیار
در آن می افتد و زمین آن تمام منشق میگردد و از شکافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بعد یکه متاذی میگردانند
و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار مترا کم میباشد و همه فروشان بر بیده میفروشند و اکثر آنجماعه فقرا و مساکین
جمعند و هر چه میباشد از قطعه های یاقوت بزرگ و کوچک میبرند و در هر کار پادشاه آنجا که مشهور بوا جه است

میفروشند و بدیگری نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجهٔ آنجا آنست که اگر بدیگری بفروشند خانهٔ آنرا ضبط نمایند و سیاست
عظیم کنند و نیز ممنوع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجهٔ آنجا حکم نمود که قطعهٔ
از آن زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه های بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعهها ی کوچک بد رنگ ناصاف نرم برآمد
و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخرهٔ متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین
بیابند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیرهٔ سرندیب از ارض جدید جنوبی و جزیرهٔ سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است
یاقوت بهم میرسد ولیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی پیگوئی نیست هر چند سرندیبی اکثر قطعه های آن صاف شفاف آبدار بزرگ
مقدار میباشد ولیکن بصلابت پیگوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از
اقسام آن گفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین تر می شود و نیز گفته اند
چون با سفید آن شائبهٔ سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال
اصلی ندارد و رائحهٔ کریهه ردی و عرق و روغن مضر لون آنست و مالیدن آن بر جذع سوخته و آب سنبادج باعث جلای آن
٭ طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سیوم
خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول در دوم خشک ٭ افعال وخواص آن مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن
یک درم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبائی
و تصفیهٔ خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون
و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفویح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع
اصابهٔ عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان و با هیبت و شکوه بودن نزد مردم و
نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از
یک قیراط تا یک دانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت ٭

٭ فصل الیاء مع الباء الموحدة ٭

یبروح ٭ یبروح ٭ بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین است
٭ ماهیت آن اسم سریانی جنس اصلی زوجیت در خلقت و شامل بیخ لفاح و اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم
جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند در آن شبیه بصورت انسان مشاهده میگردد لهذا
آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد
یبروح الصنم و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند ٭
٭ یبروح الصنم ٭ بفتح صاد و نون و میم ٭ ماهیت آن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر ایستاده
باشند و آنرا مهرهٔ گیاه و سگکش نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد لهذا
بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده
شود و گفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بعلیق است که بترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه ببرگ
انجیر و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بمیعهٔ سائله و گل آن سفید و گویند در شب مید رخشد و بیخ آن

شبیه بصورت دو انسان باشد رو بروی هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام یبروح لفاح که لیفهای ملی کون دارد
و مادام که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی نباتیکه
در صورت و شبیه بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسماء دلالت میکند بر معنی غیر موجود
و صورت یبروح موجود خشبی است اغبر از قسط بزرگتر و بیخ آن لفاح بری است دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا انطیمس و بعضی
موقولن و بعضی درقیانا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب و آن دو صنف میباشد یکی معروف بماده و ورق آن مائل بسیاهی و خشبی
و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرائحه و منبسط بر روی زمین و نزد یک برگ آن ثمری شبیه
بتفاح و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه به تخم امرود و بیخ آن بزرگ و دو عدد یا سه عدد متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن
آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی ندارد و صنف دوم موصوف بذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برگ این سفید و املس
بزرگ عریض شبیه ببرگ سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیار و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرائحه و
راعیان آنرا میخورند و سبات ایشان را عارض میکرد و بیخ آن شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف
ماده آن اندک طولانیتر و بی ساق و نیز صنفی در اماکن سایه دار روید دالهامیو و برگ آن کوچک و عریض و طول
آن بقدر شبری و بی ساق و بیخ آن بسطبری ابهامی و طولانی و سفید و بی گل و ثمر و این قویتر از اصناف یبروح الصنم است و صاحب
اختیارات بدیعی گفته که در رحل ودکرم صیر شیرا از نزدیک بقلعه شهر بارنومی یبروح بهم میرسد طول آن از یک وجب
کوتاهتر و با دست و پا و رنگ آن سفید و بهترین آن اقوی فربه آنست و گاه عصاره پوست صنف نر آنرا در هنگام تری و تازگی
کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن
بدستور خشک مینمایند و در قوت ضعیفتر از عصاره پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر ریسمان کتانی
پیچیده میاویزند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف مینمایند و منعقد
میگردانند و گاه دمعه آنرا استخراج مینمایند بدین نحو که بیخ آنرا چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب می نمایند تا دمعه
آن در آن مجتمع گردد و عصاره آن قویتر از دمعه آنست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ
در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد و روز سه شنبه وقت
طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است • طبیعت آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی
سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند • افعال و خواص آن پوست بیخ آن مقوی و مجفف و مخدر و مغز بیخ آن
ضعیف و برگ آن تر و خشک سرد و مستعمل و گفته اند هر عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو
قسم نر آن دوای زنان است اعضاء الرأس و العصب آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و بوئیدن
آن نیز باعث سبات و حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق بی ساق آنست که ذکر یافت و اکثار آن شربا
و شما باعث سکته و گاه شرابی از آن میسازند برای ازاله سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطریطوس شراب حلو
می اندازند و سه قوانسات از آن میاشامند و گاه طبخ میدهند پوست آنرا در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آنرا و استعمال
مینمایند برای سبات مقدار بسیاری از آن را و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا
در یک مکیال شراب حلو می اندازند و بعد از سه ماه مقدار سه قوطولات از آن میاشامند برای تخدیر و بیحسی عضو شخصی را

که عضوا ... قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و بیحسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق
النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین ضماد برگ آن جهت وجع چشم و رمد و دمعه آنرا در ادویه مسکنه اوجاع
داخل مینمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعه آن بقدر یک
اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل مقیئ مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر آن کشند و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و
مره صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک می نماید و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون
با رمیده آنرا با روغن گل موخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کنند از اسقاط جنین محفوظ میماند و حمول دمعه آن بقدر
نیم دانک مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن
آن با عسل جهت بواسیر و با کامخ جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف
اخیر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که بادزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل یبروح را کسی بخورد اولا
او را اختناق رحم و سرخی چهره و بر آمدن آن و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض گردد پس موت
تدبیر آن قی نمودن با آشامیدن روغن و آب گرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ و عسل و
خوراندن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفید و شیر تازه دوشیده و جند بیدستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن حامض
در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست
و اصلاح آن ممزوج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل ماعید و رب السوس و صبر
و ثوبد و هلیله و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و سقائیج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد
و فساد معده و اعراض دیگر ردیه الجروح و القروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه الاورام و البثور طلای آن محلل
اورام صلبه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمره گذارند زائل سازد و بثور را نیز آلات المفاصل ضماد آن
با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل الزینة دلوک برگ آن زائل کننده برص بدون تقرح خصوصا که
برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند
مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس بقطع ننمایند و نیز چون یک مثقال از صنف سوم آنرا
بتنهائی و یا با بعضی طعامها و یا با نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت
بماند که تعقل و احساس بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا می نشانند صاحب
آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان و روغن زیتون
یا روغن خلاف نرم بسایند و پیشانی و چشمها و روی را بدان تدهین نمایند و نزد یک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و
هر حاجتی که رود هد روا گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی از آن را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند
از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت
مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و
انس موذی مؤثر و چون یک عدد گل ناشکفته آنرا در کتانی بریسمان پشمین که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق
نمایند رفع صرع آن گردد •

• فصل الياء مع التاء المثناة الفوقانية •

• يتوع • بفتح يا وضم تا وسكون وا و وعين مهمله • ماهيت ان اسم جنس نبات شيردار است كه شير آن حار وحاد مسهل يتوع
محرق باشد ومشهور از انها هفت نبات است عشر وشبرم ولاعيه وارطنيثا وماهودانه ومازريون وبنطافلن كه ذو خمسة
الاوراق نامند وجميع آنها سمي قتال اند ونيز يافته اند بعضي يتوعات حادۀ خارجيه ازين هفت نبات مشهور را مانند
اذان الفار ونوعى از لبلاب وفرفخ برى يعني بقلة الحمقاء بري وتوسنجي وازمطلق آن مراد لبن لاعيه است كه ترياق فرادى
وتوسنجي نامند وگفته اند بهترين آنها يتوع درخت ذكر نبات مذكور است كه شاخهاى آن طولاني و بزرگ تر از يكذرع
ومائل بسرخى شبيه بشاخهاى زيتون ومملو از لبني سفيد حاد باشد وبرگ آن شبيه ببرگ زيتون واز ان طولاني تر ونازك
تر وباطراف شاخهاى آن پنج شاخه باريك شبيه بشاخهاى اذخر وباطراف آنها قبها وسرها كه ثمر آنست ومائل بتقعير شبيه
بصنفى از اذخر وبيخ آن غليظ خشن ومنبت آن اماكن خشنه وكوهستان وآشاميدن لبن آن مقدار دو دانك مسهل بلغم
واما نوع مادۀ آن كه آنرا جوزى نامند شبيه بنبات اذان الفار واز ان بزرگتر وقويتر ومفيد تر وبرگ آن شبيه ببرگ مورد
واز ان بزرگتر وبد بو واطراف آن تند وخاردار وشاخهاى آن بقدر يكشبر از بيخ آن رويند وثمر آن در بعضى سالها بيشتر
وبعضى كمتر ودر بزرگي بقدر جوز كوچكي واندك كزندۀ زبان مانند پوست گردكان وبيخ آن نيز شبيه به بيخ آن منبت اين
نيز زمينهاى صلب كوهستانها ولبن وبيخ وبرگ وثمر آن در قوت مانند صنف اول واز ان قويتر وبحرى آن كه خشخاش نامند
شاخهاى آن بقدر چند شبر ومائل بسرخي وپنج وياشش عدد وبرگهاى آن كوچك نازك اندك طولاني ببرگ كتان وثمر آن
شبيه بكرسنه وسرهاى آن مضاعف ومدور وگلهاى آن سفيد وبر اطراف قضبان سرها متصل بهم ومستدير ودر ان ثمرى و
شاخهاى آن از يك بيخ رويند وتمام نبات آن مملو از شير ومستعمل اين صنف است ودر قوت مانند دو صنف اول وگفته اند
يتوعي ديگر ميباشد كه آنرا مشمس نامند يعني دائر با شمس وثمر وورق آن شبيه به بقلة الحمقا واز ان باريكتر وشديد
الاستداره وشاخهاى آن چهار وياپنج از يك بيخ رويند بقدر يكشبر وباريك سرخ رنگ مملو از لبن سفيد وچتر آن شبيه بچتر
شبت وتخم آن شبيه بزبره وتمامي آن با حركت شمس دور ميمايند ومنبت آن بيشتر خرابها وبيرون اطراف شهر وتخم ولبن آنرا
جمع مينمايند مانند بزور والبان نباتات ديگر وقوت آن مانند قوت اصناف ديگر واز ان ضعيفتر وبعضى اين را مانند سقمونيا
دانسته اند در قوت ومنبت آنرا مزارع گفته اند ونيز گفته اند يتوعى ديگر ميباشد كه آنرا سروى نامند ساق آن از يكشبر
تا يكذرع وسرخ رنگ وبرگ آن از ساق آن مى رويد شبيه ببرگ ارز تازه رويند واين نيز مملو از لبن است ودر قوت
مانند اصناف مذكوره ونيز گفته اند يتوعي ديگر ميباشد كه در سنگستانها وميان احجار مى رويد وباشاخهاى محيط بران
از صود وجانب وكثير الورق شبيه ببرگ مورد وباريك وسرخ رنگ وثمر آن مانند ثمر عصف واين نيز با يتوعيت بسيار ودر
عمل مانند آنها است ونيز نوعى عريض الورق شبيه ببرگ قلومس ميباشد وبيخ وبرگ ولبن آن مسهل كيموس مائي وبگمان
بعضى فيلوسا نوع يتوعي است كه بيونانى آنرا فوربياسيس نامند ونيز نوع ديگر ميباشد ساق آن بقدر يكذرع وزياده بران
ومربع وبوكو وبرگ آن كوچك ريزه واطراف آن تند وگل آن سروى ريزه بنفش رنگ وتخم آن پهن شبيه بعدس وبيخ آن سفيد
مملو از لبن وگاه يافته ميشود در بعضى مواضع نبات اين نوع بسيار بزرگ وبيخ آن نيز بزرگ وچون چند اربكمثقال آنرا
بياشامند با ماء العسل اسهال شكم نمايد وهمچنين ثمر آن وهمچنين لبن آن را چون با آرد كرسنه بسرشند وبايد كه از برگ آن

زياده از سه مثقال تناول نه نمايند وهمچنين از آب آن وبعضى مردم يتوع نباتي كه ساق آن مجوف بقدر يكذرع بسطبرى
اصبعي واطراف ساق آن منشعب وبرگهاى آن بعضى برساق آن وبعضى برشعب آن رسته اما برگهائيكه برساق آن است طولاني
شبيه ببرگ بادام واز ان عريض تر وبسيار نرم تر وبرگهائيكه برشعب آن است كوچكتر شبيه ببرگ زراوند ولبلاب وثمر آن براطراف
شعب آن مستدير الشكل شبيه بحب كبود ودر جوف آن سه تخم متفرق بعضى از بعضى وبزرگتر از حب كرسنه وچون آنرا مقشر
نمايند مغز آن شيرين باشد وبيخ آن باريك سفيد وبى انتفاع در طب ونبات آن مملو از لبنى باشد مانند يتوع حكيم فاضل
ديسقوريدوس نوشته كه همه اين اصناف را من مشاهده نموده ام اقوى ومختار لبن آنها پس تخم آنها پس كل آنها پس
بيخ آنها پس ورق آنها است وعند الاطلاق مراد لبن لاعيه است وانچه ازينها باسمى مخصوص مشهور بودند جا بجا
مذكور شد ودر اينجا ذكر خواص كليۀ آن بيان مى يابد • طبيعت مطلق آنرا در غايت گرمي وخشكي تا چهارم دانسته اند
ومتوسط آنها را در سيوم وضعيفۀ آنها را در دوم وبا قوت سميه • افعال وخواص ان مقرح جلد وقتال وچون در برگ انجير
ماهيان تمام برو بالاى آب آيند العين اكتحال لبن آن قاطع ظفره الفم قطور آن بر دندان كرم خورده مفتت حصاة ومسقط آن
وبا قطران سرشته اقوى جهت آنكه محافظ دندانهاى صحيح است وهمچنين با موم سرشته وچون دندانهاى صحيح را بموم
گرفته پس بر دندانهاى متاكل لبن آنرا بچكانند تا آنكه آنرا مفتت وقلع نمايد بهتر است وچون بيخ آنرا در سركه بجوشانند
وبدان مضمضه نمايند وجع دندان را تسكين دهد اعضاء الغذاء والنفض آشاميدن آن مسهل بلغم ماثبت وقالع بواسير
وچون دو قطره وياسه قطرۀ آنرا بر انجير بچكانند وخشك نمايند وتناول كنند اسهال نيكوكافى نمايد وهمچنين با سويق ونان
خالص وبهتر آن است كه با عسل وباقيروطى استعمال نمايند تا آنكه باعث تقرح دهان وحلق نگردد وگاه اخذ مينمايند
اغصان يتوعي تر آنرا وبر روى خزفى اندك بريان نموده سحق مينمايند با قدرى سويق وآب بران ريخته مياشامند
اسهال مينمايد وشاخهاى خشك آن در اين امر بسيار ضعيف است وصنفى كه آنرا كرفيون نامند چون شاخهاى آنرا گرفته
در سايه خشك كرده پوست آنرا گرفته بقدر نه گرمه ويك شبان روز در شراب كهنه خيسانيد پس صاف نموده نيم گرم كرده
بياشامند اسهال بيغائله مينمايد مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره وبدون مصلح استعمال آن جائز نيست ومصلحات
آن نشاسته وآرد جو وروغن بادام وروغن بنفشه وگل سرخ مائيده ورب السوس وكثيرا است ودوغ سرد كرده مصلح افراط
عمل آنست المضار با قوت سميه وجراحت كنندۀ جلد ومسهل قوى در همه امزجه واز غايت شدت مورث اسهال الدم وقرحهٔ
امعا وزحير ومغص وغثيان وانقلاب معده وغشي است ولهذا استعمال آنرا ازداخل تجويز ننموده اند وعند الضروره
از سه قطره كه مقدار شربت آن است با مصلحات مذكوره بايد كه بيفزايند وبدل آن در استفراغ ماثبت از امعا وبلت از اعضا
وزن آن سقمونيا وبوزن آن سكبينج الجروح والقروح ضماد بيخ آن با سركه محلل صلابت اطراف بواسير وقاطع قوبا ومصلح
قروح متعفنهٔ متاكله وباقيروطي جهت جرب سودا وى ونارفارسي واكله وغانغرايا الزينة طلاى آن قالع ثآليل وتوثه و
خيلان ولحوم زائده در اطراف ناخنها ولبن آن زائل كنندۀ موا است خصوص كه در آفتاب بمالند وموئيكه بعد از ان رويد ضعيف
باشد وچون مكرر نمايند ديگر نرويد واستعمال آن با زيت كاسر ورافع غائلهٔ آنست

• فصل الياء مع الراء المهملة •

يربوع • يربوع • بفتح يا وسكون را وضم با موحده وسكون وا و وعين مهمله لغت عربي است بمعنى موش دشتي وبهندى كهوس

نامند * ماهیت آن حیوانی است شبیه بموش واز ان بسیار بزرکتر ودستهای آن بسیار کوتاه و پایها ودم آن بلند و قوی ودر صحراها وخرابها ودربعضی عمارات کهنه میباشد وخراب میکند * طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال وخواص ان کثیرالغذا وملین طبع اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج ولقوه ورعشه واوجاع مفاصل وظهر وادرار بول وتقطیر آن واخراج سنک کرده ومثانه وتقویت باه ومشایخ را مفید المضار محرق خون ومحرور المزاج را مضر مصلح آن میوهای تازه ترش وترشیها است *

* فصـــــــل الیاء مع القاف *

* یقطین * بفتح یا وسکون قاف وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون لغت عربی است * ماهیت آن اسم جنس هر نباتی است که برساق نایستد وبرزمین مفروش باشد ویا بجا ورخود بپیچد مانند نبات خیار وهند وانه وخربزه وکدو ولبلاب وامثال اینها وعوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند که بفارسی کدو نامند وقرع ذکر یافت *

* فصـــــــل الیاء مع النون *

* ینبوت * بفتح یا وسکون نون وضم باء موحده وسکون واو وتاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن خرنوب نبطی است ودر پای دیوارها وبساتین روید وثمر آن شبیه بکرده کوسفند بسیار کوچکی وسرخ رنک مائل بسیاهی وآنرا درمصر حب الکلی نامند ودانه آنرا دانه خرنوب شامی ودر حرف الخا ذکر یافت والحال نیز شمهٔ ذکر میباید * طبیعت آن درکرمی وسردی معتدل وخشک در دوم وبعضی در اول وبعضی سرد وخشک درسوم دانسته اند * افعال وخواص ان مقوی بی لذع اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن وحمول آن وجلوس درطبیخ آن جهت رفع مغص واسهال وسیلان حیض مفرط وتقویت مقعد دافع السموم پاشیدن طبیخ آن کشندهٔ براغیث الناتیل طلای آن محلل ثآلیل وزائل کنندهٔ آن المضار ثقیل ودیر هضم خصوصا تر وتازهٔ آن

* ینمه * بفتح یا وسکون نون وفتح میم وها لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است شبیه بخندریلی وبرک آن از برک کاسنی کوچکتر ومزغب وزرد رنک وساق از وسط آن بقدر یکشبر وزیاده روئیده وکل آن زرد مانند خندریلی وابن بیطار نوشته که برک آن مابین لسان الحمل بری وبرک اذان الغزال است وزرد وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا بشیرازی منبل دارو خوانند * افعال وخواص ان ضماد تازهٔ آن جهت الصاق جراحات تازه وذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید

* فصـــــــل الیاء مع الواو *

* یوز * بضم یا وسکون واو وزای معجمه اسم فارسی فهد است وبترکی پارس وبهندی چیتا نامند * ماهیت ان حیوانی است شبیه بپلنک وآنرا تعلیم ورام نموده مانند سکان شکاری بان صید وحوش مانند آهو وامثال آن می نمایند * طبیعت آن درحرارت ویبوست کمتر از پلنک * افعال وخواص ان درجمیع افعال مانند پلنک است

* وباینجا ختم نموده ادویهٔ مفرده را بعون الله تعالی وحسن توفیقه *
* والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله علی رسوله *
* محمد وآله واصحابه الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا *

* بســـــــم الله الرحمن الرحیم *

* خاتمه *

دربیان تعداد ادویهٔ مذکوره باسامی ولغات مختلفه از عربی ویونانی وسریانی وفارسی وترکی و هندی وغیرها مسمی بفرهنك بترتیب حروف تهجی باملاحظهٔ حرف دوم وسوم نیز بتوفیق الله تعالی وحسن عنایته درضمن بیست وهشت باب ودرهر بابی چند فصل

* باب الالف *

* فصل الالف مع الالف *

اب اسم فارسی ماء است
اب پنیر ماء الجبن است
اب جوافشرده اسم کشك الشعیر است
اب جوجوشانیده اسم ماء الشعیر است
ابج نام زعرور است
ابدندان بمد الف وسکون با بروزن باربندان جنسی از امرود وقسمی از انار ونام نوعی از حلوا است
ابدارو مومیائی است ومحمد بن زکریا دوائی دیکررا باین اسم خوانده
ابست بمد الف وفتح با وسکون سین وتا بلغت مغربی کوشت اترج را نامند ودر اترج مذکور شد
ابق باصطلاح اکسیریان زیبق است
ابکامه اسم فارسی مری است
ابکوان نشاسته است ولباب الحنطه را نیز نامند
ابی اسم فارسی سفرجل است وبه و بهی نیز نامند
ابلوج اسم فارسی قند مکرر است
اته اسم هندی دقیق است که بفارسی آرد نامند ونیز بهندی اسم میوهٔ است درشکل شبیه بثمر کاج
اثرون بیونانی اسم ساق است
اچار بروزن پاکار انواع ترشیها یعنی مخللات را کویند
اخرک بفارسی استخوانی را کویند که درزیر کردن وبالای سینه میباشد که بعربی ترقوه نامند
اذرباس بعبرانی ثافسیا است
اذرکون اذریو است
ارد جوبریان کرده سویق الشعیر است
ارد سبوس دار اسم فارسی خشکار است وآرد بیست که مبالغه دربیختن وجدا کردن پوست از مغز آن نکرده باشند
اردکنار سویق النبق است
ارد میده اسم فارسی سمید است
اردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهل است
ارن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است
ارن صارن بیونانی اسم لوف الصغیر است
ازاد دارو بلغت فارسی بمعنی سلق جبلی است
اسا بسریانی آس است

اسرون بلغت یونانی اسم سماق است
اسو اسم هندی شرابی است مسکر که از قند سیاه و از پوست اغیلان میسازند و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت
اشن پچکان اسم فارسی جند است
اغارولن بترکی اسم سودانیا تست
اغلس بیونانی درسر است
اغو بترکی اسم دفلی است
اغونی بترکی اسم لباء است
اغورس بفارسی اسم ابهل است
اغلیس یعنی ظاهر و بیونانی اسم فنجنکشت است
آفتاب پرست بفارسی حربا است و آزریون را نیز نامند
اک بکاف عجمی اسم هندی آتش است وبکاف تازی اسم فارسی و به ماد ر آخر اسم هندی درخت عشر است
اکل بنفشه فرفیون است و کافور را نیز نامند
الوج مؤلف جامع الادویه گفته که شبیه به بیش است در شکل و در بلاد عجم آنرا کارزک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده
الوه بفارسی عقاب را گویند
الوی بیونانی سنامکی است
الوی سفید اسم شاهلوج است
آلوبالو اسم فارسی قراصیا است
آلوی بخارا اسم فارسی اجاص است
الوجه اسم فارسی ادرک است

امله بفارسی اسم آملج است و بترکی تفاح را نامند
امله سار بهندی کبریت فارسی را نامند
امولن بیونانی اسم نشاسته است که نشاء نامند
انک رصاص اسود است
انویس بیونانی اشراس است
انیس بیونانی اسم انیسون است
اهک اسم فارسی نوره است
اهن اسم فارسی حدید است
اهن ربا اسم فارسی مقناطیس است
اهو اسم فارسی غزال است
ایکدلاله اسم فارسی سنبل الطیب است
اینه چینی اسم چیزی است مانند آینه که از نقره و برنج سازند

• فصل الالف مع الباء الموحدة •

اب سنبل الطیب است
ابابیل خطاف است
اباسرون بیونانی ورج است
ابراز النقط بلغت مغربی ابرون صغیر است که حی العالم نامند
ابراز بقول مؤلف تذکره لغت شامی گیاه سورنجان است
ابزار ادویهٔ خوشبو است که در طعام داخل مینمایند و همچنین توابل مگر آنکه توابل را اطلاق براد ویهٔ یابسه و ابزار را برطبه بیشتر استعمال مینمایند
ابرق شغنین بحری است و طلق را نیز نامند
ابرقیا بروسی اسفاناخ است

ابرک بهندی طلق است
ابوکاکیا دام عنکبوت است
ابرنج برنج کابلی است
ابرنی بروسی لوف است
ابردیون بیونانی اشنه است
ابریز ذهب خالص است
ابرهون بیونانی ابرها است
ابل اشترا است
ابلیو بعربی ابرون است
ابلمین طین مصری است
ابم کاجی بترکی خبازی است
ابن آوی شغال است
ابن حبه نان است
ابن الماء مرغابی است و جمع آن بنات الماء است
ابو الاجساد باصطلاح اهل صنعت کبریت است
ابو الارواح بهمان اصطلاح زیبق است
ابوتمرزن بروسی اسم لغزا است و آن طائری کوچک است
ابو الشفا سکر است
ابو عماره صعتر است
ابو قامون حجر بشب است
ابوعلس بروسی گل خیری است
ابوتامون بیونانی قفر الیهود است
ابشون بیونانی راتینج است
ابو الفضیل صفراغون است
ابو الملیح قنبره است

• فصل الالف مع الثاء المثلثة •

اثاریون بیونانی اشترغار است
اثامیطیقون بیونانی مو است
اثانقون اشق است
اثار بلغت اهل بادیه ابهل است و بثانیز ببرد بن مثل ه
اثر ومو بروسی بنفسج است
اثاناسیا اسم معجونی است
اثیر الملوک اسم ذروری است مرکب و مردود در قرابادین مذکور شدند

• فصل الالف مع الجیم •

اججهری بهندی کرش یعنی شکنبه است
اجواین بهندی نانخواه است
اجواین خراسانی بهندی بزرالبنج است
اجمود اسم هندی تخم کرفس است
اجه بکسر اول و جیم مشدده و ها بهندی قصب السکر است

• فصل الالف مع الحاء المهملة •

احداق المرضی اقحوان است و آنرا بهار و بابونهٔ کوهی نیز نامند
احداق البقر عنب اسود است
احل باراحادیا بیونانی افعی است
احریض عصفر است
احلب دبا بسریانی شبرم است

• فصل الالف مع الخاء المعجمة •

اخراس بیونانی کمثری بری است
اخروس بیونانی امارنتون است
اخربط کراث بری است
اخربطوس کرنب بری است
اخمینه خردل بری است

اخله بلغت مصری بحتاج است
اخیلوس بیونانی نانخواه است
اخیوس اخیروس است و آنرا ضرونیه وخودرو نیز نامند

• فصل الالف مع الدال المهملة •

ادادا بلغت بربری اشخیص است که امن الارض نامند
ادرافس اذریون است
ادنوس بیونانی عرعر است
ادویهٔ حاره عبارت از ابازیر است
ادویهٔ خوشبو عبارت از افاویه است

• فصل الالف مع الذال المعجمة •

اذان الارنب بلغت بربری لصیقی است
اذان الثور لسان الثور است
اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است
اذان الدب قلومس است و گفته اند یک نوع بوصیر است
اذان الشاة و اذان الغزال لصیقی است و گویند لسان الحمل است و بلسکی را اذان الغزال نامند
اذان العبد بلغت بربری مزمار الراعی است
اذان الغز عصی الراعی است
اذان الفیل لوف کبیر است
اذان القمیص نوعی از ابرون است
اذرد نوعی از زبد البحر است
اذناب الخیل لحیة التیس است

• فصل الالف مع الراء المهملة •

ارامونی بیونانی شقائق است

اراه مصطکی است
اربالیس بعبرانی حمص است
اربیان بلغت شام بهار است و آن غیر روبیان است که ماهی روبیان نامند و بهندی جهینگا مچهلی
اربا بترکی شعیر است
اربیس بیونانی علیق است
اربعه واربعین اسقولوقندریا است
ارتقی بیونانی خلنج است
ارجالون فاشرا است
ارجان لوز البربر است و ارجن روغن آنست
ارجن بعبرانی عنکبوت است
ارجیقن معرب ارجیقنهٔ یونانی است و آن ریوا است
ارخص بیونانی خصی الکلب است
اردک بفارسی بط است
اردسم واردسمین بیونانی ثودری است
اردما و اردشران و اردشیردار نوعی از مرو است و گفته اند مرماحوز است
اردم آذریو است
ارده بفارسی رهشی است
ارذه بفارسی زفت رومی است
ارزن بفارسی دخن است
ارزه بفارسی زفت رومی است
ارزیز بفارسی رصاص ابیض است
ارمانیقون وارمانیقی بیونانی زرنیخ زرد است
ارسد حجر النور است
ارمطور بیونانی نبات بزر البنو است

اروسه بانه كاغذ كتب عتيق

ارسطولوخيا بيوناني بمعنى فاضل النفسا است وآن زراوند طويل است
ارشد اثاني است
ارسطاثاميا بيوناني برنجاسف است
ارطوناس بيوناني طين قيموليا است
ارشن مرقشيثا است
ارطيا بيوناني عنقود است
ارطي وارطيا بيوناني درخت غريست
ارغاموني خشخاش صحرائي است دررنك شبيه بشقائق و بشمر ازى ماميثا سرخ نامند
ارغول كافورموني است
ارغيلم اسم عبراني بقلة الحمقا است
ارقان وارقون وورقان وايرقان و فقوليان وبرنا وبرنا * همه اسم حنا است وروغن جلوزرا نيز نامند
ارقب بعربي تيس جبلي است
ارقلس بيوناني نمام بستاني است
ارقليان خشخاش زبدى است
ارقولس بيوناني ابهل است
اركهن بيوناني حمص است
ارماط درخت كادى است كه كدر نيز نامند وكويند كل آن است
ارماك پوست درخت كادى است كه بهندى كيوره نامند
ارمانيان بيوناني لاجورد است
ارمينا بيوناني نوشادر است
ارميناقن بيوناني مشمش است
ارمونيا بيوناني اقاقيا است

ارنك بهندى درخت خروع است
ارندى حب آنست
ارنيفس بيوناني فلفل است
اروانه بفارسى خيرى صحرائي است
اروزا بسرياني اوزا است
اروعه ابوخلسا است وبراى هندى نام درخت هندى است
اروئيه بسرياني زعرور است
اروئس بيوناني كرسنه است
اروق بتركى مشمش است
ارومچك بتركي عنكبوت است
اروئيس بيوناني نوعى ازمرو است
ارما بسرياني املج است
اريدا بيوناني بيخ نباتات است
اريصادن بيوناني دوبره است
اريطس بيوناني نوره است

* فصل الالف مع الزاى المعجمة *

ازداد كافورموني است
ازورد بلغت بربرى حندقوقي است
ازودى دارشيشعان است
ازوا بتركى صبر است

* فصل الالف مع السين المهملة *

اسپرطم قفر اليهود است
اسپلى بلغت تنكابن اسم جوى است
اسناك بلغت تنكابن حماض است
اسپرزه واسبغول واسفغل بفارسي بزرقطونا است
اسپرك بفارسى زريرا است
اسپندان بفارسي اقباطون است

اسپرطم واسطفاس واسقلطس قفر اليهود است
اسپرغم واسفرغم واسفرم بفارسى شاهسفرم است
استخوان خرما بفارسى اسم نوى التمر است
استر اسم فارسى بغل است
استرخا بيوناني زرنيخ سرخ است
استراود بتركي اسم فلفل است
اسحار بلغت اهل بيت المقدس تودرى است
اسد الارض اشخيص است رحوبا را نيز نامند
اسرب رصاص اسود است
اسرنج سرنج است
اسريقون زنجفر سوخته است
اسطراك بيوناني ميعهٔ سائله است
اسطرروطيم بفرنكي كندس است
اسطام نوعى ازحديد است كه فولاد باشد
اسطافيوس اهرباز بيب الجبل است
اسطافايس واسطون بيوناني جزر است وبلغت روم اسطفلين وبلغت شام اسطار ماطوس اسپند است وبفرنكى اسطلس كويند قفر اليهود است واسطون نيز نامند
اسطريطس بيوناني سنك مرمر است
اسعيرا قثاء الحمار است
اسفراج اسم اندلسى هليون است
اسفاد سفيد واسفند سفيد بفارسى

خردل ابيض است وكفته اند بلكه حرف ابيض است
اسفسفه معرب اسپست فارسي است و آن حندقوقي برى است
اسفناج رومى قطف است
اسفيدار درخت غرب است
اسفيدش بفارسي بزرقطونا است
اسقوروون بيوناني خبث الحديد است
اسقال واسقيلا اسقيل است
اسقليا طيقوس جلنار است
اسقلهوس اسقولوقندريون است
اسقط خس است
اسقوالس بيوناني بروانى است
اسقوريدرس پنيرمايه است
اسقيدولبون كاكنج است
اسكوربي بفرنكي عقرب است
اسقولس اشراس است
اسطربوس حجريشف است
اسكندروس برومى بوم است
اسليوس بيوناني ملفيغه است
اسمار واسفاروا سفرم مرمه اسم آس برى است
اسالاون بيوناني سوسن برى است
اسنة البستانيه شبه است

* فصل الالف مع الشين المعجمة *

اشبيل بكيلانى اسم نوعى ازبطارخ است
اشتركياه اسم فارسي ملفيغه است
اشتلابوس دارشيشعان است
اشتيون بمصرى بسفايج است

اشقاقل شقاقل است كه جزر برى نامند
اشقون بتركى ريباس است
اشكانى بلغت تنكابن وطبرستان بقلة اليمانيه است
اشكيل چشم موسى است
اشمرها نوعى ازمرواست كه كم بوتر است ازما نراقسام
اشنان دارو بفارسي زوفاى خشك را نامند
اشيران بيوناني خصى الكلب است
اشياف ماميثا شياف ماميثا است ودر ماميثا ذكريافت

* فصل الالف مع الصاد المهملة *

اصابع غلادى نوع انكوراولا بى را نامند كه آنرا انكورزيتولي نيز نامند
اصابع قينان فرنجمشك است
اصابع الملك اكليل الملك را نامند
اصابع العرس شكوفهٔ سورنجان را كويند
اصطرك بيوناني ميعهٔ يابسه است
اصنف بيخ كبر است وصنف نيز آمده
اصطفي ميعهٔ سائله است
اصطفلن بلغت اهل شام جزر است وآن معرب از اسطافاليس يونانى است
اصقلاوس دارشيشعان است
اصول الاربعه عبارت از بيخ كبر وبيخ رازيانه وبيخ كرفس وبيخ كاسنى است
اصل الخنثى اشراس است
اصل الراس بيخ نوعى فيلجوش است كه بتركي الله زنا مند
اصل السوس بيخ سوس است كه بفارسى بيخ مهك وبهندى ملهتى ودربنكاله جيتهى مد نيز نامند
اصل السوس الاسمانجونى ايرسا است
اصل السوس الابيض بيخ سوسن سفيد است ودرسوسن خواهد آمد
اصل الانجدان اشترغار است
اصل العرطنيثا آذريو است
اصل الفلفل فلفل مويه است وآن بيخ فلفل دراز است كه بهندى پيپل نامند وآنرا پيپلامول كويند
اصل اللفاح البرى يبروح الصنم است
اصل المرجان بسد است
اصل النيلوفرالهندى بيخ ارمبير است وكفته اند قلمت است وفاغيه را نيز نامى داند

* فصل الالف مع الضاد المعجمة *

اضراد العجوز خسك است
اضراس الكلب بسفايج است
اطموط اطماط است كه رته وبهندى ريتهه نامند

* فصل الالف مع الطاء المهملة *

اطاواطاطاس بيوناني درخت غرب است كه بفارسى وغك نامند
اطباء الكلبه سپستان است
اطبوط واطماط واطموط اسم بربرى رته است وفوفل را نيز نامند
اطموط كشت بركشت را كويند
اطبطون اسقول است
اطروخيا اسم سرياني بادرنجبويه است

اشوس واشوش شوره است چنانچه مؤلف تذكره در واو (باو و د) ذكر كرده است واسيوس نيست حيدرقلى

اطروغا بسریانی اترج را کویند
اطریقون خسك است
اطریون عصارهٔ قثاء الحمار است
اطیثا قیصوم است

* فصل الالف مع العین المهملة *

اعلبوطس بعبرانی نام طلق است
اعین الحراطین اثاق است وسنکسبویه را نیز نامند
اعیون حلبه است

* فصل الالف مع الغین المعجمة *

اغلسولیس درختی است که اشق صمغ آن است
اغالوجي بیونانی عود الجوز را نامند
اغیر اسم دوای مرکبی است از شیم وتوتیا ونبات که نرم سوده در چشم میپاشند ودر قرابادین نسخ آن مذکور ست وحبه را نیز نامند
اغرمطس بیونانی ثیل را نامند
اغرلیوس بیونانی حنظل را کویند
اغریوس قثاء الحمار است
اغلان اشی بترکی جند را کویند
اغلیقش بیونانی درمر است
اغلیقي واغلیقن بیونانی میفختج را نامند
اغنش بلغت حجاز ویمن نوشادر را کویند
اغیریا بیونانی بمعنی ارض است
اغیراطون بیونانی حلفا است
اغیرس بیونانی جوز رومی است

اغیس بیونانی پنجنکشت را نامند

* فصل الالف مع الفاء *

افاریقون دبق است وماذریون را نیز نامند
افامون روغن ترب است
افرامیسون نعنع است
افرامیون بونجه است که حندقوقی باشد
افرغنج کشوث است
افرودیجان قسم اول دیفروجس است
افروسالین حجر القمر است
افریدس بیونانی اذخر را نامند
افعابن بیونانی سداب است
افلاطن مقل ازرق است
افلنجه فلنچه است
افنیسون بیونانی باد آورد است
افیعابن بیونانی سداب است
افیفرون اخینوس است
افیلون وافیلن بحذف واو نیز آمده شیح جبلي را کویند
افنیقس بیونانی عصفر است
افیمونا بیونانی دارچینی را نامند
افنیس بیونانی فرنجمشک است و افرنجمشک نیز نامند
افیور بیونانی بزور را کویند
افنیون بیونانی باد آورد است
افیورسفسافن بیونانی تخم خبازی را کویند
افیثین برومی فرفیون را نامند

* فصل الالف مع القاف *

اقارون برومی وج را کویند
اقاقالس بیونانی تشمیزج است
اقرقومعما وقرقومعما نیز دردی روغن زعفران است
اقوس واقرس دبق است
اقاروا کرویا است
اقربطس ماطس کل علق القدس است
اقراص الملك جوز الکوثل است
اقسوس مویزج عسلی است
اقسیا مرزریون مقبل است
اقطنا ارانوقی بیونانی شکاعی است
اقنالوقي بیونانی شوکة البیضاء است که باد آورد نامند
اقنا رانیقي بیونانی بمعنی شوکهٔ عربیه است که شکاعی باشد
اقطن بیونانی ماش است
اقطي بیونانی خمان کبیر است
اقلانونس بیونانی انجره است
اقلاروطس بیونانی طرفا را کویند
اقویلاسمون دهن بلسان است
اقومارثون رازیانهٔ بری است
اقونیطن بیونی خانق النمر را کویند
اقونوسیون رعي الابل است
اقیوس بیونانی کمثری است
اقومالي بیونانی ماء العسل است

* فصل الالف مع الكاف *

اکاریقون تخم زیتون دشتی است
اکج زعرور را کویند

اکر بکاف فارسی بهندی عود هندی است
اکرار نوع کبیر ضاسریوما است
اکر البحر لیف البحر است
اکرفس کرفس است
اکروفس جوز رومی است
اکروهك انزروت را نامند
اکسوفیلس بیونانی حوما نه است
اکسوسانس ابوخلسا است
اکسالوس بیونانی جند است
اکشوث کشوث است
اکهروت بهندی کودکان را نامند
اکیر بترکی وج را نامند
اکوبزان رعی الحمام است

* فصل الالف مع اللام *

الاثیون راسن است
الاد بیونانی زیت است
الاصفانس لسان الابل است وغلط کرده کسیکه آنرا رعي الابل دانسته
الط تمام است وتماما وتمام الملك نیز نامند وهرقولیون نیز وآن سیسنبر است
الاجي بهندی قاقله را کویند
الاطینی لبلاب است
الاتن بیونانی بسباسه را نامند
الاکلك بترکی ذراریح است
الاملك بلغت دیلمی قاشرا است
الانیون بیونانی راسن را کویند
الهای بیونانی خطمي است
البطوط کشت برکشت است
الج لبلاب است

الما ناتخواه است
السنة العصافیر لسان العصافیر است
الصفانن لسان الابل است
العتیین بیونانی ملح را کویند
السی بهندی بزرکتان است
الط سوسنبر را نامند
الماس ماس را نامند بفارسی
الماقن بیونانی بسباسه را کویند
المقطرون بیونانی کهربا است
المیکه بفرنکی مصطکی است
الك اسم ترکی مح است
الوج نوعی از نبات مخلصه است
الیون بیونانی اسل است
الویس بلاطینی صبر سقوطری است
الیوه بلاطینی زیتون است

* فصل الالف مع المیم *

امامون بیونانی حماما است
اماغیرون بعبرانی خرنوب نبطی است
اماطیطس بیونانی شادنج را کویند
ام الجلود نوعی از حلزون است
امرود اسم فارسی کمثری است
امروسیا معقود است ونام معجونی است ودر قرابادین ذکر یافت
امعاء الارض خراطین است
امعاصین برومی آب غوره را نامند
امعل الیا بیونانی لوز است
امورعي برومی عکرزیت است
امولیقون بیونانی آبارا است

اموثیاقن بیونانی اشق است
امیوس ناتخواه است

* فصل الالف مع النون *

انار بفارسی رمان را نامند
انارکیوا خشخاش است
انارمشك نارمشک است
انارنجه بفارسی رانی قسمی از انجر را کویند
انارداله بفارسی حب الرمان است
اناردان دشتی بفارسی حب القلقل را نامند
اناطیطس بیونانی اکتمکت را نامند
اناغورس برومی اناغالس را کویند
اناغلیس بیونانی اذان الفار است
انالیس اسم نبطي اناغالس است
انالیقي انجره را کویند
انب بتحریك با دنجان است وبتسکین نون وبای موحده انبه است
انباریقن خنثی است
انبالس لوقا بیونانی قاشرا است
انبانس مالیا قاشرمتین است
انبوب الملك وانبوب الراعی نوعی از ابرون است که حی العالم باشد وکویند بستان افروز را نامند
انبوس ناتخواه است
انتلهٔ سودا جدوار است
انجات اقسام مربیات را نامند مانند مربای انبه ومربای زنجبیل وآمله وهلیله وبلیل وغیرها در شیرهٔ شکر ویا

دوشاب و یا عسل
ابرون وج است
انبلی بهندی تمرهندی را گویند
انجدان رومی میسالیوس است و گویند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجیا وانقلیا وانحوسا وانیساولون ابوخلسا است
انجرة السواد حشیشة الزجاج است
انجرک مرزنجوش است
انجنک بفارسی دانج ابروج را نامند
انجن بهندی سرمه ودوای چشم را نامند
انجوع عود را نامند
انجید فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیر بغدادی شورقع یمانی است ودر مصر آنرا انجیراس نامند
انجفطینا جلنار است
انده بدال هندی اسم بیض است
انداسون بیونانی ماش است
اندراین بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر است
اندرزا بفارسی حجرالبقر است
اندراسیون بخورالاکراد است
اندرونیلون واندروصارون بیونانی اسم قاس است ومؤلف جامع تمیمی اندروصارون را بلغت یونانی لسان العصافیر دانسته

اندروسامن بیونا ریقون است و بلغت رومی آنرا اندرونیا کون نامند
اندیقیا بیونانی اندوطونیا وانطونیا برومی کامنی بستانی است وآنرا هندبای بلخی نیز نامند
انس بعربی اسطوخودوس است
انساثا مویزج است
انعافین برومی حصرم است
انفاق روغن زیتون نارسیده است
انفافیون آب غوره است
انقردیا برومی بلادر است
انقلیمن بیونانی بهار را نامند وآن نوعی از اقحوان است
انقوانقوس مرلحه است
انقود اسم فارسی وترکی نمام است
انقون وردمنتن وبیونانی درباس است
انکبین بفارسی عسل است
انکور بفارسی عنب است
انکورشغال بفارسی عنب الثعلب است
انکوزه بفارسی حلتیت منتن را نامند وبهندی هینك
انودیا عصارۂ قثاء الحمار است
انوق رخمه است
آنولا بهندی اسم املج است
انوسیما شقائق النعمان است

* فصل الالف مع الواو *

اوارن بیونانی بیض طیر است
اوبیانیس بیونانی اقحوان است

اونشین جاوشیر است
اوتکو بیونانی کرم العنب است وبترکی زمج را گویند
اوجا بلغت تنکابن درخت غرب است
اوجالیوس ابوخلسا است
اوجری اسم هندی کرش است که بفارسی شکبه نامند
اوجی بمازندرانی حشیشة العلق است
اوراحالیوس واوراملیوس بیونانی کرفس جبلی است جهت آنکه اورا بلغت ایشان بمعنی جبل است وما لیوس کرفس
اوذنک بترکی حرمل است
اورز بیونانی آب را نامند
اورزباباری بیونانی فلفل ماء است
اورزما ماء العسل است
اوریزا بیونانی ارز است
اور کنکیك بترکی وج است
اورن لوف صغیر است
اوریقاس لوف صغیر است
اورزخورس بیونانی زیبق است
اوس بهندی شبنم را نامند
اوقلس بیونانی لسان الحمل است
اوقطاریون غافث است
اوقیمن بیونانی بادروج است
اوقیلس بیونانی فرنجمشك است
اوکسومالی بیونانی سکنجبین عسلی است

اوماریقا بیونانی رازیانهٔ رومی است
اونو بیونانی خمر است
اولوماليوس بیونانی قرة العین است
اوماج بترکی اطریهٔ بی ترشی است که بترکی آش بوالا نامند
اوماثیانا بیونانی مشمش است
اوناذیا واوبوذیا بیونانی عصارۂ قثاء الحمار است
اونتهه انخفای نون وتای هندی بهندی ابل را نامند
اومیرا بهندی آس است
اونقس بیونانی اظفار الطیب است
اویکم بترکی اسم رته است

* فصل الالف مع الهاء *

اهسونیون بیونانی اسفیداج را نامند

* فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیة *

ایبار بترکی مشك را گویند
ایبك بترکی ابریشم است
اید ع دم الاخوین است
اید قان حناء است
ایدس بیونانی نحاس است
ایدیزا عشبة النار است
ایساطس بیونانی نیلج است
ایشك بترکی حمار است
ایطاءس درخت غرب است
ایقاءلس عفص سبز است
ایکاء بترکی سیرا است
ایکسلس برومی آبنوس است
ایلوا بهندی صبر است

ایکر بترکی وج را گویند
ایملنون اسقولوقندریون است
اینك بترکی بقر است
ایوس بیونانی زنجار است
ایوک بترکی قاقم است
ایهقان جرجیر بری است

* باب الباء الموحدة *

* فصل الباء مع الالف *

باباری بیونانی فلفل است
بابلون ایلوا است
بابرنك بهندی برنك کابلی است
بابلیس بیونانی خشخاش زبد بحر است
بابری بهندی ریحان
بابونهٔ گاو بفارسی اقحوان را نامند
بات بیای عجمی بهندی برک نبات را نامند
باچ بیاء و جیم عجمی بهندی نام علفی است که بیونانی فاسقون دون نامند
باجره بهندی دخن را نامند
باچه بیاء و جیم عجمی بفارسی اسم کراع است
بادام اسم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
بادامك بفارسی بادام فارسی است و نیز نام نوعی از خلاف است
بادل بهندی ابر را گویند
بادیان اسم فارسی رازیانج است و بفارسی رازیانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
پارا بهندی اسم زیبق است

بارتنك بفارسی لسان الحمل را نامند
بارج عنب الثعلب است
بارد رخت بقم بفارسی عیون الدیك را نامند
بارد رخت سدر بفارسی نبق را گویند
بارد رخت سرو بفارسی جوزالسرو را گویند
بارسروکوهی بفارسی ابهل را گویند
بارد رخت عود بفارسی سرنوه را نامند
بارد رخت گز بفارسی ثمرة الطرفا را نامند
بارد رخت گل صحرائی بفارسی دلیك است
بارس بترکی یوز را نامند و بهندی حجر الحك
بارسطاریون بیونانی رعی الحمام را گویند و آن بمعنی حمام است
بارسقاریقس زنجار معدنی است
بارسو بهندی دوقو است
بارنج نارجیل است
باروق بعبرانی اسفیداج است
بارود حجرالسبوس است
باری رعلا بسریانی بزرکتان است
باریقون شوکران است
باز اسم فارسی بازی است
بازن اسم ترکی بوزا است
بازهرکانی بفارسی نادزهر معدنی است
بازهرکاوی بفارسی حجرالبقر است
بامیون رباقیون سعد را گویند

باجچی و بکچی تمی است
مدور پهن طولانی هندی است
حار یابس ... و قیل بارد یابس
ملین نفاخ مشتهی ... فساد دم
و برص و بهق و جرب و جذام
شرباً و ضماداً و ... حیات
بلغمیه و دیدان و قروح
مجاری بول نافع ... مفردات
ناصری

پلاس پاپره ثمری است هندی
معروف حار و رطب ... حب
القرع و دیدان و بواسیر شرباً
و قطور ... نافع ... و
... ...
... ...
۰۱۰ ... مفردات ...

باشه بفارسی باشق است
باطباط بترکی بزر البنج را نامند
باطس نوعی از علیق است
باقری بترکی قبد است
باقربقره اسم ترکی قطاة است
باقوساق بترکی امعا است
باقلای هندی قسم اخیر فشغ است
باقلای مصری نوع باقلای کوچکی است که در مصر می شود غیر ترمس است
باکهه بهندی اسم اصل است
بال بترکی اسم عسل است و بهندی نام شعر است
بالادرغان بترکی ماق انجدان است
بالغ بترکی سمک است
پالک بهندی اسفناج را کویند
بالنک بفارسی اترج را کویند
پانی بیای هندی اسم ماء است
بالیقس ابوخلسا است
بان درخت حب البان است

• فصل الباء الموحدة مع الباء الموحدة •

ببر اسم نوع شیر است که در هند بهم میرسد و از شیر کوچکتر و باریکتر
ببراله زراوند طویل است
ببول بهندی اسم امغیلان است

• فصل الباء مع التاء المثناة الفوقانیة •

پتوریتی بهندی اسم زهر و حیوانات است
بتع نبیذ تمر است و نزد بعضی نبیذ دخن است و کویند نبیذ عسل است
پتکه بترکی قانصه است بفارسی منکدان طیور کویند
پتهر بهندی اسم حجر است

• فصل الباء مع الثاء المثلثة •

بثاومی بیونانی مرخ است

• فصل الباء مع الجیم •

بج بجیم عربی بلغت اندلس نام قطف است و بجیم فارسی اسم هندی وج است
بجم بمصری اسم ثمرة الطرفاء است
بجشاة عصی الراعی است
بجوره بهندی اترج است
بچهناک بهندی اسم نوع از بیش است
بچهو اسم هندی عقرب است

• فصل الباء مع الحاء المهملة •

بحشاش اذان الغزال است

• فصل الباء مع الخاء المعجمة •

بخنج معرب از بخته فارسی است
بخرک بشیرازی بادام کوهی را نامند
بخله وبخیله بقلة الحمقاء است
بخم شرابی را نامند که از آرد کندم و امثال آن سازند
بخور میعهٔ سائله است
بخیر وبخمه کنکر است
بخیب بول شتر اعرابی است

• فصل الباء مع الدال المهملة •

بدرانك انك ریان است
بدلیون مقل است
بده اسم فارسی غرب است

• فصل الباء مع الراء المهملة •

بر بضم بعبرانی اسم از اسمای حنطه است و بفتح وراء هندی اسم درختی هندی است
برابران بفارسی مطاریون است
براجل کرفس است
براثی بیونانی برثا بسوریانی و برسامون و برومون برومی ابهل است
برادة الحدید سودهٔ آهن است
براسیا البوصیون است
برپا بفارسی هلبه است
برام حجر البرام است
بربر بعربی ثوراک است
بربطوره بلغة اندلس بخور الاکراد است
بربلون از جملهٔ یتوعات است و کفته اند قسمی از بلبوس است
برنفش اشق است
برد وملام بمغربی لسان الحمل است
برذون بعربی اسب یابو است
برستوک بفارسی خطاف است
برش قطن است
برشین بلغت مصر رطبه است
بریشون ثمر درختی است شبیه بامرود و منبت آن اسکندریه و در مصر آنرا تناول مینمایند و در سائر بلاد بعید سم است
برسیقا میلا بیونانی سفرجل است
برسرخ بترکی زبر است
برشوم بعربی قسب است
برشیان دارو عصی الراعی است
برطانیقی بستان افروز است
برطیقون طین مغره است

برغست بخراسانی تنای برما است
برغل حشیش وردشیش است
برغولی بیونانی بزر قطونا است
برغول وبرغور بفارسی اول بمعنی حشیش است و دوم بمعنی کندم نیم آس کرده است
برف بفارسی ثلج را کویند
برقوق بمصری مشمش و بشامی آلوچه را نامند
برکه قصب الذریره است
برگ نیل بفارسی وسمه است
برمس صبر است
برموم بفارسی عکبر است
برنج وبرنج کابلی معرب برنك کابلی است
برنجمنک فرنجمشک است
برنی بیونانی ابریشم و بهندی اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برنیس بیونانی نمش است
بروانیا بیونانی فاشرا است
بروش بیونانی بمعنی جبن است
برهانج اسم مرو است و کفته اند اسم مرماحوز است
برهلیا بسریانی تخم رازیانه را نامند
برهمی بهندی اسم قسمی از بیش است
بریون بیونانی اشنه است
بریموطالون برومواذ ربویه را نامند

• فصل الباء مع الزای المعجمة •

بز اسم فارسی معز است و کفته اند که میش را نیز شامل است
بزاق آب دهن است
بزاق القمر حجر القمر است
بزباز بفارسی بسباسه را نامند
بزور تخم نباتات است و بزور هر نباتی در ضمن آن نبات ذکر یافت
بزربلاقطین حرف بابلی است
بزر الارجوان غیر تشمیزج است و ارجوان مذکور شد
بزر البنج هندی اجوائن خراسانی را نامند
بزر الجزر بری دوقو است
بزر الحجری قلت است
بزر الخمخم تودری است
بزر السمندان حرف ابیض است که بفارسی سپند سفید کویند
بزرالك الاسود جبلاهنك است
بزر الرازیانج الرومی انیسون است
بزر الرمان البری و بزر المحلب الفلفل است
بزر العصفر قرطم است
بزر الفنجنکشت حب الفقد است و در اثلق مذکور شد
بزر القنب شاهدانج است
بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است
بزر الورد تخم کل سرخ است
بزر الهوت تودری است
بزغاله بفارسی جدی را نامند
بزقا اعاده است
بزمچه اسم فارسی ورل است

• فصل الباء مع السین المهملة •

بسباسه هرمل عربی است
بساق آب دهان انسان است
بست بکسر باء عجمی بفارسی اسم سویق است
بستان بکسر باء عجمی اسم ضرع است
بستج کندر است
بستیاج مسک است برومی
پسته بباء عجمی اسم فارسی فستق است
بسقیا شاهتره است
بسقیس بیونانی بقس است
بسکهپره بلغت هندی حنظل قوقی بری است
بسلا بصل است
بسورروتون بیونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است
بسیلا بلغت مصر نوعی از جلبان است و آن خلر بری است در غایت تلخی

• فصل الباء مع الشین المعجمة •

بشبشی بعربی برگ حنظل را نامند
پشکل بباء عجمی اسم بعر است
بشلشك جنطیانا است
پشم بباء عجمی بلغت فارسی صوف را نامند
پشمرزغ بفارسی طحلب است
بشمه تشمیزج است
بشنان بلغت بربری بسفایج است
بشولیون بیونانی بزرقطونا است
پشه اسم فارسی بق است

بشبك اسم تركي صنوبر است

* فصل الباء مع الصاد المهملة *

بصاق آب دهن است
بصل الفار وبصل البر وبصل الجنابل وبصل الحية اسقيل است
بصاق القمر حجر القمر است وآنرا رغوة القمر وزبدة القمر نيز نامند
بصل الزيز وبصل الذيب بلبوس است
بصل الماكول بلبوس است
بصل النرجس پياز نركس است

* فصل الباء مع الضاد المعجمة *

بضاق آب دهن انسان است

* فصل الباء مع الطاء المهملة *

بطارس بيوناني مرخس است
بطباط عصى الراعي است
بطرا بيوناني اسم منكلاخ است
بطراخيون بطارخ است
بطراخو بيوناني ضفدع است
بطرالادن بيوناني بمعني دهن حجري است وآن نفط است
بطراساليون فطراساليون است كه كرفس جبلي باشد
بطريون خرنوب الشوك است
بطسفا بيوناني موميائي است
بطيخ زقي وبطيخ هندي وشامي وفلسطيني بطيخ هندي است كه بفارسي هندوانه وبهندي تربوز نامند
بطيطس بيوناني بررحا است
بطنيه بل است

* فصل الباء مع العين المهملة *

بعر سركين حيوانات است كه خشك شده ازهم پاشيده باشد مانند سركين كوسفند وشتر
بعوض پشهٔ خاكي است كه بعربي بق الصغير نامند
بعير اسم جمل است

* فصل الباء مع القاف *

بقر الوحش نوعي از ابل صحرائي است
بقلهٔ اترجيه ترنجان است كه قسمي از بادرنجبويه باشد
بقلة الانصار كرنب است
بقلهٔ بارده لبلاب است
بقلة الحمقاء بري ابلبور است
بقلهٔ خراساني بقلهٔ حامضه است
بقلة الخطاطيف دواء الخطاطيف است وكويند عروق الصفر است
بقلهٔ دشتي بقياق است
بقلهٔ ذهبيه وبقله روميه قطف است
بقلة الرمل بقلهٔ براريه است
بقلة الزهرا وبقلة البنيه بقلة الحمقا است
بقلة الضب بادرنجبويهٔ صحرائي است
بقلة النمايز وبقلهٔ فارسيه بادرنجبويه است
بقلهٔ مباركه وبقله عاشيه جرجير بستاني است
بقلة العدس فرفرا است
بقلهٔ عربيه بقلهٔ يمانيه است
بقلة الروس فودنج بري است
بقلة الغزال مشكطرامشيع است
بقلة الملك شاهتره است
بقلهٔ يهوديه هندباي بري است
بقسمات معرب بكسمات فارسي است وآن نوعي از خبز الكعك است كه در فرن مي پزند
بقميس بيوناني بقس است
بقم بضم باء موحده وفتح قاف مشدده وميم بلغت يمن جوزماثل است

* فصل الباء مع الكاف *

بكرائي بفارسي نوع ليمو است شيرين باندك تلخي ودو نوع ميباشد يكي بزرك كه بكرائي مكه نامند وليموي شيرين نيزود بكري كوچك
بكام حب الآس است
بكان بيلر بهندي
بكاين بهندي آزاد درخت است
بكم اسم بقم است بهندي
بكني بهندي اسم سفوف است
بكري بهندي اسم معز است
بكورتكن بتركي علق است

* فصل الباء مع اللام *

بل اسم هندي ثمري است
بلابس بسرياني بلبوس است
بلاخوار بلغت تنكابن جوشيضا است
بلار عرطنيثا است
بلارج لقلق است

بلابس بسرياني حرف بري است
بلاسفين بلغت بربري حرف بري است
بيلاع اردي بتركي حرف الماء است
بلبوس بصل الزيز است
بلبوما سورنجان است
بلجلج زاج سياه است
بلخيه بهرامج است
بلد وبيل بهندي ثور است
بلنبس بعربي ثمن ابيض است
بلسفا بيوناني حرف بابلي است
بلسامن بيوناني اسم بلسان است
بلسن عدس است
بل شيرين بشيرازي طرائيث است
بلطاس بفرنكي درخت خيار را نامند
بلطارن بيوناني بقلهٔ يمانيه است
بلغور حشيش است
بلسون وبكمون بفارسي اسم فرفخ است
بلنجاسف برنجاسف است
بلنجمشك فرنجمشك است
بلنطس باندلسي بقلهٔ يمانيه است
پلنك بباء عجمي اسم فارسي نمر است
بلواصيه شقراق است
بلوايه خطاف است
بلاوه بهندي بلادر است
بلوط بتركي اصفنج است
بلوسيطون كلنار است
بلوط الارض بيوناني دريوس است
بلوط الملك شاه بلوط است
بهيم بلغت ديلمي عاليس است
بليسا بلغت ديلمي بلبوس است
بلي بكسر با وتشديد لام بهندي اسم سنور است
بلين خرفه را نامند

* فصل الباء مع النون *

بن بضم با وسكون نون سرو است وبتشديد نون قهوه را نامند
بن بفتح با وسكون نون بفارسي حبة الخضراء را كويند
بنات الرعد فطر است
بنات النار الجرة است
بنات الشيح هدبه است
بناست بفارسي علك البطم است
پنبه بفارسي قطن است
پنبه دانه بفارسي حب القطن است
پنبهٔ كهنه اسم فارسي قطن است
بنج جبلي ورومي شوكران است
بنجنكشت بفارسي اسم اسلق است
بنبوق بتركي قطن است
بنومه باندلسي خرفطان است
بنجشكروان بفارسي لسان العصافير است
بند واش بلغت تنكابن ثيل است
پنير سيستان است
بنسلوچن بهندي طباشير است
بنطاطامس بيوناني ذو خمسهٔ اجنحه را نامند واسم بنطافلون است
بنطاطوس بيوناني بنطافلن وبمعنى ذو خمسة اقسام است
بنطادقطران بيوناني اسم پنجنكشت است وبمعني ذو خمسهٔ اصابع وبنطافلون رانيز باين اسم نامند
بنفشهٔ سك بفارسي شابانج است وبنفسج الكلاب نيز
بندق بفارسي قنب است
بنكو بشيرازي بزرقطونا است
بنوله اسم هندي حب القطن است
پنير اسم فارسي جبن است
پنيرخرما اسم فارسي جمار است
پنيرك اسم فارسي خبازي است
بنكارعلا بسرياني بسفايج است
پنيرك بستاني اسم فارسي ملوخيا است
پنيرمايه اسم فارسي انفحه است
بنونخله عدس مر است
بنوباش ماش است كه بهندي موثك نامند
بنوسرخ عدس است

* فصل الباء مع الواو *

بوادو اسم اصطلاحي بيع بقول مانند زردك وچغندر وشلغم است وترشي كل ورا نيز نامند
بوبلس تكه درخت جوز است
بوبو هدهد است
بوبوكبود بلاطيني كراث است
بوبوكومي بفارسي ملاخه است
بوت بيوناني درختي است ثمر آن شبيه بزعرور وحكيم مير محمد مؤمن نوشته ظاهرا درخت كنوس طبري همين باشد
بوتيمار بفارسي شقنين بري است

بوحا کویند حشیشی است که با بیش میرویل

پودنهٔ صحرائی مشکطرامشیع است

پودنهٔ جوئی وکوهی بفارسی فودنج نهری وجبلی راکویند

بورنك بادروج است

بورق الغرب وبورق الخبازین وبورق الصناعه ازاقسام بورهٔ اند

بورهٔ مغیل اسم فارسی بورهٔ رمی است

بورهٔ ملطانی بفارسی نطرون است

بورنی ازون بالغی بترکی دلفین را نامند

بوز بترکی جمد است

بوزاد بترکی اسم عجل است

بوزهٔ اسم مرزاست که بعربی فقاع نامند

بوزیطس مرتشیشا است

پوست اسم فارسی قشر نباتات است وجلد حیوانات رانیز شامل

پوست بهار خرمای مادهٔ کفری است

پوست بیخ درخت زرشك آارغیس است

بوهفاس زفت یابس است

بوشاد شلجم است

بوصیرا قلومس است

بوطاموقیطن بیونانی حلق الماء است

بوطانیه فاشرا است که کرمة السودا نیز نامند

بوغلیص بیونانی لسان الثور است

بوغنج شونیز است

برف اسم فارسی قسمی از چغد است

که بترکی مارووقوش نامند

بوقلهٔ اسم ترکی حلطه است

بوقمیا دردار است

بوقل خرفه است

بوقی قنطوریون غلیظ است

بوکل حبة الخضراء است

بولا بسریانی باقلی است

بولوخودیون بیونانی بسفایج است

بولودیون بروی مرخس است وبیونانی بمعنی کثیرالارجل است وآن بسفایج است

پولاد بباش عجمی قسمی از حدید جوهردار است

بول بضم اول اسم هندی مرصافی است

بولسری بمعنی مولسری است

بولوسیون بیونانی لبلاب سیاه است

بولوطراخون بیونانی بمعنی کثیرالشعر است وآن پرسیاوشان است

بولوقیمن بیونانی قرصعنه است

بوم اسم عربی چغد است

بومادران بفارسی برنجاسف است

بوبانس فلفل مویه است

بوی لوز اسم ترکی قرن است

* فصل الباء مع الهاء *

به اسم فارسی سفرجل است

بهار اسم نوع صغیر اقحوان است

بهار درخت خرما اسم فارسی طلع کور است

بهار قسم نرخرما اسم تقوراست وآنرا

کفری نامند

بهتکوری بکسر اول اسم هندی زاج سفید است

بهرامج بید مشک است که خلاف بلخی نامند

بهرم وبهرمان اسم فارسی کل عصفر است وصاحب جامع تمیمی بهرمان را اسم یاقوت دانسته

بهش اسم شاه بلوط است ومقل تازه رانیز نامند

بهته هریسه است

بهق الحجر خراز الصخر است

بهکومول بضم اول اسم هندی قسط تلخ است

بهنک بفتح اول بهندی قنب است

بهول بضم اول وخفای ها اسم هندی جنس کاها است

بهیج بوزیدان است

بهیرهٔ اسم هندی بلیله است

* فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه *

بیازون بلغت مصری اسم بشنین است

پیار بفارسی بصل است

پیاز عنصل بفارسی عنصل است

بیان بترکی سوسن است

پیپل بهندی اسم دارفلفل است ونیز نام درختی عظیم است

پیپلا مول بهندی فلفل مویه را کویند

بیخ بهندی بزور ونباتات راکویند

بیجاده وبیجادق بمد سیاه راکویند

پیچک کشت برکشت است

بیخ بفارسی اصل شی رانامند از نبات وغیرآن

بیخ دانهٔ انار دشتی بفارسی مغاث رانامند

بیخ الجدان خراسانی اشترغار است

بیخ بخورمریم آذریون است

بیخ برندهٔ اسم شیطرج هندی است با صفهانی

بیخ تفتی بفارسی اسم شوکران است

بیخ جماز بلغت تنکابن مرخس است

بیخ دارجماز بلغت تنکابن بسفایج است

بیخ سنبله بفارسی سنبل که آردنانی است که فونا منل

بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است

بیخ کوله پر بفارسی محروث راخوانند

بیخ لفاح برى بیروح الصنم است

بیخ مرجان بفارسی بسد است

بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است

بید اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد

بید انجیر اسم فارسی خروع است

بید انجیر خطائی بفارسی دند است

بید کیاهٔ اسم فارسی نول است

بید مشک اسم فارسی خلاف بلخی است که بهرامج نامند

بیر اسم هندی کنار است

بیرزد اسم فارسی بارزد است

بیسر بهندی لولو رانامند

بیغاین سداب است

بیغول تخم کتان است

بیقه بنقه است

بیل بفتح اول بهندی اسم ثور است

بیل بدامالله اسم ثمرهندی است

بیلد ارو بلغت تنکابن جند است

بیلد رجین بترکی سمانی است

پیل کوش اسم فارسی لوف کبیر است

بیم بلغت تنکابن سداب است

بین بترکی دماغ است

بیوزا اسم فارسی قسمی از قرصعنه است

بیوله بهندی شجرة البق است

پیه اسم فارسی شحم است

پیه خرما بفارسی جماز است

* باب التاء المثناة الفوقانیة *

* فصل التاء مع الالف *

تامسفت بزبان بربری جماز است

تاتوره وتاتوله اسم فارسی جوز ماثل است

تادانه بلغت دیلم حب الزلم است

تانیثا صقر است

تامین مخلل اترج است

تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا رانامند

تاکوب فرفیون راکویند

تالیسپتر بهندی زرنبد رانامند

تالسقیس حرف است

تانبا اسم هندی نحاس است

* فصل التاء مع الهاء *

تهر ذهب است

تبن مکه اذخر راکویند

* فصل التاء مع الجیم *

تج اسم هندی قرفه است

* فصل التاء مع الخاء المعجمة *

تخ بعربی خمیر ترش است وکعب رانیز نامند

تخم اسم فارسی بزور وبیض طیور رانیز شامل است

تخم ترشه بفارسی بزرحماض راکویند

تخم خیری بفارسی بیخ زرارشان است

تخم زرداب بفارسی تومون است

تخم قنب بفارسی شهدانج است

تخم کاج بفارسی حب الصنوبر راکویند

تخم کاجیره وتخم کامه بفارسی حب القرطم رانامند

تخم کرفس کوهی اسم فارسی فطراساليون است

تخم کونچه باقلای مصری است

تخم مرغ بفارسی نام بیض ماکیان است

تخم نیلوفرانج بفارسی اسم حب النیل است

* فصل التاء مع الراء المهملة *

تراب القار وتراب الهالك سم الفار رانامند

تراب القی کنکرزد است

توبز اسم تربد است

تربهلا بهندی اسم اصطلاحی هلیله وبلیله وآمله است

تره تیزک اسم فارسی جرجیر است

ترخوان بفارسی اسم طرخوان است

ترشه واش بلغت تنکابن حماض است

ترفاش فطر است

ترک بترکی زبل است

ترمس الوهس است

ترنج اسم فارسی اترج است

ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند

تره باصفهانی کراث را نامند

تریاق ترکی مومیائی است

تریاق الحیة رطوبتی است که در کنج چشم کاوکوهی وبزکوهی جمع میکردد ودر پادزهر ملکور شد وبشیرازی آنرا ارس بران نامند

تریاق الروهاق ثوم است

تریاق فارسی وتریاق طبیعی پادزهر است

تریاک اسم فارسی افیون است

تریامان غافث است

تریاملون علق است

تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است

تربوم بلغت تنکابن اسطوخودوس است

تربون بیونانی دفلی است

تربة العمل باندلس جوزجندم است

* فصل التاء مع السین المهملة *

تسباعه بترکی ملحفات است

* فصل التاء مع الشین المعجمة *

تشتیوان وتشمیر بسفایج است

* فصل التاء مع الفاء *

تفاح الارض بابونه است

تفاح ارمنی مشمش را نامند

تفاح الجن ثمر لفاح است

تفاح بری زعرور است

تفاح فارسی خوخ است

تفاح ماهی اترج است منسوب ببلاد ماه است که در انجا بسیار بهم میرسد

تفاق نوعی از هند باء بری است که بقلة یهودیه نامند

تفرالس بیونانی بیع است

تفسیا ثافسیا است

تفسلیقون طخشیقون است

تفورا تفیر است

* فصل التاء مع القاف *

تقده کزبزهٔ بری است

تقرة کرویا است

* فصل التاء مع الکاف *

تکان اسم ترکی شوک است که بفارسی خار نامند

تکر اسم هندی امارون است ونیز چوبی شبیه بعود هندی را بدین نام خوانند

تکرک اسم فارسی جلید است

* فصل التاء مع اللام *

تل اسم هندی سمسم است

تلسی اسم هندی فرنجمشک است وبرک آن عبارت از قرنفل بستانی است

تلی اسم هندی طحال است

* فصل التاء مع المیم *

تمتم اسم سماق است

تمرالقمم بلادر است

تمشد انه توت العلیق است

تملول قثاء بری را کویند

تمن اسم عربی ارز است

تمبلی بلغت دیلمی نبات ثافسیا است

تموش اسم دیلمی علیق است

* فصل التاء مع النون *

تنبول تانبول است

تنوب تمر صغیرهٔ صنوبر است

تنسوم تمر صغیرهٔ صامریوما است

* فصل التاء مع الواو *

توبا بلغت مجوس عنب را نامند

توبج عشقه است

توتیاء اکبر شبح است

توت العلیق وتوت وحشی ثمر علیق است وبشیرازی توت سه کل نامند

توت اسم فارسی فرصاد است

تونه اسم هندی طوطی است

توج صعتر جبلی است

تودریون شوکران را کویند وآن اسم کومی است

تودره بلغت مغربی بقلة الاوجاع را کویند

تورک بفارسی تخم خرفه است ونبات آنرا نیز نامند

توره بفارسی اسم شغال است

توز بفارسی جوز رومی است

توس بکابن است که آزاد درخت باشد

توله بفارسی خبازی را نامند وبچهٔ سک را وصنفی از سک شکاری را نیز نامند و بهندی نام وزنی است که سه مثقال صیرفی میشود

تولکی اسم ترکی ثعلب است

توبج کیاهی را نامند که بتازی عشقه کویند

* فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه *

تیتر بهندی دراج را نامند

تیلری بهندی جراد را نامند

تیزپات اسم هندی ساذج هندی است

تیس بعربی اسم بز نر است

تیغال وتیوال شکرتیغال است

تیقلیلس بیونانی خنثی است

تیل اسم هندی روغن بزر است

تین احمق جمیز است

تین الفیل جوز الشرک است

تیندو کی لکری اسم هندی چوب آبنوس است زیرا که تیندو نام درخت آبنوس ولکری نام چوب است وکی برای اضافت ونسبت است

تین افرنجی بلغت مصر ثمر رقع یمانی است

تیهو اسم فارسی تیهوج است

* باب الثاء المثلثة *

* فصل الثاء مع الالف والخاء والدال والراء *

ثاقب الحجر بسفایج است

ثالسقیس بیونانی حرف بابلی است

ثامر لوبیا است

ثاموس بیونانی مرزنجوش است

ثخین بمعنی غلیظ است

ثدی ضرع را نامند که بفارسی پستان کویند

ثربا بلغت اندلس اربفارون است

* فصل الثاء مع العین المهملة والغین المعجمة والفاء والقاف واللام *

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغاریو بغین معجمه درد پشت

ثفا بفا بعبرانی حرف بابلی است و کویند لغت عربی است

ثقوس بقانی هندباء بری است

ثلثان عنب الثعلب است

* فصل الثاء مع المیم *

ثمرة السدر نبق است

ثمرهٔ شجرة الدوم مقل مکی است

ثمرة الشوک المصری جلنار است

ثمرة العرعر ابهل را نامند

ثمرة العلیق توت العلیق است

ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط است وبعضی بلادر را نامند

ثمقولس بیونانی توتیا را نامند

* فصل الثاء مع الواو *

ثوب الماء طحلب است

ثوم بری وثوم الحیه وثوم الکلب اسقوردیون است

ثوم الثعلب باندلسی قسم دوم سند ربطس است

ثومس بیونانی حاشا را نامند

* فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه *

ثیر ورد ابیض را نامند

ثیربون بیونانی دفلی است

ثیقوس بیونانی اذخر است

* باب الجیم *

* فصل الجیم مع الالف *

جاوی اسم زعفران است

جازکون بفارسی بسباسه را کویند

جارالنهر علق الماء است

جاموس خشخاش زبدی است

جاما بلغت سریانی اجاص است

جاکهو بهندی تشمیزج است

جال بفارسی درخت مسواک را کویند

جامه باقلاء قبطی را نامند

جام پهل هندی آم را نامند

جامع اللحم قنطوریون است وجیره را نیز نامند

جاورس هندی ذره است

جاورزین وجاورزهرج حجرالبقر است که بفارسی کاوزهره کویند جهت آنکه در زهرهٔ آن تکون می یابد

چاول بهندی اسم ارز است

جای پهل بهندی جوزبوا را نامند

جای‌تری بهندی اسم بسباسه است

* فصل الجیم مع الباء الموحدة *

جبلاست فطراسالیون را کویند

جبین بترکی ذباب را نامند

جبسین جص است

جج بدل وجیم بلغت تنکابن ماهیران است

* فصل الجیم مع الدال المهملة *

جداجدا صرصر است

جدال نوع سبز ملح است

جدب جراز است

جدورا باصفهانی صبر را نامند

جداوجلی بزغاله را نامند بعربی و نیز بعربی معز کویند

* فصل الجیم مع الراء المهملة *

جر الجیم عربی بهندی ابع را نامند

چراینه اسم هندی قصب الذریره است

جراصیا فراصیا است

جرامه مشط الراعی است

جربوب جلبوب است

جربوز بقلهٔ یمانیه است

چربی کوشت اسم فارسی سمن است

جرجر باقلی است

جرجر مصری باقلی مصری است که ترمس نامند

جرجیر الماء قرة العین است

جرمانق وجرمدانق کرم دانهٔ است

جرذان فاره است

چرغ بفارسی اسم زمج است

چرغون بفارسی لسان الحمل را نامند

چرلد بدیلمی نبات ثافسیا است

چریه بهندی اسم عصفور است

جریش بترکی اشراس را نامند

* فصل الجیم مع الزاء المعجمة *

جزرا قلیطی وجزربری کویند شقاقل است

جزمازج کزمازج است که ثمرة الطرفا باشد

جزور بچهٔ شتر است ۲

* فصل الجیم مع السین المهملة *

جساد زعفران است

جسارا تمرهندی است

جست اسم هندی روی است که بعربی شبه نامند

جسمی حسک است

* فصل الجیم مع الشین المعجمة *

جش بفارسی مهرهٔ کبودی است که بکردن اطفال جهت چشم بد می بندند

چشمیزج رچشمک وچشوم تشمیزج است

چشم خروس بفارسی عین الدیک است

جشیش بعربی بلغور را نامند وآن نیم کوفته کندم وامثال آن است

جص جبسین محرق است

* فصل الجیم مع العین المهملة *

جعلهٔ صغیره جعلهٔ کومی است

جعلة القنی بلغت دمشق پرمیاوشان است

جعلهٔ کبیره جعلهٔ بستانی است

جعفری بلغت مازندرانی قسم کرفس الماء وجرجیر است

جعفیل بفارسی اسد العدس است

جعل بفارسی قسم بزرک خنفسا است

* فصل الجیم مع الغین المعجمة والفاء والقاف *

جغرات انجرا مانی لبن حامض را نامند

چغندر بفارسی اسم سلق است

جفری بفا کفری است

جقطوط بقاف شوکران است

* فصل الجیم مع الکاف *

چکاوک اسم فارسی قبره است

بیکر بفارسی کبد را نامند

چکروک بترکی دانهٔ میوه‌ها را کویند

چکورنکه اسم ترکی جراد است

* فصل الجیم مع اللام *

جل معرب کل فارسی است ومراد از ان ورد احمر است

جلاب از اشربه است ودر مرکبات ذکر یافت

جلپاسه اسم وزغه است

جلبان خلر است

جلبوب نوعی از جلاب است

جلتاغوج اسم ترکی حبة الخضراء است

جلتلق سلق جبلی است

جلجلان بسریانی سمسم وکزبره را نیز شامل است

جلجلان الحبش خشخاش سیاه است

جلجلان مصری اسم بیش است

جلز حلفا است

چلغوزه اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب الصنوبر است

جلفطیط دوغ غلیظ است

چلقان اسم ترکی حداة است

جلماتا قند است

جلنجبین اسم کلقند است وکویند کلقند عسلی است

جل نسرین معرب کل نسرین است

جلوجا جاوشیر است

جلجوج قودنج بری است

جلنجون صعتر است

جالم قسم سیاه عوسج است

جلی دار بلغت تنکابن ازاد درخت است

چلیره وچربله بهندی اشنه را کویند

جلیف بعربی شلغم را نامند

* فصل الجیم مع المیم *

جماز النهر سلق الماء است

جماز بلغت تنکابن سرخ است

جمان بعربی اسم لولو است

جمل چینی اسفیوس است

جمر تمرهندی است

جمسفرم ریحان سلیمانی است

چمکادر وچمکودری اسم هندی خفاش است

جمیل بلغت دیلم چکاوک است

جمل الحمی جرجوان است

* فصل الجیم مع النون *

چنار اسم فارسی دلب است ودو رنکاله نوع خربزهٔ طولانی را که در رانکاماتی ونواح آن در اسلام آباد وراج محل وبوراسه نیز بهم میرسد نامند

جناح بلغت اندلس راس است وحرشف را نیز نامند

جنبذ غنچهٔ ناشکفتهٔ هر درختی است واکثر استعمال آن در جنبذ الرمان است

جنتل صعتر است

جنتوبه قنطوریون دقیق است

جنجر اذان الغزال است

چندال بهندی قسم زبون بیش را کویند

چندن بهندی صندل را نامند

چنکال بفارسی خبیص را کویند

چنه بهندی نوعی از نخود را کویند

جنی احمر ثمر قطلب است

* فصل الجیم مع الواو *

جو اسم فارسی شعیر است

جوار اسم هندی قسمی از ذرة است

جوان امورغم اسم فارسی شاهانج است

چوبک اشنان اسم فارسی عرطنیثا است

جوبر اسم ترکی وعر است

جوبرهنه اسم فارسی سلت است

جوبل باصفهانی کاشم را نامند

جوتری بهندی بسباسه را کویند

جوز الابهل ابهل است

جوز الانهار وجوز البر جوز القطاة است

جوز ارمانیوس قسمی از مخلصه است

جوز السرو ثمر درخت سرو است

جوز الجمه جوز الخمس است

جوز الوته بندق هندی است

جوز الرقع رقع یمانی است

جوز شیران فلومس است

جوز الطیب جوزبوا است

جوز ماثل وجوز ماثا وجوز مقاتل وجوز مهاتل جوز ماثل است

جوز المزج حب کاکنج است وکویند دتلی است

جوز هندی نارجیل است

جوشانی جوشیما است

چوغان اسم فارسی اشنان است

چوهٔ صباغان اسم فارسی اذربوا است

چوک اسم هندی چیزی است از قبیل رب بسیار ترشی که از کوهستان نیپال ونواح آن ساخته می آورند ونیز آب لیمو را جوش میدهند ووقتیکه غلیظ میشود در ظرف میکذارند وبکار میبرند

چوکا بهندی حماض است

چوهٔ کاذران شجرهٔ ابی مالک است وصابون القاف را نیز نامند

چونلائی اسم هندی بقلهٔ یمانیه است

چونه اسم هندی نوره است

چومه اسم هندی نارو است

* فصل الجیم مع الهاء *

جهار بهندی طرثوث را نامند

جهاکار ابقراط که شوره باشد. حیدرقلی

جها وگاپهل بهندی کزمازج را گویند

جهنکا اسم هندی روبیان است

چهاچ اسم هندی مخیض است

چهال اسم هندی پوست اشجار است

جهلی اسم هندی غشا است

● فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه ●

جبترک و چیته بهندی شطرنج هندی است [illegible] در زبان برنده گویند.

جیبال اسم هندی دلل است

جیر نوره است

جیران بترکی غراب را نامند

جیک اسم دیلمی صرصر است

چیل اسم هندی حداة است

چیل ارو اسم فارسی سرخس است

جیلیون بیونانی شاهتره را نامند

چینوتی اسم هندی نمل است

چینه اسم هندی دخن است

چینه دان بفارسی حوصلهٔ طیور را نامند

جیوه بفارسی زیبق را گویند

● باب الحاء المهملة ●

● فصل الحاء مع الالف ●

حافظ الاجساد وحافظ الموتی قطران است

حافظ اطفال وحافظ النحل فرنیون است

حافظ الجوز نوره است جهت آنکه مانع کرم زدن آن است

حافظ الکافور فلفل است

حافظ النفط تین است زیرا که مانع صعود آنست

حافر سم حیوانات است

حافر المهر سورنجان است

حالاس بیونانی اسفنج است

حالق الشعر جالینوس گوید زرنیخ است وبعضی گویند حجر القیشور است وبعضی گویند قاشرا است

حالبی اطراطیقو است

حالوما بسریانی ابوخلسا است

● فصل الحاء مع الباء الموحدة ●

حباقا حنل قوقای بری است

حبوب دانهٔ نبات را نامند وحب مرنباتی در ذیل آن نبات مبین شد

حب البقر کرسنه است

حب الاثل عذبه است

حب البطم حبة الخضراء است

حبحب بلغت اهل مکهٔ معظمه شرفها الله تعالی شرفا وکرامة وحبشه ونواح آنها اسم هندوانه است

حب الحنکلا حب السمنه است

حب الجلوة انیسون است

حب الدود کرمدانه را نامند وآن ثمر مثنان است

حب الدهمت حب الغار است

حب الخمتانی دانهٔ قاقله است

حب سلاطین وحب خطاء دند است که بهندی جمال کوته وجیپال کوته نامند

حب الرشاد بزر الحماض است

حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند

حب السودا شونیز است وتشمیزج را نیز نامند

حب الصراط مازریون است

حب العرعر ابهل است

حب العروس کبابه است وگویند تخم نیلوفر است

حب العصفر قرطم است

حب العصفور دبق است وگویند اثلق است

حب الغقل تخم فنجنکشت است وگویند ثمر بکمون است

حب الفهم بلادر است

حب القلقل در حرف القاف مذکور شد

حب القنب شاهدانج است

حب القنا عنب الثعلب است

حب الوز لسان العصافیر است

حب الملوک ماهودانه وگویند دند است وابن اصح است وگویند حب الصنوبر کبار است وبغدادی گوید بلغت بغداد اسم قراصیا است

حب النافوخ بلغت بغدادی بیخ دلبوث خشک است

حب اللهو کاکنج است

حبق بعربی اسم کل نبات مابین شجر وگیاه خوشبو است واز مطلق آن مراد فودنج بری است

حبق اترجی وحبق ترنجانی بادرنجبویه است

حبق البقر بابونج است

حبق تمساح وحبق الماء فودنج نهری است

حبق جبلی فلفل مویه است

حبق خراسانی بقلهٔ خراسانیه است

حبق الشوخ مرو است

حبق صعتری کرمانی وحبق بستانی شاهسفرم است

حبق الراعی برنجاسف است

حبق الفیل وحبق الفتا مرزنجوش است

حبق قرنفلی قرنفلک است

حبق نبطی حماحم است

حبق النهر لوسیماخوس است

حبر مداد است

حب المساکین لبلاب است

حبن وحبین دفلی است

● فصل الحاء مع الثاء المثلثة ●

حثره غورهٔ انگور است

حثرما بسریانی اسم نعناع است

حثلب دُرد روغن است

● فصل الحاء مع الجیم ●

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است

حجر الاسم وحجر الزناد حجر النار است

حجر اسیوس اسیوس است

حجر افروی حجر الافرودج است

حجر بادزهر حجر الحیه است

حجر بلور بلور است

حجر البهت وحجر النسر وحجر العقاب حجر النسر وحجر العجر برا

شامل است

حجران باصطلاح اکسیریان زر ونقره است

حجر التیس بادزهر حیوانی است ۲

حجر حدیدی خماهان است

حجر الدم وحجر الطور شادنج است

حجر الحدید وحجر الهنود حجر مقناطیس است ودر مقناطیس مذکور شد

حجر الرمل وحجر زیبق حجر زنجفر مخلوق است

حجر زیتون حجر الیهود است

حجر السم بادزهر معدنی است

حجر شجری بسد است

حجر الشعر وحجر الشقاق حجر القیشور است

حجر العاج حجر اعرابی است

حجر لیغیطوس حجر غاغاطیس است

حجر اللازورد لاجورد است

حجر الماء سنبادج است

حجر الماسکه وحجر النار وحجر الولادت اکتمکت است

حجر المصفا شبه است

حجر النور وحجر روشنائی ارشد است

حجر الیرقان حجر الخطاطیف است

حجل قبج است

● فصل الحاء مع الدال المهملة ●

حد جلنار است

حدج حنظل است

حدید صینی خماهان است

حدقی اسم جنس هرگلی است که مستدیر وشبیه بچشم باشد

● فصل الحاء مع الراء المهملة ●

حر بضم حا خاک خالص است وبکسر وفتح خاک سنگدان است

۲ حجر الجراحه ظاهراً حجر الزبد باشد وحاد سنگ جراحت گویند ودر مفردات ناصری تصریح کرده که حجر الاعرابی است ودر مخزن گوید [illegible] سنگ [illegible] از اوصاف [illegible] [illegible] همان حجر الزبد [illegible] حیدر ع

حراب اسم عربی اشترغاز است

حرب طلع است

حربه بوعجیل بطوس است

حربیط اسم عربی آزاد درخت است

حرثا وحرشانه خردل بری است

حرجل ملخ بزرگ سبز است

حرجوان ملخ بی بال است ودر جراد مذکور شد

حرز اشنان است

حرزة البقر حجر البقر است

حرزة الحمار حجر الحمار است

حرز الشیاطین علف آطریلال است

حرنقان اسم مشک است

حرمانه اسم نبطی مرباطن است

حرمل طین سیاه است وانچه لون ورائحهٔ آن متغیر شده باشد

حرمل ابیض وحرمل عربی قسمی از حرمل است

حریث مارماهی است

حریر ابریشم است

حریق املس بلغت اندلس حلبوب است

حزم بزای معجمه سراج القطرب است

● فصل الحاء مع السين المهملة ●

حسکه بلغت مصر بستباج است

حسل بچهٔ سوسمار را نامند

حسن لبه اسم فارسی حسی لبان است

حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است

● فصل الحاء مع الشين المعجمة ●

حشقیقل شقاقل است

حشیشه اسم اصطلاحی قنب است

حشیشة الاسل اصل العلس است

حشیشة الافعی بلسکین

حشیشة الاورام اندریون است

حشیشة الارض کیاه آطریلال است

حشیشة البراغیث بلغت شام کیاه دقس را نامند ودرعراق مراد ازان کیاهی است که کیک را دفع مینماید ودرطبرستان کیک داش نامند وقسمی از دقس است

حشیشة لخراسانیه خشیزک است

حشیشة السعال فنجریون است

حشیشة السلحفاة وحشیشة الحاة آلس است

حشیشة السلطان حرف ابیض است

حشیشة الطحال وحشیشة الدود مقولوقندریون است وحیوانی رانیز باسم اخیر خوانند که قدیم مشهور باربع واربعین بوده والحال سبعه وسبعین خوانند

حشیشة العقرب صامریوما است وبلغت حجاز بولاموئیون نامند

● فصل الحاء مع الصاد المهملة ●

حص ورس است

حصی الاسفنج حجرالاسفنج است

حصی مرمس جلبوب است

● فصل الحاء مع الفاء ●

حفا اسم عربی بردی است

حفج اسم رودهٔ است که شهردان ومزارخانه نامند

● فصل الحاء مع القاف ●

حقوق بقلة الحمقاء است

حق قوشی اسم ترکی صاقر است

حقین اسم ماست است

● فصل الحاء مع اللام ●

حل بلغت حجاز سمسم غیر مقشر وباصطلاح اکسیریان زیبق را نامند

حلال مصطکی است

حلاق الشعر نوره است

حلاحل وحلحل بصل است

حلاویتون بیونانی مامیثا است

حلوای زلیبا بفارسی زلابیه است

حلوای قبیط اسم فارسی ناطف است

حلیثا نوعی از یتوعات است وبرک آن مانند برک زیتون وثمر آن جهت ثآلیل نافع

حلباب لاغیه است وکویند لبلاب کبیر است

حلان وحلام بزغاله است وحلوان غلط است

حلم قراد است

حلوسیاه کشبرا است

حلیقه خرازبری است

حلمون اسم فارسی حماض است

● فصل الحاء مع الميم ●

حمارالبیت وحمارقبان هدبه است

حماض الاترج قرطی ترنج است

حماض الارنب کشوث است

حماض جبلی حماض بری است

حماض نهری حماض بستانی است

حماض موائی حماض مائی است وحماض البقر را نیز نامند

حماططلوع نوعی از جمیز است

حمر بلغت حجاز تمرهندی است وتفرالیهود را نیز نامند

حمرالارض خراطین است

حمص الامیر بمغربی حمک است

حمص الکرمنی حمص بریست

حمض اسم مجموع اشجار است که ملوحتی داشته باشد وکویند مخصوص باشنان است

حمضیض نوع صغیر حماض است شبیه بسه برکه که بهندی تهپتی نامند ودرتنکابن ترش واش نامند

حمحم نبات خبه است وبخای معجمه نیز آمده است وبلغت شام ودیاربکر لسان الثور است

حمل وحملان بفارسی اسم بره است ودرشأن مذکور شد

حمیرا اسم عربی ابوخلسا است وبکسرحا اسم قماقس است

● فصل الحاء مع النون ●

حناء الغزاله بلغت مصر ابوخلسا است

حنطهٔ رومی خندروس است

حنفه وحنفا بلغت اندلس حشیشة الزاج است

حناقریش خرازالصخر است

حنای مجنون بلغت مصر وسمه است

● فصل الحاء مع الواو ●

حواری آرد کندم بسیار نرم صقیل است

حوت سمک است

حوت الشر شقنین بحری است

حوجم اسم عربی کل سرخ است

حوراقندار حماحم است

حوص قصب است

حوران وحومران طرخون است

حوک بادروج است

حومانه اسم عربی طریفلن است

حومر تمرهندی است

● فصل الحاء مع الياء المثناة التحتانية ●

حی بلغت اکسیریان زیبق است

حی العالم ابرون است

حیصل بادنجان است

حیفا حشیشة الزاج است

حیوة الموتی قطران است

حیوس طین حیا است

حیومیون اسم یونانی باقلی است

● باب الخاء المعجمة ●

● فصل الخاء مع الالف ●

خاتم الملك مادا وران است

خار بفارسی شوک را نامند

خارخسك اسم فارسی خارخسک است

خارپشت اسم فارسی قنفذ است

خارصینی شبه است وبفارسی روی توتیا وبهندی جست نامند

خاس اسم ترکی خس است

خاکستر بفارسی رماد را نامند

خاکشی باصفهانی اسم خبه است

خاص تره بلغت تنکابن حرف بابلی است وبخراسانی کندنا

خاریناز ذباب است

خاک صونی حمیل دراطبان ذکریافت

خاکینه اسم خبیص البیض است

خالاون بیونانی خندروس است

خافور نباتی است که تازه روئیده باشد وکویند مراد ازمرو عریض الورق است واهل مصر مرطمان را باین اسم نامند

خاماذاقنی بیونانی بمعنی غار الارض است ودرحروف الغین ذکریافت

خامالا بیونانی زیتون الارض است وآن مازریون است

خامالاون مالس بیونانی الشخیص سیاه است

خامامالیون بیونانی بمعنی تفاح الارض است وآن بابونج است

خامالاون لوقس الشخیص سفید است

خالاون بیونانی حربا است

خاماقطی بیونانی خمان صغیر است

خامانیطس بیونانی بمعنی صنوبر الارض است وآن کمافیطوس است

خاماذریوس بیونانی بمعنی بلوط الارض است وآن کماذریوس بود

خالی دریون بیونانی بمعنی خطافی است وآن مامیران است وکویند عروق الصفر است

خاوانی بلغت صقالبه انکیزا است

خامشه بلغت شام شیطرج است

خامون بیونانی اسم کمون است

خاولنجان خولنجان است

خامیراق سکباج مرده شده است که از روغن صاف کرده باشند

خایهٔ قندر اسم فارسی جند است

● فصل الخاء مع الباء الموحدة ●

خبازی شجری خطمی است

خبچه تمرهندی است

خبزرومی خبزالکعک است

خبزالغراب اقحوان است

خبزالمشایخ نبات بخورمریم است

خبزالقرود لوف الکبیر است

خبیز اسم جمیع نباتات است که بکردش آفتاب دور کنند وخبازی مشتق ازان است

خبیص اسم عربی حبیض است ودر

حرف الخاء المعجمة مذکور شد

* فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانية *

ختزق افسنتين است

ختمرج بقلة الحمقاء است

ختم الملك طين مختوم است

* فصل الخاء مع الثاء المثلثة *

خثا سرگين است و از مطلق آن مراد سرگين گاو است و در اخثاء مذکور شد

* فصل الخاء مع الدال المهملة *

خداع الرجال بزر البنج است

خدرنق عنكبوت است

* فصل الخاء مع الراء المهملة *

خر اسم فارسی حمار است

خربزه اسم فارسی بطيخ است

خربزه کرمک اسم فارسی ملبون است

خرچنك اسم فارسی سرطان است

خرخدا اسم فارسی هدبه است

خردل ابيض وخردل فارسی وخرفق وخرلوق حرف ابيض است

خرزهره اسم فارسی دفلی است

خرس اسم فارسی دب است

خرطال هرطمان است

خرغوله اسم فارسی لسان الحمل است

خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است

خرفان برۀ تازه است وجمع آن خروف است

خاقی خلر است

خرقع ثمر عشر است

خرکور اسم فارسی حمار الوحش است

خرگوش اسم فارسی ارنب است

(خرخاکی) حمارقبان وانرا هدبه نیز گویند و عامه اهل کابل انرا خرخاکه خوانند وتصریح کرده است صاحب بحر الجواهر که حمار قبان خرخاکی است و هو الصحیح حیدر قلی

خرما اسم فارسی تمر است

خرمای تر اسم فارسی رطب است

خرمای خرک اسم فارسی قسب است

خرمای میرونی اسم فارسی قسب است وگویند خرمای باریک است که استۀ آن باریک باشد

خرم بسکون را وبحاء مهمله وبزای معجمه نیز آمده پوست تخم مرغ است ودر حرف الحاء مذکور شد وبحاء مهمله وزای معجمه نیز دیده شده

خرموش موش بسیار بزرگ است که با گربه جنگ کند وغالب آید

خرنوب الخنزیر اناغورس است

خرنوب الشوک وخرنوب مغربی وبری خرنوب نبطی است

خرنوب قبطی وشامی ثمر قرظ است

خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است

خرنوب هندی خیار شنبر است

خرو اسم فارسی خبازی است

خروب اسم جنس خرنوب است و گویند مخصوص بری آنست

خروع چینی دند است

خره زبل است

خرء الحمام جوزجندم است

خرء الضفادع طحلب است

خرء العصافیر اشنان است

خروس اسم فارسی دیک است ودر دجاج مذکور شد

خرومان بعبرانی عقرب را نامند

خرومک اسم فارسی مرجان است

خریع اسم عربی اخریض است

خریق اسم الخرء است وگویند فاوانیا است

* فصل الخاء مع الزای المعجمة *

خزاز الصخر خراز الصخر است

خزاز الماء طحلب است

خزران اسم فارسی خیزران است

خزمیان مراد ازان حیوان جند است وگاه بر جند نیز اطلاق می نمایند

خرنباش مرماحوز است

* فصل الخاء مع السین المهملة *

خس الحمار ابوخلسا است

خسف اسم عربی جوز است

خسق احریض است

خسک اسم فارسی حسک است

خسکدانه اسم فارسی قرطم است

خسرودانه اسم فارسی خولنجان است

خس الکلب دیناقوس است

خسته اسم فارسی استخوان میوها است مانند خرما وآلو وشفتالو وامثال اینها

* فصل الخاء مع الشین المعجمة *

خشخاش ابیض خشخاش بستانیست

خشخاش بری خشخاش اسود است

خشخاش بحری خشخاش مقرن است

خشب الشونیز نزد بعضی میساریون است

خشف مثلثه بچۀ آهو است که اول مرتبه تولد یافته باشد و صاحب تحفه

اشتباها بچۀ نرینۀ شتر را نوشته است

خشکار خبز خشکار است

خشل مقل مکی است

خشنشار مرغابی بزرگ است تیره رنگ ومیان سر آن سفید وبترکی قشقال اک نامند

خشم بلغت شبانکاره کشوث است

خشرم خانۀ زنبور است

* فصل الخاء مع الصاد المهملة *

خصیة البحر وخصی خزء اسامی جند است

خصی هرمس حلبوب است

* فصل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة *

خضف خربزۀ نارسیده است

خضلاف درخت مقل است وگویند مقل مکی است

خطر وسمه است

* فصل الخاء مع الفاء *

خفج خردل بری است

خفروج خرفه است

خف الغراب نوعی از حلزون است بزرگتر ودرازتر ازان

* فصل الخاء مع اللام *

خلاق زعفران است

خلال خرمای نارس است که از حمل کل شده باشد ودر تمر مذکور شد وبستاج را نیز نامند

خلال ابراهیم خیربوا است

خلال خلیل نبات آطریلال است

خلال دان نوعی از آطریلال است

خلال مامون اذخر است

خلبان اسم یونانی بارزد است

خل الخمر سرکۀ انگوری است که از شراب انگوری بهم رسید یا شراب خود بخود یا بتعمل

خل العنصل سرکۀ عنصل است که اعقیل نیز نامند

خلل القیس بیونانی زاج است

خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون وغوره و یا از سرکه وروغن بادام وکشنیز خشک ونان فطیر خورد کرده وشکر ترتیب دهند

خلاف بری بید مطلق معروف است

خلال مکه اسم فارسی بستاج است

خلربوی بلغت مصر بحیله را نامند

* فصل الخاء مع المیم *

خمافیطوس کافیطوس است

خمالیون ماذریون سیاه است

خمان الارض نوع صغیر خمان را نامند

خمخم نبات ثردی است وبلغت نبطی اسم خبازی است

خمسة الاوراق پنجنگشت است

خمسة الاغصان بکمون است

خمل مورنجان است

خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشۀ مربی است

خمیرمایه اسم فارسی خمیره است

خمیط گوشت بریان است

* فصل الخاء مع النون *

ختنف سداب است

خنچک خارخسك است

خندبس خمر است

خنزیر البحر دلفین است

خنك اسم فارسی لسان الحمل است

ختی اسم فارسی حنا است

خنیس بلغت دیلمی حشیشة العلق است

* فصل الخاء مع الواو *

خولان بلغت مصر اسم حضض هندی است

خواتم الملك طین مختوم است

خوبانی زرد آلو خشك شده است که مغز آنرا بر آورده وبجای آن مغز آنرا مقشر کرده و یا مغز بادام مقشر کرده در ان گذارند

خوب کلان اسم هندی خبه است

خوخ افرع شفتالو کارد بست وگویند اسم ساذج هندی است

خوص اسم عربی برگ درخت خرما است وبرگ درخت مقل ونارجیل و امثال آنرا که دراز وباریک باشد شامل است

خوش نظر حماحم است

خومی بردیست

خوک اسم فارسی خنزیر است

خوکره بلغت اصفهانی زریبحه

* فصل الخاء مع الياء المثناة التحتانية *

خيارچنبر اسم فارسي خيارشنبر است

خيار دشتى اسم فارسى قثاء الحمار است

خيارزه اسم فارسي قثا است

خيار كبر اسم فارسي ثمرة الكبر است

خيزران هندى اسم مورد بر يست

خيرى برى قسم سرخ خيرى است و كويند خزامى نوع برى آنست

خيربوا اسم قاقلهٔ صغار است

خيرزج خبازى است

خينفوج حب القطن است

خيطه لغامه است

خيل فرس است كه بفارسي اسپ نامند

* باب الدال المهملة *

* فصل الدال مع الالف *

دارتو اسم فارسي طرطيرا ست وبعربى تارتور وروغن مصنوع از ان را نيز تارتور نامند

دارچماز بلغت تنكابن بعضا بيرا ست

دانج البر حب راس جبلى است

داربوقه بطيخ هندى است

داربونتينا بقم است

دارجي بلغت ديلمي ايدها ميرا ست

داراشكنه اسم فارسي عليما نيست

داررومى مولان است

دارفيل اسم فارسي قرصعنه است

داركوب خودانيات است

داك اسم درخت عنب است

داركيسه بقولى طاليسفرا ست وبقولى بصاهه ركويند چيزى است ما نند كيسه كه در بعضى درختها بهم ميرسد واندرون آن پر از پشه ميباشد

دارمك ودارما نوع سفيد اشوما است

دارواش اسم ديلمي غنم است

داروان بيونانى ازاددرخت است

دام عنكبوت ابركاكيا است

دانقوذ اسم تركى خنزيرا ست

دالهٔ مويز اسم فارسى عجم الزبيب است

* فصل الدال مع الباء الموحدة *

دبا بتشديد باء نوع از قرع است كه بفارسى كدوى رومى كويند

دباب بتشديد باء اول سو سنبر بستانى است

دبأ بسكون همزه جراد است

دباسى بلغت عراق شفنين برى است

دبال ترنج است ودباله را نيز نامند

دبوخك خبازى است وهبوكي نيز نامند

* فصل الدال مع الجيم والحاء *

دجر بجيم اسم نبطى لوبيا است

دجوبانا اسم عربانى غراب است

دح بحاء مهمله كزبرة الحمام است

دحيا زعفران است

* فصل الدال مع الخاء المعجمة *

دخس دلفين است

دخيسا بلغت نبطى شامل روغن بلسان وبنك است

* فصل الدال مع الراء المهملة *

درفيقن قلومس است

دراقنيطون لوف الكبير است

درخت كاج بفارسى صنوبر را نامند

درخت ناردن بفارسى غرب را كويند

در عليق است

دراشيم نوعي از لبلاب است وكويند خند ليلى است

دراقن بلغت شام اسم خوخ است

درخت دمك بفارسى اسم دلدار است

درخيسا بلغت نبطي شامل روغن بلسان وبنك است

درخس دلفين است

درمت اسم فارسي الوس است

درموسارس بيونانى زجاج است

درد روغن زيتون اسم فارسى عكر زيت است

درقطوليطس زراوند طويل است

درمنه اسم فارسى شيح است

درمنهٔ تركي بفارسي تخم بستياج را كويند

درمنه خراسانى بفارسى كياه رخشيزك را كويند وتخم آن بستياج

درنا بتركي كركي است

دردى النخل لاى سركه است درجميع افعال ضعيف تر از سركه و دردرا كله قويتر ازان است

درنجف اسم فارسي حجر القمر است

درناق اسم تركى ظلف است

درونك درونج است

دراچه شراب انكورى را بلغت هندى نامند

دستنبويه بدال وسين مهملتين اسم فارسي درداب است

دشيش بدال مهمله وشين معجمه حشيش است

* فصل الدال مع العين المهملة *

دعبا اسم عربانى اقاقيا است

دعشا علك البطم است

دعيامينون افيون است

* فصل الدال مع القاف *

دقاق كندر ريزهاى كندر است كه از مقشر كردد

دقاس بسريانى بول است

دقرقيا بلغت سريانى بطيخ است

دقطاماون بهمان لغت مشكطرا مشيع است

دقيق النخل بفارسى آنرا كشن وكورد خرما خوانند وآن در طلع مى كور شد

* فصل الدال مع اللام *

دلاع بعربى بطيخ هندى را نامند

دليس نوعي از صدف است ودر مصرام الخلول نامند وآن ودع برى است

دلدع بلغت اهل بيت المقدس نوعى از كلج است وبيونانى مقندليون نامند

دله اسم فارسي دلق است

* فصل الدال مع الميم *

دم التنين ودم الثعبان دم الاخوين را نامند

دمسا بيونانى نوع از ماهي است كه سيبيا نامند

دميه بمصرى نوع زبون افسنتين است

دمسيمه اسم فارسى صفرا غون است

دمعة العشاق حب النيل است

دمور اسم تركي حديد است

دمورتيكان اسم تركى حسك است

* فصل الدال مع النون *

دندان فيل اسم فارسي عاج است

دنيلان اسم تركي كشنج است

دنبه اسم فارسى اليه است

دندران ارانوا است

دنق مهستان است

دنقه شيلم است

دنقر ابقرا است

دنقطاماش مشكطرا مشيع است

* فصل الدال مع الواو *

دواء الحيه جنطيانا است

دواء الخطاطيف خاليدونيون

دواء الشعث بلغت مصر اسم مليمانى است

دواء النمر بيخ نروك است

دوراس اسم فارسى درياس است

دواله اسم فارسى اشنه است

دوم اشامل درخت مقل وبلوط معتدبر است

دوباروج كاكنج است

دودعه اسم هندى لبن است

دود الجراد نبات وردانحه

دود الصباغين ودود القرمز قرمز است

دود اسم فارسي دخان است

دورجولى دلبوس است

دوشاب اسم فارسى ميفختج است وكويند اسم فارسي دبس عنبى است

دوشاب خرمائى دبس است

دوشان اسم تركي ارنب است

دوشان تودرى بتركي خنفسا را نامند

دورس شوكران است

دوص ماء الحديد است

دوغ اسم فارسى مخيض است

دوقوبوس ودوقوغربادوا يا اغربا است

دوقس بصل است

دوقسطاس مشكطرا مشيع است

دوقوقيا بيونانى حنظل است

دوكى اسم تركى ارز است

دولى اسم تركي جليد است

دول طاليسفر است ونخدهاى ها بعد از دال بلغت هندى اسم كرد وخاك وغبار است

دوم بلغت مغربى خرما است

دونه مروا اسم هندى مرزنجوش است

دويره رخمه است

دويره نوعى از لوف است

دويل كياهى است كه سال بر وكند شته باشد

دودهى گياهيست هندى برگ آن سبز كوچك و باشاخهاى بسيار چون شاخش شكسته شير لاذل برآيد كه ناخوانى طب احسانى ۸۵

ڈھاک درخت تیسوت که بفارسی کل پلاس کویند کلاه قرابادین قادری و مخزن در باب (پلاس) مذکورست

* فصل الدال مع الهاء *

دهام رصاص اسود است

دهتورا اسم هندی جوز ماثل است

دهماما کویند اسم هندی شکاعی است

دهن بغربی روغن را نامند

دهن الآسمان جونی دهن ایرسا است

دهن البزر روغن درخت بطم است ودر کتان مذکور شد

دهن البطم روغن درخت بطم است

دهن الاترج روغن ترنج است

دهن الحجر نفط است

دهن حب البطم روغن حبة الخضرا است

دهن الحل دهن سمسم است

دهن الخلوف روغن زعفران است

دهن الزفت دروغن زفت مذکور شد

دهن المومن الاسما نجونی دهن ایرسا است

دهن الصرابی روغن هندروس است که مشهور بروغن کمان است

دهن عملی اوساری است

دهن المبارک ودهن المنقذ روغن اجر است

دهمست اسم فارسی غار است

دهنه اسم شبه است

دهوان بجهور رخان نیز دود کو ونیه

* فصل الدال مع الياء المثناة التحتانية *

دیاسقولیطوس جوارش کمونی است

دیاقوزا اسم یونانی شربت خشخاش

است

دیامورون اسم یونانی شربت توت است

دینار اسم سریانی تخم کشوث است

دیناروبه اسم فارسی قسمی از حزای بری است

دیواسپست حندقوقای بری است

دیوالجیر تین بری است

دیفروجانس دیفروجس است

دیک اسم عربی خروس است ودر دجاج مذکور شد

دیمم حماحم است

دیوسور بلبوس است

دیوبافولیطس اسم یونانی اصل اللوف است

دیک الکرم هدهد است

دیوچه اسم فارسی علق است

* باب الذال المعجمة *

* فصل الذال مع الالف *

ذاقی اسم یونانی غار است

ذاماسکینا اسم رومی اجاص است

* فصل الذال مع الراء المهملة *

ذرّ مکه حندروس است

ذرق بضم اول وفتح ثانی حندقوقای بستانی است وبفتح اول وتسکین ثانی سرکین طیور است

ذرق سون عنب الثعلب مجنن است

ذرق الطیر خرفطان است

ذروح بهتشدید دراواحد ذراریح است

ذرباس ثافسیا است

ذریس طیهوج است

* فصل الذال مع الفاء والقاف والكاف *

ذفری اسم عربی سداب است ومرچه کریه الرائحه باشد بدستور ذفرانا مند

ذقل فطراسالیون است

ذکر بجزم ثانی زراوند طویل است

* فصل الذال مع النون *

ذنب الجردون ذنب الخروف است

ذنب الفار لسان الحمل است ازجهت مشابهت خوشه وتخم آن بدنبالهٔ موش

ذنب الفرس بلغت شام ذنب الخیل است

ذنب اللبوة ذنب السبع است

* فصل الذال مع الواو *

ذو الف ورقات مرباقلی است

ذوثلثه حبات زعرور است

ذوثلثه ورقات شامل حندقوقا وکیاه خصیة الثعلب وفقفقه وطریفلن است

ذوثلثه شوکات شکاعی است

ذو ثلثة الوان وذو ثلثة اوراق طریفلن است

ذو خمسة اصابع اثلق است

ذو خمسة اوراق وذو خمسة اغصان وذو خمسة اجنحه وذو خمسة اتمام همه اسم بنطافلون است

ذو مائة شوکه وذو مائه راس قرصعنه است

* باب الراء المهملة *

* فصل الراء مع الالف *

راانا بیونانی رمان حلو است

راتیاج وراتینج راتیانج است

راج کیرا اسم هندی اذان الغزا است

راج کیری اسم هندی عصی الراعی است

راج هنس اسم هندی پرسیاوشان است

راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مغاصه است

راح اسم خمر است

راحلة الاسد نوعی از ارطنیثا است

رازیانه رومی وشامی انیسون است

راسع ورروی سوخته زرسختج است

راسو اسم فارسی ابن عرس است

راس الشیخ بلغت اندلس اقسون است

راطینی بیونانی اسم مجموع علکها است

رامی نوعی از سمک است

راقوته پودنه است

راله حلتیت است

راکهه اسم هندی رماد است

رانج جوز هندی است که نارجیل نامند

رال اسم هندی قیقهر است

رامنو بفرنکی درخت عوسج است

رانم بفرنکی شیلم است

راوون بیونانی اسم راوند است

* فصل الراء مع الباء الموحدة *

رب عبارت از آب میوها ونباتات است که بطبخ بقوام آورده باشند ورب هرچیز درتحت آن مذکور شد

رب العنب میفختج است ودرد بلم دوشاب ترش را نامند

رب الصرو صمغ کنکام است

ربرق عنب الثعلب است

ربل نوع جبلی القنتین است وکویند نوعی از بر لجاسف وقیصوم است ودرهم آن جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته اند

ربیان اربیان است

ربیس علیق است

* فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه *

رتّه اسم نبطی بندق هندی است که بهندی ریتهه نامند

رتک مشکطرامشیع است

رترت اسم حنازیرکیا راست

* فصل الراء مع الجیم *

رجل الزرزور ورجل الطیر ورجل العقاب ورجل العقعق کیاه اطریلال است وبلغت هندی کا کهتکی وسیبی نامند وکویند رجل الغراب غیر اطریلال است وبزبان فرنکی آنرا اکرتویس نامند

رجل الارنب لاعون است

رجل الدجاج اقحوان است

رجل الجراد زراب است

رجل الراعی حرنق میاه است

رجل الزاغ رجل الغراب است

رجل الفروج ورجل الغلوس قاقلی است

رجله بقلة الحمقاء است

رجیع فضلهٔ حیوانات است

* فصل الراء مع الحاء المهملة *

رحیق اسم خمر است

* فصل الراء مع الخاء المعجمة *

رخ اسم فارسی خشو است

رخام حجر الرخام است

رخام الطین طین قیمولیا است

رخبینه راتیانج است

* فصل الراء مع الشین المعجمة *

رشاد حرف بستانی است

رشتهٔ قطایف اسم اطریه است

رشینه راتیانج است

* فصل الراء مع العین المهملة *

رعی الزرازیر فوة الصبغ است

رعاوله اسم سریانی رعی الابل است

* فصل الراء مع الغین المعجمة *

رغث جنطیانا است

رغوة کف مایعات است که نزد حرکت برسرآید وآنچه از جامد است نیز نزد حرکت مانند صابون ونمک باشد

رغوة الحجامین ورغوة البحر اسفنج است

رغوة القمر حجر القمر است

رغوة الملح زهرة الاسیوس است

رغیدا اراقو است

رغانس بفرنکی فیجل را نامند

* فصل الراء مع القاف *

رق سلحفات بحری است

رقعا اسم عربی شمان صغیر است وکویند

رجینه صمغ صنوبرات و ... نیز کویند کا ... تذکره داود

رخبین ... که قراقروط نیز کویند و ... آمده

دتن جوت ابوخلسا ... هندی

مرخص است
رقع فارسی خرفنان است
رقاقس لغت بربری است وگویند جفت افریل است وبعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند
رقیب الشمس سامریوما است ونوعی ازیتوع را شامل است

* فصل الراء مع الکاف *

رکت چندن اسم هندی صندل احمر است
رکبه صدف البو امیر است
رکف بخور مریم است

* فصل الراء مع المیم *

رمان الانهار نوع کبیرهو فاریقون است
رمان البر شامل درخت فلفل وچنار است
رمان السعال خشخاش مقیل است
رمان عش الخطاطیف خاکستر آشیانهٔ خطاف است ودر خطاف ذکر یافت
رمث بکسر شجری است شبیه بعصا

* فصل الراء مع النون *

رند بعربی آس بری است وبلغت شام غار وگویند صندل است

دندانی بهندی زیتون است

رنف اسم عربی بهرامج است
رنک کامه اسم فارسی مغنیسا است

* فصل الراء مع الواو *

روات بیونانی خشخاش سیاه است
رواس اسم نبطی قرة العین است
روباه اسم فارسی ثعلب است
روباروس اسم یونانی آزاد درخت است
روپه اسم هندی فضه است
روپیه اسم هندی فضهٔ مسکوک است
روبیه بلغت بربری فوة الصبغ است
روتی اسم هندی خبز است
روث سرکین حیوانات است
روح وروحانی بلغت اکسیریان زیبق است
رود بیونانی ورد است
رود امالی بیونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند
رودیون اسم سریانی دفلی است
روده اسم فارسی معاء است
روزی اسم سریانی ارز است
رومی ارطا بیونانی سماق را نامند
روناس اسم فارسی فوة الصبغ است
روشنک اسم فارسی شاطل است
روشیانا بیونانی بمعنی کحلی وبسریانی اسم مرقشیثا است
روفیون نوعی از عنب الثعلب است
رومنس اسم هندی اذخر است
رویا اسم سریانی عنب الثعلب است
روی اسم فارسی طالیقون است
روی اسم هندی قطن است
روی توتیا شبه است ومشهور بروح توتیا است چه آن توتیای غیرمصنوع ومعدنی است بخلاف سائراقسام
روین اسم یونانی فوة الصبغ است
روغن اسم فارسی دهن است وسمن رانیز گویند
روغن بادام کوهی زیت مرجان است
روغن درخت ارزن زیت سودان است
روغن زفت قسارلان است
روغن زیتون زیت است
روغن زیتون نارس زیت الانفاق است
روغن شیرة وشیربخت وروغن کنجد دهن الحل یعنی دهن سمسم است

* فصل الراء مع الهاء *

رهج ورهشفار ورهج الغار شک است
رهیرا دوائی است هندی مسهل وجهت تحلیل ریاح در امراض کبد وطحال واستسقا مفید است
رهیقان زعفران است

* فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیة *

ریباج اسم فارسی ریباس است
ریتاع رماغ است
ریحان ابیض شبیه است
ریحان الجبال ملیخه است
ریحان الجمال وریحان داؤد اذان الفار است
ریحان حمز ضمیران وآن نوعی از شاهسفرم است
ریحان الشیطان شابانج است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی بادروج است
ریحان الملک شاهسفرم است واز مطلق ریحان مراد آن است

ریحان نعنع بلغت مصر ترنجان است
ریحان یمانی قطف است
ریحانی نوعی از خسر است
ریشم اسم هندی ابریشم است
ریشه والا اسم فارسی سنبل جبلی است
ریما اسم کرکدن است
ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است
ریوند راوند است

* باب الزاء المعجمة *

* فصل الزاء مع الالف *

زاج اسود زاج مطبوخ است وگویند زاج الاسا کفه است
زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است
زاج الحامل ازجنس زاج اخضر است که در ظاهر معادن آن بهم میرسد
زاج البحر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مائل بسبزی است
زاج لاری وکرمانی ازجنس زاج قبرسی است
زاج مطبوخ ازجنس زاج اخضر است که مخلوط بخاک آلوده در آب حل نمایند وصاف کرده بجوشانند تا منجمد گردد وبهیئت مهرهٔ نرد بریده استعمال نمایند
زارج اسم فارسی انبرباریس است
زاغ اسم غراب کبیر اسود وبترکی قورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زافه اسم فارسی قنفذ است
زاوق اسم زیبق است
زازان سوران است وگویند سرو است

* فصل الزاء مع الباء الموحدة *

زبان کنجشک اسم فارسی لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل است
زبد البحیره ادراقیون است
زبد الطوس الحفتیج است
زبد القصب رطوبتی است که در نی جمع میشود
زبد القمر حجر القمر است
زبد القواریر سحقونیا است
زبد الملح زهرهٔ اسیوس است
زبش بطیخ رقی است
زجمول تخم کشوث است

* فصل الزاء مع الحاء والدال المهملتین *

زحتم الملك شادوران است
زحل بلغت اکسیریان رصاص اسود است
زداوش بلغت تنکابن لمام است
زدوار جدوار است

* فصل الزاء مع الراء المهملة *

زر اسم فارسی ذهب است
زرنک وزردک بناوبد الآب عصفر است
زرجون اسم خمر است
زردآلو اسم فارسی مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است
زردهٔ تخم مرغ اسم فارسی مح البیض است
زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زرقوری نبات آطریلال است
زرقون اسم مغربی اسرنج است
زرنمج ابیض شک است
زرنمج ریباس است
زرالورد زیرهٔ میان ورد احمر است
زربوا بقلهٔ مبارکه است

* فصل الزاء مع الغین المعجمة *

زغار خراطین است
زغن اسم فارسی غلاف است
زغبیر سرو است وبفارسی تخم کتان را نامند وگویند اسمی از قنقهن است

* فصل الزاء مع الفاء *

زفت بری وجبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس وزفت بحری است واز مطلق آن مراد در اکثر زفت بحری است وگویند اسم قنقهر است

* فصل الزاء مع القاف واللام والمیم *

زقاط اسم بربری حب الزلم است
زلایف الملوک نوعی از زیرون است که حی العالم باشد که بفارسی زلف عروسان گویند
زلفح اسم عربی بیش است
زلو اسم فارسی علق است

زمات الراعي اذن الغزاست
زموم ازنامهای زیبق است

* فصل الزاء مع النون *

زن دومراست
زیبق اصفر یاسمین زرداست
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی استنبوب است
زنجار الحدید زعفران الحدید است
زنجار مجرود وزنجار دودی از اقسام زنجار مصنوع است
زنجبیل بلدی وزنجبیل شامی راسن است
زنجبیل العجم وزنجبیل فارسی اشترغاراست
زنجره بلغت اصفهانی صرصر را نامند
زنجرف زنجفراست
زنجرو الزروت است
زنجبیله بلغت مصر واسکندریه قنابل الرهبان را نامند
زند بلغت شام غارراگویند
زنطاح قسمی از حلزون بری است که دراشجار وبقول میباشد وبقدر باقلائی است وغیرآن چیزی است که دردیلم سندله کاجول نامند ودر حلزون مذکورشد
زنکار اسم فارسی زنجاراست

* فصل الزاء مع الواو *

زونرا قسمی ازخزامی بری است
زولنك بلغت ما زند رانی قسمی اخیر
قرصعنه است
زوله بلغت جرجان فواست

* فصل الزاء مع الهاء *

زهر بفارسی هم رانامند وبعربی شکوفه را
زهره بفتح زا قرنفل شامی ودرمغرب قرنفلیه وبفارسی مرارهٔ حیوان وبعربی بر رغوة الطلاق میناباند وروج را نیزمیگویند وبعضی رابا صطلاح اکسیریان نحاس است
زهراسیوس اسیوس است
زهرزمین بلغت جرجان آزاددرخت است
زهرة الحجر جوزجندم است وگویند خرازالصخراست
زهم اسم زباد است وگویند زباد اسم جانورو زهم اسم عطاران است

* فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

زیت الاحجار وزیت فلسطینی وزیت رکابی مرسه اسم زیت انفاق است
زیت ریاح طرائیث است
زیت الجبل بلغت نواح مصراسم نفط است
زیت الشلجم روغن تخم شلغم است وبلغت صعید مصر روغن اقنقطس است
زیت الهرجان زیت السودان است
زیتون الارض ماذریون میاه است
زیتون بنی اسرائیل حجرالیهود است
زیتون جبلی وزیتون الحبش وزیتون کامه زیتون بری است
زیتون الماء زیتونی است که نزدیك آبها روید ودرجمیع افعال ضعیفتر از سائر اقسام آن است وبعضی گویند زیتونی است که درآب ونمك پرورده باشد
زیتونیه بلغت مصرایما رانوطالی است وگویند وردفینونست
زیرتون بلغت دمشق نوعی ازدرخت منبول بی ثمراست
زیر صرصراست
زیره اسم فارسی کمون است
زیرهٔ رومی اسم فارسی انیسون وکرویا رانیز نامند
زیرهٔ سبز زیرهٔ فارسی است که کمون نبطی نامند
زیرهٔ صحرائی اسم فارسی کمون بری است
زین کتان است
زینا نانخواه است

* باب السین المهملة *

* فصـــل السین مع الالف *

سابیرج معرب ازشابیرن فارسی است که بیرو ح نامند
ساناخورا اسم سریانی بادآورد است
ساجی اسم هندی قلی است
سار اسم فارسی زرزوراست
ساروا اسم یونانی عصا بهٔ است و
بهندی ساروا گویند
ساریقون اسم یونانی شیح است
ساس اسم فارسی فسافس است
ساسارکشت بزرالجره است
سام ابنوس است وگویند نانخواه را نامند
ساسالیوس وسالیوس سیسالیوس است
ساطریه وساطریون اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساطریوس بیونانی جل وارو را نامند وبمعنی مخلص الارواح است
ساغین وساغافیون اسم سکبینج است
سافروس اسم یونانی فیروزج است
ساق الحمام بلغت مصر رجی الحمام است وانطاکی نارقیصر گفته
سالس اغربون اسم یونانی سکبینج است
سالیطس اسم یونانی حجرالقمر است
سالیون اسم یونانی کرفس است
سانه وساق اسود پرسیاوشان است

* فصل السین مع الباء الموحدة *

سبارس اسم هندی فوفل است
سبرغم اسم فارسی شاهسفرم است
سبزقبا بلغت اصفهان اسم شقراق است
سبع اسم جنس حیوانات درنده است جمع آن سباع
سبع الارض پرسیاوشان است
سبع الشعر افتیمون است
سبستان آزاد درخت است
سبوس گندم اسم فارسی نخاله است

* فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیة *

ستاور اسم هندی شقاقل است
ستاوزی اسم هندی بوزیدان است
ستو اسم هندی سویق است که بفارسی پست نامند
ستوا بهندی اسم نوعی ازززنجبیل است که بی ریشه باشد وگویند اسم قسمی از بیش است

* فصل السین مع الجیم *

سجوس بلغت رومی وسجلس بلغت یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است

* فصل السین مع الحاء المهملة *

سحاب بلغت اکسیریان زیبق است
سحاب البحر اسفنج است
سحوریون اسل است

* فصل السین مع الخاء المعجمة *

سخاله آنچه ازفلزات بسوهان جدا کنند ونیز اجزای صغاربراکه درحین کوبیدن فلزات جدا گردد نامند
سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است
سخیره زاج احمر است
سخینا اسم یونانی مصطکی است
سخیس بیونانی درخت مصطکی است

* فصل السین مع الدال المهملة *

سداب اغریا اسم سریانی فراسیون است
سدوس نیلج است
سدی بستیاج است

* فصل السین مع الراء المهملة *

سراج القطرب حباحب است
سراج الظلام کندش است
سراج القطربل نباتی است که تاخشك نشده است درشب میدرخشد وگویند یبروح الصنم است وگویند اسم مشترک است مانند سراج القطرب
سراد خلال است
سرانیون اسم یونانی امارین است
سراویل الطوال قسم اخیرلبلاب کبار است
سرانمون اسم یونانی پرسیاوشان است
سروسوخته اسم آبار است
سربیون اسم یونانی پرسیاوشان است
سرچه اسم ترکی عصفوراست
سرحان ذیب است
سرخان خبثوس اسم یونانی شیطرج است
سرخ مو اسم فارسی آذان الغزال است
سرو اسم شامی کرفس است
سردوله اسم اندلسی خوزرومی است
سرمار اثلق است
سرمون اسم هندی خردل ابیض است
سرطواط فالوذج است
سرکه اسم فارسی خل است
سرکهٔ شیرین اسم شیربسته است
سرکهٔ هندی اسم کانجی است
سرگین اسم فارسی زبل است
سرگین خروس اسم فارسی خرء الدیك است
سرگین موش اسم فارسی بعرالصب

است

سرکی اسم هندی بیخ نیلوفر است

سرگین گاو اسم فارسی اخثاء البقر است

سرماشق اسم ترکی عشقه است

سرمه اسم فارسی اثمد است

سرم بلغت شیرازی اسم فشاغ است

سرمق معرب سرمه فارسی است که قطف باشد

سروجبلی عرعر است

سریس بیونانی هندبا است

سریش اسم فارسی اشراس است

سریشم ماهی اسم فارسی غری السمک است

سریشم پوست حیوانات غری الجلود است

* فصل السین مع الزاء *
المعجمة والسین المهملة *

سزنا اسم نبیذ الحنطه است نزد اهل بغداد

سسالی معرب سیسالیوس یونانی است

سس وسسا بهندی اسم ارنب است

* فصل السین مع الطاء المهملة *

سطاح اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود

سطراک زرنباد است

سطحیلون اسم یونانی جدوار است

سطفلین اسم سریانی جزر است

سطوکا بلغت سریانی میعهٔ یابسه است

سطیعون اسم یونانی زوفر است

سطینوس اسم یونانی جلنار است

* فصل السین مع العین *
* المهملة والمعجمة *

سعالی وسعاله قنچریون است وحشیشة السعال را نیز گویند

سعفین سکبینج است

سعتل عود بلسان است

سعبر سرخس است

* فصل السین مع الفاء *

سفال اسم فارسی اسفیداج است و خزف را نیز نامند

سفرجل هندی کو بند اسم شل است که بیل باشد

سفرى ام جام بهل است

سفسامن بیونانی خیار است

سفش الکرم عسالیج الکرم است

سفلنون بیونانی اسقولوقندریون است

سفند اسم فارسی حرمل است واسفند نیز نامند

سفند یلوس اسم یونانی شاهترج است

سفید اب اسم فارسی اسفیداج است

سفید اب یزدی اسم فارسی اسفیداج جصاصین است

سفید اسفند اسم فارسی حرمل ابیض است

سفید خار اسم فارسی عوسج است

سفید روی بهندی کاسی است وآنرا ازچهار جزو مس ویک جزو قلعی مرتب سازند

سفید مرز باصفهانی سفید ملمه نامند واسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است که بهندی چولائی نامند

سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است

* فصل السین مع القاف *

سقر وصقر بصاد نیز آمده اسم عربی دوشاب خرما است اطبا بصاد را اسم باشه مید انند وبترکی بکسر سین اسم بقر است

سقراطیون بیونانی تنبل است

سقراطیون دلبوس است

سقرجین اسم ترکی زرزور است

سقرقوبروقی اسم ترکی ماهی زهرج است

سقرنیوس اسم یونانی عقرب است

سقر اسم ترکی علک البطم است

سقردیون اسقولوقندریون است

سقولیجان اسم ترکی خراطین است

سقولومس اسم یونانی حرشف است

سقونیا اسم یونانی صابون است

سقفقس سقنقور است

سقبرعلو اسم سریانی بسفایج است

* فصل السین مع الکاف *

سک آبی اسم فارسی قضاعه است

سکال امین الدوله گوید قنچنوش است

سک انگور اسم فارسی عنب الثعلب است

سکبینج حجر الاغیطوس است

سک دیوانه اسم فارسی کلب کلب است

سکور اسم ترکی خلاف است

* فصل السین مع اللام *

سلسافیوس نوشادر است

سلسقی بیونانی اسم نباتی ورد ان است

سلاق الما حماض مائی است

سلسان الجبل صومعة الجبل است

سلم لبق است

سلمه قرظ است

سلیخة السوداء نوعی از سلیخه است

سلیط زیت است وگویند عکبر است

سلیمقون بیونانی اسرنج است

سلیتون قرة العین است

سلوک اسم ترکی علق است

سلور معرب از سلوس یونانی است وآن جری است

سلمارس اسم هندی میعهٔ سائله است

* فصل السین مع المیم *

سم اسم انوعی از حلزونی ثمر است وبضم اسم فارسی ظلف است وبعربی زهر را نامند

سمار بلغت مصر اسم اسل است

سماروغ نوعی از فطر است

سماریس اسم یونانی ماهی شور است

سماقیل سماق الدباغین است

سم الحمار دفلی است

سم السمک ماهی زهرج است

سم الفار شک است

سمر درخت امغیلان است

سمکه تول وسمکة الزله سمکهٔ صید است

سمک الیهودی شهو البحر است

سمسم بری جلجلا هند است

سمسق بضم اول مرزنجوش است و بفتح اول یاسمین است

سمطاوس اسم یونانی اثمد است

سمن اسم فارسی شیر است

سمند رپهن اسم هندی زبد البحر است

سمنه وسمنیون حب السمنه است

سمنو اسم فارسی لبده است

سموریون کرفس است

سموک اسم ترکی عظم است

سمنیون بیونانی اسفیداج است

سمیقا اسم سریانی هندبربطس است

سمیقلس نوعی از عشر است که مایهٔ آن قاتل است

* فصــــل السین مع النون *

سن بفارسی مشقه است که نوعی از لبلاب باشد وبهندی اسم نباتی است که درختی برگ آنرا میخورند ونیز برگ آنرا خشک میسازند جهت اکثر امراض مانند پیچش وکرم شکم وآنرا سوکته می نامند واز پوست درخت آن بعد از رسیدن ریسمان والجه و غیرها میسازند وبجای موی حیوانات دربلاد هند مستعمل است وبیونانی اسم مو است

سن الکلب سپستان است

سنا بفارسی بمعنی سواک یعنی چوبیکه ازان مسواک میسازند

سنا الدلمی وسنا بلدی عیون است

سناخ دخان زاج است که مجتمع گردد بر چیزی

سنام الجمل کوهان شتر است

سنا بز بلغت مصر آمله است

سناو بفارسی بمعنی سخاله است خواه از طلا ویا نقره ویا آهن ویا غیر اینها از هر فلزیکه باشد

سنب بفارسی بمعنی حافر است که سم نامند

سنبهالو بهندی پنجنگشت است

سنبالی گفته اند بلغت هندی نام دوائی است که آنرا سولدی نیز نامند

سنبر شونیز است

سنبل بهندی سطلی بیش را نامند وبفارسی واهندی نیز پرسیاوشان ونیز بفارسی گل آسمانجونی خوشبو را گویند

سنبل الاهل سنبل جبلی است بقول انطاکی وآن مو است

سنبل اقلیطی سنبل رومی است

سنبل جبلی بفارسی ریشه والا است وگفته اند سنبل الاهل است

سنبل رومی ناردین است

سنبل سودی نوعی از سنبل الطیب است

سنبل العصافیر سنبل هندی است که ناردین نیز گفته اند

سنبل فارسی پرسیاوشان است

سنبل کهار بهندی شک است که سم

الغارانیز نامند
صنبوت کمون است
صنبوصق معرب صنبوسك وصنبوسه است وآن از اغذیهٔ معروفهٔ مصنوعه است که آنرا بهندی پوری نامند
صنبهاری بفارسی قودنج نهری است
صنجار خس الحمار است وآنرا رجل الحمامه نیز نامند
صنچل بفارسی اسم همیرا است
صنچل بوی گلی است که بوی آن شبیه ببوی گل صنچل است
صنچل خراسانی عناب است
صنچل کرخی باصطلاح عامهٔ اصفهان ثمر درخت لیم است
صنچل هندی ثمر مولسری است
صنچور شنجرف است
صنچلاط فرانجمشك است
صنچینوس مصطکی است بیونانی
صندانه بعربی مادهٔ خر را نامند و باتان مشهور است
صندر بفارسی صندروس است
صندره بعربی شجر تقی است که از چوب آن کمان میسازند
صندری نوعی از طیور است
صندس بیونانی قثای بستانی است وبطیخ را نیز نامند
صندس مارس بیونانی بیخ قثای بستانی است
صندرخس بیونانی جوشیر است

صندریس بیونانی سرنج است
صندرر بهندی اسرنج است
صندیوس اغریوس بیونانی قثای بری است که قثاء الحمار باشد
صندرنی بنون و با مرد و بعد ازراء مهمله بمعنی اسرنج است و بقاف غلط است
صندوها وصندوهن وصندوهی مرسه بلغت هندی اسم ملح طبرزد است
صنده بفارسی اسم قدرهٔ الحمان است
صندها بهندی طباشیر است
صندهان عود هندی است
صندمی زنجبیل است
صندی اسم هندی نخل بری بی ثمر است که تنهٔ آنرا ضربت زده و یا آنکه طلع آنرا بریده ظرفی بجای آن شب نصب مینمایند که بمرور ریکشبانه روز دران رطوبت جمع گردد پس برداشته میآشامند شیرین طعم و اگر یك دو روز بماند و کف بکند مسکر میشود و از مطلق آن مراد نزد اهل هند آن رطوبت مجتمع مسکر است
صندیان بلغت اهل شام درخت بلوط است و بلغت اهل مصر ساد اذون است
صندیان الارض بلغت سریانی فراصیون است
صندبریس بیونانی حلبه است
صنسق آس بری است
صنحه بفارسی زنبور سیاه است

صنط بعربی درخت قرظ است
صنفرس بیونانی قثای بستانی است وبطیخ را نیز نامند
صنف بعربی درمه است که در صحرا بهم رسد و بفارسی کرکاس نامند
صنقر وصنقار از طیور معلم شکاری است که ملوک بدان شکار می نمایند
صنقره کلاغ سبز است و بفارسی کاسه شکنك نامند وآن شقراق است
سنگ اسم فارسی حجر است و بشیرازی برد و بیونانی بطرو بهندی پتهر نامند
ریکاف تازی بهندی اسم منج است وآن مهرهٔ است که دقاقان هند از آن دقاق مینمایند وآلات بو شیلن دست زنان هنود دهاتی غربا از آن میسازند
سنگ آتش حجر النار است
سنگ آسیا حجر الرحی است که بهندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس است
سنگ احمر حجر احمر است وآشامیدن یك دانك آن سم قاتل است
سنگ ارمنی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر الاسفنج است
سنگ اشکن حب القلت است که بهندی کلتهی نامند وآنرا سنگ اشکن جهت آن نامند که مفتت حصاة است ونیز اسم نوعی از ثمرا است
سنکانه بفارسی نام مرغی است که بعربی صعوه نامند

سنگ برامی حجر البرام است
سنگ برمتوک حجر الخطاطیف است
سنگ پرکان وسنگ معن اسم قریه است از قریهای شیراز از اعمال فاروق که معدن آن سنگ است وآن سنگی است ملون بالوان وشیشه گران آنرا در سفید کردن شیشه مستعمل دارند و مغنیسا نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة و بهندی کچهوه نامند
سنگ پشم بفارسی حجر حبشی است
سنگ پشم اسم حجر یشب است
سنگ بصری بفارسی توتیا انابیبی است
سنگ چقماق حجر النار است
سنگ بلور حجر بلور است
سنگ بهندی مهره را نامند که بعربی شنج نامند
سنگ کارد اسم فارسی حجر المسن است
سنگ کج اسم فارسی جبسین است
سنگل بلغت فرس زوقای رطب است
سنگان مرغ اسم فارسی قانصه است
سنگهیا بلغت هندی اسم نوعی از بیش است
سنم بقر را نامند
سنی نوعی از ماهی است که در ملتان وبلاد سند بهم میرسد و لذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سندریطس است که آنرا نبات حلبه نیز نامند
سنوله نوعی از خطاف است

سنیز شونیز است
سنین اجزای صفار است که در وقت سودن در سنگ بهم رسد

• فصـــــل السین مع الواو •

سو بترکی آب را نامند
سواد الاماکفه چیزیست مرکب از زاج وبوست انار و مرکه و از جملهٔ رادعات است
سواد البطن بعربی کبد است
سواد السند والهند کشت بر کشت است وگفته اند سواد الهند نوعی از سلیخه است که سلیخة السوداء نامند و از ادویهٔ تریاق فاروق است
سوداء الحکام مادوران است
سواد القفاة مغص است
سودانیات مرغیست که بفارسی داربو وبعربی صرد نامند گوشت آن مبهی ومضر دماغ است
سوسن سومانه است
سود اسم ترکی لبن است
سوادیه بعربی عصفور است وسار سیاه را نیز نامند
سواد الهند والسند صاحب منهاج گفته آن از حیوان جاری مجرای توتیا است در افعال باید که در کورهٔ حدادان آنرا بسوزانند و سوده بآب شسته وحبوب ساخته خشك نمایند و عند الحاجت استعمال نمایند و بعضی گشت بر کشت دانسته و بغدادی غیر کشت بر کشت دانسته وصاحب منهاج گفته چیزی است شبیه بشیشهٔ سیاه که اهل سند و سند ازان اسوره میسازند احتمال که کانچه باشد که ازان چوری میسازند و زنان هند و سند در رقبهٔ دست میپوشند وآنرا از احراق نوعی کاهی بعمل میآورند و ازان اوانی نیز میسازند ولیکن نا صاف میباشد
سوسن بعربی اسم درختی است که ازان زند یعنی دستهٔ کارد و غیره میسازند واحد جمع آن سوا سنه آمده است
سواسن سومانه است که طریفلن باشد
سوام بفتح اول راسی است و بضم نام طائری است
سوید بفارسی نام مرغی است کوچک که بفارسی سارو و بترکی سقور درق وزرزور نامند
سونیه بلغت مصر تبیذ است که از گندم میسازند و اهل مصر بسیار آنرا میآشامند
سوجر نیز اسم شجر خلاف و باصفصاف است
سوخ بفارسی اسم بصل است
سودریقون بیونانی اسم نوعی از توتیا است
سودق صقر است
سودنیق وسوذانق اسم صقر یا شاهین است
سور بهندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغی است کوچک خوش آواز و گفته اند شارو

(سنگ جراحت) ظاهرا حجر الزبرجد است جوهری

شارک است

مودبارد نارمشک است

موربهون بیونانی شیح ارمنی است

مورتیخان بثای معجمه بیونانی نام
ذروری است نافع جهت اورام حلق
ووجع آن وموربخان بدون راء
مهمله میان واو وتا نیزآمده مشتق
ازمورتیخی که بیونانی نام ورم عضل
داخل حلق ویا مری است ودرقرابادین
ذکریافت

مورج معرب شوره فارسی است که بعربی
ابقرنامند وصاحب تحفه باروددانسته

مورمان مولان است

مورطیون وموزقطون خصیة الثعلب
است

مورمچهلي بهندی خنزیرالبحر است
که دلفین نامند

مورن بیخ نباتی است هندی که
مشهور بجرکهند است

موره گفته اند که میری است معروف
بکرفس الماء وقرة العین است

موری گفته اند اسم نوعی از زاج و
گفته اند زاج احمر است ونیز بفارسی
اسم نوعی از ریحان سرخ رنگ ونیز نام
موص احمر است

مورق صقر است

موزه قنای بری است

موس اسم سب است ونیز اسم کرمی
است که در لباس پشمی بهم میرسد

موسپند بفارسی نام نباتی است
بتوعی ویتوع آن بسیار مستعمل در
خضابات وبشیرازی علف شیر وارو
بهندی دودیه نامند

موسک بفارسی تیهو معرب آن
تیهوج وآن مرغیست شبیه بکبک واز آن
کوچکتر وگویند خنافسی است که در
حمامات ومواضع نمناک بسیار بهم میرسد

موسمار ضب است که بهندی گوه نامند

موص احمر دلبوث است

موص آزاد موص ابیض است که
زنبق نامند

موص جملو ابرسا است وزراص را
نیز نامند

موصنبر میصنبر است

موصه بفارسی اسم عصابه است

موطالن حاق است

موطلیس نیز حاق است

موایرا بیونانی اسم مخلص اکبر است
ودرقرابادین ذکر یافت

موعاء بعربی اسم ملی ویا ردی است

موعان بترکی اسم بصل است

موفتة بفارسی موص متکون در صوف
وپشمینه است که بخورد وفاسد سازد آنرا

موقیطون جند بید ستر است بیونانی
وصاحب اختیارات خصیة الثعلب
دانسته وبعضی میب بی بو را نیز نامند

مونال ابوجرایج گفته گل قشور غلیظی
شبیه بقشور رلسان العصافیر است وآن
نافع است جهت اوجاع مفاصل بارد

موقوطون وموقرطون وسقوقرطون
اسم حی العالم است بیونانی

موقی بیونانی تین است

مورفیرس وموفیروس بیونانی اسم
خروع است

مولا مازریون است

مولع بعربی اسم صبر است

موما اسم حجر الأحلاذی است

مومافون ومومامیون ومومافیون
اسفاناخ است

موماما بسریانی حجر النحاس است

موناومونه بهندی اسم ذهب است

مونامکهی وسون ماکهی وسون ماتکهی
هم اسم هندی مرقشیشا است

مونامونی اسم هندی بابونه است

مونب وموتف بهندی اسم راز یانج است

مونتهه اسم هندی زنجبیل خشک است

مونجرلون اسم هند نمک سیاه است

مونحس هند بای بری است

موندهی بلغت هندی اسم اذخر است

مونش اسم فارسی براده آهن است

موبق اسم عربی پست وتلخان فارسی
وبهندی ساتو است وآن اقسام است
از آرد تفاح وحنطه وسلت وشعیر وحمص
ورمان ونبق وقرع وغیرها میسازند

• فصـــــل السین مع الهاء •

سهاکه اسم هندی تنکار است

سهاله اسم فارسی حثاله است

سه برکه اسم فارسی حندقوقی است

سهر اسم فارسی بقر است وگفته اند
مختص بگاو ماده است

سهریز وشهریز بشین معجمه نیز آمده
اسم نوعی از تمر است

سهزین دارچینی است

سهمتبل اسم فارسی میسمر است

سه کل ماهی است بفارسی

سه کوهک اسم فارسی حسک است

سهیل اسم عربی غراب است

سهلاة اسم عربی حصی است

سهیله اسم طعامی مصنوع است

• فصـــــل السین مع الیاء •

• المثناة التحتانیة •

سی اسم فارسی حیر است

سیا اسم فارسی سنا است وگفته اند
عصاره آن است وگفته اند عصاره نبات
دیگر است

سیاب بعربی اسم بلح است وگفته اند
اسم بسر است وبعضی خلال گفته اند

سیابه اسم بسر است

سیاداوران ساداوران است وگفته
اند عصاره است که از بیخ درخت جوز
جاری گردد وسیاه رنگ است وچون
خشک گردد در حادر مشتعل گردد ونواب
علوشان قدس سره فرموده اند این دوا
در شیراز از بلاد فارس بسیار است واز
کوهستان نواح آن می آورند واز ساق
درخت بطم بعمل می آورند بزدن تیشه
بر آن وسیاه رنگ ها نند مداد میباشد
وآن را رنگ سله می نامند وصاحب
اختیارات گفته چیزی سیاه رنگ است
که در جوف درخت بطم بهم میرسد و
آنرا آب بن مینامند

سیار بفارسی کشکینه وبهندی ابهی
روتی نامند وآن چیزی است معمول
از آرد حبوب مانند آرد جو ودخن و
باقلا وامثال اینها

سیاسر بفتح اول بفارسی اسم مار است

سیاع بعربی کتان است ویا نباتی
دیگر شبیه بکتان وبکسر اول اسم کاکل
است

سیاله بفتح اول بلغت عربی نباتی
است صغیل با خارهای طولانی که چون
خارها از وجدا کنند از ولبنی برآید
واین ثمر طولانی را نامند ویا سمین نیز
وحنل قوقی را ایضا

سیال بکسر اول بهندی اسم شغال که
کلب بری باشد ویاسمین را نیز نامند

سیالم اسم فارسی حسک است

سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است

سیان بفتح بفارسی عشقه است

سیابول بکسر اسم نوعی از خلاف است

سیاه داران اسم فارسی ساداوران است

سیاه دارو بفارسی کرمة السودا
است که بسریانی فاشرشین نامند

سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی حبة
السوداء است که شونیز وباصفهانی
سیاه برنج

سیاه گوش اسم فارسی مافرانق است

سیب اسم فارسی تفاح است

سیبا اسم تمر هندی است

سیبوس وسیبوش بفتح اول وسکون
دوم اسفیوش است که بزر قطونا باشد

سیبیا بکسر اول دمیا است

سیتل لغت عربی اسم چیتل هندی
است وآن قسمی از بقر وحشی است و
گفته اند بز کوهی است که تیس جبلی
باشد وکلان تر از آهو وخالهای سفید
دارد وخوش منظر میباشد وشاخ
ندارد جمع او صیاتل آمده

سیج بفتح اول اسم فارسی موز است
که زبیب باشد وبکسر اول اسم هندی
نوعی از درخت زقوم است

سیچقنه بکسر اسم فارسی باشه است که
معرب آن باشق است وگفته اند اسم
صعوه است

سیچقان اسم ترکی فاره است که بفارسی
موش وبهندی چوها نامند

سیخول بکسر اسم فارسی قنفذ کبیر است

سیساعندا اسم سریانی جبلاهنگ است

سیسامون بیونانی اسم سمسم است

سیبی بلغت عربی سیسبان است

سیهرک وسیهرو وسیسک همه بکسر
اسم موشی است که در حبوب بهم میرسد
وآنرا بخورد وآنرا قمل الطعام نیز نامند

سیسق مرمق است

میمرم ابن تلمیذ گفته دوائی است شبیه بزنجبیل با تلخی واندک قبضی

میسان و میسزم و مینو مولون همه اسم نمام است

میسنبرون و میمبریون حرف الماء است

میمو و میمه اسم هندی اسرب است که رصاص اسود باشد

میمون اسم هندی درختی است عظیم و چوب آن سیاه و رنگ اندک ابلق و جوهردار صلب میباشد

میسنیون افسنتین است

میصارون عشبة الشونیزاست

میطبیط اسم عربی صرصراست که بفارسی زنجره وچهره ریسک نیز نامند

میغرا اسم فارسی قنفذ کمیراست

میغروس اسم یونانی کندراست

میغوس و میغیوس نیز قثای بستانی است

میغوس اغریوس و میغوثون قثای بری است که قثاء الحمار باشد

میف اسم ماهی است و موی دم اسپ را نیز بعربی نامند

میف الغراب دلبوث است

میفانیطوس بیونانی آبنوس است

میفس انارس بیونانی قثای بستانی است

میفس اغریوس قثای بری است

میقومورون بیونانی اسم خمیراست

میک بکسر اسم ترکی تضیب حیوانات است

میکران بیخ است

میکوان الحوت اسم یونانی قلومس است و بوا سیررا نیز گفته اند و اسم ماهی زمرج نیز

میکك و میلك اسم فارسی سوس حبوب است که قمل الطعام نامند

میکی اسم فارسی شراب مثلث است

میلان بفتح عبارت ازعصیر رطب است و نیزنام نوعی از یاقوت سرخ است

میلانه بکسر اسم فارسی عناب است

میلج گویند اسم هندی اشنه است

میلقی اسم یونانی بنات وردان است

میم بکسر اسم فارسی فضه است

سیماب اسم فارسی زیبق است که بهندی پاره نامند

ممیده و ممیاده بکسر اسم فارسی منباده که معرب آن منبادج است

میماهنك قثاء الحمار است که بفارسی خیارزه اسپند نامند

میموس بیونانی اسم الماس است

میمقور خمیراست

میملا بیونانی اسم لوبیا است

مین بکسر اسم فارسی ذروح است که جمع آن ذراریح است

میناء بفتح بلغت عربی نام درختی است

مینب بکسر اسم هندی نوعی ازباقلا است که مشهور بسیم است ونبات آن از قبیل نجم است

مینلور بکسر و ضم دال مهمله اسم هندی امرنج است

مینك و مینج بکسر اسم هندی زقوم است

مینل هالون اسم هندی ملح طبرزد است که ملح دوائی نامند

مینل برس بیونانی حلزل است

میواراهند کشت برکشت است

میون قرة العین است

میونی بکسر اسم هندی اطریه شعریه است

میه منبل میمنبر است

میل و میدانه بکسر بعربی اسم ذئب است جمع آن میدان و میادآمده

مید نوق صقراست وگویند شاهین است

ماما قرة العین است

میر بکسر اسم فارسی ثوم است و نزد عامه تریاق روستائیان و بهندی لهسن نامند

میراب بکسر اسم فارسی غفائی است ازامعای حیوانات مانند بز وگوسفند باآب و سیر ترتیب دهند

میران گفته اند اسم هندی مرقشیشا است

میرجون بفتح چیزی است مصنوع از رصاص مجفف قروح چشم و منبت لحم آن است

میرصحرائی و میردشتی و میرمو همه اسم ثوم بری است که بیونانی سقوردیون و بهندی جنگلی لهسن نامند

میرمان یاقوت احمراست

میرن کرفس الماء است که قرة العین باشد

میس گویند آبنوس هندی است و نیز گویند بهندی اسم کافوراست

میما بیونانی اسم سرطان بحری است و اسرب را نیز نامند

میمار بیونانی اسم الجدان طیب است

میمارون قلقاس است و گویند دوائی است مجهول الماهیة

میمامو بیونانی اسم سمسم است

باب الشین المعجمة

فصل الشین مع الالف

شاباذك شاباج است و شافانج نیز نامند

شاه بلمی بسریانی نام درختی است که حب آن شبیه بشهدانه است

شاب خردل است

شاب رومی فلفل سفید است

شاب هندی فلفل سیاه است

شابرقان و شابورکان و شابورن همه اسم فولاد است که حدید ذکر باشد

شابیرج و شابرج لفاح است

شاج حیوانی است شبیه بسمورکه زباد نامند

شاخ اسم فارسی قرن است

شاخل و شاخرل بفارسی اسم حبی از حبوب ماکوله است که ازآن نان میسازند

شاد بفارسی بمعنی خسراست

شادانق معرب شاهدانه فارسی است که شادانج نیز نامند

شادانه شادنج است

شار اسم ماراست وگفته اند اسم سفال است

شاربا بسریانی ابریشم است

شارشك طیهوج است

شارکی اسم انجدان است که بیخ حلتیت است

شارود ساروج است

شاسورم اسپرغم است که شاهسفرم نامند

شاش و شاشه اسم فارسی بول است که کمیز نیز نامند

شاه شاه شیص است بعربی

شاشنك و شاشنك طیهوج است

شاصلا صاصلی است

شاطریون بیونانی خصیة الثعلب است

شافانج معرب شاباناک است که برنوف باشد

شافل ملیون است

شالم بعربی میم است

شالی بفارسی نام برنج غیرمقشراست که شلتوک نیز نامند

شال کره بلغت دیلمی وشال تشی بلغت مازندرانی دلدل است

شال ختی اسم مازندرانی وسمه است

شالیطون بیونانی خطاف است

شاماخ اسم فارسی نوعی ازحبوب ماکوله است که بسیار ریزه و بهندی سانوانامند

شافع بعربی نام تیس است و ضان را نیز نامند و بالحیوانی که شفع بچه آورده و تر

شامل اسم عقرب است

شامرا دودی است که درکورا و غیر آن مجتمع کردد

شامی اسم نوعی ازکباب است

شان عبارت از خانه زنبور عسل است و بعضی عسل غیر مصفی را نامند

شانک بفارسی اسم قانصة است و حوصله را نیز نامند

شانه سر و شانه سرک اسم فارسی هدهد است

شارزد اسم فارسی موکه است سفید شبیه بشیج که بعربی ثغام نامند

شلوطیس بیونانی ریحان سلیمانی است

شاهاب آب مستخرج ازمعصفراست بطریق خاص

شاه اسپرم و شاه اسپرهم و شاه اسفرم و شاه اسفرغم و شاهسپرم همه اسم شاهسفرم است

شاه افسر و شاهنبر و شاهیه همه بفارسی اسم اکلیل الملك است

شاهباز اسم فارسی بازسفید بزرگ است که بترکی خطاطیغون نامند

شاهربا اسم سریانی ابریشم است

شاهبانک برنوف است

شاهبوی بفارسی اسم عنبر است
شاهتره اسم فارسی شاهترج است
شاهتوت توت شامی است
شاه‌چینی اسم تنز و خطائیست معرب آن شاه‌صینی است
شاهدارو اسم خمر عنبی است
شاهدانج معرب شاهدانه است
شاهدانق و شاهدانک نیز نامند که بزر القنب است
شاه‌درخت اسم درخت صنوبر است
شاه‌زیره زیرهٔ کرمانی است که کمون نامند
شاهسفرم رومی اسطوخودوس است
شاهلوج و شاهلول و شاهلوک معرب شاه‌آلو است که بشیرازی آلو کرچه نامند و آلو سلطانی نیز
شاه ماهی بطارخ است

* فصل الشین مع الباء الموحدة *

شب بضم و سکون باء موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است
شب انگیز بفتح بیع بنج است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم خفاش است
شباط بعربی اسم نوعی سمک است که شبوط نامند
شب افروز کرم شب افروز است
شب البوی بفارسی گل شب بو است که خزامی است
شبانور بفارسی اسم خفاش است
شباهنگ بفارسی مرغ سحرخوان است
شب پره و شب پرک و شب پاره و شب پازه و شب بوزه همه اسم فارسی خفاش است که بهندی چمگادر و چمگود رنیز نامند
شب الاساکفه بفارسی زاج کفشگران است
شب القلی قلی مصاعد است
شب تاب و شب چراغک اسم فارسی حباحب است که بهندی بهک جگنی نامند
شب خوان اسم فارسی عندلیب است
شب خیزک اسم فارسی نره تیزک است که بعربی رشاد نامند
شبدر بفارسی اسم حندقوقی بستانی است
شبدع بعربی بمعنی لسان است و عقرب را نیز نامند و گفته اند عقرب اسم حقیقی و لسان مجازی آنست
شب رنگ گلی است سیاه رنگ مائل بزردی و نیز سنگ سیاهی را نامند که آنرا شبه گویند که چون بر آتش گذارند بسوزد و از آن بوی نفط آید
شبطباط بسریانی بمعنی عصی الراعی است و عصطفا نیز نامند
شبوقه نوع کبیر خصی الارض است
شبب اسم عدس است
شبیشه اسم فارسی راتینج است و نیز خفاش را نامند
شبش بیای فارسی اسم فارسی قمل است بفتح قاف و سکون میم
شبشه نیز بیای فارسی اسم سوسی است که در حبوب تکون می یابد
شبندان گفته اند نام انار شیرین است
شبه اسم فارسی شبج است

* فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیة *

شتامه اسم عربی اندلهابس است که بفارسی شیر خشمناک نامند
شتر اسم فارسی بعیر است
شترپای اسم رقع یمانی است
شترپچه اسم فارسی جزور است
شترخار اسم فارسی عاقول است
شتردندان اسم فارسی زاج مصری است
شترغار اشترغار است
شترکا و پلنگ اسم حیوانی است که زرافه نامند
شترمرغ اسم فارسی نعامه است
شترمور اسم فارسی نمل کبار ربوعه است و آن در صحراهای مغرب و بلاد نجد تا بمقدار ارزنی میشود و گشندهٔ شتر است و خورندهٔ آن
شترنج بفارسی اسم اجناس حبوبه است که درهم خلط نموده و پخته می خورند و آن طبخ را شترنجی نامند منسوب بدان و نیز شطرنجی اسم فرشی است که از پشم ملون بالوان و با ریسمان رنگارنگ بافته باشند
شته اسم فارسی عنب است

* فصل الشین مع الجیم *

شجاع اسم مار نرسیاه عظیم جثه است
شجاج بعربی حمار الوحش است
شجر و شجرا اسم عربی درخت است که بهندی جهار نامند و احد آن شجره و جمع آن اشجار
شجره بتحریک اسم راسن است
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر هندی است که دیودار نامند
شجرهٔ بارده لبلاب صغیر است
شجرة البراغیث طباق است
شجرة البق دردار است که بفارسی درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابری است
شجرة التسبیح اندریان است
شجرة التنین لوف کبیر است که لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراغیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار و شجرة الجبان پرسیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الحائضه اسم ام غیلان است
شجرة الحراره آزاددرخت است
شجرة الحیات هرو است جهت آنکه ماوای حیات است و فرفیون را نیز نامند
شجرة الحیه جنطیانا است و لوف کبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر است و مامیران را نیز گویند
شجرة الدب زعرور است و علیق الکلب را و انسوس را نیز نامند
شجرة الدبق درخت سپستان را گویند
شجرة الدلب که بعربی غیثام و بفارسی درخت چنار است
شجرة الدم شخار است و شاهتره را نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه ذراریح در آن بیت ان بسیار نشیمانند
شجرهٔ ذی قرنین و شجرهٔ سلیمانی و شجرة الصنم بیروح الصنم است
شجرهٔ رستم زراوند طویل است
شجرة الزعرور بفارسی درخت کیل نامند
شجرة الضفادع کبیکج است
شجرة الطحال صریمة الجدی است و فاشرستین را نیز نامند
شجرة الطلق مسمی بشجرهٔ مریم و کف مریم است
شجرهٔ طیبه نخل است
شجرة العجم مولوبند اتا است که مرداسنگ سفید کرده را نامند
شجرة العقب نوارس است
شجرة الغار دهمست است
شجرة الفرس نوارس است و گویند عرق الموس است
شجرة القدس نوع بزرگ قتاد است
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور اقحوان است و ریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف اصابع الصفر است که کف مریم نامند
شجرة الکلب الوهن است
شجرهٔ موسی علیق الکلب است و عوسج را نیز نامند
شجرة النمام مامیران است
شجرة النور درخت لسان العصافیر است که بفارسی درخت اهرون نامند
شجرة الیهود قثاء بری است
شجره نوعی از راتیانج است که بآتش پخته باشند

* فصل الشین مع الحاء المهملة *

شحم بعربی اسد است
شحدان گرسنه است
شحرا بسریانی زاج الحمرا است و گفته اند از لغت یونانیست
شحراشمسافا زاج احمر است
شحط بعربی ورق طیور است
شحم اترج پوست نارنگ است که البحت نامند
شحم الارض قطن است و خراطین را نیز گفته اند و بعضی قطر دانسته و خراطین را امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و پرده های جوف حنظل است و همچنین شحم الرمان
شحم فاوندی فاوند است
شحم المرخ خطمی بری است
شحم النخله جمار النخل است

(شحم شجری) زدعامه اهل هندقا وندرا گویند
حیدرقلی

شحر کشنج است
شحور نام طائری است که شحرور نامند
شحیمه لبلاب کبیر است

● فصل الشین مع الخاء المعجمة ●

شخاب کتاب شخب شیر تازه دوشیده است
شخر قلی است
شخار ابیض باصطلاح اهل صنعت ملح القلی است
شخت بتای مثناة فوقانیه در آخر توبال النحاس است
شخنار اسم فارسی طائریست مائی سبز رنك وسط سر آن سفید
شخیره بفارسی نام تلی است ونوشادر را نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفوری است کوچك وخوش آواز

● فصل الشین مع الدال المهملة ●

شدخ بزرالجبار است
شدر حب القرظ است
شدن بعربی شکوفهٔ نباتی است شبیه بیاسمین
شدنیات جمع شدنیه است وآن اسم نوعی از شتراست که درموضعی از یمن بهم میرسد ویامنسوب بنحل است

● فصل الشین مع الذال المعجمة ●

شذا بذال معجمه درخت مسواک است وملح را نیز نامند وذباب کلب یعنی مکس سك را نیز ونیز قطعهٔ کوچك از درخت جوزرا نامند
شذام ملح است
شذان بکسر اول وتشدید دوم بعربی اسم درخت مدراست
شذر بفتح بعربی قطعهٔ ذهب است که درمعدن برآورده باشند ولولوی صغار را نیز نامند
شذمان بعربی ذئب است
شذو بعربی مشک است
شذه قرضعنه است

● فصل الشین مع الراء المهملة ●

شراب جبوشی شرابی است که درجزیرهٔ جبوش از بلاد مغرب از آب دریا ودوشاب سازند وآن حار وعفص میباشد
شراب حلبیه شرابی است که زیادة از شش ماه بر ان نکذشته باشد
شراب ریحانی خمر صاف خوشبوی معتدل القوام سرخ ویازرد است
شراب دوشابی نبیذ الدبس است
شراب مومن می مومن است
شراب عسلی نبیذ عسلی است
شراب عتیق شراب چهارساله است
شراب مروق شرابی است که خبز کعك را در ان خیسانیده وبعد از شش ساعت صاف نموده باشند
شراب مویزی نبیذ زبیب است
شراب نبه بضم اول وکسر ثانی وثاء مثلثه بعربی اسم اثل است
شرار زرنیخ معدنی است
شراقی وشراهق سوسن ابیض است
شراس اشراس است
شرانق سلخ الحیه است
شرنب بمصری شبرم را نامند
شربه درخت نخلی است که در آب رویئیده باشد
شربت بسریانی فراسیون است که صوف الارض نامند ونیز حشیشة الکلب را کویند وبفارسی کندنای کوهی ونیز شربت عبارت از آب میوها ویادواها وکلهای تر وخشك درآب خیسانیده جوشانیده باشکر ویاعسل بقوام آورده است وایضا جلاب را نامند
شربث بثاء مثلثه در آخر بلغت سریانی فراسیون است واصل را نیز نامند
شربوغ بضم ضفدع است
شربون بضم وباء فارسی قطران است
شرجیان بعربی درختی است مانند بادنجان که جلود رادباغت بدان مینمایند
شران بعربی دابه است مانند بعوض که درشب ظاهر میشود
شرزردک نوع زرد زعرور است
شرغوف ضفدع صغیر است
شرفا عبری است
شراق وشرقوق شقراق است
شرنبث بعربی اسم اسد است
شرنك بفارسی اسم مطلق سم است ونیز حنظل را نامند که عبارت از دفلی است که بفارسی خرزهره نامند

شرر بفتح وبکسر نیزبعربی عسل است
شروین شربین است که نوعی از سرو است که عرعر نامند
شری علیقه است که قثاء الحمار باشد وکیاه حنظل را نیز نامند
شرق طائری است مابین حداة وصقر
شریان درختی است که ازان کمان میسازند
شریش امراش است وبهندی غری الجلود را نامند

● فصل الشین مع الشین المعجمة ●

شش اسم فارسی رئه است
شش پستان بفارسی اسم کلب است جهت آنکه اکثر عدد پستان آن شش است
شش بنجه بقلهٔ یمانیه است
ششبندان اسم فارسی کرمة السوداء است که فاشرستین نامند
ششیره کفته اند فو است وفوة الصباغین را نیز نامند که بفارسی روناس کویند
ششقاقل شقاقل است
ششمانیه وششمرمیل بو است

● فصل الشین مع الطاء المهملة ●

شطا بفتح بچهٔ نخل است وچون جدا کنند وغرس نمایند درموضع دیکر فسیل نامند
شطیه صعتر بستانی طویل الورق است که بشیرازی مرزه رابش دراز نامند
شطشاط بعربی اسم طائریست
شطوط وشطوطی ناقهٔ ضخیم السنام است

● فصل الشین مع العین المهملة ●

شعر بعربی زعفران است
شعرا بفتح اول والف ممدوده ذبابی است ازرق یا احمر که برشتر والاغ ومکک نشیند وبفارسی مکس سک نامند ونیز نام درخت نخود است ونیز نوعی از شفتالو را نامند
شعرالارض وشعرالجبار وشعرالجن وشعرالجبال وشعرالحیات وشعرالغول وشعرالجنات وشعرالخنازیر برسیاوشان است
شعرشقراء جعده است
شعرورة بعربی قثاء صغیر است وکفته اند قثای بری است
شعورصقالبه زعفران است
شعصور بعربی جوزبوی است
شعیررومی خندروس است
شغال وشغیو بفارسی ابن آوی است که کلب بری نامند
شغالی بفتح نوعی ازعنب است
شغوا بعربی اسم عقاب است

● فصل الشین مع الفاء ●

شفادارو بفارسی اسم بادزهر است
شفانه بفارسی اسم طائری است بزرکتر ازحداة سرآن ملون بچهار رنك وپرو جسد آن بالوان بسیار
شفتالو بفارسی خوخ را نامند
شفترک اسم فارسی خبه است
شفترنك بفارسی اسم میوه است که دو طرف آن سرخ وطرف دیکر سفید مائل بزردی باشد وآن ثمر مرکب ازدرخت شفتالو وزردآلو یعنی پیوندی است ازان هردو وشلیل نیز نامند
شفتیل بفارسی حندقوقی بستانی است
شفردانه حرمل است
شفشه بکسر بفارسی اسم شمش طلا ونقره است که بعربی سبائك نامند
شفصلی صاصلی است
شفعاء الغز بسریانی لسان الحمل است
شفور روغن سفرجل است
شفورس وشفودیس قثای بری است
شفیر فیروزج است
شفیقل شقاقل است

● فصل الشین مع القاف ●

شقادیرا ثوم کرائی است
شقاشقارس وشقروشقیق بعربی شقایق النعمان است
شقله بعربی اسم کیاهی است کثیر الدهن واللبن
شقروشقران بفتح بعربی ذئب است
شقر بضم وبفتح هردو اسم عربی بچهٔ حربا است
شقر بعربی اسم دیك است
شقری بکسر ثمر جیل است
شقره شنجرف است که زنجفر نیز

نامند

شقرهانه حرمل است

شقرین شقردیون است که ثوم بری باشد

شقردی فرادش وشقردیون ثوم مطلق است

شقاری وشقیق شقایق النعمان است

شقورد وفراصیون ثوم الکراث است

شقی رغلا بسفایج است

* فصـــل الشین مع الکاف *

شکاعه خاری است که بر میکند دهن شتررا وبفارسی اُرا رنا منند

شکانك قانصه طیوررا نامند

شکر اسم فارسي سکراست

شکربادام بفارسي نقل بادام را نامند وبزرردآلوی خشك که تخم آنرا برآورده وبجای آن مغز بادام شیرین گذاشته باشند نیزاطلاق مینمایند

شکربوک اسم فارسي شکرپاره است که حلوای خاص است

شکرپنیر اسم فارسي فانیذ سنجری است وحجرالعاج رانیزنامند

شکرسنك حجراعرابی است وفانیذ سنجری رانیزنامند

شکره اسم فارسی باشق کوچك است

شکرمنج بفارسي حسك است

شکفه مخفف شکوفه است

شکل نباتی است که بفارسی خوش نظرنامند وریحان تا تاری رانیزوبترکي قلعه وآن مجنج است

شکنبه اسم فارسي کرش است که بهندی اوجهری نامند

شکنج اسم ماراست و گفته اند مار سرخرا نامند

شکنك بفارسي خراطین رانامند

شکنه بکسرقنفذ کبیراست که دلدل نامند

شکوئی وشکوثا کشوث است

شکوفه اسم فارسي زهرالاشجاراست که فقاح نیزنامند

شکوفهٔ ام غیلان برم است

شکوفهٔ مورنجان اصابع هرمس است

شکوفهٔ سنک زهرة الحجراست

شکوفهٔ مس زهرة النحاس است و اقلیمیای نحاسی رانیزنامند

شکرمیج حسك است

شکبر شفترنك است که بخراساني شلیل نامند وآن پیوندی از زردآلوو شفتالواست

شکال بضم کاف عجمی اسم فارسي فحم است که بفارسي زغال وانکشت نیز نامند

* فصـــل الشین مع اللام *

شلا زرنیخ احمراست

شلافتن عبارت ازمطبوخات و نقوعات است

شلتوک وشالی اسم فارسي ارزغیر مقشراست

شلجم احمر شب اندراست

شلج تخم انجباراست

شلغفار اصل السوس است

شلغم شلجم است

شلق بکسر وبفتح بعربي اسم سمکه صغیراست

شلقه بعربي بیضهٔ ضب است چون بیند از د

شلك وشلکار وشلوک بفتح علك است که بفارسی ژلو نامند

شلم بفتح معرب شلجم است

شلم بکسراسم مطلق صمغ است

شلما بقلهٔ یمانیه است

شلمابه شلغم در آب جوشانیده است

شلمك هیلم است

شلمین بیونانی حلبه است

شلون اسم فارسي حیوانی است از جنس شغال

شلیثا بیونانی اسم معجون است ودر قرابادین مذکورشد

شلیر میوه است شبیه بشفتالو واز جنس آن وبفارسی شفترک وشلیل نامند

* فصـــل الشین مع المیم *

شماج خبزالشعیراست

شمار بلغت مصروشام رازیانج رطب است وگفته اند انیسون است بهمان لغت وبکسر چوب بسیار صلبی است که دستهٔ تبروتیشه وچکش وغیرها ازان میسازند

شمار بسریاني سرواست

شمبلیله باصفهاني حلبه است

شمثاطر ملح هندی است

شمدانه عناب است

شمر بفارسی سرشیر وبترکی قیماق وبهندی ملائی نامند ونیزاهل شام رازیانهٔ تررا نامند واهل مصرانیسون را

شمرا بسریانی دخان است

شمراخ بعربی خوشه پرازانگوراست

شمرادسطرکا بسریانی دخان میعهٔ مائله است

شمرادلیونا دخان کندراست

شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است

شمسه دمن قیچل است ومنک لیطس رانیزنامند

شمشاد وشمشاربدال وبراء مهملتین اسم فارسی بقس است

شمشدر بلغت ترس زند وپازند ثوم است

شمشرا مرزنجوش است وبعضی اذان الفاردانسته

شمشك بلغت زند وپازند سمسم است

شمشیر بضم اول قاقلهٔ صغیراست وآنرا شوشنبرنیزنامند

شمسین قاقله است

شمعل بعربي اسم فیل است

شملج وشملغ شلغم است

شملیت وشملیه وشملیز حلبه است

شمور بوزن تنوربعربی اسم الماس است

شموس بعربی خمراست

شمول وشمه بفارسی سرشیروچربه وبترکی قیماق نامند

شمیز بفارسي شونیزاست

* فصـــل الشین مع النون *

شنا کراث جبلي است که بیونانی فراصیون نامند

شناری بعربي اسم سنوراست

شنان اشنان است

شنبلیت وشنبلیله اسم فارسی حلبه است که بیوناني فریغه نامند

شنجار ابوخلسا است

شنج جمل است بتحریك وبتسکین مراد ازان عصارهٔ درخت پلاس است که کات وبهندی کهیروکته نامند ونیز معرب سنك بکاف عجمي است که نوعی از حلزون باشد

شنبر شونیزاست

شنجرف زنجفری است

شند دخان سرواست که بهندی ... ست نامند

شنك بلغت اصفهانی لحیة التیس است

شنکرف اسم هندی شنجرف است

شنکرف راولی اسم فارسی سرنج است که اسرنج وبهندی سند ور نامند

شنکزن اسم فارسی سمین است که دراریح باشد

شنکل وشنکلک اسم فارسي گرسنه است که بفارسي مشنك وبهندی مترنامند

شنکارالمصنوعه لجام الذهب است

شنکاله بفارسي خوشهٔ گندم است

شنکلیل زنجبیل است

شنکوبز بزای معجمه وراء مهمله درآخر نیز بود و چیزاطلاق مینمایند یکی بر شرابي که از آب چکیدهٔ درخت نخل وتار بعمل می آورند که بهندی سیندهی وبعربی اطواق نامند ودوم بزبان پهلوی بزرزنجبیل

شندله بلغت نبطي تودری است

شنبلیل شکوفهٔ مورنجان است

شنین بضم بفارسي شونیزرا نامند

* فصل الشین مع الواو *

شوت اسم فارسی شبت است

شوات وشواد وشوارد وشوالك وشول همه بضم وبفتح نیزبفارسی اسم خبازی است وبقولی سرخاب را نامند ونیز بوقلمون رانامند که طائری سرخرنگ است وهرساعت برنگی میگردد که آنرا ابوبراقش وابوالبراق نیزگویند

شوادیق وشوادنیق ازطیورصیدصقر وباشاهین رانامند

شوانا شونیزاست

شوب وشورغسل رانامند وقاقله رانیز

شوب صینی معرب چوب چیني است

شوخ بفارسي اسم وسخ است

شوخط بخاء معجمه اسم عنقود است مطلقا وعنقود دهن راخصوصا نامند

شود اسم فارسی شبت است
شودانق عقر یا شامس است
شوری اسم نبات بحری است که اهل مغرب اسرار نامند
شوران بعربی معصفر را نامند
شورباج معرب شوربای فارسی است وآن عبارت از مرقهٔ لحوم و یا حبوب ماکوله است با آب و نمك
شورج معرب شورهٔ فارسی است که بارود است
شورمور بفارسی اسم مور صغار است
شوره بعربی اسم اسد است ونیز اسم درختیست که در اقاصی بحر حجاز بهم میرسد شبیه بغار و ثمر آن سبز رنگ شبیه ببلادر و صمغ آن نافع است جهت باه و ازامرار است
شورکز اثل است
شوما بسریانی اسم پنجنکشت است
شوس داما بسریانی بقلهٔ یهودیه است
شوسینا بسریانی سوسن است
شوسین سریانی است وگفته اند یونانی است نوعی از صنوبر است که قنل رعی نامند
شوشا بیونانی شونیز است
شوشك بفارسی اسم تیهوج است
شوشمیر بفارسی اسم قاقلهٔ صغیر وگفته اند یونانی است
شوشو بفارسی اسم جاورس است
شوشه اسم فارسی سبیکهٔ طلا و نقره است
شوص عدس است

شوره فارسی است ودر ماده ابقو مذکور است وبعربی در این زمان بارود گویند. حیدرقلی

شوصوا اسم عربی آهواست که قریب بشاخ زدن رسیده باشد و یا آهوئی که شاخهای آن برآمده و قوی شده باشد
شوع درخت بان است
شوغ وشج است
شوغار وشوغار بهاء موحده زاج ابیض است
شوك اسم عربی خار است که بهندی کانته نامند
شوکا بلغت تنکابن بمعنی وعل است که از جنس ایل است از انواع بقر الوحش
شوکه ابراهیم بلغت مغرب قرصعنه است
شوکه نیش عقرب را گویند
شوکهٔ بیضه بعربی بادآورد است وکسانیکه شکاعی دانسته اند سهو است زیرا که شکاعی غیر بادآورد است چنانچه ذکر یافت
شوکة الجمال اشترخار است که بهندی اونت کتاره نامند که رعی الابل است
شوکة الحیه صنفی از بادآورد است که خارهای آن بلند و تیز مانند سوزن است
شوکة الداجین مشط الراعی است که بیونانی دیناقوس نامند
شوکة الدمن اکوب است
شوکة السوداء وشوکهٔ یهودیه نوعی از قرصعنه است
شوکة الزرقاء قرصعنهٔ ازرق است
شوکهٔ شایکه قرظ است وگیاه خرنوب را نیز نامند

شوکهٔ شهاد درخت خرنوب نبطی است وقرظ را نیز نامند
شوکهٔ مهباه بلبوث است و خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکهٔ غربیه شکاعی است
شوکة العلك اشخیص است ومازریون را نیز گویند و بعضی گویند نوعی از مازریون است
شوکهٔ قبطیه وشوکهٔ مصریه درخت قرظ است
شوکهٔ منتنه طباق است وصاحب اختیارات عا فث گفته جهت آنکه طباق خاردار نیست
شولم شیلم است
شومه مازریون است
شونوز شونیز است که حبة السوداء باشد
شواله نام عقرب است وشقنین بحری را نیز نامند
شوه سنگ سیاه خفیف است که شبه نامند
شوصب قنفذ است
شوی بفتح بمعنی اغنام است که بفارسی گوسفندان نامند
شوی بکسر شبت است
شوی بضم بمعنی شوربا است
شویصی نوعی از ثمر است
شویلاء وشویلی وشویل برنجاسف است که بیونانی ارطمیسا نامند
شوی بفتح بمعنی بریانی است

فصل الشین مع الهاء

شهاب وشهابه شیر ممزوج با آب است که دو ثلث آن آب باشد ونیز شهاب آب متخذ از عصفر سرخ را نامند
شهباز طائریست از طیور صید بزرگتر از باز و از آن در جرأت کمتر
شهبانج شاه بانج است وجسم اصفرم را نیز نامند
شهد عسل را نامند
شهدانج تخم قنب
شهدانج بری حب المنبه است
شهریز نوعی از خرما
شهله گوشت بسیار چربی را نامند
شهانج شاهدانج است
شهیل هریسه است و یا کلهٔ بریان
شهیرون بسریانی اطریه است
شهیر حبة السوداء است که شونیز نامند

فصل الشین مع الیاء

شیاف ازادویهٔ عین است و احد آن شافه و نیز دوائیکه بطریق حمول بر دبر یا قبل بردارند
شیاف خوزی بوش دربندی است
شیاف مامیثا عصارهٔ مامیثا است
شیاله اسوج است
شیبه بکسر بفارسی نام افعی است و بفتح بفارسی نام اشنه است ونیز گفته اند بسریانی نام عوسج است
شیبان دم الاخوین است
شیبا طلحا بسریانی عوسج است

شیبوران بترکی نام مار است
شیبا کلبا بسریانی عوسج الکلب است
شیبه اشنه است
شیبة العجوز نیز اشنه است
شیب دیبا بسریانی اشنه است ونیز ام غیلان ونیز فنجنکشت را نامند
شیره بفتح اسم فارسی شیرج است
شیقور اسم عربی شعیر است که بفارسی جو نامند
شیح جبلی درمنهٔ کوهی است
شیح حبشی فلفل سیاه است
شیح الربیع دوائی است که بیونانی اربقارون نامند
شیح یهودی شیح البحر است
شیذقان طائری است از طیور صید وگفته اند صقر است یا شاهین
شیذمان ذئب است
شیر بعربی نام شجر است و چوب آبنوس را نامند و بفارسی اسم لبن است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار ونیز بفارسی اسد را نامند
شیربا شیربرنج است
شیربان بترکی اسم موص است
شیرنجشیر گویند شیطرج هندی است وگویند خربق است
شیرج دهن سمسم است که دهن الحل و بفارسی روغن کنجد و شیره نامند
شیراز ریچار است
شیرابه خشخاش است

شیرج التین آب انجیر را در آب طبخ دهند تا مهرا کرده پس صاف کرده بقوام آورند
شیرماد بفارسی اسم حرمل است
شیرینی عناب است
شیرکنجشك بفارسی نام طائریست بزرگ از سباع طیور و خوراك آن جیفه است
شیرگیاه بفارسی نام نباتیست بوئی است که در خضابات استعمال مینمایند و بفارسی سوسنبل و بهندی دودی نامند
شعیرلعاب نام عسل است
شیرماهی اسم نوعی از ماهی است لذیذ که بعربی نن و بهندی باکهه میپهلی نامند
شیرمرغ لبن خفاش است که شیرزق نامند
شیرمکس عنکبوت است
شیره نوعی از شراب مرکب از نبیذ است که بفارسی بوزه نامند و بنکاب را نیز گویند ونیز برک بنك مخلوط با شراب را نامند و بفارسی روغن کنجد را و بمعنی آب انگور نیز آمده
شیرهٔ خرما سیلان خرما است و یا دوشاب آن
شیرندون بفارسی شبرم است
شیش وشیشاء وشیص وشیصاء خرمائی است که استهٔ آن بسته نشده باشد ونیز شیص اسم نوعی ماهی است

شیشا بهندی رصاص اسود است وآبگینه را نیز نامند
شیشاک وشیشک بفارسی گوسفند یکساله را نامند وطیهوج را نیز
شیشو وشیشون وشیشک اسم فارسی طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان بعربی حبه را نامند ونیز نوعی از زقوم را

شیودان خه است کخاکشی باشد

• باب الصاد المهملة •

• فصل الصاد مع الالف •

صابون القاف وصابون الثیاب شجرهٔ ابی مالك است
صابون رقی صابون عراقی است که در قریهٔ رق از اعمال شام سازند وآن مصنوع از زیت وپیه است
صاتر وصاتری صعتر است که بفارسی اوشن نامند
صاد بعربی نام صفر ونحاس است یا نوعی از نحاس
صارادا ملاطا ومع الحمام است ویا وسخی که در مواضع صراح که بفارسی زورکرخانه نامند مجتمع گردد
صادع دیك است جهت آنکه در ثلث آخر شب بسیار فریاد میکند
صارم اسد است
صارموریون دوثلث درقات است
صاروان لوف صغیر است
صاروج معرب ازساروج فارسی است جهت آنکه صاد وجیم در کلمهٔ عربی باهم اکجا جمع نمیگردد وآن چیزی است مصنوع از خاک وخاشاک وخاک روبهٔ درهم با آب سرشته پخته با آهک وآب سرشته کوبیده است بنحو خاص واکثر حوضها وحمامات را از آن میسازند
صاره لوف صغیر است
صاصه جزر است
صاغاقایون وصاغافیون سکبینج است
صافر ابو المليح است که قبره نامند وبفارسی چکاوک
صامت نام ذهب وفضه است
صامره ماست بسیار ترش است

• فصل الصاد مع الباء الموحدة •

صبارا تمرهندی است
صبار نبات صبر است
صبی عصارهٔ سنامکی است که از ان قرصها سازند بجهت اورام بغایت نافع
صبارصبره بضم حجارهٔ شدید غلیظ است
صبغ بکسر بعربی ادام است که بفارسی نان خورش نامند

• فصل الصاد مع الحاء المهملة •

صحناء بعربی بقله است
صحیراء بروزن حمیراء صنفی از لبن است
صحیره بفتح اول وکسر ثانی شیرتازهٔ دوشیده است که جوشانند وروغن دران ریخته بیاشامند

• فصل الصاد مع الخاء المعجمة •

صخره بعربی نام سنگ صلب بزرگ است جمع آن صخر بتحریک وصخرات نیز آمده

• فصل الصاد مع الدال المهملة •

صداء الحدید زعفران الحدید است که بفارسی زنگار آهن نامند
صد پیوند باصطلاح عامهٔ فارس عصی الراعی است
صدغ ثمر درختی است بسیار سرخ تر از عناب
صداد بضم وتشدید دال اول بعربی اسم حیه است وسام ابرص را نیز نامند ونیز اسم حیوانی کوچك از جنس حردون است
صداع اسم تیس جبلی است که جثهٔ آن مابین بزرگی وکوچکی باشد
صدف الذر بیونانی قروفس بامند
صدف بضم اول وفتح ثانی اسم عربی طائری است
صدید بعربی آب رقیق مخلوط بخون است که از جراحت برآید که بفارسی زردآب نامند وچون غلیظ گردد مده گویند
صدیدا بسریانی اثمد است
صدیقس اسرنج است

• فصـــــل الصاد مع الراء •

صراء بعربی اسم حنظل است که بزرگ وزرد شده باشد
صرایله بسریانی اسم شبث است

صراح بضم اول اسم خمر خالص است بعربی
صرام شیر بست که بسیار غلیظ شده باشد در پستان حیوان
صر بفتح وسکون وبتحریك نیز بعربی لبن بسیار حامض را نامند ونیز نام صمغ طلح است
صربوتا بسریانی صدف قرمز را نامند
صرخدیه شراب منسوب است بجزیرهٔ صرخدیه وصاحب قاموس گفته منسوب است بلا لام که نام بلدی از بلاد شام است
صر بکسر اول وتشدید را اسم عربی طائریست شبیه بکنجشك زرد رنگ که بفارسی زردوك نامند
صراخ بفتح وتشدید را بعربی اسم طاوس است
صرحه لوف الحیه است
صرد سودانیات است
صراد وصرادا اللیل گفته اند حیوانی است شبیه بملخ وگفته اند نوعی از بنات وردان است وبی پر
صرصران بعربی نام ماهی املس است
صرفان بعربی خرمای سنگین صلب پرگوشت شیرین است ورصاص اسود را نیز نامند
صرف فلاماما بسریانی اسم قرفه است
صرفوفا بسریانی اسم صدف قرمز است
صرفولا بسریانی انزروت است
صرم معرب چرم فارسی است که مراد از مطلق جلد مدبوغ است
صرم الدیك نزد اهل شام دلیك را نامند
صرما بسریانی کاشم رومی است که میصالیوس نامند
صرر شوکران است وضرر بضاد معجمه را نیز نامند
صروا شوکران است وبسریانی قرفه
صروافورناما بسریانی قرفة الدار چینی است
صرورشاه بسریانی سام ابرص است
صریرا بنات وردان است وباد روج را نیز نامند وبستان افروز را نیز وتاج خروس را ایضا گویند
صریرط اشراس است ونوعی از لوف را نامند
صریف شیرتازهٔ دوشیده است که گرم باشد ونیز نقرهٔ خالص را نامند
صریفه شاخهٔ درخت خرمای خشك است
صریفیه نوعی از خمر است که در صریف که قریه مسمی بصریف از قرای واسط است میسازند
صریوقنا بیونانی قسط است

• فصل الصاد مع الطاء المهملة •

صطرق بیونانی میعه است
صطفاین دیارا بسریانی شقاقل است
صطوبتون شابانک است

• فصل الصاد مع العین المهملة •

صعارس بسریانی شعیر است
صعتر الحمار وصعتر الحمیر اسم عربی حاشا است
صعتر الشامی وصعتر الفرس فوتنج بری است
صعرور جعل است
صعف شرابی است نزد اهل یمن ونیز نام طائری کوچك است
صعقر تخم ماهی را نامند
صعوه کنجشك کوچک را نامند که بفارسی ترنك گویند
صعون نعامهٔ نر را نامند
صعید تراب را نامند
صعیصو قسط است

• فصل الصاد مع الغین المعجمة •

صغاب تخم مورچه است
صغبان سکبینج است
صغبین سکبین است
صغرات معرب از جغرات است که رایب باشد

• فصـــــل الصاد مع الفاء •

صفر بضم مس زرد معدنی است که مس رست نامند
صفراء بفتح اسم ذهب است وخلط معروف را نیز نامند ونیز اسم ملخ است وقتیکه پاک شود از تخم ونیز اسم نباتی است سهلی رملی برگ آن شبیه ببرگ کاهو وابو العباس گفته نباتی است که در زمینهای رملی میروید برگ آن

باریك شبیه بهای کبوتر وشاخهای آن باریك ومزغب وگل آن زرد ونرم وطعم آن با اندک تلخی است وجهت استسقا آب آنرا می آشامند انتفاع می یابند

صفصاف صنفی از خلاف است که بفارسی سفید بید نامند

صفصافه وصفصفه سکباج است

صفصف بضم عصفور است

صفصل بکسر صاصلی است

صفن بتحریک جلد خصیهٔ انسان است

صفیرا بوزن حمیرا درختی است که صباغان بچوب آن رنگ میکنند واهل مصر آنرا عود القیه نامند برگ آن شبیه ببرگ خرنوب شامی است وازان متین تر وبا نقطهای سرخ وسیاه وشیخ ابن بیطار گفته همچنین دیدم من آنرا در بلاد طالیا

صفیف گوشتی است که بسیخ کشیده باشند وبر آتش گذاشته باشند برای بریان کردن ونیز گوشت مملح را نامند ونیز گوشت بآفتاب خشک کرده را

صفیة درخت ابهل است که عرعر باشد

● فصل الصاد مع القاف ●

صقال بکسر بمعنی طحال وبطن است

صقر بفتح وسکون طائری است که بآن صید میکنند از قبیل بزاة وشواهین وبفارسی چرغ نامند جمع آن اصقر وصقور وصقورة وصقارة آمده ونیز دبس حامض ودبس وعسل رطب وزبیب وماء آجن

صقرات وصقراط معرب از جغرات است که ماست ترش باشد

صقعاء عقابی است که سر آن سفید باشد

صقعر بمعنی آب سرد وآب تلخ غلیظ وآب بد بو است

صقعل تمر خشك است که در شیر تازه دوشیده خیسانیده بخورند وگفته اند خرما وکره درهم خوردن است

صقلین بستیاج است

صقیع بمعنی شبنم است که شب از آسمان افتد ونیز نوعی از زنبور است که بفارسی بز نامند

● فصل الصاد مع اللام ●

صلاء بمعنی شوی است که بر آتش بریان نمایند

صلادم بعربی اسد است

صلامندرا سولامندرا است که عظایه نامند

صلایق خبز دقاق است

صلب بضم اول وفتح دوم نام طائر است

صلخدم ابل شدید است

صلد سنك صلب است

صلدام وصلدم بکسر اول وسوم اسد است

صلصال بعربی طین حر مخلوط با رمل است یا طینی که خزف نشده باشد یعنی هنوز نه پخته باشد وچون طبخ یافته باشد فخار نامند

صلصل بعربی نام طائری است وگویند فاخته است ونیز پیشانی فرس را نامند ودر رطب نیز است که طائر نیست معروف وخاصیت آن آنست که چون مفلوج با فلفل با شنا بخورد فلج او زائل گردد ودر اختیارات است که طائری است که ورا عکه نامند وآن عقعق است

صلصله بعربی حمامه است

صلغام وصلقم اسد است وشتر فربه را نیز نامند

صل بکسر نام مار است مطلقا ویا مار باریك زرد رنگ را نامند ونیز نام شجر است ونیز نام ماری است که صورت او مستدیر باشد وگویند شنیدن او از آن کشنده است

صلب بضم صاد وفتح لام مشدده وبا وصلبه حجر المس است

صلجه بضم اول وتشدید دوم وجیم وصالجه قز است که بفارسی پیلهٔ ابریشم نامند ونیز سبیکه نقرهٔ خالص را نامند که بفارسی شمش سیم گویند

صلور بوزن سنور ماهی است شبیه بمار که بفارسی مارماهی نامند

صلولان خرنوب الخنزیر است که بمصر حب الکلی وبیونانی اناغورس نامند

صلوما خروع است

صلون خرنوب نبطی است

صلهام اسد است

صلیقه خبز رقیق است ونیز گوشت بریان وپخته را نامند جمع آن صلائق آمده

● فصل الصاد مع المیم ●

صمام وصمصم اسد است

صمالم لبن غلیظ است

صمالخي لبن بی طعم است

صمره بعربی لبنی است که حدت داشته باشد

صمعریه مار خبیث را نامند که گزیدهٔ آن قابل علاج نباشد

صمغ اجاج صمغ فارسی است

صمغ الاقاقیا صمغ عربی است که اقوای صموغ واز اجزای تریاق کبیر است

صمغ الانجدان حلتیت است که بفارسی انگزد وانگوزه وبشیرازی انگشت گنده وبهندی هینگ نامند صاحب ارشاد گفته صمغ انجدان اسود حلتیت منتن است

صمغ البطم علك البطم است که بفارسی سقز نامند

صمغ البحر کهربا است

صمغ البلسان دهن بلسان است

صمغ التنوب زفت السفن است

صمغ الحرشف وصمغ الکنگر تراب القی است که بفارسی کنگرزد وکنگری نامند

صمغ الجوز الرومی کهربا است

صمغ الداامیشا صمغ درختی است در بلاد فارس وبهترین آن صافی مائل بسرخی با حدت وحرافت قوی است شبیه بحلتیت در قوت مکرد رکراهیت رائحه

صمغ الزیتون اسطرک است وبفارسی زدز یتون وبسریانی قاموزوزیتا وبرومی دبیدمون اغریوس وبیونانی اورقیطادون نامند وآن صمغی است در رنگ شبیه بیاقوت سرخ مرکب از قطرات صغار که زبان را بگزد وآنچه شبیه بصمغ وعظیم القطرات املس باشد که زبان را نگزد ردی وغیر منتفع به است در طب

صمغ السداب الجبلي ثافسیا است

صمغ سداب بری ثافسیا است که سنون نامند

صمغ السرو در جمیع افعال مانند راتینج است

صمغ الصنوبر راتینج است

صمغ الطرثوث وصمغ اشترغار اشق است

صمغ عربی صمغ درخت قرظ است

صمغ الفارسي مشهور بصمغ اجاص است ولیکن نزد اهل شیراز صمغ بادام بوی است که آنرا ازد وبادام نامند

صمغ القتاد کثیرا است

صمغ الکرفس الجبلی کما شیرا است

صمغ الکمثری بفارسی زد امرود نامند وبشیرازی ازد وامرود است بهترین آن ماخوذ از درخت کمثری کهنه است

صمغ کمکام وصمغ الضرو حصی لبان است

صمغ اللوز بفارسی زد بادام وبشیرازی ازد وبادام وبسریانی قاموز ولوز وبرومی دیند بیون قلعه وبیونانی دیند نیلوس وصاحب تحفه نوشته زد کوله نامند وبهترین آن سفید ماخوذ از درخت قریب العهد بغرس است

صمغ المحروث حلتیت است

صمقه بعربی لبنی است که طعم آن زائل شده باشد

صملاخ وصملوخ چرک گوش است

صنبخه بعربی اسم طعام بی گوشت است که بفارسی کاچی نامند

صملوخا قملة النسر است

صمه اسم عربی مار نر است واسد را نیز نامند وتخفف ماده را ایضا

صمیصمون وصمصوحون مرزنجوش است

صمیا نباتی است شبیه بقرط

● فصل الصاد مع النون ●

صناجه قزوینی گفته نیست حیوانی بزرگتر از آن بر روی زمین وبرای خود خانه میسازد بقدر ریک فرسخ وهر حیوانی را که نظر بر آن افتد در ساعت می میرد وچون نظر آن بر خودش افتد نیز می میرد واستخوان آن مدت طولانی میماند

صنار معرب چنار است که بعربی

دلب نامند

صناخر بره لوبه است

صنادل حمار وبعیر ضخم وصلب عظیم الراس را نامند

صنخر خرماء خشک است

صندل حدیدی حجر حدیدی است که خماهان نامند

صندل دانه معرب آن صندل دانج ویونانی مولی وبشیرا زی هزار اسپند وبعربی حرمل عربی نامند وآن نوعی از سداب جبلی است

صندل کاجول بلغت تنکابن خف الغراب را نامند وآن قسمی از حلزون بری است

صندقیس اسرنج است

صنط قرظ است وصمغ نیز نامند

صنفی نوعی زبون عود است درین قماری وفوق قاقلی منسوب بصنف بفتح که اسم موضعی است که از انجا می آورند

صن بکسر صاد وتشدید نون بول ابل است

صنوبر الارض کمافیطوس است

صنوبر صندی دیودار است

صی اسم نباتی است کوچک برگ آن ریزه وساق آن بقدر یک شبر وبالای آن متشعب وگل آن زرد مائل با اندک سرخی وبعد ریختن گل آن غلافهای بسیار باریک طولانی بباریکی سوزنی و بر هیئت خار مغیلون بجای هر گلی سه سه عدد می روید وبیخ آن باریک وطعم آن مائل بتلخی جهت تحلیل ریاح نافع

* فصـــل الصاد مع الواو *

صوامن صاحب تحفه گفته که بیونانی صعتر است ونواب علوی خان قدس سره نوشته اند که صندل آن را در کتب متقدمین نیافته ام

صور حودون است

صورا هام ابرص است وگفته اند نوعی از وزغ کبیر الراس مربع شبیه براس ام حبین عریض الجسد است و حردون را نیز نامند

صوصلا صاملا است

صوطله اسم مغربی شوند راست یا نوعی از ان وگفته اند نوعی از ماق است ونیز گفته اند ماق زرد رنگ مائل بسفیدی است که در ان سرخی نباشد ونوعی از شلغم را نیز نامند

صوف الارض فراسیون است

صوف الحجامین اسفنج است

صولج بعربی فضهٔ خالص را نامند

صوفانی بزر پرمورا نامند

صوبانیه کوسفند پرمورا نامند

صوم زرق نعامه است وبلغت هندیل اسم درخت کریه المنظر است

صومرا بادروج است

صوان نوعی از سنگ صلب است

صویق سویق است

* فصـــل الصاد مع الهاء *

صهاره پیه گداخته است ویا قطعهٔ از پیه وبمعنی ترب نیز آمده

صهالی خمر است وریه مائل بحمرة را نیز نامند

صهار خمر سرخ است وخمر مائل بسرخی ونیز خمر معصور از عنب سفید را نامند

صهر رمان است

صهرا جوز مائل است

صهروی میسالیوس است

* فصـــل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیة *

صیاصی البقر قرون یعنی شاخهای گاو است واحد آن صیصیه است

صیاه قثاء است

صیحان نوعی از ثمر دل بنهٔ طیبه است وگفته اند نوعی از ثمر سیاه رنگ است

صیدان ذهب وفضه است

صیر صحناة است

صیص پوست شحم حنظل است که در ان مغزی نباشد

صیقوا بیونانی اسفنج است

صیق عصفور است

صیهب بعربی حجر است جمع آن صیاهب است

صیاد اسد است

* باب الضاد المعجمة *

* فصـــل الضاد مع الالف *

ضائن خلاف ماعز است جمع آن ضأن خلاف معز

ضشب ازدواب الصحرا است

ضاحک سنگ بسیار سفید است که از کوه ظاهر گردد

* فصـــل الضاد مع الباء الموحدة *

ضبایم وضبارک وضبارم وضبر وضبثم وضبطر وضبور اسم اسد است

ضبله ماربارک را نامند

ضب النخل طلع آنست

ضبا درختی است شبیه ببلوط

ضبع رمان است

ضبر جوز البر است وآن جوزی صلب است

ضبعان ضبع نر است وضبع ماده را ضبعانه نامند

* فصـــل الضاد مع الجیم والحاء والذال المعجمة *

ضجاج بفتح بعربی عاج را نامند

ضحک بحاء مهمله بعربی اسم شکوفهٔ طلع است هنگام انشقاق کم آن ونیز ثلج وعسل را نامند

ضذج بذال معجمه بربوز است که بقلهٔ یمانیه باشد

* فصل الضاد مع الراء المهملة *

ضراک بضم بعربی اسم اسد است

ضرامه بکسر بعربی شجرة البطم را نامند

ضرب بفتح اول وتحریک وتسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضراد اسم نوعی از قنفذ کبیر است

ضرجع اسم تمر است

ضره بفتح اول وتشدید دوم تکمه پستان را نامند ونیز بیخ آنرا

ضرذ بعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان اسیا است واین از میان اسنان مذکر است وهمچنین انیاب وجمع آن ضروس واضراس آمده

ضرس العجوز شوک الدعلان را نامند وگویند حسک است

ضرضم بعربی نام اسد است وصباع نر را نیز نامند

ضرغم وضرغام وضرغامه همه اسم اسد است

ضرف بعربی درخت التین را نامند

ضرم بفتح بعربی فرخ العقاب است

ضرم بضم اسطوخودوس است

ضرو بکسر اول سگ شکاری است وماده آنرا ضروه نامند وجمع آن ضراه است

ضروع بضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضروع الکلبه درخت زقوم را نامند وبعضی گفته اند اسم ثمر آنست

ضری بفتح اول وتسکین ثانی آب غوره زرد ویا سرخ که بزنبق بر یزند ونبیذ سازند

ضریب بفتح صقیع وثلج وجلید را نامند

ضریب الشول شیر یست که بعضی را بر بعضی ونیز شیر دوشیده از چند شتر در یک ظرف را نامند

ضریک کرکس نر است

ضریم صمغ درختی است

* فصل الضاد مع الفاء *

ضفادی ضفادع است

ضفایر الجن پرسیاوشان است

ضفعان ثمر سعدان است

ضفطار حب هوم است که بفارسی هوسما ریبر نامند

ضف بضم وبتشدید فا دابهٔ است کوچکی که بفارسی سرخک وشبکز وبهندی کهتمل نامند

* فصل الضاد مع المیم *

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه است که بر جراحت بندند وباصطلاح اطباء ادویهٔ مطبوخ یا ما یع است که قوام آن غلیظ باشد که بر عضو کذارند ودر قرابادین بتفصیل ذکر یافت وجمع آن اضمده وضمادات آمده

ضمج بفتح اول وسکون دوم بعربی اسم کرمی است که بهندی کهتمل نامند

ضمیج ناقهٔ بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

* فصـــل الضاد مع الواو *

ضوع بوم نر را نامند که بفارسی کول نر گویند جمع آن اضواع وضیعان آمده

ضولج بفتح وافصح بصاد مهمله است

اسم عربي قصه است

ضرمیر بادروج است

ضویطه خمیر نرم پرآب است

* فصل الضاد مع الهاء *

ضهر ملجفاة است

* فصل الضاد مع الياء المثناة التحتانية *

ضیاح بفتح لبن رقیق ممزوج است

ضیب بفتح دواب الصحرا است وحب لؤلؤ را نیز نامند

ضیثم وضیغم وضیغمی همه نام اسد است

ضیح بفتح مثل ضیح است

ضیراك بعربي نام نوعي از ماهي است

ضیس بکسر بعربي اسم صابون است

ضیران شاهسفرم است وبادروج را نیز نامند

ضیوان بفتح اول وسکون دوم وفتح واو ونون گربهٔ نر را گویند جمع آن ضیاون

* باب الطاء المهملة *

* فصل الطاء مع الالف *

طاباق آجر بزرگ را نامند

طابه بعربي اسم خمر است وخمر طیب صافي را نیز که بفارسي مغز شخوار نامند ونیز نام شهریست که مدینهٔ طیبه میشود

طابق معرب تابه فارسي است که تاجن نیز نامند وآن ظرفي است که بران نان میپزند وجمع آن طوابق وطوابیق آمده

طائر اسم عربي شوشیرا است

طاخك ازاد درخت است وگفته اند ثمر آن است

طارطقه ماموداته است که معروف بحب الملوک است

طارکیس علك البطم است وحبة الخضرا را نیز نامند

طارني نوعي از خزف است

طاریفه دندا است

طاری اطواق است وآن خمریست که از آب درختی که بهندی تاڑ نامند بعمل مي آورند وآنرا هری گویند ودرخت این بافراط در عظیم آباد ودر بنگاله هم بعضی جاها کمتر

طاسا مارقشیشا است

طاطس چوب صنوبری است که مانند مشعل مشتعل گردد

طاطیاوس اسم یوناني نوره است

طافره رماد است

طانوبیش یوناني مر است

طاني بعربي اسم ماهیست که مرده بر روی آب آمده باشد ونیز کف اشیاء مائع وهر چیز هست که بروی آب آید نامند

طاق گویند درختیست که آنرا بفارسي مایه خوش نامند وثمر آن بقدر کنار کوچکي سبز رنگ است وآتش اکثر آن مدتی میماند وگفته اند ازاد درخت است وثمر آن طاخك

طاقتي غار است

طالس یوناني حلبه است

طالطری وطالوطون یوناني ماش است

طالون اذربونست

طابونس صفراغوان است که آنرا طیر الملوک نامند وبفارسي مرغك مقا ودم جنبان وبهندی ممولہ

طالقون طالیقون است

طالیا اصداف صغار است

طاموموایون یوناني مضار الراعي است

طالانیون بعضی آنرا ابرون بری وبعضی رجل الوزه نامند نباتی است ساق آن شبیه بساق رجله وبرگ آن نیز شبیه ببرگ آن ونزدیک برگی از برگهای آن شاخه میروید متشعب بشش شعبه یا هفت شعبه همه مملو از برگهای ریزه وچون برگهای آن ریخته شود رطوبت لزجی ازان ظاهر میشود وگل آن مفید است ومنبت آن زیر درخت انگور

طاماغا یوناني قنطوریون است

طامر برغوث است وشیر غلیظ را نیز نامند

طامرین وطامر بعربي برغوث است

طامل وطاملو دوقو است

طامیوس یوناني مرزنجوش است

طامر پنجنگشت است

طائره اسم عربي حیوان پرنده است جمع آن طیر وطیور آمده

* فصل الطاء مع الباء الموحدة *

طبا نوشادر است

طبار صنفی از انجیر بزرگ سرخ است

طباهجه معرب تباهه است بمعنی گوشت بریان که بفارسي کباب نامند وآنرا طباهیج نیز نامند

طبوع دابهٔ سمی است که از گزیدن آن درد بسیار بهم میرسد

طبیخ بکسر اسم بطیخ بکسر است که بفارسي خربزه نامند

طبیع بکسر وباء موحدهٔ مشدده مغز طلع است

طبرخشت صمغ دامیتا است

طبرخون بفتح نوعی از صفصاف است که بفارسي سرخ بید وبهندی تن نامند

طبرزد وطبرزل وطبرزن همه اسم شکر معقود است که بفارسي نبات نامند

طبس اسم عربی ذئب است

طبطاب بفتح نام طائری است که آنرا دوگوش بزرگ است

طبطر مرغ آبی است از اقسام اوز

طبق بعربي اسم دبق است وآن لبن ویتوع درختی است چسپنده مانند لبن ویتوع درخت کتهل که بآن جانوران را صید میکنند ونیز هر چیز چسپنده را نامند که بفارسي سریش نامند وسلحفاة مفید را نیز

طبقا یوناني نام نوعي از گندم باریک است وبقول جالینوس سلت است وبقول صاحب تحفه شیلم وتوهم کرده کسی که خندروس دانسته

طبقاماون لغت یوناني است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ انگور بستانی باشعبهای بسیار وگل آن سیاه کوچك وتخم آن شبیه بجاورس

طبلاف بفتح بترکی اسم سعد است

طبیخ درلغت هر چیزیکه بآتش بریان نموده ودرآب پخته باشند ونزد اطبا چیزیرا نامند که در آب جوشانیده باشند ونام مرکبی است وچیز مشوی را نیز گویند

* فصل الطاء مع الثاء المثلثة *

طثرج بعربی اسم نمل است وگویند نمل صغار است

طثره سرشیر را نامند

طثیار اسم عربی اسد است وبعوض را نیز نامند

* فصل الطاء مع الحاء المهملة *

طحلبا بسرياني طحلب است

طحلب الصخر خزاز الصخر است

طحماء بعربي وگویند برومي شوکران است

طحیل بعربي اسم دیك است

طحن وطحین بعربي دقیق وبفارسي آرد را نامند

طحن بضم اول وفتح دوم بعربي غنم را نامند وحربا را نیز

طحینه بعربي سمسم مطحون یعنی کنجد سائیده را گویند

* فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

طخف لبن حامض است

طخي دیك است که بفارسي خروس نامند

* فصل الطاء مع الراء المهملة *

طراحا وطراحاما سیا بسرياني وبیوناني طراخامیس وطراخامیسا صمغ قتاد است که کثیرا باشد

طراخیس یوناني خندروس است

طرارغون یوناني فوتنج بری است

طراما بیوناني نوعی از درخت بلوط است

طراسولن طالیسفرا است

طراعس عنب الثعلب است

طراعیس رازی گفته از جنس نخود سیاه است وگفته اند حبی است کوچك سیاه که در ربا تلا بهم میرسد وگفته اند خندروس است وسلت را نیز گفته اند

طراغافیثا یوناني کثیرا است

طراغیس سلت است

طراغرمایس دقیق است

طراغوریغاس وطراغوریغایس بیوناني فوتنج جبلي است

طراغوریغایس بیوناني صنفی از صعتر است

طراغلودس وطرغودیس بیوناني طائری است که بفرنگی صفراغون نامند

طراق بکسر اول وتشدید دوم اسم تریاق است وآن مرکبی است معروف

و در قرابادین مذکور شد

طرابیون وطرامیلس بیونانی علك البطم است

طرایله غافث است

طربیله طریفلی است

طرثوث طراثیث است وگفته اند اسمی است مشترک میان اشترغار و درخت اشق

طرتقس بیونانی هدابر را گویند

طرخفي شمع است

طرخمین کبیکج است

طرخسي بیونانی طرخمی است و آن هندبا است

طرخماطیقون بیونانی بمعنی شیاف العین است وشیافات عین در مرکبات مذکور شد وبمعنی کحلی نیز آمده

طرحوم بعربی ماء آجن را نامند

طرخولی طرخون است

طرد فلونطس صفراغون است

طردیلون برومی عیما لیوس است

طردیون بیونانی انجدان است

طرنج بکسر اول وتشدید دوم وسکون یا رخاء معجمه شاه ماهی را نامند

طردیمن بیونانی کاشم است

طرد رقولا هری الجلود است

طرس بکسر بعربی کاغذ است

طرما نوعی از بلوط است

طرستوج معرب ترستوج است بیونانی طریفلا نامند و بعجمی اندلس مل و آن صنفی از ماهی بحری است که آدمیان را اکل آن مورث شب کوری وغشاوهٔ چشم است

طرسك خس الکلب است که د بناقوس نامند

طرسي بیونانی هندبا است

طرسولن طالیسفر است

طرخشقون وطرشقوق هندبای بری است

طرشولي باندلسی ماهی بوماهی صغیر است

طرطاب خبز طابق است

طرطب بعربی پستان طویل را نامند

طرطفا انجدان است

طرطیر بعربی دردی خمر است

طریق بعربی گردان نور را نامند

طرعیما بسریانی یا بیونانی صمغ قتاد است که کثیرا باشد

طرغاین یکی از انواع طراغیون است

طرغلودیس صفراغون است

طرف معرب ترف است که بترکی قراقروت نامند که رخبین باشد

طرنابارا بسریانی نخالهٔ حنطه است

طرف ذنب ایل از سموم است ود ر ایل مذکور شد

طرق بکسر اول وسکون دوم بعربی شحم است

طریغوقون وطریغوقن وطروقوقون زعرور است

طرکسو ترنك است

طرلید ون بیونانی عنب الثعلب است

طرم بکسر زبد است وعسل را نیز نامند وگفته اند غذای مرکب از زبد وعسل است

طرماد داس بسریانی بخور مریم است

طرموق خفاش است

طرمولس وطرمولولس حسك است

طرمولون بادآورد است

طرمینس بسریانی بطم است

طرمیون نوعی از حجر یشف است

طرن نوعی از خزا است

طرنجبین معرب ترنگبین است

طرنجوماتس پرسیاوشان است وگفته اند نوعی از هزارچشان است که ناشرا باشد

طرنجوما لیتس کرکم است که زعفران باشد وگفته اند نوعی از هزارچشان است

طرنم نارجیل است

طرنشول بسریانی ماهی بوما نامند

طرنیلون طالیسفر است

طروطلون بیونانی ملق است

طروغلودوطس وطروغاد وطس بیونانی عصفور السباخ وعصفور الشوکه را نیز نامند وآن عصفوریست کوچك

طروغلودیطس بیونانی عصفور کوچکی است که بفارسی دسنك یا کنك وبهندی پدہ وپهدکی نامند

طروغلودیطس بیونانی عصفور بسیار کوچکی است که بهندی ممولا نامند

طروغلیطوس وطریغیوس بیونانی بزرمدابری است

طروغلوطس بیونانی نوعی از مرور خوشبو است

طرونوقون بیونانی زعرور است که طریغوقن نیز نامند

طروقون برطانیقیس است وبعضی بستان افروز نیز دانسته اند

طروکس وطرونس بیونانی دردی خمر است

طرهامال غافث است

طریادفلانی بسریانی مازج است

طریفله بیونانی حندقوقی است

طریاق بکسر اول معرب تریاق است که بفارسی تریاک نامند

طریجه گوشت بریان با آتش است که بفارسی کباب آتشی نامند

طرنجومانس بیونانی شعر الغول است

طریفان طریفولیون است وقرطم بری را نیز نامند وشیخ الرئیس در قانون گفته نباتی است ربیعی تخم آن شبیه بعصفر طبیخ آنرا چون بر نهش افاعی بریزند تسکین وجع آن نماید وچون بر عضو علیل بریزند احداث وجعی مانند وجع نهش افعی نماید

طریفلا وطرسوج وطرد یلون عیما لیوس است

طریفون قوة الصبغ است

طریعن امیوش است

طریفاطا نوعی از سمک بحری است

طریفوروون بیونانی رماد است

طریغیوس بیونانی هدابری است

طریف ذرة است وطعام متخذ ازان را نیز نامند

طریغون وطریفون بوتیمار است که بهندی بگله بکاف عجمی وکبوت نامند وبعربی یمام وشفنین نیز گویند

طریقون بالاسیاه بیونانی شفنین بحریست

طریقلونس بیونانی ذو ثلثه شوکات است

طریغورا بیونانی ذو ثلثه نبات است که مراد زعرور باشد

طریقون بیونانی خوذ رومی است

طویم احل است

طرین طین رقیق است

طرنیا بیونانی موق است

* فصل الطاء مع السین المهملة *

طس قاقله است

طسومالو وطسومالیوما لس وطسومالون وطسومالیا بیونانی وسریانی همه اسم بتو است

طسبه قرع است

طسیمان شبرم است

* فصل الطاء مع الشین المعجمة *

طشیر وطشور طیرانه است

* فصل الطاء مع الطاء *

ططرامی وططرامیلس علك الانباط است

ططراملس درخت بطم است

ططرفیرقوس مرهم باسلیقون است ودر قرابادین ذکر یافت

ططرلبوس بیونانی تفاح الکرم است

* فصل الطاء مع العین المهملة *

طعام بعربی اسم ماکولاتیست که دران غذائیت غالب باشد ونزد گرسنگی انسان بخورد ونیز اطلاق بر گندم می نمایند

طعم بضم اول وسکون دوم بمعنی طعام است

* فصل الطاء مع الغین المعجمة *

طغر بعربی اسم طائری است معروف وجمع او طغران

طغرر بضم بترکی اسم طائریست از طیور صید از جنس صقور

طغوی وطغیان وطغیا بعربی کاو وحشی کوچك را نامند

طغ بفتح وتشدید غین بعربی اسم ثور است

* فصل الطاء مع الفاء *

طفاحه بضم کف دیک است که نزد جوش بر سر می آورد

طفال بضم طین یابس است

طفرادیسما وطفرد وصا بسریانی اطفار الطیب است

طفسیا بیونانی هدابی جبلی است

طفشیقون ظخشیقون است وبعضی شوکران دانسته اند واصلی ندارد

طفطان بعربی اطراف شجر را نامند

طفل بکسر بچهٔ صغیر را نامند وباندلسی طمس قیسولیا را ونیز کمون بری را کویند

طفله شاهتره است

طفلی درخت مقل است که دوم نامند

طفوه وطفی خوصهٔ مقل است

* فصل الطاء مع اللام *

طلا بفتح بعربی بچهٔ حیوان صاحب ظلف را نامند وکفته اند بچهٔ آهو را وبضم تشردم است

طلاء بکسر ومد ادویهٔ مایعی را نامند که بر عضو بمالند واز ضماد رقیق تر باشند وقطران را نیز نامند وخمر کهنه را نیز وآب انکور مشمش را نیز کویند وعصیر مطبوخ را نیز نامند

طلاح بعربی طلح است ونوعی از ام غیلان است

طلح بکسر قراد است

طلجوم وطلخوم بضم جیم وبخای معجمه بعربی ماء اجن است

طلخام بکسر بعربی تبیل ماده را کویند

طلخشقوقا طرخشقوق است

طلس بیونانی حلبه است

طلما وطلیما اسم صنفی از صدف کوچک است

طلمی اسم هندی نرنجمشک است

طلقن اقحوان است

طل بفتح اسم عربی شبنم است که بهندی اوس نامند وآن رطوبتی است که از آسمان شبها خصوص آخر شب فرود آید وبر زمین واشجار وغیره نشیند وجمع آن طلال وطلل آمده و بفتح و بکسر نیز اسم ما را است و بضم وتشدید لام شیر حیوان را نامند که بیاشامند و خون را نیز کویند

طلام بالضم وتشدید لام اسم تنوم است که حب شهدانج باشد

طلم بفتح چرک دندان را کویند

طلمه بضم وسکون لام ثانیست که بفارسی کوماج نامند ودر حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بشخصی کذشتند که طلمه میپخت برای اصحاب خود در سفر وعرق از وجاری بود آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند نمیرسد او را کرمی جهنم هرکز

طلو بکسر بعربی اسم ذئب است و بفارسی مس را کویند

طلوه بچهٔ کوچک حیوان وحشی است

طلهیز طرخشقوق است که هندبای بری باشد

طلیا وطلیس وطلیسا وطلیس بلغت اهل شام نوعی از صدف کوچک است که از ان نمک میسازند وبانان میخورند وبقول صاحب تحفه اسم حلزون است

طلیحا بسریانی عدس بری است که عدس تلخ باشد

طلیطلی قیسولیا است

طلیطلیس بیونانی خراطین است

طلی بچهٔ کوچک غنم است که بفارسی بزغاله نامند

* فصل الطاء مع المیم *

طماقطر ماذج است

طمر وطمورا بفتح برومی خروع است

طمرور بضم بعربی شقراق است

طمطم بضم تمتم است که سماق باشد

طمل وطمله بفتح بعربی مارکدر است

طمر بکسر بعربی شترمرغ نر را نامند

طمه بضم بعربی عذره است

طمیل وطمیله بعربی جدی وعناق را نامند

* فصل الطاء مع النون *

طنب بضم اول ودوم حبل طوال و عرق شجر را نیز نامند وعصب بدن را نیز کویند

طنیاط بلغت اهل سودان اسم ترنجبین است

طنبل بفتح اسم نوعی از ماهی است

طن بکسر وتشدید نون بعربی رطب سرخ بسیار شیرین است

* فصل الطاء مع الواو *

طواره بفتح بلغت اندلس کیاهیست که نزدیک اثلثه میروید مانند پیش

که باجد وار میروید وآن پیش اندلسی است وسم است واثلثه تریاق

طواط بضم بعربی اسم باشق است و خفاش را نیز نامند

طواغون برومی لحیة التیس است

طوافیطوس قرطم بری است

طواق اطواق است که بهندی سیندی وتاری نامند

طواویس جمع طاوس است

طوب بلغت اهل مصر آجر است

طوباله اسم میش ماده است ومیش نر را طوبال نامند

طوبرطوق جعدهٔ بریست

طوطری ملس درخت بطم است

طودریس تودریس است

طورید بسریانی تربد است

طورس بیونانی جبن است

طورسرا بیونانی سکر است

طورغولیطر بسریانی وبرومی مرابیض است

طوروس جبن است

طوری بضم اسم طیور وحشی است و حمام را نیز کویند

طوسطس برومی اذخر است

طوسك مشط الراعی است

طوسیس فقاح اذخر است

طوط بضم بعربی قطن است

طوطاق اغریون بیونانی حماض بری است وجبلی را نیز کفته اند وسلق بری وسلق جبلی نیز کفته اند ومعروف نزد اهل شعراز بالطیموس است

طوطرا حبة الخضرا است

طوطرفع بسریانی تودری است

طوطك اسم عامی طوطی است که بعربی ببغا نامند

طوطلون بیونانی ساق است

طوطی معرب توتهٔ هندیست

طوطیا معرب توتیا است

طوف بعربی غایط است

طوفریوس بضم وطوقوریوس نوعی از کاذریوس است

طوق دار اسم عامی فارسی قمری است

طوتو بسریانی اسم دوقو است که تخم جزر بری باشد

طوکثیر طباشیر است

طولواغریون خربق ابیض است

طولون بیونانی عرطنیثا است

طوله اسم اندلسی قیطل است که بیونانی صقیل ولیون نامند

طولیدرن عنب الثعلب است

طولیطون قنطوریون صغیر است

طوما طالن وطوماطالن بیونانی عرطنیثا است

طوماغا قنطوریون کبیر است

طومقرون قنطوریون صغیر است

طومه طحفاة است

طوقلس بیونانی اذخر است

طول بفتح طاو ضم واو وتشدید بعربی اسم طائریست پاهای آن طولانی

* فصل الطاء مع الهاء *

طهر طرخشقوق است

طهرس بکسر بعربی اسم لبن است

طهف بعربی اسم نان دخن است و کفته اند ذرة است وکفته اند طعام متخذ ازان است

طهلا اسم یونانی ماهودانه است

طهیونیع بیونانی اسم ترنجبین است

* فصل الطاء مع الیاء *
المثناة التحتانیة

طیا بیونانی نوشادر است

طیات بعربی جنس از نخل است که درمصر میشود

طیالیغون بیونانی بنطافلن است

طیان طیان است که یاسمین بریست

طیب اسم عربی ادویهٔ خوشبوئی است مانند مشک وعنبر وعود وعطر را نیز نامند وآن غذای روح ومقوی قوی وزیاده کنندهٔ سرور ومعاشرت باد وهنان است واز احب اشیا است مرجناب حضرت رسالتمآب را صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه فرموده اند حببت الی من دنیاکم ثلث النساء والطیب وقرة عینی فی الصلوة و آن جناب بسیار خوشبوئی استعمال مینمودند واز بد بوئی ناخوش بودند وتطیب بمشک میفرمودند وبدن را

نمزوا حادیث بسیار درفضیلت وتحریص بخوشبوی وخوشبود اشتن بدن ولباس را رداست ومحترز بودن ازکثافت و بدبوئی

طیب الغراب اذخراست

طیثار بعربي اسم اسد است

طیجن طاجن است که طابق وبفارسي تابهٔ نان پزی نامند

طیر اسم جنس حیوان پرندهٔ است وجمع آن طیور وا طیار آمده واز انچه صاحب حوصله وقانصه است وعقب پای آن خارد ارد ویا مابین انگشتان پای آن پرده داریاشد مانند پای مرغابی وبطاورد رحین پروازدف آن زیاده از صف آن باشد یعنی پرها رابسیار حرکت دهد وبا مرزند حلال گوشت است و باقي همه حرام

طیرمیموس درخت بطم است وحبة الخضرا رانیزنامند

طیط بکسربعربي باهق است وخفاش رانیزنامند

طیطا وطیطالوس بیوناني نوره است که بفارسی آهك نامند

طیطان وطیطانه بکسرکراث بری است

طیطس شادنج است

طیطوی بعربي گفته اند ازقطا است وگفته اند نوعی ازطیور آبي است

طیطیجیس بیوناني صنفی ازخاك است

طیعولیس حجرارمنی است

طیفولیج بیوناني اسم حیه است

طیفومیور بیوناني قلی است

طیفیلون بیوناني خولنجان است

طیفیون بیوناني لبني است که میعهٔ سائله باشد

طیقی گفته اند حب بلسان است و گفته اند الباني است برگ آن شبیه ببرگ سعد وساق آن املس وگل آن سفید بیچیده مانند موی منبت آن نی زارها وآبهای ایستاده

طیلیقون گویند صنفی ازحی العالم است وگویند بقلة الحمقاء بریست

طیلارن بیوناني اذریون است

طیلحوغر بیوناني وسریاني پرسیاوشان بری است

طیلس طالس است که حلبه نامند

طیلیلس وطیلیلیس بیوناني خراطین است

طینا وجیموس بیوناني قاتل الکلب است وخانق الکلب نیزنامند

طین اصفهاني طین نیشاپوری است

طین اقروطون طین اقریطس است

طین الاکل طین نیشاپوری است

طین اني طین ارمنی است

طین بحری طین مختوم است

طین اندلسی طین هیاه کثیف است که ازسموم قتاله است واز داخل غیر مستعمل ودرداخل ضمادات واطلیه کرده میشود

طین حیا وطین کموش وطین حیوش طین جزیرهٔ مصطکی است

طین الراهب طین اصفراست که طین الصنم نامند وکسیکه آنرا طین مختوم دانسته توهم کرده

طین الشفا نزد اهل سنت خاک قبر امام حنبل است ونزد بعضی تراب مدینه طیبه ونزد شیعهٔ امامیه طین قبرحضرت سید شهدا امام حسین بن علی ابن ابي طالب علیهما السلام است

طین ماماماغی طین ماماغي است

طین الصنم طین الراهب است که طین اصفرباشد

طین قیملس طین مختوم الخواتم بحیره است

طین قریطس طین اقریطس است

طین الکامن گفته اند طین مختوم است وتحقیق آن است که طین اصفر که طین الصنم رانامند

طین الکواکب طین شاموس است

طین لاني طین ارمني است

طین ماکول طین خراساني است که طین نیشاپوری نامند

طین منتقل طین نیشاپوری

طین مغره مغره است که بهندی کیرو نامند ودرحرف المیم ذکریافت

طین مقلو گل بریان است که طین ماکول وطین نیشاپوری نامند

طین نیشاپوری طین خراساني است

طبور جمع طیراست

طیومالس بیوناني برشیان دارواست

طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است

طیقي دادی است

طیثوس حباحب است

● باب الظاء المعجمة ●

● فصل الظاء مع الالف ●

ظالم حشیه است که آنرا شاخهای طولاني باشد وصوف رانیزنامند

● فصل الظاء مع الباء الموحدة ●

ظباء ضبع الاجاء است

ظبی غزال است

ظبیه ماده ظبي وگاوماده وبزماده رانیزنامند

● فصل الظاء مع الراء المهملة ●

ظره آب منجمد ازسردی است

ظربغانه اسم عربي حبه است

● فصل الظاء مع الفاء ●

ظفار اظفارالطیب است ونیزنام بلدی ازیمن است وعود ظفاری منسوب بدان است

ظفر بضم اسم عربي ناخن است وجمع آن ظفر بتحریک واظفار وبندرت بضمتین وبکسرنیزآمده وآن جسمی عصباني است که برسرانگشتان انسان واکثرحیوانات میروید برای فوائد که درکلیات مذکوراست

ظفره وظفیره بضم قوتینج بری است و بعضی قوتینج هندی دانسته اند

ظفرة العجوز حسك است

ظفرة النسر ناظانیقی است بمعنی کف العقاب

ظفوس بضم اسم صنفی واازاقلیمیای معدنی است که ازمعدن قلیمهٔ کهنه برمی آید

● فصل الظاء مع اللام ●

ظلام بفتح اول وتشدید دوم بعربی اسم حشیه است که عسالیج آن طولانی باشد

ظلم بفتح بعربی اسم ثلج است که بفارسی برف نامند

ظلیم نعامه نراست

ظلیمه اسم حیواني است که آنرا شیر باشد که بنوشند قبل ازگرفتن زبد آن وعرب میگویند سقانا ظلیمة طیبة

● فصل الظاء مع المیم ومع النون ●

● والهاء والیاء المثناة التحتانیة ●

ظمخ اسم ثمرجوزاست

ظنب بکسربعربي اسم بیخ درخت است

ظنبوب بروزن عصفورعصفوره عظیم الساق است

ظنمه بعرابي شربت شیری است که کره آن رانگرفته باشند

ظهره بضم سلحفاة است

ظهون اسم عربي سنور وحشی است یعنی گربهٔ دشتي است

ظي بفتح بعربي اسم عسل است

● باب العین المهملة ●

● فصل العین مع الالف ●

عابس بکسراسم اسد است

عابق فرخ طائربست وقتیکه پروازکند

عاتك اسم قوس است وجمع آن عواتك وماست بسیارترش رانیزنامند ونبیذ صافي رانیزگویند

عاذر وعاذره وعذره بمعني غایط است

عازه نبیذ خوشبواست

عاسل بعربي ذئب است جمع آن عسل وعواسل آمده

عاسي شمراخ نخل است

عاشره اسم صمغ است وجمع آن عاشرات وبفارسی گفتارنامند

عافصي بسریاني عفص است

عافطه نعجه است وعنبررانیزگفته اند

عاقرشمعا شخاراست

عاقل تیس جبلي است جمع آن عواقل

عاقورا ازارفیون است

عاقول خارشتراست که حاج نامند وبعضی ینبوب دانسته اند که خرنوب باشد

عاقولا بعربی نوع غذای مصنوعی است که آنرا آرد توله وبفارسي کاچی نامند

عالاقطیطس بیوناني حجرلبنی است وبغین معجمه نیزآمده

عاله نعامه است

عالنجون قوتینج بری است

عامه اسم نوعی ازمیعه است

عانیه خروف است که در رعانه که عاناة نامند و از قرای جزیره است میسازند ولهذا منسوب بدان است

عادانیون بیونانی نباتی است که خار آن شبیه بسوزن است و آنرا ابرة الراعی وابرة الراهب نامند

عاروسیس عفالیس است

عایب اشل است

عایشالب اسم فارسی عامی طائری است که آنرا بعربی صعوه نامند

عایطن کادی است

* فصل العین مع الباء الموحدة *

عباء جمل است

عبب وعبعب بضم اول نوعی از کاکنج است

عباس اسد است

عبل نباتیست طیب الرائحه

عبر بضم وبفتح نیز عقاب است

عبوب عناق است

عبریه عناقیه است

عبروس وعبروناس براقی است

عبرونی بعبرانی خنثی است

عبری بعربی سدری است که در کنار آبها روید

عبس شاباك است واهل مصر آنرا بولوف نامند

عبعب بفتح اول آهوی نر است

عبعبه صوف احمر است

عبقر موصن ابیض است

عبقس وعبقص وعبقوص همه نام دابهٔ کوچکی است

عبکه نوعی از اذخر است

عبلا سنکریزهٔ سفید است

عبقاره عناب طولانی است

عبوش اسد است

عبث ریحان است

عبیثه اقط خشک است وکفته اند طعام متخذ از اقط وسویق که با روغن خورند

عبیر اسم زعفران است ونیز خوشبوئی مرکب را نامند ودر قرابادین ذکر یافت

عبیط دم خالص تازه را نامند

* فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیة *

عتاق الطیر جوارح طیور است که بفارسی مرغان شکاری را نامند

عتیق عتر کویند کیاهی است متفرق مانند مرزنجوش وکویند خود مرزنجوش است وکویند قطعهٔ از مشك خالص است

عترب بضم عناق است

عترس بفتح اسد است

عترمان وعترفان بضم دیک است که بفارسی خروس نامند ونیز عترفان نام کیاهی است عریض الورق ربیعی

عتعت بضم جدی است که بفارسی بزغاله نامند

عتیق پیه کهنه است ونیز نام نوعی از تمر است ونیز اسم آب وطلا وخمر و لبن است

عتینك نیل صافی است

* فصل العین مع الثاء المثلثة *

عثا بعربی خبه است

عثالط بضم لبن خاثر است

عثار بضم غبار است

عث بضم کرمی است که پوست وصوف را بخورد

عثرب بضم اول درختی است شبیه بدرخت انار ورساق آن سرخ وهمچنین ثمر آن وترش با عفوصت ومنابت آن زمینهای هموار وبرک آنرا پخته وآب آنرا کرفته در رایب حامض که مسکهٔ آنرا کرفته پخته باشند داخل کرده میخورند جهت تقویت شکم وزیادتی اشتها وکفته اند درختیست شبیه بریباس

عثکال عثکول است وعثکول بمعنی عذق وشمراخ است

عثلط لبن بسیار غلیظ خاثر را نامند

عثمان بضم فرخ حباری است که بفارسی جوزه چرز ونیز فرخ ثعبان ونیز مار وبا بچهٔ آنرا نامند

عثمثم بعربی اسد است وشتر بسیار طویل را نیز نامند

عثوا بعربی اسم ضبع است وآنرا ضبع بسبب بسیاری موی نامند وبفارسی کفتار کویند

عثیان وعثیل ضبع نر را نامند

عثیر غبار است جمع آن عثائر

* فصل العین مع الجیم *

عجاج بفتح بمعنی غبار ودخان است

وعجاجه نیز وشتر بزرك عظیم الجثه را نامند

عجی بروزن هدی بعربی پوستهای خشك است که طبخ نموده بخورند واحد آن عجه

عجارم سوزن قوی را نامند وکفته اند اسم قضیب مرد است

عجان بکسر حنظل است

عجاف بضم نوعی از خرما است

عجاره اسم نوعی تمریست در مدینهٔ طیبه

عجال وعجال وعجلط لبن غلیظ خاثر است

عجام بضم اسم جنس هستهٔ هرشئ است واحد آن عجم واکثر مخصوص بدانه انکور ومویز وامثال انها است

عجانس جعانس است که در ان قلب مکانی شده وآن جعلان است

عجاهن بضم قنفذ است

عجب حب النیل است وحب الکلی نیز وبیونانی اناغورس نامند

عجام بفتح وتشدید جیم خفاش ضخیم است ووطواط را نیز نامند

عجد زبیب است وحب العنب را نیز نامند وکفته اند تمریست شبیه بزبیب وبفتح اسم غراب است

عجل وعجول وعجرویس اسم بچه کاو است که بفارسی کوساله نامند جمع آن عجاجیل

عجره بضم غده وکرهیست که در اشجار وغیرها بهم میرسد

عجرم بکسر کرمیست که در درختها بهم میرسد

عجرم بضم بعربی شتوتوی شدید است

عجروف بضم کرمی است باپاهای طولانی وکفته اند مورچهٔ درازپای است

عجل بفتح وتحریك بعربی اسم طین است که حماء مسنون نامند یعنی خاك سیاه وبدبو وجمع آن عجل است

عجم بفتح اول ودوم بمعنی استه هر میوهٔ ماکول از قبیل انکور وشفتالو وزردآلو وامثال اینها وبچهٔ شتر را نیز نامند وبضم اصل ذنب یعنی بیخ دم را نامند

عجمه بتحریك اسم نخلیست که از تخم روید

عجماء بروزن فعلاء بهیمه است وعجم بمعنی کنك است وبهیمه را عجماء ازان جهت نامند که کنك است وسخن نمیکوید ونیز بعربی اسم مطرانیون است

عجمصی نوع تمری است کوچک

عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند

عجوه اسم نوع تمریست که در مدینهٔ طیبه میشود بزرکتر از صیحانی ودر حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده اند هرکه صبح ناشتا هفت دانه عجوه بخورد دران روز سم وسحر با او اثر نکند ونیز آنحضرت عم فرموده اند که عجوه از جنت است وشفای سم است

عجوز بعربی اسم خمر است وآنرا عجوز ازان جهت نامند که میکذارند تا کهنه کردد واستعمال مینمایند وتازهٔ آنرا نمی خورند ونیز اسم روباه وشیر وبقر وکرک وکفتار وعقرب وفرس وسك وشتر ماده وفیل ماده ونیز اسم درختی است معروف ومشك ونوعی از خوشبوی را نامند ونیز اسم طعامی است متخذ از لبات بحری

عجوم بعربی بچهٔ شتر است جمع آن عجم است ونر وماده دراین مساوی میآیند

عجهوم بضم اسم طائریست از طیور آبی

عجین اسم خمیر است که بفارسی آرد سرشته نامند

* فصل العین مع الدال المهملة *

عدار اسم دابهٔ است

عدام بفتح اسم نوع رطبی است که در مدینهٔ طیبه میشود ودر آخر میرسد

عدامل وعدمل وعدملی هرچیز قدیمی مسن شخیصی را نامند عموما وخصوصا درخت کهنه سال خوردهٔ قوی را

عدرنا بسریانی کندش را کویند

عدس جبلی نبقه است وکفته اند نوع بنفشه ایست که کل آن سفید میباشد

عدس المر کفته اند تخم نباتی است که بیونانی سفارعاثیون نامند ومستعمل در تریاقات وازاد ویهٔ نافعه در سموم است وابن بیطار کفته که بیونانی شقر غانیون نامند و آن سرمن بری است و

گفته اند دوائی است که آنرا عقلم واهل مصر مرمرا نامند و گفته اند کرسنهٔ تلخ است که بفارسی مشنگ تلخ نامند مدر بول و مسهل دم و بسا است که محدث بول الدم میگردد

عدس لوطی نباتی است شبیه بعدس در شاخ و برگ ولیکن برگ آن از آن طولانی تر و عریضتر بر سر شاخ آن غلافی طولانی میرود مانند شونیز و در آن تخم آن میباشد و در طعم آن تلخی است و میخورند

عدسیه نوع طعامی است مصنوع از عدس مانند حلیم که از گندم میسازند

عدمول بر وزن مفعول بعربی ضفدع است

عدوس بفتح اسم بچهٔ کوچک غنم است و گفته اند بچهٔ چهل روزه و قریب بدان است

* فصل العین مع الذال المعجمة *

عذابه عذبه است که ثمر اثل باشد

عذافر شتر عظیم را نامند

عذافره شتر مادهٔ عظیم صلب را نامند

عذالط لبن خاثر را نامند

عذب بمعنی شیرین است و آب طیب خوشگوار را نیز نامند و نیز نام درختی است و نوعی از انار و خرما

عذب بتحریک چیزی است که بر میآید از رحم بعد از جنین و نیز نام درختی است

عذبه بفتح و تحریک و بکسر دوم طحلب است و آب عذبه را نیز نامند و گفته اند آب طحلبی است و بتحریک ثمر اثل است

عذام بعربی اسم برغوث است که بفارسی کیک و بهندی پسو نامند

عذراة بفتح اول و کسر دوم بعربی اسم غایط است که رجیع نیز نامند

عذقوه بضم دابهٔ کوچکی است سفید نرم که بفارسی مارملوک و مارملوک و بهندی بهمنی نامند

عذق بفتح نخل باردار است جمع آن اعذاق و عذاق

عذق بکسر غورهٔ تمر است و خوشهٔ خرما را نیز نامند و گفته اند عرجون است که در آن شماریخ باشد یعنی ساقهٔ ثمر نخل است که در آن شاخهای باریک که ثمر بران متصل میباشد

عذق ابن زید اسم نوعی از تمر است

عذق ابن طاب نوعی از ثمر است در مدینهٔ طیبه

عذلوق بضم نوعی از انگور سبز رنگ است و جمع آن عذالیق

عذیمه نخل باردار است و ثمری که در آن تخم باشد نیز نامند

* فصل العین مع الراء المهملة *

عرا بسریانی اسم طرفه است

عراب بفتح بعربی اسم درختی است که از پوست آن ریسمان میسازند که بهندی سن نامند

عراب بکسر نوعی شتری است و خیلی که آنرا شتر عربی و اسب عربی نامند درمقابل بختی

عراده اسم عربی جراد انثی است یعنی ملخ ماده

عرار اقحوان است

عراضم و عرازم بعربی اسم اسد است

عرایس النیل نزد عامهٔ اهل مصر بشنین است

عرب و عرنب بکسر نباتی است که بفارسی دیوکندم نامند و گفته اند نوعی از بیش است که بهندی بهمنی نامند

عربهرا بسریانی حب القلقل است که ثمر فنجنکشت باشد

عربی شعیر ابیض است و سنبلهٔ حرفان را نیز نامند و اصل آنست که سلت است

عرجا بعربی اسم ضبع است

عرجد ارجون نخل است

عرو حمار است

عردار بعربی اسم فیل است

عرر بیونانی اسم قنطوریون است

عر بضم اول و تشدید را بعربی ازرق الطیر است و عذرهٔ انسان را نیز نامند و پیه کوهان شتر را نیز

عرصف ماشداروا است

عرصم بادنجان بری است

عرش اراک است

عرطب حسک است که بهندی گوکهرو نامند

عرطنیثا آذریون است که بفارسی چوبک نامند

عرفج اسم عربی نوعی از ینبوعات است و گفته اند اسم نباتیست که بر شطوط انهار میروید و پنج شاخه میدارد و لهذا آنرا ذوخمسة الاغصان می نامند و گفته اند درختیست شبیه بسماق

عروق جمع عرق است و شامل عروق بدن و شجر هر دو است و نیز اسم درختی است زرد رنگ که از آن ثیاب و غیرها را رنگ می نمایند که بعربی عروق الصفر و بفارسی زردچوبه و بهندی هلدی نامند

عرق الارطی اسمی است سرخ رنگ و سبك که بفارسی بیخ پلدنا نامند و آن بیخ درخت غرب است

عرق اصف بیخ کبر است

عرق الجبار بیخ الجبار است

عرق الجمل رگ بد است

عرق السوس اصل السوس است

عرق الکافور بلغت اهل مکهٔ مشرفه زرنباد است

عرق الطیب اسرار است و زرنباد را نیز گفته اند

عرق الفالوذج ابوخلسا است که بفارسی هوه چوبه نامند

عرق الجبال مومیائی است

عرق الزبیب مویز آب است که مقطر نموده باشند

عرق الشجر صمغ است

عرق العروس طاق است

عرق یابس قلفونیا است که بفارسی زنکباری نامند

عرقصا و عرقصان و عرقضان و عرنقصانه و عرنقصان همه اسم حندقوقی است یا بربطوره است

عرفج بری بکمون است و بخور اکراد را نیز نامند

عرقون نباتیست که برگ آن شبیه ببرگ شقائق النعمان است و شکافته و طولانی و بیخ آن مستدیر و آنرا میخورند و صنف دیگر نیز میشود شاخهای آن باریك و برگ آن شبیه ببرگ ملوخیا و در اطراف شاخهای آن چیزی برآمده شبیه بسر مرغی و منقار آن و این در رطب بغیر مسدود بلکه در صناعت دیگر است

عرقیل بعربی صفرة بیض است

عرم بفتح اول و دوم ماهی است که اهل مغرب هوروبن و بیونانی واس نامند

عرماء مار صیاد مخلوط بسرخی است و گفته اند مار مرقش است

عرماض بکسر بعربی طحلب است

عرمه بفتح اول و کسر دوم و فتح میم و ماجرد ذکر است یعنی موش دشتی نر

عرمض بفتح طحلب سبزیست که در زیر آب میباشد و بالای آب می آید و نیز حب الغار و نوعی از ملدر بری است که بفارسی کنار بری نامند و اراک کوچك را دانسته اند

عرمضان اسم عربی حندقوقی بخور الاکراد است

عرنقصان حندقوقی است

عروی بعربی و سریانی خنثی است که اسراش باشد

عرویا سریانی است و بفارسی کزانکبین نامند

عروس قاتل النحل است که نیلوفر باشد و کبریت زرد را نیز گفته اند و اهل شیراز آب مقطر از معصفر را اول مرتبه را عروس و آب سرخ بعد از آن را داماد نامند

عروسافارس ملح الجبه است

عروسك پس پرده و عروس در پرده اسم فارسی عامهٔ فرس کاکنج است

عروسك حباحب است که بفارسی کرم شب تاب نامند و گفته اسم فارسی طینوس است و جغد را که بوم نامند نیز گویند

عروق بفتح اول و ضم دوم دوای معرق است و بضم اول و دوم بمعنی رگ است و شامل رگهای بدن انسان و حیوان و اشجار است و نیز ریشهای باریك درخت را نامند و عروق الصباغین را نیز نامند که بفارسی زردچوبه گویند و بعضی گفته نباتیست زرد که بفارسی اسپرک و بهندی تن نامند

عروق اصفر بیخ کبر است

عروق بیض بعضی مستعجله و بعضی بوزیدان که بهندی ستاوری نامند

دانسته اند

عروق احمر فوة الصباغین است که بفارسی روناس وبهندی منجیت ومجیت نیز نامند

عرق الزعفران عروق الصفر است که عروق الصباغین وبفارسی زرد چوبه وبهندی هلدی گویند

عروق السوس اصل السوس است

عروق الصبغ عروق الصباغین است

عروق الصفر عروق الزعفران است

عروق الطیب وعروق الکافور زرنباد است

عروق فالوذج ابوخلسا است که شنجار نامند

عروقا چیزیست که اهل نصیبین در سیاهی موی مستعمل دارند وگفته اند اشراس است

عروق مفر مستعجله است

عرموم عرجون است

عرمون فطر است

عربرا نانخواه است وعوشه را نیز گویند

عریس الفیل بلغت مصر بشنین است

عریض جدی یعنی بزغاله است

عربطه عقرب است

عریقصاء وعریقصانه حندقوقی است

عریقطه دابه ایست عریض شبیه بجعل

عریکه سنام بعیر است یعنی کوهان شتر

عرین لحم است

عراری وعرار ازعرور است

* فصل العین مع الزاء المعجمة *

عزه عزانه است که بفارسی آهو بره نامند

عزمل حمام ذکر است یعنی کبوتر نر

عزمول ابل است

عزر وعزیرون قنطوریون است ودر بعض نسخ قانون عزیر قنطوریون کبیر است وعزیرا قنطوریون صغیر است

عزیز کحلی است معروف ودر قرابادین مذکور شد

* فصل العین مع السین المهملة *

عسا بلح است وکشوث را نیز نامند

عساعس قنافذ است وآنرا بدان نام بدان جهت موسوم نمودند که در شب بسیار رفتار مینماید

عساقل وعسقل نوعی از کماة است

عسار وعساره ذئب است

عسالیج جمع عسلوج است بمعنی قضبان دقاق یعنی شاخها وبعضها ی درخت کرم وکلدو وخیار وامثال اینها که برد رخت وغیر آن بپیچد وبالا رود وبمعنی شاخهای درخت باریک وبیخ درخت نیز آمده وبعضی آنها را لطایف نیز نامند وگویند لطایف مراد از آنها است

عسبان جرید نخل است

عسبر بعربی نمر نر است وعسبره نمر ماده

عسجد بفتح ذهب است وجواهر مانند یاقوت ودر وشتر فربه را نیز گویند

عسجر ملح است

عسری بقله است

عس زرنیخ است

عساس وعسعس وعسعاس بعربی ذئب است

عسطوس نوع درختی است شبیه بخیزران

عسقله سنگریزه سفید است

عسل افسنتین عسلیکه مگس آن بر افسنتین نشسته باشد

عسل بلادر راویت سیاه چسبنده ایست که از بلادر بر می آید در حین فشارکه دهن بلادر نیز نامند

عسلج اسم مصری بیر ارمنیا است

عسل بلیلج عسل مربی بلیلج است وهمچنین عسل املج وعسل هلیلج وعسل زنجبیل مربی وعسل تمر میلان تمر است یعنی دوشاب خرما

عسل داود دهن عسلی است که اول نامند وتوهم کرده کسیکه اورمالی واومالی دانسته

عسل الحاج ترنجبین است

عسل حاشا عسلیکه زنبور آن بر درخت حاشا نشسته باشند وازادویه تریاق اکبر است وهمچنین عسل شوکران است وعسل صعتر وعسل کبر واین هاسه محرورین را مضر است

عسل الخلاف شیرخشتی است که از درخت بید بعسل می آید

عسل داود اومالیست

عسل الرمث شبنمی است که بر درخت رمث نشیند وآن چیزی است سفید شیرین وگفته اند که آن شکر تیغال است

عسل طبرزد شیرۀ قند وشیره نبات است

عسل القصب عسلی است که از خرمای خشک بطبخ وفشردن وبقوام آوردن بعسل آورند

عسل القصب آب نیشکر است

عسل النبی حصی لبان است وبعضی گفته اند میعۀ سائله است

عسل ماذی عسل نحل سفید است

عسل النحل شهد است که بهندی مدهو نامند

عسل یابس خشکنجبین است وطعام طیب رقیق را نامند

عسلیج بکسر صنف اخیر الخوخ مریم است

عسن پیه کهنه است

عسیب جرید نخل است واستخوان ذنب را نیز نامند

عسیل قضیب فیل را نامند

* فصل العین مع الشین المعجمة *

عشار بضم عشر است

عشب گیاه تر را گویند

عشبه عشبۀ مغربیه است که ثیان نامند

عشبة السباخ کراث است وغافقی غیر آن دانسته

عشبة العجوز طراشنه است

عشبة النار طیان است

عشر بضم بفارسی درخت خرک وبهندی آک نامند ودر سکر العشر مذکور شد

عش الطائر خانۀ طیور است که بفارسی آشیان پرنده گویند

عشق الصبیان شوکة السوداء است

* فصل العین مع الصاد والضاد *

عصاب وعصب بضم اسم بربری شیطرج است

عصاره عبارت از آب افشردۀ نباتات وبانوا که وغیرها است خواه خشک نمایند وبانکنند وعصارۀ هر چیز در ضمن اصل آن مذکور شد

عصارۀ آرغیس عصارۀ پوست انبرباریس است ودر امراض عین مستعمل وبهتر از مامیران چینی است

عصارۀ املج سک است

عصارۀ حناء الصینی تنزوخطا نیست که شاه صینی نیز نامند

عصارة السوس رب السوس است

عصارة القرظ اقاقیا است

عصارۀ هوفنقطیداس عصارۀ لحیة التیس است

عصاموسی عصی الراعی است

عصی هرمس حلبوب است

عصب بضم درخت خاردار یست که صمغ آن کثیرا است که بیونانی نوارض نامند

عصبه بفتح وتحریک نوع لبلابی است که بیونانی قسوس نامند

عصاب بفتح وتشدید صاد اسم غزال است

عصفل بری بادآورد است

عصفور الجنه خطاف است

عصفور الصباغ وعصفور الشوک صفراغون است

عصلان عنصل است

عصیده طعامی است مصنوع ودر قرابادین مذکور شد

عصیفره وعصیفره چیزی زرد است

عضاه بکسر اول هر درخت عظیم خاردار است وآن بر دو قسم است خالص وغیر خالص ودرخت ام غیلان را نیز نامند

عضرس خطمی بری است که بیونانی باد وبعربی شحم المرج نامند

عضرفوط وعضفوط جانوری است که بفارسی مارملوک وبهندی بهمنی نامند

عضرن بکسر اول بورق است

عض بکسر اول وتشدید ضاد اسم جنس هر درخت کوچک خاردار است وگفته اند اسم نوعی از خار است

عضل بفتح وتحریک بلغت اهل یمن جراد است جمع آن عضلان

عضمه بعربی اسم ثعلبه است که بفارسی روباه ماده نامند

عضو بضم عین وسکون وا و جمع آن اعضا وآن اجزای کثیفهٔ بدن حیوان متولد از منی وکثیف اخلاط است وآن یا مفرد است مانند استخوان وغضروف وعصب و رباط وعروق ولحم وشحم و سمن ویا مرکب بترکیب اولی مانند عضل ویا ثانوی مانند عین ویا ثالثی مانند وجه ویا رابعی مانند راس

عضیله مصغر عضله است

* فصل العین مع الطاء المهملة *

عطارا بسریانی کراث است

عطارد بضم اول وکسر راء مهمله باصطلاح اهل صنعت اکسیر زیبق است باعتبار مناسبت طبیعت آن بطبیعت عطارد که باهر کوکبی مناسبت آن تاثیر مینماید و همچنین زیبق باهر فلزی و دوائی بمناسبت آن تاثیر میکند وگفته اند سنبل رومی است

عطب بعربی اسم قطن است وبفتح قطن نرم را نامند جمع آن عطاب وقطعهٔ ازان راعطبه

عطر بکسر اسم جنس خوشبوئی است جمع آن عطور وبفتح خوشبو شدن وباصطلاح بعضی عامه چرمیان شبنمی است که بر درخت قنب نشیند ومنعقد کردد که چرس اعلا وخالص نامند

عطرانا بسریانی قطران است

عطر مثلث عطر مرکب ازعود وعنبر وصندل است وبهتر ازان عطر مرکب از عطر گلاب وعطر عود وعنبر است

عطر منشم حب دهن منشم است

عطشان نباتی است که بیونانی دینا قوس نامند وبعربی خس الکلب وطرسك نیز

عطاره بفتح سنبل رومی است

عطفل گفته اند صعوفرا ست وگفته اند بهرامج است که خلاف بلخی وبفارسی بید مشك نامند

عطلب وعطوب قاتل ابیه است

عطموس حمار الوحش است

عطم بضم صوف منفوش است

عطوس بفتح اول وضم دوم دوائی است که دربینی دمند تا عطسه آورد جمع آن عطوسات ودر قرابادین ذکر یافت

عطوط طائری است که آنرا طیطوی نامند

* فصل العین مع الظاء المعجمة *

عظا نوعی ازصدف است

عظاء وعظایه سلامندرا ست

عظرب بکسر اول وسکون دوم اسم عربی افعی کوچك است

عظلم بعربی اسم گیاه وسمه است که بفارسی نیل نامند وگفته اند غیر آن است وگفته اند قطلب است

عظم الحبق عرن است

عظبوطه بکسر یربوع ماده را نامند

* فصل العین مع الفاء *

عفا وعفاء بکسر بچهٔ حمیررا نامند و گفته اند یوزنعام است

عفادارمون بیونانی حب القلقل است

عفار گفته اند ثمرقاتل ابیه است و نیز موبق غیر ملتوت بادام است وبعربی قطلب را نیز نامند

عفاره جوزة القطن است که بفارسی کوزک وبشیرازی خروک وباصفهانی کوکوزک پنبه وبهندی دهیری نامند

عفامه ناقهٔ قوی را نامند

عفایل بسریانی باسغاث است

عفل بفتح حمام است یا طائری شبیه بدان

عفو بفتح بعربی تراب است

عفر بکسر بعربی اسم خنزیر است

عفر الدیك وعفریه پر کردن خروس است وعفریهٔ دابه موی پیشانی آن است وعفریهٔ انسان موی عقب گردن آن

عفصیج نوعی از بلوط است

* فصــــــل العین مع القاف *

عقار خمر است

عقارارطنیثا اسم سریانی آذربواست

عقاراعرون اسم سریانی اسراش است

عقارسوصینائی اسم سریانی ابرما است

عقاقیر اسم جنس ادویه است وعقار اسم مطلق دوا

عقلة بلغت مصر چوب زرشك است

عقربان بلغت اندلس اسقولوقندریون است

عقیان اسم عربی ذهب خالص است

عقیلا اسم عربی غوره است

عقول العنب میفختج است

* فصل العین مع الکاف *

عکرش اسم صنف اخیر ثیل است

* فصل العین مع اللام *

علث خندریلی است

علیا قراح است

علس علث است

علمی وعلقی وعلوا نبات صبر است

علف رطبهٔ خشك است

علف مندی اسم فارسی مقدونس است

علقه طفشیقون است وگویند اسم صبر است

علقم اسم جنس نبات تلخ است وگویند مراد ازان قثاء الحمار است وگویند حنظل است

علك یابس قلفونیا است

علك رومی مصطکی است

علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ است

علوقس خبازی است

علوفن بیونانی میفختج است

* فصــــــل العین مع المیم *

عماد بنك الاس است

عمرو کرفس است

عملج نوعی از خرنوب است که باتخم خورند

* فصــــــل العین مع النون *

عناق بزغاله است ودر رجلی مذکور شد

عنب الحیة فاشرا است

عنجد عجم الزبیب است وجمیع دانهٔ اثمار را شامل

عندم بقم است ونزد جمعی دم الاخوین

عنرب سماق است

عنز بزماده است ودر معز ذکر یافت

عنزران اذربو است

عنصل اسقیل است

عنقه اسم عربی مرزنجوش است

عنقیلی اسم یونانی شلجم است

* فصــــــل العین مع الواو *

عود البخور عود قماری است

عود البرق دارشیشعان است

عود بلسان شاخ درخت بلسان ودر بلسان مذکور شد

عود الدرقه محروث است

عود الریح اسم مغربی ارغیس ونزد جمعی فاوانیا ونزد بعضی مامیران ونزد بعضی وج

عومبا بروی بسباسه است

عود الصلیب فاوانیا است

عود الفالوذج ابوخلسا است

عود الوج وج است

* فصــــــل العین مع الیاء

المثناة التحتانیة *

عیدان اسم جنس شاخ نباتات است وبلغت شام دارشیشعان را نامند

عیرزان زعرور جبلی است

عیشام اسم عربی درخت غرب است ونزد بعضی درخت چنار ونزد بعضی مغیلان وزعرور وجبلی را نامند

عین صوف است

عین الاعلا اقحوان است

عین البقر اسم نوعی ازانکور است وبلغت مغربی اسم نوعی ازآلو است و اقحوان را نیز نامند

عین العجل بلغت شام تخم صغیر اقحوان است

عین الحیوة باصطلاح اکسیریان زیبق است

عین السرطان شیطان است

عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است ودر افریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند

عین الهر سنگی است مشهور ودر رطب نفعی برای آن ذکر نکرده اند

عیون آذان الفار است

عینیه بلغت اندلس رعی الحمام است

عیون البطباط آذان الغزاست

* باب الغین المعجمة *

* فصــــــل الغین مع الالف *

غابانك شابانك است

غابس عنب الدب است

غازاباغی اسم ترکی گیاه اطریلال است ودر کوهستان ولرستان پای زاغان نامند

غاسول اشنان است

غاسول رومی ابوقانس است
غاغالی اسم یونانی حجر غاغطوس است
غاغه فودنج است
غالالوطی بیونانی ترمس است
غالی بیونانی لبن است

• فصل الغین مع الباء الموحدة •

غبیری درخت سدر خاردار است
غباریه عنب الدب است

• فصل الغین مع الراء المهملة •

غریبب نوعی از انکور سیاه است
غرر بلغت شام نوع کوچک عصی الراعی است
غرما راسن است
غرقل نوع سفید بزرگ عوسج است
غرم اسم فارسی میش کوهی است
غرمج اسم فارسی شونیز است
غریف اسم یاسمین است

• فصل الغین مع الزاء المعجمة •

غزال الماء طحلب است

• فصل الغین مع السین المهملة •

غسا بلح است
غسل خطمی است
غسلج آذریو است
غسول اشنان است واذخر را نیز نامند

• فصل الغین مع اللام •

غلوفریا بیونانی اصل السوس است
غلوقس بیونانی اسم طیور است
غلوفن بیونانی ماميثا است

غلیجن بیونانی فودنج است
غلیجن اغریا بیونانی مشکطرا مشیع است که فودنج جبلی باشد وغلیجن بمعنی ریحان واغریا بمعنی کوه است
غلیواج اسم فارسی حداة است

• فصل الغین مع المیم •
• والنون والواو والیاء •

غملول قثای بری است
غمامه اسفنج است
غنلب بعربی عنکبوت است ٧
غوره اسم فارسی حصرم است
غورهٔ خرما بلح وبسر است
غوک ضفدع است
غوغار باصفهانی شهرور است
غیال زنبق است
غنبم اسفنج است
غیغیطس سنبل الطیب است

• باب الفاء •

• فصل الفاء مع الهمزة والالف •

فؤاد بعربی اسم قلب است که بفارسی دل نامند ومراد از وجع الفؤاد وجع فم معده است که بسبب قرب ومجاورت مجازاً بران اطلاق مینمایند والا قلب محتمل هیچ اذیت والم نمیتواند شد وصاحب آن موت است
فایر بعربی اسم ظبی است جمع آن فور
فوءاره بضم بعربی اسم حلبه وتمر است که جهة نفسا می پزند
فارغوس لقلق است

فابس زاج است
فابش بیونانی باقلی است
فابش قبطی باقلی قبطی است
فانش بطیخ است
فالطراحین حب الوزد است
فانج اسم ناقهٔ جوان آبستن است
فاترالسنین خردل ابیض است وحرمل را نیز نامند وکسیکه آنرا فاشرستین دانسته توهم نموده
فاجشه جند بید ستر است
فاجع غراب البین است
فاحا بیونانی زعفران است
فاساقامس حضض است
فاخر خرمای بی هسته است وگفته اند نوعی از خرما است که بفارسی کابشک نامند
فاخره فاغره است
فاخور نوع ریحانی است که ریحان الشیوخ نامند وبرنجاسف را نیز گویند
فادج بفتح دال مهمله وجیم بادزهر معدنی است وبهترین چینی آنست که خطائی نامند وگفته اند جدوار است وبخاء معجمه نیز آمده وگفته اند که بندق هندی است که رته نیز نامند ومشهور اول است
فادزهر معرب بادزهر است
فادما بسریانی اسم توتیا است
فادن گفته اند نام دوائی است که بهندی پنوار نامند ونوع صغیر آنست

فره بضم اول وفتح همزه موش نر را گویند
فار اسم عضل حیوان وانسان است
فاراداوزا بسریانی ثمر صنوبر است
فاراسون باذنج ابیض است
فراسیول فراسیون است
فارداسون بیونانی حرف است
فاترس بمعنی اسد است وروبیان را نیز نامند
فاوس الماء سطراطیقوس است وسطراطیمرس وسطراطیوطس نیز آمده
فارسطاریون رعی الحمام است
فارسون لبلاب است
فارسیاه اسم یونانی جوز است
فارشامی صاحب طب قدیم گفته درختی است برگ آن شبیه ببرگ بید واز آن خوشبوتر وخوشبو وصاحب تحفه نوشته که اذن رطون است وصاحب منهاج گفته جهت تفتیح سدد احشا واوجاع نافع
فارض بقرمسن است قال الله تعالی بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلك ای متوسطة بینهما
فارغه فاغیه است
فارنوخیا وفارتوخینا بیونانی حشیشة الداخس است جهت آنکه داخس را که ورم بن اظفار نامند نافع است
فارو بیونانی شبت است
فارومی شمع است که بفارسی موم نامند
فارونورا بیونانی صداع الحدید است

فارونو آملج است
فارونیسون لغت رومی است وبیونانی قلقوریس نامند وبعربی خربق اسود
فاریقا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی فاوانیا است که عود الصلیب باشد
فارونیل نباتی است که بهندی پانچی نامند
فارز بعربی مورچهٔ سیاه یا سرخی است
فارس بسکون همزه اسد رونیلون است
فاس طرفا است
فاسا قطاة است
فاسطاماس وفاسطامی بیونانی شاه بلوط است
فاسطرن لغت سریانی است وبیونانی جندبادستر وفاطونیقی نامند وبفارسی بستان افروز است
فاسطره وفاشطره بیونانی جندبادستر است
فاملو بیونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی خنفساء است وگفته اند نوعی از آن است
فاسیه خنفسای بسیار بدبو است
فاسیس هندبای بری است
فاشرا کرمة البیضاء است
فاطقی معرب فستقی رومیست که مدس ماکول باشد
فاطل دیوا عنصل است

فاطوبل فوفل است
فاطوس بیونانی چرک کشتی گیران است که بعربی وسخ الصراع نامند
فاطونیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است ووعل را نیز نامند
فاعوصه بعربی فرج را نامند جهت آنکه منفحس یعنی منفرج میگردد
فاعیه بیخ نیلوفر هندی است که قل نامند
فاعیس مرزنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه وراء مهمله گلی است مائل بزردی وبسیار خوشبو مانند زنبق وطولانی ودر بلاد هند کثیر الوجود وبهندی رای چنپا نامند
فاغوش بسریانی شیطرج هندی را نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفهٔ حنا است وبسریانی لعچی کفر را وبرومی اورمسیقون وبیونانی مداموفور نامند وطبیعت وخواص آن در حنا ذکر یافت ودر حدیث است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که احب الریاحین الفاغیه وبهترین آن تازهٔ سفید خوش الرائحهٔ آنست ومعتدل در حرارت وبرودت است وجهت اورام حاره نافع ورباعث کرم نخوردن پارچهٔ پشمی است نگاهداشتن با آن ونیز بمعنی فاغر آمده

فافاری وفافورقي فلفل است

فافایس فاخته است

فافانس ایرا خیلون نبات جارشیر است

فافالس جزربری است

فافرن وفافروس وفافیروس وفافیروس همه اسم بردی است

فافور اسم عربی برنجاسف است

فافیس بقلة الحمقاء است

فافلیون بطیخ است

فانیوس بیونانی کمون بری است و شاهترج بری را نیز نامند

فاق بعربي طائری است طویل العنق وزیت مطبوخ را نیزنامند ورد من الهان رانیز

فاقیشر بیونانی سرطان است

فاکهه اسم عربي ثمراشجار است که بفارسي میوه نامند و بهندی پهل جمع آن فواکه

فالامغرسطس بیونانی نوعی قصبی است که آنرا ثیل نامند

فالامیني بیونانی فودنج نهری است

فالانجقون وفالانجیطس وفالانجیقون بیونانی اسم رتیلا است

فاس نباتی است که بیونانی اند روصارون کویند وفارسي تبر

فالیوس بیوناني بلبوس است

فالرغس وفارغوس لقلق است که بتلارح نیزنامند

فالرمون شراب کهنهٔ بسیارقوی حاد است

فالس پوست درختی است درطورسینا ثمرآن مانند بلوط

فالفس بیونانی صنفی ازشخاراست

فال حال فرنجمشك است

فالندی بیخ کبر است

فالینوس شاهتره است

فالیوالقیوس اصابع الصفراست

فالاقس مقلینوس صنف کبیرذوفرا است منسوب با مقلینوس حکیم جهت آنکه اول کسی است که معرفت ان‌ان بهمرسانید ؛ وکسیکه آنرانوع کبیردرتو دانسته غلط کرده

فاناقس حرنسون نوع صغیرذ وفرا است منسوب باطبای حررن که قریه ایست ازجبال شام وکفته اند زوفای خشک است

فانجی معرب کانجی است

فاني ظرون بیونانی مهستان است

فانیوس کمون بری است

فلوانیا فاوانیا است

فارمون بیونانی اسم ثلج است

فاوطلها بیونانی ذرة است

فثید اسم کوشت بریان است

فایطون شیح است

* فصل الفاء مع التاء *

فتات وفتوت وفتیت فان فتیراست که فتیت نیزنامند وفتیت هرچیزراکویند

فتاط حکیم میرمحمدمومن کفته که مهستان است

فتاق بکسراول نانی است که تعجیل دراد راك وبرامدن خمیرآن کرده باشند ولیف ابیض رانیزنامند

فتال بلبل است

فته ثمرتازهٔ شبیه بحبة الخضرا است

فتجا بعربي عقاب است

فتره سمکهٔ رعاده است

فتیس بیوناني عفص است

* فصل الفاء مع الثاء المثلثة *

فث بعربی اسم ارزن است که بهندی باجری نامند نبات آن شبیه به نبات ذرة وحب آن شبیه بجاورس واهل هند آنرابسیارمیخورند نان آن پخته ودیکر انواع

فثج تخم حنظل است وکفته اند درخت حنظل است

فثیموس بیونانی دنك است

فثیمون بیوناني لسواست

* فصل الفاء مع الجیم *

فج بکسربمعني خام واکثراطلاق آن برمیوهٔ خام می نمایند وبطیخ شامي را نیزنامند که بطیخ هندی است

* فصل الفاء مع الحاء المهملة *

فحا بمعني ابزارالقدراست مانند پیازوسیروکشنیزوغیرها

فحلو فاخته است که بیونانی فوبوس وماطوس نامند

فحلاماورس بسریاني جند بید ستر است که خصیهٔ خراست

فحم انکشت است که بهندی کویله نامند وآن اخکری است که خاموش کرده باشند

فحول بفتح کشن خرمارانامند

* فصل الفاء مع الخاء المعجمة *

فخار خزف رانامند که بفارسي سفال نامند

فخفره لخالة است

فخمیده پنبهٔ است که تخم آنرا برآورده باشند

فخوز درخت نخل قوی شاخ پربرک رانامند ونافهٔ بزرک پرشیررا نیز نامند

* فصل الفاء مع الدال المهملة *

فدادو ضفدع است

فدر بضم اول ودوم وراء مهملة مشدده بعربي اسم فضه است

فدس بعربي اسم عنکبوت است

فدن بعربي اسم ضمغ سرخ پیراست

فدیلون بیوناني مقل است

* فصل الفاء مع الراء المهملة *

فر برمرغ است

فرا کورخراست که حمارالوحش نامند جمع آن افراء وفراء

فرات آب صاف شیرین خوشکواراست قال الله تعالی واسقیناکم ماء فراتا

فرته تیله است که بشیرازی میله نامند

فراخ بچهٔ طیوراست

فرار بچهٔ شتروبزوکاووحشي است

فرارنج جمع فروج است که بچهٔ دجاج باشد

فراس خرمای سیاه است غیرشهریر

فراستوک بفارسي پرستواست که بعربي خطاف نامند

فرامینا بیوناني کراث است

فراش بفتح اول وشین معجمه درآخر اسم عربي پروانه است واحد آن فراشه

فراشیون فراسیون است

فراص ماذج هندی است

فراطن قرن است که بفارسي شاخ نامند

فراطیوس برومي مغاث است

فراغ بعربي اسم مني است

فرافر وفرافل سویق ثمرینبوب است

فرام بکسراول بعربي دوائی است که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فراموس بیوناني باقلی است

فرانق بضم اول معرب پروانک فارسي است که بعربي بریك وبفارسي سیاه کوش وبترکي قاراقلاق نامند وآن حیوانی است بقدرسك کوچکی وبرنک آهووکوش آن سیاه وپیش پیش شیرمیکویند میرود وکویند خبرمیدهد ازآمدن شیرواز سباع شکاری است

فراسیون زبدة البحراست

فرابطانی افلنجه است

فربانیون اقحوان است

فربرک وفرتوك خفاش است که آنرامرغ عیسی نامند

فربودم کافوراست

فربهي اسم فارسی حسن است

فرت نباتی است که جهت وجع فواد نافع است

فرث سرکین است

فرثا توه است

فرثانیون اقحوان است

فرثیا شعیراست که بفارسي جونامند

فرجانه کاد سفید است

فرجه بسریاني صعل است

فرحور بفارسي فرخ طیوراست

فرار باصطلاح اهل صناعت کیمیا زیبق است

فررکاض شیح است

فروج چوجهٔ ماکیان است

فرر نباتی است درنهایت تلخي جهت مغص وزحیرووجع بطن نافع و ازچین می آورند وآن بتواج خطائي است وبعضی وج وبعضی دوائیکه بترکي ایکرورنامند وبعضی آنرازراوند چیني دانسته اند

فرزد وفرزد مرغ کفته اند نباتی است که بیخ آن سعل است

فرزغ کنفه حب القطن است

فرما دارفلفل است

فرماما مل راست

فرمان بکسر و بفتح نیز بفارسی حیوانیکه از پوست آن فرو میسازند و گفته اند فنک است

فرمتك وفرمتو وفرمتوک همه اسم فارسی خطاف است

فرمل حمص است

فرمتاریون بیونانی بمعنی حمامی است که حبی از حبوب ماکوله شبیه بعدس است که آنرا رعی الحمام و بهندی ارهر نامند

فرمطس بعضی رعی الحمام و بعضی ذراریح گفته و اصل آنست که طائری است که آنرا حباحب نامند

فرمکه نوعی از خوخ است که بفارسی شلیر و شلیل نامند

فرماوس وفرملون طلق است

فرمیا برومی بسباسه است

فرمیطامیون بیونانی زنجبیل الکلاب است

فرمین نخاله حدید است

فرمیون سمك صخری است و گفته اند حمام است و صاحب تحفه اسم نوعی از بادآورد دانسته

فرش بعربی صغار ابلی است که قابل حمل نباشد قوله تعالی و من الانعام حمولة و فرشا و گفته اند غنم است و انچه صلاحیت عبور بر نداشته باشد و گفته اند انچه از پشم و مو و کرک پوست آن انتفاع برند و گفته اند درخت کوچك و خرد هیزم است

فرشکی بفارسی خوشهٔ کوچك است که در خوشهٔ بزرک خوشهٔ انکور میباشد که بعربی خصله و نیز بفارسی پشک نامند

فرص وفرصید استهٔ مقل است

فرصاد بعربی اسم درخت توت است و گفته اند درخت توت سفید را نامند و توت سرخ را نیز و صبغ سرخ رنک را نیز

فرصل بکسر آستهٔ مویز یا استهٔ انکور را نامند

فرض نوع خرمائیست که در عمان میشود

فرض بکسر ثمرد وم است مادام که سرخ است

فرضح بکسر بعربی عقرب است

فرصفس بعربی حیه مقرنه است

فرصریون فرفیون است

فرطس مارشاخدار را کویند

فرع بعربی قمل است و گفته اند قمل کبار است

فرغنده وفرغنك نباتی است که براشجار پیچد که عشقه نامند و گفته اند نوعی از لبلاب است و گفته اند اسم نباتی است که بهندی اکاس بیل نامند

فرغور بفارسی طیهوج است و گفته اند مرغی است خوش آواز که بلبل باشد و صفدع را نیز کویند

فرعوی بفارسی طائری است از طیور صین که بترکی قرقوش نامند

فرفار درخت عظیم است مانند درخت چنار برک آن مانند بادام و کل آن مانند کل سرخ و از چوب آن کاسه و ظروف سازند

فرعب درختی است عظیم که از چوب آن رحال سازند و کویند درخت ساذج است و کویند درختی است که بهندی ساکونه و ساکوان نامند

فرفت شاهتره است

فرفخ وفرفخین وفرفخینا وفرفیم وفرفه وفرفهین بقلة الحمقاء است

فرفور بفارسی اسم قراقروط است

فرفورا نوعی از صدف است

فرفورون برومی سعد است

فرفوس سنك سرخی است که جهت جراحت نافع است

فرفیر بنفشه است

فرفیون افربیون است که فربیون نیز نامند

فرقومعا دوای مرکبی است مستعمل در دواء الخطاطیف و در معاجین درقرابادین کبیر ذکر یافت

فرکیه طعامی است مصنوع مانند هریسه و ارطب ازان که بفارسی آش هلیم نامند

فرم دوائیست که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فرماهر بیونانی باقلی است

فرصید عجم الزبیب است و عجم العنب را نیز کویند

فرنب بچهٔ یربوع است

فرند نوعی از آهن است که فولاد نامند و حب الرمان را نیز نامند

فرنمیون بیونانی زرین درخت است

فرنوس بیونانی کرنب است

فرنون اسم یونانی زبد البحر است

فرنی اسم فارسی مهلبه است

فرو بعربی پوستین است جمع آن فراء متخذ از سنجاب و حواصل و سمور و قاقم و فنک و بالوز و دلق و ثعلب و حملان

فروس بیونانی مازریون است

فروصمن جوزماثل است

فروشه بفارسی افروشه است و آن حلوای است متخذ از آرد و روغن و عسل یا شکر و گفته اند فرشه است

فروصناهی وافروصناهی کراث الشوام است

فروغیوس بیونانی سنکی است که صباغان بلاد فروغیا که افریقیه باشد مستعمل دارند و لهذا مسمی بیونانی بفروغیوس کشته

فروفرط زرنیخ احمر است

فروقه پیه کرده است

فروقودی لارن دوائیست حریف خوشبو و گفته اند نباتیست شبیه نخاما لارن اسود و بیخ آن طولانی سبک عریض و بوی آن تند شبیه ببوی حرف چون باب طبخ نمایند و یا شامند رعاف آورد و طحال را نافع

فروقولس بیونانی وسخ الکوائر است

فرولیوس برومی ماهی زهرج است

فرومل سعد است

فرومیان بصل است

فره بفارسی بنفشه است و بترکی فراخ است

فرهنج بفارسی اسم کشوث است

فربخ بفارسی اسم وج است که بترکی انکر نامند

فرنجات اسم فارسی شبنم است که بعربی صقیع نامند

فرید مروارید بزرک را نامند و نیز مروارید بزرک برشته کشیده را

فریدش وفریدیس بلغت اهل مصر روبیان است

فریز وفریص بفارسی اسم نباتیست در نهایت تازکی و نضارت که چون دواب بخورد فربه شود و نیز اسم نباتیست خوشبو و نیز فربزد بفارسی اسم کوشت خشک و نیز اسم نباتیست که بیخ آن سعد است

فریسفاغول بسریانی راسن است

فریطیقیوس نوعی از دوقس است

فریق جاورس است

فریقه بعربی خرمائی است که با حلبه طبخ نمایند برای نفساء و یا حلبهٔ ایست که با حبوب طبخ نمایند و جمعی که آنرا حلبه دانسته اند غلط است

فریفکیه هلیم است

فریوک بفارسی بطیخ است

* فصل الفاء مع الزاء المعجمة *

فز بفارسی اسم وسخ است

فزر وفزیو بفارسی اسم وج است

فزغن بفارسی عشقه است و گفته اند که نوعی از لبلاب است

* فصل الفاء مع السین المهملة *

فسا بسریانی استخوان ثمر است

فساریدوس بیونانی نوعی از زراریح است که در کندم تولد یابد

فساریوس بیونانی نوعی از افسنتین است

فسافنین برومی اسم خرما است

فسال بیخیست خشک سفید رنك تلخ شبیه بشحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف

فسالة الحدید توبال الحدید است

فسامانا بسریانی لوبیا است

فسامون حب بلسان است

فسان اسم فارسی حجر المسن است

فسیا برومی زفت است

فسطاطیس بیونانی ضرو است

فستقادشیو وفستقاشیول بسریانی حب البان است

فستق جعیم وفستق الهاریه حب البان است

فستور وفستوری بیونانی سنک است

فصل س حب النيل است وگفته اند تخم ماذريون است

فسراقاطارس بيوناني مرخس است

فسرانوسين بيوناني تمر است

فسريقون زنجفر است

فسطاقيون بيوناني فستق است

فسطرن وفسطوريا بيوناني صمغ است

فسطمهره گزبره است

فسطقه بندق است

فسطيون قنا دود الصنوبر است

فسفسه اسپست است که اسفست و يونجه و بعربي رطبه نامند

فسفرا بيوناني وسرياني فنافس است

فسقي وفسقين بيوناني خروع است وتيز فسقين بمعني قضبان الكرم است

فسلان صغار نخل است وجمع فسيل

فسليون برغوثي است كه بزرقطونا نامند

فسونيون اسفيداج اسرب است

فسلوبرون هزارچشان است كه فاشرا باشد

فسمسلن اسم يوناني سكنجبين است

فسمين اسفيداج است

فسن حجر المسن است

فسنغ فشغ است

فسنياقيل بايراني قاقله است

فسوابراهين بعربي اصابع الصفر است

فسوة الضباع وفسوة الضبع اسم عربي نوعي از كمات است كه فطر باشد

فسوة الكلاب شاهبانج است وگفته اند غالينس است

فسوريون بيوناني باقلي قبطي است كه قاقاس نامند

فسوليون برغوثي است كه بزرقطونا باشد

فسوليدوس وفسيدس بيوناني كاكنج است

فسيط بعربي قمع سرخرما است وگفته اند چيده ناخن است

فسيورليس بيوناني فلفلمويه است

فيا اسم عبراني قاقله است

● فصل الفاء مع الشين المعجمة ●

فش درخت تنوب است

فشغه لبلاب است ونيز پنبهٔ كه در چوب قصب باشد نامند وخرنوب را نيز كويند

فشوابراهين بعربي اصابع الصفر است

● فصل الفاء مع الصاد المهملة ●

فصا حب الزبيب است كه عجم الزبيب باشد

فصافص رطبه است

فصعاه بعربي فاره است

فصفص سپست است

فصفصه اسپست است كه رطبه نامند

فصر بكسره بعربي زبان را نامند

فصله نخل بريده را كويند

فصيح شيرتازه دوشيده است كه كف آن نشسته باشد

فصيل بچهٔ شتر است

● فصل الفاء مع الضاد المعجمة ●

فضا خرما ومويز مخلوط باهم وهردو چيز مخلوط در يك ظرف را كه متغير نشود يكي ازانها ازد يگري فضا نامند

فضال وفضوخ بعربي اسم خمر است

فضيه وفضعل بعربي عقرب است

فضله بقيه وپس ماندهٔ چيزرا نامند وچيزردي را نيز

فضيج بعجم عروق را نامند

فضيخ عصير عنب است ونيز شراب متخذ از بسر را نامند

فضيض آب شيرين وآب باران را نامند وطلع را نيز

● فصل الفاء مع الطاء المهملة ●

فطارميقي وفطرميقي بيوناني عرطنيثا است وكوبند كندش است

فطارليس سرخس است

فطر اسم سماروغ است كه بهندي پهبن چهتر نامند

فطريانا كاة ابيض است كه فطر ماكول وبفارسي هيكل وسماروغ نيز نامند

فطراساليون وفطراسالنين كرفس صخري است كه كرفس جبلي نامند

فطروساليون بزركرفس جبلي است

فطرياسا بسرياني فطر است

فطوريس سرخس است

فطريطن فطريطيقون است كه عصير عنب باشد

فطريوس مدس جبلي است

فطس وفطسه حب الآس است

فطم قرنفل است

فطفلولن بنطافيلن است

فطلا ورد است

فطلوس شبه است

فطوحيون بيوناني زفت رطب است

فطوخينا سراج القطرب است

فطوريدس بيوناني زجاج است

فطوس حب الآس است

فطول هزارچشان است كه فاشرا باشد

فطوماپون كيلا است

فطوه خردل ابيض است

فطير خميرخام است

فطيلاميخ فاطا است

فطيليون فارانيا است

فطين دلوس قاقله است

● فصل الفاء مع العين المهملة ●

فعالا بسرياني فجل است

فعدوس بيوناني حنطه است

فعفع بعربي جدي است

فعليوه كادي است

فعم درخت گل است

فعوما برومي خربق است

فعولم قاقله است

فعلوليون برومي حنا است

فعيلاسوس كيامي است ازجنس عرطنيثا كه بخورمريم است

فعما بسرياني فامل است وثمررا نيز نامند

● فصل الفاء مع الغين المعجمة ●

فغا بعربي اسم طين است

فغروفغو ورد است وگل حنا را نيز نامند

● فصل الفاء مع الفاء ●

ففلين بقلة الحمقاء برى است

ففونيسور بيوناني اسم ملح است

● فصل الفاء مع القاف ●

فقارس بيوناني اسم مرو است

فقيه سرگلي است كه پيش ازورق يا با آن بهم رسد

فقد شبكشت است وگفته اند تخم آن است واول اصح است ونيز شراب زبيب با عسل يا كشوث وانا مند

فقده حب الفقد است

فقدو شراب زبيب با عسل يا كشوث است

فقيطسداس برومي لحية التيس است

فقعه بعربي گل زردرا نامند ومحتمل كه فقحه بوده باشد بحاء مهمله زيراكه ورد اصفر است

فقاح بعربي اسم جنس شكوفه است كه نور نيز نامند وبيوناني نفج وبرومي اينكس وبيوناني دوذ وبيشتر اطلاق فقاح را برنور اذخر نمايند ونيز برهر گلي كه پيش از برگ برآيد

فقاح اذخر شكوفهٔ كوركيا است كه برومي اينكس سخومن وبيوناني ذوانيقون نامند وبهترين آن خوشبوي آن است

فقاح السنبل شكوفهٔ نوع بخوشه است كه بسرياني نفجيرا بروددين وبرومي اينكس طوخس وبيوناني دوذ سفليوس وبهندي چهركا پهول نامند

فقاح مورلجان رابفارسي منبليد وبعربي اصابع هرمس نامند

فقاح الغار شكوفهٔ دمست وبسرياني نفجي دوذاقني وبرومي اينكس نور بنوس وبيوناني دوذا سطفا بن نامند بهترين آن تازهٔ خوشبوي آنست

فقاح الكرم شكوفهٔ رز وبسرياني نفجي اركيثا وبرومي اينكس طراخيون وبيوناني دوذ اطيا طينون نامند ونيز بفارسي دل كوبند بهترين آن هرس تازهٔ آنست

فقاح الملح زهرة الملح است

فقاح الموز شكوفهٔ موز است كه بهندي كيلا كا پهول نامند وبيوناني دوذا موزا وبسرياني نفجي موزا وبرومي اينكس موزين

فقاح النحاس توبال النحاس است

فقلابرس بيوناني ضريمة الجدي است

فقلابليون فاشرشين است

فقيع كمونوميد است

فقلامينوس بخورمريم است وگفته اند ضريمة الجدي است

فقولم قاتله است
فقلین عفص است
فقلوطارومیه کرات است
فقیص شاهتره است
فقیضیه بیضهٔ شکسته است که مفقوضه نیز نامند
فقیض دود القرمز است

* فصل الفاء مع الکاف *

فکومیبج برومی مشکطرامشیع است

* فصل الفاء مع اللام *

فل بفارسی چوب درخت سفرجل است
فلاوُ بیونانی دروقیون است
فلار بضم بسریانی ماذج است
فلا آذریوشت
فلات اسم نیلهٔ است که بفارسی میلهٔ نامند
فلاحیطفی برومی صندل ابیض است
فلاسفه جمع فیلسوف است واسم مرکبی است از معاجین کبار که مادة الحیات نامند ودر قرابادین درحرف المیم مع الالف ذکر یافت
فلاملوج ماذج است
فلاطاس بیونانی زبد البقر است
فلاعارمنایا برومی طین رومی است
فلاعاساموس برومی طین شاموس است
فلاعالیمانیس طین مختوم است
فلاعامغری طین مغره است
فلافل السودان فلفل السودان است
فلافلی معجون مرکب از سه فلفل است یعنی فلفل اسود وابیض ودار فلفل و معجون بدن است ودر قرابادین ذکر یافت
فلام اسم عربی قاقلی است
فلامرما بسریانی رته است که بفارسی شش وبهندی بهیرهٔ نامند
فلامسوس وفلامس وفلامون وفلاورهٔ زاج است
فلایه فودنج بری است
فلتان طایری است که میمون را صید می نماید
فلنجون بیونانی هرخس است
فلهس کلب ودب مسن است
فلجیقن هورنجان است که بلبوما نیز نامند
فلج وفلخمیدهٔ پنبهٔحلاجی کردهٔ تخم برآوردهٔ است
فلخور وفلشیدهٔ حب القطن است
فلدفیون وفلدیون وفلیدلافن اسم دوائی است مرکب در قرابادین ذکر یافت
فلذ بکسر اول اسم کبد حیوان است جمع آن افلاذ وفلذ ونیز قطع طولانی از کبد را نامند وهمچنین فلذه ونیز فلذهٔ قطعهٔ طلا ونقره ولحم را نامند
فلز نحاس ابیض وزیبق ورصاص اسود وحدید وصفر باشد
فلسطاریون رعی الحمام است ودلب را نیز نامند
فلسطورس دلب است
فلسولوریون رجل الارنب است
فلطاالط زعفران است
فلفل الخواص وفلفل الاخواص ماهودانه است که حب الملوک نامند
فلفلامالی بسریانی دارفلفل است و گفته اند فلفل الماء است
فلفل البری وفلفل صقالبه حب الفقد است که بزرفنجنکشت باشد ودارفلفل صقالبه حرف بابلی وآثلق را نیز نامند
فلفل دراز بفارسی دارفلفل است
فلفلس بیونانی نوعی از خشخاش است
فلفل الشام تخم مخاصه است
فلفل القرود حب الکتم است که تخم وسمه باشد
فلفل مول بهندی بیخ دارفلفل است که فلفل مویه وبهندی پیپلامول نامند
فلفلمون فودنج جبلی است وگویند فودنج بری است
فل فاغیه است که بیخ نیلوفر هندی باشد
فلیق خوخ ابیض است
فلمو ذراریح است
فلمون حبق جبلی که فودنج جبلی باشد
فلمیانه ورد است
فلندی بیونانی فلنجه است
فلنفیون اسم دوای مرکب است حاد ونافع جهت تاکل لثه وعفونت دندان

ودر قرابادین ذکر یافت
فلنلشکا وفلنچشک فرنجمشک است
فلواسکندرن قیمولیا است
فلو نارمشک است وهزارچشان را نیز نامند
فلورا بسریانی اسم عرعر است
فلوریقا صندل است
فلوریقی صندل ابیض است
فلوس ماهی بشیرازی اسم خانق الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند و اذارقی را نیز وبهندی کچله گویند
فلومرین عصی الراعی است
فلوموین برومی طین ماکول است
فلوفرنیسا برومی قرع است
فلومس بوصیر است
فلوموس بیونانی خیار است که قامورون نیز نامند
فلوموسور حب النیل است
فلون شیح جبلی است وبرگ نبات را نیز نامند
فلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب بافلن طبیب که افلونیا نیز نامند ودر قرابادین ذکر یافت
فلوین جعلهٔ است
فله اسم لبا است که بفارسی اغوذ نامند
فلجون هرخس است
فلنجیقن هورنجان است وبعضی حومانه دانسته اند
فلیر بسریانی حجر المقناطیس است
فلیس وفلشیص بیونانی عفص است
فلیساطس بیونانی وسمه است
فلیغوریس خربق اسود است
فلنفیس وفلنیفیس حند قوقی است که بفارسی دیواسپست نامند
فلیفله هراوه است وناتخواه را نیز بعضی ثمر پنجنکشت وبادرنجبویه نیز توهم کردهٔ صاحب تحفه که نوشته بلغت اهل مغرب اسم تخم انجره است
فلیفیا اصل السوس است
فلیل لیف است
فلیله بعربی موی سرزن را نامند
فلمیا بیونانی پرشیان داروست که بسریانی بطیا طا نامند وآن عصی الراعی است
فلی نوین لاغیه است
فلیوقا لسان العصافیر است
فلیوحوس هولان است
فلیوحیبح بیونانی بسد است
فلیه فودنج بری است

* فصل الفاء مع المیم *

فماشرافیل بسریانی کاشیر است
فمولو زنجبیل است

* فصل الفاء مع النون *

فنا وفناة عنب الثعلب است وعین الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی اصابع هرمس است
فناطیلوس برومی مضمار الراعی است
فنسافسالون برومی فباتیس یونانی است که فاغره باشد
فنج فنک است
فنجل بضم بعربی عناق الارض است
فنجنکشت اثلق است که بهندی سنبهالو نامند
فنجنوش معرب پنجنوش است که عبارت از خبث الحدید وهلیله وبلیله وآمله وعسل باشد واسم معجون مرکب از آنها است وآنرا معد الحیوة نامند و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت
فنجریون فنجیقون است
فنجرویون خمخم است
فنجیوش نوع احمرخس الحمار است که عرق الفالوذج نامند
فنجا گفته اند بفارسی اسم ثلج است
فندق معرب بندق است
فندق هندی رته است که بهندی ریته نامند
فندر وشندیوه کندر است
فنطاعطا بسریانی شجرة الکلب است
فنطافلون بنطافلین یونانی است که بمعنی ذو خمسة الاوراق است که پنجنکشت نامند
فنطفلون فاوانیا است وبیونانی عود الصلیب نیز نامند
فنطونتیس بیونانی فنوص است
فنطیقون زراوند است
فنفع بعربی فاره است
فنک حنظل است وحرمل را نیز نامند

فنلكن زفت است
فنن بتحريك بعربي اسم غصن است جمع آن افنان وافانين
فنان حمار الوحش است

* فصل الفاء مع الواو *

فواطا عنب الثعلب است
فودج وفودة اول معرب ثاني است بمعنى خميرة موى وكامخ ود رقرابادين ذكر يافت
فوتنج وفودنج معرب فودنك وپودنة فارسي است
فوتنج برى كه جلنجوجه نامند فودنج برى است
فودنج نهرى حبق الماء است
فونهرج بيوناني ارقان است
فونيلج بيوناني جوزبوا است
فوثا فوة است
فوتيس بيوناني شحم اسد است
فوتيس برولا بيوناني پية مرغابى است كه بعربي شحم الاوز نامند
فوتيس ليونا شحم اسد است
فوجلا نس لومي منكر بزة ايست مستك بركه بنجته ازان آهك كه بعربي كلس نامند بعمل مياورند
فوخلياس وفوخليا حلزون است
فولوس ماطوس بيوناني اسم ناخنه است
فود بتولس بروميي غار است
فورليون بصل است
فوراثيا بيوناني خنثى است
فورج ترن عشرق است
فوردارس بيوناني و بسرياني قردمانا وبعربي شمع نامند
فورمططيس برومي اسم قوتى است كه حيوان برى قريب بحيوان جنگل بيك سنر است
فردوس ضفادع خضر است
فورس بيوناني تنق است
فورنرو بسرياني حنا است
فورقوس بسرياني حنظلة صحرائي است كه خندروس نامند
فورمى ابهل است
فوررثون وفورثون وفوريربرومى وبيوناني ماقرقرحا است
فورود بس وفورودوس وفوزيس برومي ضفادع است
فوروس بيوناني حنظلة است
فوريس ابرفر فسافس است
فوريطيس مارقشيشا است
فوصير حلبل است
فوصيرميون بيوناني بلسان است
فوسطرقيون بيوناني نوعي اززعرور است كه بشيرازى كيل نامند
فوصنتين بيوناني رته است
فوليس وفونيلس وفولنكس بيوناني نخاله است
فوسيما راتينج است
فوصين قلي است
فوميون ذنب الضباع است
فوشه وفوششه وفوشنه بفارسي نوعي ازقطر است كه غوشنه نامند
فوصنوقص بيوناني وروميي ضرو است
فوطين بسرياني حسك است
فوطاليون بيوناني عرطنيثا است
فوطاموغيطون بيوناني جار النهر است
فوطر بيوناني ترپل است
فوطهو دادى است
فوطينس ماذريون است
فوطينوس برومي جلنار است وفرفيون رانيز نامند وخيربوا رانيز كويند
فوعرسفن بيوناني خشخاش اسود است
فوعلس وفوغوليون لسان الثور است
فوعيناوس برومي اسم من است كه بفارسي شبنم نامند
فوف بفتح بعربي اسم مثانة بقر است واسم پوست بالاى استه ثمر وانامند و قشرهونواتى را ونيز دانة سفيد كه درميان نواة است كه ازان نخل ميرويد ونيز قطن رانامند
فوفانس نباتي است كه آن را براة الراهب وابرة الراهب نامند
فونس بيوناني قندبل البحر است و وماذريون وتخم ماذريون رانيز نامند

فوفوليوس كور النحل است
فوفلا بسرياني فوفل است
فوفم ذهب است
فوفوزومية اترج است
فوفة عشبة است
فوفيلاسوس زاج است
فوقمارس قنفذ است كه بفارسي خارپشت نامند
فوفيرس برومي جوز المرو است
فوقيمنون بيوناني صمغ عربي است
فوكان فقاح است كه بفارسي بوزة نامند
فول بلغت اهل شام باقلى است وكفته اند سبي است شبيه بحمص وبعضي كفته اند حمص است
فولا بسرياني ماذج است
فولاذ وفالوذ معرب پولاد فارسي است كه نوعي ازحديد با جوهر دار است
فولتميوس برومي بل است
فوبس فونس عليق الكلب است
فولطامون بيوناني شبت است
فولطيفوا بيوناني باقلى مصرى است
فوللو بصل است
فولن برك نبات است
فولو حنظل است
فولواماريقون وفولوغريون بيوناني وبفارسي برميان وبسرياني بطباط كه عصى الراعي است
فولود بن وفولوفود بن وفولوفوديون بمغايج است
فولوريورن بيوناني خربق اسود است
فولوصون ثوم است
فولوطر پرسياوشان است
فولوعوماطون شكاعى است
فولوعس فستق است
فولوقس فولوقسيس وفولوقنيس حنظل است
فولوفرنيون ورق البلوط است
فولوصن قثاء است
فولوميثا ماء الزيتون مملح است وماء السمك كبار مملح رانيز نامند
فواون طين ارمني است
فولى برك نبات است
فوليا كرش است كه بفارسي شكنبه نامند
فوليا غرنا ورق الزيتون است
فوليانارهفا ورق الاترج است
فولياميقي ورق الخوخ است
فولى جلنبوس ورق الخلاف است
فوليطفاتن ورق الغار است
فوليطوفولس ورق الاس است
فوليفاليون ورق الاجاص است
فوليلس وفولين ريباجعدة صغير است
فوليمقربن ورق التوث است
فولين برومي فل است وبيوناني جعدة است
فوليون جعدة است
فوم بعربي ثوم است وكندم ونخود ونان وما ترحبو بكه ازان نان بزند نيز نامند
فوما ميرالعطس باقلى قبطى است كه قلقاس نامند
فومان كندم وجورانامند ميروپياز رانيز
فومة سنبل است
فوموبطياسير وفوموبطوشعرى بيوناني جعدة است
فوموميميون ترمس است
فومينون مرطمان است
فونيا برومي دارچيني است
فونيانا بيوناني فودنج است
فونين بيوناني بصل است
فوذبوى بلسكى است
فوهة شيربزى است كه دران طعم حلاوت باشد
فوهد شراب است
فومل تنابرى است
فوبس وفوبوس عليق الكلب است
فوهة مصفر فارة است

* فصل الفاء مع الهاء *

فهار اسم جواهر حجرية سرخ رنك برنك ياقوت است كه ازمعدن ذهب از بلاد مشرقية برمي آورند وبعض كفته اند كه اسم لعل است

* فصل الفاء مع الياء *

* المثناة التحتانية *

فيا دارفلفل است

فیه بعربی اسم طائریست شبیه بعقاب
فیارسیبا کبر است
فیارمیدوس بسریانی قنابریست که
بفارسی برغس نامند
فیاسپ عطر است
فیاغوس کشت برکشت است
فیائزون برومی اسم جوز ماثل است
فیامیس تاغره است
فینیقی برومی عدس است
فینقون بیونانی خل است که بفارسی
سرکه نامند
فیجرا دادی است
فیجن بیونانی سداب است
فیجاء حساء مستوبل است
فیجارس بیونانی جاورس است
فیجورین بیونانی هندبای بری است
فیجلوقون نوع قتال فیمارون است
فید زعفران مدقوق است وموی لب
اسپ را نیز نامند
فیدر رماد است
فیدرماذس بیونانی خانق النمر است
فیدس بیونانی ماذریون است و
گفته اند بزرماذریون است
فیدماس شراب سکر است
فیدیوس انجره است
فیرتوا وفیرنوا اسم رومی جوز است
فیرفیطوسنین قرفة الدارچینی است
فیروما بسریانی شمع است
فیروزنوش اسم مرکبی است بمعنی
مبارک هاضم وجهت امراض بارده نافع
وبمعنی مبارک هنی وبمعنی کثیر النجاح
نیز ودر قرابادین ذکر یافت
فیروطیس بیونانی مدر است
فیساوبراهانا بسریانی عیدان بلسان
است
فیسا اسم طاوس است
فیساد فاوانیا فاوانیا است
فیسی ونادرین بسریانی عیدان
سنبل است که دارشیشعان نامند
فیساد وبقطامیون بسریانی اسم
مشکطرامشیع است
فیروفس بیونانی نوعی از صدف است
فیسافلوس بیونانی نوعی از لبلاب
ماکول است
فیسالون برومی قطران است
فیسردموبا بسریانی اسم هلیون است
که بفارسی مارچوبه نامند
فیسوادزفرافردنجا بسریانی
مشکطرامشیع است
فیسور سنگیست که در حمام بپامی مالند
وبفارسی سنگپا وبهندی جهانوه نامند
بهترین آن سبک کثیر التجویف آن است
وغیرمحرق آن غیرمستعمل واحراق
آن آنست که در آتش اندازند تا سرخ
گردد پس در خمر ریحانی اندازند و
همچنین تا چهار مرتبه پس سوده بکار برند
فیش وفیشله گویند راس الذکر است
فیطا سویق است
فیطی زرنیخ احمر است
فیطاغطاس شجرة الکلب است
فیطامیرون وفیطرون وفیطمون
بیونانی کزبره است
فیطرن بقال اصح است وفیطره نیز آمده
فیطرمنقی کندس است
فیطرواسالین کرفس جبلی است که
فطراسالیون نامند
فیطریون جعده است
فیطس بیونانی حب الصنوبر صغار است
وآس بستانی را نیز نامند وغلط کرده
صاحب تحفه که بنک آس نوشته
فیطفاون فاوانیا است
فیطل بلغت اندلس کمون بری است
وشاهتره را نیز گفته اند
فیطوا انفحه است
فیطوعناس شجرة الکلب است
فیطولیون زفت رطب است
فیطولوس پوست درخت صنوبر است
فیطرا بیونانی کبر است
فظیغیا بیونانی بندق است
فیعروس بیونانی درخت حنا است
فیعورس بصل الزیر است
فیوس نوعی از درخت بلوط است
فیعیکس وفیقس بیونانی عفص است
فیغانون برومی سداب است
فیف بعربی وبسریانی انفحه است
فیفا بیونانی دودالشغل است وعربی
اسم اقحوان است وبسریانی قثاء

فیفی عطرلوس عدس جبلی است که
عدس البر باشد
فیفانه نارمشک است
فیفادمیوس بیونانی نحاس محرق
است که روهنتج نامند
فیفرین بیونانی فلفل ابیض است
فیفس لوعا بیونانی عدس الماء است
که نوعی از طحلب باشد
فیفی لامیوس بخور مریم است که
نوعی از عرطنیثا است
فیقرا بیونانی بمعنی تلخ ومراد ازان
صبر سقوطری است
فیقراطیسون منصل است
فیقلامیون بخور مریم است
فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقن اغریون قرطم بری است
فیلاطاریون بیونانی بولاموتیون است
فیلدالافن فلدفیون است که دوائی
است مرکب حادود رقرابادین
ذکر یافت
فیلوروفس بیونانی شجرة الکلب است
فیلعا عرطنیثا است
فیلو ماذج است
فیلورا غنم است
فیلورسوسافن شجرة القطران است
که شربین نامند
فیلورسخیوس شجرة المصطکی است
فیلورمقین شجرة البق است
فیلوطامین بیونانی قاتل الکلب است
فیلوکیون قطف است که بفارسی سلمه
نامند
فیلون ارمد فطولوس برومی وبیونانی
فینوطیس نامند که شنبلید باشد
فیل فقاح سورنجان است وبرگ
سورنجان را نیز نامند
فیلیورس عرعر است
فیمارون بیونانی حب الصنم است
فینادوس نعل است
فینامیوس اصابع هرمس است
فینج وفیند معرب فینک است که حجر
القیشور نامند
فینفس حومانه است
فینقن بیونانی قرطم است
فینقن اغریون قرطم بری است
فیغیطراس بیونانی قرفة الدارچینی
است
فینوبرامیر اصابع الصفر است
فینوفوطیس فقاح سورنجان است و
برگ سورنجان را نیز نامند
فیوسنیوس حلتیت است
فیورا بقس است
فیورمیا لاجورد است
فیوسطونیا عجم الزبیب است
فیوصمین ریباس است
فیوطیاس فرفخ بری است
فیوطیوس بیونانی اسم جلد است
فیوفلامیلس بخور مریم است وبا
نوعی ازان
فیوفیوس عفص است
فیوماطین برومی نحاس است
فیون فجل است
فیومو بسریانی رنده است
فیونیون بیونانی حیالیوس است
فیهج اسم خمر است
فیهق باندلسی انثلة السوداء است
فیاد بفتح اول وتشدید یا ثوم ذکر
است
فیهیر حلبة مطبوخ با تمر است

* باب القاف *

* فصـــــل القاف مع الالف *

قامه وقایه اسم عربی فرخ طائری
است وبیضه را نیز نامند وقشر بیضه که
چوجه ازان برآمده باشد نیز
قابوق بترکی اسم قشر است
قابولا اسم فارسی کاچی است
قاتر اسم ترکی بغل است که استر
نامند وبهندی خچر
قاتره نمام است وکزبره بری را نیز
نامند
قاتل ابیه بداشقان است وقطلب را
نیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب است
قاتل کلبا بسریانی قاتل الکلب است
قاتل الحیطان وقاتل السمک لاغیه
است وماهی زهرج را نیز نامند
قاتل الذئب خانق الذئب است
قاتل العرق نوع انثی ازرق اناغالس

است که شکوفه آن کبود باشد وکفته اند نوعی ازمرزنجوش است که بهندی مروا نامند

قاتل النحل نوعی ازنیلوفر است که بهندی کنول نامند

قاتل نفسه نوعی ازاشق است و کفته اند فرفیون است وبعضی کافور را وهرچه خود بخود بتحلیل رود

قاتل الکلب خانق الکلاب است و کویند اذارقی است

قاتل النمر خانق النمر است وبعضی ماذریون سیاه را نامند وبعضی خامالاون مالس را که اشخیص اسود است

قاتوله معرب تاتوله است که جوز مائل باشد

قاتق وقاتیق بترکی لبن حامض را نامند ومطلق ادام را نیز

قاحرس وقاحروس بیونانی چارشیر است

قادح وقادحه بعربی اسم کرمیست که اشجار زود ند ان را میخورد

قادرس شربین است

قادمه ریش مقادیم جناح طیور است

قاره دب انثی یعنی خرس ماده را نامند

قارا بترکی مقل است

قارادمن وقارادرمون وقارادامن قردمانا است

قاراس اسم قرن است که بفارسی مرووشاخ نامند

قاراما قراصیا است

قاراطیا بیونانی خرنوب شامی است

قاراطیطس بیونانی اسم خشخاش مقرن است

قاراطس بیونانی کرویا است

قاراغیطس بیونانی وبسریانی قصب فارسی است

قاراطیطون بیونانی بصل است

قارا وقوالون قرنفل است

قارن ملح است

قارتهیمس وقارحه اقحوان است

قاربوز بترکی بطیخ هندی است

قارج بترکی اسم قطرماکول است

قار البون بیونانی نوعی از موفاریقون است دربوشیه بعلك الصنوبر

قارویاطلعیا وقاقالیس بیونانی تخم جزربری است

قاره بیونانی سطافیس است

قارس بیونانی کبر است

قارموسا وقارمیسیون کبابه است

قارقوس قرن الثور وقرن المعزرا نیز نامند

قافیقوا وقارفیبوا وقاریحیوس سرطان است

قاردا بیونانی کرویا است

قارنامون بیونانی نمام شبیه بحرف است

قارونی وقارو قاجوز الملك است

قارنی باروق بترکی بزرقطونا است

قاردونا وقاروطیقا وقارونانبطیقیا بندق است که جلوز باشد

قاز اوزاست

قاسطر بیونانی حیوانی است که در آب وغیر آن میباشد وخوراک آنماهی وسرطان است درد ریا ومنکریزه در خشکی وکویند جند بادستر خصیهٔ آن است

قاربطه حب تمرهندی است

قارین قرصعنه است

قاسطمون محلب است

قاسعاقون موس بربست

قامی بترکی قته است که بفارسی رطبه بارزد نامند

قامینا ملحنه است

قاصنه محلب است

قاتال ولیل بسریانی قاتل ابیه است

قاطانیقی کف العقاب است

قاطمخویا بسریانی وبیونانی حنظل است

قاطر دم الاخوین است

قاطس ارماطیقی قصب الذریرة است

قاطع المنی مرد وانی مخمن مجفف است مانند سداب وشهد انه ویا مبرد مخدر مانند افیون وکاهو ویا مبرد ورمع مانند کافور

قاطل ابیه قاتل ابیه است

قاطل ذابا وقاطل ذیبا بسریانی بصل العنصل است

قاطون ارمینا است که توشادر باشد

قاطوه بسریانی بزرقطونا است

قاخروس بیونانی جاوشیر است

قاقاطون نیلوفر است

قاقرطین لبن شیرم است

قاقور تلوسهٔ خرما است که بشیرازی تاروته نامند که وعاء طلع نخل باشد

قاقوری وقاقورنی بسریانی کافور است

قاقیروس برومی وبسریانی سقلولا است که زرنباد باشد

قاق طائری طویل العنق است وکفته اند معرب کاک بمعنی کعک است

قاقا بیونانی حنظل است

قیقی سفیدهٔ تخم مرغ است ونیز پوست نازک بالای تخم مرغ را نامند

قاقائی حنظل است

قاقسون بیونانی کبابه است

قاقسوس بیونانی کمون بری باشاهترج بری است

قاقوس وقاقوسطو بیونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد

قاقیون بیونانی لبلاب کبیر است

قالابو بیونانی بلوط است

قالاجیر قلی است

قالاراس الافیوا قرن ایل است

قالاریبوس نوعی ازخمر است

قاقیا اقاقیا است که عصارهٔ ثمر قرظ باشد

قالاعروسطس فیقون نوعی از ژنل است

قالامالس بیونانی فوتنج نهری است یا فوتنج بری است یا مطلق فوتنج را کویند

قالاس وقالاموسا قردمانا است وحرف را نیز نامند

قالامن قالامیس قصب مطلق را کویند

قالاموس قالاموس اروماطیقون قصب ماذج است

قالاموس اروماطیقی قصب فارسی است

قالامینی فوتنج الماء است

قالب بکسر لام بعربی بسرا حمر است

قالنچه اسم ترکی طائریست معروف بعکه وبعربی عقعق وصلصل نیز نامند و کفته اند اسم فاخته است

قاماریون وقومارروس بیونانی قاتل ابیه است

قاماسین صمغی است که آنرا کاشیر نامند

قامافیس بیوجاوشیر است

قامقی وقام مقی دود البقل است

قامواجی بترکی طائریست از طیور ازجنس صقور

قاموز بیونانی صمغ است وهرکاه مطلق کفته شود مراد از ان صمغ عربی است و نیز قاموز بسریانی سندروس را نامند

قاموزدنیعیا بسریانی وبیونانی صمغ سداب است

قاموزدرمنی صمغ خطمی است

قاموزدرنیا بسریانی وبیونانی صمغ زیتون است

قامورد شیعا بسریانی وبرومی فربیون است

قاموزدکوزا بسریانی ماداوران است

قاموددلوزا بسریانی وبیونانی صمغ درخت بادام است

قان کفته اند که بترکی دم است

قاناتیس شهدانج است

قاناقس کاشم رومی است

قانش قبطی بیونانی باقلی قبطی است

قانة الطیر قانصه است

قانقامن بیونانی سندروس است

قانقامون بیونانی صمغ کریه الرائحة است که می آرند از بلاد عرب و کفته اند که سندروس است

قاماریدس وقماریداس وقتیناریدوس بیونانی ذراریح است

قانقراطمون لفظ یونانیست وکفته اند که ذرا تیست مانند عنصل و بدل آن استعمال می نمایند

قانبوس بیونانی بمعنی دخانیست که آنرا شاهترج فرفیری نامند

قانیون بیونانی شاهترج است

قادون بترکی بطیخ است

* فصل القاف مع الباء الموحدة *

قباب بکسر اول بعربی نوعی از سمک است

قبار وقبارس وقباریس بسریانی ویونانی وبرومی بمعنی کبر است

قباع بضم اول قنفذ را نامند

قباق بترکی اسم قرع است

قباه وقباة بعربی نام کیاهی است که شتران مخورند وبفارسی کیاه چرای شتران نامند

قباح بعربی اسم دب است که بفارسی خرس نامند

قباط وقبیط وقبیطی هر سه بضم قاف وتشدید با قبیطه وقبطی وقبیطه اسم حلوای معروف است که ناطف نامند معرب کبیده وکبیته

قبر وقبره قنبره است

قباع اسم عربی خنزیر صحرائی است

قبز اسم عربی انکور طولانی جمد الزبیب است وبتشدید با اسم چکاوک

قبرس بضم اول وسکون ثانی وضم راء مهمله در اصل اسم جزیرهٔ عظیمی است در روم که معدن نحاس است ونحاس آن بسیار خوب است ولهذا آنرا نحاس قبرسی نامند منسوب بدانجا مانند آنکه قلع اسم معدنیست که ازان رصاص جید بعمل می آید لهذا رصاص جید را قلعی می نامند

قبع قنفذ را نامند

قبع اسم خنزیر جبلی است

قبعه اسم طائریست کوچکتر از عصفور

قبعرور بعربی تمر ردی را نامند

قبقات صدف بحری را نامند

قبل بعربی تیس جبلی است

قبور بعربی اسم نخل مربعة الحمل است

قبیراء قنبره است

قبیس بعربی فجل را نامند

* فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیة *

قتب بکسر اول وسکون ثانی جمع اقتاب است بمعنی امعاء است

قتام وقتان بعربی غبار را نامند

قت بعربی اسفست را کویند یا خشک آن را

قترس کویند اسم بهترین نحاس است

قترغه اسم ترکی کلاغ است که بعربی غراب نامند

قتع وقتعه بعربی اسم کرم سرخی است که چوب را میخورد ومطلق کرم چوب را نیز نامند

قتق بترکی اسم ماست است ومطلق نان خورش را نیز نامند که بعربی ادام کویند

قتن ماهی است عریض بقدر یک کف دست

قتنا بسریانی اسم قصب است

قتنادیصما بسریانی اسم قصب الذریره است

* فصل القاف مع الثاء المثلثة *

قثام اسم عربی ضبع انثی است

قثاء الحیه زراوند طویل را نامند وکفته اند اسم حنظل صغیر است

قثاء السفار بعربی اسم شعاربر است

قثاء الکبر بعربی مغلج است که بفارسی خیار کبر نامند وآن ثمرهٔ درخت کبر است

قثاء النعام حنظل است که بفارسی خیار کورک وبهندی اندراین نامند

قثاء هندی خیارشنبر است وکفته اند اسم ثمری است که بهندی تورئی نامند

قثم اسم ضبعان است

* فصل القاف مع الجیم المعجمة *

قجی بجیم عربی بفارسی تخم شور است ونزد صاحب تحفه اسم ترکی خردل بری است

قچ بجیم عجمی مخفف قوچ ترکی است که بعربی کبش فحل مقرن را نامند

* فصل القاف مع الحاء المهملة *

قح اسم عربی بطیخ خام است که بفارسی کالک وبشیرازی کرکو نامند

قحط بعربی اسم نبت است

قحر اکلیل الجبل است

قحوان اقحوان است

* فصل القاف مع الدال المهملة *

قداح اطراف صغیر تازهٔ بقول است وشاخ نبات تازه را نیز نامند وصاحب تحفه بفارسی رنج دانسته وبعضی کل رطبه وبعضی کفته سنک چقماق است

قداد بفتح اول وثانیه بعربی قنفذ است

قداحی پرمرغ پیشین را نامند

قدح صاحب تحفه کفته نوعی از ابرون را نامند واصح آنست که بخور مریم است

قدح مریم کیاهی است که برک وبیخ آن مفتت سنک مثانه وملین ومدر بول است وآن نوعی است از حی العالم که مسمی است بزلایف الملوک وثواب علوتخان مرحوم کفته اند که غلط است زیرا که آن قداح مریم است

قد بفتح اول وتشدید دال بعربی جلد نخله است

قد بضم اول وتشدید دوم بعربی ماهی بحری است

قداح مریم قدح مریم است وقداح مریم ازان جهت نامند که کلهای آن طولانی پیچیده شبیه بزلف بافته واهل شیراز آنرا زلف عروسان نامند وبهندی جتّه دهاری نامند واهل مغرب زلایف الملوک جهت آنکه برک آن مانند قدح کوچکیست وازین جهت این را اذان القسیس نامند وکفته اند بیونانی قوطولیدون نامند وبعضی کفته اند نوعی از حی العالم است

قدمیا بفتحتین بیونانی اقلیمیا است

قدرح وقداح بفتح اول وضم ثانی بعربی اسم ذباب است

قدومه نزد عامهٔ اهل اصفهان اسم تودری است

قدیح اسم عربی مرق است که بفارسی شوربا نامند

قدیر کوشت مطبوخ در دیک است

قدیر الملک خبازی است

* فصل القاف مع الذال المعجمة *

قذاذه قطعهٔ ذهب است

قذة وقذان الاذنان والقذذ اسم برغوث است ونیز قذ بمعنی کیک است

* فصل القاف مع الراء المهملة *

قراء بسریانی اسم قرع است

قراقاج بترکی دردار است

قراس باباالوطن وقراس قافالوطن بیونانی کراث شامی است که عامهٔ اهل شیراز پرپیاز نامند

قراثا بعربی قسمی از نخل است که تمر وبسر آن بهتر میباشد

قراچورک اودی بترکی شونیز است

قریح وقراح آب خالص است

قرارس بسریانی حب خروع است

قرارنوش برومی اسم شمع است که بفارسی موم نامند

قرارنوفل نیلوفر است

قراساوس بیونانی زیتون الماء است

قرامنقور بترکی طائری است از طیور صید مائل بسیاهی وغلیظ

قراسیا وقارسیا قراصیا است

قرامیوس وقربصاء بروطونیس وقربصا بروطونس شراب حلوی است که از انکوریکه بیونانی قربطیقونس نامند سازند

قراشیم بضم اول وفتح ثانی بعربی

قراد عظیم است

قراص بابونه است واقحوان وانیز

قراضه بعربی نوعی است از حلوای صلب لزج که از لبوب سازند واقراص وبنادق بزرک ترازان سازند معروف است این حلوا نزد اهل ایران بمقراضی

قراطارخ اسم ترکی شجرور است

قراطن بیونانی ماء العسل را نامند وآن عسل قلیل است که طبخ کرده شود با ماء کثیر

قراطوس وقراطومن بیونانی درونیون است

قراصیا قراطیا بسریانی ویونانی خرنوب شامی است

قراع طائری است که عود الصلیب را بمنقار خود با شیان برد

قرقلون قرنفل است

قرانه بکسر اول بعربی لحاء شجر است

قراقاچ بترکی ثمرهٔ درخت دردار است

قراتورط بترکی رخبین وکفته اند مصل است

قرقیون بیونانی کبابه است

قراقوش بترکی عقاب است

قرافیوس برومی اشترغار است

قراموس برومی باقلی است

قرامیون بصل است

قرانیا بیونانی اسم زقال است

قرانینی اغریا بیونانی کرنب بری است

قراد بکسر اول اسم ترکی صقیع است که

بفارسی شبنم نامند
قرباغه بترکی اسم ضفدع است
قرابانیون بیونانی اقحوان است وگفته اند نوعی از بابونه است که بعربی عین البقر وبفارسی گاوچشم نامند
قریب بکسر و رای مشدده نوعی از ماهی مملح است که تازه باشد
قراست انجره است
قربینون برومی بلوطرا نامند
قربوک اسم ترکی شبرک است
قربوله نوعی از لبلاب است
قربیون نوعی از مسک تازه یا مسک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحان نوعی از کماة ابیض صغار است که فطر نامند
قرد بعربی بمعنی قراد است
قردالیون بصل است واصح آن است که آن قردالیون بوا واست نه بدال
قردمالون بیونانی قردمانا است
قردامن حرف است که بهندی مالم نامند
قرداموس وقردامون وقردمون برومی وبیونانی قردمانارا نامند
قردامینی بیونانی قرة العین است
قروع قمل الابل ودجاج است
قردمالی کرویا است
قردماوس اسم رومی حرف است که بفارسی اسفندان گندنا نامند

قر بضم اول اسم عربی ضفدع است
قر بفتح اول وراء مشدده بعربی فروج است
قردالبب نخل است که آنرا جمار نامند
قردذمانا بیونانی بندق است
قرزج بعربی شجر است
قرزجه بعربی اسم بقله است وشیر رانیز نامند
قرس بکسر اول بعربی بشهٔ صغیررا نامند
قرسطیلوس اسم رومی است که آنرا بیونانی مالیطوس نامند وآن شادنج است
قرسطاریون بیونانی مطاریون است که بشیرازی گاه کوهی نامند
قرسطوس بیونانی قسط است وبرومی نفرالیهود است
قرسنون بیونانی ریشهٔ حنظل است
قرسیطامنون بیونانی وبسریانی زنجبیل کلاب است
قرسیقی اسم نوع طراثیث است که بیونانی آورد نفجی نامند
قرسیه ملح نفطی است
قرشام وقرشوم بعربی قراد عظیم را نامند
قرص بضم اول وسکون ثانی اسم عربی خبز است وکلیچه را نامند وباصطلاح اطبا عبارت است از ادویهٔ که بکوبند و

خمیر کنند باب واقراص سازند ودر سایه خشک کنند تا اینکه رطوبت در ان نماند ونگهدارند واستعمال نمایند
قرصعا علجعلا است
قرصوف بضم اول بعربی عصی الراعی است
قرط بعربی نوعی از کرات است که آنرا کرات مایده وکرات البقل نیز خوانند
قرط بضم اول وفتح ثانی اسم مصری تصقصه است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی وقرطیقی بسریانی حسک است
قرطس بیونانی فقاح کرم است
قرطف اسم عربی بقله است وثمرهٔ الرمث رانیز نامند
قرطالو خیارشنبر است
قرطم هندی حب النیل است
قرطمانا قردمانا است وانرا کرویای فارسی وکراویهٔ رومی رانامند
قرطن بیونانی ماء العسل است
قرطوقواطیا بسریانی حسک است
قرظ بفتح اول وثانی وظای معجمه اسم درخت نوعی از مغیلان است
قرعاکیبا بسریانی هوفاریقون رانامند
قرعیلانه جعل است
قرعوی بترکی طائری است از طیور صید از جنس بازی وازان کوچکتر
قرغی بترکی باشق است

قرف بکسر اول بعربی قشررا نامند وقشر مقل وقشر رمان رانیز وبمعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا ظنجه است
قرفل بفتح اول بعربی بصل است
قرغیه بترکی غراب است که بفارسی کلاغ نامند
قرقسیوس وقراقسیون وقرقیسون وقرقسیون وقرقسیا بیونانی کبابه است
قرقلون بیونانی قرنفل است
قرقاآ بیونانی عشرق است که علقی باشد
قرقاول بترکی نام تدرج است که معرب تذرو فارسی است
قرقار حمام بغدادی است که بفارسی کبوتر بغدادی نامند
قرقس بکسر بعربی اسم خرخس است که صغار بعوض باشد
قراقرامنی حرف الماء است
قرقوس دهن صنوبر است که آنرا راتینج نیز نامند
قرقرون برومی سعد است
قرقس وقرقوس بیونانی صدف لؤلؤ است ونیز نوع حلزون را نامند
قرقشم بترکی رصاص اسود را نامند
قرقط وقرقوف بعربی خمر است
قرقعنا وقرقو بیونانی وبسریانی زعفران است
قرقو بکسر اسم ترکی صقر است
قرقف بعربی خمر است وخمر غلیظ

رانیز گویند
قرقف مرغ کوچکی است وقرقب را نیز نامند
قرقبان خمی است که درجوف مقل حجازی وصعیدی میباشد وگویند لب مقل حجازی است
قرقوماعما وقرقومعما وقرقون بیونانی ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو بیونانی زعفران است ومعما بمعنی ثفل است
قرقینو بیونانی سرطان است
قرلانقوح بترکی خطاف است
قرمارس قاتل ابیه است
قرمارة دفلی است
قرماریس بیونانی درختی است که آنرا تطلب نامند
قرمافیطس طین کرم است
قرمانیون اقحوان است
قرماون وقروسیتان وقرنتوان برومی وبیونانی بصل را نامند
قرمد بالفتح سنگ نوره است وبمعنی زفت مطبوخ نیز آمده
قرمدار قرمطان است وزنان آنرا علف الجبل نامند وبرای فروج فرج استعمال مینمایند
قرمعا علجعلا است
قرمل بعربی شجریست بی خار
قرمود وقرموط وقرمول بعربی ثمر غضبان است

قرمیا توتیا است
قرمید بعربی اسم آجر است
قرمیون بیونانی سمک بحری است
قرن البحر کهربا است ونزد بعضی عبارت از بسد ومرجان است
قرن البقر وقرن الثور بفارسی سرو گاو یعنی شاخ گاو نامند ونیز قرن الثور بمعنی حلبهٔ یابسه آمده
قرن الماعز شاخ بزرا نامند
قرن الحریبت قرن کرکدن است که بفارسی شاخ کرک وبهندی گینڈے کا سینگه نامند
قرتاوبلا قرن الایل است
قرنب بعربی یربوع است که بفارسی کلاکموش نامند
قرنبا بیونانی مطلق کرنب را نامند
قرنبا اغریا بیونانی کرنب بری است
قرنبی انماریس کرنب بستانی است
قرنبا وقرنبا حماض صغیر است که مسمی بحمضیض است وگفته اند که بیونانی اسم لوبیا است
قرنبا مخفف قرنباد است وآن اسم کرویا است
قرنباد وقرنفاد وقرنفار وقرنفان کرویا است
قرنفل بستانی قرنجشک است
قرنفول قرنفل است
قرنوس حرف الماء است
قرنوس قالون حب الصنوبر است

قرنوة اسم عربي هرنوا است

قرنيتا بسرياني مطلق فودنج را نامند

قرميتاد يرا بسرياني فودنج برى است

قرنيتا درين آس بسرياني فودنج نهرى است

قرنيتا وطورا فودنج جبلى است

قرنيتا رفيجلا بسرياني فودنج مزارع است

قرنيتا رميا وقرنيتا رنهرا بسرياني فودنج نهرى است

قرنين بهندى آس است

قرانيون بيوناني شاهبلوط است

قروا نوعى از لبلاب است كه آنرا اسد الارض نيز نامند

قرواليون بسد است

قرور بعربي آب سرد را نامند

قروموس بوصيرا است

قرومطوليوس بيوناني شادنج است

قرومونيون وقروموانس بيوناني ارقطيون است

قرومبون جوزماثل است

قرومبون بيوناني قراصيا است

قروط بتركي مصل است

قرونق مقطيعي وقروقومغا بيوناني معجوني است مركب از طين مختوم وحب الغار وصنعت آن در قراباذين ذكريافت وثفل دهن زعفران را نيز نامند

قرونس بسرياني اسم درونج است

قرونل بفتح اول وضم ثاني بيوناني قرع را نامند

قرونس وقرونوس وقرونس وقرنبونوس وقروقوس وقيوقوس همه بيوناني اسم زعفران است

قرول وقروليون معرب از قروالیون يوناني است وآن اسم بسد ومرجان است

قروم حجرذو صبغة الالوان است

قرومیدان بيوناني و بسرياني بصل است

قرون خبث فضه است كه آنرا اقليمياى فضه نيز نامند

قرون البحر اسم مرجان يا كهربا است

قريب بعربى سمك مملح تازه است

قرثيا وقرثياء نوعى از تمر را نامند كه بسر آن بهترين بسر انواع تمرها باشد

قريح آب خالص است بمعنى ماء قراح

قريدوس بيوناني عقرب است

قريدیوس بيوناني جراد است كه بفارسى ملخ نامند

قريرحنظل كه بهندى اندراين نامند

قريس بعربي آب سردوكوشت تختى را نامند

قريص نان خورشى است كه از كوشت ماهى واكارع ويابقول را بازيرجوش دهند د رسركه تا پخته شود پس سرد و منجمد كرده بخورند

قريصابروطونيس وقريصابرواونس وقريط خرنوب شامي است

قراميوس شرابي است شيرين كه متخذ از انكور كه مسمى است بقريطيقوس

قريع بعربى اسم فجل است

قريقة الكتان نزد اهل اندلس اسم كشوث است

قريفان وقرنفان بسرياني كرويا است

قرنيا بعربى اسم لوبيا است

* فصل القاف مع الزاء المعجمة *

قزار زجاجي است

قزاكرم ابريشم است

قزح بعربي بول كلب است

قزح بكسر اول تخم بصل را نامند و بمعنى توابل قدر را است مانند كمون و زيره وامثال اينها جمع آن اقزاح و بمعني ابازير نيز آمده

قزح بكسر اول وسكون ثاني بعربى خرء الحية است

قزد بضم اول وسكون دوم قسط است

قزدير رصاص ابيض است

قزدى نباتي است طبيعت آن كرم و تر در اول ونمك از آن بعمل مي آورند ومي خورند بهترين آن سبز تازهٔ آن است

قز بفتح اول وتشديد زا معرب كرويا كج فارسى است وآن نوعي از ابريشم است ودر ابريشم ذكر يافت وكسيكه آنراد ود الحرير دانسته غلط كرده

است

قزاح بضم اول وتشديد زاى كماة است

قزغند بزغند است وبزغنج نيز نامند

قزل بتركى بمعني احمر است ومراد از آن ذهب است

قزلان بتركي اسم طائرى است كثير الوجود در شيراز وعامهٔ آنجا قزلاغ نامند وصاحب تحفه كه تبره نوشته تصحيف است

قزوجاموان وقزوموا د وقزوموان وقزونين وقازاماون برومى و بيوناني بصل است

* فصل القاف مع السين المهملة *

قس بضم اول نوع تمنسى است كه ثمر نداشته باشد وبمعنى لبلاب بى ثمر نيز آمده واوراق آن صغير مي باشد و شاخهاى باريک وعصارهٔ بيخ آن باسركه جهت سر رتيلا نافع

قساء بفتح اول وثانى بيوناني سليخه است كه آنرا بهندى كهيلا نامند وبمعني دارچيني نيز آمده

قسابه بفتح اول وثانى بعربى تمر ردى است

قساحيوبا بسرياني حليون است كه بفارسى مارچوبه نامند

قسادا بيوناني تنكار است

قساديما بسرياني قصب الذريرة است

قسارا وقوارساما بسرياني عود بلسان است

قسارس وقبارس بمعني كبر است

قسارقرنين اسم رومى رطب است كه بفارسى خرماى تر نامند

قسارفورليقن بروى تمرهندى است

قساروا قرتون وقساروا توقيرون بيوناني سعد است

قساروس بيوناني تموس است كه عصارهٔ لحية التيس باشد

قساطوس وقساطانوس قرطم است

قسالاون بيوناني دهن زفت است

قساموس وقساموبس وقساموئي و قسوماس همه بيوناني اسم دارچيني است

قسيوس بيوناني سوسن برى است ابيض

قسنارس بيوناني عصارهٔ لحية التيس است

قسناميس بيوناني لبلاب عريض الورق است كه آنرا اللبلاب كبير نيز نامند

قسنوبرون بيوناني فاشرا است

قسنوس اطاروس بيوناني لحية التيس است

قسناميس وقسنوس لبلاب كبير الورق است وآنرا اللبلاب برى نيز كفته اند وقسنوس بمعني لادن نيز آمده

قسراق بتركى رماك است

قسربوا دهن حنا است

قس بفتح اول وسين مشدد بعربى صقيع است

قسطس اسم جنس قسط است

قسط اسود وآن قسط هندى است

قسط بحرى قسط ابيض مر است

قسط حلو قسط هندى است و نيز قسط رومى ابيض را نامند كه بوى آن تند است

قسط رومي قسط ابيض حلو است

قسط سورى قسط ثقيل است كه لون آن مانند خشب شمشاد وطعم آن تلخ ورائحهٔ آن ساطع باشد

قسط شامي راسن است وقسط سورى رانيز كفته اند

قسط صينى قسط مر است

قسط عربى قسط ابيض خفيف طيب الرائحه است وبعضى قسط حلو نيز آمده

قسط فارسى قسط ابيض مر است كه بفارسى ماردارو نامند

قسط رنقلي قسط مر ثقيل الرائحه است

قسط مر قسط هندى است ونزد بعضى قسط سورى است

قسط هندى قسط اسود خفيف است و قسط اسود حلو را نيز كفته اند

قسطانيا وقسطل وقسطنيل بيوناني و برومي شاهبلوط است كه بعربى بلوط الملك نامند

قسطانيقى بلغت اهل سودان اسم بقلة

یمانیه است

قسطرین برومی وبیونانی اترج است

قسطناس بضم اول وتسکین ثانی بعربی شجر است که بیخ آن قسطنس است

قسطور وقسطورة وقسطورین وقسطوریوس وقسطوریون وقاسطورس بلغت یونانی جند باد ستر است که بفارسی خزمیان نامند

قسطوس و قسطوبس بیونانی زنجار است

قسطورون قسفس بیونانی قرطم است

قسطیر بکسر اول وسکون ثانی بعربی رصاص ابیض است که آنرا قلعی نیز نامند

قسعیطس بیونانی طین ارمنی است

قسقامور بیونانی فودنج است

قسقیون بیونانی موص بری است

قسقاس بفتح اول وسکون ثانی بعربی اسم نبات است وبمعنی اصل نیز آمده

قسلغ قنبیل است

قسمیهور ضبع است که بفارسی کفتار نامند

قسور بعربی بابونج رانامند وبمعنی فودنج نیز آمده

قسور بفتح اول وسکون ثانی بابونج است یافودنج وواحد آن قسورة است

قسولیدوس وقسولیدون بضم اول وثانی بیونانی کاکنج است

قسوماس بیونانی دارچینی است

قسومون بندق هندی است که بهندی ریتهه نامند

قسوریوتن بیونانی حشیشة الزجاج است که برومی کسومانس نامند

قسه تربد است

قسیا وقسوسیوس برومی وبیونانی سلیخه است

قسیرام بسریانی قثای بری است

قسیرو بفتح اول وکسر ثانی خلاف است

فصل القاف مع الشین المعجمة

قشا وقشاء بعربی قشور اشجار است

قشاح بفتح اول وثانی بعربی اسم صبغ است

قشار قشور محلب ردیق است

قشارة ریزهای کندر است که از سودن وقطعهای آن بایک یکرجدا کردد وآن را قشار کندر نامند وقشر محلب را نیز کفته اند

قشام بعربی اسم قزا است

قشتا بسریانی قسطا است

قشر بضم اول بعربی اسم ماهی بقلر شبوی است

قشران جناح ملخ است

قشرة بکسر اول وسکون ثانی جلد اسپ وقسمی از سلیخه را نیز نامند

قشری پوست منجمد بالای شیر است که بفارسی سر شیر وچربهٔ شیر نامند وبهندی ملائی

قشه اسم دابه است بهیئت جعل وکفته اند دابه است که بفارسی کنه وبعربی قردة نامند

قشع حرباء است

قشعه بفتح اسم کشوثا است وبکسر بمعنی بلغم آمده

قشعر بضم اول وسکون ثانی بعربی قثاء است که بفارسی خیار زه وخیار دراز وبهندی ککری نامند

قشوم بضم اول وسکون دوم بعربی قرادة است

قشم بکسر اول بعربی لحم مطبوخ است ولحم مطلق را نیز نامند

قشمش بکسر اول وسکون ثانی معرب کشمش است که عبارت از مویز انکور کشمش باشد

قشنیز معرب کشنیز فارسی است

قشور بفتح اول بعربی دوای جالی است که میمالند زنان بروی خود برای تصفیهٔ رنک آن مانند خردل کویند پخته با ماست سرشته

قشور بضم اسم جنس پوست میوها است وشامل پوست اشجار وبزور وغیرها است وبعضی را عقیده آنکه آنها قابل هضم نیستند وغذا اثبت نداراند واین کلی نیست ولیکن بعیا رقلیل الغذا اند وبطی الهضم

قشیراس برومی ذراریح است

فصل القاف مع الصاد المهملة

قصابك اسم طائریست که آنرا بعربی صعوة نامند وآن صفراغون است

قصب فارسی نوعی از قصب است وکفته اند نی است که ازان قلم میسازند

قصبك اسم نوعی حزونات است

قصب بوا قصب الذریرة است

قصد وقصدا عوسج است

قصدیر بعربی رصاص ابیض است که آنرا قلعی نیز نامند

قصر بعربی اصول نخل وشاخ را نامند

قصمه بلغت عربی اسم جص است

قصطل بمصری شاه بلوط است

قصعل بضم بعربی عقرب است وبکسر عقرب ورال ذنب را نیز کویند

قصفه بعربی ورق ارطی است

قصل بفتح اول وسکون ثانی بعربی زهر ملم است

قصم بعربی بیض جراد است

قصود وقصیدا بعربی مخ معین است وقصید بمعنی لحم یابس نیز آمده

قصری بعربی نوعی از افاعی است

قصیص وقصیصه بعربی نباتی است که دربیخ کاة روید وکویند تودریست

فصل القاف مع الضاد المعجمة

قضاب بمصری نوعی از اذان الغزا است

قضابه بعربی اسم وزغ است

قضاء بعربی کلبة الماء است که بفارسی مادهٔ سک آبی وبهندی اود بلاو نامند

قضب اسم شجر بزرک است وبمعنی لفت واسفست نیز آمده

قضبه بعربی اسم رطبه است که بفارسی اسفست نامند

قض وقضض بفتح بعربی حصی صغار است

قضام بعربی نبات حمص است

قضبه بکسر اول وتشدید دوم بعربی رجیبن است وبمعنی حصی صغار وجص ورمل نیز آمده

قضاعین بلغت اندلس نباتیست که آنرا اکشیون نامند

قضم بفتح اول وتسکین دوم قطن عتیق است

قضم قریش حب الصنوبر صغار وکبار است

قضیب اسم عربی درخت رزوتاک وانکور است

فصل القاف مع الطاء المهملة

قطابه بضم اول وفتح دوم بعربی پارهٔ کوشت است

قطاریقا بیونانی اسقولوفندریون است

قطاریون غافث است

قطالا بیونانی دودار است

قطاس بضم اول لفظ رومی است کفته اند که دابهٔ ایست بحری که آنرا دابة البقر کویند وصحیح آنست که نوعی از بقر جبلی است

قطاطه بفتح اول بعربی قطاط است

قطاع بکسر بعربی شیرینی است که بفارسی شکر پاره نامند

قطایس بصل الفار است که آنرا عنصل نامند

قطامی بعربی صقر است که آنرا بفارسی چرغ نامند ونبیذ را نیز کویند

قطب بعربی وقطبا وقطبی وقطباطا بسریانی بمعنی حسك است

قطبوس وقطوس بسریانی عرخس است

قطس حوما بسریانی حنظل را نامند

قطر بکسر اول اسم عربی نحاس کداخته است یاقسمی از نحاس است یامطلق نحاس

قطری ککروهن است

قطراای بیونانی کبر است

قطرب دابه ایست که حرکت میکند بربالای آب حرکات سریعهٔ مختلفه ونوعی از مالیخولیا را نیز نامند

قطربلیه نوعی از خمر است

قطرنا بیونانی زجاج را نامند

قطروهی ککروهن است

قط بکسر وتشدید بعربی سنور است که بفارسی کربه نامند

قطه سنور ماده است

قطف بکسر بعربی عنقود است

قطفا وقطفه بسریانی بقله است که آنرا سرمق نامند

قطلب بلغت شامی قاتل ابیه است

قطم بعربی لحم وپنبهٔ کهنه را نیز نامند

قطمیر قنب بری است

قطن بعربی اسم حواصل است

قطندوس برومی وبیونانی زبیبه است

قطرنا وبرينا بسرياني قثاء الحمار است

قطوث حوط بسرياني حنظل است

قطوريون بيوناني قثای بری است

قطونا نباتيست كه بزرآنرا بعربى بزر قطونا و بفارسی اصفهان اسپرزه و بشيرازی بنكو نامند

قطمقيقا نوعي ازسموم قتاله است

قطيلا دردار است

* فصل القاف مع العين المهملة *

قعاع بضم بعربي آب تلخ مالح است

قعال بعربى نور وشكوفهٔ عنب است

قعير بيوناني فلفل است

قعيول قسمي از كماة است

قعقامر مثل روس است

قعقرور نيل است

قعقاع بعربي تمر يابس است

قعقع بعربي اسم لقلق است كه بفارسي لك لك نامند

قعقع اسم عربي عقعق است

قعلامنيس بخور مريم است

قعلوس غار است

قعموص قسمي از كماة است

قعنب بعربي اسم قلقاس و خصي الثعلب است

قعيل بعربي جراد است

قعيل ارنب ذكر است

* فصل القاف مع الفاء *

قفارس كبر است

قفاريس بيوناني و بسرياني حب الزلم است

قفاص بضم بعربى وعل است كه بفارسی كاوكوهی نامند

قفارليون شاهترج است

قف النظر اسم آس برى است

قفنالا اسم رومی اجاص است

قفل كمون است

قفل بر بيوناني لحم است

قفل بسرياني قمعل است

قفر بضم اول وسكون دوم اسم قار است

قفرس ايهل است

قفر وقفزنبات كشوث است

قفط كمون است

قفلوس بيونانى غار است

قفلوط كرات شامي است

قفورا كفرى است

قفورى كافور است

قفوربيع وقفورابيع وقفولابيع بيونانى كافوريه است كه نوعي از ريحان باشد

قفهر قيقهر است

قفير بعربى زنجبيل است

قفيص بيونانى قرمز است كه متولد شود بردرخت بلوط

* فصل القاف مع القاف *

ققه وققنج بسرياني كاكنج است

ققمالا برومی اجاص است

ققص شاهترج است

* فصل القاف مع اللام *

قلا قلى است

قلاب ذئب است

قلابو بيونانى بلوط است

قلاغ جاره باصفهانى اسم عقعق است

قلاذ آذريويه است

قلازاره وقلاراره بمعنى قلاغ جاره است وآن طائرى است ازجنس غراب كه بفارسی كلاغ پيسه نامند وعقعق رانيز نامند

قلارومانيون بيونانى نوعي ازخمر است

قلاس بسرياني ماذج است

قلاشره بفارسی اسم قلى است كه شخار نيزنامند

قلاط بعربى سمك است

قلاطانس بيوناني درخت خيار است كه بعربى دلب نامند

قلاطانوش بيوناني قلت است

قلاطيور بيونانى قنبيط است

قلاقل بعربي فلفل است

قلاقليطس بيونانى قليميا است

قلاقي فاخته را نامند ويا طائرى است مشابه آن

قلام بعربى قاقلي ونزد بعضى رعي الابل است

قلاماماليس بيونانى فودنج جبلى است يا برى

قلامنتي وقلاميس وقلاميمي بيوناني فودنج نهرى است

قلامرطون بيوناني زرنباد است

قلامس ارزوماطيعس بيوناني قصب الذريره است

قلان بتركي حمار الوحش است

قلب النخله بعربي شحمة النخل است كه جمار النخل نامند

قلب الارض مورانجان است

قلبا بسرياني قرفه است

قلباداما وقلبون موروس بسرياني وبرومي ورق الآس است

قلباداطروعا وقليون قطرين بسرياني وبرومی ورق الاترج است

قليادا كندنا وقليون مليقون بسريانى ورق الانجدان است

قلبادبلوط وقيلون دروروبيس بسريانى و برومي ورق بلوط است

قلبادتوتا وقيلون وبتدرون بسرياني وبرومی ورق توت است

قلبارجاصا قيلون وقفنالا بسرياني و برومی ورق اجاص است

قلباحمصالبنا بسريانى ورق مورانجان است

قلبادخلاف وقيلول اكيا بسريانى و برومي ورق خلاف است

قلبادافيني وقيلون درقينا بسريانى وبرومی ورق خوخ است كه بفارسی برگ شفتالو نامند

قلبادذاتنى وقيلون فومدوس بسرياني وبرومي ورق الغار است كه بفارسی برگ دهمست خوانند

قلبادزيتا وقيلوان عرنوس بسريانى و برومي ورق زيتون است

قلباوقبار وقيلون تفاريس بسرياني وبرومي ورق الكبر است

قلبادكنارا وقيلولوطس سدر است

قلبادكوزى قليون قيرنوا بسريانى و برومی ورق الجوز است كه بفارسی برگ كردكان نامند

قلبادنيلا وقلياطس بسريانى وبيونانى وسمه است

قلبجفور وقلبجفر بيونانى يا بسريانى مورانجان است

قلبن ناردين وقلن ناردين دارشيشعان است

قلبي ناردين وقليطيانا بسريانى جنطيانا است وآن بيخ سنبل است

قلت معرب كلت هنديست

قلتا بضم اول بسريانى قلت است

قلج اشق است

قلجنديقون بلبوس است

قلز بضم اول وثانى وتشديد زاى معجمه بعربى نحاس كه بفارسی مس قرس نامند

قلياطيس بيونانى زراوند است

قلسطانا برومی شاه بلوط است

قلبيس لحية التيس است

قلع بعربى قلعى است

قلع ارمينا بسرياني طين ارمنى است

قلعسين بخور مريم است

قلعى معدنيست كه منسوب است بسوى آن رصاص جيد

قلف بسريانى قشر است وبمعنى رعى الابل نيز آمده

قلقل فيون اقراص زرانيج است

قلقوط اسم شامى كرات شامى است

قلقونيا لفظ يونانيست كه بفارسی زنكبارى نامند

قلقاس لفظ رومی است كه آن رابهندی اروى نامند

قلقاسى بسريانى قلقاس است

قلقل يس وقلقنديس برومی زاج ابيض است وكفته اند كه بمعنى زاجى است كه مسمى بشترودندان است

قلقطار وقلنقطار برومی زاج اصفر است

قلقلان نزد اكثر اطبا تلقل است

قلقلانى بعربي طائريست كه مشابه فاخته است

قلقلانيه فاخته است

قلقنت وقلقند برومي زاج اخضر است

قلار وقلارى نوعي از انجير سفيد است كه چون خشك شود سفيدى آن زياده وبراق كردد كه كويا بران روغن

قلقند زاج اخضر
ونيل توتيا نامند

حاليده اند وبعضي آن را درظرفی متصل بهم چيده و بران دوشاب انگوری و يا عسل ميريزند وميکذارند تا دو سه سال فاسد نمي کردد

قلان اسم ترکی حمار الوحش است

قلوب وقليب اسم عربی ذئب است که بفارسی کرک نامند

قليا بيوناني وبسرياني خروع است

قلماس وقلماوس قصب الذريره است

قلام قاقلی است ورا عی ابل را نيز نامند

قلميک بلغت اهل عمان مرنوه است که نوعی ازعود بخور بسيار خوشبو باشد وکويند صندل اصفر است که بهندی ملاکير نامند وکويند نوع ليمو است که بشيرازی ليموی خارکی وبهندی جنبهيری نامند وکويند ليموی مرکب از ليموی آب وا ترج است

قلموج بعربي اسم راسن است

قلمونيا بيوناني راتينجی است که با آتش پخته باشند ونزد بعضی صنوبر صغار ونزد بعضی صمغ صنوبر کبار است

قلميا طيطس نوعی از راوند طيب الرائحه است

قلميس برومی فودنج است

قليقلمون قيقهر است

قلنبك نوعی ازعود است که بخور آن طيب الرائحه است که چون بدست

کيرند دست را خوشبو کرداند

قلنقنی قارا است

قلوبا قلوبا ميع اسم رومي آمله است

قلوباميو اسم رومی شير آملج است

وآن آملهٔ پرورده در شير تازه دوشيده است

قلورقيا بيوناني صندل است

قلومون بيوناني ديسقوريدوس است وآن فودنج است

قلوغيطون بيوناني صنوبر است که بفارسی کشک نامند

قلوفا اسم عربي قرع است

قلولی بفتح اول وثاني طائري است که آنرا بفارسی قازنامند

قلومس پلاميوس برومی زبد البحر است

قلوموس بيوناني راسن است

قلونوس شبوطرا نامند

قليا بسرياني اسم قلی است

قليان بکسر بعربي نخود سياه است و بعضی نخود سفيد را دانسته اند

قليد دارشيشعان است

قليماتس بيوناني طبان است

قلميا اقليميا است

قليمی نزد اهل مشرق مرطنيثا است

قلينوبوذيون وقلينوقوذيون نوعي از عليق است

قلنيون بيوناني رجل سرمرا است

قليقی قارا است

قليقلمون قيقهر است

* فصـــــل القاف مع الميم *

قمار نام موضعی است که عود از انجا می آورند ولهذا عود منسوب بدان را عود قماری نامند

قمارون وقمارون صدف بری است يا بحری است

قماشير وقماشيره بسرياني کاشيرا است

قمح بعربی کندم است

قمحه بعربي قصب الذريره است

قمر باصطلاح مموهين اسم فضه است

قمرا بعربي طائری است

قمرزن روبيان است که اربيان نيز نامند

قمز بکسر اول وثاني لبن خيل است که بترکي امترنامند چون ترش ومتغير شود بد طعم کردد وسکر آورد

قميزه بضم کماة است

قمص بفتح بعربي ذباب کوچکي است که بالای آب حرکت ميکند ويا پشهٔ کوچکی که بالای آب ايستاده ميباشد

قميص وقمصی بسرياني جراد است

قمع زوايد است که بالای خرما و بادنجان وانکور وامثال اينها ميباشد پيوسته بشاخهٔ درخت

قمقامه بعربي قرادهٔ صغير را نامند

قمه بکسر اول وميم مشدده بعربي شحم است

قم قريش وقمل قريش حب صنوبر صغار است

قمحان بعربي زعفران است وذريره را نيز نامند

قملة الذرع بعربي طائری است مانند جراد

قمزداقاقيا بسرياني صمغ اقاقيا است

قمرون اسم عربي روبيان است

قموليا قيموليا است

قموزدلوزا بسرياني صمغ لوز است که بفارسي ازوبادام نامند

قمي بيوناني بسفايج است

قميا بعربی ياسمين است

قميحه بعربي اسم سفوفی است که دودمان باشند و بمعني جوارش نيز کفته اند ومطلق سفوفات را نيز نامند

قموشه بعربي حب حنظل است

قمبله بلغت اهل شام دوقس است و حشيشة البراغيث نيز نامند

قميم اسم عربی شيرهٔ حمك است

* فصـــــل القاف مع النون *

قنا نوعي از انذروطاليس است وازد بعضي رطبهٔ يابسه وبلغت مصری اسم اشق وبلغت مغربی کاکنج است

قنابر بعربي قبره است وواحد آن قبره

قنابری اسم عربي عصلول است که بفارسی برغشت نامند

قنابس اغريا بيوناني قنب بری است

قنابوس بيوناني شهدانج است

قناريه اسم حرشف بستاني است وآن کنکر است

قند شکر طبرزد است

قناثيوس برومی کافوريه است

قنامس وقناميس وقاناميس وقنبيس بيوناني شهدانج است

قنباد وقند باهلی بعربي شيح ارمنی است که درمنهٔ ترکي نامند

قنبيرس بعربی نوعی از لبن حامض است

قنبيض بضم اسم عربي حيه است

قنبعه خوشهٔ غلات است

قنبل اسم عربي شبرم است

قنبير انبيل است که بفارسی کنبيل نامند

قنداول اسم شامی دارشيشعان است

قندة وقنديد بمعنی قند است

قندة الرقاع اسم عربی نوعی از تمر است

قندر لوز است

قندران وقندرون بعجمی وبترکی واصفهاني علك البطم است وكفته اند كه اسم عجمی صعتر است

قندرس بيوناني حب صنوبر است

قندزقوری وقندس ايرس جند باد ستر است

قندس بعربي کندس است

قندز وقندوز بترکي حيواني که خصيهٔ آن جند باد ستر است

قندول دارشيشعان است

قنديد خمری است يا عصارهٔ است که طبخ نموده ودران افاويه طيبه داخل کرده مانند ورس وعنبر وکافور ومشك وبمعنی خلوق نيز آمده

قنس بعربي نباتی است خوشبو که بفارسی راسن نامند

قنطا برومي دم الاخوين است

قنطانورين بيوناني خصية الثعلب است

قنطار بعربي عود مطر است وعود البخور را نيز نامند وکفته اند ماده اوزان است ونام وزني ومقدار ان است ودر اوزان ذکر يافت

قنطرما بيوناني اترج است

قنطريس بعربي فاره است

قنطس آس است که بفارسی مورد نامند

قنطواملوا صنوبر کبير است

قنطوايدس حب صنوبر صغير است

قنطوردبون فاوانيا است

قنطوريون وقنطوريون طوليطون بيوناني قنطوريون صغير است

قنطوريون طوماغا بيوناني قنطوريون کبير است

قنطيلا بيوناني افيون است

قنافر بيح بردی است

قنقهر وقنقهن قيقهر است

قنقع وقنفع فاره است

قنمه بعربي خبث وزنك ادهان وزيت ومانند آنست وچوزفا سد را نيز نامند

قنبی بسرياني قنب است که آنرا بفارسی بنک نامند

قنب هندی بفارسی بنك هندی است

قتب طين مشقق است وطين مصرى را نيزكويند

قته بفتح بعربي قارا است

قنه بكسر اولى وفتح نون مخففه بارزد است (وازاكنده بهروزه نيزكويند حدودعلى)

قنو بكسر اول وسكون ثاني بعربي خوشهٔ خرما است

قنوان وقنبان علق است

قنيا ريد اس وقنيا بريد س بيوناني ذراريح است

قيا بسرياني ام غيلان است

قياد رن برومى سرطان است

• فصـــــل القاف مع الواو •

قو بضم اسم تركي مرغي است شبيه باوز بزرگ زير آن بلند ونرم وخوش رنك ود را كليل وتاج ملوك وسلاطين نصب مينمايند وبعربي كي نامند وپرهاى كوتاه آن بسيار نرم وملايم ميباشد ودرجوف بالش ومتكا براى نرمى پر مى نمايند

قراء بعربي دواى مقئ را نامند

قواد ينا وقوارينا زبد البحر است

قوارة البطيخ بعربي اسم ميوه ايست كه شبيه است بشكل خربزه ودر طعم بد مزه است وبهندى پهوته وبانكى نامند

قواريرا الاولى زجاج است وواحد آن قاروره

قواع بضم بعربي ارنب است

قواعلسون وقواعليسون بيوناني لسان الكلب است

قوامس بيوناني باقلي قبطي است

قواموس حجر لازورد است

قواميس حجريست مشابه فيروزج ومعدن آن قبرس وكشمير وتبت است

قوانس وقوانص اسم سكدان است كه برومى كيلان وبيوناني شعرصعون نامند

قوانيا بيوناني شجرة المران است وخرنوب را نيزكويند

قوانيا وقوانيون وقواليون مسحوقونيا است وزبد البحر را نيزكويند

قوب بضم اول وسكون دوم اسم عربي چوزهٔ مرغ است وبچهٔ سك آبي را نيز نامند

قوبا بيوناني زفت مطلق است يا زفت يابس

قوب بضم اولى وفتح ثاني بعربي قشر البيض است كه بفارسى پوست سخت تخم مرغ نامند

قوبارسيوس وقوبارى ماثيس بيوناني عرعرا است

قوبورس وقوقوس بيوناني خنثى است

قوبلا بسرياني بابونج است

قوبوتى بيوناني صعتر برى است

قوبوساقلوس وقوبوسواطس بيوناني عوسج است

قوبيا بيوناني ماء الرماد است

قوبيطس وقوبيطوس بيوناني كافيطوس است

قوتروقوتر وج است وكفته اند اسم درخت وج است

قوت بضم اول وفتح ثاني اسم عربى قشر البيض است

قوتورا برومى خرنوب را نامند

قوبتوا، شوكهٔ منتنه است وخرنوب را نيزكفته اند وابرون را نيز

قوج بفارسى كبش است

قوجاقانيون بيوناني نباتيست كه آنرا فيل زهرج نيزكويند

قوجلياس بيوناني حلزون برى كبير است وبمعنى صدف برى نيز آمده

توجيه قامه وقوجيه قاميه بسرياني حلبون است

قودمان صعل است

قومانوس وقودوس وقورد ودسيوس وقوريدا لمس بيوناني فربيون است

قودما وقودونيا وقودونيا ميلا بيوناني سفرجل است

قودوسن وقوردوسن بيوناني ورل است

قور پنبهٔ تازه است

قورا بيوناني وبتركي جمل است

قورليون وقورالن بيوناني بصل است

قورت وقورد اسم تركى ذئب است

قوردوس وقوررودوس ضفادع است

قورديوس نباتى است كه مسمى برجل الغراب است وبهندى مسي

نامند وبمعنى شجرمريم نيز آمده

قورماما بيوناني عود بلسان است

قورمن بيوناني حوض بستاني است

قورقيس مرارهٔ سمك است

قورمايون وقوريون وقورتابون وقورتابون بيوناني كزبره است

قوردينا مايلا اسم سفرجل است

قوراياس بيوناني قسمى از حلتيت است

قورويوتوس وقورتوتوس نباتي است كه آنرا رجل العقعق كويند ورجل الغراب نيز

قورى غلاغى اسم تركى حماض است

قوريون بيوناني خشخاش وكزبره است وجا ترقرحا را اهل دمشق عود قرح جبلي را نامند

قورى قلاغى اسم تركى حماض است

قوز بفتح اسم تركى جوزا است

قوزقون بتركى غراب بزرگ سياه را نامند

قوس نوعى از سمك بحرى است وبعجمى نبات وج را نامند

قوس دره وقوس دره بيوناني عاقرقرحا است

قوسطس بيوناني قسط است

قوسطه زبيب است

قوسقولد ون ثوم برى است

قوسولون بيوناني دارچينى است

قوسيا بسرياني قسط بحرى است

قوش ازوى بتركي عنب الثعلب است

قوشيرا اسم يوناني طباق است

قوش د يلي بتركي لسان العصافير است

قوطوليدون نوعي از ابرون است

قوطا بيوناني شاه بلوط است

قوطي بسرياني وبرومى طريفلون است كه بعربي حسك نامند

قوطاما آذريون برى است

قوطس وقوطوس وقوطسون بيوناني فقاح كرم است

توطنس بيوناني قصاص است

قوطيا بيوناني الفجه است

توطينوس بيوناني رمان است كه بفارسي انار نامند وبمعني زيتون الحبش نيز آمده

قوطيفوس بيوناني زيتون الحبش است

قوفا بيوناني نوعي از صنوبر است ونوعي از صمغ صنوبر را نيزكفته اند

قوفارن ميس وقوفارى ماميس بيوناني عرعرا است

قوقاريوس بيوناني قصب الذريره است

قوقاليس شقاقل است

قوقامالين وقوقامالس بيوناني وبسرياني اجاص است

قوقوس ختنى است

قوفل قوفل وجوان اسم تخم است يا جمسفرم را نيز نامند

قوقومعا ثفل دهن زعفران است

قوقون غلاف صدف است ونزد نواب علوي خان مرحوم اظفار الطيب است

قوقون قوقوتس بيوناني جوز سرو يا درخت سرو

قوقى بيوناني درخت صنوبر كبير است كه آنرا ارزبر نامند وبمعنى بخور خوشبو نيز آمده ونزد بعضى حيوان جند بيد ستر است

قوقيون بيوناني قرصى است كه مستعمل است در مثرو ديطوس وشوكران را نيز نامند

قوقالس وقوقاليس بيوناني خاليدون كبير است ونيز قوقانس نوعى ازد وقو است ونزد بعضي تخم كرفس برى است

قوقايا بسرياني حب الراس است

قوقس قدبون تخم ماذريون است

قوقلامس وقوقلاميس بخور مريم است

قوقلس عقرب است

قوقلر بلغت اهل مشرق اندلس اسم نوعي از قومعنه است

قوقنس وقوقينوس بتركي طائريست كه آن را ققنس نامند

قوقوس وقرقوس بيوناني طحلب را نامند

قوقوس ماقعوس وقوقوماقیعوس وقوقومس بیونانی حب القرمز است

قوقومیدو برومی جعده است

قوقیا بسریانی حیوان بحری است که مسمی بقوقی است

قوقیاوس وقوموس اغریو وقومس اغریو بیونانی کمون بری یا شاهترج بری است

قول نیلوفر است

قولا وقوللا بیونانی غری النجارین است وآن غری الجلود است

قولامیوس بیونانی شجرهٔ مریم است

قولس بیونانی خبث الرصاص است

قولین بیونانی کرنب است

قولنجان بسریانی خاولنجان است

قولوانیس وقولوقیس وقولوقیلس وقولوقینس بیونانی وبسریانی حنظل است

قولوبیا وقونوقتا وقونوقثی وقولوقوما وقولوقوماطی بیونانی قرع است

قولودلی ماء العسل است

قولونیون نوعی از طین است

قولوطرنحون برومی وبیونانی لسان الحمل است

قولوموماطوس وقولون بیونانی شکاعی است

قولوقندرن وقولوس بسریانی بصفابح است

قومرون وقومالحیون بیونانی قاتل الکلب است ونمر وذئب را نیز کویند

قولی بصل بحری است

قولیا بسریانی جعده است

قولیقون خرء الکلب است

قوم بترکی زبل است

قوما نوعی از شراب است که بعربی مرز نامند

قوماریون بیونانی وازیانج بری است

قوماروس بیونانی بصل است وکفته اند که قاتل ابیه است وقطلب را نیز نامند

قوماریس بیونانی قطلب است

قومالس اسم یونانی اجاص است

قومالیون بیونانی قوطولیدون است

قومامون بیونانی صمغ است

قومانیطس طین کرم است وکویند که طین کرمی است

قومستون برومی باقلی مصری است

قومسوس وقومورو قومیاموعدلنیس وقومیوس وقومیون بیونانی وبسریانی صمغ لوز است

قومور صمغ مطلق را نیز نامند

قومقولوس بیونانی توتیا است

قومل جولسفرم یا جم اسفرم را نامند

قوموموں ترمس است

قوموطارنجس بعربی قتاد است وآن امغیلان است

قومی قومیا وقومیدر وقومیزرن وقومامون وقوقاموزس وقومین بیونانی صمغ است وبرومی قتاد است ونیز کویند که قومین بترکی ضان است

قومنی مرزه است

قومیاتیاس بیونانی وبسریانی صمغ عربی است

قومیاهندوا بیونانی وبرومی بل است

قومیون بیونانی دم است

قوناق بترکی جاورس است

قوناما بسریانی وبیونانی دارچینی است

قونس وقونوس بسریانی وبیونانی حب الصنوبر کبار است

قونص بعربی تانصه است

قونوشبوش دالی برومی جلوز است

قونیا بیونانی ماء الرماد است

قونطهر ماذریون اسود است

قونیں وقرنیون بیونانی شوکران است وجو زماثل را نیز نامند وقونیون مسحوقونیا وزبد البحر وخیربوا را نیز نامند

قوی اسم ترکی کوسفند است

قوبورق اسم ترکی دنبه است

قوبرون بیونانی عاقرقرحا است

قوبعلس وقوبعلیس لسان الکلب است

قویادرس اسم یونانی قطلب است

قوبلی بیونانی نوعی از صعتر است که ورق آن مشابه است بورق زوفا

قونیطن برومی دوائیست که آنرا بعربی خانق النمر نامند وآن نوعی از ماذریون اسود است

قوبون شوکران است

* فصل القاف مع الهاء *

قهراموس بیونانی قراسیا است

قهقهار بعربی اسم حجر صلب است

قهقب بعربی بادنجان است

قهقر بضم بعربی صمغ است ونیز قهقر بعربی غراب بسیار سیاه را نامند ونیز بفتح اول وسکون دوم وفتح قاف ثانیه وراء مهملهٔ مشدده بعربی تیس است وسنگ سخت سیاه املس را نیز نامند

قهقور بعربی حجر است

قهندرس وقهندررس بیونانی حب صنوبر است

قهه بعربی شیر تازهٔ دوشیده است

قهوه بعربی خمر است ونوعی از خمر را نیز نامند ونزد عامه اسم ثمر بن است ودر حرف الباء مع النون مذکور شد

قهمز بعربی قز است وآن نوعی از ابریشم است

* فصل القاف مع الياء المثناة التحتانية *

قیاموس شاهترج است وکمون بری را نیز کویند وبیونانی دارچینی را نامند

قیاموموس وقیامون وقیاموین بیونانی اسم دارچینی است

قیاموطن بیونانی دهن دارچینی است

قیانارین بیونانی زنجفر مصنوع است

قیانیقون بیونانی شاهدانج است

قیبا بیونانی زفت یابس است

قیتره بشیرازی کزبرهٔ بری است

قیتمن بعربی زبد البحر است

قیتون وقیطون وقیجیون نباتیست که بهندی آنرا اعله نامند ومعالی است

قیثاء بیونانی جوز الانهار است ونبات فرفخ را نیز نامند

قیثاآ بیونانی جوز الانهار است

قیجی بترکی نبات خردل بری است وکفته اند که اندک نبات شیطرج را نیز نامند

قیح بعربی ریم خالص است

قیحرا بسریانی عفص خام است

قیحورین بقل دشتی است

قیدز لوز است

قیدس شونیز است

قیدباقلی شبع است

قیر اسم عربی قار است وزفت رطب را نیز کفته اند

قیراموس بیونانی قراسیا است

قیراط نصف دانق است

قیراطیا بیونانی خرنوب شامی است

قیربوا حنا است

قیرس بیونانی شمع است که بفارسی موم نامند وجوزمرور را نیز کفته اند

قیرمطریون رعی الحمام است

قیرکم شیطرج است

قیرنوا برومی جوز است

قیرودنا جلوز است

قیردس بیونانی شمع است

قیروقس بیونانی نوعی از حلزون است که آنرا ودع کویند

قیساحیونا بسریانی هلیون است

قیساررس بیونانی عصارهٔ لحیة التیس است

قیسارین مطبوخی است که از باقلی سازند

قیسانادین بسریانی جنطیانا است

قیسنوس علیق است

قیسر وقیسوری وقیسورا وقیسرین بسریانی حجر القیشور است که بفارسی قنبک نامند

قیس وقیسوماشا یا بیونانی لاذن است

قیسطوا برومی قسط است

قیسلیون دهن زفت رطب است

قیسومی بسریانی قیسوس است

قیسوم قیصوم است

قیصیا ملیخه است

قیسارس فربیون است

قیصانه بعربی ماهی منزمستد پراست

قیصوری نوع کافور را نامند ویاء آن یاء نسبت است بقیصور که نام شهری است که در آنجا بهم میرسد وآن بهترین انواع کافور است

قیسی وقیصی مشمش است که بفارسی زردآلو خوبانی نامند وآن نوعی از مشمش خشک کرده است وکفته اند که اسم مطلق مشمش است

قیض پوست بالای بیضه است

قیطافون بیونانی باقلای شامی است

قیطادوس برومی قرطم است

قیطرمتین برومی دارچینی است

قیطس نوعی از صنوبر صغار است و گفته اند که بشین معجمه درخت آس است

قیطل بیونانی حنظل ولیمون نامند

قیطیدا بیونانی افیون است

قیطموتوس وقیطمولوس برومی فرنجمشك است

قیطیون بیونانی معله است که حالی خیزنامند

قیدلس بیونانی نوعی از سمک تازه و یا سمک مطلق است

قیعله بعربی عقاب است که بالای کوه میماند

قیعم بعربی صنوبر است

قیعور بلغت بربری بلبوس است

قیعولاقاطوس وقیقولاقاطیس وقیقولانس بیونانی زفت است و یا زفت یابس

قیغانیون بیونانی سداب است

قیفاس میمارون است

قیفوتوح برومی غالیه است

قیفا بعربی تشر الطلع است

قیقه بکسر پوست رقیقی است که زیر پوست یابس تخم مرغ میباشد و بفارسی پوست زیرین خایهٔ مرغ نامند

قیقب وقیقبان بعربی اسم آزاد درخت است

تیقبان بمعنی قطلب نیز آمده

تیقرونیون بیونانی وبرومی مرو است

تیقس وقیقوس نوعی از بلوط است

قیقون برومی اسم سعد است

قیقمایون بیونانی قثای بری است

قیقی بعربی سفیدی تخم مرغ است وبیونانی خروع است

قیل بکسر اول وسکون دوم تا را است وزفت رطب را نیز گویند وبکسر اول ویاء مخففه وله بترکی اسم شعر است که بفارسی موی نامند

قیلاحورا بسریانی بابونج است

قیلع قمبیل است

تیلقی بلغت اهل مشرق اسم اشنان است وعرطنیثا را نیز نامند

قیلورا دردار است

قیلوط بلغت اهل مغرب اسم ورق کرات شامی است و گفته اند که بمعنی کرات شامی نیز آمده

قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی است

قیماغ اسم ترکی زبدة اللبن است که بفارسی سرشیر وبشیرازی چربه وبهندی ملائی نامند

قیس ربة البحر است

قیس الوقیقنس رئة الثعلب است

قیموس وقیومین بیونانی کمون بری یا شاهترج بری است

قیموسارقوس بیونانی خروع است

قیمولیا طین اکل است

قیمون اغریون کمون بری است

قینا بیونانی نوعی از بقلة الحمقاء است ونواب علوبخان مرحوم گفته که قینا غلط است وصحیح تینا است وآن بمعنی جوز الانهار آمده وجوز الانهار غیر بقلة الحمقاء است

قینافارس وقینابارس وقینابارو قینارس وقینامارس وقینامار بیونانی زنجفر است

قیناریداس وقینابریدس بیونانی ذراریح است

تینانیس برومی شاهدانج است

قنحوش بیونانی عصفر است

تینس بعربی ثور است

تینطوس بیونانی زنجار است

تینیطس بیونانی طین ارمنی است

تینقس بیونانی قرطم است

تینقس اغریون بیونانی قرطم بری است

تینهر بیونانی نوعی از صمغ است

تینوطیمرون بیونانی کندر است

تینومون بیونانی رئه است

تینه تربد است

قینوس بیونانی شبرم است

قیواطهنا بیونانی آذریون بری است

قیوررمون بیونانی قردمانا است

قیوطاوسین برومی تخم قرطم هندی است

قیوطمثور بیونانی قثا است

قیوقارمیس بیونانی عرعر است

قیوفوس بیونانی زعفران است

قیومرثورلس رئة البحر است

قومیط عالنجون است

قیوندی وقیوند ناوندی است

• باب الکاف •

• فصل الکاف مع الالف •

کابلی هرا بهندی اهلیلج کابلی است

کاپور بهندی اسم کافور است

کابیشه وکافیشه بفارسی عصفر است

کابیش اسم دیلمی خلل است

کانته اسم هندی شوک است

کانته مانداوکالامانداا اسم هندی لسان الثور است یا نوعی از آن است وگویند اسم نباتی است غیر آن

کاث بتشدید ثاء مثلثه اسم غلهٔ خرد است

کاجرا اسم هندی زردک است

کاچ اسم فارسی صنوبر است وبجیم هندی اسم زجاج است مصنوع از نوعی کاه است

کاجلون بهندی زبد القواریر است

کاجل اسم هندی دوده است که بچشم کشند

کاجی اسم فارسی حموی است که از بزور سازند

کاجیره بفارسی قرطم است

کاجیا بسریانی ابن عرس است

کادور بهندی هندبای بری است

کاجر اسم هندی جزر است

کار بهندی وبسریانی مری است

ونیز بهندی اسم ملح است که از تلی سازند

کاربا مخفف کاهربا است وبمعنی کهربا است

کارتن وکارتنك وکارتنه بفارسی عنکبوت است ونیز کارتنه اسم حلزه است که بهندی مینهی نامند

کاردو اسم فارسی کافور است وغلاف طلع نخل را نیز نامند وگفته اند که اسم بقول ماکوله است ورطب یعنی خرمای تازه را نیز نامند

کارعه بعربی اسم نخله ایست که نزدیك آب روید

کارنجك بفارسی خیار است

کاروانك اسم فارسی طائری است طویل العنق که نزدیك بآب مینشیند و بعربی آنرا کروان نامند

کاره اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است

کاژ بفارسی درخت صنوبر است

کاردنك اسم فارسی وج است

کاریره وکاغاله وکافیشه و

کاکیان بفارسی قرطم است که بفارسی حسکدانه وبهندی کرّ وکسم کابیج نامند

کاسج وکابجوک بفارسی دلدل است وآن نوعی است از قنفذ کبیر جبلی که بفارسی خارپشت نامند

کاسر بعربی عقاب است

کاسرالعجمه اسم عربی حب القلت

است که بهندی کلتهی نامند

کاسکبینج معجون فارسی است وصاحب اسرار الطب گفته که معنی آن کثیر المنافع است وآن معجونی است نافع برای امراض کثیره وصفت آن در قرابادین ذکر یافت

کاسکینه وکاسه شکنك اسم فارسی شقراق است ونیز بفارسی سبزك نامند

کاسیلس بیونانی اسم جوز است

کاسر بهندی اسم مهمتان است

کاسنی اسم فارسی هندبا است

کاسنی بستانی اسم فارسی هندبای بستانی است

کاسنی دشتی اسم فارسی هندبای دشتی است

کاسنی شامی هندبای بستانیست

کاسنی کاجرّ بهندی اصل الهندبا است

کاسو بیونانی عروق مامیران است که بفارسی زرد چوبه نامند

کاسوس خشخاش زبدی است

کاسه پشت اسم فارسی سلحفاة است ونیز بفارسی لاك پشت وسنگ پشت نامند

کاش بشین معجمه بفارسی بمعنی کاچ است که زجاج باشد ولهذا اوانی مزججه یعنی لعاب دار را کاشی نامند

کاشه اسم فارسی جعل است ونیز بفارسی پیه نامند

کاستریم [illegible]
جندبیدستر
Castoreum.

کاغ اسم فارسي نارا است
کاغذ اسم فارسي قرطاس است
کاغنه اسم فارسي کرمي است کوچک سیاه منقش ومنقط بسرخي وبهندی بیربهوتي نامند
کاشم رومي میسالیوس است
کاشه شکنك اسم فارسی شقایق النعمان است
کافر اسم عربی وعاء طلع النخل است که بفارسي تاروته نامند وخمار بسیار بزرک را نیز نامند
کافز دوائیست که بهندی کَکروال نامند
کافور قشر طلع است که بفارسي تلوهٔ خرما وبشیرازی تاروتهٔ خرما نامند وطلع راکمام فواکه را نیز کفته اند ونیز اسم نباتیست که کل آن مانند کل اقحوان است
کافور اسفرم میشران است
کافور رجودانه نوعی از کافور طیبة الرائحة است
کافور الکعك زرنباد است
کافور موتي نوعی از کافور کل رکمد غیر شفاف مغشوش است
کافور یهودیه رتبة ن الکافور است
کافوری نوعی از بابونه است که بفارسي بابونه کاو وکاو چشم نامند
کافیلو بفارسی شکاعی است
کاکچنکها وکاکچنکي اسم هندی رجل الغراب است
کاکره بفارسی عاقرقرحا است
کاکشتا ابن عرس است
کاکل بضم کاف فارسي اسم فارسی مشترک است میان حنطه رومیه واشنان
کاکل بکسر کاف فارسي طین سیاهي است که درته حوض ونهر میباشد ونزد بعضی نباتیست که در آب روید واول اصح است
کاکاجي اسم هندی عنب الثعلب است
کاکنه به تسکین کاف ثاني وفتح نون معرب کاکنج است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است
کاکوش اسم فارسی بنفسج است
کاکول اسم هندی شقاقل است
کاکیره وکتوره اسم هندی سرطان است
کاکل وکاله بفارسي اسم قرع است و بشیرازی بطیخ را نامند ونیز اسم نوع ورد است وکفته اند اسم جاورس است که بهندی کنکنی نامند
کالا لبن است
کالاجیرا اسم هندی کمون کرمانی است که بفارسی زیرهٔ سیاه نامند
کالاسانپ اسم هندی اسود سالخ است
کالاکپلا اسم هندی خربق اسود است که بفارسی خال زنکی نامند
کالامالا اسم هندی لسان الثور است که بفارسی کاوزبان نامند
کالامانوا بهندی اسم نوعی ارز است
وکفته اند که اسم دوائی است که معنی بساداوران است
کالك بفارسی قرع را ونیز بطیخ صغیر خام را نامند
کالمون بهندی اسم نوع ارز است
کالنج بفارسی زهره است
کالنجه بکسر لام وتسکین نون بفارسی اسم مقعق است
کالوت بهندی اسم نوعی از بیش است
کالوج بفارسي حمام است ونیز بفارسي کمونزا نامند
کالوخ بفارسي کرات است ونیز بفارسی کندنا نامند
کالوسك بفارسی باقلی است
کالو بفارسی عاقرقرحا است
کالي الو بهندی اجاص اسود است که عیون البقر نامند
کال موای اسم هندی بلیلهٔ کابلی است
کالی تلسی بهندی نوع ریحان است وکفته اند اسم نمام است
کالي جیری بهندی کمون بری است
کالی خشخش بهندی خشخاش بری اسود است که از آن افیون بعمل آورند
کالی داکه بهندی عنب اسود است
کالی مرچ اسم هندی فلفل اسود است
کاما بیونانی وبسریانی اشق است
کاناکاما وحرد وماو کاناحرد وماشاذنج است
کامالاون بیونانی ماذریون اسود

عا کاکوتی را صاحب قرابادین مشکطرامشیع میداند وباین اعتقاد جازم است حاحه در باب دال بعنوان دارو ها در قرابادین خود ذکر کرده واخ ... ۸۸ حیدر

است
کامالیا بیونانی شبرم است وکفته اند ماذریون است
کامع ابیض بشیرازی زنجال است
کامون بهندی باقلای هندی است که بهندی کهلوه نامند
کامنجی بیونانی وبسریانی مصطکی ابیض است
کامه بفارسي مرجان است
کانتا کفته اند که اسم هندی شوك است
کانتران اسم هندی قطران است
کهاند اسم هندی شکر است
کاندا وکنابهندی اسم نیشکر است که بعربی قصب السکر است وکفته اند که بهندی عنصل را نیز کویند
کالسي بهندی حجر البقر است
کانکنی بهندی جاورس است
کاوزوا بفارسي ماذریون
کاورک بفارسی کبر است وکفته اند که ثمر کبر است که خیار کبر نیز نامند
کاوزبان اسم فارسی لسان الثور است
کاوچشم اسم فارسی اقحوان است
کاوزهرج معرب کاوزهره است وآن حجری است که متکون میشود در شکم کاو و پادزهرهٔ آن که بفارسي پادزهر کاوی وبهندی کای روهن نامند
کاودارو اسم فارسی جاوزهن است
کاول بفارسی کرات کرم است وکفته اند که کرات جبلی است
کانجي اسم هندی شونیز است
کاو اسم فارسي بقر است
کاورس جاورس است
کاودانه اسم فارسی کرسنه است
کاونینك بشیرازی طاثوشیاه منقط ببیاض است وبعربی زرزور نامند
کاره بشیرازی نافهٔ مشک است
کاهکی نباتي است که بعربي اذخر نامند
کاهو اسم فارسی خس است
کاه اسم فارسي تبن است
کای پهل اسم هندی قنابری است
کای اسم هندی بقر است

* فصل الکاف مع الباء الموحدة *

کبابه بعربي عود بخور است وعود هندی را نیز کویند
کباب شامی طباهیج است
کبابهٔ شکافته وکبابهٔ شکم دریده قلنجه است
کبار کبر است که آصف نیز نامند
کباروس بفارسی نوع از حرشف است
کباش نوعی قرنفلی است که سر آن بزرک باشد
کبا مطرانه شکوفهٔ اناری است که کره نه بسته باشد
کبانقش لازورد است
کبه بفتح اول وباء مشدده بعربي رخام است
کبت اسم فارسي نحل است ونیز بفارسی زنبور عسل وذباب عسل نامند
کبتر کبوتر است
کبثا اکمثا وکبثا اکمثا بسریاني وبعربی کرمة السوداء است که فاشرستین باشد
کبثاجوریا بسریاني هزارجشان است که کرمة البیضاء وفاشرا نامند
کبثاحمرا بلغت سریاني انکور بستانی است که از آن شراب بعمل آورند
کبثادیرا بسریاني کبر بریست
کبج بضم کاف وسکون باء موحده وحاء مهمله کویند رخبین است که بترکی قراقورت نامند
کبد وکبدا بلغت فارسي اسم ابریشم است
کبدة بفتح اول وسکون ثاني وفتح دال مهمله بعربي خرزة الحب است
کبوکاذروني اسم شیرازی خرنوب شامي است
کبرکی جر اسم هندی اصل الکبر است
کبرکاپات اسم هندی ورق الکبر است که بفارسی برک کبر نامند
کبرکی چهال اسم قشر اصل الکبر است که بفارسي پوست بیخ کبر نامند
کبست وکبستو وکبسته بفارسی حنظل است
کبعل یا وکبعیل یون بسریاني شاهترج است
کبك معرب کبج است وآن اسم حجل است
کبک دری اسم فارسی رج است وتذرج را نیز نامند

کای پهل اسم هندی دارشیشعان است صاحب در باب دال بیان فرموده واحمد ... شاید اشتباه واقع باشد والله اعلم حیدرقلی
کانیهل نیز داد شیشعان است حیدرقلی

کبک کوه وکلنجیر بفارسی دراج است
کبک نر اسم فارسی یعقوب است که آن ذکر حجل است
کبوتر اسم فارسی حمام است
کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام است
کبود بفتح اول وضم ثاني نزد صاحب تحفه بهندی اسم شقنین بری است
کبودان بضم اول وثاني اسم عربی سیاه دانه است
کبودانه بفارسی اسم شهدانج است
کبودر بفارسی بوتیمار را نامند ونزد بعضي اسم کرمی است که در آب میخورد ماهی را
کبوده اسم فارسی نوعي از خلاف است ونیز بفارسی سیاه بید را نامند و گفته اند که خلاف بلخی است که بفارسی بید مشك نامند
کبور بهندی اسم کافور است
کبوک گفته اند که طائری است که بعربی شکواد وبترکی عنقل وبفارسی سرخاب وبهندی چکوا نامند وصاحب تحفه گفته که اسم هندی قبج است
کبوک بفتح اول وضم دوم مشدده اسم فارسی است که کنیت آن بعربي ابو المليح ونیز بفارسی چکارک نامند وبه تخفیف با نیز آمده بمعني مذکور
کبی بفتح اول وکسر باء موحده وبباء فارسی نیز آمده اسم فارسی قرد سیاه روست که بهندی لنکور وهنومان نیز نامند

کبنا وس بیونانی لوبیا است
کبیتا و کبیة اسم حلوائی است معروف که کبیطه وکبیته وناطف نیز نامند وصنعت آن در قرابادین ذکر یافت
کبیتا اکمینا وکبیتا لنا وکمیتا اکمنا اسم سریانی کرمة السوداء است
کبیتا اکمینا وکبیتا حوریا بسریانی کرمة البیضاء است که بفارسی هزار چشان نامند
کبیتا دبرا بسریانی کرم است
کبیتا بسریانی جبن است
کبیتا حمرا بسریانی کرم است
کبیچه اسم فارسی هری است ونیز بفارسی سریشم نامند
کبیده بضم اول وبفتح ثاني اسم فارسی سویق است که پست نیز نامند وبهندی ستوکویند

* فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانية *

کتان الماء طحلب است
کتل اسم فارسی تفاح است
کته اسم هندی کلب است

* فصل الکاف مع الثاء *

کثیر الشعر پرسیاوشان است
کثیر الارجل بسفایج است
کثیر المنفعه خطمی است
کثیر الرؤس قرصعنه است
کثیر الورق خرنبل است
کثیرا جمار النخل است
کثاه بزرجرجیر است

کثیر الاضلاع لسان الحمل است
کثار بلغت بربری جوزا رقم است

* فصل الکاف مع الجیم *

کجور بجیم عربی اسم هندی خرما است وبجیم فارسی اسم هندی زرنباد است
کجیم وکجب حصرم است
کچلا اسم هندی اذاراقی است
کجنن اسم هندی بورهٔ ارمنی است
کچری اسم هندی دستنبویه است
کجمان اسم هندی غوره است
کچوا اسم هندی خراطین است
کچول اسم هندی سلیخهٔ است
کجیت کن اسم ترکی الجره است
کچوله اسم فارسی اذاراقي است
کج اسم فارسي جفن است
کچی اسم ترکی معز است
کچه ماهي اسم دیلمي دلفین است

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است وهرچه مانند سرمه در چشم کشند
کحل اصفهاني وسلیماني وکحل جلا اثمد است
کحل السودان شمیزج است
کحل فارسي وکحل کرماني انزروت است
کحلا وکحیلا اسم عربی انواع ابوخلسا است ولسان الثور وحوض ولسان را نیز نامند
کحل خولان حضض است

* فصل الکاف مع الدال المهملة *

کدو اسم فارسي قرع است
کدمه اسم هندی حمار است

* فصل الکاف مع الراء المهملة *

کرباشه وکربالا بهندی خیار شنبر است
کرباس وکرباس وزغه است
کرنو قثای کبیر است وقثای حمار را نیز گفته اند
کربس وکربسو کربسه وکربش وکربشو وکربشه وزغه است که بهندی چهپکلي ونکتکی نیز نامند
کربه بفارسي نباتیست که آنرا بعربی حلفا خوانند
کرت معرب از قرط است
کرتم بهندی نوعی از سموم است محتمل که نوعي از بیش است
کرتنه وکرتینه بفارسی نسج عنکبوت است
کرته اسم فارسي اسل است وآن نبات آجامیست که از آن حصیرها زنند
کرته دشتي اسم فارسي اذخر است
کرثي بکسر اول وسکون ثاني وکسر ثاء مثلثه وبعد آن همزه بعربي پوست بالای بیضه است
کرج گفته اند که اسم ترکي جص است
کرجفو اسم فارسي سلوی است
کرچك اسم ترکي خروع است
کرچیل بلغت اهل جرجان زعرور

است
کرچیا طرخشقوق است وبهندی کادورنا نامند
کردانج معرب کردانك فارسي است وآن کردانا ج است
کردان مرغي است از کنجشك بزرکتر وپایهای دراز دارد ودر طبع مانند عصفور است
کردمانه بفارسي کرمدانه است
کردیلن نوعي از ماليوس است
کرّ وکرّ ر لغت هندی قرطم است
کراثا حرما وکراثا دقرا وکراثا قطاما وکراثا قطینا ما بسریانی کراث بریست وآن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامیست
کراث بری کراث کرم است ونزد بعضی کراث ثوم است
کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامیست
کراث الثوم کراث کرم است
کراث جبلي نزد اکثر اطبا قراسیون است ونزد بعضي کراث نبطي است
کراث خراساني نوعي از کراث کانکان است
کراث دناق کراث کرم است
کراث روم کراث رومي است
کراث شامي نوعی از کراث بستاني کبار است
کراث کرم کراث بری است

کراث مائده کراث بقل است وآن نوعی از صغیر کراث بستانیست که آنرا قرط نامند
کراث نبطي آن نوع صغیر الراس است از انواع کراث بستانی کبار ونزد بعضی کراث جبلیست
کرس بعربی وسخ است
کرس ملح الجیه است
کرمان وکرمیان حطب کرم است
کرشف اسم فارسی کرفس است
کرسف وکرسوف بعربی قطن است که بفارسی پنبه نامند ونیز کرسف صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکي اسفیداج است
کرمفي بعربی نوعي از عفص ابیض است
کرشکوانطرانس کرمنه است
کرمنه لغت فارسی است ونیز بفارسی خشکریشه را نامند
کرمنه بسین مهمله اسم حبی است که آنرا بفارسی کشنك نامند
کرع بضم اول اسم فارسی نبات اشق است وگفته اند که نفس اشق است
کرف بفارسی فار است
کرف اسم دیلمي شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی بعربی پوست بیرون بیضه است
کرفروس حنا است
کرفس بعربی قطن است

کرفس اجامی کرفس مائی است
کرفس الماء قرة العین است
کرفس جبلی وصخری وماقدونی فطراسالیون است
کرفسا بسریانی کرفس است
کرفش بفارسی کرفس است
کرفس دشتی بفارسی کهیکم است
کرک طائری است که آنرا قبیح نامند ونیز بفارسی مرطان را ودجاجه را گویند
کرک بکاف آخر فارسی بفارسی گوکلن را نامند وبکاف عربی اسم فارسی حلوی است
کرکاس بفتح وبضم هردو آمده اسم فارسی دوسر است ونزد بعضی اسم بزرشیلم است
کرکاش وکرکیش بلغت اهل مصر اسم بابونه است
کرکامیلوس باصطلاح اهل فلاحت اجاص است
کرک چراس بلغت تنکابن ثیل است
کرکر بفارسی صنوبر صغار است که آنرا قمل قریش نامند
کوکو اسم فارسی باقلی است
کوکورهبن مک است ونزد بعضی حک المسك
کوکرمو عاقرقرحا است
کرکریا بیونانی حند قوقی است
کرکس اسم فارسی نسر است ونزد بعضی رخمه است که بهندی کد نامند
کرکم بعربی زعفران است ونیز نوعی از عروق صفر را نامند ونزد بعضی ماميران است
کرکوا بسریانی زعفران است
کرکا طائریست که بعربی صعوه نامند
کرکان اسم فارسی حندقوقی است
کرکند اسم فارسی سنگی است شبیه به یاقوت سرخ ونزد بعضی عبارت از لعل است
کرکوا اسم شیرازی بطیخ فج است که با تخم مخورند مانند قثا
کرکیرا بسریانی جرجیر است
کرکیس معرب کرکیش است وآن نوعی از بابونج است
کرم اسم فارسی گیاهی است که بر کنار آبها میروید
کرم اسم فارسی کرنب است
کرم اسم فارسی دود است
کرم ابریشم وکرم بادامه اسم فارسی دود ابریشم است
کرمائی بسریانی شکاعی است
کرم ایوب بفارسی میمون وگفته اند که نوعی از زبد البحر است
کرم درخت کاج اسم فارسی دود شجرالصنوبر است
کرم دشتی فاشرا است
کرم رسندانه ماهودانه است
کرم زمین خراطین است
کرم سرخ بفارسی دود قرمز است
کرم شب تاب بفارسی حباحب که بهندی بهك جكنی نامند
کرمك بفارسی اشنان است
کرمهٔ بیضا وکرمهٔ شائكه فاشرا است
کرمهٔ سودا فاشرستین است
کرمیتون بیونانی کمون است
کرنب دوائی است که آنرا قاتل الکلب نامند
کرنب نبطی کرنب بستانی است
کرنب الماء نیلوفر است
کرنباد برا کرنب بری است
کرنباد مایا بسریانی نیلوفر است
کرنیم چشمیزج است وآن بسمه است
کرنج اسم فارسی شونیز است ونیز بفارسی سیاه دانه نامند
کرنج وکرنجو وکرنجوا وکرنجوه اسم هندی اکتمکت است که بفارسی خایهٔ ابلیس نامند وگفته اند که کرنج وج است
کرنجونه قلنجونه است
کرنجبا بسریانی کرنب است
کرند اسم هندی سنباذج است
کرند سفن وکرندو وکرنده اسم هندی بیخ دارفلفل است
کرنگانی اسم فارسی نوعی از عنب است
کرنه بهندی اسم نوع اترج است
کرنه اشترخار است ونیز اسم قراد است

کردو اسم فارسی نوعی از نسج عنکبوت است
کرو بهندی گکروهن است
کرو بیونانی حل بد است
کردارا وکردالا وکردالة اسم هندی خیارشنبر است
کرواکو اسم هندی تلخ است
کروتنه بفارسی نسج عنکبوت است وگفته اند که اسم عنکبوت است
کرورا بسریانی صدف لؤلؤ است
کروما بهمن بیونانی بابونج است
کروش الغنم باصطلاح فرفیون را نامند
کرومقرون بروسی ملوخیا است
کرونطوفا قصب سکر وفانید است
کروسفوا بیونانی سحالة ذهب وفضه است
کروی مسور اسم هندی عدس مر است
کرویه بفارسی کرویا است
کره بترکی وبفارسی زبد است ونیز بفارسی مسکه وبهندی مکهن نامند
کره تن بفارسی عنکبوت است
کرمی اسم هندی بادنجان بری است
کرهورابلوج بهندی اسم کندس است
کریاس بروسی لحم است
کرویدرن بروسی غبار رحی است
کریر قثای کبیر است که بفارسی خیار بزرگ نامند
کریسا بسریانی پوست قنفذ است
کریشاب اسم فارسی فروج است
کربز بعربی اقطا است که بفارسی پینو نامند
کربع بسریانی خیری است
کربون بروسی قنطوریون است وگفته اند که قنطوریون دقیق را نامند

* فصل الکاف مع الزاء المعجمة

کز معرب قز است وآن نوعی از ابریشم است
کزبا بفارسی نوعی از ریباس است
کزبرة الثعلب اسم اخیر هندبریطس است
کزر اسم فارسی جزر است
کزرموشان بلغت کرمستان جیم بجیم است
کزبرنا کزبره است
کزبرة البئر پرسیاوشان است
کزبرة البریه بشیرازی نوع بری کزبره است
کزبرة الحمار وکزبرة الحمام شاهترج است
کزبه بفارسی عصارهٔ ادهان است ونزد بعضی مختص است بعصارهٔ روغن بادام وکنجد
کزره بفارسی نباتیست خوشبو که نیز بفارسی مرزهره نامند
کزطرخون عاقرقرحا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم بعربی اسم طائریست که آنرا انغر نامند
کزمازج وکزمازق وکزمازک وکزمازو حب الاثل است که بفارسی عبارت از ثمر درخت گز باشد
کزنه بفارسی بزر انجره است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است ونزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک ودع است
کزوک بفارسی نوع از خنافس است

* فصل الکاف مع الزاء الفارسیة *

کژ بفارسی لغت کز است ومعرب آن قزوان نوعی از ابریشم است
کژ بضم وفتح هردو آمده بفارسی بیخ درخت است
کژانه بفارسی دود ابریشم است
کژار بفارسی حوصلهٔ طیور را نامند
کژترخون وکژطرخون وکژدم بفارسی عاقرقرحا است ونیز کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریائی عقرب بحری است
کژف بفارسی قیر است وفضهٔ محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی زرنباد است
کژه اسم فارسی لهاة است

* فصل الکاف مع السین المهملة *

کسامی بقل حرف است
کسبج معرب کسبه است وآن ثفل دهن سمسم است که بفارسی کنجاره نامند
کسبر بفارسی وبیونانی زفت است

وگفته اند که زفت یابس است
کسمزه کزبره است
کسبرة البر پرسیاوشان است
کسمرج اسم فارسی لؤلؤ است
کسمر بسریانی سوسن ابیض هندی
است
کسنج بقلهٔ یمانیه است
کستل اسم فارسی جعل است و آن
نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی است
کستوری بهندی مشک است ونیز نوعی
از زبد البحر را نامند که بسیار ضخیم است
کسته بقلهٔ یمانیه است که بهندی چولائی
نامند وگفته اند که اذان الغزا است
کستبلا بهندی بزرقطونا است
کسط وکسط قسط است
کسعرطاما ارعلا بسریانی بخور مریم
است
کسفا سک است
کسفارمعا وکسفارمعا بیونانی بادزهر
است
کسفره کزبره است
کسفرة البر پرسیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن ابیض هندی
است وگفته اند که سوسن بری را نامند
کسک اسم فارسی قلیه است که از لحم
سازند و نیز بفارسی اسم طائری است
که آنرا عقعق نامند
کسکوبا بسریانی عصفر است که بفارسی

کسکونه نامند
کسکونه بفارسی عصفر وقرطم را نامند
کسکیه بهندی اراک است
کسلس بسریانی حنظل است
کسمر بهندی عصفر است
کسموثی بسریانی عجم الزبیب است
کسن بفارسی کرسنه است و باقلای
خشک را نیز نامند
کسن هندی بفارسی قراد است
کسناة کرسنه است
کسناج بفارسی هندبا است
کسناک بسد است
کسینه وکسنیا اسم هندی عصفر است
وگویند که کسنیا بمعنی قنب است
کسنک بفارسی کرسنه است
کسنی مخفف کاسنی است و آن هندبا
است
کسنی بفارسی حلتیت است
کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است
کسو وکسوی بیونانی وبسریانی عصفر
است
کسوا بهندی حب النیل است
کسوبا بسریانی عصفر است وقرطم بری
را نیز گفته اند
کسورس بیونانی صنفی از سوسن است
که آنرا ایرسا یا نامند
کسوش خشخاش زبدی است
کسوقراطیس بیونانی حجر قبطی است
کسولونسا موسون وکسولوفسا مرمر

بیونانی دارچینی است
کسوماونا وعینا بسریانی عجم الزبیب
است
کسوباس خروع است
کسیدا ملیخهٔ سودا است
کسیطوریر رصاص قلعی است که آنرا
کسیطوس نامند
کسیقون دلبوث است
کسیومالس برومی حشیشة الزجاج است
کسیس اسم هندی زاج سیاه است
کسیه ابن العرس است

* فصل الکاف مع الشین المعجمة *

کشاخل اسم فارسی حبی است که
بهندی ارهر نامند ونیز بفارسی شاخل
وشاخول نامند
کشت بفارسی معرب کسط است
کشتک اسم فارسی جعل است و آن
نوعی از خنافس است
کشتو وکشتو بفارسی انگوری است
که از غوزکی برآمده بعد حلاوت نامه
نرسیده باشد
کشتوک وکشف اسم فارسی سلحفاة
است
کشته اسم فارسی فوا که مجففه است
وزال را نیز نامند
کشح بعربی ودع است
کشدوکشط قسط است
کشر بعربی اسم خبز یابس است
کشری معرب کهچری هندی است و

آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش
وبرنج مقشر وتیم مقشر آنرا با برنج مخلوط
کرده پخته باشند ودر قرابادین
ذکر یافت
کشته اسطوخودوس است
کشف بضم اول بفارسی زفت است و
بفتح اول وثانی اسم فارسی سلحفاة
است
کشک وکشرک اسم فارسی طائری
است که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول وسکون ثانی اقط
است
کشکاب وکشکیا بفارسی کشک الشعیر
است ونیز بفارسی آش جو را نامند و
گفته اند که کشکیا آش هلیم است
کشک الشعیر شیرهٔ جو است ونیز جو
مطبوخ مالیدهٔ صاف نموده را نامند
وآب رقیق مطبوخ آنرا بدون مالیدن
که جرم آن در آن داخل شود ماء
الشعیر گویند
کشکک بفارسی آش هلیم را نامند ونیز
طعامیکه از بقول وحبوب ترتیب دهند
با گوشت وبابی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است و
نیز خبز متخذ از آرد جو وگندم وباقلا
ونخود مجموعه را نیز نامند
کشکینه کشکین است
کشم بعربی فهد است
کشمش کاولیان بفارسی دبق است

کشی وکشن بسریانی وبرومی و
کشنک وکشنین بفارسی کرسنه است
کشنه بفارسی اسم کشنج است ونیز
اسفست را نامند
کشنج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیزکوهی اسم فارسی تخم مخلصه
است
کشنیج دشتی نوع صغیر بادرنجبویه
است ونزد اکثر اطبا نوعی از شاهترج
است ونزد بعضی مخلصه را نامند و
نواب علوی خان مرحوم فرموده که
آن کزبرهٔ بری است
کشو اسم فارسی سلحفاة است
کشوث رومی افسنتین است
کشیه اسم عربی شحم ضب است
کشیعاء اسم عربی خبازی که بفارسی
پنیرک نامند
کشیون وکشوثا بیونانی وبسریانی
کشوث است

* فصـــــل الکاف مع الصاد المعجمة *

کصطنثون بادنجان بری است که
بهندی کتائی وبهتکتیا نامند

* فصـــــل الکاف مع الظاء المعجمة *

کظیظ رخام است

* فصـــــل الکاف مع العین المهملة *

کعب غزال حلوای معروف است و
نزد بعضی اطبا فانید است
کعل یه بعربی بیت عنکبوت است

کعک خبز الطابون است
کعسم بعربی حمار الوحش است
کعسوم حمار اهلی است
کعیت بعربی بلبل است ونزد بعضی
هزار داستان است

* فصـــــل الکاف مع الغین المعجمة *

کغاله بفارسی قرطم است

* فصـــــل الکاف مع الفاء *

کف وکفک وکفج اسم فارسی زبد
است
کف آبگینه وکف شیشه بفارسی
مسحوقرنیا است که بعربی زبد القواریر
نامند
کفا وکفری وعای طلع نخل است
کفتار اسم فارسی ضبع است
کفتر اسم فارسی وترکی حمام است
کفچه اسم فارسی نوعی از حیه است
که سر آن شبیه بمغرفه است
کف دریا بفارسی زبد البحر است
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا قفر است
کفرا بسریانی حنا است
کفر الیهود قفر الیهود است
کف سفید بفارسی ثلج است
کفشر بفارسی تنکار است
کف الارنب وکف الذئب جنطیانا
است
کف الاسد وکف الذئب بعربی
عرطنیثا است
کف اجذم وکف جذ نابز وکف الجذ نا

پنجنکشت است وکفته اند که اصول منهل را نامند ونزد بعضی کرمهٔ بیضا است وبعضی کویند که خصي الکلب است

کف الدابه کویند که خرنیل است

کف السبع نباتی است که آنرکبیکج نامند

کف عایشه اصابع صفرا است وکفته اند که جرجیرا است

کف العقاب ظفرا لنسرا ست وآن نباتیست که بیونانی فاطانیقی نامند

کف الکلب بد اشقان است

کف مریم کف عایشه است که بهندی متاجوری نامند

کف النسر اسم نباتیست که بیونانی اسقولوقندریون نامند وسید میرمحمد مومن کفته که خرنیل است

کف مس بفارسي زهرة النحاس است

کفنافس دفلي است

کفنج سمکة الصید ارا نامند

کفوتار بصبعوص هروا ست

فصل الکاف مع الکاف

کک بفتح اول بفارسي مخفف کاک است ومعرب کمك وبضم اول نوعی از حبه است

ککج اسم فارسي جوجبرا است

ککچه بفارسي حب القطن است

ککریان اسم هندی دجاج است

ککر نوع نباتیست که بفارسي تنباکو نامند

ککرا بهندی وبفارسي خروس است

ککراکابیته بهندی خروالد یك است

ککرنیله صاحب تحفه کفته که آن نیلوفر است

ککری بفتح اول وهندی قثاء است وضم اول دجاج که بفارسی ماکیان نامند

ککریکالهو اسم هندی دم الدجاج است که بفارسي خون ماکیان نامند

ککریکابیته اسم هندی زرق الدجاج است

ککروند‌ه وککرونکش اسم فارسي جرجیرا است

ککمل زعفران است ومقل رانیز کفته اند

ککلیك بترکی قبج است

ککلیک اوتی بترکي صعترا است

ککن دهول بهندی فطر است وکفته اند که کماة است واول اصح است

ککورا بهندی نباتیست که بیخ آن را کنول نامند

ککو اسم تنکابن لبلاب کبیرا است

فصـــــل الکاف مع اللام

کلا وکلاو وکلاود وکلاده اسم فارسی ضفدع است

کلاب ماء الورد است

کلاچك بلغت اهل تنکابن اسم ودع است

کلاژ وکلاژه اسم فارسی عقعق است

کلاش اسم فارسی عنکبوت است

کلاشخانه اسم فارسی بیت عنکبوت است وآن نوعی از نسیج عنکبوت است

کلاغ اسم فارسی غراب است که بهندی کاک وکوا نامند

کلاغ بیشه وکلاغ مغیل بفارسی غراب ابقع است

کلاغ سیاه غراب اسود است

کل آفتاب پرست اسم فارسي اذریون است

کل بخاران طین الاحمر است

کلاکلا بلغت دیلمی اسم لوف کبیر است

کلابی اسم عربي انکور سفید است که درلن سبزی باشد

کلاک موش فارهٔ صحرائی است

کلاه زمین وکلاه باران بفارسی فطر است

کلامو اسم فارسی نوعی از ظبي است

کلب الکلب سک دیوانه است

کلبه بلغت زند درخت خاردار است

کلبا بلغت زند کلب است

کلبا سودکلبسو اسم فارسی وزغه است که بفارسی چلپاسه نامند

کلت وکلتهی اسم حب هندی است که آنرا کامرا انجیرنامند وآن حب القلت است

کلثا بسریانی سپستان است

کلچه بفارسی نان خود کندم را کویند

کلجرد اسم هندی خبازی است

کل چنك اسم فارسی سرطان است ونیز بفارسی خرچنك نامند

کلچید ونیون الصغیر مامیران است

کلچید ونیون الکبیر صنف کبیر عروق الصفرا است

کل حنا اسم فارسی فاغیه است

کل خوش نظر مغفتح است

کل خوردنی طین الماکول است

کل رعنا ورد الحماق است

کلزی بسریانی کلزا است

کل سرخ ورد احمر است

کل سنک اسم فارسی خراء الصخور است

کلسادلاوسی بسریاني نوره است که خاموش نکرده باشد

کلسانا بیونانی شقایق النعمان است

کلس اسم عربي نوره است

کل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است

کل عاشقان بلغت خراساني زرین درخت است وبلغت تبریزی حماحم است

کلفاطلس وکلفطلس توبال النحاس است

کل توانیس بیونانی خبث الحدید است

کلقوس بیونانی نحاس است

کل قن بس بروسي روغفتح است

کل قوندل اسم فارسی زهره است

کل کاذته بلغت اصفهانی احریض است

کل کندم اسم فارسی جوزجندم است

کلکلانج معجون هندی است مفید آن درقرابادین ذکریافت

کلکنك اسم فارسی بزربقله است ونزد بعضی بقلة الحمقاء را نامند

کلکونه بفارسی اسم رنك سرخی است که از رنك لك خام بعمل می آورند ودرلك خام ملکورشد که مستعمل نقاشان وزنان است دررنك کونه وآنرا بهندی کلال نامند

کلك بضم اسم فارسی وبر است ونیز بفارسی کرک نامند

کلك اسم فارسی قصب است

کلك اسم فارسی بطیخ فج است

کل بکسر اسم فارسی طین است

کلما بفتح اول وسکون ثانی بلغت زند کرم است که عنب باشد

کلم اسم فارسی کرنب است

کلم رومی قنبیطا است

کلمطلیس بیونانی کاشم است

کلمک بفارسی نوعی ازکرنب است

کلموح رامن است

کلنا کفته اند که اسم فارسي دفلیست

کلنار اسم فارسی جلنار است

کلنك بلغت اهل بعضی جزائر عمان اسم صندل اصفر است وبهندی نوعی از لیمو است که بشیرازی لیموخارکی نامند

کلنجار وکلنچك اسم فارسي سرطان است

کلنجوی اسم فارسی سرطان است

کلنجوی بفارسي نوعی ازعنب است که دربلاد هرات میشود ورنك آن اسود ومائل بحمرة است وبسیار شیرین ولطیف است

کلنجن اسم هندی حب القلت است

کلند وکلندا اسم هندی بطیخ زقی است

کلنک اسم فارسی بزربقله است

کلنکك اسم فارسی بزر رجله است

کلنك اسم فارسي نوعي ازدیك است

کلو اسم فارسي نوعي ازخبز است که نیز بفارسي نان شیرمال نامند

کلو بهندی بقلهٔ بارده است وآن نوعی از لبلاب است

کلي لغت هندی است که بفارسي غنچه نامند

کلیا اسم رومي شکبه است وبسریانی وردمنثن است

کلوا اسم فارسي ضفدع است

کلوخ امرود بفارسي کمثری است

کلوط معرب کهلوط هندی است وآن باقلای هندی است

کلونجي بهندی شونیز است بفارسي سیاهدانه نامند

کلوی بهندی بقله است وآن نوعی از لبلاب است

کلیا اسم فارسي قلي است

کلیاني وکلیانیس لغت یوناني است که بفارسي بارزد نامند ونزد صاحب اختیارات کلیاني اشق است که بفارسي بدران نامند

کلنجن اسم هندی خولنجان است

کلغا بهندی تخم تاج خروس

کلیزا اسم فارسی زنبور است
کلیزوان اسم فارسی بیت زنبور است
کلیس بلغت مازندران جری است
کلیس اسم فارسی ذرالورد است و نیز بفارسی اسم بوم است
کلیکرون بیونانی خردل بستانی است
کلیل الملکانی بسریانی اکلیل الملک است
کلتیلا وکلتیکرا بهندی بطبیخ زقیست
کلیواز وکلیواج اسم فارسی حداة است وبفارسی غلیواج نیز نامند
کلیکان کشنج است
کلیکرون جرجیر است
کلیم شو اذربو است

* فصـــــل الکاف مع المیم *

کم اسم فارسی شجرة القتاد است
کما سپانه است
کمالارن وکمالیه وکمالیون بهندی و بیونانی وبرومی ماذریون است
کمامه بعربی وعاء طلع نخل است و بمعنی غلاف خوشهٔ گندم نیز آمده
کماة بضم اول بفارسی اسم نباتیست که صمغ آن حلتیت است و بسریانی اسم باد آورد است
کمته بفتح اول بهندی ملحفاة است
کمجاین اسم هندی نوعی از بیش است

کمرو اسم هندی مومیائی است
کمچه بلغت زند اسم جراد است
کم کمکام لغت عربیست و بغدادی نبطی گفته ملك درخت ضرو است و بعضی درخت ضرو گفته اند
کم کم اسم هندی زعفران است
کمل نیلوفر هندی است
کمون اخضر کمون شامی است ونزد صاحب تحفه کمون نبطی است
کمون ارمنی وکمون رومی کرویا است
کمون اسود کمون کرمانی است
کمون اصفر کمون فارسی است
کمون حبشی کمون اسود بری است که تخم آن شبیه است درسیاهی بشونیز
کمون حلو انیسون است
کمون شامی کمون اخضر است
کمون فارسی کمون اصفر است که اهل شیراز زیرهٔ سبز نامند
کمون کرمانی کمون اسود است که بفارسی زیرهٔ سیاه نامند
کمون نبطی کمون ابیض است
کمون هندی شونیز است
کمه بضم اول وسکون ثانی بعربی سمک است
کمهاره اسم هندی تخم انجره است
کمومی اسم هندی عنب الثعلب است
کمه بضم اول وفتح ثانی مخفف کماة فارسی است

کمدل اسم عربی قطن است مادامیکه در وحب باشد
کمیت بعربی اسم خمر است که در سیاهی وسرخی باشد واسپ بدین رنگ را نیز نامند
کمیز اسم فارسی بول است
کمیش اسم ترکی فضه است
کمیله اسم هندی قنبیل است

* فصـــــل الکاف مع النون *

کنا بلغت زند اسم سمک است
کناد اسم فارسی ورشان است
کنادر بعربی حمار غلیظ است
کنار اسم سدر است که بهندی بیر نامند
کنارتر اسم فارسی نبق رطب
کنارخشك اسم فارسی نبق یابس است
کناری بضم اول اسم سریانی نبق است
کنار اسم فارسی شمراخ است
کناغ بضم اول اسم فارسی ابریشم است
کنالا بضم اول وفتح ثانی اسم هندی سکبینج است
کنب اسم فارسی ورق الخیال است که بفارسی نیز بنك نامند
کنب اسم فارسی نوعی از قثاء است
کنبار بعربی حبل لیف نارجیل را نامند
کنت اسم فارسی ذباب عسل است
کن بهن بکسر اول وسکون ثانی وفتح

ملکرکس وآنرا غرام کمرکش گویند حکیم سائین بخش در تشریح الطب نوشته که آن صمغ پلاس است و پلاس در مخزن در باب الباء الموحده مذکور است حیدر ع

بای موحده وسکون ها ونون اسم فارسی حبة الخضراء است
کنبیزه اسم فارسی نوعی از خیار است
کنتو اسم فارسی حب الخروع است
کنج اسم هندی عین الدیك است و نیز بفارسی گهنگچی نامند
کنجار وکنجاله اسم فارسی عصیر است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجدک وکنجده اسم فارسی اصفهانی انزروت است ونیز کنجدک وکنجده اسم فارسی بادزهر است
کنجر اسم فارسی حرشف است
کنجرزد وکنگرزد وکنگری اسم فارسی صمغ نوعی از حرشف است
کنجرمره وکنجریس بسریانی کنگرزد است
کنجشك اسم فارسی عصفور است
کنجك اسم فارسی شجرة البق است
کنچنین اسم هندی طاثری است که آن راکرکی نامند
کنچنین کاپتا بهندی مرارة الکرکی است
کنجورس بیونانی جاورس است
کنجوریا بیونانی هندبای بری است
کنج اسم فارسی اقط است
کنل اسم هندی قصب السکر است
کندارو اسم عربی صمغی است که آنرا صنام نامند
کندر بعربی نوعی از علك است که نیز بعربی لبان وبفارسی کندرو نامند

کندرومی علك رومی است که مصطکی نامند
کندرس وکندروس خندروس است
کندس الدرار عود العطاس است
کندم اسم فارسی بر است
کندم مکه اسم دیلمی خندروس ودر اصفهانی ذرة مکه نامند
کندنا اسم فارسی کرات است
کندرو اسم هندی کندروس است
کندمت اسم هندی کبریت است و کندهك وکندك نیز نامند
کنده اسم هندی نیشکر است ۳
کندهیل اسم هندی تفاح اذخر است
کندل اسم هندی صمغ است
کندا بهندی بصل الفار است
کندک وکندرو اسم فارسی لبان است
کندرکاچورا اسم هندی دقاق کندر است
کنست وکنستو وکنستواک اسم فارسی اشنان است
کنشتو وکنشو اسم فارسی حصرم است
کنطنی اسم سریانی جنطیانا است
کنعل نوعی از سمک است
کنك بضم اول اسم فارسی خوشهٔ خرما است وبفتح اول جوزماثل است
کنکالی اسم هندی بسفایج است
کنکر اسم فارسی بوم است
کنکرتر اسم فارسی حرشف رطب است
کنکرخر اسم فارسی بادآورد است

کنکنی اسم هندی مشط الغول است
کنکولی بهندی نوع اصفر جاورس را نامند
کنکولی بهندی قطاة است
کنو اسم فارسی ورق الخیال است
کنوچه اسم فارسی بزرالمرو است و بهندی نیز همین مشهور است
کنودان وکنودانه شهدانه است
کنیر اسم هندی دفلی است که بفارسی خرزهره وآن معرب خرزهرج است
کنبهارتوکرا بضم کاف عجمی اسم هندی نوعی غراب است که بعربی عقعق نامند
کنبهی اسم هندی کاقا است
کنبیلا اسم هندی قنبیل است
کنوار اسم هندی صبر است
کنوارکتی اسم هندی صمغ دهاک که تیسو نیز نامند
کنول اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنگ است
کنول کابیج اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگ است
کنول کاپهول اسم هندی ورد نیلوفر سرخ رنگ است وثمر آنرا کنول کته نامند
کنول کی جر بهندی بیخ نیلوفر است

* فصـــــل الکاف مع الواو *

کو اسم فارسی فمل طعام است
کوار کرات است
کواعی بسریانی عنکوت است
کوالف بادآورد است وکل الف

۳ کنده بهروزه بازرد است کف وفیروزه عامه اورا برابازرد که بعربی قنه ومقل کنده بهروزه گویند اطلاق کننده حیدر ع

کنیر بهندی دفلی است که بفارسی خرزهره گویند

بمعنی مذکور نیز آمده
کوادم بفارسی اذخر است
کوبل نوعی از بابونج است
کوبل‌ککوی بهندی نیلوفر است
کوپل اسم هندی برگ تنواشچار مشوا
است
کوتهه اسم هندی قسط است
کوت بعربی صندل است
کوج اسم فارسی مطلق صمغ است که
بهندی کوند نامند
کوخلیما بسریانی کرنب است
کوداب وکوشاب بفارسی رب عنب
است که نیز بفارسی دوشاب نامند
کور بفتح اول و سکون ثانی بفارسی
خرنوب شامی است و بفتحتین بفارسی
کرنب است
کوزکندم جوزجندم است
کورز وکوزره وکوزک اسم فارسی ثمر
خرنوب شامی است
کوز فارسی مقل الیهود است
کورک بفتح اول و سکون ثانی وفتح راء
مهمله وکاف فارسی ثمر کبر است
کوزکیاه اسم فارسی نبات الکبر است
واذ خرر انیز نامند
کورالنحل اسم عربی خانهٔ مگس عسل
است
کوری بهندی اسم ودع است
کوزا اسم فارسی زعرور احمر است
کوزبرنانا بلغت زند اسم کزبره است

کوزد وکوزده بلغت فارسی انزروت
است
کوزره اسم فارسی خرنوب شامی است
کوت اسم فارسی حنظل است که
بهندی اندراین نامند
کومك بفتح اول وکسر ثانیه و سکون
میم مهمله اسم فارسی جرجیر است
وباقلا را نیز گفته اند
کوشاد اسم فارسی جنطیانا است
کوشته بفارسی قسط است
کوشنه بفارسی نوعی از کماة است
کوش ماهی اسم فارسی شبم است
کوف اسم فارسی بوم است
کورون سعد است
کوطن نزد صاحب تحفه برومی اثل
است
کوک اسم فارسی خبس است
کوکافیلوس بسریانی اجاص است واصح
آن است که کوکامیلوس بمعنی مذکور
است
کوکب بعربی نبات طولانی را نامند
وطلق را نیز نامند
کوکبا ارغا وکوکبا ارغانا بسریانی طلق
است
کوکب‌شاموش طین شاموش است
وشاموش اسم جزیرهٔ ایست از جزائر
قدس ودیسقوریدوس گفته که نوعی
از طین شاموش است باصابع ویونانی
اسطرانا مند بمعنی کوکب

کوکب قیمولیا طین قیمولیا است و
قیمولیا اسم جزیرهٔ ایست وگفته اند که
آن نمکی است که از زمین شوره زار
بهم میرسد و شب روشنی دهد و آن را
کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق است و نزد بعضی
طین قیمولیا است
کوکم بهندی نوعی ثمر است
کوکوا اسم هندی دیک است
کوکری اسم دجاج است
کوکرچین اسم ترکی حمام است که
بفارسی کبوتر نامند
کوکرد اسم فارسی کبریت است
کوکرمرد حی العالم است
کوکوونده گفته اند که اسم هندی
کافیطوس است
کوکهری اسم هندی ثعلب است که
بفارسی روباه و بهندی لومری نیز نامند
کوکل اسم هندی مقل است
کوکله بفارسی هدهد است و بفارسی
مرغ سلیمان نیز نامند و در هند و رای
هدهد است سبز رنگ مثل قمری و بسیار
خوش آواز میباشد
کوکن وکوکنك وکوکوا وکوکه
وکوک نوع صغیر بوم است که بفارسی
چغد نامند
کوکنار اسم فارسی خشخاش است
کوک خس است
کول بفارسی نوعی از نیلوفر است

کوکهرو [illegible]

کولان بعربی نوع نر اصل است
کوکم فلفل است
کولو وکولومی بهندی بزرکتان است
کوله اسم فارسی قنفذ است
کوله‌پر اسم فارسی انجدان است
کوم نیز اسم فارسی انجدان است
کومی اسم سریانی باقلا است
کومر بلغت زند اسم کمثری است که
بفارسی امرود نامند
کومینون بیونانی کمون است که
بفارسی زیره نامند
کوموش بترکی فضه است
کون اسم فارسی قتاد است
کونج اسم فارسی شونیز است
کونچه اسم هندی مرغی است که
بفارسی کلنگ نامند
کونچه اسم هندی کبیکج است و آن
نوعی از کرفس بری است
کونده اسم فارسی بطیخ خام است
کوادردمی اسم هندی حب النیل است
کوتهان نباتی است که بنبطی کتهان
خوانند
کوهنج اسم فارسی زعرور است
وبهندی درخت عوسج است
کومی وکومبج بفارسی زعرور جبلی است
کوبج وکوبز اسم فارسی زعرور احمر
بستانی است و نزد بعضی کوبز بزای
فارسی بمعنی مطلق زعرور است
کوبل اسم فارسی زفربابونج است

فصل الکاف مع الهاء

کهاری‌لون اسم هندی ملح العجین
است
کهپاریا توتیای مصری است
کهتی اسم هندی قراد است
کهتا انار اسم هندی رمان حامض
است
کهجور اسم هندی خرما است
کهجورکارس اسم هندی نبیذ التمر است
کهجورکا کابها اسم هندی جمار النخل
است که بفارسی پنیر خرما و بعربی
کرو خوانند
کهجورکا بهول اسم هندی طلع النخل
است
کهجورکی کهتلی اسم هندی نواة
البسر است
کهر اسم هندی حافر است
کهرنی نوعی درخت ثمر است که
شیرین بالزوجت میباشد
کهرمن نوعی از بادنجان بری است
کهلی اسم هندی کسب است که بفارسی
کنجاره نامند
کهنج وکهنجن اسم هندی صعوه است
کهتکالی بسفایج است وگفته اند دوای
دیگر است شبیه به بسفایج
کهه اسم فارسی تبن است که نیز
بفارسی کاه نامند
کهیانا اسم سریانی شاخ نبات فارانیا
است

کهیرک وکهکت وکهکم اسم فارسی
وعربی بادنجان است
کهتا بهندی بمعنی ترش است
کهجور بهندی اسم ترش است
کهدل اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی جل بست
کهزک وکهزل اسم فارسی جرجیر است
کهکو اسم فارسی و هندی بوم است
کهنایا بسریانی عود الصلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهیروکهین اسم فارسی زعرور است
کهیلا وکهیله اسم هندی سلیخه است

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیة

کی بلغت مصر حواصل است
کیا بسریانی فیلجوش است
کیاه‌خورا بسریانی بادآورد است
وگفته اند که شکاعی است
کیاداتنی بسریانی شجرة الغار است
کیاروس نوعی از حرشف است
کیامطرانا بسریانی نقاع الرمان است
که منعقد نشده باشد
کیانا بفارسی عناصر اربعه است
کیاه‌نیصر اسم فارسی اکلیل الملک است
کیاه‌جالینوس اسقولوقندریون است
کیبا بلغت زند فضه است
کینکی نوعی از کادی است
کیته اسم هندی خبث الفضه است
کیشوفیلا بیونانی صمغ البلاط است

کهپاپریه توتیای کرمانی است [illegible]
کهیکوار درخت صبر است بهندی

وبمعني بلادر نيز آمده است
کبچلی اسم هندی طبخة الحيه است
کبچوريا بيوناني هند بای بری است
کنخرس اسم رومي جاورس است
کيذج معرب کاذی است
کمزبع بسرياني خيری است
کيسر اسم هندی زعفران است
کيسرکونه وکيسو اسم فارسی جعل است
کيموناطر بفارسي نشاره است
کيطم ملح نبطی است
کيفادقيرو بسرياني حجری است که
بيوناني غاغاطي نامند
کيفامصريا اسم سرياني سنکی است که
بفارسی سنك مصری نامند
کيفامقنيطس بسرياني حجرمقناطيس
است
کيفانورا اسم سرياني مارتشيشا است
کيابهودنيا اسم سرياني حجراليهود
است
کيفری حصا وکيفاقيرو بيوناني و
بسرياني جبصين است که بفارسی سنك
کچ نامند
کيك اسم فارسی برغوث است
کيکه بيضه است
کيکر بهندی قرظ است ونزد اهل فارس
خارمغيلان است
کيکرا بهندی سرطان نهری است
کيکواشه وکيکواش اسم فارسی حشيشة
البراغيث است وصاحب تحفه کفته اسم
طبری قسمي ازدوقس است
کيکبو بفارسي ومعرب آن جرجير است
کيکيش جرجير است
کيل وکيل داوران وکيلك اسم فارسي
زعرور است
کيلا وکيله بهندی موز است
کيلاذوليا وکيلوذونيون وکيلاذنيا
بيوناني ماميران است
کيال ارو مرخس است
کيلکان نوعی از کرات است
کيماک اسم فارسی زبد شير تازه
دوشيده است که بترکی قيماق وبفارسی
سرشير وچربه وبهندی ملائی نامند
کيمخت پوستي است که بفارسی ساغری
نامند
کيمرس ذرة است
کيموس کفته اند که ذرة است که
جاورس نامند وبهندی جوار ونواب
علوبخان مرحوم نوشته است که يحتمل
اصل آن کنجرس باشد که تصحيف نموده
اند که برومی جاورس وکفته اند که اصل
آن کيمرس است
کيموکيج اسم يوناني مويق است
کيچوا اسم هندی خراطين است
کيجلی اسم هندی ملح الحيه است
کينکره اسم هندی سرطان است
کيو کفته اند اسم فارسی خس است
کيوان بهندی زرنب است
کيورا بهندی کاذی است
کيوه کفته اند که اسم فارسی خس است
کيهون اسم هندی حنطه است
کيهوتي بهندی حب المحلب است
کيهه اسم فارسی عليق است
کياوکيه بسرياني مصطکی است

* باب اللام *

* فصل اللام مع الالف

لاجورديه صامريوما است
لازورد لاجورد است
لارديطوطارن عرطنيثا است
لاسورس بيوناني ماهودانه است
لاغوورس غرساوس ولاغوتي بيوناني
وبسرياني ارنب بری است
لاغوورس ملاسيوس ارنب بحری است
لاک پشت اسم فارسی سلحفاة است
لاک اسم فارسی لك است
لاله خطائی اسم فارسي حماحم است

* فصل اللام مع الباء الموحدة *

لباب البر ولباب الحنطه ولباب القوام
ولباب القمح نشاسته است
لباب القرطم مغز دانهٔ کافشه است
لبان معرب از لبيانو يوناني وآن
کندر است
لبانه اسم مغربي فرفيون است
لبان خردل بری است
لبدانه بلغت تنکابن چکی لك ترکيست
لبني الفتح بيوناني اذان الفار بستاني
است
لبنی ميعهٔ سائله است

لبيدرن وليبرون شيطرج است

* فصل اللام مع الجيم *

لجلال بلغت مهوسين زيبق پاک
صاف است

فصل اللام مع الحاء المهملة *

لحا بکسراول پوست بيخ نبات است
وريشهای باريك آنست
لحام الذهب صناعي او تنکار است
ومعدني آن درپورق مذکورشد
لحام الصاغة ازاقسام تنکار است
لحام الغول بضم اول شعر الغول است
لحية الحمار پرسياوشان است
لحيا مي ديناقوس است وکوبند
حرشف است

* فصل اللام مع الخاء المعجمة *

لخيس الاکليلة خزامی است

* فصل اللام مع الزاء المعجمة *

لزاق الذهب عامل لحام الذهب
واشق است .
لزاق الرخام ولزاق الحجر صمغ البلوط
است

* فصل اللام مع السين المهملة *

لسوعوربون بلغت عبرانی قرفه است
لسورا بهندی سپستان است
لسه بال بلغت ديلمی ملوا است
لسيعه بلغت مغربي اوقيموئداس
است
لسوربطن لبلاب است
لسان البحر سپستان است

* فصل اللام مع الصاد المهملة *

لصف کبر است وبلغت مغربی اسم
حرشف است

* فصل اللام مع العين المهملة *

لعبه يبروح الصنم است
لعبة بربری مستعجله است
لعيب شقايق النعمان است
لعل مصری عقيقی است که تيقهر نيز
نامند

* فصل اللام مع الفاء *

لف الکرم خيوطی است که از تاک
ميرويد ولفت شلغم است
لفاح يبروح الصنم است
لفريبش حنا است

* فصل اللام مع القاف *

لقاح شترشيردار است
لقطيه صمغ صنوبر است
لقلق لکلک است

* فصل اللام مع الميم *

لماء عنب الثعلب است
لم لم بلغت مغربي قطف بحری است
لمنون قنطوريون صغير است

* فصل اللام مع النون *

لنج النبج است

* فصل اللام مع الواو

لوزا لمرجان ولوز السودان ولوز
الارجان بلغت مغربی لوز البربر است
لوبيای هندی قسم اخير قشع است
ودرعراق دمادم نامند
لوقباس بيوناني نوعي از مرو است
لوف الحيه لوف کبير است
لوف الجعد لوف صغير است
لوفيون کياه حضض وبفارسی فيلزهره
نامند
لوفاين بيوناني شکوفهٔ حماحم است
لوطوس ميص است
لوفا بعبراني حی العالم است ونزد
بعضی قنطوريون صغير است
لوغريا بيوناني حندقوقای بری و
بعبرانی بشنين است
لوفوريس حجر قبطي است
لويارون شيطرج است
لوطوس اغريوس بيوناني حندقوقای
بستانی است
لوقوبا عقرب بحری است
لوقاقيس قالنجيقن است
لونك اسم هندی قرنفل است
لومی ولوما بهندی آهن است
لون بهندی نمک است

* فصل اللام مع الهاء *

لهو اسم هندی خون است
لهاجو بعبراني ابن عرس است

* فصل اللام مع الياء *

ليمونيون بيوناني حماض بزرک
برک است
لينوفر نيلوفر است
لينش قرن بيوناني قلب است
لينش بلغت نبطی تخم کتان است

لیفس تیقون کاشم است

لیا لوبیا است

لیندرخورس ولینامارورس مرادمنج است

لینورمطس لبلاب کبیرمسمي بحبل المساکین است

لینومن بیوناني نرکس است

لیانو کندر است

لینج نیلج است ونزد بعضي نوعي از اقلیمیای مش است

لیارو بلغت دیلمی است اسم امار یطن است

لیطه بنوری است که در رهیاکل قدیم مستعمل بود

* باب المیم *

* فصل المیم مع الالف *

ماء الخلاف عرق بید مشك است

ماء الهمرامج عرق بید مشك است

ماء الورد گلاب است

ماء الزهر بلغت مصری ماء القلاح است

ماء القراطن مالي قراطن است ونزد بعضی اسم قندیقون است وآن نوعي ازخمر است

ماء القطر آبی است که ازکوزهٔ سفال ترشح کند

ماء الزجاج مسحوق تونیا است

ماذرماذ ریون است

ماء النطریا زاج اساکفه است

ماراس ومارثون اسم رازیانهٔ بری وبستاني است

ماریقون بیوناني مقل است

مارمه اطریقون است

مانیة الزواس اطراطیقون است

مانن اسم هندی ثمرة الطرفا است

ماتی اسم هندی طین است

ماجو پهل اسم هندی عفص است

مادیان اسم فارسي رماک است

ماراس وماراثون رازیانج بری وبستاني است

مارمیقا بیوناني اترج است

مار اسم فارسي حیه است

مارچوبه اسم فارسي هلیون است

ماریقون بیوناني مقل است

مازو اسم فارسي عفص است

ماماج اسم مغزمر است

ماهقور مالیقرون است

ماستوچچکي بترکي کبیکج است

مامیثا ارغاموني است

ماطونیون نبات قنه است

ماذاریون دلبوس است

ما فود نیا ومقد ونیا فطرا سالیون است

ماقی بیوناني بسباسه است

ماکهی اسم هندی ذباب است

مالاشیرون بیوناني ماذج است

ماللی باصفهاني حردون است

مالس لوقا بیوناني عیرمرماحوز است

مالنمودیون ومالینوس خربق اسود است

مالنطریا زاج الاساکفه است

مالیابوس مالیا است

مالی بیونانی عسل راگویند

مالینوفلن بادرنجبویه است

ماه پروین اسم فارسی جدوار است

ماهی رویان اسم فارسی اربیان است

ماهی اسم فارسي سمک است

ماهی بینی دراز اسم فارسي دلفین است

ماهي پزنده اسم فارسي شفنین است

ماهي زهرهٔ کوهی اسم فارقلومس است

ماهیانه اسم فارسي صحناة است

ماهی شور اسم فارسي صمارس است

ماهی مرکب اسم فارسي سیبیا است

* فصل المیم مع التاء المثناة الفوقانیه *

متک اسم عربی اترا است

متني نعناع است

متر اسم هندی کرسنه است

متهانی اسم هندی شیرینی است

متهه اسم هندی مخیض است

* فصل المیم مع الثاء المثلثة *

مثك سوسن است

مثك العجم زعرور است

* فصل المیم مع الجیم *

مج بعربي اسم ماش است

مجنس اسم قسمی از عنب الثعلب است

مچهلي اسم هندی ماهی است

مجیت اسم هندی روناس است که عروق الصباغین نامند

مجتری بهندی افسنتین است

* فصل المیم مع الحاء المهملة *

محاحم بلغت اندلس مخلصه است

محروث بیخ انجدان است

محلب درخت الحلب است

محموده سقمونیا است

مح زردهٔ تخم مرغ است

* فصل المیم مع الخاء المعجمة

مخلص الاکبر اسم معجوني است که بیوناني موطیرا نامند

مخیطا ومخاطا اسم عربی سوستان است

* فصل المیم مع الدال المهملة *

مدام اسم خمر است

مدمل الجراح اصابع فرعون است

* فصل المیم مع الراء المهملة *

مرانیه ومرامیه اسم فارسي موم المجوس است

مرارالصخر ومرارالصخور حنظل است

مرال اسم ترکي ایل است

مربا المنجات است

مربای گلو اسم فارسی معیرا است

مرج اسم هندی فلفل است

مرجومك اسم فارسي عدس است

مردارخوار اسم فارسي رخمه است

مرداراجي بترکي اسم نبات عنب الدب است

مرزنکوش مرزنجوش است

مرزه اسم فارسي صعتربستاني است

مرسیا اغریا بیوناني آس بری است

مرسیا ایمارس بیوناني آس بستاني است

مرسیون بیوناني اشنان است

مرملون بلغت سریاني دارچیني است

مرسیا بیوناني ریحان است

مرطوس نزد مولف حاوی الادویه مرماحوز ونزد بعضی مرطولس است

مرطیس قسم ثیاه مرهیطس است

مرغ حفکو اسم فارسی صباقرا است

مرغ منك اشکنک اسم فارسی قطاط است

مرقامي کفسیون است

مرقل شامل جوز مائل وافیون است

مرک موش کالی اسم فارسی شک است

مرک موش عملی اسم فارسي دیک بودیک است

مرک ماهی بفارسي ماهي زهرج است

مرکب اسم فاسي مدادا است

مرماهان ومروجبلی ومروشیرین مرماحوز است

مروالنلال ومروبری اسم موماطوس است

مروالهرم ومرباجونه ومروتلخ ومرو سفید مرماحوش است

مروآزاد مرمازادا است

مروس اوطا بیوناني اذان الفار است ومروس بمعنی موش واوطا بمعنی گوش است

مروارید اسم فارسی لؤلؤ است

مروا اسم هندی مرزنجوش است

مریق احریض است

مریاقلن بیوناني بمعني مزاربوک است وآن حزنبل است ونیز بهندی طری قلیون است

* فصل المیم مع الزاء المعجمة *

مزج درخت بادام تلخ است

مزد بلغت اصفهاني موص است

مرز بزای معجمه قسمی از زنبیل است که درمصرازجوبونج میسازند وبفارسي بوزه نامند

* فصل المیم مع السین المهملة *

مستار خمر نارسیده است

مستین بیوناني زاج سبز است

مستقار ومستقران ومسقوده بلغت عجمیهٔ اندلس زراوند طویل است

مستکرا آبنوس است

مسدلیف درخت مقل است

مس رحت اسم فارسي طالیقون است

مس سوخته اسم فارسی راسخت است

مس اسم فارسي نحاس است

مستیفی مصطکی است

مسقاطون عود هندی است

مسلقن زعرور است

مسکه بفارسی زبد است

مسک الجن شامل ثواصر وجعده

مغبر است

مسک الرمان نارمشك است

مسک القرود اشنه است

مسن حجر المسن است

مسوحان ادهان مرکب است

مسواك الراعي شامل زوفرا و شیطرج است

مسواك المصیح نوع بزرگ نورس است

مسواک العباس نوع بزرگ قتاد است

ورعي الابل را شامل است

مسور بهندی عدس است

مسی بهندی کاکنج است ودربعضی بلاد هند آطریلال را باین اسم مینامند

* فصل المیم مع الشین المعجمة *

مشتری بلغت مجوهین قلعی است

مشط الراعي دیناقوس است

مشک زیوزمین اسم فارسی معل است

مشک هندی معل هندی است

مشك داش بلغت تنکابن اسم شوصرا است

مشنك اسم فارسي کرمنه است

مشو اسم فارسي خلر است

* فصل المیم مع الصاد المهملة *

مصارع زعرور است

مصباح روم کهربا است

مصارین امعا است ومصران واحد آن

مصفی الرعاة بلسکی است

* فصل المیم مع الضاد المعجمة *

مضن رمان البراست وثمرش حب القلقل است

مضع ذبیقی است که از آب میوها وانار ترتیب دهند

مضع ثمر عوسج است

* فصل المیم مع الطاء المهملة *

مطر باران است

مطخینا نوره است ولعوق لوزرا نیز باین اسم نامند

مطیر پنجنکشت است

* فصل المیم مع الظاء المعجمة *

مظ بظاء معجمه گلنار است

* فصل المیم مع العین المهملة *

معا بفارسی روده وبترکی باغرساق نامند

معانیوس بیوناني بان است

معل خصیة الثعلب است

معز ماعز است که بز باشد

معشوقا شامل جمست وما مودا له است

معفار صمغ آلو است

معین ماذریون است

* فصل المیم مع الغین المهملة *

مغافیر ومغفار سکر العشر است

مغاث هندی کلز است

مغد بادنجان است وثمر تفاح بری را نیز نامند

مغزاستخوان اسم فارسي مو است

مغناطیس حجر مقناطیس است

مغلیانا بلغت سریاني اسم حرف بابلي بوداده است

مغموما قلیهٔ بادنجان است

مغیلان امغیلان است

مغز تخمها اسم فارسی لبوب بزور است

مغز کامنه طین مختوم است وآنرا مغرهٔ یمانیه ومغرهٔ لینه نیز گویند

مغزسر اسم فارسي دماغ است

* فصل المیم مع الفاء *

مفرح لسان الثور است

مفرح قلب محزون بادرنجبویه است

مفرود اسم نوعي از فطر است

* فصل المیم مع القاف *

مقلونس فطرسالیون است

مقرا اسم عربي نبات صبرا است

مقلقل قسب است

مقلونیا هلیون است که خربزهٔ کرمك باشد

مقناطیس حجر مقناطیس است

* فصل المیم مع الکاف *

مکری اسم هندی عنکبوت است

مکری کاجالا اسم دام عنکبوت است

مگر بهندی تمساح است

مگس اسم فارسي ذباب است

مگس عسل اسم فارسي نحل است

مکنهٔ قریش اسم مخاصه است

مکهن اسم هندی زبد است

مکنه فلوس است

مکیناس بلغت سریاني بنفشه است

* فصل المیم مع اللام *

ملاح بضم اول وتشدید ثاني اندروطالیس است وبلغت مغربي قاقلی است

ملح بحری از اقسام ملح مائی است که تا آب با آن رمل حل میشود واکثر آن میاه ودر افعال قریب بملح اسود است

ملح التوتیه وملح النا زنوشادر است

ملح چیني بلغت مصر ابقر است

ملح الدباغین قسم میاه ملح العجین است

ملح صنجي شوره است ودرا بقر من کورشد

ملح الصاغه وملح الصناعه تنکار است

ملح المختوم ملح هندی است

ملخ بفتح اول وثاني وخاء معجمه اسم فارسي جراد است

ملطاط دیناقوس است

ملکان اکلیل الملك است

ملوح بلغت شام قطف بحری است

ملوخیا وملوخیه خبازی بستاني است

ملیح نوعی از عوسج است بزرگ برگ سرخ

ملیطریا زاج میاه است

ملیطن بلغت اندلس بقلهٔ یمانیه است

ملیطي بیوناني اثل است

ملیون ومیلونیا خربزه کرمک است

ملینون زنجفر مخلوق است

ملسینون قطوریون دقیق است

مل هیسالیوس است

* فصل المیم مع المیم *

ممسك الارواح اسطوخودوس است

ممسك الحوامل داء المسك است

ممولا بهندی اسم صفراغون است

* فصل المیم مع النون *

منیل بشیرازی اسم نیمه است

منتنه بلغت مصر فالیس است

منشور خیری وخشخاش را شامل است

منج بفتح اول بیع است وبکسر اول درخت بادام تلخ

منجوشه ناردین است

منجیهته بهندی نوه است

منداغورس بیوناني یبروح است

مندک بهندی ضفدع است

مندوه بهندی نوعی از دخن است

مندویل بهندی جوز القی است

منسم درخت منسم است ومنک کورشد

* فصل المیم مع الواو *

مونهه بهندی معل است

موتهه بهندی نوعی از ماش است

موتي بهندی اسم لؤلؤ است

موراموں پرسیاوشان است

موچرس بهندی شکوفهٔ فوفل است

موجه بلغت اصفهان قنابری است

مورچه بفارسي نمل است

مورد اسم فارسي آس است

مورد اسفرم آس بری است وگویند اسم فارسي اذخر است

موربون نوعی از یبروح است که برگش سفید وشبیه ببرك چغندر باشد

مومیر اسم فارسي بصل الزیز است

موساکي بهندی اذان الفار

موسقي بیوناني طرفا است

موش بفارسي فاره است

موش کور بفارسي خلد است

موش دشتي بفارسي اسم یربوع است

موفیون نوعی از سموم قریب ببیش است

موقد النار کبریت است

موقوطیس بلغت عبراني نطرا است

مولوندنا مرد امنك سفید کرده است وبرومي آبار است

مولی بیوناني حرمل عربي است و بهندی فجل را نامند

موم اسم فارسي شمع است

مومیائی کومي قفر الیهود است

مونکی کویند بهندی کماذریوس است

مونك بهندی ماش است

مون رمیون مر است

مویز بفارسي زبیب است

مویزک عسلي اسم فارسي دبق است

مویزک کومي اسم فارسي مویزج است

* فصـــــل المیم مع الهاء *

مهار اسم هندی سناء مکی است

مهل آذربو است

مهرگیاه اسم فارسی یبروج الصنم است

مهرهٔ مار اسم فارسی حجر الحیه است

مهندی اسم هندی حنا است

مد بهندی عسل است

* فصـــــل المیم مع الیاء *

* المثناة التحتانیه *

میبه اسم فارسی شربتیست که با شراب و یا آب انگور و یا د و شاب انگور ترتیب مید هند

مینپهل بهندی جوز الکوثل است

میتهی بهندی حلبه است

میجوش اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی و یا سنبل هندی ترتیب داده باشند

میخک اسم فارسی قرنفل است

می موس شراب موس است

میفختج مدبر می پخته است که با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند

میفختج مفوح می پختهٔ ایست که در مدبر آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده خوشبو باشد

میونیون شوکران است

میطلوس مغره است

مویزج زبیب الجبل است

میمون اسم فارسی قرد است

* باب النون *

* فصـــــل النون مع الالف *

ناخن پریان و ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب است

ناردین اقلیطی سنبل رومی است

ناردین بری شامل اسارون و فو است

ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است

نارکهل و ناریل بهندی نارجیل است

ناروس بفرنگی سنبل الطیب است

نارو اسم رومی صنوبر بی ثمر است

نارون بفارسی پشکال را نامند

نارغیت اسم یونانی نارمشک است

ناغمه بلغت اندلس لسان الایل است

نافل بلغت اکسیریان زیبق است

نافوخ بلغت بغداد اسم ببرخ دلبوس است

ناکدون بهندی عود الحیه است

ناموس بق است

نان بکسمات بفارسی خبز الکعک است

نان بی موس خبز الحواری است

نان روغنی خبز القطایف است

نان میوه دار خشکار است

ناماجی خبز الطابق است

نان سنگک بفارسی خبز الملة است

نان کسمه خبز الطابون است

نان تاج خبز القرنی است

* فصل النون مع الباء الموحدة *

نبات اسم فارسی فانیذ است

نبات الاشیب شیبه است

نبات الرعل قطر است

نبات الملائکه راسن است

نبق بار درخت سدر است که بفارسی کنار و بهندی بیر نامند

* فصـــــل النون مع الجیم *

نجم و نجیم اسم ثیل است و هر گیاهی که بیساق باشد بفارسی بیاره و بهندی بیل ولت و بعربی نجم نامند

نجیب اسم جنس پوست نباتات است و بخصوص سلیخه را نامند

* فصل النون مع الحاء المهملة *

نحاس صینی طالیقون مصنوع است

نحاس قبرسی مس سرخ مائل بزردی است

نحاس محرق روسختج را نامند

* فصل النون مع الخاء المعجمة *

نخود اسم فارسی حمص است

نخود الوندی و نخود مریم بلغت اصفهان زراوند مدحرج است

* فصل النون مع الدال المهملة *

ندع صعتر بری است

ندیکاکیکره اسم هندی سرطان نهری است

* فصل النون مع الراء المهملة *

نربسی بهندی اسم جدوار است

نرد درخت غار است

نرمک اسم فارسی عدس است

نرم آهنی اسم فارسی حدید انثی است

* فصل النون مع السین المهملة *

نسترن زرد ورد اصفر بری است

نسترن سفید فارسی ورد ابیض بری است و در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل مانند نسرین است

نسیج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند و در حرف العین گذشت

نسرین السباع گل علیق الدس است

نسوت بهندی تربد است

* فصـــــل النون مع الشین المعجمة *

نشاسته اسم فارسی نشا و نشاستج است

نشافه اسم عربی اسفنج است

* فصـــــل النون مع الصاد *

المهملة و الطاء المهملة *

نضار اسم ذهب است و درخت گز کوهی را نیز نامند

نطرون بورق احمر است و گذشت

* فصـــــل النون مع القاف *

نقل احریض است

نقره اسم فارسی فضه است

نقعاین حب الکاکنج است

نقل خواجه اسم فارسی حب الصنمه است

* فصـــــل النون مع اللام والمیم *

نلک زعرور است و نزد بعضی قراصیا

نمام هو سنبر است و نمام الملک و نماما نیز نامند

نمارق شامل قداح و یاسمین سفید است

نمشک بلغت اصفهان روغن تازه است و بلغت اهل هند کف شیر است که شیرینی قند یا نبات و قدری گلاب داخل شیر جوشانیده که نصف بماند بسیار بر هم میزنند و تمام کف آنرا گرفته با نان تنک روغنی میخورند بسیار لذیذ میشود ولیکن این مخصوص بزمستان است و هر چند هوا سرد تر باشد زیاده و بهتر بعمل میآید

نمقوطس و نمقواس بیونانی قسمی از توتیای مصنوع است

نمک اسم فارسی ملح است

نموز اسم عربی ارنب بری است

نمیقن کرفته است

* فصـــــل النون مع الواو *

نوا نا بعربی دانهٔ اثمار است و از مطلق آن مراد دانه خرما است خصوصا در اوزان

نوح لبلاب است

نور بضم بلغت اکسیریان زیبق است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و گلها است

نوره کلس حجر یست

نور القندول شکوفهٔ درخت دار شیشعان است

نوفلن اسم یونانی زنبور است

نوق شترماده است

نول بهندی ابن عرس است

* فصـــــل النون مع الهاء *

نهشل اسم عربی شقاقل است

نهق قرة العین است و نزد بعضی جرجیر است

نهنگ اسم فارسی تمساح است

* فصـــــل النون مع الیاء *

نیشکر قصب السکر است

نیشوق ادرک است و نزد بعضی قراصیا است

نیلج نیل است

نیلوفر هندی اوسپند است

نیمقا اسم یونانی نیلوفر است

نینا نانخواه است

نی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است

** باب الواو **

* فصـــــل الواو مع الالف *

وابلیم بلغت تنکابن کرفس بری است

واحد لبلاب است

وارموک بلغت تنکابن کرفس بری است

واشه اسم فارسی صعتر است

وافتیس بیونانی کنگر زد است

والان بزرگ بهندی رازیانه است

والان کوچک شبت است

وای کلب بری است

* فصل الواو مع الباء الموحدة *

وبر بفارسی پشم نرم را نامند و گویند مخصوص پشم شتر است

وبر الارض قطر است

* فصـــــل الواو مع الحاء المهملة *

وحید بلغت مغربی مازریون است

* فصل الواو مع الخاء المعجمة *

وخشیزک وخشیزق بکاف و بقاف در آخر تخم بستباج است و در منهٔ ترکی عبارت از آن است و نزد بعضی درمنهٔ خراسانی است

* فصل الواو مع الدال المهملة *

ورح زونای رهب است

ودود اسم مغربي بلسکی است

ودین بیونانی کماة است

* فصل الواو مع الراء المهملة *

ورا جانور فاشرا ست

ورد الجب کبیکج است

ورد الحمار وورد الفجار وورد القحاب ورد الحماق است

ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمي است وبلغت مغرب گل نا وانیا است

ورد الزراقي بلغت مغربي گل خطمی است

ورد السباخ گل علیق الکلب است

وردصینی نسرین است

ورد مزا شقائق النعمان است

ورده بلغت مازاند ران عناب است

ورل مائی سقنقور است

ورطوری سطا خیس است

ورطنیثا غنم است

ورق الزیتون هندی طالیسفر است

ورق النیل وسمه است

ورک بلغت قزوین نبات خرنوب نبطی است

ورق بفتح اول وثانی برک نباتات است وبضم اول وسکون ثانی اسم طیور است وبفتح واو وکسر راء اسم فضه است

* فصل الواو مع الزاء المعجمة *

وزغ اسم عربی شام ابرص است و بفارسی چلپاسه را باین اسم میخوانند

* فصل الواو مع السین المهملة *

وسکو رالنحل بفارسی برموم نامند

وسمه کتم است

* فصل الواو مع الشین المعجمة والصاد والطاء المهملتین والعین المهملة والغین المعجمة والقاف والکاف واللام والیاء المثناة التحتانیه *

وشیج اشق است

وشم اغرسطس است

وشم بضم اول وثانی بلغت تنکابن و دیلم اسم سمانی است

وصیف الاسود یرمیا وشان است

وطواط خفاش است

وعسل نوعي از ابل است وبترکي حوبرو در دیلم شوکا نامند

وغل بغین معجمه اسم عربي باد نجان است

وقل بقاف اسم عربي ثمر خشک درخت مقل است

وکسر اشیان طیور است

ولکام جسفرم است

ولیغ طلع است

وین انکورسیاه است

* باب الهاء *

* فصل الهاء مع الالف *

هاني اسم هندی فیل است

هادی اسم تریاق فاروق است

هاد یا اسم یونانی افعي است

هال قاقلهٔ صغار است

هالوک اصل العدس است و بعضي سک کفته وبلغت مصر جعفیفل است

هالم وهالون اسم هندی حب جرجیر است

ما لینوطس اکلیل الملک است

هامه جغد است

هانس بهندی اوزا ست

* فصل الهاء مع الباء الموحدة والتاء المثناة الفوقانیة والدال المهملة *

هبید دانهٔ حنظل است

هتاجوری بهندی اسم کف مریم است

هدل حضض است

* فصل الهاء مع الراء المهملة *

هرا بهندی اسم هلیله است

هرابزه هرانیه است

هرتار وهرتال بهندی اسم زرنیخ است

هرجان لوز البربر است

هردی اسم عربي عروق الصفر است

هرشفه اسفنج است

هرنولیون تمام است

هرقلوه وهرقلوس نوعي از هندبای بری است و نزد بعضی ابوخلسا است ونزد بعضي قرصعنه است

هرن اسم هندی آهو است

* فصل الهاء مع الزاء المعجمة *

هزارچشان وهزا وفشان بفارسي فاشرا است

* فصل الهاء مع الشین المعجمة *

هشت دهان اسم فارسي نوعي از عود هندی است جهت نقرس نافع

هشت کند بهندی لوف است

هشقیقل اسم شقاقل است

* فصل الهاء مع الفاء والکاف *

هفورنور اسم سریاني افتیمون است

هکل بفارسي فقع است

* فصل الهاء مع اللام *

هلدی اسم هندی عروق الصفر است

هلدیا اسم نوعي از بیش است بلغت هندی

هلفیفا هندبا است

هلک قرون السنبل است ونزد انطاکي وسخ الفار

هلموت وهلیموطق جبلي است

هلنج نوعي از ذباب ومشهور بپشه مکس است

هلهلون زعرور است

هلبانه شاهترج است

هلیلج اهلیلج است

* فصل الهاء مع المیم *

همیشه بهار وهمیشه جوان ابرون است

هلیم اسم عربی گل لاصق بشئ است وبفارسي عبارت از زمرق گوشت وگندم مهرا پخته است ودر افعال مانند هریسه است

* فصل الهاء مع النون *

هندبای هاشیه وهندبای شامیه نوع کاسني بزرگ ورق بستاني است

هندباء البقل نوع ریزهٔ برگ کاسنی بستاني است

* فصل الهاء مع الواو *

هوبره اسم فارسي خبازی است

هوجوبه وهوفیلوس ابوخلسا است

هوجوه وهوقفیداس مزمار الراعی است

هوداسیون اسم مغربی نعناع است

هوقطیداس طرثوث است که در

تحت لحیة التیس میباشد واو غیر لحیة التیس است

هوره اسم فارسي خبازی است

هوبیره اسم هندی ابهل است

* فصل الهاء مع الیاء

هیشر عربي اسم جنس حرشف است ونزد بعضی مخصوص بری آن

هیرا اسم هندی الماس است

هیرادکهي اسم هندی دم الاخوین است

هیرون نوعی از خرما است وکویند مراد از آن قسب است

هیزار اسم فارسي نعناع است

هیضمان اسم عربي فجل بری است

* باب الیاء المثناة التحتانیه

* فصل الیاء مع الالف

یاربور اسم ترکي فودنج است

یاره طاشي اسم ترکي حجر العاج است

یاس سفید اسم فارسي یاسمین بری است

یاسمین بری عشبة النار است

یاغ اسم ترکي دهن است

یابوشفان اسم ترکی غری السمک است

* فصل الیاء مع الباء الموحدة

یبروا اسم سریاني بغل است که بفارسي استرکویند

یبروحا بادنجان است

یبروح السودار یبروح الصنم است

یبربوزه بقلهٔ یمانیه است

* فصل الیاء مع الحاء المهملة *

یحضیض کرفس بزرک بستانیست

یحمور اسم حمار الوحش است ونزد اطبا نوعی از ابل است

* فصل الیاء مع الدال المهملة والذال المعجمة *

ید الله خون بزچهار ساله است که در اول پاییز کرفته باشند ودر رماعز کفته شد

یذرو قموص است

یذته درخت بل است

* فصل الیاء مع الراء المهملة *

یراع قصب است

یرابیع هلیون است

یرنا اسم عربي حنا است

یرمه عشبة النار است

* فصل الیاء مع الشین المعجمة والعین المهملة والغین المعجمة *

یشف حجر الیشف است

یعضید خندریلی است

یعقوب کبک نر است

یغمیضا بغین معجمه اسم سریاني ریباس است

* فصل الیاء مع القاف *

یقطین اسم جنس هرنباتیست که بساق ایستاده نباشد بلکه بر زمین مفروش ویا بر جا ورخود بپیچد مانند نبات خیار وبادرنگ وخربزه واز مطلق آن مراد نبات کدو است

* فصل الیاء مع اللام والمیم *

یلقو اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند

یلوه اسم ترکی غلوی است

یلم اسم فارسي غری السمک است

یلنجوج ویلنجوج بعربی عود هندی است

یمام اسم شفنین بری است

یمامه اسم کبوتر خانگی است

یمصو بلغت اکسیریان اهقرا است که شوره نامند

یملیک اسم ترکی لحیة التیس است

یمورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد

یمونا ویمینا مصاف است

یمیشان اسم ترکی زعرور است

* فصل الیاء مع النون *

ینبطورا اسم هلیه است

ینبوب خرنوب نبطی است

ینق الفجه است

ینتون بلغت نبطی اسم ثافسیا است

* فصل الیاء مع الواو *

یوشان اسم ترکی شیح است

یولجهٔ باغی اسم رطبه است

یولجهٔ صحرائی اسم ترکی وفارسی فصفصه است

یونک اسم ترکی صوف است

* فصل الیاء مع الهاء *

یهرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند

یپلان اودی اسم ترکی ثول است

* تم *

* خاتمهٔ طبع *

* نسخهٔ مخزن الادویه *

که از تصانیف مسیحای زمان بقراط اوان * حکیم حاذق طبیب فائق علی الاقران علامهٔ زمان فهامهٔ دوران * سلالهٔ خاندان مصطفوی علالهٔ دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم احفاد جناب مستطاب مبین دقائق معقول ومنقول کشاف حقائق فروع واصول سند حکمای کرام رئیس فضلای عظام افضل اطبای عالی قدر اجل علمای دهر مجمع علوم روحانی میر محمد حسین ابن سید السند محمد هادی العقلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی صب الله علیهما سجال الرحمة والاحسان * واسکنهما فی معالی الجنان *

حسب ارشاد * فیض بنیاد * قدر افزای اهل کمال * غریب نواز دریا نوال * عالیجاه رفیع جایگاه * عزت دستگاه * سعادت همراه * عالی جاه * فخر التجار ومعالی مناقب * عوالی مراتب * جناب حاجی آقا کربلائی محمد خان صاحب شیرازی * ادام الله توفیقاته * وضاعف حسناته * بحسن اهتمام وتصحیح عالم بی بدل * فاضل بی مثل * حاجی حرمین شریفین * باعث اعزاز کونین * در فضائل ومکارم بی نظیر * امین مدرسهٔ کمپنی جناب حافظ حاجی مولوی احمد کبیر * ورئیس الحکما * راس الاطبا * امین احفاد رسول الثقلین * جناب حکیم مولوی سید احمد حسین * ومورد مراحم حضرت صمد * جناب مولوی حافظ حاجی مجیب احمد * ومجمع فضائل کونین جناب مولوی غلام حسین * ومظهر علوم نقلی وعقلی * جناب مولوی قنبر علی * غفر الله ذنوبهم * وستر عیوبهم * وسعی ماهرین فن طبع * منشی غلام مولی ودیگر معاونین مطبع * بصحت بیشتر از پیشتر بر کاغذ خوشتر وحروف بهتر * بتاریخ بست دوم شهر شعبان المعظم بروز جمعه سنه ۱۲۶۰ هجری قدسی مطابق سیوم ستمبر سنه ۱۸۴۴ عیسوی صورت اختتام بمرهٔ ثالثه پذیرفت * ونقش اتمام گرفت * الحمد لله علی ذلک اولا وآخرا والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه اجمعین الی یوم الدین *

1866

ا ب ت ث ج ح خ د ر ز

کونین

الاطبا ۞ امجـ

حافظ حاجی مجیب

قنبرعلی ۞ غفرالله ذنوبهم

از پیشتر برکاغذ خوشتروحروف بر

هتمبرمنه ۱۸۴۴ عیسوی صورت اختتـ

والصلوة علی خیر